السلطان مظفرالدین شاه قاجار

۵۱۵

در عهد
شاهنشاه ممالک
محروسهٔ ایران یادگار سلاطین کیان
شهریار فریدون صولت
افلاطون فطنت جمشید رایت
خورشید آیت ظل الله فی الارضین
المجاهد فی مناهج الدین پسند
السلاطین و مفخر الخواقین
السلطان بن السلطان
بن السلطان
والخاقان
بن الخاقان
بن الخاقان
خلد الله ملکه و سلطانه

جلد اول قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاحد الواحد المتقدس من کل ضد وند خالق الاشباح فالق الاصباح خص من عباده من شاء بعوارف الآلاء والنعماء والصلوة والسلام علی مرآت صفاته واشرف مخلوقاته ومظهر اسمائه ومظهر آیاته محمد سید الثقلین ومستند الخافقین وعلی صهره ووزیره وظهره وظهیره امام المشارق والمغارب ابی الحسنین علی بن ابیطالب علیه السلام وعلی الائمة الهداة المعصومین من آل طه ویس الذین هم مصابیح الرحمن ومفاتیح الایمان وبعد بنده درگاه یزدانی و چاکر حضرت سلطانی محمد تقی سپهر مستوفی چنین می نگارد که چون قدرت کامله جهان آفرین بآبادانی ایران زمین تعلق گرفت شهریار جوان جوان بخت وارث تاج و تخت شبل ضرغام وابل غمام سخا فروغ آفتاب سلطنت برهان کتاب میمنت قدرت دست کبریائی قوت قلب پادشاهی حجت جود و جودت آیت جلالت وجلادت مفتاح مواهب مصباح غیاهب شاه شیران نبرد آزمای شیر شاهان جهانگشای خلاصه سلاطین نامدار سلاله صنادید قاجار صدر السلاطین بدر الخواقین المجاهد فی مناهج الدین ناصر الاسلام والمسلمین ظل الله فی الارضین السلطان ناصر الدین شاه قاجار لازالت

ند بکسر نون بمعنی همتا و مانند است
اشباح بمعنی کالبدهاست
اصباح بفتح همزه جمع صبح و بکسر همزه بمعنی صبح است
صهر بکسر صاد بمعنی داماد
مصباح بمعنی چراغ است
شبل بکسر شین بمعنی بچه شیر
ضرغام شیر را گویند
وابل باران بزرگ قطره است
جودت ...
غیاهب بمعنی تاریکی
غیاهب جمع است

دیباچه جلد اول از تاریخ سلاطین قاجاریه

رایات نصرت مقعده و سحاب کتاب عدالت منقشه زینت تاج و کاه و صاحب گنج و سپاه گشت و کار ملک و ملت
نظام کرد و از آنجا که از جزوی و کلی هیچ امری از امور خود را معاف نمیدارد و از پیشگاه ذره تا بارگاه مهر انور
و از وجب ذرتا جنبش عظیم را نقش نقیس استقرار و استکشاف میفرمایند هم این بنده را فرمود که
غرض از تحریر ناسخ التواریخ آن است که کتابی در فن تاریخ نگاشته آید که تاکنون در هیچ دولتی نظیر آن
نتوان یافت و اگر چه کتب تواریخ بسیار است و سلاطین سلف نیز بسیار کس از مورخین را گماشته اند
و فراوان کتابها نگاشته اند اما در هیچیک تحقیقی بسزا رفته و از در اجتهاد تلفیقی نشده همانا بیشتر از مورخین
کتابی از کتب متقدمین را اخذ نموده و در برابر نهاده و آنگاه بکرد او کتابی داستانی را نقل کرده اند و بحضرت
ملوک آورده اند و سلاطین پیشین و وزرای پیشین زمان بدین معنی از کمال مناعت عوزی نفر نموده
بذکر نامی قناعت کرده اند همانا کتاب اول ناسخ التواریخ را بدان قانون مرتب داشتی که از آن
استیفای تواریخ ربع مسکون و دنیای جدید توان کرد و از جغرافیا بهرهٔ تمام توان یافت
و مذاهب مردم جهان را توان دانست و بسیار از معضلات حکمت را در ذیل قصه حکما فهم توان کرد و از احوال
جاهلین و اقوال و اشعار ایشان فایده علم ادب توان برداشت و مانند این فواید در آن کتاب
فراوان است اکنون روا نباشد با عقیدت و صداقت صافی که در هیچ زحمت و خدمت از تعب
و طلب ننشسته امروز از تحریر کتاب دوم ناسخ التواریخ خود را معاف داری هم اکنون در تلفیق و تنسیق
کتاب دوم استوار باش و کتاب اول را بدار الطباعه فرست که بر حسب فرمان بزینت طبع محلی گردد
تا عاقل و باقل و عارف و عامی را دست رس باشد و فایده آن منتشر گردد و اگر چه واردات
حال سلاطین قاجار را با تواریخ سلاطین روی زمین در جای خود نگار خواهی داد هم روا باشد که مختصر
نگارشی از مآثر ایشان در صدر کتاب رقم کنی و خاتمه را بتفصیل این اجمال موشح سازی تا صدر و عجز و مبدا
و منتها بخیر باشد و آغاز و انجام بفال نیک برآید چون آن کلمات بنهایت شد زمین خدمت ببوسیدم
و بقدم قبول تلقی نمودم و عرض کردم که تاکنون درین حضرت طریق خدمت سپرده ام و بعوارف
نعمت برده ام بحمد الله پادشاه جهان که دولتش جاوید باد خود از کلیات تواریخ جهان آگاه اند
و مقدار هر یک از مورخین و اندازه کتب هر یک از ایشان را نیکو دانند انشاء الله بخت شاهنشاه
عالم نیز کتاب ثانی را چنان پرداخته کنم که دوست و دشمن گواهی دهند که از صدر اسلام تاکنون
در هیچ دولتی از دول جهانیان کتابی بدین سیاقت و ذلاقت تحریر نشده که جامع جمیع حوادث حدثان
و حاوی تمام وقایع جهان باشد و با این خدمت و زحمت که ثمرتش سرمد و اثرتش مؤبد است
اگر از کرم پادشاه قدردان بحصول تمنی و وصول منی امیدوار باشم بعید نباشد اللهم وفقنی بالاتمام
بالنبی و آله الکرام

در سبب تقدم قصص سلاطین قاجار بر معاصرین ایشان و مقدم داشتن ذکر آن جماعت از جای خود در کتاب ناسخ التواریخ

جلد اول قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاحد الواحد المتقدس من کل ضد و ند خالق الاشباح فالق الاصباح خص من عباده من شاء بعوارف الآلاء و النعماء و الصلوة و السلام علی مرآت صفاته و اشرف مخلوقاته و مظهر اسمائه و مظهر آیاته محمد سید الثقلین و سند الخافقین و علی صهره و وزیره و ظهره و ظهیره امام المشارق و المغارب ابی الحسنین علی بن ابیطالب علیه السلام و علی الائمة الهداة المعصومین من آل طه و یس الذین هم مصابیح الرحمن و مفاتیح الایمان و بعد بنده درگاه یزدانی و چاکر حضرت سلطانی محمد تقی سپهر مستوفی چنین می نگارد که چون قدرت کامله جهان آفرین بآبادانی ایران زمین تعلق گرفت شهریار جوان جوانبخت وارث تاج و تخت شبل ضرغام و وابل غمام سخا فروغ آفتاب سلطنت برهان کتاب میمنت قدرت دست کبریائی قوت قلب پادشائی حجت جود و جودت آیت جلالت و جلادت مفتاح مواهب مصباح غیاهب شاه شیر اوژن جهانگشای خلاصه سلاطین نامدار سلاله صنادید قاجار صدر السلاطین رائق الخواقین المجاهد فی مناهج الدین ناصر الاسلام و المسلمین ظل الله فی الارضین السلطان ناصر الدین شاه قاجار لازالت

ند بکسر نون بمعنی همتا
و ... شده است
اشباح بمعنی کالبدهاست
اصباح بفتح همزه جمع صبح
و بکسر همزه بمعنی صبح است
صهر بکسر صاد بمعنی داماد
مصباح بمعنی چراغ است
شبل بکسر شین بچه شیر را
و ضرغام شیر را گویند
وابل باران بزرگ
قطره است جودت جا
وجودت صاحب جدا
غیاهب غیهب تاریکی
غیاهب جمع است

دیباچه جلد اول از تاریخ سلاطین قاجاریه

رایات نصرت مرتفعه و سحاب کتائب اعدا منقشع زینت تاج و گاه و صاحب گنج و سپاه گشت و کار ملک و ملت را بنظام کرد و از آنجا که از جزوی و کلی هیچ امری از امور خود را معاف نمیدارد و از پیشگاه ذره تا بارگاه مهر انور و از و چپ ذره تا جنبش عظیمتر را بنفس نفیس استقرار و استکشاف میفرمایند هم این بنده را فرمود که غرض از تحریر ناسخ التواریخ آن است که کتابی در فن تاریخ نگاشته آید که تاکنون در هیچ دولتی نظیر آن نتوان یافت واگرنه کتب تواریخ بسیار است و سلاطین سلف نیز بسیار کس از مورخین را بگماشته اند و فراوان کتابها نگاشته اند اما در هیچیک تحقیقی بسزا نرفته و از در اجتهاد تلفیقی نشده همانا پیشتر از مورخین کتابی از کتب متقدمین را اخذ نموده و در برابر نهاده آنگاه بکرداده کتابی داستانی را نقل کرده اند و بحضرت ملوک آورده اند و سلاطین پیشین و وزرای پیشین زمان بدین معنی از کمال مناعت غوری نفرموده بذکر نامی قناعت کرده اند همانا کتاب اول ناسخ التواریخ را بدان قانون مرتب داشتی که از آن استیفای تواریخ ربع مسکون و دنیای جدید توان کرد و از جغرافیا بهره تمام توان یافت و مذاهب مردم جهان را توان دانست و بسیار از معضلات حکمت را در ذیل قصه حکما فهم توان کرد و از احوال جاهلین و اقوال و اشعار ایشان فایده علم ادب توان برداشت و مانند این فواید در آن کتاب فراوان است اکنون روا نباشد با عقیدت و صداقت صافی که در هیچ زحمت و خدمت از تعب و طلب ننشسته امروز از تحریر کتاب دوم ناسخ التواریخ خود را معاف داری هم اکنون در تلفیق و تنمیق کتاب دوم استوار باش و کتاب اول را بدار الطباعه فرست که برحسب فرمان بزینت طبع محلی گردد تا عاقل و باقل و عارف و عامی را دست رس باشد و فایده آن منتشر گردد و اگرچه واردات حال سلاطین قاجار را با تواریخ سلاطین روی زمین در جای خود نگار خواهی داد هم روا باشد که مختصر نگارشی از مآثر ایشان در صدر کتاب رقم کنی و خاتمه را بتفصیل این اجمال موشح سازی تا صدر و عجز و مبدا و منتها بخیر باشد و آغاز و انجام بفال نیک برآید چون آن کلمات بنهایت شد زمین خدمت ببوسیدم و بقدم قبول تلقی نمودم و عرض کردم که تاکنون درین حضرت طریق خدمت سپرده ام و عوارف نعمت برده ام بحمد الله پادشاه جهان که دولتش جاوید باد خود از کلیات تواریخ جهان آگاه اند و مقدار هر یک از مورخین و اندازه کتب هر یک از ایشان را نیکو دانند انشاء الله ببخت شاهنشاه عالم نیز کتاب ثانی را چنان پرداخته کنم که دوست و دشمن گواهی دهند که از صدر اسلام تاکنون در هیچ دولتی از دول جهانیان کتابی بدین سیاقت و ذلاقت تحریر نشده که جامع جمیع حوادث حدثان و حاوی تمام وقایع جهان باشد و با این خدمت و زحمت که ثمرتش سرمد و اثرتش مؤبد است اگر از کرم پادشاه قدردان بحصول تمنی و وصول منی امیدوار باشم بعید نباشد اللهم وفقنی بالاتمام بالنبی و آله الکرام

در سبب تقدیم قصه سلاطین قاجار بر معاصرین ایشان و مقدم داشتن ذکر آن جماعت از جای خود در کتاب ناسخ التواریخ

ذکر نسب سلاطین قاجار و نسبت ایشان بقاجار نویان

در بیان نسب سلسلهٔ قاجار و ابتدای ظهور آن قبایل جلادت شعار و شرح آنکه چگونه این نام مبارک بر ایشان فتاد
چون ششصد و پنجاه و سه سال قمری از هجرت نبوی برگذشت هلاکو خان بفرمان منکو قاآن بن تولی بن چنگیز خان
سلطنت ایران یافت و آنگاه که سفر عراق عرب و قلع و قمع خلفای بنی عباس را تصمیم عزم داد از قبل منکو قاآن
فرمان رفت که از هر ده خانوار مغول دو خانوار بیرون شده از بهر حراست و حفظ حدود و ثغور از کنار ترکستان
تا کرانهٔ مصر و شام نشیمن کنند مامورین صد هزار خانوار بشمار شدند و در آن اراضی جای کردند سرتاق نویان بن
سابا نویان بن جلایر بن شیرون تکین از نوئینان درگاه و سرهنگان سپاه هلاکو خان از جهان رخت بربست
و فرزندش اباقا خان بجای او نشست سرتاق نویان را مورد رافت و عاطفت ساخته منصب اتابکی فرزندش
ارغون خان را بدو گذاشت و از لب رود جیحون تا قزل آقاج مغان را بحکومت او بازداد اباقا خان نیز بعد از
هفده سال پادشاهی روزگارش بتباهی گرفت از پس او تکودار احمد خان برادرش دو سال و ارغون خان
فرزندش هفت سال و کیخاتو خان برادر دیگرش سه سال و بایدو خان هشت ماه بنوبت سلطنت کردند
و در سال ششصد و نود و چهار هجری غازان خان بن ارغون خان در چار بالش پادشاهی جای کرد
و این هنگام سرتاق نویان نیز از جهان برفته بود و پسرش قاجار نویان که نسب قبیلهٔ قاجار بدو پیوسته
میشود کمال رشد و بلوغ داشت غازان خان حقوق اتابک پدر را منظور نظر داشته قاجار نویان را بجای
سرتاق نویان مورد الطاف و اشفاق داشت و آنچه در حوزهٔ اقتدار سرتاق بود بدو بازگذاشت و از
قاجار نویان فرزندان بسیار پدید آمد و اولاد و عشیرت او فزونی گرفت و آن جماعت را بنام جدّ و پدر
قاجار همی نامیدند و قانون ترکان از پیشین زمان براین بود که چون طایفه بجلالت و جلادت نامور
شدندی بسیار از مردمان خود را بدان طایفه ملحق ساخته بنام ایشان معروف می گشتند چنانکه در اولاد
اغوز خان و سلسلهٔ مغول و تاتار این قصه مرقوم افتاد بالجمله قبیلهٔ قاجار عدتی و شوکتی حاصل کردند و بجلادت
و شجاعت معروف شدند و چون سلطنت اولاد چنگیز خان را در ایران فتوری پدید آمد و حکومت
سلطان ابوسعید بن اولجایتو سلطان در سنهٔ هفتصد و سی و شش هجری بکران رفت سلسلهٔ قاجار نیز بتفاریق
باقتضای خویشاوندی و ایلیت بقبایلی که در حدود شام نشیمن داشتند پیوستند و آن اراضی را از بهر خود
وطن دانستند و چون امیر تیمور گورکان در سال دوازدهم پادشاهی خود که هشتصد و سه سال
از هجرت نبوی شده بود سفر مصر و دمشق کرد فرمان داد که جماعت مغول از حدود شام
که اراضی بیگانه است کوچ داده بایران آیند و از ایران ترکستان که وطن اصلی ایشان است
نشیمن جویند لاجرم آن جماعت بار بربسته بحدود ایران و ایران زمین آمدند و بیشتر راه
ترکستان پیش گرفتند و گروهی خاصه مردم قاجار در آذربایجان و حدود گنجه و ایروان رحل
اقامت افکندند و چون دولت گورکانیه ضعیف شد حسن بیک بن علی بن عثمان که نخستین سلاطین
آق قوینلو میباشد و نسب بقاجار میرساند در سال هشتصد و هفتاد و یک هجری بنوبت
سلطنت گرفت و هفت و سه سال پادشاهی در خاندان او بماند چنانکه نام هر یک از این مردم

ح که یاد کردیم قصه ایشان را در جای خود بشرح خواهیم راند مع القصه چون هفتصد و نود و پنج سال از
هجرت رفت شاه عباس ماضی بر تخت ملکی جای ساخت فرمان داد که قبیله قاجار را از گنجه و
ایروان کوچ دادند و ابطال رجال ایشان را که بشجاعت و جلادت از دیگران برزیادت بودند
بفرمود در اراضی استراباد در قلعه مبارک آباد که در کنار گرگان و از مستحدثات پادشاه ایران بود
جای کنند و ایشان در مبارک آباد جمعیکه بر سوی فراز قلعه مقام گرفتند ملقب بقاجار یخاری باش
شدند و آن گروه که بر فرود قلعه بودند اشاق باش نام یافتند اما نیمه دیگر را بفرمود تا در مرو
شاهیجان منزل نمایند و مراد شاه عباس ازین حکومت آن بود که نواحی استراباد و مازندران
از تاخت و تاز ترکمانان محفوظ ماند و اراضی خراسان از زحمت قبایل اوزبک محروس باشد و نیز در ضمیر
داشت که از شریعت سلطنت بر نیاید که مردم قاجار بدان شجاعت و جلادتیکه ایشانراست در یک
جای انجمن باشند لاجرم ایشان را متفرق و شتت ساخت همانا قبیله قاجار با اینکه از جمع
قبایل ایران بعدد و شمار کمتر بودند در کار مبارزت و مفاخرت فزونی داشتند چندانکه بدین عدد قلیل
بر تمامت ایران غلبه جستند و سلطنت یافتند شنیده شد که وقتی یکتن از مردان قاجار سفر بغداد کرد و در هنگام
عبور از جسر با یکتن مرد عثمانلو که از غلامان پاشا بود با هم بخصومت دچار شدند و کار ایشان از مناقشه
و مفاخره بمکافحت و مناطحت انجامید بالجمله یکدیگر را با سنگ و مشت همی کوفتند و از اینسوی بدانسوی
همی کشیدند تا هر دو تن بمیان دجله در افتادند و در آب فرو شدند مردم که از دور و نزدیک نگران
بودند غوغا بر داشتند و غواصان راهی خواندند باشد که آنانرا از آن غرقاب نجات دهند ناگاه جنبش
آب جسد ایشانرا بر آورد و سر عثمانلو در چنگ مرد قاجار بود همانا در زیر آب بیم غرق و بلا نداشت خنجر
خویش بر آورد و سر او را از بدن دور کرد و نیز مسموع افتاد که یکتن از مردان قاجار بشتاب تمام
از اصفهان آهنگ مازندران داشت آنگاه که از قم و پل دلاک بگذشت و بشعب کوه و چشمه صید رسید
بر سر آن چشمه فرود آمد و اسب خویش به بست و یکشنه بنشست تا نان بشکند در اینوقت دویست تن
از سواران افغان که از دار الخلافه باصفهان میشدند با او بازخوردند و قصد او کردند مرد قاجار کمان
خویش برگرفت و لختی بر کوه صعود کرد و فریاد برداشت که ای سواران افغان آهنگ من نکنید
که در این سود و سودی نبینید همانا هفتاد چوبه تیر در کیش دارم و بی گمان هفتاد کس از شما را از پای
در آورم گرفتم که چون تیر نماند و کار با نیزه و شمشیر افتد شما مرا دستگیر کنید از کشتن چه خواهید یافت ایشان
پذیرفتار این پند نشدند و بسوی او حمله کردند پس مرد قاجار خدنگی بزه کرد و به پیش آهنگ آن جماعت گشاد
داد و آن تیر بر قرپوس زین آمد و بشکست و بر ناف سوار آمد از پشت او بجست و همچنین تا پر بر سر زین اسب بنشست مرد
قاجار فریاد برآورد که هان ای سواران این زخم نخستین است هم اکنون اگر خواهید باز حمله دهید و بدین کوه صعود کنید ایشان
از کرده پشیمان شدند و او را بجای گذاشته عنان بگردانیدند و از نیکو جلادت این داوری قاجار را فراوان دانسته ام

شرح حال نواب فتحعلی خان پسر شاهقلیخان

بالجمله طایفه قاجار بعد از ورود باسترآباد پیوسته با ترکمانان رزم دادند و آتش مقاتلت و مبارزت را افروخته داشتند و پدران فتحعلیخان توالی و همواره قاید آن قبیله و سید آن سلسله بودند لاکن بهیچوقت با سلاطین صفویه ساز مخالفت آغاز نکردند تا نوبت فرمانگذاری قاجار بفتحعلی خان رسید

بیان احوال نواب فتحعلی خان قاجار و صادرات ایام آن سردار جلالت آثار

نواب فتحعلی خان پسر شاهقلیخان بن مهدیخان بن ولیخان بن محمد قلیخان است واورا دو برادر بود یکی فضلعلی بیک و آن دیگر محمد علی بیک نام داشت و مادر این فرزندان شهربانویه نامیده میشد واو خواتونی نام بردار بود که در همه مازندران و استرآباد برابر نداشت گویند چون اورا از بهر شاهقلیخان عقد می بستند جشنی شاهوار کردند و در مجلس عیش و عرس او کرنا و دیگر سازها نواختند چنان بزمی کردند که در میان قبایل قاجار و ترکمان و مملکت مازندران تاریخی گشت بالجمله فتحعلی خان بعد از پدر بحد رشد و بلوغ رسیده در فنون فروسیت و فراست تو بدست گشت و همچنان در قلعه مبارک آباد نشیمن کرده در قبایل قاجار فرمان گذار بود و چون آیات جهان گیری و ملک ستانی در ناصیه او مشاهده میرفت حکام مازندران را از وی هول و هربی در دل افتاد و حکومت او در آن اراضی در خاطرها حملی افکند لاجرم محمد خان ترکمان قزوینی که اینوقت حکومت استرآباد داشت باغوای میرزا احمد قندزدیی که اورا وزیر و دبیر بود قلع و قمع فتحعلیخان را در خاطر گرفت و چند تن از بزرگان قاجار را در این کید و کین با خود همدست داستان ساخت و در نهان تجهیز لشکر کرده نیم شبی بر قلعه مبارک آباد تاختن برده فتحعلی خان را با برادرانش دستگیر نمود هر سه تن را در زندان باز داشت روزی چند بر نیامد که فتحعلیخان فرصتی بدست کرده از زندان بر آمد و برنشست و بقبایل یموت پیوست از پس او جمعی از قاجار اشاق باش همدست شده برادران او فضلعلی بیک و محمد علی بیک را از محبس برآورده مقتول ساختند و از بیم آنکه فتحعلیخان از بهر خونخواهی کمر بندد در حفظ و حراست قلعه مبارک آباد بر جد و جهد بیفزودند و اصلمش خان قاجار را بر دروازه حصار نگاهبان ساختند اما از آنسوی چون فتحعلی خان خبر قتل برادران بشنید در نهان با اصلمش خان پیمان بست و مواضعه نهاد آنگاه از مردم یموت لشکری ساز داده مانند سیل بنیان کن بسرعت صبا و سحاب بکنار مبارک آباد آمد اصلمش خان در بگشود و او بی توانی بقلعه در آمد و بکردار پلنگ زخمین و شیر خشمگین نخستین بر محمد خان و میرزا احمد تاخت و هر دو تن را گرفته بکیفر برادر سر برگرفت و در آن قلعه با شکانت تمام مکان ساخت قاطنین استرآباد و قاطبه قاجار چون این دلیری و دستبرد بدیدند یکدل و یکجهت سر بفرمان او نهادند و او در استرآباد و نواحی نافذ فرمان گشت آنگاه خواست تا کار ممالک مازندران را یکسره کند نخستین تسخیر اراضی فندرسک را در ضمیر گرفت از آنجا که عسکر بیک نامی که نسب بقبیله کرد جهان بیک لو میبرد در آن اراضی شوکتی بسزا داشت و با فتحعلی خان لوای مخالفت میافراشت لاجرم جمعی از مردان جنگ را برداشته آهنگ او کرد و در اول حمله مردمش را درهم شکست و تار و پود جمعیتش را درهم گسست و او را دستگیر نموده وعرضه شمشیر فرمود این اقبال را نیز بفال گرفته با ابطال رجال سپه رنگ آهنگ

مازندران کرد چون لختی راه بپیمود در حضرتش معروض افتاد که محمد حسین خان و فضلعلی بیک و محمد تقی بیک با چند تن (۸)
دیگر از سران قاجار همداستان شده اند که در نهان از مردم پیمان بستانند تا قوت مقاومت دریابند و چهره
موافقت بر تابند فتحعلی خان اگرچه بازوی توانا و دل قوی داشت اما جانب حزم فرو نمیگذاشت با خود
گفت دشمن در خانه گذاشتن و لی یکپاره برداشتن در شریعت مبارزت معذور نباشد بدین بهانه
که در این سفر عدت لشکر و اعداد کار از این بیش باید عنان باز خانه تافت و از بهر آنکه مردمان ساده دل
که فریفته دشمنان شده اند مقتول نگردند تدبیر دیگرگونه ساز داد که مجلسی بضیافت بیاراید و سران مفسد را
دعوت فرماید چون مجلس بیاراست و آن جمع را بخواست از آنجا که هر دل ناپاکتر باشد هراسناکتر باشد
محمد حسینخان از نیمه راه طریق فرار پیش گرفته راه بگردانید دیگران در آن بزم مخافت پای نهادند و سر بر سر
ضیافت دادند چون فتحعلیخان دشمنان خویش را بدست اقبال پایمال کرد هر روز قوت و قدرت او در کار
ملک و مملکت فزونی گرفت در این هنگام که یکهزار و صد و سی و پنجسال از تاریخ هجرت برفته بود و جماعت افغان
شهر اصفهان را بمحاصره داشتند این خبر مسموع فتحعلیخان افتاد و روا ندید که پادشاه ایران را در چنین کاری
صعب بکاری نباشد هزار سوار از دلیران قاجار اختیار کرده بسرعت ستاره شهاب و یا طلیعه آفتاب
بجانب اصفهان شتاب گرفت و بعد از ورود بدان اراضی چند کرت در جنگ افغان ترکتازی
نمود و بسیار کس از آن جماعت بخاک انداخت و عرضه تیر و تیغ ساخت و بسیار سر از آن سران سپاه بر سر
سنان کرده در پیشگاه شاه سلطان حسین صفوی بخاک راه افکند اعیان درگاه شاه سلطان حسین با
که سالها در ستر امن و امان غنوده و از کار مقابله و مقاتله غافل و ذاهل بودند بیم کردند که مبادا در این فتنه
فتحعلی خان نیز دل دیگرگون کند و بهوای سلطنت بتازد و کاری بسازد و بدین اندیشهای ناصواب پادشاه را
با او بدگمان و سرگران ساختند لاجرم فتحعلیخان برنجید و اصفهان را با افغان گذاشته راه استراباد برداشت
و از پس او روز بیست و ششم شوال در سال یکهزار و صد و سی و پنج هجری اصفهان بدست افغانان مفتوح
و شاه سلطان حسین در معرض هلاک مطروح افتاد جماعت افغان بعد از فتح اصفهان رایت جهانگیری
افراختند تا باراضی ری بتاختند مردم ری استغاثت بفتحعلی خان برده از وی استمداد کردند و او با
لشکری خونخوار آهنگ ری فرمود و در ابراهیم آباد و رامین با افغانان دوچار شد از هر دو روی صف بر زدند
از چاشتگاهی تا فرو شدن آفتاب مردان جنگ به تب و تاب بودند و طریق حرب و ضرب می پیمودند چون
جهان سیاه شد و هر دو سپاه جنگ را دست باز داشتند در حضرت فتحعلی خان معروض افتاد که چون
خبر فتح اصفهان و قتل شاه سلطان حسین در اطراف جهان پراکنده شد شاه طهماسب از آذربایجان بمازندران
آمده و اینک در آن اراضی تجهیز لشکر همی خواهد کرد تا با افغانان رزم دهد و دشمنان پدر را کیفر بنهد بعد از
اصغای این قصه بشتاب تمام راه مازندران برداشت و در شهر ساری شاه طهماسب را دیدار کرد و کفیل
امور پادشاهی و وکیل دستگاه سلطنت او گشت پس شاه طهماسب را برداشته باسترآباد آورد و در آنجا
لشکری لایق بیاراست و عرض سپاه داده راه خراسان پیش گرفت و در ایام محاصره مشهد مقدس

احوال یحیی عامل

همراهی کردن فتحعلی خان با شاه طهماسب

شرح سلطنت جهانگیری محمدحسن شاه قاجار

روز شنبه چهاردهم شهر صفر که سال تاریخ بیکهزار و یکصد و سی و نه پیوسته بود باغوای نادر پادشاه افشار (۹)
او را شهید کردند چنانکه تفصیل این جمله در جای خود بشرح خواهد رفت

ذکر پادشاهی و جهانگیری محمدحسن خان قاجار و خاتمهٔ احوال فتحعلی خان قاجار آل او

محمدحسن خان پسر فتحعلی خان است و او را برادری بود که محمدحسین خان نام داشت و در روزگار کودکی از جهان روی برگاشت اما محمدحسن خان چون بحد رشد و بلوغ رسید همه تن شجاع شجاعت و جوهر جلادت بود و آن آثار از وی ظاهر گشت که دور و نزدیک حشمت وجود و عظمت نهادش را گردن نهادند نادرشاه افشار چون مکانت او را دانست در قلع و قمع او بیچیده گشت محمدحسن خان نیز مکنون خاطر او را مکشوف داشته راه دشت برگرفت و در میان ترکمانان نشیمن ساخت مدتی دیر برنیامد که از ترکمانان سپاهی ملازم حضرت ساخته بشهر استراباد تاختن آورد و آن بلده را فرو گرفت محمدزمان بیک که در اینوقت حکومت استراباد داشت فرار کرده در کنار اتک با بهبود خان که سردار نادرشاه بود پیوسته شد و او را با لشکری خونخوار جنبش داده بکنار گرگان آورد و محمدحسن خان جنگ او را پذیره شده در برابر او صف راست کرد و چون شیر خشمگین حمله بپیوست و بهبود خان را بشکست محمدزمان بیک دیگر باره از رزمگاه فرار کرده در قریهٔ کبکاور در وقتیکه نادرشاه از موصل باز میشد بدرگاه آمد و صورت حال را بازنمود نادرشاه محمدحسین خان قاجار را با لشکری که این جنگ را تواند ساخته کرد فرمان داد تا بسرعت برق و باد شتافته بکنار استراباد آمد و بدان بلده غلبه یافت و از دولتخواهان محمدحسن خان هر کرا بدست کرد سر برگرفت و از سرهای ایشان منارها برافراخت دیگر باره محمدحسن خان ناچار شده بطرف دشت برفت و در میان قبیله و از جای کرد نادرشاه بقبایل ترکمان منشوری کرد که محمدحسن خان را دست بسته بدرگاه فرستند و اگر نه منتظر آتش غضب و سورت سخط پادشاه باشند بزرگان ترکمانان انجمن شده بقبیله وار آمدند و گفتند واجب افتاد یا محمدحسن خان را بدرگاه باید فرستاد یا مورد سخط نادرشاه باید بود بگنج که صاحب و قاید قبیله بود ناچار بدین سخن رضا داد زن او که مکانتی بسزا داشت محمدحسن خان را در سرای خویش پنهان کرد و بمیان انجمن آمد و گفت ای بزرگان قبایل ترکمان سخن بر این نهادید که پسر فتحعلی خان را دست بسته بقبلگاه فرستید این بگفت و معجر برگرفت و در میان انجمن افکند و گفت هم اکنون در سایهٔ این معجر نشینید و پاسخ نادرشاه را بزنان بگذارید ترکمانان از گفتار او شرمسار شدند و سخن بر آن نهادند که محمدحسن خان را از میان خود بسلامت کوچ دهند و در حضرت نادرشاه معروض دارند که ما را از و خبری نباشد لاجرم محمدحسن خان با دو سر اسب و تن غلام و یک بهله باز از میان ترکمانان بیرون شد و راه دشت برگرفته مسافتی بعید در نوشت و در میان آن بیابان بی پایان بکینه با آن غلام بزیست و خورش ایشان همه از صید مرغان بود که بدستیاری آن باز اصطیاد میکرد و بریان نموده اکل میفرمود چون روزگاری بر آن سپری شد روزی چون آن باز را از بهر صید رها کردند در پرواز صعود همیکرد و دیگر باز نیامد روز دیگر زحمت جوع بر ایشان اثر کرد ناچار یکی از اسبان را ذبح کردند و روزی چند بخوردند چون از هیچ روی فتح بابی نشد اسب دیگر را نیز بکشتند و بخوردند آنگاه جوعان

و حیران مانده بعد از دو روز باتفاق غلام تیمچیان محمد حسن خان پیاده و گرسنه پهلو بر زمین نهاده آماده هلاک
گشت در این هنگام همچنانکه صماخ گوش بر زمین داشت بانگ سم ستوران همی اصغا فرمود و در عجب شد که در این
بیابان آمد و شد سواران از چه در باشد بر حمت زیاد بر پای خواست و با آنهمه ضعف تیغ برگرفت و برکشید
تا اگر مردم نادرشاه باشد مصاف دهد چون سواد خویشتن نمودار کرد سواران او را از دور دیدار کردند
و بجانب او تاختند و او را بشناختند پس حال او را فحص کرده نخستین مقداری خوردنی در گلویش فرو دادند
تا بقوت آمد آنگاه گفتند شاد باش که نادرشاه از جهان رخت بربست و جنیبتی پیش داشتند تا برنشست و او را
بمیان قبیله آورده لشکری ملتزم رکابش ساختند تا دیگرباره باسترآباد تاخته آن بلده را مسخر فرمود و این هنگام
یکهزار و یکصد و شصت سال از تاریخ هجرت گذشته بود مع القصه محمد حسن خان را هر روز عدت و شوکت برافزون
گشت تا آنگاه که کریمخان زند رایت خودسری برافراشت و میرزا ابوتراب دخترزاده شاه سلطان حسین را
شاه اسمعیل نام کرده و خود را وکیل او خواند و با لشکری انبوه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری جنگ محمد
حسن خان را ساخته شده باراضی استرآباد تاخت و در ظاهر آن بلده لشکرگاه کرد و چهل روز آن شهر را
بمحاصره داشت و از این سوی محمد حسن شاه هر روز لشکری از شهر بیرون فرستاده با او رزم همیدادند و از طرف دیگر
فرمان کرد تا ترکمانان اطراف لشکرگاه او را فرو گرفتند و از دور و نزدیک ایشان را آسیب دادند چندانکه
کریمخان بمحاصره افتاد و در لشکرگاه او قحط و غلا پدید آمد و کمرخان و شجاع الدین خان زند که از اکابر قواد او بود
مقتول شدند و شاه اسمعیل چون بخت را وارون و کار را دیگرگون یافت از لشکرگاه کریمخان فرار کرده بپای حصار استراباد
آمد و پناه از محمد حسن شاه جست از اینجاست که کریمخان گفت شاه که نمک بحرام بحرکیت با تحلیه چون کار بدینگونه
رفت کریمخان ناچار اموال و اثقال خویش را گذاشته از کتل نعل شکن راه فرار پیش گرفت مردان قاجار اموال
او را بغنیمت برگرفتند و از دنبال او برفتند و بسیار کس از لشکر او اسیر دستگیر ترکمانان و دلیران قاجار شدند
اما محمد حسن شاه اسیر از ترکمانان خرید و آزاد ساخت و شاه اسمعیل را برداشته بطرف اشرف کوچ داد جمعی از مردم
مازندران که با کریمخان زند از در موافقت بودند طریق مخالفت گرفتند لاجرم مقیم خان که از مردم ساری بود
باتفاق سبزعلی خان لاریجانی لشکری ساز داده در یکفرسنگی شهر بارفروش در برابر محمد حسن شاه صف
برزدند و جنگ در انداختند نخستین مقیم خان بگلوله زنبوره جراحت یافته گرفتار شد و لشکرش هزیمت شدند
پس محمد حسن خان بفرمود تا حطب بر زبر هم نهاده برافروختند و مقیم خان را بسوختند آنگاه آقا حیدر علی و حاجی قنبر
علی مشهدی سر او را خود داشته بعد از مصادره بیست هزار تومان با فرزندان مقتول ساخت و بر تمامت
مازندران نافذ فرمان گشت از پس این واقعه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هشت هجری احمد شاه افغان بعد از
استیلای در ممالک قندهار و کابل و هرات ارض اقدس را مسخر داشته شاه پسند خان افغان را با پانزده
هزار سوار جرار مامور بتسخیر استرآباد فرمود ابراهیم خان و عباسقلی خان بغایری و عیسی خان کرد و ملیجان
قلیچی با چند تن دیگر از بزرگان خراسان که از تاخت و تاز افغانان در زحمت بودند و قوت مقاتلت نداشتند
از بلاد خویش بیرون شده بدرگاه محمد حسن شاه آمدند و صورت حال باز نمودند و پیشکش لایق گذرانیدند

آغاز سلطنت محمد حسن شاه قاجار

تسخیر محمد حسن شاه مازندران را

شرح سلطنت و جهانگیری محمدحسن شاه قاجار

و از جمله آن اشیاء دو قطعه الماس بود یکی بنام دریای نور و آن بمیزان هشت مثقال بود و آن دیگر تاج ماه نام (۴۲)
داشت و در وزن پنج مثقال بود لاجرم محمدحسن شاه اشیاء را بیکبارگی تمام بنهاد و تیول و سیورغالی شایسته
عطا فرمود و در سلک ملتزمین درگاه و مقربان پیشگاه داشت آنگاه محمدولیخان قاجار یوخاری باش را
باتفاق حسین خان برادرش بدفع افغانان نامزد کرد و ایشان با چهار هزار تن مرد رزم آزموده کوچ داده
در سبزوار با افغانان کارزار کردند و چنان آن جماعت را شکسته هزیمت دادند که تا مشهد مقدس عنان نتوانستند
کشید و مراجعت کرده حاضر حضرت شدند محمدحسن شاه از پس این فتح لشکر براند و قزوین و گیلان را مفتوح ساخته
بازتاخت و بی توانی ره سپار عراق شد سرداران کریمخان زند مدافعت را کمربسته بروی در آمدند و در حمله
نخستین از پای برفتند در آن رزمگاه محمد خان بیگلربیگی با هفده تن دیگر از بزرگان قبیله زند اسیر و دستگیر
گشتند محمدحسن خان این جمله را بسته را با فرستاده باز داشت و خود با لشکر این آهنگ اصفهان کرد کریم خان
چون این بدانست سپاهی گران کرد و پذیره جنگ شد و در کلون آباد که چهار فرسنگی اصفهان است میدان
مقاتلت نهاد هر دو لشکر صف راست کرده درهم افتادند و از یکدیگر همی کشتند و خستند هم در پایان لشکر
زند شکسته شد ناچار کریمخان اموال و اثقال خویش را بغنیمت مردم قاجار گذاشته راه شیراز پیش گرفت
پس شهر اصفهان و توابع آن در حوزه دولت آمد و ضمیمه مملکت شد چون مملکت عراق را از دشمن بپرداخت
و کار بکام ساخت در سنه یکهزار و صد و شصت و نه هجری با لشکری انبوه آهنگ مملکت آذربایجان کرد
آزاد خان افغان که این هنگام در آن اراضی فرمانگذار بود عرض سپاه داده با بیست هزار مرد از شش فرسنگی
ارومی در برابر محمدحسن شاه صف برزد هر دو لشکر دست با آلات حرب و ضرب برده با هم در آمیختند و خون
یکدیگر بریختند محمدحسن شاه کسوت اصطبار بپوشید و سخت بکوشید چندانکه لشکر دشمن خسته و شکسته
هدف دمار و هلاک شدند آزاد خان چون کار بدانگونه دید ناچار با چند تن از مردم خود از رزمگاه بیرون تاخته
راه فرار برگرفت و از پس آن جنگ دیگر در آذربایجان جای درنگ ندید لاجرم وداع ملک و مال گفته بارض
تفلیس شتافت اموال او بهره ابطال گشت و لشکر او در ظل لوای محمدحسن شاه در آمدند و جنابش سیدرنگ
چهار هزار تن از افغانان را نیز گزیده کرده با سپاه خویش ملحق ساخت و تا قلعه شوشی بتاخت و آن بلدان
و اراضی را عرضه نهب و غارت سپاهیان داشته بطرف تبریز مراجعت کرد و این هنگام یکهزار و یکصد و
هفتاد سال از هجرت نبوی برفته بود که آذربایجان را از مضافات ممالک محروسه داشت و فرزند اکبر و ارشد
خود آقا محمد شاه را که در اینوقت هجده ساله بود بفرمانگذاری آن مملکت گذاشت و خود از آنجا تسخیر فارس را
در ضمیر گرفته لوای مراجعت برافراشت و هیچ منزل و مقام درنگ روا ندید همچنان شتابزده تا بدار المؤمنین
کاشان آمد شیخعلی خان زند که بعد از مراجعت محمدحسن شاه از قبل کریمخان بحکومت اصفهان استقرار داشت
چون دانست که آن لشکر یکجا دار سیل دمنده و کوه رونده در میرسند بی آنکه پای از سر بداند سر خویش گرفته
راه شیراز پیش گرفت و محمدحسن شاه با پنجاه هزار مرد سواره و پیاده بیاغی و عاقیتی با صفهان درآید و چون
در شهر اصفهان بلای غلا و آسیب قحط استیلا داشت توقف فراوان در آن بلده روا ندید و فرمان داد تا از

[illegible]

[illegible]

عراق گندم و جو و دیگر حبوب حمل داده باصفهان آوردند چنانکه بذر جمیع مزارع اصفهان را وفا کرد و بهار ازو بش داد پس بیدرنگ در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و یک از اصفهان بسوی شیراز خیمه بیرون زد و با آن سپاه گران پست و بلند زمین را درهم نوردیده در یکفرسنگی شهر شیراز لشکرگاه کرد کریمخان زند ابواب حصار را مسدود ساخته متحصن شد بزرگان فارس چون غلبهٔ محمدحسن شاه را تفرس کردند از هر جانب بحضرت او شتافتند از جمله نصیرخان لاری با ششهزار مرد تفنگچی حاضر درگاه شد بلشکرگاه پیوست بالجمله چهل روز کریمخان زند در تنگنای محاصره بحفظ و حراست خود رنج میبرد در اینوقت بسبب آن قحط و غلائیکه در همهٔ اصفهان و فارس استیلا داشت در لشکر محمدحسن شاه نیز کار بصعوبت میرفت و لشکریان در رنج و تعب میزیستند چندانکه بیم آن بود که مردمان متفرق و متشتت گردند و چنان افتاد که در این سختی افغانان را وحشتی در خاطر نشست و دهشتی در ضمیر گرفتند و از بیم جان و سختی غلا نیم شبی سوار شده بسوی شیراز شتاب کردند و با کریمخان زند پیوسته شدند دیگر قبایل لشکر چون این بدیدند در ارکان ثباتشان لغزشی عظیم افتاد و از یکسوی نیز مبتلای قحط و غلا بودند مجال درنگ از برای کس نماند بیکبار آن لشکر انبوه درهم شکسته شد و هر قبیله طریق وطن خویش پیش گرفت چون محمدحسن شاه از سراپردهٔ خویش بیرون شد جز جماعتی اندک بجای نبود از غایت غیرت و جلادت خواست تا با آن قلیل مردان قاجار که پای بر جای اند و تفنگچیان نصیرخان لاری ثبات قدم ورزیده دست از مقاتله و محاصره باز ندارد و محمد ولیخان قاجار دولو از در خیرخواهی بیرون شده در حرکت آنحضرت الحاح نمود و معروض داشت که اینک کریمخان و مردان زند که از بیم گزند شهریار در تنگنای این حصارند همه شیران کارزار و دلیران گیرودارند این چنین لشکری را با عدتی اندک در برابر شدن و رزم دادن از طریقت حزم بعید است و خود برفت و اسب پادشاه را حاضر ساخته رکاب بگرفت محمدحسن شاه چون نیک نگریست جای زیست نبود ناچار دل بر کوچ دادن نهاد و پس نخستین اسب جنیبت خاص خویش را که قراقوزی نام داشت بفرمود حاضر کردند و زین برنهادند و دخترکی که از اصفهان در سلک جواری در آورده ملتزم خدمت ساخته بود بفرمود تا برنشست و بعضی از جواهر نفیسه بر ساخت زین بست آنگاه گفت کس بدین اسب نتواند دست یافت همه جا برکنار راه باش که کس عنانت نتواند گرفت پس شتاب زده تا اصفهان عنان باز مکش و در سرای خویشتن زیستن میکن که من نیز از قفا در میرسم آن دخترک برنشست و بسرعت صبا و سحاب شتاب کرد و همه جا از کنار شارع طی مسافت میکرد تا بخیابان اصفهان که جز بر جاده رفتن چاره نبود در افتاد از قضا در اینوقت یکتن از غلامان رایض جنیبت کشان محمدحسن شاه از مازندران بشیراز می شتافت در میان خیابان چشم او بر آن کودکیست که بر قراقوزی برآمده بشتاب شهاب در میرسد چون برق جهنده از پیش رویش برآمده عنانش بگرفت و گفت اسب محمدحسن شاه را از کجا بدست کردی و بکجا میشوی صورت حال را باز راند لاجرم چون غلام رایض بشنید او را برداشته بخانهٔ پدر آورد و با جواهر جای داد و اسب قراقوزی را برداشته پذیرهٔ محمدحسن شاه شد و در سمیرم آن جنیبت را دیگر باره بمحمدحسن شاه رسانید تا برنشست و طی طریق کرده باصفهان آمد و این هنگام روز نهم شکستن و برنشستن از ظاهر شیراز بود هم در

شرح سلطنت و جهانگیری محمد حسن شاه قاجار

در اصفهان درنگ نکرده بعجلت سرعت طریق مازندران گرفت و این خبر درست شد که قزاقوزی در شعب جبل (۱۳)
مازندران سم خارا اشکاف بر سنگ میکوفت و مانند رعد صهیل میکرد اکنون بر سر سخن رویم محمد ولیخان
قاجار شهریار را و لشکریان قاجار را برنشانده و راه اصفهان را پیش داد اما از آن سوی حسین خان دولوی
قاجار یوخاری باش که از قبل محمد حسن شاه حکومت اصفهان داشت چون پراکندگی لشکر پادشاه را اصغا نمود
پیدرنگ طریق مازندران برگرفت تا ساز مخالفت ولی نعمت را طراز دهد که قبل از ورود محمد حسن شاه مازندران را
فرو گیرد صفر علیخان قوانلو این معنی را دانسته محمد خان قوانلو عمزاده محمد حسن خان را که از قبل او والی مازندران بود
بدست سفیری مکتوبی کرد که حسین خان را از استیلای مازندران دفع دهد لاجرم چون محمد حسن خان از شیراز بطاهر
بلده اصفهان رسید در باغ قوشخانه فرود شد و اندیشه حسین خان دولو را بازدانست مجال نیافت که در
اصفهان درنگ کند و لشکری از بهر جنگ کریمخان تجهیز فرماید بی توانی برنشست و بسرعت برق و باد بسوی
مازندران شتافت اما از آنسوی چون مکتوب صفر علیخان بمحمد خان رسید و دانست که حسین خان دولو همی
در رسد بیم کرد که جماعت افغانان را که محمد حسن شاه از آذربایجان کوچ داده در مازندران نشیمن فرموده عداوت
نهانی را عیان سازند و بعد از ورود حسین خان با او پیوسته شوند لاجرم پیش از آنکه این خبر پراکنده شود هشتاد
تن از بزرگان افغان را بدست آویز حفاوت و مهربانی در مجلس خویش حاضر کرده حکم داد تا جمله را در غل و زنجیر
کشیده در حبس خانه باز داشتند افغانان چون این بشنیدند در یکجای انجمن شده گرد خود دستکری کردند محمد خان
چون خبر طغیان ایشان را بشنید یوسفخان هوتکی را با پنجاه تن از سران افغان سر برگرفت و با ابطال رجال
خود بر سر افغانان تاختن برد و با آنجماعت رزم داده غلبه یافت بعضی را عرضه شمشیر و برخی دستگیر فرمود
اما از آنسوی حسین خان که با افغانان مواضعه داشت چون بفیروزکوه آمد و حال ایشان را باز دانست
فسخ عزیمت از تسخیر مازندران داده اراضی هزار جریب و فولاد محله را درنوشته باستراباد آمد و آن بلده را
مفتوح ساخته استوار بنشست اما محمد خان بعد از مقاتلت با افغانان شش هزار سوار و پیاده آماده کرده
منتظر موکب شهریاری همی بود در اینوقت محمد حسن شاه با چند تن بعلی آباد نزول فرموده و محمد خان پذیره شده در
علی آباد بدرگاه پادشاه پیوست آنگاه محمد حسن شاه از علی آباد کوچ داده بشهر ساری درآمد و روزی چند در آنجا بسر
برده لشکری بزرگ فراهم کرد و آهنگ استراباد فرمود حسین خان دولو دانست که رزم او را پای ندارد خویشاوندان
و برادران خود را برداشته به دامغان گریخت و با ابراهیم خان بغایری که در دامغان بود همداستان شد
محمد حسن شاه از دنبال او باستراباد درآمد و از آنجا با لشکر گران بیرون تاخته در ظاهر دامغان لشکرگاه کرد
و حسین خان در تنگنای محاصره افتاد و در این هنگام خبر رسید که شیخعلیخان زند با سپاهی کارآزموده اراضی
فیروزکوه را محط رحال فرموده محمد حسن شاه بیم کرد که مبادا شیخعلی خان آهنگ مازندران کند و محمد خان را
قوت جنگ او نباشد لاجرم دست از دامغان بازداشته عنان عزیمت بطرف ساری گذاشت سپاهی که
ملتزم رکاب بودند از کثرت ذهاب و ایاب خسته خاطر شده بسیار کس از راه و بیراه پشت بلشکرگاه همی کردند
و ساری ترکمانانی که ملتزم حضرت بودند نیز سر از ربقه اطاعت برتافته دست بغارت

نهانی بعضی ...

مقاتله محمد حسن شاه با شیخعلی خان زند

۱۴) گشادند و بازخانه ساختند محمدحسن شاه ناچار با جماعتی از ایشاقه باش و گروهی از غلامان خاصه راه استراباد
برداشت و شیخعلی خان بی مانعی بجانب ساری تاختن آن بلده را مسخر ساخت و حسین خان دولو نیز از دامغان
سفر کرده در ساری با او پیوست اما محمدحسن شاه دیگرباره در استراباد ساز لشکر کرده بطرف اشرف تاختن
و در آنجا عسکری برآورده آماده جنگ گشت و شیخعلی خان نیز در برابر او لشکر بیاراست و صف برزد و روزی
چند از هر دو جانب بازار حرب و ضرب رواج داشت و مردان کارزار طریق مبارزت و مناجزت
می سپردند شیخعلی خان چون در این سودا سودی گمان نداشت چنان صواب شمرد که فتح استراباد
کند تا محمدحسن خان را در مازندران مامن و نشیمنی نماند پس تمامت لشکر را برداشته از کنار دریای طبرستان
طریق استراباد پیش گرفت محمدحسن شاه چون این بدید معسکر را گذاشته از راه خیابان ره سپار گشت در
ارض کلباد و چون عسکرین زیاده از یک فرسنگ مسافت نماند در این هنگام از هر دو لشکر جماعتی از پی آذوقه
و علف بیرون شدند و با هم بازخوردند ناچار در هم افتادند بانگ تفنگ و نعره مردان جنگ بالا گرفت و مناجزت بمعنی مقاتله
هر دو لشکر از آن گیر و دار خبردار شدند و گروه گروه از سواره و پیاده باعانت مردم خود بیرون شدند
عاقبت کار بکارزار کشید و تمامت لشکریان از دو سوی دست بآلات حرب برده در کنار بحر رزمی بزرگ
افتاد و جمعی کثیر مقتول گشت از پس آن جنگ محمدحسن شاه باستراباد آمد و شیخعلی خان از کلباد متوجه اشرف
گشت اما محمدحسن شاه بعد از ورود باستراباد کس بخراسان فرستاده ولیخان و نجف خان کرد شادلو را
طلب داشت و ایشان با ده هزار سوار بحضرت وی حاضر شدند و سبزعلیخان شاهسیوانی را که بدشت قپچاق
گریخته بود نیز بخواند و مورد اشفاق و الطاف ساخت و سبب فرار وی آن بود که محمد ولیخان دولو که مقرب
درگاه محمدحسن شاه بود پدر او را بکشت و او مجال درنگ نیافته بدشت گریخت و دیگر از تفنگچیان
استرابادی و جماعت گرایلی و حاجی لر و کفشلر و کتول و دیگر قبایل هفت هشت هزار تن مرد جنگی فراهم
کرد این هنگام نخستین بدفع منافقین پرداخت پس محمد ولیخان و برادران او و بنی اعمام حسین خان دولو را
در مجلس مشاورت طلب کرد و سبزعلی خان را فرمود که چون من از مجلس مشاوره کناره جستم بخون پدر
محمد ولیخان را مقتول ساز مع القصه چون این جمله حاضر شدند محمدحسن شاه بهانه ساز کرده از مجلس بیرون شد
سبزعلیخان با جمعی از غلامان با تیغهای آخته درآمدند و محمد ولیخان و صادقخان و جمعی از اعیان یخاری
باش را مقتول ساختند چون از این کار پرداخته شد با هیجده هزار سوار و پیاده خیمه بیرون زد و در بیرون
اشرف عزم رزم شیخعلی خان را ساخته شد و از آن سوی شیخعلی خان نیز با لشکرهای خود جنبش کرده در بیابان
قرق تلاقی فریقین گشت و کار جنگ بالا گرفت بعد از گیر و دار بسیار جماعت کردان خراسان نخستین بشکستند
و یکباره عنان برتافته راه خراسان پیش گرفتند محمدحسن شاه لختی دیگر با پیادگان بپایید و مردانه
رزم داد و پیادگان را نیز چون پای نماند ناچار از آن گرداب بلا روی برتافت و از راه خیابان
طی مسافت همی کرد لشکر شیخعلی خان نیز از دنبال در شتاب بودند در میان راه پلی شکسته پیش آمد
و آن پل نیز از اقتحام و ازدحام هزیمت شدگان مسدود بود محمدحسن شاه را در کنار راه ساحتی منظر آ

شرح سلطنت و جهانگیری حسینقلی خان قاجار

(۵) که از اسب پیاده بود با دو غلام خود فرس بدانجانب راند تا گاه قوائم اسب بادپای در آن عرصه وحل در رفت
و هم در این وقت سبزعلی نام کرد که از میان غلامان او روی بر تافته بشیخعلی خان پیوسته بود با اتفاق محمد عیسی
آقای دولو برادر حسین خان با ده سوار دیگر برسید و ولینعمت را گرفتار وحل دید چشم از سوابق نعمت پوشیده
همگروه با تیغ و سنان بدو حمله بردند و سری که سالها زیب افسر بود از تن جدا ساختند چون محمد خان قوانلو
در استراباد استماع این خبر کرد جای درنگ ندید در رکاب آقا محمد شاه که فرزند اکبر محمدحسن شاه بود و حسینقلی
خان و دیگر فرزندان پادشاه شهید از استراباد بیرون شد و بدانسوی گرگان کوچ دادند و این واقعه
در سال یکهزار و صد و هفتاد و یک اتفاق افتاد و مدت سلطنت محمدحسن شاه نه سال بود اما از آن سوی
سر محمدحسن شاه را برداشته نزد کریمخان زند آوردند وقتیکه کریمخان در شهر طهران در میان امارات
خویش بر مسند سلطنت جای داشت یکی از مردم قاجار آن سر را در مخلاتی نهاده بی‌محابا تا پیشگاه پادشاه
شتاب آورد کریمخان گفت هان چیست در این مخلاة گفت سر محمدحسن شاه کریمخان چون این بشنید
از جای جستن کرده بی آنکه کفش در پوشد از پیش روی کاخ بر آمد و آن سر را از مخلاة بر آورده با
دست خویش در آب بشست و موی آن را شانه زد و گلاب افشاند و آغاز سوگواری نمود روز دیگر در
تابوت حمل داد و خود تا دروازه شهر پیاده تشییع فرمود و جمیع بزرگان حضرت و امرای درگاه را همراه
نموده در حضرت شاهزاده عبدالعظیم بقانون سلاطین بزرگش با خاک سپردند گویند نادرشاه افشار
آن هنگام که تسخیر هندوستان کرد یک قطعه سنگ یاقوت بحضرتش آوردند که میزان هیجده مثقال بوده
اعیان درگاه آن سنگ را بستودند و گفتند تاکنون یاقوتی بمیزان هیجده مثقال آید ندیده ایم نادرشاه فرمود
که من در ایران یاقوتی میدانم که هیجده من بسنگ شاه وزن دارد و روی سخن با محمدحسن شاه داشت چه
بالهام دولت هنری که در جبلت او بود مکشوف داشت بالجمله محمدحسن شاه را نه پسر و دو دختر بود اما پسران
نخستین آقا محمد شاه بود که پانزده سال از دیگر فرزندان بزرگتر بود دوم حسینقلی خان نام داشت
و مادر ایشان خواهر محمد خان قاجار بود و این محمد خان پدر سلیمانخان نظام الدوله آقا محمد شاه است و حسینقلی خان
پدر فتحعلی شاه پسر سیم محمدحسن شاه مرتضی قلیخان و چهارم مصطفی قلیخان نام داشت مادر ایشان دختر خواهر
حسین خان دولو بوده و این حسین خان پدر مصطفی خان است پسر پنجم جعفرقلی خان نام داشت و مادرش دختر
محمد خان است از قاجار عضدالدین لو پسر ششم مهدیقلی خان و هفتم عباسقلیخان نام داشت مادر ایشان
از مردم کرد محله استراباد بود و مهدیقلی خان پدر ابراهیم خان است که در میان قاجاریه بابراهیم خان
عمو مشهور است اما عباسقلیخان در جوانی وداع جهان گفت و از وی فرزندی نماند پسر هشتم رضاقلیخان
نام داشت مادرش از مردم استراباد و در سلک خانگان حرم بود پسر نهم علیقلی خان نام داشت مادرش
از مردم اصفهان در سلک جواری شمار داشت و دو دختر محمدحسن شاه نخستین شاه جهان بی بی خانم
نام داشت کریمخان زند چون در سلطنت قوی دست شد او را از قزوین بشیراز آورد تا از بهر محمد رحیمخان
پسرش عقد بندد و دختر کریمخان گفت که این دوشیزه در خور برادر من نیست بلکه شایسته

فاطرچی خان است لاجرم او را بقزوین باز فرستادند آنگاه که زند پادشاهی یافت او را از بهر خود نکاح بست
و نجفقلی خان بار گرفت از اینجا بود که چون آقا محمد شاه صاحب تاج و تخت شد دختر کریمخان را گفت خواهر مرا
لایق فاطرچی شناختی و بکیفر این سخنها او را با فاضل فاطرچی بخشید و سالها او را در طهران بداشت و هم
در سرای او بمرد و دختر دوم محمد حسن شاه را زنی که در میان قاجاریه بزبیده خاله مشهور است از بهر پسر خود نکاح
کرد و هر دو در جوانی بمردند و از ایشان فرزند نیامد

بیان شجاعت و جلادت نواب حسینقلی خان بن محمد حسن شاه و کشورگشائی او

اولاد و عشیرت محمد حسن شاه چنانکه مذکور شد باتفاق محمد خان قاجار قوانلو در میان قبایل یموت جای کردند
و پس از روزگاری که ایران زمین بزیر فرمان کریمخان زند آمد دانستند که کناره جستن و در بیابان زیستن
مورث فتوحی نخواهد بود و نام ایشان در صفحهٔ مملکت و حوزهٔ حکمرانی از خاطرها سترده خواهد گشت لاجرم طریق
خدمت کریمخان را نوعی از مقدمهٔ نصرت یافته بحضرت او شتافتند کریمخان مقدم ایشان را که قاعدهٔ سلطنت
بدان محکم میگشت طلیعهٔ میمنت گرفت و آقا محمد شاه را که فرزند اکبر محمد حسن شاه بود و اینوقت سی سال از
زندگانی گذاشته بود ملتزم رکاب ساخته با خود بجانب شیراز کوچ داد و برادران و خویشاوندان او را در
قزوین نشیمن فرمود روزگاری دراز بر نیامد که نواب حسینقلی خان از کن کودکی سر بر کشیده از شربت شباب
نوشیده و او جنگ را شیر آهنین چنگ و نهنگ بحر آهنگ بود چنانکه خرده‌دانان سخن و گزارندگان خبر
جهانسوز شاهش همی خواندند بالجمله حسینقلی خان چون کمال رشد و بلوغ یافت آرزوی دیدار برادر کرد
و سفر شیراز فرموده از ملاقات آقا محمد شاه برخوردار گشت و آنگاه که مراجعت را تصمیم عزم داد کریمخان حکومت
بلدهٔ دامغان را بدو تفویض فرمود بعد از ورود بدامغان و نظم آن اراضی داعیهٔ سلطنت و جهان
کشائی که در جبلتش مستور بود جنبش کرده لاجرم در ضمیر گرفت که نخستین دشمنان خانه را از بن براندازد
آنگاه بکار بیگانه پردازد پس تجهیز لشکر کرده از دامغان مانند سیل دمان بجانب استراباد تاختن برد
در نخستین حمله نواحی استراباد را فرو گرفت و جمعی از سران قبیلهٔ یوخاری باش را سر بر داشت
بزرگان قبایل کتول و حاجی لر را نیز عرضهٔ شمشیر ساخت مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان برادران حسینقلی
خان بسبب قرابتی که از سوی مادر با قبیلهٔ یوخاری باش داشتند از شر ایشان ایمن نبودند و در
استراباد نشیمن میفرمودند چون خبر ترکتاز برادر را در آن اراضی اصغا نمودند از شهر بیرون شده او را
دیدار کردند و حسینقلی خان چون از کار نهب و قتل دشمنان پرداخت شاد خاطر بسوی دامغان
عنان مراجعت برتافت در اینوقت محمد خان سوادکوهی که مشهور بدادو بود و از قبل کریمخان حکومت
مازندران داشت از دستبرد حسینقلی خان و آنگونه لشکر ساختن و تقتیل و غارت تاختن هراسناک شد
و با خود گفت از آن پیش که در تدمیر مردان و تسخیر بلدان مازندران دست جلادت از آستین بیرون کند
باید او را از پای در آورد پس لشکری ساز کرده نخستین آهنگ تسخیر توکنده کرد که آن هنگام مرتضی قلیخان
در آنجا مقام داشت چون این خبر بحسینقلی خان رسید کس نزد برادر فرستاد و پیام داد که با مردم خود

دادو با هاء دو دال مهمله بر وزن جادو بمعنی علاوه است

جنگ او را پذیره باشیم که من از دو نحیه سوی کار زار او را آشفته خواهم ساخت این بگفت و معدودی از ۱۷
مردان کار دیده بر داشته بکردار برق و باد بکنار ساری آمد از هیبت جلادت او هول و هربی
تمام در خاطر کارگذاران محمدخان افتاد چندانکه خویشتن داری نتوانستند کرد بی کلفت شهر ساری را بدو
گذاشتند تا در آمد چون این خبر مسموع محمدخان افتاد ناچار راه ساری برگرفت و چون فوات از رستم کلا عبور
کند مرتضی قلیخان برادر کمین بگشاد و ناگاه بر لشکر او تاخته حمله سخت کند و سپاه او را بهزیمت کرده محمدخان را
در آن دار و گیر دستگیر فرمود و دست بسته نزد حسینقلی خانش گسیل ساخت و حسینقلی خان او را هم چنان
در غل و زنجیر ببار فروش آورد و از پس آن که اموالش را مأخوذ داشت جهان از وجودش بپرداخته کرد
و بر تمامت مازندران پادشاه حکمران گشت اما از آنسوی چون این اخبار موحشه در حضرت کریمخان
معروض افتاد صواب چنان دانست که مهدیخان پسر محمدخان را بجای پدر بحکومت مازندران دهد
زیرا که پدر کشته نیکوتر کینه خواهی تواند کرد پس منشوری بنام مهدیخان کرد و او از مردم خود انجمنی کرده
در بار فروش بر مسند امارت جای نمود چون حسینقلی خان این خبر بشنید دیگرباره چون شیر صید دیده
شتاب از شهاب گرفت و صبحگاهی مانند بلای آسمانی از دروازه بارفروش بدرون رفت
مهدیخان چون چشم از خواب باز کرد دشمن را بر در سرای یافت آشفته و پریشان خاطر خویشتن را از
زوایای خانه بیرون انداخته در پستو لهای بارفروش پنهان گشت حسینقلی خان فرمان داد تا تفحص کرده
او را دستگیر ساختند و در حبس خانه بازداشتند آنگاه تن بمحاربه جنگ بیابانات و پست و بلند اراضی مازندرا
در نوشت هر جا دشمنی داشت در معرض هلاک مطروح داشت و هر جا قلعه بسد و شید مفتوح فرمود
و قلاع و بقاعی که در نواحی استراباد بدست اعدا بر آمده بود جمله را منهدم نمود کریمخان از کردار
او خشمگین شده چند کرت لشکرگران بدفعش نامزد کرد و از تیغ و آویز او سودی بدست نیامد این
هنگام الله ویردی خان جاجرمی که سالها در خدمت او طریق صداقت می نمود نزول مقدمش را بجاجرم
خواستار آمد و حسینقلی خان بدانجا شد بعد از ورود جاجرم نصرالله میرزا پسر شاهرخ شاه افشار نیز
بسرعت تمام بجاجرم آمد از بهر آنکه در جهان گیری و مملکت گشائی با حسینقلی خان همدست و همداستان شود
چون این معنی را در حضرتش مکشوف داشت حسینقلی خان فرمود که کار سلطنت شراکت نماند و دو شمشیر
در یک نیام و دو شیر در یک کنام است هرگز راست نیاید و او را مراجعت وطن خویش اجازت
فرمود و خود از جاجرم برامیان آمد ترکمانان گوکلان بعد از بیرون شدن حسینقلی خان با دو هزار
سوار بعزم آهنگ جاجرم کردند و در ظاهر جاجرم سنگری راست کرده جنگ را ساخته شدند الله ویردی
خان صورت حال را مکتوب کرده بدست سفیری رونده معروض داشت حسینقلی خان از اصغای
این خبر آتش خشمش زبانه زدن گرفت و بی آنکه تجهیز لشکری کند یا ساز سپاهی دهد بر اسب
خویش برآمد و راه جاجرم پیش گرفت و دویست تن از غلامان او در نشسته ملتزم رکاب گشتند و او مانند
شاهین فراز گرفته که از دنبال صید خویش آهنگ فرود کند طی مسافت نموده باراضی جاجرم درآ

[illegible]

غلبه حسینقلی خان بر مازندران

[illegible]

[illegible]

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

 ترکمانان که دست پرورده تربیت او بودند و مرد را از مرد نیکوی شناختند چون از در دوری آگهی یافتند از کرده پشیمان شدند و کس بحضرت او فرستاده خواستار مصالحه و مؤاخاة گشتند حسینقلی خان نیز از مصالحه مضایقت نفرموده و با ایشان کار از در آشتی راندند آنگاه بزرگان ترکمانان را بار داده تا حاضر حضرت شدند و موفور حفاوت و عنایت گشتند و شاد خاطر طریق منازل خویش سپردند اما جماعت قاجار یوخاری باش چون صولت و سطوت حسینقلی خان را نگران شدند و استیلای او را در ممالک مازندران مشاهده کردند دانستند که اگر روزگار را بگذارد یکتن از ایشان را زنده نگذارد و استمداد از کریمخان نیز کاری بکران نبرد حیلتی دیگر و کیدی دیگرگونه کردند و چند تن از ترکمانان یموت را که ملتزم رکاب و ملازم درگاه حسینقلی خان بودند بمال فراوان تطمیع کردند تا اگر توانند کیدی اندیشند و وجود آنحضرت را گزندی رسانند ایشان نیز چون قضا بر این رفته این عار را بامضا بردند و چشم از حقوق ولی‌نعمت پوشیده نیم شبی خویشتن را به پشت سراپرده او رسانیدند و یکبار در خوابگاه او گلوله‌های تفنگ را گشاده داده تا آنخان در جامه خواب شهید شد چندانکه غلامان دولتخواه تفحص حال قاتلان او کردند مکشوف نیفتاد چون این خبر بکریمخان رسید و مملکت مازندران را از چنین شیری و شهریاری خالی دید زکیخان زند را که مصدر شر و گزند بود بحکومت آن ممالک منصوب داشت چنانکه شرح شرارت و شرارت او در جای خود مرقوم خواهد شد مدت عمر حسینقلی خان بیست و هفت سال بود و از وی دو پسر ماند یکی فتحعلی خان که شهریار جهان گشت و آن دیگر بنام پدر حسینقلی خان نام یافت همانا چون حسینقلی خان از شیراز بدامغان سفر کرد مهد علیا را که مادر فرزندان اوست از قبیله قاجار عضدالدین لو بشرط زنی بسرای آورد و نخستین شهریار جهان فتحعلی شاه از وی متولد گشت و دیگرباره چون حمل یافت ترکمانان حسینقلی خان را در جامه خواب شهید کردند و زن و فرزند او در صحرای ترکمانان افتاد و در آنجا مهد علیا بار بگذاشت و پسری آورد لاجرم نام پدر را بر وی گذاشته حسینقلی خانش نامیدند کریمخان زند مرتضی قلیخان برادر حسینقلی خان شهید را فرمان کرد که زن و فرزند برادر را از میان ترکمانان مراجعت دهد و او بدینکار بفرمان کرد و این بود تا آقا محمد شاه بعد از فوت کریمخان از شیراز بمازندران آمد آنگاه مهد علیا را از بهر خود نکاح بست و او را با شاهزادگان که فرزندان برادرش بودند بسرای خویش آورد و همی بداشت چنانکه ذکر ایشان در جای خود مسطور خواهد گشت

ذکر سلطنت پادشاه کامکار آقا محمد شاه ابن محمد حسن خان قاجار و خاتمه کار او

شهریار جهان آقا محمد شاه پسر ارشد و اکبر محمد حسن شاه است و مرقوم شد که بعد از انقضای سلطنت پدر در خدمت کریمخان زند سفر شیراز کرد و پانزده سال در آن بلده گرفتار بود اگرچه کریم خان او را در مجلس خود جلوس میداد و بر سر خوان خورش خود حاضر میکرد اما رخصت سفر مازندران و اجازت رفتن در استرآباد نداشت تا آنگاه که کریمخان مریض گشت و مرض او همی شدت کرد چندانکه تحویل او از این جهان تفرس میشد این هنگام آقا محمد شاه از بهر آنکه پس از مرگ کریمخان در شهربند شیراز نیز بند نباشد هر روز بهانه صید کردن و نخجیر افکندن با باز و یوز دو برادر خود جعفر قلیخان و مهدی قلیخان را برداشته

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

(۱۹) و چند تن از خویشاوندان دیگر را نیز ملازم رکاب ساخته بامداد از دروازه شهر بیرون می شد و هر شامگاه
چون فهم میکرد که کریمخان هنوز زنده است بشهر در می آمد تا روز سه شنبه سیزدهم شهر صفر در
سنه یکهزار و صد و نود و سه از بیرون دروازه شهر بانگ تفنگ و آواز های های مردم را اصغا
فرمود و دانست که کریمخان وداع زندگانی گفته پس با برادران و خویشاوندان پای از پروین
و بال از شاهین استعارت کرد و بسرعت سحاب و شتاب شهاب تا بشهر طهران عنان باز نکشید
روزی چند اعداد کار را در اراضی ری متوقف بود خان ابدال خان کرد جهان بیگلو با پانصد خانوار طریق خدمت
گرفت و اینوقت خزانه که از عراق بشیراز و نیز خزانه را که از مازندران بفارس حمل میدادند از هر جانب
کس فرستاده ماخوذ داشت و بر سپاهیان قسمت کرد و تقیخان زند را که از قبل کریمخان سردار
ری و فیروزکوه بود دستگیر فرمود تقیخان سلامتی جان را بهائی گران داد و برست اما از آنسوی دو برادر
آقا محمد شاه یکی مرتضی قلیخان و آن دیگر مصطفی قلیخان که بخواستاری حسینخان دولو ساکن استراباد
بودند و سفر شیراز نکردند در اینوقت دانستند کریمخان زند از جهان برفت مرتضی قلیخان سپاهی ساخته
از استراباد بسوی بارفروش بتاخت و آن بلده را فرو گرفته بنشست از پس اینواقعه آگهی یافت که برادرش
آقا محمد شاه از شیراز بری تاخته و رایت جهانگیری برافراخته اگرچه از رها شدن برادر اظهار سرور و شادی
همی کرد ولیکن بر زبان داشت که مازندران را من بشمشیر خویش صافی کرده ام و خاص خویش میدانم اگر دیگری
طمع و طلب بدین مملکت بندد از پای نخواهم نشست و دست باز نخواهم داد و جماعتی را بسوادکوه فرستاد و
لشکری کردند و عبور آقا محمد شاه را سدی سدید شدند و هم در اینوقت رضا قلیخان برادر دیگر آقا محمد شاه
از منزل دولاب طهران پشت با برادر کرده بمازندران بشتافت و با مرتضی قلیخان بپیوست مرتضی قلیخان
ورود او را بفال نیک گرفته او را و مصطفی قلیخان را با جماعتی از لشکریان بطرف سوادکوه فرستاد تا با لشکر
سابق متفق گشته در دفع آقا محمد شاه همدست باشند آقا محمد شاه چون ازین وقایع آگهی یافت جعفر قلیخان برادر
خود را نزد مرتضی قلیخان رسول فرمود تا او را بنصایح مشفقانه ازین کردار ناصواب کرانه فرماید جعفر قلیخان
برفت و بی نیل مقصود باز آمد لاجرم کار بجنگ حوالت رفت آقا محمد شاه حکم داد تا جعفر قلیخان و خان
ابدال خان کرد و لطفعلی خان دادوی ایلات عراق و تفنگچیان سوادکوه را برداشته بلشکر ایشان
بتاختند و جنگ در انداختند نخستین رضا قلیخان هزیمت شده راه بارفروش پیش گرفت و جمعی کثیر مقتول
گشت و لشکر ایشان بدست شد و اموال لشکریان بغنیمت رفت مصطفی قلیخان چون کار بدینگونه دید
برکاب آقا محمد شاه بپیوست و مرتضی قلیخان اموال و اثقال خود را برداشته باستراباد گریخت و آقا محمد شاه
با نصرت و فیروزی بشهر ساری در آمد اما از آنسوی چون کریمخان از جهان برفت زکیخان عمزاده او صاحب
تاج و تخت شد علیمراد خان خواهرزاده خود را مامور اصفهان داشت و او بعد از ورود باصفهان تجهیز
لشکر کرده بطهران آمد و بعضی از سرکردگان لاریجانی را با خود یار نموده در آمل برای جنگ آقا محمد شاه
لشکری کردند آقا محمد شاه برادر خود جعفر قلیخان را با هزار تن سوار رزم آزمای بدیشان تاخته بیک حمله آنجماعت را

مخالفت مرتضی قلیخان با آقا محمد شاه

مرتضی قلیخان

غلبه آقا محمد شاه و ورود ساری

جنگ آقا محمد شاه با علیمراد خان

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

(۲۰) در هم شکست و جمعی از مردم لاریجان و افغانان مقتول گشت بقیة السیف بطهران مراجعت کردند از پس این فتح آقا محمد شاه رضا قلیخان قوانلو را بآمل گذاشت و خان ابدال خان کرد را بساری مامور داشت و خود آهنگ عراق فرمود اما از آنسوی چون رضا قلیخان برادرش از سواد کوه گریخته باسترآباد رفت باز آغاز فتنه کرد و لشکری برداشته تا باراضی ورامین تاختن آورد آقا محمد شاه جعفر قلیخان را بدفع او مامور فرمود و خود از دنبال او همی کوچ داد رضا قلیخان از استماع این اخبار تاب درنگ نیاورده ناچار برکاب برادر پیوست و اظهار پشیمانی کرد و آقا محمد شاه جرمش را معفو داشت و او ملتزم رکاب گشت و با اینهمه در نواحی طهران بازنیم شبی مخالفت برادر را بنحوی از نصرت و ظفر شمرده با مردم خود باراضی لاریجان گریخت و از نو آغاز فتنه کرد و مرتضی قلیخان نیز از استراباد با لشکر خود تا فیروزکوه براند و رضا قلیخان از لاریجان کوچ داده بدو پیوست و همچنان مهدیقلیخان که از قبل آقا محمد شاه باستمالت اهالی لاریجان رفته بود با مرتضی قلیخان موافقت نمود چون این اخبار پراکنده شد آقا محمد شاه جعفر قلیخان را که در اینوقت بحدود قزوین مامور فرموده بود طلب کرد و خود نیز ساخته سفر مازندران گشت نخستین جعفر قلیخان باراضی مازندران درآمده با مرتضی قلیخان دوچار شد و رزمی صعب در میانه برفت و جعفر قلیخان شکست و از میان در جستن مازندران خود را بیکسو کشیده و دیگرباره اعداد لشکر کرده در خواجک کجور با رضا قلیخان رزم داد و لشکر او را هزیمت کرد و از دنبال ایشان چون شیر دمنده برفت و رضا قلیخان را دستگیر کرده مغلولا بنزد برادر آورد آقا محمد شاه باز طغیان و عصیان او را بر جهل و نادانی حمل داده از قتلش تقاعد ورزید و دیگرباره هزار پیاده و سواره لشکری ملازم جعفر قلیخان فرمود باراضی لاریجانش فرماندار تا برفت و آن نواحی را از کدورت بدخواهان مصفی داشت آنگاه از بارفروش آهنگ استراباد نمود تا چهار دانگه براند و در خاطر داشت که مرتضی قلیخان از کردار ناهنجار خود پشیمان شده پذیره خواهد گشت و برکاب خواهد پیوست چون این اندیشه بصواب مقرون نیفتاد و جنگ با برادر را نیز مکروه میداشت از آنجا رنجیده خاطر راه بگردانید و بطرف اشرف کوچ داد و دولتخواهان حضرت معروض داشتند که اگر شهریار رضا قلیخان را رها ساخته بنزدیک مرتضی قلیخان گسیل فرماید دور نباشد که ماده منازعت مرتفع گردد و مرتضی قلیخان نیز از در ضراعت بیرون شود آقا محمد شاه ملتمس ایشان را باجابت مقرون داشت و رضا قلیخان را رخصت سفر استراباد داد و بعد از ورود مرتضی قلیخان نیز اظهار پشیمانی کرده مصطفی قلیخان برادر اعیانی خود را با معدودی بحضرت فرستاده تا ملازم رکاب باشد.

آنگاه آقا محمد شاه بساری آمده جعفر قلیخان و مصطفی خان را با جمعی از ابطال رجال بتسخیر گیلان مامور داشت و خود ببارفروش آمده استوار بنشست و رضا قلیخان قاجار قوانلو را بضبط بیات آمل مامور کرد و رضا قلیخان برادر خود را باستمالت مردم لاریجان برگماشت از میانه باز رضا قلیخان آتش فتنه را دامن بزد و با سران لاریجان اتفاق کرده در سنه یکهزار و صد و نود و پنج هجری سپاهی ساز داد و ناگاه بجانب بارفروش تاختن کرده بمعاونت شهر درآمد و گرد سرای برادر را فرو گرفت و شورشی از مردم شهر و ابطال لشکر برپای کردند مانند باران بهاری گلوله تفنگ در آن سرای ببارید آقا محمد شاه شاهزادگان جهان

[illegible]

شرح سلطنت جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

تحصیلخان و حسینقلی خان را باتفاق مادر ایشان مهد علیا برداشته در بادکیری که از پس سرای بود متحصن شد ۲۱۱
هر چند از چار سوی بدان سرای یورش بردند با کلوله تفنک دفع همی داد و چون لشکریان دانستند که بدو دست
نیابند آتش در سرای زیرین زدند و هم از آتش زیانی بدان بادکیر نرسید و آقا محمد شاه یکتنه اینهمه ثبات
قدم از بهر آن داشت که خان ابدال خان کرد از ساری برسد و با دشمنان رزم دهد از قضا خان ابدال خان
نیز با دشمنان مواضعه داشت وقتی برسید و اینمعنی معلوم کشت آقا محمد شاه سودی در تحصن ندید ناچار
بیرون شد و رضاقلیخان را مخاطب ساخت و فرمود اکرچه در هوای افسر اینهمه خودسری کنی و بطلب تخت این
بدبختی را اشعار داری لکن خداوند این فضیلت بر جبلت تو ننهاده و اینمعنی در نهاد تو ودیعت نکذاشته و از این
تعب و طلب جز رنج و شکنج بهره نخواهی یافت رضاقلیخان بکلمات کذب آمیز متمسک شده چنان انهی
میداشت که من محرک این غوغا را نمیدانم و مردم را از این طغیان باز نشاندن نمیتوانم بالجمله آقا محمد شاه
و شاهزادکان را بند کران برنهاد و در محال هندپی آورده باز داشت و خود بهوای سلطنت سر برکشید
رضاقلیخان قاجار از آمل این خبر را بدست مسرعی پوینده تر از برق و باد بجعفرقلیخان و مصطفی قلیخان فرستاد
و ایشان طریق کیلان را کذاشته مراجعت کردند و از آنسوی مرتضی قلیخان و علیقلی خان و مهدی قلیخان
و خوانین قاجار چون این قصه بشنیدند پسنده نداشتند و با هفصد کس از ابطال رجال و کزیدکان لشکر
بعزم کیفر از استراباد بیرون شدند رضاقلیخان چون آکاه شد خان ابدال خانرا با چهارصد تن جزایرچی
بدفع ایشان روانه ساری ساخت و چون هر دو لشکر با هم راه نزدیک کردند و در هم افتادند در حمله نخستین بر
سلطان کرد بدست شیران دغا کشته شد و لشکر خان ابدال خان درهم شکست از میانه خان ابدال خان
کرد فرار کرده بساری درآمد و دیکر باره انجمنی کرده روز دیکر رزم دیکر داد و جمعی را بعرض شمشیر داده
هم بساری در کریخت و باتفاق محمد قلیخان لاریجانی بدکان صباغی در رفته پنهان کشت و لشکریان
تفحص حال او کرده دستکیرش ساختند این هنکام مرتضی قلیخان بشهر ساری درآمد و از آنسوی چون
رضاقلیخان این بشنید بالشکر خود از بارفروش بیرون شده آهنک ساری فرمود در نیمه راه خبر شکست
خان ابدال خان در میان مردم او پراکنده کشت و هولی در دل لشکریان جای کرده او را بکذاشتند
و بهر سوی متفرق شدند رضاقلیخان ناچار فرار کرده به بندپی آمد تا از برادر عذر خواهد و بحضرت او پناهد
آقا محمد شاه او را بار نداد و عذر و فریب او را پذیرفتار نکشت رضاقلیخان چون این بدید راه عراق
برکرفت و نزد علیمرادخان زند رفت و هم از خدمت او روی برتافته باصفهان کریخت و از آنجا بشیراز
سفر کرد و با صادقخان برادر کریمخان پیوست و از آن خوی و حیلا که در مغز داشت در شیراز نیز نتوانست
زیست کرد و از آنجا بخراسان کریخت و در خراسان رخت بجهان دیکر برد اکنون بداستان باز آئیم
در سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار خان ابدال خان کرد خواست تا از خانه خویش نقب به بیرون شهر ساری
زده فرار کند زنیکه در سرای داشت این خبر بمرتضی قلیخان آورد و او حکم داد تا سر او را برکرفته بنزدیک
آقا محمد شاه فرستاد و مصطفی قلیخان برادر اعیانی خود را بسلام آقا محمد شاه کسیل نمود و با اینهمه چندانکه

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

آقا محمد شاه خواست با او و دیگر برادران کار بموافقت و برادری کند مفید نیفتاد عاقبت کار بمقاتلت کشید
مرتضی قلیخان در علی آباد لشکری گرد کرده جمعی از لشکریان را برای جنگ برادر باز داشت آقا محمد شاه رضا قلیخان
قاجار با گروهی از مردان جنگ بر سر ایشان فرستاد تا در حمله نخستین آن جماعت را متفرق کردند و خود بی توانی
از طریق علی آباد آهنگ جنگ برادر کرده تا ساری بتاخت و مرتضی قلیخان را در قلعه ساری محاصره
انداخت و روزی چند از هر دو جانب بمقابله و مقاتله روزگار گذاشتند عاقبت کار بر مرتضی قلیخان تنگ
شد ناچار از قلعه بیرون شده روی ضراعت بر قدم برادر نهاد و آقا محمد شاه جرمش را معفو داشت
و استراباد و چهار دانگه و دو دانگه هزار جریب را بسیورغال او مقرر فرمود و بجانب استراباد مرخص نمود
و ملتزمین رکابش را شادکام با او همراه داشت و در این هنگام در حضرت شهریار آقا محمد شاه معروض افتاد
که قادر خان عرب که حکومت بسطام داشت لشکری گرد کرده و بر سر دامغان شتافته تا کلبعلی خان دامغانی را
که هواخواه دولت است دفع دهد آقا محمد شاه شاهزادهٔ فتحعلی خان بن حسینقلی خان را که در اینوقت سه سال
داشت در قلع این فتنه برگماشت و اسمعیل خان قوانلو صاحب قلعه زرد و حاجی اسمعیل خان عز الدین لو مالک
ده ملا را با جماعتی لایق ملتزم رکاب او نمود و ایشان بتعجیل تمام شتافته نزدیک قادر خان لشکرگاه کردند
و از دو سوی در برابر هم صف برزده جنگ در پیوستند بعد از کشش و کوشش فراوان قادر خان هزیمت شد
و شاهزاده عنان بسوی دامغان تافت و مژده این فتح معروض درگاه پادشاه داشت آقا محمد شاه در ازای
این خدمت دامغان را به تیول شاهزاده مقرر فرمود و از پس این واقعه علیمراد خان زند امیر گونه خان افشار را
با سپاهی داده بتسخیر مازندران مامور فرمود و چون راه باراضی مازندران نزدیک کرد اهالی لاریجان خدمت
او را التزام داده بمحال خویشش در آوردند چون این خبر گوشزد آقا محمد شاه شد نخستین علیقلی خان را
با گروهی از سپاهیان بدفع او فرمان داد و او با مردم خود تاختن کرده و با امیر گونه خان جنگ در
انداخت و از مصاف او سودی نبرده بی نیل مقصود بازگشت آقا محمد شاه چون این بدید ناچار بعزم رزم
او برنشست و در سر میدان او را یافته جنگ به پیوست بعد از ستیز و آویز امیر گونه خان شکسته شد راه طهران
برگرفت و عباسقلیخان پسر او مقتول گشت و محمد خان لاریجانی ملقب بسفید نیز عرضه شمشیر شد آنگاه
آقا محمد شاه کار لاریجان را انتظام کرده از آنجا کوچ داد و ظاهر سمنان را لشکرگاه کرده و آن بلده را محاصره
انداخت مردم قلعه چون طاقت درنگ و قوت جنگ نداشتند لابد طریق خدمت گرفتند و از آنجا بدامغان
و بسطام سفر کرده مردم آن محال را مورد ملا … ت فرمود قادر خان عرب نیز طریق طاعت سپرد و عصیانش معفو
معفی گشت و فرمان داد تا با اهل و مال در ساری نشیمن کند و بسطام را بتیول جعفر قلیخان و سمنان را بسیورغال علیقلی خان
مقرر داشت و خود باستراباد کوچ داد و چون این هنگام علیمراد خان زند از اصفهان بهمدان و کرمانشاهان سفر کرده
بوهمچنان دانست که لشکری از بهر تسخیر طهران سازد بدین سبب علیقلی خان را با فوجی مامور طهران فرمود و او دنباله
شهر طهران آمده لشکرگاه کرد مردم شهر ابواب آن بلده را استوار کرده بحفظ و حراست خود پرداختند
علیقلی خان چون چند کرت یورش بشهر انداخت و کاری نساخت دست از فتح حصار باز داشت و بنواحی

برادر مرتضی قلیخان

قلعه زرد بفتح رای معجمه بر وزن درد

ده ملا بفتح میم و لام مشدد

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار.

و توابع شهر در رفته مردم آن اراضی را مطیع و منقاد فرمود و عنان مراجعت بسوی ساری گذاشت آنگاه (۲۳)
آقا محمد شاه مرتضی قلیخان را استمالت خاطر فرموده با سپاهی لایق در چهارم شهر رمضان در سنه یکهزار و صد و
نود و پنج به تسخیر گیلان مامور داشت هدایت الله خان والی گیلان از بهر صیانت برگرد خویش خندقی تعبیه
کرده از آنسوی خندق لشکرگاه کرد و مرتضی قلیخان از اینسوی صف راست کرده بازار محاربت و مضاربت را
رواج داد چهل روز از دو سوی کار مقابله و مقاتله میرفت هدایت الله خان چون استشمام وخامت
و ندامت از این کار نمود میرزا صادق منجمباشی لنگرودی و آقا محمد صالح لاهیجی را که مردی فاضل
بود با پیشکشی شایسته روانه درگاه آقا محمد شاه نمود و ملتزم خراج گردید لاجرم شهریار جهان مرتضی قلیخان را
بازخواند تا مراجعت کرده بدرگاه آمد از پس آن در سنه یکهزار و صد و نود و هفت آقا محمد شاه با جمله
برادران از ساری بمازندران آمد و از آنجا با سپاهی بیکران آهنگ گیلان کرد اگرچه از آنجا که حاجی جمال
پدر هدایت الله خان خواهر خود را بنکاح شهریار دلیر محمد حسن شاه داده بود و از نیروی او دو فرزندش نیکخواه دولت
قاجاریه بودند اما چون هدایت الله خان جای پدر گرفت با اینکه خدمت سلاطین قاجار را گردن نهاده بود حاضر
حضرت نمیگشت و تقبیل درگاه نمینمود و پیداست که اینگونه کردار و سلوک با طبع غیور ملوک پسندیده نیفتد لاجرم آقا محمد شاه
آهنگ او کرد و نخستین برادر خود جعفرقلیخان و مصطفی قلیخان را با گروهی از لشکریان از راه پسیخان
مامور داشت و جماعتی از تفنگچیان نوبروست را از راهی هم سفر کرد و تدبیر لشکر او فرمان داد و هدایت الله خان
در برابر صف راست کرده یکدو جنبش نمود و کروفری ظاهر ساخت هم سرانجام تاب درنگ نیاورده
پشت با جنگ داد و هزیمت شده بکشتی در رفت و راه شیروان پیش گرفت و شهریار بی مانعی بشهر
رشت درآمده در دارالاماره هدایت الله خان فرود شده مردم شهر را باسعاف حاجات و انجاح منی
مستمال ساخت از پس آن معروض حضرت افتاد که رضا خان نیز از قتل علیمراد خان تا ساوج بلاغ
تاختن کرده و بدان اراضی استیلا یافته شهریار جعفرقلیخان را با گروهی از لشکریان بدفع او نامزد فرمود
جعفرقلیخان برنشست و تاختن کرده او را درهم شکست و آقا محمد شاه خود از گیلان بچمن سلطانیه کوچ داد
و مصطفی خان دولو را به تسخیر زنجان مامور فرمود تا برفت و آن بلده را مستخلص نمود و چون ایام خریف
و زمستان در پیش بود از سلطانیه کوچ داده ره سپار قزوین گشت و از آنجا بمازندران شده زمستان را
در شهر ساری بپای برد در اینوقت یکی از بزرگان دولت روس که (کرفس خان) نام داشت با چند فروند
کشتی بکنار اشرف آمد و در ضمیر گرفت که بدست آویز کار تجارت در آنجا قلعه بنیان کند و در نهانی مردم
مازندران را بدولت روسیه رغبت دهد شاهزاده جوانبخت فتحعلی خان برای دوراندیش مکنون خاطر
او را دریافت لاجرم کرفس خان و مردم او را گرفته زنجیر بر نهاد و بدرگاه پادشاه فرستاد آقا محمد شاه نخست
او را ازین کردار ناصواب نکوهش کرد آنگاه جرمش را با عفو ملکانه محو ساخته با انعام و خلعتش بنواخت
و مراجعتش را باراضی خویش اجازت داد در اینوقت کرفس خان خواستار آمد که از برای تمهید وداد و
اتحاد با پادشاه روس یکتن از مردم استرآباد را باتفاق او رسول فرماید و ملتمس او مقبول افتاد.

تزویج شاهزاده فتحعلیخان دختر فتحعلیخان عرب

سور بردن شور جشنی که در ایام عروسی کنند

از پس اینواقعه شاهزاده جوانبخت فتحعلیخانرا که دراینوقت یازده ساله بود خواست زنی بنکاح در آرد دختر فتحعلی
ولد قادرخان عرب را از بهر وی عقد بست و چنانکه پادشاهانرا شایسته است مجلس عیش سور و سرور بپای برد
آنگاه تسخیر طهرانرا تصمیم عزم داد و خیمه بیرون زد و با لشکری جنگجوی در ظاهر طهران فرود شد و آن بلده را محاصره
انداخت و از آنجا جعفرقلیخانرا بتسخیر همدان و تدمیر مرادخان زند مأمور فرمود و علیقلیخان افشار را با دو هزار
سوار جرار نیز ملتزم رکاب او ساخت جعفرقلیخان بیدرنگ لشکر براند و در برابر مرادخان رده برکشید چون
کار حرب و ضرب برونق شد علیقلیخان افشار را پای اصطبار بلغزید و با مردم خود از جنگگاه روی برگاشت
جعفرقلیخان از هزیمت او دهشتی در ضمیر نیاورده و همچنان مردانه حملهای گران افکند تا مرادخانرا بشکست
وجمعی از لشکریانش را دستگیر نموده هم از راه مراجعت نموده بحضرت برادر پیوست اما از آنسوی چون مدت
محاصره طهران بدراز کشید هوای اندرون قلعه عفن گشت و بسیار کس مریض شد و هم از شهر و لشکرگاه اثر کرده
بسیار کس از لشکریان عرضه دمار و هلاک گشت لاجرم شهریار آهنگ مازندران کرده مدت زمستان در آنجا
بزیست در سنه یکهزار و صد و نود و هشت هجری نخستین چنان افتاد که در شهر ساری آتش در سرای مردمان
گرفته و هفتاد تن از مرد و زن بسوخت اما از آنسوی چون علیمرادخان زند بعد از فوت زکیخان و قمع و قلع اولاد

مقاتله آقا محمد شاه شیخ ویس خان زند

و عشیرت کریمخان از شیراز باصفهان آمده لوای سلطنت برافراخت شیخ ویس خان ولد اکبر خویش را با دوازده هزار کس
از ابطال جماعت لر و کرد بتسخیر مازندران مأمور ساخت بعد از ورود شیخ ویس خان باراضی ری محمد علیخان
حاکم خوار بدو پیوست و مردم سمنان نیز با او طریق انقیاد گرفتند و همچنان اهالی لاریجان با او همدست شدند
پس بدل قوی چمن لار را لشکرگاه کرد چون خبر او در حضرت آقا محمد شاه معروض افتاد رضاقلیخان دولو را
بدفع او نامزد فرمود در روز مقاتلت شیخ ویس خان را بشکست و دو تن از سرکردگان باتفاق پنجاه تن از
لشکریانش را اسیر فرمود شیخ ویس خان از رزمگاه فرار کرده بدماوند نشیمن ساخت و بجراحت خویشتن پرداخت
بعد از پانزده روز علیمرادخان با لشکری انبوه وارد طهران گشت و بیدرنگ شیخ ویس خانرا از طرف فیروز
کوه و ویس مراد پسر عم خود را از جانب نور و اسمعیل خان زند را از سوی دامغان با لشکرهای بسیار بتسخیر
مازندران فرمان داد در چنین هنگام که اعیان درگاه پادشاه جهان آقا محمد شاه جای آن داشت که در دفع
دشمن یکجهت باشند و همدست بکوشند مرتضی قلیخان برادر شاه را گذاشته بلشکرگاه اعادی پیوست لاجرم آقا محمد شاه

محاصره استراباد بدست محمد ظاهر خان زند و فوت والده آقا محمد شاه

چنان صواب دانست که در شهر استراباد نشیمن کند و اعداد کار دشمن فرماید پس لشکر زند بی عایقی و مانعی
در تسخیر و تخریب شهر آمل و بارفروش پرداختند و در اراضی مازندران کار بر مراد ساختند آنگاه علیمرادخان
محمدظاهرخان خواهرزاده زکیخان را با جماعت بختیاری و دیگر مردم که هشت هزار مرد بشمار برمیآمد مأمور تسخیر
استراباد نمود و محمدظاهرخان برحسب فرمان در ظاهر استراباد لشکرگاه کرد و لشکری راست کرده بنشست
از دو سوی کار مقاتله میرفت بحسب محمدظاهرخان در کنار شهر برجی برآورد و تفنگچیان را در آنجا بجای داشت چون
صبحگاه آقا محمد شاه [illegible] فرمان داد تا لشکریان بیرون شده آن برج را بیورش فرو گرفتند و از جانب دیگر خانرا
برگماشت تا راه علف و آذوقه بر لشکرگاه محمدظاهرخان مسدود نمودند در اینوقت مهد علیا والده آقا محمد شاه

شرح سلطنت و جهانگیری آقامحمد شاه قاجار

که خواهر محمدخان قاجار بود مریض شد و بجهان جاوید ان رحلت فرمود و بعد از روزی چند مهدیقلیخان (۲۵)
برادرش که مادر او از مردم کرد محله استراباد بود هم درگذشت آقامحمد شاه سوگواری مادر و برادر را نادیده
انگاشت و از چار سوی لشکرگاه محمد ظاهرخان را بمحاصره انداخته یکباره طریق خورش و خوردنی بر ایشان مسدود
ساخت چندانکه کار بر او تنگ شده ناچار با چند تن از نزدیکان خود راه فرار پیش گرفت جمعی از ابطال جاجل
دنبال او بر گرفتند و در حوالی گرگان دستگیرش ساخته بنزدیک شهریارش آوردند فرمان رفت تا سرش
از تن برگرفتند و لشکر او بیشتر اسیر ترکمانان شدند و معدودی بعراق گریختند چون این خبر پراکنده شد شیخ ویس
خان نیز تاب درنگ نیاورد بنه و آغروق خود را ریخته بطهران گریخت در اینوقت آقامحمد شاه خواست که بمازندران
آید و از آنجا اعداد فتح عراق فرماید لاجرم تدبیر ملکانه در ضمیر گرفت تا مردی کارآزموده که از تمامت
مازندران بنجابت اصلی و اصالت فطری ممتاز باشد و بشوکت و جلالت مختار اختیار کند و زمام لشکریان را
بکف کفایت او نهد تا اینجماعت را بنظام و بر وفق مرام کوچ دهد از میانه میرزا اسدالله خان نوری را که پدر بر پدر
از صنادید مازندران ملکه شناخته همه ایران بود اختیار فرمود همانا پدران او در اراضی مازندران از عهد قدیم
بزرگان و خواجگان بوده اند چندانکه در آن مملکت بطایفه خواجگان مشهورند و نسب بخواجه ابوالصلت هروی
میرسانند چنانکه در جای خود مسطور است بالجمله آقامحمد شاه میرزا اسدالله خان را حاضر حضرت داشته فرمود
اکنون آغاز دولت و بامداد اقبال است و این معنی پوشیده نیست که سلطنت را خاصه در عنوان امر کار بنظام
لشکر و قوام سپاه است بالهام دولت چنان دانسته ام که در این امر جلیل ترا کفیل فرمایم و از تشتت آرا و انقسام
خیال بیهوده پوی لشکریان برآسایم و او را بوزارت لشکر برکشید و خلعتی درخور بداد و خویشتن جنبش کرده
بسرای درونی رفت و قلمدانی با خود حمل داده هم بدست خویشتن او را بسپرد و گفت این مفتاح وزارت
و کلید امارت است بدین لیفه و تسلیم ترا بر خداوندان شمشیر و علم فرمانروا ساختم تا تمامت قواد سپاه
و اعیان درگاهت نرم گردن و فروتن باشند میرزا اسدالله خان چون مورد این ملاطفت و مرجع این
رافت گشت چنین شکرگذاری بر زمین ضراعت سوده معروض داشت که بفضل خداوند قادر قهار
و اقبال شهریار تاجدار جماعت لشکریان را چنان سلوک دهم که هنگام صلح از آب زلال بی آزارتر و روز
جنگ از پلنگ در پیکار خونخوارتر باشند و دلهای ایشان را با پادشاه چنان مهربان دارم که سر بر آستان
نهند و جان برایگان دهند شهریارش تحسین فرستاده و او زمین بوسه داده در انجام کار کمر استوار کرد
همانا هنوز آن قلمدان را که ودیعه سلطنت و طلیعه میمنت است جناب اشرف امجد صدراعظم میرزا آقاخان
که او را فرزند ارشد و آن قبیله را رکن اشد است در مجره زرین منضبط دارد و با تیغ هندی در یک خطی
برابر شمارد اکنون بر سر داستان شویم از پس اینواقعه آقامحمد شاه بصوابدید میرزا اسدالله خان عرض
سپاه دیده بمازندران سفر کرده و علیمرادخان رستم خان زند را که از عمزادگانش بود با دو هزار سوار جرار
بطرف سوادکوه فرستاد و از سوی آقامحمد شاه جعفرقلیخان را بدفع او نامزد کرده در ارض زیراب با یکدیگر
دوچار شدند و کارزار کردند رستم خان تاب درنگ نیاورده هزیمت شد لاجرم این همه ادبار که از پی

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

یکی بکی دو چار شد فتوری سخت در کار علیمرادخان انداخت و این هنگام نیز از افراط خمر مرض استسقا بر (۲۶) احوالش استیلا یافت و از طهران کوچ داده آهنگ اصفهان فرمود و در هر منزل مرض او فزونی گرفت تا در مورچه خورت که نه فرسنگی اصفهان است رخت از جهان بدر برد مرتضی قلیخان چون این بدید در حضرت برادر دیگر جای شفاعت و ضراعت نداشت بمیان ترکمانان گریخت و از آنجا نزد پادشاه خورشید کلاه روس شده او را ترغیب به تسخیر ایران همی کرد تا در سنه هزار و دویست و دوازده درگذشت جسد او را بعتبات عالیات آورده مدفون ساختند هم بر سر سخن باز شویم بعد از وفات علیمرادخان جعفرخان زند که برادرزاده کریمخان و با علیمرادخان از طرف مادر برادر بود در خمسه وفات برادر را اصغا فرموده شتاب زده تا اصفهان بتاخت و بجای او برنشست اما ازین سوی آقا محمد شاه در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه از مازندران آهنگ عراق فرمود و چون باراضی ساوه فرود شد ابطال خلج و بیات بر رکاب پیوستند و از آنجا بدار الامان قم آمده نجفخان زند را که از قبل جعفرخان حکومت داشت بمحاصره انداخت و بحکم یورش بلده قم را فرو گرفت و در میانه جمعی عرضه تیغ گشت نجف خان از آن گیرودار طریق فرار بر گرفته تا اصفهان بشتافت و بجعفرخان پیوست و آقا محمد شاه بعد از فتح قم کوچ داده بکاشان آمد در آنجا علیخان خمسه و سرکردگان قراگوزلو بلشکرگاه پیوستند آنگاه از کاشان آهنگ اصفهان فرمود جعفرخان چون این بشنید احمد خان ولد آزادخان افغان را و تقی خان زند را با لشکری انبوه بمدافعه بیرون فرستاد و چون این دو لشکر با یکدیگر زمین جنگ تنگ آوردند بازار حرب و ضرب روانی گرفت و سه ساعت مدت مقاتلت دراز کشید عاقبت تقی خان زند دستگیر و عرضه شمشیر گشت و احمد خان هزیمت شد چون این خبر بجعفرخان رسید دیگر تاب درنگ نیاورده اهل و عیال و اموال و اثقال خود را برداشته بشیراز گریخت و آقا محمد شاه بی کلفت خاطر باصفهان درآمد و چهل و پنج روز در آنجا نشیمن ساخته و امر آن بلد را انتظام کرده آنگاه باقرخان خراسکانی حاکم اصفهان را همچنان بحکومت بگذاشت در اینوقت معروض افتاد که جماعت بختیاری با گروهی از مردم کلپایگان و فراهان همداستان شده بموافقت ابدال خان بختیاری و چند تن دیگر از بزرگان ایشان تا قریه عسکران بعزم مقابله و مقاتله شتافته اند لاجرم شهریار از اصفهان بدفع ایشان خیمه بیرون زد و بعد از ملاقات فریقین باول حمله مخالفین شکسته شدند و در سنگری که از بهر خویش کرده بودند پناه جستند بر حسب فرمان شهریار جعفرقلیخان و علیخان افشار با فوجی از لشکریان ایشان را محاصره افکندند آنجماعت هم در سنگر تاب درنگ نیاورده بنه و آغروق خود را ریخته بقلل جبل گریختند لشکریان ایشان از دنبال ایشان بتاختند و بسیار کس مقتول ساختند ابدال خان و دیگر سرهنگان نیز گرفتار شدند و بمعرض عقاب و عتاب درآمدند فرمان رفت تا جمله را سر برگرفتند آنگاه لشکریان دست نهب و غارت بر آورده هشتاد هزار سر گاو و گوسفند و دیگر مواشی بغنیمت گرفتند مردم بختیاری ازین هول و هیبت اوطان و مساکن خود را گذاشته بشعاب جبال و قلل باذخه جای کردند و بعد از روزی چند از انکسار و ضراعت بیرون شده بدست رسل و رسایل بجرم شاهانه توسل جستند و شهریار عصیان ایشان را معفو داشت و بساحت اصفهان لوای مراجعت

[illegible]

عزیمت آقا محمد شاه تسخیر عراق را

خوراسکان بفتح خای معجمه و الف و سین ساکن و کاف و الف و نون نام آبادیست در حومه اصفهان

باذخ بلندی جبال را گویند

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

براوفراشت دراینوقت اسمعیل خان فیلی بدست برادرش پیشکشی و عریضه انفاد حضور داشته مورد الطاف (۲۷)
خسروانه گشت و همچنان بر فرمانگذاری لرستان منشور یافت آنگاه آقا محمد شاه از اصفهان بسوی همدان
سفر کرده و در آنجا خسرو خان والی کردستان عم خود را با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاد و ایالت کردستان را
حکم گرفت و از آنجا شهریار آهنگ طهران کرد مردم طهران چون فتح و فیروزی پادشاه را در آن سفر دانسته
بودند دیگر محافظت قلعه و حراست خویش نپرداختند و بقدم ضراعت پیش آمدند مهدیخان ولد محمد خان سواد
کوهی با یک عم و عمزاده که خدمت علیمراد خان میکردند بحکم پادشاه نا پیدا شدند و شاهزادگان فتحعلی خان
و حسینقلی خان که مامور بتوقف مازندران بودند حاضر درگاه آمدند اما از آنسوی جعفر خان زند چون دانست که
پادشاه از اصفهان بری سفر کرد تجهیز لشکر نموده باصفهان آمد و باقر خان خراسکانی را مقتول ساخت
و حاجی علیقلیخان کازرونی را با جمعی از سپاه فارس بکاشان فرستاد و خود با لشکری آراسته بطرف
گلپایگان و قلمرو کوچ داد شهریار چون این خبر شنید فرمان داد تا خسرو خان والی کردستان و علیخان حاکم
خمسه و سرکردگان قراگوزلو با جماعت خود در اراضی همدان سر راه براو گرفته جنگ دراندازند یک روز از
بامداد تا شامگاه حرب برپای بود عاقبت جعفر خان شکسته شده بنگریخت لشکریان بگرد او درآمدند و از
هرسوی حمله افکندند چندانکه کار بر جعفر خان تنگ شد ناچار اموال و اثقال خود را گذاشته باصفهان گریخت
دیگرباره قوتی و شوکتی بدست کرده بنشست آقا محمد شاه با لشکری رزم آزمای بدفع او برخاست و از اراضی
فراهان گذشته بمنزل دهق فرود شد در آنجا مکشوف افتاد که جعفر خان چون اصغای عزیمت شهریار را
نموده تاب درنگ نیاورد و باز بشیراز گریخت پس شهریار جعفر قلیخان را با شش هزار کس مامور بتوقف
اصفهان فرمود و خود بجانب سنگباران آمد در آنجا مسموع افتاد که علیخان خمسه از طریق اطاعت سر برتافته
لاجرم بجانب خمسه شتافت چون راه خمسه نزدیک کرد علیخان بقدم اعتذار بیرون شده استرحام و استعطاف
نمود پادشاه جرمش را معفو داشت و از آنجا بطهران آمد

وقایع سنه یکهزار و دویست و یک و فتح گیلان بفرمان آقا محمد شاه

چون از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله یکهزار و دویست و یکسال درگذشت هدایت الله خان در شیروان
اعداد کار کرده بگیلان مراجعت نمود و بدان اراضی استیلا یافت آقا محمد شاه چون اصغای این قصه فرمود
مصطفی خان دولو را با شش هزار کس از ابطال بدفع او مامور ساخت هدایت الله خان چون این بدانست
ایوامی خان گرجی را با جمعی از ابطال رجال بمدافعه برانگیخت و او تا رستم آباد که ده فرسنگی رشت است
پذیره جنگ شد لاکن از آن پیش که مصطفی خان برستم آباد آید و مصاف با دید شود فرار کرده بهدایت الله خان
پیوست و مصطفی خان از دنبال او بتاخت ناچار هدایت الله خان بیرون شده در پیربازار صف برزد
و با مصطفی خان رزم داده شکسته شد چنانکه سکون داشت را در قوت بازوی خود ندید پس بجانب انزلی
فرار کرده متحصن گشت و لشکریان از قفای او تا انزلی بتاختند و قلعه او بمحاصره پرداختند از قضا یک شب
آتشی در سرای کیتن از قلعه کیان افتاد و بدست باد پراکنده گشت و موجب پراکندگی خاطر مردم شد

واز بیرون قلعه لشکریان چون این بدانستند از هرجانب یورش افکندند مجال توقف بر هدایت الله خان
محال افتاد از قلعه بزیر آمد تا بکشتی درنشسته راه بادکوبه پیش گیرد ناگاه به تیر تفنگ یکی از تفنگچیان طالش در پا
افتاد ملاحان جسد او را از آب برآورده بخاک سپردند و سرش را بحضرت شهریار آوردند آنگاه آقا محمد شاه
از طهران باصفهان آمد و علیخان خمسه را که سالها بهوای خودسری کار میکرد و نهفته ضمیر او در حضرت شهریار
مکشوف بود در عمارت هفت دست اصفهان میل درکشید و از آنجا بچمن گندمان نزول فرمود و در منزل
سنگباران زکریا بیک گرجی وکیل ارکلی خان والی گرجستان با پیشکش و عریضه بدرگاه آمد و پادشاه او را
بنواخت و از آنجا از راه بروجرد اراضی بختیاری را انتظام کرده بجانب همدان شد در آنجا لطفعلی خان عم
خسرو خان والی کردستان با عریضه و پیشکش حاضر حضرت گشته خواستار شد که چون خسرو خان از ادراک
حضور بیمناک است او را مهلت گذارند تا بعد از ورود موکب پادشاه بطهران اطمینانی بدست کرده روانهٔ
درگاه آید ملتمس او مقبول افتاد و شهریار از همدان بطهران آمد و هم در این سال جعفرخان زند از شیراز بتسخیر یزد
بیرون شد تقیخان یزدی از میرزا محمدخان که در این وقت حاکم طبس بود استمداد کرد و او با لشکری لایق تاختن
کرده در ظاهر یزد با جعفرخان مصاف داد و او را شکسته اموال و اثقالش را با توپخانه و اثاثهٔ سلطنت بغنیمت
برگرفت و از این فتح عجبی و تنمری در دماغ او راه کرده فتح اصفهان را تصمیم عزم داد محمدخان و اسمعیل خان
عرب عامری که حاکم نطنز و اردستان بودند نیز با او همدست شدند جعفرقلیخان از اصفهان بیرون شده بدیرهٔ
جنگ او گشت و بعد از چهارده روز مبارزت و مناجزت میرمحمدخان هزیمت و آغروق بریخت و به یزد گریخت
و از آنجا به طبس رفت و هم در این سال آقا محمد شاه در اول بهار از بهر تسخیر شیراز از طهران کوچ داده باصفهان
آمد و شاهزاده فتحعلی خان را بتوقف اصفهان حکم داده متوجه شیراز گشت و در مشهد ام النبی لشکرگاه کرد
و علیقلی خان را بتاخت و تاراج آن اراضی فرمان داد و او اطراف و انحای آن نواحی را تا تخت جمشید عرضهٔ
نهب و غارت ساخت و در نیمهٔ سنبله مراجعت باصفهان فرمود شاهزاده فتحعلی خان چند قطعه الماس و یاقوت
و بعضی اشیاء نفیسه پیشکش گذرانید آنگاه علیقلی خان را با فوجی از جنگجویان در اصفهان گذاشته بطهران
شد در این هنگام مرتضی قلیخان از بادکوبه لشکری انبوه کرده بگیلان تاخت و سلیمان خان حاکم گیلان
تاب درنگ نیاورده بقزوین گریخت و صورت حال را باز نمود آقا محمد شاه محمد حسین آقای ناظر و امیر
محمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی را بدفع او مأمور فرمود جعفرقلیخان نیز با پنج هزار کس از دنبال ایشان
کوچ داده اما از آن سوی پیش از آنکه جعفرقلیخان در رسد مرتضی قلیخان میدان مبارزت بیاراست
جنگی صعب درانداخت در اول حمله محمد حسین آقا هزیمت شد و پشت برزمگاه داد امیر محمد حسین خان ارجمندی
چشم از زندگانی بپوشید و مردانه بکوشید نخستین با گلولهٔ تفنگ زخمی صعب برداشته و همچنان مانند شیر زخم خورده
بر چپ و راست حمله افکند و تنی چند از ابطال رجال را بخاک انداخت و خود نیز بهرهٔ خاک گشت
مرتضی قلیخان بعد از این فتح و فیروزی دانست که با جعفرقلیخان پای رزم نخواهد داشت اراضی گیلان را
[illegible] ساخته بجانب بادکوبه شتاب گرفت و از این سوی در حین این فتنه

تاریخ ۱۲۰۰

[illegible]

تمرد و یاغیگری کردن و اظهار خودسری کردن

عزیمت آقا محمد شاه بتسخیر شیراز

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

(۲۹) مسموع شهریار افتاد که جعفرخان زند با سی هزار مرد جنگی از شیراز خیمه بیرون زده و تسخیر اصفهان را تصمیم
عزم داد آقا محمد شاه ازین حدیث برآشفت و با سیصد تن مرد رزم آزمای برنشست و آهنگ اصفهان
کرد چندانکه ملازمان حضرت معروض داشتند که سی هزار تن را با سیصد کس دفع نتوان داد مفید نیفتاد
در جواب فرمود فتح و اقبال با ایزد متعال است و همچنان بقدم عجل و شتاب راه برداشت و از آنسوی
چون جعفرخان ترکتازی شهریار باز دانست از نیمه راه بجانب شیراز در ترکتاز آمد و این معنی مقرر بود
که چون آقا محمد شاه در مملکت مازندران مستقر بود جعفرخان رایت فتح اصفهان برمی افراشت
و هرگاه بدو آگهی میرسید که آقا محمد شاه رزم او را تصمیم عزم فرمود و آهنگ اصفهان نمود خواه با لشکر بسیار
و خواه با نفر قلیل بی آنکه تیغی از غلاف برآید و گردی از مصاف برخیزد عار فرار را فخری پنداشته دو اسبه
طریق شیراز بر میداشت و این کار را چنان بر خویشتن استوار نهاده بود که هنگام ورود با صفهان
گروهی از درویشان که خوی ایشان بدست کردن دبوس و باد افکندن در بوق است رسیدن جعفرخان را
بدانستند از بهر طلب دیناری و گدیهٔ درهمی فراهم شده در بیرون اصفهان بر سر راه او انجمن شدند
چون آن سواران که بر مقدمهٔ جعفرخان بودند برسیدند و تکاوران جنبش بدیدار شد همه گروه گروه ساز شدند
و باد در بوقها در انداختند جعفرخان در میان پیشتازان خویش و پذیره شدگان شهر ناگاه اصغای فغان
آوازهای مهیب نمود گمان کرد که این بانگ کرناهای آقا محمد شاه است دلش از جای برفت و عنان تاب
بگردانید و در طریق فرار چون شاهین شتاب گرفت خاصانش از قفا تاختند و او را از قصه آگاه ساختند
سخت غمنده و شرمسار گشت و گفت اکنون که کار بدینگونه رفت از کوچهٔ درویشان گذشتن و بدیشان
عبور کردن روا نباشد پس از در دیگر با صفهان در آمد تا این هنگام که برق گریخت مع القصه چون
خبر فرار او در منزل مورچه خور معروض افتاد آقا محمد شاه بی کلفت خاطر با صفهان در آمد و مصطفی خان
دولو را از دنبال او تاختن فرمود و او تا ارض ایزدخواست برفت و چند عراده توپ از مردم جعفرخان
باخود داشته باز اصفهان شد و آقا محمد شاه ظفر کرده و نصرت یافته مراجعت بطهران فرمود و زمستان را
در مازندران بپای برد و در آنجا معروض افتاد که جعفرخان بدست کنیزکی که در سرای داشت مسموم
و مریض گشت و نیز مرادخان و صیدمرادخان و شاه مرادخان اعمام علیمرادخان زند و ابراهیم خان
و لد اسمعیل خان و حاجی علیقلی خان کازرونی که یکسال در ارک شیراز زندانی بودند در اینوقت دو تن
از غلامان جعفرخان را که یکی رجب و آن دیگر باقر نام داشت و نان و آب محبوسین را متصدی بودند
با خود یار کردند و شبانگاه از زندان بیرون تاختند و بر بام خلوت ارک برآمدند و آهنگ فرود شدن
کردند صیدمرادخان از بیم جان بر بام بماند و دیگران دست آویز طنابهای شادروان بزیر آمده
در زاویه خانه کمین نهادند بامداد که ظلمت برخاست یکی از زنان جعفرخان مرد بیگانه در سرای دیده
فریاد برداشت جعفرخان چون بانگ او بشنید با همه ناتوانی تیغ برکشید و از خوابگاه خویش بیرون
تاخت نخستین شاه مرادخان بروی درآمد و جعفرخان تیغ بزد و بینی او را جراحت کرد او برهمچنان چوب

[illegible]

مورچه خورت
بضم خای معجمه و واو
معدوله و رای
مهمله ساکنه و تای
فوقانی

[illegible]

جارودی بدست کرده از قفای جعفرخان درآمد و بر سر او کوفت چنانکه از پای درآمد پس دست بیاهیخت
و تیغ از کف او بستد و با همان شمشیر سرش برگرفت و بر بام سرای افکند صیدمراد خان نیز توانستی
آن سر را برداشته بپای دیوار ارک انداخت در اینوقت لطفعلی خان پسر جعفرخان که در لار بود چون خبر قتل
پدر را اصغا فرمود دانست که راه بشیراز نتوانست کرد بنزدیک شیخ نصر عرب برفت و از او لشکری استمداد کرده
باز بشیراز شد و آن بلده را مسخر داشت و قاتلان پدر را دستگیر ساخته برخی را نابینا و بعضی را مقتول نمود آنگاه
خود رایت استقلال برافراخته بر مسند پدر نشیمن ساخت آقا محمد شاه چون اصغای این وقایع کرد در تسخیر مملکت
فارس عزیمت گشت و در سنه یکهزار و دویست و چهار هجری با لشکرهای ساخته بشتاب صبا و سحاب باصفهان
آمد و از آنجا بجانب شیراز کوچ داد و در منزل بیضا که شش فرسنگی شیراز است بنه و آغروق را با برادر خود
علیقلی خان گذاشته ابطال رجال را برداشته بشیراز آمد و از آنسوی لطفعلی خان با پنج هزار سواره
و پیاده بعزم مقاتلت بیرون شده در حوالی مسجد بردی با لشکر پادشاه برابر شد از دو روی صف
راست کردند آقا محمد شاه در قلب سپاه جای کرد و جعفرقلیخان در میمنه و مصطفی خان دولو در میسره
ساکن شدند نخستین لطفعلی خان هزار و دویست تن از دلاوران جنگ‌آور را بر جعفرقلیخان گماشت و ایشان
رزمی سخت افکندند و چون سستی در ایشان راه کرد گروهی دیگر را باعانت آن جماعت جنبش داد تا باهم پیوسته شدند
و از بهر کوشش نیروئی از نو بدست کردند آقا محمد شاه چون این بدید جماعتی را بدستیاری جعفرقلیخان فرمان داد
دیگرباره لطفعلی خان انجمنی پشتوان قوم خود کرد و همچنین شهریار فوجی برانگیخت از اینگونه کار کردند تا
جنگ بانبوه و زمان کوشش و کشش بدراز کشید و فراوان مرد و مرکب بخاک در افتاد سرانجام لشکر
لطفعلی خان هزیمت شدند و مردان شهریار تا بدروازه شهر از پی هزیمتیان بتاختند و بسیار کس از
بزرگان سپاه را دستگیر ساختند و از پیادگان هشت هزار مرد گرفتار گشت ناچار لطفعلی خان بحصار در رفته
متحصن شد و پادشاه از مسجد بردی کوچ داده در یک فرسنگی شهر شیراز لشکرگاه کرد و لشکری مشتمل بر سه
دروازه برکشیده و یکماه تمام استوار بنشست و چون فتح حصار در این هنگام صعب می‌نمود بجانب
طهران مراجعت فرمود آنگاه حکم داد تا ضریحی زر اندود کرده انفاذ درگاه ملایک پناه اسدالله الغالب
علی بن ابیطالب علیه السلام داشت

وقایع سال یکهزار و دویست و پنج هجری و عزم آقا محمد شاه بتسخیر آذربایجان

در پایان سنه یکهزار و دویست و پنج هجری آقا محمد شاه نخستین از بهر دفع فتنه لطفعلی خان شاهزاده نیک‌بخت
فتحعلی خان را با سپاهی لایق مأمور باصفهان و توقف در آن بلده فرمود آنگاه تجهیز لشکر کرده بجانب
آذربایجان کوچ داده چمن اراضی طارم لشکرگاه گشت سلیمانخان را با شش هزار مرد بطالش فرستاد تا اهالی
آن اراضی را معرض نهب و غارت در آورده بزرگان آن جماعت را با زن و فرزند بزنجان فرستاد و نیز شه
از طریق خلخال طی مسافت کرده با دو هزار سوار کار آزموده بتسخیر قلعه سراب و تدمیر صادقخان را تصمیم عزم داده صادق
خان شقاقی باندیشه مدافعت بیرون شده مبارزتی نمود در اول حمله شکسته شد و طریق فرار برداشته تا در آبا

بنه و آغروق
بلغت ترکی آغروق
با الف و دو غین
معجمه ساکن و را
مهمله مضموم و سکون
واو و قاف ساکن
بمعنی احمال و اثقال است
مسجد بردی بروزن
سردی

پشتوان معین
و یاور را گویند

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

عنان بازپیچید و در پناه ابراهیم خلیل خان جوانشیر بیارمید شهریار از پس او فرمان داد تا سراب را (۳۱)
خراب کردند و هم بآتش بسوختند و از آنجا کوچ داده باردبیل آمد مصطفی خان حاکم قراجه داغ پادشاه را
پذیره شد و پیشکشی لایق پیش گذرانیده مورد اشفاق خسروانه گشت از پس آن شهریار جان محمد خان
قاجار را با جماعتی از مردان جنگ بدفع مصطفی خان طالش نامزد فرمود او برفت و شکسته شده باز آمد چون
منازل صعب و درختستان فراوان در راه داشت قلع و قمع او را بدیگر وقت گذاشت و از آنجا بسوی
قراجه داغ سفر کرد و در چمن اسکنبر فرود شد حسینقلی خان دنبلی که حاکم خوی بود در آنجا حاضر حضرت شده بحکومت
خوی و تبریز مباهی گشت و زوجه او که دختر ابراهیم خلیل خان بود بتوقف قزوین فرمان یافت آنگاه محمد
قلیخان حاکم ارومی بیمناک شده باراضی اشنو گریخت آقا محمد شاه محمد خان عزالدین لوی قاجار را با سه هزار
کس بقلعه ارومی مامور فرمود تا اهل و مال محمد قلیخان را بلشکرگاه حمل داد همانا در حمل اموال بعضی از اشیاء نفیسه را
بنهانی از بهر خویش ضبط کرد و این معنی معلوم شد و هم در حضرت شهریار مسموع افتاد که محمد خان را از این خیانت
بر زیادت آنست که با محمد ولی آقا و محمد علیخان چوچق و محمد تقیخان شامبیاتی مواضعه افتاده و پیمانی نهاده اند
که اگر توانند شهریار را گزندی رسانند لاجرم آتش خشم پادشاه زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا محمد خان را
از ارومی ببند و کنده بدرگاه آوردند و فرمان برفت تا او را و محمد علیخان چوچق و محمد علیخان عزالدین لو
و محمد ولی آقا را میل در کشیدند و محمد تقیخان را عرضه شمشیر ساختند در این هنگام محمد قلیخان ارومی که گریخته
حضرت بود درگاه پادشاه را پناه دانسته با پیشکشی سزاوار بتقبیل آستان شهریار حاضر شد و مهبط اکرام و اشفاق
گشت از پس این وقایع عریضه حاجی ابراهیم خان شیرازی ملحوظ نظر شهریار افتاد بشرح آنکه لطفعلی خان تجهیز
لشکر کرده با بیست هزار کس سواره و پیاده بتسخیر صفهان را تصمیم عزم داده خیمه بیرون زد عبد الرحیم خان
برادر حاجی ابراهیم خان را با دیگر بزرگان و سرکردگان فارس را ملازم رکاب ساخت و همه جا قطع
مسافت کرده در سمیرم علیا فرود شد از سوی شاهزاده فتحعلی خان که ولیعهد دولت و نایب سلطنت بود
در چمن گندمان اصفهان انجدیث کرد و بیدرنگ ساخته جنگ شده با لشکری مامور تا ارض قمشه کوچ داد
آنگاه هر دو سپاه از کم و بیش یکدیگر آگاه شده رزمگاه را تنگ در آوردند و در برابر هم فرود شدند
لطفعلیخان از دور اندیشی در سنگر جای کرد تا روز دیگر تعبیه کند چون پاسی از شب بگذشت عبد الرحیم خان
بر حسب وصیت برادرش حاجی ابراهیم خان سرکردگان فارس و بزرگان قبیله زند را انجمن کرده با ایشان
در هدم بنیان کار و تخریب بنای امر لطفعلی خان همداستان شد و هم در آن نیمشب در میان لشکرگاه تفنگی چند
به پرتاب گشاد دادند و ساز مخالفت پیش نهادند لطفعلی خان دانست که لشکر این شاهزاده بیرون
تاخته و شبیخون انداخته اند سخت هراسناک شده و بنه و آغروق خود را بجای گذاشته با دویست تن
از خاصان خویش فرار کرده بسوی شیراز شتاب گرفت تا با زن و فرزند و خزاین و دفاین خود که در شیراز
داشت پیوسته شود و بتازه اعداد کاری کند چون بدروازه شهر فراز آمد حاجی ابراهیم خان بفرمود
تا دروازه حصار را استوار کرده او را بار ندادند لاجرم ناچار شده به بنادر فارس گریخت و آنچه در لشکرگاه

نابینا شدن محمد خان عزالدین لو و جمعی بفرمان آقا محمد شاه

پریشان شدن لطفعلی خان بتدبیر حاجی ابراهیم شیرازی

 داشت بهرهٔ غازیان لشکر شاهزاده گشت مع القصه حاجی ابراهیمخان هم در مکتوب خویش معروض داشت که شهریار از بهر ضبط خزاین لطفعلی خان و صیانت مردم فارس سرداری و سپاهی مقرر دارد آقا محمد شاه میرزا رضاقلی را بفرمود تا در اصفهان بحضرت ولیعهد آمد و شاهزاده مصطفی خان را با سه هزار کس با او یار کرده باتفاق بشیراز آمدند بعد از ورود بشهر میرزا رضا رضاقلی اموال و اثقال لطفعلیخان را حمل داده و جواهر و سواره و پیاده او را ماخوذ داشته با هزار سر بادیان مراجعت نمود اما از آنسوی لطفعلی خان از بنادر فارس باراضی خشت آمد و از زال خان خشتی استمداد کرده سیصد تن مرد جنگی ملازم رکاب ساخت و با این قلیل مردم تسخیر شیراز را تصمیم عزم داده و طی مسافت نموده در منزل کویم فرود شد و از قضا اینوقت کاروانی را در راه کازرون تاخته بودند و خبر نهب قافله در شیراز پراکنده گشت مصطفی خان چون این بشنید با هفصد تن از مردم خود برنشست و در پنج فرسنگی شیراز سر راه بر دزدان گرفت در اول حمله ایشان بگریختند ابدال خان عبد الملکی از دنبال آن جماعت بتاخت چون راه نزدیک کرد چند تن سر برتافتند و او را زخمی بر سینه زدند چنانکه از پای درآمد این هنگام لطفعلی خان که کمین نهاده بود چون پلنگ غضب کرده با مردم خود ناگاه بیرون تاخت و در برابر مصطفی خان بخروش آمد از این سوی که مصطفی خان با شیری رزم آزمای بود کمان بگرفت و چندانکه تیر در ترکش داشت پرتاب کرد چون جعبه تیر پرداخته شد دست به نیزه برد و اسب برجهاند در میان آن دو مرد دلاور جنگی مردانه بپای رفت عاقبت هر دو لشکر از هم جدا شدند لطفعلی خان بجایگاه شد و مصطفی خان باز شیراز گشت و حاجی ابراهیم خان صورت این حال را نیز بدست مرغی سبک سیر معروض داشت آقا محمد شاه جان محمد خان را با پنج هزار کس مرد جنگی مامور شیراز فرمود و لطفعلیخان در مدت ذهاب و ایاب این سفیر دو هزار مرد لشکری بر سر خود انجمن کرد و در مسجد بردی نشیمن فرمود این هنگام جان محمد خان برسید و هر دو لشکر صف برزدند و جنگ در افکندند بعد از گیرودار بسیار لشکر لطفعلی خان هزیمت شدند و او ناچار کر و فری نموده بزرقان فرار کرد و هم در آنجا باعداد کار پرداخته دیگر باره چهار هزار مرد بر سر خود انجمن ساخت و از نیسوی جان محمد خان و مصطفی خان در ارض کلباد در آمدند و مصطفی خان از آنجا بحافظیه شیراز آمد روزی چند از این بگذشت یکشب لطفعلی خان برنشسته مانند برق و باد بر لشکرگاه جان محمد خان شبیخون آورده و از هر جانب بتاخت و رزم بساخت لاکن رخنه و ثلمهٔ در آن لشکرگاه نتوانست کرد لاجرم بی نیل مقصود مراجعت نمود اما از آنسوی آقا محمد شاه از آذربایجان مراجعت بطهران را تصمیم عزم داده در اراضی خمسه ملا محمد حسین ملاباشی را بطلب آقا محمد علی مجتهد پسر آقا محمد باقر بهبهانی اعلی الله مقامه فی روضات الجنان فرمان داده بکرمانشاهان سفر کرد و آنجناب را بطهران آورد و از قضا چنان افتاد که روز چهارشنبه هفدهم ربیع الثانی در سنه هزار و دویست و شش هجری آقا محمد شاه همچنان که بر تخت سلطنت تکیه داشت و با خاصان حضرت سخن میکرد ناگاه مرض سکات عارض شد قطع سخن کرد سلیمانخان قاجار که قرب مکان داشت تفرس مرض شهریار کرده حاضران درگاه را به نیکوتر حیلتی رخصت انصراف داد و پادشاه را بدستیاری خواجگان و خصیان سرای بحرم خانه آورد و میرزا مسیح و میرزا احمد اصفهانی را

[illegible]

کویم بضم کاف و سکون واو و ضم تحتانی و سکون میم

معاتلهٔ جان محمد خان با لطفعلی خان زند

زرقان بفتح زای معجمه و سکون رای مهمله و قاف و الف و نون

ثلمه بالضم رخنه را گویند

سکات و سکته بمعنی خاموش شدن و مرضی است معروف

خصیان خصا را گویند و الد خایه کشیدن خصی بفتحه منه خصیان بکسر خا جمع

طاری شدن مرض سکته آقا محمد شاه

شرح سلطنت وجهانگیری آقا محمد شاه قاجار

که طبیب حاذق بودند حاضر نمود تا به برکندن موی سر و اصابت زحمتهای دیگر در تدبیرات معالجت
اینق روز دیگر دیده باز کرد و سخن آغاز فرمود پس دولتخواهان درگاه بشکرانه پیشانی بر خاک نهادند و ادای
صدقات و نذورات نمودند از پس این واقعه صادقخان شقاقی که نزدیک ابراهیم خلیل خان گریخته بود
ده تن از برادران خود را با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاده اطمینان خاطر حاصل نمود و خود نیز حاضر درگاه
گشت و سلیمان پاشا والی بغداد مصحوب مصطفی آقا مکتوبی معروض داشته با چند سر اسب و استر و چند بهله
چرغ و بعضی دیگر از اشیاء نفیسه روانه درگاه نمود و اظهار عقیدت و فرمان برداری کرد و هم درین سال آقا محمد شاه
فرمان داد تا عبد الرزاق خان حاکم کاشان که بحلیه دیانت و امانت آراسته بود مهندسان و بنایان
و استادان صیانت در مشهد مقدس سید الشهدا علیه التحیة و الثنا حاضر نموده از نو تخته کردند و گنبدی رفیع
برآورده با زرناب مذهب نمودند حاجی سلیمان صباحی کاشانی قصیده در نظم کرده این مصرع تاریخ
آورده در گنبد حسین علی زیب یافت زر و هم در این سال که هزار و دویست و شش هجری آقا محمد شاه
ولیعهد دولت فتحعلی خان را بصیانت و امارت استراباد و دامغان و بسطام و دیگر بلدان و امصار آن
اراضی باز داشته خود با سپاهی گران باصفهان کوچ داد و از آنجا بچمن گندمان شتافته راه شیراز
پیش گرفت و در منزل ایوج معروض افتاد که لطفعلی خان از زرقان آهنگ شبیخون لشکرگاه پادشاه

شبیخون لطفعلی خان بلشکر آقا محمد شاه

فرموده شهریار سپاهیان را بحفظ و حراست خویش تحریض داد و ابراهیم خان را بدیده بانی بیرون فرستاد
تا اگر از لشکر بیگانه خبری رود بعرض رساند چون سپاهی شب جهان بگرفت لطفعلی خان چون دیوانه
زنجیر گسسته و دیو از بند جسته بر سر ابراهیم خان تاختن کرده او را باول حمله مقتول ساخت و مانند سیلاب
بلا تا کرانه لشکرگاه پادشاه عنان باز کشید و بر یکجانب اردو رکاب گران کرد و عبد الله خان عم
خود را فرمان داد تا با جماعتی از متهوران سپاه بمیان لشکرگاه درآمد و غوغائی عظیم در لشکریان درانداخت
و از هر سوی بانگ جزایر و تفنگ بالا گرفت و جماعتی پریشان و پراکنده شدند آقا محمد شاه در چنین گیرودار
بلا مانند کوه پای برجا خویشتن داری کرد و خاصان درگاه اطراف خرگاه پادشاه را پره زدند
و صیانت و حراست پادشاه را کمر بستند عبد الله خان بعد از رزم سازی و ترکتازی چنان دانست
که آقا محمد شاه را نیز درمیانه آسیبی رسیده یا از میان بکناری فرار کرده و از پس او لشکر را تاب جای
درنگ و نیروی جنگ نخواهد بود لاجرم دست از جنگ باز داشته کناری گرفت تا در بامداد بامر اطفال
و نهب اموال دست برآرد و در آن وقت میرزا فتح الله اردلانی که از پیش شناخته لطفعلی خان بود در
لشکرگاه پادشاه میزیست نزدیک لطفعلی خان بشتافته او را مژده فتح داد لطفعلی خان نیز شیفته
کلمات او شده یکباره دل برآن نهاد که صبحگاه سپاه بی پادشاه را ما خود خواهد داشت پس آسوده
خاطر درکنار مصاف گاه آرام گرفت چون سپیده دم نزدیک شد آقا محمد شاه حکم داد تا مؤذن بانگ
برداشت لطفعلی خان چون آن ندا بشنید دانست که پادشاه را گزندی نرسیده و چون روز برآید
با آن سپاه گران قوت مبارزت نخواهد داشت سخت آشفته خاطر گشت و بیدرنگ طریق فرار پیش گرفته

بجانب کرمان سرعت گرفت آقا محمد شاه بفرمود تا فوجی از لشکریان از قفای او بتاختند و جماعتی از مردم او را
دستگیر ساختند و از سوی بحکام بلدان و امصار فرمان کرد تا افواج شقاقی و دیگر مردم از لشکر که در آن
گیرودار فرار کردند جمله را دستگیر ساخته با کنده و زنجیر بدرگاه فرستند و از آنجا بجانب شیراز کوچ داد حاجی
ابراهیم خان و دیگر بزرگان شیراز پذیره شده شهریار را پوزش کردند و پیشکش در آوردند بعد از ورود شهر
آقا محمد شاه فرمان داد تا اولاد و عشیرت کریمخان را که بیشتر بدست علیمراد خان نابینا بودند باتفاق زن
و فرزند لطفعلی خان و سایر بزرگان زند بجانب استراباد و مازندران کوچ دادند و میرزا فتح الله خان اردلانی
که نیز در گریخته بود در اینوقت گرفتار شده بدرگاه آوردند بقطع زبان او فرمان رفت آنگاه امر مملکت فارس را
بنظام کرده مراجعت بطهران فرمود در طهران شاهزاده حسینقلی خان را که اینوقت چهارده ساله بود با صبیه
نیکو نکاح بست و جشنی لایق بساخت اما از آن سوی چون لطفعلی خان از ابرج راه فرار برگرفته بکرمان در آمد
ولدان نظر علیخان زند که با او از زمان دیرین بکین بودند از ورود او آگهی یافته شبانگاه بر سر او شتافتند
و چند تن از مردم او را مقتول ساختند لطفعلی خان را ازین حدیث درست شد که در کرمان زیستن نتواند
کرد بیدرنگ بر نشسته بطرف راور گریخت میرزا محمد خان راوری نیز بکین او برخاست و رزم آراست
و چند تن از ملازمانش را دستگیر نمود لطفعلی خان را آن عدت و عدد نبود که با آن جماعت ساز مبارزت بکند
و آغاز مناجزت فرماید ناچار فرار کرده از راه چهل پایه لوط طریق طبس گرفت و در طی مسافت چهار تن
از مردمش بمرض عطش هلاک شدند چون بطبس رسید امیر حسن خان حاکم آن بلده سیصد تن از مردم
خود را محکوم و ملازم او ساخت لطفعلی خان با آن قلیل جماعت آغاز کینه خواهی نمود و بهوای پادشاهی
دیگر باره راه شیراز برداشت و چون خواست از اراضی یزد و نواحی تفت عبور کند لشکری بفرمان تقیخان
یزدی بدفع او در آمد و با او در آویخت لطفعلی خان چون برق تابناک که بر خار و خاشاک زند در ایشان افتاد
گروهی را با تیغ دو نیمه ساخت و جمعی را هزیمت کرده لختی از قفا بتاخت آنگاه عنان برتافته باراضی ابرکوه شتافت

آمدن لطفعلی خان دیگر باره به شیراز

اما از آن سوی چون آقا محمد شاه خبر مراجعت او را بخاک فارس اصغا فرمود محمد حسین خان خاله زاده خود را
با هشت هزار سوار بتاخت وقتی بارض ابرکوه رسید معلوم داشت که لطفعلی خان عم خود را بصیانت
ابرکوه گذاشته و خود طریق بوانات و اصطهبانات برداشته محمد حسین خان نخستین دفع نصر الله
خان را تصمیم عزم داده او را در قلعه ابرکوه بمحاصره انداخت و در ظاهر آن حصن استوار نشست چون مدت
محاصره بدرازی کشید از آقا محمد شاه فرمان رسید که لطفعلی خان را گذاشتن و عزم ابرکوه برداشتن سرمایه سودی
نخواهد بود لاجرم محمد حسین خان از ابرکوه کوچ داده بطرف شیراز شتاب گرفت وقتی برسید که لطفعلی خان دست
از قلعه داراب جرد باز داشته طریق نیریز برداشته بود لاجرم از راه تنگ کرم برفت و در پای خرمن کوه
بدو رسید از هر دو سوی صف قتال راست کردند و گرد از مصافگاه برانگیختند و خون یکدیگر بریختند
یازده روز در برابر هم لشکرگاه کردند و هر روز از بام تا شام رزم دادند یک شب لطفعلی خان آهنگ شبیخون نمود
و جمعی از ابطال رجال گزیده کرد یکتن از مردم او که حاتم نام داشت از لشکرگاه او فرار کرده

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

نزد یک محمد حسین خان آمد و او را از مکنون ضمیر لطفعلی خان آگهی داده تا بحفظ و حراست جانب خود پرداخت
لاجرم چون لطفعلی خان نیمشب تاختن کرد از هیچ سوی دست نیافت و در نیل مقصود باز ایستاد صبحگاه
که جهان روشن شد محمد حسین خان یکباره دل بر جنگ نهاده صف برزد و لطفعلی خان از لشکر بیرون شده
رده بست از هر دو سوی جنگ پیوسته شد و کشش و کوشش بنهایت رفت هم در پایان کار لشکر لطفعلی خان
پشت با جنگ داده راه فرار پیش گرفت و مجال درنگ بر او محال نمود ناچار از اراضی شیراز دل برگرفت
و طریق طبس پیش داشت اما آقا محمد شاه در اینوقت تصمیم عزم داده در سنه یکهزار و دویست و هفت
هجری از راه اصفهان بچمن آسپاس آمد و شاهزاده فتحعلی خان را با ده هزار سواره و پنجهزار پیاده و توپ و
زنبورک در هفدهم شهر شوال مامور بفتح کرمان فرمود و مصطفی خان دولو را ملتزم رکاب او ساخت
آنگاه حاجی ابراهیم خان شیرازی را با بزرگان فارس طلب داشته در چمن آسپاس حاضر شدند اما شاهزاده فتحعلیخان
طی مسافت فرموده در شهر بابک فرود شده و در آنجا محمد رضا خان کرانی را طلب نمود و او بیمناک شده روی
برتافت و اموالش عرضه نهب و غارت گشت آنگاه شاهزاده از آنجا بنشستن باغ نظر لشکرگاه کرد و مصطفی خان
را با شش هزار تن به بم و نرماشیر مامور فرمود از بهر آنکه افغانان و دیگر مردم که در آن اراضی نشیمن دارند مطیع و منقاد
سازد او برفت و کامروا باز آمد مع القصه شاهزاده بتمامت توابع و اراضی کرمان را تسخیر فرمان کرده محمد ابراهیم
آقا برادر مصطفی خان را از بهر ضبط منال دیوانی در کرمان باز داشته خود طریق حضرت سپرده بدرگاه پادشاه
آمد محمد رضا خان کرانی که در اینوقت دستگیر و گرفتار بود برحسب فرمان در حضرت شهریار عرضه هلاک و دمار
گشت آنگاه آقا محمد شاه جان محمد خان قاجار برادر مصطفی خان دولو را بهدم قلعه شیراز مامور نمود تا برفت
و آن بنا را با خاک پست کرد آنگاه مراجعت بطهران فرمود و از آنجا سفر استراباد کرد از بهر آنکه جماعت یموت
سائین خانی که در طرف صحرای ترک و دشت قبچاق جای داشته در اسر و نهب مردم استراباد طریق طغیان
می سپردند لاجرم شهریار بعد از ورود باستراباد بزرگان یموت را مکتوبی کرد که استطال رجال خویش را
روانه درگاه و ملتزم رکاب سازید و زن و فرزند خود را گروگان بسپارید و اگر نه ساخته جنگ شوید
ایشان از سپردن زنان خود بگروگان مضایقت نمودند پس محمد ولیخان قوانلو و مصطفی خان دولو را
با ده هزار کس از لشکریان بر سر ایشان تاختن فرمود مصطفی خان تا آنجا که ربع فرسنگ بمنازل آن
جماعت مسافت داشت لشکر براند و لشکری راست کرده و روز دیگر بر سر ایشان تاخته و از
دور و نزدیک جلادتی مینمودند و روز سیم نیران حرب بالا گرفت و از دو سوی صف بسته جنگ پیوسته شد
بعد از کشش و کوشش فراوان ترکان شکسته شدند سیصد مرد دلیر عرضه شمشیر گشت و هزار زن و فرزند
از آن جماعت طریق عدم سپردند و هشتصد کس از نسوان و کودکان دستگیر گشت در آن گیرو دار چنان
افتاد که بعضی از ترکمانان زنان خود را بکشتند تا بدست بیگانه اسیر نشوند و نیز بعضی از زنان خویشتن را از بیم
اسیر هلاک کردند چنانکه یکتن از زنان که بدست مرد لشکری اسیر بود دست یازیده کارد از کمر مرد لشکری برکشیده
و خود را بکشت و همچنان مردی از ترکمانان زنی نیکو رخسار در ردیف خود ساخته هزیمت می تاخت

تخریب قلعه شیراز بحکم آقا محمد شاه

چون لشکریان راه بدو نزدیک کردند آن زن را که آفتاب انجمن بود بخاک راه انداخته با تیغش بدو نیم زدند و
پس آنکه جنگ بکران رفت و هر دو لشکر باز جای شدند یکتن از بزرگان ترکمان که بصیره نام داشت با اسیران
آمد که زنش را از قید اسیری برهاند آقا محمد شاه بفرمود تا او را واژگونه سر در آب بداشتند تا جان داد و در آن سفر از
زر و سیم و اسب و شتر و گاومیش و گاو و گوسفند غنیمت فراوان بهره لشکریان گشت و اسیران بسیار با خود
آوردند با اینهمه جنگ و جوش از لشکر پادشاه زیاده از بیست تن تباه نگشت بالجمله آقا محمد شاه اسیران را از
لشکریان بخرید و در شهر ساری نشیمن فرمود از آنسوی چون ترکمانان کار بدینگونه دیدند از بهر پیشکش اسبهای
گزیده اختیار کردند چهل تن از پسران ریش سفیدان و بیوتات برای گروگان عرض دادند و پانصد سوار نیز از میان
قبایل خود انتخاب کردند که در حضرت پادشاه ملازم رکاب باشند از آنجمله مهرعلی آقای واشلو برداشته
در ساری حاضر درگاه شد و نیز بر گردن نهاد که از زنان اعیان گروگان فرستند و هرگز جز از در صدق
و عقیدت قدم نزنند آقا محمد شاه او را نیکو بنواخت و مسئولش را باجابت مقرون داشته اسرای ایشان را باو
گسیل فرمود تا باراضی خویش بازشتافتند و خود بجانب طهران کوچ داد بعد از ورود در آن بلده نظام الدوله
سلیمان خان را با شش هزار کس بدفع ابراهیم خلیل خان مامور فرمود و سلیمان خان کوچ داده تا آذربایجان ره
سپار گشت از آنسوی چون ابراهیم خلیل خان این بشنید عبدالصمد بیک پسرعم خود را با پیشکشی لایق بدرگاه
پادشاه فرستاده خواستار شد که بسبب ضعف بدن و زحمت شیخوخت از سفر کردن بطهران روزی چند
معاف باشد عذرش پذیرفته و مسئولش باجابت مقرون گشت و سلیمان خان بنظم سایر بلدان و اراضی
آذربایجان متوقف و مامور گشت و عبدالصمد بیک ملازم رکاب شد

مقهور شدن ترکمانان مغرور از آقا محمد شاه

وقایع سنه یکهزار و دویست و هشت هجری و عزیمت آقا محمد شاه بدفع لطفعلیخان زند

در سال یکهزار و دویست و هشت هجری مرتضی قلیخان کرمانی که از قبل شهریار حکومت کرمان داشت با ملا
عبدالله که از علمای آن بلد بود و امام جمعه و جماعت و جمعی از شناختگان شهر همداستان شده لطفعلی خان زند را
که این هنگام در قاین متواری بود بامارت خویش دعوت کردند و او بدین مژده شاد خاطر شده با چند تن
از ملازمانش بشتاب شهاب و سحاب بشتافته بکرمان درآمد و بر مسند فرمانگذاری جای کرد و بعضی از
افغانان بم و سیستان چون این بشنیدند نزدیک او شتافته در زیر لوایش جای کردند از آنسوی چون آقا محمد شاه
اصغای این خبر فرمود شاهزاده فتحعلی خان را با سپاهی که زحمت میدان را از راحت ایوان باز ندانستند از پیش
روی بیرون فرستاده و خود نیز با لشکری گران آهنگ کرمان خیمه بیرون زد بعد از طی مسافت نخستین شهر بابک
در آمده اهل عصیان و طغیان را کیفری بسزا کرده تا از کرده پشیمان و مطیع فرمان گشتند و از آنجا بسیر شده
چهل تن از سران اشرار را عرضه هلاک و دمار ساخت و گروهی را در قنوات درانداخته با خاک انباشته
کرد آنگاه شتاب زده بکرمان آمده در ظاهر قلعه لشکرگاه کرد دیگر روز لطفعلیخان مردم خود را بیرون فرستاده
رزم دادند و شکسته شدند چون دانست که با آن سپاه نیروی جنگ ندارد دیگر باره دروازه های حصار را استوار
بسته متحصن گشت آقا محمد شاه چون این بدید فرمان داد تا دیوارگران و بنایان ده هزار تن در لشکرگاه حاضر کردند

[illegible] بجبهه [illegible] بیفشنج بیرزه جمع [illegible] [illegible]

شرح سلطنت وجهانگیری آقا محمد شاه قاجار

واز بیرون شهر در برابر هر برجی از حصار برجی برآوردند ومیان برجها راخندقی کردند واستوار نشستند ۳۷
پنجاه شبانروز کار بجرب توپ وتفنگ میرفت واز فرود برجها نقب همی زدند بسیار بود که درمیان
نقبها از دوسوی لشکریان دست وگریبان میشدند ویکدیگر را با تیغ وخنجر میخستند وآن هنگام که زمستان پیش
آمد شهریار فرمود تا لشکریان نیز خانها کردند واز خیمه بر واقها درآمدند سرانجام قحط وغلا در کرمان بادید
گشت چندانکه نه هزار تن از مردم را بحکم از شهر بیرون فرستادند هم سودی نبود وازین سوی چون کار
محاصره بدراز کشید آتش خشم شهریار زبانه زدن گرفت وفرمان داد تا بیورش آن قلعه را فرو گیرند
ابطال رجال روز جمعه بیست ونهم ربیع الاول یکهزار ودویست ونه سال از هجرت برفته آنگاه که آفتاب
نشست روی بحصار نهادند چندانکه گلوله وآحجار از برج وباره بباریدند دلیران لشکر را باک نبود وهمچنان
یکدل ویکجهت بروج شهر عروج کردند وشهر را فرو گرفتند ودست بقتل واسر ونهب وغارت برگشادند
لطفعلیخان درآن ظلمت شب چون کار بدینگونه دید بهزار تعب وطلب خویشتن را از تنگنای حصار
بیرون انداخته بقلعه بم گریخت صبحگاه آقا محمد شاه محمد ولیخان قاجار را از دنبال او بتاخت اما از آن سوی چون
لطفعلی خان بقلعه بم دررفت مردم سیستان ضعف حال وفرار او را معلوم کردند ودر اخذ وقید او یکجهة شدند
ونخستین اسب او را که غران نام داشت ودرمیان تکاوران نامور بود عقر کردند لطفعلی خان از درون خانه
مکنون خاطر آنجماعت را تفرس کرد وخواست تا خویشتن را بغران برساند واز آن بلا برهاند از جای جنبش
کرده با تیغ آخته بیرون تاخت وقتی برسید که اسب را عقر کرده دید دست برهم نهاد پس او را بگرفتند
وغل بر نهادند وروانه درگاه پادشاه آوردند آقا محمد شاه بفرمود تا او را میل درکشیدند واز آنجا بطهرانش
تاختند عرضه هلاک ودمار ساختند وعم او نیز نابینا گشت ومیرزا محمد علیخان کاشانی برادر فتحعلی خان ملک الشعرا
که در خدمت او منصب وزارت داشت بجرم اینکه وقتی از قبل لطفعلی خان مکتوبی بحضرت شهریار کرده
وکلمات ناهموار در آن نامه نگارداده بمعرض عقاب وعتاب حاضر آمد چون از آن نگارانکار کرد عرضهٔ
هلاک ودمار گشت ویکصد تن از قبیله افشار کرمان که دولتخواه او بودند نابود شدند ودو قطعه الماس که یکی
دریای نور واآت دیگر تاج ماه نام داشت واز جمله جواهر محمد حسن شاه بود واز انقلاب زمانه بدست لطفعلی خان
افتاده در بازوی او بود هم خاص شهریار گشت آنگاه فرمان رفت تا زن وفرزند سادات شهر بابک را
بقریه کهک که از توابع قم است نشیمن فرمود که از تخت وطن آنجماعت بود ومقصد خانوار از جماعت
عطاء اللهی جدهٔ مزبوره را بتوقف ری مامور داشت ویکهزار تن از جوانان تنآور کرمان را بسرکردگی مرتضی قلیخان
کرمانی مامور طهران فرمودند وحکم داد تا دیوار حصار کرمان را با خاک پست کردند آنگاه آهنگ شیراز فرمود
ودر این گیرودار عبدالصمد بیک پسر عم ابراهیم خلیل خان فرار کرده راه آذربایجان برداشت چون
بدان اراضی رسید بعضی از مردم شاهسون او را شناخته قصد کردند که دستگیرش سازند اسب
خویش را برجهاند تا از میانه بجهد از قفای او بتاختند وبازخم گلوله بخاکش انداختند وسرش را
از تن دورکرده بنزد شاه آوردند اکنون باز نمائیم که شاهزاده فتحعلی خان که بر مقدمه سپاه

[illegible]

[illegible]

عقر بفتح مین مهمله
زخم زدن وپی
زدن ستور را
گویند

 راه سپر بود کار بر چگونه کرد نخستین قبایل کری را که طریق مخالفت سپرده بودند کیفری بسزا فرمود و از آنجا بچیرفت تاخت و ساکنان آن اراضی را مطیع ساخت آنگاه طریق تهرود گرفت مردم تهرود بحصار خویش در رفتند و متحصن گشتند شاهزاده محمد تقی بیک قوللر آقاسی را از بهر استمالت بدیشان فرستاد او را با تیغ بخستند و یکباره در ببستند شاهزاده فرمان داد تا لشکریان با یورش آن حصار را فتح کردند پس شاهزاده اهل عصیان را کیفری کافی کرد و از آنجا بارض نرماشیر و بم سفر کرد و با افغانان کارزار نمود و آن جماعت را ذلیل و زبون فرمود تا خراج بر خویشتن نهادند و گروگان دادند آنگاه از نواحی کرمان بفارس آمد و محال لار را انتظام کرد و قلعهٔ قریه را دورا بحکم یورش مفتوح ساخت و بحضرت پادشاه بازگشت آقا محمد شاه فرمانگذاری مملکت فارس را بدو گذاشت و او را ملقب بجهانبانی فرمود و حاجی ابراهیم خان شیرازی که برزانت رای و رصانت حزم شناخته بود بوزارت اعظم برکشید و هم درینسال که یکهزار و دویست و نه عام از هجرت رفته بود ابراهیم خلیل خان با والی تفلیس طریق وداد و صفاوت گرفت و بزرگان شیروان و شماخی و قبه و دربند را با خود تألیف داد و سر از طریق طاعت بپیچید لاجرم آقا محمد شاه فرمان داد تا سپاه انجمن شدند و میرزا اسدالله خان نوری که وزیر لشکر بود بعرض سپاه بایستاد و اصلاح کار مردمان را اصلاح و سلب آراسته کرد و پادشاه را که بکفایت و کفالت او اعتمادی تمام بود از کار لشکر دل قوی گشت و خیمه بیرون زد و راه آذربایجان پیش گرفت بعد از ورود باردبیل محمد حسین خان قوانلو را حکم داد تا با جماعتی از لشکر بر مقدمه تاخته در سه فرسنگی قلعه پناه آباد بر سر پل خداآفرین که قنطرهٔ رود ارس است لشکرگاه کند از بهر آنکه ابراهیم خلیل خان فرصت بدست نکند و دست بهدم و انهدام پل نیارد اما محمد حسین خان اگرچه بسرعت بتاخت وقتی برسید پل را بدست مردم ابراهیم خلیل خان شکسته یافت و صورت حال را معروض داشت آقا محمد شاه حکم داد تا سلیمان خان از میان لشکرگاه جماعتی از بنایان و دیوارگران برداشته در کنار پل حاضر شد و پل را از نو بساخت و چهار برج از آنسوی پل برآورد و چون کار پل پرداخته گشت و پادشاه از عبور لشکر مطمئن خاطر شد مصطفی خان قاجار را بتسخیر طالش مأمور ساخت و سلیمان خان را با پنجهزار تفنگچی و محمد حسین خان را در حاجی ابراهیم خان با سه هزار مرد از دنبال مصطفی خان بیرون فرستاد بزرگان طالش چون خبر لشکر بشنیدند زن و فرزند و اموال و اثقال خود را در کشتی جای داده بطرف سالیان فرستادند و مردم سالیان از بیم پادشاه راه بدیشان ندادند و آن جماعت ناچار در میان بحر کشتی باز داشتند و لنگر کردند تفنگچیان گیلانی که در بحر رفتن توانستند و رزم کردن دانستند برحسب فرمان بدریا در رفتند و کشتی ایشان بگرفتند و آن اموال و اثقال که در کشتی بود ماخوذ گشت سلیمان خان و مصطفی خان نیز رجال آن جماعت را که در قلل جبال جای کرده بودند عرضهٔ نهب و غارت ساختند گروهی را در قید اسر انداختند پس شهریار تاجدار چند تن از مفسدان طالش را با تیغ بگذرانید و زن و فرزند ایشان را بمازندران و بعضی را باردبیل نشیمن فرمود آقا محمد شاه هنوز ارخان پسر شاه پلنگ را که دستگیر لشکر بود بنواخت و مورد اشفاق

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

شاهانه ساخت آنگاه از پل ارس عبور نموده و مصطفی خان را با فوجی بمنازل ارانسه قپان تاختن (۳۹)
فرموده و او بعد از قتل و نهب اسیران بسیار از زنان خوب رو و پسران مشکین مو با یکصد و
شش نیزه سر بدرگاه آورد و شهریار آنسرا را بمردم امین سپرد که از خیانت بصیانت باشند و رضا قلیخان
نیز بجانب دیگر مامور شد و مظفر و منصور باز آمد آنگاه در منزل تخت طاوس عبدالرحیم خان شیرازی و چراغخان
بختیاری را با فوجی بحراست پل و ساختن سنگر باز داشت و سلیمانخان و مصطفی خان را با ده هزار کس بر سر
قلعه پناه آباد تاختن فرموده در نیمه راه با قراولان ابراهیم خلیل خان بازخوردند بعضی را کشتند و برخی را دستگیر نمودند
و گروهی بقلعه گریختند و ایشان از دنبال هزیمتیان بظاهر قلعه آمده سنگر کردند و آقا محمد شاه با انبوه سپاه
از دنبال برسید و حکم داد تا توپهای آتشین دم را بسوی قلعه گشاده دادند و جمعی از قلعه گیان را هلاک ساختند
و مصطفی خان با پنجهزار کس بعسکران که سه فرسنگی پناه آباد داشت فرستاد تا راه بر مترددین ببندد و رضا
قلیخان را با فوجی بسنگر تخت طاوس مأمور ساخت که طریق قوافل و جواسیس مسدود دارد ابراهیم خلیل خان
با ده هزار تن از قلعه بیرون تاخت و رزمی صعب در انداخت بعد از کشش و کوشش هزیمت شده راه قلعه پیش
گرفت هزار تن از لشکر او مقتول گشت و جماعتی اسیر شد در اینوقت آقا محمد شاه فرمود تا با ابراهیم خلیل خان
نامه کردند که چند از این هول و هرب طریق خدمت گیر و از این رنج و تعب برای بیتی در منشور نگار داد

زمنجنیق فلک سنگ فتنه میبارد   تو ابلهانه گریزی با بگینه حصار

ابراهیم خلیل خان در جواب نوشت

گر نگهدار من آنست که من میدانم   شیشه را در بغل سنگ نگه میدارد

بالجمله از آنسوی محمد بیک و اسد بیک
برادرزادگان ابراهیم خلیل خان که بیرون قلعه در مأمنی سخت نشیمن کرده بودند پیر قلیخان و عبدالله خان بر حسب
فرمان برفتند و ایشان را دستگیر کرده بیاوردند ابراهیم خلیل خان از اصغای این خبر آشفتگی بیفزود
و یکتن از خویشان خود را بدرگاه فرستاده اظهار زاری و ضراعت نمود و خواستار شد که یکتن از بزرگان خود را
بگروگان بسپارد و خراج بر گردن نهد باشد که شهریار بر شیخوخت و ضعف او ببخشاید و حاضر شدن او را بدرگاه
بوقت دیگر موقوف فرماید ملتمس او مقبول افتاد و از پس آن محمد خان قاجار ایروانی و جواد خان گنجه و ملک مجنون
و ملک قلی و ملک اسمعیل با پیشکشهای لایق بدرگاه پیوستند و شیخعلی خان پسر فتحعلی خان قبه بمصحوب یکی از اقربای
خود پنجهزار تومان نقد انفاد درگاه داشت و حسینخان حاکم باکویه مکتوبی چاکرانه و پیشکشی در خور بدست
فرستادگان خود پیش داشت و سلیمان پاشا حاکم بغداد اسبهای تازی نژاد و استران قوی بنیاد
و دیگر تحف انفاد حضرت نمود مع القصه آقا محمد شاه بعد از سی و سه روز که در ظاهر پناه آباد جای داشت
روزی بزرگان درگاه و سرهنگان سپاه را فرمود تا در پیشگاه سلطانی انجمن شدند آنگاه حکم داد تا جوانان قاجار که از
سی سال کمتر روزگار داشتند باتفاق جوانان دیگر قبایل یکجا شدند و یک صف برزدند و مشایخ و
کهول نیز از قاجاریه و دیگر طوایف که پنجاه سال افزون نداشتند بر حسب فرمان صف دیگر شدند و
همچنان مردم پیر و هرم انجمنی دیگر ساختند آنگاه آقا محمد شاه فرمود که من اینجماعت را از بهر مشاورت گرد کرده ام
و از جوانان و عوانان و پیران جداگانه رای خواهم جست پس نخستین روی با جوانان کرد و فرمود ما از عراق

۴۴ راه سپر بود کار بر چه گونه کرد نخستین قبایل کردی را که طریق مخالفت سپرده بودند کیفری بسزا فرمود
و از آنجا بجیرفت تاخت و ساکنان آن اراضی را مطیع ساخت آنگاه طریق تهرود گرفت مردم تهرود
بحصار خویش در رفتند و متحصن گشتند شاهزاده محمدتقی بیک قوللر آقاسی را از بهر استمالت بدیشان
فرستاد او را با تیغ بگذشتند و یکباره در به بستند شاهزاده فرمان داد تا لشکریان با یورش آن
حصار را فتح کردند پس شاهزاده اهل عصیان را کیفری کافی کرد و از آنجا بارض نرماشیر و بم سفر کرد
و با افغانان کارزار نمود و آن جماعت را ذلیل و زبون فرمود تا خراج بر خویشتن نهادند و گروگان دادند
آنگاه از نواحی کرمان بفارس آمد و محال لار را منتظم کرد و قلعهٔ قریه را دو را بحکم یورش مفتوح ساخت
و بحضرت پادشاه بازگشت آقا محمدشاه فرمانگذاری مملکت فارس را بدو گذاشت و او را ملقب بجهانبانی
فرمود و حاجی ابراهیم خان شیرازی که برزانت رای و رصانت حزم شناخته بود بوزارت اعظم برکشید
و هم در اینسال که یکهزار و دویست و نه عام از هجرت رفته بود ابراهیم خلیل خان با والی تفلیس طریق وداد
و حفاوت گرفت و بزرگان شیروان و شماخی و قبه و دربند را با خود تالیف داد و سر از طریق طاعت
بپیچید لاجرم آقا محمدشاه فرمان داد تا سپاه انجمن شدند و میرزا اسدالله خان نوری که وزیر لشکر بود
بعرض سپاه بایستاد و اصلاح کار مردمان را بصلاح و سلب آراسته کرد و پادشاه را که بکفایت و کفالت
او اعتمادی تمام بود از کار لشکر دل قوی گشت و خیمه بیرون زد و راه آذربایجان پیش گرفت بعد از ورود
باردبیل محمدحسین خان قوانلو را حکم داد تا با جماعتی از لشکر بر مقدمه تاخته در سه فرسنگی قلعهٔ پناه آباد
بر سر پل خداآفرین که قنطرهٔ رود ارس است لشکرگاه کند از بهر آنکه ابراهیم خلیل خان فرصت بدست
نکند و دست بهدم و انهدام پل نیارد اما محمدحسین خان اگرچه بسرعت بتاخت وقتی برسید پل را بدست
مردم ابراهیم خلیل خان شکسته یافت و صورت حال را معروض داشت آقا محمدشاه حکم داد تا سلیمان
خان از میان لشکرگاه جماعتی از بنایان و دیوارگران برداشته در کنار پل حاضر شد و پل را از نو
بساخت و چهار برج از آنسوی پل برآورد و چون کار پل پرداخته گشت و پادشاه از عبور لشکر مطمئن
خاطر شد مصطفی خان قاجار را بتسخیر طالش مأمور ساخت و سلیمان خان را با پنجهزار تفنگچی و محمدحسین خان را در
حاجی ابراهیم خان با سه هزار مرد از دنبال مصطفی خان بیرون فرستاد بزرگان طالش چون خبر
لشکر بشنیدند زن و فرزند و اموال و اثقال خود را در کشتی جای داده بطرف سالیان فرستادند
و مردم سالیان از بیم پادشاه راه بدیشان ندادند و آن جماعت ناچار در میان بحر کشتی باز داشتند
و لنگر کردند تفنگچیان گیلانی که در بحر رفتن توانستند و رزم کردن دانستند برحسب فرمان بدریا در رفتند
و کشتی ایشان بگرفتند و آن اموال و اثقال که در کشتی بود مأخوذ گشت سلیمان خان و مصطفی خان نیز رجال
آن جماعت را که در قلل جبال جای کرده بودند عرضهٔ نهب و غارت ساخته گروهی را دستگیر و اسیر انداختند پس
شهریار تاجدار چند تن از مفسدان طالش را با تیغ بگذرانید و زن و فرزند ایشان را بمازندران و بعضی را
باردبیل نشیمن فرمود آقا محمدشاه هنوز از خان میرشاه پلنگ را که دستگیر لشکر بود بنواخت و مورد اشفاق

شاهانه ساخت آنگاه از پل ارس عبور نموده مصطفی خان را با فوجی منازل ارامنه قپان تاختن
فرمود و او بعد از قتل و نهب اسیران بسیار از زنان خوب روی و پسران مشکین موی با یکصد و
شش نیزه سر بدرگاه آورد و شهریار اسیران را بمردم امین سپرد که از خیانت بصیانت باشند و رضاقلیخان
نیز بجانب دیگر مامور شد و مظفر و منصور باز آمد آنگاه در منزل تخت طاوس عبدالرحیم خان شیرازی و چراغخان
بختیاری را با فوجی بجهت پل و ساختن لشکرگاه باز داشت و سلیمانخان و مصطفی خان را با ده هزار کس بر سر
قلعه پناه آباد تاختن فرموده در نیمه راه با قراولان ابراهیم خلیل خان بازخوردند بعضی را کشتند و برخی را دستگیر نمودند
و گروهی بقلعه گریختند و ایشان از دنبال هزیمتیان بظاهر قلعه آمده لشکرگاه کردند و آقا محمد شاه با انبوه سپاه
از دنبال برسید و حکم داد تا توپهای آتشین و زنبوری قلعه کشا دادند و جمعی از قلعگیان را هلاک ساختند
و مصطفی خان با پنجهزار کس لشکریان که سه فرسنگی پناه آباد است فرستاد تا راه بر مترددین ببندد و رضا
قلیخان را با فوجی لشکر تخت طاوس مامور ساخت که طریق قوافل و جواسیس مسدود دارد و ابراهیم خلیل خان
با ده هزار تن از قلعه بیرون تاخت و رزمی صعب درانداخت بعد از کشش و کوشش هزیمت شده راه قلعه پیش
گرفت هزار تن از لشکر او مقتول گشت و جماعتی اسیر شد در اینوقت آقا محمد شاه فرمود تا با ابراهیم خلیل خان
نامه کردند که چند ازین هول و رهب طریق خدمت گیرد و ازین رنج و تعب برآی منشی در منشور نگار داد

ز منجنیق فلک سنگ فتنه میبارد — تو ابلهانه گریزی به آبگینه حصار

ابراهیم خلیل خان در جواب نوشت

گر نگهدار من آنست که من میدانم — شیشه را در بغل سنگ نگه میدارد

بالجمله از آنسوی محمد بیک و اسد بیک
برادرزادگان ابراهیم خلیل خان که بیرون قلعه در مأمنی سخت نشیمن کرده بودند پیر قلیخان و عبدالله خان برحسب
فرمان برفتند و ایشان را دستگیر کرده بیاوردند ابراهیم خلیل خان از اصغای این خبر آشفتگی بیفزود
و یکتن از خویشان خود را بدرگاه فرستاده اظهار زاری و ضراعت نمود و خواستار شد که یکتن از بزرگان خود را
بگروگان بسپارد و خراج بر گردن نهد باشد که شهریار بر شیخوخت و ضعف او ببخشاید و حاضر شدن او را بدرگاه
بوقت دیگر موقوف فرماید ملتمس او مقبول افتاد و از پس آن محمد خان قاجار ایروانی و جواد خان گنجه و ملک محمد خان
و ملک قلی و ملک اسمعیل با پیشکشهای لایق بدرگاه پیوستند و شیخعلی خان پسر فتحعلی خان قبه مصحوب یحیی آقا را با
خود پنجهزار تومان نقد انفاد درگاه داشت و حسینخان حاکم باکو نیز مکتوبی چاکرانه و پیشکشی درخور بدست
فرستادگان خود پیش داشت و سلیمان پاشا حاکم بغداد اسبهای تازی نژاد و استران قوی بنیاد
و دیگر تحف انفاد حضرت نمود مع القصه آقا محمد شاه بعد از سی و سه روز که در ظاهر پناه آباد جای داشت
روزی بزرگان درگاه و سرهنگان سپاه را فرمود تا در پیشگاه سلطانی انجمن شدند حکم داد تا جوانان قاجار که از
سی سال کمتر روزگار داشتند باتفاق جوانان دیگر قبایل یکجا شدند و یک صف برزدند مشایخ و
کهول نیز از قاجاریه و دیگر طوایف که پنجاه سال افزون داشتند برحسب فرمان صف دیگر شدند و
همچنان مردم پیر و هرم انجمنی دیگر ساختند آنگاه آقا محمد شاه فرمود که من اینجماعت را از بهر مشاورت گرد کرده‌ام
و از جوانان و عوانان و پیران جداگانه رای خواهم جست نخستین روی با جوانان کرد و فرمود ما از عراق

۴۰) بقصد فتح پناه آباد تاختن کردیم و این قلعه را بمحاصره انداختیم و کاری نساختیم اکنون هنگام خریف و ورود
هواست آذوقه و علف نیز اندک است بنمائید که راه صواب کدام است بمانیم و رزم دهیم یا بجانب عراق تصمیم
عزم فرمائیم جوانان معروض داشتند ما چاکران درگاهیم نه ناصحان خرگاه روز مقاتله و مقابله بکاریم نه هنگام
محاوره و مشاوره ما را هیچ رائی و هوائی نیست چشم بر طاعت و گوش بر فرمانیم شهریار ایشان را تحسین فرستاد
و فرمود این جوانان با خرد پیر و بخت جوان دمسازند همانا ما را در این شوری وکیل خویش نمودند و من از قبل ایشان
سخن خواهم کرد آنگاه روی با مشایخ و کهول فرمود که رای شما بر چگونه است ایشان گفتند نخستین خواهشیم
تا اینجماعت پیران که بسال از ما مهترند سخن کنند و رای ایشان باز دانیم پس آقا محمد شاه با پیران مجرب خطاب
کرد و رای آنجماعت باز جست بزرگان قاجار عرض کردند از این پس زمستان پیش آید و علف و آذوقه مشکل بدست
شود و لشکریان را زیستن صعب گردد و صواب آنست که شهریار باز طهران شود و در زمستان جای بردو بار سامانی
لشکر را باز آورده هنگام بهار باز آید و بزرگان آذربایجان عرض کردند تا بطهران تاختن دشمن را بجای گذاشتن
نیکو نباشد چه بعد مسافت خصم را از مخافت امانی باشد اگر شهریار در این زمستان در آذربایجان اقامت فرماید
و لشکریان استجمام دهند و هنگام بهار لوای کینه خواهی افراشته سازند صواب نزدیکتر است آقا محمد شاه در پاسخ
ایشان فرمود همانا سخن بصدق نکردید و در مشورت هوای خویش جستید چه بزرگان قاجار سفر طهران پسندیده
کردند که با زنان خویش بپیوندند و بزرگان آذربایجان نیز مصاحبت اهل خویش را اختیار نمودند و هیچ اندیشه نکردند
که بهر زنان خود چه خبر باز خواهند داد آیا خواهند گفت تمامت بزرگان ایران و سرهنگان سپاه و دلیران لشکر
در این سفر یکنفر خارجی را نتوانستند دفع داد و از این سخن روی با ابراهیم خلیل خان داشت چه از اجداد او تمکین
این منصب داشته بالجمله چون سخن پادشاه بدینجا رسید کهول و مشایخ سر بر داشتند و گفتند ما دیگر از اینجا
سفر نکنیم تا این قلعه را با خاک پست نسازیم و ابراهیم خلیل خان را بدست نیاریم آقا محمد شاه فرمود شما نیکو سخن کردید
اما چون من وکیل جوانان شده ام بصوابدید ایشان کار کنم فردا آنگاه کوچ باید داد و از بامداد لشکریان هر کس بنه و
آغروق خود را با خویشتن حمل کند و خود نیز بر نشسته در پهلوی بارگیر جا بکند تا من حکم کنم که بکجا خواهیم شد سخن بر این
نهادند صبحگاه تمامت لشکر کار بدینگونه کردند آنگاه آقا محمد شاه عنان اسب بسوی تفلیس بگردانید و تمامت
لشکر از قفای او راه بر داشتند پس از کنار پناه آباد بعزم تسخیر تفلیس کوچ داد و در منزل قراچای بنه و آغروق را
گذاشته حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را امر بتوقف فرمود و از آنجا با رکلی خان والی گرجستان منشوری نوشت
که ما ملتمس ابراهیم خلیل خان را مقبول داشتیم و او را روزی چند مهلت نهادیم و اینک با لشکری که عدد رمل
و شمار نمل دارد باراضی تفلیس خواهیم شد چون این مملکت از عهد شاه اسمعیل صفوی تا آغاز دولت نادر شاه
ممالک ایران بوده باید از شریعت عقل بیرون نشوی و بحضرت ما پیوندی ارکلی خان گردن از فرمان
پیچیده بحصانت برج و باره پرداخت و از شهر تفلیس با لشکری ساخته پذیره جنگ را بیرون تاخت بعد از تلاقی
فریقین جنگی صعب پیوسته شد مردان کارزار آویختن و خونریختن درهم افتادند و این هنگام بادی بر مراد
لشکر شهریار وزیدن گرفت و قبایل گرجیه را بزحمت انداخت چنانکه مجال درنگ نیافته پشت با جنگ دادند

دلا

ولشکر از پس پشت ایشان تاختن و خون ریختن مشغول شدند و طریق دروازهٔ شهر گرفتند در آنوقت
ناگاه از دروازهٔ دیگر چهارصد تن از ابطال رجال و شجعان قبایل چرکس بیرون شدند و بر قتل پادشاه
مواضعه نهاده بگروه راه سراپردهٔ آقا محمد شاه را گرفتند و همچنان اسب تازور رزم ساز تا پشت سراپرده آمدند
و بعضی از طنابهای خیمه را با تیغ بزدند آقا محمد شاه با اینهمه بی دهشت خاطر بر جای خویش استوار بود از زبر
مسند خود جنبش نفرمود و حکم داد تا بعضی از تفنگچیان مازندرانی که حاضر درگاه بودند تفنگهای خویش را بدیشان
گشاد دادند و بعضی از آن جماعت را کشته و برخی را هزیمت کردند در اینوقت ارکلی خان را یکباره پای اصطبار
بلغزید و طریق هزیمت پیش گرفت و دانست که در شهر تفلیس نیز خویشتن داری نتواند کرد لاجرم با چند تن
سرهنگان خویش بشهر درآمد زنش را که ده فال نام داشت باتفاق خواهر و دختر خود برگرفته راه کاخیت
و کارتیل پیش گرفت که معقلی سخت و صعب بود و آقا محمد شاه بعد از اخذ بنه و آغروق هفتاد تن از اعیان
گرجیان را عرضهٔ شمشیر ساخت آنگاه بشهر تفلیس درآمد و لشکر دست بیغما برگشادند و چندانکه دانستند و توانستند
از زر و سیم و دیگر اشیاء نفیسه حمل دادند و پانزده هزار تن از زنان و دوشیزگان و مردان و پسران اسیر و دستگیر
ساختند و کشیشان را دست بسته برود ارس درانداختند و کلیساهای ایشان را بسوختند و بیوت و منازل
ولات و رعات و دیگر مردم را پست و هدم کردند بعد از نه روز از تفلیس خیمه بیرون زدند این هنگام آقا محمد شاه
جوانان قاجار را طلب داشت و فراوان بنواخت و فرمود من وکیل شما بودم و بمشورت شما کار کردم و اکنون
شهریار سنقر گنجه فرمود در دهنه جواد که ملتقای رود کر و رود ارس است مکشوف افتاد که مصطفی خان دو
مقتول گشته است و این قصه چنان بود که آقا محمد شاه او را با دوازده هزار کس بدفع مصطفی خان حاکم
شیروان مأمور فرمود حاکم شیروان چون قوت جنگ او را نداشت تاب درنگ نیاورده بقلعهٔ فیت داغی که
معقلی منیع بود و دیگر بگریخت و مصطفی خان دولو بر شیروان استیلا یافت در اینوقت برادر محمد حسن خان حاکم
شکی که سلیمان خان نام داشت از برادر رنجیده و نزد الکسندر لکزی حاکم جار و تله رفت و او را با لشکر بر سر برادر
آورد محمد حسن خان چون نیروی جنگ او نداشت با قداش گریخت و شرح حال خود را معروض درگاه آقا محمد شاه
داشت شهریار حکم داد تا مصطفی خان دولو او را مدد کند و مصطفی خان با فوج خویش با قداش سفر کرد
در این هنگام حاجی سعید و حاجی نبی که از اعیان آندیار بودند بحضرت شهریار آمده فساد ضمیر و خیانت خاطر
محمد حسن خان را باز نمودند چندانکه شهریار منشوری کرد که مصطفی خان محمد حسن خان را ماخوذ داشته با اموال و اثقال بحضرت
فرستد و سلیم خان را بحکومت شکی بگمارد و خود بار شیروان شود لاجرم مصطفی خان او را در بند کشید و اموالش
برگرفت و بدین دست آویز دست تعدی از آستین برآورد ملازمان محمد حسن خان و دیگر اشراف و اعیان
آن دیار را در شکنجه کشیده از بهر خویش مالی فراوان فراهم کرد و از اموال محمد حسن خان نیز پنهانی نیمی از بهر خود
برگرفت چون این کردار ناهنجار در حضرت شهریار بظهور پیوست آقا محمد شاه او را طلب داشت و علیقلی خان را
بجای او برگماشت ناچار مصطفی خان برنشسته طریق حضرت گرفت مردمانیکه ایشان را بطلب مال بتعب آورده
و زحمت شکنجه رنجه ساخته بود در نیمه راه بدو تاختند مصطفی خان نیز بدیشان درآمد و جنگ درانداخت از پس آنکه

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

چندتن از طرفین طریق هلاک سپرد و مصطفی خان نیز مقتول گشت و شهریار از خبر قتل او دل آزرده شد اما علیقلی خان بعد از مصطفی خان قاجار بدان اراضی درآمد و در دفع مصطفی خان شیروانی تصمیم عزم داده از دنبال او تا زمین فنداغی براند و او را بمحاصره انداخت و کار بر او صعب ساخت چندانکه خراج بر خویشتن نهاد و ملتزم خدمت گشت پس علیقلی خان از آنجا کوچ داده در ارض مغان بلشکرگاه پیوست و صورت حال را در حضرت پادشاه عرض نمود و ملازم رکاب گشته به طهران آمد

قتل مصطفی خان دولو بدست مردم شکاکی

جلوس شاهنشاه ایران آقا محمد شاه بر تخت سلطنت و وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و ده

بسیار وقت صنادید درگاه و قواد سپاه خواستار همی بودند که شهریار تارک مبارک را بتاج پادشاهی زیب دهد و چار بالش سلطانی را بر زبر تخت کیانی نهد پادشاه سخن آن جماعت را وقعی نمینهاد و ملتمس ایشان را پذیرفتار نمیگشت همانا در ضمیر داشت که در تمامت ممالک ایران چندانکه یکتن از در نافرمانی تواند بیرون شد و اندیشهٔ مخالفت تواند در خاطر گرفت سر را تحمل تاج گران نکند و بر تخت تکیه نزند اینوقت که بمراد دست یافت و آرزو در کنار گرفت مسئول بزرگان درگاه را باجابت مقرون داشت و حکم رفت تا صنادید و شاهکان تمامت ایران در طهران حاضر شدند و بساعتی نیکو اختیار رفت آنگاه تاج کیانی را که بجواهر بحار و جبال زینت ترصیع داشت بر فرق فرقدان سای نهاد و بازوبند دریای نور و تاج ماه را که رفیق بازوی هیچ پادشاه نبود بر بازوی جهانگشای بست و رشتههای لآلی منضود را که هر یک بیضهٔ عصفوری یا بندقهٔ کافوری مینمود از یمین و شمال کتف و یال درآویخت و شمشیر جهانگشا که از زبان مار گرزه و دندان شیر شرزه بکارتر بود بر میان بربست و بر تخت کوه آئین بشریعت ملوک پیشین زمان و سنت سلاطین باستان نشست بزرگان ایران و اعیان امصار و بلدان و خاصان درگاه و سرهنگان سپاه از دو سوی صف برکشیدند و رده شدند و تحیت و تهنیت فرستادند و بایادی متکاثره و خلاع فاخره مفتخر و مباهی گشتند و هنگام این جلوس یکهزار و دویست و نه سال از هجرت برفته بود و از پس آن روزی چند لشکریان از رنج کار بآسایش و آرامش گذاشتند تا دیگر باره آقا محمد شاه از بهر نظم ممالک تصمیم عزم داد و در روز هفتم ذیقعده در سنهٔ یکهزار و دویست و ده با لشکری افزون از حوصلهٔ حساب و وزرای کارآگاه حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا شفیع صدر اعظم و میرزا اسدالله خان نوری وزیر لشکر و تمامت امرا و سرداران از طهران طریق ساری و استرآباد سپرد و از آنجا بطرف دشت قبچاق کوچ داد جماعت گوکلان را که در فرمانبرداری خویشتن داری میکردند کیفری بسزا کرد و دور و دیار ایشان را بپای ستوران بسپرد و مزرع و مرتع آن قبایل را بسوخت مردان بعضی اسیر و برخی عرضهٔ شمشیر گشتند آنگاه از طریق کالپوش خیمه بجاجرم زد و از آنجا ره سپار خراسان گشت الله یار خان قلیچه حاکم سبزوار و ابراهیم خان کرد شادلو حاکم اسفراین و امیرگونه خان زعفرانلو و ممش خان زعفرانلو حاکم چناران و لطفعلی خان حاکم اتک و جعفر خان بیات حاکم نیشابور و صفرعلیخان تعاریری بالشکرهای خود از قفای هم نوبت برکاب پیوستند و سرکردگان احشام در منزل حبان ارعیان با افواج خود رسیدند اما از میانه جعفر خان بیات بعد از نزول موکب پادشاه در نیشابور در تقدیم خدمت تقاعد

سفر آقا محمد شاه بترکستان و خراسان

گوکلان بضم [illegible] اول و کسر [illegible] و سکون [illegible] مجمع [illegible] بضم [illegible] سوقده و [illegible] و الف [illegible] مکسور [illegible]

ورزیده و بمعرض مصادره درآمد بعد از اخذ اموال با زن و فرزند مأمور بتوقف طهران گشت آنگاه صادقخان
شقاقی را با پنجهزار کس مأمور بتسخیر مشهد مقدس نمود در اینوقت میرزا مهدی که در میان علما بنحریری نامور و بمحلی
بلندآوازه بود باتفاق شاهرخ میرزا و قهارقلی میرزا پسرش از مشهد مقدس پادشاه را پذیره شده بدرگاه
آمدند آقامحمدشاه شاهرخ میرزا را رخصت جلوس فرمود و میرزا مهدی را در جنب او جای داده و روز
دیگر شاهرخ میرزا را با فرزندش حکم داد که ملازم رکاب باشد و سلیمانخان را با هشت هزار تن از
ابطال رجال بفرمود که باتفاق میرزا مهدی بشهر مشهد دررود و مردم آن بلده را برأفت و ملاطفت
پادشاه امیدوار و مطمئن خاطر سازد و نادر میرزا پسر دیگر شاهرخ میرزا چون این خبر معلوم کرد مکتوبی کرده
معروض داشت که اگر عفو شاهانه شامل شود رخصت رود بی آنکه حاضر درگاه شوم بجانبی روم شهریار
اجازت کرد و او زن و فرزند را برداشته طریق هرات برگرفت آنگاه آقامحمدشاه آهنگ مشهد کرد
و ابراهیمخان شادلو را که در رسانیدن علف و آذوقه کار بمسامحه کرده بود با زن و فرزند مأمور
بتوقف طهران فرمود پس از دروازه خیابان بشهر مشهد درآمده بتقبیل آستان ملایک پاسبان امام
واجب الاطاعه علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا پرداخت و از تلثیم خاک آستانش سر مباهات
بسموات افراخت آنگاه بمقر دولت و سلطنت جای کرد و شاهرخ میرزا چندانکه در قوه اقتدار داشت از جواهر
نفیسه و اشیاء دیگر پیش گذرانید و چون از بذل خزاین و کشف دفاین خواست خویشتن داری کرد اردوی
بزحمت و تعب همی طلب داشته بشکنج و برنج مطالبت نمودند تا تمامت جواهر و لالی که از نادرشاه
افشار اندوخته داشت در پیشگاه شهود گذاشت مسموع افتاد که آقامحمدشاه از غلبه بر خاندان نادرشاه
و بدست کردن آنهمه لآلی آبدار و جواهر شاهوار چندان شادخاطر شد که بفرمود در رواقی نطعها بگسترند
و آنجواهر را بر زبر نطع بریختند آنگاه رواق را از بیگانه بپرداخت و چند نوبت از یکسوی رواق تا بدانسوی را
با پشت و پهلو غلطان غلطان برفت و بالجمله چون خبر ورود شهریار بشهر مشهد در اطراف و نواحی مشتهر
شد شاهزاده مرادخان اوزبک که از اراضی مشهد دست تاراج باز نمیداشت چنان بیمناک شد که تا بخارا
عنان باز نکشید آنگاه آقامحمدشاه بفرمود تا شاهرخ شاه با زن و فرزند در مازندران نشیمن سازد و او بر
حسب فرمان کوچ داده در نیمه راه بجهان دیگر شتافت پس فرزندانش بمازندران جای کردند آنگاه اسحقخان
حاکم تربت حیدریه و برادر محمدخان هزاره و بیاتیه و دیگر بزرگان آمده و حاضر حضرت شده مورد الطاف
ملکانه و خلاع شاهانه گشتند و بحکومت اراضی خویش مراجعت کردند آنگاه محمدحسنخان قراگوزلو را
نزدیک شاه زمان خلف تیمورشاه افغان که اینوقت سلطنت کابل و افغانستان داشت رسول فرستاد
و مکتوبی حفاوت آمیز رقم کرد و بشارت فتح خراسان بداد و خواهش فرمود تا بلخ را که جزو ممالک
ایرانست عمال خویش را طلب دارد و باولیای حضرت سپارد و اسمعیل آقای بکری را که در سلک یساولان
درگاه بود با منشوری مهرانگیز نزدیک شاهزاده محمود برادر شاه زمان که فرمانگذاری هرات
داشت گسیل ساخت و نیز کس نزدیک سلطان بخارا فرستاد و پیام داد که شهر مرو را ویران کردی

واسیران بروی وبیرامعلیخان گرفت با قبیلهٔ قاجار روا داشت عرضهٔ هلاک و دمار آوردی اکنون اسیران را
بازفرست واز آنچه کردی یاد مکن وجز کسر سفیرها ی واگرنه ساختهٔ جنگ میباش که من سفر بخارا خواهم فرمود
وبا بخارا و سلطان بخارا آن همی خواهم کرد که تو با مرو و بیرامعلیخان کردی سلطان بخارا را ازین فزع هول
وبیمی بزرگ در دل جای کرد ودانسته بود که آقا محمد شاه را گفتار با کردار هم عنان رود لاجرم اسرائیکه
در اراضی او از پیشین زمان تا آن وقت گرفتار بودند بشمار آورد وهشتاد هزار تن بر آمد این جمله را از بهر رها
رها کردن مهیا شد واز خزاین ودفاین کنجی بزرگ برهم نهاد که این جمله را بدهد واز این بیم دلها بره اما
جنبش لشکر روس وسفر پادشاه از اراضی طوس طوفان این فتنه از وی بگردانید چنانکه مرقوم می شود
مع القصه آقا محمد شاه رسولان بفرستاد واز حکام وولات ممالک خراسان زن وفرزند بگروگان گرفته
روانهٔ طهران فرمود چون این کارها پرداخته شد ناگاه مسرعی سبک سیر برسید وعریضهٔ حکام آذربایجان برسانید
محمد خان بیکلربیکی ایروان وحسینقلی خان دنبلی بیکلربیکی تبریز وخوی ودیگر بزرگان آن اراضی نگارش داده
بودند که چون در سال پارین قتل جمعی از جماعت روسیه در تفلیس افتاد پادشاه روس کترین دوم زوجهٔ پطر
سیم که خورشید کلاه لقب داشت بکین خواهی کمر استوار کرد وهشتاد هزار کس لشکر وصد عراده توپ — آمدن لشکر روسیه بطرف ایران
بجانب مغان بیرون فرستاد اینک در ارض جواد لشکرگاه دارند وگروهی از آن سپاه دربند را محاصره
انداخته اند ومردم بادکوبه وسالیان وطالش از بیم جان طریق خدمت ایشان را گرفته اند وجماعت شیروانیان
ومردم گنجه نیز مغلوب ومقهور شده اند آقا محمد شاه از اصغای این خبر جهان در چشمش تاریک شد وآتش خشمش
زبانه زدن گرفت درزمان محمد ولیخان قاجار را با ده هزار سوار بسرداری خراسان باز داشته حکم بتوقف فرمود
وفتحعلی خان کتول را بحراست قلعهٔ مشهد وتعمیر روضهٔ منوره واخذ منال دیوانی فرمان داد وبجانب طهران شتاب
تمام بشتافت بعد از ورود بطهران محمد حسن خان که نزدیک شاه زمان شده بود برسید وسفیر کابل که وخان
باتفاق جواب نامهٔ شهریار از شاه زمان بیاورد که مشعر بر تهنیت تسخیر خراسان وتشدید موالات ومصافات
بود وتفویض بلخ را در طریق صدق وصفا بسیار اندک نهاده بود واز پس این واقعه خبر برسید که پادشاه روس را
اجل موعود دریافت وناگاه براه عدم بشتافت وپول پسر پطر بجای او نشست وچون این خبر در لشکرگاه روسیه
پراکنده شد آن جماعت را مجال درنگ محال افتاد وممالک شیروان ودربند ودیگر اراضی را گذاشته بدار الملک
خویش شتاب گرفتند یکی از محرمان حضرت آقا محمد شاه حدیث کرد که این هنگام که شهریار جنگ جماعت
روسیه را ساخته میشد واعداد کار وعدت سپاه ایشان را نیز نیکو میدانست تحسب که بصورت سرما بشدت
بود در کنار آتش نشسته از اول شب امبری بدست کرده واخگرهای افروخته را در منقل یک یک همی
گرفت واز یکسوی بدانسو گذاشت واین کار را بتکرار همی کرد وسر فرو همیداشت تا آنگاه که موذن بلند آوازه
گشت چون بانگ اذان بشنید آن امبر را از خشم در میان منقل کوفت چنانکه اخگرهای افروخته پراکنده گشت
وگفت ایخدای قاهر غالب یا او را بکش یا از میان برگیر روزی چند بر نیامد که خبر مرگ پادشاه روس
برسید بالجمله آقا محمد شاه در ماه ذیقعده در سال یکهزار ودویست ودوازده هجری از طهران خیمه بیرون زد

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

مانند سیل میان گیتی پست و بلند زمین را در نوردیده از راه اردبیل بکنار رود ارس آمده لشکرگاه کرد و از میان لشکر ده هزار سوار جرار گزیده ساخته بر سر قلعه پناه آباد تاختن فرمود ابراهیم خلیل خان از بهر وقایه جان پل ارس را شکسته بود شاه بدان نگریست و مانند باد از آب عبور کرد اگرچه بعضی از لشکریان را سفاین شکسته غرق شدند اما ابراهیم خلیل خان را ازینگونه عبور خوف و خشیت بگرفت چنانکه در میان قلعه مجال درنگ و چشمش مجال ننمود بی توانی اهل و اولاد و خویش را برداشته بطرف شکی و اراضی لگزیه کوچ داد و شهریار بی مانعی وارد قلعه پناه آباد که در حصانت و رصانت نظیر آن نتوان یافت در رفت و اموال و اثقال و خزاین و دفاین که در سالهای دراز ولات و رعات آن مملکت اندوخته بودند ماخوذ داشت و در چار بالش سلطنت متکی آمد در اینوقت چون روزگار شهریار را پایان رسیده بود و مدتش بنهایت روی داشت سه تن از خادمان نزدیک را که طریق خیانت سپرده بودند بوعید کیفر و تهدید قتل منذر گشت و میعاد سیاست را فردا نهاد و این معنی مجرب بود که در آنحضرت شفاعت و ضراعت سودی نبخشد و سخنی که بر زبان راند چون قضای آسمانی بامضا رساند لاجرم دانستند که چون آفتاب سر از آب برزند تن بخاک خواهند سپرد از در چاره بیرون شدند و از هرگونه سخن کردند عاقبت باهم مواضعه نهادند که اگر توانند دست یابند پادشاه را تباه کنند و هم در آن شب که شب شنبه بیست و یکم شهر ذیحجه بود و یکهزار و دویست و دوازده سال از هجرت پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله برفته دو تن از ایشان جسارت ورزیده با دشنه کشیده بخوابگاه بغفلت تاختند نزدیک سپیده دم چنان پادشاهی را که پادشاهان جهان از بیم او خواب نکردندی در جامه خوابش باعانت یکدیگر شهید کردند و اورنگ خسروی را با خونش آلوده ساختند و مسند و بقچه جواهر و بازوبندهای مرصع و شمشیر گوهرآگین و دریای نور و تاج ماه را برگرفته نزد صادقخان شقاقی شتافتند چنانکه

بشرح خواهد رفت

وقایع سنه یکهزار و دویست و سیزده و ذکر طلوع اختر دولت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار

بشرح رفت که چون شهریار افراسیاب تیغ رزم خواه آقا محمد شاه را شهید کردند قاتلان بیباک نخستین نزد صادقخان شقاقی شدند و خبر باز دادند صادقخان از وفور هول و هیبت و کمال غرابت این خبر را نیک استوار نداشت قاتلان بی توانی بازشتافته جواهر و لآلی و اثاثه سلطانی را حمل داده بدو سپردند لاجرم دانست سخن ایشان بر صدق است هم در حال آن اشیا را ماخوذ داشته از قلعه پناه آباد بیرون شتافت و بسرعت برق و باد راه عراق گرفت اما از آنسوی چون صبحگاه این داهیه مکشوف گشت نخستین محمد حسین خان قاجار کشیکچی باشی و میرزا اسدالله خان وزیر لشکر و میرزا رضاقلی منشی الممالک بخوابگاه پادشاه شهید در رفتند و پیکر شریفش را از خون لعل رنگ یافتند و آن وقت نداشتند که بدن پادشاه را از جائی بجائی نقل توانند کرد ناچار بعضی از جواهر نفیسه که قاتلان بجای گذاشته بودند برداشتند و جماعتی از سران سپاه را با خود یار کرده از راه نخجوان و مراغه بجانب طهران شتاب گرفتند در اینوقت شورشی بزرگ در لشکر افتاد و جوق جوق طریق فرار را از یکدیگر پیشی میگرفتند شاهزاده حسینقلی خان از لشکرگاه با چند تن از برادرزادگان

که از فرزندان ولیعهد دولت فتحعلیشاه بودند ساز رفتن بطهران کرد و جماعتی از امرا و خوانین خمسه و آغروق ریخته ملتزم رکاب شاهزادگان شدند و حاجی ابراهیم خان شیرازی با فوجی از امرا و تفنگچیان مازندرانی از شاهزادگان بیکسوی افتاده از راه اردبیل و زنجان طریق طهران برگرفتند و در حوالی زنجان محمد حسین خان و میرزا رضاقلی پیوسته شدند اما حسینقلی خان و سلیمان خان با بسیاری از سپاه از راه طالش و رشت بطهران آمده در ظاهر قلعه فرود شدند میرزا شفیع صدر اعظم که روزگاری وزارت آقا محمد شاه داشت و بعد از آنکه حاجی ابراهیم خان این محل یافت او را بدرگاه نگذاشتند اینوقت در طهران متوقف بود چون اصغای این خبر کرد با میرزا محمد خان قاجار که شهر طهران را بر حسب وصیت شاه شهید حارس و حافظ بود مواضعه نهادند که هیچکس از امرا و لشکریان را بشهر در شدن نگذارند چندانکه ولیعهد دولت فتحعلیشاه در رسد پس دروازهای شهر را استوار کردند و راه بر صادر و وارد مسدود ساختند

خودسری علیقلی خان برادر آقا محمد شاه در هوای سلطنت

علیقلی خان برادر آقا محمد شاه نیز چون قتل برادر بشنید سپاهی که با او بود برداشت و از ایروان بیرون شده از راه خوی و مراغه و تبریز بعراق آمد در قریه علیشاه که از محال شهریار در پنج فرسنگی طهران است لشکرگاه کرد و در ضمیر داشت که بجای برادر صاحب تاج و کمر گردد و از آنسوی چون جواهر پادشاه که هر یک خراج مملکتی بها داشت بدست صادق خان شقاقی افتاد آن را نتیجه اقبال دانسته در کار سلطنت یکدل گشت و با گروهی انبوه طی مسافت همی کرد و بسیار کس که از لشکرگاه پادشاه متفرق شده بهر جانب فرار میکردند از بهر رستگاری خویش بهمراه او انجمن شدند

مواضعه دو نفر با هم عهد بستن و قرار در کاری گذاشتن

پس از رود ارس عبور کرده مردم شقاقی را نیز از هر سوی بخواند تا لشکری بزرگ فراهم شد آنگاه یکی از برادران خود را در تبریز بایالت گذاشت و دیگر برادرش جعفر خان را بامارت قراچه داغ مامور نمود و خود با آن لشکر گران بجانب طهران ره سپار گشت و نخستین فتح قزوین را واجب شمرده از بهر آنکه زن و فرزندش را که بفرمان شاه شهید در آنجا نشیمن داشتند رهائی بخشد بالجمله چون ظاهر قزوین را لشکرگاه کرد از آنجا برادران خود را که در تبریز و قراچه داغ بودند مکتوبی کرد که سپاهی لایق برداشته قلعه خوی را با خاک پست کنند ایشان نیز با پنجهزار کس در کنار خوی خیمه زدند اما صادق خان چون ابواب شهر قزوین را مسدود یافت حکم بیورش داد از هر دو جانب کار جنگ با تیر و تفنگ میرفت و بسیار وقت که از بهر یورش جنبشی میافتاد مردم قزوین فراوان نابود میگشت و بابی مفتوح نمیشد صادق خان حکم داد تا جمع قری و مزارع را که در اطراف قزوین بود عرصه نهب و غارت داشتند کار بر مردم آن اراضی صعب کردند روزی چند بدینگونه کار همیرفت و هر سری را هوسی در میآمد

رسیدن شهریار جهاندار فتحعلیشاه از شیراز بطهران

تا آنگاه که شهریار نامدار فتحعلیشاه در شیراز خبر قتل شاه شهید را بشنید پس بیتوانی خیمه بیرون زد و راه طهران برگرفت چون قطع مسافت کرده بکنار طهران فرود شد نخستین شاهزاده حسینقلی خان اگرچه در ضمیر هوس سلطنت داشت اما آن معنی را در خاطر نهفته در بیرون طهران بدرگاه برادر حاضر شده جبین اطاعت و انقیاد بر زمین نهاد در اینوقت فتحعلیشاه منشوری بلشکر علیقلی خان کرد که تا اینوقت فراوان زحمت سفر برده اید صواب آنست که روزی چند بخانه های خویش باز شده از تعب راه برآسائید تا آنگاه که وجود شما واجب افتد حاضر درگاه خواهید شد لشکریان چون چنین فرمان یافتند سخن علیقلی خان را وقعی ننهاده باز جاها شدند و با او جز غلامان خاصه

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

کس نماند در اینوقت علیقلی خانرا طلب کرد که میباید نزد یک باشی و بشهر درآئی تا در کار سلطنت مملکت
مشورتی کنیم و دشمن را دفع دهیم علیقلیخان چون لشکر که با او بتواند جنگ را ساخته شد نداشت ناچار بشهر
طهران درآمد اما هنوز در خاطر داشت که بعد از مشاورهٔ دو شیرهٔ دولت در کنار او خواهد بود و همی بر
زبان داشت که میراث برادر خاص برادر است چندانکه وضیع و شریف او را پند و اندرز گفتند مفید نیفتاد
این هنگام زنان قاجار که روزگار فراوان دیده بودند روزی در یکجا انجمن شده او را دعوت نمودند
و گفتند اینگونه پندار ها که در دماغ جای داده جز وبال و نکال ثمری نخواهد داشت صواب آنست که وصیت
برادر را پذیرفتار باشی و ولیعهد دولت را فرمان پذیر آئی هم سر برتافت و سخن ایشان را پذیرفتار نگشت
زنان قبیله همدست شده او را بدگفتند و براندند و لطمه زدند علیقلی خان از نزدیک ایشان بیرون شده
سخت بجای شده شهریار نامدار فتحعلی شاه چون چنان دید دانست که کار او با رفق و مدارا اصلاح نیاید و روز دیگر
در ایوان دار الاماره بر مسند سلطنت جای کرد و کس بطلب علیقلی خان فرستاد که اینک حاضر باش
تا مشاورت در امر سلطنت را بنهایت بریم که کاری صعب در پیش است همانا صادق خان با لشکرهای گران
در ظاهر قزوین نشسته و دل در سلطنت بسته هرگرا تاج و کمره و مجمره افتد نخستین دفع او را کمر بندد علیقلی خان
از جای جنبش کرده آهنگ دار الاماره کرد و او را سی صد تن غلامان خاص بود که زینت آلات حرب از فضه
و ذهب داشتند انجمله ملازم رکاب او گشتند و گروهی از ملازمان نیز از پیش روی او میرفتند و چنان بود
که هر وقت علیقلی خان بر فتحعلی شاه درمیآمد صدر مجلس صحبت و بجانب صدر می شتافت این نوبت را
چون بدروازهٔ دار الاماره درآمد ایشیک آقاسی ملازمانیکه از پیش روی او بودند بار نداد و با علیقلی خان
گفت این مجلس شوری و قرار سلطنت است نه انجمن جدال عوام و چون علیقلی خان درآمد هم در حال
حکم داد تا دربانان در به بستند و ملازمان او را از پس در گذاشتند آنگاه در پهلوی علیقلی خان درآمده
چند گام در برابر ایوان همی برد و گفت هم اکنون سر خضوع فرود آر و کفش بیرون کن چه اینک پادشاه از
صدر ایوان نگرانست این سخن بر علیقلی خان گران آمد و سخنی ناهموار گفت در پاسخ خطابی درشت دیده
تهدید قتل یافت ناچار خلع نعلین کرد و سر فرود داشت پادشاهش پیش خواند تا نزدیک پیشگاه آمد
پس بفرمود تا صعود بایوان کند چون علیقلی خان راه بگردانید که از باب ایوان داخل شود از پس در
او را بدیگر جای بردند و از هر دو چشم نابینا ساخته مأمور بتوقف بارفروش مازندران نمودند و در حال
غلامانش را میرزا اسد الله خان وزیر لشکر باشفاق و الطاف ملوکانه امیدوار ساخته نام ایشان را
جریدهٔ ملازمان درگاه نگار داد مسموع افتاد که وقتی علیقلی خان از آقا محمد شاه بیمناک شده از حاضر شدن
بدرگاه تقاعد ورزید آقا محمد شاه مکتوبی کرده که هان ای علیقلی چرا وحشت در ضمیر گرفتی و هراسناک شدی آن
برادران که از من کنار گرفتند و آزار دیدند برادر من بودند تو آقا باجی منی روا نیست که خواهر از برادر بیم کند پس
فتحعلی شاه را فرمود نزدیک علیقلی خان بشتاب و او را از من مطمئن خاطر ساز و حاضر درگاه کن لکن از قبل خود با او
پیمان مکن و او را خط امان مده که بعد از من دفع او بر تو واجب خواهد گشت مع القصه چون فتحعلی شاه از کار علیقلی خان

زینسان بپیش
پیلتنی همچنان
پادشاه
نعره زنان
جهان

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

پرداخت روز دیگر حسین خان قوللر آقاسی را با فوجی لشکر از پیش روی مأمور فرمود تا به قزوین تاختن کند و مردم قزوین را از ورود او دل قوی کرد و از بهر آنکه در جنگ صادقخان سستی نگیرند و این هنگام در حضرت شهریار مردان جنگ اندک بودند از قضا محمد ولیخان قاجار که بحکم شاه شهید مأمور بحراست قلعه مشهد مقدس بود از شنیدن خبر شهادت آقا محمد شاه با شش هزار کس که ملازم خدمت او بود از راه برسید فتحعلی شاه این معنی را بفال نیک گرفت و لشکریان را از مال خویش بی نیاز کرده عنان عزیمت بجانب قزوین گذاشت و همه جا بتقدم تعجیل طی طریق کرده بقزوین آمد صادقخان ناچار جنگ را ساخته شد و در مصافگاه آمد و صف راست کرد و از اینسوی نیز شهریار بفرمود تا رده برکشیدند میسره و میمنه بیاراستند پس از هر دو سوی لشکریان درهم افتادند و دست و بازو گشادند کوششی مردانه برفت و مردان بسیار کشته شدند در پایان کار مردم صادقخان پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند صادقخان را تاب درنگ نماند و تا سراب عنان نتوانست بازداشت و چنان بشتاب رفت که چند اسب جنیبت در زیر قدمش جان بداد و این هنگام چنان میدانست که قلعه خوی و تبریز در تحت فرمان برادرانش میباشد و بدانجا پناه تواند برد اما از آن سوی چون حسین خان دنبلی چنانکه مسطور افتاد در قزوین بود و برادرش جعفرقلیخان در رکاب شهریار کوچ میداد ایشان بر طریق صدق میرفتند و از جان و دل مطیع و منقاد بودند برادران کهتر ایشان نیز در آذربایجان از در دولتخواهی بودند لاجرم چون اندیشه برادران صادقخان را دانستند دو هزار مرد از اکراد و دیگر مردم فراهم کرده در مرند با برادران صادقخان مصاف دادند و ایشان را چنان هزیمت دادند که دوازده فرسنگ مسافت را در مدت دو ساعت درنوشته به تبریز درآمدند و هم در آنجا خبر شکستن صادقخان را اصغا نمودند نیز در تبریز نتوانستند زیست کرد و بجانب سراب شتافته با صادقخان پیوستند از قضا ایشان و صادقخان در یکدیگر شکسته بودند مع القصه چنان افتاد که در جنگ صادق خان قاتلان شاه شهید بدست غلامان درگاه گرفتار شده ایشان را بموقف عذاب و عقاب آورده بازداشتند و حکم رفت تا جمیع مفاصل ایشان را با کارد و دشنه از هم فصل دادند آنگاه شهریار باراضی زنجان آمده لشکرگاه کرد و منشوری بصادق خان شقاقی مسطور داشت و آن مثال را با ابراهیمخان عضد الدین لوی قاجار سپرده و نزد صادقخانش رسول فرمود بعد از رسیدن ابراهیم خان و رسانیدن احکام شهریار صادقخان از در زاری و زراعت بیرون شد و استغفار واسترحام همی کرد و بتوبت و انابت گرائید و جواهر و لآلی و بازوبند و دیگر اثاثه سلطنت را با ابراهیم خان سپرد و مکتوبی از در نیایش و طلب بخشایش باو داد تا بحضرت شهریار بازشده این جمله را پیش داشت فتحعلی شاه جرم صادقخان را نادیده انگاشت و او را بحکومت گرمرود و سراب بازگذاشت و نیز محمد خان ایروانی را که ملتزم رکاب بود بامارت چخور سعد شاد خاطر فرمود و اسمعیل خان قاجار را بکوتوالی قلعهٔ ایروان مأمور داشت و جعفرقلیخان دنبلی فرمانگذار تبریز و خوی گشت آنگاه حسینقلی خان عزالدین لوی را مأمور بناه آباد فرموده منشوری با ابراهیمخان خلیل خان کرد که نعش شاه شهید را باتفاق او بجانب عراق حمل دهد پس از زنجان بسوی طهران کوچ داده و از نیمهٔ راه نظام الدوله سلیمانخان را بنظم گیلان فرستاده و ورود

مقاتله صادقخان شقاقی با پادشاه و فرار او

[illegible]

مرند بفتح میم بروزن پرند

شرح سلطنت وجهانگیری آقامحمدشاه قاجار

بیست چهارم ربیع الاول در سنهٔ یکهزار و دویست و دوازده وارد طهران گشت و پس از روزی چند (۴۹)
حسینقلی خان از پیشاه آباد مراجعت کرده جسد شاه شهید را بیاورد لاجرم شهریار با تمامت بزرگان درگاه
و سران سپاه پذیره شد و جسد شهریار را فرود آورده و بشهر درآمد و بهفتهٔ سوگواری روزگار برد آنگاه
محمدعلیخان قاجار را با ده هزار سوار و ده هزار مثقال زر مسکوک فرمان داد تا باتفاق میرزا موسی منجم باشی
و ملا مصطفی قمشه جسد شاه شهید را بمشهد نجف علی ساکنها آلاف التحیه والتحف حمل دهند و ابراهیم خان
عزالدینلو با قرا و حفاظ قرآن مجید ملازم باشند روز بیست و چهارم جمادی الاولی از طهران بیرون
شدند و راه در نوشتند سلیمان پاشا والی بغداد باستقبال بیرون شد و نیکو خدمتی کرد بالجمله نعش شاه
شهید را در مشهد نجف با خاک سپرده و چند تن از قرای قرآن را ملازم آن مزار ساخته بازشدند چون اینکار
نیز پرداخته گشت شهریار نامدار فتحعلی شاه فرمان داد که منجمین و ستاره شناسان ساعتی نیکوتر از بهر لبس تاج
و جلوس تخت اختیار کردند هم در آنساعت کلاه کیانی که خراج ملک کلیانی بها داشت بر سر نهاد و
رشتهای لآلی آبدار و جواهر شاهوار را از بر و دوش حمایل کرد و بازوبند تاج ماه و دریای نور ببست
و بر تخت پادشاهی برنشست دبیران بزرگ و امیران سترگ و اعیان درگاه و سرهنگان سپاه را بار داده
تا درآمدند و پیشانی بر خاک نهادند هر نفری بجای خویشتن بر صف شد شهریار سخن آغاز کرد و مردمان را بعدل
و داد خویش نوید داد و دوست و دشمن را به بیم و امید وعده و وعید فرستاد حاضران حضرت زبان بستایش
و نیایش گشودند و شکرانه جبین بر زمین سودند آنگاه ابواب جود و کرم گشاده ساخت و مردم را ببذل دینار
و درم بنواخت هم در این روز شاهزاده محمود پسر تیمور شاه افغان از راه برسید و رخصت بار حاصل کرده در
پیشگاه شهریار درآمد و مورد اشفاق و الطاف ملکانه گشت و او را سبب هجرت و پیوستن بدین حضرت
این بود که تیمور شاه افغان شاهزاده همایون را که اکبر اولادش بود ولایت عهد داده در قندهار
سکون فرمود و شاهزاده محمود را بایالت هرات بازداشت و برادران خود را در بالای حصار کابل که حصاری
حصین و معقلی متین بود جای داد و خود در کابل و پیشاور روزگار میبرد و شاهزاده زمان را که کوچک
ترین فرزندانش بود در نزد خود میداشت چون تیمور شاه وداع جهان گفت شاهزاده زمان که حاضر
حضرت بود تاج بر سر نهاد و سر سلطنت بر داشت برادران مهتر پادشاهی او را گردن ننهادند و لشکر برآورده
چندین مصاف دادند نخستین شاهزاده همیون بدست شاهزاده زمان گرفتار شد و بحکم برادر از هر دو
چشم نابینا گشت، و شاهزاده محمود چون این بدید و قوت مقاومت او نداشت شاهزاده فیروز برادر کهتر خود را
و شاهزاده کامران فرزند خود را برداشته بحضرت شهریار فتحعلی شاه پناه جست بعد از ورود او پادشاه
حکم داد تا اسمعیل آقای کری مهماندار او باشد و چراغ علی خان نوائی مجالست و مصاحبت او فرماید از پس
اینواقعه در حضرت شهریار مکشوف افتاد که محمدخان پسر زکیخان زند که در غلبهٔ دولت شاه شهید ببصره گریخته بود
در اینوقت خبر قتل شهریار بدو رسید از بصره با جمعی از خویشان خود باراضی بهبهان آمد و از آنجا بکازرون شده
جمعی از قبایل ممسنی بر سر او انجمن شدند چون در آن اراضی از بیم لشکر پادشاه زیستن بر او صعب بود و راه

جلوس شهنشاه ایران فتحعلیشاه قاجار بر تخت سلطنت

[illegible]

خبیص پیش گرفت و از آنجا بجانب اصفهان تاخته در خراسکان فرود شد چون حاجی محمد حسین خان اصفهانی
که بیگلربیگی آن اراضی بود با اعیان شهر حاضر درگاه پادشاه بود برادر حاجی محمد حسین خان با جماعتی ساخته جنگ شده
بدفع او بیرون شد و در اول حمله اسیر و دستگیر آمد پس محمد خان بسعادت آباد آمده جای کرد و میرزا عبدالوهاب
مستوفی را بحکومت اصفهان بازداشته دست مصادره از آستین برآورد و باخذ اموال تجار و توانگران
مشغول گشت بعد از اصغای این خبر فتحعلی شاه حسینقلی خان قاجار دولو و مهر علیخان واشلو و اله
ویردی خان عزّ الدین لو و حسین خان قللر آقاسی را با جماعتی از لشکر بدفع او نامزد فرمود و ایشان بجانب
اصفهان شتاب گرفتند محمد خان زند چون این بشنید مردم خود را برانگیخته باستقبال جنگ بیرون شد
و در منزل جز تلاقی فریقین افتاد بعد از مقابله و مقاتله محمد خان شکسته شد و راه سعادت آباد پیش گرفت
و حسین خان از دنبال او بتاخت چون مردم اصفهان از شکستن او آگهی یافتند بجانب سعادت آباد شتافتند
و اموال و اثقال کثیر که در اینمدت قلیل بر هم نهاده بود بغارت برگرفتند و از آنسوی نجف خان زند که آتش
این فتنه را دامن همی زد و اکنون بمیان قبایل بختیاری رفته استمداد همی کرد بدست یوسف خان بختیاری
گرفتار آمد و او را با جماعتی که همراه داشت بدرگاه فرستاد پس برحسب فرمان جسد او را بدهان خمپاره بسته آتش
در زدند و مردم او را عرضه شمشیر ساختند چون این خبر گوش زد محمد خان و رستم خان برادرزاده اش گشت
بیشتر در هول و حرب افتاد و بمحال سیلاخور گریخت و در آنجا جمعی از مردم باجلان را بر سر خود انجمن کرد
و بمیان قلعه از آن اراضی در رفته نشیمن ساخت نظر علیخان باجلان چون این بدید جماعت خود را
برداشته بر قلعه او تاختن برد و او را دستگیر ساخت یکتن از مردم باجلان که مهدی نام داشت با چندتن
دستیار او شده او را رها کرد و دیگر باره بیرون شده از دور و نزدیک لشکری انبوه کرد و قصه او در حضرت
فتحعلی شاه معروض افتاد شهریار محمد ولیخان قاجار والی کرازه و ملایر و حسن خان والی فیلی و تقیخان حاکم
بروجرد را بدفع او فرمان داد اینجمله تجهیز لشکر کرده در اراضی سیلاخور با او جنگ در پیوستند و در این جنگ
تقیخان بروجردی زخمی صعب یافته جان بداد و هر دو لشکر از هم جدا شدند و محمد خان زند را بر شوکت و قوت
بیفزود و در اراضی سیلاخور نام ور گشت و از آن سوی جعفرقلیخان دنبلی که ایالت تبریز و خوی داشت و ملزم
حضرت پادشاه بود رخصت انصراف حاصل کرده روانه آذربایجان شد صادقخان شقاقی چون این بشنید
بیمناک شده حکومت سراب و گرمرود را بگذاشت و باراضی شیروان گریخت و عجب آنکه جعفرقلیخان دنبلی
نیز باغوای مفسدین و سخنان کذب فتنه جویان بر خویشتن بترسید و نیت با دولت پادشاه کرده روی
مصادقت با صادقخان نهاد و با او همدست و همداستان شد محمد قلیخان افشار نیز بدیشان پیوست چون
اینجمله باهم مواضعه نهادند و در مخالفت شهریار پیمان دادند حسینقلی خان برادرزاده محمد قلیخان مکنون
خاطر ایشان را مکشوف داشته بجانب طهران شتاب گرفت و در حضرت پادشاه صورت حال را بازنمود
فتحعلی شاه در خشم شد و قلع و قمع آنجماعت را تصمیم عزم داد نخستین محمد ولیخان قاجار را با گروهی از لشکر قلمرو
عالیشکر فرمان داد که بر سر محمد خان زند بتازد و نام و نشان او را از اراضی عراق براندازد آنگاه حسینقلیخان افشار را

خبیص بفتح خای معجمه و کسر بای موحده و سکون یای ... شهری است از کرمان

مصادره خون کسی را بمال او خریدن

جز بفتح جیم و سکون زای معجمه آن را بفارسی گز گویند

هراسناک شدن جعفرقلیخان دنبلی

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

بایالت ارومیه اختیار فرمود و او را حکم داد که از پیش روی سپاه تاختن کند و از جماعت افشار انبوهی ساخته (۵۱)
حصار ارومی را مفتوح سازد و محمدقلیخان عم خود را دستگیر کرده در بند و زنجیر بدارد و او برحسب فرمان خیمه بیرون
زد و نظام الدوله سلیمان خان را نیز با فوجی بر مقدمهٔ جیش رفتن فرمود آنگاه نواب شاهزاده محمود افغان را
گفت که تو مردی مهمان بوده زحمت سفر از بهر تو روا ندارم یکچند در دار المؤمنین کاشان که حوزهٔ امن و امانست
نشیمن فرمای چند آنکه ما از سفر باز شویم و کار تو بر مراد کنیم و او را روانهٔ کاشان فرمود و خود در روز دهم شهر ذیحجه
با سپاهی رزم ساز خیمه بیرون زد و طی طریق کرد و چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد چون صادق خان شقاقی از
جنبش شهریار و مردان کارزار آگاه شد در هول و هرب افتاد و کس نزدیک سلیمان خان نظام الدوله فرستاد
آغاز زاری و ضراعت نهاد تا او را بشفاعت برانگیخت بالجمله سلیمان خان عفو گناه او را خواستار آمد و شهریار
ملتمس او را پذیرفتار گشت چون صادق خان خط امان یافت در منزل سیاه سنگ بدرگاه شتافت و از
آنسوی چون جعفرقلیخان و محمدقلیخان از قصهٔ صادق خان آگهی یافتند عنان تمالک از دست بدادند جعفرقلیخان
از اراضی ایران بیکسوی شده بمیان کردان رومی و قبیلهٔ کرد یزیدی جای کرد محمدقلیخان بحصار ارومی گریخت
اما حسینقلی خان برادرزادهٔ او که بگرفتن عم خویش مأمور بود باتفاق محمدعلی بیک قوللر آقاسی و جمعی از قبیلهٔ بیات
بر سر ارومی تاخته باندک ترکتازی قلعه را تسخیر و عم خود را دستگیر نمود و صورت حال را معروض داشت
متعلی شاه بفرمود تا میرزا رضاقلی منشی الممالک بارومی رفته اموال و اثقال محمدقلیخان را مأخوذ داشت و اشرف خان
دماوندی بحراست برج و باره مأمور گشت و شهریار روز ششم محرم در ظاهر ارومیه لشکرگاه کرد و حکم داد تا محمد
قلیخان را جامهٔ زنبورکچیان در پوشیدند و اجری و جامگی ایشان مقرر کردند تا مردمان بدو بعبرت بینند
و پند گیرند آنگاه در هفدهم محرم از ارومیه بجانب خوی کوچ داد و در آنجا حسین خان دنبلی که بیگلربیگی
خوی و تبریز بود خدمتی بسزا کرد و شاهنشاه ایران را در باغی که خود کرده بود خواستار ضیافت آمد و آن گونه
میهمان را چنان میزبانی کرد که سالها بر زبانها تذکره میرفت و از پادشاه در خور خدمت خویش نواخت
و نوازش دید این هنگام معروض افتاد که برادر شهریار شاهزاده حسینقلی خان که مأمور بحکومت فارس بود از در
مخالفت بیرون شده سر بخودسری برداشت و بهوای سلطنت جنبش کرد و جمعی از بزرگان آن اراضی را که
با خود از در صدق نمیدانست میل درکشید و در حبس خانه باز داشت و میرزا نصرالله خان که برحسب فرمان
پادشاه مأمور بتوقف فارس بود نیز نابینا ساخت و فوجی از بهر گرفتن جان محمد خان قاجار که در این وقت
در لار بود مأمور فرمود و او تاب درنگ نیاورده در عراق گریخت از پس او رستم بیک غلام خود را بحراست
فارس و حفظ محبوسین باز داشته و عرض سپاه داده ره سپار عراق گشت و چون راه با صفهان نزدیک
کرد محمدقلیخان قاجار که از قبل شهریار مأمور بنگاهداشت اصفهان بود با حاجی محمدحسین خان بیگلربیگی اصفهان
این سخن در میان نهادند و از هیچ روی دفع او را در قوت بازوی خود ندیدند لاجرم از شهر بیرون شده
در ارض دهق که چهارده فرسنگی اصفهانست جای کردند و حسینقلی خان بیمانعی باصفهان در آمد مع القصه
چون شهریار اصغای این کلمات کرد سخت خشمگین و غمنده شد و در اصلاح این کار تصمیم عزم داد و پس نخستین

[illegible]

[illegible]

مخالفت [illegible] حسینقلی خان [illegible] سلطنت

[illegible]

(۵۲) نظام الدوله سلیمانخان را از برای نظم آذربایجان امر بتوقف فرموده خود با سپاه راه عراق برگرفت اما از
آنسوی چنانکه مرقوم افتاد محمد ولیخان قاجار برحسب حکم شهریار بدفع محمد خان زند تا اراضی سیلاخور به قدم عجل
وشتاب برفت و در آنجا با محمد خان رزم داده او را بشکست و محمد خان از مصافگاه فرار کرده خواست تا خود را
باراضی بصره رساند در نواحی دزفول مردم فیلی او را دستگیر ساختند و نیز حسن خان والی آورده حسن خان
هم کرد که مبادا محمد خان زند باز رها شود و روزی او را گزند رساند لاجرم او را از هر دو چشم نابینا ساخت و
با زنجیر و کنده بحضرت شهریارش فرستاد از قضا روزیکه فتحعلیشاه از تبریز کوچ داده در منزل اروق جای
داشت محمد خانرا حاضر کرده شهریار بفرمود تا او را بمردم چارده استرآباد سپردند چه ایشان نیز از محمد خان
مطالبت خون میرفت پس بحکم قصاص براو بیاری کردند آنگاه پادشاه از آنجا کوچ داده در منزل میانج
گرمرود فرود شد و در آنجا ابو الفتح خان پسر کهتر ابراهیم خلیل خان جوانشیر که از پیش باحضار او حکم رفته بود
برکاب پیوست و مورد اشفاق شاهانه گشت و از آنجا طی طریق کرده در چمن سلطانیه خیمه زد این هنگام در
حضرت پادشاه معروض افتاد که بعد از بیرون شدن شهریار از آذربایجان علی همت خان کلیائی و خان
باباخان سرکرده نانکلی نظام الدوله سلیمانخان را بفریفتند که در این هنگام چون محمد خان زند عراق را آشفته
ساخته و حسینقلی خان تا اصفهان تاخته اگر بهوای سلطنت سر برکشی تواند بود و سلیمان خان نیز سخن ایشان را
استوار داشته لوای مخالفت برافراخت فتحعلیشاه چون دفع حسینقلی خان را واجب تر میدانست مخالفت او را
وقعی ننهاد و روز دیگر از چمن سلطانیه از راه قلمرو علیشکر طریق عراق برگرفت و حسینقلی خان نیز از اصفهان بیرون
شده بمجال فراهان میتاخت مع القصه شهریار ملا علی اصغر ملاباشی را فرمان داد که در رکاب شاهزادگان
نواب عباس میرزا و محمد قلی میرزا و حسینعلی میرزا از طهران بیرون شده در چمن راه بدرگاه پیوندند و ایشان
در اراضی درجزین بلشکرگاه پیوسته شدند و بعد از تقبیل سده سلطنت منظور نظر پادشاه شده هم از آنجا
رخصت انصراف حاصل کردند و باز طهران شدند و شهریار از درجزین کوچ داده در قریه ساروق که از توابع
فراهان است فرود شد اما از آنسوی چون مهد علیا والده پادشاه مخالفت پسر کهتر را با برادر مهتر بد انست
نخست برسل و رسائل چند انکه توانست حسینقلی خان را پند داد ثمر نکردند و هیچ مفید نیفتاد ناچار خود از برای
اطفای نایرهٔ فساد بسرعت تمام نزدیک پادشاه آمد و کلمات حکمت آمیز انشا کرد و آتش خشم شهریار را
بنشاند و از آنجا بجانب حسینقلی خان شتافت و از در مهر زبان برگشود و فرمود در حضرت پادشاه شفیع گناهت
شده ام و کار بر مراد و مرام تو کرده ام هوای پادشاهی بگذار و بر خویشتن تباهی مکن این سخنان را حسینقلی خان
در گوش نبست و از جنگ و جوش ننشست لاجرم فتحعلیشاه روز دیگر بنه و آغروق را در ساروق گذاشته
با ابطال رجال راه برگرفت و در ارض کمره با برادر دوچار شد از هر دو روی صف راست کرده و میمنه
و میسره بیاراستند لاکن چون شهریار را در ضمیر مستتر بود که چند انکه تواند کار بمداهنه و مدارا براند لشکریان را
از مبادرت در مبارزت منع فرمود و میرزا موسی منجم باشی را از میدان جنگ نزد برادر گسیل ساخت و پیام
داد که اگر چه در دامان مخالفت آویختی و رشته اخوت گسیختی و یک تنه سیدانی که در این میدان جنگ

اروق
بفتح همزه و سکون
رای مهمله و فتح واو
و نون مفتوحه
قاف ساکن

میانج
بفتح میم تحتانی
و الف و نون
مکسور و جیم ساکن

ساروق
با سین مهمله
و الف و رای
مهمله و سکون
و واو و قاف

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

مردان تورا با لشکر ما نیروی درنگ نیست با اینهمه خاطر ما هنوز مایل ائتلاف است اگر خوف و خلاف آن ۵۳
دل بیک سوی نهی و از در معذرت بجانب ما کوچ دهی گناهت معفو دارم و دل آزرده ات نگذارم سرزا
سوی برفت و این کلمات را بلسان حکمت و زبان موعظت بگفت داور از تکبر و تمرد بسر دو آورد چندانکه بی
توانی از میان سپاه خویش اسب برجهانده یکتنه نزدیک برادر شتافت و روی بر خاک نهاده اشک بباریده
شهریار از فراز اسب دست فرا برده خاک از جبین و آب از چشمش بسترد و هم مهر اخوت جنبش کرد که شهریار نیز
آب در چشم بگردانید و فرمود ما از جنایت و جرم بلتر این رکاب حسینقلی در گذشتیم پس هر دو لشکر با هم دمساز
شدند و مخالفت آغاز نهادند اما ولیخان قاجار که از جانب شهریار بدفع محمد خان زند مأمور بود بسببی از
ییلاق خوار بیرون شده بحسینقلی خان پیوسته کردار او در خاطر پادشاهی حملی گران بود بفرمود او را بحضرت باز آ
تحت رحمت کردند و با مسخرگان کوی و برزن فرمان رقص کردن فرمودند آنگاه در زنجیر و کنده اش باز داشتند
چون از این کار پرداخته شد حسینقلی خان قاجار را مأمور سفر کرمان فرمود و نوروز خان عزالدینلو را بنظام
بهبهان فرستاد و در پانزدهم شهر ربیع الاول بجانب طهران کوچ داد اما از آنسوی چون خبر این فتح در تبریز
گوش زد سلیمان خان شد پای اصطبارش بلغزیدن گرفت و از هیچ سوی خلاص خویش را مناصی ندید جز اینکه
بدرگاه پادشاه پناه جوید و گناه خویش را عذرخواه آید و دست توسل بتوسط مقربان درگاه بدان عطوفت و عفو
شاهنشاه زد شهریار فرمود اگر آن چند تن مردم که او را بخیانت و خلاف اغوا کردند بعوانان حضرت بسپارد
جرم او را نادیده انگاریم سلیمان خان چون این بشنید بی توانی علی همت خان کلیائی و خان بابا خان بانکلی را خود
داشته در سلاسل و اغلال کشید و با خود بطهران آورده ایشان را بعوانان بسپرد و خود در اصطبل خاص پناه
جست شاه کینه خواه نخستین حکم داد تا علی همت خان را بدهان خمپاره بسته آتش در زدند و حسین خان پسرش را
بزیر برگرفتند و خان بابا خان کلیائی را میل در کشیدند و عبدالله خان خمسه را که با ایشان همدست بود نیز
نابینا ساخت آنگاه جرم سلیمان خان را عفو فرمود و بمکانت و عظمتی که داشت صعود داد از پس این وقایع باصلاح
کار محمود میرزا و فیروز میرزای افغان که مأمور بتوقف کاشان بود بپرداخت و حکم داد که ایشان اعداد
سفر هرات و قندهار کنند و بقواد و سرهنگان سپاه خراسان فرمان رفت که با لشکرهای آراسته اعانت محمود
و فیروز را واجب شمارند چندانکه بر سریر ملک موروث متمکن گردند ایشان از کاشان راه خراسان برگرفتند
اما از آنسوی چنانکه از پیش مذکور شد جعفرقلی خان دنبلی از اراضی آذربایجان بنواحی ارزن الروم و میان مردم
کرد یزیدی گریخت در اینوقت از رجال آن قبیله لشکری فراهم کرده بر سر خوی تاختن آورد و برادر
مهترش حسین خان دنبلی را که بیگلربیگی خوی و تبریز بود در قلعه خوی بمحاصره انداخت حسین خان برج و باره
شهر را استوار کرده آن سیلاب بلا را سدی شدید گشت و صورت حال را در حضرت پادشاه بانمود
فتحعلی شاه ابراهیم خان قاجار دولو را با لشکری لایق بدفع او فرمان داد و ابراهیم خان طی مسافت کرده در
ظاهر خوی با او دوچار گشت و صف راست کرد و حسین خان نیز با دل قوی و تن توانا ابطال رجال
خویش را برداشته با ابراهیم خان پیوست از آن سوی جعفرقلیخان نیز صف برکشید از دو جانب بازار

مأمور شدن شاهزاده محمود افغان بطرف افغانستان

یتر و تیغ برون شد از ترکتاز مردان و گرد میدان و طوفان جنگ دو خان تفنگ جهان روی به تیره و قطران شست و بسیار کس در خون خود بغلطید در پایان کار ابراهیم خان و حسین خان را که در آن گرداب بلا کوه راسخ و جبل ثابت بودند نصرت یار گشت قبایل کرد یزیدی و طایفه شکاکی پشت با جنگ داده روی به هزیمت نهادند جعفرقلیخان با همه کردی و مردی چون در میانه خویش را تنها یافت ناچار راه فرار برگرفت چون خبر این فتح معروض شده سلطنت افتاد و اینوقت زمستان در پیش بود فرمان رفت که حسین خان در خوی و ابراهیم خان در تبریز متوقف باشند از قضا هم در آن زمستان حسین خان رخت بجهان جاوید کشید جعفرقلیخان چون این خبر بشنید دیگرباره سپاهی ساز کرده سرعت از صبا و سحاب بسوی خوی شتاب گرفت مردم خوی پس از حسین خان قوت جنگ او نداشتند ناچار او را درآوردند و بر حکومت وی گردن نهادند جعفرقلیخان چون بر خوی استیلا یافت در زمان عریضه از در ضراعت نگار داده انفاذ حضرت شهریار داشت که اگر عفو شاهانه شامل حال گردد و از جرم گذشته پرسش نفرمایند برادر مهتر هرگز از طریق طاعت نگردم و چون دیگر چاکران از در صدق قدم زنم شهریار در پاسخ فرمان داد که اگر گناه خویش را از خاطر ما خواهی سترد و کیفر این جرم را از پس پشت خواهی انداخت نخستین پسر خود را روانه درگاه ساز و بعد از حصول اطمینان خود حاضر حضرت شو و اگر نه پایمال سنابک ستور و دست فرسود گردان غیور خواهی شد جعفرقلیخان چون از پذیرفتن فرمان گزیری نداشت اعداد امتثال کرد چنانکه مذکور میشود

وفات حسینخان دنبلی

وقایع سال دوم جلوس شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و تفویض ولایتعهد بنایب السلطنه عباس میرزا و حکومت او در آذربایجان

شهریار نامدار فتحعلی شاه در سال دوم سلطنت خویش که یکهزار و دویست و سیزده سال از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله برفته بود برحسب وصیت شاه شهید آقا محمد شاه شاهزاده آزاده نایب السلطنه عباس میرزا را که در میان فرزندان رکن اشد و فرزند ارشد بود ولیعهد خویش فرمود مقربان حضرت و صنادید مملکت فال نیک را درود فرستادند و بانعام و افضال شاهانه شادخاطر شدند آنگاه شهریار بفرمود تا میرزا اسدالله خان وزیر لشکر که در میان مقربان حضرت بصدق نیت و حسن طویت ممتاز بود و لشکری شایسته عرض داده ملتزم رکاب ولیعهد ساخت و برحسب فرمان سلیمانخان قاجار نیز ملازم خدمت گشت و نایب السلطنه بطرف آذربایجان کوچ داد و هم در اینوقت پسر جعفرقلیخان دنبلی که حکم باحضارش رفته بود برسید و مورد الطاف خدیوانه گشت چون کار آذربایجان پرداخته شد اعتضاد الدوله ابراهیم خان قاجار که بنی عم شهریار بود با فوجی از سپاه عراق و فارس روانه چمن کندمان گشت در اینوقت فتحعلی شاه خویشتن سفر خراسان را تصمیم عزم داد از این روی که بعد از شهادت آقا محمد شاه و بیرون شدن ولیخان قاجار از خراسان نادر میرزا ولد شاهرخ شاه افشار از اراضی هرات با گروهی از افغانان بطرف خراسان تاختن کرده در شهر مشهد نشیمن ساخت و تاکنون بسبب طغیان حسینقلی خان و اختلال امر آذربایجان مجال دفع او نبود در این هنگام شهریار نخستین جان محمد خان قاجار را با جماعتی از طریق سبزوار مأمور بتسخیر مشهد فرمود و خود از راه جاجرم و اسفراین کوچ داد و چون در چمن بایم مقام کرد صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی را با فوجی از لشکریان بطرف چناران رخصت.

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

فرمود تا اگر ممش خان طریق اطاعت و انقیاد سپرد رستگار باشد و اگر نه حصار خبوشان را با خاک
پست کنند و او را دستگیر سازند آنگاه از یام تا نیشابور عنان بکشید جعفرخان بیات که حاکم نیشابور بود
بتقدیم خدمت پسرش را پذیره ساخت امّا از پس آنکه شهریار راه قلعهٔ نیشابور نزدیک کرد جعفرخان از
سپردن قلعه بدست لشکریان مضایقت نمود و دروازه استوار ببست و بحفظ و حراست قلعه بنشست
یکتن از بنی اعمام او که حسینقلی خان نام داشت از وی روی تافته بدرگاه پادشاه شتافت و مورد الطاف
خسروانه شد امّا شهریار از کردار ناهنجار جعفرخان تافته شد و این معنی سبب شد که لشکریان در نواحی نیشابور
دست نهب و هدم برآوردند و از تخریب ابنیه و تعذیب بکنیه هیچ دقیقه مهمل نگذاشتند و همچنان آتش غضب
شهریار زبانه زدن گرفت و حکم داد تا پسر جعفرخان را در پای دیوار حصار آورده در پیش چشم پدر سر برگیرند
مردم دژخیم آن پسر را که هنوز عذارش با خط مشکین اندوده نبود در پای دیوار حصار آورده بر خاک افکندند
و تیغ بر گلوگاهش نهادند و لختی ببودند و بیم دادند باشد که جعفرخان از باره بزیر آید چون سودی نکرد مانند
گوسپندش سر برگرفتند امّا جعفرخان بعد از خرابی بوم و بر و قتل چنین پسر تیغ و کفن بر گردن حمل داده بدرگاه آمد
و طریق اطاعت و انقیاد گرفت و پادشاه گناهش را از خاطر ببرد و شهر نیشابور را بلشکریان سپرد امّا از آن سوی
چون صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی بر سر خبوشان رفتند صادق خان در نهانی با ممش خان
مواضعه نهاده او را از میانه فرار داد تا بمشهد مقدس پناه جست آنگاه خبوشان را محاصره گرفتند چون این معنی
در حضرت شهریار مکشوف افتاد فرمان داد که ایشان با جان محمد خان پیوسته شوند و بیهوده در
خبوشان نمانند و خود با سپاه کوچ داده در ظاهر مشهد لشکرگاه کرد و آن بلده را محاصره انداخت و مزارع
غلات و حبوبات که در حومه شهر بود بتمامی پی سپر لشکریان گشت و راه آمد و شد بر مردم شهر مسدود آمد لاجرم
بلای غلّه در میان ایشان افتاده کار بر آن جماعت صعب شد نادر میرزا علما و سادات را شفیع ساخت
و معروض داشت که با این گناه که مراست دل آن ندارم که بدرگاه آیم که در ازای این جرم خدمتی تقدیم رود که
اطمینان را شاید اینک خواستارم که دختر مرا مخطوبه یکی از شاهزادگان فرمائی و مرا روزی چند مهلت دهی تا خدمتی
بتقدیم رسانیده آنگاه حاضر حضرت شوم ملتمس او باجابت مقرون شد و شهریار روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول
بجانب طهران عنان بگردانید و در قصبهٔ خبوشان امیرگونه خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان رخصت
انصراف یافت و میرزا محمد شفیع صدر اعظم مأمور گشت که دختر او را از بهر نکاح شاهزاده حسینعلی میرزا بطهران
کوچ دهد و در منزل ارغیان جعفرخان بیات با خلعت حکومت نیشابور رخصت انصراف حاصل کرد
امّا چون فتحعلی شاه طی مسافت کرده در چهار فرسنگی آق قلعه فرود شد صادق خان شقاقی از در شقاق
و نفاق بیرون شده در حضرت شهریار رخصت الله یار خان قلیچه حاکم سبزوار را خواستار آمد و پادشاه
کارآگاه از کثرت الحاح و اصرار او الله یار خان را رخصت انصراف داد امّا چون زمین بوسید و برفت
بر قفای او نگریست و فرمود این پشتی است که روی او را دیدار نخواهیم کرد و چنان بود زیرا که بآق قلعه
در رفت و در ببست و اظهار عصیان نمود و چون هنگام کیفر نمود کس بمنعش مأمور گشت و از پس او

ابراهیم خان شادلوی حاکم اسفراین و سعادتقلیخان بغایرلو را بمراجعت محال خود اجازت افتاد و از آنجا
از پل ابریشم عبور کرده راه طهران پیش گرفت و چهارشنبه یازدهم ربیع الآخر وارد طهران شد و بعد از روزی
چند در خاطر گرفت که گنبد مطهر و بقعه مبارکه بضعه موسی بن جعفر علیه السلام را تعمیر فرماید صد هزار تومان زر خالص
از بهر زراندود قبه و تذهیب بقعه بدار الامان قم فرستاد و بابی از زر ناب کرده در ضریح مبارکش نصب نمود
و بنیان قصر قاجار هم در اینوقت بود چنانکه در جای خود بشرح خواهد رفت اما از آنسوی نایب السلطنه عباس میرزا
با پانزده هزار مرد رزم آزمای چون طی طریق کرده به تبریز آمد نخست کس نزدیک جعفرقلیخان دنبلی فرستاد و پیام
داد که تو فرزند خود نزدیک پادشاه فرستادی و پیمان نهادی که خود نیز وحشت و دهشت بیکسوی نهی و با ملازمان
رکاب کوچ دهی اینک ما حاضریم باید بحضرت ما آئی و سخنان ما را وی در روی اصغا نمائی جعفرقلیخان که از
کردار خود بیم و باک بود از این خبر بزیادت هراسناک شد و بدین حکومت سر در نیاورد لاجرم نایب السلطنه
در تسخیر خوی و تدمیر او بتعجیل عزیمت گشت و عرض سپاه داده از راه سلماس سبک عنان شد جعفرقلیخان چون این بدانست
یکتن از برادران خود را بحفظ و حراست خوی بازداشته بقدم عجل بمیان کردان در رفت و از قبایل یزیدیه
و شکاکی و سیپکی پانزده هزار کس انجمن ساخته بمقاتلت و مبارزت را میان بر بست اما از این سوی
لشکر نایب السلطنه قلعه خوی را بمحاصره انداختند خان ابدال خان کرد که از قبل جعفرقلیخان نگاهبان قلعه بود
بمدافعه برخاست لاکن لشکریان او را وقعی ننهادند و در حمله نخستین خوی را مسخر ساخته متمردین را مقتول و اموال
ایشان را منهوب داشتند و بی توانی در طلب جعفرقلیخان کوچ دادند و از آنسوی جعفرقلیخان نیز بی خوف و خشیت
راه نزدیک کرده بیابان سلماس را آب در انداخت باشد که دشمن را هزیمت کند و در گل و لای دستگیر نماید
بالجمله روز هفتم ربیع الآخر دو لشکر در برابر یکدیگر شدند و کار حرب و ضرب ساختند کردان با کمیت وار و کر
بالا گرفت و مردان جنگ در طلب نام و ننگ در هم افتادند و مردانه بکوشیدند بعد از کشش و کوشش فراوان
لشکر جعفرقلیخان روی بر کاستند و طریق فرار بر داشتند و آن گل و لای که از بهر خصم آماده کردند خود در افتادند
چندانکه دو هزار تن از ایشان دستگیر و بهره شمشیر گشتند جعفرقلیخان بزحمت تمام از آن مهلکه بیرون شده راه چخور سعد گرفت
و بقلعه ماکو که معقلی منیع است در رفت و نایب السلطنه از پس این فتح بی کلفت خاطر بقلعه خوی در آمد و آن بلده را
به پیرقلیخان قاجار شامبیاتی سپرده بطرف تبریز کوچ داد و از تبریز صورت حال را مکتوبی کرده ارسال حضرت
پادشاه داشت و مورد الطاف شاهانه گشت و ملتزمین رکابش که در روز نبرد کار مردان مرد کرده بودند
بخلاع فاخره محلی شدند اما از آنسوی چنانکه رقم شد محمود میرزای افغان از کاشان آهنگ هرات کرد و چون
بشهر یزد برسید برادر خود فیروز میرزا را در آن بلده باز گذاشت و خود روانه خراسان گشت امیرحسن خان طبسی
و امیرعلیخان عرب با لشکر خود باعانت او از راه قاینات طریق فراه گرفتند و تسخیر قندهار را تصمیم عزم دادند قیصر میرزای
پسر شاه زمان که والی هرات بود اندیشه ایشان را در قصد هرات و فتح مملکت بدانست در حال زمان خان درانی
و تیمور خان تیموری و اسحق خان قرائی را بدفع ایشان فرمان داد و بجماعت با لشکرهای خود در فراه سر راه
بر محمود میرزا گرفتند نایره قتال بالا گرفت بعد از حرب و ضرب لشکر قیصر میرزا شکسته شده و فراه بتصرف

مقاتله نایب السلطنه با جعفرقلیخان دنبلی

شکاکی بفتح شین و تشدید کاف عربی

سیپکی بفتح سین مهمله و یای موحده مکسوره و تحتانی ساکن و کاف عربی مکسور

ماکو با کاف عربی بر وزن بازو

قاینات بر وزن نائن است بلده ایست در خراسان

مقاتله شاهزاده محمود افغان با قیصر میرزا

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

محمود امد و بر عدد و اعداد سپاه بیفزود و باتفاق امیر علیخان بر سر هرات براند و آن بلده را [illegible]
انداخت پس از روزی چند باغوای قیصر میرزا مردم محمود میرزا طریق نفاق سپرده رایت خلاف بر کشیدند
و بتاراج لشکرگاه دست گشودند و پراکنده شدند امیر علیخان چون بدید مردم خود را برداشته راه قاین پیش
گرفت و محمود میرزا بفراه گریخت و کامران میرزا از فراه بیزد آمد و بعد از ورود موکب شهریار بطهران فیروز
و کامران باتفاق جهانگیر خان بدربار شهریار آمدند و از آنجا برحسب فرمان یکچند بتوقف اصفهان مامور گشتند
اما محمود میرزا از فراه بمرو شاهیجان آمد و از آنجا بخارا شد تا مگر باستظهار شاه مراد اوزبک که بیک جان لقب
داشت کار بکام کند و در آنجا این مردی و مردانگی را در قوت بازوی او ندید لاجرم ببهانه زیارت بیت الله
باحرام از نزد او بیرون شده راه خوارزم گرفت و والی خوارزم مقدمش را گرامی داشته سامان او را ساخته
کرد و روانه درگاه شهریارش نمود بعد از ورود بطهران برحسب فرمان در سرای آصف الدوله میرزا شفیع
منزل نمود و هم در اینوقت که نیمه شهر جمادی الآخره بود دختر امیر گونه خان زعفرانلو را با شاهزاده حسینعلی میرزا
بشرط زناشوئی زفاف دادند و نیز اینوقت میرزا مهدی علیخان ملقب ببهادر حشمت جنگ برحسب فرمان
امنای دولت بهیه انگلیس و فرمانفرمای هندوستان در اواخر ربیع الآخر بدرگاه شهریار آمد و تحفه‌ها
فرنگستان و هندوستان که برای دو دولت از طرفین و اتحاد دولتین حمل داده بود پیش گذرانید و مورد اشفاق
شاهانه گشت و از دیگر سوی ایلچیان چرب زبان از جانب تیپوشاه سلطان دارالملک دکن برسید و سه زنجیر
فیل و دو قفس مرغ و افسری مرصع بجواهر پیش گذرانیدند و معروض داشت که مردم انگلیس چهار صوبه از هفت
صوبهٔ هند را متصرف گشته‌اند و هنوز چشم دارند که سه صوبهٔ دیگر را بدست کنند متوقع آنست که اگر ما را با ایشان
رزمی پیش آید پادشاه ایران از پامردی ما دست باز ندارد و از پس این وقایع الله یارخان حاکم سبزوار
از در ضراعت بیرون شده عفو عصیان را عریضه کرد و خواستار شد که دوشیزه که در سرای دارد بحضرت فرستند
و میرزا اسدالله مستوفی دیوان اعلی انجام اینخدمت را مامور گشت آنگاه پادشاه شاهزاده حسینعلی میرزا را
بامارت فارس مامور و چراغعلی خان نوائی را بوزارت او منصوب فرمود و شاهزاده محمدقلی میرزا فرمانگذار
مازندران شد و میرزا نصرالله بوزارت او نام بردار گشت از پس اینوقایع شهریار دین دار فتحعلی شاه از بهر
زیارت مضجع مطهر معصومه بنت موسی بن جعفر علیه الصلوة والسلام سفر دارالامان قم فرموده فرمان رفت
مدرسه جدیده معروف بفیضیه را بنیان کردند و بر تذهیب قبه مبارکه و تعمیر مسجد امام حسن عسکری علیه السلام
تجدید دارالشفا و کاروانسرا و حمام و بازار موقوفات بر آستانه مقدسه نیز حکم صادر شد آنگاه از قم بیرون
شده در غره شهر رمضان وارد طهران گشت و از پس روزی چند ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا
حاضر درگاه آمد چون از سال هجرت یکهزار و دویست و پانزده برفت حسن خان قراگوزلو که مامور آوردن صبیه ابراهیم
خلیل خان جوانشیر بود وارد طهران گشت و شهریار دختر ابراهیم خلیل خان را در سلک پرده نشینان عصمت منسلک
ساخت و هم در اینوقت معروض افتاد که کپتن از اعیان دولت انگلیس بسم ایلچی تا حدود فارس طی مسافت کرده
فتحعلی بیک نوری نایب ایشک آقاسی بمهمانداری او معین گشت و از طرف دیگر طره باز خان افغان از نزد شاه زمان برسید

(۵۸) معروض داشت که در مملکت مسموع افتاد که شهریار آهنگ خراسان فرموده همانا سفر شهریار بخراسان موجب
آشفتگی و پریشانی امصار و بلدان است اگر سفر خراسان بدیگر وقت افتد از اشفاق شاهانه بعید نباشد فتحعلی شاه
پاسخ او را مکتوبی کرد که ما را از طلب ملک موروث و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت و اگر کسی را در اینکار سخنی باشد
با زبان شمشیر جواب خواهد گرفت و بگفتن از خدام اعتماد الدوله حاجی ابراهیمخانرا رفیق طره بازخان ساخته رخصت
انصراف داد و آنگاه نایب السلطنه را بسوی آذربایجان گسیل فرموده و سلیمانخان و ابراهیمخان و رضاقلیخان دولو را
ملتزم رکابش ساخت و صادقخان شقاقی را که هیچگاه از راه شقاق و نفاق نمیگشت بجهان دیگرش جای داد
و حکومت سراب و گرمرود را به ساروخان برادرش مفوض فرمود و محمد علی سلطان برادر دیگرش را بلقب خانی
مفتخر ساخته سواران شقاقی را بدو سپرد آنگاه سفر خراسان را تصمیم عزم داد و نخستین اعتضاد الدوله ابراهیمخان
قاجار را با ده هزار تن مرد لشکری روز دوشنبه دوم ذیحجه الحرام بتسخیر آق قلعه و تدمیر الله یارخان از پیش بیرون
فرستاد و محمد تقیخان دولو و حسینخان قاجار قزوینی را متفق او ساخت و فتحعلی شاه روز دوشنبه نهم ذیحجه از طهران
خیمه بیرون زد و در منزل نکه پنجروز بعرض سپاه پرداخت میرزا اسد الله خان نوری وزیر لشکر نیک و بد سپاه را
بازنمود و آلات و ادوات ایشانرا بساخت و در پنجم محرم و ارد اراضی مزینان شد و سراپرده فراخته کرد و شاهزاده
حسینقلی خانرا با جماعتی از لشکر مامور بمحاصره سبزوار فرمود و خود فرمان داد که مردان لشکری قلعه را که حصنی حصین و
از متحدثات الله یارخان بود مفتوح سازند و لشکریان بحکم یورش آن قلعه را گرفته با خاک پست کردند و از آنجا
کوچ داده بظاهر سبزوار فرود شد و آن بلده را محاصره گرفت و حسینقلی خانرا فرمود تا از آنجا کوچ داده بتسخیر نیشابور
پردازد مع القصه چون کار بر مردم سبزوار صعب گشت الله یارخان از در زاری و ضراعت بیرون شد
و دخترش را که تا این زمان مماطله میداشت همراه میرزا اسد الله مستوفی روانه دربار نمود تا در سلک جواری
حریم سلطنت باشد و نیز خواستار آمد که این پیر هفتاد ساله را از احضار بحضرت معاف دارند تا از جان و مال اطمینانی
بدست کرده دیگر وقت ملتزم رکاب شود و هم در این زمان دیگرباره طره بازخان افغان با تحف و هدایا از نزد
شاه زمان برسید و از قبل او ملتمس گشت که از تمامت خراسان الله یارخان و جعفرخان بیات از آن عصیان
و طغیان که از پیش کرده اند عظیم خوفناک اند تواند بود که شهریار روزی چند امان دهد تا پس از برخواستن لشکر
از نزدیک ایشان اطمینانی بدست کرده حاضر حضرت شوند و اگر جز این کنند حجت بر ایشان تمام باشد
بازا ابطال رجال برقرارند و تیغ و سنان زدوده دارند شهریار ملتمس او را با جابت مقرون داشت و حکم داد
تا لشکر از نهب و غارت دست بازگیرند و حسینقلی خانرا از کنار نیشابور طلب داشت و شاهزاده محمود افغان را
که ملتزم رکاب بود بجای گذاشت و با سرکردگان خراسان حکم رفت که در اسعاف و انجاح مقصودش
که تسخیر کابل و قندهار است دست باز ندارند و بیست و هفتم شهر صفر از ظاهر سبزوار کوچ داده راه
برگرفت و در منزل اسفراین حسینقلی خان بدرگاه پیوست و در آق قلعه ابراهیم خان اعتضاد الدوله برسید
و ابراهیم خان عرب و عجم بتوقف مزینان مامور گشت و از آنجا طی مسافت کرده چهارده روز در چمن کالپوش
برای نظم طایفه کوکلان و یموت توقف فرموده و از آنجا بسمنان آمده بساط عیش و عشرت شاهزاده محمد ولی میرزا را

سفر پادشاه ایران بخراسان

نکه بفتح نون و کاف
مزینان بفتح میم
و زای معجمه مکسور
بر وزن حریفان

طره بازخان
بضم طای بی نقطه
و تشدید رای
مهمله

کالپوش
با کاف عربی
الف و سکون
لام بر وزن
دانکوش

[illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بپای برد و چهاردهم ربیع الآخر وارد طهران گشت و پس از روزی چند بقزوین سفر کرده و شاهزاده نیرومند
محمد علی میرزا را که حکمران آن اراضی بود نواخت و نوازش فرمود و بساط نکاح و زفاف برای او گسترد و نواب
ابراهیم خان را بنظم گیلان مامور ساخته و خود مراجعت بطهران فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از آذربایجان
تقبیل سدهٔ سلطنت بطهران آمد و این هنگام فتحعلی بیک نایب ایشیک آقاسی که بمهماندارى ایلچی انگلیس مامور بود با
ایلچی برسید و چند قطعه الماس و چند سنگ آینه و مروحهٔ صندل و عود و دیگر اشیاء نفیسه که از فرنگ و هند
ایلچی حمل داده بود پیشکش گذرانید و نامهٔ فرمانگذار هند و عمان برسانید شهریار فرستادگان را نیک بنواخت
و حاجی خلیل خان ملک التجار را بابلاغ جواب نامه و تشدید معاهدات دوستانه بهمراه سفیر مامور ساخت آنگاه حاجی
محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان را فرمان داد که در اصفهان میان عمارت چهل ستون و هشت بهشت آیین حرمسرای
شاهانه برآورد و هم بفرمود تا در کنار رودخانه و دکه معبر قوافل مازندران بود رباطی استوار برافراختند و هم رباطی در
کناره کرد که پنجفرسنگی طهران است بنیان فرمود و در سنهٔ هزار و دویست و شانزده ستر کبری والدهٔ شهنشاه با
فتحعلی شاه زیارت عتبات عالیات را تصمیم عزم داد و برحسب فرمان نوروز خان قاجار ایشیک آقاسی ملتزم
هودج و ملازم عماری گشت و از مرمر سنگی که برای قبر شاه شهید مصور و منقر کرده بودند ایشان بنجف اشرف
حمل داده بر سر مزارش نصب کردند از پس اینوقایع چون الله یار خان قلیچه و جعفرخان بیات ضمانت شاه زمان
افغان را نیز وقعی ننهادند و پیمان بشکستند و حاضر حضرت نشدند قلع و قمع ایشان در شریعت ملک واجب افتاد لاجرم
اعتضاد الدوله ابراهیم خان را با بیست هزار پیاده و سوار مامور تسخیر سبزوار فرمود و محمد خان دولو و پیر قلیخان
شامبیاتی و جمعی دیگر از اعیان درگاه را با او همراه کرد و حکم رفت که امیر گونه خان زعفرانلو و ابراهیم خان
شادلو و دیگر خوانین خراسان بلشکرگاه ابراهیم خان پیوسته شوند و دقیقه از سبی و نهب و غارت و خسارت
و شکستن و بستن فرو نگذارند و نظام الدوله سلیمان خان قاجار را با پانزده هزار سوار بدفع جعفرخان
بیات و فتح نیشابور مامور نمود و این هنگام چون هر خطری را خطری و هر کمالی را عین الکمالی در دنبال است
زوال دولت اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی فراز آمد همانا از این پیش مرقوم افتاد که حاجی
ابراهیم خان و برادرانش سر از خدمت لطفعلی خان زند برتافتند و شهر شیراز را با خزاین و دفاین و زن و فرزند
لطفعلی خان بکارداران آقا محمد شاه سپردند شاه شهید که سلطانی حق شناس و پادشاهی کارآگاه بود
در ازای اینخدمت روز تا روز بر مکانت و منزلت او فزود تا از کمال قرب و قرابت بوزارت اعظم مباهی آمد
و در ممالک پادشاهی آمر و ناهی گشت بعد از انقضای دولت شاه شهید شهریار نامور فتحعلی شاه نیز او را
بمنصب وزارت باز گذاشت و بمواضعه و مواعظه و مشاورت و محاورت او هیچ امری را فیصل نمیفرمود لاجرم
بر تمامت بزرگان درگاه و سرهنگان سپاه زبردست گشت و فرزندان و خویشاوندان خود را هر یک
در مملکتی از ممالک شهریار فرمانگذار نمود چندانکه هیچ قریهٔ از استقرای او سالم نرفت و هیچ خاطری از
استکشاف او معاف نمی افتاد این غلبه و استیلا در خاطر شهریار ناگوار آمد و تنمر پادشاهانه مکانت او را
نام بنهاد در ممالک بر نتابید اما تا اینهمه امر جمله بگرانی وقار ملکی و سکون سلطانی بر متانت و آثار خود و استشعار در

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

(۱۲۱۵) — خاتمه کار حاجی ابراهیم خان شیرازی

و دل را در راه میفساد و مردم مفسد و حاسد که در حاشیه سلطنت راه داشتند که کدورت ضمیر پادشاه را از وزیر کار آگاه تفرس نمودند و با یکدیگر مواضعه نهاده به تشبیب و تقریب و کنایت و تصریح در حضرت شهریار معروض داشتند که حاجی ابراهیم خان دست اقتدارش در اخذ نواصی ادانی و اقاصی یکسان است و اینک مملکت ایران در انگشت او مانند یک حلقه انگشتریست که به هر سوی خود واند بگرداند و از بیم آنکه پادشاه صاحب تخت و تاج است روزی بازپرس کند که مال و خراج ایران را خاص خویش و خویشاوندان خود ساختی و دیگر چاکران که سالها رنج دیده اند و شکنج یافته نپرداختی اینک پیوسته خاطر پادشاه را آشفته میخواهد و اعدای دولت را از دور و نزدیک انگیخته میدارد تا شاه را مجال سؤال نماند و او را اعقاب و نکال نتواند و چند طغرا مکتوب که هر یک را از قبل او بجمعی از دولت نگار داده و خاتم او بر آن نهاده بودند بحضرت آوردند و این جمله ملحوظ شهریار افتاد و آتش غضب سلطانی زبانه زدن گرفت و از بیم آنکه مبادا چون حاجی ابراهیم خان را موقف عتاب و عذاب باز دارد فرزندان و برادران او که در اطراف ممالک فرمان گذارند سر بفتنه و فساد بردارند این راز را در ضمیر نهفته داشت و از بهر دفع هر یک از خویشان او یکتن از غلامان جلادت شعار را معین فرمود و ایشان را در نهانی القا کرد که در غرهٔ شهر ذیحجه بساط زندگانی حاجی ابراهیمخان را در نوشتند هر یک در کاشان و اصفهان و بروجرد و شیراز و دیگر بلاد بپاید روز اول ذیحجه برادران و فرزندان او را از پای در آورید و اگر زودتر از این روز بدیشان رسید بکار برق و رعد کار کنید تا غرهٔ ذیحجه در رسد و هر یک را مثالی و منشوری بر قتل و دفع خویشان حاجی ابراهیمخان در نهانی بداد و منشوری جداگانه که از بهر ایشان بهانه ورود آن بلاد باشد نیز بسپرد و این جمله از پی انجام این خدمت بیرون شدند و چون غرهٔ ذیحجه پیش آمد حاجی ابراهیم خان را در پیشگاه سلطنت باز داشت و از کردار او بخشم و خشونت بازپرس فرمود و مکاتیب او را یک یک بروی بنمود حاجی ابراهیم خان چند آنکه تبری نمود و عرض کرد که مرا ازین مکاتیب خبری نیست بلکه این مکیدت اهل حقد و حسد کرده اند استوار نیفتاد و حکم رفت تا هر دو چشم جهان بینش را از بن برآوردند و زبانش را که در این هنگام بر زیان خویش زبانه زن بود قطع کردند آنگاهش مغلولا با زن و فرزندان که نیز هر یک زخمی و جراحتی جداگانه داشتند در قزوین جای دادند و هم از آنجا بجهان دیگرش کوچ فرمودند و اموال و اثقال او و فرزندان و دیگر خویشاوندانش که هم در غرهٔ ذیحجه گرفتار شدند ماخوذ گشت و کار صدارت اعظم یکباره بر میرزا شفیع مفوض و مسلم آمد هنوز سورهٔ جمهور شهریار از این کدورت صافی نبود که مخالفت شاهزاده حسینقلی خان با برادر او مکشوف افتاد و آن چنان بود که فتحعلی شاه بعد از قلع و قمع حاجی ابراهیم خان در ششم صفر المظفر از بهر صید کردن و نخچیر افکندن باراضی لاریجان و لار و نواحی بیرون شد و در آنجا معروض درگاه داشتند که حسینقلی خان از آن روز که بحکومت کاشان مأمور گشته بخیره خیالهای سلطنت روز برده خاصه از آن هنگام که محمد قاسم بیگ پیرانوند که وقتی ملا بارانی ملقب و زمانی ملا محمد نام داشت و بهر زمان و بهر مکان باقتضای وقت بنامی و لقبی بر میآمد بکاشان رفت و نام خود را محمد قاسم گفت چون مدعی کار صناعت و صنعت کیمیا بود حسینقلی خان برای اعداد کار سلطنت مقدم او را مبارک شمرد و بعد از روزی

استشعار: پنهان داشتن ترس در دل

اخذ نواصی: ناصیه یعنی موی پیشانی است نواصی جمع آن اخذ نواصی یعنی گرفتن موی پیشانی کنایه از غلبه است

طغیان شاهزاده حسینقلی خان بار دیگر

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سید کیه از پیش با محمد قاسم خان عقد موالات محکم داشت و در فنون نیرنگها توانا بود برسید و بشور و صوابدید ۱۲۱۵ هـ
محمد قاسمخان ساز زهد و عبادت ساخته کرد چندانکه در میان مردم بتقوی و کرامات مثل گشت و حسینقلی خان
بشوق فراوان او را بمجلس خاص طلب نمود و از باطن او استمداد در کار سلطنت فرمود سید بدستیاری نیرنگ
صورت بشری بدو آشکار کرد تا یکباره عقل او را شیفت آنگاه گفت سلطنت آنوقت توانی کرد که از سخن و صلاح محمد
قاسمخان بیرون کار نکنی لاجرم این سخن در خاطر حسینقلی خان جای کرد چنانکه هر شب که مجلس از بیگانگان پرداخته
میکرد چون غلامان درم خریده در نزد محمد قاسمخان بپای می ایستاد چون محمد قاسمخان این مکانت و عظمت بدست
کرد نخستین فرمود تا حسینقلی خان اعیان درگاه خود را که از مخالفت او و برادر اکراه داشتند بعضی را
نابینا و برخی را محبوس کرده اموال ایشان را ماخوذ داشت و در نیمه ربیع الاول شاهزاده محمد تقی میرزا که
سپرده او بود از کاشان برداشته با مردم خود بجانب نطنز کوچ داد و از نطنز نیز جمعی پیاده فراهم کرده بسرعت تمام
بشهر اصفهان درآمد و مذکور ساخت که برحسب امر پادشاه حاجی محمد حسین خان از حکومت اصفهان معزول و شاهزاده
محمد تقی میرزا منصوب است حاجی محمد حسین خان از این خبر فرار کرد و تا مردمان صدق و کذب این خبر معلوم کردند
بر اصفهان دست یافت و با خذ اموال مردم مشغول شد و نقش زر و سیم بنام خویش کرده محمد قاسم خان را
بوزارت برکشید بالجمله چون فتحعلی شاه صفاهان این داستان فرمود سخت غضبناک شد و جانمحمد خان و حسینقلی خان
قاجار را با گروهی انبوه از پیش روانه نمود و نایب السلطنه عباس میرزا را در طهران امر بتوقف فرمود و میرزا شفیع
صدر اعظم را ملازم خدمت او کرد و هم در اینوقت نواب سلیمان خان و ابراهیم خان که مامور بخراسان بودند
بدرگاه آمدند و نادر میرزای افشار برادر خود عباس میرزا را برای تقبیل آستان پادشاه و عذر خود از حاضر نشدن
بدرگاه با ایشان متفق ساخته بود مع القصه شهریار با ابطال رجال در اوایل شهر ربیع الاول خیمه بیرون زد
و راه اصفهان برداشت از آنسوی چون حسینقلی خان این بشنید طاقت درنگ از بهر او نماند لاجرم قلعه
اصفهانک را که معقلی منیع بود از حبوبات و غلات آکنده کرده بعضی از مردم خود را بحفظ و حراست
بازداشت و حاجی جعفر خراسکانی را در اصفهان به نیابت خود بگماشت و خود بصوابدید محمد قاسمخان بطرف
سیلاخور کوچ داد تا از مردم سپاه نوند و با جلان لشکری کند و این هنگام حسینقلی خان را محمد قاسمخان همی
وسوسه می انگیخت که چون از این پیش با فتحعلی شاه راه مخالفت سپردی و در میدان جنگ لشکر یان را کشتی
و با برادر بپوستی بسیار کس را بمهلکه انداختی و بسیار خاندانها ویران ساختی هم اکنون مردمان از پیوستن با تو
بیمناک اند که مبادا باز با برادر کار بمداهنه و مصالحه کنی و ایشان را عرضه هلاک و دمار سازی اگر خواهی مردم از دوستداری
تو با برادر ایمن شوند و یکدل با تو بپیوندند شاهزاده محمد تقی میرزا را با تیغ بگذران حسینقلی خان فرمود اکنون آنچه
گفتی بکار بستم و اگر سودی نبردم دم نزدم اما اینکار نخواهم کرد زیرا که محمد تقی میرزا فرزند من است و برادر او را
بفرزندی من باز داده اما از آنسوی فتحعلی شاه با لشکرهای ساخته بشهر اصفهان درآمد و حاجی جعفر خراسکانی
فرار کرده بقلعه اصفهانک گریخت و نواب ابراهیم خان باستخلاص حصار و هلاک و دمار او مامور شد و شهریار
بر قفای حسینقلی خان بطرف کلپایگان رهسپار آمد و در آنجا معروض حضرت افتاد که حسینقلی خان بمدد مردم

٦٢) محمد قاسمخان باراضی سیلاخور در رفت بامید آنکه قبایل پیرانوند و باجلان که محمد قاسم خان خود را از قبیله
ایشان می شمارد و بر سر او انجمن شوند انجمنی صورت نبست و محمد علیخان از بروجرد و آقا جان قاجار از سیلاخور
نیز جنگ او را ساخته شدند لاجرم حسینقلی خان از سیلاخور بارض کره تاخت و محمد قاسم خان چون از آن
همه نیز کنار رنگی نبست و تدبیر خود را با تقدیر راست نیافت خواست از میانه بطرفی گریزد خاصان حسینقلی خان
بر مکنون خاطرش مشرف شده راز او را مکشوف داشتند حسینقلی خان او را گرفته کند و در زنجیر بر نهاد
و باز داشت پس از دو روز بهمان شب ها که دانست و توانست بند بگسیخت و بگریخت و چنان بشتافت که
هر کس نشانش نیافت و حسینقلی خان بعد از فرار او بیچاره وار راه دار الایمان قم پیش گرفت باشد که در آنجا
از جان امان یابد شهریار بعد از اطلاع بدین اخبار از بهر آنکه مبادا بطرف دیگر گریزد و فتنه دیگر انگیزد
از هر جانب لشکری باخذ او پراکنده ساخت و خود نیز بطرف قم بتاخت از میانه اسمعیل خان دامغانی بحسینقلی خان
رسید حسینقلی خان چون او را بدید تفنگ خویش را بسوی او بداشت تا مبادا از وی آسیبی بیند اسمعیل خان
عرض کرد که از من با تو زیانی نرسد چه اینکه بر حسب فرمان پادشاه بهر جانب کوچ دهی با تو همراه خواهم بود
پس همچنان حسینقلی خان با تفنگ ساخته بجانب اسمعیل خان نگران و قطع مسافت میفرمود تا بشهر قم درآمد
و در عتبه مقدسه معصومه علیها السلام جای کرد و اسمعیل خان نیز در پهلوی او بنشست و از دنبال ایشان فتحعلی شاه
با مردان سپاه برسید شاهزاده محمد تقی میرزا انگیختن بحضرت پادشاه شتافته شرف اندوز دربار شد
و از دیدار پدر شادخوار گشت و حسینقلی خان در حریم حرم شمشیر بگردن آویخته بقدم زاری و ضراعت روی
بر خاک نهاد و خاکساری از حد بدر برد شهریار دیگر باره بروی ببخشود و گناهش را نادیده انگاشته سرش
از خاک برگرفت و خاک از چهره اش بسترد و ستر کبری و مهد علیا والده شاه نیز زبان بشفاعت بگشود و شهریار را
بر عفو جرم برادر ناچار ساخت لاجرم حکم فرمود که یک چند از زمان در شهر قم متوقف باشد آنگاه بعضی

محبوس شدن حسینقلی خان

از پیوستگان او را از قبیله پیرانوند و باجلان و دیگر طوایف که دستگیر بود طعمه شمشیر فرمود و از قم کوچ
داده در اوایل جمادی الاولی وارد طهران گشت بعد از چند مدت مردم قم دراین آن جرم از سوء سلوک
حسینقلی خان بنالیدند پس حکم رفت تا او را بطهران آورده در قریه از قرای شمیران محبوس داشتند و از
بهر حبس خانه او حصاری معکوس کردند که شعب مرور آن از سوی بیرون بود تا مبادا وقتی در اندرون
قلعه طغیان کند و خویشتن داری بتواند و همچنان در آنجا میزیست تا آنگاه که هم در این سال والده شهریار وداع
جهان گفت پس فرمان رفت تا مردم دو چشم بر کشند و او را از هر دو چشم نابینا ساختند و یکسال دیگر بزیست
آنگاه در طریق خراسان جان بداد اما از آن سوی بعد از آنکه نواب ابراهیم خان دست از محاصره سبزوار
باز داشت و از سفر خراسان باز آمد از قضا قلیچ آقا برادر الله یار خان قلیچه در مدافعه با ترکمانان مقتول گشت
و الله یار خان بعد از قتل برادر که هم پشت و پشتوان او بود سخت ضعیف و ناتوان گشت و دیگر نیروی جنگ
و مجال درنگ در خود نمیدید لاجرم ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا را بشفاعت خویش بر انگیخت
و دست توسل بعفو خسروانه زده با زن و فرزند و اقوام و اتباع بطهران آمد و از شهریار نواخت دید

یافته قریه اشتهارد قزوین را هم که در زمان پیشین مسکن قبیله قلیچی بود به سیورغال او مقرر گشت و میرزا محمد خان
قاسمخانلوی قاجار بحکومت سبزوار مفتخر گشت و هم در امثال ملک الشعرا آقا فتحعلی کاشانی که در رزانت رای
و امانت طبع و سلامت سلیقه و استقامت طریقه موصوف بود مأمور گشت که بخطه رشت رفته بدست استادان
صیاغت و شناهگان صناعت ضریحی از سیم مشبک برای صندوق مبارک ابی عبدالله الحسین علیه الصلوة و السلام
برآورد و مراثی شهریار را که خود در شهادت آن حضرت بنظم کرده و در کتیبه آن ضریح مکتوب دارد آقا فتحعلی
در انجذمت که سعادت دنیی و عقبی را آکنده گنجی بود پنجماه تمام رنج برد و آن ضریح را حمل داده در طهران از پیشگاه
نظر پادشاه بگذرانید و چون از این پیش اندیشه نا صواب حسینقلی خان را در کاشان همه روزه در حضرت پادشاه بازمینمود
و صدق لهجه او در پایان کار مکشوف افتاد اینزمان که کار حسینقلی خان بکران رفته بود پادشاه حق شناس در
پاداش آن صداقت و ازای انجذمت آقا فتحعلی را بلقب خانی سرافراز داشت و حکومت قم و کاشان و نطنز
و جوشقان و سایر البلوک را بدو گذاشت اما آن ضریح مطهره را چون این هنگام اراضی عتبات عالیات از فتنه
عبدالعزیز و پسرش سعود آشفته بود محمد حسینخان قراگوزلو در سنه یکهزار و دویست و پنجم حمل داده بر صندوق
منور پیرایه ساخت

بیان ظهور سعود بن عبدالعزیز و خرابی کربلا و قتل سکنه آن بلده طیبه و تتمه احوال شهریار نامدار فتحعلی شاه قاجار

عبدالوهاب نامی از عرب بادیه سفر بصره کرد و در نزد یکتن از علمای بصره که محمد نام داشت یکچند از زمان متعلم بود
آنگاه از آنجا باراضی ایران آمده در اصفهان متوقف گشت و در نزد علما بتحصیل علم نحو و صرف و معانی پرداخت
و نیز از اصول و فقه بهره بتمام بدست کرده در مسائل شرعیه آغاز اجتهاد نهاد و در اجتهاد خویش اصل و فروع دین
چنین نهاد که خدای فرد رسل و رسائل بفرستاد و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله قرآن بیاورد و دین
خویش بنمود و بعد از و خلفا هر یک مجتهدی بودند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام و شافعی و ابو حنیفه
و جعفر صادق علیه السلام بدینگونه مجتهدی از پی مجتهدی برسید و باید مجتهدین استخراج مسائل از کتاب خدایی
کنند و بسیار چیز را بدعت دانست از جمله بنای قباب عالیه بر قبور ائمه و انبیا و تذهیب بقاع بزر و سیم و موقوف
داشتن اشیاء نفیسه در مضاجع متبرکه و طواف مراقد ایشان و تقبیل عتبه را شرک دانست و مرتکبین این اعمال را
با بت پرستان برابر نهاد و همی گفت بت پرستان آن صور که از سنگ و زر میکردند و پرستش مینمودند شفعا میدانستند
نه خالق اشیا و این مردم که تقبیل و طواف سنگ و زر می کنند و صاحب بقعه را شفیع میدانند نیز بت پرستان
باشند مع القصه با این عقاید از اصفهان با وطن خویش مراجعت کرده با عبدالعزیز که یکی از مشایخ عرب
بود پیوست و او را با خود در این عقاید همدست کرد و از آنجا که هر کس را هوای سروری بر سر آید و در دین
مستقیم راسخ نباشد اینگونه مستحدثات و بدع را در دین استجاب وصول مطلب شناسد لاجرم عبدالعزیز بر دقایق
این ترهات بیفزود گشت و هر روز در رواج این کیش مردم خود را فراهم کرده با مشایخ اعراب رزم همیداد چندانکه او را قوتی فراوان
بدست شد آنگاه در ارض درعیه حصنی حصین برآورد و دست بنهب و غارت بگشاد چندانکه در آن نواحی حاکم نافذ فرمان گشت و پسرش

[illegible]

صیاغت صنعت زرگر را گویند

بحدّ رشد و بلوغ رسیدند مسعود که فرزند اکبرش بود و شجاعتی بکمال داشت در اراضی عرب جنگها کرد و جلادتها نموده نفاذ امرش چندان بیفزود و این هنگام عبدالعزیز را بخاطر آمد که بر قلعه نجف اشرف تاختن کرده قبه مبارک را پست کند و موقوفات بقعه شریفه را برگیرد و زایرین آنحضرت را که بگمان خود بت پرست می پنداشت مقتول سازد و سپس لشکری بمسعود داده او را بدین مهم مامور داشت و مسعود با مردم خود بطرف نجف اشرف سرعت نموده قلعه نجف را بمحاصره انداخت و چند کرت یورش بقلعه برده مقصود حاصل نکرد و از آنجا بی نیل مرام مراجعت کرده آهنگ کربلا نمود با دوازده هزار تن از ابطال رجال خود چون سیلاب بلا مغافصة بکربلا درآمد و این هنگام بامداد روز عید غدیر بود پس نخستین تیغ بیدریغ در سکنه آن بلده نهاده پنج هزار تن از مرد و زن مقتول ساختند و ضریح مبارک را درهم شکستند و آلات زر و سیم و جواهر رنگین و لآلی ثمین که سالهای فراوان از هر کشوری و کشورستانی بدانجا حمل داده و خزینه نهاده بودند بنهب و غارت برگرفتند و قنادیل زرین و سیمین را فرود آوردند و خشتهای زر احمر را از ایوان مطهر باز کردند و چندانکه توانستند در تخریب آثار و بنا کوشش کردند و بعد از شش ساعت از شهر بیرون شدند و اشیاء منهوبه را بر شتران خویش نهاده بجانب درعیه کوچ دادند اکنون بر سر داستان شویم چون از سال هجرت یکهزار و دویست و هفده برفت شهریار ایران فتحعلی شاه از پس آنکه بساط جشن نوروزی در نوشت نظم خراسان را تصمیم عزم داد و نخستین ابراهیم خان اعتضاد الدوله را با ده هزار تن سواره و پیاده از پیش روی بیرون فرستاد و هم منشوری بعبدالعزیز کرد که اگر اموال منهوبه را بدان ارض مقدس باز نفرستی و از ادای دیت کشتگان خودداری کنی در فصل شتا که سورت حرارت هوا بشکند خاک درعیه را بسنابک فرس فارسان بباد خواهیم داد و خطابی بسلیمان پاشا والی بغداد نگار داده بدست اسمعیل بیک غلام بدو فرستاد که اگر اولیای دولت عثمانیه را مضایقت نرود ما لشکری بدفع عبدالعزیز برانگیزیم و اگر نه قبل از آنکه کار او استوار شود از هلاک و دمارش خودداری نکنند سلیمان پاشا استرداد اموال منهوبه و دیت مقتولین را بر خود نهاد و معروض داشت که اعداد دفع فتنهٔ او را کرده ایم و دیر نباشد که یکباره آثارش از لوح جهان سترده شود لکن سلیمان پاشا را روزگار بپایان رفت و بجهان دیگر شتافت و عبدالعزیز را قوت بر زیادت شد مع القصه شهریار آنگاه با لشکری دریاموج ره سپر خراسان شد بعد از طی مسافت در ظاهر شهر مشهد لشکرگاه کرده آن بلده را بمحاصره انداخت و حسین خان قاجار قزوینی را با جماعتی بدفع ممش خان کرد زعفرانلو و تسخیر قلعهٔ چناران مامور داشت اما چون از امتداد مدت محاصره بلای غلا در شهر مشهد بادید آمد مردم شهر میرزا مهدی مجتهد را که فحلی نامور در میان علمای عصر بود بشفاعت برانگیخته عرض کردند که ما را قوت مخالفت با نادر میرزا نیست و از این محاصره جمعی بیچاره و تباه گردند متوقع از کرم شاهانه تواند بود که بر مسلمانان ببخشایند و فتح این حصار را بوقتی دیگر موقوف فرمایند شهریار ملتمس ایشان را باجابت مقرون داشته از کنار مشهد راه طهران برگرفت چون در اراضی سمنان فرود شد قیصر میرزا پسر شاه زمان افغان بدرگاه آمد از بهر آنکه محمود میرزای افغان چنانکه مرقوم شد بعد از رخصت سفر بجانب قندهار و صدور احکام شهریار به بزرگان خراسان در اعانت او به بلدهٔ قاین آمد و اعداد لشکر کرده راه افغانستان پیش

سفر شهریار تاجدار بخراسان در سنهٔ ۱۲۱۷

در ذکر بادوال عهد دری عهد و عین عهد و عثمانی نزد

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

گرفت و در اراضی قندهار این خبر پراکنده شد که اینک شاهزاده محمود از شهریار ایران فتحعلی شاه استمداد
کرده و بحکم او لشکری ساخته بدینجانب تاخته افغانان را اینخبر آشفته خاطر کرد و جنبش او را از صلاح و صواب
دور دانستند لاجرم او را پذیره شده بی زحمت و کلفتش بقندهار در آوردند و کمر خدمتش بر میان استوار کردند
شاهزاده محمود آنجمعی را بفال نیک گرفته پسر خود کامران میرزا را در قندهار بحکومت بازداشته با لشکری
جنگجوی آهنگ کابل کرد و از این سوی زمان شاه با سپاهی لایق از کابل بیرون شده در برابر برادر صف
بر زد و از هر دو سوی مردان جنگ صف برانگیختند و تیغ بر آهیختند فراوان خونها بخاک ریخته شد و خاک با
خون آمیخته شد و در پایان کار لشکر شاه زمان بشکست و خود نیز بدست شد شاهزاده محمود بفرمود
تا هر دو چشمش را از بن برآوردند و بقوت تمام ضجیع سلطنت و همخوابه دولت گشت قیصر میرزا پسر شاه زمان
که در هرات نشیمن داشت چون خبر بشنید تاب درنگ نیاورده و شهر هرات را بفیروز میرزای برادر اعیانی
شاهزاده محمود گذاشته راه فرا پیش گرفت و در شهر سمنان بدرگاه پادشاه پیوست و یک زنجیر فیل با بعضی اشیاء
دیگر پیش گذرانیده مورد تفقدات ملکانه گشت و هم در امثال و خواهر میرزا محمد خان دولوی قاجار را که بعفت
سرای عصمت و رابعه شهربند عفت بود از بهر ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا عقد و شرط سور و سرور
بجای بردند از پس این عیش و عرس بزرگان افغان که ملازم رکاب شاه زمان بودند رخصت یافته در پیشگاه
سلطنت جبین ضراعت بر زمین نهاده عرض کردند که فتوت و کرم پادشاه آب و مناص پناهندگان است
و هیچکس را نداریم که بدین حضرت فراز آید و بنیل مقصود بازشود اینک قیصر میرزا که از ترکتاز دشمن
تافته و بدین درگاه شتافته از طریق کرم و کرامت دور است که محروم و مایوس هجرت کند شاه را از
چاپلوس ایشان دل بمهر مانوس گشت و زمان شاه را بخلعت گرانبها و شمشیر مرصع دل بجای آورد و بزرگان
خراسان را فرمان کرد که از اعانت او دست باز نگیرند و شاهزاده محمد ولی میرزا را بفرمانگذاری مملکت خراسان
منشور داد و مسرور داشت و خود بطرف مازندران سفر کرده بعضی از قبایل ترکمانان که طریق بی فرمانی
گرفته بودند گوشمالی سزا داد و بر در اطاعت و انقیاد بداشت و از آنجا بدامغان کوچ داده بیست روز ببود
آنگاه مراجعت بطهران فرمود اما از آن پس که محمد ولی میرزا حکومت خراسان یافت با لشکری که ملازم رکابش بود بدان
اراضی شتافت و در ظاهر مشهد مقدس لشکرگاه ساخته آن بلده را بمحاصره انداخت و راه بیرون شدن و در آمدن
بر مردم شهر مسدود کرد آنگاه حسین خان قاجار را در آنجا استوار بداشت و خود آهنگ نیشابور کرد بعد از
کوچ دادن شاهزاده حسین خان کار بر اهل شهر صعب کرد و مردم را توان سختی و محنت نماند لاجرم در روضه مقدسه نزد
میرزا مهدی مجتهد که نسب با خاندان نبوت داشت و در علم و عمل تحریری یگانه و حبری فرزانه بود انجمن شدند
و فریاد افغان بر داشتند و از نادر میرزا و زحمت محاصره و قحط و غلا عظیم بنالیدند نادر میرزا چون این
غوغا بدانست فهم کرد که دیگر مردم شهر با او از در مهر نخواهند رفت و دفع بیگانه نخواهند داد و گفت بعید نباشد
که اگر دیر ماند بدست دشمن اسیر گردد ناچار کار بر فرار بساز کرد و بر اسب خویش برنشست و چنان دانست
که مصدر این شر جناب میرزا مهدی است و مردم به پشتوانی او در این غوغا همدست شده اند بدین خیال

[illegible]

[illegible]

تحریر بکسر نون و سکون های مهمله بسیار دانا را گویند

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

پس آن عاقل ذوالفضل نخستین نزدیک صحن مقدس براند و جناب میرزا مهدی را پیام داد که من اینک بنا دارم ساخته فرارم و با تو وصیتی دارم اگر از در مردمی درآئی و کلمات مرا اصغا فرمائی از خوی سیادت و روش کرامت بعید نباشد جناب سید که سند صداقت و صفا بود و از عقیدت تأکیدت آن بدبخت خبری نداشت بفرمود تا بروی او در بگشودند و او را درآوردند چون نادر میرزا جناب سید را دیدار کرد بیستوانی شمشیر آبدار برکشید و چنان فاضل دیندار را که شهید ثالثش لقب دادند شهید ساخت و بر اسب خود برنشست و هم در آن تاریکی شب از دروازه بدر شد و راه فرار پیش گرفت شآمت این کردار ناستوده چشم او را پرده پیش گذاشت که از اول شب تا بامداد همی تاختن کرد و چنان می پنداشت که سی فرسنگ از لشکرگاه دور افتاده چون صبح برسید و آفتاب برآمد افزون از فرسنگی راه نبریده بود لاجرم لشکری که از دنبال او می شتافتند بکلفت او را دریافتند و دستگیر نموده کشنده و زنجیر بر نهادند و بجانب طهران کوچ دادند شهریار دادگر بکیفر آن کردار نابهنجار فرمان داد تا رشته در گردنش افکندند و سخت بکشیدند تا خپه شد و جان بداد چون از سال هجرت نبوی صلی الله علیه و آله یکهزار و دویست و هیجده عام برفت شهریار ایران فتحعلی شاه را سفر آذربایجان فرض آمد چه ازین پیش مرقوم افتاد که در زمان دولت شاه شهید ارکلی خان والی تفلیس از خورشید کلاه پادشاه روس استمداد کرده لشکری فراوان بسرداری قزل اباق از دربند عبور کرده در ارض مغان خیمه زدند روزی چند برنیامد که خورشید کلاه از جهان درگذشت الکسندر پاولیچ که فرزندزاده او بود تخت امپراطوری جای کرد و مقاتلت با شهریار ایران را بفال بد گرفت و قزل اباق را باز خواند و نیز زمانی برنیامد که ارکلی خان وداع جهان گفت و گرگین خان پسرش بامارت تفلیس مستقر آمد و هم از سپاه ایران سر بمتابعت روسیان نهاد الکسندر میرزا برادر گرگین خان از تفلیس فرار کرده بدرگاه شهریار ایران پناه جست و نواخت و نوازش دید اما از آنسوی پادشاه روس یکتن از وزرای خود را که سیسیانو نام داشت و در ایران بایشپخدر مشهور است و جلادتی بکمال و شجاعتی بسزا داشت با جماعتی از سالدات و سواره قزاق روانه تفلیس فرمود و گرگین خان بی آنکه در اینکار غوری کند و رائی زند او را بشهر درآورد و طوق فرمان برداری بر گردن نهاد روزی چند برنیامد که گرگین خان بخنجر گرگ اجل کشت ایشپخدر بدان شد که دده فال زوجه او را با فرزندانش بتختگاه روس فرستد از میانه طهمورث میرزا پسر او نیز فرار کرده بدرگاه شهریار ایران آمد و از آنسوی ایشپخدر بفرمود تا نیارال لازارف نزد زن گرگین خان را کوچ دهد لازار نیز در دده فال آمد و در بیرون شدن او حکم باستعجال میداد چون دید که او کار با اهمال همی کند پیش شد که دستش گیرد و برنشاند دده فال دست بجای در برده حربه خویش را که قمه خوانند بکشید و بزد و لازار را بکشت با اینهمه از اولاد گرگین خان نشان نماند و همچنان آن مملکت در دست روسیان مسخر گشت چون ایشپخدر از کار تفلیس بپرداخت و اهل گرگین خان را به پطربورغ ساخت آهنگ تسخیر گنجه نمود و قلعه گنجه را محصور داشت جواد خان قاجار حاکم گنجه صورت حال را بدست سفیری انفاد حضرت پادشاه داشته خود با جماعتی که داشت از قلعه بیرون شده جنگ بپیوست نصیب بیک شمس الدین لو و ارامنه گنجه در میدان جنگ جواد خان را گذاشته با روسیه پیوستند ناچار جواد خان بمحاصره افتاد و روسیان از چهار سوی یورش آورده قلعه را فرو گرفتند و جواد خان را با پسر و جمعی از لشکر مقتول ساختند و در این وقت ایشپخدر

ابتدای کار ایشپخدر

قزل اباق بفتح قاف و کسر زای معجمه
سیسیانو با دو سین مهمله و تحتانی و الف و نون ساکن و لام مضموم و سکون واو
ایشپخدر بکسر همزه و تحتانی ساکن و شین معجمه پای عجمی مضموم و سکون خای نقطه دار و دال مهمله مضموم و رای مهمله ساکن

دده فال با هر دو دال مهمله ... مخففی دده و الف و لام
لازار با رای عجمی بر وزن نا ... ر
پطربورغ بجرای عجمی و فتح طای مهمله و سکون رای مهمله ... رای معجمه و بورغ بضم با و سکون واو و رای مهمله و غین یعنی شهر پطر

بحکام قراباغ و ایروان رسول فرستاد و ایشان را باطاعت خویش دعوت کرد و حکام آن اراضی چون حدوث این
فتنه را ذات عاطله در گذاشتن خراج میدانستند با ایشپخدر طریق رفق و مدارا سپردند چون این اخبار موحشه گوشزد
شهریار نامدار شد حکم داد تا میرزا شفیع صدر اعظم با ایشپخدر نامه کرد که اینگونه فتنه در میان دولتین شورش لشکر
و تباهی طرفین است نیکو آن است که اراضی ایران را از مردم خود پرداخته کنی و رسولی دانا نزد ولیعهد دولت
گسیل سازی تا در کار تفلیس با پیر قلی خان سخن مصلاح کند و اگرنه ساز مبارزت مکن و جنگ را ساخته میباش چون
جواب کتاب بر آرزو نیامد فرمان رفت تا نخستین نایب السلطنه عباس میرزا روز دوشنبه بیست و هفتم ذیحجه
بطرف آذربایجان کوچ داده در تبریز بتجهیز لشکر میفرمود و در چهاردهم شهر صفر که یکهزار و دویست و نوزده سال
از هجرت برفته بود از تبریز باهنگ ایروان بشتافته در نیم فرسنگی آن بلده لشکرگاه کرد و محمد خان حاکم ایروان
که با سپاه روس نیز زبان چاپلوس داشت اقوامی که در محال ایروان نشیمن داشتند باراضی دولت عثمانیه نفی
پراکنده ساخت و خود بحصانت قلعه پرداخته بدستیاری توپ و تفنگ بجنگ درآمد نایب السلطنه مهدیقلیخان دولو
قاجار را با ششهزار سوار بارض قارص فرستاد تا آن قبایل را مراجعت دهد و اگر سر بعصیان برآرند از قتل مردان
و سبی زنان دست باز ندارد و مهدیقلیخان برفت و قبیله گنکرلو و قاجار را کوچ داده با اموال و مواشی طریق مراجعت گرفت
در نیمه راه ایشپخدر با بیست هزار پیاده و ششهزار سواره و سی عراده توپ در نواحی پنبک ایروان دوچار شد مهدیقلیخان
مانند شیر که از دی اخذ فریسه خواهند کرد هفتصد تن از لشکر خود را ملازم خویش ساخته و دیگر مردان سپاه را با آن
دواب و اغنام و کوچ داد و آن زن و مرد آن قبایل باز داشت و خود با آن مردم قلیل چندان با ایشپخدر و آن
گروه انبوه کار بمنازعه و مدافعه کرد که آن قبایل بمنازل خویش جای کردند آنگاه از میدان جنگ باز شده
بلشکرگاه پیوست و ایشپخدر در پنبک ایروان یک دو روز توقف کرد روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاول انجام
نماز دیگر در حرکت آمد جمعی از روسیان حصار کلیسا را از مردم تهی دانسته بدانجا راه نزدیک کردند مردمی که
در حصار بودند از پس شتبها خاموش نشسته تا خصم نزدیک شد یکبار تفنگها بگشادند و جماعتی از روسیه را
بمعرض هلاک درآوردند چون این خبر معروض نایب السلطنه افتاد حکم داد تا علیقلی خان شاهسون با فوجی در حوالی
اوچ کلیسا کمین نهاده تا بامداد جماعت روسیه را آسوده نگذارد و صبح روز دوشنبه بفرمود تا سپاه سلاح جنگ
بتن راست کرده از جای جنبش کردند و میرزا شفیع صدر اعظم و احمد خان مقدم حاکم مراغه و تبریز را بحفظ بنه
و آغروق و حراست لشکرگاه باز داشت تا مبادا از قلعه ایروان محمد خان کیدی سازد و بنه و لشکرگاه را تاراج کند و از
آن سوی ایشپخدر سپاه خود را بر صورت سه قلعه باز داشت و از هر قلعه تا قلعه دیگر دویست قدم فصل گذاشت و بنا
بر گرد پیادگان حصاری آهنین کرد و خود از غایت جلادت در میان لشکر ایستاده فرمان جنگ باشارت
دست همی داد و نایب السلطنه مانند آتش تافته بدو جانب بشتافت و میمنه و میسره را راست کرده از میان نخستین
سواران طایفه شاهسون و خواجه وند و عبدالملکی از صف اسب برجهاندند بر سر یک بهره از جماعت روسیه
تاختن بردند و ایشان با انداختن گلوله توپ و تفنگ دفع همی دادند با آنکه گلوله چون باران بهار باریدن داشت
سواران سمند رهوار در آتش تافته در رفتند و بتیغ سرافکن پیادگان روسی برگرفتند چندانکه یک بهره از ایشان

که تا نند قلعه بر زده بودند پراکنده شده بقلعه دیگر پیوستند و همچنان دست بجنگ گشادند با جمله حرب از طرفین برپای بود با آفتاب بنشست سه روز بدینگونه از بامداد تا شامگاه رزم دادند و مرد و مرکب بخاک افکندند اگرچه از هیچ جانب نصرتی معروف بدست نشد اما ایشپخدر را لغزشی افتاد و لختی باز پس نشست و محمد خان قاجار که با عانت روسیان امیدوار بود سخت بترسید و میرزا شفیع صدر اعظم را بجو استاری بقلعه در آورده اطمینانی حاصل ساخت و بعد از مراجعت صدر اعظم پسر خود را با پیشکشی لایق بحضرت ولیعهد فرستاده پیمان فرمانبرداری نهاد در اینوقت نایب السلطنه برای استجمام مراکب بمنزل قرخ طماغ در آمده لشکرگاه کرد ایشپخدر چون از اطاعت و انقیاد محمد خان آگاه شد سپاه خود را برداشته بیک ناگاه از راه درگه بر لشکرگاه مسلمین تاختن آورد هنگامیکه لشکریان میان گشاده آماده آسایش بودند نایب السلطنه چون این بدید بر نشست و هر کرا از سواره و پیاده حاضر یافت برنشاند و جنگ را پذیره شد روسیان در کنار لشکرگاه عقدهای توپ و تفنگ را بر گشودند و همی آتش باریدند در این هنگام بعضی از مردم شمس الدین لو و قزاق که ملتزم رکاب ولیعهد بودند سر از خدمت برتافته دست بغارت گشودند لشکر مسلمانان که از پیش روی با آتش افروخته پیشانی میزدند چون از پس نگریستند بنه و آغروق خود را در معرض نهب دیدند یکباره از جای برفتند و طریق فرار پیش گرفتند ایشپخدر بعد از این نصرت بطرف ایروان شتافته در مسجد شهر جای ساخت و سنگر محکم کرده دهان توپ و تفنگ بجانب باره بگشاد و محمد خان دفع او را از پس برج و باره میان استوار کرد اما نایب السلطنه بعد از فرار لشکر تا ارض صدرک ایروان شتاب زده آمد و بجمع پراکندگان سپاه پرداخت و هم از آنجا صورت حال را مکتوب کرده انفاذ حضرت شهریار داشت فتحعلی شاه در زمان اسمعیل بیک دامغانی را با گروهی از مردان خراسان بر مقدمه سپاه کوچ داد و خود نیز از چمن سلطانیه جنبش کرده سرعت فرموده از ارس بگذشت و در سه فرسنگی ایروان در لشکر نایب السلطنه فرود شد و از آنجا جمعی از رجال ابطال را ملازم رکاب نایب السلطنه فرمود تا از پیش روی بشتافت و هم در آنروز در برابر مسجد ایروان با سپاه روس آتش جنگ بالا گرفت و تا شامگاه حرب برپای بود روز دیگر محمد خان معروض داشت که نگاهبانان قلعه جمعی از مردم ارامنه اند بیم آن دارم که حمایت کیش و مذهب را از دست فرو گذارند و هنگام فرصت با روسیان همداستان شوند شهریار فوجی از پیادگان سپاه را بقلعه ایروان مأمور داشت تا بر فتند و برج و باره قلعه را فرو گرفتند و قلعگیان بانگ شادمانی بلند آوازه کردند ایشپخدر از آنسوی شب هنگام بقصد شبیخون سپاه خویش را برداشته طریق لشکرگاه پادشاه گرفت حسن خان یوزباشی غلام که طلایه لشکر بود و نزدیک بلشکر روسیان بر نظاره میزیست کنون ضمیر ایشان را بدانست وازدنبال ایشان راه برداشت و یکتن سوار فرستاده شهریار را آگهی بداد و بر حسب فرمان لشکر مسلمانان سلاح جنگ بر تن راست کرده اطراف لشکرگاه را پره زدند اما سپاه روسیه چون در راه پیاده شدند گاهی بیمین و وقتی بشمال رفتند و نزدیک بسپیده دم بحوالی لشکرگاه رسیده بر فراز تلی علم راست کردند و لختی بپا سودند و لشکر بر صف کردند و توپهای تندر خروش را بکار داشتند جنگی صعب در میانه برفت و از این شبیخون سودی بدست نشد لاجرم سپاه روسیه آغاز مراجعت کردند و مسلمانان از دنبال ایشان مسافتی دراز در نوشتند و همه جا رزم ساز گشتند

قرخ بفتح قاف [illegible]

صدرک بفتح صاد مهمله بر وزن مدرک قریه‌ایست از ایروان

رزم ایرانیان و روسیان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

چون سپاه روسیه شکستهای خود در رفتند فتحعلی شاه فرمان داد که لشکریان ایشان را محصور بدارند و راه آذوقه و علف را بر ایشان نگذارند درانوقت جمعی از تجار تفلیس با جماعتی از لشکر روس به علی خان قاجار و علیقلی خان شاهسون که قراول لشکر بودند دوچار شدند بعد از رزمی سخت مردان روس قتیل و تجار اسیر و دستگیر شدند اموال اسرا را بدرگاه آوردند بعضی از اسیران که لایق بودند در سلک غلامان پادشاه درآمدند آنگاه در حضرت شهریار مکشوف افتاد که در ارض چناک ایروان گروهی از روسیان نشیمن ساخته و آذوقه و علف از گرجستان بدانجا حمل داده و آن انجا لشکرگاه خویش برند برحسب فرمان پیرقلیخان بدفع ایشان بیرون تاخت و چون راه بدانجماعت نزدیک کرد ایشان ایشپخدر را آگهی فرستادند و او بشتاب تمام لشکری پرآشوب با چند عراده توپ از بهر اعانت مردم خود و حمل آذوقه بتاخت و از سوی شهریار علیقلی خان شاهسون را نیز با جمعی مامور ساخت علیقلی خان از یکجانب و پیرقلیخان از سوی دیگر سپاه روسیان را در میان آورده میانه چناک و ایروان آتش حرب افروخته شد و جنگی پیش آمد که از آن پیش کس نشان نداد و بعد از کوشش گردان و مردانه و هلاک شیران و دلیران سپاه روس شکست و چهار هزار تن از ایشان بعضی اسیر و برخی طعمه شمشیر گشت و سپاه اسلام مظفر و نیکنام بازشدند و از رئوس مردم روس در کنار لشکرگاه منارها افراخته گشت و از بدن ایشان تلها بر هم نهاده شد دیگر مجال درنگ برای ایشپخدر نماند در اول ربیع الثانی از کنار ایروان بجانب تفلیس کوچ شد و سواران ایران از قفای ایشان فراوان تاختن کردند و فراوان اسیر آوردند درانوقت محمد خان قاجار حاکم ایروان و کلبعلی خان کنگرلو بحضرت شهریار حاضر شده مورد اشفاق خسروانه گشتند و حکومت ایروان همچنان بر محمد خان مقرر آمد و پسرش که ملازم رکاب بود رخصت انصراف حاصل کرده باتفاق پدر مراجعت نمود و تولیت نخجوان را با ایل کنگرلو بکلبعلی خان مفوض فرمود و ابوالفتح خان جوانشیر با ایالت قراباغ و الکسندر میرزا والی تفلیس بتوقف قراچه داغ مامور گشت آنگاه چون آغاز خزان و برودت هوا در پیش بود از طریق تبریز راه طهران برداشته چهاردهم شهر رجب وارد دار الخلافه شد و هم دراینسال حاجی خلیل خان قزوینی که بسفارت هندوستان برفت چنانکه مذکور شد بدرود زندگانی گفت چه آن هنگام که باتفاق ملکم بهادر ایلچی انگلیس به بندر بمبئی درآمد وزیر انگلیس دویست تن از سالدات از بهر تعظیم او در خدمتش باز داشت روزی چنان افتاد که یکتن از این سالدات بموجبی تفنگی گشاد داد سرهنگ ایشان او را بمعرض عتاب درآورد ملازمان حاجی خلیل خان خواستند تا گناه او را عذری تراشند و از سخط سرهنگش خلاصی بخشند چون طرفین از لغت یکدیگر بیخبر بودند در میانه بانگها بلند شد و غوغا برآمد حاجی خلیل خان از خانه بیرون شد که صورت حال داند و آن فتنه بنشاند از قضا تفنگی دیگر گشاده شد و گلوله بر حاجی خلیل خان آمد و او را بر جای خود سرد کرد بادو برنیلی وزیر انگلیس چون این بدانست سخت غمنده گشت و مستر منتی بالیوز بصره را از بندر بوشهر طلب داشته از در معذرت بدرگاه پادشاه رسول ساخت و هنگام توقف در چمن سلطانیه بحضرت شهریار پیوست بخلعت و مورد اشفاق شاهانه گشت فتحعلی شاه بجای حاجی خلیل خان محمد نبی خان خواهرزاده او را سفیر فرمود و او طریق بمبئی گرفت روزی که بدان بلده درمیآمد دویست هزار تن از سپاهی و رعیت او را پذیره شدند

(۷۰) و بدین مکانت و عظمتش شهره در آوردند آنگاه او را روزی بنظارهٔ لشکرش سیر دادند و روز دیگرش بتماشای کشتیهای جنگ بیرون بردند محمدنبی خان پرسش نمود که گلولهٔ توپ بر چوب تا چند کار کند و کشتی را تا چه مقدار زیان رساند و آگاه نبود که بهای یک سفینهٔ جنگی چند است اما کارگذاران انگلیس تو بها را بیک سفینه که ده هزار تومان بها داشت گشاده دادند و آن کشتی را یکباره نابود ساختند بالجمله محمدنبی خان پنجاه در بمبئی و یکسال در بنگاله بود و هنگام مراجعت با برگ و ساز فراوان کوچ داده بحضرت پادشاه در آمد و هم در این سال ناصرالدین توره پناه از حضرت پادشاه جست

پناه جستن ناصرالدین توره از درگاه پادشاه

همانا بیکجان پسر دانیال اتالیق بن حکیم اتالیق را نام میر معصوم بود و هم او را شاه مراد میگفتند و در میان لشکریان بولی نعمت خطاب میشد از آنجا که پدران او در نزد سلاطین مغول رتبت اتابکی داشتند اتالیق لقب یافتند بالجمله چون بیکجان از جهان بیرون شد دو پسر او امیر حیدر توره و ناصرالدین توره از وی باز ماندند و ایشان را از بهر آنکه بی توره خواندند که از جانب مادر نسب با بوالفیض خان که از خاندان چنگیز خان است میرسانند و لفظ توری اگر چه در لغت یعنی خوی درویش است اما در ماوراءالنهر شاهزاده را گویند مع القصه بعد از پدر میر حیدر توره سلطنت یافت و ناصرالدین توره را از مرو که دارالامارهٔ او بود طلب فرمود ناصرالدین توره چون از کید برادر دانا بود سر از فرمان برتافت و رسول او را بی نیل مامول باز فرستاد آنگاه پناه از حضرت پادشاه جسته عریضه از در ضراعت نگار داده انفاذ درگاه داشت شهریار نامدار فتحعلی شاه شاهزاده محمدولی میرزا که فرمان گذار خراسان بود منشوری کرد که دست از اعانت ناصرالدین توره باز نگیرد و در رزم میر حیدر توره او را پای مردی کن و چون از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله یکهزار و دویست و بیست سال برفت محمدخان افغان در حضرت سلطانی سپهربانی کرد همانا محمدخان پسر اعظم خان افغان غلجائیست و چون احمدشاه افغان از قبیله ابدالی بود و میان این دو قبیله کار بمعادات و مبارات افتاد اعظم خان از دولت احمدشاهی روی برتافته با جماعتی از مردم خود نزد کریمخان زند شتافت و از قبل او در اراضی نرماشیر کرمان نشیمن یافت و اندک اندک افغانان در آن مکان مکانتی بدست کردند و در زمان دولت شهریار نامدار فتحعلی شاه محمدخان پسر اعظم خان بدرگاه آمد و تفویض ولایت نرماشیر را منشور گرفت در اینوقت که اعتضادالدوله ابراهیم خان حکومت کرمان داشت محمدخان طریق طغیان و عصیان گرفت و بدان شد که قلعهٔ بم را بدست کند ابراهیم خان چون این بدانست اسمعیل خان عرب حاکم جندق را بحراست قلعهٔ بم مامور نمود و صورت حال را معروض درگاه داشت شهریار نوروزخان عزالدینلوی قاجار را که ایشیک آقاسی و حاجب بار بود با سپاهی لایق مامور فرمود تا بسرعت تمام طی طریق کرده اراضی نرماشیر را از محمدخان بپردازد محمدخان چون قوت مبارزت نداشت بقلعهٔ نرماشیر در رفته متحصن گشت و بعد از کید و کرت کوشش و یورش قلعه مسخر شد و محمدخان در میان دار و گیر دو زخم منکر برداشته با چند تن از مردم خود بطرف بلوچستان گریخت و دیگر مردم او طعمهٔ تیغ شدند آنگاه نوروزخان بطهران مراجعت کرد در اینوقت شهریار نامدار نایب السلطنه عباس میرزا را از بهر مقاتلت با سپاه روسیه سفر آذربایجان فرمود و میرزا عیسی فراهانی را که مردی کار آزموده و مجرب بود بوزارت او مقرر داشت لاجرم نایب السلطنه روز چهارشنبه چهاردهم شهر صفر با لشکری رزم آزمای خیمه بیرون زد و شهریار روز بیست و چهارم صفر نیز از دنبال راه برگرفت و در چمن

نرماشیر
[illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سلطانیه اسمعیل خان دامغانی را نیز با جماعتی حکم داده که بسرعت رفته با نایب السلطنه پیوسته شود و شاهزاده ملیخان
برادر اعیانی نایب السلطنه را مامور بتوقف زنجان فرموده و اسمعیل خان قاجار حاکم خوی را خطاب فرستاد که او نیز
با مردم خود بنایب السلطنه پیوندد و خود روز دوشنبه سیزدهم ربیع الاول کوچ داده در چمن اوجان فرود شد و معلوم
افتاد که ابراهیم خلیل خان یکباره از دولت ایران روی برگاشته و پناه از پادشاه روسیه جسته لاجرم فرمان رفت
که نایب السلطنه نخستین آهنگ تسخیر قلعه پناه آباد کند ابراهیم خلیل خان چون این بدانست جعفرقلی بیک پسر محمد حسن خان را
که نبیره اش بود با پسر فضلعلی بیک جوانشیر از بهر استمداد بگنجه فرستاد و ایشپخدر جمعی از سالدات روسیه را بمدد او
فرمانداد چون ایشان بقلعه شوشی رسیدند ابراهیم خلیل خان محمد حسن خان پسر خود را با جماعتی از لشکر قراباغ و سپاه
روسیه بحفاظت پل خدا آفرین مامور نمود و از نیسوی چون برحسب امر نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی از ارض
اهر بمقدمه روان بود در چهار فرسنگی پل خدا آفرین هنگام نماز دیگر با لشکر روس و قراباغ بازخوردند و سپاه
از دو رویه بجنگ درآمدند و کوششهای مردانه درمیانه برفت و بیم آن بود که لشکر اسلام شکسته شود ناگاه از آنسوی
چون این خبر لشکر روس مسموع نایب السلطنه افتاد از بهر آنکه مبادا با اسمعیل خان دچار شوند خود نیز از دنبال اسمعیل خان
استعجال میفرمود از قضا در اینوقت برسید که اسمعیل خان را پای اصطبار سنگ بود و لشکرش را خستگی تمام در خاطر
جای داشت چون چشم اسمعیل خان بر رایت اسلام افتاد و رسیدن نایب السلطنه را بدانست دیگرباره دل
قوی کرد و بجنگ درآمد و بسیار کس از سپاه روسی و قراباغی مقتول گشت چون لشکر روس رسیدن لشکر
اسلام را بدانستند پشت با جنگ داده بزحمت فراوان از میان درختستانها خود را بقلعه شوشی درافکندند
و نایب السلطنه از رؤس ایشان حملهای گران بدرگاه پادشاه فرستاد و خود از دنبال هزیمت شدگان تا
ارض آق اغلان بتاخت و نجفقلی خان کرد روس را بحراست آق اغلان بگذاشت و خود از راه چناقچی طی
مسافت کرده در ظاهر پناه آباد لشکرگاه کرد و از آنسوی شهریار نامدار فتحعلی شاه در بیست و ششم ربیع الاول از راه
قراجه داغ بتخت طاوس نزول فرمود در این هنگام در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که بولکوینک کرکین
سرهنگ سپاه روس باتفاق کتلراوسکی و جمعی از سران لشکر ابطال رجال خویش را گزیده کرده با ده عراده
توپ برای حفظ قلعه پناه آباد از گنجه بیرون شده اند و دویست عراده اسلحه جنگ و آذوقه و علف با خود
حمل میدهند و اینک ارض عسکران لشکرگاه ایشان است با اینکه هنوز لشکر اسلام غبار راه از چهره نسترده بودند
برنشست و لشکر را جنبش داد چون راه بدیشان نزدیک کرد و لشکر صف برزدند اسمعیل خان دامغانی اسب
برجهاند و در میدان جنگ از یمین و شمال فراوان تاختن کرد و پیرقلیخان قاجار از پیش روی صف از در
جلادت جای کرد و حاجی اللهویردی خان قاجار تفنگچیان کرازی و قراباغان را برده کرد و نایب السلطنه در
قلب میدان رزم آزمای چون کوه پای برجا شد و از آنسوی کتلراوسکی و بولکوینک نیز صف راست کردند
و سالدات برده شدند و از دهان توپ و تفنگ آتش و آهن باریدند شیران ایران زمین مانند سمندران
بسوی آذر همی رفتند و حمله افکندند از میانه صادقخان قاجار زخمی گران از گلوله برداشت با اینهمه در پایان
کار سپاه روسیه را دست توانائی از کار شد و لختی بازپس شده بقبرستانی درافتادند و از پس عراده های توپ

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بایستادند و پیش روی را خندقی کردند و متحصن شدند چون این اخبار در حضرت شهریار معروض افتاد فرمان داد
تا حسینقلی خان قاجار با افواج دامغانی و چهار عراده توپ بلشکر نایب السلطنه پیوست شش روز به یکنوبه حرب
بر پای بود عاقبت الامر مردان ایران دل از جان برگرفته بلشکر روسیان یورش برده و بقوت و غلبه لشکر در رزر فشیدند
و بسیار کس از ایشان بکشتند و اسیر کردند بولکونیک از پس آنکه سه زخم برداشت با چند تن سالدات فرار کرده
در نیمه شب بقلعهٔ ترناوت در رفت پیرقلیخان قاجار با فوجی از دنبال او تاخته او را بمحاصره انداخت بولکونیک
مهلت خواست و پیمان نهاد که بعد از سه روز بحضرت نایب السلطنه آید چون مسئولش باجابت مقرون شد
و ایرانیان در کار محاصره سستی گرفتند شب سیم فرار کرده راه گنجه برداشت دلیران از دنبالش تاختند و چند
تن از همراهانش را عرضهٔ تیغ ساختند و بولکونیک بتعب تمام بجبل جرق که از جبال شامخه است صعود کرد
و از گرداب بلا بیرون شد و هم این هنگام مکشوف افتاد که ایشپخدر با تمامت سپاه خود باعانت بولکونیک
از گنجه بیرون شده در کنار رود ترتر نشیمن کرده نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی را برای تفحص حال بر طریق
او بیرون فرستاد اسمعیل خان چون نیمی راه بپیمود با جمعی از روسیه دچار شد و رزمی سخت داده ایشان را معرض
هلاک و دمار باز داشت و جمعی را نیز اسیر کرده بدرگاه نایب السلطنه باز شد و مژدهٔ این نصرت روز پنجشنبه
سیزدهم ربیع الثانی در منزل تخت طاوس معروض درگاه پادشاه افتاد از آن سوی چون اسمعیل خان
شامبیاتی قاجار حاکم خوی برحسب فرمان پادشاه با یروان در رفت معلوم کرد که محمد خان حاکم ایروان
باز بتسویلات نفسانی جمعی از روسیه را خواستار آمده و از آنجا عبث از اراضی شوره گل عبور کرده به قریهٔ
تالین آمده اند از بهر آنکه کارگذاران شهریار بر آن دیار مستولی نشوند در این وقت از قفای اسمعیل خان
مهدیقلیخان قاجار نیز برسید و صورت حال از اسمعیل خان اصغا نمود لاجرم بشهر و قلعهٔ ایروان
در رفته ببهانهٔ استحکام و دیگر کارها سرکردگان لشکری که همراه داشت یک یک و دو دو بقلعه طلب داشته
چون انجمنی لایق شدند فرمان داد تا برج و باره برآمده اطراف قلعه را فرو گرفتند وقتی محمد خان آگاه شد
که قوت مدافعه از بهر او نبود پس مهدیقلیخان صورت حال را معروض داشت و شهریار اشرف خان
دماوندی را با جماعتی از لشکریان بحراست قلعهٔ ایروان فرستاد و حکم داد که مهدیقلیخان محمد خان را بدارد و خود در
آن مملکت فرمانگذار باشد و نیز از سوی دیگر خبر فتح گیلانیان به سپاه روسیه برسید چه ایشپخدر از بهر آنکه اطراف
مملکت ایران را آشفته کند یکتن از سرهنگان سپاه را که شفت نام داشت و در کارزار سخت زبردست و زفت بود
با دوازده فروند کشتی آگنده بمردان کار و آلات کارزار و توپهای آتشبار مامور بتسخیر رشت فرمود ایشان از بحر
خضر طی مسافت کرده دو روز در حوالی طالش لنگر افکندند و از آنجا به انزلی در آمدند نگاهبانان انزلی چون
نیروی مدافعت نداشتند بطرف رشت گریختند و روسیان بی مانعی در انزلی جا می کردند و از آنجا آهنگ
تسخیر رشت نمودند میرزا موسی منجم باشی لاهیجی که برحسب فرمان حکمران گیلان بود از مردان کار آزموده
آن اراضی سپاهی کرده در پیره بازار رشت که درختستانی انبوه داشت سنگری راست کرده آماده
مقاتلت و مبارزت گشت و شفت نیز با مردم خود در رسید جنگ به پیوست و از دهان توپ و تفنگ صاعقه

با آن
همه دودهای
دمنده برون
داوان گرگ گرک
بلدای ...
عولی چوپان
با جیم ... بردن
غولان

تسخیر رشت
شفت روسی

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلیشاه قاجار

جابجا بایستادند و مسلمانان دلیرانه بکوشیدند و تفنگهای خویش بدیشان گشادند زمانی دیر بر نیامد که هزار (۲۳۱)
تن از سپاه روسیه بزخم گلوله تفنگ افتادند ناچار پشت با جنگ داده هزیمت شدند و بزحمت تمام خود را
بانزلی رسانیده بکشتیها در رفتند و راه بادکوبه برگرفتند و هم در این وقت محمدولی میرزا فرمانگذار مملکت
خراسان صورت رزم با ترکمانان قبیله تکه را بدینگونه عریضه نگار داده بود که حسینخان قاجار قزوینی سردار
خراسان را با جمعی از دلاوران بقلع و قمع آن جماعت مامور ساخته روز یکشنبه بیستم شهر ربیع الثانی در کنار رود
قرن هر دو لشکر با هم دو چار شده آتش کارزار افروخته شد و حربی بزرگ در میانه برفت هم در پایان کار
ترکمانان شکسته شدند برخی اسیر و جماعتی مقتول گشتند و اسرائیکه سالهای دراز بدست کرده بودند استرداد شد
و اموال و اثقال ایشان منهوب گشت بالجمله پانصد نیزه سر از ترکمانان در منزل تخت طاوس در پیشگاه
پادشاه بخاک راه افتاد اکنون با سر سخن ایشپخدر باز شویم چون معروض درگاه پادشاه افتاد که ایشپخدر
بجهة حمایت بولکونیک از گنجه بیرون شده در کنار رود ترتر لشکرگاه کرده و اینک گنجه از سپاه روسیه تهی است
پس شهریار نامدار حکم داد که نایب السلطنه عباس میرزا بتسخیر گنجه کوچ دهد و اسمعیلخان دامغانی را نیز با سپاهی
رزمجوی بجنگ ایشپخدر بیرون فرستاد و برحسب فرمان نایب السلطنه تا اراضی گنجه تاختن کرده شهر گنجه را
مسخر فرمود و قلعه را که نشیمن لشکر روس بود بمحاصره انداخت و چون در شهر گنجه و لشکرگاه آذوقه و علف اندک بود
و اهل قلعه از حبوبات و غلات فراوان آگنده داشتند ازین روی توقف بسیار در کار محاصره صعب مینمود لاجرم
نایب السلطنه حکم داد تا پنجهزار زن و مرد شهر گنجه را که از مرور روسیان در گنجه بودند بر دواب خویش حمل
داده تا شمکور که نیم فرسنگی گنجه است براندند و خود هم در آن شب در ظاهر قلعه بماند با آنکه روسیان تا بامداد
لشکرگاه را هدف گلوله توپ و تفنگ ساختند هیچ لغزش نفرمود و صبحگاه از آنجا کوچ داده و مردم گنجه را از
شمکور گذشته را با زیرسی بسزا کرده ره سپر منزل زکم آمد و در یمه را با جمعی از روسیه که حمل آذوقه از بهر ایشپخدر میدادند
با زخوره و سرهنگ ایشانرا با چندتن از مردمش دستگیر ساخته وارد زکم شد و از آنجا مردم گنجه را باتفاق پیرقلیخان
و محمدعلیخان شامبیاتی از راه ایروان روانه تبریز فرمود و آن جماعت را چنان با سیج آسایش حرکت میداد که بهای
دو هزار تومان زر مسکوک داشت از یکتن مردم گنجه مفقود شده بدست یکتن از لشکریان افتاد و همچنان آن همیانرا
بختم و نشان نخداوند زر باز رسانید و چون وارد تبریز شدند پادشاه دادگر مصحوب ملا ماکت محمد قاضی
عسکر انعام اهالی گنجه زر و سیم فراوان عطا فرمود اما از آنسوی نایب السلطنه چون مردم گنجه را بجانب تبریز گسیل نمود
خود بنواحی آخسقه قزاق رفته روزی چند توقف فرمود و جمعی از بزرگان کاخت و قلعه سکی تفلیس بحضرت شتافته
نواخت و نوازش یافتند آنگاه از آخسقه تا اراضی ایروان که هیجده فرسنگ است و جبال و جای جاده در
میان درختستانها چنانست که زیاده بر یکتن نتواند عبور کرد مردم قزاق از بهر تقرب دولت روس همه جا در
میان بیشها کمین نهادند و نایب السلطنه با دل قوی قطع مسافت همیکرد روزی چنان افتاد که نایب السلطنه
از بهر دوگانه فرود شد و از میان بیشه تفنگی بسوی او گشادند و زخم گلوله موزه او را خراشش داده و با شمه لقرشی
نفر مود و با تمامت اموال و اثقال صحیح و سقیم لشکر وارد ایروان شده و صورت حال انگار داد حاجی محمدخان

آخسقه با الف ممدوده و فای معجمه مکسوره و سکون سین در میان تفلیس و قارص واقع میشود

 قراکوزلو بدرگاه شهریار آورد اما اسمعیل خان دامغانی باتفاق ابوالفتح خان جوانشیر و جماعتی که بجنگ ایشپخدر مأمور
بودند تا کنار رود ترتر براندند و با ایشپخدر مصاف دادند جنگی صعب در میانه برفت در پایان کار ایشپخدر خود را بکوه [illegible]
آق دره که جبلی صعب المسلک است درسپرد و بسیار کس از مردم او دستگیر مسلمانان گشت آنگاه اسمعیل خان مظفر و منصور
بحضرت شهریار درآمد و اینوقت شاه ایران ولیعهد دولت نایب السلطنه را برای فرمانگذاری و حکومت مملکت
آذربایجان و انجام جنگ ایشپخدر در آذربایجان بجای گذاشت و خود رایت مراجعت بسوی طهران افراشت
و چون در منزل اوجان فرود شد از قبل علی پاشای وزیر بغداد احمد چلبی بدرگاه آمد و شکایت از عبدالرحمن
پاشای بابان والی شهرزور آورد و همانا شهرزور از سوی شمال باراضی ارومیه و از جانب جنوب با کرمانشاهان
و از طرف مشرق بکردستان و از جهت مغرب بخاک کرکوک متصل است و از پیشینهٔ زمان اکراد بابان در آن
اراضی مسکن و نشیمن داشتند و ایشان را در آن اراضی قلعهٔ بر سر جبلی است که قلعهٔ چولان خوانند چه بلغت ترکان
چولان بادام کوهی را گویند بالجمله ابراهیم پاشای برادر عبدالرحمن پاشا آن هنگام که سلیمان پاشا حکومت بغداد
داشت در سه فرسنگی قلعه چولان شهری بنیان کرد و آنرا بنام والی بغداد سلیمانیه نام نهاد و روزگاری دراز
برفت که ایشان در آن اراضی فرمانگذارند و چون این اراضی از عهد باستان در شمار کردستان از ممالک ایران بود
و وقتی سلاطین آل عثمان تحت فرمان آوردند لاجرم حکام این مملکت باقتضای وقت گاهی از سلاطین ایران
پناه جویند و زمانی بدولت آل عثمان پیوندند و میان دولتین حصنی اندازند همچنان چون روزگار ابراهیم پاشا
بکران رفت و برادرش عبدالرحمن پاشا بحکومت آن اراضی بنشست با علی پاشا والی بغداد از در
خلاف و عناد بیرون شد و بسیار از محال بغداد را عرضهٔ نهب و غارت ساخت علی پاشا دفع او را لشکری آراسته
در نواحی سلیمانیه با او رزم داد و عبدالرحمن پاشا هزیمت شده بکردستان گریخت و امان الله خان اردلانی
والی کردستان در حضرت شهریار نامدار فتحعلی شاه صورت حال را معروض داشت و برحسب فرمان مسکن او را
و اهل او را در کردستان مقرر نمود علی پاشا پیشکشی لایق مصحوب احمد چلبی روانه درگاه شهریار نموده خواستار
شد که عبدالرحمن پاشا را از دولت ایران پناه ندهند و از خاک کردستانش بیرون شدن فرمایند و احمد چلبی
در اینوقت که شهریار در چمن اوجان جای داشت برسید و اخبار خویش را برسانید شهریار ایران میرزا صادق
مروزی وقایع نگار را مرافقت احمد چلبی رسول بغداد فرمود و در پاسخ علی پاشا فرمان داد که چون عبدالرحمن پاشا
پرورده بندهٔ دولت ماست حکومت شهرزور را باید بدو گذاشت و اگر نه امرای دولت عثمانی زود باشد که از در سفرهائی
پشیمانی آرند و خود بطرف طهران کوچ داده در عشر آخر شهر جمادی الاولی وارد دارالخلافه گشت و در پانزدهم شهر
شعبان دختر مرتضی قلیخان عم خویش را از برای شاهزاده حسینعلی میرزا بنکاح بست و جشنی شاهوار از مهر بساط
سور او بپای رفت اما از آنسوی چون نایب السلطنه بفرمانگذاری آذربایجان استقرار یافت و بشهر تبریز درآمد
برحسب فرمان محمدخان قاجار حاکم ایروان را همراه محمدعلیخان شاهمیاتی روانه درگاه شهریار داشت و خود
در تبریز آرام گرفت در اینوقت ایشپخدر حدود مملکت ایران را از لشکریان پرداخته یافت و دانست که بسبب
برودت هوا و اقتضای شتا سفر کردن سپاه را سخت و صعب است نخست بهانهٔ تماشای قلعه شوشی و طلب ضیافت

بابان با بای موحده بروزن نادان
کرکوک با رای مهمله و کافهای عربی
چولان با جیم عجمی بروزن غولان

تسخیر ایشپخدر قلعهٔ شوشی را

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ابراهیم خلیل خان را مغرور ساخت و او نیز او را از در صدق دانسته بخوان ضیافتش دعوت نمود. و ایشپخدر بیمانعی (۷۵)
بقلعه شوشی در رفت و در زمان چهار صد تن از مردم خود را بحراست برج و باره قلعه باز داشت و خود عنان عزیمت
بجانب گنجه گذاشت. این هنگام شیخعلی خان حاکم قبه و دربند و سرخای خان لگزی و حسینقلی خان حاکم باکویه
مکتوبی بحضرت نایب السلطنه معروض داشتند که میکائیل شفت بعد از فرار از گیلان آهنگ باکویه خواهد کرد و دفع
او را عدد و عدتی واجب افتاده. نایب السلطنه عسکرخان افشار ارومی را با جمعی از سواره و پیاده مأمور ساخت و از حرب
و بارود و سلاح و سلب سامانی لایق بدیشان فرستاد و ایشان دل قوی کرده ساخته جنگ شدند و از آن سوی شفت
برسید و کشتیهای خود را در برابر باکویه بداشت. از دو سوی کار جنگ آماده شد و دهان توپها با آتش افشانی گشاده
گشت. حسینقلی خان مردانه بکوشید و چند فروند کشتی روسیان را با گلوله توپ در هم شکست و در آب پست کرد
روسیان از آب بیرون شده از سوی خشکی توپها را بجانب قلعه گشاد دادند و بنیان حرب استخت تر نهادند. در این وقت
شیخعلی خان باتفاق نوح بیک پسر سرخای خان لگزی نیز برسید و میان قلعه در رفته با حسینقلی خان هم پشت و هم بازو
شدند و آتش این رزم روزی چند افروخته بود. در پایان کار شفت را روزگار آشفته شده دانست از این کارزار سودی
بدست نکند. لاجرم مردم خود را برداشته بکشتی در رفت و کشتی براند و تا میان پشت ساری طالش براند و پیاده برسید
و از طرف دیگر ایشپخدر از گنجه آهنگ شیروان نمود و مصطفی خان شیروانی صورت حال را بعرض نایب السلطنه رسانید
در حال نواب ولیعهد پیرقلیخان قاجار را با جماعتی از مردان کارزار بمدد او فرستاد. پیرقلیخان چون بکنار رود کر که
دوازده فرسنگی شیروان است فرود شد مکشوف داشت که مصطفی خان از در خوف و هراس با ایشپخدر کار
بمداهنه کرده و او را دیدار نموده و در میان گرگ آشتی انداخته و ایشپخدر سخن او را از در صدق پنداشته بطریق
باکویه بر داشته تا حسینقلی خان را بگیرد. شفت گوشمالی دهد و شفت نیز با مردم خود با ایشپخدر پیوست. بالجمله پیرقلیخان
این اخبار را معروض داشت و نایب السلطنه بی توانی حسینقلی خان قاجار را با گروهی از دلیران بجانب باکویه تاخت و از
قفای او عسکرخان افشار را با هزار سوار بیرون فرستاد و از دنبال ایشان احمد خان مقدم بیگلربیگی تبریز و مراغه را با توپخانه
و سپاهی از سواره و پیاده بکوچ فرمود و خود نیز با همه سختی زمستان و کثرت برف و باران در بیست و دوم شهر ذیقعده
از تبریز خیمه بیرون زد و از طریق اردبیل راه برداشت. بعد از ورود باردبیل معروض افتاد که عسکرخان افشار بسرعت
صبا و سحاب بقلعه باکویه در آمد و حسینقلی خان قاجار در کنار رود بحر است جبر فرود شد و پیرقلیخان باتفاق شیخعلی خان
در ظاهر قلعه لشکرگاه کردند و از آن سوی در لشکر ایشپخدر از سورت سرما دوابی که حمل توپخانه میدادند بمردند و آذوقه
و علف در لشکر او اندک شد و کار بصعوبت رفت. پس حیلتی اندیشید که مصطفی قلیخان حاکم باکویه را فریب دهد
و روی دل او را بوعده عطا و وعید عنا با خود کند تا از این سختی برهد و از گرداب بلا بجهد. پس حسینقلی خان را پیام
داد و خواستار دیدار شد. حسینقلی خان این معنی را بفال نیک گرفته در بیرون قلعه جای نشستن معین کرد و روز دیگر
ایشپخدر با دو سه تن از مردم خود از لشکرگاه بیرون شده بدانجای شد و حسینقلی خان با ابراهیم خان عم زاده
خود و یکی دو تن دیگر از قلعه بدر شده نزد ایشپخدر آمد. با هم بنشستند و سخن پیوستند در میان گفت و شنود ابراهیم خان
باشارت حسینقلی خان تفنگی که در دست داشت از پس پشت ایشپخدر گشاده داد چنانکه گلوله از سینه او بجست

و بروی در افتاده جان بداد هم در زمان آن چند تن را که با او بودند سر برگرفتند و سر اشپختر را نیز با یک دست او قطع کردند و غوغا در انداختند تا لشکریان از جای جنبش کردند و بر روسیان حمله افکندند و بسیار کس را با شمشیر بگذرانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر ساختند شفت چون کار بدینگونه دید با زحمت تمام با مردم خود بکشتیها رفت و شتاب زده تا پشت ساری رانده و در آن جزیره متواری گشت از پس این فتح حسینقلی خان سر و دست اشپختر را در مخلاتی جای داده بدرگاه نایب السلطنه فرستاد و نواب ولیعهد از اردبیل روانه طهران نمود روز ششم ذیحجه در دار الخلافه طهران در حضرت شهریار نامدار فتحعلیشاه بخاک راه افکندند و حکم رفت تا آن سر و دست را بخراسان برده بزرگان آن دیار دیدار کنند همانا وقتی امنای درگاه پادشاه از مولانا حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری که عالمی متبحر بود و نیز تسخیر ارواح طاهره و خبیثه و علم اعداد و نیرنجات و طلسمات نیک میدانست خواستار شدند که اگر توانی در هلاک و دمار اشپختر که دیوی دیوانه و اژدهای بیباکانه است تدبیری اندیشی بصواب باشد حاجی میرزا محمد ملتمس ایشانرا مقبول داشت و چهل روزه میعاد نهاد که سر او را در حضرت پادشاه حاضر کنم همین را بمقربان حضرت نیز معروض پادشاه داشتند آنگاه حاجی میرزا محمد در بقعه متبرکه شاهزاده عبد العظیم رضی الله عنه بزاویه در رفت و صورت مردی را بقصد اشپختر بر دیوار زاویه رسم کرده و خود بنشست و آن فکری که میدانست بکار بست همانا عبد الحسین خان پسر صدر اعظم حاجی محمد حسین خان اصفهانی که در میان عجم و عرب بفضل و ادب تحریری نامور است یکشب نگارنده این کلمات را حدیث کرد که آن ایام که حاجی میرزا محمد باین طلب و تعب نشسته بود در روضه شاهزاده عبد العظیم بزاویه او در رفتم و او را نگریستم که رشته از پس پشت گذرانیده بر دو جانب آن صورت که بر دیوار کرده بسته بود و هر دو چشم بر چهره آن تمثال برگماشته بدانسان که دو پیاله خونین همی نمود و پیوسته کلماتی چند بر زبان داشت و چنان مستغرق آن خیال و نگران آن تمثال بود که از درون شدن من بدان زاویه و بیرون شدن هیچ آگاه نشد مع القصه اینکار همیداشت تا روزیکه هنگام بود کاردی بگرفت و بر سینه آن نقش که بر دیوار کرده بکوفت و باز آمد و بگفت اشپختر در این وقت کشته شد امنای دولت همی روز شمردند تا بامداد روز چهل برسید پادشاه بدو کس فرستاد که روز میعاد برسید عرض کرد که هم امروز سر او را خواهند آورد مردمان چشم براه همی داشتند تا نماز دیگر آمد دیگر باره شهریار پیام داد که اینک روز بپایان میرسد و از سر اشپختر اثری نیست پاسخ داد که اگر آورنده سر را پای اسب لنگ شود و چند ساعت از وعده آن سوی تر رسد بر من نیست ساعتی بر نیامد که سر برسید و سر اشپختر را بیاوردند و مکشوف شد که از منزل سلیمانیه که شش فرسنگی طهران است اسب او از یکپای لنگ شده و بزحمت آمده از پس این واقعه امنای دولت از حاجی میرزا محمد خواستار شدند که بهتر از این قتل پادشاه روس است فرمود پادشاهانرا نتوان چنین سهل و آسان زیان کرد هم در کیفر قتل اشپختر که سرداری بزرگ و نفسی قوی بود مرا مقتول خواهند ساخت و چنان بود که او فرمود زیرا که امنای دولت را از کردار او وحشتی در ضمیر نشست و با خود گفتند در نیت هر که او را برنجاند با اشپختر بیک پهلو بخواباند پس حیلتی طرازنده کردند که شهریار را بسخنان دلنواز در کمال اکرام و اعزاز سفر عتبات عالیات فرمود و از قضا وقتی در بغداد برسید که در میان اسعد پاشا و داود پاشا بر سر وزارت بغداد کار بخصومت میرفت در این وقت اسعد پاشا

[illegible]

مخلاة بکسر میم و سکون خای معجمه توبره

شرح حال حاجی میرزا محمد اخباری

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

با حاجی میرزا محمد ابواب موالات و مصافات را گشاده داشت تا بصفای ضمیر حسین قلی میرزا برادر
خصم غلبه دهد واو و پاشا که نیز حاجی میرزا محمد را آزموده داشت بترسید و پیش از آنکه دشمن بروی چاشت کند شام برا
خورد و در نهانی عوام واوباش بغداد بر او شورانید تا یکبار غوغا برداشتند و هم آواز گفتند حاجی میرزا محمد کافر و بت
جحود و مردی مردود اگر در ازهاق روح و اراقت دمش تاخیری رود دور نباشد که مردم این شهر را از راه بگرداند
و بچاه اندازد و هر مؤمن موحد را کافری ملحد سازد و این هنگام حاجی میرزا محمد در خانه خود نشسته با محرمان خویش سخن
پیوسته بود که من انجام کار خویش دیده و دانسته ام همانا از مدت من ساعتی بیش نمانده ایشان همی دریغ خوردند و گفتند
این چه خبر است که هرگز کس نبیناد و این از کجا گوئی و از کجا دانی ناگاه غوغای خلق ندا اصغا نمودند و هنوز با خویشتن
نیامده بودند که این شورش از کجاست و چراست که مردمان با تیغها و خنجرهای آخته اطراف خانه را فرو گرفتند و از بام
و در بدرون سرای آمدند و حاجی میرزا محمد را شهید کردند خدایش بیامرزاد و از باغ رضوان آرامگاه دهاد از اینجا بر سر
داستان رویم. بعد از قتل اشپخدر نایب السلطنه عباس میرزا قلع و قمع جعفر قلیخان دنبلی را واجب شمرد از بهر آنکه روزگاری
بود که در قلعه تالین ایروان نشیمن داشت و در آن اراضی کار به بیفرمانی و تمرد میگذاشت و جماعتی از روسیان نیز
در تحت حکومت او بودند لاجرم نایب السلطنه مهدیقلی خان قاجار بیگلربیگی ایروان را و حسینقلی خان بیگلربیگی ارومیه را
و اسمعیل خان حاکم خوی را و کلبعلی خان حاکم نخجوان را با گروهی انبوه از لشکر افشار و ایروان و سپاه کنگرلو و مردم
خوی بمحاربت و مضاربت او نامزد فرمود و حاجی محمد خان قراگوزلو را حکم داد که بنزدیک ایشان شده فرمان دهد
تا نخستین در برابر قلعه تالین حصنی حصین بپای آورند و هزار تن از تفنگچیان زبردست در آن قلعه جای دهند
آنگاه راه آزوقه و علف بر جعفر قلیخان و روسیان مسدود سازند اما از آنسوی چون جعفر قلیخان از دور و نزدیک
این اخبار را اصغا نمود و صورت حال را تفرس فرمود قبل از فراهم شدن لشکر و سختی محاصره طریق فرار برگرفت
و بعضی از مردمش دستگیر تراولان مهدیقلیخان قاجار شد و دیگر چون پاشایان دولت عثمانی در این فتنه روی
بعضی از اراضی ایران را زحمت میکردند از جمله ابراهیم پاشا حاکم بایزید وقتی چهار هزار تن از لشکر خود در تاراج نواحی
ایروان مأمور داشت نایب السلطنه این هنگام کلبعلی خان حاکم نخجوان را بجنگ او حکم داد و او بتعجیل شتافته صفهای او را
بیاشوفت و بسیار کس قتیل و دستگیر نمود دیگر پاشایان چون این بدیدند از در زاری و ضراعت بیرون شدند
و مکتوبها مشعر بر انابت از جنایت و پشیمانی از بی فرمانی نگار داده بحضرت ولیعهد فرستادند پس حکم رفت تا سرداران
سپاه به بلدان و امصار که فرمان گذار بودند باز شدند اما مصطفی خان حاکم طالش که پشت با دولت ایران
کرده با شفت طراز مودت داده بود این هنگام هراسناک شده بدانشد که از طالش بجزیره ثبت ساری و از آنجا
تفرلر گریزد نایب السلطنه میرزا بزرگ وزیر خویش را که مردی پسندیده حسب و قرشی نسب بود باستمالت او گسیل
فرمود و میرزا بزرگ او را مطمئن ساخت آنگاه مصطفی خان راه آزوقه و علف بر روسیان ببست و دیگر از برای
شفقت مجال درنگ نماند لاجرم آهنگ فرار کرد و از شدت جوع و گرسنگی و سورت سرما بسیار کس از مردم او
هلاک شد و همچنان مصطفی خان شیروانی که از ضعف فطرت و سوء طویت داغ پشیمانی بر پیشانی داشت
بجنبار رود گرشتافته احمد خان بیگلربیگی تبریز و مراغه را که برحسب فرمان نگاهبان آن حدود بود دیدار کرد

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

[illegible] سواد را در نزد ولیعهد از در ضراعت بشفاعت آویخت و پیمان نهاد که از این پس اکراد هرگز پای از طریق اطاعت بیرون ننهند

وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و یک هجری و تعیین شاهنشاه ایران فتحعلی شاه وزرای اربعه دولت را روز جمعه سلخ شهر ذیحجة الحرام شش ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته خورشید از برج حوت بحمل شد و نوروز جمشید با اول محرم افتاد لاجرم شهریار دیندار بجای جامهٔ زرتار سلب سوگواری در برکرد و تا عاشورا در مصیبت سید الشهدا علیه التحیة والثنا چون ماتم زدگان روز گذاشت آنگاه بنظم مملکت و تمهید قواعد سلطنت پرداخت و حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان را که در ترفیه حال رعیت و سپاه و اخذ حقوق پادشاه معن بن زائده و قس بن ساعده بود طلب فرمود و او را امین الدوله لقب داد و بوزارت استیفای ممالک مباهی داشت و فرمانگذاری اصفهان را بفرزند اکبر ارشد عبدالله خان گذاشت همانا شهریار تاجدار فتحعلی شاه قواعد ملک را بچهار تن وزیر دانشمند که ارکان اربعه مملکت اند استوار میفرمود و در اینوقت نخستین میرزا شفیع اصفهانی که در ثانی دار المرزش وطن گشته وزیر اول و صدر اعظم بود و حاجی محمد حسین خان اصفهانی وزیر دوم و مستوفی الممالک آمد و میرزا رضاقلی نوائی وزیر دار الانشا و منشی الممالک بود و نظم سپاه و وزارت لشکر همچنان از بدو دولت شاه شهید تاکنون میرزا اسدالله خان نوری داشت بالجمله چون شهریار از این کار بپرداخت محمد خان دولوی قاجار را بنیابت و سرداری خراسان مأمور ساخت و حسین خان سردار خراسان و حاکم نیشابور را حاضر فرموده بجای نظام الدوله سلیمان خان قاجار قوانلو که وداع جهان گفته بود سپهسالاری لشکر داد آنگاه از بهر جنگ روسیان سپاهی بزرگ انجمن کرده روز جمعه بیست و پنجم ربیع الاول خیمه بیرون زد و تا چمن سلطانیه عنان باز نکشید این هنگام (موسی ژوبر) از دولت فرانسه برسالت آمد چه روزگاری بود که پادشاه فرانسه در خاطر داشت که با دولت ایران ساز موالات طراز کند و طریق وداد باز دارد چنانکه در سال شهادت آقا محمد شاه دو تن رسول از دولت فرانسه با سواد عهدنامهٔ سلاطین صفویه که در میان دولتین رفته بود بدار الملک طهران آمدند وقتی برسیدند که هنوز بعد از شهادت آقا محمد شاه شهریار نامدار فتحعلی شاه از شیراز بطهران نشده و بر تخت جلوس نفرموده بود لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله ایشان را بمعاذیر دلپذیر باز فرستاد و همچنان بعد از قتل شحنهٔ کربلا چنانکه مذکور شد اسمعیل بیک بیات سفیر بغداد گشت یکتن از بازرگانان ارامنه که داد و ستد داشت و تجارت فرانسه میگذاشت نزد یکسال رفته و مکتوبی چند بخط فرانسه بنمود و خود را از جانب آن دولت سفیر خواند و باتفاق اسمعیل بیک بطهران آمد اولیای دولت ایران سخن او را استوار نداشتند و کتاب او را بکذب پنداشتند این هنگام که سلطنت مملکت فرانسه را ناپلیون داشت و با دولت روس کار بمعادات میگذاشت (موسی ژوبر را) بدولت ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شما روشن است و خصومت با ایشان مر من است همانا دشمن دشمن را دوست گیرند خاصه اینوقت که وداد و اتحاد دولت ایران و فرانسه موجب استیصال و اضطرار روسیان است چون (موسی ژوبر) طی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد محمود پاشا که حاکم بایزید بود برعایت دولت روسیه و عثمانیه او را گرفته محبوس داشت و دو تن ملازمان او را مقتول نمود چون این خبر در اردبیل معروض حضرت نایب السلطنه افتاد در حال مکتوبی بحاجی یوسف پاشا که ایالت ارزن الروم داشت فرستاد و او را کسیل ساخت و (موسی ژوبر)

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بركاه نایب السلطنه آمد و از آنجا در چمن سلطانیه حاضر حضرت پادشاه شد و رسالت خویش گذاشت و خواستار شد كه شاهنشاه ایران در پاسخ نامهٔ ناپلیون او را ایمپراطور خطاب فرماید كه بمعنی پادشاه است و در میان دول فرنگستان بدین نام بلند آوازه شود ملتمس او مقبول افتاد و پس برحسب فرمان پاسخ نامهٔ او نگارش شد و میرزا رضای قزوینی منشی كه روزگاری وزارت شاهزاده محمد علی میرزا را داشت باتفاق او بسفارت فرانسه مأمور گشت و هم در چمن سلطانیه معروض افتاد كه چون ایشپختر مقتول گشت و روزگار شفت آشفته شد مصطفی خان طالش روی نیاز بحضرت شهریار ابراهیم خلیل خان از پیوستن با روسیان پشیمان گشت و از دارالاماره خود با زن و فرزند بدر شد و در بیرون قلعه شوشی نشیمن كرد و نایب السلطنه را در حضرت شهریار از عصیان و طغیان خویش شفیع ساخت و خواستار آمد كه لشكری باعانت او مأمور شود تا روسیان را از اراضی خویش دفع دهد چون نایب السلطنه صورت حال را در حضرت شهریار بازنمود فتحعلی شاه حسین خان سردار و اسمعیل خان دامغانی و امان الله خان افشار غلام پیشخدمت حاكم خمسه را با لشكری لایق بملازمت ركاب نایب السلطنه مأمور ساخت تا هرچه صواب شمارد بگذارد و نایب السلطنه فرج الله خان شاهسون را از راه چپاوچی و ابوالفتح خان پسر ابراهیم خلیل خان را كه از نخست هواخواه دولت ایران بود از راه قپان بامداد ابراهیم خلیل خان گسیل فرمود و خود نیز از اردو پل خمیه بیرون زد بعد از عبور از پل خداآفرین ابوالفتح خان مراجعت نموده معروض داشت كه قبل از رسیدن لشكر بامداد ابراهیم خلیل خان كه جعفرقلیخان پسرزاده ابوالفتح خان عم خود خصومتی بكمال داشت حقوق جد و حشمت شیخوخت او را از خاطر ببرد و یكی از سركردگان روس را كه مایور نام داشت با سیصد تن سالدات از قلعه گزیده و ساخته بخانه خود آورد و از راهی كه از میانه خانه به بیرون قلعه داشت باتفاق آن جماعت در چهار ساعتی شب بیست و سیم شهر ربیع الاول بیرون كرده بر سر ابراهیم خلیل خان حمله برد و او را با زوجه او كه خواهر سلیم خان شكی بود بكشت و نیز دختر ابراهیم خلیل خان كه خواهرزاده همای خان لكزی بود و جمعی دیگر از پسران و دختران او مقتول گشتند و از پس این واقعه مایور روسی حكومت قراباغ را بمهدیقلی خان پسر ابراهیم خلیل خان گذاشت مع القصه نایب السلطنه ازین خبر سخت غمنده گشت و بی توانی آهنگ قلعه پناه آباد نمود و در این وقت فرستاده سلیم خان شكی برسید و معروض داشت كه سلیم خان ازین پیش از در عناد با مصطفی خان شیروانی با روسیه پیوسته بود و چون قتل ابراهیم خلیل خان را بدست ایشان مشاهده نمود از كرده پشیمان است و اینك از بهر مقاتلت با روسیان بر اظهار ارادت [illegible] ایران استمداد همی كند نایب السلطنه فرج الله خان شاهسون را بامداد او مأمور ساخت و از سوی دیگر چون قبایلی كه در قراباغ نشیمن داشتند ملتمس بیرون شدن از آن اراضی گشتند عطاء الله خان شاهسون را بكوچ دادن ایشان مأمور فرمود و از جانب دیگر [illegible] خان نیز برحسب فرمان مهدیقلیخان حاكم ایروان پیوسته بود و حسینقلی خان افشار و اسمعیل خان قاجار با گروهی از سپاهیان از راه ایروان رهسپار گنجه و گرجستان بود الكسندر میرزا والی تفلیس نیز پیمان نهاده بود كه در گرجستان بمقاتلت روسیان كارهای بزرگ بپای برد و جمعی از لشكر ملازم صوابدید او بودند در این وقت ینارال [illegible] سپاهی بزرگ از روسیه برداشته از تفلیس بیرون شد و همه جا تاختن نموده عسكران را لشكرگاه ساخت با آنكه هنوز حسین خان سردار و اسمعیل خان

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

وامغانی و دیگر سرداران و سپاهیان که از قتل شهریار مامور شدند بدرگاه نایب السلطنه نرسیده بودند با
عدت و عددی اندک از منزل آق اغلان جنگ بنلیین را ساخته شد و احمد خان مقدم را بحراست بنه و آغروق
بگذاشت و برنشست و در منزل خنشین تلاقی فریقتین شد و به وامر جماعت روسیه بر سر جبلی در رفته از جنگ
بیمناک بودند چون بخواستاری ابوالفتح خان جوانشیر گرفتاران قراباغی آزاد شدند روسیه را آگهی دادند
که لشکر ایران از بنه و آغروق خویش برکرانند و آذوقه و علف در میان ایشان اندک است این معنی روسیان را
دل قوی ساخته بجنگ درآمدند و هر دو لشکر درهم افتادند تفنگچیان عراقی از گراز و فنرامان و جماعت عرب
بسطام یورش برده بر دهان توپ و تفنگ برآمدند و روسیان نیز از عراده ها بزیر آمده با خصم دست و گریبان شدند و تیغ و خنجر
درهم نهادند بنلیین از تحریص لشکر با و بختن و خون ریختن تمثال پادشاه را در میدان جنگ میان سالدات افکند
و نیز شمشیر خویش را بگشود و بسکوی برآیند تا روسیان را غیرت جنبش کرده در کوشش سخت شدند مع القصه هر دو
لشکر در تاب و تب بودند تا آنگاه که آفتاب بگشت و لشکریان دست از جنگ باز داشتند این هنگام چون آب
و آذوقه در لشکر ایران کمیاب بود نایب السلطنه صواب در توقف ندید لشکر را برداشته از پل عبور داد و تا منزل
حسن و حسین آمده نشیمن ساخت و زمانی بر نیامد که حسین خان سردار و اسمعیل خان دامغانی و حسن خان و امان الله خان
برسیدند و هم در اینوقت عطاء الله خان شاهسون بدست مسرعی سبک سیر معروض داشت که قبایل قراباغی
در کار کوچ دادن و طی مسافت کردن بمسامحه و مساهله روز میبرند و من طریق مجادله با ایشان مسدود داشته ام
تا مبادا اموال و مواشی آن جماعت پایمال لشکریان شود نایب السلطنه ابوالفتح خان جوانشیر را با فوجی از تفنگچیان
بمدد عطاء الله خان مامور داشت تا باتفاق آن قبایل را منزل بمنزل همی آوردند طایفه جبرئیل لو بنهانی کس نزد
نیارال گسیل ساخته او را آگهی دادند و جعفرقلی آقا با جماعتی از روسیان تاختن کرده با جبرئیل لو همدست شدند
و قریب بارض قپان با ایرانیان دوچار شدند و جنگ به پیوستند و تفنگچیان چندانکه ضرب و باروت داشتند کوشش
کردند و در پایان کار بعضی اسیر روسیان شدند و گروهی بزحمت تمام سر خویش را گرفته از پیش بدر رفتند چون
این خبر بنایب السلطنه رسید در حال اسمعیل خان دامغانی و حسن خان قاجار را با گروهی از دلیران سپاه بیرون
فرستاد و خود نیز از دنبال از طریق اصلاندوز راه برگرفت و نیارال چون این خبر بدانست گروهی از لشکر
خود را بحفظ قلعه پناه آباد گذاشته و دیگر سپاهیان را برداشته بجانب گنجه سرعت گرفت و چون نایب السلطنه
رود ارس عبور کرد و این قصه بشنید آهنگ گنجه بجهه شد در این هنگام فرستاده شیخعلی خان و حسینقلی خان
برسید و نفاق مردم دربند و اتفاق ایشان را با روسیه معروض داشت و پیرقلیخان قاجار که نزدیک ایشان
از در اعانت تاخته بود نیز باز نمود که مصطفی خان شیروانی باز به تسویلات شیطانی با روسیه متفق شد و اسمعیل بیک
برادر خود را با فوجی بکنار رود کر مامور داشته که لشکر ایران را از عبور دفع دهند نایب السلطنه نظم دربند و تادیب
مصطفی خان را واجب تر دانست پس حسین خان سردار را با گروهی مامور بیلغار ساخت و خود نیز از دنبال چنان ساخت
که در عبور از آب کر با هم پیوسته عبره کردند و لشکر شیروانی چون این بدیدند پای از سر نشناخته بهر سوی بتاختند
و حسین خان بسیجان پست و بلند آن اراضی را درنوشته آتش نهب و غارت برافروخت و خشک و تر بسوخت

اصلاندوز بالف [illegible]

ایلغار بعد ترکی [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

درمیانه بعضی را از اموال بازرگانان شکی و تبریز بتاراج رفت این جمله را نایب السلطنه از خویشتن بها داد و مصطفی خان
ازین ترکتاز بیچاره ماند از در عجز و نیاز بیرون شد و طلب امان و اطمینان نمود دیگر باره نایب السلطنه چشم از
جرمش پوشیده شفیعقلیخان کروس و عطاءالله خان شاهسون را بقلعه فیت که اینوقت مأمن مصطفی خان بود فرستاد
تا او را دیدار کردند و از عفو ولیعهدش امیدوار ساختند با اینهمه از تلون طبع و سوء ظن در تقبیل درگاه و حضور پیشگاه
مماطله نمود و محمدعلی بیگ خالهزادهٔ خود را بدرگاه فرستاد لاجرم نایب السلطنه از کنار رود کر بسوی آقسو کوچ
داده اسمعیل خان دامغانی و حسینقلی خان قاجار را بتسخیر شیریان که معقلی متین بود مأمور فرمود تا بحکم یورش
از دو سوی آن محکمهٔ محکم را مفتوح ساختند و بعد از قتل و اسر اموال ایشان را منهوب داشتند نایب السلطنه فرمود
تا اموال آن جماعت را باز دادند و ایشان را با قبیله مرادخانی که افزون از شش هزار خانوار بودند روانه مغان کردند در اینوقت
دیگر باره مصطفی خان آشفته گشته سلیم خان حاکم شکی را از در ضراعت شفاعت انگیخت و پیمان نهاد که حاضر درگاه
شود و نیز در نهانی بحیلت اندوزی و تسویف وقت مشغول بود و دیگر از چنان افتاد که مردم او از کوه فیت بزیر آمده
و با امان الله خان افشار کارزار دادند و بعضی مقتول و گروهی دستگیر گشتند بالجمله هم در منزل آقسو شیخعلیخان
و حسینقلی خان حاکم باکویه حاضر درگاه شده نظم دربند و حفظ آن حدود را برگردن نهاده با فوجی از سواران لشکر
مأمور آن اراضی شدند اما مصطفی خان شیروانی بکذب این خبر پراکنده کرد که نایب السلطنه محمدحسن خان
برادر سلیم خان را که بحکم شاه شهید بدست مصطفی خان دولو نابینا شد لشکری داده و بقید و اسر سلیمخان فرستاد
سلیم خان ساده دل این سخن را باور داشت و با مردم خود بکوه گلسن گورسن جای کرد نایب السلطنه پاس خدمت
سابق او را نگاه داشته میرزا ابوالقاسم وزیر ولد میرزا عیسی قایم مقام را مأمور فرمود تا او را در بلدهٔ شکی
دیدار کرد و کدورت این کذب را از خاطرش بسترد آنگاه برحسب فرمان شهریار مهدیقلیخان قاجار را از حکومت
ایروان معزول فرمود و احمدخان بیگلربیگی تبریز و مراغه را بجای او منصوب داشت و احمدخان با پای شتافته
بایروان شد و برج و بارهٔ قلعه را تعمیر داده و استوار کرد اما این هنگام هوای ایروان چنان عفن گشت که از سپاه و سواره
و پیاده یکهزار و ششصد تن هلاک گشت و احمدخان نیز سخت مریض شد و کار ایروان از نظم بگشت و روسیه و پیک
و گرجستان انتهاز فرصت میبردند تا کیدی اندیشند و کار نخجوان نیز از بهر خصمی کلبعلی خان با عمزاده‌اش عباسقلیخان
سخت آشفته بود و هم معروض حضرت نایب السلطنه افتاد که میان حسینقلی خان افشار حاکم ارومی و مصطفی خان
که از قبل دولت عثمانی حاکم هکاریست کار بمنازعت افتاده و پیرقلیخان نیز معروض داشت که مردم دربند در نهانی
با روسیان پیمان و پیوند نهاده اند و شیخعلی خان در کار ستیز و آویز با ایشان تکاهلی دارد و از نیروی پیرقلیخان
آهنگ مراجعت نمود و هم مکشوف افتاد که امنای دولت ایران تأدیب علی پاشای والی بغداد را که سبب نقض
عهد آل عثمان شده واجب شمرده اند لاجرم نایب السلطنه کار شیروان را دست باز داشته از آقسو طریق
مراجعت گرفت مصطفی خان شیروانی چون این بشنید جماعتی را بنهب و غارت دنباله پویان لشکر بتاخت
وقتی بکنار لشکرگاه رسیدند حسن خان قاجار که برسم چنداولی رهسپار بود ایشان را دیدار کرد و مانند صاعقه بلا
بدیشان درآمد و استیلا یافت بعضی هزیمت شدند و گروهی مقتول و دستگیر آمدند آنگاه بعزم نایب السلطنه

[illegible]

[illegible]

پیرقلیخان با فوجی روانه مغان شد که اگر بصواب نزدیک داند مردم شیروانرا از آنجا کوچ داده در اراضی طالش بنشاند
و خود مراجعت به تبریز فرمود از پس این وقایع جماعت روسیه مخافه باراضی شیروان در رفتند و مصطفی خان هم
از بهر آنکه قوت مقاومت نداشت و هم از نیروی که با مردم سالیان و طالش کار بخصمی میکرد و سپاه روس را
در مقاتلت با این دو قبیله یار خود میدانست بحکومت روسیان گردن نهاد در اینوقت حسینقلی خان نیز از
لشکر روس هراسناک شده با زن و فرزند خویش و پیوند از راه سالیان روانه تبریز شده بعد از وی بوالنفاکف
که یکی از سرکردگان روس بود بمیانجی بباکویه در رفت و شیخعلی خان ناچار با روسیه طریق مداهنه و مدارا گرفت
و بعضی از مردم سالیان که با علیخان حاکم خویش خصمی داشتند با مصطفی خان شیروانی ابواب مکاتبات و مصافات
باز داشتند لاجرم مصطفی خان دل قوی کرده مردم خویش را با جمعی از روسیان برداشت و تا ارض جواد بتاخت
و از آنجا تصمیم عزم داد که بر لشکر پیرقلیخان شبیخون برد و قبایل شیروانرا که او کوچ میداد استرداد کند پس شب هنگام
بر سر او تاختن برد و پیرقلیخان دفع او را بعزمی ثابت و حدّی تمام بجنگ درآمد و بعد از گیرودار مصطفی خان را هزیمت
کرد و از دنبال او تا کنار کر بتاخت مصطفی خان بعد ازین شکستن و گریختن آهنگ سالیان کرد میر با قربیک
برادر مصطفی خان که برحسب امر نایب السلطنه با سیصد تن تفنگچی بحراست سالیان مأمور بود آگهی از نفاق مردم
و اتفاق بعضی از ایشان با مصطفی خان داشت با دل قوی بجنگ در آمد و از جانب دیگر آنجماعت که با مصطفی خان
پیمان داشتند در بگشودند و روسیان را در آوردند میر باقربیک و جمعی از مردم طالش دستگیر شدند و علیخان
از میانه بجست چون این اخبار گوشزد نیار ال نبالسین شد و کار باکویه و سالیان و موغانرا پرداخته یافت
بطرف سغناق شتافت سلیم خان سپاهی از اوزر و جار و تله بند آورده با توپخانه و قورخانه و اعداد تمام سغناق
کاسن کورس نشیمن کرد و دو کرّت در حوالی سغناق با روسیان صف جنگ برکشید و مردانه بکوشید در پایان کار جماعت
لکزیه از جنگ روی برگاشتند و او را گذاشتند سلیم خان ناچار طریق فرار گرفت و اهل و مال خویش را برداشته آهنگ تبریز کرد
و هم در راه چند نوبت با روسیان رزم داده از رود کُر عبره کرده و از راه اردبیل باتفاق فرج الله خان شاهسون
به تبریز شتافت و برحسب فرمان ولیعهد نشیمن در اردبیل ساخت امّا از آنسوی بولکونیک که اینوقت در ارض
جواد جای داشت بمصطفی خان تالش مکتوبی کرد که قبایل شیروان و موغان و رود بار را باراضی خویش باز
فرست و اگر به سیصد تن از خویشان و عشیرت تراکه در تحت فرمان من اندرند با تیغ بگذرانم مصطفی خان
طالش او را پاسخی درشت نوشت و صورت حال را در حضرت نایب السلطنه معروض داشت اکنون قصه
بغداد و طغیان علی پاشا را باز نمائیم ازین پیش مرقوم افتاد که عبدالرحمن پاشا با پنجهزار کس از اهل و عشیرت و
سپاهی و رعیت خود بدولت ایران پناهنده شد و در کردستان نشیمن یافت و میرزا صادق وقایع نگار برسالت
بغداد مأمور گشت از بهر آنکه علی پاشا را از کین و کید عبدالرحمن پاشا باز دارد و حکومت شهرزور را دیگرباره باو
گذارد و بعد از ورود ببغداد علی پاشا وقایع نگار را وقعی نگذاشت و حکومت شهرزور را با خالد پاشا تفویض
فرمود امّا تابی فرمانی خود را دستور دارد عریضه از در خدعت نگار داد با پیشکشی لایق بدرگاه پادشاه فرستاد
شهریار نامدار فتحعلیشاه برای فرمانی او نقشی در خاطر افکند و عبدالرحمن پاشا را از کردستان حاضر آستان ساخته

سالیان با سین مهمله و الف و لام مکسوره است

اوزر با الف و هاء و ذی بروزن آبار جار و تله بفتح تای فوقانی و لام مفتوح سغناق بکسر سین مهمله و تحتانی ساکن و غین معجمه و نون و الف و قاف در ترکی جای سخت و پناهگاه را گویند

موغان بضم میم و سکون واو و غین معجمه و فتح آن با قاف است

طغیان علی پاشا در بغداد

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بشمشیر و خنجر مرصع و خلاع گران بها شاد خاطر ساخته بایالت شهرزورش مأمور نمود و بامان الله خان والی
کردستان نیز حکم رفت که از استقلال او دست باز ندارد و عبدالرحمن پاشا راه شهرزور برگرفت و خالد
پاشا از اصغای این خبر ببغداد گریخت و از پس آن نواب محمد علی میرزای شاهزاده را صاحب اختیار حدود عراقین
عرب و عجم لقب داد ایالت کرمانشاهان تا حدود بغداد از سرحد بصره تا قصبهٔ خرم آباد بدو گذاشت و امیر اسمعیلخان
دولو و محمد علیخان شاهسیاتی را ملتزم رکاب او داشت در دهم شهر جمادی الاولی از چمن سلطانیه مأمور بدان
حدود و ثغور گشت اما از آنسوی علی پاشا دفع عبدالرحمن پاشا را بیجمه شده با سی هزار تن سواره و پیاده و توپخانه
و قورخانه از بغداد کوچ داده در ارض زهاب لشکرگاه کرد و سلیمان پاشای کهیا خواهرزادهٔ خود را با پانزده هزار تن
لشکر بتدمیر عبدالرحمن پاشا و تسخیر شهرزور مأمور نموده خالد پاشا و سلیمان پاشای مسلم کرکوک و کوی حریر ملتزم
رکاب او ساخت و سلیمان پاشای کهیا بی توانی با راضی شهرزور تاخت و عبدالرحمن پاشا رزم او را بساخته و باول
حمله هزیمت شده بزمین کردستان باز گریخت علی پاشا را مژدهٔ این نصرت تحریک جلادت داده از زهاب
برنشست و تا طاق گرا عنان باز نکشید و این خبر در چمن سلطانیه مسموع شهریار افتاد و فرمان داد تا نوروز خان
ایشیک آقاسی باسپاهی جرار مأمور خدمت شاهزاده محمد علی میرزا شد و در بلدهٔ همدان بحضرت او پیوست و شاهزاده
در حال کوچ داده در منزل کرند جای کرد و علی پاشا چون ازین ترکتاز وقوف یافت از طاق گرا باز پس شده
در کنار رود سیروان که میان شهرزور و بغداد است متوقف گشت این هنگام شاهزاده نوروز خان و محمد
علیخان شاهسیاتی را با ده هزار سوار از گردان مدان لو و جهان بیگلو و زنگان قراگوزلو بسر و نهب اراضی
بغداد بتاخت و ایشان از زهاب تا بعقوبه و از بعقوبه تا مندلیج را عرصه نهب و غارت کردند فتاح پاشای جاف
زهاب کر و فری نموده بی نیل مقصود نزدیک علی پاشا گریخت و این هنگام فرج الله خان نسقچی باشی آدخلوی
افشار و محمد ولیخان قاسملوی افشار داماد او و صفیار خان کردبچه افشار با سوار جمعی ایشان از درگاه شهریار مأمور
سفر کردستان شدند تا باتفاق امان الله خان والی عبدالرحمن پاشا را در حکومت شهرزور استوار بدارند
بالجمله ایشان از چمن سلطانیه تا بکردستان بتاختند و از آنسوی سلیمان پاشای کهیا باغوای خالد پاشا با لشکرهای
خود از شهرزور بیرون شده در کنار بحیرهٔ مریوان که پایان خاک کردستان است با سپاه ایران دوچار شدند
فرج الله خان و امان الله خان صف برآراستند ابطال رجال اردلانی و کردستانی در میمنه جای کردند
و هزاره افشار بر میسره شدند محمد ولیخان افشار و صفیار خان کردبچه از چپ و راست جناح گیر شدند امان الله خان
و فرج الله خان در قلب لشکر اندر آمدند و از آنسوی سلیمان پاشای مسلم کرکوک را با اعراب و اکراد در برابر مردان
اردلانی بداشت و غلامان گرجی و سپاه رومی را با جماعت افشار روی در روی کرده جنگ در انداختند و
آتش توپ و تفنگ برافروختند بعد از گیرودار فراوان دلیران افشار از میسره بجانب میمنه خصم که کهیا جای
داشت یورش بردند و لغزشی در سپاه خصم افکندند سلیمان پاشای کهیا چون این بدید نزدیک سلیمان پاشای
مسلم بشتافت و مردم میسره را برداشته بر میمنه لشکر ایران حمله برد و سخت بکوشید و از چپ و راست برد میمنه
و بجوشید ایرانیان چون این بدیدند در گرد کهیا پره زدند و بی آنکه او را جراحتی رسانند دستگیرش ساختند

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

۱۸۴ و لشکریش را هزیمت ساخته از دنبال بتاختند از یکسوی تا لشکرگاه علی پاشا و از طرفی تا اراضی کرکوک و موصل از قفای
هزیمتیان برفتند و اسیر گرفتند و مرد و مرکب بخاک افکندند و خاک آن وادی را از خون دلاوران رنگین ساختند
سه هزار تن از مردم آل عثمان عرضهٔ شمشیر شد و ازین بیشتر اسیر گشت علی پاشا چون کار بدینگونه دید بر سمند بادپا
نشست و بکردار باد تا کنار بغداد بتاخت و در حال شیخ جعفر نجفی را که در میان علمای جعفری فحلی نامور بود
از نجف اشرف طلب نمود و بحضرت شاهزاده محمد علی میرزا شفیع انگیخت جنابش نزدیک شاهزاده سفر کرد
و شاهزاده حشمت قدم او را بداشت و بخواستاری او لشکریان را از قتل و غارت اراضی بغداد منع فرمود
و اسیران عرب و روم را آزاد ساخت و جناب شیخ جعفر مراجعت فرمود و سلیمان پاشای کهیا را که مردی شناخته
و نامور بود و رها نیدن او را بی اجازت شهریار پسندیده نداشت با کنده و زنجیر بدرگاه پادشاه فرستاده
شاهنشاه هش زنجیر از گردن برداشت و او را بمیرزا شفیع صدر اعظم سپرد و از چمن سلطانیه کوچ داده روز بیست و
دوم شهر جمادی الآخره وارد طهران گشت و از سوی دیگر حاجی یوسف پاشای صدر اعظم دولت عثمانیه که اینوقت
فرمانگذار ممالک ارزن الروم و قرا حصار شرقی و سپهدار سپاه بود فیضی محمود افندی را که از اعیان دولت بود
بحضرت نایب السلطنه از بهر رهائی کهیا رسول ساخت و از طغیان علی پاشا کتابتی از در معذرت کرده نایب السلطنه
بخواستاری در حضرت شهریار صورت حال را باز نمود و افندی را بطهران فرستاد و هم در اینوقت شیخ جعفر
برای خلاصی کهیا وارد طهران گشت لاجرم شهریار سلیمان پاشای کهیا را تشریف ملکانه خورسند فرمود و رخصت
انصراف داد و عبدالرحمن پاشا را خلعت حکومت شهرزور عطا فرمود و میرزا صادق وقایع نگار را دیگر باره
برای استقرار این امر و تشدید مبانی محبت میان دولتین باتفاق کهیا روانه دارالسلام بغداد ساخت

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و دو و تصمیم عزم روسیان به تسخیر ایروان

چون صفر ساعت و نوزده دقیقه از شب یکشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام گذشت در سنهٔ یکهزار و دویست و
بیست و دو هجری آفتاب از حوت بحمل شد و شهریار جمشید دستگاه فتحعلی شاه جشن جمشیدی بگذاشت آنگاه سپاه
رزمجوی را از اطراف ممالک طلب داشت و روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول از طهران خیمه بیرون زد بعد از
سور و بقزوین شاهزاده علینقی میرزا را بحکومت آن اراضی بگماشت و از آنجا کوچ داده سه شنبه هفدهم ربیع
الاول چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و از طرف روسیه مکشوف افتاد که یکتن از وزرای روس که سالیان دراز
با رزم و بزم نازنس بود بجای ایشپخدر سپهسالار گشت و با لشکری انبوه از طریق قزلر وارد تفلیس شد و نخستین
فتح ایروان را در ضمیر گرفت و هم معروض افتاد که روسیه قراباغ تا ناقف آمده مبارزت ابوالفتح خان را
طراز دادند و پاشایان قارص و بایزید با روسیه کار برفق و مدارا کردند و اینک بدان سرند که قبایل سکی
و زملان که ساکنین نواحی ایرانند بفریب و اگرنه بتعیب بسوی خود کشانند و احمد خان بیگلربیکی ایروان
سر بعض و علیل افتاده و مردمی که در تحت فرمان او پاسبان قلعه اند بیشتر نیز رنجور و ناتن درستند در اینوقت بااینکه
در تمامت آذربایجان بسبب قلت غله بهای غلا بالا گرفته بود نایب السلطنه را فتوری در ارکان شهامت راه نجست
و حسین خان سردار قاجار را با مردان کارزار بسرداری ایروان منصوب داشت و احمد خان را طلب فرمود

[illegible]

[illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و پیرقلیخان را بمدد مصطفی خان طالش بیرون فرستاد و نیز فوجی را باعانت ابوالفتح خان فرمان داد تا جمیع اراضی

کدویچ چون این اخبار بشنید از جنبش و کوشش فرو ایستاد و بولکونیک بعدا ازورود پیرقلیخان با اراضی طالش مراجعت کرده

از شیرِ دوان بگنجه در رفت و جمعی از روسیان که در تاقف جای داشتند چون اعداد ابوالفتح خان را از تجرید لشکر دانستند

راه بناه آباد پیش گرفتند و آن فرقه روسیان که در شکی شدند بعد از هزیمت سلیم خان به سر چاره شتافتند چون

از تاختن پیرقلیخان آگاه شدند آهنگ مراجعت نمودند و با مردم سلیم خان که در چاره ... بودند

برف و یخ طریق مراجعت و فرار یکبار مسدود بود ناچار رزم دادند و بعضی مقتول و برخی ... گریختند ... هم در این

هنگام از درگاه شهریار سپاهی جرار ولد ... آذربایجان گشت و از آنجا بعضی نزد ... حسین خان ...

و نیمه دیگر بسوی مغان نزد پیرقلیخان مأمور گشتند و نایب السلطنه با عدت و ... در تبریز نشست

از آنسوی کدویچ چون با دولت عثمانی نیز کار معادات و مبارات میرفت خواست تا با دولت ایران از در

مصالحه و مداهنه بیرون شود و برحسب فرمان پادشاه روس ایشیک آقاسی خود را که استپانوف نام داشت

روانه درگاه پادشاه ساخت و مکتوبی نیز بشفیع صدر اعظم کرده بعضی از اشیاء نفیسه هدیه او داشت و خواستار آنکه

جانبین و اتحاد دولتین گشت و استپانوف در تبریز تشریف حضور نایب السلطنه یافته از آنجا بطهران آمد و حسب

فرمان در خانه صدر اعظم فرود شد و مکتوب و هدایای او را برسانید و مکنون خاطر را درگاه مصالحه ...

داشت امنای دولت ایران در پاسخ گفتند ما را از مداهنه و مصالحه با دولت روسیه کراهتی نیست بشرط

آنکه از تصرف در اراضی ایران اگرچه بمقدار نقش قدمی باشد دست باز دارند و چون سخنان استپانوف را

از در خدیعت دانسته او را وقعی و مکانتی نگذاشتند و استواری کار و ثبات عزم را برحسب امر شهریار حسین خان

قوللر آقاسی برادر حسین خان سردار با اشرف خان دماوندی و گروهی از لشکریان بطرف ایروان شتاب گرفتند

و استپانوف که در ظاهر طریق مسالمت و مصالحت می‌سپرد و نیز بنزدیک کدویچ مراجعت کرد و از آنسوی چنانکه

مرقوم شد چون از جانب حاجی یوسف پاشا فیضی محمود افندی رسالت خویش بگذاشت و سلیمان پاشای کهیا را

رها ساخت و خود آهنگ مراجعت نمود و چون به تبریز آمد نایب السلطنه فتحعلی خان ایشیک آقاسی پسر ... را

... را باتفاق او بنزدیک حاجی یوسف پاشا رسول فرمود و میان دولت علیه ایران و آل عثمان رابطه اتحاد

و مهربانی محکم کرده باز آمد و حاجی یوسف پاشا حکام و پاشایانیکه در حدود اراضی روس بودند فرمان کرد

که با روسیان طریق مخالطت مسدود دارند و غلات و حبوبات را که مایه قوت و معیشت است با ایشان

بمعرض بیع و شری در نیاورند کدویچ ازین معنی پریشان خاطر شده از در کیفر و مکافات ابواب معادات

و مبارات بر روی ایشان باز داشت و نخستین ژنرال سویدوف را با سپاهی رزمجوی بجانب قارص مأمور نمود و محمد

پاشا حاکم قارص اگرچه با مردم خود بعزم مقاتلت بیرون شد اما در نهانی با روسیان مواضعه نهاده ...

بگردانید و در قلعه قارص متحصن گشت یوسف پاشا این معنی را مکشوف داشته سید علی پاشا را با جماعتی مأمور ساخت

و بمردم قارص فرمان کرد که محمد پاشا را با کند و زنجیر نزدیک من فرستید و اگر نه منتظر عذاب و عقاب باشید

محمد پاشا چون این مدهشت عظیم بترسید و از کرده پشیمان گشت و جنگ روسیان را میان ... ببست و باتفاق

سید علی پاشا با شجاعت رزمی مردانه داده ایشان را از حوالی قارص هزیمت داده تا مسافتی بعید باز پس شدند و در بعضی
از قرای آن اراضی جای کرد و از سوی نایب السلطنه روز دوم شهر ربیع الثانی با لشکر جرار و توپ و زنبوره و شتربار
از تبریز بیرون شد و در ظاهر شهر لشکرگاه کرده تا اگر واجب افتد سواره و پیاده از بهر جنگ آماده باشد در این وقت از حاجی
یوسف پاشا و حسین خان قاجار سردار ایروان مژده غلبه رومیان بر روسیان برسید بدین شرح که بادیوف پیر کدوویچ
با چهار هزار تن بر سر قلعه آخرکلک آخسقه برفت و کدوویچ نیز از دنبال او بشتافت سلیم پاشا که والی آخسقه بود سه هزار
تن تفنگچی از جماعت لاز بمدد قلعگیان آخرکلک فرستاد و کدوویچ سه ساعت قبل از سپیده دم فرمان داد تا لشکریان
نردبانها بر دیوار قلعه استوار نهاده یورش بردند و صعود کردند چندانکه سنگ و آتش از قلعه باریدند و ایشان را از نردبانها
بزیر افکندند روسیان باز پس نشدند و دلیری نمودند و همی از پس یکدیگر صعود کردند تا نفری از باره برشدند و از آن سوی
سپاه آل عثمان نیز از پای ننشستند و تا هنگام صبح رزم دادند در پایان کار روسیان شکسته شدند و خویشتن را از باره
بزیر افکندند و راه فرار برگرفتند قلعگیان چون این بدیدند در بگشودند و از دنبال هزیمت شدگان تاختند و بسیار
کس را اسیر کردند و با پانصد و پنجاه نیزه سر و پنج عراده توپ و شش عراده قورخانه باز قلعه شتافتند اما کدوویچ بعد از آن
هزیمت از بهر کیفر عزیمت درست کرد و با لشکر خود از بهر رزم یوسف پاشا باراضی قارص در رفت و از طرف
شوره گل ایروان رهسپار گشت و یوسف پاشا بعد از آن نصرت با کبر و خیلای تمام آهنگ رزم او فرمود

بادیوف
بای موحده
والف و سکون
یای تحتانی و دال
مهمله مضموم و واو
و آخر کلک آخر
بزای فاء و کلک
و با کاف مفتوح
و لام ساکن و
کاف ساکن ایضا

با اینکه مکتوب نایب السلطنه بدو رسید که در رزم کدوویچ آهسته باش تا من نیز در رسم و تو را با سپاه ایران
مدد دهم همانا خود را محتاج ندانست و افواج لشکر را برانگیخت و سید علی پاشا و محمد پاشا را بر مقدمه سپاه بتاخت
و خود بمسافت غلوه سنگ از پس ایشان همی برفت در منزل بایندرلوی شوره گل پاشایان را با
روسیان دیدار شد و بانگ گیرودار بالا گرفت بعد از ستیز و آویز لشکر روم شکسته شد پانصد تن از ایشان
اسیر و پانصد تن عرضه شمشیر گشت یوسف پاشا هزیمت شده بقارص آمد و محمد پاشا را که چند کرت از اسلامبول
فرمان احضار رسیده بود و در امتثال فرمان مماطله و مساهله میداشت روانه اسلامبول فرمود و چند کس را مأمور فرمود
که در عرض راه تا بکیفر آنکه با روسیان در نهان مواضعه نهاده بود سرش را برگرفتند و هم در این سال در عشر اول
ربیع الثانی اهالی شرع اسلامبول و بزرگان قبایل ینکچری با سلطان سلیم که این هنگام صاحب تاج و تخت بود دل
دیگرگون کردند و گفتند این نظام جدید که شعار مردم یوروپاست در اسلامبول آشکار کردن کار اسلام را شکستن و
طریق عیسویان گرفتن است پس یکباره بشوریدند و او را گرفته از تخت سلطنت بزیر آوردند و سلطان مصطفی پسر
سلطان عبد الحمید خان را سلطنت سلام دادند و حاجی ابراهیم خان نظامی را که قوام این نظام بدو بود جمعی از
بزرگان دربار عرضه هلاک و دمار ساختند چنانچه در جای خود در ذیل قصه قیاصره بشرح این اجمال خواهیم
پرداخت مع القصه این اخبار را نایب السلطنه در عریضه نگار داده در انجمن سلطانیه معروض درگاه شهریار داشت
و هم از طرف خراسان مژده غلبه لشکر اسلام بر افغانان و صوفی اسلام میرسید همانا قلعه غوریان و آن اراضی
که در هشت فرسنگی هرات است از این پیش بدست حسین خان قاجار مفتوح شد و شاهزاده محمد ولی میرزا که
والی خراسان بود آن اراضی را با اسحق خان قرائی که ملازم رکاب بود بگذاشت و اسحق خان برادرزاده خود یوسف علیخان را

ینکچری [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بحکومت آنجا بازگشت مدتی دراز برنیامد که یوسفعلی خان طریق نفاق گرفت و با حاجی فیروز الدین میرزای افغان که حکمرانی هرات داشت در نهانی اتفاق نمود و او را بر تسخیر خراسان بطمع داد در اینوقت یکتن از صوفیهٔ جدیدهٔ بخارا که صوفی اسلام نام داشت و سه سال از بیم بیکجان اوزبک در نواحی کرخ روزگار میگذاشت آوازهٔ کشف و کرامت بلند کرد و گروهی انبوه بارادت و ملازمت آورد و حاجی فیروز نیز شیفتهٔ شمایل او گشت و از در عقیدت دست ارادت بدو داد و چنان دانست که از توجه خاطر او بر بادی و حاضر چیره خواهد شد و بر چار بالش ملک تکیه خواهد زد پس تجهیز لشکر کرده پنجاه هزار تن از قبایل هرات و قندهار و فراه و اندخود و ماروچاق و قندز و ختلان و چنار تکش و میمنه و فاریاب و بادغیسات و اویماقات جمشیدی و تایمنی و فیروزکوهی و تکودری انجمن کرد و صوفی اسلام را در هودجی زرین جای داده در میان لشکر باز داشت و بشمار ایام سال سیصد و شصت و شش تن از ابطال را در گرد هودج نگاهبان گذاشت و شش فرسنگ از هرات بیرون تاخته در قلعهٔ شکیبان فرود شد و از اینسوی محمد خان قاجار نایب خراسان برحسب فرمان پادشاه و اجازت شاهزاده محمد ولی میرزا با سپاه خون آشام تا قلعهٔ شاه ده بتاختند و میان فئتین زیاده از فرسنگی نماند روز دیگر که پنجشنبه بیست و دوم شهر ربیع الثانی بود محمد خان خوانین خراسان را برداشته با لشکر کرد و عرب و مردم هزاره و تیموری از قریهٔ شاه ده بیرون شد و از آنسوی حاجی فیروز و صوفی اسلام نیز بمیدان جنگ نزدیک کردند و از هر دو جانب صفها بیاراستند و آلات حرب و ضرب بکار داشتند نخستین از دهان توپ و تفنگ تگرگ مرگ بباریدند و زنبورهای آتشین را دهان بگشادند از پس آن دلیران ایران از آن مجمل و شتابی که در نهاد داشتند توپ و تفنگ را بگذاشتند و با تیغهای آخته بجانب خصم تاختند و همی مرد و مرکب بخاک انداختند و در میان آن گیرودار صوفی اسلام را دیدار کردند و بر گرد او پره زدند و آن سیصد و شصت و شش تن مردم که نگاهبان هودج او بودند دست از جان بشستند و بر اطراف هودج راه ببستند تا آن یکتن که آخر شمار بود عرضهٔ دمار گشت کس بهودج دست نیافت بالجمله صوفی اسلام را با هودج بضرب تیغ آبدار پاره پاره کردند و شش هزار کس از افغانان بخاک افکنده زمین را از خون ایشان لعل گون ساختند و بدل خان نوفلزائی و کدا خان و محمود خان تایمنی و برادر عینک توشخان جمشیدی و مانند ایشان از سرکردگان بزرگان افغان یکصد و سی تن مقتول گشت و سه هزار تن از افغانان اسیر شد و دویست تن از سرهنگان ایشان نیز دستگیر آمدند که سه تن از جمله عبد الغیاث خان نوفلزائی و برخوردار خان اسحق زائی و یکی برادر ملک توشخان جمشیدی بود تمامت بضاعت آنجماعت از تلید و طریف و سیاه و سفید و توپخانه و قورخانه غنیمت سپاه شد و محمد خان از دنبال هزیمت شدگان تا دروازهٔ هرات بتاخت و در ظاهر آن بلده لشکرگاه کرد و از برای فتح قلعه استوار بنشست حاجی فیروز چون کار بدینگونه دید از در ضراعت بیرون شده خراج دو ساله هرات را مهیا ساخته نزدیک محمد خان انفاذ داشت و یوسف علی خان قرائی را که علت این غایله و سبب این فتنه بود دست بگردن بسته بیرون فرستاد و اسیران افغان را بهائی گران زر بداد و بگرفت لاجرم محمد خان شاد خاطر در عشر اول جمادی الاولی در مشهد مقدس بحضرت نواب محمد ولی میرزا پیوست و مژدهٔ این فتح در نیمهٔ جمادی الآخره با پانصد نیزه سر و خراج دو ساله هرات و بعضی اشیاء نفیسه که حاجی فیروز برسم پیشکش انفاذ داشته بود

جلد اوّل تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

آمدن ایلچی فرانسه از نزد ناپلیون بایران

بدین سعادت از لشکرگاه حضور شهریار بگذشت آنگاه شاهنشاه ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روز دوشنبه ۷ هفتم رجب وارد طهران گشت و از آن سوی نایب السلطنه از چمن اشکنبر کوچ داده در هجدهم شهر رجب به تبریز آمد و در حدود مملکت هر جای از بهر حراست سپاهی در خور بازداشت و در هشتم شهر رمضان میرزا رضای قزوینی که سفیر مملکت فرانسه بود چنانکه مذکور گشت از نزد ناپلیون مراجعت کرد و جنرال غاردان که حکمران دوازده هزار تن لشکر بود نیز بحکم ایمپراطور فرانسه با بیست و چهار تن از مردم مجرّب و هنروران آن اراضی باتفاق او برسید نخستین جنرال غاردان بحضرت نایب السلطنه آمد و نامهٔ که نیز از بهر او داشت بداد و مورد اشفاق گشت آنگاه نایب السلطنه فتحعلی خان نوری قوریساول باشی را بمهمانداری او گماشته ایشان را روانه دربار شهریار داشت روز دوازدهم شهر رمضان در دار الخلافه طهران جنرال غاردان بتقبیل درگاه شهریار راه یافت و مکتوب ناپلیون را برسانید و اشیائیکه بارمغان آورده بود پیش داشت و در تشیید مبانی اتّحاد پیمانی که نهاده بود و صورت عهد نامه را بعرض برسانید خلاصه آن بدین شرح که ناپلیون بر خویشتن نهاده است که روسیان را خواه از در مصالحت و مداهنت خواه بطریق منابذت و مبارزت از اراضی گرجستان و دیگر حدودی که بتحت فرمان آورده اند بیرون کند و قبل از فیصل این امر هرگز با روسیان ساز موالات و مصافات طراز نکند و شاهنشاه ایران را چندانکه آلات جنگ در بایست افتد از انفاذ مضایقت نفرماید و در ازای آن سلطان ایران از مهربانی و معاونت با جماعت انگریز پرهیز فرماید و آنگاه که کار روسیان بکجره شود و ناپلیون سپاهی بتسخیر هندوستان مأمور دارد عبور ایشان را از خاک ایران مضایقت نرود مع القصه بعد از آنکه جنرال غاردان رسالت خویش بگذاشت و خبر عهدنامه بپای برد شهریار نامدار فتحعلی شاه پذیرائی آن پیمان گشت و جنرال غاردان را نوازش و نواخت فرمود و او را بلقب خانی مخاطب ساخت و عسکرخان افشار ارومی را که یکتن از سرکردگان سپاه بود با جواب مکتوب و بعضی اشیاء نفیسه برسم ارمغان بدرگاه ناپلیون رسول فرمود و هم در این وقت چون سلطان مصطفی خان چنانکه مذکور شد بتخت سلطنت روم جای داشت از درگاه شاهنشاه ایران مکتوبی بتهنیت جلوس او نگار داد و آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوئی حامل نامه و سفیر حضرت او گشت از پس او زیارت حضرت معصومه بنت موسی بن جعفر علیه السلام را شهریار دین پرست بتقدیم عزم داده سفر دار الامان قم فرمود و از آنجا بتماشای دار المؤمنین کاشان کوچ داده پس از روزی چند مراجعت بطهران فرمود اما از آن سوی در نیمهٔ جمادی الآخره دو تن از غلامان گرجی علی پاشای والی بغداد را مقتول ساختند بزرگان بغداد بنزدیک سلیمان پاشای کهیا انجمن شده او را بحکومت بغداد برداشتند و او نخستین کس فرستاده قاتلان علی پاشا را که فرار کرده بودند بدست آورده عرضهٔ هلاک و دمار داشت و احمد چلبی را با پیشکشی شایسته روانه دربار شهریار نمود و در استقرار حکومت خویش خواستار حکم مجدّد شد شهریار ایران منشور حکومت او را با تشریفی لایق بدو فرستاد و از آن سوی امنای دولت عثمانی مثال وزارت بغداد را بیوسف پاشای سرعسکر ارزن الروم فرستادند چون خبر بدیشان رسید که شاهنشاه ایران سلیمان پاشا را در بغداد نصب فرمود لاجرم طریق موافقت بهمرا سلیمان پاشا را بحکومت بغداد بگذاشتند و یوسف پاشا فرمان کردند که عثمان پاشا را در جابهٔ خو

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ارزن الروم بکار ردو وجود طریق اسلامبول بسپاردو هم دراین سال بآموزگاری فرستادگان ناپلیون چنانکه مذکور شد
رممالک ایران سپاهیان را نظمی جدید برای جدال نهادند وحکم دادند که بایدهمه لشکر بقانون مردم فرنگ پیاده
آهنگ جنگ کنند وبیشتر درکار حرب توپ وتفنگ بکار برند نخستین درآذربایجان نایب السلطنه عباس میرزا
بدین طلب رنج وتعب فراوان برد وبه نیروی بازوی سلطنت وحسن تدبیر میرزا بزرک قائم مقام این مقصود
بروفق مرام آورد وهم پسران پادشاه درهر دیگر بلدان وامصار وولات وحکام کار بدینگونه کردند نظام
آذربایجان را سرباز خواندند ونظام عراق ومازندران را جانباز لقب دادند ویوسف خان گرجی
که ازعهد صبی وایام کودکی درحجر تربیت شهریار پرورش یافته ونیک وبد روزگار را با آموزگاری پادشاه دانسته
بود سپه سالار سپاه گشت وبلقب سپهداری بلند آوازه شد وفرمانگذاری عراق از اراضی فراهان وگرازن
وکمره وسربند وفس وبرچلو وشراه وتفرش وآشتیان بدو تفویض گشت ودوازده هزار تن پیاده نظام
ازاین اراضی اختیار نموده قانون جنگ با تفنگ وتوپ برقانون اهالی یوروپ بدیشان آموخت وهم در
دراینسال سفرای سند بحضرت شهریار رسیدند هانا مملکت سند که شصت فرسنگ طول وبیست فرسنگ عرض
دارد برشکل مثلثی باشد ازسوی مغرب بدریای هند پیوندد وازسوی جنوب باراضی هند وکج وبوج منتهی شود
وجانب شمالش بیابان مکران است حکام وفرمانگذاران این مملکت شیعی مذهب اند وسکنه آن سنی وشیعی
وبیشتر هنود اند چون نوبت ایالت آن مملکت بمیر غلام شاه که نسبت باخاندان آل عباس داشت
رسید از طایفه دالپور بلوچ چهار برادر که از امرای درگاه بودند مکانتی تمام داشتند پیوسته بحفظ وحراست شهر
حیدرآباد که دار الاماره سند است وحکومت دیگر بلدان وامصار مشغول بودند واین برادران نخستین میر فتحعلی
ودوم میر غلامعلی وسیم میر کرمعلی وچهارم میر ثابت علی نام داشت وچون ایشان را حشمتی تمام دران اراضی
بود میر غلام شاه بدان سر شد که با ایشان پیوندی کند تا بپاس خویشاوندی هرگز بر طریق خلاف نروند
پس از آن جماعت دوشیزه را برسم زناشوئی طلب فرمود وانجماعت را هرگز با غیر قبیله خود قانون مواصلت
ومصاهرت نبود اینکار را عاری دانسته پذیرفتار نشدند میر غلام شاه بقوت سلطنت واعطای سیم وزر
آن دختر را نکاح کرد ایشان ازین کردار خسته خاطر شدند وبدو نامه کردند که ما را درمیان قبایل سند ازمکانت
قدر انداختی وشرمسار ساختی میر غلام شاه درجواب ایشان منشوری کرده خاتم برنهاد که من از هر قبیله جمله
بشرط مصاحبت ومزاوجت ببرای خویش خواهم آورد وتا کسی را با شما زبان شناعت گشاده نباشد ایشان
آن منشور را درتمام قبایل مشهود ومشهور داشتند ومردم را براو بشورانیدند وباجماعتی انبوه یکدل ویکجهت
براو تاختند واورا مقتول ساختند آنگاه جسدش را دربیرون حیدرآباد بخاک سپردند وبرسر قبرش قبه
کردند ازپس او برادران چهارگانه بشراکت برمسند ایالت جای کردند وسجلی نگاشتند که بی مشاورت یکدیگر
کاری بتقدیم نرود واگر یکتن از ایشان ازطریق مؤالفت بگردد آن سه دیگر باتفاق مخالفت او کنند واز
مسند حکومتش دفع دهند بالجمله روزی چند بدینگونه کار کردند تا میر فتحعلی که برادر بزرگتر بود ازجهان رخت
بیرون برد بموجب وراثت سهم اورا باپسرش گذاشتند ومملکت سند را همچنان درایالت ارکان اربعه بودند

رسیدن سفرای سند بایران

این هنگام از پس آنکه محمود میرزا ولد تیمور شاه افغان که پناهندهٔ دولت ایران بود چنانکه مرقوم افتاد تسخیر مملکت سند را تصمیم عزم داد تا کارداران دولت انگلیس چنانکه در هند دست یافته اند بطلب سند نیز برخیزند و از این هر دو محکمتر آنکه شاهنشاه ایران بتسخیر سند فرمان دهد چنانکه در عهد نامهٔ کیخسرو و سنجاب و سند در شمار اقطاع ایران بود و نادر پادشاه افشار نیز بعد از تسخیر هندوستان کار بدینگونه نهاد و اقتفا بکیخسرو فرمود اینگونه پیش بینی و دور اندیشی خاطر ایشان را آشفته کرد پس مجلسی شوری راست کردند و بعاقبت سخن بر آن نهادند که فروتنی و خضوع در خدمت شاهنشاه ایران عیبی و عاری نباشد از درگاه او که معقلی منیع است پناه جوئیم و بر کار خویش پادشاه باشیم لاجرم میرزا محمد علی و میرزا اسمعیل را که از اعیان سند بودند برسالت ایران اختیار کردند و عریضه از در اطاعت و انقیاد نگار داده با پیشکشی لایق روانه ساختند و ایشان کشتی بدریا رانده از بندر عباس سر بدر کردند و در عشر آخر شهر ذیقعده وارد دار الخلافه طهران شده مکتوب و مرسول خود را از پیشگاه حضور پادشاه بگذرانیدند پس از یکماه فتحعلی خان غلام پیشخدمت خاصه را باتفاق ایشان سفیر سند شد و یک قبضه شمشیر مرصع از بهر غلامعلی خان که برادر مهتر بود و سه جامهٔ گرانبها بخلعت آن سه تن دیگر برحسب فرمان حمل داده بدیشان برد تا در مملکت سند قوی دل و قوی دست گشتند و در شمار متوسلان و پناهندگان دولت ایران آمدند

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و سه هجری و طلب مصالحه سردار روس میان دولتین

شش ساعت و هشت دقیقه از شب پنجشنبه بیستم محرم الحرام گذشته در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و سه هجری آفتاب از حوت بحمل شد و شهریار ایران فتحعلی شاه جشن نوروزی بپای برد این هنگام فرستاده گدوویچ سردار روس بطلب مصالحه و مداهنه بحضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه آمد و جنرال غاردان خان سفیر دولت فرانسه نیز مکتوبی داشت بدین شرح که چون میان دولت روس و فرانسه کار بر مهر و حفاوت میرود بر تست که قواعد محبت و اتحاد در میان دولت ایران و روس استوار داری غاردان خان سخنان او را بنیکوتر بیانی معروض درگاه داشت پادشاه فرمود که گدوویچ در این سخن حیلتی کرده و بدان سر است که کارداران ایران را خواب خرگوش دهد و مغافصة فتنه انگیزد غاردان خان بر صدق سخن او برهانی چند اقتراح کرده و بر ابرام و الحاح بیفزود تا از شهریار نامه اجازت بر ترک مناجزت گرفته گدوویچ را آگهی بفرستاد و او شاد خاطر شده در حضرت نایب السلطنه مکتوبی بترک معادات و اظهار مصافات نگار داد و بی توانی آغاز حیلت سازی کرد و از تفلیس بدست آویز توقف در پنبک خیمه بیرون زد نایب السلطنه مکنون ضمیر او را مکشوف داشته میرزا بزرگ قائم مقام را روانه دربار شهریار داشت تا صورت حال را باز نماید و از میمنت شهریار تاجدار روز پنجشنبه دهم ربیع الثانی از دار الخلافه بیرون شده در چمن سلطانیه لشکرگاه کرد و قائم مقام در آنجا بدرگاه پیوست و اندیشه گدوویچ را معروض داشت شهریار فرمان کرد که لشکرها ساختهٔ جنگ شوند و دفع او را آهنگ کنند غاردان خان چون این بدانست در حضرت پادشاه حاضر شد و معروض داشت که روزی چند بر گذرد که از دار الملک فرانسه فرستاده در رسد و از در مهر و حفاوت حدود ایران را از لشکر روس پرداخته کند و چند آنکه کار بمصالحت توان کرد زحمت مقاتلت و مبارزت بر خویشتن نباید نهاد و بی شک گدوویچ را در این جنبش

اقتراح بمعنی سخن گفتن

مصافات خالص کردن محبت را با یکدیگر

پنبک بفتح بای عجمی و سکون نون و بای موحده مفتوح و کاف ساکن از توابع تفلیس است

مقصود وی جز آرامش و درنگ نیست و سجلی نگاشته خاتم بر نهاد که اگر از لشکر روس در حدود ایران مسابقتی در مکافحت رود و عصیان بروی باشد و هم خواستار شد تا امنای دولت ایران نیز پیمانی نهادند و سجلی نگاشتند که اگر از سپاه نایب السلطنه سبقتی در جنگ روسیان افتد میرزا بزرگ قایم مقام که دبیر دولت و وزیر حضرت اوست ماخوذ عتاب و عقاب پادشاه گردد و سخن بر این نهادند و از جنبش لشکر دست باز داشتند آنگاه قایم مقام فوجی را از مردم آذربایجان که نظام جدید آموخته بودند در نظر شهریار عرض داد و مورد تحسین گشت و رخصت انصراف حاصل کرده در بلدهٔ خوی برکاب نایب السلطنه پیوست در اینوقت فرستادهٔ گدویچ نزدیک غاردان خان آمد و پیام آورد که چون میان دولت فرانسه و روسی قواعد محبت و مودت استوار است مرا دل همی خواست که بر حسب آرزوی تو با ایران کار بمصالحت کنم اما چه توان کرد که امپراطور مرا منشوری کرده که بی مماطله قلعهٔ ایروان را مفتوح سازم و از پذیره حکم ناچارم اگر ترا در اینکار چاره بدست است از پای منشین که من نیز شاد خاطر خواهم بود غاردان از نقض عهد گدویچ سخت غمنده و موسی لامارا نایب خود را نزدیک او مامور نمود و بعضی کلمات حکمت آموز پیام فرمود و موسی لامارا در راه مریض گشت و وصول او بمقصود بتاخیر افتاد و از آنسوی گدویچ عهد را از پس پشت انداخته با لشکری ساخته روی بایروان نهاد و نیازاول پتاسین را با سپاهی انبوه از طریق قراباغ بسوی نخچوان فرستاد چون این خبر در حضرت نایب السلطنه مکشوف شد نخستین صورت حال را بدست سرعی سبک سیر معروض درگاه پادشاه داشت و لشکری را که حاضر حضرت بودند نیمی را از جزایرچی تبریزی و غلامان تفنگچی و سرباز مراغه و جماعتی از توپچیان بمدد حسن خان قاجار برادر حسین خان فرستاد تا با تفنگچی استرابادی و دماوندی و کرمانی و غلامان خراسانی که متوقف ایروان بودند همدست شده در حفظ و حراست آن مملکت استوار باشند و نیمهٔ دیگر را از سربازان تبریز و خوی و تفنگچیان مقصودلو و چپاشکی و خاندوزی محکوم فرمان فتحعلی خان نوری قوربساول ساخته بطرف نخچوان فرستاد و خود در خوی نشست و از آنسوی چون شاهنشاه ایران این کین و کینه از گدویچ بدانست فرمان داد تا فرج الله خان افشار که مامور باراضی شهرزور بود با سپاهی که همراه داشت راه آذربایجان گرفته در بلدهٔ خوی بلشکرگاه نایب السلطنه پیوسته شود و امان الله خان پسر فرج الله خان که حکومت خمسه داشت نیز با دو هزار سوار با او متفق شد و از دنبال ایشان اسمعیل خان قاجار نیز با لشکری جرار ره سپار گشت اما از آن جانب چون حسین خان سردار ایروان ورود گدویچ را در اراضی ایروان معلوم کرد با لشکری که حاضر داشت برنشست و بتاخت و در سرحد ایروان گدویچ را دریافت و جنگ در انداخت چون روسیان دهان توپهای آتشین را گشاده دادند قبیلهٔ کرد ایروانی بی آنکه یکتن مطروح یا مجروح گردد راه فرار برگرفتند و بمیان ایل والوس خود شتافته بی توانی اهل و مال خود را برداشته و از آب ارس عبور دادند و بسوی آب نشین جستند حسین خان سردار با قلیل جماعتی که ملازم خدمتش بود رزمی مردانه داد و سودی در کشش و کوشش خود نیافت ناچار بلشکرگاه خود باز شتافت نایب السلطنه چون این بشنید فرج الله خان را از راه چورس و امان الله خان را از طریق نخچوان بمدد او فرستاد و احمد خان مقدم را بحفظ حدود نخچوان امر فرمود و امیر خان قاجار را با گروهی

نقض عهد

 بجهد و جد معان و تیشلماقهای قراجه داغ باز داشت و خود نیز با سرباز فراهان و گرازی در محال چورس توقف فرموده بود از آن سوی بعد از شکست یافتن گردان ایروانی کدویچ در فتح ایروان یکدل شده سامد ریچ پارت نیکچن را با سپاهی انبوه در تقدیم این مهم مأمور داشت حسین خان سردار چون این بدانست با اینکه لشکری لایق این جنگ نداشت آهنگ او کرده و در ضمیر گرفت که بعد از تلاقی فریقین نخست گریز کند و حمله افکند پس عطف عنان فرماید تا روسیان او را هزیمت شده دانند و سواران ایشان اسب از قفای او برجهانند و از پیاده لشکر خود دور مانند آنگاه عنان بگردانند و یکتن از ایشان را زنده نگذارد و این تدبیر با تقدیر راست نیامد چون هر دو سپاه درهم افتادند غبار رزمگاه چندان بالا گرفت که روز تاریک شد و دوست از دشمن پدید نگشت حسین خان از میان آن غبار کناری گرفت و کار بر بصیرت کند لشکریان چون سردار را در میان ندیدند هراسناک شده پشت با جنگ داده راه فرار گرفتند حسین خان با معدودی که ملتزم رکاب داشت از غایت غیرت چند کرت حمله افکند و جمعی را نابود ساخت و هم در پایان کار ناچار باز لشکرگاه شد نایب السلطنه چون این بشنید از نهادن لشکریان در کار و فرار ایشان در گیرودار خشمناک شده چند تن را با تیغ بگذرانید و هم در آن روز فتح الله خان و امان الله خان با لشکر خود برسیدند و با حسین خان پیوسته شدند و دیگر باره اعداد جنگ روسیان کردند و در این وقت در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که لشکر ایران در جنگ جماعت روس آهنگ نخجوان داشتند بیمناک شده تهاونی ورزیده اند و نیز نظر علیخان و فتح الله خان حاکم اردبیل از نجفقلی خان کروس که حاکم قلعه اردبیل بود بدگمان شده با ایل و الوس خود فرار کرده و حسینقلی خان باکوبه را که قاتل ایشپخدر بود دستگیر ساخته بطرف لنکران تاخت و مصطفی خان طالش که حاکم آن اراضی است در خاطر دارد که روسیان را راه دهد و از بیم برهد نایب السلطنه از اصغای این کلمات برآشفت و از منزل چورس کوچ داده بکنار رود ارس آمد و در نیم فرسنگی شهر نخجوان لشکرگاه کرد و حسین خان سردار ایروان را حکم فرستاد تا صادق خان عزالدینلوی قاجار را با افواج افشار ارومی در شرور گذاشته باتفاق فتح الله خان و امان الله خان با سپاهی ساخته حاضر حضرت شد و این هنگام روسیان ترتیب تقریه قراباباهی نخجوان درآمدند و در زمینی منیع و مرتفع جای کردند که امکان یورش بدان مکان ممتنع بود ولی در پی لشکر روس مدد ایشان در میرسید اگرچه در این وقت سودی در مبارزت ملحوظ نبود نایب السلطنه کمر داشت که بمبارزت و منازعت طریق مراجعت گیرد لاجرم ساخته جنگ شد و فرمان داد تا حسین خان سردار و امان الله خان افشار و افواج محمد خان زنگنه و محمد بیک قاجار افشار که سرهنگ سرباز بود بر میمنه شدند و علی خان قاجار با گروه حاتم خان بیک دنبلی و نبی خان گرازی بر میسره درآمدند و جنگ پیوسته شد و سربازان تبریزی جلادت کرده بر آن تلی که جای روسیان بود صعود کردند و خاک رزمگاه را با خون بیامیختند و یکتنه ایشان را از زبر جبل فرو ریختند. در این هنگام لشکر عظیم بمدد روسیان رسید و از پس سواران ایران چهره غبار جنگ جهان را تیره گون ساخت و نعره دار و گیر بالا گرفت سواران را توان جنگ و نیروی درنگ نماند یکباره روی برتافته بر طریق فرار شتافتند پیادگان اسلام در میان دو لشکر بیجا همه افتادند

مقاتله روسیان و ایرانیان

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

محمد بیک سرهنگ سرباز نیز زخمی شد پس سربازان بازپس شدن گرفتند و گریزی باستیزه‌آویزهی کرده خویشتن را
بقلب لشکر رسانیدند و روسیان نیز رزمجویان قریب بقلبگاه آمدند نایب السلطنه باسواران صف خویش از
جای جنبش کرده حمله افکند و یکصد و پنجاه سر از آنجماعت بگرفت وایشان را بازپس برد و در آن رزمگاه هزار
تن از طرفین مقتول گشت و هنگام مراجعت سه عراده توپ از لشکر اسلام بجای ماند نایب السلطنه توپچیان را
ماخوذ معاقب داشت و از بیم آنکه مبادا قلعه ایروان را آسیبی رسد در زمان آب ارس را عبره کرده در منزل
قپان باسان لشکرگاه کرد و علیخان قاجار و ابراهیم خان یوزباشی را با فوجی بدفع روسیه نخجوان مامور
فرمود علیخان معافصه برایشان تاختن برد و چندتن از روسیانرا در بردن سنگر یافته سر بر گرفت و
روسیان هراسناک شده از آنجا کوچ دادند و بشهر مخروبه نخجوان را لشکرگاه کردند پس علیخان با غنیمت
فراوان بازشتافت اینوقت موسی لاتزار که از جانب جنرال غارداان نزدیک کدوویچ برای انجام کار مصالحه
میرفت و در راه مریض شد با ضعف حال و نقاهت بحضرت نایب السلطنه رسید و الحاح فراوان نمود که از
جنگ روسیان دست بازدارید تا من پیغام غاردان از ابرسانم و پاسخ بستانم نایب السلطنه بالحاح ملتمس او
از منزل قپان باسان بازپس شده در قریه چورس نشیمن کرد و موسی لاتزار نزد کدوویچ رفته پیغام خویش را بگذاشت
جوابی بر وفق آرزو نیافت آنگاه بمردم قلعه ایروان پیغام کرد که کدوویچ از فتح این قلعه ناچار است و سخنه قلعه در
عرض هلاکند صواب آنست که قلعه را بگذارید و بگذرید و کدوویچ نیز نامه مشحون به نیکونه کلمات بحسن خان فرستاد
و جوابی ناهموار بشنید و در تسخیر قلعه یکدل گشت و از طرف دیگر سمادزویچ با فوجی معافصه بنواحی باکو تاخت
و مواشی بسیار منهوب ساخت بالجمله نایب السلطنه حسین خان سردار و فرج الله خان افشار و صادقخان
قاجار و امان الله خان افشار را باگروهی بمدد قلعه گیان مامور فرمود ایشان چون لختی قطع مسافت کردند سحابی
متراکم با دید آمد و چندان برف ببارید که مجال عبور بر پیاده و سواره محال نمود ناچار بازشتافتند کدوویچ چون
این بشنید یکباره با دل قوی تسخیر قلعه را تصمیم عزم داد و با تمامت لشکر از چار سوی قلعه درآمد و توپهای باره کوب را دهان
بازداده تا نیمه شب بانگ رعد و شرار برق توپ پرده اکر میدرید بضرب گلوله سه ذرع از دیوار باره را پست کردند در راه
بر شدن بقلعه را بر سالدات سهل نمودند آنگاه در شب نهم شوال نزدیک بسپیده دم از چار طرف حکم یورش داد
و سالدات روسی نردبانها بر کتف کشیده از خندق بگذشتند و بر دیوار قلعه نصب کردند قلعه گیان چون این
بدیدند مانند شیران نخجیر دیده مشعلها و چراغدانها را افشاندند و لب از سخن ببستند و از پس دیوار خاموش شده
کمین نهادند چون روسیان آهنگ صعود کردند برخی در نیمه نردبانها و بعضی بر فراز باره رسیدند حسن
خان با آنکه نقیه و مریض بود از فرط جلادت بکار درآمد و فرمان داد تا یکبار دلیران ایران مشعلها بفروختند
و تیغها بیاهیختند و دهان تفنگها را بسوی خصم بگشادند اشرف خان دماوندی و میرزا علی نقیخان استرآبادی
و کلبعلی خان قاجار و غلامان خراسانی و دیگر لشکریان بجنگ درآمدند با کمک توپ و تفنگ و های و هوی
مردان جنگ تذکره روز محشر همی گشت مع القصه سه هزار تن از لشکر روس مقتول گشت و دو هزار تن
زخم منکر یافت و بسیار کس از سرکردگان بزرگ روس مانند بولکونیک و مایور و قپتیان و افی سر

جان برسر اینکار نهادند تحقیق آنکه درچنین جنگ شگرف سه تن از مسلمانان مطروح وشش تن مجروح گشتند
واز این نه تن بیزیادت کس را آسیب نرسید بالجمله روسیان بلشکر خویش گریختند وکدویچ سخت شرمنده گشت
واز طرف دیگر اسمعیل خان قاجار از درگاه شهریار با فوجی دریاموج وآلات حرب وضرب وحملهای درم
ودینار بدرگاه ولیعهد پیوست ونایب السلطنه درزمان اعداد سپاه کرده باسواران افشار وخمسه وچاردولی
ومقدم وپیادگان طایری وسرباز از چورس حرکت کرده بطرف نخجوان رهسپار گشت وحسین خان سردار و
اسمعیل خان قاجار را باجماعتی مأمور بایروان داشت وعلیخان قاجار وامان الله خان افشار را بر مقدمه روان کرد
چون خبر جنبش نایب السلطنه گوشزد کدویچ شد از برای او قوت درنگ نماند شب دوشنبه بیست ودوم شوال
از لشکرهای خود بیرون شده طریق فرار برداشتند اسمعیل خان قاجار از دنبال بشجاعت شتافت وایشان را
درمیانه راه دریافته جمعی را بکشت وگروهی را اسیر گرفت چنان کار بر روسیان تنگ شد وایشان را دهشت بگرفت
که جماعتی باختیار خویش از لشکرگاه خود فرار کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند وپناه جستند بالجمله عراده وآلات
فراوان از لشکر کدویچ غنیمت گرفتند وکدویچ تا اراضی گرجستان چنان بزحمت طی مسافت کرد که یکتن از زخمداران
سپاهش جان بسلامت نبرد وفراوان از لشکریانش را سورت سرما دست وپای از کار بینداخت وبسیار کس
درشعب جبال وپست وبلند اتلال درمیان برف سپری شد واز آنسوی ینارال نبلسین چون خواست از
میانه بیرون شود اسمعیل خان وفتحعلی خان نوری که قراول سپاه بودند درچهار فرسنگی نخجوان اورا دریافتند
وجنگ درپیوستند از نعره مردان وحمله گردان دلها آشفته شد واز آتش تفنگ ودخان توپ سرها پرآشوب
گشت جمعی از روسیان در آن گیرودار گرفتار شدند وگروهی عرضه هلاک ودمار گشتند چون آفتاب بگشت وجهان
تاریک شد هردو لشکر دست از جنگ باز داشتند ودرکمین وکید یکدیگر درلشکر خویش جای گرفتند نیم شب نبلسین
مردم خودرا برداشته راه فرار برگرفت وتا قریه قرابابای بتاخت صبحگاه نایب السلطنه بر اثر او برفت وچون
نبلسین نظاره سپاه اسلام کرد ودانست که دیگر نیروی آن ندارد که با حمل گران از آن مهلکه برکران شود عراده
وباروط واموال واثقال وآذوقه وعلف چندانکه درلشکرگاه داشت بر زبر هم نهاده آتش درزد ولشکر خودرا
برداشته راه قراباغ وکتل سیسیان پیش داشت نایب السلطنه کریمخان کنگرلو را با جماعتی از قفایش بتاخت
ومردم طایر وفوجی از سرباز را حکم داد تا گرد از بیراهه سر راه ایشان گیرند وخود از دنبال رهسپار گشت سختی سنگ
وصعوبت کتل وتنگی طریق مانع از مسابقت بود وروسیان درمیان کتل فرود گشته متحصن گشتند وهمچنان
نیمشب مسارعت کردند نایب السلطنه درمنزل قرابابای نزول کرد وروز دیگر احمد خان مقدم را از طرف
یمین مأمور ساخت وخود از راه سلوارتی درحرکت آمد واین هنگام چنان میغ بخفید وصرصر بوزید که چشم کس
یمین وشمال خودرا دیدار نمیتوانست کرد با اینهمه بشتافتند وروسیان را دریافتند وجنگ درانداختند وجمعی را
مقتول ساختند بسیار کس اسیر شد وگروهی خویشتن برکاب آمدند وپناهنده شدند چندی گریختند وماندند
از هول وهیبت ودر چنان سورت سرما وشدت برف خویشتن را از قلل جبال شامخه دربردند پس نایب السلطنه
بقرابابا مراجعت فرمود واز آنجا بنخجوان شده یکدو روز آن اراضی را بنظم کرده راه تبریز برگرفت وصورت

قرابابای بفتح قاف وبای ابجد والف
سیسیان بکسر سین [illegible] بکسره [illegible] تحتانی ونون
لغات [illegible]

رح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

مال خود را درحضرت شهریار بازنمود تا درازای اینخدمت هریک از قواد سپاه مورد نواخت و نوازش شدند (۹۵۱
و چون علیخان قاجار در میدان کارزار جراحتی عظیم یافته بود رخت بجهان جاوید کشید و نایب السلطنه فرمود تا جسد
او را بنجف اشرف حمل دادند آنگاه از امیرخان قاجار عریضه بحضرت نایب السلطنه رسید که مصطفی خان طالش
رفع وحشت از گریختگان قبایل شاهسیون نموده خواستار است که جرم نظرعلیخان و فرج الله خان شاهسیون
بزلال عفو محو شود نایب السلطنه بشکرانه این ظفر زلات قدم ایشانرا ندیده انگاشت و همچنان آنجماعت را
در عداد لشکریان بازداشت از پس آن مکشوف شد که شیخعلی خان قبه لشکری از قبایل لکزی فراهم کرده وارد
قبه گشت و با روسیه آغاز مقاتلت نهاد و با اینکه بعد از اصغای این خبر افواج روسی که در باکویه بودند از بهر
مدد مردم خود بقبه درآمدند و رزم دادند نصرت شیخعلی خانرا افتاد جمعی را بکشت و چند عراده توپ بگرفت
و نیز آقا ابراهیم شیخ الاسلام خوی که رسول اسلامبول بود تهنیت جلوس قیصر را برسانید و این هنگام مراجعت بتبریز کرد
اما از آنسوی چون منهیان دولت انگلیس معلوم کردند که ناپلیون با شاهنشاه ایران طریق مهر و صداقت گرفته و در
میان ایشان سفرای متواتر مترددند بیم کردند که مبادا عهد ایشان استوار گردد و روزی پیش آید که پادشاه
ایران لشکر ناپلیون را از اراضی خود راه گشاده دارد تا بمملکت هندوستان دست یابند فرمانگذار هندوستان
جنرال ملکم بهادر را سفیر ایران ساخت و امنای دولت را مکتوب کرد که اگر شهریار ایران از دوستی ناپلیون
دست بازدارد و سفیر او را بحضرت خویش باز نگذارد با دولت انگلیس همدست و همداستان خواهد بود و در
هرکار یاوری و دستیاری خواهد دید شهریار ایران اگرچه دانسته بود که پیمان ناپلیون و سفیر او جنرال غاردان
خالی از ثبات و صحت نیست از حشمت سلطنت بعید دانست که قبل از ظهور ایمنی غاردان خانرا از در براند لاجرم ملکم بهادر
قریب بندر بوشهر رحل اقامت انداخت تا این هنگام که بصوابدید وزیر دولت انگریز و صنادید آن مملکت
اتحاد با دولت ایران را واجب شمردند و مردی که سرهرفرد جنس نام داشت و او را بارونت لقب کرده بودند که
در دولت ایشان لقبی ارجمند است بسفارت ایران مأمور داشتند زیرا که کرتی در زمان کریم خان زند مأمور
ایران گشته پشت و روی بعضی امور را نگریسته بود بالجمله سرهرفرد جنس سجلی که از کریمخان زند در پیمان و پیوند
دولتین گرفته بود از بهر تذکره محبت برداشت و مکتوب پادشاه انگریز را که بشاهنشاه ایران فتحعلی شاه
نگاریافته بود بگرفت و بسوی ایران بشتافت بی آنکه فرمانفرمای هندوستانرا دیدار کند به بمبئی آمد
و کشتی در آب رانده از بندر بوشهر سر بدر کرد و در آنجا ساکن شده مکتوبی با منای دولت ایران نگاشت
که اینک من از دولت انگریز وزیر مختارم که طریق سفارت ایران سپرده ام همانا در دفع روسیان از ممالک
ایران از اعداد آلات نفع و ضر و بذل سیم و زر خویشتن داری نخواهم کرد بشرط آنکه امنای دولت ایران
از پس آنکه معاهدات ناپلیون را بی ثبات دیدند و کذب جنرال غاردانرا روشن کردند باب مراودت را
با دولت فرانسه مسدود دارند و غاردانرا مطرود شمارند و اگر نه عنان بازدارم و طریق مراجعت سپارم
بعد از اصغای این خبر شهریار نامور امنای دولت را فرمان کرد تا انجمن شده پی مصلحت مجلس آراستند
نشستند و گفتند و برخاستند بالجمله تقصیر جنرال غاردانرا بدینگونه بیان داد که چون ناپلیون

بالکسندر با ولیعهد دیدار کند و عقد موالات استوار فرماید نخستین از بیرون شدن روسیان از ممالک گرجستان سخن کند بعد از آنکه پادشاه روس را دیدار کرد و از کار ایران و گرجستان هم در بیعت و پیمان شکست دوم آنکه غاردان باز قبل کدویچ خواستار مصالحه آمد و سجل مختوم سپرد و موسی لازار نایب خویش را نزد یک کدویچ از بهر انجام مصالحت متردد ساخت بجای آنکه کدویچ را از اقطاع ایران بیرون کند حفظ و حراسه قلعه ایروان را پیام داد که این قلعه را بکدویچ بگذارید و سر خویش گیرید و اگر نه جان و بال جوسر این کار خواهید کرد سیم آنکه موسیو و یردی که آموزگار نظام جدید بود و موسی لامی که هندسه نیک دانسته امید وار همراهان غاردان بودند در آذربایجان بتعلیم هندسه و رسوم نظام اشتغال داشتند هنگام تاختن کدویچ و اشتغال نوایر حرب دست از تعلیم باز داشتند و گفتند غاردان از طهران ما را حکم فرستاده که دست از خدمت و اعانت اهالی ایران باز داریم از نیروی که میان دولتین روس و فرانس قواعد وداد و اتحاد محکم است و نتوان بهوای موالفت ایرانیان مخالفت روسیان کرد چهارم آنکه عسکرخان افشار ارومی که سفیر فرانسه گشت ناپلیون جانب مهمات او را مهمل گذاشته و روزگاریست که اصلاح امورش را بتسویف وقت معلق داشته غاردان خان چون اصغای اینکلمات کرد و از جوابیکه مقرون بصواب باشد بیچاره ماند گفت سخن شما بر صدق است اگرچه بیرون شدن روسیان از اراضی ایران صورت نبست لاکن از اعداد آلات حرب مضایقت نرود دیگر باره سجلی سپرد که سی هزار قبضه تفنگ و دیگر ادوات که بکار جنگ آید در مدتی اندک تسلیم کارداران نایب السلطنه دارد و اگر این پیمان را نیز کسری و نقصانی با دید آید دیگر طمع دوستی بدولت ایران نه بندد و باز مملکت خویش شود و این هنگام حکم شد که سرهرفرد جنس را اعیان دولت ایران یکچند از زمان در شیراز باز دارند و روزگاری نیز در اصفهانش مهمان پذیر باشند اگر غاردان گفتار با کردار موافق کنند متوقف طهران باشد و اگر نه سرفرد جنس را در آرند و غاردان بار بربندد و سخن بر این نهادند و شهریار تاجدار علی محمد خان حاجیلر استرابادی را که یوزباشی غلامان بود بمیزبانی سرهرفرد جنس روانه شیراز فرمود و شاهزاده حسین علی میرزا فرمانگذار مملکت فارس محمد نبی خان وزیر را با او مامور ساخت تا سرهرفرد جنس را از بندر بوشهر با مکانت تمام بشیراز آوردند و پس از ایامی چند بمیزبانی علی محمد خان حاجی لر تا اصفهان کوچ داد و روزگاری نیز در آنجا توقف کرد و از آنچه غاردان را عهد بود وفا نمود لاجرم بی آنکه ناپلیون او را طلب کند و اجازت مراجعت دهد راه مملکت فرانسه برداشت و موسی ژوانین را در طهران گذاشت امنای دولت ایران گفتند توقف تو در طهران و رسیدن سفیر انگلیس موجب زیانی نباشد چنانکه در پای تخت سلاطین آل عثمان از هر دولتی سفیری و از هر مملکتی شیری اقامت دارد غاردان سخنان ایشان را وقعی نگذاشت و شتاب زده راه تبریز برداشت و در آنجا نیز از تقبیل آستان نایب السلطنه اعراض کرده سفر فرانسه را تصمیم عزم داد و از کارداران نایب السلطنه نیز پذیرفتار توقف نگشت ناچار نایب السلطنه فتحعلی خان نوری را بمهمانداری او مامور فرمود و او از میم پاشایان عثمانی از راه تفلیس روانه فرانسه گشت و موسی لازار را نیز در تفلیس گذاشت بعد از بیرون شدن غاردان پیوسته موسی لازار از ورود لشکر روس بتفلیس و حشمت ایشان بجانب موسی ژوانین مکتوب میکرد

مختوم ختم یعنی مهر است مختوم یعنی مهر شده
موسی لامی با لام و الف بروزن کاغی
تسویف در تاخیر افکندن
سجل نوشته و نشک با مهر

بعث ایلچی فرانسه نزد ناپلیون

دامنی میداشت که من بسفارت ایران و انجام معاهدات ناپلیون مأمور خواهم گشت اما از آنسوی چون غاردان
بپاریس رسید از این روی که ناپلیون او را طلب نفرموده بود و از شهریار ایران نیز رخصت انصراف نداشت
مورد عتاب و عتاب گشت و از مقام خویش نازل افتاد آنگاه ناپلیون عسکرخان را حاضر ساخت و فرمود چون کار
اسپانیا پیش آمد ما را از انجام امر که با پادشاه ایران معاهده نهادیم بازداشت و دیر باشد که کار تو را انجام کرده
اجازت مراجعت دهم و پس از روزی چند عسکرخان را رخصت انصراف فرمود و مکتوبی به شهریار ایران
نگاشت و در آن نامه از حسن سفارت عسکرخان سطری چند باز نمودند و او بدار الخلافه طهران
آمد موسی لازار و موسی ژوانین نیز مراجعت بپاریس کردند اما از آنسوی بعد از بیرون شدن غاردان از قبل
شهریار ایران حکم رفت تا سرهرفرد جنس را از اصفهان بجانب طهران حرکت داده در بیست و هشتم شهر
ذیحجه وارد طهران کردند و نوروز خان قاجار ایشیک آقاسی او را پذیره شده در خانه حاجی محمد حسین خان
امین الدوله فرود آورد و پس از دو روز درپیشگاه شهریار حاضر گشت و نامهٔ پادشاه انگریز را پیش داشت
یکقطعه الماس که بیست و پنجهزار تومان بهای آن بود بعد از فتح نامه ظاهر گشت و دیگر چیزها از اشیاء نفیسه
و تحف گرانبها پیش گذرانید و عهدنامهٔ دولت انگریز را باز نمود مشعر براینکه چندانکه مبارزت روسیه
بدور و دراز بکار آید خودداری نخواهیم کرد بالجمله سرهرفرد جنس مورد اشفاق و الطاف ملکانه شده آسایش
گرفت آنگاه شاهنشاه از بهر تشویق مسلمانان در محاربت و مضاربت با روسیان میرزا بزرگ قایم
مقام وزارت کبری را فرمان کرد تا از علمای اثنی عشریه طلب فتوی کند و او حاجی ملا باقر سلماسی و صدر
الدین محمد تبریزی را برای کشف این مسئله روانهٔ خدمت شیخ جعفر نجفی و آقا سید علی اصفهانی و میرزا
ابوالقاسم جیلانی نمود تا در عتبات عالیات و دارالامان قم خدمت ایشان را دریابند و نیز بعلمای کاشان
و اصفهان مکاتیب کرد بالجمله جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که فحل فضلای ایران بود و شیخ جعفر و آقا سید
علی و میرزا ابوالقاسم و حاجی میرزا محمد حسین سلطان العلما امام جمعه اصفهان و ملا علی اکبر اصفهانی و دیگر
علما و فقهای ممالک محروسه هریک رسالهٔ نگاشتند و خاتم گذاشتند که مجادله و مقاتله با روسیه جهاد فی
سبیل الله است و خرد و بزرگ را واجب افتاده است که برای رواج دین مبین و حفظ ثغور مسلمین خویشتن داری
نکنند و روسیان را از مداخلت در حدود ایران دفع دهند و میرزا بزرگ قائم مقام این مکاتیب را مأخوذ و مرتب کرده
رسالهٔ جهادیه نام نهاد و هم در این سال فتحعلی خان خواجه وند از سفر سند باز آمد و میر ثابت علی که از قبل ولات
سند سفیر ایران بود باتفاق او تقبیل سدهٔ سلطنت کرد و چهار قبضه تفنگ مرصع و یک قبضه سپر پولاد و بعضی اشیاء
دیگر پیش گذرانید و عرایض ولات سند را پیش داشت شهریار تاجدار سرهرفرد جنس را حاضر ساخته فرمود
چون مملکت سند از پیوستگان دولت ایران است کارداران انگریز را از اهانت آن اراضی پرهیز واجب است
و شاهزاده محمد ولی میرزا فرمانگذار مملکت خراسان و شاهزاده حسینعلی میرزا حکمران مملکت فارس فرمان کرد
که اگر افغانان هرات و قندهار و دیگر اراضی روزی در نواحی سند ترکتازی کنند از دفع ایشان دست
باز نگیرند آنگاه میر ثابت علی را شادکام رخصت انصراف داده میرزا مهدی پسر حاجی محمد حسین خان

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

امین الدوله برای ابلاغ اشفاق پادشاه با او همراه شد و هم در این سال در مرز مازندران زلزله حادث شد که از آن
پیش کس نشان نمیداد بسا قریها و مزرعها چنان زبر و زیر و پشت بروی شد که کس ندانست که کجا بوده و کجا شد
یکماه تمام زمین متزلزل بود و جانوران بیابانی از دهشت روی بآبادانی می نهادند

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری مأمور شدن شاهزادگان بحکومت ولایات

در سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری روز سه شنبه چهارم صفر سه دقیقه پیش از آنکه روز برآید آفتاب از
حوت بحمل جای کرد پس از انجام جشن نوروز شهریار تاجدار فتحعلی شاه شاهزاده عبدالله میرزا را حکمرانی مملکت خمسه
گذاشت و میرزا محمد تقی علی آبادی را که از منشیان خاص اختصاص داشت و در نظم و نثر قوی دست بود بوزارت او برگزید
و شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا را بحکومت بروجرد و سیلاخور و چاپلق بازگذاشت و میرزا علی گرایلی را
که از این پیش یکچند پیشکار شاهزاده حسینقلی خان بود فرمان وزارت وی داده شاهزاده شیخعلی میرزا را که شیخ
الملوک لقب داشت و از سوی مادر نسب بشیخعلی خان زند میرسانید اراضی ملایر و تویسرکان و آن نواحی را مفوض
داشت و حاجی میرزا اسمعیل اشرفی مازندرانی را که یکچند از زمان رتبت نظارت دیوان اعلی داشت
بوزارت او برگماشت و شاهزاده حسنعلی میرزا را به نیابت دارالخلافه طهران و حکومت مملکت بسطام و جاجرم
و قبایل ترکمانان گوکلان مورد نواخت و نوازش فرمود و میرزا موسی نایب که از مستوفیان دیه رشت بود و برای
صایب و فکر ثاقب پسندیده و ستوده بزرگان ایران بود بوزارت او یافت این هنگام در حضرت شهریار
مکشوف افتاد که چون گدویچ در تسخیر ایروان سپاه خویش را بمعرض تدمیر درآورد امپراطور روس او را از محل خود
ساقط فرموده و طورمصوف را که بشهامت و شجاعت موصوف است سرداری گرجستان داد و برزم مسلمانان
مأمور فرمود شهریار ایران حکم داد تا سپاهیان انجمن شوند و شاهزاده محمد علی میرزا نیز با لشکرهای خود از
کرمانشاهان کوچ داده در چمن سلطانیه حاضر رکاب گرد و آنگاه واجب افتاد که برسالت دولت انگریز شخصی
نامزد شود ازین روی که چون سرهرفردجنس سفیر ایران گشت معادل یکصد و بیست هزار تومان مثال داشت
که از کمپنی بنگاله گرفته تسلیم امنای دولت ایران سازد تا از بهر اعداد سپاه و مبارزت روسیان مددی
باشد چون سرهرفردجنس هنگام عبور فرمانفرمای هندوستان را دیدار نکرد او رنجیده خاطر شد و این زر را
بافرستادگان سرهرفردجنس تسلیم نداشت و چون امضای حکم دولت انگریز بروی لازم بود ملکم بهادر را از
طرف کمپنی برسالت برگماشت سرهرفردجنس از این معنی آزرده خاطر شد و از دولت ایران خواستار آمد تا
یکتن بسفارت سفر لندن کند و در تعیین سفیر و امضای عهدنامه و اجرای زر سخن راند لاجرم بخواستاری
حاجی محمد حسین خان امین الدوله حاجی میرزا ابوالحسن خواهرزاده حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله از حضرت شهریار
بلقب خانی مفتخر شده سفیر دارالملک لندن گشت و از تنسوقات رشتهای مروارید و ملبوسات کشمیر و دو
قرطه فاخر مرصع و بعضی اشیاء دیگر مصحوب او آمد در عشر اول ربیع الثانی از طریق روم ایلچی راه لندن
برداشت و مکتوبی دوستانه نیز از بهر سلطان مصطفی که این هنگام سلطنت روم داشت مرقوم شد آنگاه
شاهنشاه ایران از طهران خیمه بیرون زد روز جمعه بیستم ربیع الآخر چمن کمال را که هشت فرسنگی طهران است

مأموریت ابوالحسن خان بسفارت انگلیس

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

لشکرگاه کرد اینوقت مصطفی قلیخان عرب‌ا که از جد و پدر حکومت ترشیز داشت دست بگردن بسته بدرگاه (۹۹)
آوردند ازین روی که مدت هشت سال حاضر حضرت نگشت و در قلعه خویش خویشتن داری همی کرد لاجرم
شاهزاده محمد ولی میرزا فوجی بتسخیر قلعه و تدمیر او گماشت تا بدو دست یافتند و دست بسته بدرگاه پادشاهش
فرستادند شهریار تاجدار بر جانش ببخشود حکم داد تا بعد از اخذ اموال و زن و فرزند در دار الخلافه نشیمن سازد
آنگاه از چمن کمال آباد ره سپار گشته در چمن سلطانیه فرود شد و شاهزاده محمد علی میرزا نیز از پس روزی
چند برسید و میرزا بزرگ قائم مقام نیز از تبریز به تقبیل سده سلطنت بشتافت و از حرکت موکب
پادشاه بطرف آذربایجان آگاه شده مراجعت کرد پس شهریار تاجدار محمد علی میرزا را بر قانون منقلا
از پیش روی بیرون فرستاده و خود از پس دو روز کوچ داده نایب السلطنه عباس میرزا بیست هزار
پیاده جدید نظام با بیست عراده توپ برداشته پذیره پادشاه شد و از دو سوی راه ایشان را بر صف
کرد و شهریار از میان لشکر عبور کرده نایب السلطنه را تحسین فراوان فرستاد و لشکریان را هر یک
جداگانه نواخت و نوازش فرمود و در روز بیست و دوم شهر جمادی الآخره ارض اوجان را لشکرگاه نمود و از
آن سوی مکشوف گشت که طورمصوف سردار روس با لشکر انبوه در منزل سوغانلوق که یکفرسنگی تفلیس است
استوار نشست و نیازال نبلیسن را با جماعتی جنگجوی باراضی قراباغ مأمور داشت و فوجی دیگر را بحفظ
و حراست پنبک و نگاهبانی شوره گل بیرون فرستاد و ولی بولکونیک را با لشکری جداگانه بحمایت گنجه
و قبایل قزاق و شمس الدین لو حکم داد و از سوی دیگر از ولایات اخسقه و باش آچیق نگارشی چند معروض افتاد
که بزرگواران ایران از در صدق و عقیدت میباشند و انتهاز فرصت می برند تا با جماعت روسیه کین
و کید خود آشکار سازند لاجرم شهریار نامدار شاهزاده محمد علی میرزا را با بیست هزار سواره و پیاده و پنج عراده
توپ مأمور نواحی تفلیس داشت و مهرعلیخان قوانلو و اسمعیل خان دامغانی و محمد علیخان شابیاتی
و میرزا محمد خان لاریجانی و ذوالفقار خان و مطلب خان سرکردگان لشکر سمنانی و دامغانی ملتزم
رکاب او شدند و بعد از روزی چند نایب السلطنه عباس میرزا را از راه چمن کوکچه ییلاق بیرون
فرستاد تا در آن نواحی اقامت کرده بر زشت و زیبای امور محمد علی میرزا نگران باشد و بمقتضای وقت
کار کند و فرج الله خان نسقچی باشی را با سپاهی لایق بنظم اراضی طالش و توقف محال اردبیل فرمان داد
آنگاه بسبب حدت گرمی هوا و سورت حرارت چمن شهریار ایران از آنجا کوچ داده در محال سراب
نشیمن فرمود اما شاهزاده محمد علی میرزا بر طریق ایروان رهسپار گشته حسین خان بیگلربیگی ایروان را ملتزم
رکاب ساخت و در چمن اباران رحل اقامت انداخت و رزم روسیه را بسرداری اسمعیل خان دامغانی و جمعی
از ابطال رجال ساخته کرد و لشکر بیرون تاخت و مانند برق و باد بر آن جماعت روسیان که در آن اراضی
اقامت داشتند حمله افکند سخت بکوشید و بسیار کس از ایشان بکشت و بسیار اسیر گرفت و جماعتی [illegible]
در مصافگاه پناهنده گشتند و جمعی که بجای ماندند متحصن گشتند قبایل بزچلو و دیگر طوایف که در سوابق زمان
از ایروان کوچ داده در پنبک و شوره گل جای کرده بودند چون این بدیدند روی خلاص و مناص

[illegible]

جز در حضرت شهریار مشاهده نکردند لاجرم جبین ضراعت بر خاک نهاده بشفاعت اسمعیل خان زلات ایشان محو و
منسی گشت و تقی بیک نرچلو که راه آذوقه و علف بر روسیان بسته بود داشت مورد اشفاق و الطاف آمد و بعضی از
قبایل که در طغیان و عصیان ثابت و راسخ بودند عرضهٔ نهب و غارت گشتند آنگاه شاهزاده محمد علی میرزا ظفر کرده
و نصرت یافته بازشتافت و در کنار قراسوی ایروان لشکر اقامت انداخت تا آنگاه که نایب السلطنه در آنجا
نزول کرده یکدیگر را دیدار کردند و بر دیدار یکدیگر شادخوار گشتند آنگاه از ایروان شتاب کرده در اراضی
سراب حاضر آستان پادشاه گشت و رخصت گرفته بجانب شاهمن شتافت اما نایب السلطنه با انبوه لشکر چند روز
در چمن کلنبر توقف فرمود ابوالفتح خان جوانشیر را با مردان دلیر مامور ساخت که ساکنین قراباغ و نواحی قپان
در مقر به استمال ساخته از در اطاعت بدارد و جمعی از سواره شاهسون را بحدود باکویه دون تاخت
که سپاه روسی را محصی کنند و خبری آرند نخستین جماعت شاهسون در تختار آمده بمشیبی با گروهی از روسیان دوچار
شدند و بحیره و دار افتادند بزخم تیغ و خنجر و سرنیزه جنگی مردانه کردند و تمامت روسیان را مقتول ساختند
و سرهای ایشان را بر دابه‌های عراده حمل داده بدرگاه شهریار فرستادند آنگاه نایب السلطنه از کلنبر کوچ داد
و از طریق اردوباد که مضیق طاد بود تا نخجوان براند و در آنجا پولکونیک بارون ویردی و دیگر اصیصور میخائیل
برادرزادهٔ طور مصوف بحضرت نایب السلطنه پیوستند و مکتوبی صلح انگیز پیش گذرانیدند بشرح آنکه اگر بعضی
از حدود ایران بدولت روس تفویض شود در ازای آن مملکت ارزن الروم و بغداد و دیگر حدود عثمانیه
که با خاک ایران پیوسته است باعتضاد دولتین ایران و روس مفتوح و مفوض داریم و اگر سفیری از ایران
نزدیک امپراطور روس مامور گردد کار مصالحه بانجام رسد نایب السلطنه ایلچیان را مامور به تبریز فرموده نامه
ایشان را ارسال حضرت پادشاه داشت تا بهرچه حکم شود روا باشد و خود از نخجوان سفر گنجه پیش گرفت و با
قلت آذوقه و صعوبت طریق و سورت سرما طی مسافت کرده در گوگچه نزول فرمود و پیرقلیخان قاجار و حاجی
محمد خان قراگوزلو را با فوجی از سپاه بنظم قبایل گنجه بیرون تاخت و خود نیز جنبش کرده سکنهٔ آن اراضی و قاطنین
آنجا را چون این بدیدند گروه گروه بحضرت نایب السلطنه پیوستند و مورد الطاف گشتند از آنسوی چون پولکونیک
قاطبهٔ قبایل را در انقیاد نایب السلطنه مایل دید سکون خویش را در میان ایشان بیرون رویت یافت لاجرم تعجیل تمام
بیرون شتافت و امیرخان قاجار برحسب فرمان تا حوالی شهر گنجه ایلغار داد و بعضی از روسیان که با او دوچار شدند
ه. بشمشیر آبدار ساخت و ارامنه که ساکن قلعه بودند پیام دادند که اگر از امنای دولت اطمینانی حاصل شود قلعه را
بسپاریم آنگاه امیرخان بازحضرت شد در اینوقت مسموع نایب السلطنه افتاد که بعد از مراجعت شاهزاده محمد علی میرزا
طور مصوف دل قوی کرده ساخته جنگ شده است و در نواحی گنجه در ارض رکن لشکرگاه ساخته پولکونیک
وتباسین نیز بدو پیوسته با تمامت لشکر روس رزم را تصمیم عزم داده و چون از مواضعه ارامنه که در قلعه جای
داشتند با امیرخان آگاه شد ایشان را محبوس داشت بعد از اصغای این خبر نایب السلطنه دل بر جنگ نهاد
با اینکه لشکرش از بینهٔ دشمن نیز کمتر بودند بنه و آغروق را بجای گذاشت و محمد تقیخان قواملو را بحراست
باز داشت و خود آهنگ جنگ طور مصوف را مانند ستارهٔ شهاب شتاب گرفت و از آنسوی نیز روسیان

مقاتلهٔ ایرانیان و روسیان

اصیصور بفتح همزه و [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

از بهر جدال قدم مجال میزدند تا روز تاریک شد و میان هر دو لشکر مسافت نزدیک افتاد هر دو لشکر فرود شده بیارسیدند ۱۵۱۱،
طور مصوف گروهی از سواره و پیاده را با توپخانه بقصد شبیخون برانگیخت چون راه لشکرگاه نزدیک کردند آن جماعت
بیاتی را که طلایه لشکر بود از دور تخریب بستند و جمله اسبان و همه مردان بشنیدند بیم کردند که مبادا ایرانیان
آهنگ شبیخون ایشان بیرون شده‌اند لاجرم بی نیل مقصود طریق مراجعت پیمودند چون سپیده
بدمید و آفتاب علم برکشید طور مصوف از در مصالحه و مداهنه بیرون شد و کس بحضرت نایب السلطنه
فرستاد و بدینگونه معاهده نهاد که با دولت ایران بجنگ و جدال نباشد و طریق جدال نپوید قبایلی که کمر خدمت
بر میان دارند زیان نکنند سخن براین نهادند روز دیگر لشکر روس راه گرجستان برداشت و ایل و الوسی
که دولتخواه ایران بودند طریق ایروان گرفتند و نایب السلطنه نیز بسوی ایروان کوچ داد و این هنگام شاهزاده
محمد علی میرزا در نواحی ایروان جای داشت در کوچه معسکر برادر تاخت و یکدیگر را بشادکامی دیدار کردند و فرستادگان
طور مصوف را که در تبریز متوقف فرموده بود طلب داشت و نوازش کرده بنزدیک او گسیل نمود آنگاه محمد
علی میرزا چنانکه مذکور شد روانه حضرت شهریار گشت و نایب السلطنه با ایروان آمد و حسین خان را در آنجا
بازداشت و از جانب دیگر فرج الله خان افشار چنانکه گفته آمد با پیاده و سواره خود روزی چند در اردبیل
توقف نمود و با نظرعلیخان شاهسون که این هنگام حکومت اردبیل داشت طریق مهر و حفاوت میگذاشت
تا آنگاه که در فرستادن سوار شاهسون بدرگاه نایب السلطنه کار بمماطله کرد و مکشوف افتاد که بحقوق خود منافی
با مصطفی خان طالش مواضعه نهاده و دل با روسیان داده لاجرم امان الله خان برادر او را و فرج الله خان
عم او را که نایب اردبیل بود گرفته مغلولاً روانه درگاه پادشاه داشت و خود در تدبیر مصطفی خان طالش
یکجهت گشت و مصطفی خان این هنگام وجوه سپاه و رعیت طالش را با موال و اثقال در کنار دریای خضر در قلعه
جامیشوان جای داد و به پشتوانی روسیه میرحسن خان ولد خود را با لشکر در خور بقلع و قمع حسینعلی خان باکویه و هاشم خان
شیروانی و علیخان رودباری و محمد خان بیگدلی که در حدود او جای داشتند مامور نمود و او ناگاه
تاختن کرده بدیشان حمله برد علیخان و محمد خان و برادر هاشم خان شیروانی را دستگیر ساخته بار طالش
تاخت از سوی فرج الله خان افشار با لشکر جرار بلنکران آمد که جای نشست مصطفی خان است و لشکریان آن
وجه ران آنرا ویران کردند و مصطفی خان در جامیشوان متحصن گشت و این جامیشوان از سه سوی با دریا
پیوسته است و از یکجانب بسوی لنکران طریقی بر خشکی دارد با جمله مصطفی خان هم در آنجا جماعتی از سالدات و
روسیه را با چند عراده توپ مدد آورد و میر هدایت خان پسر خود را نزد مصطفی خان شیروانی فرستاد و او را
نیز استمداد کرده با اینکه عمر سلطان که یکتن از بزرگان شیروان بود برای اتحاد فیمابین مصطفی خان
شیروانی و مصطفی خان طالش سفر طالش کرده و او را با امیرحسن خان پسر مصطفی خان طالش منازعتی
افتاد و جان بر سر اینکار نهاد مصطفی خان شیروانی از خون عمر سلطان بگذشت و فوجی از تفنگچیان
سالیان را بجامیشوان فرستاد و هم در اینوقت برحسب فرمان شاهنشاه ایران میرزا محمد خان سرکرده
هزاره لاریجانی بمدد فرج الله خان برسید و او در محاصره مصطفی خان طالش کوششی بلیغ نمود و مردم مصطفی خان

[illegible]

طغیان مصطفی خان طالش و محاصره جامیشوان

که این هنگام سلیمان خان بود از در مخالفت بیرون شده و خواستار دیدار آمده در مجلس ملاقات آمده و مصافات او را دستگیر ساخته محبوساً روانهٔ تفلیس داشت نایب السلطنه قایم مقام را فرموده که خلف وعده در کیش کرم روا نباشد بی بیم و باک نزدیک شو و شتاب کن و اگر طرح از حیلت و نیرنگ کند با غلامانیکه ملازم خدمت داری ساخته جنگ او باش بالجمله قایم مقام راه برگرفت و طور مصوف بعد از تعیین چند جای و تجدید رایی از آنسوی عسکران مکانی معین ساخت و قایم مقام بدانجا شتافته سراپرده بنام دولت ایران برافراشت و طور مصوف بعد از پذیره شدن و فروتنی کردن فرود شد پس با هم نشستند و منشور دو دولت برخواندند و سخن از در صلاح راندند و نامه از بهر متارکه نگار دادند و هر دو دولت ما در نگارش برابر نهادند در این وقت معلوم شد که در حین توقف نایب الوزاره در عسکران فوجی مامور بتسخیر مقری شده قایم مقام از طور مصوف سبب پرسید در پاسخ گفت چون قبل از متارکه سپاه روس کری در اراضی مقری کردند و نیز مقری از توابع قراباغ است روا باشد که امنای دولت ایران سخن از آن نکنند لاجرم این سخن ثلمه در بنیان مصالحه آمد جهت و دیگر آنکه طور مصوف داشت که بعد از مصالحه با ایران آهنگ منازعت روم و میان دارم همانا لشکری از اراضی اخسقه و قارص مملکت روم خواهم برد یکی از پیمان متارکه آنست که از ایرانیان مدد ایشان مدد نشود این شرط یکباره قواعد متارکه و مصالحه را متزلزل ساخت زیرا که در میان دولت ایران و آل عثمان این شرط استوار بود که در صلح و جنگ هر دو دولت همدست و همداستان باشند بالجمله نایب الوزاره در حضرت نایب السلطنه صورت حال را باز نمود و برحسب امر ترک متارکه گفت و آهنگ مراجعت کرده طور مصوف نیز لختی مشایعت کرده باز پس شد ابوالفتح خان جوانشیر چون اراضی مقری را زیر پای روسیان دید سکنهٔ آن دیار را و قاطنین قپانات و نواحی مقری را کوچ داده بدینسوی آب ارس نشیمن فرمود و نایب السلطنه حکومت و زمام را بازای مقری بدو گذاشت و قبایل قراباغ بجانب نخجوان و دیگر ممالک محروسه کوچ دادند و اغورلو خان گنجه چند کرت بنواحی گنجه تاختن کرد و بسیار کس از سالدات روسیه را مقتول ساخت و قبیلهٔ ایرلوی گنجه را کوچ داده بطرف شرور و نخجوان آورد و از آنسوی شهریار تاجدار روز دوشنبه بیست و هفتم ربیع الاول از طهران خیمه بیرون زد و جمعه بیستم جمادی الاولی چمن سلطانیه را لشکرگاه ساخت و شاهزاده علیخان برادر اعیانی نایب السلطنه را بدفع روسیه مینک و اباران مامور فرمود و اسمعیل خان دامغانی و برادران او ذوالفقار خان و مطلب خان با سرباز دامغان و سواره مافی و خواجه وند و عبدالملکی ملتزم رکاب او شدند پس شاهزاده کوچ بر کوچ تا چمن قشلاق نخجوان براند و در آنجا برای دیدار نایب السلطنه و صوابدید او در کار جنگ بنشست مع القصه بعد از بیرون شدن شاهزاده علیخان شهریار تاجدار از چمن سلطانیه کوچ داده در چمن اوجان نزول فرمود این هنگام نایب السلطنه بچمن دوکیجان جای داشت چون خبر ورود موکب شهریار را اصغا نمود باستقبال شتافت. و بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت رخصت انصراف یافته به نخجوان آمد و علیخان را روانهٔ اباران ایروان ساخت و شاهزاده علیخان اسمعیل خان دامغانی را با جماعتی بتجام لو مامور فرمود تا با پلیدت بکین مبارزت داده گروهی از روسیه در میدان مناجرت

قاطنین اقامت کنندگان قپانات جمع قپان آ فدماً بجز دال مهمله و سکون زای معجمه و میم و الف و رای بعد از هم که قراباغ است

ایرلو با الف و یای تحتانی ساکن و رای مهمله مضموم و لام ساکن و واو مضموم و سکون واو

بخاک افکندند و خود از آنجا بر سر قبایل شمس الدین لو و طوایف گنجه و قزاق و رزم تپالسین بیرون شد ۱۰۵
و در حدود گنجه مواشی قبیله قزاق تمامت منهوب گشت و تپالسین با افواج او از هر جانب بجنگ در آمدند
و بسیار کس از ایشان اسیر و دستگیر شد و از جانب دیگر طور معروف از طرف صدقلو خان مراجعت بسوی
تفلیس گذاشت و میرزا محمد علیخان کاشی وزیر شاهزاده علیخان این خبر بحضرت شهریار آورد و از قفای او
نایب السلطنه علیخان شاهزاده را نیز روانه دربار شهریار نمود و هم در این سال ملکم بهادر سفیر دولت انگلیس
بحضرت شهریار پیوست همانا از پیش مرقوم شد که میرزا ابوالحسن خان شیرازی به سفارت لندن مأمور گشت
تا معلوم کند که رسول دولت ایران سرهرفردجنس است یا ملکم بهادر خواهد بود اگرچه هنوز جواب نامه او
موظف کارداران دولت نگشته بود لکن چون ملکم بهادر از قبل فرمانفرمای هندوستان در بندر بوشهر
انتظار رخصت میداشت از شریعت سلطنت بعید مینمود که او را وقعی نگذارند لاجرم محراب خان بیگلوی
افشار نایب ینیچی باشی را بمیزبانی او بیرون فرستادند تا ملکم بهادر را از بندر بوشهر کوچ داده در پانزدهم
جمادی الاولی با جماعتی از اعیان دولت انگریز در چمن سلطانیه حاضر درگاه پادشاه ساخت تا نامه خود را
برسانید و تنسوقات خود را پیشکش گذرانید و مستر کرشط و مستر لنزی توپچی و چند تن دیگر که در کار توپخانه
و دیگر کارهای جنگ به قانون انگریز دانا بودند در درگاه پادشاه ملازم خدمت ساخت و توپخانه و گلوله
چندانکه همراه آورده بود بسپرد و برحسب امر شهریار ایشان متوقف تبریز گشتند و بکار توپخانه و دیگر امور
پرداختند با جمله سرهرفردجنس نیز با ملکم بهادر از در مهر و صفاوت میزیست تا عریضه میرزا ابوالحسن خان
از لندن برسید که سرهرفردجنس چون از پای تخت دولت انگریز مأمور شده برحسب حکم کارپردازان
انگلیس متوقف ایران باشد و ملکم بهادر مراجعت کند لاجرم ملکم بهادر را شهریار باشفاق ملکانه خورسند
ساخته رخصت مراجعت داد و او از طریق مراغه ببغداد شده از آنجا از راه بحر بهندوستان شد این
هنگام سلیمانخان شکی و جعفرقلی خان باکویه حاضر حضرت شهریار شدند و فرستاده شیخعلی خان قبه نیز برسید
و عریضه او را از پیشگاه حضور گذرانید ایجمله خواستار بودند که سرداری با سپاه از قبل پادشاه بمغان شود
و شیخعلی خان را از خزانه شهریار بذل درهم و دینار رفتند تا باتفاق مصطفی خان شیروانی که از مخالطت
با روسیان پشیمانی دارد اعداد کار کرده با لشکر روس کوس زنند شهریار تاجدار ملتمس ایشان را مقبول داشت
عطای سیم و زر کرد و ابراهیم خان قاجار را با لشکری جرار بکنار رود کر فرستاد تا اگر این سرداران کردار را
با گفتار راست کنند از رود کر عبور کند و در اعانت ایشان مطمح مقصور نشود و اگرنه اراضی قراباغ را
بسنابک ستور بسپارد و دست فرسود غارت بدارد مع القصه ابراهیم خان مدتی دراز در مغان ساکن
بود و از ایشان استشمام رایحه صدق نفرمود لاجرم بقصد غارت آب کر را عبره کرد و اراضی قراباغ را
بمعرض نهب در آورد و جملهای بزرگ از سیم و سلب بدست کرد و مواشی فراوان براند و دیگر باره در
اصلان دوز مغان مقام کرد و پیرقلیخان قاجار برحسب حکم شهریار نیز از ایروان بحفظ حدود مغان
آمد و میرزا بزرگ نایب الوزاره نیز فوجی از پیاده و سواره برداشته از حضرت شهریار با پیرقلیخان

قاجار برده وسپردند تا در کار قراجه داغ و وزنار قویدست باشند انگاه ابراهیم خان قاجار احضار بدربار شد
اما پیرقلیخان بعد از ورود بقراجه داغ باتفاق حاجی محمد خان قراگوزلو حاکم آن اراضی آهنگ قراباغ
نموده از آب ارس عبور کرده و از بهر تنبیه محمد تقیخان قراباغی که در قلعهٔ عسکران جای داشت راه بدو نزدیک
کرد و اورا در پس دیوار قلعه یافت و دانست که فتح آن حصن آسان نتوان داشت لاجرم اورا بگذاشت و
از رود ترتر بگذشت و آهنگ ایل جبرئیل لو فرمود با اینکه آن ایل در معقلی منیع جای داشتند بپای مردی
یورش دست فرسود لشکریان گشتند و هرچه از صامت و ناطق داشتند عرضهٔ نهب و غارت شد آنگاه
پیرقلیخان بازشتافت و جماعت چلبیانلو را که در کنار آب ارس بجانب انسی ارمنستان جای داشتند
و با طرفین طریق تذبذب و تبصبص سپردند کوچ داده باتفاق قبیلهٔ یوسفانلو بدین سوی آب آورد
وصورت حال را معروض درگاه نایب السلطنه داشت و چند آنکه از طاغیان دولت اسیر گرفته بود بازنمود
نایب السلطنه فرمود اسیران سنی و شیعی را حاجی محمد خان از لشکریان گرفته باز جای فرستاد و هم در این
سال امنای دولت عثمانی در قلع و قمع سلیمان پاشای وزیر بغداد یکجهت شدند زیرا که او را مطیع و منقاد
کارداران ایران میدانستند چنانکه از قصص سابقه خوانندگان را استفاده میافتد بالجمله رئیس الکتاب را که حالتی
افندی نام داشت از اسلامبول گسیل بغداد فرمودند و فرمان دادند که پاشایان کرکوک و موصل و قبایل
اعراب در تخریب کار وزیر بغداد او را منقاد باشند لاجرم حالتی افندی ببغداد شتافت و چندانکه خواست
سلیمان پاشا را بدست عذر و احتیال پایمال کند مجال نیافت پس از بی چاره از بغداد کناره گرفت و در
سلیمانیه با عبدالرحمن پاشا بپیوست و با او در دفع سلیمان پاشا همدست شد و سکنهٔ نواحی بغداد را برشورانید
سلیمان پاشا از در چاره عریضهٔ نگار کرده بدست مسرعی سبک سیر بطرف اوجان فرستاد شهریار
ایران میرزا صادق وقایع نگار مروزی را برای تسکین این فتنه روانه فرمود و قبل از آنکه وقایع نگار وارد
بغداد شود عبدالرحمن پاشا و دیگر پاشایان کرکوک و موصل سپاهی ساز داده تا در بغداد براندند
وسلیمان پاشا با لشکر خود برای مدافعت و منازعت بیرون تاخته جنگ در انداخت اهالی بغداد او را
بگذاشتند و روی از جنگ برگاشتند سلیمان پاشا چون این بدید ناچار راه فرار برداشت و با معدودی
از ملازمان خود بمیان قبیلهٔ از اعراب پناه جست شیخ قبیله رشتهٔ حمیت و غیرت را بگسیخت و خونش بریخت
پس عبدالرحمن پاشا بی مانعی وارد بغداد شد و بصوابدید حالتی افندی یکتن از کرجیان را که عبدالله آقا
نام داشت بمسند وزارت و منزلت امارت بنشاند چون میرزا صادق وقایع نگار در کرمانشاهان واقف این
اخبار گشت سفر بغداد را ترک گفته بحضرت شهریار مراجعت نمود و از آنسوی چنان افتاد که حالتی افندی
از عبدالرحمن پاشا رنجه خاطر شده در انجمن عام او را بسخنان ناهموار بگفت و عبدالرحمن پاشا نیز حمل این
خشونت نکرده جوابی درشت براند و از نیروی بیمناک شده پناهندهٔ دولت ایران گشت و عبدالله پاشا را
بر انگیخت تا پیشکشی ساز داده بمصحوب احمد چلبی روانهٔ درگاه پادشاه ساخت و شهریار ایران امضای
وزارت او را در بغداد منشور کرد و از پس آن فصل زمستان نزدیک شد و هوای آذربایجان برودت

ترتر با هر دو تای فوقانی

چلبیانلو بجیم عجمی مفتوح ولام مفتوح و بای موحدهٔ مکسوره و یای تحتانی و الف و نون ساکن و لام مضموم تذبذب جنبیدن تذبذب آن کس را گویند که دو دل باشد در کاری تبصبص جنبیدن دم

تبصبص دم جنبانیدن سگ و گربه و چاپلوسی کردن

سفر میرزا صادق وقایع نگار برای تسکین فتنه بغداد

احوال سلیمان خان [illegible]

به دولت گرفت موکب پادشاهی در حرکت آمده غره شوال جنبش کرده در عشر آخر شوال وارد طهران گشت ۱۰۲
اکنون باز داستان روسیان آغاز کنیم چون طور مصوف باز دانست که لشکر ایران از ایروان باز شدند
با مردم خود در اراضی اخسقه لشکرگاه کرد و سلیم پاشا که از پیش حکومت باش آچق داشت و پیوسته با شریف پاشا
در سر حکومت اخسقه طریق منازعت می‌سپرد چون این بدید ترک خصومت گفته پسر خویش را با لشکری لایق بمدد
شریف پاشا فرستاد و خود نیز آماده کارزار گشت اما طور مصوف سه ساعت قبل از سپیده دم بحکم یورش بلده اخسقه
مفتوح ساخته بدرون رفت از میان شهدا چاقلویان و صولی بکیت و شریف پاشا و دیگر دلاوران
عثمانی به نیروی تفنگ و استعمال سیف سنان ساخته جنگ شد و تا دو ساعت بعد از طلوع مهر آتش کین
افروخته بود و در پایان کار طور مصوف و لشکر روسیه منهزم شده تا یک فرسنگ باز پس شدند و چندی توقف
کرده دیگر باره اعداد بیشتر کرده از چار سوی اخسقه بشر افکندند سپاه عثمانی باز مردانه بکوشیدند
و این کرت چنان روسیان را هزیمت کردند که بلشکرگاه خویشتن نتوانستند باز شد سلسله نظام ایشان
متفرق و متشتت گشت و بعد از مسافت چهار فرسنگ یکدیگر را یافته باراضی گرجستان شتافتند شریف پاشا
صورت حال را معروض حضرت نایب السلطنه داشت ولیعهد دولت ایران یکسر اسب با زین زرین و
یک قبضه خنجر مرصع بجواهر ثمین تشریف شریف پاشا کرد و دیگر دلاوران مصاف را هر یک خلعتی لایق قرین
الطاف ساخت و از آنسوی دیگر باره طور مصوف با جماعتی از روسیه در حدود باش اچوق سفر کرد و حیلتی
طراز داده سلیمان خان را پیام فرستاد که اگر با ما دیدار کنی قواعد محبت و وداد استوار کرده و دولتین
روم و روس متحد کرد و سلیمان خان باستظهار گروهی از مردم باش آچق آهنگ ملاقات او
کرد و ندانست که این مردم نیز با طور مصوف مواضعه نهاده اند بالجمله بعد از ملاقات و مقالات سلیمانخان را
با خود داشت و باز تفلیس شد و هم روزی چند بر نگذشت که حکم داد تا او را محبوساً به پطرزبورغ برند سلیمانخان
ازین معنی آگاه شد و چون شب برسید و مجلس شرب خمر ساخته گشت و کاسات باده دوری چند پیموده شد
بهانه حاجتی از مجلس بیرون شد و در حال جامه خویش را دیگرگون ساخته و همچنان ناشناخته از دروازه
شهر بیرون تاخت و بر اسبی که از پیش باز داشته بود برنشست و تا بلد اخسقه عنان باز نکشید و در زمان سلیمان
بیک دیوان بیکی اخسقه را که از خویشاوندانش بود بدرگاه شهریار ایران رسول نمود و خواستار شد که او را از زور
و زر مدد دهند تا کین خویش را از طور مصوف باز جوید ملتمس او مقبول افتاد و برحسب فرمان شهریار حسینخان سردار
ایروان با لشکر جرار و حمل درهم و دینار باراضی اخسقه شتافت در بدو امر چند از کارتیل و قزاقلخان
نیز وکیل او رهسپار شده خواستار آمدند که اگر صواب دانی لوان میرزا والی زاده گرجستان را بحکومت
منصب فرمائی باشد که ازین پس از جفای روسیان روی زیان نبینیم و حسینخان برحسب آرزوی ایشان
لوان میرزا را با برگ و ساز فراوان بجانب کارتیل روان فرمود و او بعد از ورود در رزمهای مردانه
با روسیه نمود و از آنسوی در حدود مملکت آل عثمان سلیمانخان نیز چند کرت با روسیان میدان مبارزت
بیاراست و کار مقاتلت راست کرد و هم در پایان کار آن جماعت را از اراضی اخسقه هزیمت کرد و بکشت قلعه.

۱۰۸ پیش در دست ایشان نماند و شریف پاشا که والی اخسقه بود یکباره بیاسود اما از نیروی حسین خان سردار چون چنان
میدانست که دیده بانان شریف پاشا در جمیع طرق و شوارع نگران روسیانند شریعت سپاهیان را در کار طلایه
و قراول مهمل گذاشته و از رواح تا صباح بملاعبهٔ قمر و خمر و مسامره زید و عمر اشتغال فرمود و روسیان این
بدانستند و مغافصةً نیم شبی در کنار لشکرگاه او دهان توپها را بگشادند و آهن و آتش بباریدند مردم اردو
که در جامهٔ خواب خویش بی سلاح و ثیاب و بیشتر در خواب بودند عظیم در قلق و اضطراب افتادند
هر کس سر خویش گرفت و راهی پیش داشت پس روسیه بتاختند و دست نهب و غارت برافراختند میرزا
علینقی خان فندرسکی استرابادی جلادتی مردانه کرده و خویشتن را بی‌محابا بر دهان توپهای آتش زبانه زد
و از نهنگ مرگ بیم نکرد و بسیار کس بکشت و بسیار کس اسیر گرفت چندانکه لشکر روس شکسته شد و از کنار لشکرگاه
کناره گرفت آنگاه حسین خان سردار را از پس این گیر و دار اقامت مشکل افتاد بی توانی مراجعت کرده در اوجان
بحضرت نایب السلطنه پیوست و دیگرباره اعدا دکار کرده محمد بیگ قاجار افشار سرهنگ و قاسم بیگ سرکرده
غلام تفنگچی را نیز برداشته در بیست و ششم شهر صیام بقصد قراکلیسای پنبک ایلغار کرده با آنکه بیشتر از شوارع
و طرق آکنده برف و یخ بود و نهورت سرما کمالی شدت داشت در یکشبانه روز پنجاه و هشت فرسنگ
راه پیموده در هشت فرسنگی پنبک فرود شده و در آنجا لشکر را تنظیم کرده همراه برداشت دو ساعت قبل از
سپیده دم بسنگر حاجی قرا نزدیک شد پس لختی بپائید و پنج تن از مردم خود را مامور ساخت تا از سنگر و لشکر
روسیان خبری آرند ایشان برفتند و در بیرون سنگر روس سه تن سالدات بازخوردند و هر دو را ماخوذ
داشته زنده نزد سردار آوردند و او را از عدت لشکر خصم و رسم و راه آگاه ساختند پس حسین خان مانند
شیر غضبان تاختن کرده و نزدیک بامداد بکنار سنگر رسید روسیان از این کین و کید آگهی یافتند و از بهر مدافعت
برتافتند بازار محاربت و مضاربت رواج گرفت و آتش توپ و تفنگ افروخته گشت ایرانیان از چهار سوی
یورش دادند و حمله افکندند و همه گروه بسنگر در آمدند و تمامت روسیان را با تیغ بگذرانیدند و جمعی از آن لشکر
بقریه که با سنگر اتصال داشت درگریختند و در خانهای ارامنه پنهان شدند ایرانیان هم بدان قریه در رفتند
و هر خانه را که در آن سالدات روسی بود آتش در زدند و خانه را با ایشان بسوختند و ارامنه را نیز مقتول
ساختند زن و فرزند و احمال و اثقال ایشان را نهب و غارت برگرفتند و توپهای روسیان را بشکستند
و دواب و اغنام ایشان را براندند و اسیر را با اسیران کوچ داده مراجعت کردند از سنگر دیگر که نزدیک
بحاجی قرا بود گروهی از روسیان بدنبال ایرانیان بیرون شدند بطمع آنکه غوغائی انگیزند و اموال منهوبه را
مسترد سازند چون لختی راه پیمودند غلامان تفنگچی روی برتافته ایشان را دفع دادند و جمعی را مقتول نمودند آنگاه
سردار کامروا و شادخوار مراجعت کرده و سرهای روسیان را با اموال منهوبه بدرگاه نایب السلطنه فرستاد
و از خجلت آن غفلت آزاده گشت از آن پس در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که روسیان علف
و آذوقه از قراباغ بقریه شیخ آویز آورده ذخیره کرده اند و از آنجا بقری حمل میدهند فرمان کرد تا محمد بیگ
قاجار سرهنگ با جماعت احسان خان و تنی نفری از غلامان تفنگچی بقدم عجل از رود ارس عبره کردند

معاودت حسین خان سردار با جماعت روس

حاجی قرا بفتح نامزد دلاوری حمله است

واز کثرت برف ویخ وصعوبت جبل وشخ پنهان کرده ناگاه در گرد شیخ آویز پره زدند از جماعت ارامنه وروسیه پانزده تن فرار کرده ببام کلیسائی که در کنار شیخ آویز بود بر رفتند وبا تفنگ بستیزه وآویز درآمدند ودیگر مردم اسیر ودستگیر شدند وایشان را هم در آن قریه چون گوسفند سر بریدند گروهی مردم یکی از خانه ها در رفته خویشتن داری همی کردند سربازان ایران چند نارنجک آتشین افکندند تا به نیران آتش شکافته گشت ناچار آن جماعت از خانه بیرون شده سر بدادند وسرهای ایشان را سربازان بر سر نیزه تفنگ کرده با غنیمت فراوان مراجعت کردند واز ایرانیان در این مبارزت زیاده از چهار تن مطروح ومجروح نگشت مع القصه صورت این واقعه در دار الخلافه طهران بعرض پادشاه ایران رسید آنگاه شهریار تاجدار سفر کاشان واصفهان فرمود وچون در آن اراضی بلای غلا ظاهر بود معادل یکصد هزار تومان از منال دیوانی حمل رعایا را سبک ساخت ومراجعت بطهران فرمود وهم در این سال میرزا حسن پسر میرزا بزرگ قایم مقام که وزارت نایب السلطنه داشت مریض شده در دوم محرم وداع جهان گفت

وقایع سال یکهزار ودویست وبیست وشش هجری وقصه عرب وهابی

روز پنجشنبه بیست وپنجم شهر صفر در سنه یکهزار ودویست وبیست وشش بعد از انقضاء یازده ساعت وسی و شش دقیقه از روز خورشید بحمل شد وشهریار نامدار فتحعلی شاه جشن عیدی بگذاشت ونخستین فتحی که در این سال روی نمود خبر شکست عرب وهابی بود همانا آن جماعت از اراضی نجد هر روز بر قوت وشوکت افزوده تا زمین بحرین را تحت فرمان آوردند وهمت بر قتل وغارت مسقط استوار کردند امام مسقط نهفته خاطر ایشان را شاهزاده حسینعلی میرزا که فرمان گذار فارس بود باز نمود وبرحسب فرمان او صادق خان دولوی قاجار که هم از این پیش چنانکه ذکر شد کارزاران گروه عرب را مجرب داشت با فوجی از دلیران عجم تا بمسقط تاختن کرد واز آنجا نیز لشکری با مردم خود پیوسته کرد وتا حوالی درعیه عنان باز نکشید سعود که سید آن سلسله وقبیل آن قبایل بود برای مدافعت ومنازعت سیف بن مالک ومحمد بن سیف را با گروهی از عرب که عدد رمل وعدت نمل داشتند بیرون فرستاد وهر دو لشکر در برابر یکدیگر درآمد بازار ستیزه وآویز گرم کردند بعد از کشش وکوشش محمد بن سیف وسیف بن مالک با زخمهای مهلک بصعوبت وزحمت طریق هزیمت گرفتند ومردم ایشان طعمه تیغهای سرافشان شد امام مسقط بشکرانه پیشکشی شایان بدرگاه شاهزاده حسینعلی میرزا فرستاده ومژده این فتح روز دوشنبه بیستم ربیع الاول در حضرت شهریار معروض افتاد وهم در این وقت از جانب دولت عثمانیه برای تشیید مبانی اتحاد سید عبدالوهاب افندی باتفاق شاکر افندی وحیرت افندی در عشر ثانی ربیع الثانی وارد طهران شد وبرحسب فرمان در خانه میرزا شفیع صدر اعظم فرود شد ومکتوب سلطان را با اشیائی که بهدیه داشت در حضرت پادشاه پیش کشید وفرمان وارمغان صدر اعظم را نیز بسپرد وخواستاری امنای دولت آل عثمان را از کارداران ایران بنمود بشرح آنکه پاشایان بابان خاصه عبدالرحمن پاشا معتمد دولتین و سبب فسادات بین الدولتین اند اورا در ظل حمایت خویش ندارند واگر تهیج فتنه کند تنبیهش را واجب شمارند وسرحد داران روم را از حدود خمسه وتعارض پشتوان باشند وایشان را از مدد زر ولشکر مضایقت نفرمایند شهریار

ایران هرچه سفیر روم خواستار شد پذیرفتار گشت و فرمود اینهمه برحسب آرزوی شما خواهد بود لکن پاشایان شهر
زور باید بصوابدید امنای دولت ایران منصوب گردد و نیز وزیر بغداد مارا مطیع و منقاد باشد آنگاه سفرای
روم را نواخت و نوازش فرموده فرمان کرد که در آذربایجان در حضرت نایب السلطنه متوقف باشند و موکب
پادشاهی روز دوشنبه نهم جمادی الآخره از طهران در حرکت آمد یکشنبه غرهٔ رجب چمن سلطانیه مضرب خیام شد
و اسمعیل خان دامغانی برای جنگ روسیان مأمور آذربایجان گشت آنگاه در چمن سلطانیه بزم سور و سرور
گسترده دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار را برای شاهزاده شیخعلی میرزا و دختر سلیمان خان قوانلو را برای
شاهزاده عبدالله میرزا عقد بستند بعد از طی بساط عیش و عرس اخبار خراسان بدینگونه رسید همانا پس از
قتل صوفی اسلام چنانکه رقم شد یکچند مدت حاجی فیروز والی هرات فرمان بردار و باج گذار بود این هنگام
بهوای نفسانی و دسوسهٔ شیطانی برای استرداد اراضی غوریان برپای شد و دست از گذاشتن خراج
بازداشت شاهزاده محمد ولی میرزا که والی مملکت خراسان بود با لشکرهای ساخته روز شنبه بیست و ششم جمادی
الآخره از مشهد مقدس خیمه بیرون زد و تا کنار پل نقره که سه فرسنگی هرات است کوچ بر کوچ برفت و
فرمان داد تا لشکریان نواحی و توابع هرات را پایمال سنابک ستور کردند کار بر حاجی فیروز صعب افتاد ناچار
از در ضراعت بیرون شده خراج هرات را بدست فرزند خود ملک حسین میرزا حمل داده نزدیک شاهزاده
فرستاد و از عصیان و طغیان خویش انابت جست و شاهزاده عذر او را بپذیرفت و مراجعت فرموده
صورت حال را در عریضه نگارد و بحضرت شهریار فرستاد چه مژده این فتح در عشر آخر شعبان در چمن
سلطانیه معروض درگاه سلطان افتاد و هم در این سال عبدالرحمن پاشای حاکم شهرزور با حالتی افندی
رئیس الکتاب که شرح حالش مرقوم شد همدست و هم پشت گشت و خاندان سلیمان پاشا را پریشان کرده
در دودمان او هرچه یافت ماخوذ داشت و اراضی کوی و حریر را نیز در تحت فرمان آورد آنگاه خالد پاشا
بنی عم خود را در محال نایب حکومت داد و محمود آقای پسر خویش را در کوی و حریر بگماشت و احمد آقای برادر
خود را در سرحد بابان بحفظ قلعهٔ سردشت بازداشت این هنگام امان الله خان والی کردستان ساز
مخالفت طراز داد و شاهزاده محمد علی میرزا این معنی را معروض داشت شهریار تاجدار بفرمود تا نایب السلطنه
احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه و بوداق خان حاکم ساوجبلاغ مکری را از راه بلباس بدفع او بیرون تاخت
آنگاه نوروز خان عزالدینلوی قاجار نیز بفرمان شهریار از طریق سردشت رهسپار گشت و قاسم خان قاجار
قوانلو و ابراهیم خان و محمد حسن خان ولدان جان محمد خان دولو و یوسف خان سپه دار و فتح الله خان
افشار قیچی باشی و نصرالله خان قراگوزلو را با لشکرهای ساخته فرمان کرد که یکشنبه دوازدهم شهر رجب
از چمن سلطانیه بیرون شده ملتزم رکاب شاهزاده محمد علی میرزا گشتند که از طریق زهاب آهنگ شهرزور
کنند این جمله تا کرمانشاهان بتاختند و از آنجا در رکاب شاهزاده در غرهٔ شعبان باراضی زهاب نازل شدند
خالد پاشای بنی عم عبدالرحمن پاشا سلامت جان را جز در اطاعت شاهزاده و تقبیل آستان او
ندید بی توانی پسر عبدالرحمن پاشا را گرفته دست بگردن بربست و او را برداشته بدرگاه شاهزاد

طغیان حاجی فیروز والی هرات

[illegible] محمد علی میرزا [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

آورده بعنوانان بسپرد و قراولی سپاه ایران را بر خویشتن نهاد و شاهزاده از زاب کوچ داده در کنار
رود سیروان لشکرگاه کرد و یک دو روز برای استحکام مراکب بود و آنگاه آهنگ شهرزور کرده از جانب
دیگر نوروز خان قاجار تا نواحی سردشت سبک سیر گشت و محمد آقاسی برادر عبدالرحمن پاشا بی آنکه
مردان کارزار دیدار کنند و میدان کارزار ببینند آن حصن محکم را بگذاشت و طریق فرار در نوشت عبدالرحمن
پاشا نیز تاب درنگ نیاورده باراضی کوی و حریر گریخت و شاهزاده چون بشهرزور بشتافت و او را نیافت
همچنان از قفای او تقدم محل و ایلغار تا قلعه کوی بتاخت و او را بمحاصره انداخت و توپهای باره کوب را دهان
قلعه گشا و داد و عبدالرحمن پاشا خویشتن را در دهان مرگ بخریت ناچار تیغ و کفن حمایل کرده حاضر درگاه
شاهزاده شد پیشانی بر خاک نهاد شاهزاده بروی بخشود و جرمش را محو و منسی داشت پس عبدالرحمن پاشا
لشکر را نه خزانه و ذخایر را مفتوح داشته پیشکشی لائق پیش گذرانید و زن و فرزند خود را بگروگان ملتزم رکاب ساخت
تا در کرمانشاهان ساکن باشند و حکم ایالت خود را از شاهزاده گرفته دیگرباره در آن بلدان و امصار فرمانگذار
گشت این هنگام شاهزاده بکرمانشاهان معاودت کرد و سرداران سپاه بدرگاه پادشاه شدند شهریار
تاجدار از چمن سلطانیه کوچ داده روزی چند در چمن کمال آباد کرج فرود شد و میرزا شفیع صدر اعظم سه روز
پادشاه ایران را میزبان بود و از آنجا حرکت نموده جمعه سلخ شهر شوال وارد دارالخلافه گشت و این وقت
خبر رسیدن سفیر انگلیس منتشر گشت همانا از این پیش مرقوم شد که میرزا ابوالحسن خان شیرازی بسفارت
لندن مامور گشت بعد از طی مسافت چون بحدود آن مملکت فرود شد سر گور اوزلی بارونت که از اعیان
دولت بود بمیزبانی و مهمانپذیری او را پذیره گشت و با مکانتی تمامش بلندن درآورد امنای دولت
انگلیس که برسالت سرهرفرد جنس برگردن نهاده بودند که همه ساله معادل یکصد و بیست هزار تومان
برای امداد جنگ روسیان با ایران فرستند این وقت معادل هشتاد هزار تومان برافزودند و سجل کردند که
سالی دویست هزار تومان تسلیم کارداران ایران کنند سالی یکهزار و پانصد تومان نیز در وجه میرزا ابوالحسن
خان برقرار کردند که از دولت کمپنی هندوستان ماخوذ دارد آنگاه سر گور اوزلی بارونت را سفیر ایران
ساخته باتفاق میرزا ابوالحسن خان مامور داشتند و ایشان کشتی در آب افکنده از دریای محیط رهسپار شدند
کشتی ایشان در قبه بحر از باد مخالف عنان از کف ناخدا بستد وقتی بخویش آمدند نزدیک بساحل ینگی دنیا بودند
ناچار رخت بخشکی کشیدند و در بندر ریجنرو که از توابع مملکت برازیل است و در تحت فرمان پادشاه پرتکیز
سر می بردند پادشاه پرتکیز که از نهیب ناپلیون فرار کرده در آنجا نشیمن داشت از حال ایشان آگاه شد
و جمعی را باستقبال فرستاده هر دو تن را با مکانت تمام وارد شهر ریجنرو کرد و روزی چند مهمانی بداشت
و چنان افتاد که در آن ایام ماری که سیزده ذرع دراز و یک ذرع پهنا داشت بدست مردی در میان درختها
نخجیر شد چون جسد آن سخت شگرف و شگفت بود بحضرت پادشاه پرتکیز آوردند معینه هو تا پوست آن را
که ضخامت چرم گاو داشت برکندند و مصحوب میرزا ابوالحسن خان انفاذ حضرت پادشاه ایران داشت
تا از خلقت آن جانور شگفتی گیرند هم اکنون پوست آن مار برقرار است مع القصه چون طوفان باد

۱۱۲ بازنشست و دیگر باره کشتی در آب افکندند و برنشسته تا بندر بوشهر براندند چون کارداران درگاه آگاه شدند برحسب فرمان شهریار ایران میرزا زکی مستوفی مازندرانی برای میزبانی از طهران سفر کرده در بندر بوشهر ایشان را دریافت و از آنجا تا دارالخلافه سنت مهمانی و مهربانی را از دست باز نداشت چون راه نزدیک کردند محمد علیخان قاجار قوانلو نایب سرکشیک و میرزا احمد علیخان وزیر شاهزاده علیخان مأمور باستقبال سفیر انگلیس شده او را بشهر درآوردند و در سرای حاجی محمد حسین خان امین الدوله جای دادند و سرگوراوزلی مردی دانا بود و بزبان عربی و فارسی و ترکی و انگریزی و فرانسه و روس سخن میکرد و خط ایشان را مینوشت بالجمله روز جمعه بیست و هشتم شوال باریافته حاضر درگاه شهریار شد و نامهٔ پادشاه انگلیس که مشحون بمضامین وداد بود بداد نخستین یکقطعه الماس که بیست و پنج قیراط میزان داشت و بیست و پنج هزار تومان بهای آن بود و برای زینت نامه علاقه کرده بودند و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش داشت و بچرب زبانی و دقیقه دانی عذرخواه حقارت آن ارمغان آمد شهریار ایران فرمود از هدیهٔ دوستی مانند پادشاه انگریز که اعظم اشیاء جهان است بزرگتر سفیر اوست که در حسن سلوک و ادای آداب ملوک نظیری نتواند داشت و او را نواخت و نوازشی درخور فرموده رخصت انصراف داد سرگوراوزلی پس از تقبیل آستان بسرای خویش آمده زوجه اش را که از بانوی سرای پادشاه انگلیس نیز رسالتی داشت بتوسط حاجی میرزا علیرضای پسر حاجی ابراهیم خان شیرازی که خواجه سرای حرم سلطانی بود روانهٔ حرمخانه داشت تا خدمت دختر ابراهیم خلیل خان جوانشیر را که بانوی کبیر بود دریافت و از قبل خاتون خود عنبرچه که بالماس ترصیع یافته و چهار هزار تومان بها داشت پیشگذرانید آنگاه سرگوراوزلی در طهران از بهر خویش خانه بنیان کرد و بیارسید و معادل ششصد هزار تومان زر مسکوک تسلیم کارداران درگاه نمود چه از آنگاه که سرهرفرد جنس این زر مقرر میداشت تاکنون سه سال بود و سی هزار قبضه تفنگ انگریزی و بیست عراده توپ و چهل عراده قورخانه نیز سپرد و سی تن مهندس و معلم که نظام جدید و کارهای جنگ را دانا بودند بگماشت تا ملازمت دولت ایران کنند و از تعلیم سپاهیان خودداری ننمایند و با امنای دولت نیز هر یک جداگانه تحفه فرستاد و هدیه کرد این هنگام سرهرفرد جنس برحسب امر پادشاه انگلیس رخصت حاصل کرده مراجعت بلندن نمود و هم در این سال دخمهٔ ارغون خان مغول در ارض سجاس آشکار گشت همانا سجاس از توابع خمسه است بقعهٔ قیدار بن اسمعیل ذبیح علیه السلام در آن اراضی است و در نیم فرسنگی آن بقعه قریه ایست که دیه ارغوانیه نام دارد و بر فراز قلعه چشمه ایست معروف بارغون بلاغی و بر طرف آن قریه جبلی است مردی از قبیلهٔ ساهیون که کربلائی فتحعلی نام داشت دختر خویش را با چوپان خود نامزد کرد مرد چوپان [illegible]ی در دامان آن جبل لحظهٔ از بهر آسایش نشست و نگریست که موشی از سوراخی بیرون شد و مرواریدی چند بیاورد و در ظل آفتاب بگسترد مرد چوپان آنجمله را برگرفت نیمی پنهان کرد و نیمی را بنامزد خویش هدیه ساخت کربلائی فتحعلی این راز را بدانست و نیم شب بشتافت و خاک را بشکافت و آنچه از زر و جواهر بیافت برگرفت و بخانه آورده در زیر زمین نهفت مردی از اهالی گروس که مجید نام داشت هم بر این سر واقف گردید و برحسب تذکره که

رسیدن میرزا ابوالحسن خان و ایلچی انگلیس بدارالخلافه

[illegible] شدن قبر ارغون خان

اورا بود داستان کتو قراغوزن خان است وی نیز برفت و کاوش دیگر کرد و آلاتی دیگر از سیم و زر بیافت
و تبر سید که این راز از پرده بیرون افتد لاجرم بطرف شیروان سفر کرده و از آنجا بحاجی ترخان شد
اما از آن سوی چوپان را چون از مصاحبت نامرد مایوس کردند و از بهر دختر شوی دیگر خواستند آن مروارید ها که
از بهر خود نهفته بود برداشت و نزد یک شاهزاده عبد الله میرزا فرمانگذار خمسه آورد و صورت حال باز گفت
شاهزاده کس فرستاده آن اشیا را از کربلائی فتحعلی باز خواست و آن تاج از زر بود مرصع بلعل و زمرد و فیروزه
و کمری نیز بدین ترصیع و خنجری که قبضه و غلاف از زر ناب داشت و مرصع بجواهر شاداب بود و جامی از زر
سرخ مرصع بلعل و فیروزج و مشربه از ذهب خالص که چهار پهلو داشت و دیگر صفحهای زر که بر زین ساخت
زین بوده است و یک علاقه شمشیر از زر ناب و چند قطعه لعل باندازه بادام و بیست و پنج قطعه مروارید هر یک
بمقدار بندقی بود و شاهزاده عبد الله میرزا دیگر باره آن اراضی را کاوش کرده چند میخ زر بیافتند که هر یک
بمیزان بیست و پنج مثقال بود صورت این حال معروض درگاه پادشاه شد سلیمان بیک کرد مدانلو مامور شده
آن اشیا را بحضرت شهریار حمل داده بخازنان سپردند اکنون بر سر داستان روسیان شویم از چمن سلطانیه
شهریار ایران نایب السلطنه را مامور داشت که از جنگ روسیه دست باز ندارد و در نظم حدود ایران
از پای ننشیند نایب السلطنه نخستین اشرف خان دماوندی و ابراهیم بیک سرهنگ فوج تبریزی و علی بیک
یوزباشی و نظر علیخان کنگرلو حاکم نخجوان را مامور ساخت که باراضی مغاویزقه ایلغار شده سکنه آن
نواحی را بجانب نخجوان کوچ دهند و اگر فرمان پذیر نشوند بمعرض تدمیر آرند ایشان برفتند و هر که
بر طریق فرمان رفت بنواختند و گروهی از ارامنه که عصیان ورزیدند پایمال نهب و غارت ساختند
و بسیار کس اسیر گرفتند لاجرم ارامنه از عصیان امر نادم شدند و طریق نخجوان برداشتند پس نایب السلطنه
اسیران ایشان را از لشکریان بخرید و مسترد ساخت و خود تا کنار رود ارس سفر کرده فرمان داد تا حصینی
محکم در آنجا بنیان کردند و بجانب تبریز عود فرمود این هنگام اسمعیل خان دامغانی بالشگری جرار از درگاه
شهریار برسید نایب السلطنه او را بمقدمه سپاه بجانب چمن کلنبر بیرون فرستاد و خود از دنبال او بیرون
شد بعد از ورود او به کلنبر امیر خان قاجار دولو را با محمد بیک قاجار افشار و گروهی از لشکر مامور ساخت
که بایلغار تا اراضی برگشاط تاخته قلعه برگشاط را مفتوح دارند ایشان آب ارس را عبره کرده بسرعت تمام
طی طریق نمودند و از میان درختستانها که مردم برگشاط در چند جای از تنه درخت سنگرها کرده بودند
همه جا رزم داده بسیار کس را بکشتند و فراوان اسیر کردند و چنان رزم صعب افتاد که بسیار زنان نیز
مقتول شدند و در پایان کار قلعه برگشاط که الله قبا نام دارد بگرفتند اموال و اثقال و زن و فرزند
اینجماعت را برداشته مراجعت کردند با اینکه بیشتر از لشکر پیاده بودند هشت فرسنگ برفتند و هشت
فرسنگ باز آمدند و اینهمه در مدت بیست و چهار ساعت بپای رفت نایب السلطنه اسیران ایشان را
نیز ابتیاع نموده مسترد ساخت و آنجماعت امیدوار شده بقراجه داغ جای کردند و از طرف دیگر
پیر قلیخان قاجار را با سواران قراجه داغ مامور باراضی قراباغ و آوردن ایل جبرئیل لو فرمود و پیر قلیخان

از طریق چپاقچی که اصعب مسالک است راه برگرفت و سکنه و ارامنه آن اراضی سنگرهای فراوان نهاده بودند پیرقلیخان تفنگچیان استراباد را فرمود تا هر سنگر را فتح کنند چند تن بجراحت باز دارند و آهنگ سنگر دیگر کنند در میانه دو تن از اعیان استراباد مقتول گشت و با اینهمه آن جماعت را توان مقاتلت نماند ناچار کوچ داده بعضی در قراجه داغ و برخی در نخجوان نشیمن کردند اما پیرقلیخان که جلادتی کرده بی اجازت از راه چپاقچی رفت و سبب قتل سرهنگان استرابادی شد در حضرت نایب السلطنه مورد خطاب عتاب آمیز گشت و تهدید و وعید عتاب یافت از پس این واقعه آقا بیگ که قاید ایل کولانی است کس بحضرت نایب السلطنه فرستاده معروض داشت که قبایل مغاویز با من پیمان نهاده اند که بطرف نخجوان کوچ دهند و از بیم نیار ال خطاکوف و محمدتقی آقای حاکم قراباغ جنبش نتوانند کرد اگر سرهنگی و سپاهی بدینسوی شود این کار بپایان رود نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی را مامور ساخت و او چون بمیان ایشان در رفت آن جماعت بیم کردند که قصد اسمعیل خان نهب و تاراج است و از مواضعه آقا بیگ بیخبر بودند لاجرم از در مقاتلت و مبارزت بیرون شدند اسمعیل خان از بهر آنکه ایشان را دهشتی در خاطر نیفتد کس را آسیبی نکرد و خویشتن را حفظ کرد که از ایشان نیز آسیبی نبیند آن جماعت نیز لطف این دقیقه را دریافتند و یکباره کوچ داده بارض نخجوان شتافتند در این هنگام معروض افتاد که امین پاشای سرعسکر دولت عثمانی از ارزن الروم آهنگ قارص نموده و مامور است که از صوابدید نایب السلطنه در رزم روسیه بیرون نشود لاجرم نایب السلطنه از چمن کلنبر کوچ داده بسوی ایروان شد تا با روسیه تفلیس و باش آچوق باتفاق امین پاشا رزم دهد بعد از ورود به نخجوان چون هنوز سرعسکر وارد قارص نگشته بود از راه نخجوان بقراباغ ایلغار کرد و صادق خان قاجار عزالدین لو را بر ایل کوروست گماشت و اشرف خان دماوندی و فضلعلی خان نوری را با او متفق ساخت تا آن قبیله را گوشمالی بسزا داده و بسیار از قبایل را بجانب نخجوان کوچ دادند نیار ال خطاکوف با سپاه خود وارد کوروس شد و چون در قوت بازوی خود مبارزت لشکر ایران را ندید در معقلهای منیع کوروس سنگر کرده متحصن شد و بسیار کس از سالدات او فرار کرده بدرگاه نایب السلطنه آمدند بالجمله نایب السلطنه چند کرت لشکر بگنجه فرستاد تا بسیار کس از روسیان مقتول و اسیر ساختند و بعد از بیست روز توقف قبایل سامع و منقاد را آذوقه یکساله عطا کرده مراجعت نخجوان فرمود در این وقت معروض افتاد که سرعسکر روم وارد قارص شده تا با حسین خان سردار ایروان مجلس ملاقات طراز کنند و سرعسکر روم بر نشسته با مردم طریق میعادگاه گرفت در بین راه چند تن از سواران او در پیش روی صف برای لعب اسب تازی و تفنگ اندازی مشغول شدند ناگاه تفنگی گشاده یافته گلوله آن از کناره چهره سرعسکر بگذشت چانه و دندان او درهم شکست چنانکه در افتاد و از هوش بیگانه شد بی آنکه سردار ایروان را دیدار کند او را بقارص باز پس بردند نایب السلطنه مستر کل جراح انگریزی را که ملتزم رکاب او بود بمعالجت سرعسکر فرستاد و او را بازپرسی بسزا فرمود و سران لشکر او را پیام داد که از این داهیه دل بد مدارید در نیچه نباشید که لشکر شما را آنچه واجب افتد کارداران ما

جنگ ایرانیان و روسیان

طلب ملاقات سرعسکر روم حسینخان سردار ایروان را

کوروس بضم کاف و سکون واو و راء مهمله مضموم و واو ساکن و سین مهمله است

خطاکوف با فای معجمه و طای مهمله و الف و واو

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

(۱۱۵) کفایت کنند بالجمله زخم سرعسکر بهبودی یافته چون هنگام خریف نزدیک بود بارزن الروم بازشتافت
و روسیان در اکنه خویش آسایش گرفتند اما نایب السلطنه پسندیده نداشت که بی مقاتلت و منازعت
با روسیان مراجعت فرماید لاجرم میرزا احمد مستوفی خاصه کاشانی را که برادرزاده فتحعلی خان ملک الشعرا بود
و در امور نظام جدید رتق و فتق تمام داشت بجنگ روسیان مامور کرد همانا آنچه از جماعت روسیان بتفاریق
در مصافگاه اسیر شدند و بعضی خود از لشکرگاه روس فرار کرده بدرگاه نایب السلطنه پناه جستند از این جمله
ده هزار تن مرد رزم آزمای نظام شد و ایشان طریقت مسلمانان گرفتند و به بیگی مسلمانان لقب یافتند
و در نظام جدید ایشان را فوج خاصه همی خواندند و پیوسته نایب السلطنه از در رأفت و ملاطفت فرمود که سرهنگ
و سردار این فوج من خود همی باشم و چون میرزا احمد با کمال فضل و ادب و فصاحت در کلمات عجم
و عجم و شعر نیکو و نثر دلپذیر در صفت شجاعت و جلادت مکانتی بکمال داشت نایب السلطنه او را نایب
خویش خواند و سرداری آن جماعت را بدو گذاشت و این هنگام بفرمود تا میرزا احمد در اراضی مقری
با روسیه رزم دهد و ابراهیم بیک باکویه سرهنگ فوج تبریز را نیز با جماعتی با او مامور ساخت و میرزا احمد با
لشکر خود کوچ داده بقبله کور دشت آمد و مهدیخان هزارجریبی را با جمعی از تفنگچیان که در آنجا سکون داشتند
برداشته از آب ارس عبره کرد و مانند سیل بنیان کن بکامن روسیه تاخته جنگ در انداخت نخستین نیران
توپ و تفنگ انداخته شد و زمانی دراز بباریدن گلوله کار همی کردند چون از این ستیز و آویز هیچ سو را
گریز نبود میرزا احمد را عرق مردانگی در ضربان آمد و ناپروا به پیش روی صف تاخته حکم یورش داد لشکر
از دو سوی با هم درآمدند و با سرنیزهای تفنگ ساخته جنگ شدند و بسیار بود که دست بگریبان شدند
یکدیگر را کشتی گرفتن و قوت کردن از پای درآوردند در پایان کار روسیان شکسته شدند و در برج
سبد و برج محکم متحصن گشتند و مسلمانان در گرد ایشان پره زدند و از چارسوی یورش برده بدیشان
دست یافتند و آن جماعت را بتمامت با تیغ بگذرانیدند آنگاه قریه مقری را با خاک پست کرده
بسیار کس از روسیان را اسیر گرفتند و اموال و اثقال ایشان را حمل داده بحضرت نایب السلطنه
مراجعت کردند میرزا احمد که مصدر این جلادت بود مورد عطوفتی عظیم شد آنگاه نایب السلطنه احسانخان
سرهنگ را با جمعی از غلامان تفنگچی مامور باراضی اخجان قراباغ ساخت و او نیز تا قیرقلعه که معقلی منیع بود
بتاخت و با سکنه آن اراضی که جماعتی از ارامنه بودند رزم داده ایشان را بشکست و زن و فرزند و
مواشی و اموال آن گروه را ماخوذ داشته از راه پل خدا آفرین بقراجه داغ مراجعت کرد و آن جماعت چون
این بدیدند ناچار کوچ داده بقراجه داغ شتافتند لاجرم نایب السلطنه اسیران ایشان را مسترد ساخت
و بعطای علف و آذوقه و سیم و زر بنواخت این هنگام مکشوف شد که روسیان بدان سرند که
از طریق کروس و بالتف حمل آذوقه و علف بمقری کنند نایب السلطنه دیگرباره میرزا احمد
مستوفی را با فوجی از بهادران و جعفرقلیخان مقدم را با سرباز مقدم و یکصد تن از غلامان رزم
دیده بتاخت تا از طریق ارودباد چون برق و باد سرعت کرده در میان مقری و قپان راه بر روسیان [illegible]

نبرد میرزا احمد مستوفی با سپاه روسی

(۱۲۳۱) چون این بدانستند در کرس متوقف و متحصن گشتند لاجرم میرزا احمد بقچیان تاختن برد و قبایلی که در آنجا سکون داشتند کوچ داده بنیاهندهٔ دولت ایران ساخت آنگاه نایب السلطنه جنبش کرده وارد بلدهٔ خوی گشت اینوقت مکشوف افتاد که یکتن از سرداران روس که جنرال مرکیز نام داشت کس نزدیک ایمپراطور فرستاد و مکشوف نمود که طور مصوف در جنگ سپاه ایران کار بمساهله میگذارد و لشکر روس را بیهوده بمعرض دمار و هلاک میآورد اگر حکومت مرا باشد کار برآرزو کنم و لشکر ایران را درهم شکنم لاجرم ایمپراطور او را منشور سرداری بداد و مامور ساخت و جنرال مرکیز بسرعت زده بتفلیس آمد و چون از مراجعت سپاه ایران آگاه شد بیتوانی ینارال پیتک را با هشت هزار تن سالدات مامور بفتح ایروان ساخت نایب السلطنه چون این بدانست توپخانهٔ رکاب را با مستر لزبی معلم انگریزی و جمعی از دلیران رجال که حاضر حضرت بودند برداشته از خوی بیرون شد و بشتاب تمام تا قپان تاخت و در آنجا مکشوف شد که حسن خان برادر حسین خان سردار با دو هزار تن مرد لشکری بدفع ایشان از ایروان بیرون تاخت ینارال پیتک چون جلادت حسن خان و جنبش موکب نایب السلطنه را بدانست پشت با جنگ داده طریق مراجعت سپرد و بسیار از مردم او از کثرت برف و سورت سرما هلاک شدند لاجرم نایب السلطنه از قپان مراجعت به تبریز فرمود اما از قبل دولت عثمانی درویش پاشا که حکومت وان داشت با اینکه امنای دولت عثمانی را از در یکدلی فرمانی وقعی نمیگذاشت هم با کارداران ایران ساز مخالفت طراز میکرد و گاه گاه بنهب اراضی ایران ترکتازی می نمود و چنان افتاد که منافقه در نواحی ایروان تاخته ایل تیمورآقا حاجی برادر اسمعیل آقا را به معرض غارت درآورد و در میانه تیمورآقا و یک برادر کهتر او و چند تن دیگر مقتول شد چون این خبر به نایب السلطنه برداشتند فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی خوی و سلماس را با عسکرخان افشار ایل بیگی کردان ارومی را رخصت کیفر فرمود تا با لشکر خود باراضی وان تاختند یحیی بیگ نامی که حارس آنجا بود چون قوت مقاومت نداشت ایل خود را برداشته بدرویش پاشا پیوست و هر دوان ساختهٔ جنگ شدند چون سپاه ایران برسیدند بیمناک شده طریق هزیمت گرفتند مسلمانان بیمانعی ایل و عشیرت ارامنه را که در آن اراضی ساکن بودند اسیر و دستگیر ساختند و مراجعت نمودند یاسینچی‌زاده سید عبدالله افندی سفیر دولت عثمانی از در ضراعت زبان شفاعت گشود و پیمان نهاد که اگر ازین پس درویش پاشا عصیان ورزد و طغیانی کند در مکافات او هیچکس را جای معذرت نماند لاجرم نایب السلطنه اسیران ارامنه را از خویش بها داده از لشکریان بخرید و باز پس فرستاد و هم در این سال شیخعلی خان قتل محمد بیگ قاضی تبرسران را که با روسیه در نهان مواضعه داشت از مسند قضا بزیر آورده عبدالله بیگ که یکتن از خویشاوندانش بود منصوب ساخت و چند کرت با جماعت روسیه رزم داد و بیشتر ظفر حسب آمال او را آن سوی جنرال مرکیز چون معاینه کرد که هشت هزار تن سالدات او از حسن خان و دو هزار کس سپاه ایران هزیمت شدند و صعب‌تر از این آنکه از مبارزت شیخعلی خان که قلیل سپاهی داشت سودی نبردند صورت حال را در خدمت ایمپراطور مکشوف داشته اجازت یافت که کار بمصالحت کند لاجرم نخستین عبدالله خان

مرکیز بروزن تبریز و اسم او قلب رسیحح مرکیز باو یح است

یاسینچی‌زاده با تحتانی و الف و سین مهمله مکسوره و تحتانی ساکن و نون ساکن و جیم مکسوره تحتانی ساکن

اجازت [illegible] ۱۱۹۲ [illegible] در صلح [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

(۱۱۷) قاجار را از بند رها ساخت و این عبدالله خان را پیر قلیخان قاجار برای استمالت ابراهیم خلیل خان هنگام زندگانی او بشوشی فرستاد و ابراهیم خلیل خان او را گرفته بروسیه سپرد و تا این زمان در گنجه بشکنجه زندان بود بالجمله او را رها ساخت و نامه از در مهر پرداخته بدو سپرد و مادر اغورلو خان پسر جواد خان قاجار را برای دلجوئی اغورلو خان با او همراه کرد و روانه درگاه نایب السلطنه ساخت و مصطفی آقای قزاق را نیز فرمود تا با حسین خان سردار ایروان طریق وداد و اتحاد سپرد و آقا حاجی محمد خان مستوفی دیوان نایب السلطنه که حکومت قراجه داغ داشت و در تدبیر جماعت روسیه رای نیکو همی زد این هنگام چند تن از قبیله امیرلوی قراباغی را برانگیخت تا بقلعه شوشی رفته نیمشبی بدروازه خلیفه لوی شوشی شتافته توپخانه روسیه را آتش زدند و علفی که از بهر دواب در بیرون قلعه و درون سنبر کرده بودند بسوختند و چند خانه در شهر نیز بسوخت مردم روس چنان دانستند که مهدی قلی آقای پسر ابراهیم خلیل خان که حکومت قراباغ دارد مصدر این فتنه گشته و گمان کردند که مردم شوشی همگروه بشوریده اند بالجمله آن شب تا بامداد شورشی عجب بود و بسیار کس از روسیه مقتول گشت و همچنان حاجی محمد خان خواست تا جعفر قلی آقای پسر محمد حسن خان ابن ابراهیم خلیل خان را و قبیله جبرئیل لو را استمالت سازد و او سخت ترسناک بود از بهر آنکه در شهادت آقا محمد شاه این سخن سمر گشت که جواهر فراوان از خوابگاه پادشاه بدست کرده و نیز بیم داشت که برادر کهتر او ابوالفتح خان جوانشیر که از بدایت امر پناهنده دولت ایران بود بعد از دفع روسیه حاکم قراباغ شود و او را از بون خویش گیرد بالجمله با اینهمه دهشت تحریک و تحریص حاجی محمد خان خواست تا روی بدولت ایران نهد روسیان این معنی را تفرس کرده جعفر قلی آقا و لطفعلی مین باشی جبرئیل لو را دستگیر ساخته محبوس داشتند محمود آقا که از بزرگان جبرئیل لو بود آن قبایل را بمعقلی صعب برده این صورت را بحاجی محمد خان انها داشت و او در حضرت نایب السلطنه عرضه داشت نمود و واجب شمرد که از بهر نجات ایشان با سپاهی لایق بدانجانب رکضت فرماید و هم حسین خان سردار ایروان معروض داشت که قلعه آخرکلک از اراضی اخسقه را روسیه ناگاه فروگرفتند و مسافت ایشان با ایروان قریب افتاده و دور نباشد که اگر فرصتی بدست کنند آسیبی رسانند از برای مدد لشکر ایروان چند عراده توپ با فوجی از سپاه بدانسوی باید فرستاد نایب السلطنه چون اصغای این کلمات فرمود با آنکه سخت مریض و علیل بود و سپاهی اندک ملازم خدمت داشت در دوازدهم محرم از تبریز خیمه بیرون زد و راه برگرفت این هنگام معروض افتاد که روسیان جعفر قلی آقا را با سبی برنشاندند و پنجاه تن سالدات بروی گماشتند که او را بقلعه گنجه برده و او لجام اسب او بدست یکی از ایشان بود چون خواستند از رود ترتر عبور کنند و سربازان بکنار رود از بهر شناختن معبر متفرق شدند جعفر قلی آقا فرصت بدست کرده لجام را قطع کرد و یال اسب را گرفته مهمیز زد و از آب مانند باد بگذشت و همچنان تا میان ایل جبرئیل لو تاختن کرد و بی توانی کس بحضرت نایب السلطنه فرستاد و صورت حال را عرضه داشت نمود و قبیله جبرئیل لو را کوچ داده از تحت حکومت روسیان بر کنار آورد و نایب السلطنه او را مورد اشفاق و الطاف ساخته حکومت قراباغ را تفویض

او فرمود و چهار هزار تومان مواجب در وجه او مقرر داشت و خود از رود ارس گذشته بقصد رزم روسیان از طریق اصلان دوز تا سه فرسنگی لشکر سلطان بود که لشکرگاه روسیان بود برفت و آن اراضی در میان شکی و شیروان و شوشی و گنجه واقعست آنگاه فرمان داد که امیرخان قاجار و حاجی محمدخان با سوارهٔ چاردولی و افشار و جماعت مقدم و قراداغی و ایل جبرئیلو پیوسته شوند و با ایشان همدست شده تمامت قبایل قراباغ را از میان درختستانها و بیشه ها کوچ داده از رود ارس بگذرانند و هر کس سرگرانی کند اسیر یا طعمهٔ شمشیر گردد و خود آهنگ لشکر سلطان بود فرمود صبحگاه دیگر بر سر لشکر تاخت و روسیان از لشکر بیرون شده صف برزدند و بگشادن توپ و تفنگ آغاز جنگ کردند از این سوی نیز نخستین مستر لزی توپچی باشی انگریزی توپهای خویش را بکار داشت و دهان توپ روسیان را هدف ساخته چند توپ را خرد درهم شکست و عرادهٔ توپ ایشان را نیز پست کرد و چند تن از توپچی روس مقتول گشت آنگاه از چهار سوی توپها را بلشکر ایشان راست کردند و ابراهیم بیک با دو فوج سرباز تبریزی و میرزا احمد کاشانی با جماعت بهادران و جعفرقلیخان با سرباز مراغه و نظرعلیخان و مایور گرشت با افواج خود یورش برده بلشکر دررفتند و جماعتی انبوه از روسیان را با سرنیزه تفنگ مقتول ساختند و چند تن کپتیان و افیچال دستگیر شدند و یکتن مایور را بکشتند و یکتن مایور را با جماعتی اسیر گرفتند مهدی قلیخان جوانشیر حاکم قراباغ با سواران خود از میان لشکر سلطان بود راه فرار برگرفت و بعضی از مردم او نیز گرفتار شد چون روسیان این بدیدند علم سفید را که نشان امان است افراشته کردند نایب السلطنه فرمان داد تا سپاه دست از جنگ بداشتند و میرزا بزرگ قایم مقام بمیان ایشان رفته تمامت اسلحه جنگ را از آنجماعت بستد و دو علم عقاب پرچم و دو عراده توپ که نشان خاصه دولت روس داشت نیز ماخوذ فرمود و سرهنگ و سرکردگان ایشان را با هفتصد و بیست تن سالدات که یکصد و هشتاد تن از ایشان جراحت داشت از پیشگاه حضور بگذرانید نایب السلطنه ایشان را امان داد و فرمود تا مجروحان را مرهم و مداوا کنند و کشتگان را بآئین خویش مدفون سازند و مژدهٔ این فتح را عریضه نگار کرده با تمامت اسیران و توپ و علم سفید و نشان مایور روانه دربار شهریار داشت و این جمله در دار الخلافه طهران از پیشگاه شاهنشاه ایران بگذشت و عریضهٔ که نایب السلطنه نگار کرده بود میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله در میدان پیشگاه و بار عام بطلاقت تمام برخواند آنگاه شهریار تاجدار گروه اسیران را بحاجی محمد حسین خان امین الدوله سپرد تا بدان جودت وجود که لازم وجود داشت ایشان را از پوشش و خورش آسوده دارد و دویست هزار تومان زر مسکوک در وجه نایب السلطنه بذل فرمود و اسیران بیشتر دین اسلام گرفتند و در رستهٔ مسلمانان درآمدند و از آنسوی امیرخان و جعفرقلی آقا نیز شش هزار خانه وار از قبایل قراباغ را بجانب قراداغ کوچ داده بحضرت نایب السلطنه پیوستند این هنگام مسموع افتاد که چهارصد تن سالدات و یکعرادهٔ توپ از قلعهٔ پناه آباد بمدد لشکر سلطان بود بیرون شده اند نایب السلطنه امیرخان را بتدمیر ایشان مأمور داشت روسیان

نایب السلطنه با روسیان در لشکر سلطان بود

مایور گرشت با میم وسکون همزه و تحتانی مضموم بروزن منظور گرشت با کاف و رای مهمله و شین معجمه است

اسیر شدن روسیه بدست لشکر ایران

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

چون سواد سپاه را درانظاره کردند بقلعه ترناوت در رفتند و امیرخان بمحاصره ایشان پرداخت و (۱۱۹
ایشان نیم شب از قلعه فرار کرده در میان برف بجبل جمرق گریختند لشکریان از دنبال ایشان تا دامان جبل بتاختند و بسیار کس مقتول ساختند و چنان افتاد که یکتن از سرداران روس که در لشکر سلطان بود مقتول شد زن او با مال و زر فراوان اسیر شد نایب السلطنه او را با اموال بقلعه شوشی فرستاد و حکم داد تا ارامنه که در حوالی کوه جمرق جای داشتند کوچ داده بکنار رود ارس آوردند این هنگام ینارال مرکیز سردار روس که باستمالت شیخعلی خان قبه و لکزیه داغستان و مصطفی خان شیروانی رفته بود قصه سلطان بود و ترکتاز نایب السلطنه را بشنید مجال درنگ نیافته بی نیل مرام باز شد و از رود کر عبره کرده بقراباغ در رفت و ینارال کتلراوسکی را مامور بتوقف قلعه شوشی کرده خود بجانب تفلیس شتافت این هنگام چون علف و آذوقه نیز نکیاب بود نایب السلطنه از آب ارس گذشته از اصلان دوز فرود شد و جعفرقلی آقا را نواخت و نوازشی تازه کرده حکومت قراچه داغ را با او گذاشت و مراجعت به تبریز فرمود این هنگام معروض افتاد که جماعت بلباس کاه کاه بسکنه سلدوز و صاین قلعه دست تعدی دراز داشتند و براراضی ایشان ترکتازی کنند نایب السلطنه احمد خان مقدم و عسکرخان افشار را با جماعتی مامور فرمود تا برفتند و ایشان را کیفری بسزا کردند.

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و هفت هجری و جنگ لشکر ایران و روس

چون پنج ساعت و بیست و دو دقیقه از شب یکشنبه هفتم شهر ربیع الاول بگذشت در سنه یکهزار و دویست و بیست و هفت هجری آفتاب بحمل شد شهریار ایران فتحعلی شاه بعد از جشن نوروزی سرگور اوزلی بارونت ایلچی انگریز را باتفاق حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی روانه آذربایجان فرمود تا کار معلمین انگریزی و نظام جدید را بازپرسی کنند و خود در روز شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی با سپاه ساخته در هفت فرسنگی طهران کنار رود کرج لشکرگاه کرد و فرمان داد تا بنام شاهزاده سلیمان میرزا حصنی محکم برآوردند و باغستانی غرس نمودند و سلیمانیه خواندند حاجی محمد حسین خان امین الدوله این بنا را بپای برد و برحسب فرمان گروهی از تفنگچیان ماچرچی را برای حراست آن حصن با زن و فرزند در آنجا سکون فرمود بالجمله شهریار از آنجا کوچ داده روز دوشنبه دوازدهم جمادی الآخره در چمن سلطانیه فرود شد اما چون خبر فتح سلطان بود و غلبه اسلامیان بر روسیان در اراضی گرجستان پراکنده شد مردم قسق که از حکومت روسیه در زحمت بودند دل قوی کرده همدست و همداستان بر افواج روسیان که حافظ آن اراضی بودند بیرون تاختند و تمامت آن جماعت را مقتول ساختند حسین خان سردار ایروان نیز بنواحی شوره گل و پنبک شتافت و جمعی از روسیه و سواره قزاق را نابود ساخت سالدات روسیه چون غلبه ایرانیان همی نگریستند بتفاریق فرار کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند ینارال مرکیز سردار روس چون این معاینه کرد سلسله مصالحه و مهادنه را جنبش داد و ینارال پیالویچ حارس شوره گل و پنبک را فرمود تا مصحوب حاجی ابوالحسن ایرونامه که تجارت آن اراضی داشت نامه‌ای بهمراه انگریز نگاشت با شد که نایب السلطنه کار بصلح کند این هنگام

کرج بفتح کاف و رای مهمله و جیم ساکن

پنبک بفتح بای عجمی و سکون نون و بای موحده مفتوح و کاف

امپراطور روس را طلب داشت و ینارال مرکیز روانه پطرزبورغ گشت و بجای او ینارال ردیشچوف منصوب گشت و تا
تفلیس سبک عنان آمد اما از مینوی چون عصیان و طغیان مصطفی خان طالش و صفای خاطر او با روسیان
بنهایت شد نایب السلطنه نخستین از بنی اعمام او را که سید کاظم نام داشت باستمالت او مأمور فرمود تا اگر از این غوایت
باز آید مورد عنایت گردد و اگر نه عناد عذاب بیند و از درگاه شهریار ایران نیز ملا علی گیلانی بدین قصد رهسپار
بود این هردو برفتند و او را دیدار کردند و بی نیل مقصود معاودت نمودند و هم در اینوقت چنان افتاد که از قبل
دولت آل عثمان وزیر بغداد سر از ربقه اطاعت و انقیاد بیرون کرد زیرا که حکومت عبد الرحمن پاشای
بابان بفرمان شهریار ایران در شهرزور پسندیده خاطر امنای دولت عثمانی نبود از بهر آنکه در این غلبه و قوت
ایرانیان ثلمه دولت و فتح بغداد او را معاینه میدیدند لاجرم از بلده اسلامبول بعبدالله پاشای وزیر
بغداد فرمان رسید که عبد الرحمن پاشا را از منزلت خویش قطع کن و خالد پاشای عم او را که خصم اوست
بحکومت شهرزور برگمار لاجرم عبدالله پاشا با لشکری لایق در عشر آخر جمادی الآخره از بغداد بیرون
شده از آن سوی عبد الرحمن پاشا نیز پذیره جنگ شده در ارض دلو عباس که سه منزلی شهرزور است
تلاقی فریقین شد در اول حمله عبد الرحمن پاشا شکست یافت بعضی مردمش عرضه دمار و برخی گرفتار شدند
و خود با چند تن فرار کرده تا دار الدوله کرمانشاهان عنان باز کشید و عبدالله پاشا خالد پاشا را به
حکومت شهرزور بازداشته خود طریق بغداد برداشت و خواست تا اینکار را در حضرت شهریار نیز استوار
بدارد اسمعیل خان حاکم اردبیل را مصحوب عریضه داشته روانه چمن سلطانیه نمود شهریار ایران او را بی نیل
مراد رخصت مراجعت فرمود و از مینوی نیز معلوم افتاد که دولت عثمانی با روسیه کار مصالحه کرده اند و از
کارگذاران ایران نام نبرده اند این معنی نیز بر خشم شاهنشاه بیفزود چه در میان این پیمان محکم بود
که هر یک از دولت ایران و روم با روسیان طریق صلاح گیرند بی اذن و اجازت آن دیگر نباشد لاجرم
شهریار تاجدار ظهیر الدوله قاسمخان قاجار قوانلو را و یوسفخان گرجی سپهدار را و فرج الله خان نسقچی
باشی افشار را با لشکری جرار روز پنجشنبه چهاردهم شعبان از چمن سلطانیه مأمور ساخت و موکب پادشاهی
بسبب طول توقف در آن اراضی بچمن سجاس روی و نزول فرمود باجمله بغداد از ورود سپهداران به
کرمانشاهان شاهزاده محمد علی میرزا مهدیخان کلهر را بجانب بغداد برسول فرمود تا اگر عبدالله پاشا
از کرده پشیمانی آرد و عصیان خویش را پاداشی بسزا کند بطرف او رکضتی نشود و خود با لشکر از
کرمانشاهان تا زهاب شتاب کرد و مهدیخان باز رکاب شد و صورت اصرار عبدالله پاشا را در
مخالفت باز نمود لاجرم شاهزاده لشکریان را سه بهره ساخت گروهی را از طریق قراتپه تاخت و جماعتی را
از طرف قزل رباط مأمور بقتل و اسر نمود و خود از زهاب حرکت کرده کنار رودخانه خانقین عرب و عجم را
لشکرگاه کرد و لشکریان اقطاع و انحاء بغداد را تمامت خراب و بیاب کردند عبدالله پاشا بیچاره
گشت و جناب شیخ محمد جعفر نجفی را که در میان مسلمین اثنا عشریه بفقیهی مأمور بود از بهر شفاعت بحضرت
شاهزاده فرستاد بر حسب خواستاری او حکم رفت که لشکریان دست از نهب و غارت بردارند

ردیشچوف بفتح رای مهمله و دال مهمله مکسوره و تحتانی ساکن و شین معجمه و جیم و واو فارسیه بفتح تای مشدده و سکون لام بمعنی خسته میباشد

تاراج کردن لشکر ایران اطراف بغداد را

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

آنگاه عبدالله پاشا از زر مسکوک و اشیاء دیگر پیشکشی درخور انفاذ داشت و عذرخواه گناه خویش آمد شاهزاده جرم او را عفو کرد و عبدالرحمن پاشا را بحکومت شهرزور برگماشت و صورت حال را بحضرت شهریار عرضه داشت یکشنبه پنجم شهر رمضان در سجاس این خبر بعرض رسید این هنگام پادشاه بجانب دارالخلافه کوچ داده پنجشنبه هفتم شوّال وارد طهران گشت و شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان برحسب فرمان ناصرالدین توره بخارائی و اسحق خان قرائی و امرای خراسان را ملتزم رکاب ساخته حاضر درگاه شد و از تقبیل حضرت شاهنشاه کامیاب شده مراجعت نمود و هم در این سال چهار تن از ارامنهٔ جلفای اصفهان در سرای سلطنت بکار تقطیع زجاج و نصب آینه مزدور بودند شب هنگام فرصتی بدست کرده از بام سرای بخزانهٔ خاصه در رفتند و سی هزار تومان زر مسکوک بسرقت برگرفتند و بیرون شدند و در پایان کار بفحص حاجی محمد حسین خان اصفهانی امین الدوله گرفتار شدند و آن زر را استرداد شد شهریار بردبار بعفت فطری و مروت جبلی بر جان ایشان ببخشود

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری و طغیان یوسف کاشغری

پس از یازده ساعت و یازده دقیقه از شب یکشنبهٔ هفدهم ربیع الاوّل در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری خورشید به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بعد از تقدیم جشن نوروزی فرمان داد تا لشکریان از ممالک محروسه سالک درگاه شدند و سفر آذربایجان را تصمیم عزم داده پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی از طهران بباغ نگارستان خیمه زد این هنگام خبر طغیان یوسف کاشغری سمر گشت همانا یوسف کاشغری پسر محمد امین خواجه و او پسر آی خواجه است و آی خواجه نسب بمخدوم اعظم میرساند که در همه ترکستان نامور بود و مردمان بدو نیازمی ـ بردند و طلب رشد و ارشاد میکردند مردم ترکستان اولاد و احفاد او را سادات مخدوم اعظم خوانند و کاشغر مملکتی است از یک سوی با خاک بدخشان و از دیگر جانب با زمین ختا پیوسته میشود و هشت شهر نام بردار در آن اراضی است مانند کاشغر و یارکند و آقسو و ایلچی ختن و قاقل و طرفان و قبایل قالماق که نسب بمغول میرسانند معادل سیصد هزار خانوار میان خاک ختا و کاشغر سکون داشته اند و مردم کاشغر را زحمت میکرده اند چنان افتاد که وقتی یکتن از اولاد مخدوم اعظم بکاشغر شد و مردم آن مملکت را از کیش بت پرستی بدین اسلام آورد و قبیلهٔ قالماق نیز مطیع فرمان او شده از زحمت کاشغریان دست باز داشتند چون از جهان جای بپرداخت فرزندان او آی خواجه و کون خواجه عظمت پدر یافتند آی خواجه بر سریر سلطنت جای کرد و کون خواجه مسند ارشاد بگرفت این هنگام مردم ختا از سلطنت آی خواجه و ترکتاز قبیلهٔ قالماق زحمتی بهمی دیدند پادشاه ختا ناچار ساخته جنگ شد بعد از کارزار فراوان قالماق را مقهور و آی خواجه را مغلوب ساخت ناچار هر دو برادر فرار کرده بشهر بدخشان در رفتند پادشاه ختا بطمع سیم و زر سلطان شاه را که شهریار بدخشان بود بفریفت تا خواجگان را بضیافت طلب داشت و سر هر دو تن را برگرفته نزدیک پادشاه ختا فرستاد محمد امین خواجه پسر آی خواجه بکابل گریخت و احمد شاه ابدالی افغان بانتقام خواجگان لشکری خون آشام برداشته بدخشان را مسخر کرد و سلطان شاه را گرفته

ایشان
[illegible]

بجمله این خواجه سپرد تا بقصاص عم و پدر در … ازتن برگرفت … را مصلوب داشت
آنگاه محمد امین خواجه سفر بدخشان کرد و بر مسند ارشاد تکیه زد چون او … جهان گفت فرزندش
یوسف خواجه جای او بگرفت اما چنان افتاد که اخترش شوریده و روزگارش … و سفر سفر کرد و از آنجا
بپت و بند زمین داور توشته بشهرزور آمد و عبدالرحمن پاشا را فریفته خویش کرد و گاهی ببغداد شد و با اسعد
پاشا پسر سلیمان پاشا ساز مخالفت نهاد عبدالله پاشا که این هنگام وزارت بغداد داشت یوسف خواجه را
باعث فتنه دانست و او را ماخوذ داشته به بالیوز انگریز سپرد و بالیوزش محبوساً روانه هندوستان ساخت
یوسف خواجه در بندر بمبئی از دست نگاهبانان فرار کرده ببصره گریخت و از بصره سفر شیراز کرد و از آنجا به
دارالخلافه طهران آمد چون اموال و اثقال او هنگام لشکرکشی شاهزاده محمد علی میرزا در شهرزور بغارت رفته
بود بشفاعت حاجی محمد حسین خان قاجار مروزی از شهریار تاجدار فرمان گرفت و اموال منهوبه را استرداد
کرد و نیز با میرزا محمد شفیع صدر اعظم طریق مخالطت باز داشت و با بسیار کس از امنای دولت الفت گرفت و
گاه گاه لعب شطرنج نیکو باخت و چنان بود که هنگام ذکر اسماء الله یکساعت تمام حبس نفس مینمود و در ضمیر
داشت که اگر تواند سر سلطنت برکشد و این شعر نقش خاتم کرده بود شعر آی خواجه چون بفردوس برین شد زینجهان
جانشین اوست یوسف خواجه صاحبقران بالجمله در مدت توقف طهران با قربان قلیچ خان ترکمان یموت

طغیان یوسف کاشغری

مواضعه نهاد و بتفاریق آلات حرب و ضرب ابتیاع نموده بدشت گرگان فرستاد آنگاه پوشیده
از مردم برنشسته مانند برق و باد بدشت گرگان شتافت و در زمانی قلیل جمعی کثیر از جماعت گوکلان در
گرد خود انجمن کرده باراضی فندرسک تاخت و قلعه پیرک را محاصره انداخت ولی کلفت خاطر قلعه را
فرو گرفت و از جانب دیگر میرزا علی نقی خان فندرسکی را فریب داده با خویش خواند و او را در کنار گرگان
به پسران او دو یا بیجان ترکمان گوکلان سپرد تا بخون پدر شهیدش ساختند آنگاه در حدود استراباد چندانکه
داشت و توانست از قتل و غارت بازنشست صورت این وقایع در باغ نگارستان مکشوف ضمیر پادشاه
ایران گشت متوالی فرمان داد تا شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان از طریق جاجرم بدفع قبایل
گوکلان تصمیم عزم داد و شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای طبرستان را حکم رفت که از اراضی استراباد
قبیله یموت را کیفری شایان کند و ابراهیم خان دولوی قاجار با پنجهزار پیاده و سواره مامور بترکتاز
گرگان گشت و اسمعیل خان قاجار شامبیاتی و ذوالفقار خان سردار سمنانی با جیوش کار آزموده طریق
چمن کالپوش پیمودند آنگاه موکب پادشاه راه برگرفته روز دوشنبه دوازدهم جمادی الآخره چمن سلطانیه را
لشکرگاه ساخت و هم در آن روز شاهزاده محمد تقی میرزا فرمانگذار بروجرد و جالق با لشکر خود برکاب
پیوست مع القصه برحسب فرمان شاهزاده محمد ولی میرزا از ارض اقدس طریق دشت گرگان گرفت و اسمعیل خان شامبیاتی
و ذوالفقار خان با لشکر او پیوسته شدند و چنان ترکتاز کردند که ترکمانان را پوست بر تن زندان گشت بسیار
کس از ایشان بکشتند و فراوان اسیر گرفتند خواجه کاشغری چنان بگریخت که هیچکسش نام و نشان ندانست
لاجرم شاهزاده مراجعت بخراسان نمود و ممش خان ولد امیرخان کرد زعفرانلو را با یک هزار و

[illegible]

[illegible]

و پانصد تن اسیر ترکمان و سیصد و پنجاه نیزه سر روانه درگاه شهریار داشت و او روز پنجشنبه نهم شهر رجب (۱۲۲۳)
در چمن سلطانیه حاضر حضرت شد و این جمله را از پیشگاه شهود بگذارنید شهریار تاجدار مصحوب علیمردان بیک
غلام پیشخدمت شمشیری که نیامش بجواهر ترصیع داشت تشریف شاهزاده کرد و بزرگان غزا سازان نیز خلاع
جداگانه افتخار داد و آنا خواجه کاشغری بعد از مراجعت شاهزاده محمد ولی میرزا بارض اقدس از زاویه خمول
سر برکشید و دیگر باره از ترکمانان یموت و گوکلان سپاهی گران فراهم کرده آهنگ استراباد نمود شاهزاده
محمد قلی میرزای ملک آرا این بدانست و با لشکر خویش از استراباد پذیره جنگ او گشت و ابراهیم خان قاجار
دولو را با فوجی بدانسوی گرگان برگماشت یوسف خواجه با پنج هزار مرد جنگی روز پانزدهم شهر رمضان
در برابر لشکر شاهزاده صف برزد و خود از پیش روی سپاه آستین را تا مرفق برزده با نیزه خطی بر یمین و شمال
همی تاخت و اول کس او بود که اسب برزد و بمیدان آمد و تا لب آب گرگان عنان نکشید و ترکمانان از
دنبال او جلادت همی ورزیدند و تاختن کردند و لشکر شاهزاده را چنان هزیمت کردند که بسیار کس از هول
و هیبت خویشتن را در آب افکند و جان بداد این هنگام یکتن از مردم گرایلی که خواجه کاشغری را نیکو میشناخت
او را دیدار کرد و بی توانی از جای بجنبید و هم در آن جنبش تفنگ خویش را بدو بگشاد و یوسف خواجه بدان
گلوله از اسب در افتاد و جان بداد و چون پادشاه بدخشان در ازای خون سلطان شاه پدر خویش پیمان نهاده
بود که هر کس سر یوسف خواجه را نزد او برد زر و سیم فراوان عطا کند این هنگام بر سر جسد یوسف خواجه میان
ترکمانان عظیم منازعت رفت و جمعی کثیر مقتول گشت عاقبت سر او را برگرفته با خود ببردند و ایرانیان
بر جسد شش اسب تاختند و انگشتری او را با دشنه که در کمر داشت برگرفته نزد شاهزاده آوردند و او
بحضرت پادشاه فرستاد و هم در اینسال در اراضی عراق عرب چنان افتاد که اسعد پاشای پسر سلیمان
پاشا از بغداد بیرون شده بمیان عرب منتفج رفت و لشکری بشاد داده برای تسخیر بغداد باز شتافت عبدالله
پاشا که این زمان وزارت بغداد داشت بدفع او بیرون شد و در میدان مقاتلت مقتول گشت اسعد پاشا
سر او را برگرفته باسلامبول فرستاد و از دولت عثمانی فرمان وزارت بغداد گرفت و از دیگر سوی نیز
پیشکشی لایق بسامان داده مصحوب رجب آغا بحضرت شهریار ایران گسیل ساخت شاهنشاه از چمن سلطانیه
نصرالله خان نوری غلام پیشخدمت پسر میرزا اسدالله مستوفی را با تشریفی لایق و ساخت و ستام مرصع بلآلی و
جواهر باتفاق رجب آغا روانه بغداد نمود و اسعد پاشا را در مسند وزارت استوار بداشت و هم در این سال
جلال الدین افندی از قبل اولیای دولت عثمانی رسول شده بحضرت شهریار پیوست و او مردی زیاده طلب
و بیرون از ادب بود چنانکه اولیای دولت ایران را بنام همی خواند و گستاخ خطاب کرد و سخن بر این داشت که
اموال منهوبه اهالی عراق عرب که هنگام اعانت عبدالرحمن پاشا بدست لشکریان افتاده استرداد باید
کرد در پاسخ حکم رفت که سفر تبریز کند و با سید عبدالوهاب افندی بباشد بعد از نزول موکب پادشاهی
بچمن اوجان جواب نامه او نگار خواهد رفت و او سفر تبریز کرد و با سید عبدالوهاب افندی هم داستان
گشت و چون وقت برسید کارداران ایران هر دو تن را طلب کردند و مجلس گفت و شنود بیاراستند

(۱۲۴) ایشان آغاز سخن کرده نخستین اموال منهوبهٔ سکنهٔ عراق عرب طلب نمودند بزرگان ایران پاسخ دادند که
اعراب آن اراضی از زوار عجم ترکتاز و سرقت مال فراوان برده اند استرداد این هردو مال باهم تواند بود
دیگرباره سخن کردند که سرحدداران ایران از مداخلت در امور بابان و شهرزور که از توابع ثغور روم است
دست باز دارند جواب رفت که چون قبایل بابان در حدود کردستان ییلاق کنند و مردم کردستان
باراضی بابان به قشلاق روند اگر پاشایان شهرزور دست نشان کارداران ایران نباشند
این مخالطت قبایل در پایان کار سبب مخالفت دولتین گردد و عاقبت سخن بر آن نهادند که
مبلغ ده هزار تومان که عبدالرحمن پاشا بقانون منال دیوانی برگردن نهاده که همه ساله تسلیم عمال ایران
نماید ازوی طلب نکنند کارداران ایران اینقدر مضایقت نکردند و تمسک عبدالرحمن پاشا را بسفرای
روم سپردند پس شهریار ایران سید عبدالوهاب را که از دولت عثمانی نیز احضار شده بود رخصت
انصراف داد اما جلال الدین افندی که بر حسب فرمان مامور توقف ایران بود چندی از ایام در اوجان
و تبریز روز برد آنگاه بی آنکه کارداران یکی از دولتین او را اجازت مراجعت دهند دیدار احمد پاشای
سرعسکر ارزن الروم بهانه ساخته روانه شد و از آنجا راه اسلامبول گرفت و سخنی چند سعایت برا
اولیای دولت عثمانی چون بر مخائل او دانا بودند سخنان او را وقعی ننهادند و هم از قبل دولت ایران
میرزا رضای منشی که در کار سفارت مجرب بود سفیر دولت روم شد و در ارزن الروم احمد پاشا با او رسم
مهربانی و حفاوت بپای برد و از آنجا راه برگرفته وارد اسلامبول گشت و از قبل سلطان روم نواخت
نوازش یافت و قواعد اتحاد بین دولتین را محکم و مشید ساخت این هنگام آغاز داستان روسیان
کنیم چون خبر جنبش شهریار ایران و انجمن لشکرهای جنگجو پراکنده شد و نیز مکشوف افتاد که ناپلیون با
ایمپراطور روس ساز مکاوحت و مناطحت نهاده و آهنگ تسخیر ممالک روسیه فرموده ینارال
رودیشچوف سردار روس در مصالحه و مداهنه با کارداران ایران یکدل و یکجهه گشت و بوالکونیک فریقارا
از قبل خود نزد یک سر گورازولی برونت ایلچی بزرگ دولت انگلیس گسیل ساخت و با او مکتوب کرد که اگرچه هنوز
میان دولت روس و انگلیس حبل مودت محکم نیست اما دیر نباشد که ناچار طریق وداد گیرند زیرا که
ناپلیون چنان شورشی در عالم افکنده که بیشتر دول را ناچار باید باهم متحد شوند و حراست خویش
کنند چنانکه هم اکنون از قبل ایمپراطور مامورم که اگر توانم با دولت ایران پیمان اتحاد محکم کنم
و از پطرزبورغ از جانب دولت روس سجلی که هواجوی دولتین ونیکوسکال چاپین است مکتوبی
کرده و خواستار شده که کارداران ایران و روس را باهم مانوس دارید و فساد ذات بین را از
میان دولتین مرتفع سازید و هم عریضهٔ مشعر بدینگونه معانی بحضرت نایب السلطنه نگار داد و هم از دنبال
او مایور پاپوف ایشیک آقاسی خود را باتفاق حاجی ابوالحسن خان تاجر ایروانی مامور ساخته بر تاکید
و تشیید قواعد مصالحت بیفزود و چون از امنای درگاه پادشاه ایران مضایقتی در کار مصالحت نبود
نایب السلطنه جواب مکتوب ردیشچوف را بخواستاری سفیر انگلیس از در رفق و مدارا نگار داده فرستادگان

ارزن الروم بروزن گرزن تای فوقانی عوام ارزروم و ارزنة الروم گفته اند
مکاوحت یکدیگر را لگدکوب کردن
مناطحت با یکدیگر شاخ زدن و دشنام دادن

اهتمام سردار روس در کار مصالحه با ایران

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سردار روس را رخصت انصراف داد و چون هنوز ساز مصالحت طرازی نداشت کار مصالحت کردن ۱۲۲۵
روا نبود لاجرم برحسب فرمان شهریار اسمعیل خان قاجار و میرزا محمد خان برادرزاده او با گروهی از سواره
و پیاده روانه آذربایجان شدند و بنایب السلطنه خطاب رفت که در دفع مصطفی خان طالش خویشتن
داری نکند نایب السلطنه از تبریز خیمه بیرون زد و در اینوقت عریضهٔ اشرف خان دماوندی برسید که اسد
سلطان قراچورلو و قبایل مغاویز قراباغ به نخجوان کوچ دادند و اسد سلطان با سوار قراچورلو مراجعت بجروس
قراباغ کرده روسیان آنحدود را زحمت فراوان داد و بسیار بجنبت و بسیار غنیمت آورد و امامقلی خان افشار و
سهراب بیک یوزباشی و نظرعلیخان کنگرلو باتفاق اشرف خان دماوندی از قتل و اسر روسیه هیچ دقیقه مهمل نگذاشتند
و حسین خان سردار ایروان کار جنگ و شوره گل را ساخته کرد و امیرخان قاجار و حاجی محمد خان قراگوزلو
و علیخان نوری مزارع و مرابع خرزیک و قراباغ را خراب و یباب کردند لاجرم در منزل اهر قراچه داغ
مستر کارداران که از جانب سفیر انکلیس روانهٔ تفلیس بود عریضهٔ سردار روس را بحضرت نایب السلطنه آورد
خواستار شد که لشکریان دست از جنگ باز دارند و مکانی را بیرون از شهر تبریز معین فرمایند تا سردار روس
حاضر حضرت شده کار مصالحت را استوار دارد و نایب السلطنه چهل روزه مدت نهاد که شمشیر انتقام در
نیام باشد جز در دفع مصطفی خان طالش که از مشارکت با این متارکه بیرون است و فتحعلی خان حاکم کروس را
بمیزبانی سردار روس فرمان داد و میعاد نهاد که اگر تا دوازدهم رجب که دوازدهم ایام متارکه است سردار
روس از تفلیس بسوی ایروان نشود پیمان متارکه بر بطلان خواهد بود مع القصه صورت این متارکه را روانه درگاه
شهریار داشت ایلچی انگریز در کار مصالحه ابرام و الحاح نموده عاقبت سخن بر آن نهادند که حاجی میرزا ابوالحسن
خان شیرازی سردار روس را دیدار کند و کار مصالحت را بپایان برد پس حاجی میرزا ابوالحسن خان برحسب
فرمان رهسپار شده در چمن کلستان قراباغ فرود شده و رتیشچوف شرط پذیره بجای آورده با هم بنشستند و سخن
در پیوستند و رتیشچوف با نگارندهٔ خود فرمود تا بدینگونه صورت صلحنامه را انگارد و چنانکه عنقریب مسطور
خواهد گشت مع القصه نایب السلطنه بدفع مصطفی خان طالش بسیجیده شد و از منزل اهر کوچ داده بنواحی مشکین
آمد و امیرخان قاجار را با لشکری جرار و توپخانهٔ صاعقه بار روانه طالش داشت و میرزا محمد علی مستوفی را بمرافقت
او فرمان داد و امیرخان از طریق ارکوان روان شد و اسمعیل خان قاجار شامبیاتی و صادق خان قاجار عزالدینلو
با مردم خود از راه دریغ و زوند مأمور شدند و لشکر گیلانی از طرف استارا جنبش کرده روز هفتم شعبان
امیرخان و سایر لشکریان در لنکران نزول کردند مصطفی خان هر جا سفینتی در مسالک بود با درختان
زفت سخت ببست و هر جا پلی و قنطره یافت بشکست و میرحسن خان پسر خود را با جماعت کامیشوان
حافظ و حارس معابر داشت و ایشان در برابر سپاه شهریار چون خس و خار که بر گذر سیلاب افتد
تاب درنگ نیاوردند و جماعت لشکران بکامیشوان گریختند و کشتیهای جنگی را که در هر کشتی شانزده
بود و لنگه فراوان که هر یک را یک توپ بود جنبش داده در برابر معمورهٔ لنکران بداشتند
و خود در کنار بحر باستظهار کشتیهای جنگی و درختها و نیستانهای کنار بحر ساخته جنگ شده توقف نمودند

(۱۲۶) امیرخان چون این بدید گروهی از لشکر و چند عراده توپ برداشته بشتاب تمام بسوی ایشان بتاخت و جنگ
درپیوست دو ساعت از جانبین شغیر گلوله توپ و تفنگ ممتد بود جمعی تباه شدند و بگریختند کشتی روسیان
بصدمت توپ ایرانیان شکسته در زمین غرقه شدند آنگاه امیرخان همان مضیق سخت تا لشکرگاه کشتی روسیان
هفتصد ذرع بیش نبود لشکرگاه کرد و آن زمین را از طرف عرض هفتاد ذرع خشکی بر زیادت نبود بالجمله طریق آمد
شد روسیان را مسدود ساخت و از قزل آغاج تا ارض شلوما که شش فرسنگ است برجهای مثلث بنیان
کرد و در هر برجی فوجی برگماشت تا مجال عبور بر روسیه محال افتاد و کادمیشوان را محاصره گرفت [illegible]
محاصره بر گرفت چهار ماه مدت محاصره بطول انجامید و در این ایام با اینکه شب و روز بانگ توپ و خمپاره بستاره بر میشد
زیاده از چهار تن از لشکر ایران عرضه هلاک نگشت مصطفی خان از قلت آذوقه و علف و امتداد محاصره بیچاره گشت
در پایان کار بر حسب فرمان سه حصن حصین در آن اراضی بنیان کردند نخستین در لنکران که نشیمن مصطفی خان
بود و دیگر در ارکوان و سه دیگر را در ارض استارا و این سه قلعه را بصوابدید میرزا ابوالقاسم وزیر پسر قائم مقام
از مبدای زمستان تا نیمه عقرب بپایان بردند و توپخانه و آذوقه یکساله از بهر هر سه قلاع سه گانه آماده نمودند
و حاجی محمد خان قراگوزلو حاکم و حارس آن قلاع و اراضی گشت و میرزا رفیع خان رشتی با تفنگچیان رشت
بحفظ ارکوان پرداخت اما از آنسوی در این مدت که نایب السلطنه مشغول کار طالش بود مدت چهل روزه
متارکه بپای رفت و رتیشچوف سردار روس از تفلیس بیرون شده بقراباغ آمد و اعلام کرد که میباید
خدمت نایب السلطنه را دریابم و سخن مصالحه را بپای برم لاجرم نایب السلطنه نجفقلی خان گروس را
بمهمانداری او روانه قراباغ داشت و قرار دیدار را در سلطان حصاری گذاشت این هنگام چنان
افتاد که الکسندر میرزا والی گرجستان که در ایروان بود بعزم ملاقات سلیم پاشای والی اخسقه به چلدر
رفته بود و از آنجا بگرجستان شده مصدر فتنه گشت و این معنی موجب وحشت خاطر سردار روس شده
از رسیدن بحضرت نایب السلطنه پشیمان گشت و پیام داد که ملاقات ما در کنار رود ارس می تواند بود
و من تا سلطان حصاری نخواهم آمد و نیز بعضی سخنان در میان انداخت که دیدار متعذر شود از جمله
در هنگام ملاقات خواستار تساوی جانبین بود و ژنرال حق ویردوف را فرستاد و پیام داد که من
مصالحت اختیار تمام ندارم لاکن متارکه میتوانم کرد چندانکه سفرای میان دولتین ممتد شوند و قرار
محکم بگذارند نایب السلطنه صادقخان پسر نجفقلی خان گروس را با مستر لزی توپچی و مستر کمل حکیم انگلیس
مأمور ساخت که باتفاق حق ویردوف نزدیک او شوند و در کلیات امور سخن کنند و میرزا ابوالقاسم
وزیر را فرمود تا باصلاندوز شود که با رود ارس متصل است و وحشت خاطر سردار روس را بزداید
بعد از رسیدن میرزا ابوالقاسم باصلاندوز رتیشچوف سردار روس حق ویردوف را نزدیک او
فرستاده بعضی سخنان پیام داد که کشف حال کرد که این آمد و شد همه از در فریب و نیرنگ است لاجرم
میرزا ابوالقاسم حق ویردوف را رخصت مراجعت داده صورت حال را معروض داشت و نایب السلطنه
از سلطان حصاری کوچ داده باصلاندوز آمد و رتیشچوف به تفلیس شد و کتلراوسکی را بحراست

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

(۱۲۴۲) [illegible]

قراباغ باز گذاشت و او در آق اغلان ساکن شد اما چون در ایام توقف در سلطان حصاری از بزرگان شکی در حضرت نایب السلطنه تظلم آوردند و از تعدی جعفر قلیخان دنبلی بنالیدند و سلیم خان نیز در اینکار اصرار نمود لاجرم پیر قلیخان قاجار و میرزا محمد خان قاجار و علیمردان خان قاجار جمشر را فرمان رفت تا با سپاهی لایق از طریق قراباغ راه شکی گیرند و خود با سپاهی قلیل در اصلاندوز درآمده لشکر ایران از چار سوی سنگر روسیه را بمحاصره انداختند و ایشان را چون قوت مبارزت در میدان نبود بخویشتن داری پرداختند تا آنگاه که علف و آزوقه اندک و کار بر روسیان صعب افتاد پس حیلتی کردند و چند تن از مردم قراباغ را بگماشتند تا بلشکرگاه اسلام آمده جعفر قلیخان قراباغی را بفریفتند که ما قبل از قبایل قراباغ آمده ایم اگر سپاهی همراه ما بیرون کنند که پشتوان قبایل باشد بی توانی بدینجانب کوچ دهند جعفر قلیخان صورت حال را معروض داشت و برحسب امر نایب السلطنه صادق خان قاجار با فوجی از رود ارس عبره کرده جاسوسان از پیش و کم سپاه جعفر قلیخان و قلت لشکر در مخیم نایب السلطنه آگاه شدند و ینارال روس را خبر بردند و او دل قوی کرده دو نیم شبی با ابطال رجال خود کار شبیخون را ساخته کرد و از آق اغلان بیرون تاخت و ناگاه در گرد قراولان ایران پره زده همگان را دستگیر ساخت و بسرعت شتاب کرده در صبح نخستین سواد لشکر او را سپاه اسلام دیدار کردند و گمان بردند که اینک صادق خان مراجعت نموده و چون نیک بنگریستند و دانستند اینک سپاه روس در رسید آن مجال نیافتند که صف راست کنند نایب السلطنه که جلادت جبلی و شهامت فطری داشت قدم پیش گذاشت و فرمان داد تا زنبورک ها را آتش در زدند و از آن بانگ تا هنگام هر کس از لشکریان که دابه خود را بشب چرا برده بود تفرس فتنه کرده بلشکرگاه شتافت و نایب السلطنه بمیان سربازان آمده ایشان را از زحمت بر صف کرد و علیخان تفنگچی باشی را فرمود تا اهالی صنعت و حرفت را از اردو بازار کوچ داده از میان جنگ و جوش لختی بر کنار برد و این هنگام روسیان در رسیدند و سواران قزاق قلت ایرانیان را نگریستند بی توانی حمله کردند نایب السلطنه غلامان رکابی را برداشته اسب برجهاند و بر ایشان درآمد و رزمی مردانه داد و آنجماعت را هزیمت کرده تا میان توپخانه روس از دنبال ایشان بتاخت این هنگام توپها را بروی همه ایشان بگشادند و بانگ دار و گیر در دادند چون میان دولت انگلیس و روس کار بمصالحه رفته بود معلمین انگریز از تعلیم توپچیان آذربایجان بیک سوی شدند نایب السلطنه چون این بدید از اسب بزیر آمد و دامن بر میان استوار کرد و توپچیان را آموزگاری فرمود و خود نیز کار توپچیان همی کرد و توپها را آتش همی درزد و با قلت سپاه چهار ساعت بدینگونه رزم داد و تا بارگیرهای اهل اردو برسید آن مردم که از کار جنگ بیگانه بودند بگذاری شدند و جعفر قلیخان مقدم در این جنگگاه از کثرت کوشش و کشش نام بردار شد چنانکه چندکرت در میدان گیرودار نایب السلطنه اش تحسین فرستاد بالجمله چون در این مقاتلت از این بر زیادت سودی نبود نایب السلطنه لشکر را برداشته از آن مصاف گاه یک تیر پرتاب کناره گرفت و بپای تل اصلاندوز رفت و دیگر باره هنگام عصر آتش حرب بالا گرفت و هر دو لشکر درهم افتادند و فریاد دار و گیر برآمد تا آنگاه که آفتاب بنشیب شد پس هر دو سپاه دست از جنگ باز داشتند و سپاه روسیه بر

آق اغلان [illegible]

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بمنزل قرار قل شدند که نیمشب طریق مراجعت سپارند چون شب تیره شد جمعی از سالدات روسیه که در جنگ سلطان بود اسیر
شدند و در میان لشکر اسلام بودند خود را بلشکر روس رسانیدند و ایشان را ساخته مراجعت دیدند گفتند اگر شما ساز
شبیخون کنید ما از پیش روی لشکر برویم و سربازان شقاقی و نخجوانی را که در این مدت شناخته ایم بنام بخوانیم تا چنان دانند
که مردم ایشانیم و شما را ناگاه بمیان ایشان دراندازیم این رای را نیار ال پسندیده داشت و لشکر را جنبش فرمود
بدین حیلت وقتی سرباز شقاقی و نخجوانی با خویش آمدند با روسیان دست و گریبان بودند در اول حمله مستر کرشت
انگریزی که سرهنگ فوج شقاقی و نخجوانی بود و از جنگ کناره می نمود با چند تن دیگر مقتول و مجروح گشتند
سربازان را نیز قوت درنگ نماند آهنگ قل اصلاندوز کردند و همچنان توپچیان با توپخانه دنبال ایشان
برگرفتند ناگاه اسبش در گوی درافتاد و از پشت زین بغلطید چون چند تن از غلامان که ملازم رکاب بودند چنان
دانستند که او را آفتی رسید و زندگانی بگذاشت از کمال دهشت بانگ برداشتند که نایب السلطنه زنده
نماند هرکس از لشکریان این بشنید بیچاره دل از جان برگرفت و اگر توانست بطرفی گریخت نایب السلطنه
برخاسته از مضیق آن فرودگاه صعود نمود و سواری را نگریست که زمام اسبی را گرفته شتاب میکند
چنان دانست که یکتن از مردم روس است که اسب مسلمانی را به غنیمت می برد تیغ برآهیخت و از پیش
روی او درآمد از قضا یکتن از جنبت داران نایب السلطنه بود و او را بشناخت و فرود شده اسب
پیش داشت پس نایب السلطنه برنشست و بمیان سپاه اسلام درآمد و آن جماعت را اگرچه هزیمتیان بودند
بخویشتن داری تا زمین حاجی حمزه لو آورد و روسیان نیز تفنگ مقتولین را اخذ کرده چیتوانی از اصلاندوز
بیرون شدند و از رود ارس بگذشتند نایب السلطنه آن شب را متوقف گشته روز دیگر فرمان داد تا مقتولین را
بخاک سپردند و احمال و اثقال لشکرگاه را حمل دادند و از آن سوی پیر قلیخان بعد از عبره از رود گرچون خبر
شبیخون روسیه و شکستن لشکر اسلام را اصغا نمود سفر شکی را بیحاصل دانست و مراجعت کرده برکاب
پیوست و همچنان صادق خان و جعفرقلیخان از اراضی قراباغ و ابراهیمخان از طرف سالیان این خبر
بشنیدند و بدرگاه شتافتند آنگاه نایب السلطنه بمشکین شتافت و روزی چند ببود و در آنجا معروض افتاد که
روسیان بقبایل مغاوریز که ساکن دره ایلدگز نخجوان بودند تاختنی کرده اند اینخبر واجب کرد که در تبریز
تجهیز لشکری لایق شود و طریق انتقام سپرده آید لاجرم از مشکین به تبریز سفر فرمود اما از آن سوی چون شیخعلی بیک
کنگرلو برادر نظرعلیخان حاکم نخجوان در جنگ اصلاندوز گرفتار روسیان گشته بود جماعت روسیان بکمان خویش
او را فریفته مواعید کردند و آهنگ نخجوان نمودند باشد که بتدبیر او فتح نخجوان کنند از اینسوی نایب السلطنه از در
دوراندیشی نظرعلیخان را طلب فرمود و کریمخان کنگرلو را بحکومت نخجوان بازداشت اما شیخعلی بیک از لشکرگاه
روسیان فرار کرده برکاب پیوست روسیه چون این بدیدند آهنگ نخجوان را بی سود دانسته مراجعت کردند
و در این هنگام اسمعیل خان دامغانی با سپاه از درگاه پادشاه برسید نایب السلطنه او را از طریق اردبیل
بموقان مأمور داشت و خود نیز از راه قراجه داغ طریق موغان گرفت و همه جا برف اندر کاب سوار میرفت
در میانه راه مکشوف افتاد که قبایل قرابانی روسیان را بمیان خود دعوت کرده اند و ایشان بدانجا

سقطه نایب السلطنه و مدد ز مکاه

موقان ...

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلیشاه قاجار

(۱۲۹) در رفته و ابطال قبایل را با خود یار کرده مغافصه بر سر ارکوان تاخته اند و علیخان نوری که حافظ ارکوان بود
با چند تن از سرکردگان چون کوچ دادن ایل و رسیدن روسیان را شنیدند بی آنکه رزمی دهند
از ارکوان بدر شدند و میرزا احمد مستوفی کاشانی را که روسیه سنگی مسلمان نیز در تحت فرمان بود غیرت
و حمیت نگذاشت که با هزیمتیان یار شود و فرار کند ساز مقاتلت طراز کرده با آن قلیل مردم قانون
مردانگی محکم کرد و آستین تا مرفق برزده از پیش روی صف ترکتازی همیکرد ها یا های مردان
جنگ بلند شد و بانگ توپ و تفنگ بالا گرفت میرزا احمد در آن گرد قیرگون و میدان آهارکرده
بخون چندان از یمین و شمال و از چپ و راست بتاخت و رزم ساخت که شربت شهادت بنوشید
از جهان دیده بپوشید پس از آن روسیه قصد لنکران کردند و نایب السلطنه بالمغار طریق طالش
سپرد در ارض مشکین مکشوف افتاد که جماعت روسیه شب عاشورا از چار سوی بقلعهٔ لنکران یورش
افکنده اند و جنگی سخت در میانه شده نخستین تفنگچیان لاهیجانی شکسته شده برجی را که حارس و حافظ بودند
دست باز داشته هزیمت شدند و روسیان صعود نموده از فراز برج توپ و تفنگ بسوی سربازان
محمد بیگ قاجار افشار بگشادند صادق خان قاجار سردار سپاه لنکران و محمد بیگ قاجار افشار که در میدان
جنگ نهنگ دم آهنگ و شیر رزم آزمای بودند چندان بکوشیدند که شربت شهادت بنوشیدند اگرچه دوازده
پانصد تن از روسیان کشته شد و بسیار کس مجروح گشت لکن بر قلعهٔ لنکران دست یافتند کتراوسکی نیز
سه زخم برداشت که بعد از بهبودی بعضی از اعضای او از کار بماند بالجمله نایب السلطنه محمد خان را پرستاران برگماشت
تا مداوا کنند و فرزندان مقتولین را یتول و سیورغال مقرر فرمود و بسبب قلت آذوقه و سورت
برودت هوا اسمعیل خان دامغانی را توقف اردبیل مامور داشت اینوقت منشور شهریار تاجدار رسید که
نایب السلطنه را از این شدت عنا طالتی نباید بود و بستوانی طریق تبریز گیرد و انتقام این کارزار را موقوف
بهنگام بهار دارد لاجرم نایب السلطنه مراجعت به تبریز فرمود و حسین خان سردار ایروان را حاضر حضرت نمود
از آنسوی سردار روس نیارال پنکب را با دو هزار تن سالدات مامور بایروان داشت که انهدام منک و شوره
گل تاختن کرده باشد که از مزارع ایروان اخذ غلات تواند کرد و از سوی نیز حسین خان رخصت انصراف
حاصل کرده وقتی بایروان رسید که بمقدار دو هزار تن از اهالی ایروان آماده جهاد بودند و بعضی از علما کفن کرده
با مجاهدین رهسپار میشدند حسین خان بهمان مردم را برداشته از شهر بیرون شد و با روسیان جنگ در انداخت
و چندان بکوشید که سردار روس را هزیمت کرد در آن جنگ چهل تن از مسلمانان شهید شد و از روسیان چهار
صد تن بخاک افتاد حسین خان فرمود تا سر روسیان را از تن دور کرده نزد نایب السلطنه فرستاد و او بحضرت
شهریار گسیل ساخت وقتی برسید که پادشاه عنان عزیمت بجانب آذربایجان گذاشته بود بالجمله چون
سورت سرما شکست شاهنشاه ایران از ظاهر طهران کوچ داده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و جنگ
روسیان را ساخته آمد نخستین شاهزاده محمد تقی میرزا را با امیر ولیسر یوسفخان سپهدار عراق و سواره اصلان
و پیاده بختیاری روز شنبه چهارم رجب از راه سرچم و سنکیک لی بیرون فرستاد و روز شنبه ششم رجب

شاهزاده محمود میرزا را با توپخانه و سوارهٔ خواجه‌وند و عبدالملکی گسیل ساخت و فرج‌الله خان افشار نسقچی باشی پسرش امان‌الله خان غلام پیشخدمت خاصه ملازم خدمت او شد و روز پنجشنبه نهم رجب شاهزاده علیخان رضاقلیخان و محمدحسن خان دولو را با لشکری پرخاشجوی برداشته راه برگرفت و روز شنبهٔ یازدهم رجب موکب پادشاهی با لشکری که عدد رمل و عدت نمل داشت در جنبش آمده روانهٔ چمن اوجان شد و دوشنبه بیستم رجب در اوجان لشکرگاه کرد و نایب‌السلطنه عباس میرزا با توپخانه و نظام جدید پذیره ساخته تقبیل سدهٔ سلطنت پرداخت اما از آنسوی چون سردار روس جنبش پادشاه و ازدحام سپاه و انجمن صنادید ایرانرا در اوجان بدانست و از جانب دیگر تصمیم عزم ناپلیون را در تسخیر امصار و بلدان روسیه اصغا نمود و در قوت بازوی امپراطور روس ندید که در یکزمان با دو دشمن ستیز و ستیزه زند لاجرم مکتوبی بسر گوراوزلی بارونت ایلچی انگریز نگاشت و او را باستحکام قواعد مصالحت برانگیخت سر گوراوزلی در پایهٔ سریر سلطنت خواستار مصالحت گشت و میرزا شفیع صدر اعظم ایران با او موافقت نموده و ایلچی انگریز پیمان نهاد که شرایط مصالحت و خاتمهٔ مداهنت و مهاونت بآرزوی کارداران ایران خواهد رفت لاجرم میرزا ابوالحسن خان شیرازی رخصت یافته برنشست و چنانکه مذکور شد سردار روس را دیدار کرد و شهریار تاجدار از چمن اوجان بشهر تبریز سفر نموده مردم آن بلده را نواخت و نوازش فراوان کرد و ببذل سیم و زر خوشدل و خورسند ساخت و غرهٔ شهر رمضان مراجعت بطهران فرمود و نایب‌السلطنه بعد از حرکت موکب شهریار فرزند ارشد اکبر خود شاهزاده محمد میرزا را که در ناصیه امر آثار پادشاهی از دیدارش آشکار بود در آذربایجان گذاشته قائم مقام را در حضرتش باز داشت و خود بدرگاه پادشاه شتافت و مورد عطوفت و ملاطفت گشت و از برای تجهیز لشکر شاهنشاه حملی گران از سیم و زر بداد و رخصت مراجعت حاصل نموده وارد تبریز شد و از آنسوی سردار روس با میرزا ابوالحسن خان کار

بدینگونه کرد و صورت عهدنامه را نگارندهٔ او بدینگونه نگار داد

صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و روس بصلاح و صوابدید میرزا ابوالحسن خان و سردار روسیه مرقوم شد

اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه بالغایه و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران باوصافه بملاحظهٔ کمال مهربانی و اشفاق دولتین علیتین که درماده اهالی و رعایای جانبین دارند بدفع و رفع امور عداوت و دشمنی که برعکس رای شوکت آرای ایشان است طالب استقرار مصالحهٔ میمونه و دوستی جواریت سابقهٔ مؤکده را راغب میباشند معالیجاه نیکولای رتیشچوف بالغایه اختیار کلی عطا شده و اعلیحضرت شاهنشاه ایران هم امیرالامراء العظام میرزا ابوالحسن خان باوصافه را وکیل مختار بالکل نموده اند حال در معسکر روسیه من محال گلستان قلعه بولایات قراباغ یعنی رودخانهٔ زیوه ملاقات واقع و جمعیت نموده بعد از ابراز و مبادلهٔ تمسک مأموریت و اختیار کلی خود بیکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق بمصالحهٔ مبارکه بنام نامی پادشاهان عظام قرار و موجب اختیار نامجات طرفین قسمیه و فصول و شروط مرقومهٔ ذیل را الی الابد معقول و مستصوب و استمرار میداریم

فصل اول

بعد از این امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا بحال در میان دولتین علیتین روسیه و ایران بود موقوف و بموجب این عهدنامه الی الابد متروک و مراتب مصالحهٔ اکیده و دوستی و وفاق شدیده فیمابین امپراطور و اعلیحضرت

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

شاهنشاهی و وراثت و ولیعهدان عظام میانه دولتین علیتین ایشان پایدار و مسلوک خواهد بود فصل دوم ۱۳۱
چون پیشتر موجب اظهار و گفتگوی طرفین بقبول رضا در میان دولتین شده است که مراتب مصالحه در بناسیسی
اوسطاطوسکوه او پریزندیم باشد یعنی در هر موضع و جاییکه الی قرار داد مصالحه الحال بوده است از آنها
قرار باقی و تمامی اولکاء ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یک از دولتین بوده
کماکان در تحت ضبط و اختیار ایشان بماند لهذا در بین دولتین علیتین روسیه و ایران برحسب خط مرقومه
ذیل ثغور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده از ابتدای اراضی آدینه بازار بخط درست از راه صحرای مغان
تا معبر یدی بلوک رود ارس از بالای کناره رود ارس تا اتصال و الحاق رود خانه کبک جای به پشت کوه مقری
و از آنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و تبریز سدی از ثغور گنجه جمع و متصل گردیده بعد از
آنحدود مزبور که بولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس الدین لو تا مکان ایشک میدان مشخص و منفصل
میسازد و از ایشک میدان تا بالای سر کوههای طرف راست طرق و رودخانهای حمزه چمن و از سر
کوههای چنبتالی کوشه محال شوره گل و از کوشه شوره گل از بالای کوه برف آلداکوز گذشته از سرحد محال
شوره گل و میانه حدود قریه سدره بند و رودخانه اریه چای محق و متصل شده معلوم و مشخص میگردد و چون ولایات
خان نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست بدست افتاده لهذا بجهة زیاده صدق و راستی حدود
ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلحنامه از پادشاهان عظام معتمدان
و مهندسان مأمور که بموجب قبول و وفاق یکدیگر و معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانها و دریاچه
و امکنه و مزارع طرفین تفصیلا تحریر و تمیز و تشخیص میسازند آن نیز معلوم و تعیین ساخته آنچه در حال تحریر
این صلحنامه درست در تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده آنوقت خط حدود ولایات طالش نیز در بنای
اوسطاطوسکوه او پریزندیم مستقر و معین ساخته هر یک از طرفین آنچه در تصرف دارد بر سر آن باستیفی
خواهد ماند و همچنین از سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان و مهندسان
مأموره طرفین هر یکطرف موافق اوسطاطوسکوه او پریزندیم رضا خواهد داد فصل سیم اعلیحضرت
شاهنشاه ممالک ایران بجهت ثبوت دوستی و وفاقی که با اعلیحضرت امپراطور ممالک اروسیه
دارند با این صلحنامه و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران ولایات قراباغ و گنجه که الآن مسمی بالیسی
سابط بول و اولکاء خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و باکویه و هر جا از ولایات طالش را که
الآن در تحت تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و آچوق باش
و کوزنه و سنخریل و ابخازه و تمامی الکاء و اراضی که در میانه قفقاز لیسنده سرحدات معینه الحاله بوده و نیز
آنچه از اراضی و اهالی قفقاز لیسنه الی کناره های خضر متصل است مخصوص و متعلق دولت امپریه
اروسیه میدانند فصل چهارم اعلیحضرت امپراطور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود با
اعلیحضرت شاهنشاه ایران و بجهة اثبات این معنی بنا بر همجواریت طالب و راغب است که در
ممالکت شاهانه ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده و ملاحظه نمایند

لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام استقرار مینمایند که هریک از فرزندان عظام ایشان که بولیعهدی دولت
ایران تعیین میکردد هرگاه محتاج باعانت و امدادی از دولت علیه روسیه باشند مضایقه ننمایند تا از خارج
نتواند کسی دخل و تصرف در مملکت ایران نماید و بامداد و اعانت دولت روس دولت ایران محکم و مستقر
گردد و اگر در سر امور داخله مملکت فیمابین شاهزادگان مناقشتی رخ نماید دولت علیه روس را در آن
میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید فصل پنجم کشتیهای دولت روسیه که بر روی دریای خضر
برای معاملات تردد مینمایند بدستور سابق مأذون خواهند بود که بسواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک
شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت بآنها شود و کشتیهای جانب
ایران هم بدستور سابق مأذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل روسیه شده بهمین نحو در هنگام طوفان و
شکست کشتی از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتیهای عسکریه
جنگی روسیه بطریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتیهای جنگی دولت روسیه با علم در دریای خضر بوده اند حال نیز
محض دوستی اذن داده میشود که بدستور سابق معمول گردد واحدی از دولتهای دیگر سوای دولت روس کشتی جنگی در آنجا نداشته
فصل ششم تمامی اسرائیکه در جنگ گرفتار یا آنکه از اهالی طرفین اسیر شده از کرجیان و هر مذهب دیگر باشند میبایدالی
وعده سه ماه هلالی بعد از تصدیق و خط گذاردن در عهدنامه از طرفین مرخص و رد کرد دیده هریک از جانبین خرج و احتیاج
باسرای مزبوره داده بقرا کلیسیا رسانند و کلای سرحدات طرفین بموجب نشر اعلامی که در خصوص فرستادن
آنها بجای معین بیکدیگر مینمایند اسرای جانبین را بازیافت خواهند کرد و آنان که بسبب تقصیر یا بخواهش خود
از مملکتین فرار نموده اند اذن آنکسانیکه برضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند داده شود که بوطن اصلی
خود مراجعت کنند و هر یک از قومی چه از اسرا چه فراری که نخواسته باشند بیایند کسی را با او کاری نیست و عفو
تقصیرات از طرفین نسبت بفراریان داده خواهد شد فصل هفتم علاوه از اظهار و استقرار مزبوره بالا
رای اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه و اعلیحضرت شاهنشاه ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که
هنگام لزوم مأمور و روانه دارالسلطنه جانبین میشوند بر وفق لیاقت رتبه و امور کلیه مرجوعه ایشان را برد آشت
و حاصل و محبت بدستور سابق و کلائیکه از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین
تعیین و تمکین کردیده زیاده از ده نفر عمله نخواهند داشت ایشان با غراز شایسته مورد مراعات گردیده احوال
ایشان بهیچگونه زحمت نرسیده بل زحمتی که بر عایای طرفین عاید گردد موجب عرض و اظهار و کلای رعایای
مزبور رضائی ستمدیدگان جانبین داده شود فصل هشتم درباب آمد و شد قوافل و ارباب معاملات در
در میان ممالک دولتین علیتین اذن داده میشود که هر کس از اهالی تجار بخصوص ثبوت اینکه در سلک رعایا و ارباب
معاملات متعلق دولت علیه روسیه یا تجار متعلقه دولت بهیه ایران میباشند از دولت خود یا از سرحد
داران جانبین تذکره و کاغذ راه در دست داشته باشند از طریق بحر و بر بجانب ممالک ایران آیند و دولت
بدون تشویش آیند و هر کس هر قدر خواهد متوقف گشته بامور تجارت و معامله اشتغال نمایند و زمان
مراجعت آنها باوطان خود از دولتین مانع ایشان نشوند آنچه مال و متاع از ممالک روسیه بولایات ایران و نیز از طرف

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ایران بممالک روسیه برند تنخواه بعوض بیع رسانیده و یا معاوضه بمال و اشیاء دیگر نمایند اگر در میانه ارباب ۱۳۴۳
معاملات طرفین بخصوص طلب و غیره شکوه و ادعائی باشد بموجب عادت مألوفه نزد وکلاء طرفین یا اگر وکیل
نباشد نزد حاکم آنجا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آنها را
تحقیق و معلوم کرده خود یا بمعرفت دیگران قطع و فصل کار را ساخته نگذارند که تعرض و زحمتی بارباب معاملات
عاید و واصل شود و ارباب تجار طرف ممالک روسیه که وارد ممالک ایران میشوند مأذون خواهند بود که اگر
خواهند با اموال و تنخواه خودشان بجانب ممالک پادشاهانه دیگر که دوست ایران باشند بروند طرف دولت
ایران بلامضایقه تذکرات راه بایشان بدهند و همچنین از طرف دولت علیهٔ روسیه نیز در مادهٔ اهالی تجار
دولت ایران که از خاک ممالک روسیه بجانب سایر ممالک پادشاهان که دوست روسیه باشند
میروند معمول خواهد شد وقتی که یکی از رعایای دولت روسیه در زمان توقف و تجارت در ممالک
ایران فوت شد و اموال و املاک او در ایران بماند چون که عرف او از مال رعایای متعلقه بدولت است لهذا
میباید اموال متوفی بموجب قبض الوصل شرعی بعد و تسلیم بازماندگان اقوام متوفی کرده و نیز اذن خواهند
داد که املاک متوفی را اقوام او بفروشند چنانچه همین معنی در میان ممالک روسیه نیز در ممالک پادشاهانه دیگر دستور
و عادت بوده متعلق بهر دو دولت که باشد مضایقه ننمایند فصل نهم باج و گمرک اموال تجار طرف دولت
روسیه که به بنادر و بلاد ایران بیاورند از یکتومان مبلغ پانصد دینار در یک بلده گرفته از آنجا با اموال
مذکور بهر ولایات ایران که بروند چیزی مطالبه نگردد و همچنین از اموالیکه از ممالک ایران ببرند و بیاورند آنقدر
زیاده بعنوان خرج و توجیه و تحمیل و اختراعات چیزی از تجار روسیه با شر و شلتاق مطالبه نشود و بهمین نحو
در یک بلده باج و گمرک تجار ایران که به بنادر بلاد و ممالک روسیه می برند یا بیرون بیاورند بدستور گرفته اختلافی
بهیچوجه نداشته باشد فصل دهم بعد از نقل اموال تجاره به بنادر در کنار دریا و آوردن از راه خشکی
ببلاد و سرحدات طرفین اذن و اختیار بارباب تجار و معاملات طرفین داده شده که اموال و تنخواه خودشان را
داده اموال دیگر خریده یا معاوضه کرده دیگر از امنای گمرک و از مستاجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته
باشند زیرا که بر ذمهٔ امنای گمرک و مستاجرین لازم آنست که ملاحظه نمایند که معطلی و تاخیر در کار تجارت ارباب
معاملات وقوع نیابد باج خزانه را از بایع یا از مبتاع هر نحو در میانه خودشان سازش نمایند حاصل و بازیافت
نمایند فصل یازدهم از تصدیق و خط گذاشتن در این شرطنامچه وکلای مختار دولتین بلا تاخیر باطراف جانب دولتین
اعلام و اخبار و امر اکید بخصوص بالمره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی بهر جا ارسال خواهند کرد این
شروطنامه الحاله که بخصوص استدامت مصالحهٔ دائمی طرفین مستقر و قطعه مشروحه با ترجمان خط فارسی
مرقوم و محرر و از وکلای مختار مأمورین دولتین مزبوره بالاتصدیق و مهر مختوم گردیده و مبادله به
یکدیگر شده است میباید از طرف اعلیحضرت امپراطور روسیه و از جانب اعلیحضرت شاهنشاه ممالک
ایران با مضای خط شریف ایشان تصدیق گردد و چون این صلحنامچه مشروحه مصدقه میباید از نزد دو دولت بیدا
بوکلای مختار برسد لهذا دولتین علیتین در مدت سه ماه بلاملی وصول کرده و تحریراً فی عسکر اردو نشسته در ده خا

(۱۳۴) زیره من محال گلستان متعلقه بولایات قراباغ بتاریخ بیست و نهم ماه شوال سنه یکهزار و دویست بیست و هشت هجری و تاریخ دوازدهم ماه اکدبر سنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسویه

صورت نوشته سردار روسیه نیکولای رو شیچوف

[illegible]

سپارش اکه چون میان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافته بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد سفرا آمد و شد نمایند لهذا ایلچی که از دولت علیه ایران برای مبارکباد بدولت بهیه روس میرود مطالبی که از شاه خود مامور است برای حضرت امپراطور اعظم عرض و اظهار نماید سردار و دولت بهیه روس تعهد نمود که در مطالب ایران بقدر مقدور کوشش و سعی نماید بجهة اعتماد خط گذاشته مهر نمودیم بتاریخ سیزدهم ماه اکدبر بالجمله میرزا ابوالحسن خان بعد از اتمام امر مصالحه عزیمت رکاب ظفر انتساب را نموده از معسکر روسیه برآمد و در دارالخلافه بشرف شرف رکاب مظفر شد و این هنگام سرگور اوزلی ایلچی انگریز که بنیان قواعد مصالحت میان دولت ایران و روس همی نمود مراجعت انگلستان را تصمیم عزم داد و برای انجام کار مصالحه از اراضی روسیه آهنگ عبور کرد شهریارش اجازت داد و بعضی الحجار کاسات و آلات ذهب خالص که ضیافت ملوک را لایق بود او را اعطا فرمود و پادشاه انگریز را نیز مکتوبی از در حفاوت کرده او را سپرد و جواب نامه بانوی حرم پادشاه انگریز نیز از قبل خواتون سرای سلطنت نگارش یافت بالجمله سرگور اوزلی نایب خود مستر موریه را در ایران گذاشته از راه تفلیس و پطرزبورغ رهسپار گشت و میرزا ابوالحسن خان شیرازی از قبل شهریار تاجدار مامور بسفارت روس گشته از طهران بیرون شد و دو هزار تومان نقد کارداران حضرت تسلیم او نمودند و نیز خط دادند که اگر حاجت افتد چهل هزار تومان از تجار گیلان اخذ نماید و بصوابدید ایلچی انگریز کار مصالحت را چنان بپای برد که روسیان دست از اراضی ایران که در مدت منازعت مداخلت کرده اند باز دارند و هم در این سال بزرگان خراسان اعلان کلمه عصیان کردند زیرا که شاهزاده محمدولی میرزا که در آن ناحیت والی ولایت و راعی رعیت بود به فنون ستیز جوانی و شریعت کامرانی و تکبر و تمرد ملکزادگی چون از بزرگان خراسان تفرس عصیانی میفرمود در خاطرش حملی گران می افکند و در خشم میرفت و آغاز خشونت و غلظت میکرد و ایشان از دشنام بر میشمرد و بسخنان زشت اسلاف و اخلاف آنجماعت را یاد میکرد سالها میرفت که صنادید آن اراضی خاطر رنجیده داشتند و کشف کدورت ضمیر نمیتوانستند کرد تا این هنگام که قصه بیرون روسیه در اصلاح و طغیان کاشغر سی گوش زد مردمان شد اسحق خان سردار قرائی و دیگر بزرگان خراسان در بیابان گرگان انجمنی شوری افکندند و سخن بر آن نهادند که شاهزاده محمدولی میرزا گرفته باز دارند و ممالک خراسان را در میان خویش بخش کنند و چون در عرض راه قوت آن نیافتند که کار بر مراد کنند هر یک بهانه دیگر از رکاب شاهزاده رخصت انصراف یافتند و اسحق خان قرائی نیز از منزل با قدرت اجازت یافته بتربت حیدریه شتافت آنگاه بزرگان خراسان متفق الکلمه شده روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان لوای مخالفت برافراختند و در مراتع خیلهای شاهزاده را عرضه نهب و غارت ساخته طریق مشهد

[illegible]

عصیان خوانین خراسان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

مقدس برگرفتند و در حوالی آن بلده ترکتازی دست گشودند شاهزاده چنان پنداشت که اسحق خان را از (۱۲۳۵)
طغیان ایشان خبری نیست فی الحال کس نزدیک او فرستاده او را برای دفع این فتنه طلب داشت اسحق خان
که مصدر آن داهیه بود با لشکر خود طریق مشهد گرفت و روز یکشنبه یازدهم رمضان که روز ورود او بمشهد بود
و شاهزاده یکباره از حیلت او غره و غافل بود بعد مرحوم محمدخان قاجار نایب خراسان باتفاق میرزا
رضاقلی نوائی وزیر خراسان باستقبالش بیرون شد اسحق خان چون ایشان را دیدار کرد هر دو تن را گرفته باز
داشت و بشاهزاده پیام داد که من از خشونت طبع و درشتی خوی شما ایمن نیستم اگر خواهی من بدرون شهر شوم
و بزرگان خراسان را دفع دهم بست و گشود ابواب بلد و حفظ و حراست برج و باره شهر باید در تحت فرمان من باشد
شاهزاده ناچار بدین سخن رضا داد و اسحق خان تفنگچیان قرائی را ببرج و باره شهر فرستاده خود بدرون
آمد و در چهارباغ فرود شد و شاهزاده را دست حکمرانی از کار بازماند آنگاه اسحق خان پیام داد تا رضاقلیخان
کرد زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو حاکم بجنورد و بیگلرخان چاپشلو حاکم دره جز و سعادتقلیخان بغایرلو حاکم
جام از اعیان مشهد درآمدند و مجلس مشاورت ساز داده میرزا هدایت الله پسر میرزا مهدی شهید ثالث را نیز
حاضر کردند و سخن درانداختند میرزا هدایت الله که در نهان با اسحق خان همداستان بود خوانین خراسان را
خطاب فرمود که مخالفت با سلاطین نامدار خاصه با فتحعلی شاه قاجار که در هر کشوری سپهری فرمان گذار دارد
کاری بنهایت دشوار است اکنون که شما در این بحر متلاطم درافتاده اید زمام کار را بدست یک تن باز دهید
و بفرمان یکتن گردن نهید باشد که روزی چند بپائید و اگر نه فرداست که از هر سوی لشکرها جنبش کند و
خاک این اراضی بباد دهد خوانین خراسان متفق الکلمه گفتند امروز اسحق خان درجه شیخوخت دارد و
ما را بجای پدر تواند بود از صواب و صلاح او بیرون نخواهیم شد میرزا هدایت الله گفت کار بکردار است
نه بگفتار اگر این سخن از در صدق است در نزد اسحق بجای او نشستن و عقد مواخات بستن رای منست هم اکنون
برخیزید و در پیشگاه او ایستاده شوید خوانین خراسان از این سخن برآشفتند و گفتند ما را حشمت حسب و شرافت
نسب از اسحق خان افزون است خادم او نخواهیم شد و از جای جنبش کرده دامن برافشاندند و از مجلس
بدر شده هم در زمان از شهر بیرون تاختند اسحق خان چون تقدیر را با تدبیر خویش راست نیافت از کرده
پشیمان و چاره کار را با طاعت شاهزاده دانسته بقدم ضراعت بحضرت او شتافت و زمین ببوسید
و سرشک ندامت ببارید و روز عید فطر شاهزاده را بر وساده فرمانگذاری جا داد و میرزا
شمس الدین تفرشی را که امین خویش میدانست برای ارتفاع گناه از خود بدرگاه پادشاه فرستاد بالجمله
خبر مخالفت خوانین خراسان با شاهزاده نوزدهم رمضان در اوجان معروض افتاد و شهریار تاجدار
پنجشنبه دوازدهم شوال از چمن اوجان کوچ داده در قزوین میرزا شمس الدین برسید و خبر تمکن شاهزاده را
بر مسند ایالت برسانید در روز یکشنبه نهم ذیحجه موکب پادشاهی وارد طهران گشت و میرزا شمس الدین را
روز ورود طهران در عرض راه عارضه افتاد و هنگام احتضار میرزا شفیع صدر اعظم را بر سر او
بعیادت رفت و او مواثیق خوانین خراسان و اتفاق ایشان را با اسحق خان در طغیان و عصیان بشرح

[illegible]

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بر شمرده و بر دانا خوانین خراسان از آن موافقت که در مخالفت شاهزاده کرده بودند بنهایت هراسناک بودند
لاجرم فرمانگذاری خوارزم را بسوی خویش دعوت کردند که روز رزم ایشان را پشتوان باشد این هنگام
محمد رحیم خان پسر عوض ایناق بن محمد امین ابن ایناق حکومت خیوق و خوارزم را داشت که بعد از برادرش
التوزخوان رایت فرماندهی افراشته بود و چون دعوت خراسانیان بشنید طمع و طلب خاطر او را جنبش داد
و با لشکر خود در قلب شتا از خوارزم راه خراسان برگرفت چون بارض دره جز رسید او را خوانین خراسان
تباهنت و تاراج نواحی خراسان رغبت همیدادند محمد رحیمخان وخامت پایان کار و مخالفت شهریار ایران را
بندیشیده ولایت دره جز را منهوب داشت و از همانجا عنان مراجعت فرو گذاشت و چون بخیوق رسید
عریضه بحضرت شهریار نگارداده مصحوب ملکعلی نامی روانه فرموده و اغوای خوانین خراسان را در تحریک
خود باز نمود کارداران حضرت پاسخ او را نگاشته و لختی از بیم و امید سخن رانده فرستاده او را رخصت انصراف
دادند و هم در اینوقت حسینقلیخان پسر اسحق خان قرائی که یکچند مدت وزارت خراسان داشت حاضر درگاه
شد و در سرای میرزا شفیع صدر اعظم درآمد تا رفع گناه از پدر کند و سپاه بدفع خوانین خراسان برد و در
آنوقت که فصل زمستان بود مامور بتوقف طهران شد و امیرحسن خان عرب عامری حاکم طبس که از در صدق طریق طاعت
میسپرد علینقیخان پسر خویش را با پیشکشی لایق گسیل درگاه پادشاه ساخت تا صدق عقیدت خود را آشکار
داشت و هم در اینسال برحسب فرمان حاجی محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی نظام الدوله لقب یافت
و مامور بنظم فارس و عراق گردید و فرزندش عبدالله خان که بیگلربیگی اصفهان بود حاضر حضرت شده
ملقب بامین الدوله گشت و استیفای ممالک محروسه بدو تفویض یافت و هم در اینسال امیر حیدر توره
فرمانگذار ماوراءالنهر [illegible] برسانید و قابی با سرپوش که از سنگ یشب بود و یاقوت و لعل مرصع کرده بودند
پیش داشت و رخصت یافته از طریق بغداد و راه روم برگرفت تا از سلطان روم که او را خلیفة الخلفا
میدانند استفتا کنند که در طریق حج و جماعت اسیر گرفتن مردم شیعی مذهب و بیع و شری با ایشان
جایز باشد یا روا نیست و هم در اینسال از والی اراضی یمن عرب طلیق اللسان برسالت برسید
و از جور سعود فرمانگذار ممالک نجد شکایت بدرگاه پادشاه آورد و هم در این سال سعود نیز چند تن
عرب برسالت فرستاد و یکقطعه زمرد صافی که بمقدار ترنجی بود پیشکش ساخت و خواستار شد که
حجاج عجم از راه اراضی نجد طریق مکه معظمه سپرند و حکمران بحرین شیخعلی نامی را با چند رشته مروارید
و بعضی اشیاء نفیسه از هندوستان بحضرت فرستاد و پناهنده دولت ایران گشت زیرا که اعراب عتوبی
ساکن جزایر فارس پس از انقضای مدت نادرشاه بر ولایت بحرین دست یافته و از تبعه ایشان قبیله
جواسم که در جزیره قشم جای دارند بسیار وقت سرقت کشتیهای ایران و هندوستان دست گشودند
بعد از اتفاق دولت روم و انگریز مقرر شد که کارداران دولتین در قلع و قمع حاکم بحرین و طایفه
جواسم متحد باشند لاجرم حاکم بحرین دفع ایشان را همی دست توسل بدامان کارداران ایران زد و حکم
رفت تا معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک جواب دهد کارپردازان مملکت جواب

[illegible]

و علیرضا نامی را رسول فرموده عریضه بحضرت پادشاه ایران نگاشته بود و بعد از ورود بطهران عریضه [illegible] ماوراءالنهر را

عتوبی با عین مهمله [illegible] [illegible] جواسم [illegible] قشم [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

مکاتیب سفیران را انکار داده مراجعت کرفتند و هم در این سال میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله اگرچه سالی (۳۷
بیست هزار تومان و بر زیادت از منال دیوانی مقرری داشت چون از کثرت کرم و شدت حیا هیچ
سائل را محروم نتوانست دید و رعایت درویشان و مساکین را بر خویش واجب میداشت معادل
سی هزار تومان مدیون کشت شاهنشاه قدردان حق شناس بفرمود تا از خزانهٔ خاص معادل سی هزار
تومان زر مسکوک خادمان حرم سرای حمل کرده تسلیم معتمد الدوله نمودند تا دیون خویش را بگذاشت
آنگاه شهریار تاجدار سفر قم و کاشان فرموده و حکم داد تا در قریهٔ فین که از نواحی کاشان است
بنیان عمارتی دلکش کردند و روز یکشنبهٔ هفتم ربیع الاول سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و نه
هجری مراجعت بطهران فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از تبریز بحضرت شتافت و تقبیل سدهٔ
سلطنت دریافت این هنگام شهریار جهاندار برای دفع فتنهٔ خراسان فرمان داد که اسمعیل خان دامغانی
با هر دو برادرش ذوالفقار خان و مطلب خان با لشکرهای ساخته و نظام سمنانی و امان الله خان افشار
سرتیپ پیادهٔ بختیاری با سوارهٔ خواجه وند و عبد الملکی روز دوازدهم ربیع الاول بطرف خراسان
رهسپار شوند و حسین قلیخان پسر اسحق خان قرائی را نیز
رخصت مراجعت فرمود

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و نه هجری و تنبیه خوانین خراسان

روز دوشنبهٔ هشتم ربیع الاول در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و نه هجری چهار ساعت و پنج دقیقه از
روز گذشته خورشید بحمل شد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه چون بساط نوروزی فرو گذاشت فرمان داد
تا لشکرهای رزم جوی از ممالک محروسه حاضر حضرت شوند تا باراضی فیروزکوه سفر کنند و کارداران درگاه
خراسان نگران باشند اسمعیل خان دامغانی چنانکه بشرح رفت باتفاق سرداران سپاه راه خراسان بر گرفت
و در شهر مشهد روزی چند بپائید آنگاه پنجشنبهٔ هفدهم ربیع الآخر لشکر خود را ساخته از آن بلده بیرون تاخت
و از آن سوی رضا قلیخان زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادت قلیخان بغایرلو با
مردم خود پذیرهٔ جنگ شدند و شب شنبهٔ نوزدهم ربیع الآخر بلشکرگاه اسمعیل خان شبیخون آوردند
رزمی در میانه برفت و از مردم خراسان بسیار کس خسته و کشته گشت بامداد از هر دو سوی صف راست کردند
از سوی خراسانیان بیست هزار مرد در ده صف بست و از جانب اسمعیل خان پنجهزار کس بر زیادت نبود با جمله
جنگ در انداختند رضا قلیخان و بیگلر خان جلادت کرده اسب بر جهانیدند و با لشکر خود بصف امان الله خان
افشار حمله بردند و آغاز کشش و کوشش نمودند سوارهٔ خواجه وند و عبد الملکی و پیادگان بختیاری چون
شیران نخجیر یافته بر ایشان تاختن بردند بانگ دار و گیر برخاست و خاک با خون آمیخته شد در پایان کار
خراسانیان پشت دادند و طریق هزیمت گرفتند و مردم عراق تا نواحی خبوشان از قفای ایشان برفتند
و مرد و مرکب گرفتند روز دیگر اسمعیل خان دامغانی بجانب مشهد مقدس باز شتافت و صورت این حال
در عشر اول جمادی الاولی در حضرت شهریار مکشوف افتاد اما از مینوی چون لشکرها در دار الخلافه طهران

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

د(۱۳۸) انجمن شد شهریار تاجدار شنبه یازدهم ربیع الثانی از شهر بیرون شده در قصر قاجار خیمه زد و امیر محمد قاسمخان قوانلوی
قاجار و یوسفخان کرجی سپهدار عراق را و فرج الله خان آ وخلوی افشار نسقچی باشی را و حسن خان سردار قاجار
قزوینی را با لشکری در خور و توپخانه لایق بمنقلای اردو روانه اراضی بسطام و چمن کالپوش داشت و خود با لشکری
بیرون حساب کوچ داده در چمن فیروزکوه نزول کرد این هنگام خبر طغیان محمد زمان خان عزالدین لوی قاجار برسید
همانا محمد زمان خان بجنید آمد بنا بر آن مورد عطوفت شاه شهید آقا محمد شاه بود و پس از او شهریار نامور فتحعلی شاه او را
بحکومت بسطام و کبود جامه خورسند میداشت و بعد از محمود فتنه خواجه کاشغری با یالت استراباد و قبایل ترکمانان
سربلند گشت با اینکه مهدیخان بالارستاقی میرزا شفیع صدر اعظم دعوی داری محمد زمان خان را نهی داشت شهریار
تاجدار در شریعت عدالت روا ندید که بی ظهور عصیانی او را از مکانت خود ساقط سازد تا این هنگام سر بطغیان بر آورد
نخستین بعضی از بزرگان قاجار را که با کارداران دولت یار میدانست بدست ترکمانان خود داشت و با خوانین استراباد
بدستیاری مکاتیب عقود مصادقت و مصافات محکم نمود و امیر خان برادرش را بقلعه ماران فرستاد آنگاه
سی هزار کس از ترکمانان یموت و گوکلان را با خود همدست و همداستان ساخته رایت مخالفت برافراخت و آهنگ
مقاتلت و تسخیر مملکت نمود هم در این هنگام یکتن از جاسیس او در لشکرگاه گرفتار شد شهریار تاجدار او را به جان
امان داده و منشوری چند نگار داده او را سپرد که در نهان به بزرگان و علما و کارفرمایان استراباد
برساند بدین شرح که محمد زمان خان را که دیوی دیوانه و از خرد بیگانه است اگر ما خود داشتید و دست بسته
بحضرت فرستادید مورد عطوفت و ملاطفت خواهید بود و اگرنه روزی چند برنگذرد که مردان آن دیار عرضه
دمار خواهند گشت و زنان و صبیان به سبی و اسر خواهند رفت جاسوس راه برگرفت و پادشاه از چمن
فیروزکوه کوچ داده در علی طاغ و اسعان فرود شد اما از آن سوی جاسوس در ظاهر شهر استراباد منشور
پادشاه را در میان عدلی از علف نهاده بر پشت بست و بشهر در رفت در خانه آقا محسن شیخ الاسلام درآمد
و مثال شاه را بدو داد و شیخ الاسلام شب هنگام سادات و بزرگان شهر را در سرای خود انجمن کرده
بیم و امیدی که در منشور بود باز نمود و آن جماعت حکم پادشاه را واجب شمرده دفع محمد زمان خان را هم
داستان شدند و بامداد غوغا بر داشته گرد سرای او را فرو گرفتند مسموع افتاد که محمد زمان خان این هنگام
آهنگ حمام داشت چون طغیان اهل شهر و مکنون خاطر ایشان را بدانست چنان آشفته شد که بیرون کردن
جامه را فراموش کرد و با شلیت و دستار و کلاه با آب گرم گرمابه در رفت بالجمله محمد زمان خان و مردم او
یکشب تا بامداد رزم دادند و خویشتن داری کردند در پایان کار سه تن از بزرگان ترکمانان مقتول گشت
و از بزرگان یموت آقا محمد حسین بخشی قوچاق و آدینه حسن خان تاتار و جعفر بای و نوروز خواجه و قوچاق صوفی
التی و طغان نیاز خان بجز و پسرعم قربان قلیچ و یکتن از خویشان علی کافر دوجی گرفتار شدند و از این سوی
خلیل آقای سپانلوی قاجار با گلوله تفنگ محمد زمان خان مقتول شد بالجمله اهالی استراباد محمد زمان خان را نیز
گرفته بزندان خانه باز داشتند و صورت حال را در حضرت شهریار باز نمودند شاهنشاه ایران میرزا یوسف
مستوفی نایب مستوفی الممالک را بضبط اموال او مامور ساخت و میرزا محمد خان عرب بسطامی یوزباشی غلامان

طغیان محمد زمانخان عزالدین لویی قاجار

[illegible]

سعی بردن در گرفتن و اسیر کردن علی طاغ در ترکی یعنی چشمه علی

بجز بابای
تحتانی دمانی
بجز دادای

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

حکم داد تا محمد زمان خان و هواخواهان او را مغلولاً حاضر حضرت کنند.. اردوی پادشاهی در حرکت آمد پنجشنبه ششم (۱۳۹)
رجب چمن بمکه دامغان لشکرگاه شد و امیرخان برادر محمد زمان خان نیز در قلعه بادان بدست لطفعلی خان
کتول گرفتار گشت مع القصه هر دو برادر در چمن بمکه در پیشگاه پادشاه بموقف عتاب و عقاب ایستاده شدند پس
لختی بچوب و تازیانه عذاب دیدند آنگاه مردم مسخره اش چون عروسان بسرخاب و خط و خال حلی و حلل کرده
واژونه بر خری ریش و پشت برنشاندند و در لشکرگاه عبور دادند آنگاه فرمان رفت تا هر دو تن را از دیدگان
نابینا ساختند و محمد حسین آقای قاجار شامبیاتی و علیمردان و ملک عبدالحسین و مرتضی قلی استرابادی که
در این عصیان با او همداستان بودند حکم رفت تا جسد ایشان را بند از بند مقطوع داشتند همانا نواب
فتحعلی خان قاجار چنانکه مرقوم افتاد فضلعلی بیک شامبیاتی را که جد این محمد حسین آقا بود بجرم جنایت مقتول
ساخت و پسر فضلعلی بیک را نیز بکیفر گناه محمد حسن شاه تباه کرد و محمد تقی بیک فرزند او را شاه شهید آقا محمد شاه بخشید
و با فتحعلی شاه که آنوقت ولیعهد دولت بود فرمود که این پسر محمد تقی بیک که محمد حسین آقا نام دارد و کودکی است
دانسته باش که چون با تو کسی از کین کمر بندد وی در رکاب او خواهد بود و بدست تو گرفتار خواهد گشت او را
زنده مگذار که فتنه تست مع القصه محمد حسین آقا چندان دل قوی بود که تمامت بدن او را بند از بند از هم باز
کردند و او تا پایان کار آه نکرد و هیچ سخن نگفت جز اینکه هنگام قطع مفاصل او جلاد خیو بر روی او افکند با جلاد برآشفت
و او را برشمرد و گفت ترا حکم دادند که اعضای مرا از هم باز کنی نه اینکه حشمت مرا نگاه نداری بالجمله دویست تن
از ترکمانان نیز در نواحی استراباد دستگیر شدند و مدت طلوع و غروب محمد زمان خان سیزده روز برآمد آنگاه شهریار
ایالت استراباد را نیز شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران باز گذاشت و اردوی پادشاه در حرکت
آمده نوزدهم شهر رجب اراضی اراباع میدان چوق را مضرب خیام داشت اما از طرف خراسان ابراهیم خان
هزاره چون مخالفت خوانین را با شاهزاده محمد ولی میرزا معاینه کرد در قریه ابدال آباد و جام جای کرده با حاجی
فیروز الدین میرزای والی هرات ابواب مصافات باز داشت و او را بتسخیر قلعه غوریان برانگیخت و حاجی فیروز
پسر خود ملک قاسم میرزا را با لشکری لایق مأمور تسخیر غوریان نمود و حاجی آقاخان هراتی وزیر خود را ملازم
خدمت او ساخت و ملک قاسم میرزا بر سر غوریان آمده محمد خان پسر اسحق خان قرائی را که حارس قلعه بود
محاصره انداخت اما از آنجانب دیگر چون محمد خان و اسحق خان پدرش عریضه نزدیک کامران میرزا فرمان
گذار قندهار نگاشته بودند و بر ظهر قرآن مجید خاتم نهاده و پیمان نهاده بودند که اگر با سپاه خویش آهنگ
خراسان کند بی کلفت آن ممالک را بوی سپارند کامران میرزا نیز بسخن ایشان فریفته شده با لشکری
جرار از قندهار بیرون شد و نخستین عبور او بر هرات افتاد حاجی فیروز چون جنبش کامران را بدانست از کرده
پشیمان شد و ملک قاسم میرزا را از غوریان باز خواند و چون نیروی جنگ کامران را نداشت مکتوبی
باسمعیل خان سردار دامغانی کرد بدین شرح که اگر بسوی هرات کوچ دهی و دفع کامران کنی هم در زمان
پنجاه هزار تومان زر مسکوک بحضرت شهریار ایران پیشکش دارم و همه ساله منال دیوانی هرات را بگذارم
و نام پادشاه را زینت سکه و خطبه دانم لاجرم اسمعیل خان برادران خود ذوالفقار خان و مطلب خان را

با لشکری که حاضر داشت کوچ داده تا پل نقره سه فرسنگی هرات قطع مسافت کرده و بنه و آغروق را در آنجا گذاشته یکسر تا به آسمونی هرات بتاخت و در پل مالان فرود شد کامران چون آهنگ اسمعیل خان را بدانست روا ندید که با کارداران ایران خصمی آغاز کند مکتوبی از در معذرت نگار داده مصحوب نصیرخان هزاره نزدیک اسمعیل خان فرستاد از خصمی با شاهنشاه ایران برائت جست و از سه منزلی هرات مراجعت بقندهار نمود و حاجی فیروز شاد خاطر شده اسمعیل خان و برادران او را به هرات درآورده بدانچه پیمان نهاده بود وفا کرد اسمعیل خان در نیمهٔ رجب بمشهد مقدس مراجعت نمود و مژده فتح هرات در عشر اول شعبان در چمن میدان جوق معروض درگاه پادشاه افتاد این هنگام شهریار تاجدار شاهزاده محمد ولی میرزا را در چمن میدان جوق طلب داشت و شاهزاده حسنعلی میرزای حاکم طهران را نیز حاضر فرموده در خاطر داشت که برای رفع وحشت خوانین خراسان محمد ولی میرزا را بامور حکومت طهران فرماید و حسنعلی میرزا را بخراسان گسیل سازد دانایان درگاه هرکس رائی زد در پایان امر سخن بر آن مقرر شد که دیگرباره محمد ولی میرزا بحکومت خراسان بازشد و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله برای استمالت خوانین خراسان ملازم خدمت او گشت و شاهزاده حسنعلی میرزا بحکومت طهران و بسطام بازشد و فرمانگذاری بلدهٔ یزد نیز با او مفوض گشت از پس این وقایع چون ترکمان یموت و کوکلان با خواجه کاشغری سر بطغیان برآوردند و زمانی با محمد زمانخان طریق عصیان سپردند و بر حسب فرمان اینه‌خان قاجار دولو ایشیک آقاسی و حاجی رضاقلیخان دولوی قاجار و عیسی خان دامغانی غلام پیشخدمت باشی مامور بتدمیر ترکمانان گشتند و محمد قاسمخان قوانلو و یوسف خان سپهدار و فرج‌الله خان افشار نیز از چمن کالپوش جنبش نمودند اما چون ترکمانان از کردار خود ایمن نبودند احمال و اثقال و زنان و فرزندان خود را کوچ داده در اقصای دشت راندند چون قطع آن مسافت بعید برای عدم علف و آذوقه محال مینمود ناچار سرداران سپاه ساز مراجعت کردند و شاهنشاه ایران در بیست و ششم شعبان از چمن میدان جوق کوچ داده از راه علی بلاغ دامغان و فیروزکوه و لاریجان در عشر آخر شهر رمضان وارد طهران گشت و از بهر چهار تن شاهزادگان مجلس سور و عرس برآراست و دختر شاهزاده حسینقلی خان را که برادرزاده شاهنشاه بود بفرزند خود شاهزاده محمدرضا میرزا عقد بست و دو تن از دختران محمدخان قاجار ایروانی را یکی بشاهزادهٔ امام ویردی میرزای ایلخانی و آن دیگر را بشاهزاده محمود سپرد و دختر مهرعلیخان بنی عم شهریار بهرهٔ شاهزاده حیدرقلی میرزا افتاد از پس این سور و سرور از قبل دولت انگلیس مردی که هنری الس نام داشت از راه اسلامبول بسفارت برسید از بهر آنکه دو فصل از فصول عهدنامه که سرگور اوزلی بارونت در سنه یکهزار و دویست و بیست و شش هجری با دولت ایران عقد کرده بود تغییر دهد یکی آنکه نام ولیعهد در عهدنامه معین نشود دیگر آنکه هر سال معادل دویست هزار تومان که بر ذمت دولت انگلیس بود که تسلیم کارداران ایران کنند بشرط باشد و شرط اینست که چون جنگ روسیان با ایران بصلاح پیوسته پادشاه ایران طلب این زر از انگلیس نکند و از این پس اگر ایرانیان بجنگ روسیان مبادرت کنند هم مطالبت این زر نخواهند کرد و اگر روسیان اقدام جنگ ایران کنند دولت انگلیس همه ساله دویست هزار تومان تسلیم کند و سفرای انگلیس در میانه نگران باشند تا اگر سرحدداران طرفین از

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

حدود خویش قدم پیش ننهند معاینه کنند و صورت عهدنامه سرگوراوزلی بارونت چون در اینجا بحث کمال یافت ۱۱
در اینجا نگارش رفت

صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و انگلیس برنگار شده

الحمد لله الکافی الوافی اما بعد این خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار بخار و فاق رسته و بدست اتفاق وکلاء حضرتین سنیتین بهتین برسم عهدنامه مفصل بر طبق اصدق و خلوص پیوسته میگردد و چون قبل از اینکه عالیجاه زبدة السفراء سر هرفرد جنس هارونت از جانب دولت بهیه انگریز بجهة تمهید مقدمات یکجهتی دولتین علیتین وارد دربار سپهر اقتدار شهریاری شده بود عهدنامه مجملی فیمابین وکلاء دولت علیه ایران جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم بالقابه و حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک دیوان معظم باضافه مشارالیه که وکیل و سفیر دولت بهیه انگریز بود و شروط چند که تبیین آن بعهدنامه مفصل رجوع شده مرقوم گردیده بود و عهدنامه مزبوره علی شرایطها بتصدیق و امضای دولت انگلتره مصدق و ممضی آمد بعد که عالیجاه سر گوراوزلی بارونت بالقاب ایلچی بزرگ دولت مزبوره برای اتمام عهود و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلایق پناه پادشاهی گردید از جانب فرخنده دولت وکیل و کفیل در باب یکجهتی بود و وکلای این همایون حضرت قاهره بصلاح و صوابدید مشارالیه عهدنامه مفصله مشتمله بر عهود و شروط معینه مرقوم و مشروح ساخته بعد از آنکه عهدنامه یکجهتی و اتحاد منظور دولت بهیه انگلتره گردید چند فصل از آنرا با تغییرات چند بمقتضای مراسم یکجهتی و اتحاد دولتین علیتین انسب دانسته عالیجاه هنری الس را روانه و در طی نامه دوستانه خواهشمند تغییرات مزبوره گردید لهذا جناب صدر معزی الیه و نایب الوزاره میرزا بزرگ قایم مقام و معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک وکلاء دولت علیه ایران با عالیجاه مستر موریه بالقابه ایلچی جدید دولت بهیه انگلتره و عالیجاه مشارالیه شروع در تفصیل شروط و عهود کرده مقاصد معاهده میمونه از قراری است که بعد از تغییرات مزبوره در فصول یازده گانه لاحقه شرح داده خواهد شد فصل اول اولیای دولت علیه ایران بر خود لازم داشته‌اند که از تاریخ این عهدنامه فیروز هر عهد و شرطی که بهر یک از دولتهای فرنگ که با دولت بهیه انگلتره در حالت نزاع و دشمنی باشد بسته‌اند باطل و ساقط دانند و لشکر سایر فرنگیها را از حدود و متعلقه ممالک ایران راه عبور بسمت هندوستان و طرف بنادر هند ندهند و احدی از این طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیه انگلتره است نگذارند که داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبوره خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور بمملکت هند نمایند شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبوره باز دارند خواه از راه تخویف و تهدید خواه از روی رفق و مدارا فصل دوم چون این عهد خجسته که در میان دو دولت ابد مدت بدست دوستی و صدق بسته آمده امید چنان است که بخواست خدای یگانه از هر گونه تغییر و تبدیل مصون و روز بروز ملزومات و مقتضیات یکجهتی و یگانگی در میانه افزون و پیوند موافقت و مواحدت میان این دو پادشاه و مملکت دستگاه و ولیعهدهای سپهر زمان و اخلاف امجاد ایشان و وزراء و امراء و ولات

* [illegible]

 و احکام و ولایات و سرحدات مملکتین ابداً الآباد برقرار و استوار باشد پادشاه والاجاه انگریز قرار داده میدهد
که هرگاه در امور داخله ایران فیمابین شاهزادگان یا امرا و سرداران مناقشتی روی دهد دولت
بهیه انگریز را در آن میان کاری نیست تا شاه وقت خواهش نماید و احیاناً اگر احدی از مشارالیهم ولایتی
و جائی از خاک متعلقه ایران را با آن دولت بهیه دهند که بازاء آن کومک و اعانتی نمایند هرگز اولیای
دولت بهیه انگریز باین اقبال نکرده پیرامون آن نگردند و دخل و تصرف در خاک متعلقه به دولت
ایران نخواهند کرد فصل سیم مقصود کلی ازین عهدنامه آن است که دو دولت قوی شوکت از
جانبین امداد و کومک بیکدیگر نمایند بشرطی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور اینست
که از امداد جانبین بیکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردند این عهدنامه محض از برای رفع سبقت نمودن
دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت تجاوز نمودن از خاک متعلقه بخود و قصد
ملک خارج از خود نمودن است و خاک متعلقه بهریک از دولتین ایران و روس از قراریست که باطلاع
وکلاء دولتین ایران و انگلتره و دولت روس بعد ازین معین و مشخص گردد فصل چهارم چون
در یک فصل از فصول عهدنامه مجمله که فیمابین دولتین علیتین بسته شده قرارداد چنین است که اگر طایفه
از طوایف فرنگیان بممالک ایران بعزم دشمنی بیایند و دولت علیه ایران از دولت بهیه انگلیس
خواهش امداد نماید فرمانفرمای هند از جانب دولت بهیه انگلیس خواهش مزبور بعمل آورند و لشکر
بقدر خواهش و سردار و اسباب جنگ از سمت هندوستان بایران بفرستند و اگر فرستادن
لشکر امکان نداشته باشد بعوض آن از جانب دولت بهیه انگلیس مبلغی وجه نقد که قدر آن
در عهدنامه مفصله که من بعد فیمابین دولتین قویتین بسته میشود معین خواهد شد الحال مقرر است که
مبلغ و مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه باشد و اگر دولت علیه ایران قصد ملکی خارج از خاک
خود نموده در نزاع و جنگ سبقت با طایفه از طوایف فرنگستان نمایند امداد مذکور از جانب دولت بهیه
انگریز داده نخواهد شد چون وجه نقد مذکور برای نگاهداشتن قشون است ایلچی بهیه دولت انگریز را
لازم است که از رسیدن آن بقشون مستحضر و خاطرجمع شود و بداند که در خدمات مرجوعه صرف میشود
فصل پنجم هرگاه اولیای دولت علیه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلم نظام فرنگ معلم بایران
بیاورند مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیه انگلتر نزاع و جدال نداشته باشند معلم
بگیرند فصل ششم اگر کسی از طوایف فرنگ که در حالت مصالحه با دولت بهیه انگریز میباشند نزاع
و جدال با دولت علیه ایران نماید پادشاه والاجاه انگلستان کمال سعی و دقت نماید که فیمابین
دولت علیه ایران و آن طایفه صلح واقع شود و اگر این سعی بجا نیفتد پادشاه ذیجاه انگلستان بطریقی
که مرقوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه بکومک ایران مأمور کند یا آنکه دویست هزار تومان مقرره را
برای خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیه ایران نمایند و این اعانت و امداد مادام
که جنگ فیمابین دولت علیه ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیه ایران صلح ننمایند مضایقه

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

شود فصل هفتم چون قرارداد مملکت ایران نیست که مواجب قشون شش ماه بشش ماه داده میشود و قرار داد خواهیکه بعوض عساکر از دولت بهیهٔ انگریز داده میشود این شد که شخواه مزبور را ایلچی آن دولت بهیه هر چه ممکن شود زود و پیشتر مهسازی نمایند فصل هشتم هرگاه طایفهٔ افاغنه را با دولت بهیهٔ انگریز نزاع و جدالی باشد اولیای دولت علیهٔ ایران ازین طرف لشکر تعیین کرده بطرزی که مصلحت دولتین باشد بدولت بهیه انگریز امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آنرا از دولت بهیهٔ انگریز بگیرند بقراری که اولیای دولتین قطع و فصل نمایند فصل نهم اگر جنگ و نزاعی فیمابین دولت علیهٔ ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیه انگریز را در آن میانه کاری نیست و بهیچ طرف کومک و امدادی نخواهند کرد مگر اینکه بخواهش طرفین واسطه صلح گردند فصل دهم اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی بشود و فرار بولایت انگریز نماید بمحض اشارت امنای دولت ایران آنکس را از ولایت مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانهٔ ایران نمایند و درصورتیکه پیش از رسیدن آنکس بولایات مزبوره اشارهٔ از امنای دولت ایران درباره او بحکام آن حدود برسد آنکس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آنکس فرود آید او را گرفته روانهٔ ایران نمایند و همچنین از جانب دولتین معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفین استقرار پذیرفته فصل یازدهم اگر در بحر عجم دولت علیهٔ ایرانرا امدادی ضرور شود از دولت بهیهٔ انگریز بشرط امکان و فراغبال کشتی جنگ و قشون بدهند و اخراجات آنرا موافق برآورد آنوقت قطع و فصل نموده بازیافت نمایند و کشتیهای مزبور بر آن خورها و لنگرگاهها عبور کنند که امنای دولت علیهٔ ایران نشان میدهند و از جاهای دیگر بی رخصت و ضرورتی عبور نکنند خاتمه ما که وکلای حضرتین علیتین میباشیم این عهدنامهٔ مفصله را که سابقاً فیمابین وکلای دولتین علیتین بفصول دوازده گانه نگارش یافته حال بتغییرات چند که منافی دوستی و یکجهتی دولتین علیتین نبود و بصلاح حضرتین آن مینمود در فصول یازده گانه تعیین و تقریر و تحریر کرده دستخط و مهر کردیم بتاریخ بیست و پنجم ماه نوبر سنهٔ یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی مطابق دوازدهم شهر ذیحجه الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و نه هجری مصطفوی علی هاجرها السلام والتحیه تحریراً فی دارالخلافهٔ طهران صانها الله تعالی عن طوارق الحدثان والسلام والاکرام پس از انجام عهدنامه هنری الس مراجعت بانگلتره نمود و از پس آن میرزا رضای قزوینی منشی که بسفارت اسلامبول شده بود در عشر آخر ذیحجه شاد خاطر و کامروا وارد طهران شد و هم درینوقت احمد چلبی از قبل اسعد پاشا وزیر بغداد برسید و عریضهٔ اسعد پاشا را برسانید و پیشکش همه ساله بغداد را پیش داشت و مورد اشفاق خسروانه گشته مراجعت کرد و هم در امثال الخبوف گرجی از قبل نیکولای رتیشوف سردار روسیه با پیشکشی لایق بتهنیت مصالحهٔ دولتین علیتین ایران و روس برسید برحسب فرمان شهریار نصرالله خان قراگوزلو غلام پیشخدمت خاصه بمرافقت الخبوف روانهٔ تفلیس گشت و یکقطعه نشان مرصع شیر و خورشید که خاص دولت ایران است و یک قبضه شمشیر و یک سر اسب بتشریف سردار روس برد و پس از مراجعت نصرالله خان دیگرباره سردار روس بولکونیک پاولانیچ وزیر عسکر را بشکرانهٔ عواطف شهریار با پیشکشی لایق پیشگاه بدرگاه فرستاد و در روز یکشنبه بیست و هفتم محرم سنهٔ یکهزار و دویست و سی هجری حاجی آقا خان وزیر حاجی

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

والی هرات و ابراهیم خان بیگلربیگی قبایل هزاره بدرگاه شهریار آمدند و پیشکش خود پیش داشتند ابراهیم خان (۱)
چون اغوای فتنه غوریان کرده بود مامور بتوقف طهران گشت و حکمرانی قبایل هزاره با آزاد خان پسر محمد خان
هزاره مفوض شد و حاجی آقاخان از قبل والی هرات خواستار شد که در مقالمت با شاه محمود کارداران ایران
دست از حمایت او باز دارند میرزا صادق وقایع نگار روزی در دوم ربیع الاول بهمراه او مامور بسفر هرات
گشت و اشفاق شاهنشاه ایران را بحاجی فیروز مکشوف داشت و هم در اینوقت میرزا حمزه کلائی مازندرانی
وزیر محمدقلی میرزای ملک آرا برحسب فرمان معزول شد و مهدیقلیخان دولوی قاجار بنظم اراضی مازندران
مامور گشت و هم در عشر آخر محرم حاجی ملامحمد زنجانی که در زاویه از زوایای مسجد دارالخلافه طهران نماز بجماعت
بجماعت میگذاشت و در کسب علوم نیز اندک بضاعت داشت روزی در عبور کوی و برزن با مستی دوچار شد
و در میان ایشان عربده برفت حاجی ملامحمد ارمنی را دست آویز کرده با جمعی از مریدان خود بی آگهی کارداران
دولت بسرای جماعت ارامنه که سکنه طهران اند در رفت و خمهای خمر و اوانی دیگر مسکرات هرچه یافت بشکست
و بعضی اموال ایشان نیز بدست عوام بغارت رفت شهریار نامدار فرمود این جماعت در پناه اسلامیان اند
و نیز از اهل ذمت شمرده شوند خسارت ایشان و هتک حرمت ناپسندیده هیئت و جسارت حاجی ملامحمد در حضرت
سلطنت سخت نکوهیده است پس فرمان داد تا او را و اهل او را هر که بود از زن و فرزند از دارالخلافه طهران اخراج کردند

وقایع سال یکهزار و دویست و سی هجری و فتنه مردم ذلف آباد

در سنه یکهزار و دویست و سی دو ساعت و پنجاه و سه دقیقه از روز سه شنبه نهم ربیع الثانی چون برگذشت آفتاب
با حمل تحویل داد و پادشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی بپای برد در اینسال نخستین فتنه ذلف آباد فراهان
پیش آمد همانا ابودلف که یکتن از امرای بنی عباس است چنانکه ذکرش در جای خود مسطور است در اراضی فراهان
بنام خود بنای شهر کرد و آنرا دلف آباد نام نهاد که بفتح دال مهمله و لام مفتوح است در این زمان آن را ذلف
بضم ذال معجمه و سکون لام خوانند و نیز بمحاذات این شهر زمین را حفر کرده شهری در تحت ارض آراسته داشت
که همچنان مساجد و معابد و بازار و برزن و دور و قصور همه با روی زمین برابر بود و از هر خانه چاهی بخانه
زیرین حفر داد که بسبب تموج هوا و ضیاء خانه زیرین باشد و خط محیط این شهر که در تحت ارض است
از سه فرسنگ کمتر نباشد مردم ذلف آباد که هنوز جلادتی در نهاد داشتند جرات ایشان را این معقل
منیع افزون کرد امامی خان حاکم خویش را بیفرمان شدند و سال دیوانی را از گردن بنهادند آنگاه
روزها در شهر زیرین جایگاه میساختند و شبها بقتل و غارت کاروانیان می پرداختند یوسف خان سپهدار
عراق این قصه را در حضرت پادشاه عرضه داشت و برحسب فرمان عبدالله خان گرجی یوزباشی با غلامان
شاهسون و سواره خمسه و سربازان تفنگچی ساوه و فراهانی بدفع ایشان بیرون شدند مردم ذلف آباد به تفنگچیان
خود را انجمن کرده بمیدان جنگ آمدند و باول حمله هزیمت شده بدان شهر زیرین در رفتند لشکریان اطراف
ذلف آباد را احصار دادند و طریق آب و آذوقه از آن جماعت مسدود داشتند پس از روزی چند
کار بر ایشان سخت شد ناچار امان طلبیدند و پناهنده شدند آنگاه از آن بیغوله ها بیرون شدند

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

هرچند تن یکی از آبادانیهای عراق و آذربایجان وطن جستند پس شهر زرین بدست لشکر ویران گشت لکن (۱۳۵
* شهر زرین همچنان بر حال خود باقیست و تخریب آن کاری عظیم سخت است از پس اینواقعه کشوف شد
که دیگرباره خوانین خراسان باغوای اسحق خان قرائی طریق طغیان سپرده اند شهریار ایران اسمعیل خان دامغانی
سردار را با سپاهی جرار در عشر آخر جمادی الآخره بتنبیه ایشان و تسخیر قلعهٔ جنوشان مأمور داشت و شاهزاده محمدولی
میرزا را طلب فرموده و خود روز شنبهٔ هفدهم شهر رجب از طهران نشده در چمن خوش ییلاق لشکرگاه کرد اما اسمعیل
خان سردار از راه جاجرم و اسفراین قطع طریق کرده قلعهٔ جنوشان را حصار داد و خوانین بخویشتن داری پرداختند
واز آنسوی محمدخان قاجار دولوی نایب خراسان باتفاق اسحق خان قرائی از ارض اقدس بیرون شده قلعه
رادکان را محاصره گرفت توجه خان کیوانلو حاکم رادکان و بیگلرخان چاپشلو حاکم اتک ساخته جنگ شده
از قلعه بیرون تاختند در میان فئتین اندک کر و فری برفت و خراسانیان هزیمت شدند بیگلرخان باراضی
دره جز گریخت و توجه دیگرباره بقلعه شتافت اسحق خان قرائی چون قلع فتنه را روا میداشت محمدخان را نسخان
فریبنده از قلعه و تسخیر آن بازگذاشت و باتفاق او در ظاهر جنوشان بلشکرگاه اسمعیل خان پیوست و لشکریان
بیست و هشتم شهر شعبان فتح قلعهٔ جنوشان را یکدل شدند و پیادگان بختیاری از چهارسوی یورش برده برج
قلعهٔ جنوشان عروج کردند و جز سه قلعه را بتیغ بگذرانیدند و از آنجا آهنگ شهر نمودند این هنگام چون اسحق خان
دانست که خوانین خراسان را دیگر نیروی جنگ نیست در نزد سردار ضمانت کرد که آن جماعت را از در اطاعت
بدارد و خون جمعی بیگناه در میانه تباه نشود پس لشکریان دست از جنگ بازداشتند و امیرگونه خان زعفرانلو
رضاقلیخان پسر خود را و نجفعلی خان شادلو را در قلعهٔ شهر بازگذاشت و خود بلشکرگاه اسمعیل خان سردار آمد
و میرزا هدایت الله و میرزا عبدالجواد ولدان میرزا مهدی شهید ثالث را از مشهد مقدس طلب نمود و ایشان
بلشکرگاه آمده او را و حسینقلی خان قرائی را برداشته از چمن خوش ییلاق بدرگاه شهریار آمدند و بشفاعت آن
دو سید قرشی نسب از عتاب و عقاب شهریار برآسودند پس امیرگونه خان رخصت انصراف حاصل کرده بعد از
مراجعت بجنوشان رضاقلیخان و نجفعلی خان را از بهر گروگان بطهران فرستاد و خود کمر فرمانبرداری استوار کرد
آنگاه شاهنشاه ایران شاهزاده محمدولی میرزا را بحکمرانی خراسان بازفرستاد و از چمن خوش ییلاق کوچ داده
روزی چند از بهر نخچیر در فیروزکوه ببود و چهارشنبهٔ بیست و دوم شوال وارد طهران گشت اما میرزا صادق
وقایع نگار چنانکه مذکور شد چون بهرات رسید و منشور عواطف پادشاه را برسانید حاجی فیروز را دل
قوی شد و بطمع و طلب قندهار و قهر و غلبه بر شاهزاده محمود میان بست و رشید خان درانی را باتفاق
وقایع نگار با پیشکشی شاهوار گسیل درگاه شهریار ساخت و او خواستار شد که از قبل شهریار برای دفع شاه
محمود سپاهی باعانت حاجی فیروز انگیخته شود بعد از ورود بطهران حکم رفت که یکچند رشید خان در سرای
میرزا شفیع صدر اعظم متوقف باشد آنگاه پادشاه در نیمهٔ ربیع الاول سفر قم و بعضی اراضی عراق را تصمیم
عزم داده دوازدهم ربیع الثانی مراجعت فرمود این هنگام چنان افتاد که دو تن از ترکانان یموت و کوکلان که یکتن
حسین و آن دیگر قربان نام داشت و این هر دو پسر کتن از قاطلان شاهزاده حسینقلی خان مدد شهریار

[illegible]

جهاندار بودند بدست مهدیقلی خان بیگلربیگی استراباد گرفتار شدند ایشانرا در زنجیر کشید و خواست تا هر دو تن را بدرگاه شهریار فرستد شب هنگام قربان خود را هلاک کرد و حسین نیز خنجر کشیده بر گردن خویش فرود آورد و آن خنجر بر حنجر آمد و زندانبان بدانست و از آن پس نگذاشت تا بقتل خویش دست یابد و او را زنده بدرگاه آوردند شهریار بفرمود تا هر دو چشمش را از بن برکندند و هم در این سال مصطفی خان طالش مریض شده از جهان بگذشت و پسرانش میر حسن و میر حسین و عباس بیک با هم مخالفت آغاز کردند و از رونق و مکانت بیفتادند و از پس او جعفر قلیخان دنبلی وداع جهان گفت و او در پایان کار از کردار خود پشیمان بود و گاه و بیگاه در حضرت نایب السلطنه اظهار انفعال مینمود و بعد از وی مردم شکی سر از اطاعت پسرش اسمعیل خان برتافتند و کارداران روسیه مخالفین او را گرفته باراضی خود بشرط حبس فرستادند لاجرم اسمعیل خان در حکومت شکی قوت یافت و امیر اصلانخان برادر جعفر قلیخان با جمعی از خویشان خود بدرگاه نایب السلطنه آمد

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و سی و یک هجری و فتنهٔ والی خوارزم

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و یک هجری بعد از چهار ساعت و چهل و سه دقیقه از شب پنجشنبهٔ بیست و یکم ربیع الثانی خورشید بحمل شد و شهریار بقانون پار و پیرار جشن نوروزی بپای برد آنگاه بخواستاری شاهزاده محمد ولی میرزا برای دفع خوانین خراسان فرج الله خان افشار با ده هزار تن سواره و پیاده در عشر آخر جمادی الاولی مأمور بخراسان گشت و میرزا صادق وقایع نگار باتفاق رشید خان درانی با فرج الله خان همراه شدند که از خراسان بهرات شوند و بجبهٔ مخالفت خوانین خراسان لشکر فرستادن بهرات و تسخیر قندهار را بوقت دیگر موقوف داشتند و از جانب دیگر قربان قلیج خان یموت پشت با دولت ایران کرده بخوارزم شتافته و محمد رحیم خان اوزبک را باراضی گرگان و دشت اتک دعوت نمود و والی خوارزم نیز مردان رزم را انجمن کرده سفر گرگان را تصمیم عزم داد تا از ترکمانان گروگان گیرد و ایشانرا مانند قبایل تکه ایل و الوس خویش دارد چون این خبر مسموع شهریار افتاد فرمان داد تا فرج الله خان با لشکر خود از اراضی بسطام طریق استراباد سپرد ... نیز با مردم خود با ایشان همدست شد محمد رحیم خان چون جنبش سپاه را بشنید یکتن از مردم خود را بنزدیک ذوالفقار خان سردار رسول فرستاد که من از بهر اخذ زکوة شرعی بمیان این قبایل تاخته ام و ساختهٔ جنگ پادشاه نیستم ذوالفقار خان رسول او را بار نداد و چون شنیده بود که مردم خیوق سازی را که چگور مینامند نیکو مینوازند شب هنگام که بجامهٔ خواب در رفت فرستادهٔ محمد رحیم خان را طلب نموده حکم داد تا بیرون سراپرده بنشست و تا بامداد چگور بنواخت صبحگاه نیز او را دیدار نکرد و گوش بگفتار او نداد و بازش فرستاد با جمله والی خوارزم در حدود سپرک که از اراضی قندرسک است لشکری راست کرده بنشست و از سوی لشکر ایران راه نزدیک کردند لاجرم از هر دو سوی صفها راست شد و بانگ گیرودار بالا گرفت خوارزمیان را در حملهٔ اول پای ثبات بلغزید و لشکر خویش کرنخشید و آن روز بیگاه شد بامداد دیگر سپاه ایران مانند شیران جنگجوی جنبش کردند و عرادهای توپ را پیش راندند و بره زدند محمد رحیم خان نیز از آن سوی با سی هزار مرد خوارزمی و ترکمان از سنگر بمیدان آمد و مردان خویش را نظم کرد

شکست یافتن [illegible] از لشکر ایران

حرب زبانه زدن گرفت و آلات ضرب بچکاچاک افتاد امروز نیز در پایان رزم سپاه خوارزم پشت دادند و ابطال (۱۴۷)
ایران دنبال ایشان برگرفتند و بسیار مرد و مرکب بخاک انداختند و بسیار کس دستگیر ساختند محمد رحیم خان
تا خیوق عنان بازنکشید و بنه و آغروق او یکباره بهره لشکر گشت چون مژده این فتح بحضرت شهریار آوردند
بفرمود فتح الله خان اصفهانی با لشکر خود طریق خراسان سپرد و خود با لشکر کار دیده سه شنبه هفتم رجب
آهنگ چمن سلطانیه فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از آذربایجان تعجیل سده سلطنت شتافت و شاهزاده
محمدعلی میرزا از کرمانشاهان و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا از طهران نیز حاضر رکاب شدند اما از آنسوی شاهزاده
محمدولی میرزا فرمانگذار خراسان محمدخان قاجار دولو نایب خراسان را مأمور بفتح قلعه رادکان و تدمیر
توجه خان فرمود امیر قلیج خان تیموری و عبدالکریمخان عرب بسطامی را ملازم خدمت او ساخت
و خود با اسحق خان قرائی و سپاه سبزوار و نیشابور از شهر مشهد خیمه بیرون زد اما محمدخان نخستین دفع بیگلرخان
چاپشلو حاکم دره جز را فرض شمرده بدو تاخت و بیگلرخان با مردم خود و جمعی از ترکمانان که بمدافعه پرداخت
با دل حمله شکسته شد لشکریان از قفای او شتاب کردند و قلعه عمارات را از حرسه او ستده اموال و اثقال
بیگلرخان را منهوب ساختند و او بدره جز گریخت آنگاه محمدخان بازشده قلعه رادکان را حصار داد و ایتوقت

[illegible]

امیرگونه خان زعفرانلو با مردم خود ملتزم لشکرگاه محمدخان پیوست و اسحق خان قرائی نیز از دربغاق برفت و در
شبان تیره نهانی علف و آذوقه بقلعه گیان میفرستاد و امیرگونه خان را اغوا میکرد که اگر توانی رضاقلیخان
پسر خود را با نجفقلی خان آگهی ده تا نیمشبی بر این لشکرگاه شبیخون آرند چون این معنی صعب مینمود سخن بر آن نهادند
که کس بحضرت شهریار فرستند و بیگلرخان را بزبان ضراعت شفاعت کنند فرستادگان ایشان بطهران آمد
و شهریار بصلاح وقت فرمان داد که شاهزاده دست از محاصره رادکان بازدارد و عباسقلیخان نوائی غلام پیشخدمت
این منشور داشته روزه بارض اقدس برد و شاهزاده از رادکان دست بازداشته مراجعت بمشهد مقدس
فرمود این هنگام اسحق خان قرائی پسر خود حسینعلی خان را بدربار شهریار فرستاده و عرضه داشت که خوانین
خراسان را از شاهزاده وحشتی در خاطر نشسته که ابدا برکاب او پیوسته نشوند اگر یکتن از ملکزادگان دیگر والی
این مملکت گردد روا باشد کارداران دولت پذیرفتن کلمات او را روا ندیدند و آزردگی خاطر او را
نیز نپسندیدند لاجرم منشور حکومت ترشیز را بافتخار حسینعلی خان صادر کرده او را سپردند حسینعلی خان
مراجعت کرد ولی آنکه شاهزاده را وقعی و مکانتی ننهد بترشیز رفت و بکار حکومت و حصانت قلعه ترشیز پرداخت
اسحق خان نیز بدین اندیشه ناهموار پسر را دستیار شد و حسن بیک قرائی را بشکایت و سعایت شاهزاده بدرگاه
پادشاه فرستاد شاهزاده محمدولی میرزا در قتل او یکجهت گشت و منتهز فرصت بود که او را با پسرش یک پهلو
خوابند از قضا روزیکه اسحق خان در پیشگاه شاهزاده بپای بود حسینعلی خان پسرش از راه برسید و درآمد
از دور به ایستاد شاهزاده او را پیش خواند و آغاز سخن کرد حسینعلی خان از آن خیلا که در دماغ داشت
با شاهزاده بخشونت سخن میگذاشت بالجمله چندان پاس ادب نکرد که شاهزاده را غضب بجنبید و بردباری
در فرمانگذاری صلاح و صواب مملکت داری در چشمش خوار نمود و بیتوانی بفرمود تا غلامان درآمدند و طناب

قتل اسحق خان قرائی و پسرش

شادروان قطع کرده در گردن حسینعلی خان در انداختند و بکشیدند تا جان بداد از پس او اسحق خان را ماخوذ داشتند و با او نیز همین معاملت کردند و جسد هر دو تن را در میان میدان پیش سرای در افکندند و مردم ایشان را در حبس خانه بند اختند و اموال هر دوان را مضبوط ساختند این حدیث در عشر آخر رمضان در چمن سلطانیه معروض درگاه پادشاه افتاد و اردوی پادشاهی کوچ داده در عشر آخر شوال وارد طهران گشت اما از آنسوی شاهزاده محمد ولی میرزا بعد از قتل اسحق خان قرائی و پسرش حسینعلی خان ولایت ترشیز و اراضی سر جام خاف را بتحت فرمان آورد اما محمد خان پسر اسحق خان برادر دیگرش حسینعلی خان را بضبط تربت حیدریه گماشت و خود در قلعه دولت آباد جای کرد محمد خان قاجار نایب خراسان و امیر قلیچ خان تیموری بر حسب حکم شاهزاده قلعه دولت آباد را احصار داده در این هنگام آزاد خان حاکم قبایل هزاره به رود جهان کرد و اسکندر خان بنی عم او بغوریان شاهزاده حکومت هزاره و ولایت جام دریافت و امارت غوریان نیز بدو تفویض گشت در اینوقت شاهزاده را بیم آن افتاد که مبادا بازماندگان اسحق خان حاجی فیروز والی هرات را بعصیان و طغیان اغوا کنند و تحریک دهند لاجرم میرزا عبد الکریم مستوفی خود را به سفارت هرات گسیل ساخت اما ازین تدبیر هر کار حاجی فیروز بکاری نبود و در تسخیر غوریان بجهت گشت و فتحعلی خان مروزی را که در قریه تکیبان سکون داشت با سیصد تن بر سر غوریان فرستاد و آن قلعه را مستخلص کرد شاهزاده محمد ولی میرزا چون این بدانست اسکندر خان حاکم هزاره را بفرمود تا نواحی غوریان را منهوب ساخت آنگاه طریق بیفرمانی گرفت و با بنیاد خان هزاره متفق شده پس بنیاد خان از قبایل هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی فوجی بر آورد و نصیر خان برادر خود را از قندهار بخواند و با حاجی فیروز نیز بپیوست و ساخته جنگ شده در غوریان نشست محمد خان نایب خراسان چون این احادیث بشنید دست از محاصره قلعه دولت آباد باز داشته آهنگ غوریان کرد چون در اینوقت میرزا صادق وقایع نگار متوقف در هرات بود حاجی فیروز نیز حیلتی اندیشید و بدروغ گوشزد وقایع نگار ساخت که لشکری از هرات به شبیخون لشکرگاه محمد خان نایب مأمورند وقایع نگار این سخن را باور داشت و بدست آویز ملاقات محمد خان نایب و اصلاح ذات بین باردوی محمد خان شتافت و او را ازین قصه آگهی داد و باز بهرات شد اما محمد خان را چون سپاهی در خور جنگ حاضر نبود بیمناک شد و راه مشهد مقدس بر گرفت از قفای او حاجی فیروز آسوده خاطر ملک قاسم میرزای پسر خود را بیاوری بغوریان فرستاد و بنیاد خان افغان دست بغارت اراضی خاف بر گشود شاهزاده محمد ولی میرزا دیگر باره محمد خان نایب را با دو هزار سواره و پیاده سواره افشار بیرون فرستاد و ایشان در نواحی غوریان هیچ دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشتند و چون لشکر را از آن غنایم حملی گران نصیب افتاد هنگام مراجعت در تربت شیخ جام غنیمت خود را قسمت کرده هر کس بتفاریق طریق مشهد گرفت و از آنسوی محمد خان قرائی و اسکندر خان و بنیاد خان و نصیر خان چون دانستند که محمد خان نایب را از لشکریان جز قلیلی حاضر نیست در مقاتلت او مسارعت کردند و گرد او پره زدند محمد خان نایب لابد بجنگ در آمد و لختی بکوشید چون قوت جنگ نداشت هزیمت شد و بجانب مشهد بگریخت مصطفی خان استرابادی نیز در میانه بدست مردم قرائی اسیر شد

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلیشاه قاجار

محمدخان قرائی و خوانین خراسان بعد از این فتح دل قوی کرده کس بطلب حاجی فیروز فرستادند و حاجی (۱۴۹)
فیروز نیز این سخن ایشانرا استوار داشته محمدخان افغان نایب هرات و حاجی آقاخان وزیر خود را و دست
محمدخان وقرائی را بالشکری که توانست بیرون فرستاد و باندک جنبشی اراضی غوریان و جام و باخرز را بزیر فرمان
آورده بزرگان آن محال را بجوکان کوچ داده در هرات نشیمن داد و میرزا عبدالکریم مستوفی شاهزاده را بابل معقود
باز فرستاد و میرزا صادق وقایع نگار را در حبس خانه باز داشت چون این اخبار در حضرت شهریار مکشوف افتاد
شاهنشاه ایران دانست که از آن پس خوانین خراسان از شاهزاده محمد ولی میرزا ایمن نتوانند بود و از بیم جان
تا توان دارند از خویشتن داری باز نخواهند نشست لاجرم شاهزاده حسنعلی میرزا را بحکومت خراسان فرمان
داد و بشجاع السلطنه ملقب فرمود و اسمعیل خان سردار دامغانی را با لشکری درخور ملتزم رکاب او ساخت و محمد
ولی میرزا را بحضرت طلب داشت شجاع السلطنه نخستین ابراهیم خان هزاره را که در طهران محبوس بود
در حضرت پادشاه از در ضراعت شفاعت کرده رها ساخت و او را ملتزم خدمت خویش نمود و در هفدهم
محرم سنه هزار و دویست و سی و دو هجری وارد مشهد مقدس گشت خوانین خراسان دست از فتنه بازگرفتند
و طریق خدمت سپردند و حاجی فیروز نیز چون خبر ورود شاهزاده حسنعلی میرزا و لشکر پادشاه را بشنید پسر
خویش ملک قاسم میرزا را از غوریان باز خواند و رشید خان افغان را بتهنیت ورود شاهزاده فرستاد
و بنیادخان هزاره بقلعه محمودآباد جام گریخت اینوقت اسمعیل خان سردار دامغانی باستمالت محمدخان
قرائی برفت و او را از ارض تربت بحضرت شاهزاده آورد و شجاع السلطنه اموال منهوبه پدرش را از مردمان
استرداد نموده بدو سپرد و دو هزار خروار غله از مزارع ترشیز بانعام او مقرر کرد با اینهمه چون محمدخان رخصت
یافته باز تربت شد برادرش حسنعلی خان را گرفته محبوس نمود و در نهانی با بنیادخان افغان و نصیرخان
هزاره که در محمودآباد بودند مواضعه نهاد و همچنان چون خوانین خراسان بعضی حاضر حضرت شاهزاده
نشدند اسمعیل خان سردار با لشکری جرار برفت و محال رادکان تا خبوشان را پی سپر سنابک ستوران نمود و خوانین
از در ضراعت بیرون شده قبول خدمت و طاعت کردند آنگاه شاهزاده رشید خان فرستاده حاجی فیروز را
رخصت مراجعت داده فرمود که با حاجی فیروز بگوی که اگر خراج هرات را تا بپایان بگذاری و سکه و خطبه از
نام پادشاه ایران بگردانی دست فرسود ندامت و پشیمانی خواهی بود و بعد از رسیدن رشید خان حاجی فیروز
وقایع نگار را حاضر کرده بمنال نواخت و گسیل ساخت و او بعد از آنکه نه ماه در هرات محبوس بود به مشهد
مقدس درآمد و متوقف گشت و هم در این سال نایب السلطنه عباس میرزا امیرخان قاجار خال خود را در انجا استاری
بوداق خان حاکم مکری بتادیب قبایل بلباس مامور داشت و یوسفخان گرجی سرهنگ فوج بهادران را او نیز بیرون
فرستاد و ابراهیمخان سرتیپ و جعفرقلیخان مراغه با مردم خود و سپاه بوداق خان نیز ملتزم خدمت او شدند
و جماعت بلباس از آنسو پذیره جنگ شده رزمی سخت دادند چندانکه هزار تن از آن جماعت مقتول و بقیة السیف
هزیمت شدند و هر کس از آن قبایل بطرفی گریخت و اموال ایشان تمامت عرضه غنیمت گشت و هم در این سال
شاهزاده محمدعلی میرزا اسدالله خان بختیاری را مطیع فرمان کرد و این اسدخان مردی بنهایت

حکومت شاهزاده حسنعلی میرزا در خراسان

دلیر بود چنانکه وقتی دانسته بجنگ شیر کمر ببست و آن شیر را بیک ضرب شمشیر بکشت پیوسته در کوهسار بختیاری ۱۵۰
میزیست و هیچکس را فرمان برداری نمیکرد و در اخذ اموال کاروانیان هیچ خودداری نمی فرمود و آن ایام
که حکومت بختیاری با شاهزاده محمد تقی میرزا بود میرزا علی کرایلی وزیر خود را باستمالت اسد خان برانگیخت
و از شاهزاده محمد علی میرزا خواستار شد تا او نیز آقا قاسم صندوقدار خود را با میرزا علی رفیق راه ساخت بعد از
ورود ایشان اسد خان هر دو تن را گرفته محبوس نمود در این وقت که مملکت بختیاری برحسب فرمان شاهنشاه
ایران مفوض بشاهزاده محمد علی میرزا آمد با سپاه خویش بنظم بختیاری بیرون شد و نزدیک بدزمیران
که جایگاه اسد خان بود لشکرگاه کرد و دزمیران بر زبر کوهی رفیع است و جز از یکجانب راه آمد شدن
ندارد و از آن راه نیز چون خواهند بدز شوند از فراز قلعه طنابها فرود آرند و بمیان شخص بربندند و بسوی بالا
برکشند بالجمله شاهزاده محمد علی میرزا میرزا احمد لواسانی وزیر خود را باستمالت اسد خان بقلعه فرستاد و خود
نیز یک تنه بپای دز آمده بایستاد میرزا احمد نیز بعد از داستانهای فراوان سخن بر آن نهاد که اسد خان از دز
فرود شده با شاهزاده دیدار کند که اگر ایمن شد ملتزم رکاب گردد و اگر نه باز قلعه شود چون از قلعه بزیر آمد
شاهزاده او را اکرام پرسش نمود و سخن بنرمی در پیوست و سواران او یک یک دو دو در آمدند ناگاه برگرد اسد خان
پره زدند و دهان تفنگها بسوی او بداشتند چون اسد خان چنین دید ناچار طریق مسکنت گرفت و جبین مذلت
بر خاک نهاد شاهزاده بروی ببخشود و فرمود باز قلعه خویش شو و بسیج راه کرده دو روز دیگر در لشکرگاه ما حاضر
باش اسد خان چون این بدید دل قوی کرد و مراجعت بدز نموده ساختگی خویش کرد و پس از دو روز بحضرت
شاهزاده آمد و همواره ملازم خدمت بود و هم در امسال حکومت دارالخلافه طهران را که پس از شجاع السلطنه
مفوض بشاهزاده اسمعیل میرزا بود به برادر اعیانی نایب السلطنه علی خان شاهزاده مفوض آمد و او را بظل
سلطان ملقب داشته علیشاه خواندند و هم در امسال میرزا موسی رشتی وزیر شجاع السلطنه حسنعلی میرزا که مردی
دانا و آزموده بود و حکومت یزد داشت برحسب فرمان بوزارت خراسان نامزد شد و محمد زمان خان پسر حاجی
محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی مأمور بحکومت یزد گشت و این هنگام میرزا ابوالحسن خان شیرازی از سفر
روس مراجعت کرد همانا میرزا ابوالحسن خان چون رسول مملکت روسیه شد در هر ارضی و بلدی مکانتی تازه
یافت و چون پادشاه روس برای جنگ ناپلیون در حدود مملکت خویش بود بعد از ورود میرزا ابوالحسن خان
در ظاهر پطرزبورغ در باغ پادشاهی بیرون آن بلده منزل ساخت تا امپراطور روس مراجعت بتختگاه خویش
کرد و پس بفرمود سه فرسنگ راه را بزرگان درگاه باستقبال میرزا ابوالحسن خان بیرون شدند و او را تعظیم
عزت و حشمت بداشتند و از یک فرسنگ راه پنجاه هزار سالدات و دو هزار سوار و شصت عراده توپ از دو روی
راه بر صف کردند و او را از میان رده بشهر در آوردند پس از چند روز که از زحمت راه بیاسود بحضرت امپراطور
دست یافت و نواخت و نوازش فراوان دید و از کلمات امپراطور چنان معلوم میداشت که مملکت تفلیس
و شیروان و دیگر اراضی که روسیه بتحت فرمان در آورده اند دست باز خواهند داشت و بکارداران ایران
خواهند گذاشت آنگاه که ملک ناپلیون بنهایت شد چنانکه در جای خود مذکور خواهد گشت خاطر امپراطور از قبل

دزمیران بکسر دال مهمله و سکون زای هوز یعنی قلعه است در میان با میم مکسور و راء ... شیران

بسیج با سین مهمله یعنی تهیه و ساز

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

آسوده آمد روزی میرزا ابوالحسن خان در پیشگاه خویش حاضر فرمود و گفت ممالک گرجستان و آذربایجان را (۱۵۱)
هرگز از در عنف و تعدی بدست نکرده ایم بلکه اهالی این ممالک بقدم رضا پیش شده اند و پناهنده دولت ما
گشته اند از کیش مروت و آیین مملکت داری بعید است که پناهندگان دولت روسیه را دست بسته بکارداران
ایران بسپاریم با جمله مردم مملکت گرجستان و قراباغ چون مذهب عیسی علیه السلام دارند نیکوتر آن است
که در تحت فرمان پادشاه روس باشد و مردم داغستان چون بسیار وقت باراضی گرجستان ترکتازی میکنند
و نهب و غارت میپردازند نیز واجب است که فرمان بردار روسیه باشد لاکن در اراضی شیروان و گنجه طالش
بکروه نمیدارم و مستر و میدانم این نیز وقتی است که ایلچی مختار ما که سرحددار جدید گرجستان است بدان اراضی
درآید و رضای خاطر مردم باز داند سخن بر این نهاد و الکسندر یرملوف را سردار قفقاز نمود و ایلچی مختارش
لقب نهاده و باتفاق میرزا ابوالحسن خان روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت یرملوف بعد از ورود
بتفلیس برای نظم آن اراضی متوقف گشت و میعاد نهاد که در نیمهٔ بهار بحضرت پادشاه آید و چند تن از مردم
خود را با عریضه همراه میرزا ابوالحسن خان روانه درگاه شاهنشاه نمود و هم در این سال هنری الکت انگریزیسی
لقب وکالت یافته مامور بتوقف ایران گشت و مستر موریه از حضرت شاهنشاه رخصت مراجعت یافته بانگلتره شتافت

مراجعت میرزا ابوالحسن خان از روسیه

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و دو هجری و ذکر شهامت و شجاعت شجاع السلطنه فرمان

در سنه یکهزار و دویست و سی و دو هجری ده ساعت و سی و سه دقیقه از شب جمعه دوم جمادی الاولی چون بگذشت
خورشید به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن جمشید بگذاشت این هنگام میرزا ابوالحسن خان
ایلچی از روس باز فرستادگان یرملوف برسیدند و عریضهٔ سردار روس را باز نمودند شهریار تاجدار فرمود
که هنگام توقف در چمن سلطانیه حاضر درگاه شود و عسکرخان ارومی افشار بر حسب فرمان پادشاه و اختیار
ولیعهد دولت بمهمانداری او نامزد شد و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را حکم رفت که روانه زنجان شده
چون ایلچی روس وارد شود او را در چمن سامان ارخی که تا سلطانیه یکفرسنگ راه است فرود آورد و دوروز مدت
تهنیت اردوی پادشاه کنون خاطر او را باز داند و میرزا فضل الله مستوفی علی آبادی نیز مامور شد که آنچه
ایلچی روس را در خرج راه بکار باشد از منال دیوانی معلوم دارد و آماده دارند و بکار برند این جمله را برگرفت
آنگاه فرمان رفت که از ممالک محروسه لشکرها برای کوچ دادن بسلطانیه در حرکت آیند اما از طرف
خراسان از این پیش مرقوم شد که حاجی فیروز بزرگان جام را از بهر کوکان بهرات کوچ داده در عیت
جام را در قلعه محمودآباد سکون فرمود و بنیاد خان قرا مگذار ایشان گشت بعد از رسیدن حسنعلی میرزا بخراسان
محمد خان قرائی بر گردن نهاد که هر وقت فرمان رود قلعه محمودآباد را از تصرف بنیاد خان انتزاع دهد
و از قبایل قرائی نیز جمعی در محمودآباد باز داشت این هنگام اسمعیل خان سردار بفرمان شاهزاده کس
فرستاد که بوعده وفا کن محمد خان جواب باز داد که چون شاهزاده بنظم جام کوچ دهد مضایقتی در سپردن
قلعه محمودآباد نخواهد رفت شجاع السلطنه در این وقت واجب دانست و در عشر اول جمادی الاولی با تفرقی
اندک صبحگاهی از ارض اقدس برنشست و بقدم تعجیل طی مسافت نموده در همان شب بشهر خبوشان آمد

(۱۵۲) و رضاقلیخان ایلخانی که پدر خویش امیرگونه خان را در حبس میداشت چون اینگونه دید و شاهزاده را بدست
سراز پای نشناخته پذیره شد و جان و مال را برسم پیشکش پیش داشت صبحگاه که این خبر پراکنده شد نجفعلی خان
شادلو حاکم بجنورد و بیگلرخان چاپشلو حاکم دره جز و سعادتقلیخان بغایرلو حاکم جهان ارغیان و قوچه خان
کیوانلو حاکم رادکان شتاب زده بحضرت شاهزاده شتافتند و جداگانه نواخت و نوازش یافتند چون خاطر
ایشان را مطمئن ساخت همچنان بامداد دیگر برنشسته ناگاه بارض اقدس درآمد و خوانین خراسان پیشکشی لایق
فراهم کرده با زن و فرزند طریق مشهد مقدس گرفتند تا بگروگان در آن بلده بگذارند و دو هزار سوار جرار
نیز برکاب آوردند آنگاه شجاع السلطنه سه شنبه بیست و ششم جمادی الآخره تسخیر هرات را تصمیم عزم داده
از شهر مشهد خیمه بیرون زد و چون در سنگ پشت جام فرود آمد محمد خان قرائی نیز بحضرت آمد و حسب امر
شاهزاده میرزا محمد خان تکلوی جامی باتفاق محمد خان قرائی روانه شد که قلعه محمودآباد را بدست گیرد ایشان راه برگرفتند
و شاهزاده از قفا رهسپار شد روز ورود بمحمودآباد محمد خان نزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که بنیاد خان
در بیرون قلعه بی‌فرمانی همی کند اینک لطفعلی خان برادرزادهٔ خود را با پانصد تن هزاره بحراست قلعه بازداشته
و خود با سپاهی کمینگاهی گرفته که اگر تواند گزندی باردوی شاهزاده رساند شجاع السلطنه چون این بشنید
چون شیر غضبناک بکنار قلعه آمد و لشکر را حکم بیورش داد عبدالله خان ارجمندی و رستم خان قراگوزلو
و مطلب خان و افغانی از چهار سوی بجنگ درآمدند و اسمعیل خان سردار توپهای آتشین را روی بقلعه بازداد
و شاهزاده از پیش روی سپاه همه جا بیمین و شمال همی تاخت و لشکریان را تحریص داد بالجمله دلیران رزمجوی
حمله‌ها متواتر کردند و باندک زمان از خندق عبره داده از برجهای قلعه صعود کردند و دست بقتل برگشادند
لطفعلی خان با جمعی راه فرار برگرفت و شاهزاده با گروهی از قفای ایشان تاختن کرد و بسیار کس را با شمشیر
خویشتن دو نیمه همی ساخت بالجمله در آن مصاف سیصد و پنجاه تن از مردم هزاره گرفتار شد و یکصد و بیست نیزه
سر بشمار آمد فرمان رفت تا گرفتاران را برخی بزمین با میخ آهنین بدوختند و بعضی را در آتش سوختند و جماعتی را
سرها بگرز نرم کردند و اعضای جمعی را با تیغ از هم باز گشادند آنگاه از سرهای ایشان در آن ارض مناره
بنیان کرد و عددی بدرگاه پادشاه فرستاد و این قصه را عرضه داشت نمود بنیاد خان که این بشنید در طریق
فرار از برق و باد شتابنده‌تر گشت آنگاه میرزا محمد خان تکلوی جامی را بحکومت جام بازگذاشته بجانب
هرات جنبش کرد و چون بتربت شیخ جام رسید عطا محمد افغان از قبل حاجی فیروز بدرگاه آمد و زمین بوسید
و معروض داشت که حاجی فیروز غوریان را باز گذارد و اطاعت دولت ایران را فرض شمارد بشرط آنکه
شاهزاده از اراضی جام بیشتر نجوید و هرات را که از احمد شاه بمیراث مانده از حاجی فیروز دریغ ندارد
شجاع السلطنه سخن او را وقعی نگذاشت و بازش فرستاد و از تربت شیخ جام کوچ داده چون بمنزل کوسویه
نزول کرد امیر حسن خان عرب حاکم طون و طبس با لشکر خود برکاب پیوست بالجمله شاهزاده طی مسافت
نموده در پل نقره سه فرسنگی هرات لشکرگاه کرد از آنسوی حاجی فیروز گروهی از شمخالچیان را در مصلای
هرات و تل بنگیان که معقلی منیع است باز داشت و خود در قلعه هرات نشیمن ساخت روز دیگر شاهزاده از پل نقره

مقاتله شجاع السلطنه با افغانان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

برنشسته با سپاه و توپخانه تا کنار آب انجیل آمد لشکر فیروزکوهی و مردم عرب در اول حمله تل بنگیان را فرو گرفتند (۱۵۳)
وجمعی از شمخالچیان را بکشتند و قلیلی بشهر گریخت روز دیگر قلعه هرات بمحاصره افتاد امیرحسن خان بدروازه درب
خوشن و امیر علم خان بدروازه قندهار و امیر قلیچ خان بدروازه قوطی چاپی و محمد خان قرائی بدروازه
عراق و حسینقلی خان بیات نیشابوری بدروازه ملک مامور آمدند و سپاهیان بنهب و غارت نواحی
پرداختند روزی چند برنیامد که حاجی فیروز کلید غوریان را با پنجاه هزار تومان نقد مسکوک بحضرت شاهزاده
فرستاد و نام پادشاه ایران را زینت سکه و خطبه نمود و خوانین خراسان نیز خواستار شدند تا شاهزاده از
حصار هرات دست باز داشت و خاطر بر دفع مردم هزاره و نظم بادغیسات گماشت زیرا که بعد از فتح محمود
آباد نبیاد خان و نصیر خان فرار کرده از اراضی بادقیس بگذشتند و در دره بام که نخجیرستان کوهستانی رود مرغاب است
نشیمن ساختند و با بهرام خان فیروزکوهی خویشی نموده او را نیز نزدیک خود بردند و ابراهیم خان بیگلربیگی بعداوت
نبیاد خان امیر قلیچ خان تیموری و محمود خان جمشیدی را با خود متفق کرده بدرگاه شاهزاده آمد و تدبیر نبیاد
نهاده فرض و آسان شمرد و اسمعیل خان سردار نیز در این سخن همداستان شد لاجرم شاهزاده ابراهیم خان هزاره را
از پیاده و سوار برای استمالت قبایل از پیش بیرون فرستاد و از پس او اسمعیل خان سردار و امیر قلیچ خان
تیموری و مطلب خان و داد خان افغانی و عبدالله خان فیروزکوهی و رستم خان قراگوزلو و محمد نظر خان ماسنی و نگاهدار
خان چکنی را با سپاه ایشان بمنقلای لشکر روانه ساخت و خود بعد از دو روز از منزل کهدستان با امیر
حسن خان و امیر علم خان عرب و محمد خان قرائی و حسینقلی خان بیات نیشابوری و سواره کرد و
توپخانه کوچ داد و چون دو منزل بطرف بادغیس برفت راه صعب گشت و سنگلاخهای سخت پدید
آمد که سپاه را سپهسالار اعظم کرد و مکشوف افتاد که ابراهیم خان هزاره بجانب حصن نبیاد خان صعوبت مسالک را
سهل نموده و مفاسد امر را مخفی داشته بالجمله چنان شد که بسیار وقت شاهزاده باتفاق امرای خویشتن طناب
عراده های توپ را بدوش حمل همی داد و از تنگی علف و آذوقه بسیار دواب بمعرض هلاک در آمدند
و چون مراجعت از آنجا موجب جلادت دشمن بود روز بدینگونه قطع مسافت کرد روز یازدهم در قلعه نو
که مسکن قدیم قبیله هزاره بود فرود شد اما از آنسوی ابراهیم خان که از پیش روی تاخت باتفاق محمود
خان جمشیدی با نصیر خان برادر نبیاد خان دچار شد و رزمی سخت بداد و هزیمت گشته نزدیک اسمعیل خان سردار
گریخت و سردار از منزل مرغ چوبین سوی سنگی دره بام حرکت کرد و از آنسوی نبیاد خان و نصیر خان
بیرون شده با قراولان سپاه باز خوردند و باندک ستیزه آویز شکسته شده بقلعه گریختند اسمعیل خان
با سپاه برسید و اطراف قلعه را فرو گرفت و بگشادن تفنگ و تواتر حمله بسیار از مردم هزاره هلاک شدند
نبیاد خان و نصیر خان ناچار از در خاکساری بیرون شده امان طلبیدند و مقرر شد که فردا بلشکرگاه
سردار آیند و اسمعیل خان حکم داد تا لشکریان دست از جنگ باز داشتند از قضا مردم نبیاد خان
از دور و نزدیک بر سر او انجمن شدند و لشکری لایق جنگ فراهم گشت لاجرم نبیاد خان دل قوی کرده
از بهر مبارزت بیرون تاخت و در ظاهر دره بام سنگری کرده عباسقلی خان برادرزاده خود با گروهی

۱۵۴. در آنجا باز داشت و خود با سپاهی بزرگ در جای دیگر کمین نهاد چون کار جنگ رواج یافت مطلب خان
درمغانی بیاد را اسمعیل خان سردار با سرباز ان خود یورش برده سنگر ایشان را بگرفت و عباسقلی خان را
با مردم او عرضه تیغ ساخت لشکریان این وقت با خذ غنیمت پرداختند ناگاه از طرفی مشیاد خان با سواران خود
در رسید و در حمله اول کربلائی باقر ازانی سرکرده پیادگان ازانی استراباد ی کشته شد و مردم او از جنگ
هزیمت گرفتند و سواران هزاره بتعقیب ایشان از دنبال تاختند سواران سپاه سردار چون این بدیدند بیمناک
شدند ولی گریختگان بر داشتند چندانکه سردار کلاه برگرفت و افغان همی کرد سودی نبخشید تا چار خود نیز
برنشست و بگریخت ناگاه گریختگان در منزل مرغ چوبین کمیک دو دو بلشکرگاه شاهزاده رسیدند
و قصه بگفتند شاهزاده بی‌توانی امیر حسین خان عرب و اسمعیل خان قاجار شاهبیاتی را که بحراست اردو
باز داشته خود برنشست و توپخانه را تحریک داده و شتاب کرد ناگاه بجماعتی که از دنبال هزیمتیان میتاختند
دوچار شد و بانگ رعد آسای توپ بالا گرفت و خود نیز با نیزه خطی بدیشان حمله کرد و یکصد و سی تن از آن
جماعت را دستگیر ساخت و دیگر بقلعه دره بام باز گریختند و در زمان حسب الحکم او تا گرفتاران را با تیغهای
آهن بر زمین کوفتند و بمنزل مرغ چوبین باز آمد و کس فرستاده اسمعیل خان سردار را که بقلعه نوکر گریخته بود
نیم شبی بلشکرگاه آوردند و بامداد او آهنگ دره بام کرد خوانین خراسان معروض داشتند که چون یک نیمه
لشکر بقلعه نوکر گریخته اند و این مردم نیز بیمناک گشته اند انتقام اینکار بدیگر وقت سزاوارتر است لاجرم مراجعت
فرموده در منزل سنگبیان معروض افتاد که مدد خان درانی با جمعی از افغانان در قریه شینک جای دارد
و میرزا صادق وقایع نگار را که ملازم اردو بود بتفحص حال بیرون فرستاد او برفت و مدد خان را بدرگاه شاهزاده
آورد و مکشوف شد که از حاجی فیروز والی هرات و حاجی آقاخان وزیر او رنجیده و بملازمت شاهزاده شتافته لاجرم
شجاع السلطنه او را بخلعت گرانبها و خنجر مرصع مفتخر ساخته ملازم رکابش فرموده از سنگبیان بچمن پرنی آمد
در آنجا عطا محمد خان افغان از قبل حاجی فیروز با عریضه و پیشکش شایسته برسید و مورد نواخت و نوازش
شده باز هرات شد آنگاه امیر علم خان عرب و ابراهیم خان هزاره و امیر حسن خان حاکم طبس و دیگر
سرکردگان را رخصت انصراف داده خود روز شنبه دهم رمضان وارد مشهد مقدس گشت و وقایع
احوال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود و هم در این سال روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان بر
حسب فرمان شهریار تاجدار بساط عیش و عرس بگستردند و دو تن از دختران حسینقلی خان را که برادرزادگان
شهریارند برای شاهزاده ظل السلطان و شاهزاده ... ویردی میرزا عقد مزاوجت بستند و هم در این سال
شاه زمان افغان که بدست برادرش شاهزاده محمود نابینا گشت با یک پسر خود بدرگاه پادشاه آمد و آهنگ
زیارت بیت الله داشت و مورد الطاف و اشفاق خسروانی گشت این هنگام وقت رسیدن
الکسندر یرملوف ایلچی روس قریب افتاد و این یرملوف از قبل او در نسب بجوجی خان بن چنگیز میرساند خوئی
خشن و خاطری مستبد داشت پس از دو ماه که نظم مملکت تفلیس و قراباغ بداد در رجب میعاد آهنگ چمن سلطانیه
کرد عسکر خان افشار بفرمان نایب السلطنه از اوچ کلیسا مهمان پذیر گشت و در ایروان حسن خان برادر

ورود یرملوف ایلچی روس

[illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

حسین خان سردار با پنجهزار کس از سواران نامور باستقبال اُو شتافت و حسین خان که در شهر ایروان از بهر (155)
مضیف سراپرده پنج سری برپای کرده بود وقت رسیدن ایلچی تا بیرون سراپرده پذیره شد و دست
او را بقانون اهالی یوروپ که علامت محبت نهاده اند فشار داد و بسراپرده آورد و او را با شرایط مهمان
نوازی از خاک ایران بگذرانید در روز ورود به تبریز برحسب حکم نایب السلطنه از قریه سهلان تا سرای دار
الاماره بیست و پنجهزار سوار و پانزده هزار سرباز و بیست هزار کس پیاده و چهل هزار کس از اهل حرفت و صنعت
با چهل عراده توپ از دور و یه صف برکشیدند و همه تن چون تمثال دیوار از سخن خاموش و چشم بر ایلچی داشتند
با تجمله یرملوف بدین ساز و سامان درآمد روز دیگر حضرت بار یافته بحضرت نایب السلطنه شتافت اما
از نایب السلطنه سخنی که تشیید قواعد مصالحت کند نشنود زیرا که خاطر او شیفته جنگ بود و آهنگ انتقام داشت
لاجرم یرملوف با کدورت ضمیر از آنجا کوچ داده بزنجان آمد و شاهزاده عبدالله میرزا او را بعظیم بزرگ داشت
و هیچ دقیقه از پذیره دادن و مهمان پذیری فرو نگذاشت و برحسب امر شاهنشاه ایران او را در چمن سلطانیه فرود
آورد و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله با او طریق موافقت و مؤالفت سپرد و از پیشوی شاهنشاه ایران روز یکشنبه
بیست و هفتم شهر شعبان از دارالخلافه طهران حرکت فرموده جمعه هفدهم شهر رمضان وارد چمن سلطانیه گشت
و از توپخانه و زنبورکخانه و سواره و سرباز و شاهزادگان و امرا چندان انجمن بودند که کمتر وقت بدین ازدحام و
انتظام سپاهی با دید آمد یرملوف با جماعتی دیگر گون از یک سوی بیرون شده نظاره سپاه و رسیدن
پادشاه را بدان شوکت و حشمت همی کرد و بعد از ورود بچمن سلطانیه بفرمان شهریار اسبی با ساخت مرصع
بجواهر آبدار بنزدیک ایلچی بردند تا برنشسته بلشکرگاه آمد و امان الله خان والی کردستان با پنجهزار سواره
پذیرهٔ او شد و از سراپرده شاه تا دو میل راه سربازان و توپچیان و زنبورکچیان از دو رویه صف
راست کردند با تجمله یرملوف با این مکانت وارد شده در سراپرده میرزا شفیع صدراعظم درآمد و محمود خان
دنبلی قورییساول باشی از قبل پادشاه بدانجا شده او را پرسشی بسزا نمود و روز دیگر هنگام بار عام که شاهنشاه
ایران برتخت مرصع جای کرده و اداتی و اوانی زر و گوهر که هریک بالماس و یواقیت شاهوار ترصیع
داشت بکار شد و شاهزادگان با سلیحهای زرتار و جواهر آبدار حلی و حلل کرده در برابر پادشاه رده بستند
و بزرگان و امرای ایران در جای خویش برصف شدند حسب الحکم باحضار ایلچی رفت و یرملوف با چهل تن
از مردم روسیه و دو تن ترجمان برنشسته لختی در کشیک خانه بیاسود و از آنجا بسراپردهٔ خسروانی درآمد و با نقاقی
حاجب بار از هنگامی که پادشاه دیدار شد تا آنگاه که بنزدیک او درآمد چهار جای سرفرود داشت و شاهنشاه
ایران بدان قانون که با سفرای یوروپ کار همی کرد او را اجازت جلوس داد و یرملوف برحسب امر نشست
و بیدرنگ برخاست و نامهٔ امپراطور را میرزا شفیع صدراعظم از دست یرملوف اخذ نموده در پیش تخت
شهریار گذاشت پس از مطالعه مکتوب و پرسش حال امپراطور روس همراهان یرملوف را احضار فرموده هر یکرا
بعطوفتی در خور مسرور و جمله را اجازت داد بقانونی که درآمدند بازشدند روز سیم تحف امپراطور را از نظر
پادشاه بگذرانید و آن صورت فیلی از ذهب خالص بود که در پهلوی چپ آن صنعت ساعتی کرده بودند که هنگام

«١٥٦» بدار آن ساعت تمامت اعضا و جوارح فیل مشابه کار طبیعت در حرکت بود و نغمه بقانون موسیقی می نواخت و سه
قطعه آیینه بمانی که هر یک پنج ذراع طول و دو ذراع مقداری برزیادت عرض و یک بدست سخن داشت
و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش گذرانید برحسب فرمان آنها در کاخهای سلطنت که تمامت آن کاخها نیز از آیینه
بلور بود نصب گشت و همچنان یرملوف از قبل امپراطور افسری مکلل بجواهر و بعضی اشیاء دیگر به میرزا شفیع
صدر اعظم عطا کرد و هر یک از بزرگان درگاه را هدیه جداگانه داد و اگرچه سفر یرملوف برای تشیید قواعد عهدنامه
سابق بود ولیکن پاره سخن از قبل امپراطور معروض داشت که بنیان مودت را متزلزل می ساخت نخستین
آن بود که پادشاه روس را با دولت عثمانی آهنگ مخاصمت است شاهنشاه ایران را بحکم اتحاد در این مخاصمت
اعانت روسیه لازم است و اگر نه اعانت رومیان نیز نفرماید شهریار تاجدار در پاسخ فرمودند عهد ما
با امپراطور همان است که در عهدنامه مسطور است دیگر عرض کرد که دشت خوارزم با اراضی دولت روسیه
پیوسته است و بازرگانان روس را پیوسته مردم خوارزم زحمت رسانند و اموال ایشان را بغارت
برگیرند شاهنشاه ایران یا خود لشکر بخوارزم فرستاده آن اراضی را در تحت فرمان خویش آرد یا اجازت دهد
که لشکر روسیه از دریای خزر باسترآباد شوند و از آنجا یا از راه خراسان یا از طریق دشت به تنبیه خوارزمیان
عبور کنند شهریار فرمود که اگرچه در فصول یازده گانه عهدنامه این سخن مرقوم نیفتاد و لاکن در طریق محبت
مضایقت نیز بود اما عبور سپاه روسیه در خاک ایران بی اهمیت و از تسخیر خوارزم کارداران ایران را اکراهی
نباشد بشرط آنکه نخستین فتح بلخ و بخارا و هرات بدست شود آنگاه رزم خوارزم آسان گردد چنانکه نادرشاه
افشار نیز چنین کرد دیگر عرض کرد که اگر اجازت رود یکنفر بالیوز از دولت روسیه در گیلان متوقف
باشد و زشت و زیبای تجارت روسیه را باز داند امنای دولت بدین سخن وقعی ننهادند و ابا کردند و دیگر
عرض کرد که برحسب عهدنامه مبارکه موقعی معین شود که حدود طالش را باز نماید شهریار انجام این کار را
بصوابدید ولیعهد دولت عباس میرزا باز گذاشت دیگر عرض کرد توقف وکلای طرفین در سرحد دولتین

رفتن محمدعلیخان خلج بسفارت روم

واجب است پاسخ رفت که پس از مراجعت بتفلیس معتمدی بدرگاه ما فرست تا با کارپردازان دولت ایران
انگار ساخته کنند آنگاه یرملوف را خلعت گران بها و شمشیر مرصع و اسب با ساخت و ستام مکلل به جواهر
و یکقطعه نشان شیر و خورشید الماس سرافراز فرموده همراهانش را جداگانه هر یک را بجبه قرین اعطا و اعزاز
داشت و رخصت مراجعت فرموده مهمانداری عسکرخان افشار باز شتافت از پس یرملوف پادشاه روشن
ضمیر را مکشوف افتاد که او از کاوش روم و خوارزم از پای نخواهد نشست و دور نباشد که وقتی بدولت ایران
نیز از وی زیانی رسد لاجرم محمدعلی خان خلج حاکم ساوه را که مردی کهن سال بود با یک زنجیر فیل و چهار سر
اسب و چند رشته تسبیح مروارید و بعضی اشیاء دیگر بسفارت روم فرستاد و انهی داشت که اگر یرملوف
بجهه ایران یا روم وقتی دست تعدی دراز کند دولت عثمانی و ایران باتفاق دفع دهند محمدعلی خان
در عشره آخر شوال از چمن سلطانیه طریق حضرت سلطان محمود خان ملک روم گرفت و شهریار تاجدار
راه دارالخلافه پیش داشته شنبه یازدهم ذیقعده وارد طهران گشت و هم در این سال میرزا شاه خلیل الله

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

مقتول گشت همانا میرزا شاه خلیل الله پسر سید ابوالحسن خان است و او از سادات اسمعیلیه می باشد ۱۵۷
هم اکنون جماعتی که طریقت اسمعیلیه دارند ایشان را امام خویش دانند چنانکه در ذیل مذاهب جهانیان طریقت
این جماعت را نیز بشرح باز خواهیم نمود بالجمله در مدت دولت زندیه سید ابوالحسن خان حکومت کرمان داشت
و چون عزل شد در محلات که محال قم است نشیمن گرفت و همچنان جماعت اسمعیلیه از هندوستان و ترکستان
زکوة خود را بحضرت او می آوردند و اگر نیروی سفر کردن نداشتند به آب دریا می افکندند و چنان
می پنداشتند که بدست امام میرسد و بسیار کس نذر میکردند که در حضرت امام حی مدتی معین مجاور باشند
و طی مسافت کرده در اراضی محلات و هر جا که امام را مسکن باشد حاضر میشدند و بجاروب کشی و دیگر
کارها می پرداختند بعد از سید ابوالحسن خان امامت قوم بشاه خلیل الله فرزند او رسید و او بعد از روزگاری
سفر یزد کرده دو سال توقف نمود روزی چنان افتاد که یک دو تن از ملازمان او در بازار یزد با اهل حرفت
منازعت کردند و زحمتی رسانیدند مضروبین شکایت بمیرزا محمد جعفر صدر الممالک بردند و او باحضار
ملازمان شاه خلیل الله حکم داد ایشان هراسناک شده بسرای شاه خلیل الله گریختند و عوانان صدر الممالک
بی نیل مقصود باز شدند ملا حسین یزدی که مردی ادیب و فاضل بود چون این بدید خواست تا در نزد صدر
الممالک اظهار عقیدتی کند بیتوانی از مجلس جنبش کرده با جماعتی از عوام آهنگ سرای شاه خلیل الله کرد
و او از بهر دفاع در سرای بسته بر لب بام سنگری کرد و بعزم مدافعت بنشست مردمان بیورش اول در سرای
شکسته و شاه خلیل الله را با دو سه تن از مردم او پاره پاره کردند حاجی محمد زمان خان پسر حاجی محمد حسین خان
نظام الدوله که اینوقت حکومت یزد داشت ملا حسین و دیگر اشرار را که این کار کردند بگرفت و باز داشت
و صورت حال را عریضه نگاشت شهریار کس فرستاد تا صدر الممالک و ملا حسین و دیگر مردم گناهکار را
حاضر درگاه ساختند نواب صدر الممالک را بسخنان خشن از مکانتی که داشت فرود کرد و ملا حسین را
در زندان برده و در زنجیر کشیدند بشفاعت نظام الدوله ملا حسین بجان ایمن شد و عقاب او بزحمت
چوب معلق شد و صدر الممالک بعذر گناه پیشکشی لایق پیش کشید و مخذولا روانه یزد شد و چون قاتل معین
نبود دیت مقتول را از تمامت مردم این کار ماخوذ داشتند آنگاه شهریار تاجدار آقا خان ولد اکبرش را که
بجای پدر امام اسمعیلیه بود مورد عطوفت داشت و او را بمصاهرت خویش برکشید و حکومت سایر البلوک
قم و محلات با او گذاشت و هم در این سال مردم بندر مغویه که در کنار دریای عمان است با جماعت جواسم
و قبایل عتوبی همداستان شده سر بطغیان برآوردند شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس با جیشی
از شیراز بیرون شده تا دو منزلی بندر مغویه در اراضی بیخ فال فرود آمد و از آنسوی پنجهزار کس از مردم
جواسم با کشتی برای امداد بکنار بندر مغویه آمدند شاهزاده محمد زکیخان نوری مازندرانی را که مردی صلابت
شعار و در مملکت فارس سردار بود بدفع ایشان برانگیخت مردم مغویه چون قوت مقاتلت در خود ندیدند
بحصار در رفتند محمد زکیخان بمحاصره پرداخت و روز سیم حکم یورش داده قلعه را فرو گرفت و آن جماعت را
عرضه تیغ ساخت و در کنار بحر از سرهای ایشان منارها برافراخت و باز تاخته در رکاب شاهزاده

(۱۵۸) مراجعت بشیراز نمود و مژده این فتح در غره ربیع الثانی معروض درگاه شاهنشاه افتاد آنگاه شهریار ایران
تماشای مازندران سفر کرد شاهزاده محمد قلی میرزا زمامگذار مازندران نیکو خدمتی نمود و محمد تقی خان دولو ی
قاجار حاکم استراباد با سرکردگان یموت و کوکلان در بلده اشرف برکاب پیوست و پیشکشی لایق پیش گذرانید
و شاهنشاه ساز مراجعت نهاد و پنجشنبه پنجم جمادی الاولی وارد طهران گشت و هم در امسال فتح خان افغان
از قبل شاهزاده محمود فتح هرات کرد همانا شاهزاده محمود چنانکه بشرح رفت با عانت کارداران ایران بر
افغانستان غلبه جست فراه و هرات را با برادر حاجی فیروز گذاشت بعد از ورود شاهزاده حسنعلی میرزا بخراسان
حاجی فیروز را وحشتی در ضمیر نشست و ملک حسین پسر خود را با حسن خان ناظر روانه کابل نموده از برادر استمداد
لشکری کرد با شد که قوتی گیرد و غوریان را استرداد کند محمود شاه که تسخیر هرات را در ضمیر داشت این معنی را
بفال نیک گرفت و فتح خان وزیر خویش را با لشکری انبوه روانه هرات داشت تا هرات را بدست گیرد
و اگر تواند بخراسان نیز زحمتی رساند و این فتح خان مردی دلاور بود و بیست برادر داشت که هر یک در محلی
سرداری و فرمانگذاری بودند و حکومت او در وزارت محمود شاه از پادشاه برزیادت بود و نقش خاتم
چنین داشت بیت چه بخت و دولت محمود شد معظم شد غلام خاص فتح خان وزیر اعظم شد
بالجمله فتح خان با لشکر فراوان و توپخانه تا حدود فراه براند حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز صواب ندانست
که او را بشهر در آورد و با ستقبال او تا نواحی هرات استعجال کرد و تسخیر غوریان را به ورود بهرات مقدم
داشته او را در بیرون شهر فرود آورد و فتح خان چند روزی ببود و در دل مردم همی با خویش کرد آنگاه
حاجی فیروز را بدست آویز مشورت به بیرون شهر دعوت کرد و پس از لحظه گفت و شنود از نزد او بیرون شد
و حکم داد تا او را بزرگان دولت او را در حبس باز داشتند و بشهر هرات در رفته خزاین و دفاین و احمال
و اثقال حاجی فیروز را مأخوذ داشت و ملک قاسم میرزای پسر حاجی فیروز را پس از چند جراحت دست
بست و زنان و دختران را اسیر کرد و هم از تعرض با ایشان دست باز نداشت و حاجی آقا خان وزیر
و عبد الرشید خان درانی را مقتول ساخت آنگاه حاجی فیروز و زنان و فرزندان او را روانه قندهار
نمود و خود در هرات بنشست و کهندل خان برادر خود را بتسخیر غوریان فرستاد و بمکاتیب و مواعید محمد خان
قرائی و ابراهیم خان و بنیاد خان هزاره و دیگر بزرگان جمشیدی و خراسانی را با خود بر سر مهر و هوا و ت آورد
و با محمد رحیم خان فرمان گذار خوارزم نیز همداستان گشت آنگاه عصیان با دولت ایران را بلند آوازه کرد
و دو روز قبل از نوروز این حدیث در حضرت شهریار انتشار یافت و فرمان رفت تا لشکرها انجمن شوند
و شجاع السلطنه تا رسیدن لشکر در حراست حدود خراسان استوار باشد

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و سه هجری و ذکر سفارت میرزا ابو الحسن با انگلیس

در سنه یکهزار و دویست و سی و سه چون از روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاولی چهار ساعت و بیست
دقیقه سپری شد خورشید بساط حمل سپرد و شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار بآئین جمشید جشن نوروزی
در نوشت و نخستین نظم خراسان را تصمیم عزم داد و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را باستمالت خوانین

طغیان فتح خان افغان

فتیح بفتح فا وکسر تای فوقانی وسکون های

خراسان که با فتح خان افغان ابواب موالات مفتوح داشتند مأمور داشت و باتفاق ذوالفقار خان و
مطلب خان را با لشکر سمنانی و دامغانی در جمعه یازدهم جمادی الآخره بیرون فرستاد آنگاه میرزا
ابوالحسن خان شیرازی را بسفارت انگلتره مأمور فرمود تا پادشاه انگلستان را که صلح دولت ایران
و روس بتوسط کارداران او بود آگاه سازد که الکسندر پاولوف فرستاده امپراطور روس ما دیگر گون یافتیم
از اطوار او چنان تفرس کردیم که زمانی دیر بر نگذرد که عهد بشکند و اوراق عهدنامه را در نوردد و رقم مصالحت را
بدست مسامحت محو سازد و دیگر باره کار بمقاتلت و مبارزت اندازد و همچنان از دویست هزار تومان
مسکوک که در ایام مقاتلت با روسیه همه ساله از دولت انگریز بدولت ایران حمل میشد و پس از مصالحه
پیشکاران انگریز از انفاذ یک نیمه آن ذهب دست باز داشته اند طلب کند و یک قبضه شمشیر چند رشته مروارید
و قالی از سنگ یشب که تمثال شاهنشاه ایران بر آن رسم بود و بعضی اشیاء دیگر هدیه پادشاه انگلستان
مقرر شد و چون میرزا ابوالحسن خان از طریق اسلامبول رهسپار بود هم مکتوبی بسلطان محمود خان ملک روم مرقوم
افتاد و همچنان نامه با امپراطور نمسه و کتاب دیگر بپادشاه فرانسه رقم شد و هر یک را ارمغانی جداگانه فرمان رفت
و میرزا ابوالحسن خان در نیمه رجب راه برگرفت و شهریار نیز ساز سپاه کرده در هیجدهم رجب خیمه بیرون زد
و تا ارباع فیروزکوه و تکه براند و در آنجا اقامت جست تا خبر خراسان باز راند و کار بر مصلحت وقت براند اما
از آن سوی شجاع السلطنه حسنعلی میرزا فرمانگذار خراسان محمد امین خان یازوکی کرد و امیر قلیچ خان تیموری را
بحراست قلعهٔ غوریان و حصن محمودآباد باز داشت و فوجی را بتاراج و نهب اراضی باخرز و تربت گماشت
و از طرف افغانستان بعد از نوروز فتح خان از مردم قزلباش کابل و افغانان قندهار و سکنه هرات
و بلوچستان و سیستان و قبایل جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی لشکری انبوه ساز داده با توپخانه و زنبورک خانه به
آهنگ تسخیر خراسان از هرات بیرون شد و محمد رحیم خان فرمانگذار خوارزم نیز با مردان رزم آزمای به
اراضی سرخس تاختن کرد و از خوانین خراسان محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره با لشکرگاه فتح خان پیوستند
و رضا قلیخان زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادت قلیخان بغایرلو در حصارهای
خویش استوار نشستند و نگران شدند تا هر کرا نصرت یار شود بدو یار شوند شاهزاده شجاع السلطنه نخستین دفع
فعانرا واجب دانست و روز هشتم رجب با سپاهی جنگجوی راه هرات برگرفت میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله
باتفاق ذوالفقار خان و مطلب خان در منزل کال یاقوتی بدو پیوست و هم از آنجا کوچ داده در رباط کافر
قلعه مکشوف افتاد که فتح خان با سی هزار مرد سپاهی در اراضی کوسویه ساخته جنگ است و مسافت او تا بدین
حضرت از دو فرسنگ بر زیادت نیست شجاع السلطنه چون این بشنید بنه و آغروق را در کافر قلعه
گذاشته با ده هزار تن سواره و پیاده و زنبورک خانه کار مقاتلت بیاراست و ایلغار کرده در اراضی کوسویه
تلاقی فریقین افتاد فتح خان چون سپاه شاهزاده را دیدار کرد نخستین از افغانان رسول فرستاده پیام داد
که شاهزاده غوریان را بدولت افغان گذارد و محال تربت و باخرز را بمحمد خان و ابراهیم خان سپارد تا از بنجا
هر دو سپاه دلی آنکه با هم آویخته شوند و خونها ریخته کرده مراجعت نمایند و اگر شاهزاده از جنگ نپرهیزد

لشکر کشیدن شاهزاده شجاع السلطنه بجانب افغان

با ما در آویزد چه داند که فتح و نصرت کرا باشد بعید نباشد که بتکبر ملکزادگی و تنمر جوانی مملکت سلطان را متزلزل
کند شاهزاده در پاسخ گفت که مولای تو محمود را که پرورده نعمت پادشاه ایران است هرگز آن مکانت
نباشد که در میان ملوک سخن به نیک و بد کند و دم از خیر و شر زند ترا چه افتاده که دیر و زخشمت افغان سدو
زائی را گشتی و چشم از حقوق ولینعمت پوشیدی چندانکه با بانوان سرای ایشان نیز در آویختی و در آمیختی اینگونه
سخن از اینگونه مردم پسندیده نباشد اگر ایمنی خواهی آن چند تن ترائی و هزاره را دست بسته بسوی ما فرست
و اگر نه جنگ را ساخته باش چون سخن بپای رفت و سفیر فتح خان باز شد بازار مبارزت رواج گرفت شجاع السلطنه
صف راست کرده و میمنه لشکر را بمیرزا عبدالوهاب معتمد الدوله و فضلعلی خان توانلوی قاجار سپرده و سواران
خواجه وند و عبد الملکی را در زیر رایت ایشان بداشت و پیادگان استرابادی را با یک عراده توپ از پیش
روی میمنه کرد و حسینقلی خان بیات نیشابوری را با پیادگان خراسانی بجناح میمنه فرستاد آنگاه ذو الفقار
خان حاکم سمنان را با سربازان سمنانی و سواره قراچورلو بطرف میسره بداشت و مطلب خان حاکم دامغان
و علی اصغر خان عجم بسطام و سربازان دامغانی را جناح میسره بداد و خود چون شیر نخجیر دیده با سواران مافی
و غلامان رکابی در قلب جای کرد و از آنسوی فتح خان شیردل خان برادر خود را با مردان سیستان و دلیران
فیروزکوهی و جمشیدی در میمنه بداشت و کهندل خان برادر دیگر خود را با لشکر هراتی و تایمنی و درزی بمیسره
فرستاد و بنیاد خانرا با سواران هزاره و چیچکو در جناح میسره جای داد و محمد خان را با جماعت فراهی و سبزواری
در جناح میمنه بگماشت و خود با جیل قزلباش کابل و افاغنه قندهار و ابراهیمخان هزاره و محمد خان فرائی
و توپخانه بقلبگاه درآمد و جمعی از لشکریان را نیز در ساقه و کمین جای ساختن فرمود اینوقت آتش حرب زبانه
زدن گرفت و آلات ضرب بکار افتاد و دهان توپها از طرفین گشاده شد و از گرد و دود رزمگاه جهان سیاه
گشت شیردل خان با جماعتی از سپاه افغانان بر میسره سپاه شاهزاده حمله افکند و سربازان سمنانی و
سواران قراچورلو بر ایشان درآمدند و بدستیاری تفنگ و دیگر آلات جنگ آنجماعت را چنان هزیمت کردند
که هر تن بدیگر سوی همی رفت و بسیار کس از ایشان بخاک معرکه افتاد دیگر باره افغانان یک حمله دیگر انداختند
و ذو الفقار خان کار ایشانرا بساخت اینوقت کهندل خان با مردم سیستان و قبایل هرات چون پلنگ
خشمگین آهنگ میسره سپاه شاهزاده سخت عنان شد پیادگان استرابادی حیلتی اندیشیدند و خواستند
تا آنجماعت را از لشکرگاه خود دور کنند و یکباره دستگیر سازند لاجرم لختی باز پس شدند و فری نمودند سواره
خواجه وند و عبد الملکی چون این بدیدند ایشانرا هزیمت شدگان پنداشتند و بتوانی روی بر کاستند و از
جانب دیگر بنیاد خان هزاره بدانجا که بنه و آغروق شاهزاده بود بتاخت و هنوز مردم او دست بچیزی
فرانبرده بودند که سواران رکابی شاهزاده برسیدند و جنگ در پیوستند بنیاد خان را نیروی جنگ
ایشان نماند از پیش روی سواران بگریخت از قضا در هزیمت با سواران خواجه وند و عبد الملکی که ایشان
نیز از جنگ فرار کرده بودند هر دو سپاه گریخته در کنار میدان با هم درآویختند بعد از گیر و دار و کشش و
کوشش بسیار بنیاد خان بجانب کوسویه گریخت و جماعت خواجه وند و عبد الملکی طریق مشهد مقدس

مقاتله شجاع السلطنه با فتح خان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

برداشت تا میدان رزمگاه از گرد و دود چون شب سیاه بود و هیچکس دوست از دشمن نشناخت شجاع السلطنه (۱۲۱۶)
در آن گردگاه با چند تن از غلامان جان بر کف نهاده و کف بر لب آورده چون پیل مست قدم استوار داشت
و از یمین و شمال حمله می افکند در میانه چند تن از افغانان او را دریافتند و با تیغهای آخته بسوی او شتافتند
شاهزاده اسب برجهاند و مانند شیر خشمگین بر ایشان درآمد یکتن از افغانان که مردی دلاور بود پیش دستی را
تیغ بر فرق شاهزاده براند شاهزاده سپر بر زد و آن تیغ بر سر اسب آمده لختی جراحت کرد هم در آن حال
شاهزاده دیگرش مجال نداد شمشیر بزد و او را دو نیمه ساخت و روی بر کاشتند دیگری را از کمرگاه برد
و آن یک را سر بپرانید بالجمله چهار تن را شاهزاده پاره پاره ساخت و چند تن دیگر از افغانان چون این
جلادت مشاهدت کردند روی برکاشتند و بسیار کس از گریختگان سپاه ایران همچنان استواری و درنگ
شاهزاده را در جنگ بدانستند از دور و نزدیک انجمن شدند ذوالفقارخان سمنانی که در شهامت
و شجاعت نامور بود چنان دانست که سپاه ایران شکسته شد مردم خود را انجمن کرده در یک سوی میدان
در کنار رود هری جای کرد و مبارزت را پای داشت فتح خان را در آن ظلمت جنگ گلوله از تفنگ بر دهان
آمده و عظیم جراحت کرد ناچار پشت با جنگ داده با قزلباش کابل و افغان قندهار براضی فراه و بسبزوار گریخت
مع القصه در پایان کار افغانان یکباره هزیمت شدند و از میدان کارزار تا کنار سبزوار که بیست فرسنگ
مسافت است همه جا کشته و افکنده و اسیر و دستگیر بود چنانکه هوای آن طریق چنان عفن گشت که یک
از مدت زمان عبور کاروانیان بصعوبت میرفت بالجمله میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله در تاریکی گردگاه
حیران بماند و ندانست منصور کیست و مقهور کدام است بی آنکه راه داند و جای بشناسد با بعضی بکوسویه تاخت
از آنجا مسموع داشت که شاهزاده در میدان کارزار استوار است بی توانی عنان برتافت و در کنار رود
هری جمعی از سواره و پیاده بگریخت که انجمن شده اند چنان دانست که اینک شاهزاده و سواران او
بسوی ایشان شتاب کرد و چون برسید او بنیاد خان بود معتمدالدوله را دستگیر ساختند هنگام آفتاب بگشت
و روز کوتاه شد شاهزاده آن شب را در کافر قلعه فرود شد و بنیاد خان در رباط کوسویه منزل کرد معتمدالدوله
و محمد خان قرائی نیز با او بود و محمد خان بنیاد خان را می انگیخت که معتمدالدوله را بهرات فرستد و او از
وخامت کار می اندیشید و معتمدالدوله نیز او را بفریفت و روی دل او را با شاهزاده کرد و عفو گناه او را
خواستار آمد شاهزاده بشفاعت او حکومت غوریان و باخرز و کوسویه را بدو گذاشت و خط حکومت او را
با خلعتی گرانبها مصحوب میرزا علیرضای رشتی برادرزاده میرزا موسی وزیر خود بدو فرستاد و بنیاد خان نیز
جمعی از بنی اعمام خود را برسم گروگان ملازم خدمت معتمدالدوله نموده روانه درگاه شاهزاده داشت
روز دیگر نخستین ذوالفقارخان بلشکرگاه فتح خان درآمده مردم او از غنیمت بهره عظیم یافتند و از پس
او شاهزاده و لشکر او درآمدند ایشان نیز از آن غنیمت بی بهره نبودند از پس این وقایع شجاع السلطنه حقیقت
کرده مژده این فتح را در حضرت شهریار عرضه داشت و شهریارش بعهد و منشور ملاطفت مسرور و خرم

منهزم شدن [illegible] افغانان

زخمی شدن فتح خان

گرفتار شدن میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله

(۱۲۳۴) و هم از فیروزکوه حکم رفت که شجاع السلطنه از محاصره تربت دست باز ندارد و حسن خان قاجار قزوینی را با پنج هزار
تن از ابطال رجال تسخیر قلعه صفی آباد و دفع سعادت قلیخان مقرر فرمود و شاهزاده محمد تقی میرزا فرمان
گذار بروجرد و بختیاری بمعاونت و مبارزت محمد رحیمخان فرمانگذار خوارزم مأمور گشت و مهدی قلیخان و
محمد خان دولوی قاجار با ده هزار تن لشکر ملازم رکاب او شدند و فرمان شد که اگر محمد رحیمخان از اراضی
درون و معین قدم فراتر گذاشته دست از او باز دارند و حصار ریز و بجزد را محصور دارند و نجفقلی خان
شادلو را دستگیر نمایند شهریار تاجدار چون این احکام براند خویشتن نیز سفر خراسان را تصمیم عزم داد و با لشکری
از حوصله حساب افزون راه بر گرفت و از شاهزادگان محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و همایون میرزا
و حیدرقلی میرزا و الله ویردی میرزا و امام ویردی میرزا ملازم رکاب شدند و قاسم خان قوانلوی قاجار که بمصاهرت
پادشاه مفاخرت داشت همره سپار آمد با تجمل اردوی پادشاهی از چمن میدان جوق جنبش
کرده از راه جاجرم جهان نوردگشت در منزل اسفراین فرستادگان شجاع السلطنه برسیدند و
نقاره خانه و توپخانه و زنبورک خانه فتح خان را بحضرت آوردند و روز سه شنبه سیم شهر رمضان
اراضی بام که از محال جهان ارغیان است مضرب خیام شد و در آنجا مکشوف افتاد که سعادت
قلیخان در قلعه صفی آباد جای کرده و حراست قلعه بام را بمرتضی قلیخان برادرش گذاشته بر حسب
فرمان عبدالله خان ارحمندی و سربازان فیروزکوهی قلعه بام را حصار دادند و هدف توپهای
باره کوب ساختند روز سیم از قلعه گیان بانگ استغاثه بلند شد و مرتضی قلیخان با تیغ و کفن در
باره بند پادشاه نامن جست شهریار دیدار بروی بخشود و در ازای غنیمتی که از مردم قلعه بهره لشکریان
میشد معادل سه هزار تومان زر مسکوک از خویشتن بلشکر عطا کرد سعادت قلیخان در قلعه صفی آباد چون
اصغای این خبر نمود از در زاری و زراعت محمد قاسمخان قوانلو را بشفاعت انگیخت و بخواستاری تقبیل آستان پادشاهی
شتافت و رقم عفو و عطوفت یافت و در این سفر چنان افتاد که روزی شهریار بگرد قلعه بام بر میآمد و نظاره توپچیان و نظام
ایشان میکرد محمد نام بغایری این بدید و بدانست و گستاخانه شمخال خویش را بسوی پادشاه بگشاد گلوله شمخال خطا کرد و از پادشاه
گذشته بر پیشانی یکتن از غلامان آمد مغز او را پراکنده ساخت بعد از فتح قلعه بام چون شهریار را آنجا عبور افتاد
خاین نیز بیالود و بعد از فتح بام میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله از نزد شجاع السلطنه بلشکرگاه آمد و معروض داشت که این هنگام
که شاهزاده تربت حیدریه را حصار داده از قبل شاه محمود افغان و پسرش کامران میرزا ملا شمس مفتی هرات و خان ملا خان
ملاباشی درانی بسفر و کیل شاهزاده آمده و او را بحضرت پادشاه شفیع ساخته اند که زلات ایشان بزلال عفو
از جریده جهان شسته کرده و سخن بر این نهاده اند که ما را از جسارت فتح خان خبری نبوده و ما این کار و کوشش
نفرموده ایم و اگر اجازت رود فرستادگان او در پیشگاه پادشاه حاضر سازیم تا بجنب مسئول خویش بپردازند
شاهنشاه ایران فرمود که ایشان را بنزد ما بار نباشد و پاسخ ایشان را شجاع السلطنه بگذارد و بدینگونه پیام
فرستد که اگر بکیفر این جنایت فتح خان را دست بسته بسوی ما فرستید از هر دو جهان چنین او را از چشم نه بیرون کنید دیگر باره با تو طریق
ملاطفت و مصافات خواهیم سپرد و اگر نه ساخته عذاب و عقاب میباشید چون سخن بپای رفت

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

رفت معتمد الدوله باز شتافت و شهریار سه شنبه دهم رمضان از بام کوچ داده در منزل پیر شیرباز فرود شد و در آنجا معروض افتاد که محمد رحیم خان خوارزمی چون سفر پادشاه را بارض خراسان دانست چنان هراسناک شد که بنه و آغروق را بجا گذاشته شتاب زده بجانب خوارزم شتافت لاجرم محمد تقی میرزا که ساخته رزم او بود بمحاصره بر و بجر پرداخت و کار بر جعفرقلی خان شادلو تنگ شده برادر خود محراب خان بیک و شرف خان بیک و بیست تن از خویشاوندان و جماعتی از علما و سادات ما نزد یک محمد تقی میرزا فرستاده او را در حضرت پادشاه بر شفاعت خجسته شاهزاده آنجماعت را بدرگاه پادشاه گسیل ساخت و بخواستاری او گناه ایشان معفو گشت اما رضاقلیخان زعفرانلو باستمداد محمد خان قرائی راه تربت پیش گرفت و چون تربت را محصور یافت باز شتافت لاجرم شهریار تاجدار فرمان داد که حسن خان قاجار قزوینی و عیسی خان امیر آخور با ده هزار پیاده و سوار چند از ابطال سپاه بطرف خبوشان بیرون شدند و خود دوشنبه شانزدهم رمضان کوچ داده در ظاهر قلعه خبوشان لشکرگاه کرد حسن خان و عیسی خان در جانب جنوب قلعه سنگری برآوردند و یوسف خان سپهدار و اسمعیل خان سردار بسوی مشرق شدند و سراپرده شهریار در برابر دروازه مشهد برپای شد و از آنسوی وقتی رضاقلیخان از اراضی تربت باز شتافت و از این جوش و جیش آگاه شد و دست نیافت که بحصار خبوشان در رود عظیم بترسید و اهمال و اثقال خود را ریخته بقلعه شیروان که ده فرسنگی خبوشان است گریخت چون این خبر بلشکرگاه سمر شد فرمان رفت تا شاهزاده محمد تقی میرزا از کنار ریز و بجنورد و برخاسته در ظاهر قلعه شیروان نشست و راه آمد و شد بر قلعه گیان ببست اما از آنجانب دیگر چون امیر حسن خان حاکم طبس برحسب حکم شاهزاده شجاع السلطنه یکچند از مدت زمان تخریب قلاع تربت روز میگذاشت و حصن دوغ آباد را که از میان محولات تربت بود با خاک پست کرد محمد خان قرائی را در مملکت خراسان معقلی محکم که باستظهار آن استوار تواند نشست نماند لاجرم از کارداران شجاع السلطنه خواستار آمد تا میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله برفت و خاطر او را از کدورت وحشت و دهشت صافی داشته بحضرت شاهزاده آورد و روز دیگر شجاع السلطنه در خانه او و خوان او میهمان شد و دل او را باز جای گذاشته ملازم رکابش داشت و از خاک تربت بارض اقدس و مشهد مقدس کوچ داد آنگاه آهنگ درگاه شاهنشاه ایران کرد و امیر حسن خان طبسی و محمد خان قرائی و امیر قلیچ خان تیموری و ابراهیم خان و کریم دادخان تیموری و نذر محمد خان برادر بنیاد خان هزاره و بیک توش خان برادر صید محمد خان قلیچ [illegible] حاکم کلات و خوانین چاپشلو و منصور خان فرستاده کامران میرزای افغان و حکیم خان حاکم سرخس و بزرگان و صنادید قبایل ترکمانان سالور و ساروق و سرخس و مرو و اعیان میرعلی و علی ایلی و بهچه و مهنه و درون و نسا و ابیورد و آخال اینجمله در رکاب شجاع السلطنه بشتافتند و چون قربت اردوی پادشاه یافتند برحسب فرمان جماعتی از ملک زادگان و پیشکاران پیشگاه و قواد سپاه پذیره شدند و شجاع السلطنه را با عظیم مکانتی بتقبیل سده سلطنت حاضر کردند شهریار ش نوازش فرموده ملازمان رکاب او را نیکو بنواخت و خوانین جم[illegible] افغانستان و ترکمانرا که از یکهزار تن بیرون بیادست بودند بنزدیک حاجی محمد حسین خان نظام الدوله مهمان فرستاد و نظام الدوله که در سا[illegible]

[illegible]

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

در ظلمت لیل دو تن از سواران ترکمان از کنار خیام عبور دادند ناگاه بگوی که فضول میاه مطبخ او در میرفت در آمدند چند انکه مهمیز زدند و مرکب را تحریک دادند باشد که از آن آب عبره کنند در قوت بازوی ایشان نبود ناچار دل بر مرگ نهادند و جان بدادند مع القصه بعد از این وقایع چون رضاقلیخان یکبارگی خوانین خراسان و بزرگان افغان و ترکمان را بعضی مقهور و برخی را التزام خدمت پادشاه مجبور یافت خویشتن را در طریق عصیان و طغیان یکتنه دید از کارداران دولت خواستار آمد که اگر میرزا شفیع صدر اعظم یکشب مرا میهمان آید و خاطر مرا از غضب پادشاه ایمن فرماید هیچ بهانه نجویم و بر طریق حضرت پویم برحسب فرمان شهریار صدر اعظم میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را و میرزا رضای قزوینی منشی مؤلف تاریخ ذو القرنین که مشتمل بر آثار سلاطین قاجار است با خود برداشته در عشر آخر شهر رمضان راه قلعهٔ رضاقلیخان را پیش گرفت چون با قلعه قریب شد رضاقلیخان با پانصد تن جزایرچی به استقبال بیرون شد با پانصد تن جزایرچی باستقبال بیرون شد و از اسب بزیر آمده رکاب صدر اعظم را بوسه زد و اجازت یافته برنشست و در رکاب او بقلعه در آمد گفته صدر اعظم باستمالت او روز گذاشت و امیرگونه خان پدرش که هم در آن قلعه بدست پسر محبوس بود او را فرمود که صواب آنست که صدر اعظم را ملتزم رکاب شوی و بحضرت پادشاه شتاب گیری اگر با خون تو شمشیر آلاید نام دولت ایران بزشتی بر آید و اگر بر جان تو ببخشاید جاودانه ایمن خواهی زیست سخن پدر را نیز وقعی ننهاد روز هشتم شجاع السلطنه نیز یکتنه بقلعه در آمد و یکشب ببود و هرچه دانست و توانست بفرمود این همه سخن حکمت آمیز که حدت شمشیر تیز داشت در دل رضاقلیخان راه نکرد و روز هشتم صدر اعظم رضاقلیخان را بجای خود گذاشته راه برداشت بعد از ورود بدرگاه آتش خشم پادشاه افروخته گشت چون ایل و الوس رضاقلیخان و مواشی ایشان را سیغناق بود حکم رفت تا شاهزاده محمد ولی میرزا با جماعتی به تسخیر سیغناق فارج و اسپیدجرد جنبش کرد و شاهزاده امام ویردی میرزا بسوی استاد خرده عنان بگذاشت و محمد خان قاجار دولو از لشکرگاه شاهزاده محمد تقی میرزا آهنگ سیغناق راز و قوشخانه کرد و شاهزاده محمد رضا میرزا و محمد قاسم خان قوانلو در نواحی خبوشان تاختن کردند سه روزه مدت بر زیادت نرفت که تمامت مواشی و اثقال و اموال آن قبایل منهوب شد و از جانب دیگر لشکریان دیوار قلعهٔ شیروان و خبوشان را با توپهای باره کوب رخنه و ثلمهٔ فراوان کردند و بزیر برج و باره بسیار نقب در بردند رضاقلیخان را دیگر توان خویشتن داری نماند جماعتی از علما را بشفاعت برانگیخت و آلات حرب و ضرب خویش را چند انکه خمپاره و زنبوره و شمخال و تفنگ داشت با شش عرادهٔ توپ بدرگاه پادشاه فرستاد و زن و دختر و پسر خود را بگروگان نهاد و استغاثت آورد که در این سفر چون آتش خشم پادشاه بر من تافته است دل دیدار ندارم روا باشد که بر من ببخشاید و دیگر وقت حاضر حضرت فرماید شجاع السلطنه و خوانین خراسان تا خون یکتنه ایشان هدر نشود و قلعهٔ خبوشان پی سپر لشکر نگردد بدین سخن همداستان شدند و به خواستاری در آستان پادشاه جبین بر خاک نهادند شهریار از ایشان بپذیرفت و زن و فرزند رضاقلیخان را

سیغناق بترکی بکسر سین مهمله و تحتانی ساکن و ضم غین معجمه و نون و الف و قاف جای سخت و پناه جای

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بکرد و کاان بیوانه مشهد مقدس داشت و چون برحسب فرمان شاه محمود فتح خان افغان را نابینا ساخت شهریار (165)
فرستاده کان کامران میرزا را نوازش نواخت فرمود و رخصت انصراف داد و نجفقلیخان سنقری شجاع السلطنه را
بسفارت هرات مامور فرمود و از بهر کامران میرزا خلعتی گرانبها و کرخنجری مرصع بجواهر ثمین انفاذ داشت
و امیر حسن خان حاکم طبس را وکیل خراسان لقب داد و هریک از صنادید خراسان و بزرگان ترکمان را جداگانه
عطائی رفت آنگاه اردوی پادشاه در نیمه شوال با صد هزار کس از ابطال رجال بطرف مشهد مقدس کوچ
داد و شش روز در آن ارض اقدس توقف فرموده هر بام و شام در آستان علی بن موسی علیه التحیة والثنا
چهره ضراعت بر خاک سوده و میرزا موسی رشتی وزیر شاهزاده را معادل ده هزار تومان تسلیم کرد تا در پهلوی
روضه مقدسه صحنی جدید بنیان کند و از آنجا بجانب دار الخلافه طهران رهسپار گشت و روز پنجشنبه هفتم شهر
ذیحجه وارد آن بلده گشت اکنون بشرح گوئیم که فتح خان افغان را چگونه میل کشیدند همانا آن هنگام که
فتح خان رزم میداد شاه محمود با فرزند خود کامران از قندهار بیرون نشد و کامران را بهرات فرستاده خود
در فراه توقف نمود آنگاه که فتح خان شکسته شد و شاهنشاه ایران حکم داد که کامران میرزا یا فتح خان را نزد ما
فرستید یا او را نابینا سازد کامران میرزا ناچار شد و بی آنکه پایان کار را بیندیشد فتح خان را ماخوذ داشته از هر دو
چشم نابینا ساخت و او را با برادرش شیردل خان در حبس خانه انداخت این هنگام شاه محمود مراجعت بقندهار
نمود و از پس او پردل خان برادر دیگر فتح خان از هرات فرار کرده در قریه نادعلی از جماعت علیجانی
انجمنی کرد تا اگر تواند کامران را گزندی رساند و برادران خود را از زندان او برهاند کامران برادران او را رها
ساخت تا از کید و کین او برآساید اما از آن سوی چون خبر نابینائی فتح خان سمر شد محمد عظیم خان برادر مهتر او که
فرمان گذار کشمیر بود دو برادر کهتر خود دوستمحمد خان و یار محمد خان را بطلب شاهزاده ایوب باراضی پیشاور
فرستاد و او را بر تخت نشانده با شاه محمود نبرد آزمود و تا حدود جلال آباد را در تحت فرمان آورد و از طرف
دیگر محمد عظیم خان عبد الجبار خان برادر دیگر خود را باتفاق دوستمحمد خان بتسخیر کابل مامور فرمود و همچنان
محمد زمان خان برادر دیگر را بهندوستان گسیل ساخت تا شجاع الملک پسر تیمور شاه را که پناهنده دولت
انگریز بود بیاورد و تا با سمندر خان حاکم دره مبارزت کرده او را هزیمت ساخت و محمد هاشم میرزا
و سلطان اسد میرزا در چنین هنگامه از نزدیک شاه محمود گریخته بشیردل خان پیوستند و با او همدست شدند
در این وقت پردل خان در رکاب محمد هاشم میرزا و سلطان اسد میرزا بطلب مال دیوانی لشکر بر راه
بلوچستان برداشت بالجمله تمامت افغانستان آشفته شد و جز حصار قندهار و هرات در حکم شاه محمود
و کامران باقی نماند لاجرم کامران میرزا روی ضراعت بدرگاه شاهنشاه ایران نهاد و خالق داد خان درانی
با یک زنجیر فیل و پنجهزار تومان زر مسکوک و دیگر اشیا بدرگاه فرستاد شهریار فرستاده او را بنواخت و بوعده
ملاطفت و اعانت نوید داد و رسول او را رخصت مراجعت فرمود اما رضاقلیخان بعد از حرکت اردوی
پادشاه از خاک خراسان بمشهد مقدس سفر کرد و حاضر درگاه شجاع السلطنه شد و مکانتی عظیم یافت
آنگاه اجازت مراجعت بستد تا بسیج سفر کرده در رکاب شجاع السلطنه طریق سده سلطنت بسپارد و چون بخبوشان

نابینا شدن
فتح خان
بدست کامران
میرزا

 شد دیگرباره پیمان بشکست و دروازهٔ حصن بربست ناچار شجاع السلطنه او را بازگذاشت و طریق دارالخلافه برداشت و در طهران مورد عطوفت شهریار گشت و برادر اعیانی خود حسنعلی میرزا را که نیز حاضر درگاه بود دیدار کرد و هم در این سال حاجی محمدحسین خان عزالدینلوی قاجار مروزی پسر بیرام علیخان مریض شد و سه روز قبل از نوروز جهان را بدرود کرد و او مردی بزرگ نژاد و دانا دل فضلی بکمال و فرهنگی بسزا داشت شهریار را در مجالس خاص مصاحب و در بارعام مخاطب بود و هم در این سال برحسب پیمانی که در میان دولت ایران و روس رفت چنانکه مذکور شد بولکونیک مزاویچ از دولت روسیه بصوابدید الکسندر یرملوف بدرگاه پادشاه ایران آمد تا حدود طالش را معین کند و خود نیز در ایران توقف کند و کار تجارت روسیه را نگران باشد شاهنشاه ایران فرمود تا ولیعهد دولت عباس میرزا او را در مملکت آذربایجان جای نشیمن معین کند و یکتن از کارداران خود را از بهر تعیین حدود طالش با او همراه دارد و هم در اینسال میرزا عبدالحسین خان غلام پیشخدمت که باتفاق خالوی خود میرزا ابوالحسن خان شیرازی بسفارت فرنگستان مأمور بود و بصوابدید میرزا ابوالحسن خان مکتوب امپراطور عنی مصحوب او گشت جواب نامهٔ پادشاه ایران را از امپراطور گرفته با تحف و هدایای او برسانید و هم در این سال احمدخان بیگلربیگی آذربایجان در مراغه وداع جهان گفت و نایب السلطنه پسران او حسن آقا و نورالله خان و جعفرقلیخان را مورد نوازش داشته حکومت مراغه را بنورالله خان و سراب را

مراغه به جعفرقلیخان سپرد

> مزاویچ بفتح میم و رای مهمله و رای و الف و واو و یای تحتانی و جیم

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و سی و چهار هجری

چون در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و چهار هجری دو ساعت و یازده دقیقه از روز چهارشنبهٔ بیست و چهارم جمادی الآخره برگذشت آفتاب به برج اشرف شد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بعد از انجام جشن نوروز به شاهزاده حسنعلی میرزا رخصت مراجعت بخراسان داد و اسمعیل خان سردار و ذوالفقار خان برادر او را با ده هزار پیاده و سوار جرار ملتزم رکاب او ساخت شجاع السلطنه در سلخ جمادی الآخره راه خراسان برگرفت و موکب پادشاهی روز پنجشنبهٔ بیست و هفتم شعبان از طهران کوچ کرده بعد از طی مسافت چمن سلطانیه لشکرگاه شد و در این سفر میرزا شفیع صدر اعظم در منزل سلیمانیه مریض گشت و ناچار در قزوین اقامت جست شهریار تاجدار از چمن سلطانیه میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی و حاجی آقا بزرگ منجم باشی گیلانی و محمود خان قوریساول باشی و سنبلی را از بهر معالجت و مصاحبت او مأمور داشت چون مدت او را پایان رسیده بود روز نوزدهم رمضان المبارک وداع زندگانی گفت شاهزاده علینقی میرزا حاکم قزوین جسد او را با مکانتی تمام به سلطانیه حمل داد و از آنجا بحسب فرمان بزمین کربلا برده در آستانهٔ حسین بن علی علیهما السلام با خاک سپردند مدت زندگانی او از هفتاد سال برزیادت بود و یک دختر از وی بازماند و او مخطوبهٔ شاهزاده همایون گشت و پس از وی منصب وزارت اعظم بحاجی محمدحسین خان نظام الدوله مفوض گشت و پسرش عبدالله خان امین الدوله مستوفی الممالک آمد لفظ وزیر اعظم وفات میرزا شفیع و نصب حاجی محمدحسین خان را تاریخ گشت و هم در اینسال شاهزاده محمدعلی میرزا فرمانگذار عراقین عرب و عجم بتادیب پاشای بغداد سبک عنان گشت

> وفات میرزا شفیع صدر اعظم

> وزارت حاجی محمد حسین خان اصفهانی

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

همانا داود پاشا که از گرجی‌زادگان بغداد است دیوان افندی بود خاطر اسعد پاشا که وزارت بغداد (۱۲۳۷)
داشت از او برنجید و از بغداد ش بیرون شدن فرمود داود پاشا روزی چند از پاشایان کرکوک و موصل
و شهرزور استمداد کرد و کس او را تصرف نتوانست در پایان امر استغاثت بحضرت شاهزادهٔ محمدعلی میرزا
آورد و بر گردن نهاد که بعد از فتح بغداد معادل پنجاه هزار تومان نقد مسکوک تسلیم کارداران شاهزاده فرماید
لاجرم شاهزاده او را با زور لشکر مدد داد تا در بغداد بر وسادهٔ وزارت جای کرد چون اسب مراد و مرام را
یافت پیمان بشکست و از وفای وعده سر برتافت شاهزادهٔ محمدعلی میرزا که اسفندیار را عبد ذلیل می‌پنداشت
از این کردار خشمگین شد و لشکری انبوه کرده اراضی مندلیج و ذهاب و بعقوبه را زیر قدم لشکریان در سپرد و از
درگاه پادشاه عیسی خان دامغانی امیرآخور با ده هزار تن مردکار از ماهی‌سنزه بدانسوی رهسپار گشت و میرزا
صادق وقایع‌نگار رسول بغداد شد که اگر داود پاشا از کرده پشیمان گردد و دین خویش بگذارد و لشکر را از
آسیب آن اراضی باز دارد و داود پاشا چون نزول این دواهی را مشاهدت کرد و خامت کار را معاینه فرمود
آقا احمد کرمانشاهانی را که عالمی نحریر بود در بقعهٔ مطهرهٔ کربلا مجاورت داشت بشفاعت برگماشت و احمد چلبی را
با پیشکشی لایق حضرت و منالی که بر خویشتن نهاده بود نزدیک شاهزاده گسیل ساخت لاجرم شاهزاده بفرمود
تا لشکر دست از غارت باز داشت و گناه او را نادیده انگاشت و صورت حال را در حضرت شهریار باز نمود و هم نیز
در چمن سلطانیه رعیت گیلان که در تحت حکومت خسرو خان گرجی بودند از جور و اعتساف حاکم خویش بنالیدند
پادشاه عدالت‌کیش دست او را از عمل باز داشت و شاهزاده محمدرضا میرزا را بحکومت گیلان گماشت و میرزا
عبدالوهاب معتمدالدوله را برای رفع حساب خسرو خان و گیلانیان مأمور فرمود و هم در چمن سلطانیه نایب‌السلطنه
عباس میرزا بتقبیل سدهٔ سلطنت شتافت و پس از روزی چند رخصت انصراف یافته بآذربایجان شد
و شهریار تاجدار از چمن سلطانیه کوچ داده جمعهٔ نوزدهم ذیقعده وارد طهران گشت و این هنگام ولیعهد
ثانی دولت شاهزاده محمد میرزا پسر ارشد و اکبر نایب‌السلطنه عباس میرزا را حاضر درگاه ساخت و از بهر او
مجلس سور و سرور بپای برد و دختر محمدقاسم خان قوانلو را که از سوی مادر نیز نسب بشاهنشاه ایران میرساند
از بهر او نکاح بست و آن دو فرزندزاده را در ساعتی نیکو از دیدار هم شادخوار ساخت گفتند که شاه
شهید آقا محمد شاه روزی با فتحعلی شاه خطاب کرد که من جماعت قاجار دولو را با دولت خویش شریک
ساختم تو می‌باید دختر میرزا محمدخان قاجار دولو را با عباس میرزا که ولیعهد دولت است بشرط زناشوئی باز
گذاری و فرزند ایشان که از سوی مادر دولو و از جانب پدر قوانلو خواهد بود و نیز ولیعهد دولت خواهد گشت
چون بسن رشد و بلوغ رسد همچنان تو زنده باشی از بهر او دختری از جماعت قوانلو تزویج فرمای تا فرزند ایشان
از دو جانب نسب بقوانلو رساند و چون پادشاه باشد همه قوانلو باشد این بگفت و از کمال بهجت بر حالت
وجد و سماع در آمد و چند کرت بفرمود همه قوانلو باشد همانا بالهام دولت این سخن کرد و امروز برهان
آن سخن شاهنشاه جوان جهاندار ناصرالدین شاه است که در تخت سلطنت ایران جای دارد و او از جانب پدر
پسر محمد شاه است و محمد شاه پسر عباس میرزا و او پسر فتحعلی شاه باشد و مادرش نیز نبیرهٔ فتحعلی شاه است

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

مدر مادر شاهزاده محمد قاسم خان پسر سلیمانخان قوانلو است پس پدر و مادر شاه شهید آقا محمد شاه همه قوانلو باشند و هم در امثال شاهنشاه ایران فتحعلی شاه دختر میرزا شفیع صدر اعظم را از بهر شاهزاده همایون عقد بست و هم در اینوقت دختر شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندرانرا بشرط زنی سلیمان خان پسر امیر محمد قاسم خان سپرد و سلیمانخان ملقب بخان خانان است و با دختری که بولیعهد ثانی عقد بسته شد برادر اعیانی است لاجرم از سوی مادر نیز نبیره شهریار تاجدار است و هم در این هنگام محمد صادق خان قوانلو نبیره مرتضی قلی خان برادر آقا محمد شاه و علی محمد خان پسر محمد خان نایب دولو بمصاهرت شهریار تاجدار قرین مفاخرت آمدند و از طرف خراسان چنانکه مرقوم افتاد چون شجاع السلطنه و اسمعیل خان بدانجانب کوچ دادند خوانین خراسان دیگر باره بدست شفعاء استغاثت آوردند و حاضر شدن بدرگاه را بدیگر وقت معلق ساختند کارداران دولت نیز از بهر آنکه مسلمانان بیهده کشته نشوند در تاخیر تسخیر خبوشان مسامحت روا داشتند و حکم رفت تا لشکریان دست از محاصره باز داشتند از پس این وقایع روز یکشنبه دوازدهم جمادی الاولی سفر قم و کاشان را شهریار خیمه بیرون زد و جمعه دوم جمادی الآخره مراجعت فرمود اینوقت از قبل سلطان محمود خان ملک روم سلیمان افندی بسفارت برسید و احمد چلبی فرستاده داود پاشای وزیر بغداد نیز با او همراه بود برحسب فرمان میرزا صادق وقایع نگار پذیره شد و ایشانرا در سرای حاجی محمد حسین خان صدر اعظم فرود آورد مکتوب و هدایای خویش را در حضرت پادشاه پیش داشتند و بخلاع گرانبها و کمر خنجر مرصع شاد کام شده پاسخ دوستانه بگرفتند و در عشر آخر رجب مراجعت کردند

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و پنج هجری و رسیدن رسول امپراطور روسیه

در سنه یکهزار و دویست و سی و پنج هجری بعد از چهار ساعت و یک دقیقه از شب سه شنبه هشتم جمادی الآخره آفتاب از حوت بحمل شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بساط عید بپای برد در اوایل امثال سرخای خان لکزی و مصطفی خان شیروانی و مهدیخان قراباغی از کارپردازان روسیه برنجیدند و جلای وطن اختیار کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند و مورد عطوفت و عنایت شدند و از پس آن عبد الصمد خان افغان از قبل شاه محمود و فرزندش کامران میرزا با پیشکش فراوان بدرگاه پادشاه آمد و از آشفتگی ممالک افغانستان و عصیان برادران فتح خان و ضعف شاه محمود بنالید شهریار پشتوانی او را بر ذمت شجاع السلطنه نهاد و عبد الصمد خان را پنجشنبه بیست و ششم شعبان رخصت انصراف داد و خویشتن نیز از دار الخلافه خیمه بیرون زد و راه چمن سلطانیه برگرفت در منزل سلیمانیه فرستادگان امپراطور روس برسیدند و مکتوب مودت و حفادت برسانیدند و تحف و هدایای امپراطور را پیش داشتند و آن حوضی مثمن از بلور صافی بود که از هر جانب تا جانب دیگر چهار ذراع بعد داشت و عمق آن دو ذراع برمیآمد و فواره در مرکزش منصوب بود و چند قطعه آئینه که هر یک را چهار ذراع و شش ذراع طول بود و همچنان قنادیل و چهل چراغهای بلور و دیگر اشیاء پیش داشتند شهریار تاجدار تحف امپراطور را بطهران فرستاد و فرستادگان او را کامروا اجازت انصراف داد و از سلیمانیه کوچ داده دوازدهم رمضان چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد نایب السلطنه از آذربایجان

هدی بکسر هاء و سکون دال مهمله و الف مقصوره الا انها هدی فیه معنی ظرف هدیه و تحفه

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ظل سلطان از طهران در آنجا جبین شاهی شده سلطنت گشته چون صورت این ضعیف گشت در غرهٔ ۱۶
ذیقعده کوچ داده روز یازدهم ذیقعده مراجعت بطهران فرمود از آنسوی بعد از مراجعت عبدالصمد
خان افغان شاهزاده شجاع السلطنه ساز لشکر کرده از ارض اقدس بیرون تاخت و محال باخرز و شهر
نو را از تصرف ضیاء‌الدین خان مستخلص ساخت بر آن اراضی امیر قلیچ خان تیموری را فرمان روا داشت امیر حسن خان
حاکم طبس و محمد خان قرائی در میان راه برکاب پیوستند و شجاع السلطنه را پیوسته در خاطر بود که محمد خان را
دستگیر سازد و شفاعت امیرحسن خان حایل میافتاد در تربت شیخ جام ناگاه امیرحسن خان بمرگ فجئه درگذشت
شجاع السلطنه چون این بدید متوالی محمد خان را ماخوذ داشته زنجیر بر نهاده در زمان بجانب تربت حیدریه
شتافت باز ماندگان محمد خان متحصن شدند و یکدو روز خویشتن داری کردند و چون نیک دانستند که این کردار سبب
هلاک و دمار محمد خان خواهد گشت ناچار مادر محمد خان و دو پسر دیگر علیخان و محمد تقی خان را برداشته
با کلید قلعه تربت بحضرت شجاع السلطنه آمد اینوقت شاهزاده را فتوت فطری و مروت جبلی جنبش داده محمد
خان را با مادر و برادران مورد نوازش داشته خلعت گرانبها داد و جمله را رخصت فرموده تا تربت حیدریه شتافتند
و روز دیگر با چند تن از نزدیکان درگاه بسرای محمد خان مهمان شد و یکتن از خواهران او را در حبالهٔ نکاح
خویش در آورد و محمد خان را یکباره از دهشت ضمیر آسایش داد و صورت حال را در حضرت شهریار تاجدار عرضه
داشت نمود اما از آنسوی شاه محمود افغان را چون ساختن لشکر و کوچ دادن شجاع السلطنه مکشوف افتاد هراسناک
شد که مبادا در مملکت او تاختنی کنند صید کریم خان افغان را با پیشکشی فراوان گسیل درگاه شاهنشاه ایران
داشت و او نخستین در تربت حیدریه بحضرت شجاع السلطنه پیوست و معروض داشت که جنبش این لشکر یکباره افغانستان را
آشفته سازد و مردم را بر محمود شاه بر شوراند اگر رعایت جانب او نزد کارداران ایران معتبر است
هم اکنون فرمائی تا این سپاه طریق مشهد سپارد و شجاع السلطنه بخواستاری او امیر قلیچ خان تیموری را
در محال خاف و باخرز باز داشته بمشهد مقدس مراجعت کرد و صید کریم خان طریق طهران برداشت و پیشکش
شاه محمود در پیش گذرانید شهریار تاجدار فرمود مملکت خراسان سپرده شجاع السلطنه است و کار حدود و ثغور
آن اراضی منوط بصوابدید اوست و صید کریم خان را با تشریف خسروانه و جواب نامه باز فرستاد و امیر
علی نقیخان پسر امیرحسن خان را منشور حکومت طبس و وکالت خراسان صادر گشت و هم در این سال
فقهای مملکت گیلان معروض داشتند که خدام حضرت شاهزاده محمد رضا میرزا و علی خان اصفهانی
وزیر او را با درویشان نعمت اللهی ارادتی بنهایت دانست و متمولات ایشان نیز شاهزاده را از ارادت
کیشان درویشان است هم اکنون از بی قیدی این جماعت کس نام از جمعه و جماعت نبرد و آیات شریعت
منهدم و مطموس باشد شاهنشاه ایران بدست آویز نخجیر کردن تا اراضی طارم شتافت و شاهزاده محمد
رضا میرزا و ملازمان حضرت او را حاضر کرده در معرض عتاب و عقاب بداشت وزیر او را نیز از عمل
معزول کرد و حاجی محمد جعفر قراگوزلو که در قریهٔ کبودر آهنگ نشیمن داشت و در طریقت نعمت اللهی
خلیفه عهد و مرشد وقت بود باتفاق سید حسن همدانی مورد سخط پادشاه شدند و بمصادره ده هزار تومان

شکایت فقهای گیلان از عرفای [illegible]
[illegible] چیزی

زرمسکوک گرفتار گشتند فاضل خان گروس امیرجار که فاضلی نامبردار وادیبی کامکار بود با جماعتی از چاووشان باخذ آن مأمور شد و عبدالله خان امین الدوله از بهر تفصیل حساب گیلان راه رشت در نوشت و شاهنشاه مراجعت بطهران کرده و امیر محمد قاسم خان قوانلو را از بهر نظام قبایل بختیاری روانه اصفهان داشت این وقت میرزا ابوالحسن خان شیرازی که بسفارت انگلتره رفته بود برسید و مکاتیب سلاطین روم و منه وفرانسه را که هنگام عبور دیدار کرده بود برسانید معادل صد هزار تومان زرمسکوک که کارداران انگلیس از تسلیم بکارپردازان ایران مضایقت کردند مأخوذ داشت و سبب انفاذ و علت امساک این زر در دولت انگریز از پیش بشرح رفت و نیز خطی بامضای ولیعهدی نایب السلطنه[2] مصحوب میرزا ابوالحسن خان بفرستاد و مدت سفارت میرزا ابوالحسن خان سه سال بود و هم درین سال میان دولت روم و ایران که سالها طریق مودت گشاده بود ادوات خصومت آماده گشت نخستین از بهر آنکه سلیم پاشای حاکم بایزید و موش قاسم آقای حیدرانلو را با ایل و عشیرت از محال چالداران تحریک داده باراضی روم برد و قبایل سیبکی را نیز از ایران برکران داشت چندانکه حکام خوی و ایروان در استرداد ایشان سخن کردند بمماطلت و مسامحت دفع داد دیگر آنکه چون داود پاشا سلیمان پاشا را مقهور کرد و وزارت بغداد را بگرفت صادق بیک پسر سلیمان پاشا فرار کرده پناهنده دولت ایران گشت حافظ محمد پاشای سرعسکر ارزن الروم از نایب السلطنه خواستار شد تا خاطر او را ایمن کرده روانه ارزن الروم داشت بعد از ورود بدان اراضی باغوای داود پاشا او را مقتول ساخت و نیز مکاتیب حافظ محمد سرعسکر بپاشای موش در تحریک قبایل سیبکی دستگیر شد و ملحوظ افتاد و مکنون خاطر او مکشوف گشت که خون شیعیان اثنی عشریه را هدر داند و مال ایشان را مباح شمارد و دیگر آنکه والده شاهزاده علینقی میرزا بسپار زیارت بیت الله الحرام گشت و جماعتی از مردم ایران ملتزم خدمت خدام او گشتند بعد از ورود بظاهر ارزن الروم سرعسکر حکم داد که سراپرده او را فحص کنند تا مبادا اموال تجار را از جماعت عشار پنهانی حمل دهند چون اندیشه او مکشوف شد بفرموده حاجی علیرضا پسر ابراهیم خان شیرازی حاجی ربیع خان و حاجی علیخان کزازی با چهار هزار تن از مردم ایران اطراف سراپرده را پره زده ساخته جنگ شدند صبحگاهی که سرعسکر با دو هزار تن از مردم شهر بیرون شد بدانست که قوت مبارزت ندارد لاجرم با چند تن از نزدیکان خود پیش شده اظهار خضوع کرده مراجعت نمود و هم درین سال برحسب فرمان شاهنشاه ایران نایب السلطنه عباس میرزا حاجی حیدر علیخان صندوقدار خود را که برادرزاده حاجی ابراهیم خان شیرازی بود بسفارت مصر نزدیک محمد علی پاشا فرستاد و یک قبضه شمشیر که نیامش با جواهر ثمین ترصیع داشت از بهر او انفاذ نمود و بدو مکتوب کرد که در تدمیر جماعت وهابی و عبدالله بن سعود و تسخیر اراضی درعیه و نجد سعی جمیل مبذول دارد که ایشان در عصیان دولت روم و ایران و غارت اموال زایرین بیت الله الحرام هرگز خودداری نکنند بعد از ورود حاجی حیدر علیخان بمصر و ابلاغ حکم شاهنشاه ایران محمد علی پاشا برادرزاده خود ابراهیم پاشا را با سپاهی رزمجوی مأمور داشت تا ممالک نجد تاخته حصن درعیه را مفتوح ساخت و جماعت وهابی را مقتول نمود و عبدالله بن سعود را

۲ عباس میرزا بیاورد و نیز یکقطعه خاتم الماس پادشاه انگریز به تهنیت ولیعهدی نایب السلطنه

تهییج فتنه در میان ایران و روم

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

مغلولاً باسلامبول فرستاد و سلطان محمود خان فرمود سرازتنش دور کردند آنگاه حاجی حیدر علی خان شادکام مراجعت نمود و از طریق مکه معظمه راه ایران برداشت و وارد تبریز شد (۱۴۱)

وقایع سنه یکهزار و دویست و سی و شش هجری و طغیان افغانان

در سنه یکهزار و دویست و سی و شش هجری چون نه ساعت و پنجاه و دو دقیقه از شب چهارشنبه شانزدهم جمادی الآخره گذشت خورشید به برج الشرف شد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه چون جشن نوروز بگذارد و میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله را مأمور بخراسان ~~[illegible]~~ فرمود تا خاطر خوانین خراسان را از وحشت بزداید و ایشانرا حاضر درگاه پادشاه سازد و معتمد الدوله در بیست و دوم رجب بیرون شد و شاهزاده شجاع السلطنه در عشر اول شعبان درآمد و طغیان و عصیان خوانین خراسان را باز نمود و نیز شاهزاده محمد علی میرزا بحضرت پادشاه بتوسط معروض داشت که چون محمود پاشا پسر عبدالرحمن پاشای بابان بجای پدر حاکم شهرزور شد باغوای داود پاشای بغداد سر از فرمان کارداران ایران برتافت بالجمله شهریار تاجدار محمد علی میرزا را بازگردانید بر آن فرستاد و شجاع السلطنه را رخصت مراجعت بخراسان داد و نور محمد خان دولوی قاجار را با سپاهی آراسته ملازم رکاب او ساخت و موکب پادشاهی چهارشنبه یازدهم شعبان در حرکت آمده در اراضی فیروزکوه و تمکه عرض سپاه داده شد و از آنجا کوچ داده در چمن خوش ییلاق لشکرگاه افتاد اما از آنسوی معتمد الدوله طی مسافت کرده نخستین در جنوشان رضاقلیخانرا دیدار کرد آنگاه نجفعلی خان و محمد خان قرائی و امیر علم خان را ملاقات نموده و ایشانرا در طاعت پادشاه همداستان کرد و فرزندان ایشان را بشرط گروگان گسیل درگاه داشت لاجرم حسینقلی خان پسر رضاقلیخان زعفرانلو و علیمراد خان پسر نجفعلی خان شادلو و مهدی قلی خان برادر محمد خان قرائی و محمد صادق خان برادر امیر علینقی خان عرب زنگوئی و اسدالله خان پسر امیر علم خان عرب خزیمه در چمن خوش ییلاق حاضر حضرت شدند و از قبل شهریار مورد نواخت و نوازش گشته مأمور بتوقف طهران آمدند اما شجاع السلطنه چون بمشهد مقدس شتافت معلوم داشت که در مدت ذهاب و ایاب او بدار الخلافه طهران سبیاد خان افغان قلعه شهرنو را بمحاصره انداخته و نواحی باخرز را منهوب ساخته لاجرم شجاع السلطنه دو تن از پسران خویش هلاکو میرزا و ارغون میرزا را ملازم رکاب ساخته با سپاهی لایق تدمیر سبیاد خانرا تصمیم عزم داده از مشهد مقدس بیرون شد و میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله در تربت حیدریه بحضرت او پیوست و خواستار آمد که یکچند نیز دیگر سبیاد خان فتنه او را از خاطر بداند و بحضرت او دست آشتی فراز کند و راه برگرفت و برفت سبیاد خان بعد از ملاقات با معتمد الدوله دست از محاصره قلعه نو باز داشت در محال باخرز بقلعه کاریز شتافت و از درگاه شجاع السلطنه برتافت شاهزاده از کردار او برخشم و کین بیفزود و با سه هزار تن مرد لشکری بجانب او جنبش کرد و از آن سوی سبیاد خان با ده هزار تن سوار جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی پذیره جنگ شد روز جمعه بیست و چهارم رمضان در بیرون قریه کاریز هر دو لشکر تنگ درآمدند و صف جنگ راست کردند از بامداد تا نیمه روز کار بستیز و آویز رفت ناگاه هلاکو میرزا که دل شیر و چنگ پلنگ داشت اسب برجهاند و با نیزه خطی حمله گران افکند و چون باد و برق خویشتن را بر لشکر سبیاد خان

طغیان افغان [illegible]

 رزد بسیار مرد و مرکب بخاک انداخت و فراوان کس را جراحت کرده مطروح ساخت بنیاد خان را پای اصطبار لغزش گرفته روی بهزیمت نهاد شجاع السلطنه با جمال و اثقال او لشکریست و از قفای او تاختن کرد و بنیاد خان با قریه کوسویه بشتافت و چون خصم را از کشتار در قفا یافت هم در کوسویه نتوانست زیست کرد و از آنجا نیز عنان زنان بمیان اراضی جمشیدی گریخت این هنگام اموال او در لشکرگاه و اندوخته او در کوسویه تمامت غنیمت لشکریان شد و بسیار کس از مسلمانان را که در کوسویه محبوس داشت تا ترکمانان در معرض بیع و شری درآورند رها گشتند بجمله شجاع السلطنه ابراهیم خان هزاره را بحکومت شهر نو و باخرز باز داشت و عنان بجانب هرات گذاشت در منزل سپرنی فرستادگان شاه محمود برسیدند و اظهار مسکنت و اطاعت کردند لاجرم میرزا موسی گیلانی وزیر بهرات شد و تمسک ده هزار تومان خراج همه ساله را ببستد و یکصد طاقه شال بافته کشمیر برسم پیشکش گرفته مراجعت نمود و در منزل پیرنی بلشکرگاه پیوست آنگاه شجاع السلطنه راه مشهد مقدس برداشت و صورت قصه را در حضرت پادشاه عرضه داشت شهریار تاجدار هلاکو میرزا را که روز جنگ آن جلادت کرده بود لقب بهادرخانی عطا کرد و از جانب دیگر چون ترکمانان یام و یورمه باغوای محمدرحیم خان در سال پار نواحی سبزوار را منهوب ساختند اگرچه علیمرادخان حاکم جوین از دنبال ایشان بتاخت و هفتاد نیزه سر و یکصد تن اسیر بگرفت لاکن کارداران دولت بدین قدر رضا نبودند لاجرم برحسب فرمان ذوالفقارخان سمنانی و علیمرادخان افشار سرکرده سواران خمسه در رکاب شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرای مازندران راه دهشت برگرفتند و در منزل سندر و چند روز شاهزاده اقامت جست و ذوالفقارخان و علیمرادخان بتاختند و تاراج قبایل یام و یورمه پرداختند بسیار کس مقتول ساختند و زنان و پسران و دختران ایشان را اسیر گرفتند و اموال آن جماعت را غنیمت نموده قسمت کردند و این خبر را بعرض پادشاه رسانیدند و هم در این سال شهریار یکباب از زر خالص مرصع بجواهر ثمین که ده هزار تومان بها داشت مصحوب عبدالله خان امین الدوله روانه مشهد مقدس داشت و میرزا هدایت الله مجتهد آنرا در پای ضریح نقره در قبه علی بن موسی علیهما السلام نصب نمود و امین الدوله مراجعت کرد و آن قتل اولیای دولت آل عثمان چنانکه بشرح رفت چون آن کردارهای ناستوده ظاهر گشت و قبایل حیدرانلو و سیبکی را در اراضی خود نشیمن دادند چندانکه کارداران ایران امنای دولت روم و سرعسکر ارزن الروم را مکتوب کردند و از نقض عهد و شکستن پیمان تحذیر نمودند سودی نبخشید لاجرم برحسب فرمان نایب السلطنه حسن خان قاجار قزوینی با سپاهی گران از ایروان خیمه بیرون زد تا جماعت حیدرانلو را باز جای آورد و چون لختی بجانب حیدرانلو کوچ داد سلیم پاشا با لشکری ارزرومیان مغافصه بر سر حسن خان بتاخت و جنگ در انداخت با اینکه حسن خان ساخته رزم نبود و گمان نداشت که رومیان در شکستن عهد تا بدینجا جد و جهد کنند برنشست و چون پلنگ غضبان بجنگ اندر آمد هر دو لشکر لختی با هم بکشتند و از هم بجستند لاکن از هیچ سوی نصرت بدست نشد این هنگام خسرو محمد پاشا از اسلامبول بسرعسکری ارزن الروم منصوب گشت و حافظ علی پاشا معزول شد و او نیز رعایت عهدنامه نکرد و در نگاهداری قبیله

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

حیدر را نومیسکو تر بـ ـد و رسولی نزدیک نایب السلطنه فرستاد و اراضی چهریرا که از محال سلماس است (۱۷۳)
در تحت فرمان خویش خواست نایب السلطنه حاجی محمد تبریزی را همراه فرستاده او مامور فرمود تا با
سرعسکر در رفع منازعت ذات بین سخن کند خسرو محمد پاشا حاجی علی بیک را محبوس نمود و گفت تا چهری را بدست
نکنم تر از دست نگذارم و حافظ علی پاشا را بحکومت قارص منصوب داشته با لشکری انبوه بحدود
ایروان مامور نمود تا در قرای ایروان تقدیم قتل و غارت کرد و صادق پاشای پسر سلیمان پاشای وزیر
بغداد که بدین دولت پناهنده بود و کارداران ایران برای تشیید اتحاد دولتین او را با مهماندار روانه
ارزروم کردند بعد از ورود بحکم سرعسکر صادق پاشا در حبس خانه افتاد و پس از روزی چند صادق پاشا را
با هشت تن ملازمان او سر برگرفتند و سرهای ایشان را روانه اسلامبول داشت و مهماندار را بی پاسخ نامه باز
فرستاد لاجرم نایب السلطنه را آتش غیرت تحریک داد و لشکرها را انجمن کرد روز دوازدهم ذیحجه از تبریز خیمه بیرون
زد و تا بلده خوی بتاخت چون سرعسکر این بشنید احمد افندی دواتی را از در ضراعت بدرگاه نایب السلطنه فرستاد
باشد که آن سیل بر خانه را بنشاند چون این رسالت نیز از در حیلت بود پذیرفته نیفتاد و نایب السلطنه حسن خان را
مبقلای سپاه مامور ساخته خود نیز راه برگرفت و تا منزل چالدران براند تا حسن خان سپاه رومی را درهم شکست
و اسیر فراوان دستگیر نمود و توپخانه ایشان را بگرفت و از آنجا بجانب توپراق قلعه شتافت و بحکم یورش
مفتوح ساخت نایب السلطنه بعد از اصغای این خبر بسوی وان و بایزید کوچ داده و در سوی غربی
بایزید محکمه زنگ زور را بدست قراولان سپاه مفتوح ساخت مردم شهر بایزید هراسناک شده علما و
قضات خویش را بدرگاه فرستاده و امان طلبیدند و سر اطاعت پیش داشتند و مورد رافت گشتند
در اینوقت بهلول پاشا که از پیش در بایزید جای داشت و سرعسکر او را معزول و محبوس نمود بحراست قلعه
آق سرای مامور شد و بحکم سرعسکر باستخلاص زنگ زور میان بست و توپخانه خود را بدانجا براند روز دیگر
نایب السلطنه امیر اصلان خان دنبلی را با یوسف خان و فوج بهادران بر قلعه آق سرای که در فراز جبلی
شامخ استوار بود و حصار شهر برگماشت و بهلول پاشا را پیام داد که اگر سلامت خواهی در اینحضرت اقامت
جوی و اگر نه زود باشد که قرین ندامت باشی بهلول پاشا هراسنده شد و با اینکه برادر خویش را از نزد سرعسکر
بگروگان باز داشته بود برادر دیگر را بدرگاه فرستاد نایب السلطنه بدین قدر رضا نداد ناچار بهلول پاشا
حاضر حضرت گشت و لشکریان بسیار نقبی و عایقی بر بروج شهر عروج کردند و حصار آق سرا را بزیر پای در آوردند
نایب السلطنه لشکر را از قتل و غارت باز داشت و حکومت بایزید را با پنج محال دیگر به بهلول پاشا گذاشت
و عبدالحمید پاشا را که یکتن از خویشاوندان او بود بنظم سپاه گذاشت و حسین خان سردار ایروان را باتفاق بهلول
پاشا و صنادید شهر بجامع بایزید فرستاد تا خطبه در منبر جامع بنام شاهنشاه ایران فتحعلی شاه کردند و مردم
شهر را از وضیع و شریف بیدل تمید و طریف شاکر احسان ساخت حاجی حسن پاشای حسن اوغلی که با لشکری
انبوه بحراست حدود و ثغور آن ممالک مامور بود از شنیدن این اخبار متزلزل گشت لشکرش پراکنده شد
و خود در قلعه سنک که معقلی منیع بود متحصن آمد نایب السلطنه امیر اصلان خان را بدفع او فرستاده بعد از معاملت

پیشرفت سپاه نایب السلطنه بجانب (روم)

[illegible]

بازرست حاجی حسن پاشا شکسته تا چار قلعه را بگذاشت و با رزن الروم گریخت و نایب السلطنه در تسخیر
ارزن الروم تعجیل نشد و لشکر همی براند در محال اشکر و معلوم گشت که سپاه عثمانلو که در حسن قلعه جای داشتند
بعد از اصغای فتح بایزید راه فرار برداشته اند بقرا حصار و معدن و تریان که از آنسوی ارزن الروم است
در رفته اند نایب السلطنه محمد زمان خان قاجار و حسن خان و عبدالله خان دماوندی و رحمة الله خان را با هزار
تن سرباز و هزار کس تفنگچی و هشت هزار سوار کرد و عجم بر اثر ایشان بتاخت و خود از طریق ملاذگرد در شتاب
آمد در منزل خاموص صدقی افندی مدرس ارزن الروم با جماعتی از علما از قبل اجاقلویان شهر و بزرگان قبایل
و سوباشیان محال بدرگاه نایب السلطنه آمدند و جبین ضراعت بر خاک مسکنت سودند و خسرو محمد پاشای
سرعسکر که در بازین قلعه متحصن گشته بود عریضهٔ از در انکسار و استغفار داده خواستار عفو گناه آمد و پیشکشی
بر گردن نهاد که همه ساله انفاذ داشته از طریق فرمانبرداری بگردد و هنوز این سخن در میان بود که معروض
افتاد که سلیم پاشای والی ارمنیه بفرمان سرعسکر با بیست هزار تن لشکر از حدود بولانق بیک ناگاه از دنبال
محمد زمانخان و حسن خان تاختن کرده اند نایب السلطنه چون این بشنید صدقی افندی و حاجی ملا باقر قاضی
عسکر را رخصت مراجعت بارزن الروم فرمود و در پاسخ سرعسکر پیامهای درشت و سخنان زهرآگین
فرستاد و از آنجا بسجانب بولانلوق ایلغار کرد لشکر روم چون جنبش این جیش را تفرس کردند بی آنکه با مردی
درآویزند و گروهی برانگیزند راه فرار برگرفته حسن خان و دیگر دلیران ایران تا حدود کلی سولمز که سه فرسنگی
ارزن الروم است از دنبال هزیمتیان برفتند و هم از آنجا نایب السلطنه ده هزار سواره و پیاده و دو
عراده توپ از قفای گریختگان و محض قبایل حیدرانلو مأمور نمودند و مردان کارزار چون سیل بی زنهار
پست و بلند زمین را در نوشته تا جنجور و ترشور و ترجان که چهار فرسنگی دیار بکر است بشتافتند اگرچه ایل
حیدرانلو را در نیافتند لاکن تمامت آبادانیها و قریه های سپرسپاه گشت و جماعتی کثیر عرضهٔ شمشیر آمد و پنجهزار
تن مرد و زن و دختر و پسر اسیر شد و دویست هزار سر مواشی و اغنام دستگیر افتاد و هفده عراده توپ
و فراوان از آلات ضرب و حرب و اموال و اثقال بهرهٔ لشکریان گشت چنان شد که سپاه نقل آن
احمال را بر نتابیدند و یک نیمه اموال منهوبه را برود فرات در انداختند سلیم پاشا چندانکه دانست
و توانست مرد و مال از آن اراضی بقلل جبال شامخه صعود داد و شهر و حومه را یکباره از مردم بپرداختند
و خود در شهری که شهر موش خوانند جای کرد و دیوار حصار را استوار داشت نایب السلطنه حسین خان
سردار را بدفع او فرستاد و او با ششهزار مرد لشکری کوچ داد آنگاه اسمعیل خان بیات را مأمور بفتح قلعهٔ ملازگرد
نمود اسمعیل خان برفت و آن حصنی که بغایت حصین بود بحکم یورش بگشود و توپخانه و صلاح جنگ هرچه یافت
برگرفت و در کنار قراسو بحسین خان سردار پیوست و سواران سپاه از بهر نهب و غارت بهر سوی پراکنده شدند
آنگاه جمعی از گردان یزیدی و حسنانلو و سواران چهار دولی و برچلو کمین گشاده جنگ در پیوستند حسین خان
سردار چون این بدانست اسمعیل خان بیات و کریمخان کنگرلو و عسکر خان افشار را مدد فرستاد و از آن
سوی سلیم پاشای چندانکه در قلعه لشکر داشت بیرون فرستاد و جنگ عظیم گشت آغاز و تا چهار ساعت

جنگ
حسین خان
سردار ایروان
با لشکر
روم

از شب

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

زشت برفت حرب برپای بود آنگاه توپ و تفنگ را دست باز داشته با شمشیر و خنجر یکدیگر درآمدند و هفت (۱۷۵)
ساعت دیگر رزم دادند اینوقت حسین خان سردار جمعی از سواران قراباغی را بفرمود تا هر کس یکتن از سربازان
بمقدم را ردیف ساخته از آب عبره دادند چون سربازان بمصافگاه درآمدند و طبل جنگ بزدند تفنگها
بگشادند مجال درنگ بر لشکر روم محال افتاد یکباره پشت با جنگ داده بقلعه گریختند روز دیگر آگهی بنایب
السلطنه رسید و از منزل حسن سهل تا کنار مقراسو بتاخت و بیدرنگ از آب را عبره کرده و عنان زنان
تا کنار شهر براند و آن بلده را از سه سوی بمحاصره انداخت مردم شهر چون این صولت و جلادت مشاهدت
کردند سادات و علما و زهاد شهر هر یک مصحفی بر کف نهاده بحضرت آمدند و از بهر شفاعت روی ضراعت
بر خاک سودند نایب السلطنه ایشان ببخشود و چهارده ساعت میعاد نهاد که اگر سلیم پاشا طریق حضرت سپارد
لشکریان را از قتل و غارت شهر بازدارد و محمد حسین خان زنگنه را بطلب سلیم پاشا بشهر فرستاد و او بی مماطله و مسامحه
سلیم پاشا را با تیغ و کفن بدرگاه آورد و در پاداش این خدمت محمد حسین خان که منصب نیابت داشت ایشیک
آقاسی شد بالجمله روز دیگر میرزا ابوالقاسم فراهانی وزیر در مسجد جامع تفلیس بر منبر خطبه نصرت بنام شاهنشاه
ایران فتحعلی شاه قرائت کرد و لشکریان روزی چند در آنجا ماندگی خویش را دفع دادند و نایب السلطنه محمد
زمانخان و حسن خان را که برحسب فرمان قلعه خنوس را فتح کرده بودند بخواند و هفده عراده توپ هم از آنجا حمل داد
و سلیم پاشا را بحکومت ارمنیه باز گذاشت و ده هزار تن سواره و پیاده از آن ممالک ملتزم رکاب ساخت
و محمد بیک برادر سلیم پاشا را لقب خانی عطا فرموده بر آن جماعت سرهنگ نمود و چون سپاه را بسبب قلت
آذوقه از یک راه کوچ دادن صعب مینمود نخستین حسین خان سردار را با هفت هزار کس از طریق خاموربحیل
ایروان ساخت و چهار هزار تن سوار شقاقی و شاهسون و قراداغی و قراباغی را از راه کوه سپان بسوی
خوی داشت و محمد خان را از طریق تفلیس و محمد قلی خان قاجار و حسن خان را از راه اخلاط روانه داشت و فرمود
قلعه وان را نیز مسخر دارند سلیم پاشا تسخیر قلعه وانرا بر خویشتن نهاد و ایشانرا از محاصره بازداشت و نایب
السلطنه اسیرانرا آزاد ساخت و خود از راه اردیش رهسپار گشت روز دوازدهم صفر قلعه ارجیش را که
از سه سوی محاط آب است و از سوی دیگر وحلی صعب در پیش دارد بوفور مهابت و سورت سطوت مسخر داشت
و دوازده عراده توپ برگرفت و محال بکری و بندماهی و محمودی نیز تحت فرمان آمد و چون این
اراضی با خاک خوی پیوسته بود بفتحعلی خان قاجار بیگلربیگی خوی تفویض یافت بالجمله در این سفر که دو ماه
مدت بر زیاد نداشت بلاد و امصار و قرای بایزید و الشگرد و دیادین و ملازگرد و تفلیس و [illegible] و اخلاط و اجواز
و ارجیش و خنوس با تمامت محال و حدود و قبایل و رعیت و لشکری بزیر فرمان و در شمار ممالک سلطان
ایران آمد و نایب السلطنه از آن همه غنیمت که میان سپاه قسمت شد بیرون چهل و هشت عراده توپ
چیزی مأخوذ نداشت و هم در اینوقت معروض افتاد که بعضی از لشکریان که مأمور بتسخیر حکاری بودند بهجده سنجاق
حکاری را مسخر داشتند مع القصه نایب السلطنه در این سفر مانند یکتن از آحاد لشکر ماهی زیست و در خوردن
و نوشیدن و پوشیدن بر هیچکس فزونی نجست و چون عنان بازگذاشت مژده این فتح را در حضرت

پادشاه عرضه داشت اما چون این خبر در اسلامبول سمر گشت اولیای دولت عثمانی ده هزار تن لشکر و ده عراده توپ
نیروی کمک داود پاشای وزیر بغداد فرستادند و او را برانگیختند تا اگر تواند حدود ایران را بسنابک ستوران پی‌سپر
کند داود پاشا سخت محمود پاشای بابان را که بقوت کارداران ایران در شهرزور حکومت داشت با خود هم
داستان کرد و محمد آقای کهیا را با ده هزار کس مرد سپاهی و جماعت لوباش روانه شهرزور داشت و محمود پاشای
بابان با سه هزار تن سوار در کنار آب سیروان بکهیا پیوست چون محمد علی میرزا فرمانگذار عراقین این بدانست
با پانزده هزار سواره و پیاده در عشر اول ذیحجه از کرمانشاهان خیمه بیرون زد و ده عراده توپ با لشکر براند و
حسن خان والی فیلی از پشت کوه لرستان با سه هزار کس مرد پیوست این هنگام حسین پاشا خان خمسه و محمد
باقر خان ماقی را از راه سنندج بفرستاد و خود عقبه چیانزا را درنوشته در هیجدهم ذیحجه قریب بشهرزور لشکرگاه کرد و
محمد آقای کهیا و محمود پاشا در پاسین تپه که از سه جانب با آب پیوسته و از یک جانب با خلاب سنگری راست
کرده بنشست و پانزده عراده توپ در پیش سنگر بداشتند این هنگام محمود پاشا از در کذب و حیلت چند کس
بحضرت شاهزاده فرستاد که اگر گناه مرا معفو دارند و خاطر مرا ایمن فرمایند فردا که از دو جانب صف راست
شود با لشکر خود از کهیا بدانسوی گریزم و در زمان با کهیا درآویزم شاهزاده چون کلمات او را با صدق راست
بدانست پاسخی ملایم سؤال باز داد و فرستادگان او را باز فرستاد و آن شب را بی‌بنه و آغروق بپای
برد روز دیگر که خورشید سر برزد ساخته جنگ گشت و موسی و ده معلم انگریز را با جماعتی از سرباز و سوار و
توپخانه و زنبورک خانه از میان برده چنانکه خصم ندیده و ندانست بفرستاد تا ناگاه از قفای دشمن درآیند
و نبرد آزمایند و خود لشکر را جنبش داده میمنه و میسره راست کرده و بر فراز تلی صعود کرده جبین بر خاک
نهاد و از کارساز بی‌نیاز طلب نصرت نمود و سخت بکوفت آنگاه به میان سپاه آمد از دو سوی
گیرودار دلیران بالا گرفت و دهان توپ و تفنگ صاعقه بار آمد و از خون مردان خاک میدان گونه
لعل و مرجان گرفت رومیان را مجال درنگ نماند پشت با جنگ داده بیک بار روی برتافتند محمود پاشا
باتفاق کهیا عنان زنان بطرف کرکوک گریختند شاهزاده بی‌زحمتی در لشکرگاه کهیا فرود شد سراپرده
و خرگاه و توپخانه و هرچه رومیان را بود بدست لشکر ایران افتاد آنگاه شاهزاده مظفر و منصور
بسلیمانیه نزول فرمود کهیا چون این بدید و از مراجعت بغداد شرمگین بود مغافصه درباره بند
شاهزاده پناهنده شد و از آسیب جان بسلامت نشست اینوقت شاهزاده عبدالله پاشای عم علی پاشا را
والی دیاربکر را که از پیش بدرگاه شاهزاده پناه جسته بود بحکومت شهرزور فرستاد و خود ایام محرم
در سلیمانیه بپای برد و صورت این قصه را بحضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت و در اول شهر صفر از
سلیمانیه خیمه بیرون زد تا حصار بغداد را بگشاید و نخستین زیارت روضه عسکریین را علیهما السلام
و تقبیل آستانه سرمن رای نمود آنگاه بطرف بغداد شتافت در منزل دلو عباس مزاجش از اعتدال
بگشت و سخت مریض شد و از آنسوی داود پاشا هراسناک گشت و شیخ موسی نجفی را که در میان
علمای اثناعشریه نام بردار بود شفیع ساخت و بدرگاه فرستاد شاهزاده محمد علی میرزا مکانت شیخ موسی

مغافصه یعنی ناگاه

ترکمن‌های عیسی شاه‌وند کسی که آزاد دیدم و از فستم سامن پای نام نوشت انگاه که معتمد عباسی بمیفیا برگرد ترکمانی نام گذاشت

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و شدت مرض از تسخیر بغداد باز داشت و داود پاشا را بجای گذاشته بجانب کرمانشاهان کوچ داده در منزل طاق (۱۷۷)
گرا زحمت اسهال بر ضعف بدن بیفزود و ناچار در آنجا رحل اقامت انداخت و دانست ازین مرض جان بسلامت نبرد
حسن خان فیلی و اسد خان بختیاری را طلب کرده فرمود دور نباشد که چون من نباشم ازین لشکرگاه نتوانید
بسلامت بیرون شد اکنون که مرا حشاشهٔ از جان بجایست طریق مأمن خویش گیرید و برگذرید و شب شنبه
بیست و ششم شهر صفر در سال یکهزار و دویست و سی و هفت هجری هنگام سپیده دم رخت از این جهان بجهان
جاویدان کشید و در ششم ربیع الاول این خبر مسموع شاهنشاه ایران افتاد و در سوگواری پسری چونین اگرچه
با دل شکسته و خاطر خسته بود بتجربهای سلطنت و شریعت ملکداری اظهار حزن و فزع نفرمود و فرزند اکبر
ارشد او محمد حسین میرزا را بجای پدر نصب کرد و منشور فرمانگذاری عراقین عرب و عجم را بدو فرستاد و
او را حشمة الدوله لقب داد با لجمله جسد شاهزاده را در بیرون کرمانشاهان در میان روضهٔ که خود کرده
بود با خاک سپردند.

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و هفت هجری و ذکر فتنهٔ میان دولت ایران و روم

چون یکهزار و دویست و سی و هفت سال از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله برگذشت و سه ساعت و سی و نه دقیقه
از روز پنجشنبه بیست ششم جمادی الآخره برفت آفتاب از حوت بحمل شتافت و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار
جشن نوروزی بپای برد آنگاه لشکرها را انجمن کرد و در روز سه شنبه پنجم شوال خیمه بیرون زد و از طهران تا سلطانیه
براند و از آنجا میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله را بخواستاری شاهزاده حسنعلی میرزا از بهر استمالت خوانین بخراسان
فرستاد و خود از سلطانیه کوچ داده دوشنبه پانزدهم شوال چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد در این وقت
اولیای دولت آل عثمان در استرداد ممالکی که نایب السلطنه بدست کرده بود چنانکه بشرح رفت تنگدل
و بیحمیت گشتند و هرجا در ممالک عثمانیه تاجری ایرانی یافتند او را محبوس و اموالش را مأخوذ داشتند
و زایرین بیت الله الحرام را در مملکت بحبس خانه در انداختند و محمد رئوف پاشا را سرعسکر ساخته با ارزن
الروم فرستادند از سوی نایب السلطنه نخستین حسن خان قاجار قزوینی را بطرف قارص و نریمان
فتح قلعه مغازبرد تاخت و او در اول رکضت با سپاه روم دوچار شد و در جنگ آن جماعت مردانه بکوشید
و ایشان را بشکست و بسیار کس بکشت و سعید آقای سیواسی را که سرهنگ آن قوم بود با هزار تن اسیر گرفت
و روانه درگاه نایب السلطنه داشت و از اینطرف نایب السلطنه در عشر آخر شعبان از تبریز بجانب
خوی کوچ داد بعد از ورود بخوی اسیران روم نیز در رسیدند نایب السلطنه اسیران را آزاد ساخت و سعید آقا
سیواسی را طلب داشته بسوی سرعسکر روم گسیل ساخت و پیام داد که اگر ازین جنگ و جوش دست باز
داری و در میان دولتین رفع ذات البین کنی بر طریق سلامت رفته باشی و اگر نه راه ندامت خواهی سپرد
بعد از مراجعت سعید آقا سرعسکر روم و دیگر پاشایان برکشید و کین بیفزودند چندانکه یکباره ابواب مداهنه
و مهاونه مسدود شد و کار بر مقاتلت و مبارزت افتاد ناچار نایب السلطنه ساز لشکر کرده در نیمهٔ
شهر صیام از بلدهٔ خوی بیرون شد و نخستین جماعتی از سپاه را بطرف سلماس و البای و اراضی وان

روان کرد تا از آنسوی رزم دهد در اینوقت مسموع افتاد که جلال الدین محمد پاشا و حافظ علی پاشا و ابراهیم پاشا با
لشکری بیرون حساب توپراق قلعه را بمحاصره انداخته اند و در قلعه از ایرانیان کمتر تن سرباز و نوزده تفنگچی
خلج بر زیادت نبود نایب السلطنه چون این بشنید لشکریان را از اراضی وان بخواند و از چالدران عثمان بجا
الشکر و گذاشت و در منزل اوجق لشکری که از بهر حراست قبایل نزد فتحعلی خان بیگلربیگی خوی بود سواره
و پیاده کردان رومی و ولی باشی و ابطار بر سر قبایل خضرلو و تکوری که در ارض توره و حاجی بیک جای داشتند
تاختن بردند و مواشی ایشان را نهب پیش راندند طایفه تکوری در اینوقت با لشکروان همداستان شد و با آن
جماعت کوچ داد از قضا این هنگام سهراب خان غلام خاصه با افواج سرباز و سواران مقدم که از دنبال اردو
کوچ میداد با مردم وان بازخورد و جنگی صعب در میانه برفت در پایان کار لشکروان شکسته شد و گروهی
اسیر گشت مواشی منهوبه را استرداد کردند و طایفه تکوری را باز جای آوردند و در منزل اوجق بحضرت نایب السلطنه
پیوستند و هم در اینوقت محمد زمانخان قاجار و فتحعلی خان بیگلربیگی خوی که بتاراج نواحی وان مأمور بودند
مظفر و منصور در آمدند اما از طرف دیگر خبر رسید که حافظ علی پاشا در محاصره توپراق قلعه سنگرها
نزدیک کرده و نقبها در برده و دیر نباشد که آن حصار را بگشاید و مسیحیان ارامنه که در آن اراضی
جای دارند باستظهار رومیان سر از خدمت برتافته اند و در هشت فرسنگی توپراق قلعه دو هزار خانوار
با آلات حرب و ضرب در قراکلیسا سنگری کرده اند نایب السلطنه بعد از اصغای این اخبار از اوجق
ایلغار کرده راه برداشت و نخستین بر قراکلیسا بگذشت جماعت ارامنه را که با سیل دمنده توان مقاومت
نبود کشیشان را با خاج و انجیل پیش داشته از در استغاثت جبین ضراعت بر خاک نهادند نایب السلطنه
گناه ایشان را نادیده انگاشت لاکن فرمان داد که در یکجای انجمن نشوند و در محال و یادین سکون نمایند و آن
شب را در آنجا بپای برده صبحگاه برنشست و خواست تا لشکر را آسایش کوچ دهد از بهر آنکه ماندگی بیرون
کنند و جنگ را توانا باشند در بین راه مسموع افتاد که پاشایان از جنبش لشکر ایران آگاه شده اند و در
کوشش و یورش افزوده اند باشد که قبل از رسیدن لشکر فتح قلعه کنند نایب السلطنه ازین خبر آشفته خاطر گشت
و بی توانی حسین خان سردار و حسن خان برادر او را با گروهی قلیل از لشکریان برداشته شتاب زده راه
برگرفت و از بهر آنکه میدان جنگ را بداند و جای ب ورزیده باز نماید تا قریب سنگر رومیان براند سپاه
آل عثمان از دیدار لشکر بیگانه بهم برآمدند نخستین چهل و دو عراده توپ و چهار هزار مرد لشکری از قبایل و ولی
باشی و ابطار بر فراز تلی راندند و دهان توپ و تفنگ را بسر اشیب گشودند نایب السلطنه با غلام تفنگچیان
از دامان تل بجنگ در آمدند لختی سفیر گلوله در میان آمد و شد داشت و کار بدینگونه همی رفت تا سپاه ایران که یک
فرسنگ از دنبال بود با توپخانه برسید و این هنگام هر جا فراز تلی و معقلی بود لشکر آل عثمان بزیر داشتند و توپها را
بر فراز نشیبها جای داده بودند با آنکه سواره و پیاده ایران ... هشت فرسنگ راه سپرده بود و اسبهای توپخانه در آن گرمگاه از طول مسافت

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

خستگی و تشنگی داشت نایب السلطنه بی ترس و بیم حسن خان قاجار را با سرباز و سوار ایروان و جوان و جوی حسکم یورش داد و آنجماعت (۱۷۹)
چون شعله نیران بجانب بالا بال گرفتند و در اول حمله خود را بر فراز پشته رسانیده چند عراده توپ از رومیان بستدند جماعت
دلی باش و هیطا چون پلنگ زخم خورده بجنگ درآمدند و هر دو لشکر درهم آمیختند و یکدیگر را با کارد و خنجر خون ریختند بعد از
دار و گیر فراوان غلبه رومیان را افتاد توپهای خویش را باز پس ستدند و ایرانیان را شکسته سراشیب براندند
نایب السلطنه چون این بدید جعفرقلیخان مرندی و قاسمخان ترکمان و محمدرضا خان باکوئی برادر ابراهیم
خان سرتیپ را با دو فوج سرباز تبریزی و مرندی بمدد هزیمت شدگان فرستاد حسن خان سردار که پیر
بستان و شیر نیستان را بر دم نمیداشت دیگر باره چون پلنگ غضبان و نهنگ دمان بجنگ درآمد و با دل تفته
و تن کفته و دهان پر کرده کف از میان صف بیرون شد و بسوی فراز درتک تاز آمد لشکریان چون این
بدیدند دل قوی کردند و از دنبال او بشتاب آمدند هم در این کرت رومیان چون شیران دیوانه گرد بر
انگیختند و مانند شیر و آب با ایرانیان درآمیختند سرهای دلیران در زیر نعل ستوران بخش گشت و خاک آن
پشته از خون کشته لعل بدخشان شد در این حمله شش عراده توپ و یک عراده خمپاره دلیران ایران بگرفتند
و از فراز کوه بزیر دراند اختند صفهای لشکر روم که از دور و نزدیک بدان رزمگاه نظاره بودند دلهای ایشان
از این جلادت بطپید و این هنگام جنگ بزرگ پیش آمد در آن رزمگاه سلیم پاشا با ده هزار تن سواره و پیاده
در برابر امیرخان قاجار جای داشت و با توپ و تفنگ کار همیکرد نایب السلطنه چند تن یساقچی بفرستاد
و حکم داد که امیرخان بر سلیم پاشا حمله افکند و یورش انداز د و خود نیز با میمنه و میسره و جناح و ساقه
از جای درآمد نخستین لطفعلی خان کتول با چند تن از غلامان بر سر توپخانه رومیان بتاخت و دو تن از
توپچیان را بخاک انداخت ناگاه گلوله توپ بر دهانش آمد و بر جای سرد شد نایب السلطنه بفرمود تا
اسکندرخان قاجار که امیر توپخانه بود توپها را تحریک داد و مانند باران بهار گلوله ببارید و لشکریان
از دنبال دیگر حمله افکندند ناگاه پای اصطبار رومیان لغزش یافت یکباره روی از جنگ برتافتند نخستین
جلال الدین محمد پاشا که بچوپان اوغلی معروف بود بیست هزار سوار و پیاده با بیست عراده توپ در زیر
رایت داشت روی برگاشت از قفای او علی پاشا با ده هزار تن مرد لشکری از کنار توپراق قلعه
طریق هزیمت برگرفت غلامان رکابی و جماعتی از سوار در قفای گریختگان اسب برجهاندند ابراهیم پاشا
که با هشت هزار مرد بجانب لشکر چوپان اوغلی قیام داشت با شکستگان بیامیخت و بلشکرگاه گریخت نایب السلطنه
از بهر آنکه مبادا غلامان رکابی را از لشکر ابراهیم پاشا آسیبی رسد بفرمود تا حسین خان سردار سرباز و
توپخانه را برداشته بر سر لشکر راند و در حمله نخستین لشکرگاه رفت بیست و یک عراده توپ و خمپاره
و چهارده رایت بدست کرد رومیان را در لشکرگاه نیز توان درنگ نماند لشکرایشان نیز بتفاریق پراکنده
گشت و امیرخان قاجار بر اثر سلیم پاشا راه برداشت و مرد و اسب فراوان دستگیر کرد و با جمله
توپخانه و قورخانه و خیمه و خرگاه نالق و صامت تلید و طریف هرچه با آن لشکر و در آن لشکرگاه بود
غنیمت دلیران گشت و لشکر روم در این هزیمتگاه دو چندان مردم ایران بودند زیرا که کتاب اجزای لشکر روم

ست شد پنجاه و یکهزار تن بشمار آمد و از جمله آنکس که جان بسلامت برده و در تن جراحتی نداشت افزون از ده هزار کس نبود و غنیمتی که خاصه دولت بود بیرون کتاب بهای قورخانه و گلوله توپ و باروط و جبه خانه و شصت هزار تومان پول بود باجمله نایب السلطنه روز دیگر طریق مراجعت ایران سپرد و میرزا محمد تقی مستوفی را بارزن الروم رسول فرستاد و محمد رئوف پاشای سرعسکر را پیام داد که ما را مرکوز خاطر نبود که با دولت آل عثمان سیفیی اندازیم سبب این رزم گفت و باعث این جنبش پاشایان ناهنجار شدند هم اکنون اگر از کرده پشیمان باشید و کار بصلاح و صواب اندیشید ما را از مداهنه و مهاونه مضایقت نخواهد رفت محمد رئوف پاشا در پاسخ عرضه داشت که تا این اراضی پی سپر لشکریان است کار بمصالحت و مسالمت بپای نرود اگر فرمائی هر دو لشکر باز جایهای خویش شوند آنگاه مردان کار آزموده از طرفین مختار آیند و مبانی مصالحت را مشید دارند و میرزا محمد تقی را باز فرستاد لاجرم نایب السلطنه از راه خوی به تبریز آمد و مژده این فتح را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت شاهنشاه تاجدار حسن خان قاجار را که در آن کارزار همه کاربردی کرد خویشتن او را اسبارسی اصلان لقب نهاد و از آن پس نام او را در مناشیر به منیان رقم کرده اند و دیگر صنادید سپاه را هر کس بعد از رز مورد رحمت فرمود همانا هنگام مراجعت نایب السلطنه مرض وبا در لشکرگاه بالا گرفت بعد از ورود به تبریز در آن بلده نیز این بلا شایع افتاد روز بیست و پنجم ذیقعده میرزا بزرگ قایم مقام مریض شد و جهان را وداع گفت شهریار تاجدار چون این بشنید فرزند ارشد اکبرش میرزا ابوالقاسم وزیر نایب السلطنه را قایم مقام صدارت کبری فرمود و منصب وزارت را ببرادر دیگرش میرزا موسی خان عطا کرد مع القصه یک دو سال همی بود که مرض وباپست و بلند جهان را در نوشت از بلاد چین و هندوستان بحدود ایران گذشت از شهر شیراز و یزد و اصفهان و کاشان و قزوین و تمامت عراق عجم و آذربایجان از صدهزار تن افزون بکشت و بسیار وقت بود که مردم ایران این مرض را مشاهدت نکرده بودند اکنون با سر داستان آئیم چون نایب السلطنه از ممالک آل عثمان بجانب ایران عطف عنان کرد مردم وان با جماعتی از کردان ساز سپاهی کرده گاه گاه در حدود سلماس تاختن بردند و جمعی از مردان و زنان را عرضه تیغ ساخته باز شتافتند چون نایب السلطنه این بدانست یوسفخان غلام خاصه خویش را با جماعت بهادران و تفنگچی سلمان بدفع ایشان فرستاد چون یوسف خان از سلماس بیرون شد نصیرخان بیک پسر مصطفی خان هکاری که با پدر خویش نیز کار بخصومت و مبارات داشت باتفاق عثمان بیک هرتوشی انجمنی از کردان کرده با سه هزار تن مرد جنگ آهنگ یوسفخان کرد وقتی برسید که یوسفخان افزون از دویست تن تفنگچی سلمان مرد لشکری نداشت با آن قلیل مردم صف برزد و رزمی مردانه بداد و کردان را انبکشت عثمان بیک و نصیرخان بیک بصعوبت از رزمگاه طریق سلامت سپردند یوسف خان هزیمتیان را بگذاشت و بی توانی به تسخیر قلعه باشقلان پرداخت نخستین برجی را که در برابر باشقلان بر زبر پشته بود حصار داد و سه ساعت از جانبین بگشادن توپ و تفنگ کار کردند در پایان امر بقوت یورش آن برج را مسخر داشته حرسه آن را با تیغ بگذرانیدند فتح باشقلان در مضای این کار صعب آسان گشت و حافظ و حارس آن حصن نیز عرضه تیغ شد آنگاه بحکم یوسفخان ابراهیم خان حاکم باشقلان را عسکرخان

[illegible]

سلماس با هر دو سین مهمله بر وزن انفاس

مراجعت نایب السلطنه بعد از فتح ممالک روم بایران

افشار بود بهشته روانه درگاه نایب السلطنه گشت و همچنان یوسفخان قبایل آن اراضی را نظم کرده باز شتافت (۱۸۱)
و مصطفی خان هکاری که نسب بسلاطین بنی عباس میرساند بحضرت نایب السلطنه آمد و جبین اطاعت بر زمین سود
و مورد نوازش شده تشریف گرانبها یافت و باز هکاری شتافت و نصیرخان بیک پسرش که در آن
درگاه پدر بود هم در اینوقت وداع جهان گفت آنگاه نایب السلطنه دویست تن از فوج بهادران را بحراست
قلعه باشقلان باز داشت و مصطفی خان هکاری دختر خود را از بهر ولیعهد ثانی محمد میرزا نامزد کرده با ساز
برگی شایسته بدرگاه نایب السلطنه فرستاد چون این وقایع معروض درگاه پادشاه افتاد شهریار تاجدار
بدانست که از طرف بغداد و کرکوک و موصل نیز اراضی آل عثمان را آسیبی کند لاجرم حکم داد که محمد حسین میرزا فرمان
گذار عراقین عرب و عجم لشکر خود را جنبش داده با ده عراده توپ آهنگ بغداد کند و امیر محمد قاسم خان
قوانلو را با تفنگچیان استرابادی و هزار جریبی فرمان کرد تا بمحمد حسین میرزا پیوسته شود و عبدالله میرزا حاکم
خمسه را مأمور تسخیر شهرزور کرد و ذوالفقار خان سمنانی و مطلب خان برادرش با لشکر سمنان و دامغان ملازم
رکاب عبدالله میرزا شدند و فضلعلی خان قوانلوی قاجار و امان الله خان والی کردستان نیز بدو پیوستند
و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی از بهر تعیین علف و آذوقه سپاه با لشکریان کوچ داد بالجمله این جماعت
روز بیست و دوم ذیقعده از چمن سلطانیه بیرون شدند و شهریار تاجدار چهارشنبه سیم ذیحجه خیمه بیرون زد
و در محال اسفندآباد عید اضحی کرد و از آنجا بجانب چمن یارسنبج کوچ داد اما از آنسوی نخستین محمد حسین میرزا
محال مندلیج و بدرائی و زرباطیه را بزیر قدم مردان کارفرسوده کرد و داود پاشای وزیر بغداد سید
عبدالله را بشفاعت بر انگیخت و شاهزاده عبدالله میرزا قبایل بابان و شهرزور را کیفری بسزا کرد لکن در
این هنگام مرض وبا در لشکرگاه ایشان فراوان شد و بسیار از لشکریان را بکشت و مطلب خان دامغانی
نیز وداع زندگانی کرد ناچار سپاه طریق مراجعت سپرد و هرکس بطرفی گریخت و شاهزاده عبدالله میرزا
راه زنجان برداشت و این مرض بلشکرگاه شاهنشاه نیز شایع گشت و جعفرقلیخان نوائی توریاول باشی
و دوستعلیخان معیرالممالک و میرزا مقیم مازندرانی مستوفی را نابود ساخت ناچار شاهنشاه ایران سپاهیان را
رخصت انصراف داده خود با جمعی از خاصان درگاه روزی چند در دامان جبل الوند نشست و ایام محرم را
تا عاشورا در نهاوند بود و از آنجا بسوی بروجرد کوچ داد و راه طهران برگرفت روز چهارشنبه بیست و چهارم محرم
وارد دارالخلافه گشت اما از آنسوی چون محمود پاشا نیز از بیم بلای وبا بکرکوک در رفت و عبدالله پاشا در سلیمانیه
قرار گرفت چون سورت مرض وبا بشکست دیگر باره محمود پاشا آهنگ سلیمانیه کرد چون این قصه بعرض
شاهنشاه ایران رسید فرمان کرد که نایب السلطنه او را دفع دهد و حدود کردستان را نظم کند نایب السلطنه
محمد حسین خان ایشیک آقاسی را با مکتوبی مشحون بابیم و وعید بدان اراضی گسیل ساخت تا در کرکوک
محمود پاشا را دیدار کرد و بتبلیغ احکام بداشت محمود پاشا هراسناک شد و عثمان بیک برادر کهتر
خود را باتفاق محمد حسین خان بحضرت نایب السلطنه خواستار عفو گناه گشت و مورد ملاطفت افتاد و از آنسوی

جنگ محمد حسین میرزا در اراضی بغداد بار دوم

عبدالله پاشا که عم او پناهندهٔ دولت آل عثمان شده حکومت شهرزور را از داود پاشا خط و خلعت گرفت لاجرم
نایب السلطنه تشریف حکومت شهرزور را مصحوب عثمان بیک محمود پاشا فرستاد و ابراهیم خان با کوئی را با دو فوج سرباز
تبریز و مراغه ناموز داشت که او را در جای خود مستولی دارد بعد از رسیدن ابراهیم خان عبدالله پاشا بیچاره گشت و با چاره
سر خویش گرفته پناهندهٔ دولت ایران گشت و محمود پاشا در میانه کوی و سلیمانیه شد داود پاشا چون این بدانست
در خشم شد محمد پاشا حاکم کوی را بفرمود تا اهل و مال محمود پاشا را از اربل کوچ داده بموصل آورد تا از آنجا او را
بغداد روانه اسلامبول دارد تا در محمود پاشا صورت حال را بدست سرعی در حضرت نایب السلطنه عرضه
داشت ولیعهد می توانی حکم با ابراهیم خان فرستاد که اگر در اخذ اهل و مال محمود پاشا تهاون ورزی
ماخوذ بنکال خواهی گشت ابراهیم خان از سلیمانیه بر سر کرکوک براند و از چار سوی حصار داد و توپهای باره کوب را
دهان باز داشت بکر پاشای حاکم کرکوک از در خضوع بیرون شده فرمان برداری کرد و پیشکشی لایق بفرستاد
پس از آنجا کوچ داده قلعهٔ اربل را بمحاصره انداخت و کار بر قلعگیان سخت کرد تا فرزند و خویشاوندان برادر
محمود پاشا هر که در آنجا بود بگرفت و از آنجا بکنار آب موصل آمد و اطراف موصل را با لشکر پره زده و جنگ
در انداخت مردم موصل چون مقاتلت او را در قوت بازوی خود ندیدند مادر محمود پاشا و فرزندان او را
باردوی ابراهیم خان گسیل ساختند و آسیب او را از خود دفع دادند ابراهیم خان از آنجا بر سر کوی آمد و محمد
پاشا را در قلعهٔ کوی بحصار انداخت و ساز مقاتلت و مبارزت بیاراست محمد پاشا جلادت ورزیده چهل و
پنج روز خویشتن داری کرد و همه روزه نبرد آزمود در پایان کار که پای اصطبارش از کار شد از در عجز
و ضراعت بیرون آمد و سخن بر آن نهاد که اگر او را بسلامت گذارند تا راه بغداد گیرد بی کلفت قلعه کوی را
باز گذارد ابراهیم خان این سخن را پذیرفتار گشت و او قلعه را گذاشته راه بغداد گرفت از پس او ابراهیم خان
قلعه کوی را در رفته عثمان بیک را بحکومت باز داشت و چهارده عراده توپ با تمامت قورخانه بدست کرد و بفرمود
تا توپها را خرد در هم شکستند و قورخانه را حمل داده بدرگاه نایب السلطنه آمد و از دنبال او محمود پاشا نیز
حاضر حضرت شد و از نایب السلطنه اشفاق و الطاف ملکانه بدید و بخلعتی تازه بلند آوازه گشت و با سلیمانیه
شده بحکمرانی پرداخت

اربل بکسر همزه و سکون راء مهمله و باء موحده مکسوره و لام ساکن

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و هشت هجری و ذکر مصالحه میان دولتین روم و ایران

چون یکهزار و دویست و سی و هشت سال قمری از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله بگذشت در روز جمعه بیست و هشتم
رجب بعد از نه ساعت و بیست و هشت دقیقه آفتاب به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه ساز و
برگ نوروزی طراز داده جشن عید بر قانون کرد در عنوان امر و بدو سال نایب السلطنه عباس میرزا معروض
داشت که محمد رئوف پاشا سرعسکر ارزن الروم برحسب فرمان سلطان محمود خان ملک روم بدان سر است
که در میان دولت ایران و روم کار بمصالحت کند شهریار تاجدار انجام این امر را باختیار نایب السلطنه
باز داد و فرستاده او را باز فرستاد نایب السلطنه میرزا محمد علی مستوفی آشتیانی را روانه ارزن الروم را
داشت تا با سرعسکر از هر در سخن کردند و دو عهدنامه یکی بزبان پارسی و آن دیگر بلغت ترکی نگار دادند در یکشنبه

روز دهم ذیقعده این سجل رقم شد میرزا محمد علی باز ایران شد و از آنسوی عهدنامه را سرعسکر با سلامبول فرستاد (۱۸۳)
و قیصر روم خاتم بر نهاد و در نیمهٔ شهر جمادی الآخره نجیب افندی که یکتن از صنادید دولت روم بود آن
عهدنامه را برداشته بطهران آورد بر حسب فرمان میرزا ابو القاسم مستوفی کاشی او را پذیره شده در سرای
عبد الله خان امین الدوله اقامت داد بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت مکتوب ملک روم را بسپرد و عهدنامه را
که قیصر خاتم بر نهاده بود بداد بعضی از آن نگارش با کنون خاطر شاهنشاه ایران راست نیامد لاجرم
میرزا ابو القاسم قایم مقام را بفرمود تا با نجیب افندی سخن کرده آن کلمات موافق ضمیر پادشاه داشت
و عهدنامه بنام میرزا محمد علی سرعسکر روم از نو نگاشت آنگاه قاسم خان سرهنگ تبریزی باتفاق نجیب
افندی سفیر روم شد و عهدنامه جدید را ممهور سلطان محمود خان معتبر داشته مراجعت کرد و صورت
عهدنامه این است غرض از تحریر این کتاب مستطاب آنکه در این چند سال بسبب وقوع بعضی از حوادث

صورت عهدنامه مابین دولتین ایران وروم

میان دولتین علیتین اسلام روابط صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه مبدل بنقار و
خصومت و مودی بحرب و کدورت شده بود بمقتضای جهة جامعهٔ اسلامیهٔ اسلام و عدم رضای طرفین
بسفک دماء و وقوع اینگونه حوادث و اوضاع و اعادت سلم و مودت و تجدید دوستی و محبت از جانب
دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده و بموجب فرمان همایون اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران
بالقابه فتحعلی شاه قاجار خلد ملکه و اقباله و حکم مأموریت نامهٔ نواب ولیعهد دوران عباس میرزا با وصافه
این عبد مملوک و چاکر جان نثار بوکالت نامه مباهی و مخصوص گشته از جانب دولت علیهٔ عثمانی نیز بامر
و فرمان اعلیحضرت سلطان غازی سلطان محمود خان تجدید و وکالت نامه بجناب والی ولایت ارزن الروم
با جناب سرعسکر مشار الیه ملاقات و بعد از مبادله وکالت نامهای مبارکه عقد مجلس مکالمه کرده مصالحه مبارکه
باین آیین ترتیب و تعیین یافت اساس از قراریکه در تاریخ یکهزار و یکصد و پنجاه و نه بموجب مصالحه و
عهدنامه واقعه گشته حدود و دستور قدیمه و شرایط سابقه از امر حجاج و تجار و رد فراری و تخلیهٔ سبیل اسرا و
اقامت شخص معین در دولتین علیتین شرایط دوستی بمقتضای الفت و محبت ابداً در کار باشد بعد از این
شمشیر خلاف در غلاف بوده در میانه دو دولت معامله که مودی کدورت و برودت و منافی
سلم و صفوت باشد وقوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمه دولت علیهٔ عثمانی میباشد و در اثنای حرب
و قتال بدست دولت فخیمهٔ ایران آمده از جمله قری و اراضی و قلاع و فضا و قصبه حال تحریر از تاریخ
این تمسک معتبره الی مدت شصت روز بطرف دولت عثمانی تماما تسلیم شود و بمراعات حرمت این مصالحه
خیریه گرفتاران طرفین را بلا کتم و اخفا تخلیهٔ سبیل کرده آنچه در اثنای راه محتاج الیه آنها باشد از ماکولات
و غیرها اعطا شود و بسر حدات طرفین ایصال نمایند مادهٔ اول دولتین علیتین را در امور داخله یکدیگر
مداخله نیست فیما بعد از جانب بغداد و کردستان مداخله جایز نداشته از جمله محالی که از توجهات
و سنجاقات و کردستان داخل حدودی باشد سبباً من الاسباب و وجها من الوجوه از
طرف دولت علیهٔ ایران مداخله و تجاوز و تعرض در متصرفین سابق و لاحق آنها جب نشود

در حوالی مذکوره اگر از اهالی طرفین به ییلاق و قشلاق عبور نمایند در باب مرسومات عادیه ییلاقیه و قشلاقیه و سایر دعاوی که وقوع یابد با پنج وکلای نواب ولیعهد ایران و وزیر بغداد مخابره شده رفع نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت نگردد ماده ثانیه از اهالی ایران کسانی که بکعبه معظمه و مدینه مکرمه و سایر بلاد اسلامیه آمد و شد مینمایند مثل حجاج و زوار و تجار و مترددین اهالی بلاد اسلام رومیه با آن جماعت مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان دورمه و سایر وجوه خلاف قانون شرعیه اصلا چیزی مطالبه نشود و کذلک از زوار عتبات عالیات مادامیکه مال التجاره داشته باشند بر وفق حساب گمرک مطالبه شود و زیاده طلب ننمایند و از طرف دولت بهیه ایران نیز با تجار طرف بهیه عثمانیه و اهالی ایشان بر این وجه معامله نمایند و بمقتضای شرایط سابقه فیما بعد در حق حجاج و تجار دولت علیه ایران تنفیذ و اجرای شرایط قدیم از جانب وزرای عظام و امیر حاج و میرمیران کرام و سایر ضابطان و حکام دولت علیه عثمانی کمال دقت و رعایت شود و از شام شریف الی حرمین محترمین و از آنجا الی شام شریف از جانب امین صره همیون بمعرفت معتمدی متعین که در میان آنهاست نظارت نماید و از مخدرات حرم شاهنشاهی و حرمهای شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بهیه ایران که بمکه معظمه و عتبات عالیات میروند فراخور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود و کذلک در خصوص رسومات گمرک تجار و اهالی دولت بهیه ایران مانند دولت علیه عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان یکدفعه بقرار یکصد قروش چهار قروش گمرک گرفته و بدست ایشان تذکره داده مادامیکه از دست ایشان بدست دیگری منتقل نشده مکرر از ایشان گمرک نگیرند تجار ایران لاجل التجاره چپوق شیراز که بدار السعاده می آورند در بیع و شرای آن انحصار نباشد و هرکس که خواهد بیع نماید و با تجار و تبعه و اهالی دولتین علیتین که بمملکتین جانبین آمد و شد مینمایند بمقتضای جامعه اسلامیه معامله دوستانه شده از هر ایذا و اضرار محفوظ باشند ماده ثالثه آنچه از عشیره حیدرانلو و سبکی متنازع فیها بوده و امروز در خاک دولت علیه عثمانی ساکن می باشند مادامیکه در سمت آنهاست اگر بحدود و ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند سرحدداران در منع و تربیت ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست برندارند و از جانب سرحددار منع ایشان نشود از مصاحب ایشان دولت علیه عثمانی کف ید نماید و اگر ایشان برضا و اختیار خود بجانب ایران گذرند دولت عثمانیه ایشان را منع و تصاحب نکند و بعد از آنکه بطرف دولت بهیه ایران بگذرند بعد اگر بخاک عثمانی بیایند قطعاً تصاحب و قبول ایشان نشود و در صورتیکه ایشان بطرف ایران گذرند و آن وقت از حدود دولت عثمانیه تجاوز کرده خسارت بزنند سرحدنشینان دولت علیه ایران در منع و تجاوز ایشان دقت نمایند ماده رابعه بموجب شرط قدیم فراری دولتین از طرفین تصاحب نشود و کذلک از جمله عشایر و ایلات هر کسیکه بعد از این تاریخ از دولت علیه عثمانی بدولت فخیمه ایران و از دولت بهیه ایران بدولت علیه عثمانی گذرد مادام آن گذشتگان تصاحب نشوند ماده خامسه آنچه از دار السلطنه و سایر ممالک دولت علیه

عثمانی اموال تجار ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاهداشته شده است از تاریخ این تمسک در ظرف شصت روز
در هر محلی که باشد بموجب دفاتر مرقومه و معرفت شرع و معتمد دولت ایران بصاحبان آنها تسلیم شود و سوای
اموال محفوظه آنچه در اثنای وقوع عداوت از حجاج و تجار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی بالفعل ضابطان
جبراً از کسی گرفته باشند بعد از افاده و اظهار دولت علیهٔ ایران از دولت عثمانی فرمان بر طبق همان
افاده بعهده وکیل آنها در هر محل صادر شود و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند ماده ساد سه در ممالک
دولت علیهٔ عثمانی از اهالی ممالک طرفین کسانیکه فوت میشود و اگر وارث و وصی شرعی نداشته باشند
مامورین بیت المال ترکه همان متوفی را بمعرفت شرع دفتری کرده و به ثبت و سجل شرعی رسانند و آن مالرا
بعینه در محل امن تا مدت یکسال حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده بموجب ثبت و سجل شرعیه اشیاء
متروکه تسلیم شود و رسوم عادیه و کرایهٔ محل آن اشیا را گرفته باشد و آن اشیا اگر در مدت مذکوره حریق
و تلف شود ادعای آن نشود و اگر در مدت مزبوره وارث و وصی نرسند ترکهٔ محفوظ را مامورین بیت المال
باطلاع معتمد دولت علیهٔ ایران فروخته ثمن آنرا حفظ نمایند ماده سابعه موجب شرط سابقه برای تایید و تاکید
دوستی و مودت در هر سه سال یکنفر از دولتین در طرفین علیتین معتکف و مقیم باشند و از تبعه دولتین علیتین
که در اثنای حرب بطرفین گذشته اند در حق ایشان بنا بحرمت مصالحهٔ خیریه سیاست این اسارت نشود خاتمه
آنچه از اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد بر منوال محرره که بالمذاکره قرار داده شد و از طرفین قبول
گشته ادعای اموال منهوبه الضیعات و تضمن مصارف جزئیه از جانبین بعنی ما مضی گفته صرف نظر شود و از
جانبین دولتین علیتین بر وفق عادت تصدیق نامها مبادله شده بواسطه سفرا از تاریخ این تمسک الی مدت شصت
روز در راس حدود دولتین یکدیگر ملاقات کرده بآستانهٔ دولتین ایصال و تسلیم شود و باین وجه عقد و تجدید
این مصالحه خیریه مبالمهٔ حقیقیه از تاریخ تمسک معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهته نایرهٔ کدورت و خصومت
منطفی بوده و منافی و وبتی و خلاف این عهود و شروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی و معامله
جایز ندارند و از جانب جناب وکیل مشار الیه نظر برخصت کامله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ یکهزار و
دویست و سی و هشت یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذیقعدة الحرام این تمسک ممهور و ممضی شد الخاتمه بالخیر
والسعاده والحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً تحریراً فی واخر شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و
نه در دار الخلافه طهران این عهدنامه مبارکه در حضور نجیب افندی سفیر دولت عثمانی تصحیح شد اما از جانب
دیگر داود پاشای وزیر بغداد جناب شیخ موسی نجفی را که از فحول فقهاء اثنا عشریه بود برای عفو گناه
خویش واسترداد قلعه سندلیج روانه درگاه پادشاه ایران داشت ولی آنگاه او رسالت خویش بگذارد
و خبری باز آرد مصرف افندی را با لشکری در مجوی (؟) تسخیر قلعه سندلیج فرستاد امانی خان فراهانی و مهدیخان
کلهر که حارس و حافظ قلعه بودند قوت دفع او نداشتند لاجرم امانی خان بگریخت و مهدیخان دستگیر
شد و سندلیج مفتوح گشت چون این خبر مسموع پادشاه ایران گشت فرمان رفت که محمد حسین میرزا این
کین بخواهد و داود پاشا را کیفر کند و خسرو خان گرجی را فرمود تا با لشکر بختیاری پیوسته شود و قبل از آنکه

(۱۸۶) خسرو خان طی مسافت کند محمد حسین میرزا جلادت ورزید با پنجهزار سوار و پنج عراده توپ از کرمانشاهان بیرون
شد و بایلغار تا مندلیج بتاخت و از گرد راه حکم یورش داد و مندلیج را بگشود و هشتصد تن از رومیان را
عرضه تیغ ساخت و در عشر آخر شوال این خبر بعرض شهریار رسید و در ازای این جلادت محمد حسین میرزا حشمة الدوله
لقب داد و حکم رفت تا او باز کرمانشاهان شود و خسرو خان در مندلیج متوقف کرده و اما داود پاشا از این
کردار سخت پشیمان گشت و عریضه از نو بنگاشت و شیخ موسی را بشفاعت برانگیخت شهریار جرمش را معفو داشت
و منشوری بنامش مسطور گشت و این شرایط در آن مرقوم افتاد نخست آنکه از خانقین تا بغداد از زوار
عجم باج نگیرند دوم آنکه خزانه نجف اشرف را که در فتنه وهابی بکاظمین علیهما السلام حمل داده اند بیاورند
یکتن از دو پسران دولت ایران باز جای برند و طومار تفصیل آن اشیا را خدام عتبات عالیات خاتم بر نهاده
به قورخانه دولت ایران سپارند سیم آنکه در اراضی عراق عرب و عتبات زوار عجم را پاس حشمت بدارند
و دعوی شرعی عجم را بمجتهدین شیعه گذارند چهارم آنکه داود پاشا بر گردن نهاد و سجلی به مهر صناد ید
آن اراضی بداد و قلعه مندلیج را بدو گذارند بعد از ورود وقایع نگار بغداد داود پاشا سر اطاعت و انقیاد
پیش داشت و میرزا صادق را کامروا باز فرستاد و هم در این سال خوانین خراسان در نهان بکارداران
ایران انهی کردند که شجاع السلطنه حسنعلی میرزا اکنون ضمیر آنست که سر از ربقه اطاعت پادشاه بیرون
کند و بهوای سلطنت سر برکشد پادشاه کارآگاه بدین سخنان کذب و ترهات بی معنی وقعی ننهاد و اما چون
شجاع السلطنه این قصه بشنید متوالی حاضر حضرت شد و باصرار و ابحاح فرمان حکومت خراسان را
از گردن فرو گذاشت و برادر اعیانی خود حسنعلی میرزای فرمانفرمای فارس رخصت یافته تا باصفهان برفت
چون مزاجش از صحت بگشته بود در آنجا بمعالجت و مداوا مشغول شد و حسنعلی میرزا راه شیراز برگرفت از پس او
شهریار تاجدار شاهزاده علینقی میرزای حاکم قزوین را طلب داشته حجة السلطان لقب داد و بحکومت
خراسان فرستاد و میرزا ابو القاسم مستوفی اصفهان را بوزارت او برکشید و برادر اعیانی حجة السلطان
امامویردی میرزا را که سرکشیکچی و ایلخانی ایل قاجار بود بحکومت قزوین فرستاد و خدمات ایلخانیه را
بمیرزا اسد الله خان نوری که از بدو کار شاه شهید آقا محمد شاه تا اینوقت وزیر سپاه و امین درگاه بود
باز گذاشت و چون میرزا اسد الله خان بسبب وزارت لشکر و امور سپاه و نظم جزئی و کلی جنود پادشاه
خاطری بکمال مشغول داشت فرزند خود میرزا هدایت الله مستوفی را به نیابت خویش بخدمت سرکشیکچی
گذاشت و در اینوقت میرزا اسد الله خان وزیر لشکر نیز پاسبان باشی لقب یافت و هم در این سال شهریار
تاجدار سفر سلطانیه را ترک گفته در نواحی طهران در اذیال جبل البرز ییلاق فرموده و هم
در این سال حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی مریض شد و صبح چهارشنبه سیزدهم صفر
وداع زندگانی گفت فرزند اکبرش عبد الله خان امین الدوله که مستوفی الممالک بود بجای پدر خدمت
وزارت اعظم نیز دریافت و هم در این سال شهریار تاجدار ملا محمد کاشانی و حاجی عبد الله اصفهانی
خواجه سرا را هر یک هزار تومان زر مسکوک بداد تا از قبل شهریار و نیابت والده پادشاه سفر مکه معظمه کرده

[در حاشیه:] ... هر سال چهار هزار تومان / مسکوک پیشکش و عفو گناه / بدرگاه فرستند با تحفه وقایع / تا حضرت میرزا صادق / روزی باتفاق جناب / شیخ موسی ... / حکم رفت که اگر این شرایط / داود پاشا

[در حاشیه:] از ... اعیانی / ... که از هزار ... / یکی باشند

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

زیارت بیت الله الحرام کنند و این شعر را شهریار نظم کرده بفرمود تا بر لوحی مرمر منقر نمودند و حاجی عبدالله
حمل داده در مسجد الحرام بیادگار گذاشت تا از شهریار ایران تذکره باشد

بیت

محرمی باید که پیغامی برد   نزد جانان نام گمنامی برد

آنگاه در عشر اول جمادی الآخره بجانب قم سفر کرد و از آنجا بطهران آمد بر اریکه سلطنت متکی گردید

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و نه هجری

در سنه یکهزار و دویست و سی و نه هجری چون سه ساعت و هیجده دقیقه از شب یکشنبه نوزدهم رجب برگذشت خورشید به بیت الشرف شد و شهریار عجم فتحعلی شاه جشن نوروز بآیین جم بگذاشت و روز پنجشنبه دوازدهم شوال از طهران بنگارستان خیمه زد و پس از ده روز کوچ داده چهارشنبهٔ دوم ذیقعده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و بختیین مردم گیلان بحضرت آمدند و از کارپردازان شاهزادهٔ محمدرضا میرزا شکایت آوردند محمدرضا میرزا از حکومت آن اراضی دست باز داشت و برحسب فرمان شاهزاده یحیی میرزا [illegible] گیلان گشت و منوچهر خان غلام ارمنی ایچ آقاسی باشی بنظم آن مملکت و ترتیب شاهزاده مأمور گشت و شاهزاده علینقی میرزا که در سال پارین فرمان حکومت خراسان یافت و بنجم السلطان ملقب آمد با خوانین خراسان و نفاق ایشان بر نتابید لاجرم دو اسبه بحضرت شتافت و از فرمانگذاری خراسان استعفا جست شهریار تاجدار دیگر باره او را بحکومت قزوین باز داشت و رکن الدوله لقب داد و هم در زمان کس بطلب شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه فرستاده او را حاضر درگاه فرمود و دیگر باره بحکومت خراسان منصوب نمود و ابن الحکام ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا برحسب فرمان بدرگاه آمد و بمعالجت و مداوای میرزا احمد طبیب احمدآبادی اصفهانی مزاجش که از صحت بگشته بود بهبودی داشت و فرزند اکبر نایب السلطنه شاهزاده محمد میرزا که ولیعهد ثانی دولت بود چون ملازمت رکاب پدر داشت مورد عنایت پادشاه گشت و ایالت اراضی قراگوزلو نیز بدو تفویض آمد و در رکاب نایب السلطنه بازتبریز گشت و شهریار تاجدار روز یکشنبه دوازدهم ذیحجه از سلطانیه کوچ داده بیست و دوم ذیحجه وارد طهران گشت و عبدالله خان امین الدوله اصفهانی را که حل و عقد امور دولت را کفیل بود بنظم اصفهان مأمور فرمود

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل هجری و ذکر سفر شاهنشاه ایران باصفهان

در سنه یکهزار و دویست و چهل چون نه ساعت و هشت دقیقه از شب دوشنبه غرهٔ شعبان سپری شد آفتاب رهسپر حمل گشت و شهریار تاجدار فتحعلی شاه بساط عید در نوشت و روز بعد از نوروز از طهران خیمه بیرون زد و راه اصفهان پیش گذاشت و در ضمیر داشت که در این سفر بعضی از مردم اصفهان را که با زیردستان و رعایا طریق جور و اعتساف سپرده اند کیفری بسزا فرماید زیرا که از علمای اصفهان کتابی رسیده بود که حاجی هاشم خان در هتک حرمت مردم و اخذ مال ایشان هیچ دقیقه فرو نمیگذارد و این حاجی هاشم خان و قبایل او از طوایف بختیاری بودند و سالها در محلهٔ لنبان اصفهان نشیمن داشتند چنان افتاد که عبدالله خان

(۱۲۴۱) امین الدوله خواهر او را بشرط زنی بخانه آورد و این سبب تجرّد و تمرّد حاجی هاشمخان گشت و جماعتی از بختیاریه
که در شهر عشیرت او بودند دست بطغیان برآوردند و اهل حرفت و صنعت و تجار اصفهان را بسیار وقت می
آزردند و اموال ایشان را بی‌حجّتی و سندی اخذ میکردند چندانکه حاجی محمدحسین خان اصفهانی زندگانی داشت
جراحات این جماعت را بمرهم عطوفت و احسان التیام میداد و ایشان نیز چندان دراز دستی نمیکردند که پایه
اصطبار مردم بلغزد تا این هنگام که حکومت اصفهان بمیرزا علی محمد خان پسر امین الدوله مفوّض گشت و او خواهرزاده
حاجی هاشم خان بود دیگر باره یکباره سر بطغیان بر داشتند و بسیار افتاد که بخانه تجار در رفتند و اموال ایشان را
با شکنجه بگرفتند چنان شد که نه حاجی هاشمخان را در پایان امر آن قوّت بود که جماعت خود را از آن دراز دستی
منع کند و نه عبدالله خان امین الدوله بسبب زن و فرزند توانست حاجی هاشم خانرا دفع دهد ناچار خویشتن
بحضرت شهریار رسید زبان بسعایت باز کرد و از حاجی هاشمخان آغاز شکایت نمود لاجرم پادشاه عادل بعد از ورود
باصفهان حاجی هاشم خانرا ماخوذ داشته از هر دو چشم نابینا ساخت و فرمود چون امین الدوله در تادیب حاجی
هاشم خان مسامحت کرد اگر خواهد از محلّ خود ساقط نشود پنجاه هزار تومان زر مسکوک بخزانه حضرت بپارد
و امین الدوله از انفاذ این زر خویشتن داری کرد و این کار با کبریای سلطنت راست نیامد لاجرم شاهزاده
سلطان محمد میرزا را بحکومت اصفهان نصب کرد و او را سیف الدوله لقب داد و یوسفخان گرجی را که فرمان گذار
عراق و سپهدار سپاه بود فرمان داد که در حضرت سیف الدوله شاغل خدمت باشد و کار اصفهان را نظم کند و
دویست هزار تومان از منال و دیوانی حمل رعایای اصفهان را سبک ساخت و امین الدوله برحسب فرمان ملازم رکاب
شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس شد و حساب فارس را جزوی و کلّی باز پرس کرده معادل سی هزار
تومان از منال و دیوانی بتخفیف رعایا باز گذاشت و طریق حضرت شهریار بر داشت آنگاه در غرّه شوال پادشاه
کوچ داده مراجعت بطهران فرمود و چون از امین الدوله آزرده بود وزارت اعظم را با الهیار خان
دولوی قاجار که هم مصاهرت شهریار را افتخار داشت تفویض داد و او را آصف الدوله ملقب فرمود و حسن خان
پسر او را که دخترزاده پادشاه بود امیر بار فرمود و سالار بار لقب داد آنگاه روز هشتم ذی قعده بچمن
سلطانیه لشکرگاه گشت این هنگام کارداران دولت روسیه را نصب خاطر گشت که با دولت ایران
نقض عهد کنند و پیمان بشکنند پس سخن در انداختند که بعضی از اراضی گوکچه ایروان بحکم صلحنامه باید
در تحت فرمان ما باشد و همچنان چون در صلحنامه مرقوم شد که هر یک از دولتین معتمدی معین فرمایند تا حدود
طالش را باز نمایند در مدت چهارده سال که فیمابین دولتین ایران و روس کار بمصالحه و متارکه میرفت چون
مردم روس از حق خود بر زیادت طلب میکردند انگار بپای نرفت این هنگام یکباره روسیان سر بر داشته
و گفتند محال بالغ لو و گونی و گوکچه و نخجیرخو مملکت ما باشد و اگر نه کار بمخاصمت خواهد رفت و ینارال یرملوف
سردار گرجستان بولکونیک مزاویچ وکیل دولت روس را با شاهمیرخان ارمنی که ترجمان او بود روانه
درگاه شاهنشاه ایران داشت تا این دعوی را بر مراد خویش کند و از آنسوی نایب السلطنه و حسن خان
بهاری اصلان نیز حاضر حضرت شدند و برحسب فرمان روزی چند با مزاویچ سخن کردند

عصیان حاجی هاشم خان

[illegible]

از طهران بباغ نگارستان خیمه زد و منوچهرخان بنظم گیلان فرستاد و موکب پادشاهی در حرکت آمده هیجدهم ذیقعده

بالفتح یای موحده و الف و لام مکسوره و نون معجمه [illegible]

رسیدن ایلچی روس بایران

شرح [illegible]

و میرزا ابوالحسن خان شیرازی و میرزا محمد علی آشتیانی که از تقریر عهد و تحریر عهدنامه آگهی داشتند نیز در ۱۸۹
مجالس گفت و شنود حاضر بودند در پایان امر چون مزراویچ را با شرایط عهدنامه حقی نبود سخن بر این نهاد
که این اراضی را کارداران با ما برسم عطا باز گذارند و اگرنه کار ما با عمّال نایب السلطنه راست نیاید و بیک
آغاز مقاتلت و مجادلت شود لاجرم شاهنشاه میرزا صادق وقایع نگار را باتفاق مزراویچ سفارت تفلیس فرمود
تا با یرملوف سخن کند و آتش این فتنه را فرو نشاند آنگاه میرزا ابوالحسن خان شیرازی را بوزارت امور دول خارجه
منشور ساخت و شب پنجشنبه نوزدهم محرم سنه یکهزار و دویست و چهل و یک هجری راه طهران برگرفت و نایب
السلطنه برای نظم محال قراگوزلو و همدان بدان اراضی شتافت و شاهزاده یحیی میرزا باتفاق منوچهرخان
برحسب فرمان در قزوین برکاب پیوستند و بعضی از اشرار گیلان را بدرگاه آوردند شاهنشاه بعد از تادیب
آن جماعت را مامور بتوقف سمنان فرمود و معادل شصت هزار تومان تخفیف منال دیوانی گیلان مقرر
داشت و از آنجا بجد و دسا و جبلاغ سفر کرده یکشنبه چهاردهم صفر وارد طهران گشت و از آن سوی وقایع نگار
باتفاق مزراویچ طی مسافت کرده بعد از ورود به تبریز مزراویچ بسبقت جست و قبل از رسیدن وقایع نگار یر
ملوف را دیدار کرد و از طریق مرافقت و موافقت بگردانید و سخن بر این نهادند که باید قبل از رسیدن سفیر
ایران قریه بالغ لو را مسخر داشت و فوجی سالدات با چند عراده توپ بحراست گذاشت اگر سردار ایروان
از بهر انتزاع میان بندد ناقض عهد و فاتح نزاع او خواهد بود و اگر سخن نکند بباشیم تا سفیر ایران برسد آنگاه
گوئیم که ما هرگز گمان نداشتیم که کارداران ایران از ارض بالغ لو که درخور هیچ زرعی و حرثی نیست با دولت روسیه
دریغ دارند اکنون که کار بدینگونه رفت و صورت حال معروض امپراطور روس شد بی آنکه از دولت فرمانی
رسد نتوانیم دست از بالغ لو باز داریم همانا کارپردازان ایران از بهر بالغ لو ترک مصالحت نخواهند گفت و آغاز
مقاتلت نخواهند کرد بالجمله سخن بر این نهادند و گنیاز قراکلیسیا را حکم دادند تا برفت و قریه بالغ لو را متصرف
و یکتن ایور با دویست تن سالدات و دو عراده توپ در آنجا بگذاشت و از پس وی چون وقایع نگار بایروان
رسید گنیاز بحسین خان سردار پیام داد که سفیر ایران را در این سفر مقصود چیست اگر غرض تحدید
حدود دولتین است این منازعه و مناقشه برخاست و اگر دیدار یرملوف را طالب است او بجد و در حین
سفر کرده پس بباشد تا یرملوف بتفلیس مراجعت کند وقایع نگار سخنان او را وقعی نگذاشت و از راه بالغ لو
کوچ داده سه شنبه بیست و پنجم ربیع الاول وارد تفلیس گشت و روز ورود او را عظیم مکانت گذاشتند
و پذیره گشتند و یرملوف هنگام سفر ولیمنوف را از بهر گفت و شنید سفیر ایران بجای گذاشته
بود و او با وقایع نگار سخن در انداخت و جز از در عذر و حیلت حرفی بر زبان نراند و وقایع نگار گفت از
اینگونه سخن چیزی بدست نخواهد شد نیکو آن است که من حکم شاهنشاه ایران را بر لوحی رقم کنم و تو
پاسخ خود را در ذیل آن نگاری تا مراجعتی باشد پس قلم برداشت و خلاصه حکم شاهنشاه را بر صفحه
بنگاشت بدین شرح که اکنون سال فراوان است که دولتین علیتین ایران و روس را موافقت است
بهتر آن است که کارداران دولت روسیه در تشیید قواعد اتحاد طرفین رنج برند تا لشکریے

ورعیت دولتین بی کلفت خاطر زیست کنند اکنون که جماعت روسیه از حدود خویش قدم فراپیش نهاده اند وقلعه بالغ لو را زیردست کرده اند صواب آنست که از خلاف رای شاهنشاه ایران بپرهیزند و از آن اراضی بیرون شوند تا این مسالمت بمخاصمت نپیوندد و این مصافات بمعادات بدل نشود دولمینوف در تحت این کلمات نگاشت که ما قریهٔ بالغ لو را بعض حدود خود دانسته ایم و زیردست کرده ایم تا از قبل امپراطور فرمان نرسد دست باز نداریم این هنگام الکساندر پاولیج امپراطور روس در بیست و یکم ربیع الاول سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و یک از جهان رخت بدر برد و برادرزاده قسطنطین بهوای سلطنت سر برکشید چون او بغلظت طبع و شرارت خوی شناخته بود اعیان دولت روسیه او را از فرمانگذاری نگذاشتند و برادر دیگرش نکولای پاولیچ را بسلطنت برداشتند چنانکه شرح حال ایشان در ذیل قصهٔ سلاطین یوروپ مرقوم خواهد شد بالجمله وقایع نگار را در چنین وقت مجال هیچ اندیشه نماند ناچار نگاشته ولیمنوف را برداشته روز بیست و هشتم جمادی الآخره از تفلیس راه برگرفت و بعد از ورود بدار الخلافهٔ طهران صورت حال را باز نمود و شاهنشاه ایران کیفر کار روسیان را تصمیم عزم داد و هم در اینسال نایب السلطنه عباس میرزا دختر شاهزاده محمد قلی میرزا از برای فرزند خود جهانگیر میرزا عقد بست و دختر خویش را ببدیع الزمان میرزا پسر شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله بنکاح داد و هم در اینسال ظهیر الدوله ابراهیم خان والی کرمان که عمزادهٔ شاهنشاه بود وداع زندگانی گفت و فرزند ارشدش عباسقلی خان که دخترزادهٔ شاهنشاه بود بجای پدر حاکم کرمان شد و هم در اینسال امان الله خان والی کردستان رخت از جهان بیرون برد و حکمرانی کردستان بفرزندش خسرو خان که شرف مصاهرت پادشاه داشت مفوض گشت و هم در اینسال محمد حسین خان قراگوزلو رخت بسرای باقی کشید و رستم خان ولد اکبرش بجای پدر کارفرمای پیاده و سواره قراگوزلو گشت و ملازم خدمت ولیعهد ثانی شاهزادهٔ محمد میرزا شد و هم در اینسال یوسف خان گرجی سپهدار سپاه و حاکم عراق که بنظم اصفهان مشغول بود در آن بلده مریض شد و چشم از جهان ببست و فرزندش غلامحسین خان که بمصاهرت شهریار افتخار داشت و با آنکه سنین عمرش افزون از هفده نبود بسلامت فطرت و کرامت طبع و شهامت خاطر امتیاز داشت جای پدر گرفت و خدمت وزارت شاهزاده سلطان محمد میرزا و نظم اصفهان بخسرو خان گرجی مفوض گشت و هم در اینسال رحمن قلی توره خوارزمی تسخیر خراسان را در خاطر گرفت چون در اینسال محمد رحیمخان والی خوارزم درگذشت فرزند او رحمن قلی توره بجای پدر برنشست و نخستین لشکری از قبایل اوزبک و ترکمان و سالور و ساروق و تکه و یمرلی سکنهٔ ابیورد و دورون و مهنه انجمن کرده مغافصةً تا کنار شهر مشهد مقدس براند و لشکرگاهی عظیم کرد شجاع السلطنه حسنعلی میرزا وقتی این بدانست که در حضرت او لشکری در خور رزم خوارزمیان حاضر نبود از قضا هم در آن شب ابری عظیم متراکم گشت و برفی سترگ بارید و صرصری دم سرد بوزید و سورت سرما چنان شد که بیشتر از لشکر خوارزم جان بدادند و بارگیر ایشان نیز بمرد رحمن قلی توره بزحمت تمام از آن داهیه راه فرار پیش گرفت و با بعضی از مردم خود افتان و خیزان تا اراضی سرخس برفت و صبحگاه مردم از شهر مشهد بیرون شده لشکرگاه او را از صامت و ناطق متصرف شدند

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

اما رحمن قلی توره بعد از ورود به جنس کرنحکان لشکر خود را انجمن ساخت و فوجی را به تاراج نواحی جام و باخرز مأمور فرمود از قضا شجاع السلطنه فرزند خود ارغون میرزا را از سبزوار طلب داشته بود و او در منزل شریف آباد با بعضی مردم رحمن قلی توره باز خورد. ارغون میرزا که خود کرده کارزار بود چون ایشان را دیدار کرد با شمشیر آخته بمیان ایشان تاخت زمانی دیر برنیامد که جمعی از آن قوم را دستگیر و برخی را عرضهٔ شمشیر ساخت و نیم دیگران لشکر او نیز در حدود جام با امیر نصرالله خان تیموری دوچار آمد که او نیز در سپاه حضرت شجاع السلطنه بود و لاوران تیموری دمار از آن جمع برآوردند چون این خبر برحمن قلی توره رسید سورت غضب در دماغ او اثر کرد و یکباره دل بر کیفر نهاده و دیگرباره در تجهیز لشکر جدّی بلیغ فرمود و سه هزار تن مرد مبارز را از قبایل اوزبک و تونقرات و مردم قراقالماق انجمن کرد و جمعی از سواران سالور و ساروق را با ایشان همدست نمود و تو آدسپاه خویش را مانند دولت نظر بی و عوض آیناق و رجب مهتر و دولت مراد پرواچی و مراد سردار و تراب بی و سعید نیاز خان را با ایشان همراه ساخت تا بکنار مشهد مقدس برانند و چندانکه توانند از نهب و غارت خویشتن داری نکنند و آن جماعت بشتاب شهاب و شیمت عقاب باراضی مشهد تاختن کردند و اینخبر روز چهارشنبه چهاردهم رجب معروض شجاع السلطنه افتاد شاهزاده در زمان لشکری را که حاضر رکاب داشت برداشته بیرون شتافت و همچنان بشتاب زده در دامان جبل از در کوه با آنگروه دوچار شده از دو روبه مردان بر صف شدند و گردان بگیر و دار در آمدند بعد از آویختن و خونریختن ترکمانان پشت با جنگ دادند و خراسانیان در قفای ایشان بتکتاز آمدند و هزار تن اسیر و پانصد نیزه سر از آنجماعت بدست کرده باز شتافتند شجاع السلطنه هم در آنجا از سرهای ایشان منارها برافراشت و رحمن قلی توره بعد ازین حدیث هولناک مجال توقف در اراضی سرخس محال یافت و باز خوارزم شتافت و مژده این فتح روز نوروز معروض حضرت شهریار ایران افتاد

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و یک هجری و ابتدای نقض عهد روسیان با ایرانیان

در سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و یک هجری چون دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه از روز سه شنبه دوازدهم شعبان برفت خورشید در خانهٔ شرف جای کرد و شهریار ایران فتحعلی شاه قاجار بساط نوروزی بیاراست و فرمان داد تا نقش دینار و درهم را دیگرگونه کردند بر چهرهٔ درهم که معادل سی و شش نخود سیم بود این مصرع رسم شد مصرع

سکهٔ فتحعلی شه خسرو صاحبقران

و بر چهرهٔ دینار که هیجده نخود ذهب خالص میزان داشت این مصرع رسم شد مصرع

سکهٔ فتحعلی شه خسرو کشورستان

و نه درهم چنین را یکدینار بها نهادند و یکدینار را با چنین درهم یکتومان خواندند و هم در اینوقت در اراضی و را مین ری و جبال دامغان از زر و سیم سکوک مقداری بدست شد که بعضی سکهٔ شاپور ذوالاکتاف و برخی سکهٔ خلفای بنی عباس و دیگر ملوک نقش داشت اینجمله را خازنان پادشاه مضبوط ساختند و این هنگام شاهنشاه ایران در کیفر جماعت روسیه بیچیه شد چه ازین پیش نقض عهد ایشان و در آمدن بقلعه بالغ لوی ایروان بشرح رفت و هم در اینمدت که در اراضی مسلمانان مسلط بودند از دراز دستی بازنان بیگانه و اخذ اموال مردم خودداری نمینمودند اینحدیث بدست بعضی از چاکران نایب السلطنه که از مصالحه با روسان دلگران بودند گوشزد آقا سید محمد اصفهانی که ساکن عتبات عالیات بود گشت و او بکارداران

۹۲ در کارگاه شاهنشاه ایران نگاشت که این هنگام جهاد با جماعت روسیه فرض افتاده پادشاه اسلام را در این امر رای بر چگونه است شهریار تاجدار فرمود که ما پیوسته باندیشهٔ جهاد شاد بوده ایم و خویشتن را از بهر ترویج دین و رونق شریعت نهاده ایم جناب آقا سید محمد چون اکنون خاطر پادشاه را اصغا فرمود بی توانی از عتبات کوچ داده راه دار الخلافه برگرفت و در عشر آخر شوال المکرم وارد طهران شد و تمامت شاهزادگان و علمای آن بلده جنابش را پذیره شدند و شهریار نیز مقدمش را گرامی بداشت و از اجرای لشکر بر زیادت سیصد هزار تومان زر مسکوک از خزانه خاص باز کرد تا در تجهیز لشکر بکار شود و پس آقا سید محمد دلشاد کرد و با هر یک از علمای ایران مکتوبی نگار داد که بحضرت شهریار کوچ دهند و مردم را از بهر جهاد تحریض کنند و فرمان رفت که عبدالله خان امین الدوله که این هنگام از خدمت وزارت معزول بود آقا سید محمد و دیگر علما را میهمان پذیر باشد و از جانب دیگر میرزا ابوالقاسم مستوفی اصفهانی را بمیهمانداری جان کمدانلد کنزر انگلیس مأمور فرمود که از قبل دولت کمپنی هندوستان روانهٔ ایران بود که بجای هنری دلک وکیل دولت انگلیس در ایران مقیم باشد و این هنگام تا بندر ابوشهر رانده بود بالجمله در این وقت شاهزاده محمود میرزا که حکومت نهاوند داشت برحسب فرمان شهریار فرمانگذار لرستان فیلی گشت و شاهزادهٔ همایون برادر اعیانی او حکومت نهاوند یافت آنگاه روز شنبه بیست و ششم شوال شاهنشاه ایران از دار الخلافه طهران کوچ داده در سلطانیه فرود شد و پس از چهار روز راه برگرفته دوشنبه ششم ذیقعده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و جمعه دهم ذیقعده نایب السلطنه حاضر درگاه شد و از قبل نیکولای امپراطور روس کینیاز منچکوف بسفارت ایران آمد و برحسب فرمان سه شنبه چهاردهم ذیقعده خسروخان والی کردستان و فرج الله خان آوجلوی افشار او را استقبال کرده در سراپرده آصف الدوله الله یارخان وزیر اعظم فرود آوردند و میرزا ابوالقاسم قایم مقام و میرزا رحیم شیرازی طبیب که این وقت منشی الممالک بود و میرزا تقی علی آبادی او را ملاقات کرده پرسش بسزا نمودند و شانزدهم ذیقعده در حضرت شهریار باریافت و مکتوب امپراطور برسانید و تخت بلوری که بهدیه داشت پیشگذرانید و این تخت را الکسندر پاولیچ از بهر شاهنشاه ایران پرداخته بود و چون او بمرد برادرش نیکولای بعد از جلوس بر سریر پادشاهی همان تخت را ارسال داشت و این تخت را سه ذرع طول و دو ذرع عرض باشد که از بلور بیضا مرصع کرده اند و در آن از هر سوی سه شمره از بهر فوران آب جای داده و از پس پشت نشستگاه صورت خورشیدی از بلور صافی پرداخته اند بالجمله بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت سفیر روسیه مراجعت کرد و روز جمعهٔ هفدهم ذیقعده جناب آقا سید محمد و حاجی ملا محمد جعفر استرابادی و آقا سید نصرالله استرابادی و حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیزالله طالش و دیگر علما و فضلا وارد لشکرگاه گشتند و شاهزادگان و امراء ایشان را پذیره کردند و روز شنبه بیستم جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که از تمامت علمای اثنی عشریه فضیلتش بر زیادت بود باتفاق حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی و جماعتی دیگر از علما و حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا احمد که او نیز قدوهٔ مجتهدین بود از راه برسید تمامت شاهزادگان و قاطبهٔ امرا و اعیان نیز باستقبال بیرون شتافتند و جنابش را با تکبیر و تهلیل و مکانت و محلی جلیل فرود آوردند و انجملهٔ مجتهدین که انجمن بودند

جان کمدانلد کنزر
باجیم والف ونون
ومیم وکاف ودال
مهمله والف ونون
ولام ودال مهمله
وکاف ونون وتحتانی
ورای مهمله هنری
دلک بضم کاف
هاوز ونون ورای
مهمله وتحتانی وواو
ولام وکاف

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

(۱۹۳) باتفاق فتوی راندند که هرکس از جهاد با روسیان باز نشیند از اطاعت یزدان سر بر تافته متابعت شیطان کرده باشد شاهنشاه دیندار و ولیعهد دولت نیز سخن ایشان را استوار داشت از میانه معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه رزم روسیه را پسندیده نمیداشتند و رضا نمیدادند مجتهدین ایشانرا پیامهای درشت فرستادند و گفتند همانا شما را در عقیدت و کیش خود فتوری است و اگر نه چگونه جهاد با کافرانرا مکروه میشمارید لاجرم ایشان دم در بستند و از آن سوی سفیر روس چندان که سخن از در صلح راند و همی گفت نخجوان و اوردباد را نیز وقعی ننهادند و از قضا هم در این وقت کینیاز و سرحدداران پنبک و قراکلیسا از حدود خود بیرون شده تا آباران ایروان تاختن کردند این معنی یکباره علمای دین و اعیان دولت را در کار جهاد یکجهت کرد و سفیر روس از گفت و شنود با کارداران دولت مأیوس شد و خواست تا مجتهدین را و دار کند بلکه ایشانرا از اندیشه جدال فرود آورده خویشتن بر گردن نهد که دست روسیانرا از حدود ایران باز دارد مجتهدین در پاسخ گفتند که در شریعت ما با کفار از در مهر و حفاوت سخن کردن گناهی بزرگ باشد اگرچه روسیان از حدود ایران بیرون شوند هم جهاد با ایشانرا واجب دانیم در پایان کار شاهنشاه ایران سفیر روس را طلب داشته فرمود اکنون کار بر حسب تشیید مبانی شریعت است و ما همواره قوام ملت را بر صلاح دولت فضیلت نهاده ایم و او را رخصت انصراف داده یکهزار تومان زر مسکوک و بعضی از اشیاء دیگر او را عطا فرمود و بر حسب فرمان میرزا اسمعیل منشی نایب السلطنه مهمانداری او مأمور گشت و راه آذربایجان داشت از پس او شهریار تاجدار یکباره دل بر جهاد نهاد و نخستین شاهزاده اسمعیل میرزا را با تفنگچیان استرابادی و هزار جریبی و فندرسکی بمتقلای سپاه مأمور فرمود و ایشان دوشنبه چهارم ذیحجه از سلطانیه راه آذربایجان برگرفتند و جمعه هشتم محمدقلیخان پسر آصف الدوله با جماعت خواجه وند و عبدالملکی و ماسینی از قفای اسمعیل میرزا بیرون شد و نایب السلطنه دوشنبه یازدهم طریق تبریز گرفت و مجتهدین از بهر تحریض مجاهدین پنجشنبه چهاردهم برنشستند و حاجی محمدخان قاجار دولوی با جماعتی از لشکر بطرف طالش درشتاب آمد و فرمان رفت که حسین خان سردار ایروان با برادرش حسنخان ساری اصلان حدود گوکچه و گنجه و بالغ لو را از روسیان پرداخته کنند و شهریار تاجدار در پنجشنبه بیست و یکم ذیحجه کوچ داده از راه مغان چای رهسپار گشت و سه شنبه بیست و ششم ذیحجه اراضی اردبیل را لشکرگاه کرد اما از آنسوی حاجی محمدخان قاجار بمحال اوجارود شتافت و با جماعت روسیه که در قریه گرمی جای داشتند جنگ درانداخت و بحکم یورش بدان قریه در رفته تیغ بر روسیان نهاد بیست تن اسیر و سی نیزه سر و دو عراده توپ از ایشان بغرفت و روانه درگاه داشت و این جمله روز ورود پادشاه در اردبیل از پیشگاه حضور بگذشت و از جانب دیگر چون حسین خان سردار ایروان از فرمان پادشاهی آگهی یافت امداد کار کرده پس از دو روز در جمعه بیست و دوم ذیحجه بهر سر سنگر باش آپاران تاختن برد و یکهزار تن سالدات که در آنجا جای داشتند بجنگ درآمد و جمعی را بکشت و آن جماعت را شکست کینیاز با گروهی از مردم خود فرار کرده بدرختستانها گریختند و سجانقلی خان قاجار قزوینی هم در آن شب

مغان چای بفتح میم
و عین معجمه و الف و نون
و چهار حبشی و الف و تحتانی
اوجارود بفتح همزه و سکون
واو و جیم و الف بغش آباران
بابای موحده و الف و
معجمه و الف و رای مهمله
و الف و نون

(۱۹۴) بالغلو بتاخت و هزیمت آن سنکر را بکشت و دو عراده توپ بگرفت و حسن خان ساری اصلان از طریق کمری بر سر قراکلیسا برفت و با چهار صد تن سالدات روسیه که در آنجا انجمن داشتند طریق مقاتلت و مجادلت سپرد و بسیار کس از ایشان عرضه هلاک و دمار ساخت و آن جماعت را هزیمت کرد و دو عراده توپ بگرفت و زنان و فرزندان ارامنه را اسیر ساخت و اراضی شوره گل را یکباره از روسیان بپرداخت و بوداق سلطان آیرملو را با دیگر مسلمانان بحدود ایروان آورد و همچنان نقی خان بزچلو ساکن کوکچه و یکتیر از طرف دره چچک راه خمره چمنی بر گرفت و اسبان توپخانه کیسا رزا براند و راعیان اسبها را بکشت و صورت این فتوح از پی یکدیگر در حضرت پادشاه مکشوف گشت اما نایب السلطنه چون به تبریز درآمد الکسندر میرزا والی گرجستان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی را بمحال گرجستان و شیروان و شکی مامور فرمود و حاجی محمد خان قراگوزلو را با فوجی از لشکر با مصطفی خان شیروانی متفق ساخت و امیر خان سردار را با تفاق مهدیقلی خان جوانشیر از طریق مقری و اراضی برکشاط روانه داشت و خویشتن روز شنبه بیست و دوم ذیحجه راه قراباغ پیش گرفت اما از آنسوی دو هزار تن سالدات که در محال کروس و خنزیرک و چناقچی سکون داشتند طریق قلعه شوشی برداشتند تا در آنجا اعداد کار کرده با دیگر لشکریان ساخته جنگ مسلمانان کردند در میان راه با شاهزاده اسمعیل میرزا بازخوردند و آتش حرب افروخته گشت حاجی آقالر بیک قراباغی با مردم خود از قفای روسیان درآمد و رزم درداد و هم در این وقت نایب السلطنه از راه دررسید و جنگ پیوست از چاشتگاه تا فروشدن آفتاب آتش حرب افروخته بود در پایان کار روسیان در قید اسار و بوار درآمدند هزار تن اسیر و پانصد نیزه سر و چهار عراده توپ بدست لشکر اسلام افتاد و از آنجمله چهارشنبه یازدهم محرم در ظاهر اردبیل از نظر پادشاه بگذشت آنگاه فرمان رفت تا در قلاع چناقچی و خنزیرک و کروس حافظ و حارس باز داشتند و علف و آزوقه بدادند و حاجی محمد خان قاجار دولو بعد از فتح قریه کرمی با تفاق میر حسن خان پسر مصطفی خان طالش و آقا سلیمان گیلانی سرهنگ فوج شقاقی بر سر قلعه لنکران رفت و بقوت یورش فتح قلعه کرده هر چه از علیه و طریه یافت برگرفت شگفتی آنکه چهارده سال ازین پیش چنانکه ذکر شد این قلعه در شب تاسوعا بدست روسیان افتاد و اینوقت هم در شب تاسوعا مفتوح گشت با جمله سه عراده توپ و دویست تن اسیر از آن جماعت دستگیر شد و دوازدهم محرم حاضر درگاه شهریار آمد فرمان رفت تا قلعه لنکران را با خاک پست کردند و از پس آن فتح قلعه سالیان افتاد و اموال و اثقال بهره لشکریان شد از جمله یکصد هزار خروار آرد بدست کردند آنگاه برحسب فرمان میر حسن خان حکومت طالش یافت و شهریار تاجدار بعد از سه روز تا از سرهای روسیان پنج مناره در کنار معبر شرقی اردبیل افراخته کردند و چهارصد تن از اسیران روس با ده عراده توپ بشاهزاده سلطان محمد میرزا حاکم اصفهان سپرده آمد و دیگر اسیران را روانه طهران داشتند از پس اینوقایع نایب السلطنه اغورلو خان پسر جواد خان زیاد اوغلی قاجار حاکم گنجه را از خوی طلب نمود و او را با محمد ولیخان افشار ارومی متفق ساخت و علما و اعیان گنجه را

[illegible]

برکشاط بفتح بای موحده و سکون رای مهمله و کاف مضموم و شین معجمه و الف و طای مهمله

خنزیرک بکسر خای معجمه و نون ساکن و زای معجمه مکسور و تحتانی ساکن و رای مهمله و کاف

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

۹۵ بمکتوبی مشعر بر تحریض جهاد با روسیه کرده به ایشان سپرد و کسیل گنجه داشت و از رفقای ایشان علیقلی آقای برادر
اغورلوخان را از طریق ایروم بر سر قبایل قاجار و آیرملو و قزاق و شمس الدین لو فرستاد تا ایشان را بر
روسیان بشوراند اما مردم گنجه و قبایل و نواحی آن بلده چون از رسیدن اغورلوخان آگهی یافتند در عصیان
با روسیان یکجهت شدند و قبایل قزاق و شمس الدین لو ایل بیگی خود را که روسیان مقرر کرده بودند بکشتند
و سر بطغیان برداشته جماعت روس که در زور آباد گنجه سکون داشتند چون این بدیدند از بهر کیفر غوغا طلبان
و تسخیر گنجه بیرون شتافتند و مردم گنجه جنگ ایشان را پذیره گشتند و در خان باغی گنجه با روسیان دوچار شدند
در میانه جنگی عظیم برفت هم در پایان روسیان شکسته شدند و جمعی کثیر از ایشان عرضهٔ شمشیر گشت و گروهی
اسیر شد و هشت عرادهٔ توپ دستگیر آمد از آن جماعت عددی اندک با یک عراده توپ بطرف شمکور گریختند اغورلوخان
جمعی از سواران را از قفای ایشان بتاخت تا در شمکور ایشان را نابود ساخت آنگاه اغورلوخان بجای جد و پدر
در شهر گنجه بحکومت بنشست و روز پنجشنبه یازدهم محرم سرهای روسیان و اسیران ایشان از پیشگاه پادشاه گذشت
و این هنگام نایب السلطنه فرمان داد تا امیرخان سردار نیز در گنجه متوقف باشد و عبدالله خان قوماندی و نوروزعلی
خان سرهنگ سپاه سمنانی قلعهٔ گنجه را حافظ و حارس کردند و از جانب دیگر مصطفی خان شیروانی را نزدیک
شیروان براند و برحسب فرمان شهریار ابراهیم خان قاجار دولو با دو عراده توپ و حاجی محمد خان قاجار با جمعی
از لشکر بپشتوانی مصطفی خان از طریق سالیان راه گرفتند و تا منزل جواد براندند جماعت روسیه که در شکی و شیروان
جای داشتند چون این جنگ و جوش بدیدند بیدرنگ بجانب برکت که معقلی محکم بود فرار کردند لاجرم مصطفی خان
در شیروان و محمد حسین خان در شکی شاد خاطر بحکمرانی پرداختند و از جانب دیگر کنیاز قراکلیا چون
دستبرد حسن خان ساری اصلان را بدانست چندانکه احمال و اثقال و آذوقه و علف بذخیره داشت بر زبر
هم نهاده آتش در زدند و بقلعهٔ لوی گریخته در آنجا متحصن گشت مع القصه از جمعه بیست و دوم ذیحجه تا جمعه
بیستم محرم این جمله بلدان و امصار مفتوح گشت آنگاه برحسب حکم شهریار شاهزاده شیخعلی میرزا حاکم ملایر
با لشکری انبوه از لشکرگاه بعزم تسخیر قلاع قبه و باکویه راه برگرفت و شهریار تاجدار بیست و یکم محرم آهنگ
قلعهٔ شوشی از ظاهر اردبیل کوچ داده بیست و چهارم محرم در یکفرسنگی اهر در کنار رود طولیه شامی فرود
شد و الله یار خان آصف الدوله را با بیست هزار تن لشکر و ده عراده توپ فرمان داد که برکاب نایب السلطنه
پیوسته شود و در فتح قلعهٔ شوشی با او همدست گردد و صد هزار تومان زر مسکوک از بهر تجهیز لشکر مدد داد
و فرمود بعد از فتح شوشی بپشتوانی آهنگ تفلیس فرمایند و او بیست و هفتم محرم کوچ داده و دهم صفر در ظاهر
قلعهٔ شوشی بلشکرگاه نایب السلطنه پیوست و چنان افتاد که در این وقت سفیر دولت انگلیس جان
مکدانلد کینر بمهمانداری میرزا ابوالقاسم مستوفی بیست و نهم محرم حاضر درگاه پادشاه شد و برحسب
امر شهریار محمد حسن خان دولو نسقچی باشی و محمد ولیخان افشار او را پذیره کرده در آوردند و روز دیگر
میرزا صادق وقایع نگار و میرزا فضل الله علی آبادی او را بازپرسی بسزا کرده پنجشنبه چهارم صفر تقبیل
سدهٔ سلطنت حاصل کرد و مورد الطاف و اشفاق پادشاه شد مع القصه از آنسوی نایب السلطنه و ولیعهد

(۱۲۱۹) شاهزاده محمد میرزا مأمور بحفظ و حراست شهر و قلعه گنجه فرمود و محمد قلیخان قاجار را با جماعت خواجه وند و عبدالملکی
و نظرعلیخان مرندی را با لشکر مرندی ملازم خدمت او ساخت و خود در فتح شوشی نهضت گشت و حکم
داد تا لشکریان در اطراف قلعه سنگرها نزدیک بردند و کار بر مردم شوشی سخت کردند قلعگیان از در چاره
با لشکر اسلام مدا هنه طراز کردند و پیام دادند که اگر ما را در مال و جان زیانی نباشد از در آوردن سپاه
اسلام در این قلعه و متابعت پادشاه اکراهی نداریم روزی چند بدین مماطله و تسویف بپای بردند و از
آنسوی مددوف که در خدمت امپراطور روس سرداری نامبردار بود سپاهی از جماعت روسیه و ارامنه
و قزاق ساز داده با هفت عراده توپ مفاجئة بجانب گنجه رهسپار گشت و ارکار شوشی که هم آفت و محل
مخافت بود یاد نکرد و ولیعهد ثانی محمد میرزا چون قصد مددوف را بدانست با اینکه لشکری در خور جنگ نداشت
جلادت ورزیده پذیرهٔ رزم او شد و قلعه گنجه را بنظرعلیخان مروزی سپرد و امیرخان سردار که جنگ را شیر
آهنین چنگ بود هم ملازم رکاب شاهزاده محمد میرزا گشت در اراضی شمکور هر دو لشکر با یکدیگر دیدار کردند
و جنگ استوار گشت بانگ گیرودار برخاست و شرار توپ و تفنگ بالا گرفت امیرخان که در میان اندوه
و دم با دل تفته و لب کفته از چپ و راست رزم میداد ناگاه گلوله تفنگ بر مقتل او آمده بیفتاد و رخت
بجهان جاوید برد و لشکر اسلام که هم از نخست با لشکر عدو قلت عدد داشتند چون سردار را کشته دیدند یکباره
روی برگاشتند و مددوف هم در آنروز که چهاردهم صفر بود از پس این ظفر بیدرنگ آهنگ قلعهٔ گنجه کرد
نظرعلیخان مرندی چون این جلادت از مددوف بدانست تاب درنگ نیاورده قلعه را گذاشت و طریق
فرار برداشت و لشکر روسیه بی مانعی و دافعی شهر و قلعه را فروگرفتند از آنسوی چون خبر آهنگ مددوف
بطرف گنجه در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد نخستین دفع او را واجب شمرد و دست از محاصره شوشی
باز داشت و حکم داد که مهدیقلیخان جوانشیر ایل و الوسی که ساکن اراضی قراباغ اند بجانب قراچه داغ کوچ
دهد و خود بتوانائی سپاهی که حاضر حضرت بود برداشته از قفای مددوف تاختن کرد وقتی برسید که شهر و قلعه
گنجه از لشکر روس آکنده بود ناچار فرود شده لشکرگاه راست کرد تا لختی سپاه از زحمت راه بیاساید و از صبحگاه
ساز مقاتلت فرماید از قضا هم در آن شب بسقاویج که یکتن از جنرالان جنگجوی روسیه بود با چهار هزار تن
سالدات از طریق تفلیس برسید و با مددوف بپیوست و بامداد دوشنبه بیست و سیم صفر ساز مقاتلت طراز گشت
و نایب السلطنه ملازمان رکاب و سواران عبدالملکی و سربازان عراقی را در میمنه باز داشت و سپاهیان
استراباد و مازندران را بر میسره کرد و جهانگیر میرزا با دو تن دیگر از فرزندان خود در قلب جای داد و
و سوار آذربایجانی را در پیرامون ایشان بگماشت و خود با جماعتی از دلیران لشکر در میان دره گمینگاه گرفت
و از آنسوی مددوف دیوار حصار را پشتوان ساخته لشکر خویش را بر صف کرد سواران قزاق را از چپ
راست بداشت و خود با سرباز و توپخانه در قلب بایستاد نخستین تفنگچیان عراقی و مازندرانی ساز مبارزت کردند
و به پشته که در آنجا گروهی از جماعت روسیه سنغاق کرده بودند یورش بردند و در اول حمله روسیان را
هزیمت دادند و پس از آن سواران ایران اسب برانگیختند و با گروه قزاق در آویختند سوار قزاق نیز تاب

شکست قشون مسلمانان از روسیان و کشته شدن امیرخان سردار

فتح گنجه بدست روسیه

درنگ نیاورده و پشت با جنگ داده دوف چون این شکست از قلبگاه جنبش کرد و حکم داد تا دهان توپها بگشایند ۱۹۰۷
وازدخان و شراره مصافگاه چون شب قیرگون پرستاره گشت و گلوله توپ و تفنگ چون تحرک مرگ ببارید
نایب السلطنه در اندیشه رفت که مبادا فرزندان را که نوآموز کارزارند در آن ظلمت جنگ آسیبی رسد
کس بشتاب فرستاد که ایشان را از کنار کارزار باز دارند نگاهبانان ایشان هم از نادانی و هم از در آشفتگی فرزندان
نایب السلطنه را در پیش چشم لشکریان از قلبگاه بیک سوی بتاختند سرباز آذربایجانی چنان فهم کردند که ایشان
طریق فرار گرفتند لاجرم بی آنکه رزمی دهند و حمله افکنند یکجله سر بر کاشتند و بار گیرهای لشکر عراقی و بختیاری را
که بکار جنگ بودند برنشسته راه فرار برداشتند جماعت آذربایجانی و عراقی چون این بدیدند نیروی جنگ از
ایشان برفت و از دنبال هزیمت شدگان برفتند از میان دو هزار و پانصد تن مردم عراق و بختیاری که
اسب نبود بر پشته صعود کرده متحصن شدند و نیمروز و یکشب با روسیان رزم دادند و در پایان کار یکجله اسیر
و دستگیر گشتند و چهار توپ از سپاه اسلام بدست روسیان افتاد و نایب السلطنه باتفاق آصف الدوله
ناچار دنبال هزیمتیان گرفتند و تا کنار رود ارس براندند چون شهریار تاجدار این قصه بدانست هر دوان را حاضر
حضرت ساخت و دیگرباره بساز لشکر پرداخت و فرمان داد که نایب السلطنه همچنان در کنار رود ارس ساخته
جنگ باشد از قضا در غره شهر ربیع الاول در طویله شامی که لشکرگاه پادشاه بود برفی چنان سترگ بارید
که مجال درنگ در آنجا محال نمود ناچار کوچ داده از طریق اهر راه تبریز گرفت و در ظاهر آن بلده فرود شد
و مجتهدین را که در مدت مقاتلت در تبریز جای داشتند ملاقات نموده نواخت و نوازش فراوان فرمود
و بعد از سه روز بطرف دهخوارقان کوچ داد و شاهزاده شیخعلی میرزا و حاجی محمدخان دولو و ابراهیمخان قاجار
از اراضی قبه مراجعت کرده در آنجا حاضر درگاه شدند و بزرگان داغستان و چمن بتعجیل سده سلطنت شتافته
مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشتند و مهدیقلیخان جوانشیر شهرزاد رضا نوار ایل و الوس قراباغ را کوچ داده
در اراضی قراچه داغ نشیمن فرمود و حسنخان ساری اصلان و مصطفی خان شیروانی و محمدحسین خان شکی
برحسب فرمان تا دو فرسنگی تفلیس را معرض نهب و غارت در آوردند و نایب السلطنه تا آغاز فصل بهار در کنار
ارس سکون فرمود و امیرحسنخان طالش را در اراضی خویش فرمانروا ساخت و شهریار تاجدار بیست و ششم
ربیع الاول از دهخوارقان کوچ داده دوم ربیع الثانی وارد دارالخلافه گشت و از آنسوی مددوف در عشر اول
جمادی الآخره از آب ارس عبور کرده بجدو دشکین شتافت از بهر آنکه قبایل قراباغ را باز جای برد و از
محال کنگرلو احمدبیک لو عبور کرده در کرمو لشکرگاه کرد چون این خبر در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد
قاسمخان و حسین پاشای یوزباشی و رحمة الله خان سرتیپ فوج قراجه داغی و محمدرضا خان سرهنگ فوج دوم
تبریز را با سپاهی ساخته بدفع او فرستاد و از جانب دیگر شاهزاده عبدالله میرزا برحسب حکم شهریار تاجدار
با لشکری جرار روز سیزدهم جمادی الآخره روانه اردبیل گشت مددوف چون انجمن لشکریان را از جوانب بدانست
شتابزده آهنگ مراجعت کرد و از اسبهای توپخانه و عرادهای که حمل آذوقه میداد فراوان
بهره لشکر اسلام گشت و این هنگام جناب آقا سید محمد که در میان علمای ایران فحلی نامبردار بود مزاجش

ص ۱۹۸ از اعتدال بخت و از تبریز بیرون شده در بین راه بمرض اسهال وداع جهان گفته در جنان جاویدان جای کرد
و هم در این سال شاه محمود افغان از فرزند خود کامران میرزا تفرس عصیانی کرده چنانکه شد و از شهر هرات

وفات آقا سید محمد مجتهد

بیرون شده از قبایل فراه و سبزوار انجمنی کرده در دفع پسر همت گماشت کامران میرزا بحضرت شجاع السلطنه
که فرمان گذار خراسان بود پناهنده گشته استمداد فرمود و شاهزاده محمد امین خان پازوکی را با پانصد
سوار گسیل هرات ساخت و کامران کامروا فرمود شاه محمود چون این بدانست باراضی میمنه و مرغاب
و بادغیس و غرجستان بشتافت و از جماعت ازبک و دیگر قبایل چهار هزار تن سوار برخاسته ی ساز داده بقصد
پسر برتافت و از این سوی کامران میرزا پسر خود جهانگیر میرزا را بمدافعه پدر برانگیخت و محمد امین خان
با سواره خراسانی در باغ شاه جای کرد اما شاه محمود از منزل سرچشمه بادغیس ایلغار کرده از دامنه معروف
بکمر کلاغ سرآشیب شده بکنار هرات آمد و از گرد راه جماعتی را بدفع محمد امین خان و سواره خراسانی تاختن

رفتن شجاع السلطنه بهرات

تا باهم درآویختند لکن هیچ جانب را ظفر بدست نشد و شاه محمود خود بر سر فرزندزاده خویش جهانگیر
تاختن کرد و در حمله اول او را بشکست و کامران در قلعه هرات حصار داد و این هنگام شاهزاده کامران
بیم کرد که مبادا مردم شهر بر وی بشورند و شاه محمود در اندر آورند لاجرم صورت حال را در حضرت شجاع السلطنه
معروض داشت و شاهزاده در عشر اول ذیحجه از نیشابور ایلغار کرده بچهار روزه بکنار غوریان آمد
و کامران میرزا دل قوی کرده با لشکر ساخته از بلده هرات بیرون شد با پدر ساز مقاتلت کرد
بعد از کشش و کوشش شاه محمود شکسته شد و طریق فرار برگرفت از پس او شجاع السلطنه در چمن
سنگ بست لشکرگاه کرد و کامران میرزا با امرای افغان حاضر حضرت شده از نواخت و نوازش
شاهزاده کامروا گشت و شجاع السلطنه را بسرای خویش دعوت کرده بشهر درآورد و مفاتیح حصار شهر
و خزاین خویش را پیش داشت و شجاع السلطنه از میان آنهمه جواهر شاهوار یک انگشتری عقیق اختیار
کرد و فرزند خود ارغون میرزا را با پنجهزار سوار در شهر هرات گذاشته در عشر اول محرم مراجعت
بارض اقدس کرد و مژده این فتح در طومار شاهی معروض درگاه شهریار ایران افتاد و هم در

لشکرکشی پادشاه خوارزم به خراسان

این سال الله قلی توره برادر رحمن قلی توره باغوای محمد خان قرائی با لشکری ساخته از خوارزم بیرون شد
و در عشر اول شهر رجب از طریق مرو و سرخس باراضی جام راه در کنار قلعه محمود آباد لشکرگاه کرد
و دست نهب و غارت برگشاد از قضا شبی نزدیک سپیده دم چند سر اسب در لشکرگاه او افسار
گسیخته درهم افتادند و پرستاران و رایضان ستورها برخاسته غوغا در انداختند و ندا در دادند
که از دور و نزدیک مردم فراهم شده اسبها را دستگیر کنند غوغای ایشان سبب وحشت لشکریان گشت
هرکس از خواب انگیخته شد چنان دانست که شجاع السلطنه با سپاهی ساخته آهنگ شبیخون تاخته بیکبار
لشکر خوارزم جنبش کرده طریق فرار پیش داشتند و الله قلی توره تا بسرخس جلوریز توانست کشید و از آنجا نیز بیدرنگ
آهنگ خوارزم کرد و بنه و بنگاه مردم جام لشکرگاه او درآمد طریف و تنید و سیاه و سفید هرچه یافتند
برگرفتند و مژده این فتح در عشر آخر شعبان در دار الخلافه طهران معروض حضرت شهریار ایران افتاد

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ذکر وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و دو هجری و مقاتلت ایرانیان با روسیان در سرآذربایجان

در سال یکهزار و دویست و چهل و دو هجری چون هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از روز چهارشنبه بیست و دوم شعبان سپری گشت آفتاب به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن نوروزی بگذاشت و از بهر مقاتلت با روسیه با حضار لشکرها منشور کرد و از آن سوی کارداران روس دو فروند کشتی جنگ از دریای خزر بجده و استراباد و مازندران براندند و جماعت ترکمان را که سکنهٔ سواحل بحر خزر بودند به بذل سیم و زر بفریفتند و بر فرمانگذاران دولت ایران برشورانیدند از میانه مردی که قیات نام داشت و در میان ال جعفربای حکمران بود ساختهٔ طغیان و عصیان گشت بدیع الزمان میرزای پسر شاهزاده محمد قلی میرزا که حکومت استراباد داشت مهدی خان و محمد تقیخان هزارجریبی و میرزا اسمعیل خان فندرسکی را ملازم رکاب ساخته تفنگچیان استراباد و مازندرانرا با یکهزار سوار کوکلان نیز بر داشته شب پنجشنبه نوزدهم شعبان از آن پیش که سپیده بر زند خویشتن را بر مردم جعفربای زد و مردانرا خون بریخت و زنانرا برده گرفت و اموال و اثقال آن جماعت را حمل داده باستراباد مراجعت کرد و روسیان چون این بدانستند بی نیل مرام کشتیهای خود را باز جای راندند شهریار تاجدار بعد از اصغای این خبر منوچهر خان ایچ آقاسی را فرمان کرد که بگیلان رفته فرضهٔ انزلی را حافظ و حارس باشد و عبد الله خان امین الدوله برحسب امر ملتزم خدمت شاهزاده سلطان محمد میرزای حاکم اصفهان شد امّا از آنجانب دولت روسیه کار دیگرگون گشت زیرا که معروض امپراطور افتاد که حدود مملکت ایرانرا که بروزگاری دراز کارداران ایران پرداخته بود و از علف و آذوقه و آلات حرب و ضرب انباشته داشت بیک تاختن لشکر ایران دستفرسود خویش ساختند و این معنی در خاطر امپراطور ثقلی بزرگ انداخت لاجرم الکسندر یرملوف سردار گرجستان را از محل خود ساقط ساخت و ینارال بسقاویچ را بجای او نصب کرد و کنیازمدوف را نیز از حکومت قراباغ و شیروان و شکی بر گرفت و الجنوف را برگماشت و ایشان در فتح ممالک ایران یکجهة شدند نخستین بسقاویچ تصمیم عزم داد و ینارال دویچ را با ده هزار تن سالدات و بیست عراده توپ بتسخیر ایروان برانگیخت و الجنوف نیز با شش هزار تن سالدات و ده عرادهٔ توپ راه قراجه داغ گرفت در غرّهٔ شوّال دویچ در اوچ کلیسا و الجنوف در پل خدا آفرین فرو شدند حسین خان سردار ایروان برادر خود حسن خان ساری اصلان را با پنج هزار سوار و هزار تن سرباز بقتلع دشمن از قلعه بیرون فرستاد و از آن سوی ینارال دویچ با سه فوج سرباز و هزار تن سوار قزاق و چهار عرادهٔ توپ بر سر قلعهٔ سردارآباد که از مستحدثات حسین خان سردار ایروان بود تاختن کرد حسن خان ساری اصلان پذیرهٔ جنگ او کرده در کنار قراسو که میان طریق اوچ کلیسا و سردارآباد است اورا دیدار کرد مانند شیر خشم کرده و پلنگ زخم خورده بر سر روسیان درآمد و در اوّل حمله یکصد و سی تن از آن جماعت را عرضهٔ شمشیر و دویست تن را زنده دستگیر نمود با اینهمه ینارال را دویچ را فیروزی در عنصر جلادت پدید شد و لشکر خود را از آن مخافت بیرون آورده عنان زنان بر سر سردارآباد آمد و از نیمشب حکم یورش داد و هر سه قلعه نیز بدافعت برخاستند و تا بامداد درهم دادند دویچ چون فتح سردارآباد را

 صعب دید از آنجا سر برتافته ماند و یود یوانه بقصد قلعهٔ تالین شتافت و همچنان کر و فری کرده روی ظفر
ندید ناچار طریق مراجعت گرفت امّا الخبوف از کنار پل خدا آفرین جنبش کرده که از آب ارس عبور کند و باراضی
قراجه داغ نهب و غارت افکند و لیعهد ثانی دولت ایران شاهزاده محمد میرزا با شش هزار سوار و چهار هزار تن
سرباز و پنج عراده توپ در آن اراضی لشکرگاه داشت چون این بدانست مانند شیر آشفته بدیشان کمین نهاد
و هنگام عبور از آب دهان توپها را بآن جماعت گشاده داد و از آن گلوله های آتشین بسیار کس در آب جان
سپردند الخبوف را قوّت درنگ نماند و پشت با جنگ داده سر خویش گرفت و این خبر در عشر آخر شوال
معروض درگاه پادشاه افتاد و شهریار تاجدار این هنگام فرمان داد تا قندیلی از زر ناب کرده با جواهر خوشاب
مرصّع نمودند که در قیمت معادل پنجهزار تومان زر مسکوک برآمد و آنرا بر بقعهٔ مطهرهٔ مضجعهٔ موسی بن جعفر علیهما
السلام موقوف داشته ببلدهٔ قم فرستاد و خود روز سه شنبه هشتم شهر ذیحجه از دار الخلافه طهران خیمه بیرون

سفر شاهنشاه ایران بآذربایجان

زد و راه آذربایجان پیش داشت و از آنسوی کارداران روسیه ینارال مسکروف را با تفاق کنیاز سوار تمز
با چهار هزار تن سالدات و هزار سوار قزاق و چهار عرادهٔ توپ از اوچ کلیسا برانگیختند تا لشکرگاه حسن
خان ساری اصلان شبیخون افکنند در نیمهٔ راه قراولان سپاه ایشانرا دیدار کرده ساری اصلانرا آگاه
ساختند در زمان برخاسته بنه و آغروق خویش را بگذاشت و در بیرون [با چهار هزار سوار] لشکر کمین گرفت این هنگام
روسیان برسیدند و بیدرنگ بلشکرگاه درآمدند و از قفای ایشان ساری اصلان و مردم او با تیغهای
آخته بتاختند و شمشیر در آنجماعت نهادند و جمعی کثیر را با تیغ بگذرانیدند ینارال مسکروف چون این بدید
قوّت مبارزت از بهر او نماند ناچار توپخانه خویش را گذاشته راه فرار پیش گرفت گروهی از سواران
دنبال ایشان گرفتند و هم در آن شب تا کنار رود ارس برفتند روسیان بعضی در آب غرقه شدند
و برخی دستگیر گشتند ساری اصلان گرفتاران را سر برداشت و رؤس ایشانرا انفاذ درگاه پادشاه
نمود و در منزل میانج پانصد نیزه سر از پیشگاه حضور بگذشت و برحسب فرمان این جمله را بدار الخلافه طهران
حمل دادند تا مسلمین بدان شاد شوند آنگاه اردوی پادشاه از میانج بطرف تبریز کوچ بر کوچ شد و
اینوقت چنان افتاد که روسیان پانصد عرادهٔ آزوقه از بهر مردم خود از تفلیس بجانب ایروان حمل میدادند
که در حصار دادن ایروان بکار لشکر شود حسن خان ساری اصلان این بدانست و شبهنگام تاختن برده
عراده های آزوقه را ماخوذ نمود و نگاهبانان را سر برگرفت و این خبر در تبریز مکشوف حضرت پادشاه
و شهریار تاجدار از تبریز خیمه بیرون زده در چمن قسبله لشکرگاه کرد امّا روسیان چون از حصار دادن ایروان سود
بدست نکردند دست باز داشته بجانب نخجوان شتافتند و قصد تسخیر قلعهٔ عباس آباد که از مستحدثات
نایب السلطنه عباس میرزاست نمودند نایب السلطنه این بدانست و از بلدهٔ خوی تا محال چورس بیامد
و احسان خان پسر کلبعلی خانرا که از پیش حکومت نخجوان داشت با سپاه نخجوانی بحراست قلعهٔ عباس آباد
مأمور فرمود و محمد امین خان دولوی قاجار را با گروهی از بختیاری با او همداستان کرد احسان خان
چشم از احسان شهریار و حفظ بیضهٔ اسلام پوشیده در نهان با ینارال پسقاویچ ابواب موالات باز داشت

داورا بمحاصره عباس آباد تحریص نمود و لشکر روس شتاب کرده عباس آباد را حصار دادند اینوقت شاهزاده ۲۰۱
علینقی میرزا برحسب امر شهریار با پنجهزار سوار و پنجهزار پیاده بارض چورس آمده و پادشاه از چمن قپله کوچ داده
در ظاهر خوی فرود شد و نایب السلطنه حاضر حضرت آمده احکام پادشاه را اصغا نمود و پس از چهار روز
مراجعت فرمود اللهیار خان آصف الدوله نیز با پنجهزار سوار و پیاده ملتزم رکاب نایب السلطنه شده روان
چورس شد اینوقت محاصره عباس آباد مکشوف افتاد لاجرم نایب السلطنه رکن الدوله و آصف الدوله را با ششهزار
سوار و ده عراده توپ برداشته از چورس بیرون شد و حسن خان ساری اصلان را منشور فرستاد که با هنگ
جنگ روسیه راه برگیر اینک من کمین نهاده ام چون روسیان لشکر ترا اندک بینند دست از محاصره عباس
آباد باز دارند و از سینغناق و لشکر خویش بیرون شده با تو در آویزند پس من کمین بگشایم و از قفای ایشان در آیم
و کار بکام کنم از قضا یکتن از ارامنه ایروان که در لشکر ساری اصلان بود این راز را بدانست و شب هنگام اسبی
از باره بند ساری اصلان بگشود و برنشست و چون باد بنزدیک بسقاویچ تاخت و او را از این کید و کمین آگاه
ساخت لاجرم بسقاویچ با ساختگی تمام کوچ داد و از این سوی چون نایب السلطنه رهسپر گشت کار برآرزو نیافت
و در همین راه بسقاویچ را دیدار کرد ناچار صف کارزار راست کرده جنگ پیوسته شد اگرچه زمانی دراز مردم
ایران پای اصطبار افشردند اما با قلت عده و عُدّه روی ظفر نتوانستند دید و بسیار کس پشت با جنگ
دادند در میانه چهار تن از روسیان آهنگ نایب السلطنه تاختن کردند خدمتش بخویشتن هر چهار را دفع داد
یک دو تن را با تیغ بزد و دیگری را با گلوله تفنگ انداخت و فضلعلی خان قوانلوی قاجار در آن رزمگاه از پس
اسبش از پای درآمد پیاده همی رزم داد تا از کثرت جراحت با کشتگان هم آغوش افتاد ملازمانش او را گرفته
بکنار آوردند چون بهبودی گرفت جان نثار دولت لقب یافت مع القصه ایرانیان بمجال چورس مراجعت
کردند و بسقاویچ علمی را که نشانه دولت ایران داشت برافراشته از رود ارس عبور کرده و تا کنار عباس آباد
تاختن نمود و احسان خان که از پیش با او مواضعه داشت چون این بدانست هر کس از حرسه قلعه را که دولتخواه
ایران میدانست گرفته بند بر نهاد و در بروی بسقاویچ بگشاد در روز بیست و هفتم شهر ذیحجه بسقاویچ بعباس آباد درآمد
و محمد امین خان قاجار و عباس خان سرکرده فوج بختیاری و چند تن دیگر را ماخوذ داشته روانه تفلیس نمود
و احسان خان را بپاداش این خدمت حکومت نخجوان داد چون این خبر معروض درگاه شهریار تاجدار افتاد
حاجی محمد خان دولوی قاجار و اسفندیار خان نایب غلامحسین خان سپهدار با سربازان خلج و ساوه
و قم بحراست قلعه خوی مامور داشت و عبدالله خان فیروزکوهی بحفظ قلعه تبریز شتافت و شاهزاده محمد میرزا
ولیعهد ثانی دولت بنهب و غارت اراضی قراباغ بیرون تاخت و برادرش جهانگیر میرزا بجانب سالیان
کوچ داد و شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله بتوقف اراضی چورس مامور گشت و نایب السلطنه طریق
ایروان گرفت آنگاه شاهنشاه ایران از ظاهر خوی کوچ داده از راه چمن مرند و قریه النجق وارد چمن
عربان گشت و از آن سوی بعد از ورود بسقاویچ در عباس آباد مرض وبا در لشکرگاه او در افتاد و هر روز سیصد
تن و زیاده از سپاه هلاک میگشت ناچار از آنجا کوچ داده راه قراباغ پیش گرفت و خواهرزاده خود

میرزا آبادوف را نزدیک نایب السلطنه گسیل داشت و سخن از در مصالحه و مداهنه کرد سخنان او را بعرض شهریار تاجدار
رسانید ناپسنده نداشت و فرمود سخنان بسقاویچ از در حیلت و نیرنگ است بدین ترهات وقعی نباید گذاشت
لاجرم میرزا آبادوف بی نیل مرام از نزد نایب السلطنه مراجعت نمود و این هنگام شیخعلی خان برادر احسانخان
کنگرلو که حکومت اردوباد و نخجوان داشت اقتفا برادر کرده قلعه اردوباد را بروسیان سپرد و خدمت ایشان
گرفت شهریار تاجدار فرمان داد تا ابراهیم خان قاجار دولو با افواج مقدم و قراگوزلو بطرف اردوباد تاختن کرده
و از گرد راه بحکم یورش قلعه را باز ستدند و حرسه آن قلعه را مقتول ساخته خود متوقف شدند و سرهای کشتگان را بر
گرفته تنهای ایشانرا از بیرون دیوار باره سرا شیب آویخته کردند و نیز شاهزاده محمد میرزا اراضی قراباغ را منهوب
ساخت و جهانگیر میرزا سالیانرا ویران کرد و پاسبانان آن محال را مقتول ساخت و توپخانه ایشانرا که حمل و نقلش
مشکل مینمود بدریای خزر انداخت و هفدهم شهر صفر این خبر در حضرت شهریار مکشوف افتاد اما نایب السلطنه چون
ایام عاشورا را بپای برد شاهزاده رکن الدوله را در چورس گذاشته راه ایروان برداشت و بعد از ورود بایروان
قاسمخان تبریزی سرهنگ فوج خاصه و جعفرقلیخان مقدم را و حاجی میرزا محمد خان مقصودلوی استرابادی
و لطفعلی خان طایری را با لشکری کارآزموده و توپخانه و قورخانه بحراست قلعه ایروان مامور ساخت حسین خان
سردار ایروانرا ملتزم رکاب فرمود و بتقدیم عمل شتافته قلعه اوچ کلیسا را حصار داد و حرسه قلعه از جماعت روسیان
ساکن اباران بودند استمداد کردند و ایشان اجابت نمودند نایب السلطنه این بدانست و یوسف خان گرجی
سرهنگ توپخانه و سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت باشی را با چهار هزار تن لشکر بمحاصره اوچ کلیسا بازگذاشت
و خود طریق اباران برداشت و در قریه اشترک که از ارض ایروان است با جماعت روسیه که بمدد مردم اوچ
کلیسا میآمدند دچار شد از هنگام چیره شدن مهر تا آنسوی زوال نیران قتال افروخته بود و مردان جنگ
بدهان توپ و تفنگ حمله میبردند و رزم میدادند در پایان کار روسیان هزیمت شدند و توپخانه و آلات حرب و
ضرب بریختند و بجانب اوچ کلیسا گریختند سواران سپاه از قفای ایشان تاختن کردند و از آنسوی لشکر
ایران دست از محاصره باز داشته از پیش روی آنجماعت بیرون شدند و دست بقتل و اسر گشودند از آن
جمع الا عددی قلیل بسلامت نرست نایب السلطنه از پس آن فتح یکروز در لشکرگاه بماند و سرهای کشتگان را
با اسیران بدست یحیی خان امیرآخور خویش روانه درگاه پادشاه داشت و خود مراجعت بایروان فرمود و از
آنسوی بسقاویچ چون این بشنید نیارال ارستوف گرجی را بحفظ قلعه عباس آباد گذاشته خود از منزل قرابابای
نخجوان آهنگ ایروان کرد و شاهزاده رکن الدوله و حسن خان ساری اصلان نیز از ارض چورس کوچ داده
طریق ایروان گرفتند و صحرانشینان ایروانرا که در کنار رود ارس نشیمن داشتند در سغناقهای محکم جای داده لشکری
بحفظ ایشان بگماشتند و بعد از ورود ایشان بایروان نایب السلطنه از آنجا بیرون شده در دامن آقری داغ
نزدیک بقریه انجوره لشکرگاه کرد و بسقاویچ با اوچ کلیسا شد و مجروحان لشکر را روانه تفلیس داشت و خود خاطر بر
فتح قلعه سردارآباد گماشت نایب السلطنه ساری اصلانرا بحفظ قلعه سردارآباد مامور فرمود و خود آهنگ عباس
آباد کرد و نیارال ارستوف از عباس آباد پذیره جنگ شده با لشکری ساخته تا قریه قوک نخجوان بتاخت و در آنجا

مقاتله نایب السلطنه در قریه اشترک با روسیان و ظفر یافتن او

آقری داغ با الف و قاف و رای مهمله و تحتانی و دال و الف و غین معجمه انجوره با الف و نون و جیم و واو و رای مهمله و های مختفی

هر دو لشکر صف راست کردند جنگی هولناک در انداختند نایب السلطنه پای اصطبار استوار کرد چندانکه ارستوف شکسته شد و راه عباس آباد پیش داشت آنگاه نایب السلطنه بمنزل چشمهٔ شاهی خوی فرود شد و پادشاه را از قصه آگاه کرد شهریار تاجدار فرمان کرد که آصف الدوله در قلعهٔ تبریز نشیمن سازد و عبدالله خان ارجمندی و طهماسب قلیخان لاریجانی و ولیخان تنکابنی و حاجی حسن خان دامغانی و علینقی خان قراگوزلو و عبدالله خان دماوندی با افواج خود ملتزم رکاب او باشند و معادل ده هزار تومان زر مسکوک از بهر نایب السلطنه عطا فرمود آنگاه از چمن مهربان باراضی سراب خیمه زد این هنگام یحیی خان برسید و دو هزار و سیصد نیزه سر و یکهزار و پانصد تن اسیر و پنج عرادهٔ توپ از پیشگاه پادشاه بگذرانید شاهنشاه ایران یک فوج از اسیران را با دو عراده توپ روانهٔ اصفهان فرمود تا خاص شاهزادهٔ سلطان محمد میرزا باشد و دیگر اسیران با آلات حرب و ضرب چندانکه بود گسیل طهران نمود و خود نیز از سراب کوچ داده شنبه دوازدهم ربیع الاول وارد دار الخلافه گشت بعد از بیرون شدن شهریار تاجدار از مملکت آذربایجان لشکر ایران یکباره هول و هرب در خاطر نشست و بسقاویچ را طمع و طلب زیادت شد این هنگام آصف الدوله افواج باز ندرانی را روانهٔ تبریز داشت و گروهی از رجال را بر داشته باتفاق میرزا ابو القاسم قایم مقام از آب ارس عبور کرده بقریهٔ الیجق آمد و نایب السلطنه روزی چند در ایروان و نخجوان بپای برده چون علف و آذوقه اندک بود باراضی چورس شتافت و از آنجا ببلدهٔ خوی در آمده آصف الدوله و قایم مقام را طلب داشت و بسقاویچ در محاصرهٔ سردارآباد قدم اجتهاد استوار کرد حسن خان ساری اصلان چون استشمام هول و هرب از لشکر اسلام همی نمود در قوت بازوی خود ندید که از در مدافعت بیرون شود و با روسیان رزم دهد لاجرم دیوار حصار را ثلمه کرد و از آنجا بیرون شده بجانب ایروان گریخت دیدار که ارامنهٔ سردارآباد از فرار او آگهی یافتند یکباره دل از خویشتن داری برگرفتند و ابواب قلعه را گشوده روز دوشنبه نهم ربیع الاول بسقاویچ را با مردم او در آوردند و علف و آذوقه که انباشته داشتند بروسیان گذاشتند و بسقاویچ از پس فتح سردارآباد آهنگ ایروان کرد و آن بلده را حصار داده و دهان توپها را بجانب قلعه بگشاد و پس از روزی چند که از جانبین کار بر نیکو نرفت جعفر قلیخان مقدم و فوج مراغه هم از بیم جان و هم از آرزوی که با احسان خان در نهان مواضعه داشت از قلعه فرود شده فرار کرد و آن دیگر مردم که حارس و حافظ قلعه بودند هراسناک شدند چنانکه دست ایشان از کار باهی شد و از آسوی شب جمعه چهاردهم ربیع الاول هنگام سپیده دم بسقاویچ از طرف جامع ایروان چون تگرگ با گلوله توپ و تفنگ بباریدو فراز بارهٔ حصار را از حرسه بپرداخت ساری اصلان چون این بدانست که دیگر از لشکر اسلام کار مبارزت ساخته نیست دست از جنگ باز داشته در مسجدی که خود بنا کرده بود جای کرد پس اهل قلعه در فراز کردند و بسقاویچ در آمد و نخستین کس فرستاده حسن خان ساری اصلان و حاجی محمد خان مقصودلو و حمزه خان انزالی و دیگر بهشناختگان لشکر را بند بر نهاده محبوساً روانهٔ تفلیس داشت چون این خبر در بلدهٔ خوی معروض نایب السلطنه افتاد شاهزاده رکن الدوله و اللهیار خان آصف الدوله را روانهٔ تبریز نمود و رحمة الله خان افشار را با فوج مراغه و چند تن دیگر گسیل ساخت که هر جا روسیان از آنجا عبور کرده آهنگ تبریز کنند و خود باراضی مرند که از توا...

محاصرهٔ سردارآباد بدست ایرانیان

فتح قلعهٔ سردارآباد و ایروان بدست ایرانیان

 نشیمن جست هم در اینوقت مسموع افتاد که بنارال ارستوف با لشکر فراوان و توپخانه در خوراز دره و زگر عبور کرده بجانب
تبریز شتافت نایب السلطنه فتحعلی خان رشتی بیگلربیگی تبریز را نزدیک پسقاویچ رسول فرستاد و پیام داد که در اینوقت
اگرچه لشکر ایران در آذربایجان اندک است و این قلیل مردم نیز از جنگ دهشت زده و شکسته خاطر اند
اما نیکو آنست که از این جنگ و جوش باز نشینی و از عاقبت کار بیندیشی که اگر صد هزار تن از روسیه یا دول دیگر
در بلدان و امصار ایران در آید هیچکس از در مدافعت بیرون نشود همان اهل صنعت و حرفت از در بیداری
بر خود واجب کنند و بکشتن جان از وجود جمله بپردازند و خود دیگرباره مراجعت بخوی فرمود و حاجی محمد خان قاجار
و اسفندیار خان نایب سپهدار را باتفاق هوام میرزا در آنجا گذاشته خود طریق تبریز گرفت در منزل طسوج معروض
افتاد که ارستوف در قریه صوفیان جای کرده تا مردم تبریز را از بیم و بلا ایمنی داده آنگاه به فتح قلعه
پردازد و نایب السلطنه متعجل آهنگ تبریز کرد و از آنسوی چون نظرعلیخان یکانلوی حاکم مرند بجرم آنکه قلعه
گنجه را بی زحمت مقاتلت بروسیان گذاشت و هزیمت جست بفرمان نایب السلطنه عرضه هلاک آمد اینوقت
که ارستوف نزدیک شد مردم مرند که رنجیده خاطر بودند به وی پیوستند از میان طبقه تبریز پسر حاجی میرزا
یوسف مجتهد که میرفتاح نام داشت و جوانی نامجرب بود به تسویلات نفسانی و تخییلات شیطانی چنان
داشت که اطاعت امپراطور روس مورث متابعت عوام الناس خواهد شد و محراب و منبر او در رونق
و رواج دیگر خواهد یافت پس بر منبر برآمد و دعای دولت امپراطور بگفت و مردم را بخدمت او دعوت
کرد و یکباره مردم برشوریدند و غوغا در انداختند و حفظه و حرسه برج و باره را بزیر انداختند چون رکن الدوله
و آصف الدوله نگاهبانان برج و باره را مقهور عامه شهر یافتند از در چاره بیرون شدند رکن الدوله
از شهربند تبریز بدر شد و آصف الدوله زنان و پردگیان نایب السلطنه را از شهر بیرون فرستاد تا در قریه
باسمنج برکن الدوله پیوستند و خود در شهر بماند و چندانکه در اطفای نیران فساد جنبش کرده مفید نیفتاد
و از آنسوی چون بانگ توپ روسیه از ارض آجی چای که دو فرسنگی تبریز است بلندآوازه شد میرفتاح علمی
افراشته کرد و مردم شهر را برداشته باستقبال روسیه رهسپر گشت روز جمعه سیم شهر ربیع الثانی در سال
یکهزار و دویست و چهل و سه هجری جماعت روسیه را بارک شهر تبریز درآورد و در حال آصف الدوله را با خود
داشته بارک در بردند و نگاهبانان سپردند اینهنگام نایب السلطنه که آهنگ تبریز میتاخت چون به دو
فرسنگی شهر رسید این قصه بشنید قائم مقام را روانه تبریز فرمود و خود ناچار سر بتافت و بجانب سلماس
شتافت اما ارستوف چون بر تبریز دست یافت فرمانگذاری تبریز را صواب و صلاح امور را برای و رویت
میرفتاح گذاشت و این خبر بجنرال پسقاویچ انهی کرده و از ایروان کوچ داده طریق تبریز گرفت در اراضی
نخجوان فتحعلی خان رشتی که از جانب نایب السلطنه رسول بود بدیدار کرد و او را چندین وقعی نگذاشت
اما بعد از ورود به تبریز از دوراندیشی چنان صواب شمرد که مداخلت در امور مسلمین نفرماید تا مبادا یکباره
برشورند و آن کنند که اصلاح نتوان کرد و آصف الدوله را دیداری از در مهر و حفاوت نمود و در معنی طریق
مسالمت و مصالحت سپرد و حکومت شهر را نیز همچنانکه بود تفویض بفتحعلی خان رشتی داشت و با او کار بر وفق آرا

فتح شهر تبریز بدست روسیه

کرد آنگاه بطلب فتح خوی برخاست و سپاهی بدانجانب مامور نمود نایب السلطنه چون چارهٔ کار را در چنین هنگام جز در ۲۰۵
مصالحه نمیدانست روا ندید که در سر خوی کار بمقاتلت و مخاصمت کند پیدرنگ لشکری که در خوی اقامت داشت
با آلات حرب و ضرب بسلماس آورد و حکومت آن ولایت را با میر اصلانخان دنبلی گذاشت و روسیه بی دافعی
و مانعی بشهر خوی در رفتند اینوقت قایم مقام در سلماس حاضر حضرت شد و نایب السلطنه از سلماس
بارومیه آمد و بیژن خان گرجی غلام پیشخدمت را نزدیک بسقاویچ فرستاده بود و نگاشت که از
این غلبه که ناگاه ترا افتاده طریق تنمر مگیر و از حشمت شاهنشاه ایران و کثرت شاهزادگان و عدت سپاه
و شورش خاص و عام در حفظ بیضهٔ اسلام ایمن مباش و کار بر مداهنه و مهاونه مکن که سلامت طرفین و
رفاهیت جانبین در این است بالجمله بیژن خان نزدیک بسقاویچ شد و نامه بداد و پیام خویش بگذاشت
بسقاویچ سخنان او را با میزان عقل راست یافت و دانست که فتح بسیار بلاد و امصار از بهر سلاطین
بسهولت تواند بود اما بصعوبت نتوان نگاه داشت خاصه وقتی که مباینت مذهب در میان باشد و با اینکه
روسیه هنوز تصرف کلی در تبریز نکرده بودند و با مسلمانان مخالطت فراوان نداشتند بسیار کس از
ساکنات ایشان دو برزن و بازار تبریز مفقود شده چه بازاریان و اهل صنعت و حرفت هر جا بدانجماعت
دست می یافتند نابود میساختند و چون بسقاویچ این معانی را فهم کرده بود در جواب بیژن خان
از قبول مصالحت و مسالمت سخن کرد و خواستار شد که با نایب السلطنه در یک مجلس دیدار کند و کار
و کار مصالحه استوار دارد و مجلس ملاقات را در هشت فرسنگی مراغه در اراضی دهخوارقان معین کرد
چون این خبر بنایب السلطنه رسید برای حفظ دماء مسلمین و حراست بیضهٔ اسلام سخن بسقاویچ را پذیرفتار
گشت و فرزند خود بهرام میرزا و خواتین قاجار و لشکریان را از طریق ارومی و سلدوز بجفتو که اکنون بزحمت
آباد مشهور است فرستاد و خود با چندتن از ملازمان حضرت روانهٔ لشکرگاه بسقاویچ گشت و از آنسوی
چون شاهزاده علینقی میرزا پرد گیان سرای نایب السلطنه را از یاسیج کوچ همی داد قبایل کالو و سقاسقی
آهنگ نهب و غارت تا اراضی زنجان از قفای ایشان همی برفتند و علینقی میرزا با آن قلیل مردم ایشان را
دفع همیداد و بعد از ورود بزنجان پرده گیان را با تفقد حاجی علی اصغر خواجه سرای و عبدالله خان داودی
روانهٔ شهر همدان فرمود و خود طریق تدوین گرفت و از آنسوی خبر غلبهٔ روسیه در آذربایجان روز
جمعه دهم ربیع الثانی معروض حضرت سلطان افتاد شاهنشاه ایران این هنگام میرزا عبدالوهاب
معتمد الدوله را که کار وزارت اعظم میکرد طلب داشت و حکم داد که بجمیع ممالک محروسه منشور کنند تا
لشکرها گرد آیند و اعداد جنگ نماید چون برحسب امر معتمد الدوله مناشیر پادشاه را بسرداران سپاه
رسانید نخستین غلام حسین خان سپهدار عراق که در حضرت پادشاه مفاخرت مصاهرت داشت با دوازده
هزار سرباز و علف و آذوقه چهار ماهه روز پنجشنبهٔ چهاردهم جمادی الآخره در اراضی ساوه لشکرگاه
کرد و در عشر اول رجب شاهزاده ملک آرای مازندران و استراباد با ده هزار تن سوار گرایلی و اوصانلو
و افغان و سادهٔ استراباد و دو هزار چریک برسید و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه با شش هزار

دفع و نهب ... ایران [illegible]

سوار جلالی و بسیار نمودند و پیاده بختیاری و سیلاخوری و توپخانه در عشر آخر رجب در آمد و شاهزاده جهانشاه
از قبل شاهزاده محمود والی لرستان بالشکر فیلی برسید و شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه در مشهد مقدس
علم مبارک حضرت رضا علیه الصلوة والسلام را برافراشت و تمامت امرای خراسان و لشکریان آن اراضی را
در کرد علم انجمن کرده سپاهی بزرگ ساز داد و تقدیم محل تا دار الخلافه بتاخت مع القصه در زمانی قلیل لشکری افزون
از حوصلهٔ حساب در دار الخلافه طهران فراهم شد و همچنان شاهزادگان همه روزه از بلدان و امصار خود با لشکری
فراوان همی در میآمدند و چون بسقاویچ ینارال ارزن را با سپاهی بزرگ در میانج بگذاشته بود که هم حفظ حد
آذربایجان کند و هم اگر تواند مردم زنجان را فریفتهٔ دولت روس گرداند شهریار تاجدار میرزا تقی علی
آبادی را که منشی حضرت بود بوزارت شاهزاده عبدالله میرزا روانه زنجان فرمود و شاهزاده شیخعلی میرزا را
نیز با لشکری در خور مأمور بتوقف زنجان فرمود اما از آنسوی چون بسقاویچ برای دیدار نایب السلطنه بده خوارقان
در آمد و نایب السلطنه نیز آهنگ ده خوارقان کرد در روز ... نایب السلطنه بسقاویچ و تمامت سرداران روسیه باستقبال
بیرون شدند و بقانون خویش خضوع نموده کلاه برگرفتند و نایب السلطنه هریک باندازهٔ محل او رفقی خاصی نمود
و بسقاویچ بمیزبانی پرداخت و آصف الدوله را نیز از تبریز حاضر ساخت بعد از چهار روز که سخن از در مصالحت همی رفت
بسقاویچ سخن بر این نهاد که کارداران روسیه در مدت مصالحهٔ دولتین در اراضی و قلاع قراباغ و دیگر قلاع
و حدود آذربایجان که متصرف بودند از آذوقه و علف و توپخانه و آلات حرب و ضرب و اموال و اثقال لشکری
گنجینه‌ها داشتند و لشکر ایران یکباره ختن حمله را منهوب ساختند و دیگر باره معادل بیست کرور زر مسکوک
امپراطور روسیه تجهیز لشکر کرده و بخت او مساعدت کرده مغافصةً آذربایجان مفتوح شد اکنون که کار بر مصالحت است
یا این بلدان و امصار را که مفتوح ساخته‌ایم چندان بما گذارید که از منال و دیوانی آن حقوق خویش را مأخوذ داریم
و اگر تفویض این بلاد را مکروه می‌پندارید و استرداد می‌خواهید این زر که ما در این کار نهاده‌ایم بما باید داد با جمله پانزده
کرور زر مسکوک بما بسپارید تا از تبریز و بلاد دیگر که مفتوح کرده‌ایم بیرون شویم نایب السلطنه محمدعلی خان رشتی را
بحضرت پادشاه فرستاد تا ابلاغ این خبر کند شهریار تاجدار بعد از اصغای این کلمات در خشم شد و فرمود ما یک حبه
این زر را بتجهیز لشکر عطا کنیم و یکتن از روسیان را در آذربایجان زنده نگذاریم و فرمان کرد تا شاهزاده شجاع السلطنه *
و محمدتقی میرزای حسام السلطنه و غلامحسین خان سپهدار با لشکری جرار از دار الخلافه کوچ داده در بلدهٔ قزوین
انجمن شدند چون بسقاویچ این بشنید از آن سورت و حدت که در خاطر داشت اندک فرود شد و دالخکی را
که یکی از محرمان خویش میدانست کسیل حضرت پادشاه داشت و قائم مقام نیز بر حسب امر نایب السلطنه راه سپار
شد تا باتفاق دالخکی کار مصالحه را ساخته کنند و زیان دولت روسیه را که کارداران ایران حمل قرب
مال المصالحه را بده کرور زر مقرر کردند کارپردازان ایران معروض داشتند که اکنون مملکت آذربایجان
سپاه روسیه اندر است بعد از آنکه لشکر اسلام انجمن شوند بدان راضی تاختن برند اگرچه آن مملکت را از روسیان
پرداخته کنند اما در میانه مردم فراوان مقتول خواهد گشت و همچنان زر و سیم بسیار بر سر این کار خواهد شد و چون
روسیه مقهور شوند و از آذربایجان ساز سفر کنند از این مال المصالحه افزون از اموال و اثقال تجار و رعایا

غارت خواهد رفت صواب نزدیکتر آنست که شهریار تاجدار مال المصالحه را از خزانه عطا کند و بر جان و مال ۲۰۷
مسلمانان بخشایش آورد چون پادشاه عاقل و دوراندیش بود آتش غضب را بزلال عقل و رویت فرونشاند
و این حمل را بر خویشتن نهاد چندانکه شاهزادگان و اعیان ایران و قواد سپاه و بزرگان درگاه غوغا برداشتند
و ندا در دادند که مملکت ایران بیشه شیران و خوابگاه دلیران است ما این عار بر خود نپسندیم جان و سر بر سر
اینکار نهیم و زر ندهیم و روسیانرا با این شور و شورش که در سر داریم از تفلیس بدانسوی تر بریم شاهنشاه فرمود
که ما پشت و روی اینکار را دیده ایم و دانسته ایم که شما بر روسیان غلبه توانید کرد و آذربایجان را مسترد
توانید ساخت اما تا ممکن است از تعمیر بلاد و ترفیه عباد چشم نتوان بست عاقل آنست که چون دو کار پیش آید
غرور جاهلانه و عزت بیهنگام را نخست از خود عزل کند آنگاه حکومت فرماید پادشاهان که خزاین را به سیم و
زر و لالی و دُرر انباشته کنند از بهر آنست که اگر روزی بکار بود بکار برند ما نیز امروز این زر بدهیم و بار اقامت
و ماوی عباد و تخریب بلاد و اراضی نشویم و فرمان کرد تا حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه
سفر دهخوارقان کرده قواعد مصالحه را ممهد دارد اما از سوی مردم دارالخلافه طهران چون شجاع السلطنه
حسنعلی میرزا با انبوه لشکر خراسان برسید و کلمات او را در اصرار جهاد با روسیه اصغا نمودند و تجلد و تهور او را
در کار جنگ بدیدند با خود اندیشیدند که سزاوار آنست که شهریار تاجدار او را ولیعهد دولت کند و نایب
السلطنه را که مقهور روسیان گشته معزول فرماید اندک اندک این ترهات چندان شایع گشت که نیار ال
دال جنگی باور داشت و چنان پنداشت که نایب السلطنه از ولایت عهد معزول است و از این پس نایب
سلطنت شجاع السلطنه خواهد بود لاجرم بسقاویچ را نامه کرد که کارداران روس را سخن مصالحت
و مسالمت با نایب السلطنه بود و شرایط مواثیق عهدنامه با او محکم گشته از پس آنکه ولیعهد دولت ایران
شجاع السلطنه شد و او را جز کاوش با روسیان سخنی بر زبان نیست این رنج بردن و عقد مصالحه استوار
کردن باد به پنجه بستن است بسقاویچ چون این سخن بشنید میرزا ابوالحسن خان را وقعی نگذاشت و
آصف الدوله را بر داشته از دهخوارقان روانه تبریز شد نایب السلطنه نیز ناچار از طریق صاین قلعه
افشار و ساسان کری باراضی کروس شتافت و امیرزاده بهرام میرزا با جنبه و آغروق بدو پیوست
و میرزا ابوالحسن خان در زنجان اقامت کرده صورت حال را معروض داشت شاهنشاه ایران که از این
گونه مصالحه در خاطر حملی گران داشت شادخاطر شده یکباره دل بر جهاد نهاد این هنگام مکدانلد ایلچی
مختار دولت انگلیس که متوقف تبریز بود از بهر عقد مصالحت میان دولتین ایران و روس میان
بست و نخستین بسقاویچ را دیدار نمود و گفت بعد از قلع و قمع ناپلیون کارداران دول فرنگستان
سخن بر این نهادند که اگر پادشاهی از اراضی خود بیشی جوید و بدولتی دیگر مداخلت کند دولتهای دیگر
همدست شوند و او را از پای درآورند تا مبادا قوت زیادت کند و مانند ناپلیون مورث فتنه و تخریب
ممالک شود هم اکنون اگر کارداران روسیه دست از مملکت آذربایجان باز ندارند واجب افتد که
دولت انگلیس با دیگر دولتها همداستان کرده دولت روس را از پای درآورند مع القصه بسقاویچ را

[illegible]

قرارداده امپراطور روسیه بر تصدیق بر این مطلب نموده تعهد کرد که نواب معزی الیه را از نتایج جلوس بر تخت
شاهی پادشاه بالاستحقاق آن ملک داند فصل هشتم کشتیهای تجارت دولتین روس و ایران از هر دو طرف
اجازه دارند که در بحر خزر و طول سواحل آن بطریق سابق سیر کرده بکنارهای آن فرود آیند و در حالت شکست
کشتی از هر دو طرف امداد و اعانت خواهد شد در باب سفاین حربیه که علمهای عسکریه روسیه دارند مثل سابق اذن
تردد در بحر خزر دارند و بغیر از دولت روس دولتهای دیگر آن اذن را ندارند فصل نهم وکلا و سفرا ایکه
طرفین اعظم از متوقفین و عابرین باید از دو طرف مورد کمال اعزاز و احترام کردند و در این باب دستورالعمل
مخصوص از طرفین مرعی و ملحوظ کرد و فصل دهم در باب امر تجارت هر دو پادشاه والاجاه موافق معاهد
جداگانه که باین عهدنامه ملحق میکردد تصدیق نموده اند و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران در باب کونسلها و حامی
تجارتی که از دولت روس کما فی السابق در هر جا که مصلحت دولت اقتضا کند معین شود متعهد میکند که با
کونسلها و حامیان را که زیاده از ده نفر اتباع نخواهند داشت حمایت و احترام نمایند امپراطور روسیه
درباب کونسلها و حامیان تجارت ایران وعده میکند که بهمین نحو مساوات منظور دارد و هرگاه از
دولت ایران محققاً شکایتی از کونسلها و حامیان تجارت روس واقع شود وکیل یا کارگذار دولت
روس که در دربار دولت ایران متوقف است و اختیار کونسلها و حامیان تجارت با اوست اذن
که امر مزبور را بعنوان جاریه بدیگری رجوع نماید فصل یازدهم همه امور و ادعاهای طرفین که بسبب جنگ
افتاده بعد از انعقاد مصالحه موافق عدالت باتمام خواهد رسید و مطالباتیکه رعایای جانبین از یکدیگر
از خزانه داشته باشند بتعجیل و تکمیل وصول پذیر خواهد شد فصل دوازدهم دولتین علیتین معاهدتین بالاشتراک
منفعت تبعه جانبین قرارداد میکنند که برای اتباعی که املاک خود بسیاق واحد در دو جانب رود ارس املاک
دارند موعدی سه ساله مقرر نمایند تا بآزادی در بیع و معاوضه آنها قدرت داشته باشند لاکن امپراطور
ممالک روسیه از منفعت این قرارداد در همه آن مقدار که باو متعلق و واگذار میشود سردار سابق ایروان
حسین خان و برادر او حسن خان و حاکم سابق نخجوان کریمخان را مستثنی میسازد فصل سیزدهم اسرائی که
جنگ آخر و قبل از آن و تبعه که از هر مدت باسیری افتاده اند از هر دو طرف قرارداده شد که در مدت چهار
با اخراجات راه بعباسآباد فرستاده شوند که وکلای طرفین که در آنجا مامور باین کار میباشند آنها را گرفته
باوطان خود برسانند و هرگاه در مدت مذکوره تعویقی واقع شود هر وقت از هر طرف مطالبه کرده
یا اسرا خود استدعا نمایند بلا مضایقه رد کرده آید فصل چهاردهم از هر دو طرف قرین الشرف تعهد
که رعایای جانبین اعم از فراری یا غیر فراری که در حالت جنگ و قبل از آن بمملکت طرفین رفته اند با
این بروند در صورتیکه وجود ایشان منشاء ضرر و فسادی نباشد مطالبه نشود و لاکن اشخاص صاحب
وشان اعم از حکام و خوانین یا رؤسا و ملاهای بزرگ و غیر آنرا که وجود ایشان در ممالک دو طرف
مکاتبات و مخابرات خفیه منشاء ضرر و مرارتست در ممالک طرفین نگاه ندارند و از حدود معینه در فصل
چهارم اخراج سازند فصل پانزدهم اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران بایه از تقصیر اهالی آذربایجان

ازخاصه و عامه که در مدت جنگ و تصرف عساکر روسیه در ولایات استرداد که مباشر خیانتی شده اند
درگذرند و هر یک خواسته باشند با عیال از آن ولایت بیرون روند تا مدت یکسال بایشان مهلت داده شود
که اموال و اثقال خودرا یا بیع یا نقل بمملکت روسیه نمایند و احدی از حکام بهیچوجه متعرض خسارت آنها نشود
و در باب بیع املاک پنجساله مهلت داده شود هرگاه در مدت پنجساله مذکوره از احدی خیانتی تازه بظهور رسد
داخل در عفو و گذشت نیستند فصل شانزدهم بعد از امضای این عهدنامه میمونه فی الفور وکلای مختار جانبین
دستورالعملهای لازمه بحدود خود روانه سازند که ترک خصومت و تعدی پردازند این مصالحه نامچه در دو نسخه
بیک مضمون ترقیم یافته و بدستخط وکلای طرفین رسیده و ما بین ایشان مبادله گردیده است باید امضای آن
بتصدیق دو پادشاه ذیجاه در مدت چهار ماه و اگر ممکن شود زودتر ما بین وکلای مختار ایشان مبادله شود
تحریراً در قریه ترکمان چای بتاریخ دهم شهر فیورال سنه یکهزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحیه که عبارت است
از پنجم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و چهل و سه هجری بملاحظه و تصدیق نواب نایب السلطنه رسید با امضای
وزیر امور دول خارجه میرزا ابوالحسن خان رسید فصول عهدنامه تجارت هم اینکه این عهدنامه میمونه مشتمل
بر فصول تسعه و تفصیل فصول از این قرار است که بعینه ایراد میگردد فصل اول چون دولتین علیتین متعاهدتین
تمنا دارند که اتباع خود را از جمله منافع و فواید که از آزادی و رخصت تجارت حاصل میشود بهره بدهند
لهذا باین تفصیل قرارداد کردند که رعایا و اتباع روس که تذکره متعارفه در دست داشته باشند در همه ممالک
ایران میتوانند تجارت کرده و کذلک بممالک مجاوره دولت مذکوره میتوانند رفت و بهمین نسبت اهالی
ایران امتعه خود را از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین روس و ایران بمملکت روس میتوانند برده
معاوضه و بیع نموده و خرید کرده متاع دیگر بیرون برده و از هرگونه حقوق و امتیازاتیکه در ممالک اعلیحضرت
امپراطوری باتباع کامله الوداد دولتهای اروپا داده میشود بهره مند خواهند شد در حالتیکه یکی از اتباع
دولت روس در مملکت ایران وفات یابد اموال منقوله و غیر منقوله او چون متعلق بدولت روس است بدون
قصور باقوام یا شرکای او تسلیم خواهد شد که باختیار تمام بنحوی که شایسته دانند معامله نمایند و در صورتیکه اقوام
و شرکای او موجود نباشند اختیار ضبط و کفالت همین اموال بوکیل یا کارگذار یا کونسلهای روسیه واگذار
میشود بدون اینکه هیچگونه ممانعتی از جانب حکام ولایات ظاهر شود فصل دوم حجج و بروات و ضمانت نامها
و دیگر عهدها که برای امور تجارت خود ما بین اهالی جانبین نوشته میگذرد نزد کونسول روسیه و حاکم ولایت
ثبت میشود تا اینکه هنگام منازعه بین الطرفین برای قطع دعوی بر طبق عدالت تحقیقات لازمه توانند کرد
اگر یکی از طرفین خواهد بدون اینکه بنحو مذکور فوق تمسکات محرره و مصدقه که لایق قبول هر محکمه عدالت است
در دست داشته باشد از دیگری ادعائی نماید و جز اقامه شهود دلیلی دیگر نیاورد این قبیل ادعاها را اینکه مدعی
علیه خود تصدیق بحقیقت آن نماید مقبول نخواهد شد همه معاملات منعقده که بصورت مذکوره ما بین اهالی
جانبین واقع شده باشد با دقت تمام مرعی و ملحوظ شده هرگونه مجانبت که در انجام آن بظهور رسد و باعث
ضرر یکی از طرفین گردد مورث تلافی خسارت متناسبه از طرف دیگر خواهد شد و در صورتیکه یکی از تجار روس

در ایران مفلس و ورشکست شود حق ارباب طلب از امتعه و اموال او داده میشود اما اگر از وکیل یا کارگذار یا کونسول استعلام نمایند که مفلس مذکور مال ممکن التصرف که بکار استرضای تمام ارباب طلب بیاید در ولایت روس گذاشته است یا نه برای تحقیق کردن این مطلب مساعی جمیله خود را مضایقه نخواهند داشت این قرارداد که در این فصل معین گشته همچنین درباره اهالی ایران که در ولایت روس موافق قوانین ملکیه تجارت میکنند مرعی خواهد شد فصل سیم برای اینکه تجارت تبعه جانبین منافعی را که علت غائی شروط سابقة الذکر گشته اند محقق و مستحکم نماید قرار داده شد که از هرگونه متاعی که بتوسط تبعه روس بایران آورده یا از این مملکت بیرون برده شود و کذلک از امتعه محصوله ایران که بتوسط تبعه آن دولت که بدریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین روس و ایران بولایت روس برده میشود و همچنین از امتعه روس که رعایای ایران با همان راهها بیرون میبرند کما فی السابق در وقت بیرون رفتن و داخل شدن هر دو یکدفعه پنج از صد گمرک گرفته میشود و بعد از آن هیچگونه گمرک دیگر از ایشان مطالبه نخواهد شد و اگر دولت روس لازم داند که قانون تازه در گمرک و تعریفهای مجدد قرار دهد متعهد میشود که در اینحالت نیز گمرک مزبور را که پنج از صد است اضافه نماید فصل چهارم اگر دولت روس یا ایران با دولت دیگر در جنگ باشد تبعه جانبین ممنوع نخواهد شد از اینکه با امتعه خود از خاک دولتین علیتین معاهدتین عبور کرده بممالک دولت مزبوره بروند فصل پنجم چون موافق عادتیکه در ایران موجود است برای اهالی بیگانه مشکل است که خانه و انبار و مکان مخصوص برای وضع امتعه خود باجاره پیدا کنند لهذا بتبعه روس اذن داده میشود که خانه‌های سکنا و انبار و مکان برای وضع امتعه تجارت هم اجاره نمایند و هم ملکیت تحصیل کنند و متعلقان دولت ایران بآن خانه‌ها و مکانها و انبارها غصباً داخل نمیتوانند شد لکن در وقت ضرورت از وکیل یا کارگذار و یا کونسل روسیه استرخاص میتوانند نمود که ایشان صاحب منصب یا ترجمانی تعیین کنند که در وقت ملاحظه خانه یا امتعه حضور داشته باشد فصل ششم چون وکیل و کارگذار دولت امپراطوری و صاحبمنصبان مأموره ایشان و کونسلها و ترجمانها در ایران امتعه که بکار ملبوس ایشان بیاید و اکثر اشیاء ضروریه معیشت برای ابتیاع پیدا نمیکنند لهذا میتوانند بدون باج و خراج هرگونه امتعه و اشیا که خاصه بمصارف ایشان تعیین شده باشد بیاورد و کذلک این امتیازات تمامه درباره وکیل و کارگذار دولت ایران که مقیم دربار دولت روس باشند مرعی و ملحوظ خواهد شد و کسانیکه از اهل ایران برای خدمت ایلچی یا وکیل و کونسلها و حامیان تجارت روس لازم است مادامی که نزد ایشان باشند مانند تبعه روس از حمایت ایشان بهره مند خواهند بود و لکن اگر شخصی از آنها مرتکب جرمی شود که موافق قوانین ملکیه مستحق تنبیه باشد در آنصورت وزیر دولت علیه ایران یا حاکم و در جائیکه آنها نباشند بزرگ ولایت مجرم را بتوسط از ایلچی یا وکیل یا کونسل در نزد هر کدام باشد مطالبه میکنند تا اجرای عدالت شود و اگر این مطالبه مبنی باشد بر دلائلی که جرم و تقصیر متهم را اثبات کنند ایلچی یا کونسول یا وکیل در دادن او مضایقه نخواهند کرد فصل هفتم همه ادعاها و امور متنازع فیها که مابین تبعه روسیه باشد بالانحصار بملاحظه و قطع و فصل وکیل یا کونسلهای اعلیحضرت امپراطوری بر طبق قوانین و عادات دولت روسیه مرجوع میشود و همچنین است منازعات

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

۲۱۳ وادعاهائیکه مابین تبعهٔ روس و تبعهٔ دولت دیگر اتفاق میفتد در حالتی که طرفین بآن راضی شوند و منازعات
و ادعائیکه مابین تبعهٔ روس و ایران واقع شود بدیوان حاکم شرع و یا حاکم عرف معروض و محوّل میگردد و ملحوظ
و طی نمیشود مگر در حضور ترجمان وکیل یا کونسلها و چون اینگونه ادعاها که یکدفعه موافق قانون طی شده باشد
دوباره استعلام نمیتواند شد هرگاه اوضاع نوعی باشد که اقتضای تحقیق و ملاحظهٔ ثانی کند بدون اینکه
وکیل یا کارگذار یا کونسول روسیه را سابقاً از آن اخبار شود ملاحظه نمیتواند شد: در اینحالت آن امر
استعلام و محکوم علیه نمیتواند گردید مگر در دفترخانهٔ اعظم پادشاهی که در تبریز یا طهران باشد کذالک در حضور
یکنفر ترجمان وکیل یا کونسل روسیه فصل هشتم کار قتل و امثال آن گناههای بزرگ که درمیان خود
رعایای روسیه واقع شود تحقیق و قطع و فصل آن مطلق در اختیار ایلچی یا وکیل یا کونسل روسیه خواهد بود
بروفق قوانین شرعیه که بایشان در باب اهل ملت خود داده شده است اگر یکی از تبعهٔ روسیه بدعوی
جرمی مستلزم السیاسه با دیگران متهم باشد بهیچوجه او را تعاقب و اذیت نباید کرد مگر در صورتیکه شراکت او
بجرم ثابت و مدلل شود و در اینحالت نیز مانند حالتی که یکی از تبعهٔ روسیه بنفسه بجرمی متهم میشد حکام ولایت
نمیتوانند که تشخیص حکم جرم پردازند مگر در حضور گماشته از طرف وکیل یا کونسل روسیه اگر در اماکن صدور
جرم از کونسلها یا وکیل کسی نباشد حکام ولایت مجرم را بجائیکه کونسل یا صاحب منصبی از دایرهٔ وکالت
در آنجا باشد روانه میکند و استشهادنامه که در باب برائت و شغل ذمهٔ متهم بواسطهٔ حاکم و مفتی آن مکان
از روی صداقت مرتب و بمهر ایشان رسیده باشد و باین کیفیت عملی که حکم جرم خواهد شد فرستاده شود
اینگونه استشهادنامهها سند معتبر و مقبول ادعا خواهد شد مگر اینکه متهم عدم صحت آنرا علانیه ثابت نماید
و در صورتیکه متهم چنانکه باید ملزم گشته فتوی صریح حاصل شود مجرم را بوکیل یا کونسل روسیه تسلیم مینمایند
که برای اجرای سیاستی که در قوانین مقررات بمملکت روسیه بفرستند فصل نهم دولتین علیتین
معاهدتین اهتمام تمام در باب رعایت و اجرای شروط این معاهده خواهند داشت حکام و ولایات
و دیوان بیگیان و سایر رؤسای طرفین بسیار از مواخذهٔ شدیده داشته باشند در هیچ حالت تخلف و
تجاوز نخواهند کرد بل در حالتی که تکرار تخلف چنانکه باید محقق شود موجب معزولی ایشان خواهد بود
خلاصه ما وکلای مختار اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران
که در ذیل دستخط نوشته ایم شروطی را که در این معاهده مندرج است و از نتایج فصل دهم عهدنامه است
که همانروز در ترکمانچای اختتام یافته است چندان اعتبار و قوه خواهد داشت که گویا لفظ بلفظ در خود
عهدنامه مرقوم و مصدق گشته است منتظم و مقرر داشتیم لهذا این معاهدهٔ جداگانه که مشتمل بر دو
نسخه است بتوسط ما و دستخط گذاشته بمهر ما رسید و مبادله شد تحریرا در قریهٔ ترکمانچای تاریخ دهم
شهر فیورال سنه یکهزار و بیست و هشت مسیحیه که عبارت است از پنجم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و
دویست و چهل و سه هجریه چون از طرف روسیه کار بمصالحه انجامید و لشکری و رعیتی دولتین ایران
و روس بیارامید در اراضی کرمان و یزد فتنهٔ دیگر حدیث شد همانا چون ابراهیم خان قاجار عمزادهٔ شهریار

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

تاجدار از جهان رخت بیرون برد چنانکه مذکور شد عباسقلی خان ولد ارشد او که دختر زاده شهنشاه بود در حکومت کرمان استقلال یافت زیرا که در حیات پدر منصب نیابت داشت و هم برحسب حکم ابراهیمخان محمد قاسمخان دامغانی وزارت او میکرد و این محمد قاسمخان مردی تندخوی و خشن طبع بود با اینکه خویشتن را از جمله درویشان میشمرد بنحوی ایشان نبود چنانکه از این پیش نیز با ابراهیمخان طریق تمرد سپرد و بقلعه بم گریخته با مردم سیستان همداستان گشت و سر طغیان برآورد و شهریار تاجدار آقا محمد حسن مازندرانی پیشخدمت را فرمان کرد تا برفت و او را مطمئن خاطر ساخته بکرمان آورد و در نزدیک ابراهیم خانش بسرداری و کارگذاری بازداشت و بازگشت و از پس آن چون ابراهیم خان آهنگ طهران خواست کرد و در آنجا وداع جهان گفت فرزند خود عباسقلی خان را در کرمان به نیابت گذاشت و محمد قاسمخان را بوزارت او باز داشت و رستم خان فرزند دیگر را بحکومت بم فرستاد و ابوالقاسم خان کردوس را ملازم خدمت او کرد و چون ابراهیم خان از کرمان سفر کرد و نیز از جهان بیرون شد محمد قاسمخان عباسقلی خان را که جوانی حدیث و نامجرب بود بعزیمت و طریق عصیان گرفت و نخستین لشکری برداشته مغافصة بقلعه بم در رفت و ابوالقاسم خان کردوس را ماخوذ و مقتول نمود و مراجعت کرده برادر ابوالقاسم خان را در کرمان عرضه هلاک فرمود و از کردار ناهنجار او کرمان آشفته شد و قبایل بلوچ فرصت بدست کرده نواحی آن بلده را منهوب ساختند چون این خبر در دار الخلافه معروض سده سلطنت افتاد فرمان رفت تا میرزا جعفر حمزه کلائی مازندرانی برای نظم آن مملکت سفر کرد بعد از ورود بکرمان بسبب استیلای محمد قاسمخان مداخلت در کاری نتوانست کرد ناچار طریق مراجعت گرفت از پس او شهریار تاجدار خانلر خان پسر علیمراد خان زند را که از سوی مادر نیز نسب بمحمد حسن شاه قاجار میرسانید و در حضرت شهریار بغلام پیشخدمت خاصه بود بنظم کرمان مامور فرمود لاکن او نیز کاری بنظم نتوانست خاصه در مدتی که مقاتله روسیان در میان بود محمد قاسم خان در تحریض عباسقلی خان و تحریک فتنه بر زیادت رنج همی برد خانلر خان چون استشمام طغیان و عصیان از احوال ایشان فرمود رنجیده خاطر برنشست و طریق طهران پیش داشت عباسقلی خان بصوابدید محمد قاسم خان یکتن از مردم ناشناخته کرمان را که ارباب حسین نام داشت با چهل تن دیگر از مردم بی نام و نشان بفرستاد تا خانلر خان را در رباط قلعه باغین با یکتن پیشخدمت او شب چهارشنبه بیستم جمادی الآخره سال هزار و دویست و چهل و سه هجری شهید کردند مردی دانشور بود شعر نیکو توانست گفت و خط نیکو توانست نوشت بالجمله بعد از قتل خانلر خان محمد قاسم خان یکباره طریق خودسری گرفت و هر کس از قبل کارگزاران دولت باخذ منال دیوانی مشغول بود معزول کرد و گروهی را مغلول و محبوس نمود شاهزاده محمد ولی میرزا که این هنگام حکومت یزد داشت چون این خبر بشنید هم از بهر آنکه گناه کاران دولت را کیفر دهد و هم حکومت کرمان را بدست کند در عشر اول رجب بدین طمع و طلب طریق حضرت گرفت تا از شهریار دستوری جوید و با لشکری ساخته بسوی کرمان تاختن کند عبدالرضا خان یزدی پسر تقیخان بیگلربیگی یزد که این وقت وزارت شاهزاده داشت و حل و عقد امور یزد برای و رویت

ذکر شورش کرمان و طغیان محمد قاسمخان دامغانی

قتل خانلر خان زند بحکم عباسقلیخان قاجار و محمد قاسمخان دامغانی

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

(۱۲۱۵) او بود در غیبت شاهزاده مردم شهر را با خود همدست و همداستان نموده بر شاهزاده طغیان گرفت اموال و اثقال
و خزاین و دفاین او را از ظریف و ثقیل و سیاه و سفید ماخوذ داشت و زنان و فرزندان و جواری و حواشی
او را با زادی اندک بر بارگیر های فشانده روانه دار الخلافه نمود و از اینسوی شاهزاده محمد ولی میرزا از حضرت
شهریار رخصت انصراف حاصل کرده راه یزد پیش گرفت چون با راضی نایین رسید ناگاه با زنان و فرزندان
بی ساز و برگ بازخورد و کردار عبد الرضا خان را بدانست ناچار اولاد و احفاد و پردگیان خویشرا که قریب سیصد
تن بودند برداشته روانه دار الخلافه گشت و این هنگام محمد قاسمخان دامغانی چون آشفتگی امور یزد را
استماع نمود با جماعتی از قبایل بلوچستان و سیستان را فراهم کرده در خدمت عباسقلی خان باهنگ تسخیر یزد از کرمان
بیرون شد در منزل رباط شمس که سرحد کرمان و دوازده فرسنگ مسافت تا یزد داشت مردم کرمان سر از
خدمت عباسقلی خان و اطاعت محمد قاسمخان برتافتند و از لشکرگاه او بهر جانب پراکنده شدند عباس
قلیخان چون این بدید ناچار برنشسته طریق شیراز گرفت و در خدمت خالوی خود شاهزاده حسینعلی میرزا
فرمانفرمای فارس پناهنده گشت و پس از روزی چند از آنجا سفر مازندران کرد و در نزد محمد قلی میرزا والی
ملک آرا قرار گرفت و محمد حسنخان دامغانی روانه قلعه بم شد و کس راه نداد ناچار بطرف سیستان گریخت
اما چون این اخبار معروض درگاه شهریار افتاد و حکومت کرمان و یزد را با شاهزاده حسینعلی میرزا مفوض داشت
تا با همان لشکر خراسانیکه ملازم خدمتش بود آن ممالک را منظم کند و آقا محمد اسمعیل اصفهانی پیشخدمت
باشی را ملازم خدمت شجاع السلطنه تا ظاهر شهر یزد براند و در باغ دولت آباد فرود شد و لشکرگاه کرد
و شهر یزد را حصار داد و مدتی کار بمبارزت و مقاتلت کرد علما و اعیان یزد که بی تقصیر در گرداب بلا و داهیه
قحط و غلا گرفتار بودند در حضرت شهریار تاجدار خواستار آمدند که فرمان کند تا شجاع السلطنه دست از
محاصره یزد باز دارد و حکومت آن بلده با عبد الرضا خان تفویض آید شاهنشاه ایران مصلحت وقت
مسئول ایشانرا با جابت مقرون داشت و حکم داد تا شجاع السلطنه از ارض یزد بیرون شود و آقا اسمعیل
پیشخدمت باشی مقداری از اموال شاهزاده محمد ولی میرزا را از عبد الرضا خان استرداد کرده روانه دار
الخلافه گشت این هنگام فرمانگذاری یزد را شهریار تاجدار بشاهزاده علیخان ظل السلطان مفوض داشت و عبد الرضا خان
از قبل او در یزد حکمروا گشت اما شجاع السلطنه چون از یزد سفر کرد در بیرون بلده کرمان در باغ نظر فرود
شد و مردم شهر از فرمانبرداری او سر برتافتند و آقا علی نبیره تقی خان افغان در آنکه از غوغاطلبی میراث
از جد خویش داشت سر بغوغا فرا آورد و روزی چند در اطراف باغ نظر رزم داد و در آن مقاتله محمد حسین خان
قاجار مقتول گشت و میرزا علینقی پسر میرزا عبد الحمید مازندرانی که هر دو تن در نزد ابراهیم خان
وزارت داشتند این هنگام با اهالی شهر مواضعه نهاده بود بگلوله تفنگ نگاهبانان
باغ نظر را بود کشت با تحلّد بعد از دوازده شبانروز نیران آن فتنه بزلال تدبیر آقا محمد حسن
پیشخدمت خامه شهریار خامد گشت و اهالی کرمان طریق خدمت گرفتند و از شجاع السلطنه
صدر و اشفاق و رأفت آمدند بدهکاری دراز برنیامد که دیگر بار مردم کرمان آغاز شورش .

[illegible]

کردند و شبی در خانهٔ شیخ محمدحسن کرمانی انجمنی کرده در مخالفت با شاهزاده رای همی زدند صبحگاه شجاع السلطنه اعیان ایشان را حاضر حضرت کرده کلبعلی خان را مقتول و هفت تن دیگر از بزرگان را نابینا ساخت و شیخ حسن از بیم جان خود را بمیان چاهی در افکند و هم در آنجا جان بداد از پس این واقعه شجاع السلطنه کس بطلب محمدقاسم خان فرستاده او را بتدبیر از سیستان بدرگاه آورد و از آنجا روانهٔ دارالخلافه داشت شهریار بفرمود تا هر دو چشمش برآوردند و او را در دامغان سکون فرمودند و هم در این سال آنگاه که شهریار تاجدار آهنگ سفر سلطانیه فرمود میرزا آقاخان پسر میرزا اسدالله نوری را که وزیر لشکر بود و در دولت ایران یکتن از وزرای اربعه چنانکه مذکور گشت طلب فرموده ملازم خدمت و ملتزم رکاب داشت با اینکه هنوز سنین عمرش بعشرین نرسیده بود تفرس ملکانه و الهام دولت کارنامهٔ وزارت و طغرای صدارت در ناصیهٔ احوالش مشاهده میفرمود چنانکه امروز کنون خاطر آن پادشاه کارآگاه مکشوف و معلوم اهالی ایران و تمامت اعیان جهان است منصب صدارت کبری بوجودش بلندآوازه و خاطرهای پژمرده و دلهای افسرده بزلال احسانش طری و تازه است چنانکه انشاءالله عنقریب باز نموده خواهد شد مع القصه شهریار تاجدار خدمت لشکر را بمیرزا آقاخان مفوض داشت و میرزا اسدالله خان که از عهد دولت شاه شهید آقامحمدشاه تا اینزمان وزارت لشکر داشت و در سفر و حضر ملازم حضرت بود هم برای تربیت پسر و هم بحفظ و ترشیح خدمت تقبیل درگاه پادشاه گاه گاهی کرده و سخن که در حل و عقد امور بکار بود بعرض رسانید و گاهی در بعضی از اراضی مازندران که بتیول و سیورغال او مقرر بود روزی چند آسایش فرمود و هم در اینسال میان شاهزاده حسام السلطنه محمدتقی میرزا فرمانگذار بروجرد و بختیاری و خوزستان و شاهزاده محمود فرمانگذار لرستان فیلی کار بمبارزت کشید از نیروی که در میان قبیلهٔ ساکی و سکوند مقاتلتی رفت و چند کس مقتول شد و این هر دو قبیله از هم هراسناک شدند قبیلهٔ سکوند که در اراضی هرو ساکن بودند و با خاک بروجرد پیوستگی داشتند پناهندهٔ درگاه شاهزاده حسام السلطنه آمدند و کارداران او را بطمع طلب اراضی هرو جنبش دادند چندانکه شاهزاده حسام السلطنه لشکری ساز کرده بخاک هرو آمد و سراپرده راست کرده و از این سوی شاهزاده محمود میرزا از مردم فیلی سپاهی کرده خواست تا با برادر رزم دهد و او را از خاک هرو باز پس نشاند نگارندهٔ این کتاب مبارک که در این هنگام آغاز در کار بود و در کار دین و دولت قدمی استوار داشتم در قلعهٔ خرم آباد حاضر حضرت شاهزاده محمود بودم اصلاح ذات البین را سفر هرو کردم و بحضرت شاهزاده حسام السلطنه پیوستم با سخنانیکه ضرغام را رام توان کرد و پلنگ را از آشفتگی باز توان آورد خدمتش را از اوج طلب و غضب هابط ساختم و چنانش با برادر بمهر و حفاوت کردم که با چند تن از غلامان خویش آهنگ خرم آباد فرمود و این بنده را ملتزم رکاب ساخته تا قلعهٔ خرم آباد بتاخت هر دو برادر یکدیگر را دیدار کرده روزی چند بشادکامی بپای بردند و حسام السلطنه مراجعت ببروجرد فرمود در روزگاری دراز بر نیامد که باز فتنهٔ خفته بیدار شد و سخنان مفسدین بازار گیرودار گرم گشت حسام السلطنه از قبایل باجلان و بیرانوند و بویر احمدی و سکوند و هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری قریب چهار ده هزار تن لشکری فراهم کرده آهنگ لرستان کرد

شورش اهل کرمان و تنبیه شجاع السلطنه ایشان را

ابتدای وزارت میرزا آقاخان نوری

منازعهٔ شاهزاده حسام السلطنه و شاهزاده محمود بر سر لرستان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلیشاه قاجار

۲۱۷ و شاهزاده محمود از جهانی جستوند و کاکاوند و سیاکی و چواری و پژنوند و جماعتی از قبایل پشت کوه که سپرده حسنخان والی فیلی بود دوازده هزار تن سپاهی انجمن کرد و در اراضی هرو لشکرگاه فرمود و شاهزاده جهانشاه را که کهتر برادر اعیانیش بود با چهار هزار سوار و پیاده از پیش روی سپاه بفرستاد و از قضا سواران سکوند و جماعتی از لشکر حسام السلطنه با اینکه عددی قلیل بودند با جهانشاه دچار گشتند و جنگ بپیوستند و در اول حمله جهانشاه شکسته شد و طریق فرار گرفت و مردم فیلی از قفای او پراکنده شدند و سواران سکوند ایشان را دریافتند و تفنگهای ایشان را گرفته مانند بار حطب برهم نهادند و بر اسبهای خویش حمل داده زمام اسبها را گرفتند و پیاده بمنازل خویش ره سپر گشتند این خبر چون در لشکرگاه شاهزاده محمود پراکنده شد دل لشکریان ضعیف گشت و در اینوقت چنان افتاد که بعضی از رعایای فیلی که در هرو مزرعی و مرتعی داشتند بدرگاه شاهزاده محمود آمده معروض داشتند که این لشکر مزارع و مراتع ما را بچرا میدهند و آذوقه و اندوخته ما را بغارت میبرند شاهزاده محمود مردی خراسانی را که عباسخان نام داشت و حارس سراپرده و حافظ خوابگاه شاهزاده بود طلب داشت و فرمان داد که بمیان دیه و قریه این مردم رفته دست تعدی لشکریان را از ایشان باز دارد عباسخان برنشست و عنان زنان بمزارع آن جماعت شتافته بیارامید هم در اینوقت جمعی از لشکریان بمیان دیه در رفتند و آغاز تعدی کردند چندانکه عباسخان از در طرد و منع بیرون شد مفید نیفتاد و هیچکس او را وقعی و مکانتی نگذاشت لاجرم او را حیلتی در خاطر آمد و چند تن از مردم قریه را طلب کرد ایشان را آموزگار شد که هم اکنون راه برگیرید و از پشت این جبل که مشرف بر این قریه است سر برکنید و تفنگهای خویش را گشاده و هیهای و غوغا در اندازید که اینک لشکر حسام السلطنه است که از راه در رسید چون چنین کنید این لشکریان رم کنند و از این قریه بدر شوند مردم قریه سخن او را پسنده داشتند و در زمان بشتافتند و از فراز قریه سر بیرون کردند و تفنگها بگشادند سخن در افتاد که لشکر حسام السلطنه رسید و لشکریان از قریه بلشکرگاه گریختند در اینوقت از غوغای مردم و فرار لشکریان و هایاهوی اهل قریه امر بر خود عباسخان دیگرگونه گشت و باور داشت که لشکر حسام السلطنه رسید روا ندید که ولی نعمت را آگهی ندهد بر اسب خویش نشسته چون برق و باد راه لشکرگاه شاهزاده محمود پیش داشت از قضا اینوقت نیمروز گرمگاه بود مردم در سایه خیمهای خویش با کمرهای گشوده غنوده بودند که ناگاه عباسخان از پیش روی لشکرگاه پدیدار شد و کلاه خویشرا بیکدست برگرفته عنان زنان و فریاد کنان همی آمد و همی گفت ای شاهزاده چه آسوده نشسته اینک شصت هزار لشکر حسام السلطنه از راه در رسید این همی بگفت و همی برفت و بنزدیک سراپرده شاهزاده نیز نه ایستاد و همچنان سر به بیابان نهاده لشکریان بعضی از خواب بجستند و برخی بند خیمه بگسستند یکی بر اسب زین ناکرده برنشست و یکی پیاده بجست من همی بودم و دیدم که میرزا رجبعلی نام حکیمباشی هر دو پای خویش را بیک پاچه شلوار در سپرده و فریاد میکرد که شلواربند مرا چه رسیده و میرزا قطره اصفهانی شتاب زده زین بر اسب زد و برنشست بی آنکه پای بند اسب را برگشاید مهمیز زد و تازیانه آزمود چون اسب نتوانست جنبش کرد فریاد برآورد

کاب مراجعت رسیده و مع القصه شاهزاده محمود سوار شد و از ده هزار لشکر زیاده از پانصد تن بر سر او کس نه ایستاد و دیگر مردم فرار کردند چون چند ساعت برفت و معلوم افتاد که این خبر صدقی نبوده اندک اندک گریختگان فراهم شدند و بلشکرگاه باز آمدند و عباسخان نیز باز آمده بحراست سراپرده کمربست اما این حادثه چنان فتوری در کار کرد که زیستن در آنجا دشوار نمود ناچار شاهزاده محمود بمنزل باز پس شد و هم از آنجا تا بخرم‌آباد عنان نکشید و از آنسوی لشکر حسام السلطنه قوی‌دل گشته کوچ بر کوچ تا دو فرسنگی خرم‌آباد آمدند و از جانب شاهزاده محمود جمعی پذیره جنگ شده در اول حمله بشکستند و راه فرار برگرفتند و شاهزاده در قلعه خرم‌آباد محصور افتاد و هم در قلعه آذوقه ده روزه نبود ناچار قلعه خرم‌آباد را با شاهزاده شیخعلی میرزا و همایون میرزا گذاشته خود با یکصد سوار بیرون شد باشد که از مردم فیلی و نهاوند لشکری فراهم کند و بر سر بروجرد تاختن فرماید تا خاطر حسام السلطنه آشفته شود و از کنار خرم‌آباد باز آید اینکار نیز بکام نشد و مردم پراکنده را انجمن نتوانست کرد ناچار راه دارالخلافه گرفت و بحضرت شهریار بشتافت از پس او یکروز شاهزاده شیخعلی میرزا بحفظ و حراست قلعه پرداخت و از جانبین گلوله توپ و تفنگ بکار شد چون در اینجنگ و جوش سودی پدید نبود عاقبت در بگشودند و قلعه را بحسام السلطنه سپردند از درگاه پادشاه نیز منشور حکومت لرستان بنام حسام السلطنه صادر گشت و شاهزاده محمود متوقف دارالخلافه آمد و شیخعلی میرزا مراجعت بملایر فرمود و شاهزاده همایون میرزا [illegible]

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و سه هجری و بیرون شدن روسیه از بعضی بلدان ایران

عزل آصف الدوله و نصب امین الدوله بار دیگر به وزارت

در سال یکهزار و دویست و چهل و سه چون دو ساعت و پنج دقیقه از شب جمعه پنجم رمضان سپری شد آفتاب از حوت بحمل در آمد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی بر قانون سلاطین عجم بگذاشت و چون الله‌یار خان آصف الدوله با اینکه وزارت کبری داشت در تجهیز لشکر و مبارزت با روسیه مسامحتی کرده بود و اکنون خلافی ظاهر ساخت ضمیر صافی پادشاه را از وی کدورتی بود لاجرم او را از مسند صدارت ساقط کرد و فرمود همچنان حاجب بار باشد و عبدالله خان امین الدوله را حاضر کرده دیگرباره کار وزارت را بدو تفویض فرمود و از طرف روسیه چنانکه سبق ذکر یافت جنرال پسقاویچ بلده تبریز و خوی و ارومیه را بکارداران ایران سپرد اما ایروان و لنکران را در تحت فرمان خویش بداشت و در جواب گفت سپردن این دو مملکت بی اجازت امپراطور نتواند بود و من در خیرخواهی دولت ایران چنان میدانم که بر حسب امر شاهنشاه ولیعهد ثانی دولت محمد میرزا سفر پطربورغ کند و نیکولای پاولیچ را که تازه بر تخت امپراطوری برآمده تهنیت گوید بی‌گمان امپراطور روسیه این ملک را بپایمرد شاهزاده تفویض فرماید بلکه معادل این زر که دولت ایران از زیان رسیده هدیه و تحفه بذل کند نایب السلطنه بعد از اصغای کلمات پسقاویچ خود بحضرت پادشاه بشتافت تا بر حسب فرمان کار کند چهارشنبه بیست و ششم ذیحجه بتقبیل سده سلطنت کرد و روزی چند در انجمن بزرگان درگاه رای زدند و در پایان امر شهریار تاجدار فرمود که بصواب نزدیکتر آن است که نایب السلطنه خود این سفر را تصمیم عزم دهد و امپراطور را دیدار کند و مملکت مسلمانانرا که با عیسویان چندین مذهب دارند از در مهر و عطوفت بازستاند کارداران آستان بدین سخن همداستان شدند و بسیج سفر نایب السلطنه همی کردند آنگاه شهریار تاجدار فرمان داد تا نایب السلطنه

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

الله‌یار خان آصف الدوله را در میدان پیش سرای سلطنت آورده بجریمه مسامحتی که در مکافحت با روسیان ۲۱۶
کرده بود بدست خویش با چوبش تأدیب فرمود پس از آن از حضرت پادشاه رخصت یافته روانه قلمرو علیشکرگرد
همدان شد تا آن اراضی را نظم کند این وقت طغیان خوانین خراسان معروض درگاه شاهنشاه افتاد بدین شرح که بعد از
انصراف شجاع السلطنه از دار الخلافه منشور فرمانگذاری خراسان را بنام فرزند خود هلاکو میرزا کرد و پسر دیگر
ارغون میرزا را بحکمرانی سبزوار برگماشت و منکوقاآن فرزند دیگرش را بایل ترشیز داشت و امیر علینقی خان
حاکم طبس را بوزارت او مقرر فرمود از این واقعه سه ماه بر زیادت نرفت که محمد خان قرائی حاکم تربت حیدریه
سر بطغیان برآورد و هلاکو میرزا که بهادر خان لقب داشت این معنی را بر نتابید بتجهیز لشکر پرداخت و آهنگ
تربت فرمود و رضاقلیخان کرد زعفرانلو و نجفعلی خان و رشید محمد خان جلایر حاکم کلات و بیگلر خان چاپشلو
حاکم دره جز که هر یک جداگانه از محمد خان رنجیده خاطر بودند مردم خود را انجمن کرده برکاب هلاکو میرزا
پیوستند و شاهزاده در نیمهٔ شهر رمضان از بلدهٔ مشهد خیمه بیرون زد و در منزل رباط سفید امیر علینقی خان عرب
نیز با سپاه خود برسید و بنیاد خان هزاره با هفتصد سواره بلشکرگاه پیوست یار محمد خان نیز از قبل کامران میرزا
والی هرات با دو هزار سوار بغوریان آمد و منتظر فرمان بنشست با این عدّه و عدّه هلاکو میرزا تا ظاهر تربت براند
محمد خان قرائی چون کار بدینگونه دید از در حیلت و نیرنگ بیرون شد و شرحی معروض حضرت شاهزاده
داشت که من از خصومت خوانین خراسان هراسان شده ام و سر از فرمان برتافته ام اگر شاهزاده سجلّی
کند و خاتم برنهد که سخنان دشمنان را در حق من اصغا نفرماید و محل مرا از ایشان فرو نگذارد بحضرت شتابم و
پیشانی بر خاک گذارم هلاکو میرزا که هنوز پست و بلند جهان را مجرّب نبود سخن او را باور داشت و سجلّی برنگاشت
و کلماتی چند باز نمود که پسندهٔ خوانین خراسان نبود و نزدیک محمد خان فرستاد و محمد خان بتوانی کلمات
آن نامه را بر خوانین آشکار نمود و ایشان را از شاهزاده رنجه ساخته با خود یار کرد و کار بر شاهزاده دیگرگون شد
صبحگاه بدانست که دیگر در فتح تربت کاری نتوانست کرد بلکه در لشکرگاه زیست نتواند نمود ناچار برگشت
و راه مشهد مقدس پیش گرفت و سواره هزاره بتحریک رضاقلیخان در اطراف مشهد لختی نهب و غارت افکنده
مراجعت کردند آنگاه رضاقلیخان و یار محمد خان افغان و دیگر خوانین خراسان با هلاکو میرزا پیوسته بارض اقدس
آمدند و در آنجا رضاقلیخان هلاکو میرزا را از فرمانگذاری خراسان دست باز داشته جمعی نگاهبانان و دیده بانان
بر او گماشته بجنوشان آورد و برادر کوچک او اباقاخان را بر مسند حکومت جای داد و شهر نیشابور و نواحی
آنرا نیز بتحت فرمان آورده داماد خود جعفر قلیخان پسر نجفعلی خان شادلو را بحکومت آن اراضی باز داشت
پس از روزی چند از این کردار ناپسند بیمناک شده هلاکو میرزا را گسیل ساخت و او تا شهر سبزوار نزدیک
برادرش ارغون میرزا تاخته صورت حال را معروض درگاه پادشاه نمود شهریار تاجدار برای اطفای نیران
این فتنه شاهزاده اسمعیل میرزا را منشور حکومت خراسان سپرده بیرون فرستاد و نخست اسمعیل میرزا به
سبزوار آمد و چون اهالی حرم خانه شجاع السلطنه در آنجا جای داشتند از در آمدن بشهر و ارگ ممنوع افتاد
ناچار از آنجا بمشهد مقدس شتافت و هم در آنجا چون بعضی از فرزندان شجاع السلطنه در ارگ مشهد جای داشتند

و بهیچ جانب نسبت بآن دیگر فرمان پذیر نبود کار مشکل افتاد و این خبر چون در دار الخلافه سمر گشت این هنگام شهریار تاجدار اسمعیل میرزا را احضار فرمود و حسین خان قاجار قزوینی سردار ایروان را با برادرش حسن خان ساری اصلان مأمور نظم خراسان فرمود و ایشان با جماعتی از پیاده و سواره در نیمهٔ شهر صفر بارض اقدس مشهد در آمدند و ارک مشهد را بتدبیر صواب از تصرف فرزندان شجاع السلطنه بیرون آوردند و ارغون میرزا را در سبزوار نافذ فرمان ساختند این هنگام در اراضی افغانستان کار بر مردم صعب افتاد زیرا که بعد از دولت شاهزاده محمود افغان برادران فتح خان در آن ممالک بقوت شدند و هر کدام یکتن از اولاد تیمور شاه افغان را بنام سلطنت برداشته آغاز تعدی نهادند و مردم از ایشان رنجیده خاطر شدند لاجرم مردی از جماعت هند و از طایفهٔ سیکه مشهور بمریدان بابانک که رنجیده نام داشت بجانب کشمیر تاختن کرده مملکت کشمیر را تحت فرمان کرد و مردم کابل و پیشاور پناهندهٔ دولت ایران گشتند و عریضه نگار کرده بدست حسینعلی خان جوانشیر انفاد حضور شاهنشاه ایران داشتند بدین شرح که هرگاه شهریار تاجدار یکتن از شاهزادگان کامگار با جماعتی از لشکریان بدین اراضی مأمور فرماید چون راه بدین مملکت نزدیک کند ما بندگان قزلباشیه که از قدیم الدهر فرمان بردار سلاطین ایران بوده ایم خود دامن بر میان زنیم و برادران فتح خان را دست بسته بسپاریم و تا سرحد پیشاور و پنجاب را بر حضرت مفتوح داریم بعد از رسیدن حسینعلی خان جوانشیر شهریار تاجدار در اسعاف حاجت ایشان تقاعد گشت چه از بدو امر با دولت انگلیس طریق مودت و موالات می سپرد و مأمور داشتن سپاه بآنحدود مورث آشفتگی هندوستان میگشت لاجرم روزی چند حسینعلی خان را امر بتوقف دار الخلافه فرمود آنگاه بر حسب خواستاری او منشوری بوالیان سند نگار فرموده او را سپرد و روانهٔ مملکت سند داشت چنانکه تفصیل آن مرقوم خواهد افتاد آنگاه شهریار تاجدار در نیمهٔ جمادی الاولی از دار الخلافه خیمه بیرون زده بدار الایمان قم شتافت و در آنجا میرزا فضل الله منشی شیرازی مؤلف تاریخ ذوالقرنین در احوال سلاطین قاجار تقبیل سدهٔ سلطنت کرده معروض داشت که شاهزاده همیون که فرمانگذار نهاوند است بپاداش وشایت خدمت وزارت این بنده را محبوس نمود و آنچه در تمامت عمر اندوخته بود بمصادره از من گرفت اینک بازن و فرزند فرار کرده بدین حضرت شتافته ام شهریار تاجدار او را بمواعید مرحمت استمالت فرموده رخصت داد تا بدار الخلافه رود و روزی چند بباشد تا شهریار مراجعت فرماید و شاهنشاه پس از چهار روز توقف در قم راه سلطان آباد برگرفت غلامحسین خان سپهدار عراق که از تمامت امرای ایران چون بدر تمام از ستارگان ممتاز بود آوازهٔ جود دستش از عراق تا حجاز همی رفت و همواره در کاهش آز مردم آزمند آکنده و زوار عرب و عجم از حضرتش حمل دینار و درم میکرد چون آهنگ شهریار را بدانست بقدم محل پذیره شده جبین بخاک راه سود شاهنشاه را با تمامت سپاه بسرای خویش در آورد و نخستین سر گنجینه و دفینه بگشاد و چندانکه سیم و زر و لئالی داشت در پیشگاه پادشاه کشید و هر سجلی و قباله که از مزارع و مراتع و دیه و قصبه و دور و قصور داشت سر آن گنجهای زر گذاشت و برسم پیشکش پیش گذرانید آنگاه حکم داد که مردم سلطان آباد و کزاز از خوردنی و آشامیدنی و دیگر اشیاء از لشکریان نخرند و بایشان نفروشند خود ابواب غلات و حبوبات و از وجه

رسیدن رسول قزلباش افغانستان بدرگاه شهریار ایران

سفر کردن شهریار بدارالامان قم و سلطان آباد

ضیافت نمودن سپهدار شاهنشاه را

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و علوفه فراز کرده و صلای عام درداد تا هر که بوده و هر چه خواست بر دوابهای خویش حمل دادند و لشکرگاه برده در
خیمه های خود برزبر هم انباشته کردند و بدان طمع و طلب که در نهاد بشر است هیچکس از پای ننشست و کرّة بعد کرّة
ماننده اهل غارات تاختن آوردند و هر چه توانست برگرفت و ببرد و سپهدار بر زیادت از این هر یک از بزرگان درگاه را
و آحاد سپاه را هدیه درخور فرستاد و آقا شهریار تاجدار بدان زر و مال بنگریست و اینجمله را با سپهدار گذاشت و هر
ده و قریه که سجل آنرا حاضر کرده بود هم با و عطا فرمود و بر زیادت منال و دیوانی آنرا بتیول و سیورغال وی
مقرر داشت و او را کدخدای عراق لقب داد و شاهیکه تمثال شاه بر آن نقش بود عطا کرد و پنج عراده توپ
برای حفظ قلعه سلطان آباد بدو گذاشت و فرمان داد که برگرد باره قلعه خندقی کند و خرج آنرا با کارداران دیوان
محسوب دارد آنگاه ساز مراجعت فرمود و لشکریان چندانکه توانستند از جو و گندم و ارزن بر بارگیرهای
خویش حمل دادند و آنچه فزون بود ناچار بگذاشتند و بگذشتند چه در همه سلطان آباد و گزار یکتن نبود که بتواند
از آن اشیاء یک حبه ابتیاع کند بعد از گذشتن شهریار کارگذاران سپهدار آنچه بود مضبوط نمودند و شاهنشاه
روز پنجشنبه هفتم شهر جمادی الآخره وارد دار الخلافه گشت این هنگام نیازال گرباید وف خواهرزاده نیازال
بسقاویچ چون در ترکمان چای حاضر بود و از شرایط مصالحه آگهی داشت نخست بدرگاه امپراطور شتافت
و صورت حال را باز نمود آنگاه کارداران دولت روس او را مأمور بسفارت ایران داشتند تا در دار الخلافه
اقامت جوید و شرایط مصالحه را بپای برد و نامه مودت و مصافات امپراطور با حمل چراغهای بلور و دیگر اشیاء
نفیسه مصحوب او انفاذ داشتند چون خبر ورود او به تبریز رسید نایب السلطنه نظر علیخان افشار ارومی را
بمهمانداری او بیرون فرستاد و او را با مکانتی لایق درآورد و چون در عهدنامه مقرر بود که یکنفر کونسل از
دولت روس بجهة قرار کار تجارت در اراضی ایران مقیم باشد و هنوز تعیین محل و مکان نشده بود گرباید وف
یکتن از مردم خود را بعاریت روانه گیلان داشت و خود راه دار الخلافه پیش گرفت از دربار شهریار
محمد خان سرکرده سوار افشار بمهمانداری او مأمور گشت و روز یکشنبه پنجم شهر رجب وارد دار الخلافه شد
و میرزا محمد علیخان کاشانی وزیر ظل السلطان و محمد ولیخان قاسملوی افشار او را استقبال کرده فرود
آوردند و روز دیگر میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و الله قلی خان دولوی قاجار نایب نسقچی باشی و میرزا
فضل الله مازندرانی مستوفی بسرای او رفته حشمت ورود او را بجای داشتند و بعد از سه روز چنانکه قانون بود او را بحضرت
پادشاه آوردند گرباید وف را کبر و تمرّدی غیر معروف بود در تقبیل سده سلطنت و گفت و شنود در حضرت خلافت
خضوعی که درخور چاکران است مرعی نداشت و قدم جرأت و جسارت همی زد و سخن بغلظت و خشونت همی گفت تا آنکه
کبریای سلاطین همچنین امور ارزنی را البرزی قیاس کند و خردلی را خرمنی پندارد پادشاه عاقل مجرا
کردار و عملی در خاطر نفکند و او را رخصت داد تا بسرای خویش باز شد و آغاز فتنه جوئی کرد و کردارهای زشت
پیش گرفت نخست گفت که از شرایط عهدنامه آنست که هیچکس از اسرای ارامنه در ایران نماند اینک
دو کنیزک در خانه آصف الدوله است باید بمن سپرد و هر چند امنای دولت ایران او را پند گفتند سود نداد
و این کنیزکان در خانه آصف الدوله ذات الولد بودند و کیش مسلمانان داشتند لاجرم آصف الدوله ...

سخن با روسیه و مسامحه در معامله ایشان مجرم و متهم درگاه پادشاه بود هم کرد که این کرت نیز قرعه نقض بنام
او برآید مع‌الحین آن کنیزکان را بسرای گریبایدوف فرستاده و ایشان در سرای او بتلاوت قرآن مشغول شدند
و علمای اسلام را از حال خویش اعلام دادند و از قفای ایشان آقا یعقوب که یکتن از خصیان سرای سلطنت
بود و نسب با ارامنه ایروان میرسانید چنان افتاد که از منال دیوان ذمت او مشغول گشت از در چاره بسرای
گریبایدوف گریخت و نیاز آل نیز او را ظهیر و پشتوان گشت و گفت اگر کارداران ایرانرا با او سخنی است باید قطع
سخن خویش را در دار الشرع روسیه کنند علمای اثنا عشریه تکلیف خویش را داشتند که کنیزکان گرجیه را
که سالها کیش مسلمانان داشتند از گریبایدوف بهر نحو که توانند استرداد فرمایند و مردم شهر نیز روز دو
شنبه دوم شعبان المعظم یکبار بشوریدند و غوغا بر داشتند و در مسجد یکه حاجی میرزا مسیح طهرانی امام جماعت
بود این غوغا فزونی داشت اما رای علما در قتل ایلچی نبود بلکه غرض ایشان تهدید ایلچی و استرداد زنان
مسلمه بود اما عوام سر از انقیاد علما بدر کردند و یکبار نزدیک بصد هزار مرد و زن غوغا کنان روی بخانه
گریبایدوف نهادند این خبر در ارک گوشزد شهریار تاجدار گشت و در زمان جمعی از شاهزادگان و بزرگان درگاه را
بیرون فرستاد تا عوام را از اقدام این امر دفع دهند مردم شهر با ملک‌زادگان سخن بخشونت کردند و گفتند
آنجا که پای دین در میان باشد ما از دولت دست باز داریم اینک این تیغهای آخته را از بهر دشمنان
دین افراخته ایم اگر شما حمایت دشمن کنید حشمت شما نگاه نداریم و نخست این تیغها بر شما برانیم شاهزادگان
چون این بدیدند ناچار مراجعت کردند و غوغا طلبان فریاد کنان طریق خانه گریبایدوف پیش گرفتند

قتل گریبایدوف سفیر روسیه

گریبایدوف چون کار را بدینگونه دید سخت هراسناک شد و آن دو کنیزک گرجیه را باتفاق آقا یعقوب از خانه بیرون
فرستاد و در سرای خویش ببست و از پس دیوارها بمدافعه بنشست و چون مسلمانان را با آهنگ سرای خویش
دید امر فرمود تا تفنگها بگشادند و در میانه جوانی چهارده ساله بزخم گلوله بیفتاد و جان بداد مسلمانان
چون این بدیدند یکبار برخروشیدند و نخست آقا یعقوب را بر در سرای ایلچی با خنجر و شمشیر پاره پاره ساختند
آنگاه از در و دیوار خانه گریبایدوف صعود کرده بسرای او در رفتند و او را با سی و هفت تن از مردم او مقتول نمودند
و هر چه در آن سرای بود بغارت برگرفتند و خانه را نیز ویران کردند و در زمان پراکنده شدند هر کس بطرفی
رفت و راه خویش گرفت چنانکه قاتل شناخته نبود نه غارت کننده معلوم گشت مع‌القصه از میانه ملسوف
نامی که نایب اول گریبایدوف بود با یکتن ملازم او خود را بپیغوله در برده زنده بماند چون مردم عامه پراکنده
این معنی را معلوم داشت تا کارداران دولت چند کس را فرستادند و او را پنهان از مردم بارک آوردند
شهریار تاجدار بفرمود تا جسد کشتگان را در کلیسای ارامنه طهران بعاریت بنهادند و ملسوف را مورد
عنایت و اشفاق فرمود و او بر جرم گریبایدوف یکیک اعتراف آورد آنگاه نظر علیخان افشار ارومی را
بمهمانداری ملسوف مأمور فرموده روانه تبریز داشت و با نایب السلطنه فرمان کرد که گریبایدوف مردی
جسور و بی آزرم بود و دست بکاری چند در برد که مسلمانان را طاقت حمل آن نبود ناچار بشوریدند
و بی آنکه کارداران دولت را آگهی دهند یا از ایشان منع پذیر شوند او را مقتول ساختند صورت

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

اینحال را در نزد امپراطور روسیه مکشوف دارد تا چنان نداند که باجازت امنای دولت چنین قبیح کاری افتاده ۲۳
چون این منشور برفت ملموف بآذربایجان برسید نایب السلطنه بفرمود تا بقانون نظام قوا و سپاه جابجا بدو
کرد و سه روز سوک گریبایدوف را بداشتند و ملموف را نیز نواخت و نوازش فراوان فرمود و با ساز و برگ
تمام روانه تفلیس داشت و میرزا ابوالقاسم قایم مقام را بفرمود تا نامه بنیارال پسقاویچ کرده عدم آگهی کارداران
دولت را ازاین عمل شنیع باز نمود و صورت نامه چنین بود جنرال گریبایدوف ایلچی آن دولت جاودانی بعداً
ورود بدار الخلافه بسبب مبانی و شرفیابی حضور اعلیحضرت صاحبقرانی دست بپاره رفتارهای ناهنجار زد و
و مباشر برخی از جسارتهای ناهموار شد همراهانش آنچه منع کردند سودی نبخشید و امینان دیوان اعلی پوزش آنچه
نصیحت نمودند فایده پذیر نگردید بالاخره دست بکاری زد که خلاف طریقه دین غرای اسلامیان بود و هتک
از اهالی شرع شریف حوصله چنان خلاف شرعی را نشمرده رفته رفته کار از مصلحت دولتداری گذشت و پیشوایان
دین مبین را بنابر رعایت شریعت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله نوبت دینداری گشت بجهه رعایت دین
حرمت دولت را فراموش کردند و شورشی عام در دار الخلافه دست داده ایلچی و همراهانش را بقتل آوردند
حکم قضا با اقدام پیشوایان شریعت غرا و هجوم عوام سپرده با موافق افتاده ایلچی بهیه دولت روسیه بسبب جسارتهای
اتفاقیه جان خود و همراهانش را بر باد فنا داد نه اولیای دولت قاهره را ازین معنی خبری نه از وجود مباشرتی که
توان سیاست نمود اثری همان تعصب دینداری بر عدم اطلاع امینان دولت ابد مدت شهریاری دلیلی روشن است
و شهادت ملموف صاحب نایب بر جسارتهای جنرال گریبایدوف و شورش عامه از غیرت و ملهوف برهانی مبرهن
هرگاه امنای دولت روس رجوع بعقل خرده بین نمایند دانند که دولت علیه ایران بعد از ظهور موافقتی چنان و
خسارت گنجی شایگان مباشر عملی چنین قبیح که مایه هزار گونه تفضیح است نخواهند شد و خود را در دولتهای بزرگ
بدنام نخواهند خواست اگر این معاذیر حقه را می پذیرند و شهادت ملموف صاحب را که خود حضور داشته بنظر قبول
میگیرند اولیای دولت علیه نیز تلافی این امر خطیر را بر وجه احسن بعمل خواهند آورد و آنچه از آن سردار با اقتدار
دستور العمل در رسد معمول خواهند کرد و هرگاه خدای نخواسته باز امر باشتباه است و از کار بر کدورت و اکراه
خواست خداوندی در میانه حکم است و قطع این گفتگو موقوف بحکم و شاهنشاه معظم بالجمله چون ملموف به
تفلیس رسید و نامه نایب السلطنه به پسقاویچ رسانید و قصه آن هنگامه و شورش عامه بگفت پسقاویچ
دانست که این داهیه بی آگهی کارداران دولت بوده و جسارت گریبایدوف مورث این خسارت شده در زمان
ملموف را بسفر پطرزبورغ فرمود تا خاطر امپراطور را از آلایش کدورت صافی کند و در جواب نامه نایب السلطنه
نیز عریضه نگار کرد که مکشوف افتاد از چنین امری که امنای دو دولت آلوده نشوند و بقتل ایلچی و رسول رضا نمی دهند
اکنون که بحکم قضا این کار چنین برفت نیکو آنست که متوانی بحکم سفیر چرب زبان از دولت ایران
بدرگاه امپراطور شود و هم در این گرمی عذر این بسگالی بخواهد تا قواعد دوستی همچنان محکم بماند
و بنیان اتحاد استوار بپاید و دیگر آن فقها که در این غوغا همداستان بودند مکین که در بین اغوا شتافته اند باید
بحکم شاهنشاه ایران از ممالک محروسه پادشاه بیرون شوند و بر زیادت امپراطور اعظم بحث دخواهند داشت

۲۲ پس نایب السلطنه چون عریضهٔ بسقاویچ را از در خیرخواهی دانست و صواب دید او را با صلاح دولت قریب یافت
صورت حال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و چار هجری و تعیین ایلچی بروس برای عذرخواستن قتل گریبایدوف

در سال یکهزار و دویست و چهل و چار هجری هشت ساعت و پنج دقیقه از شب پانزدهم رمضان چون برفت خورشید به بیت الشرف حمل شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن عید بپای برد آنگاه برحسب خواستاری نایب السلطنه و تمنای ایشان بسقاویچ شاهزاده رکن الدوله علینقی میرزا را مامور بسفر تبریز فرمود و میرزا صادق وقایع نگار مروزی را نیز ملازم خدمت او ساخته تا با نایب السلطنه رای زنند و سفیری بدرگاه امپراطور گسیل سازند پنجشنبه پانزدهم شوال رکن الدوله از دار الخلافه بیرون شد اما از آنسوی چون ملفوف بدرگاه امپراطور رسید و قصهٔ آن هنگامه و شورش عامه معروض داشت کارپردازان دولت روسیه چنین خواستند که یکتن از شاهزادگان ایران بحضرت امپراطور سفیر شود و عذر اهینه بجوید تا در میان دولتهای یوروپ در قتل ایلچی حمل بر ضعف دولت روس نکنند بسقاویچ صورت حال را معروض نایب السلطنه داشت و نایب السلطنه بتوانی فرزند خود خسرو میرزا را از بهر این سفارت اختیار کرد و محمد خان زنگنه را که امیر نظام آذربایجان بود با کمال حسب حلیه نسب داشت بملازمت رکاب او برگماشت و گروهی از اعیان درگاه نیز با او همراه شدند و بعضی از لآلی منضود و با فتهای کشمیر برسم هدیهٔ امپراطور بدو سپرد و او را روانه داشت و فرمود که تا تفلیس طی مسافت باهستگی همی کن تا شاهزاده رکن الدوله وارد تبریز شود و نامهٔ شاهنشاه ایران را با امپراطور روسیه نگار داده بیاورد و بصحبت تو انفاذ یابد بالجمله بیست و هفتم شوال رکن الدوله وارد تبریز گشت و سفر خسرو میرزا را به انست و صورت حال را معروض درگاه شهریار داشت شهریار ایران معادل صد هزار تومان زر مسکوک از بهر خرج سفر خسرو میرزا را فرموده ساز و برگی لایق از قفای او بتفلیس فرستاد آنگاه خسرو میرزا از تفلیس روانه پطرزبورغ گشت و هم در اینوقت نیا رال دالغورکی که از نزدیک امپراطور بسفارت ایران مامور بود بیست و پنجم ذیحجه وارد تبریز گشت زیرا که چون قتل گریبایدوف معروض امپراطور افتاد نخستین او را مامور ساخت که حقیقت اینحال را بداند و بعرض رساند در اینوقت که وارد تبریز گشت نایب السلطنه مقرر داشت که تا هنگام مراجعت خسرو میرزا از پطرزبورغ متوقف تبریز باشد آنگاه سفر دار الخلافه کند و مقیم طهران گردد و شاهزاده رکن الدوله نیز شنبه دوازدهم محرم سال هزار و دویست و پنج هجری از تبریز مراجعت بدار الخلافه نمود و خواستاری کارداران روسیه را در ازای خون گریبایدوف چنین معروض داشت که نخست سفارت یکتن از شاهزادگان بپطرزبورغ بود و آن با خسرو میرزا راست آمد دوم از میان آن ازدحام عوام یکتن را که بشرارت معروف باشد و در قتل ایلچی و همراهان او مردم نام او بیشتر بر زبان رانند قصاص شود سه دیگر آنکه حاجی میرزا مسیح مجتهد که در میان علما از همه افزون در شورش مردم تحریض داد از مملکت ایران بیرون شود لاجرم بعد از سفر کردن خسرو میرزا رضا قلی ملک سرتاه سکت طالش که یکتن از قوادآن غوغا بود و با تیغ خون آلود از نهشهر

سفارت خسرو میرزا بروس

فرار کرده در اراضی شمیران که از قرای طهران است نیز خونی بریخت بدست عوانان ظل سلطان گرفتار شد ۳۵
بحکم شهریار تاجدار در میدان پیش سرای سلطنت بمعرض هلاک و دمار رسید اما در کار حاجی میرزا مسیح
شاهنشاه متوقف بود که مبادا بیرون شدن او با شریعت مقرون نباشد حاجی محمد ابراهیم کلباسی
خراسانی که فاضلی نحریر بود معروض داشت که چون در توقف حاجی میرزا مسیح برهم شدن دولتین شرارت
و توانا بود که در توانی او دیگر باره تیغها آخته و بسیار خونها ریخته گردد و سفرا و تبعات بر قانون شرع مبین
خواهد بود لاجرم شهریار تاجدار او را حاضر حضرت ساخته فرمود که بصلاح وقت یک چند مدت از زمانرا
مجاور عتبات عالیات باش چون حاجی میرزا مسیح از حضرت پادشاه بسرای خویش شد بعضی از مردمان
او را ملاقات کردند که چون از دروازهٔ طهران بیرون شوی ترا ماخوذ خواهند داشت و بروسیان خواهند
سپرد تا بخون گریبایدوف ترا مقتول سازند وی این سخنان را باور داشت و روزی چند سفر کردن را
بتسویف و مماطله گذاشت تا باصرار کارداران دولت روز یکشنبه هشتم صفر بسیج شده با زن و فرزند
و مردم شهر آغاز وداع نهاد از این کردار شورش عوام از نخست بار برزیادت شد مردم شهر از دانی و قاصی
نزدیک او انجمن شده غوغا بر داشتند و این نوبت آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت و بیم آن بود که حکم
بقتل عام فرماید حاجی محمد ابراهیم کلباسی میرزا مسیح را بیدار کرد و از پشت و روی اینکار او را آگاه ساخت لاجرم میرزا
مسیح بی آگهی خاص و عام شب هنگام با جامهٔ دیگرگون از شهر بیرون شده و راه عتبات پیش داشت و مردم چون
بیرون شدن او را دانستند از غوغا بازنشستند و کارداران روس چون این شورش مردم و غوغای دوم را
مشاهدت کردند از کارپردازان ایران بنهایت شاد شدند اما از جانب خراسان چنانکه مرقوم شد حسین خان سردار
ایروان و برادرش حسن خان ساری اصلان بدان اراضی شدند و خوانین خراسان با ایشان طریق طاعت
و فرمان برداری سپردند اما رضا قلیخان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان چون در ایام فترت امور خراسان نیشابور و راد
کان و جناران را تحت فرمان کرده بود سردار را وقعی و مکانتی نمیگذاشت حسینخان از بهر آنکه او را نرم کردن و فروتن
کند با محمد خان قرائی که گریختهٔ دولت و راندهٔ حضرت بود ابواب ملاطفت باز داشت و محمد خان نیز اسمعیل را
بغال گرفته با سردار در دفع رضا قلیخان و دیگر بزرگان خراسان همداستان گشت رضا قلیخان چون اینجا
اسمعیل را تفرس کرد دیگر باره سر از طاعت برتافت و عصیان خویش آشکار ساخت این هنگام ساری اصلان
باتفاق محمد خان قرائی و هشت هزار تن مرد سپاهی بدفع رضا قلیخان بیرون شد و تا ظاهر نیشابور تاختن برده
کاری برمراد نتوانست کرد و بی نیل مقصود مراجعت بارض اقدس فرمود لاجرم کار رضا قلی خان بالا گرفت
و در ارکان شوکت سردار فتوری باز دید شد و بیم آن بود که رضا قلیخان بر سر مشهد تاختن کند و آن بلده را
بدست گیرد اینوقت محمد خان فرصتی بدست کرده بدست آویز حراست مشهد لشکری از قرائی آورده قلعهٔ
ارگ و بارهٔ مشهد را بدیشان سپرد لاجرم سردار یکباره از کار بازماند و محمد خان در شهر بر تق و فتق امور
پرداخت و روزی یکبار بانک در آمده سردار را دیدار همیکرد و قصهٔ شهر و حل و عقد امور را بی حاجبی
همی گفت و بموجبی جواب گرفت علما و سادات شهر مشهد عریضه بحضرت شهریار نگار کردند که مصادرهٔ

۲۲ پس نایب السلطنه چون عریضهٔ بسقاویچ را از در خیرخواهی دانست و صوابدید او را باصلاح دولت قریب یافت صورت حال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و چهار هجری و تعیین ایلچی بروس جهت عذرخواستن قتل گریبایدوف

در سال یکهزار و دویست و چهل و چهار هجری هشت ساعت و بیست و پنجدقیقه از شب پانزدهم رمضان چون برفت خورشید به بیت الشرف حمل شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن عید بپای برد آنگاه برحسب خواستاری نایب السلطنه و تمنای (?) ژنرال بسقاویچ شاهزاده رکن الدوله علینقی میرزا را مأمور بسفر تبریز فرمود و میرزا صادق وقایع نگار مروزی را نیز ملازم خدمت او ساخته تا با نایب السلطنه رای زنند و سفیری بدرگاه امپراطور گسیل سازند پنجشنبه پانزدهم شوال رکن الدوله از دارالخلافه بیرون شد اما از آنسوی چون مسموع درگاه امپراطور رسید و قصهٔ آن هنگامه و شورش عامه معروض داشت کارپردازان دولت روسیه چنین خواستند که یکتن از شاهزادگان ایران بحضرت امپراطور سفیر شود و عذر اندیشه بجوید تا در میان دولتهای یوروپ در قتل ایلچی حمل بر ضعف دولت روس نکنند بسقاویچ صورت حال را معروض نایب السلطنه داشت و نایب السلطنه بتوانی فرزند خود خسرو میرزا را از بهر این سفارت اختیار کرد و محمدخان زنگنه را که امیر نظام آذربایجان بود با کمال حسب حلیه (?) نسب داشت بملازمت رکاب او برگماشت و گروهی از اعیان درگاه نیز با او همراه شدند و بعضی از لآلی منضود و بافتهای کشمیر برسم هدیهٔ امپراطور بدو سپرد و او را روانه داشت و فرمود تا تفلیس طی مسافت باهستگی همی کن تا شاهزاده رکن الدوله وارد تبریز شود و نامهٔ شاهنشاه ایران را که بامپراطور روسیه نگار داده بیاورد و بصحبت تو انفاذ یابد بالجمله بیست و هفتم شوال رکن الدوله وارد تبریز گشت و سفر خسرو میرزا را بدانست و صورت حال را معروض درگاه شهریار داشت شهریار ایران معادل صد هزار تومان زر مسکوک از بهر خرج سفر خسرو میرزا را فرموده ساز و برگی لایق از قفای او بتفلیس فرستاد آنگاه خسرو میرزا از تفلیس روانه پطرزبورغ گشت و هم در اینوقت میارال دالغورکی که از نزدیک امپراطور بسفارت ایران مأمور بود بیست و پنجم ذیحجه وارد تبریز گشت زیرا که چون قتل گریبایدوف معروض امپراطور افتاد نخستین او را مأمور ساخت که حقیقت اینحال را بداند و بعرض رساند در اینوقت که وارد تبریز گشت نایب السلطنه مقرر داشت که تا هنگام مراجعت خسرو میرزا از پطرزبورغ متوقف تبریز باشد آنگاه سفر دارالخلافه کند و مقیم طهران گردد و شاهزاده رکن الدوله نیز شنبه دوازدهم محرم سال هزار و دویست و چهل و

سفارت خسرو میرزا بروس

پنج هجری از تبریز مراجعت بدارالخلافه نمود و خواستاری کارداران روسیه را در ازای خون گریبایدوف چنین معروض داشت که نخست سفارت یکتن از شاهزادگان بپطرزبورغ بود و آن با خسرو میرزا راست آمد دوم از میان آن ازدحام عوام یکتن را که بشرارت معروف باشد و در قتل ایلچی و همراهان او مردم نام او بیشتر بر زبان رانند قصاص شود سه دیگر آنکه حاجی میرزا مسیح مجتهد که در میان علما از همه افزون در شورش مردم تحریض داد از مملکت ایران بیرون شود لاجرم بعد از سفر کردن خسرو میرزا رضاقلی بیک میرپنجاه بیک طالش که یکتن از قواد آن غوغا بود و با تیغ خون آلود از ...

۲۳۵ نزار کرده در اراضی شمیران که از قرای طهران است نیز خونی بریخت بدست عوانان ظل سلطان گرفتار شده
بحکم شهریار تاجدار در میدان پیش سرای سلطنت بمعرض هلاک و دمار رسید اما در کار حاجی میرزا مسیح
شاهنشاه متوقف بود که مبادا بیرون شدن او با شریعت مقرون نباشد حاجی محمد ابراهیم کلباسی
خراسانی که فاضلی نحریر بود معروض داشت که چون در توقف حاجی میرزا مسیح برهم شدن دولتین شرایط
و توانه بود که در توانی او دیگرباره تیغها آخته و بسیار خونها ریخته گردد و سفرا و بعثات بر قانون شرع مبین
خواهد بود لاجرم شهریار تاجدار او را حاضر حضرت ساخته فرمود که بصلاح وقت یک چند مدت از زمان
مجاور عتبات عالیات باش چون حاجی میرزا مسیح از حضرت پادشاه بسرای خویش شد بعضی از مردمان
او را القا کردند که چون از دروازهٔ طهران بیرون شوی ترا ماخوذ خواهند داشت و بروسیان خواهند
سپرد تا چون کربایدوف ترا مقتول سازند وی این سخنان را باور داشت و روزی چند سفر کردن را
بتسویف و مماطله گذاشت تا باصرار کارداران دولت روز یکشنبه هشتم صفر بمسجد شد و با زن و فرزند
و مردم شهر آغاز وداع نهاد از این کردار شورش عوام از نخست بار بر زیادت شد مردم شهر از دانی و قاصی
نزدیک او انجمن شده غوغا برداشتند و این نوبت آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت و بیم آن بود که حکم
قتل عام فرماید حاجی محمد ابراهیم کلباسی میرزا مسیح را دیدار کرد و از پشت و روی اینکار او را آگاه ساخت لاجرم میرزا
مسیح بی آگهی خاص و عام شب هنگام با جامهٔ دیگرگون از شهر بیرون شده و راه عتبات پیش داشت و مردم چون
بیرون شدن او را دانستند از غوغا باز نشستند و کارداران روس چون این شورش مردم و غوغای دوم را
مشاهدت کردند از کارپردازان ایران بنهایت شاد شدند اما از جانب خراسان چنانکه مرقوم شد حسین خان سردار
ایروان و برادرش حسن خان ساری اصلان بدان اراضی شدند و خوانین خراسان با ایشان طریق طاعت
و فرمان برداری سپردند اما رضا قلیخان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان چون در ایام فترت امور خراسان نیشابور و دیگر
کان و چناران را تحت فرمان کرده بود سردار را وقعی و مکانتی نمیگذاشت حسینخان از بهر آنکه او را نرم کردن و فروتن
کند با محمد خان قرائی که کرنجیهٔ دولت و رانده حضرت بود ابواب ملاطفت باز داشت و محمد خان نیز این معنی را
بفال گرفته با سردار در دفع رضا قلیخان و دیگر بزرگان خراسان همداستان گشت رضا قلیخان چون این
معنی را تفرس کرد یکباره سر از طاعت برتافت و عصیان خویش آشکار ساخت این هنگام ساری اصلان
باتفاق محمد خان قرائی و هشت هزار تن مرد سپاهی بدفع رضا قلیخان بیرون شد و تا ظاهر نیشابور تاختن برده
کاری بمراد نتوانست کرد و بی نیل مقصود مراجعت بارض اقدس فرمود لاجرم کار رضا قلی خان بالا گرفت
و در ارکان شوکت سردار فتوری پدید شد و بیم آن بود که رضا قلیخان بر سر مشهد تاختن کند و آن بلده را
بدست گیرد این وقت محمد خان فرصتی بدست کرده بدست آویز حراست مشهد لشکری از قرائی آورده قلعه
ارگ و بارهٔ مشهد را با ایشان سپرد لاجرم سردار یکباره از کار باز ماند و محمد خان در شهر برتق و فتق امور
پرداخت و روزی یکباره بارگ در آمده سردار را دیدار کرد و قصه شهر و حل و عقد امور را بی حاجب
همی گفت و بموجبی جواب گرفت علما و سادات شهر مشهد عریضه بحضرت شهریار نگار کردند که مصادره

محمدخان قرائی در این بلدها از منال دیوانی افزون است و دفع او از سرپنجه قدرت سردار بیرون و رضاقلیخان نیز تا این بلایا از خود بگرداند و خیانت محمدخان را با زمانیه دبیر خود میرزا رضای فراهانی را تسیل حضرت شهریار داشت و خواستار شد که یکی از شاهزادگان بحکومت مملکت خراسان مأمور گردد و تا او نیز در رکابش ملازمت کند و شهر مشهد را از تصرف قرائی باز ستاند شهریار تاجدار مسئول اهالی خراسان را باجابت مقرون داشت شاهزاده احمدعلی میرزا را بفرمانگذاری آن مملکت اختیار فرمود و میرزا موسی نایب گیلانی را که مردی دانا بود بوزارت او برکشید روز سه شنبه سیم صفر در سنه یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری احمدعلی میرزا راه خراسان برگرفت و سپاهی از سواره و پیاده ملازم رکاب او گشت و مصطفی قلیخان عرب میش مست که از پیش حاکم ترشیز بود و چند سال محبوس در دارالخلافه میزیست بخواستاری شاهزاده تشریف حکومت ترشیز را در بر کرده رخصت انصراف یافت با جمله شاهزاده دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی وارد چمن چناران گشت و رضاقلی خان ایلخانی سنی و نجفقلی خان شادلو در آنجا حاضر حضرت شاهزاده شده ولایت نیشابور را بکارداران وی سپردند و برای فتح قلعه مشهد و دفع قرائی بیست هزار سواره و پیاده انجمن کرده با شش عراده توپ راه سپار گشتند و در یکفرسنگی مشهد قبایل هزاره و تیموری نیز در رکاب شاهزاده ملازم شدند سعید محمدخان جلایر حاکم کلات که در مشهد با محمدخان همداستان بود چون پشت و روی کار را نظاره کرد سر از مرافقت محمدخان برتافت و بدرگاه شاهزاده شتافت و بنیادخان هزاره که حاکم جام و باخرز بود از بهر آنکه کارداران دولت ایران را از خود شاد کند لشکری ساخته نهب و غارت اراضی تربت حیدریه پرداخت محمدخان قرائی از همه جهة ابواب بلا را باز دید ناچار ارگ و شهر مشهد را بگذاشت و با مردم خود راه تربت حیدریه برداشت و شاهزاده احمدعلی میرزا هفتم شهر رجب در ارگ مشهد فرود شد و خوانین خراسان و لشکریان را رخصت انصراف داد آنگاه مصطفی قلیخان عرب را بحکومت ترشیز رخصت داد و امیر علی نقیخان عرب را که حکومت طبس داشت باعانت و استقلال او برگماشت مصطفی قلیخان چون بر مسند حکومت جای کرد کارداران آن محال را معزول کرد و عمال سابق خویش را بر سر کار آورد مردم شهر ثقل این همه تغییر و تبدیل بر خویش نتوانستند نهاد ناچار انجمن شده او را گرفتند و محبوس داشتند و برادر کهترش محمد تقیخان را بحکومت برداشتند و کس بحضرت شاهزاده فرستاده صورت حال را بازنمودند و از کارگذاران او خط رضا گرفتند و هم در این وقت برحسب فرمان پادشاه حسین خان سردار و ساری اصلان روانه دارالخلافه گشتند در این راه حسن خان ساری اصلان چون از سوانح این امر انفعال داشت راضی بدیدار اعیان درگاه نشد و راه بگردانید و در عتبات عالیات اختیار مجاورت کرد و حسین خان سردار با اینکه قریب بنود سال روزگار برده بود بحضرت شتافت و روزی چند نیز بحکومت قزوین و چهار محال اصفهان پرداخت آنگاه وداع جهان گفت و هم در سال هزار و دویست و چهل و چهار هجری روز دوشنبه پنجم ذیحجه میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله بمرض سل و دق درگذشت و منوچهرخان ایچ آقاسی باشی تفنگچی ملقب بمعتمدالدوله شد و منصب منشی الممالکی او به

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

میرزا خانلر مازندرانی پسر حاجی خانجان جلال خورساکن بهشت برین گشت و شهریار تاجدار در نیمه صفر در اطراف ۲۲۷
دار الخلافه سفر ییلاق فرمود و بلای وبا در بیشتر بلاد ایران در افتاد و در طهران نیز قریب ده هزار تن نابود
گشت میرزا خانلر منشی الممالک نیز روز پنجشنبه بیست و دوم ربیع الاول بدان مرض رخت بجهان جاوید برد
و میرزا تقی علی آبادی مازندرانی پسر میرزا زکی مستوفی الممالک آقا محمد شاه منشی الممالک گشت و در نیمه ربیع الثانی
شهریار تاجدار مراجعت بدار الخلافه فرمود اما از آنسوی چون خسرو میرزا بسفارت روس مأمور گشت چنانکه
مذکور شد امپراطور روسیه فرمان کرد که از خاک نخجوان تا در پطرزبورغ او را با حشمت و مکانتی که در خور پادشاه
زادگان است کوچ همیدادند و حکام هر بلد بقانونیکه سلاطین را پذیره شوند استقبال او همی کردند و پیشکش پیش
گذرانیدند و عمال و ولایات را بکار گذاران شاهزاده سپردند تا از بهر آذوقه و علوفه و دیگر کار آمد و مایحتاج
خود باشند و در بیشتر از منازل از قبل امپراطور کارهای سلطانی از بهر سواری شاهزاده میکشیدند روز ورود به
پطرزبورغ امپراطور روسیه با تمامت سرداران و ینارالان و جمله سواره و شاهزادگان که در دار الملک حاضر بود
قریب یکفرسنگ شاهزاده را پذیره کرد و او را همواره چند قدم بر خود مقدم میبرد و در ورود بشهر چندانکه امپراطور
توپ عزت کشاده میداشتند از بهر شاهزاده نیز بگشادند با تجمل شاهزاده در سرای امپراطور فرود شده و هنگام شکستن
ناهار و صرف غذای شبانه امپراطور بمجلس شاهزاده همی آمد و خوردنی و آشامیدنی بکار همیداشت و شاهزاده را در
طرف یمین خویش همی جای داد که این علامتی از عزت و برتری بود و هر شب مجلس عیش و طرب آراسته کرد و اقسام
لهو و لعب پرداخته آوردند دختران نورس که بر سرو بوستان افسوس کردی و بر ماه آسمان انگشت نهادی با روی
روشن تر از خورشید و خوئی خرم تر از ناهید در آن بساط آسمان نماط بکباریدن خنیای خوش گوار و نواختن سازهای
موسیقار و دست زدن و پای کوفتن و دل آشوفتن در آمدند امپراطور روسیه هم بقانونیکه سلاطین یوروپ
راست گاه گاه دست یکتن از ایشان گرفتی و با او برقصیدی و در همه ان با خسرو میرزا نگران بود که در میانه شیفته
که شود و فریفته که گردد و شاهزاده نهادی عفیف و نژادی شریف داشت از علو مکانت و محل مناعت فرود
نیشد و دل بخط و خال نمی بست و دیده بر جمالی نمیگشود جز اینکه میرزا لی را پیش خواند و گاهی با او طیبت فرانسه
سخنی کرد امپراطور روسیه که با دختران رقاص بچه مجلس بر میآمد این کرت چون بر شاهزاده گذشت طیبت
فرمود که از نظاره اینهمه ماه پاره کناره گرفتی و صحبت این عجوزه را بدیوزه شدی خسرو میرزا حشمت امپراطور را
بر پای خواست و گفت من بدین حضرت از بهر آن شدم که دو دولت بزرگ را با هم الفت مواصلت دهم و غبار
مخالفت را از میانه بدست موالفت بدوم اگر روزی چند که در انحضرت اقامت دارم هوش بر سر جام هم
و دل بدلارام دهم کار بکام کی توانم کرد امپراطور را با گفتار و کردار معروف چنان بفر بغیت که هرگز از قبل
کرا بدو ف یاد نکرد مع القصه خسرو میرزا تحف و هدایائیکه از قبل شاهنشاه ایران داشت از نظر امپراطور بگذرانید
و بزرگان دولت روسیه را هر یک جداگانه عطائی و عطیتی فرستاد و چون عهد مصالحه بر ده کرور زر تنسکوک بود
دو کرور از آن هنوز تسلیم کارداران روس نشده بود امپراطور روسیه زیادت بر آنکه از خون گریبایدوف
نام نبرد یک کرور از آن زر را بپاریخ شاهزاده بذل کرد و کرور دیگر را پنجساله میعاد نهاد و هدیه و اشیاء

منشی الممالک شدن میرزا خانلر مازندرانی

منشی الممالک شدن میرزا تقی علی آبادی

ورود خسرو میرزا به پطرزبورغ

محمدخان قرائی در این بدها از مثال و توانی افزون است و دفع او از سرپنجهٔ قدرت سردار بیرون و رضاقلیخان نیز
تا این بلایا از خود بگرداند و خیانت محمدخان را باز نماید و دبیر خود میرزا رضای فراهانی را گسیل حضرت شهریار داشت
و خواستار شد که یکی از شاهزادگان بحکومت مملکت خراسان مأمور گردد و تا او نیز در رکابش ملازمت کند و شهر
مشهد را از تصرف قرائی باز ستاند شهریار تاجدار مسئول اهالی خراسان را باجابت مقرون داشت شاهزاده
احمد علی میرزا را بفرمانگذاری آن مملکت اختیار فرمود و میرزا موسی نایب گیلانی را که مردی دانا بود بوزارت او برگزید
روز سه شنبه سیم صفر در سنه یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری احمد علی میرزا راه خراسان برگرفت و سپاهی از
سواره و پیاده ملازم رکاب او گشت و مصطفی قلیخان عرب میش مستی که از پیش حاکم ترشیز بود و بیست سال
محبوس در دار الخلافه میزیست بخواستاری شاهزاده تشریف حکومت ترشیز را در بر کرد و رخصت انصراف
یافت بالجمله شاهزاده روز دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی وارد چمن چناران گشت و رضاقلیخان ایلخانی
و نجفقلی خان شادلو در آنجا حاضر حضرت شاهزاده شده ولایت نیشابور را بکارداران وی سپردند و برای
فتح قلعه مشهد و دفع قرائی بیست هزار سواره و پیاده انجمن کرده با شش عراده توپ راه سپار گشتند و
در یکفرسنگی مشهد قبایل هزاره و تیموری نیز در رکاب شاهزاده ملازم شدند صمد محمدخان جلایر حاکم
کلات که در تسخیر شهر مشهد با محمدخان همداستان بود چون پشت و روی کار را نظاره کرد سر از مرافقت
محمدخان برتافت و بدرگاه شاهزاده شتافت و بنیاد خان هزاره که حاکم جام و باخرز بود از بهر آنکه
کارداران دولت ایران را از خود شاد کند لشکری ساخته بنهب و غارت اراضی تربت حیدریه پرداخت
محمدخان قرائی از همه جهت ابواب بلا را باز دید ناچار ارک و شهر مشهد را بگذاشت و با مردم خود راه تربت
حیدریه برداشت و شاهزاده احمد علی میرزا هفتم شهر رجب در ارک مشهد فرود شد و خوانین خراسان
و لشکریان را رخصت انصراف داد و آنگاه مصطفی قلیخان عرب را بحکومت ترشیز رخصت داد و امیر
علی نقیخان عرب را که حکومت طبس داشت باعانت و استقلال او برگماشت مصطفی قلیخان چون
بر مسند حکومت جای کرد کارداران آن محال را معزول کرد و عمال سابق خویش را بر سر کار آورد
مردم شهر ثقل اینهمه تغییر و تبدیل بر خویش نتوانستند نهاد ناچار انجمن شده او را گرفتند و محبوس داشتند
و برادر کهترش محمد تقیخان را بحکومت برداشتند و کس بحضرت شاهزاده فرستاده صورت حال را
باز نمودند و از کارگذاران او خط رضا گرفتند و هم در اینوقت برحسب فرمان پادشاه حسین خان سردار
و ساری اصلان روانه دار الخلافه گشتند در میان راه حسن خان ساری اصلان چون از سوانح این
امر انفعال داشت راضی بدیدار اعیان درگاه نشد و راه بگردانید و در عتبات عالیات اختیار مجاورت
کرد و حسین خان سردار با اینکه قریب نود سال روزگار برده بود بحضرت شتافت و روزی چند نیز بحکومت
قزوین و چهار محال اصفهان پرداخت آنگاه وداع جهان گفت و هم در سال هزار و دویست و
چهل و چهار هجری روز دوشنبه نهم ذیحجه میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله بمرض سل و دق درگذشت
و منوچهر خان ایچ آقاسی باشی تفنگچی ملقب بمعتمد الدوله شد و منصب منشی الممالکی او بعهده

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

میرزا خانلر مازندرانی پسر حاجی خانجان جلال خورساکن بند پی بخشید و شهریار تاجدار در نیمه صفر در اطراف 227
دار الخلافه سفر ییلاق فرمود و بلای وبا در بیشتر بلاد ایران در افتاد و در طهران نیز قریب ده هزار تن نابود
گشت میرزا خانلر منشی الممالک نیز روز پنجشنبه بیست و دوم ربیع الاول بدان مرض رخت بجهان جاوید برد
و میرزا تقی علی آبادی مازندرانی پسر میرزا زکی مستوفی الممالک آقا محمد شاه منشی الممالک گشت و در نیمه ربیع الثانی
شهریار تاجدار مراجعت بدار الخلافه فرمود اما از آنسوی چون خسرو میرزا بسفارت روس مامور گشت چنانکه
مذکور شد امپراطور روسیه فرمان کرد که از خاک نخجوان تا در پطرزبورغ او را با حشمت و مکانتی که در خور پادشاه
زادگانست کوچ همیدادند و حکام هر بلد بقانونیکه سلاطین را پذیره شوند استقبال او همی کردند و پیشکش پیش
گذرانیدند و عمال ولایات را بگارگذاران شاهزاده سپردند تا از بهر آذوقه و علوفه و دیگر کار آمد و ناسپیی
خود باشند و در بیشتر از منازل از قبل امپراطور کارهای سلطانی از بهر سواری شاهزاده میکشیدند روز ورود به
پطرزبورغ امپراطور روسیه با تمامت سرداران و بیاران و جمله سوار و شالدات که در دار الملک حاضر بود
قریب یکفرسنگ شاهزاده را پذیره کرد و او را همواره چند قدم بر خود مقدم میبرد و در ورود بشهر چندانکه امپراطور
توپ عزت گشاده میبودند از بهر شاهزاده نیز بگشادند با تجمل شاهزاده در سرای امپراطور فرود شده و هنگام شکستن
ناهار و صرف غذای شبانه امپراطور بمجلس شاهزاده همی آمد و خوردنی و آشامیدنی بکار همیداشت و شاهزاده را در
طرف یمین خویش همی جای داد که این علامتی از عزت و برتری بود و هر شب مجلس عیش و طرب آراسته کرده و اقسام
لهو و لعب پرداخته آورد و دختران نورس که بر سرو بوستان افسوس کردی و بر ماه آسمان انگشت نهادی با روی
روشن تر از خورشید و خوئی خرم تر از ناهید در آن بساط آسمان نشاط بکبار دیدن خرهای خوشش گوار و نواختن سازهای
موسیقار و دست زدن و پای کوفتن و دل آشوفتن در آمدند امپراطور روسیه هم بقانونیکه سلاطین یوروپ
راست گاه گاه دست یکتن از آنهوشان گرفتی و با او برقصی و در نهان با خسرو میرزا نگران بود که در میانه شیفته
که شود و فریفته که گردد و شاهزاده نهادی عفیف و نژادی شریف داشت از علو مکانت و محل مناعت فرود
نیشد و دل بخط و خال نمی بست و دیده بر جمالی نمیگشود جز اینکه میرزالی را پیش خواند و گاهی با او بلغت فرانسه
سخنی کرد امپراطور روسیه که با دختران رقاص بجد و مجلس بر میآمد این کرت چون بر شاهزاده گذشت طیبت
فرمود که از نظاره اینهمه ماه پاره کناره گرفتی و صحبت این عجوزه را در یوزه شدی خسرو میرزا حشمت امپراطور را
بر پای خواست و گفت من بدین حضرت از بهر آن شدم که دو دولت بزرگ را با هم الفت مواعدت دهم و غبار
مخالفت را از میانه بدست موالفت بدوم اگر روزی چند که در این حضرت اقامت دارم هوش بر سر جام نهم
و دل بدلارام دهم کار بکام کی توانم کرد امپراطور را با گفتار و کردار معروف چنان بنظر بیعت که هرگز از قبل
گرباید وف یاد نکرد مع القصه خسرو میرزا تحف و هدایائیکه از قبل شاهنشاه ایران داشت از نظر امپراطور بگذرانید
و بزرگان دولت روسیه را هر یک جداگانه عطائی و عطیتی فرستاد و چون عقد مصالحه بر ده کرور زر مسکوک بود
و دو کرور از آن هنوز تسلیم کارداران روس نشده بود امپراطور روسیه زیادت بر آنکه از خون گرباید وف
نامبرد یک کرور از آن زر را بپاس شاهزاده فرو گذاشت و کرور دیگر را پنجساله میعاد نهاد و هدیه و اشیاء

منشی الممالکی میرزا خانلر
و مردن او

منشی الممالکی
شدن میرزا تقی
علی آبادی

ورود خسرو میرزا
به پطرزبورغ

نفیسه دیگر با شاهزاده فرستاد و محمدخان امیر نظام را نیز خلعتی بزرگ داشت و نواخت و نوازشی جداگانه فرمود
و دیگر همراهان را نیک شاد داشت و رخصت انصراف داد و خسرو میرزا در سال یکهزار و دویست و چهل و پنج
روز بیستم رمضان وارد تبریز گشت مدت سفارت او ده ماه و پانزده روز بود بالجمله وقایع سفر و سفارت
او را نایب السلطنه در حضرت شاهنشاه معروض داشت و هم در این سال شاهزاده محمود میرزا بعد از آنکه از حکومت
لرستان فیلی چنانکه مذکور شد معزول گشت بعد از روزی چند بحکومت نهاوند مأمور شد و شاهزاده همایون
متوقف دار الخلافه گشت بعد از ورود محمود میرزا بنهاوند بعضی از مردم لرستان که از حسام السلطنه محمدتقی میرزا

حکومت محمود میرزا در نهاوند و مقاتله با حسام السلطنه

وحشتی در خاطر داشتند نزدیک او انجمن شدند و در کار لرستان فتنه انگیختند محمود میرزا که با حسام السلطنه خاطری
کین توز بود در اغوای مردم لرستان همی روز برد در پایان امر فتنه بزرگ پدید آمد و دیگر باره با حسام السلطنه
محمود میرزا کار بمناقشت و مبارزت انجامید از جانبین ساز لشکر کردند حسام السلطنه از قبایل باجلان و بیرانوند
و سگوند و بختیاری سپاهی بزرگ کرده تاختن فرمود و تا دو فرسنگی نهاوند براند و از آنسوی از نهاوند و سواره
خزل و قبیله حسنوند فیلی لشکری ساز شد و شاهزاده جهانشاه سردار سپاه آمد و باستقبال جنگ بیرون شده
در دو فرسنگی نهاوند تلاقی فریقین افتاد و در اول حمله جهانشاه را فرار برداشت و بر بادپائی که با او از مسابقت
آن متقاعد میگشت برنشست و چنان برفت که در خاک نهاوند نتوانست عنان کشید پنج فرسنگ از نهاوند
آنسوی تر گریخت و در ملایر فرود شد و روز دیگر بنهاوند مراجعت کرد بالجمله شاهزاده محمود در نهاوند محصور
گشت و شهریار تاجدار چون اصغای این خبر کرد دیگر باره شاهزاده همایون میرزا بحکومت نهاوند منصوب فرمود و
محمود میرزا را بدار الخلافه طلب داشت بعد از رسیدن همایون میرزا بنهاوند شاهزاده محمود از سفر دار الخلافه
سر برتافت از بهر آنکه در این مماطله و تسویف روی دل امنای دولت را با خویش کند و در حکومت نهاوند منشوری
از نو بدست آرد در این مماطله بی فرمانی نام برآورد و فرمان رفت تا حسام السلطنه و شیخعلی میرزا او را طوعاً
او کرهاً روانه دار الخلافه کنند اینوقت محمود میرزا در قلعه روئین دز که در وسط شهر نهاوند خود بنیان کرده
متحصن گشت و همایون میرزا در یکی از خانهای شهر نزول کرد و لشکر حسام السلطنه و شیخعلی میرزا در برابر روئین دز
سنگر کردند و از طرفین بگشادن توپ و تفنگ مشغول شدند این حرب تا چهار ماه بر پای بود و من بنده
که در این هنگام در نهاوند بودم چندانکه محمود میرزا از این کار شنیع منع کردم سودمند نبود و جمعی در میانه مقتول گشت
هم عاقبت بحجتهای محکم و براهین روشن شاهزاده محمود را ملزم کردن کردم و در میان او و حسام السلطنه

عزل محمدزکی خان نوری از وزارت فارس

پیوستگی دادم تا بزحمت و محنت تمام از قلعه بزیر آمده روانه بروجرد گشت و از دنبال او من بنده زن
و فرزند و احمال و اثقال او را ببروجرد حمل دادم پس لشکریان باوطان خویش باز شدند و حکومت نهاوند
خاص همایون میرزا گشت و هم در این سال زکی خان نوری از وزارت مملکت فارس معزول گشت همانا
در سال هزار و دویست و چهارده هجری چنانکه مذکور شد شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس
گشت و برحسب فرمان شهریار بیگدار تن از تفنگچیان نوری ملازم رکاب او گشت و شکرالله خان پسر میرزا
اسدالله خان نوری وزیر لشکر بسرکردگی آن جماعت منصوب آمد و چون شکرالله خان هنوز کودکی خردسال بود محمدزکی خان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

برادر میرزا اسد الله خان نیز مأمور بخدمت شاهزاده گشت که در حضرت او غلام پیشخدمت باشد و تفنگچیان ۲۲۹
نوری همانشیر بر بنک و بمطلع کرد و مع القصه ایشان در رکاب شاهزاده رهسپار گشتند و تفنگچیان نوری با زن
و فرزند در شیراز متوقف آمدند و محمد زکیخان که مردی چرب زبان و خوشخوی و گشاده دل بود هر روز در حضرت
شاهزاده بر مدارج علیه ارتقا نمود تا از صنادید درگاه و سردار سپاه شد و هیچ امری در مملکت فارس
بی رای و رویت او فیصل نمیگرفت چنانکه وزرای فارس با استیلای او استقلال نتوانستند یافت ناچار کار
وزارت نیز با او مفوض گشت و در کار تیغ و قلم ذو الریاستین آمد و هم بر زیادت ازین خواهر فرمانفرما نیز بشرط زنا
شوئی بسرای آورد و مصاهرت شهریار تاجدار مفاخرت تمام حاصل کرد چون در این مدت دراز میان جماعت
نوری و مردم شیراز فتنهای بزرگ بر خاسته بود و بسیار وقت با یکدیگر آویخته و خون هم ریخته کار مبارات
و معادات بجائی کشید که اجتماع هر دو طایفه در یک بلد محال افتاد شاهزاده حسینعلی میرزا اصلاح کار را در
اخراج جماعت نوری دانست و ایشان را از شیراز کوچ داده روانه دار الخلافه نمود و این هنگام مردم
فارس را از محمد زکیخان دهشت و وحشت افزون گشت ناچار او را نیز از مسند وزارت بزیر آورد و اخذ
منال دیوانی و رتق و فتق امور را بمیرزا محمد علی سررشته دار فارس مفوض داشت و این واقعه سبب
آشفتگی امور فارس گشت و منال دیوانی در عقده تعویق و تعطیل افتاد این هنگام شهریار تاجدار جهان
صواب شمرد که در اراضی فارس قشلاق کند و کار آن مملکت را نیز منتظم آرد پس سفر فارس را تصمیم عزم داد و
نخستین حاجی میرزا عبد العظیم خان قزوینی غلام پیشخدمت ظل سلطان را روانه یزد فرمود و عبد الرضا خان حاکم یزد را پیام
کرد که با اعیان یزد در شیراز حاضر رکاب گردد و اگر در این کار شتاب نکند مورد عتاب و عقاب خواهد بود
و حسینعلی خان معیر الممالک را مأمور باصفهان داشت که تا ورود موکب سلطانی منال دیوان را ماخوذ دارد
و میرزا یوسف پیشخدمت خاصه را که مردی ادیب و لبیب و روایت شعر شاعران حضرت را طلیق اللسان بود
بکرمان فرستاد تا شاهزاده شجاع السلطنه را بدرگاه آورد و شاهزاده الله ویردی میرزا را بنظم قمشه و سمیرم بیرون
فرستاد و عبد المجید خان را با تفنگچی نوائی ملازم رکاب او ساخت و غلام حسین خان سپهدار را فرمان کرد که با شش
هزار تن سرباز عراقی توپخانه و قورخانه را حمل داده از پیش روی باصفهان کوچ داده و شاهزاده علینقی میرزای
رکن الدوله و امامویردی میرزای ایلخانی سر کشیکچی باشی و شاهزاده عبد الله میرزا و فتح الله میرزای شعاع السلطنه
و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله فرمانگذار دامغان و سمنان و محال خوار و شاهقلی میرزا و محمد مهدی میرزا
و ملک ایرج میرزا ملازم رکاب شدند و میرزا آقا خان نوری وزیر لشکر را فرمان کرد تا عرض سپاه دیده محمد ولیخان
و محمد خان افشار و فضل الله خان قراگوزلو و محمد حسین خان خرقانی را با سوار جمعی ایشان باز دیدی بسزا کرده
حکم بر کوچ داد و نیز عبد الله خان فیروزکوهی و عبد الله خان دماوندی و مصطفی قلیخان سمنانی را با پیادگان جمعی
ایشان منتظم کرد آنگاه شهریار تاجدار بفرمود تا عبد الله خان امین الدوله در دار الخلافه متوقف باشد و باتفاق
ظل سلطان امور خراسان و طبرستان را نگران کرده و الله یارخان آصف الدوله با میرزا بار و منوچهر خان
معتمد الدوله ایچ آقاسی و حاجی محمد خان دولوی قاجار و پسرش علیمحمد خان و محمد صادق خان و نبی خان طالب

سفر دوم شاهنشاه ایران بفارس

و میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه و حسن خان سالار بار و محمد حسن خان دولوی قاجار نسقچی باشی و محمود
خان دنبلی قوریساول باشی نیز ملتزم رکاب شدند و همچنان میرزا محمد تقی علی آبادی منشی الممالک و میرزا تقی نوائی
منشی خاصه و میرزا صادق وقایع نگار و میرزا ابراهیم خان نوری و میرزا اسمعیل گرگانی مستوفیان دیوان و میرزا
فضل الله منشی رسایل ساز و برگ راه کردند و شهریار تاجدار یکشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی سال یکهزار و دویست
و چهل و پنج هجری از دار الخلافه خیمه بیرون زد و از راه قم طی مسافت کرده دوم جمادی الآخره وارد
کاشان شد میرزا علی محمد خان پسر امین الدوله که حکومت کاشان داشت خدمتی بسزا کرده به نظام
الدوله ملقب گشت و اعیان و اشراف کاشان مورد اشفاق و الطاف آمدند و از آنجا موکب سلطانی
در حرکت آمده و نهم جمادی الآخره وارد اصفهان شد و باغ سعادت آباد لشکرگاه گشت و شاهزاده سلطان
محمد میرزا فرمانگذار اصفهان دقیقه از خدمت فرو نگذاشت بعد از شش روز نیز از اصفهان کوچ داده غلام حسین
خان سپهدار به منقلای لشکر دو روزه از پیش همی شد و در قمشه سلیمان خان خانان که از سوی مادر نسب با شهریار
داشت تقبیل آستان نمود و از آنجا پادشاه راه شیراز گرفت شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس
با بندگان آن اراضی تا منزل شولکستان آباده پذیره کردند و روز سیم شهر رجب شهریار تاجدار در ظاهر شیراز
بباغی که بفرمان فرمانفرما غرس شده بود فرود شد و شاهزاده حسینعلی میرزا معادل دویست هزار تومان زر
مسکوک و دیگر اشیاء نفیسه پیشکش پیش گذرانید و علف و آذوقه لشکر را ده روزه بقانون ضیافت گذاشت
او شاهنشاه دویست هزار تومان زر او را بجای منال دیوانی محسوب داشت و در کار مردم فارس باز پرسی
بسزا کرد و یک یک را بهر کس را جزا داد و شجاع السلطنه نیز در شیراز حاضر حضرت گشت و بزرگان کرمان را پی تقبیل
سده سلطنت آورد و حساب خویش را پرداخته کرد بر حسب فرمان محمد زکیخان نوری که از وزارت فارس
معزول بود بوزارت کرمان منصوب گشت و در رکاب شجاع السلطنه راه بر گرفت آقا عبد الرضا خان
یزدی که از حاضر شدن پیشگاه سلطانی بیمناک بود میرزا سلیمان طباطبائی مجتهد را با جمعی از برادر و برادر
زادگان خویش و پیشکشی درخور سده سلطنت روانه درگاه نمود و بعد از ورود بشفاعت میرزا سلیمان
عبد الرضا خان در حکومت یزد برقرار ماند و فرستادگان او رخصت انصراف یافتند آنگاه فرمانفرما را
مورد الطاف فرموده اعیان فارس را هر یک نوازشی جداگانه کرد و میرزا محمد علی وزیر مشیر الملک لقب یافت
و میرزا علی اکبر کلانتر فارس پسر حاجی ابراهیم خان شیرازی بقوام الملک ملقب گشت و در اینوقت معروض
افتاد که نیازال دالغورکی ایلچی دولت روسیه که متوقف تبریز بود تا بعد از مراجعت خسرو میرزا از مملکت
روسیه بدرگاه آید این هنگام که خسرو میرزا باز شده بمهمانداری محمد حسین خان زنگنه و فرمان نایب السلطنه
تا اصفهان کوچ داده شهریار تاجدار میرزا مهدی ملک الکتاب را که در رکاب وکیل امور ولیعهد بود فرمان کرد تا
باصفهان شده ایلچی را بطرف همدان کوچ دهد بدانسان که بعد از ورود موکب پادشاهی بهمدان حاضر
آستان باشد. نیز حکم رفت که نایب السلطنه خسرو میرزا را ملازم رکاب ساخته در همدان بدرگاه پیوندد و بعد از
چهل روز از شیراز راه برگرفته طریق لرستان و خوزستان پیش داشت و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله بدرگاه تقدیم نمود

وزارت محمد زکیخان نوری بکرمان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

۱۲۳۱ تا بنه و آغروق و خزانه و مسند و قورخانه را که حملی گران بود برگرفته از طریق اصفهان راه دار الخلافه سپرد و مصطفی قلیخان سمنانی با لشکر خود ملازم رکاب شاهزاده گشت و غلامحسین خان سپهدار را فرمود که توپخانه و قورخانه حمل داده با سرباز عراقی از راه فهلیان طی مسافت کند و در بهبهان برکاب پیوسته شود و شاهنشاه در جمعه یازدهم شعبان از شیراز کوچ داده میرزا منصور خان حاکم بهبهان دلیل راه گشت و از دشت ارژن تا کازرون براند از کثرت سیلان سحاب که هر چشمه ساری رود پهناوری شد مجال حرکت محال مینمود و در توقف علف و آذوقه صعب بدست میشد ناچار اردوی پادشاهی بعد از نوروز بحرکت آمد و از رودهای سپی شگرف مردم بزحمت عبور کردند و در اراضی فهلیان و شعب بوان که از جنات اربعه جهان شمرده می شود خیمه زدند و بقلعه سفید که در فراز کوهی صعب است نگران آمدند از قضا در این منزل چون هنگام نهار گشتن رسید و خوان و خورش سلطانی را حاضر کردند شهریار را رغبتی باکل اغذیه نرفت و بجائی از جلاب قناعت افتاد ملازمان حضور چون آن طعامهای الوان بازپس بردند و خویشتن بخوردند مزاجها دیگرگون شد و پنجاه تن افزون مبتلا بقی و اسهال و بیهوشی گشت ابراهیم خان پسر حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی که شرف مصاهرت و منصب نظارت داشت هم از اکل آن اغذیه چون مردگان بزبان افتاده بود و میرزا حسین حکیم باشی اصفهانی چنان دانست که سمی در غذا تعبیه شده است و بعضی چنان فحص کردند که طباخان در منزل سراب بهرام از چشمه که آب آن بسمیت معروف است آب برگرفته اند و نادانسته بکار برده اند بالجمله شاهزاده حسینعلی میرزا از منزل فهلیان رخصت انصراف حاصل کرد و شهریار بمنزل سراب کوچ داد و همه روزه و همه شب سحاب از سیلان نمی ایستاد و همچنان از رود و سنگ شیر لشکریان بزحمت تمام عبور کردند و از آنجا از منزل بت و خیرآباد گذشته رود خیرآباد را بهولی تمام بسپردند و طی مسافت کرده بکنار آب کردستان در ظاهر شهر بهبهان خیمه زدند سپهدار با توپخانه در آنجا برکاب پیوست و از آنجا بمنزل کوه سیاه شتافته باز عبور از میاه و زحمت سپاه در پیش بود و در آن منزل چون لختی شهریار از بهر صید کردن و نخجیر افکندن گرد آن اراضی و دشت براند دو شیر نر از بیشه بیرون شد و هر دو صید دلیران رکاب گشت و شاهزاده حسام السلطنه هم در منزل کوه سیاه از بلده شوشتر در رسید و رسم پذیره بپای برد و شیخ مساور حاکم حبب نیز در آن منزل پیشکش خویش بگذرانید از آنجا فرمان رفت که سپهدار از پیش روی بشوشتر سفر کرده در آنجا لشکر عراقی را رخصت وطن دهد و خود منتظر موکب پادشاهی باشد آنگاه شاهنشاه از منزل کوه سیاه کوچ داده در ارض رام هرمز فرود شد مردمان گویند اگرچه استوار نباشد که درخت نارنجی نوشیروان عادل در آن زمین بدست خویش غرس کرده و درختی را که همان دانند هنوز سبز و ریان و بار آور و طری است و محبوسان بدان تقرب جویند مع القصه شهریار تاجدار جمعه نهم شهر رمضان وارد شوشتر شد و از نظاره بنیان سد سدید که شاهزاده محمد علی میرزا بر رود شوشتر کرده بود شگفتی حاصل فرمود و قصه گسستن آن سد و بستن آن بدست والرین قیصر در عهد شاپور ذوالاکتاف در کتاب اول ناسخ التواریخ مرقوم افتاد بالجمله سدیکه شاهزاده محمد علی میرزا کرده و در اینوقت که شهریار تاجدار در شوشتر جای داشت راقم این حروف تحدید کردم یکصد و

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

پنجاه ذرع طول آن سد است و شصت ذرع قطر وی سی ذرع ارتفاع دارد اما قطر آن که در نشیب آب شصت ذرع است چون بر فراز آب آید بیست ذرع شود بالجمله شاهنشاه یکشنبه یازدهم رمضان از شوشتر بلده دزفول کوچ داد و بعد از پنج روز از آنجا بیرون شده بیست و سیم رمضان در قصبهٔ خرم آباد فیلی فرود شد

و در اینوقت بسیج لشکریان را از سیلان سحاب آسایش نبود و جشن نوروزی در خرم آباد افتاد

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری و عید کردن شاهنشاه ایران در خرم آباد فیلی

در سال یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری چون دو ساعت و چهار دقیقه از روز یکشنبه بیست و پنجم رمضان بر آمد آفتاب به بیت الشرف شد و شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار در خرم آباد فیلی جشن نوروزی بگذاشت و روز سیم عید نوروز از خرم آباد به بروجرد سفر کرد و از آنجا بملایر نزول فرمود و روز پنجم شوال وارد همدان گشت و نیارال دالغورکی ایلچی روسیه بمهمانداری میرزا مهدی ملک الکتاب و محمد حسین خان زنگنه وارد همدان گشت و نایب السلطنه نیز با خسرو میرزا از راه برسید شاهنشاه دالغورکی را مورد نواخت و نوازش داشته فرمان کرد تا آصف الدوله و غلامحسین خان سپهدار و دیگر امرا و بزرگان درگاه هر شب یکی او را به ضیافت طلب کنند و نوازش های گوناگون و ساز و برگ بساط طرب و انواع لهو و لعب عظیم بزرگ داشتند آنگاه به تشریف پادشاه شادکام شده رخصت مراجعت یافت و در اینوقت چون میرزا محمد علیخان کاشی در ظل سلطان باتفاق دویست تن از اعیان طهران حاضر درگاه شده جبین ضراعت بر خاک نهادند و خواستار شدند که سی سال بر زیادت است که شهریار تاجدار جشن نوروزی در دارالخلافه طهران فرموده و امسال این بساط شاهوار در خرم آباد گسترده شد و در ازای آن روا باشد که شهریار تاجدار از ییلاق در اراضی عراق توقف نفرماید بلکه طریق دارالخلافه گیرد و مردم آن بلده را از زحمت انتظار در آرد لاجرم شاهنشاه نایب السلطنه را فرمود تا در همدان متوقف شده حدود بغداد را نیز نگران باشد و در عشر آخر شوال از همدان کوچ داده هشتم ذیقعده وارد دارالخلافه گشت

لشکر کشیدن پادشاه خوارزم به خراسان

و در این هنگام در مملکت خراسان صید محمد خان جلایر حاکم کلات از خدمت احمد علی میرزا سر برتافته باتفاق کریمخان زعفرانلو هزار تن سوار ترکمان انجمن کرده اراضی چناران و رادکان را بمعرض نهب و غارت در آورد و رضا قلیخان پسر بیگلرخان چاپشلو را که حکومت دره جز داشت هم با خود یار کرده باغوای والی خوارزم پرداخت و الله قلی توره فریفته سخن او شده با جماعتی از قبایل تکه و اوزبک تاراج خراسان را تصمیم عزم داده تا کنار رود طژن براند شاهزاده احمد علی میرزا چون این بدانست خوانین خراسان را حاضر درگاه ساخت و لشکری رزم جوی فراهم کرده باستقبال جنگ تا بیابان الان و دشت تاختن کرد والی خوارزم چون این بشنید بی آنکه رزم دهد یا حمله افکند پشت با جنگ داده روی بخیوق نهاد لاجرم احمد علی میرزا با اراضی پشت کوه که در تصرف صید محمد خان بود تاختن برد و صید محمد خان روی بدره جز نهاد و با رضا قلیخان هم پشت گشت سلیمان آقای برادر رضا قلیخان چون از برادر خوفناک بود در قلعه محمد آباد دامن حسبت و جمعی از ترکمانان علی ایلی را با خود یار کرده در قلعه را استوار کرد صید محمد خان با قبایل چاپشلو هشتم شهر ذیحجه بکنار قلعه محمد آباد آمده حمله افکند با گلوله تفنگ یکی از قلعگیان جان بداد و از

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

۱۲۴۳ هنگام آشوبی محمد علی میرزا در اراضی پشت کوه قلعهٔ جعفر یار بقوت توپهای باره کوب مفتوح ساخت و فتح دیگر
قلاع که در بیرون دربند قلعه کلات است سهل گشت بالجمله آن اراضی را بتحت فرمان کرده قبایل جلایر را
بجمله کوچ داد و در ازای اسرای کرد چناران بجعفر قلیخان شادلو سپرد و باز مشهد مقدس شد و خبر این فتح
در همه محرم در حضرت شهریار معروض افتاد و هم در این سال بلای وبا در ایران بالا گرفت و از چاکران درگاه شهنشاه
میرزا زکی نوری مستوفی در گذشت و فرزندش میرزا محمد تقی بجای او منصوب گشت و محمد حسن خان دولوی قاجار
وداع جهان گفت و پسرش محمد امین خان بجای او ایشیک آقاسی باشی شد و هم در این سال بخواستاری مردم کرمانشاهان
دیگر باره شاهنشاه محمد حسین میرزا پسر شاهزاده محمد علی میرزا را بحکومت کرمانشاهان منصوب داشت و
از رسیدن محمد حسین میرزا بآن اراضی مردم خوزستان و لرستان فیلی که سالهای فراوان در تحت
فرمان محمد علی میرزا بودند و هم روی دل با فرزندان او داشتند روزی چند برنگذشت که حکومت شاهزاده
محمد تقی میرزای حسام السلطنه در آن ممالک لغزش یافت چند کرت اصلاح ذات البین را از جانبین رسل و رسایل
انگیخته شد و عاقبت کار از مکاتبت بمغالبت کشید و از مصالحت بمناطحت انجامید محمد حسین میرزا از مردم کوران
و زنگنه و کلهر سپاهی راست کرده تا کنار قلعه خرم آباد براند و شاهزاده حسام السلطنه مدافعه او را بتجهیز لشکر
پرداخت این هنگام راقم حروف در بروجرد بودم و چون شاهزاده محمود نیز بحسب امر شاهنشاه در بروجرد متوقف
بود مرا نیز بفرمان حسام السلطنه از آن بلده بیرون شدن نمیگذاشتند تا مبادا برعایت شاهزاده محمود در حضرت
شاهنشاه سعایت کنم و شکایت آغازم یا محمد حسین میرزا و دیگر شاهزادگان را در این خصومت تحریضی دهم بالجمله حسام
السلطنه از جماعت بختیاری و باجلان و بیرانوند و یاراحمدی و سکوند و حسنوند لشکری فراهم کرده باستقبال جنگ
محمد حسین میرزا تا اراضی اشتر برفت و لشکرگاه راست کرد و شاهزاده همایون حاکم نهاوند را طلب فرموده نزدیک
محمد حسین میرزا رسول فرمود تا در میانه سخن بصلاح کند و رسم منازعت را از میانه برگیرد و کارداران محمد حسین میرزا را
معروض داشتند که شاهزاده همایون از بهر آن بدینجا شده که ما را خواب خرگوش دهد و حسام السلطنه بمناقصه مسخر
کرمانشاهان تاختن برد لاجرم فرمان کرد تا همایون میرزا را بر اسبی کودن برنشاندند و بکرمانشاهان بردند و ملازمان
رکابش را دستگیر ساخته سلاح و سلب و اسب ایشان را گرفته رها دادند در این وقت شاهزاده شیخعلی میرزا که با محمد
حسین میرزا و شاهزاده محمود طریق مودت و مصافات سپرد فرصت بدست کرده از مردم ملایر و تویسرکان
که در تحت فرمان داشت لشکری اختیار کرده و قبایل زندیه که نیز ملازمت او داشتند انجمن شدند با سپاهی انبوه
بر سر بروجرد آمد نور محمد خان قاجار دولو برادر آصف الدوله که از قبل حسام السلطنه در بروجرد بود بحفظ و حراست
آن بلده میان استوار کرد و ابواب شهر را بربست تفنگچیان جلادت پیشه در برج و باره برگماشت و شیخعلی میرزا
هیچ کمتر از کردار او برسید توپهای باره کوب را بجانب شهر کشاده داد و لشکر او بسوی دروازه بهسی حمله افکندند
از بامداد تا فرو شدن آفتاب کار بدینگونه رفت و در میانه میرزا احسن شیرازی وزیر شیخعلی میرزا با گلوله تفنگ
زخمی برداشت از آشوبی شامگاه خبر با حسام السلطنه بردند او چون توانی نبود آغروق خود را در لشکرگاه فرو گذاشته
ن عقاب صید دیده شتاب گرفت و تا بامداد اسب براند صبحگاه شیخعلی میرزا آگاه شد و حکم داد تا لشکر بر فراز

پشته که در بیرون بلده بروجرد است درآمدند و عرادهای توپ را بر فراز پشته نصب کردند و سپاهیان از چپ
و راست رده شدند چون حسام السلطنه برسیدند نه توپخانه را وقعی نهادند و نه لشکر را حشمتی گذاشت و حکم یورش داد
سپاه او چون شعلهٔ نیران راه فراز گرفتند و توپ لشکر شیخعلی میرزا را بجانب نشیب پائی نتوانست بود لاجرم سپاه
حسام السلطنه صعود کردند و دلیرانه بر آن پشته برآمدند مردم ملایر و زندیه چون این دلیری بدیدند دیگر نتوانستند
درنگ کرد یکبار هزیمت شدند و راه نشیب گرفتند مردان بختیاری و باجلان و سکوند از قفای ایشان تاختن
همی کردند و بسیار مرد و مرکب بخاک انداختند و میرزا اسمعیل خان کلپایگانی که ناظر شیخعلی میرزا بود در هزیمت
اسبش بوحل نشست و یکتن از مردم سکوند با گلوله تفنگ او را مقتول ساخته اسب و سلاحش را ببرد و رحیمخان سکوند
که مردی دلیر بود از قفای شیخعلی میرزا بتاخت و راه بدو نزدیک کرد و دست فرا برده گریبان نظرعلی میرزا را بگرفت
تا از اسب بزیر آرد شیخعلی میرزا چون این بدید سر بر تافت و با نیزه بجانب رحیمخان حمله برد رحیمخان آهنگ او و دست
از نظرعلی میرزا باز داشته باز پس نشست و شیخعلی میرزا پسر را برداشته بملایر گریخت و آقا سید مراد که یکتن از سادات
بروجرد و از عشیرت آقا سید مهدی بحر العلوم بود رنجیده خاطر نزد شیخعلی میرزا روز میگذاشت با چند تن از بزرگان
زندیه دستگیر گشت و حسام السلطنه بفرمود تا ایشان را جامهای دیگرگون در بر کرده از میان بازار بروجرد
با سخرگان عبور دادند و بند بر نهادند و خود با کبر و خیلای تمام درآمده در دار الایاله خویش جای کرد و لشکریان
او بنه و آغروق و احمال و اثقال لشکرگاه شیخعلی میرزا را بنهب و غارت برگرفته بمرابع و مساکن خویش شتافتند دیگرباره
حسام السلطنه فرمان کرد تا سه روزه آن لشکر پراکنده انجمن شدند و چهارده هزار تن عرض سپاه داده بدفع محمد
حسین میرزا از بروجرد بیرون شد و از آنسوی محمد حسین میرزا که قلعه خرم آباد را مفتوح ساخته نشیمن داشت پذیرهٔ
جنگ کرده از قلعه بیرون شد و سربازکوران و پیادگان را از پیش روی باز داشت و سواران را در قفای پیادگان
جای کرده و خود در پیش روی لشکر صف راست همی کرد و از یمین و شمال همی شد بالجمله روز هشتم محرم سال هزار و
دویست و چهل و شش هجری در بیرون خرم آباد تلاقی فریقین شد سواران بیراوند و باجلان و بختیاری اسب
برجهاندند و هم عنان حمله افکندند از انسوی سربازکوران و تفنگچیان کلهر و زنگنه یکباره دهان تفنگها بگشادند
و آن جماعت را دفع دادند دیگرباره سواران حسام السلطنه گرد هم برآمدند و همداستان گشته حمله دیگر افکندند در این
نوبت نیز با زخم گلوله باز پس نشستند در این وقت نصرالله میرزا برادر محمد حسین میرزا که داماد حسام السلطنه بود و در
لشکرگاه او میزیست جمعی از لشکریان را با خود متفق کرده نزدیک برادر شتافت این نیز در لشکر حسام السلطنه
ثلمه و رخنه افکند و با اسپهبد سپاه او همدست و هم پشت شدند و در کرّت سیم حمله انگیختند محمد حسین میرزا از اسب
فرود شد و پیاده از پیش روی سپاه بچپ و راست همی تاخت و لشکر را بصبر و سکون وصیت همی فرمود
و بجنگ و آهنگ تحریض همی نمود این نوبت چون سواران حسام السلطنه از باران تفنگ پشت با جنگ
دادند دیگر نه ایستادند و راه فرار پیش داشتند این هنگام محمد حسین میرزا بفرمود تا سواران از پس
پشت پیادگان بیرون شده در قفای هزیمتیان بتاختند و بیشتر از آن سپاه را اسیر و دستگیر ساختند
حسام السلطنه نیز ناچار طریق هزیمت گرفته و پاسی چند از شب گذشته با یکی دو تن بشهر بروجرد درآمد این هنگام

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

چون کارداران اورا ضعفی پدیدار گشت و دور اندیشی در امور و حفظ حدود و ثغور فتور یافت برادران و فرزندان ۲۳۵
حاجی ملا اسدالله مجتهد بروجردی و ملا علی مجتهد نگارنده این کتاب مبارک را از شهربند بروجرد بیرون آوردند
تا اراضی سربند که در تحت فرمان غلام حسین خان سپهدار بود بسلامت کوچ دادند و از آنجا من بنده بدار الخلافه
سفر کردم با جمله مملکت لرستان بر کارداران محمد حسین میرزا مسلم گشت و هم درامسال جلال الدوله مهدی
علی خان برادرزاده آصف الدوله وزیر لکنهور بزیارت عتبات عالیات و مشهد نجف اشرف شتافته از آنجا
زایر مشهد مقدس گشت و هنگام مراجعت بازه از کوچ همی داد در میان منزل عباس آباد و میامی جماعتی از ترکمانان
تختهٔ تاختند و دویست تن از معتبرین زوار را با تیغ بگذرانیدند و پانصد تن جوانان و زنان را اسیر کردند اموال
و اثقال ایشان را برداشته راه دشت برگرفتند در میانه معادل یکصد هزار تومان اموال مهدیعلیخان بغارت رفت
و خود نیز اسیر شد چون این خبر در حضرت پادشاه معروض افتاد رضا قلیخان زعفرانلو حاکم خبوشان را منشور
کرد که مهدیعلیخان را از ترکمانان تکه باز ستاند رضا قلیخان چنان دانست که در جنبش لشکر دور نباشد که خون
مهدیعلی خان در میانه هدر شود کس بباز کافی فرستاد تا او را و زوجه شیخ ابراهیم جزایری که هم با سر برده
بودند بهزار تومان زر مسکوک خریده روانه دار الخلافه داشت و شهریار تاجدار او را بنواخت و برگ و ساز
داد آنگاه حاجی اسمعیل خان شبنیانی را با جماعتی از لشکر بکیفر ترکمانان مامور بخراسان فرمود و حاجی اسمعیل
خان مریض گشته در یکمنزلی مشهد بدرود جهان کرد و هم در این هنگام منور خان افشار والی میمنه و شبرغان
عبدالرحمن یوزباشی خود را روانه درگاه شاهنشاه نمود تا پیشکش او را بگذرانید و معروض داشت که اگر کمین از
شاهزادگان بدین اراضی مامور فرمائی در رکاب او رزم دهیم و ممالک ماوراءالنهر و بلده بلخ را مفتوح ساخته
بکارداران حضرت سپاریم فرستاده او را عطوفتی سزا کرده رخصت انصراف دادند و هم درامسال بهرام خان
ولد بنیاد خان هزاره که حکومت جام و باخرز داشت سفر سرخس کرد که پراکندگان ایل و الوس خود را فراهم کند
مردی از هزاره که با پدرش اندر خونخواهی بود فرصتی بدست کرده او را مقتول نمود و محمد خان قرائی وقت را
غنیمت شمرده با مردم خویش باراضی جام و باخرز تاخته یعقوب خان و آقا خان عمزادگان بهرام خان را با پنجاه
تن از عشیرت ایشان مقتول ساخت و آن مملکت را تحت فرمان کرد و هم درامسال چنانکه مذکور شد حسینعلی خان
جوانشیر از کابلستان سفیر درگاه آمد و از شاهنشاه منشور ملاطفت گرفته سفر سند کرد و در نزد میر مراد علی خان والی
سند خود را سفیر ایران نام نهاده مذکور نمود که کارداران ایران در تسخیر کابل تصمیم عزم داده اند و دیر نباشد که سپاه
بیکران بدان اراضی تاختن کنند و معلوم نیست که مملکت سند هم از تعرض ایشان مصون ماند والی سند
بیمناک شد و میرزا محمد علی شیرازی را با چند تن دیگر بسفارت ایران برگماشت و سه زنجیر فیل و سی بافته از منسوج
کشمیر برسم پیشکش انفاذ داشت میرزا محمد علی از طریق بلوچستان راه بندر عباس گرفت و حسینعلی خان جوانشیر از راه
بحر به بندر بمبئی آمده و از آنجا طریق دار الخلافه گرفت و دو ماه قبل از رسولان سند بدرگاه آمد و میرزا محمد علی
یازدهم ربیع الآخر وارد طهران شد و چهل سنه سلطنت کرده پیشکش خود را پیش داشت و خواستار
رعایت و حمایت گشت که از آسیب و چند یکه پادشاه کشمیر مملکت سند محفوظ ماند شاهنشاه او را بنواخت و

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معادل

و معادل هزار تومان در وجه میرزا محمد علی عطا فرمود و نظر علیخان قاجار قزوینی نایب ایشیک آقاسی را بسفارت
سند مأمور ساخته و جامهٔ لایق با یک قبضه شمشیر برای خلعت امیر مراد علیخان او را سپرد و در عشر آخر جمادی الآخره
او را باتفاق میرزا محمد علی گسیل سند فرمود و هم در این سال عبد الرضا خان حاکم یزد با شفیع خان حاکم بلوک را در که
از مملکت کرمان است پیوند خویشاوندی محکم نموده و او را از فرمان برداری شجاع السلطنه فرمانگذار کرمان باز داشت
شجاع السلطنه در غضب شده از بلدان کرمان لشکری کرد و بر سر یزد تاخته آن بلده را بمحاصره انداخت و تیمور میرزا
پسر حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس را که این وقت در آباده سورمق متوقف بود هم نزدیک خویش طلب نمود
تا در تسخیر قلعه معاون باشد و چون بی اجازت کارداران دولت این مبارزت کرد شهریار تاجدار اندیشید
که اگر او را از محاصره یزد منع فرماید از برای او در مملکت کرمان وقعی و مکانتی نماند لاجرم سیف الدوله میرزا
پسر ظل سلطان را بحکومت یزد بیرون فرستاد تا باشد که بعد از ورود او شجاع السلطنه را در حصار دادن آن بلده ابرام
بر زیادت شد و مدت نه ماه اینکار بدراز کشید و گاه گاه عبد الرضا خان دست آویز اینکه حکومت یزد با
ظل سلطان تفویض یافته و اینک فرزند او سیف الدوله میرزا بر مسند حکمرانی متمکن است لشکری فراهم کرده
از دروازه بیرون میفرستاد و با سپاه شجاع السلطنه رزم میداد و در این مدت محمد زکیخان نوری وزیر شاهزاده
مریض شده وداع زندگانی گفت و محمد کاظم خان سوادکوهی که مردی جلادت پیشه بود بزخم گلوله مردم
عبد الرضا خان در پای ان امر شاهنشاه فرمان کرد که نایب السلطنه را برای نظم خراسان مأمور خواهیم داشت نیکو
آنست که نخست قلعهٔ یزد را بگشاید آنگاه بجانب خراسان شود و چون این منشور بنایب السلطنه رسید با ده
هزار تن سرباز و بیست و پنج عراده توپ از اردبیل بیرون شده تا زنجان بتاخت و از آنجا ولیعهد نامی
محمد میرزا را با سرباز و توپخانه از راه ساوه روانه قم فرمود و خود با میرزا ابو القاسم قائم مقام و معدودی
از ملازمان رکاب در دوازدهم شعبان وارد دار الخلافه طهران گشت شاهنشاه بفرمود که نخست قلعه یزد را
مفتوح سازد و عبد الرضا خان را بر کیفر دارد آنگاه شجاع السلطنه را که بی اجازت کارداران دولت بدین
محاصره اقدام نمود روانه درگاه دارد پس بسوی خراسان شود لاجرم نایب السلطنه بیست و چهارم شعبان
از دار الخلافه بیرون شده راه یزد را برگرفت و چون در منزل عقدا برسید عبد الرضا خان و تمامت خویشاوندان
با تیغ و کفن بحضرت او شتافتند و روی ضراعت بخاک سودند و چون شجاع السلطنه خبر ورود نایب السلطنه را در
عقدا استماع نمود بی توانی مردم خود را برداشته راه کرمان برگرفت و نایب السلطنه بشهر یزد در آمده کار آن
بلده را بنظم کرد و سیف الدوله میرزا را همچنان در حکومت باز گذاشت و چون بعلت امتداد محاصره علف و
آذوقه اندک بود بعد از سه چهار روز روانه کرمان شد شجاع السلطنه چون این بدانست نخستین فرزند خود
هلاکو میرزا را تا دو منزل باستقبال بیرون فرستاد و چون راه نزدیک شد خود نیز پذیره کرد و بخدمات ضیافت
پرداخت و چون شهریار تاجدار آقا محمد کریم پیشخدمت را باحضار شجاع السلطنه گسیل فرموده هم با نایب السلطنه
فرموده بود بنا شد که شجاع السلطنه از آن جسارت که در حصار دادن یزد کرده بیمناک شود و از حاضر شدن

آمدن شجاع السلطنه بر سر یزد

فوت محمد زکیخان نوری

فوت محمد کاظم خان نوری

سفر نایب السلطنه به یزد

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

۲۳۷ بدرگاه تقاعدی ورزد یا تباعدی گیرد لاجرم نایب السلطنه بفرمود تا یکفوج سرباز او را نگاهبان گشتند و محمد
زمان خان دولوی قاجار را با دویست سوار نیز ملازم رکاب او ساخت تا او را بدار الخلافه کوچ داد و هم درینسال
میرحسن خان پسر مصطفی خان طالش که در مقاتله با روسیه اسبق المجاهدین لقب یافته بود وداع زندگانی گفت
و این میرحسن خان چنان افتاد که بعد از مصالحهٔ دولتین ایران و روس نزدیک یسقاویچ شتافت باشد که
حکومت طالش را بدست گیرد چون از شرایط عهدنامه بود که از شناختگان مملکت اگر کسی فرار کرده بدولت
روس پناه برد یا از روس با ایران آید او را باز فرستند نایب السلطنه برحسب فرمان شاهنشاه کس نزد یسقاویچ
فرستاده میرحسن خان را طلب کرد یسقاویچ بنتوانی او را روانه نمود و نایب السلطنه میرحسن خان را بدست محمد
قلیخان سعدلو حاکم مغان سپرد و فرمان کرد که چنانش بدارد که فرار نتواند کرد بعد از سفر نایب السلطنه بطرف عراق
ویزد میرحسن خان فرصت بدست کرده از مغان بطالش گریخت و در آنجا لشکری فراهم کرده باراضی لنکران
وارکوان تاختن برد و با لشکر روس چند رزم مردانه داد و ایشان را بشکست و آن اراضی بتحت فرمان کرد چون
اینخبر به یسقاویچ رسید بکارداران دولت ایران نامه کرد که اگر جنبش میرحسن خان باجازهٔ شماست او گناهکار
هر دو دولت است ما لشکر بدفع او برمیگماریم شما نیز از آنجانب مدد کنید لاجرم نایب السلطنه افواج سپاهی
اردبیل را بسوی طالش فرستاد و یسقاویچ نیز لشکری مامور کرد میرحسن خان در میانه بیچاره ماند لابد در عشر
آخر شوال بانزلی گیلان گریخت و از آنجا سفر مازندران کرده و بدار الخلافه طهران آمد یسقاویچ بیمناک بود
که مبادا دیگر باره میرحسن خان از طهران بیرون شود و فتنه انگیزد از کارداران ایران خواستار بود که او را
روانه تفلیس دارند از قضا میرحسن خان مریض گشت و بمرض استسقا درگذشت و هم درینسال دیگر باره
محمد خان قرائی و ملک توشخان برادر سعید محمد خان جلایر حاکم کلات با اللهقلی توره پادشاه خوارزم
ساز ارادت و عقیدت طراز کردند و باب رسل و رسائل باز داشتند و ملک توشخان نزدیک خان خوارزم
رفته مورد نوازش گشت و سردار سرحد ترکستان لقب یافت و ترکمانان ساروق را بنهب و غارت
خراسان برانگیخت از سوی احمد علی میرزا چون اینخبر بدانست لشکری انجمن کرده باستقبال جنگ تاختن
کرد در پل خاتون نزدیک سرخس با ترکمانان دوچار شده آنجماعت را هزیمت کرد و جمعی را اسیر و گروهی را
عرضهٔ شمشیر ساخت و در میانه رسولی را که خان خوارزم نزدیک محمد خان گسیل ساخته بود نیز گرفتار شد احمد علی
میرزا او را بی آسیب روانهٔ خوارزم داشت و اللهقلی توره از این معنی منفعل شده از آن پس در حضرت شاهزاده
اظهار مؤالفت و مواعدت همی کرد و بزرگان ترکمانان تکه و ساروق را بحضرت شاهزاده روانه فرمود تا
اظهار ایلی و خدمتگذاری کردند و پیشکشی لایق پیش کشیدند و اسیران خود را باز خواستند بدینوقت ملک توشخان
محمد خان قرائی ناچار با شاهزاده طریق خضوع و عقیدت گرفتند و صورت اینحال در حضرت شهریار مکشوف
افتاد و شاهنشاه ایران پنجشنبه ششم ذیحجه از طهران خیمه بیرون زد و از راه قم عبور کرده تا اراضی کره رود کوچ بکوچ
برفت شاهزاده حسام السلطنه و شیخعلی میرزا و محمد حسین میرزا از ولایت بروجرد و ملایر و کرمانشاهان بحضرت
پیوستند و علی حسین خان سپهدار که فرمانگذار آن اراضی بود در میزبانی پادشاه و مهربانی با بزرگان درگاه

فتنهٔ میرحسن خان طالش

فتنهٔ محمد خان قرائی و ملک توشخان در خراسان

و علف و آذوقه سپاه خود داری نکرد و بعد از چهارده روز که لشکرها در آن اراضی انجمن شدند شهریار تاجدار شاهزادگان را ٢٣٨
رخصت انصراف داده و از آنجا راه برگرفت و از طریق گلپایگان و خوانسار طی مسافت فرموده یکشنبه غرهٔ شهر محرم
سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری در چمن قمیز که از اراضی چهار محال است فرود شد و از آنجا عبدالله خان
امین الدوله را بجهة رفع حساب مملکت فارس روانهٔ شیراز فرموده او در قمشه با شاهزاده حسینعلی میرزای فرمان
فرمائی که بمقصد تقبیل سدهٔ سلطنت می شتافت باز خورد و شاهزاده را بجانب فارس مراجعت داد و شاهزاده
سلطان محمد میرزای سیف الدوله با اعیان صفهان بدرگاه شاهنشاه آمدند و پیشکش خویش پیش داشتند
این هنگام که نایب السلطنه از کرمان پیوسته حضرت گردد و حسین خان سردار ایروان را بحکومت چهار
محال و نظم قبایل بختیاری برگماشت و در اول شهر صفر از آن اراضی سفر کرده در چمن سنگباران لشکرگاه کرد
و هم در آنجا یکماه توقف فرمود و این هنگام ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزای شجاع السلطنه که سالها در سبزوار
حکومت داشت اگرچه مردی مبارز و نامور بود و اما به تهور ملکزادگی و سکرهٔ جوانی کردارهای ناپسندیده داشت
از نهب و غارت مجتازان و کاروانیان مضایقت نمیکرد اینوقت که مردم سبزوار نیز از جفای کارداران
او بجان آمدند و بر شوریدند ناچار از سبزوار به اصفهان آمد و از آنجا از بیابان جندق طریق حضرت گرفت و از بیم
عتاب و عقاب پادشاه در بارهٔ بند سلطانی پناه جست و بشفاعت عم و پدر گناهش معفو گشت آنگاه اردوی
سلطانی حرکت کرده بسرچشمهٔ آب زنده رود و آب کرند را ملازمان رکاب نظاره کرده در قریهٔ ده کرد لشکرگاه

رسیدن نایب السلطنه بلشکرگاه پادشاه

گشت و نایب السلطنه چون فرمان احضار یافت فرزند خود خسرو میرزا و یوسفخان گرجی امیر توپخانهٔ خود را در
کرمان گذاشت و سلیمانخان گیلانی سرهنگ را با فوج شقاقی در یزد ملازم خدمت سیف الدوله میرزا نمود و خود
با سه فوج سرباز و شش عراده توپ غرهٔ شهر ربیع الثانی در قریهٔ ده کرد حاضر درگاه شد و بیک قبضه شمشیر مرصع
بلآلی و جواهر ثمین تشریف یافت و شهریارش معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک برای نظم خراسان عطا کرد
و ده هزار تومان بسربازی که در کرمان متوقف بود بذل رفت و منشور شد که فرزند نایب السلطنه فریدون میرزا
از جانب پدر در آذربایجان حکمران باشد و محمد خان زنگنه امیر نظام و میرزا اسحق فراهانی عمزاده قائم مقام
ملازم خدمت او باشند و نایب السلطنه خود از رود جیحون تا کنار آب اترک را که از ممالک شرقی ایران است
نظم کند نیز نایب السلطنه فرمانگذاری کرمان را بنام سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان منشور گرفت و خود فرمان

عبدالرضاخان یزدی و شفیع خان

کرد که خسرو میرزا و یوسفخان امیر توپخانه با لشکر از کرمان بیزد کوچ دهند و از آنجا از طریق طبس راه خراسان
گیرند و حسینعلی خان و بهبود خان جوانشیر را که از قبل قزلباش کابل رسول بودند چنانکه مذکور شد ملتزم رکاب
ساخته از راه اصفهان و کاشان آهنگ خراسان نمود و علیخان پسر عبدالرضاخان یزدی را با اهل و عشیرت
عبدالرضاخان برسم گروگان روانهٔ آذربایجان فرمود بعد از بیرون شدن نایب السلطنه شهریار تاجدار
از قریهٔ ده کرد کوچ داده پنجروز در نجف آباد توقف فرمود و هم از آنجا بیرون شده دوشنبه دوازدهم
ربیع الثانی وارد اصفهان گشت اما در این ایام که نایب السلطنه حاضر حضرت پادشاه بود عبدالرضاخان یزدی
و شفیع خان که برادر او در کرمان بودند چون در طغیان و عصیان همداستان همی شدند در اینوقت که بر حسب

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

برحسب فرمان در کرمان جای داشتند یکدیگر را دیدار کرده دیگرباره در مخالفت با دولت مواضعه نهادند ۱۲۳۹
و از نزد خسرو میرزا فرار کرده عبدالرضاخان در قلعه بافق جای کرده شفیع خان بقلعه را در رفت و نایب
السلطنه در منزل قمشه این خبر بشنید و فرمان کرد تا از کرمان یوسفخان گرجی با سرباز و توپخانه به تسخیر قلعه
را در شتافت و سلیمان خان گیلانی که با فوج شقاقی متوقف یزد بود در سر بافق تاختن برد باتحاد یوسفخان
بحکم یورش و ضرب گلوله توپ در سه ساعت قلعه را در فتح کرده شفیع خان را با دو پسر برحسب امر روانه
اردبیل داشت و عبدالرضاخان در شبی که سربازان یورش بقلعه بافق میدادند با چندتن از بنی اعمام خود بجانب
طبس و قاینات گریخت در عشر آخر ربیع الثانی در اصفهان این قصه معروض درگاه افتاد و شاهنشاه یوسفخان
و سلیمانخان را با شمشیر مرصع و جامه گرانبها خلعت کرد و هم در اینوقت رعیت ملایر و تویسرکان بر شاهزاده
شیخعلی میرزا برشوریدند و دوست آن نداشت که آن فتنه برخاسته را بنشانند ناچار با چندتن از فرزندان خود
راه برگرفته در اصفهان حاضر درگاه شد و فریاد مردم ملایر از تعدی کارگذاران او نیز گوشزد واقفان
درگاه شد و همی گفتند شاهزاده چندان سخت مردم لوط را بر خود فرض داشته که شیخ الاسلام و نایب الصدر
ملایر را که سنین کهولت سپرده اند بجای پسران امرد در سرای خویش آورده و با ایشان درآویخته و درآمیخته
و گاه دست طلب بدامان مردی ناتجربه زده و بد و مخذوف را از وی کشوف خواسته و سر مکتوم را از او
معلوم داشته و بخاطر خویش از تحریک و تفصیل باده ارض بیضا سپرده و بحجر کرم و کیمیای اعظم رسیده
و گاه دیگر در بروی آشنا و بیگانه بسته و در هوای دختر پادشاه پریان نشسته و این سخن از آن در گفتند که وقتی
مردی جهانگرد که در کار حیلت و نیرنگ فرد بود بحضرت شاهزاده آمد و معروض داشت که قبایل جن تمامت
در تحت حکومت من باشند اینک دختر پادشاه پریان واله رفتار و شیفته دیدار تو شده است با اینکه
چون حور بهشت و آفتاب اردی بهشت است بر دست نهاده که اگر با او هم بستر شوی و مهر و [illegible] ازو
به داری سلطنت اقالیم سبعه را با تو راست کند شاهزاده این سخن را باور داشت و صبر او در وصل پری و سلطنت
روی زمین اندک گشت و آن مرد نیرنگ ساز را بر وساده عزت جای داد و خود که گاه در برابر دستبکش
کرده بایستاد و بضراعت و مسکنت طلب آرزو همی کرد و مرد جهانگرد حکم داد تا در باغ جنت که از پس سرای
او بود رواقی از بهر زفاف دختر پری اختیار کردند چندانکه آلات زر و سیم و جواهر شاداب و لآلی شاهوار
در سرای شیخعلی میرزا بود بدان رواق حمل داده حلی و حلل بستند و تا هفته چندانکه شاهزاده ذخایر و دفاین
بود و مستعار نیز توانست کرد بدان رواق در بردند چون شب زفاف پیش آمد فرمود که دختر پری با مردان موی
پس گوش روا ندارد و اینک بگرمابه شو و بدن را از موی زیاد و پرداخته کن و موی پس گوش را سترده فرمای و خضاب
کرده ساخته زفاف باش و بفرمای تا طعام عرس را نیک معطر کنند که پری با عطر آموخته است چون شاهزاده
کار بفرمان کرد و از گرمابه بدر شد گفت اینک در سرای خویش باش تا من برواق شده بسوختن بخور و خواندن
عزایم دختر شاه پریان را با تخت سلطنت حاضر کنم و چون هفت ساعت از شب سپری شود کس بطلب تو
فرستم و با پری هم بستر کنم این بگفت و برواق در رفت و چندانکه سیم و زر و جواهر و مند بود برگرفت

ورود شیخعلی میرزا به اصفهان

[illegible]

 و علف و آذوقه سپاه خود داری نکرد و بعد از چهارده روز که لشکرها در آن اراضی انجمن شدند شهریار تاجدار شاهزادگان را
رخصت انصراف داده و از آنجا راه برگرفت و از طریق گلپایگان و خوانسار طی مسافت فرموده پنجشنبه غرهٔ شهر محرم
سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری در چمن قمیشه که از اراضی چهار محال است فرود شد و از آنجا عبدالله خان
امین الدوله را بجهة رفع حساب مملکت فارس روانه شیراز فرموده و در قمشه با شاهزاده حسینعلی میرزای فرمان
فرمائی که بمقصد تقبیل سدهٔ سلطنت می شتافت باز خورد و شاهزاده را بجانب فارس مراجعت داد و شاهزاده
سلطان محمد میرزای سیف الدوله با اعیان اصفهان بدرگاه شاهنشاه آمدند و پیشکش خویش پیش داشتند
این هنگام که نایب السلطنه از کرمان پیوسته حضرت گردد و حسین خان سردار ایروان را بحکومت چهار
محال و نظم قبایل بختیاری برگماشت و در اول شهر صفر از آن اراضی سفر کرده در چمن سنگباران لشکرگاه کرد
و هم در آنجا یکماه توقف فرمود و این هنگام ارغون میرزا پسر حسینعلی میرزای شجاع السلطنه که سالها در سبزوار
حکومت داشت اگرچه مردی مبارز و نامور بود اما به تنمر ملکزادگی و سکرهٔ جوانی کردارهای ناپسندیده داشت
از نهب و غارت مجتازان و کارداران مضایقت نمیکرد اینوقت که مردم سبزوار نیز از جفای کارداران
او بجان آمدند و برشوریدند ناچار از سبزوار به اصفهان آمد و از آنجا از بیابان جندق طریق حضرت گرفت و از بیم
عتاب و عقاب پادشاه در بارهٔ بند سلطانی پناه جست و بشفاعت عم و پدر گناهش معفو گشت آنگاه اردوی
سلطانی حرکت کرده بسرچشمه آب زنده رود و آب کرد را ملازمان رکاب نظاره کرده در قریه ده کرد لشکرگاه

رسیدن نایب السلطنه بلشکرگاه پادشاه

گشت و نایب السلطنه چون فرمان احضار یافت فرزند خود خسرو میرزا و یوسف خان گرجی امیر توپخانه خود را در
کرمان گذاشت و سلیمان خان گیلانی سرهنگ را با فوج شقاقی در یزد ملازم خدمت سیف الدوله میرزا نمود و خود
با سه فوج سرباز و شش عراده توپ غرهٔ شهر ربیع الثانی در قریه ده کرد حاضر درگاه شد و بیک قبضه شمشیر مرصع
بلالی و جواهر ثمین تشریف یافت و شهریارش معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک برای نظم خراسان عطا کرد
و ده هزار تومان به سربازی که در کرمان متوقف بود بذل رفت و منشور شد که فرزند نایب السلطنه فریدون میرزا
از جانب پدر در آذربایجان حکمران باشد و محمد خان زنگنه امیر نظام و میرزا اسحق قراهانی عمزاده قائم مقام
ملازم خدمت او باشند و نایب السلطنه خود از رود جیحون تا کنار آب اترک را که از ممالک شرقی ایران است
نظم کند پس نایب السلطنه فرمانگذاری کرمان را بنام سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان منشور گرفت و خود فرمان

فرار عبدالرضا خان یزدی و شفیع خان

کرد که خسرو میرزا و یوسف خان امیر توپخانه با لشکر از کرمان بیرون کوچ دهند و از آنجا از طریق طبس راه خراسان
گیرند و حسینعلی خان و بهبود خان جوانشیر را که از قبل قزلباش کابل رسول بودند چنانکه مذکور شد ملتزم رکاب
ساخته از راه اصفهان و کاشان آهنگ خراسان نمود و علیخان پسر عبدالرضا خان یزدی را با اهل و عشیرت
عبدالرضا خان برسم گروگان روانه آذربایجان فرمود بعد از بیرون شدن نایب السلطنه شهریار تاجدار
از قریه ده کرد کوچ داده پنجروز در نجف آباد توقف فرمود و هم از آنجا بیرون شده دوشنبه دوازدهم
ربیع الثانی وارد اصفهان گشت اما در این ایام که نایب السلطنه حاضر حضرت پادشاه بود عبدالرضا خان یزدی
و شفیع خان که هر دو در کرمان بودند چون در طغیان و عصیان همداستان شدند در اینوقت که

برحسب فرمان در کرمان جای داشتند یکدیگر را دیدار کرده دیگرباره در مخالفت با دولت مواضعه نهادند ۱۲۳۹
و از نزد خسرو میرزا فرار کرده عبدالرضاخان در قلعهٔ بافق جای کرده و شفیع خان بقلعهٔ رادررفت و نایب
السلطنه در منزل قشه این خبر شنید و فرمان کرد تا از کرمان یوسفخان گرجی با سرباز و توپخانه به تسخیر قلعه
رادر شتافت و سلیمان خان گیلانی که با فوج شقاقی متوقف یزد بود در سر بافق تاختن برد با تحلهٔ یوسفخان
بحکم یورش و ضرب گلولهٔ توپ در سه ساعت قلعه را دررا فتح کرده شفیع خان را با دو پسر برحسب امر روانه
اردبیل داشت و عبدالرضاخان در هنگامی که سربازان یورش بقلعهٔ بافق میدادند با چند تن از بنی اعمام خود بجانب
طبس و قاینات گریخت در عشر آخر ربیع الثانی در اصفهان این قصه معروض درگاه افتاد و شاهنشاه یوسفخان
و سلیمانخان را با شمشیر مرصع و جامه گرانبها خلعت کرد و هم در این وقت رعیت ملایر و تویسرکان بر شاهزاده
شیخعلی میرزا برشوریدند و دوست آن نداشت که آن فتنه برخاسته را بنشاند ناچار با چند تن از فرزندان خود
راه برگرفته در اصفهان حاضر درگاه شد و فریاد مردم ملایر از تعدی کارداران او نیز گوشزد در افغان
درگاه شد و همی گفتند شاهزاده چندان سخت مردم لوط را برخود فرض دانسته که شیخ الاسلام و نایب الصدر
بلد ما را که سنین کهولت سپرده اند بجای پسران امرد بسرای خویش آورده و با ایشان درآویخته و در اینخته
درگاه دست طلب بدامان مردی نامجرب زده و بدو مخذوف را از وی کشوف خواسته و ستر مکتوم را از او
معلوم دانسته و بخاطر خویش از تحریک و تفصیل مادهٔ ارض بیضا سپرده و بحجر کرم و کیمیای اعظم رسیده
و گاه دیگر در بروی آشنا و بیگانه بسته و در هوای دختر پادشاه پریان نشسته و این سخن از آن در گفتند که وقتی
مردی جهانگرد که در کار حیلت و نیرنگ فرد بود بحضرت شاهزاده آمد و معروض داشت که قبایل جن تمامت
در تحت حکومت من باشند اینک دختر پادشاه پریان واله رفتار و شیفتهٔ دیدار تو شده است با اینکه
چون حور بهشت و آفتاب اردی بهشت است بر دست نهاده که اگر با او هم بستر شوی و مهر و شیر کالنا از او
برداری سلطنت اقالیم سبعه را با تو راست کند شاهزاده این سخن را باور داشت و صبر او در وصل پری و سلطنت
روی زمین اندک گشت و آن مرد نیرنگ ساز را بر وساده عزت جای داد و خود گاه در برابر دست بکش
کرده بایستاد و بضراعت و مسکنت طلب آرزو همیکرد مرد جهانگرد حکم داد تا در باغ جنت که از پس سرای
او بود رواقی از بهر زفاف دختر پری اختیار کردند چندانکه آلات زر و سیم و جواهر شاهوار و لآلی شاهوار
در سرای شیخعلی میرزا بود بدان رواق حمل دادند و حلی و حلل بستند و تا هفته چندانکه شاهزاده ذخایر و دفاین
بود و مستعار نیز توانست کرد بدان رواق دربردند چون شب زفاف پیش آمد فرمود که دختر پری با مردان موی
پس گوش رواندارد اینک بحرمانه شو و بدن را از موی زیاد پرداخته کن و موی پس گوش را سترده فرمای و خضاب
کرده ساخته زفاف باش و بضرابهای تا طعام عرس را بینک معطر کنند که پری با عطر آموخته است چون شاهزاده
کار بفرمان کرد و از گرمابه بدر شد گفت اینک در سرای خویش باش تا من برواق شده بسوختن بخور و خواندن
عزایم دختر شاه پریان را با تخت سلطنت حاضر کنم و چون هفت ساعت از شب سپری شود کس بطلب تو
فرستم تا با پری هم بستر کنم این بگفت و برواق در رفت و چندانکه سیم و زر و جواهر و دیده بود برگرفت

فرار عبدالرضاخان و شفیع خان

شورش مردم ملایر بر شیخعلی میرزا

و یکتن ملازم خود و دو سر اسب حمل داده از برق و باد پیشی گرفت و شاهزاده که در شاهراه انتظار هر ساعتی سالی
بر او میرفت چون ساعت بهفت رسید و کس بطلب او نیامد لختی با اضطراب و التهاب بزیست آنگاه برخاسته
به پشت رواق آمد و چند کرت ندا در داد و جواب نشنید بمستوفی براق در رفت و صورت حال را باز
داشت افغان کنان مردم خویش را طلب کرد و از هر جانب که راه و طریقی میدانست صد سوار بسیر و طلب
فرستاد و چندانکه در دنبال او شتافتند نشان او را نیافتند مع القصه بعد از اصغای کلمات دادخواهان شاهنشاه
جهانبانی غلامحسین خان سپهدار را فرمان کرد که محال تویسرکان و ملایر را بتحت فرمان خویش دارد تا در میان
شاهزاده و دادخواهان بازپرسی بسزا فرماید آنگاه میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را مأمور فرمود تا برفت و
از ارتفاع منال دیوانی و حکومت شیخعلی میرزا در ملایر آگهی حاصل کرده بیکهزار تن از اعیان آن اراضی را با خود کوچ
داده بدرگاه آورد و اینجماعت یک نیمه با شاهزاده کار بموافقت داشتند و نیمه دیگر از در مخالفت بودند شهریار
تاجدار فرمود تا کار اینجماعت بر قانون شریعت فیصل دهیم و حکم داد تا ایشان از چمن کردان باصفهان شوند و در
محضر حاجی سید محمد باقر شفتی گیلانی که قدوه مجتهدین و افضل فضلای ایران زمین بود حاضر شوند و طی سخن کنند
شاهزاده بتقدیم انابت و ضراعت پیش رفت و جبر کسر رعیت را بر ذمت نهاد و روی دل مردم را با خویش کرد
و هم بحکم استخاره فرمانگذاری او واجب افتاد لاجرم حاجی سید محمد باقر صورت حال را بکارداران دولت مرقوم
داشت و شهریار تاجدار دیگرباره شیخعلی میرزا را تشریف حکومت داد و میرزا بهاء الدین بهبهانی را با او
همراه کرد تا اگر بر مردم جوری کند بعرض رساند و هم بفرمود تا حاجی سید محمد باقر ملا احمد خراسانی را از قبل
خود متوقف ملایر فرمود تا امور آن اراضی همه بر وفق شریعت مصطفوی صلی الله علیه و آله صورت پذیر گردد
و هم در اینوقت شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله فرمانگذار سمنان و دامغان و خوار و جندق پنج تن
از صعالیک بلوچ و پانزده نیزه سر از آنجماعت که ملازمان او در حدود جندق گرفته بودند بدرگاه فرستاد
و حکم شد تا سه زندگان را نیز سر از تن دور کردند آنگاه معادل دویست هزار تومان از منال دیوانی مملکت
فارس بسبب آفت ملخ خوارگی حمل رعیت را سبک فرمود و حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس را رخصت
انصراف داد و پسران آن شجاع السلطنه هلاکو میرزا و ارغون میرزا و اباقاخان میرزا و اوکتای قاآن میرزا را
ملازم رکاب او فرمود و دوشنبه هشتم جمادی الاولی از اصفهان کوچ داده از راه نطنز و قم طی مسافت فرمود
و یکشنبه غره جمادی الآخره وارد طهران گشت و این هنگام شاهزاده ملک آرای مازندران و یحیی میرزا حاکم
گیلان از بیم بلای طاعون فرار کرده متوقف طهران بودند و در خاک گیلان از صد هزار تن افزون بمرض
طاعون درگذشت و این بلا در بیشتر بلاد ایران سرایت کرد چنانکه سالها در کرمانشاهان و نهاوند و همدان
و بروجرد و آذربایجان ساری بود و یک نیمه مردم را از میان برداشت در طهران زیانی اندک کرد و یزد و اصفهان
و کاشان و قم محفوظ بماند اما نایب السلطنه چنانکه بشرح رفت از راه اصفهان و کاشان طی کرده در اراضی سمنان
در این سه روز توقف فرمود و لشکر سمنانی و دامغانی و سواره اصانلو و خوار را فرمان ملازمت رکاب داد
و تا بلده سبزوار براند و فرزند خود قهرمان میرزا را بحکومت آن بلده نصب کرده محمدرضا خان

سفر کردن نایب السلطنه بخراسان

شرح سلطنت جهانگیری محمّد علی شاه قاجار

را مالی را بوزارت او برکشیدند و تسخیر قلعه سلطان میدان را که در تحت حکومت رضا قلیخان زعفرانلو
بود تصمیم عزم داده از سبزوار بیرون شد و در کنار قلعه سلطان میدان لشکرگاه کرد و محمد حسین خان
زنگنه را که در حضرتش ایشیک آقاسی بود نزد رضا قلیخان فرستاد و پیام داد که چون برق راه حضرت سپرد
واگرنه خاک خبوشان و عشیرت او بر باد خواهد رفت و حکم رفت که قلعه سلطان میدان را سربازان لشکر بقوت
بورش فرو گیرند اسمعیل بیک سیرانی که با فوج شمخالچی از قبل رضا قلیخان نگاهبان قلعه بود سه روزه مهلت نهاد
و رضا قلیخان را آگهی داد و او میرزا محمد رضا معتمد خود را بتقبیل درگاه نمود و خواستار شد که میرزا ابو القاسم قائم مقام
بخبوشان شده او را مطمئن خاطر سازد نایب السلطنه بفرمود تا قائم مقام باتفاق میرزا موسی رشتی که در
خراسان وزارت احمد علی میرزا داشت بخبوشان شد و با رضا قلیخان چند روز سخن کردند و هم عاقبت
رضا قلیخان کار بر این نهاد که زن و فرزند بگروگان و لشکری که در تحت فرمان دارم در سفر هرات و خوارزم
ملازم رکاب سازم بشرط آنکه مرا از خبوشان به بیرون طلب نکند و از حاضر شدن بحضرت معفو دارند و کس
فرستاده چهارشنبه نهم رجب قلعه سلطان میدان را بضبط کارداران نایب السلطنه داد و روز دیگر پسر خود
حسینقلی خان را باتفاق جعفر قلیخان پسر نجفعلی خان با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاد و پس از آن قلعه محمد آباد را
نیز تفویض کرد و نایب السلطنه آن قلعه را بمیرزا موسی رشتی بسیورغال عطا فرمود آنگاه محمد جعفر خان
باجلانلو را با یکصد نفر سرباز بحفظ قلعه سلطان میدان گذاشت و راه مشهد مقدس برداشت و محمد زمانخان
قاجار دولو را حکومت نیشابور داد و خود در روز پنجشنبه هفدهم رجب وارد شهر مشهد گشت علیمراد خان جوینی
خورشاهی و ابراهیم خان کوانلو در سمنگان چوله و محمد خان بغایری از پس یکدیگر بتقبیل حضرت پیوستند و ملک
توشخان جلایر حاکم کلات بیست و دوم رجب بدرگاه آمد و نایب السلطنه او را بسفارت خیوق مأمور داشت
و خوان خوارزم را پیام داد که اگر ایمنی خواهی اسرای خراسان و سایر بلدان ایران را گسیل سازی و دیگر
ساخته جنگ نباش ملک توشخان چون بکلات آمد مریض شد و از خدمت سفارت بازماند و نیز
شاهزاده احمد علی میرزا چون مأمور بسفر دار الخلافه بود از خراسان کوچ داد و پنجشنبه سیزدهم رمضان وارد
طهران گشته و از آنسوی خسرو میرزا برحسب فرمان با لشکر از کرمان بیزد کوچ داد و از آنجا طی مسافت کرده در سلخ
شعبان وارد طبس گشت و میر علینقی خان در مهمان پذیری نیکو خدمتی کرد و هم از آنجا خسرو میرزا
بفرمان نایب السلطنه آهنگ ترشیز نمود از بهر آنکه محمد تقیخان عرب میش مست که حکومت ترشیز داشت
در تقبیل سده نایب السلطنه کار بتسویف و مماطله میگذاشت بالجمله خسرو میرزا از طبس نیز لشکر تخمی و الا لوسیلی
و زنگوئی را ملتزم رکاب ساخته هشتم رمضان در ارض ترشیز در ظاهر قلعه سلطان آباد لشکرگاه کرد و محمد خان قرائی
با چهار هزار تن از مردم خود از تربت تا اراضی کوه سرخ سفر کرد تا اگر خسرو میرزا بر قلعه سلطان آباد چیره شود
در حضرت او اظهار نیکو خدمتی کند و اگر کار دیگرگون شود حال دیگرگون کند نایب السلطنه کنون خاطر او را
تفرس فرمود و کس بدو فرستاد و حکم داد که چنانچه توانی طریق تربت گیر که ما را بمدد تو حاجت نیست لاجرم محمد
خان باز شتافت و از سوی خسرو میرزا قلعه سلطان آباد در احصار داد و محمد تقیخان با مردم خود چند

تسخیر قلعه سلطان میدان

تسخیر قلعه ترشیز

کرت از میان قلعه بیرون شده گریز کرده هزیمت گشت اینوقت میرعلینقی خان حاکم خبس که هم از عرب بود
استیمان طلب بر زده بدرون قلعه رفت و محمدتقی خان را بیم و امید داده بنزدیک خسرو میرزا آورد
و جعفرقلیخان برادر کهتر او که هنوز در قلعه بود همچنان طریق طغیان گرفت و بر روی لشکر شاهزاده در بست
و از در کارزار از پس دیوار نشست خسرو میرزا را آتش غضب زبانه کشید و حکم یورش داد یوسف خان امیر توپخانه
و سربازان جلادت طراز از چارسو سنگرها پیش بردند و نقب و حفر ارض دست یازیدند و ازدحام توپ
و تفنگ جهان را قیرگون ساختند در زمانی اندک چنان کار بر قلعگیان سخت شد که بستن و سپردن
جعفرقلیخان را تصمیم عزم دادند و او این معنی را تفرس نمود و بیدرنگ باتفاق علما و اعیان شهر تیغ و کفن
از گردن درآویخت و روی بدرگاه نهاد و شاهزاده بروی ببخشود و هم در آنروز که هیجدهم رمضان بود
علی اصغرخان مجسم بسطام را با فوجی از لشکر بحفظ و حراست برج و باره آن قلعه برگماشت و خبر این فتح
روز عید فطر در طهران معروض درگاه شاهنشاه افتاد باتجمله بعد از فتح سلطان آباد خسرو میرزا با لشکر بقلعه
درآمد و چون حاجی فیروز پسر تیمور شاه افغان چنانکه از پیش مرقوم افتاد بعد از فرار برادرش شاهزاده محمود
فرصت بدست کرده با اهل خویش بمشهد مقدس گریخت و شجاع السلطنه همان هنگام حکومت خراسان داشت
مقدم او را بزرگ شمرد و چون کامران میرزا با پدرش شاهزاده محمود کار بمقاتلت کرد شاه پسندخان که
یکتن از بزرگان افغان بود سفر خراسان کرد که از کارداران ایران استمداد کند و کامران میرزا را از تحت
حکومت بدر آرد بعد از سفر او بخراسان شاهزاده محمود ببلای وبا درگذشت این هنگام شاه پسندخان
بدان سر شد که حاجی فیروز را با خود برداشته بهرات کوچ دهد و کامران را از میان برگیرد لاجرم حاجی فیروز را
از تربت حیدریه کوچ داده بترشیز آورد تا از نایب السلطنه استمداد کرده روانه هرات شود این هنگام که
خسرو میرزا با لشکر بقلعه سلطان آباد درآمد شبانگاه یکتن از ملازمان حاجی فیروز در طلب [illegible] از منزل خویش
بیرون شد و چون بی هنگام بود بدست قراولان سپاه گرفتار گشت این خبر بحاجی فیروز بردند او
شمشیر کشیده برای دفع قراولان بیرون تاخت و قراولان او را ناشناخته مقتول ساختند مع القصه
بعد از فتح سلطان آباد خسرو میرزا فرمان داد تا محمدتقیخان و مصطفی قلیخان برادرش را که محبوس او بود
با دیگر برادران و خویشاوندان روانه مشهد نمودند و خود بعد از عید فطر برکاب نایب السلطنه پیوست

قتل حاجی فیروز افغان در فرهان

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری و رسیدن سفرا بدرگاه پادشاه

فوت ایلچی انگلیس

در سال یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری چون یکساعت و پنجاه و نه دقیقه از شب چهارشنبه هفدهم
شوال برگذشت آفتاب بخانه شرف تحویل داد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار بعد از انجام
جشن نوروزی فرمان داد تا بدیع الزمان میرزای حاکم گرگان و ترکمان یموت و گوکلان با لشکر استراباد
و مازندران از دشت ترکمان سفر خراسان کرده ملازم خدمت نایب السلطنه شود و این هنگام جان
مکدانلد کیز ایلچی انگلیس در تبریز مریض گشته سفر آنجهانی کرد و مستر کمپبل نایب دوم او بجای او منصوب شد
و کارداران انگلیس او را بتوقف دار الخلافه حکم دادند پس از تبریز بطهران آمده مقیم گشت و نظر علیخان قاجار

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

۲۴۳

قزوینی که بسفارت سند رفته بود مراجعت نمود و میرزا علیخان والی سند مردی را که منشی مهرعلی نام داشت با تحف
او با پیشکشی لایق بدرگاه شاهنشاه فرستاد و بعد از ورود مورد عنایات پادشاه گشته مراجعت فرمود و هم
درین سال شاه مراد بیک که یکتن از اکراد جبیله‌وند بود و زراست و بثبوت جلادت و غلبه بسیار داشت و در آن ... بود
بود و فرمان نایب السلطنه حکومت کوی و حریر نیز داشت در میانه گرکوک و آن سرتیغیان برادر
و در محال لاهیجان ساوجبلاغ مکری تاختن کرده اموال و اثقال مردم را منهوب ساخت چون این خبر
معروض درگاه پادشاه افتاد منشور شد که خسرو خان والی کردستان او را مقهور سازد و نایب السلطنه
نیز از خراسان حکم فرستاد تا محمد خان سرهنگ فوج تبریزی در تدمیر او خودداری نکند در عشر آخر ذیحجه این
هر دو لشکر پیوسته شدند و بجانب میر روانه و سرعت نمودند او نیز با مردم خود پذیره جنگ شد بعد از
تلاقی فریقین قریب هزار تن از مردم میر روانه عرضه شمشیر گشت و جمعی نیز دستگیر شد میر روانه دوز
از میانه با جماعتی بسلامت بجست و از آن پس در پس دیوار قلعه لاهیجان نشست و هم در این سال دیگر باره
در میانه شاهزاده حسام السلطنه فرمانگذار بروجرد و بختیاری و حشمت الدوله محمد حسین میرزا حاکم کرمانشاهان
و خوزستان کار بمقابله و مقاتله افتاد چه بعد از مقاتله نخستین کارداران دولت در میانه ایشان چنین حکومت
کردند که بعد از آنکه حشمت الدوله خوزستان و لرستان را بتحت فرمان دارد زیان حسام السلطنه را در سر حکومت
این مملکت از خزانه خویش ادا نماید و سجلی از وی گرفته بحسام السلطنه سپردند در این وقت که هنگام رسید
حسام السلطنه مطالبه زر کرد حشمت الدوله روی بر تافت لاجرم حسام السلطنه تسخیر خوزستان و لرستان را تصمیم عزم
داده فرزند خود ابوالفتح میرزا را برای جمع لشکر بمیان بختیاری فرستاد و از جماعت چلان پیرانوند نیز لشکری گرد
سه شنبه بیست و یکم ذیحجه از بروجرد خیمه بیرون زد و آهنگ خرم آباد نمود و ابوالفتح میرزا با لشکر بختیاری
در کرونه لاران بحضرت او پیوست با عجله تا کنار قلعه خرم آباد عنان نکشید نصرالله میرزا برادر حشمت الدوله
بتوانی پنجهزار تن پیاده و سواره از کرمانشاهان و کردستان فراهم کرده بعزم دفع او شتاب گرفت
و تا نهاوند بیامد و همیون میرزا که حاکم نهاوند بود ناچار مهمان پذیر گشت و کار علف و آذوقه لشکرا و بسامان
کرد این وقت حشمت الدوله چنان صواب شمرد که نخستین بعزم تسخیر بروجرد پرداز و آنگاه با حسام السلطنه مصاف
دهد و آهنگ بروجرد کرد چون از این نیرنگ حسام السلطنه آگاه شد لابد از کنار خرم آباد برخاست و جنگ
حشمت الدوله را تصمیم عزم داده تاختن کرد و در بین راه نخستین قراولان سپاه حشمت الدوله با ابوالفتح میرزا
که پیش تاز لشکر پدر بود دچار آمدند و در هم افتادند ظفر ابوالفتح میرزا را بود و قراولان حشمت الدوله را
هزیمت کرد و هم در این وقت هر دو لشکر زمین جنگ نزدیک کردند روز دوشنبه دوازدهم محرم در زمین مرند
پیرزاد که میان خاک خاوه و هرسین لرستان است تلاقی فریقین شد مردان ندای جنگ در دادند و
آلات حرب و ضرب بگشادند نخستین مردم بختیاری و با چلان جلادتی کردند و لشکر حشمت الدوله را
لختی باز پس بردند این وقت مردم پیرانوند لرستان که در لشکرگاه حسام السلطنه بودند دو دل با حشمت الدوله
داشتند بیکبار جنبش کرده با لشکر حشمت الدوله پیوستند سپاه حسام السلطنه از کردار ایشان ضعیف شدند

دو دیگر تاب درنگ نیاورده پشت با جنگ دادند ناچار حسام السلطنه فرار کرده تخته تا بروجرد عنان نکشید و حشمة الدوله همچنان از قفای او بتاخت و بکنار بروجرد آمده آن بلده را بمحاصره انداخت ابوالفتح میرزا چند کرت از شهر بیرون شده رزم همی داد و باز حصار شد بالجمله شانزدهم محرم این خبر در دارالخلافه بعرض شاهنشاه رسید و در خشم شده بفرمود تا غلامحسین خان سپهدار بدان اراضی تاختن کند و محمد حسین میرزای حشمة الدوله را از کنار بروجرد بجانب کرمانشاهان کوچ دهد و محمد تقی میرزای حسام السلطنه اگر بکیفر این گناه که بی اجازت کارداران دولت این مبادرت کرده معادل صد هزار تومان زر مسکوک تسلیم کند در حکومت بروجرد منصوب باشد والا او را اسیر کرده تسلیم درگاه سازد و بضبط ملک و مال او پردازد سپهدار برحسب فرمان از طهران تا سلطان آباد را دو روزه بتاخت و از آنجا عرض سپاه داده با شش هزار تن سواره و پیاده آهنگ بروجرد کرد و در روز ورود او حشمة الدوله برادر خود جهانگیر میرزا را باستقبال او مأمور داشت و حسام السلطنه از شهر فرزند خود کامران میرزا را پذیره فرستاد بالجمله سپهدار در بیرون دروازه لشکرگاه کرد و روز دیگر محمد حسین میرزا بعد از آنکه چهل و پنج روز بروجرد را در احصار داده بود بجانب خرم آباد جنبش داد و آنگاه شهر و قریه رتق و فتق بروجرد و چاپق و بختیاری را بکارگذاران خویش گذاشت و دست عمال حسام السلطنه را از عمل باز داشت و پس از روزی چند اصلاح امور حسام السلطنه را از حضرت پادشاه خواستار شد و عریضه کرد و حسام السلطنه نیز راه دارالخلافه گرفت بعد از چار ماه که التهاب غضب شاهنشاه بنشست دیگرباره فرمان کرد که سپهدار آن مملکت را با حسام السلطنه گذارد و خود راه سلطان آباد سپارد چون راقم حروف مقاتلت شاهزادگان را در دو قصیده بنظم کردم اگرچه شعرای متقدم در قصاید خویش گاهی بنظم حکایات و روایات غزوات سخن کرده اند لکن بجزئیات وقایع نپرداخته اند بلکه بهر حکایتی اشارتی کرده اند از بهر آنکه در قصیده با یک قافیه دقایق قصه را شمردن و سخن نیک آوردن کاری صعب است و انکار جز در بحور مثنوی راست نیاید من بنده که در این کتاب مبارک هرگز شعر عرب و عجم ننویسم مگر آنکه آن شعر کار تاریخ کند و سندی از بهر آن قصه بود این هنگام چون انشاد این قصاید را در ایراد جزئی و کلی چنان کرده ام که گوئی فردوسی در مثنوی خویش قصه کند و هم این قصاید نیز تاریخی بود بالجمله یک قصیده در این کتاب تحریر کرده ام تا تذکره شاعران باشد و روی این سخن با آنان است که دارای زبان باشند و حق سخن را بدانند و سخن پارسی را بشناسند

قاتل شاهزادگان ... از تاریخ ... (حاشیه)

معاصر کرده ام ... سپهدار ... (حاشیه)

قصیده سوداوراق در شرح مقاتله شاهزادگان عراق

ز پور دستان تا چند داروگیر پشن — بداستان شهنشاه تخته گوی سخن
ببین چگونه دلیران شوند در پرخاش — ببین چگونه بزرگان بوند در داشتن
چگونه عزم جهان کرد از این نبرد و شتاب — چگونه نظم جهان داد از این فساد و فتن
سپرد در پی خصلی چنان فراز و فرود — گرفت بانی خطی چنان زمین و زمن
بهر حشمت شاه و تقی شه غازیی — فسانه گشت و شنیدی تو نیز با ما ز من

چنین است کلام ... در دو صد سال پیش که بیان ایرانی و تورانی معاد شد ... بیشتر ... بختی است

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

در این قصیده ... قافیت گفتم ‌‌ ‌ هزار دستان ساز و ستاره زمن
سخن در این شاهم که در دو دارا ‌ ‌ شدند گرد ملک زادگان مرو انجمن
ستوده حشمت شاه وجهان کشا محمود ‌ ‌ همان تقی شه و شاپور شاه چیره سخن
کنون سرآیم کزآن پس بدست قضا ‌ ‌ چه بر سر آمدشان چه بودشان آیین
بدان و تیره محمود شاه از بد چرخ ‌ ‌ نهفته ماند بری همچو گنج در زمن
هنوز دلش چو آهن میان نار جفا ‌ ‌ هنوز تنش چو سندان بزیر پتک محن
بهیچ فن و فسون از فسون چرخ نرست ‌ ‌ ملک همیشه برادوان آیین فسانه و من
ولی چو شاپور از پادشاه دستوری ‌ ‌ گرفت و گرد بدار الشجاعه باز وطن
بدان هوا که هنوزش فراغ در بنگه ‌ ‌ بدان هوس که هنوزش فروغ در روزن
ندیده بود که چون چیره قاید دوران ‌ ‌ ندیده بود که چون تیره اختر روشن
بجان نهفته شود مور و مار مرداوبار ‌ ‌ بدیست خسته بود بوم کوه ریم آهن
بلی زبانی در آید کجا زبر دستی ‌ ‌ بود بقبعش هزبر و دست دستان زن
شدند گرد همه خلق و خواست غوغائی ‌ ‌ که شد ز خاطر غوغای کاوه و قارن
تمام یکدل گفتند کز بد شاپور ‌ ‌ توان نشستن تا چند که به بیت حزن
کهیش نعل در آتش که کیمیا جوید ‌ ‌ بدین امید همی آب سوده در هاون
ز بسته جیوه همی جسته ره گشائی دل ‌ ‌ به طلق کشته همی دیده زندگانی تن
گهی به اعیه سلطنت برآرد سر ‌ ‌ که تاج شه را در خور نباشد الا من
ستبر سازد نای و خشن کند آوا ‌ ‌ همی زبینزه ده بازو گرز ده من
گهی چو دیو گرفته کند هوای پری ‌ ‌ پری نژاده دهد زیب و زینت مسکن
برای وصل پری شسته تن بگرما ‌ ‌ ستروده موی زپا واز مغاکهای بدن
از این چنین کس آیین عدل و شیمه داد ‌ ‌ حدیث هست همون است دیده در زن
پس این سخن بسرودند ره نورد شدند ‌ ‌ بسوی در که دارا سپهر ایمن دامن
در اصفهان بزمین بوس شاه پیوستند ‌ ‌ خروش و ولوله برشد زکلّه او گن
ملک بپاسخشان لب گشاد از در داد ‌ ‌ که دلیرش نباشید زار و آسیون
بحکم شرع میان شما حکم آیم ‌ ‌ که از نخستم این شیوه بود و سخن
سپس بخواست بدربار چیره دل شاپور ‌ ‌ که ای به بد شده آشوب مرد و فتنه زن
بکارخانه شرع محمد مختار ‌ ‌ به شاه شهر به چه شهره زده در و برزن
اگر ز فخر امام پیشوای دین باقر ‌ ‌ که جز برایش نتوان شناخت فرض و سنن
یکی مثال بیاری که این گروه تورا ‌ ‌ بکذب و بهتان آلوده میکنند دامن

تو جادو دانه بر این قوم حکمران باشی — مقال نیکت در آیی بخانه و مأمن
ور این گروه از او آورند منشوری — که جز براستی ایدر نرانده اند سخن
بری درونت گذاریم جادو دانه زند — زمانه مینی هرگز بجز شکنج و شجن
بجفت و خواست سپس مهر مجد و مجور پاک — سپهبد آیت نیروی قادر ذو المن
چو وسپرد بهمه ملک و مخزن شاپور — که خود تو زپور ملکی و زینت مخزن
کنون نگر که ازین دو که آور و منشور — که با دروغ قرین و که با فروغ قرن
گر این گروه بگذرند نایشان بفشار — وگر که فره زشاپور بیخ او برکن
سپس حتابه روان زی جناب فخر امم — شدند و خواست ز درگاه شورش و شیون
بلابه گفتند ای پیشوای دین سپهر — کی بخشا بر خستگان ظلم و محن
ز خوی و خصلت شاپور و کیش و ملت او — کنیم یک یک بر تو عیان تو چه حسن
اگر باین صفت و شیمه لایق حکم است — نهاده ایم بحکمش چو بندگان گردن
وگرنه بر ما ان ایمردم ذلیل ضعیف — ز چنگ ظالم غدار و جابر ریمن
گواه شیخ الاسلام و نایب الصدر است — که کیش مردم لوطش شده است شیوه و فن
ز هم نداند ریش سفید و زلف سیاه — که نیا ز چه حفرها دو قوت از من
ز شیرخواره نداند مرد صد ساله — کسی نماند که پستان نیازدش به دهن
حلال داند خون رزان و خون کسان — چو آب صافی شریان کشیده در دی و دن
کسی که سلوی و سنبک و ساز خوان کردی — کنون نباشد قادر به برگ آویشن
کسیکه تنش همی بستر بود از خارا — کنون بخاری هر شب نهد بخارا تن
نوا نخواهد در ما مگر بنای یتیم — ثمر نجوید از ما مگر که سیب ذقن
کسان ما نکند خواب جز بخاک مزار — زنان ما نبود ایمن جز ز مرد و عنن
پس این چنین بسرودند تا وضیع و شریف — گریستند بر ایشان چو ابر در بهمن
ستوده فخر امم گفت شادمان باشید — که آید از پس تنگی و رنج نعمت و من
درست گشت که شاپور کافرست و لعین — گزیده است بیزدان پاک اهریمن
نگاشت کفر وی و پس بر آن نهاد سخن — بسوی شاه فرستاد آن خط روشن
که این چنین کس هرگز نه از مسلمانیست — که بر مسلمان باید امیر سر و علن
بدین محاکمه شاپور نیک ماند شگفت — که باید از پی این چاره جادوی جو زن
شفیع ساخت امین شه و شبانگه نیز — بپای ماچان هر دو شدند زانوزن
سرود این چنان سپس بفخر امم — که گرچه فتنه شاپور بر تو شد روشن
دلی چو مرد پشیمانی آرد از عصیان — بتوبه بگذرد و از جرمش ایزد ذو المن

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

کنون تو بگرائیده‌ای چون شاپور / ز جرم او بگذر ز شاخ و ولتش مشکن
بدین و تیره دل سخت نرم کردندش / به نکبت حیلت و نیرنگ گرفتند آهن
نگاه محضر امم گفت حکمران شاپور / بدین گروه بدین سان نبا بداین اوسن
دگر نماندی خلق چاره که بر او / ز کم و کیف نیارست هیچکس لم و لن
دگر صباح نیا چاره بار بربستند / نژند گشته و مسکین بجانب مسکن
ز پی چو ضیغم غضبان بدیده شاپور / رسیده بازش و دارالشجاعه شد مکمن
هنوز هست بر آن زمره پس تخت سلطان / هنوز هست بر آن کله پیشرو پا زن
کنون نبرد تقی شه نیوش حشمت شاه / دو شیر مرد او باره دو مرد شیر اوژن.
تقی شه از در دارا چو یافت دستوری / بسوی دار و سرور آمد و نمود وطن
بجای عیش غناوید و جای سیم سفال / بجای هال و بال و بجای جشن جشن
نه غازیان که انگش نگاه کوشش و کین / نه مهوشان جفاجو بوقت شوخی و شن
نه آن درفش کیانی نه آن کلاه کیان / نه آن حسام یمانی نه آن تسیج یمن
به دست خصم نیارست دید ثروت خویش / نبرد و روزش آشوفت مغز کین کهن
یکی انجمن ز مهان کرد و گفت کای اعیان / یکی به بیند آخر بزند کاسنی سن
عدو نکاشتن خلد اندرون بهشت تراست / فراخ کیهان بر من ز روی آن گلخن
ز گفته‌اند که هر از حسام بر ناید / نهاده اند بتیغ زبان مرد فطن
شما چه چاره سگالید از پی این کار / عیان کنند که من نیز مرد رزم و امن
بپاسخش همه گفتند با زبان سنان / همی شوند بزرگان ز خصم دستان زن
بنوک تیر توان رخنه کرد در اعدا / بتیغ تیز توان کینه خواست از دشمن
تقی شه آنکه ناچار عزم رزم نمود / سران لشکر را خواست از اسیر و امین
بگفت ای شده بدنام هر نبرده سوار / از آن نبرد که پیرار کشتگان دیدن
بر شما را باید بجای جفت اجل / تن شما را شاید بجای جامه کفن
ز جانوری چنین سوت اسوده است او بلی / ننندگی چنین مرگ احمد است احسن
چو پشت سرخ گل از شرم گشت روی سران / طلابه گفتند از پاسخ ایدریم الکن
که گر کینه ز خصم عنود باز کشیم / چراغ بخت نمانیم خالی از روغن
اگر ز ننگ نه بر رفته نام باز خریم / بیفکنیم به آب و به آتش اندر تن
حلال بر تو مانند شیر مارا خون / حرام بر ما بر سان مام ما را زن
از این گزافه تقی شه دل استوار نمود / بعزم رزم میان بست یکدل یک تن
بخواست فوج طلان و گشن نمود سپاه / که بود در خور این داوری سپاه شکن

سوی مرز لرستان ز خاک دار سرور / سپه براند بکردار سیل بنیان کن
بمکان بپای سیه دز گرفت بوک کند / بکوه خار ار جسته بجز ز خاره شکن
بزد درون بر حضرت شه آگهی بردند / که بر دمید ز گلزار خرمی راسن
تقی شه است و دو صد سوار ستیزه گذار / که روی باره کند بر تو پشت پالاون
ازین فسانه چو آگاه گشت حضرت شاه / بخواست یکی گوینده و بدیع سخن
بگفت زید ز بشتاب نزد حشمت شاه / ولی بر فتن پای از پر عقاب شکن
بگو چه نشسته آسوده خیز و رزم آرای / فغان کوس گزین از نوای اورامن
تقی شه است و فزون از ستاره مردیر / نه دیر گذر بر ما تا به اختر روشن
اگر بتوبه کنجی بسیج رنج نمائی / وگرنه ما را در کام اژدها مسکن
ره نمود و نوند و بخواست پیک دگر / به دو سر و دگه بیدار مغز و باوی این
چو جست و تقی شه ولی بگاه پیام / ز آب و آتش اکنده کن فضای دمن
اگر بزمی بر تافت رخ سپاس گذار / وگرنه بو بخن تو کشی جامهای خشن
بگو که راه نشاید بر به بر کردن / بگو که کوه نشاید کشید بر گردن
گرفتم آنکه گشودیم بر تو این شکو / گرفتم آنکه سپردیم بر تو این مامن
چه سود زانکه نتانی نگاه داشتنش / نداشتی و سپردی به تیز دم آهن
مگر فرامش کردی نبرد حشمت شاه / که خار داند پور پشنگ و رزم پشن
مگر ندیدی آن سنگ هنگ در میدان / مگر ندیدی آن توش و تاب در جوشن
نه دیر گاه امید بیابان گرسنه شیر / بگاه کوهه مرآشو ... بسم توسن
بپای بود گرگون کند فراز و فرود / ببانگ کوس و گرسان کند زمین و زمن
سپهبدار سرور آور و چو پور پشنگ / جهان بروی تو سازد چو چاه بیژن
اگر بمیدان ز آن اژدها سبق بردی / مسلم است ترا جاه و دانه این مخزن
وگرنه بیهده این سختی و جای گیرش / چو شیر غضبان همه لحظه بر مباکش
طمع مکن که نه ما کله ایم و تو سرحان / چه امیز که نه تو آتشی و ما خرمن
مبین که آب سیه دز بود به از حیوان / مبین که خاک لرستان بود به از لادن
چه زین تو را که بود عسل تاب بر بدنش / چه زین ترا که بود نغز بر بعدن
مباکه سر شده در تو به گله داریی / نگاه ار سر و تا دار این هوس بیتن
سخن رسید به بن ره سپار آمد پیک / بر تقی شه و پیرو و پاشنا و سوئن
گزین هوا که بر نامه [illegible] / که این هوس [illegible] بشکن پیخ ماز بن بر کن
تقی شه از سخن او بخشم رفت و سرود / که ما ن یو به حضرت شه و گو از من

عظمت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

کمان شاهی که بود این حصار روئین دژ نه این سپاه بود هر تنی چو روئین تن
اگر چو ماهی سازی میان آب مکان وگر چو مرغ نهی بر بساط باد وکن
همی درآیم و در قعر یم نهنگ آسا همی برآیم بر روی چرخ عنقا ون
بگفت راند فرستاده را و گشت سوار بباره که فلک با نورد آن کودن
ز چارسوی سپه را بچرخ چاچی تیر گذر ز برج و باره به پیکان کنند پرویزن
دو شب دو روز که تا شب نه شب تا که نخست دیده ابطال آشنا نوسن
نه تیر ماند بکیش و نه تاب ماند بچرخ نه هوش ماند بمغز و نه توش ماند به تن
ولی چگونه کسی جای سکند بفلک ولی چگونه کسی پای می‌نهد به پرن
برند راه بر افلاک کو بی از سلم کنند رخنه در البرز گفتی از سوزن
کسی که حمله برد بر آن نهنگ بری گه ز ستاره همی باز کرده چنگ و دهن
وگر خدنگی از دژ رها شدی گفتی شهاب آید از چرخ سوی اهرمن
تقی شه از پی ایند او رگی بکی جست ز در درآید و روی از امل نمود دشمن
چه گفت گفت که دیدار بخت گشت سیاه چه گفت گفت که بستان فشاند یمن
وگر بجوشید آن بحر کش ز هر لطمه کشیده چنبر فلک را چو پوست گنده محن
وگر بتوفید آن کوه کش ز هر جنبش گسسته تار زمان را چو خار مایه رسن
به بستم تاری مهر آورند قیر آگین ز چرخ چاچی چرخ آورند تیر آژن
ازین سخن که بر دلان هم شد راست که آن باین و گهی این بآن زدی آژن
تقی شه از پی اینکار ماند شگفت که زخم مار چرا بی نصیب از خیدن
طلب نمود سمند و سوار گشت سپاه بره نماند گفتی محیط از قفس کن
پذیره گشت با هنگ رزم خشمت شاه وگر صباح چو خورشید سر زد از روزن
دو ابر آتش بارند بر طوفان را دو کشن لشکر در هم شدند مرد او زن
وگر ز جنبش شد پیکر زمین مفلوج وگر ز طوفان شد چاره فلک ادکن
ز تیغ رفته بخون روز مرد خفته بخون هوا چو کوه بدخشان زمین چو کان یمن
بچشم گردان دل طفل پخته چون پستان بدست ترکان سر گوی و تیغ چون محجن
مصاف لاله ستان شد چو باغ در اردی‌بهشت حسام ژاله چکان شد چو ابر در بهمن
اجل ز دهشت در بر بسی درید قبا فلک ز وحشت بر تن همی برید کفن
سپس که جسم گوان طعمه کرد یوز و پلنگ سپس که مغز سران طعمه ساخت زاغ و زغن
بتافت روی سپاه تقی شه از ناورد چنانکه گله از گرگ باز گرده دهن
ولی چو شیر و ز آگاه تاخت خشمت شاه بنزد آمد و پلنگ اوژن و نهنگ اوژن

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

به تیر خسته همی ساخت توسن و راکب   به تیغ چاره همی کرد راکب و توسن
تقی شه از دم آن اژدهای ادهم سرور   کشید رخت سر از کینه چون دل بهمن
نه دست آنکه ز فرار جسته بادافراه   نه جای آنکه بکردار کرده پاداشن
سپه چو جست فرار از قرار شاه چه سود   چو سود گشت فرو شیر بر نهند گردن
به بست راه به شهر از چهار سوی کشید   ز برج و باره و دز بنور هاسی تنین تن
وگر صباح بکردار برق خرمن سوز   رسید حشمت و زد برق فتنه در خرمن
بپای باره همی ده چهار روز نشست   چو شیر کز پی طعمه چشیده طعم وسن
نه ره ز شهر برون و نه ره به شهر درون   بخلق کار بسی تنگ شد از این و بدن
نه کاروان بکشیدی دگر ز راه متاع   نه برزگر بحصادی دگر بگاو و جون
خبر رسید به شاه جهان که کار جهان   شگفت درهم و آشفته گشت آسیمون
بباد حادثه زین فتنه رفت خاک عراق   سگ نشیمن و ویران آتش آبی اندر زن
ملک بخواست همه بخردان چاره سگال   بگفت ای ز شما تا رچاره بر پرون
مراست ظن که بدیکار خود شوم ناچار   برای چاره شما را چگونه باشد ظن
بپاسخ ملک آن را و بخردان گفتند   که گفت شاه چو در تمکین بود بمثن
ز شاه آید پرداخت کارهای بزرگ   و یا کسیکه پس از شه بزرگ سر و علن
ملک سرود که گر ما نه رهسپار شویم   کسی که داند ایراه ساخت چون ارغن
بجز سپهبد ایران ندانم و او راست   کف کریم و دل باذل و سپاه کشن
نماز بردند آنگاه بخردان بر شاه   که رای شاه بحق بود قرین و قرن
ملک به تخت کیان برشد و طلب فرمود   امیر دیو شکر دیو بند شیرشکن
مهین سپهبد ایران نهیب صهر ملک   خلاصه همه گیتی ستوده ذو المنن
به نزد شاه خم آورد یال و شاه سرود   که ای برزم چو دود رخ ببزم چون گلشن
ز بزد حشمت شاه و فساد مرز عراق   شنیده که فشان شد ز مصر تا لندن
کنون بناخن اندیشه این گره بگشای   بچاره از پی اینکار بر بزن دامن
تبر کشا ز بو تا به مرز دار سرور   بیفکن بر آتش این فتنه کیست تا بزن
بران بخواری ذات ملک فوج حشمت شاه   وز آن بجان تقی شه منه هزار منن
ازین شکست گر او داد صد هزار درست   بدست لطف بدل کن ز بول او معکن
وگرنه باز فرستش بری چو مرد گناه   ببزم و رزم همانش بگیر زه و گرزن
بملکت و مالش خود را بزرگ دان و امیر   طلب نمای ز بهر وزه تا به بهرامن
سخن رسید به بن داد خم سپهبد یال   چو یافت دستوری از شه زمین ورزند

[illegible]

بخواست اسب و برآمد به پشت باره چو باد / ز طور تافت همی نور وادی ایمن
ز مرزری و دو شبانروز ترکتازی کرد / بشهر سلطان آباد و ساخت پس مکمن
دو پنج گروه هزار از سواره نیزه گذار / کشان ز نیزه فکند در دل فلک روزن
دو روز ماند و گزین کرد و بازگشت برین / بزیر گام نه بنشست خار را ز سمن
خبر رسید بحشمت شه دلیر که نان / شه آنکهی که بزودی بخاک عزر دین
رسید آنکه در اندیشت طایر تیرش / سپاه باید چو مرغکان ارزن
نه او تقی شه و این فوج نه سپاه ویست / که در نبرد تو باشد به بیم آبستن
سپهدار است و ملک در ملک سوار دلیر / سپهبد است و جهان در جهان سپاه‌کشن
شد این فسانه چو آتش دل به سیماب / عزیمت خواست و رخش مراد یافت عرن
بجز اطاعت چاره ندید حشمت شاه / که از اطاعت اهرمن همی شود آهرن
پذیره را جهانگیر شاه رخصت داد / که رو بنزد سپهبد ز در صلاح بزن
ادب نما و سخن از در ادب بسگال / فروتنی کن و مسرای من من و سن کن
وزان طرف ز تقی شاه کامران شه گشت / پذیره و به ثناء زبانش چون سوسن
دو خصم خونخواره در یک انجمن نشستند / نه زین بآن نه از آن باین دستور رفتن
هزبر و گور بیک آغل اندرون غنودند / در آن سفینه که نامدش کار فتنه سخن
براند باره سپهبد بپای باره شهر / میان هر دو گروه شد پیاده از توسن
میان حصن بر یاجوج فتنه سدی بست / که سد حصن بر آن همچو برگ نسترون
ز هر دو لشکر زین آوری و صنع و شیف / بر آستانش پرستش گرفت همچو شمن
ذکر صباح بنزد تقی شه آمد و گفت / اگر چه خصم تو چون اژدهاست لا تحزن
ز باره مرد بخواه و در حصار گشای / گر این مصون همه بی اژدهاست این معدن
به دسر و د تقی شه که این از خرد است / که در کسی نخواست بر رخ دشمن
اگر که حشمت تاختن به پای حصار / سکالدم ار نی کویش نپاسخ لن
مده دسر و سپهبد که بیخ حصن مبر / که تیغ من پی تو هست حصنی از آهن
تو در گشا و زمن خواه کار حشمت شاه / که من به پیرایم نیک خارها ز چمن
مباش گفت تقی شه ببوی یعقوب / که دید یوسف خواهی نه در بیت حزن
چو نیک دید سپهبد که این سخن باشد / همی بکوشش تقی شه چو آب در هاون
ز خشم نشست و برآشفت و روی تافت به مهر / که چند در بر مغلق تو را سخن سنن
کمان کشی که چو حشمت سهم در آن هنگام / که رو بیاشده پنهان بزیر ابر محن
سپاه من نشناسند بر چو باره برون / به بحر و کوه برابر شدند ربع و دمن

بجان کوه براه اندرون زنند شرار   بکام بحر بکام اندرون کنند لجن
بگفت و خواست زجا و طلب نمود سپاه   دل استوار بجا باشد ار شود بی تن
خبر بکشن سپه شد ز امر نافذ او   روان شدند بمانند سیل بنیان کن
یکی سپه که بگاه رماح نشناسند   ز برگ نسترن و هیچ درع شستیهن
بمغفر روی اندر سپهر پیروزه   بسا عدیلی اندر مجره او ر بجن
بگاز آهن خای و بجنگ کوه سای   به پیلتن دستان و بحمله شیر اوژن
نظام بسته بوقت نبرد همچو کلنگ   قطار گشته بپویه دری چو کبک افکن
نخورده خواب ز دهشت نهنگ سام سوار   نخفته امن ز وحشت بگور پور پشن
سران فوج تقی شاه نیک دانستند   که بیستند به پرخاش مرد اهریمن
اگر که در نگشایند این گروه آهنند   که برشوند بباره چو مرغکان بو کمن
ز برج و باره بزیر آمدند و بگشودند   در حصار و فکندند مغفر و جوشن
همه سپاه سپهبد بشهر در شد و کرد   ببرج و باره آن شهر مأمن و مسکن
وگر صباح بیامد بنزد حشمت شاه   نشست و گفت که بینوش یکدو نکته سخن
کنون بخیز و سر خویش گیر و بگذر و باش   سهیل ارغون مگزین بغیمه ارغن
ستوده حشمت شه چون شنید و بگذر بود   نمود خلعت اندرز او طراز بدن
به بست رخت و برآمد بباره تا زنی   بهانه جوی بگشت و بجست حیلت و فن
سپهبد از بر او شد بر تقی شه و گفت   که بر فروخت چراغت ز زر طراز لگن
کنون بیار پی شاه صد هزار درشت   بمومیائی اشکسته مایه کن میمن
که زر کند همه کار ساخته چون زر   ز زر آرو واره ازین قیل و قال و زعن زعن
وگر نه زی در دارا بپوی و دل بر گیر   از این همه حشر و مال و خانه و مخزن
تقی شه این سخنان چون شنید ماند شگفت   که هست در همه احوال مبتلای محن
بگفت از پی اینکار چاره سازم که تو   صمد پرستی و منهم نه بنده ام بوثن
سپهبدش چو پرسیده دید گفت مثال   هر آنچه منت اسرائیم مسیح از آن کردن
بپو بملک ری و شاد زی بدرگه شاه   مترس ازینکه بمانی چو بیژن در زهمن
بشه نیاز برم تاست باز نفرستند   بسوی شکوه او را شوی بمر دو بزن
سپس تقی شه زی درگه ملک بشتافت   ولی تمام ز اندیشه دو شجون به سجن
نیاز نامه سپهبدش شفیع گناه   بگمرهان وده شش پادشاه پاداشن
ملک گذشت ز جرمش که بد شفیع بزرگ   هدا و باره خلاسنی و نسیج یمن
وگر رهش بهمان ملک گرو ملک خدای   ز شاه یافت نشان با هزار شادی و شن

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

پس از دو ماه بدار السرور باز آمد … دو هفته ماه سزد پیش گوی پیراهن
چو شد بخانهٔ خداوند شاه دار سرور … نشسته را و سپهبد بیاد پا توسن
بشهر سلطان آباد زان سه ماهه سفر … مظفر آمد و پهلوی ملک یافت سمن
پذیره رفت برون خلق شهر از که و مه … سران همه پسر و طفلکان بغرّدن
بشهر در شد و بنشست با سماع و سرود … بخواست نوبت شادی زخانه و برزن
تبارک الله ازین نیکنامی و رادی … که از عراق گرفته است تا دیار دکن
نه از غذا شده دیدار خاطر تو کدر … نه از ریا شده دامان همت تو وسن
وبال باشد جز از در تو عرض سؤال … حرام باشد جز از پی تو مدح و ثنون
سخن اگر نه بمدح تو در زبان هذیان … نظر اگر نه بدید تو در نکه ورزن
بدشت رزم تو بهرام ترک ترکش کش … ببام قدر تو هندوی چرخ چوبک زن
منم که کلکم در مدحت تو خون کرداست … هزار مرتبه در ناف آهوان ختن
سپهر تا کی و تکرار قافیه تا چند … ببخش بر شنونده ازین دراز سخن
اگر چه رادان زینگونه پیش ازین کردند … نگفت خویش ازین پیش شیمه دیدن
تو لب ببند و دعا را دو دست برگشای … پی بقای شهنشه بدرگه ذوالمن
همیشه تا که زماه مدینه هست مثل … که بوی دوست برانگیخت زنخم قرن
مزاج لطفش دیدار یار ورش گلگون … ز زخم گرزش ستخوان دشمنش فرکن

بدین وتیره کسی در قصیده لب نگشود
بهوش باش که این شیوه ختم شد بر من

زین پیش مرقوم افتاد که عبدالرضاخان یزدی از یافق طریق فرار گرفت همانا بعد از فرار با ده تن از مردم خود راه هرات پیش داشت در میان قاین و هرات بعضی از صعالیک بدو باز خوردند و زر و سیم و جواهر ثمین چند آنکه با او بود بغارت بردند ناچار عبدالرضاخان مراجعت بقاین نمود و امیر اسدالله خان حاکم قاین او را بدو داشته بحضرت نایب السلطنه آورد و بشفاعت او جرمش معفو گشت و روز دوشنبه هفتم شهر ذی قعدة الحرام نایب السلطنه با چهار هزار تن پیاده و سواره وارد مشهد مقدس گشت و پانزدهم ذیقعده محمدخان قرائی برکاب پیوست و مورد نواخت و نوازش آمد نایب السلطنه پسر او را بشرف مصاهرت خویش مفاخرت داد و دختر او را از بهر یکتن از فرزندان خود خطبه نمود آنگاه میرزا محمدعلی آشتیانی مستوفی را بنزدیک یار محمدخان وزیر کامران میرزا فرستاد تا او را از در اطاعت و انقیاد بدارد و این هنگام یار محمدخان لشکری ساخته در غوریان جای داشت بعد از رسالت میرزا محمدعلی و مراجعت او

معلوم شد که یار محمد خان در مخالفت با کارداران ایران و جانب رضاقلیخان یکدل و یکجهت است اگرچه میرزا
قریش را باتفاق میرزا محمد علی بدرگاه نایب السلطنه فرستاد ولکن مکنون خاطر او مکشوف بود بالجمله نایب السلطنه
محمد خان قرائی را روز غره شهر ذیحجه رخصت داد تا بتربت حیدریه رفته سپاه خود را ساخته کرده باز حضرت شود
و از آن سوی رضاقلیخان زعفرانلو هراسناک شده و خواستار آمد که نایب السلطنه قائم مقام را بقلعه
امیرآباد گسیل سازد تا در آنجا با نجفعلی خان شادلو سخن کند و رضاقلیخان را اطمینان دهد لاجرم برحسب
فرمان پانزدهم ذیحجه قایم مقام با در قلعه امیرآباد نجفعلیخان را دیدار کرد و چون بی آنکه رضاقلیخان حاضر
درگاه شود و تقبیل آستان کند معفو نبود سخن ایشان با هم راست نیامد نجفعلی خان با قایم مقام مواضعه
نهاد که چون نایب السلطنه آهنگ قلعه خبوشان کند رضاقلیخان را کرهاً بحضرت پیوندد بعد از مراجعت قایم مقام
نایب السلطنه آوازه سفر هرات را سمر کرده روز دوازدهم محرم سال هزار و دویست و چهل و هشت هجری با لشکر ساخته
از شهر مشهد بیرون تاخت و شش روز در اولنگ یاقوتی که در فرسنگی مشهد است توقف فرمود و از آنجا کوچ
داده در چمن قنقمه لشکرگاه کرد بالجمله روز یکشنبه دوم صفر در ظاهر قلعه امیرآباد چناران سراپرده راست کرد و قلعه
امیرآباد از مستحدثات رضاقلیخان بود و خندق عمیق داشت و دیوار آن از ده ذرع ارتفاع بود و جمعی از مردم
چناران و گروهی از ترکمانان در آنجا نشیمن داشتند و یوسفخان تاتار با سیصد تن شمخالچی از قبیله زعفرانلو
بفرمان رضاقلیخان نیز پاسبان قلعه بودند بالجمله نایب السلطنه شنبه هشتم صفر یوسفخان گرجی امیر توپخانه را با جمعی
از قواد سپاه حاضر کرده حکم یورش داد و لشکریان از چارسو سنگرها پیش دادند و سربازان بحفر و نقب ارض پرداختند
و قلعگیان چندکرت کم کم نقابان را اصغا نموده بمدافعه برخاستند و در میان نقبها مقاتله آراستند بالجمله یک
نقب را تا زیر برج باره در برده با باروت انباشته کردند و آتش در زدند نوزدهم شهر صفر آن برج بزیر آمد و یک نیمه آن
بطرف خندق فرو شده خندق را آگنده کرد و توپچیان آن هنگام مانند تگرگ گلوله توپ بباریدند و سربازان را از
علف و حشیش بارها بر زبر هم نهاده بر پشت همی کشیدند و بخندق در انداختند تا آن کنده را آگنده کردند و بحکم یورش
بر فراز باره همی عروج کردند یوسفخان امیر توپخانه جلادت ورزیده بر فراز باره آمد و لشکر را همی تحریض داد و قویدل ساخت
و دینار و درهم همی بذل کرد ناگاه گلوله یکی از شمخالچیان به پیشانیش آمد و بر جای سرد شد نایب السلطنه چون این بدید فرزند خود
بهرام میرزا را فرمود تا شتاب کرده بر جای یوسفخان بایستاد و همچنان مردم را بیم و امید تحریض جنگ همی داد یوسفخان
تاتار از این کردار یکباره متزلزل گشت و شمشیر از گردن آویخته از دروازه دیگر با سکنه قلعه وا غوثاه کنان روی بحضرت
نهاد و جبین بضراعت بر خاک سود و نایب السلطنه بر آنجماعت ببخشود و فرمان کرد تا لشکریان دست از
غارت باز داشتند و چون لشکریان این قلعه بحکم یورش مفتوح ساختند و بحکم نظام اموال قلعه
گیان بهره ایشان بود نایب السلطنه اموال مردم قلعه را با مردم قلعه تفویض داد و در بهای
آن معادل بیست هزار تومان زر مسکوک از خزانه خود با لشکر عطا کرد و بیرون مال رعیت سیصد
قبضه شمخال و سیصد سر اسب و پنج خروار سرب و باروت و ششصد خروار غله مأخوذ کارداران نایب السلطنه
شد و فرمان کرد تا آن قلعه را با خاک پست کردند و حکومت چناران را بجعفرخان زعفرانلو برادرزاده ممش خان

کم کم
بانگی که از آلت
و شقت نقب
زنند و بکوشش آید
کنده و خندق را آگنده
آکنند یعنی پر شده
و انباشته انباشتن

فتح قلعه
امیرآباد بدست
نایب السلطنه

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

گذاشت و مژده این فتح بدست اسدالله خان افشار یاور توپخانه دوم شهر ربیع الاول معروض درگاه شاهنشاه قاجار
وشهریار جهاندار معادل پانزده هزار تومان زر مسکوک وپنجاه رزمه خلعت از بهر ابطال لشکر عطا کرده پنجهزار تن سوار
وپیاده نیز ملازم حسن خان پسر آصف الدوله فرمود تا بلشکرگاه نایب السلطنه پیوندد وشاهزاده ملک قاسم میرزا
نیز با ایشان کوچ داده پانزدهم ربیع الاول بحضرت نایب السلطنه پیوستند اما از آن سوی چون رضاقلیخان فتح قلعه
امیرآباد را بدانست سخت بترسید وبفرمود تا لشکری ورعیت او از هر دیه وقریه که جای داشتند کوچ داده در شهر
خبوشان انجمن شدند ونجفعلی خان شادلو پسر خود جعفرقلیخان را که همشیره داماد رضاقلیخان بود با یکهزار تن تفنگچی
شادلو بخبوشان فرستاد تا در حفظ برج وباره استوار باشند وحسینقلی خان پسر رضاقلیخان با یکهزار تن سواره تفنگچی
بحفظ قلعه شیروان بیرون شد که در ده فرسنگی خبوشان است اما نایب السلطنه دوم ربیع الاول از امیرآباد
بیرون شده براوکان آمد وابراهیمخان کیوانلو را بحکومت رادکان گذاشته جمعه ششم ربیع الاول وارد طاس تپه گشت
که تا خبوشان دو فرسنگ مسافت است نجفعلی خان شادلو بهمان مواضعه که با قایم مقام گذاشته بود روز دوم ورود
برکاب پیوست ومورد نوازش گشت حسینقلی خان پسر رضاقلیخان یکدو کرت با جمعی از ترکمانان باندیشه شبیخون
از شیروان تا کنار لشکرگاه نایب السلطنه تاختن آورد واز هیچ سوی زیانی نتوانست کرد ناچار طریق مراجعت
سپرد وروز دهم ربیع الاول رسولی از جانب کامران میرزا ویار محمد خان افغان که در غوریان لشکرگاه داشت
برسید ومکتوب ایشانرا برسانید بدین شرح که اگر با رضاقلیخان کار بمداهنت ومسالمت خواهید کرد
مانیز درمیانه سخن از در صلاح کنیم واین مقصود را زود تر فیصل دهیم واگر قصد تسخیر خبوشان وتدمیر رضاقلیخان است
ما از پای نخواهیم نشست ولابد با او خواهیم پیوست نایب السلطنه فرستاده او را هم در زمان باز فرستاد وپیام داد
که اگر رضاقلیخان طریق صدق سپرد هرگز مورد عتاب وعقاب نشود واگر شما را در اصلاح کار او خاطر نیست
حاضر درگاه شوید بعد از مراجعت رسول وآگهی یار محمد خان از لشکرگاه نایب السلطنه وکثرت رجال وکثرت
ابطال دانست که با او نتوان ساز جدال وقتال کرد لشکر خود را باز بهرات فرستاد وبا یکصد تن از ملازمان
خویش بدرگاه آمد واز نایب السلطنه محلی منیع یافت واز پس او روز بیست وهفتم ربیع الاول بدیع الزمان میرزا با لشکر استراباد
رسید وپیوسته لشکرگاه گشت واز ترکمانان سالور که سکنه سرخس اند پنجاه تن بزرگان بدرگاه آمدند وپیشکشی
لایق پیش داشتند نایب السلطنه فرمود تا خسرو میرزا ایشانرا در مشهد مقدس بمطالعه بدارد واگر آهنگ
سرخس کنند نگذارد مع القصه رضاقلیخان چند کرت ملاحسین کوچک سبزواری را از قلعه خبوشان بدرگاه فرستاد
وآغاز مسکنت وضراعت نهاد نایب السلطنه در پاسخ فرمود اگر رضاقلیخان طریق سلامت جوید قلعه
خبوشانرا بسپارد وبحضرت ما پوید واگر نه ما خود تسخیر حصار کنیم واو را عرضه دمار سازیم چون از آمد وشد سفیر
کاری بمراد نشد فرمانداد تا لشکر جنبش کردند وخبوشانرا حصار دادند سپاه رکابی از طرف مشرق قلعه سر برزد وحسین
پاشای مقدم با فوج مراغه بسوی مغرب شد سهراب خان گرجی با توپخانه جانب جنوب گرفت وبدیع الزمان میرزا
با ابطال رجال طریق شمال سپرد واز چار سوی خبوشانرا فرو گرفتند وسنگرها پیش بردند وحفرها از چپ وراست
چنان تا لب خندق بردند که اگر سه تن سوار در پهلوی یکدیگر تا لب خندق رهسپار گشتی از فراز باره کس ایشانرا

تعیین [illegible]

 و دیدار یکجهتی دراتوف حسن خان سپهر آصف الدوله با پنجهزار تن لشکر و حمل سیم و زر و تشریفات پادشاه از راه
برسید نایب السلطنه پذیره خلعت شهریار کرد و چون بلشکرگاه باز میشد از باره قلعه تولی بجانب او گشاد دادند
این جرئت خدمتش را سخت غضبناک کرده حکم داد تا لشکر بقوت یورش قلعه را پست کنند سپاه از جای بجنبید
و جهان از گرد قیرگون شد بانگ توپ و خان تفنگ و هایاهوی مردان جنگ زمانه را قیرگون ساخت رضا
قلیخان ابواب سلامت را مسدود یافت و کس نزد قایم مقام فرستاده دق الباب استیمان کرد قایم مقام
پیام داد که جز در این درگاه تورا ملاذ و پناه نمیدانم بسیوقتی تن از گرداب بلا برآر و طریق حضرت سپار
و فرزند خود میرزا علی را نیز نزدیک او فرستاد تا پیامش بلشکرگاه آورد و رضاقلی خان در زمان تیغ
از گردن آویخته طریق لشکرگاه گرفت و در سراپرده قایم مقام فرود شد و قایم مقام هم در آن روز که هشتم
ربیع الثانی بود او را بحضرت نایب السلطنه آورد و از زبان جان امنی داد و نگاهبانان برگماشت که او را با مکانت
قدر نگران باشند و روز دیگر نایب السلطنه بشهر خبوشان درآمده برج و باره را بلشکر خویش سپرد و خود
بگرمابه دررفت دختر نجفعلی خان شادلو که ضجیع رضاقلیخان بود یک رزمه جامه شاهوار و ده سر اسب
و سی نفر شتر به پیشکش گذرانید و بیست عراده توپ و دو هزار قبضه شمخال با رود فراوان و غله بسیار که انباشته
رضاقلی خان بود ماخوذ گشت آنگاه نایب السلطنه بفرمود تا قلعه خبوشان را پست کردند و حکومت آن بلده را
با سر ولایت نیشابور و بام و صفی آباد جهان ارغیان نور محمد خان برادر آصف الدوله تفویض داشت و مژده
این فتح را محمد طاهر خان قزوینی روز چهاردهم جمادی الاولی در دار الخلافه طهران معروض درگاه پادشاه
داشت مع القصه چون نایب السلطنه کار خبوشان را بنظم کرده بعضی اموال رضاقلیخان را ماخوذ داشت از میان
مجره او مکتوبی بدست شد که صادق آقای برادر بیگلرخان چاپشلو که در لشکرگاه نایب السلطنه روز میبرد بدو
نوشته بود و او را بشبیخون تحریض داده بود نایب السلطنه بفرمود تا بکیفر این گناه سر او را از بدن دور کردند
آنگاه بعضی از لشکر را رخصت مراجعت بوطن داد و در نهان با ایشان مواضعه نهاد که ما از تسخیر سرخس ناگزیریم
شما که مردم آذربایجانید از راه نیشابور طی مسافت کرده در منزل آق دربند انجمن شوید و گوش بر فرمان باشید
و خود بیست و دوم ربیع الثانی از ظاهر خبوشان کوچ داده دوم جمادی الاولی بشهر مشهد مقدس درآمد بعد
از سه روز رضاقلیخان ایلخانی بهانه گرمابه شدن و سر و تن شستن از خیابان بالا بحمام مشهور بحمام معمار باشی
شد و بعد از بیرون شدن از حمام یکتن از ملازمان او تیغی و تفنگی بدو داد و او بر اسب خود برآمده راه فرار پیش
گذاشت سه تن از نگاهبانان او شتابان درآمده لجام اسبش بگرفتند و او بیدرنگ یکتن را با گلوله تفنگ و آن دیگر را
با شمشیر از پای درآورد و چون از تاختن سواره بیچاره ماند از اسب فرود شد و پیاده دوان دوان ره
روضه مقدسه گرفت که در تحت قبه مطهر حضرت رضا علیه السلام پناه جوید بعضی از لشکریان او را دید کردند
و در نیمه راه ماخوذ داشتند و موی زنخش را از بن برکندند و تنش را از جامه عریان نمودند و سر و مغزش را
با سنگ و چوب بکوفتند و همچنان در حضرت نایب السلطنه آوردند خدمتش بروی ببخشود و ردای خویش را
برگرفته او را عطا فرمود تا تن خویش بپوشید و پنجاه تن سرباز برگماشت تا او را نیک نگران باشند آنگاه شهر

فرار رضاقلیخان زعفرانلو و گرفتاری او

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سرخس را تصمیم عزم داد که نشیمن ترکمانان سالور است و آن جماعت خود را منسوب به تولی خان بن چنگیز خان میدارند
و اورا ملقب به سالور خان میدانند و مکانت خود را از آن برتر میشمارند که بقتل و اسر پردازند از این روی
ترکمانان تکه و ساروق و یموت و علی ایلی نزدیک ایشان رفته اسب و سلاح بعاریت گیرند و چون بتاختن مردم
شیعی دست یافتند و اسیر گرفتند اسیران را با اموال نزدیک ایشان برند و یک نیمه بدیشان بهره دهند بالجمله
نایب السلطنه دوازدهم جمادی الاولی سخن درانداخت که بطرف هرات خواهم رفت و راه سرخس پیش گرفت محمد
حسن خان پسر ابراهیم خان پیشکچی هزاره نیز ملازم رکاب گشت زیرا که هنگام غلبهٔ محمد خان قرائی در مشهد مقدس
ابراهیم خان پدرش معادل هزار تومان اسب از بیگلر سرخس بخرید و زوجه و پسر و اهل خود را مرهون قیمت اسب گذاشت
تا کار سواری چند راست کرده و تجهیز لشکر کرده بر مردم هزاره غلبه جوید شیر محمد خان و اسکندر خان برادرزاده
اورا وقع ننهادند و اسبها را نیز مأخوذ داشتند لاجرم تاکنون اهل او و زن محمد حسن خان در سرخس بگروگان بودند
این هنگام محمد حسن خان از بیچارگی ملازم رکاب نایب السلطنه گشت بالجمله نایب السلطنه روز شانزدهم
جمادی الاولی در آق دربند فرود شد و محمد تقی خان و محسن خان برادران محمد خان قرائی با سیصد تن سوار
بلشکرگاه پیوستند و هم در آنجا طهماسب میرزای مؤید الدوله را با سوار شاهیسون و خمسه و قراگوزلو برسم منقلای
بیرون کرد و خود با لشکر مازندران و استراباد و سمنان و دامغان از قفای او رهسپار گشت و حکم داد تا جعفر
قلیخان پسر فتحعلی خان شاملو با دو هزار سوار خراسانی به پنج سنگ مسافت از قفای اردو کوچ دهد
و ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا با توپخانه و لشکر آذربایجان پنج سنگ بر قفای جعفر قلیخان بودند بدینگونه
طی طریق همی کردند از قضا سیصد سوار ترکمان که از تاختن و تاراج قاینات مراجعت کرده بودند با لشکر محمد میرزا
دو چار شدند سواران لشکر از قفای ایشان همی تاختند تا با فوج جعفر قلیخان درآمدند از آنجا سوار جعفر قلیخان
بدیشان درآمد و ایشان را هزیمت کرده از دنبال بشتافت و تمامت آن جماعت را اسیر و دستگیر نمود و بحضرت
نایب السلطنه آورد و بر حسب فرمان سر از تن همگی دور کردند بالجمله سه شنبه بیست و دوم جمادی الاولی
نایب السلطنه در اراضی سرخس خیمه زد و طهماسب میرزا با دو هزار سوار از لشکرگاه بیرون شد و با جماعتی از
ترکمان سالور دو چار شده جنگ در پیوست برخی از لشکر شاهزاده مقتول شد و بقیة السیف فرار کرده بلشکرگاه
پیوستند هم در آن حال ولیعهد ثانی محمد میرزا از راه برسید و لشکر بر حسب فرمان او بندان کرده ترکمانان را تا حصن
بردند و ایشان را هزیمت کرده روز دیگر نایب السلطنه سهراب خان امیر توپخانه را حاضر ساخته حکم بیورش قلعهٔ سرخس داد
و لشکر از جای جنبش کرده دهان توپ و خمپاره بجانب برج و باره گشاد یافت سکنهٔ سرخس از بیچاره اسیران
شیعی را آورده در فصیل قلعه برابر گلولهٔ توپ بداشتند تا توپچیان از باریدن گلوله لختی تقاعد ورزیدند آنگاه
بالی محرم بهادر و قراول باشی و آدینه تورت خان سالور زنانی را که شوهرهای ایشان چنانکه مذکور شد
در مشهد موقوف بودند برداشته بلشکرگاه آمدند و سه هزار تن اسیران شیعی را که در سرخس بودند بدرگاه آوردند
و فرزندان ابراهیم خان و زوجهٔ محمد حسن خان را نیز بسپردند تا باشد که نایب السلطنه دست از محاصره
سرخس باز دارد و مردان ایشان را نیز از حبس مشهد رها سازند نایب السلطنه فرمود تا زنان ایشان را در لشکرگاه با

و بالی محرم تکمیل قلعه ساخت و فرمود تا این حصار را با کارداران تفویض دارند از این طلیعه و طلایه‌ها بخوبند بعد از
مراجعت بالی محرم با مردم سرخس سر از طاعت فرو داشتند و از پس دیوار قلعه آغاز طغیان و عصیان نمودند
این کرت نایب السلطنه سخت غضبناک شد و فرمان یورش داد لشکریان بی آنکه حفری کنند یا نقبی کنند
از چارسوی حمله افکندند و مانند مرغان اولی اجنحه از در و دیوار قلعه صعود کردند و در آن بلده درآمده تیغ
بیدریغ در مردم نهادند و مدت یک ساعت هرکرا یافتند عرضهٔ تیغ ساختند بالی محرم نیز در آن غوغا مقتول شد
آنگاه برحسب فرمان لشکر دست از قتل بداشت و بنهب و غارت پرداخت و کمتر کس بود که معادل هزار
تومان بهره نیافت و از آنجمله اموال سه هزار خانوار سالور و سیصد سر اسب خاص نایب السلطنه گشت پس
بفرمود تا قلعهٔ سرخس را با خاک پست کردند و چهارصد و پنجاه تن از قبایل ترکمان برسم تجارت در سرخس
جای داشتند و ایشان نخاس بودند که اسیران شیعی را در سرخس خریده و می بردند در خیوق و دیگر بلدان
ترکمانان میفروختند و نایب السلطنه بفرمود تا ایشانرا حاضر کردند و اسیران شیعی را که در سرخس گرفتار بودند
نیز انجمن کرده و تیغ بدیشان داد و تا جمیع این برده فروشانرا پاره پاره ساختند در اینوقت هزار و پانصد سواره
سارق که از مرو بمدد مردم سرخس میآمدند چون راه با سرخس نزدیک کردند و این قصه را بشنیدند سر خویش
گرفته از نیمه راه مراجعت کردند آنگاه نایب السلطنه بفرمود تا جعفرقلیخان شادلو و مصطفی قلیخان سمنانی با جماعتی
از لشکر سه هزار خانوار ترکمان سالور را که اسیر بودند با سه هزار اسیر شیعی که از دست مردم سرخس نجات
داده بود بجانب مشهد مقدس کوچ دادند و چندانکه غلات و حبوبات در سرخس انباشته ترکمانان بود مردواب
سرخسی حمل داده بجانب مشهد فرستاد تا بهای غلاتیکه در مشهد بالا گرفته بود بشکست مع القصه شانزدهم جمادی
الآخره اسیران شیعی بدروازهٔ شهر مشهد قریب شدند میرزا هدایت الله مجتهد با تمامت مردم مشهد پذیره
کردند و در بیرون شهر میرزا هدایت الله نماز جماعت بگذاشت و بر منبر برآمد و بشکرگذاری دولت ایران و سلامت
شاهنشاه زبان بدعا برگشاد و مردم غوغا در انداختند بعضی بهای‌های گریستند و برخی بهو یا هوی از
از فرح و سرور افسانه بودند بعد از ورود بشهر نایب السلطنه اسیران شیعی را روانه اوطان خویش نمود و اسیران
ترکمان را بشیعیان بذل فرمود و صورت حالرا عریضه کرده مصحوب حضرتقلیخان شاهسون روانهٔ حضرت
شاهنشاه داشت و این مژده بیست و چهارم جمادی الآخره در دارالخلافه گوشزد مردمان شد اما نایب السلطنه
در چنین هنگام که از شدت برودت هوا کار بر مردم بصعوبت میرفت و از کثرت برف و یخ طرق و شوارع
بیکباره مسدود بود بعد از ده روز از سرخس خیمه بیرون زد و هشت روز در آق دربند اقامت فرموده در آنجا
بدیع الزمان میرزا را بمصاهرت خویش مفاخرت بخشید و بجانب استراباد مراجعت فرمود و از آنجا کوچ داده در عشر
آخر رجب در اراضی جام فرود شد و قلعهٔ محمودآباد و دولت آباد و ورزاده و سنگانرا که محمدخان قرائی معقل خویش
میدانست بیمانعی مفتوح ساخت و مهدیقلیخان و محسن خان برادران محمدخان ناچار طریق خدمت سپردند
محمدخان قرائی که در نهان با نایب السلطنه ضمیر صافی نداشت و در طریق صداقت تقاعد میورزید ناچار
از تربت بیرون شده حاضر درگاه شد و نایب السلطنه را بتربت حیدریه درآورده دقیقه از قانون مهمانداری

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

فروگذاشت و پیشکش شایان پیش گذرانید در این هنگام کامران میرزای افغان که فرمانگذار هرات بود خواست تا در حضرت نایب السلطنه اظهار عقیدتی کند و ایمنی جوید مکاتیب محمد خان قرائی را که بدو کرده بود بدرگاه فرستاد بدین شرح که سفر نایب السلطنه در خراسان خاص از بهر دفع خوانین خراسان یا فتح قلاع قرائی نیست بلکه علت غائی فتح هرات و تسخیر افغانستان است اگر جمعی از لشکر افغان را روانه تربت داری تا حفظ قلاع قرائی کند و من نیز جمعی از قرائی را که با خود یکدل نمیدانم از خود دور کنم و بحفظ و حراست هرات فرستم بصواب نزدیک باشد مع القصه نایب السلطنه مکاتیب محمد خان را قرائت کرد و محمد خان این معنی را تفرس نمود و هراسناک شده آهنگ فرار کرد و این معنی مکشوف افتاد لاجرم نایب السلطنه بفرمود تا او را و برادرانش را بند بر نهادند و حکومت تربت و برسن و کدکن و محولات و سرجام را سهراب خان غلام پیشخدمت باشی تفویض فرمود و ابراهیم خان هزاره را در بعضی ازین اراضی به نیابت او برگماشت آنگاه حسن خان سالار پسر آصف الدوله را از مشهد مقدس احضار کرده رخصت انصراف بدار الخلافه داد و لشکر سمنان و دامغان را نیز باز فرستاد و خود از آنجا کوچ داده در نیمه شعبان وارد مشهد گشت و رضاقلیخان زعفرانلو را باتفاق محمد خان در ارک مشهد محبوساً باز داشت و یار محمد خان افغان را چنانکه مذکور شد از روزی که بدرگاه پیوست پنجاه تن سرباز او را نگران بود که مجال خویش مراجعت نکند تا کار هرات یکسره شود و شاه پسند خان افغان که با کامران میرزا برای خلاصی وزیر خویش حیلتی اندیشید وکس بدرگاه نایب السلطنه فرستاد و معروض داشت که یار محمد خان بر سکنه هرات استیلای فراوان بدست کرده چنانکه مرا از عمل باز داشته اگر کارداران حضرت ولیعهد او را در حبس بدارند من شاکر نعمت خواهم بود و یار محمد خان نیز معروض داشت که کامران میرزا با من از در خصومت است اگر مرا مورد ملاطفت دارید و رخصت مراجعت دهید قلعه هرات را بی زحمت سپاه و آمد و شد لشکر بکارداران حضرت سپارم نایب السلطنه حیلت ایشان را بدانست و در باز داشتن یار محمد خان مبالغت بر زیادت کرد و فرستاده کامران میرزا را بی نیل مرام باز فرستاد و چون این هنگام قلب شتا بود و یورش بجانب هرات مشکل مینمود و سرباز آذربایجان نیز از زحمت سفر دو ساله بستوه بودند از آنجماعت فوج خاصه را مقیم درگاه داشت و دیگر افواج را ملازم رکاب فرزند خود خسرو میرزا فرموده روانه آذربایجان نمود تا هنگام بهار از نو تجهیز لشکر کرده برای فتح هرات و افغانستان و خوارزم و خوقند باز حضرت شود آنگاه یار محمد خان را حاضر کرده فرمود افغانستان همیشه در تحت فرمان سلاطین ایران بوده اند بعد از قتل نادرشاه افشار احمدشاه افغان سر بطغیان و خودسری برآورد و کریم خان زند آن دست نیافت که او را بجای خود بنشاند لاجرم احمدشاه و فرزندان او مجال یافتند و مدتی چند از زمان سر از خدمت سلاطین ایران بر تافتند اکنون کامران میرزا باید مملکت هرات را بسپارد و خود طریق درگاه شاهنشاه ایران گیرد یا سکه و خطبه بنام پادشاه ایران کند و منال دیوان را بر گردن نهد و پسر و دختر خود را بگروگان تا آسوده باشد و اگر نه ما با سپاه ساخته بجانب او تاختن خواهیم کرد و کیفر او را بکنار او خواهیم گذاشت یار محمد خان بعد از اصغای این قصه یکتن از ملازمان خود را بسوی هرات گسیل نمود و صورت حال با کامران میرزا مکتوب کرد و هم

خصمی داشت از سبزوار و فراه بدرگاه آمده و در حبس یار محمد خان برای فتح هرات شتافت نمود و کامران میرزا

(۱۲۴۲)

آمدن سفیر خوقند بدرگاه پادشاه

در این ایام محمد علیخان فرمانگذار خوقند عبدالرحمن بیک ملازم خود را باتفاق قاضی خوقند سفارت ایران و روم فرمود و بسفارت ایشان معروض داشت که پادشاه ختا لشکر تاخته مملکت کاشغر را تسخیر فرمان کرد و مردم بت پرست را بر اهل سنت و جماعت غلبه داد ما بکیفر این کار تجهیز لشکر کردیم و اراضی کاشغر را از بت پرستان بپرداختیم جمعی را اسیر گرفتیم و برخی را مقتول ساختیم لاجرم مژده غلبه مسلمین را بر کفره در حضرت پادشاه ایران و مملکت روم عریضه کردیم تا بدین شادی شریک باشند فرستادگان او نخست در ارض اقدس تقبیل حضرت نایب السلطنه کرده از آنجا طریق دار الخلافه گرفتند در عشر آخر رمضان حاضر درگاه پادشاه شده عریضه خان خوقند را با دو تن غلام و کنیز ختائی از پیشگاه حضور گذرانیده رخصت یافته سفر روم کردند و هم از راه ایران مراجعت نموده طریق ترکستان سپردند اما نایب السلطنه بعد از توقف در شهر مشهد از شاهنشاه ایران خواستار شد و برحسب تمنای او شهریار تاجدار فرمانگذاری جمیع مملکت خراسان را بنام ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا برگماشت و میرزا صادق برادرزاده قایم مقام را نیز ملازم رکاب او ساخت پس از آن شش فوج سرباز که بشمار چهار هزار و هشتصد تن است از بلدان و امصار خراسان اختیار فرموده معلمین برگماشت تا ایشان را کار نظم و نظام بیاموزند و چهار هزار سوار نیز از آن قبایل مملکت معین فرموده و مرسوم و مواجب ایشان را از منال دیوانی خراسان مقرر داشت تا فرمانگذاران خراسان را منتظر فرمان باشند و میرزا موسی خان برادر کهتر قایم مقام را که مردی با امانت و دیانت بود و بزهد و تقوی روز میبرد در بقعه مطهره حضرت رضا علیه الصلوة والسلام متولی فرمود تا امور خدمه آن آستان ملایک پاسبان را بنظم و هر ملک و مالی که سلاطین سلف و بزرگان پیشین خاص آنحضرت موقوف داشته اند مضبوط بدارد و دست تصرف بیگانگان را مقطوع شمارد و میرزا موسی خان در انجام این احکام خدمتی بسزا کرد چنانکه نام او در جهان تذکره گشت و هم در اینسال میرزا علی اکبر کلانتر فارس با محمد علیخان ایلخانی

[illegible]

لشکر کشیدن فرمانفرمای فارس بکرمان

قبایل قشقائی بدست مواصلت و پیوند خویشاوند شدند و با هم متفق شده در عزل وزیر فرمانفرما که او موقت میرزا محمد علی مشیر الملک بود مواضعه نهادند از آنسوی مشیر الملک این معنی را دانسته در حضرت شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما مواصلت و موافقت ایشان را از بهر مخالفت با فرمانفرما باز نمود و شاهزاده را با ایشان سرگران نمود میرزا علی اکبر چون همتوقف در شهربند شیراز بود ناچار طریق ضراعت سپرده بدستیاری پیشکش و سخنان فریبنده فرمانفرما را با خویش بر سر مهر آورد اما محمد علیخان ایلخانی برادر خود مرتضی قلیخان ایل بیگی را در نهان القا کرد تا قبایل قشقائی را کوچ داده راه کرمان پیش گذاشت و خود نیز فرار کرده در اراضی فسا بایشان پیوست و هم در آنجا میرزا محمد حسین فسائی را که از احفاد فاضل ادیب اریب سید علیخان بود در مخالفت فرمانفرما با خود متفق کردند و بجانب کرمان شتاب گرفتند سیف الملوک میرزا پسر ظل سلطان که این وقت از قبل نایب السلطنه حکومت کرمان داشت مقدم ایشان را بفال گرفته در اراضی بم و نرماشیر ییلاق و قشلاق آن جماعت را معین کرد و محمد علیخان ایلخانی برادرش مرتضی قلیخان را با تمامت ایل در آن اراضی سکون فرموده خود باتفاق میرزا محمد حسین فسائی و داماد خود میرزا قاسم خان خلج بشهر کرمان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

در رفته بدرگاه سیف الملوک میرزا شتافت و در حال سیف الملوک صورت حال را عریضه کرده بمصحوب ۱۲۴۱
میرزا محمد حسین و میرزا قاسم خان روانهٔ حضرت نایب السلطنه داشت و ایشان راه خراسان گرفتند از آن
سوی فرمانفرما از این قصه آگاه شد و از شیراز باراضی نیریز و دارابجرد تاخت و شیخ عبدالرحمن حاکم ابوشهر را
رخصت مراجعت داد و در اراضی دشتستان جمعی بخونخواهی و طلب ثار سابق بر او تاختند و مغشوش ساختند
اما فرمانفرما شیخ محمد امین شیخ الاسلام فارس را باتفاق میرزا علی اکبر کلانتر به استمالت ایلخانی و قبیله
او روانهٔ کرمان فرموده خود در نیریز اقامت جست و نیز از بهر دلجوئی با آن جماعت مشیرالملک را از وزارت
معزول کرد و میرزا محمد حسن نظام العلما را منصوب داشت و صورت حال را عریضه نگار داده بدرگاه
شهریار تاجدار فرستاد و شاهنشاه چون سبب این فتنه را دانست که جز وزارت مشیرالملک نبوده رضا
قلیخان سپانلوی قاجار را مأمور داشت تا او را بدارالخلافه آرد بالجمله فرمانفرما خود چهل روز در نیریز
و دارابجرد روز برد و مراجعت جماعت قشقائی معلوم نشد ناچار تجهیز لشکر کرده با ده هزار تن سواره
و پیاده بجانب کرمان کوچ داد و در نیمهٔ ربیع الاول در ظاهر قصبهٔ شهربابک لشکرگاه کرد و هم در آنجا
شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر کلانتر بی نیل مرام بدرگاه آمدند ضجیع ابراهیم خان ظهیرالدوله که حکومت کرمان داشت
چون با فرمانفرما از یک بطن و صلب خواهر بود و در شهربابک نشیمن داشت بی کلفت در بروی برادر بگشود
و او را به ضیافت طلب فرمود و فرمانفرما بعد از ورود بسرای او نگاهبانان قلعه را که دویست تن بودند
ببذل اجری و مواجب مستمال فرموده روانهٔ شیراز فرمود این هنگام شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر معروض داشتند
که اگر ایلخانی عزل مشیرالملک را از وزارت استوار بدارد طریق حضرت سپارد لاجرم فرمانفرما مشیرالملک را
روانهٔ شیراز فرمود و چنان افتاد که در عرض راه رضا خان قاجار که بطلب او همی شتافت او را دیدار کرد و
خواست تا بدارالخلافه کوچ دهد مشیرالملک بعذری چند تمسک جسته راه شیراز گرفت مع القصه بعد از بیرون
شدن مشیرالملک دیگر باره شیخ الاسلام بکرمان شتافت و ایلخانی را بدرگاه فرمانفرما آورد لکن سیف الملوک
میرزا بمراجعت ایل قشقائی رضا نمیداد ناچار فرمانفرما دوازده روز در شهربابک توقف فرمود و مردم
کرمان که نیز از سیف الملوک دل آزرده داشتند با کارداران او بکتاب و پیام آغاز مودت و صداقت
کردند چنانکه یکروز از قضا سیف الملوک میرزا برای اصطیاد و نخجیر کردن از دروازهٔ شهر بیرون شد چون
خواست مراجعت کند مردم شهر او را بگذاشتند و دروازهٔ شهر بر روی ببستند سیف الملوک بیچاره ماند و بلشکرگاه
عم خویش فرمانفرما آمد روز دیگر مردم کرمان نیز بدرگاه فرمانفرما انجمن شدند و از جور سیف الملوک نالیدند
در پایان کار فرمانفرما بفرمود تا علینقی خان قاجار سیف الملوک را محبوساً بطرف فارس کوچ دهد و در نهان
او را فرمود تا در اراضی بوانات سیف الملوک را رها داد و او بشهر یزد گریخت بعد از این واقعه فرمانفرما بشهر
کرمان درآمد و مردم کرمان با طاعت و انقیاد او کمر استوار کردند زوجهٔ سیف الملوک که دختر نایب
السلطنه بود این هنگام در باغ نظر میان ارک کرمان جای داشت دروازهٔ قلعهٔ ارک را بروی عم خویش
ببست و ملتمع خان قراگوزلو با فوج همدانی که بفرمان نایب السلطنه متوقف کرمان بود بحفظ و حراست قلعه

نشست فرمانفرما بفرمود تا لشکریان با یورش قلعه را فرو گیرند مصطفی قلیخان قشقائی حاجی ایلخانی که بعد از مراجعت
ایل با دو هزار سوار قشقائی ملتزم رکاب فرمانفرما پیوسته بود در خدمت ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزای شجاع السلطنه
و جمعی دیگر از لشکر بتسخیر قلعه کمر بستند و در اول حمله مصطفی قلیخان بزخم گلوله تفنگ درگذشت و ارغون میرزا که
در میان شجعان لشکر بجلادت و شجاعت نامبردار بود یورش داد و او نیز زخمی با گلوله برداشته بغلطید لشکریان
پیش شدند و جسد او را از خاک برگرفته در گلیمی بپیچیدند تا بجانب سنگر حمل دهند در همان حال که جز حشاشه از جان در تن
داشت گفت شمشیر ایرانرا در گلیم میپیچید و جان بداد فرمانفرما چون این بدید در خشم شد و یکباره دل در فتح حصار
بنهاد پنجاه روز آن قلعه را حصار داد تا از قلت علف و آذوقه کار بر قلعگیان تنگ شده ناچار در حصار
بگشادند لاکن فرمانفرما نام از خونخواهی ارغون میرزا و بی فرمانی علینقی خان قراگوزلو نبرد و دختر نایب السلطنه را
با ملازمان خدمت او روانه یزد نمود و مردم یزد چون فتح کرمان را معاینه کردند دست سیف الملوک میرزا را از حکومت
آنجا کوتاه دیدند خواستند تا سیف الدوله میرزای برادر سیف الملوک را که اینوقت حکومت یزد داشت
معزول دارند و در تحت فرمان فرمانفرما شوند پس عریضه چند نگار داده بحضرت او فرستادند و خواستار شدند
که با لشکر ساخته بطرف یزد کوچ دهد فرمانفرما در جواب فرمود چون کرمان در تحت حکومت برادر اعیانی
من شجاع السلطنه بود و بی سببی از وی انتزاع نمودند مداخلت ما در آنجا بی سندی نیست لاکن بی اجازت
کارداران دولت سفر یزد نتوانیم کرد آنگاه هلاکو میرزای پسر شجاع السلطنه را بحکومت کرمان برگماشت
و میرزا حسن نظام العلما را ملازم خدمت او داشت و اباقاخان پسر دیگر شجاع السلطنه را که بجلادت مشهور بود با
لشکری شایسته برباط شمس که سرحد کرمان و یزد است متوقف داشت و در عشر اول جمادی الاولی راه شیراز
برگرفت و پسر عم و داماد خود محمد صادق خان پسر حسینعلی خان را روانه دربار شهریار نموده صورت حال را معروض داشت
و از چاکران نایب السلطنه ترجمان انگلیس که معلم سرباز همدانی بود و اللهویردی خان نایب توپخانه ملازمت فرمان
فرما را اختیار کردند و در رکاب او کوچ دادند اما از آنسوی هنگامی که نایب السلطنه مشغول تسخیر خبوشان و محاصره
قلعه باغ نظر بود عرض او رسید در زمان محمد نظر خان ... و بدر خان چلبیلو را با پانصد تن تفنگچی نیشابوری و ترشیزی
بمدد قلعگیان فرستاد و ایشان چون بیزد رسیدند خبر فتح قلعه را اصغا نمودند و در آنجا متوقف گشتند اما مردم
یزد چون دانستند فرمانفرما بمداخلت در کار یزد نخواهد کرد عریضه نگار داده انفاذ درگاه نایب السلطنه داشتند
و از تعدی سیف الدوله میرزا بنالیدند نایب السلطنه فرزند خود قهرمان میرزا را که حکومت نیشابور داشت
بحکومت یزد مامور فرمود و محمد رضا خان فراهانی را بوزارت او برکشید و ایشان در عشر آخر جمادی الآخره
وارد یزد شدند و سیف الدوله میرزا باتفاق سیف الملوک میرزا روانه دار الخلافه طهران گشتند و هم در این سال

آمدن ایلچی روس بدرگاه پادشاه

امپراطور روس ینارال بسقاویچ را از گرجستان حاضر درگاه کرده بسرحدداری حدود ممالک لهستان مامور
ساخت و ینارال بارون رزن بجای او فرمانفرمای گرجستان کرد و بارون رزن بعد از ورود بگرجستان
میرزا ابراهیم برادر مهتر معتمد الدوله منوچهر خان را که در گرجستان میزیست بدرگاه شاهنشاه ایران رسول
فرستاد تا صورت حال خویش و حکومت خود را در گرجستان معروض داشت و در نیمه ربیع الاول

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

.. وارد طهران شده در سرای معتمدالدوله فرود شد و بعد از تقبیل سده سلطنت عریضه و پیشکش بارون
.. ن را پیش گذرانید و مورد اشفاق و الطاف پادشاه شد و بلقب خانی مفتخر آمد آنگاه شهریار تاجدار
.. میرزا مهدی مستوفی پسر کیخان نوری را برای تهنیت ورود بارون رازن بگرجستان باتفاق میرزا ابراهیم
.. ن روانه تفلیس داشت و چون معتمدالدوله این هنگام بنظم گیلان مشغول بود میرزا ابراهیم خان برای
.. برادر باتفاق میرزا مهدی بیست و پنجم جمادی الاولی از دارالخلافه بیرون شده بگیلان آمد و از
.. آنجا از راه خلخال و اردبیل طریق تفلیس سپرد و میرزا مهدی ابلاغ فرمان پادشاه کرده یکقطعه نشان
.. شیر و خورشید الماس از قبل شهریار تسلیم سردار گرجستان کرد و بعد از بیست روز از تفلیس بیرون آمده
.. بیست و هفتم شوال وارد طهران گشت و هم در اینسال بسبب مرض طاعون و کثرت برف و شدت سرما
.. گرانی غلا کار بر مردم ایران صعوبت رفت شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران و شاهزاده
.. یحیی میرزا فرمانگذار گیلان و سلطان محمد میرزا حکمران اصفهان حاضر حضرت شهریار شدند شاهنشاه عادل
.. معادل چهار صد هزار تومان منال دیوانی اصفهان را از حمل رعیت سبک ساخت و منال گیلان و مازندران را
.. نیز تخفیف سبک کرد و چون از شدت قحط و غلا بیشتر مردم ایران در دارالخلافه طهران انجمن شدند
.. شهریار بفرمود تا انبارهای غلات و حبوبات را سر بگشودند و هفت ماه تمام انبوه فقرا و مساکین را اجری داد
.. تا هنگام حصاد جو و گندم برسید و مردمان تحصیل قوت توانستند کرد و با اوطان و مساکن خویش توانستند سفر نمود

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری و آمدن وزیر مختار روس

در سال یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری هفت ساعت و چهل و دو دقیقه از شب پنجشنبه بیست و هشتم
شوال چون برگذشت آفتاب ببرج حمل تحویل داد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار مجلس نوروز بپای برد
در اینوقت خبر رسیدن کراف سیمانویچ از قبل امپراطور روسیه معروض افتاد چه از شرایط عهدنامه بود
که پیوسته یکتن از دولت روسیه در مملکت ایران مقیم باشد و کفیل امور دولتی و تجارتی بود و چنین کس را وزیر
مختار نامیدند و نیز از دولت ایران در مملکت روسیه سفیری اقامت جوید و بدین امور واقف باشد
بالجمله چون سفارت کراف سیما شایع گشت برحسب فرمان بخت علیخان آدخلوی افشار پیشخدمت باشی
نایب السلطنه از تبریز او را پذیره کرد و مهمان پذیر شد و روز ورود بدارالخلافه که پانزدهم ذیقعده بود امان الله
خان افشار و سلیمانخان قاسملو تا کیفر سنگشا و را استقبال کردند و در ارک سلطانی در سرائی شایسته فرود
آوردند و روز دیگر میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و چند تن دیگر از چاکران دربار او را دیدار کردند
تهنیت ورود گفتند بعد از تقبیل سده سلطنت مقرر شد که در آذربایجان اقامت جوید شهریار تاجدار پیشکش
او را پذیرفتار شد و معادل هزار تومان زر مسکوک و چهار طاقه کشمیری و چهار نشان مرصع بجواهر آبدار
او را و همراهان او را عطا فرمود و او در نیمه ذیحجه راه آذربایجان گرفت و میرزا الکسندر ترجمان خود را
برای انفاذ نامه و هدیه امپراطور بحضرت نایب السلطنه بخراسان فرستاد و هم در اینسال امامقلی توره
و خان خوارزم عریضه نگار داده با نزدگان نکه و سارو ق انفاذ درگاه نایب السلطنه نمود و معروض داشت

که اینک پنجهزار تن ترکمانان سالور در آن حضرت اسیر و دستگیرند و بلده سرخس که نشیمن ایشان بود یکباره خراب و یباب است اگر مروت ملکانه را رفیق حال ایشان فرمائی و ایشان را از قید رقیت آزادی دهی من پایندانی کنم و ضامن باشم که از این پس اجتناب از اسر شیعیان و غارت مجتازان اقدام نکنند بزرگان ترکمان با عریضه خوان خوارزم بدرگاه نایب السلطنه آمدند و روی ضراعت و مسکنت بر خاک سودند و معادل پنجهزار تومان زر مسکوک پیشکش گذرانیدند و تحویل کارداران دولت ایران سپردند بدین شرط اول آنکه قبایل سالور هرگز در اراضی خراسان دست باسر و نهب و غارت نگشایند دوم آنکه در حدود و شوارع دیده بانان بگمارند تا اگر از قبایل ساروق و دیگر طوایف برای غارت بیرون شوند دافع و مانع آیند سیم آنکه اگر مخالفت ترکمانان در خراسان اسیر گیرند یا مالی برند بر ذمت ایشان است که خود استرداد کنند چهارم آنکه بازرگانان ایران از آق دربند تا کنار جیحون حافظ و حارس باشند و اگر ایشان را زیانی برسد از خویشتن جبر کنند پنجم تجاری که ایران را بیع و شری کنند در اراضی خود بگذارند و خود نیز نخرند و نفروشند ششم آنکه اگر فرمانگذار خراسان را تجهیز لشکر واجب افتد ایشان نیز فرمان پذیر باشند و چند آنکه توانند ساز سپاه کرده حاضر رکاب شوند بعد از این شرایط نایب السلطنه پنجهزار تن اسیر سالور را آزاد فرموده تا راه سرخس برگرفتند و بجایگاه خویش شدند و از پس آن فرستاده یار محمد خان افغان از هرات باز آمد و از آن سخنان که نایب السلطنه پیام کرده بود چنانکه مذکور شد از نزد کامران میرزا خبری بمراد باز نیاورد و معروض داشت که کامران میرزا سخن بر این نهاد که نایب السلطنه با من همان پیمان کند که با برادران خود در مملکت ایران روا دارد و در این سفر معادل پانزده هزار تومان زر مسکوک برسم پیشکش انفاذ درگاه دارم تا از تسخیر هرات خاطر خویش پرداخته کند و راه عراق پیش گیرد و دیگر و اگر از این بر زیادت طلبد و انصاف نکند ساخته مصاف شویم و رزم دهیم تا هرکرا خدای خواهد نصرت دهد نایب السلطنه از اصغای این کلمات برآشفت و تسخیر هرات را تصمیم عزم داد و لشکر آذربایجان را دیگرباره بخراسان طلب فرموده و عریضه نگار داده بدرگاه شهریار فرستاد و خواستار شد تا سپاه مازندران و استراباد نیز طریق خراسان گیرند شاهنشاه در پاسخ او فرمان کرد که برای فتح هرات ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا اینک پسندیده است او را بگذار و خود طریق حضرت سپار که دیدار ترا اینک خواستاریم و رضا قلیخان زعفرانلو و محمد خان قرائی و عبد الرضا خان یزدی را که گناه کرده و دولت آ نیز با خود کوچ ده تا کیفر عمل خویش را مشاهدت کنند لاجرم نایب السلطنه برحسب فرمان شاهزاده محمد میرزا را بگذاشت و پانزده هزار تن سواره و پیاده را ملازم رکاب او ساخت و میرزا موسی رشتی نایب خراسان را بوزارت او برکشید و خود طریق حضرت برداشت و آن هر سه تن را که شاه و نیاهم خوانده بود با محمد تقی خان عرب میش مست و مهدیقلیخان برادر محمد خان قرائی و جعفرقلیخان پسر نجفعلی خان شادلو ملازم و ملتزم رکاب ساخت و رضا قلیخان و محمد خان را از قبل از ورود خود وارد دار الخلافه نمود و خویشتن بیست و دوم محرم بشهر طهران درآمده تقبیل سده سلطنت کرد و مورد اشفاق بیکرانه آمد

سفر نایب السلطنه بجانب طهران

آنگاه حکم رفت تا رضاقلیخان و محمدخان را روانهٔ آذربایجان نمودند در منزل میانج رضاقلیخان مریض شده ۲۶۵
درگذشت و محمدخان بسلامت متوقف تبریز گشت اما عبدالرضاخان از آن پیش که حاضر درگاه پادشاه شود
و مقداری افیون بلع کرد تا گرفتار ان درگذرد و عقاب و عتاب پادشاه قهرمان را نه بیند اثر افیون
چندانکه از علاج روح کند بنمود و بسلامت بزیست اما از انسوی چون این خبر در حضرت پادشاه مکشوف
افتاد آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت که آیا عبدالرضاخان آن مکانت از بهر خویش نهاده که محمل بار زیرا
براو گران افتاده چندانکه خویش را هلاک میکند تا در پیشگاه ما حاضر نشود لاجرم بفرمود تا بابند و زنجیرش حاضر
ساختند و او را همچنان بشاهزاده محمدولی میرزا سپرد و گفت اگر بجای آهن خرا این دو فاین که با تو زیان
کرد کالبدش را از روان پرداخته کنی روا باشد مردان درخیم زنجیر او را گرفته از پیشگاه حضور بیرون
شدند چون بکریاس درگاه رسید دست فرا برده کارد و یکی از عوانان را از میان برکشید و بشکم خویش زد
هم بدان زخم نمرد و کارد را از او بگرفتند و او را بخانهٔ شاهزاده محمدولی میرزا بردند و سپردند دوشنبه بیست و
هشتم محرم هنگام سپیده دم فرزندان و اهل شاهزاده محمدولی میرزا که نزدیک به سیصد تن توانند بود
و ازجمله بدست عبدالرضاخان منهوب و مخذول بودند چنانکه مذکور شد براو تاختند از فرزندان شاهزاده چنگیز
میرزا و ناصرالدین میرزا و نصرالله میرزا و داماد شاهزاده امامقلی میرزا نبیره بیگجان اوزبک پیش دستی کرده
در قتلش آلات حرب و ضرب براندند و هرکس باندازهٔ خویش جراحتی کرد و جسدش را بعد از دو روز
مدفون ساختند اما محمدتقیخان میش مست حاکم ترشیز را شاهنشاه ببخشایش آورد و بفرمود تا بند او را برداشتند
تا ملازم رکاب نایب السلطنه گشت و دو پسر کوچک محمدخان قرائی را در نزد پدر متوقف تبریز فرمود اما این
هنگام فرزند نایب السلطنه خسرو میرزا با لشکر آذربایجان از تبریز رسیده در ظاهر دارالخلافه فرود شده
و پس از روزی چند برحسب فرمان پادشاه و صوابدید ولیعهد بجانب خراسان کوچ داد و از جانب دیگر
چنانکه مذکور شد چون فرزند نایب السلطنه قهرمان میرزا در حکومت یزد استقرار یافت از مردم یزد و
نائین سپاهی ساز کرده با پانصد تن سواره و پیاده خراسانی که ملتزم رکاب داشت برای تسخیر کرمان
تصمیم عزم داد محمد نظرخان مافی و بهرام خان چلیپلو نیز در رکاب او کوچ دادند اباقاخان پسر شجاع السلطنه
چون این بشنید لشکری آراسته کرد و پذیره جنگ شد در قلعه باغین کرمان هر دو سپاه یکدیگر را دیدار کردند
و بانگ گیر و دار بالا گرفت اباقاخان فروغ الدوله در آن جنگ جلادتی به نهایت کرد و با تیغ کشیده
از یمین و شمال بتاخت و مرد و مرکب بخاک انداخت زمانی بر این نیامد که دویست تن از لشکر خراسانی
و یزدی مقتول گشت و محمد نظرخان مافی با جماعتی اسیر شد بقیة السیف طریق فرار گرفته تا یزد عنان باز
نکشیدند و اموال و اثقال ایشان منهوب گشت شهریار تاجدار بعد از اصغای این قصه قهرمان میرزا برآشفت که چرا
بی اجازت کارداران دولت این جسارت کرد و او را از حکومت یزد معزول ساخته دیگر باره سیف
الدوله میرزا پسر ظل سلطان را نصب فرمود و حکومت کرمان را بنام هلاکو میرزا پسر شجاع السلطنه منشور
کرد از پس این وقایع محمدحسین خان زنگنه ایشیک آقاسی نایب السلطنه و میرزا بابای حکیمباشی مأمور بسفارت

انگلیس و روس آمدند و میرزا محمدتقی علی‌آبادی منشی‌الممالک بجنایت آنکه دیهی را بی فرمان پادشاه منشور کرده
بسیورغال مردی داده بود معزول شد و میرزا تقی نوائی مازندرانی بجای او منشی‌الممالک گشت آنگاه نایب‌السلطنه
معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک از شهریار عطا گرفته اجازت سفر خراسان یافت و نوزدهم ربیع‌الاول
بدانجانب شتافت اما این هنگام انواع اسقام و آلام در مملکت ایران گسترده گشت محمدعلی میرزا ملک

مراجعت نایب‌السلطنه از طهران بخراسان

آرای مازندران و حسام‌السلطنه فرمانگذار بروجرد و حشمت‌الدوله حکمران عراقین عرب و شاهزاده بهمن
میرزای بهاءالدوله حاکم سمنان و خوار از اشتداد بلای طاعون طریق حضرت گرفتند و در دارالخلافه
انجمن شدند و هم در طهران نزدیک به بیست هزار تن بمرض تب لرزه و نوبه درگذشت و نیز از اشتداد بلای
نوبه در ایران افزون از دویست هزار تن نابود گشت و مزاج پادشاه همچنان از راه تحبت و مدتی دراز
بتب لرزه روز گذاشت بعد از ادای صدقات و امضای معالجات چون روی بهبودی دیدار شد
شجاع‌السلطنه را رخصت فرموده تا نخست در شیراز شده بدستیاری برادر اراضی کوه‌گیلویه و دشتستان را
نظم کرده سفر کرمان کند و در آن مملکت فرمانگذار باشد اما از آنسوی چون نایب‌السلطنه راه خراسان
گرفت برحسب فرمان سوار شاهسون و خمسه ملازم رکاب او گشت و مصطفی‌قلیخان با سرباز
سمنان و دامغان در عرض راه بدو پیوست در چمن کلپوش ده روز لشکرگاه کرد تا لشکر مازندران
واسترآباد برسیدند و از آنجا بطرف خبوشان کوچ داد و فرمان کرد تا ولیعهد ثانی شاهزاده محمدمیرزا
بتسخیر هرات شتاب گیرد و شاهزاده بی توانی خیمه بیرون زد خسرو میرزا با لشکر آذربایجان و نجف
علیخان شادلو و امیر علینقی‌خان عرب حاکم طبس و امیر اسدالله خان عرب حاکم قاینات و دیگر خوانین
با لشکرهای خود ملتزم رکاب شدند و ملک قاسم میرزای افغان پسر حاجی فیروز و شاه پسندخان افغان
که نیز کینه‌خواه کامران میرزا بودند بدو پیوستند و شاهزاده بجانب هرات سرعت گرفت و بعد از بیرون
شدن او نایب‌السلطنه در عشر اول جمادی‌الاولی از خبوشان کوچ داده بشهر مشهد آمد و میرزا
ابوالقاسم قائم‌مقام با سواره و پیاده که در رکاب داشت از قفای شاهزاده محمدمیرزا گسیل نمود

سفر ولیعهد ثانی محمدمیرزا بهرات

اما شاهزاده محمدمیرزا نخستین باراضی کوسویه عبور فرمود اگرچه یارمحمدخان افغان در مشهد مقدس محبوس
بود لکن جماعتی که بحفظ قلعه کوسویه مقرر داشته بود دست از حراست باز داشتند و ابواب قلعه را بروی
لشکریان فراز کردند شاهزاده حکم یورش داد ساعتی بر زیادت نرفت که سپاهیان بر قلعه چیره شدند
و افغانان را که در آنجا نگاهبان بودند اسیر گرفتند آنگاه شاهزاده جمعی از پیادگان خراسان را بحراست
آن قلعه باز گذاشت و راه هرات برداشت و بی آنکه بفتح قلعه غوریان نظری گمارد تا پل نقره که سه فرسنگ
تا هرات مسافت است براند از آنسوی نیز کامران میرزا پنجهزار سوار افغان را که از نخبات رجال بودند ساخته
جنگ کرده بیرون فرستاد در پل نقره هر دو لشکر با یکدیگر آمیختند بانگ گیرودار بالا گرفت و گرد
سوار جهان را تار کرد و زمانی با هم بکشیدند و از هم بکشتند ناگاه توپچیان دهان توپها را بسوی افغانان
گشاد دادند و از آن جماعت فراوان کس با خاک پست شد لاجرم عنان برتافته بجانب هرات در تکتاز

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

آمدند و سواران خراسانی از قفای ایشان تا دروازهٔ آن بلده تاختن کردند از پس این فتح شاهزاده کوچ ۲۶۷
داده در نیم فرسنگی هرات لشکرگاه کرد آنگاه قایم مقام از قفای شاهزاده طی مسافت کرده چون بغوریان
رسید دو هزار سواره و پیاده به محاصرهٔ غوریان باز داشت و خود با دیگر لشکریان بلشکرگاه شاهزاده
پیوست کامران میرزا دیگر باره جلادتی کرده از نو تجهیز لشکر کرده و کرتی دیگر با شاهزاده نبرد آزمود
و هم سودی نبرد و مردمش کوفته و شکسته باز هرات شدند و او در تنگنای محاصره افتاد اما چون حکم قضا
دیگرگون بود کار هرات برحسب آرزو نیامد از بهر آنکه نایب السلطنه روزگاری دراز بود که حرارت کبد
و زحمت کالبد داشت و اطبای انگریزی و ایرانی بمداوای او روزنی بردند و کاهگاه بهبودی حاصل گشت
آن هنگام که سفر خراسان خواست کرد حکیم کارل و جان مکنیل که دو طبیب نامبردار انگلیس بودند و جمعی
از اطبای ایران همداستان گشتند که اگر نایب السلطنه سفر کند و حرکت نماید موجب مزید حرارت شود این
ورم که از سر انگشتان پای تا پایان ران را فرو گرفته است سبب هلاکت خواهد گشت قایم مقام چون این معنی را
بدانست در نهان صورت حال را در حضرت شاهنشاه معروض داشت و شهریار تاجدار او را پیام داد
که برای حفظ بدن اگر این سفر را بدیگر وقت مقرر داری روا باشد نایب السلطنه چون معلوم کرد که
سبب این پیام قایم مقام بوده بیم کرد که مبادا شاهنشاه چنان داند که از زحمت سفر و کوچ دادن لشکر
متقاعدی ورزیده و خویشتن قایم مقام را انگیختن این کلمات انگیخته از نیروی بر قایم خشم گرفته و سر و
مغز او را با صدمت مشت در هم کوفت و راه خراسان پیش داشت بعد از ورود بارض اقدس هر روز
مرض فزونی گرفت و قوت بدن اندک شد چون این خبر به پادشاه برداشتند معادل پنجهزار تومان
زر مسکوک بحکیم کارل انگریزی عطا فرمود و او را باتفاق میرزا علینقی رکن ملازم آصف الدوله روانهٔ
مشهد مقدس داشت از قضا حکیم کارل در منزل میامی بمرض نوبه مدهوش گشت و هم در آن بیهوشی
درگذشت بعد از او کارداران دولت خواستند تا جان مکنیل را که طبیبی حاذق و نایب اول ایلچی انگلیس بود
برای معالجت گسیل مشهد سازند و او بدین سفر رضا نداد چه دانسته بود که مرض نایب السلطنه مداوا نپذیرد این
هنگام امنای دولت حکیم داود خان مسیحی را برگ و ساز راه کرده سفر مشهد فرمودند او نیز بمرض نوبه گرفتار شد
و حرکت نتوانست کرد مع القصه اجل که شاه از گدا نشناسد و توانگر از درویش نداند راه نزدیک کرد
مرض قوت گرفت و ورم پا بهیأت طریق صعود سپرد نایب السلطنه تفرس کرد که سفر آنجهانی در پیش است
میرزا علینقی رکن را پیش طلبید و فرمود کار دیگرگون شد و ما را سفری دیگر پیش آمد با رحمت خداوند غفار
امیدوارم اینک چهل و هفت سال در این جهان روز شمرده ام و هرگز از فرمان پدر یکسوی نشده ام و هر وقت
با مردم روم و روس در دار و کوب بوده ام و رواج دین کرده ام و هم اکنون راز دل با خداوند
اینجا که خواهم گفت و در این تربت پاک خواهم خفت غم فرزندان و بازماندگان ندارم که ایشان بندگان
الهند و فرزندان پادشاه و صبح پنجشنبه دهم جمادی الآخره سال هزار و دویست و چهل و نه هجری دم
در بست و بملکوت یزدانی پیوست میرزا علینقی رکن در حال راه را استوار برگرفت و ... چهارم جمادی

۲۶۸ الآخره وارد طهران گشت هیچکس را نیروی آن نبود که در ابلاغ این خبر ساعی گردد و در حضرت پادشاه ناعی آید عاقبت دو تن از شاهزادگان کوچک را که نوآموز سخن بودند این سخن را آموخته کردند تا ناگاه بر زبان راندند و شاه را بر شاه راه تیمار نشاندند شهریار سالخورده را در مرگ چنین پسر که عزم افراسیاب و دل اسفندیار داشت آن پیش آمد که کیومرث را در مرگ سیامک و فریدون را در قتل ایرج و کاوس را در خون سیاوش و گشتاسب را در ماتم روئین تن در روا بود و از آنجا که در شریعت سلطنت پسندیده نیست که بنیان صبر و سکون پادشاهان چون دیگر مردم بدست قواصف بلا و عواصف عنا متزلزل شود شهریار تاجدار خویشتن داری همی کرد و فرمان داد تا مردم آذربایجان و سکنه خراسان شاهزاده محمد میرزا را که غصن آن اصله و ثمر آن نخله و فروغ آن ماه و فرزند آن شاه است بجای او بشناسند و فرمانش را لازم کردن و فروتن باشند آنگاه ظل سلطان که با نایب السلطنه برادر اعیانی بود در سرای خویش مجلس سوگواری گسترده کرد و اعیان درگاه و قواد سپاه و تمامت لشکری و رعیت در سوگ چنان پادشاه سلبها سیاه کردند و بانگ ناله و آه بماه بردند اما از آنسوی در مشهد مقدس چون نایب السلطنه بجهان جاوید خرامید محرمان درگاه و محرمان حضرت سه روز این راز را مستور داشتند تا مبادا در کنار هرات از چنین خبر پشت لشکر شکسته شود و سرعی که رفتن برق و باد میدانست کیل لشکرگاه داشتند و بعد از سه روز جسد او را از ارک شهر مشهد بروضه مطهره حضرت رضا علیه الصلوة و السلام تحویل داده در مقامی ارجمند با خاک سپردند

مراجعت ولیعهد ثانی از هرات

اما چون قایم مقام و سران سپاه از این واقعه آگاه شدند چنان صواب شمردند که با کامران میرزا کار بمصالحت و مسالمت کنند لاجرم میرزا موسی گیلانی نایب خراسان و نجفعلی خان کردشادلو بشهر هرات در رفتند و کامران را که در آرزوی چنین روز بود بشارت مصالحت دادند آنگاه میرزا موسی مراجعت بلشکرگاه کرد و نجفعلی خان برای انجام شرایط مصالحه در هرات متوقف گشت پس شاهزاده محمد میرزا از کنار هرات کوچ داده طریق مراجعت گرفت و دویست خانوار سکنه کوسویه را با میراسدالله خان عرب سپرد تا با خود برد و در عشر آخر جمادی الآخره وارد مشهد مقدس گشت و از پس چند روز نجفعلی خان شادلو با یکتن از مردم کامران میرزا برسید و معروض داشت که کامران میرزا انجام کار مصالحه را برای دریت یار محمد خان که در آنحضرت محبوس است باز گذاشت پس کارداران شاهزاده محمد میرزا یار محمد خان را حاضر ساخته با او در کار مصالحه سخن کردند و او در پایان امر کار بر این نهاد که کامران میرزا سکه و خطبه بنام شاهنشاه ایران کند و پانزده هزار تومان زر مسکوک با پنجاه رزمه نسیج کشمیر برسم پیشکش پیش گذراند و کس نزد کامران میرزا فرستاد و او را از شرایط مصالحت آگهی داد پس کامران میرزا اسحق میرزا یکتن از فرزندان خود را روانه مشهد مقدس نمود تا ادای آداب تعزیت و تهنیت کرد و آن پیشکش را از پیشگاه شاهزاده بگذرانید و هم در این سال چنانکه از این پیش مرقوم شد بعد از مراجعت خسرو میرزا از سفارت روس یک کرور تومان زر بر ذمت کارداران ایران بجای ماند که بعد از مدت معین بتسلیم خازنان دولت روسیه دارند و این هنگام وقت ادای آن زر بود پس شهریار تاجدار میرزا ابوالحسن خان وزیر دول

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

خارجه را مأمور بسفارت روس فرمود که در ادای آن زر تسویفی اندازد و از نو میعادی بنهد و این معنی پوشیده
بود که نایب السلطنه در زمان زندگانی خویش با کارداران روس سخن کرده و زمان ادای زر را دو سال دیگر
مهلت نهاده مع القصه این خبر بشاهزاده محمد میرزا رسید و او از راز پدر و میعاد او آگاه بود پس در حال عریضه
نگار داده بحضرت شهریار فرستاد که کارداران دولت ایران این رنج نبرند و ایلچی بجانب روس گسیل
نفرمایند و هرگز نام این دین بر زبان نرانند که ادای این زر بر ذمت من است لاجرم شهریار
تاجدار را شاد خاطر شده او را مورد نواخت و نوازش فرمود و میرزا ابوالقاسم قائم مقام را طلب داشت
تا حاضر درگاه شده در نظم آذربایجان و انتظام خراسان و تعیین ولیعهد آنچه واجب باشد اصغا نماید
و محمد باقر خان قاجار دولو برادر آصف الدوله را که خال شاهزاده محمد میرزا بود با یکصد بسته جامه
تشریف روانه خراسان فرمود تا سوگواران نایب السلطنه را که سلب سیاه در بر کرده بودند از سوگواری
برآرند و میرزا محمد خان پسر آصف الدوله را نیز با یکصد دست جامه دیگر مأمور آذربایجان فرمود و هم
در این سال مرتضی قلیخان ایل بیگی قبایل قشقائی سور و نکال و عقاب آمد همانا چون جماعت خلج از اراضی روم
بایران سفر کردند گروهی از آن قبایل جدا شده طریق فارس سپردند مردم خلج این گروه را قاچقائی
گفتند که بمعنی گریخته است و این زمان به تغییر اسمه به قشقائی مشهورند و راقم حروف ذکر قبایل ترکمان و نسب
و القاب ایشان را در قصه اغوزخان مرقوم داشت مع القصه بعد از جانی خان ایلخانی قشقائی فرزندان او
برحسب فرمان شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس مکانتی تمام بدست کرده محمد علیخان لقب
ایلخانی یافت و مرتضی قلیخان ایل بیگی شد و چون محمد زکیخان سردار نوری از وزارت فارس معزول
گشته با جماعت نوری از آن بلده بیرون شد همه روزه این برادران برشوکت بیفزودند و قوتی تازه بدست
کردند خاصه مرتضی قلیخان ایل بیگی که تمرد دیگر داشت و آرزوئی افزون از حوصله خویش می اندوخت
از شصت هزار خانوار ایل و الوس فارس دو هزار خانوار که بمال از دیگران افزون بودند گزیده کرد
و ایشان را عمله نام نهاد و از این خانوار نیز دو هزار سوار اختیار نمود و حکم داد که ایشان پیوسته شاکی السلاح
ملازم خدمت او باشند راکبا و راجلا از وی جدا نشوند و ادوات و آلات ملوکانه از بهر خود راست
کرد چندانکه هنگام لهو و لعب و گساریدن عصیر عنب مردم طرب سلطانش خطاب کردند و هرگز طریق
شهربند شیراز نمی سپرد و در حضرت فرمانفرما حاضر نمیگشت و نیز وقتی شاهرخ میرزا پسر فرمانفرما را بنیابت
و او را بر داشته با هشت هزار مرد لشکری بر اراضی قمشه تاختن کرد و خان خانان سلیمان خان پسر امیر
امیر محمد قاسمخان قاجار را که از جانب مادر نسب با شهریار نامور داشت از حکومت قمشه خلع نمود و شاهرخ
میرزا را بجای او گذاشت چون کردار او بر فرمانفرما ناگوار آمد دیگر باره خواستار شد که محمد زکیخان از اصفهان بنزد
رسید معلوم داشت که مرتضی قلیخان با پنجهزار تن سواره و پیاده در سر راه انتظار او میبرد تا بدو [illegible]
و جان از وجودش بپردازد ناچار محمد زکیخان طریق مراجعت سپرد بالجمله کردار او بر خاطر پادشاه
ثقیل افتاد و آن هنگام که شجاع السلطنه را رخصت فارس و کرمان [illegible] رفته شد او را

۲ گفت که فرمانفرما از تدبیر مرتضی قلیخان تحریضی داده شجاع السلطنه بعد از ورود باصفهان فرزند خود آقاخان را
نیز در برادر گسیل ساخت و پیام پادشاه را بگذاشت لاجرم فرمانفرما آقا باباخان مازندرانی سردار فارس را مامور به
اراضی فیروزآباد ساخت و فرمود مرتضی قلیخان را بهر نحو توانی دستگیر کن و بسته بنزد ما فرست و خود در
شیراز محمد علیخان ایلخانی و میرزا قاسم خان داماد او را بگرفت و در حبس خانه باز داشت و فرزند خود
امام قلی میرزا را بخانه میرزا علی اکبر قوام الملک فرستاد تا او را باتفاق پسرش میرزا محمد خان کلانتر گرفته
مغلولاً بدرگاه آورد و برحسب امر ایشان را نیز در زندانخانه ایلخانی و دامادش محبوس داشتند اما از
آنسوی آقا باباخان طی مسافت کرده در قلعه فیروزآباد اقامت جست و با مرتضی قلیخان که در آن اراضی
سکون داشت و با کبر و خیلای تمام میزیست ابواب مکاتیب و مهربانی مفتوح ساخت و عاقبت الامر او را
بدرون قلعه طلب داشت تا از در صواب و صلاح با هم سخن کنند و کدورت صدر فرمانفرما را صافی دارند
مرتضی قلیخان که هرگز هیچکس را زبردست خود نپنداشت با چهل تن از مردان رزم آزموده بدرون قلعه
آمد و با آقا باباخان در مجلس مشاورت و محاورت بنشست چون لختی سخن کردند آقا باباخان منشور فرمانفرما را
بدو داد و گفت هم اکنون برحسب این فرمان مجرم و محبوسی چتوانی دست فرابند ده تا از آسیب
بجانب شیراز کوچ دهم مرتضی قلیخان از اصغای این سخن خشمناک شده زبان بدشنام برگشاد و از جای
جنبش کرده راه بیرون شدن قلعه پیش داشت گروهی از تفنگچیان که در بیرون دروازه قلعه
جای داشتند برحسب مواضعه آقا باباخان دهان تفنگها را بسوی او و مردمش گشاده داوند مرتضی قلیخان
چون راه بیرون شدن نیافت در کریاس قلعه اقامت جست و مردمش در گرد او انجمن شدند و در
وازه قلعه را بروی خویش بربستند تفنگچیان از روزن در و فراز بام تگرگ گلوله بر ایشان باریدن گرفتند
و تا از آن چهل تن کس بجای بود مرتضی قلیخان را آسیب نرسید بعد از قتل آن جماعت یکپای مرتضی قلیخان
نیز زخم گلوله برداشت و او گرفتار شد آقا باباخان او را محبوساً بشیراز آورد و پس از روزی چند بهمان
زخم وداع جهان گفت آنگاه فرمانفرما بفرمود تا میرزا قاسم خان خلج داماد ایلخانی را از هر دو چشم
نابینا کردند و اموال او را مأخوذ داشتند و هم در اینوقت از قضا در مقبره اجداد ایلخانی بیرون دروازه
کازرون معادل شصت هزار تومان زر مسکوک آشکار شده کارگذاران فرمانفرما مضبوط نمودند
مع القصه چون مرتضی قلیخان که اصل فتنه و بیخ فساد بود قلع و قمع گشت فرمانفرما ایلخانی و میرزا علی اکبر
و غیره زندان او را از زندان برآورده نوازش فرمود
و بر سر عمل باز داشت

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و نه هجری خاتمه امر شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار

در سال یکهزار و دویست و چهل و نه هجری چون یکساعت و سی دقیقه از جمعه دهم ذیقعده سپری شد آفتاب
به بیت الشرف در رفت و شهریار ایران فتحعلی شاه قاجار بساط عید در نوشت و پس از روزی چند کرنیل
پاسبت و سه تن از معلمین انگریز که برای تعلیم سرباز آذربایجان احضار شده بود از راه برسیدند و ستر لیس

شرح سلطنت و جهانگیری محمد علی شاه قاجار

قلم توپخانه با حملهای تفنگ انگلیسی وارد گشت و همگان مورد نوازش آمدند آنگاه شهریار دیدار
برای تقبیل آستان بضعه موسی بن جعفر علیهما السلام سفر قم فرمود و در آنجا میرزا علی محمد خان کاشی را که از وزارت
ظل سلطان معزول و در آن بقعه زاویه نشین بود مشمول داشت حکم داد که ایوان پیش قبه مطهره را از خشت زر کنند و از دره
تا بپای سنگ بلور رسم سازد و از خزانه خویش چندانکه دینار و درم بکار بود نثار کرد و هم در آنجا سلطان محمد
میرزا فرمانگذار اصفهان حاضر حضرت شد و ملتزم رکاب گشت روز عید غدیر در دار الخلافه فرود شد
و در اینوقت بفرمان شهریار جشن سور و سرور آراسته گشت و بساط عیش و عرسی که خسروان را در خور است
ساخته شد و سیف الدوله سلطان محمد میرزا و برادر اعیانی او نیر الدوله فرخ سیر میرزا حاکم همدان و شاهزاده
صاحبقران میرزا امیر توپخانه و زنبورکخانه هر یک با صبیه شایسته جفت آمدند و حسینعلی خان معیر الممالک
و سلیمانخان قاسملو سرهنگ هزاره افشار بمصاهرت شاهنشاه قرین مفاخرت گشتند بعد از انجام این سور
و سرور سیف الدوله طریق اصفهان گرفت و نیر الدوله باز همدان شد و هم در این سال در نیمه ذیحجه خسرو میرزا
برادر شاهزاده محمد میرزا که در آق دربند خراسان حافظ آن ثغور و ناظم آن اراضی بود هنگام مراجعت
بمشهد مقدس با جماعتی از ترکمانان تکه دوچار شد و رزمی صعب بهویت و مردانه بکوشید و ایشانرا بشکست
برخی را بکشت و گروهی اسیر گرفت از این ظفر کبری تمام و تمری بزرگ در دماغش جای کرد و بعد از ورود بمشهد
مقدس از مسکنت و خضوع در حضرت برادر بکاست و عاقبت زیست بر وی صعب نمود و راه فرار
برگرفته بیست و چهارم محرم با یکسوار وارد دار الخلافه گشت و در سرای ظل سلطان فرود شد و بجبر
این جنایت از قبل شهریار مورد عنایت نگشت و از پس این واقعه ترکمانان تکه باراضی ترشیز تاختن کردند
و جمعی اسیر گرفتند و مال فراوان بیغما بردند و چون طریق مراجعت گرفتند شاهزاده اسمعیل میرزا حاکم
بسطام جماعتی از قفای ایشان بتاخت تا به ایشان در رسیدند و پانزده کس بکشتند و بیست تن اسیر کردند
و اموال منهوبه را استرداد نمودند و هم در اینوقت نیکولای پادلیچ امپراطور روسیه بعد از اصغای قصه
وفات نایب السلطنه قانون سوگواری بگذاشت و دستوف را که از اعیان درگاه بود با مکتوب تعزیت
بحضرت شاهنشاه فرستاد و او در نیمه محرم سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری وارد طهران گشت و حاضر حضرت
شده مکتوب امپراطور را بشاهنشاه ایران سپرد و آداب تسلیت و تعزیت بپای برد و از قبل امپراطور در
تشدید و ترصیص امور شاهزاده محمد میرزا خواستار گشت آنگاه مورد نوازش شهریار تا عبا
شده با پاسخ نامه امپراطور طریق مراجعت سپرد و شاهنشاه منشور کرد که شاهزاده محمد میرزا از خراسان
سفر کرده حاضر درگاه شود و اینوقت مزاج پادشاه از اعتدال بگشت و مرض نوبه و ذات الجنب و
ذات الصدر مدتی دراز انباز بود و این سبب طغیان و عصیان راهزنان گشت چندانکه جمعی از قبایل
بختیاری معادل بیست هزار تومان منال دیوانی را که از اصفهان بطهران حمل میدادند بغارت
بردند و مجتازان و بازرگانان را از طرق و شوارع فارس صعوبت زحمت بسیار کردند تا شاهنشاه را آثار بهبودی پدیدار
گشت و مردمان بر صراط مستقیم مستقر آمدند و از آنسوی چون شاهزاده محمد میرزا منشور حضار خویش را در بار

شهریار مطالعت کرد و برادر اعیانی خود قهرمان میرزا را بحکومت خراسان بگذاشت و محمد رضا خان فراهانی را ٢٧٤
بوزارت او باز داشت و میرزا ابو القاسم قایم مقام را ملتزم رکاب ساخته روز شنبه ششم صفر سال یکهزار و
دویست و پنجاه هجری وارد دار الخلافه گشت شاهزاده صاحبقران میرزای سالار توپخانه و زنبورکخانه با
چهار عراده توپ پذیره گشت و برحسب فرمان عبد الله خان امین الدوله و میرزا آقا خان وزیر لشکر با ده تن
از مستوفیان طریق استقبال سپردند شاهزاده بعد از ورود بشهر بتقبیل سده سلطنت کرد و مورد الطاف
و اشفاق خسروانی گشت و بیرون دروازه طهران در باغ نگارستان منزل فرمود و صاحبقران میرزا مهمانداری
او معین گشت اما شاهزاده ظل السلطان برادر اعیانی نایب السلطنه چشم آن داشت که از پس نایب السلطنه
منصب ولایت عهد بدو تفویض شود و کارداران دولت ایران دو گروه شدند و مجلس مشاوره و محاوره
بیاراستند الله یار خان آصف الدوله که خال شاهزاده محمد میرزا بود باتفاق غلامحسین خان سپهدار و منوچهر
خان ایچ آقاسی معتمد الدوله و جماعتی از چاکران دربار در تشدید امر شاهزاده محمد میرزا و تفویض ولایت عهد و
رای همی زدند و عبد الله خان امین الدوله و میرزا تقی علی آبادی و گروهی دیگر ظل سلطان را بنیابت سلطنت
می ستودند در پایان امر چون میراث پدر خاص فرزند است شهریار تاجدار شاهزاده محمد میرزا را به نیابت
سلطنت اختیار نمود و هم از نخست بفراستی که خاص پادشاهست دانسته بود که وارث تاج و تخت محمد
میرزا خواهد گشت چنانکه از آن پیش که نایب السلطنه وداع جهان گوید بسیار وقت محمد میرزا را طلب میفرمود
و او را اندرز میگفت و در نهان مژده سلطنت بدو میداد و بازماندگان دولت و پردگیان سرای
سلطنت را بدو می سپرد و شبی چنان افتاد که شهریار تاجدار انجمنی کرد و چند تن از شاهزادگان را در گرد
خود در حضرت جلوس فرمود و شاهزاده محمد میرزا از پس حلقه شاهزادگان نشست و چشم همی بر شهریار داشت
و بر بازوبند پادشاه که الماس دریای نور نیز در آن نصب بود دزدیده نظری میگماشت ناگاه پادشاه
چنانکه کمتر از اهل محفل آگاه شدند او را التفات فرمود که نگران چیستی این بازوبند ها بی زحمت این شاهزادگان
بهرهٔ تو خواهد بود و چند کرت بزیر لب فرمود بتو میرسد محمد میرزا ازین کلمات سخت شرمگین شد
و عرق خجلت بریخت مع القصه چون شهریار شاهزاده محمد میرزا را ولیعهد دولت فرمود خواست تا ظل
سلطان آزرده خاطر نباشد و در میان بزرگان ایران از محل خویش ساقط نشود فرمان کرد تا جمعی
از شاهزادگان و گروهی از بزرگان حضرت و شناختگان دولت در نزد سلطان مجلسی کردند و منوچهر
خان معتمد الدوله را فرمود هم اکنون باتفاق محمد میرزا نزدیک ظل سلطان حاضر باش و در انجمن با او
بگوی برادر اعیانی تو نایب السلطنه چند آنکه زندگانی داشت اطراف مملکت را حافظ و ناصر بود و با اعدای
دین و دولت کار بمبارزت و مقاتلت همی کرد و تو حاضر حضرت بودی و بجراحت خزاین و دفاین و
نظم دار الخلافه روز همی بردی اینک محمد میرزا فرزند برادر تست اگر خواهی بنام و نشان پدر باشد
و کار و کردار پدر کند و اگر نه او را بجای خود در دار الخلافه بگذار و خود بجای برادر باش و طریق
آذربایجان سپار ظل سلطان که اکنون خاطر پادشاه را دانسته بود عرض کرد که فرزند برادر من

تفویض ولایت عهد دولت ایران بشاهزاده جوانبخت محمد میرزا

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بجای برادر من است صواب آنست که محمد میرزا بنام و نشان پدر باشد و منصب ولایت عهد بدو تفویض شود
و در آذربایجان که خورد و بزرگ را شناخته و پشت و روی امور را دیده و دانسته زیستن کند و من بنده
که خوکرده حضرتم بهمچنان سر بخاک درگاه نهم و پاسبان آستان باشم لاجرم شاهنشاه ایران بحسین فرستاده
فرمان داد تا تمامت شاهزادگان و عبدالله خان امین الدوله با جماعت مستوفیان و دبیران و میرزا آقاخان
وزیر لشکر با سران سپاه و قواد درگاه در باغ نگارستان بساطی شاهوار گسترده کردند آنگاه بفرمان شاهنشاه
فرمان ولایت عهد و نیابت سلطنت با شمشیر مرصع بجواهر آبدار و خنجر مکلل بلآلی شاهوار و کمر نشان شیر
و خورشید که خاص منصب ولایت عهد است و خلعتی در خور شاهزاده صاحبقران میرزا برداشته روز
پنجشنبه دوازدهم صفر بباغ نگارستان تحویل داد و شاهزاده محمد میرزا پذیره تشریفات ملکی کرده بولایت
عهد نامبردار گشت و تمام مردم را با نثار درهم و دینار کامکار ساخت و با آن جماعت اشراف حاضر درگاه
پادشاه شد چهره شکرگذاری بر خاک سود و رخصت سفر آذربایجان حاصل کرده شانزدهم شهر صفر
راه برگرفت و برحسب فرمان میرزا محمد پسر قایم مقام وزیر آذربایجان گشت و نیز شهریار حکم کرد تا برادر
ولیعهد خسرو میرزا را شاهزاده امام ویردی میرزا برداشته نزدیک برادر برد و بدو سپرد مع القصه
بعد از ورود به آذربایجان مردم دیده بدیدار او روشن کردند و خاطر بخیال او گلشن ساختند اما برادران
ولیعهد خسرو میرزا و جهانگیر میرزا و احمد میرزا و یکتن دیگر که چهار تن یک مادر بودند با هم مواضعه نهادند
و در نهان آهنگ عصیان و طغیان کردند لاجرم ولیعهد فرمان داد تا ایشان را از تبریز کوچ داده
در قلعه اردبیل محبوس داشتند اما از سوی خراسان چون ولیعهد دولت محمد میرزا از آن اراضی بیرون
میشد قهرمان میرزا را بفرمان گذاری آن مملکت گذاشت و نور محمد خان برادر آصف الدوله سردار
خراسان را نیز در خدمت او باز داشت بعد از بیرون شدن ولیعهد رضاقلیخان چاپشلو حاکم دره جزرا
که نایب السلطنه عباسقلی خانش نام نهاد و ملیک توشخان حاکم جلایر حاکم کلات از طریق فرمان برداری
تقاعدی ورزیدند لاجرم نور محمد خان لشکری کرده باراضی دره جز تاختن کرد و عباسقلی خان مقاومت
با سردار را بیرون قوت خود نیافت چنانکه بدرگاه او شتافت بعد از ادای منال دیوان از فرزندان
خویشتن و اعیان دره جز چند کس در خدمت سردار بگروگان فرستاد و خاطر او را از قبل خویش مجموع
ساخت ملیک توشخان چون این بدید با سردار همین معاملت کرد بعد از ضراعت بلشکرگاه شتافته تنکو
خدمتی نمود و رخصت مراجعت یافته به کلات شد و نور محمد خان بمشهد مقدس مراجعت نمود و صورت
اینحال در عشر اول ربیع الاول معروض درگاه پادشاه افتاد و هم در این سال شجاع الملک میرزای افغان
تسخیر قندهار را تصمیم عزم داد و این شجاع الملک بعد از آنکه پدرش تیمور شاه بجهان دیگر شد چون با برادران
پهلو نتوانست زد پناهنده دولت انگلیس گشت و سالها با مختصر بضاعتی در زیر لوای آن جماعت بود آنگاه که
نایب السلطنه آهنگ هرات کرد و این معنی بر کارداران انگلیس ناگوار افتاد چه ایشان چنان در خاطر نهاده بودند
که چون مملکت هرات و افغانستان در تحت فرمان پادشاه ایران افتد در حکومت هندوستان خللی

تعیین حکمران خراسان

آهنگ شجاع الملک بتسخیر قندهار

۲۷۴ خواهد رفت لاجرم مستر کمنیل ایلچی انگلیس که متوقف دارالخلافه بود نایب اول خود جان کمنیل را روانهٔ خراسان
نموده باشد که نایب السلطنه را از این آهنگ بگرداند چون او را موافق شرایط عهدنامهٔ دولتین ایران و انگلیس
حجتی نبود بی نیل مرام مراجعت کرد و نایب السلطنه نیز روزگاری نیافت که اینکار را بپای برد اما کارداران انگلیس
پسنده میداشتند که شجاع الملک بر افغانستان غلبه جوید و او نیز در میان ایران و هندوستان سدی دیگر
باشد لاجرم او را به هزار تن لشکر هندوستان مدد دادند رنجیت سنگه صوبه دار مملکت کشمیر و میر غلامعلی خان والی
سند بر ضاجوئی کارداران انگلیس از اعانت و رعایت او دست باز نداشتند و گروهی از افغانان نیز در گرد
او انجمن شدند بالجمله شجاع الملک با سی هزار مرد لشکری و توپخانه از راه پنجاب و کنار رود خانهٔ سند طی
مسافت کرده قندهار را حصار داد برادران فتح خان افغان که هر یک در آن اراضی مکانتی جداگانه داشتند
تجهیز لشکر کرده در ظاهر قندهار با شجاع الملک رزمی صعب دادند و او را هزیمت کردند و هم در این سال چون منال
دیوانی فارس در عقدهٔ تعطیل بود و قبایل بختیاری در مسالک و معابر زحمت کاروانیان میداد
شاهنشاه آهنگ سفر اصفهان فرمود چه روزگاری بود که بسبب بلای قحط و غلا و مرض طاعون و وبا
و ناتندرستی پادشاه کارداران ایران آن مجال نیافتند که اخذ منال دیوان توانند یا متجاوزان را
از حرکت صعالیک برهانند و نیز یاد شد در مملکت فارس آفت ملخ خوارگی و زحمت زلزله سکنه را جوعان
و مساکن را ویران داشت و ششصد هزار تومان منال دیوانی فارس در عقدهٔ تعویق و تعطیل افتاد
و محمد تقی خان پسر علیجان کنورسی بختیاری از تاخت و تاراج قوافل و اخذ اموال تجار تا به اینجا برگ و
سامان کرد که با هشت هزار لشکر بر سر شوشتر رفت و اسدالله میرزا که از قبل برادر خود محمد حسین میرزای حشمت الدوله
حاکم آن بلده بود چون قوت مقاتلت با او نداشت طریق مداهنت و موافقت گذاشت و محمد تقی خان
از اراضی شوشتر و دزفول برام هرمز شتافت میرزا منصور خان بهبهانی و ولی خان ممسنی و جمال خان
دشتی نیز با محمد تقی خان ابواب موافقت و موالات فراز کردند بالجمله این همه موجبات سفر پادشاه شد

سفر کردن شاهنشاه ایران فتحعلیشاه بطرف اصفهان

و روز یکشنبه سیم جمادی الاولی در باغ نگارستان خیمه زد و منشور کرد تا حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس
و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه حکمران کرمان در اصفهان حاضر حضرت شوند و تجهیز لشکر فرموده شانزدهم
جمادی الاولی از نگارستان کوچ داده بدارالایمان قم آمد و از آنجا امام وردی میرزای سرکشیکچی باشی
و صاحبقران میرزا امیر توپخانه و زنبورکخانه حکم داد تا با بنه و آغروق از راه جوشقان طی مسافت کرده
در منزل مورچه خورت اصفهان پیوسته رکاب شوند و خود راه کاشان پیش داشت و بیست و دوم جمادی
الاولی در قریهٔ فین فرود شد و پس از هشت روز طریق اصفهان گرفت در منزل مورچه خورت بنه و آغروق برسید
و محمد تقی میرزای حسام السلطنه نیز از بروجرد با لشکرگاه پیوست و سلطان محمد میرزای سیف الدوله حاکم
اصفهان تا به اینجا پذیره گشت و شهریار از آنجا کوچ داده چهارشنبه چهارم جمادی الآخره وارد اصفهان
شد و در باغ سعادت آباد نشیمن ساخت و فرمان کرد تا سیف الدوله نشیمن و مکمن قبایل و صعالیک بختیاری را
نیک باز داند و باتفاق آصف الدوله بقلع و قمع ایشان پردازد و روز دهم جمادی الآخره

ذکر سبب و جهت حرکت فتحعلی شاه

۲۷۵ فرمانفرمای فارس بر سیرت تقصیر و تعطیل احسان خسروی می‌نمود شهریار تاجدار را غضب بود تا محمد تقی میرزای حسام السلطنه
باتفاق فرمانفرما بجانب فارس کوچ دهد و منال دیوانی را که از چهار سال پیش بجای مانده است مأخوذ دارد
و فرمان کرد که عبدالله خان امین الدوله را با هفت هزار سواره و پیاده از قفای فرمانفرما سفر شیراز کند و مفتش
عمل محاسبات دیوانی را کما هو حقه مبرا دید و جمع و خرج فارس را بر بصیرت رقم زند لاجرم فرمانفرما و محمد تقی میرزا
سه شنبه بیستم شهر جمادی الآخره اجازت یافته بطرف شیراز کوچ دادند و امین الدوله میرزا ابوالحسن خان وزیر
دول خارجه و میرزا سید علی تفرشی مستوفی را برداشته از لشکرگاه پادشاه بیرون شد و در لسان الارض
تخت فولاد اصفهان منزل کرد و لشکریان نیز کوچ دادند و انجمن شدند و سراپرده راست کردند اما کار دیگر
گون بود و خدای دیگرسان قضا کرده بود در اینوقت زمان شهریار تاجدار نزدیک شد و روزگار
چاکران دربار تاریک گشت همانا شاهنشاه در اینحال از آن پیش که مرگش فرا رسد بفرموده بود در قم پهلوی
روضه مطهره معصومه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام از بهر او مقبره کردند و دختر خود فخر الدوله را فرمان کرد تا چون
از سفر عتبات عالیات مراجعت میکرد پنجاه من تربت از مضجع شریف سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثنا
با خود بیاورد و آنرا در مقبره خویش بگسترد و در دار الخلافه حکم داد تا از بهر نصب بر قبر خویش سنگی از مرمر صافی
قطع کردند و میرزا تقی علی آبادی شرذمه از آثار و صفات حضرتش تلفیق نمود و میرزا زین العابدین مستوفی
کاشانی بخط نستعلیق بر آن سنگ رقم کرد و استادان فرهاد پیشه منقر نمودند و این سنگ در سرای
سلطانی بود و در این مدت که استادان رنج آن میبردند همه روزه شاهنشاه بزیارت آن سنگ میآمد و استادان را
در انجام آن امر تعجیل میفرمود و یاد مرگ میفرمود و اینوقت که سفر اصفهان پیش آمد هم بفرمود تا از بهر مرقد مطهر
عباس بن علی علیه السلام ضریحی از نقره خام کنند و معادل شش هزار تومان بهای آنرا از خزانه حاضر
نمود و میرزا هدایت الله مستوفی برادر میرزا آقاخان وزیر لشکر را باتفاق میرزا تقی نوری مستوفی در انجام این
کار بگماشت و بجهه روی با حضرت آورده داشت اما در اصفهان روز پانزدهم الآخره مزاجش از اعتدال بگشت
و بمرض ذات الجنب گرفتار شد چندانکه اطبا در مداوا رنج بردند سودی نبود لاکن پادشاه غیور با
اینهمه رنج و عنا بر چاکران درگاه و قواد سپاه ظاهر نمیگشت تا مبادا مردمان ببیم مرگ پادشاه کنند
وا از راه بگردند روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الآخره سال یکهزار و دویست و پنجاه مطابق یونت ئیل ترکی
سه ساعت قبل از فرو شدن آفتاب در رواق عمارت باغ هفت دست سعادت آباد از جامه خواب جنبش کرد
و خواست تا تن را بجامه بیاراید و خویشتن را نیز با لشکر بنماید هنوز بند قبا را استوار نکرده بود که ضعف
قوت کرد و پادشاه از پای بنشست و بر آغا بهرام قراباغی که یکتن از خواجه سرایان بود تکیه داد و هم در آن
تکیه نفسی چند برآورد و دم فرو بست شاهزادگان و بانوان پرده سرای از بهر آنکه این واقعه در لشکرگاه گوشزد
مردم نشود لب از ناله و افغان ببستند تا پاسی فرو داشتند و جسد پادشاه را در همان سرای غسل و کفن کردند
و همانگونه داشتند نخستین شاهزاده محمد میرزا از جمله آگاه شدن ولیعهد نتوانی برنشست و مانند سحاب
صد راه آذربایجان پیش داشت و شاهزاده عبدالله میرزا نیز بطرف خمسه که دار حکومت او بود شتافت

گرفت مردم لشکرگاه بتفرس و تفحص از زندگانی پادشاه بدگمان شدند و تا فرو شدن آفتاب اگرچه از این راز
کس بر زبان نتوانست آورد و در دل همه کس آگاه بود و از لشکرگاه بر مردم شهر نیز سرایتی رفت و چون شب درآمد
دروازهای شهر را ببستند و هر کس از بام و برزن خویش سنگری راست کردند و از پس سنگر نشسته بگشادن
تفنگ دست بردند از شامگاه تا سپیده دم از تمامت شهر اصفهان بانگ تفنگ و هیاهوی مردم بچرخ
همی رفت و مردم لشکرگاه نیز بر دو بهره بودند لشکریان مازندرانی و قوشن رکابی و دیگر قبایل از بیرون سعادت
آباد در کنار زاینده رود نشیمن داشتند و توپخانه و زنبورک خانه در میان ایشان بود و از این سوی زاینده رود
سراپرده غلامحسین خان سپهدار و لشکر عراقی جای داشت و این هر دو لشکر از یکدیگر هراسناک بودند و دهان
توپها و زنبورکها را بسوی هم راست کرده داشتند و در میان این دو لشکر قنطره بر زاینده رود و هم لشکریان کرده
بودند که زیاده از یکمرد رفتن نتوانست آصف الدوله در اینوقت بنه و آغروق خود را از همان قنطره حمل داده بسرا
پرده سپهدار درآمد محمود خان دنبلی توپچی باشی و میرزا مهدی ملک الکتاب نیز کار بدینگونه کردند آنگاه
شاهزادگان و آصف الدوله و سپهدار و دیگر بزرگان از در سعادت آباد انجمن شدند و شوری افکندند
در پایان امر سخن بر آن نهادند که جسد پادشاه را در تخت جای داده بدانسان که در زندگانی کوچ همی داد
با لشکر که در سعادت آباد جای دارند از راه نطنز طریق کاشان و قم گیرند و شاهزاده علینقی میرزای
رکن الدوله که از دیگر ملکزادگان مهتر بود کارفرمای لشکر باشد و بعد از حمل جسد پادشاه و بیرون شدن یکنیمه
لشکر سپهدار با سپاه خود پردگیان سرای سلطنت را از سعادت آباد بدروازه شهر اصفهان کوچ دهد و شاهزاده
سیف الدوله بیاید و خود از راه مورچه خورت و سه بکاشان سفر کند لاجرم رکن الدوله بازوبند دریای
نور و دیگر جواهر و اثاثه سلطنت را به برادر اعیانی خود امام وردی میرزا سپرد تا حارس و حافظ باشد
و با خود حمل دهد آنگاه کس فرستادند و امین الدوله را پیام دادند که چون حکم قضا دیگرگون بود و کار دیگرسان
گشت روا باشد که از لشکرگاه خویش نزدیک ما رهسپار شوی و آنچه بصلاح و صواب نزدیکتر دانی
بیان فرمائی تا بمشاورت یکدیگر بکار بندیم و لشکر از اینجا کوچ دهیم امین الدوله دانسته بود که آصف الدوله
و سپهدار او را در ولایت عبد محمد میرزا با خود موافق ندانند و اگر توانند آسیبی بدو رسانند لاجرم سران
لشکر را که در نزد او حاضر بودند طلب داشت و فرمود شما را آگهی رسید هم که شهریار تاجدار بدار القرار شتافت
و کردها از حمل قلاده حکم او آزاد گشت اکنون بگوئید تا بر چگونه اید و کار بر چه سان خواهید کرد ایشان
گفتند پادشاه ظل الله بود و ما را نام و نان و مال و جاه از او بدست شد در زندگانی خویش حکم تو را از او
روان ساخت روا نباشد که چون او وداع جهان گوید سر از فرمان او برتابیم و نابودش انگاریم
همچنان فرمان برداریم و حکم تو را چون وی و پدر بزرگوار او داریم چون امین الدوله از لشکر آسیمه
نخست رسول شاهزادگان را باز پس فرستاد و پیام داد که در زمان زندگی پادشاه من بر خود فرض کردم
که بعد از وی با هیچ سلطان کوچ ندهم و در حل و عقد امور ملکی سخن نکنم از این پس نفس را از هوا معزول
خواهم داشت و در زاویه خمول خواهم زیست و از آن سوی مرعی که از برق جهنده تیزتر بود از قفای ما نخرا

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

سبیل ساخت که بتوانی طریق مراجعت گیر تا بی کلفت خاطر اصفهان را با تو تفویض دارم و این سپاه که در گرد من
انجمن است ملازم رکاب تو خواهم چون در اصفهان نشیمن کنی فرمان تو در شیراز روان‌تر باشد لشکرهای
فارس بیدرنگ بسوی تو شتاب گیرند و شجاع السلطنه نیز از کرمان در رسد و ملکزادگان عراق
بیشتر بسوی تو آیند زیرا که برادر بزرگتری و بجای پدر توانی بود و محمد میرزا همال فرزندان ایشان است سر فرود داشتن
با برادرزاده که بجای فرزند است بر خاطر گران باشد با جمله دیر نباشد که با صد هزار لشکر ساخته آهنگ طهران
کنی و بجای پدر در تمامت ایران حکمران باشی فرمانفرما چون مردی لین العریکه بود و آن غلظت در عنصر نداشت
که چنین هنر تواند کرد چنان دانست که اگر بشیراز شود و با مردم خود انباز آید بهتر از این کار بکام خواهد کرد لاجرم
شاهزاده حسام السلطنه را بطرف بروجرد روانه فرمود و خویشتن سفر فارس اختیار کرد امین الدوله چون این بدید
لشکر را رخصت مراجعت باماکن و اوطان خود داده و خویشتن بشهر اصفهان در رفت و سلطان محمد میرزا آیینی
کارفرمای اصفهان از سکون در آن شهر بیمناک شده باراضی چهار محال سفر کرده و فوج جدید سرباز اصفهان را
که بسرهنگی مایور خان ارمنی منتظم کرده بود ملازم درگاه خویش ساخت اما شاهزاده رکن الدوله شنبه بیست و نهم
جمادی الآخره هنگام بامداد جسد پادشاه را بر تخت حمل فرموده با توپخانه و زنبورکخانه کوچ داد و شاهزادگان
و امرا از پس تخت رده بستند و لشکر از پس و پشت ایشان بر صف شد میمنه و میسره و قلب بیاراستند و مقدمه و
ساقه بر سامان گشت همدانگونه که پادشاه زنده بود قطع مسافت کردند و چون دروازهای اصفهان مسدود
بود از سعادت آباد برگرد شهر همی گشتند و نماز دیگر در باغ توشخانه فرود شدند بعد از بیرون شدن امنای حضرت
غلامحسین خان سپهدار و آصف الدوله در باغ سعادت آباد حاضر شدند و تاج الدوله مادر سلطان محمد میرزا را
که اینوقت بانوی بانوان سرای سلطنت بود باتفاق ضجیع سلطان محمد میرزا و دیگر جواری و آغاجه حرم پادشاه
از سرای اندرون برآورده با احمال و اثقال ایشان بشهر اصفهان روانه فرموده از دورویه سرباز خلج نگاهبان
و نگران بود چندانکه از سعادت آباد بدروازه شهر در بردند و با امین الدوله که این هنگام در کریاس دروازه
جای داشت بسپردند محمد قلیخان پسر آصف الدوله نیز ملازم خدمت تاج الدوله بود و در اصفهان با حضرت
او مقیم گشت آنگاه سپهدار و آصف الدوله نیز بر نشسته با لشکر عراقی طواف شهر اصفهان کردند و شامگاه
بباغ توشخانه درآمدند و در این چند روز از تنگی علوفه و آذوقه کار بر لشکر صعب میرفت چه بلای قحط و غلا
شایع بود و دیگر آنکه مردم از پس دروازه اصفهان بودند و همه روزه هر کرا هر چه بایسته بود بشهر در شده و بدست
میکرد و هیچکس افزون از قوت یکشبه نمی جست چون دروازها بر بستند و بارگیرها را در بیابان بغارت بردند
و هر کس از لشکرگاه قدم بیرون گذاشت هم از لشکریان ثیاب و سلب او را منهوب و مسلوب داشتند
و مردمان بیچاره ماندند هم بجان و هم هراسان بودند و هر کرا یک نیمه نان بیرگردی این هنگام از بیم جان و خوف
جوع بدو قرصه قناعت نمودی من بنده در شکستن نانها بر خوان سپهدار بودم اما معدودی که با من بیکروز
تنگ بخوردیم که از گوشت شتر و گوشت گوسفند که بعضی را با دای بها و برخی را بغارت آورده بودند هر یک تن دو من
بوزن تبریز اکمل گوشت کرده بوده این زیادت از اشیاء دیگر بود و از آنچه از مزرعها گزر برآوردند مع القصه رکن الدوله

از راه نطنز رهسپار شد و اسکندر میرزای پسر ملک آرای مازندران را انگاه که جهان ان اثنا سلطنت کرد در هر ده
و قریه و هر شهر و بلد عالم و عامی با سلب سیاه باستقبال شتافتند و بانگ دیله و افغان بفلک ماه رسانیدند
روز پنجشنبه چهارم رجب وارد دارالایمان قم گشته جمیع خادمان قبه مطهره معصومه علیها السلام و تمامت علما و
عموم رعایا پذیره گشتند و جسد پادشاه را بشهر در برده با حشمت سلطانی و شریعت احمدی صلی الله علیه و آله
در روضه خویش با خاک سپردند اعلی الله مقامه فی غرفات الجنان مدت زندگانیش در اینجهان شصت و هفت
سال بوده از آنجمله سی و هشت سال منفردا پادشاهی کرده و دوازده سال ولایت عهد داشت اما سپهدار
و آصف الدوله با لشکر عراقی از راه مورچه خورت طی مسافت کرده در سر بند قهرود فرود شدند و از آنجا صورت
حال را در عریضه نگار داده بدست سرعی سبک سیر روانه حضرت ولیعهد شاهزاده محمد میرزا داشتند و در
شتاب کردن خدمتش بدار الملک ری الحاح فراوان نمودند من بنده نیز شعری چند انشاد کرده بدست
رسول نهادم چنانکه عنقریب در ذیل قصه شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم خواهد شد مع القصه مردانرا بعد از
اینه امیه و هیا آرای متشتته بدست شد و هرکس باندیشه دیگر سر بر آورد چنانکه تفصیل اینجمله در ذیل سلطنت شاهنشاه
حق پرست دیندار محمد شاه قاجار بشرح خواهد رفت اکنون بذکر آثار خجسته و تعداد اولاد و احفاد شاهنشاه برگذشت
بپردازیم صفت عدل و نصفت و جود و جودت و شهامت و شجاعت آنحضرت در نگاشتن وقایع سلطنت
مرقوم افتاد دیگر از تکرار آن سخن باطناب رود اما از شمایل موزون و آفرینش او سطری نگار دهم که شنونده را
شگفتی آرد همانا خداش باندامی آفریده که اگر با صد هزار لشکری آمیخته رفتی و کسش از مسافتی که چشم بزحمت سیاه
از سفید شناختی نظاره کردی بدانستی که مردم کدام و پادشاه کدام است زیرا که ازین صد هزار مرد به خلقت
موزون و اندام متناسب فرد بود با کمرگاه باریک و سینه فراخ و چشمهای کشاده و ابروهای پیوسته محاسن
سکینش از میان بر میگذشت عجبتر آنکه اولاد و احفادش که اکنون در مملکت ایران زیاده از ده هزار تن
توانند بود در هر یک کس نظاره کند نشان چشم و ابرو و دیگر علامات بپسندد و بداند که این کس نسب بدان
پادشاه رساند و تعداد اولادش تا آنگاه که جهان را وداع گفت چنین بود از روزی که پادشاه بحد رشد
و بلوغ رسید و با زنان مصاحبت توانست کرد و فرزند آورد تا آنوقت که بجهان دیگر شتافت از چهل و
هفت سال افزون نبود و در اینمدت قلیل از صلب پاک او دو هزار تن فرزند و فرزندزاده بعرصه شهود قدم نهادند
و بیشتر از ایشان هم در حیات او وداع زندگانی گفتند و تا این زمان که پس از وفات او بیست و یکسال سپری
شده اگر فرزند و فرزندزادگان آن پادشاه را شماره کنیم عجب نباشد که با ده هزار تن است آید لاکن
راقم این حروف مردگان ایشان را رقم نکند و نبیره فرزندان را که نسبت بآن شهریار بطن سیم باشند نام نبرد
بلکه فرزند و فرزندزادگان را که هنگام وفات شهریار زندگانی داشتند نگار دهد همانا دویست و شصت تن پسر
و دختر بیواسطه از پشت پادشاه پدید آمد و یکصد و پنجاه و نه تن از ایشان در زمان حیات بمردند و یکصد و یک تن
مخلف ماندند از آنجمله پنجاه و هفت تن پسر و چهل و شش تن دختر بود و از پسرزادگان پانصد و هشتاد و هشت تن
فرزند بجای ماند و از آنجمله دویست و نود و شش تن پسر بود و دویست و نود و دو تن دختر بود و از دختر زادگان نود و

مدفون ساختن جسد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار را در روضه دارالامان قم

ذکر اولاد و احفاد فتحعلی شاه و اسامی آنان که هنگام رحلتش زنده بودند

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

هفت تن بجای بود و از آنجمله چهل و هفت پسر و پنجاه تن دختر بود پس معلوم شد که هنگام بیرون شدن از جهان آن پادشاه را
هفتصد و هشتاد و شش تن فرزند و فرزندزاده زندگانی داشت اکنون اسامی ایشان را نگارد و هم پسران و دختران
و فرزندان ایشان را هر که پسر باشد بنام رقم کنم و نبیرگان را که دختر باشند بر شمار ایشان اختصار جویم و بذکر نام پسر دارم و پسران
و پسرزادگان را بر دختران و دخترزادگان مقدم سازم همانا ارشد و اشرف پسران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه ولیعهد
دولت نایب السلطنه عباس میرزا بود که آثار او در این کتاب از بدایت تا نهایت برنگارش شد و او در روز چهار
شنبه چهارم ذیحجه در سال یکهزار و دویست و سه هجری در محال نوای مازندران از بطن دختر فتحعلی خان دولوی قاجار
متولد شد با آنکه از هنگام مهد تا پایان عهد همه تجهیز لشکر کرد و نظم کشور داد گاه با روم و روس جهاد همی کرد و گاه در
در خراسان و طوس رزم همی داد خط نستعلیق را نیک زیبا نوشت و نظم و نثر را نیک دانست اگرچه وی بیکسال
شمسی پیش از شاهنشاه بآرامگاه شتافت از ذکر نام چنین نامبردار شاهی گریز نبود مع القصه از نایب السلطنه چهل و
هشت تن فرزند بجای ماند بیست و دو تن دختر بودند نام ایشان و نام فرزندان ایشان چنانکه بدان اشارت شد
رقم میشود و بیست و شش تن پسران بودند نخستین ایشان پادشاه جوانبخت محمد شاه که شرح سلطنتش از این پس
مرقوم میشود و او در ششم ذیقعده در سال یکهزار و دویست و بیست و دو هجری از بطن دختر میرزا محمد خان دولوی
قاجار متولد شد دوم بهرام میرزا سیم جهانگیر میرزا چهارم بهمن میرزا که با شهریار تاجدار محمد شاه برادر
اعیانیست پنجم فریدون میرزا ملقب بفرمانفرما ششم اسکندر میرزا هفتم خسرو میرزا هشتم قهرمان میرزا که با محمد شاه
از یک مادر است نهم اردشیر میرزا دهم احمد میرزا یازدهم جعفرقلی میرزا دوازدهم مصطفی قلی میرزا سیزدهم سلطان مراد
میرزا ملقب بحسام السلطنه چهاردهم منوچهر میرزا پانزدهم فرهاد میرزا شانزدهم فیروز میرزا هفدهم خانلر میرزای
احتشام الدوله هیجدهم بهادر میرزا نوزدهم محمد رحیم میرزا بیستم مهدیقلی میرزا بیست و یکم حشمة الدوله حمزه میرزا
و بیست و دوم ایلدرم بایزید میرزا بیست و سیم لطف الله میرزا بیست و چهارم محمد کریم میرزا بیست و پنجم جعفرخان
بیست و ششم عبدالله خان است پسر دوم فتحعلی شاه شاهزاده محمد علی میرزا است که متخلص بدولت بودی و بدو
لقب داشتی شب هفتم ربیع الثانی سال یکهزار و دویست و سه هجری در قصبه نوا متولد شد و او را بیست و چهار
فرزند بود ده تن پسران بودند و چهارده تن دختران اما پسران اول محمد حسین میرزای حشمة الدوله دوم طهماسب
میرزای مؤید الدوله سیم نصرالله میرزا ملقب بوالی چهارم اسدالله میرزا پنجم فتح الله میرزا ششم عماد الدوله امامقلی
میرزا هفتم نور الدهر میرزا هشتم جهانگیر میرزا نهم محمد رحیم میرزا دهم ابو الحسن میرزا پسر سیم فتحعلی شاه شاهزاده محمد قلی میرزا است
که ملکآرا لقب داشتی و در اشعار خسروی تخلص فرمودی چهارشنبه بیست و دوم رمضان سال هزار و دویست
و سه هجری در قصبه نوا متولد شد و او را چهل و شش تن فرزندان بودند بیست و سه تن پسران و بیست و سه تن
دختران اما پسران اول محمد کاظم میرزا دوم تیمور میرزا سیم اسکندر میرزا چهارم بدیع الزمان میرزا پنجم نوذر میرزا
ششم قهرمان میرزا هفتم اردشیر میرزا هشتم سلطان حسین میرزا نهم سلطان حسن میرزا دهم داراب میرزا یازدهم
نصرالله میرزا دوازدهم نور الدهر میرزا سیزدهم شاپور میرزا چهاردهم بابر میرزا پانزدهم کیومرث میرزا شانزدهم سام
میرزا هفدهم عبدالله میرزا هیجدهم ملک جمشید میرزا نوزدهم شاه منصور میرزا بیستم لطفعلی میرزا بیست و یکم

بهادر میرزا بیست و دوم محمدرحیم میرزا بیست و سیم ملک بهمن میرزا پسر چهارم فتحعلی شاه شاهزاده محمدولی میرزا است در جمعه غره شوال در سال یکهزار و دویست و سه هجری متولد شد و او را چهل و شش تن فرزندان بود بیست و شش تن پسران و بیست تن دختران اما پسران اول اسمعیل میرزا مادرش از کردان شادلوست دوم جهانگیر میرزا سیم نصرالله میرزا مادرش دختر حسینقلی خان بیات حاکم نیشابور است چهارم محمد میرزا مادرش دختر محمدعلی خان برادر محمدخان قاجار ایروانی است پنجم جعفرقلی میرزا مادرش دختر اسحق خان قرائیست ششم رضاقلی میرزا هم مادرش خراسانی است هفتم تیمورشاه میرزای برادر جهانگیر میرزا است هشتم شیردل خان برادر اعیانی رضاقلی میرزا نهم هادی خان هم از مادر شیردل خان است دهم جلال الدین میرزا مادرش از سادات قریشی است یازدهم محمد طاهر میرزا دوازدهم محمد عظیم خان از مادر محمد میرزا است سیزدهم جهانگیر میرزا از مادر جهانگیر میرزا است چهاردهم حسن خان از مادر نصرالله میرزا است پانزدهم موسی خان از مادر رضاقلی میرزا است شانزدهم جعفرخان برادر اعیانی محمد طاهر میرزا است هفدهم محمد ولی میرزا بنام پدر است از مادر جلال الدین میرزا هیجدهم شیر محمد خان از مادر محمد ولی میرزا نوزدهم امیرخان از مادر رضاقلی میرزا بیستم شاهرخ میرزا بیست و یکم طهماسب قلی میرزا بیست و دوم مهدیقلی میرزا بیست و سیم عباسخان بیست و چهارم احمد خان بیست و پنجم مسعود میرزا از مادر عباس خان است بیست و ششم سعید میرزا از مادر احمد خان است پسر پنجم فتحعلی شاه حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس است در سال یکهزار و دویست و سه هجری روز اضحی در قصبهٔ نوا متولد شد فرزندان او بیست و شش تن باشند نوزده تن پسران و هفت تن دختران اما پسران اول رضاقلی میرزا از دختر محمد قلیخان افشار ارومی ملقب بنایب الایاله دوم امامقلی میرزا مادرش از معارف مازندران است سیم نجفقلی میرزا ملقب بوالی مادرش از گرجیان است چهارم نصرالله میرزا از مادر امامقلی میرزا است پنجم تیمور میرزا ملقب بحسام الدوله برادر اعیانی رضاقلی میرزا است ششم شاهرخ میرزا از مادر نجفقلی میرزا است هفتم جهانگیر میرزا است هشتم اکبر میرزا از مادر شاهرخ میرزا است نهم کیخسرو میرزا است ملقب به سپهسالار از دختر امیرگونه خان زعفرانلوست دهم اسکندر میرزا از مادر تیمور میرزا است یازدهم نادر میرزا از مادر رضاقلی میرزا است چهاردهم کامران میرزا پانزدهم داراب میرزا شانزدهم سلطان ابراهیم میرزا از مادر کامران میرزا است هفدهم منوچهر میرزا مادرش از ترکمانان است هیجدهم ایرج میرزا و او با منوچهر میرزا همزاد و توامان است نوزدهم طهماسب قلی میرزا پسر ششم فتحعلی شاه حسنعلی میرزای شجاع السلطنه برادر اعیانی فرمانفرماست جمعه غره ذیحجه سنه یکهزار و دویست و چهار هجری متولد شد و در اشعار شکسته تخلص میفرمودی فرزندان او شانزده تن باشند هفت تن پسران و نه تن دختران اند اما پسران اول هلاکو میرزا ملقب ببهادرخان دوم اباقاخان ملقب بفروغ الدوله سیم ارغون میرزا چهارم منکو قاآن میرزا پنجم اوکتای قاآن میرزا و این پنج تن از بطن دختر مرتضی قلیخان عم شهریار تاجدار فتحعلی شاه بودند ششم ابوسعید میرزا مادرش از مردم قم بود هفتم قهرمان میرزا مادرش دختر اسحق خان قرائیست پسر هفتم فتحعلی شاه شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه است

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

بروز شنبه ششم شهر صفر سال هزار و دویست و شش هجری متولد شد در اشعار شوکت تخلص میفرماید ۲۸۱
فرزندان او سی و دو تن باشند پانزده تن پسران و شانزده تن دختران اند اما پسران اول
ابوالفتح میرزا مادرش دختر عمادالدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی است دوم شجاع الملک
میرزا از مادر ابوالفتح میرزا است سیم اورنگ زیب میرزا مادرش از ترکانان است چهارم ابوسعید
میرزا پنجم طهمورث میرزا ششم امیر تیمور میرزا مادرش دختر حسین خان دنبلی است هفتم محمد صفی میرزا
از دختر میرزا احمد خلیفه سلطانی است هشتم عالمگیر میرزا برادر اعیانی ابوالفتح میرزا است نهم جلال الدین میرزا
از مادر ابوسعید میرزا است دهم سنجر میرزا از مادر جلال الدین میرزا است یازدهم داراب میرزا دوازدهم امیر شیخ میرزا
سیزدهم اسحق میرزا چهاردهم کامران میرزا پانزدهم امیر حسین میرزا پسر هشتم فتحعلی شاه علینقی میرزا رکن الدوله
پنجشنبه نوزدهم شهر شوال در سال یکهزار و دویست و هفت هجری متولد شد فرزندان او اناثاً ذکوراً بیست و
هشت تن باشند یک نیمه پسر و نیم دیگر دختر اند اما پسران اول سلطان بدیع الزمان میرزا مخاطب بسلطان
مادرش دختر مصطفی قلیخان عم پادشاه است دوم اسکندر میرزا او نیز برادر اعیانی سلطان است سیم جهانگیر
میرزا هم از مادر سلطان است چهارم انوشیروان میرزا هم از دختر مصطفی قلیخان است پنجم اسحق میرزا مادر او از
جماعت بنی اسرائیل است ششم داراب میرزا مادر او از قبایل کرد است هفتم محمد کریم میرزا هشتم افراسیاب میرزا
نهم محمد رحیم میرزا دهم نصرالله میرزا یازدهم شکرالله میرزا مادرش از قاجار قزوین است دوازدهم حمزه میرزا
مادرش از مردم اصفهان است سیزدهم سیاوش میرزا چهاردهم امان الله میرزا از مادر نصرالله میرزا است
پسر نهم فتحعلی شاه شاهزاده شیخعلی میرزا است ملقب بشیخ الملوک شب چهارشنبه چهاردهم رجب سال هزار و
دویست و ده هجری متولد شد او را چهل و شش تن فرزندان باشد بیست و پنج تن پسران و بیست و یک تن دختران
اما پسران اول نظر علی میرزا مادرش نسب بنادرشاه افشار رساند دوم احمد میرزا مادرش همشیره محمد خان ترکمان
ساکن ملایر است سیم الب ارسلان میرزا الملقب بسالار مادرش از مردم گرجستان است چهارم قزل ارسلان
میرزا از مادر سالار است پنجم سلطان سنجر میرزا هم از مادر سالار است ششم محمد رحیم میرزا از مادر احمد میرزا است
هفتم سلطان یوسف میرزا مادرش خواهر یحیی خان ترکمان ساکن ملایر است هشتم اسحق میرزا از مادر سلطان یوسف
میرزا است نهم طغرل تکین میرزا او نیز با سالار برادر اعیانی است دهم فضل الله میرزا مادر وی نیز ترکمان است
یازدهم محمد زمان میرزا دوازدهم محمد جعفر میرزا از مادر فضل الله میرزا است سیزدهم شاه مراد میرزا چهاردهم محمد کریم
میرزا از مادر احمد میرزا است پانزدهم امامقلی میرزا شانزدهم محمد هادی میرزا از مادر احمد میرزا است هفدهم محمد طاهر میرزا
هم با احمد میرزا برادر اعیانیست هیجدهم سلطان یعقوب میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا است نوزدهم ولی محمد میرزا
مادرش دختر میرزا محمد خان قاجار دولو است بیستم جلال الدین میرزا مادرش ترکمان است بیست و یکم علیقلی میرزا
بیست و دوم عبداللطیف میرزا مادرش دختر عبداللطیف خان ملایری است بیست و سیم عبدالرشید میرزا از مادر
عبداللطیف میرزا است بیست و چهارم محمد صفی میرزا بیست و پنجم اسکندر میرزا پسر دهم فتحعلی شاه شاهزاده علیشاه ملقب بظل
السلطان است سه شنبه شهر شعبان یکهزار و دویست و ده هجری متولد شد و او برادر اعیانی نایب السلطنه است و بیست و دو تن

فرزندان وی ده تن پسر و دوازده تن دختر اند اما پسران اول سیف الملوک میرزا مادرش دختر قهارقلی میرزا
نسب بنادرشاه افشار رساند دوم محمد حسین میرزا سیم سیف الدوله میرزا برادر اعیانی سیف الملوک است چهارم
محمد طاهر میرزا پنجم شجاع الدوله میرزا او نیز از مادر سیف الملوک است ششم داود میرزا هفتم یعقوب میرزا هشتم
ابوالقاسم میرزا نهم ابوالحسن میرزا دهم ابوالفضل میرزا مادر این هر سه تن از مردم قم است پسر یازدهم فتحعلی شاه

پسر یازدهم عبدالله میرزا

شاهزاده عبدالله میرزا است که دارا تخلص فرمودی جمعه بیست و چهارم جمادی الاولی سال یکهزار و دویست و
یازده هجری متولد شد او راسی فرزند بود که ده تن پسر و بیست تن دختر اند اما پسران اول محمد محسن میرزا مادرش
دختر نظام الدوله سلیمانخان قاجار قوانلو است دوم اسحق میرزا سیم یعقوب میرزا است چهارم لطف الله میرزا پنجم
خلیل الله میرزا ششم عبدالحمید میرزا هفتم عبدالمجید میرزا هشتم عبدالرشید میرزا برادر اعیانی عبدالحمید است

پسر دوازدهم امام ویردی میرزا ایلخانی

نهم انوشیروان میرزا دهم ابوسعید میرزا پسر دوازدهم فتحعلی شاه امام ویردی میرزا الملقب بایلخانی برادر اعیانی
رکن الدوله است شب چهارشنبه چهاردهم شوال سال هزار و دویست و یازده هجری متولد شد او را یازده تن
فرزند است سه پسر و هشت دختر اما پسران اول امامقلی میرزا از سوی مادر نسب بنادرشاه افشار میرساند دوم
محمد حسن خان مادرش دختر حاجی مصطفی قلیخان عم شهریار تاجدار است سیم علی محمد میرزا مادرش از دهقانان است

پسر سیزدهم محمد رضا میرزا

پسر سیزدهم فتحعلی شاه شاهزاده محمد رضا میرزا است در اشعار افسر تخلص کند روز دوشنبه سیم ذیقعده سال
هزار و دویست و یازده هجری متولد شد فرزندانش سیزده تن باشند ده تن پسر و سه تن دختر اما پسران اول
رضاقلی میرزا مادرش نسب بنادرشاه افشار رساند دوم علیقلی میرزا مادرش دختر میرزا محمد خان دولو
قاجار است سیم محمد زمان میرزا برادر اعیانی علیقلی میرزا است چهارم حسام الدین میرزا مادرش خواهر علیخان
اصفهانی است پنجم محمد جعفر میرزا مادرش از مردم طهران است ششم محمد هاشم میرزا مادرش مازندرانی است
هفتم محمد باقر میرزا از مادر محمد جعفر میرزا است هشتم محمد اسمعیل میرزا هم از مادر محمد هاشم میرزا است نهم اکبر میرزا
مادرش از مردم گیلان است دهم جلال الدین میرزا از مادر محمد جعفر میرزا است پسر چهاردهم فتحعلی شاه شاهزاده

پسر چهاردهم حیدرقلی میرزا

حیدرقلی میرزا است جمعه پانزدهم صفر سال هزار و دویست و چهارده هجری متولد شد در اشعار خاور
تخلص کند او را یازده تن پسر و دختر است هشت تن پسر و سه تن دختر باشند اما پسران اول مرتضی قلی میرزا
ملقب بخان بابا مادرش دختر مهرعلیخان پسر مرتضی قلیخان عم شاهنشاه است دوم حاجی نصرالله میرزا برادر
اعیانی مرتضی قلی میرزا است سیم امان الله میرزا مادرش از قبیله قاجاریه است چهارم نورالله میرزا مادرش
دختر حاجی مصطفی قلیخان عم پادشاه است پنجم اسدالله میرزا هم برادر اعیانی مرتضی قلی میرزا است ششم علی
محمد میرزا مادرش نسب بنادرشاه افشار رساند هفتم شکرالله میرزا از مادر امان الله میرزا است هشتم
علی اکبر میرزا از مادر علی محمد میرزا است پسر پانزدهم فتحعلی شاه محمود میرزا است دوشنبه دوازدهم صفر

پسر پانزدهم محمود میرزا

سال هزار و دویست و چهارده متولد شد و در اشعار تخلص بسم فرماید فرزندانش سی و چهار تن باشند
یک نیمه پسر و نیم دیگر دختر اند اما پسران اول مسعود میرزا مادرش دختر محمد خان ایروانی است دوم
محمد زمان مادرش دختر علیمراد خان زند است سیم شیخ سیاوش میرزا با مسعود میرزا برادر اعیانی است چهارم

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

سلطان بخش میرزا از طرف مادر نسب با نادرشاه رساند پنجم سلطان جهان میرزا برادر اعیانی سلطان بخش است
ششم کیان میرزا است بکاف فارسی مادرش از مردم قریه کیان نهاوند است هفتم قاآن میرزا هشتم عبد الباقی
میرزا مادرش از مردم قزوین است نهم سبکتکین میرزا دهم خسرو میرزا یازدهم مبارک میرزا از مادر سلطان
بخش است دوازدهم شکرالله میرزا سیزدهم نعمة الله میرزا چهاردهم بیگ توش میرزا پانزدهم عطاءالله میرزا
شانزدهم حیدر میرزا هفدهم محمد میرزا پسر شانزدهم فتحعلی شاه همایون میرزا است شب جمعه بیست و ششم جمادی
الآخره سال هزار و دویست و شانزده هجری متولد شد در اشعار حشمت تخلص کند او را بیست تن فرزند باشد
یازده تن پسر و نه تن دختر اما پسران اول محمد شفیع میرزا مادرش دختر میرزا شفیع مازندرانی صدر
اعظم است دوم اکبر میرزا مادرش از کردان شادلو است سیم جوانبخت میرزا چهارم محمد رحیم میرزا مادرش
دختر مرتضی قلیخان سپانلوی قاجار است پنجم سلطان سیامک میرزا ششم ابوالفیض میرزا هفتم فتحعلی میرزا هشتم
ابونصرالدین میرزا از مادر ابوالفیض میرزا است نهم حسن میرزا دهم حسین میرزا این دو تن از مادر سیامک میرزا توامان
زادند یازدهم نورالدهر میرزا مادرش از مردم دماوند است پسر هفدهم فتحعلی شاه الله ویردی میرزا است
شب سه شنبه بیست و سیم شهر رمضان از مادر بزاد و سال هجرت هزار و دویست و شانزده بود در اشعار صفا
تخلص دارد و او را یک پسر و دو دختر است نام پسرش رستم میرزا است و مادر او دختر حسینقلی خان برادر شهریار
تاجدار است پسر هیجدهم فتحعلی شاه اسمعیل میرزا است شب جمعه چهاردهم شعبان سال هزار و دویست و هفده
متولد شد او را چهارده تن فرزندان است یک نیمه پسر و نیمی دختر اما پسران اول سلطان اویس میرزا مادرش
از مردم خراسان است دوم اردشیر میرزا از مادر سلطان اویس است سیم محمد میرزا چهارم غلامرضا میرزا که
نیز برادر اعیانی سلطان اویس است پنجم غلامحسین میرزا هم از مادر سلطان اویس است ششم ابوالقاسم میرزا
و هفتم اسدالله میرزا پسر نوزدهم فتحعلی شاه احمد علی میرزا است روز جمعه ششم شوال هزار و دویست و هیجده متولد
شد برادر اعیانی شاهزاده محمود است در اشعار بنام خود تخلص کند و او را یازده تن فرزند است چهار تن پسر و هفت تن
دختران است اما پسران اول یعقوب میرزا مادرش از ترکمان است دوم سلطان حسین میرزا مادرش دختر محمد تقی خان
سوادکوهی است سیم نادر میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر شاهنشاه است چهارم خان کلدیخان مادرش ترکمان است
پسر بیستم فتحعلی شاه علیرضا میرزای برادر اعیانی شاهزاده محمدرضا میرزا است شب سه شنبه ششم ذیقعده
هزار و دویست و هیجده هجری متولد شد و او را بجز یک دختر فرزند نباشد پسر بیست و یکم فتحعلی شاه کیقباد میرزا است
شب جمعه نوزدهم صفر سنه هزار و دویست و بیست و یک هجری متولد شد و او را فرزند نخستین دختران باشند
پسر بیست و دوم فتحعلی شاه بهرام میرزا است شب پنجشنبه ربیع الاول هزار و دویست و بیست و یک هجری متولد شد
او را پنج تن فرزند باشد سه تن پسران و دو تن دختر است اما پسران اول امیر اصلان میرزا مادرش
دختر امیر اصلانخان کردستانی است دوم شکرالله میرزا مادرش مازندرانی است سیم اسدالله میرزا
از مادر شکرالله میرزا است پسر بیست و سیم فتحعلی شاه شاپور میرزا است شب چهارشنبه سیزدهم صفر هزار و دویست و
بیست و دو هجری متولد شد او را یک پسر و یک دختر است نام پسرش صدیقعلی میرزا است مادر او دختر

امیر اصلانخان کردستانیست پسر بیست و چهارم فتحعلی شاه ملک [illegible] میر [illegible] ز چهارشنبه دوم جمادی الآخره
سال یکهزار و دویست و بیست و دو هجری متولد شده و بعد از رشد و بلوغ سفر آذربایجان کرده در خدمت
ولیعهد دولت نایب السلطنه همی زیست پسر بیست و پنجم فتحعلی شاه منوچهر میرزاست شب جمعه چهاردهم
جمادی الاخره متولد شد در سال هزار و دویست و بیست و دو هجری او را پنج پسر و دو دختر است اما پسران
اول اسدالله میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر شهریار است دوم سلطان یوسف میرزا مادرش از مردم
گرجستان است سیم محمد کاظم میرزا برادر اعیانی اسدالله میرزاست چهارم محمد حسین میرزا مادرش دختر محمد
حسین بیک افشار است پنجم علی محمد میرزا هم از مادر اسدالله میرزاست پسر بیست و ششم فتحعلی شاه هرمز میرزاست
شب دوشنبه چهاردهم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و بیست و دو هجری متولد شد شش تن فرزندان دارد
چهار تن پسر و دو تن دختر اما پسران اول فرخ زاد میرزا مادرش دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است دوم
فریدون میرزا برادر اعیانی فرخ زاد است سیم نصرالله میرزا مادرش ترکمان است چهارم فتح الله میرزا با نصرالله
میرزا برادر اعیانی است پسر بیست و هفتم فتحعلی شاه ایرج میرزاست پنجشنبه غرهٔ جمادی الآخره سال هزار و دویست
بیست و دو هجری متولد شد او را ده تن فرزند است پنج تن پسر و پنج تن دختر اما پسران اول محمد حسن خان مادرش
آصفه دختر علی مراد خان زند است دوم سنجر میرزا مادرش از گرجستان است سیم غلامحسین میرزا مادرش
دختر حسینعلی بیک بازوکی است چهارم محمد قلی میرزا از مادر غلامحسین میرزاست پنجم جعفر قلی میرزا هم برادر اعیانی
غلامحسین میرزاست پسر بیست و هشتم فتحعلی شاه کیکاوس میرزاست که روز جمعه هیجدهم شوال سنه هزار و دویست و
بیست و دو متولد شد فرزندان او هشت تن باشند پنج تن پسران و سه تن دختران اند اما پسران اول
شاهوردی خان مادرش دختر فضلعلی بیک جوانشیر است دوم قزل ارسلان میرزا برادر اعیانی شاهوردی
خان است سیم اسدالله میرزا مادرش دختر علینقی بیک قراچه داغی است چهارم اسمعیل میرزا هم از مادر
شاهوردی خان است پنجم ذوالفقار میرزا هم از دختر فضلعلی بیک است پسر بیست و نهم فتحعلی شاه شاه قلی
میرزاست چهارشنبه یازدهم محرم سال هزار و دویست و بیست و سه هجری متولد شد او را نه تن فرزندان
اند سه تن پسر و شش تن دختر باشد اما پسران اول اردشیر میرزاست مادرش دختر حسن خان داشلوی
قاجار است دوم محمد علیخان مادرش دختر محمد خان دولوی قاجار است سیم خلیل الله میرزا مادرش از قبیلهٔ
زنجلو است پسر سیم فتحعلی شاه محمد مهدی میرزاست شب یکشنبه غرهٔ شوال سال هزار و دویست و سی و
هجری متولد شد او را نه تن فرزند است چهار تن پسر و پنج تن دختران اند اما پسران اول محمد کریم خان مادرش
دختر امیر خان عزالدین لوی قاجار است دوم محمد صادق خان مادرش از مردم طهران است سیم محمد رحیم
خان مادرش دختر مهد علیخان قاجار قوانلوست چهارم لطفعلی خان برادر اعیانی محمد رحیم خان است
پسر سی و یکم فتحعلی شاه کیخسرو میرزاست برادر اعیانی کیکاوس میرزا او را هشت فرزند است سه تن پسر
و پنج تن دختر اند اما پسران اول محمد صادق خان مادرش دختر محمد باقر خان بیگلربیگی دار الخلافه است
مرتضی قلیخان سیم محمد حسین میرزا این هر سه برادر از یک مادرند و میلاد کیخسرو میرزا شب پنجشنبه سیزدهم

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

۲۸۵ صفر سنه یکهزار و دویست و پنجاه است پسر سی و دوم فتحعلی شاه کیومرث میرزای ایلخانی ملقب
به ابوالملوک است روز سه شنبه بیست و پنجم جمادی الآخره سال هزار و دویست و چهار هجری متولد شد و او را
شش تن فرزند است چهار تن پسر و دو دختراند اما پسران اول هوشنگ میرزا مادر او از مردم گرجستان است دوم سیامک
میرزا مادر او دختر میرزا قدیر لشکرنویس مازندرانیست سیم سلطان احمد میرزا مادرش دختر محمد حسن خان دولو
قاجار است چهارم ادریس میرزا برادر اعیانی هوشنگ میرزاست پسر سی و سیم فتحعلی شاه جهان شاه میرزاست
او نیز برادر اعیانی شاهزاده محمود است یکشنبه بیست و پنجم رمضان سال یکهزار و دویست و چهار هجری متولد شد
او را نه تن فرزند است شش تن پسر و سه دختر است اما پسران اول عادلشاه میرزا دوم جهاندار میرزا سیم قیصر
میرزا چهارم فاضلشاه میرزا برادر اعیانی جهاندار میرزاست پنجم محمد حسین میرزا از مادر عادلشاه است ششم
سلیمان میرزا محمد هاشم میرزا پسر سی و چهارم فتحعلی شاه سلیمان میرزاست سه شنبه چهاردهم محرم سال هزار و دویست و
پنج هجری متولد شد او را سه فرزند است یک پسر و دو دختر نام پسرش داود میرزاست و مادر او آغا بیگم
فتح الله میرزا شعاع السلطنه دختر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است پسر سی و پنجم فتحعلی شاه فتح الله میرزاست چهارشنبه نهم رجب
سال هزار و دویست و شش هجری متولد شد و ملقب بشعاع السلطنه است سه تن فرزند دارد که دو
تن پسر و یک دختر است اما پسران اول نورالدهر میرزا مادر او دختر ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار است
دوم ابراهیم خان برادر اعیانی نورالدهر است پسر سی و ششم فتحعلی شاه ملک منصور میرزاست برادر اعیانی
ملک منصور میرزا ملک قاسم میرزا سه شنبه بیست و دوم رجب سال هزار و دویست و شش هجری متولد شد و او را
در حیات پدر ولدی بادید نشد و بعد از پدر همچنان عقیم بماند بیشتر وقت در نزد برادر روزگار برد پسر سی و
هفتم فتحعلی شاه شاهزاده بهمن میرزاست ملقب ببهاء الدوله شب یکشنبه بیست و سیم شهر شوال سال هزار و
شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله دویست و پنج و شش هجری متولد شد شش تن فرزند اوست چهار تن پسر و دو دختر اما پسران اول
ساسان میرزا مادرش از مردم گرجستان است دوم مهدیقلیخان مادرش دختر مهدیقلی خان دولوی قاجار
بیگلربیگی استراباد است سیم داراب میرزا برادر اعیانی ساسان میرزاست چهارم فریدون میرزا برادر
سلطان محمد میرزا سیف الدوله اعیانی مهدیقلیخان است پسر سی و هشتم فتحعلی شاه سلطان محمد میرزا ملقب بسیف الدوله است و او را فرزند
نباشد مادر او تاج الدوله بانوی سرای پادشاه است میلادش روز پنجشنبه بیست و ششم جمادی
الاولی سال هزار و دویست و هشت هجری است پسر سی و نهم فتحعلی شاه سلطان سلیم میرزاست
شب پنجشنبه بیست و ششم شوال هزار و دویست و هشت هجری متولد شد فرزندانش چهار تن باشند
سلطان سلیم میرزا دو پسر و دو تن دختر اما پسران اول آزاد خان میرزا دوم محمد حسین میرزا برادر اعیانی آزاد خان است
سلطان مصطفی پسر چهلم فتحعلی شاه سلطان مصطفی میرزاست جمعه یازدهم ذیقعده هزار و دویست و هشت هجری
سلطان متولد شد او را دو پسر باشد اول سلطان صفدر میرزا مادرش دختر خان پسر علیمراد خان زند است
سلطان ابراهیم میرزا دوم سلطان محمود میرزاست برادر اعیانی سلطان صفدر پسر چهل و یکم فتحعلی شاه سلطان ابراهیم میرزاست
شنبه نوزدهم جمادی الآخره سال هزار و دویست و هشت هجری متولد شد و او را چهار فرزند است

یکتن پسر و سه دختر نام پسرش حسینعلی میرزا و مادرش دختر حسینقلی خان قاجار دیوانلو است پسر چهل و دوم فتحعلی شاه ۲
سیف الدوله میرزا برادر اعیانی شاهزاده بهاء الدوله است سه شنبه چهاردهم رجب سنه یکهزار و دویست و بیست
و نه متولد شد او را چهار فرزند است دو پسر و دو دختر اما پسران اول نصرالله میرزا دوم جهانبخش میرزا هر دو تن
برادر اعیانی و مادر ایشان از گرجیان است پسر چهل و سیم فتحعلی شاه یحیی میرزاست شب سه شنبه غره شهر محرم
سنه هزار و دویست و سی و سه هجری متولد شد او را یکتن دختر باشد پسر چهل و چهارم فتحعلی شاه زکریا میرزاست
شب شنبه بیست و ششم ربیع الاول سنه هزار و دویست و سی و چهار متولد شد برادر اعیانی یحیی میرزاست
او را فرزند نباشد پسر چهل و پنجم فتحعلی شاه محمد امین میرزاست روز دوشنبه دهم ربیع الثانی هزار و دویست و
سی و چهار متولد شد او را دو تن دختر باشد پسر چهل و ششم فتحعلی شاه سلطان حمزه میرزاست شب چهارشنبه بیست و
یکم رمضان سال هزار و دویست و سی و چهار هجری متولد شد او را فرزند نباشد پسر چهل و هفتم فتحعلی شاه
فرخ سیر میرزا برادر اعیانی سلطان محمد میرزا ملقب به نیر الدوله است پسر چهل و هشتم فتحعلی شاه سلطان احمد میرزاست
ملقب بعضد الدوله است جمعه نوزدهم ذیقعده هزار و دویست و سی و چهار متولد شد او را فرزند نباشد
پسر چهل و نهم فتحعلی شاه صاحبقران میرزاست و او را یک پسر است که محمد حسن خان نام دارد و مادرش دختر ابراهیم
خان دولو قاجار است پسر پنجاهم فتحعلی شاه طهمورث میرزاست جمعه هفدهم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و
سی و پنج متولد شد او را فرزند نباشد پسر پنجاه و یکم فتحعلی شاه حسینقلی خان ملقب بجهانسوز شاه برادر اعیانی
یحیی میرزاست او را فرزند نباشد پسر پنجاه و دوم فتحعلی شاه محمد هادی میرزاست برادر اعیانی محمد امین میرزا
پسر پنجاه و سیم فتحعلی شاه پرویز میرزاست پسر پنجاه و چهارم فتحعلی شاه علیقلی میرزاست پسر پنجاه و پنجم
فتحعلی شاه عباسقلی میرزاست و او برادر اعیانی علیقلی میرزاست پسر پنجاه و ششم فتحعلی شاه کامران میرزاست
پسر پنجاه و هفتم فتحعلی شاه اورنگ زیب میرزاست پسر پنجاه و هشتم فتحعلی شاه سلطان جلال الدین میرزاست
پسر پنجاه و نهم فتحعلی شاه امان الله میرزاست پسر شصتم فتحعلی شاه سلطان حسین میرزاست اینجمله پسران شاهنشاه
ایران فتحعلی شاه بودند اگرچه سخن برآن نهادیم که هنگام درود شهریار تاجدار از جهان چندانکه از فرزندانش زنده
باشند نام بردار شوند و پنج تن از ایشان هنگام وفات شهریار زندگانی نداشتند و نگارنده کتاب مبارک
در این نگارش حشمت ولیعهد دولت نایب السلطنه و شاهزاده محمدعلی میرزا را بداشت و سه تن دیگر را
بدان نگاشت که عشره سادسه شکسته نشود و عدد با شصت راست آید اکنون دختران شهریار را نگار کنیم
از این چهل و هشت تن که رقم میشود دو تن قبل از رحلت شهریار به دیگر سرای تحول دادند و شش تن
دوشیزگانند که هنوز شوهر نکرده اند و با کسی هم بستر نشده اند و چهل تن ضجیع شوهران و مادر دختران
و پسران اند نخستین همایون سلطان مشهور بخانم خانمان از مادر شاهزاده حسینعلی میرزاست و او ضجیع
ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار حکمران کرمان بود پنج تن فرزند آورد و دو تن از ایشان پسر است اول عباسقلی
میرزا دوم ابوالفتح میرزا دختر دوم شاهزاده بیگم جان هم از مادر فرمانفرما است در سرای امیر محمد قاسم خان
قوانلو بود یک پسر آورد مسمی بسلیمان خان ملقب بخان خانان و او را دو دختر بود که یکی را با شاهنشاه کشورگش

اسامی دختران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه

ذکر خانمکان فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

محمد شاه قاجار رعقد بست و اینک فرزندش شاهنشاه جمشید دستگاه ناصرالدین شاه که ملکش جاوید باد صاحب ۲۸۷
تخت و تاج و خداوند باج و خراج است دختر سیم سید بیگم که همدم سلطان لقب دارد هم از مادر فرمانفرماست
بحباله نکاح محمد زکیخان نوری سردار فارس درآمد و در سفر بیت الله الحرام بمرض وبا درگذشت دختر چهارم ام سلمه
مشهور بگلبین خانم از مادر شاهزاده محمد علی میرزاست خط نسخ را نیکو نوشت و چند مجلد قرآن مجید را نگارداد و
در عتبات ائمه دین علیهم السلام موقوف داشت ضجیع برادرزاده شهریار زین العابدین خان گشت و
دو تن دختر و یک پسر آورد و نام پسرش محمد جعفر میرزاست دختر پنجم مریم خانم از مادر حسام السلطنه ضجیع الله یار خان
آصف الدوله است او را هشت فرزند است چهار تن پسر و چهار تن دختر اما پسران اول حسن خان مشهور بسالار
دوم میرزا محمد خان ملقب به بیگلربیگی سیم محمد علیخان چهارم حسین خان دختر ششم فخر جهان خانم مشهور به فخر
الدوله از مادر شاهزاده شعاع السلطنه است روزی چند در سرای میرزا محمد خان پسر حسینقلی خان برادر شهریار
بود و از وی جدائی جست او را فرزند نباشد اما یک بزرگ و حضرتش مطاف بزرگان است سفر بیت الله
الحرام کرده و تقبیل آستان ائمه هدی سلام الله علیهم فرموده دختر هفتم شاه بیگم مشهور بضیاء السلطنه است
از مادر شاهزاده محمود در سرای در دفن شهریار نگارنده اسرار بود و صیت حسنش افسانه تمامت بلدان و امصار
بعد از پدر ضجیع میرزا مسعود وزیر دول خارجه شد و از او فرزندان آورد دختر هشتم سلطان بیگم هم از مادر
ضیاء السلطنه است روزی چند با پسر مهدیقلی خان دولو همسر و هم بستر بود در جوانی وداع جهان گفت و از او
یک دختر ماند دختر نهم گوهر ملک خانم با ولیعهد دولت نایب السلطنه از یک مادر است نخست در سرای محمد
امین خان قاجار نسقچی باشی بود و از پس او ضجیع میرزا ابوالقاسم قایم مقام گشت او را فرزند نباشد دختر دهم
زینب خانم از مادر محمد قلی میرزای ملک آراست دو کرت سفر بیت الحرام کرده و ملقب بحاجی شاه شده
ضجیع اسمعیل خان پسر نظام الدوله سلیمان خان قوانلو است اکنون ده تن فرزند یک پسر دارد و نام او احمد خان است
دختر یازدهم خدیجه خانم هم از مادر ملک آراست ضجیع محمد باقر خان ملقب بمریخ شاه پسر حسینقلی خان برادر شهریار است
چهار فرزند دارد سه تن پسر است اول اسد الله خان دوم حسین خان سیم محمد حسن خان و دختر دوازدهم
طلیعان خانم است بحباله نکاح موسی خان قوانلو درآمد و بعد از روزگاری زیارت بیت الحرام گشت او را ده فرزند
است پنج تن پسران باشند اول جعفر قلیخان دوم مهدیقلی خان هم نام جد خود است سیم محمد قلیخان چهارم
سلطان قلی خان پنجم موسی خان بعد از فوت پدر متولد شد و نام پدر یافت دختر سیزدهم عزت نسا خانم است
با برادرزاده شهریار موسی خان پسر حسینقلی خان هم بستر گشت و بعد از وفات شوهر سفر بیت الله الحرام
نمود و در پایان امر بحباله نکاح حاجی میرزا آقاسی کارگذار ایران درآمد چنانکه مذکور خواهد شد سه دختر دارد
و یک پسر از موسی خان نام پسرش اللهقلی میرزای ایلخانی است دختر چهاردهم شمس بانو خانم ضجیع میرزا
میرزا موسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قایم مقام شد دختر پانزدهم خدیجه سلطان مشهور بمعتمد الدوله
ضجیع ابراهیم خان ناظر پسر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است او را چهار فرزند باشد سه تن
پسرند اول صدر الدوله دوم آصف الدوله سیم محمد باقر خان دختر شانزدهم فتحعلی شاه درخشنده گوهر خانم است

ضجیع میرزا اسمعیل خان پسر میرزا خانلر حلال خور باشی منشی الممالک با شاهزاده اسمعیل میرزا از یک بطن است ۲۸۸
او را چهار فرزند است دو پسر و دو دختر اما پسران اول نصرالله میرزا دوم میرزا ... بدون دختر هفدهم گوهر شاه بیگم
در سرای علی محمد خان قاجار دولوست و دو دختر و یک پسر دارد و نام پسرش محمد خان است دختر هیجدهم شاه
سلطان خانم ضجیع محمد صادق خان قوانلو پسر مرتضی قلیخان عم شهریار است بعد از وفات شوهر زیارت بیت الله الحرام شد
و در عتبات عالیات بحباله نکاح میرزا محمد تقی شهرستانی که فاضلی نحریر است در آمد از محمد صادق خان پسری
داد و که نام او محمد زمان میرزاست دختر نوزدهم فتحعلی شاه گوهر خانم ضجیع رستم خان پسر ابراهیم خان عمزاده
شهریار است چهار تن فرزند آورد سه تن پسرانند اول عبدالحسین خان دوم سهراب خان سیم رستم خان که بعد از
وفات پدر متولد گشت و نام پدر یافت دختر بیستم تاجی بیگم خانم از مادر شعاع السلطنه است و زوجه نصرالله خان
پسر ظهیرالدوله ابراهیم خان قوانلوست او نیز سفر مکه معظمه کرده و از نصرالله خان پنج فرزند آورده سه تن پسر است
اول ابراهیم خان دوم مهدیقلی خان سیم خلیل میرزا و دختر بیست و یکم حسن جهان خانم مشهور بوالیه وی نیز از
مادر شعاع السلطنه است ضجیع خسرو خان والی کردستان شد و شش تن فرزند آورد سه دختر و سه پسر اما
پسران اول رضاقلیخان سیوم غلام شاه خان دوم غلام شاه خان سیم احمد خان دختر بیست و دوم ماه بیگم خانم بحباله نکاح
علی محمد حسین سپهدار عراق در آمد او را سه فرزند است دو نفر پسرانند اول یوسف خان دوم حسن خان دختر
بیست و سیم فتحعلی شاه سرو جهان خانم زوجه آقاخان حاکم محلات است که او را طبقه اسمعیلیه پشت بر پشت
امام خویش دانند و بیرا از آقاخان سه فرزند است دو دختر و یک پسر که علی شاه نام دارد دختر بیست و چهارم
خورشید خانم زوجه عباسقلی خان سرکرده جماعت افشار خمسه است سه تن فرزند دارد دو تن پسر است مسمی
بولی محمد خان و دختر بیست و پنجم سولو سلطان خانم زوجه رضاقلیخان پسر اسمعیل خان سردار دامغانی بود از و
جدائی جست و بسرای حاجی حسن خان پسر ذوالفقار خان پسر عم شوهر نخستین خود در رفت او را فرزند نباشد
دختر بیست و ششم فتحعلی شاه عالیه سلطان خانم زوجه علیخان دامغانی میرآخور شهریار شد یک دختر و یک پسر
آورد و نام پسرش عیسی خان است دختر بیست و هفتم زبیده خانم زوجه علیخان قراگزلوست او را یک پسر است
مسمی بمحمد حسین خان دختر بیست و هشتم خورشید کلاه از مادر شاهزاده سیف الدوله است ضجیع میرزا علی محمد خان
نظام الدوله پسر عبدالله خان امین الدوله گشت و سه فرزند آورد دو تن پسر باشد مسمی به محمد تقی خان و دختر
بیست و نهم شیرین جان خانم هم از مادر سیف الدوله است و در سرای محمد قلیخان ایشیک آقاسی باشی پسر
آصف الدوله است و دختر سی و یکم قیصر خانم از مادر یحیی میرزاست زوجه جهانگیر خان افشار ارومی شد
دختر سی و سیم آقا بیگم زوجه میرزا علی اکبر هزار جریبی ملاباشی است یک تن دختر دارد و دختر سی و چهارم شاه جهان
خانم مشهور بجان بی بی چون همنام عمه شهریار است هم بعمه شاه مخاطب میشود زوجه میرزا عبدالباقی منجم باشی
گیلانی است او را یک دختر است و دختر سی و پنجم فرخ سلطان خانم از مادر شاپور میرزاست
و زوجه میرزا غلامشاه پیشخدمت باشی است که نسب به میرزا ابوالقاسم فندرسکی میرساند زیارت

دو پسر حسین خان سردار ایروانی است دختر سی ام مرصع خانم او نیز مادر سیف الدوله است و در سرای محمد قلیخان

سلیمانخان افشار قاسملوست یک پسر دارد مسمی بمحمد ولیخان و دختر سی و دوم ساره سلطان خانم هم از مادر یحیی میرزاست

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

بیت الله الحرام کرده و از میرزا علا شاه شش فرزند آمده دو تن پسر اند اول میرزا ابوالقاسم دوم سید حسین میرزا و دختر سی و ششم ماه نوش لب خانم زوجه امیر دیوان میرزا نبی خان قزوینی است یکدختر و یک پسر آورده نام پسرش داراب میرزاست و دختر سی و هفتم حسن نبات خانم از مادر محمد مهدی میرزاست برادرزاده شهریار میرزا محمد خان بعد از جدائی از فخرالدوله او را بحباله نکاح در آورد و او را یکدختر باشد دختر سی و هشتم فتحعلی شاه پاشا خانم هم از مادر محمد مهدی میرزاست زایر بیت الله الحرام گشت و بنکاح سهراب خان گرجی خازن شهریار در آمد و دو پسر از او آورد اول ایرکلی خان ملقب بوالی دوم محمد علیخان دختر سی و نهم فرزانه بیگم هم از مادر محمد مهدی میرزاست زوجه حسینعلی خان معیر الممالک خزانه دار شهریار است او را یکدختر باشد دختر چهلم فتحعلی شاه مه جهان خانم هم از مادر محمد مهدی میرزاست بعد از فوت شاهنشاه زوجه زین العابدین خان پسر قاسمخان هزارجریبی توللر آقاسی شد دختر چهل و یکم سلطان خانم از مادر ملک ایرج میرزاست زوجه محمد باقرخان دولو بیگلربیگی دار الخلافه گشت او را یکتن دختر باشد دختر چهل و دوم فتحعلی شاه خاور سلطان بیگم از مادر علیقلی میرزاست بعد از فوت شهریار بحباله نکاح میرزا نظرعلی حکیمباشی قزوینی در آمد یکتن پسر آورد مسمی به میرزا محمد خان دختر چهل و سیم فتحعلی شاه رخساره بیگم بعد از فوت پدر زوجه محمد خان ایروانی امیر تومان شده پس از او محمد علیخان ماکوئی او را نکاح بست و اکنون در سرای امیر اصلان خان قوانلو است از محمد خان یکدختر دارد دختر چهل و چهارم خرم بهار خانم از مادر کامران میرزاست دختر چهل و پنجم بزم آرا خانم او نیز از مادر کامران میرزاست دختر چهل و ششم ماه تابان خانم زوجه میرزا نبی خان از یک مادر است دختر چهل و هفتم ملکزاده خانم است دختر چهل و هشتم فتحعلی شاه بدر جهان خانم ملقب بماه باجی است او نیز از مادر یحیی میرزاست

اما زوجات شاهنشاه ایران فتحعلی شاه عجب نباشد که اگر شمار کنند با هزار تن راست آید لکن در این کتاب مبارک آنانکه در حشمت حسب و نسب تجملی و سندی داشته اند یا در سرای سلطنت صاحب ولد بوده اند و اگر نه شناخته و نامبردار گشته اند بنام نگاشته میآید و آنجماعت که نسب بزرگ داشته اند نخست رقم میشود و بعد از آن طبقه که هنگام رحلت پادشاه با فرزندان بوده اند شمرده میآید آنگاه آنجماعت را مرقوم داریم که بعضی را فرزند نبوده و برخی را فرزندان مرده اند و هنگام بدرود پادشاه از جهان بی ولد بوده اند

باجمله نخستین زوجات فتحعلی شاه آسیه خانم دختر فتحعلی خان دولو قاجار است و او مادر نایب السلطنه عباس میرزا و ظل سلطان و گوهر ملک خانم است و دو تن از فرزندانش نیز وفات کرده اند او را شاه شهید آقا محمد شاه برای شاهنشاه عقد دائمی بست و در سنه هزار و دویست بیست هجری وداع جهان گفت جسد او را بعتبات عالیات حمل داده اند زوجه دوم فتحعلی شاه نیز آسیه خانم نام داشت و او دختر محمد خان قاجار همشیره نظام الدوله سلیمان خان قوانلو است نخست در سرای مهدیقلیخان عم شهریار بود و ابراهیم خان ظهیر الدوله را از او آورد و از پس او بعقد دائمی شاهنشاه در آمد محمد قلی میرزای ملک آرا و خدیجه خانم و زینب خانم فرزندان اویند دو تن هم از وی وفات کرده و او در مازندران وداع جهان گفت زوجه سیم فتحعلی شاه خیر النسا خانم دختر مرتضی قلیخان عم شهریار است که بطرف روس گریخت چنانکه مرقوم شد او نیز معقوده شاهنشاه و مادر

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

حیدرقلی میرزاست و دو تن هم از وی برده است با پسر کلپایگان سفر کرده و در آنجا رخت بجهان دیگر برد و زوجه چهارم
فتحعلی شاه مریم بیگم خانم دختر شیخعلی خان زند و مادر شیخعلی میرزاست از وی سیزده تن فرزند وفات کرده با
پسر سفر ملایر کرد و از آنجا بزیارت بیت الله الحرام شتافت و بعد از مراجعت بدیگر سرای مقام کرد این چهار تن
که شمرده ایم زنان معقوده بودند و دیگران بمدت معین و صیغه مشخص در سلک پردگیان سرای سلطنت درآمدند
زوجه پنجم فتحعلی شاه بدرنسا خانم دختر حاجی مصطفی قلیخان عم شهریار است او را یک فرزند بیامد و مرد و چندان
تندخوی بود که موافقت با دیگر زنان نتوانست کرد لاجرم طلاق گرفته از سرای سلطنت بیرون شد و سفر بیت الله
الحرام کرده پس از مراجعت بدارالخلافه وداع زندگانی گفت جسدش را بعتبات عالیات حمل دادند زوجه
ششم فتحعلی شاه خدیجه خانم دختر محمد خان عزالدین لوی قاجار است یکفرزند آورد و بمرد او را جاریه از مردم
سبزوار بود وقتی از خاتون خویش خواستار شوهر گشت و مسئولش باجابت مقرون نیفتاد لاجرم خاتون
خود را زهر بخورانید و بکشت و شهریارش بکیفر این کار بفرمود تا بر دهن خمپاره ببستند و آتش در زدند زوجه هفتم
گوهرتاج خانم دختر میرزا محمد خان دولو بیگلربیگی طهران بود در جوانی بمرد و یکدختر بیادگار گذاشت که
نام او گوهر خانم است و زوجه رستمخان پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله میباشد زوجه هشتم فتحعلی شاه ملک سلطان
خانم دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است یکدختر آورد و در روزگار نیافت زوجه نهم سلطان خانم دختر اللهقلی
خان قاجار دولو والده امان الله میرزاست زوجه دهم بدرجهان خانم دختر محمد جعفر خان عرب حاکم بسطام است
حسنعلی میرزای فرمانفرما و شجاع السلطنه و سه دختر از بطن اوست سه دختر هم از او وفات کرده زوجه یازدهم
فتحعلی شاه خیرالنسا خانم دختر شاهرخ شاه افشار است که شاه شهید آقا محمد شاه بعد از فتح خراسان او را
برای شهریار خواستاری نمود و او یکفرزند آورد و بمرد و زوجه دوازدهم فتحعلی شاه آغا بیگم مشهور بآقا باجی دختر
ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ است بعد از فوت والده ملک آرا بعقد دائمی شهریار درآمد و او را فرزند نیامد
در سال یکهزار و دویست و چهل و هشت در ارض قم وداع جهان گفته هم در آنجا مدفون گشت زوجه سیزدهم فتحعلی شاه بیگم خانم
دختر صادق خان شقاقی است یکفرزند آورد و زنده نماند زوجه چهاردهم فتحعلی شاه طرلان خانم دختر اللهیار خان
قلیجه است از وی فرزند نیامد زوجه پانزدهم فتحعلی شاه بیگم خانم دختر امامعلی خان افشار است ملک قاسم میرزا
و ملک منصور میرزا از بطن اوست دو تن هم وفات کرده زوجه شانزدهم فتحعلی شاه قمرنسا بیگم دختر حسنعلی خان پسر امام
قلیخان افشار است یحیی میرزا و جهانسوز میرزا و سار السلطان و قیصر خانم و بدرجهان خانم از بطن اوست یکتن هم
وفات کرده زوجه هفدهم فتحعلی شاه زینب خانم دختر احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه است او را فرزند نیامد زوجه هیجدهم
فتحعلی شاه خانم کوچک دختر محمد تقی خان نبیره کریمخان زند است زوجه نوزدهم فتحعلی شاه مریم بیگم خانم دختر
جعفرخان زند است او را فرزند نبوده زوجه بیستم فتحعلی شاه آقا بیگم دختر صید مراد خان زند است او را نیز
ولدی نبوده زوجه بیست و یکم خاتونجان خانم دختر محمد علیخان زند است و مادر شاه قلی میرزا و یکفرزندش وفات
کرده طواف خانه خدای نیز نموده است زوجه بیست و دوم فتحعلی شاه خیرالنسا خانم دختر مجنون خان پازوکی است
یکدختر آورده خدیجه سلطان بیگم خانم که با ابراهیم خان ناظرش عقد بست زوجه بیست و سیم فتحعلی شاه نوش

ذکر خاتمهٔ کار فتحعلی شاه اعلی الله مقامه

وشش آفرین خانم دختر جان خان زند است ماه نوش لب خانم زوجه میرزا نبی خان و ماه تابان که بعد از شاهنشاه
بنکاح میرزا حسین خان پسر میرزا نبی خان در آمد دختران او بیند زوجه بیست و چهارم فتحعلی شاه مهر نسا خانم همشیره
محمود خان قوریساولباشی دنبلی است و او نخست نامزد امیر سلیمان خان قوانلو از پس او بسرای سلطنت در آمد
دو فرزند آورد و دو کرت زایر بیت الحرام گشت اما فرزندان او نماند زوجه بیست و پنجم فتحعلی شاه خانم جان خانم دختر
محمد علیخان زند ولد کریم خان او را فرزند نبود زوجه بیست و ششم خانم جانی خانم دختر ابراهیم خان طالش
دو فرزند از و متولد شده و هر دو تن مرده اند زوجه بیست و هفتم فتحعلی شاه آغا بیگم خانم نسب بسلاطین صفویه میرساند
دو فرزند بیاورد زوجه بیست و هشتم فتحعلی شاه نسا باجی خانم از بزرگزادگان طالش است گوهرشاد خانم زوجه
علی محمد خان دولوی قاجار از بطن اوست زوجه بیست و نهم فتحعلی شاه گوهر خانم دختر نذر قلی خان زند است او را فرزند
نباشد زوجه سی ام فتحعلی شاه نبات خانم دختر تقیخان قاجار است او را ولد نباشد زوجه سی و یکم فتحعلی شاه گوهر
خانم دختر فتحعلی خان ولد رضا قلیخان عم شهریار است فرزند ندارد زوجه سی و دوم فتحعلی شاه گوهر خانم دختر
خانبابا خان نانکلی است او را نیز ولد نباشد این طبقه از زوجات شاهنشاه از شاهزادگان و بزرگزادگان ایرانند
اکنون زنانی که در سرای سلطنت پسران و دختران آورده و خود بزرگ و بانوی سرای پادشاه شده اند رقم میشود
بالجمله زوجه سی و سیم فتحعلی شاه زیبا چهر خانم از مردم گرجستان است شاهزاده محمد علی میرزا و ام سلمه خانم از بطن اوست
و یکتن فرزندش نیز وفات کرده زوجه سی و چهارم فتحعلی شاه بی بی کوچک خانم همشیره صادقخان بروجردیست
شاهزاده محمد ولی میرزا از بطن اوست مریم خانم هم از وست زوجه سی و پنجم [زینب خانم] همشیره علیخان بختیاری شاهزاده
محمد تقی میرزا از بطن اوست مریم خانم هم از وست دو تن فرزندش نیز مرده است زوجه سی و ششم بیگم جان
خانم دختر حاجی صادق قزوینی است رکن الدوله و امام وردی میرزا و سلطان ابراهیم میرزا از بطن اوست
زوجه سی و هشتم فتحعلی شاه مریم خانم از مردم گرجستان است محمد رضا میرزا و علیرضا میرزا از بطن اوست سه تن هم
از فرزندانش مرده است زوجه سی و نهم فتحعلی شاه مریم خانم از جماعت بنی اسرائیل است محمود میرزا و
همایون میرزا و احمد علی میرزا و جهانشاه میرزا و از دختران ضیاء السلطنه و سلطان بیگم خانم از بطن اوست
پنج تن از فرزندانش نیز مرده است زوجه چهلم فتحعلی شاه فاطمه خانم مشهور به سنبل باجی همشیره علی اکبر خان
راهوری از بلوک کرمان است شاهزاده شجاع السلطنه و از دختران فخر الدوله و والیه و تاجلی بیگم خانم از بطن
اوست شش تن هم از فرزندانش وفات کرده زوجه چهل و یکم فتحعلی شاه گلبدن خانم ملقب بخازن الدوله از مردم
گرجستان شاهزاده بهاء الدوله و سیف الله میرزا از بطن اوست یکتن از اولادش وفات کرده نخست در سرای
سلطنت صندوقدار لقب داشت و نقش خاتمش چنین کرد معتبر در ممالک ایران   قبض صندوقدار شاه جهان
و از آن پس خازن الدوله نام یافت چندانکه شهریار را جواهر شاهوار و درهم و دینار و ادوات سیم و زر
و آلات مرصع بجواهر و درر و زرهها و سپاه و سلبهای زیبا بدست شد تمامت سپرده او بود و هرگز
محاسبی را اداره نگاری نداشت و علم او بر این همه خزاین چنان احاطت داشت که اگر شهریار از وی
خردتر چیزی و ناچیزترشی از آن خزاین طلب میکرد در شب تاریک دست میبرد و اول بار مطلوب را بر میآورد

بعد از وفات پادشاه زایر بیت الله الحرام گشت زوجهٔ چهل و دوم طاوس خانم ملقب بتاج الدوله از مردم اصفهان شاهزاده سیف الدوله و نیر الدوله و عضد الدوله و از دختران شیرین جهان خانم و شمس الدوله و مرصع خانم از بطن اوست شش تن از اولادش نیز مرده است چون برای سلطنت در آمد چنان پسند خاطر شهریار افتاد که از تمامت خاتونان فزونی جست همانا جواهری که از بهر حلی و حلل از سر و بر علاقه کرده بود معادل دو کرور تومان زر مسکوک را بتقویم رفت و بعد از وفات شهریار نقش نگین چنین کرد

خاک غم ریخت فلک بر سر تاج

زوجهٔ چهل و سیم فتحعلی شاه بنفشه بادام خانم از ارامنهٔ آذربایجان است شاهزاده الله وردی میرزا از بطن اوست زوجهٔ چهل و چهارم فتحعلی شاه مشتری باجی از اهالی شیراز است و در علم موسیقی قوتی تمام دارد محمد مهدی میرزا و محمد امین میرزا و محمد هادی میرزا و از دختران حب نبات خانم و پاشا خانم و مهر جهان خانم و فرزانه خانم از بطن اوست پنج تن از فرزندانش وفات نموده زوجهٔ چهل و پنجم زلیخا خانم از جماعت ترکمانان است اسمعیل میرزا از بطن اوست که حکومت بسطام داشت زوجهٔ چهل و ششم پریشاه خانم از مردم گرجستان است شاهزاده کیومرث میرزا از بطن اوست و دو تن از فرزندانش مرده است نیک پارسا و پرهیزکار بود و بعد از پادشاه زایر بیت الله الحرام گشت و ملقب بحاجی شاه شد زوجهٔ چهل و هفتم شاه پری خانم ملقب ببربردار در فن موسیقی نام بردار بود نسب بقبیلهٔ مجوس رساند ملک ایرج میرزا و سلطان مصطفی میرزا و از دختران جهان سلطان خانم از بطن اوست زوجهٔ چهل و هشتم شاه پسند خانم از مردم شیراز است و در موسیقی هنری بسزا دارد کیقباد میرزا و کیکاوس میرزا و کیخسرو میرزا از بطن اوست یکتن از اولادش نیز وفات کرده زوجهٔ پنجاهم فتحعلی شاه حیران خانم از قبیلهٔ کوکلان ترکمان است سلیمان میرزا و سلطان سلیم میرزا از بطن اوست یکتن هم وفات کرده زوجهٔ پنجاه و یکم ستاره خانم از مردم اصفهان است والدهٔ منوچهر میرزا است زوجهٔ پنجاه و دویم فتحعلی شاه گل پیرهن خانم از مردم گرجستان است علیقلی میرزا و عباسقلی میرزا و نور الدهر میرزا و از دختران خاور سلطان از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و سیم فتحعلی شاه زیبا چهر خانم خواهر نصیر خان شیرکوهی رشتی است شاپور میرزا و از دختران فرخ سلطان خانم از بطن اوست دو تن ولدش نیز وفات کرده

زوجهٔ پنجاه و چهارم ننه خانم همشیرهٔ محمد مهدیخان بازواری متخلص بشحنه است طیفون خانم و عزت نسا خانم از بطن اوست زایر بیت الله الحرام نیز گشت زوجهٔ پنجاه و پنجم بی بی خانم دختر حاجی یوسف بارفروشی است شاه سلطان خانم از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و ششم حاجیه خاتون خانم دختر لطفعلی بیک اصفهانی است شمس بانو خانم از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و هفتم فتحعلی شاه خوش نما خانم از مردم گرجستان است ماه پیکر خانم از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و هشتم فاطمی خانم از مردم شیراز است سرو جهان خانم از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و نهم حسنی نسا خانم از مردم طبس است شاه جهان خانم ملقب بخان بی بی از بطن اوست زوجهٔ شصتم ننه خانم ملقب بمهد علیا همشیرهٔ ملا عبد الله است از مردم ساری مازندران کامران میرزا و ملک ایرج میرزا

زوجهٔ چهل و نهم فتحعلی شاه شکوفه خانم بنت از مردم اصفهان بهرام و بهمن میرزا از بطن اوست یکتن از او نیز وفات کرده

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه اعلی الله مقامه

وار دختران بزم آرا خانم و حشم بهار خانم از بطن اوست و یکتن از فرزندانش نیز مرده است زوجهٔ
شصت و یکم فتحعلی شاه هما خانم از قبیله کرد جهان بیگلوست و جلال الدین میرزا از بطن اوست زوجهٔ شصت و
دویم بیگم خانم دختر حاجی الیاس تفرشی از قرای طهران است پرویز میرزا از بطن اوست دو تن از فرزندانش
نیز وفات کرده زوجهٔ شصت و سیم ماه آفرین خانم دختر گل محمد خان شیرازی است زبیده خانم از بطن اوست
زوجهٔ شصت و چهارم شاه فراز خانم از مردم بلباس است آقا بیگم از بطن اوست زوجهٔ شصت و پنجم بگی خانم
الشهیر به الکز از مردم قراباغ است سلطان حسین میرزا از بطن اوست زوجهٔ شصت و ششم ملک جهان خانم
از اهالی شیراز است مولود سلطان خانم از بطن اوست زوجهٔ شصت و هفتم فتحعلی شاه شهباز خانم از مردم
قزوین است رخساره بیگم خانم از بطن اوست زوجهٔ شصت و هشتم اله کز خانم از مردم بسطام است صاحبقران میرزا
از بطن اوست زوجهٔ شصت و نهم فتحعلی شاه شهربانو خانم از قبیله خدابنده لوست و عالیه سلطان خانم از بطن اوست
زوجهٔ شصت و نهم فتحعلی شاه شهربانو خانم از قبیله خدابنده لوست و عالیه سلطان خانم از بطن اوست اکنون
جماعتی از زوجات فتحعلی شاه رقم میشود که فرزندان ایشان بجمله وداع جهان گفته اند و هنگام رحلت پادشاه فرزند
نداشته اند زوجهٔ هفتادم خیرنسا خانم دختر ابوطالب بیک سنگسری دو فرزند از او وفات کرده زوجهٔ هفتاد و یکم
حسن ملک خانم از جماعت لکزیست یکفرزند از او مرده است زوجهٔ هفتاد و دوم فتحعلی شاه جهان افروز خانم دختر
صید نظر بیرانوند است یکتن ولدش وفات کرده زوجهٔ هفتاد و سیم حاجیه نبات خانم از جماعت بنی اسرائیل است
دو فرزند از او وفات کرده او نخست در سرای جعفر قلیخان عم شهریار بود و بعد از او بسرای سلطنت درآمد و بعد از
مردن فرزندانش شاهنشاه او را طلاق گفت و بعد از انقضای مدت معلوم او را با میرزا شفیع صدر اعظم
عقد بست و بعد از وفات صدر اعظم بزیارت بیت الله الحرام شتافت زوجهٔ هفتاد و چهارم دلارام خانم
از مردم گرجستان است یکتن ولدش وفات نمود زوجهٔ هفتاد و پنجم طوطی خانم از قبیله ارمنیه است یک فرزند
از او وفات کرد زوجهٔ هفتاد و ششم خدیجه خانم از جماعت بنی اسرائیل است دو فرزند از او مرده زوجهٔ هفتاد و
هفتم جان بیگم از مردم قم است یکتن فرزندش وفات کرده زوجهٔ هفتاد و هشتم گل بخت خانم از قبیله ترکمان
یموت است سه تن فرزندش فوت شده زوجهٔ هفتاد و نهم حاجیه خانم از مردم طالش است دو تن فرزند
وفات کرده زوجهٔ هشتاد و یکم فتحعلی شاه شاه پرور خانم از قبیله قراچورلوست دو تن فرزندش فوت شده
زوجهٔ هشتاد و دوم فتحعلی شاه سکینه خانم از مردم طهران است یکتن فرزندش وفات کرده زوجهٔ هشتاد و
سیم سروناز خانم دو تن ولد او وفات کرده زوجهٔ هشتاد و چهارم فتحعلی شاه جهان افروز خانم دو تن ولد
او وفات کرده زوجهٔ هشتاد و ششم فتحعلی شاه خاتون باجی از مردم مازندران است یک تن
ولدش فوت شده از این پس آنچه از زوجات فتحعلی شاه برنگار میشود در سرای سلطنت اولاد نیاورده
زوجهٔ هشتاد و هفتم میرزا مریم دختر محمد شفیع بیک استرابادی است زوجهٔ هشتاد و هشتم فتحعلی شاه سکینه خانم
از ترکمانان است زوجهٔ هشتاد و نهم شیرین خانم از جماعت بنی اسرائیل است زوجهٔ نودم فتحعلی شاه شیرین
خانم از مردم ارمنیه است زوجهٔ نود و یکم شاخ نبات خانم از مردم گرجستان است زوجهٔ نود و دوم شاه نبات خانم

از مردم گنجه است زوجه نود و سیم فتحعلی شاه جان جان خانم از مردم اصفهان است زوجه نود و چهارم فتحعلی شاه
شهربانو خانم از قبایل بنی اسرائیل است زوجه نود و پنجم گل پری خانم از مردم گرجستان است زوجه نود و ششم
فتحعلی شاه نرگس خانم از مردم ارمنیه است زوجه نود و هفتم فتحعلی شاه نرگس خانم از مردم گرجستان است
زوجه نود و هشتم جواهر خانم از جماعت ترکمان است زوجه نود و نهم فتحعلی شاه شکوفه خانم از مردم گرجستان
زوجه صدم فتحعلی شاه غنچه دهان خانم از قبیله ترکان کوکلان است زوجه صد و یکم کربلائی مریم خانم از مردم
گرجستان است زوجه صد و دوم معصومه خانم از جماعت بنی اسرائیل است زوجه صد و سیم نوبهار خانم از
مردم قرای طهران است زوجه صد و چهارم دل افروز خانم از ترکان کوکلان است زوجه صد و پنجم فتحعلی شاه
دل افروز خانم از مردم ارمنیه است زوجه صد و ششم خیر النساء خانم از جماعت ارمنیه است زوجه صد و هفتم
آرزو خانم از جماعت تاجیون رزکر است زوجه صد و هشتم منیژه خانم از مردم شیراز است زوجه صد و نهم
فتحعلی شاه شهناز خانم از قبیله شقاقی است زوجه صد و دهم فتحعلی شاه لولی خانم از جماعت ارمنیه است
زوجه صد و یازدهم جانجان خانم از مردم اصفهان است زوجه صد و دوازدهم یاسمن خانم از مردم ارمنیه است
زوجه صد و سیزدهم زیبا نظر خانم از جماعت ارمنیه است زوجه صد و چهاردهم سید نسا خانم از سادات
کاشان است زوجه صد و پانزدهم آهو خانم از مردم ارمنیه است زوجه صد و شانزدهم ماهی خانم از جماعت
بنی اسرائیل است زوجه صد و هفدهم نازآفرین خانم از مردم شیراز است زوجه صد و هیجدهم شیرین خانم
از مردم اصفهان است زوجه صد و نوزدهم نور سلطان خانم از قبایل ترکان است زوجه صد و بیستم کلابی
خانم از جماعت زندیه است زوجه صد و بیست و یکم شاه پسند خانم دختر رمضان بیک خمسه است زوجه صد و بیست و
دوم جهان خانم از مردم باجلان است زوجه صد و بیست و سیم نازک بدن خانم از مردم قراباغ است زوجه صد و
بیست و چهارم مروارید خانم از قبیله برچلو است زوجه صد و بیست و پنجم طوطی خانم از طایفه کارخانه زند است
زوجه صد و بیست و ششم کوچک خانم از مردم بنی اسرائیل است زوجه صد و بیست و هفتم فتحعلی شاه کوچک خانم
از مردم شیراز است زوجه صد و بیست و هشتم فتحعلی شاه شاه صنم خانم از قبیله برچلو است زوجه صد و بیست و
نهم گل صبا خانم از مردم ارمنیه است زوجه صد و سی ام بیگم خانم از مردم ورامین است زوجه صد و سی و یکم
مرال خانم از مردم ترکمان است زوجه صد و سی و دویم شهربانو خانم از مردم مازندران است زوجه صد و سی و
سیم فتحعلی شاه نسا خانم از مردم عرب است زوجه صد و سی و چهارم پریزاد خانم از مردم قزوین است
زوجه صد و سی و پنجم فتحعلی شاه شیرین خانم از مردم اصفهان است زوجه صد و سی و ششم گنجشکی از مردم اصفهان است
زوجه صد و سی و هفتم ساسا خانم از مردم دامغان است زوجه صد و سی و هشتم ملک جهان خانم از مردم ارمنیه است
زوجه صد و سی و نهم خورده خانم همشیره ابوالقاسم خان طهرانیست زوجه صد و چهلم شمشاد خانم از ترکمانان است
زوجه صد و چهل و یکم صنم بر خانم از جماعت عثمانلو است زوجه صد و چهل و دوم فتحعلی شاه زینب خانم از مردم
مازندران است زوجه صد و چهل و سیم مریم گلکیک خانم از جماعت ارمنیه است زوجه صد و چهل و چهارم
شرافت خانم از مردم خمسه است زوجه صد و چهل و پنجم خانم جانی خانم از سادات مازندران است زوجه صد و

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

چهل و ششم شاه ویردی خانم دختر استاد محمدرضای تارچی است. زوجه صد و چهل و هفتم زینب خانم از جماعت ارمنیه است
زوجه صد و چهل و هشتم نبات خانم از مردم قزوین است زوجه صد و چهل و نهم فخرجهان خانم دختر آقا محمدجعفر کاشی است
زوجه صد و پنجاهم نبات خانم دختر کربلائی محمد مازندرانی است زوجه صد و پنجاه و یکم نیاز خانم از مردم مجوس است زوجه
صد و پنجاه و دوم شیرین خانم از مردم اصفهان است زوجه صد و پنجاه و سیم گوهر خانم از طایفه کلیائی است زوجه صد و پنجاه و
چهارم زینب باجی از مردم مازندران است زوجه صد و پنجاه و پنجم نرگس باجی از مردم ارمنیه است زوجه صد و پنجاه و ششم خدیجه
خانم از جماعت بنی اسرائیل است زوجه صد و پنجاه و هفتم سارا خاتون از مردم اصفهان است زوجه صد و پنجاه و هشتم فتحعلی شاه
سکینه خانم از جماعت ترکمان است الجمله پسران و دختران و زنان شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بود که برشمردم اکنون
بعضی از اعمام و عمزادگان شهریار را برمی‌نگارد همانا پسرهای محمدحسن شاه که عم شهریارند در خاتمه احوال آمد شناخته آمد
اکنون نام اولاد بعضی از ایشان را و نام فرزندان حسینقلی خان برادر شاهنشاه را نگارش میدهم مع القصه ذکر خاتمه کار حسینقلی خان
و نابینائی او در این کتاب مبارک مرقوم افتاد اما فرزندان او بتمامت در ایام نابینائی او متولد شدند شش تن دختر و
شش تن پسر بودند و دختران را شش تن از شاهزادگان نکاح بستند اول ظل سلطان دوم الله‌ویردی میرزا سیم احمدعلی میرزا
چهارم اسمعیل پنجم علیرضا میرزا ششم منوچهر میرزا و نام شش تن پسران حسینقلی خان بدینگونه است اول میرزا محمدخان دوم زین
العابدین خان سیم محمدصادق خان چهارم محمدباقرخان متخلص بمریخ شاه مادرش گوهرتاج خانم دختر علیمرادخان زند است
که بعد از وفات شوهر بحباله نکاح شاهزاده محمود درآمد پنجم موسی خان مادرش از جماعت بنی اسرائیل است ششم حسینقلی خان
که بعد از فوت پدر متولد شده و نام پدر یافت اما مهدیقلی خان عم شهریار چون از جهان برفت ابراهیم خان ظهیرالدوله
از وی بازماند و ابراهیم خان در سنه یکهزار و دویست و چهل هجری در دارالخلافه وداع جهان گفت و از وی بیست و یکتن
دختر و بیست تن پسر بماند اما پسران اول محمدکریم خان که اکنون در میان شاگردان شیخ احمد احسائی رکن آمد
نایب احمد است دوم نصرالله خان سیم رستم خان چهارم خسروخان پنجم موسی خان ششم اسمعیل خان هفتم شاهرخ خان
هشتم اسدالله خان نهم علی‌محمدخان دهم علیقلی خان یازدهم عیسی خان دوازدهم محمدتقی خان سیزدهم غلامحسین خان
چهاردهم غلامعلی خان پانزدهم محمدحسن خان شانزدهم عبدالرحیم خان هفدهم علی‌اکبر خان هیجدهم بهرام خان و دو تن
دیگر را از دختر شاهنشاه فتحعلی شاه دارد که مرقوم شد اول عباسقلی میرزا دوم ابوالفتح میرزا دیگر عم شهریار مرتضی
قلیخان است که بطرف روس گریخت چنانکه مرقوم شد او را هفت تن اولاد بود پنج تن دختران بودند اول بسرای شهریار
دررفت دوم بنکاح شاهزاده ملک‌آرا درآمد سیم را شاهزاده محمدولی میرزا عقد بست چهارم معقوده شجاع‌السلطنه
گشت پنجم را پسر عم او آقاخان پسر حاجی مصطفی قلیخان نکاح کرد اما دو تن پسرانش اول مهرعلیخان است که او را چهار
پسر بود محمدصادق خان و رستم خان و محمدباقرخان و محمدرحیم خان پسر دومش محمدحسین خان است که او را [illegible]
مسمی بمهدی خان است عم دیگر شهریار حاجی مصطفی قلیخان است و او برادر اعیانی مرتضی قلیخان است آنگاه که
برادرش از اراضی روس بگیلان تاختن کرد بفرمان شاه شهید او را در دارالخلافه میل کشیدند تا مبادا فتنه بزرگ شود
و او سخت دلیر بود چنانکه پیکان تیر از صفحات آهن و نحاس درمیبرد و هنگام اصطیاد از پشت اسب گوران وحشی را با تیغ
دو نیمه میساخت او را ده دختر و دوازده پسر است اما پسران اول محمدحسن خان ملقب بآقاخان وقتی چنانکه افتاد.

اسامی بعضی از اعمام و عمزادگان خاقان

اختتام جلد اول قاجاریه

دیگر کیهان را از همراه او که نصیر نام داشت در کمین گاهی که کرد شهریار توانست کرد با تفنگ ساخته بدست حارسان
و گرفتار ... شد آقاخان از اصغای این قصه هراسناک شده از شکارگاه فرار برداشت برحسب فرمان
اسمعیل خان دامغانی با یکتن دژخیم از قفای او بدار الخلافه رفته هر دو چشمش را تاریک کردند دوم محمد
ولیخان سیم حسینعلی خان چهارم محمد کاظم خان پنجم فضلعلی خان ششم عیسی خان هفتم باقر خان هشتم
احمد خان نهم امامقلی خان دهم الله وردیخان یازدهم ذوالفقار خان دوازدهم بهرام خان با جمله
نام اولاد و احفاد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه تا آنگاه که رخت بجهان جاویدان برد برنگاشتیم و
عشیرت حضرتش تا اینوقت که سال هجرت بر یکهزار و دویست و هفتاد و یک میرود دور نباشد که ده هزار تن باشند
همانا در این کتاب مبارک ذکر حال سلاطین اقالیم سبعه مرقوم گشت با اینکه بسیار پادشاهان را معدودی
پسران بودند گاهی پسران بر پدران بشوریدند و گاهی پدران بدفع پسران کوشیدند گاهی برادران از یک
دیگر روی برکاشتند و بقلع و قمع یکدیگر خاطر گماشتند در سیر سلاطین همه روی زمین مانند فتحعلی شاه
سلطانی نیافتیم که بدین عدت و عدد فرزندان آرد و ازین عجب تر آنکه اگرچه هر یک از ایشان در مملکتی
و شهری فرمانگذاری و شهریاری بودند و توپخانه و زنبورکخانه و سوار و سرباز فراوان در گرد ایشان
انجمن بود هرگز سر از فرمان برنگاشتند بلکه قوت برکاشتن نیز نداشتند مع القصه اکنون که قصه
فتحعلی شاه پرداخته شد ذکر احوال شاهنشاه مبرور محمد شاه اعلی الله مقامه مرقوم میافتد آنگاه
بفرخی و مبارکی ذکر جلوس شاهنشاه ایران و خسرو خسروان سلطان بن السلطان بن السلطان
ناصرالدین شاه که دولتش مؤید و ملکش مخلد باد نگار خواهد رفت و اولاد و احفاد فتحعلی شاه را
چندانکه از هنگام وفات او تا زمان این شهریار جهاندار بر عدد و عدت
افزوده اند هر یک را بنام برخواهم نگاشت انشاء الله تعالی

و حسن توفیقه و منه تمام شد جلد اول تاریخ قاجاریه
از مجلدات ناسخ التواریخ از تالیفات عالیجاه
مقرب الخاقان میرزا محمد تقی مستوفی
ملقب بلسان الملک بتاریخ غره شهر شعبان
المعظم سال هزار و سیصد و چهارده
هجری بید این بنده فقیر حقیر اقل الحجاج
حاجی محمد رضای متخلص به صفا
و ملقب بسلطان الکتاب
لشکر نویس ابن مرحوم حاجی
میرزا حبیب الله قاآنی محلاتی
تحریر شد

هو الله

تعالی

شأنه

العزیز

این کتاب

مستطاب جلد

دوم تاریخ قاجاریه را از

مجلدات ناسخ التواریخ که از

تألیفات مرحوم مبرور خلد آشیان

میرزا تقی خان سپهر لسان الملک

مستوفی دیوان اعلی طاب ثراه

است در دار الطباعه

آقا سید مرتضی بسعی استاد الماهر

آقا میرزا حسن

بحلیه

و زیور طبع

سمت انجام

پذیرفت

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله المهیمن المعبود والصلوة علی محمد المحمود وعلی وصیه وصهره وآله المستشرفین علی سره الذین هم
صنایع الله والناس صنایعهم مادامت الشمس بازغه والکواکب طارقه وبعد چنین می نگارد محمد تقی مستوفی لسان الملک
که چون قصه شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار بپای رفت حدیث سلطنت ولیعهد دولت او را آغاز کرده جناب
نخستین پیوسته میدارد همانا شاهنشاه جوانبخت محمد شاه قاجار پسر ولیعهد دولت و سلطان قوی آیت نایب السلطنه
عباس میرزاست و او پسر شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و او پسر شاهزاده جهانگشا حسینقلی خان ملقب بجهانسوز شاه
و او پسر شهریار تاجدار محمد حسن شاه و او پسر فتحعلی خان قاجار است که شریک دولت و کفیل سلطنت شاه طهماسب بن
شاه سلطان حسین صفوی بود و شاه شهید آقا محمد شاه که در عرض این سلاطین افتاده است عم فتحعلی شاه و پسر
محمد حسن شاه است بالجمله شهنشاه غازی محمد شاه چون چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز سه شنبه
ششم شهر ذیقعده سپری شد در سال یکهزار و دویست و بیست و دو هجری مطابق تخاقوی ئیل ترکی در بلده
تبریز در ارک علیشاه از مادر متولد گشت و مادر او دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار است که بیگلربیگی دار الخلافه
طهران و فراهم آورنده خراج ایران بود بالجمله چون از مادر متولد گشت برحسب فرمان ولیعهد دولت نایب السلطنه
عباس میرزا بشیری روانه دار الخلافه شده این مژده بحضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه آورد و شهریار
شاد خاطر شده نایب السلطنه را منشور کرد که بحکم وصیت شاه شهید آقا محمد شاه این مولود را محمد شاه نام کن
و ولیعهد ثانی دولت شناس بالجمله حضرتش در حجر تربیت پدر و جد روز تا روز همی بالیده شد تا بحد رشد و بلوغ رسید پس

شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

بسیاری آموزکاران هنرهای رزم و بزم را نیکو بیاموخت و بفطرت پاک و نیت صافی و میان مردم
شناخته آمد هرگز دامان ورع و تقوی او بکدورت مناهی و ملاهی آلوده نشد و لغات عرب و صنعت ادب
و تفسیر کلام الله مجید و حفظ اشعار طرفه و لبسیه هنری بکمال داشت و خط نستعلیق را نیکو نگاشت و در پیشه نقاشان
و فن حساب دانان و مهندسان از تمامت باریافتگان درگاه و چاکران پیشگاه رتبت برتری داشت و با اقتدار
سلطنت اظهار مسکنت همی کرد و دلش بسوی درویشان همی رفت و خوی ایشان همی داشت و در طریقت
موحدین و عقیدت اخباریت معضلات حقایق و مشکلات دقایق را از در تعلیم و تعلم توانسته بود تا کنون در
سلاطین شیعی پادشاهی بدین پاکی طینت و صفای طویت و فضل طبیعی وجود حتی نخوانده ام و نشنیده ام
شجاعت و جلادت که از سلاطین جز آن متوقع نیست هم در شخص او بکمال ظهور داشت چنانکه شطری از آن
در ذیل تاریخ شاهنشاه جهان فتحعلی شاه در قصه روسیان و آذربایجان و جنگ افغانستان و خراسان مرقوم افتاد
و این شناخته بود که در هر جنگ نایب السلطنه عباس میرزا محمد شاه را نامور فرمود و شکسته باز نیامد بالجمله آنگاه
که از سال میلادش دوازده عام بر گذشت در سنه یکهزار و دویست و سی و چهار هجری بر حسب فرمان خاقان
حضرت شهریار باجدار گشت و شاهنشاه از جبین او آیات سلطنت همی مطالعت کرد و هم در این وقت مهد علیا
و ستر کبری دختر زاده خویش را که صبیه معتضد الدوله امیر محمد قاسم خان قاجار قوانلو بود با او نکاح بست
و سور و سرور پادشاهانه بپای برد و هم از این دو شهزاده شهریار مظفر منصور ناصر الدین شاه زیب و زینت
تاج و تخت گشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مع القصه از این پیش بشرح رفت که فتحعلی شاه روز
پنجشنبه دوازدهم صفر سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری شاهنشاه غازی محمد شاه را در باغ نگارستان طهران
تشریف ولایت عهد داد و او را روانه آذربایجان فرمود و هم در دنبال خود سفر صفاهان کرده روز پنجشنبه
نوزدهم شهر جمادی الآخره بجهان جاویدان تحویل داد بعد از وفات فتحعلی شاه چنانکه مذکور شد خاطرها دیگرگون
گشت بعضی از شاهزادگان آرزوی جای پدر همی کردند و تخت و افسر همی جستند نخستین شاهزاده حسینعلی میرزا که
فرمانفرمای فارس بود که دو روز قبل از وفات فتحعلی شاه رخصت انصراف گرفته رهسپر شیراز گشت و شاهزاده
محمدتقی میرزای حسام السلطنه حکمران بروجرد و بختیاری نیز بفرمان پادشاه با او همراه شد تا در نظم قبایل و سکنه
اراضی فارس با او همداستان باشد و روز دیگر عبدالله خان امین الدوله مأمور گشت که هفت هزار سواره و پیاده
از دنبال ایشان سفر شیراز کند و ششصد هزار تومان منال دیوانی فارس را که در عقده تعطیل افتاده مأخوذ دارد
و حال رعیت فارس را بازپرس کند و معلوم دارد که منال دیوانی را عمال اخذ کرده و ذخیره نهاده اند
یا رعایا از خویش دفع داده اند چون شاهزاده حسینعلی میرزا تا منزل مهیار برفت و امین الدوله از سعادت آباد
اصفهان که لشکرگاه پادشاه بود یک تیر پرتاب دور شد در تخت پولاد خیمه زد و شهریار تاجدار رخت از این جهان
بیرون برد و چون سالهای دراز میرفت که الله یار خان آصف الدوله و غلامحسین خان سپهدار را با امین الدوله
کار بر خصومت بود و بدانسان که عادت خواجه تاشان است خصمی ایشان هر روز بر زیادت میگشت از این روی
امین الدوله هرگز در این سفر نیست و رضا نمیداد تا محمد شاه غازی که خواهرزاده آصف الدوله است بر تخت سلطنت جای کند

و از آنسوی چون آصف الدوله و سپهدار اکنون خاطر امین الدوله را دانسته بودند و هم داشتند که مبادا او در زیر لوای یکی از شاهزادگان جای سازد و در سلطنت شاهنشاه غازی فتوری اندازد و بعد از وفات فتحعلی شاه دفع امین الدوله را واجب شمردند و با شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله که این هنگام بزرگترین شاهزادگان لشکرگاه بود همداستان شدند و آقا علی اکبر پیشخدمت فتحعلی شاه را بسوی او فرستادند و پیام دادند که اینک شاهنشاه از جهان بیرون شد و کارها دیگرگون گشت صواب آنست که نزدیک ما تحویل کنی تا کار بشوری کنیم و با هرچه پیش آید هم دست و هم همداستان باشیم و خواستند تا اگر امین الدوله بجانب ایشان فرار شود او را ماخوذ داشته باز دارند اما چون این پیام با امین الدوله رسید نخستین سران سپاه را حاضر کرد و ایشان را از این راز آگاه ساخت آنجماعت هم دل و همزبان گفتند دیگروز پیش نیست که فتحعلی شاه ما را با تو همراه کرده و بفرمان برداری تو فرمان داده هم اکنون او را زنده انگاریم و سر از خط فرمان تو برنداریم امین الدوله چون از قبل لشکریان دل قوی کرد پیام باز فرستاد که من در حضرت شهریار سال فراوان بردم و زمان شیخوخت دریافتم موی سفید شد و قوی ضعیف گشت از این پس در کار دولت مداخلت نخواهم کرد و از زاویهٔ عزلت برون نخواهم شد شما از من چشم پوشیده دارید و این چشمه را خوشیده انگارید و آقا علی اکبر را نیز بی مرام مراجعت داد عبدالله خان امین الدوله بعد از مراجعت آقا علی اکبر سطری چند برنگاشت و محسن بیک ملازم خویش را طلب داشت و او را سپرد و گفت بسرعت صبا و سحاب شتاب کن و هرچه زودتر بشاهزاده حسنعلی میرزا پیوسته شو این مکتوب را بده و بسپار و بگوی کجا میروی اینک فتحعلی شاه را زمان برسید و بسرای دیگر کوچ داد چون این خبر اصغا کنی بی توانی طریق مراجعت گیر و مانند برق و باد در این لشکرگاه حاضر باش امروز فرزند اکبر و ارشد شهریار تویی و از همه برادران خراسانی و فاین پیشتر وارثی چون این لشکر ترا ببینند از گرد رکن الدوله و دیگر شاهزادگان پراکنده گردند و نزدیک تو انجمن شوند پس بازوبند دریای نور و تاج ماه و دیگر اثاثهٔ سلطنت که از معادل ده کرور زر مسکوک بر زیادت است ماخوذ داری آنگاه ترا با سی هزار تن سپاه سواره و پیاده که در لشکرگاه حاضرند و چنین گنج گران در تخت اصفهان جای دهم چون مردم فارس این بدانند که تو با چنین گنج و سپاه باصفهان راه کرده خرد و بزرگ با تیغ و جوشن و اگر نیابند با چوبهای دشت ارژن اعداد جنگ کرده پنجاه روز نگذرد که پنجاه هزار تن در اصفهان حاضر رکاب شوند و از آنسوی برادر اعیانی تو شجاع السلطنه که مردم ایران بی آنکه پژوهنده شوند او را خواهنده اند با یک چنین لشکر از کرمان و یزد در رسد و شاهزاده محمدتقی میرزای حسام السلطنه که باتفاق تست کلید عراق است او را با خود باصفهان کوچ ده تا لشکر برانند و با جلالان بختیاری و بار احمدی و دیگر قبایل را در حضرت تو حاضر سازد و دیگر ملکزادگان که در بلدان و امصار عراق فرمانگذارند مانند شیخعلی میرزای حاکم ملایر و همایون میرزای حاکم نهاوند و از آنسوی محمد حسین میرزای حاکم کرمانشاهان همگی طریق حضرت تو گیرند چنان شود که مردم دارالخلافه طهران از در اضطرار و اضطراب تا باصفهان ترا پذیره شوند ولی کلفت خاطر بدار الخلافه درآورند مع القصه امین الدوله از اینگونه سخن فراوان کرد و محسن بیک پست و بلند زمین را بقدم عجل درنوشت و در مهیار بشاهزاده حسنعلی میرزا رسید مکتوب امین الدوله را بداد و پیام او را بگذاشت شاهزاده حسنعلی میرزا

طلب نمودن عبدالله خان امین الدوله شاهزاده حسنعلی میرزای فرمانفرما را بتطمیع سلطنت ایران

زمان رسیدن یعنی مردن است

برادر اعیانی آنان اند که پدر و مادر یکی باشد

پژوهنده یعنی تفحص کننده است

عجل یعنی استعجال است

شرح سلطنت وجهانگیری محمدشاه قاجار

از خبر مرگ پدر بی خویشتن شد خدای باری او را خوی سلطنت نداده بود و آن جلادت در گوهر نداشت
که تا چندین ترکتاز تواند کرد همی پنداشت که دور از شیراز مردی غریب و مسکین است لاجرم هشت [illegible] ده و هزار [illegible]
محسن بیک را نیز برداشت و از معبر شتاب گرفته تا قمشه بتاخت و از آنجا شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه را
وداع گفته او را روانه بروجرد نمود و خود بطرف شیراز در تختروان آمد و بعد از ورود بشیراز وقتی مسعود معین کرده
تاج بر سر نهاده و بتخت بر آمد و نام خویش را نقش بزرگ و زینت منبر ساخت و خود را السلطان لقب داد آوازه فرمود
برادر اعیانی او حسنعلی میرزای شجاع السلطنه نیز چون بشنید که شاهنشاه ایران بجهان جاویدان تحویل داد لشکری
از مردم کرمان انبوه کرد و ملازم خدمت فرزند خود هلاکو میرزا کرده او را مامور بتسخیر یزد فرمود هلاکو میرزا
کوچ بر کوچ طریق یزد برداشت سیف الدوله میرزا پسر ظل سلطان که این هنگام از قبل برادر خود سیف الملوک میرزا
حکومت یزد داشت این قصه بشنید و چون از مردم یزد ایمن نبود مقاتلت و مبارزت با هلاکو میرزا را از طریق
حصافت عقل سخف یافت لاجرم بی آنکه اسبی بمیدان تازد و رزمی سازد یزد را تسلیم داده با دو عراده توپ
و پانصد سوار که ملازم رکاب داشت طریق دار الخلافه طهران گرفت اما شجاع السلطنه بعد از بیرون فرستادن
هلاکو میرزا خود سفر شیراز کرد و در حضرت برادر آسوده بدان اندیشه بود که حسنعلی میرزا کلید خزاین و دفاین
بدست او خواهد گذاشت و او تجهیز لشکر کرده سلطنت برادر را استوار خواهد داشت اما از آن سوی امین الدوله
در لشکرگاه خویش تا چاشتگاه روز دیگر بماند نه از شاهزاده حسنعلی میرزا خبری رسید و نه محسن بیک باز آمد
دانست که فرمانفرما مراجعت نخواهد کرد پس از آنجا کوچ داده در کنار زاینده رود از پس دیوار باره شهر نزدیک سعادت
آباد سراپرده کرد چون رکن الدوله و شاهزادگان حدیث پادشاه را حمل دادند لشکری که با امین الدوله بود اجازت
یافته با لشکر رکن الدوله پیوست در این وقت که توپچی و زنبورکچی و سواره و پیاده همه آشفته خاطر و از یکدیگر هراسنده
بودند و هر کس اگر توانست دست غارت بدیگری فرا برد علف و آذوقه نیز نایاب بود میرزا آقا خان وزیر لشکر
بدان تدبیر و رویت در میان انجماعت شیر و نذیر گشت که این مردم متشتت آرای پراکنده خاطر را همدل و همداستان
نمود بدانسان که با جسد شاهنشاه چنان کوچ دادند که گفتی پادشاه زنده است و بر پشت اسب طی مسافت همیکند
بالجمله چون در خاتمه احوال فتحعلی شاه این قصه بشرح رفت بتکرار نخواهیم پرداخت روز دیگر که غلامحسین خان سپهدار
تاج الدوله و دیگر پردگیان سرای سلطنت را از سعادت آباد کوچ داده در میان دروازه اصفهان با امین الدوله
سپرد چنانکه مرقوم شد و خود راه دار الخلافه برداشت امین الدوله پردگیان را برداشته بمیان شهر آورد
و در خانهای سلطانی جای داده و خود بسرای خویش فرود شد و چون هنگام رحلت پادشاه شاهزاده سلطان
محمد میرزای حاکم اصفهان باراضی چهارمحال تاختن کرد و با سرباز خویش پیوست چنانکه ذکر شد امین الدوله بعد از
ورود باصفهان کس بسوی او فرستاد که از چه روی جا در چهارمحال کرده میتوانی بر جنبی و طریق شهر گیر و کار
شهر را انتظام کن سلطان محمد میرزا روز سیم بسعادت آباد آمد و از در آمدن بشهر بیمناک بود با امین الدوله مکتوب
کرد که اگر تو با من از در صدق بودی و مرا باصفهان از روی نیرنگ طلب نکردی اینک شاهزاده سلیمان میرزا را
بچه اندیشه در سرای خویش مهمان پذیری امین الدوله در پاسخ گفت که خواهر من شرط زناشوئی در سرای سلیمان میرزا است

دعوی سلطنت حسنعلی میرزا [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

مراجعت سلطان محمد میرزا از چهار محال باصفهان

در اینوقت که پادشاه از جهان برفت بارگیرهای او در مراتع نقارت بردند اکنون در سرای من از بهر آن است
که بسیج راه کند و طریق دار الخلافه سپارد با جمله عاقبت امین الدوله با او سوگند یاد نمود و در ظهر کلام الله رقم
کرد که هرگزش از در خیانت بیرون نشود آنگاه سلطان محمد میرزا بشهر درآمد و امین الدوله بحضرت او رفته معروض
داشت که اکنون اگر خواهی خود در این سفر رتق و فتق میکن و مرا بگذار تا در سرای خویش بیاسایم و اگر خواهی
تا من همه روزه بحضرت پویم و در حل و عقد امور مداخلت کنم باید از آنچه من گویم بیرون نشوی و بر آنچه حکم کردم
حکومت نفرمائی سلطان محمد میرزا پیمان نهاد که از سرای درونی کمتر بیرون شود و در هیچ امر داخل نکرد و اینوقت
امین الدوله نیز نزدیک علمای شهر پیام کرد که سالها در زمان دولت فتحعلیشاه روزگار بآسایش بردید و بعزت
زیستن کردید اگر امروز خویش و تبار شما حق آن نعمت نگذارند و بهواجس نفسانی مردم شریر و مفسد را حفظ
و حراست فرمائید زمانی دیر بر نیاید که جان و مال مردم هدر شود مردم حاجی سید محمد باقر که فحل علمای
ایران بود و خویشاوندان آقا محمد مهدی امام جمعه و کاشکشان دیگر علما بعضی از مردم مفسد و شریر را که سبب
آشوب شهر و غارت اموال تجار و نهب برزن و بازار بودند مأخوذ داشتند و روز دیگر محمد علیخان اصفهانی
با جماعتی از سربازان نزدیک ایشان رفت و آن اشرار را گرفته نزدیک شاهزاده سلطان محمد میرزا آوردند
بصوابدید امین الدوله و فرمان او ایشان را در میدان نقش جهان اصفهان حاضر ساخته هر یکرا از چپ و راست
دست و پای قطع کردند لاجرم آن بلده منتظم شد و حکومت شاهزاده و امین الدوله استوار گشت و اینوقت
سیف الدوله میرزا که از چهار محال بدست مایورخان منتظم کرده بود ملازم خدمت داشت و از مردم بلده
و حومه اصفهان و جماعت بختیاری که در محله لنبان نشیمن داشتند ده هزار تن حاضر حضرت امین الدوله
بودند و امین الدوله هنوز همه روزه با حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس نامه میکرد که اگرچه از کنار اصفهان
سفر شیراز کردن پسندیده نبود با اینهمه از آن پیش که بختن در دار الخلافه طهران صاحب تخت و تاج شود و کار
سلطنت بدو استقرار یابد بالشکری ساخته بجانب اصفهان تاختن کن ملک بغلبه ترا افتد و این معنی را نیک بدان که
در ارک شیراز روز بردن و سکه و خطبه بنام خود کردن کس پادشاه ایران نشود روزگاری دراز نرود که در همان
ارک شیراز ترا حصار دهند و بکلفت خاطر گرفتار کنند و شاهزاده حسینعلی میرزا کلمات امین الدوله را وقعی
نمیگذاشت و همچنان در ارک شیراز نشیمن داشت اکنون بر سر داستان شویم در همان ساعت که فتحعلیشاه
چشم از جهان بربست شاهزاده محمدرضا میرزا و فرزندش رضاقلی میرزا بر اسبهای تیزتک برنشسته با چندتن از ملا
زمان خود مانند برق و باد براه آذربایجان پیش گرفتند تا شهنشاه غازی محمد شاه را از این حدیث آگاه کنند
و در حضرت او عقیدت خویش را مکشوف دارند و شاهزاده عبدالله میرزا نیز بمیتوانی برنشست و [illegible]
زنجان و اراضی خمسه نمود باشد که آن محال را از تحت حکومت شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه
بیرون آورد و زمام ملک بدست گیرد چه از پیش چنانکه مرقوم افتاد در آن مملکت فرمانگذار بود و بسیار [illegible]
و دفاین در دور و قصور خویش مدفون و مخزون داشت و بی آنکه خویشتن را از آن اراضی فرمانگذار آید از
کشف آن خزاین هراسناک بود و آقا آصف الدوله و سپهدار باتفاق از راه مورچه خورت طی طریق [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

کردند و لشکر عراق را با خود کوچ همی دادند آنگاه که در دیه قهرود در سربند عباسی فرود شدند عریضه بحضرت
شاهنشاه غازی محمدشاه نگار دادند که هر چه زودتر بجانب دارالخلافه طهران سفر فرمای و تاج و تخت سلطنت را
معطل مگذار تا مردم زیاده طلب از طلب و تعب بازنشینند و اهالی ایران را از جنگ و جوش باز دارند اکنون
منکه سپهدار عراقم با دوازده هزار تن مرد لشکری چشم بر حکم و گوش بر فرمانم اگر فرمان رود طریق آذربایجان گیرم
و اگر نه در عراق فرمان پذیرم محمود خان دنبلی قوریساولباشی و میرزا مهدی ملک الکتاب فراهانی نیز هر یک عریضه
نگار دادند و عقیدتی بکار بستند نگارنده این کتاب مبارک که حاضر آن انجمن بود و از دیرباز استفتاح بنام
شاهنشاه غازی مینمود و اینچند شعر انشاد کردم و بدست رسول نهادم

بعشر دوم از دویمین جمادی ماه — ز سال هجرت رفته دو ششصد و پنجاه
بمانده یازده روز و برفته یازده روز — بچه بشهر رجب هم زچه ز تشرین ماه
بروز پنجم هفته به هفتم آبان — که مهر بود بمیزان در و بسرطان ماه
نهفت روی ز خلق و نمود در روی بخلق — که ظل با اله و که ظل بار اله
بجا است از سر تخت و نشست بر سر تخت — گزیده فتحعلی شه گزین محمد شاه

بالجمله مکاتیب را فرستاده برگرفته بجانب آذربایجان سبک سیر آمد و آصف الدوله باتفاق سپهدار
وارد کاشان شدند چون حکومت کاشان خاص سپهدار بود نایبی از خویش برگماشت و طریق قم پیش داشت
آصف الدوله در قم اقامت نمود و سپهدار طریق عراق پیمود در سلطان آباد متوقف گشت اما رکن الدوله
و دیگر شاهزادگان و لشکریان چنانکه در خاتمه قصه فتحعلیشاه بشرح رفت چون جسد پادشاه را با خاک
سپردند با لشکر مازندرانی و توشن رکابی و دیگر سپاهیان راه طهران پیش داشتند و از آنسوی بامداد بیست و
سیم جمادی الآخره مسرعی از عبدالله خان امین الدوله نزدیک شاهزاده علیخان ظل السلطان رسید و او را از
وفات پادشاه آگاه ساخت و او باندیشه سلطنت پرداخت

دعوی سلطنت شاهزاده ظل السلطان در دارالخلافه طهران

ظل السلطان که در طلب سلطنت مصر نیست و از آنروز که محمدشاه غازی ولایتعهد یافت چنانکه مرقوم شد دلگران
بود این هنگام یکباره مکنون خاطر را مکشوف داشت و در چهار روز وقت نماز دیگر محمدباقرخان دولوی
قاجار برادر آصف الدوله را که بیگلربیگی طهران بود طلب نمود و دیگر بزرگان قاجار و اعیان دارالخلافه
طهران را نیز حاضر کرد و ایشان را از مرگ پادشاه آگاه کرد و مکنون خاطر خویش را در طلب پادشاهی
نیز باز نمود حاضران حضرت گفتند سالهای فراوان است که با پدران خویش جرأت خدمت سلاطین قاجاریه را
بر ذمت نهاده ایم اکنون که فتحعلیشاه از جهان برفت هرگز حق نعمت او را فرامش نکنیم و تا جان در تن داریم
بیگانه را در ملک مداخلت ندهیم لاکن هر یک از فرزندان پادشاه صاحب تاج و گاه شود در حضرتش ایستاده
شویم و اطاعت او را آماده باشیم آنگاه ظل السلطان کار شهر را بنظم و نسق کرده و از برای حفظ و حراست برج و باره
شهر نگاهبانان و دیده بانان برگماشت از پس آن مجلس را از بیگانه بپرداخت و محمدباقرخان بیگلربیگی را حاضر

٣٠ ساخت و با او گفت اینک خواهرزادهٔ تو محمد شاه در طلب تاج و گاه است و برادر تو آصف الدوله اگرچه در قم
اقامت دارد با او همدل و همراه است اکنون گوی کار ما با تو چگونه خواهد رفت اگر حمایت خویشان خواهی جست
هم اکنون طریق ایشان گیر و اگر نه مرا از خویشتن آسوده فرمای بعد از گفت و شنود فراوان محمد باقرخان قرآن مجید را
در میان نهاده سوگند یاد کرد که تا سلطان جانشین در مملکت بدین فرمان گذار دارد از فرمان او بر نگذرد و هرگز بجانب
خواهرزاده و برادر نشتابد آنگاه ظل السلطان دل قوی کرد و کلید دروازه و حراست برج و باره را بدو باز
با او گذاشت روز دیگر عریضهٔ از شاهزاده امامویردی میرزا برسید و مکتوب او را بدین شرح
که با لشکر ساخته جند پادشاه را بدار الامان قم آورده‌ایم و با خاک سپرده‌ایم اینک با همان سپاه براه دار الخلافه
اندریم و ما را جز در حضرت تو سر ضراعت نیست و هرچه حکم کنی از در اطاعت خواهیم بود ظل السلطان شاد
شد و در پاسخ فرمان کرد که با تمامت لشکر هرچه زودتر حاضر درگاه شو این سخن مردم فتنه‌جوی را دل قوی ساخت
گروهی نیز در نزد ظل السلطان انجمن شدند و گفتند بیدرنگ جای در اورنگ کن و تاج سلطنت بر سر زن
تا مردم دور و نزدیک اندیشه ترا باز دانند و بدرگاه تو شتاب گیرند و اگر در این کار تقاعد ورزی مردمان
ترا در طلب این امر ندانند هم آن میرود که اشرار دار الخلافه ناگاه برشورند و بارک سلطانی در شهد و سرای
سلطنت و خزانهٔ پادشاهی را منهوب دارند و اندیشهٔ ظل السلطان هم داشت که چون بر تخت سلطنت جلوس
کند سلاطین دول خارجه و بزرگان ایران او را از تخت فرود آرند و گویند بحکم ولایت عهد و وصیت فتحعلی شاه
سلطنت ایران خاص شاهنشاه غازی محمد شاه است در آن وقت میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه که از میرزا
ابوالقاسم قائم مقام دهشتی تمام در خاطر داشت و از نیروی از سلطنت شاهنشاه غازی هارب بود گفت جواب
دول خارجه بر ذمت من است و نگاشته ظاهر ساخت که در میان دول خارجه و بزرگان یوروپ برقرار است
که وصیت شاهنشاه برگذشته در تعیین ولیعهد موقوف و منوط برضای جمهور است اگر مردمان راضی بسلطنت
ولیعهد نباشند تغییر آن ممکن است این نگاشته بسیار از مردم را بقوت کرد و بعضی از شاهزادگان و بزرگان
که در طهران بودند جماعتی بحکم و گروهی بدلخواه خویش در کنار آن صفحه شرحی نگار دادند و خاتم بر نهادند که ما
سلطنت ولیعهد را همداستان نیستیم و ظل السلطان را بپادشاهی سلام داده‌ایم این هنگام امامویردی میرزا نیز
با لشکرها و اثاثهٔ سلطنت برسید بازوبندهای دریای نور و تاج ماه و شمشیر مرصع و دیگر لآلی و اوانی سلطانی میرزا
تسلیم کرد پس ظل السلطان روز چهاردهم شهر رجب اثاثهٔ سلطنت را بر خود راست کرده رکن الدوله او را بدست
خود تاج کیانی بر سر نهاد و بر تخت سلطانی جای کرد و بزرگان ایران در خدمت او بر صف شدند و او را تهنیت
و تحیت گفتند و نامش را در خطبه عادلشاه یاد کردند و بر سیم و زر علیشاه نقش نمودند رکن الدوله بدین نیکو
خدمتی ملقب بتاج بخش گشت و افزون از حکومت قزوین فرمانگذاری گیلان و خمسه را منشور گرفت
و امامویردی میرزای سرکشیکچی باشی شریک السلطنه لقب یافت و منصب خود را بفرزند خویش امامقلی میرزا
ایشیک آقاسی گشت و چون ظل السلطان از این امور بپرداخت فرزند ارشد خود سیف الملوک میرزا را بولایت
عهد برگماشت آنگاه بفرمود تا با امین الدوله منشور کردند که نخستین تو از اینهمه آگهی فرستادی و هم این امر

قدم در وادی الوند از چه در اصفهان نشیمن ساختی و بجانب تا پرداختی و بتوانی بجانب طهران بر گیرد و حل و عقد
امور مملکت چنانکه بودی با دستش امین الدوله چون کار ظل السلطان استوار نیفتاد و سلطنت او را تنگ همی داشت
سر بفرمان او در نیاورد و همچنان در اصفهان روی دل با حسینعلی میرزای فرمانفرما و شجاع السلطنه داشت با جمله
چون محمد حسین میرزای حشمة الدوله با ظل سلطان افزون از برادرزادگی سمت مصاهرت داشت نیز فرمانی بسوی
او کرد و حکومت کرمانشاهان را بدو گذاشت و شاهزاده امامویردی میرزا نیز بحکومت قم منشور فرستاد و اسمعیل خان
پسر عبد الرزاق خان کاشی را در کاشان باز داشت و فرمان حکومت او را تمام کرد از آن روز که بر تخت نشست
هر چه از گنجینه شهریار تاجدار فتحعلی شاه برگرفت و معادل چهار صد هزار تومان زر مسکوک بر باز ماندگان فرزندان
آنمرد که در رکاب پادشاه سفر اصفهان کرده بودند و همچنان آن جمع را که در طهران اقامت داشتند عطا کرد
و چون رکن الدوله و امامویردی میرزا و میرزا آقا خان وزیر لشکر و دیگر بزرگان سپاهیان از راه برسیدند قریب
چهارصد هزار تومان دیگر بر ایشان بذل فرمود و رعیت و لشکری در دار الخلافه طهران غنی شدند و ظل سلطان را
عادلشاه خواندند از نیروی که بعد از قتل نادرشاه عادلشاه خزانه او را پراکنده ساخت چنانکه در جای خود رقم
شد مع القصه اینوقت سیف الملوک میرزا پسر ظل سلطان در حضرت پدر معروض داشت که اینهمه درهم و دینار
که در میان مردم پراکنده ساختی برای قوام سلطنت تو بکاری نیست پادشاهان کار با مردان شمشیرزن کنند
نه با رضاجوئی جمعی پیرزن از این گنج که نسنجیده بذل میفرمائی معادل صد هزار تومان مرا تسلیم کن این لشکر
همچنان که از گرد راه برسیده با من همراه کن تا از اینجا براهی خمسه و زنجان سفر کنم و در خاک سراب و گرمرود
خیمه زنم و بر سر راه محمد شاه و لشکر او سدی سدید باشم چنانکه یکتن از مردم آذربایجان بدینسوی سفر نکند مگر آنکه
بطوع یا بزور از اطاعت محمد شاه برآید و در حضرت چنین ضراعت بر خاک نهد جمعی از حاضران درگاه با سخن او
همداستان شدند و حصافت عقل او را ستایش کردند محمد جعفر خان کاشی که وزارت ظل سلطان داشت سالهای
فراوان بود که با سیف الملوک میرزا طریق مخاصمت و مبارات میگذاشت و سخت از دهر او ترسناک بود و با خود
می اندیشید که اگر کار سلطنت بر ظل سلطان راست آید و سیف الملوک میرزا بقوت شود دور نباشد
که قصد جان او کند چه ظل سلطان مردی لین العریکه است و آن غلظت و صلابت در وجود ندارد که تواند چاکرانش را
از شر فرزندان حراست فرماید لاجرم محمد جعفر خان در نهانی با سلطنت ظل سلطان رضا نمیداد خاصه آنکه
که سیف الملوک میرزا اقدام میکرد و قواعد آنرا منهدم میساخت هم در اینوقت رای ظل سلطان را که مسخر داشت
الغرض اتفاق با پسر نکرد و اندیشید و از جانب دیگر میرزا آقا خان وزیر لشکر که بخرد و فره و فن و تدبیر صواب
اگر خواستی از آب آتش افروختی و از آفتاب سحاب کردی و از دیرباز دل در سلطنت محمد شاه داشت
و کار سلطنت و دولت او میگذاشت در اینوقت هنگام یافت و در حضرت ظل سلطان معروض داشت
که فصل زمستان از سورت سرما و کثرت برف مرغ در آشیان بر جای خود نشود خاصه آذربایجان که مملکتی
سردسیر است و هم در همال قوت برودت بر زیادت باشد کی تواند لشکر از آنجا جنبش کرد گرفتم آنکه کارداران محمد شاه اعدا را
توانند کرد هیچ سفر تواند نمود و از پس نوروز سلطانی و اول بهار اقدام در این امر کنند واجب نباشد که دیر چنین

حیله میرزا آقا خان وزیر لشکر با ظل سلطان

زمستان لشکری که هم اکنون رسیده نامور نیستند و از سختی فرسائی انجاعت تا بدایت بهار چندان خسته مانده شوند
که هنگام برنشستن با سپاهیان و رزم دادن با لشکر آذربایجان در اول حمله پشت با جنگ کنند و راه فرار
پیش گیرند و این لشکر مازندرانی را من نیک شناختم ایشان بجاهی مانند که تا سر او بر سنگ نیاید از راه نگردد
هم اکنون انجاعت ناچارند که سفر مازندران کنند و زنان و فرزندان خویش را پرستش نمایند چون نوروز سلطانی
فراز آید سفر بر ایشان سهل گردد بهر جا که بخوانی و بهر کجا که برانی مطیع و منقاد باشند ظل السلطان و حاضران حضرت
او که مردمی نیازموده و نامجرب بودند چه دانستند که مرد دانا چون بخواهد دست تدبیرش در شهد صافی زهر
نقیع تعبیه کند این صورت را که در معنی تشت شل بود تنها امر حمل دادند همدل و همزبان این رای را پسندیده
داشتند لاجرم وزیر لشکر کار بکام کرده سپاه مازندرانی و دیگر قبایل را بطرف مراجع و مساکن خویش گسیل ساخت
و درگاه ظل السلطان را از لشکر پرداخته کرد و هم در این وقت حاجی خان قراباغی سرهنگ که مأمور بتوقف خراسان
بود با یک فوج سربازان شقاقی برسید شگفتی آنکه ظل السلطان هم او را بتشریف خنجر الماس و عطای زر
و سیم نوازش و نواخت فرموده روانه آذربایجان ساخت اما از آن سوی چنانکه مرقوم افتاد چون سیف الدوله
میرزا پسر دیگر ظل السلطان از یزد بیرون شد تا کاشان کوچ بر کوچ آمد و این هنگام مردم کاشان بر دو
شیمت و طریقت بودند گروهی در طلب سلطنت شاهنشاه غازی محمد شاه چشم براه بودند و انتظار ورود
موکب او را بطهران میبردند از جمله ایشان میرزا ابوالحسن وکیل الرعایای کاشان برادرزاده فتحعلی خان
ملک الشعرا و فرزندان و اتباع او بود و من بنده نگارنده چون از سفر اصفهان بکاشان آمدم دیگر باره روی بطهران
برگذشته فتحعلی شاه کوچ ندادم و در کاشان متوقف و در دولتخواهی شاهنشاه غازی محمد شاه با میرزا
ابوالحسن و اتباع خویش متفق بودم از آن سوی اسمعیل خان که از قبل ظل السلطان حکومت کاشان داشت با مردم
خویش و جماعتی از اهل آن بلده همداستان شده ساز مقاتلت و مبارزت طراز کردند چندگاه مساکن او را
با سنگرها در میان بود و جز گلوله تفنگ رسولی در میانه متردد نگشت تا آنوقت که سیف الدوله میرزا از یزد
برسید اسمعیل خان او را پذیره شده و بیچانش با لشکر و توپخانه بشهر در آورد و اندیشه چاکران محمد شاه را
ضعیف کرد میرزا ابوالحسن و فرزندش میرزا محمد از خانه خویش بیرون شده در سرای حاجی سید محمد تقی پشت
مشهدی که در میان علمای اثناعشریه فاضلی نامبردار بود پناهنده گشتند هر چند من بنده ایشان را تحریض
بمدافعه دادم و گفتم با خصومت کارداران ظل السلطان نام بر آورده ایم اگر سلطنت او را افتد کس بر ما
ابقا نکند صواب آنست که هیچ از منازعت و مدافعت دست باز نداریم میرزا ابوالحسن در جواب گفت
هنوز از جنبش شاهنشاه غازی محمد شاه و سفر او بدار الخلافه خبری نرسیده و اکنون ظل السلطان بر تخت
سلطنت جای دارد و اینک پسر اوست که با توپ و لشکر با طریق مقاتلت می سپارد بهتر آنست که [illegible]
کریم تا او سفر طهران کند آنوقت اسمعیل خان را دفع دهیم این بگفت و بخانه حاجی سید محمد تقی رفت و
آنگاه از آن سوی اسمعیل خان خبر بوده سیف الدوله گشت با چندتن از ملازمان سیف الدوله بخانه حاجی سید
محمد تقی رسید [illegible] میرزا ابوالحسن و فرزند او میرزا محمد با [illegible] سوگند یاد کرده [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

دریافت که مانند ابر بهاری بهانه‌های بیگریست او را بیدار کرده همچنان محمد باقرخان را آنگاه باز داشت ظل سلطان در خود
هرگز با تکلمات خاطر من آسوده نشود و بیگانان چون ازین سرای مرسوم مرا مأخوذ دارند و از زهر و چشم نابینا
سازند و هانوقت زنان حرم سرای بگرد او انجمن شدند و برو دریغ و افسوس همی کردند و طریق چاره را مسدود
یافتند محمد باقرخان آنگاه حکم داد تا ظل سلطان را در رواق معروف بکلاه فرنگی آورده نشستن فرمودند و جماعتی
از تفنگچیان را در گرد او نگاهبان ساخت و فرمان شاهنشاه غازی را اینوقت بر مردمان مکشوف داشت اهل
و عشیرت محمد جعفرخان چون این بشنیدند بیتوانی بخانهٔ آقا محمود مجتهد در رفتند و محمد باقرخان کس فرستاد تا ابواب
سرای او را مقفل و مختوم داشتند و این مژده را در عریضه نگار داده بلشکرگاه فرستاد و ازین سوی میرزا
ابوالحسن خان وزیر دول خارجه که گناه ظل سلطان هم بر او بود چنانکه مرقوم شد چون گرفتاری او را بدانست
فرار کرده در آستانه شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه پناهنده گشت و شاهزاده سلیمان میرزا که از میان ملک
زادگان بدولتخواهی ظل سلطان شناخته بود فرار کرده راه شیراز برداشت مدت سلطنت ظل سلطان و خود
سری او چهل روز بود و مع القصه روز دیگر شاهنشاه غازی با لشکرهای ساخته و توپخانه و قورخانه و تمامت سران
سپاه و اعیان درگاه بسلیمانیه آمد و از آنجا در قریهٔ طرشت ری منزل نموده روز دیگر آهنگ دار الخلافه
فرمود و سکنهٔ طهران خرد و بزرگ طریق استقبال سپردند و شاهنشاه غازی روز چهاردهم شعبان وارد
نگارستان که از بیرون قلعه شهر است در اوطاقی که معروف به گلشائی میباشد درآمد و از منوچهر
خان گرجی شمشیر الماس و دیگر آلات مرصع بجواهر شاهوار و بازوبندهای دریای نور و تاج ماه و تمامت اثاثهٔ
سلطنت را از کنوران ظل سلطان انتزاع نموده بحضرت آورد و شهریار بدان اشیاء تن بیاراست و بر کرسی
مرصع معروف بتخت طاوس که نیز از شهر حل داده بودند برنشست و بار عام داد و تمامت شاهزادگان
و امرا و اعیان در پیشگاه حضور صف برزدند و شاهنشاه را بسلطنت سلام دادند و تهنیت و تحیت فرستادند
اول کس از شاهزادگان که در بلدان ایران حکومت داشتند در دار الخلافه حاضر شدند شاهزاده بهمن میرزا
بهاء الدوله بود که حکومت سمنان و دامغان و اراضی خوار داشت روز بیست و یکم شهر شعبان با دو هزار تن سرباز
سمنانی و دامغانی و چهارصد تن سواره او صافلو بدرگاه آمده و در نگارستان ملازم حضرت پادشاه شد
بصوابدید قائم مقام حکم شد تا سپاهی که ملتزم رکاب او بود بسرهنگی مصطفی قلیخان سمنانی سفر سمنان کرده
و در آنجا بسیج راه کنند و بخراسان شوند و غلام حسین خان سپهدار عراق با پیشکش شایسته بحضرت شتافت
و نوازش و نواخت یافت و برادر اعیانی شاهنشاه غازی قهرمان میرزا که این هنگام متوقف خراسان بود تهنیت
جلوس پادشاه را عریضه نگار داده با پیشکشی لایق انفاذ داشت روز تا روز از دور و نزدیک سران و سرهنگان
و اعیان امصار و بلدان طریق حضرت سپردند محمد حسین خان فیروزکوهی و عباسقلی خان لاریجانی و دیگر
سرکردگان مازندران هم در توقف نگارستان تقبیل آستان نمودند و پادشاه غازی روز دوم شهر رمضان
وارد دار الخلافه طهران شده بارگاه سلطانی درآمد این هنگام ظل سلطان را حسب فرمان از رواق کلاه فرنگی بیاوردند
در خانهٔ خواهر او فخر الدوله جای دادند و محمد جعفرخان را بدست محمد باقرخان بیگلربیگی سپردند تا در

در سرای خویش باز داشت و چون محمد باقرخان دانسته بود که حمل بارگیر از اموال و اثقال او بقریه شاهزاده عبدالعظیم تحویل یافته کس فرستاد و این جمله را حمل داده در سرای سلطنت فرود آورد و طاق نقاشی خانه بر زبر هم نهاد و پس از ورود شاهنشاه صورت حال را معروض داشت شاهنشاه بذل فرمان داد که اموال محمد جعفرخان را از ظریف و تلید و سیاه و سفید با تو عطا کردیم پس محمد باقرخان آن اموال را بخانه خویش آورد و در میان آن احمال معادل پنجهزار تومان زر مسکوک بنقد یافت و دیگر اشیاء نفیسه و جواهری که مأخوذ داشت با آن درهم و دینار مسکوک بمیزان صد هزار تومان بر می رفت و از پس آن کس بخانه محمد جعفرخان فرستاد و ابواب سرای را مفتوح داشته هر چه یافت بر گرفت این هنگام محمد جعفرخان کس نزدیک قائم مقام فرستاده معروض داشت که از آن روز که ظل السلطان آغاز طغیان کرد و سر از سلطنت در آورد من دانستم که اقامت در حضرت او مورث وخامت است و پیوسته در اندیشه بودم که خویشتن را چنانکه از وی زیانی نبینم بکناری کشیدم شاهد حال اموال و اثقال من است که از شهر بیرون فرستادم تا خویشتن از دنبال فرار کنم از قضا دست نیافتم و گرفتار شدم اکنون که محمد باقرخان بر تمامت اندوخته من دست یافت دیگر مرا چکند و محبس من در خانه او چرا باشد قائم مقام بفرمود تا حسینعلی خان معیرالممالک و حاجی علیخان حاجب الدوله و آقا محمد حسن صندوقدار برفتند و او را نزدیک وی آوردند بعد از گفت و شنود او را بمعیرالممالک سپرد تا در سرای خویش باز داشت و چون قائم مقام نماند بچند از مدت سپرده حاجی قاسمخان سرتیپ فوج خاصه بود و در پایان امر بشفاعت حاجی میرزا آقاسی رها گشت و در سال ششم سلطنت شاهنشاه غازی از جمله چاکران درگاه شد چنانکه جای خود مذکور خواهد شد اکنون بر سر سخن رویم بعد از ورود شاهنشاه غازی بطهران حاجی سید محمد تقی که در میان موحدین طریقت و مجتهدین امور شریعت محلی مأمور بود بدرگاه پادشاه آمد و تهنیت جلوس بگفت و این هنگام شاهزاده طهماسب میرزا پسر شاهزاده محمد علی میرزا که بعد از پدر در حضرت نایب السلطنه میزیست بر حسب فرمان حکومت کاشان یافت و بمؤید الدوله ملقب گشت و میرزا ابوالحسن وکیل الرعایای کاشان که از قید سیف الدوله میرزا رهائی جست چنانکه مرقوم افتاد بوزارت او منصوب گشت و بر حسب امر مبلغ پانصد تومان زر که مصادره سیف الدوله میرزا از وی مأخوذ داشته بود مسترد گشت جهانگیر میرزا برادر کهتر مؤید الدوله مأمور بحکومت یزد گشت و ملازم خدمت برادر شد که از کاشان روانه یزد شود و او چون از کاشان راه برگرفت و با راضی یزد نزدیک شد مردم آن بلده بر هلاکو میرزا که اینوقت یزد را تحت فرمان کرده بود چنانکه تفصیل آن در این کتاب مرقوم است بشوریدند و او ناچار بجانب کرمان فرار کرد و جهانگیر میرزا وارد یزد گشته بر مسند حکومت جای کرد بالجمله طهماسب میرزا راه کاشان بر گرفت و عبدالصمد خان زرندی را با جماعتی از سواران او نیز ملازم رکاب طهماسب میرزا شد بعد از ورود بکاشان اسمعیل خان را گرفته باز داشت و بر طریق اصفهان و شیراز قراولان برگماشت تا مبادا مغافصة از فرمانفرمای فارس و شجاع السلطنه سپاهی بدینجانب تاختن کند بعد از بیرون شدن طهماسب میرزا از طهران و در آمدن سرکردگان مازندران بصوابدید میرزا ابوالقاسم قائم مقام شاهنشاه غازی میرزا فضل الله نصیرالملک مستوفی آقا را

فراوان باز نمود و بیتوانی سلب سیاه طلب کرده چند روز جامهٔ سوگواران دربرکرد آنگاه وزیر مختار دولت روس و انگلیس باتفاق در حضرت او حاضر شدند در سوم تعزیت و تسلیت بپای بردند آنگاه معروض داشتند که تخت ملک را بی پادشاه گذاشتن و سلب سوگواران داشتن ازین بزیادت پسندیده نباشد بعید نیست که ساکت در اینکار فتنه حدیث کنند که بزحمت بسیار دفع آن باید کرد بزرگان حضرت نیز درین سخن همداستان شدند

جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه بتخت سلطنت در دار السلطنهٔ تبریز

میرزا ابو القاسم قایم مقام باستیاری ستاره شناسان تعیین وقت نموده شب یکشنبه هفتم رجب سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری شش ساعت و پنجدقیقه از شب گذشته بطالع شانزدهم درجهٔ اسد شاهنشاه غازی سلب سیاه را از بر دور کرده جامهٔ سلطانی در پوشید و بر تخت سلطنت جلوس فرمود و بار عام در داد و بزرگان درگاه و سران سپاه و دبیران حضرت انجمن شدند و تهنیت و تحیت فرستادند و هر کس بدین مبارکباد پیشکشی درخور خویش پیش گذرانیدند و تاریخ جلوس او را که در سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری بود با عدد حروف کلمهٔ ظهور الحق برابر یافتند آنگاه شاهنشاه غازی سفر دار الخلافهٔ طهران را تصمیم عزم داد و چون از برای تجهیز لشکر و اعداد سفر زر مسکوک بدست نبود کارداران حضرت خواستند تا از وزیر مختار انگلیس چندانکه بکار باشد درهم و دینار بقرض ستانند و بعد از ورود بدار الخلافه دین خویش را بگذارند پس قایم مقام وزیر مختار انگلیس کمل را طلب کرد و ازین سخن پرده برگرفت کمل در پاسخ سخن بلیت و لعل بیافکند و کار بمماطله و تسویف بینداخت قایم مقام برآشفت و با او گفت اگر در دادن زر و بسیج سفر تقاعدی ورزی در دولت انگلیس مقصر خواهی بود و کتابی از محفظهٔ خویش بیرون کرده بدو داد که میرزا بزرگ پدرش از سرگور اوزلی ایلچی انگلیس گرفته بود بدین شرح که بر ذمت کارداران انگلیس فرض باشد که بعد از وفات فتحعلیشاه ولیعهد دولت و نایب السلطنهٔ او را چندانکه سیم و زر بکار باشد و بسیج سفر لازم افتد از خویش تسلیم کنند و بعد از ورود بدار الخلافه استرداد نمایند چون کمل این عهدنامه را بدید جای سخن از بهر او نماند معادل سی هزار تومان زر مسکوک از بازرگانان تبریز بوام گرفته تسلیم کارداران حضرت کرد و بکارگذاران انگلیس که در اسلامبول متوقف بودند نگاشت که دین بازرگانان را بکارکنان ایشان که نیز در اسلامبول سکون دارند تسلیم نمایند و این هنگام قایم مقام کار سفر راست همی کرد و برحسب فرمان برادر اعیانی شاهنشاه غازی بهمن میرزا که حکومت اردبیل و مشکین داشت حاضر درگاه شد تا ملازم رکاب باشد و چون در میان پسران نایب السلطنه جهانگیر میرزا و خسرو میرزا چنانکه در ذیل تاریخ فتحعلیشاه مرقوم افتاد با شاهنشاه غازی طریق مخالفت می سپردند و این هنگام در اردبیل محبوس بودند قایم مقام بیم کرد که مبادا بعد از سفر شاهنشاه غازی بطهران خاصه اگر با معاندان سلطنت متفق افتد یا فتوری در کار در آید ایشان آذربایجان را آشفته کنند و مردمان را بر پادشاه بشورانند لاجرم بصلاح و صوابدید او برحسب فرمان اسمعیل خان فراش باشی با چند تن مردم دژخیم روانه اردبیل گشت و هر دو تن را از هر دو چشم نابینا ساخت و هم در اینوقت منصور خان فراهانی که با دو فوج سرباز قراجه داغی مأمور بود که بخراسان رفته در آنجا اقامت کند شاهنشاه غازی بعد از اصغای قصهٔ فتحعلیشاه او را از سفر خراسان

منع فرمود و حکم داد تا باتفاق لشکری انگریزی قورخانه و توپخانه را برداشته روانهٔ اوجان شود و بعد از ورود شاهنشاه غازی باوجان همه جا مستقلای لشکر کوچ داده بر مقدمه سپاه برود و هم در اینوقت سلیمانخان کوران در تبریز بود از بهر آنکه محمدحسین میرزای حشمة الدوله فرمانگذار کرمانشاهان دل با او بد کرد و اورا با خویش از در مخالفت دانسته از هر دو چشم نابینا ساخت و او از کرمانشاهان فرار کرده پناهنده تبریز گشت و دیگر میرزا هدایت الله کردستانی از قبل رضاقلیخان والی کردستان متوقف تبریز بود تا یکی از دختران نایب السلطنه را از بهر آسیی والی نکاح بندد در اینوقت شاهنشاه غازی برادر خود بهرام میرزا را فرمان کرد که باراضی کرمانشاهان سفر کند و محمدحسین میرزا را از حکومت آن مملکت خلع فرماید و خود حکمران باشد آنگاه میرزا تقی قوام الدوله آشتیانی را بوزارت او نصب فرمود و حکم داد تا سلیمانخان کوران و میرزا هدایت الله نیز ملازم رکاب او باشند چه از امور حدود و ثغور آن اراضی آگاهند از پس آن فریدون میرزای برادر خود را ملقب بنایب الایاله فرموده بحکومت آذربایجان بازگذاشت و خویشتن یکدل و یکجهت آهنگ دار الخلافه نمود وزیر مختار انگلیس و روس در تقدیم خدمت از چاکران حضرت گوی مسابقت همی بردند و در نظم توپخانه و قورخانه رای یکجهتی زدند

سفر کردن شاهنشاه غازی از تبریز به طهران

شاهنشاه غازی چهاردهم رجب مطابق روز جلوس ظل السلطان از تبریز کوچ داده در باغ شمال بیرون بلده لشکرگاه کرد و هم در آنجا سه روزه کار لشکر بساخت و راه برگرفته در سعدآباد فرود شد و از سعدآباد کوچ داده ارض اوجان را لشکرگاه کرد لزی و منصورخان که در آنجا اقامت داشتند تقبیل سدهٔ سلطنت نمود محمدخان امیرنظام با سوار و پیاده که ملتزم خدمت داشت هم در آنجا بلشکرگاه پیوست و صورت معاهدهٔ سرعسکر روم و قصهٔ سفر خویش را معروض داشت از آنجا که محمدخان از غث و سمین امور آذربایجان نیک آگاه بود حکم رفت تا مراجعت به تبریز کند و در نزد فریدون میرزا بحل و عقد امور پردازد و حاجی حیدرعلیخان شیرازی نیز برحسب فرمان حکومت ارومی یافت و هم در این منزل عیسی خان بیگ تنکابنی از قبل منوچهر خان معتمد الدوله حاکم گیلان حاضر درگاه شد عریضه و پیشکش اورا پیش داشت و بعرض رسانید که معتمد الدوله با چهل هزار تومان زر مسکوک و لشکر ساخته بشتاب تمام ملازم رکاب میشود و هم در آنجا از شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه که حکومت زنجان و خمسه داشت سرعی برسید و عریضه و پیشکش اورا از پیشگاه حضور بگذرانید شاهنشاه غازی منشور حکومت آن اراضی را با خلعتی لایق بدو فرستاد و فرمان کرد که سرحد خویش را از لشکر بیگانه حافظ و حارس باشد اما از آنسوی چنانکه مرقوم شد بعد از وفات فتحعلی شاه شاهزاده عبدالله میرزا از اصفهان تاختن کرده تا اراضی زنجان عنان بازنکشید و همچنان که از گرد راه برسید از دیه و محال زنجان و ایل و الوسی که در آن اراضی سکون داشتند سه هزار تن سواره و پیاده در گرد خویش انجمن کرد و ده روزه کار سپاه خویش راست کرده در یک فرسنگی شهر زنجان در کنار رود زنجانرود لشکرگاه ساخت و با شعاع السلطنه مکتوبی کرد بدین شرح که سالهای فراوان من حکمران زنجان بوده ام و در این شهر رنج بسیار برده ام و دور و قصور برآورده ام چنان افتاد که

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

که روزی چند پدر ما که پادشاه ایران بود از من رنجیده خاطر گشت و تو را که برادر کوچک منی بر من اختیار نمره ۱۱
و حکومت زنجان را با تو گذاشت و بر زیادت کردستان را تفویض فرمود اکنون که پادشاهی جهان جاوید
تحویل داد صواب آنست که حشمت برادر بزرگ بداری و خانه مرا بمن گذاری و خود بحکومت کردستان قناعت
فرمائی و اگر اعتساف نهی و از در مخاصمت و مبارات بیرون شوی با این لشکر ساخته خواهم تاخت و شهر
زنجان را بمحاصره خواهم انداخت بیک آن این شهر بدست من مفتوح شود و تو شرمگین و مخذول گردی
شجاع السلطنه در پاسخ نگاشت که پادشاهزادگان در شناخت مردم فراستی جداگانه است خاصه فتحعلی شاه را
در حق ما که از تفرس سلطنت بر زیادت سمت پدری داشته و فرزندان خویش را نیک ممتحن فرموده همانا
در ناصیه من کفایتی مطالعه فرمود که در دو مملکت فرمان گذارم ساخت چون اینکار را من بفرمان پادشاه
بدست کردم در شریعت ملک روا نباشد که بفرمان پادشاهی از دست بگذارم اگر تو کار دیگر میکنی و از فرمان
پدر بدر میشوی مرا هیچ نباشد از بامداد کار جنگ خواهم ساخت و باستقبال جنگ بیرون خواهم تاخت
فرستاده شاهزاده عبدالله میرزا را رخصت انصراف داد و هم در آن شب ساز لشکر کرده هزار و پانصد تن سوار
و هزار تن سرباز و پانصد تن غلام رکابی و دیگر مردم و چهار عراده توپ و یکصد زنبورک بساخت و صبحگاه
از دروازه شهر بیرون تاخت اما از آنسوی چون لشکر عبدالله میرزا مردمی چریک و متشتت بودند و دانستند
که سهل و آسان غنیمتی بدست نمیشود و فردا آنگاه باید حاضر جرگاه بود و با گلوله تفنگ و شمشیر مردان جنگ
نبرد از موی تاب و رنگ نیاورده دو ساعت از آن پیش که سپیده بردمد از لشکرگاه بیرون شدند و هر کس
بجانبی راه برگرفت شاهزاده عبدالله میرزا با معدودی از مردم خود ناچار بطرف قزوین روی گذاشت
و چشم براه شاهنشاه غازی همی داشت و شجاع السلطنه چون این بدید مراجعت بشهر زنجان نمود و عریضه
نگار داده بدرگاه شهریار غازی فرستاد که اگر دو فوج از لشکر بدینجانب مأمور شود من قوتی بدست کنم
و در بیرون شهر زنجان سنگری راست کرده لشکرگاه سازم و بر سر راه لشکر عراق سدی سدید باشم
و برحسب خواستاری او فرمان شد تا لنزی صاحب انگریزی و منصورخان فراهانی با دویست توپچی اردو و دو فوج
سرباز و شش عراده توپ بجانب زنجان شتافتند و بعد از ورود ایشان در آن اراضی بطرف شرقی شهر
سنگری راست کرده لشکر آذربایجان و خمسه و زنجان و کردستان جای کردند و همچنان شاهزاده بهمن میرزا
با فوج بیگی مسلمان مأمور شد که از راه سرچم و نیک پی بزنجان شود و منتظر موکب پادشاهی باشد و پس از هیجده روز
موکب شاهنشاه غازی برسید چنانکه مرقوم میشود اما از آنسوی این خبر در دارالخلافه طهران پراکنده گشت که شاهنشاه
غازی هم در این زمستان آهنگ دارالخلافه از تبریز بیرون شد و با لشکر فراوان راه برگرفت و سورت سرما
در عزم او لغزش نیفکند ظل السلطان از این خبر آشفته خاطر گشت و بزرگان درگاه را حاضر ساخته سخن بشوری
در افکند و گفت ما از آنگاه رای برخطا زدیم که لشکرهای حاضر رکاب را از زر و مال غنی ساختیم و رخصت
خانه دادیم اکنون لشکری نیاز است چگونه توان ابنا و طان خویش بمیدان جنگ آورد و در برابر گلوله توپ
و تفنگ بداشت همانا میرزا آقاخان وزیر لشکر ما را معذور ساخت و چنان لشکر انبوه را از کنار ما پراکنده کرد تا حاضران

حضرت که صد افسوس بر گذشته بکاری نباشد اکنون اگر توانید با محمد شاه از در مصالحت بیرون شوید ٣١٢

فرستادن ظل السلطان رسول و نامه نزدیک شاهنشاه غازی محمد شاه

تمهید مصالحت را رکن الدوله و میرزا موسی نایب گیلانی همدست و همداستان شدند که با حضرت محمد شاه سفر کنیم و او را از اندیشه مقاتلت باز داریم ظل السلطان شاد شد از نوا ایشان را بسیج سفر کرده و سیم و زر بداد و گفت از قبل من با محمد شاه بگوئید که نزدیک چهل سال فتحعلی شاه که پدر ما بود سلطنت ایران داشت و فرزندان او عباس میرزا که برادر اعیانی من است ولیعهد و نایب سلطنت کبری بود و در آذربایجان همی زیست اکنون که پدر و برادر نماند همچنان میراث پدر فرزند راست من جای پدر گرفتم تو نیز جای پدر گیر اینک تو فرزند برادر منی بلکه فرزند منی باشی مانند پدر خویش ولیعهد میباش و مملکت آذربایجان را تحت فرمان میدار و بر زیادت از این از خزانه پادشاهی یک کرور تومان زر مسکوک بسوی تو حمل دهم تا بسعت عیش روز بری بیهوده چرا تجهیز لشکر باید کرد و با عم خویش که حشمت پدر دارد مقاتلت نمود تا در میانه جماعتی از مسلمین تباه کردند و خون جمعی بیگناه ریخته شود و از این لشکر تاختن و جنگ ساختن سیصد تن از زنان و پردگیان فتحعلی شاه که همه خواهران و مادران تواند آشفته خاطرند بر ایشان ببخش و این جمع را پریشان مخواه و اگر این پند از من نپذیری و طریق مقاتلت بر گیری اگر لشکر من شکسته شود مقر مائیم تا این زنان گیسوان خویش را ببرند و بمیدان جنگ در آیند و اطفال خود را هدف گلوله توپ و تفنگ نمایند تا روزگار بر تو تنگ شود و نام تو به ننگ بر آید و این ائمه سلطنت که امروز بدست من است مانند تاج ماه و دریای نور و دیگر جواهر ثمین و لآلی ثمین که هر یک رواج سلطنتی و خراج مملکتی است خرد در هم شکنم و جز این نیز هرچه بیابم بسوزم در آتش بشویم در آب بالجمله رکن الدوله و میرزا موسی راه برگرفتند و کارداران ظل السلطان چنان صواب شمردند که لشکری ساز کرده از قفای ایشان بیرون فرستند تا محمد شاه از آن لشکر نیز بیندیشد و با رکن الدوله کار بمدارا کند آنگاه از شهر و حومه قریب هفت هزار تن مرد لشکری انجمن کردند و ملازم رکاب امام ویردی میرزا برادر اعیانی رکن الدوله نمودند و سهراب خان گرجی را بفرمودند تا توپخانه و زنبورکخانه را برداشته در خدمتش مامور دی میرزا کوچک دهناد اگر کار بمصالحه بجائی نرود و ساخته جنگ باشند بعد از بیرون شدن ایشان خسرو خان گرجی معروض داشت که من زبان تومان بیشتر دانم و با سخنان فریبنده بهتر توانم کارداران محمد شاه را از کید و کین باز نشانم او نیز بسیج راه کرده از شهر بیرون شد محمد حسین خان ملک الشعرا که انتهاز فرصت میبرد که از شهر بند طهران سر بدر کند و خود را بلشکرگاه شاهنشاه غازی رساند در اینوقت با خسرو خان همراه شد این هنگام از مردم لشکری و سپاهی در طهران جز عددی اندک نبود و ایشان معدودی از عرب و گروهی از مازندرانی بودند که حراست برج و باره میداشتند و در تحت فرمان محمد باقر خان بیگلربیکی میزیستند مع القصه محمد شاه غازی ارشاد و جان راه بر گرفت و طی مسافت بمیکرد و در هر منزل لشکری بدو پیوسته همی شد در منزل میانج رکن الدوله و ملازمان او و میرزا موسی نایب برسیدند و در حضرت پادشاه جبین ضراعت بر خاک نهاده پیام ظل السلطان را باز گفتند

جواب نامه ظل سلطان را شاهنشاه غازی

شاهنشاه غازی در جواب فرمود که نخستین باید دانست که حضرت پادشاهان از خمیر مایه دیگر است و خوی سلاطین از دیگر مردم جداست و خدای باری خوی سلاطین در ظل سلطان گذاشته است با اینکه تخت ملک

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

خاص او نشده و مردم ایران او را بسلطنت سلام نداده اند خزانهٔ دولت ایران را که سلاطین پیشین همی توانستند دست به و برد و برگرفت و در میان مردم پراکنده ساخت و اکنون حزن و اندوه پردگیان را بر من عرضه میدارد و حملهٔ مردان را با آه و نالهٔ زنان دفع میدهد و از شکستن جواهر برافته خاطر میخواهم که من بی دریای نور و تاج ماه صاحب تاج و کلاه توانم بود اگر کس بچند پاره سنگ لایق افسر و اورنگ شدی گاهی نوبت ببازرگانان افتادی و اینکه میگوید من بجای پدر نشسته ام و میراث پدر برده ام سخنی گزاف است زیرا که میراث پدر بعد از ادای وصیت او بهمه فرزندان افتد و آن نیز بهرهٔ تمامت فرزندان باشد امروز بحکم وصیت سلطنت میراث من است و مداخلت دیگر کس در آن در شریعت پادشاهی حرام باشد صواب آنست که ظل السلطان حشمت خویش را نگاه دارد و از آنچه حق او ست بر زیادت نجوید در پایان کار بتوسط میرزا ابوالقاسم قائم مقام منال دیوانی شهر قم و کاشان را بسیورغال ابدی ظل السلطان منشور کردند بشرط آنکه از کبر سلطنت فرود شود و از اندیشهٔ تاج و تخت دست باز دارد و از میانج شاهنشاه غازی کوچ داده طی طریق همی فرمود تا باراضی زنجان آمد و در سلطان ارسنج که از جانب شرقی یک فرسنگ تا زنجان مسافت است لشکرگاه کرد این هنگام شجاع السلطنه اسبی را که خجسته نام داشت و هشتصد تومان زر مسکوک خریده بود بنگاری که خاص پادشاهان است زینت کرده و تاج زر بر سر زد و زین مرصع بجواهر بربست و با لشکریان باستقبال بیرون شد و همچنان هزار لوله تفنگ و شش عراده توپ و صد لوله زنبورک و یکصد و سی سر اسب توپخانه و ده هزار دست جامهٔ سرباز و دویست باب خیمه و هزار تومان نقد و هزار خروار غله برسم پیشکش پیش گذرانید و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشت چاکران حضرت اسب خجسته را بفال نیک گرفتند بالجمله برحسب فرمان محمد حسن خان خلخالی از سلطان ارخی مامور شد که با هزار تن لشکر در ارک زنجان متوقف باشد تا اگر فتح طهران دیر بدست شود یا فتوری در کار درافتد موکب پادشاهی در آن زمستان ساکن زنجان باشد آنگاه شاهنشاه غازی از زنجان کوچ داده در سلطانیه لشکرگاه ساخت و از آنجا میرزا یوسف همدانی را مامور بکرمانشاهان فرمود و خطی بمحمد حسین میرزای حشمة الدوله فرستاد که مملکت کرمانشاهان را به بهرام میرزا گذاشته بی توانی طریق حضرت گیرد و آسوده همی باش و هم در سلطانیه فرستادهٔ معتمد الدوله منوچهر خان برسید و معادل هزار تومان زر مسکوک کارداران حضرت را تسلیم کرد و معروض داشت که امنیت با لشکری ساخته و چهل هزار تومان زر معتمد الدوله سپار حضرت است بعید نیست که قبل از ورود بقزوین با لشکرگاه پیوسته شود این خبر نیز بر قوت لشکریان بیفزود و دلها را قوی ساخت آنگاه شجاع السلطنه را تشریف حکومت زنجان داده رخصت انصراف داد و سیصد تن سرباز و دو عراده توپ در قلعهٔ سلطانیه گذاشته راه بر داشت چون هر یک از اعیان دولت که متوقف طهران بودند مکشوف داشتند که قواعد سلطنت ظل السلطان متزلزل است بدست آویز مصالحه چون دولتین از طهران بیرون شده بدرگاه پادشاه غازی میشدند میرزا مهدی ملک الکتاب و اسفندیار خان بیات قوللر آقاسی نیز تعجیل سدهٔ سلطنت کردند شاهزاده عبدالله میرزا نیز برسید و با چاکران درگاه پیوسته شد و چون منزل خرم دره لشکرگاه گشت برادر شهریار اردشیر میرزا که حکومت گروس داشت با فوج گروس برکاب پیوست و هم آنجا معروض داشت که شاهزاده امامویردی میرزا از قبل ظل السلطان

و توپخانه با آهنگ جنگ در تکتاز است و هم قریب بدین منزل منوچهر خان معتمد الدوله با ده هزار تن سوار و جماعتی از تفنگچیان گیلانی و چهل تومان زر مسکوک بلشکرگاه پیوسته جبین ضراعت بر خاک نهاد و پیشکش خویش را بگذرانید و ملازم رکاب شد بعد از رسیدن این بند کارداران دولت مستغنی شدند و دین وزیر مختار دولت انگلیس را از کردن فرو گذاشتند بالجمله سالار پسر شفیعلی میرزا نیز در عرض راه برسید و عریضه و پیشکش پدر را برسانید میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین که وزارت محمد حسین میرزا داشت نیز ملحق گشت و وقت حرکت از کرمانشاهان با محمد حسین میرزا مواضعه نهاد که اینک من طریق درگاه پادشاه میسپارم و کارداران دولت را ممتحن میدارم اگر چنان فهم کردم که حکومت کرمانشاهان را از تو دریغ ندارند و چون حاضر حضرت شوی رخصت انصراف خواهی یافت مکتوبی که با تو مینگارم در عنوان آن هو العزیز خواهم نگاشت چون بخوانی متوانی طریق حضرت گیرد و اگر کار را دیگرگونه یافتم در عنوان هو الله تعالی مینویسم آنهنگام اگر توانی خویشتن داری کن و با لشکری که قصد تو کند مقاتلت میفرمای و اگر نه بهر جانب که توانی طریق فرار سپار و معقلی از برای خویش بدست کن با اینهمه مواضعه چون بدرگاه آمد و مولات محمد حسین میرزا را تباه دید در صدر مکتوب او هو العزیز نگاشت و او را حاضر درگاه ساخته بمهالک صعبه انداخت چنانکه در جای خود مرقوم میشود بالجمله در اراضی ابهر بعرض رسید که شاهزاده امام وردی میرزا اراضی قزوین را در نوشته و تا سیاه دهن که شش فرسنگ از مینوی قزوین است تاختن کرده قراولان هر دو لشکر یکدیگر را دیدار کرده کرّی نموده اند و فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی با سواران خود جلادتی بسزا کرده قراولان لشکر امام وردی میرزا را تا لشکرگاه او هزیمت داده و بسیار کس از هزیمتیان را هنگام عبور از کنار قزوین اهل حرفت و صنعت دستگیر ساخته اسب و سلاح ایشان را مأخوذ داشته رها نمودند و از آنجا خبر جنبش پادشاه و سپاه او در لشکرگاه امام وردی میرزا پراکنده شده و قوت درنگ از بهر ایشان نماند لاجرم راه را فرا پیش داشته اند و از قزوین نیز بازپس شده در اراضی قیشلاق نشیمن کرده اند اما شهریار فرمان کرد تا صبحگاه لشکر ساز راه کرد و از ابهر رهسپر گشته تا ظاهر قزوین براند سلطان بدیع الزمان میرزا پسر رکن الدوله با بزرگان قزوین پذیره شدند و در کار علف و آزوقه خویشتن داری نکردند لاجرم فرمان حکومت قزوین بنام سلطان بدیع الزمان میرزا رقم شد و تشریف سلطانی بیافت بعد از دو روز از قزوین خیمه بیرون زده در خاک علی فرود شد و در آنجا الله یار خان آصف الدوله که متوقف قم بود چنانکه مذکور گشت باتفاق میرزا تقی علی آبادی بدرگاه پیوست چون آصف الدوله بعد از آنکه رسید تقبیل رکاب پادشاه را اصغا نمود از قم راه قزوین برگرفت و میرزا تقی علی آبادی نیز بفرمان ظل السلطان برای اصلاح ذات البین از طهران بیرون شده در عرض راه با آصف الدوله باز خورد و متفقاً تقبیل سده سلطنت نمودند خسرو خان گرجی و محمد حسین خان ملک الشعرا نیز ملحق شدند این هنگام مردمی که در لشکرگاه امام وردی میرزا بودند خویشتن داری نتوانستند کرد نخستین امان الله خان افشار از لشکرگاه امام وردی میرزا جدا شده بحضرت آمد و زمین بوسه زد از پس او سران و سرکردگان یک یک دو دو با مردم خود پیوسته رکاب شدند چندانکه یکباره لشکرگاه امام وردی میرزا شکسته شد شاهزاده کیومرث میرزا به بقعه شاهزاده عبدالعظیم فرار کرده روز ورود شهریار غازی بشهر طهران پذیره شد و محمد طاهر میرزا بطهران گریخت امام وردی میرزا بیچاره ماند و بر جان خویش هراسناک گشت

شکست یافتن لشکر ظل سلطان

ناچار کناری گرفته و کتابی به رکن الدوله برادر اعیانی خود کرده او را در حضرت شهریار شفیع ساخت و خواستار آمد که او را مطمئن خاطر ساخته به درگاه پادشاه آورند لاجرم شاهنشاه غازی وزیر مختار دولت انگلیس را نزدیک او گسیل ساخت تا برفت و خط امان شهریار را به وی برد آنگاه اماموردی میرزا شاد خاطر شتاب گرفت و رکاب پادشاه را بوسه زد و جرمش معفو گشت و شاهنشاه پیمان نهاد که هر گناه که تاکنون فرزندان فتحعلی شاه در امر سلطنت کرده اند باز پرس نشود و از این پس چون عصیانی کنند ماخوذ باشند و فرمان رفت که منصب و مواجب اماموردی میرزا آنچه در حیات فتحعلی شاه برقرار بود کاسته نشود پس اماموردی میرزا شاد خاطر رخصت انصراف حاصل کرد که به دار الخلافه شده ظل السلطان را از صورت مصالحه آگهی دهد و به تیول قم و کاشان راضی بدارد و طریق طهران پیش داشت از آن سوی سهراب خان گرجی با هجده عراده توپ و سیصد زنبورک و هزار تن تفنگچی بختیاری از پی بفرمان ظل السلطان مامور شد که از طهران بیرون شده باتفاق صاحبقران میرزا به لشکرگاه اماموردی میرزا پیوسته شود و چون یکفرسنگ از طهران بیرون شد کارداران ظل السلطان چون ضعف امر خویش را معاینه کردند در بیم شدند که مبادا سهراب خان به لشکرگاه محمد شاه پیوسته شود لاجرم محمد رضا خان پسر محمد باقر خان بیگلربیگی را با چهار صد تن تفنگچی از قفای او مامور ساختند که سهراب خان را نگران باشد از آن سوی چون سهراب خان از شکستن لشکر اماموردی میرزا آگهی یافت محمد رضا خان را ماخوذ داشت و کوچ داده صبحگاه به سلیمانیه آمد و در آنجا شاهزاده هرمز میرزا را که در قرای سیورغال خویش اقامت داشت محبوس نمود نماز دیگر از سلیمانیه بیرون شد و چون یکساعت از شب گذشت در عرض راه با اماموردی میرزا که اجازت یافته به طهران میشتافت باز خورده و او را نیز ماخوذ داشت و تقریب به قشلاق قزوین به لشکرگاه پیوست وزیر مختار انگلیس چون گرفتاری اماموردی میرزا را اصغا نمود نزدیک قایم مقام آغاز شکایت کرد پاسخ رفت که اگر سهراب خان از معاهده او و شفاعت شما آگهی میداشت هرگز بدین امر شنیع مبادرت نمیکرد هم اکنون او را رضا کنیم و رها کنیم بالجمله چون محمد باقر خان بیگلربیگی دانست که سپاه شاهنشاه غازی مانند سیل فنا ارکان صعب و سهل زمین را در نوشته راه نزدیک کرد اماموردی میرزا نیز بدو پیوست معلوم داشت که امر ظل السلطان واژگونه است و دیر نباشد که گرفتار شود لاجرم نزدیک او آمد و معروض داشت که من سالها پرورده نعمت و پناهنده حضرت بوده ام هرگز کفران نورزم و کافر نعمت نشوم دانسته باش که محمد شاه با لشکری در رسید که دفع او در قوت بازوی ما نیست اینک راه نزدیک کرده و اماموردی میرزا را نیز بدو پیوسته یک دو روز بر نگذرد که در کمند خصم گرفتار شوی صواب آنست که هر چه توانی از زر و گوهر از این خزانه دولت که امروز مفاتحش بدست تست برگیری و با خود حمل دهی و در دار الامان قم در تحت قبه مطهره جای کنی و اگر توانی بجای دیگر نیز توان رفت ظل السلطان گفت مرا فرزندان و چاکران و پیوستگان فراوانند اگر با تمامت ایشان کوچ دهم نیکو باشد و از این سخن رای محمد جعفر خان وزیر در خاطر داشت محمد باقر خان جواب باز نداد و او فهم کرد که محمد جعفر خان را بیرون شدن نگذارند لاجرم از این عزیمت متقاعد گشت و محمد باقر خان از نزد او بیرون شد و با خود اندیشید که اگر قبل از ورود محمد شاه تقدمتی نکند در شمار پیوستگان ظل السلطان برآید و مورد عتاب و عقاب پادشاه شود پس از قبل پادشاه منشوری مجعول خطاب بخویشتن نگاشت بدینا

سنه ۱۲۶۴ شرح که قبل از ورود موکب پادشاه ظل سلطان و محمد جعفر خان وزیر او را و دیگر مردم که در طغیان و عصیان با او همداستان شدند گرفته با غل و زنجیر محبوس داره اگر در اینکار بیداراکی کیفر خواهی یافت و خاتم محمد خان پسر مهدیقلی خان دولو را گرفته بجای مهر محمد شاه بدان منشور نهاد آنگاه تفنگچیان قلعه را که مازندرانی بود مطلب نموده چه دانسته بود که ایشان با میرزا آقاخان وزیر لشکر مواضعه نهاده اند که هرگز با ظل سلطان از در صدق و صفا بیرون نشوند و هر وقت بتوانند از گزند او خودداری نکنند با جمله آن منشور را با بزرگان ایشان باز نمود و آن جماعت را در گرفتن ظل سلطان و محمد جعفر خان همداستان ساخت و از در حزم و دوراندیشی با عامه تفنگچیان گفت که ظل سلطان از محمد جعفر خان رنجیده خاطر شده و بیم دارد که او بطرفی فرار کند و دیگر دست بدو نیابد ازین روی مرا حکم فرستاده که هم امشب او را ماخوذ دارم چون ایشان را متفق ساخت بجماعت قاجار پیام فرستاد که امشب تا بامداد هر که از سرای خویش بدر شود خون او هدر گردد در خانهای خویش باشید و در سرای استوار کنید اگر غوغائی برآید پرسش نفرمائید و محمد رحیم خان و بعضی دیگر از مردم قاجار را که با خود متفق میدانست حاضر کرده اما از آنسوی محمد جعفر خان و سیف الملوک میرزا از دور و نزدیک اصغا نمودند که در سرای محمد باقرخان انجمنی است و تفنگچیان قلعه نه بر عادت همه روزه در آنجا تردد مینمایند لاجرم تفرس کردند که خاطر او در حق ایشان دیگرگونه است بعد از فرو شدن آفتاب نزدیک ظل سلطان آمدند و هر دوان معروض داشتند که ما امشب از کین و کید محمد باقرخان آسوده نیستیم و او را در حضرت تو از در صدق و صفا نمیدانیم صواب آنست که او را طلب فرموده یک امشب در نزد تا بامداد کند و در این سخن الحاح فراوان نمودند در پایان امر ظل سلطان در پاسخ ایشان فرمود سخن دراز نکشید و در جایگاه خویش بیارمید که اطمینان من بر محمد باقرخان زیاده از شماست چه او با من تاکنون ده کرت افزون با قرآن مجید سوگند یاد کرده و همه روزه مکتوب برادر خود آصف الدوله را سربسته نزدیک من آورده در اینوقت سیف الملوک میرزا و محمد جعفر خان از حضرت او باز شدند و محمد جعفر خان بعادت همه شب در بالاخانه کشیکخانه سرای سلطنت برفت و بیاسود و بعد از اکل و شرب شاد بخفت و آسوده خاطر بیارمید

گرفتاری ظل سلطان و محمد جعفر خان بدست محمد باقرخان بیگلربیگی

نیمه شب محمد باقرخان مردم خود را برداشته باتفاق جمعی از تفنگچیان مازندرانی هنگام سپیده دم به دارالاماره سلطانی درآمد و مغافصة ببالاخانه کشیکخانه صعود نمود و محمد جعفر خان را در جامه خواب فرو گرفت و ملازمان او را اسیر و ماخوذ داشت بازوبند و اشیاء دیگر که در جیب و بغل او بود بدست خویش برگرفت و او را آورده در میان کشیکخانه که در دهلیز سرای است باز داشت هم در اینوقت محمد رحیم خان را با ده تفنگچی فرستاد تا در میان شهر رفته شاهزاده محمد ولی میرزا را طلب داشت و پیام داد که بیم و دهشتی مبیت ترا از بهر آن خواسته ام که پیام مرا با ظل سلطان رسول باشی چون محمد ولی میرزا حاضر شد گفت ازقبل من در حضرت ظل سلطان معروض دار که ازین پیش هرچه گفتیم پذیرفتار نشدی اکنون برحسب فرمان پادشاه محمد جعفر خان را ماخوذ داشته و در حضرت تو از طریق ادب بیرون نشوم اگر خواهی بهر جانب فرار میکن که ترا از مقصد باز نخواهم داشت محمد ولی میرزا که خود نیز از ظل سلطان دل آزرده داشت بسرای درونی رفته در اطاق نمازخانه فتحعلیشاه ظل سلطان را

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

سلطان خاطر ساخته نیز و یک سیف الدوله میرزا آوردند آنگاه اسمعیل خان اصرار فراوان نمود که سیف الدوله ایشانرا میل درکشد و نابینا سازد و سیف الدوله پذیرفتار نگشت لاکن اموال ایشانرا بغارت برگرفت و در میانه چند سر اسب و چند سر استر نیز از بنده مؤلف بغارت رفت بالجمله هر دو تن را بر عراده توپ سوار کرده راه طهران پیش داشت بعد از بیرون شدن او من بنده و دیگر چاکران همچنان بهدست شده اسمعیل خان را دفع دادیم اما از آنسوی چون سیف الدوله میرزا باراضی شاهزاده عبد العظیم رضی الله عنه رسید که از آنجا تا طهران یک فرسنگ و نیم مسافت است خبر گرفتاری ظل سلطان را اصغا فرمود چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد اینوقت میرزا ابوالحسن و میرزا محمد رها شده ببقعه شاهزاده عبد العظیم در رفتند اکنون بداستان شاهنشاه غازی محمد شاه پردازیم و باز گوئیم که چگونه خبر مرگ پادشاه را اصغا نمود و آهنگ دار الخلافه نمود

رسیدن خبر وفات پادشاه ایران فتحعلی شاه بشاهنشاه غازی محمد شاه

همانا بعد از وفات فتحعلی شاه شاهزاده رکن الدوله نیز با تمام سرعتی بجانب دار الحکومه خود بلده قزوین روانه فرمود تا فرزندان و عمال او از این قصه آگاه شده اموال و اثقال خود را محفوظ دارند و شهر قزوین و حومه آن بلده را از تعرض قبایل و جماعتی که در آن اراضی سکون دارند حراست فرمایند فرستاده او سه روزه سی طی مسافت کرده وارد قزوین شد در اینوقت چنان افتاد که حاجی محمد خان باغ میشه که خواهرش بشرط زنی در سرای نایب السلطنه بود در قزوین جای داشت و از نیروی از آذربایجان سفر قزوین کرد که دختر شاهزاده رکن الدوله را از برای پسر نایب السلطنه که خواهرزاده اش بود نکاح کند هنوز اینکار بپای نبرده بود که فرستاده رکن الدوله برسید و خبر مرگ پادشاه برسانید حاجی محمد خان چون این بشنید لب از خواستاری و خطبه ببست و بی‌توانی براسب خویش برنشست و مانند برق و باد طی طریق کرده سه روزه از قزوین بآذربایجان شد در روز بیست و ششم جمادی الآخره وارد تبریز گشت و این سخن را از مردم پوشیده داشت جز اینکه بنزد یک میرزا ابوالقاسم قایم مقام شده او را در نهانی آگهی داد و قایم مقام بی‌توانی بحضرت شاهنشاه غازی رفته این قصه باز گفت و معروض داشت که این راز پوشیده میفرمای تا کار سپاه بنظام کرده و از حضرت او مراجعت نموده بسرای خویش در رفت و آوازه رنجوری خویش را در انداخت و در بروی آشنا و بیگانه ببست و بحاضر شدن لشکرها فرمان کرد محمد خان زنگنه که امیر نظام و حکمران سپاه آذربایجان تمام بود در اینوقت در سرحد روم در غاز گلی جای داشت از بهر آنکه با سر عسکر دولت عثمانی و فرمانگذار ارزن الروم کار حدود و ثغور مملکتین و تردد اهالی دولتین را بنظم کند و لشکرهای ساخته ملازم خدمت او بود که اگر کار بر طریق مصالحت و مسالمت نرود از در مناجزت و مبارزت بیرون شود این هنگام قایم مقام نخستین بسوی او نامه کرد که کار دیگرگون گشت و شهریار از جهان بیرون شد اگر سر عسکر این قصه بداند و این سخن در لشکرگاه پراکنده شود لشکریان را دل شکسته شوند و مردم روم بر تجری و تمرد بیفزایند و هرگز کار تو بر کام نشود پیش از آنکه این خبر گوشزد خاص و عام گردد با سر عسکر از در رفق و مدارا باش و در قرار امور تجارت و دیگر کارها تا آنجا که سخن بغلظت نکشد و امر بمبارزت منجر نگردد کار همی کن و بی‌توانی در میانه معاهده برقم کن و با لشکر خویش طریق تبریز پیش گیر که بیدرنگ

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

آهنگ دارالخلافه باید نمود محمد خان که مردی دانا و توانا بود و چون این مکتوب بدید در اندیشه رفت و همی خواست تا اینکار را ساخته کند و مراجعت فرماید و از غازکلی تا لشکرگاه سرعسکر هشت فرسنگ مسافت بود پس رسولی نزدیک او فرستاد و پیام داد که با اتحاد دولتین ایران و روم تعطیل در فیصل امر حدود مقرون بصواب نیست اکنون که شما بطلب ملاقات من جنبشی ندارید من برای دیدار شما از پای نخواهم نشست و فردا بلشکرگاه شما خواهم شتافت و روز دیگر برنشسته بلشکرگاه سرعسکر دررفت و با او بنشست و گفت چون عباس میرزای نایب السلطنه وداع جهان کرد قبیله شکاکی و حیدرانلو و دیگر طوایف فرصتی بدست کرده معادل یکصد و بیست هزار تومان اموال تجار ایران را بغارت بردند و از کارداران دولت ایران بسیار وقت با شما سخن رفت که اموال بازرگانان را مسترد سازید و کار بمسامحت گذرانیدید تا ولیعهد دولت ایران محمد شاه از خراسان تا آذربایجان آمد و مرا با لشکر ساخته بدینجانب بتاخت و فرمان کرد که اگر این کار برفق و مدارا بپای نرود و فیصل این امر را باز بشمشیر حوالت کنم هم اکنون یا ورقی را بخط و خاتم خود نگار کرده بمن سپار که این قبایل از تبعه دولت ایرانند تا خویشتن اموال تجار را از ایشان استرداد کنم یا مال بازرگانان را خود تسلیم فرمای بالجمله لختی از اینگونه سخن کرد و بغازکلی مراجعت فرمود و روز دیگر سرعسکر بازدید محمد خان را تصمیم عزم داده سفر غازکلی کرد و در آن مجلس بر ذمت نهاد که معادل هشتاد هزار تومان در ازای اموال بازرگانان تسلیم کارداران دولت کند و بسجلی نگاشته بسپرد و خواستار شد که روزی چند با محمد خان بپای برد تا از دیدار یکدیگر نیک برخوردار شوند محمد خان سخن او را پذیرفتار شد و چندان ببود که سرعسکر طریق منزل خویش گرفت پس بتقدیم تعجیل و شتاب آهنگ تبریز کرد و چون دو ساعت از شب سپری شد لشکر را فرمان داد تا بی بانگ شیپور و نایهای کوچ دادن ساخته راه شدند و ندانستند بکجا خواهند شد بالجمله چنانکه نه سرعسکر بدانست و نه لشکر آگاه شد بجانب تبریز راه برگرفت و تمام در آن شب با سرباز و لشکر پیاده هیجده فرسنگ ایلغار همی سپر نمود و آقا از مینوی دو روز بعد از آنکه حاجی محمد خان به تبریز آمد و خبر مرگ پادشاه ایران را برسانید نیکتن چاپار دولت انگلیس نیز وارد تبریز گشت و وکیل وزیر مختار انگلیس را آگاه ساخت و از پس دو روز دیگر شاهزاده محمد ضیاء میرزا و فرزندش رضاقلی میرزا و چند تن از ملازمانش وارد شد تا شاهنشاه غازی را بسلطنت سلام گویند و او را بسفر دارالخلافه تحریض و تحریک دهند این هنگام مردم شهر تبریز از قصه آگاه بودند اما هیچکس بر خلاف نظام جنبش نمینمود الا آنکه این سخن را گوش بگوش همی تذکره کردند قائم مقام چون دانست که پوشیدن این راز دیگر وقتی ندارد میرزا احمد مجتهد شهر تبریز را و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و میرزا جبار قاضی و صدر الفضلا صدری و دیگر علمای آن بلده را در نزد خویش انجمن کرد و فرمود شما نیز آگاه باشید که پادشاه ایران از جهان برفت اکنون باید در تمهید قواعد و تشیید مبانی دولت شاهنشاه غازی محمد شاه هر که تواند بجا آورد و اگر نه بدعا وزیر بر دوختن بدید شاهنشاه را تعزیت گفت آنگاه تهنیت فرستاد و این خبر موحش را هر کس نتواند در آنحضرت مکشوف سازد شما که علمای دین و ناصحان امین میباشید همگی همگروه بحضرت او شتابید و پادشاه را از این داهیه آگاه سازید پس علمای بلده مجتمعاً بدرگاه شاهنشاه رفتند و او را از مرگ جد خویش آگهی دادند شاهنشاه غازی محمد شاه اندوه دل آشکار ساخت و حزن و الم خویش را

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

طلب فرموده فرمان کرد که سفر مازندران نموده شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرای مازندران را مطمئن خاطر ساخته ۳۱۹
حاضر درگاه سازد لاجرم میرزا فضل الله باتفاق عباسخان قاجار قوانلو شب نوزدهم شهر رمضان
از طهران بیرون شده بیست و هفتم رمضان بشهر ساری در رفتند و شاهزاده را دیدار کرده فرمان احضار
پادشاه را که همه از در رفق و مدارا بود باز نمودند نخستین ملک آرا سخت هراسنده بود و زنان و فرزندان او
چنان بیمناک بودند که در قتل میرزا فضل الله همداستان گشتند تا مبادا ملک آرا اقرار نماید و سفر طهران فرماید
میرزا فضل الله و عباسخان گفتند با حصافت عقل سخن کنید و کلمات بسنجید و براندیشید اگر لشکری دارید که با محمد
شاه از در جنگ توانند بود عرض دهید و اگر گنجی اندوخته اید که بدان تجهیز لشکر توانید کرد سر برکشایید و اگر نه
خط عصیان بر خود نوشتن و از طریق فرمان پادشاه گشتن از شریعت عقل بیرون است چون عصیان شما
آشکار شود و بی فرمانی شما گوشزد بزرگان درگاه گردد همان بزرگان مازندران شما را دست بگردن بسته
بحضرت پادشاه برند ملک آرا این رای را استوار گرفت و دل در سفر طهران بست و کس فرستاده پسر
خود بدیع الزمان میرزای ملقب بصاحب اختیار را از استراباد حاضر کرد و روز چهاردهم شهر شوال از دروازه
ساری بیرون شده راه دار الخلافه پیش داشت و در منزل علی آباد از کثرت برف و باران بیرون
نتوانست جنبش کرد از این روی کارداران درگاه چنان دانستند که ملک آرا از سفر طهران پشیمان شده است
و از نیمه راه آهنگ مراجعت کرد لاجرم میرزا تقی علی آبادی را نامزد استقبال او کردند تا حال را باز دانند
بعد از دو روز میرزا تقی علی آبادی و میرزا فضل الله بشتاب برق و باد بدرگاه پادشاه آمد و ساحت ملک آرا را
از این آلودگی مصفا داشت و روز دیگر در رکاب برادر اعیانی پادشاه بهمن میرزا که این وقت حکومت
دار الخلافه داشت و جمعی دیگر از شاهزادگان و میرزا علی پسر قائم مقام باستقبال ملک آرا بیرون شدند و او را
در عشر آخر شوال بشهر طهران در آورده در خانه موسی خان قوانلو فرود آوردند و بعد از دو روز بحضرت پادشاه
حاضر شد و کمال الطاف و اشفاق معاینه کرده رخصت جلوس یافت و همچنان شاهنشاه غازی هر یک از
اعمام خویش را که تن بشیخوخت دریافته بودند چون مجلس از بار عام پرداخته بود هنگام با سخن گفتن نشستن میفرمود
اما ظل السلطان اگر چه گروهی او را نگران بودند و او را از شهر بیرون شدن نمیگذاشتند لکن شهریارش
از دیدار خویش بی بهره و نومید نداشت او را بحضرت خویش طلب داشت و چون بر فراز مجلس آمد پادشاه
نشست او را بپای خواست و ظل السلطان محل سلطنت را وقعی نگذاشت چنان نشست که بر صدر مجلس بر آمد
و اگر نه از محمد شاه فروتر بود شاهنشاه غازی که همه از حلم و حیا آفرینش داشت گشاده روی با او سخن کرد
و این کبر و خیلا را بر او نگرفت و هیچ از آنچه در میانه برفته بود یاد نکرد و چون مجلس بنهایت شد مردم محجوب
با ظل السلطان گفتند اینگونه کردار از مردم گرفتار با شهریار روا نیست چنانکه خداوند جبار را خویش و تبار
نیست هر کس در حضرت او خاضع تر باشد و اطاعت و بندگی بیشتر کند تقرب او افزون است پادشاه را
که ظل الله گویند بدین معنی تشبیه کنند از اینجاست که سلاطین فرزند ندانند و پدر و عم نشناسند هر که با ایشان
از در ضراعت و صداقت بیرون شد قربت یابد و بدین سخنان نکته ظل السلطان را از آن نخوت و تمرد فرود کردند تا اوان

روزه سپری شد و عید فطر فرا رسید و شاهنشاه غازی در دار الاماره سلطانی خواست بر تخت مرمر جلوس کند ظل السلطان پیش شده دست در بغل شهریار کرده و او را بر تخت صعود داد و خود بازنشسته مصحف بایستاد و از آن سوی چون این خبر پراکنده شد که محمد شاه در آذربایجان و مازندران و عراق نافذ فرمان گشت در صفهان معتمد خان امین الدوله کس نزدیک سلطان محمد میرزا فرستاد و پیام داد که پادشاه ایران تعیین یافت مرا دیگر در امور مملکت مداخلت نخواهد رفت این بگفت و از سرای خویش بخانه حاجی سید محمد باقر رشتی که افضل مجتهدین ایران بود پناهنده گشت و در آنجا نشست اینهنگام سیف الدوله نام شاهنشاه غازی را زینت سکه و خطبه نمود و مبلغی زر مسکوک که بنام شاهنشاه نقش کرده بود برسم پیشکش بدرگاه فرستاد و آن زر در عشر آخر شهر رمضان برسید اما کارداران درگاه خسرو خان گرجی را بحکومت اصفهان مأمور داشتند و او را اندرز کردند که سلطان محمد میرزا سیف الدوله را بی آنکه از حشمت او کاسته شود گسیل طهران کن اما نگران باش که دیگر سوی جنبش نتواند کرد و میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را نیز حکم رفت که سیف الدوله را بدار الخلافه کوچ دهد لاجرم خسرو خان باصفهان شتافت و امر آن بلد را نظم کرد و برحسب فرمان سلطان محمد میرزا با عشیرت خویش و مادر خود تاج الدوله حاضر دار الخلافه شد

تدبیر نمودن اللهیار خان آصف الدوله و میرزا ابوالقاسم قائم مقام در امر وزارت اعظم برای خود

از پس این وقایع اللهیار خان آصف الدوله که خال شاهنشاه غازی بود روزگاری در حضرت فتحعلی شاه وزارت اعظم داشت این هنگام چنان میدانست که بی زلتی و طلب هیچ این منصب بدست خواهد یافت از آنجا که میرزا ابوالقاسم قائم مقام که متصدی امر وزارت بود او را از آرزوی خود دفع همی داد از آنجا که بیرون حوزه سلطنت همه حاملان سیف و قلم مقهور حاملان قرطاس و قلم اند خاصه قائم مقام که باصابت رای و حصافت عقل شناخته تمام ایران بود، عاقبت بر آصف الدوله چیره شد و بصلاح و صوابدید او فرمان رفت که آصف الدوله سفر فارس کند و در مملکت فارس فرمانگذار باشد چون این حکایت از پادشاه بگرفت نزدیک آصف الدوله آمد و گفت امروز در مملکت پادشاه قاعده دولت و قائمه سلطنت توئی اگر اعانت و حمایت تو نبود از بدایت ولایت عهد تا اکنون کار سلطنت بر محمد شاه راست نمیگشت هم اکنون مملکت فارس که بهترین ممالک ایران است اگر بدست تو مفتوح و مضبوط نشود از حوزه حکومت پادشاه بیرون خواهد بود چندان سپاس و ستایش بگذاشت که طمع و طلب آصف الدوله را یکی ده چندان ساخت آنگاه فرمود که من سفر شیراز بچند شرط توانم کرد نخستین آنکه صد هزار تومان زر مسکوک از خزانه دولت مرا عطا کنند و دیگر آنکه مرا بعهده سراب جنیبت باید که با لگام و زین زرین مرصع بجواهر ثمین باشد این جمله را از باره بند خاص تسلیم کنند و مملکت فارس را بسیورغال من منشور دهند چندانکه من در آن اراضی حکمران باشم منال دیوانی طلب نکنند قائم مقام با دلی فسیح و جبینی گشاده معروض داشت که ما خود بسیج سفر شما را ازین بر زیادت سنجیده ایم باز اگر خاطری هست مکشوف فرمای تا ساخته داریم آصف الدوله چون از قائم مقام که وزیر اعظم و کارگذار مطلق بود این سخن بشنید قوی دل شده و همچنان دیگرباره فرس طمع را تحریک داد و گفت باید پسر من حسن خان سالار امیر ار باشد و پسر دیگر من محمد قلیخان چون یکچند در صفهان ملازم خدمت سیف الدوله بود در امور صفهان پیشی نهاد دارد حکومت

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

اصفهان را بادی گذارند و دو پسر دیگرم بیگلربیگی و محمدعلیخان را نیز حکومت بروجرد و همدان بحکومت با جمله از
اینگونه سخن فراوان کرد قائم مقام بجواب بداو همه را بر صفحه رقم کرد تا بنزدیک پادشاه برده منشور کنند و از
نزد آصف الدوله بیرون شده بحضرت شاهنشاه غازی آمده معروض داشت که هیچ پادشاه را مانند آصف الدوله
خال و نیک سگالی نبوده امروز بر پادشاه بخشایش آورده و عظیم فتوت و مروت ظاهر ساخت زیرا که نام
تخت و تاج نبرد و آن را طلب نفرموده و فرود آن از زر و گوهر و اسب و استر و سیاه و سفید و طریف
و تلید هیچ نماند که نام نبرد و بنام طلب نکند و فهرست مسئولات او را در پیش پادشاه گذاشت و چنان بود
که او معروض داشت آنگاه گفت کسی که لجام چاکری در دهن دارد اینگونه سخن کند اگر رها شود و قوت
بدست کند چه خواهد اندیشید این کلمات در نزدیک پادشاه آصف الدوله را از محل خویش ساقط ساخت
و بر خویش واجب کرد که هرگز او را در وزارت اعظم و صدارت کبری دست ندهد و از بهر آنکه حاضر درگاه نباشد
و در امور دولت مداخلت نکند او را بحکومت خراسان مأمور فرمود و باتفاق پسرش حسن خان سالار روانه آن
اراضی داشت آنگاه در دفع حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و تسخیر مملکت فارس
یکدل و یکجهت گشت و برادر کهتر خود فیروز میرزا را برای حکومت فارس اختیار کرد و منوچهر خان ایچ آقاسی
معتمد الدوله را طلب فرموده بتسخیر فارس فرمان کرد و لنزی صاحب انگریزی معلم توپخانه را با گروهی انبوه
از سرباز و سوار ملازم خدمت او نمود لاجرم معتمد الدوله بسیج راه کرده در عشر آخر شوال از دار الخلافه طهران
بیرون شد میرزا ابوالقاسم همدانی ملقب بذو الریاستین و محمد طاهر خان قزوینی را که از شناختگان ملازمان
رکن الدوله بود نیز با خویشتن کوچ داد و لنزی صاحب را با سی عراده توپ و جماعتی از لشکریان بر سبیل منقلای
سپاه روان داشت و خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده بعد از ورود بقم الله وردی میرزا را که
بحکم ظل السلطان در آن بلده حکومت داشت گرفته روانه طهران نمود و حکومت قم را بحاجی امیر اصلانخان
قراگوزلو گذاشته راه کاشان برگرفت و از کاشان فیروز میرزا و معتمد الدوله با یک نیمه لشکر از راه اردستان
و حدود یزد رهسپار شدند و نیم دیگر را باتفاق لنزی صاحب بجانب اصفهان مأمور ساختند شاهزاده
سیف الدوله که حکومت اصفهان داشت چون این خبر بشنید پذیره لشکر شد و علف و آذوقه
سپاه را بساخت و در اصفهان لنزی صاحب را مسموع افتاد که شجاع السلطنه و شاهزاده حیدرقلی میرزا
و سلیمان میرزا و فرزندان فرمانفرما با لشکری انبوه آهنگ اصفهان بیرون شده اند لاجرم شتاب زده
با سپاه خویش از اصفهان خیمه بیرون زد و بطرف فارس رهسپار آمد و همچنان از آن سوی چون این خبر در مملکت
فارس سمر گشت فرمانفرما برادر اعیانی خود شجاع السلطنه را با ده هزار تن سوار و پنج هزار تن پیاده
باستقبال فرمان کرد و حکم داد که بعد از شکستن لشکر محمد شاه تا اصفهان عنان زنان کوچ داده
و آن بلده را مسخر داشته نشیمن کنید و مرا آگهی فرستید با جمله شجاع السلطنه آن لشکر ساخته از شیراز بیرون
تاخت و پست و بلند زمین را در نوشته در منزل موسی آباد که از اراضی قمشه است سواد سپاه محمد شاه را
دیدار کرد لشکرها بهم برآمدند و از دو سوی رده شده صف راست کردند لنزی صاحب فرمان داد

۳۲۲ تا توپخانه را پیش راندند و دهان توپها را بگشادند و سربازان پیاده از پس توپخانه ساخته جنگ گشتند از گلوله توپ و تفنگ تگرگ مرگ بباریدند و میدان حرب از دخان و گرد [illegible] چنان شد که مرد از مرد شناخته نبود شجاع السلطنه که آموخته شجاعت و جلادت بود چون این بدید دانست که فارسیان مملکت فارس مرد این عزیمت نیستند و هم اکنون لشکر هزیمت شوند تیغ برکشید و از بهر آنکه لشکر را بقوت کند چند کرت تا کنار توپخانه تاختن کرد و حمله افکند و هم ازینگونه مبارزت سودی بدست نشد لشکر شیراز از نیروی درنگ نماند یکبار پشت با جنگ داده و راه فرار پیش داشتند چنانکه شجاع السلطنه از چپ و راست بتاخت و مردم را بجنگ تحریص داد مفید نیفتاد ناچار خود نیز طریق فرار برگرفت و از قفای لشکریان برفت و در عرض راه در میان کوه و دره سیقناقی بدست کرده از بهر آسایش اقامت کردند لنزی صاحب نیز از دنبال ایشان برفت و برسید و دیگر باره نایره حرب بالا گرفت و چون از کثرت برف و برودت هوا فرار از حرب کاه صعب مینمود ناچار درین کرت شاهزادگان قدم اصطبار استوار کردند و تا فرو شدن آفتاب رزم دادند چون شب تاریک جهان فرو گرفت و آذوقه و علوفه نیز بدست نبود لنزی صاحب با غنیمتی که از هزیمتیان بدست کرده بود بلشکرگاه خویش مراجعت کرد و شاهزادگان این معنی را فوزی بزرگ شمرده باتفاق لشکر باز شتافتند و هیچکس تا در شیراز عنان باز نکشید لنزی صاحب از پس این فتح در منزل آباده بحضرت معتمد الدوله پیوست و معتمد الدوله بی توانی رهسپار آمد و مانند سیل بنیان کن از قفای هزیمت شدگان برفت اما لشکر فارس از آن هول و هیبت که یافته بودند هم در شیراز نتوانستند اقامت کرد و هرکس بوطن خویش گریخت فرمانفرما و شجاع السلطنه ناچار شهر را بگذاشتند و در قلعه ارک متحصن گشتند و چون ساده دلان از ورود معتمد الدوله جهاندار و میرزایان معین کردند و از آن سوی معتمد الدوله دو روز قبل از نوروز بشهر شیراز درآمده ابواب شهر و باره حصار را بمردم خویش بسپرده و در تسخیر ارک یکدل گشت چنانکه مرقوم میشود عنقریب و هم درین سال برادر اعیانی شاهنشاه غازی بهمن میرزا برحسب فرمان حکومت دار الخلافه طهران یافت و حاجی علی اصغر که از جمله خواجه سرایان بود بوزارت او منصوب گشت و هم درین سال فرمان رفت که عبدالله خان امین الدوله از اصفهان طریق درگاه سپارد و چون دیگر چاکران ملازم حضرت باشد میرزا تقی علی آبادی نیز برحسب امر بدو مکتوب کرد و از رافت پادشاهش نوید داد و هیچ مفید نیفتاد و همچنان در خانه حاجی سید محمد باقر پناهنده بود و هم درین سال میرزا محمد علیخان وزیر دار الخلافه پسر عبدالرزاق خان کاشی که در حضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه در امور دولت مداخلت داشت و با وزرای درگاه در مصالح مملکت شریک بود در ارض قم رخت بجهان جاوید برد و هم درین سال میرزا صادق مروزی که وقایع نگار دولت و داروغه دفترخانه پادشاهی بود و برای باقی تحویل داد اما از آن سوی چون بهرام میرزا چنانکه مرقوم افتاد مأمور بحکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان گشت نخستین در رکاب شاهنشاه غازی از تبریز تا باسمنج کوچ داد بعد از بیرون شدن پادشاه از آن منزل رخصت انصراف یافته مراجعت به تبریز کرد و بسیج راه نموده با میرزا تقی قوام الدوله و سلیمان خان کوران و میرزا هدایة الله امین کردستان راه برگرفت و دویست تن سوار شقاقی و صد تن سوار قراپاپاق و یکفوج سرباز مراغه را ملازم رکاب ساخت و بعد از طی یک دو مرحله برحسب فرمان فوج مراغه را نیز روانه لشکرگاه پادشاه داشت و با سواران رکابی از طریق ساوجبلاغ مکری و پاوزه سپار

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

۳۲۳ گشت و در اراضی سنقر میرزا هدایت الله را روانه سنندج نمود تا با سپاه کردستانی در کنار رود سیروان پیوسته رکاب
گردد و سلیمان خان را نیز مأمور فرمود که از پیش تاختن کرده جماعت گوران را ساخته خدمت کند و ذهاب را
بتجت فرمان دارد و بعد از ورود سلیمانخان بذهاب نورالدهر میرزا که از قبل برادر خود حشمة الدوله حکومت ذهاب
داشت تاب درنگ نیاورده راه کرمانشاهان برگرفت و سلیمانخان حکمروا گشت اما بهرام میرزا از قفای
ایشان طی مسافت همیکرد و در اراضی شهرزور محمد خان سرتیپ ایروانی که از پیش در سلیمانیه متوقف و کار
فرما بود برحسب فرمان شاهنشاه غازی با چهار عراده توپ و دویست و پنجاه تن از سربازان مراغه بنزدیک
بهرام میرزا شتافت و بعد از ورود بکنار سیروان عبدالله پاشای پسر سلیمان پاشای بابان با چهار هزار تن
سوار بابان برسید و با بهرام میرزا پیوست اما در خاطر داشت که اگر سلطنت بر محمد شاه قرار گیرد اظهار عقیدتی
کرده باشد و اگر روزگار دیگرگون شود کار دیگرگون کند روزی چند برنگذشت که خبر عبور شاهنشاه غازی از
منزل ابهر و خرم دره بجانب طهران برسید پس بهرام میرزا دل قوی کرده رود سیروان را عبره کرد و از این
سوی اوتراق نمود و عبدالله پاشا را با لشکر رخصت انصراف داد تا اگر حاجت افتد دیگر بارش طلب فرماید
در اینوقت آقا محمد صالح برادرزاده آقا محمد جعفر مجتهد کرمانشاهان از قبل محمد حسین میرزای حشمة الدوله وارد شده
و حال پرسی بنا گذارد و از قفای او ملک محمد سلطان خمسه سرهنگ که از جمله خدمتگذاران حشمة الدوله بود برسید
و مکتوبی از محمد حسین میرزا برسانید و نوشته از قایم مقام نیز باز نمود بشرح اینکه بصوابدید میرزا ابوالقاسم
ذوالریاستین وزیر حشمة الدوله و معاهده او حکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان برحسب فرمان
خاص از برای حشمة الدوله است و بهرام میرزا مأمور است که در ذهاب اقامت کند و آن حدود و ثغور را حافظ
و حارس باشد اما بهرام میرزا چون در نهان رخصت داشت که اگر تواند حشمة الدوله را در کرمانشاهان نگذارد
چشم ازین مکاتیب بپوشید و میرزا تقی قوام الدوله را با یکصد سوار روانه کرمانشاهان داشت و حشمة الدوله را
پیام کرد که من از آمدن بکرمانشاهان ناچارم و اگر تورا حکومت این مملکت باید بلی آنکه حاضر درگاه پادشاه شوی
و خاطر کارداران دولت را از خویش صافی داری کار بکام نتوانی کرد و خود نیز از قفای او کوچ بر کوچ همی رفت
و از بزرگان کلهر و زنگنه و دیگر قبایل همه روزه پذیره گشتند و با او پیوستند سلیمانخان لوران با سپاه خود برسید
رضا قلیخان والی کردستان با میرزا فرج الله وزیر خود و میرزا هدایة الله امین کردستان و چهار هزار مرد
لشکری در منزل ماهی دشت لشکرگاه بهرام میرزا پیوست که اگر حاجت باشد در رکاب او بکرمانشاهان در رود
شاهزاده چون مردم آن بلده را مطیع و منقاد میدانست رضا قلیخان را با لشکر رخصت انصراف داد و میرزا فرج الله
و بعضی از سرکردگان را ملازم رکاب ساخت و روز هیجدهم شهر رمضان کوچ داده در بیستون باره شهر
در قلعه که شاهزاده محمد علی میرزا بنیان کرده بود فرود شد و از آن سوی میرزا تقی قوام الدوله در عرض راه سی تن
از راهزنان قبیله هرره را دستگیر نموده بنزدیک شاهزاده آورد و چون بهرام میرزا بیست و چهارم شهر رمضان
وارد کرمانشاهان شد بفرمود تا آنجماعت را عرضه هلاک و دمار ساختند اما از آن سوی چون میرزا ابوالقاسم
قایم مقام میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین وزیر حشمة الدوله را با خود متفق ساخت مکتوبی بمصحوب ملازم خود

فتحعلی بیک بحشمة الدوله نگاشت و او را نوید حکومت کرمانشاهان و ملاطفت شهریار جهان مستمال ساخت و میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین چنانکه بدان اشارت شد عریضه کرده و علامتی که با حشمة الدوله مواضعه داشت در عنوان عریضه رقم کرد لاجرم حشمة الدوله در سفر دار الخلافه بحجت گشت و چنان صواب شمرد که با بهرام میرزا دیدار کند و از محل حشمت خود خویش را ساقط نسازد لاجرم روز ورود بهرام میرزا بشهر کرمانشاهان از دروازه دیگر بیرون شده راه طهران پیش داشت اما چون بهرام میرزا در دار الاماره کرمانشاهان اقامت جست و کار آن بلده را نظم کرد فرزندان شاهزاده محمد علی میرزا را جداگانه نواخت و نوازش فرمود و اجری هریک چون روزگار پدر و برادر مقرر داشت آنگاه ملا عبدالعزیز کاشانی که مأمور بملازمت او بود روانه لرستان فرمود تا نصرالله میرزا را که از قبل برادر خود حشمة الدوله حکومت آن اراضی داشت روانه کرمانشاهان دارد و محمد علیخان کرمی ایشک آقاسی شاهزاده محمد علی میرزا را که متوقف کرمانشاهان بود روانه خوزستان فرمود تا برادر دیگر حشمة الدوله اسدالله میرزا را نیز از آنجا بکرمانشاهان فرستد و صورت حال را نگار کرده انفاذ درگاه شاهنشاه عرضه داشت و خواستار آمد که برادرش فرهاد میرزا را نیز وکیل او گسیل سازند تا در تقدیم خدمت بهرچه شایسته داند منصوب دارد کارداران دولت او را بتشریف تمثال پادشاه مفاخرت بخشیدند و معادل سه هزار تومان زر مسکوک عطا کردند و هزار تومان میرزا تقی قوام الدوله را بذل رفت و فرهاد میرزا را نیز از تبریز طلب فرموده روانه حضرت او داشتند بعد از ورود او بکرمانشاهان بهرام میرزا او را بحکومت لرستان مأمور فرمود با جمله مملکت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان بر بهرام میرزا راست ایستاد نصرالله میرزا و اسدالله میرزا نیز وکیل او شدند و محمد حسین میرزای حشمة الدوله در عشر اول شوال وارد دار الخلافه گشت و در حضرت شاهنشاه غازی حاضر شده زمین ببوسید و پادشاه از ورود او نیک شاد شد چه فروسیت و شجاعت او را از همه شاهزادگان افزون میدانست و هم در شهر ذیقعده شاهزاده محمود را کارداران دولت در لرستان ماخوذ داشتند و روانه درگاه پادشاه نمودند و او در اراضی لرستان با عددی قلیل طی مسافت کرده که بعتبات عالیات سفر کند و چاکران درگاه پادشاه چنان تفرس کردند که مکنون خاطر محمود میرزا آن است که مردم لرستان را با خود همداستان کند و عصیان ورزد لاجرم گرفتار شد و هم در این سال فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی مأمور بحکومت مازندران گشت و آن مملکت را انتظام کرد و بعضی از ترکمانان که در جزیره میان کاله کمین گاه ساخته باسر و نهب مردم میپرداختند کیفر کرده هزیمت داد

ذکر وقایع اوایل شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و یک هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و یک هجری مطابق ییچی ئیل ترکی چون ده ساعت و بیست و نه دقیقه از روز یکشنبه دوم شهر ذیحجه الحرام سپری شد آفتاب در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن نوروز بپای برد و در بساط عید چون در حضرت پادشاه بزرگان درگاه بر صف شدند و هرکس در جای خود بایستاد ظل السلطان همان سلبی که فتحعلیشاه در ایام عید در بر داشت و خفتان خویش را بپوشید و آن تاج زر که همه ساله تفاوت داشت بر سر زد و از بیرون ایوان بر لب حوضچه بایستاد و پادشاه را درود و تحیت فرستاد

و بر عادتیکه چاکران درگاه پادشاه جمجاه را مخاطب سازند در گفت و شنود قربان خاکپای مبارکت شوم گفت امّا
شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرا دست آویز وجع پای و شیخوخت خویش بدرون ایوان شده سلام داد
وقتی دورتر از پایهٔ تخت پادشاه بنشست قایم مقام چون این بدید شاهزاده بهاءالدوله را نیز دیکت او رسول
فرستاد و پیام داد که ظلّ سلطان برادر اعیانی نایب السلطنه است و فتحعلی شاه وصیت فرمود که محمد شاه
حشمت او را نکاه دارد و قدر او را رفیع سازد با اینهمه با تاج و خفتان خویش بر لب آبگیر ایستاده تو را چه افتاده که
کاهی پادشاه را در عریضهٔ خویش شاه بابا جانم بجای عنوان نکارمیکنی کنایت از آنکه با آقا محمد شاه شهید همنام است
و کاهی در پایهٔ سریر سلطنت جلوس سفرمائی ازین پس در عنوان عریضه قربان خاکپای مبارکت شوم بنویس و در پیشکاه
پادشاه ایستاده باش و اگر نه از آن نکار عرضه ذمار خواهی شد و ازین نشست تن و جان خواهی خست و در
این عید شاهزادکان بزرگ مانند محمدولی میرزا و محمد رضا میرزا و شاهزاده بهارالدوله و محمود میرزا و حشمة الدوله
و دیکر کسان در پیشکاه حضرت بر صف بودند و کار آذربایجان و مازندران و عراق و اصفهان بنظام بود
و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه حاکم بروجرد و بختیاری و شیخعلی میرزا حاکم ملایر و تویسرکان و
همیون میرزا حاکم نهاوند از قفای یکدیگر در عشر اول ذیحجه وارد دار الخلافه گشتند و در عید اضحی جمکره و تقبیل شده
سلطنت کردند امّا از آنسوی معتمدالدوله چنانکه مرقوم افتاد بعد از ورود شیراز کس نزد فرمانفرما و شجاع السلطنه
رسول فرستاد و پیام داد که از برج و بارو ارک نشستن و در بروی خویش بستن و خود را بعصیان پادشاه بلند
آوازه کردن پسند خردمند نباشد شما را که از حد و خوزستان تا حوزه بلوچستان دست قدرت دراز
بود کدام کار بساز کردید که در تنکنای ارک شیراز توانید کرد همانا اگر در بربایند و در نکشایند به نیروی کوشش
و قوت یورش و کلوله های توپ باره کوب این قلعه پست شود و قبه جلال شما که هرگز پستی ندیده با خاک
یکسان کردد و اگر اجازت رود من یکتنه بحضرت شما آیم و شما را از قبل پادشاه آسوده خاطر کنم فرمانفرما بدین سخن
رضا داد و سخن بر این نهاد امّا از آنسوی شجاع السلطنه با برادر گفت صواب آنست که چون بامداد معتمدالدوله بدینجا
حاضر شود و با ما سر سخن باز کند بکیفر زشتی که بروی ما آورده او را بیکضرب تیغ دو نیمه کنم و چون او از میان برخیزد
و سپاهش بی سالار ماند با معدودی بر لشکرش بتازم و جمله را پراکنده سازم و این توپخانه و آلات حرب
و ضرب را بدست کنم و گمان آن نیز دارم که بعد از قتل معتمدالدوله این لشکر در کرد ما انجمن شوند و از بهر
برای جنگ اعادی تازه باشد فرمانفرما فرمود این نیک رائی است امّا بباش تا از من ایمائی رود قبل از
اشارت من بر اینکار جسارت مکن سخن بر این نهادند و روز دیگر معتمدالدوله با چندتن از شناختگان درگاه
بحضرت فرمانفرما شد و چون نگاهبانان و حارسان ارک کار فرمانفرما را استوار نمیدانستند از در آمدن مردم
بیگانه اظهار کراهتی مینمودند لاجرم از قفای یکدیگر جماعتی از سربازان بارک در رفتند و چون معتمدالدوله
با فرمانفرما آغاز سخن کرد و لختی از سطوت پادشاه و صولت سپاه باز راند فرمانفرما را قوت پاسخ و قدرت
اشارت نماند و در حال معتمدالدوله حکم راند که چندتن سربازان ایشانرا نگاهبان باشند و نگذارند بیرای
درونی و برزد و مکر بردکان عبور کنند و گفت من حق نعمت فتحعلی شاه را فراموش نمیکنم و اولاد ایشان را زحمت

گرفتن شجاع السلطنه زمام فرمانفرمائی معتمدالدوله را بانجام کار

میرسانم لاجرم سلیمان میرزا و فرمانفرما و فرزندان شجاع السلطنه هر یک هرچه توانستند از مال پدر برگرفتند و بجانب بصره و بغداد فرار کردند آنگاه معتمد الدوله فرمانفرما و شجاع السلطنه را بمنصور خان سرتیپ فراهانی سپرد تا با فوجی از لشکریان راه طهران برگرفت چون ایشان را در قریهٔ کهریزک که سه فرسنگ تا طهران مسافت است فرود کردند بعضی صلاح و اصرار و الحاح قائم مقام شاهنشاه غازی حکم داد تا چند تن از مردم دژخیم ملازم محمد باقرخان بیگلربیگی دارالخلافه شده به انجا سفر کردند شجاع السلطنه را از هر دو چشم نابینا ساختند و این واقعه در شب یکشنبه سیزدهم شهر ذیحجه الحرام بود و پس از دو روز در سه شنبه پانزدهم هر دو تن را وارد طهران کردند و فرمانفرما را در خانهٔ منوچهر خان معتمد الدوله منزل دادند و چون در اینسال مرض وبا طغیان کرد چنانکه مذکور میشود فرمانفرما بمرض وبا گرفتار شد میرزا حسین حکیمباشی فتحعلی شاه او را عیادت کرد و از بهر معالجت دوائی که بقیمت اندک بود تجویز نمود فرمانفرما گفت مداوا چگونه کنم خادمی دارم که نه مهیا کند و نه درهمی که بها کنم میرزا حسین سخت شرمناک شد و چون زری لایق با خود نداشت معدودی از فلوس نحاس در زیر بساط گذاشت و برفت مسموع افتاد که وقتی اسبهای رمهٔ فرمانفرما را بشمار کردند هیجده هزار برآمد و او را خزانهای اندوخته و بارهای مروارید بود بالجمله در شب پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو بجهان جاوید خرامید

اکنون حدیث معتمد الدوله در مملکت فارس بپای میرود بعد از آنکه فرمانفرما و شجاع السلطنه را روانه دارالخلافه نمود اراضی فارس را بتحت فرمان کرد و بدفع منافقین و مخالفین پرداخت نخستین محمد علیخان ایلخانی قشقائی و میرزا محمد فسائی را گرفته روانهٔ طهران نمود آنگاه ولیخان ممسنی که روزگاری دراز میرفت که با فرمانگذاران فارس طریق فرمان نمی سپرد و در عصیان با کارداران دولت نامبردار بود هم در اینوقت ده هزار تن سوار گرد خود انجمن کرده تمامت شوارع و طرق را مسدود داشت و کاروانیان و تجاران را عرضهٔ نهب و غارت میگذاشت قلعهٔ گل و گلاب و قلعهٔ سفید که از زمان رستم دستان تاکنون باستحکام داستان است از معاقل او بود و در طریق این قلاع سنگهای صخره تعبیه کرده بود که اگر وقتی مردم بیگانه بدانجا یورش برند و صعود کنند باندک جنبشی که پارهای چند زبر زیر شود و از فراز بفرود رود که هر لختی دویست مرد را با خاک یکسان سازد مع القصه معتمد الدوله یکتن از ملازمان خود را بدو فرستاد و پیام داد که بیهوده دور گرد مباش که در مملکت چنین پادشاهی قهار طاغی و یاغی از بهر تو نخواهد بود ولیخان محمد باقرخان پسر خود را بنزدیک معتمد الدوله فرستاد و اظهار فرمانداری کرد و خواستار شد که او را حاضر خدمت نکند معتمد الدوله محمد باقرخان را مورد ملاطفت و اشفاق داشت و بتشریفات گوناگون خاطرش را شاد ساخت و گفت تا ولیخان را دیدار نکنم هرگز نزد من موثق نباشد و خاطر او نیز آسوده نشود هم اکنون تعجیل کن و با پدر بنزدیک من بشتاب محمد باقرخان برفت و قصه بگفت ولیخان با خود اندیشید که اگر یکتنه بشهر دررود و فرزندان و لشکریان او بدست نباشند معتمد الدوله هرگز او را خوار نگذارد پس اموال و اثقال خود را در قلعهٔ سفید جای داده نگاهبانان برگماشت و اهل و عشیرت خود را باتفاق محمد باقرخان پسرش در قلعهٔ گل و گلاب سکون فرمود و خود بشهر درآمده نزدیک معتمد الدوله حاضر گشت مردمان از دیدار او عجب کردند

و در نزد معتمد الدوله دوست و دشمن متفق الکلمه گشتند که دیوپابان کرد بپای خویشتن به بند آمده رها کردن او از خرد ٣٢٧
بعید است لاجرم معتمد الدوله فرمان کرد تا او را گرفته باز داشتند ولیخان چون خود را گرفتار دید از در زاری
و ضراعت بیرون شد و بر ذمت نهاد که قلعه سفید را بر روی لشکریان مفتوح دارد و چندانکه اموال مردم را
بغارت و سرقت برده و چندانکه پیران فرمانفرما هنگام فرار از ذخیره خود در آنجا بودیعت نهاده اند
بسپارد لاجرم معتمد الدوله محمد طاهر خان قزوینی را با دو هزار تن سواره و پیاده مأمور بفتح قلعه سفید
ساخت و سلیم خان سرکرده سوار چگنی و جنفعلی خان سرهنگ فوج زرندی را با او متفق داشت و ولیخان را نیز
با ایشان سپرد و فرمود او را نگران باشند تا آنزمان که آنچه بر ذمت نهاده ادا سازد پس محمد طاهر خان
ولیخان را برداشته تا بقلعه نورآباد که از مستحدثات ولیخان است و تا قلعه سفید نیم فرسنگ مسافت دارد کوچ داد و
در آنجا ولیخان با وعده وفا کرده قلعه سفید را از مردم خود پرداخته بدست لشکریان سپرد و محمد طاهر خان فوجی
از سربازان زرندی را بحراست آنجا باز داشت و با ولیخان اظهار مهر و ملاطفت افزون کرد و پس از روزی چند
او را گفت از این سفر نه غرض قلعه سفید بود و بس بلکه اموال منهوبه باید مسترد شود و قلعه های دیگر نیز سپرده آید
ولیخان از اصغای کلمات او از سپردن قلعه نیز پشیمان گشت و روزی چند کار بمماطله و مسامحه میگذاشت
تا یکشب که محمد طاهر خان را دل بطرف لهو و لعب رفت بساطی بگسترد و سران سپاه را نیز حاضر کرد و بگساریدن
کاسات عقار و اصغای موسیقار پرداخت ولیخان که حاضر انجمن بود چون دماغها را از تبخیر شراب پرتاب
دید و نگاهبانان خود را نیز سرشار پیمانه و از خویش بیگانه یافت کس فرستاد و بعضی از مردم خود را از قلعه نورآباد
برآورده در کنار لشکرگاه ایشان را با خود همداستان ساخت و ناگاه بر ایشان تاخت و در حمله نخستین محمد طاهر خان
و رضاقلیخان و سلیم خان را مأخوذ داشته تا قلعه نورآباد براند و بند بر نهاد و لشکر او را هزیمت کرد چنانکه تا شیراز
عنان بکشیدند و چون صبح برآمد کس بقلعه سفید فرستاد و سربازان زرندی را پیام کرد که هم اکنون از قلعه سفید بیرون
شوید و سر خویش گیرید و اگر نه سرکردگان شما را سر برگیرم سربازان زرندی در پاسخ گفتند ما فرمان بردار
پادشاهیم و از قتل صد تن چنین سرکردگان باک نداریم و در حراست قلعه دلیرتر شدند اما از آنسوی
چون هزیمت شدگان بشهر شیراز در رفتند معتمد الدوله از این قصه آگاه شد و سخت آشفته خاطر گشت
و در زمان لشکری از سوار و پیاده بساز کرد و با توپخانه و قورخانه بملازمت شکرالله خان نوری
و شیل صاحب انگریزی بیرون فرستاد و ایشان تا قلعه نورآباد تاختن بردند و ولیخان چون قوت مقاتله
و مقاتله نداشت عشیرت خود را کوچ داده با اموال و اثقال راه بیابان برگرفت و از دور و نزدیک در شعاب
جبال و شکاف اراضی از این دره بآن دره همی شد محمد طاهر خان و دیگر سرکردگان را با خود محبوساً
همی برد از پس او لشکریان قلعه نورآباد را فرو گرفتند و در تفحص حال ولیخان همی روز شمردند یک دو ماه
کار بدینگونه رفت و این خبر در طهران معروض درگاه شاهنشاه غازی افتاد پادشاه را عرق غضب در ضربان
آمد و معتمد الدوله را فرمان کرد که چون این منشور بخوانی بتوانائی خویشتن از شیراز بیرون شو و ولیخان را در هر جا که
باشد دستگیر کرده دست بسته بحضرت فرست چون این منشور بمعتمد الدوله رسید یکدل و یکجهت آهنگ

ولیخان کرده، از آنسوی چون ولیخان در حبس و بند محمد طاهرخان و دیگران سودی نیافت لکن بسبب تهییج فتنه و جنبش لشکر دانست که شاهزاده‌ها را ساخت تا بشیراز آمدند پس معتمدالدوله محمد طاهرخان را خود در شیراز گذاشته خود با سپاهی بزرگ خیمه بیرون زده و در خدمت شاهزاده فیروز میرزا که اینوقت حکومت فارس با نزد وی بود راه برگرفت ولیخان چون این بشنید سفر بهبهان پیش گرفت که خویشتن را بقلعه گل و گلاب رساند و در آنجا متحصن گردد و خواجه حسین کلائی که از پیش با او همداستان بود مقدم او را مبارک داشت و قلعه گل که در فرسنگی قلعه گلاب واقع است بدو سپرد و او باقرخان پسرش را با زنان و فرزندان در آنجا جای داد و خود با لرهای ممسنی اطراف بیابان گرفت و هر روز در مغوله و دره روز همی گذاشت از اینسوی چون فیروز میرزا و معتمدالدوله با آن لشکر نامور باراضی بهبهان رسیدند و خواجه حسین از عده و عدت ایشان آگهی یافت دانست که از در ستیزه بیرون شدن پشیمانی بر سود افزون است لاجرم بیدرنگ بلشکرگاه فیروز میرزا درآمد و نخستین نزدیک معتمدالدوله آمده اظهار عقیدت و انقیاد کرد و بتکلیف خاطر قلعه گلاب را تسلیم داشت معتمدالدوله حکم داد تا سیصد تن از سربازان در قلعه گلاب جای کردند و چون قلعه گلاب بر قلعه گل مشرف بود سربازان دهان تفنگها را بطرف باقرخان و فرزندان و زنان ولیخان گشاده داشتند زمانی دیر بر نیامد که قلعه مسخر گشت و لشکریان تاختن کرده باقرخان و عشیرت ولیخان را تمامت دستگیر نمودند و دست بسته بلشکرگاه فرستادند در اینوقت نیز مکشوف افتاد که ولیخان در اراضی کازرون گریخته است و در آنجا روزگار همی برد معتمدالدوله بفرمود تا اسمعیل خان قراچورلو با سیصد تن سوار از دنبال او شتاب گرفت و در عرض راه معلوم داشت که ولیخان در قریه خانه زنان که از قرای شیراز است پنهانی زیستن کند لاجرم بشتاب برق و باد تاختن برده نیمشبی اطراف او را فرو گرفت و بی آنکه تیغی از نیام برآید یا تیری از کمان گشاده شود او را گرفته و بسته بکازرون آورد و صورت حال را معروض فیروز میرزا و معتمدالدوله داشت و حکم رفت تا او را بشیراز کوچ داد بعد از ورود او بشیراز معتمدالدوله ولیخان را با کنده و زنجیر روانه دارالخلافه نمود و بسیار کس از مردم او را که اصول شرارت بودند نابینا ساخت و از دزدان و صعالیک قبیله او و دیگر قبایل چندان سر برید و از سرهای ایشان مناره‌ها برآورد که قاطعان طرق را یکباره دست طمع مقطوع گشت چنانکه وقتی مسموع افتاد که یکتن از ملازمان معتمدالدوله را معادل هزار تومان زر مسکوک بر فتراک بسته بود و در اراضی ممسنی اسب را بر درختی بسته بخفت و اسب رها گشته برفت بعد از دو روز که اسب خویش را بیافت همان زر بر فتراک بسته داشت و هیچکس را از قبایل ممسنی آن دل نبود که تواند آن زر بگشاید و دست بدان آلاید لاجرم کاروانیان و مجتازان در امن و امان بزیستند و هم در این سال شاهزاده اردشیر میرزا برحسب فرمان شاهنشاه غازی مأمور بنظم گرگان و استراباد شد و اسکندرخان قاجار دولو با فوج مراغه و ابراهیم خلیل خان سلماسی با دو فوج و مصطفی قلیخان سمنانی با فوج سمنانی و فوج دامغانی و دویست تن غلامان رکابی و دو هزار سوار شاهسون و کرد و دوازده عراده توپ ملازم رکاب او شدند و از شاهنشاه غازی اسبی با زین زرین و خنجری مرصع بجواهر ثمین تشریف یافته از دارالخلافه بیرون شد و راه بسطام پیش داشت شاهزاده اسمعیل میرزا که از روزگار دیرین با نایب السلطنه مبرور عباس میرزا عقیدت صافی نداشت و با شجاع السلطنه طریق مواضعه میگذاشت

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

... ند و از جماعت عرب و عجم شاهرود و بسطام و ترکمان دشت انجمنی کرد که اگر تواند اردشیر میرزا را گزندی رساند اما شاهزاده با لشکر جرار مانند آتش و آب پست و بلند زمین را بشتاب سحاب و شهاب در نوشت و راه بدو نزدیک کرد لشکر او از چنین سیلی دمنده چون خس و خاشاک بهر سوی پراکنده شدند و اسمعیل میرزا بیچاره ماند پیش شاهزاده وارد شیر میرزا از گرد راه برسید و او را ماخوذ داشته بطهران فرستاد و لشکری که با خود داشت مامور فرمود که سفر خراسان کرده ملازم خدمت شاهزاده قهرمان میرزا باشند و خود نیز تا مزینان برفت و از آنجا با لشکری قلیل مراجعت نمود و بسطام را بنظام کرد و طریق استراباد سپرد و متوالی ازان اراضی سپاهی فراهم آورده بدشت گرگان تاخت و چون این خبر بعرض کارداران دولت رسید حاجی علی اصغر خواجه سرای را با توپخانه و قورخانه و صمصام خان را با فوج سنگی سمنان و محمد تقی خان یوزباشی را با دویست تن غلام رکابی و هزار تن سوار شاهسون و افشار بملازمت رکاب او گسیل ساختند و ایشان در کنار گرگان بدو پیوستند لاجرم از مردم یموت و گوکلان مال دیوان بگرفت و بر زیادت گروگان و پیشکش اخذ نموده روانه طهران داشت شاهنشاه غازی او را خلعتی لایق و کاردی مرصع بجواهر شاهوار تشریف فرمود و از پس آن شاهزاده دیگر باره سفر بسطام کرد و از آنجا بدار الخلافه آمد

گرفتاری میرزا ابوالقاسم قائم مقام بفرمان شاهنشاه غازی و خاتمهٔ کار او

اکنون بوقایع دار الخلافه باز گردیم بعد از جشن نوروزی چون روزی چند برفت و هوا را سورت گرما پدید شد شاهنشاه غازی از طهران بباغ نگارستان تحویل داد و کارداران دولت در پیرامون نگارستان خیمها افراشتند کردند و میرزا ابوالقاسم قائم مقام در باغ لاله زار که یک تیر پرتاب تا نگارستان مسافت است نشیمن کرد این هنگام شاهنشاه غازی در قید و بند قائم مقام بخیت گشت چه از دیر باز از وی رنجیده خاطر بود با اینکه تشریف وزارت خاص از بهر قائم مقام میبود و عقدهای سخت را بسر انگشت تدبیر توانست گشود فاضلی مؤدب و ادیبی مجرب بود آن کبری که با منصب همساز است و آن غفلتی که با دولت انباز گذاشت که دل پادشاه را با خود صافی دارد و گرد کدورت خاطرش را که بسالهای دراز متراکم بود بزداید چه از آن وقت که وزارت نایب السلطنه عباس میرزا داشت پیوسته محمد شاه از روش او باکراه بود اجری و مواجب ملازمان حضرتش را بکلفت و مشقت ادا می نمود و در حل و عقد امور دولت هرگز بر مراد او تقدیم امری نمیفرمود در مملکت خراسان بحسب چنان افتاد که شاهزاده محمود در سراپرده محمد شاه بمهمان حاضر شد شاهنشاه غازی قائم مقام را پیام کرد که امشب مرا مهمانی رسیده خورش و خوردنی که لایق میزبان و میهمان باشد بفرمای تا در اینجا حاضر کنند در پاسخ گفت قانون شما آنست که هر شب با در سر خوان نایب السلطنه کار اکل و شرب کنید خوان جداگانه بدست نشود هم اکنون مهمان را عذر بخواهید و بدانجا کوچ دهید محمد شاه ازین سخن سخت آشفته شد و حشمت پدر مانع بود که قائم مقام را کیفر کند میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک که آنوقت در حضرت نایب السلطنه مستوفی بود این قصه بشنید و کار آن مجلس را از خورش و خوردنی ساخته کرد و مع القصه ازین گونه کردارها فراوان افتاد که در هر یک پادشاه غیور قتل قائم مقام را بر خویشتن واجب میداشت و در خاطر نهفته میکرد بعد از آنکه در تخت سلطنت جای کرد و زمام مملکت

بدست گرفت همچنان کار وزارت با قایم مقام بود این هنگام نیز بر عادتی که داشت بر مراد خاطر پادشاه کمتر میرفت
و اگر حکمی از پادشاه میرسید و آنرا با صلاح دولت راست نمیدانست یا با طبع خویش موافق نمی یافت بی سئوال
و جواب بر خلاف آن حکم فرمان میکرد و این همه بر غضب شاه افزوده میگشت و آن کین دیرینه نیز جوش میکرد و وقتی
چنان افتاد که شاهنشاه غازی معادل پنج تومان زر بمردی با عنوان عطا فرمود قایم مقام کس فرستاد
و آن زر استرداد کرد و بیتوانی شاهنشاه پیام داد که ما هر دو در خدمت دولت ایران خواجه تاشانیم الا آنکه تو
چاکر بزرگتری و ما از صد هزار تومان بر زیادت نتوانیم ایثار خویشتن کرد اگر خواهی مهمانداری مملکت ایران را
خود میکنی و هشتاد هزار تومان این زر ترا باشد و من با بیست هزار تومان کوچ دهم و اگر نه من مهماندار شوم
و ترا بیست هزار تومان قناعت فرمای پادشاه را که در خاطر خوی شیر شرزه نهفته اند ازین کردار و گفتار آتش
غضب افروخته گشت و ساخته هلاک و دمار قایم مقام آمد و از آنسوی قایم مقام کین و کید پادشاه را با خود
میدانست اما چنان می پنداشت که تا بر تمامت ملک ایران نیک مستولی نشود در طریق دفع او نرود و با خود می اندیشید
که ما این هنگام بدست وزرای مختار دول خارجه و تدبیرهای دیگر سخنی بنام بزرگان ایران و سلاطین دول خارجه
رقم کند که چنانکه پادشاهی در خاندان سلاطین قاجار بشرط ولایتعهد از پدر به پسر یادگار است هیچکس از رد
آن مقام نخسند وزارت نیز بدینگونه باشد پادشاهان نتوانند او را و فرزندان او را از وزارت خویش خلع کنند
و غافل از آن بود که تدبیرها با تقدیرات نیاید بالجمله شاهنشاه غازی چون هنوز پسرهای فتحعلیشاه از
محل خود ساقط نشده بودند و در چشم مردم با شوکت و مکانت تمام بودند اکراه میداشت که قایم مقام از مکنون
خاطرش آگاه شود مبادا کیدی آغازد و خللی در کار مملکت اندازد لاجرم با میرزا نصرالله اردبیلی صدرالممالک
و محمدحسین خان زنگنه ایشیک آقاسی باشی و چند تن دیگر از رازداران حضرت در تدبیر او همداستان شد
و حاجی میرزا آقاسی را که در طریقت پیشوای خویش میدانست نیز آگاه کرد اما قایم مقام شب یکشنبه بیست و چهارم
صفر هنگام نماز دیگر با میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی میعاد نهاد که بخانه میرزا محمد پسر میرزا احمد کاشی
رفته در وفات میرزا زین العابدین مستوفی کاشی که عم او بود او را تسلیت و تعزیت گوید اینوقت از حضرت
پادشاه کس باحضار او برسید و او را طلب فرمود و از آنسوی شاهنشاه غازی قاسم خان قوللر آقاسی را
حاضر کرده فرمود که سالها پرورده نعمت ما بوده و در مهد فراغت غنوده امروز در تقدیم این خدمت اگر همه جان
بر سرش کرده مسامحت نباید روا داشت قاسم خان اجابت فرمان را جبین ضراعت بر خاک نهاد آنگاه الله
ویردی بیک مهردار و میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را که موثق و ممتحن بودند هر یک را آلتی قتاله سپرد و فرمود بعد از
درآمدن قایم مقام بنگارستان او را حکم باقامت کنید و اگر فرمان پذیر نشود و ساز مراجعت کند بضرب
گلوله اش از پای درآورید مع القصه قایم مقام بباغ نگارستان درآمد او را گفتند در بالاخانه عمارت دلگشا
باش تا پادشاه از سرای درونی بیرون شود اللهویردی بیک و میرزا رحیم حربهای خویش پنهان داشته
او را در بالاخانه جای دادند و در برابرش ایستاده شدند چون زمانی برگذشت و شاه حاضر نشد گفت من با چند تن
میعاد نهاده ام که به تسلیه دوستی رفته باشم هم اکنون چشم براه است میرزا تقی و میرزا موسی نیز در شاهراه

انتظار برند در حضرت پادشاه معروض دارید که زحمت بیرون شدن بر خود ننهند فردا از بامداد حاضر حضرت خواهم
گشت شاهنشاه فرمود تا مرا دیدار نکند مراجعت نفرماید لختی دیگر توقف کرد و دیگرباره آهنگ بیرون شدن
فرمود الله‌ویردی بیک گفت فرمان این است که هم در اینجا باشید گفت همانا من محبوسم و کلاه خویش را
زیر سر نهاده ردای خویش را زبر پوشش کرد و بخفت و از آنسوی شاهنشاه اسد بیک فراشخلوت را نزدیک حاجی
قاسمخان سرتیپ فوج فرستاد و فرمان داد که من قایم مقام را ماخوذ داشتم هم اکنون فوجی از سربازان را بحراست
اطراف باغ لاله‌زار پره زنند و نگاهبان باشند و مردم او را نگذارند از جائی بجائی متردد شوند حاجی
قاسم خان گفت هرگز من با پیام دل اینکار ندارم الا آنکه شاهنشاه غازی با خط خویش رقم کند دیگرباره اسد
بیک برفت و خط پادشاه بیاورد لاجرم حاجی قاسم خان گروهی از سربازان را حکم داد تا میرزا محمد و میرزا اسمعیل
و دیگر فرزندان و ملازمان قایم مقام را نگاهبان شدند و اطراف باغ لاله‌زار را فرو گرفتند و محمد رضا خان
فراهانی پسرعم قایم مقام را که از خراسان رسیده بود در پره سرباز انداختند و بعضی از اموال و اثقال و اسب
و استر او را یحیی خان میرآخور نایب السلطنه عباس میرزا ماخوذ و مضبوط ساخت ازین روی که محمد
رضا خان بعد از وفات نایب السلطنه در مشهد مقدس کار بر یحیی خان آشفته کرد و خواست او را محبوس
و مغلول سازد یحیی خان بمشی(?) خویشتن را از باره شهر بزیر افکند و فرار کرد و اموالش بهره محمد رضا خان گشت
مع القصه بعد از بازداشتن قایم مقام در بالاخانه دلگشا شاهنشاه غازی فرمود نخستین قلم و قرطاس را از
دست او بگیرید و اگر خواهد شرحی بمن نگار کند نیز مگذارید که سحری در قلم و جادوئی در بنان و بیان اوست که اگر
خط او را ببینم فریفته شوم و او را رها کنم پس برحسب فرمان عوانان دژخیم ادات نگارش او را گرفته از بالاخانه
دلگشا فرود آوردند و در حجره‌ئی که حوض خانه خوانند محبوس داشتند و بعد از شش روز در شب شنبه سلخ صفر او را
خپه کردند و جسدش را در جوار بقعه شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه با خاک سپردند از پس آن اموال و اثقال
و زر و گوهر و کتابخانه او را کارداران دولت ماخوذ داشتند و فرزندانش را مامور نمودند که در اراضی فراهان
در قرای خویش نشیمن کنند و عشیرت او هرکه در آذربایجان بود هم مامور باقامت فراهان گشت و هریک را سیورغالی
از منال دیوان مقرر شد تا بدان معاش توانند کرد و برادرزاده قایم مقام میرزا اسحق که در اینوقت در
آذربایجان وزارت فریدون میرزا را داشت هم از آنجا بیرون شده در دارالامان قم اقامت کرد

فرستادن جمعی از شاهزادگان را بقلعه اردبیل و تفویض وزارت اعظم بحاجی میرزا آقاسی

بعد از هلاکت قایم مقام چون آغاز تابستان بود و سورت گرما بقوت شد و هوای طهران عفن گشته مرض وبا
در میان مردم درافتاد و شاهنشاه ناچار بود از اینکه باراضی ییلاق سفر کند و در شریعت سلطنت بعید
مینمود که جمعی از شاهزادگان را که تهییج فتنه توانند شد در دارالخلافه بگذارد و از آنجا بیرون شود لاجرم
بفرمود تا حاجی خان تکلی(?) و پرویز خان چاپشلو با جماعتی از سواران روز چهارشنبه چهارم ربیع الاول
شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و علینقی میرزای رکن الدوله و محمد تقی میرزای حسام السلطنه
و امامویردی میرزای کشیکچی باشی و شیخ علی میرزای شیخ الملوک و محمد حسین میرزای حشمة الدوله

ومحمود میرزا و اسمعیل میرزا را گرفته هر یک با یکدو تن خادم روانهٔ اردبیل داشتند و در قلعهٔ اردبیل نگاهبانان بر ایشان بگماشتند و در عشر اول جمادی الاولی صاحب اختیار سپه محمد قلی میرزای ملک آرا نیز بدانجا فرستاده شد بالجمله بعد از بیرون فرستادن شاهزادگان شاهنشاه غازی پنجشنبه پنجم ربیع الاول از نگارستان بجانب ا آ و کوچ داد و سراپرده برافراشت کرده دو ماه در آن اراضی اقامت فرمود و در این هنگام شاهزاده الله ویردی میرزا و ابو الملوک کیومرث میرزا هراسناک شدند که مبادا چون دیگر شاهزادگان مورد عتاب و عقابی گردند لاجرم از ویه در بند که محل اقامت ایشان بود و تا دار الخلافه دو فرسنگ مسافت داشت برنشسته بجانب بغداد فرار کردند اما بعد از قایم مقام وزارت لشکر همچنان خاص میرزا آقا خان وزیر لشکر بود و هیچکس آرزوی آن محل میکرد و در قوت بازوی خود نمیدید چه این صد هزار لشکر را بیشتر بنام و نشان وحسب و نسب میدانست و کمتر وقت بود که اگر از اجری و مواجب یکتن از لشکریان پرسش میرفت او را بجریده و محاسبان و فرو نگارش لشکر نویسان حاجت افتد مبلغ و مقدار هر یکت را باز مینمود بلکه ستده و ناستده را میدانست لاکن در وزارت کبری و صدارت اعظم بسیار کس نیازمند بودند یکچند روز میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی با تعلق در بعضی امور مداخلت مینمودند و میرزا نصرالله صدر الممالک اردبیلی که اینوقت در قریهٔ امامزاده قاسم سکون داشت و هم بدین آرزو روز میبرد لاکن شاهنشاه غازی روی دل با حاجی میرزا آقاسی داشت و در ایام او ملازم رکاب بود و حل و عقد امور بدست او صورت می بست و پادشاه او را قطب فلک شریعت و طریقت میدانست و با او بحسن عقیدت و صفای نیت میزیست و مصدر کشف و کرامت میشمرد و از قضا بسیار وقت از روزگار مستقبل خبری میگفت که براستی می پیوست چنانکه از میرزا احسن مستوفی الممالک مسموع افتاد که در حیات فتحعلیشاه خبر وفات نایب السلطنه عباس میرزا و جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه را با تاریخ وقت خبر داد و مستوفی الممالک پشت کتابی بنگاشت و چنان بود که او گفت بالجمله یا در زمان سیر و سلوک صفای بدست کرده بود یا گویی که او را بدین مقام برنشاند تربیت پیغمبر بود و بر زبان دوست او آنچه او را بکار بود جاری میکرد بالجمله شاهنشاه غازی باطراف ممالک فرمان کرد که قایم مقام را حبس مؤبد کردیم و تدبیر امور جمهور را بدست حاجی میرزا آقاسی باز نهادیم فرمان او را پذیرفتار باشید اما چون حاجی میرزا آقاسی روزگار خویش را بتعلم و تعلیم برده بود و از اسرار سلطنت و رموز ملک داری بیخبر بود میرزا شفیع آشتیانی صاحب دیوان که مردی ادیب و اریب بود و از اواره نگاران و ترسلان فزونی داشت با خود یار کرد و در حل و عقد امور و رتق و فتق مملکت بمشاورت او همی کار کرد و او را فرمود که میرزا احسن آشتیانی آرزوی آن دارد که مستوفی الممالک باشد و چون او را با محمد خان امیر نظام از نخست روز طریق موافقت و مرافقت بوده جانب او را فرو نخواهم گذاشت لاجرم من بدین امر رضا نهم و شاغل این منصب مردی مجرب بباید که در کارهای خطیر بصیر بود و روی دل او نیز با من باشد امروز آن تونی میرزا شفیع عرض کرد که من با میرزا حسن از عمزادگانیم و او بدین روزگار بیشتر برده و سال فراوان دیده حشمت او را نتوانم فرو گذاشت و در میان خویشاوندان کردار من نکوهیده گردد عاقبة الامر سخن بر این نهادند که میرزا تقی قوام الدوله را

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

از کرمانشاهان طلب کنند این منصب را به او تفویض دارند لاجرم میرزا موسی نایب گیلانی را برحسب حکم پادشاه بوزارت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان مأمور داشتند و بخواستاری میرزا موسی فرهاد میرزا نیز با او همراه شد و قهرمان رفت تا میرزا تقی قوام الدوله راه حضرت سپارد و از سوی دیگر چون حاجی میرزا آقاسی زشت میداشت که کس او را وزیر خطاب کند یا صدراعظم خواند و رتبت خویش را از حضرت پادشاه برتر از این القاب می پنداشت و همی بر زبان داشت که چون نصرت پادشاه اسلام فرض است و مرا در خدمت محمد شاه عقیدتی بکمال باشد روزی چند زحمت اینخدمت بر خویش مینهم و دامن تقوی خویشتن به پیرایه های دنیوی آلوده میسازم تا محمد خان زنگنه امیر نظام از آذربایجان برسد و زمام امور را بدست گیرد و نشان پادشاه را چنانکه قانون وزیران است خاتم نمی نهاد اهالی دول خارجه چون دانستند که حاجی میرزا آقاسی لقب صدارت و وزارت را مکروه میدارد او را شخص اول ایران خطاب کردند و این لقب را پسندیده داشت و خود در نزد نایب السلطنه عباس میرزا مستوفی بود و از شناختگان درگاه شمار میشد و شاهنشاه غازی را مورد الطاف و اشفاق بود در ایام توقف نامه مهر خویش را در پشت منشور پادشاه بجای مستوفی الممالک بنهاد و چون منشور بدست حاجی میرزا آقاسی آمد خاتم او را محو کرد و آن منشور را نزد پادشاه برده معروض داشت که این موضع خاتم خاص امین الدوله است اگر فردا امین الدوله طریق خدمت جوید و بدین حضرت پوید جواب او چیست شاهنشاه غازی فرمود که میرزا حسن یکشب در خراسان ما را نان داد و مهمان ما را بنواخت در ازای آن ما این نان را قطع نخواهیم کرد و شما نیز بایدین میرزا حسن را بر ذمت همت ما روا نداری و روی اینمعنی با ضیافت شاهزاده محمود بود چنانکه مرقوم افتاد بعد از مراجعت از امامه میرزا مسعود تبریزی که مردی زباندان بود برحسب حکم وزارت دول خارجه یافت و ضیاء السلطنه را که در میان دختران فتحعلی شاه بنام بود از بهر خویش نکاح بست میرزا ابوالحسن خان شیرازی که از پیش وزیر دول خارجه بود و از بیم قائم مقام هنوز در بقعه شاهزاده عبدالعظیم پناهنده بود از قبل حاجی میرزا آقاسی مطمئن خاطر شده بشهر درآمد و بعد از تقبیل سده سلطنت در میان مقربان درگاه منخرط گشت این هنگام شاهنشاه غازی در عشر اول شوال میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را روانه اصفهان فرمود و امین الدوله را پیام کرد که توقف تو در اصفهان مورث اختلال حکمرانان آن اراضی است اگر میل و رغبت طریق حضرت گیری چون دیگر چاکران در تقدیم خدمت باش و اگر نه تا در آن اراضی هستی سفر کن و هر وقت آسوده خاطر شدی راه طهران پیش دار امین الدوله شرح تمام میرزا رحیم را بملاطفه و تسویف بداشت آنگاه شرحی بوزیر مختار انگلیس بنگاشت و او را بشفاعت برانگیخت تا بر تکفل ارکان دولت خواستار شد تا او را رخصت سفر عتبات عالیات دادند پس امین الدوله از طریق کوهستان بختیاری باراضی عراق عرب در رفت و در آستان ملک پاسبان کربلا و نجف مجاور گشت تا رخت بجهان دیگر برد چنانکه در جای خود مرقوم میشود اما از آن سوی چون میرزا موسی روانه کرمانشاهان شد و قوام الدوله طهران پیش داشت کار آن مملکت را منظم کرد و بعد از چند ماه که فصل خریف برسید شاهزاده بهرام میرزا نیز خوزستان را تصمیم عزم داد و ساز سپاه کرده با پنجهزار سواره و پیاده و شش عراده توپ

[illegible]

تا جایدر براند و در آنجا با میرزا محمود جهانشاهی که از قبل کارداران دولت مأمور بود عرض سپاه داده 324
بجانب جلیلان کوچ داد و میرزا موسی باتفاق فرهاد میرزا در جلیلان لشکرگاه بپیوست و از آنجا بهرام میرزا
میرزا محمود را روانه دار الخلافه نمود و میرزا بزرگ قزوینی را بوزارت لرستان برکشید و خود با فرهاد میرزا
و میرزا موسی راه خوزستان برگرفت در اول اراضی خوزستان شفیعخان بختیاری از قبل محمد تقی خان
کنورسی بختیاری که سالها عصیان ورزیده بود و کاروانیان و مجتازان را از در فارس تا خاک
کاشان عرضه نهب و غارت میداشت نزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که محمد تقی خان
از حاضر شدن در انحضرت هراسناک است اگر او را از طلب داشتن درگاه معفو داری در تقدیم خدمت
تقاعد نورزد و همه ساله پیشکش لایق انفاذ دارد و بهرام میرزا در پاسخ فرمود که یکسال است شاهنشاه غازی
صاحب تاج و لوی گشته و محمد تقیخان از سلطنت او یاد نکرده اکنون باید بی بهانه نزدیک حاضر شود و اگرنه
بقوت غازیان درگاه او را حاضر کنیم و میرزا امین علی آبادی را باتفاق شفیع خان نزد محمد تقی خان گسیل
ساخت تا ابلاغ حکم کند و خود بجانب دزفول نزدیک شاهزاده انجمن شدند و پس از ده روز روانه شوشتر
گشت در شهر شوشتر شفیعخان و میرزا امین از نزد محمد تقیخان مراجعت کرده معروض داشتند که محمد تقیخان را
نه چنان وحشت و دهشتی مرکوز خاطر است که هرگز بدین لشکرگاه تواند در آمد و شاهزاده بحکمت
که بعد از نوروز لشکر بسازد و بقلع و قمع او بتازد چنانکه در جای خود مذکور میشود و دیگر در این سال چون
شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله را از حکومت کاشان بر حسب فرمان معزول داشتند با محمد حسینی
لایق‌تر از آن برکارند روزگر عفاری قایم مقام وارد دار الخلافه گشت و در آن مدت که شاهنشاه غازی در ا...
جای داشت عباسقلی خان جوانشیر نبیره ابراهیم خلیل خان والی قراباغ را که مردی با نسب بلند و حسب ارجمند
بحکومت کاشان مأمور فرمود و هم در اینسال روز پانزدهم محرم میرزا زین العابدین مستوفی کاشانی وداع
جهان گفت و در پنجم ربیع الاول میرزا اسدالله خان پسر شش مرض وبا درگذشت و هم در اینسال میرزا هدایت
پسر میرزا اسدالله خان وزیر لشکر رخت بجهان جاوید برد و هم در این بلای وبا محمد حسین خان ایشیک آقاسی
باشی زنخنه و حاجی اسفندیار خان توپچی باشی و محمد رضا خان پسر سهراب خان گرجی و آقا فرج ایچ آقاسی و میرزا
نصیر لشکرنویس و میرزا مجید لشکرنویس و اسمعیل خان پسر عبدالرزاق خان کاشی بسرای جاوید تحویل داده و مد
و در ممالک ایران نزدیک به پنجاه هزار کس عرضه هلاک گشت و در مدتی که مرض وبا بالا گرفته بود بر حسب
فرمان ظل السلطان در قریه امامزاده قاسم که از قرای طهران است سکون داشت بعد از مراجعت شاهنشاه
غازی از ... بدار الخلافه ظل السلطان نیز حاضر حضرت شد و از کارداران دولت خواستار آمد که شهر قم
و کاشان را بسیورغال او تفویض دارند و خود در دار الایمان قم نشیمن کند چون در آن مدت که در امامزاده
قاسم جای داشت یکصد تن از سرکردگان مازندران چند کرت اسب و مزد حاضر کردند که ظل السلطان را
از امامزاده قاسم بطبرستان فرار دهند و این معنی را میرزا آقا خان وزیر لشکر فهم کرده حصول این مقاصد
و مأمول را در عقده محال انداخت و شاهزاده را از ... آگاه ساخت لاجرم کارداران دولت

کوچ داد جعفرقلیخان پسر اسد خان بختیاری و دیگر بزرگان ... شهر دزفول

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

توقف ظل سلطان زاده در قم روا نداشت لاکن این راز را پوشیده داشته او را اجازت سفر مکه داد و در روز ۲۳۵
بیست و چهارم رجب که با اول آذرماه مطابقه داشت از طهران بیرون شد و از قضا روز جلوس بر تخت
سلطنت در طهران جشن اول آذرماه بود با جمله ظل سلطان چون از شهر بدر شد و لختی طی مسافت کرد در حسب
فرمان چند سوار برفت و او را ماخوذ داشته سفر آذربایجان فرمودند و در بقعه مراغه جای دادند
و هم بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از اراده محمد خان زنگنه امیر نظام از آذربایجان برسید بزرگان درگاه
و قواد سپاه خاصه اهالی نظام باستقبال او شتافتند و او را با حشمتی تمام در آوردند و چون حاجی
میرزا آقاسی خود نیز پیوسته بر زبان داشت که وزارت اعظم خاص امیر نظام است اعیان درگاه یکباره
دیگر دارا و انجمن شدند اما حاجی میرزا آقاسی روزی با میرزا شفیع صاحب دیوان فرمود که من امیر نظام را
از بهر آن آوردم و بر پادشاه و چاکران درگاه عرضه دادم که حشمت او از نظرها محو شود و اکنون که او را
بسوی آذربایجان مراجعت دادم دیگر کسی بطمع و طلب وزارت او نخواهد نشست و دل با من خواهد بست
و اگر جز این کردم پیوسته مردمان بهوای او میزیستند و هیچ کاری بنظام نمی‌شد مع القصه پس از یک دو ماه
بر حسب فرمان پادشاه غازی امیر نظام روانه آذربایجان شد و از جانب دیگر چون خبر کرمانشاهی
قایم مقام در مملکت خراسان گوشش زد اللهیار خان آصف الدوله شد لاجرم منشوری باحضار او
صادر شد و راه طهران بر گرفت و چنان می‌پنداشت که این هنگام صدارت عظمی بسبب ... و دامنی
بهره او خواهد بود بعد از ورود بطهران وی نیز کار بکام نتوانست کرد پس از روزی چند فرمان شد
تا مهتر آنی طریق خراسان بر گیرد و مملکت خراسان را فرمانگذار باشد و برادر اعیانی شاهنشاه قهرمان
میرزا بر حسب امر از خراسان احضار شد و مامور بآذربایجان گشت و اینوقت کار وزارت اعظم بر
حاجی میرزا آقاسی راست با ایستاد و هم در این سال مستر الست با مکتوب تهنیت و تحف تهنیت دولت از
دولت انگلیس بحضرت شاهنشاه آمد و اتحاد دولتین و اتفاق جانبین را شید مبانی گشت و مورد
الطاف خسروانی شد و هم در این سال بهمن میرزا برادر اعیانی شاهنشاه غازی بر حسب فرمان حکمران
دار السرور بروجرد و سیلاخور و محال ملایر و تویسرکان گشت و محمد باقر خان بیگلربیگی بجای او فرمانگذار
دار الخلافه آمد و دیگر برادران پادشاه خانلر میرزا مامور بحکومت یزد شد و منوچهر میرزا حاکم گلپایگان خوانسار گشت
و همچنان آقاخان محلاتی امام اسمعیلیه در کرمان نافذ فرمان آمد و طریق عصیان و طغیان سپرد چنانکه در جای خود مذکور شود

وقایع سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو و سفر کردن شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بجرگان بالکی قبایل یموت و گوکلان

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو شب سه شنبه سیزدهم شهر ذیحجه الحرام چون چهار ساعت و ربع ساعت از
شب بر آمد آفتاب ببیت الشرف تحویل داد و بدایت سنه تخاقوی ئیل ترکان گشت شاهنشاه غازی محمد شاه
بر قانون سلاطین عجم جشن عیدی کرد و مردم را چندان از زر و جامه عطا داد که هیچگاه یاد نداشتند
بعد از سپردن بساط عید تسخیر هرات را در خاطر گرفته فرمان کرد تا از ممالک محروسه لشکریان امداد کار کرده
در دار الخلافه ملتزم رکاب شوند و هم در اینوقت فریدون میرزا از آذربایجان حسب الحکم حاضر حضرت شد و بهمان میرزا

برادر اعیانی پادشاه از خراسان برسید و منشور فرمانگذاری یافته روانه آذربایجان گشت آنگاه شاهنشاه غازی روز شنبه بیست و دوم شهر صفر از دار الخلافه خیمه بیرون زد و در باغ نگارستان نشیمن ساخت و لشکرها همی گرد شدن گرفتند از آنجا برادر خود فریدون میرزای نایب الایاله آذربایجان را با حسن خان ساری اصلان قاجار قزوینی و پنج فوج سرباز و توپخانه و قورخانه در خور روز دهم ربیع الاول بر مقلای سپاه از راه خوار و سمنان مأمور بطرف بسطام و کالپوش فرمود و خود روز یکشنبه هیجدهم ربیع الاول با سپاه بزرگ و توپخانه گران از نگارستان کوچ داده چمن فیروزکوه را لشکرگاه کرد و چهل روز در آنجا اقامت فرمود و همه روزه سپاهی از پی سپاهی برسید و میرزا آقاخان وزیر لشکر در عرض سپاه و فراهم آوردن مردم جنگی و بدست کردن علوفه و آذوقه لشکر خدمتی بزرگ تقدیم کرد چنانکه دوست و دشمن او را تحسین فرستادند و منوچهرخان معتمد الدوله مراجعت از فارس کرده هم در آنجا حاضر حضرت شد و پیشکشی لائق پیشگذرانیده مورد عنایت بی نهایت گشت چون بسیج سفر خراسان و هرات ساخته شد فرستاده الله‌یارخان آصف الدوله حکمران خراسان برسید و عریضه که او نگار کرده بود برسانید بدین شرح که اینک در تمامی اراضی خراسان بلای وبا پراکنده است در شهر مشهد مقدس روزی دویست تن افزون بدین مرض از جهان بیرون شود و مردم خراسان در شعاب قلل جبل گریخته اند و هیچکس را اندیشه هیچکس نیست صواب آنست که شهریار غازی تسخیر هرات را بدیگر وقت اندازد پادشاه نامدار ناچار عنان بگردانید و نظم ترکمانان تکه و یموت و گوکلان را بر تسخیر هرات مقدم داشت و از فیروزکوه تنبیه ترکمانان کمر ببست و همت به حفظ پادشاه و نظم وزیر لشکر چنان بود که در چهل روزه اوتراق فیروزکوه چهل و پنجهزار تن سواره و پیاده لشکر و بیست هزار تن بزرگان درگاه و خادمان ایشان یک سنبله از مزرع رعیتی پی سپر ستور نگشت بالجمله از همان فیروزکوه سران و سرخیلان قبایل یموت و گوکلان را منشور کرده بمحمد صالح خان کرد محله سپرد و او را فرمود بمیان ترکمانان سفر کن و ایشان را بگو شما باجگذار سلاطین ایران بوده اید و قلاده فرمانبرداری برگردن داشته اید چه افتاده که یکسال برافزون میرود که از طریق اطاعت و ضراعت بیکسو شده اید و سر بطغیان و عصیان برآورده اید هم اکنون ادای ماضی باید کرد یا ساخته سفر و غزا باید بود روز سیم جمادی الاولی از فیروزکوه رایات نصرت افراخته شد و شیران ابطال در محال کورسفید بیارمیدند و از آنجا کوچ بر کوچ تا منزل شاهکوه عنان بکشید در آنجا بعضی از بزرگان قبایل یموت و گوکلان حاضر درگاه شده جبین مسکنت بر خاک نهادند اما بیشتر از آنجماعت از طریق اطاعت بیکسوی شدند و چنان می پنداشتند که کشیدن توپ و بردن لشکر و تحویل بنه و آغروق از قلل جبال و مضایق تنگنای سخت که ایشانراست محال است چه تاکنون کمتر سلطانی را با احمال و اثقال در آنجا عبور افتاده لاجرم در جواب محمد صالح خان و پذیرفتن احکام پادشاه کار بمماطله و تسویف میکردند این هنگام شاهنشاه غازی فرمان کرد که فریدون میرزا که در کالپوش سکون داشت پنجهزار سوار دلیر از لشکر اختیار کرده تا قاری قلعه که ترکمانان را معقلی محکم است عنان باز نکشند و در آنجا گوش بر فرمان باشند این حکم از مصدر جلالت صادر شد و شاهنشاه غازی از شاهکوه کوچ داده ارض [illegible] میدان ارسیه را درنوشته خرقان بسطام فرود شد روز بیست و پنجم ربیع الاول چمن کالپوش لشکرگاه گشت

اما فریدون میرزا که روز قبل از ورود موکب پادشاهی محمدخان امیر تومان ایروانی و سهرابخان و حسن‌خان ۲۲۷
ساری اصلان را بر داشته با پنجهزار سوار و شش عراده توپ راه قاری قلعه برگرفت و از قضا چنان افتاد
که جمعی از ترکمانان که باراضی سبزوار شبیخون و غارت تاخته بودند هنگام مراجعت رعیت تمورتاش بر سر راه
ایشان بیرون شده جنگ در پیوستند و گروهی را از آن جماعت عرضه شمشیر و برخی را دستگیر نمودند چند تن از
ترکمانان که جان بسلامت بردند تا قاری قلعه تاختن کرده ورود پادشاه را بکالپوش و سفر فریدون میرزا را
بقاری قلعه با بزرگان قبایل مکشوف داشتند و ایشان ساخته مقاتلت و مبارزت شدند و ده هزار تن سوار
جنگی انجمن کردند از این سوی چون فریدون میرزا بظاهر قاری قلعه رسید فریقین بهنگامه تنگ شده هر دو لشکر
درهم افتادند و تیغ و سنان در یکدیگر نهادند این هنگام توپچیان دهان توپها را گشاده و سربازان مانند باران
گلوله تفنگ بباریدند لشکر ترکمان از میدان جنگ بیکسوی شدند تا از آتش توپخانه گزند نبینند و چند کرت
از دور و نزدیک ترکتازی کرده حمله در افکندند چون دانستند از این رزم ساختن جز جان باختن کاری بدست
نشود ناچار پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند و جانب خیوق و خوارزم را پیش داشت لشکریان ساعتی
بعید از قفای ایشان بتاختند و از آن جماعت سیصد تن مقتول ساختند و دویست و پنجاه تن نیز اسیر شده و خدا
که اموال و اثقال و آذوقه و علوفه در قاری قلعه بر زبر هم نهاده بودند بدست لشکریان افتاد پس فریدون میرزا
در قاری قلعه اوتراق کرده صورت حال را معروض درگاه پادشاه داشت و گرفتاران را با سرهای کشتگان
گسیل حضرت نمود و معروض داشت که قاری قلعه معقلی سخت است اگر فرمان رود نگاهبانان برگماریم که
در این حدود همیشه از بهر لشکر سیقناقی باشد شاهنشاه غازی فرمود که فوجی از لشکر را همه ساله در قلعه گذاشتن
و تیمار ایشان داشتن سودی نباشد چه ترکمانان در این دشت پهناور بهر جا که خواهند تحویل کنند قاری قلعه را
با خاک پست کن که از بهر ایشان معقلی نباشد و آذوقه و علوفه و جو با آنکه در آن قلعه انبار کرده اند پانزده روز
اجری لشکر را برگیر و هر چه بماند با آب برو و فرو ریز و خود بکنار آب گرگان سفر کن که ما نیز بدانجا خواهیم شد
لاجرم فرمان فرما حسب فرمان قلعه را ویران کرده حبوبات را خورد ماهیان ساخت و خود آهنگ گرگان
کرد و از این سوی شاهنشاه غازی روز بیست و پنجم ربیع الثانی از کالپوش کوچ داده در منزل دشت شاه
نزول فرمود و از آنجا کوچ داده در ارضهای قراول نزدیک بدامان جبل جای کرد و چون حمل دادن توپخانه و اثقال
از آن جبل صعب المسالک بزحمت بود چند روزه توقف رفت بعد از گذشتن توپخانه از پای قراول بیرون شده
از فراسنخ دکنار آب گرگان طی مسافت فرموده در گنبد قابوس میان قبایل گوکلان نشیمن کرد بزرگان
قبایل دامان بر میان برزده آذوقه و علوفه سپاه بسیار ابر پشت اسبهای سواری خود حمل داده لشکرگاه بیاوردند
آنگاه حکم شد تا عباسخان قاجار بیگلربیگی استرآباد با نصد تن از بزرگان آن قبایل را برسم گروگان گرفته تهران
امیر سعدالله خان فندرسکی روانه دارالخلافه داشت چون کار گوکلان پرداخته شد رایت منصور پادشاهی بطرف
مراتع یموت در اهتزاز شد و بجانب بی بی شیروان لشکر بجنبش آمد و قبایل یموت از اصغای این خبر اموال و اثقال
خود را حمل داده بجانب بلخان داغی طریق فرار پیش داشتند از قضا فریدون میرزا که از قاری قلعه حرکت

پادشاه سپرد و در عرض راه با ایشان دچار شده و بی درنگ بجنگ در آمد و بسیار کس از آن جماعت بکشت و برخی ۳۳۰
اسیر گرفت و دیگر مردم مال و بنه بگذاشتند و راه فرار بر داشتند اسب و شتر و گاو و گوسفند آنجماعت با تمامت
احمال و اثقال بهره لشکریان گشت و فریدون میرزا بعد از این فتح حاضر درگاه شد و شاهنشاه غازی عزم مراجعت را
تصمیم داده بجانب دارالخلافه کوچ داد در دولت آباد دامغان معروض درگاه افتاد که مردم ساری را از
فضلعلی خان حاکم مازندران وحشتی در خاطر نشسته چندانکه از در سوی ساز مقاتلت و مبارزت طراز داده اند
و فضلعلی خان در سرای امارت خویش که از یکجانب با دیوار باره شهر اتصال دارد جای کرده و از جماعت
کرد و ترک که شاه شهید آقا محمد شاه از عراق بدان اراضی نشیمن فرموده در گرد خود انجمن ساخته و ایشان از دو
هزار تن افزون بودند و در برابر اجماعت مردم ساری همگروه شده کار بمنازعت همی کنند شاهنشاه غازی
بعد از اصغای این قصه فرخ خان غفاری کاشانی پیشخدمت خاصه را که باصناف عقل و اصابت رای بود
مامور داشت که بدان مملکت سفر کرده حقیقت حال باز داند و بعرض رساند وقتی فرخ خان رسید که میان فضلعلیخان
و مردم ساری هفت تن بزخم گلوله تفنگ از جان پرداخته بود لاجرم دانست که دیگر مردم ساری را با فضلعلی خان
از در اطاعت نتوان داشت در سرای یکتن از مردم رعیت فرود شده و شبانگاه مردم کرد و ترک را نزدیک خود
طلب کرد و گفت از این پس با فضلعلی خان آمیختن و خون مردم ساری را ریختن نزدیک کارداران دولت
پسندیده نباشد صواب آنست که شما از گرد او پراکنده شوید و بمراتع خویش روید تا فضلعلی خان یکتنه بماند
و خون ریختن نتواند جماعت کرد و ترک این سخن را بصواب دانستند و بجاهای خویش شتاب کردند چون بامداد
فضلعلی خان جامه خواب بگذاشت و هیچ یار و یاور نداشت ناچار پذیره فرمان گشت و فرخ خان مهمانداری ملازم
خدمت او داشته روانه دارالخلافه داشت و صورت حالرا در عریضه بنگاشت کارداران دولت منشور
کردند که بر حسب فرمان پادشاهی در آن مملکت آمر و ناهی باشد و کار لشکری و رعیت را بنظام بدارد تا حکمران
مازندران معلوم و مامور گردد و هم در اینسال چون عید نوروز سپری شد چنانکه از این پیش مرقوم گشت بهرام
میرزا بشهر شوشتر بعزم تدمیر محمد تقی خان بختیاری خیمه بیرون زد و محمد تقیخان قلعه تل را که نشیمن داشت از مرد
و مال تهی ساخته در ستیغ ناق مونگشت که معقلی استوار است جای کرد و ایل و الوس خود را از مرابع و مراتع
خود کوچ داده در اطراف خویش نشیمن فرموده چون بهرام میرزا سه منزل طی مسافت کرد خبر در داد و با
توپخانه و لشکر متواتر گشت قبایل بختیاری که در کنار محمد تقیخان بودند هراسناک شدند و گفتند ما را با لشکر
پادشاه قدرت مقاتلت نباشد و در میان ایشان سخن بلا و نعم افتاد محمد تقیخان دانست که اگر کار را اینگونه
رود دور نباشد که مردم بر شورند و او را دست بسته بلشکرگاه فرستند لاجرم علینقی خان برادر خود را
نزدیک بهرام میرزا رسول فرستاد و خواستار شد که اگر شاهزاده با معدودی از چاکران لختی از لشکرگاه بیکسوی شود
و محمد تقیخان را دیدار کند عجب نباشد که وحشت او را بنشاند و ملازم رکاب گرداند بهرام میرزا بصوابدید میرزا
موسی نایب و رالنسن صاحب انگریزی آرزوی او را پذیرفتار گشت و میرزا موسی از لشکرگاه بنزدیک محمد
تقیخان فرستاد تا او را حاضر کند و خود با یکصد سوار از قفای او راه بر گرفت و از آن سوی محمد تقی خان

شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

باتفاق میرزا موسی با چهار تن سوار طی مسافت کرده نزدیک شاهزاده آمده و بهرام میرزا او را مطمئن خاطر فرموده آنگاه بر حسب
آرزوی محمدتقیخان میرزا موسی را اجازت اردوی خود مراجعت فرمود و خویش نقصان آقای سرتیپ توپخانه و رالینسن
صاحب را برداشته با سی تن سوار روانهٔ ییلاق موکشت شد و محمدتقیخان را با شمشیر و جامه تشریف کرده بعد از سه
روز و مسافت کوه موکشت رسیده و آن معقلی است که از سه جانب طریق عبور مسدود دارد و از آنسوی
که صعود توان کرد نیز پانزده ذرع راه را بالای نردبان نتوان برشد و بر فراز آن کوه آبی خوشگوار و ساحتی
هموار است بالجمله شاهزاده را بر فراز آن جبل صعود داده شرط میزبانی بپای برد و زنان و فرزندان خود را حاضر کرده
تا هر یک جداگانه مورد نواخت و نوازش شاهزاده شدند و خاطر آسوده کردند روز دیگر بهرام میرزا محمد
تقیخان را برداشته بقلعه تل آمد و دو لوله توپ بی عراده در آنجا بیافت فرمود تا بکرمانشاهان حمل دادند و از آنجا
محمدتقیخان را برداشته بلشکرگاه آورد و روز دیگر بطرف شوشتر کوچ داده بیست و دو روز محمدتقی خان را در
شوشتر بداشت و با او معاهده نهاد که ضجیع او و زن و فرزند علی‌نقی خان و شفیعخان بشرط گروگان در کرمانشاهان
نشیمن کنند و علینقی خان پیوسته ملازم رکاب باشد و هزار تن سرباز از قبیله خود بصوابدید رالینسن صاحب نظام کرده
هم خویشتن بدرگاه پادشاه برده عرض دهد و منال دیوانی را همه ساله برساند بالجمله علینقی خان با گروگانی که مقرر
کرده بود برسید و محمدتقی خان رخصت یافته بییلاق خویش مراجعت نمود آنگاه چون از عرب بنی لام بعد از
وفات پادشاه مبرور فتحعلی شاه در حوالی شوشتر ترکتازی رفته بود بهرام میرزا امر فرمود تا میرزا احمد خان
غلام پیشخدمت و حیاتقلی خان سرهنگ بمیان آن جماعت رفته ایشان را کیفری بسزا کردند و حاکم آن گروه را
که شیخ مذکور نام داشت معزول نموده شیخ نعمه را بجای او منصوب فرمود و تشریف حکومت بداد و زیره
بعد او نیز فرمان شاهزاده را پذیرفتار گشته شیخ نعمه را خلعت فرستاد آنگاه شاهزاده اسمعیل خان قوانلوی
قاجار را بحکومت شوشتر گذاشته خود ساز مراجعت کرد و یکماه در دزفول توقف نموده کار آن بلده را بنظام فرمود
و از آنجا بخرم آباد فیلی سفر کرد فرهاد میرزا و میرزا موسی از آنجا برحسب فرمان پادشاه روانه دارالخلافه طهران
شدند و شاهزاده بهرام میرزا روانه کرمانشاهان شد و در آنجا برحسب فرمان شاهنشاه غازی بتجهیز لشکر
کرده فوج گوران را که سپرده محمدولیخان پسر سلیمان خان بود مامور بفرمانبرداری رالینسن صاحب
انگریزی نموده فوج کرمانشاهانی را به نصرالله خان کلانتر سپرد و این جمله را روانه داشته در گرگان به لشکرگاه
شاهنشاه پیوستند و خود از راه نهاوند و بروجرد طی مسافت کرده در چمن فتح آباد و کندمان و اراضی
چهار محال و نجف آباد همه جا سفر کرده و کار مردم بختیاری و منال دیوانی ایشان را انتظام کرده در بیست و
پنجم شهر شعبان مراجعت بکرمانشاهان نمود و از آنسوی چون شاهنشاه غازی از سفر گرگان باردوی دارالخلافه
گشت چنان معروض افتاد که اختلالی در امر کرمانشاهان دیده شده و چون جمعی از بزرگان آن اراضی از بهرام میرزا رنجیده
خاطر و دهشت زده‌اند و نظم این کار بدست او راست نیاید لاجرم برحسب فرمان شاهزاده از حکومت آن مملکت معزول
شده و روز چهاردهم شهر شوال از کرمانشاهان بیرون شده از راه عراق و قم روانه دارالخلافه طهران گشت و معتمدالدوله
منوچهر خان ایچ آقاسی باشی در شهر رمضان مامور بنظم سرحد عراق عرب و عجم و حکومت خوزستان.

۲ لرستان و بختیاری و کرمانشاهان گشت بعد از ورود بکرمانشاهان قبایل کلهر و کوران همچنان بر طریق
عصیان میرفتند حیاتقلی و محمد ولیخان و مصطفی قلیخان و جمعی دیگر از اعیان که در اعلان کلمه عصیان همدست و
همداستان آمدند معتمدالدوله در اندک روزگاری بر آنجماعت چیره شده ایشان را از در اطاعت باز داشت و شاهنشاه
غازی برای تعمیر و تذهیب بقعه شریفه کاظمین علیهما السلام از خزانه خاص زری بدو فرستاد و معتمدالدوله حاجی
میرزا حسن رشتی طبیب را برای انجام این امر بدان ارض اقدس گسیل فرمود تا این خدمت را تقدیم کرد و هم
در اینسال روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرای مازندران مأمور توقف همدان
گشت اگرچه اقامت او در طهران موروث و خاص بود لکن مدت او بر شیخوخت و سالخوردگی حشمت پادشاه را
نیکو نگاه نمیداشت لاجرم بحسب فرمان میرزا موسی خان برادر میرزا نبی خان امیر دیوان او را برداشته روانه
همدان گشت و در آن بلده سکون فرمود و هم در اینسال برادر کهتر شاهنشاه غازی اردشیر میرزا که در علوم
عربیه و فنون ادبیه و آداب رزم و بزم هنری بکمال داشت مأمور بحکومت مازندران گشت و میرزا
اسدالله خان نوائی بوزارت او نامبردار شد و شاهزاده فریدون میرزا که حکومت فارس داشت مأمور
بحکمرانی کرمان آمد آقاخان محلاتی حاکم کرمان چون این بدانست از شهر کرمان با اراضی بم سفر کرد و قلعه بم را
سیفناقی کرده بنشست و رایت خودسری فراخته کرد چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد و هم در اینسال چون
قبل از سفر کردن شاهنشاه غازی بجانب گرگان جماعتی از مردم کاشان از عباسقلی خان جوانشیر که حکومت
آن بلده داشت رنجیده خاطر شدند و بحضرت پادشاه شتافته زبان شکایت باز داشتند و بعرض کارداران
دولت رسانیدند که گرچه عباسقلی خان بکردار و گفتار ستوده صغار و کبار است لکن عمال او از شهر و دیه
از منال دیوانی بر زیادت طلب کنند و او شریعت بذل و جود روا نمیدارد که ایشان را در معرض مؤاخذت
حاضر سازد لاجرم شاهنشاه غازی این بنده نگارنده را فرمان کرد تا سفر کاشان کرده مأخوذ عمال او را
از مردم شهر و دیه در رسم و جریده کنم و فذلک حساب او را بعرض رسانم من بنده بعد از آنکه بکاشان رفتم
و فرمان پادشاه بگفتم عمال او که از اعمال خویش در بیم بودند زلال صفا و صدق را در میان عباسقلیخان
و این بنده بشکایت و سعایت مکدر ساختند و این بود تا شاهنشاه غازی بدار الخلافه مراجعت فرمود و این هنگام
شاهزاده بهمن میرزای بهاءالدوله بحسب فرمان حاکم کاشان گشت بعد از ورود او جمع و خرج منال دیوان
من بنده جریده کرده بطهران آوردم و معروض درگاه داشتم و هم در اینسال سیف الله میرزا
حاکم سمنان گشت و فتح الله میرزای شعاع السلطنه حکومت همدان یافت و محمد خان ایروانی امیر تومان
حاکم عراق گشت و هم در اینسال سیف الملوک میرزا پسر اکبر ظل السلطان با بعضی از مردم در سپاهان زبان بنکوهش
کارداران دولت باز میداشت و بکمان خویش فتنه می انگیخت چون صورت حالش مکشوف گشت
بحسب فرمان او را کوچ داده در قزوین نشیمن فرمودند و نگاهبانی چند بر او بگماشتند و هم در اینسال
میرزا جعفر خان مشیرالملک بنشان سفارت کبری مأمور توقف اسلامبول گشت و او راه برگرفت و در
ارزنة الروم امر بیع و شرای بازرگانان ایران را بنظام کرد و از آنجا بیرون شده در اسلامبول

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

قبل اقامت انداخت و سلطان محمود که این هنگام سلطنت روم داشت او را محلی شایسته نهاد و کسی از چاکران خود را با یک تن از نایبان او روانه عتبات عالیات نمود و فرمان کرد که در آن اراضی از ایران شاه مستقدسه را مکانت نهند و با بزرگان ایران را بر طریق اقتصاد باشند بالجمله میرزا جعفرخان را در اسلامبول مکانتی بدست شد که ارامنه سند را زمیر و دیگر مردم بسیار رفت و نزدیک او پناهنده میرفتند و خود را در جار و جوار او میگرفتند و با دولت بلجیق و اسپانیول از قبل دولت ایران عقد مسالمت و معاهده تجارت ببست چنانکه در جای خود مذکور میشود .

وقایع حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سفر هرات در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری مطابق تیل ترکی چون ده ساعت و چهار دقیقه از شب چهارشنبه بیست و چهارم ذی الحجه سپری شد آفتاب از حوت بحمل جای کرد شاهنشاه غازی محمد شاه جشن نوروزی بپای برد و چون پنج روز بعد از تحویل شمس ببرج حمل ماه محرم در رسید و سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار مرقوم میگردد بالجمله بعد از در نوشتن بساط عید شاهنشاه غازی در فتح هرات و تدمیر کامران میرزا یکجهت گشت و فرمان کرد تا لشکر مازندران و آذربایجان و عراق گروه گروه کوچ داده در دار الخلافه انبوه شدند و از آن سوی کامران میرزا با لشکری ساخته آهنگ تسخیر سیستان داشت و فرمانگذار سیستان پناهنده شاهنشاه غازی شده صورت حال را بکارداران دولت نگاشت و از پس او امیر دوست محمد خان سردار کابل و کهن دل خان سردار قندهار و شمس الدین خان سردار افغانان محال هرات را هر یک جداگانه رسولی و عریضه انفاد حضرت داشته نیازمند شدند که خسرو ایران در تسخیر هرات و تدمیر کامران میرزا کار بتسویف نگذارد شاهنشاه غازی فرستادگان ایشان را بنواخت و پاسخ مکتوب هر یک را منشور کرد و هم از قفای ایشان قنبرعلی خان مافی را بنزدیک کهن دل خان رسول کرد و شمشیری که قبضه آن بالماس مرصع بود تشریف او انفاد فرمود و هم در این وقت کمال افندی از قبل سلطان محمود خان پادشاه دولت عثمانی حاضر حضرت سلطانی شد و مکتوب خویش را برسانید و شرح آنچه در میان دولتین ایران و روم حادث شد در جای خود بشرح میرود بالجمله شاهنشاه روز چهاردهم شهر صفر از شهر طهران بباغ نگارستان تحویل داد و حاجی میرزا آقاسی که مشیر درگاه و کارپرداز کلی و جزئی رعیت و سپاه بود با تمامت شاهزادگان و بزرگان ایران بسیج سفر کرده در پیرامون نگارستان سراپرده راست کردند و میرزا آقاخان وزیر لشکر که زمام سواره و نظام پیاده بدست رویت او بود در نظم سپاه آذربایجانی و جمع آوری لشکر عراقی و مازندرانی و اجرای علوفه و آذوقه چندان حسن رویت بکار داشت که شاهنشاهش بهر زبان تحسین و تحیت فرستاد و از آن سوی کامران میرزا والی هرات چون تصمیم عزم پادشاه را در تسخیر آن اراضی دانسته بود تدبیری اندیشیده رسولی گسیل حضرت ساخت و این هنگام رسول او که فتح محمد خان نام داشت برسید و پنجاه طاقه بافته کشمیر و پانزده سر اسب برسم پیشکش پیش گذرانید و عریضه پیش داشت بدین شرح که اگر شاهنشاه ایران این عبد عقیدت کیش را چون دیگر چاکران حضرت شمارد و عصیانی که از در کذب از این بنده باز نموده اند

ری درآید و هم چیزی از سال شمسی مانده باشد که سال قمری منقضی شود لاجرم
وقایع سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار

معقول و منسی دارد و وجوه دنانیر را و سکه منابر را بنام و لقب پادشاه زینت بخشم و هرگز از طریق طاعت گام از برای هست ده مطیع و منقاد سفیر پادشاه و زحمت سپاه درین اراضی واجب نباشد چون کارداران ایران کذب او را مجرب داشتند کلمات او را وقعی نگذاشتند و فرستاده او را بی نیل مرام باز فرستادند و پیام دادند که سپاه را از سپردن این راه گزیر نیست اگر سخن کامران میرزا از در صدق و راستی است چون راه نزدیک شود حاضر درگاه پادشاه آید آنگاه بموجب فرمان در آن مملکت آسوده خاطر حکمران گردد و از پس او شاهنشاه غازی فرماد میرزا محمد باقرخان بیگلربیگی و محمد کریم خان پسر او را با فوجی که سپرده او بود و حاجی قاسمخان سرتیپ تبریزی با فوج خاصه مأمور توقف دار الخلافه فرمود و شاهزاده حمزه میرزا را باتفاق حسن خان ساری اصلان و سی هزار تن سوار و سرباز فرمان کرد که همه جا از پیش روی لشکر برود و در نیشابور با لشکرگاه پیوسته شود و از پس او امیر توپخانه حبیب الله خان شاهسون را بفرمود تا با شصت عراده توپ طریق محال خار گیرد و بر سبقت لای سپاه کوچ دهد و خود با سپاه ساخته و توپخانه و قورخانه کوس رحیل کوفت و روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی از نگارستان کوچ داده در قریه اشرف آباد فرود شد و از آنجا شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را با شش هزار لشکر کار آزموده روانه چمن کند مان داشت تا اشرار بختیاری را کیفر کند و اراضی کهکیلویه را بنظم در آورد و امیر اصلانخان قراگوزلو را ملازم خدمت او ساخت و همچنان بهرام میرزا را بحکومت قزوین مأمور فرمود و صاحب قلیخان قزوینی را بوزارت او برکشید و روز دیگر از آنجا برنشست و کوچ بر کوچ طی مسافت کرده روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الثانی وارد شهر سمنان گشت شاهزاده سیف الله میرزا که اینوقت حکومت سمنان داشت پذیره گشت و آذوقه علوفه لشکر را به نیکوتر وجهی تقدیم خدمت کرد و بعد از هفت روز از آنجا کوچ داده روز شنبه دهم جمادی الآخره در چمن بسطام قبه خیام برافراخت و مدت بیست روز در آن اراضی اوتراق فرمود و در آنجا معروض افتاد که امپراطور ممالک روسیه نیکولای سفر تفلیس و گرجستان را تصمیم عزم داده تا زیارت اوچ کلیسا کند و مملکت گنجه و قراباغ و ایروان را نیک بداند و هم مکتوبی بشاهنشاه غازی فرستاده که تا بحدود سفر کرده ایم اگر شاهنشاه ایران نیز گامی چند فرا گذارد تا یکدیگر را دیدار کنیم و شادخوار باشیم نیک سزاوار است و این هنگام چون سفر خراسان و فتح افغانستان در پیش بود اینکار بر آرزو نمیرفت

سفر کردن ولیعهد کیوان مهد دولت ایران بجانب ایروان بحال پرسی امپراطور روسیه

چون همواره در میان دولت ایران و دولت روسیه کار بمهر و حفاوت بود واجب افتاد تا کسی که لایق حال پرسی امپراطور باشد سفر ایروان کرده او را دیدار کند و تشیید بنیاد اتحاد فرماید لاجرم شاهنشاه غازی فرمان کرد که ستاره روشن سپهر سلطنت و نیر اعظم گردون خلافت ولیعهد دولت قوی آیت ناصر الدین میرزا که این هنگام هفت ساله بود از تبریز خیمه بیرون زند و امپراطور را پذیره شود و تهنیت ورود گوید محمد خان امیر نظام و حاجی ملا محمود نظام العلما و میرزا تقی خان وزیر نظام و چند دیگر از شناختگان دولت ملازم رکاب او باشند و محمد طاهر خان قزوینی را نیز پنجاه طاقه شال رضائی و سه رشته تسبیح مروارید و چهل اسب ترکمانی از بهر مبارکباد [illegible]

ولیعهد پیوست با نجله محمد خان امیرنظام بسیچ راه کرده در رکاب ولیعهد بیرون شد و قبل از آنکه ایمپراطور روسیه در آید ولیعهد دولت ایران در ظاهر ایروان خیمه راست کرد کارداران دولت روسیه بحضرت او آمدند و معروض داشتند که برحسب فرمان ایمپراطور در صحرا این بلده سرائی شاهوار ترتیب کرده ایم تا ولیعهد نشیمن فرماید چرا در ظل سراپرده روز باید گذاشت ولیعهد فرمودند ما را خضارت چمن و غزارت جویبار از تنگنای حصار پسندیده تر باشد و از آنسوی ایمپراطور از پای تخت دولت با هفت تن سوار که از خاصگان درگاه بودند کوچ همی داد و هر منزل سواری دلیل راه میکرد و در منزل دیگر او را مراجعت میداد و دلیل دیگر ملازم رکاب میساخت بدینگونه طی مسافت کرده یکروز بعد از ورود ولیعهد وارد ایروان گردید و هنگام ورود پانزده توپ برای حشمت او گشاده دادند و چون وارد شد نخستین بکلیسا رفته نماز بگذاشت و کشیشان و مسکینان را بذلی بنوا کرد و پس از آن بعیادت مرضی و بیماران سالدات رفت و هر یک را پرسش و نوازشی جداگانه فرمود آنگاه بحکیم خانه و دواخانه و تورخانه و جباخانه را یک یک باز دید کرد و از آنجا بمنزل خویشتن رفت و بی توانی بارن روزن را که وزیر اول بود بحضرت ولیعهد فرستاد و اظهار مهر و حفاوت فراوان نمود و پیام کرد که عم تو میگوید من برای شما سرائی شاهوار پرداخته کرده ام چرا در صحرا منزل ساختید ولیعهد همان جواب نخستین باز داد که از برای خضارت و نضارت در چمن نشیمن کردیم دیگر گفت عم تو میفرماید شنیده ام بسبب ضعف بنیت در این سفر زحمت فراوان دیده اید در پاسخ فرمود ذوق شوق دیدار ایمپراطور چندانست که من هنوز در طریق محبت یکقدم پیش برنداشته ام و در خاطر دارم که قطع منازل بعیده توانم کرد بارون روزن ازین سخن نیک شاد گشت و فراوان تحسین و تهنیت فرستاد آنگاه معروض داشت که فردا چون سه ساعت از روز برمی آید بدین حضرت حاضر میشوم و در رکاب ولیعهد خدمت عم او ایمپراطور خواهیم رفت و رخصت مراجعت حاصل کرده بیرون شد و روز دیگر بهنگام برسید و کالسکه خاص ایمپراطور آورده ولیعهد را برنشاند و خود باتفاق ملتزمین خدمت ولیعهد در رکاب او طی مسافت کرده او را در سرای ایمپراطور فرود آورد و در اطاقی که کلید با ایوان ایمپراطور راه داشت نشیمن فرمود زمانی دیر برنیامد که ایمپراطور خود آن در را فراز کرده بدین اطاق درآمد و ولیعهد را در بغل کشید و هم از آن در با ایوان خویش شد و همچنان خال ولیعهد نیز از دنبال در رفت آنگاه دیگر باره در باز کردند و محمد خان امیرنظام و دیگر چاکران را طلب نمودند محمد خان نظام العلما را از پیش روی خود از قفای روان شد و میرزا تقیخان از پس او و محمد طاهر خان قزوینی و میرزا محمد حکیم باشی و میرزا علی اکبر مترجم تبریزی که چاکر دولت روس بود از قفای یکدیگر در رفتند ایمپراطور همچنان برسرپای بود و ولیعهد را در بغل داشت و با او همی فرمود که هر چه میخواهی ازین عم بزرگ بخواه که بر هر چه دست دارد از تو دریغ نخواهد داشت و انگشتری الماسی که تمثال ایمپراطور از طرف زیر نقش داشت در انگشت ولیعهد کرد آنگاه با محمد خان امیرنظام فرمود که وجع پای ترا شنیده ام از پای بنشین محمد خان از در ادب سر بفرمان در نیاورد و ایمپراطور خود دست بر کتف محمد خان نهاده او را بنشاند و در آن هنگام

۳ اجابت فرمان کرده هم میتوانی بر پای خاست آنگاه از حاجی ملا محمود نظام العلما پرسش نمود محمد خان معروض داشت
که از بزرگان علماست و از کمال امانت و دیانت که او راست شاهنشاه اسلام تعلیم ولیعهدش مخصوص داشته امپراطور با نظام العلما
فرمود که این گوهر گرانمایه را با تو سپردم در خدمت او نیکو بکوش تا اهل ایران در سایهٔ او رخت در راحت کشند نظام العلما عرض کرد
که انبیا از اخبار آسمانی نقل کرده اند که قلوب ملوک مهبط الهام است بعد از آنکه دو پادشاه بزرگ این بنده را در خور این خدمت
دانستند انشاء الله کار بر حسب آرزو خواهد شد و من مورد الطاف دو پادشاه خواهم شد آنگاه پرسش حال محمد طاهر خان کرد و خدمت
او را باز دانست و میرزا تقیخان را بپرسید محمد خان عرض کرد که از پیش مستوفی نظام بود و اینک وزیر نظام است
و آنکس است که در پطرزبورغ هنگام سفارت خسرو میرزا تقبیل حضرت امپراطور کرده فرمود شکر خداوند را که
رفیق خود را دیگر باره دیدار کردم پس بلسان ارسی حال او را پرسش کرده پاسخ گرفت آنگاه میرزا احمد حکیم باشی را
فرمود من از شما راضی شدم که وجع پای امیر نظام را نیکو مداوا کردی و با میرزا علی اکبر مترجم گفت نشانی که از بهر
تو فرستادم مبارکت باشد آنگاه با امیر نظام فرمود حصار هرات را چه رصانت است و افغانان را چه مکانت
که شاهنشاه ایران را با لشکرهای فراوان چندین سرگردان دارند امیر نظام از این سخنان استشمام تحقیری کرد و نیکو
پاسخی داد عرض کرد که قلعه هرات را آن حصانت و رصانت است بلکه با نظر کوکبی بنیان شده که تاکنون بدست
هیچ سلطانی مفتوح نگشته و صدق این سخن را از کتب تواریخ توان دانست و افغانان قوی همین مردم لگزی
وارند که سالهای دراز است که با سپاه مانند تو امپراطوری رزم همی دهند و هرگز شکسته نشوند با اینکه شهربندی
و حصاری ندارند و افغانان از پس دیوار قلعه خویشتن داری کنند و هرگز بمیدان ایشان در نیایند
امپراطور از این سخن خاموش شد و دیگر باره فرمود جماعتی از ایران با راضی روسیه گریخته اند و برخی
گرفتار شده اند و همچنین از جماعت روسیه که در جنگها اسیر ایران گشته اینک دو فوج بیگی مسلمان در حضرت
شاهنشاه ایرانند اگر از جانبین اسیران و گریختگان را باز وطن فرستیم نیکوکاری باشد و قواعد دوستی
و یکجهتی مستحکم گردد امیر نظام معروض داشت که چنین است و انجام این امر را بر ذمت نهاد پس رخصت
انصراف داده بجمله مراجعت کردند و آن در را استوار کرد و از دنبال ایشان انفیه دان مرصعی با الماس
از برای امیر نظام فرستاد و در عرض بدو رسانیدند و او گرفته سپاس گذاشت و بعد از ورود بمنزل
انفیه دان مرصعی نیز از برای میرزا تقیخان و دو دیگر از برای عیسی خان و محمد طاهر خان انفاذ داشت
و یک حلقه انگشتری از بهر محمد آقای پسر نظام العلما که هنوز کودکی بود عطا کرد و فرمود از بهر آنست
که محمد آقا چون بزرگ شود بگوید پادشاهی با رأفت بود که مرا در طفلی فراموش نکرد و نظام العلما و حکیمباشی
و هر یک از چاکران را جداگانه بمقدار محل او مبلغی زر بذل کرد و بعد از سه روز امپراطور راه گرجستان گرفت
و ولیعهد طریق آذربایجان پیش داشت و بعد از ورود به تبریز دیگر باره امپراطور تاجی مرصع به الماس
و نشان عقابی با حمایلی که خاص پادشاهان است برای ولیعهد انفاذ تبریز داشت آنگاه ولیعهد صورت
حال عریضه نگار کرده بمصحوب محمد طاهر خان انفاذ درگاه شاهنشاه داشت شهریار سخن امپراطور را در باب ساختن
دو فوج بیگی مسلمان پذیرفتار گشت و چون میرزا اسد الله خان نوائی وزیر مازندران وداع جهان گفت

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

محمد طاهر خان را بجای او بخدمت وکیل الدوله لقب داده بوزارت مازندران برکشید و روانه فرمود

حرکت موکب پادشاهی از بسطام بجانب هرات و فتح قلعهٔ غوریان

اکنون باز بر سر داستان شویم مدت بیست روز که چمن بسطام لشکرگاه پادشاه بود همه روزه سران وسرکردگان با لشکرهای خود از ممالک محروسه بلشکرگاه پیوسته میشدند و هم در آنجا معروض افتاد که الله قلی توره والی خوارزم جماعتی از قبایل گوکلان را که در گرگان اقامت داشتند. و خدمتگذار دولت ایران بودند با گروهی از تخته قاربی قسلقه بجانب اتک کوچ داده از بهر آنکه در خوارزم جای دهد چون این خبر بآصف بردند نجفقلیخان شادلو را با انبوهی از سواران مأمور داشت تا تاختن برده در کنار قلعه مهین آن جماعت رسید لشکر خوارزم چون این بدیدند نخستین بقلعه مهین در رفته خویشتن را ساخته جنگ کردند و از آنجا بمکروه بیرون شده رزمی صعب دادند و هم در پایان کار شکسته شدند نجفقلیخان سردار اسیر فراوان از آن جماعت گرفت و هزار و پانصد خانوار گوکلان را کوچ داده وارد بجنورد کرد و در آنجا سکون فرمود و هم در این وقت الله یار خان آصف الدوله نیز از خراسان پذیره شده برسید و در حضرت شاهنشاه معروض داشت که از هنگام جلوس شاهنشاه غازی تا این وقت مدتی دراز نباشد و کارداران دولت را هنوز استقراری بدست نشده و شاهزادگان ایران را هنوز سودای سلطنت از دماغ بیرون نیامده اگر درین سفر خطری بدین لشکر نامور رسد سرهای بگریبان در رفته بلند شود و مدعی سلطنت فراوان گردد و کار ایران ویران و بی سامان آید صواب آنست که شاهنشاه غازی از چمن بسطام تحویل مقام نفرماید سرداران و سرکردگان را با لشکرهای کارآزموده برای فتح هرات و افغانستان بگمارد اگر فتح کردند کار بکام شود و اگر ده کرت شکسته شوند زیانی بناموس سلطنت نرسد شاهنشاه غازی فرمود اکنون که ما تا بدینجا تاخته ایم و سفر هرات را ابتدا آوازه ساخته ایم اگر در عزم فتوری و در آهنگ ما قصوری راه کند نیروی خصم دو چندان شود و دلیرانه آهنگ جنگ کنند این بگفت و فرمان کرد تا آصف الدوله بمشهد مقدس شده تجهیز لشکر خراسان کند و برکاب پیوسته شود و از پس آن فرمان کرد تا لشکر ساز راه کردند و در روز ششم جمادی الاخره از چمن بسطام کوچ داده در خیرآباد فرود شد در آنجا یکتن از مردم شاهسون در میان قورخانه تفنگی بگشاد و بیم رفت که قورخانه آتش گیرد قورخانه چیانش دست بسته بدرگاه آوردند و حکم رفت تا سر از تنش برگیرند بشفاعت حاجی میرزا آقاسی از آن مخافت بسلامت بجست و در منزل مزینان نیز یکی از غلامان رکابی کار بدینگونه کرد و همچنین قورخانه چیانش محل سخط پادشاه حاضر کردند این نیز باستشفاع حاجی میرزا آقاسی از قتل امان یافت از قضا روز ورود بسبزوار مردی شاهسون بر پشت اسب خویش در کنار چاهی ژرف سکون داشت و آن غلام اسب خویش را انگیخته ترکتازی طی مسافت میکرد چون نزدیک شد اسب عنان از کف او بستد و بمرکب مرد شاهسون باز خورد لاجرم هر دو تن از پشت اسب جدا شده بچاه در افتادند و جان بدادند اکنون بر سر سخن باز شویم شاهنشاه از خیرآباد کوچ داده تا اراضی سبزوار عنان باز کشید امیر توپخانه در آنجا برکاب پیوست و پس از چهار روز از سبزوار کوچ داده تا شهر نیشابور براند و بیست روز در آن بلده اقامت فرمود تا لشکریان بسیج سفر کردند و هرچه در بایست بود حمل دادند شاهزاده حمزه میرزا و حسن خان ساری اصلان با سپاه از

از پیشگاه حضور بگذشتند ولیخان تنکابنی سرتیپ فوج خمسه و قزوین با لشکر خود نیز برسید پس از آنجا خیمه بیرون زد و در منزل قدمگاه حاجی میرزا آقاسی و جماعتی از بزرگان درگاه سه روزه رخصت زیارت قبه منوره حضرت رضا علیه الصلوة والسلام را حاصل کرده بدانجا رهسپار آمدند و شاهزاده عبدالله میرزا نیز اجازت یافت تا یکماهه شهر صیام را در مشهد مقدس مقام کند آنگاه شاهنشاه غازی از آن اراضی رخت بیرون برده از طریق تربت شیخ جام رهسپار گشت در آنجا الله یارخان آصف الدوله برسید و هم از آنجا او را با دوازده هزار سوار کارآزموده و پیاده نظام و نه عراده توپ مأمور بفتح بادغیس فرمود و فرمان شد که اسکندرخان قاجار حاکم تربت حیدریه با سواران و شمخالچیان قرائی نیز با آصف الدوله کوچ دهد آنگاه از تربت شیخ جام باراضی سرجام نزول فرمود و پس از هفت روز از آنجا طریق غوریان گرفت در روز ورود جمعی از افغانان از قلعه غوریان بیرون شده با عباسقلی خان ایروانی که قراول سپاه بود دوچار شدند و رزم پیوستند و در اول حمله شکسته شدند و بقلعه در گریختند عباسقلیخان چند تن از آن جماعت را اسیر گرفته با چند سر بحضرت پادشاه آورد و صورت حال را معروض داشت و مورد اشفاق خسروانی گشت مع القصه شاهنشاه غازی روز هفتم ماه شعبان در کنار قلعه غوریان ظل بود و در زمان ابواب قلعه را فراز کرده و دیوار باره را استوار نمود و از تفنگچیان و شمخالچیان زبردست بر سر باره‌ها لشکری انبوه کرد در این وقت حاجی میرزا آقاسی سخن بر این نهاد که شاهنشاه را بر سر فتح غوریان ایستادن و از مقصد باز نشستن لایق نباشد هم اکنون باید قلعه غوریان را ندیده انگاشت و رایات ظفر را بسوی هرات برافراشت میرزا آقاخان وزیر لشکر فرمود این رای بصواب نیست چه غوریان را از پس پشت انداختن و بجانب هرات تاختن از شریعت کشورستانی بعید است همانا از پس این اگر لشکر از طرف خراسان آهنگ لشکرگاه کنند یا لشکریان را حمل آذوقه و علوفه واجب افتد از کنار غوریان چگونه عبور خواهند کرد و از زحمت افغانان چگونه بسلامت خواهند رست شاهزاده محمدرضا میرزا و چند تن دیگر از شاهزادگان و امرا در این سخن با وزیر لشکر همداستان شدند حاجی میرزا آقاسی گفت آیا تواند بود که فتح قلعه غوریان در دو ماه و سه ماه بدست نشود و چون این کار بدراز کشد صولت سلطنت شکسته گردد و مردم هرات را آن هراس و هرب که امروز در دل است برخیزد وزیر لشکر گفت اگر در رتق وفتق این امر مرا غفلت نفرمائی بر ذمت من است که این حصار را زودتر از هفته گشاده دارم حاجی میرزا آقاسی غضب آلوده فرمود من از این کار دست باز داشتم تو باش و قلعه غوریان پس وزیر لشکر قواد سپاه را طلب فرموده و گفت اگر ما قلعه غوریان را بگذاریم و بگذریم چندانکه در کنار هرات باشیم از خراسان نتوانیم خبر گرفت اگرچه هرات را حصار داده باشیم خود نیز در محاصره خواهیم بود بزرگان سپاه متفق الکلمه گفتند سخن جز این نیست که تو فرمائی حاجی خان سرتیپ و بعضی دیگر از سرکردگان بر ذمت نهادند که قبل از انجام هفته این کار را بصفت کرده کنیم و اگر همه بذل جان کرده ایم سخن تو را نگذاریم هر بذل باشد پس آن لشکر جرار چون بحر بجنبش آمد و قلعه غوریان را از چار سوی حصار دادند افغانان از فراز برج و باره شمخالها گشادند و از این سوی توپچیان دهان توپها را گشاده دادند و سه باران با سربهای تفنگ و آلات دیگر اطراف قلعه را بحفر کردن و کنده بریدن فرو گرفته یکدو روز بر زیادت نبود که کنده‌ها را بخندق قلعه پیوسته کردند و از هر جانب توده‌های چند از خاک

لشکرگاه کردن شیرمحمدخان افغان برادر یارمحمدخان با جماعتی از افغانان حافظ و حارس غوریان

برافراشته و تپه بار برفراز آن تما صعود دادند بانگ توپ و تفنگ و گرد و دخان جنگ جهان را
دیگرگون کرد و پای ثبات قلعگیان برفت شیرمحمد خان را دیگر دل نماند و از فراز باره بانگ الامان
بالا گرفت و فریاد برآورد که دیدار محمدحسین خان مرا واجب افتاد و اگر تا پای این برج ره نزدیک کند
روا باشد محمدحسین خان سرتیپ فیروزکوهی و صمصام خان سرتیپ فوج شکی سلمان که در برابر آن برج سنگر
داشتند آواز او بشنیدند پس محمدحسین خان تا پای باره برفت و شیرمحمد خان از فراز برج ندا در داد و امان
طلبید لاجرم صورت حال معروض درگاه پادشاه افتاد و امید بخشایش داد آنگاه قلعگیان از در
ضراعت و مسکنت معروض داشتند که اگر این حصار را در بگشاییم از مردم این قلعه نام و نشان نماند چندان
مهلت بگذارید که این لشکر آشفته بخیمه های خویش باز شود و این جنگ و جوش فرو نشیند تا خویشتن بحضرت
پوییم و زینهار جوییم بالجمله روز سه‌شنبه چهاردهم شعبان شیرمحمد خان تیغ و کفن از گردن آویخته باتفاق
محمدسلیم خان و محمدطاهر خان بحضرت آمد و جبین ضراعت بر خاک نهاد و بشفاعت حاجی میرزا
آقاسی عصیان او معفو گشت شاهنشاه غازی فرمان کرد که غوریان در امان باشند و مردمش از قتل
و سبی و نهب و غارت محفوظ باشند و آن جماعت که بحکم کارداران کامران میرزا از محال خاف و دیگر قرای
در آنجا سکون جسته اند آسوده خاطر بهر جا که خواهند کوچ دهند آنگاه میرزا اسدالله خان قاینی را بفرمود
تا با یک فوج لشکر خراسانی در قلعهٔ غوریان اقامت کند و حارس و حافظ باشد

ورود موکب پادشاهی در کنار هرات و محاصره نمودن قلعهٔ هرات را

شاهنشاه بعد از ورود از غوریان کوچ داده روز بیست و سیم شهر شعبان باراضی هرات درآمده در جانب
شمال قلعه قریب مصلا و مزار ابوالولید لشکرگاه کرد و نخستین جماعتی از افغانان نزدیک شش هزار تن بفرمان کامران
میرزا از شهر بیرون تاخته با محمدولیخان تنکابنی سرتیپ و فتح‌الله خان مافی که با مردم خود بر مقدمهٔ سپاه
بودند بعد از عبور از بوزهٔ کبوترخان دچار آمدند و جنگ پیوسته کردند با اینکه فتح‌الله خان از جنگ غوریان زخمی
صعب داشت در قدم جلادت و شجاعت قصوری پدید نشده و مردانه رزم داد و محمدولیخان که از نامداران شجعان بود خود
علم برداشته حمله افکند سرخوش خان سرهنگ فوج قزوین و اسکندر خان سرهنگ فوج خمسه و باقرخان چلیپانلو
نیز بجنگ درآمدند و چون شیران رزم آزمای از چپ و راست تاختن کردند در آن رزمگاه باقرخان هشت زخم
برداشت و از پای ننشست در پایان کار افغانان شکسته شدند و راه قلعه پیش داشتند لشکریان از قفای
هزیمتیان تا دروازهٔ هرات عنان نکشیدند و مرد و مرکب بخاک افکندند و باز لشکرگاه شدند و از
جانب دیگر سیصد تن سوار افغان ناگاه از قفای لشکر بیرون شده یکتن از فیلبانان را با یک فیل بقتل آوردند
چنداولان اردو چون این بدانستند بر ایشان تاختند و آن جماعت را هزیمت ساختند هم در آن شب دیگر باره
فوجی از افغانان از بهر شبیخون همداستان شده از شهر بیرون تاختند و بجانب مصطفی قلیخان سمنانی
و سپاه او حمله بردند مصطفی قلیخان بستوانی فرمان کرد تا سربازان تفنگهای خویش را به ایشان
گشاد دادند لاجرم جمعی بخاک افتاد و برخی بشهر در گریخت روز دیگر اردوی پادشاهی حرکت کرده بجم

سنگ سفید او تراق گشت هم در آن روز افغانان از شهر بیرون شده بجانب لشکرگاه ترکتازی همی کردند
حاجی خان امیربهادر جنگ آهنگ ایشان کرده در اول حمله آن جماعت را هزیمت داد روز دیگر فرمان شد
تا قلعهٔ هرات را حصار دهند روز شنبه بیست و هفتم شعبان لشکرها از چهار سوی جنبش کرد محمد خان ماکوئی
امیر تومان بجانب شرقی قلعه هرات شد در برابر دروازهٔ قندهار فرود آمد موسی سیمنوف مهندس فرانسه که در
علم هندسه استادی نامبردار بود کارفرمای لشکر او شد سنگرات کرد و سربازان را حفر کردن مارپیچ
و کنده ساختن زمین و پیش داشتن سنگر بیاموخت محمد ولیخان سرتیپ تنکابنی با فوجهای جنگجوی قزوین بسوی
دیگر شد و جنرال پروسکی مهندس لشکر او گردد حاجی خان امیربهادر جنگ در برابر برج خاکستری جای کرد
و میرزا رضای مهندس باشی تبریزی لشکر او را آموزگار گشت ولیخان تنکابنی خواست تا بر حسب فرمان مارپیچ
خود را از سنگر حاجی خان بگذراند و بجانب راست شود چون سربازان قزوین بسنگر حاجی خان راه
نزدیک کردند سرباز شقاقی بمدافعه بیرون شده و با سنگ طریق رزم سپرد و سربازان قزوین سرباز سنگر
دیگر کردند که اینگونه آهنگ و جنگ با سنگ را باز دانند مردم افغان از برج خاکستری بیکبار دهان تفنگها
بگشادند و سی تن از مردم قزوین را مقتول ساختند در اینوقت هم آن رفت که در میان سرباز قزوین و شقاقی
کار بمقاتله رود مهندسان صورت حال را معروض داشتند و شاهنشاه خشمگین شده حاجی خانرا مورد عتاب بازداشت
و کیفر گناه او را بوقت دیگر گذاشت بالجمله صمصام خان سرتیپ در برابر دروازهٔ عراق نشیمن جست حبیب الله خان
امیر توپخانه برج خاکستری را که در میان بروج هرات بنام بود پیش داشت و توپهای باره کوب را بجانب
آن برج گشاد داد ناگاه توپی که بر زبر آن برج بود با جمعی از حرسهٔ قلعه بیکبار از زبر آمد و هولی بزرگ در دل قلعه گیان
افکند مع القصه لشکریان از اطراف مارپیچها از پیش بردند و سنگرها پیش دادند از میانه فوج محمدعلی خان
راه با قلعه نزدیک کرده قریب بدروازهٔ قندهار یکصد و پنجاه تن از سربازان در مسجد خرابه جای کردند
شبانگاه پانصد تن از افغانان همدست و همداستان گشته با تیغهای آخته از شهر بیرون تاختند و سه کرت
بدان مسجد خرابه یورش بردند در هر کرت با آموزگاری موسی سیمنوف سربازان تفنگها بدیشان گشادند و
ایشانرا بازپس براندند در کرت سیم بسیار کس از آن جماعت کشته شد ناچار پشت با جنگ داده بشهر در
گریختند و همچنان بسیار شبها از شهر بیرون شده شبیخون بسر محمد ولیخان و حاجی محمد خان امیربهادر جنگ
و صمصام خان بردند و جان بر سر این جرأت میباختند و از مردم سنگر نیز بسیار کس مقتول و زخمی
میساختند بالجمله نخستین امیربهادر جنگ در حضرت پادشاه معروض داشت که مرا اجازت فرمای تا بقلعه
هرات یورش برم و همی خواهم که با هیچیک از افواج با من جنبش نکند شرط آنکه چون با مردم خود انجمنت
بپای برم و شهر هرات را فرو گیرم تنخواه در بلاد و اسعار بنام من رود چندانکه شهریار فرمود کس بدینگونه
در چنین قلعه یورش نتواند کرد او بر الحاح بیفزود چندانکه پادشاه دیگر سخن نکرد و حاجی خان این سکوت را
موجب رضا شناخته بسنگر خویش شتافت و مارپیچ لشکر خود را بخندق شهر پیوسته کرد و سربازان
بهندسی میرزا رضا چون روز تاریک شد خندق را انباشته کردند و بدان سوی خندق جای گرفتند

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

دیبا در جنگ که از پیش روی سرباز همی رفت ناگاه با گلولهٔ تفنگ جراحتی یافت چنانکه از پشت او سر
ناگرگاه پوست شکافته شد و یکماه مرهم کرد تا بهبودی یافت و اگرچه این جدّ و جهد بر خلاف فرمان بود ولکن
بدین جلادت یکقبضه شمشیر الماس پاداش یافت محمد ولیخان و جنرال پروسکی نیز ناچار عسکر خود را تا
بخندق بردند و همچنان صمصام خان و محمدعلی خان تا خندق راه کردند و محمدعلی خان را جراحتی بکتف رسید
و دیگر روز چنان افتاد که جمعی از سواران افغان در کنار لشکرگاه کمین ساختند تا هر کس بعلف چرا رود مأخوذ دارند
مهدیخان قره پاپاق و چند تن از غلام تفنگچیان بر ایشان تاخته بیست تن سر و اسیر گرفتند اینوقت چنان
افتاد که عمال طون و طبس معادل پنجهزار تومان زر مسکوک و مقداری قورخانه و اشیاء دیگر بجانب
لشکرگاه حمل میدادند دیده بانان این خبر بهرات بردند و جماعتی از افغانان نیم شبی بر ایشان تاخته سی تن از مسلمانان را
عرضهٔ تیغ ساختند و آن زر و مال را برگرفته بهرات دررفتند از پس اینوقایع میرزا جان مستوفی هرات از نزد
کامران میرزا فرار کرده پناهنده درگاه پادشاه گشت و بعد از وی شمس الدین خان سردار که از
بزرگان افغان و برادر زن کامران میرزا بود از یارمحمد خان وزیر کامران رنجیده خاطر شده بحضرت
شاهنشاه غازی شتافت و مورد اشفاق شاهانه گشت و فرمان شد که شمس الدین خان میرزا جان مستوفی را
برداشته با جمعی از لشکر بقری و مزارع هرات رفته آذوقه و علوفه بلشکرگاه حمل دهند و آنچه از رعیت مأخوذ
میدارند از بابت منال دیوانی سند بسپارند و از میتوی در شب پانزدهم رمضان یارمحمد خان افغان وقتی
که لشکر در جوش و جنگ و گشادن توپ و تفنگ بود برفراز برج آمده فریاد برداشت که ای لشکر دست
از جنگ باز دارید بامدادان کمتر بشهر قدم نهند و ما را از قبل پادشاه امان دهند تا سر بر خط فرمان گذاریم
و طریق حضرت بسپاریم این سخن گوشزد پادشاه شد و فرمان رفت تا سپاه دو روز دست از جنگ بداشتند
و برحسب حکم عزیز خان سرهنگ که این هنگام در حضرت شاهنشاه منصور سردار کل عساکر منصوره است
به درون هرات رفت و دو روز توقف نمود آنگاه با عریضهٔ شاهزاده کامران و یار محمد خان و
جمعی از بزرگان افغان حاضر درگاه شد و مکشوف داشتند که کامران میرزا در خاطر نهاده که سخنان
دروغ خویش را فروغی دهد و پادشاه را بمواعید کذب و انفاذ زر و سیم از تسخیر هرات باز دارد
شاهنشاه فرستادگان او را بی نیل مرام رخصت انصراف داد و فرمان کرد تا دیگر باره نیران حرب افروخته
گشت و چون برحسب فرمان حاجی میرزا آقاسی لشکریان یک نیمهٔ قلعهٔ هرات را حصار داده و نیم دیگر را
گذاشته بودند داشتند بسیار وقت افغانان از آن دروازها که در محاصره نبود بیرون شده شبانگاه بر لشکرها
تاختن میکردند و با سربازان ساز مقاتلت و مبارزت طراز میدادند میرزا آقاخان وزیر لشکر با حاجی
میرزا آقاسی آغاز سخن کرد که از پیشین زمان تاکنون قانون پادشاهان در حصار دادن شهرها چنان
بوده که ابواب طرق و شوارع را مسدود میداشتند بلکه اگر توانستند جانوری را درون شدن و بیرون
شدن نمیگذاشتند اینگونه محاصره که شما فرمان کرده اید و سه دروازه شهر را از آسیب لشکر معاف
داشته اید تا قیامت اینکار بنهایت نرسد چه غلات و حبوبات بشهر درآورند و اگر لشکر

بمدد ایشان رسد لکن گفت بشهر در برند و شبها نیز بر ما شبیخون آرند و چنان باشند که تا کار لشکر در رسد و از
تاریکی شب هنوز سرباز ماندانند که ایشان دوستانند یا افغانند شاهزاده محمدرضا میرزا و میرزا نظرعلی حکیمباشی
و جمعی از سران سپاه بدین سخن همداستان گشتند حاجی میرزا آقاسی سخن ایشان را استوار نپنداشت و می فرمود
سه دروازه را حصار دهید و سه دیگر را مفتوح بگذارید عاقبت اسجاح کردند و سر این سخن را پرسش نمودند در پاسخ
گفت چون اطراف شهر را بیک حصار و هم دست طرق و شوارع کنیم کار برخصم صعب شود و در حراست خویش
نیک بکوشد و حفظ حصار نیکو کند و کار ما بدراز کشد اما چون بکسوی شهر گشوده است و راه فرار گشاده است
چون لختی سختی ببیند شهر را بگذارد و راه فرار سپارد وزیر لشکر گفت که کار بدینگونه نیست الحکم که از تنگنای محاصره
خواهد فرار کرد از راه شناخته بیرون نشود بلکه با چند پاره چوب قنطره از بهر خندق راست کند و از دیوار باره فرود
شود و از راه ناشناخته فرار کند قواد سپاه عرض کردند که راه صواب جز این نیست اگر کار را بدینگونه در فتح آن
حصار بگذاری انکار بدست راست نشود حاجی میرزا آقاسی ناچار گردن نهاد و فرمان داد که تمامت شهر را در
محاصره گیرند لکن چون در فتح غوریان و بسیار کارها سخن وزیر لشکر استوار می افتاد و شاهنشاه غازی او را امینتر بود
اندک اندک در خاطر حاجی میرزا آقاسی حمی گران افکند و بیم داشت که یکسره روی دل پادشاه با او شود بالجمله لشکریان
جنبش کردند و شهر هرات را نقطه مرکز نهاده پرگار زدند و از همه سوی طریق صادر و وارد بسته داشتند حاجی خان
امیرپنجه باشی قراباغی با دو فوج شقاقی از جانب تل بنگی که بسوی ارک هرات است لشکرگاه کرده میانه دروازه قطب
چاق و دروازه ملک جای کردند و ولیخان تنکابنی سرتیپ با جماعتی از مردم تنکابن و فوج خمسه و قزوین و فوج سمنانی
و دامغانی و سیصد تن از فوج خاصه و گروهی از کجور و کلارستاقی بجانب برج خاکستر لشکر کرد و صمصام خان
با افواج بهادران میان دروازه عراق و برج خاکستری درآمد و حسام الملک کلبعلی خان افشار با جماعت افشار
و گنکاور و کلیائی و خدابنده لو بسوی برج فیلخانه شد و اسکندرخان قاجار دولو و پسر فتحعلی خان با افواج قراجه داغی
و مراغه و قرائی و گروس میان دروازه خشک و برج شاه کرم بکار درآمد و بنی خان سرتیپ قراگوزلو با افواج
همدانی در زیر برج خواجه عبدالمصر بحفر کردن ماریچ و نظم لشکر پرداخت و محمدخان سردار با افواج عراق در برابر
دروازه قندهار نیران گیرودار برافروخت بدینگونه قواد سپاه با لشکرهای خویش اطراف هرات را دایره زدند اما از
آنسوی چون کامران میرزا از این پیش فرزند خویش نادر میرزا را باتفاق پسر ملا شمس قاضی هرات و باقرخان
ایشیک آقاسی و امیرآخور خود بطلب مدد و پشتوان بنزدیک الله قلی توره فرمانگذار خوارزم و میر افضل خان والی
میمنه و شیرمحمد خان هزاره و طایفه تایمنی و جماعت جمشیدی گسیل داشته پیام داده که اینک محمدشاه آهنگ هرات
فرموده و چنان مدانید که بعد از فتح هرات آسوده خواهید زیست زیرا که تعب و طلب این پادشاه و سپاه از بهر
آزادی اسیران شیعی است و این جماعت بیشتر در خیوق و میمنه میان قبایل پراکنده اند هم اکنون پایان کار را نگران
باشید و از مدافعت و منازعت این لشکر تقاعد روا مدارید لاجرم قبایل خوارزم و ترکستان جوشش
و کوشش را میان استوار کردند نخستین طایفه تایمنی دو هزار تن سواره و پیاده عرض داده طریق هرات
برگرفتند و در عرض راه با نصرالله خان کشیکچی باشی قاجار که با جمعی از سپاهیان حمل غلات و حبوبات

شروع سلطنت جهانگیری محمد شاه قاجار

[illegible]

لشکرگاه میکردند بازخوردند و جنگ پیوسته شد بسیار کس از مردم تایمنی عرضهٔ شمشیر و جماعتی نیز اسیر گشت بقیة السیف سر
خویش را گرفته تا مراتع و مساکن خود عنان بازنکشید اما چون سپه کامران میرزا پیام پدر را سنجان خوارزم برده
الله قلی توره هزار و پانصد تن سوار جرار گزیده ساخت و خلیفه عبدالرحمن ترکمان را که مردم آن اراضی خاک
مقدسش را بشفای مرضی میبردند برآنجمله امیر ساخت و خلیفه عبدالرحمن نادر میرزای سپه کامران را با همراهان
او برداشته تا میمنه نزدیک مضر انجان شد و از میمنه واندخود و شبرغان ششهزار سوار کاری فراهم کرد و شیرمحمد
خان هزاره اگرچه همه روزه کس بدرگاه پادشاه میفرستاد و تقبیل عتبهٔ سلطنت را میعاد مینهاد لکن سخن از در
کذب میکرد درانوقت که خبر لشکرکشی خلیفه عبدالرحمن را بشنید بقبایل درزی و فیروزکوهی و جمشیدی چهار هزار
مرد رزم آزموده بمدد فرستاد و او با ده هزار مرد ساختهٔ نبرد گشت و ازینطرف چنانکه بدان اشارت شد
آصف الدوله با ده هزار مرد سپاهی و نه عراده توپ از تربت شیخ جام مامور گشت و از نیکو سران و سرکردگان
ملازم رکاب او شدند نخستین برادرزادهٔ او اسکندر خان قاجار با فوج مراغه و فوج قرائی و سوار قرائی دو هزار و
دویست تن بسیج راه کردند که یک نیمه را شیرخان عمزادهٔ او سرهنگ بود و نیم دیگر را احمد آقا سرهنگی داشت دو هزار تن مرد
داد و دیگر کلبعلی خان حسام الملک افشار با فوج اخلاص و سوار کلیائی هزار و ششصد تن بساز کرد و دیگر نبی خان
قراگوزلو هزار تن فوج قراگوزلو اعداد کرد و عبدالله خان صارم الدوله آن هنگام یاور آن فوج بود و دیگر علیمراد بیک
با چهارصد تن سرباز گروس کوس رحیل بنواخت و نورالله خان شاهیسون با یکصد و پنجاه سوار جرار و جعفرقلیخان
کرد شادلو با هزار تن سوار خراسانی و شادلو و دیگر سرباز نیشابوری و ترشیزی و پیاده سرولایتی و شمخالچی
کوهپایه مشهد مقدس اینجماعت نیز هزار و پانصد تن بشمار آمد پس آصف الدوله از تربت شیخ جام بمنزل
کاریز دار آنجا بکهسان که مبدای خاک هرات است کوچ داد و از آنجا بمنزل شکیبان که تا قلعه غوریان دو
فرسنگ مسافت است براند آنگاه منزل توشه را در نوشته در اراضی بادغیسات و یورت قبایل جمشیدی
فرود شد و در قراتپه خیمه بزد چون مردم آن اراضی را قوت مقاتلت نبود علف و آذوقه که انباشته بودند
بگذاشتند و راه فرار برداشتند و زمان خان جمشیدی با اینکه شش هزار مرد جنگ داشت توان درنگ
آورد قلیل کرمی نمود و در حملهٔ نخستین دویست تن از لشکر او قتیل و دستگیر شدند ناچار طریق فرار برداشت
از پس او آصف الدوله سه روزه در قراتپه اوتراق کرد آنگاه راه قلعه نو برگرفت و بهر زمین که عبور میداد
مردم هزاره مربع و مرتع خود را وداع گفته بدیگر جای میرفتند و خانه‌های خود را آتش در میزدند و آصف الدوله
چنان از قفای ایشان میرفت که بسیار وقت آتش افروختهٔ ایشان را دیدار میکرد و حکم میداد تا لشکریان
نشانند و خرابی روا نداشتند بالجمله تا قلعه نو براند و در آنجا ده روز اقامت کرد و از قبایل اوزبک و دیگر طوایف
که نگاهبان سرایل و میمنه و اندخود و شبرغان بود مخفی بسرا نمود آنگاه از آنجا کوچ داده بجانب بالامرغاب
شتاب گرفت و از آن پیش که ارض پنجده گچ فرا رسد زمان خان جمشیدی و شیرمحمد خان هزاره و شاه
پسند خان فیروزکوهی لشکری انبوه کرده بجنگ درآمدند از دو روی صف قتال راست شد و ابطال
رجال طریق مبارزت و مقاتلت سپردند و از کثرت افغانان مردانه کوشش نمودند و مدت جدال ساخت

رزم دادند در پایان امر دویست و پنجاه تن از آن جماعت مقتول گشت و پای اصطبار ایشان بلغزید و یکبار
هزیمت شدند و آصف الدوله بمنزل پنج کنج درآمد و از آنجا اسکندرخان برادرزاده خود را با دو فوج سرباز
مراغه و قرائی و سواره قرائی بر منقلای لشکر روان داشت و چون این منزل را در عرض راه کوه و دره و پست
و بلند فراوان بود اسکندرخان پیاده شد و از راه دیگر کوچ داده و لشکر طریق دیگر برداشت لاجرم
اسکندرخان چون خواست از میان دره عبور کند جماعت هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی و قبچاق که از دو دره
نزدیک بگذران او بودند ناگاه بر او درآمدند و مجری آب را از آن دره مسدود ساختند و از دو جانب
بر فراز کوه برآمده اسکندرخان و مردم او را که در نشیب دره بودند هدف گلوله شمخال و تفنگ ساختند
و کار بر او صعب افتاد اما چون شیران جنگی بمدافعه بیرون شد و بسیار کس از مردم او مقتول گشت و بسیاری
اسب نیز هلاک افتاد اسکندرخان با اینکه خود نیز زخم برداشت اسبهای کشته و مردان بخون آغشته را لنگر کرد
و همچنان مردانه رزم داد و از آنسوی چون آصف الدوله نزدیک بغروب شدن آفتاب بمنزل رسید و اسکندرخان را
نیافت دانست که در راه پیاده شده است هم در آنوقت ناگاه بانگ شمخال و تفنگ برسید و مکشوف افتاد
که ترکان با اسکندرخان در آویخته اند لشکریان خواستند بمدد او بیرون شوند آصف الدوله رضا نداد
و گفت اکنون جهان تاریک شود و اسکندرخان تا بامداد خویشتن داری تواند کرد و اگر این لشکر هم اکنون
جنبش کند و روز بیگاه شود بعید نیست که راه بدو بگذرند و خود نیز در تاریکی شب تباه شوند بالجمله آنشب تا بامداد بودند
چون سپیده بدمید جعفرقلیخان قراچه داغی و نبی خان قراگوزلو و کلبعلی خان افشار با افواج خود و جعفرقلیخان
شادلو با سوار کرد شادلو و سوار کلیائی بحکم آصف الدوله بمدد اسکندرخان بیرون شدند هنوز دو نیزه بالا
آفتاب صعود نداده بود که برزمگاه برسیدند اسکندرخان همچنان از پس لشکر شکستگان رزم میداد و بعد از
رسیدن لشکر نیران حرب و ضرب بالا گرفت از دو روی لشکر بکوشش و کشش درآمدند مردم اسکندرخان نیز نیروی
تازه بدست کردند و در پایان امر ترکان را بشکستند و هزیمت دادند از قضا در آنوقت سه هزار تن سوار به مدد
ترکمان برسید هزیمتیان چون این بدیدند دیگر باره دل قوی ساخته آهنگ جنگ کردند جعفرقلیخان کرد شادلو
و سواران خراسانی تاختن برده از پیش روی ایشان بیرون شدند چون در میان هر دو لشکر حرب بر پای
ایستاد و کار بصعوبت افتاد شیرخان سرتیپ با فوج قراچه داغی از قفای جعفرقلیخان برسید و جنگ
بپیوست از دو سوی دلیرانه رزم دادند چند تن از سواران خراسانی و شادلو مقتول گشت و از آنسوی رحیمداد
سلطان هزاره که یکتن از سرکردگان نامبردار بود جراحتی صعب یافت و بسیار کس از مردم او اسیر و قتیل گشت لاجرم
ترکان پشت با جنگ دادند و طریق فرار پیش داشتند و ایرانیان بلشکرگاه آصف الدوله مراجعت نمودند
و این هنگام آصف الدوله سفر بالا مرغاب را تصمیم عزم داد و مردی را که حاجی بیک نام داشت و از
نزد شیرمحمدخان هزاره از در خدیعت فرار کرده پناهنده لشکرگاه ایران شده بود دلیل راه کرد تا سپاه را
رهنمائی کرده ببالا مرغاب برد حاجی بیک که از برای چنین وقت انتهاز فرصت میداشت لشکر را بمیان دره
عبور داد که از دو سوی جبال بارخه افراخته داشت چون لشکر بمیان دره درآمد ناگاه ترکان از سیقناقها بیرون تاختند

و ایرانیان را هدف شمخال و تفنگ ساختند فوج کلبعلی خان افشار که بر فراز کوه عبور سد دادند تا مبادا دشمنان
مشرف بر آن دره شوند و کار بر لشکر سخت کنند قوت درنگ نیاوردند لاجرم لشکر ایران در تنگنای دره سخت بیچاره
ماندند چنانکه نه قوت رفتن داشتند نه نیروی بازشدن در اینوقت سواران خراسانی که از پست و بلند راه آگاه بودند
از اسبها بزیر آمده دامن برزدند و بدان جبل صعود داده با فوج کلبعلی خان پیوستند و رزمی سخت بدادند و ترکان را
بشکستند اکنون چندان سربازان در آن کوه بر فراز و فرود تاخته بودند که بعد ازین فتح از شدت عطش ایشان را
دیگر قوت قدمی برگرفتن نبود جعفرقلیخان شادلو مقداری جوهر لیمو با خود داشت در اینوقت بر سربازان
قسمت کرده تا قوتی بدست کرده باز لشکرگاه شدند و چون در این جنگ نیز لشکریان اسبهای خود را سنگر
کردند فرسی فراوان نابود گشت و بعد از انگیختن این فتنه حاجی بیک هزاره مفقود شد چندانکه آصف الدوله
کس بطلب او بشتافت نشان او نیافت بامداد صبحگاه دیگر آصف الدوله اسکندرخان را با سواره قرایی
بر منقلای سپاه مأمور فرمود و محمد رحیم خان برادر جعفرقلیخان را با سوار شادلو بچنداول گذاشت و لشکر را کوچ
داده تا منزل خواجه کسه براند بعد از ورود بمنزل مکشوف افتاد که جماعتی از ترکمانان بر مردم اسکندرخان تاخته اند
و بر ایشان غلبه ساخته چند کس اسیر گرفته اند آصف الدوله حکم داد تا سواران لشکرگاه زین بر اسبها بستند
برنشستند نخستین دویست تن سوار بمدد قراولان رسید درین هنگام ناگاه سه هزار سوار هزاره از کمینگاه
[illegible] در تاختن و جنگ در انداخت سواران خراسانی چون این بدیدند ندانستند با عدد اندک نتوان نبرد
[illegible] رد و در زمان پیاده شده اسبها را سنگر ساختند و بخویشتن داری پرداختند ازین طرف
اسکندر [illegible] جعفرقلیخان [illegible] قراجه داغی با سیصد سوار برسیدند و هم از قفای ایشان آصف الدوله
با انبوهی از لشکر [illegible] گروه سواره هزاره را دیگر قوت درنگ نماند و متوالی پشت با جنگ داد پس
روز دیگر آصف الدوله از آنجا کوچ داده بکنار آب شهررود فرود شد که اکنونش مردم آن اراضی دریایی
بالا مرغاب میخوانند و از آنجا قبیله دولان سپاه چند هزار سر گوسفند از قبایل ارساری براندند و بیست تن شبانان را
اسیر گرفتند و چون در اینمدت از عبور لشکر ایران کار بر ترکمانان صعب میرفت و در مراتع خویش زیستن نمی توانستند
[illegible] ترسی و هفت هزار خانوار جمشیدی و فیروزکوهی رود مرو را عبره کرده و در اراضی بالا مرغاب سکونت
[illegible] شیر محمد خان هزاره و [illegible] خان جمشیدی و شادپسند خان فیروزکوهی سواران جنگی خود را
گزیده کرده بحضرا [illegible] خان والی میمنه و خلیفه عبدالرحمن ترکمان و نادر میرزا پسر کامران میرزا که بطلب مدد
بدان اراضی رفته بود پیوستند و مجلسی آراسته مشورت کردند و پیمان نهادند که تا جان در بدن و توان در تن
دارند از مبارزت و مناجزت دست باز ندارند و این هنگام بیست هزار تن سوار رزم آزمای در گرد ایشان
انجمن بود با جمله پست و بلند رزمگاه را هندسه کرده بیست و چهار جای سنگر بستند و ساخته جنگ نشستند
آنگاه آصف الدوله بکنار رود شهر و دهی طی مسافت کرد و در اینوقت یکتن از اسیران شیعی که مجنون نام
داشت و پیشخدمت محمد خان هزاره بود شمشیر او را برگرفته بدرگاه آصف الدوله گریخت و صورت سالار را
مکشوف داشت که اکنون از جماعت اوزبک و هزاره و [illegible] و اندخودی و شبرقانی و سبزوار [illegible]

ترکمان یسالور و ساروق و قبایل چارا و یماق پنج هزار سوار حرار در دو فرسنگی این لشکرگاه ساخته کارزار را
و فراز و نشیب دشت را سنگرهای سخت برآوردند و مجاری آب را از لشکر بیگانه سد و ساخته اند آصف الدوله
بعد از مشورت با سران سپاه بنه و آغروق و اثقال احمال را در لشکرگاه بگذاشت و محمد ابراهیم خان قاجار را
با دو هزار تن سواره و پیاده و دو عراده توپ بحراست باز داشت و لشکر را با هشت عراده توپ جنبش داد و
سهل و صعب زمین را درنوردید چون راه با سنگرهای ترکمان نزدیک شد جنگی بزرگ پیش آمد از دو رویه صفها
راست کردند و دلیران دو رویه بر بستند آتش توپها زبانه زدن گرفت و از گرد و دخان روی جهان
قیرگون شد نخستین نبی خان همدانی بر میمنه ترکمان حمله افکند و سربازان مراغه بر میسره تاختن بردند جعفرقلیخان
سرتیپ قراجه داغی با فوج خویش راه قلب پیش داشت و کلبعلی خان حسام الملک سرتیپ و مصطفی قلیخان و جعفر
قلیخان شادلو و دوست محمد خان تیموری و دیگر سران و سرکردگان با افواج خود یکبار از جای خود جنبش کرده
حمله بردند و از آنسوی ترکمان چون شیران غضبان بجنگ درآمدند و چهار کرت هم گروه حمله انداختند چنانکه با لشکر
ایران بیامیختند و با تیغ و خنجر خون یکدیگر بریختند و هر کرت توپچیان از دهان توپها تگرگ مرگ بر ایشان باریدند
و ایشان را باز پس بردند در کرت چهارم سوار ترکمان یکبار پشت داد و در این هنگام سواران ایران در قفای هزیمتیان
تاختن کردند و سربازان سنگرها یورش بردند نورالله خان شاهسون با مردم خود در آن حربگاه جلادتی بکمال ظاهر
ساخت مع القصه هفتصد تن از ترکمان در آن گیرودار اسیر و عرضه شمشیر گشت ناچار بنه و آغروق بگذاشتند و یکباره طریق
فرار برداشتند لشکر ایران تا سه فرسنگ از قفای ایشان برفتند و مرد و مرکب گرفتند آنگاه خیمه و خرگاه خویش را در سنگرهای
ایشان راست کرده سه روز اقامت کردند و اموال و اثقال آن جماعت را بتمامت ماخوذ داشتند اینوقت باقرخان
امیرآخور کامران میرزا که ملازم پرستش نادر میرزا بود مژده این فتح را دست آویز کرده بر اسبی راهوار بر نشست
و چون برق جهنده طی طریق کرده بلشکرگاه شاهنشاه غازی پیوست و صورت حال را معروض کارداران درگاه داشت
و از یساقیان درگاه شد و نواخت و نوازش خسروانه دید اما آصف الدوله بعد از آن فتح آهنگ یورت اوریک
کرده بمنزل چمک تو که اول آن اراضی است درآمد و از آنجا بمنزل آلتین خواجه کوچ داد همانا گروهی از آن جماعت
مرا حدیث کردند که آلتین خواجه غاریست که شش تن از مردگان را در آنجا بودیعت نهاده اند که در جسد ایشان
هیچ خللی راه نکرده و فسادی پدید نشده و جسد سگی و آهوئی در کنار ایشان افتاده که نیز بر صورت نخستین است
و زخم دندان سگ بر ران آهو نمایان است چنانکه هیچ نقصان نپذیرفته و موی بدن سگ و آهو را خللی نرسیده
و همچنان مرغی مانند حقار در افتاده است که یک پر آن را آسیبی نباشد و بعضی از مردم گمان کرده اند که ایشان
اصحاب کهفند و نگارنده این اوراق قصه اصحاب کهف و رقیم را در کتاب اول ناسخ التواریخ رقم کرد و بصواب
آن درست باشد اکنون بر سر سخن رویم آصف الدوله از آلتین خواجه بمنزل چهارشنبه و از آنجا بارض قیصار
فرود شد که تا میمنه دوازده فرسنگ مسافت داشت در این هنگام یکباره کار بر ترکمان صعب افتاد ناچار
بزرگان میمنه و سرپل و سرانداخوی و شبرغانی و سرکردگان چاراویماق و دیگر قبایل از در ضراعت
نزدیک آصف الدوله آمدند و سر انقیاد و اطاعت فرود داشتند که لشکر از قتال جنبش نکند و ابواب

کوشش و کشش نشدند و داور دارد الا آنکه آصف الدوله یکتن از مردم خویش را بمیمنه فرستد و هرچه خواهد فرمان
پذیر شوند آصف الدوله مسئول ایشان را باجابت مقرون داشت و جعفرقلیخان کرد شادلو را روانه میمنه نمود
جعفرقلیخان راه برداشت در شش فرسنگی میمنه شیر محمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی با هزار سوار او را
پذیره شدند و در قلعه المال بحسب ضیافتش نیکو خدمتها کردند و روز دیگر از طریق دو قوزکتل راه میمنه شدند
و دو قوزکتل عبارت از نه کوه باشد که نادرشاه افشار از بهر عبور دادن توپ بمیمنه همه جا در سنگ خاره
شارعی کرده بالجمله چون بمیمنه رسید خوانین تمامت قبایل با هزار سوار باستقبال او برسیدند و باتفاق او با
میمنه برفتند مضراب خان والی مقدم جعفرقلیخان را عظیم گرامی داشت و او را شانزده روز مهمان بداشت
و در فرمان برداری و چاکری شاهنشاه غازی پیمانی محکم نهاد آنگاه فرزند خود حکمت خان نام را
مأمور داشت که همواره ملازم رکاب پادشاه باشد و همچنان رستم خان شیرخانی و شاه ولیخان اندخودی و سیف
ذوالفقار شیر سرپلی از قبیله اوزبک و شیر محمد خان هزاره و زمانخان جمشیدی و دیگر سپاهیان و سرکردگان
قبایل هر یک یکتن از فرزندان خود را از بهر گروگان گسیل حضرت شاهنشاه غازی داشتند و زمانخان جمشیدی
میر احمد خان عم زاده خود را با گروگانها همراه داشت و یکصد سر اسب ختلانی و ترکمانی که در رکاب ... لایق
بود از بهر پیشکش گزیده کردند و از در ایلی و اطاعت عریضه ها نگاشتند و با جعفرقلیخان برگرفته بلشکرگاه
آصف الدوله آمد و از خوف ترکمان قوی دل شدند و ابواب بیع و شری مفتوح افتاد و مردم میمنه از خوردنی
و پوشیدنی حمل داده بلشکرگاه آوردند و لشکر را وسعت عیش و خصب نعمت بدست شد و عبدالله خان قبچاقی
برادر شاه پسند خان نیز بنزدیک آصف الدوله شتافته قلاده طاعت برگردن نهاد و عفو عصیان خویش را بزبان
ضراعت خواستار آمد و دوازده هزار خانوار قبایل قبچاقی و مودودی و فیروزکوهی که در تحت فرمان او بودند
از فیصار کوچ داده هشت فرسنگ باز پس آورد و در مساکن خویش جای داد و همچنان از سوی دیگر مضراب خان
برادرزاده خود را با عریضه و پیشکشی جداگانه روانه درگاه شاهنشاه غازی کرد تا کار آصف الدوله بدانجا
مراجعت داد چنانکه در جای خود مرقوم می افتد

انگیختن علمای هرات افغانان را بجنگ شیعیان بنام جهاد

چون این اخبار بکامران میرزا رسید و فرستادگانش بی نیل مقصود مراجعت کردند از بیچارگی با یار محمد خان وزیر
خود سخن بشوری افکند و بصوابدید یار محمد خان ملا عبدالحق که از اجله علمای مملکت هرات بود و مردم قریه پشتکی را
که از جمله سادات شمرده میشدند بشهر طلبیده در مسجد جامع مردم شهر را انجمن کرده پس از نماز جمعه ندا در داد
که ای مردم اگر این سپاه در این شهر راه کنند جان و مال شما بهدر شود و حفظ جان و مال واجب است و این
بر زیادت مقاتلت با این جماعت جهاد فی سبیل الله است که اگر کشته شوید جای در بهشت کنید و اگر از ایشان
بکشید هم بهشت شما را باشد مردم را بدین کلمات جنبش داده همی گروه گروه بگرمابه ها رفتند و غسل کردند و ناخن
بچیدند و کفن بپوشیدند و مردم پشتکی از پیش روی و شجاعان از قفا آلات حرب و ضرب را گرفته از دروازه
خشک آهنگ مقاتلت بیرون شدند و نخستین بقراولان محمد خان امیر تومان بازخوردند و جنگ بپیوستند

دهٔ دیگر دوار گلولهٔ تفنگی بر مقتل علیمحمد خان کرد بیچه آمد و بر جای سرد شد یکتن از افغانان بشتافت که سر از تن او
برگیرد علینقی خان افشار چون این بدید با تیغ آخته بتاخت و پنج تن از افغانان را عرضهٔ شمشیر ساخت و خود نیز
مجروح شد با همان جراحت علیمحمد خان را بر قرپوس زین حمل داده از آن معرکه بیرون برد و در این وقت جسر ترکمانان
ایشان در لشکرگاه پراکنده شد محمد ولیخان سرتیپ شقاقی و محمدعلی خان خوئی و جنرال پروسکی با قراولان افواج خود
از جای جنبش کرده بر افغانان حمله بردند در اول حمله سی و هشت تن از افغانان و چهار تن از سادات چشتی
و یکتن از عمزادگان یار محمد خان وزیر مقتول گشت و پنجاه و شش تن جراحت یافت و جمعی نیز اسیر گشت افغانان را
پای اصطبار بلغزید و پشت با جنگ داده بشهر در گریختند و جنرال پروسکی نیز در این جنگ زخمی برداشت از پس
این جنگ برحسب فرمان جسد علیمحمد خان را بمشهد مقدس حمل داده با خاک سپردند و محمد صالح خان فرزند او
بجای پدر منصوب گشت و هم دیگر باره یار محمد خان افغان لشکر حاجی خان [illegible] و داد و طلب امان کرد
و برحسب فرمان شاهنشاه غازی یکتن از یاوران فوج شقاقی بشهر هرات در رفته و آغاز گفت و شنود کرد در
پایان کار سخن چنان برآمد که در کرت نخستین با عزیز خان کردند و هم در این وقت محمدعلی خان قراباغی یوزباشی با صد تن
از غلامان [illegible] بیرون شد که از تربت شیخ جام و حدود ارض اقدس آذوقه و علوفه و قورخانه بجانب لشکرگاه
حمل دهد و دیگر چنان افتاد که اللهقلی توره با نهصد تن سوار از ترکمانان جنگ آور بمدد کامران میرزا سبیل هرات داشت
و از سوی دیگر حبیب الله خان امیر توپخانه برای حمل خزانه که از دارالخلافه می آوردند از لشکرگاه لختی پذیره شده
و در عرض راه سواران ترکمان [illegible] سی و چهار تن را اسیر گرفت و پنجاه و شش کس را دستگیر نمود و یکصد و پنجاه سر اسب
ماخوذ داشت بقیة السیف با زحمت فراوان از مصافگاه راه فرار پیش داشتند هم از قفای ایشان چهار فوج سنگ
تاختن کرد و روز دیگر اسیران را از پیشگاه شاه بگذرانید و حکم رفت تا ایشان را نیز عرضهٔ تیغ ساختند و امیر توپخانه
و ملازمانش را بخلاع فاخره قرین مفاخرت فرمودند و نیز فرمان شد که مصطفی قلیخان معادل پنجهزار خروار غله
از محال بادغیس بلشکرگاه حمل دهد تا لشکریان را وسعت و سعتی در امر معیشت بادید آید و در این هنگام چون فصل
خریف بود و زمستان از پی در میرسید شاهنشاه غازی بفرمود تا مردمان در ظاهر هرات از چوب و سنگ
و گل از بهر خویش خانها کنند روزی چند برنگذشت که شهری از نوبنیان گشت و مردم قورخانه و جباخانه نیز
کارخانها برآوردند و بسعی اسمعیل خان فراشباشی توپهای بزرگ بریختند چنانکه کودکان مراهق بدرون آن
توانستند رفت و همچنان گلولهٔ توپ بریختند و باروت بساختند و فشنگ پرداختند در این وقت برادرزاده والی میمنه
حاضر درگاه پادشاه شد و عریضه و پیشکش میرزا [illegible] را پیش گذرانید و اظهار ضراعت و اطاعت کرد شاهنشاه
غازی رسول او را شاد خاطر باز فرستاد و فرمان کرد تا آصف الدوله طریق مراجعت سپارد و در عشر اول
ذیحجه نیز بلشکرگاه پیوست و بزرگان قبایل جمشیدی و هزاره و تایمنی را که بگروگان آورده بود عرض داد
و مورد [illegible] خسروانه گشت و حکم شد تا از کنار هرات راه خراسان گیرد و در حمل و نقل آذوقه و علوفه بلشکرگاه
سعی [illegible] و آن مردم که بگروگان آورده بود بخلاع فاخره نواخت و نوازش
[illegible] خویش رخصت مراجعت داد و آصف الدوله فرستاد آمد که پای باره هرات شده

یار محمد خان را دیدار کند باشد که او را به پند و موعظت از این غفلت و عطلت باز آرد. بالجمله رخصت حاصل کرده به پای بوس شد و یار محمد خان را طلب نمود و چند آنکه با او از در بیم و امید سخن کرد مفید نیفتاد لاجرم به حسب فرمان طریق خراسان برگرفت. و هم در این وقت از جانب دوست محمد خان سردار کابل و والی سیستان رنجید و سکه پادشاه پنجاب و بخارا و اینه قتلی توره والی خوارزم رسولان چرب زبان و تحف و هدایای فراوان از دنبال یکدیگر برسیدند و هر یک مورد نوازش شدند و از ممالک ایران منال و دیوانی و تنسوقات سلطانی را فضلعلی خان یوزباشی به پیشگاه حمل داد. و هم در این سال خسرو خان والی اصفهان از محمد ابراهیم دریچه ای که چند ایالت محال لنجان بود رنجیده خاطر گشت و چنان دانست که رعیت لنجان را در گذاشتن منال دیوان مختلی باشد لاجرم او را ماخوذ داشته محبوس فرمود و چندانش بداشت که هم در زندان جان بداد، کردار او در خاطر مردم وحشتی انداخت اما هنوز فرمان پذیر بودند چنان افتاد که بعد از روزی چند آقا شفیع نجف آبادی را که مردی شناخته بود هم به زندانخانه در افکندند خویشاوندان او گفتند بیگمان با آقا شفیع همان معاملت در میان است که با محمد ابراهیم کرد. نخستین انجمنی کرده از در ضراعت بیرون شدند و بزرگان شهر را به شفاعت برانگیختند. آقا میر محمد مهدی امام جمعه مکتوبی به خسرو خان کرد و خواستار رهائی او گشت. خسرو خان پذیرفتار نشد و در قید و بند آقا شفیع بیفزود. لاجرم مردم بشوریدند و غوغا برداشتند و اوباش شهر بر خسرو خان تاختند و او را در عمارت هشت بهشت محاصره انداختند. روزی چند کار به مقاتلت رفت و از جانبین جز گلوله تفنگ در میانه رسول نبود. صورت این حال در حرکت شاهنشاه غازی به جانب هرات معروض درگاه افتاد. شاهنشاه غازی بفرمود تا فرخ خان غفاری کاشانی بدانجا شده صورت حال را باز داند و به عرض رساند. فرخ خان از طهران راه برگرفت و در منزل مورچه خورت عباسقلی خان یوزباشی سابق از قبل خسرو خان او را استقبال کرد و آقا محمد مهدی امام جمعه اصفهان آقا محمد علی مذهب را به نزدیک او فرستاد و هر یک همی خواستند او را به سرای خویش برند و با او متفق شوند. و مردم شهر انجمن شده از دروازه بیرون تاختند و با فرخ خان به شهر در رفته همی خواستند او را به سرای امام جمعه در برند. فرخ خان گفتار هیچیک را پذیرفتار نشد و برای خویش منزلی اختیار کرد و چون بدانست که میان مردم اصفهان و خسرو خان کار به اصلاح نشان کرد و صورت حال را معروض درگاه داشت. لاجرم کارداران دولت منشور کردند که خسرو خان را روانه درگاه سازد و خود به نظم شهر و اخذ خراج دیوانی بپردازد تا آنگاه که حاکمی منصوب شود. و از پس آن فضلعلی خان ایاغی را منشور حکومت بدادند. بعد از ورود چهار ماه دیگر فرخ خان در اصفهان بود منال دیوانی را پرداخت و بعضی ادوات و آلات مرصع طلائی که مأمور بود بساخت و روانه هرات گشت. و فضلعلی خان در کار خویش استوار شد و مردم را آسوده خاطر نمود. چون یک چند دیگر از مدت حکومت او بگذشت میرزا جواد اصفهانی وزیر منال و دیوانی بود در اخذ اموال مردم و اتلاف منال دیوان خودداری نتوانست کرد و همه شب لهو و لعب ساز و طرب بر پای داشت و در عاقبت الامر از وخامت عمل بترسید و بیم کرد که مبادا وقتی فضلعلی خان از منال دیوان پرسش کند. بدان سر شد که با جماعتی همداستان شده سفر هرات کند و دست او را از حکومت اصفهان

باز دار و حسنعلی خان مکنون خاطر او را مکشوف داشت و او را مجال نگذاشت و ناگاهش دستگیر ساخته حیات از وجودش بپرداخت و هم در این سال شاهنشاه غازی شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله را که حکومت همدان و توابع آن اراضی داشت حاضر حضرت نموده فرمان کرد تا در سفر هرات ملازم رکاب باشد و او بسیج راه کرده از قفای لشکریان کوچ داده در اراضی هرات به درگاه پیوست و تا هنگام مراجعت پادشاه از تقدیم خدمت هیچ شب و روز نیاسود

فرار کردن ظل السلطان و بعضی شاهزادگان از قلعهٔ اردبیل بمملکت روسیه

و هم در این سال مرض طاعون در مملکت آذربایجان راه کرد و شهر مراغه و اردبیل را فرو گرفت چون هوای شهر تبریز بسلامت بود ظل السلطان را از مراغه و دیگر شاهزادگان را از اردبیل به بلدهٔ تبریز تحویل دادند چون بلای طاعون بنشست دیگر باره فرمان شد تا اردبیل جای کنند ایشان ظل السلطان و علینقی میرزای رکن الدوله و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و محمدتقی میرزا حسام السلطنه و امام وردی میرزای کشیکچی باشی و شاهزاده محمود و شیخعلی میرزا و محمدحسین میرزای حشمت الدوله و بدیع الزمان میرزای پسر ملک آرا بودند چون چند از مدت از زمان در قلعهٔ اردبیل توقف نمودند رکن الدوله در خاطر گرفت که اگر تواند از تنگنای زندان فرار کند و خواست تا از میان قلعه بیرون شهر نقبی حفر کند و از آنجا بدر شود پس بی آنکه مکنون ضمیر را مکشوف سازد شاهزادگان را برانگیخت که باید درین قلعه گرمابه از بهر خویش کرد و از حاجت بمیان شهر رفتن و با مردم فرومایه نشستن و گفتن مستغنی گشت پس بصوابدید یکدیگر محمدحسین میرزا با محمدخان زنگنه امیر نظام مکتوبی کرد که اگرچه ما بازداشته زندانیم اما پادشاهزادگانیم و خود هر یک در شهری شهریاری بوده‌ایم و با ساز و برگ شاهانه غنوده و آسوده‌ایم امروز درین قلعه گاه و بیگاه محتاج گرمابه شویم و ناچار باید میان شهر عبور کنیم و با اهل برزن و بازار در حمامها عریان شویم این حادثه بسیار بر ما صعب است و نام دولت را نیز پست کند اگر تو از مال خویشتن معادل سیصد تومان زر مسکوک در راه ما بذل کنی تا درین قلعه بستان حمامی کنیم بسیار بجا باشد و هر یک از شاهزادگان در کنار آن مکتوب کلمه‌ای چند رقم کردند و خاتم بر نهادند چون مکتوب ایشان ملحوظ امیر نظام افتاد سیصد تومان زر از بهر ایشان انفاذ داشت و شاهزاده رکن الدوله متصدی عمارت حمام گشت صدیققلی میرزا پسر نایب السلطنه که حکومت اردبیل داشت و حاجی علی عسکر خواجه سرای که وزارت او میکرد اگرچه همه روزه بآن قلعه در می‌آمدند و شاهزادگان را بازپرس میکردند بسبب بنیان حمام از حیلت ایشان غافل ماندند بالجمله شاهزاده رکن الدوله آقا محمد ابراهیم برادر زن خود را روانه قزوین کرد تا ببهانهٔ حفر جای حمام دو تن مرد مقنی آورد و ایشان را مأمور نمود تا بکار در آمدند و در نهان مقنیان را آموخت که از جای حمام نقبی به بیرون باره برند چنانکه از میان خندق سر برکنند و این خندق که همه ساله پر آب بود از قضا بسبب قلت باران خشکیده بود و نیستان فراوان داشت بالجمله مقنیان همه روزه جای حمام حفر کردند و همه شب نقب بریدند و صبحگاه سر نقب را ببستند و خاک آن را با خاک حمام بر زبر هم کردند تا آنگاه که سر از میان خندق بیرون کردند و راهی بمیان نیزار شد پس سنگی بر سر آن سوراخ نهادند و از سوی دیگر نیز سر نقب را استوار کردند و مسافت این نقب هشت ذرع بود چون کار نقب بپای رفت شاهزاد

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

محمود و محمدحسین میرزای حشمة الدوله از دور و نزدیک تفرس کردند که شاهزادگان آهنگ فرار دارند و پیوسته بر دهنه ۳۵۶
که مبادا بعد از فرار شاهزادگان ایشان را بزحمت شکنجه رنجه دارند لاجرم حاجی علی اصغر را دید از کرده او را
کفشدوزی چند بر گذرد که شاهزادگان را در اراضی دولت روسیه خواهی یافت حاجی علی اصغر آشفته
خاطر شده چتوانی بسرای رکن الدوله شتافت و رکن الدوله از ورود او سخت بترسید و از برای پنهان
داشتن او صواب چنان دانست که نشیمن او را بر سر نقب بسازد تا اگر در خانه فحص کنند بزیر پای خویشتن نهان
برد با بجمله بساطی بگسترد و حاجی علی اصغر را برنشاند از قضا گربه بمیانه نقب در رفته بود و چون نقب را تاریک
دید و راه نیافت مضطرب شد و هر زمان جستن کرده خویشتن را بدان تخته پاره که بر سر نقب بود
میکوفت و بانگ برمیآورد و رنگ در چهرهٔ رکن الدوله دیگرگون میشد و حاجی علی اصغر آن بانگ میشنید
و پرسش میکرد اما فهم نمیکرد که از کجاست و چون قضا براین رفته بود این راز مستور بماند و حاجی علی اصغر لختی
از اندیشه فرار ایشان با من رفیق چند سخن کرد و رکن الدوله در پاسخ سوگند یاد نمود و او مطمئن خاطر شده برخاست و راه
خویش گرفت دیگر باره رکن الدوله آقا محمد ابراهیم را بیرون فرستاد تا بدست تجارت ده سر اسب بخرید و آنها را
در قریه کلجواران که نزدیک بقلعه ارک بود بپروار به بست و همی گفت چون فربی شوند در قزوین برده بفروشم
و سودی برم چون اینکارها بپای رفت رکن الدوله خواست بداند که اگر شاهزادگان از این راز آگاه شوند با او همراه
خواهند شد یا بیمناک شده این راز از پرده بیرون خواهد افتاد با خویش اندیشید که در خلاصی از این بند با ایشان مشورت
میکنم و ایشان را بکاری صعب و سهمناک میطلبم اگر اجابت کردند بهانه از این نقب دل گریختن خواهند داشت
و اگرنه این سر نیز از ایشان مستور دارم لاجرم شاهزادگان را در یک مجلس انجمن کرد و گفت تا چند درین بند
خواهیم زیست گفتند چه چاره توان کرد گفت اگر آنچه من گویم پذیرفتار شوید خلاصی توانید جست گفتند آن چیست گفت
ما خود چند تن از شاهزادگانیم رزمها کرده‌ایم و جنگها دیده‌ایم هر یک شمشیری بدست کنیم و هجوم کرده بدین قلعه تاختن آریم
و همه را تیغ بگذرانیم و از قلعه بدر شویم شاهزادگان گفتند سخن بمحال راندی ما معدودی باشیم چگونه توانیم بر اینجماعت
غلبه کرد مبادا جان بر سر اینکار بنهیم رکن الدوله گفت کسی که از جان نگذرد چگونه از این زندان تواند جست و دیگر
سخن نکرد و شاهزادگان برخاستند و هر کس بسرای خویش شد از میانه لختی اسمعیل میرزا را باز داشت و گفت اگر آنچه
حکم کنم کردن نهی از این بند رها شوی در پاسخ گفت تا با من کشف ضمیر نکنی و پشت و روی کار را آشکار نکنی با تو پیمان
نکنم و خود را بخطر نیفکنم او را نیز تسلیل کرد تا شب پنجشنبه بیست و ششم ربیع الثانی که آهنگ فرار داشت چون شش
ساعت از شب سپری شد ظل السلطان را آگاه کرد و برادر اعیانی خود امام وردی میرزا را نیز آگهی داد و هر سه
تن بر سر نقب آمده سر آن باز کردند و چند شمع در میان بفروختند و از آن سوی چنانکه مواضعه رفته بود آقا محمد
ابراهیم با چهار تن چاکر و یکتن دلیل راه اسبها را برداشته نزدیک کنار خندق باز داشت و از این سوی چون شاهزادگان
خواستند درون نقب رفت زن رکن الدوله بیامد و آغاز زاری نمود که فردا نگاه چون شما را نبینند فرزندم
نصرالله میرزا را سر بردارند رکن الدوله فرمود او را نیز حاضر کن پس نصرالله میرزا با پدر بپیوست و هر چهار تن بنقب
در رفتند تا میان خندق سر بدر کردند در این وقت ظل السلطان از هول و هیبت مدهوش شد رکن الدوله

بفرمود تا رسنی برگرفت و بدان از خندق بفراز بردند و بر اسبی سوار کرد و یکتن از پس پشت او نشست و او را بداشت پس شتاب زده راه برگرفتند و در عرض راه بیابان و دهستانی رفته یاوه شدند ولختی سرگردان در میان درختان از چپ و راست بشدند و شارع را ندانستند تا سپیده بزد و روز روشن شد پس راه بشناختند و بقدم عجل بتاختند چون دو ساعت از روز سپری شد بقراولخانه دولت روسیه رسیدند و از قلعه اردبیل تا بدانجا ده میل مسافت بزیادت بود با جمله قراولان گفتند شما را با کارداران دولت ایران بسپاریم و نیز اجازت ندهیم پیشتر سفر کنید هم در اینجا بباشید تا صورت حال را بکپیتان که کارفرمای ماست معروض داریم هرچه حکم کند چنان خواهیم کرد لکن چون مسیو صاحب در اینوقت برحسب منشور امپراطور حکومت اران و طالش داشت و این همان کس بود که بنیابت گربایدوف ایلچی داشت و چون گرباید و ف در طهران بشورش عام مقتول گشت چنانکه مرقوم شد مسیو صاحب بسعی ظل سلطان و کارداران او از هلاکت نجات یافت این هنگام در قراولخانه روسیه بپاداش آن نیکوئی سپاس خدمتی همی کرد با جمله این قصه را انکار کرده بکپیتان فرستادند اما از آنسوی چون روز برآمد علیمردان خان که سرهنگ نگاهبانان قلعه بود بعادت همه روز بباز پرس حال شاهزادگان آمد و از آن جماعت خبری نیافت در حال حاجی علی اصغر را آگهی فرستاد و او شتاب زده بیامد و صورت حال را باز دانست از غضب پادشاه بر جان خویش بترسید نخستین زن رکن الدوله را بمقام عتاب و عقاب باز داشت ولختی با چوب سر و مغز او را بکوفت و او نقب را بنمود و گفت از این راه بدر شدند مرا چه گناه باشد اگر توانید ایشان را دستگیر کنید و کیفر رسانید آنگاه شاهزادگانی که بجای بودند بجمله را گرفته کنده و زنجیر برنهاد و در یک زندان جای باز داشت این هنگام مهدیقلی میرزا نیز برسید و سخت آشفته حال بود و همی بجد در باره در می آمد تا مبادا دیگران نیز راهی کرده باشند و وقتی دیگر بدر شوند چون عبور او بر کنار زندانخانه شاهزادگان افتاد محمد تقی میرزای حسام السلطنه فریاد برداشت که ای مهدیقلی میرزا ننگ از بهر کدام روز است ندانسته که عم بجای پدر باشد ما همه عم توایم و هر یک نزدیک تو حشمت پدر داریم اگر سه تن برادران ما گناهی کردند عصیانی بر ما نباشد پای ما را چرا بر کنده نهاده اید و زنجیر بگردن افکنده اید این سخنان بر مهدیقلی میرزا کارگر افتاد و بزندانخانه در رفته کنده از پای اعمام خویش برداشت و فرمود تا قراولان پیوسته نگران ایشان باشند و از ایشان جدا نشوند اما حاجی علی اصغر و علیمردان خان با چند تن از مردم خود سوار شده چون برق و باد از دنبال شاهزادگان بتاختند و در قراولخانه روس ایشان را دیدار کرد و از غایت سادگی خواست بگریه زاری و ضراعت آن جماعت را بحبس خانه مراجعت دهد روی بر خاک نهاد و اشک بیارید و گفت اینکار که شما کردید اگر کس خبر بپادشاه برساند مرا بتیغ بگذراند بر من رحم کنید و باز شوید شاهزادگان گفتند تو مرد حجی باشی زن و فرزند داری خویش و پیوندت نباشد اگر ترسناکی همراه باش تا تو را با خویشتن کوچ دهیم گفت اگر من با شما سفر کنم این مزرع و مربعی که در ایران کرده ام و لختی مال فراهم آورده ام بجمله مأخوذ عوانان دیوان شود و اگر شما بر این پرخسته ببخشید و بزندانخانه مراجعت کنید مرا هیچ زیان نرسد و در انجاح این مسئلت همی الحاح کرد و شاهزادگان در خشم شدند و گفتند ای مرد کول احمق بر خیز و راه خود گیر ما هر یک پادشاه و پادشاه زاده بوده ایم و بر سر تاج و تخت

شرح سلطنت ... حضرت محمد شاه قاجار

خصمی کرده ایم بعد از سه سال که از محبس گریخته ایم باز شویم و خود را عرضه تیغ تیز سازیم از بهر آنکه تو مرد پسر خصی ۳۴۱
از ده ذرع مربع و ده گری مزرع خود برخوردار باشی این قسم تفصیل بضاعت را از خون اینجماعت افزون دیدند
و او را بانگ زدند که برخیز ای پیر احمق و از پیش براندند ناچار حاجی علی اصغر بازار و بیل شد و مهدی قلی میرزا
صورت حال را در عریضه نگار داده بدرگاه شهریار فرستاد و هم درین سال هنگام حرکت اردوی پادشاهی بطرف
هرات برحسب فرمان حسین خان مقدم که آجودان باشی سپاه آذربایجان بود سواره و پیاده لشکر آذر
بایجانی را با توپخانه و قورخانه کوچ داده وارد طهران گشت و در آنجا دو فوج سربازان خمسه را که از سفر هرات
بسبب تاخیر اجری تقاعد ورزیده بودند مستمال ساخته با خود برداشت و در سمنان لشکرگاه پیوست و
چهارده فوج سرباز و پنجهزار سوار در پیشگاه حضور عرض داده مورد الطاف خسروانه گشت نشان مرتبه سرتیپی
و حمایل سرخ و یک قبضه خنجر مرصع بیافت و از آنجا تا منزل میامی ملتزم رکاب بود و چون مستر مکنیل وزیر مختار
انگلیس که مامور بتوقف دار الخلافه بود از سفر کردن شاهنشاه غازی بطرف هرات و افغانستان
هراسناک گشت و بیم داشت که بعد از فتح هرات و افغانستان مملکت هندوستان آشفته شود و مردمان
برشورند و کارداران دولت انگلیس را از خود دفع دهند و هم تواند بود که دولت روس و ایران همداستان
شوند و در کار هندوستان خللی اندازند بدین خیالات بنگاشتن و گفتن ترهات پرداخت و هر روز مکتوبی
بدولت انگلیس گسیل کرد تا موارد مصافات را بکدورات و همیات آلوده کند و نیز مکشوف افتاد که جارج هشتم
پادشاه مملکت انگلیس وداع زندگانی گفت و چون از خاندان سلطنت پسری مخلف نبود دختر برادر او که ویکتوریا
نام داشت متصدی امر سلطنت گشت در اینوقت کارداران ایران واجب دانستند که سفیری بسفر انگلستان فرمایند
که تهنیت جلوس او گوید و هم باصلاح ذات البین پردازد و شبهات مکنیل را مرتفع سازد و همچنان با دولت
فرانسه و نمسه ابواب صفاوت و مهربانی باز دارد و ساز مصادقت و موالفت فراز آرد از میانه حسین خان را
اختیار فرمودند و برحسب امر آجودان باشی تمامت عساکر و مشیر مشورتخانه و ایلچی کبیر لقب یافت و مامور
بسفارت دول ثلاثه آمد و از منزل میامی رخصت یافته روانه تبریز گشت و روز پنجشنبه بیست و سیم جمادی الآخره
از تبریز بیرون شد و طی مسافت کرده از طریق خوی و چالدران راه سپر گشت و در قریه قراکند که سرحد
اراضی روم و ایران است از قبل بهلول پاشا حاکم بایزید مهماندار رسید و محال بایزید را درنوشته بارزن
الروم آمد عثمان نوری پاشا سرعسکر و حاکم ارزن الروم قدم او را گرامی داشت و از مملکت او بحشمت
تمام گذشته غره شعبان بشهر و اسکله طرابزان درآمد عثمان پاشا حاکم طرابزن نیز مهمان پذیر گشت روز
پنجشنبه دوازدهم شعبان بکشتی بخار سوار شده صد و شصت فرسنگ مسافت دریا را دو شبانروز درنوردیده
یکشنبه پانزدهم شعبان وارد اسلامبول شد و شب پانزدهم رمضان باتفاق مستشار رو نوری افندی و میرزا
جعفرخان مشیر الدوله وزیر مختار ایران شرف حضور سلطان یافت و ملاطفت فراوان دید و تمثال شاهنشاه
غازی محمدشاه را از آجودان باشی طلب فرموده دیدار کرد و بعد از رخصت از حضرت سلطان روم با ایلچی دولت
فرانسه و نمسه که در اسلامبول متوقف بودند ساز مراودت و مخالطت نهاد و اما لارد پانصان پی ایلچی انگریز چنین ما

1 پیام داد که اگر از بهر تماشا سفر لندن خواهی کرد راه گشاده است و اگر از در سفارت ایران بدانجا خواهی شد
چندانکه مسئولات مستر مکنیل در ایران قرین انجاح نشود راه نیابی بالجمله حسین خان پنجشنبه سیم شوال از اسلامبول
کوچ داده هفته دیگر بجزیره سیره سرحد خاک یونان آمد و از آنجا قطع مسافت کرده از طریق جزیره کارفو بمملکت
نمسه فرود شد بعد از ورود بدار الملک وینه پرنس مترنیخ وزیر دول خارجه را دیدار کرد و او بعضی از مکاتیب
مستر مکنیل را که از ایران بلندن فرستاده بود و در آنجا بطبع در آورده پراکنده ساخته بودند آشکار ساخت
لختی از آشفته کاری ایران و تنفر (شکایت) شاهنشاه غازی بدانت نگاشته بود و حسین خان در پاسخ از نقض عهد کارداران
انگریز باز نمود چه در عهدنامه مشترحی که در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم شد ثبت است که چون شاهنشاه
ایران قصد افغانستان کند دولت انگریز را در میانه سخنی نیست و با این معاهده کشتی جنگی به بندر فارس
فرستادند و اخبار جنگ نمودند و کامران میرزا را در مخالفت پادشاه ایران اغوا نمودند پرنس مترنیخ گفت
نیکو آن است که این کلمات را رقم کنی تا من بلندن فرستم و مکشوف دارم که مکنیل دولت انگریز را بنقض
عهد شناخته خواهد داشت پس این سخنان را از ترجمانی کرده انفاذ لندن داشت و از آن سوی ایلچی انگلیس که در نمسه
بود حسین خان را دیدار کرده آگهی داد که میان دولت انگریز و ایران کار بمخاصمت و معادات است و سفارت
تو در دولت ما پذیرفته نیست اما کارداران انگلیس چون از سفارت حسین خان آگهی یافتند پارلمنستان
وزیر دول خارجه کس نزدیک او فرستاد که اگر شاهنشاه ایران دست از افغانستان باز دارد دو کرور زر
مسکوک تسلیم کنیم و مواجب سپاه آذربایجان را همه ساله از خویشتن برسانیم حسین خان صورت حال را
عریضه کرده بدست فرستاده خود فرج الله بیک روانه درگاه شاهنشاه غازی داشت و خود روز چهارم ورود
ادراک خدمت امپراطور نمسه کرده مورد الطاف و اشفاق گشت و روزی چند بود تا جواب مکتوب وزیر دول خارجه
از لندن برسید نگاشته بودند که ما را با دولت ایران خصومتی نباشد چون مکاتیب مکنیل موارد صفا را مکدر
ساخته اگر کارداران ایران سخن از در معذرت کنند عذر ایشان پذیرفته است بالجمله حسین خان بعد از پنجاه روز
توقف در نمسه پاسخ نامه شاهنشاه ایران را از امپراطور نمسه گرفته روز یازدهم محرم آهنگ مملکت فرانسه کرد
چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

قصه خرابی محمره بدست علی رضا پاشا وزیر بغداد

و هم در این سال علیرضا پاشا وزیر بغداد موارد دولتین ایران و روم را که سالهای دراز زلالی صافی بود بخس
و خاشاک نقض عهد و طوفان فتنه و فساد مکدر ساخت از بهر آنکه در شهر محمره خوانین حاکم و عشایر آن با تجار
و بازرگانان طریق رفق و مدارا می سپردند و از این روی تجار بیشتر حمل خود را بمحمره می نمودند و می آوردند و از وجه
عشاری بصره کاسته میشد و این معنی در خاطر علیرضا پاشا ثقلی جای کرد و انتهاز فرصت میبرد تا این هنگام
که شاهنشاه غازی در ظاهر هرات لشکرگاه داشت وقت را شایسته دانست و لشکری انبوه کرده ناگاه بر سر
محمره تاختن آورد حاکم محمره و جماعتی از عرب که در آن بلده سکون داشتند چون این بشنیدند بقصد مدافعه
بیرون شتافتند و در اول صدمه پای اصطبار ایشان بلغزید جماعتی قتیل و گروهی پراکنده گشتند لشکر دولت عثمانی

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بیابانی و وادی مشهدور رفته و مردان را مقتول و زنان و صبیان را اسیر گرفتند و اموال تمامت شهر و بازرگانان را از
خانها و بازارها مأخوذ داشتند و بسوی بغداد کوچ دادند چون این خبر در کنار هرات معروض درگاه شاهنشاه غازی
افتاد نخستین نفر میرزا مسعود با مکتوبی بکارداران دولت روم کردند و میرزا جعفرخان مشیرالدوله را که اینوقت سفیر کبیر و مقیم
اسلامبول بود منشور فرستاد که اگر کارداران دولت روم جبر کسر این خسارت کردند و علیرضا پاشا را بدین
جسارت کیفر نمودند قواعد اتحاد را استواری باید نخواهد شد و اگر نه ما این کینه را باز خواهیم جست و از زیان محمره
باز خواهیم داد چون این منشور باسلامبول رفت میرزا جعفرخان وزرای دول خارجه را انجمن ساخته چند کرت
با وزیر دول خارجه و صدر اعظم دولت عثمانی سخن کرد ایشان چون در جواب بیچاره ماندند با غلوطه انداختند
و گفتند محمره خود از اراضی مملکت روم است و از توابع شهر بغداد و بصره شمرده میشود چون مدتی از زمان بر
بطغیان و عصیان برآوردند کیفر عمل ایشان فرض افتاد و باشریعت سلطنت انجاخت را کیفر کردیم شما را چه افتاد
که بر سر رعیت ما طریق حمیت گرفته اید و از در منازعت بیرون شده اید این سخن وقتی توانید کرد که محمره در شمار
اراضی ایران باشد چون سخن بدینجا رسید وزرای مختار دولت روس و انگلیس و دیگر دول خارجه خاموش
شدند و میرزا جعفرخان سجلی حاضر داشت که گواه دعوی خویش سازد ناچار دم فرو بست با سلطان محمود پادشاه
آل عثمان وداع زندگانی گفت و سپاه او که با ابراهیم پاشای مصری در مصاف مقاتلت بود شکسته شده
کپتان پاشا کشتیهای جنگی دولت عثمانیرا چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد بکارداران محمدعلی پاشا سپرد
این هنگام میرزا جعفرخان سخن در انداخت که اولیای دولت ایران مرا چه بارها بر اعلام طلب داشته اند
و بر نشست و شتاب زده تا طهران بتاخت و صورت حال را باز نمود حاجی میرزا آقاسی دل بر آن نهاد که در ازای اساءت
محمره شهر بغداد را مفتوح سازد و بمکافات عمل عمال روم را پردازد دست آویز سفر اصفهان تجهیز لشکر پرداخت
چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد اما از آنسوی چون میرزا جعفرخان سفر ایران کرد امنای دولت روم را مکشوف افتاد
که این سفر از بهر آن کرد که ضعف دولت روم را باز نماید و لشکر ایران را از برای کیفر محمره منبعث دارد از این معنی
سخت بترسیدند و صارم افندی را بسفارت ایران مأمور ساخته بیرون فرستادند و سلطان مجید خان خطی داد
که معادل سیصد هزار تومان زیان محمره را بر ذمت نهد و این امر را بمسالمت و مصالحت بپای برد چون صارم
افندی وارد دارالخلافه گشت حاجی میرزا آقاسی او را وقعی ننهاد و از برای زیان محمره پنج کرور زر مسکوک
همی طلب کرد صارم افندی اجابت این معنی را فوق طاقت دانسته رنجیده خاطر طریق مراجعت گرفت و کار
محمره بتاخیر افتاد تا وقتی که میرزا تقیخان وزیر نظام مأمور سفر ارزن الروم گشت چنانکه در جای خود مرقوم میشود
و هم در اینسال قیات نامی از قبیله جعفربای ترکمان جزیره چرکن را که معدن نفت و نمک است متصرف خویش
درآورد و این جزیره را شش فرسنگ مسافت دایره باشد و در بحر خزر برابر باکویه افتاده مع القصه قیات از تحکم
نفت و نمک آن جزیره و در ساحل بحر برکت و سامانی بدست کرد و جماعتی از ترکمانان گرد او انجمن شدند و اگر نواختند
از تجارت نفت و نمک برزیادت مردم طبرستان را اسیر گرفتند و در بلدان و امصار ترکمانان بفروختند و این غنیمت
از بهر ایشان معقلی منیع بود شاهزاده اردشیر میرزا که در ...

دفع ایشان را تصمیم عزم داد هزار تن تفنگچی اشرفی و کلبادی و عمرانلو و طالش گزیده ساخت و با قورخانه و آذوقه از اشرف بیرون تاخت و بکنار بحر آمده کشتی در آب افکند و شش فرسنگ راه نخست بجزیرهٔ عاشوراده که دوری آن از نیم فرسنگ مسافت افزون نیست درآمد و در آنجا روزی چند اعداد کار کرده راه جزیرهٔ چرکن برداشت چون دو روز دیگر براند ریاح عاصفه بوزید و آب بحر از طغیان طوفان داد و کشتیبانان روزگار کشتیها را خطری هولناک پیش آمد بعد از سکون باد و آرامش بحر راه برگرفت و بجزیرهٔ چرکن در رفت ترکمانان چون این لشکر بدیدند و توان مقاتلت و مبارزت نداشتند هر که توانست بطرفی گریخت و جمعی کثیر عرضهٔ شمشیر گشت و خانهائی که از چوب کرده بودند و آلاتی که از بهر حرب و ضرب و دیگر صنایع داشتند بعضی حریق و برخی غریق آمد اردشیر میرزا چون ازین کار بپرداخت مراجعت کرد و صورت حال را نگاشته انفاذ حضرت پادشاه داشت شاهنشاه غازی یکقبضه شمشیر مرصع بجواهر آبدار و یک قطعه نشان شیر و خورشید تمام الماس از مرتبهٔ سرتیپی و حمایل سرخ بتشریف او فرستاد

وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و پنج هجری و تشدید محاصرهٔ هرات

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و پنج هجری مطابق سنهٔ تنگوزئیل ترکی چون سه ساعت و چهل و یک دقیقه از روز پنجشنبه پنجم شهر محرم الحرام برآمد آفتاب از حوت بحمل شد و شاهنشاه غازی محمد شاه غازی در ظاهر هرات جشن عیدی بگذاشت و بزرگان دربار و قواد لشکر جرار را بذل درهم و دینار فرمود و در کار محاصره و تسخیر بلدهٔ هرات هر کس را جداگانه پند و اندرز کرد و لشکریان کار بر سکنهٔ هرات صعب کردند و از آنسوی مستر مکنیل وزیر مختار دولت انگلیس بعد از سفر کردن شاهنشاه غازی بهرات روزگاری در دار الخلافه طهران روز گذاشت و چندانکه توانست بکارداران دولت انگریز از در شکایت و سعایت مکتوب کرد و ایشان را از خلل در امر هندوستان بیم داد و چون سفر شاهنشاه بدراز کشید بآهنگ هرات ساز راه کرد و در روز سیزدهم شهر ذیحجه از طهران بیرون شد و وزیر مختار دولت روسیه سیمونیچ نیز روز بیست و چهارم ذیحجه از دنبال او راه برداشت بعد از عید نوروز نخستین مکنیل راه نزدیک کرد و بر حسب فرمان بعضی از ملازمان حضرت او را پذیره شدند و بلشکرگاه درآوردند و مقدمش را محتشم داشتند از پس ده روز دیگر وزیر مختار دولت روسیه نیز برسید او را همچنان استقبال کردند و در لشکرگاه فرود آوردند اما مستر مکنیل که در خاطر جز حیلت و نیرنگ نداشت بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت معروض داشت که اگر اجازت رود من بدرون هرات رفته کامران میرزا را مطمئن خاطر ساخته بحضرت آورم و شهری مانند هرات را خراب و بیاب نگذارم شاهنشاه غازی نظر بمرافقت و موافقت دولت ایران و انگریز سخن او را از در صدق و صواب دانست و رخصت فرمود تا بآن بلده در رفته کامران را دیدار کند و از تخریب ابنیه و تدمیر سکنه آتش فتنه را بنشاند پس مکنیل بدرون شهر هرات رفت و با خود اندیشید که هنوز هرات مفتوح نشده است و کار مقاتلت و مبارزت بپای نرفته است با اینهمه فرمانگذاران افغانستان و کابل و قندهار فرمان پذیر شاهنشاه ایران شده اند و گردن بزیر حکومت کارداران ایران نهاده اند اگر قلعهٔ هرات از میانه برخیزد و حدود مملکت ایران

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

باراضی هندوستان هرچند چون اغلبی مردم هندوستان پناهنده دولت ایران شوند و کارپردازان
انگلیس را از میان خود دفع دهند اما گمان کمپنیل برخطا بود زیرا که با اتحاد دولت ایران و انگریز در سالهای دراز
چون حسن جوار اتفاق میافتاد مردم هند در انقیاد با دولت انگریز بر زیادت می‌شدند با جمله کمپنیل را در این
امر سوء ظن افتاد و دل بر آن نهاد که پادشاه ایران را رأی آنکه فتح هرات کند مراجعت دهد لاجرم
کامران را دل قوی ساخت و او را از قبل دولت انگریز بمدد مال و آلات حرب و ضرب و مردان جنگ
ضمانت کرد و ازین روی افغانان کمی بر دل شدند و در حفظ و حراست حصار مردانه کوشیدند چون ایشان را
در کار استوار کرد بجانب لشکرگاه مراجعت کرد و بعرض داشت که چند آنکه سخن از در بیم و امید راندم
مفید نبود کامران میرزا هرگز ازین حصار بیرون نشود و گردن با طاعت فرو نگذارد و ازین سخن آتش خشم
شاهنشاه زبانه زدن گرفت و بفرمود تا کار محاصره را سخت کردند و نیز حکم داد تا هر کرا در لشکرگاه از آلات
نحاس همراه بود ماخوذ ساختند و بگداختند و اهل صنعت چند توپ قلعه‌کوب بریختند که هر یک را گلوله
مرابق استادان مدروش تواند رفت و درخور این توپها گلوله‌ها بکار بستند و مهندسان کارآگاه در
اطراف هرات نگران شده در سه موضع لایق سه باستیان برافراختند و توپها را بجر ثقیل بر فراز آن
پشته‌ها بردند و درون هرات را هدف گلوله ساختند و گلوله در مرد و زن افتاد و ابنیه و دور و قصور با خاک
پست شد در عشر اول شهر صفر از نزول بلا و شدت قحط و غلا و صدمت توپ کار بر قلعگیان مشکل افتاد
مردمی که از قری و حومه بشهر در آورده بودند انجمن شدند و در نزد یارمحمد خان افغان بر داشتند که ما را
قوتی نماند لکن که بدان معاش کنیم یا رخصت فرمای ازین شهر بدر شویم باشد که لشکر ایران ما را زحمت
نرسانند و اگر اسیر گیرند هم نان دهند یارمحمد خان چون بیچاره بود رخصت فرمود چهار روز علی‌الاتصال
دوازده هزار تن مرد و زن و دختر و پسر جوعان و عطشان بی‌پرده و بی‌پروا همه بیگانان و افغانان زنان
با چهره‌های معصفر و تنهای لاغر از شهر هرات بیرون شده بلشکرگاه در آمدند بهر شاهنشاه غازی بر ایشان
بخشایش آورد و بفرمود چندر وزار مطبخ خاص خویش همگان را نان دهند و خورش دادند و سلب و پوشش عطا
کردند حاجی میرزا آقاسی و میرزا آقاخان وزیر لشکر و دیگر امرای درگاه سیم و زر فراوان بر ایشان بذل فرمودند و
بر حسب فرمان نشیمن آنجماعت را معین کرده روانه مملکت خراسان نمودند در این وقت حاجی خان امیر بهادر
جنگ چنانکه مذکور شد از مبارزت سابق جراحتی داشت و نیز کسانی که ساسات راحت او را پرسش حال نمی
مینگذاشت لاجرم دو فوج شقاقی که در تحت فرمان او بودند با یکدیگر طریق شقاق و نفاق گرفته در زیادت
با جماعتی از افغانان ابواب مخالطت فراز کردند و آنجماعت ایشان را باظهار تشیع فریب داده و بسیار روز
و شب بپاسبانی بودند و با هم لهو و لعب پرداختند چون افغانان ایشان را ساختند یکشب با هم مواضعه نهادند که نیمه
در میان شقاقی بجوه حق خمر جای ساختند و نیم دیگر شبیخون آختند آنگاه هر دو گروه متفق شده کمینه
پنجاه تن مهندس بازان شقاقی‌ها سر بریدند و کیخسرو ایشان را با خود حمل داده درون شهر بردند و این
لقمه نشینه بیک روز که هنگامه دم جنگ باز دیده شد و از پس این میرزا علینقی منشی فراهانی که نگارنده رسایل سر

۳ بدگمانی کشف اسرار و دیگر جنایتها مسطور دستخط شهریاری آمده و جلاد ایشان بجز طناب خبه کردند مع القصه در اینوقت
کامران میرزا با یارمحمد خان عتاب کرد که تا چند مملکت را خراب باید داشت و مردم را بهلاکت باید گذاشت
صواب آنست که شاهنشاه ایران را از در اطاعت بیرون شویم و در حضرت او جبین ضراعت بر خاک نهیم یارمحمد
خان عرض کرد که نخست یکتن از مردم خود را بدان حضرت فرستیم و انابت جوئیم پس از عفو گناه طریق درگاه سپریم
پس کامران میرزا عریضه نگار کرد و در عنوان عریضه نگاشت ای باغبان چو باغ ز مرغان تهی کنی
کاری مکن که بلبلان کهن آشیان بدار و خواستار شد که یکتن از ملازمان درگاه بیرون شهر شده او را مطمئن خاطر
کند و طریق حضرت سپرده بدست یکی از بزرگان افغان انفاذ داشت برحسب فرمان حاجی عبدالمحمد محلاتی که در نزد
حاجی میرزا آقاسی مکانتی داشت مأمور شده بشهر در رفت و کامران میرزا تقبیل سده سلطنت را تصمیم عزم داد
مکنیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس چون این بدانست در نهانی یکتن از مردم خود را بشهر فرستاده پیام کرد
که هرگز از شهر بیرون مشو و روزی چند استوار باش که من این کار بکام تو خواهم کرد و ازین سوی بحضرت
شهریار غازی آمده و تحیت بگفت و عرض کرد که فتح افغانستان بدست شما سبب آشفتگی هندوستان است
نظر باتحاد دولتین ایران و انگلیس صواب آنست که از تسخیر هرات دست باز دارید و طریق دار الخلافه سپارید
شاهنشاه غازی در خشم شده او را بانگ زد که تو سفیر بی آزموده بوده و صلاح دین و دولت ندانسته و از
پیش براند اما از آنسوی کامران میرزا بگفتار مکنیل و اغوای یارمحمد خان از پیمان خویش پشیمان شد و حاجی
عبدالمحمد بی نیل مرام مراجعت کرد و روز پنجم شهر صفر از قبل مودود خان و ابراهیم خان فیروزکوهی نادربیک
و صاحب نظر بیک و اسدالله بیک حاضر حضرت شده پیشکشی شایسته بگذاشتند و عریضه مودود خان و ابراهیم
خان را که مشعر بر اطاعت و فرمانبرداری بود برسانیدند برحسب فرمان قلعه نوباد مینش بتیول ایشان مقرر
شد و فرستادگان کامروا مراجعت کردند و در اینوقت شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله سنگی
سخت و سفید در گورستان هرات بدست کرده گلوله توپ از آن برآورد و چون درخور اینکار افتاد فرمان شد
تا یکصد تن حجار همه روزه از آن سنگها گلوله توپ و خمپاره بپردازند و هم در عشر اول صفر حکم رفت که خلعت
نوروزی حکام ایران را بدیشان برند پس چند از پیشخدمتان خاصه مأمور بحمل خلاع شدند خلعت سیف الله
میرزا حاکم سمنان و شریف خان قزوینی وزیر او را و همچنان خلعت یحیی میرزا حاکم گیلان و امان الله خان افشار
وزیر او را میرزا رحیم پیشخدمت خاصه برگرفت و خلعت فریدون میرزا فرمانفرمای فارس را هادی بیک حامل
گشت و خلعت منوچهر خان معتمد الدوله را که این هنگام در کرمانشاهان بود و خلعت محمد ناصر خان حاکم بسطام را
بمیرزا حسنعلی پیشخدمت سپردند و خلعت قهرمان میرزا فرمانگذار آذربایجان را میرزا لطفعلی برگرفت و اسدبیک
فراش خلوت حامل خلعت فضلعلی خان حاکم اصفهان گشت اینجمله روز دوم ماه صفر از هرات کوچ داده
روانه مقصد شدند و روز هشتم صفر حبیب الله خان امیر توپخانه و جعفرقلیخان سرتیپ قراجه داغی با قرعان
کرد هراتی برحسب فرمان با جماعتی از سواره و پیاده بنواحی کرخ تاختن بردند نخستین مواشی و دواب مردم قلعه
کرخ را در مرابع و مراتع منهوب ساختند و شصت سوار از مردم هرات که در آن اراضی برای چرای اسب شده بودند

دستگیر نمودند این هنگام امیر توپخانه را مسموع افتاد که چون مردم قندهار کهندل خان را در فرمان برداری
شاهنشاه ایران یکدل دانستند چند تن از علمای ایشان در رؤس منابر بنالیدند و بر مردم هرات زبان به عیب
جیرگشادند که گروهی از عوام آن بلده چنان دانستند که سفر هرات کردن و با پادشاه ایران رزم دادن جهاد در
راه دین باشد پس ششصد تن از آن جماعت بجانب هرات شتافتند و چون قلعه هرات را محاصره دیدند
راه درون شدن نیافتند ناچار مراجعت کرده در قلعهٔ که قریب بدین ارض است متحصن شده اند امیر
توپخانه کس بدیشان فرستاد که بی اکراه طریق درگاه پادشاه ایران گیرید و در پناه باشید و اگر نه ناچار
عرضهٔ دمار خواهید شد آن جماعت سر بر تافتند و بخویشتن داری پرداختند لاجرم امیر توپخانه با سیصد سرباز و صد
سوار و دو عراده توپ بتاخت و آن قلعه را حصار داد و فرمان کرد تا بگلولهٔ توپ قلعه ایشان پست کردند
و بقوت یورش بر آن جماعت تاختند و پانصد و نود و نه تن از آن مردم را سر بریدند و لکن [illegible] زنده اسیر کرده
بدرگاه پادشاه آوردند شاهنشاه غازی بفرمود تا ایشان را رها کردند تا با قندهار شوند و این خبر را بعلمای عامه رسانند آنگاه
حکم کرد تا از آن سرها مناره ها کردند که دیگرکسان بدان نگرند و اندازهٔ خویش گیرند و هم در اینوقت قنبر علیخان کس بنعمت
الله داد خان فرستاده که کهندل خان سفر قندهار کرده بودند و مراجعت نمود و چون بقلعهٔ لاش رسید شاه پسند
خان از جماعت اسحق زه و شاه پسند خان برادر علیخان از جماعت افغان خجانسوری از نواحی سیستان نزدیک قنبر
علیخان آمده باتفاق او بلشکرگاه پیوسته تقبیل سدهٔ سلطنت کردند و مورد نواخت و نوازش آمدند و همچنان
خداداد خان از قبل کهندل خان برسید روز دوازدهم شهر صفر عریضهٔ خویش را بداد و در سر قبول پیشکش گذرانید
و خواستار شد که بر آرزوی کهندل خان فرمان رود تا لشکر قندهار را تجهیز کرده بحضرت آرد شاهنشاه فرمود ما را
بالشکر حاجتی نباشد نیکو آن است که کهندل خان سپاه خود را برداشته بطرف فراه و اسفزار و غور کوچ دهد و آن
محال را که جلال الدین میرزا پسر کامران حکومت داشت بتحت فرمان آرد چون خداداد خان راه قندهار
برگرفت این خبر بکامران میرزا بردند که دیر نباشد که لشکر قندهار بر سر جلال الدین تاختن کند لاجرم سیصد
سوار بمدد پسر بیرون فرستاد و از این پیش چون از پسر مدد خواسته بود پانصد سوار بفرمان جلال الدین میرزا
ره سپار هرات بودند در عرض راه نیم شبی این دو لشکر با هم دو چار شدند و هر دو گروه آن دیگر را لشکر قندهاری
دانست پس بیدرنگ در هم افتادند و تیغ در هم نهادند و بسیار کس از طرفین در خون خویش غلطان گشت چون سپیده
بدمید و تاریکی در نوشت دانستند که ناشناخته یکدیگر را آختند و پشیمانی سودی نداشت و در عشر آخر شهر صفر محمد عمر خان
پسر کهندل خان با چهار هزار سوار افغان بدرگاه آمده در حضرت شاهنشاه روی بر خاک نهاده طوق طاعت
بر گردن گذاشت و از جمله ملازمان رکاب شد چنانکه بعد از مراجعت پادشاه از هرات نیز با چاکران حضرت کوچ
داده در دار الخلافه طهران توقف کرد و از کارگذاران دولت هر سال معادل بیست هزار تومان مواجب در وجه
او مقرر گشت بالجمله محمد عمر خان مأمور بدفع جلال الدین میرزا پسر کامران میرزا شد و بجانب فراه و اسفزار
کوچ داد و آن اراضی را تحت فرمان کرد جلال الدین بیچاره شده باتفاق اسمعیل خان کلانتر بدرگاه شاهنشاه
غازی پناهنده گشت بر حسب فرمان شاهزاده محمد رضا میرزا مهماندار شد و او را مجلسی لایق فرود آورده جایگاهی بزرگ نهاد

در این وقت کار بر قلعگیان هرات روز تا روز سخت‌تر و صعب‌تر میشد و چون لشکر ایران نیز از طول مدت محاصره دادن هرات خاطر رنجیده داشتند در تخریب قلاع و باغ و خانه شهر و قطع اشجار مسدود مضایقه نمیکردند چنانکه تا سی فرسنگ اطراف هرات بیابان ساده گشت و از عمارت و زراعت پرداخته آمد و همچنان در شهر هرات از صدمت گلوله توپ و خمپاره کمتر خانه بسلامت بود بلکه در محلات بجای دور و قصور تلهای خاک باز دیدگشت با اینهمه شهریار غازی دل بر آن داشت که بزحمت یورش و کثرت کشش شهر هرات مفتوح شود و مردم هرات بخواهش مستر مکنیل با اینهمه زحمت خودداری میکردند و با اینکه زبردستی سپاه و توپچیان لشکر گاه را محجوب داشتند بسیار وقت بود که زاغی یا کبوتری بر لب باره هرات می‌نشست و در زمان با گلوله توپ پت میشد و گاه بود که افغانان کلاه خود را بر سر چوبی کرده و از پس دیوار باره نمودار میکردند و بحکم دیدار شدن با گلوله توپ بر باد میرفت

تعیین شاهنشاه غازی نواده سپاه را در سنگرها و تحریض لشکر را در محاصره هرات

چون کار محاصره هرات بدراز کشید و کامران میرزا از گردن کشی سر فرود نداشت شاهنشاه غازی یکباره دل بر آن نهاد که بحکم یورش آن قلعه را مسخر دارد و پس از سراپرده بیرون شده بر اسبی تیزتک برنشست و بر تل بلکی صعود فرمود با اینکه از برج و باره شهر مانند تگرگ گلوله توپ و تفنگ بر فراز آن تل میبارید بدان نگریست عراده‌های توپ را بدانجا که روا داشت بفرمود نصب کردند و از آنگونه که بایست طریق یورش سربازان بنمود و با سراپرده مراجعت فرمود و آنگاه برحسب حکم حبیب الله خان امیر توپخانه دهن توپها را گشاده داشت و برج و باره شهر را فراوان رخنه و ثلمه انداخت از پس آن بفرمود تا شاهزاده محمدرضا میرزا با لشکر اسکندرخان در رفت و سلطان محمد میرزای سیف الدوله با سپاه ولیخان تکابنی جای کرد و شاهزاده علیقلی میرزا با لشکر محمدخان سردار افواج عراق درآمد و برادر کهتر شهریار حمزه میرزا با لشکر کلبعلی خان افشار برفت تا جمله بکار باشند و هر فوج لشکر بزیادت جلادت کند عوض نتایج تا از پادشاه پاداش برند و فرمان رفت که تا دو ساعت از آن پیش که سپیده صبح دیدار شود لشکر بکار درآید مستر مکنیل چون این بدانست آشفته خاطر شده شتاب زده بدرگاه پادشاه آمد از در ضراعت معروض داشت که سه روزه این لشکر را از جنگ بازدارید تا من بیرون شهر رفته کامران میرزا و یار محمدخان را بحضرت آرم شاهنشاه حشمت دولت انگلیس را نگاه داشته مسئول او را باجابت مقرون کرد و خلق شاهزاده محمدرضا میرزا نگاشت که مستر مکنیل را و صمد بیگ خان قراباغی را با چهار سوار رخصت کن تا از در دروازه خشک بشهر هرات در رود چون مکنیل بیرون شهر در رفت کار دیگرگونه کرد و نخستین کامران میرزا و یار محمدخان را برانگیخت که این چند روز که طریق مبارزت مسدود است هر رخنه و ثلمه که در دیوار قلعه باشد مسدود کنید و از خویشتن معادل [illegible] هزار تومان زر مسکوک بدیشان داد و ایشان را از مرمت برج و باره برگماشت و گفت دو ماه دیگر خویشتن وعده میکنم تا کشتیهای جنگی ما از کنار عمان دیدار شود و آنگاه رزم ایرانیان منشا گردد و جنگ و جوش از جانب فارس برخیزد و چون از این کار بپرداخت از هرات بیرون شد و طریق لشکرگاه گرفت و صمد بیگ خان قراباغی این مقصد را معروض رسانید شاهنشاه غازی خشمناک شد و فرمان کرد تا مکنیل از لشکرگاه بیرون شود و [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و حادثه دیگر اینکه حاجی خان بکتن از فرستادگان را ماخوذ داشته و مکاتیب ما را از وی اخذ نمود و چنانکه در جای ۳۶۹
خود مسطور است طریق لندن برداشته و چون تا دارالخلافه سفر کرد ارکان دولت انگلیس منشوری بدو آوردند
که خود بجانب انگلیس سفر مکن لکن لشکر شاهنشاه ایران بی بکتن از صاحبمنصبان انگلیس نگذارد لاجرم استودرت نایب
دوم خود را از آنجا روانه هرات داشت و خود بجانب لندن رهسپار گشت از پس او شاهنشاه بفرمود تا دو باستیان
از دو جانب برج خواجه عبدالمصر بسوی دروازه قندهار و دروازه خشک برآوردند چندانکه از دیوار شهر برفراز
بود و چهار توپ که از اهل صنعت چنانکه مرقوم شد در ظاهر هرات کرده بودند که هر یک هشتاد و دو پوند گلوله را که پوندی
نود و شش مثقال است اندازه داشتی دو توپ را با آلات جر ثقیل بر سر دو باستیان بردند و توپ دیگر بر فراز
تل منبکی صعود دادند و از دهان این توپها آتش و آهن بشهر باریدند که کمتر خانه معمور ماند و بسیار کس مقتول گشت
و هم در این وقت محمدعلی خان سرتیپ ماکوئی با یکفوج سرباز خوی از راه برسید و حکم شد تا در لشکر یحیی خان قراگوزلو
جای کند و در این گیرودار شیر محمد خان سردار هزاره فرصت بدست کرده مراتع اسبهای توپخانه را فحص نمود
و با هزار سوار تاختن برده ششصد سر اسب از چراگاه براند سلیمانخان افشار که با هزار تن سوار حارس و حافظ
بود چون آگاه شد از دنبال بتاخت و از لشکرگاه نیز سوار کردستانی برفت لاکن بدیشان دست نیافتند
و از پنجاه اسب بر زیادت باز نیاوردند و هم در این وقت معروض درگاه افتاد که شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله
با بعضی از منال دیوانی و دیگر اشیا از تربت شیخ جام قطع مسافت کرده و محمد علیخان ماکوئی و فوج دوم تبریز
ملازم رکاب اوست و از مردم نگهبان اینخبر بافغانان برده اند و ششصد سوار از آن جماعت بجانب او ره سپار
شده تا اگر توانند بدو کمینی بگشایند و از او چیزی بربایند شاهنشاه غازی چون این بشنید حبیب الله خان امیر
توپخانه و محمد تقیخان سرتیپ بیات و مهدیخان قراپاپاغ و جهانگیر خان سرکرده نظام پسر قاسمخان و قلر
آقاسی را با پانصد سوار و دو عراده توپ بیرون فرستاد در حدود نگهبان با افغانان دوچار شدند و نایره گیرو
دار افروخته گشت با زحمتی اندک افغانان هزیمت شدند و لشکریان دویست و پنجاه تن از آن جماعت را سر
بریدند و یکصد و پنجاه کس اسیر گرفتند و در رکاب مؤید الدوله که آموخته رزم و خوکرده کارزار بود بحضرت شهریار
کوچ دادند و اسیران را در موقف عذاب باز داشتند شهریار غازی بفرمود تا جمله را عرضه دمار و هلاک
سازند شیر محمد خان برادر یار محمد که بعد از فتح غوریان تاکنون ملازم رکاب بود معروض داشت که دو تن از
این جماعت از بزرگان قبایل افغانند اگر پادشاه برایشان بخشایش آورد و ایشان را بر جان امان دهد هر یک
معادل پنجهزار تومان زر مسکوک پیشکش پیش گذرانند شاهنشاه در جواب او سخن نکرد و جلادان دانستند که
دعای او با جابت نبود و همچنان بکار قتل آن جماعت مشغول بودند ناگاه از میان افغانان یکتن جدا شده چند گام
چنانکه استغاثت کند پیش شد و آنگاه با خنجر کشیده بجانب شهریار در تاختن آمد نخستین یکی از دربانان
با خنجرش جراحتی کرد و چند کس که حاضر حضرت بودند هر یک با تیغش بزدند شاهزاده علیقلی میرزا نیز
بر او شمشیری براند آنگاه بند از بندش را با تیغ باز کرده با آتش بسوختند از پس این قصه فرمانگذاری جماعت شادمان
نیز با امیر توپخانه مفوض داشت و محمد علیخان ماکوئی را فرمان رفت تا در لشکر یحیی خان قراگوزلو ساکن شود

آنگاه شاهنشاه یکروز قواد سپاه را حاضر داشته که مرا در خاطر چنان میرود که باید بقوت یورش این قلعه را پست کرد و افغانان را کیفر کفران بچشانید اما نخست اینکار را با تجربت باید بسر کرد آنگاه تعمیم داد چه نخستین از خندقی عمیق باید گذشت و از کنار خندق تا پای باره شهر پنجاه ذرع عروج باید نمود و هم در عرض این راه سه فضیل است که آنرا شیرحاجی گویند و سه کنده دیگر اندر است و از پس هر فضیلی جماعتی از افغانان با شمشیر و شمخال و تفنگ جای کرده اند چون اینجمله را قهر کنند و بگذرند آنگاه بپای قلعه در رسند و باید بر برج و باره که ده ذرع افراخته است صعود نمایند مردی عاقل امری چنین خطیر بیرون تجربت تقدیم نفرماید اکنون گویید شما کدام یک جان عزیز را خار میدارید و با سختان بدین قلعه یورش میبرید تا بدانیم که سرباز ازین کندها و فضیلها تواند گذشت یا در عرض راه نفس گسسته شود و عرضه هلاک گردد از میانه سرخوش خان افشار که شیر از پستان شجاعت مکیده بود جبین ضراعت بر خاک نهاد و این خدمت بر ذمت گرفت شاهنشاه غازی او را تحسین فرستاده و فرمان کرد که اسکندرخان سرهنگ فوج خمسه و مصطفی قلیخان سرتیپ فوج سمنانی و دامغانی نیز بر طریق او روند و پشتوان او باشند باجمله روز دیگر سرخوش خان از بامداد کار جنگ راست کرده دهان توپها گشاده داشت آنگاه میان استوار کرده باتفاق اسکندرخان مانند شیران جنگی رزم زنان از خندق بدانسوی شد و از سه شیرحاجی عبور کرده چهل شمخال و پنجاه تفنگ از کف افغانان بر بود و سی تن از جماعت افغان را سر برگرفت و در میان شیرحاجی سوم نشست و صورت حال عریضه کرده مسئلت نمود که اگر شاهنشاه فرمان کند هم ازینجا بباره شهر صعود کنم و اگر جان بر سر اینکار کنم در راه دین و دولت سهل باشد و اگر نه همین برج خاکستر را فرو گیرم شهریار او را و افراد او را تحسین کرد و فرمود ما خواستیم تا اینکار را ممتحن داریم هنوز هنگام نرسیده هم اکنون بلشکر خویش مراجعت کن تا با تمامت سپاه بیکدست حمله افکنی سرخوش خان مراجعت کرده مورد اشفاق شاهانه گشت و اسکندرخان هنگام باز شدن در میان خندق جراحت گلوله یافت و از آن شکنجه بقدم جلادت بیرون شتافت و بعد از دو روز وداع زندگانی گفت و برحسب حکم توکل خان فرزند او بجای او منصوب شد چون مصطفی قلیخان بر جان خویش بترسید و از پس لشکر سر برنکرد فرمان رفت که جلادان سرش برگیرند بشفاعت حاجی میرزا آقاسی بجان امان یافت و پیمان نهاد که هنگام یورش یکباره از دیگر سران سپاه پیشی جوید

یورش بردن لشکر بقلعه هرات بفرمان شاهنشاه غازی

در اینوقت شهریار غازی فرمان کرد که لشکریان اعداد کار یورش کنند و نخستین بساختن سلم پرداختند و لشکر از فراز شیرحاجی سیم تا پای باره آگهی نداشت و بعضی از افغانان افغا کردند که نردبان شش پله پسنده باشد و سخن از در کذب و حیلت کردند چه نردبان دوازده پله میبایست باجمله نردبانهای شش پله راست کردند و ساخته کار شد پس شهریار قواد سپاه را پیش طلبیده ایشان را تحریض بر جنگ داد و جملگی هم آهنگ آواز بر داشتند که ما را ناف بر جنگ بریده اند و از پستان پیکان شیر داده اند و از بهر یورش همداستان شدند پوبنسکی صاحب فیر پادشاه مملکت لد که سالها چاکر حضرت بود بخواستاری خویش و دیگر صمصام خان جای کرد و سران و سرکردگان هر کس بلشکر خویش شدند و همچنان شاهزادگان از برای تحریض لشکر و باز آوردن خبر هر یک مأموریت یافتند

شرح سلطنت وجهانگیری محمد شاه قاجار

سنگری شدند شاهزاده محمدرضا میرزا دیگرباره سنگر اسکندرخان در رفت و شاهزاده عیقلی میرزا مقیم
محمدخان سردار شد و شاهزاده سیف الدوله در پهلوی ولیخان تنکابنی قرار گرفت اما باستیانی که در برابر برج
خواجه عبدالمصر بود که سوی شرقی دروازه قندهار و از طرف شمال بدروازه خشک منتهی شود چهارده عراده
توپ استوار داشت و باستیانی دیگر را ده عراده چهارپاره بود و سه دیگر نیز ده توپ داشت و این جمله باستیانها را
قریب بخندق برده بودند و جنبش یورش نیز از اینجا میرفت فرخ خان غفاری پیشخدمت خاصه بود و بصدق
لهجه معروف بود مأمور آمد که در این رزمگاه نگران باشد و لشکر را بیورش تحریض کند و جبن و جلادت
هرکس را معروض دارد پس از این جایگاه اسکندرخان قاجار دولو سرتیپ فوج مراغه و پسرش جعفرقلیخان
سرهنگ آماده جنگ گرده جعفرقلیخان قراچورلو سرتیپ دو فوج قراجه داغی باتفاق شیرخان قراچورلو و
احمدبیک قراجه داغی که هر دو تن منصب سرهنگی داشتند ساخته کارزار شدند و همچنین نبی خان سرتیپ قراگوزلو سرهنگ
فوج ششم قراگوزلو و عبدالله خان یاور بکار درآمدند و محمدعلی خان سرتیپ فوج خوی و رشیدخان قراگوزلو سرهنگ
فوج مخبران و فوج گروس و فوج سیم مراغه انجمله از بهر یورش همدست و همداستان شدند مع القصه در تمام سنگرها
لشکرها آماده کار یورش کردند و بامداد روز شنبه هشتم شهر جمادی الاولی طبل جنگ بکوفتند و شیپورها بنواختند
و نخستین دهان توپها بگشادند و چهل هزار گلوله توپ در مدت پنج ساعت بر دیوار باره ببارید و نیمی از دیوار
بزیر آوردند و هنوز بی دستیاری نردبان کس نتوانست بباره برآمد بالجمله پس از پنج ساعت از زوال ساعت
توپچیان فشنگ های جنگ را که از بهر اجازت یورش علامتی بود آتش زده صعود دادند پس سپاه لشکر
جنبش کرده و بجانب قلعه در تک و تاز آمده هوا از گرد ابری متراکم گشت و زمین از نبرد بحری متلاطم شد با طبل و دف
شیپور پرده گوشها همی دریده و دود تفنگ و دخان توپ سلب سوگواری همی برید افغانان نیز از فراز برج و باره و میان
فصیل و کنده چون شیران خشم آلود که کمین بگشایند دیدار شدند و بکار درآمدند از دو روی جنگ پیوسته شد
صمصام خان ارس و دو فوج سنگی سلمان چون دانسته بودند بعد از مراجعت از سفر هرات بخواستاری امپراطور
باراضی روسیه مأمور خواهند شد در کار مقاتلت مماطلت داشتند و مصطفی قلیخان سمنانی با آن پیمان که بعداً
تقاعد از یورش نخستین نهاده بود و جبن جبلی ناقض عهد گشت و از پس سنگر سر بدر نتوانست کرد ولیخان تنکابنی
که ضجیع شمشیر بود و جگر شیر داشت این هر دو قائد لشکر را پشتوان خویش می پنداشت لاجرم از سنگر صمصام خان یورش
افکند و از آنجا تا لب خندق که از سه هزار گام بر زیادت بود طی مسافت کرد و چندانکه زخم گلوله و شمخال و تفنگ بر وی
نجا که همی نتافتند باک نداشت بعد از قطع طریق در کنار خندق با افغانان دست و گریبان شد و از آن جماعت
همی بکشت تا پشت دادند از خندق و خاکریز و فصیلها بگذشت و علم خویش را بر فراز شیر حاجی سیم نصب کرد
و چون مصطفی قلیخان و صمصام خان در قفای خود ندید دانست که با این قلیل مردم که در نیمروز با او راست
بعیدی را با این گروه و دو چند این گروه بدین برج مرتفعه عروج نتوان کرد لاجرم چند تن سرباز بگرد رایت خویش
بازداشت و بازشد که از لشکرگاه جماعتی باعانت برد هنگام مراجعت چون از خندق بدانسوی شد گلوله
از دهان توپ بازشد و بر پس گردنش آمد چنانکه سرش برفت و کس ندانست این توپ از طرف افغان

گشاده شد یا از سنگر ولیخان بود با بجمله هم در اینوقت برنگی صاحب بزخم گلوله از پای برفت سرخوش خان سرهنگ
که در جلادت جگر پلنگ داشت چون جبه ولیخان را در حوزهٔ میدان بدید سربازان خویش را فرمان کرد که یکسوی
آرید و ایشان از بیم گلوله و شدت تفنگ تقدیم این محال مستعر بودند سرخوش خان در خشم شد و بر خاست تا بضرب
تازیانه تا دیبی کند از قضا گلوله بر پهلوی راستش آمد چنانکه از کار بشد سربازان جسد او را که حشاشه جانی داشت
بکنار آوردند لاجرم فوج شقاقی و مردم قزوین و جماعت افشار را بی سرتیپ و سالار قوت مقاتلت نماند و از
آهنگ برج خاکستر باز نشستند و از طرف ثانی نه کلبعلی خان افشار هم بکردار ولیخان حمله افکند و با اینکه بسیار از
شناختگان سپاهش بزخم گلوله سنگک راه افتاد از کشش و کوشش خویشتن داری نکرد و تا شیر حاجی سیم براند
و این فصیلها و خاکریزها چندان فراخته بود که چون یکتن سرباز زخمی برمیداشت یا سنگک میافتاد سکون او در هیچ
مقام ممکن نبود غلطان غلطان تا قعر خندق در میرفت و افزون از آنان که بر سر برج و باره بودند هشت
هزار تن افغان در میان این کندها و شیر حاجی ها رزم میداد سربازان چنان دلیر و جنگجوی بودند که بعد از
طی مسافتی دراز و کردوخاک رزمگاه عجلان و عطشان در گرمگاه روز از این خاکریزهای افراخته صعود
میکردند آنگاه خسته و نفس گسسته با افغان پیوسته میشدند و با چنین حالت مقاتلت میکردند بدین زحمت هشت هزار
افغان را هزیمت کردند و از آنسوی افغان چنان دلیر و بر طبع شیر بودند که یکروز فرخ خان غفاری کاشانی
من بنده را حدیث کرد که خویشتن نگران بودم که دو تن از مردم افغان که افزون از یک پیرهن سلب در بر
نداشتند باشمشیر کشیده از یکسوی باره پدیدار شدند و آهنگ چند تن سرباز که بر فراز شیر حاجی بود نمودند
سربازان دهان تفنگها بگشادند یکتن از ایشان زخمی برداشته روی برگاشت و آن دیگر راه نزدیک کرد
و تیغ خود را بر یکتن از سربازان فرود آورد و سر برتافت که مراجعت کند سربازان با گلوله اش بخستند و او
جراحت یافته در میان شیر حاجی بنشست مع القصه کلبعلی خان حسام الملک چون به شیر حاجی سوم برسید
و دانست که سربازان از یورش برون برج خاکستری روی برتافته اند طاقت درنگ نیاورده طریق مراجعت
گرفت و دیگر امیر بهادر جنگ حاجی خان قراباغی را نیز در یک سربازان مکانتی نمانده بود فرمان یورش داد
و لختی راه به پیمود و از آن پیش که بکنار خندق آید پشت با جنگ داد و دیگر اسکندر خان قاجار با دو فوج
قراجه داغی چون پلنگ غضبان یورش داد و از خندق و خاکریز و هر سه شیر حاجی بگذشت لشکر او چنان
عطشان شدند که بیم هلاکت میرفت شیر خان سرهنگ را گفتند اگر یک مشک آب بدست کنی تا ما هر یک
جرعه بنوشیم جان برفراز این بروج رویم که هیچ مرغی بر آشیان خویش عروج نکرده باشد شیر خان بیدرنگ
آهنگ لشکرگاه کرد و چون از شیر حاجی جدا شد بزخم گلوله افغانان در خون خویش بغلطید و یکتن از افغانان تاخته
سر او را برگرفت و برفت سربازان چون لختی درنگ کردند و از سرهنگ نشانی ندانستند از زحمت عطش پای
اصطبار ایشان بلغزید و راه فرار برگرفتند و هنگام بازشدن جعفرقلیخان سرتیپ را نیز زخمی برسید و همچنان
با آن جراحت از مهلکه بیرون شتافت و بعد از شکستن ایشان لشکر اسکندرخان را که از دیگر سوی
حمله می بردند قوت مبارزت نمانده هزیمت شدند آقا نبی خان قراگوزلو و محمدعلی خان و محمدعلیخان

گروهی که هر سه تن سرتیپ لشکر بودند از جانب برج خواجه عبدالمصر طبل جنگ کوفته و برفتند در میان خندق دلیران افغان سر راه بر ایشان گرفته دست و گریبان شدند اگرچه افغانان را هزیمت کردند اما محمدعلی خان زخم شمشیری برداشت و نیروی رفتن برای او نبود فوج او نیز متابعت او مراجعت کردند آقاخان قراگوزلو که در نخجیر دشمن باز سفید و شیر سیاه بود بدان تنگریست خندق و خاکریز سه شیر حاجی را درنوشت چون از شیر حاجی سیم آهنگ برج و باره کرد معلوم داشت که نردبان شش پله رسنده نباشد و این حیلتی بود که هنگام ساختن سلم بکار بردند بیستوانی حکم کرد تا هر دو نردبان را سر بر هم نهاده استوار ببندند و با دویست تن سرباز از شیر حاجی سیم بیرون شده برج خواجه عبدالمصر را فرو گرفتند و نقیره فتح کوفتند و این مژده بحضرت شاهنشاه غازی برسانیدند و تا نزدیک بفروشدن شمس در این برج رایت فتح افراشته و خود نشیمن داشتند چون دیگر سپاهیان از کارزار برتافته بودند افغانان همه گروه بدانسوی شتافتند و رزمی صعب برفت در میان گیرودار نبی خان بضرب گلوله تفنگ درافتاد و سربازان جسد او را که هنوز نفسی برمی‌آورد برگرفتند و به طریق هزیمت برفتند و دیگر محمدخان سردار سپاه عراق در دروازه قندهار تاختن برد و او نیز تا شیر حاجی سیم برفت جماعتی از لشکر او با دو تن از شاهزادگان عراق مقتول گشت و او را مجال درنگ محال افتاد و با جمله از فوج قراجه داغی بعد از قتل شیرخان قراچورلو سرهنگ جعفرقلیخان قراچورلو سرتیپ را گلوله بر شکم آمد و از آنسوی بدر شد اما بهبودی یافته بسلامت زیست و عبدالله خان قراگوزلو که در فوج نبی خان یاور بود در میان شیر حاجی دو کس را از افغانان مقتول ساخت و خود نیز زخم شمشیر برداشت از آنجا بمقام سرهنگی ارتقا نمود و هم اکنون رتبت سرتیپی یافته و صارم الدوله لقب گرفته و همچنان محسن از سربازان که شیرعلی نام داشت از همان فوج قراگوزلو بزحمت فراوان سه مرتبه بر فراز برج عروج کرد و نصب رایت نمود و افغانان او را بصدمت سنگ و دیگر آلات جنگ بزیر انداختند و در پاداش این خدمت محلی ارجمند یافت و از فوج مراغه دو تن مرد نامور که در منصب یاور بودند مقتول شدند و از فوج مخبران رشید خان قراگوزلو که سرهنگ بود با گلوله تفنگ پایش را جراحتی رسید و بهبودی یافت و صمصام خان اروس را نیز بپای زخمی رسید هم جان بسلامت برد و همچنان اسمعیل خان اروس که داماد او بود گلوله بر سینه‌اش آمد و از پشت بجست او نیز از مردن برست و دیگر غافرخان سرهنگ فوج افشار قزوین و اسکندرخان سرهنگ فوج خمسه و ولیخان سرهنگ فوج سربندی مقتول گشتند و عبدالحسین بیک یاور فوج گروس گلوله بر شکمش آمد که از پشت بدر شده و گلوله دیگر سرش را جراحت کرد با اینهمه بهبودی گرفت و جان بسلامت برد و علیمراد خان سرهنگ فوج گروس هم دو جراحت برداشت و زنده بماند مهدیقلی خان سرهنگ شقاقی فوج شانزدهم پیرق بر فراز باره هرات نزد و با یک پسر مقتول گشت باقرخان چلبیانلو سرکرده سواره بسیم عرصه دمار گشت و در چنین گرمگاه جنگ در میان دو باسلیان لختی از قورخانه آتش گرفت و این نیز زیانی بزرگ در کار افکند فرخ خان این هنگام طریق درگاه پادشاه برداشت باشد که لشکر ایران را مددی برساند برحسب فرمان فوج فیروزکوهی روانه حربگاه شدند و این هنگام جنگ بنهایت رسیده بود

۳۰۷ لشکرها بلشکرگاه مراجعت کردند نبی خان قراگوزلو و سرخوش خان افشار را که با جراحت از میدان جنگ بکنار آوردند وقت فرو شدن آفتاب جان بدادند میرزا آقاخان وزیر لشکر که از بدایت جنگ تا نهایت در نظم سپاه و تحریض لشکر از یمین و شمال شتابنده بود و نام فرد و بزرگ را جریده داشت نیکو فحص فرمود هفتصد تن درین یورش مقتول شدند و صد تن زخمدار بودند و از طرف افغانان هزار و چهارصد و پنجاه تن بخاک هلاک در افتاد مع القصه شاهنشاه غازی بفرمود تا جسد مقتولین را برگرفته بمشهد مقدس حمل دادند و در آن زمین که ابواب بهشت برین است با خاک سپردند و لشکریان را حاضر حضرت کرده الطاف و اشفاق شاهانه ظاهر ساخت و هرکس را باندازه زحمت نعمت داد و سران سپاه پیشانی بر خاک نهادند و هم آواز معروض داشتند که هرگز از این شرمندگی شکر زندگی نخواهیم کرد جز اینکه دیگرباره اجازت یورش رود و این قلعه بدست ما پست شود شاهنشاه از کلمات ایشان نیک شاد شد و دانست از نیمه جوشش و کوشش فتوری و قصوری در جلادت ایشان پدید نشده پس بآواز بلند فرمود که من در این کرت خویشتن با شما یورش خواهم داد چه شما برادر دینی من هستید و من خود را یکتن از شما دانم دیگرباره لشکریان روی بر خاک نهادند و زبان بشکر و ثنا برگشادند آنگاه برحسب وصیت نبی خان قراگوزلو فوج لشکر او بمحمود خان قراگوزلو و فوج دیگر بمهدیقلی خان قراگوزلو سپرده آمد و منصب ولیخان تنکابنی به پسرش حبیب الله خان مفوض گشت و علیخان برادر شیرخان قراچه داغی جای برادر گرفت و حاجی عبدالرحیم خان پسر قهرمان خان افشار سرتیپ افواج قزوین گشت و فضلعلی خان پسر سرخوش خان و حسن خان پسر حاجی محراب خان در فوج قدیم و جدید قزوین سرهنگ شدند و محمدعلی خان ماکوئی امیر خمیس لقب یافت و افواج شقاقی سپرده او آمد آقا حاجی خان امیر بها در جنگ که بسیار وقت در کار لشکرکشی تفرس همی کرد خاصه در آن شبیخون افغانان چنانکه مرقوم شد بسیار مردم را بهلاکت گذاشت و مکتوب به نهب افغانان از دست بداد و جهی خواست تا معادل ده هزار تومان زر مسکوک با میر توپخانه بر سوخت فرستند تا اولیای دولت را از نهب آن توپ آگهی ندهد و اینکار ساخته نشد و این هنگام تفرس کرد که بحکم قتل اسیر اجل خواهد شد لاجرم فرار کرده به بقعه علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام پناهنده گشت چون کارگذاران حضرت خواستند مرسوم و مواجب او را که از منال دیوان بسیورغال داشت مقطوع دارند شاهنشاه عادل باذل فرمود که قتل حاجی خان در شریعت سلطنت واجبست اما زنان و فرزندان او عصیانی نکرده اند که قطع مرسوم و مواجب کنیم و مصطفی قلیخان سمنانی چون بشفاعت حاجی میرزا آقاسی از نهیب قتل برست بکیفر آن جبن که در کار جنگ کرد برحسب فرمان موی زنخش را با ماست آلوده ساخته وارونه بر حماری برنشاندند و در بازار لشکرگاه عبور دادند و فوج سمنانی و دامغانی بسید حسن خان فیروزکوهی و رضاقلیخان سرتیپ قاجار پسر پیرقلیخان سپرده آمد در اینوقت معروض افتاد که مردم کرخ از نخست روز مطیع فرمان بودند با اهالی هرات طریق مودت و مصافات سپرده اند و هیزم و نمک بدیشان برده اند لاجرم حکم رفت تا محمد خان سردار ایروانی با پنجهزار تن سوار و پنج عراده توپ بر سر ایشان تاختن برد و آنجماعت از در ضراعت بیرون شده با تیغ و کفن او را پذیره کردند و انابت و استغاثت جستند و هم مبلغی زر و اشیاء دیگر پیشکش داشتند محمد خان چون ایشان را از در اطاعت

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

یافت و بلشکرگاه مراجعت کرد بعد از سه روز مریض شده وداع زندگانی گفت و برحسب امر سلطانی منصب او بفرزندش محمد حسن خان مفوض گشت

رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس بجزیره خارک و مراجعت شاهنشاه غازی از هرات

در اینوقت از شیراز و کرمان بسرعت برق و باد چند تن رسول برسیدند و از فریدون میرزای حاکم فارس و فیروز میرزا حاکم کرمان عریضه برسانیدند بدین شرح که کشتیهای جنگی دولت انگلیس از دریای عمان تا کنار جزیره خارک آمده سی خانوار مردم میرا که در خارک نشیمن داشتند ببذل و احسان فریفته در آن جزیره جای کرده و از برای اندوختن علف و آذوقه غلات و حبوبات را یکی بر چهار بها میدهند و مردم ایشان در دو روز نزدیک در سواحل بحر بفراهم کردن آذوقه مشغول اند شاهنشاه غازی از نقض عهد کارداران دولت انگلیس و کردار ناهنجار ایشان بجناب کلنل سخت غضبناک شد و فرمود مردم انگریز چنان میدانند که مرا از مبارزت و مناجزت باکی و بیمی است من چنان دانسته بودم که عهدنامه انگلیس در کنار دریای عمان دیوار آهنین است و دولت ایران سالهای فراوان برای انگلیس در حفظ هندوستان دیوار آهن بود و اکنون که نقض عهد کردند من نخست دست از هرات باز میدارم و عهد و مملکت را استوار داشته لشکری بر میگمارم که همیشه جنگ انگلیس را پسنده باشند آنگاه کار هرات را پرداخته خواهم کرد و از حمایت انگلیس برکناری خواهم نشست تا مقدار حقوق دولت ایران از زمان ناپلیون تا کنون بر خویشتن باز دانند و چنین سهل و آسان نقض عهد روا ندارند از آنسوی استدرت چون این جلادت از لشکر ایران بدید دانست که درین کرت اگر یورش برند هرات را یکباره با خاک پست کنند این هنگام آنچه در خاطر نهفت آشکار کرد و با کارداران دولت در میان نهاد که اگرچه سخن شما از در صدق است و ما در عهدنامه نهاده ایم که چون پادشاه ایران آهنگ افغانستان کند سخن نکنیم لاکن بر شما حق دوستی داریم با اینکه هنوز خبر فتح هرات در هندوستان سمر نگشته مردم هند طریق بیفرمانی گرفته اند و در پذیرفتن امر و نهی ما کار بمسامحت و مماطلت کنند بیگمان اگر خبر فتح هرات بدیشان رسد سر بنافرمانی بر آرند و کارداران انگلیس را دفع دهند اکنون دولت انگلیس چاره آنست که اگر شما مراجعت نکنید بمنازعت برخیزد و مملکتی مانند هندوستان را از دست نگذارد و اینک کشتیهای جنگی ما تا جزیره خارک طی مسافت کرده است و من خبر جنگ میدهم اگر از اینجا دست باز نمیدارید از جانب فارس ساخته جنگ باشید کارداران دولت نیز در حضرت پادشاه معروض داشتند که اینک از هرات جز نامی باقی نیست از بیرون این بلده تا سی فرسنگ آبادی نمانده و از درون خانها تل خاک شده اهل صنعت و حرفت آن بلاد بعیده جلای وطن کرده قلیل مردمی بی توش و تاب از پس این دیوار خراب بجای مانده که از بیم جان بجان میکوشند بیگمان لشکریان فردا بگاه این قلعه را فتح خواهند کرد لکن سودی در این امر نباشد نخست آنکه گروهی سربازان مقتول شوند و بعد از فتح مملکتی خراب بدست شود که سالها باید از خزانه خاص سیم و زر بتعمیر آن حمل داد و دیگر آنکه این لشکر یکسال افزون است که در ظاهر این قلعه نشسته اند و همه روزه رزم داده اند هم اکنون باید از اینجا برخیزند و با دولت انگلیس که پنجاه سال دست کار برافقت و موافقت رفته مقاتلت کنند اگرچه کارداران انگلیس نقض عهد کردند اما دوست پنجاه ساله اگر خطائی کند [illegible] آن گذشته [illegible] از شهر هرات [illegible]

بیرون شدند و جبین سکنت بر خاک نهادند و گفتند کامران میرزا از فرمانبرداری این حضرت هرگز خویشتن را دوری نکند و هرچه فرمان رسد اطاعت فرماید لکن با اینهمه مقالت که در اینجا افتاده چگونه دل آن دارد که حاضر درگاه شود او را از طلب نمودن بحضرت معاف دارید و از قتل این قلیل مردم که در هرات بجای مانده بگذرید و در عرض این ایام چنان افتاد که در شب شانزدهم جمادی الآخره جماعتی از افغانان فوج قره اگوزلو را بهرج خواجه عبدالله در آوردند و مطیع فرمان شدند چون این قصه را معروض درگاه داشتند شاهنشاه غازی حکم داد تا سربازان از برج بزیر آیند و فرمود تا نخستین دفع فتنه انگلیس را از حدود فارس نکنم تسخیر هرات نخواهم جست این بگفت و فرمان داد تا لشکر کوچ دهند و در روز یکشنبه هفدهم جمادی الآخره از ظاهر هرات راه برگرفته در منزل سحرخیزان فرود شد و از آنجا شیرمحمد خان برادر یارمحمد خان را رها فرمود تا باز هرات شد و جلال الدین میرزای پسر کامران میرزا معروض داشت که من از خدمت پدر روی برگاشتم و راه بدین حضرت گذاشتم اکنون با صعب باشد که با اهل و عشیرت کوچ دهم اگر اجازت رود روزی چند بمانم و بسیج سفر کرده با زن و فرزند از قفای لشکر طی مسافت کنم مسئولش با جابت مقرون گشت محمد عمر خان پسر کهندل خان و شمس الدین خان سردار و جماعتی از بزرگان کابل و قندهار و هرات ملازم رکاب شدند و موکب پادشاهی از آنجا حرکت کرده در منزل زنگ صبا که تا غوریان دو فرسنگ مسافت است فرود شده در آنجا فرمان رفت که امیر اسدالله خان قاینی بارض قاین و بلدهٔ طون و طبس کوچ دهد و آن محال را حاکم باشد و محمد علیخان پسر آصف الدوله و جعفرقلیخان شادلو با شش هزار تن لشکر مأمور بتوقف غوریان گشت آنگاه شاهنشاه غازی فرمان کرد که نقض عهد دولت انگلیس را با ایران در دوره السلطنه عبارت تبریز طبع محلی داشته در تمامت دول خارجه پراکنده سازند و همچنان با خط خویش منشوری نگاشت که تمامت سپاه و مردان شمشیرزن سلب نظام در بر کنند و این منشور را نیز بطبع برده در همهٔ بلدان و امصار ایران ارسال داشتند و صورت آن خط بدین شرح بود

شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمد شاه بخط خویش نگاشت و حکم داد که مردم شمشیرزن جامهٔ نظام پوشند

لباس نظام بهترین لباس است و حکم این است که همهٔ نوکرهای شمشیربند درین لباس باشند و منفعتهائی که منظور میشود یکی اینکه همهٔ مردم بصورت توحید میشوند و در نظر دشمن مهیب و جنگی و با نظام می آیند و در پوشیدن سبک است و در آوردن آسان است خرجش کمتر است البته از قیمت یکدست لباس سابق دو دست لباس نظام دوخته میشود اگر آن لباس قدیم پنجاه روز دوام میکرد و در بدن تازه بود این یکسال دوام میکند البته دیگر در قیمت شال کشمیر و هند میرفت و در صندوقخانه تنها هر سال سه هزار طاقه شال خریده میشود و همچنین مردم برای جبه و کمر بستن و ارخالق و کلیجه مبلغهای گزاف در بهای آن تبذیر و اسراف میکردند و پول از ایران بیرون میرفت حالا بجهة لباس نظام اینهمه چیز از مردم ایران رفع شد و شال هیچ لازم نیست مردم متکبر متفرعن شال و خز و لباسهای بلند فخر میکردند و بر اهل شال و اقران تفوق میجستند و مردم نجیب از زخارف دنیوی بی نصیب هم لازم میشد که لباسشان را آن طور کنند بایستی دویست تومان خرج نمایند تا جبه ترمه یا پوست بخارا تمام کنند و راه رونده این لباس نظام همگی از قدک و ارانی و شال سادهٔ کرمانی خواهد بود و پوستهای شیرازی در کلیجه و کلاهها

۳۷۷ استعمال میشود که پول بی جهت بکشمیر و هند برود و بهترین اصناف مردم سربازها بودند و بزرگان شبیه بانها نبودند
حالا که رخت سربازی متداول شده همه در لباس با آن مردمان غیور و یاران دولت و رواج دهندگان تربیت
شبیه شدند و حسن دیگر آنکه مردم نوکر لباسشان تفاوت با اصناف رعیت و خراج گذار و تجار دارد و در رخت
قدیم ایران همین البسه نظام بود چنانکه در تخت جمشید در صور تماثیل سنگی سلاطین ایران و چاکران ایشان را
بان لباس کشیده اند و صورت سنگی کشیده اند البته اکثر مردم در آنجا ملاحظه کرده اند مع القصه چون این منشور را
شاهنشاه غازی رقم کرد حاجی میرزا آقاسی این حکم را بآیتی چند از قرآن مجید محکم نمود و گفت کریمهٔ و ثیابک
فطهر را بعضی از مفسرین به ثیابک فقصر تعبیر کرده اند و همچنین لا تمش فی الارض مرحاً انک لن تخرق الارض و لن
تبلغ الجبال طولاً و دیگر و لباس التقوی ذلک خیر اینهمه دلالت بر آن کند که جامه را کوتاه باید داشت که نه
موجب کبر شود و نه بپلیدیها آلوده گردد و بالجمله لشکر از رنگ صبا فرمان کوچ یافت و شاهنشاه غازی راه
برگرفت و طی طریق کرده در محمودآباد فرود شد و میرزا آقاخان وزیر لشکر را که زمام تمامت سپاه بدست او
بود فرمان کرد تا همه لشکر را در عرصه که گنج داشت فراهم کرد و عرض سواره و پیاده بداد از پس آن شاهنشاه
ایران بخط خویش منشوری کرد و حکم داد تا آن مثال را بر ابطال لشکر فرو خوانند بدین شرح

سرداران و امرای تومان و سرتیپان و سرهنگان و سران سپاه ظفر همراه و جمیع افواج قاهره و سواران
جلادت نشان و عموم ملتزمین رکاب بدانید از وقتی که بحکم خاقان مغفور در رکاب ولیعهد مبرور بخراسان آمدیم
نیت همین بود که خراسان امنیت شود و اسیر فروشی موقوف و ولایت امن گردد تا در آن سفر پیش من آمد
شدم به تنبیه هرات قضیهٔ نایب السلطنه مرحوم اتفاق افتاد برگشتیم و شرط محکم کامران میرزا کرد که دیگر از هرات آسیبی
دزدی و هرزگی نشود ده ماه نکشید تا نقض عهد کردند متصل چپاول نمودند و اسیر بردند و من خود را در پیش
خدا مقصر میدانستم چرا که از فضل خدا همه اسباب جنگ مهیا بود و ما تکاهل میکردیم زحمت را بخود گوارا نمی
ساختیم و اسیرها را در فکر پس گرفتن نمیشدیم و گر نه نه خدا نه پیغمبر نه مردم هیچ کدام من بحث میکردند و خود
در پیش خود خجل بودم و مانعی هم بنظر نمیرسید چرا که از دو سند تا جیحون اگر جمیع بجنگ من میشدند بعد از
فضل خدا هیچ چه آنها را مانع این همت نمیدانستم و حال آنکه سردار دوست محمد خان از کابل و سردار کهندل خان
از قندهار و بزرگان سیستان و بلوچستان و شمس الدین خان کلاً عریضه‌ها و آدمها فرستاده بودند آن مانع
هم بنظر نمی رسید خلاصه آمدیم و قشون بهمت مردانه جنگها و محاصره و فتوحات غوریان و بادغیسات
و میمنه همه را از جلادت و غیرتی که داشتند درست کردند چنانکه احدی از متمردین از سند تا جیحون دیگر نماند
بزرگان بلخ و اکابر و ایماقات فیروزکوهی و جمشیدی و غیره آمدند از قشون نهایت رضامندی دارم در
سرمای زمستان و گرمای تابستان و زحمتهای سنگر و جنگهای کنار خندق و آوردن آذوقه از صحرا همه
این زحمات در کمال شوق و غیرت تاب آوردند و منتهای شوق ظاهر ساختند و یورشهای مکرر بردند و جان
نثارها کردند بشهر و هشتصد مناره زدند و در یک روز چهل هزار گلوله از توپها و خمپاره‌ها بشهر
انداختند از این صدمات اهل شهر چنان پریشان شدند که سی هزار نفر با کوچ و بنه از شهر بیرون شدند

و قریب هزار نفر از ساخلوی شهر بخدمت آمدند و از بزرگان شهر عریضه‌ها در حضور آمد که در اینوقت با اینکه سه نفر ایلچی انگلیس در سه عهدنامه نوشته بودند که دولت انگلیس را با امر افغان هیچ رجوعی نباشد اعلام جنگ رسید باین مضمون که جنگ شما با هرات باعث خرابی امر انگلیس در هند خواهد بود و دشمنی با ماست و کشتیهای جنگی آنها بخاک ما که جزیرهٔ خارک باشد آمدند که اگر از هرات برنگردید ما بفارس و کرمان قشون میکشیم و ما مستحفظی بندرات و فارس را بهمان عهدنامه‌ها دولتی مضبوط میدانستیم آن عهدنامه را محکمتر از صد قلعه و توپها که در بندر بسازیم میپنداشتیم در اینوقت قشون ما دو سال است که در سرحدات جنگ با افغانان داوری است که کومک افغان بود میکردند و با انگلیس که دولت بزرگی است صلاح حرب ندانستیم برگشتیم مردم ایران چنان تصور ننمایند که من از سفر و جنگ خسته شده یا نیتی که در پس گرفتن هرات داشتم تغییر دادم هرگز نخواستم اسیرهای با خاطر جمع باشند که تا جان دارم از این نیت برگشت نخواهم کرد و بفضل خدا همه هرات را پس خواهم گرفت حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نمائیم باز همه دار خراسان با ساخلوی خواهیم گذاشت و قشون خراسانی بعد از فضل الهی توپهای آراسته و عساکر آراسته در غوریان که بیخ گلوی هرات است اگر بمجاهدین ما از آنها اذیتی بخواهد رسید فوراً خود شما را بهرات خواهند و در تربت و مشهد مقدس غازیان قرار و سربازان آتشبار و سواران شیر شکار و توپخانه عددشان مستعد و مضبوط دارند که بعد از فضل خدا جواب صد هزار قشون را در یکساعت میدهند توپچیان مخلص و سربازان فدوی و سواران جرار بدانید که مردن با غیرت و مردانگی بذات پاک احدیت بهتر از هزار سال زندگانی بردباری و تملق است و بقوت الله الغالب من شما را چنین دانسته و میدانم که از همه قشونهای دول خارجه تابدارتر بزحمت و غیور و بیدار و پاس آبروی دولت را نگاهدارتر میباشید و هرچه دارم برای شما میخواهم نه در بند خانه و اطاقهای با زینت و لذت و خوش گذرانی هستم همینقدر از خدا طالبم اذیتهائیکه از همسایگان اوزبک و سایر ترکمان بخراسان رسیده پس بگیرم و ذلت هیچکس بکشم این منتهای لذت من است همانا شما برادران دینی غیور من هستید تحریراً فی شهر جمادی الآخره مع القصه حکم فرمود تا این منشور را میرزا نظر علی حکیمباشی بر افواج لشکر قرائت کرد و آنگاه بزینت طبع درآورده در بلدان و امصار ایران پراکنده ساختند از پس آن شاهنشاه غازی از محمودآباد کوچ داده روز پنجشنبه هشتم رجب وارد شهر مشهد مقدس شد و از اول دروازه خیابان با دهی که در پای داشت پیاده قطع مسافت کرد و جبین ضراعت بر خاک آستان امام هشتم بسود و بدین شعر زبان بگشود شعر در مجلسی که خورشید اندر شمار ذره است   خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد و مدت ده روز در آن خاک پاک توقف فرموده مساکین و فقیران را ببذل سیم و زر غنی ساخت آنگاه طریق دارالخلافه برگرفت همانا از پیش مرقوم شد که هنگام حرکت اردوی پادشاهی بطرف هرات شاهزاده سلطان مراد میرزا مأمور بتمکین کستدمان شد که از قبایل بختیاری گروگان گرفته بمنوچهرخان معتمدالدوله بسپارد و حدود اصفهان و فارس را نگران باشد تا اگر کاری نه بر قانون برآید بنظام کند منصور خان سرتیپ فراهانی با فوج بزچلوه فوج کمره و فوج فراهانی و علیخان قراگوزلو با فوج همدانی و آقاخان سرهنگ گلپایگانی با فوج گلپایگانی

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

وزین العابدین خان شاهسون با هفتصد سوار و اسمعیل خان نایب توپخانه با سه عراده توپ و از جماعت خزل ۲۷۹
چهارصد تن سوار ملازم رکاب او گشت بعد از ورود او بخدمات فریدون میرزا فرمانفرمای مملکت فارس را
حاجت افتاد و فوج کلپایگان و فوج قراگوزلو را طلب داشته بشیراز برد و حکم بازگشت داد و باستصواب شاهزاده ما
در کنده مان او تراق کرد و از مردم بختیاری کرد و کان بگرفت و امور آن اراضی را منتظم کرد و سپس با چالکی سپاه بر
برگرفت شاهرخ خان که از جماعت هفت لنگ بختیاری بود و حکومت چالکی داشت چون طلیعه آن لشکر پدید آمد
شد و آن اراضی را گذاشته بقلل بازفت فرار کرد و سه ماه تمام شاهزاده در چالکی روز گذاشت و شاهرخ خان را
مستمال خاطر ساخته نزد خویش آورد و حکومت چالکی را همچنان با وی تفویض داشت و پسر او را در زمره چاکران
ملازم رکاب ساخت و آهنگ چالکی گرمسیر کرد و توپخانه را از جبال شامخه بزحمت تمام عبور داد و همی با لشکر
در کنار رود کرن محمد تقیخان بختیاری با لشکری ساز کرده علم مخالفت برافراشت و لشکر را از آب عبره کردن
نگذاشت پانزده روز در میانه کار مقاتلت و مبارزت میرفت در پایان کار محمد تقیخان بیچاره گشت و دانست
که مرتع و مربع او بی سپر سنابک ستور خواهد گشت از درزاری و فراغت بیرون شد و خود نیز بقلعه تل که او را
نیکوتر معقل بود پناه برده متحصن گشت و علیقی خان برادر خود را بحضرت شاهزاده فرستاد و اظهار اطاعت و
انقیاد کرد و خواستار شد که شاهزاده او را بدرگاه طلب نکند سلطان مراد میرزا فرمود تا محمد تقیخان خود بدرگاه نشود
خاطر ما با او صافی نگردد و اگر در این کار مسامحتی روا دارد ما را بجانب او رکضتی خواهد رفت محمد تقیخان چون این بدانست
خان معتمد الدوله کس پیش طلبیده او و سید عبدالحسین خان شوشتری را نیز نزدیک شاهزاده رسول فرستاد که اینک
هنگام بصواب نزدیکتر است که محمد تقیخان را بجای بگذارید و طریق شوشتر بر دارید تا در این ماه محرم که
مصیبت سید الشهدا علیه الصلوة و السلام را باتفاق بپای بریم لاجرم شاهزاده سفر شوشتر کرد و ... کان
که از بزرگان بختیاری میستده بود در آنجا بمعتمد الدوله سپرد و بعد از عاشورا از طریق بهبهان بشیراز شد
و بعد از پنجاه روز از شیراز بیرون تاخت و چون خبر مراجعت شاهنشاه غازی از هرات بشنید مردم خود را
چمن کنده مان بجای گذاشت و خود با صاحبان مناصب لشکر راه برگرفت در ... سمنان ... در کار ...
نظم بختیاری و نیکو خدمتیها پاداش بزرگ از پادشاه یافت نشان اول سرهنگی و حمایل سعید به تشریف گرفت
و بهرام میرزا نیز از قزوین بحضرت آمد پس از آن کوچ بر کوچ طی مسافت کرده نوزدهم شهر شعبان وارد دار الخلافه
طهران گشت افواج بیگی مسلمان را بخواستاری امپراطور چنانکه مذکور گشت رخصت سفر با وطان خود افتاد و
قلیخان سمنانی که دیانتش عفو گشت بحکومت کاشان مفتخر آمد و شاهزاده بهاء الدوله ملازم حضور شد و
حمزه میرزا حکومت قزوین یافت و آقا خان محلاتی بخواستاری فریدون میرزا فرمانفرمای فارس گناهش
معفو شده حاکم محلات گشت و هم در این وقت غراف ساویچ ایلچی روس که متوقف دار الخلافه بود بحسب
امر کارداران دولت روسیه راه پطرزبورغ گرفت و خال صاحب با تحف و هدایا برسید و بجای او سکون
یافت و هم در این سال برحسب فرمان شاهنشاه جشن سور و سرور گسترده شد و شاهزاده علیقلی میرزا مولف
اکسیر التواریخ و شاهزاده سلطان مراد میرزا هر یک با صبیحی لایق عقد مزاوجت بستند و هم در این سال

۳۸۰ شاهنشاه غازی برای زیارت بقعهٔ متبرکهٔ معصومه علیها السلام و زیارت قبر خاقان مغفور فتحعلی شاه
اعلی الله مقامه بدار الامان قم سفر کرده فقرا و مساکین را نواخت و نوازش فرمود و در آنجا معروض افتاد که
کشتیهای جنگی انگلیس از جزیرهٔ خارک حرکت کرده به بندر بوشهر آمدند سکنهٔ بوشهر بحمایتی از لشکر که مقیم آن
بندر بودند ایشان را بقوت تمام دفع دادند و جماعت انگریزان دیگر باره بجزیرهٔ خارک مراجعت کردند بالجمله
بعد از هفته پادشاه غازی مراجعت بدار الخلافه فرمود و از پس آن ولیعهد فلک مهد دولت و آفتاب
سپهر سلطنت السلطان ناصرالدین شاه از آذربایجان حاضر درگاه شد برادر اعیانی شاهنشاه قهرمان میرزا
و شاهزاده ملک قاسم میرزا نیز بملازمت رکاب او برسیدند و همچنان شاهزاده اردشیر میرزا از مازندران
و فیروز میرزا از کرمان بتقبیل سدهٔ سلطنت حاضر شدند و هم در این وقت قنبر علیخان مافی برحسب فرمان برسالت
بغداد مأمور گشت تا علیرضا پاشا را بیاگاهاند که تخریب محمره و زیان زوار را پاداش کن و اگر نه ساخته کیفر باش
و نور محمد خان برادر آصف الدوله را بحکومت خوزستان و حدود و نظم عراقین عرب و عجم مأمور فرمود آنگاه
شاهنشاه از دار الخلافه سفر ییلاق کرد و هنگام خریف مراجعت نمود و حکم داد تا سلطان مراد میرزا با چمن
سلطانیه کوچ داده لشکر عراق و آذربایجان را بمعرض عرض درآورد و قهرمان میرزا را مراجعت آذربایجان
فرمود و اردشیر میرزا را روانه مازندران داشت و هم در این وقت معروض افتاد که در میان مردم شیراز
و توپچیان کار بخصومت رفته و از مناقشت بمقاتلت پیوسته فریدون میرزای فرمانفرمای فارس چندانکه
خواست اصلاح ذات البین کند موفق نگشت لاجرم حکم داد تا دهان توپها را از ارک بجانبهای شهر گشاده
داشتند و بعضی از دور و قصور پست شد شاهنشاه غازی میرزا نبی خان امیر دیوانخانه را با یک فوج سوار شاهسون
مأمور بحکومت شیراز فرمود و شاهزاده فریدون میرزا را احضار کرد تا در میانه مردم رعیت پایمال نشود و هم
در این سال برادر کهتر پادشاه منوچهر میرزا حاکم لرستان و گلپایگان رخت بجهان جاودان کشید و هم در این سال
میرزا مسعود وزیر دول خارجه مأمور شد که بمشهد مقدس شده لشکر خراسان و قلعه غوریان را باز پرس کند و از
مردم انگلیس که بافغانستان شده‌اند کنون خاطر ایشان را بداند و بعرض رساند و میرزا رضای میرزا آقاسی
مهندس باشی برسالت خوارزم مأمور گشت و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله حکومت یزد یافت و شاهزاده
فرخ میرزای نیر الدوله فرمانگذار گلپایگان و خوانسار آمد و هم در این سال عبدالله پاشا سر از فرمان
کارداران ایران برتافت و مردم او در حدود کردستان طریق نهب و غارت سپردند از دار الخلافه طهران حکم
رفت که رضاقلیخان والی کردستان از مردم خود لشکری کند و محمود پاشا را که پناهندهٔ دولت ایران است با خود
کوچ داده در شهرزور بجای عبدالله پاشا نصب کند لاجرم رضاقلیخان با لشکری انبوه و ساز و برگ تمام بجانب
شهرزور راه برداشت و در هر مربع و مرتع که لشکرگاه کرد بحکم جوانی و هواجس نفسانی بساط لهو و لعب بگسترد و کار
ساز و طرب بساخت عبدالله پاشا که مردی مجرب و تلخی سال خورده بود چون این بدانست لشکری کار آزموده
عرض داد و با هشت عراده توپ باستقبال جنگ او بیرون شد و طی مسافت چنان کرد که هیچکس از وی
نشان نداشت و چون راه نزدیک کرد در میان دره کمین نهاد و هنگامیکه رضاقلیخان بگساریدن جام و برگرفتن

هزیمت شدن رضاقلیخان والی کردستان از عبدالله پاشای بابان

شرح سلطنت وجهانگیری محمد شاه قاجار

کام مشغول بود و لشکریش نیز هر کس با قینه های باده بغوله درافتاده ناگاه کمین بگشاد و از میان دره بیرون تاخت ۳۸۱
هنوز رضاقلیخان و مردم او دوست از دشمن ندانسته بودند که گلوله های توپ عبدالله پاشا در دو مرکب وزیر بزد
مع القصه رضاقلیخان و لشکر او خیمه و خرگاه بگذاشتند و راه فرار برداشتند عبدالله پاشا و سپاه او در آمدند و تمامت
آن اموال و اثقال را بغنیمت برگرفته طریق مراجعت سپردند و هم در این سال آقاخان پسر شاه خلیل الله که شرح حالش در
جلد اول تاریخ قاجاریه مرقوم افتاده و جماعت اسمعیلیه امروز او را امام مفترض الطاعه دانند چون بر حسب فرمان شاهنشاه
غازی یکچند از مدت زمان را حکومت کرمان داشت و سر طغیان بر آورد و سبب عصیان او در حضرت پادشاه
این بود که حاجی عبدالمحمد محلاتی همه ایام در محلات که دار الحکومه نخستین آقاخان بود روز میگذاشت و مطیع فرمان
آقاخان بود و بعد از آنکه امر و نهی مملکت ایران تفویض بحاجی میرزا آقاسی یافت حاجی عبدالمحمد دست آویز طریقت
درویشان و سیر و سلوک ایشان در خدمت حاجی میرزا آقاسی راه کرد و اندک اندک رفیق حجره و شبستان و انیس
باغ و بستان گشت و در رتق و فتق مملکت چون بیشتر وقت حضور داشت از نیک و بد سخنی توانست کرد چون بدین
مقام عالی رسید بر آقاخان فزونی جست و دختر او را از بهر پسر خویش خواستار آمد و کردار او در خاطر آقاخان
ثقلی عظیم افکند چندانکه عاقبت سر از اطاعت پادشاه برتافت و گناهکرده حضرت گشت و این هنگام در قلعه بم
متحصن آمد لاجرم بر حسب فرمان عباسقلی خان سرتیپ با فوج لاریجانی و حسن خان یاور توپخانه بدفع او مأمور شده
او را در قلعه بم حصار دادند و از قفای ایشان فیروز میرزا که اینوقت حکومت کرمان داشت با لشکری ساز کرده بر سر
قلعه بم تاختن برد و کار بر قلعگیان صعب انداخت چون آقاخان از همه جهة خویش را درمانده دید قرآن مجید را
با تیغی از گردن آویخته برکاب فیروز میرزا آمد شاهزاده او را بجان امان داد و صورت حال را معروض داشت
و هم در این سال چنانکه بدان اشارت شد روز یازدهم شهر محرم حسین خان آجودان باشی از تبریز روانه فرانسه گشت
و از وینه که تا سرحد فرانسه سیصد و سی و چهار فرسنگ است بیرون شده از اراضی دولت ورتمبرک و اراضی باویر
و اراضی باد گذشته بشهر استراسبورغ که اول خاک فرانسه است رسید از آنجا تا شهر پاریس صد و پنج فرسنگ مسافتست
حاکم استراسبورغ ورود حسین خان را در هیجده دقیقه بشهر پاریس رسانید بقانون نصب منارها که در راه کرده اند
بدستیاری چرخ الماس و ابلاغ حروف مقطعه که تفصیلش در جای خود مرقوم خواهد شد با جمله دوشنبه غره شهر
صفر وارد پاریس گشت مسیو ژوامین که در سفارت جنرال غاردان از جانب ناپلیون مدتی در ایران بود و زبان
فارسی میدانست از قبل کارداران دولت فرانسه او را مهماندار گشت و روز دیگر وزیر دول خارجه را دیدار نمود
و شبانگاه او بازدید آمد و روز سیم حسین خان بحضرت پادشاه فرانسه رفته بقانون ایران سه جای سر فرود داشت
و چون خواست نامه شاهنشاه غازی را بسپارد پادشاه فرانسه از جای برخاست و کلاه از سر برداشت و نامه را بگرفت
و پس از زمانی بوزیر دول خارجه سپرد و نشست و فراوان اظهار حفاوت و مهربانی کرد آنگاه حسین خان رخصت
انصراف یافته بنزد ایمپراطریس زن پادشاه رفت و هم در اینوقت نیز پادشاه برسید و گفت خواستم تا شما نیز
برادر خود را بار دیگر دیده باشم با جمله از آن پس هدیه پادشاه را که یک قبضه شمشیر مرصع بجواهر شاداب و شانزده
طاقه شال رضائی و یک جلد کتاب شاهنامه فردوسی و یک جلد کتاب کلیات سعدی بود پیش گذرانید و آن هنگام

سبب طغیان آقاخان محلاتی در حضرت پادشاه

سفارت حسینخان آجودان باشی بجانب فرانسه

۳۷۲ و قریب هزار نفر از ساخلوی شهر بخدمت آمدند و از بزرگان شهر عریضه‌ها در جبین آمد که در اینوقت با اینکه
سه نفر ایلچی انگلیس در سه عهدنامه نوشته بودند که دولت انگلیس را با امر افغان هیچ رجوعی نباشد اعلام
جنگ رسید باین مضمون که جنگ شما با هرات باعث خرابی امر انگلیس در هند خواهد بود و دشمنی با ماست
و کشتیهای جنگی آنها بخاک ما که جزیرهٔ خارک باشد آمدند که اگر از هرات برنگردید ما بفارس و کرمان
قشون میکشیم و ما مضبوطی بندرات و فارس را بهمان عهدنامه و دولتی مضبوط میدانستیم آن عهدنامه را
محکمتر از صد قلعه و توپها که در بندر بسازیم میپنداشتیم در اینوقت قشون ما دو سال است که در سفرات
جنگ با افغانان و اوزبکیه که کومک افغان بودند میکردند و با انگلیس که دولت بزرگی است صلاح حرب
ندانستیم برگشتیم مردم ایران چنان تصور ننمایند که من از سفر و جنگ خسته شده یا نیتی که در پس گرفتن
هرات داشتم تغییر دادم هرگز نخواستم اسیرهای خاطر جمع شند که تا جان دارم از این نیت برگشت نخواهم کرد
و بفضل خدا همه هرات را پس خواهم گرفت حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نمائیم
با زمره دار خراسان با ساخلوی خواهم گذاشت و قشون خراسانی بعد از فضل الهی توپخانه‌های آراسته
و عساکر پیراسته در غوریان که بیخ گلوی هرات است اگر بمتجاسرین ما از آنها اذیتی بخواهد رسید فوراً خود شانرا
بهرات خواهند و در تربت و مشهد مقدس غازیان قرار و سربازان انشبار و سواران شیر شکار و توپخانه
رعدشان مستعد و مضبوط دارند که بعد از فضل خدا جواب صد هزار قشون را در یک ساعت میدهند توپچیان مخلص
و سربازان فدوی و سواران جرار میدانند که مردن با غیرت و مردانگی بذات پاک احدیت بهتر از هزار سال
زندگانی بر وباری و تملق است و بقوت اسد الله الغالب من شما را چنین دانسته و میدانم که از همه قشونهای
دول خارجه تابدارتر بزحمت و غیور و دیندار و پاس آبروی دولت را بکارتر میباشید و هرچه دارم برای
شما میخواهم نه در بند خانه و اطاقهای با زینت و لذت و خوشگذرانی هستم همینقدر از خدا طالبم اذیتهائیکه
از همسایگان اوزبک و سایر ترکمان بخراسان رسید پس بگیرم و ذلت بهیچکس بکشم این منتهای لذت من است
همانا شما برادران دینی و غیور من هستید تحریراً فی شهر جمادی الآخره مع القصه حکم فرمود تا این منشور را میرزا نظر
علی حکیمباشی میان افواج لشکر قرائت کرد و آنگاه بزینت طبع درآورده در بلدان و امصار ایران پراکنده ساختند
از پس آن شاهنشاه غازی از محمودآباد کوچ داده روز شنبه هشتم رجب وارد شهر مشهد مقدس شد و از اول
دروازه خیابان با دعی که درپای و دهشت پیاده قطع مسافت کرد و جبین ضراعت بر خاک آستان امام هشتم بسود.
و بدین شعر زبان بگشود شعر در محلی که خورشید اندر شمار ذره است   خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد
و مدت ده روز در آن خاک پاک توقف فرموده مساکین و فقیران را ببذل سیم و زر غنی ساخت آنگاه طریق
دارالخلافه برگرفت همانا از پیش مرقوم شد که هنگام حرکت اردوی پادشاهی بطرف هرات شاهزاده سلطان
مراد میرزا مأمور بچمن کشدمان شد که از قبایل بختیاری گروهی که منوچهرخان معتمدالدوله بسیار و حدود
اصفهان و فارس مانخوان باشد تا اگر کاری نه بر قانون برآید بنظام کند منصور خان سرتیپ فراهانی با فوج
بزچلو و فوج کمره و ترتیب فراهانی و علیخان قراگوزلو با فوج همدانی و آقاخان سرهنگ گلپایگانی با فوج گلپایگانی

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و زین العابدین خان شاهسون با هفتصد سوار و اسمعیل خان نایب توپخانه با سه عراده توپ و از جماعت خزل چهارصد تن سوار ملازم رکاب او گشت بعد از ورود او بجند مان فریدون میرزا فرمانفرمای مملکت فارس را حاجت افتاد و فوج کلپایگان و فوج قراگوزلو را طلب داشته بشیراز برد و حکم باقامت داد و اما سلطان مرادمیرزا در کهنه مان اوتراق کرد و از مردم بختیاری گروگان بگرفت و امور آن اراضی را منظم کرد و سپس... جانکی سر در سیر برگرفت شاهرخ خان که از جماعت هفت لنگ بختیاری بود و حکومت جانکی داشت چون طلیعه آن لشکر به ... شد و آن اراضی را گذاشته بقلل بازفت فرار کرد و سه ماه تمام شاهزاده در جانکی روز گذاشت و شاهرخ خان را ایمن خاطر ساخته نزد خویش آورد و حکومت جانکی را همچنان با وی تفویض داشت و پسر او را در زمره چاکران ملازم رکاب ساخت و آهنگ جانکی گرمسیر کرد و توپخانه را از جبال شامخه بزحمت تمام عبور داد و همچنان میرزا در کنار رود کرن محمد تقیخان بختیاری با لشکری ساز کرده علم مخالفت برافراشت و لشکر را از آب عبره کردن نگذاشت پانزده روز در میانه کار مقاتلت و مبارزت میرفت در پایان کار محمد تقیخان بیچاره گشت و دانست که مرتع و مربع او پی سپر سنابک ستور خواهد گشت از در زاری و ضراعت بیرون شد و خود نیز بقلعه تل که او را نیکوتر معقل بود پناه برده متحصن گشت و علیقلی خان برادر خود را بحضرت شاهزاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرد و خواستار شد که شاهزاده او را بدرگاه طلب نکند سلطان مراد میرزا فرمود تا محمد تقیخان خود بدرگاه نشود خاطر ما با او صافی نگردد و اگر در این کار مسامحتی روا دارد ما را بجانب او رفتنی خواهد رفت محمد تقیخان چون این بدانست ... خان معتمد الدوله کشایش طلبیده او سید عبدالحسین خان شوشتری را نزدیک شاهزاده رسول فرستاد که این هنگام بصواب نزدیکتر است که محمد تقیخان را بجای بگذارید و طریق شوشتر بردارید تا در این ماه محرم که ... مصیبت سید الشهدا علیه الصلوة و السلام را باتفاق بپای بریم لاجرم شاهزاده سفر شوشتر کرد و هر گروگان که از بزرگان بختیاری میستده بود در آنجا بمعتمد الدوله سپرد و بعد از عاشورا از طریق بهبهان بشیراز شد و بعد از پنجاه روز از شیراز بیرون تاخت و چون خبر مراجعت شاهنشاه غازی از هرات بشنید مردم خود را در چمن کهنه مان بجای گذاشت و خود با صاحبان مناصب لشکر راه برگرفت در ارض سمنان حاضر درگاه شد و از ... نظم بختیاری و نیکو خدمتیها پاداش بزرگ از پادشاه یافت نشان اول سرهنگی و حمایل سفید به تشریف گرفت و بهرام میرزا نیز از قزوین بحضرت آمد پس از آن کوچ بر کوچ طی مسافت کرده نوزدهم شهر شعبان وارد دار الخلافه طهران گشت افواج یکی مسلمان را بخواستاری امپراطور چنانکه مذکور گشت رخصت سفر با وطان خود افتاد و مصطفی قلیخان سمنانی که در بابتش عفو گشت بحکومت کاشان منتخر آمد و شاهزاده بهاء الدوله ملازم حضور شد و همچنین حمزه میرزا حکومت قزوین یافت و آقا خان محلاتی بخواستاری فریدون میرزا فرمانفرمای فارس کناهش معفو شده تا کم محنات گشت و هم در این وقت غرافساویچ ایلچی روس که متوقف دار الخلافه بود بر حسب امر کارگزاران دولت روسیه راه پطرزبورغ گرفت و غامل صاحب با تحف و هدایا برسید و بجای او سکون یافت و هم در این سال بر حسب فرمان شاهنشاه جشن سور و سرور گسترده شد و شاهزاده ملک قلی میرزا مولف اکسیر التواریخ و شاهزاده سلطان مراد میرزا را هر یک با صبیه لایق عقد مزاوجت بستند و هم در این سال

تا آنچه فرمان رود
بپذیرفتار شود و از
قدرتی و ... او
سلف و آلکوقاطر
شاهزاده فرستاد

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

چنان افتاد که مردم پاریس برشوریدند و خواستند پادشاه را مقتول سازند چنانکه شرح آن در ذیل تاریخ فرانسه مرقوم خواهد شد بعد از آنکه پادشاه جمعیت ایشان متفرق کرد و ایشان را گرفته محبوس داشت انجمن کسی که سبب این فتنه بود خواست مقتول سازند و آن مجرم نزد پادشاه رفته بنالید و آب چشمش بر دست پادشاه چکید پادشاه از خون او بگذشت و خطی بدینگونه نوشت که اگرچه این مقصر قصد هلاک کسی کرده بود که آسایش خلق بوابسته وجود او است لکن بدستی که این حکم را می‌نویسد قطرهٔ از آب چشم او افتاد و از آن ترحم در دل صاحب این دست آمد چون ارکان دولت و جمهور را در عقاب و بخشش او حقی نیست و منحصر بوجود ماست از تقصیر او درگذشتیم و بهمان قطرهٔ اشک او را بخشیدیم و مرخص کردیم مع القصه چون سفارت حسین خان در دولت انگریز پذیرفته نبود چنانکه مرقوم افتاد احمال و اثقال خود را در پاریس گذاشته مسیو جبریل ترجمان خود را برداشته بقانون تماشائیان راه لندن برگرفت و از پاریس تا سرحد آن که هفتاد و یک فرسنگ است طی مسافت کرده بشهر کالی در آمد و از آنجا بکشتی تجارتی نشسته بجزیره دورکه اول خاک انگریزات در رفت و روز دیگر وارد لندن شده در منزلی که سفارت ایران کرده بود در آن منزل نمود و چهل روز اقامت جست و روز بیست و سیم ربیع الثانی شرحی به لارد پالمرستان وزیر دول خارجه نگاشت که دستی میگذرد که با نامه و دستانه و هدیهٔ شاهانه از جانب شاهنشاه ایران برای تعزیت پادشاه ولیم چهارم و تهنیت جلوس ملکه انگلستان مأمورم و نیز سوء سلوک مستر مکنیل را باید شرح دهم تا ایلچی دیگر بجای او معین شود اکنون که سفارت من پذیرفته نیست نامهٔ شاهنشاه ایران را تسلیم کردن شایسته نباشد اگر ترجمانی روانه کنید که مضمون آن نامه را اندر یابد روا باشد چه تواند بود که رنجیدگی طرفین را مرتفع سازد با جمله روز نوزدهم جمادی الاولی حسین خان وزیر دول خارجه را دیدار کرد بعد از گفت و شنود فراوان پرده از راز برگرفت و گفت بعد از اتحاد دولت ایران با دولت روس دولت انگریز مأیوس شد همچنان سفر شاهنشاه بهرات سبب آشفتگی هندوستان گشت و نیز مکشوف افتاد که نظم لشکر ایران با کارداران و معلمان روس است و بزرگان ایران بیشتر مواجب از دولت روس میبرند حسین خان گفت اگر بتوان زر و سیم را پوشیده گرفت معلم را نتوان پوشیده داشت ایلچی شما بنماید کدام معلم روس در میان لشکر ایران است و دیگر آنکه چگونه شاهنشاه رضا میدهد که چاکرانش مواجب خوار دولت روسیه باشند این سخنان کذب همه از مکنیل است با اینکه کارداران ایران او را دلجوئی فراوان کردند چون خواست سفر هندوستان کند اخبار جنگ کرده و حاجی سید محمد باقر که محل علمای ایران است کلمات ناپسند نوشت اما حسین خان چون راه مسالمت را مسدود یافت صورت حال را به کونت نسلرود وزیر دول خارجهٔ روسیه نوشت و نیز بزرگان لندن بسیار کس آگهی یافتند و بحسب جماعتی با وزیر دول خارجه گفتند آنچه ما دانسته‌ایم مستر مکنیل در ایران فتنه جوئی بوده که داشته و چون قدم او را از بهر این کار اختیار کرده سوء سلوک او را دستور میداری در جواب گفت چنین است لکن چون سابق بر این میرزا صالح ایلچی دولت ایران از مستر دکت شکایت آورده او معزول شد تاکنون سفرای ما در ایران شکایتی نساخته‌اند هم اکنون اگر من مکنیل را عزل کنم از این پس سفیر ما از چاکران دولت ایران خواهند بود اما بسیار کس از بزرگان لندن و مستر السن و سرجان کال و هرکو را و نیز گفتند مکنیل مردی نجیب نیست و در خور سفارت ایران نبود و وزراء دولت ایران از زر و سیم فراوان داده‌ایم همه ... شده و اکنون ... و چندان باید در را

و افغانستان بگذاریم دوک ولنتان شرحی نگاشت و زینت طبع آورده در لندن پراکنده داشت که خلاصه آن اینست ۳۹۳

گزارش دوک ولنتان بعموم انگلیس در مخالفت با ایرانیان

از نگارش پارلمنت و فرمانفرمای هندوستان چنین معلوم میشود که جنگ افغانستان کاری بس دراز و خطرناک است
سپاه ما لشکر بسیار بزرگان بولایت بی آب و علف میروند و از هیچ رسم و راه آگاه نیستند و اهل آن ولایت
دلیر و جنگ آورند و هزار و پانصد میل از سرحد انگلیس دور است ما سی سال با ایران دوست بودیم و ایلچی بزرگ
در آنجا داشتیم و سه چهار ملیان پول خرج کردیم ایران برای ما قلعه بود که سر راه فرانسه و روسیه را داشت
تا قصد هندوستان نتوانستند کرد و اکنون میگویند ایران معبر دولت روسیه شده میان دولت ایران و انگلیس
به طغرا عهدنامه موجود است و مقرر است که اگر دولت ایران با افغانستان مقاتله کند دولت انگلیس او در میانه
سخنی نباشد و در جنگ با افغانستان حق با دولت ایران است چه از مملکت هرات هنگام فرصت ده هزار تن
از ایرانی اسیر بردند شاهنشاه ایران لابد بتدبیر و زودان لشکر کشیده هرات را محاصره کرد با اینکه وزیر بزرگ
کامران به ایلچی انگلیس نوشت که پادشاه ایران لشکر بر سر ما میآورد و بشما زحمت ندهیم منع بخشید اعانت هم بخشید
دولت انگلیز بیهوده هرزه درآئی کرده مهندس بهرات فرستاده جنگ با دولت ایران کرده کشتی جنگی بجزیره
خارک فرستاده قدری مملکت دوست خود را تصرف کرده و لشکر بزرگ بافغانستان فرستاد بخیال آنکه فرمانگذار آن
افغانستان با دولت ایران دوستتر میباشند میگو نوشته است وزیر دول خارجه ایران که بچه سبب دولت انگلیس
مقاتله ما را با افغانستان سبب دشمنی خود میدانند و خود چرا مداخلت میانمایند همانا دوستی دو دولت بشرایط عهدنامه است
این سخن که اکنون میگویند که وقتی ایلچی مختار شما عهدنامه می بست فراموش کرده بود یا اینکه دولت انگلیس قوت
خود را زیاده میداند و چنان می پندارد که شکستن عهدنامه و عهدنامه جدید بستن آسان است همانا این همه بدعهدیها
مثل کارهای پونیک است که پادشاهی بود بدعهدی معروف و اینکه کارداران انگلیس میگویند هرات کلید هندوستان
و بسبب دوستی ایران با روس کلید هند بدست روس میافتد این سخن استوار نباشد اکنون پنجاه است سپاه ما طی مسافت
میکند و هنوز از سرحد ما بجائی نرسیده است که یک گلوله بدشمن بیندازد و نمیدانیم کی خواهد رسید و معلوم میشود که دیگر
بار سپاه باید فرستاد این کلید بسیار اندر دور است سپاه روسیه اگر عزم هند کند از هرات بعد از پنجاه به سرحد هند میرسد
آنوقت کلیدهای بسیار باید داشته باشد مملکتی را که در هم و دینار فراوان نیست و کشتی بسیار نیست و سلطنت بحری نیست
چگونه بر هندوستان دست مییابد در صورتیکه کپتن سرکرده و مهندس انگلیس در میان سپاه هرات با لشکر ایران
جنگ میکرد و پتن وکیل سفارت در کابل بود و پتن در قندهار و باصرار عهدی بستند که با دولت ایران خصومت
اندازند بزرگان انگلیس هیچ اندیشه میکنند هیچ میگویند اینگونه کردار کار ما را مشکل خواهد کرد و بزحمت خواهیم افتاد و شاه
شجاع که رانده افغانستان است و سی سال است مواجب خور ماست شایسته آن نیست که بجای دوست محمد خان
که مردی عاقل است بنشیند و او از تنخواه صد تومان دو تومان نیم میگیرد و مملکت کابل را نظم داده و نیز افغانان
قوت بسیار است و جنگ آورند و وزیر مختار انگلیس نوشته است که پادشاه ایران هرات را محاصره نمود و لشکرا
سه کرت یورش برده بودند شکست خوردند و افغانان با دست و شمشیر دفاع نمودند و نگذاشتند شهر در آیند لشکر که ما

فرستاده ایم بیشتر از هندوستان است و افغانان اهالی هندوستان را مرد جنگ میدانند و بنحوه میکرند با مجمعه
ایند یواری که با دست خود میخواهیم خراب کرده سنگر سختی در میان ما و اهل مشرق بود اکنون بر سر داستان بودیم
اگرچه سخنان دوک ولنگتن هم از در حکمت بود لکن چون دولت ایران را با روسیه موافق گمان برده بودند
مفید نیفتاد اما حسین خان آجودان باشی دیگرباره از لندن بفرانسه سفر کرده معلم و ایلچی و آلات حرب طلب
نمود و کارداران فرانسه کونت سرپرا سفیر بزرگ نمودند و سه تن معلم توپچی و دو تن معلم سواره و پنجتن معلم سرباز را
حکم دادند که هشت سال ملازمت دولت ایران کنند و با هر دولتی که دولت ایران جنگ در افکند دست
از مقاتلت باز ندارند جنرال داماس که از شاخکان سرکردگان ناپلیون بود و بعد از آن عزلت اختیار کرده بود

سفر کردن شاهنشاه غازی باصفهان و دفع دادن مردم شریر از آن بلده

خواست در شمار چاکران شاهنشاه ایران باشد با حسین خان همراه شد و نیز چند تن از اهل حرفت برداشته روز دهم
رجب از پاریس بیرون شده و از راه اسلامبول و طرابزان طی مسافت کرده پنجم شوال وارد تبریز گشت و هم در این سال اشرار
و اوباش اصفهان سر بطغیان برآوردند و اهل صلاح و فلاح را آسوده نمیگذاشتند چه بسیار شبها که مردم فاجر بخانه
مرد تاجر در میرفتند زن و فرزندش را فضیحت میکردند اموال و اثقالش را بغنیمت می بردند اگر او را بجان امان داده
و بامداد از در دادخواهی یا داز حدیث شبانه میکرد دیگر شب دیگر سر از تنش بر میداشتند و بسیار وقت بود که اشرار
جمعی که مسلمین را بدان مقتول ساخته بودند در آبگیرهای مساجد غسل میدادند و شستن مطهر مینمودند و بدان فخر میکردند
لاجرم شاهنشاه غازی منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله را بتقلیع و قمع اشرار و حکومت آن بلده مامور ساخت و مصطفی
قلیخان سمنانی را از حکومت کاشان معزول ساخته شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه را بجای او منصوب داشت
و مدتی دراز بر نیامد که خویشتن سفر اصفهان را تصمیم عزم داده فرهاد میرزا را در طهران باز داشت و محمد باقرخان بیگلربیگی
و فرزند او عیسی خان را و محمد حسن خان سردار و حاجی عبدالرحیم خان افشار را با فوج قزوین و حاجی یوسف خان
سرتیپ را با فوج خاصه بجای او را استحلافه بگذاشت و خود با جماعتی از لشکریان بطرف اصفهان در حرکت آمد
و تا کاشان براند و قریب پنجاه تن از اهل کاشان را که نیز شرارت ساخته بودند ماخوذ داشته روانه استراباد فرمود
و حکم رفت که در استراباد مقیم و مجاور باشند و هم در کاشان عریضه خانلر میرزا که مامور بحکومت کرمان و حدود بلوچستان

خواستاری سلطان روم از امپراطور روسیه برای مصالحه با دولت ایران

بود برسید و از مردم بلوچ که قطع طریق میکردند سرهای فراوان فرستاد و معتمد الدوله از اصفهان تا کاشان
پذیره گشت و ملازم رکاب شد و شهریار غازی روز بیست و پنجم شهر ذیحجه وارد اصفهان گشت و نصرالله خان کشیکچی
باشی را مامور ساخت تا اشرار در هر جا باشند ماخوذ دارد یکصد و پنجاه تن از مردم شریر پدید آمد در مدت اقامت
شهریار در آن دیار دستگیر شد و بیشتر عرضه دمار گشت و برخی را مامور بتوقف اردبیل فرمودند و چنان آن عرصه
امن گشت که بسیار شب بحکم معتمد الدوله اهل حرفت دکاکین را در نمی بستند و بخانه های خویش می شدند
و آسوده می خفتند و هیچوقت فلوسی از اهل کس نابود نگشت و چون سلطان عبدالمجید خان پادشاه مملکت روم
از کیفر مجره بر حذر بود خاصه چون استماع نمود که شاهنشاه ایران با انبوه لشکر بطرف اصفهان کوچ داده نامه‌ای
با امپراطور دولت روسیه کرد و خواستار شد که در اصلاح ذات البین جنبشی کنند و او کتابی بلغت انگریزی برای این معنی
نگاشت بحضرت شاهنشاه غازی داشت و ورت صاحب نایب و خامل صاحب ایلچی روس نامه امپراطور را بنظر شاهنشاه

رسانیدند و مقرر شد که سفرا انجمن شوند و در تخریب محمره و رفع زیان آن سخن کنند چنانکه در جای خود مسطور شود

و هم در اینوقت امام مسقط رسولی با عریضه و پیشکش بحضرت پادشاه فرستاد

شرح احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و شش هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و شش هجری مطابق سنه سیچقان ئیل ترکی چون نه ساعت و پنجاه دقیقه از روز جمعه پانزدهم محرم برآمد آفتاب در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن نوروزی بگذاشت و بعد از نظم اصفهان در شهر ربیع الاول نصرالله خان سرکشیکچی باشی قاجار را با مور حکمرانی شیراز فرمود و میرزا نبی خان امیر دیوان را طلب داشت و منصب سرکشیکچی باشی بمیرزا محمد خان برادر نصرالله خان مفوض آمد و هم در اینوقت حسین خان آجودان باشی با ایلچی دولت فرانسه و هدایای پادشاه فرانسه و معلمین سواره و پیاده برسید و مقرر بود که ایلچی فرانسه نیز متوقف در ایران باشد کارداران دولت ایران گفتند ما دوستی پادشاه فرانسه را بزرگ میشماریم و مکانت عظیم میگذاریم اما هر دو دولت که با هم طریق موافقت می سپارند عهدنامه در میانه نگارش میدهند و بدان کار میکنند آنگاه که ناپلیون زنده کانی داشت از قبل شاهنشاه ایران فتحعلی شاه سفیر بنی سفر فرانسه کرد و میان دولتین عهدنامه نگارش شد هم اکنون با پادشاه فرانسه بدان عهدنامه کار کنیم و ایلچی او را در دار الخلافه اقامت فرمائیم و صورت عهدنامه ناپلیون را که در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم نکردم در اینجا نگارش میدهیم

که سخن با ایلچی فرانسه مستور نماند

صورت عهدنامه که کارکنندگان دولت ایران با اولیای دولت فرانسه نگارش داده اند

چون در این اوان سعادت نشان و زمان میمنت اقتران خدیو فلک جاه و سلطنت دستگاه امپراطور ممالک فرانسه و پادشاه ایتالیا بنای الفت و اتحاد با اعلیحضرت قدر قدرت قضا بسطت خورشید رایت شاهنشاه صاحبقران و خسرو گیتی ستان پادشاه انجم سپاه آفتاب علم وارث تختگاه کسری و جم فرمانفرمای ممالک فسیحة المسالک ایران و عجم السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ابوالمظفر فتحعلی شاه خلد الله ملکه گذاشته بجهت تشیید مبانی الفت و وفاق دولتین علیتین و تجدید عهد مودت و اتفاق سلطنتین بهیتین از دو جانب با رخصت کامله یقین رخصت گذار فرموده از طرف جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا وزیر اعظم و کاتب سر امپراطوری صاحب حمایل همیون و نشانهای دولت موسیو رهوک مامور گردید و بنای عهد و شرط با بندگان آستان فلک بنیان پادشاهی و چاکر درگاه سپهر اشتباه شاهنشاهی سفیر دولت جاوید قرار ادب قرین میرزا محمد رضا وزیر قزوین گذاشته بمقتضای صلاح دولتین علیتین بالمره گفتگو و مکالمه و محاوره و مجاهده نمودند و قرار شروح مسطوره ذیل مواد مرقومه بنا گذاری نموده که من بعد امنای دو دولت کبری و اولیای دو سلطنت عظمی رضا نامه آنها را اقبلی و بمهر همیون مزین ساخته تسلیم یکدیگر نمایند ماده اول اینکه فیمابین اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه فلک بارگاه ایران و جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا صلح مؤبد بوده من بعد با یکدیگر شرایط الفت و دوستی و مراسم محبت و اتحاد را مرعی فرموده همواره بین دولتین علیتین کمال وفاق بوده باشد ماده دوم جناب امپراطور اعظم بمقتضی مراسم دوستی و موالفت با دولت علیه ایران متعهد و کفیل گردیده که من بعد احدی رخنه

در خاک ایران نماید و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد ازین دخل در خاک ممالک ایران نماید جناب امپراطور اعظم با پادشاه
سپهرکلاه ایران موافقت بعمل آورده بدفع دشمن پرداخته حراست ممالک مزبوره را نماید و بهیچوجه خودداری نکنند
مادهٔ سیم آنکه جناب امپراطور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت گرجستان ملک حلال موروثی پادشاه
ایران میباشد و حقیقت مطلب بر جناب امپراطور مشخص و معلوم است مادهٔ چهارم جناب امپراطور
فرانسه و پادشاه ایطالیا تمامت قبایل طایفه روسیه را از ملک گرجستان و تمامی خاک ایران اخراج نموده تا
بالکلیه ترک حدود کشور ایران نمایند و چنانچه با روسیه بنای عهد صلح نمایند این شروط از جمله شروط عهدنامه
ایشان قرار داده بطریق امور دولت خود در این خصوص کوتاهی ننمایند و کمال تعهد در باب این مطلب فرموده
بر ذمت همت خود واجب و لازم ساخته مادهٔ پنجم آنکه از طرف قرین الشرف جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا
یکنفر سفیر معتبر رخصت گذار متعین آید و در آستان فلک بنیان اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه جمجاه ایران
اقامت نموده بجهه سکذاری و صلاح اندیشی دولتین قیام و اقدام نمایند مادهٔ ششم آنکه هرگاه رای منیف جهانبانی
جهان آرای اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران اقتضا نماید که عساکر پیاده بضابطه قاعده فرنگ بگذارند جناب
امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا بنابر آن مطلب توپ سفری و تفنگ خزینه دار هر قدر ضرور باشد بصوب
ایران ارسال و قیمت آنرا از قرار قیمت فرنگستان بسرکار جناب امپراطور اعظم داده شود مادهٔ هفتم آنکه
در دولت علیه ایران هرگاه خواهش نمایند که بطریق قلعه های فرنگ ساخته باشند و توپخانه بقاعده فرنگ
و ترتیب عساکر پیاده بضابطه فرنگ تعلیم نمایند هر قدر توپچی و مهندس و تعلیمچی لازم بوده از قبیلان معتبر ضرور شود
جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا بنابراین مطلب متعهد گردیده که ارسال بصوب ایران نمایند که آنجا
ترسیم قلعه و ترتیب توپخانه و تعلیم عساکر پیاده نمایند مادهٔ هشتم بنابر موافقت اینده دولت بهیه از جانب
شوکت جوانب اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه جمجاه ممالک ایران از جهت قطع مکاتبه و مراسله که با قرال انگلیس کرده
از جانب دولت علیه ایران متعهد شوند که بنای خصومت با ایشان گذاشته بجهه دفع آنها عساکر روانه نمایند و برای تمهید مطلب
ایلچی شوکتمدار پادشاهی که بجانب هند و انگلیس رفته بارجاع احضار او امر فرمایند و از جانب انگلیس و کمپنی آنچه بالیوز
و وکلای قرال انگلیس که در سواحل بنادر بسم و ولایت ایران اقامت نموده باشند آنها را سطرود و اموال و امتعه
انگلیس ضبط شده تجارت ایشان را ابتداً بحراً از جانب ایران مقطوع نمایند و فرمان قضا جریان پادشاهی در این خصوص
از مصدر غرور شان صادر گردد در اثنای این مخا از طرف ایران و انگلیس بجهت سفارت یا بهانه دیگر هرگونه سفیری
که بجانب آستان فلک بنیان پادشاهی عزیمت نماید ایشان را سطرود نموده راه ندهند مادهٔ نهم آنکه هرگاه در مستقبل
روسیه و انگلیس باهم اتفاق نموده بجانب دولتین علیتین فرانسه و ایران عزیمت و حرکت نمایند دولتین
نیز باتفاق یکدیگر بدفع آنها اقدام نموده از روی موا ت و اتحاد بمخاصمه و محاربه و مجادله آنها پردازند چنانچه بجانب
یکی ازین دو دولت بنای سفر و حرکت نمایند اولیای دو یتین ایران و فرانسه یکدیگر را خبر نموده بدفع آنها پردازند
و آنچه در ماده سابقه مرقوم شده از ضبط اموال و امتعه ایشان بطریق مشروح در مادهٔ فوق عمل نمایند و در مرافقت
و موافقت و اعانت یکدیگر بهیچوجه من الوجوه کوتاهی و اهمال و اهمال جایز و روا ندارند مادهٔ دهم آنکه

اعلیحضرت پادشاه سپهر دستگاه ایران موافقت و مطابقت فرموده از صوب افغان و قندهار و آنحدود تجهیز
سپاه و تهیهٔ جنود فرموده وقتی که مشخص شود و معین کرده و بجهة تسخیر و تصرف ممالک هندوستان متصرفی انگلیس عساکر
و جنود منصوره پادشاهی را مامور و ارسال فرمایند و ولایات متصرفی انگلیس را ضبط و تسخیر نمایند مادهٔ یازدهم
هرگاه کشتی فرانسه از صوب بنادر مملکت ایران ظهور و عبور نماید و بعضی تدارکات و جزئیات و برخی اشیاء ضروریات
برای آنها در کار شود لازم گردد اهالی بنادر با ایشان محبت و معاونت نمایند و در تدارک آنها لوازم دوستی را
بعمل آورده اعانت نمایند مادهٔ دوازدهم آنکه جناب امپراطور اعظم خواهش مینماید که من بعد هرگاه بجانب هندوستان
ارسال نمایند اعلیحضرت پادشاه ایران اذن و اجازت بایشان عنایت فرمایند که از هر راه و هر طرف که رای جهان آرای
شاهنشاهی اقتضا نماید بآنها رخصت داده روانه هند شوند و سپاه ایران نیز با ایشان موافقت نموده باتفاق
عزیمت تسخیر هند نمایند و من بعد در هر وقت که این اراده و عزیمت را داشته باشند موقوف است بر آنکه مجدداً اولیای
دولت علیه ایران درین خصوص اظهار نموده چنانکه رای عالم آرای پادشاهی اقتضا فرماید در رخصت عبور بایشان بدهند
عهدنامه در این خصوص اظهار نموده فیمابین دولتین علیتین ایران و فرانسه و کمیت لشگر آنها را که چه قدر بوده باشد
و اینکه ذخایر و ضروریات ایشان را در کدام راه و کدام منزل باید تدارک شود و چه مقدار سپاه ایران همراه بوده
باشد همگی را قرار داده نموده باذن و رخصت اعلیحضرت پادشاه جمجاه ایران روانه هندوستان شوند و در خصوص
این مطلب باید اذن و رخصت شاهنشاهی و عهد و شرط علیحده شود که تزیین دهنده درگاه جبارت تعهد این مطلب
نموده مجدداً موقوف بعرض اولیای دولت قاهره و اذن شاهنشاه عالم پناه است مادهٔ سیزدهم آنکه
هرگاه بجهة کشتیهای فرانسه در حین عبور از بنادر ایران بعضی اشیاء از ذخایر ضرور شود اهالی بنادر بقیمت فروخته
تنخواه را از فرانسه بازیافت نمایند و همچنین هرگاه در حین عبور سپاه ایشان از راه خشکی جیره و بعضی اشیاء ضرور شود
بنحوی که در مادهٔ سابقه قلمی شده ذخیره و آنچه بعساکر آنها ضرور شود اهالی ایران بایشان فروخته از قرار قیمت ایران
تنخواه را بازیافت نمایند مادهٔ چهاردهم آنکه شروطی که در مادهٔ دوازدهم مرقوم شده مخصوص دولت فرانسه بوده با
دولت روسیه و انگلیس بهیچ وجه من الوجوه شروط مزبوره قرار داده نشود و از هیچ جهت بایشان راه عبور و مرور
نه دهند مادهٔ پانزدهم آنکه بجهت آمد و رفت تجار هر دو بانتفاع دولتین و امورات متعلقه بتجارت در دار السلطنه طهران
بخاکپای مبارک اعلیحضرت پادشاهی عرض شده قرار دادی بجهة امور مزبوره گذاشته شود و عهدنامهٔ مجددی
درین خصوص مرقوم نمایند مادهٔ شانزدهم آنکه انشاءالله تعالی این عهدنامه در دار السلطنه طهران
بعد از چهار ماه ازین تاریخ تبدیل شده رضانامه بمهر مبارک اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی مزین شده
تسلیم اولیای دولت فرانسه و بمهر جناب امپراطور رضانامه ایشان تسلیم اولیای دولت بهیه ایران شود
تحریراً در اردوی جناب امپراطور اعظم که محل فنکنستین بوده باشد فی شهر صفر سنه هزار و دویست و بیست
و دو هجری مع القصه کارداران ایران عهدنامه ناپلیون را با ایلچی فرانسه فرو خواندند و گفتند اکنون پادشاهی
عظمت ناپلیون از مملکت فرانسه برنخواسته و او چون خواست با شاهنشاه ایران طریق مرافقت
سپرد و برین شرایط گردن نهاد و اولیای دولت ایران چون با دولت انگلیز پیوستگی داشتند

 سر باتفاق ناپلیون در نیاوردند و اتحاد با دولت انگریز را رجحان نهادند و همچنان کارپردازان انگلستان چون از ناپلیون هراسناک بودند تقدیم موافقت با دولت ایران را هنگامی شناختند ضراعت و مهربانی فراوان میسپردند و سیم و زر و آلات حرب چندانکه بکار بود هدیه میفرستادند اکنون که ناپلیون از میان برخاست و آن روزگار سپری شد امروز خود را از دولت ایران مستغنی دانستند و نقض عهد کردند و به بهانهٔ جنگ افغانستان و تسخیر هرات که در عهدنامهٔ ایشان شرط است که سخن نکنند اظهار رنجش نمودند و اخبار جنگ کردند در اینصورت اگر دولت فرانسه با شرایط عهدنامهٔ ناپلیون با ما طریق موافقت سپرند روا باشد و اگرنه دوستی بزبان جز زحمت سفرا ثمری نخواهد داشت ایلچی فرانسه را پذیرفتن این شرایط عظیم گران مینمود و او را از دولت خویش نیز رخصت نبود لاجرم بعد از سه ماه جواب نامهٔ پادشاه فرانسه را گرفته بپاریس معاودت کرد و جنرال و معلمین فرانسه در حضرت شاهنشاه کرجاکری استوار کرده متوقف گشتند و شاهنشاه غازی بعد از نظم اصفهان و فارس از راه بروجرد و عراق مراجعت بدار الخلافه طهران فرمود و هم در اینسال در شب جمعه بیست و هشتم رجب نصر الله خان سر کشیکچی باشی در شیراز بدرود جهان کرد و جسد او را حمل داده در بقعهٔ شاهزاده عبد العظیم مدفون ساختند و شاهنشاه غازی فرمانفرمای مملکت فارس را از بهر درخشنده خورشید سپهر سلطنت ولیعهد دولت ابدآیت ناصر الدین شاه نامزد فرمود و برادر کهتر خود فرهاد میرزا را که حاکم طهران بود نایب الایاله لقب داد و بمملکت فارس فرستاد و میرزا فضل الله نصیر الملک مستوفی علی آبادی را بوزارت او بگماشت فرهاد میرزا در عشر اول ذیقعده وارد شیراز گشت و آن مملکت را انتظام کرد و چون مردم بهبهان در گذاشتن مال دیوانی کار بمماطلت میکردند منصور خان سرتیپ فراهانی را با دو عراده توپ و دو فوج سرباز بدان اراضی گسیل ساخت تا بعضی از مردم شریر را دستگیر کرده بشیراز فرستاد و میرزا قوما که کارفرمای بهبهان بود فرار کرده بنزدیک منوچهر خان معتمد الدوله حاکم اصفهان و خوزستان شتافت و هم در اینسال آنهنگام که شاهنشاه غازی از کاشان رهسپار اصفهان بود معروض درگاه افتاد که مردم کرمان بر خانلر میرزا که اینوقت حکومت آن اراضی داشت برشوریده اند و او را در حکومت کرمان و اخذ مال دیوان مداخلت نمیگذارند شاهنشاه در خشم شده فرمان شد که جماعتی را بتدمیر اشرار آن بلده مأمور ساخته طایفهٔ شاهی و کلانتر و بعضی از اعیان آن اراضی را که باعث این فتنه بودند بر افکنند کارداران حضرت از در ضراعت زبان بشفاعت گشودند که چون میان حاکم و رعیت کار بمنازعت رفته است چون خانلر میرزا نصرت یابد بقوت حکومت روزگار دراز مردم را بنکال و عقاب خواهد داشت و اگر حکومت کرمان بدیگر کس مفوض شود بسلامت نزدیکتر باشد لاجرم فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی را بحکومت اختیار فرمود و او را با یک فوج سرباز و دو عراده توپ و سیصد سوار شاهسون روانه نمود بعد از ورود فضلعلی خان مردم کرمان سر اطاعت پیش داشته دست از طغیان کوتاه کردند و خانلر میرزا برحسب فرمان حاضر درگاه شد و بعضی از اشرار کرمان که از بیم جان بقلاع خبیص و اسفندقه و دیگر جایها گریخته بودند اندک اندک آسوده خاطر شده باز جای آمدند

گرفتاری آقاخان محلاتی و در آمدن او بطهران و دیگر باره فرار کردن و طغیان ورزیدن او

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و هم در این سال چنانکه بدان اشارت شد چون آقاخان محلاتی در قلعهٔ بم دستگیر آمد او را روانهٔ درگاه شهریار داشتند روزی چند در بقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم توقف کرد و بر جان خویش ترسان بود حاجی میرزا آقاسی حاجی عبدالمحمد محلاتی را که در معنی آقاخان از تحصیلات او بار فرمان برداری از دوش فرو گذاشت و فرار کرد بشاهزاده عبدالعظیم فرستاد تا او را مطمئن خاطر ساخته حاضر حضرت سازد آقاخان را اگرچه این امر بسی عظیم بود لکن پذیرفتار گشت و کلاه از سر برگرفته دستاری سبز بعنوانی که آیین سادات قریش است بر سر بسته و باتفاق حاجی عبدالمحمد بخانهٔ حاجی میرزا آقاسی نزول کرده بشفاعت او از وخامت عمل آسوده گشت و بعد از روزی چند رخصت یافته روانهٔ محلات شد و در خانه و قلعهٔ خویش نشیمن کرده و مزرع و مرتع خود را مالک آمد آنگاه از اولیای دولت خواستار آمد که او را اجازت سفر مکهٔ معظمه و زیارت عتبات عالیات دهند این مسئولش نیز باجابت مقرون گشت پس زنان و فرزندان و اموال و اثقال خود را از راه بغداد روانهٔ کربلا و نجف نمود و آنگاه در مدت سه ماه در هر جا از بلدان ایران اسبی نامبردار شنیده بود که توانست خرید از مردم خویش نهانی فرستاد و ده چندان که سزا بود بها داد و چنانکه کس ندانست در محلات پانصد سر اسب تازی جنیبه بمضمار بست و اعداد کار سفر کرد و مردم رزم دیده را نیز ببذل زر بفریفت و در عشر اول رجب بیکشب از محلات برنشسته راه کرمان پیش داشت چه در کرمان جماعت عطاءاللهی که متابعت طریقت اسمعیلیه دارند و آقاخان را امام وقت پندارند خواست تا در آنجا لشکری انجمن کند و سر بخودسری برآورد و فرمانی چند از قبل شاهنشاه غازی مجعول کرده بشبیه خط و مهر تمامت مستوفیان درگاه را در پشت فرامین رقم کرده بدین شرح که ما حکومت کرمان را تفویض با آقاخان نمودیم امر و نهی او را مردم کرمان نافذ دانند و سر از فرمان او برنتابند و خود نیز با اعیان کرمان آنگونه که رسم حکام است مکتوبها کرده و بحاجی سید جواد مجتهد کرمانی بدین شرح نامه کرد

نامهٔ آقاخان محلاتی بحاجی سید جواد

سفر کعبه کنم تا بخرابات رسم   زانکه سالک بحقیقت رسد از راه مجاز بندهٔ درگاه عزم زیارت مکهٔ معظمه داشتم در عرض راه این احکام و فرامین رسید مأمور حکومت و توقف در کرمان شدم مهمان پذیر باشید والسلام و از این سوی چون خبر بیرون شدن آقاخان از محلات معروض درگاه پادشاه افتاد و مکنون خاطر او مکشوف شد حیلت سازی او را رقم کرده بدست مسرعان سبک سیر روانهٔ مملکت یزد و کرمان داشت مع القصه آقاخان همه جا بسرعت تمام طی مسافت کرده نخستین بکنار شهر یزد در رسید و چون جماعتی از قبایل عطاءاللهی در آن محال نشیمن داشت نتوانست پوشیده گذشت خواست تا ایشان را نیز با خود کوچ دهد لاجرم میرزا حبیب الله دبیر خود را روز سیزدهم رجب روانهٔ شهر یزد نمود و عریضه از اردکان نگار کرده ارسال خدمت شاهزاده بهمن میرزای بهاءالدوله نمود بدین شرح که شاهنشاه غازی مرا رخصت سفر مکهٔ معظمه فرمود تا از بندرعباس طریق مقصد سپرم و فرمانی از پادشاه نگاشته از جانب میرزا آقاسی نیز بمن داد که آقاخان از راه بندرعباس روانهٔ مکهٔ معظمه است حکام بلدان و امصار عرض راه حشمت او را نگاه دارند و همه جا پذیرهٔ او کردند و مهمان پذیر باشند بهاءالدوله که فرمان گذار آن اراضی بود بفرمود تا در میان شهر خانه از بهر ورود او معین کردند و ساز و برگ مهمان نوازی مهیا داشتند و چند کس نیز باستقبال او بیرون فرستاد که روز پانزدهم رجب که آقاخان ساعت ورود خود را مشخص کرده او را بشهر درآورند

۲۰۹۰ دیگر کس از پذیره شدگان آقاخان مراجعت کرده و در حضرت شاهزاده معروض داشت که آقاخان از شهر یزد بدانسوی عبور کرده و در قلعه نو که یک فرسنگ و نیم تا شهر مسافت دارد فرود شده و هم در زمان چند تن از مردم اقدالی درآمدند و معروض داشتند که آقاخان حکم داد تا مردم او هفتاد نفر از شتران بارا ماخوذ داشته با خود براندند شاهزاده بهاءالدوله یکتن رایض خود را به وی فرستاد که برای شما خانه در شهر معین کرده ایم چه شد که در نیامدید و شتران این مردم را از بهر چه راندید آقاخان در جواب گفت که من فردا که پانزدهم است نماز دیگر بشهر در میآیم و از حضرت شاهزاده برخوردار میشوم و این شتران را بکری گرفته ام و زکریا بمیرزا حبیب الله حکم فرستاد که در شهر برساند میرزا حبیب الله نیز بر ذمت نهاد و خود نیز نزد آقاخان شد که وزیر دیگر او را بشهر درآورد و زکری را اشترداران برسانند و گذشتن از کنار یزد را بهانه چنین آورد که چون گروهی از ایل عطاءاللهی در این محال نشیمن دارند برای دیدار ایشان اندک توقفی که در میان آن جماعت برقرار است بدانجا شده بالجمله صبح پانزدهم مکشوف افتاد که آقاخان دو ساعت قبل از سپیده دم از قلعه نو برنشسته و بطرف کرمان شتافته و هنگام زوال آفتاب منشور دارالخلافه برسید و خط شاهنشاه و نگارش حاجی میرزا آقاسی را بشاهزاده بهاءالدوله سپرد بدین شرح که آقاخان از محلات فرار کرده و مثالی چند از پادشاه جعل نموده تا بدان دست آویز فتنه انگیزد چون او را بدست آری ماخوذ دار و مغلولا بطهران فرست شاهزاده بهاءالدوله خشمگین شد و نخستین پرسش کرد که مردم آقاخان چند و مکشوف داشت که برادرانش محمدباقرخان و میرزا ابوالحسن خان و دیگر میرزا احمد و میرزا حبیب الله و میرزا هادی و دویست سوار کارآزموده و جماعتی از شمخالچی ملازم رکاب اوست و در یزد نیز جماعت عطاءاللهی با او پیوستند شاهزاده بهاءالدوله را در یزد لشکری بدست نبود که صدتن از نگاهبانان قلعه ارگ یزد را برداشته با پنجاه تن سوار که حاضر بود آهنگ آقاخان کرد بعضی از مردم مجرب گفتند این چه عزم است که تصمیم داده با این قلیل مردم پیاده چگونه میتوان با سواران از جان گذشته درآویخت بیم آنست که مردم شما هزیمت شوند و شما دستگیر گردید و نام دولت را پست کنید بهاءالدوله از غضب افروخته گشت و گفت آقاخان و لشکر او را مکانت آن نیست که من از وی اندیشناک شوم اگر همه یک تنه باشم از قفای او تاختن کنم و او را درهم شکنم این بگفت و اسب خویش را طلب داشته برنشست و آن قلیل مردم را برداشته مانند ضرغام غضبان رهسپار گشت چون سه فرسنگ طی مسافت کرده بمحمدآباد رسید مسموع داشت که سرباز شقاقی از کرمان مراجعت بطهران مینماید و در سریزد فرود میشود یکتن بطلب مدد نزد ایشان فرستاده خود از قفای آقاخان طریق مهریز که تا شهر یزد پانزده فرسنگ است گرفت و نزدیک بسپیده دم وارد مهریز گشت آقاخان از آنجا کوچ داده بود و از آنسوی سرباز شقاقی سر از فرمان برتافته کس بمدد بیرون نشد در اینوقت بهاءالدوله خویشتن راه سریزد برداشت و در آنجا ابوالفتح خان سرهنگ شقاقی را بکلمات عتاب آمیز خطاب کرده سیصد تن از سرباز شقاقی اختیار کرد و هم در زمان از دنبال آقاخان شتابان گشت اما آقاخان در همه جا در بیابان دور از شارع قطع منازل میکرد تا آهنگ شهر بابک و سیرجان میتاخت و ده فرسنگ از آنسوی مهریز چشمه و برجی در بیابان ظاهر بود آقاخان بر سر آن چشمه فرود گشت و هنگام زوال آفتاب که از آنجا خواست کوچ داد شاهزاده بهاءالدوله با سیصد تن سرباز شقاقی و صد تن پیاده چند

برسیده و در آن گرمگاه روز قوت گرفته چشمه آب را در دست دشمن یافت ناچار از کردار او آهنگ جنگ کرد
دو روی صف راست کردند سواران آقاخان و شمخالچیان جماعت عطاء اللهی بهدست و بهدستان حمله در انداختند
شاهزاده بهاء الدوله که بحکم حسب و نسب آموخته حرب و خو کرده میدان بود چون این بدید اسب بر جهانید
و از چپ و راست تاختن همی کرد و حمله همی برد ناگاه در گرمگاه میدان گلوله بر اسب او آمده و اسب از پای بر رفت
بهاء الدوله را از این حدیث دهشتی در ضمیر جای نکرد و همچنان پیاده و در پیش روی سرباز از مین شمال شد و لشکر را
تحریض بجنگ داد با جمله تا هنگام فرو شدن آفتاب هر دو لشکر در برابر هم رزم دادند و میرزا ابوالحسن خان برادر
آقاخان نیز فراوان مبارزت نمود و جلادت آشکار کرد و هشت تن از سربازان مقتول گشت و شانزده تن از مردم
آقاخان بخاک افتاد و بسیار کس جراحت یافتند چون شب تاریک شد آقاخان با سواران خود راه سیرجان برگرفت
و چون آن ارض سرحد یزد و کرمان بود بهاء الدوله را روا ندید که بی اجازت کارداران دولت از مملکت خویش
بدان سوی سفر کند و دیگر پیادگان نفس گسسته را از قفای سواران تاختن نبود لاجرم شبگاه از سر آن چشمه راه یزد برگرفت
اما در کرمان دیگر روز از پس آنکه مناشیر مجعول آقاخان را مردم شهر مطالعه کردند سرنمان سبک سیر از فرمان
پادشاه و دارای کرمان شدند و حکم دستگیر ساختن او را برسانیدند دیگر روز او را در یزد نیز انها داشتند فضلعلی خان
حاکم کرمان باعداد کار پرداخت و هم در این وقت چنان افتاد که کهندل خان والی قندهار و مهردل خان برادر او
و خوانین افغان چنانکه بشرح رفت بعد از فرار از قندهار و پناه آوردن بدربار شهریار بر حسب فرمان ملوک شهربابک
بسیورغال ایشان مقرر شد و دشمن از آنجا جستند تا هنگام برسد و سفر قندهار کنند و بر مملکت خویش دست یابند بعضی
از مردم شهربابک از سرداران افغان رنجیده خاطر شدند و از در خصومت سخن کردند عاقبت کار بمقابله و مقاتله کشید
سه چهار هزار تن از مردم شهربابک و ایل عطاء اللهی و خراسانی همگروه شده آهنگ افغان کردند و حاجی محمد علی
شهربابکی کارفرمای آن جماعت گشت افغانان چون قوت آن جمع نداشتند در قلعه شهربابک متحصن گشتند و از جانبین
بازار محاربت رواج گرفت در میان این گیر و دار آقاخان برسید و این حدیث را از اقبال بخت دانست چه لشکری
ساخته جنگ بیافت و در خاطر نهاد که نخستین قلعه افغانان را مسخر داشته اموال ایشان را ماخوذ دارد آنگاه
راه شهر کرمان سپارد پس لشکریان را در کار محاصره استوار داشت و از آن سوی محمد باقر خان برادر خود را دارای
سیرجان نمود تا مردم آن اراضی را از طغیان آقاخان آگاه کند و ایشان را با طاعت و انقیاد او بخواند محمد باقر خان
باراضی سیرجان شتافت و قلعه زیدآباد را معقل خویش ساخته باغوای مردم پرداخت و از جانب فضلعلی خان بعد از
آگهی از کار آقاخان مردم خویش را برداشته از کرمان بیرون تاخت و در منزل پاریز ورود محمد باقر خان را
در قلعه زیدآباد اصغا نمود نخستین آهنگ او کرد و محمد باقر خان چون قوت مقاومت با او نداشت در قلعه
زیدآباد متحصن گشت و برادر را از این کار آگهی فرستاد و آقاخان جمعیتی از شهربابک و عطاء اللهی و خراسانی
سپاهی گزیده ساخته راه زیدآباد گرفت آنگاه که آفتاب سر بزد بزیدآباد درسیده و هم از گرد راه جنگ در پیوست
تا هنگام زوال آفتاب آتش حرب افروخته گشت و بسیار کس از جانبین بدرود جهان کردند در پایان امر
لشکر آقاخان شکسته شد و او با مردم خود فرار کرده باراضی اجدی و لار گریخت تفصیلی بعد از این شرح از سیرجان

شهر بابک آمد و روزی چند از سرداران افغان معذرت جست و اشرار قبایل سیرجان و شهر بابک را کیفر کرد و آنگاه
معلوم داشت که آقاخان دیگر باره در راه جدی و لار تجهیز لشکر کرده و بطرف بسفندقه و جیرفت رفته و سعید خان
رودباری و مردم گرمسیر با او پیوسته‌اند و قلعه بسفندقه را که معقلی محکم است سیغناق خویش کرده و از
حبوبات و غلات انباشته ساخته فضلعلی خان مردم خویش را برداشته بدفع او رهسپار آمد و در ارض سوغان
برای تجهیز لشکر روزی چند اقامت نمود و از کرمان سه فوج سرباز و دو عراده توپ طلب نموده با لشکر خویش
پیوسته کرد در اینوقت خبر رسید که آقاخان از بسفندقه بطرف گرمسیر سفر کرد فضلعلی خان دیگر از قفای او رفتن را
مناسب وقت ندانست و دفع دادن او را در اول بهار نیکوتر شمرد لاجرم مراجعت بکرمان کرد و هم در اینوقت قنبر
علیخان مافی از سفارت بغداد مراجعت کرد و از قتل علیرضا پاشا عبدالرزاق افندی کلیددار روضه کاظمین علیهما السلام
بدینگاه آمده و اظهار مسکنت و معذرت کرد و زبان مجمره را بر دست نهاد و خال صاحب ایلچی روسیه برای تماشای اصفهان
حاضر حضرت گشت و هم در اینوقت شاهزاده خانلر میرزا که بعد از ورود فضلعلی خان بکرمان طریق خدمت میسپرد چون بشهر
یزد رسید با شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله در آویخت که از این پیش حکومت این شهر با من بود و من در این امر اولی
و سزاوارترم شاهزاده بهاء الدوله چون دید خانلر میرزا هنوز طفلی است اگر با او از در مبارزت بیرون شود و او را
دفع دهد پسند خردمندان نخواهد بود شهر یزد را بگذاشت و راه اصفهان برداشت کارداران دولت مسرعی گسیل
ساخته خانلر میرزا را حاضر کردند و شاهنشاه غازی همی خواست او را در موقف عتاب بدارد و عقابی کند بشفاعت
حاجی میرزا آقاسی عصیانش منسی گشت و شاهزاده بهاء الدوله دیگر باره بحکومت یزد بازشتافت و هم در اینوقت
میرزا رضای میرزان آقاسی از سفارت خوارزم بازآمد و از جانب الله قلی توره نیز رسولی برسید چهل رأس اسب
ترکمانی پیشکش گذرانید آنگاه شاهنشاه غازی بعد از سه ماه و ده روز توقف از اصفهان خیمه بیرون زد و از راه
خوانسار و جرفادقان قطع مسافت کرده بنهاوند و از آنجا بهمدان سفر کرد و در آنجا شاهزاده حمزه میرزا را طلب
فرمود و حکومت قزوین را طهماسب قلیخان تفویض داشت و در آنجا بعضی از مردم خوانسار و گلپایگان که از
حکومت نیر الدوله فرخ سیر میرزا بزحمت بودند زبان بسعایت باز داشتند و سخن از در کذب و بهتان در انداختند
و بعرض کارداران دولت رسانیدند که شاهزاده با محمد تقیخان بختیاری و دیگر بزرگان آن قبایل ابواب
مکاتبات فراز کرده در عصیان و طغیان با دولت ایران مواضعه نهاده‌اند لاجرم برحسب فرمان بخشعلی خان قراباغی
یوزباشی برفت و او را در قزوین بحضرت آورد و بعد از فحص مکشوف افتاد که او را جنایتی نبوده و از در سعایت کذبی
بر او بسته‌اند لاجرم ملازم خدمت گشت مع القصه شاهنشاه غازی از همدان بقزوین راند در عرض راه عریضه فرخ
خان پیشخدمت خاصه که از منزل کردن مامور بتفحص حال مردم گیلان شده رسید و مکشوف افتاد که امان الله خان
افشار وزیر گیلان طریق زهد گرفته و چنان در ترهد نام برداری کند که هنگام عبور در بازار و برزن اگر حبات
گندم و ارزن درنگرد که از جوال زراعت پیشه پاشیده باشد ایستاده شود و حبه حبه بدست خویشتن برگیرد جامه
پشمین بپوشد و بر حصیر نشیند از این روی فیصل امور بدست او مهمل مانده و منال دیوانی ماخوذ نیفتاده لاجرم
فرمان شد که فرخ خان غفاری یحیی میرزا حاکم گیلان و امان الله خان افشار را روانه درگاه سازد و خود بنظم شهر

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و اخذ منال دیوانی پرداز لاجرم ایشان از گیلان بیرون شده. در قزوین برکاب پیوستند و محمد امین خان ینیچی باشی ۳۹۳
بجای امان الله خان وزارت گیلان یافت و حکم رفت که فرخ خان در گیلان توقف کرده منال دیوانی را بجمله
باخود دارد و سالهای مستقبل را نیز عمل معین کند که اینگونه فتور در کار خراج نیفتد و فرخ خان بخدمت پرداخته کرد
بعد از هشت ماه طریق درگاه برداشت بالجمله شاهنشاه بعد ازین وقایع راه طهران برگرفت و در دار الخلافه نزول
فرمود و این هنگام جهانگیر میرزا و جلال الدین میرزا پسران کامران میرزای والی هرات تقبیل سده سلطنت
رسیده و جبین ضراعت بر خاک نهادند و مورد الطاف و اشفاق خسروانه شدند و هم در این سال سلیمان
خان امیر تومان از حکومت خمسه معزول شده و شاهزاده حمزه میرزا فرمانگذاری یافت و ملا عبد العزیز کاشانی
باتفاق عبد الرزاق افندی مامور بسفر بغداد و توقف آن اراضی گشت تا در کار زوار و تجار ایران سختگی کنند
و نگران باشد که از لشکر و رعیت آل عثمان ایشانرا زیانی نرسد

شرح حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری مطابق سنه اودئیل ترکی چون سه ساعت و چهل دقیقه از شب گذشته
بیست و هفتم شهر محرم سپری شد آفتاب بحمل تحویل داد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط عید گسترده کرد
و چاکران درگاه را ببذل درهم و دینار شادخوار ساخت و در اول بهار امسال از فضلعلی خان حاکم کرمان عریضه
برسید که اگرچه آقاخان ازین جنگ شکسته برفت لاکن از اندیشه خویش دست باز نداشته در تجهیز لشکر و اعداد
کار روزگار برد اگر سپاهی در خور جنگ به بنجاب آهنگ کند روا باشد لاجرم فرمان شد تا حبیب الله خان امیر توپخانه
با مردان میدان و توپهای باره کوب بسیج راه کرده طریق کرمان داشت و از آنسوی چنانکه بدان اشارت شد
آقاخان در گرمسیر میناب تجهیز لشکر کرده و در آن چند ماه زمستان اعداد خویش را بسزا دید و با سواره و پیاده
انبوه و دو عراده توپ و قورخانه فراوان برداشته باهنگ تسخیر شهر کرمان رهسپار گشت فضلعلی خان
حاکم کرمان چون این بشنید نخستین اسفندیار خان برادر خود را با فوجی از لشکر باستقبال جنگ او بیرون فرستاد
و از قفای او عبد الله خان سرتیپ با دو فوج طایری و توپخانه کرمانی و دو عراده توپ راه برگرفت و ولیمحمد خان
سرتیپ تفنگچی کرمان نیز با سپاه خود از دنبال ایشان راه سپر شد نخستین در دشت آب اسفندیار خان با آقاخان
دوچار گشت از دو روی صف برکشیدند و جنگ درپیوستند بانگ گیرودار بالا گرفت اسفندیار خان مردانه
بکوشید و از آنسوی آقاخان و برادرانش پای سخت کردند و پی در پی حمله افکندند و در میانه اسفندیار خان چند زخم
گران برداشت و هم گلوله بر مقتلش آمده از پای درآمد و لشکر او هزیمت شده بعضی کشته و برخی پراکنده شدند
آقاخان چون از کار اسفندیار خان بپرداخت هم در آن گرمی بر سر عبد الله خان تاختن آورد و عبد الله خان از اول
حمله ضعیف گشت و چون قوت جنگ او را در خویش ندید در قلعه زرنجان متحصن گشت آقاخان در حصار دادن او
سودی نیافت او را بگذاشت و بی توانی آهنگ ولیمحمد خان سرتیپ کرد و از گرد راه چون صرصر خزان بر وی بتاخت
در اول حمله لشکرش را پراکنده ساخت و نیز محمد ولیخان را دستگیر نمود و آنگاه در هفت فرسنگی کرمان
در اراضی بردسیر بقلعه مشیز جای کرد و با اعیان کرمان همه روزه مکتوب فرستاد و ایشانرا همی خواهش کرد که فضلعلی خان

ست بسته بن نویسنده دراینوقت امیر توپخانه از کرو راه برسید و سخت آهنگ آقاخان کرد و او نیز بی خوف و باس دربرابر امیر توپخانه ایستاد و صف راست کرده جنگ بپیوست آتش بلا بالا گرفت و دخان توپ و تفنگ جهان را قیرگون ساخت در پایان کار آقاخان شکسته شد و طریق فرار پیش داشت و بازگری کرده در مشیز جای کرد و امیر توپخانه مظفر و منصور بشهر کرمان درآمد اما فضلعلی خان از در برادر و خلیفهٔ آقاخان پوست برتنش زندان گشت و دانست که اگر در شهر دیر بماند دور نباشد که مردم کرمانش دستگیر ساخته با آقاخانش سپارند ناچار بتجهیز لشکر پرداخت و در مدتی اندک سپاهی درخور جنگ برآورد و بخونخواهی برادر کمر بسته باتفاق امیر توپخانه راه قلعه مشیز برداشت آقاخان چون دید از اغوای مردم کرمان جمعیت فضلعلی خان متفرق نشد و اینک مرد برادر گشته با لشکر ساخته در میرسد مصاف او را پسندیده نداشت و از قلعه مشیز بیرون شد و بجانب بم و نرماشیر کوچ داد فضلعلی خان از فرار او دل قوی کرد و از قفایش تاختن کرد و در منزل ریگان که سرحد بلوچستان و نرماشیر است بدو رسید و هر دو لشکر ساخته جنگ شده درهم افتادند و از یکدیگر همی کشتند بعد از کشش و کوشش فراوان لشکر آقاخان شکسته شد و دو بهره از مردمش مقتول و دستگیر آمدند و هم در اینوقت روز بیگاه شد و تاریکی جهان را فرو گرفت آقاخان هم در آن تاریکی از راه بیابان طریق فرار پیش داشت و تا قندهار براند و از آنجا راه هندوستان سپرده در بندر بمبئی سکون اختیار کرد فضلعلی خان بعد از آن فتح مراجعت بکرمان کرده صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه داشت و هم در این سال در مملکت فارس میان قبیلهٔ قشقائی و ایل ممسنی خصومتی افتاده کار بمقاتلت و مبارزت انجامید فرهاد میرزا که حکومت شیراز داشت میرزا فضل الله نصیر الملک را در آن بلده گذاشته بمیان قبایل شتافت قلعه طوس و قلعه نوذر و دیگر معاقل ایشان را خراب کرد و از قبایل رستم و بکش و جاوی و دشمن زیاری که شعب ممسنی هستند گروگان گرفت و علی ویس خان برادر خانعلیخان ممسنی را با چند تن از اشرار ماخوذ داشته بر دهان توپ بست و آتش درزد و خانعلیخان فرار کرده بجانب ماهور میلاتی گریخت آنگاه حاجی شکر الله خان برادر میرزا آقاخان وزیر لشکر را بحکومت بهبهان بازداشت و از قبایل باوی و آجری و نوئی و بارا احمدی و دیگر قبایل گروگان گرفته بحاجی شکر الله خان سپرد تا آنجماعت را بشیراز کوچ داد و میرزا کوچک یاور توپخانه را با توپ و سرباز در ممسنی بحکومت گذاشت و خود از راه خشت بشهر رفت و هم در این سال شیر محمد خان افغان از قبل کامران میرزای والی هرات و یار محمد خان برادر خود که وزارت کامران داشت با پیشکشی لایق بدرگاه پادشاه آمد و خواستار عفو گناه گشت و معروض داشت که بعد از آنکه ناهمواری مردم انگلیس در افغانستان معاینه کردیم و دانستیم که عصیان پادشاه ایران گناهی بزرگ بوده اینک از در اطاعت و متابعت ایستاده ایم و نام پادشاه را بر سیم و زر نقش کرده ایم و خطبه بنام او می خوانیم

حکومت حاجی خان شکی در کرمانشاهان و قتل او بدست مردم کرند

و هم در این سال نور محمد خان سردار قاجار بموجب فرمان شاه از حکومت خوزستان معزول شد و حاجی خان شکی بفرمانگذاری خوزستان و نظم حدود عراقین عرب و عجم مأمور گشت اگرچه حاجی خان مردی جلد و شجاع بود و نسبت به سلیم خان شکی میبرد که بسیار وقت نامش در این کتاب مسطور افتاده و از اهل سنت و جماعت بود

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

۹۵ و در کیش خود متعصب و متنمر بود از آن سوی بیشتر از اهالی ایلات خوزستان و قبایل حدود عراقین عالی
باشند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را خدای یگانه دانند تعالی الله عما یقول الظالمون لاجرم حاجی خان
آن مردم را بامور که خلاف شریعت خویش میدانستند مأمور میفرمود خاصه در قطع شارب ایشان که کلمات
او هارب بودند عاقبت کار بخصومت رفت و در میان قبیله کرند آثار بیفرمانی پدیدار آمد و حاجی خان چون این بشنید
با لشکری اندک بمیان آن قبیله سفر کرد تا ایشان را کیفر کند نخست مردم کرند از در اطاعت و فرمان برداری
بیرون شدند و هدیه و تحف پیش کشیدند و گفتند از مذهب و کیش ما سخن مکن و دیگر هر چه گوئی فرمان پذیر و سر از
اطاعت و انقیاد بیرون نکنیم حاجی خان نیز بدین سخن رضا داد از قضا یکتن از مردم او را برای اخذ آذوقه با مردی
از شناختگان کرند کار از مناقشه بمبارزت انجامید و مقتول گشت حاجی خان چون اصغای این قصه نمود سخت خشمگین شد
و آن کین که در خاطر می نهفت آشکار ساخت و حکم داد تا تمامت مردم کرند را [illegible] و در زنجیر کشند و بجانب
کرمانشاهان کوچ دهند و آن جماعت چون این بدیدند یکباره از در منازعت بیرون شده همدست و همداستان
رو بسرای حاجی خان نهادند و او بهر مدافعت میان استوار کرد و چون بشیر غیرت از رواق خویش کمین بگشاد
و چهل تن از مردم کرند را هدف گلوله آتشین ساخت در پایان امر از اطراف آن خانه صعود کردند و آن
بر سرا او فرود آوردند و آتش در آن سرای زدند حاجی خان از آن رواق بیرون شد و چون نیروی مقاومت
نداشت خویشتن داری نمیکرد تا سپیده صبح سر برزد در این هنگام بمیان کاهدانی در گریخت و مقداری کاه
برزبر خود بریخت غوغا طلبان در آمدند و بعضی از مردم او را مقتول ساختند و او را نیافتند و چون ساعتی
بگذشت و آتش بکاهدان در افتاد ناچار از میان کاه بیرون شد و مردم آن بلده بجانب او حمله بردند و تفنگها
بگشادند یکبار چهار زخم گلوله بیافت و با چنین جراحت خنجر خویش را کشیده در آن جماعت بتاخت و دو تن را
با زخم خنجر بکشت و خود نیز بیفتاد و بمرد مردم کرند بعد از قتل او از بیم شاهنشاه ایران کوچ داده در اراضی بغداد
نشیمن کردند چون این خبر معروض درگاه پادشاه افتاد عبدالحسین خان جوانشیر را که نسب با ابراهیم خلیل خان میبرد
بحکومت آن اراضی نصب فرمود و علیرضا پاشا وزیر بغداد را فرمان کرد که آن جماعت را دست بسته بدرگاه فرستد
و هم در این سال یکتن از فرزندان شاهنشاه غازی که نام و لقب خاقان مغفور فتحعلی شاه داشت و هنوز چهار
ساله بود بدرود جهان کرد و هم در این سال از قبل دولت انگلیس ریاچ صاحب طبیب بدست آویز سیاحت از انگلند
بطهران آمد و با اولیای دولت سخن از اتحاد دولتین در میان نهاد و چون اکرامی از مینوی بینش دیدند شاد
خاطر باز شد تا سفیری برای انجام مصالحه طریق ایران گیرد و هم در این سال هشتصد سوار از جماعت ترکمان
بر سر قافله زوار مشهد مقدس تاختن برده هیچ دقیقه از اسر و سبی و قتل و غارت فرو نگذاشتند و هم در عرض
راه از قضا با محمد ولیخان برادرزاده آصف الدوله که با معدودی لشکر که در رفته بود بازخوردند و او را
نیز مأخوذ داشتند چون آصف الدوله را این قصه مسموع افتاد با لشکری ساخته باراضی ترکمان نهضت
برد و ایشان را زحمت فراوان کرد و با اینهمه محمد ولیخان را نیافت چه او را بیج سب مرو تاخته بودند لاجرم باز
مشهد مقدس شده صورت حال را معروض داشت شاهنشاه غازی محمد علیخان [illegible]

خوارزم رسول فرستاد که اگر ایلغار ترکمانان بفرمان تو بوده ساخته جنگ باش و اگر نه این جماعت را که طرار این مناوشت کرده‌اند کیفر کن و محمد ولیخان و دیگر اسیران را بحضرت ما فرست

فتح بنقل و بلوچستان بدست امیر توپخانه و حکومت عباسقلی خان والی در کرمان

وهم درین سال بعد از فرار آقاخان امیر توپخانه طریق بلوچستان گرفت و پانزده منزل از آنسوی کرمان تاختن برد و قلعه بمپور را محصور داشت و مدت ده روز دیوار برج و باره را بگلوله توپ و خمپاره تخریب داد و مردم بمپور فریاد برداشتند و امان طلبیدند امیر توپخانه صغیر و کبیر آن شهر را کوچ داده در لشکرگاه سکون داد و آن قلعه را با خاک پست کرد و روزی چند در آن اراضی اقامت داشت از قضا یکروز که امیر توپخانه بشکارگاه رفته بود یکتن از سربازان دست جمیله را بگرفت و با او درآویخت و خواست با او درآمیخته شود هر آن زن این بدید و غوغا برداشت و مردم بمپور جنبش کردند و خواستند تا زنان و اطفال خویش را با تیغ بگذرانیده و از پس آن رزم دهند تا بتمامت مقتول گردند و نیران حرب افروخته گشت و آلات ضرب بکار افتاد و در اینوقت امیر توپخانه برسید و چندانکه خواست این آتش افروخته را بنشاند نتوانست او نیز تیغ برکشید و حکم بر قتل داد و بیشتر از آن مردم عرضهٔ هلاک و دمار گشت و دیگر اسیر و دستگیر شد پس از بمپور اسیران را باکنده و زنجیر با خود برد و تا مسافت پنج منزل بعضی را برفت و بسیاری از متمردین را نابود ساخت آنگاه صورت حال را عریضه کرده با اسیران روانه درگاه پادشاه داشت شاهنشاه غازی طپانچه تمام الماس تشریف او بفرستاد و دیگر سران سپاه را که در آن سفر بودند خلعتهای گوناگون کرد و ایشان را حکم بمراجعت فرمود و در این سال کمپبل صاحب از انگلیس برای انجام کار مصالحه وارد دارالخلافه گشت و شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه از حکومت کاشان معزول شد و علی خان سالار خوان بجای او منصوب گشت و از قبل امپراطور روسیه غراف مدن بدرگاه آمد و هدایای خویش را با مکتوب امپراطور پیش داشت و خاطر صاحب مراجعت به پطرزبورغ کرد و هم در این سال برادر اعیانی شاهنشاه بهمن میرزا حکومت آذربایجان یافت و خال او نور محمد خان سردار بوزارت او سرافراز آمد و همچنان سلطان مراد میرزا بحکومت بروجرد مامور گشت و خانلر میرزا فرمانگذار همدان و شاهقلی میرزا حاکم ملایر گشت و نیز فضلعلی خان از حکومت کرمان معزول آمد و عباسقلی خان جوانشیر والی کرمان و حدود بلوچستان گشت و از دارالخلافه راه برگرفت بعد از ورود بیزد در خاطر گرفت که اسیران بنقل را که امیر توپخانه در ممالک ایران پراکنده ساخته چندانکه تواند بزور یا بزر از مردم بازستاند و بمساکن خویش رساند تا دل مردم بلوچ را بسوی خویش کند و نام دولت را بعدالت بلند سازد پس ده روز در یزد اقامت کرد و معادل سه هزار تومان زر مسکوک در بهای اسیران بذل کرد و میرزا محمد علی مجتهد یزد را نیز وصیت کرد که از پس او چندانکه اسیر از شهر و قری بدست شود خریده روانه کرمان دارد آنگاه راه کرمان برگرفت و بعد از ورود بکرمان نیز چندانکه در میان سرباز و توپچی و تفنگچی کرمانی اسیر بنقل یافت بخرید و جمعی را نیز بقوت فرمانگذاری از سرای مردمان طلب داشت و اینجمله را از وقت علوفه کرده بتفاریق روانه بنقل داشت و از برادرزاده محمد علی خان بنقلی بنقل رسید بتدریج صورت حال را در عریضه نگار داده روانه درگاه داشت شاهنشاه غازی او را تحسین کرد و فرمان داد که چندانکه در عراق از اسرای بنقل بدست شود روانه کرمان دارند بالجمله سه هزار و ششصد تن

حکومت عباسقلی خان جوانشیر در کرمان

اسیران سنبل بدست عباسقلی خان والی باز وطن شدند و پیش از آن جماعت را نیز بذر زراعت عطا کرد و ۱۲۵۷
محراب خان و دیگر بزرگان سنبل را خلعت و عطیت شادکام ساخت و همچنان حاکم سیستان را ببذل تفقد و ظرف
و انفاذ خلع و تشریف شیفته خاطر کرد چندانکه از دیگر چاکران پادشاه نیکتر پذیرای فرمان بود و طریق
تجارت بطرف بلوچستان و سیستان گشاده گشت مع القصه عباسقلی خان والی کرمان و بلوچستان را نظم
کرده در اخذ منال دیوانی با مردم برفق و مدارا بود و بر ذمت نهاد که چون در مملکت او مالی بسرقت برند اگر از سارقین
باز نتواند از خویشتن برساند چنانکه با این پیمان ده هزار تومان زیان یافت و مالی که چند ساله در حدود یزد و
اصفهانات بسرقت رفته بود بابلاغ امید و بیم استرداد کرده بخداوندان مال تسلیم نمود و دیگر فتحعلی خان حسنی کرد در
آذربایجان محبوس بوده بعد از وفات خاقان مغفور فتحعلیشاه فرار کرده بمیان قبایل بهنی و مجاز که در اسفندقه
و ساردوئیه و جیرفت نشیمن داشتند در رفت و حکام کرمان تا این وقت بدو دست نیافتند عباسقلی خان چندانکه
خواست خاطر او را از دهشت و وحشت پرداخته کند و بنزدیک خویش حاضر سازد نتوانست لاجرم میرزا اسدالله
خان مستوفی کرمان را با جمعی از لشکریان مغافصةً بر سر او تاخت و فتحعلی خان بمیان ریگستان گریخت و لشکر از قفایش
بتاخت و او را در فهرج از تلی بمحاصره انداخت و بقوت یورش او را گرفته مغلولاً بکرمان آوردند و از آنجا روانه
طهران داشتند و دیگر قلعه بم را که از مرد و لشکر خراب و بیاب افتاده بود تعمیر کرد و علف و آذوقه چندین ساله
ذخیره نهاد و چاه آب آنرا که انباشته بودند حفر نمود و در حومه کرمان حکم داد تا دوازده هزار صله توت غرس کردند
تا از بهر کرم قز و تحصیل ابریشم بکار باشد و دیگر چنانکه مرقوم شد بعد از غلبه مردم انگلیس بر افغانستان بر حسب
فرمان شهربابک و از فارس بلوک هرات و مروست بتیول و سیورغال سرداران افغان مقرر شد و کهن دل خان
سردار افغان باتفاق رحیم دل خان و مهردل خان برادرانش و محمد صدیق خان و محمد عمر خان پسران او و سایر
پسرها و سردارهای قندهار و پانصد تن ملازمان او در شهربابک جای کردند بعد از حکومت عباسقلی خان والی
چون افغانان بمبارزت مردم انگلیس بیرون شد چند کرت کهن دل خان سردار خواست تا راه قندهار گیرد
و با لشکر انگلیس طریق گیرودار سپرد چون در میان دولت انگلیس و ایران از روزگار قدیم طریق مهر و حفاوت
گشاده بود والی بدین امر رضا نمیداد و چون لشکر انگلیس یکباره از افغانستان بیرون شد و دیگر جای بیم
هند نماند و نیز کهن دل خان بیمناک بود که مبادا بعضی از مردم قندهار با او از در مخاصمت بیرون شوند و او را
دفع دهند لاجرم عباسقلی خان واجب دانست که پناهنده دولت ایران را کامیاب باز فرستد و از آن سوی
چون کهن دل خان از اولیای دولت اجازت مراجعت حاصل کرد و برادر خود رحیم دل خان را ناگاه بکرمان فرستاد
و صورت حال را باز نمود عباسقلی خان والی نخستین کس فرستاده منازل عبور ایشان را از نرماشیر تا حدادات
و از آنجا تا سیستان علوفه و آذوقه فراهم کرد و اسمعیل خان سرکرده جمازه سواران و نایب الحکومه بم و نرماشیر را
حکم فرستاد که صد شتر آذوقه با ایشان حمل دهد و چند تن مرد مقنی با خود همی برد که اگر حاجت افتد در عرض راه
حفر چاه کند و محمد رضا خان حاکم سیستان را مکتوب کرد که سپاهی لایق با ایشان همراه کند تا در قندهار ایمن شوند
بالجمله محمد رضا خان حاکم سیستان بعد از ورود ایشان بدان اراضی پسر خود لطفعلی خان را با سه هزار

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

سوار ملازم رکاب کهن‌دل خان ساخت تا او را بقندهار برده بر مسند حکومت جای داد و خطی از کهن‌دل خان گرفت و نزدیک عباسقلی خان فرستاد بدین شرح که برحسب امر کارداران دولت ایران لطفعلی خان با لشکر خود طریق خدمت سپرد و اینک من در قندهار مستولی شده‌ام و او را حارس و حافظ قلعهٔ ارک قندهار داشته‌ام عباسقلی خان در پاداش اینخدمت و ازای این زحمت خنجر و کارد مرصع و دیگر اشیاء نفیسه از بهر محمد رضا خان و لطفعلی خان انفاذ داشت و هم در اینسال یکتن از مردم حیلت‌اندیش که در صورت تکیش درویشان بود و در معنی خبر از خوی ایشان نداشت در اراضی گرگان بدعوی کرامت و وصول بمقام ولایت سر برکشید و مخدومقلی ترکمان که در میان قبایل تکه و یموت حکمروا و مکانتی بسزا داشت با جماعتی از ترکمانان سر بر خط ارادت او نهادند و چنانکه رسم ترکمانان است و نام اینگونه مردم را بنگاه داشت حشمت بر زبان نیارند او را حضرت ایشان لقب کردند و به پشتوانی او طریق عصیان گرفتند محمد ناصر خان قاجار قوانلو که این هنگام حکومت استرآباد داشت صورت حال را در حضرت شاهنشاه باز نمود شاهنشاه غازی فرمان کرد تا محمد حسن خان سردار ایروانی با ده هزار تن سوار و سرباز آهنگ او کرد و شاهزادهٔ اردشیر میرزا فرمانفرمای مازندران نیز با لشکری جرار جنبش فرمود و از اراضی خراسان جعفرقلیخان ایلخانی بروجردی طریق گرگان گرفت و شش هزار سوار خراسانی با خود کوچ داد چون ارض گرگان لشکرگاه گشت و ابطال رجال انجمن شدند برای ترکمانان جای جنبش و کوشش نماند مخدومقلی بی آنکه تیغی فراز شود یا تیری پرواز گیرد مربع و مرتع بگذاشت و بجانب دشت طریق فرار برداشت اردشیر میرزا بصوابدید سردار رسولی بدو فرستاد که بیهوده طریق فرار مسپار که از ترکمانان این لشکر مخاصمتی نخواهد رفت اگر کوچ سلامت جوئی حضرت ایشان را بحضرت ما فرست و زن و فرزند بزرگان ترکمان را بدین جانب گسیل کن مخدومقلی خان چون اینحدیث بدانست و ابواب چاره از همه جا بسته دید ناچار محمد خان پسر خود را با اتفاق حضرت ایشان بدرگاه شاهزاده فرستاد و اعیان ترکمان نیز گروگانها با پیشکش گسیل داشتند و پیمان نهادند که اگر فرمان رود تا صرهٔ خوارزم بروند و رزم دهند اردشیر میرزا صورت حال را معروض درگاه داشت شاهنشاه غازی فرمان کرد که شاهزاده با لشکر کیا به در گرگان اوتراق کند تا محمد علی بن غفور از سفارت خوارزم باز شود و کنون خاطر الله علی قوره کشوف افتد و در ازای اینخدمت نشان شیر و خورشید تمام الماس و حمایل مرتبهٔ اول سرتیپی به تشریف شاهزاده اردشیر میرزا عنایت فرمود و هم در اینسال معادل سی هزار تومان از منال دیوانی فارس را برحسب فرمان پادشاه فرهاد میرزا

برای علف و آذوقهٔ سپاه امیر توپخانه تیمور فرستاد

سفر کردن منوچهر خان معتمدالدوله بخوزستان و دفع فتنهٔ محمد تقیخان بختیاری

و هم در اینسال چنانکه از پیش مرقوم گشت محمد تقیخان کوزسی بختیاری محل صعالیک و قدوهٔ طاغیان بود و اموال مختاران و کاروانیان خراین برهم نهاده ده هزار سوار آماده فراهم داشت بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از اصفهان معتمدالدوله در قلع و قمع او تکیت شد و در اول خریف از اصفهان خیمه بیرون زد و آهنگ اراضی خوزستان و سرحد مملکت روم و ایران کرد و از لشکر فوج خوی و فوج ششم تبریز و فوج

فتنه مخدومقلی ترکمان و ظهور حضرت ایشان در گرگان

لرستان

لرستان و تفنگچی کلبادی مازندرانی و سوار بختیاری و لرستانی و لشکری که در تحت فرمان سلیمانخان ارمنی ۳۹۹
بود با شش عراده توپ ملازم خدمت ساخت و راه خوزستان پیش گرفت و همه جا توپهای جنگی را با خود حمل همی داد
و هر جا کوهستان و ییلاقها عبور کرد و یخ سارهای سخت پیش آمد بفرمود تا با تبر و آلات دیگر یخ بشکستند
و توپها را تحویل دادند و از آنها و سنگلاخها به همدست توپچیان و سربازان عراده های توپ را بکشیدند
و راه بسر بردند علی نقیخان برادر محمد تقی خان که ملتزم رکاب بود برادر را از این درنگ و شتاب آگهی
فرستاد و پیام داد که چاره خویش کن بلکه سر اطاعت پیش دار که جز این راهی و پناهی نمیدانم لاجرم محمد تقیخان
برادر دیگر خود محمد کریم خان را با اشیائی چند باستقبال فرستاد پس محمد کریمخان برسید و پیشکش و عریضه
برادر را برسانید و محمد تقیخان نیز از قفای او با اشراف قبیله در منزل رامهرمز پذیره گشت و بملازمان معتمد الدوله
پیوست ملاطفت فراوان و تشریف گرانمایه یافت آنگاه از معتمد الدوله خواستار آمد که شبی در قلعه تل
بمهمان او حاضر شود و مسئولش باجابت مقرون افتاد معتمد الدوله یکروز در آن قلعه بمهمان او برفت هم
در آن قلعه معروض داشت که اگر اجازت فرمائی من در این قلعه با عشیرت خویش متوقف باشم و چون
نوروز بگذرد و در اول بهار در شوشتر حاضر شوم هم این آرزو پذیرفته آمد با برادران و یاران خویش در قلعه
تل جای کرد و معتمد الدوله با لشکر طریق شوشتر سپرد و هشتم محرم وارد شوشتر گشت اما چون نوروز سلطانی سپری
و زمان میعاد فراز آمد محمد تقیخان باز طریق عصیان گرفت و از حاضر شدن بدرگاه سر برتافت چندانکه او را بوعد
و وعید بیم و امید دادند مفید نیفتاد علی نقیخان و محمد شفیع خان گفتند که محمد تقیخان بر خویشتن ترسناک است
و او را نیز از قبایل بختیاری دشمنان فراوانند اگر اجازت رود علینقی خان بقلعه تل سفر کند و در آنجا در حراست
عشرت او بباشد تواند بود که او را بحضرت کبیرد معتمد الدوله محمد حسینخان قراگزلو و علینقی را روانه قلعه تل نمود و
ایشان برفتند و او را مطمئن خاطر کرده بصحرای لهبری که پنج فرسنگی شوشتر است بیاوردند هم در آنجا محمد تقیخان
خواستار آمد که میرزا محمد خان کلبادی رفته او را از نو پیمانی نهد و اطمینانی دهد بفرموده معتمد الدوله میرزا محمد خان
نیز برفت و باز کار بانجام نشد این کرت خواستار شد که معتمد الدوله خود بدانجا سفر کند و بیم او را بشکند هر چند
شفیع خان و محمد حسین خان و میرزا محمد خان او را از اینگونه سخن منع کردند پذیرفتار نگشت چون معتمد الدوله این
سخن بشنید گفت اگر چه هم اکنون قوت آن دارم که محمد تقیخان را دستگیر سازم لاکن چون از در استیمان تا بدینجا
سفر کرده او را ندیده همی انگاریم بگذاریم تا بقلعه معاودت کند و آنچه سرنوشت اوست دیدار نماید پس محمد تقیخان
بقلعه تل شد و سرکردگان بمحل خویش عود کردند پس از آن معتمد الدوله بتجهیز لشکر پرداخت و حکم داد تا از قبایل
هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری مردان کاری انجمن شوند کلبعلی خان و جعفرقلیخان پسر اسد خان بختیاری
با مردم خود برسیدند و علیرضا خان که پدرش را محمد تقیخان مقتول ساخته بود با دلی پرکین و مردمی کینه جوی
حاضر گشت و علی همت خان و مهدیقلیخان و دیگر سران بختیاری با لشکرهای ساخته بتاختند آنگاه معتمد الدوله
از شوشتر کوچ داده در تحت قیصری فرود شد و سلیمانخان سرتیپ برادرزاده خود را بنظام سپاه و نظم لشکر
اختیار نموده طریق قلعه تل پیش داشت محمد تقیخان چون این بدید دانست که با سیل بنیان کن ره نتوان

بت مجال اقامت محال یافت لاجرم اموال و اثقال و عشیرت و تبار خود را برداشته با ابطال رجال نزدیک شیخ ثامر خان فرو آمد از قبایل چعب شکافت و با خود اندیشید که معتمدالدوله را با شیخ چعب قوت مبارزت نباشد و نیز چعب از حدود روم است و او را بدین اراضی فرمان عبوریت و اگر در شمار روم نباشد از توابع فارس خواهد بود در هر حال بیرون حکومت معتمدالدوله است و شیخ چعب نیز فرمان پذیر سلطان بود و همواره پانزده هزار سوار جرار آماده داشت با جمله محمدتقیخان در فلاحیه سکون یافت و از پس او معتمدالدوله قلعه تل را بعلیرضا خان میرکشته سپرد و خود عنان بجانب چعب بگردانید و نخستین شیخ ثامر خان را پیام کرد که بصواب نزدیکتر آنست که محمدتقیخان را که گناهکار دولت و در تحت حکومت من است بمن فرستی و فتنه خفته را انگیختن و بندگان خدای را خون ریختن سبب نباشی شیخ ثامر خان پاسخ فرستاد که من و محمدتقی خان هر دو تن از چاکران شاهنشاه غازی میباشیم لکن چون امروز پناهنده من است اگر حفظ و حراست او نکنم در میان عرب هدف سرزنش و شنعت باشم یکتن از شناختگان درگاه را بدینجا فرست تا محمدتقی خان را مطمئن خاطر ساخته بدان حضرت آرد معتمدالدوله سلیمان خان سرتیپ را برای انجام این امر روانه فلاحیه داشت و او شیخ ثامر خان و محمدتقیخان را ایمنی داده باتفاق وارد لشکرگاه ساخت معتمدالدوله دیگر باره او را مورد نوازش و نواخت داشته میرزا محمد خان کلبادی را بمهمانداری او امر فرمود و چند تن را نیز بگماشت که نگران او باشند تا مبادا طریق فرار سپرد و فرمود شیخ ثامر خان بعد از مراجعت علی نقیخان و عشیرت محمدتقی خان را روانه لشکرگاه دارد و بعد از مراجعت شیخ چعب در بیرون کردن ایشان از فلاحیه کار برفق و مدارا کرد و ایشان نیز هر روز بمماطله و مسامحه روزگار گذاشتند و علی نقیخان در نهان اعداد لشکر همیکرد لاجرم معتمدالدوله سفر فلاحیه را تصمیم عزم داد از میانه محمدشفیعخان خواستار آمد که مرا رخصت فرمای تا بفلاحیه شوم و آل محمدتقی خان را باتفاق علی نقی خان بمینوی آرم و اجازت یافته بفلاحیه شد چون نتوانست علی نقی خان را بدستیاری پند و اندرز بمینوی آورد خود با او همداستان شد و روی از طریق اطاعت برتافت و از روزی چند یکشب که از تیرگی ستاره بی دیدار گشت باتفاق شیخ ثامر خان پانزده هزار سوار جرار که در انجمن اعداد کرده بودند برداشته بأردوی معتمدالدوله شبیخون آوردند و اطراف اردو را دایره وار در پره زدند و یکبار گلولههای آتشین بباریدند معتمدالدوله را که دل قوی و رای رزین بود از جای نرفت و سلیمان خان سرتیپ را حکم داد که هیچکس از لشکریان از جای خود جنبش نکند همگان بر جای خود رده باشند و توپچیان با گلوله توپ دفع اعراب دهند با جمله لشکر عرب و بختیاری یورش آوردند و توپچیان دهان توپها بسوی ایشان بگشادند و آتش دردادند بسیار کس از آن جماعت نابود گشت و لختی باز پس شدند دیگر باره دلیری کرده یورش افکندند و علی نقیخان نزدیک بخیمه میرزا محمد خان کلبادی تاختن آورده بانگ برداد که هان ای برادر چه نشسته که وقت فرار است محمدتقیخان از جای جنبش کرد که خود را به علینقی خان رساند میرزا محمد کلبادی چون شیر غضبان بدو حمله کرد و گرزی که در دست داشت بروی فرود آورد و بفرمود تا چند تن او را گرفته کشان کشان بسراپرده معتمدالدوله رسانیدند و معروض داشت که شبیخون این لشکر برای رهائی محمدتقیخان است بهتر آنست که در این سراپرده محبوس باشد معتمدالدوله فرمود

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

تا او را زنجیر گران بر نهادند و یک بدو اشتند با جمله شجاعت از شب گذشته تا یک ساعت قبل از سپیده دم ۴۰۱
لشکر عرب و بختیاری از هر جانب اردو همی یورش افکندند و با گلوله توپ خسته شده باز پس نشستند چون صبح روشن
شد دیگر تاب درنگ نیاوردند و پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند چون در معابر رود لاخ فراوان بود
بسیار مردم ایشان غرقه آب گشت مع القصه هشتصد تن از مردم بختیاری و عرب مقتول گشت و فراوان
زخمدار شدند و از لشکر معتمد الدوله هفت تن مقتول و سی و شش تن مجروح گشت مشایخ اعراب که سالها از
شیخ ثامر خان زحمت دیده بودند و خبر کردن نهادن و رنج بردن چاره نداشتند چون این خبر شنیدند از دور و نزدیک
نزد معتمد الدوله شتافتند و از دادخواهی غوغا بر داشتند شیخ عبدالرضا که از ضابطین قبایل چعب و با شیخ ثامر
خان نیز قراباتی داشت از سهم او فرار کرده روزگاری دراز در بغداد میزیست و با آرزوی حکومت فلاحیه میبود
این هنگام کموالی بدرگاه معتمد الدوله فرستاد و بر حسب حکم او بلشکرگاه پیوست و همچنان قبیله با وی نزدیک
او شتافتند و بنوازش او کامیاب شدند و دیگر شیخ عقیل و شیخ عجیل و جماعتی از مشایخ حاضر شدند و بخلاع گوناگون
مفتخر آمدند و از آن سوی منصور خان سرتیپ فراهانی از قبل فرهاد میرزا که اینوقت حکومت فارس داشت با
افواج خود برای اخذ منال دیوان مامور سفر چعب بود و شیخ ثامر خان او را مکافاتی میگذاشت ناچار در منزل ام صابی
نزدیک معتمد الدوله آمد و پس از چند روز مردم خود را برداشته از نهر جراحی که مشهور بنهر خرابست عبور نموده
بدانسوی آب لشکرگاه کرد و معتمد الدوله بفرمود تا بر نهر خرابین که در کنار بیوت فلاحیه گذرگاه دارد قنطره بستند
تا لشکر را از آب عبره داده در تخریب فلاحیه و تدمیر شیخ ثامر خان بیچاره ماند و علمای فلاحیه را با قرآنهای مجید بشفاعت
بیرون فرستاد معتمد الدوله در جواب گفت شیخ ثامر خان را سه کار باید کرد نخستین آن هنگام که فرمان گذار فارس بودم
منال دیوانی چعب را نداده است آن مال را بمن فرستد و علینقی خان را با عشیرت محمد تقی خان بدینسوی گسیل سازد
سه دیگر آنکه با تیردین و بازرگانان شوشتر و دزفول نیکتر مهد و خفادت و رزد علما باز شدند و شیخ ثامر خان
پذیرفتار این شرایط گشت الا آنکه در فرستادن علینقی خان و آل محمد تقی خان طلب مهلتی نمود معتمد الدوله فرمود
ازین نیز با تو دریغ ندارم بشرط آنکه دو تن از اعیان مردم خویش بگروگان روانه لشکرگاه داری
پس دو تن از اکابر چعب را که یکی فدعم و آن دیگر مرید نام داشت بگروگان گذاشت و معتمد الدوله ساز
مراجعت نمود و محمد تقی خان را با کنده و زنجیر با خود کوچ همیداد در منزل قریه بکقطعه نشان تمثال پادشاه
مرصع بجواهر مصحوب میرزا ابراهیم مستوفی برسید و معتمد الدوله بدان مفاخرت جسته روانه شوشتر گشت و قصه
شبیخون و فتح ثانی را معروض درگاه سلطانی داشت دیگر باره یک قبضه شمشیر و یک رشته حمایل سرخ
و سبز امیر تومانی با کل مرصع از حضرت پادشاه در حق او مبذول افتاد و آقا اسمعیل پیشخدمت خاصه
سلام بدو آورد معتمد الدوله بدان شکرگذاری جشنی بزرگ کرد و چهارصد و پنجاه دست خلعت از خویش
باعیان لشکری و رعیت فرستاد و هم در اینوقت محمد علی خان ماکوئی با شش عراده توپ و فوج
قدیم خوی و دو فوج قراجه داغ و فوج قهرمانیه و فوج خمسه و ساوه و فوج زرند بیات و سواره
بروجرد و کرمانشاهان برحسب امر شاهنشاه غازی نزدیک معتمد الدوله آمد اما چون مدت میعاد

[illegible]

شیخ ثامر خان بپایان رسید و از فرستادن عشیرت محمدتقی خان حسنری سمر گشت چنانکه آقا عباس
برادر کهتر محمدتقی خان بپای خویش نزدیک معتمدالدوله آمد و امان یافت معتمدالدوله بدان سر شد
که دیگرباره لشکر بفلاحیه برد اما شیخ ثامر خان علی نقی خان را گفت که از این زیاده مرا نیروی
حراست شما نیست صواب آنست که بدیگر جای تحویل دهید علینقی خان از فلاحیه بیرون شد و از قفای
او زنان و فرزندان محمدتقی خان کوچ داده بدست آویز قرابتی که با خلیل خان بهمئی داشتند بخانهٔ
او شتافتند خلیل خان نیز چون توان اینکار نداشت ایشان را با خویش راه نداد و از آنجا طریق
شعاب قلل جبل گرفتند تا در جبال شامخه معقلی بدست کنند از قضا در این آمد و شد با لشکر منصور خان
دوچار شدند و بجمله دستگیر آمدند چون خبر بمعتمدالدوله بردند صغیر علیخان باجلان را با لشکرگاه منصور
خان فرستاد تا ایشان را بشوشتر آورد و دیگر محمدکریم خان از فلاحیه بیرون شده بخانهٔ خلیل خان بهمئی
فرود شد و خلیل خان پنهانی کس نزد نایب علیرضا خان که از قبل معتمدالدوله در قلعهٔ تل جای داشت فرستاد
و او را آگهی داد علیرضا خان متابعتی را بدستگیر نمودن او مأمور نمود و خود نیز از دنبال شتاب گرفت از آنسوی
محمدکریم خان تفرس استعجال کرده از خانهٔ خلیل خان فرار کرده در عرض راه با علیرضا خان دوچار شد از دو جانب
جنگ پیوستند و مردانه بکوشیدند در میانه محمدکریم خان بزخم گلولهٔ تفنگ از اسب درافتاد و جان بداد و از جانب
دیگر گروهی از سواران معتمدالدوله که برای گرفتن محمدکریم خان بیرون شدند ناگاه محمد شفیع خان سامانی باز خوردند
در اراضی دیناران او را گرفته در زنجیر کشیدند علینقی خان از گرفتاری او آگاه شد از ملا محمد دینارانی استمداد
کرده با گروهی بر سر سواران تاختن آورد و محمد شفیع خان را از ایشان گرفته رها ساخت از این سوی علیرضا خان
این خبر بشنید که علینقی خان با ملا محمد دینارانی محمد شفیع خان را رها ساخته اند از قلعهٔ تل بیرون تاخت و بدان جماعت
در رسید و جنگ پیوست و در اول حمله ایشان را درهم شکست علینقی خان فرار کرده بر جبلی بلند صعود کرد
و ملا محمد مقتول گشت و بیشتر مردم او و لشکر علینقی خان دستگیر گشتند علیرضا خان گرفتاران را محبوس کرده سر
ملا محمد را از تن دور کرده نزدیک معتمدالدوله فرستاد در این وقت معتمدالدوله فرمود که شیخ ثامر خان در
ادای منال دیوان و فرستادن علینقی خان نقض عهد کرد و گروگان او را از زمان نکال برسید و حکم کرد تا قدیم
و مرید را در بازار شوشتر سر از تن برگیرند و شیخ ثامر خان نیز بر خود نهاده بود که ایشان را بقتلگاه فرستاده چارمش
زن و فرزند هر دو تن را به بریدن موی و پوشیدن سلب سوگواری امر کرد باالجمله چون مردم شوشتر از حکم
معتمدالدوله آگاه شدند آقا سید حسین شوشتری و دیگر علمای آن بلده بحضرت شتافت بشفاعت زبان باز
کردند و ایشان را از موقف هلاک رها دادند پس بفرمود تا هر دو تن را در خانهٔ آقا محمد زمان شوشتری جای دادند
و پنهانی آهنگ جیب فرمود و این هنگام نیز از شاهنشاه غازی منشور برسید که فلاحیه و نواحی آن را از تحت
حکومت فرهاد میرزا و عمال فارس انتزاع کردیم و علاوه بر اصفهان و لرستان و خوزستان با تو سپردم
پس میرزا محسن خان شوشتری را بحکومت شوشتر بازگذاشته در هشتم رمضان راه فلاحیه برداشت شیخ
ثامر خان چون این بدانست سخت در صیانت قلعه و حصانت مکان خاطر گماشت و باز اندیشید که قلعهٔ

فلاحیه با آن رصانت نیست که با چنین سیل بنیان کن پای دارد و پس اموال و اثقال و زن و فرزند خود را برداشته ۴۰۳
روی بقلعه کوت شیخ نهاد که معقلی متین و حصنی بغایت حصین است چون فرار او مکشوف افتاد معتمدالدوله شیخ
مسلم را که حاضر بود فرمود که نزد برادر خویش شیخ عبدالرضا شتاب کن و او را از عقب او ملازم رکاب ساز که حکومت
فلاحیه خاص اوست و آقا محمد زمان شوشتری را روانه کوت شیخ ساخت و فرمود شیخ ثامر خان را بگوی که اگر هم اکنون
نزدیک ماه تابی و منال دیوانی را ادا نمائی همچنان شیخ قبیله و حاکم سلسله خواهی بود آقا محمد زمان برفت
و بی نیل مرام بازآمد لاجرم معتمدالدوله کوچ بر کوچ تا فلاحیه سفر کرد مردم آن بلده قرآنها حمایل کرده استقبال
نمودند شیخ عبدالرضا نیز از راه برسید و برحسب نامه حکومت فلاحیه یافت و محمعلیخان شجاع الدوله ماکوئی را
که ملازم خدمت او بود از فلاحیه بحکومت بختیاری فرستاد و دو فوج قوی و دو عراده توپ و هزار تن سوار با او
همراه کرد و مقرر داشت که از قبایل بختیاری دو فوج سرباز بساز کند و خراج پنجساله بختیاری را بستاند و از
بزرگان ایشان صد خانوار بشرط گروگان بسوی دارالخلافه کوچ دهد بجواستاری محمعلی خان کلبعلی خان
و جعفرقلیخان از قبایل چهار لنگ و محمدیخان و میرزا خان از قبایل هفت لنگ که ملازم لشکرگاه معتمدالدوله
بودند با او همراه شدند تا در بعضی امور با ایشان که بنیای آن اراضی اند شوری کند و محمعلی خان راه بختیاری
برگرفت اما شیخ ثامر خان گمان داشت که بسبب حدت گرما و سورت تابستان معتمدالدوله را در آن اراضی
تاب اقامت نخواهد ماند و پس از مراجعت او بر فلاحیه تاختن خواهد کرد چون مدتی از زور کار گذشت و استواری
قدم او را بدید هم در کوت شیخ تاب درنگ نیاورد و از آنجا بکویت که اراضی حجاز است گریخت و مختفی زیست در این وقت
شیخ عبدالرضا که سالها بامید حکومت فلاحیه میزیست بی داعی از فلاحیه فرار کرد و برادرش شیخ مسلم نیز
از لشکرگاه گریخته بدو پیوست و همچنان قدعم و مرید که سپرده میرزا محسن خان بودند از شوشتر بگریختند چون
حیوانات وحش از چپ و راست پراکنده شدند لاجرم معتمدالدوله حکومت فلاحیه را علاوه بر فرمانگذاری
خوزستان بمولی فرج الله مفوض داشت و محمره را که بعضی بصریان خراب بود حکم بتعمیر و آبادانی کرد و حاجی
محمدعلی جمعی را بسفارت بصره نزد متسلم فرستاد و پیام داد که با محمره دست شما آباد خواهد گشت یا بصره چون
محمره خراب میشود و علی پاشا وزیر بغداد را نیز ازینگونه پیامی کرد و از کارداران دولت خواستار آمد که
باراضی روم تاختن کند و کیفر خرابی محمره را باز جوید امنای دولت ایران چون توسط وزرای دول خارجه انگلیس
و روس ساز مصالحت و مسالمت با روم داشتند اجازت نکردند لاجرم معتمدالدوله از جانب شوشتر و از
آنجا بدزفول سفر کرد و محمد تقیخان را مغلولاً با پنجاه و نه عراده توپ و دو خمپاره و یک قنفنه و بسیار اسبان
تازی مصحوب فوج میرزا احمد خان کلیادی روانه درگاه شاهنشاه غازی داشت و حکومت دزفول را
بحاجی ملا احمد کرمانشاهانی بازگذاشت و احمد خان پسر حسن خان والی فیلی را خلعت بخشید و گروه فیلی
داد و محمد حسین خان خرقانی را تشریف حکومت لرستان کرد و مولی فرج الله با گروهی لایق جنگ مأمور شد
که چندی از زمان در جانب متوقف باشد که مبادا شیخ ثامرخان بساز مراجعت فلاحیه کند در این وقت محمعلی خان
از امور بختیاری نزدیک معتمدالدوله آمد و حساب خراج بختیاری را باز نمود و از وی سجلی

برای سنه خویش گرفته روانهٔ دار الخلافه داشت و هم لشکری از قبایل بختیاری سرباز کرده بود بعرض رسانید
و چون از طرف دیگر بکارداران ایران مکشوف افتاده بود که عبدالحسین خان جوانشیر حاکم کرمانشاهان
در نظم آن ممالک قوتی بکمال ندارد و از کمال ضعف حلیف و هم سوگند خوانین کرمانشاهان شده از دار الخلافه
منشوری بمعتمدالدوله آمد که در امور کرمانشاهان مفحص کند و کار آن مملکت را منتظم دارد لاجرم معتمدالدوله
محمدعلی خان را با لشکری ساخته روانهٔ کرمانشاهان داشت عبدالحسین خان چون این بشنید بیم کرد که مبادا
محمدعلیخان طمع در حکومت کرمانشاهان در بندد و در امر او خللی اندازد لاجرم در موافقت و مواضعت با خوانین
کرمانشاهان یکجهه شد و نخستین بقلعهٔ زنجیر رفته محمد ولیخان گوران و جمعی دیگر از بزرگان قبایل را حاضر کرده در دفع محمدعلی خان
پیمان کرد و از آنجا باز کرمانشاهان شد در اینوقت مکتوب محمدعلی خان بدو رسید که اینک من برای نظم این مملکت رسیده ام
عبدالحسین خان در جواب نوشت که مردم این شهر بفرمان تو نخواهند شد و اگر پند نپذیری و از اینجا مراجعت نکنی
دور نباشد که گناه کرده دولت شوند از قضا در اینوقت از دار الخلافه منشوری بمحمدعلی خان می آوردند بدین شرح
که معتمدالدوله مأمور داشتن تو را بکرمانشاهان معروض داشت و مقبول کارداران دولت گشت همانا بی درنگ
قاتلان حاجی خان را دستگیر کن و از تدبیر ایشان دست باز مدار و اگر کسی از مردم آن مملکت بمدد ایشان برخیزد
خون او بریز و این منشور بدست عبدالحسین خان افتاد و او برداشته دیگرباره بقلعهٔ زنجیر رفت و مردم را انجمن
کرده از این حکم هراسناک ساخت و از آنجا خطی بمحمدعلی خان نوشت که بی درنگ آهنگ مراجعت کن و اگر نه عرصهٔ
هلاک و دمار خواهی شد محمدعلی خان چون این بدانست لشکر خود را ساختهٔ جنگ نمود و آهنگ عبدالحسین خان کرد
مردم آن اراضی چون از جنبش لشکر و توپخانه آگهی یافتند قوت درنگ نیاوردند هر گروه طریق طرفی گرفت و عبد
الحسین خان لابد شهر کرمانشاهان کوچ داد و دیگرباره ببزرگان قبایل شرحی رقم کرد که من از درون شهر لشکری
ساخته میکنم و شما از بیرون نیز انجمنی کنید تا باتفاق شبیخونی بر این لشکر بریم و پراکنده سازیم این خط بدست
محمدعلی خان افتاد و با سرعتی سپرده روانهٔ دار الخلافه داشت کارداران دولت چون این بدیدند مثالی بمحمدعلی خان
فرستادند که عبدالحسین خان معزول است او را بسوی دار الخلافه گسیل ساز و خود حاکم کرمانشاهان باش
ناچار عبدالحسین خان سفر دار الخلافه کرد و شاهنشاه غازی او را عتاب کرد که حسب و نسب تو را دانسته ام
و همی دانم که خویشتن را مقهور محمدعلی خان نتوانستی دید و اغوای مردم کرمانشاهان از نیروی کردی اما ندانستی که این
چنین غوغا نام دولت را همی پست کند پس غلامانرا بفرمود تا او را لختی با چوب ادب کردند از پس آن محمدعلی خان
بحکومت کرمانشاهان پرداخت و محمد ولیخان گوران بدست مصطفی قلیخان که از اقوام او بود مقتول گشت
و دیگر قاتلین حاجی خان را نیز محمدعلی خان مأخوذ و روانهٔ طهران داشت و بعد از این وقایع چون معروض افتاد
که عبدالله پاشا از شهرزور آهنگ کردستان نموده محمدعلی خان مأمور بدفع او گشت و با پانزده هزار لشکر از سرباز
و قبایل کرمانشاهان روانهٔ کردستان شد عبدالله پاشا چون آگهی یافت مراجعت نمود و محمدعلی خان نیز باز شده
در حکومت کرمانشاهان استقرار یافت آنگاه از دزفول بخرم آباد و فیلی و چمن الشتر سفر کرده آن مملکت را نظم ساخت
و از طریق بروجرد که در تحت فرمان سلطان مراد میرزا بود روانهٔ اصفهان گشت بیست و دوم شهر رجب

باصفهان درآمده و هم دراین سال در میان دولت ایران و انگلیس شرایط امور تجارت بصوابدید کارپردازان مفصل یافت و بدین شرح عهدنامه کردند و خاتم بر نهادند ۴۰۵

صورت عهدنامه تجارت که فیمابین دولتین بهیتین ایران و انگلیس سمت انعقاد یافت

چون بیمن الطاف خداوند یگانه جلت نعماؤه و عظمت آلاؤه از روزی که عهد دوستی و الفت مابین دو دولت ذی شوکت ایران و انگلیس مرتب و ممهد گشته روز بروز سلاطین نامدار و خسروان معدلت شعار دو دولت ابد آیت در مدارج عهد و اتحاد همگی اصول و فصول آنرا محفوظ و مرعی داشته متعلقان مملکتین را از فواید آن متمتع و محظوظ فرموده اند مگر عهدنامه تجارت که در دیباچه عهدنامه سال هزار و دویست و بیست و نه هجری اولیای دولتین علیتین وعده انعقاد آن کرده اند و تا اکنون ببعضی از جهات در عهده تعویق باقی مانده لهذا برای تکمیل جمیع شروط معاهده میمونه در این سال فرخنده فال اعلیحضرت قضا شوکت قدر قدرت فلک رفعت گردون حشمت خسرو اعظم خدیو جم خدم غوث الاسلام و المسلمین عون الله والدین شاهنشاه ممالک فسیح المسالک ایران خلد الله ملکه و سلطانه جناب جلالت و نبالت همره عزت و فخامت اکتناه امیر الامراء العظام زبدة الکبراء الفخام مقرب الخاقان میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه را بوکالت مطلقه سرافراز فرموده و اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت شهریار عادل کامکار خسرو باذل شاهنشاه ممالک انگلستان و هندوستان ابد الله شوکته و دولته جناب جلالتمآب نبالت نصاب مجدت و درایت انتساب عمدة السفراء المسیحیه زبدة الکبراء العیسویه سر جان مکنیل وزیر مختار را بوکالت کلیه مفتخر فرموده که بعون الله تعالی بین الدولتین همواره منظور شود و متعلقان طرفین را فواید آن عاید گردد فصل اول تجار دولتین علیتین بالسویه ماذون و مرخص اند که هرگونه امتعه و اقمشه خود را بمملکت یکدیگر نقل نمایند و در هر بلدی از بلاد که خواهند مبایعه یا معاوضه نمایند و از متاعی که می آورند و میبرند در حین ورود یک مرتبه بطریقی که از تجار دولتهای کاملة الوداد فرنگ گمرک و مال التجاره گرفته میشود از تجار تبعه طرفین مطالبه خواهد شد و در ... بر سر وجه گمرکیه و دیگر هیچ اسم و رسم از تجار دولتین در مملکتهای جانبین چیزی مطالبه نخواهد شد و تجار و متعلقان و منتسبان طرفین در ولایات دولتین بنحوی که بتبعه دولتهای کاملة الاتحاد فرنگ از هرگونه رعایت و حمایت و احترام مخصوصه آنها بهره یاب خواهند گردید فصل دوم چون برای پرستاری تجار جانبین لازم است که از هر دولت وکیل التجاره باماکن مشخصه تعیین شود لهذا قرار داده شد که دو نفر وکیل التجاره از جانب دولت بهیه انگلیس در دار الخلافه طهران و دار السلطنه تبریز اقامت داشته باشند فقط مشروط بر اینکه همان که در دار السلطنه تبریز مقیم خواهد شد بانفراد بخصایص جنرال قونسول سرافراز باشد لاغیر و چون سالهاست که بالیوزی از دولت بهیه انگلیس در بندر بوشهر متوقف است دولت علیه ایران اذن میدهند که بالیوز مزبور کماکان در آنجا اقامت نماید و کذلک دو نفر وکیل التجاره از جانب دولت علیه ایران در دار الخلافه لندن و در بندر مبارکه بمبئی سکنی نمایند بهمان مراتب و امتیازات که وکیل التجاره دولت بهیه انگلیس در مملکت ایران صانها الله عن الحدثان خواهند بود و این عهدنامه تجارت را که وکلای مختار دولتین بستیم در دار الخلافه طهران بتاریخ دوازدهم شهر رمضان المبارک

و وکیلان مشارالیهما عهدنامه تجارت را در ضمن این دو فصل منعقد و بدین عهدنامه امضا و مهر فرموده اند

سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری مطابق بیست و ششم ماه اکتبر سنه هزار و هشتصد و چهل و یک
عیسوی بخط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودیم و هم در این سال ایلچی مخصوص میرزا جعفرخان مشیر
الدوله که در اسلامبول اقامت داشت باجازت کارداران دولت علیه ایران با دولت
بلجیق که ذکر سلاطین و مملکت آن در جای خود مسطور است طریق مودت باز داشت و عهد
نامه در میان دولتین ایران و بلجیق نگارش یافت بدین شرح

صورت عهدنامه منعقده فیمابین دولت علیه ایران
و دولت بهیه بلجیق که در اسلامبول استقرار یافته است

حمد لمن ظهرت فی الکون حکمته تاسیس العهود و بدت فی العالم مشیته تمهید العقود بر خردمندان نیک بین و هوشمندان
سخن پوشیده نیست که جناب رب العباد و انتظام امور معاش و معاد را بقبضه ارادت و اقتدار
سلاطین با عدل و داد داده که کافه برایا در تحصیل آمال و انجاح مطالب و اسعاف مآرب طریق مهربانی و وداد
سپرند و پیرامون تقاعد و خلاف حساب نگردند بتبیین این مقال آنکه اعلیحضرت کیوان رفعت مشتری
سیرت بهرام سطوت خورشید شوکت ناهید بهجت عطارد فطنت قمر طلعت مالک ممالک ایران وارث
تاج و تخت سلاطین کیان ظل الله فی الارضین کهف الاسلام و المسلمین محمدشاه قاجار خلد الله ایام
سلطنته الی آخر الدوران و اعلیحضرت فلک رفعت قضا آیت قدر رتبت پادشاه تمامی ممالک بلجیق لیئوپلد ادام الله
ایام سلطنته الی آخر الزمان هر دو علی التسویه چون مناسب دیدند که بجهة تاسیس قواعد دوستی و محبت و تمهید
مراسم معاونت و مودت و ترفیه حال رعیت و گشایش ابواب منافع تجارت بروی رعایا و برایا
مابین دولتین علیتین معاهده دوستی و تجارت منعقد و برقرار شود لهذا دولت علیه ایران عالیجاه مقرب الخاقان
میرزا جعفرخان مهندس باشی عساکر منصوره و ایلچی مخصوص دولت علیه ایران در دربار عثمانیه صاحب نشان
صورت همایون و نشان اول شیر و خورشید سرتیپی و صاحب دو حمایل افتخار سرخ و سبز و نشان افتخار دولت
علیه عثمانیه را از قرار دستخط اعلیحضرت همایون و امضای جناب جلالتمآب اجل افخم حاجی میرزا آقاسی سلمه الله
تعالی در اینخصوص وکیل و مختار نموده و اعلیحضرت پادشاه بلجیق از قرار دستخط همایون و امضانامه جداگانه
جناب برون فرانسوا جان مزیر محرر و وزیر مختار دولت بهیه بلجیق مقیم اسلامبول صاحب منصب و نشان
اعلیحضرت پادشاه تمامت مملکت بلجیق و صاحب نشان آبرد عزت دولت فخیمه فرانسه و صاحب نشان درجه اول افتخار
دولت علیه عثمانیه را در اینباب ماذون و مختار ساخته لهذا مامورین مذکورین بعد از تبدیل اختیارنامه طرفین
قرار معاهده را در ضمن هفت ماده بنهج آتیه دادند ماده اول فیما بعد مابین دولت علیه ایران و دولت بهیه بلجیق و تبعه
ایشان اساس دوستی موبد و برقرار باشد ماده دوم تبعه دولتین فخیمتین امناً سالماً بمملکت یکدیگر تردد و گشت
و گذار نمایند و هرکدام خواهند با کرایه برای امر تجارت و نشیمن خود منزل و حجره و انبار اجاره کنند ماذون باشند
و از طرف مباشرین دیوان ممانعت نشود و در حق آحاد رعیت دولتین علیتین رعایت عزت و حرمت ملحوظ
شود از اجحاف و ستم محفوظ و مصون باشند و اگر یکی از دولتین بهیتین با دولت دیگر جنگ و محاربه داشته باشد

اصلاً دوستی این دو دولت خلل نخواهد رسید ماده سیم اشخاصی که از تبعه دولتین بهیتین بعنوان تجارت ۴۰۷
یا سیاحت بممالک یکدیگر میروند یا توقف مینمایند در حق آنها لازمه احترام مرعی میشود و از عوارض و تقسیم معاف
باشند و در وقت دخول و خروج تجار دولت بلجیق از امتعه تبعه دولتین بهیتین در یکجا از صد پنج گمرک زیاده مطالبه نشود
و از امتعه تجار دولت علیه ایران مثل تبعه دولتین متحابتین فرانسه و انگلیس موافق تعرفه رفتار کرده ماده چهارم
از تبعه دولت بلجیق اگر بطریق سیاحت یا تجارت بممالک دولت علیه ایران تردد نمایند برای امنیت و سلامتی
آنها از طرف دولت علیه ایران احکام و مناشیر عبور مرحمت شود که کسی مزاحم و مانع آنها نشود و حمایت از آنها
نمایند ماده پنجم دولت علیه ایران اذن نماید که دو نفر رئیس تجار از دولت بلجیق در تبریز و در دارالخلافه طهران
مقیم شوند که باموری تبعه خود وارسی کنند و همچنین اگر اتباع دولت علیه ایران بخواهند در شهرهای بروجل و آورس
مملکت بلجیقا رئیس تجار بگذارند ماذون خواهند بود ماده ششم اگر مابین تبعه جانبین از بابت معامله نزاع
و دعوائی شود باستحضار رئیس تجار یا ترجمان آن دولت موافق شریعت و عادت مملکت قطع و فصل آن دعوا شود
و در صورتیکه یکی از تبعه دولتین مفلس و شکسته شود بعد از تشخیص و تحقیق اموال و اسباب او را فیمابین ارباب
طلب بالسویه تقسیم نمایند و همچنین در وقت وفات یکی از تبعه طرفین اموال و متروکات او برئیس تجار آن دولت
تسلیم شود ماده هفتم انشاءالله این عهدنامه دوستی تجارت ابدالدهر با کمال صداقت و دقت از طرفین ملحوظ
و مرعی خواهد شد بهیچوجه خلل و نقصانی باجزای این ماده نخواهد یافت این عهدنامه دوستی تجارت در دو نسخه تحریر
و املا شده و از جانب وکلای طرفین ممضی و مختوم گشته و مبادله گردید در روز چهارشنبه بیست و دوم جمادی الاولی
سنه یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری باجمله بعد از انجام امر میرزا جعفرخان مشیرالدوله صورت عهدنامه را نقد
دارالخلافه طهران داشت و حاجی میرزا آقاسی بپذیرفت و خاتم برنهاد و میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه نیز
مهر خویش برزد و از پس آن کارداران دولت بلجیقا در اخذ گمرک مال التجاره تغییری روا داشتند و این شرط
نامه را جداگانه نگاشتند که عمال دولتین کار را زینگونه کنند

شرطنامه دولت بلجیق که تتمه عهدنامه دولتین ایران و بلجیق شده

نظر باظهار جناب وزیر بحر و ملاحظه کتاب تعریف بسبب تغییر فقره آخر ماده سیم عهدنامه مبارکه که متعلق بگمرک
تبعه دولت علیه ایران و دولت بهیه بلجیقا است نظام گمرک دولت بلجیقا مغشوش و پریشان نشده لهذا مامورین
طرفین محض ملاحظه صلاح دولتین علیتین قرار فقره مزبور را باین نحو دادند که تبعه دولتین گمرک را وقت ورود و خروج
مملکت یکدیگر مانند شرط اول عهدنامه تجارتی دولت بهیه انگلیس که این اوقات مابین دولت علیه ایران و دولت
مشارالیها منعقد شده است کارسازی نمایند این شرطنامه جداگانه انشاءالله بعد از تصدیق و امضای امنای
دولتین قوی شوکتین در مدت چهار ماه یا کمتر در اسلامبول مبادله خواهد شد و همانقدر قوت و قدرت خواهد داشت
که گویا در عهدنامه مبارکه که در بیست و یکم جمادی الاولی منعقد گشته است لفظاً بلفظ مندرج شده بتاریخ پانزدهم
شهر ذیحجة الحرام سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری در اسلامبول قلمی و مبادله گردید و هم در این سال
برادر اعیانی شاهنشاه غازی قهرمان میرزا که حکومت آذربایجان داشت در بلده تبریز روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعده

 به رود جهان فانی کرده جسدش را از تهران بقم حمل داده در بقعهٔ مطهرهٔ حضرت معصومه با خاک سپردند و هم در این سال محمدخان زنگنه امیرنظام عساکر آذربایجان در نیمهٔ رمضان المبارک سرای جاودانی تحویل داد

در بیان زیانی که مستر کنیل وزیرمختار دولت انگلیس از روی جهل و نادانی به دولت ایران و انگلیس رسانید

همانا آن مردم که از سیر سلاطین متقدم و تاریخ اقالیم عالم آگهی دارند دانسته اند که دولت ایران از تمامت دول روی زمین فضیلت تقدم دارد و دلیران ایران را شناخته اند که شجاعت شیران دارند و هنوز کار بدینگونه میرود چه مردان هیچ مملکت را با گردان ایران برابری نتواند بود و هم این معنی معلوم است که دولت انگریز بزرگترین دول روی زمین است و من بنده تاریخ سلاطین انگریز و حشمت دولت ایشان را در کتاب ناسخ التواریخ انشاءالله شرح خواهم داد و این هنگام که در ذیل تاریخ دولت شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار قصهٔ افغانستان و تاختن سپاه انگریز را در آن اراضی نگار میدهم از بهر آن است که خداوندان خرد بدانند که فتنه جویان مانند آتش اند و دانایان از این پیش گفته اند آتش سوزان را بزرگ و کوچک نباشد زیرا که از شراره شهری افروخته شود و از برقی خرمنی سوخته گردد چنانکه مستر کنیل را خطائی افتاد و دولت ایران و انگریز را خللی بزرگ کرد اما زیانی که بدولت ایران رسید آن بود که بعد از آنکه بفرمان شاهنشاه غازی آصف الدوله با ده هزار تن مرد سپاهی و ده عراده توپ یکنیمه ترکستان و افغانستان را چنانکه بشرح رفت مسخر داشت و از طرف دیگر شهر هرات را که بدست هیچ پادشاه مفتوح نشد هنگام محاصره مردم ایران ویران کردند و اطراف هرات را تا چند فرسنگ و سی فرسنگ خراب و یباب ساختند از میانه مستر کنیل طریق بیخردی برداشت و کارداران انگریز را برگماشت تا از بهر حفظ هرات با دولت ایران اعلام جنگ کردند و شاهنشاه ایران دوستی چهل ساله دولت انگریز را بر فتح هرات رجحان نهاد و نقض عهد ایشان را با حلم گران سنگ خود حمل داد و از هرات بدار الملک خویش تحویل کرد اگرچه صغیر و کبیر مردم ایران و دیگر ممالک دانستند که مراجعت شاهنشاه نه از عجز در تسخیر هرات بود بلکه در اینجا رعایت مودت و موالات دولت انگریز رفت لکن با اینهمه دولت ایران را نقصانی بود که شاهنشاه شهر هرات را ناگشوده مراجعت فرماید و مستر کنیل این خطا را از آن کرد که فتح افغانستان را خللی در ملک هندوستان می پنداشت و ندانسته بود که بعد از فتح افغانستان بدست پادشاه ایران ملک هندوستان بر انگریز محکمتر است باید از بهر آنکه دولت ایران و انگریز از در وداد و اتحاد بودند و افغانان که جار هندوستان اند با دولت انگریز در خصومت باشند و همچنان مستر کنیل با دولت انگریز زیان بزرگ کرد نخستین آنکه دولت انگریز را بنقض عهد و شکستن پیمان در میان دول خارجه مشهور ساخت از بهر آنکه در سه عهدنامه پیمان نهاده بودند که در لشکر تاختن پادشاه ایران با افغانان مداخلت نکنند و این هنگام کشتی جنگی خود را از دریای عمان بجزیره خارک راندند و اعلام جنگ دادند زیان دیگر آن بود که بر کارداران انگریز واجب افتاد تا خزانه بزرگ بذل کردند و لشکری بزرگ بافغانستان آوردند آن خزانه بهبار رفت و آن لشکر تباه شد و نام دولت انگریز که بزرگترین دولتهاست پست شد اگرچه نگارنده این حروف در ذکر سلاطین و اخبار دول روی زمین با هیچکس سازشی نکند و شناعتی نکند بلکه خبر ایشان را

براستی و درستی رقم زند و اینجا چون سلاطین ایران را با دولت انگریز همواره کار به عداوت رفته اگر سطری چند
مکنون خاطر خویش را برنگارد و در نزد اولیای دولتین معذور باشد همانا من بنده چنان دانسته ام که سران و سواران
انگریز با آن حکمت و فطنت که ایشان راست و لشکر انگریز با آن کثرت و قورخانه و توپخانه و خزانه که با ایشان بود
در دست افغانان چنین سهل و ذلیل و زبون شدند از بهر آن است که هر لشکر که از دولت جمهوریه مأمور بجنگ شود
نیکو رزم ندهد چه در دولتی که جمعی کثیر از بلدان و امصار بعیده فراهم شوند و همگان خود را آزاد دانند هرگز در کاری
متفق نشوند چه ما کمتر دیده ایم که دو کس دور از نفاق با هم اتفاق کنند چگونه تواند شد که هزار تن در یک سخن متفق
شوند ناچار هر امر که پیش آید یک نیمه مردم فعل آنرا واجب خواهند داشت و نیم دیگر ترک آنرا لازم خواهند
دانست لاجرم چون بکاری در آیند آن نیمه که برخلاف باشند در تخریب آن امر رنج خواهند برد تا سخن خویش را
راست کنند و هیچکس از مردمان عقل خود را از دیگران کمتر نداند ازین روی است که هیچکس بر عقل کس حسد نبرد چه
خود را عاقل تر داند دیگر آنکه مردم مشورتخانه فرزندان و خویشاوندان دارند و بیشتر از ایشان در میان سپاه
منصبی و نشانی گرفته اند بلکه خود نیز صاحب لوا و منصب باشند و مردمان بطبع خویشتن را دوستدارند و فرزندان
و خویشان خود را دوست میدارند چندانکه ممکن است چرا خود را و ایشان را بکشتن میفرستند اینگونه مردم در کار
حرفت و صنعت و سود تجارت که ادات آسایش و راحت است توانا خواهند شد و از کار مقاتلت و مبارزت
که باختیار خویش خود را بهلاکت افکندن است باز خواهند ماند و ما سنجیده ایم که هر لشکر که بحکم پادشاه قاهر رزم
دهد هر یک مرد برابر پنجاه مرد است که از دولت جمهوریه برخیزد زیرا که پادشاه قادر است که هر کس را بخواهد درجه
امارت برکشد و نیز اگر بخواهد بکشد پس روی لشکر همه با یکتن باشد اما در دولت جمهوریه چه وقت هزار تن متفق خواهند
شد که کسی را برفرازند یا از محل خود ساقط سازند کس از هزار تن نتواند با هم وا امید بود چنانکه از پیش رقم شد
که فتح خان افغان با چهل هزار تن سوار دلیر چند کرت بر سر ذوالفقار خان سمنانی یورش افکند ذوالفقار خان
با چهار هزار تن او را بشکست و مردم او را فراوان بکشت و بنه و آخروق او را تمامت برگرفت و در افغانستان
سی هزار تن از لشکر انگریز با توپخانه و قورخانه بزرگ در آمدند و بدست ده هزار تن افغانان یکباره مقتول شدند
و از آن جماعت یکتن بسلامت بیرون شد پس اگر گوئیم یکتن مرد ایرانی با پنجاه تن لشکر جمهوریه برابر است بر خطا نباشد
و این از آن بود که لشکر انگریز خود را آزاد دانند و خوی با جنگ نکرده اند و در هیچ جنگ با هم متفق نشوند و در هزیمت
شدن بیم از پادشاه ندارند و اگر خود را بهلاکت اندازند هم ایشان را امید بسیار نباشد و من بنده قصه لشکر کشی انگریز را
با فغانستان برمی نگارم تا صدق گفتار من درست شود و از برای اولیای آن دولت نصیحتی باشد تا دیگر سخن
مردم نامجرب را استوار ندارند و با دولت ایران که حفظ هندوستان را از بهر ایشان آهنین دیوار است نیکوتر باشند
مع القصه ازین پیش بدان اشارت شد که شجاع الملک از عم خویش کامران میرزا والی هرات رنجیده خاطر
شده پناهنده دولت انگریز گشت و در مملکت هندوستان تربیت و از کارداران دولت انگریز خانه
و جائی گرفت و چون شاهنشاه ایران از هرات مراجعت فرمود در روی دل کامران میرزا نیز با انگریزان شد
و همچنان مردم کابل و قندهار از فرمانگذاران خود آزردگی داشتند و از نیروی افغانستان آشفتگی داشتند و

این اخبار در پای تخت لندن اشتهار یافت اولیای دولت در تسخیر افغانستان و هندوستان شدند و فرمانفرمای هندوستان
فرمان کردند که در تسخیر افغانستان خویشتن داری روا ندارد لاجرم فرمانفرمای هند جماعتی از سران و سرکردگان
سپاه انگریز و بیست هزار تن مرد لشکری ملازم رکاب شجاع الملک ساخته او را با اراضی افغانستان تاخت شجاع
الملک از طریق سیستان راه برگرفت و چون در آن منازل آب و علف کمیاب بود بسیار کس از مردم او عرضه
هلاک گشت چنانکه تفصیل مبارزت ایشان در عرض راه و غلبه با افغانستان در ذیل تاریخ انگلستان مرقوم خواهد شد
بالجمله نخستین مردم انگلیس قصد قندهار کردند کهندل خان سردار که در حضرت شاهنشاه ایران فرمان بردار بود
چون افغانان را در مدافعت با دشمنان متفق ندانست با برادران و فرزندان و پانصد تن سوار از مردم خود بجانب
دار الخلافه طهران گریخت و شاهنشاه غازی از محال فارس و کرمان او را تیول مقرر کرد چنانکه در جای خود رقم
میشود بالجمله تا و صاحب انگریز بجای او والی قندهار گشت آنگاه لشکر بکابل راندند و آن اراضی را تحت فرمان آوردند
امیر دوست محمد خان را چون قوت مقاتلت و منازعت نبود سر اطاعت پیش داشت چنانکه او را با خود داشته بند
بر نهادند و بهندوستان فرستادند و میجر پاتنجر که یکتن از اعیان انگریز بود بر حسب حکم شجاع الملک حکومت
کابل یافت و از پس آن پاتنجر که با بیست تن سوار از اعیان انگریز مأمور بهرات شده و در آن بلده در آمده با کامران
میرزا مواضعه چنین نهاد و معادل هفتصد هزار تومان زر مسکوک بداد تا در تعمیر خرابیهای برج و باره هرات
و خرابی خانها بکار برد چه بعد از مراجعت شاهنشاه غازی بیرون و درون هرات خراب و بیاب بود اما یار محمد خان
با او حیلتی اندیشید و آن زر بگرفت و برج و باره را دیگر باره تعمیر داد و از پس آن صاحبان منصب انگریزی را
از شهر هرات بیرون شدن فرمود و راه لشکر انگریز را از مملکت خویش مسدود داشت اکنون بر سر سخن رویم
و مکشوف سازیم که این افغانان که مقهور دلیران ایران بودند چنانکه یکسال و اند ماه شاهنشاه غازی در کنار
هرات اوتراق کرده تمامت افغانستان بجنگ و جوش بر خاستند و همواره قلیل لشکری از ایران آنجا وقت را تنگ
میساخت و در پایان امر از میمنه تا قندهار مطیع فرمان شدند و از آنسوی کارداران انگلیس نخستین شجاع الملک را
که از پادشاه زادگان افغان بود بسلطنت برکشیدند و این در تسخیر افغانستان قوتی عظیم بود و آن لشکر که در تحت
لوای شجاع الملک کوچ دادند در عدت و عدت کمتر از لشکر ایران نبود و صد چندان ایرانیان زر و سیم
بکار بردند با اینهمه یکباره بدست افغانان تبت و تباه شدند و این خسران از سوء تدبیر بدخواهی مستر مکنیل بود
که بزرگترین دول جهانیان را خوار کرد بالجمله من بنده این قصه از نسخه لیفتنت ایری صاحب منصب توپخانه
و قورخانچی باشی که خود در سفر افغانستان همه جا حاضر بوده در خط خود و لغت خود نگار داده ترجمانی میکنم
خلاصه سخنش این است که میگوید این جنگ که در افغانستان دولت انگریز را افتاده هرگز در مملکت هیچکس را
روی نداده زیرا که شش فوج پیاده نظام و سه دسته قدر انداز و جماعتی از توپچیان با توپ و یکفوج سواره نظام
و چهار فوج سواره بی نظام و ده هزار تن بنه لشکر نظام تمام در دست افغانان مقتول گشت و چهار کرور
تومان ایران خزانه دولت منهوب شد و یکصد و چهار تن از بزرگان و اعیان دولت انگریز عرضه تیغ آمد
بدین شرح که کارداران دولت انگریز مستر ولیم مکناتن که سفیر کابلستان بود و بحکومت بمبئی مأمور شده

بیان تاریخ جنگ افغانستان

دیگر

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و الکسندر برنس را بجای او نصب کرده با سپاه افغانستان توقف جلال آباد حکم دادند و فوج جنرال سیل را ۴۱۱
نیز با ایشان همراه داشتند و این وقت کارداران انگلستان مملکت افغانان را خاص خویش میدانستند
و میجر پاتنجر وکیل انگریز در کابل آسوده حکمرانی میکرد تا ماه جمادی الآخره برسید یکتن از مردم افغان بارکزی
که ملا مومن نام داشت باتفاق مردمی دیگر برحسب حکم شجاع الملک برای اخذ منال دیوانی بمحال جنوبی کابل شتافت
مردم آن محال سر از فرمان برتافتند و تنگی بدیشان گشاده داده از پیش براندند چون این خبر مکشوف افتاد
گروهی از سپاه بدفع ایشان بیرون تاختند انجام مخاصمت چون قوت منازعت نداشتند بقلل جبال گریختند و
این فتنه نخستین بود و چون ماه رجب پیش آمد سه تن از بزرگان قبیله غلجائی از کابل بیرون شده بغارت قوافل
و نهب کاروانیان و سد طرق و شوارع پرداختند و در سه فرسنگی کابل سغناقی کردند لاجرم طریق آمد شدن
از هندوستان بکابل مسدود گشت و هم در این وقت محمد اکبرخان پسر امیر دوست محمد خان که بعد از گرفتاری پدر
در کوه و کمر گریخت با جماعتی از مردم خود متفرقانه از بیابان درآمده و با مردان غلجائی همی پیوستند و جمعی دیگر از
غلجائی که در اراضی شرقی کابل جای داشتند و لارد اکلند فرمانفرمای هندوستان از مبلغی که در وجه ایشان
مقرر داشته کاسته بود با محمد اکبرخان متفق شدند و برشوریدند کمشکین باتفاق سنتس جماعتی از لشکر برداشته
بدفع ایشان بیرون شتافتند و چون سه فرسنگ از کابل بعید افتادند گروهی از افغانان ناگهانی
بر ایشان تاختند سی و پنج تن از آن مردم را مقتول ساختند لشکر انگریز ناچار متوقف گشت و بخویشتن داری پرداخت
جنرال سیل فوج سیزدهم را از کابل برداشته به سنتس پیوست و روز دیگر بقصد مبارزت با محمد اکبرخان
راه برگرفت اما از تاختن افغانان ایمن نبود و بر خویشتن ترسان بود شب بیستم رجب دیگر باره سپاهی
از کابل به سنتس پیوست و همگروه دو روز دیگر با افغانان رزم زنان تا تنگ تزین که کمین محمد اکبرخان بود در راه نزدیک
کردند و قوت مبارزت نیافتند چه از طرف دیگر شجاع الملک از حمزه خان غلجائی بدگمان شد و او را ماخوذ
داشت و از نیروی خوانین افغان بیم کردند که مبادا ایشان را نیز گرفته محبوس سازند بر شورش و
غوغا بیفزودند و سه هزار تن از افغانان غلجائی یکباره سد طرق نمودند و از جانب دیگر میجر گریفس با لشکر خود
بیست و دوم رجب تا ظاهر کابل براند مع القصه روز غره شعبان شهر کابل یکباره آشفته گشت مردم شهر دکاکین
و حجرات خویش را استوار دربستند و همگروه بر الکسندر برنس تاختن برده او را بکشتند و خزانه دولتی را که سپرده
جان سن بود بغارت بردند شجاع الملک که در بالا حصار شهر جای داشت یکی از پسران خود را با گروهی
از افغانان با دو عراده توپ بآرامش ایشان حکم داد سودی پدید نشد اما لشکر انگریز سنگری که هزار
ذرع طول و ششصد ذرع عرض داشت اوتراق داشتند و بنیانی محکم افراخته بودند و قلعه جداگانه
داشتند که علف و آذوقه در آنجا انباشته و جماعتی حافظ و حارس گماشته بودند و هم در این اردو کیرها
بال و همچنان ویر و دیگر از نایب میجر مقتول شدند روز چهارم شعبان افغانان باغ شاه را فرو گرفتند
و نیز قلعه محمد شریف را که در برابر بازار بود متصرف داشتند و جمعی تفنگچی نگاهبان گذاشتند تا راه لشکر انگریز
با قلعه که آذوقه انباشته بود مسدود افتاد و انگاه قلعه آذوقه را حصار دادند و از کارداران انگریز خطائی بزرگ

دیگر حمله دادند بالجمله در حملهٔ سیم وقتی مردم خود رسیدند که از شجاعت یکی لفتننت برود یکتن از سپاهیان دیگر
کس بجای نبود این دو تن رزمی مردانه دادند چه سی تن از افغانان را در این جنگ با گلولهٔ تفنگ پست کردند
از انگریزیان دویست تن مقتول گشت اما در این گیرودار قلعهٔ ریکاباشی و قلعهٔ ذوالفقار و دو قلعهٔ کوچک
دیگر که مقداری گندم انباشته داشت بدست انگریزان افتاد و سپاه انگریز در زمان تحمل گندم پرداختند
و یک نیمه آن گندم را بلشکرگاه آوردند تا آن هنگام که روز تاریک شد افغانان چون شیران جنگی بزیر قلعهٔ ریکاباشی
و قلعهٔ ذوالفقار نقب بردند و آتش درزدند و دیگرباره آن قلاع را بدست کردند و روز سیزدهم شعبان جماعتی
از افغانان از طرف غربی لشکرگاه سه عراده توپ بر پشته عروج داده لشکر گشادند وزیر مختار در دفع ایشان
استوار گشت شلتان بفرمود تا بیجرتین جماعتی را برداشته دلیرانه بجانب ایشان تاختن برد و چنان برفت که
بین الفریقین افزون از دوازده ذرع مسافت نماند با اینهمه پیادهٔ افغانان چون کوه پاینده قدم استوار داشتند
و بگشادن توپ و تفنگ جماعتی از انگریزان را مجروح و مطروح ساختند و این هنگام سوار افغان از جنگ روی برتافت
و روی پیادگان را جری برگماشت سپاه انگریز در اینوقت فرصتی بدست کرد و پیش شد و با نیزه پیش جمعی از پیادگان افغان را
که بعد از گذشتن سوار بجای بودند هزیمت کردند و یک عراده را شکسته توپ آنرا بخاک افکندند و دو عراده دیگر را
برگرفته بلشکر خویش آوردند و بعد از این فتح اندک آسایشی برای انگریزان بدست شد و لفتننت واکر با گروهی
از سواران بی نظام در شبها از بالاحصار توانست حمل آذوقه بلشکر کند اما از بیم زمستان و آمدن برف و بسته
طرق بسته بودند وزیر مختار بر آن بود که لشکر را پرداخته ببالاحصار کوچ دهد و شلتان این رای را
استوار نمیداشت و هم در اینوقت از جلال آباد جنرال سیل خبر فرستاد که در این زمستان هرگز مرا آن قدرت
نباشد که مدد شما لشکر فرستم و اینخبر مردم لشکر را دل شکسته کرد و بزرگان لشکر دل بر آن نهادند که بر لشکر محمدخان
که میان لشکر انگریزان و بالاحصار است یورش برند و او را دفع دهند تا در عرض راه با بالاحصار مانعی و دافعی
نباشد استورت مهندس گفت لشکر انگریز را قوت مقاتلت نیست و این رای را ابتر دانسته و چون از قریه
بیماره هر روزه انگریزان آذوقه بلشکر می‌آوردند و از افغانان زحمت فراوان میدیدند بدان شدند که
آن قریه را فروگیرند و آسوده خاطر شوند بیجرسوین از فوج پنجم هندی با جماعتی بفتح آن قریه مأمور شد وقتی برسید
که افغانان بدانجا تاخته آن قریه را تحت فرمان داشتند بیجرسوین لی بنیل مرام مراجعت داد و در میانه لفتننت
ایری نیز جراحتی برداشت و روز بیست و دوم شعبان محمد اکبرخان از بامیان بکابل درآمد و افغانان در گرد او
انجمن شدند و از اینطرف انگریزان بطلب آذوقه روز دیگر در تسخیر قلعهٔ بیماره یکدل گشتند وزیر مختار نیز شلتان را
تحریض داد چه بعد از تسخیر قلعه افزون بر تحصیل آذوقه پشتهای چند که افراشته بر لشکر بود بدست میشد و از شر
دشمن ایمنی حاصل میگشت بالجمله چون دو ساعت از نیم روز برفت پنج دسته از فوج چهل و چهارم و شش دسته از
فوج پنجم هندی و شش دسته از فوج سی و هفتم هندی و صد تن از فوج مهندس و دو دسته بر زیادت نیم دسته
از سواره نظام با یک عراده توپ بر جبلی که مشرف بدان قلعه بود عروج کردند و در قلعه افزون از چهل تن
کس نبود پس دهان توپ و تفنگ گشاده شد بیجرسوین باتفاق بیجرکرشا که مأمور بفتح قلعه بودند دروازهٔ قلعه را نشناخته

گرفتن افغانان قلعهٔ ریکاباشی را

وارزاهی که با چوب و تخته کرده بودند یورش بردند لاجرم میجر سوین مجروح وجمعی از سپاهش مطروح گشت و هزیمت
شده بهانه تاخت آنگاه سه دسته از فوج پیاده سی و هفتم هندی را با میجر کرشاه و صدتن سالدات مهندس بپرداختن
سنگر امور ساخت تا بیاد او شبانگاه افغانان آسیبی بسپاه رسانند اما ایشان بساختن سنگر دست نیافتند
وکاری که چنین واجب بود مواظب نشدند و ده هزار تن از افغانان کابل وجبل دیگر بیک تیر پرتاب مسافت جای
داشتند پس آهنگ ایشان نمودند دراینوقت بصوابدید کورنل اولیور انگریزان بصورت قلعه بر صف شدند
وسواران نظام در قفای ایشان رده راست کردند اما سواران افغان از میمنه ایشان حمله افکنده بتفنگ انگریزان را
حصار دادند ضرب آتش از میانه جلادتی کرده عبدالله خان افغان را که پیش آهنگ بود بضرب گلوله جراحتی
کردند لاکن افغانان از سه جانب چنان حمله بردند که لشکر انگریز را مجال جدال نماند از غلبه دشمن و عنفوان عطش بتاب
و توان گشته هزیمت کنان مقتول همی شدند و افغانان بر سر توپخانه تاختن آوردند سواران نظام را حکم بمدافعه
رفت و ایشان بی فرمانی کرده روی برگاشتند توپ انگریزان و قورخانه بدست افغانان افتاد و اینوقت چون
بسبب جراحت عبدالله خان جماعت افغانان طریق شهر برداشتند سپاه انگریز فرصتی بدست کرده دیگرباره توپ
خود را استرداد نموده از نو قورخانه از سنگر بجایگاه رسانیدند و دهان توپها را بروی افغانان بگشودند جماعت
افغانان چون این بدیدند دیگرباره انجمن شدند و سر برتافته چون شیران صید دیده بر سر توپخانه حمله افکندند و
تمامت توپچیان را با تیغ بگذرانیدند و با شمشیرهای کشیده بر نظام پیادگان درتاختند و ایشان را پراکنده ساختند
که دو کس با هم نمیتوانست بود لاجرم هزیمتیان بهزار زحمت بسنگر خویش درگریختند و سواران افغان تا کنار سنگر
تیرگشاد درآمدند میجر کرشا با معدودی خود را بسنگر برد و فوج پنجم شاهی و هزارچیان از پیش روی افغانان درآمدند
و بر زیادت از آن چیرگی بر ایشان نگذاشتند از آنجا افغانان باز پس شدند عثمان خان با مردم خود نیز در دفع افغانان
جلادتی بسزا کرد لاکن در این جنگ توپخانه و قورخانه بدست افغانان افتاد و همچنان هر روی هم و دیگر و اگر جراحت یافته
کورنل اولیور و جمعی از زخمداران چون قوت آن نداشتند که با هزیمت شدگان خود را بسنگر دربرند افغانان
هنگام مراجعت از کنار سنگر ایشان را با تیغ پاره پاره کردند و همچنان واماندگان و گریختگان را که پراکنده بودند
از جنگلها برآورده سر برگرفتند از پس این جنگ دیگر انگریزان را قوت مقاتلت نماند و سخن از در مصالحت و
مسالمت همیکردند عجب آنکه مردم انگریز با آن رای صایب و دولت سالم در افغانستان چندان آشفته خاطر
بودند که در هر قدمی کاری ناصواب بدست ایشان میرفت چنانکه در این جنگ چندین خطا کردند اول آنکه در چنین
جنگی خطیر چگونه از یک عراده توپ بر زیادت بمیدان نیاوردند دوم آنکه در طلب تسخیر این قلعه شب هنگام
بیرون نشدند و در روز یورش دادند سیم آنکه با کمعددتن مهندس که برای بستن سنگر بردند چرا وقت ضرورت
سنگر نکردند چهارم آنکه چرا با اینکه سواره بدان کوه نمیتوانست حمله برد پیادگان را بصورت قلعه بر صف کردند
و آنگاه بصورت دو قلعه برآمدند پنجم سواره خود را در جائی منتظم کردند که نه خود را توانستند حفظ کنند و نه با خصم
درآویزند ششم آنکه وقت هزیمت و مراجعت بسنگر چرا چندان بتوانی حرکت کردند که یکباره تباه گشتند می باید
بسرعت بسنگر درروند تا کمتر مقتول شوند مع القصه از هول و هراس در مردم انگلیس یکتن مرد با هوش و خرد

خطاهای شش‌گانه انگریزان در جنگ با افغانان

باقی بود در این وقت کپتن کنسلی از بالاحصار نگاشت و شجاع الملک و دیگر سران هم سخن بر این گذاشتند که چون فی بالاحصار کوچ دهید و لشکر را بگذارید هنوز شلتان این رای را صواب نمی شمرد در پایان امر انگریزان مطلب مصالحه بیرون شد عثمان خان بارکزئی که از خویشاوندان شجاع الملک بود پیام فرستاد که محمد زمانخان که نیکخواه دولت انگریز است و افغانان را از درآمدن لشکر دفع داد و همچنان طوا کپتن تا روز کاری همان حراست نمود سخن بر این داد که افغانان میگویند لشکر انگریز میباید یکباره از مملکت ما بیرون شود و ما در کار خویش چنانم و هر کرا خواهیم بر خود پادشاه خواهیم ساخت مع القصه روز بیست و هفتم شعبان وزیر مختار با دو تن از افغانان به مصالحه دیدار کرد و سخنی چند از در مداهنه و مهاونه بگفت افغانان بر طریق تکبر و تنمر رفتند و بیرون طاقت آرزوی چند بجستند و چون وزیر مختار اجابت نتوانست کرد از جای بجستند و گفتند کار ما در میدان جنگ یکسره خواهد شد وزیر مختار گفت قیامت نزدیک است زود باشد که همگان یکدیگر را دیدار کنیم و زشت از زیبا آشکار شود پس از یکدیگر جدا شدند و چون سه روز بر این بگذشت در غره رمضان هنگام سپیده صبح گروهی از افغانان بالاحصار یورش بردند میجر اپوارت که حکمران نظام بود لشکر را بمدافعت برانگیخت و افغانان را شکسته کرده مراجعت داد و روز چهارم رمضان افغانان بر جبل سیازه صعود کردند و چند توپ بلشکر بگشادند و چون شب درآمد بر لشکر محمد شریف یورش آوردند اما فتح ناکرده بازشدند و روز دیگر هنگام سپیده دم قنطره که بر رود کابل بسته بود خراب کردند و روز ششم رمضان لشکر محمد شریف را بقوت یورش فرو گرفتند و فوج چهل و چهارم را از آنجا هزیمت دادند

تحریض دادن سران سپاه انگلستان وزیر مختار را در مصالحه با افغانان و تکذیب جماعت افغانان پیمان ایشان

روز هفتم رمضان بزرگان انگلستان وزیر مختار را در کار مصالحه تحریض کردند در صوابدید این امر تعجیل نگاشتند شلتان با تفاق تکتل و دیگر چهره‌ها بر آن سجل خط نهادند و خاتم بر زدند روز یازدهم رمضان وزیر مختار کپتن لارنس را با تفاق ترور و دیگر تکنزی را برداشته با معدودی از مردم خود از لشکر بیرون شد و در برابر جبل سیاه سنگ که لختی از لشکر دور بود متوقف گشت و چند تن از بزرگان افغان نیز حاضر شده با یکدیگر مجلسی کردند و بنشستند و نخستین وزیر مختار آغاز سخن کرد و گفت بزرگان انگریز با امیر دوست محمد خان بر طریق مهر و حفاوت رفتند و در هر محل او را اسکانی عظیم نهند آنگاه معاهده جدیده را که نگار داده بود بر ایشان خواندن گرفت بدین شرح که سپاه انگریز از قندهار و غزنین و کابل و جلال آباد و سایر بلاد افغانستان بیرون شوند بشرط آنکه کپتن از بزرگان افغان نزد ایشان بگروگان باشد تا خوردنی و بارگیر از انگریزان باز نگیرند و بتوانند بسلامت از آن اراضی بیرون شوند بعد از بیرون شدن از افغانستان امیر دوست محمد خان را باز فرستند و شجاع الملک را خواه در کابل و خواه در لودیانه بماند سالی یک لک روپیه افغانان از بهر معاشش تسلیم او کنند و اگر شجاع الملک بلودیانه رود افغانان بارگیر و علوفه او را نیز برسانند و دیگر هر که در ایام مقاتله و مقابله گناهی کرده معفو باشد و از این پس سپاه انگریز بافغانستان عبور نکنند مگر آنکه بزرگان افغان ایشان را بخواهند چه در میانه بنای دوستی است و این دوستی بر زیادت خواهد بود با لجمله صورت این معاهده را نزد یک محمد اکبر خان بردند و لختی جرح و تعدیل کردند آنگاه

معهود

مقرر داشت که همه روزه آذوقه انگریزان را برسانند و ایشان سه روزه لشکر را پرداخته بسپارند در اینوقت انگریزان
بکار نقل و تحویل پرداختند و چنان هراسناک بودند که سر از پای نشناختند سپاهی که در بالاحصار بود بزحمت و ذلت
بمیان لشکر آوردند تا باتفاق کوچ دهند اما محمد اکبر خان ایشان را علف و آذوقه نفرستاد و گفت تا تمام قلاع لشکرها
که انگریزان تحت فرمان دارند پرداخته نکنند و تسلیم ننمایند ولا گرامی نمیدهم که ایشان را خورش و خوردنی فرستیم
یا بارگیر از بهر حمل ایشان حاضر کنیم روز هیجدهم رمضان برفی عظیم ببارید و کار مردم انگریز یکباره پریشان شد ناچار
روز دیگر حکم فرستادند تا غزنین را نیز تسلیم کنند و انگریزان از آنجا بیرون شوند روز بیستم رمضان بار دیگر وزیر مختار
مجلسی کرده با افغانان دیدار کرد او را گفتند یک نیمه قورخانه و توپخانه که در لشکرگاه دارید بجا گذارید وزیر مختار
از کمال عجز و ناچاری پذیرفتار شد استورت مهندس بر پای خاست و گفت تا چند این ذلت بر خود خواهیم
گذاشت باید همه کرده و روانه جلال آباد شد تا هر چه مقدر شده بظهور رسد کس سخن او را وقعی نگذاشت و دیگر بار
وزیر مختار محمد اکبر خان و عثمان خان را دیدار کرد و کپتن کابی و دیگر کپتن ایری را نیز نزدیک ایشان گروگان
فرستاد و کالسکه کپتن گرانت را با اسبان کالسکه و اسب عربی او و بعضی اشیاء دیگر بر حسب خواهش محمد اکبر
خان تفویض او کرد در روز بیست و دوم رمضان مستر اسکینر که در مدت مقاتله اسیر شده و در خانه محمد اکبر
خان میبود بلشکر آمده با وزیر مختار گفت محمد اکبر خان شما را پیامی صعب فرستاده و وزیر مختار چنان آشفته شد
که زبانش از کار رفت بالجمله اسکینر با وزیر مختار گفت که کنون خاطر محمد اکبر خان آنست که فردا وزیر مختار
با جمعی از سران سپاه انگریز باید ما را ملاقات کنند و جماعتی از غلجائی نیز حاضر خواهند شد تا عهد و پیمان
استوار شود و گروهی از سپاه انگریز را امداد کنند تا اگر جماعت غلجائی بخواهند تسخیر قلعه محمد خان کرد
ایشان نیز در تسخیر قلعه اتفاق کنند و هم در آن مجلس محمد صدیق خان گفت بعد از فتح قلعه محمد خان باکی
نیست که انگریزان هشت ماه دیگر در افغانستان بمانند تا پرده ایشان دریده نشود آنگاه چنان بیرون شوند
که گوئی برغبت خویشتن میروند و شجاع الملک در اینمدت بنام پادشاه باشد و محمد اکبر خان وزارت او کند
بشرط آنکه در ازای اینخدمت دولت انگریزی سی لک روپیه محمد اکبر خان بذل کند و از آن پس نیز هر سالی
چهار لک روپیه برقرار دارد وزیر مختار این سخنان را در کمال بیچارگی اصغا میکرد و هر شرط با افغانان مینهاد و هم از
بیم و هم از خجلت با انگریزان پوشیده میداشت بالجمله این مجلس بهیچگونه بپای رفت و با اینکه ترور و لارنس
و جمعی دیگر تفرس کردند که باز افغانان ترکتازی خواهند کرد سر از سخن محمد اکبر خان نتوانستند برتافت پس
سخن بر این نهادند که جنرال الفنستون فوج پنجاه و چهارم که در تحت فرمان میجر یوارت میباشد ساخته جنگ
شود و فوج ششم شاهی با دو عراده توپ اعداد کار کنند و سرولیم مکناتن با سپاه قراول که پانصد ذرع
دور از لشکر جای داشت بر صف شده منتظر ورود محمد اکبر خان باشند مع القصه بیکسوی سپاه در ورای
پشته انگریزان بساطی بگستردند وزیر مختار و جمعی از بزرگان لشکر و محمد اکبر خان و خوانین افغان جلوس کردند
در اینوقت محمد اکبر خان وزیر مختار را مخاطب ساخت که آیا بر عهد خویش استوار خواهید بود او در جواب تمهید
عهد و تشیید معاهده سخن همی کرد و هر یک از خوانین یکتن از سرکردگان انگریز را با خویشتن مشغول کردند

سواران افغان یک یک و دو دو درآمدند و اطراف انگریزان را فرو گرفتند و خوانین افغان بفرمان
محمد اکبرخان هر یک بازوی یکتن از سرکردگان انگریز را گرفته از فراز پشته بزیر در بردند و سر بر گرفتند وزیر مختار را
نیز کشان کشان همی‌تاختند و او فریاد و افغان بلند میساخت پس با ضرب شمشیر بکشتند و تنش را از پیکر باز کردند
آنگاه سرش را بر گرفتند لیفتنت ترقه افغانستان از نگارش او بما رسید در این هنگام بدست محی‌الدین
افغان اسیر شد وی بگذاشت خون او بریزند و او را در ردیف خود کرده از آن مهلکه بدر برد و از آن پس نزدیک
محمد اکبرخان آورد و محمد اکبرخان با چشمی پرخشم بدو نگریست و گفت شما بودید که طمع در مملکت ما بستید هم اکنون
از کیفر کار خویش برخوردار باشید اما از قتل او دست باز داشت و بملا مومن افغانش بسپرد بالجمله سر وزیر مختار را
در بازارها عبور دادند و جسد تنش را از طاق بازار بیاویختند و اسکینر را محبوس کردند و بسیار کس را مقتول ساختند
و روز بیست و دوم رمضان باز مردم انگریز و افغانان از نو بنیان مصالحه کردند میجر پاتنجر که بجای وزیر
مختار بود با افغانان دیدار کرد و ایشان را گفتند نخستین باید توپخانه خویش را با ما تسلیم کنید و افزون از شش عراده
توپ با خود حمل ندهید دوم آنکه چندانکه زر و سیم و اموال و اثقال خزانه دارید با ما بگذارید و بگذرید سیم آنکه
جماعتی از بزرگان خود را بجز وکان بسپارید و هم واجب است که ایشان با زن و فرزند بجز وکان باشند
چهارم آنکه چهارده لک روپیه بر حسب ادعای افغانان وزیر مختار بر ذمت نهاده بود چون او مقتول گشت
شما باید دین او را بگذارید اگرچه این سخنها بر میجر پاتنجر صعب بود اما مجال سر برتافتن نداشت این هنگام
با جنرال الفنستون از بهر مشورت مجلسی کرد و گفت بر عهد و پیمان افغانان وثوقی نباشد اگر بعد از این همه تکلیف
شاق در تشیید میثاق بپاشند و ما را امان دهند سهل باشد اما چون دانسته‌ایم که پیمان ایشان استوار نیست چرا
باید چندین حمل گران بر گردن دولت گذاشت یا باید در همین بالاحصار و کابل اقامت داشت و رزم داد
و اگر نه راه جلال‌آباد بر گرفت و هرچه پیش آید گردن نهاد و نام دولت را پست نکرد اگرچه این سخنان از حصافت
عقل و سورت خاطر بود هیچ نیست که اگر کار بدینگونه میکردند بر افغانان چیره میشدند اما جبن و بددلی عقل را
تباه کند و روز روشن را سیاه سازد لشکر انگریز از هول و هرب روز از شب نمیشناختند و صواب از خطا نمی
دانستند در پاسخ گفتند ما را در این زمستان قوت مقاتلت با افغانان نیست بلکه هیچ وقت ما مرد ایشان نبوده‌ایم
برد و آورد ایشان نتوانیم ساخت پس بخست عزت خویش را بگذاشتند و ذلت برداشتند و هم در ذلت
روی سلامت ندیدند و جان بذلت سپردند مع القصه روز بیست و نهم رمضان اول کپتن درمند دوم کپتن
ولسن سیم کپتن واربرتن چهارم کپتن وب را با زنان و فرزندان بجز وکان نهادند و ایشان را در خانه
زمان خان بردند و بپهلوی کپتن کونللی و کپتن ایری جای دادند و لیفتنت هاکتان مریضان را و زخمداران را
بشهر کابل در برد که در پناه یکتن از بزرگان افغانان مداوا کنند و پنج عراده توپ شاهی را تسلیم افغانان کردند
و درطبابای افواج را نزد مرضی گذاشتند و بسیج راه کردند و روز پنجم شوال برفی بزرگ بباریده و افغانان نیز در کوچ
دادن ایشان دست در معاذیر زدند بالجمله روز دیگر سپاه انگریز راه بر گرفت و از کثرت برودت هوا کار
بر ایشان سخت و صعب بود و ایشان را دوازده هزار شتر بارکش حمل زنان و مردان و اطفال خورد و بزرگ

میداد و با قلت علف و آزوقه رهسپار شدند و چهار هزار و پانصد تن سپاه نظام نه عراده توپ جبل داده
تا کنار رودخانه طی مسافت کردند در آنجا چون پل استوار بر آب نبود تا شامگاه بحمل شتر و بارگیر مشغول بودند
و افغانان ایشانرا دشنام می گفتند و سخره می کردند حرکت چنداول سپاه تا شامگاه کشید و پنجاه تن از مردم هروسی
تن بر سر برف بمردند و سایر لشکریان نیز از نظم نظام بیرون شدند و بسیار کس از لشکر هندی بمردند و با اینهمه زحمت
یک فرسنگ و نیم طی مسافت کرده بمنزل بکرام رسیدند هم در آن شب جماعتی از سورت سرما جان بدادند
و روز هفتم شوال از آنجا کوچ دادند و یک نیمه سپاه هند از شدت برودت و ضعف بنیت نتوانستند
با لشکر طی مسافت کنند و افغانان چون گرگان گرسنه که بمیان گوسفندان در روند از قفای انگریزان
بیرون شدند و تا میان صف در رفتند و احمال و اثقال ایشان را در ربودند و همچنان یکعراده توپ نیز
گرفته نزد محمد اکبرخان بردند و او حکم داد تا شش تن دیگر از بزرگان انگریز را بگروگان گرفتند و مردم انگریز
از نو پیمان دادند که تفنگ کس کشاده نشود بشرط آنکه حطب و علوفه ایشانرا باز نگیرند با این ذلت و هیبت تا
منزل تیب خاک آمدند روز هشتم شوال باز افغانان آغاز باریدن گلوله شمخال و تفنگ کردند سیمورشین فوج چهل و چهارم
با پیادگان آهنگ مدافعه کرد ولکن مفید نبود همچنان محمد اکبرخان چند تن دیگر بگروگان بگرفت و کار بدینگونه
رفت تا براهی که خورد کابل نام دارد برسیدند در آنجا دره ایست که پنج میل طول آن است و در نشیب آن
دره رودی میگذرد و بر کمرگاه آن جبل رفیع جاده ایست که تا کنار رود شصت ذرع سراشیب است
و از آنسوی تا فراز جبل مسافتی بعید باشد در چنین تنگنا افغانان بگشادن تفنگ و سد طریق در آمدند و جماعتی
از پسران و دختران سرکردگان را اسیر گرفتند و یکعراده توپ را باز ماخوذ داشتند و توپچیانش را بکشتند بالجمله
تا لشکر انگریز بخورد کابل در میرفت سه هزار تن از ایشان مقتول بود و بنه و آغروق ایشان یکباره منهوب
گشت و در آن منزل نیز برفی بشدت بباریده و در همه لشکرگاه چهار خیمه بیش نبود یکی جنرال داشت و دو از بهر
زنان و اطفال بود و دیگر زخمداران داشتند و بسیار از جراحت یا فقدان در آتش بمردند روز نهم
شوال که زندگان آرزوی مردگان می بردند چون خواستند کوچ دهند جنرال سیل گفت بباشید که محمد اکبرخان
از نو سخنی آورده همی گوید که کوچ دادن زنان اولی باشد و زخمداران بمانند و با زنان کوچ دهند و این زنان از
کابل تا بدینجا خوردنی اندک می یافتند و بسیار کس بود ایشانرا اطفال شیرخوار بود و بسیار کس آبستن بودند چه شوهران
و چاکران ایشان را کشته بودند و اگر نه گریخته بودند و جز آن جامه که در بر داشتند اموال ایشان نهب و غارت
شده بود و با اینهمه بسخنان محمد اکبرخان و ملازمت او دلخوش بودند باشد که زنده بمانند روز دهم شوال لشکر انگریز
همه در طلبش و طلب بودند که از پیش روی کوچ دهند چه غارت افغانان از دنبال بود و این هنگام سپاه
یوروپ اندک توانا بودند و بیشتر مردم هند را دست و پای از برف و برودت از کار بمانده بود و افغانان
بر فراز جبال بر آمده و طرق و شوارع را همه جا مسدود داشته بگشادن تفنگ مشغول بودند و مردم هند
تفنگها را انداخته هزیمت میساختند در اینوقت افغانان بر سپاه انگریز تاختن کردند و با تیغ کشیده و بسیار کس
بکشتند بالجمله در اینجا سپاه هند تمام کشته شدند خزانه و بنه و سلب و ثروت یکباره بدست افغانان

افتاد چون لشکر انگریز بقبر جبار رسیدند جمیع سپاه پنجاه سوار توپخانه یکعراده توپ دوازده پوند و هفتاد پیاده از فوج چهل و چهارم پادشاهی و یکصد و پنجاه سواره لند تمامت سپاه انگریز معدودی از تا تعیین منزل رسیدند و دیگر هر که بود مقتول گشت و هر چه بود منهوب شد و تمام معبر هفت کتل از کشته پشته افتاد و در دامان جبل نیز از خدارات و بیماران همی بر سر رفت همانا از روزی که از لشکر بیرون شدند تا این منزل پنجاه تن از سرکردگان بزرگ یورپ نابود گشت و دوازده هزار تن مرد لشکری از لشکرگاه انگریز مقتول افتاد و با اینحال شکایت نزد محمد اکبر خان بردند در پاسخ گفت مر جماعت غلجائی در قوت بازوی من نیست هم در اینجا افغانان از گشادن تفنگ دست باز نمیداشتند لکن بواسطه ظلمت شب انگریزان کمتر زیان دیدند در پایان کار آن یک توپ که بدست مردم انگریز مانده بود هم بگرفتند و داکتر کردیو را با تفاق داکتر د ف ماخوذ داشته با خود بردند روز یازدهم شوال از منزل کتر سنگ کوچ داده روانه جگدلک شدند و شلتان با برخی از ابطال رجال چند اول سپاه گشت و همه راه گاه مدافعت بود و افغانان بقتل و اسر مشغول بودند هنگام نماز دیگر انگریزان به جگدلک رسیدند و بر پشته رفیعی در آمده در آنجا صف راست کرده باشد که خود را بکثرت و جلادت بنمایند و افغانان کمتر بقتل ایشان مبادرت کنند و ایشان را به گوساله بود بکشتند و گوشت آن را خام همی بلعیدند اما افغانان بر پشته های فراختر تاختند ایشان را هدف گلوله همی ساختند در اینوقت محمد اکبر خان اسکینر را طلب داشت و آن بیچاره با امید چاره اطاعت کرد و پس از ساعتی مراجعت نمود با جنرال گفت محمد اکبر خان سخن بر این داد که بیاید شلتان و جان شمیرا نیز بگروگان بگذارید و بجلال آباد در شوید اینوقت بانگ تفنگی بر آمد و معلوم شد که اسکینر را بکشتند و سپاه انگریز مرضی و مجروحین را گذاشته بیفرمان روانه جلال آباد شدند اما از آن سوی چون راه تنگی و صعبی در پیش بود و افغانان خارتها را در آنجا تعبیه کرده بودند تا چون انگریزان عبور دادند بدان خارتها گرفتار شدند و تا معبر خویش را پرداخته میکردند افغانان برسیدند و بقتل عامه پرداختند و در اینجا افزون از تنگ خورده کابل از آنجا عت بخشید دوازده تن از سرکردگان نامور انگریز مقتول گشت صبح سیزدهم شوال عدد انگریزان چنان اندک بود که جماعت غلجائی را هرگز از ایشان همی بیم خاطر در نمیرفت پس یکباره بدیشان حمله افکندند سپاه انگریز از بهر فرار بر بلندیهای جبل عروج میکرد و افغانان یک یک و دو دو را بدست آورده ماخوذ میداشتند و مقتول همیافکندند چون مدتی در ایشان نماند و بیشتر از خدار و مانده شدند افغانان یکباره تیغ بی دریغ بدیشان آزمودند سوتر و سه چهار تن از مردم او را که زخمی بودند هم اسیر گرفتند و دیگر تمامت آن سپاه مقتول گشت از میانه یکتن بجلال آباد در رفت و آن داکتر برایدون بود بعد از قتل چنان لشکری بزرگ محمد اکبر خان مراجعت بکابل فرمود و گروگانها را در حبس خانه باز داشت و زنان انگریز را در بازارها برقص کردن حکم داد و این بود تا این زمان به دولت انگلیس استغاثت بردند و کارداران انگلستان امیر دوست محمد خان را رخصت داده باز بکابل فرستادند و اسیران خود را بگرفتند

شرح حال فرخنده مال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق سنه بارس ئیل ترکی چون نه ساعت و چهل و چهار دقیقه ۴۲۱
از شب دوشنبه هشتم شهر صفر سپری گشت خورشید به بیت الشرف شد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در
دارالخلافه طهران بساط عیدی بپای برد و حکام ممالک محروسه را طلب داشته در امور رعایاپرستی بسیار فرمود
و دفع دزدان و راهزنان و رفاه حال تجارت‌گزاران و کاروانیان را بر حکام بلدان واجب داشت و چون هنگام زندگانی
نایب السلطنه عباس میرزا وقتی چنان افتاد که شاهنشاه غازی لشکر بجانب کرمان کوچ میداد و از آنگاه
که از نایین به نه گنبد سفر کرد آب باندازه مردم و دواب بدست نشد شصت سر اسب و پنجاه تن سرباز از تشنگی
جان بداد و چه از نایین تا عقدا که بیست فرسنگ مسافت است جز منزل نه گنبد که رباطی است و آبگیری
که جز چشم سحاب چشمه ندارد هیچ آبادانی و آب نباشد لاجرم شاهنشاه غازی حکومت یزد را با حسین خان
آجودان باشی مفوض داشت و فرمان کرد که در نه گنبد چشمه آبی احداث کند و جاقی از بهر حفظ طرق و شوارع
بکار رود تا تجارت‌گزاران از شربت آب و زحمت صعالیک بلوچ آسوده خاطر گذرند حسین خان بعد از ورود یزد چندانکه
در آن اراضی حفر آبار کرد آب نیافت و مردمانش گفتند سلاطین ماضی در آن اراضی بسیار حفر آبار کرده‌اند
فحص آب نموده‌اند ولی نیل آرزو ترک گفته‌اند در این هنگام یکتن از پرهیزکاران را در خواب القا کردند که حسین خان
بگو تا از تلی که در کنار گنبد است آب توان جاری ساخت و آن تل را سپند نام است حسین خان بعد
اصغای این قصه تا از گمان برآید کس فرستاد و در آنجا چاه کاوی کرد بعد از بیست ذرع حفر چاه شش ذرع
آب برجوشید و انبار گشت لاجرم حفر دو قنات کرد یکی را خضرآباد و آن دیگر را حاجی آباد نام گذاشت
و سی چهل خانوار رعیت بدانجا کوچ داده از بهر ایشان خانه و حمام و مسجد بساخت تا در آنجا سکون کرده
مترددین باشند و از نه گنبد تا عقدا را نیز در میان راه قنات دیگر کرد و حسین آباد نامید و در شهر یزد
یکربع از قنات اهرستان را که خالصه دیوانست پیشکشی لایق داده از اولیای دولت بملکیت گرفت
و بر مردم شهر موقوف داشت و مجرای آن را از سه فرسنگ مسافت حفر کرده از میان شهر جاری ساخت
و هم در امسال فرهاد میرزا چون از بوشهر مراجعت شیراز همی کرد حسن خان کلهداری و شیخ جبار خان تنگستانی
و شیخ خلفان علوی را که از اشرار اراضی گرمسیر بودند مغلولاً با خود کوچ داد و قلعه شهریار را در عشر آخر صفر مفتوح
ساخت و آن قلعه را بر فراز کوهی کرده‌اند و چاهی از میان قلعه تا آب رودخانه که سه جانب آن کوه را محاط است
بر سنگ خاره حفر نموده فرهاد میرزا بفرمود تا با سنگهای گران آن چاه را انباشته کردند و دیوار قلعه را پست
نمود که مأمن دزدان نباشد و پنجشنبه نهم ربیع الاول وارد شیراز گشت این هنگام بزرگان شیراز و ضیا
مملکت فارس بعرض کارداران دولت رسانیدند که فرهاد میرزای نایب الایاله فارس را در قدم
صداقت لغزشی افتاده و بخیالات بعیده و مقالات ناپسندیده هر روز دل بدیگر دولتی داده و اکنون
چنان دانسته که اگر با دولت انگلیس پیوسته شود کارها بکام خواهد کرد اگرچه با اتحاد دولت ایران و انگلیس
هیچگونه آلایش زلال صدق و صفا را تکدر نمیساخت لکن حاجی میرزا آقاسی دفع او را بصواب نزدیک
تر دانست تا مبادا در میان دولتین سستی اندازد لاجرم برحسب فرمان فرخ خان غفاری کاشانی

پیشخدمت خاصه روانه فارس شد تا یکصد هزار تومان از منال دیوانی را مأخوذ دارد و صورت حال را باز دانسته بعرض رساند و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی وزیر فارس نیز احضار درگاه شد و از آنسوی خان علیخان ممسنی که در ماهور میلاتی گریخته بود و پوشیده از مردم بشیراز آمده پناهنده توپخانه گشت فرهاد میرزا او را اطمینان ساخته حکومت ممسنی داد و او شاد خاطر میان قبیله خویش رفت و علینقی خان بختیاری برادر محمد تقیخان که از منوچهر خان معتمد الدوله گریخته بود نیز نزدیک فرهاد میرزا آمد او را نیز روانه دارالخلافه نمود در اینوقت فرخ خان از دارالخلافه برسید و بعضی سخنان که مردم فارس بسعایت و شکایت میگویند بعرض رسانید کارداران دولت چنان صواب شمردند که فرهاد میرزا حاضر درگاه شود او را طلب نمودند و حکم رفت که فرخ خان در شیراز اقامت نماید و خراج مملکت فارس را فراهم کند تا آنگاه که فرمانگذاری بدان اراضی مامور گردد و این بود تا میرزا نبی خان امیر دیوان مأمور بحکومت فارس گشت و فرخ خان با منال دیوان طریق درگاه شاهنشاه گرفت و هم در این سال میان دولت علیه ایران و دولت اسپانیول قواعد دوستی و اتحاد مشیّد گشت و میرزا جعفر خان مشیرالدوله که در اسلامبول اقامت داشت با وزیر مختار دولت اسپانیول بفرمان کارداران دو دولت عهدنامه بشرح نگاشتند و خاتم برزدند بدینگونه

صورت عهدنامهٔ دولت علیه ایران با دولت بهیه اسپانیول

الحمد لله رب العالمین اما بعد دولت علیهٔ ایران و دولت بهیه اسپانیول بحسب ملاحظه صرفه و صلاح تجار و عموم رعیت مملکتین و ترقی و وسعت دادن بصنعت تجارت و تشویق و ترغیب این امر مهم که از مصالح معظمهٔ دولت است چنین یافته که هیچ مقدمه مانند انعقاد عهدنامه باین مهم جسیم معین و مفید نخواهد شد لهذا هر دو علی السویه مناسب دیدند که بعد ما بین دولتین بهیتین و تبعهٔ آنها اساس دوستی و آمد و شد موافق عهدنامهٔ مبارکه دوستی و تجارتی که بزیور حقانیت و عدالت آراسته است برقرار و پاینده باشد برای انجام این مرام اعلیحضرت فلک رفعت شمس برج جلالت نخبه سلاطین زمان وارث تاج و تخت کیان شاهنشاه ممالک وسیع المسالک ایران ظل الله فی الارضین کهف الاسلام و المسلمین السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان محمد شاه قاجار ایّد الله ایام سلطنته از طرف قرین الشرف خود عالیجاه مقرب الخاقان میرزا جعفر خان مهندس باشی عساکر منصوره ایلچی مخصوص دولت علیه ایران در دربار عثمانیه صاحب نشان مهر تمثال صورت همایون و نشان اول شیر و خورشید سرتیپی و صاحب دو حمایل سبز و سرخ و نشان درجهٔ اول افتخار دولت عثمانیه را در ضمن اختیارنامه جداگانه در این خصوص وکیل مطلق و مختار نمود و همچنین مهر سپهر ابهت و آفتاب درخشان سلطنت شکوفه نونهال بوستان جلالت السلطان دونا ایزابل ثانی که بنام نامی ایشان در ایام صغر سن امر سلطنت ملقب و لیعهدی بحضرت بال دومرو ارجیستره و صاحب اختیار مملکت و یک تورر و مریلا محول است از طرف خود مسیو آن توفی لرتیض وکاررو دنا صاحب نشان مشهور ممتاز چارلز سیم پادشاه ممالک اسپانیول و صاحب نشان امریقان سلطان ایزابل کاتلیک و صاحب نشان عیسوی پورتقال و صاحب نشان صوار دولت یونان و صاحب نشان جلیل کرمقدس بیت المقدس و صاحب

رنتد

نشان اول امتیاز دولت علیهٔ عثمانیه اجزای مشورتخانه سلطان ایزابل کاتالک زینهٔ خاص پادشاهی
وزیر مختار دولت مشارالیها در آستانهٔ علیه روم از قرار نوشته وکیل مطلق و مختار تام کرده مامورین مزبورین بعد از
نشان دادن و ملاحظه نمودن اختیارنامهٔ یکدیگر همه را موافق رسم و ضابطه یافتند قرار عهدنامه مبارکه را در ضمن
هفت مادهٔ آتیه باین نهج دادند مادهٔ اول بعد الیوم مابین دولت علیهٔ ایران و دولت بهیهٔ اسپانیول و تبعهٔ طرفین
الی ماشاءالله تعالی اساس دوستی صادقانه و محبت و موالات دائمه باقی و برقرار باشد مادهٔ دوم تبعهٔ دولتین
علیتین ماذون باشند که بآزادی تمام و امنیت مملکت یکدیگر آمد و شد نمایند و معامله تجارت و سیاحت کنند
و خانه و دکان و حجره و انبار بقدر ضرورت خود کرایه نمایند و از طرف مباشرین دیوان هیچوجه ممانعت نشود
بلکه پیوسته احوال ایشان را مراعات نموده دقت کنند که سیاحان و تجار طرفین خوش رفتاری شود و بقدر مقدور
باستراحت و آرام آنها بیفزایند و در وقت ضرورت احکام و مناشیر عبور بآنها مرحمت شود که کسی مانع نشده حمایت
از آنها کنند مادهٔ سیم درحق تبعهٔ دولتین بهیتین که بعنوان معامله و تجارت و سیاحت مملکت یکدیگر تردد نمایند
از وقت ورود الی وقت خروج لازمهٔ احترام مرعی شود و از آنها هیچ اسم و رسم عوارض مطالبه نگردد مگر اگر از
امتعهٔ آنها مثل دول متحابه گمرک گرفته شود و مادهٔ چهارم دولتین علیتین بجهة آسایش و اطمینان تبعهٔ خودشان
که بخاک یکدیگر آمد و شد خواهند کرد ماذون خواهند بود که در دو محل مناسب وکیل تجار اقامت کند دولت علیهٔ ایران
ماذون خواهند ساخت که یکنفر وکیل تجار از طرف دولت بهیهٔ اسپانیول در دارالخلافه طهران و یکنفر دیگر در
دارالسلطنه تبریز مقیم شود و همچنین دولت بهیهٔ اسپانیول راضی خواهند گشت که یکنفر وکیل تجار از طرف دولت
علیهٔ ایران در مدرید پای تخت دولت مزبور و یکنفر دیگر در بندر برصلون و یا بعوض محل ثانی در یک بندر دیگر که
دولت ایران مناسب داند وکیل تجارت نصب نماید مادهٔ پنجم هر وقت که در خصوص معامله و داد و ستد
مابین دولتین معاهدتین گفتگو و نزاعی اتفاق افتد آن نزاع باید موافق عادت و شریعت مملکت
باستحضار وکیل تجار آن دولت قطع و فصل شود و هرگاه یکی از تبعهٔ دولتین مفلس و ورشکست شود مبالغ بعد از ملاحظهٔ
دفتر ارسال مرسول و طلب و تنخواه آن اموال و اسباب را فیمابین ارباب طلب بطور غرما تقسیم کردد و اگر کسی از تبعهٔ
طرفین وفات کند مخلفات او باید بوکیل تجار آن دولت تسلیم شود مادهٔ ششم اگر یکی از دولتین معاهدتین با دولت
دیگر جنگ و محاربه داشته باشد باید ازین رهگذر بدوستی ابدی دولت علیهٔ ایران و دولت بهیهٔ اسپانیول
بهیچوجه خلل و قصور نرسد مادهٔ هفتم این عهدنامهٔ دوستی و تجارت که فیمابین دولتین معاهدتین جمیع مواد آن
دایم مرعی داشته بهیچوجه بارکان آن خلل نخواهند رسانید ان شاءالله در مدت پنجاه روز یا کمتر عهدنامهٔ مزبور با امضا
و مهر امنای دولتین علیتین رسیده در اسلامبول مابین وکلای دولتین مبادله خواهد شد خاتمه این عهدنامه
که بتصدیق وکلای طرفین در دو نسخه بسیاق واحد انجام پذیرفته بعد از مهر و امضای طرفین در دارالخلافه
اسلامبول بتاریخ نهم رجب مطابق بیستم محرم الحرام سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق یکهزار
هشتصد و چهل و دو عیسوی عوض و مبادله گردید و هم در این سال حبیب الله خان امیر توپخانه
بعد از مراجعت از سفر بلوچستان و فتح بنجهل و نهب و غارتی که از سفر بلوچستان و افغانستان

بدست کرده بود و برگ و سازی ملکانه طراز داشت در این هنگام در دار الخلافه طهران بساط عیش دیگر بگسترد و دو دختر آقاخان را که از بزرگان قبیله شاهسون بود و در طراوت رخسار و حلاوت گفتار در مملکت آذربایجان نامبردار بود از بهر خویش بکابین بست و جماعتی انبوه از صاحبان مناصب توپخانه را بفرستاد تا او را از خانه پدر با هودج زرنگار کوچ دادند و تا قریه کن که سه فرسنگ کم بیش تا طهران مسافت دارد پیاده روند و بزرگان اهل نظام پذیره او شدند و از این طرف امیر توپخانه بساط شاهانه گسترده کرده از خوردنی و آشامیدنی چندانکه در حوصله حساب نگنجد حاضر ساخت و چندانکه دانست و توانست از جانوران مواشی و نخجیران وحشی و ماهیان بحری و مرغان بری ذبح کرد که کس از آن پیش نشان نمیداد روز چهارشنبه نهم رجب که بهار عیش و طرب و نهار لهو و لعب بود هنگام نماز دیگر که امیر توپخانه آن غیرت ماه را چشم براه بود ناگاه زمانش برسید و آهی سرد برآورد و همچنان بر جای خویش سرگشت حلاوت مغنیان بتلاوت مقریان تحویل کرد و سخنان تهنیت بکلمات تعزیت تبدیل یافت پذیرندگان هودج زرین عروس را بسلب سیاه محفوف داشتند و از بیرون طهران آن اختر تابناک را بجانب آذربایجان راجع ساختند میرزا جعفر وقایع نگار پسر میرزا صادق مروزی که ذکر او درین کتاب بتکرار رفت مرا حدیث کرد که مردی قرشی نسب از سادات جنبل سفر دار الخلافه کرده بسرای من آمد و بهزار گونه ضراعت مرا بشفاعت برانگیخت که از جماعت اسیران که امیر توپخانه از جنبل با خود کوچ داده یکتن دختریست که بشرط زنی در سرای پسر من بوده من برای رهانیدن او بدینجا منزل تاخته ام و اینک حل این عقده بسر انگشت تدبیر تو شناخته ام وقایع نگار بر زحمت او رحمت آورده این معنی با امیر توپخانه یاد کرد در پاسخ گفت پنج تن توپچی بپای کرده ام تا اگر این مرد را بدست کنند سر از پیکرش برگیرند وقایع نگار باز شد و این راز با او باز گفت و مرد خواهنده در بیغوله پنهان گشت و روز دیگر امیر توپخانه درگذشت

قصه عروسی میرزا حبیب الله خان امیر توپخانه

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری

سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری مطابق سنه توشقان ئیل ترکی چون سه ساعت و دوازده دقیقه از روز سه شنبه نوزدهم شهر صفر برآمد آفتاب بحمل شد شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار جشن عید بپای برده حکام و عمال مملکت را طلب داشته در نظم ولایت و رفاه رعیت و تشیید مبانی عدل و داد هر یک را جداگانه فرمان کرد و چون در میان بازرگانان بسیار کس بادید میشد که خویشتن را بدروغ مفلس میخواندند و دین وام خواهان نمیگذاشت خاصه رعایای تبعه دولت روسیه بیشتر این خدیعت میساختند و ادای دیون مردم را بتسویف و مماطله میانداختند کارداران دولت ایران و روس برای دفع اینگونه حیلت سازی از بهر امور تجارت عهدنامه کردند و خاتم بر نهادند بدین شرح

صورت قرارنامه تجارتی فیمابین دولتین بهیتین ایران و روس

تدبیر اینکه برای منع افلاس جعلی و رفع حیله جات ورشکسته ها عهدنامه لازم است که از قرار تفصیل ذیل است

فقره اول جمیع مستندات طرفین و قروض و تمسکات و غیره من بعد باید در دیوانخانه معتبره در دفتر مخصوص

۴۲۵ [illegible]

که حاکم هر ولایت مختوم بمهر دولت رسیده و ثبت بکند در دفتر مذکور کل مطالبات اندری تاریخ وغیره باید ثبت
کرده و صاحب تاریخ وغیره دفتر باید بر روی مستندات نوشته شود و اوراق دفتر مزبوره داشته باشد محکوک و قلم زده نباشد
فقره دوم مستنداتی که در دفتر مزبور که معتبر شده باز باید جداگانه در دیوانخانه با اسامی صاحبین نوشته شود و از فقره
در دفتر مذکور نوشته شود فقره سیم چنانچه یکی مطالبه بخواهد و دو تمسک که در دیوانخانه معتبر شده است بر چیزی
اگر ثبت دیوانخانه اش قدیم تر است اول وصول خواهد شد این قرارداد مبطل قواعد غرما که هنگام افلاس
جاریست نخواهد بود فقره چهارم ثبت مستندات چیزی نیست واجب ولی بخصوص مستنداتی که موافق قاعده
مستنداتی که در دیوانخانه معتبر شده است و این نوع مستندات خارجی را میتواند در مدت یکسال به دیوانخانه
آورده معتبر نماید فقره پنجم هر که مال غیر منقول را بخواهد بفروشد یا بیع و شرط گذارد باید قباله و بنچاق را بدست
مشتری دهد و چنانچه سهو عمداً نخواهد ماند هیچ لزوم خواهد رسانید و دیوانخانه قبل از ثبت و معتبر نمودن چنان سند
خرید و فروخت باید مشخص نماید که قباله و بنچاق آن بدست مشتری داده شده است و پیش از آن مال غیر منقول
بغیر فروخته نشده باشد و نزد کسی بیع شرط و گرو نباشد فقره ششم ادای تمسکی ثابت نخواهد بود مگر اینکه طلبکار
و بدهکار هر دو مهر و خط خود بر روی تمسک نوشته باشند که بخواهد گذارسید والا عندالضروره باقامه شهود و یا
قسم ادای قرض ثابت شود فقره هفتم بعد از وفات بدهکاری طلبکاران حق مطالبه خود را از ورثه مردم قبل از
انقضای وعده خواهند داشت که ورثه اموال مرحوم را رد نمایند فقره هشتم هر یک از ورثه که به اعتبار دعوی افلاس
نماید باید قسم یاد نماید که از اموالش چیزی پنهان نکرده است فقره نهم از این نوع ورشکسته ها دست بر نمیدارند تا خائن
تن حاضر کنند دیوانیان اموال آن شکسته و اموال اولاد و زن او را ضبط خواهند کرد در صورتیکه ثابت شود
که بعد از ظهور ورشکستگی او صاحب آن اموال گشته اند آنچه از اقوامشان که بهیچوجه دخلی با مور شکسته نداشته باشد
بارث بایشان رسیده باشد یا اینکه حاصل کاسبی جداگانه باشد مع جهاز دختران شوهر رفته از ضبط محفوظ خواهد بود
فقره دهم چنانچه باعث افلاس از سرقت اتفاقی و از غرق ثانیه و از غارت دشمنان باشد در اینصورت بهر دو
بدادن ضامن تن منیت فقره یازدهم سزای مفلس حیلی همان سزای دزد و سزای شخص کاذب خواهد بود و اما
تخفیف سزای آن در باره موارد استثنائی منحصر باعلیحضرت قدر قدرت شهریاری خواهد بود مفلس حیلی
باید مدت طول مرافعش در حبس باشد و با احدی هم نباید مرافعه نماید جمیع اموالش ضبط خواهد شد و دوباره تجارت
نمیتواند نمود و مباشر شغلی نمیتواند شد همین سزا برای رفقای او و برای اشخاصی که اموال نهان داشته اند باقی خواهد ماند
فقره دوازدهم شرط نامجات شخص مفلس که بعد از افلاس نامه اش واقع شده است باطل است و همچنین شرط نامجات
و بخشش ها که بعد از ظهور افلاس نموده است باطل است فقره سیزدهم تقسیم اموال ورشکسته فیمابین
طلبکاران بعد از چهارده ماه خواهد بود اگر اجناس ورشکسته از قبیل چیزهائی است که زود
ضایع و تلف میشود مثل چارپا و آذوقه و سایر بلاد در گمرک نقد نمایند و مال التجاره که بعد از
اشتهار افلاس بدست مفلس میفروشند باید در گمرک ضبط شود و به دیوانخانه فرستاد و همچنین

[illegible]

و موسی از چوب عصا اژدهای دمنده ساخت عیسی مرده هفتصد ساله را از گور بیرون تاخت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که خاتم انبیاست از جمله فزونی حسب و بیرون عالم ناسوت در اجرام فلکی و عوالم ملکوتی کار کرد چنانکه قصه معراج و حدیث شق قمر تاکنون سمر است در پاسخ گفت برهان کمالات من مقالات من است از این افزون کدام معجزه تواند بود که من روزی هزار بیت مناجات سخن کنم و با خامه خویش نگارش دهم مع القصه بعضی از مردم که بلادتی داشتند بر متابعت او سر نهادند و گروهی را که کیاستی بود بامید ریاست بدو پیوستند و اینجماعت قواعد اصول و فروع دین را دیگرگونه نهادند و چون زمان جاهلیت بجای سلام یکدیگر را ترحیب کردند و مرحبا گفتند و ایام روزه داشتن ماه رمضان را نوزده روز فرض شمرده‌اند از اینگونه تغییر و تبدیل در احکام شریعت غرا چندان افکندند که از حوصله نگارش افزون است و نیز به توقیع پیروان او رضا نداده‌اند از بهر آنکه مردم شریعت‌دانان را با خود متفق کنند گفتند مادام که سلطنت باب در تمامت روی زمین ظاهر گشته و تمامت ادیان را واحد و متحد ساخته ایام فترت است و هیچ تکلیفی بر مردم واجب نیفتاده اگرچه در شریعت باب یکزن را نه تن شوهر تواند بود لکن اکنون اگر افزون نخواهد منعی نباشد و اینجماعت هر یک نامی از انبیای کبار و ائمه اطهار را بر خویش مینهادند و زنان و دختران خویش را بنام و نشان زنان خانواده طهارت میخواندند آنگاه در هر خانه که انجمن میشدند شرب خمر و منهیات شرعیه را ارتکاب مینمودند و زنان خویش را فرمان میدادند تا بی پرده به مجلس بیگانگان در آمده و بجای دیدن کاسات عقار مشغول میشد و سقایت مردان مجلس میکرد مع القصه چون باب تأسیس چنین بنیانی نهاد و در حج میعاد راه مکه معظمه برداخت و در سفر که از مریدان خویش انبوهی نتوانست فراهم دارد تا بوعده وفا کند و با شمشیرهای کشیده خروج نماید لاجرم راه بگردانید و سفر فارس را تصمیم عزم داده از بندر بوشهر سفر کرد و چند تن از مریدان خود را بشهر شیراز فرستاد تا مردم را بطریق او دعوت کنند و منشآت خود را بعضی قرآن و برخی را مناجات نام نهاده بدیشان سپرد که بر مردم فرو خوانند و مردمان بجای قرآن مجید و صحیفه سجادیه آن کلمات را قرائت کنند و این هنگام حسین خان اجودان باشی عساکر ایران که ملقب بنظام الدوله بود و حکومت فارس داشت بدو خبر بردند که میرزا علی محمد باب در بوشهر محل اقامت انداخته و فرستادگان او در این شهر باغوای مردم پرداخته‌اند نظام الدوله چند تن از اعوان را برگماشت تا فرستادگان او را دست بسته حاضر ساختند و حکم داد تا پی‌های عصبی که بدان مشی توانستند کرد از پای ایشان قطع نمودند روز دوم شعبان این امر را بانجام برد و روز شانزدهم شعبان چند تن سوار بفرستاد تا در بوشهر باب را مأخوذ داشتند و از آنجا کوچ داده شب نوزدهم شهر رمضان ببلده شیراز در آوردند و در خانه که از پدر بمیراث داشت جای دادند اینوقت حسین خان تدبیری اندیشید و روزی مجلس را از بیگانه پرداخته کرد و باب را نزدیک خود طلبید و سر معذرت پیش داشت و گفت بر من روشن شد که سخن تو از در صدق است و طریقت تو پسندیده باشد همانا دوش در خواب دیدم که تو بر من در آمدی و با سرانگشت پای مرا از جای برانگیختی و گفتی ای حسین خان در جبین تو نور ایمان مشاهده کرده‌ام و از اینجاست که در ازای اذیتی فرستادگان خود ترا هلاک نساختم برخیز و طریق حق گیر میرزا علی محمد باب این سخنان را باور داشت و گفت

تو خواب ندیدی بلکه بیدار بودی و من خود بردم که ببالین تو آمدم و چنان کردم حسین خان از در خضوع
پیش شد و دست او را بوسه زد و گفت جان و مال در قدم تو ریزم و این توپخانه و سرباز که در شیراز اکنون
بتحت فرمان من است بحکم تو کوچ دهم و با دشمنان تو نبرد آزمایم باب در جواب گفت چون با من بمکر و دیدی
وز در مطاوعت و متابعت بیرون نشدی چون جهان را مسخر کردم سلطنت روم را با تو خواهم گذاشت
حسین خان عرض کرد که من سلطنت نمیخواهم همه آرزوی من آنست که در رکاب تو شهید شوم و پادشاهی
جاودانی بدست کنم بالجمله چون حسین خان خاطر باب را از وحشت و انقلاب آسایش داد محفلی بیاراست
و علمای بلده را انجمن کرد و باب را گفت حجت خویش را بر این مردم تمام باید کرد آنگاه که علما طریق توقیر سپرند
کار عامه سهل باشد پس سید میرزا علی محمد باب با دل قوی بمجلس علما درآمد و سید یحیی پسر سید جعفر دارابی ملقب
بکشاف که از مریدان باب بود نیز حاضر گشت و چون آغاز سخن کردند بی ترس و بیم باب سر برداشت و گفت چگونه
شما از اطاعت من یکسوی همی شوید و متابعت مرا فرض نمی شمارید از آن پیغمبر که شریعت آن دارید در میان شما
جز قرآن ودیعتی ندارد اینک قرآنی فصیح تر از آن قرآن شما و نیکوتر از آن است. و دین من ناسخ دین پیغمبر شماست
بی آنکه تیغها آهیخته کرده و خون شما ریخته شود حفظ جان و مال خود را واجب شمارید و طریق خلاف و نفاق مسپارید
چون سخن بدینجا آورد علمای مجلس بهمان مواضعه که با حسین خان نهاده بودند در پاسخ او سخن نکردند اما حسین خان
سر برداشت و گفت نیکو گفتی و نیکوتر از این آنست که شرایع خود را در صفحه نگاری تا هر کس خواهد بدان نگرد و
بنگرد و پس قلم بگرفت و سطری چند نگار داد علمای مجلس چون بدان نگریستند از قانون عربیت بیرون
یافتند و غلطات آن را یک یک بازنمودند این هنگام حسین خان روی بدو کرد و گفت با اینکه هنوز لفظی چند را
نتوانی تصحیح کرد این چه یاوه درائی است که خویشتن را بر خاتم الانبیا فضیلت نهی و ترهات خود را بر کلمات
خدای باری تفضیل دهی و بفرمود تا عوانان درآمدند و هر دو پای او را استوار بر بستند و با چوبش زحمت فراوان
کردند همی فریاد برآورد و توبت و انابت جست و در استغفار خویشتن را بکلمات شنیع برشمرد و اظهار ندامت
و پشیمانی کرد آنگاه حکم داد تا باشیاء اسود چهرهٔ او را سیاه گونه کردند و بمسجدی که شیخ ابوتراب بجماعت
نماز میگذاشت در بردند تا دست و پای او را بوسه زد و بر کردار خویش لعنت فرستاد و مدت شش ماه
محبوس بود چون خبر او در اصفهان سمر گشت چند تن از مردم عامه بی آنکه پشت و روی اینکار را دیده باشند
روی دل بجانب او کردند منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله که اینوقت حکومت اصفهان داشت گمان کرد
که تواند بود میرزا علی محمد نیز یکی از بزرگان دین باشد و هر کس نشنیده بود که او میگوید که من صاحب الامرم
یا قرآن آورده ام با خود می اندیشید که اگر مردی با معرفت است نه باشد زیادتی در دین نخواهد بود و زبان
از لعن او کوتاه میداشتند و معتمد الدوله از اینگونه مردم بود خواست او را دیدار کند پس چند تن سوار نفرستاد
که اگر توانند او را از بند برهانند و پوشیده از مردم باصفهان برسانند وقتی سوارهای معتمد الدوله بفارس
رسیدند از قضا بلای وبا بالا گرفته بود و مردم آشفته خاطر بودند لاجرم بی زحمت باب را برداشته باصفهان آوردند
و معتمد الدوله او را بمکانی تمام فرستاد و آورد بعد از و حسین خان سه ... پیام فرستاد که دیگر در مملکت فارس

شیخ عزیز بن شیخ شریف نجفی که یک تن از نگارنده این کتاب مبارک انیس سرای و رفیق حجره است در جواب او گفت

اخشی عذاب الله ان نجیبکم — سلک الضلال وفی العمی یتردد

ولئن بدا وکأنه بسیطة دنت — فابشر لتطهیرها الملیک محمد

ونیز حاجی ملا محمود تبریزی ملقب بنظام العلما که در حضرت ولیعهد دولت پادشاه‌زاده شیر صولت شاه شیران و چراغ ایران ناصرالدین شاه ملاباشی بود این ابیات انشاد کرد

اخشی عذاب الله کل نجیبکم — کیزیدکم شرب الدماء تعودوا

یا من بنید والمدینة والدم — المهراق فیها والنبی محمد

وهم حاجی ملا محمود انشاد کرده است

تبا لاشقی الاشقیاء نجیبکم — غضب الحسین وفی لظی یتجلد

لا تعجبوا مما اتی اذ قد اتی — بصحیفة ملعونة یتقلد

سفارت میرزا تقی‌خان وزیر نظام بارزن الروم و شورش اهل آن بلده بروی

بعد از قتل عام کربلا که این صورت زشت بدست نجیب پاشا دیدار شد و خبر آن در ایران سمر گشت شاهنشاه غازی در کیفر این کار قدم استوار کرد و آن بخش که از بهر محمره و تخریب آن بلده در خاطر داشت بود چندان که گشت وزرای مختار دولت روس و انگلیس که در نهانی پشتوان دولت عثمانی بودند دانستند که کار ایران با روم بمحاربه شود و دولت روم را از آن ضعفی که بدست محمد علی پاشای مصری عارض شده قوت مقاومت نخواهد داشت پس بقانون میانجی خود را بمیان افکندند و گفت و شنود فراوان کردند و عاقبت سخن بر آن نهادند که دول اربعه ایران و روم و روس و انگلیس هر یک از یک وزیری وکیلی معین کنند و انجمله در یک انجمن نشسته باهم سخن کنند و دولت ایران را راضی داشته اصلاح ذات البین فرمایند لاجرم بصوابدید حاجی میرزا آقاسی آقا میرزا جعفرخان مشیرالدوله که از روم بسرعت تمام سفر ایران کرده سفیر کبیر دولت بود چنانکه مذکور شد دیگر باره مأمور گشت و مقرر شد که این مجلس در ارزن الروم آراسته شود و وکلای اربعه حاضر شوند چون میرزا جعفرخان از طهران سفر کرده وارد تبریز گشت مزاجش از صحت بعید افتاده و در بستر ناتوانی بخفت لاجرم حاجی میرزا آقاسی میرزا تقی‌خان وزیر نظام را بجای او اختیار کرد و حکم داد تا سفر ارزن الروم کند لاجرم بسیج سفر کرده دویست تن از شناختگان تو پخانه و قواد سرباز ان برای حشمت خویش با خود برداشت و طریق ارزن الروم گرفت در منزل قزل دیزج که سرحد خاک روم است یکتن یوزباشی با پنجاه سوار از قبل دولت عثمانی پذیره او کرد و خواست تا بفرمان پاشای ارزن الروم مهمان پذیر شود و خرج خوانسالار و علوفه سوار بر ذمت نهد میرزا تقی‌خان نپذیرفت و گفت با اتحاد دولتین ما خویشتن را مهمان ندانیم که پذیرای میزبان باشیم و هنگام ورود بارزن الروم جماعتی از لشکریان با قواد خویش استقبال او کردند و او را در سرائی نیکو فرود آوردند و در رواق نشیمن او دویست تومان زر مسکوک نهادند و پاشای ارزن الروم پیام کرد که این زر وکیل خرج بر گیرد و هر روز و هر ماه آنچه بخواهد فرمان دهد همچنان شد میرزا تقی‌خان آن زر باز فرستاد و از پس سه روز پاشا را دیدار کرد و او روز دیگر بسرای وی آمد و درین آمد و شد

برعادت رومیان هر یک بیست تومان بهای قهوه دادند بالجمله میرزا تقیخان در ارزن الروم اقامت کرد ۴۳۳
و چون ایلچی دولت عثمانی در آن بلده در گذشت بعد از سه ماه انور افندی از اسلامبول رسید برای انجام معامله
و مسائل آغاز مکالمه گشت و سخن بر آن نهادند که هر روز در منزل یکتن از وکلای اربعه انجمن شوند بدینگونه که یکروز در
سرای انور افندی میرزا تقیخان حاضر شود و از مقصود خویش سخن کند کرنل ولیمن فرستاده دولت انگلیس
و کرنل و نیز فرستاده دولت روسیه نیز حاضر باشند و مقالات او را رقم کنند و دیگر روز در سرای دیگری
در آیند و کار از بدینگونه کنند تا این مکالمت بنهایت رسد و هر دو روز که انور افندی و میرزا تقیخان جواب و سؤال
خویش را نگارش همی دادند انفاذ پای تخت دولتین علیتین همی داشتند تا کارداران جانبین ملاحظه کرده خبری
باز دادند بدینگونه هیجده مجلس از بهر گفت و شنید آراسته گشت و شرح مقالات آن مجالس را نگاشتن
از قانون تاریخ نگاران بیرون است مع القصه چون مدت این سفارت از یکسال افزون گذشت مردم ارزن الروم را
در خاطر گرفتند که سفیر ایران را زیانی رسانند و چون دانستند که این اخلوطه در خور کسر مجره سود خواهد داشت
یکروز کودکی را که سنین عمرش از سه سال و چهار سال بر زیادت نبود دست آویز فتنه کردند و گفتند یکتن
از ملازمان میرزا تقیخان با او در آویخته و بدین جمعی از عامه شهر خانه و کوی بگذاشتند و غوغا بر داشتند
اسعد پاشا یکتن کهیا با جماعتی از غوغا طلبان نزد میرزا تقیخان رسول فرستاده و پیام داد که لابد آن مرد
که این گناه کرده بما فرست تا تباه کنیم و آتش این فتنه را فرو نشانیم میرزا تقیخان گفت منت خدای را که ما هر دو
از مسلمانانیم و در شریعت ما فاعل این امر شنیع واجب القتل باشد هم اکنون بفرمای تا هر که این نسبت بملازمان
من کند در محضر یکتن از علمای بلد حاضر شود و چراغعلی خان ملازم خویش را بدان محضر فرستم و فرستادگان
دولت روس و انگلیس را نیز حاضر کنم و بدانچه حکم شرع بر آید اطاعت کنم کهیا بازشد و این پیام باز برد
و سفرای روس و انگلیس گفتند که ما هم اکنون انور افندی را دیدار می کنیم تو فردا بگاه در محضر شرع حاضر میشوم
و هم در ساعت اسعد پاشا و انور افندی را دیدار کردند و حکومت را بمحکمه قاضی مقرر داشتند لکن هم در آن شب
اعیان شهر در سرای پاشا انجمن شدند و مواضعه نهادند که فردا چون آفتاب سر بر زند ابواب حجرات بازارها را
استوار ببندند و صغیر و کبیر شهر بر شورند و هر کرا از مردم ایران در ارزن الروم بدست کنند سر از تن برگیرند و صبحگاه
که میرزا تقیخان چنان می پنداشت که کس بخانه قاضی باید فرستاد ناگاه غوغای مردمان را اصغا نمود و هنوز
مجال تفحص حال نکرده بود که خانه او را حصار دادند و بانگ تفنگ و فریاد مردان جنگ بالا گرفت و آنوقت
ملازمان میرزا تقیخان افزون از سی تن نبود بفرمود تا در سرای بر بستند و از پس دیوارها نشستند و حکم داد
که تفنگهای خویش را گشاده نهید تا مردم بیم کنند و گستاخ بسرای ما در نیایند لکن هیچکس از مردم ارزن الروم را
هدف گلوله مسازید چه اگر کسی از ایشان را بقتل آورید یکتن از مردم ایران را زنده نگذارند و از آنسوی مردم
شهر مجری آب را از خانه میرزا تقی خان مسدود داشتند و در سرای او را همی آتش در زدند و نردبانها
اطراف خانه نصب کرده تخریب دیوارها مشغول شدند یکتن از مردم میرزا تقی خان که میرزا حسن نام
داشت از کثرت دهشت و وحشت خود را از بام بزیر افکنده باشد که بجائی فرار کند جمعی از پی او تاختند

و او را گرفته در بازار قصابان بردند و مقتول ساختند و گروهی که از نردبانها بر بام برآمده بودند در قهوه‌خانهٔ میرزا تقیخان را بشکستند و یکتن را بعد از جراحت گلوله و خنجر بر بام سرا بردند و پاره پاره کردند و اعضای او را بمیدان خانه همی افکندند چراغعلی خان و بعضی دیگر از آن مردم که در سرای بودند بزخم گلوله و دیگر آلات حرب جراحت یافتند میرزا تقیخان نیز بزخم سنگ جراحتی چند یافت این هنگام میرزا تقیخان دید که کار از مدارا بیرون شد بفرمود تا بزخم گلوله مردم را آسیب کردند و مردم عامه چون این بدیدند از بام سرای بفرود کوی در رفتند این هنگام اسعد پاشا با نعمان تغییر روسیه در سرای میرزا تقیخان آمد و پیام کرد که در بگشایید تا ما نزدیک میرزا تقیخان بنشینیم و او را از آسیب مردم عامه حراست کنیم میرزا تقیخان چراغعلی خان را بپاسخ فرستاد که اگر شما بر مردم عامه روان است نخست ایشان را پراکنده سازید آنگاه در آئید اگر نه چون در بگشائیم نخست این مردم غوغا طلب در آیند و ما را تباه کنند و شما این گناه بر مردم عامه بندید اسعد پاشا از این کلمات برنجید و باز شد و کوشش مردم بر زیادت شد از آن سوی در بکفر نعمی شهر این خبر به نجیب پاشا رسید که در منصب فریق بود و فریق آن را گویند که ده هزار تن مرد لشکری در تحت فرمان او باشد و در ایران این چنین کس را امیر تومان گویند بالجمله چون فریق خبر این غائله بشنید نخست آلات حرب دو فوج از لشکر خود را که از مردم ارزن الروم بودند بگرفت تا مبادا با مردم شهر پیوسته شوند و بشتاب راه شهر پیش داشت و چهار فوج از لشکر خود که مردم عربستان بودند با توپچیان فرمان کرد که از دنبال او سرعت کنند و نخستین خود با سیصد تن سرباز ناگاه نزدیک گرد و بانگ شیپور بلند آوازه شد مردم شهر چنان دانستند که سپاه دولت بمدد ایشان همی آید دل قوی کردند و بر کوشش و پویش بیفزودند میرزا تقیخان چون این بدید فرمان کرد که از زر و مال هر چه در این سرای داریم اینهم با مهاکوی و برزن بریزید باشد که مردم شهر باخذ غارت پردازند و لختی ما را سلامت گذارند تا آنگاه که فریق در آید و در تفریق این مردم تدبیری فرماید و اگر سخن او نیز رنگی نپذیرد یا از در نیرنگ برآید ناچار جنگ باید کرد و بخون خویش از نجاعت بسیار باید گشت مع القصه در اینوقت فریق برسید و نخست چند کس از مردم خود را در گرد سرای میرزا تقی خان باز داشت آنگاه بانگ در داد که ای مردم صواب آنست که از این جنگ و جوش دست باز دارید و زمام این کار بمن گذارید اگر قتل این مردم واجب باشد یکتن را از ایشان را زنده نگذارم و اگر نه چرا بی موجبی سفیر ایران را باید کشت و دولت آل عثمان را در میان دول خارجه بنقض عهد مشهور کرد مردم شهر چون از قاضی بلد و اسعد پاشا در آن غوغا اجازت داشتند فریق را محلی و مکانتی نمیگذاشتند و از این سخنان در کشیدند و کین بر زیادت شدند و بر صلابت بیفزودند چون مردم فریق اندک بود کار بر فریق همیکرد و در میانه چند جراحت برداشت در گرمگاه این گیرودار ناگاه عبدالله بیک توپچی باشی با چهار فوج از لشکر فریق برسید و پیش روی سرای میرزا تقیخان بر صف شد این هنگام فریق را بقوتی دست شده و آن مردم که بتخریب جدران خانه مشغول بودند دور کرد و نردبانها را از گرد سرای بر گرفت و خود بنزدیک میرزا تقیخان آمده او را قوی دل ساخت و گفت من و نه فوج لشکر که در تحت فرمان من حاضرند مردم تا مقتول نگردد قوا از یاران نرسد و از آن سوی با اسعد پاشا پیام کرد که حکومت این شهر

قاضی از بهر تو بوده است چون است که این مردم را دفع نمیدهی و نام دولت عثمانی را در میان دول زشت میکنی ۳۵
یا جماعت را پراکنده کن و اگر نتوانی سخنی بمن فرست که در قوت بازوی من هست آن هنگام یا تمامت
مردم را هلاک میسازم یا بنیان این شهر را با گلوله توپ پست میکنم اسعد پاشا در پاسخ او تقاعد ورزید
فریق چون این بدید میان لشکر خود آمد و فریاد برداشت که ای لشکر شما رضا میدهید که پنجاه هزار تن مردم
شهر ارزنة الروم بر شورند و ایلچی دولت ایران را با سی تن از همراهان او مقتول سازند و نام دولت عثمانی را
پست کنند لشکریان همدل و همزبان گفتند ما بحکم دولت تو را فرمان برداریم هر چه حکم کنی چنان خواهیم کرد
پس بفرمود تا ساخته جنگ شوند و تفنگها را با گلوله و باروت انباشته کنند اسعد پاشا چون این بشنید قاضی
شهر را نیز با او رسول فرستاده باشد که بزبان ملامت فسخ عزیمت او کنند فریق با قاضی گفت سخن دراز مکش
فرمان کن تا هم اکنون این مردم باز خانه‌های خویش شوند و اگرنه فرمایم تا این توپها و تفنگها بسوی ایشان بگشایند
قاضی چون چنان دید ناچار بمیان مردم آمده آن جماعت را بیک اشارت از در پراکنده ساخت چنانکه یک تن
بجای نماند و این هنگامه سه ساعت مدت داشت بالجمله چون این غوغا بنهایت شد اسعد پاشا و قاضی
و سفرای دولت انگلیس و روس و جماعتی از بزرگان شهر چند تن مردم معالج برای جراحت یافتگان بسوی آن
سرای میرزا تقیخان در آمدند اما میرزا تقیخان جراحات خود را پوشیده همی داشت و چون اکثر حجرهای
آن سرای دیگر در خور نشستن نبود فریق پاشا گفت من سفیر ایران را بلشکرگاه خود میبرم تا از بهر او
خانه لایق معین شود اسعد پاشا گفت نیکو باشد لکن صواب آنست که این جماعت جامه رومی در پوشند
و از میان این شهر عبور کنند تا مبادا دیگرباره مردم بر شورند و ایشان را آسیبی رسانند میرزا تقیخان گفت
باز چه اندیشیده‌ای من مردم خویش را از مقاتلت منع کردم و اگرنه کس نتوانست چنین سهل و آسان در تخریب
این خانه دست بیازد و من هرگز نام ایران را به ننگ آلوده نمیکنم و با جامه عثمانی بهیئت جادوانی بیرون نروم
اگر خواهی هم اکنون با این چند تن مردم مجروح که مراست سوار میشوم و در میان شهر عبور میدهم
اجازت کنید تا همه مردم بمبارزت ما بیرون شوند و مردم ایران حمله شیران را بدانند بالجمله در پایان امر فریق پاشا
چند عراده حاضر ساخت مردم مجروح و جسد مقتولین را حمل داد و میرزا تقیخان را بر نشاندند و دو فوج لشکر از پیش
روی و دو فوج از پس پشت او باز داشت و با اینهمه کودکان از در و بام خار و خاشاک بر ایشان نثار
همیکردند تا از شهر بیرون شده در لشکرگاه فریق پاشا فرود شدند اسعد پاشا پیام کرد که من امشب
بحال پرسی ایلچی ایران خواهم شتافت فریق پاشا با میرزا تقیخان مواضعه نهادند که او را بار ندهند لاجرم
چون دو ساعت از شب سپری شد و مشعل اسعد پاشا پدیدار گشت میرزا تقیخان چراغهای سراپرده خویش را
بنشاندند و چون پاشا برسید اعلام دادند که سفیر ایران در جامه خواب است و او را بیدار نتوانیم ساخت پاشا
ناچار بسراپرده فریق شد و پس از ساعتی خسته خاطر مراجعت کرد بعد از این وقایع میرزا تقیخان [illegible]
خود و سفیر دولت انگلیس و روس پیام فرستاد که مرا مجال زیستن از این پس در ارزنة الروم محال افتاده یا باید
با همه مقتول و مجروح گشت و اموال همه مطروح و منهوب شد ایشان متعهد شدند [illegible] این سخن نتوانی

میرزا تقی خان سخت افشرده گفتند هرگز ما رضا نه‌ایم که تو مراجعت بایران کنی و بکارداران دولت خویش اعلام میداریم تا دولت آل عثمان را در جبران این کسر که با شما کرده‌اند مجبور دارند بعد از گفت و شنید فراوان سفیران دولتین روس و انگلیس تعلیق سپردند و خاتم بر نهادند که پس از مدت هشت ده روز اگر اموال منهوبه و دیت مقتولین را کارداران دولت عثمانی نرسانند از خویشتن ادا فرمایند و مسرعی روانه اسلامبول داشتند لاجرم میرزا تقی خان دیگر باره بشهر ارزن الروم درآمده در سرای سینکو جای کرد و از آن سوی کارداران دولت عثمانی چون این خبر بشنیدند عارف پاشای ایچ آقاسی را که حارس حضرت سلطان بود و او را صورت سلطان می‌نامیدند بشتاب تمام تا ارزن الروم بتاختند تا نزدیک میرزا تقی خان آمده از قبل سلطان عذر این گناه بجست و معادل پانزده هزار تومان بهای اموال منهوبه را بمصاحبت یوسف بیک یاور حرب انفاذ داشته در ارزن الروم بمیان سی طبق حمل داده از بازارها بسرای میرزا تقی خان آوردند و تسلیم دادند و از پس آن اسعد پاشا را از حکومت ارزن الروم معزول کردند و این منصب را نیز با فریق پاشا مفوض داشتند و هم منشوری از دولت روم برای مأخوذ داشتن مردم غوغا طلب با دو فوج سرباز در رسید یک فوج لشکر در گرد سرای میرزا تقی خان بحراست گذاشتند و ندا در دادند که اگر مردم بدو غوغا طلبان جنبشی کنند چشم از ارزن الروم پوشیده خواهیم داشت و یکباره ویران خواهیم گذاشت و سیصد تن مرد فتنه جوی را دستگیر نموده در حبس خانه افکندند برخی در محبس بمردند و جماعتی را باسلامبول بردند و پس از یکماه دیگر چند فوج لشکر از اسلامبول برای توقف ارزن الروم برسید فریق پاشا از بهر بازدید آن لشکر از شهر برون شده در عرض راه تفنگی گشاد یافت و گلوله آن بر مقتل فریق آمد و درگذشت و هیچکس ندانست قاتل کیست جز اینکه گفتند از رجال دولت کسی اغوای یکتن از لشکریان کرده تا ارتکاب این کار ناهموار نمود و از پس این وقایع ارکان دولتین ایران و روم اجازت رسید که عقد مصالحه بدست وکلای دول اربعه استوار شود و صورت معاهده را نگار دهند چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

تبه‌ای جلالت رفعت منزلت اللهقلی میرزای ایلخانی

و هم در این سال اللهقلی میرزای ایلخانی ربیب حاجی میرزا آقاسی مکانتی بزرگ بدست کرد و هیچ امری در دولت بی مداخلت او بکران نمیرفت چه تمامت امور ملک و مملکت مفوض بحاجی میرزا آقاسی بود و شاهنشاه غازی امانت و دیانت بر زیادت او را صاحب کشف و کرامت میدانست و ایلخانی ربیب و پسرخوانده او و مادرش دختر شهریار تاجدار فتحعلی شاه و ضجیع حاجی میرزا آقاسی بود لاجرم کارها بمراد او میرفت و مردمان در اسعاف حاجت خویش دست توسل بدامان او میزدند و چون او ایلخانی قبیله قاجار بود همه روزه شاهزادگان و دیگر بزرگان قاجار در مجالس او انجمن میگشتند و هر گفتار ناهنجار که بر زبان میراند گروهی از بیم و جماعتی از بهر حاجت مهملات او را بکلمات آسمانی و حکمتهای لقمانی تعبیر میکردند و این همه بر کبر و خیلای او افزوده میگشت محمدقلیخان ایشیک آقاسی و جمعی دیگر از بزرگان درگاه که از زخم زبان حاجی میرزا آقاسی مجروح و مطروح بودند و میدانستند که در حضرت پادشاه شکایت و سعایت از او بردن باد بچنبر بستن و کوه بناخن خستن است با یکدیگر مواضعه کردند که امروز ایلخانی شیفته نادانی و جوانی است

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بیشتر وقت مست ولی خویشتن است او را باید در حضرت شهریار آلوده عصیان و طغیان ساخت و چون ۴۳۷
پشت با دولت کند و رانده حضرت کرد و حاجی میرزا آقاسی نتواند خویش را بر کنار داشت و ما توانیم گفت که این
شاه جز بفرمان او نیست همانا این تاج و گاه را از بهر ایلخانی خواهد تا در مملکت ایران یکباره سلطانی کند
اینوقت شاهنشاه غازی در قتل ایلخانی ناچار شود و حاجی میرزا آقاسی را اگر در معرض هلاک در نیندازد
از محل خویش ساقط سازد پس همگی سخن بر این نهادند و هر شب که ایلخانی بساط لهو و لعب گسترده میانه
... ان شباره و پسران هرگاه به پیمودن کاسات عقار و نواختن موسیقار در میانه مست و هزار دستان
هو یا هوی مستان از مجلس ایلخانی یک نیم شبه‌ها در میرود اینوقت یکتن از مجلسیان او را خطاب میکرد
با این دل دانا و بازوی توانا و روی درخشنده و کف بخشنده که تو راست این تاج و دیهیم مر دیگران را
... عظیم است و دیگر کس معروض میداشت که اگر فرمان کنی من فردا بگاه پادشاه را گردن زنم بی جان رسانم
... را بر گاه نشانم و تمامت مردم ایران بدین آرزویند و از دل و جان تو را میجویند ایلخانی که عبید طالع
... ست طالع بود بدین سخنان مایل و بال فراغ میافت و بکشف مهملات خاطر گستاخ میشد از آن سوی
... بحکاه بحضرت پادشاه می آمدند و سخنان شبانه را معروض درگاه میداشتند شاهنشاه غازی چون حفظ
... حاجی میرزا آقاسی را واجب میدانست و مانند ایلخانی و کلمات او را از صد یک چیزی نمی شمرد و مکافات
... را تا چیزی افکند و چون خواست اینگونه سخن در دار الملک کمتر بر زبان ها رود و پانزده هزار تومان زر مسکوک
... وی پیشکش بستد و او را مامور بحکومت بروجرد ساخت و چون محمود خان پسر محمد حسین خان ملک الشعراء مردی
... ل و فاضل بود و از کمالات بهره کامل داشت و هم از ارتکاب معاصی پرهیزکار بود حاجی میرزا آقاسی او را
... زارت ایلخانی منصوب داشت باشد که ایلخانی بمصاحبت او از مواظبت محذورات پرهیز دارد
... بقیه فصل خریف از دار الخلافه بیرون شد و بعد از ورود ... بروجرد آن ولایت را بنظم و نسق کرده
... چند ماه در آنجا اقامت داشت و چون نوروز سلطانی نزدیک شد برای تقبیل سده سلطنت و بساط بوسی
... حضرت آهنگ دار الخلافه کرد و میرزا محمد خان عم خود را بشان نیابت در بروجرد گذاشت و راه طهران
برداشت چنانکه شرح حالش در جای خود مذکور می شود

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و یک هجری
... یکهزار و دویست و شصت و یک هجری مطابق سنه ییلان ئیل ترکی دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه
... شب جمعه دوازدهم شهر ربیع الاول چون برگذشت آفتاب در حمل الشرف شد و شاهنشاه غازی
... محمد شاه قاجار جشن عیدی بگذاشت همانا بعد از خرابی محمره بدستیاری اشرار بصره و قتلی که در کربلای
... معلی بدست نجیب پاشا واقع شد و کارپردازان دولت عثمانی در کیفر این امر ماطله کردند و شرایط
... ری که در میان دولتین ایران و روم رفته بود از پس پشت انداختند این نقض عهد در خاطر بزرگان
... ایران حملی افکند و مکافات این امور را بکجته شده تجهیز لشکر پرداختند و وزرای مختار دولت انگلیس و روس
... ت چین را کمر بستند و مردم روم نیز ایشان را از پی سالمت برانگیختند و بر ذمت نهادند که چون این

نحو لعنت انجام پذیرد کسره منفی کنند و کارداران ایران بوزرای دولت و سفرای انگلیس و روس شرحی نگار کردند که دولت عثمانی هرگاه این شرایط را پذیرفت نهند کار مصالحت و مسالمت بپای رود و اگر نه فیصل این امر در میانه بشمشیر خواهد رفت

خلاصهٔ فقرات نگاشته که در شهر جمادی الاولی اولیای دولت ایران

بوزرای مختار دولتین علیتین روس و انگلیس نگار دادند

فقرهٔ اول هرچند این املاک متنازع فیه دولت علیهٔ ایران و دولت علیهٔ عثمانی بشهادت تواریخ و کتب جغرافیا که اکثر دولتهای بزرگ دارند و میدانند مختص دولت علیهٔ ایران است لکن بنا بتوسط اولیای دولتین فخیمتین قرار چنین میدهند که محمره و جزیره خضر و لنگرگاه که تعلق بدولت ایران دارد و کشتیهای این دولت علیه بآزادی از دهنه گرفته الی موضع الحاق حدود ایران و روم تردد کنند فقرهٔ دویم قرار میدهند زهاب تقسیم شود یعنی کل کوهستان آن تعلق بدولت ایران دارد و جلگه متعلق بدولت عثمانی خواهد بود که بعد مشخص خواهند نمود فقرهٔ سیم دولت عثمانی رد خسارات مظلومین کربلای معلا را نمایند بهمان طریقه که در باب زوار دولت علیهٔ ایران تصاحب خواهند نمود فقرهٔ چهارم رسوم عادیهٔ میثاقیه را از سالی که نرسانیده اند ما بعد اولیای دولت عثمانی از قرار تصدیق و غوررسی وکلائی که مأمور خواهند شد کارسازی کنند فقرهٔ پنجم از سمت خوی و وان و بایزید وغیره الی دهنهٔ شط العرب مهندسین دو دولت و واسطه دولت اسلام خط سرحدات جابجا را تشخیص دهند فقرهٔ ششم دولتین علیتین همدیگر تعهد خواهند کرد که بجهت رفع سرقت ایلات سرحد خویشتن در سرحدات قراولخانه ها خواهند گذاشت فقرهٔ هفتم دولتین علیتین از عهدهٔ هر تاخت و تازی که از ایلات با همدیگر نسبت بیکدیگر روی دهد خواهند برآمد و با ایلات و احشامات که در قطور و باقیه و محمودی سکنی دارند آزار و اذیت ننمایند فقرهٔ هشتم فراریان طرفین را از بزرگ و کوچک و ایل و عشایر و رعایا و کسبه عموماً رد نموده تصاحب نکنند الا اولاد خاقان مغفور را که نسبت بزبنه برند و مانع از مراوده و مکاتبه و مقاولهٔ آنها باشند فقرهٔ نهم بغیر از دو فقره یعنی رد خسارات مظلومین کربلای معلی و رسوم عادیه میثاقیه همه خسارات نقدیه دیگر از طرفین موقوف و متروک خواهد بود و جمیع فقرات عهدنامهٔ ارزن الروم که تغییر داده نشده لفظاً بلفظ برقرار خواهد بود

ذکر مجلس سور و سرور ولیعهد دولت ایران

السلطان ناصرالدین شاه بفرمان شاهنشاه غازی

و هم در امسال شاهنشاه غازی فرمان کرد که چراغ خاندان شرافت و خورشید آسمان خلافت ولیعهد گردون عهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه را مجلس سور و سرور گسترده کنند و ماهی که چنین شاهی را لایق باشد بدوات آرند و زینت وثاق سازند بصوابدید حاجی میرزا آقاسی میرزا نبی خان امیر دیوان را که از حکومت فارس معزول و دوستش بامثال دیوانی مشغول بود حکم رفت که اگر این خدمت را نیکو بپای برد از زیادتی محصول مبالغ بذول از تقاضویه و خراج دیوانی را مسامحت پادشاه در وجه او اباحت فرماید لاجرم میرزا نبی خان دامن بر زد و آستین برچید و بر یکسوی باغ نگارستان ساحتی را که نیم شهری بمساحت بود بدست نشان

شرح سلطنت و تاجگیری محمدشاه و وفات او

منت کردگار را که روزگار این پادشاه [illegible] و [illegible] اصفهان [illegible] و تمامت [illegible]
به پناه این دولت [illegible] و [illegible] کشید [illegible] مضمون [illegible] داشت [illegible]
چند سال کارهای [illegible] کرده [illegible] بیش و [illegible] و قبایل [illegible]
پای [illegible] انجمنی بزرگ ساخت [illegible] عرصه [illegible] بعضی [illegible] که [illegible]
بزرگ [illegible] اکنون وقت آمد که شاهنشاه [illegible] شود [illegible] سرور [illegible] کند و این [illegible]
شاهنشاه غازی در [illegible] ییلاق [illegible] جای داشت [illegible] هوا [illegible]
آتش [illegible] پیچیده با کیان [illegible] میشد ناچار [illegible] شاهنشاه غازی [illegible] با [illegible]
[illegible] میشود و چون از [illegible] روز حاجی میرزا آقاسی را که این از مردان مستجاب الدعوه [illegible]
بود خطی به او نوشت که اگر توانی از خداوند قادر جبار خواستار باش تا این هوای تفته سرد و برودت شود و سفرها
بطهران سهل و آسان گردد و مستدعی از حضرت پادشاه این خط بیاورد و بحاجی میرزا آقاسی سپرده او بر گشود و
نظاره بکرد و در جواب او بگفت که در حضرت شهریار معروض دار که انشاء الله چنین خواهد بود و چون مستدعی [illegible]
[illegible] بمجلسیان کرد و گفت همانا پادشاه ما را سلیمان دانسته است و نسیم صبا را در تحت فرمان [illegible]
فهمیده است که میفرماید هوا سرد و برودت کنم من مردی فقیر [illegible] هستم از بیگونه کاری توانم کرد و این حکایت [illegible]
روز دیگر که شاهنشاه غازی در پردگیان سرای سلطنت بود درآمدند مدت هفته که در طهران اقامت داشت
چنان بادی خنک بوزید که مردم را برودت هوا زحمت میکرد و آن روز که مجلس سور بپای رفت و شاهنشاه
بیرون [illegible] باز تنور گرما تفته مع القصه بساعتی که [illegible] و شناسان اختیار کردند بطهران شاهنشاه [illegible]
در عمارت خورشید هنگام نماز دیگر روز شنبه هشتم جمادی الآخره دختر شاهزاده احمد علی میرزا را از بهر
ولیعهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه عقد بستند و شب جمعه هفتم جمادی الآخره شاهنشاه
بدار الخلافه آمد و مبدای نشاط و زینت بساط گشت و یکهفته همه بزم سپاهانی و بذل خلاع خسروانی و انعام
درهم و دینار و افضال جواهر شاهوار بود و شب جمعه پنجم رجب جماعت شاهزادگان و تمامت بزرگان [illegible]
برادر کهتر ولیعهد دولت عباس میرزا را بسرای عروس رفته با هودج زرین و محمل گوهرآگین [illegible]
ولیعهد گردون مهد آوردند و در حرمسرای سلطانی در ارکه خاقانی جای دادند و هم در این سال چون شهر
رمضان برسید و ایام صوم فرا رسید مزاج پادشاه از صحت بگشت و [illegible] که غذای در طبیعت بود [illegible]
شاه ضعیف شد و مرض روز تا روز قوت گرفت چندانکه توان خاستن و نشستن برفت و ملازم بستر گشت
[illegible] رفت و یقین بود که شاهنشاه در این مرض وداع تاج و گاه گوید لاجرم مغزها آشفته گشت
و خبر [illegible] شهریار در بلدان و اصقاع پراکنده شد مردم صعالیک و قطاع الطریق از [illegible]
[illegible] شوارع و مسالک را مخافت و مهالک ساختند مردم دار الخلافه [illegible] درگاه در حیات پادشاه
[illegible] این بود تا روز [illegible] کارداران دولت شوری کردند و گفتند اگر [illegible] پادشاه
بر فراز گاه [illegible] عام [illegible] و این شهر و تمامت شهرهای ایران آشفته خواهد شد [illegible]

روی ایوان شهریار فرو هشته و شاهزادگان و بزرگان درگاه و قواد سپاه و جماعتی از لشکریان و اعاظم درگاه ۱۲۵۰
ساختند و ایستادند صف بر صف و رده بر رده ایستاده شدند آنگاه شاهنشاه را از بستر ناتوانی بر داشته
همچنان بر زبر دست با ایوان شاهانه در آوردند و بر تخت جای دادند و شادروان ایوان را بر کشیدند مردان شهریار را
دیدار کردند حمد آله و حشمت پادشاه را یکباره جبینها بر خاک نهادند و تحیت و تهنیت فرستادند من بنده را چون این عید
فراز رسید برحسب فرمان قصیده بدیهه انشاد کرد و هم در این عید صیام چنین یه الا علی قصیده
انشاد کردم لمؤلفه

مبارکست رخ شاه در مبارک ماه ‌‌ ‌ که ماه دیده شود در رخ مبارک شاه
جهانگشای محمد شه آنکه از شاهان ‌ جهانگشای نیامد چو او یک از پنجاه
مدار فتح و ظفر بر طریق لشکر اوست ‌ همی برایت منصور او کنند نگاه
اگر نه خاک درش را بباد و آب دهند ‌ صور کنند همه رسم خد و نقش جباه
اگرچه دست خیال از فلک گذشته ترست ‌ بود هنوز ز دامان قدر او کوتاه
وگر بمجلس روزی بشام می سپرد ‌ کمینه روز تو بگذرد ز دیده است نگاه
در آن زمان که در آید بلجه هامون ‌ میان موج مخالف سپاه پیش سپاه
ز گرد تیره یکی ابر سیاه برخیزد ‌ سنان و خنجر بارد همی ز ابر سیاه
زمین چو لجه سیماب رفته جای بجای ‌ اجل چو ضیغم کین توز خفته گاه بگاه
چنان ز وحشت آشفته مغز گردد مرد ‌ که سر به تیغ سپردات و نیست تن آگاه
مدد ز نگاه تو الماس ریزه پر چینند ‌ اگر کنند به نگاه گاو و ماهی راه
کسی که بر زبر گشتها سپر گذرد ‌ ز سر نیفتد از آسیب آسمانش کلاه
بخواب در همه شب روی اژدها بیند ‌ هر آنکه حمله تو دید روز با دافراه
اگر نهنگ شناور بنود اسب ملک ‌ هزار بار چنان شد ز بحر خون شناه
تو دوست داری تن داشتن بجامه جنگ ‌ شهان اگرچه بپوشند اطلس و دیباه
وگر نه دید خویش سر و تیغ خون آلود ‌ از آن زمین که ترا بوده است لشکرگاه
تو یکتنه بدو عالم سپاه چیره شوی ‌ بدین سخن دل شمشیر تو بس است گواه
جهان بچیری و زین دست بی تعب بخشی ‌ نه آن باستمداد و نه این به استکراه
بوقت لطف جهانی کنی بجود طراز ‌ بگاه خشم جهانی کنی به تیغ تباه
سحاب دست تو گر قطره بر زمین بارد ‌ نهال ننه ز زمین بر دمد بجای گیاه
تو انتقام بمرد گناه می سنجی ‌ که آسمان نزود با تو بر طریق گناه
ز کبر بار دگر سایه فکند با شیر ‌ اگر به سایه اسب تو بگذرد روباه
ز خیمه تو بن حجله سر زمین است ‌ که خلق از نظر فرش آفتاب خوانده اند

ماه

شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

همیشه تا ز سپهر بلند بست بمهر　　یکی بسنگ چاه و یکی بدر و جاه
بدرگه تو بیان سپهر مدحت خوان　　همیشه پشت سپهر بلند باد دوتاه

حاضران حضرت هنوز گمان نداشتند که این پادشاه است و بر تخت متکی است و بیشتر مردم می پنداشتند که کارداران دولت تدبیری اندیشیده اند و تعبیه ساخته اند و این دیگر کسی است که بجای شاه برگاه نشانده اند تا مبادا فتنهای خفته بیدار شود و مملکت آشفته گردد و همه تن چشم و گوش بودند که از شهریار سخنی اصغا نمایند ناگاه شاهنشاه غازی که خدایش در جهان جاوید هر لحظه نعمت تربیت بر مزید کند لب باز کرد و سخن آغاز کرد و این بندهٔ ضعیف را مورد الطاف شاهانه داشت و در نظم و نثر فراوان بستود و لختی از ناسخ التواریخ تحسین و تجلیل کرد و همچنین سلوک این بنده را در مسالک چاکری و دولتخواهی ترحیب و ترحیب فرمود و این کلمات را همی بر زیادت کرده اعادت کرد تا مردمان را رخصت انصراف فرمود همانا من بنده که تاکنون پانصد هزار بیت نظم و نثر در دولت او فراهم کرده ام شکر نعمت او را نتوانم چه پادشاهی با این عظمت و چندین نقاهت در هنگامی که چندین هزار کس بشنیدن کلمهٔ از وی خرسند باشد کتابی در تکریم این بنده بیان فرمود همانا چندانکه از این پس زنده باشم و او را ستایش گویم بلکه فرزندان من تا پنجاه پشت چندانکه بیایند و بگذرند و بر روان او درود فرستند ادای شکر این مجلس نکرده باشند بالجمله شاهنشاه غازی نیرومند شد و آن مردم که در این داهیه بر طریق عصیان رفتند پایمال عتاب و عقاب ساخت و هم در دنبال اللهقلی میرزای ایلخانی قاجار که شرح حالش مرقوم شد در مدتی که شاهنشاه غازی مریض بود باغوای شیاطین انس و معاشران ناجنس و کشف اباطیل خود را در خور سریر و اکلیل می پنداشت و این راز را گاه گاه با همگنان در میان میگذاشت این هنگام از میان ارک دارالخلافه بیرون شده در باغ بهارستان که در ظاهر قصبهٔ طهران خود بنا کرده بود جای کرد و از قورخانهٔ پادشاهی هر روز خطی فرستاد و مقداری سرب و باروت بباغ بهارستان حمل داد و قورخانه چیان را قوت آن نبود که سر از فرمان او برتابند چه بیم آن را در نزد حاجی میرزا آقاسی آلودهٔ عصیان کنند و مورد عتابی و عقابی سازند بالجمله از ملازمان خویش و مردم صعلوک و درویش نزدیک بپانصد تن تفنگچی در گرد خود فراهم کرد و همه شب در ایام شهر صیام بزرگان درگاه و چاکران پادشاه را دست آویز ضیافت حاضر مجلس خویش میساخت و کمال مهر و حفاوت مرعی میداشت از بهر آنکه سرکشان در خدمت او نرم گردن شوند و ملازمت او را گردن نهند و همه روزه با معدودی از مردم خود بشهر درمی آمد و بعد از دیدار حاجی میرزا آقاسی بدربار پادشاه میرفت و از پشت و روی کار آگاه میشد و چنان می پنداشت که اگر روزی صاحب تاج و تخت بجهان دیگر رخت کشد حاضر خواهد بود و بی کلفت خاطر بر ضبط ملک قادر خواهد گشت از جانب دیگر میرزا نظرعلی حکیم باشی و محمد طاهرخان وکیل قزوینی و شاهزاده ملک قاسم میرزا و چند تن دیگر از اعیان دولت چون با حاجی میرزا آقاسی از در خصومت بودند همه روز و همه شب مواضعه مینهادند که اگر روزگار پادشاه کوتاه شود دیگری بر تخت ملک شاه کرده منوچهرخان ایچ آقاسی معتمدالدوله را شتاب زده بطهران آرند و صدارت عظمی و امارت کبری را بدو گذارند و از

یکسوی دیگر محمد قلیخان ایشیک آقاسی پسر آصف الدوله جماعتی از اعوان را شوری دیگر ساز کرده و همی گفتند چون
پادشاه در گذرد کار ملک تباه شود و ولیعهد دولت صاحب تاج و گاه گردد فرزندان امیر محمد قاسمخان قوانلو که خالان او بند
سر او ج او فرزند و دست ما را از دامان دولت کوتاه سازند نیکو آن است که بعد از پادشاه چندان بباشیم که
الله قلیخان ایلخانی خویشتن تباه و عصیانی سازد آنگاه بروی در آییم و او را بجرم گناه او تباه سازیم و حاجی
میرزا آقاسی را نیز زنده نگذاریم چون این کار را بپای بریم سرعی نزدیک بهمن میرزا فرستاده او را بسرعت تمام
بدار الخلافه برکشیم و بر تخت ملک بنشانیم و بدین اندیشه دویست تن مردم تفنگچی از دور و نزدیک انجمن کرده
در سرای خویش پنهانی همی داشتند و چون میرزا آقاخان وزیر لشکر را عداد امر و مدت اتباع و بسط خاطر
از همه افزون بود هر یک از جماعت در اسعاف مرام خویش دست توسل بدامان او میزدند و او را پشتوان
و ظهیر خویش میخواستند از نیسوی میرزا آقاخان که از بدو دولت آقا محمد شاه شهید تا اینوقت پدر بر پدر از
نیک و بد آگاه و طرف شور پادشاه بود کنون خاطر ایلخانیرا تفرس کرده و روز تا روز بر سر بالین پادشاه
حاضر شده و او را از کارهای امور آگهی همیداد و شاهنشاه غازی بصبر و سکونی که جز پادشاهان نباید کار
ایشانرا نادیده می انگاشت و کیفر کفران هیچیک را فرمان نمیکرد تا آنگاه که خداوندیش بهبودی داده و
مزاجش با استقامت و سلامت پیوست و هم در اینوقت با اینکه میرزا آقاخان وزیر لشکر مکشوف داشت که الله قلیخان
ایلخانی آرزوی تاج کیانی همی کند و هوای تخت سلطانی روز بروز همی چند انکه در باغ بهارستان و هنگام ایستادن
در حضرت پادشاه خطاب کند و شاه از جواب بشنود شاهنشاه غازی حشمت حاجی میرزا آقاسی را فرو نگذاشت
و هیچ از نیکو سخن بر زبان نراند جز اینکه فرمان کرد که ایلخانی طریق بروجرد سپرده آن ولایت که تحت فرمان
او است بنظم کند چه در اینوقت حکومت بروجرد و گلپایگان و محلات و محال خوار او را مفوض بود لاجرم
ایلخانی بسیج سفر کرده شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا و پسران علینقی میرزای رکن الدوله حمزه میرزا
و محمد کریم میرزا و امان الله میرزا و دیگر ابوالفتح میرزای پسر شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه و دیگر
عم او میرزا احمد خان پسر حسینقلی خان ملک الشعرا که شرح حالش مرقوم شد چون بحکم حاجی میرزا آقاسی
وزیر او بود بایست با او کوچ دهد و چون کردار ناهنجار ایلخانی مکشوف بود ملک الشعرا هراسناک شد
از بیم حاجی میرزا آقاسی پسر را منع از سفر نتوانست کرد و از سوی دیگر استشمام تباهی با دولت پادشاه میرفت
عاقبت با این بنده شوری کرده باتفاق نزد حاجی میرزا آقاسی شتافتیم و شرحی نگاشته و سپردیم که
مدتیکه شصت سال است هوا خواه این دولت و پرورده نعمتیم امروز مردمان ایلخانیرا گناهکار و دولت
را بد خواه حضرت خوانند اگر این سخن استوار است سفر محمود خان سزاوار نباشد بر فراز آن مکتوب
بخط خویش نگاشت که مردمان این سخنان از در بهتان کنند بر حسب حکم پادشاه محمود خان بایست
بسفر همراه او باشد و اگر از این سفر خطری باو دیده آید بر من است نه بر شما با جمله الله قلیخان ایلخانی
روز هشتم ذیقعده از دار الخلافه بیرون شده طریق بروجرد بر گرفت اما چون حاجی
میرزا آقا ایلخانیرا از طهران بیرون تاخت و دل از آلایش او بپرداخت در قلع و قمع

تقدیم خدمت میرزا آقاخان وزیر لشکر به دولت ایران

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بیرون کردن حاجی میرزا آقاسی جمعی از بزرگان درگاه را از طهران

ابتدای خویش تصمیم عزم داده از شهر طهران بیرون شده در قلعه عباس آباد که خود بنیان کرده بود جای کرد و در حضرت شهریار معروض داشت که ده سال افزون است زحمت ایران بر ذمت نهاده ام و با این ضعف شیخوخت تن بهزارگونه صعوبت داده ام اکنون جمعی خائن دولت در کارها مداخلت افکنده اند و در حل و عقد مملکت داخل شده اند اینجماعت را باید بمحل خویش مراجعت داد و اگر مرا رخصت فرمای تا در عتبات عالیات گوشه عزلت گیرم و زحمت کارداران دولت نکنم چندانکه شاهنشاه غازی خواست او را از دیگر راضی بدارد سر در نیاورد و عاقبت الامر فرمان کرد که ملک قاسم میرزا سفر آذربایجان کند و میرزا نظر علی حکیم باشی را هزار تومان معاد ر و ماخوذ داشته با او همراه کنند و این هر دو روز بیستم ذیقعده از دار الخلافه بیرون شدند ملک قاسم میرزا طریق آذربایجان گرفت و میرزا نظر علی در دار الامان قم اقامت کرد اما میرزا آقاخان وزیر لشکر که شاه را از غش و سمین امور آگاه ساخت و ولیعهد دولت را از کیدت دشمنان حارس و حافظ بود مورد اشفاق ملکانه و الطاف خسروانه گشت و روی دل پادشاه بجانب او همی بود و همچنان ولیعهد دولت السلطان ناصر الدین شاه چون نیکو خدمتهای او را از نخست و معلوم داشت که کین و کید دشمنان را بحسن تدبیر عظیم وقایه بود و سهام نیرنگ ایشان را به ستیاری فرهنگ خفای گشته او را بحضرت خویش حاضر ساخت و نیکو بنواخت و بدست خویش خطی نگاشته بدو سپرد که از کلمات آن این معنی مستفاد بود یعنی آن هنگام که تخت و تاج مرا باشد و افسر و تاج بهره من گردد وزیر لشکر را بمقامی رفیع تر از این برکشم و او را پاداشی پادشاهانه کنم و رفیعتر از آن مقام که وزیر لشکر داشت صدارت کبری بود و در معنی او را وعده صدارت اعظم داد و امروز بشرط آن پیمان در مسند صدارت و چارباش امارت جای دارد و چه گفته اند که مرد کریم بوعده وفا کند اما از آن سوی حاجی میرزا آقاسی چون قربت وزیر لشکر را در حضرت پادشاه بدانست و مواضعه او را با ولیعهد دولت نیز تفرس کرد سخت هراسناک گشته با خویش اندیشید که در چنین هنگامه صواب آنست که کار یکسره کنم و از بیم عزلت و ذلت یکباره برآسایم و در حضرت پادشاه معروض داشت که از قدیم گفته اند دو پادشاه بر سر یک کاه نزود و دو حسام بیک نیام نشود امروز میرزا آقاخان وزیر لشکر در مملکت وزیری دیگر است توانم گفت که مردمان مکانت او را افزون از من دارند و مقام او را رفیع تر از من شمارند یا او را از مداخلت دولت باز دار یا مرا بزاویه عزلت گذار چندانکه پادشاه خواست این قصه کوتاه کند و در میان ایشان میانجی شود مفید نیفتاد و چون بیشتر وقت حضرتش مریض و علیل بود و حاجی میرزا آقاسی حل و عقد امور را از کثیر و قلیل وکیل و کفیل بود هشت خلع او را از مسند وزارت در کار مملکت خللی بزرگ می پنداشت پس بصواب نزدیکتر چنان دانست که فرمان کند تا روزی چند وزیر لشکر کناری گیرد و چون مقتضی وقت باز آید لاجرم وزیر لشکر رتق و فتق سپاه را با برادر خود میرزا فتح الله گذاشت و خود طریق کاشان برداشت برادر دیگر او میرزا فضل الله امیر دیوان نیز با وزیر لشکر همراه شد و در کاشان نزدیک برادر اقامت کرد و مردم کاشان از وضیع و شریف و قوی و ضعیف چون عبد مملوک در طریق اطاعت او سیر و سلوک کردند خاصه من بنده که از خدمت ایشان در همه وقت

و انقیاد فزونی جستم چنانکه و شاه سخن چنین نزد حاجی میرزا آقاسی زبان بسعایت کشودند و این کردار را بر من جنایتی کردند چنانکه در جای خود مرقوم میشود و هم در اینسال چون از جانب امپراطور روسیه جنرال وزامضوف بفرمانگذاری مملکت قفقاز و گرجستان نامبردار شده جانشین گشت شاهنشاه غازی یک قطعه نشان تمثال پادشاه دیگر شده تسبیح مروارید به تشریف او مبذول داشت و میرزا جعفرخان مشیرالدوله مأمور گشت تا تشریف شاهنشاه ایران را بفرمانگذار گرجستان برود او تقدیم خدمت کرده مراجعت نمود و دیگر وزقبل از ورود سلطانی بحضرت سلطان پیوست

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری مطابق سنه یونت ییل ترکی چون هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از شب سه شنبه بیست و سیم ربیع الاول برگذشت خورشید در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار جشن عیدی بپای برد و در اینسال چنان افتاد که کارداران دولت با الهیارخان آصف الدوله فرمانگذار مملکت خراسان دل دیگرگون کردند از نیروی که محمد قلیخان پسر آصف الدوله در حضرت شهریار حاجب و ایشیک آقاسی بود و مکانتی بسزا داشت و از آنجا که الله قلی میرزا پسرزاده حسینعلی خان برادر فتحعلی شاه که از طرف مادر هم نسب با فتحعلی شاه داشت ربیب حاجی میرزا آقاسی وزیر اعظم بود چه مادر او بعد از مرگ شوهر بحباله نکاح حاجی میرزا آقاسی در آمد و چون بسن رشد و بلوغ رسید ایل قاجار را ایلخانی گشت و چنانکه مذکور شد مراتب علیا را تقاضا نمود و با قتضای جوانی و نادانی سبب فتنهای بزرگ گشت و هر کس خدمت او را گردن نمی نهاد و با اندیشه های ناصواب او متفق نمی گشت دامن او را بخصومت حاجی میرزا آقاسی آلوده میساخت و چندان سعایت میکرد که حاجی میرزا آقاسی را با او بحضی برمی انگیخت و هیچکس را آن نیرو نبود که با حاجی میرزا آقاسی برزند از نیروی بر بسیار مردم کار صعب افتاد و محمد قلیخان نیز از آن مردم بود که دل آزرده داشت و همواره با آصف الدوله از کارداران دولت کتابی بسعایت و شکایت میگاشت و بازمی نمود که سلطنت پادشاه را بسوی تیز حاجی میرزا آقاسی مداری و استقراری نمانده رعیت دل رنجیده دارد و لشکری با خاطر آزرده روز میگذارد سالی و ماهی میرود که سربازان آهنگ طغیان بسازند و اولیای دولت را با خذ مواجب بمحاصره بنشیند از نند و از آسوده ای چون چنین سخنان در خراسان سمر گشت و حسن خان سالار پسر دیگر آصف الدوله اصغا مینمود و چنان می پنداشت که اگر تجهیز لشکری کند و آهنگ دار الخلافه فرماید مردمان چنان از پادشاه رنجیده اند که بی زحمت جنگ تاج و اورنگ را از بهر او خواهند نهاد و او را بسلطنت سلام خواهند داد و این شعر فردوسی را بسیار وقت با نزدیکان خویش میسرود بیت مرا عار آید ازین زندگی که سالار باشم کنم بندگی لاجرم در پذیرفتن فرمان و اطاعت سلطان کار بمماطلت و مسامحت نهاد و با جعفر قلیخان پسر فتحعلی خان بردبجردی نیز پیوند کرد و دختر خویش را بشرط زنی بسرای او فرستاد و خواهر او را از بهر خود نکاح بست از میمنه چون حاجی میرزا آقاسی این قصه بدانست و طغیان جعفر قلیخان نیز در حضرت پادشاه مکشوف بود و از حاضر شدن بدرگاه اکراه داشت از قبل شاهنشاه غازی منشوری بآصف الدوله فرستاد که بتوانی جعفر قلیخان را بحضرت فرست و آصف الدوله را باز و اندیشه داشت که نقض

[illegible]

عهد کند و جعفرقلیخان را سفر دارالخلافه فرماید و حسن خان سالار نیز هرگز بدین حکم گردن ننهادند و ازین روی
کار بمماطله کردند و پاسخ منشور را بمعاذیر ناپسندیده طراز داده بدرگاه فرستادند با جمله چند کرت باحضار جعفر
قلیخان منشور رفت و این حکم بنفاذ نشد لاجرم حاجی میرزا آقاسی در بی فرمانی آصف الدوله و فرزندش متهم
شده صورت حال را بسعایت الله قلی میرزا بطبع تر سخنی در حضرت پادشاه معروض داشت و سخن بر آن گذاشت
که می باید یکتن مرد دانا دل کارآگاه که جز طریق صداقت نسپرده باشد بحکومت بسطام فرستاد
تا حقیقت حال را بازداند و بعرض رساند از میانه سلیمانخان دنبلی که زینت حسب با حلیه نسب انباز داشت
مختار افتاد لاجرم در شهر جمادی الآخره منشور حکومت شاهرود و بسطام بنام او رقم شد و تشریف شاهانه مبذول
افتاد و او بتوانائی فرزند خویش مهدیقلیخان را از پیش بشرط نیابت روانه شاهرود و بسطام داشت و
خاطر بر بسیج سفر گماشت بعد از اعداد کار حاجی میرزا آقاسی او را طلب فرمود و اندرز کرد که کنون خاطر ما از
بیرون فرستادن مانند تو مجرب کسی را بنظام بسطام بود و بس ملکه از طرف خراسان چنان مسموع رفت که
آصف الدوله با پادشاه دل بد کرده و پسر او حسن خان سالار باندیشه خودسری و عصیان سر برآورده
و از خوی پادشاه عادل بعیداست که بتقدم مجمل طریق مکافات گیرد و شتاب را که شیمت شیطان است
در کیفر مردمان پیشه سازد تا مبادا بسعایت شیاطین انس در مهلکه غوایت افتد و بهواجس نفسانی شکنجه پشیمانی
بیند پس صواب چنان نمود که چون بسفر شاهرود و بسطام کنی همه روزه عیون و جواسیس خویش را باراضی خراسان
گسیل سازی و کنون خاطر مدروب را تفرس فرمائی و روز تا روز اندیشه ایشان را بازنمائی تا اگر واجب افتد
ایشان را دفع دهیم و از محل و مکانتی که دارند فرود آوریم پس سلیمانخان فرمان او را بقدم قبول تلقی کرده رخصت
انصراف یافت و از آنجا حاضر حضرت پادشاه گشت شاهنشاه غازی نیز با او سخن همه از اینگونه کرد و او از حضرت
سفر فرمود پس سلیمانخان اعداد کار کرده راه برگرفت و در منزل فیروزکوه او را مسموع افتاد که باغوای
جعفرقلیخان کرد شادلو و حسن خان سالار ترکمانان گوکلان سر بعصیان برآورده اند و سلیمانخان ملقب
بنجات خانان حاکم استراباد که از سوی مادر نسب با فتحعلی شاه داشت فریب داده فریب بمراتع خویش برده اند
او نیز برای اخذ منال و یرانی بمیان آنجماعت شتافته و ایشان بر شوریده اند و مغافصه بر لشکرگاه او
تاختن برده اموال و اثقالش را عرضه نهب و غارت ساخته اند در میانه نوشیروان خان پسرش نیز
اسیر گشته لاجرم صورت حال را نگار داده انفاذ درگاه پادشاه داشت و از فیروزکوه بمنزل چارده
و کلاته کوچ داد هم در آنجا معلوم داشت که جعفرقلیخان برسر زردین غارت برده و اراضی زردین چاجرم را
تحت فرمان آورده و زن و فرزند محمد حسن خان زردینی را که از خدام دولت بود اسیر گرفته از میانه محمد
حسن خان یکتنه بر اسبی برنشسته و تا بسطام عنان نکشیده بعد از ورود به بسطام مهدیقلیخان پسر سلیمانخان
او را ساز و برگ کرده روانه طهران داشت اما سلیمانخان چون وارد بسطام گشت و آن بلده را بنظام
کرد چندتن مرد جاسوس اختیار نموده یکتن باستراباد گسیل داشت و دو کس بخراسان و بروجرد فرستاد تا تفحص حال
کرده کنون خاطر سالار و جعفرقلیخان را مکشوف دارند و باز نمودند که ایشان از اغوای

ترکمانان و دیگر قبایل سرشار و حیلتها برانگیختند تا جمیع قبایل را خائن دولت و گناهکار کرده حضرت
سازند تا از پادشاه هراسناک گردند و در عصیان دولت همداستان شوند و دیگر در خاطر داشتند
که از بزرگان خراسان گروگان گرفته در قلعهٔ کلات باز دارند چون این کارها بپای برند عصیان خویش
آشکار کنند و هنوز آصف الدوله در این امر تقاعدی داشت و اهمال مینمود چه آصف الدوله در خاطر
بود که بعد از شاهنشاه غازی مردمان چشم از ولیعهد دولت که خدایش خاص سلطنت آفریده بود
بپوشند و بهمن میرزای برادر اعیانی محمد شاه را بپادشاهی بردارند باجمله سلیمانخان این اخبار را کماکان
کرده نزد میرزا شفیع صاحبدیوان که معضلات دولت را مستشار و محرم اسرار بود فرستاد تا
اینجمله را در حضرت پادشاه و جناب حاجی میرزا آقاسی آشکار ساخت و خود با ترکمانان فرنک فارسیان
و چپاشلنک که بسیار آغاز موافقت و ساز مرافقت نهاد و با ایشان مواضعه کرده میثاق اتفاق استوار
داشت تا اگر بتحریک سالار و جعفرقلیخان ترکمانان کوکلان و یموت آهنگ شاهرود و بسطام کنند
او را آگهی دهند و بدین تدبیر ایام زمستان را بسلامت گذاشت و هرگاه ترکمانان آهنگ اراضی او کردند
آگاه شده مردمان را بحفظ و حراست خویش مأمور داشت و از زحمت دشمن آسوده زیست و هم در این سال
حاجی میرزا موسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام که متولی روضهٔ مقدسهٔ رضویه علی ساکنها آلاف
التحیه بود وداع زندگانی گفت و چندانکه متصدی این امر شریف بود نیکو خدمتی کرده موقوفات بقعهٔ مبارکه را
در تمامت ایران نظم داشت و دارالشفای بجوار آن را آبادان فرموده هرگز در کار معالج و مداوا مسامحت
نرفت و پیوسته اطعمه و اشربه فقرا و مساکین از کارخانهٔ خاصه و مطبخ خاص حضرت رضا علیه السلام بی کلفت
میرفت و مکتب خانهٔ اطفال را چنان برونق کرد که دکان مردم تنگدست در تحصیل علوم از بزرگزادگان
کار سهلتر کردند و زائران آن سدهٔ سنیه را هر که بیزاد و راحله بود اسعاف حاجت او فرمود و هر شب
جماعت از خدام را که در آستانهٔ مبارکه دیده بان بودند از مطبخ خاص طعام داد و در تعمیر ابنیه مساعی جمیله
معمول داشت باجمله چون از جهان رخت بدر برد حسب فرمان شاهنشاه غازی و صوابدید حاجی میرزا آقاسی
حاجی میرزا عبدالله خوئی که از جمله منشیان خاصهٔ درگاه بود متولی بقعهٔ متبرکه گشت و هم در این سال شاهنشاه
غازی فرمان کرد که حسین خان نظام الدوله حاکم فارس آب شش پیر را که منبع آن در کوهستان ممسنی و بلوک
اردکان است و از آنجا برود خلیان پیوسته میشود و بدریای عمان میرود نهری حفر کند و بهری بشهر شیراز
رساند و از منبع آن آب تا بشیراز هیجده فرسنگ مسافت است بسیار وقت سلاطین متقدم این
عزم را تصمیم دادند و تقدیم نکردند باجمله شاهنشاه غازی حکم براند که اگر معادل یک کرور تومان زر مسکوک
از خراج فارس بخرج مقصود رود مقبول است لاجرم حسین خان دامن همت بر میان استوار کرد و دوازده
هزار مرد مزدور انجمن کرد و از این مسافت دراز نهری که ده ذرع عرض و پنج ذراع عمق داشت حفر کرد
و هر زمین که افتاده بود چاه کرد و با سنگ و ساروج مجری آب را استوار داشت و آب را بشهر شیراز
آورد خرد و بزرگ شادمانه بیرون شتافتند و شکر خداوند و دعای پادشاه گفتند و هم در این سال

وفات حاجی میرزا موسی خان متولی مشهد مقدس و تفویض امر او بحاجی میرزا عبدالله

شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

۱۲۵۰ چنانکه از این پیش مرقوم شد اللّه‌قلی میرزای ایلخانی برحسب فرمان سلطانی سفر بروجرد کرد و بعد از ورود
بدان بلده جماعتی که نسب با خاندان سلطنت داشتند در حضرت او مواظبت و ملازمت می‌نمودند
برای اعتلای حال او را با اظهار کلمهٔ عصیان تحریض میدادند و هر شب که بساط لهو و لعب گسترده میشد
و مجلس خمر و قمر آراسته میگشت خاصه آن هنگام که بخار این ابخره دماغها آشفته میگشت و از غایت بی
خویشتنی ناگفتنیها گفته میشد همگنان بهم دست و همدل و زبان ستایش و نیایش او همی کردند و او را بارتقای مراتب
سلطنت و ضبط حوزهٔ مملکت ترغیب میدادند ایلخانی نیز بهواجس نفسانی این تخییلات شیطانی را پسندیده میداشت
و با پدر او که بر مسند حکومت متکی میشد بجماعت در برابر او ایستاده در صف میشدند و او را ترحیب و تحیت ملکانه
میفرستادند و همچنان عم او میرزا محمد خان که در غیبت ایلخانی به نشان نیابت حکومت بروجرد داشت و این وقت
از حساب اخذ خراج و بازپرس منال دیوان خوش داشت که ایلخانی طریق طغیان سپرده خویش را خاین
دولت و رانده حضرت سازد و بزشت و زیبای امرا او نپردازد لاجرم از کیفی او را انگیختهٔ عصیان مباحثت
و از جانب دیگر سیئات اعمال او را بر چندان نگار داده به دار الخلافه میفرستاد و توسط محمد قلیخان ایشیک
آقاسی ملحوظ پادشاهی افتاد و شاهنشاه غازی چون هیچ امر از حاجی میرزا آقاسی مستور نمیداشت هر گاه این
سخن میرسید حاجی میرزا آقاسی معروض میداشت که این سخنان همه از در کذب و بهتان است که دشمنان
من و ایلخانی حدیث میکنند و خاطر شاه را از کیفر این گناه برمیتافت با جمله یک دو ماه کار بدینگونه رفت و این
کبر و خیلا در دماغ ایلخانی تقویت شد و از آن سوی منوچهر خان معتمد الدوله و جماعتی از بزرگان ایران که با حاجی
میرزا آقاسی دل بد داشتند و او را نزد پادشاه زیانی نمیتوانستند در اغوای ایلخانی الحاح فراوان همی نمودند
تا او پشت با دولت کند و بجرم او حاجی میرزا آقاسی آلوده جنایت گردد در پایان امر با اینهمه نیرنج و طلسم زید و عمرو
ایلخانی در حسم حبل موالفت و رفع رایت مخالفت یکجهه شد و چون او را مالی بذخیره و گنجی اندوخته نبود چنانکه
از بهر خورش و خوردنی یکروزه و یکشبه خوان سالارش در تکاپوی برزن و بازار بود ناچار بدان سر شد که
یک نیمه از خراج سال آینده را از مردم بروجرد مأخوذ دارد و بدان مایه خروج کند در اینوقت محمود خان
پسر محمد حسین خان ملک الشعرا که برحسب امر پادشاه بوزارت او منصوب بود دیگر نگریست که اندک اندک
سخنان بیهوده مستانه و کلمات بیمعنی شبانه دیر نباشد که در میان مردم افسانه شود و دولتی را که پدر بر پدر
پرورده نعمت بوده بکفران احسان سمر شود پس از پی چاره گری میان استوار کرد و نخستین میرزا محمود مجتهد را که
نسب با سید بحر العلوم میبرد و میرزا صادق امام جمعه بروجرد را که حافظ شریعت و سالک طریقت است دیدار کرد
و گفت اگر من مخالفت ایلخانی کنم زیان جانی بینم و اگر سخن نکنم تا او سفاهتی آغازد و فتنه انگیزد روزی
چند بر نگذرد که من و بر زیادت شما هر که در این شهر است بهرهٔ هلاک و دمار گردد مستعجلا چاره این است که در زمان
عمال این بلد را بیاموزید که چون کارداران ایلخانی در طلب منال دیوانی برآیند رعیت را بر شورانند
تا از خراج سال آینده چیزی بر ذمت نگیرند چون ایلخانی سیم و زر نداشته باشد جنبشی نتواند کرد این گفتار را ایشان
پذیرفتار شدند و بکار بستند اما محمود خان چون از این کار بپرداخت بتوانی صورت حال را نگار داده بدست

آگاه شدن شاهنشاه از کار اللهقلی میرزا و مأمور داشتن او به سفر عتبات عالیات

مسرعی پوینده‌تر از برق و باد نزدیک محمدحسین خان ملک‌الشعرا فرستاد و چون او بر مکتوب وی توقف یافت عظیم وحشت‌زده
گشت و با محمدقاسم خان برادر خود و این بنده سخن بشوری افکند در پایان امر سخن بر آن نهادیم که اگر ما خود حدیث
ایلخانی را در حضرت پادشاه معروض داریم از حاجی میرزا آقاسی پوشیده نماند و او لاشک ما را بکذب نسبت
کند و از در خصومت بیرون شود و بر زیادت محمود خان بدست ایلخانی مقتول گردد و اگر این راز را پوشیده
داریم عاقبت در حضرت پادشاه آلوده گناه شویم و افزون بر کفران نعمت تباه گردیم نیکو آن است
که صورت ایلخانی بدست حاجی میرزا آقاسی معروض افتد چون ما در نزد او این راز را از پرده بیرون افکنیم
نتواند مستور داشت ناچار در حضرت شهریار مکشوف دارد پس من بنده قلم و قرطاس برداشتم و این قصه را
تا بخاتمه برنگاشتم و باتفاق ملک‌الشعرا بسرای حاجی میرزا آقاسی برفتیم و مکتوب بدادیم و قصه بگفتیم او را دیگر
مجال پوشیدن این راز نماند و در زمان یکتن از پیشخدمتان پادشاه را طلب داشت و این مکتوب را بحضرت
فرستاد و از آنسوی چون ایلخانی از اخذ منال دیوانی بی بهره ماند و از بهر معاش خویش بیچاره گشت ناچار
در شهر ربیع‌الاول طریق دارالخلافه برداشت در عرض راه مکتوب حاجی میرزا آقاسی و نامه مادرش که ضجیع
حاجی میرزا آقاسی و دختر شهریار تاجدار فتحعلی شاه بود هم بدو رسید که چه نشسته و از در نادانی و جهل خواهی
خویشتن را بدهان شیر عرین باز داده همانا قصه مخالفت و اندیشه طغیان ترا محمود خان نگار داده بطهران
فرستاد و مکشوف حضرت شهریار افتاد ایلخانی از این حدیث هراسناک شد و طی طریق دارالخلافه را بر تعجیل
و شتاب بیفزود باشد که زحمت خویش را از اشتعال این عصیان بیرون کند و هم بعلی خسرو خان بختیاری رسید
سرانک نگاشت که محمود خان مرا در حضرت پادشاه آلوده عصیان و گناه ساخت و جنگ از هر وجه بیرون
خواهم تاخت اگر توانی چند تن سوار بر گمار تا او را در عرض راه مقتول سازد اما محمود خان چون راه بگردانید
و از طرف کنکاور بدارالامان قم سفر کرد و بسلامت زیست بالجمله بعد از اخبار حاجی میرزا آقاسی از طغیان
ایلخانی روزی چند بر نگذشت که آهنگ سفر او بدارالخلافه مسموع پادشاه افتاد پس در زمان فرمان کرد تا
حاجی فرامرز بیک فراش خلوت بجانب او تاختن برده هر جا او را دیدار کند از در آمدن بدارالخلافه دست
حاجی فرامرز بیک سه‌شنبه بیست و ششم ربیع‌الاول راه برگرفت و در منزل حوض سلطان با او دچار شد
و این وقت با پانصد سوار بجانب طهران رهسپار بود مع‌القصه حکم شاهنشاه غازی را با او القا کرد و او را
مراجعت داده بدارالامان قم آورد و از پس آن بصوابدید حاجی میرزا آقاسی شاهزاده کیومرث میرزا سفر قم
کرد و خط شاه را با ایلخانی سپرده بدین شرح که هیچگونه خاطر ما را از قبل تو کدورتی در بخشی نیست الا آنکه جناب حاجی
میرزا آقاسی چنین خواسته که یکچند روزگار خویش را در عتبات عالیات بپای بری و از آلایش معاصی و
پلیدیهای بیفرمانی پاک شوی چون ایلخانی این منشور بخواند باتفاق شاهزاده کیومرث میرزا شب پنجشنبه
دوازدهم ربیع‌الثانی از قم بیرون شده طریق عتبات عالیات برداشت و بعد از وصول بدان ارض مقدس
شاهزاده کیومرث میرزا مراجعت بدارالخلافه فرمود و از این طرف بعد از مأمور داشتن شاهنشاه غازی
ایلخانی را بعتبات عالیات برادر کهتر خود مهدیقلی میرزا را مأمور بحکومت بروجرد فرمود و شاهزاده

شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

بعد از ورود بر وجود آشفتگیهای ایلخانی را منظم کرد و محمد کریم میرزای سپه رکن الدوله را که برادر زن ایلخانی 449
حافظ زنان و بازماندگان او بود با خود داشته بضرب چوبش کیفری بسزا کرد

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و سه هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و سه هجری مطابق سنه توی ئیل ترکی بیست و ساعت و سی و چهار دقیقه از روز یکشنبه چهارم ربیع الثانی گذشت آفتاب به حمل تحویل داد شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار بساط عید بنجام برد و این هنگام نزدیکان حضرت پادشاه را عصیان سالار آشکار بود و شاهنشاه غازی نیز او را واجب میشمرد و از آن طرف سالار در اظهار کلمه عصیان اصرار میداشت و آصف الدوله رضا میداد و سخن بر این داشت که مردم ایران بسلطنت ما متفق نخواهند گشت چه ما از خاندان سلطنت نبوده ایم و اگر مردم ایران از پادشاه و حاجی میرزا آقاسی رنجیده خاطر باشند از دودمان سلطنت بزرگان بسیارند که بما فزونی دارند یکی از آن یکان دیگری را اختیار کنند و ما را از این محل که امروز داریم نیز فرود آرند هم اکنون بفرمان برداری مردم خراسان و سخنان ایشان فریفته نشوید که نیروی ما بقوت دولت و منشور پادشاهی است ما را چندان دل دهند که از پادشاه روی بگردانیم چون کار یکسره کنیم ما را چون بره بدهان گرگ گذارند و بگذرند پس صواب آنست که یکتن از خاندان سلطنت را برانگیزیم و بدست او محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی را از بن براندازیم و امروز آنکس جز همین میرزا برادر اعیانی محمدشاه نیست که فرمانگذار آذربایجان است کثرت ذخایر و دفاین نامبردار است و از آذربایجان لشکر بزرگ تواند انگیخت چون او را با خود همداستان کنیم مردم خراسان دیگر عصیان ما نکنند و مردم عراق با سپاه این دو مملکت برنتابند اکنون بر آنچه در ضمیر نهفته اند پرده بر مدرانید تا من بدستیاری رسل و رسایل همین میرزا را با خود همدست کنم آنگاه دست بدین کار بیازیم و روزی چند بر نگذرد که او را بر تخت جای دهیم و زمام ملک و مملکت بدست کریم سالار که کبر و خیلای سروری در سر داشت در جواب پدر گفت اینک از خویشاوندان ما که در دار الخلافه جای دارند پشت و روی اینکار دیده و دانسته اند همه روزه مکتوب رسد که پدر تنگ آهنگ دار الخلافه کنید و دانسته باشید که تاج و اورنگ بی زحمت کوشش و جنگ بهره شما خواهد گشت زیرا که حاجی میرزا آقاسی مردمان را چندان بزخم زبان زبان کرده که التیام آن جراحات بهیچ مرهم فراهم نشود و مکاتیب محمد قلیخان نیز گواه مقالات ایشان است اکنون که ما خود قوت و مکانت اینکار داریم چرا باید بسلطنت همین میرزا سرفرود آریم این گفت و در تهیج فتنه و بسیج امر یکجهت گشت و در خاطر نهاد که اگر تواند گنج اندوخته پدر را برگیرد و بر لشکر قسمت کند آصف الدوله این معنی را تفرس کرده با پسر برفق و مدارا پیش داشت و گفت اکنون که کار بدینگونه میرود اینقدر مرا زمان دهید که معادل صد هزار تومان نقد مسکوک برداشته بطهران شوم اگر امر سلطنت را پوشیده دیدم و مردم را در دفع وزیر و خلع پادشاه یکجهت شناختم من نیز ایشان را تحریض کنم و دوستان قدیم را دیدار نمایم و ببذل زر و مال متفق الکلمه سازم و همچنان همین میرزا را از آذربایجان برشورانم آنگاه شما را آگهی فرستم تا جنبش کنید و کار بر آرزو دارید و اگر این سخنان را وقعی و ثباتی نیست و مردم پادشاه

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

از در مخالفت نیستند با حاجی میرزا آقاسی طریق موافقت سپرم و این زر که با خود حمل میدهم پیشکش پادشاه
و هدیه اولیش گذرانم و حکومت مملکت قومس و استرآباد را با خراسان توام سازم و منال و دیوانی یکساله آن
مملکت را بعد تسلیم کنم و با تشریف پادشاه و منشور حکومت فراز آیم و بتوانی از این ممالک نیز لشکر فراوان
انجمن سازم و چون زمستان بپای رود و در اول بهار با لشکرهای ساخته جنبش کنم و آرزوهای دیرینه برآیم
با جمله سخنان خویش را بدین تمویهات آرایش کرد و سالار را آرامش داد آنگاه از سیم و زر و حلی و زیور و حلیه
و ظریف و دولتی و شریف هرچه در خراسان اندوخته داشت حمل داده و طریق طهران برگرفت و طی طریق را نیز
بقدم عجل و شتاب میکرد که مبادا حسن خان سالار باز سفاهتی آغاز نهد و از دنبال بتازد مع القصه از منزل
میامی کس فرستاد و سلیمان خان حاکم بسطام را از ورود خویش آگهی داد و سلیمان خان او را پذیره شد و آصف الدوله
در قلعه آصفیه که خود بنا کرده بود قریب به بسطام فرود شد این هنگام چون سلیمان خان بفحص حال او مامور بود
نگفتن از نزدیکان آصف الدوله را بفریفت و مخالفت او و فرزندش حسن خان سالار را پرسش نمود و عصیان
ایشان را به انس مکشوف داشت که آصف الدوله هشتاد و دو بارگیر صندوق حمل داده که بیشتر آکنده بزر
مسکوک است و از جواهر آلات و ادوات سیم و زر بر زیادت چهار صد هزار تومان زر مسکوک خزانه میبرد این
قصه را نیز معروض درگاه پادشاه داشت اما آصف الدوله روز دیگر از قلعه آصفیه کوچ داد و از برای فریفتن دول
شیفتن سرهنگان عرب و عجم را با خویشتن تا دامغان کوچ داد و از آنجا رخصت انصراف فرموده خود روانه
طهران گشت بعد از ورود بطهران تقبیل سده سلطنت چون مدعا بنجه کمان داشت نصرت نیافت سر از خاک
ضراعت پیش داشته و نخستین منشوری بنام حسن خان سالار صادر گردید که متولی بقعه متبرکه حضرت رضا
علیه الصلوة والسلام باشد و از پس آن مثالی دیگر بنام فرزند دیگرش میرزا محمد خان بیگلربیگی گرفت که
به نیابت آصف الدوله در خراسان حکمرانی کند و حکم دیگر بنام سلیمان خان حاکم بسطام صادر گردید که پانصد تن
تفنگچی و صد تن سواره و دو عراده توپ از بسطام تا منزل مزینان ملازم خدمت میرزا محمد خان سازد و از این
حکم در خاطر داشت که این توپ و لشکر نیز با سپاه حسن خان سالار پیوسته شود و هم فتح بسطام از برای او
آسان باشد و از آن سوی حاجی میرزا آقاسی چنان دانست که نیابت میرزا محمد خان در خراسان سبب
فتور کار سالار خواهد گشت و میان برادران کار بخصمی خواهد رفت از نیروی نیابت او را در خراسان پذیرفتار گشت
و او را بی کلفت بیرون فرستاد و بعد از رسیدن میرزا محمد خان به بسطام سلیمان خان که از کنون خاطر او آگاه
بود و فتنه جوئی او را امید است ده روز بمماطله و تسویف او را بداشت و صورت حال را عریضه نگار داده
بدرگاه پادشاه فرستاد و بنمود که من چنان دانسته ام و از کلمات میرزا محمد خان چنان فهم نموده ام
که بعد از رسیدن میرزا محمد خان بخراسان بیتوقفی با سالار همدست و همداستان شود و با جماعت
خراسانی و ترکان طریق مراجعت گیرد و حاجی میرزا آقاسی در پاسخ نگاشت که بعذری و لطیفه اگر توانی
توپخانه را از وی باز دار وقتی این حکم برسید که میرزا محمد خان توپ و سپاه را با خود برده بود اما چون
بمزینان رسید سالار را آگهی فرستاد که اینک توپ و سپاه بسطام را با خود کوچ داده ام اگر در خفا

نخستین ایشان را بملازمت خدمت دعوت کنم چنانکه پذیرفتند نیکوکاری باشد و اگر نه جمله را اسیر کنیم و با
ترکمانان بفروشیم و یا آنکه آلات حرب و ضرب که در دست دارند مأخوذ داریم و برهنه تن رها سازیم حسن خان
سالار پاسخ فرستاد که هنوز هنگام اظهار و اعلان کلمهٔ عصیان نیست بگذار تا باز جای شود لاجرم آن
توپخانه و لشکر بسلامت باز بسطام شد آثار منوی عیون و جواسیس سلیمانخان همه روزه برسید و باز نمود
که بعد از رسیدن میرزا محمد خان بیگلربیگی بخراسان با سالار متفق شد و افزون از پیش در تحریص سالار
و تحریک فتنه رنج برد تا از آنچه می نهفتند پرده برگرفتند .

ذکر ظهور عصیان و طغیان حسن خان سالار و فتح قلعهٔ کلات بدست او

حسن خان سالار و جعفرقلیخان کرد شادلو چون ساز مخالفت را ابتدا آوازه خواستند نخستین بدان سر شدند که
کلات را از لشکر بیگانه پرداخته کنند و از بهر خویش معقلی محکم بدست کرده ذخایر اندوخته بدانجا نهند و اگر کار صعب افتد
بدانجا پناهنده شوند و در این وقت محمد ولیخان قاجار و مصطفی قلیخان همدانی با سرباز قراگوزلو و آقاجان بیک
سرهنگ فوج صمصام خان برای حفظ و حراست در کلات اقامت داشتند پس حسن خان سالار خفیه مردم
کلات نگاشت که با سپاه پادشاهی کار بحیله کنید و ایشان را دست بگردن بسته دارید و از جانبی
محمد خان آقای چلائی را مأمور ساخت که با مردم خود اعداد کار کرده دروازهٔ کلات را که مشهور بدروازه
ارغون شاه بود مفتوح دارند و امیر اصلانخان پسرش با جعفرقلیخان بجنوردی دروازهٔ نفته را فرو گیرند
سلیمانخان دره جزی از دروازه دوم در رود جعفرقلیخان بجنوردی نیز با امیر اصلانخان همراه شد و
این مردم یکباره جنبش کرده دروازهای کلات را فرو گرفتند سپاه پادشاهی که هرگز با سالار این گمان
نداشتند چون صورت حال را باز دانستند ناچار بقلعهٔ کک کبند که محکمهٔ کلات است در گریخته متحصن شدند
سپاه سالار ایشان را پیام کردند که در تنگنای این حصار رحل اقامت انداختن و بر آیین کاره جان باختن
در شریعت عقل روا نباشد کس را با شما کاری نیست از این حصار برآیید و راه خویش گیرید سربازان چون
طرق و شوارع را مسدود یافتند سخن ایشان را استوار داشته از قلعه بدر شدند سواران خراسانی چپوانی
بر ایشان تاخته نخستین آلات حرب و ضرب ایشان را مأخوذ ساختند آنگاه محمد خان آقا و آقا رضا خان
کوارشکی را مأمور کردند که این جماعت را تا خبوشان کوچ دهند و از آنجا مردم خبوشان تا بجنورد برسانند و از
آنجا بمردم ترکمان بشرط بیع بسپارند و آقاجان بیک سرهنگ را با قاسی خان خوری سپردند که او را بشهر
مشهد برد آقاسی خان او را بسرای خود پنهان کرد و نگذاشت تا عبد ترکمانان گردد و مردم خبوشان نیز سربازان را
بنجهای خود برده حراست نمودند و بدست مردم بجنورد نسپردند چون این خبر بسالار رسید با مردم خبوشان
دل بد کرد و پیمان نهاد که بعد از مراجعت از سفر عراق ایشان را کیفر کند و لشکر بزرگ بساز کرده بجانب عراق
در حرکت آمد و یزدان قلیخان برادر جعفرقلیخان را با سیصد خانوار کرد شادلو بکلات فرستاد تا در آنجا حافظ
و حارس باشد و از اینطرف چون این خبر پراکنده شد سلیمانخان در زمان صورت حال را در عریضه نگار
کرده روانه دارالخلافه داشت و طغیان سالار در نزدیک کارداران دولت مکشوف افتاد از منوی آصف الدوله

چون دانست که دیگر کار سالار تسویه نتواند کرد از خویشتن بیمناک شد پس خواهر خود را که دختر شاهنشاه غازی بود برای زیارت کعبه معظمه برانگیخت و خود نیز خواستار آمده ملازمت او را اختیار کرد و یک نیمه از آن زر که از خراسان با خود حمل داده بود و نیز بعضی از مردم که شناخته امانت بودند بودیعت نهاده در خدمت خواهر بسیج سفر کرد و از راه آذربایجان و دشت مرطریق مکه معظمه برگرفت و در آن سفر بر زیادت از آنچه مادر پادشاه بذل سیم و زر فرمود آصف الدوله از مال خاص خویش معادل صد هزار تومان زر مسکوک بکار برد و همه روزه و همه شب تمامت زایران و حجاج را از مطبخ خود خورش و خوردنی فرستاد و بدان مکانت و حشمت همی بود که پاشای شام و محمد پاشای اولی جسارت از پای نمی نشستند و بزرگان دولت عثمانی در امضای بسیج امر رضای او جنبش میکردند و سخنان او را امضا و بدلهای گران او منقاد و شاد خاطر بودند بدین قوی شکوه سفر مکه معظمه بپای برد و هنگام مراجعت در عتبات عالیات جای کرد و مادر شاهنشاه روانه دار الخلافه گشت اما محمد قلیخان پسر آصف الدوله که در حضرت شهریار ایشیک آقاسی بود چون عصیان سالار از پرده بیرون افتاد در حضرت شاهنشاه غازی معروض داشت که اگرچه هرگز چشم از حقوق آنحضرت نپوشم و بی باک در خاک پدر و برادر کوشم لکن بزرگان دربار این سخن از من استوار ندارند و عاقبت در این درگاه آلوده گناه شوم و تباه شوم بصواب نزدیکتر آن است که اجازت رود تا در شهر آذربایجان رفتم و در مراغه نزد فتحعلی خان بیگلربیگی عم خویش بجایگاه باشم تا آنگاه که کار سالار یکسره شود چه فتحعلی خان با آصف الدوله از در معادات بود بالجمله شهریار این سخن را پسندیده داشت و او را با سواری چند به مراغه فرستاد و در این وقت که مادر شاهنشاه از مکه معظمه مراجعت کرده به تبریز رسید محمد قلیخان دست آویز استقبال عمه دیدار او از مراغه به تبریز آمد و از آنجا بهنگام مراجعت بطرف عتبات عالیات گریخته به نزد پدر خود اقامت جست اکنون بر سر سخن رویم چون شاهنشاه از آهنگ حسن خان سالار آگاه شد بصوابدید حاجی میرزا آقاسی بفرمود تا ابراهیم خلیل خان سرتیپ سلماسی را با دو عراده توپ و دو فوج سرباز افشار و سواره خواجه وند و عبد الملکی و سواره افشار صاین قلعه و بکری مأمور فرمود تا از طهران بیرون شده غره شهر رمضان وارد بسطام گشت و از آنسوی سالار تا سبزوار تاخته کلمه عصیان را بلند آوازه ساخت و جعفرقلیخان کرد شادلو را با دوازده هزار سوار بر مقدمه سپاه بیرون فرستاد و جعفرقلیخان از دامنه کلاته خج بقریه قلیچ آمد و آنجا اوتراق کرد و میان هر دو لشکر از یک فرسنگ و نیم بر زیادت نبود و روزی چند از دور نگران یکدیگر بودند و چون این خبر معروض کارداران دولت افتاد حاجی میرزا آقاسی بیم کرد که مبادا بسبب قلت سپاه در اول مقاتلت ابراهیم خلیل خان شکسته شود و نام دولت پست گردد پس فرمان کرد و سلیمان خان و ابراهیم خلیل خان فرستاد که اگر سپاه شما درخور این جنگ نباشد هرگز اقدام بمبارزت نکنید و مراجعت بسمنان نمائید تا لشکری ساخته با شما پیوسته شود سلیمان خان چون نیک نظر کرد سودی در مراجعت ندانست و با خود اندیشید که اگر این سپاه که جنبش پیاده کنند طریق مراجعت گیرند خصم دل قوی کند و در عرض راه ایشان را محاصره افکند و حمله را از میان برکشد آنگاه مردم این اراضی که بیشتر در نهان با سالار

شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

۴۵۴ مواضعه دارند می ترسیم هم با او پیوسته شوند و کار بصعوبت شود لاجرم با ابراهیم خلیل خان سخن بشورا
درانداخت او نیز بدین سخن همداستان شد آنگاه گفت اگر خواهی تو در ارک بسطام نشیمن کنی و قلعه را نیکو
داری تا من با این سپاه پذیره خصم شوم و رزم دهم و اگر نه حراست قلعه را با من گذار و طریق مبارزت
بسپار اگر خدایت نصرت داد شاد و شاکر باش و هرگاه شکسته شدی از رزمگاه بقلعه قاسم آباد در گریز
و از آنجا تا قلعه ارک بسطام تکمیل مسافت پر زیادت نبود همانا در آنجا روزی چند خویشتن داری توانی کرد
تا از دارالخلافه مدد برسد و نیروی ستیزه آویز بدست شود و هم در این وقت گفتن از جواسیس سلیمان خان
برسید و بازنمود که چهار تن از جماعت کوداری که در قریه ابر بسطام سکون دارند با جعفرقلیخان مواضعه نهاده‌اند
که اگر توانند قورخانه را آتش در زنند چون مردم کوداری و سپاه عرب و عجم در تحت فرمان مهدی قلیخان بود
سلیمانخان با پسر این سخن را انهی کرد و او چهار تن را با خود داشته زنجیر و کنده بر نهاد مع القصه روز دیگر ابراهیم
خلیل خان گفت شاهنشاه این سپاه را محکوم حکم من ساخته و مرا بدین رزمگاه تاخته هرگز پناهنده حصار نگردیم
شد این بگفت و فرمان داد تا سربازان خیمه‌های خویش را فرود کردند و ادوات و آلاتی که حمل آن صعب
بود بقلعه ارک در بردند ساخته جنگ شدند چون لختی طی مسافت کرده از کنار شهر بعید افتادند ابراهیم
خلیل خان سرهنگان و سربازان را پیش خواند و با ایشان گفت همانا دانسته اید که پادشاه ما را از پی
جنگ بدین راه تاخته نیز دانسته باشید که این جماعت که با ما سر منازعت دارند ترکمانان سواره و مردان
جنگ آزموده اند و ما همه پیاده کاینه اگر از ایشان هزیمت شویم کمتر بسلامت بیرون توانیم رفت بجمله طعمه
شمشیر و اگر نه اسیر گردیم اکنون با من از در صدق سخن کنید اگر اندیشه نام و ننگ کرده اید و دل بر جنگ
نهاده اید نیکو کاری باشد از پس آنکه خدای نصرت دهد هر کس باندازه جرات و جلادت از کارداران
دولت علوفت و رافت خواهید یافت و نامبردار خواهید شد و اگر طریق فرار خواهید برداشت و مرا در میدان
جنگ خواهید گذاشت هم اکنون کنون خاطر را مکشوف دارید تا پیش از آنکه شکست بینید و نام دولت
پست کرده من آهنگ جنگ نکنم و شما را مراجعت داده در قلعه ارک جای دهم و بباشیم تا لشکری انبوه
از طهران برسد و با ما پیوسته شود لشکریان یکدل و یکزبان گفتند که هرگز مباد که ما روی بباز پس بینیم
و تا جان در بدن داریم رزم دهیم لاجرم ابراهیم خلیل خان دل استوار کرده حکم داد تا سربازان افشار
بصورت قلعه بر صف شدند و توپها را در چهار زاویه قلعه جای داده جماعت عرب و عجم را از پیش روی قلعه
بر صف کرد و سواران را در میان قلعه بداشت این هنگام هفتصد تن از سربازان افشار پیمان نهادند
که ما جنگ دشمن را پسنده باشیم و چنان بکوشیم که نام ما آویزه گوش دلیران آفاق گردد و همچنان از
میان دو هزار تن سپاه عرب و عجم چهار صد کس بقدم جلادت پیش شد و خاتمه این مبارزت را مواضعه
نهاد ابراهیم خلیل خان ایجمله را بنواخت و نوازش نمود و دل استوار کرده طبل رحیل کوفت و لشکر را در آن
صورت که قلعه کرده بود همی جنبش داد اما از آن سوی چون جعفرقلیخان بدانست که لشکر ابراهیم خلیل خان خیمه‌های
خویش را فرود کردند چنان فهم کرد که آهنگ فرار کرده اند عزم نمود تا لشکریان برنشستند و بسوی دشمن بشتافتند

ابراهیم خلیل خان [illegible] سلیمان خان افشار

عنان گشت بالجمله چون طرفین لختی طی مسافت کردند ناگاه سیصد سوار که بر مقدمهٔ جیش جعفرقلیخان میرفت
پدید گشت چون چشم سربازان تیپ ناگاه بر سواران افتاد بعضی از ایشان را دل بجنبید و در موضع قلعه سربازان
از بیم لختی بهم برآمدند ابراهیم خلیل خان چون این بدید در خشم شد و بانگ بر ایشان زد و گفت من تخت با
شما پیمان نهادم و شما بدین جنگ پیمان دادید چه شد که از سیصد سوار بیمناک شدید و در هم افتادید
اکنون که این بیابان کوشش را گوش بسواران عراق آکنده خواهد گشت شما کار بر چگونه خواهید کرد این بگفت
و حکم داد تا چند توپ را سر برتافته و با ایشان روی در روی کردند و توپچیان آتش زنه های افروخته را
فرا داشتند تا بحکم ثانی آتش در زنند سربازان چون این بدیدند از در انابت بیرون شدند و سر طاعت
پیش داشتند و دیگرباره بر ذمت نهادند که اگر دریای لشکر در جنبش آید دست از کوشش باز ندارند هنوز
این سخن در میانه بود که سواران جعفرقلیخان پدیدار گشت جهان از گرد قیرگون شد و زمین جنگ تنگ آمد
جعفرقلیخان سپاه خویش را چهار بهره کرد و هر بهری سه هزار تن بود و بر چهار صف بداشت و ابراهیم خلیل خان
چنانکه رقم شد لشکر خویش را بر صورت قلعه همی پیش داده بود تا سواران تنگ نزدیک شدند آنگاه
فرمان کرد تا توپچیان دهان توپها بگشادند و سواران از پیش روی توپ هزیمت شدند و دو بهره گشته
از دو سوی قلعهٔ سرباز چنان برمی آمدند که از آسیب گلولهٔ توپ محفوظ بودند و ساعتی چند کار بدینگونه
رفت چون روز از نیمه بگذشت ابراهیم خلیل خان حکم داد تا یک نیمهٔ قلعه همچنان بر جای بزیست و نیم دیگر
بر صف شد و بجانب سواران ره سپار آمد و چون لختی راه نزدیک کرد بفرمود تا توپچیان توپها بگشادند و
سربازان تفنگها گشاده داشتند مانند تگرگ گلولهٔ توپ و تفنگ باریدن گرفت و ترکمانان را جای پشت پای
فشردن نماند لاجرم روی برتافتند و هزیمت کنان بلشکرگاه خویش شتافتند و توپچی و سرباز از کنار
قاسم آباد که مصافگاه بود تا حسین آباد از قفای هزیمتیان در تکاور آمد و سواران عراقی از پس پشت
سرباز بیرون شده باتفاق ابراهیم خلیل خان سبک عنان گشتند توپچیان چون دانستند که با سواران
نتوان هم تک بود اسبهای عراده را بر زیادت کردند و هر عراده را با هشت اسب همی جنبش دادند بالجمله
جعفرقلیخان با مردم خود تا لشکرگاه خویش بگریخت و هم در آنجا نتوانست اقامت جست از آنجا نیز آنسوی تر
برفت اما ابراهیم خلیل خان چون بکنار خیمه و خرگاه او رسید آفتاب بگشت و روز تاریک شد لاجرم در بیرون
حصار حسین آباد و لذا اسب بزیر آمده و آن شب را در آنجا بامداد کرد و صبحگاه طبل جنگ بکوفت و لشکر را بانبوه
گروه آهنگ لشکرگاه جعفرقلیخان کرد و برگرد خیمه و خرگاه او توپها را بگشاد و مکشوف افتاد که در لشکرگاه
او هیچکس نمانده است با سربازان گفت توانند بود که جعفرقلیخان [illegible] را پرداخته و در کناری کمین گاه
ساخته باشد تا چون بطمع مال دست از هم باز دارید و بدین لشکرگاه فرو شوید از کمینگاه بیرون تازد
و جان را از وجود شما بر دارد لاجرم لشکر را از کسب غارت و اخذ غنیمت باز داشت و تا نیمه روز
در کنار آن لشکرگاه زمان بگذاشت و چون از لشکر خراسانی هیچکس بمبارزت را مبادرت نکرد ناچار
بلشکرگاه خویش مراجعت نمود درین دو روز چون سربازان پیادگان بودند و سواران ترکان خراسان

از هم گلوله توپ و تفنگ زمین جنگ نزدیک میکردند با اینهمه جوش و جنبش هیچکس از طرفین مقتول نگشت ۴۰۵
جز اینکه محمد تقی خان پسر سلیمانخان و تنی از مردم ترکان را اسیر گرفت و اسب مجید خان مکری با زخم
گلوله با خاک افتاد بالجمله دو روز دیگر نیز هر دو لشکر در برابر هم آسوده نشستند و نگران یکدیگر بودند روز سیم جعفرقلیخان
بدان سر شد که با لشکر خویش در قلعه آصف آباد که معقلی محکم است جای کند و بنا شد تا حسن خان سالار
با لشکرهای گران در رسد پس بفرمود تا لشکریان خیمه و خرگاه خویش فرود کردند و بر اسبهای خود برنشستند
از میموی ابراهیم خلیل خان چنان دانست که او بجنگ در میآید چون آنوقت مریض بود بفرمود تا غفار بیک
سرهنگ افشار با دویست تن سرباز و دو عراده توپ استقبال جنگ کند هنگام عبور جعفرقلیخان جنگ
پیوسته شد و شمخالچیان او از فراز پشته که در کنار راه بود چند تن سرباز را بزخم گلوله مقتول ساختند و از میموی سرهنگ
تن شمخالچی بدست سربازان توپ نابود گشت بالجمله جعفرقلیخان خویشتن را بقلعه آصف آباد در برده بانتظار سالار
نشیمن نموده و در این هنگام خبر برسید که سالار با هشت و پنجهزار سوار و پیاده خراسانی تا منزل میان
براند است و از آنجا محمد خان بغایری و جهانگیرخان را با هزار سوار بمدد جعفرقلیخان فرستاد و خبر جنبش
او را بداد در اینوقت جعفرقلیخان آهنگ خدمت سالار کرد و محمد خان و جهانگیرخان و سلیمانخان درهء گزی
و محمد رحیم خان برادر سلیمانخان را در لشکرگاه بگذاشت و خود راه برداشت چون نزدیک سالار آمد و مقتضیات
خویش را معروض داشت سالار با او خطاب کرد که جلادت ترا از این زیادت میپنداشتم ابراهیم خلیل خان
کیست و محل او چیست که خار راه لشکر باشد و تا چندین با شما رزم دهد جعفرقلیخان عرض کرد که این سخن از
صدق و صواب است همانا عمداً کار او را بتسویف انداختم و در مماطلت با او مسامحت ساختم از بهر آنکه سالار
خود برسد و نظاره این گیرودار کند و نیز این فتح بنام او باشد اما از این سوی بعد از رفتن جعفرقلیخان بنیان
محمد علیخان ماکوئی که بفرمان شاهنشاه غازی مامور بسفر خراسان بود طی مسافت کرده با این هنگام با ده
عراده توپ و چهار فوج سرباز از دامغان بیرون شده وارد قریه ده ملا گشت و ابراهیم خلیل خان چون
این بدانست با افواج افشار و محمد تقیخان پسر سلیمانخان و دو فوج عرب و عجم و جماعت سواره بسطام
در خاطر نهاد که با محمد علیخان پیوسته شود و نیز او را مسموع افتاده بود که سواران خراسانی از رسیدن محمد
علیخان آگهی یافتند و آهنگ شبیخون او کرده اند لاجرم از بسطام بیرون شده در رفتن شتاب گرفت
که زودتر خود را بمحمد علیخان برساند و او را از کید شبیخون برهاند اما سواران خراسانی پیشدستی کرده وقت تاریکی
شب تا قریب بقریه ده ملا براندند و در آنجا از پس تلی کمین ساختند هنگام بامداد که محمد علیخان آهنگ
کوچ داد بقانون اهل نظام بفرمود تا توپچیان اعداد کار کرده از چهار سوی لشکرگاه دهان
توپها را بجانب بیگانه راست کردند و آتش زنه ها را فراز داشتند تا اگر ناگاه دشمنان از جانبی در آیند
دفع دهند و سربازان به بربستن احمال و حمل دادن اثقال مشغول شدند این هنگام سواران خراسانی
که انتهاز فرصت می بردند سربازان را مشغول یافته از کمینگاه بیرون شتافتند و مانند سیل غلتان گرد
حمله افکندند محمد علیخان در زمان حکم داد تا توپها را آتش در زدند تا لختی سواران بازپس شد آنگاه جنگ

جنگ بکوفت و سرباز ده دست کرده و بجانب سواران راه برگرفت و توپچیان نیز فرا داده و جنبش داده همه راه تگرگ مرگ ببارید تا از آن پیش که یک تیر پرتاب قطع مسافت شود دوازده هزار سوار خراسانی هزیمت ساخته شدند و ترکمانان هنگام هزیمت مزدوج کلاته خان را یغما برگرفتند و برفتند اما از آن سوی ابراهیم خلیل خان حمزه‌خانی شتاب زده طی طریق می‌نمود چون دو فرسنگ راه بپیمود بانگ توپ شنیده و دانست که لشکر خراسان با محمدعلیخان جنگ در پیوسته‌اند پس بسرعت سیر بیفزود و بر رفتن شتاب گرفت چون لختی دیگر برفت از دور لشکر خراسان را دیدار کرد که بهزیمت طی مسافت می‌کنند و چون هزیمتیان ابراهیم خلیل خان را نیز بدیدند که ساخته جنگ تاختن همی برد بر ترس و بیم بیفزودند و یکباره دل بر فرار نهاده خیمه‌های خویش را نیز آورده و بستوری بر بارگیرها حمل داده راه میامی پیش داشتند و ابراهیم خلیل خان با مردم خود در قریه دهنه با محمدعلیخان پیوسته شد و آن روز و شب را در آنجا بگذاشت

رسیدن شاهزاده حمزه میرزای حشمة الدوله
و مقاتلت او با سالار و فرار سالار بدشت ترکمان

روز دیگر نواب شاهنشاه غازی حمزه میرزا که او نیز برحسب فرمان بموافقت خراسان بود با چهارده عراده توپ و پنجهزار سرباز از راه برسید و این هنگام هر دو لشکر با هم پیوسته شدند و حال سالار را نیز معلوم داشتند که با بیست و پنجهزار سوار و پیاده در میامی او تراز کرده و محمدخان بنیادی و جهانگیر خان نیز دوازده هزار تن هزیمت شده را به وی بردند اینک ساخته جنگ نشسته است حمزه میرزا رزم او را آهنگ گشت و از طریق ارمیان که از دیگر طرق آب و علف بزیادت داشت آهنگ او کرد و از آن سوی سالار چون این بدانست ابطال سپاه خود را گزیده کرده منقلای سپاه بیرون فرستاد و از نیرویی که نصرت خویش را صنعت بیشمرد پوشیده و از لشکریان چهارده سر اسب جنیبت خویش را با چهارده تن از خاصگان خود سپرد تا برنشستند و چندانکه توانستند از زر مسکوک حملی گران بر فتراکها بستند تا اگر کار دیگرگون شود طریق فرار سپرد بالجمله چون از یکسو بپرداخت توپخانه و قورخانه را بمیرزا الله‌بخش خان سپرد و خود سپرده و میرا صلانخان سپه دیگر را سر و سرداران فرمود و حکم داد تا لشکر جنبشی کرد و در اراضی ارمیان کلاته نو بعضی افتاد و از دو روی صفها راست گشت نخستین توپچیان بجنگ در آمدند چون چند گلوله توپ در میانه سفر کرد ناگاه لشکر خراسان بهم بر آمدند و لختی باز پس شدند جماعتی از ایشان هنوز یک سوی کارزار ارته صف بودند و شاهزاده چنان دانست که ایشان ساخته جنگ اند پس با توپخانه آهنگ ایشان کرد ناگاه یکتن از آن صف جدا شده کلاه خویش را بر سنان نیزه کرده برافراخت و این از بهر زنهار جستن علامتی بود پس بی‌آسیب نزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که اینک کریم‌داد خان هزاره و ابراهیم خان زنگوکانی و حسین خان بیش آمدی با سوار خراسانی و هزار تن تقبیل حضرت را رخصت همی طلبند لاجرم حمزه میرزا علی‌اکبرخان سرتیپ قاجار را بدیشان فرستاد تا آن جماعت را سخن شما طلب کرده و گروه گروه برکاب پیوستند و دیگر قاضی نیشابور و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه که تا کنون

شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

مجوس سالار بوده بدرگاه شاهزاده آمدند مع القصه بیشتر از لشکر خراسان فوج فوج بحضرت شاهزاده حمزه میرزا
آمده و جبین ضراعت بر خاک نهادند و سر اطاعت پیش داشتند پسرهای سالار و بعضی از مردم او از میان گریز
کرده این خبر بسالار بردند و او چون توانائی پسرهای خود را برداشته باتفاق جعفرقلیخان و سواره کرد و سلیمانخان
دره جزی و شاهرخ خان قاجار طریق فرار برداشت همانا شاهرخ خان پسر ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار است
که حکومت کرمان داشت و نام او در این کتاب بسیار وقت مرقوم افتاد و این شاهرخ خان بعد از حکومت
قزوین و استراباد چنانکه از وی یاد شد در دارالخلافه طهران اقامت داشت و چون دخل او با خرج راست نبود — قصه شاهرخ خان قاجار
اسیر وام خواهان گشت دیگر وزارت جماعت وام خواهان پیره زالی که زبانش از سنان پیرزال گزنده تر بود و دهانش
از شفره دیو سفید گنده تر بود در آمد و او را در طلب زر و سیمی که بوام داده بود بر شمرد و سخنان ناهموار بسیار زد
و شاهرخ خان از بیم شحنه عدل پادشاه او را بچنگ کرزدی نتوانست کرد و نیز زر نداشت که بدو دهد از شکنج او برهد
از غایت حزن و اندوه از دارالخلافه بیرون شده بر اسبی رهوار برنشست و دو منزل یک منزل پیموده
بسالار پیوست و خاتمه کار او در جای خود مرقوم خواهد گشت اکنون بر سر سخن رویم حسن خان سالار با مردم
خود طریق فرار گرفته بجانب جوین رهسپار آمد و در آن اراضی در قلعه جنانای فرود شده رحل اقامت انداخت
چون شب تاریک جهان را فرو گرفت سلیمانخان دره جزی برنشسته بدرگاه شاهزاده حمزه میرزا رفت
و چون حاضر درگاه شد معروض داشت که سالار و جعفرقلیخان در خاطر دارند که خویشتن را بقلعه کلات
در افکنند و متحصن گردند اگر فرمان رود من طریق دره جز سپارم و ایشان را از وصول مقصود باز دارم شاهزاده
او را اجازت کرد و بدین دست آویز سلیمانخان بخانه خویش شد اما سالار نیز مراد این بود که اگر تواند خود را بحصن
کلات رساند پس از جوین امیر اصلانخان را از سیم و زر صلتی گران داد و فرمود از جماعت شادلو کرد [illegible] توقف
کلات باز گذاشته ایم و دروازهای کلات را بحاتم علی یوزباشی سپرده ایم تا باتفاق قشقایچیان و جمعی
از پیاده و سواره نگاهبان باشند هم اکنون این سیم و زر برگیر و در کلات شده متوقف می باش تا اینکه
من و جعفرقلیخان در رسیده و خراسان کرد بر می آییم و با ترکان و افغان و هزاره همداستان شده جنگ را ساخته
میشویم و بهر جانب تاختن میبریم اگر کار به مراد کرده ایم روا باشد و اگر نه در قلعه کلات جای کنیم که حصنی حصین
و معقلی متین است پس امیر اصلانخان بفرمان پدر راه کلات برگرفت و از آن سوی مردم کلات چون از سوء
سلوک جماعت شادلو در رنج و شکنج بودند آنگاه که خبر شکستن سالار را اصغا نمودند یکباره بشوریدند و مردم
شادلو را ماخوذ داشته آلات حرب و ضرب ایشان را استده از جامه و سلب نیز عریان کردند و دست
بتصرف حاتم علی یوزباشی را نیز از دروازها کوتاه داشتند وقتی امیر اصلانخان باتفاق یزدان قلی خان
برادر جعفرقلیخان برسید و این شنیده دانست که در کلات راه نتواند کرد ناچار در کنار دروازه دهچه کلات
محل سفر فرود گذاشت و چشم براه پدر همی داشت اما سالار بعد از آنکه پسر را بسوی کلات گسیل کرد باتفاق جعفرقلیخان
از جوین تا بر بجنورد بتاخت و چنان صواب شمرد که در ایام زمستان در بجنورد متحصن شود و اگر حمزه میرزا بدینجانب
آورد روی نهد باتفاق مردم بجنورد رزم دهد پس جعفرقلیخان مردم شهر و بزرگان شادلو را انجمن کرده ایشان را

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

هرده تحریض مردم چیداه و گفت سالهاست پیدا ن ما در میان شما فرمانگذار بوده اند و زشت و زیبای شما را از خویش
وابسته اند و اینک حسن خان سالار است که سالها در خراسان حکمروا بوده و امروز نزدیک با میهمان رسیده مگر
همه جان بر سر اینکار نهاده ایم مهمل باید داشت و جانب اورا فروگذاشت مردم بوزنجرد گفتند اینهمه راست گفتی
و سخن جز از در صدق نفکندی لاکن این معنی از شما پوشیده نباشد که حمزه میرزا برادر شاهنشاه غازی است و اینک
با سپاهی که گرد میدان را توتیای دیده دانند و شراب شریان اصحابی لاله گون شمارند از راه در میرسد
وهم اکنون تو بهاکه ترکمانان را پراکنده ساخت بر ما نیز گرگ میساره ناچار درین شکنای حصار ما عرضه دمار
و شما گرفتار میشوید نیکو آن است که پیش از رسیدن دشمن شما طریق سلامت سپرید و ما ره اطاعت و ضراعت
گیریم جعفر قلیخان دانست که مردم بوزنجرد با او همداستان نشوند و هنگام سختی جانبش را فروگذارند
ناچار زن و فرزند خود را برداشته در خدمت سالار از بوزنجرد بیرون شتافت و چون در قریه پیرار
رسیدند که سرحد بوزنجرد و مبدای اراضی ترکمان بود عشیرت جعفر قلیخان را جای دادند آنگاه سالار
چهل هزار تومان زر مسکوک با خود حمل داده باتفاق جعفر قلیخان و جماعتی از سواران خود طریق آقخال برداشت
و بخانه قراوقلان آن سکی که در میان قبایل توقمش ترکمان نافذ فرمان بود پناهنده گشت قراوقلان
قدم اورا مبارک شمرده شناختگان قبیله توقمش نیز از ورود او شاد خاطر شدند چه دانسته بودند او حامل حراثیات
و از خدمت او خدیسیم و زر توان کرد اما از آنسوی حمزه میرزا با سرعت سحاب و سورت شهاب از دنبال
سالار سپار گشت و مانند ضیغم غضبان تا بوزنجرد بتاخت و چون از سالار و جعفر قلیخان نشانی ندانست چند
روز در بوزنجرد اقامت کرد درین وقت مکشوف افتاد که جماعت توپچی و سربازی که از بیم سالار در تحت
قبه حضرت رضا علیه الصلوة و السّلام پناهنده بودند بعد از فرار او و منصب محمد ولیخان نایب بیرون شده
بمکافات عمل اشرار شهر کمر استوار کردند و کار بمخالفت انجامید و بیست تن توپچی و سرباز مقتول گشت
ناچار لشکریان بعلت قلت عدد بارک شهر مشهد گریخته باتفاق محمد ولیخان نایب محصور شدند لاجرم شاهزاده
ابراهیم خلیل خان را با چهار عراده توپ و سرباز و سوار افشار باراضی تربت و ترشیز مامور داشت بعد از
ورود ابراهیم خلیل خان در آن محال محمد علیخان سپه آصف الدوله که فرمانگذار آن اراضی بود بطرف
هرات گریخت بالجمله چون شاهزاده از کار ابراهیم خلیل خان بپرداخت محمد علیخان ماکوئی را مامور بتوقف
بوزنجرد کرد و حکومت آن بلده را بدو گذاشت و دو فوج سرباز ماکوئی و یکفوج سرباز بیات را با چهار عراده
توپ در بوزنجرد موقوف داشت و خود با سران لشکر و جماعت لشکریان راه مشهد مقدس برگرفت و روز
هفدهم ذیقعده الحرام وارد مشهد مقدس شده بنظم آن بلده پرداخت بعد از بیرون شدن حمزه میرزا
از بوزنجرد محمد علیخان امر آن بلده را انتظام کرد و فوج بیات را بقلعه کرمخان که از محال بوزنجرد است فرستاد
تا در آنجا نشیمن ساخته حافظ و حارس باشند و هم بر سر راه سالار و ترکمانان دیده بانی کنند آنگاه دست
تعدی از آستین بر آورد و در اخذ اموال رعیت بوزنجرد هیچ دقیقه فرو نگذاشت و از تعرض اهل و عشیرت
مردم هیچ فرو نگذاشت و از آنجا که مردم ماکو خویشتن را با حاجی میرزا آقاسی نسبت میکردند از هیچگونه ظلم و ستم

گریختن سالار با اثقال

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

پرهیز نمیفرمودند و نزدیکان حضرت پادشاه را نیروی آن نبود که کردار ناهموار ایشان را معروض درگاه
دارند و برزیادت ازین در خدمت حاجی میرزا آقاسی نیز پرده از کردار ایشان برمیگرفتند و معایب ایشان را
محاسن بازی مینمودند با جمله سرباز ماکوئی اقتفا بمحمد علیخان کرده هریک جداگانه در اموال و اثقال و دختران
و پسران مردم طمع می‌بستند و چندانکه توانستند بهوای نفس کار کردند و کام راندند مردم بروجرد بجان
آمده در نهانی یکدیگر را دیدار کردند و مواضعه نهادند و مکتوبها نگاشته بجانب جعفرقلیخان فرستادند که
زندگی بر ما عار افتاد و جان عزیز در چشم ما خار شد چه آسوده در آقچال نشسته و ما را با حبال بلا بسته برخیز
و بدینجانب قدمی بزن تا ما نیز بر شوریم و این جماعت بی‌شرم را از خویش دفع دهیم سالار و جعفرقلیخان چون
ازین قصه آگاه شدند بخت شاد خاطر گشتند و سران ترکان را نیز آگهی دادند تا دل قوی ساخته بر سر
ایشان انجمن شدند با جمله لشکری ساخته جنگ برآوردند و با دو هزار سوار از آقچال بیرون تاختند قرااوغلان
آن یکی خود نیز با ایشان کوچ همیداد و در منزل میان کوه سالار با چند سوار توقف کرد جعفرقلیخان و قرااوغلان
در تکتاز آمدند فوج بیات که حدود مانه و سملقان را نگران بودند چون از رسیدن لشکر بیگانه آگهی یافتند از قلعه
بیرون شتافته در دشت کرمخان با دشمن رو در روی شدند و از دو سوی صفهای جنگ راست شد
سواران ترکان از نهیب گلوله سرباز یک تیر پرتاب بر کنار شده در اطراف سربازان پره زدند و از چهار
جانب حمله در افکندند و از هیچ سوی سرباز بگشادن تفنگ ایشان را دفع همیداد و چندانکه دویست تن از طرفین
عرضه هلاک و دمار گشت این هنگام چون سربازان را در مقاومت ضعفی پدید گشت همچنان رزم کنان
خویشتن را بر فراز تلی که در کنار مصاف بود صعود دادند و سواران در گرد آن تل پره زدند و ولوله در حمله
افکندند چندانکه سرباز بیچاره گشت و در پایان کار گرفتار آمد و پانصد تن سرباز و صاحب منصب اسیر
و دستگیر شد برادر محمد مرادخان بیات نیز از جمله اسیران بود و برخی از آن جماعت خویشتن را بقلعه کرم خان
در برده متحصن شدند و به دستیاری توپها که در قلعه داشتند بسلامت زیستند

ایلغار کردن جعفرقلیخان و قرااوغلان بشهر بروجرد و قتل محمد علیخان ماکوئی

جعفرقلیخان و قرااوغلان بعد ازین فتح دیگر بکار قلعه و آن قلیل مردم نپرداختند و با دل قوی و سر کینه‌جوی
بطرف بروجرد تاختن بردند و شبانه نزدیک بحصار شدند و مردم شهر را از رسیدن خویش آگهی فرستادند
اهل آن بلده چون این مژده بشنیدند مانند دیو دیوانه بجوشیدند و آلات حرب و ضرب بر خویشتن
کرده از جای در آمدند و نخستین بجانب دروازه‌ها تاختن بردند و هر کس از لشکریان که حافظ دروازه
و حارس باره بود با تیغ و خنجر پاره پاره کردند و بروج شهر را از مردم خود نگاهبان نهادند و جعفرقلیخان
با سواران ترکان و قرااوغلان بشهر در آوردند و هم در آن هنگام آهنگ تسخیر قلعه ارگ ساختند از سوی
محمد علیخان چون این بدانست توپها را بر سر باره و دروازه ارگ استوار بداشت و فرمان کرد تا توپچیان
بجانب شهر دهان توپها بگشادند و سربازان مانند باران بهاری گلوله بباریدند از مردم بروجرد و جماعت ترکان

گروه گروه بجنگ آمده در میان افتادند و جان میدادند با اینهمه دست باز نمیداشتند و سر بر نمیکاشتند در اینوقت
محمد علیخان بر سر مردم توپچی ایستاده فرمان جنگ همیداد از تابش آتش ما شه در تاریکی شب دیدار شد
یکتن از تفنگچیان بی توانی بجانب او تفنگی گشاد داده او را زخمی منکر بزد و صاحبان منصب حیدریش از باره بزیر آوردند
و زخمش را مرهم کردند سودی نبخشید روز آن شب در گذشت و دیگر جان بداد اما لشکریان قتل او را پوشیده داشتند
و هیچ از مناجزت و مبارزت فرو نگذاشتند و از شام تا بام و صباح تا رواح مردانه رزم دادند مدت پانزده
روز این جنگ و جوش بدراز کشید تا این خبر در شهر مشهد سمر گشت شاهزاده حمزه میرزا ازین قصه سخت
خشمگین گشت و نخستین منشوری بیزدانوردی خان زعفرانلو پسر رضاقلیخان ایلخانی نوشت که اگر چه ایالت
خبوشان ترا مداخلت نداده اند لکن قبایل زعفرانلو و مردم خبوشان از فرمان تو بیرون نشوند هم اکنون
از سواره و پیاده چندانکه توانی آماده دار و طریق بجنورد برگیر تا مبادا مردم ترکمان بر محصورین قلعه منصور گردند
و ایشان را عرضه هلاک و دمار سازند اینک من جماعتی از مبتلای لشکر بیرون میفرستم تا با شما همدست شوند
و خود نیز از دنبال با لشکری بزرگ خواهم شتافت و محمد ولیخان قاجار را با دو فوج سرباز و دو عراده
توپ و گروهی از سواران بر مقدمه سپاه بیرون فرستاد چون یزدانوردی خان منشور شاهزاده بر
خواند در زمان بزرگان قبایل زعفرانلو و اعیان خبوشان را طلب نموده انجمنی کرده گفت امروز که کار آشفته
است و گروهی طریق طغیان گرفته اند خدمت دولت باید کرد تا کارداران درگاه پادشاه را از امتحان
صافی برآئیم و ازین پس آسوده زیستن کنیم مردم شهر و بزرگان قبیله سخن او را استوار داشتند و با او همدست
و همداستان شدند پس با لشکری ساخته جنگ بایلغار راه بجنورد برگرفت و سربازان محصور ارک که تولی کرده
بدست یکتن از مردم خود کسیل داشت بدین شرح که من اینک باتفاق محمد ولیخان با لشکری لایق میرسم شما
در سر سه مبادا بیمناک شوید و از حراست قلعه باز مانید این مکتوب بفرستاد و خود باتفاق محمد ولیخان
طی مسافت همیکرد چون تا بجنورد راه نزدیک کرد جعفرقلیخان را دیگر مجال درنگ نماند آهنگ فرار کرد
و سواران ترکمان چندانکه توانستند از مردم شادلو اسیر گرفتند و مواشی و اموال ایشان را نیز منهوب ساخته
طریق مراجعت پیش داشتند هم در اینوقت شاهزاده حمزه میرزا با سپاه سواره و پیاده و قورخانه و توپخانه برسید
و معلوم داشت که جعفرقلیخان بطرف آقخال گریخت و هرچه توانست از قبیله شادلو کوچ داده با خود برد لاجرم
مجدداً ورود به بجنورد مردم آن بلده را که سبب این فتنه بودند معاتب و معاقب داشت و هر کس را باندازه
گناه کیفر کرد و بسیار کس از بیم عذاب و عقاب از شهر فرار کرده بکوه و بیابان گریخت از قضا درین هنگام که
ابتدای فصل زمستان بود برفی چنان بشدت بارید که کس از آن پیش نشان نمیداد و بادی چنان سرد بوزید
که هیچ تن پای نداشت و از آنمردم که از شهر بیرون شده بودند کمتر کس جان بسلامت برد و حمزه میرزا ناچار در آن
اراضی اقامت بایست کرد پس جسد محمد علیخان را بارض مشهد مقدس فرستاد تا با خاک سپردند و خود با رعیت ما
سملقان کوچ داده شش ماه در آن اراضی قشلاق کرد و چون خبر توقف او در آقخال گوشزد سالار و جعفرقلیخان
شد در خاطر نهادند که اگر توانند لشکرگاه او را شبیخونی اندازند پس دیگرباره از مردم ترکمان حشری کرده

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

جعفرقلیخان با ده هزار سوار از اتخال بیرون شتافت و طی مسافت کرده قریب با لشکرگاه حمزه میرزا کمین نهاد ۴۶۱
و روزی چند پوشیده همی بود تا بکرّت چنان افتاد که حمزه میرزا آهنگ شکار کرد و با چند تن از نزدیکان خود برنشست
و در اطراف لشکرگاه بکار نخجیر درآمد جعفرقلیخان چون این بدانست مغافصةً از کمینگاه بیرون تاخته
بجانب حمزه میرزا حمله برد و چون شاهزاده بدیشان نگریست دانست که با آن جماعت طریق مدافعت تواند سپرد
روی برتافت و بجانب لشکرگاه چون برق و باد همی بشتافت سواران ترکمان از قفای او عنان زنان
همی برفتند و چندان راه نزدیک کردند که یک نیزه بالا بیش مسافت نماند در این وقت شاهزاده بکنار لشکرگاه
رسید و لشکریان قصه بدانستند و توپچیان دهان توپها را بسوی ایشان گشاده داشتند و لشکر از جای
جنبش کرد جعفرقلیخان لاجل مقصود باز پس شد و طریق فرار برداشت این وقت سواران خراسانی
برنشسته از دنبال او تاختن بردند و راه نزدیک کرده اسب جنیبت و یکتن از نزدیکان او را دستگیر نمودند و مراجعت
بلشکرگاه کردند اما جعفرقلیخان همچنان مردم خود را فراهم آورده دیگرباره در بیشه‌های زمین کمین نهاد و از پس او
شاهزاده لطفعلی خان بغایری را با جماعتی مامور ساخت تا بقلعه خان که از محال مانه است رفته نشیمن کند
و نگران آن طریق باشد از بهر آنکه سواران ترکمان از آن راه توانستند عبور کرد و بیخبر از آن بود که جعفرقلیخان
جمعی از سواران خود را در آن قلعه باز داشته و خود نیز کمین نهاده بالجمله لطفعلی خان از لشکرگاه مسافتی بعید پیمود
ناگاه قراولان سپاه جعفرقلیخان او را دیدار کرده از جای جنبش کردند و سوارانی که در قلعه جای داشتند
نیز بیرون تاختند و در اطراف او پره زده حمله درانداختند و بزحمتی اندک او با مردم او را اسیر گرفتند و بعد ازین
فتح راه اتک برداشته معاودت باتخال گشتند بعد ازین سفر سالار و جعفرقلیخان یکدل در آن اراضی ساکن شدند
و با قبیله ترکمان ابواب بذل وجود مفتوح داشتند تا مبادا پایمال نهب و غارت ایشان گردند از
آن سوی قبیله اوتمش چون این بدیدند بنزدیک قراد و غلان پیام کردند که چند از مدت زمان سالار و جعفر
قلیخان را میزبان شدید و سود فراوان برگرفتید صواب آنست که ایشان را روزی چند میهمان داریم
تا ما نیز بهره بدست کنیم چون مسئول ایشان باجابت مقرون نیامد رنجیده خاطر شدند و اندک اندک
طریق مخاصمت و اندیشه مبارزت پیش داشتند سالار بیمناک شد که مبادا این دو قبیله با هم از در مقاتله
و مقاتله بیرون شوند و در اصلاح ذات بین جان و مال او تباه شود لاجرم سفر کلات را تصمیم عزم
داده از اتخال کوچ داده و چون بدر حدود خبوشان قراولان یزدان وردی خان زعفرانلو جای داشتند
راه بگردانیدند و قراد و غلان با هزار تن سوار از جماعت توقتمش برداشته اند و در جز آهنگ کلات
کردند چون تخی راه بپیمودند گروهی از طایفه اوتمش برایشان درآمدند و حمله افکندند و ساعتی با هم بکشتند
و از هم گشتند چون قبیله اوتمش دانستند که بر ایشان ظفر نتوانند جست دست از مبارزت کشیده داشتند
و مراجعت کردند از پس این واقعه سالار کس فرستاده از کار کلات و حال امیر اصلانخان پرسشی کرده
معلوم داشت که کلات را از تحت تصرف او بیرون کرده اند ناچار بطرف سرخس بشتاب گرفت و بعد
از ورود بسرخس در خانه اداق خان که آق سقال و فرمانگذار مردم سرخس بود فرود شده پناهنده

گشت و امیر اصلانخان چون خبر پدید بدانست با عشیرت خود از دروازه دهچه کلات برنشسته بقدم عجل خویش را
سرخس پدید کرد و چند مدت از روزگار چون سپری شد و سالار بدانست که در کار خراسان خللی نتواند کرد.
امیر اصلانخان و شاهرخ خان قاجار و لطفعلی خان بخاری را بجانب امیر بخارا رسول فرستاد و شرحی
نگاشت که اگر مددی بمن فرستی تا فتح خراسان کنم چندانکه زنده باشم سر از فرمان تو بیرون نخواهم کرد و پاداش
این نیکو خدمتی و چندان فرو نخواهم گذاشت امیر بخارا در پاسخ گفت نخست آنکه مرا در حضرت پادشاه ایران ارادتی
بکمال است و خویشتن را از جمله فرمانبرداران آنحضرت میدانم و دیگر آنکه شما پدر بر پدر پرورده نعمت پادشاه ایرانید
و امروز بر پادشاه اسلام و ولی نعمت خویش برشوریده اید بخشی که با خداوند نعمت از خیانت پرهیز نکردی جانب ما را
چه خاطر خواهید داشت تا حمایت اینگونه مردم را رعایت نخواهم کرد و در اینوقت شاهرخ خان که از سالار نیز
خاطر آزرده داشت و با اینهمه عتاب و عذاب کرده در رکاب او دیگر هرگز نزال و نوال نیافت از امیر بخارا خواستار شد
که او را فرمان بردار باشد و در حضرت او اقامت جوید مسئول باجابت مقرون افتاد و در بخارا متوقف گشت
امیر اصلانخان و لطفعلی خان بخاری بی نیل مقصود با سرخس مراجعت کردند و هم در این سال میرزا تقیخان
وزیر نظام که سه سال و چند ماه در ارزن الروم اقامت داشت چنانکه شرح سفارت او از این پیش مرقوم
در پایان امر بصلح و مشورت سفرای روس و انگلیس عقد مصالحت و مسالمت در میان دولت ایران
و روم استوار کرده و عهدنامه در میانه بدین شرح نگار دادند

صورت عهدنامه که میرزا تقیخان امیر نظام میان دولتین ایران و دولت آل عثمان در ارزن الروم نگار داد

غرض از ترقیم و نگارش این کلمات خجسته دلالات آنکه از مدتی باینطرف چون فیمابین سلطنت جاوید آیت سنیه
و دولت دوران مدت علیه ابد الدوام با دولت علیه عثمانیه بعضی عوارض و مشکلات حدوث و وقوع یافته بود
بر مقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت و جهه جامعه اسلامیه که دولتین علیتین بدان
متصف میباشند بالتسویه اینگونه مواد نزاعیه را بوجهه موافق و مناسب فیمابین دولتین علیتین تجدید و تاکید بنیان
صلح و مسالمت و تشیید ارکان موالات و مودت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده
برای تنظیم و مذاکره مواد معارضه و تحریر و تسطیر اسناد مقتضیه بموجب فرمان همایون اعلیحضرت قدر قدرت کیوان حشمت
مملکت مدار ملک کبر آرایش تاج و سریر جمال الاسلام و المسلمین جلال الدنیا و الدین غیاث الحق و الیقین قهرمان
الماء و الطین ظل الله الممدود فی الارضین حافظ حوزه مسلمانی داور جمشید جاه دارا دستگاه انجم سپاه اسلام
پناه زیب بخش تخت کیان افتخار ملوک جهان خدیو دریا دل کامران شاهنشاه ممالک ایران السلطان بن
السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان محمد شاه ادام الله تعالی ایام سلطنته فی فلک
الاجلال و زین فلک قدره بمصابیح کواکب الاقبال بنده درگاه آسمان جاه میرزا محمد تقیخان وزیر عساکر
منصوره نظام و غیر نظام که حامل نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرتیپی و حمایل افتخار سزاوار است بوکالت
مخصوص و مباهی گشته و نیز از طرف اعلیحضرت کیوان منزلت شمس فلک تاجداری بدر افق شهریاری و شاه
اسلام پناه سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ذو الشوکه و الشهامه السلطان بن السلطان

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بن السلطان عبدالمجید خان جناب مجدت مآب عزت نصاب انوری زاده السید محمد انوری سعدالله افندی
که از اعاظم رجال دولت علیه عثمانیه و حائز صنف اول از رتبه اولی و حامل نشان مخصوص آن رتبه است مخصوص و معین
شده بر وجه اصول عادیه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله وکالت نامهای مبارکه انعقاد معاهده مبارکه
در ضمن نه فقره آتیه قرار داده شده که در این کتاب مستطاب بیان و در مجلس منعقده ارزن الروم مبادله میشود فقره
اول دولتین اسلام قرار داده‌اند که مطالبات نقدیه طرفین را که تا این حال از یکدیگر ادعا میکردند کلیتاً ترک کنند و لکن
با این قرار بمقاولات تسویه مخصوصه مندرجه خللی در فقره چهارم نیاید فقره دوم دولت ایران تعهد میکند که جمیع
اراضی بسیطه ولایات زهاب یعنی تمام اراضی جانب غربی آن را بدولت عثمانی ترک کند و دولت عثمانی نیز تعهد میکند
که جانب شرقی زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیه آن را مع دره کرند بدولت ایران ترک کند و دولت ایران قویاً تعهد می‌کند
که در حق شهر و ولایت سلیمانیه از هر گونه ادعا صرف نظر کرده بحق تملکی که دولت عثمانیه که در ولایت مذکور دارد
وقتاً من الاوقات یک طور دخل و تعرض ننماید و دولت عثمانیه نیز قویاً تعهد میکند که شهر و بندر محمره و جزیرة الخضر
و لنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است
بملکیت در تصرف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهند داشت که کشتیهای ایران بآزادی تمام از محلی که
بحر منصب میشود تا موضع الحاق حدود طرفین در نهر مذکور آمد و رفت نمایند فقره سیم طرفین متعاهدتین تعهد می‌کنند
که با این معاهده حاضره سایر ادعاهای خودشان را در حق اراضی ترک کرده از دو جانب بلاتأخیر مهندسین و مأمورین را
تعیین نموده برای اینکه مطابق ماده سابقه حدود مابین دولتین را قطع نماید فقره چهارم طرفین قرار داده‌اند
که خساراتیکه بعد از وصول اخطارات دوستانه دو دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی الاولی سنه یکهزار و دویست و
شصت و یک هجری تبلیغ و تحریر شده بطرفین وارد شده و هم رسومات مراعی از سالی که تأخیر افتاده برای اینکه مسائل
آنها از روی عدالت و احقاق حق شود از دو جانب بلاتأخیر مأمورین را تعیین نمایند فقره پنجم دولت عثمانی
وعده میکند که شاهزادگان فراری ایران را در بروسا اقامت داده و غیبت آنها را از محل مذکور و مراوده مخفیانه آنها
با ایران رخصت ندهد و از طرفین دولتین علیتین تعهد میشود که سایر فراری بموجب معاهده سابقه ارزن الروم
رد شوند فقره ششم تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه جاریه اموال مذکوره نقداً یا جنساً بوجهی که
در عهدنامه منعقده ارزن الروم در سنه ۱۲۳۸ در ماده ششم که دایر بتجارت است مسطور شده ادا کنند و از مبلغی که
در عهدنامه مذکوره تعیین شده زیاده وجهی مطالبه نشود فقره هفتم دولت عثمانی وعده میکند که بموجب عهد
نامهای سابقه امتیازاتیکه لازم باشد در حق زوار ایرانی اجرا دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده بتوانند تمام اماکن
محلهای مبارکه را که در ممالک دولت عثمانیست زیارت نمایند و همچنین تعهد میکند که مراد استحکام و تأکید روابط
دوستی و اتحاد که لازم است فیمابین دو دولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد مناسب‌ترین وسائل را استعمال
نماید تا چنانکه زوار ایرانیه در ممالک دولت عثمانیه بجمیع امتیازات نائل میباشند سایر تبعه ایرانیه نیز از امتیازات
مذکوره بهره‌ور بوده خواه در تجارت و خواه در مواد سایره از هر نوع ظلم و تعدی و بیحرمتی محفوظ باشند
و علاوه بر این بالیوزهائیکه از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه بجمیع محلهای ممالک

۱۲۶۳ عثمانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود بغیر از مکه مکرمه و مدینه منوره دولت عثمانیه قبول مینماید و وعده میکند که کافه امتیازاتی که شایسته منصب و مأموریت بالیوزهای مذکوره باشد در حق قونسولهای سایر دول متحابه جاری میشود در حق آنها نیز جاری میشود و نیز دولت ایران تعهد مینماید که بالیوزهائی که از طرف دولت عثمانیه به محلهای ممالک ایرانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران آمد و شد میکنند معامله متقابله کاملاً جاری دارد فقره هشتم دولتین علیتین اسلام تعهد میکنند که برای دفع و رفع و منع غارت و سرقت عشایر و قبایلی که در سرحد میباشند تدابیر لازمه که در اجرا کنند و بهمین خصوص در محلهای مناسب عسکر اقامت خواهند داد و دولتین علیتین تعهد میکنند که از عهده هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت و قتل که در اراضی یکدیگر وقوع بیابد برآیند قرار داده اند عشایری که متنازع فیه باشد و صاحب آنها معلوم نیست بخصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد از این دایماً اقامت خواهند کرد یکدفعه باراده و اختیار خودشان حواله شود و عشایری که تبعیت آنها معلوم است جبراً باراضی دولت متبوعه آنها داخل شوند فقره نهم جمیع موارد و فصول معاهدات سابقه خصوص معاهده که در سنه ۱۲۳۸ در ارزن الروم منعقد شده که بخصوصه این معاهده حاضره الغا و تغییر نشده مثل اینکه کلمه بکلمه درین صفحه مندرج شده باشد کافه احکام و قوت آن ابقا شده است و فیمابین دو دولت علیه قرار داده شده است که از مبادله این معاهده در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضا شده تصدیق نامه‌های آن را مبادله خواهند کرد و کان ذلک فی یوم سادس عشر من شهر جمادی الآخره سنه ۱۲۶۳ و هم درین سال آقا میر محمد مهدی امام جمعه و جماعت دار الخلافه طهران که در تمامت ایران بپاکی طینت و صفای طویت موصوف بود از جهان فانی بجهان جاودانی تحویل کرد و همچنان منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله فرمانگذار اصفهان و خوزستان و لرستان وداع زندگانی گفت میرزا گرگین خان که یکتن از خویشاوندان او بود معادل صد هزار تومان زر مسکوک میراثش بر ذمت نهاد و حکومت اصفهان یافت و هم درین سال میرزا محمد تقی نوری که از فقهای مشهور معروف بود رخت بسرای باقی کشید و همچنان حاجی میرزا مسیح مجتهد طهرانی که ایلچی دولت روسیه بفتوای او در دار الخلافه مقتول گشت چنانکه مرقوم شد در عتبات عالیات بشرفات جنان سفر کرد و دیگر عبد الله خان امین الدوله در کربلای معلی بجهان جاوید خرامید و دیگر شاهزاده شیخعلی میرزا در تبریز درگذشت و شاهزاده عبد الله میرزای دارا در طهران وداع این جهان گفت اگرچه بعضی از احوال ایشان در ذیل این کتاب مبارک بشرح رفته لکن تفصیل حال هر یک در ذیل نام ایشان انشاء الله تعالی در جای خود مسطور خواهد شد

سفارت میرزا محمد علیخان نایب وزیر دول خارجه بمملکت فرانسه و دولت آل عثمان

و هم درین سال میرزا محمد علیخان نایب اول وزیر دول خارجه مأمور بسفارت مملکت فرانسه گشت و در روز هیجدهم ربیع الثانی از دار الخلافه بیرون شد مسیو ودال که از قبل کارداران فرانسه مأمور توقف طهران بود با او همراه گشت بعد از طی مسافت و سپردن اراضی تبریز و خوی بمجال دولت آل عثمان نزدیک شد و در ارض اوجق خلیفه قسیسین ارامنه او را استقبال کرده در عرض راه قراکلیسا و ملاسلیمان با میرزا تقی خان وزیر نظام بازخورد و او بعد از انجام عهدنامه روم بایران چنانکه ازین پیش مرقوم افتاد از ارزن الروم مراجعت میکرد

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

باجمله یکدیگر را دیدار کرده و از مردم بلده ارزن الروم پرسش نموده باجمله از بایزید و طرابزن بمکانی درخور
عبور کرده و از آنجا بکشتی بخار نشسته روانه اسلامبول گشت و چون از آب بیرون شد محمد خان مصلحت گذار
با جماعت بازرگانان ایران او را پذیره شدند بعد از ورود باسلامبول رشید پاشا که این هنگام در دولت آل عثمان صدر
اعظم بود رضا پیک باشی کاتب ما بین دیگیا و فرستاده پرسشی بسزا نموده و خانه خاص او را معین کرده مهمان گشت و بعد از
دو روز عالی پاشا که وزیر دول خارجه مستشار خود را بحال پرسی او گسیل ساخت و روز پنجم صدر اعظم مکتوبی بدو فرستاده بسرای
خویش دعوت کرد و از اتحاد دولت ایران و روم سخنان فرمود و گفت از پس آن موسیو دی توف وزیر مختار روسیه
و ژنرال لارد کولی وزیر مختار انگلیس و همچنان وزیر مختار فرانسه را دیدار کرده هر یک را جداگانه ضیافت کردند
وزیر مختار روس و انگلیس از وی خواستار شدند که دو ماه در اسلامبول متوقف باشد از بهر آنکه سفارت فرانسه بر
ایشان ناگوار بود رضا نمیدادند که دولت ایران را با فرانسه از در اتفاق و مهربانی باشند و طریق تجارت قرار کنند
و از فرانسه سفیری در ایران متوقف باشد و از نیک و بد در میان دولتها سخن کند و توقف میرزا محمد علیخان را در
اسلامبول از پی آن میجستند که تدبیری اندیشند باشد که از اولیای دولت ایران حکمی بمنع وزارت او برسد
میرزا محمد علیخان سخن ایشان را پذیرفتار نگشت و هم در آن وقت کشتی دولت فرانسه برسید و آهنگ راه کرد وزیر مختار
روس و انگلیس چون این بشنیدند خطی بدو نوشتند که تا کنون از قبل خود خواستار بودیم و پذیرفتار نشد هم اینک
از قبل دولت خواهش میکنیم که دو ماه در اسلامبول توقف کنی میرزا محمد علیخان در جواب گفت که شما رضا
ندهید که من حکم دولت خویش را فروگذارم و مورد عتاب و عقاب آیم روز دیگر کار بر آن نهادند که در سرای توقف
انجمن شوند و در این امر سخن کنند روز دیگر که مجلس آراسته گشت میرزا محمد علیخان احکامی که از کارداران دولت داشت
ظاهر ساخت و مکشوف افتاد که جز سفارت فرانسه داخل هیچ امری نتوان شد چون این احکام بدیدند دیگر سخن
نکردند پس میرزا محمد علیخان بعد از بیست و هفت روز از اسلامبول کشتی در آب راند و طی مسافت کرده بندر طولون
که از محال فرانسه است در آمد حاکم شهر او را با مکانتی تمام در آورد و بفرمود تا طبل سلام بکوفتند و توپهای جنگی را
آتش در زدند و در عرض راه سه کالسکه حاضر داشت و از دو طرف راه سربازان را بصف کرد و در منزل نیکو
فرود آورد و بعد از ورود او صاحبان منصب با جامهای نظام بدیدار او آمدند و شب دیگر حاکم شهر او را بتماشاخانه دعوت
کرد و در آن شهر کارخانهای فراوان بود که در آنها اهل صنعت بپرداختن توپ و دیگر آلات حرب مشغول بودند
باجمله از آنجا میرزا محمد علیخان بر کالسکه سوار شده بشهر لیان کوچ داد و از لیان روانه پاریس گشت در آن وقت
لوئی فیلیپ که پادشاه مملکت فرانسه بود پنجاه فرسنگ از آنسوی پاریس جایی در ییلاق داشت لاجرم کارداران
دولت فرانسه سفیر ایران را در منزلی نیکو فرود آوردند و دو کالسکه و دو تن خادم ملازم خدمت او شدند پس از
روزی چند موسیو گیزو مکتوبی بدو کرد که سفر پادشاه در ییلاق بدراز خواهد کشید بر حسب فرمان شما باید سفر ییلاق گزید
لاجرم میرزا محمد علیخان هدایای خویش را برداشته بر کالسکه بخار سوار شد و در مدت پنج ساعت پنجاه فرسنگ مسافت را
قطع نموده در کمپین که محل اقامت پادشاه بود فرود شد او را منزلی در سرای سلطنت بدادند و خورش او را بر سبیل
روزانه و شبانه از مطبخ پادشاه نهادند اگر چه از منزل او تا ایوان پادشاه مسافتی بعید نبود برای حفظ حشمت او روزی

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

عوخم و کالسکه که هر یک را هشت اسب جل میداد حاضر ساختند یکی را میرزا محمد علیخان نامه و نشان و تمثال شاهنشاه غازی را
جای داده و خود نیز نشست و آن دیگر را اتباع او جای کردند بعد از ورود برای خاص سلطانی باطاقی که بزرگان
دولت فرانسه نشیمن داشتند در آمد موسیو کیرد که شخص اول فرانسه بود باتفاق وزیر جنگ و دیگر بزرگان بر قامتند
اورا پذیره شدند و لایق مکانت او مکانی بنشیمن او دادند و موسیو کیرد و کلمه چند از میل خاطر پادشاه بدیدار او بگفت
محمد علیخان در پاسخ گفت که هرگاه ما در پیشگاه شاهنشاه ایران حاضر میشویم جامه در می پوشیم که آن خاص حضور است
و چون میان دولتین اتحاد حاصل است در آنحضرت نیز با آنجامه حاضر خواهم شد دیگر آنکه کنت سریج ایلچی فرانسه
که در ایران اقامت دارد در حضرت پادشاه رخصت جلوس دارد مرا نیز اجازت نشستن میباید موسیو کیرد نیم
ساعت مهلت نهاد و پادشاه خویش را دیدار کرده باز آمد و پاسخ چنین آورد که لوی فیلیب میفرماید که سفیر
ایران در مجلس نخستین چنان با ما در آید که بر پادشاه ایران در می آید و از این پس در هر مجلس اجازت نشستن از بهر تو است
میرزا محمد علی خان عرض کرد امروز با دیگر روزها چه تفاوتی ندارد و اگر امروز مرا اذن جلوس نیست هیچ روز نخواهم
نشست دیگر باره موسیو کیرد بدرگاه رفته اذن جلوس او بیاورد و پس میرزا محمد علیخان با اتباع خود نزدیک
لوی فیلیب رفت و مترجم باشی عرض کرد که میرزا محمد علیخان نایب اول وزارت امور خارجه بماموریت سفارت
فرانسه وارد پیشگاه اریکه سلطنت گشته است پادشاه فرمود بسیار مشعوف شدم از سفیر پادشاه ایران امیدست
که باعث استحکام مودت شود آنگاه خود بسبب ماموریت خود را عرض کرد و نامه شاهنشاه غازی را
خویشتن بدست لوی فیلیب نهاد و سخنی چند که مشعر بر تشیید قواعد محبت و تمهید مبانی الفت بود به بلیغتر معانی
معروض درگاه داشت و زلال مودت را میان دولتین از شوائب توهمات خس و خار رشک و ریب صافی نمود و پادشاه
نامه را گرفته بر سر نهاد آنگاه بموسیو کیرد سپرد و از پس آن تمثال شاهنشاه را بدو سپرد لوی فیلیب از تخت خویشتن بر خاست
و تمثال را گرفته نظاره کرد و تحسین فرستاد و هم بدست موسیو کیرد داد آنگاه سفیر ایران را رخصت انصراف داد
و میرزا محمد علیخان از آنجا بیرون شده بایوان زن پادشاه رفت و ولیعهد دولت فرانسه کند یار را در آنجا دیدار
کرد و تسبیحهای مروارید و شالهای رضائی و بعضی اشیاء دیگر که هدیه برده بود هم در آنجا تقسیم کرده بهره هر کس را
انفاذ داشت و بمنزل خویش مراجعت کرد و شب دیگر بحسب فرمان پادشاه را میهمان گشت و در آن مجلس
با پادشاه جماعتی زنان حاضر بودند و پس از دو روز دیگر سفیر ایران را بتماشای سپاه نظام طلب داشت و سی هزار
تن مرد لشکری در آن ییلاق حاضر بود بعد از صف شدن و رده بستن و قوانین اهل نظام را نموده فوج فوج بر جهت
یافته همی عبور کردند و هنگام گذشتن فریادی همی بر آوردند که پادشاه بسلامت باشد و از پس آن دیگر باره فریاد کردند
که سفیر دولت ایران بسلامت باشد و بگذشتند بعد از عبور ایشان پسر پادشاه که کار سپاه با او بود حاضر شد جبه
نشانهای بسیار پدید داشت و پادشاه بر پشت اسب بروی گذشت و عارضی با آواز بلند مردی را که ای فلان
پسر فلان و آن کس حاضر همی شد و شمشیر خویش را از دست فرو گذاشت و بقانون نظام خضوعی کرد و پادشاه
دست در جبه برده نشانی لایق او بر میآورد و بدست خویش او را عطا میکرد و او دست پادشاه را ببوسید و نشان را
اخذ نموده و شمشیر خود را بر میگرفت و براه خویش میرفت آنگاه دیگر کس پیش میشد بدینگونه انگار رسانید آنگاه میرزا محمد علیخان را

رخصت داد و تا منزل خویش شد و شب دیگرش تماشاخانه طلب کرد و با ماه وشش روانه پاریس داشت ۴۶۷
و چند روزی چند پادشاه نیز طریق پاریس سپرده عبدالله میرزا محمد علیخان را با جواب نامه پادشاه ایران و
مواثیق دوستانه میان دولتین رخصت مراجعت داد و او تا شهر مرسلیه که بندر دولت فرانسه است طی مسافت
کرده از آنجا بکشتی سوار شد و تا اسلامبول براند و در آنجا میرزا جواد غلام پیشخدمت شاهنشاه ایران بدو پیوست
و عهدنامه که میرزا تقیخان وزیر نظام در ارزن الروم با دولت آل عثمان کرده بود بدو سپرد که با کارداران دولت روم
مبادله نماید و نگارنده حروف صورت عهدنامه و سفارت میرزا تقیخان را در جای دیگر نگار کرده همانا چون میرزا
تقیخان از حدود ایران و تقسیم سلاطین باستان خبری استوار نداشت هنگام نگارش عهدنامه کارگذاران دولت
حیلتی اندیشیدند و محمره را که از اراضی ایران است با مملکت روم پیوسته کردند و در عهدنامه نگاشتند که دولت
عثمانیه محمره و لنگرگاه و خضر و جزیره الخضر را ملکیه بدولت ایران واگذار مینماید میرزا تقی خان که ازین معنی غافل بود
دلشاد میداشت که این اراضی جزو مملکت ایران شد و دیگر کارکنان دولت روم را در ملکیت محمره اغلوطه نخواهد رفت
و وکیل دولت روم خوشدل بود که پادشاه ایران از پس در تخریب محمره و اموالی که از آنجا بغارت رفته است
سخن نکرد چون وکلای اربعه چنانکه مذکور شد از ارزن الروم پراکنده شدند و صورت عهدنامه در دار الخلافه
طهران ملحوظ نظر حاجی میرزا آقاسی گشت هم از آن در که وی را نیز در تعیین حدود و محمره کافی نبود و هم از بهر آنکه
آن خطائی که سخت او را در کار محمره افتاد پوشیده دارد در مجالس عامه سخن در افکند و آغاز فخره و مباهات نمود
که اینک معادل ده کرور تومان ملک از دولت عثمانیه مأخوذ داشته ام و از پادشاه منشور گرفت و بحدود
فرستاد و فرمان کرد که در محمره قلعه محکم بنیان کنند و فرمود طریق مکه معظمه را از طرف نجد و جبل خواهم کرد
و در عرض راه قلاع محکم و رباطهای استوار خواهم نهاد و در همه جا فوجی از لشکر بحراست باز خواهم داشت
و همه ساله امیر حاج از ایران بر خواهم گماشت تا ایرانیان را [illegible] و مولی فرج الله را زمامگذار خوزستان
کرد و ازینگونه سخنان بالا و القا نمود کارداران دولت عثمانیه ازین کلمات بیمناک شدند و در این هنگام که میرزا
علیخان بر حسب فرمان خواست عهدنامه که در ارزن الروم نگار شده بود مبادله کند کارداران روم گفتند که بعضی
از فصول عهدنامه در لباس ابهام است باستحضار وزرای مختار دولت روس و انگلیس توضیح آن
ابهامات بچهار فقره نگار یافته هرگاه می پذیرید و تحمل می سپارید مبادله خواهیم کرد و اگر نه [illegible]
میرزا محمد علیخان گفت من اجازت ندارم که تحمل بسپارم و بی اجازت دولت تحمل مرا چه محل خواهد بود
کارداران روم وزرای دولت روس و انگلیس را برانگیختند و ایشان میرزا محمد علیخان را اطمینان خاطر
دادند که تا حاجی میرزا آقاسی را بدین توضیحات راضی کنیم و از قبل سلطان روم چهار هزار تومان جایزه که در سفر
برشوه بود او را دادند و تحمل از وی گرفته آنگاه عهدنامه را مبادله کردند و معنی مبادله اینست که صورت عهدنامه را
از برای هر دو طرف دو نسخه کرده باشند یکی را کارداران ایران تحمل کنند و خاتم برنهند و بدولت روم
سپارند و آن دیگر را کارپردازان روم تحمل کنند و بدولت ایران سپارند تا از برای دولتین هنگام
حاجت سندی باشد اما توضیحاتی که اینوقت کردند در ضمن چهار مسئله و جواب در هر یک سؤال اول

رجال دولت عثمانی بموجب شرط فقره قرارنامه تصور میکنند که ترک کردن شهر و بندر و لنگرگاه
و همچنین جزیره محمره با ایران این ترتیب نمیتواند احاطه کند اراضی دولت عثمانیرا که بیرون از شهر محمره است
نه سایر بنادر دولت عثمانیرا که واقع است در آنجا جواب سفیران دولت روس و انگریز مامورین دولتین
واسطه میگویند که لنگرگاه محمره در محلی است که واقع شده است در محاذی شهر داخل در مرداب حفار لهذا
الزامات ممکن نیست نتیجه بعضی دیگر بدهد مامورین واسطه علاوه بر آن قبول میکنند رای رجال دولت عثمانیرا
که واگذار کردن با ایران محلی را که در آن سؤال کرده بودند شهر و بندر و لنگرگاه محمره و جزیره الخضر است با اراضی
ترک نخواهد داشت در این محل نه زمین دیگر و نه بندر دیگر را که در آنجا واقع شده باشد سؤال دوم دولت عثمانی
سؤال میکند از شرح باقی این فصل که در باب عشایر حقیقی تبعه دولت ایران که آنها میتوانند مسکنی داشته باشند
نصف آنها در خاک ایران باشند و نصف آنها در خاک عثمانی در اینحالت میتواند ایران آن خاک عثمانیرا متصرف شود
و آنها منتقل بدهد و چیزی بکند دولت ایران آن زمین عثمانی را متصرف شود جواب سفیران مامورین دولت
ایران هیچ بهانه نمیتواند بدست بیاورد مملکتی را که در سمت یمین شط العرب است نه زمینی را که در سمت یسار است
و متعلق بدولت عثمانیست اگرچه عشایر آن نصف یا همه در طرف دست راست یا اراضی دست چپ که تعلق
بعثمانی دارد مسکنی کرده باشند سؤال سیم دولت عثمانی در باب فقره اول و چهارم سؤال میکند اگر
دولت ایران مطالبات خسارت دولتی را میتواند در میان مطالبات شخصی مطالبه دولتی بکند در حالتی که ترک
کرده است و نیز دولت عثمانی تصور میکند که این ادعا بنایه داخل بکند نه تنها که حق عادیه ییلاقیه و بعضی خسارات که
فیمابین تبعه دولتین ایران و عثمانی رسیده مثلاً بواسطه سارقین طرفین یا خود چیزی مثل آن جواب سفیران یعنی
اول و چهارم عهدنامه که دولت ایران میتواند درین باب ادعا بکند و هر طریقه که باشد ترک میشود و البته باید
ترک شود بنا علیه هیچکس نمیتواند درین باب حرفی بزند طلب اشخاصی که طرفین میتوانند آن اشخاص [illegible] آنچه
بدهد در تشخیص صحیح این مطالبه نشان خواهد داد و همچنانکه قبول شده است مامورین مخصوصه که تعیین خواهد شد علامه
چیزی که ملاحظه شده است در باب طلب اشخاصی میتوانند آن مامور طی نماید سؤال چهارم دولت عثمانی سؤال
میکند اگر دولت ایران گفتگوئی که در باب قلعه شده است قبول کرده است که علاوه شده بود در فقره دوم و همچنین
فقره که از فصل هشتم که در سواد وکلای طرفین نوشته شده بود جواب سفیران روس و انگلیس مامورین متعاقد
دارند میتوانند جواب بدهند که دولت علیه ایران قبول کرده اند همراه فوق شوقتی که علاوه کنند در فقره هفتم در باب
مقابله داشتن امتیازات که در باب حجاج و تجار نوشته شده است و قونسولها و در باب سؤال قلعه [illegible]
مایل هستند که مامورین دولتین واسطه تاکید نمایند که اجرای خواهش دولت عثمانی را نمایند بخصوص این مطلب
وا سید دارند که بهره یاب شوند مع القصه کار دولت ایران و دولت روم بدینگونه [illegible] و میرزا محمد علیخان
طریق مراجعت با ایران گرفت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد چون از دولت ایران رخصت اینگونه امور نداشت
در نزد اولیای دولت جنابه او و تغییرات او در عهدنامه پذیرفته نشد و گرامی پسند دست و تحمل او شکست

آغاز فتنه شاهزاده [illegible] میرزا فتنه میکند در مملکت آذربایجان

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و هم در این سال در نزد کارداران دولت مکشوف افتاد که بهمن میرزا برادر اعیانی شاهنشاه غازی که حکومت آذربایجان ۴۶۵
داشت زلال صدق و صفا را به آلایش نفاق کدر ساخته چه از آن روز که آصف الدوله و سالار خواستند طریق طغیان
گرفت واجب دانستند که یکتن از شاهزادگان را به پشتوانی خود انگیخته کنند از میانه آصف الدوله بهمن میرزا را گزیده کرد چه
خواهرزاده او بود و مملکت آذربایجان را در تحت فرمان داشت او را غره کرد که حاجی میرزا آقاسی بتدبیرهای نادرست
ویران کند و هم آنست که قائمه سلطنت را بلغزاند از برای حفظ دولت و تمهید قواعد سلطنت چنان دانسته ام که امروز
در خاندان ملک صاحب تخت و تاج تو میتوانی بود زیرا که مملکتی مانند آذربایجان را فرمانگذاری و نیز گنجی اندوخته داری
و لیکن مملکت خراسان که زیر فرمان من است از حکومت تو سر نتواند بر تافت و اگر روزی چند با برادر چهره تشویشی
و با او کار بجسره بختی ازین کم مباش که بعد از برادر تو باشی و اگر نه ولیعهد دولت ناصرالدین شاه چون صاحب
افسر و کلاه شود نخستین خالان و خویشان او را پراکنده و پریشان کنند مع القصه آصف الدوله با بهمن میرزا
فراوان ازینگونه سخن کرد تا روی دل او را از برادر بگردانید و مردم روزگار که هنگام سعایت شنعی را سحابی و شتاب را
آفتابی خوانند کنون خاطر او را در حضرت پادشاه تیک بر ده زدند و باز نمودند که رضا قلیخان والی کردستان که از سوی
مادر با خاقان مغفور فتحعلی شاه نسب میرساند هم در نهانی با آذربایجان شده و با بهمن میرزا مواضعه نهاد شاهنشاه غازی را
مخالفت برادر در خاطر حلی گران افکند و خطی نگاشته بخسرو خان گرجی سپرد و فرمود چنانکه کس نداند این خط را فرو نخواند
ده اسبه دو تازیانه به آذربایجان تاختن کن و بهمن میرزا را مصحوب ساخته حاضر درگاه ساز و منشوری دیگر نگاشت که از
بیرون دروازه طهران تا آذربایجان هر کس از حکام و لشکریان و دیگر مردمان سر از فرمان خسرو خان بیرون کند
بکیفر سر بر سر این کار خواهد کرد حاجی میرزا آقاسی نیز بدین شرح مکتوبی کرده بدو سپرد لاجرم خسرو خان راه برگرفت
و از بیرون دروازه طهران بفراهم کردن سپاه پرداخت و کوچ بر کوچ طی مسافت کرده وارد خمسه گشت و هم در آنجا
امیر اصلانخان خمسه برادر حسینقلی خان که نسب به ذوالفقار خان خمسه میبرد و دیگر اعیان خمسه و لشکریان گرد او
انجمن شدند و این هنگام هشت هزار سواره و پیاده نزدیک او آماده گشت و از آن طرف اگرچه این راز مستور
بود و کس آگهی نداشت که خسرو خان بکجا شد و از بهر چرا شد اما بعضی از چاکران بهمن میرزا که اقامت طهران داشتند
این معنی را تفرس کرده و سرعی چون برق و باد نزدیک او گسیل نمودند که چه آسوده نشسته که ناگاه بدست
خسرو خان محبوس و مغلول خواهی گشت بهمن میرزا چون این بدانست از در چاره بیرون شد با معدودی از
ملازمان خود باهنگ دار الخلافه شتاب گرفت و از راه دیگر چنانکه خسرو خانرا دیدار نکند بجانب طهران
طی طریق همی کرد و کارداران دولت چون دانستند که بهمن میرزا از آذربایجان بیرون شد سفر خسرو خان
در آن اراضی روا ندیدند و چون والی کردستان نیز آلوده عصیان بود کیفر او را واجب شمردند پس منشوری
بدو فرستادند که همچنان از خمسه راه کردستان بر گیرد و در آن اراضی حاکم و فرمانگذار باشد پس خسرو خان آن لشکر
که گرد کرده بود بطرف کردستان کوچ داده و از آن سوی رضا قلیخان والی را صفا نمود که لشکری انبوه بمملکت او
در آمد چنان دانست که غلامشاه خان برادرش که با او طریق مخالفت داشت از حضرت پادشاه منشور حکومت
یافته و بجانب مقصد شتافته. رضا قلیخان سخت هراسناک شد و هفتصد سوار از مردم خود برداشته از شهر

سنندج بیرون تاخت و دامان جبلی را گرفته لختی صعود کرد و از آنجا از بهر خویش سیغناقی بساخت و چشم براه و گوش بخبر فراز کرد اما خسروخان حیلتی اندیشید و میرزا علینقی وزیر خود را بنزد او رسول فرستاد و پیام داد که من حسب فرمان پادشاه مأمورم که در همه ممالک و تمامت حدود و ثغور سفر کنم و اگر حاکمی را ظالم دانم بعرض رسانم بلکه خود معزول کنم لکن همه صفاوت مرا با خود دانسته و نیز میدانی گنج و ذخیره مرا کس اندازه ندارد همانا معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک از گنج خاص خویش از بهر تو ایثار کنم و ترا بر مسند حکومت استوار بدارم چون میرزا علینقی تبلیغ رسالت کرد رضاقلیخان اینکلمات را باور داشت و شبانگاه برنشسته با سیصد سوار طریق لشکرگاه خسروخان گرفت و صبحگاه درآمد خسروخان نخست از بهر او سراپرده راست کرده و او را مکانتی نهاد و روز دیگر چون رضاقلیخان بنزدیک او آمد و بر بساط او نشست ناگاه روی با او کرد و گفت همانا تو از بهر قتل من بنزد من آمده و اگرنه شمشیر و خنجر از بهر چه بر کمر داری این بگفت و برخاسته بسراپرده دیگر شد و بزرگان کردستان را گفت هم اکنون بنزد او شوید و آلات حرب او را باز گیرید مردم کردستان گفتند ما هرگز با خاندان والیان این نکنیم اگرچه بمعرض هلاک و دمار درآئیم پس آنگاه اصلانخان را فرمان کرد تا برفت و آلات حرب والی را اخذ کرد آنگاه حکم داد تا عباسعلی خان پسر علیقلیخان کرد والی را بر اسبی کودن و پالانی برنشاند و دستش را از قفا ببست و با پانصد سوار راه طهران برگرفت و آن سیصد سوار که با والی بودند بدست لشکر برهنه و عریان تن شدند از قضا هم در اینوقت آن چهارصد سوار دیگر را که والی در سیغناق گذاشته بود بیخبر برسیدند و همچنان بدست لشکر خسروخان گشته و نه بر ایشان پیرهن و ازار بجای نماند همه عریان طریق دشت و بیابان گرفتند و خسروخان با خاطر آسوده وارد شهر شده بر مسند ایالت متمکن گشت و لشکر را رخصت خانه خود داد جز اینکه علیخان سرتیپ قراگوزلو را با فوج خود بداشت و از سوی رضاقلیخان والی بعد از ورود بطهران در خانه میرزا نبی خان امیر دیوان فرود شد و از آنجا برحسب فرمان او را بر دست چند تن از توپچیان سپردند تا در توپخانه باز دارند و نگران او باشند اکنون بحدیث بهمن میرزا بشویم از آذربایجان تا طهران را بسرعت صبا و سحاب در نوشت و در اواخر شوال وقتی بظاهر طهران رسید نخستین نوع است تا بنزدیک حاجی میرزا آقاسی شود و او را بشفاعت برانگیزد چه آشفتگی امر خویش را از وی میپنداشت و این هنگام حاجی میرزا آقاسی بیرون دروازه طهران در قلعه عباس آباد که خود برکرده جای داشت و شاهنشاه غازی بشکارگاه قریه کن سفر کرده بود بالجمله بهمن میرزا نخست راه عباس آباد برگرفت و هنوز یک تیر پرتاب تا قلعه مسافت داشت که یکتن از غلامان حاجی میرزا آقاسی برسید و گفت اجازت نیست که از اینجا گامی فراتر نهی چه حاجی میرزا آقاسی میفرماید که تو بدخواه پادشاهی و آنکس که دل با پادشاه بد دارد با او راه نکند ناچار بهمن میرزا راه بگردانید و با اینکه بر جان و تن خویش ترسان بود بطرف کن رهسپار گشت و بعد از ورود در خانه یکی از رعیت فرود شد و یکتن از پردگیان سرای سلطنت را بشفاعت برانگیخت شاهنشاه غازی شبانگاه او را طلب داشت اگرچه از عصیان او هیچ سخن نکرد لکن [illegible] تعلق علیم می انداخت و مجلس ملکانه منغص میساخت بالجمله بعد از مراجعت شاهنشاه بدار الخلافه بهمن میرزا برحسب فرمان بیرون دروازه شهر در باغ لاله زار سکون فرمود و از آنجا بعد از روزی چند بمیان شهر آمده در سرای میرزا آقاخان وزیر لشکر فرود شد و چون در اینوقت چنانکه بدان اشارت شد وزیر لشکر متوقف در کاشان بود همی خواست تا سرای او را از بهر خویشتن خریداری کند شاهنشاه غازی چون بدانست فرمود تا هنوز نام وزیر لشکر را از لوح ضمیر نشسته ایم که خانه او خانه ما

دیگری کرده و حکم داد تا بهمن میرزا از آن سرای بیرون شود چون این خبر با بهمن میرزا بردند بر دهشت خاطر بیفزود و هم بعضی از شیاطین ناسخ خاطر او را از خوف و هراس آکنده تر ساختند تا بدانجا رسید که دیگر مجال شکیب نداشت پس صبحگاهی که آهنگ حضرت پادشاه داشت چنانکه هیچکس از چاکران او نیز ندانست چون عرض راه مدید سرای وزیر مختار روسیه میگذشت ناگاه از اسب بزیر آمده و بدرون سرای رفت و گفت از بیم عقاب و عتاب شاهنشاه ایران پناهنده امپراطور روسیه شده ام دالغورکی وزیر مختار روسیه بمیزبانی حاضر حضرت پادشاه از در ضراعت زبان بشفاعت او گشود و نیز معروض داشت که بهمن میرزا هرگز در حضرت پادشاه گناهی نورزیده بلکه حاجی میرزا آقاسی چون او را خواهرزاده آصف الدوله میداند با او طریق معادات و مبارات بسیار داشته و آنچه ساخته و پرداخته اندیشه های ناصواب است شاهنشاه وزیر مختار را رخصت مراجعت داد و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را حاضر کرده فرمود بخانه وزیر مختار شو و گناه بهمن میرزا را در محضر او یک یک شماره کن چنین گفتن که با آصف الدوله در طریق طغیان همداستان گشت و از رسول و رسایل جانبین این معنی مکشوف گشت و دیگر آنکه با والی کردستان و حکام دیگر بلدان و امصار چندانکه توانست در تهییج فتنه و فساد مراسله نهاد و دیگر آنکه با استحکام دوستی ایران و روس چنان با کارداران روسیه موافقت و مرافقت انداخته و چنان باز نموده که اتفاق این دو دولت از در نفاق است اگر کار از اینگونه میافت عنقریب موالفت این دو دولت را بی کلفت بمبادلت انداخت و قونسلی که از قبل دولت روس در گیلان اقامت دارد چنان بفریفتن بکارهای ناهنجار تحریض میداد که هم نزدیکی مردم گیلان را تقبل او انگیخته میکرد و بالجمله از اینگونه ده گناه بزرگ برشمرد و میرزا فضل الله بخانه وزیر مختار شد و این جمله را مکشوف داشت و با اینهمه چون میان دولت ایران و روس رشته عهد و مفاوضت محکم بود کارداران ایران بکیفر این گناه طریق مجمل بسپردند و عصیان او را بشفاعت اولیای دولت روسیه بسیلاب نسیان محو کردند و گفتند اکنون اقامت او در ایران دور نیست که موجب رخنه و فتنه باشد بهتر آنست که آنچه از خراج آذربایجان نابود داشته حساب آن را پرداخته کند وانگاه از ایران بیرون شده در ممالک روسیه نشیمن فرماید پس بهمن میرزا در حضور چند در محضر دبیران حضرت و مستوفیان دولت حاضر شده حساب خود را با دیوانی باز پرداخت و از کارداران دولت رخصت یافته از طریق گیلان بتفلیس شتافت و زن و فرزند و اموال و اثقال خویش را نیز با خود حمل نموده بعد از سالی که از تفلیس توقف آن اراضی دل آزرده گشت بمملکت قراباغ تحویل کرد و تاکنون که سال بر یکهزار و دویست و هفتاد و دو هجری نبویست در آن اراضی روزگار میسپرد

ذکر سفر کردن ولیعهد کردون مهد دولت ایران ناصرالدین شاه برای نظم مملکت آذربایجان

چون کار بهمن میرزا بنهایت شد و مملکت آذربایجان فرمانگذاری شایسته میبایست برحسب فرمان شاهنشاه غازی و صوابدید کارداران دولت این قرعه بنام درخشنده آفتاب فلک سلطنت و تابنده گوهر بحر خلافت ولیعهد کیوان مهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه برآمد و آنگاه برحسب فرمان میرزا فضل الله مستوفی علی آبادی بوزارت او مفتخر گشت و محمد اسمعیلخان جوانشیر امیر توپخانه آذربایجان گشت و میرزا جعفرخان مشیرالدوله برای نظم امور دول خارجه معین آمد و میرزا جعفر وقایع نگار رتق مناصب ... و میرزا موسی تفرشی مستوفی

 برای جمع و خرج منال دیوانی مامور گشت و عبدالصمد خان قورخانه‌چی عامل قورخانه و شمخال و حمزه خان انزانی استرآبادی
از بهر پاسبانی و حفظ قلعهٔ تبریز منشور گرفت و بیحد از چاکران درگاه شاهنشاه غازی مامور بملازمت رکاب حضرت
ولیعهد آمدند اما عباسقلی خان جوانشیر دیگر باره بصوابدید اولیای دولت مامور باقامت گشت و میرزا موسی مستوفی نیز
کوچ نداد این هنگام ولیعهد بسیج راه فرمود و چاکران خویش را نیز فرمان کرد تا اعداد کار کردند و روز نوزدهم صفر از
دارالخلافه طهران خیمه بیرون زده نخستین در قریهٔ کن منزل فرمود و از آنجا راه آذربایجان پیش داشت و از کثرت برف و
برودت هوا از طهران تا تبریز را چهل و پنج روز طی مسافت فرمود و مردم آذربایجان چنانکه تن پذیره جان کنند صغیر و کبیر طریق
استقبال برداشتند و شادخوار و کامیاب آمدند و میرزا جعفر خان مشیرالدوله خادمان سرای و پردگیان حضرتش را از دنبال کوچ
داده بتبریز برد و حضرت ولیعهد بعد از ورود به تبریز از آن خوی سلطنت که فدای در نهادش نهاده بود و آنچه که در طبیعت
بودیعت داشت معادل دویست هزار تومان از منال دیوانی خرج صندوقدار و خوانسالار و امیرآخور سرکرده و از خراج
آنچه ازین خرج بر زیادت آمد از بهر عطای درویشان و اجرای دیگر چاکران باز گذاشت و هم تازه یک فوج لشکر بنظام کرد و فوج
ناصریه نام نهاد تا برکت این نسبت همیشه منصور باشند اما میرزا فضل‌الله وزیر برحسب فرمان از ملازمت رکاب ولیعهد بجای
ماند تا جمع و خرج خراج آذربایجان را با هم راست کند چون اینکار را بپرداخت ملقب بنصیرالملک گشت و روز بیست و هفتم
جمادی‌الاولی از طهران بیرون شد و شانزدهم جمادی‌الآخره در ظاهر تبریز فرود شد و در روز ازین پیش چنان افتاده بود
که در میان مسلمانان و جماعت ارمنی که در تبریز سکون دارند مناقشتی برفت از بهر آنکه یکی متعلم از تبعهٔ دولت روسیه که متوقف
تبریز بود ناپدید شد و این قصه را محمد خان بیگلربیگی انهی کرد و محمد خان چند تن از مردم شهر را که گمان این سرقت بدیشان میبرد
گرفته بند بر نهاد و مردم شهر ازین حدیث بهم برآمدند و گفتند ما هرگز سر بدین حکومت فرو نخواهیم داشت که از بهر یک تن کافر
چند کس مسلمان را در حبس خانه بنشانند و پامال عقاب و نکال سازند با جمله مردم حرفت و اهل سوق که بی‌سببی غوغا طلب اند
و بی‌حاجتی در طلب لجاجت در بازارها ابواب حجرات خویش را فراز کردند و بیکتاز در آمدند و بهم دست و همداستان
بخانهٔ ارامنه در رفتند هرچه یافتند بغارت برگرفتند چون این خبر در حضرت ولیعهد معروض افتاد در خشم شد و بیم آن
بود که بقتل آنجماعت فرمان دهد بزرگان درگاه زبان بشفاعت باز کردند و نیز حلم پادشاهانه و تایید الهی جنبش کرده
و آتش غضب را بزلال عفو خامه نمود و پس بفرمود تا نصیرالملک بشهر درآید و در اصلاح ذات البین جهد نماید لاجرم نصیرالملک
نیران آن فتنه را بزلال تدبیر بنشاند و مردم را بر سر حرفت و صنعت خویش باز داشت و هم آشوبی این خبر بدارالخلافه بردند
کارداران دولت احمد خان نوائی را ایشیک آقاسی‌باشی و حاجی خان ... را بآذربایجان فرمودند بعد از ورود
بتبریز بفرمان ولیعهد دولت السلطان ناصرالدین شاه اموال ارامنه را از مسلمانان مسترد ساختند ازین پیش توهم افتاد
که بعد از وفات منوچهر خان معتمدالدوله میرزا علیمحمد باب را برحسب فرمان از اصفهان بآذربایجان بردند و در قلعهٔ
چهریق محبوس بداشتند این هنگام شاهنشاه غازی فرمان کرد و حاجی میرزا آقاسی نیز عریضه بحضرت ولیعهد نگاشت که
بعضی از مردم نادان که یکسال از ده پنجاه از صد دانند و بر زیادت ازین هر مرد را که مال نباشد و کار حرفت و صناعت
نیز بسته نبود و در راه دین تحصیل یقین نکرده بود در طلب فتنه و غوغا باشد و بسیج آن که کار دین و دنیا دیگرگون شود بلکه
در میانه نوائی برسد و این گونه مردم از دور و نزدیک بفریفته میرزا علیمحمد باب شده‌اند و در ابواب اقوال و ضلالات با وی دستانند هم اکنون

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بفرمای تا او را از چهریق به کاه آرند و علمای آن بلده را انجمن کن تا سخن او را اصغا فرمایند و کنون خاطر او را باز دهند چون منشور ۵۷۳
شهریار ملحوظ ولیعهد دولت شمس مکشوف افتاد بفرمود تا باب را از چهریق به تبریز تحویل دادند و در سرای کاظم خان فراشباشی
باز داشت و روز دیگر حاجی ملا محمود نظام العلما و ملا محمد ممقانی و جماعتی از علمای شهر را انجمن کرد و حکم رفت تا باب نیز در آن
مجلس علما بنشست چون آغاز مجادله طراز شد نخستین نظام العلما سخن کرد و روی با باب کرد و گفت این کتابها که بعنوان
قرآن مجید و صحایف سماویه بنام شما در بلدان و امصار ایران پراکنده است آیا از مقالات شماست یا شما را افترا
کرده اند باب در جواب گفت این کلمات از خداست نظام العلما گفت سخن بلغز و معما کردن درین مجلس و انجمن بکار
نخواهد بود چه سخنان تو جمعی در خراسان به راه عصیان همی برد و گروهی در مازندران طریق طغیان دارند سخن بلی پرده
گوی و خود از پرده بیرون شو باب ازین کلمات برآشفت و گفت آری اینهمه مقالات من است نظام العلما گفت
همانا تو خود را شجره طور نامیده و این سخن کشف آن کند که هرچه بر زبان تو میرود خدای فرماید گفت خدای تو را رحمت کند
سخن جز این نیست نظام العلما گفت آیا شما رضا داده اید که مردمان تو را باب نام کرده اند گفت این نام مردمان بر من نبسته اند
بلکه خدای مرا بدین نام خوانده همانا من باب علم این وقت ولیعهد فرمود من پیمان نهاده ام که اگر تو باب علم باشی سر از این مسند
فرود آیم و ترا بر تخت نشانم نظام العلما گفت نیکو سخن گفتی امیرالمؤمنین علیه السلام که باب علم بود سلونی قبل ان تفقدونی
میفرمود و از طبقات ارض و صفحات سموات اگر کسی پرسشی میکرد در حسب آرزو جواب میگرفت اکنون که تو باب علمی مشکلات
خویش را در علوم با تو عرضه خواهم داشت نخستین از علم طب سؤالی کنم گفت من طب نخوانده ام فرمود از علم دین پرسشی کنم
و علم دین را بی فهم قرآن و حدیث نتوان دانست و فهم قرآن بی علم نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و غیره ذالک نشود
نخست سخنی از علم صرف بمیان انداخت و پاسخ گفت علم صرف در کودکی تلمذ کرده ام و اینک در نزد من حاضر نیست
نظام العلما گفت تفسیر این آیت را از قرآن مجید بنمای که میفرماید هو الذی یریکم البرق خوفاً و طمعاً و هم گوی که با علم نحو چه
ترکیب دارد و هم گوی شأن نزول سوره کوثر چیست و فضیلت پیغمبر صلی الله علیه و آله ازین سوره چه باشد لختی متفکر گشت
و در بیان آن مهلت خواست باز نظام العلما بسخن آمد و گفت معنی این حدیث گوی که در میان مأمون خلیفه عباسی با حضرت
امام ثامن رضا علیه السلام افتاد و قال مأمون ما الدلیل علی خلافة جدک علی بن ابیطالب قال آیة انفسنا قال لولا
نسائنا قال لولا ابنائنا فسکت المأمون گفت اینحدیث نیست علمای مجلس گفتند همانا حدیث باشد نظام العلما گفت گرفتیم حدیث
نیست آخر مقالتی از عرب است معنی آن را بفارسی گوی همچنان مهلت طلبید دیگرباره نظام العلما گفت شرح اینحدیث کن که میفرماید
لعن الله العیون فانها ظلمت العیون لواحده باز لختی در از سر فرو کرد و گفت اکنون چیزی ندانم دیگرباره پرسش کرد که معنی اشکال
علاوه معنی چیست که میفرماید اذا دخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الانثی و همچنان تعریف
کن فصاحت و بلاغت را و گوی در میان اینها از نسب اربعه چه نسبت است آخر تو کرامت خویش بر فصاحت باز بسته و گوی شکل
اول چرا بدیهی الانتاج است جواب هیچیک را نتوانست باز داد آنگاه نظام العلما گفت یک سخن دیگر باقی است هم آنرا با تو عرضه میکنم همانا
این علوم چون قیل و قال است و مانند بنا چشم ببندیم هر که بدینگونه دعوی ور شود معجزه و کرامتی باید کند از بهر کسی جای سخن ماند
و هر که به دیگر دو گاه ذکر دو این هنگام باب سر بر داشت و ولیعهد پرسش کرد که چه کرامت خواهی گفت شاهنشاه غازی را که صاحب
میدانی عده دهی خواهم کرد دفع آن و رنج کنی گفت این نتوان کرد ولیعهد فرمود نظام العلما زمان کمال و شکوفه دریافته و ضعف پیری

دیرباز ملازمت رکاب شاه دارد اگر توانی او را جوان کنی تا همه وقت با او کوچ دهد گفت این را نیز نتوانم نظام العلما گفت این مرد از همه علوم بیگانه است و با کشف کرامت نیز آشنا نیست باب چون این سخن بشنید برآشفت گفت من آنکسم که هزار سال است انتظار او را میبرید نظام العلما گفت تو صاحب الامری گفت همانم گفت صاحب الامر نوعی بوده یا شخصی میباشی گفت صاحب الامر شخصی میباشم نظام العلما گفت نام تو چیست و اسم پدر و مادر تو چه هست و مسقط الراس شما کجا است و سالیان شما چند است گفت نام من علی محمد است و مادر من خدیجه است و اسم پدر من میرزا رضای بزاز است و مسقط الراس شیراز است و از زندگانی من سی و پنج سال میگذرد نظام العلما گفت نام صاحب الامر محمد است و پدرش حسن و مادرش نرجس نامیده میشود و مسقط الراس آنحضرت سر من رأی و عمر مبارکش از هزار سال افزون است گفت هم اکنون کرامتی از خویش گویم که در سخن مرا باور دارید گفتند نیکو کاری باشد بگوی آن کدام است گفت من روزی هزار بیت که آیت محکم کنند گرفتیم که این سخن بصدق باشد نگارندگان بسیارند که ازین افزون نویسند و این معجز نباشد این وقت ملا محمد ممقانی گفت تو در قرآن خویش آورده که اول من آمن بی نور محمد و علی اینگونه خویشتن را از ایشان برتر و بهتر دانی زمانی متفکر گشت و خموش شد و دیگر یکی از علما گفت که خدای در آیت خمس فرموده فان لله خمسه شما ثلثه فرموده اید از کجا این نسخ شد از کمال وحشت گفت ثلث نصف خمس است حاضران بخندیدند ملا محمد گفت گرفتیم ثلث نصف خمس است شما چرا حکم بر ثلث میکنید و حال آنکه خدای خمس فرموده لختی خیره خیره بنگریست و پاسخ نداد و گفت که گفته اند که من از تحت الحفظ فصیح تکلم کنم و توانم و بخواند که الحمد لله الذی رفع السموات و الارض و الکلام را بفتح تا و کسر ضاد قرائت کرد این هنگام ولیعهد با آنکه هنوز از عمر مبارکش شانزده سال افزون نرفته بود بتأیید خدای و الهام دولت فرمود بیت

وما بتا والف قد جمعا یکسر فی النصب فی الجر معا

و روی با باب کرده فرمود این سخنان بیهوده تا چند مردم عامه را اغوا کنی و بضلالت افکنی و چرا خویشتن را صاحب الامر خوانی ائمه ما علیهم السلام آن هنگام که بحکمتهای یزدانی باید مظلوم باشند همچنان صابر و شاکر بودند و یکیک بدست بنی امیه و بنی عباس شهید شدند اگر صاحب الامر هم خواست مظلوم و مغلوب بود غیبت اختیار نمود این غیبت از بهر آنست که چون ظاهر شود معجزه تمام انبیا با او باشد و بیاید و بر همه عالمیان غلبه فرماید و همه دنیا را تسخیر کند و هیچکس سر از چنبر حکم او بیرون نتواند کرد و هزار سال از بهر آن غیبت فرموده که چون آشکار شود کار بجای نظام الدین ... با چوب ادب کند و گاهی در محبس چهریق در تعب باشد همانا دانسته ام که در تسخیر آفتاب کوشش کردی و در تابستان شهر و گرمای صیفات در برابر آفتاب با سر برهنه روز بشب بردی چندانکه دماغ خویش را آشفته کردی و چون مردی دیوانه بوده جسم تو مستوجب تعزیر لکن با چوب رنجه و شکنجه میفرمایم که این مردم عوام بدانند تو صاحب الامر نیستی و هیچکس مدعی با آنحضرت عجل الله فرجه نتواند چیره شد این بگفت و اعوانان و فراشان بفرمود با حملی از چوب درآمدند و هر دو پای باب استوار ببستند و با چوب بضرب بزدند باب فریاد برداشت و باستغاثت و انابت همی اظهار ضراعت نمود و نظام العلما کمتر از مردم خود را بر سر او بداشت و او همی تلقین کرد که بگو پیدی سگ و خوک خوردم و دیگر چنین سخن نکنم و او نیز بدینگونه همی باز گفت بعد از این وقایع دیگر بار بسش بچهریق بردند و محبوس نمودند و هم در این سال میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک که شرح حال او در ذیل نام او مرقوم خواهد شد وداع زندگانی گفت و بجای او فرزند او میرزا یوسف که در زمان زندگی پدر در دیوان حساب ممالک نیابت او داشت برحسب منشور پادشاه استیفای ممالک محروسه بدو مفوض شد و خلعت و خاتم بجای پدر یافت

فوت میرزا حسن مستوفی الممالک

۴۷۵ وهم در این سال علی اشرف خان ماکوئی که حکومت زنجان داشت با مردم آن بلده از در اجحاف و تعدی میرفت و بر
زیادت بدین جمله اموال مسیح و سلیمی را که در فرمان روائی علت غائیت فور میشمرد و وقتی چنان افتاد که یکی از مردم آن
بلده را به تک کرده بجنگ تا باماد بداشت و بی شرط مزاوجت با او طریق مضاجعت گذاشت صبحگاه آن زن بمیان بازار آمد
و قصه شب دوشین بتکرار کرد و آنگاه معجر از سر برگرفت و بمیان مردم افکند و گفت با این غیرت و حمیت معجر زنان بر سر کشید
و با زنان بسر برید مردم از کلمات او بجوشیدند و بخروشیدند و انجمنی بزرگ کرده غوغا برداشتند و بهدست و بهدستان
بسرای علی اشرف خان تاختند و او را بمحاصره انداختند و هم زمانی دیر بر نیامد که از در و بام بخانه او درفته او را بگرفتند
سرش را بچند جای جراحت کردند و رختش بیغما زدند چون بیم قتل او میرفت چند کس بام حمام را بشکافتند و او را معهود از
از شهر بیرون شتافتند و در میان قریه در گریخت و صورت حال را معروض داشت شاهنشاه غازی احمد خان نوائی نایب
ایشیک آقاسی را مأمور فرمود که بدان بلده تاخته علی اشرف خان را روانه درگاه دارد و تفحص کند که سبب طغیان که بوده است
و هر که آلوده عصیانیت را خود داشته بحضرت فرستد احمد خان برفت و علی اشرف خان را هم از کردها و روانه داشت و از
آن قصه باز پرسی بسزا کرده معروض داشت که اگر مرد گناهکار کیفر باید کرد تمامت این شهر را تباه باید ساخت چه این غایله کار
سوی داده و تمامت مردم این شهر در این امر متفق بوده اند بدین جهت مردم را از تعذیب و تدمیر بسلامت داشت

وقایع سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری و خاتمه امر شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار

در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری چون هشت ساعت و بیست و سه دقیقه از روز دوشنبه چهاردهم شهر ربیع
الثانی سپری شد مطابق سنه پیچی ئیل ترکی آفتاب به بیت الشرف تحویل داد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بائین هم
ملوک عجم جشن عیدی بپای برد و در این سال شاهزاده حمزه میرزا از ارض خراسان چنانکه بر آن اشارت شد بحکم پادکان
آمد و در آنجا گشوده افتاد که ملاحسین بشرویه بشهر مشهد در آمده مردم را بکیش میرزا علی محمد باب دعوت میکند و جمعی با او هوسناک
و از جانب دیگر علمای شهر از بهر دفع او انجمنی کرده اند و کار بمقاتلت افتاده لاجرم شاهزاده چند تن بطلب او فرستاد
و او را بلشکرگاه آورده و باز داشت چنانکه شرح حال او از این پس مرقوم خواهد شد و هم در این سال آنوجع که از مرض نقرس
ده سال بر افزون بود که با بدن مبارکش ملازمت داشت بر زیادت گشت چه این پادشاه را که جوهر اندر بر بود
در کار غزو و جهاد عدیم تمام داشت این مرض مزمن او را نمیگذاشت بیشتر وقت ملازم بستر بوده و آنگاه که بهبودی
حاصل میکرد هم آن بود که از وجع پای و الم دست آسوده شود چنانکه خود میفرمود هنگامی که مردمان مرا صحیح میدانند چندان
درد و المم که اگر آن در بار چند تن قسمت کنند همه فریاد و افغان بر دارند عجب آنکه با چندین درد و محنت و قوت سلطنت
هرگز با زیر دستان سخن بخشونت نکردند و این مرض سبب ضیق صدر و شراست خلق او نگشت و همواره با رخی چون
گل بر بار و خلقی چون بهشت بهار مبارک دیدار و خوب گفتار و هرگز پناهنده را محروم و خواهنده را مأیوس نداشت
چندانکه تمامت خراج ایران را در وجه چاکران درگاه و زعمای سپاه و علمای بلدان و امصار و مساکین هر شهر و دیار
بتیول و سیورغال و اجری و مواجب بذل کرده و هنوز هر کس از وی مسئلتی کرد و حاجتی جست از کمال جود و بخا و غیرت شاهانه
جانب نمیدادی و سؤال نمی داشت لاجرم هر آنچه سائل خواسته بود فرمان باجابت میکرد و کار بدینگونه رفت تا معادل کرور
بلد مسکوک که خرج بود او از دخل ایران بر زیادت گشت بعضی از مردم بخل چنان دانستند که شاهنشاه جواد این دخل و خراج

شورش مردم زنجان بر علی اشرف خان حاکم زنجان

 بر نخوت رفته است و اینکار به سیاستی جواز کفایت و درایت رفته است اندک اندک این سخنان گوشزد پادشاه شد و خاطر
مبارکش تعلقی عظیم یافت و فرمود درهم و دینار از خاک کوی و بازار افزون خواهم داشت و از سنگ خاره بیرون خواهم نمود
مرا بخل از آنچه احسان کرده ام پشیمان نیستم خواهیکه روزگار بر من سختی رود که چرا بدانزه آبروی برپا شد ارزنده و ل توانا نیستیم
و همچنان بفرمود تا صغیر را رقم کردند و مطبوع ساختند و به بلاد ایران پراکنده بدین شرح که مردمان چنان دانند که ما در ضبط اموال ایشان ناتوان
نیستیم بلکه بعد از وفات شهید تا جلد فتحعلی شاه قاجار اندوخته شاهزادگان و ذخیره ایشان را نیکو میدانستیم و اگر اینجا رفت را
از مسند حکومت دور نداریم به آنکه در کار سلطنت و امر مملکت خللی بادید شود اما معادل شانزده کرور تومان زر مسکوک اندوخته
ایشان را از در دانش و علم بر زبان و فرزندان ایشان باز گذاشتیم و هم بر دیم و اگر چندان بود هم ندیده ای انگاشتیم زیرا که ما را
چشم بر تخت و تاج است نه بر باج و خراج مع القصه این چنین پادشاه را خود امراض و اقتحام اسقام از کشورگشائی و ملک
چنانکه میخواست باز داشت و همه ساله از این پیش بود که هنگام ماه جوزا و سرطان گرما از طهران کوچ کند و در سنگ بیرون شود و در
ییلاقات و تراق فرماید و هنگام خریف به دار الملک مراجعت نماید این هنگام بصوابدید حاجی میرزا آقاسی فرمان رفت
که بر فراز قریهٔ تجریش بنیان قلعه استوار کنند که هر سال پادشاه از بهر ییلاق بدانجا سفر کند و اقامت جوید لاجرم
بنیان از سنگ و ساروج دیواری عظیم و عریض بنیان کردند و برج و باره استوار نهادند و با اینکه این بنا بر سنگ
خاره بود خندقی عمیق بر سنگ خاره حفر کردند و بعضی دور و قصور در میان قلعه پرداخته شد با اینکه یک نیمه کار قلعه هنوز
راست نبود معادل صد هزار تومان زر مسکوک بکار رفت و چون هنگام تابستان برسید شاهنشاه غازی بدانجا کوچ
داد و همچنان بنایان دیوارگران در عمارت قلعه بکار بودند و نیز یک تیر پرتاب دورتر از این قلعه حاجی میرزا آقاسی از بهر
سکون خویش قلعهٔ دیگر بنیان کرد و معقلی متین برآورد و قلعهٔ نخستین را بنام شاهنشاه قصر محمدیه نام نهادند و آن جای
میرزا آقاسی را بنام او عباسیه خواندند و چون شهر رمضان برسید وجع نقرس در دست و پای پادشاه فزونی گرفت
و حضرتش را علیل و ملازم بستر ساخت و این هنگام برغم زبان حاجی میرزا آقاسی بسیار از مردم ایران رنجیده خاطر
بودند و همچنان مردم ماکوئی که خود را منسوب بحاجی میرزا آقاسی میداشتند و بعضی از ایشان قواد سپاه و حکام بلدان
و امصار بودند هیچ دقیقه از مراتب جور و اجحاف فرو نمیگذاشتند و جماعتی که از ایروانی و ماکوئی در طهران اقامت داشتند
و از جمله سواران سپاه بشمار میشدند هم با مردم دار الخلافه بشرارت خلق و خشونت طبع میرفتند و حاجی میرزا آقاسی چون
این مردم را منسوب بخویش میدانست و چنان می پنداشت که اگر وقتی روزگار آشفته شود ایشان ملازمت خدمت او
خواهند کرد و دشمنان او را دفع خواهند داد لاجرم کیفر کردار ایشان را ناپذیری میکند و صغیر و کبیر مملکت را رنجیده خاطر
میساخت و هیچکس از بیم حاجی میرزا آقاسی نیروی آن نداشت که این سخنان را در حضرت پادشاه معروض دارد
و پادشاه را نیز بسبب اقتحام امراض قوت تفحص این امور نبود در پایان کار این پریشانی همه مملکت سرایت کرد و چون
میرزا آقاخان وزیر لشکر که از نیک و بد سپاه آگاه بود و هر یک از لشکریان را از وجهی و امیدی دیگر میرفت چنانکه
مذکور شد مأمور توقف کاشان بود امر لشکر نیز پریشان شد اگرچه مردم ایران از لشکری و رعیت جز بسلطنت
پادشاهان قاجار گردن نمی نهادند اما این هنگام کارها از نظام بیرون بود چنانکه از بهر اغذا جیره و مواجب بسیار
وقت سربازان سپاه و غلامی درگاه را حصار میدادند و حکام بلاد و دفاع منال دیوان کارها با اهمال و اهمال

همی کردند و بسیار کس از بندگان از خدمات درگاه حاضر نشدن به درگاه تقاعد همی ورزیدند و جماعتی از پیروان میرزا
علی محمد باب در مملکت مازندران در فتنه شیخ طبرسی انجمن شده فتنه دیگر بود و کار خراسان نیز آشفته بود و چنانکه
تفصیل آن در جای خود بشرح خواهد رفت مع القصه در قصر محمدیه علت شاهنشاه غازی هر روز بقوت شد و قوای طبیعی
ضعیف گشت چون عید صیام فرا رسید و پادشاه از بار عام ناچار بود و تا مردمان از حیات او بدگمان نشوند و سر از
طغیان بر نیاورند عیسی خان پسر امیر محمد قاسم خان قوانلو را که آنوقت ایشیک آقاسی بود فرمان رفت که امرا و اعیان
و چاکران حضرت را در پیشگاه حضور انجمن کند تا شاه را دیدار کنند و زود القای سخن و انصراف ایشان فرماید تا
از طول اقامت آن جماعت پادشاه متعب و زحمت افتد با جمله صبحگاه عید مردمان در پیش روی پادشاه بر صف شدند
بزرگان درگاه و علمای شیعه ایران بروه بستند من بنده در جانب خویش که بود سخنی چند به تهنیت راندم ضعف مزاج مبارک مهلت
نگذاشت که مجلس تهنیت بپایان برد تا شاه در دوان ایوان را فرو هشتند و حضرتش از فراز تخت بزیر بر بستر حمل دادند

وصایای شاهنشاه غازی بهنگام وداع زندگانی با ستر کبری و مهد علیا

در این وقت بانوی سرای سلطنت مهد علیا والده ولیعهد دولت السلطان ناصرالدین شاه را از قصر نیاوران که مسکون
داشت طلب کرد و فرمود افسوس همی خورم که چرا ولیعهد دولت را در این قلیل مدت از امور آذربایجان فراغت و انجام
نگذاشتم که امروز من بکران میروم و وداع جهان میگویم بر بالین من حاضر نیست چشم من از دیدار او و گوش من از گفتار او بی بهره ماند
و هم بیم آن میرود که این مردم که حاضر دارالملک اند بعد از من در هم آویزند و فتنه انگیزند و پای تخت که مرکز قلب
مملکت دارد چون آشفته شود بعید نباشد که این پریشانی در تمامی بلدان و امصار سرایت کند و کار ولیعهد بزحمت و
صعوبت افتد اکنون رای آنست که اگر توانی پس از من تو خود این امر را منظم کنی و زمام دولت را از دست فرو نگذاری و خزانه
دولت و اثاثه سلطنت را حفظ و حراست فرمائی تا ترا فرزند پادشاه و بانوی سرای پادشاهی کم از آن مباش که روزی
چند تخت و تاج را نگاه داری تا صاحب تخت و تاج در آید و هم از من با فرزند من بگوی که این جهان را بقا نباشد و با هیچکس
ابقا نکند با عدل و داد و تعمیر جهان باقی کن و با مردمان نکوئی فرمای رسول خدای میفرماید خیر الناس من ینفع الناس
یعنی بهترین مردم آنکس باشد که سود او با مردم بیشتر باشد و فرمود پادشاهی که خدا از خدمتی نعمتی دهد کار با بزرگانی کند
مرد جواد و جوانمرد آنکس باشد که بجای جرم و خطا بذل و عطا کند و فرمود لیس الشدید بالصرعة انما الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب
رسول عجم و عرب میفرماید توانا آنکس نیست که در کشتی گرفتن توانا باشد بلکه توانا و قادر آنکس است که در غضب خویش بند کند
و عنان نفس را نگه دارد و دیگر فرمود رسول خدا فرماید المستشار موتمن از بهر مشورت مردم با دیانت و امانت اختیار کن
خسیسان بد اندیش را با خویش آشنا مساز و مردم مجرب را در حضرت خود مقرب فرمای زیرا که پادشاهان محبوس
حشمت خویش اند و جز با تنی چند کس کم بار داده اند با آنکس محاورت و مشاورت نتوانند و ایشان بهواهای نفسانی
و وساوس شیطانی بسیار باشد که باهم متفق شوند و کسی را به کذب و سعایت آلوده جنایت کنند و پادشاه قادر و قاهر
آن بیگناه را تباه کند پس پادشاه باید صابر باشد و چون کسی را بر جنایتی ادبی بخشش نکند و در عقاب مردم شتاب
ننماید و در مکافات و عقاب استعجال نفرماید بلکه عفو سیئات را از مکافات دوستر دارد چه اگر از عفو گناهی پشیمانی چند
بهتر از آن است که به تعجیل عقوبت قرین ندامت گردد و چون المتمد پادشاه بپای رفت او در ولیعهد بجای پای بیکر بست

۱۲۶۴ و این سخنان بر حضرت شهنشاه رخصت انصراف یافت و بقصر نیاوران مراجعت کرد و روز دیگر از وجع نقرس بیماری
مزاج مبارکش بیش از روز پیش بشدت شد و هم در این ایام یکتن از مزدوران و دیوارگران که در قصر محمدیه بکار بود
در خواب چنان دید که شاهنشاه سلب سیاه در بر کرده بر منبری بر آمد و بیانگی که سکان جمیع بلاد و امصار اصغا نمودند
مرثیه انشاد فرمود بامدادان همچنانکه در رسته مزدوران میگذشت و شاه نگران بود ناگاه زمین ببوسید و قصه خواب
دوشینه را بگذاشت شاهنشاه غازی تعبیر این خواب بدانست و فهم کرد که خبر مرگ اوست که بلاد و امصار را فرو گیرد و همه جا
را زمزمه کنند بالقای دین حنیفی و علم حقی هیچگونه دیگرگون نشد و آن مزدور را نواخت و نوازش فرمود و حکم
داد تا او را مشتی زر بذل کردند بالجمله یکشنبه چهارم شوال چون حاجی میرزا آقاسی از قلعه عباسیه بعیادت همروزه
عیادت پادشاه را تصمیم عزم داد چون بدروازه قصر محمدیه رسید سهراب خان گرجی از سرابلین شاهنشاه
کناری گرفته نزدیک او شتافت و در گوش او گفت که روز پادشاه امروز و اگر نه امشب شبانگاه است حاجی میرزا آقاسی
بهراسید و وهم کرد که اگر بدرون قلعه آید چون حال پادشاه را تباه دانند دشمنان او را مأخوذ دارند لاجرم از بیرون
دروازه بقلعه عباسیه مراجعت کرد و در آنجا با مردم خویش نگران نشست که کار بر چگونه شود شب سه شنبه ششم شوال
شاه را خرخشه از جان در بدن نبود و هم در آنحال چنانکه توانست نماز خویش را بگذاشت و خدای را بوحدانیت بستود
چه مردی موحد بود و چون دو ساعت و سی و پنج دقیقه از شب بگذشت تهلیل کنان تاج و تخت بگذاشت و بجنان جاوید
خرامید اللهم اجعله محل الایمان وارفع مقامه فی فرادیس الجنان هم در آن شب گروهی از مردم استشمام این رایحه کردند
و بامدادان این خبر موحش سمر گشت جسد همایونش را هم در قصر محمدیه غسل داده و بحنوط و نیها محفوف ساخته در محفه
نهادند مهد علیا ملکه کبری والده ولیعهد در قصر نیاوران این قصه بشنید و مویه کنان بشتافت و تا در شاهنشاه که گذشته
که چند ساعت قبل از مرگ پسر را عیادت کرده و بقصری که در امامزاده قاسم داشت مراجعت کرد از این قضا موی بکند
چاکران درگاه از دور و نزدیک ویله کنان انجمن شدند و آقا محمود مجتهد را که این هنگام در قریه تجریش مقام داشت حاضر کردند
تا بر جنازه او نماز بگذاشت و این وقت از شناختگان چاکران که اقتدا با آقا محمود نمودند حسینعلی خان معیرالممالک و آقا محمد حسن
مهردار و محمدعلی بیک ناظر بود و این بنده نگارنده نیز حاضر بودم روز هفتم شوال تمامت شاهزادگان و بزرگان درگاه و سران سپاه
انجمن شدند و علمهای سیاه افراخته کردند و جسد پادشاه را بدان آیین که در زندگی کوچ میداد حمل دادند شاهزاده عباس میرزا
نیز از قفای جنازه در پیش روی صف ی کرد و پردگیان سرای سلطنت بر قانون خویش راه بر گرفتند و از آنسوی مردم
دار الخلافه از عالی و عامی و عاقل و جاهل باستقبال بیرون شدند بدان آیین جسد مبارکش را تا ظاهر دروازه طهران آوردند و در باغ
لاله زار بعاریت نهادند و مجلس تعزیت بپای کردند و با عطای سائلان و طعام زایران پرداختند این بود تا شاهنشاه مغفور
را [illegible] برسید دیگر هر حادثه که بعد از وفات شاهنشاه مبرور حدیث شد و اختلاف کلمه که در میان بزرگان درگاه
بادید گشت در کتاب تاریخ شاهنشاه جوانبخت فرازنده تاج و تخت السلطان ناصرالدین شاه بشرح خواهد رفت ان شاء الله تعالی بحول و قوه

ذکر اخلاق ستوده و صفات حمیده شاهنشاه غازی

این پادشاه پاک طینت صافی طویت هرگز دست بمنکری نیازید و لب بمنکری نیالود تابع شریعت اشرف انبیا
و سالک طریقت سر حلقه اولیا بود تمامت چاکران حضرت را رخصت کرد که ایام جمعه حاضر درگاه نشوند و در مساجد برکع

و مساجد باشند علف و آذوقه لشکریان را که در محل جایا بود معادل پانصد هزار تومان بر می آمد بفرمود تا هنگام ضرورت
سند برعیت بسپارند و دیوان حضرت در ازای منال دیوانی محسوب دارند و هر مزرع و مرتعی که در عهد دولت نادر
پادشاه افشار و پیش از آن کارداران دیوان مضبوط و متصرف داشته بودند فرمان کرد تا مردمان و ورثه مالکان بمحل
خویش بیاورند و هر کدام در محضر شرع شریف معتبر گشت مسترد ساخت و در زمان سلطنت او چندان صنایع
و بدایع بدست استادان چرب دست بانجام شد که عقلای دول خارجه در ملاحظه هر یک بحیرتی جداگانه فرستادند باندازه
نیم شهری جباخانه و قورخانه بنیان شد و بفرمان شهریار یکهزار توپ قلعه کوب از نو بریختند و بساختند و بر عراده ها
کردند و لایق این اعداد چندان گلوله بمثل و گلوله توپ و تفنگ سربازان و فشنگ جنگیان و قورخانه آماده کردند
و حاتم خان جبادارباشی که در ساختن فشنگ جدی وافی بکار برد ملقب بشهاب الملک گشت وقتی حاجی میرزا آقاسی
بزبان داشت که در مدت سلطنت شاهنشاه غازی سی کرور تومان زر مسکوک بکار توپخانه و قورخانه رفته است و پیران
حضرت بر حسب فرمان فحص و استقصا کردند معادل ده کرور تومان بر آمد و هم در این سال از آن پیش که روز سلطنت شاهنشاه
کوتاه شود هر دهی و مرتع و مزرعه که در ایران حاجی میرزا آقاسی بدست کرده بود بر طریقت شریعت قباله
کرده بشاهنشاه غازی هبه نمود و این جمله در صفحه دفتر نگاران و مستوفیان دیوان یکهزار و چهارصد و سی و هشت قریه و
مزرع بشمار آمد و اینکار از بهر آن کرد که بزرگان درگاه که با او دل بد داشتند گاه گاه در حضرت پادشاه راه میکردند
و بکنایات و استعارات مکشوف میداشتند که حاجی میرزا آقاسی معادل ده کرور تومان ده و قریه از بهر خود کرده است
و هر سال یک کرور تومان منافع آنرا ماخوذ میدارد و چون از هیچ راه کسی را در وزارت او فوت نقل و ثلمه نبود حاجی میرزا
آقاسی خواست تا از این در نیز زبان مردم را ببرد و دارو تا مبادا روزی شاهنشاه جبال او را بدست اعدا پامال کند
شناخته بود که او زر و سیم ذخیره نهند و جز آب و خاک اندوخته نکند پس این املاک را و آنچه در دست داشت بپادشاه بخشید
و دیگر آثاری که از شهریار بیادگار ماند فراوان بود از جمله ضریح روضه عباس بن علی بن ابیطالب علیهما السلام را که خاقان مغفور
فتحعلیشاه فرمان کرد و بپای نبرد شاهنشاه غازی بپای رسانید و بجای خود نصب کرد و دیگر بر سر قبر شیخ محمود صاحب
گلشن راز در شبستر تبریز بقعه در خور بنیان کرد و قبر شیخ فریدالدین عطار را در نیشابور قبه ساخت و مزار شیخ ابوالحسن را در خرقان
بسطام عمارت کرد و قبر حاجی محمدحسن را در بلده نامین بقعه رفیع بپرداخت و زیارتگاهی ساخت و قبر حاجی ملارضای همدانی را
در کرمان گنبدی بلند بر آورد و در طریق خراسان در منزل میاندشت و دیگر جایگاه حفر قنوات نمود و بسیار رباطات
فرمود و در اصفهان هر عمارت که از سلاطین صفویه بجای بود مرمت کرد و خود نیز خانه آنجا نهاد و در طهران
عمارات نیکو بپرداخت و قورخانه و جباخانه و سربازخانه باندازه شهری عمارت کرد و دیگر وزرای درگاه
و امرای پیشگاه و قواد سپاه بسیار کس را بدرجات عالیه ارتقا داد که نام بعضی از ایشان در این کتاب مبارک رقم
افتاد و چون احمد در کتاب ناسخ التواریخ مسطور است و در ذیل احوال اعیان ممالک جهان ذکر هر یک
شرح میرود و علما و حکما و دیگر بزرگان که در این وقت بوده اند هر یک جداگانه مسطور میشود و ذکر حال
ایشان را در اینجا نگاردن کاری مکرر کردن است لاجرم از این اطناب دست باز داشتم و نام مبارک
فرزندان این پادشاه را نگاشتم.

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

ذکر اولاد امجاد شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار

شمار فرزندان شاهنشاه غازی پسران و دختران هنگام وفات او نه تن بود پنج تن از ایشان پسران اند اول چراغ خاندان سلطنت و فروغ دودمان دولت ولیعهد گردون مهد السلطان ناصرالدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه که امروز خسرو آفاق و پادشاه گردون رواق است همانا چون از پس این اوراق کتاب تاریخ این پادشاه ناصر و منصور مسطور میشود در این ضیق مجال بشرح حال او کما ینبغی نپرداخت دوم شاهزاده عباس میرزا که با جد خویش همنام است در سال یکهزار و دویست و پنجاه و پنج هجری در ماه رجب متولد گشت و مادر او خواهرزن خان چهریقی است و ایشان نسب بخلفای بنی عباس میرسند سیم شاهزاده عبدالصمد میرزا مادر او نیز ترکمان است و این نام بخواستاری حاجی میرزا آقاسی بر وی افتاد چون در طریقت موحدین ملا عبدالصمد همدانی مراد حاجی میرزا آقاسی بود نام مراد خود را بر شاهزاده نهاد چهارم شاهزاده محمدتقی میرزا مادر او از اعیان کردان ارومیه است پنجم شاهزاده ابراهیم میرزا مادر وی نیز از ترکمانان است اما دختران شاهنشاه غازی هنگام وفات او چهار تن بود نخستین ملکزاده عزالدوله است و مادر او دختر امیر محمد قاسم خان قوانلو است و با شاهنشاه ایران السلطان ناصرالدین شاه خلد الله ملکه اصل خلافت را دو شاخه مبارک و مصحف شرافت را سوره یس و تبارک اند دوم آسیه خانم مادر او دختر شاهزاده امام وردی میرزا است سیم عذرا خانم او با شاهزاده محمدتقی میرزا از یک مادر است چهارم زهرا خانم مادر او یکتن از خاصان سرای سلطنت و ارادت احوال این شاهزادگان هریک در کتاب سیم تاریخ قاجاریه در ذیل قصه ملک الملوک عجم ناصرالدین پادشاه برنگار میشود و هم اکنون عنان قلم را کشیده خواهم داشت و تاریخ دولت شاهنشاه منصور را که از آفت عین الکمال دور باد خواهم نگاشت از آنحضرت که مطاف حاجت و منت است چنین تمنا میرود که این بنده ضعیف را در میان وضیع و شریف چنان بدارد که در نگارش کتابی چون ناسخ التواریخ هر روز طبع من گشاده تر باشد چه از مفاخرت این بنده در میان چاکران حضرت طبع را طراوتی دیگر و کلمات را طلاوتی دیگر پدید شود همانا چاکران را در تقدیم خدمات اگر مددی از اشفاق پادشاه نرسد تحمل کاه نتوانند کرد و اگر از پادشاه نیرویی بدست کنند کوه را برکنند بیت

ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دمبدم
حمله مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آنکه ناپیداست باد

خدایا از تو خواهنده ایم که این
پادشاه را که ملجای پناهنده است بر آرزوها مظفر و منصور
بداری و دشمنان او را مخذول و مقهور فرمائی
و دین اسلام را بشمشیر او بقوام کنی و فر این آفاق را بدست جود او
ختام بخشی بحق محمد و آله الامجاد کتبه العبد الفقیر
حاجی محمد رضای متخلص بصفا و الملقب بسلطان الکتاب تبریزی

هو الله تعالی

جلد
سیم قاجاریه
تاریخ دولت شاهنشاه ایران

خداوند تاج و تخت کیان السلطان ناصرالدین
پادشاه از آنگاه زیب پیشانهٔ سریر است چه من بنده
نگارنده را بسیار وقت حاضر فرموده و فرمان کرده‌اند
که از وقایع احوال آنچه دیده و دانسته حرفی بزیاده و نقصان
مکن فتح را فتح و شکست را شکست بنویس و همچنین هر حدیث که در
موارد ملک و مداخل مملکت تقریر یافت بی فضول تحریف و تغییر
تحریر دار پس اگر در مطالعهٔ این قصص و روایات حدوث قصه
یا نزول حادثه را بر خلاف عقیدت قائل پسندند خداوندان خرد را
بر من بنده خرده نگیرند چه این اختلاف از خلاف روات است
و سخت صعب است که از لشکرگاهی جماعتی
باز آیند و قصهٔ آن جنگ را
بی اختلاف کلمه باز
گویند
والله
اعلم بحقایق
الامور

هو

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ذی المن و الطول و ذی الایاد بالقوة و الحول الاول الذی لا یعرف بدایته و الآخر لا یوصف بنهایته الظاهر من ثمرات
صنعته و الباطن فی ظهورات عظمته تفرد بتقدیره من مخلوقاته و توحد بحکمته من مبدعاته و الصلوة علی مصباح الامم
و مفتاح الحکم سند الخافقین سید الثقلین محمد خیرة المصطفین و علی وصیه و ابن عمه و قاضی دینه و حامی دینه شمس العجائب
بحر المواهب اسد الله الغالب علی بن ابیطالب و علی الائمة من ولده الذین هم حجج الله و کلماته التامات ذاتیه خلق السموات
و خلاصه الاستقصات علیهم آلاف الصلوات و التحیات و بعد چنین میگارد بنده حضرت یزدانی و چاکر درگاه
سلطانی محمد تقی سپهر مستوفی لسان الملک که چون در سیر سلاطین قاجاریه کتاب اول و ثانی بنهایت شد کتاب سیم را
بزینت سیر و مفاخر خبر فخر السلاطین و فخار الخواقین ضرغام کنام سلطنت صمصام نیام میمنت طلعه تاج و تخت ودیعه
تاج و تخت منوار دیدارها و خورشید یادگار فریدون جمشید هو غیث الکرم و لیث الاجم ملک الملوک عجم السلطان
ناصرالدین شاه قاجار لازالت رایات دولته مرفوعة و آیات نصرته مطبوعة نگار میدهد و تواریخ سلف را بدین شرف
تاریخ میدهد هلا ملک ناصر و شاهنشاه منصور ناصرالدین شاه ملک عجم را قوام مملکت و رکن اشد و محمد شاه را
ولیعهد دولت و فرزند ارشد است و نام پدران این شاهنشاه منصور که هفت تن سلاطین سرورند از این پیش برنگار
کرده و اجتناب از اطناب را در اینجا بتکرار نپرداخت مع القصه این شاهنشاه منصور که چشم بد از دولتش دور باد در
سال یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری موافق ایق در دارالسلطنه تبریز چون چهار ساعت و ربع ساعت از غروب آفتاب
سپری شده در شب یکشنبه ششم شهر صفر المظفر متولد گشت و مادر او مهد علیا همشیره کبری و دختر زاده فتحعلی شاه و فرزند
امیر محمد قاسم خان بن سلیمان خان قوانلوی قاجار است که بسیار وقت در کتاب تاریخ قاجاریه نام ویشان مسطور
پس شاهنشاه منصور از سوی پدر و جانب مادر نسب با فتحعلی شاه رساند و کمتر از پادشاهان را نسبی بدین فخامت
و شرافت افتاده و این شگفت حکایت که از این پیش نیز بدان اشارت شد همانا روزی شاه شهید آقا محمد شاه
با فتحعلی شاه فرمود که سالها در میان قبایل قاجار قوانلو و دولو کار بمعادات و مخاصمت میرفت من چنان این خصومت را
از میانه برانداختم و جماعت دولو را با دولت خود شریک و سهیم ساختم و از بهر اینکه این مخالطت و پیوستگی را محکم کنم دختر
فتحعلی خان دولو را با تو نکاح بستم هم اکنون عباس میرزا را که از دختر دولو داری بولایت عهد خویش اختیار کن و او را

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

دول انگلیس و روس را با خود استوار فرمای و چون بعد از من تاج و تخت خاص تو گردد و عباس میرزا چون رشد و بلوغ رسد دختر میرزا محمد خان دولو را که اینک بیگلربیگی دارالملک طهران و گیرنده خراج ایران است از بهر او نکاح کن و پسری که از این هر دو باید آید محمد شاه بخوان تا به نام من باشد و او ولیعهد ثانی دولت تست و چون محمد شاه به سن رشد و بلوغ رسد همچنان تو زنده خواهی بود و سلطنت در خاندان قوانلو قوامی عظیم خواهد داشت این هنگام دختری از خویشتن به پسر سلیمان خان تزویج ده و دختری که از وی آید از بهر وی عقد کن تا چون فرزند او تخت سلطنت جای کند از دو سوی نسب بقوانلو رساند چون سخن بدینجا رسید آقا محمد شاه را سرور و طربی عجیب روی نمود و از جای خویش پای خاست و از شدت وجد و سماع به هر طرف متمایل همی گشت و چند کرت فرمود همه اش قوانلوست همه اش قوانلوست و بسیار اتفاق افتاده است که پادشاهان با الهام دولت آگاه سخن کرده اند اکنون بر سر سخن رویم چون شاهنشاه منصور متولد شد پدر او محمد شاه و جد او نایب السلطنه عباس شاه و [illegible] نایب السلطنه فتحعلی شاه هر سه تن زنده بودند وصیت آقا محمد شاه را نیز یاد داشتند و بدین مولود به نظر عظمت می نگریستند [illegible] او به نظر عظمت و ممالکت بزرگ از جبین او مطالعه میکردند و در تربیت او روز میگذاشتند تا سه سال و چهار ماه و چهارده روز از [illegible] او برآمد و روزگار فتحعلی شاه به پایان رفت و شاهنشاه غازی محمد شاه به دارالخلافه طهران بشتافت و تاج و تخت سلطانی بیافت چنانکه از این پیش شرح رفت با جمله محمد شاه چون صاحب تاج و گاه شد و تعیین ولیعهد دولت واجب افتاد برادران شاهنشاه غازی خاصه برادران اعیانی در خاطر داشته که بدین محل رفیع و مقام منیع ارتقا جویند و با یکدیگر همی گفتند که طفل سه ساله که هنوز درخور مهد است لایق نیست که در دول خارجه به ولایت عهد نامبردار شود مادر محمد شاه که دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار است نیز فرزندان خود را از میرزا که هنوز کودکی بود دوستتر میداشت و در این مقام بود از بهر قهرمان میرزا و بهمن میرزا خواستار بود و خالوی محمد شاه مانند محمد باقر خان بیگلربیگی دارالخلافه و الهیار خان آصف الدوله و محمد خان سردار و دیگر برادران و فرزندان ایشان تمامت ولایت عهد شاهنشاه منصور را رضا نمیدادند و این منصب را از بهر خواهرزادگان خود قهرمان میرزا و بهمن میرزا می جستند که عرق سلطنت از خاندان دولو منقطع نشود و یکباره کار بر قوانلو فرود [illegible] میرزا ابوالقاسم قائم مقام چون این بدانست و لغزش آصف الدوله را نیز در هر کار واجب میشمرد در تقدیم این امر تصمیم عزم داده شاهنشاه غازی را تحریص همیکرد تا منشور ولایت عهد به نام السلطان ناصرالدین شاه رقم شد و وزرای دول خارجه از قصه آگاه گشتند پس آن منشور را نفاذ آذربایجان نمودند تا حضرت ولیعهد بدان بلد در کنار شاهنشاه غازی قهرمان میرزا که این هنگام نایب الایاله آذربایجان بود چون آن منشور را ملحوظ داشت گفت این منصب مرا مناسب بود و اکنون که به نام ناصرالدین شاه برآمد هم مرا اکراهی نیست با جمله [illegible] بساط ملاحظات بانه گسترده کردند سران سپاه و بزرگان درگاه انجمن شدند و منشور پادشاه را مطالعه نمودند و حضرت ولیعهد را [illegible] فرمانبرداری مع القصه این شاهنشاه منصور از هنگام مهد ولایت عهد یافت و هم در آن خردسالی حشمت پادشاهی داشت چنانکه در سلاطین قاجاریه هیچیک از ولیعهدان دولت آن مکانت و منزلت نبود زیرا که ولیعهد دولت فتحعلی شاه نایب السلطنه عباس میرزا بود و در روزگار جد با حشمت اسکندر و عزم افراسیاب شناخته هر کشور بود و سالهای [illegible] و خراسان طلیعه هیبت او مشرق و مغرب میرفت با اینهمه برادران او محمد علی میرزا فرمانگذار عراقین عرب و عجم و محمد [illegible]

میرزا حکمران خراسان [illegible]

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

حسنعلی میرزا حاکم طهران بود دیگر بلدان و امصار چون نزدیک او میرفتند بر در خانه سلام میدادند نایب السلطنه حشمت ایشان را بپای میخواست و ایشان را جلوس میفرمود و همچنان محمد شاه غازی آن هنگام که ولیعهد دولت بود در مجالس و محافل ایشان را اعلم خود فروتر مینشست و ایشان را توقیر میداد و فرو نمینهاد اما ناصرالدین شاه که خدایش خیر ناصر و معین باد از گاهی که ولایت عهد یافت که در آن هنگام که ذهنیت عهد گشت هیچیک از شاهزادگان و صنادید ایران را در حضرت از رخصت جلوس ننهاد و او را تحیت پادشاهان کردند و بحشمت پادشاهی در او نگریستند و حضرتش روز از روز بالیده همی‌شد تا در سال یکهزار و دویست پنجاه و سه هجری که امپراطور ممالک روسیه سفر ارمنستان کرد و محمد شاه غازی آهنگ هرات میداشت حضرت ولیعهد بجای پدر طریق ایروان سپرد و امپراطور روسیه را دیدار کرد و چون یکهزار و دویست و شصت و یک سال از هجرت پیغمبر قرشی سپری شد بفرمان محمد شاه غازی ولیعهد خورشید مهد دولت ایران که این هنگام چهارده ساله بود مجلس جشن و عرس بیاراستند و دختر شاهزاده احمدعلی میرزا را از بهر او نکاح کردند در اینوقت کار رزم و بزم نیکو آموخته داشت و در ایوان خورشید زرافشان و در میدان جمشیدی سرافشان بود در پشت اسب تازی شیر نیستان و پور دستان را بازی گرفتی و در بذل بدره و صره قصه قاآن و حدیث حاتم را افسانه شمردی و هم بفرمان محمد شاه غازی در سال یکهزار و دویست و شصت و سه هجری سفر آذربایجان فرمود و کار آن مملکت و حدود و ثغور آن اراضی را انتظام کرد و شرح این وقایع بتمامت در دفتر تاریخ محمد شاه مرقوم افتاد مع القصه حضرت ولیعهد در مملکت آذربایجان نافذ فرمان بود تا در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری چنانکه مذکور شد شاهنشاه غازی محمد شاه در شب ششم شوال ازین سرای پر ملال

بجهان جاویدان شتافت و دولت بیزوال یافت و سلطنت جهان را بفرزند خویش ودیعت کرد

اختلاف کلمه امرای ایران در دار الخلافه طهران و تدبیر فرمودن مهد علیا مستر کبری در آن داهیه دهیا

چون شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در قصر محمدیه رخت بدار القرار برد ملازمان حضرت هم در آن شب صورت قضیه نگار کرده بنزدیک مهد علیا مستر کبری والده شاهنشاه منصور السلطان ناصرالدین شاه انفاذ داشتند خدمتش نخستین قصه این غائله را با فرزند خویش مکتوب کرده بدست مسرعی سبک سیر بدار آذربایجان روانه داشت و خود چون سپیده صبح سر برزد در هودجی زرین جای کرده از قصر بدار الخلافه از معبر محمدیه کوچ داد و چون در اطراف قصر محمدیه و هم در شهر سواران مازنی و شاهسون نهب و غارت مجاوران و مترددین کرا استوار داشتند جماعتی را بدفع ایشان برگماشت آنگاه چون اختلاف کلمه و تشتت آرای بزرگان ایران و چاکران سلطان را نیک میدانست و همچنان از شورش مردم کرمان و فتنه خراسان آگهی داشت بر سلطنت فرزند هراسان بود پس تدبیری که هیچ وزیر کار آگاه تصویر آن نتوان کرد و حکمتی که هیچ عاقل دانا بوصول آن توانا نتواند بود بحفظ حوزه مملکت و تقویم قوائم سلطنت پرداخت اگرچه برادرانش مانند سلیمان خان خانان و عیسی خان ایشیک آقاسی باشی حاضر حضرت بودند و در تقدیم خدمت شاهنشاه ایران در بذل سر و جان افسوس نداشتند لیکن مهد علیا بیمناک بود که مبادا بعضی از امرای دربار طریق مرافقت و موافقت بپایند و جانب برخی را فروگذارند همی‌خواست تا چاکران دربار که سالها خدمت شهریار کرده بسته و بمقامی رفیع و مکانتی منیع پیوسته‌اند بسلامت مانند و هیچکس را آسیب نتوانند لاجرم اعتبار کسی واجب افتاد که با حصافت عقل و اصابت رای خیرخواه پادشاه و نیک اندیش رعیت و سپاه باشد و اگر

تا اگر بهتر آید نه میان سرای و پس پرده فرمانی رود و هوای دل خویش نخواهد و بر آن حکم نفرماید و نگاه از میان
گذرا کان شاهزاده علیقلی میرزا که زینت فضل و ادب را با شرافت حسب و نسب توأم داشت بوزارت خویش اختیار
کرد و بصلاح و صوابدید او تمامت بزرگان درگاه را که همان خواهد باشند و دو تن از ایشان یکتوی و یکراه نمودند
چنان با هم باشند که هیچ خاطری را خطری نشناسد و هیچ حاشیه را خراشی نرسد و این خیال خطیر جلیلی خطیر بود که پادشاهی
با سپاهی دیر آن توانست کرد چنانکه بشرح رسیده و هم تا چون شاهنشاه غازی بسرای جاوید تحویل داد حاجی
میرزا آقاسی چنانکه مرقوم شد بر خویشتن هراسناک گشته در سکرات موت بر بالین شاهنشاه فراز آمده بعد از فوت
بر جسد پاکش نماز گذاشت بزرگان درگاه که روزگاری دراز از خشونت طبع او در تعب بودند چون از وی این حال
دیدند دل قوی کردند و در مخالفت او عقد مؤالفت بستند و هم در آن شب میرزا یوسف مستوفی الممالک و حسینعلی
خان اجودان باشی و الفورکی وزیر مختار دولت روس و فرنت صاحب شارژدافر دولت انگلیس را دیدار کردند
و گفتند تمامت قواد سپاه و بزرگان درگاه از وزارت و امارت حاجی میرزا آقاسی قرین زحمت و نفرت اند
و در عزل و عزلت او همدست و همداستان شده اند اگر از این پس در کار دولت مداخلت کند بعید نیست که کار
بمقاتلت انجامد صواب آنست که شما او را بیاگاهانید تا خود کناری گیرد و از این کار کناره جوید وزرای مختار در پاسخ
گفتند شما نتوانید او را از امارت خویش دفع دهید و از مسند وزارت خلع کنید زیرا که شما او را این حکومت نداده اید
و بدین منصب طلب نفرموده اید او را پادشاهی این مکانت داده و پادشاهی تواند اهانت کرد ایشان را این
سخنان ناگوار افتاد و مراجعت کرده دوستان خود را دیدار کردند و مواضعه از نو استوار نمودند و اینوقت میرزا یوسف
مستوفی الممالک و میرزا نصرالله صدرالممالک و عباسقلی خان جوانشیر و میرزا احمد خان کشیکچی باشی و محمد حسن خان
سردار ایروانی و حسینعلی خان معیرالممالک و آقا بهرام امیر دیوانخانه و آقا محمد حسن مهردار و محمد علی بیات ناظر و میرزا موسی
مستوفی و حسنعلی خان اجودانباشی و محمد قلی خان قراباغی و چند تن دیگر از اعیان حضرت با هم همسوگند گشتند و پیمان نهادند که
چندانکه در تن جان دارند بوزارت حاجی میرزا آقاسی گردن نگذارند و هر کار پیش آید با هم یار باشند سلیمان خان خانان
و عیسی خان ایشیک آقاسی باشی نیز با ایشان طریق رفق و مدارا داشتند بالجمله جماعت عریضه نگاشته و بشاهزاده
علیقلی میرزا سپردند تا بحضرت مهد علیا برد بدین شرح که ما را یارای تحمل زبان و درشتی خوی حاجی میرزا آقاسی قوت مقاومت
نمانده است اگر از این پس خدمت وزارت او را مفوض خواهد بود نامها را از جریده چاکران محو فرمایید تا شاهنشاه
منصور چشم و روی اینکار را نیک بیندیشید و دانست که اگر حاجی میرزا آقاسی را دفع ندهد جماعت [illegible]
منازعت با او هرگز قدرت اقامت نخواهند داشت ناچار چند تن از بزرگان چاکران را فرستاد و بزرگان گروهی که
هریک تن یک گروه تومان بکار رفته بمقاتل صعب پناهنده خواهند شد و باراضی بعید پراکنده خواهند گشت پس
با شاهزاده علیقلی میرزا فرمود که هیچ دانسته که چرا فرمانگذاران بعضی از اقالیم را پادشاه خوانند و سلطنت متداوله
ایشان را دولت نام کنند همانا این نام و این حشمت از برای گروه سواران و پیادگان نیست زیرا که در دشت [illegible]
سواران و دیران بسیارند و در قبایل عرب شجعان و فرسان فراوان باشند و هرگز در میان ایشان کس سلطنت
نامه نخوانده و مملکت ایشان به دولت نامیده نشود پس قوام دولت و سلطنت با آنست [illegible]

[illegible]

۴۸۶ بخوابگاه آب بسته‌اند و چشمها را در تحریر رسایل بر آب می‌بندند وقتی شنیدم یکی از وزرای ناداران روی با مردی دانا
کرده گفت ترا هر سال از دولت پادشاه دو هزار و سه هزار تومان زر مسکوک چرا باید و حال آنکه یکتن سرباز ده کس
مانند ترا بس باشد من این مقدار ترا باز گیرم و بجای تو دویست و سیصد تن سرباز فراز آرم اما ندانسته بود که چون روز گیرودار
پیش آید یکتن از این مردم نفیسه دو هزار و سه هزار تن از این سربازان را چون گوسفندان برانند اگر بخواهند چنان کنند که بر تیغ
تیزشان نتوان کاشت و اگر بخواهند چنان کنند که با تیغ تیزشان نتوان داشت ما چنان میگیریم که اینجماعت بکار
نیستند با اینهمه حشمت دولت و شکوه سلطنت در میان مردم لاغرتر و ضعیف بنیت است که هرسال از خزانه دولت زری شایگان
برایگان بستانند و هر روز بر اسب خویش لگام زر و زین زرین بندند و با ملازمان خود در حضرت پادشاه حاضر شوند
و هرجا جلوس کنند سخنهای سنجیده بتوانند گفت و رای ستوده بتوانند زد همانا هر جا مردان از شاهزادگان و بزرگان
و امیران گروه گروه ببینند رغبت آن جماعت را پادشاه خوانند و ملک او را از دولت دانند و نیز نه چنین که پادشاه یکتن با
کفایت و درایتی که خدای او را داده در میان چندین گروه مردم هر کرا بخواهد ببخشد این سخن را فردوسی نیکو فرمایدست
چو یکمرد جنگی چه یکدشت مرد مساوی بود روز ننگ و نبرد ما برضای یکتن پنجاه کس مرد دانسته را از حضرت پادشاه
پراکنده نخواهیم داشت مع القصه چون پادشاهنشاه سخن بدینجا آورد شاهزاده علیقلی میرزا فرمود که امرای درگاه را
از من بگوی که سواد خاطر را در خدمت پادشاه با تأثیر تخیلات نفسانی کدر مدارید که من حاجی میرزا آقاسی را از مسند
وزارت فرود کنم و شر او را از شما بجز دانم لاجرم امرا بعد از اصغای این کلمات دل قوی کردند و سه گاهان در قصر
محمدیه سراپرده افراخته بسوگواری و تعزیت پرداختند از آنسوی حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس آباد که خود بنیان
کرده بود جای داشت و از چاکران دولت خسرو خان گرجی و حاتم خان شهاب الملک کس با او آمد شد نبود
و آن جماعت ماکوئی که بدو بسته بودند نهارها او بیشتر از ممالک ایران را ویران کردند خاصه آنکه ده که در دارالخلافه جای داشتند
و شبها با چراغ بخانه‌ها در میرفتند و اموال مردم را بسرقت برمیگرفتند چون مرکوز خاطرها بود که حاجی میرزا آقاسی پشتوان
ایشان است اگرچه تا بدینجا رضا میداد اما هیچکس را آن نیرو نبود که از مردم ماکو سخنی نالایق بر زبان راند و هر ظلم و رنجی
که با مردم روا میداشتند اگر وقتی اندکی از بسیار گوشزد شهریار میشد شحنه شهر و عسس بازار و کلانتر بلد کردار ناهنجار ایشان
بهزار پرده مستور مینمودند و چندان کذب خود را در شعار راستی بجلوه میدادند که دیگر باره آن مرد مظلوم بدستکاران
دولت پایمال غضب و سخط میگشت عجب آنکه با حاجی میرزا آقاسی نیز بتمویه سخن میکردند کردار کریه ایشان را پوشیده میداشت
لاجرم این گروه چندان از در جسارت بتجارت خلق دلیر شدند که بسیار وقت یکتن از ایشان در میان برزن و بازار
با خنجر کشیده صد کس را حمله میبرد و خود را بصد مرد میدانست زیرا که هیچکس را با او جرأت نبرد نبود و دو روز قبل از
وفات شاهنشاه غازی چند کس از این مردم در چاشتگاه روز بسرای محمد تقی خان معمار باشی تاختند و بکمال تعنیف سرای
او را از تنبیه و طریف بپرداختند از حضرت پادشاه فرمان رفت که یکفوج سرباز از محمدیه بشهر در آمده ایشان را ماخوذ دارند
تا مکافات کردار خویش را معاینه کنند شدت مرض پادشاه این حکم را نیز تعطیل داد تا آن هنگام که شاهنشاه وداع
تاج و گاه گفت و حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس آباد پناه جست سپاه ماکوئی نخستین کفران نعمت او کردند و از او
کناره جستند جا اینکه نزدیک بهزار تن در شهر طهران جای داشتند و هریک خود را در جلادت و شجاعت رستم دستان

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۴۸۷

می‌پنداشتند اینوقت چند تن از مردم بازاری بقصد ایشان بیرون تاختند و هر بیست تن و سی تن از آن جماعت را بگیرند کنام از دنبال بشتافتند آمدند و شمشیر و خنجر بر کمرگاه ایشان باز میکردند و بعد از اخذ ثروت و اسلحه با انواع زحمت بیغنوده رها میکردند و ساعتی بیش بر نیامد که در تمامت شهر یکتن از ایشان بجای نبود بالجمله چون آن جماعت بدین ذلت و فضیحت از شهر اخراج شدند در باغ محمد حسن خان سردار که بانسوی خندق شهر خود بنا کرده بود پناه جستند و در پناه او زیستند اما حاجی میرزا آقاسی چون در قلعه عباس آباد خویشتن را بی یار دید بیم کرد که مبادا ناگاه دشمنان با او در آویزند و خونش بریزند واز بهر حراست خویش تدبیری اندیشید و کس نزد مهد علیا مادر شاهزاده عباس میرزا فرستاده پیام داد که عباس میرزا را نزد من فرست تا در عباس آباد نشیمن کند و چندانکه شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه از آذربایجان نرسیده باشد بنیابت برادر بنظم و رتق و فتق دارالخلافه کوشد و خزانه دولت و سرای سلطنت را حارس و حافظ کرده و مادر عباس میرزا در پاسخ گفت فرزند من بسن کودکیست و او را از زشت و زیبای هیچ امر آگهی نیست بیم دارم که او را بمیان جماعت فرستم مبادا قرین شین و شناعت گردد چون حاجی میرزا آقاسی بدین تدبیر نیز دفع وقایع نفس نتوانست کرد مکتوبی برجال دولت فرستاد بدین شرح که چون شاه جمجاه برحمت خدای پیوسته شد و حق نعمت او بر ذمت این بندگان ثابت است پس واجب میشود که طریق اتفاق سپریم و از نفاق بر حذر باشیم و خزانه و اسباب سلطنت را حراست کنیم تا شاهنشاه ایران از آذربایجان بدارالخلافه طهران کوچ دهد و سهراب خان گرجی نیز از قبل او بمجلس تعزیت حاضر شده و در تحویل خیمه مبارک پادشاه سخنی چند بگفت فرهاد میرزا که هم در آن روز از شهر طهران بمجلس تعزیت تاخته بود و موافقت امرا سودمند شناخته داشت گفت هنوز حاجی میرزا آقاسی از فرمان کردن و حکم راندن دست باز نمیدارد و او را گوی تو کسانی که کارداران دولت آنچه صلاح دانند چنان خواهند کرد و تیمور پاشا و محمود پاشا و یکدو تن دیگر از اعیان ماکو که هنوز پشت با حاجی میرزا آقاسی نکرده بودند چون این کلمات را اصغا نمودند و مواضعه امرا را در قلع و قمع او تفرس کردند متوالی مراجعت بعباس آباد نموده او را آگاه ساختند و خود نیز از آنجا برنشسته بباغ محمد حسن خان سردار تاختند اما از آنسوی چون مکتوب حاجی میرزا آقاسی در مجلس امرا قرائت شد در میان ایشان سخن طول و نعم افتاد و شاهزاده فریدون میرزا و بهرام میرزا دل بجانب او داشتند در میان میرزا محمد خان کشیکچی باشی و شاهزاده بهرام میرزا کار از مناقشه بمکاوحت و مناطحت نزدیک افتاد و کشیکچی باشی چند کرت از بهر کاوش و کوشش بجنبش همی کرد واز سوی دیگر وزرای مختار روس و انگلیس نیز بدیگ امرا پیام کردند که شما سلب وزارت بحاجی میرزا آقاسی توجه که امروز سلب توانید کرد بباشید تا شاهنشاه ایران برسد هرچه حکم کند روا خواهد بود و ما از قبل دولت خود ابلاغ این سخن میکنیم و هر که بدین سخن گردن ننهد با دولت ما ساخته جنگ باید بود چون کار بدینجا انجامید مهد علیا بیمناک گشت که مبادا فتنه تهیج کرده و خون جمعی ریخته شود پس قلمی برگرفت و بحاجی میرزا آقاسی رقمی نوشت که با آنهمه دقت و حشمت که از شاهنشاه غازی بهره نوگشت و بمکرمت و غمره سکرات او راعی و ت نکردی امروز دیگر اطمینان مدار جلد دست [illegible] ما خود حفظ خانه و خزانه صاحب تخت و تاج توانیم کرد و بسو تدبیر شما محتاج نخواهیم بود پس امرا رقم مهد علیا را بستدند و بدان وزیر مختار روس و انگلیس را پاسخ فرستادند و گفتند چندانکه شاهنشاه ایران بدین شهر در نیامده مهد علیا فرمانفرما فرمان است ما خود حاجی میرزا آقاسی را عزل و عزلت نفرموده ایم بلکه این فرمان مهد علیا است و را بدین وقت

[illegible]

وزرای مختار روس و انگلیس بحضرت مهد علیا شتافتند و در امر حاجی میرزا آقاسی بشفاعت سخن کردند و چنان نمودند
حکمت و مصلحت پاسخ گفتند که خود ایشان خیره بماندند و همی گفتند ما چهارده سال است در ایران هیچ مردی
سخن بدین پیروآهنگی و سستی نشنیده ایم و از این کار کناره گرفتند و حاجی میرزا آقاسی یکباره بیچاره گشت پس از
عباس آباد برنشسته راه شهر پیش داشت و بمیان ارک طهران دررفته بخانه خویش فرود شده و بر زبان داشت
که من در اینجا از بهر حراست خانه و خزانه پادشاه درآمده ام فضلعلی آقای سرتیپ توپخانه بدو پیام کرد که من نتوانم
و نه حکم مهد علیا و صوابدید امرا بیرون نتوانم شد اگر در تقدیم خدمتی باز نمانی قصد کنم جان بسلامت نبری حاجی
میرزا آقاسی را در اینوقت مجال اقامت محال افتاد و با معدودی از ملازمان خود برنشست و از دروازه ارک بیرون
شد نخستین قصد کرد که بجانب آذربایجان راه برگیرد و شاهنشاه را پذیره شود پس بطرف قریه یافت آباد که خود بنیان
کرده بود شتافتن گرفت و از قضا وزیر مختار روس از قریه زرگنده بنزدیک او سرعت میکرد تا از برای او اعانت و اقامت
کند وقتی بخارج شهر رسید که حاجی میرزا آقاسی یک تیر پرتاب طریق فراسپرده بود بالجمله مانند سحاب و شهاب طی
مسافت کرده در تاریکی شب بدروازه قلعه یافت آباد رسید رعیت قلعه که در پناه رعایت او بودند در بگشودند و
تفنگی بجانب او بگشادند حاجی میرزا آقاسی دانست که روز او تاریک شده و حساب بخت او باریک گشت از آهنگ
آذربایجان عنان برتافت و بجانب بقعه شاهزاده عبدالعظیم شتافت چون صبح روشن شد نورالله خان شاهسون
که با چند تن از مردم خود بطلب او تاختن میداشت او را دیدار کرده بجانب او درتاختن آمد هر دو گروه عنان گذاشته
و اسب ها را بمهمیز برجهانیدند نزدیک بدروازه شاهزاده عبدالعظیم نورالله خان شاهسون راه بدو نزدیک کرد
و نورالله خان طالش که اینک در میان چاکران مهد علیا یوزباشی است ملازم رکاب حاجی میرزا آقاسی بود
عنان برتافت و تفنگ خویش را بجانب نورالله خان شاهسون گشاده داد و یک اسب از مردم او بزخم گلوله پست
کرد و نورالله خان شاهسون و مردم او لختی باز پس شدند و حاجی میرزا آقاسی بعجلت قبه حضرت عبدالعظیم دررفته
بستوار بنشست و از جانب دیگر شاهزاده محمدتقی میرزا چون بدانست حاجی میرزا آقاسی از میانه بیرون گریخت
با ملازمان خود بعباس آباد تاختن کرده اشیائیکه بعد از غارت دیگران بجای بود او برگرفت و برفت اما حاجی
میرزا آقاسی همچنان در تحت آن قبه شریفه خاطر آشفته داشت و اندیشه وزیر مختار روس و انگلیس را در حق خود
مکشوف میخواست پس از شاهزاده عبدالعظیم مکتوبی بمن بنده فرستاد و در عنوان آن نگاشت فدای تو گردم
خدای رحمت کند بر پدر و مادریکه ترا پرورد که من در تمامت ایران بصدق و صفای تو کس نیافته ام و از این روی
این نامه از بهر تو کرده ام همی خواهم که اکنون خاطر وزیر مختار روس و انگلیس را مکشوف داری و بمن نویسی اگر اینکار
بپایمردی چنان دوان که مرا زنده کرده باشی روا نیست که کسی بر من خورده گیرد که در اینجا خویشتن را بصدق و صفا
ستوده ام چه من سخن او میگویم و هنوز آن مکتوب در نزد من بنده حاضر است بالجمله در همان روز محض اینحال کرده
اندیشه ایشان را در حق او معلوم داشتم که در حفظ جان و مال او خویشتن داری نکنند اما او را منصب وزارت
طلب نخواهند داشت پس عریضه نگاشته نزد یک از فرستادم و او را آگهی دادم چون از این راز آگاه شد بکار
مقدمه وی مبادرت کند و حبت تا آنگاه که برحسب فرمان ما و بعتبات عالیات برداشت چنانکه مذکور می شود

فرار نمودن حاجی میرزا آقاسی به بقعه شاهزاده عبدالعظیم

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

آنگاه امنای درگاه در روز تسلیم جسد شاهنشاه غازی را حمل داده بباغ لاله‌زار آوردند چنانکه ازین پیش رقم شد و خود
بشمردند و آن جماعت که با یکدیگر حلیف بودند سخن بر آن نهادند که میان سرای سلطانی در بالاخانه‌ای که نیکو مجلس کنند
متوقف شوند و هیچ روز و هیچ شب بخانه‌های خود در نروند تا آنگاه که شاهنشاه ایران از آذربایجان در رسد
پس مردان بالاخانه انجمن شدند و چنین کردند که مبادا در ممالک محروسه فتنه و فتوری حادث شود و چنان صواب شمردند
که مهد علیا به مهر خود فرمان کند که حکام و عمال دست از خدمت خویش باز نگیرند و هیچ حکمی که از سابق رفته دیگرگون
نکنند تا آنگاه که صاحب تاج و گاه بدارالملک آید پس این احکام بصلاح و صوابدید شاهزاده علیقلی میرزا نگار
یافت و پشت هر رقم را امرای درگاه خط نهادند و خاتم بر زدند و هر قول و شیوه حال که مردم را بود بدین ارقام تجدید
احکام کردند و معادل صد هزار تومان زر مسکوک از خزانه دولت برگرفتند و بهر کار که خود صواب دانستند بکار بردند
و حاجی علیخان را که این هنگام فراشباشی و ملقب بحاجب الدوله است برای وصول منال و دیوان و دانه گیلان
داشتند و عباسقلی خان جوانشیر بضبط قرای خالصه پرداخت تا مبادا گندم و جو و دیگر حبوبات که در مزارع
و قری انباشته کرده‌اند مردم بیگانه پراکنده کنند و بعد از ورود موکب پادشاهی لشکریان را علف و آذوقه
تنگیاب شود و چون شاهزاده عباسقلی میرزا برادر اعیانی علیقلی میرزا از اصفهان سفر طهران میکرد میرزا
نبی خان که حکومت اصفهان داشت منال دیوانی را خزانه کرده انفاذ دارالخلافه نمود و خواستار شد
که شاهزاده نیز نگران باشد تا مبادا راهزنان زیانی رسانند ازینسوی چون این خبر بدارالخلافه رسید مهد علیا
جعفرقلیخان قراچه داغی را با یکصد و پنجاه سوار بیرون فرستاد تا هر جا خزانه را دیدار کند بی آسیب بطهران آرد
و جعفرقلیخان تا کاشان برفت و با خزانه باز طهران شد و این هنگام چون در میان امرا و خلفا چند تن آرزوی وزارت
اعظم در نیکو داشتند و در زاویه خاطرها بیگانگی افتاده داشتند در پایان امر وزارت میرزا نصرالله صدرالممالک گردن
نهادند و او بتصدیق ایشان خود را صدر اعظم ایران همی دانست و خواستار شد که سرای حاجی میرزا آقاسی را
از بهر او پرداخته کنند تا بدانجا تحویل کند پس بصوابدید امرا عیسی خان ایشیک آقاسی باشی و آقا ابراهیم امین خلوتخانه و میرزا
موسی مستوفی و یکدو تن دیگر از تبعه ایشان بسرای حاجی میرزا آقاسی در رفتند و ابواب مقفل بشکستند و رخته اموال او را
جریده کردند و از آنجا نقل و تحویل دادند لکن صدرالممالک را آن فرصت بدست نشد که در آن سرای جای کند تا آنگاه
شاهنشاه ایران برسید و میرزا تقیخان در تنخواه فرود شد چنانکه مرقوم می‌افتد مع القصه جماعت که بیرون بلد نیکو
بودند کار را نیکو داشتند و در ارک دارالخلافه روز نیکو داشتند اما در میان بلد غلامحسین خان سپهدار چون
قبل از وفات شهریار از کارداران دولت بود آشفتن امر محمدحسن خان سردار را جازتی داشت کار او را در حکومت
پریشان کرد و مردم را بسیاری قتل و سایل بر عبدالله خان پسر سردار که نایب الحکومه بود بشورانید چندانکه او
تاختند و او را از مسند حکمرانی بیرون ساختند آنگاه پسر خود را که نیز سردار لقب داشت بعراق فرستاد که حکومت
فرمانروا کرد و جمعی از سربازان عراق را بدارالخلافه باز داشت تا باستقبال شاهنشاه ایران روانه آذربایجان
دارند و ایشان بملازمت موکب پادشاهی کوچ دهند تا از طهران شوند عیسی خان و دو تن که نیز خلوتخانه
دارالخلافه بود و میرزا مسعود وزیر دول خارجه و میرزا شفیع آشتیانی صاحب دیوان و حاجی ... با سپه ...

متفق بودند ایشان نیز انجمنی شدند و چنانکه امرا در ارک استیلا داشتند ایشان در شهر مستولی بودند و چون میان
سپهدار و سردار کار بر مخاصمت میرفت و آن حلیف امرای ارک بود و این حریف زعمای شهر لاجرم اندک اندک معادات
و مبارات میان این هر دو گروه افتاد و هر دو قبیله گاه و بیگاه بحضرت شهریار عریضها نگار میکردند و از یکدیگر بسعایت
و شکایت زبان میگشودند امرای ارک همی گفتند ایشان تهییج فتنه همی خواهند کرد و اگر نه عراقیه را از چه روی آشفته
نمودند و سرباز عراق را از چه در پی امر پادشاه طلب کردند و ایشان همی گفتند در سلطنت ایران که چند سال است
فتوری یافته اینک امرا خللی خواهند کرد و بر آن سرند که بنیان دولت را بر جمهور مقرر کنند و خود از ارکان مشورتخانه
باشند و اگر نه لاجرم پادشاه خزانه دولت را چرا برگرفتند و بخانه حاجی میرزا آقاسی در رفتند و همچنان خویشتن تعیین
منصب کنند و صدر اعظم بر نشانند تا کار بدانجا رفت که یکدیگر را تهدید به مبارزت همیدادند ساکنین ارک سخن بر این
نهادند که توپهای باره کوب را از برج و باره ارک بجانبهای شما کشاده خواهیم داشت و قاطنین شهر همی گفتند که
زنان و فرزندان شما که در شهر سکون دارند آسیب خواهیم زد و در ارک کار بر شما صعب خواهیم ساخت و چون
هنگام حیات شاهنشاه غازی حاجی میرزا آقاسی فوج مراغه را از حسین پاشای پسر احمد خان گرفته بعباسقلیخان
پسر محمد رحیمخان نوری سپرده و درین ایام فترت حسین پاشا در میان آن فوج فتنه انگیخت و چون پدر بر پدر مردم
مراغه حکومت داشت آن فوج را از تحت فرمان عباسقلیخان بیرون کرده خود بر ایشان فرمانگذار گشت و خود
فرمانپذیر امرا بود در اینوقت خبر رسید که یک فوج سرباز عراقی بحکم سپهدار بسیج سفر کرده اینک بیک منزلی طهران
رسیده اند امرا برضا جویی محمد حسین خان سردار حسین پاشا را مأمور نمودند تا نیم شبی بر سربازان عراقی
تاختن کرده اموال آنجماعت را ماخوذ داشته تفنگ و دیگر آلات حرب ایشان را بستدند و در خلال این احوال
میرزا آقاخان وزیر لشکر و برادر او میرزا فضل الله امیر دیوان که متوقف کاشان بودند اصغا نمودند که حرکت
شاهنشاه ایران از آذربایجان بطهران قریب افتاده و در میان امرا و اعیان درگاه اختلاف کلمه روی داده
و سران و سرکردگان مازندران از حاضر شدن بدار الخلافه کراهتی دارند و تقاعد میورزند وزیر لشکر با خود
اندیشید که سفر طهران کند و در اصلاح این امور رنج برد و قبل از ورود پادشاه تقدیم خدمتی فرماید پس باتفاق
میرزا فضل الله و معدودی از ملازمان خود برنشسته آهنگ طهران کرد و روز سه شنبه بیستم شهر شوال وارد طهران گشت
و از روز خروج از دار الخلافه که چهاردهم محرم سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری بود چنانکه مذکور شد تا کنون
دو سال و هشت ماه و بیست و چهار روز مدت سفر او برآمد با جمله روز ورود او بدار الخلافه مردم شهر که روز و
شب قرین رنج و تعب بودند رسیدن او را غنیمتی بزرگ شمردند و یک نیمه مردم باستقبال او بیرون شدند اما ورود
او بر امرا و بزرگان درگاه حملی گران بود زیرا که چند کس از ایشان بامید وزارت و آرزوی صدارت بودند و برخی
در امر لشکر و کشور راه علت میجستند و دانسته بودند که با بودن او کس را امکانی نماند و مرجع حاجتی نگردد و وزیر لشکر که
کنون خاطر ایشان را مکشوف داشت در خاطر گرفت که اگر چه بکثرت قبایل و عشایر و مدد دوستان و فرمانبر
داران بر دیگران غلبه توانم کرد اما در تقدیم خدمت پادشاه خیانتی باشد و من همانا از کاشان بدین آهنگ بدینجا شدم
که حوزه دار الملک را از فتنه جاهلان محفوظ بدارم نه اینکه موجب فتنه شوم پس چنان صواب شمرد که نخستین شاهزاده فر

آمدن میرزا آقاخان وزیر لشکر از کاشان به دار الخلافه طهران

شرح سلطنت جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

دولت انگلیس را بیدار کند و از آستانه دربار شود تا مرا بدانند که اگر با او طریق مخاصمت سپرند دولت انگریز بحمایت ایشان ۹۱ م
جنبش خواهد کرد پس با پذیره شدگان از دروازه دارالخلافه درآمده در شاه زرد فرا ملاقات کرد و از آنسوی مهد علیا و
سترگ هیچ که امور کار دولت آن روزگار توانند بود بصوابدید شاهزاده علیقلی میرزا ختی بوزیر لشکر فرستاد که از عهد دولت
شاه شهید آقا محمد شاه تاکنون پدران و اعمام و عشیرت تو همیشه دویست تن مرد شناخته در میان ایشان بوده حاضر حضرت
بوده اند و تقویم دولت کرده اند پادشاه حق‌شناس هرگز شما را آلوده عصیان نسازد و خدمت شما را بسیلاب نسیان محو
نفرماید هم اکنون طریق حضرت گیر و همان عقیدت که از نیاکانشان جنبش کرده کار بزیادت آماده خدمت باش لاجرم وزیر لشکر بارک
سلطانی درآمده بفرمان مهد علیا در عمارت خورشید فرود شد و کارگذاران مهد علیا او را مهمان پذیر شدند و مجالس او را
خورش و خوردنی از مطبخ خاص نهادند بزرگان دولت و اعیان حضرت همه روزه و همه شب نزدیک او انجمن میشدند
در اینوقت از محفل خلفای ارک و مجالس کاربستهد خدمت او را قوت بر زیادت بود و اقتدام مردم در نزد او هر ساعت بر افزون
میشد اما صدرالممالک بشورت وزارت اعظم را خاص خویش میپنداشت

در ذکر طغیان و عصیان سیف الملوک میرزا و گرفتاری و حبس او بفرمان مهد علیا بدست سلیمانخان افشار

چون بعد از فوت شاهنشاه غازی قبایلی که در نواحی دارالخلافه نشیمن داشتند ترکتازی برخاستند مسالک را بر تردد دین
مهالک کردند و از معابر متعابر ساختند مهد علیا بصوابدید شاهزاده علیقلی میرزا فرمان کرد تا سلیمانخان افشار با جماعتی
از لشکر جرار از دارالخلافه بیرون سفر کند و طاغیان کافر نعمت را کیفر نماید سلیمانخان با چهار صد تن سواره شهامت
راه بر گرفته تا حدود قزوین براند و سر قبایل راهزنان را از قوافل بگرداند و راه کاروانیان را گشاده داشت
در اینوقت فتنه سیف الملوک میرزا ظاهر گشت همانا سیف الملوک پسر ارشد و اکبر ظل السلطان است و سیزده سال
از ظل السلطان روزگار کمتر برده و این شگفت نباشد چه بسیار افتاده است که شاهزادگان قوی بنیت که باسعت عیش
روزگار برند در دوازده و اگر نه در سیزده سالگی خواب بینند و ببلوغ حلم کامیاب شوند بالجمله ظل السلطان فرزند خود
سیف الملوک را هنوز کودکی بود که روانه آذربایجان داشت و بملازمت خدمت عم خود نایب السلطنه عباس میرزا
بگماشت و نایب السلطنه او را مانند یکتن از فرزندان خود تربیت همیکرد و دختر خود را که هم خواهر بطنی شاهنشاه غازی محمد شاه
بود با او عقد بست و از وی فرزندان آورد و بعد از وفات فتحعلیشاه چنانکه مذکور شد چون سیف الملوک و
محمد شاه غازی با پدر خود ظل السلطان موافقت کرد اگرچه محمد شاه بر قتل او قادر بود قطع رحم و حسم قرابت روا نداشت
و فرمان کرد تا او را در قزوین جای دادند و چند تن نگهبان شدند که از دروازه شهر بیرون نشود زن و فرزند
او که خواهر و خواهرزادگان پادشاه بودند در دارالخلافه نشیمن داشتند و روزگار خود را بالطاف پادشاه بنیکوئی
میگذاشتند چنانکه اسدالله میرزا که فرزند اکبر سیف الملوک میرزا بود و بکمال فطانت و دیانت آراستگی داشت بحسب
فرمان شاهنشاه غازی حکومت سمنان و دامغان یافت و هم در آنجا بود تا شاهنشاه وداع تاج و گاه گفت اکنون
با سر داستان آئیم در اینوقت که سلیمانخان افشار در محال ساوجبلاغ بنظم طرق و شوارع مشغول بود سیف الملوک
فرصتی بدست کرده از دروازه قزوین بیرون گریخت و بمیان قبایل قزوین که در نواحی شهر سکون داشتند فرو شد
و در ... مجلس قزوین بود از آن وزیر سیمی که محمد شاه با جری او مقرر کرده بود معادل سه هزار تومان اندوخته

داشت این مبلغ را نیز با خود حمل داده و بمیان قبایل آورده و بدین خزانه هفتصد و هشتصد تن سوار و پیاده بر سر خود انجمن کرد خیالات سوداوی که در زاویهٔ تنهائی ملازم هر کس شود در مجلس چهارده ساله چنانش در دماغ استحکام کرده بود که هیچگونه عقل و در اندیشش از در صلاح و صواب راه نتوانست کرد پس چنانکه سرمایهٔ سلطنت بر داشت و قلم و قرطاسی بدست کرده بمیران و سرکردگان سپاه مناشیر شاهانه نگاشت و بر سر هر منشور چون پادشاهان طغری نهاد و فرمان پادشاهانه داد و بدین شرح که بهیاید در رکاب ما حاضر شوید و از کین ساختن و سر باختن خویشتن داری کنید تا عنایت ملوکانه بسینه داکه نه سخط پادشاهانه خواهید یافت و یک چنین حکم نیز بسلیمانخان افشار فرستاد و از قضا در اینوقت یکتن از مردم وزیر مختار روس که چهار هزار دینار بر فتراک بسته داشت و طریق دار الخلافه میگذاشت عبورش بر سیف الملوک میرزا افتاد بفرمود او را حاضر کردند و آن زر را از وی بگرفت و بمردم خود قسمت کرد و خطی بدو داد که چون بتخت سلطنت جای کنم این زر را از خزانهٔ دولت بر سانند و با او گفت وزیر مختار را بگوی که من این زر از تو بقرض بردم چه امروز مرا فرض افتاد و مع القصه سلیمانخان کتاب او را جواب باز نداد و مکتوبی چند بسر کردگان افشار فرستاد تا بسوی او شتاب کردند و هشتصد سوار فراهم شدند این هنگام سلیمانخان دل قوی کرده مکتوبی چند بمیران قبایل قزوین و مردمی که با سیف الملوک میرزا سلوک میدادند نگاشت و ایشان را از ورود سپاه و سخط پادشاه تهدید و تخویف کرد و خود بایلغار بجانب او تاختن نمود و در بقعهٔ امامزاده که بکارزسنگ نامیده میشود سیف الملوک را دریافت مردمی که در کنار او بودند و زر و سیم او را میبردند چون لشکر بیگانه را دیدار کردند بی آنکه آغاز جنگی کنند یا تفنگی بگشایند سیف الملوک را بگذاشتند و طریق فرار برداشتند سیف الملوک چون این بدید وحشتی عظیم یافت و از بهر فرار برنشسته طریق جبلی که در آن حوالی بود پیش گرفت تا خود را بمعقلی رساند ملازمان سواران افشار بکردار ستارهٔ شهاب از دنبال او شتاب کردند و او را با چند تن از خاصان او دریافته ماخوذ داشتند و بازستانیدند و هم در اینوقت چون بفرمان مهد علیا اسمعیل خان یوزباشی و نوراللّه خان شقاقی روانهٔ درگاه شاهنشاه ایران بودند سلیمانخان صورت حال را عریضه کرده مصحوب ایشان انفاذ حضرت پادشاه داشت و آن شب را در بقعهٔ امامزاده بپای برده بامدادان سیف الملوک میرزا با قید و بند بقریهٔ چنداور آورد و این قصه را نیز بحضرت مهد علیا و امرای دربار معروض داشت لاجرم مهد علیا که در اینوقت سلیمانخان خان خانان را بدفع سیف الملوک برانگیخته بود آسوده خاطر شد و فرمان کرد تا او را مغلولاً بدار الخلافه کوچ دهند پس سلیمانخان افشار بعد از سه روز او را برداشته از دروازهٔ دولت بارک سلطانی درآورد و بمحبس جاودانی در انداخت و از بهر نظم طرق و شوارع همدان اراضی باز تاخت و در آن محال تربیت تا موکب شاهنشاه ایران برسید پس پذیره راه شده و نیز همچنان کاروانسنگ تقبیل سده سلطنت پرداخت و مورد نوازش شاهانه گشت اما مهد علیا بعد از حبس سیف الملوک میرزا حکومت قزوین نداد و اسدالله میرزا را در سمنان در شریعت سلطنت نکرده داشت در قم عزل او را به و فرستاده حاضر طهرانش ساخت مع القصه اگرچه در تمامت ایران هیچکس لایق تخت و تاج نتوانست بود و داعیه خروج نتوانست کرد و اما در بدو سلطنت ناصرالدین شاه تمامت بلدان و امصار ایران آشفتگی داشت شاهنشاه بآب شمشیر این آلودگیها را بشست شهر کاشان که مقرّ آسایش و آرامش مردم گویا کوی خاموشان است

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۴۹۳
شورش مردم بروجرد بر جمشید خان ماکوئی

بدین وقت در میان اعیان ایشان کار مناقشت و مبارزت میرفت چنانکه در ایام توقف جعفرقلیخان قراباغی که از پی
حمل خزانه بدان بلده سفر کرده بود همچنان این مقاتله و مقاتلت برقرار بود و تا ورود شاهنشاه ایران بطهران یکچند
نیاسود و شهر بروجرد که در تحت حکومت جمشید خان ماکوئی بود از خبر وفات شاهنشاه غازی آشفته گشت و چون مردم ایران
از جماعت ماکوئی خاطر رنجیده داشتند مردم بروجرد نیز بکین و کید جمشید خان برخاستند و این هنگام جمشیدخان بیرون
بروجرد در محال سیلاخور و اراضی بختیاری تابع بروجرد سکون داشت و با سراپرده و سرباز و ثروتی که امرای بزرگ را
گرانی کند روز میگذاشت پیش از آنکه کس اعلام بیاگاهاند مردم آن اراضی از وفات شاهنشاه آگهی شدند و ناگاه بروی
تاختن کردند مردم و مال او را یکجا در آوردند در پایان امر جمشیدخان از آن مهلکه با تن عریان نجات یافت و بسلامت
جان شاد خاطر نبود پس بهزار تعب و صعب سلب دو شبانه در پوشید و کوه و کمر گرفته درنشست و بدینگونه تک تنه
بطهران کوچ داد و او نیز بباغ محمدحسن خان سردار ایروانی فرود شد و دیگر محمد علی خان ماکوئی که این هنگام امیر

شورش مردم کرمانشاهان بر محمد علی خان ماکوئی

بحراست حکومت کرمانشاهان داشت مردم آن بلده نیز از وی دلتنگ بودند چون خبر وفات شاهنشاه غازی را
اصغا کردند بروی بشوریدند و بسیار کس از مردم او را ماخوذ داشته سلب و ثروت بکردند محمدعلی خان با معدودی
از آنجا هزیمت شده راه آذربایجان برداشت و در عرض راه بموکب شاهنشاه منصور پیوست چنانکه در جای خود مذکور
میشود و همچنان از این پیش شرح رفت که خسرو خان گرجی حسب فرمان شاهنشاه غازی سفر کردستان کرده و
رضاقلیخان والی را محبوساً بدارالخلافه فرستاد و بصوابدید کارداران دولت اهالی توپخانه باز داشتند و چندتن
از توپچیان بحراست او بگماشتند بعد از وفات محمدشاه که هر کس گرفتار خاطر خویش بود فرصتی بدست کرده از
میان توپخانه بیرون گریخت و بفوج سربازان گروس که در ظاهر قصبه محمدیه اوتراق داشتند پیوسته شد و ایشان را
بوعده و وسوسه با خود متفق ساخته راه کردستان پیش داشت و در عرض راه از تعدی سرباز و تعرض ایشان با مردم
نیز پرهیز نکرد مع القصه سربازان گروس را بگروس گسیل کرده و خود بکردستان در رفته مردم را بجد و جهد خویش انجمن کرد
و معجلاً بر خسرو خان لشکری کرده بر سر او تاختن برد و علی خان سرتیپ قراگوزلو که متوقف کردستان و در تحت فرمان
خسرو خان بودند استعدادی کردند اما ایشان را قوت مقاومت با رضاقلیخان نبود لاجرم در قلعه سنندج محصور شدند
و بنگاهداشتن قلعه همی پرداختند تا آنگاه که خبر ایشان در آذربایجان بسرکشت و از آنجا شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه
فرمان کرد تا خسرو خان و علیخان با مردم خود راه برگرفته در زنجان بلشکرگاه پادشاه پیوسته شدند و از آن پس
فرمان رفت تا رضاقلیخان را نیز ماخوذ داشته بطهران آوردند چنانکه در جای خود مذکور می شود

ذکر آشفتگی مملکت فارس و شورش مردم شیراز بر حسین خان نظام الدوله و خاتمه امور ایشان

چون شب سه شنبه ششم شوال شاهنشاه غازی از این سرای فانی رخت بیرون برد این خبر موحش را روز جمعه
یازدهم شوال بشیراز بردند حسین خان آجودانباشی ملقب بنظام الدوله که این هنگام حکومت مملکت فارس داشت
سودی در اخفای این خبر ندانست روز دیگر بندگان فارس را انجمن کرده گفت شاهنشاهی پیر رخت بربست
و شاهنشاهی جوان بر تخت نشست آن روز را بتعزیت بگذاشت و شب هنگام نام السلطان ناصرالدین شاه را بر سیم و زر
نقش زده بدو داد دیگر محفل تهنیت کرده نثار سیم و زر بنام شاهنشاه نو بذل کرده و مشغله طاق انعام حضرت

 شاهنشاه ایران داشت و آن اشیا را با عرض عریضه حاضر درگاه شد و چون میرزا تقی‌خان امیرنظام این وقت امور جمهور را
نظام داشت و با حسین‌خان بمخاصمت دیرینه در طلب انتقام بود خدمت او را از محل قبول ساقط فرمود و فرستاده او را
بی‌پاسخ و جواب بجانب شیراز بشتاب داد مردم شیراز که مخاصمت حسین‌خان را در خاطر نهفته داشتند چون دانستند
که او را در نزد کارداران دولت تقربی نیست یکباره در دفع او همدست و همداستان شدند و در این وقت صد تن
توپچی و شش عراده توپ و دو فوج سرباز آذربایجانی حاضر بود و عزیزخان کرکری سرهنگ سرباز که این هنگام
در حضرت شاهنشاه منصور سردار کل عساکر منصوره است هم در شیراز اقامت داشت و قبل از این چهارصد تن
سرباز و دو عراده توپ و بعضی قورخانه بحکم حسین‌خان با اراضی آسنی سفر کرده تا آن اراضی را منظم کنند و صد تن
سرباز نیز در حدود داراب بود مع‌القصه نخستین محمدقلی‌خان ایل‌بیگی شقاقی سیصد تن سرباز را گرفته محبوس نمود و آلات
حرب ایشان را با آن دو توپ و قورخانه ماخوذ داشت و آن سرباز که در حدود داراب بود نیز بی‌برگ و ساز باز آمد
حاجی قوام کلانتر شهر شیراز که سالها با ایل‌بیگی طریق مخاصمت می‌سپردند این وقت در مخالفت حسین‌خان سر
موافقت پیش کردند پس ایل‌بیگی از مردم قشقائی و دیگر قبایل قریب پانزده هزار کس انجمن کرده در یک
فرسنگی شهر اتاق کرد و آن سیصد تن سرباز را محبوساً با خود کوچ میداد و قوام‌الملک نیز در شهر دیگر چنین
مردم فراهم کرده و خود بیرون نشده و ایل‌بیگی را دیدار ننمود و در دفع دادن حسین‌خان معاضدت و مساعدت
بجای برد آنهنگام مراجعت کرده حسین‌خان را پیام کرد که اعیان شهر و بزرگان قبایل در بیرون این بلده
انجمنی کرده‌اند تا در حرکت و سکون شما سخن کنند و رای صواب را از خطا باز دانند واجب است که شما نیز در این
مجلس شوری از خویشتن کس بگمارید تا فرجام کار را بدانید و کار را بانجام رسانید عزیزخان سرهنگ و میرزا
عبدالله منشی حاضر آن مجلس شدند و در پایان امر بزرگان فارس سخن بر این نهادند که آن پادشاه که
حسین‌خان را بحکومت ما فرستاد وداع تاج و گاه گفت و ما چه دانیم که شاهنشاه ایران بعد از وی و بعد از آن
باز حسین‌خان را بفرمانفرمائی خواهد کرد صواب آنست که حسین‌خان طریق دارالخلافه برگیرد و ما را بکار
خود بازگذارد و بعد از جلوس سلطان و صدور فرمان بهر چه حکم رود اطاعت خواهیم کرد ایل‌بیگی گفت اگر
حسین‌خان جز این کند او و مردم او مقتول خواهند گشت قوام‌الملک در آن مجلس سخن نکرده چون بشهر مراجعت
نمود با حسین‌خان پیام فرستاد که من بخیانت دولت آلوده نمی‌شوم و اگر خواهی بارگ در میآیم و بحراست قلعه
ارگ کمر استوار میکنم اگر توانی ایلخانی را دفع دهی حسین‌خان را آن لشکر نبود که با سی هزار کس مقاتلت کند
و بیم داشت که بیرضای کارداران دولت طریق حضرت سپرد پس از آن بتوریه و تقیه در افکنده پیام کرد که من بسیج
راه میکنم بدین شرط نخستین آن سیصد تن سرباز که منهوب ساخته و محبوس انداخته‌اید آلات و ادوات ایشان را
مسترد سازید و رها فرستید و دیگر آنکه چون توپخانه را از من باز گرفته مردمان در عرض راه ما را علف و آذوقه
نه دهند سه ماهه اجری سرباز را تسلیم کنید تا جان بسلامت توانند برد و دویست نفر شتر که آورده‌ایم باز دهید
تا بنه و آذوقه خویش را حمل دهیم و دیگر تا هشت روز مرا مهلت گذارید تا بسیج راه کرده کوچ دهم عزیزخان شرایط را
[illegible]

بدین توقف اندام اکنون روا نیست تنه نسبتی کم داده خاست اینکار را بکار بند هیچ کوی این جنگ و جوش ۴۹۵
از همه یکی هیچ فحصی با کسی کرفتم انکه مدت مقاومت غلبه تو را افتاد و این حسب را قلع و قمع کرده ای هیچ مدانسته که بکو تو اهای
انهدام شاهنشاه ایران بنگیرد و خاندان تو بجنبر این گناه ویران کرده ایل بیگی با این سخنان از مستی غفلت بهوش
کرد و سربازان منصوبه را ساخته آلات حرب و ضرب باز داد و دست از توپخانه و قورخانه باز داشت و عزیز خان
آنشب را بپایان آورده سکاهان توپخانه و قورخانه را برداشته با خطا اجری سه بهر سرباز مراجعت بشیراز کرد و باتفاق
حسین خان بحفظ و حراست قلعه پرداخت و سربازان را در مدافعت و منازعت دلیر ساخت روز هشتم که سیاه بر رسید
و کوچ دادن حسین خان را وقت فرا آمده و علف و صد داد کشوف اهالی شیراز کشت نیران فتنه افروخته آمد و روز دیگر
ایل بیگی بمنزل سعدیه تحویل کرد و مردم شهر پیش از آنکه آفتاب سر زند بطلب افتادند نخستین سه هزار تن تفنگچی
مسجد وکیل هدف و دو تن سلطان نیره زکونی و کبتن مرد ستار که در آن مسجد را کنج مساجد بودند با تیغ پاره پاره
کردند و ارک را بمحاصره گرفتند و بازار وکیل را بعرض غارت در آوردند و سرای بیعت ساختند در آنوقت گرفتار
تب لرزه و مرض نوبه بود عزیز خان در کمال شجاعت و جلادت کار مدافعت را استوار کرد و حکم داد تا توپچیان
در مسجد را با گلوله توپ بشکستند و سربازان پیش برده مسجد را از مردم شیراز بپرداختند و سنگر خویش را بر بام مسجد راست
کردند و درین مبارزت سه تن از سربازان و چند تن از مردم شهر مقتول گشت و از این واقعه چون چهار روز بگذشت دیگر باره
پنج هزار تن از مردم شهر بازار وکیل را که در جنب باغ و پهلوی ارک است فرو گرفته و همی خواستند تا در بام بازار سنگر کنند
عزیز خان با فوج شقاقی مجزا و فوج چهارم تبریزی ببام بازار رفته کارزار داده و مردم شهر را بقوت جلادت قهر کرد
و بر بام بازار نیز سنگری کرده و دو عراده توپ بدانجا نقل کرد و درین جنگ سه تن از سرباز و سی تن از مردم شهر
عرضه دمار گشت در آنوقت زین العابدین خان پسر قاسم خان قوللر آقاسی که یوزباشی غلامان بود بر اغلب مردم
فارس مغرور گشت و بدان سر شد که سرای خویش را که مشرف بر عمارت حسین خان و عزیز خان بود بمردم شهر
بسپارد تا از آنجا مدد دهند عزیز خان بدین معنی وقوف یافته شبانگاهی با پنجاه تن سرباز بدانجا شتافت و آن خانه را
فرو گرفته نگاهبانان بگماشت زین العابدین خان بمیان شهر در رفته پناهنده شهر گشت مع القصه در اطراف
ارک و باغ مردم شیراز بیست و پنج سنگر فراز کردند و چهل روز بین الفریقین حرب قایم بود و بیشتر این سنگرها
با سنگر سرباز افزون از سه ذرع و چهار ذرع مسافت نداشت یکروز چنان افتاد که مردم شهر خواستار شدند که عزیز خان
در حافظیه حاضر شده و سخن ایشان را شنیده اهتمام کنند و این جنگ و جوش را خاموش کنند تا آنگاه که از شاهنشاه ایران
منشوری برسد پس هرچه فرمان کند فرمان پذیر باشند و پیمان نهادند که از جانبین افزون از ده بیست تن کس حاضر
نشود پس عزیز خان با دویست تن سرباز مرد بیرون شد و چون مردم فارس در خاطر داشتند که او را با خود دارند و با
این شرط بمقصود خویش فایز شوند لاجرم بعد از بیرون شدن عزیز خان جنگ در انداختند و لشکر را حمله
دادند حسین خان فرمان کرد تا دهان توپها را بگشادند چنانکه چهل تن مطروح افتاده و صد تن مجروح گشت و از
آنسوی چون بانگ توپ و تفنگ گوشزد عزیز خان گشت بی توانی بجانب ارک شتاب گرفت مع القصه چون
این فتنه در نزدیک دو ماه دوام و دولت بر گشت با اعیان فارس یکدل کرده و تکرار کرد فتنه نکردند و بر حسب ...

حصار دادن مردم شیراز حسین خان نظام الدوله

امیر اصلانخان چشم زده مست آنگاه که شاهنشاه منصور از حمله بجانب دار الخلافه کوچ میداد آن حشم را کرفته بسوی شیراز درنک تا نیامد و بعد از ورود موکب پادشاهی بدار الخلافه از احمد خان نوائی نایب ایشیک آقاسی باشی مامور شد که بشیراز سفر کرده پشت و روی این کار را نیک بپیماید و نتیجه این قصه را بداند بعد از ورود احمد خان چون اعیان فارس از احکام شاهنشاه آگاه شدند از جنک و جوش باز نشستند پس احمد خان چند آن چند اقامت جست و مردم را به چم و امید آسایش و آرامش داد تا آنکه استحکام کار حکام فارس مامور شدند و حسین خان را بر حسب امر محبوس داشتند چنانکه مرقوم می‌شود

ذکر آشفتگی مملکت کرمان و مقاتله فضلعلی خان بیکلربیکی با عبد الله خان صارم الدوله

فضلعلی خان بیکلربیکی کرمان در عشر آخر رمضان میخواست تا بجانب بلوچستان تاختن کند و از قبایل بلوچ زنان و راهزنان را که زحمت بنه کاروان میکنند فوجی اسیر و قتیل کند و از این تاختن و هدم ساختن هم در خاطر داشت که در نزد کارداران دولت معروض دارد که حکومت یزد نیز مرا میباید زیرا که من باید یزد و یزد را نظم کنم و راه کاروانیان از کرمان بعراق کشاده دارم چگونه با عدل پادشاه راست آید که زحمت مرا باشد و نعمت حاکم یزد ببرد بالجمله فضلعلی خان پسر خود محمد علیخان را که سرتیپ فوج قراجه داغی بود به نیابت خویش در کرمان بگذاشت و میرزا اسمعیل شیرازی را بنظارت او باز داشت و خود سپه و دیگر مردم برگرفت بیست و ... ریاست در پشت و ... بیابان کلات نزد کرد و کمین مساعدت کشاده داد و هیچکس از مردم بلوچ را دیدار نکرد ناچار عنان بجانب کرمان برتافت و در اینوقت خبر فوت شاهنشاه غازی محمد شاه در بلوک رفسنجان سمر گشت و نجفقلی بیک عامل آن بلوک سرعی به نزدیک فضلعلیخان گسیل داشت تا او را ازین قضیه آگهی دهد قبل از ورود فضلعلی خان این راز در کرمان مکشوف شد چند تن از سپاهی ابراهیم خان که باتفاق عبد الله خان صارم الدوله و میرزا اسمعیل وزیر عزل فضلعلی خان را انتظار میبردند در اینوقت همداستان شدند که اگر مراجعت کند او را از دخول کرمان ممانعت فرمایند و از جانب دیگر نوائی خان که سرهنگ فوج قراجه داغی بود و محمد علیخان سرتیپ او را ازین منصب بی بهره داشت در خاطر گرفت که سربازان را با خود انباز کند و محمد علیخان را از مداخلت در امر ایشان دفع دهد و سرباز قراجه داغی به بعضی از محمد علیخان خاطر رنجیده داشتند دفع او را می طلبیدند و برخی که ازین شورش و غوغا امید نهب و غارت بودند با نوائی خان همداستان شدند و با خود گفتند نخستین باید دو فوج طایری و قراگوزلو را که در تحت فرمان صارم الدوله است مقهور داشت آنگاه بمراد خویش منصور گشت و بر بادگیرهای باغ نظر و دیگر بامها بر آمدند و سنگر کردند و مردم صارم الدوله را هدف گلوله ساختند و بسیار کس از ایشان هلاک در انداختند فوج طایری و سرباز قراگوزلو چون بیخبر از کین و کید ایشان بودند قریب افتاد که پریشان شوند صارم الدوله چون این بدید شیپور زد لشکر خود را انجمن کرده بدفع دشمن برگماشت و مردم او چون نزدیک باغ نظر بودند نخستین قورخانه را بدست کردند و دانستند که با تفنگ جنگ قراجه داغی را نمیتوانند برد توپهای باره کوب را برابر بادگیرهای افراخته و سنگرهای پرداخته ایشان روی بار روی کردند و آتش در زدند سرباز قراجه داغی را وقت اقامت برفت ناچار از فراز بادگیرها فرود شدند باشد که از در مبارزت از در دیگر بیرون شوند

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

٤٩٧ چون دانستند که توپخانه بدست بیگانه افتاده دیگر مجال درنگ نیاوردند و پشت با جنگ دادند و هزیمت شدند
پس عبدالله خان صارم الدوله دست یافت و محمدعلیخان پسر فضلعلی خان و نوائی خان سرهنگ و صاحبان مناصب
افواج ایشان را گرفته بازداشت و فوجی قراول برایشان بگماشت و چون از این کار بپرداخت سربازان بجانب خانهٔ
فضلعلی خان تاختند و از سیاه و سفید و ظریف و ثقیل هرچه در آنخانه بود برگرفتند و برفتند از آنسوی فضلعلی خان
که مراجعت کرمان میداد چون به فرسنگی آن بلده برسید از فضیحت لشکر و هزیمت پسر و غلبهٔ بیگانه و غارت خانه آگاه
شد و دانست که در چنین وقت اگر از در چاره بکوشد هم از این شربت ننوشد پس از همانجا عنان برتافت و تا [illegible]
خان که هیجده فرسنگ مسافت بود بایلغار شتافت و در باغی که بفرمان شاهنشاه غازی خوابنیان کرده بود
فرود شد و از آنجا بسیج راه کرده طریق دارالخلافه برگرفت و دژ مینوی ارگ سلطانی بر صارم الدوله مسلم گشت
و در بلدهٔ کرمان موسی خان پسر ابراهیم خان و میرزا اسمعیل وزیر نافذ فرمان شدند و این هردو با صارم الدوله
طریق موافقت می‌سپردند و او نیز با ایشان براه مرافقت میرفت تا مبادا علف و آذوقه از او بازگیرند و در حصار
ارگ کار او دشوار افتد این بود تا آنگاه که صارم الدوله کاه و جو و دیگر چیزها که بایسته داشت تنخواه میرزا
اسمعیل بقلعهٔ ارگ در برده انباشته کرد در خلال این احوال غلامحسین خان پسر ابراهیم خان که با جمعی از اشرار
با او یار بودند یکشب در مجلس لهو و لعب وقتی که صافی ایاغ در دماغش اثر کرد بر زبان آورد که اگر حکومت این شهر
بهر اولاد ابراهیم خان تواند بود من از برادرم موسی خان لایق ترم همگنان آشوب طلب بطلب بال زدند و همرحشمت
مجلس خمر او را آفرین فرستادند و بدین سخن همدست و همداستان شدند و روز یازدهم ذیقعده با آلات حرب و ادوات
ضرب برشوریدند و بخانهٔ میرزا اسمعیل تاختن بردند تا او را و موسی خان را دستگیر و عرضهٔ تیغ و تیر سازند میرزا اسمعیل که
اینوقت در خانهٔ موسی خان جای داشت چون این قصه بشنید سخت بهراسید و موسی خان نیز بیمناک شده هردو تن
باتفاق بمیان ارگ در رفتند و در جوار عبدالله خان صارم الدوله پناه گرفتند غلامحسین خان خانهٔ میرزا اسمعیل را عرضهٔ
غارت ساخت و از آنجا با جماعت اشرار بمیدان گنجعلی خان تاخته رحل اقامت انداخت و دار حکومت را در آنجا مقرر کرد
و روزی چند گاه بدینگونه رفت اما از آنسوی فضلعلی خان که بجانب دارالخلافه میشتافت چون باردکان یزد رسید
مسرعی از برادرش بخشعلی خان بدو آمد و خطی از میرزا تقیخان امیرنظام بدو داد بدین شرح که بر حسب امر شاهنشاه ایران
ناصرالدین پادشاه در حکومت کرمان نافذ فرمان باش و اینک موکب همایون از عزیمت سپاهان بدارالخلافه است
بعد از ورود بطهران انتظار منشور شاهانه میدار فضلعلی خان از این حکم قوی دل ساخت و مراجعت بکرمان را تصمیم عزم داد
از قضا در اینوقت محمد ناصرخان ایشیک آقاسی باشی قاجار که مأمور توقف کرمان بود وارد کرمان گشت همانا
در عهد وزارت حاجی میرزا آقاسی سعایت دوگونه مردم معتبر بود یکی آنکه پنهانی در گوش او سخنی گفت که فلان و بهمان
در پیش انجمنی کردند و مخاصمت تو مواضعه نهادند دیگر آنکس که شبیه خط و خاتم مردم را کنونی میکرد و در اندیشه بر کسی
بود کتابی بدو می‌بست و آن مکتوب را نزد حاجی میرزا آقاسی میآورد و بسیار وقت بود که بی تفحص و پرسش
کمر کاوش استوار میکرد و بی آنکه از کس بپرسد این سخنان گفتار تست یا این نامه نگارش تست تا آن بیچاره دست
خویش را از تهمت بری کند او را از اوج جاه بحضیض چاه می‌افکند و گناه خویش را ندانست و این بر کس مخفی نبود

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

از کرم یزدانی و رحمت ربانی معتقد بود که چون زنادقی داشت و متابعت شریعت میخواست از خونریزی پرهیز میکرد و متبوع مردم بود رضا نمیداد و اگرنه با آن استیلا که در دولت و مملکت او داشت و آنمردم که میت را در حضرت او بزرگ غنیمت می پنداشتند عجب بود اگر اعیان ایران تمامت خون ریخته باشند و اگر نه گریخته باشند اکنون بر سر سخن رویم چون در زمان دولت شاهنشاه غازی حاجی میرزا آقاسی ولایت میرزا محمد خان کشیکچی باشی بکرد بصوابدید او شاهنشاه فرمان عزل او را براند و بجای او محمد ناصر خان مستحکم کار کردند و مانند خاتم او نقشی بر زدند و او را بخیانت دولت و موافقت دشمن مملکت متهم ساختند و این نامه را چنان تعبیه کردند که چون حاجی میرزا آقاسی آنرا برگرفت و برخواند آورنده را بشناخت اما این خیانت را بر محمد ناصر خان راست پنداشته و جیبوالی نجفعلی خان را بفرمود تا او را بیرون دروازه طهران طلب داشته از غلامان رکابی که در تحت فرمان او بودند چند تن برگماشت تا او را بکرمان برده و در آن اراضی اقامت فرمودند در اینوقت که کار داران دولت سلطان ناصرالدین شاه را و فضل حق از باطل بیضا و ترا ناسیداست تقبیل شده سلطنت را تصمیم عزم داد و از کرمان تا اردکان براند اما فضلعلی خان چون این بدانست بروی تاخته دیگرباره او را ماخوذ ساخت و از ملازمانش اسب و استر و سلب و ثروت بگرفت و با جانب کرمان از برق جهنده تر برفت و از آنطرف در کرمان فتنه دیگر حادث شد اسمعیل خان برادر کهتر موسی خان در رفسنجان جای داشت چون منهوب و محصور شدن موسی خان و میرزا اسمعیل را دانست گروهی از مردم رفسنجان را با خود متفق کرده آهنگ کرمان کرد و با صارم الدوله و موسی خان مکتوبی فرستاد که آهنگ من بدفع غلامحسین خان و میر سیم شما نیز مردم خود را ساخته جنگ بدارید صارم الدوله نیز اعداد کار کرد و از دو جانب بر سر غلامحسین خان که اینوقت در بیرون آن بلده مزار میرزا حسین خان را معقل خویش کرده بود بتاختند مردم غلامحسین خان چون نگران این جوش و جنبش شدند بی آنکه رزم دهند هراسنده گشتند و پراکنده آمدند غلامحسین خان بمیان شهر درگریخته بخانه حاجی سید جواد پناهنده گشت و هم در آنجا بوی سلامت نیافت و بخانه برادر خویش حاجی محمد کریمخان شتافت اگرچه این هنگام حاجی محمد کریمخان در بلده یزد روز میگذاشت اما خانه او ایمنی داشت چون روزی چند غلامحسین خان در آنجا بپای برد خبر رسیدن فضلعلی خان و مراجعت او بکرمان مکشوف شد دیگرباره مخالف و موالف متفق شدند و دفع او را از هر کار واجب تر شمردند صارم الدوله و فوجی از سرباز را با موسی خان سپرده و او را با چند تن بهادران و جماعتی از مردم شهر بمبارزت فضلعلی خان بیرون فرستاد چون فضلعلی خان این لشکر را دیدار کرد و دانست که با چنین سپاه کار حکومت این شهر بر قرار نماند پس عنان برتافت و طریق مراجعت گرفت و در اینوقت سری برسید و مکشوف داشت که خسرو خان پسر ابراهیم خان و اسمعیل خان یوزباشی که اکنون سرهنگ فوج کرمانی است برحسب فرمان حکم کرمان در میرسند و مکتوب چند از ایشان باعیان شهر آورد و از جمله اسمعیل خان نگارشی بمیرزا اسمعیل فرستاد که غلامان غلامرا بامن کیدی اندیشیده و او را ماخوذ و محبوس بدار تا من برسم و گناه او را کیفر کنم میرزا اسمعیل انجام این امر را با شحنه شهر تشریح کرد و آن غلام تفرس کرده بخانه ملا علی [illegible] که یکتن از علمای آن بلد است پناهنده گشت و شحنه شهر از طلب او باز نمی نشست پسر ملا علی نزد پدر رفت و گفت [illegible] که از این پس اقامت شما در این شهر موجب ندامت است زیرا که شحنه شهر بحکم میرزا اسمعیل در رسید و از خانه مجتهد طلب

ذکر بیرون کردن فضلعلی خان [illegible]

خواهنده است این گفت و مردم کوی و بازار را برای خود خواندن گرفت و انجمنی بزرگ برساخت و این پدر و پسر
در خاطر داشتند که با فضلعلی خان تقدیم خدمتی کرده باشند چه گمان آن میرفت که برحسب فرمان کارداران دولت
دیگرباره در کرمان حکومت کند بایکجا ملا حسین پسر ملا علی مردم شهر را به تسخیر ارگ برشورانید و حاجی سید جواد را نیز
با خود متفق ساخت چون این خبر بصارم الدوله رسید و این وقت توپخانه و سرباز او بجنگ فضلعلی خان بیرون شده بود
بیم کرد که مبادا مردم شهر بر ارگ یورش افکنند و چیره شوند پس از در معذرت و استمالت گفتگوی چند بشهر فرستاد
و هیچ سودمند نبود آنشب را مستوفیان ارگ در کمال تهلکه و هراس بصبح کردند بامدادان چنان رای زدند که میرزا
اسمعیل بخانه ملا علی رفته از در ضراعت معذرت خواه شود و توبت و انابت جوید پس او بامدادان بسرای
ملا علی در رفت و این وقت یک نیمه شهر در آنجا انجمن بودند پسر ملا علی آغاز پرخاش نمود و سخنهای دلخراش همی گفت
میرزا اسمعیل چندانکه پوزش و نیایش نمود کسی عذر او نپذیرفت و انابت او را اجابت نکرد و سخن از مناقشه بمفاحشه
انجامید میرزا اسمعیل گفت ای آخر این غوغای عام از برای کشتن غلام است که بدین خانه پناهنده شده من از آن غلام
کمتر نیستم و بدینخانه پناه آورده ام چرا دست من بگیرید و عذر من نپذیرید این سخن در گوش ملا علی و پسرش باد
در چنبر بود بایکجا اشرار بخروشیدند و خنجرها بکشیدند و نخستین حاجی زین العابدین برادر میرزا اسمعیل را جراحت
فراوان کردند و چنان دانستند که جان بداد اما او جان بسلامت برد از پس آن میرزا اسمعیل را با کارد و خنجر
پاره پاره کردند و ملا علی و پسرش نظاره کردند آنگاه حکم دادند تا جسد او را در نمدی پیچیده کشان کشان بمیدان
گنجعلی خان بردند و در آنجا افکندند و اشرار سلب او را از تن مسلوب داشته عریان گذاشتند تا مطمح نظاره صغیر و
کبیر گشت بپایان امر چند تن از طایفه شیخیه پا بزدند و او را تکفین و تجهیز کرده با خاک سپردند از پس آن برحسب
امر کارداران دولت حاتم خان شهاب الملک مامور باصلاح کار فضلعلی خان شده بکرمان آمد او نیز بعد از
ورود این حکومت را از بهر خویشتن همی خواست و در امر فضلعلی خان خلل همی انداخت چون این قصه معروض
درگاه شاهنشاه ایران افتاد شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله منشور حکومت کرمان یافت چنانکه مذکور شود

در ذکر آشفتگی شهر یزد و طغیان اشرار آن بلده و غلبه محمد عبدالله بر آن بلدت

هنگام دولت شاهنشاه غازی حسینعلی خان معیرالممالک حکومت یزد داشت و چون خود ملازمت رکاب
بر ذمت نهاده بود دوستعلی خان پیشخدمت خاصه شاهنشاه بنیابت پدر در یزد اقامت داشت و کار
حکومت میگذاشت کارداران دولت برای استحکام امر حکمرانان آن بلده میرزا علیرضای صدر و میرزا
علی محمد و ابراهیم خان پسر عبدالرضا خان یزدی و چند تن دیگر را بدار السلطنه طلب داشتند بعد از ورود ایشان
جماعت مفسدان روزی چند بر گذشت که شاهنشاه وداع جهان گفت و این خبر در یزد منتشر گشت و آن مردم
که قوت رد و منع اشرار داشتند چون حاضر نبودند جماعتی از اهالی یزد که آرزوی چنین روزی بردند آغاز یاغیگری
کردند و نخستین بر دروازه‌های شهر تاخته سربازی را که از بهر حراست بود از فراز برج بزیر آوردند و تفنگ
و دیگر ادوات ایشان را بستدند و از آنجا بدر سرای دوستعلی خان رفته حصار دادند و از جانبین آنکه
کس را هدف گلوله کنند تفنگی چند گشاده دادند و در این غوغا چند سر اسب از دوستعلی خان غارت بردند

 و جمعی از کسان ابوالقاسم خان سرهنگ و ما و مذی باز کردند هیچکاه و دیگر جماعتی از عشیرت تیغچیان یزدی
و اولاد عبدالرضا خان به پشتوانی و استظهار دوستعلی خان حاضر شده گفتند ما از نزدیک تو دور نشویم
تا شاهنشاه منصور ناصرالدین شاه بر تخت مملکت جای کند و منشور او بدین بلد برسد دوستعلی خان که خاطر
آزرده داشت اجابت این مسئلت نکرد و راه دارالخلافه برگرفت و ابوالقاسم خان سرهنگ نیز از قفای او
آهنگ کرد در اینوقت اشرار شهر یکباره جنبش کردند و بیدا هفده اموال مردم شورش کردند و در هر محلت یکتن
از آن مردم شریر بر دیگران امیر گشت در محله کاندکاه محمد نامی را که در میان اشرار سخت بازو و توانا بود
رئیس کردند و این محمد خود در زیارت جاها به بیع و شرای شمع کار معاش راست میکرد و پدرش عبدالله دهبران
کاروانسرای تجارت بود بالجمله نخستین محمد از یکتن تاجر مبلغ سیصد تومان زر مسکوک بقهر و غلبه ماخوذ داشت
و بر جماعت اشرار دست کرد آنگاه حکم داد که دست از غارت و غنیمت باز دارند و در حفظ و حراست اموال
مردم خویشتن داری نکنند از نیروی مردمان دوستدار او شدند و او بر جمیع اشرار غلبه جست و تمامت محلات
شهر را تحت فرمان کرد و اینوقت تاجران و مالداران برضای خود هرکس به و سیم و زر هدیه میفرستادند و او
با شرار بذل میکرد و در امر خویش استوار میزیست اینوقت شاهنشاه ایران وارد دارالخلافه طهران شد
و حاجی میرزا نبی خان حکومت یزد یافت چنانکه در جای خود مرقوم خواهد افتاد

ذکر جلوس شاهنشاه ایران سلطان ناصرالدین شاه در تبریز و سفر کردن به طهران و وقایع بعد از ورود به دارالخلافه

چون شب سه شنبه ششم شوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار دار القرار سفر کرد ارکان دولت و شناختگان
مملکت که در دار الملک طهران اقامت داشت همدل و همزبان ولیعهد گردون مهد سلطان ناصرالدین شاه را
چشم براه نشستند مهد علیا ... والده شاهنشاه نخستین بجانب فرزند مکتوبی فرستاد و آگهی داد و وزرای
مختار دولت روس و انگلیس نیز هر یک بقونسول خویش نامه کردند تا شاهنشاه را از قصه آگاه کنند بالجمله
نخست نامه دالغورکی وزیر مختار روس با نیشکوف که در تبریز قونسول بود در رسید بدین شرح که محمد شاه سخت
مریض است و مرض او چنان صعب افتاده که طبیبان دانشمند از مداوا و معالجت او دست باز داشتند
انیشکوف که اینوقت در نعمت آباد از بهر ییلاق او تراق داشت چون این مکتوب برخواند بر اسبی رهوار برنشسته
شتاب کنان به تبریز آمد و در شش ساعتی شب یازدهم شوال بسرای سلطان ناصرالدین شاه حاضر شده و به
دربان و حاجب معروض داشت که مرا امری واجب افتاده که در این نیمشب خویشتن را بدین رنج و تعب انداخته
و تا بدینجا تاخته ام لاجرم شاهنشاه اجازت کرد تا حاضر پیشگاه شد پس مجلس را از بیگانه بپرداخت و انیشکوف
مضمون نامه را مکشوف ساخت شاهنشاه ایران که آیت یزدان بود چون کوه پا برجای هیچ آشفته رای نگشت
و انیشکوف را رخصت انصراف داد و از پس آن کس بطلب میرزا فضل الله نصیر الملک که این هنگام منصب
وزارت داشت فرستاد و او را حاضر کرده قصه این غائله را با او حدیث کرد نصیر الملک از اصغای این خبر پای
از سر ندانست بیمخواست دیوانه شود و اگرنه از هوش بیگانه گردد شاهنشاه بانگ بر او زد که با خویش باش
و رای خویش تیره مکن این هنری نباشد که روز آسایش خرد مردم را آزمایش کنند مرد عاقل آنست که

در ممالک پر آفت و مسالک مخافت تن خویش را پوشیده نسازد و از طریق حزم و رویت یکباره پروا نکرده
مصیبت چه دی مانند محمد شاه هرگاه مدتها است عمر را تعزیت گویند و تسلیت فرستند هنوز اندک باشد اما نتوان طریق
سوگواری برداشت و نام ملک و مملکت را از کف فروگذاشت تا بدگالان قضای را قصد و ارج برده و پایمال هرج و مرج
شود و اگرچه مرا آن قدرت است که یکتنه بر اسب خویش برنشینم و تا دارالخلافه برانم و بر تخت ملک جای کنم چه مردم ایران را
خاطر بخیال من کاشن است و چشم بموکب من روشن اما اینگونه حرکت حشمت سلطنت را نقصانی باشد باید با توپخانه
و توپخانه و لشکری لایق بدارالخلافه کوچ داد اگرچه خراج آذربایجان را من تمامت بذل کردم اما هنوز معادل
سی هزار تومان نقد مسکوک در نزد گنجور من حاضر است آن را نیز برگیر و اعداد لشکر و بسیج سفر کن نصیرالملک زین صفت
بشنید و بازخانه خویش شد و میرزا تقیخان وزیر نظام که شرح حال او و سفارت او بارزن الروم در کتاب تاریخ
شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم شد هم در اینوقت بر حسب فرمان بخانه نصیرالملک آمد و امته و بردیشان پسر قاسمعلی
خان که یاور توپخانه بود با خود بیاورد و بی آنکه دیگر مردم را از این اندیشه آگهی دهند باعداد لشکر و بسیج سفر پرداختند
نخستین هفتصد تن ترکی هیبار را که در دهخوارقان مسکون داشتند طلب نمودند و کار شانزده عراده توپ توپخانه
راست کردند و فرمان کردند تا از سربازان فوج مراغه و فوج ناصریه و فوج مرندی برگ و ساز خود را کرده فراز
درگاه آیند و این کارها را در روز یازدهم شوال بساز کردند و هیچکس را آگاه از این راز نساختند شب دوازدهم
مسرعی که وزیر مختار انگلیس بقونسول خویش فرستاده بود برسید او نیز نوشته بود شاهنشاه غازی را مرضی صعب
طاری شده و واجب افتاده که سلطان ناصرالدین شاه بقدم عجل و شتاب راه برگیرد و همچنان حاجی میرزا
آقاسی مکتوبی بعلی خان ماکوئی که اینوقت سردار کل عساکر منصوره بود فرستاد او نیز در شدت مرض شاهنشاه
و سرعت سیر سلطان ناصرالدین پادشاه شرحی بلیغ رانده بود و اصیل و اصلی نایب سفارتخانه روسیه و است
صاحب نایب سفارت انگلیس نیز برسیدند و از شدت مرض شاهنشاه خبر آوردند عصر روز دوازدهم شوال
مسرعی نامی در رسید و از ستر کبری و مهد علیا و سلیمانخان خانان مکتوبی آورد و در آن کتاب وفات
شاهنشاه غازی تصریح شده بود و این خبر نیز در شهر تبریز پراکنده شد در اینوقت سفرای دول خارجه بدرگاه آمدند
و چنین رای زدند که شاهنشاه ایران اگر با پانصد تن غلام را کافی باشد باید و ابه سفر طهران فرماید
شاهنشاه گفتار ایشان را پذیرفتار نشد و فرمان کرد تا فوج چهارم و فوج مخبران شقاقی حاضر شوند و چهار هزار
سوار از جماعت طالش و شاهسون نیز انجمن کرد و بفرمود تا هزار و پانصد باب خیمه در مدت هفت روز از بهر
سپاه بساختند چون از اینکارها بپرداخت بصوابدید ستاره شناسان ساعتی فرخنده و مبارک اختیار کرد
در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری چون چهار ساعت از شب چهاردهم شوال سپری شد در دارالسلطنه
تبریز بر تخت سلطنت جای کرد و تاج پادشاهی بر سر نهاد قاطبه علما و فضلای آن بلد و تمامت امرا و ارکان
آن اراضی در پیشگاه سلطانی حاضر شدند و جلوس مبارکش را تهنیت درود فرستادند و از شاهزادگان بزرگ
حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و محمد تقی میرزای حسام السلطنه بتقبیل آستانه شاهانه شاکر و شادمانه گشتند روز
دیگر میرزا تقیخان وزیر نظام و میرزا جعفرخان مشیرالدوله مستغنی از زر و سیم از بامدادگاهان توام گرفته و تکبیر لشکر

 کردند و فرمان رفت که میرزا جعفرخان مستوفی در تبریز بوده امور دولت علیه را کفایت کند و باشد در این وقت
کارداران حضرت معروض داشتند که بزرگان ماکوئی در مدت صدارت حاجی میرزا آقاسی امارت طوایف و اعمال
داشتند و از طریق اجحاف و اعتساف اموال فراوان فراهم کرده بجانب ماکو حمل دادند و گنجها نهادند صواب
آنست که علیخان ماکوئی را مأخوذ داشته فرمان رود تا اندوخته ایشان را مصادره نمایند چه ایشان از فرط
تعدی با رعیت حکم او را به نگاران عمل کردن از امثال دیوان مأخوذ ساخته و کس بجمع و ضبط ایشان بر گماشتند
شاهنشاه دریادل فرمود ما را چشم بر گشودن بلاد و فتح ممالک است نه بر جمع و حساب درهم و دینار لاجرم علیخان را
رخصت کرد تا مراجعت با ماکو کرده در سرای خویش اقامت کند و این علیخان از دو ماه قبل پیش شاهنشاه غازی
مصاحب حاجی میرزا آقاسی سپهداری کل عساکر منصوره را فرمان فرستاد و او را شمشیری که قبضه آن مرصع بالماس
بود و شایسته مکلل بجواهر شاهوار تشریف کرد و میرزا تقیخان وزیر نظام به مکافات این عمل و منصب در تبریز بساطی
در خور بگسترد و طوی لایق بکرد و سیم ذی القعده و نوزدهم شوال دو هزار تن از ابطال رجال سواره و پیاده التزام
رکاب را آماده شدند و شاهنشاه ایران از تبریز بیرون شده در باسمنج فرود آمد و فرمان کرد که در همراه چهار و
عراده توپهای باره کوب را با قورخانه از پیش روی لشکر عبور دهند و دو عراده توپ که بردن ثقیل نباشد با اسبهای
جنیبت جنبش دهند با جمله در باسمنج از امرای ایران و صنادید مملکت عرایض و ذرایع متوالی گشت که ما همه
بندگانیم فرمان پرست چشمها بره گشاده است و جانها بهر نثار آماده هرچه زود آئی هنوز دیر است و هرچه شتاب
گیری بصواب باشد و قصه کرامت خویش را از حاجی میرزا آقاسی و وزرا و شاهزاده عبدالعظیم نیز معروض داشتند
و فروج سیف الملوک را با دعوت فکانه سلوک او را تا بر ذاتیان هم بکاشتند پس شاهنشاه ایران روز دیگر از باسمنج
کوچ داده سعیدآباد و براند و از آنجا به حاجان آمد و یکروز در آنجا اتراق فرمود تا سواره طالش الحاق یافت و از آنجا
تا چمن توپچی طی مسافت فرمود و هم در آنجا یکروز لشکرگاه کرد و احمدخان نوائی نایب ایشیک آقاسی را مأمور کرد
تا از پیش روی سفر کند و در هر منزل علف و آذوقه سواره و پیاده را آماده بدارد و سپاه خمسه را نیز حاضر کند تا بعد
از ورود موکب پادشاهی بزنجان ملتزم رکاب شوند و در این وقت چون محمدخان زنگنه امیرنظام جای بجهان
جاوید داشت و علیخان ماکوئی نیز روی بوطن گذاشت هیچکس بر تمامت سپاه ایران نافذ فرمان نبود میرزا
تقیخان وزیر نظام که هم در این سفر در تجهیز لشکر تقدیم خدمتی کرده بود وقت را غنیمت شمرد و از کارداران دربار
خواستار شد تا منصب و لقب محمدخان زنگنه او را تفویض شود و در آن منزل منصب جلیل امیرنظامی یافت و بدین
نام بزرگ نامی گشت و در اینجا شاهنشاه را کاری بزرگ پیش آمد زیرا که حاجی میرزا آقاسی در وزارت شاهنشاه غازی
محمدشاه خراج ایران را چنان بذل کرده بی قبول و سپهر عمال و اکرام و افضال مردم مقرر داشت که هر سال دو کرور
تومان خرج ایران از دخل ایران بر زیادت بود نه سال تا به سپهر را و در این امر از کثرت جود پرستی میرفت و دیگر
سفر و راه ایکار کوتاهی بود و در این هنگام سلطان ناصرالدین شاه با خود همی گفت که اگر کار بدین دولت ما همی کنم
مردم ایران از نیافتن حق خویش ناراضی باشند و اگر بر خرج ایران بیفزائیم و دخل رعیت را گران کنیم در یوم قیام
حساب چه جواب خواهم گفت پس صواب آنست که از سیاه مردم ایران بکاهیم اگر بجز زنهار علق و خشونت خلق

و صورت خوبی و منقبت طبع بر همه کس افتخار کند اختیار کم کرده از لطف و احسان شکوه چند و نه بر ضعف پیران ۵۰۳
افزوده خورد حشمت امیران و نعمت فقیران را بیت بیرون تخته کند و چه بسا لیسان مابالمتان بیک استخوان آمیزه
آرد تا چون قطع مرسوم شاهزاده جمیل کند طبعش علیل نشود و چون بر تیول مردی و بیرخطا ترین کشد از تدبیر او
خاطرش ملول نگردد و بلکه تا آنگاه که جمع و خرج ایران را برابر نکند رحم برادر و برادرزاده نکند در میان همه مردم ایران
این هنر را در ناصیه استعداد میرزا تقیخان امیرنظام مطالعه فرمود عجب آنکه اگر در میان بزرگان ایران صد کس سالها به
وزارت نامزد میکردند هنوز نوبت با و نمیافتاد و این نبود جز از کیاست طبع و فراست خاطر شاهنشاه چه گفته اند دل
پادشاه را با ملکوت خدائی راه باشد و ارباب دول در پیش کم هم باشند با جمله شاهنشاه ایران دل بر آن نهاد که
صدارت عظمی را بمیرزا تقیخان مفوض دارد و این از فتح اقلیمی و گشودن کشوری نامبردارتر بود چه مهد علیا و ستر کبری
و تمامت شاهزادگان و قاطبه اعیان و بزرگان و جمهور قواد سپاه و صنادید درگاه جز این میخواستند و خواستار
جز این بودند با آنکه شاهنشاه ایران هنوز هفده و اگر نه هیجده ساله بود هر آنچه خواست کرد و همان راه راست برد
و هیچکس را از کمون خاطر آگهی نداد اکنون با سر سخن رویم نجفعلی خان یوزباشی قشقائی با جمعی از غلامان مهد علیا
و صواب دید امرا با دو عراده توپ و هزار و پانصد تن سوار از دارالخلافه تا چمن توپچی راه برید و پیوسته لشکرگاه
گشت و میرزا نظر علی حکیمباشی قزوینی چنانکه تفصیل آن در تاریخ محمد شاه مرقوم شد بعد از آن منزلت و
تقرب در حضرت مامور باقامت در قم گشت و تاکنون در بلده قم روزگار میگذاشت این هنگام حرکت موکب
پادشاهی را از آذربایجان بدانست از قم بقزوین براند و در آنجا ششصد تن سوار افشار قزوین را تحریض داد و
با خود برداشت و او نیز در چمن توپچی بحضرت لشکرگاه آمد شاهنشاه فرمود میرزا نظر علی را که گفته بود سپهسالاری کند واز قم
بدین حضرت راه برگیرد و میرحسن خان پسر حاجی پژمن خان را که غلامان تفنگچی در تحت حکم او بودند بفرمود که
منشیر الملک را گوی تا منشوری صادر کند و بدان حکم چند تن غلام تفنگچی میرزا نظر علی را برداشته تا بارض قم کوچ
دهند و در آنجا سکون فرمایند لاجرم چند تن از غلام تفنگچیان بسیج سفر و ثروت میرزا نظر علی حکیمباشی را ماخوذ
داشته او را به دارالامان قم تحویل دادند چون در این وقت خبر ورود میرزا آقاخان وزیر لشکر بدارالخلافه معروض
افتاد و امرای درگاه باتفاق از ورود او اظهار وحشت و دهشت کرده بودند شاهنشاه همی خواست که تا ورود
موکب پادشاهی امرا از خشیت و تباهی آسوده خاطر باشند هم خطی بدارالخلافه فرستاد که میرزا آقاخان وزیر لشکر
دیگرباره سفر کاشان کرده بماند تا شاهنشاه بعد از ورود بطهران او را بخواند چون این حکم را بدارالخلافه
آوردند وزیر لشکر گفت من از این آمدن بدان خاطر بودم که تسکین فتنه را مدد کنم و نگذارم بهت امرای
ایران که در طهران اقامت دارند کاری افتد که موروث ندامت باشد منت خدایرا که بر این جمله آرزو فایز
شدم و اکنون که شاهنشاه در میرسد از من در خاطر مبارکش را هیچ اکراه نخواهد بود و پس دقت باشد که
اطاعت فرمان سلطان کنم و مراجعت بکاشان گیرم چون کار بدینجا پیوست صاحبان مناصب سفارتخانه‌ها
بمیان ارگ سلطانی در آمدند و در خدمت مهد علیا و ستر کبری معروض داشتند که سالها است دولت انگلیس و ایران
با هم از در مودت و موالات شده و سود یکدیگر را اندوخته اند ما از قبل دو دولت خود ابلاغ این خبر میکنیم که هرگز رعا

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

۵۰۴ نخواهیم داد که کسانی مانند وزیر نیک اندیش دور باشد و از آنسوی کارداران مهد علیا نیز مراجعت او را راضی نبودند
وزیر لشکر چون در میان بیم و امید افتاد و هم گمان کرد که از مراجعت او دولت انگلیس رنجیده شود و از اقامت او مردم
زبان ملامت باز دارند لاجرم چون اجازت طریق حضرت گرفت پس تدبیری نیکو بیندیشید در هنگامیکه صاحب
مناصب سفارتخانهٔ انگلیس و تمامت امرائی که در ارک جای داشتند و همچنان خادمان حضرت مهد علیا همه انجمن
بودند روی با جماعت کرد که اینک جنگ و جوش بگذارید این اختلاف کلمه از آن در است که من بطهران نیامده
آمده ام و این همه برخلاف باشد همانا من بطهران آمده ام و دست در گریبان برده دستخط مبارک شاهنشاه را
که در ایام ولایت عهد بدو داده بود و بحکم منشور امارت سپاه نهاد چنانکه شرح آن در تاریخ محمد شاه رقم شد بیرون کرد
و گفت من بحکم این منشور تا بدینجا تاخته ام و هم اکنون بسرای خویش در خواهم رفت و استوار خواهم نشست تا آنگاه
که شاهنشاه فرا آید هرچه کند حاکم است و هرچه خواهد رواست دوست و دشمن چون آن خط بدیدند زبان بکام در کشیدند
پس وزیر لشکر از ارک سلطانی بسرای خویش در رفت و برادر او میرزا فضل الله این هنگام هم در خانهٔ خویش جای
گرفت اکنون بداستان خویش باز گردیم از چمن اوجان موکب سلطانی کوچ بر کوچ تا سلطانیه طی مسافت کرده در میان
زنجان و سلطانیه خسرو خان گرجی باتفاق علیخان سرتیپ قراگوزلو دو فوج سرباز تقبیل سدهٔ سلطنت همی
مسکنت بر خاک نهادند چه از آذربایجان فرمان شد که خسرو خان کرمانشاهان را برضاقلیخان بگذارد و طریق
حضرت بردارد با جمله روز ورود شاهنشاه بزنجان دو فوج قدیم و جدید خمسه با هزار و پانصد تن سوار پیوسته
رکاب شدند و هزار و پانصد سوار شاهسون نیز از راه برسید و شاهنشاه ایران در سلطانیه یکروز لشکرگاه کرده
عرض سپاه داد و توپخانه و قورخانه و تمامت سواره و پیاده را از پیشگاه حضور عبور داد هم در اراضی خمسه محمدعلیخان
ماکوئی چنانکه مذکور شد از کرمانشاهان بدرگاه پیوست بی فرمان که بحکم طلب بحضرت آمدن او موجب سخط
و غضب گشت فرمان رفت تا او را خوار داشته بند بر نهادند و اموال حشمت و ثروت او را باز گرفتند آنگاه
فوج خمسه را مامور بتوقف زنجان فرمودند افواج قراگوزلو را اجازت مراجعت بخانه داد تا خویشتن را برگ و ساز کرده
ساختهٔ سفر خراسان باشند و عم خویش عبدالله میرزا را بحکومت خمسه بازگذاشت و میرزا شفیع تویسرکانی را
بوزارت او بداشت آنگاه از اراضی خمسه رهسپار قزوین گشت فوج افشار قزوینی و سوار ایل و الوسی
که در نواحی قزوین سکون دارند تمامت حاضر رکاب شدند و چون ایشان را ملازمت رکاب واجب
نبود مامور بتوقف در قزوین آمدند و هم از آنجا طریق دارالخلافه برداشت مردم طهران تمامت
شاهزادگان و جمهور امرا و قاطبهٔ اعیان استقبال شاهنشاه را راه برگرفتند خبر محمد حسن خان سردار
ایروانی که در عرض راه از دربار سلطانی بدو خطی آمد که ما را مسموع افتاد که بیرون قانون چاکری
جنبشی همی کنی اگر ازین پس سر از سرای خود بدر کرده بفرمائیم تا سرت برگیرند لاجرم محمد حسن خان
ملازم سرای خویش بود و دیگر مردم فوج از پس فوج شتاب میگرفتند و در عرض راه برکاب
می پیوستند من بنده باتفاق میرزا شفیع صاحب دیوان به اسوی سلطانیه تاختیم و خاک پی اسب
سلیمان نژادان را توتیای دیده ساختیم و عواطف شاهانه قرین مفاخرت بیکرانه آمدیم مع القصه

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

موکب پادشاهی بدین شکوه و فرّی از سلیمانیه بقریهٔ یافت‌آباد نزول فرمود و سراپردهٔ سلطنت ۵۰۵
افراخته گشت امرائی که در ارک جای داشتند بدین بخت که ارک سلطانی را نتوانستیم تهی گذاشت تا
به موقف پذیره و سلطان نکرده بودند در یافت‌آباد زمین بوس درگاه کردند میرزا نصرالله صدرالممالک
هنوز خود را صدراعظم می‌پنداشت و آرزوی اقامت در سرای حاجی میرزا آقاسی داشت و در یافت‌آباد که در
امروز نهی پادشاه با میرزا تقیخان امیرنظام گشت و سرای حاجی میرزا آقاسی برای مقام او تعیین یافت مردمان
تفرّس کردند که امارت نظام و صدارت اعظم خاص او خواهد بود صدرالممالک و جماعتی دیگر از بزرگان
در تخریب این امر از قدرت خویش بزیادت جنبش کردند و کوشش ایشان را با تشدید حکم پادشاه مناظمت
کوه و کاه بود و درین منزل چون صدق نیت و حسن طویت میرزا سعید خان که اکنون وزیر دول خارجه است
مکشوف افتاد و مکانت او را در فضل و ادب و استقرای نظم و نثر عجم و عرب و استیفای چندگونه خط و
استقصای چندگونه لغت باز دانست شاهنشاه ایران بصلاح و صوابدید میرزا تقیخان تحریر رسایل خاصه
و ترقیم اسرار مکتومه را با او مفوض داشت بالجمله روز دیگر که هجدهم شهر ذیقعدة الحرام بود شاهنشاه
ایران از یافت‌آباد بشهر طهران در آمد و میرزا تقیخان را هر ساعت به رافتی دیگر خلعت کرد و نام بزرگان و اشراف را
جریده کردند که شب شنبه بیست و دوم ذیقعده میان سرای سلطنت پیش روی عمارت کلاه فرنگی حاضر
شوند و بحکم ارصاد ستاره شناسان و رصدوان چون هفت ساعت و بیست دقیقه از شب سپری شد
شاهنشاه جوانبخت رخت سلطنت را که از هفت پدر بمیراث داشت طلب فرمود و تاج کیانی را که چهار من
بمیزان از یاقوت رمانی و دیگر جواهر شاهوار ترصیع یافته بر سر نهاد و بازوبندهای دریای نور و تاج ماه
را که بعضی از جواهرش را از تحدید قیمت بیرون نهاده اند بر بست و رشته‌های لآلی منضود را که هر
دانه با بیضهٔ کبوتر در برابری تواند در حمایل کرد و شمشیر الماس را که در دست چنین پادشاهی جهان
گشاید بر میان بست و بر تختی مرصع و مکلل بر نشست حاضران حضرت رده بستند و در لقای سعید او تهنیت
و تهنیت گفتند من بنده نیز چون کرمک شب تاب بر دیدار آفتاب نگران بودم و بر آن جلوس مبارک
یاسین و تبارک میدمیدم و هم در آن شب میرزا تقیخان امیرنظام را بجایزه که در خور آن تاج از مروارید
آبدار تنضید داشت خلعت شاهوار رسید و نام اتابکی و صدارت اعظم با امیرنظام توام گشت و
رتق و فتق تمامت امور بخط و خاتم او مسلم آمد و از پس آن روز دوشنبه بیست و چهارم ذیقعدة الحرام
شاهنشاه ایران بار عام درداد و در سرای فسیح سلطانی و ایوان بزرگ جهانبانی بر تخت مرمر با تاج کیانی
جلوس فرمود و صنادید امرا شربت جلاب و شیلان کامیاب و شیرین دهان شدند و از پس آن
میرزا تقیخان بر وساده وزارت جای ساخت و بنظم مملکت و تقویم امور سلطنت پرداخت محمدحسن خان
سردار را خواستار شد تا شاهنشاه گناهش را معفو داشته از ملازمان درگاهش ساخت آنگاه بزرگان
ایران را یک یک و دو دو در محضر خویش طلب داشته با ایشان سخن در انداخت و گفت نخست بگوئید
آیا مرا بوزارت اعظم پذیرفته اید تا آنچه حکم کنم گردن نهاده اید یا پرده مخالف خواهید نواخت

تدبیر کردن میرزا تقیخان امیر نظام با میرزا آقاخان وزیر لشکر در جمع و خرج ایران

ایشان چون دیدند اکنون اتکا بر او استوار گشته و بر مسند حکمرانی کامکار نشسته ناچار به حکم قضا رضا دادند و با طاعت و متابعت او مواضعه نهادند میرزا تقیخان از آنجاست خاطر آسوده کرده حفظ امور جمهور و نظم حدود و ثغور را وجهه همت ساخت و چون بیشتر در آذربایجان روزگار برده بود بر امر عراق و مملکت ایران احاطتی لایق نداشت و از پیش شناخته بود که در کار کشور و امر لشکر هیچکس چون میرزا آقاخان وزیر لشکر دانا و بینا نباشد چه از زمان پیش که مستوفی لشکر یا وزیر نظام بود در تحت فرمان وزیر لشکر کار میپرداخت و هنر او را در هر کار نیکو میشناخت و این هنگام دانسته بود که عقدهای درهم بافته و برهم تافته امور ایران را جز به انگشت تدبیر وزیر لشکر نتواند گشود ناچار با او طریق موافقت و مرافقت گرفت و شرط وداد و پیمان اتحاد محکم کرد و در جزوی و کلی امور مشورت او را مقدم داشت و بدست او مشکلات مملکت و معضلات دولت را سهل دانست و زبان او را مفتاح ابواب بسته دول خارجه شمرد و در اینوقت بنیان امور خویش را بر ترصیص این قواعد و تشیید این مبانی استوار یافت و با دل قوی دبیران حضرت و مستوفیان درگاه را طلب نمود و جریده جمع و خرج حساب ایران را از ایشان بجست و دو کرور تومان خرج را بر جمیع افزون یافت پس طبقات شاهزادگان بزرگ را تا چاکران خورد نام هرکس را از مستوفیان درگاه و عارضان سپاه همی بخواست و از مرسوم و مواجب ایشان لختی بکاست و در این امر وضیع و شریف و قوی و ضعیف را یکدست بدو فرستاد تا هیچکس را بکس نخوه نباشد و مرا بنده با اینکه در حضرت شاهنشاه منصب استیفا فخری بزرگ داشتم و در انشاء قصاید لالی فراید نثار حضرت میبردم و تاریخ اقالیم سبعه جهان و اقسام خمسه زمین را از ده زبان ترجمانی کرده نگار میدادم و روایت عرایض قریب و بعید را در بار عام هیچ یکی الا بدان ذلاقت و طلاقت میکردم که مورد تحسین پادشاه میافتاد و وقت آمد که دو هزار کس در پیشگاه حضور انجمن شده و حال فتحنامه رسید من بنده قرطاسی بیاض برگرفتم و بی لکنت زبان تا با آخر رفتم بالجمله تقدیم چنین خدمت میرزا تقیخان معادل ده هزار تومان زر مسکوک از مرسوم و مواجب من بنده بکاست الا آنکه میعاد نهاد که چون اتکا بر میزان نهم با تو دو چندان و هم وزیر لشکر نیز آنچه وی بر ذمت نهاد ضمانت کرد مع القصه کار به نیکوئی کرد پس آنکه جمع و خرج خراج ایران را باهم برابر بداشت از پس آن نظم بلدان و امصار پرداخته بفرموده شاهنشاه ایران فرمان کرد تا اسکندر میرزا بحکومت قزوین بیرون شد و میرزا موسی مستوفی تفرشی وزارت قزوین یافت و ایشان در عشر آخر ذیحجه بجانب مقصد شتافتند و شاهرخ میرزا پسر حسنعلی میرزای فرمانفرمای فارس مأمور بحکومت کاشان گشت و محمد کاظمخان پسر محمد حسین خان کاشی بوزارت او نامبردار آمد و در خدمت او طریق کاشان گرفت

در ذکر شورش مردم خراسان بر شاهزاده حمزه میرزا و قتل حاجی میرزا عبدالله متولی باشی و جمعی از سربازان

از این پیش در ذیل تاریخ شاهنشاه غازی محمد شاه قصه خراسان و تافتن شاهزاده حمزه میرزا بدان اراضی و هزیمت شدن حسن خان سالار تا بدانجا که سالار و جعفرقلیخان کرد شادلو سر جنبش بکشیدند و شاهرخ خان قاجار در بخارا جای کرد مرقوم شد هم اکنون این سخن باز آنجا که باز شد فرود می آید آنگاه که شاهزاده حمزه میرزا بجز محمد سلیمان اولی از مشهد مقدس بجانب بجنورد کوچ میداد و صمصام خان را با یک فوج سرباز بمدارک مشهد باز گذاشت و نیابت

حکومت

دست خویش را به وی تفویض کرده و او با مردم آن بلده کار به عدل و نصفت همی کرد و سرکردگان لشکر چون دیگر ۵۰۷
چاکران جز لین و کینه یکدیگر را نجویند و به حضرت خسرو به هم سخن گویند بر صمصام خان حسد بردند چون حمزه میرزا از
هرات مراجعت کرده بجهت غزارت سپاه و نضارت گیاه چهل روزه در چمن کاوباغ اتراق کرده وقت یافته زبان
به شکایت و سعایت صمصام خان گشودند چندانکه حمزه میرزا او را از خدمت ساقط ساخته مصطفی قلیخان سرتیپ همدانی
را که فوج سرباز همدانی و افشار به جای او نصب کرده بعد از ورود او به مشهد سربازان افشار و همدانی سر به نافرمانی برآوردند
و دست تعدی به اموال و اثقال رعیت شهر و حومه گشاده بردند تا به آنجا که مردم خرمنهای اندوخته و حبات انباشته را
در بیرون شهر که داشتند و حرمت زنان و فرزندان خود را مقدم داشته به خانهای خود در رفتند و حمزه میرزا چون
بر سران سپاه حکمی که طریق بر روان نداشت بعد از اصغای این خبر کار به مسامحت گذاشت و از آنسوی مردم
لشکرگاه از جهت علف و آذوقه به دهات و قصبات در سیر رفتند مانند اهل غارت و یغما هرچه می‌یافتند برمی‌گرفتند لاجرم
مردم خراسان یکباره دلگیر و خاطر شدند و از طرف دیگر میرزا محمد خان پسر آصف الدوله [illegible] سالار در بقعهٔ شریفه
حضرت رضا علیه الصلوة و السلام پناهنده گشته و تا اکنون در آنجا بزیست در این وقت فرصتی بدست کرده مردم
شهر را یکدل و یکرو در تحت قبهٔ مبارکه دیدار همی کرد و در فتنه و شورش مواضعه همی نهاد و از قضا هم در این هنگام
در چمن کاوباغ خبر به حمزه میرزا بردند که حسن خان سالار و جعفرقلیخان پسرش با لشکری انبوه از ترکمانان برداشته
از سرخس تا آق دربند تاخته‌اند و ارامش خان سرخسی نیز با ایشان کوچ سپرده باشد که در نواحی مشهد غارتی
برند و غنیمتی گیرند حمزه میرزا بعد از اصغای این خبر نخستین جمعی از سواران عراقی را فرمان کرد تا به اراضی کال
یاقوتی رفته مردم خراسان را از شر دشمن نگران باشند و از قفای ایشان ابراهیم خلیل خان را با بعضی از توپخانه
و سرباز و سوار خراسانی بتاخت و این هر دو لشکر در کال یاقوتی با هم پیوستند و ایشان را آگهی آمد که جعفرقلیخان
و سالار تا ارض نظریه راندند و را و نزدیک کرده‌اند لاجرم سواران عراقی و خراسانی باستقبال جنگ
ایشان استعجال کردند جعفرقلیخان چون اینمعنی بدانست لشکر خویش را در کمینگاهی باز داشت و خود را با معدودی
در پیش روی لشکر نمودار کرد چون سوار عراقی و خراسانی او را دیدار کردند در اسب برجهانیده از دنبال ایشان
براندند جعفرقلیخان گاهی استیزنده و گاهی گریزنده سواران را از میانه توپخانه و سرباز مسافتی بعید دور افکند
آنگاه مردم او کمین بگشادند و سواران عراقی و خراسانی را در میان پرهٔ خویش افکندند و از چارسوی رزم
دادند و عبدالله خان صاین قلعه با دو برادرزاده به ضرب گلوله تفنگ از اسب در افتادند جماعتی
از سواران صاین قلعه و شاهسون و دیگر قبایل مقتول شدند و جمعی اسیر گشته بقیة السیف هزیمت شده تا
بمیان سرباز و توپخانه عنان کشیدند ابراهیم خلیل خان چون این بدید سران سپاه خراسان را خطاب کرد
که شما را با سالار مواضعه در میان است و این تباهی که در سپاه ما افتاده چندانکه جمعی سر بدادند و گروهی
پشت با جنگ کردند همه از حیلت و نیرنگ شما بوده هم اکنون از میان لشکر آذربایجان و عراق یکسو شوید
و جداگانه اتراق کنید و محمد حسینخان هزاره را با پانصد تن سواره و دیگر سواران خراسان را از لشکرگاه
خویش دور بگذاشت مردم خراسان یکباره دل آزرده گشته سخن بر آن نهادند که هنگام فرصت حریف مخالف

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

۵۰۸ سنه و این خبر بشهر مشهد فرستادند مردم آن بلده در کار عصیان و طغیان قوی‌دل شدند و بدآسودی چون قصه
قتل عبدالله خان صاین قلعه و هزیمت لشکر با حمزه میرزا بدانست ناچار از چمن کوتاغ کوچ داده در کال یاقوتی
تعجیل فی مسافت کرد در اینوقت حاجی بیگلربیگی از تحت قبه مبارکه اعلان کلمه عصیان همی تصمیم عزم داد
و چند تن از اشرار شهر را با خود متفق کرده رجب مردی را نیز طلب نمود و این رجب از جمله غلامان رکابی بود
که بر حسب حکم حمزه میرزا در تحت فرمان جعفرقلی میرزا پسر محمدولی میرزا میزیست هنگام توقف حمزه میرزا در چمن
کاه باغ آلوده عصیانی گشت و جعفرقلی میرزا بزخم چوبش زحمت فراوان کرد لاجرم رجب بشهر مشهد گریخته
بصحن قبه مبارکه پناه برد و این هنگام با حاجی میرزا محمدخان بیگلربیگی پیوست بالجمله رجب مردی با پنجاه تن از
اشرار بلد شمشیرها از غلاف برآهیختند و برقعها از چهره درآویختند و باغوای بیگلربیگی در شب بیست و نهم شهر رمضان
از صحن مقدس رضوی علیه السلام بیرون تاختند و سخت راه بازار را پیش داشته بطلب شحنه شهر همی شتافتند
و او را در جای نشست خود نیافتند چه ابراهیم سلطان که از قبل حمزه میرزا شحنگی شهر داشت باتفاق حاجی میرزا هاشم
مجتهد و چند کس دیگر از بزرگان علما در سرای یکتن از اعیان مشهد بمهمانی بود لاجرم جماعت اشرار فحص حال
او را کرده ناگاه بدان ضیافتگاه درآمده با نقابهای آویخته و حربهای آهیخته بمجلس دررفتند و ابراهیم سلطان را
از کنار علما بمیان مجلس کشیده پاره پاره کردند و هر شق او را بیک دروازه بیاویختند و میرزا کاظم سمنانی را
نیز مقتول ساختند و از آنجا بخانه حاجی میرزا عبدالله متولی باشی شتافتند و بسرای او دررفته او را از میان جامه
خواب با خود داشتند و کشان کشان تا مسجد گوهرشاد آوردند میرزا محمدخان بیگلربیگی که در آنجا نیز آتش فتنه را
دامن میزد و چون چشمش بر حاجی میرزا عبدالله افتاد از در خشم با آن جماعت گفت که هنوز او را زنده نبرده یک تن
میدارید لاجرم او را بیک سوی کشیده در دهلیز مسجد سرش از تن برگرفتند و هم در آن شب در هر خانه و منزل که کار
منزل سربازی داشتند برفتند و هر کس از جماعت سربازان از این مهلکه بیرون جسته در صحن قبه مبارکه پناه جستند
و در آنجا بر بام صحن مقدس سنگر کردند و بمدافعت نشستند هم بر ایشان کسی رحمت نیاورد بیگلربیگی حکم داد
تا ابواب صحن مقدس را مسدود داشتند و چند روز ایشان را بی آب و نان بگذاشتند تا ناچار بقتل و اسیر
رضا دادند و از آنجا بیرون شدند پس بفرمود تا جماعتی را سر بریدند و برخی را با ترکمانان بفروختند و گروهی
در حمام خیابان سفلی جوعان و عطشان محبوس نمودند و چون از این کارها بپرداخت سریعی از برق و باد
جهنده‌تر نزد یکت سالار فرستاد که دیگر از بهر چه نشسته برخیز و طریق شهر برگیر که کار بمراد رفت و قبلی
شهر نیز بدو نوشتند که ما از این پس اطاعت مردم آذربایجان را نخواهیم کرد چه ایشان را از شهر تا شهر
بیرون میدانیم از بهر آنکه سربازان بحمام زنان دررفتند و با زنان مردم زنا کردند بالجمله در این فتنه ابراهیم
خلیل خان بجهة امداد کار لشکر در شهر مشهد جای داشت و قبل از آنکه مردم شهر بدو دست یابند خود را
بمیان ارک مشهد دربرد و باتفاق مصطفی خان همدانی محصور و متحصن گشت و صورت حال را بجمله مکتوب
کرده نزدیک شاهزاده فرستاد اما شاهزاده حمزه میرزا چون در کال یاقوتی خبر بر شوریدن مردم شهر و قتل
و نهب سربازان را اصغا فرمود بی‌توانی بطرف شهر راه برگرفت و مردم شهر چون این بدانستند پیاپی

[illegible]

از سواره و پیاده انجمن کرده از شهر باستقبال جنگ بیرون تاختند و درکمال بیش تاختن بلشکر شاهزاده ۵۰۹
بردند و چند نفر شتر توپخانه را دستگیر ساخته مراجعت بشهر نمودند و از این نصرت مردم شهر در جنگ شاهزاده
دلیر گشتند و از آنسوی چون حمزه میرزا ابواب شهر را بر خویش مسدود یافت راه بگردانید و از دامن کوه سنگی
طی طریق کرده بقلعه ارگ مشهد در رفت و خود با جماعتی در ارگ جای گرفت و دیگر لشکریان در بیرون دروازه
ارگ لشکرگاه کردند و سنگری از پیش روی سپاه برآوردند مردم شهر که بفتوی بعضی از علمای خود این جنگ را
جهادی پنداشتند از دروازه نوغان بیرون تاختند و جنگ در انداختند حاجی میرزا هاشم نیز در پای
باره شهر بگردان این جنگ در جوش بود ناگاه بزخم گلوله توپ خشتی از فراز باره باز شده بر سر حاجی میرزا هاشم
فرود شد و جراحتی قوی برسانید شهریان بشکسته شدند و او را برداشته بشهر بردند از پس آن بفرموده حمزه
میرزا مصطفی قلیخان سرتیپ با جماعتی از سربازان برای حمل علوفه و آذوقه از لشکرگاه بیرون شد مردم شهر
این بدانستند و از دنبال او شتافته او را دریافتند و جنگی صعب بپیوستند مصطفی قلیخان چون مردان
رزم دیده بکار در آمد و با اینکه زخم گلوله بر ران یافت از بهر آنکه مردم او دل شکسته نشوند جراحت خود را پوشیده
داشت و چندان بکوشید که دشمنان را هزیمت کرده مراجعت بلشکرگاه نمود و در اینوقت حمزه میرزا چند
کرت رسول بشهر فرستاده مردم شهر را بیم و امید پیام داده باشد که بیزحمت مقاتلت مردم طریق اطاعت
و انقیاد گیرند هیچکس او را اجابت نکرد بلکه فرستادگان او را اجازت مراجعت ندادند ناچار روز دیگر
فرمان یورش بلشکر داد و سربازان از محلی که مشهور بسر شوراست تاختن برده بشهر در رفتند و آن محلت را
تا بازار و حمام شاه فرو گرفتند و بی توقف تا آنجا را که مالک بودند معرض نهب و غارت در آوردند و استرحام
هیچ مرد و زن را اجابت ننمودند رعایای شهر چون این بدیدند از بهر حفظ زن و فرزند و اموال و اثقال خویش
با جماعت اشرار و اهل بغی و فساد متفق شدند و از فراز بامها و پس دیوارها بمدافعت و مبارزت قدم استوار
کردند و جمعی از سربازان را مقتول ساخته ایشان را هزیمت دادند و تا درون قلعه ارگ براندند و از بهر آنکه از آن
پس سربازان را قوت یورش نباشد خندقی در میان شهر و قلعه ارگ حفر کردند و سنگری محکم برآوردند شاهزاده
حمزه میرزا در خشم شد و حکم داد تا توپها را بجانب شهر فرا نکردند و چند روز و چند شب چون باران بهار
تگرگ مرگ بر آن شهر ببارید اما از آنطرف حسن خان سالار چون مقاتلت با حمزه میرزا را در قوت بازوی
مردم سرخس ندانست جعفرقلیخان کرد شادلو را روانه هرات نمود تا از یار محمد خان والی هرات استمداد
کند و لشکری در خور جنگ حمزه میرزا با خود بیاورد بعد از فرستادن جعفرقلیخان رسول بکلربیکی برسید
و خبر آشفتن مشهد را برسانید لاجرم شادخاطر گشت و ترکمانان را نیز قوی دل و دلیر کرد و بیدرنگ
قرا و علان که در میان قبایل آنجا آن یکی است و رامزخان و دیگر توشیدخان را که در طوایف
سرخس حکمروا بودند برداشته با دو هزار سوار ترکمان آهنگ عقاب و شتاب شهاب تا بشهر مشهد برآمد
معبر نمود و روز داد و مردم مشهد را جلادت بر زیادت گشت حومه شهر را نیز تحت فرمان خویش کردند و حمزه میرزا
و لشکر او را یکباره حصار دادند در اینوقت از برای آذوقه و علوفه کار بر لشکریان صعوبت میرفت کاه تا

با توپخانه و سرباز بقلاع و قراء پیش مشهد در رفته و قوت چند روزه بدست کرده مراجعت بارک میفرمودند و هر روزه
با مردم شهر مصاف میدادند و از جانب دیگر سواره هزاره در اطراف لشکرگاه ترکتاز [illegible] از بی نشستی اگر
از سپاهیان کسی بطلب آذوقه پای از میان دایرهٔ خود بیرون شدی اسیر گشتی و هم درین [illegible] حسن خان
زعفرانلو فرصتی بدست کرده با جماعتی بجانب لشکرگاه یورش برده و بزخم گلوله توپ با خاک پست شد و مردمش
هزیمت گشتند درینوقت سفری که حکایت کارداران دولت را از طهران بخراسان میبرد تا حمزه میرزا
از وفات شاهنشاه غازی آگهی دهد گرفتار مردم سالار گشت حسن خان سالار شاد خاطر شده مکتوبی را بلشکرگاه
حمزه میرزا فرستاد و پیام داد که این جنگ و جوش از بهر چیست و از برای کیست پادشاه ایران را وداع گفت
و در آنست که شما نیز جنگ را وداع گوئید روز دیگر سید هاشم ندیم خود را نزد حمزه میرزا رسول کرد و گفت با
شاهزاده بگوی که این سپاه را بی پادشاه چرا با دریغ مبارزت دادی و بشکنج مشاجرت انداختی صواب آنست
که این شناعت بگذاری و طریق مراجعت بسپاری اگر ازین پس تاج و تخت ایران بهره من گشت و اخذ
خراج نصیب من افتاد تو را و این لشکر که در رکاب تو چندین مصابرت کردند و مردانه رزم دادند پاداشی
پادشاهانه خواهم کرد شاهزاده حمزه میرزا در پاسخ گفت سالار را بگوی اندازه خویش گیر و بیرون اندازه خود
سخن مکن که ما را درینوقت با رعایت تو حاجت [illegible] و میان چنین داعیه بزرگ خبر وفات
شاهنشاه غازی محمد شاه در شهر مشهد [illegible] طلوع اقبال دانست و مردم خراسان در
تقدیم خدمت او یکی بودند چندان شدند و هم درینوقت مکشوف افتاد که جعفرقلیخان کرد شادلو یار محمد خان
والی هرات را با لشکر جرار جنبش داده بمدد سالار کوچ میدهد این خبر نیز خاطر لشکر عراق را شکسته کرد و حمزه میرزا یکباره
در تنگنای حصار گرفتار گشت و علف و آذوقه چنان تنگیاب شد که سربازان بیشتر وقت گوشت اسب و استر
قوت کردند و مواشی را چنان علوفه فراوان نبود در قلعه ارگ بردند و هوای قلعه بشدت عفن گشت اما یار محمد خان
بی آگهی جعفرقلیخان ملازم خود میرزا بزرگ خان قرائی را نزدیک حمزه میرزا فرستاد و معروض داشت که مرا در
حضرت تو جز سر اطاعت و انقیاد نیست اینک با لشکری ساخته بدرگاه تو خواهم تاخت و بهر چه فرمان کنی فرمان
پذیر خواهم بود مع القصه یار محمد خان باتفاق جعفرقلیخان تا باراضی جام طی مسافت کرد و از آنجا دیگرباره
چنانکه جعفرقلیخان نداشت مکتوبی نزدیک شاهزاده حمزه میرزا فرستاد که چنان مدانی که من بمدد سالار
آمده ام بلکه بحضرت تو خواهم پیوست و در راه دولت رزم خواهم داد و از آنجانب مکتوبی با سالار کرد که من فردا
بشهر مشهد در میآیم بفرمای تا از بهر من سرائی در میان شهر معین بدارند تا فرود شوم حسن خان سالار چهار باغ
مشهد را در میان شهر تعیین داد و بفرمود تا یزدان بخش میرزا با اشراف علما و سادات و اعیان شهر بامدادان
از دروازه شهر بیرون شوند و یار محمد خان را پذیره کنند و چون تفرس کرده بود که با حمزه میرزا نیز تقربی
کرده است روز دیگر علما و اعیان را با لشکر لایق بیرون فرستاد و لشکریان را بفرمود که چون یار محمد خان درآید
گرد وی نگران باشید اگر بشهر درنیاید و در تکریم مقدم او خویشتن داری نکند اگر با جانب قلعه ارگ راه برگیرد
با او درآویزید و اگر توانید خونش بریزید مع القصه روز دیگر مردم شهر بیرون شدند و راه برگرفتند اما یار محمد خان

511 با جعفرقلیخان گفت سخن سخت باید بقلعه ارک در شوم و ارک را فرو گیرم آنگاه آسوده بشهر خواهیم شد جعفرقلیخان
اگرچه این سخن را از در صدق نمیدانست اما قدرت مخالفت نداشت و در معنی ناخود بود با جمله یارمحمد خان قطع
مسافت کرد تا آنجا که راه ارک از طریق شهر بود ارشد عنان بجانب ارک برتافت و از دروازه ارک نیز ابراهیم
خلیل خان و عبدالعلیخان با سرباز و توپخانه باستقبال او را بیرون شدند مردم شهر چون این بدیدند بجانب او
حمله برده جنگ در انداختند یارمحمد خان در میان ازدحام گروه بسختی بسوی ارک همیرفت تا توپخانه و سرباز با او پیوسته
شد اینوقت مردم شهر را دست از متابعت او کوتاه گشت و یارمحمد خان بارک در آمد و در حضرت حمزه میرزا شرط اطاعت
و انقیاد کرد و جعفرقلیخان نیز ناچار مجبور شد با خود همیداشت و بر گیسوی اردوی حمزه میرزا جداگانه لشکرگاهی کرد و چون
یکدو روز بر این برگذشت و از نبرد آذوقه کار بصعوبت میرفت یارمحمد خان سواره افغان را برداشته بقلعه گلستان رفت
و مقداری علوفه و آذوقه حمل داده بمحصورین قلعه آورد و این هنگام مردم شهر دانستند که دیگر یارمحمد خان با ایشان
یار نخواهد گشت و بر کین و کید او یکجهه شدند و چند روز دیگر چون یارمحمد خان از ارک بیرون شده باشد که از غلات
و حبوبات چیزی بارک رساند سالار از مردم شهر لشکری ساز کرده آهنگ جنگ او ساخت و هر دو لشکر یکدیگر را دیدار
کرده بگیرودار در آمدند و در میان ایشان رزمی صعب رفت بعد از کشش و کوشش بسیار نصرت با مردم شهر افتاد
یارمحمد خان و افغانان چنان هزیمت شدند که توپخانه خود را گذاشته راه ارک برداشتند حمزه میرزا چون این خبر
باز دانست بفرمود تا از میان ارک توپچی و سرباز شتاب زده بیرون شتافتند و یارمحمد خان را دریافته او را با افغانان
بارک همی آوردند اینوقت اقامت لشکریان در کنار مشهد مشکل افتاد یارمحمد خان در حضرت شاهزاده معروض داشت
که صواب آنست که از اینجا بجانب هرات رهسپار شویم و زمستان را در آن اراضی بپای بریم علوفه و آذوقه لشکر را از
من از خویش کفایت کنم تا آنگاه که شاهنشاه ایران در تخت ملک جای کند و زمستان بپای رود و پس با سپاهی
ساخته از بهر جنگ باز شویم و کار بمراد کنیم شاهزاده در این سخن با او همداستان گشت و بفرمود اسبهای
توپخانه را شماره کردند و چندانکه بارگیر داشتند توپها را از بهر حمل و نقل بجای گذاشتند و آنرا که اسب برده بود با
جبه خانه توپچیان خورد و در هم شکستند و عراده را آتش زده سوختند تا از پس ایشان دشمن نتواند بکار بست جعفر
قلیخان کرد شادلو در اینوقت تدبیری اندیشید و چنان نهاد که او را گسیل سازند تا بشهر در رود و پانصد نفر
شتر با حمل آذوقه و یکصد سر اسب و یکصد استر بدیشان فرستد تا بسیج سفر هرات کنند و شاهزاده او را رها ساخت
و بخواستاری یارمحمد خان و ابراهیم خلیل خان او را خلعتی نیکو بداد تا بشهر مشهد در رفت لکن وفا بعهد نتوانست
کرد چه سالار و مردم مشهد پیمان او را پذیرفتار نشدند پس از یکدو روز دیگر چون عجز جعفرقلیخان از وفای عهد
مکشوف افتاد حمزه میرزا و یارمحمد خان چندانکه توانستند عمارت ارک را ویران کردند و سوختند و از آنجا کوچ
داده طریق هرات برگرفتند حسنخان سالار و جعفرقلیخان نیز با لشکر خراسانی و ترکمان از دنبال ایشان
رهسپار بودند تا اگر بتوانند لشکرگاه ایشان را تاختن کنند چون حمزه میرزا از اراضی جام بدانسوی شد سالار
بجانب نیشابور عنان بگردانید و در رباط نیشابور با لشکرهای خود دو اتراق کرد و در این هنگام بیشتر محال خراسان
بتحت فرمان سالار بود و نیز امیر اصلانخان پسر خود را با جمعی از سوار خراسان بجانب [illegible] فرستاد تا آن

اراضی ماژو گرفت و از آنجا با لشکری لایق بجنوشان رفت و آن محال را نیز تحت فرمان کرد

فرار کردن سام خان ایلخانی از طهران و تقدیم خدمات او بدولت ایران

سام خان ایلخانی پسر رضا قلیخان زعفرانلو و ابوالفیض خان برادرش برحسب فرمان مأمور بتوقف طهران بودند بعد از وفات شاهنشاه غازی سام خان با خویش اندیشید که اگر همچنانکه متوقف طهران باشم تا شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه از آذربایجان فراز آید و بر تخت ملک جای کند کارداران دولت چنان خواهند دانست که من محبوس این شهر بوده‌ام لاجرم تا زنده باشم رهائی نخواهم یافت پس صواب آنست که بمشهد خراسان سفر کنم و تقدیم خدمتی کرده بپای خویش باز آیم تا عقیدت کارداران حضرت در صدق نیت من صافی گردد لاجرم ابوالفیض خان را برداشته از بیرون قصر محمدیه راه برگرفت و شش روزه تا کنار سبزوار براند و در آنجا فتنه خراسان و استیلای سالار را در آن مملکت اصغا نمود و بیم کرد که مبادا بدست مردم سالار گرفتار شود سخن در انداخت که شاهنشاه غازی رخت از جهان بیرون برد و اینک من نزدیک سالار این خبر خواهم برد و جماعتی از دیده بانان سالار که حاضر بودند و اخذ و حبس سام خان تکرار کرده بطرف محمد حسن خان نردینی راه برگرفت تا روزی چند برآساید و اعداد کار فرماید و ندانسته بود که محمد حسن خان را که از قبل کارداران دولت حکومت جاجرم داشت خویشاوندان جعفر قلیخان کرد شادلو بجانب نردین فرار داده و اموالش ببردند چون سام خان بدان اراضی رسید و پرسش حال محمد حسن خان کرد کمین از مردم آن محال او را اغلوطه داده بدرون قلعه دلالت کرد و سام خان و ابوالفیض خان و کمین ملازم او چون بدرون قلعه شدند در قلعه در ببستند و سنگی از پس در استوار کردند و پیدرنگ آنکس که ملازم سام خان بود از اسب بزیر آوردند و باخذ سلب و ثروت او مشغول شدند و جماعتی قصد ایلخانی کردند سام خان عنان بگردانید و تفنگ خویش را بمیان آن مردم گشاد داد تا از طریق دروازه بیکسوی گریختند و اسب برجهاند و همچنان از پشت اسب دست فرا برده علاقه دروازه را بکشید چنانکه سنگ را جنبش داد و در فراز شد پس باتفاق برادر خود ابوالفیض خان اسب برجهاند و تا نردین شتاب زده براند و بعد از ورود بنردین دوازده روز در خانه محمد حسن خان اقامت کرد تا از کار خراسان بینشی حاصل کند و در آنجا مکشوف افتاد که قبایل زعفرانلو با یزدان و بردسکان برادر سام خان طریق طاعت و انقیاد سپرده‌اند و دست تصرف امیر اصلانخان سپهسالار را از جنوشان باز داشته‌اند و امیر اصلانخان از خبوشان بجانب خبوشان نتواند شد و نیز معلوم شد که سلیمان آقای جوینی بغیر بوده سالار محال جاجرم را فرو گرفت و همچنان حیدر قلیخان برادر جعفر قلیخان شادلو حکومت اسفراین یافته و با سپاهی از مشهد تا اسفراین شتافته و بدان سر است که بر آن محال دست گشادی کند و بوزنجرد را مسخر کند و این هنگام کاظمخان خلج با دو عراده توپ و فوج خلج بفرمان کارداران دولت در بوزنجرد متوقف بود با جمله سام خان ایلخانی از پشت و رو این امور آگهی یافت از نردین بر نشسته از محال جاجرم بگردانید تا مبادا گرفتار شود و از بامداد تا نیمه شب سی و پنج فرسنگ راه بریده بکنار اراضی اسفراین آمد و در آنجا بمیان قبیله میلانلو که از جمله

[illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

جماعت زعفرانلو است در رفت و این هنگام آسوده خاطر شد پس آدینه محمد را از میان مردم خود اختیار کرده بهمانی
روانه بوزنجرد کرد و مکتوبی بکاظمخان خلج فرستاد که ازین گروه هر یک که با حیدرقلیخان انجمن شده هم تن
واورا مردانه بمدافعت باش که چندانکه ازمرد و مرکب ضعف و از وقه بکار باشد بسوی تو حمل میدهم کاظمخان
پاسخ فرستاد که خاطر خویش را از قبل من مشوش مدار که هرگز لشکر من از جنگ سیر نشوند و از آذوقه ایشان پرهیزی ندارم
دارم اگر توانی تقدیم خدمتی از بهر حمزه میرزا بکن که در ارک شهر محصور و متحصن است پس سامخان از آنجا بشیروان
آمد که از محال خبوشان است و لشکری فراهم کرده بخبوشان درآمد و چون سلیمان خان در حسرتی با سامخان
پیوستگی نداشت کس فرستاده او را بخبوشان دعوت کرد و سلیمانخان اجابت نموده با مردم خویش بجانب
خبوشان تاخت و هم دو باتفاق آهنگ خدمت حمزه میرزا تصمیم عزم داده و علی آباد که سه فرسنگی خبوشانست
کوچ دادند و از آنجا نیز نکمیزل بسوی مشهد پیش راندند و رسولی نزدیک حمزه میرزا فرستادند و پیام دادند که
اینک کوشش بر فزاییم و بر هر چه کوئی چنانیم و از آنسوی چنان افتاد که حیدرقلیخان برادر جعفرقلیخان شادلو
روزی چند کاظمخان خلج را در بوزنجرد حصار داد و هم در آن محاصره او را فریفته احسان و افضال ساخته
ساخت چندانکه در پایان کار با فوج خلج و دو عراده توپ از قلعه بیرون شد و باتفاق حیدرقلیخان و جماعتی
از قبایل شادلو آهنگ خدمت سالار رهسپار آمدند و چون باراضی پائین ولایت خبوشان رسیدند سامخان
ایلخانی این بدانست با لشکر خود راه بدیشان نزدیک کرد و کاظمخان را پیام فرستاد که جماعت شادلو پشت
با دولت ایران کرده اند و با سالار پیوسته هرگز ایشان را از اراضی خبوشان عبور نگذارم تو نیز اگر با این جماعت
یار شدی از ما برکنار باش و اگرنه حیدرقلیخان را بگذار و نزدیک ما شتاب گیر تا بدانچه روا باشد چنان کنیم کاظمخان
وقعی بسخنان سامخان نگذاشت و آهنگ خدمت سالار میداشت لاجرم سامخان امداد لشکر کرده و در اطراف
لشکرگاه حیدرقلیخان و کاظمخان پره زد و ایشان را محاصره انداخت و ایشان چون راه بآبگاه نداشتند
سخت بیچاره گشته کاظمخان خلج رضا داد که از حیدرقلیخان کناره جوید اگر بدین شرایط پیمان استوار
شود نخست آنکه کس زحمت حیدرقلیخان را نکند و بگذارند تا او بسلامت بجانب بوزنجرد مراجعت کند
و اگر سامخان و سلیمانخان بجانب مشهد راه برگیرند و کاظمخان با ایشان طی مسافت کند چون بچپ رانان
درآید باختیار خویش خواهد بود پس اگر بخواهد نزد حمزه میرزا میرود و اگرنه نزدیک سالار خواهد شد سامخان
چون جدا شدن او را از حیدرقلیخان نقد سودی میدانست بدین شرایط پیمان نهاده و سوگند یاد کرد لاجرم
کاظمخان با توپ و سرباز خود تا چناران ترکتاز کرد و حیدرقلیخان نیز اراضی بام نفاریری و سرولایت نیشابور را سپرده
در چناران با کاظمخان پیوست و از آنجا کس نزدیک سالار فرستادند که کردی نزدیک ما فرست تا بتفاق
طریق خدمت سپریم مبادا در عرض راه از حمزه میرزا و یار محمدخان افغان ما را زیانی برسد لاجرم سالار میرزا
محمدخان بیگلربیگی و محمدخان نفاریری را با پانصد سوار روانه چناران کرد تا ایشان را بمشهد کوچ دهد و از آنسو
حمزه میرزا محمدباقرخان برادر کاظمخان را با پانصد سوار افغان بطلب کاظمخان بیرون فرستاد و بعد از
ورود بیگلربیگی محمدباقرخان نیز برسید کاظمخان بدست آویز آنکه برادر خود را بدار خواهم کرد و آسوده

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

۵۱۳ خاطر خواهش محمد باقرخان را نیز نزدیک خویش آورده او را با خود متفق ساخت و دیگر توپها را بجانب افغانان بگشاد سواران افغان نیز مراجعت کردند و ایشان نیز نزدیک سالار شدند هم از آن سوی حاجی بیگلربیگی و محمد خان بخارایی [illegible] براندند باشد کرد آنگاه سام خان ایلخانی و سلیمانخان نیز نزدیک سالار کوچ دادند و بیگلربیگی هم این وقت دیگر گونه سخن نهاد و با سام خان گفت که من نیز اطاعت سالار را گردن نهادم زیرا که قوت دفاع نداشتم اگر شما با من همداستان شوید و بشهر مشهد درآیید بی کلفت خاطر سالار را از مشهد دفع میدهیم و تقدیم خدمت دولت مینمائیم سام خان پاسخ داد که ما را بدین اطوار نزدیک سالار نتوان دید اگر خواهی نخست او را بیرون شدن فرمای آنگاه پس او درآئیم و هم در این وقت خبر کوچ دادن شاهزاده و اتفاق یار محمد خان [illegible] برسید پراکنده شدند و سام خان ناچار برای حفظ خبوشان بخانه خویش مراجعت کرد و پس از کوچ دادن حمزه میرزا بیگلربیگی و میرزا عبدالله خان و محمد خان بخارایی برای تسخیر سبزوار از راه سر ولایت نیشابور شتاب گرفتند و همچنان از هشت فرسنگی خبوشان عبور دادند سام خان ایلخانی چون بدین معنی وقوف یافت برادر خود یزدان وردی خان با لشکری ساخته بدفع ایشان بیرون تاخت بیگلربیگی سیاست او را در چنین وقت روا ندانست عنان بگردانید و از دیگر جای راه برگرفت لشکر پیاده سر ولایت که ملازم رکاب او بود [illegible] تن از آنجا است باتفاق چند تن از اعیان ایشان بدست یزدان وردی خان دستگیر شده با خود بخبوشان آورد و سر ولایت نیشابور بتحت حکم سالار بیرون شد و از این هنگام که پانزدهم ذیحجه الحرام بود تا ورود سلطان مراد میرزا بسبزوار سام خان در خبوشان روز گذاشت

فرستادن حاجی نورمحمد خان سرداره و سلیمانخان افشار بخراسان برای استمالت سالار و جعفرقلیخان

روز غره ذیحجه الحرام خبر عصیان مردم خراسان و اتفاق ایشان با حسن خان سالار و جعفرقلیخان بدرگاه شاه معروض کارداران دولت افتاد و میرزا تقیخان امیرنظام حاجی نورمحمد خان عم سالار و سلیمانخان افشار را از برای اطمینان مردم خراسان و استمالت سالار و جعفرقلیخان اختیار کرد و باصلاح و صوابدید او شاهنشاه ایران فرمان کرد تا ایشان طریق خراسان برگرفتند و همه جا طی مسافت کرده تا سبزوار براندند و از آنجا مکتوبی مشحون بعواطف خسروانه و عطوفت ملوکانه شاهنشاه ایران نگار داده به سالار و جعفرقلیخان فرستادند و رسل ایشان [illegible] وقتی که سالار و جعفرقلیخان از قفای حمزه میرزا و یار محمد خان بجانب هرات شدند بدیشان برسید حسن خان سالار خاصه در وقتی که حمزه میرزا در اراضی خراسان زیستن نتوانست داشت و تمامت خراسان خاص خویش می پنداشت اینگونه رسل و رسائل را وقعی نگذاشت اما جعفرقلیخان را جنبشی در خاطر افتاد که [illegible] بیرون شود و طریق دارالخلافه برگیرد با آنکه سالار برای نظم حدود تربت حیدریه بآن اراضی سفر کرد و جعفرقلیخان بجانب نیشابور و رباط عباسی جای داشتند چون خبر ورود جعفرقلیخان را اصغا نمودند سلیمانخان او را پذیره کرد و سخنان دلپذیر از لطف و قهر شاهنشاه القا نمود چندانکه پند و اندرز [illegible] بر خاطرش راسخ افتاد و پیمان نهاد که طریق حضرت گیرد و عریضه بکارداران دولت نگار کرده به سلیمانخان سپرد تا او مکتوب خود انفاذ درگاه پادشاه داشت اما این رقعه ها از سالار مستور میبود و [illegible]

سلطان شاه را بسیصد و پنجاه و فزون از دو هزار تن سواره و پیاده و شش [illegible] کوچ همی داد و غضنفر سلطان آقا بیک نیمی
با چهار عراده توپ کوپشت بدولت ایران کرده بود و خبر از رستاق باخرز همی بخروج القصه بعد از روزی چند
نورمحمد خان و سلیمانخان افشار راه [illegible] کردند و چنانکه نوشتند خاصه نورمحمد خان برادرزاده سالار چند آگهی یافت
که پایان امر سخن بر این جمله کرد که فرزندان خود را با عریضه از در معذرت بدار الخلافه گسیل میسازم و دیگر
داشت که کارداران دولت ماضی خراسان را بمن گذارند و از وجه تقصیر راضی باشند و هرگز خاطر حضرت
نخواهند رنجید اما از آنروز این گفته بشنودند و بمماطله کشید تا رسیدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه
بخراسان مکشوف افتاد سالار را به آن است که کارداران دولت این مملکت را بروی مسلم نخواهند داشت دل دیگرگون
کرد و چون دانست که مردم سبزوار در بروی حسام السلطنه بستند چنانکه مرقوم میشود بر جلادت بیفزود و چون
خبر رسید که فتح [illegible] کرده و سبزوار را بگذاشت و بگذشت با پای کوداشت آهنگ سبزوار نمود جعفرقلیخان که مدت
مخالفت او بنمود چنانکه برافت او را برگرفت نورمحمد خان و سلیمانخان در نیشابور بجای ماندند اما مردم سبزوار
چون عصیان کارداران دولت کرده بودند مقدم سالار را مغتنم شمردند او را استقبال کرده بشهر در آوردند
در اینوقت نورمحمد خان و سلیمانخان از نیشابور بجانب سبزوار سفر کرده چهارشنبه سلخ صفر المظفر لشکرگاه
شاهزاده میرزای حسام السلطنه پیوستند و در اینوقت حسام السلطنه چنانکه مذکور شد در تخریب اسفراین و تسخیر
بجنورد را تصمیم عزم داده و چون این خبر بجعفرقلیخان بردند آشفته خاطر گشت و با لشکری لایق از نزدیک سالار
بدست آویز حفظ خانه خود بیرون شد و تا میانه اسفراین و بجنورد تاختن کرده در منزل رومین فرود شد
سلیمانخان افشار چون این بدانست از لشکرگاه حسام السلطنه بنزدیک او شتافت و از آنجا باتفاق او تا بجنورد
برفت جعفرقلیخان در سفر دار الخلافه [illegible] شد و بسیج راه کرده باتفاق سلیمانخان و چند تن سوار از جماعت
شادلو روز جمعه غره ربیع الاول روانه طهران گشت بعد از ورود بدار الخلافه مورد نوازش و نوازش شاهانه
گشت و جنایت او بزلال عنایت شسته آمد و مرجع و مرتع او [illegible] مدارک محفوظ ماند

ذکر مأمور شدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بخراسان و وقایع آن اراضی

روز پنجم ذیحجه الحرام برحسب فرمان شاهنشاه ایران شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه از دار الخلافه
بیرون شد تا نظم مملکت خراسان پردازد و حسن خان سالار را عرضه هلاک و دمار سازد و اسکندر خان قاجار
عزالدینلو سالار مصوب بیه میرزا تقیخان امیرنظام ملازم خدمت شاهزاده و سردار سواره و پیاده گشت و میرپنج
سپاه با او همراه گشت فوج پنجم نصرت مراغه بسرکردگی جعفرقلیخان پسر اسکندر خان سردار هشتصد تن کوچ داد
و فوج خمسه شقاقی بسرکردگی قاسمخان سرتیپ یکهزار و سیصد و سیزده تن بر آمدند و فوج مراغه بسرکردگی
حسین پاشا هفتصد تن شمار آمد و فوج قراجه داغی بسرکردگی محمد علیخان سرتیپ نیز هفتصد تن بود و فوج [illegible]
پیاده تیمور پاشای سرهنگ هشتصد تن ساخته کرد و سواره اینانلو بسرکردگی صفرعلیخان شاهسون هفتصد تن
و سواره قورت بیگلو سیصد تن و سواره شاهسون بسرکردگی محمد باقرخان افشار سیصد تن و سواره [illegible]
خان [illegible] سیصد تن و سواره شاهسون بغدادی بسرکردگی علیخان هفتصد تن و سواره شاطرلو

سپرده جعفرقلیخان پنجاه تن سوار و برگشتن و از پی سپاه جعفرقلیخان شتابان بیکبار تاختند و قورخانه
عراقی هفتاد تن از ایلخچی با هزار و سیصد و پنجاه تن پیاده و سه عراده توپ و بیست تن سوار همه شتابان حسام السلطنه
این لشکر با چهار عراده توپ و یکصد و پنجاه قورخانه برداشته طریق خراسان پیش داشت و طی مسافت کرده
نشابور را براند [illegible] بشابور از [illegible] خان مکتوبی که این وقت در نشابور جای داشت کتوبی برسید
که حمزه میرزا [illegible] . و در ارک مشهد تاب درنگ نیاورده طریق هرات برگرفت و کارداران دولت پذیرفتار
شده اند که اگر حمزه میرزا با هزیمت شده با قشون شما را اکنون فرستم تا پیرامون خاک خراسان را از تراکمه پاک کنید و کوشش
فراوان [illegible] حسام السلطنه [illegible] کرد و این سخن را وقعی نگذاشته شتابزده راه بر داشت و بقدم عجل
تا مزینان براند مردم مزینان از صحت خویشتن داری درست نشدند ناچار پذیره شدند و دو روزه علف
و آذوقه سپاه را حاضر کردند پس از دو روز از آنجا کوچ داده غره شهر محرم الحرام در کنار غربی سبزوار
سراپرده بپای کرد مردم شهر او را پذیره نفرمودند و ابواب شهر را استوار بربسته تفنگچی و شمخالچی بر فراز
برج و باره نشستند حسام السلطنه مکتوبی چند علمای شهر و اعیان بلد رقم کرده مشحون بجهة [illegible] در تقدیم
خدمت پادشاه و اجتناب از عصیان و گناه مصحوب ملاحسن قاضی بشهر فرستاد امیر اصلانخان سپهسالار
از قصه آگاه شده ملاحسن را ماخوذ داشته با یکدست از شاخ چنار [illegible] بسخت و با زخم چوب زحمت فراوان
کرد اما حسام السلطنه چون از ملاحسن خبر باز نیافت روز پنجم محرم از جانب غربی سبزوار کوچ داده از طرف
شرقی در زمین [illegible] لشکرگاه کرد و از آنجا تا شهر سه هزار ذرع مسافت بود دیگر باره مکتوبی نگاشت و در [illegible]
بشهر گسیل نمود باشد که مردم شهر طریق مسالمت سپرند و از مخاصمت بگردند این نوبت خلق مجهول بود فرستاد
که مردم خراسان از لشکر آذربایجان نه چندان هراسانند که بدین مکاتیب رفع وحشت توانند کرد الا آنکه
از کنار سبزوار کوچ دهید عجب نباشد که از قفای شما چند کس از علمای شهر و اعیان بلد با شما پیوسته گردد
حسام السلطنه ازین پیام در خشم شد و بفرمود تا لشکریان سبزوار را حصار دادند و سنگرها برکشیدند و [illegible]
حفر کردند و دهان توپها را گشاده داشتند در اینوقت عریضه سام خان ایلخانی برسید که اینک تنقیل خدمت را
تصمیم عزم داده ام هرچه فرمان کنی چنان کنم شاهزاده شاد خاطر شد و رسول او را شاد کرده باز فرستاد
و پیام داد که هرچه زودتر حاضر حضرت باش لاجرم سام خان روز ششم محرم از جنوشان بیرون شده سه روزه
راه بپیمود و روز نهم بلشکرگاه پیوست ششصد سوار زعفرانلو ملازم خدمت داشت لطفعلی خان [illegible]
و [illegible] یارخان و میرحیدرخان طالش نیز با او کوچ دادند و کوچک آقای برادرزاده سلیمانخان [illegible] را
نیز با پنجاه سوار همراه آورد و حسام السلطنه ایشان را مورد نوازش فرمود و نوازش فراوان فرمود و با الطاف
[illegible] شاهنشاه ایران استمالت ساخت و چون این هنگام علف و آذوقه کمیاب بود و جماعتی با جمال
[illegible] کوهستان [illegible] سبزوار شش فرسنگ مسافت است بتاختند علوفه و آذوقه چند بیاوردند [illegible]
از علف و آذوقه و کثرت برف و شدت برودت هوا کار سختی سپری نمی شد [illegible] محرم [illegible] در خدمت
حسام السلطنه [illegible] که [illegible] خان [illegible] و جعفرقلیخان [illegible] شاهزاده [illegible]

تاریخ سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

مذکور افتاد که تا شهر نیشابور چهار فرسنگ مسافت داشت او تراق کرد و گرایلی نت رده و جماعتی از این لشکر گرده
کمر و با دو عراده توپ و ایلغار کنان بروی تاختن بردم و بیشی دو روز که آن سازم حسام السلطنه شاد شد
و گروهی از لشکر را ملازم خدمت او ساخت و سامخان راه برگرفت لشکر آذربایجان و عراق که تا کنون فرمان
پذیر سامخان نبودند در کار ایلغار مجادلی میکردند لاجرم هنوز دو فرسنگ تا لشکرگاه سالار مسافت بود
که آفتاب فرو شد که سر برزد و ناچار مراجعت کردند و در عرض راه با قسبه و بوج که در محال نیشابور نشیمن دارند باز
خوردند و ایشان را بعرض نهب و غارت درآوردند و مواشی و گوسفند و شتر و خوردنی هر چه یافتند
برگرفته و بلشکرگاه شده و بر لشکریان قسمت کردند بعد از ورود سامخان سه شب دیگر از پی هم چنان برف
ببارید که مردم لشکری از این خیمه بدان خیمه بزحمت توانست رفت این هنگام سران سپاه سخن بر آن نهادند
که درچنین وقت حصار دادن سبزوار دوری از شریعت عقل پرورست صواب آنست که از اینجا کوچ داده
بشاهرود مراجعت کنیم و بباشیم تا زمستان بگذرد و در اول بهار تسخیر خراسان بر ما آسان شود و هم در این وقت
میرزا محمد خان بیگلربیگی و محمد خان قاجاری با چهار صد تن تفنگچی بمدد مردم سبزوار برسید و بمیان شهر رفت
بحراست حصار سبزوار نشست این نیز لشکر را از فتح قلعه یأسی دیگر بود با آنکه چون سران سپاه دل کوچ دادن
از کنار سبزوار نهادند سامخان ایلخانی قدم پیش گذاشت و گفت این چه رای ناصواب است اگر این
لشکر از اراضی خراسان باز پس شود خراسانی چنان دلیر شود که هیچ سپاه بر ایشان چیره نتواند شد و دیگر
آنکه اگر شاه مراجعت کند در این مسافت بعید هیچکس طریق اطاعت نخواهد سپرد و علف و آذوقه بلشکر
نخواهد آورد و سپاه و سالار دلیرانه از قفای شما خواهند تاخت و از این سواره و پیاده قتیل اگر خواهند ساخت
سرکردگان سپاه گفتند که گرفتیم که این سخنان از در صدق گفتی گزیر از آنکه فتح این قلعه در چنین برف
و برودت با علت خوانی و نقصان ادوات معیشت در قوت بازوی همت و این سپاه و ما در این
زمستان از تحصیل قوت و قوت و بجهت گریز نباشد سامخان گفت اگر باید از اینجا کوچ داد شما را
بجنوشان و سبزه و یک ... شان را از بهر لشکر پرداخته میباشم تا آن هنگام که آفتاب در برج اشرف
جای بگیرد تمامت این سپاه را خورش و خوردنی میرسانم و اگر ایلخانیات از من پذیرفته نیست بزرگان
سمعی من سپاسند که با این معاهده سخن سامخان را پذیرفتار شدیم و از کنار سبزوار بشاهرود مراجعت
کردیم در پایان امر حسام السلطنه رأی سامخان را استوار داشت و از کنار سبزوار کوچ داده طریق سردار
نیشابور و خبوشان در پیش داشت محمد خان قاجاری چون این بدانست با چهار صد تفنگچی تا قدمگاه شتافت
تا بافت چه آن قلعه در دو منزلی سبزوار بر سر راه لشکر بود و نسبت بمحمد خان قاجاری داشت با آنکه چون
عبور لشکر بدانجا افتاد مردم قلعه در ببستند و از فراز باره و برج از لشکریان به زخم گلوله از پای آوردند سامخان
چون این بدید دل در تسخیر قلعه نهاد و دیر قلعه گیان گذاشت و فرمان کرد تا سه ساعت از آن پیش که آفتاب
فرو شود در آن گاه کوشش ساعت از شب سپری شد توپچیان با گلوله توپ کرک بر آن قلعه ببارید
سامخان خود بمیمنه بحضرت و دیگر سپاهیان هیچ دقیقه از کوشش فرو نگذاشتند محمد خان قاجاری

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

مراه چون کار بدینگونه دید دیگر مجال درنگ نیافت با چند تن تفنگچیان مغاری از قلعه بیرون شده و مجال یافتم
و جبان اعیان کریخت و مردم قلعه فریاد استغاثه و استیمان بر داشتند حسام السلطنه بر جان ایشان بخشود
و آنجماعت را فرمان کرد تا از قلعه بیرون شدند و عرض دادند و هر چند آنکه در آنجا انباشته داشتند بر گرفت
فرمود و بعد از فتح آن قلعه که معقلی محکم بود مردم آن اراضی بدان استظهار تمام داشتند کسی را جرأت
بیغرائی نماند پس اعیان آن محال و شناختگان سر ولایت جیا بر تقدیم خدمت شاهزاده بتصمیم عزم
دادند و بلشکرگاه بحضرت وی آمده مورد نوازش و نوازش شدند و از آنجا حسام السلطنه بجانب صفی آباد
کوچ داد و آن اراضی را تحت فرمان کرد و لطفعلی خان مغاری که از پیش حکومت صفی آباد داشت از اینکار
دهشت ... حسام السلطنه کوچ بسید از مردم صفی آباد در حصن خاطر ساخته بلشکرگاه آمد و محمد خان مغاری
از بن فرار خاطر گشت و بیم آن داشت که این لشکر با مقام او تا با مقر خویش حمله کنند لاجرم بسامان الحکامی
فراغت برداد و با شفاعت هم بگریخت پس بفرمود حسام السلطنه ساکنان ... جعفر قلی خان ... بر
تمامه ... و طالب نیک تفنگدار ... محمد خان ... خاطر ساخته بلشکرگاه آوردند و
... ملازم خدمت گشت و در رکاب حسام السلطنه ... اسفراین کوچ داد حیدر قلی خان برادر جعفر قلی
شادلو در قلعه میان آباد جای داشت چون از سپاه آگاه شد قلعه میان آباد را که داشته هر یک قلعه
... بر داشته با برادر خود جعفر قلیخان پیوست و این هنگام جعفر قلیخان با دو هزار سوار در ...
روزگار میگذاشت حسام السلطنه یکباره تمام در اسفراین اتراق کرد ... لشکرگاه ...
از سه فرسنگ مسافت ... چون ... جعفر قلیخان با کارداران دولت بود ... بر ضرر لشکر ...
... آنکه برادر خود ... قلیخان را با جماعتی از سواران ترکان و شادلو ... که از محال شیروان
و جنوشان است فرستاد تا آن ... منهوب داشتند و دویست تن مرد و زن اسیر گرفتند بالجمله حسام السلطنه
از اسفراین عباسعلی خان میرپنج کرد ... را با ... جعفر قلی خان ... فرستاد و ...
تفنگدار با طغیان او از کارداران دولت آورده بود ... سلیمانخان میرپنج افشار نیز از لشکرگاه
بسوی او راه بر گرفت ... شرح که مرقوم شد او را ... القصه در ایام توقف حسام السلطنه
در میان آباد ... سامانخان ایلخانی ... و از هر گونه خوردنی همه روزه از جنوشان بلشکرگاه
حمل میداد و لشکر را بضیق معاش نمیگذاشت در اینوقت حسام السلطنه آهنگ محال جوین و تسخیر قلعه جغتای
سلیمان آقای ... یار محمد خان که حکومت جوین داشت باستظهار سالار طریق بیغرائی گرفت
و سیصد تن از فوج ترشیزی را نیز از سالار ... گرفته قلعه جغتای را استوار داشت از اینجای حسام السلطنه
در فرسنگی جغتای سراپرده راست کرد و سالار از آنسوی در سه فرسنگی جای داشت و شاهزاده را از
سالار آگهی نبود ... جماعتی از سوار و سرباز و عراده توپ بر داشته در مزارع و مراتع
جوین ... بیرون شدند و در قرای جوین سواران بهر سوی پراکنده شدند تا ... آذوقه
... کرده ... سالار ... که سواران عراقی بهر سوی پراکنده اند و اینک ... تن از

از سرباز هجده هزار تن با دو عراده توپ بجای آسوده‌اند بی‌حرب لاجرم بدانجا شدند و هزار سوار به دو فوج و دست ٥١٩
و سوار او نخستین بر سرباز ترک تاختن آوردند و از میدوی تو پایدار بجنبیدند و جنگ پیوسته گشت سواران و
چون بانگ توپ بشنیدند از هر جانب بلشکرگاه خویش پیوستند و از آن طرف چون بانگ توپ گوشزد
سالار شد فرمان کرد تا لشکر از پی یکدیگر بجنبیدند و سواران او تاختن بردند و خود نیز برنشست و بتاخت
و این قلیل سرباز از امداد او تا شش ساعت با این سپاه گران رزم زدند که قریب شد تورخانه پرداخته شود
پس یکتن از سواران بلشکرگاه تاخت و لشکر را از این قصه آگاه ساخت حسام‌السلطنه نیز بیرون شد تا از سوار
و پیاده و سرباز و توپخانه لشکری لایق این جنگ با وی برگرفتند و خود نیز برنشسته اسب برانگیخت و
روی بلشکر ... فتنه مردم خود را قوی دل ساخت چنانکه پای اصطبار استوار کردند و مردانه بکوشیدند
تا لشکر بر سینه نخستین پیوستن بردند و ... از شمخالچی و تفنگچی یکباره پرداخته کردند و جنگی صعب
پیوستند و در این حربگاه دویست تن از مردم سالار کشته و عرضه هلاک و دمار گشت و او را نیروی درنگ
نماند ناچار پشت با جنگ داد و روی بهزیمت نهاد و از لشکرگاه خویش چهار فرسنگ آن سوی تر گریخت
و حسام‌السلطنه مراجعت کرده قلعه جغتای را گذاشت و بجانب آقا قلعه راه برداشت و این قلعه چنانکه گفت
که بفراز دیوار آن دو عراده توپ با هم تنگ توان عبور داد و از فوج ترشیزی پانصد کس نیز در آنجا حافظ
و حارس بود بالجمله شاهزاده آن قلعه را حصار داده لکن گلوله توپ را با دیوار آن زیانی نبود اما چون
مردم قلعه را خورش و خوردنی در دست نبود و سرب و باروت نیز اندک داشتند پس از یک هفته تنگدل و ناشکیبا
گرائیدند و امان طلبیدند حسام‌السلطنه بر قلعگیان ببخشایش فرمود و سرباز ترشیزی را مطمئن خاطر ساخته
بلشکرگاه آورد و ملازم رکاب ساخت سربازان ترشیزی که در قلعه جغتای جای داشتند چون این بشنیدند
کس بطلب امان فرستادند و از شاهزاده آسوده شدند و قلعه جغتای را نیز بگشودند و سلیمان آقای قلیچی از آنجا
فرار کرده بسالار پیوست، بالجمله چون از لشکرگاه پرداخته شد حسام‌السلطنه محمد ابراهیم خان قاجار را با فوج
بحکومت آنجا بازداشت و خود تسخیر سبزوار را در ضمیر گرفت اما سالار چون سستی بهیکرد و راه سبزوار پیش داشت
... ازو ورود بسبزوار برادر خود میرزا محمدخان بیگلربیگی و پسر خود امیر اصلانخان را در سبزوار بگذاشت و
میرزا ابراهیم سبزواری و چند تن از اعیان آن بلده را بگروگان با خود برداشته بجانب نیشابور کوچ داد و حسام‌السلطنه
بجانب سبزوار سپار گشته ... که یک فرسنگ تا شهر مسافت است لشکرگاه فرمود و دو روز در
آنجا نشست ... روز میرزا محمدخان بیگلربیگی و امیر اصلانخان و شاهزاده محمد یوسف هراتی و سلیمان آقای قلیچی
با جمعی از اعیان سبزوار با سواران جرار بیرون شده با ترحملات سپاه رزم سپاه شدند و شاهزاده با ...
... خان تبریزی با سوار کیلانی و سه عراده توپ و چند ... و سه هزار تومان ... لشکرگاه ...
طهران برسید و در آن دولت سامخان ایلخانی ... میرتقی مرصع ... که ... گان
که تقدیم خدمتی کرده بودند باشیگری ... ساخت و هم ... جعفرقلیخان حاکم ترشیز و
... ترشیزی که در لشکرگاه بودند ... گشت که ... سرداران دولت ابراهیم ... شد

و هم در این وقت رسولی از تربت آمد که یعقوب علیخان تربتی با مردم تربت محاصره کردند و خواستار شدند که بحکمرانی
سپاه قاجار را که از این پیش حکومت او داشت بسوی او فرستد تا شهر را بدو سپارد هم حسام السلطنه این سخن را
اجابت کرد و سرداری را با شش عراده توپ و جماعتی از سرباز و سوار گسیل تربت داشت و او راه برگرفته نخستین بطرف
ترشیز کوچ داد و مردم ترشیز که در طلب امان بودند او را پذیره کردند اسکندر خان جماعتی از سربازان را در آنجا
بنگاهبانی باز گذاشت و آنگاه که حسام السلطنه بترشیز آمد سرباز مراغه را برگرفته یکصد و پنجاه تن پیاده عرب
و عجم را در آنجا سکون فرموده با جمله اسکندر خان از ترشیز بطرف تربت رهسپار گشت و جعفرقلیخان ترشیزی
با او کوچ داد و بعد از رسیدن اسکندر خان به تربت یعقوب علی خان که از هم سردار از ترشیز بتربت فرار کرده بود
هم از آنجا بمحولات گریخت و اسکندر خان سردار بعد از نظم تربت با جعفرقلیخان ترشیزی بمحولات شتافت
و یعقوب علیخان را مطمئن خاطر ساخته با خود باز آورده و از پس او حسام السلطنه از خسروگرد کوچ داده بکنار سبزوار
آمده دروازه‌های شهر را بر لشکر قسمت کرده و فرمان داد تا لشکر بر آوردند و از بجبا حفر کردند و در ارک سبزوار

فتح سبزوار و گرفتن ریسب بیگلربیگی برادر سالار

مصطفی قلیخان تربتی با دویست تن سرباز بفرموده سالار حافظ و حارس بود این هنگام که یعقوب علیخان
برادر او در تربت طریق خدمت سپرده و اسکندر خان سردار را بتربت در برد و مکتوبی بمصطفی قلیخان فرستاد که من
طریق خدمت گرفتم تو نیز ترهات سالار را از خاطر محو کن و قلعه ارک را بمردم حسام السلطنه بسپار مصطفی
قلیخان چون مکتوب برادر را برخواند خود نیز عریضه نگار داده با مکتوب یعقوب علیخان نزد حسام السلطنه
فرستاده و عرض کرد که لشکری بمن فرست تا ارک را بدو سپارم حسام السلطنه بی توانی فرج الله خان سرکرده
فوج عرب را با مردم او مامور فرمود تا شتاب زده برفتند در روز چهاردهم ربیع الثانی ارک را فرو گرفتند این هنگام
مردم شهر چنان آشفته بودند که هیچکس از خویشتن خبر باز نمیداد و امیراصلانخان پسر سالار با چند سوار از
مردم خود از بیم آنکه مردمان ما مخلوط شده تا گرفتار نشود در میان کوی و بازار اسب میتاخت و فریاد برمیکشید
که ای مردم دیرانه بکوشید و دشمن را دفع دهید از هیچگونه بی فریاد کرد تا پس دروازه شهر آمد دروازه
عراق را بسته و سپاه خصم را از پس در نشسته یافت لاجرم عنان بگردانید و بدروازه دیگر شتافت همچنان آن
دروازه بسته یافت در کمال جلادت از اسب بزیر آمد و بزخم تبرزین قفل دروازه بشکست و در بگشود و در نشست
و بجانب نیشابور اسب برجهاند سام خان ایلخانی با جمعی از سواران بفرمان حسام السلطنه از دنبال او در هنگ
بشتافتند و گرد او نیافتند امیرزا محمد خان بیگلربیگی و شاهزاده محمد یوسف و سلیمان آقای قبلچی و جماعتی دیگر
از اعیان سبزوار بمیان مسجدی رفته بنشستند و لشکریان ایشان را دست بسته بحضرت حسام السلطنه
آوردند شاهزاده آنجماعت را بیحیی خان تبریزی سپرده تا با کنده و زنجیر بدار الخلافه آورده و عنوان شاهنشاه
ایران سپرده اما حسام السلطنه بعد از فتح سبزوار بیستم ربیع الثانی بجانب نیشابور رهسپار آمد اما بر ذمت بیان
بیان ماست که هنگام آشفتگی خراسان حشمة الدوله حکومت نیشابور باز داشته بود هنوز حکومت نیشابور داشت
و مردم سالار را در آن بلده راه خصومت نگذاشت با اینکه سالار دو عراده توپ از چناران عراده تا تربت بکر جعفر
سلطان نزدیک او برده بود به نیشابور فرستاد و او با نوید تحیات بسیار هم دمید و اسبه تشفیا ... تا مجلد

چون حسام السلطنه به دشت نیشابور رسید امیر دیگران باستقبال آمده خواستار شدند تا پای بمیان نهد ٥٢١
برده شهر را بسپارد حسام السلطنه او را فراوان بنواخت و از جماعت تراکمه گروهی را بحراست نیشابور فرستاد
و حکم داد تا توپهای حسام السلطنه سلطان را بلشکرگاه آوردند شب عید نوروز سلطانی شهر نشابور نیز مستخلص شد
و دیگر قصبات خراسان در جای خود مسطور میشود و هم در این سال حکم سلطانی صادر گشت که میرزا جعفرخان
مشیرالدوله سفر بغداد کند باتفاق وکلای ثلثه دولت روس و دولت انگلیس مجری شود و موافق عهدنامه
ارزنة الروم حدود اراضی دولتین را معین دارد روز چهاردهم شهر ذیحجه از تبریز بیرون شد و چهار ماه بیست
سفر او ببغداد کشید درویش پاشا وکیل دولت آل عثمان بخیرخواهی دولت خویش از طریق انصاف انحراف
جست و با غوای سموم چپ پرداخت و ایشان را بر اعیه (؟) قوی تحریص داد که خویشتن را از بندهٔ دولت آل
عثمان بخوانید تا ده سال سال دیوانی از شما طلب نکنیم با اینهمه مشیرالدوله ده هزار تومان بر منافع ایشان
بیفزود و از جماعت بدین شناعت رضا نداد و خود را کذب میدولت نکنند و همچنان شهزار تومان بر منافع
ویژه خراج نهاد و هزار دویست دیه و قریه که درویش پاشا به دروغ منسوب با اراضی دولت آل عثمان میداشت
کذب او را مدلل کرد و مسجل داشت وکیل دولت روس چریکوف و انگریز ولیمس نیز مسجل کردند و خط و خاتم
بر نهادند و هم در این سال حاجی میرزا خان که مشهد مقدس را بحکومت سلطانی داشت بر حسب فرمان
حکومت یزد یافت بعد از ورود بدان بلده چنان دانست که بقوت محمد عبدالله که شرح حالش از این پیش
گذشت حکومت یزد را بیست کرد لاجرم او را طلب داشت رئیس دیوان خویش کرد و هم امری بی اشارت
و استشارت او بپای نتوانست برد شهنشاه کار بدینگونه رفت تا کارداران دولت از آشفتگی امر یزد آگهی
یافته او را معزول ساختند و هم در این سال کارداران دولت شاهزاده خانلر میرزا را که حکومت مازندران داشت
طلب نموده بحکومت یزد گذاری بر وجه دو فرستادند و حکمرانی مازندران بشاهزاده مهدیقلی میرزا سپهسالار گذاشت
و هم در این سال قصه قرة العین ظاهر گشت همانا این زن زرین تاج نام داشت و دختر حاجی ملا صالح قزوینی است
پدرش یکتن از اجلهٔ علما بود و شوهرش ملا محمد پسر ملا محمدتقی عمزادهٔ وی بیست که او نیز فضلی بکمال داشت و عمش ملا محمد تقی
مجتهدی بیست که صیت فضل و تقوای او در همه بلدان و امصار پراکنده است و این دختر با اینکه زنی بود چون قرة العین
چون سخن از او رفت در علوم عربیه و حفظ احادیث و تاویل آیات فرقانی بهرهٔ وافی داشت بود از سوء قضا
شیفته کلمات میرزا علیمحمد باب گشت و از جملهٔ اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را که بیشتر ناسخ شریعت
بود دانست حجاب زنان را از مردان موجب عقاب شمرد و یکزن را بنکاح نه مرد فرض و استحباب کرد
اصحاب میرزا علیمحمد باب که از زن و فرزند و خویش و پیوند آواره و برونده داد کمال بشتن هر چه باید داد
پا در میان نهند با اسپ بادی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهی او را بدر الدجی و وقتی شمس الضحی نام نهادند
و عاقبت بقرة العین لقب یافت مجلس خود را چون مجلد عروس پیراسته میکرد و تن را چون فانوس...
بر آرایش میداشت و پیروان باب را حاضر کرده بی پرده بر ایشان در میآمد نخست بر فراز کرسی بر نشستی که ...
چون در علمای شیعی نشست و وعظ با سیکردن و احادیث و آیات شرعی بکمال میراند آنگاه میگفت ایکسی را

مسکن نموده ست آتش و تیغ بروی چیره نکرد و دستین برپای بشد و بپای مرد سیرفت و مصابای او را که
خود سه نفر از صوفی بیکره و پس بیرون زدند و چیپاقهای او را که بر خارستان در تیغ بیوزید چهره وعده و گلوگه
قرار او چون کرد او را بیهیچ و در تفرس کرده زده فرد و تیغ بیرون شد قرة العین که بهمه مجتهدین و علمای دین
واجب القتل بود است بر قتل عم خویش نیز فتوی زند و اصحاب او بهنگام صبح دوم بر او تاخته و در مسجد بیابان
نماز و نیاز مقتولش ساختند و حال زبده و در ریم که در بود در میان جماعتی از مردم بشهید ثالث لقب گشت
اما قرة العین از پدر و شوهر هر دو رسته و مهاجرت کرده طریق مخالفت گرفت و از قزوین بیرون سفر کرده
با اصحاب خویش ساده بپیه و از آن بیرون شد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم در این سال میرزا
احمد شاملو که چند گونه خط را نیکو نوشت در مشهد رضوی علیه الصلوة والسلام درگذشت و کلمه قد مات
بعدد ابجد تاریخ وفات او گشت

ذکر حکومت شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله در بروجرد و سیلاخور

و هم قبل از آنکه شاهنشاه غازی وداع آذربیجان گوید کارداران دولت شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله را
که انوقت حکومت همدان داشت طلب نموده مامور بعبور مازندران نمودند و در حمایت تسلیل آن
مملکت را انتظام کرده و چون روز نهم شوال خبر ملال تحویل شاهنشاه غازی از جهان فانی به وی بردند بزرگان
مازندران را حاضر ساخت و گفت آگاه باشید که شاهنشاه ما از جهان رخت بربست و پادشاهی جوان بجای او
نشست اینک از آذربایجان بجانب دار الخلافه شتاب گرفته و مرا بالتزام رکاب فرمان داده و من از این
سفر بیم آن سرم که ساحت شما را از آلایش عصیان صافی بدارم چه در زمان شاهنشاه غازی و حکومت
شاهزاده اردشیر میرزا بیرون قانون چاکری از حاضر شدن بحضرت پادشاه و تقدیم خدمت پادشاهزاده
تقاعدی ورزیدند بزرگان مازندران بدینسخن شادمان شدند و هر یک جداگانه عذر گناه را عرضه داشت
شاهنشاه نگاشتند احتشام الدوله ایشان را گرفته ایلغار کنان تا به دار الخلافه طهران براند و از آنجا پذیره موکب
شاهنشاه را راه برگرفت و در منزل سیاه دهن قزوین بتقبیل سده سلطنت قرین بهروزی و میمنت گشت
و بملازمت رکاب تا منزل کرج کوچ داد و از آنجا بر حسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت بروجرد یافت
ولی همینکه بشهر طهران درآمد بجانب بروجرد شتافت و بصوابدید کارداران دولت یکصد تن سواره چاپار
وسی سوار قپه لازم خدمت او شد بعد از ورود به بروجرد بیرون آن بلده در باغ شاه فرود آمد روز سیم
از بید حسنوند ... جماعتی تا قریه فیال که یکدو تیر پرتاب تا باغ شاه بیش مسافت ندارد بتاختند و مواشی
مردم آن قریه را منهوب ساختند از وقوع این حادثه جهان در چشم احتشام الدوله تاریک شده و بی‌توانی
با معدودی از مردم خود که حاضر بودند برنشست و چون برق و باد بشتافته جماعت حسنوند را دریافت و هم از آن
گروه ... بیست و پنج تن از ایشان را بزخم گلوله تفنگ با خاک پست کرد مردم حسنوند چون این بدیدند
مواشی منهوبه را بگذاشتند و طریق فرار برداشتند و از این پس دولت تعرض مفسدانی بر وجه
گونه ... خان و دیگر خوانین ... که هر جا رسید ...

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

سپرده‌اند بدین وقت که خبر ورود احتشام الدوله را دانستند در قلعهٔ ده‌کرد [illegible] که متصل بختیاری است جای کرده بودند
از شاهزاده و نیز چند تن که احتشام الدوله [illegible] و مددکار [illegible] ایشان از ده گشت
ناچار در تسخیر قلعهٔ ده‌کرد [illegible] همت شد و [illegible] راه برگرفته [illegible] خان سرتیپ را نیز با جمعی از سرباز
[illegible] ساخت و طی مسافت کرده قلعهٔ ده‌کرد را محاصره داد و نصرالله خان نیز از بیرون قلعه
لشکری چند گرد [illegible] به مدافعت بیرون شد و شاهزاده بی‌توانی فرمان یورش داد و سربازان حمله [illegible]

فتح قلعه ده کرد

[illegible] لشکر او [illegible] شدند و او را دستگیر ساختند و درین جنگ جمعی از سرباز مقتول و گروهی مجروح گشت و بعد از
گرفتاری قاسم خان و نصرالله خان [illegible] آن دو دروازه که [illegible] لشکرگاه بود [illegible]
و بجانب [illegible] شاهزاده [illegible] رفت [illegible] قاسم خان و نصرالله خان را با کند و زنجیر شهزاده
[illegible] حسینقلی خان [illegible] در حال [illegible]
[illegible] احتشام الدوله [illegible] ایشان [illegible]
دستگیر ساخته [illegible] از ایشان [illegible] هلاک ساختند و دیگران [illegible]
و همچنان چون افراسیاب خان [illegible] بعد از وفات شاهنشاه غازی در حال [illegible] ترکتازی نموده
[illegible] شرارت و شقاوت [illegible] بزرگان بختیاری نیز [illegible] موافقت داشت احتشام الدوله [illegible]
[illegible] اندیشی [illegible] حکومت [illegible] فرمان کرده تشریف داده [illegible]
[illegible] خان و علی‌محمد خان را نیز بحکومت بختیاری فرستاده ایشان [illegible] بیرون شدن از شهر [illegible] شرارت
[illegible] زیرا که [illegible] و اجازت مراجعت [illegible] از ضعف حال شاهزاده [illegible]
آشفته گشت و این آشفتگی خاطر [illegible] برشورانید حاجی [illegible]
حاجی اسدالله مجتهد بود و جمعی از اشرار شهر را [illegible] انجمن ساخت و در میان [illegible] مردمان را بر مخالفت
شاهزاده و تحریض همیکرد و [illegible] شهر را [illegible] داشته محبوس نمود و بعضی از [illegible] دیوان را از [illegible] احتشام الدوله
برگرفت و بر مردم غوغا طلب [illegible] شاهزاده که مردی مجرب بود آتش [illegible] و غضب را [illegible] صبر [illegible]
نشاند و دفع غوغای [illegible] حرب و ضرب دست [illegible] چون آفتاب [illegible] مردم
پراکنده شدند و [illegible] خویش [illegible] رفتند و آن جماعت [illegible] این فتنه [illegible] کردند که شاهزاده
[illegible] و حیلت [illegible] مبارزت و مسابقت [illegible] گناه [illegible] خویش آمدند و چندان
پوزش و نیایش آوردند که مورد بخشایش گشتند

از این پیش مرقوم افتاد که جسد مبارک شاهنشاه غازی را کارداران دولت از قصر محمدیه حمل داده در باغ لاله‌زار
بعنوان شریعت [illegible] چون شاهنشاه منصور [illegible] انجام کرده روز [illegible] شهر
دیگر [illegible] خویشتن به باغ لاله‌زار [illegible] رفت و بزرگان ایران و اعیان [illegible] حاضر حضرت گشتند [illegible] شاهنشاه
[illegible] جسد مبارک [illegible] درگاه برگرفته بر سر [illegible] دوش حمل [illegible]
[illegible] گفت که [illegible] خاطر [illegible] تصنیف [illegible] کتاب [illegible]

چنین واجب می‌نمود که انگشت بجلالت شاهنشاه مغفور تشییع جنازه و چه پیکره تا بدان باغ فردوس آسا بدست شد آنگاه [illegible] پادشاهی
بسا بان کوچ داده آن جسد مبارک را بدار الامان قم تحویل کردند و روز چهارشنبه بیست و نهم ذیحجه در جوار فاطمه معصومه
موسی بن جعفر علیهما السلام بآیین سلطنت و قوانین شریعت بخاک سپردند و [illegible] بقعه را [illegible]
نیل کردند وفقهم الله جل الله واشد وسلطانه فی حظایر القدس و هم در این سال بر حسب فرمان شاهنشاه ایران
سلیمان خان قاجار [illegible] با میرزا عبدالحسین پور [illegible] یزدی که از کارداران دولت شمالی بشمار بود
در فرمانگذاری خان قاجار [illegible] داشت و از جانب دیگر میرزا عبدالوهاب که وزارت اصفهان
از شاهنشاه مغفور منشور داشت بدین علت سر فرود نیاورد و بدین میان ایشان کار بمکابره و مقاتلت
رفته و جانب مردم خویش را انجمن کرده و همه او جنگ بودند چون این قصه معروض درگاه پادشاه افتاد
بفرمود که میرزا تقی خان امیر نظام چراغعلی خان [illegible] را مأمور فرمود که سفر اصفهان کرده میرزا عبدالوهاب را از
خدمت وزارت بیرون کند و میرزا عبدالحسین را بدرگاه آرد چون چراغعلی خان وارد اصفهان گشت بیشتر از
مردم شهر که جنگ و کشاکش تفنگ مشغول بودند و اهل حرفت و صنعت و بازرگانان تجارت خویش را از
بسته می‌دیدند و میرزا عبدالحسین و هم دیگر نزدیک میرزا عبدالوهاب انجمن بودند چراغعلی خان با خود اندیشید
که اگر حکم احضار میرزا عبدالحسین را اظهار کنم چون بی اجازت کارداران دولت در این امر مبادرت نمود
بیمناک شود و یکباره این شهر را بشورانند و واجب شود که سپاهی بدین جانب مأمور شده جماعتی را تباه سازد
لاجرم بنزدیک خان قاجار و آقا سید محمد امام جمعه اصفهان چنین مکشوف داشت که کارداران دولت فرمان
کرده‌اند که میرزا عبدالحسین بکار وزارت قیام کند و میرزا عبدالوهاب راه دار الخلافه برگیرد و روز دیگر مردم را
در عمارت چهل ستون اصفهان انجمن ساخته این حکم را برایشان القا کرد و اهالی آن شهر را آسایش و آرامش
داده و بعد از هفته بسرای امام جمعه رفته میرزا عبدالوهاب را بجانب دار الخلافه کوچ داد و هم در این سال چون
خبر آشفتگی کرمان و پریشانی فضلعلی خان چنانکه بدان اشارت شد معروض کارداران دولت افتاد
حاتم خان شهاب الملک را باتفاق علیخان و ابراهیم خان پسرهای عبدالرضا خان یزدی مأمور نظم کرمان
فرمودند شهاب الملک بعد از ورود بکرمان بتخریب امر فضلعلی خان پرداخت از بهر آنکه حکومت کرمان را از بهر
خویش همی‌خواست چون این خبر بعرض اولیای دولت رسید بر آن شدند که او را بخوانند و حاکمی دیگر از بهر کرمان
برگماشتند پس منشور احضار او برفت و او تا سه منزلی کاشان براند و در آنجا منشور پادشاه در رسید که علیخان
علیخان و ابراهیم خان که در آن شهر [illegible] کار داشت از پیش روی تاختن کرد و بسیار کس از اشرار
گرفته محبوس داشت محمد عبدالله چون قوت [illegible] نداشت بخانه حاجی محمد کریم خان پسر حاجی ابراهیم خان
قاجار که از فحول علمای شیخیه است کریمه پناهنده گشت و از پس آن نیز شهاب الملک نیز برسید و هم در یزد
نظام مملکت را خویش بحکومت خویش راست نمیدید و از نظام آن بلده چشم پوشیده و باصلاح امارت خویش
روزگار میبرد و این معنی نیز معروض کارداران دولت افتاد او را بدار الخلافه طلب کردند و بدین گناه و دیگر
عصیانها مبلغی نقد رسیم بعادت تسلیم داد و هم در این سال بر حسب فرمان شاهزاده اردشیر میرزا که حکومت

ذکر حکومت خان قاجار باصفهان [illegible]

وزارت آن بعهده میرزا عبدالحسین و میرزا عبدالوهاب از وزارت برکنار شده [illegible] خان قاجار

مأمور شدن حاتم خان بنظم یزد و کرمان

[illegible]

با ایلات اینانلو فضلی با بذل جهان دوست مأمور بحکومت خوزستان و لرستان و بختیاری و نظم آن اراضی حسب ۵۲۵
الامر برگشت و سلیمان خان کرجی برادرزاده منوچهرخان معتمدالدوله که ملقب بسهام الدوله بود بوزارت و
سرداری سپاه منصوب شد پس بسیج سفر کرده با دو فوج سرباز گره و کلپایگان و دو فوج لشکر لرستان و
یکفوج سرباز فریدن و چهار محال و چهارصد تن سوار شاهسون و چهارصد سوار چکنی قزوینی و جماعتی از
غلامان رکابی و دویست تن توپچی و هشت عراده توپ و قورخانه لایق در عشر آخر ربیع الاول از دارالخلافه
خیمه بیرون زد و نخستین اراضی گره و کلپایگان و خوانسار و چهار محال و فریدن عبور کرده هر شورش که از اشرار
بختیاری در آن محال روی داده بود تصلیح و رتق و فتق فرمود و مردم شریر را دستگیر ساخته برخی را خود عرضه هلاک و دمار
داشت و جماعتی را با کنده و زنجیر بدرگاه شاهنشاه مظفر شاه فرستاد و هر قلعه و کوشکی را که آن از بهر خود معقل ساخته بودند
با خاک پست کرده و قلعه از و جن را که در حواشی خاک بختیاری حسنی حسین بود نیز ویران نمود با جمله شش ماه چمن
سنگباران و تیره را لشکرگاه کرده و از نظم آن اراضی بپرداخت و از آنجا آهنگ لرستان ساخت چنانکه
در جای خود مذکور خواهد شد و هم در این سال شاهزاده بهرام میرزا که در ایران عالی تحریر و در میدان حرب نیز شیر
دلیر بود مأمور بحکومت فارس گشت و میرزا فضل الله نصیرالملک وزارت فارس یافت و میرزا محمدعلی
مستوفی نوری پسر محمد زکیخان سردار نیز بر حسب حکم بسیج سفر شیراز کرد و چون محمد علیخان ایلخانی قشقایی
سالی چند میرفت که مأمور بتوقف طهران بود و رخصت مراجعت بخانه خویش نداشت این هنگام شاهزاده
بهرام میرزا از کارداران دولت رخصت او را خواستار آمد و بشفاعت او ایلخانی را اجازت مراجعت حاصل شد
پس شاهزاده با یکصد تن سواره ملازمش روز بیست و چهارم ذیحجه الحرام از دارالخلافه طهران راه بر گرفت
و چون وارد اصفهان شد چند با اعیان و عمال فارس نگاشت هر کس را جداگانه بکاری بازداشت و
روز چهاردهم محرم از اصفهان بیرون شده کوچ بر کوچ تا مشهد مرغاب براند و در آنجا ایل بیگی قشقایی برادر
ایلخانی و جماعتی از مردم فارس پذیره رسیدند و از این منزل تا شیراز از کثرت گل و لای و شدت برف
و سورت برودت بهار زحمت فراوان طی مسافت کردند در روز پنجم شهر صفر المظفر شاهزاده بهرام میرزا وارد
شیراز گشت و رایت نظم آن مملکت برافراخت و از هر کس اموال و شتوالی نهب و غارت رفته بود باسترداد
پرداخت و میرزا نعیم پسر محمد زکیخان سردار نوری که منصب لشکرنویسی فارس را در زمان [illegible] گرد
لشکر که در شیراز اقامت داشت عرض داد و در این وقت عزیزخان مکری که اکنون سردار کل عساکر منصوره است
با فوج چهارم تبریز در شیراز بود بموجب فرمان روانه طهران گشت و دیگر اسمعیل خان سرهنگ با فوج شقاقی
و محمد صالح خان سرهنگ زنجانی با یکصد و پنجاه تن توپچی و عزیز بیک یاور سمنانی با جماعتی از سربازان
سمنان و ده عراده توپ و قورخانه حاضر بود شاهزاده بهرام میرزا خواستار شد که کارداران دولت
ایشان را تا خدمت سلطانی در شیراز رخصت اقامت دهند مسئول او با جابت مقرون افتاد و هم فرمان
برسید که حسین خان نظام الدوله در سرای خود باز نهد و قراول بگمارد که شهر شیراز بجمله سرای خود
بیرون شود و هم در این سال شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله که در نظم بدن صدم مید ان ...

حکومت شاهزاده بهرام میرزا در فارس

[illegible]

بیوتات

ایران بوده و در کشف مشکلات علوم و معضلات حکم بر فضلای عهد فزونی داشت امروز عنبر بانکبنیادی کرمانیان
و معتبر بوده و بآن بدمنشان گرد کرده حسین پسر ملا علی امی که معتمد ابن شیر بود چنانکه مرقوم افتاد در آن شهر
ماند و بسیار کس از اشرار ابنیز دستگیر ساخته بعضی را مقتول نمود و جمعی را در کنده و زنجیر کشید و پس از نظم
شهر شوارع و طرق را از آفت دزدان و راهزنان بپرداخت و طریق کاروانیان را در تمامت اراضی بلوچستان
و سیستان باز داشت و چندانکه در آن مملکت فرمانگذار بود منال دیوانی و حقوق سلطانی را بنیکوتر وجهی
ادا نمود و رعیت را شاد و خاطر را آسوده بداشت و اهل حرفت و صنعت را نیک تربیت کرد چنانکه شال کرمانی را
که از بافته کشمیر زیادت قیمت یافت و هم در این سال چون روزی چند از جلوس شاهنشاه ایران سپری
شد و کار صدارت عظمی بر میرزا تقیخان امیر نظام راست بایستاد ملک الملوک ایران را همی خواست تا قواد
سپاه و بزرگان درگاه بی اکراه خاطر او امر و نهی میرزا تقیخان را حاضر باشند لاجرم او را بشرف مصاهرت
قرین مفاخرت ساخت و خواهر خویش را روز جمعه بیست و دوم شهر ربیع الاول با او عقد بست و شب جمعه
چهارم ربیع الثانی او را بسرای میرزا تقیخان فرستاد و بدین انتساب که با خانواده سلطنت حاصل کرد تمامت
شاهزادگان او را نرم گردن و فروتن شدند

شورش سربازان بر میرزا تقی خان و رفتن او بخانه اعتماد الدوله

و هم در این سال چون میرزا حسن خان اخی امیر نظام متوقف در آذربایجان بود و رتق و فتق لشکر آذربایجان
خاص خویش میدانست باستظهار برادر بتجربه و تنمری دیگر برسر داشت لشکریان از خشونت طبع و سورت خوی او
رنجه و شکنجه بودند و هم داشتند که در نزد امیر نظام از برادر او شکایت آورند تا مبادا قرین غرامت و نکایت
گردند و این سخن را در دل می نهفتند و نمی گفتند در این وقت که فوج قهرمانیه و فوج ششم تبریز و فوج خاصه
شقاقی و فوج قراجه داغی هر دو را اختلاف در میان سربازخانه ارک جای داشتند چند تن از ناشناختگان درگاه
که با امیر نظام در خصومت بودند سربازان را در عصیان با او همداستان ساختند تا متفق الکلمه سر از فرمان
برتافتند و نخستین صاحبان مناصب مانند سرتیپ و سرهنگ و یاور و سلطان را از میان خود بیکسوی
کردند آنگاه برشوریدند و گفتند شاهنشاه ایران میرزا تقیخان را از وزارت خلع فرماید یا نام ما را از جریده
چاکران محو نماید و هم آواز در میان سربازخانه غوغا برداشتند و فریاد استغاثت برافراشتند میرزا تقیخان
چون این بدانست با آن کبر و خیلا که در دماغ او بود حمل این جسارت نتوانست کرد چند کس از قفای یکدیگر
بدیشان فرستاد و آن جماعت را بقتل و نهب و اسر تهدید کرد و سربازان از کلمات او یکباره بیچاره شدند
و چنان دانستند که اگر از یکدیگر کناره گیرند یکتن زنده نخواهند بود از بیم جان در حمایت اتفاق افزونتر کردند
روز یکشنبه پانزدهم ربیع الثانی اعلان کلمه عصیان نمودند آهنگ جدال و ستیز کردند غوغا برداشتند و گفتند یا
میرزا تقی خان را از مسند وزارت فرود کنیم یا پای تخت را بهم شکنیم و از قورخانه چند حمل گران سربازخانه
تحویل داده و از آذوقه و علوفه فراوان نیز فراهم نمودند و روز دیگر از بامداد بتصمیم عزم دادند که میرزا تقیخان
را از نظام خویش دفع دهند تا اگر توانند هر منصبی که وزارت سازند ... با سرتیپ و یاوره

نپذیرفتند و گفتند هرگز شاهنشاه ایران چندین هزار کس که در راه دولت از بذل جان مضایقت نکنند
با یکتن برابر نخواهد گذاشت اکنون که ما دو وعده نان گفتن در اسب افتاده بهتر آن است که میرزا تقیخان را
مقتول سازیم و بدست پادشاه کشته شویم این بگفتند و از سربازخانه بجانب خانهٔ میرزا تقیخان روی برتافتند
از میوی میرزا تقیخان چون مردم از جان گذشته را دشمن جان خویش یافت هراسناک گشت و بفرمود تا مردم
در سرای و بام خانه را بحراست بایستادند و چون سربازان راه نزدیک کردند دو تن را بزخم گلوله از پای درآوردند
اما سربازان اگرچه قوت آن داشتند که بسرای میرزا تقیخان در شوند اما حشمت خواهر پادشاه را که در سرای او بود
نگاه داشته از بیرون سرای بایستادند و فریاد و بانگ ها انداختند از بهر آنکه شاهنشاه بر ایشان ببخشاید و
میرزا تقیخان را از عمل عزل فرماید و بعضی از مردم که مجرب کردن و تسبیح امور را ندانسته با میرزا تقیخان دشمن
بودند بر این آتش نفت دامن زن گشتند و جماعتی بحضرت پادشاه آمده معروض داشتند که از برای
میرزا تقیخان لشکری بزرگ مقتول نتوان ساخت صواب آن است که او را معزول سازید و آتش این
فتنه را بنشانید ملک الملوک عجم در خشم شد و فرمود ما مردمی آزموده بوده ایم و دانسته ایم که اگر امروز من
بخواستاری سربازان میرزا تقیخان را از مکانت خویش ساقط سازم خویشتن را از اوج سلطنت ساقط کرده
باشم پس هر روز عزل و نصب چاکران من با خواستاری لشکریان خواهد بود ما جهان را از وجود چنین لشکر
بپرداخت و دامان حشمت خویش را آلوده چنین ضعف نخواهم ساخت در این وقت میرزا آقاخان اعتمادالدوله
که خیرخواه پادشاه و نیک اندیش رعیت و سپاه بود معاینه کرد که اگر میرزا تقیخان در این سبیل موافقتی
بسر پادشاه واجب افتد که چندین هزار کس را از تیغ بگذرانند و اگر از معصد خلاف منشوری بر عزل میرزا
تقیخان صادر شود از حشمت سلطنت چیزی بکاهد لاجرم هم در آن شب که شب سه شنبه شانزدهم ربیع الثانی
بود جمعی از مردم خود را با آلات حرب و ضرب ساخته جنگ کرده بحفظ و حراست میرزا تقیخان برگماشته
و او را برداشته بسرای خویش آورد و مردم شهر را اعلام نمود تا وضیع و شریف و عالم و عامی انجمن شدند
و خویشان و عشیرت او حاضر آمدند و آن شب را بحفظ و حراست او بپای بردند بامدادان که تمامت بزرگان
در سرا و در آنجا انجمن بودند سخن بر این نهادند که این سربازان چون گرسنه اند روا باشد که بیتابان
عصیانی که کرده اند کیفر بینند و مورد سخط و غضب پادشاه گردند در شریعت کرم و احسان صواب آن است
که خاطر هراسان ایشان را از وحشت و دهشت باز آریم و ملازم حضرت بداریم و اینکار را کسی تواند بر عهده گرفت
طریق خردمندان بداند و سخن سنجیده براند تا این مردم هراسنده را سخن او پسندیده افتد این قرعه بنام
عباسقلیخان والی که نسب با ابراهیم خلیل خان قراباغی میرسانید برآمد پس عباسقلی خان حاجی سلیمان
واجب آمده و میرزا مصطفی مستوفی و محمد قلی خان دنبلی را برداشته بسربازخانه در رفت سربازان نزد او
انجمن شدند و غوغا برداشتند عباسقلی خان با ایشان گفت که هر که راست نیاید که یکتن با چندین کس سخن کند
صواب آن است که از هر فوج چند تن گزیده آیند و نزدیک من بنشینند تا سخنان هر یک استماع نمایند و سنجیده پاسخ
گویند لاجرم چند تن از میان ایشان بنزد او صف برزدند عباسقلیخان گفت هیچ دانسته اید که در آمدن بی این هنگام

دولت سلاطین قاجاریه چهارده اند همانا پنجاه هزار کس افزون در جنگ روسیان و غیره خراسان و افغانستان بذل جان کرده اند تا نام خویش را در تمامت امصار و بلدان بلند ساخته اند اکنون که شما از مهربانی شده اید بر پادشاه واجب میشود که شما را عرضه تیغ سازد و جهان را از وجود شما بپردازد و هذا آشوبی مقربان میرزا آقاخان اعتمادالدوله از مردم دارالخلافه و عراق پنجاه هزار کس انگیخته شده اند و در دفع شما همدست و همداستان شده اند دیر نکند که شما تمامت شربت هلاکت بنوشید و زنان و فرزندان شما جفا و عذاب فراوان ببینند و نام شما از بیکانی باین ناسپاسی شما پست شود و مردم عراق بحق شناسی بلند آوازه گردند سربازان گفتند ما چه بر چه در راه دولت جان داده ایم و هم اکنون در راه پادشاه جان خویش بر کف نهاده ایم اما نتوانیم بر سخط و غضب میرزا تقیخان زیستن کنیم و آن زحمت و محنت که از برادر او دیده ایم ظاهر سازیم زیرا که هرگز جانب برادر خود را فرو نخواهد گذاشت و سوی دیگران نخواهد شد عباسقلیخان گفت این رای بصواب نیست همانا خدای بی مانند که خدای باری بر مردم چنین مملکت خداوندی داده هرگز وزیری جفا نخواهد که برادر و فرزند خود را بر بیگانگان بر مهتری و مستعلی دهد شما از این در هراسناک مباشید و زحمتی که از میرزا حسن خان دیده اید باز نمائید بر ذمت من است که حمل او را از پشت شما فرو نهند و داد شما را بدهند با جمله سربازان را مطمئن خاطر ساخت تا بیکباره جنبش کردند و شیپور برافشند و همگروه بنزدیک میرزا تقیخان راه برداشتند و در سرای میرزا آقاخان اعتمادالدوله آمده بر صف شدند و نخستین اعتمادالدوله در میان ایشان آمد از در بیم و امید سخنی چند بگذاشت آنگاه میرزا تقیخان بسرای آمده ایشان را دیدار کرد و سربازان از در معذرت و پوزش بیرون شده آغاز زاری و ضراعت نمودند میرزا تقیخان عذر ایشان را بپذیرفت و گناه ایشان را معفو داشت از پس آن میرزا تقیخان روانه ارک سلطانی شده در حضرت سلطان گناه سربازان را شفاعت خواه گشت و این هنگام روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الثانی بود و قوت و حشمت اعتمادالدوله در وزارت میرزا تقیخان و محو دیگران چنین فتنه بزرگ در نزد وضیع و شریف سخت عظیم گشت و عظمت او در تمامت بلدان و امصار ایران شایع افتاد و این خبر بزرگ نزدیک اهالی دول خارجه و مردم ممالک بعیده بکیاست طبع و حصافت عقل و برنائی استوار گشت بالجمله معتمد او و میرزا تقیخان برای خویش بیستوانی خواستار آمد تا شاهنشاه ایران فرمان کرد اسمعیل خان فراشباشی را که در تهییج این فتنه بیدا منفعت بود ماخوذ داشتند و معادل پنجاه هزار تومان از وی بعد از رفع حساب اخذ نمودند و از پس آن بر حسب فرمان آقا بهرام امیر دیوانخانه با دست چند تن از غلامان داده روانه کرمانشاهان نمودند و حکم بتوقف آن بلده فرمودند و میرزا نصرالله دبیر صدر الممالک را که این هنگام در قم زیستن داشت و آرزوی صدارت عظمی در کار میگذاشت هم فرمان رفت تا او را از قم بکاشان تحویل داده و همراه نشسته کردند

شرح حال ملا حسین بشرویه و طغیان جماعت بابیه و مقاتلت ایشان در مازندران با کرده لشکریان

ملا حسین یکتن از مردم بشرویه است و در آغاز زندگانی بکسب علوم رسمیه از صرف و نحو و فقه و اصول روزگار گذاشته و آن نیرو نداشت که در تحصیل علم با علمای عهد انباز شود و با ایشان خود را انباز کند لاجرم از ناچیزی و بی سرمایگی نیرو و حیلتی نیز بخفت در این وقت او را سمع افتاد که میرزا علی محمد باب از شهر شیراز سفر کرده

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و قانونی جدید و شریعتی تازه و خود را بدین آوازه ساخته پس پیشوائی از خراسان طریق شیراز برگرفت و
بید شد و با او بنهانی میرزا علیمحمد باب چنانکه مذکور شد بحکم حسین خان نظام الدوله مأمور بود که در سرای
خویش نشیمن کند و در بروی آشنا و بیگانه فروبندد و اما با اینهمه آسوده نزیست و از قبل خود بهر شهر و دیار مردمان
خود را گسیل میساخت و مردمان را بکیش خویش دعوت میفرمود و طلب بیعت میکرد ملا حسین را چون بکار آزموده آن
جانب مأمور داد و کار خویش را بسته او شناخت او را بطرف عراق و خراسان سفر کردن فرمود و گفت بدو تا مشهد رود
در هر قریه و بلده مردم را بسوی او دعوت نماید و زیارت نامه که از برای زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام خود تلفیق
کرده بود بدو سپرد و همچنان تفسیر سوره یوسف علیه السلام را که خود شرح کرده هم بدو داد تا بر مردمان بخواند
و فصاحت باب را همی آن کلمات بر کمالات او حجت سازد ملا حسین با این برگ و ساز از شیراز در تکمیل مأمور
و طی مسافت نموده وارد اصفهان گشت و در آنجا ملا محمد تقی هراتی را که یکتن از فقها بود بعزیمت دیدار او یکی
از پیروان باب ساخت چنانکه در منبر و محراب بی پرده از جلالت قدر باب سخن میکرد و او را به نیابت امام
ثانی عشر علیه الصلوة و السلام ستایش مینمود و همچنان منوچهر خان معتمدالدوله که این وقت حکومت اصفهان
داشت بکلمات ملا حسین باب را مردی زاهد دانست و گفت تواند بود که امام غایب را وی نایب باشد
بالجمله ملا حسین از اصفهان بکاشان آمد و در آنجا حاجی میرزا جانی که یکتن از بازرگانان کاشان بود
در عقیدت و ارادت بدو پیوست آنگاه نزدیک حاجی ملا محمد مجتهد پسر حاجی ملا احمد نراقی که امروز در علم
و عمل از تمامت فضلای ایران برتری دارد عبور کرد و تفسیر سوره یوسف و زیارت نامه که با خود داشت
در نزد او گذاشت و او را بقبول نیابت باب دعوت همی گشت حاجی ملا محمد آن کلمات را بر خواند و غلطات آنرا
باز نمود ملا حسین گفت باب پیغمبر را دیده که نحو بکار نبرده بود و او تاکنون مقید و محبوس داشته من صرف
او را پرداختم و او را از قید و بند آزاد ساختم اکنون اگر مرفوعی را منصوب یا منصوبی را مجرور خوانند معذور
باشند حاجی ملا محمد بانگ بر او زد که چندین بیهوده سخن مکن سخت آنکه بر مردم عجم تلفیق کلمات عربیه را حجت
آوردن کاری با غلوطه کردن است و دیگر آنکه هر که بیرون این قانون کلمات سخن کند او را حجتی روشن
در این مزخرفات لاطایل و ترهات بی حاصل بغایت مرام و اصل نتوان شد و ملا حسین را از پیش براند و چون
هنوز دعوت او از نیابت باب بر زیادت نبود افسردن از این بر و منع او فتوی نکرد بالجمله ملا حسین از
کاشان بدار الخلافه سفر کرد و روزی چند در طهران متوقف گشت و روی دل چندتن از عامه را
که منزلتی هیچ از علم و دانش نداشتند با خود کرد و کتابی از باب بشاهنشاه مبرور محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی آورده بود
بفرستاد که اگر حق بیعت مرا برگردن و متابعت مرا واجب شمارید این سلطنت شما را بزرگ خواهم کرد و دول
خارجه را در تحت فرمان شما خواهم داشت ملا حسین کتاب باب را ظاهر ساخت و دعوت او را اظهار کرد
کارگذاران دولت [illegible] فرستادند که از بیگانه ترهات لب ببندد و اگر سلامت جان خواهی اقامت
این شهر را [illegible] ملا حسین چون کار بمراد نیافت [illegible] ملا محمد علی بارفروشی فرستاده مکتوبی
[illegible] ملا حسین کرد [illegible] تا بخراسان طلب داشت و از آنجا دعوت خویش آشکار کند و خود

آغاز فتنه ملاحسین بشرویه در خراسان

بشتوانی از طهران راه برگرفت و از آنجا سفر خراسان نمود و بعد از ورود بمشهد مقدس در بالاخیابان منزل ساخت و باغوای مردم پرداخت ملا عبدالخالق یزدی که تلمیذ شیخ احمد احسائی بود و در توحیدخانهٔ صحن مقدس صاحب محراب و منبر بود باغوای او از اتباع باب گشت و در فراز منبر سخنی چند که با شرع انور ضد و نقیض بود بگفت و نیز ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری که هم بر طریقت شیخ احمد بود بکتابت و ملاقات ملاحسین ابتدا برفت و در مسجد نیشابور بگفتار ناسزاوار پرداخت این خبر نیز در مشهد مقدس منتشر گشت علمای مشهد بجنبش آمدند و غوغا برداشتند و صورت حال را بشاهزاده حمزه میرزا نگاشتند حمزه میرزا این هنگام در چمن رادکان بود چون این خبر بشنید فرمان کرد که ملاحسین را از شهر مشهد حاضر لشکرگاه کنند و هر کس از مردم مشهد که متابعت او کرد و چنانچه از او تبری نجوید و باب را بلعن نفرستد قرین عنا و عذاب دارند لاجرم ملا علی اصغر را از نیشابور بمشهد آوردند و او بتوانائی بمسجد درآمد و بر منبر صعود کرد و بر میرزا علی محمد باب و اصحاب او لعنت فرستاد و آسوده گشت و همچنان چندتن دیگر طریق سلامت جستند و در لعن باب با او موافقت کردند اما ملا عبدالخالق سر برکرد و گفت من هرگز از میرزا علی محمد برنگردم مگر آنکه علمای بلد مجلس محاوره بیارایند و با من مناظره آغازند عمال شاهزاده چون این کلمات بشنیدند او را از نماز جمعه و جماعت منع فرمودند و حکم دادند تا در سرای خویش اقامت کند و این عزلت را موجب سلامت شمارد و ملاحسین را برداشته بلشکرگاه حمزه میرزا بردند شاهزاده بفرمود تا او را در خیمه باز داشتند و چندتن قراول بگماشتند تا کس طریق مخالطه و مراوده نسپارد و این بود تا آنگاه که مردم مشهد بر شوریدند چنانکه مذکور افتاد پس از لشکرگاه رها شده راه مشهد برگرفت و در بالاخیابان که یک سوی شهر مشهد است فرود شد مردم آن بلده او را از ورود بمشهد منع دادند ناچار بجانب نیشابور سفر کرده و در آنجا مردم جاهل را جمعی با خود یار کرده و راه سبزوار برداشت و در سبزوار میرزا تقی جوینی که مردی دبیر و [illegible] بود بدو پیوست و دخل و خرج اصحاب او را بحساب گرفت و چندتن دیگر را نیز از سبزوار ببیعت و بطرف میامی رهسپار گشت نخستین بقصبهٔ بارجمند رسید آقا سید محمد که در بارجمند امامت جماعت میگذاشت او را با اصحاب او در سرای خویش از بهر ضیافت دعوت کرد چون درآمدند و در مجلس او جلوس کردند نخستین خادمان ضیافت خانه غلیان و قهوه درآوردند ملاحسین در سخن درپیچید و حکم بحرمت غلیان و قهوه براند از اینجا سخن بالا [illegible] در افتاد و بدعت باب در شریعت و دعوت ملاحسین در طریقت او مکشوف گشت آقا سید محمد خشمگین شد و گفت من شما را مجلس دوستان میدانم و پرهیز از مجالست شما را واجب میشمارم و ایشان را از سرای خود بیرون فرمود ناچار ملاحسین راه برگرفته در ده فرسنگی بارجمند بقریهٔ خان خودی درآمد و در آنجا ملا حسن و ملا علی با جمعی شدند و طریقت او را حق دانستند پس از آنجا بمیامی سفر کرد و روزی چند در آن بلده توقف نمود و سی تن از مردم میامی را با خود متفق ساخت و با اعلان کار دعوت پرداخت مردم میامی چون این بدیدند غوغا و بلوا در حفاظت و ممانعت بیرون شدند و در این وقت ملاحسین را نیز چون [illegible] بود [illegible] برخاست و چندتن از اصحاب بدو متصل گشت پس ناچار راه شاهرود پیش داشت و [illegible] در آن [illegible] میرزا ملا محمد کاظم مجتهد شاهرود درآمد و او را بجنبش خویش [illegible] گرفت و [illegible] از اصحاب

کلمات او که با شریعت بینونتی تمام داشت برآشفتند و زبان بدشنام او باز کردند و عصیانی کرده دست از
فرزند وی بسیار فرسوده آمده و بفرمود تا درین زمان او را و اصحاب او را از شهر اخراج کردند و این هنگام خبر
فوت شاهنشاه غازی در عرصات اراضی پراکنده گشت و از این خبر ملا حسین قوتی دیگر بدست کرد و از مشهد راه
سفر بسطام نمود علمای بسطام چون از رسیدن او آگاه شدند کس فرستاده او را از در آمدن بشهر ممنوع داشتند
ملا حسین چون راه ورود بشهر بسطام را مسدود یافت در دو فرسنگی آن بلده بقریه حسین آباد در آمد و اهالی
حسین آباد را نیز فریفته خویش کرده و او را با خود یار کرده بجانب مازندران رهسپار گشت

رسیدن ملا حسین بشرویه بمازندران و فریفتن مردمان را از بهر عصیان و طغیان

حاجی ملا محمد علی بارفروشی بهنگام کودکی خادم سرای حاجی محمد علی مجتهد مازندرانی بود چون بحد رشد و بلوغ
رسید بیکچند در کار خویش با تحصیل علم صرف و نحو و مسائل فقه و اصول بپای برده و نیز زمانی چند
بنده وقت که زیارت مکه معظمه بروی واجب افتاد و سفر مکه پیش داشت از قضا در عرض راه با میرزا علی محمد
باب دوچار گشت و با او چند مجلس سخن کرده شیفته کلمات او شد و در پایان امر دل بدو داد و از پیروان
او گشت و بعد از مراجعت از سفر مکه روانه مازندران شده در بارفروش سکون اختیار کرد و از آن سوی چون ملا حسین
در خراسان از قبل باب داعی شد مکتوبی بحاجی محمد علی فرستاد که با قدم عجل طریق خراسان بر گیر تا در انتشار
دعوت همدست شویم و کار بمراد کنیم حاجی محمد علی بی‌توانی سفر خراسان را تصمیم عزم داد و بعد از ورود بمشهد
باتفاق ملا حسین کار همی کرد تا آن هنگام که کار ملا حسین آشفته شد چنانکه مرقوم افتاد آهنگ عراق کرد و حاجی
محمد علی از پیش روی روانه گشت و از آن سوی قرة العین که شرح حالش از پیش بشرح رفت بعد از اراقت دم
و قتل عم و مخالفت پدر و بی‌فرمانی شوهر از قزوین با فوجی عاشق و دلباخته باهنگ خراسان بیرون تاخت چون
در منزل بدشت که یکفرسنگی بسطام است مقام کرد حاجی محمد علی هم از خراسان برسید و با قرة العین یکدیگر را
دیدار کردند و چند کرت مجلسها از بیگانه پرداخته بمشاورت نشستند و در رواج دین میرزا علی محمد باب رای
زدند و عاقبت پرده از کار برگرفتند و قرة العین منبری در انجمن اصحاب نصب کرده بی پرده بر منبر
صعود کرد و برقع از رخ برکشید و چهره تابنده را که مهر درخشنده بود با مردمان بنمود و گفت هان ای اصحاب
این روزگار ما از ایام فترت شمرده میشود امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است و این صوم و صلوة
و ثنا و صلوات کاری بیهوده است آنگاه که میرزا علی محمد باب اقالیم سبعه را فرو گیرد و این ادیان مختلفه را
یکی کند شریعتی تازه خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد و هر تکلیف که
از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز زحمت بیهوده بر خویش منهید و زنان
خویش را در مضاجعت طریق مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریک و سهیم باشید که در این امور شما را
عقابی و نکالی نخواهد بود چون این سخن بپای برد مردمی که در گرد منبر انجمن بودند سر بگریبان در بردند
و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و ثباتی داشتند از ارادت باب روی برگاشتند
و یکبارگی بیرون شده سر خویش گرفتند و طریق مساکن خویش پیش داشتند و جماعتی که بدین کیش بودند

و مال و ثروت و عیال و حتی زن نیز مشترک داشتند ازین سخنان شاد خاطر شده یکباره سر از چنبر دین برآوردند و حمل
شرایع را انکار کردن فرو نهادند آنگاه حاجی محمد علی باتفاق قرة العین راه مازندران برگرفت چون به اراضی هزار جریب
رسید اندک اندک دل در قرة العین بست او را نیز هوایی بود عاقبت کار بدانجا پیوست که این هر دو تن در یک محمل
می‌نشستند و آن ساربانی که مهار شتر بدست داشتی شعری چند انشاد میکرد بدین شرح که اقتران شمسین اقتران قرین است
و این اشعار را بآهنگ حدی تغنی میکرد و طی مسافت مینمود در یکی از قرای هزار جریب باتفاق قرة العین بحمام رفت
و با او هم بستر شد و طریق مراجعت سپرد مردم هزار جریب چون این بدانستند و از عقیدت و کیش ایشان آگهی
یافتند جماعتی ساخته کارزار شده بر ایشان تاختن بردند و اموال و اثقال ایشان را نهب و غارت برگرفتند بعد از این
واقعه میان حاجی محمد علی و قرة العین جدائی افتاد حاجی محمد علی طریق بارفروش گرفت و قرة العین در بعضی
مازندران با جمعی از دل باختگان خویش دیه بدیه همی عبور کرده و در اغوای مردم چندانکه توانست همی رنج برد آنگاه
حاجی محمد علی بعد از ورود بارفروش خبر رسید که ملا حسین از خراسان اعتنا نمود دوستان خود را آگهی داد و
انجمن کرد و پس از روزی چند ملا حسین از راه برسید و با اصحاب خود در کنار میدان آن بلده فرود شد
و به دعوت مردم پرداخت هنوز هفته برنگذشته بود که سیصد تن از مردم بارفروش طریقت باب گرفتند و طریق
او را صواب شمردند از این حدیث عموم خلق را وحشت و دهشتی تمام در خاطر راه کرد و خبر آن جماعت در افواه
گشت سعید العلما و دیگر علمای مازندران که کیدت ایشان را از بهر خود بزیادت میدانستند جمعی از
تفنگچیان بحفظ و حراست خویش برگماشتند و صورت حال را بکارداران دولت و سرکردگان مازندران
بنگاشتند شاهزاده خانلر میرزا که هنوز حکومت مازندران داشت ایشان را وقعی نگذاشت و کارگذاران او نیز
در این امر مسامحت کردند و جماعت بابیه از بارفروش بیرون شده در سوادکوه جای کردند بعد از کوچ دادن خانلر میرزا
از مازندران بدار الخلافه دیگر باره مراجعت ببارفروش نمودند سعید العلما در بیم شد و بعباسقلی خان سردار
لاریجانی مکتوبی کرد چون مکتوب سعید العلما برسید محمد بیک یاور را با سیصد تن تفنگچی لاریجانی بدفع ایشان بیرون
فرستاد محمد بیک بقدم عجل و شتاب طی مسافت گرفت و بعد از ورود بدان بلده بمنازعت آن جماعت
رده برکشید با جمله در سر میدان بارفروش نیران جنگ و جوش اشتعال یافت و بازار قتال و جدال رواجی
گرفت از دو روی بجنگ درآمدند و آلات حرب و ضرب بکار بردند در میانه دوازده تن از اصحاب باب شربت
هلاک چشیده و جماعتی نیز از مردم لاریجانی جراحت یافت چون ملا حسین و حاجی محمد علی سقالت در میان شهر را از
بهر خویش بزیان کار نزدیک دانستند از میان جنگ بدم زنان و هزیمت کنان بکاروان سرای سبزه میدان
در رفتند و آنجا را از بهر مدافعت سنگربندی کرده متحصن گشتند در این وقت عباسقلی خان سردار لاریجانی که
صورت حال را معاینه کرده و رزم آن جماعت را تصمیم عزم داد اما ملا حسین چون ورود عباسقلی را بدانست
و مکشوف داشت که با عدد اندکم و عدت اندک بدم او را نتواند مساخته کرد و در تنگنای بارفروش حمل این جنگ
و جوشش نتواند داد حیلتی اندیشید و نزدیک او پیام فرستاد که ما بدین شهر و دیگر در رفته ایم مجملی جز از در شریعت
نگفته ایم و دوستی مردم را نبودی باب میخواهیم که اینک تا از عناد و عتاب بر کنار باشیم اکنون که مردم اندیشه

مقاتلت جماعت بابیه در بارفروش

در آن مسجد و صحن بنشستند بابیان و اهل بارفروش بسیار بودند و ایشان را در تنگنا [illegible] و حمل یکدیگر همی [illegible] ۵۳۳
و سعید العلماء نامه نوشته بجانب [illegible] یکدیگر عباسقلی خان را پاسخ کرد که این سخن صواب است [illegible]
آنست که [illegible] چون [illegible] دعوت خویش آغاز کنند و هر وقت [illegible] آنگاه بدان اراضی باز شوند
و جماعتی تفنگچیان [illegible] برگماشت که تا جماعت از علی آباد کوچ داده تا آنجا راجعت کنند لاجرم ملاحسین و
محمد علی و اصحاب وی از بارفروش بیرون شدند و برگرفتند تفنگچیان نیز از علی آباد برفتند [illegible]
مراجعت جماعت تفنگچی خسرو بیک قادی کلالی علی آبادی که [illegible] با خود [illegible] و طمع در مال [illegible]
ملاحسین و اصحاب او داشت سبک [illegible] بر سر ایشان آمد و جنگ [illegible] ملاحسین [illegible]
مفارقت مراجعت [illegible] خسرو بیک رضا نداد و طمع در اسب ملاحسین [illegible] بر خاطر ملاحسین [illegible]
و ساخته کارزار گشت و او مردی دلیر بود و شمشیر نیکو همی زد چه مسموع افتاد که [illegible] تیغ او چون بفرق آمد
[illegible] غرق شد [illegible] ملاحسین اسب برانده بمیدان تاخت و مردم او جنگ بر ساختند [illegible]
با تیغ [illegible] مردم او [illegible] هلاک [illegible] دل [illegible] و از بیرون شدن [illegible]
پشیمان گشت و عنان برتافت و تا بقعهٔ شیخ طبرسی بشتافت و بیخواست در آن اراضی مسکن سازد و
معقلی طراز کند از قضا چنان افتاد که این هنگام بزرگان مازندران برحسب فرمان سفر طهران کردند تا موکب شاهنشاه
ایران بر تخت کیان [illegible] و روز غره محرم [illegible] سنهٔ سلطنت قرین [illegible] گشتند

قلعه ساختن ملاحسین بشرویه باتفاق حاجی محمد علی بارفروشی و جماعت بابیه در مزار شیخ طبرسی

ملاحسین بشرویه سفر کردن بزرگان مازندران را بدرگاه شاهنشاه ایران بفال مبارک گرفت و آسوده خاطر
در مزار شیخ طبرسی بساختن قلعه پرداخت حصنی متین بنیان کرده و بروج آن را [illegible] ارتفاع داده و [illegible]
بنیانی دیگر [illegible] درختهای بزرگ [illegible] و خندقی عمیق حفر کردند و از بهر فصیل قلعه خاکریزی
چنان برافراشته داشتند که برابر بروج قلعه آمد و سه مرتبه [illegible] و در بروج قلعه از بهر تفنگچی نشیمن مقرر کردند
و در قلعه چاهی [illegible] بگشادند و در اندرون قلعه نیز خاکریزی کردند چنانکه دو هزار تن مردم [illegible]
[illegible] در جهان خاکریز نشیمن داشتند و ساخته جنگ بودند و در میان [illegible]
هر چند گام چاه کرده بودند و در بن هر چاه نیزها و [illegible] از چوب و آهن نصب کردند و سر آن را با خاشاک
بپوشیدند تا اگر وقتی لشکری بدان قلعه یورش برد [illegible] بچاه درافتند و تباه شوند آنگاه از هر قریه
و قریه که قریب بود [illegible] آذوقه سالیان فراهم کردند و بدان قلعه حمل داده و بر زبر هم نهادند چون ملاحسین
ازین کار بپرداخت بانگ دعوت خویش [illegible] و مردمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حاجی محمد علی
[illegible]

شرح شهادت جناب ... ملا ...

وهشت سواره و تا ... و فارغ شده که در اصطبل افتاد که حاجی محمد علی بیکره از به کربلا بشتافتند و سروش ...
شاهزاده از بیرون شده و به باب خویش بنشست و مقرر که قریب هزار و چهار صد جماعت بابیه ...
زمین هم کل ... بود چون او را ... کردند بیکبار بر زمین افتادند و در میان آن کل ... چند بر زمین ...
و ایشان از حضرت خداوند سر برداشته با جماعه ملا حسین اصحاب خویش را هر یک ...
امین علیه السلام باشی و امام رضا امام و ... دیگر ... سید سجاد ... ساختند ...
رسول صلی الله علیه و آله و انبیا را برد ... چه قرها یه سبب و ایشان را ... که هر کدام از ... کشته شود
پس از چهل روز ... اکثر ... شود و برای ... قیامت ... خدای ...
شاه ... پادشاه ... حاکم ولایتی ... بعضی از ایشان ... سلطنت چین ... حکومت روم و مملکت
... سیاحت ... که ... باشد از ... کریم ...
کرد کنار شاهزاده عبد العظیم ... از مردم ...
باب بر ایشان فرستاده بود ... حدیث ... من جزیرة الخضراء الی ... جبل ...
الا ... و از جزیرة خضراء ... و از جبل ... که در کنار قریه شاهزاده عبد العظیم است
حدیث ... و با ... مردم ... ساخت ...
و ... ... راسا ... حیات ... ساختند

... داشتن شاهنشاه ایران بزرگان مازندران از دفع ملا حسین و جماعت بابیه

چون خبر ... جماعت بابیه در شیخ طبرسی و ... ایشان ... و غارت ... مازندران کوشش ...
کارداران شاهنشاه ایران ... فرمان رفت که بزرگان مازندران ... کرده بر ایشان بتازند و جان
... آن جماعت ... بزرگان مازندران که حاضر حضرت بودند ...
بپای ... و هر یک ... کردند حاجی مصطفی خان ... خود آقا عبد الله ...
... محمد سلطان ... سواد کوهی ... و هزار ... فرستادند و ...
بابیه ... کارداران دولت نیز میرزا آقای ... از مازندران و سعید العلماء ...
... کردند ... این احکام نخستین آقا عبد الله برادر حاجی مصطفی خان هزار ...
تا از ... لشکر ... مردم ... ساخت پس ...
... سیاری ... میرزا ... ساری ... کرده ...
... مردم ... جماعت ... آقا عبد الله آن لشکر ...
... افتاد ... خان ... لشکر ... شیخ طبرسی
... لشکر ...
...
بپای ...

از مردم خود از قلعه بیرون شتافتند شیر گرسنه بر سر گروه‌ها براند و ایشان را عرضهٔ شمشیر ساخت و در میان کوچه‌ها در
بابیه با جماعت گرد دار بانگ تفنگ گوشزد آقا عبدالله شد و مردم خود را برداشته شتاب کنان راه برگرفت همچنان
بانگ کنان تفنگهای خویش را بجانب جماعت بابیه گشاده داشتند ملا حسین که این وقت از قتل گردان پرداخته بود
بی ترس و باک بجانب ایشان بتاخت از میان مردم آقا عبدالله جوانی افغان که مردی با هنگ و دلیر بود سر راه
بر ملا حسین بگرفت هر دو بجنگ درآمدند زمانی دیر باز با تیغ و سپر با هم بگردیدند ناگاه پای اسب افغان بجائی
فرو رفت و از پشت اسب بروی زمین آمد ملا حسین در همان تندی که داشت شمشیری بروی براند و او را
بکشت و از جانب دیگر جماعت بابیه با آقا عبدالله بتاختند رزمی صعب بدادند در میانه سی تن مردم آقا
عبدالله از یک پای لنگ بوده بسرعت طی مسافت نمیتوانست خود را به تفنگسازی در برده با [illegible] کرد آن
تفنگچیان را حاضری کرده بودند ملا حسین بهم بتاخت و چون برق خاطف خویشتن را با آقا عبدالله برزد و او را
با تیغ دو نیمه کرد و مردم او را به قریهٔ فرا پیش داشتند و اصحاب ملا حسین پیاده و سواره از دنبال ایشان
شتاب گرفتند و همچنان از گرد راه بقریهٔ فرا در رفتند و نخستین تفنگچیان را عرضهٔ تیغ ساختند پس بکار اهل
قریه پرداختند بر کودک شیرخواره و زنان بیچاره و پیر مردان فرتوت رحم نکردند لاناث و ذکور صغار و کبار را تمامت
جانداران آن قریه را با شمشیر و خنجر پاره پاره کردند آنگاه آتش بقریه زدند و تمامت خانه و سرای و باغ و بنیان
بسوختند و دیوارها با خاک پست کردند و اموال و اثقال ایشان را بنهب و غارت برگرفتند و برگشتند و
چون خبر این جسارت از جماعت بابیه در اراضی مازندران پراکنده شد و هلهلی چنین شدید وقتی شنیع از
ایشان سر گشت دلهای لشکریان ضعیف شد و هر جماعت در هر جا که اقامت داشت دیگر نیروی جنبش نداد و
محمد سلطان یاور لاریجانی در بار فروش بار فرو نهاد و در کمال هول و هراس بحراست آن جوبه و پرداخت
و میرزا آقا در ساری خویشتن را در [illegible] کرد

سفر کردن شاهزاده مهدیقلی میرزا بمازندران بفرمان شاهنشاه ایران برای تسخیر قلعهٔ شیخ طبرسی و قلع جماعت بابیه

چون خبر قتل آقا عبدالله و غارت فرا در حضرت ملک الملک مکشوف افتاد نیران غضب شاهنشاه ایران شعله
زدن گرفت و شاهزاده مهدیقلی میرزا را طلب نمود و فرمان کرد که بتوانی طریق مازندران سپار و بتحقیق جماعت
بابیه را زنده مگذار و آنگاه بفرمود تا نام مقتولین مازندران را جریده کردند و فرستادند و بازماندگان ایشان را هر یک
عطای عظیم بنواخت و محال بشت که چهار جریب را بحاجی مصطفی خان تفویض داد با محمد تقی میرزا باتفاق
حاجی [illegible] بازماندگان مازندران مسلح شده [illegible] برون شد و طریق سواد کوه را بهشت و عباسقلی خان
[illegible] که اینان در راه [illegible] و لاریجانیان بطرف آمل کوچ داد و تنها بتجهیز لشکر کرده [illegible] شاهزاده
حاضر گرفت [illegible] شاهزاده [illegible] سواد کوه که گروهی از تفنگچیان هزار جریب و جاقی کرده و [illegible]
[illegible] و بقریهٔ واسکس [illegible] آباد در سرای [illegible] فرود شد زمانی چند با عداد لشکر [illegible]
[illegible] بابیه [illegible] و [illegible] ایشان را تا [illegible] جنگ خویش [illegible]
[illegible] وقت ابری [illegible] تراکم گشت و برفی عظیم [illegible]

از لشکری و ساعات [illegible] مقتول گشت [illegible] هزیمت شدند چون [illegible]

شبیخون ساختن ملاحسین بشرویه و هزیمت شدن مهدی قلی میرزا

بروی نشسته آغاز کشت لشکریان شاهزاده عازم بیرون شدن بهواه قلعه نیستند هر کس بجای خود غنوده و بالجمله دشمن
بیدار میشد ملاحسین و حاجی محمد علی که انتظار چنین وقت میبردند از بیم دشمن آگهی یافتند پس ملاحسین چون پلنگ
غضبان آماده جنگ گشت و چون یک پاس از شب پانزدهم شهر صفر سپری شد باتفاق سیصد تن مردم [illegible]
گذشته طریق [illegible] نوشت و ناگاه چون برق خاطف و صرصر عاصف به بیتاری خیمهای فراوان آتش
زده و خانهای چنین سرا را جبره کرده و تا قریب قریه واسکس بیامد آنگاه چند کس را از پیش روی خود بفرستاد
تا با هر کس از لشکر شاهزاده باز خوردند همی گفتند ما مردم عباسقلی خان سردار لاریجانی میباشیم و اینک عباسقلی خان
که از قفای ما در میرسد این همی گفتند و همی رفتند و ملاحسین با اصحاب خود از قفای ایشان رهسپار بود چندانکه
بقریه واسکس و نزدیک سرای شاهزاده برسیدند قراولان سرای بانگ برآوردند که کیستید و از کجا میآیید گفتند
ما مردم سردار لاریجانی و اینک سردار ماست که از قفای ما در میرسد هنوز این سخن در میان بود که ملاحسین
در رسید و نخستین چند تن از مردم خود را بر سر کوچه‌ها بگماشت تا اگر کسی از لشکریان بمدد شاهزاده آید دفع دهند
آنگاه اصحاب خود را گفت چون بسرای شاهزاده درشتیم فریاد برآورید و از جنبد کینه که مردان در بقا شاهزاده
کشته تا هر کس از مردم او این ندا بشنوند ناچار هراسناک شود و راه فرار پیش گیرد این بگفت و بدرسرای شاهزاده
آمد و بفرمود تا با تبر در سرای را بشکستند و بدرون خانه در رفتند و با شمشیرهای کشیده با حافظان سرای درآویختند
و خون بسیار کس بریختند و آتش بسرای در زدند و باره بندی که در پهلوی سرای بود هم بسوختند و خانه دیگر را
که از بهر تعزیت سید الشهدا علیه السلام کرده بودند هم آتش اندر زدند و مردمی که در آنجا جای داشتند برخی را
بسوختند و بعضی را بکشتند و از پس آن جسد ایشان را با آتش افکندند با جمله جماعتی از تفنگچیان سوادکوهی که
در سرای بیرونی شاهزاده جای داشتند بعضی عرضه هلاک و دمار شدند و گروهی طریق فرار پیش داشتند
سلطان حسین میرزا پسر شاهنشاه تاجدار فتحعلی شاه و داود میرزا پسر ظل السلطان هم در آنجا مقتول شدند
و جسد هر دو تن سوخته گشت و میرزا عبدالباقی مستوفی نیز بقتل رسید اما ملاحسین و مردم از پس این قتل و حرق
آهنگ سرای درونی و قتل مهدیقلی میرزا کردند و شاهزاده بخویشتن داری پرداخت و یکتن از مردم بابیه که
از دیوار صعود کرده بود با گلوله تفنگ بزیر انداخت و یکتن دیگر را که از در سرای بجهد درون رفت هم تلف
کار ساخت لکن معلوم داشت که با این جماعت رزم نتواند داد از جانب دیگر سرای راه فرار پیش گرفت
و در آن ظلمت شب و شدت برف و برد یکتنه بجانب بیابان همی گریخت جماعت بابیه هر چه در سرای او
یافتند برگرفتند و بجانب محلات آن قریه تاختن بردند و بانگ صیحه و فریاد ایشان کوه و دشت را بگرفت
پای و دشت لشکر شاهزاده از هول شبیخون بی‌ساز و سلاح جامه در بر نداشتند و مجال پوشیدن جامه نکردند سر و
پای برهنه بجانب تل و جبال و مغاکهای مجاری پراکنده شدند در میان این لشکر چند تن از مردم اشرفی
دیوار حصاری را سنگر کرده بخویشتن داری مشغول بودند حاجی محمد علی با چند تن از بابیه آهنگ ایشان کرد و [illegible]
[illegible] مردم اشرفی تفنگها بگشادند و از قضا گلوله بر دهان حاجی محمد علی آمد و [illegible] برفت آنجا [illegible]
و جنگ برگماشت مردم اشرفی دیگر باره از قفای ایشان تفنگها گشاده [illegible]

۵۳۷ با پیاده نوکر گماشت تا شب در قلعه آنگاه که سپیده بر زد و روز روشن شد پس سرکردگان لشکریان نیز
آن بکردند که از قتل جبان فرو شوند و دشمن را دفع دهند بلکه از دور بی نظاره بودند و جماعت بابیه با آن
قلیل مردم مال و مواشی آن قریه را اموال و اثقال شاهزاده و سپاه او را از پیش روی بی بانه در طرف قلعه
شیخ طبرسی گرفتند از قضا شش صد تن از لشکر شاهزاده بر سر راه ایشان همی بود چون دانستند که آن جماعت را
هنگام مراجعت است بی آنکه سازی همی آغازند و تفنگی کشایند سر تیز از برق و باد بگریختند و ملا حسین اتحاد
او چاشتگاه روز از مسافت طریق بپرداخت و در قلعه خویش جای بساخت اما مهدی قلی میرزا بعد از فرار
نیم فرسنگ زمین گل و لای و برف را پیاده طی مسافت کرده در این وقت یکتن از مردم مازندران که با اسبی
یابانی دیگر از آن سوی برو باز خورد و او بشناخت پس اسب خود را بدو داد تا برنشست و او را در کاو سرای رسانید
نشیمن داد و خود هم بر آن بر آمد و از چپ و راست برفت و هر کس از لشکر برسید او را از زندگانی و حیات شاهزاده خبر
داد و مردم را فوج فوج بحضرت او آورد اما چون شاهزاده را دیگر وقت جنگ نبود از کاو سرای سوار شد و آن شب را
در قادی کلا بپای آورد و روز دیگر بجانب ساری شتافت و این فتح بابیه چنان هول و هربی در مردم مازندران افکند
که مازندرانیان زن و فرزندان خود را برداشته تا شهر ساری همی فرار کردند لکن مهدیقلی میرزا دیگر باره بفراهم
کردن سپاه بپرداخت و سران و سرکردگان را حاضر ساخت و بعد و وعید بیم و امید داد و ایشان نیز با لشکر
واهی دگرباره بیامدند از آنسوی عباسقلیخان لاریجانی با لشکر خود از لاریجان تا قلعه شیخ طبرسی بتاختند و جماعت را به
محاصره انداخت و صورت حال را بعرض حضرت شاهزاده داشت که اینک من این مردم را حصار داده ام
حاجتی بعده و معین ندارم اگر شما را تماشای این جنگ و نظاره این حربگاه پسندخاطر است بدین جانب کوچ دهید
شاهزاده چون این بشنید بیم کرد که مبادا عباسقلی خان غره شود و او را از بابیه آسیبی رسد بفرمود تا محسن خان
سوادکوهی با مردم خود و جمعی از افغنه و محمد کریمخان اشرفی با سپاه اشرف بجانب او کوچ دهند و نیز فرمان کرد که خلیل خان سوادکوهی
و مردم قادی کلا با او پیوسته گردند و ایشان چون جلادت بابیه را معاینه کرده بودند بعد از طی مسافت
عباسقلی خان را گفتند مردم احتیاط را فرا دست باید داشت زیرا که ایشان لشکری استوارند نتوانیم کرد
قلیخان گفت هرگز روا نباشد که از بیم لشکری سخن کنیم و مردم لاریجان تنهای ایشان است با جمله در این وقت
مردم بابیه از آنکه سپه دار جماعت او را خواب در گوش دهند چنان بیزیستند که پنداری در قلعه شیخ طبرسی
هیچکس نیست و گاه گاه از در ضراعت و فروتنی پیامی همی فرستادند و طلب امان میکردند چون ماه دی چند
بیکینه گذشت شب دهم شهر ربیع الاول سه ساعت از آن پیش که سپیده صبح سر بر زند ملا حسین چهار صد تن
پیاده تفنگچی از ابطال مردم خود گزیده ساخت و از قلعه شیخ طبرسی بیرون تاخت و اسنده دیوانه وار گرگ گرسنه
شدند و عزیمت قلعه ناگه از لشکرگاه براندند و خود با چند سوار بیکسوی لشکرگاه کمین نهاد تا اگر کسی طریق فرار گیرد
بکشند و در این وقت مردم لشکرگاه آسوده از کیفیت دشمن در جامه خواب با جامه های گشوده بخفتند
کناگاه جماعت بابیه در آمدند و نخستین با تیغهای آخته بر لشکر سوادکوهی در آمدند بفتند و در اول حمله شمشیر
بزدند بکشتند و غنیمت های بسیار از مردم بابیه بجای نهادند هر مرده از پیش گریخته و اگر سوار تیر انداز شمشیر

وحمل کردند تمامت این انواع را چون گوسفند که از گرگان رسیده باشند همگروه بسنگر لاریجانی بردند و گرد باد
و خاشاکی که مردم لشکرگاه از چوب کرده بودند آتش در زدند تا هفت شب را روز روشن کرده و دست در دشمن و دیده
و از بانگ صیحه و نعره گیرودار یکباره چنان دل لشکریان ضعیف شد که هیچکس را از هیچکس بیمی نبود و کمتر کسی بجای ماند
هیا شد عباسقلی خان سردار را نیز نزدیک افتاد که وداع جان و جهان گوید چه از زحمت طریق سلامت بدست
کرده بیک سوی لشکرگاه گریخت و از آنجا که مکان فتحعلی بیک شاهسون و محمد سلطان یاوری نیز در لشکرگاه فریاد برکشید و
مردم را بجنگ جماعت یاغیه تحریص میداد در این وقت جمعی از اصحاب ملاحسین در رسیدند و او گمان داشت
که لشکر شاهزاده اند بانگ برایشان زد که از بهر جنگ قدم استوار کنید این مردم چه پندارند و سازند
هنوز سخن در دهان او بود که در رسیدند و او را با تیغ پاره پاره کردند و در این گیرودار هشتاد تن از جماعت یاغیه نیز
مقتول گشت از پس این وقایع ملاحسین که بر سر راه هزیمتیان کمین نهاده بود بمیان لشکرگاه در آمد میرزا کریمخان
اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی با چند تن از تفنگچیان اشرف در کنار لشکرگاه سنگری از بهر خود کرده و مواضعه نهاده
که چندانکه زنده باشند هزیمت نشوند و از آتشی که جماعت یاغیه کرده بودند فضای حربگاه روشن بود در این وقت
ملاحسین و اصحاب او دیدار شدند میرزا کریمخان آقا محمد حسن را خطاب کرد که هم اکنون آن سوار را که دستار سبز
بر سر دارد و بخراسان پیش این بگفت و تفنگ خویش را بگشاد و این خود ملاحسین بود که بعد از گشادن تفنگ
دست بر سینه خود آورد و معلوم شد که گلوله بر سینه او آمد و در زمان آقا محمد حسن نیز تفنگ خود را رها داد
و این گلوله نیز بر شکم او آمد و با این دو جراحت صعب از اسب بیفتاد و بشتاب طریق فرار گرفت الا آنکه اصحاب
خود را امر بمراجعت داد و با اینکه تفنگچیان اشرفی از دنبال او گلوله ها باریدند و جماعتی از اصحاب او را سنگرها
افکندند هیچ اضطراب نکرد و آهسته آهسته بیراه بریده تا بقلعه شیخ طبرسی برسید با اینهمه لشکر شاهزاده تاب درنگ
نیاوردند و هر کس بطرفی گریخت الا آنکه عباسقلی خان لاریجانی با پنجاه تن و عبدالله خان افغان با سه تن
و محسن خان با چند تن اشرفی از بیرون لشکرگاه بودند چون صبح طالع شد میرزا کریمخان اشرفی بر سر
و بودی برآمده بانگ اذان در داد تا اگر از لشکریان کسی در آن حوالی باشد فراهم شود عباسقلی خان
و چند تن دیگر که منتهز فرصت بودند چون بانگ اذان بشنیدند بلشکرگاه در آمدند و از سرزنش اقران
و واماندگان کشتگان و بازپرس کارداران دولت آشفته خاطر بودند با تجهیز مقتولین را مدفون ساختند و شتابان
تن کشتگان یاغیه را سر برگرفته و سرهای ایشان را با بارفروش و دیگر بلدان مازندران فرستادند که هول
و هیبت مردم از آن جماعت اندک شود آنگاه عباسقلی خان صورت حال را بمصحوب عبدالله خان افغان بشاهزاده
فرستاد و تصمیم عزم داد که دیگر باره احداث لشکر کرده بحضرت شاهزاده در رود اما از آنسوی ملاحسین را در
قلعه شیخ طبرسی چنان برفت که از اصحاب او کس ندانست او را جراحتی رسیده و در میان دو دهنه هشت
دیدار او را بر گرفتند و نزدیک حاجی محمد علی حمل دادند پس ملاحسین بر هیئت زبان باز کرد و گفت ای مردم چنان بدانید
که من مرده ام چند دیگر زنده خواهم شد و سر بر تقریر خواهم کرد در این آیین کشتگان را مرده ام باز نگردید و دست
از جنگ باز مدارید و در من حضرت اعلی ما که کنایت از حاجی محمد علی باشد دفن کنید آنگاه مردم را از خود دور کرد

قتل ملاحسین بشهر وی در سیاه کلامدار

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

با چند تن از خاصان و دولتخواهان خویش را دلیل [illegible] کرد که هیچکس از قلعگیان زنده از این کمند و ب فرو بست پس جسد او را
بدو بنهاده در قلعه شیخ طبرسی با چند و شمشیر با خاک سپردند و سی تن دیگر از جراحت یافتگان بابیه هم در [illegible] بردند
ایشان را نیز [illegible] خون ساختند و آنگاه از قلعه بیرون شده بدیگر جا آمدند و معاینه کردند که مردم ایشان را
سر بریده داشته اند پس چنانکه [illegible] بدین پرداخته هر کس از لشکریان را خون بود از خاک برآوردند و سر بریدند
و سرهای ایشان را بر سر چوبهای دراز بالا کرده بر طرف دروازه غربی قلعه نصب کردند و تنهای ایشان را
در بیابان افکندند و کشتگان خود را دفن ساختند و مراجعت بقلعه نموده در جای خویش آرام گرفتند

لشکر تاختن شاهزاده مهدیقلی میرزا از شهر ساری بقلعه شیخ طبرسی برای جنگ جماعت بابیه

شاهزاده مهدیقلی میرزا قبل از آنکه از شبیخون جماعت بابیه و کشتن عباسقلی خان و لشکریان آگاه شود با لشکری ساخته
از شهر ساری بیرون تاخت و آهنگ قلعه شیخ طبرسی راه برید و در سرخه کلای جای کرد و روز دیگر از آنجا کوچ داده
[illegible] راه پیمود که مکتوب عباسقلی خان با چند نیزه سر از جماعت بابیه بدو آوردند و عباسقلی خان از بیم آنکه مبادا لشکر شاهزاده
هراسناک شوند و از گرد او پراکنده گردند هیچ از جلادت بابیه و هزیمت خود یاد نکرده لاجرم شاهزاده از مطالعه مکتوب خاطر
آن سردار چنان دانست که فتح قلعه شیخ طبرسی و قلع طایفه بابیه بسیار سهل است در قطع مسافت شتاب گرفت که مبادا
فتح قلعه و قمع بابیه بنام عباسقلی خان برآید و از پل قراسو [illegible] چون برق و باد بگذشت براند و در آنجا عبدالله خان افغان
از راه برسید و میرزا عبدالله نوایی را از حقیقت حال آگاه ساخت و این هر دو تن باتفاق شاهزاده را بجانب [illegible]
پرده از راز برگرفتند مهدیقلی میرزا بر جای سرد شد و کارها دیگرگون یافت و بسخت کس فرستاده بنه و [illegible]
که از پیش روی میرفت سر بر تافت پس سران سپاه را یک یک دیده و حاضر کرده ایشان را از قصه [illegible] کرد و کار
کیاکلا آمده [illegible] بود بزرگان سپاه بعضی اقامت را بر حرکت ترجیح نهادند و جماعتی تعجیل در حرکت [illegible]
سخن بر این نهادند که این لشکر از جماعت بابیه هراسناک شده اند اگر این کرت عنان بگردانند لشکر را دیگر [illegible]
خاطر از ایشان [illegible] فراهم آمد لاجرم لشکری در خور این جنگ آهنگ ایشان باید کرد پس شاهزاده چهار روز
در کیاکلا اتراق کرده کار لشکر بساخت و روز پنجم از آنجا کوچ داده با سپاه سواره و پیاده بکنار قلعه شیخ طبرسی آمد
و تنهای کشتگان را سوخته و بعضی را نیم خورده جانوران معاینه کرد و سرهای ایشان را بر سر چوبها [illegible]
قلعه چون [illegible] بود هول عظیم در دل او جای کرد و [illegible] دانست که بی لشکری [illegible]
کند لاجرم از آنجا عبور کرده [illegible] از آنسوی تر بقریه [illegible] آمده و از آنجا دو ساعت از شب گذشته با عباسقلی
دیدار کرده [illegible] روز در آنجا توقف نموده بفراهم کردن سپاه پرداخت و جماعتی [illegible]
[illegible] لشکری [illegible] برابر قلعه شیخ طبرسی [illegible] لشکری [illegible]
[illegible] میرزا عبدالله نوایی [illegible]
خان لاریجانی و [illegible] خان [illegible] مصطفی خان [illegible] اشرفی و سوادکوهی [illegible]
که [illegible] ساخت [illegible]
[illegible]

[illegible]

اما خندق کرده چنانکه از فراز آن بروج ساحت قلعه بابیه را هدف گلوله می ساختند و چنانکه بیم بود در میان قلعه و شهر رفتار
چون کار بدینجا رسید حاجی محمدعلی حکم داد تا در شبهای تاریک خاکریزهای پس دیوار قلعه را چنان مرتفع کردند که
دیگر ساحت قلعه دیدار نشد و اصحاب او آسوده در میان قلعه به کشت و شتاب بودند در این وقت شاهزاده و امرا کارگذاران
دولت خواستار آمدند تا دو عراده توپ و دو عراده خمپاره و قورخانه لایق بدو فرستادند و یکتن از مردم هرات آتشبازی
تعبیه کرد که از آتش زده بجانب قلعه روان میداشت و هفتصد ذرع مسافت را قطع کرده بمیان قلعه فرود می آمد
و خانمانی که جماعت بابیه از چوب و خس و خاشاک پرداخته بودند آتشش در میزد و بدین صنعت هر خانه که در آن قلعه بود
سوخته شد و از جانب دیگر گلوله توپ و خمپاره در میان قلعه تگرگ مرگ میبارید حاجی محمدعلی چون این بدید از قلعه
شیخ طبرسی که نشیمن داشت بیرون شد و در میان خاکریز قلعه منزل کرد و اصحاب او در نقبهائی که کرده بودند جای
کردند چنانکه هیچکس را از توپ و خمپاره آسیبی نبود در این وقت جعفرقلیخان بالارستاقی هزارجریبی بلشکرگاه آمده
برحسب امر شاهزاده جانب غربی شیخ طبرسی را نزدیک بقلعه بنیان برجی کرد و در مدت سه روز برجی عظیم برآورد
چنانکه لشکریان در سه ماه مانند آن نکرده بودند روز چهارم هنگام بامداد که مردم او از کار بسنگر لشکرگاه مراجعت
کردند تا لختی بیاسایند شاهزاده فرمان کرد که هم اکنون باز شوید و کار سنگر بجای برید هر چند قراول سپاه و جنگ دیدگان
معروض کنند که این سربازان از اول شب تا سپیده صبح لختی نغنوده اند و لب بهیچ ماکول و مشروبی نیالوده اند
چندان مهلت فرمای که قاید نفس را زمانی از در آسایش و آرامش باشند و کار خوردنی و خورش بسازند آنگاه
مراجعت کنند شاهزاده از آن عجله که در طبع داشت پذیرفتار نشد و فرمان داد که هم اکنون باید راه سنگر گیرند
سربازان که نیروی باز پس شدن نبود هر کس بگوشه سنگری خفت و بیهشانه پهلو بخاک و خاره نهاد و بخواب رفت
جعفرقلیخان و میرزا عبدالله نیز جماعت فراوان باسی و پنجتن سرباز از لشکرگاه روان سنگر شدند و هر یک بدر برج
خود جای کردند و سربازان ایشان نیز بعد از ورود به برج هر کس به پشت افتاده بخفت و جماعت بابیه که از دور و
نزدیک نگران بودند چون قلت عدد و غفلت ایشان را تفرس کردند دویست تن مرد کارآزموده از راه خندق بیرون
شده ناگاه صیحه زنان یورش افکندند میرزا عبدالله که هنوز دست از سود خواب نبرده حالی تفنگ خویش گشوده دو تن
از بابیه را بخاک افکند ایشان راه بگردانیدند و همه گروه بجانب برج جعفرقلیخان حمله بردند و از گرد راه بدرون برج
در آمدند جعفرقلیخان از جای برآمده دو تن را با گلوله بخاک افکند و دو تن را نیز مردم او بکشتند با اینهمه جماعت بابیه هم
نکردند و با شمشیرهای کشیده با او در آمده چند زخم شمشیر بدو فرود آوردند جعفرقلیخان را دیگر مجال مجادلت نماند و خود را
بمیان خندق برج انداخت جماعت بابیه از پس او آهنگ سرباز داده او طلب قلیخان کردند و یک نیمه سرباز او را
از تیغ بگذرانیدند و در این گیرودار اصحاب حاجی محمدعلی از دیگر جانب [illegible] تا بامداد از لشکرگاه [illegible]
بدو ایشان آمد [illegible] جعفرقلیخان [illegible] برج [illegible] شد [illegible] خویش
[illegible] جعفرقلیخان [illegible] میان خندق [illegible] زخم [illegible] هنگام [illegible]
[illegible]
[illegible]

سرهم کردند و چند روز او را بجانب ساری کوچ دادند تا در آنجا یک ماه و کسری ببود مهدیقلی میرزا چون این پیغام بشنید در خشم شد
و گفت چرا بی اجازت من او را کوچ داده و کس بفرستاد تا او را با لشکرگاه مراجعت دادند از این شدن و آمدن
زحمتی و تعبی بدو رسید که هم در آن شب درگذشت

خشم گرفتن شاهنشاه ایران با بزرگان مازندران از بهر مسامحت ایشان در تسخیر قلعه و تدمیر بابیه

چون مدت محاصره قلعه شیخ طبرسی بچهار ماه کشید و جلادت جماعت بابیه در کار مبارزت و مناجزت معروض کارداران دولت افتاد آتش خشم ملک الملوک عجم زبانه زدن گرفت و فرمود ما چنان دانسته بودیم که سپاه مازندران اگر میان آتش و آب شتاب گیرند و از حرکت نهنگ و نبرد شیر هراسناک نشوند اینک روزگاری دراز است که با جماعتی ناسزا طریق مماطلت می‌سپارند و در این مقاومت روز با طلعت میکنند همانا بزرگان مازندران بقای این فتنه و فترت را موجب قربت حضرت دانسته‌اند و از بهر قوام خویشتن آتش این جماعت را دامن زنند از این پس چنان می‌انگارم که خدای مملکت مازندران نیاورده است و یکسره مسامحتی که در این ستیزه آویز رفته است تمامت مردم مازندران را با جماعت بابیه عرضه تیغ تیز خواهم داشت مقربان درگاه از بهر شفاعت جبین ضراعت بر خاک نهادند و از جانب قواد سپاه فتح قلعه و قلع بابیه را ضمانت کردند این هنگام شاهنشاه ایران سلیمان خان افشار را فرمان کرد تا بجانب مازندران رهسپار شود و فحص حال کند و بداند که لشکریان در کار جنگ مسامحت روا نداشته همی‌بینند یا جماعت بابیه در کار بدان استوار می‌باشند مع القصه بعد از ورود سلیمان خان بمازندران لشکریان ترک سر و جان گفتند و اطراف قلعه را دایره‌وار دایره زدند و از دو سوی بحفر کردن زمین و نقب در بردن بقلعه در آمدند و با یکدیگر مواضعه کردند که چون نقبها را از خاکریز و خندق بگذرانند آتش در زنند و آن هنگام تمامت لشکر بیکبار یورش برند با بجمله از طرف غربی یک نقب را بزیر برج و خاکریز در برده آتش زدند چنانکه بیست ذرع مسافت ما بین برج و خندق و خاکریز با خاک پست شد و نقب دیگر را که از جانب شرقی بود چون با برج و خاکریز نارسائی داشت بعد از افروخته شدن زیانی شناخته نیاورد و اما لشکریان بشیپور جنگ بنواختند و از چهار سوی یورش در دادند جماعت بابیه از آن جانب که برج و باره بزیر آمده انجمن شدند و هر کس از لشکر نزدیک شد بزخم گلوله و ضرب تیغ و رمح بجای افکندند میرزا کریمخان اشرفی با جمعی از مردم اشرف بجانب قلعه حمله برد و علمدار او را بزخم گلوله بخاک افکندند میرزا کریمخان دست یازید و خود علم برداشت و برافراشت و دلیرانه تا پای برج برفت و هیچ از باران گلوله بیم نکرد یکتن از بابیه سر تفنگ را از ثقب برج بیرون داد تا او را هدف گلوله سازد میرزا کریمخان دست فرا برده گلوگاه تفنگ را بگرفت و از چنگ او برآورد و بر آن برج صعود کرده علم را بر سر برج نصب کرد و فریاد برداشت که ای لشکر سرعت کنید محمد صالح خان برادر جعفرقلیخان با چند تن از لارستانی خود را بپای برج برسانید اما مهدیقلی میرزا چون در این یورش بسیار کس از لشکر را معرض هلاک می‌نگریست بفرمود تا طبل مراجعت بنواختند میرزا کریمخان و محمد صالح خان نیز بازپس شدند اما چون آنگاه با انجام نرفت سران سپاه شرم زده بودند و واجب کردند که روز دیگر آنکار را بکام کنند و دیگرباره یورش بقلعه برند در این وقت مکشوف افتاد که علوفه و آذوقه قلعگیان تنکیاب شده است و کار بر ایشان سخت افتاد

در روزی چند بر کنند که آن جماعت از شدت مجاعت تباه شوند و اگر نه به پناه آیند پس ترک یورش گفتند و در تنگ
محاصره کوشش نمودند و از آن سوی نیز چون هر خبر که حاجی محمد علی آورده بود کذب و دروغ برآمد عقیدت اصحاب
او با فتوری بادید شد و از آن تعب و طلب که داشتند سستی گرفتند اما با اینهمه هیچکس را یارای نبود چه اگر از یکی
مخالفتی اصغا میرفت بحکم حاجی محمد علی سر او را نیز زبان بریدن گرفتند لاجرم جماعت بابیه بجان آمدند و در نهان
از بی چارگی دست بر زدند نخستین آقا رسول که یکتن از سران آن جماعت بود و از خویشتن سی تن مرد جنگی داشت
از شاهزاده امان طلبید و محمد تقی میرزا او را زینهار داد پس از قلعه بیرون شده بلشکرگاه در رفت و عطف عنان
گشته باز قلعه شد و بیتوانی مردم خود را برداشته روانه لشکرگاه گشت چون راه نزدیک کرد یکتن از مردم لاریجانی
بی اجازت شاهزاده او را هدف گلوله ساخت و تنجاک در انداخت و دیگر تفنگچیان بسوی مردم او تفنگها گشادند
و جمعی را مقتول ساختند چند تن که زنده ماندند بسوی قلعه مراجعت کردند جماعت بابیه گفتند شما مرتد شدید و بجانب
دشمن شتافتید اکنون قتل شما واجب افتاد پس همه را با تیغ بگذرانیدند از پس این واقعه رضا خان پسر محمد خان امیر آخور
شاهنشاه مبرور که بجماعت بابیه پیوسته بود هم زینهار جوی گشت و از شاهزاده امان یافته با دو سه تن از مردم خود
بلشکرگاه درآمد شاهزاده او را بهادر سیخان نوری سپرد تا در نزد خویش بدارد و جمعی دیگر از بابیه با لشکریکه در سکونا
بودند طریق رفق و مدارا پیش داشتند و اجازت حاصل کرده از قلعه بیرون شده و طریق فرار برداشتند و بمراجع
و مساکن خویش گریختند و هم در این ایام چنان افتاد که شاهزاده و عباسقلی خان در یکی از بروج که با قلعه قریب بود
در رفتند و جماعت بابیه تفرس کردند پس بجانب آن برج چون باران ببار گلوله ببارید در قضا گلوله از شکاف تنه
درختی بگذشت و بر شانه عباسقلی خان لاریجانی آمده جراحتی کرد اما هیچ از جلادت او کاسته نشد و همچنان در تحریض
لشکر و تهیه سنگر استوار بود و از پس این واقعه علف و آذوقه جماعت بابیه یکباره بنهایت شد و راه بیرون شدن از قلعه
مسدود بود ناگزیر علف زمین هرچه یافتند بخوردند و چندانکه درخت در قلعه بود پوست و برگ آنرا قوت کردند و چند
آلات و ادوات چرمی داشتند نیم پخته ساخته طعمه نمودند و هرچه استخوان در قلعه بود بسوختند و با آب صلایه کرده بنوشیدند
و اسب صاحبین را که بزخم گلوله مرده بود و از برای حشمت صاحبین آنرا با خاک سپرده بودند برآوردند و گوشت گندیده
آنرا با استخوان بقسمت بردند و با اینهمه دست از ستیز و آویز کوتاه نکردند چنانکه لشکریان که از طرف غربی قلعه
شیخ طبرسی از حد فوق قلعه کرده بودند که خندق آن ده ذرع عمق و ده ذرع عرض داشت و دو تنه درخت بهم آورده
عبور بر خندق آن قنطره بسته بودند میرزا عبد الله نوائی و جمعی از سرباز بندپی و جماعت اشرفی و بالا رستاقی
در آن قلعه جای داشت بحسب بعد از فرو شدن آفتاب که مردم قلعه مشغول نماز بودند و هنوز قنطره بر
خندق بود ناگاه دو تن از بابیه بقلعه درآمدند و سیمزبان را حمله افکندند و از قفای ایشان یکتن دیگر در بیرون شده
میرزا عبد الله این بدید و دو اسپه خود را بر جماعت و نخستین آن دو تنه درخت را بجنبانید و میان خندق افکند
جماعت بابیه چون چنین یافتند باز شدند اما این سه تن که میان قلعه بودند با شمشیرها کشیده و بجنگ درآمدند و چند
کس از تفنگچیان را جراحت کردند و یکتن از ایشان از دهنه برج قلعه عروج کرده و [illegible]
کرد و اگر فرصت یافتندی قلعه [illegible] جماعت بابیه از بیرون قلعه [illegible]

تنگی علف و آذوقه در میان بابیه

[illegible] بابیه و شکست ایشان

و یکتن از تفنگچیان اشرفی را نیز هدف گلوله ساختند و از آن جماعت نیز چند تن بزخم گلوله جان بدادند اما آن انجمن که بر فراز برج
کس را دست نبود و هر که قدم صعود میکرد با شمشیر دو نیمه میساخت در پایان امر یکتن از مردم طالش مشتی بگرفت و آتش
افکنده بدو دست یافت و از پا پیش درآورد و دو تن دیگر را که در میان قلعه بودند هم بقتل آوردند از پس این واقعه دیگر در قلعه
شیخ طبرسی برگ درخت و علف زمین و استخوان و چرم همه پرداخته شد و راه فرار بسته گشت ناچار جماعت بابیه از در امان
بیرون شده و زینهار طلبیدند مهدیقلی میرزا عهدنامه بدیشان رقم کرد که چون توبت و انابت کنند و از مذهب جماعت اثنا عشریه
بیکسوی نشوند از مال و جان در امان خواهند بود و خاتم بر آن رقم نهاد و سران سپاه نیز خاتم بر زدند و از نفاذ عهد [illegible]
و اسبی نیز از برای حاجی محمد علی بفرستاد و بفرمود تا بیکسوی لشکرگاه در منزل ایشان خیمه چند برافراشتند حاجی محمد
با اینکه قرشی نسب نبوده دستاری سبز بر سر بسته و اولی نسب شمرده میشد با جماعت از قلعه بیرون شد و بر اسب شاهزاده برنشست
و دویست و چهار تن از جماعت بابیه که باقی مانده بودند با شمشیرهای کشیده در رکاب او طی مسافت نموده و در خیمه‌ها
که برای ایشان کرده بودند فرود شدند و آن شب را بصبح آوردند روز دیگر شاهزاده حاجی محمد علی و چند تن از بزرگان
ایشان را بلشکرگاه طلب داشت چون درآمدند با ایشان [illegible] و نشستند و از سخن از مذهب بمیان آمد تا آنکه بعضی عقاید خود را
میگفتند آنچه بر زبان ایشان میرفت مرتد شرعی و واجب القتل بودند اگرچه شاهزاده حکم بر قتل ایشان نراند
اما لشکریان و سران سپاه از بس رنج برده بودند و مردم ایشان عرضه تیغ گشته بود و همچنان بیم آن بود که بر یکبار شورشی
فتنه مردم را اغوا کنند دل بر قتل ایشان نهادند و ناگاه انجمن شده و آهنگ خیمه‌های ایشان کردند و با نیوقت مهدیقلی
میرزا نیز چون پشت و روی این کار را نگریست بحکم شریعت و پشتوانی دولت قتل ایشان را واجب دانست پس بفرمود تا آن
جماعت را حاضر کرده بر صف بداشتند و فرمان کرد تا یک یک را شکم بدریدند و بسیار کس بود که از [illegible]
خود میرفت با جمله تمامت آن جماعت مقتول شدند الا معدودی قلیل که بمیان درختستان دره گریختند رضا خان پسر محمد خان
میرآخور و چند تن دیگر که در منزل [illegible] نوری بودند هم بدست تفنگچیان سورتی و لاریجانی تباه گشتند و چند تن
دیگر از جماعت بابیه که از پیش امان یافته در لشکرگاه جای داشتند هم جان بسلامت نبردند پس ملا عبدالله [illegible] نیز
هلاک گشت آنگاه شاهزاده حاجی محمد علی و چند تن از سران را با او محبوس داشت و خود بر قلعه شیخ طبرسی آمد و از
[illegible] که در استحکام قلعه بکار برده بودند شگفتی گرفت و آن برج و خاکریز و چاه‌ها را معاینه کرده و آنچه
تفنگ و اموال خواروبار که در آن قلعه انباشته بودند برگرفت و هرچه را [illegible] ساخت و آنچه از خانه میرزا [illegible]
برده بودند باز داده و اموال [illegible] که [illegible] بتجارت رفته بود بدست کرده و هرچه مجهول المالک بود [illegible]
ساخت و از آنجا ببارفروش آمد سعید العلماء و دیگر اهالی شرع بر قتل حاجی محمد علی همداستان شدند با آنکه فتوی دادند که
توبت ایشان بحکم شریعت مقبول نباشد پس علما و طلاب علوم و دیگر [illegible] انجمن شده و ایشان را [illegible]
مقتول ساختند و جان ایشان را از آلایش [illegible] [illegible]
[illegible] چند تن [illegible] هلاک [illegible] و از مردم لشکری نیز چند تن مقتول گشت [illegible]
[illegible]
[illegible]

یکصد و پنجاه سوار ملازم خدمت او داشت و در روز سه‌شنبه بیستم ذیحجه الحرام از تبریز شاهزاده عبدالعظیم رضی الله
عنه بیرون شده در اراضی مقدسه ساکن شده گشت و هم در این سال میرزا احمد مجتهد تبریزی که از شاگردان شیخ احمد
احسائی و جماعت شیخیه فتوی داد و فرمان کرد که ایشان بیرون از تمام مسلمین بودند و مردم ملاقات ایشان را با نجس و رطوبت
بپرهیزند لاجرم چنان افتاد که کیفیت این جماعت شیخیه خواست که با به در رود در روز جمعی از در مرده منع بر آمد و کار به نزاع
و مناقشت افتاد چون تعدد شیخیه را نیز صدقی و کرنشی بود از دو جانب جماعتی بزرگ انبوه شدند و اول حرف و صنعت
کار خانها و دکانها را در بستند و آماده حرب و ضرب گردیدند شاهزاده ملک قاسم میرزا که این هنگام فرمانگذار
آن مملکت بود بزلال پند و نصیحت آن آتش فتنه را بنشاند و در میان ایشان کار به مصالحت و مسالمت انداخت و هم
در این سال میرزا ابوالحسن خان مصلحت گذار سفارت دولت ایران بر حسب فرمان سفر دار الاسلام بغداد کرده و امر
اقامت آن بلده گشت تا در کار تجار و زوار و دیگر مجاورین ایران که از این اراضی سفر کنند نگهبان باشد و میان دولتین
اسلام کار بر تشیید مودت کنند

ذکر وقایع سال دهم جلوس شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار مطابق سنه یکهزار و دویست و شصت پنج هجری
و سال یکهزار و دویست و شصت و پنج هجری مطابق تنگوزئیل ترکی چون دو ساعت و دوازده دقیقه از شب چهارشنبه
بیست و چهارم شهر ربیع الثانی برگذشت آفتاب از حوت بحمل تحویل داد و شاهنشاه ایران سلطان ناصرالدین شاه قاجار
جشن عید برپای برد و در این هنگام کارداران دولت چشم بر کار خراسان داشتند با جمله از این پیش رقم افتاد
که حمزه میرزای حشمة الدوله از ارک مشهد مقدس آهنگ سفر هرات کرد و بعد از بیرون شدن از قلعه ارک با فتنه
یار محمد خان راه برگرفت و تا اراضی جام براند چون هنگام آمدن یار محمد خان بخراسان چند تن از لشکر او را مردم
جام بهادر خان در اراضی جام اسیر گرفته بودند این وقت لشکر حشمة الدوله در افغانان بهادر خان را با یکصد تن تفنگچی در قلعه
فریمون حصار دادند و هشتم و هم ذیحجه در آنجا روز بردند بهادر خان زینهار جست و قلعه و لشکریان را محل
و امان یافت در این منزل قرا اغلی بیک ملازم وزیر مختار انگلیس که بصوابدید کارداران دولت منشور شاهنشاه
ایران با حمزه میرزا بیامده بود دست مردم سالار گرفتار شده او را محبوس داشته و هر نامه که با او بود گرفته جز منشور
پادشاه با که در میان جامه خود نهفته داشت با جمله قرا اغلی ناگاه از محبس بگریخت و خط شاهنشاه با حمزه میرزا آورد
و لشکریان آن خط مسامحه کردند و از جلوس پادشاه بر تخت ملک آگاه شدند و شاد خاطر آمدند آنگاه حشمة الدوله
آهنگ هرات کرد و در میان لشکر ایران کار بوک دیگر افتاد فوج گرازی و فراهانی سر به بی فرمانی برآوردند
و گفتند ما هرگز سفر هرات نخواهیم کرد و چهار عراده توپ برداشته اند و میتابد به جانب عراق رهسپار شدند
حشمة الدوله در چنین مضائقت با لشکر خود از طریق صواب بعید دانست که جز ایشان را مجال نکوهش گذاشت
و با فوج خاصه و فوج بهادران و دو فوج بهمدان و دو فوج افشار ارومی بجانب هرات تصمیم عزم داد میرزا موسی
آشتیانی برادرزاده صاحب دیوان که وزارت او داشت نیز در رکاب او کوچ داد و شاهزاده قهقهقا را جبراً نیز از
مشهد آورد چند منزل راه که جنگ و جوشی بر آید طریق فرار سپردند و مواشی ایشان غنیمت لشکر او گشت و چند تن که
اسب تر بخانه بسته بودند هر چه شب بسپرده تر بیابان آمده نیز پیاده خدمت حمید خان را سر ها بکندند و شاهزاده و میرزا

بهرامی که فده

میرزا نبی خان [illegible] از جانب یار محمد خان مأمور سفر دار الخلافه شده صورت حال را معروض داشت که هرگاه ۱۲۶۵
نواب شاهزاده با اتفاق یار محمد خان طریق هرات پیش گذاشت با عجله طریق [illegible] پیش گرفت به سبب [illegible]
[illegible] و گرسنگی غوریان در اراضی شبش فرود شدند و چون شبش با درختستان و بیشه پیوسته است از هر طرف
[illegible] اختیار کردند تا لشکریان هم آن زمستان در [illegible] عقب نباشند و حشمت الدوله از نیمه محرم تا آخر ربیع الثانی در شبش
توقف کرده و یار محمد خان معادل پنجهزار تومان نقد و چهار هزار خروار غله بعنوان قرض بلشکرگاه حشمت الدوله
فرستاد تا لشکریان بدان معاش کردند. در این وقت خبر مأمور شدن سلطان مراد میرزای حسام السلطنه به تسخیر مملکت
خراسان مسموع افتاد پس حمزه میرزا مراجعت بخراسان را تصمیم عزم داد و یار محمد خان جبار خان را با هزار سوار ملازم
رکاب او ساخت و شاهزاده از شبش کوچ داده و بتربت حیدریه آمده و از آنجا در [illegible] حسام السلطنه به نیشابور بازداشت
و راه نیشابور برداشت روز یازدهم جمادی الاولی وارد نیشابور شده دو روز با برادر خود حسام السلطنه بوده و در این وقت
حاجی میرزا عیسی [illegible] خوئی از دار الخلافه طهران برسیده و منشور طلب داشتن حمزه میرزا و لشکر او را بدار الخلافه رسانید
و همچنان تشریف حکمرانی خراسان را بنام سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بیاورد لاجرم حشمت الدوله از نیشابور
بسبزوار آمده و از آنجا کوچ بر کوچ طی مسافت کرده و در غره رجب وارد دار الخلافه طهران گشت و بعد از روزی چند بر حسب
امر کارداران دولت مأمور بحکومت آذربایجان گشت و میرزا محمد پسر میرزا تقی آشتیانی قوام الدوله که اکنون ملقب [illegible]
[illegible] مأمور بوزارت آذربایجان مختار افتاده ملتزم رکاب او گشت و شاهزاده در این هنگام ملقب بحشمت الدوله گشت و
نشان تمثال و حمایل امیر تومانی یافت و بعد از ورود به تبریز مملکت آذربایجان را منظم کرده و فرضی خان ایل بیگی
شاهسون را که در تقدیم خدمت تقاعد می‌داشت او را معزول فرموده و چون بعد از عزل منشأ شرارت بازرگانان [illegible]
شاهزاده با دویست تن سرباز جانبازان به آنجانب تاخت و فرضی خان و شاه پسند خان و روشن خان و سلیمان خان را گرفته
و دست بسته محبوسا بتبریز فرستاد و قلاع ایشان را با خاک پست کرده

مأمور شدن چراغعلیخان بمملکت خراسان برای استمالت حسن خان سالار و مراجعت [illegible]
کارداران دولت چنان صواب شمردند که یکتن بر زبان دانان بمشهد مقدس رسول فرستند تا با سالار و دیگر یاغیان
آن مملکت سخن کند و ایشان را از طریق طغیان و عصیان بگرداند تا در میانه جان و مال جماعتی بیگناه تباه نشود و میرزا تقی خان
امیر نظام چراغعلیخان زنگنه را که یکتن از ملازمان خود و یکی از مردم معتبر [illegible] کرده [illegible] و فرمان یافت که از جانب
حشمت الدوله دو چاپار شود و او را با لشکرگاه حسام السلطنه مراجعت دهد تا باتفاق یکدیگر مملکت خراسان را مسخر دارند و همچنان
سالار را مطمئن خاطر کرده بدربار آورد و نیز حکم به مرتضی قلیخان حاکم شاهرود رقم شد که بعد از ورود چراغعلیخان بشاهرود
سی تن سوار با او همراه کند تا بسلامت طریق خراسان سپارد بالجمله چراغعلیخان شتاب کنان تا شاهرود برآمد
و چون مرتضی قلیخان در امضای حکم کارداران دولت مسامحت کرد از حکومت شاهرود در قم عزل یافت و چراغعلی
خان از آنجا ره سپار شده بسبزوار آمد و حشمت الدوله را در سبزوار دیدار کرد و معروض داشت که بر حسب فرمان بلشکرگاه
حسام السلطنه مراجعت گزین و هم از قبل حسام السلطنه اسکندر خان [illegible] شد که سپاهیان ما [illegible] باز ببرد اما
لشکریان چون در توقف خراسان و نواحی هرات زحمت فراوان برده بودند طریق نافرمانی گرفتند و [illegible]

سفر کردن حسام السلطنه از نیشابور بمشهد

رحیل بداده راه وداد مخالفت پیش داشتند و حمزه میرزا نیز ناچار راه برگرفت و چراغعلیخان باتفاق اسکندرخان سردار روانه نیشابور شده و بحضرت حسام السلطنه پیوستند حسام السلطنه سلیمانخان دره جزی را رخصت کرد که باراضی خود رفته تبسیح لشکر کند و بجانب کلات رهسپار شود و خود از راه سروایت نیشابور بجانب مشهد مقدس کوچ داد و در عرض راه از جانب یارمحمدخان افغان عبدالجبارخان با هزار سوار افغان و هزاره نیز در حسام السلطنه شتافت و ملازم رکاب شد با جمله معدودی و در چمپاران که تا شهر مشهد هشت فرسنگ مسافت است کشوف افتاد که سواران [illegible] محال تربت و اراضی قسرانی را معرض غارت درآورده اند با چهار هزار و دویست تن فوج قرائی که در لشکرگاه بودند برای حفظ اهل و مال خود رخصت یافته روانه تربت گشته کوچ دادن ایشان جماعت تربت و بیرون شدن حشمة الدوله از خراسان سالار را دل مشهد را در طریق طغیان تودل ساخت با جمله حسام السلطنه بصوابدید خوانین خراسان مکتوبی بحاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن که از علمای مشهد بودند فرستاد که اگر چراغعلیخان از زحمت حشر ار آسوده خواهد بود او را روانه مشهد دارم تا پیغام کارداران دولت را با شما بگذارد و ایشان دستوری دادند و چراغعلیخان در ۱۸ جمادی الاولی با پنج تن سوار روانه مشهد شد چون به نیم فرسنگی شهر رسید پنجهزار تن سواره و پنجهزار تن پیاده و [illegible] عراده توپ باستقبال او بیرون شد و مردم مشهد از بیم فر و شوکت خویش نمودار کردند و چراغعلیخان بشهر درآورده در خانه سالار جای دادند روز دیگر سالار او را طلب داشته مجلس را از مردم پرداخت و با او گفت میرزا تقیخان با من مکتوب کرده که سخن چراغعلیخان سخن من است اکنون مکنون خاطر او را با من بگوی چراغعلیخان عرض کرد که امیر نظام میفرماید دودمان دیرینه خود را بر باد مده و بی هول و حرب برنشین و طریق درگاه شاهنشاه گیر و پنجهزار تومان از [illegible] دولت ایران در وجه خویشاوندان و عشیرت شما برقرار است بی کم و کاست مقرر میدارم و بر زیادت از این پسرهای شما را هر یک بمنصبی معین و مرسومی معلوم نامبردار میسازم اما شما نخستین باید بسفر مکه کوچ دهی و بعد از مراجعت از مکه معظمه الا آنکه حکومت خراسان با تو تفویض نخواهد شد در یکی از بلدان و امصار ایران فرمانگذار توانی گشت و اگر این سخنان را از من پذیرفتار نشوی آل و تبار خویش را در معرض هلاک و دمار خواهی داشت سالار در جواب گفت که من از این جنگ و جوش هرگز آرزوی سلطنت نبوده ام بلکه خواستم با لشکر خراسان بطهران دست یابم و حاجی میرزا آقاسی را که مهیج این فتنه بود با تیغ بگذرانم آنگاه شمشیری از گردن درآویزم و قرآن مجید بدست کرده بحضرت شاهنشاه شتابم اگر بکشد یا ببخشد روا باشد اکنون که بدان آرزو فیروز شدم و کارها دیگرگون شد از خدمت شاهنشاه ایران و مودت با میرزا تقیخان اگزیر [illegible] معلوم لکن امروز نتوانم بجانب طهران کوچ داد چه این مردم که از بد امیدی بر سر من انجمن شده اند روا نباشد که بدست این لشکر کدام و بگذارم تا از من به ننگ برآیند و زن و فرزندان ایشان همواره مرا به بد یاد کنند و دیگر آنکه چون این مردم بدانند که من سر ایشان را بگذاشتم و با دولت مخالفه برداشتم نخست مرا با تیغ پاره پاره کنند آنگاه زن و فرزند مرا دستبازی ترکمانان بعرض بیع و شری درآورند پس صواب آنست که کارداران دولت از من گروگان بگیرند و حکومت خراسان را با من گذارند چون یکسال سپری شود تعهد شده که بحضرت شهریار رهسپار شوم و اگر میرزا تقیخان بدین سخن رضا نده کار بمبارزت خواهد رفت و بدانچه خدا خواهد خواهد بود پس پای دو هفته دیگر حاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن را نیز طلب کرده و با چراغعلیخان گفت پیام خویش را بهر یک از ایشان بگذار چراغعلیخان آن سخنان تکرار کرد و ایشان چنانکه از سالار آموخته بودند پاسخ دادند و مدتی دیگر

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۱۲۷۵ ... فتح قلعه شاهان دژ به دست حسام السلطنه

جمعی از مردم خراسان قصد قتل جعفرقلیخان کردند و چون آگاه او را یافتن دستی آوردند رجب مروی که جماعت از او بود از فرار
چاره بیرون نشده با رجب مروی گفت که اگر سالار چند سر اسب از بهر پیشکش بحضرت شهریار انفاذ دارد و عریضه‌ها
نیکو نگارد من این لشکر را از چاپاران بجانب جنوشان کوچ دهم و خواستار شوم تا کارداران دولت یک سال آن
مملکت را با سالار بگذارند و از پس یکسال او را احضار بدربار فرمایند رجب مروی این سخن را باور داشت و هم در آن شب
سالار را دیده درکرده آگهی داد و صبحگاهی چند کس از سران قبایل و پانزده تن سوار جعفرقلیخان را بداشته سلامت
و در آن بلده بیرون شدند و بعد از یک فرسنگ مسافت مراجعت نمودند جعفرقلیخان که تن از ملازمان سالار را با لشکرگاه
با خود ببرد و از آنجا خطی به سالار نوشته بدو سپرد که من با تو کذب سخن نگفتم تا صبحگاه از این مداخلی لشکر کوچ خواهد داد تا
شهر مشهد میرسد تا ساخته جنگ باشید اما از آن سوی حسام السلطنه دو روز در بیرون کوغ اوتراق کرده باشند که مردم قلعه شاهان
دژ را مطمئن خاطر ساخته بدرگاه آید چه از بسیار قلع و قری مردم بیرون شده و بدانجا سیغناق گرفته بودند و از جانب سالار
یوزباشی هادی طرقبه و یوزباشی حسن شاهان دژی با چهار هزار تفنگچی و شمخالچی پارسی حافظ بودند حسام السلطنه مردی حسین
نام به قلعه شاهان دژ رسول فرستاد تا ایشان را استمالت دارد و مردم شاهان دژ از فرمان بگشتند و حسین را بکشتند
و سر او را از برای سالار بمشهد فرستادند روز دیگر حسام السلطنه فرمان کرد تا جعفرقلیخان سرتیپ پسر اسکندرخان سردار
با فوج نصرت و سرباز و توپ و سوار و حمزه خان شاهیون برنشستند و پیاده کارزار ردیف سودان ساخته تا کار قلعه شاهان
دژ یکسره کنند و بسیار چهار صد تن از مردم شاهان دژ و مشهد و صد تن سرباز مقتول شد آنگاه مردم شاهان دژ
شدند و لشکریان از سنگرهای ایشان گذشته بنگاه برجی که مشرف بقلعه و در ظاهر قلعه بود برسیدند و آن برج را بیورش
گرفته و شش تن شمخالچی که حارس آن برج بود مقتول ساختند و از آنجا دهان توپها را بقلعه گشادند قلعگیان
پای اصطبار از کار شده ناچار نزدیک جعفرقلیخان آمده خواستار شدند که او را با صد تن سرباز به درون قلعه در
بسپارند از این راه با اغوای مفسدین پشیمان شده دیگر باره در ببستند این هنگام حسام السلطنه لشکر را از محاصره
قلعه باز داشت و خود بلشکرگاه شد و چون یک نیمه از آن شب که شب سیم رجب بود سپری شد مردم قلعه از قلعه
بیرون شده بیکسوی برفتند و اموال و اثقال ایشان بهره لشکریان گشت یوزباشی حسن خان شاهان دژی
و یوزباشی هادی سرکرده شمخالچیها که در آن گیرودار گرفتار شدند حسام السلطنه بفرمود تا بدهان توپ بسته آتش دادند
و از آنجا لشکر را جنبش داده بجانب مشهد کوچ داد و از آنجا فرستاده سلیمانخان ده غزی برسید و معروض داشت که
سلیمانخان چون بر حسب فرمان سفر کلات پیش داشت در عرض راه اصغا نمود که بعضی از بزرگان کلات با سالار
مواضعه نهاده اند که محمدعلیخان پسر محمدعلیخان کلاتی را با خود داشته و کلات را بمردم سالار بسپارند سلیمانخان چون این
بطرف کلات تاختن برده بارچکان که یکی از قلاع کلات است مدفن محمدعلیخان چون این بشنید شاد خاطر شده
نزدیک سلیمانخان آمد و بزرگان کلات را نیز مستمال ساخته نزد او آورد و دویست تن از مردم سلیمانخان به درون
برده کلات را تسلیم داد و خانواده از طرف کلات را نزد او بکوکان فرستاد و سلیمانخان چون کلات را
مفتوح داشت از مردم خود حافظ و حارس در آنجا بگذاشت و خود مراجعت کرده خبر نمود و حسام السلطنه رسول او را
شادخاطر ساخته باز فرستاد و فرمان کرد که سلیمانخان در ظاهر مشهد حاضر لشکرگاه شود و جعفرقلیخان را از آنجا

 روز دیگر حسب الامر سالار از در مخالفت بیرون شد و با لشکر از چمن قلعه حرکت کرده تا کنار مشهد براندند مردم شهر چون این بدیدند
چندانکه لشکر سواره و پیاده حاضر بود ساخته جنگ شده از دروازه بیرون تاختند و از جنوبی شهر صف راست کردند سرباز فوج
مخبران و هفتاد تن سواره و دو عراده توپ که بر مقدمه لشکر بودند با مردم شهر روی در روی شدند و جنگ پیوستند
حسام السلطنه چون کار بدینگونه دید بفرمود تا دو عراده توپ دیگر بکار انداختند و تا چهار ساعت این مقاتلت دراز
کشید و پایان سربازان به گروه حمله درانداختند و لشکر شهری را که افزون از ده هزار سواره و پیاده بودند هزیمت کردند
و از قفای ایشان چنان دلیرانه بتاختند که بسیار از مردم فراری را بجانب شهر دوانیدند و مجال آن نبود که دروازها
شهر را استوار کنند ناچار باز داشتند و با لایشان فشار بردند و چون لشکریان اندک بودند سواره بازگشتند که مشهد در شود
با جمله دویست تن تفنگچی از مردم شهر در آن معرکه بدست لشکریان اسیر شد حسام السلطنه از بهر آنکه وحشت خاطر را
شهرها مرتفع کند بفرمود تا تفنگ ایشان را ماخوذ داشته آن جماعت را سلامت رخصت مراجعت بشهر دادند

سیم فتح نمودن حسام السلطنه و محاصره نمودن شهر مشهد مقدس را و مقاتله با سالار و مردم آن شهر

چون حسام السلطنه لشکر ترکمان و سپاه شهری را هزیمت کرد از کنار باغستان در جنوبی مشهد کوچ داده در حوالی
نیم فرسنگ مشهد مسافت است فرود شد و میان شمال و مغرب شهر را اتراق کرد و در جانبی در برابر دروازه
دروازه سراب لشکریان سنگری محکم برآوردند فوج مخبران و فوج ماکوئی با چهار عراده توپ در دروازه با خیابان
جای کردند و جعفرقلیخان سرتیپ پسر اسکندرخان سردار با فوج قراچه داغی و فوج مراغه و چهار عراده توپ میدان
توقان رفت و در سیصد ذرعی دروازه سنگری راست کرد و ساخته جنگ نشست اما مردم شهر همه روزه از شهر بیرون
شده مصاف میدادند و رزمهای مردانه میکردند گاهی قراولان لشکر را هزیمت میکردند و گاهی شکسته شده باز
در که و پا میخ یابان در بیرون شهر میرفتند چون روزگار بدینگونه رفت هم در شهر شبان سه هزار تن سوار جرار از جعفر
بیدو سالار برسید و بشهر درآمد و هم در آن سفر سپاه شهری چندانکه سواره و پیاده بودند باتفاق سواران سرخس
از دروازه پایین خیابان بیرون شده و بجانب شرقی سنگر ساخمخان تاختن بردند ابوالحسن خان برادر ساخمخان
و میرمحسن خان تیموری که سنگر ساخمخان را قراول بودند با سواران ترکمان دوچار شدند و بیکبار در آمده سالار
چون قراولان را با ترکمانان مشغول داشت بتاخت سپاه شهری بجانب سنگر ساخمخان راه برگرفت و سواران
سپاه را بفرمود تا از اسب بزیر آمده باتفاق پیادگان با شمشیرهای کشیده حمله درگشتند و از سر برج و باره شهر توپچیان
و شمخالچی و تفنگچی چون باران تیر آتش آهن بباریدند با جمله سالار چون لختی نخستین بر سنگر فوج ترشیزی حمله افکند
در اول یورش فوج ترشیزی را از میان سنگر هزیمت کرد ساخمخان ایلخانی که در سیصد ذرعی مسافت در سنگر خود نشسته
بود چون فرار فوج ترشیزی را معاینه کرد تیغ برکشید و نفری چند برسر راه فوج ترشیزی آمد باشد که ایشان را بسنگر خود
مراجعت دهد مردم سنگر ایلخانی از بیرون تاختن او چنان فهم کردند که راه فرار برگرفت و آشفته خاطر شدند و بحکم
آنکه رفیق و کار فرار پرداختند توپچی نیز هراسان گشت و از غایت وحشت به سرعت بار و ماده سوار ساخته ثبت
و هم در این وقت سالار از کار فوج ترشیزی پرداخته بسنگر ساخمخان حمله آورد و توپچیان چندانکه ماشه نهادند آتش درندادند
پنج توپ گشاده شد لاجرم سنگر ساخمخان نیز پایمال حمله سالار گشت و به اتفاق لشکر بدست مردم شهر افتاد همچنان حمله

۵۴۹ فوج ترشیزی و سرباز قاینی و خوافی و چند نفر از مردم سالار را اسیر گرفته با دو عراده توپ بجانب شهر مراجعت کردند
در آن سوی چون سپاه حسام‌السلطنه از این فقره آگاه شدند لشکر جماعتی از سواران نامدار و فوج مراغه و چند عراده توپ شتاب زده
راه برگرفت و وقتی رسید که کار لشکر ساخته بود و از این جهت سودی نکرد که سپاه شهری از دیوار و جان منیت
فوج شده و هزیمت لشکر گاه را غنیمت دانستند حسام‌السلطنه دو عراده توپ دیگر با گروهی لشکر بجای بودجه داده با سامان
و بیگانان و مردم را مراجعت فرمود و آتش جنگ را افروخت حسام‌السلطنه با صبح آمد و چون آفتاب سر از مشرق برزد سالار
دیگر باره اعداد کار کرده و مردم شهر را تحریص نمود چنان پیش شدند که پایان برزن و مردان بازار هر یک کار
پیش بست کرده مانند ابطال جان آماده قتال و جدال شدند با تفنگ سالار را بدین مدد و مدد از شهر بیرون تاخت
و بجانب لشکر حسام‌السلطنه شتاب گرفت و لختی با تفنگ رزم داده و چون راه نزدیک کردند کار بر تمامت لشکر دشوار
مردم لشکر گاه جنگ را مردانه بکوشیدند و چون کوه پا برجای بزیستند و هیچ توپ و تفنگ گشادند تا آنگاه که سالار
با پانزده هزار لشکر جرار صد ذرع مسافت برسید این هنگام توپچیان و تفنگچیان و پیادگان و سواران توپ و تفنگ را
گشاده داشتند بر هم زدند لشکر شهری افزون از صد تن هلاک و اسیر شدند و مردم شهر بیرون آمده و روی برتافتند
پس لشکر از لشکر بیرون شده و تفنگ ایشان تاختند [illegible] شتافتند و هر که را یافتند با خاک پست کردند بعد از این
هزیمت مردم شهر ده روز به مبارزت بیرون نشدند چون شب سیزدهم شهر رمضان برسید سالار با لشکری ساخته
آهنگ شبیخون نمود تا جنگ سلطان خان فرخ آبادی ... [illegible] از لشکر حسام‌السلطنه کسی کرد
خبری تازه آورد [illegible] لشکرگاه نزدیک شد [illegible] و در تفنگهای خویش گشادند نخستین
سلطان ... [illegible] بر گرفته باز پس گریخته سالار چون این ... بدانست
لشکرگاه را شبیخون نتوان برد ... [illegible] و دیگر باره آنگاه با لشکر شهری و ترکمانان از تیمان
هجوم کرده بجانب لشکرگاه تاختن کنند و اگر ... [illegible] و سه عراده توپ حمل داده
و با تمامت سواران [illegible] از شهر بیرون شد و برابر لشکرگاه آمده از بامداد تا فرو شدن آفتاب چون آتش
آشفته رزم بپیوست و از غرش توپ و تفنگ روز روشن چون شب تیره برآمد هنگام فرو شدن آفتاب سالار هزیمت شده
بجانب شهر شتاب گرفت و روز دیگر نیز از آن بیش که هر شب برآمد با آهنگ تیز از شهر برآمد و او جهانیان را
رزم داد [illegible] سالار تصمیم نمود که یکروز رزم برپای کند ... [illegible] آنگاه
از دو سوی مردان جنگ با یکدیگر درآویختند [illegible] خاک و خون آغشته گردیدند چنان صعب رفت که [illegible]
لشکرگاه مشکل افتاد حسام‌السلطنه چون این بدید کس به لشکر فرستاد و جماعتی از سربازان را از هر دو طرف لشکرگاه فرمود
سالار فرمان کرد تا سپاه پیادگان از جانب جنوب و طرف مشرق لشکرگاه در میان باغستانها پوشیده گشتند
و سواران لشکر از سوی شمال لشکرگاه تاختن آوردند حسام‌السلطنه نیز خود با سوار و پیاده با پیاده روی
در روی شدند و جنگ پیوسته کردند و این وقت سربازان چابکی کردند در میمنه لشکر سالار ... [illegible]
هزیمت ... [illegible] جای خالی کردند و جمعی گروه تفنگچی شهری تاختن بردند ایشان را هزیمت کردند
... [illegible] سواران شهری نیز شکسته شدند هنگام غروب آفتاب سپاه سالار یکباره طریق هزیمت پیمودند

و لشکریان از قفای ایشان بتاختند و پانصد تن اسیر گرفتند و مراجعت با لشکرگاه کردند عبدالله خان و خبر فتح بهم رسانید حسام السلطنه فرمود
تا حسین پاشاخان با فوج مراغه حمله کنند بفرمان شهر سنگری بساختند و از ایکجا اسب و سلیمان خان افشار و جباده و مرادخان توپ
در آنجا نشیمن ساختند آن روز شجاعت نمودند سالار با سپاه از شهر بیرون شده با لشکرگاه و پیش دشت آمد
حسین پاشاخان لشکر خویش را توپی گشاده داد و گلوله توپ سنگر او را با خاک پست کرد سالار چون این سپاه لشکری
جهت لشکری از پیش او آهنگ میدان نمود فتح و ظفر دست داد باز بشهر شد و تا روز هجوم دیگر از شهر بیرون نگردید
نشسته و فراوان مردم ... وقت بیش و صنف قاروق لشکر در ... گرفت که موقوفات مشهد مقدس رضوی
علیه الصلوة والسلام و خزاین و دفاین که در آن صحن مبارک سلاطین سلف و بزرگان متقدم بودیعت نهاده بودند
ماخوذ دارد ... آن ... مشهد ... موقوفات ... سالار با قرار داد
نصب داشت و جمعیت از مردم ... بصحن مبارک در آمده ... گفت که در خزانه
حرم را در هم شکن تا آنچه در آنجاست ماخوذ داریم و جواب گفت که من در آستانهٔ که ملائک ... کنند این جسارت
نتوانم کرد و خسارت دو جهان نتوانم اندوخت با قرار داد ... خنجر بکشید و در جای ...
کرده چنان بر سینهٔ آن مرد نهاد که از پشتش سر بدر کرد و در حریم حرم جان داد آنگاه در باب خزانه شتاب گرفت
و با پاشنه پای در خزانه را در هم شکست و هرچه در آنجا یافت برگرفت و از صحن مقدس بیرون شده بمنزل باز رفت
آنگاه از لشکر حسام السلطنه ترکی گشاده یافته گلوله توپ بر سینهٔ وی آمد چنانکه یک نیمه تن او ... و ... گلوله بر سینهٔ دیگر
از مردم خوئی که بر سینه ملازم خویش نزد بیک نشان افتاد مع القصه سالار با چنین کرامتی از جسارت ...
از خدام بقعه مبارکه و علمای بزرگ آن بلده چنانکه ... در آن وقت حاجی میرزا عسکری امام جمعه مکتوبی بحسام السلطنه
فرستاده و رسول او بدست مردم سالار گرفتار شد او را با کاغذ و مکتوب او ماخوذ داشته نزد سالار بردند و ...
سالار مواضعه بعضی از اعیان را تفرس کرده بفرمود تا امام جمعه را ماخوذ داشتند و تسلیم بعضی از لشکریان ...
نمودند تا نگران وی باشند و معادل چهار هزار تومان نقد مسکوک از وی مصادره گرفته و حاجی میرزا هاشم ... لشکر ...
باز داشت و میرزا صادق ناظر حضرت رضوی علیه الصلوة والسلام و حاجی میرزا عبدالوهاب مشرف و حاجی میرزا کریم وکیل
و میرزا محمد تقی متولی را بدست ... محبوس داشت و چون از ایشان بپرداخت با جمعی دیگر از علمای مسجد گوهرشاد
آمده با ایشان خطاب کرد که من خویشتن را باین هول و حرب در انداخته ام و این همه رنج و تعب بر خود روا ساخته ام بهر
آسایش مردم این شهر است اکنون که مرا وجه از برای تجهیز لشکر بدست نیست اگر از خزانه موقوفه چیزی بوام خواهم ...
در چنین وقت این دو بیت مال برگرفتن در شریعت ... باید دانسته اگر نه من بکین پیش نایستم ...
و طریق سلامت سپرم علمای بلد ... سخن او را صواب شمردند و گروهی از روی جواب ... تا فرمان سالار ... موقوفات
و جوهرات ... لشکر بذل کرده و قنادیل ذهب و فضه و دیگر ادوات و اوانی زرین و سیمین را برگرفته و بدار الضرب
فرستاد و بنام السلطان ناصرالدین شاه را بر درهم و دینار نقش کرده بر بزرگان و دیگر مردم اجری و مواجب کرد
اگرچه ماخوذ او معادل بیست و دو هزار تومان نقد مسکوک بود ... این جسارت که کرد بسیار ... غارت
شده و عاقبت وخامت این عمل قرین حال او گشت بالجمله هرچند موقوفات ... اداء آن ...

تصرف سالار در خزانهٔ حضرت رضوی علیه الصلوة والسلام

حاجی محمد حسین [illegible] ایشان [illegible] منتظم [illegible] جنبه گرفته به خدام [illegible] سپرده

مأمور داشتن کارگزاران دولت ایران [illegible] از اصفهان [illegible] حسام السلطنه برای فتح خراسان

چون خبر ترکمانان [illegible] سالار [illegible] سلطانی [illegible] شاهنشاه ایران فرمان کرد
تا لشکری چند [illegible] برگیرد و به لشکرگاه حسام السلطنه پیوسته شود [illegible] سپاه [illegible] خان [illegible]
[illegible] سپاه اصفهان [illegible] با فوج خوئی و [illegible] فوج [illegible] خان سرتیپ [illegible]
[illegible] جماعتی [illegible] و عبدالعلیخان سرهنگ توپخانه و چهارده
توپ و [illegible] با ایشان [illegible] برگرفت [illegible] حسام خان سرتیپ طی مسافت کنند
و همچنان [illegible] با این سپاه [illegible] در خراسان [illegible] بلاد [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] کار کرده [illegible] پادشاه [illegible] پوشیده [illegible]
[illegible] خراسان پیش داشتند تا منزل عباس آباد کوچ بر کوچ برفتند و در آن اراضی [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible] از آن پیش [illegible] تاخته [illegible] مردم قافله را اسیر ساختند
و شتران [illegible] اسیران [illegible] عباس آباد [illegible] آن شتران [illegible] لشکرگاه [illegible] غنیمت لشکریان
[illegible] عباس آباد را برگرفتند و طی مسافت کرده در چمن [illegible] شدند [illegible] حسام السلطنه [illegible]
[illegible] بود [illegible] گرسنگی شهر [illegible] کردند [illegible] سالار با مردم [illegible] شهر [illegible]
خویشتن [illegible] مسافت [illegible] شهر مراجعت کرد و پس از چند روز دیگر حسام خان
و لشکریان [illegible] کوچ [illegible] فرسنگ [illegible] حسنخان سالار [illegible] نگذاشت که ایشان
[illegible] با [illegible] جدال [illegible] توپ [illegible] برون شده [illegible]
[illegible] صف [illegible] کرده [illegible] توپ [illegible] ایشان [illegible] صعب [illegible] چنان بود که [illegible]
حسام السلطنه [illegible] ایشان [illegible] توانست رسید [illegible] ایشان [illegible] دنبال [illegible] لشکریان [illegible]
کوشیدند [illegible] هنگام زوال [illegible] تا آنگاه که دو ساعت از شب سپری شد لشکر خراسان [illegible]
[illegible] دنبال ایشان [illegible] خندق تاختند و از آنجا باز پس شده آن شب را [illegible] لشکر حسام السلطنه
پیوسته شدند و [illegible] لشکرگاه [illegible] روزی چند برگذشت [illegible] سالار [illegible]
[illegible] سوار و پیاده شهری [illegible] برون شده [illegible] لشکر حسام السلطنه [illegible]
[illegible] تا کنار خندق شهر تاختند [illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible] مشهد برون شده [illegible] جانب [illegible] برگرفتند [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible] شاهزاده [illegible] خان [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] دنبال ایشان [illegible] برگرفتند [illegible]
[illegible] ساخان [illegible]

سال چون پیک خشم کرده بهم افتادند و چشم و چهره را با خاک و خون آغشته دادند زمین کارزار از گرد سواران تیره شب را برانگیخت و هوای معرکه از شمشیر مردان آتشی تافته بر انگیخت بعد از کشش و کوشش فراوان هزیمت سالار افتاد و سپاه سالار پشت با جنگ داده روی به فرار نهادند و چنان متفرق شدند که دو تن تنفق نتوانست گرد [illegible] اسیران چنانکه [illegible] ساخت و هفتصد تن از مردم شهر و دویست تن از ترکمانان را اسیر گرفت و ایشان را بر داشته بدرگاه حسام السلطنه آورد و شاهزاده بفرمود تا آلات حرب و ضرب سواران شهر را گرفته رها ساختند و حکم داد تا دویست ترکمان را در پیش روی او سر برگرفتند و از پس این فتح دیگر سواران سالار را نیروی بیرون شدن از شهر و رزم دادن با سپاه حسام السلطنه بدست نشد لاکن از پس دیوار قلعه لشکر سپاه حسام السلطنه بر فراز توپ و تفنگ مهیا شدند و گاه گاه آهنگ جنگ بر سر لشکر مهیا شدند و با سربازان درمی آویختند و خون یکدیگر میریختند سالار با مردم خویش یکسال بهره برزیادت از اینگونه جلادت همی کرد و همه روزه قانون سلاحوت و سیاست آغاز همی داشت مع القصه اینوقت حسام السلطنه و سران سپاه سخن بر آن نهادند که لشکر را پیش برند و از پیچاپیچ کندها با شهر قریب افزایند نخستین سام خان را فرمان رفت تا شب هنگام با مردم خود در برابر دروازه نوقان چنبیان لشکری گرد و بر شکوه ساختن لشکر پرداخت صبحگاه که مردم شهر از این بدانستند جماعتی از مردان دلیر جنگ ده از شهر بیرون شدند و بر سر لشکر حمله آوردند آنسوی حسام السلطنه با دو هزار سوار و جماعتی از سربازان و چهار عراده توپ بمدد لشکری که در لشکرگاه بود و با مردم شهر آغاز مبارزت کرد و مردم شهر را هزیمت داد روز دیگر همچنان از صبحگاه سپاه سالار از شهر بیرون شدند و تا شبانگاه با تیغ و تیر و توپ و تفنگ بکار جنگ بودند ساعت پس از زوال مهر با شهر مراجعت کردند و دیگر روز دیگر بیرون شدند کوششی و کاری نتوانستند بر آورد کرد در این هنگام از تخریب لشکر مأیوس شدند و بانجمن لشکر در شهر جای گرفتند پسر حسام السلطنه بفرمود آن لشکر را استوار کردند حسین پاشا خان را با فوج مراغه در آنجا جای داد و سام خان و عباسقلی خان و لشکری که از طهران رسیده بود بفرمود تا از کنار لشکرگاه و میان لشکر حرکت کرده قریب بدروازه پایین خیابان فرود شدند و عبدالعلی خان با شش عراده توپ با ایشان انتقال کرد و چون از منزل ایشان تا لشکرگاه حسام السلطنه دو میل مسافت بود گاه گاه سواران این لشکرگاه را سواران سالار کمین میگشادند و زحمت میدادند حسام السلطنه حکم کرد از دروازه بالا خیابان تا پایین خیابان جابجای برج ها ساخته شد و هر برجی را جمعی از تفنگچی خراسانی نشیمن دادند تا سرابدال سالار ترکتاز محال افتاد و هم در اینوقت از میر محسن خان خوافی سرتیپ شتاب زده برسید و مکشوف داشت که سه چهار هزار سوار از ترکمانان بمدد سالار و مردم مشهد در میرسند و اینک از قراء و نواحی عرض راه در گذشته در ارض میل ایاز که شش فرسنگ تا شهر مشهد مسافت است جای دارند حسام السلطنه بعد از احصای این قصه عباسقلی خان سرتیپ با گروهی با شش عراده توپ و دو هزار تن سرباز بسر ایشان مأمور داشت و سام خان ایلخانی را با سواران زعفرانلو و سواره عراقی و آذربایجانی نیز بدانجا مأمور فرمود و در آن زمان که جانب میل ایاز ترکتاز کردند و آن شب را [illegible] روز دیگر چاشتگاه با سواران ترکمان دوچار شدند و از گرد راه بکارزار درآمدند و [illegible] از بانگ توپ و تفنگ زلزال در گرفت و کوشش سپاه از مرد و مردان جنگ بیرون شد بعد از دو ساعت [illegible] و ترکمانان را پای اصطبار بلغزید و پشت با جنگ دادند سام خان و دیگر لشکریان [illegible]

شرح سلطنت جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۵۵۳ شکستن سالارخان اشرار ترکمانان را

فتح نجات اسیر کرده بلشکرگاه مراجعت نمودند حسام السلطنه این مقصد را عریضه کرده با سیصد و پنجاه سر از
ترکمانان بصحبت محمد تقی بیک [illegible] فرستادند که پادشاه داشت شاهنشاه ایران محمد تقی بیک را لقب خانی مخصوص
ساخت و حسام السلطنه را با سران سپاه مورد الطاف سلطانی فرموده فرمان کرد تا حاجی پرویزخان سرتیپ فوج عراقی
و ترکی خان سرهنگ با فوج خمسه چهارصد تن سواره کلیائی و سه عراده توپ و با قورخانه از طریق خراسان
و [illegible] مسافت کرده بلشکرگاه حسام السلطنه پیوستند شاهزاده بفرمود تا در میان لشکرگاه و سنگر ترکمانان نیز از
جیان سنگری کردند و باستیانی لبنه برآوردند چنانکه میان کری و بارند شهر دیده بود و یک توپ هم بر فراز
باستیان صعود دادند تا در هنگام بکار باشد و در آنسوی سالار مقرر داشت که برای [illegible] خندق شهر را برابر
سنگر برکنار خندق سنگرها ساخت کردند و تفنگچیان زبردست نشیمن ساختند و هم روز حسن خان سالار و
پسرش امیر اصلان خان کشانی [illegible] یار بودند از همه کناره بیرون شدند و با لشکر حسام السلطنه دست
مصاف برافروختند رزم دادند و بیشتر وقت از بامداد تا شامگاه دلیران سپاه بکار حرب و ضرب بودند و یکدیگر را
باکمان و کمند می بستند و می خستند این وقت حسام السلطنه بدان شد که کار محاصره را تنگ تر استوار کند تا
مردم شهر هیچ جانب بیرون نتوانند شد پس پنجاه تن از شمخالچیان محمد تقی خان برادر محمد خان قرائی را با
از سربازان کروسی و همدانی و خوئی مأمور داشت تا قسمت [illegible] آمدند و پائین خیابان
مسافت داشت فرو گرفتند و در آنجا نشیمن کردند و روز دیگر فرمان کرد تا [illegible] خان و عبدالعلی خان سرهنگ
توپخانه و دو فوج سرباز [illegible] آمده [illegible] پائین خیابان را [illegible] پیش داشتند و حسام السلطنه [illegible]
کوه سنگی را در گرفت سالار چون این حالت توپ و تفنگچی و شمخالچی خود را [illegible] و چون [illegible]
سپاه بر حسام السلطنه [illegible] جنگ پیوست روی بدشت [illegible] کرده [illegible] خان [illegible] گشت [illegible]
[illegible] افضل خان و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه و دو فوج سرباز [illegible] از قفای سپاه سالار
[illegible] کردند و از دهان توپ و تفنگ تگرگ مرگ بر ایشان باریدند و عبدالعلی خان سرهنگ با صولت [illegible]
آهنگ جنگ [illegible] در میان جنگ آوران [illegible] چون سالار خویش را [illegible]
[illegible] حسام السلطنه [illegible] برداشت و در آنجا عبدالباقی خان
افغان پسر شمس الدین خان [illegible] با چهارصد تن سواره و دویست تن سرباز قرائی [illegible] و با [illegible]
و حکم داد تا از چهار سوی محاصره شهر [illegible] کردند و محال [illegible] جام [illegible] فرمان [illegible]
و [illegible] لشکرگاه [illegible] و [illegible] کردند و چون [illegible] بهمه سوی [illegible]
حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible] حاضر داشت و [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] هرات [illegible] خراسان شرقی [illegible]
حسام السلطنه اجازت کرد [illegible] افغان [illegible] بجنگ [illegible] مراجعت
[illegible] حسام السلطنه [illegible] خان [illegible] سپاه [illegible] خراسان
[illegible] فرمان شاهنشاه ایران

سه هزار سوار بنزدیک میدان جنگ شدند و بجای او محمد ناصر خان قاجار قوانلو که در این هنگام ایشیک آقاسی باشی بود باریاست
سپهسالاری در خراسان شد و سربازان قزوین و فوج ششم تبریزی و سه هزار سوار و ده عراده توپ و دویست تن سوار از طرف
حسام السلطنه مامور شدند که با قاسمخان هم در قلعه عسکریه هشت روز از جمادی الاول تا چهارم صفر خیمه زده بودند و اما حسام السلطنه از درگز
بیرون شد و از خوسف تا کرد و روز و در آن زمان از حال اوتراق کرد و لشکر را از عقب راه آورده و در آنجا عید را هم در آن
مکان بماند و شش روز در لشکرگاه توقف کردند وقتی که محمد ناصر خان به سیه کریم با کرده و گرچه هشت
روز سواری سوار و رسیدن باغش برفت با گروهی از لشکر ترکمان شتافت چنانکه سلطان جلال الدین ثانی بود که
برای جنگ آمده بود و از حرب و ضرب از کی جنگی نداشت با محمد ناصر خان در قلعه عسکریه که ترکمان شتافت و در
بیرون قلعه ترکمانان ترکمانان بر آن قلعه حمله کرده با ایشان کشته و دل تنگ جنگ نمیدانست محمد ناصر خان قاجار کرد
نه کرده و لشکر خویش را جمع کرده و با سلیمان سرتیپ پسر محمد کاظمخان سرداران فوجی که در پس میدان
در صف جنگ بود و با اتفاق سلیمان خان سرتیپ فوج تبریزی ساخته مصاف شدند و با بانگ توپ
و تفنگ درآمده میان قلب بالا گرفت و حسام السلطنه به لشکرگاه خویش آمده و صفهای بانگ توپ کرده و صورت
حال را عرض نمود و چون اینان برقرار و آن لشکر شکسته شده به ایشان آن قصه را که بود و صاحب منصبان سرتیپان
شمرا با چهار عراده توپ بر بسیار شدند و حسام السلطنه نیز با گروهی از دنبال ایشان استقبال کرده وقتی رسیدند
که بیرون آلات حرب را فرو افکنده و آتش حرب افروخته بود لاجرم از قفای لشکر سالار با بانگ کرده و در بر رسیده و در آن
توپ و تفنگ گرگ مرگ بباریدن بیاراست و در آن حربگاه مجروح و مجروح گشت محمد باقرخان یوشاسپو افتاده و
زخم کاری برداشت و بعد از سه ماه درگذشت با جوانی سپهسالار خان پسر سالار در آن کرده و جوان شیر سرگردان
بتفحص میدان و شمال میتاخت و بطال رجال را شکار می انداخت چنانکه دلیری و دلاوری ترکمانان بر گشت عباسقلی
بیگ سرتیپ افواج تکمیل نمود با سپاه لشکر حسام السلطنه مظفر و منصور گشتند و سپاه سالار با دو من با قوت و دهشت
پس از آن شاهزاده حسام السلطنه و محمد ناصر خان و از قلعه عسکریه رهسپار آمده بودند که آنگاه به لشکرگاه آمده و خود
مراجعت نمود و اینوقت حکومت محال ترکمان را به سلیمانخان قراگزلو فوج تبریز بسپرده تا ما فیه ضال و بیان اعظم
سپاه آن قبایل ساعی باشد همو از اصل و اصول دولت و در پیشگاه نمی کرد و از ایشان دویست تن مرد قنقالی را بنظام کرده
برحسب حکم لشکرگاه محمد ناصر خان پیوست با مجد روز هشتم شهر صفر محمد ناصرخان از عسکریه کوچ داده از جانب
جنوب شهر آهنگ گرماسنگی نمود و از هنگام حرکت انجا توقف کرد و در کرماسنگی معسکر کرد با سالار پیاده و سواره
هشت ده سیاهی توپ و تفنگ با او همراه بود و حسام السلطنه بعد از هشت روز در کرماسنگی محمد ناصر خان به لشکرگاه رسید

طلب داشت و عباسقلی خان سرتیپ با سپاه و دواب از راه بکرد بازگشت

ذکر فرستادن حاجت با بنده در زنجان و طغیان ملا محمد علی زنجانی و عاقبت کار او

ملا محمد علی زنجانی چنانکه در شرح قصه سید علی محمد باب مرقوم شد از قدوم بابی بود و سالی چند در مجلس سید باب حاضر شده مصیبتی دید
سال چند در اصول ما قرار گرفت و نوشتن بگفتن او مراحل جست بیرون شده و با بعضی از عوام شد و در آن عهد حاجی
نداشت و چون ادراک و حیلت کرد ملا محمد علی شد و ستایشی با جمعیت و بجز نه آنچه نوشتند در دست نهاده مانند این

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

منع این و مسایل کرده اند چون در مسائل شرعیه هر حکم که خلاف مشهور و مخالف با جمهور بود اختیار میکرد و در میان [illegible]

[illegible]

۵۵۰ امیر اصلان خان را بدانکه با جماعت زنجانی سپاهی اندک [illegible] و هرگاه عذری میخواست [illegible] با دولت [illegible]

امیر اصلان خان با [illegible] گرفتار شد و بکار زنجان [illegible]

آغاز فتنه ملا محمد علی زنجانی و مخالفت او با سپاه سلطانی

گروهی از مردم زنجان [illegible] از پیروان ملا محمد علی [illegible] و دعوی [illegible] امیر اصلان خان [illegible] را [illegible] بعضی را گرفتند ملا محمد علی [illegible] بدست کسی [illegible] دیگر [illegible] از دوستان [illegible] هواداری او را بدین [illegible] امیر اصلان خان را پیغام کرد [illegible] که مردم گناه کرده [illegible] [illegible] تا این شهر [illegible] و [illegible] شهر [illegible] جماعت [illegible] ملا محمد علی [illegible] و مردم [illegible] و هواداران [illegible] امیر اصلان خان [illegible] ملا محمد علی [illegible] [illegible] سپاه [illegible] بر گرفتند [illegible] خود چند [illegible] ملا محمد علی [illegible] جنگ [illegible] حاجی احمد [illegible] حاجی [illegible] [illegible] میرزا [illegible] مشهدی سلیمان [illegible] حاجی [illegible] ملا محمد علی [illegible] جنگ [illegible] و فرمان داد [illegible] [illegible] با شمشیر [illegible] کس [illegible] مخالفت کرده [illegible] جنگ [illegible] چهل تن از طرفین مجروح و مقتول گشت [illegible] غلام [illegible] امیر اصلان خان [illegible] و [illegible] تاجر [illegible] سید حسن شیخ الاسلام [illegible] مقتول گشت [illegible] جماعت ملا محمد علی [illegible] میرزا [illegible] محمد [illegible] حاجی میرزا ابو القاسم مجتهد فتوی کردند [illegible] امیر اصلان [illegible] بحکم شریعت مقتول ساخت [illegible] ملا محمد علی میرزا رضای [illegible] و میر صالح سرهنگ [illegible] [illegible] قلعه [illegible] میان شهر زنجان [illegible] محکم [illegible] ملا محمد علی [illegible] قلعه [illegible] [illegible] [illegible] نوشتن [illegible] ملا محمد علی [illegible] فوج [illegible] مفتوح [illegible] ساخت [illegible] [illegible] و میر صالح سرهنگ [illegible] که [illegible] امیر اصلان خان [illegible] [illegible] [illegible] میر صالح [illegible] امیر اصلان خان [illegible] محمد تقی خان سرهنگ [illegible] خان و [illegible]

جنگ اصحاب ملا محمد علی با سپاه [illegible]

۵۵۲ خود و بزرگان پیشگاهی با مردم خود و جماعتی از قزلباشان [illegible] بیرون شدند [illegible]
برفت آنگاه [illegible] جنگ [illegible] کشتی [illegible] آن [illegible] جای کرده [illegible]
جماعت [illegible] قتل [illegible] مرافعت کرده [illegible] این جنگ [illegible]
مجروح [illegible] گشت [illegible] نزدیک [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] داشتند و خاطر [illegible] خویش گماشته [illegible] رجب [illegible]
میرزا [illegible] محمد حسین خان [illegible] شعبان
[illegible] محمد حسین خان شاهسون [illegible]
[illegible] محمد باقر خان سرکرده افشار محمد [illegible] خان [illegible] توپچی [illegible]
توپ [illegible] شعبان [illegible] لشکر [illegible] محمد خان
لشکر [illegible] جنگ [illegible] شعبان میرزا [illegible]
لشکر [illegible] امیر [illegible] خان و میرزا [illegible] خان [illegible]
و محمد تقی خان [illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] پیشگاهی [illegible] مقتول گشت [illegible] لشکر [illegible]
[illegible]

و بی شکیبی جنبش نموده با تیغ و خنجر درافتادند و یک فوج جانفدا جنگ کرده تا شجاعان زنجان دو
اکرادی از آن قصبه بعقب آمده و از لشکریان نیز یک پنجاه تن مرد جنگ کرده کشته شدند و محمد صفی
نهاده بودند پس صفی نمودند چاره حکم داد تا بازار زنجان را آتش زدند لشکریان چون این نظاره کردند
مردم زنجان از جنگ دست باز داشتند و از هر طرف بازگشتند و جماعت بابیه مراجعت کرده در برج بنگر
و تقویم لشکر پرداختند این ببود تا روز بیستم شوال محمد خان بیگلربیگی میرپنجه که اکنون در منصب امیر تومانی است
با سرهنگ [illegible] شقاقی و فوج خاصه و شش عراده توپ و دو عراده خمپاره با تفاق قاسم [illegible] و فضلعلی خان
قراباغی با [illegible] سوار و علی اکبر سلطان [illegible] رجب [illegible] وارد زنجان گشت و مردم
زنجان [illegible] از جانب محله [illegible] فوج [illegible] شقاقی از سوی دیگر پیش برد و فوج
ناصریه [illegible] کرده جماعت بابیه [illegible] و ملا محمد علی حکم داد تا [illegible] و طریق در میان
کیش [illegible] فوج [illegible] مشغول با [illegible] گشته و جماعت بابیه [illegible] کرده [illegible] دست
از سربازان را مقتول ساختند لشکریان ناچار لشکر خویش را دفع دادند و این هنگام ملا محمد علی مردم خود را چهل و
سنگر محکم بود و در هر سنگر گروهی از لشکر داشت [illegible] سنگر بحکم ملا محمد علی [illegible] راه کرده بودند
با [illegible] کرده بودند [illegible] هر جانب جنگ [illegible] شود [illegible] بسیه و اگر لشکری بدست
[illegible] از پس [illegible] این هزیمت [illegible] میان لشکر با فریاد
و علمای اثنا عشریه [illegible] محمد خان بیگلربیگی خواست [illegible]
جنگ و جوش [illegible] باشد که [illegible] روزی چند خاطر بر سالت
و مصالحت گماشت و با ملا محمد علی [illegible] هیچ
و هم در این وقت عزیز خان [illegible]
چنانکه بشرح مذکور خواهد شد وارد زنجان گشت و [illegible] شد که این ملاطفت و ملاطفه اسباب و
مصالحت [illegible] لاجرم چند تن از مردم ملا محمد علی [illegible] لشکرگاه محبوس [illegible] ملا محمد علی
زینه [illegible] سخنان [illegible] و همچنان میرزا حسن خان وزیر نظام برادر میرزا تقی خان امیر نظام که این هنگام
طریق طهران [illegible] زنجان گشت او نیز [illegible] مردم [illegible] زبان [illegible] ملا محمد علی [illegible]
کرد از [illegible] لاجرم دیگر باره [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] گروهی از لشکریان [illegible] عزیز خان [illegible]
[illegible] ملا محمد علی [illegible] فوج ناصریه [illegible] فوج [illegible]
شقاقی [illegible] ایشان آهنگ [illegible] فوج [illegible]
[illegible] عزیز خان [illegible]
[illegible] فوج ناصریه [illegible] عزیز خان [illegible]
[illegible] فوج [illegible]

رسیدن محمد خان بیگلربیگی با جمعی از لشکر از دارالخلافه طهران

۵۵۹ شجاعت میر [illegible] خان و کشت و [illegible] چون [illegible] سید [illegible] فرزند کوچک مصطفی خان قاجار

سرتیپ فوج [illegible] هم [illegible] کارگزاران دولت [illegible] شدند و [illegible] معزول ساخته

سرتیپی [illegible] با فوج [illegible] خان تبریزی تفویض نمودند و فوج [illegible] چهارم [illegible]

زنجان [illegible] شد [illegible] خان [illegible] و [illegible]

و هنگام [illegible] جنگ [illegible] فوج چهارم تبریز با فوج

خویش مصطفی خان سرتیپ [illegible] با فوج [illegible] خان [illegible] با فوج [illegible]

[illegible] سخت کردند [illegible]

رسیدن فرخ خان و عسکر به زنجان و قتل [illegible] به دست [illegible] تبریزی

شوند [illegible] جان [illegible]

مردم [illegible] جان [illegible] آلات ضرب [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] خانه‌ای خود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فرخ خان [illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible] فرخ خان [illegible]

[illegible] محمد علی [illegible] خان [illegible]

[illegible] فرخ خان [illegible]

[illegible] محمد علی [illegible]

[illegible]

چون جان خویش [illegible] فرخ خان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد علی [illegible]

[illegible] فرخ خان [illegible]

[illegible]

[illegible] فرخ خان [illegible] محمد علی [illegible] فرخ خان [illegible]

[illegible] محمد علی [illegible]

[illegible]

۵۱ جای داد و بعد از چند کرت تا آنوقت فرخ خان را دشنام بر شمرد و فرمان کرد تا آتشی بزرگ برافروختند و آنگاه
چند [illegible] آتش [illegible] کردند و [illegible] و [illegible] جای [illegible] و [illegible] کشته [illegible]
همی [illegible] آنگاه [illegible] فرخ خان و [illegible] سرهنگ و [illegible] کردند و امیر اصلان خان و محمد خان
[illegible] میان لشکرگاه [illegible] و در آن جنگ [illegible] فوج خاصه نیز [illegible] کشته و چند تن
دیگر از میان آن سپاه [illegible] افتادند [illegible] حکم داد تا جسد ایشان را با آتش بسوختند

[illegible] گروهی [illegible] زنجان بفرمان شاهنشاه ایران [illegible] ملا محمد علی و اصحاب او

چون خبر قتل فرخ خان و جلادت جماعت بابیه در حضرت شاهنشاه ایران افتاد سخت غضبناک شده
فرمان کرد تا [illegible] دو عراده توپ [illegible] و چهار عراده توپ [illegible] و [illegible] از صاحب منصبان
توپخانه به زنجان [illegible] و بحسب حکم [illegible] جماعت بابیه [illegible] تصمیم عزم دادند و [illegible]
کوچ بر کوچ طی مسافت نموده و [illegible] زنجان شدند [illegible] امیر تومان لشکر را [illegible]
[illegible] جانب [illegible] سرای ملا محمد علی [illegible] فوج گروس [illegible] که متعلق [illegible]
شدند و فوج چهارم [illegible] آقا عزیز که در سرای ملا محمد علی بود حمله افکندند و دیگر [illegible]
گرفتند و در آن هنگام که آفتاب سر برکشید [illegible] آتش [illegible] بود [illegible]
[illegible] جان [illegible] گرفت [illegible] فوج گروس [illegible]
[illegible] و [illegible] که از مردم [illegible] لشکر را غنیمت بود
و فوج چهارم نیز [illegible] آقا عزیز [illegible] کردند و دیگر فوج خاصه جانب [illegible]
[illegible] سرای [illegible] که محکم [illegible] اگر چه سلطان فوج و بسیار کس از سربازان مجروح
[illegible] افتادند لکن [illegible] آن جنگ [illegible] تن [illegible]
اصحاب ملا محمد علی [illegible] امیر اصلان خان [illegible] برج [illegible] ذوالفقار خان سر برگرفته
[illegible] لشکر ملا محمد علی ضعیف شد [illegible] شب [illegible] پنج تن [illegible] اصحاب ملا محمد علی
از جانب [illegible] طریق فرار برداشتند از جمله ایشان [illegible] که [illegible]
اندر آن ساعت [illegible] با پنجاه تن مرد [illegible] داشت و دیگر [illegible]
[illegible] پنج تن [illegible] مردم [illegible]
[illegible] پنج [illegible] بزنجان آوردند امیر اصلان خان و سران
سپاه [illegible] آوردند و دیگران را [illegible] آنگاه که [illegible]
مردم [illegible] سربازان [illegible] کردند [illegible]
ملا محمد علی [illegible] سلاح جنگ [illegible] مردم [illegible]
چنان افتاد که [illegible] ملا محمد علی [illegible]
[illegible]

شرح سلطنت جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۱۲۵۵ صورت سپاه چون بهم گرد آمد پای جا آمدند و تفنگچی باز شده که زاتی به بازدی حاجی محمد علی آمده فزود
دو هم شکست صاحب آن جنبش کرده ... تا که برگرفته بیابان سرای ... برده و جراحت او را از ... مردم
پوشیده داشته و همچنان بکار ستاد و جبانت ... استوار بودند تا آنکه حاجی محمد علی بزخم گلوله توپ
و خمپاره از کار بست شد لشکریان نتوانستند با خصمه ... حاجی محمد علی را ... فرو ... هیچ ... [illegible]
که ... زخم ... دیگر خواست ... مرا ... انجمن کرده گفت من ... زخم ... جان ... شاهد
پریشان خاطر مباشید و با دشمن استوار ... حمل ... از سر ... گرفت ... [illegible]
... که ... چون جان ... او را با ... کرده ... با خاک سپردند و شمشیر ... کار ... نهاده ...
... او میرزا رضای سردار ... حاجی محمد علی و حاجی علی شیرازی که مجروح بود ... گذشت و
سلیمان ... که وزیر حاجی محمد علی بود ... که میرزا ... لقب بود و حاجی کاظم ... گرفته ...
با میر اصلانخان و محمد خان بیگلربیگی ... که ... با جان امان ... دست ... جنگ ... و
... دیم و ... با میر اصلانخان ... اندیشه کرد که ... جماعت ... بود
کردی از سر ... همچنان ... جماعت ... است ...
... ایشان ... جماعت ... ایشان ... خاطر ... ایشان ... لشکر ...
بیرون شد و ... کرد حاجی محمد علی برده ... سرای ...
... میر اصلانخان و محمد خان و سران سپاه ... سرای او ... او را از خاک
برآورده ... بسته ... کردند ... شهر زنجان ... و ... کشیدند و
... که از مردم ... سرای او ... کرده بودند ... لشکریان گشت ... پس آن
... حاضر باشند ... سرباز حاضر شد و صف برکشید ... جماعت ... [illegible]
... مقتول ... حاجی کاظم ... مشهدی سلیمان ... بسته ... [illegible]
چون ... معروض ... شاهنشاه ... هم یک ... زنجان شد ... [illegible]
سران سپاه ... لشکر ... آمد محمد خان بیگلربیگی ... اجازت ... جانب ... [illegible]
... میر اصلانخان ... میرزا رضای ... حاجی محمد علی و حاجی محسن ... [illegible]
... سفر ... ایشان ... ایشان را با خود کوچ ... [illegible]
... حاجی محمد علی و حاجی محسن ... کشته شدند و دیگران محبوس گشتند و ... [illegible]
... تبریز ... هر که ... یک ... شود ... گرفت ... شرح ... [illegible]
شهر تبریز ... صاحب الزمان ... [illegible]
... مردم ... کرده ... گیتی ... غایب ... کردند ...
... گذاشتن ... تبریز چون ... کرده ... [illegible]
... صاحب ... گردند و ... سلیمان ... شرح ... [illegible]

عالی بهیه معروض گشت که آنوقت فرخ خان را پیشاپیش برشمرده و فرمودن کرد تا آتشی بزرگ برافروختند و آن تن چند مسلمان را آتش [illegible] افکندند و با صد تن [illegible] که نیمه چهل جای بدن او را زخم کرده بودند و کشته [illegible] همی بازگرفتند آنگاه سر شریف خان و سر اسمعیل بیک و [illegible] کوچک ساختند و [illegible] کرده بیاوردند و میر اصلان خان و محمد خان بیگلربیگی بسیار [illegible] لشکرگاه [illegible] رفت و در آن جنگ [illegible] با خان [illegible] فوج خاصه نیز زخم کاری یافته کشته و چند تن دیگر از اعیان سپاه دستگیر گشت و افتاده [illegible] محمد علی حکم داد تا همه ایشان را با آتش بسوختند

[illegible] گروهی [illegible] سپاهیان [illegible] زنجان [illegible] برای دفع ملا محمد علی و اصحاب او

چون خبر قتل فرخ خان و جلادت جماعت بابیه معروض درگاه شاهنشاه ایران افتاد سخت خشمناک شده فرمان کرد تا [illegible] بیک یاور با دو عراده توپ [illegible] و چهار عراده توپ [illegible] ببرند و جماعتی از صاحبان مناصب توپخانه با ایشان پیش داشتند و بر حسب حکم [illegible] وقت [illegible] جماعت بابیه [illegible] کوچ بر کوچ طی مسافت نموده [illegible] زنجان شدند [illegible] زنجان [illegible] لشکر [illegible] جانب اطراف سرای ملا محمد علی [illegible] فوج گروس [illegible] کرمان [illegible] شدند و فوج چهارم [illegible] آقا عزیز [illegible] سرای ملا محمد علی بود [illegible] گرفته [illegible] آفتاب [illegible] آتش [illegible] کرد دو [illegible] خانه [illegible] گرفت [illegible] فوج گروس [illegible] [illegible] خانه [illegible] گرفتند و [illegible] که از مردم [illegible] بوده [illegible] لشکریان غنیمت بردند و فوج [illegible] آقا عزیز [illegible] و [illegible] فوج خاصه [illegible] جانب [illegible] بکار [illegible] سرای [illegible] که [illegible] بود یورش دادند اگر چه سلطان فوج و بسیار کس از سربازان مجروح افتادند لکن از پای ننشستند چندانکه [illegible] سرای [illegible] دست یافتند [illegible] جنگ بیست تن از دلیران اصحاب ملا محمد علی [illegible] دستگیر شدند [illegible] ایشان را [illegible] حکم امیر اصلان خان [illegible] برج [illegible] ذوالفقار خان سر برگرفتند [illegible] لشکر ملا محمد علی ضعیف شده و در همان شب [illegible] پنج تن [illegible] اصحاب ملا محمد علی از جانب [illegible] قزوین طریق فرار برداشتند [illegible] ایشان [illegible] پسر حاجی کاظم [illegible] که توپ [illegible] ساخت و دیگر [illegible] قتال بود که خود با پنجاه تن مرد [illegible] برابری داشت و دیگر [illegible] و میر [illegible] سر [illegible] داشت با محمد بیک و پنج تن [illegible] مردم [illegible] بگریختند [illegible] پنج [illegible] مردم [illegible] شدند [illegible] زنجان آوردند امیر اصلان خان [illegible] سپاه [illegible] آوردند و [illegible] آنگاه [illegible] و مردم او [illegible] آن [illegible] حکم دادند [illegible] سربازان نیزه پیش کردند [illegible] ملا محمد علی [illegible] افتاد [illegible] جنگ [illegible] کرده [illegible] مردم [illegible] چنان افتاد که لشکریان [illegible] و [illegible] ملا محمد [illegible] مردان [illegible] حمله [illegible] ساخت [illegible] جنگ [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۱۰۶۰ معروض ساخته چند نفر کلانتران پای مناره ... بازشده کلانتر به دزدی حاجی محمد علی آمده و خود
هم نکشته صاحب ... جنبش کردند ... گرفته بیان سرای ... برده و جراحت او را ... مردم
پوشیده داشتند و ... بسته بودند تا آنکه خانه حاجی محمد علی ... کلانتر ...
... بسته شد لشکریان نتوانستند ... حاجی محمد علی ما را ...
... خواست ... مردم خود ... گفت من ...
پریشان خاطر مباشید و با دشمن ... پس ... از سر ... گرفت و سر ...
... چون جان داد او را ... خاک ... و شمشیر ...
چاکت او میرزا رضای سردار و حاجی محمد علی و حاجی علی شیرازی که مجروح بود و ... گذشت و
سلیمان ... که وزیر حاجی محمد علی بود و ... که میرزا ... لقب بود و حاجی کاظم ...
با میرزا اصلانخان و محمد خان بیگلربیگی ... که اگر ... امان ...
... شاهشاه پسر میرزا اصلانخان ... اگر ... کوشش ... جماعت ...
... از سرای ... و ... جماعت را ... واجب ...
... ایشان ... خاطر ... ایشان ...
بیرون شد و ... کردند و ... حاجی محمد علی برده ... سرای ...
در آن وقت میرزا اصلانخان و محمد خان و سران سپاه ... سرای او رفته و ... او را از خاک
برآوردند ... پس از ... کرده ... شهر ... خاک و ... کشیدند و
... سرای او ... کرده بودند ... لشکریان ... گشت و از پس آن
... حاضر باشند ... حاضر شده ... کشیده ... از جماعت ...
بیرون ... حاجی کاظم ... و مشهدی سلیمان ...
چون ... شاهنشاه ... فرمان ...
... سپاه و ... محمد خان بیگلربیگی ... اجازت ...
و میرزا اصلانخان ... و میرزا رضای ... و حاجی محمد علی و حاجی محسن ... و چند تن دیگر ...
... ایشان ...
بیرون شده و حاجی محمد علی و حاجی محسن ... چاک ... و دیگران ... گشتند و از پس آن
... تبریز ... گشت ... شد ... گرفت ... شرح ...
شهر تبریز میدانی ... صاحب ... گویند و ... میدان ...
... مردم آن ... کرده ... گرفته ...
... گذاشتن ... مردم تبریز چون ...
... صاحب ... کردند و ... سلیمان ... شرح ...

همانا در تاریخ دولت قاجاریه مرقوم افتاد و هم آنجا چنین عقد کرده اند که در اوان دولت ایران قلع و قمع
گشتند و در این شهر ... به موجب مرسوم آن عقد سپردند و مسافت حاجت ... در دشتی کردند این
در این ایام چنان افتاد که یک تن مرد قصاب گاوی بیرون آورد که در میدان کرده و در آنجا ذبح کرده باشد
چون قصد بستن گاو کرد گاو آن کار و حشتی کرده خویش را برهانید و در آنجا شتاب زده به جانب صحن
حضرت رفت مرد قصاب نیز شتاب گرفت و خواست تا در میان جان او را بیرون کشد و بر زند چون دست
یافت گاو از پای در افتاد و چند قطره خون از بینی او برفت و جان بداد و همچنان گاو را در آنجا فرو گرفته
بیرون آوردند میرزا حسن مستوفی آن بقعه ... مردمان از این حدیث شگفت بیان کرده آمدند و حکایت را در
نوبت این شهر در میان مقام پراکنده و روزی چند گرد آن همی خواستند و مناجات بردند و هجوم ساختند
بیعت کردند و چراغ ها افزون کرده برافروخته داشتند و بزرگان شهر اندک اندک روی بدان آوردند و هم باسته بالای گاو و هم
خود را نیکو کردند و از هر جانب دست به دامان او دراز کردند و حاجات خود را از آن مقام و مرد و زن و مرد با خود همراه
چندان فریاد برخاست که عقلای بلد از ... و تمام مردم در آن مقام درهم شدند که مبادا این شورش فتنه
شده فتنه بیشتر شود کار اصلاح آن نتوان کرد محمد رضا خان فراهانی که این هنگام حکومت آن شهر داشت
چند تن از اعیان شهر مردم را از آن فرو خواباندند و هم به موافقت سلیمان خان افشار حسب حکم کارداران دولت
ایران برای انجام امر میرزا صالح ... جای خود ... اندیشه مردم ... دیگر گون گشت
و از حین طلب و غضب دست باز داشتند

سفر کردن عزیز خان سردار کل عساکر منصوره به فرمان شاهنشاه منصور به اراضی ... و دیدار دولت علیه
روسیه دولت روسیه ... میرزا ... مملکت گرجستان ... سفیر بود
کرده و چون این خبر به حضرت شاهنشاه ایران سرگشت کارداران دولت چنان صواب شمردند که به مقتضای اتحاد
دولتین و موافقت جانبین یک تن از سرداران ... دربار که ... کفیل ... تا در تشبیه مبانی محبت و تجدید
نظری کند و قرار صدق و صفا را از تقدیم و ... میرزا تقی خان امیر نظام ... این ... عزیز خان
را که اینک سردار کل عساکر منصوره است ... تا ... کلک ... کنند ... تا ... ...
کرا ... ... الماس ... ... گرفت ... ... مرتبت و لایت
مدت ... دولت ... مشورت ... ... داشته ...
فرمان کرد تا ... سفر کرده ... و نیز چند تن که تقدیم مهمات سفارت را تعهد کرده با او همراه داشت
و همچنان خان ... نظام ... هیچ ... ... میرزا ... برای ...
مملکت گرجستان گشت ... عزیز خان ... ... بیرون شد ... تبریز ... و در آنجا
روزی چند برای ... ... کوچ به کوچ تا ... ...
مسافت کرد و چون ... ... روسیه ... ... پیش ... ...
بدان ... ... عزیز خان ... ...

[illegible] ... کشت ... پنج و پنجاه از ۵۵۳

[illegible] ... کرده ... قبل از ... [illegible]

[illegible] ... باتفاق ... عزیز خان ... [illegible]

[illegible] ... عزیز خان ... خویش ... [illegible]

[illegible] ... میرزا ... [illegible]

[illegible] ... باشی ... [illegible]

[illegible] ... عزیز خان ... [illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible] ... خویش ... [illegible]

عزیز خان ... باشی ... [illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible] ... سفارت ... [illegible]

[illegible] ... باشی ... سفارت ... [illegible]

[illegible] ... تبریز ... [illegible]

[illegible] ... گشت ... [illegible]

مشروطه ... تقسیم شد و سلطنت ... گشت

قتل میرزا ... به دست ... دولت و فتوی علمای شریعت

چون ... محمد علی ... میرزا ... [illegible]

[illegible] ... شیخ ... [illegible]

[illegible] ... محمد علی ... [illegible]

[illegible] ... میرزا ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... میرزا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... میرزا علی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ناسخ التواریخ

دیگر باب که [illegible] میرزا تقی خان عرض کرد که [illegible] در این [illegible] شاهنشاه [illegible] باب [illegible]

[illegible] دولت [illegible] شد [illegible] داشت چنانکه [illegible] حکم [illegible]

میرزا تقی خان به سلیمان خان افشار [illegible] باب [illegible] حمزه میرزا [illegible] آنگاه [illegible]

[illegible] حکومت آذربایجان داشت باب را [illegible] چهریق [illegible] و سلیمان خان نیز

حمزه میرزا [illegible] باب را از چهریق [illegible] و میرزا حسن وزیر نظام [illegible]

[illegible] سید حسین یزدی که [illegible] باب [illegible] چهریق [illegible]

نیز [illegible] و آن دیگر ملا محمد علی [illegible] سید علی زنوزی که در تبریز [illegible]

[illegible] گفت که این عقیده [illegible]

آنگاه [illegible] باب [illegible] سید حسین [illegible] حاضر کرده [illegible] باب [illegible]

علما پاسخ گفتند بسیار [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] هنگام [illegible] باب را حاضر مجلس [illegible]

میرزا حسن وزیر نظام و حاجی میرزا علی [illegible] حاجی میرزا مسعود و سلیمان خان افشار [illegible] طلب داشته مجلس

حاجی میرزا علی [illegible] معضلات احادیث [illegible] پرسید و باب از جواب [illegible] گرفت آنگاه [illegible] گفت

شنیده‌ام که [illegible] آیات [illegible] قرآنی [illegible] قرائت کن اگر چنین است [illegible]

این [illegible] آیتی فرود شود میرزا علی محمد باب [illegible] آیات [illegible]

[illegible] کرده [illegible] آن کلمات [illegible] آنگاه [illegible] باب [illegible] گفت

این آیت [illegible] گفت [illegible] گفت چنین باشد [illegible] این آیت

[illegible] دیگر بار قرائت کرد [illegible] اگر [illegible]

نباشد [illegible]

[illegible]

در میان شهر [illegible] تماشا [illegible] حمزه میرزا

میرزا علی محمد باب را با ملا محمد علی و سید حسین [illegible] حاجی میرزا باقر [illegible]

[illegible] عقیدت [illegible] ملا محمد ممقانی [illegible]

باب [illegible] ملا محمد [illegible] گفت [illegible]

[illegible] سید حسین [illegible]

[illegible] باب [illegible]

[illegible] سلیمان خان [illegible]

[illegible] ملا محمد علی [illegible]

تا [illegible]

[illegible] جهان آباد

شد و باب کند چون جهانیان این ... [illegible] ... و بیان میان ... [illegible] ... و روز ... [illegible]

... سپاه باتفاق ... محمد علی ... میرزا ... بنشاند ... و جاهای ... سربازان ... [illegible]

... [illegible] ... حسب حکم ... تا ... رسانند سربازان ... بسیار ... [illegible]

... [illegible] ... از قتل ... داشتند ... از فرزند ... [illegible]

... [illegible] ... محمد علی ... مقتول شده ... [illegible]

... [illegible] ... گفت ... القصه ... قضا ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... سربازان ... [illegible]

... [illegible] شریعت بود زیرا که چون ... میان ... [illegible]

... [illegible] ... سربازان ... [illegible]

... [illegible] ... هم ... میان زنان و مردان ... [illegible]

... [illegible] ... این ... از مردم ... سربازان ... [illegible]

... [illegible] ... قوم ... [illegible]

پس ... [illegible] ... خاطر ... [illegible]

نشان ... [illegible] ... میان ... [illegible]

... [illegible] ... محمد حسن خان

... [illegible] ... آقا خان ... [illegible] ... نیابت حکومت ...

... [illegible] ... آقا خان ... [illegible] ... محمد ... [illegible]

... [illegible] ... آقا خان ... [illegible] ... محمد ... [illegible]

... [illegible] ... حاجی محمد ... [illegible]

... [illegible] ... آقا خان نایب ... [illegible] ... محمد ... [illegible]

... [illegible] ... آقا خان ... [illegible]

... [illegible] ... محمد ... آقا خان ... نایب ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

آقا خان ... [illegible] ... حضرت ... دولت ... [illegible]

... [illegible] ... آقا خان ... [illegible]

... [illegible] ... شهر ... آقا خان ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

ذکر حکومت محمد حسن ... در یزد

خدمتی گشت و چنان بود که حاجی میرزا آقاسی که شیخ مالش متقرب حضرت بود چون از دار الخلافه طهران بیرون آمد و ...
شرحش بیان افتاد محمد ... گشت ابوالفتح محمد ... بیرون شده و ... و دیگر ... باب ...
مصاف داده و ... کرده ... بسیار ... و ... دیگر ... مردم ... و ...
بیان ... به ... تن مردم ... آقاخان ... و حکم ... شاهزاده ... تا ...
حاجی میرزا آقاسی چون کار ... یافت ... محمد ... گرفت ... آقاخان ...
حکومت ... شده ... محمد ... خان ... فرستاد ... و ...
... چون ... خواست ... بدین ... و ... محمد ... خویش ... کرده ...
بمنزل خویش ... آمد ... ملک ... حاجی میرزا آقاسی ... بود ...
... شاهزاده ... آورد ... خویش ... و ... جان ...
... کار ... شده ... و ... حاجی میرزا آقاسی ... شب ...
شهر صفر ... عتبات عالیات ... سفر کرده ... پیش ... کرده ...
که ... مردمان ... خویش ... بود ... امانت ... آمد ... وفات
... ایران ... بنیادت ... کرده ... ایالت ...

ذکر حکومت غلام حسین خان سپهدار در اصفهان و فتنه شهر آن بلده و دفع ایشان

چون کار دولت ... اصفهان ... سلیمان خان ... حضرت شاهنشاه ...
حسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت اصفهان با غلامحسین خان سپهدار تفویض یافت و ... محمد حسین ...
به نیابت خویش ... و ... خود ... و ... گرفت ... چهاردهم شهر رمضان
وارد اصفهان شده و آن بلده ... کرد ... پسر ... از قضا ... میرزا ... محمد ... امام جمعه
و جماعت اصفهان ... مسجد شاه ... و ... مسجد ...
آغاز ... و ... چوب ... زانی ... که ... از ...
... شده ... آن ... امام جمعه ... مسجد ...
تا آن ... بشتافتند و مردم ... صبیان ... حرمت ... نگاه داشتند و ...
... امام جمعه ... خان ... سپهدار ... کفایت ...
حشمت ... کرده ... آن ... سپهدار ... شاه ...
... امام جمعه ... غضب ... سپهدار ...
... ساخت و ...
... ساخته ... امام جمعه ... دولت ... مخالفت ... سپهدار
... مسجد ... و ... امام جمعه ...
... کرده ... امام جمعه ... غلامحسین ...

وفات حاجی میرزا آقاسی در عتبات عالیات

تاریخ سلطنت ... ناصرالدین شاه قاجار

[illegible] چون این خبر [illegible] محمد حسین خان
[illegible] سپهسالار [illegible]
محمد حسین خان [illegible]
[illegible] محمد حسین خان [illegible]
[illegible] محمد حسین خان [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد حسین خان [illegible] میرزا عبد الحسین [illegible]
خان [illegible] سپهسالار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و چند روزی حاجی محمد [illegible] ایشان سپهسالار گشت و آقا محمد رحیم و آقا محمد با قزلباش بیگی [illegible]
[illegible] چون [illegible] کرفتند و بعد میرزا عبدالحسین سپهسالار [illegible] شخص
فرو گرفت و شخصی [illegible] شیپور عزیمت بنواختند و [illegible] جانب شهر [illegible] مقتول [illegible]
محمد رضا [illegible] سرگشت [illegible] محمد رضا خان [illegible] و چون سربازان [illegible] نهب و غارت
[illegible] شخصی [illegible] میرزا عبدالحسین [illegible] چون این خبر گوشزد میرزا زین العابدین
[illegible] حاجی سید محمد [illegible] میرزا عبدالحسین [illegible] پناه [illegible] روی [illegible]
آنگاه [illegible] کسی [illegible] حکم شریعت واجب القتل [illegible] ایشان [illegible] سپهسالار [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] میرزا عبدالحسین فرستاد و ایشان [illegible]
از چارسوی [illegible] خان [illegible] سربازان [illegible]
[illegible] سید محمد [illegible] میرزا زین العابدین [illegible] چون کار [illegible] سپهسالار [illegible]
برگرفت و صورت حال [illegible] دولت [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] فوج سیلاخوری و سواره [illegible]
و بختیاری و سید محسن خان با فوج فیروزکوهی [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] خان [illegible]
جنایت [illegible] حکم [illegible] اصفهان [illegible] سید [illegible]
جنایات [illegible] دولت انگلیس [illegible] مراجعت با صفهان فرمود و چند [illegible]
این مصالحت [illegible] چون روزی چند بگذشت
اشرار [illegible] انتظام [illegible] لشکر [illegible] صفر [illegible]
افروخته گشت و سپهسالار [illegible] سرهنگ با فوج سیلاخوری باتفاق [illegible] بیک نایب [illegible] توپ [illegible]
[illegible] خیابان [illegible] فتحعلی خان [illegible] فوج [illegible] سید محسن خان با فوج فیروزکوهی [illegible]
صادق بیک نایب [illegible] قصر شمس آباد [illegible] توپ [illegible]
[illegible] لشکریان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] خیابان [illegible]
شب [illegible] خیابان [illegible] چارسوی [illegible] سپهسالار [illegible]
بسته [illegible] فوج [illegible] مقتول [illegible] فتحعلی خان سرهنگ با فوج [illegible]
[illegible] سید محسن خان با فوج فیروزکوهی [illegible] قصر شمس آباد [illegible]
هفت ساعت [illegible] توپ و تفنگ [illegible] سپهسالار چون [illegible]
[illegible]
[illegible] توپ [illegible] سید محسن خان [illegible]
[illegible] قصر شمس آباد [illegible] سپهسالار سید محسن خان [illegible]

۱۲۶۹ تشریف داشتند و سربازان را محافظ بودند روز چهاردهم شهر صفر امام جمعه احمدی را که از بستگان شاهزاده بود گرفته
بنقاره خانه شهر در جلو خانه بزرگ سپهسالار نزد ستاده (؟) و گلوله با ادایتان توپ به آتش سوختند روز دیگر لطفعلی
سرهنگ با شاهزاده جنگی صعب پیش آمد و بسی از میدان جنگ زخم کاری خورد و تفنگ یافت هیچ بدان نگریست و قدم
استوار کرده سی و دو تن از شاهزادگان موضعی هلاک نمود و دو داشت و یک عدد دیگر که دشمن تن مقتول نشسته کرد
جرأت کرده پس یکباره آن جماعت منهزم شدند و چند تن مجروح و مطروح و برو داشت بزرگ سید احمد حسین
بیده و دیگر میرزا محمد حسین محمد میرزا و برادرانش هر دو نگون شده جماعتی از ما بزرگ سپهدار شجاعت
بر انگیخته و بعد از حصول اطمینان طریق محافظت برج و بر جستن اول ایشان را باید معذور شد و چنان دانستند که
لشکریان اندک از جنگ و هزیمت فارغ افتاده اند پس شاهزاده را متفق ساخته آگاه بر لشکر تاختند نخستین از لشکر
و ایلخانان سربازان جنبش کرده و چهار تن را با گلوله تفنگ افکندند تا بیجاب میدان شاه جهان بیاختند و سرهم هیاهو
کرده آن بود میدان را به سربازان پرداختند سپه آن آقا سیرده و هیاهو فغان و شورت لشکر بیدادند تا
و کرده و با بیرون ایشان فرار بر کاشت تا جنگ درآمدند هشت تن را بکشتند و جمعی را جراحت کردند و هزیمت در
عقب ایشان تاختند تا به برجشان رفتند و چند لشکر ایشان را بگرفتند روز دیگر که نهم شهر صفر وقت
سپهدار حکم داد که تن شب نخفته در هم شده نشسته بکشایند امیر میرزا حشمت آن شب در هر دو شب با
روزه این سلطنت را فرصتی شمرده هنگام فرو شدن آفتاب آگاه با جمعی از مردم بر سر لشکر ایلخانان تاختن آورده
و جنگ در پیوست و از سربازان تن مقتول و هشت تن مجروح ساخت و لشکریان لختی هم برآمدند و چند تن شده
و قدم استوار کرده و پانزده کس را بکشتند و بقیه السیف را هزیمت دادند و از طرف شمال تا در سید محمد
نرسیده باختند و جماعتی را با تفنگ هلاک ساختند روز دیگر که بعد ببینند بود امام جمعه بر منبر برآمده مردم را
خطاب کرده که هر کس به یاری شاهزاده بشتابد و با ما شمشیر بر کشد در بهشت ساکن باشد و بر این گفت که فرمان
حضرت پادشاه اسلام را بر خود فریضه و حکم این شهر را به کس ننهند تا مشهدی سید ابوالحسن چون این سخن
بشنید بر بام مسجد حاجی سید محمد برآمده و در میان مردم مشهد بانگ برآورد که این جنگ جهاد است
از جمله و باید بزرگ کرده و بکوشند و در سینه سپه امام خود را از میدان جنگ بیافکنند و از آن باز آورد بر لشکریان
و سید محسن بتاخت امام قلی بیگ یاور توپچیان با فرمان گره از آن توپ ها را بگشادند و سربازان بیامدند
یکبارگی آتش جنگ برافروختند و شهریان فرار جستند و جمعی مجروح و برخی مطروح بودند این هنگام میرزا
و میرزا محمد حسین دانستند که از این پس طریق نجات مسدود است و فرار کردند و مشهد به دست شاهزاده
بزرگ آقا محمد مهدی مجتهد رفته در طریق سلامت جستند آقا محمد مهدی گفت بزرگ سپهدار شجاعت
نمنهد شاه زاده اکنون البته امان نداده که بی نیرنگ رفته اند و اتفاق خویش کنید و جمعی مجتهد
ما این امر ایشان بر شده و در فراغت آقا سید اسدالله میرزا محمد حسین را مخفی ساختند و با بیان مختلف
ساختند که از محنت و رنج گاه منزوی ساختند و در خدمت آقا سید اسدالله مخفی ساختند
شجاعت و فتح کرده و پس آقا محمد مهدی بزرگ سپهسالار را از در شجاعت باز داشت و سپهدار

بجای آنکه مردم آن مملکت خسته شده بدین سخن رضا دادند و فرود شد گفتار در میان شهر انداختند و استحکام برج و باره نهند
بر ایشان به یکباره بیچاره خواهند گشت بهتر آنست که بیگاه چون وقت شهر روان شد از طرق بیابان گریز گیرند شاید
ایشان را چنانکه بخشش بیرون شوند دستگیر سازند با حاجی بالاست و حاجی کلباسی میرزای شاهزاده را با دعوی
آقا محمد علی تبریزی که پیشوای ایشان در دست داشت آنگاه این سخن را به سر بردند سید به مردم آگهی گرفتند و کمک خواستند
آقا سید ... کوچ به جوش شد از طرق ... سه روز ... این امر رضا دادند و مردم را برگردانیدند
... آقا محمد مقتول باشد ... شیخ ... کرفته به پیشانی و ... برآمده ... سپهر ...
و ... گشته و ... به پیشگاه پادشاه ... و میرزا محمد تقی ... عرض کرده و نوشته به حضرت ... نامه ...
... میرزا عبد الحسین ... میرزا محمد علی و ... شاهزاده ...
... آنگاه از ... مسلمانان ... شد ... ایشان بیرون شد و ... محمد حسن پسر حاجی ... ایشان
بیرون شد ... محمد حسن پسر حاجی ... ایشان کوچ داده اصفهان منزل گزاشته ... با ...
گرفته از ... سپه ... انست که ... شهر ... اسب ... لشکر ... کرده ... جنگ
بکوشش ... حاجی کلباسی میرزا که در اصفهان از ... بود ... نیت ...
از ... بیرون شد ... لشکر ... کرده ... شهر ... آمد ... به حضرت ... برسید

شفاعت آقا سید محمد از مردم اصفهان و رفتن کاشیان

که ... از برای کوچ ... ... اشغال ... کرده ... محمد میرزا و میرزا عبد الحسین ...
... آمده و ... پیاده ... بازگشت ... توپخانه ... دنبال ... برسیدند ...
کشته گشت مردم اصفهان را دیگر مجال ... نماند و هر کس ... طرق فرار ...
از دنبال ... شد ... لشکریان ... مشغول شدند ... لشکر ... ساختند
کشیده کلباسی میرزا ... از ... غضب ... نکرد ... آقا ... طلب ...
خاطر ... و پسر ... محمد حسن ... سپه ...
... آقا ... ساخت ... حاجی ... بیاورد ...
... پیشنهاد ... بشهر آورده ... از شهر ...
... آنگاه به شاهزاده کلباسی میرزا ... دولت ... آقا سید ...
... حضرت ... مستور ساختند ...
جسارت ... میرزا ... کرده ...
... محمد حسین خان ... ایشان ... کار ... میرزا ...
... مقتول شد ... میرزا عبد الحسین ... کاشان گریخت و روزی چند ...
... از آنجا بکاشان رفته ... آقا سید ... پسر حاجی سید محمد تقی ... آقا سید مهدی
... حضرت ... اسلام ... وقت ... که ...
... دولت ... کرده ... عبد الحسین ... کاشان

۵۰۷۱ جانب عمده فرمان کردند تا میرزا فضل الله نوری حاکم قم که این هنگام وزیر نظام لقب داشت در قم کار نیابت و جمع عمل
او را مستوفی گشت میرزا عبدالحسین چون این بدانست دیگر باره راه اصفهان برگرفت و از قریه ... برفت و ... حکم
که هم از مهام او بود فروشته و اندوخته او بیاسود و از آسوده و بجهت ... بر وفق حق صورت حال را نگاشته نزد بیگلربیگی
فرستاد که لینک میرزا عبدالحسین ... برای ... کس فرستاده او را ماخوذ دارید و ... باش
... اگر ... اگر بدو دست یافته او را ... چون این بشنید رضا قلیخان ... با ... از
... را گرفته ... بشهر آوردند ... صورت حال را
دولت نگاشته ... چند ... سپاه ... شد ... ساختن ...
حکم شد تا میرزا عبدالحسین ... کردن ... و جماعتی ... از آن ... پس ...

کار صفدر خان بختیاری

سفر کردن شاهزاده حمزه میرزای حشمت الدوله با جوانان بختیاری و دفع اشرار ایشان

از پس آنکه حضرت شاهزاده حمزه میرزای حشمت الدوله باقرخان و اسدخان حکومت بختیاری یافتند یکی ...
... برآوردند ... هیچکس ... اسدخان ...
شبیخون ... بسیار کس از مردان ... برگرفته ...
... خویش گذاشت ... حشمت ...
... شنید ... چند تن ... بسرکار ... برای ...
... اسب ... چند تن ...
... ساخت و دیگر ... خان ... چنان ... اصفهان ...
... حشمت الدوله ...
خان ... محمد خان بختیاری ... حاضر شد ...
... بختیاری ... خسرو خان ...
... حشمت الدوله ... کرده
آن مردم که ... لشکرگاه حشمت الدوله بودند بیشتر مردم ... هیچکس ...
... خسرو خان ... خسرو خان ... لشکرگاه حشمت الدوله ...
... لشکرگاه ... حشمت الدوله ... چند تن ...
خسرو خان ... حاضر شد ...
... چون خسرو خان ... شاهزاده ...
...
... اسدخان باقرخان بختیاری را دستگیر ... خان ... بختیاری
... حشمت الدوله ...

گرفتاری اسد خان بختیاری

با صد تن سرباز و یک عراده توپ بیرون شده پانزده فرسنگ مسافت در روز دیگر هنگام بامداد قلعهٔ او را حصار دادند قلعه‌ای بس محکم بود و خندقی عمیق داشت و از بیرون قلعه برجی افراشته بود و صد تن تفنگچی بنگاهبانی آن برج روز سپرد بالجمله چون لشکر احتشام الدوله لختی از رنج راه آسوده گشت فرمان یورش داد سربازان حمله بردند و آن برج را فرو گرفتند و در این حمله پنج تن از سرباز مقتول گشت و هم در آن گرمی بجانب قلعه یورش دادند و در این یورش جوادخان سرهنگ بزخم گلوله از پای درآمد و هیجده تن سرباز مقتول گشت با اینهمه دست از کوشش باز نداشتند و چون نردبانها بر نهاده بر بام و در صعود کردند و قلعه را فرو گرفتند خانجان خان چون این بدید از جانب دیگر خود را از فراز باره بزیر انداخت و طریق فرار برداشت و مردم او گرفتار عقاب و نکال گشتند آنگاه احتشام الدوله بفرمود تا قلعهٔ او را ویران کردند و گرفتاران را روانهٔ دارالخلافه فرمود و خود بعلی آباد مراجعت کرد در این وقت شاهزاده اردشیر میرزا که مأمور بحکومت لرستان و خوزستان بود از راه برسید و احتشام الدوله را دیدار کرده بعد از سه روز طریق لرستان پیش داشت از پس او بعرض احتشام الدوله رسید که قبیلهٔ بسحق چنان شریر و بی باک اند که وقتی باراضی جاپلق دست یافته بقریه‌ای در رفتند و چهل و پنج تن مرد و زن را در آن دیه گردن بزدند و اطفال شیرخوارهٔ ایشان را با شمشیر دست آزمون همی کردند احتشام الدوله از علی آباد برای دفع ایشان تاختن برد و سوار و سرباز را در عرض راه بگذاشت و بگذشت و شتاب کنان با هفده تن آنجماعت را دریافت و این وقتی بود که قبیلهٔ بسحق بسیج سفر قشلاق کرده و بنه و آغروق را حمل داده و سواران ایشان آماده بودند پس در زمان سواران روی بر کاشتند و رایت مقاتلت و مبارزت برافراشتند احتشام الدوله با آن عدهٔ اندک از هنگام ظهر تا زوال آفتاب رزم داد و از مردم او پنج تن مقتول گشت و همچنان استوار بایستاد و با دوازده سوار بکر و دار برآمد تا سرباز و سوار او از قفا برسید پس در حملهٔ نخستین آنجماعت را بشکست و شصت تن از ایشان را دستگیر و عرضهٔ شمشیر ساخت بقیة السیف بقلل جبال شامخه گریختند و مواشی ایشان را لشکریان براندند احتشام الدوله مال و ثروت آنجماعت را در ازای اموال منهوبه بمردم کلپایگان تسلیم داد و در روز نهم شهر ذیحجة الحرام مراجعت بشهر بروجرد نمود و هم در این سال عباسقلی خان والی جوانشیر پسرزاده ابراهیم خلیل خان قراباغی برحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت اردبیل و مشکین و قراداغ یافت و نیز فرمان رفت که حدود و ثغور مملکت را که با اراضی روسیه دست در گریبان است از دزدان و قاطعان طریق پرداخته کند چه بعد از فوت شاهنشاه غازی محمد شاه تا این وقت ثغور مملکتین را از راهزنان فتنه‌ها فراوان بود بالجمله عباسقلی خان روز پانزدهم شعبان از دارالخلافه برگرفت و در عرض راه با حمزه میرزای حشمة الدوله که بحکومت آذربایجان میرفت متفق گشت بعد از ورود بزنجان او را آگهی دادند که طایفهٔ حاجی خواجه لو و قبیلهٔ دمرچلو بیکدیگر از در مخاصمت بیرون شدند و صف قتال راست کرده درهم افتادند و در میانه بیست و دو تن مقتول گشت عباسقلی خان که از کارداران دولت تدبیر ایشان را چنین دید اسکندرخان پسر عسکرخان شاهسون و شاه علی و برادرانش که از شاهسون مشگین بودند و حاجی محمد علی که شاهسون اردبیل بود و دست در این وقت خلیل بیک پسر جعفرقلیخان قراچورلو و بزرگان شاهسون و محمد خان و حسنعلی خان چلبیانلو فرستاد لشکری کرده قبیلهٔ حاجی خواجه لو را معرض قتل و اسر و نهب درآوردند بعد از رسیدن حکم اجمله سپاه گرد بر مردم حاجی خواجه لو تاختند و زن و مرد ایشان را عرضهٔ نهب و غارت در یکی از قلاع محبوس ساختند و صورت

حال را معروض داشتند چون حکم بر قتل انجماعت رفته بود گروهی از ایشان دیدان اراضی بشفاعت زحمت فراوان بردند
تا ایشان را امان کرفتند و همچنان بعد از ورود به تبریز اعیان قراداغ را حکم فرستاد که اسکندرخان را با خود داشته با کنده
و زنجیر تسلیم تبریز دارند و ایشان پانصد سوار بدفع او برگماشتند اسکندرخان چون خویشتن را در دهان بلا دید از
قراداغ فرار کرده عنان زنان تا بلده تبریز بشتافت و در مضجع سید حمزه رضی الله عنه پناهنده گشت بالجمله عباسقلی خان
والی در شهر ذیقعده الحرام روانه قراداغ گشت و در مشکین فرود شد و در آنجا ملا مؤمن که در شمار فضلا و یکی از سران
اشرار بود چنانکه بعد از فوت شاهنشاه غازی نام خود را بر زر و سیم نقش کرده بود بشرح این کلمات لا اله الا الله مؤمن
شاه هم انشاء الله سجده و روس گریخت و در آن اراضی بصورتی دیگرگون درآمده و در میان مردم شیعی مذهب به ذکر مصاب
حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیه السلام روزگار میگذاشت بعد از سالی مراجعت بقراداغ کرد والی چون
این بدانست او را طلب کرد و گفت من خوی ترا دانسته ام و کردار ترا شنیده ام و با اینهمه گذشت پیشه سازم و گناه
گذشته را معفو میدارم لکن باید سجلی بنگاری و بسپاری که اگر ازین پس آلوده گناهی شوی بدست غلامان من تباه
شوی و دانسته باشی که ازین پس عصیان تو بآب نسیان محو نشود ملا مؤمن ناچار چنین سجلی رقم کرده خاتم برزد و بعد ازین
واقعه چند تن از بازرگانان ایرانی در اراضی روسیه نزدیک بباکو به کالسکه از مرز روس بحری داشتند و در آن کالسکه
هفتصد امپریال که معادل هزار و دویست تومان چیزی برزیادت است و بیست و دو هزار منات که هفت هزار و هفتصد
تومان ایران است حمل میدادند روز بیست و هفتم شعبان دوازده سوار بر ایشان تاخت و دو تن قزاق را زخمی ساخته
تجار را نیز زحمت فراوان کرده و از ثروت و سلب عریان نمودند و آن زر و مال را برگرفتند و برفتند چون این قضا در
خاک روسیه برفت و بحکم عهدنامه این تاوان بر دولت علیه فرود میشد کارداران دولت روسیه از عباسقلی خان
والی استمداد همی جستند و او را بجهة استاری فراوان در محض این امر همت میخواستند ازین سوی روز دوم شهر رمضان
این خبر بوالی آوردند و او بیتوانی شحنه شهر و عسس بازار و بازرگانان بلد را حاضر کرده و در نهانی مواضعه نهاد که هر کس در این شهر
در بیع و شری زر منات بخرج دهد او را با خود داشته نزدیک من حاضر سازید از قضا روز هفتم ماه مبارک سه تن را با منات
دستگیر ساخته نزد او آوردند و ایشان سه تن مردم شیروان بودند که ده سال ازین پیش از بیم فرار کردند و بر حسین
بکمین که زنبیل نام داشت غشان سبیرمایان بود و در اینوقت معلوم شد که پنج سوار ایشان شیروانی و تبعه روسیه بوده اند
و هفت تن از قبیله شاهمار و تبعه ایرانند پس والی بفرمود این سه تن را در تبه داشتخانه باز داشتند و کس بمنزل ایشان فرستاد
تا امتعه ایشان را حمل دادند و شش هزار منات از میان بنه برآمد آنرا میرزا آقا جان مجتهد و ملک التجار ودیعت کرد تا از بهر صاحب
آن نگاه دارند بعد از بیست روز سادات خامنه تبریز که خداوندان این وجه مال بودند آگهی یافته بمشکین شتافتند و ازین روی
قبض ناطور حاکم قراباغ و لشکران و دیگر صاحبان مناصب روسیه همه روزه نزدیک والی مکاتیب شکرگذاری کردند اما
آن سه تن که در حبس خانه بودند یکصد امپریال در زیر جامه پوشیده میداشتند در شب عید فطر آن زر را برشوت
بانده ایبان سپردند و فرار کردند عباسقلی خان والی زندانبانان را کیفر گناه بداد و شاه پلنگ خان شاهسون را
با گروهی از سواران مأمور بداشت از قضا سواران بر دزدان ظفر یافته و از ده تن یاد دستگیر نمودند و در روز عید ایشان را
نزد والی آوردند چنین بجانب اردبیل فرستاد تا در آنجا محبوس باشند در اینوقت ملا مؤمن خطی به دستان نوشته فرستاد

تا ابراهیم خلیل خان را که ذکر حالش بیاید وقت دیگر کتاب مبارک مرحوم شاه از دار الخلافه طهران با رو جلیل کوچ داده

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و شش هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و شش هجری مطابق تنگوزئیل ترکی چون هشت ساعت و یک دقیقه از شب پنجشنبه ششم
شهر جمادی الاولی برفت آفتاب از حوت به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران سلطان ناصر الدین شاه قاجار نوروز
سلطانی را بقانون سلاطین عجم بپای برد کارداران دولت این هنگام همه گوش بر کار خراسان داشتند و از آنسوی چنانکه
مذکور شد سلطان مراد میرزای حسام السلطنه در تدبیر سالار و تسخیر خراسان روز گذاشت و همه روزه در حصار دادن
شهر مشهد و پیش بردن سنگر و حفر کردن نقب رنج میبرد از آن وقت بفرمود تا محمد ناصر خان سردار و عباسقلی خان میر
لشکر خود را از کوه سنگی کوچ داده یک تیر پرتاب دوراز دروازه ارک سنگر بی کردند و با سه عراده توپ در آنجا نشیمن ساختند
از آنطرف سالار حکم داد تا لشکر شهری در میانه سنگر سراب و سنگر ارک دو سنگر از خاک برآوردند و شمخالچی بنشاندند تا لشکر عراقی
بسنگر یکدیگر متردد نتوانند بود مع القصه مردم شهر در برابر سنگر حسین پاشا خان سرتیپ افواج مراغه تیز سنگری کردند
و همچنین در پیش روی افواج خوئی و کروسی و همدانی سنگری برآوردند و دیگر در برابر جعفرقلیخان قراچه داغی
و جعفرقلیخان قاجار و افواج قراچه داغی و مراغه و دیگر پیش روی حیدر علیخان و فوج ششم تبریز سنگر کردند و بکار
مدافعت و منازعت پرداختند در این وقت بعضی از مردم شهر بحسام السلطنه مکتوب کردند که در این بلده بلای غلا بالا
گرفته و از قلت غلات و حبوبات بسی کار بر مردمان صعب افتاده اگر این لشکر در پیش دادن سنگر روزی چند
استوار باشند پیکان مردم شهر از در شورش درآیند و دروازه را باز گشایند حسام السلطنه چون این بشنید فرمان کرد
تا سپاهیان یکباره دل بر جنگ نهادند و دهان توپ و تفنگ بگشادند از دو سوی آتش حرب بالا زدن گرفت
لشکر آذربایجانی و عراقی همدست و همداستان جنبش کرده بر سنگرهای دشمن یورش بردند و مردم سالار را
هزیمت کرده بقلعه شهر در بردند و بعضی از خندق شهر را انباشته کردند این هنگام کار بر لشکر سالار و مردم شهر دشوار
افتاد و سران سپاه و اعیان آن بلده خواستار شدند که حسین پاشا خان را دیدار کنند و از بهر اطمینان مردم
شهر با او پیمانی نهند شاهزاده سه روزه جنگ برداشت و حسین پاشا را رسول فرستاد بعضی مردم شهر با او راست
نیامد و لیکن این مرام مراجعت کرد حسام السلطنه را آتش خشم افروخته گشت و حسین پاشا خان را فرمان کرد که هم
امشب این دو سنگر خاکی که در برابر سنگر تو قائم است از تو میخواهم که مسخر داری و مردم شهر را مقهور سازی حسین پاشا
چون ستاره شهاب شتاب گرفت و بیک ساعت پس از غروب آفتاب هر دو سنگر را مسخر داشت و کمتر و پنجاه تن از
شمخالچیان سالار در آن دو سنگر بود بعضی جلادت و سرعت در مبارزت او و تیزه کوشش ابطال رجال گشت حسام السلطنه
دویست تومان زر مسکوک زنجیر [illegible] بعضی [illegible] بذل کرد و چهار صد نشان سیم و زر که علامت جلادت است
[illegible] مع القصه بعد از تسخیر سنگرها [illegible] حسین پاشا خان سپه [illegible] از آنسوی
محمد ناصر خان سردار با جماعتی از لشکر [illegible] و حسین پاشا خان [illegible] و آن شب [illegible] بر آورد
و چون جلادت [illegible] و سران سپاه [illegible] چنانکه
[illegible] سالار [illegible] سالار

رسالت حسین پاشا خان از جانب حسام السلطنه بنزدیک سالار

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و بهادرخان جامی و مصطفی قلیخان افشار و بیگلربیگی هزاره و دیگر بزرگان قبایل عباسقلی خان دره‌جزی را دیدار کرد ۷
با او مواضعه نهادند که روی از سالار برتافته نزدیک حسام السلطنه رهسپار شوند سالار از مواضعه ایشان آگاه شد
خاصه بر عباسقلی خان بدگمان گشت اما این وقت قوت زیان او نداشت

فتح قلعهٔ مشهد مقدس بدست شاهزاده حسام السلطنه و گرفتاری سالار و خاتمهٔ کار او

عباسقلیخان دره‌جزی بسامخان ایلخانی مکتوبی فرستاد که اگر مردم شهر از زیان آویختن و خون ریختن ایمن باشند ابواب این حصار را بر حسام السلطنه مفتوح داریم سامخان ایلخانی برحسب حکم شاهزاده میرزا اسمعیل پسر خود را نزد عباسقلی خان فرستاد تا خاطر او را ازین آشفتگی صافی داشت و روز دیگر میرزا ایلخانی خویشتن با دروازه نوقان برفت و عباسقلی خان را دیدار کرد و دل او را مطمئن ساخت و همچنان صبحگاه دیگر سامخان ایلخانی و سمسام خان و چراغعلی خان کرد و جهان بیگلو و حسین پاشاخان با تفنگداران تا دروازه شهر برفتند و از آنسوی عباسقلی خان دره‌جزی و بهادرخان جامی و آقا بابای فراشباشی و کریم داد خان هزاره و اراض خان سرخسی و دیگر بزرگان بدروازه نوقان حاضر شدند و مجلسی از بهر مواضعه و معاهده کردند و نخستین از جانبین لختی بخشونت سخن گفتند در پایان امر مردم شهر سخن بر این نهادند که چگونه ما را استوار افتد که بعد ازین همه گیرودار و قتل و اسر این دو لشکر با یکدیگر مهربان شوند و بعد از گشودن دروازها مردم شهر از زیان جان و مال ایمن باشند دیگر از طریق فتوت و مروت بیرون است که از پس اینهمه پایمردی و رنجی که از بهر او برده‌ایم سالار را دست بسته بشما بسپاریم و نام خود را به ننگ آریم بزرگان لشکر گفتند ما حمل این همه محنت را از شما برداریم نخست آنکه سالار اگر رضا دهد نیکو آنست که بی کلفت خاطر سواره شده طریق حضرت شهریار گیرد و پیکان عصیانش را عفو فرماید و مورد عنایت و عطوفت آید و اگر بجانب هرات کوچ دهد و یار محمد خان را که والی اراضی شرقی خراسان و از چاکران نامبردار شاهنشاه ایران است شفاعت خویش برانگیزد تا نیز ازین داهیه دهیار هائی یابد سه دیگر آنکه بهر جانب که خواهد راه برگیرد ما زحمت او نخواهیم کرد اما زنان و فرزندان او را که با خاندان سلطنت خویشاوندان اند با او نگذاریم تا شهر بشهر کوچ دهند و نام دولت ایران را پست کنند اما از بهر مردم شهر هرگز دهشتی در دل راه نکنید که این مردم رعیت شاهنشاه ایران و خراج گذار دولت اند چگونه سپاه را این اجازت رود که رعیت پادشاه را تباه کند چون سخن بدینجا رسید بزرگان شهر قرآن مجید را حاضر مجلس ساخته تا مردان سپاه بدین سخنان سوگند یاد کردند و پیشکشی فرستاده از حسام السلطنه بر تشیید این معاهده حکمی گرفتند آنگاه باتفاق روانه درگاه حسام السلطنه شدند شاهزاده بزرگان شهر را بنواخت و نوازش فراوان فرمود و یکشب بداشت و هر یک را خلعتی در خور بداد و ایشان باشهر مراجعت کردند سالار که در این مصالحت و مسالمت از بهر خویش دستی بگمان داشت در این وقت از خوانین خراسان بدگمان شد و حب مردی نیز با جمعی از اشرار بر آتش دامن همی زد تا دیگر با خاطر یار را از مصالحت بسوی مناطحت برتافت و ولهاراله جانب مودت و موالات بطرف معادات و مبادات بگردانید چندیکه دیگر آن روز بپای رفت چون ظلمت شب جهان را فرو گرفت عباسقلیخان دره‌جزی غلامرضا بیک ملازم خود را نزد یکی چراغعلی خان فرستاده که فردا بامدادان باتفاق سمسام خان با چند عراده توپ و دو فوج سرباز بجانب شهر شتاب گیرند تا دروازه نوقان را باشما تسلیم داریم لاجرم برحسب حکم حسام السلطنه صبحگاه سمسام خان و چراغعلی خان تا پای باره شهر برفتند و عباسقلی خان دره‌جزی از زبر باره بزیر آمده ایشان را بشهر درآورد و دروازه نوقان را تسلیم داد تا چندین

 سرباز عراقی درآمد و برفراز دروازه جای کرد و صد تن از تفنگچیان سامخان ایلخانی نیز بر کنار دروازه صف راست کرد
و روی توپها را که از فراز باره بسوی لشکرگاه بود بجانب شهر برتافتند و عباسقلی خان دیگر جزی سمام خان را برداشته از فراز
باره بجانب دروازه خیابان برد که هم آن دروازه را با وی بسپارد و سامخان ایلخانی و چراغعلی خان باتفاق آقاباباخان
فراشباشی سالار راه دروازه پائین خیابان گرفت ناگاه رجب مردی با دویست تن تفنگچی با ایشان باز خورد و رجب آغاز
سخن نمود که من نیز در حضرت شاهنشاه ایران تقدیم خدمتی کرده ام و اینک سالار را در رواقی گذاشته چندین تفنگچی بر او گماشته ام
سامخان ایلخانی او را مطمئن خاطر ساخته یکطاق نسیج کشمیرش خلعت کرد و با خود بلشکرگاه آورده در جنب سراپرده خود او را
خیمه راست کرد و این روز که فتح شهر مشهد بدست شد و سالار مقهور گشت روز یکشنبه نهم جمادی الاولی سه روز بعید نوروز
بود مع القصه صبحگاه دیگر یکتن از مردم شهر از بهر دیدار سامخان ایلخانی بلشکرگاه آمد و چون از کنار خیمه رجب مردی
عبور میداد چشمش بر او افتاد و خشم گرفته نام او را بدشنام برشمرد و گفت اینک نزد ایلخانی میروم که اموال منهوبه مرا از
رجب طلب کند و مسترد سازد رجب مردی چون اصغای این سخن کرد گفت بسیار از مردم اند که مال ایشان بدست من
عرضه نهب و غارت گشته من هرگز نخواهم نشست که از هر یک ازینگونه سخن گوش کنم این بگفت و پشتوی که در کمر داشت
برآورد و با سرب و باروت انباشته کرد و دهان پشتو را بزیر زنخ خویش نهاده آتش درزد چنانکه چانه و عارض متفرق گشت
کشتن رجب مردی خویشتن را
چون بانگ تفنگ گوشزد مردم ایلخانی شد بشتافتند و او را مرده یافتند لاجرم جسد او را حمل داده بیرون لشکرگاه افکندند
چون این خبر بشهر رسید بعضی از جوانان نزدیک او تاختند رشته بر پای او محکم ساختند و کشان کشان بشهر برده کیفقه در کوی
و بازار بکشیدند آنگاه که عفن گشت بکنار شهرش انداختند و خورد سگانش ساختند اکنون بر سر سخن باز گردیم چون لشکر
دروازه نوقان و بالا خیابان را فرو گرفتند و سالار ازین قصه آگهی یافت دانست که دفع این کار از قوت بازوی
او بیرون است و نیز طریق فرار نتوانست سپرد زیرا که شهر از چارسوی محصور سپاه منصور بود ناچار با برادر و پسر و رجب مردی
که شرح حالش مذکور شد و جماعتی از ملازمان خود بصحن مقدس رضوی علیه الصلوة والسلام گریخت و پناهنده آن
آن روضه مبارکه گشت رجب مردی چون خاتمت کار او را بوخامت نزدیک یافت او را بگذاشت و با جماعتی از تفنگچیان
بیرون شد و دیگر ملازمانش نیز هر یک بجانبی گریختند اینوقت شاخکان آن بقعه شریفه و علمای شهر مجلس او دررفتند
و گفتند خاک خراسان از آتش فتنه تو بر باد رفت و بنیاد آبادیها بآب رسید دیگر درین مکان شریف کمین ساختن و از نو
طرح فتنه انداختن از بهر چیست تو کدام وقت حرم این حرم را از بهر کس پاس گذاشتی که امروز راه آن برداشتی اینکه جماعتی
از سربازان شیعی را از بهر حضرت بیرون بردی و مصحوب گشتی امروز شرمنده نیستی که خویشتن پناهنده میشوی برخیز و سر خویش گیر
و طریق درگاه پادشاه پیش دار تا اگر بخشد حکم عدل است و اگر بخشد از در فضل سالار از اصغای این کلمات غضبناک شد
و لختی سخنان ناهموار گفت میرزا عسکری امام جمعه برآشفت و گفت هرزه درائی مکن که هرگز ترا درین درگاه پناهی نخواهد بود
و از جای جنبش کرد و با علمای بلد از نزد او بیرون شد امیر اصلان خان با پدر گفت دو شب ازین پیش گفتم پس از این اقامت ما
درین شهر مورث وخامت است اکنون که پای فرار داریم جای قرار نیست پذیرفته نشد امروز چه توان کرد که روز ما تاریک و حساب
ما باریک است و علمای این بلده چنانکه معاینه کردی اگر بپای خود ازین آستانه بدر نشویم دست ما را برسند و بملازمان
حسام السلطنه سپارند و از آنسوی حسام السلطنه عبدالعلی خان سرتیپ توپخانه را فرمان کرد تا هر توپ که در فراز برج و باره شهر بود

بلشکرگاه جلی داده و چراغعلی خان با چند کس بطلب سالار رفت و چراغعلی خان بنزدیک سالار آمد و گفت بیهوده در جای مباش که تو حشمت پا نهندگان این قبه مبارکه را نگاه نداشتی و امروز بکیفر آن جسارت بدین خسارت گرفتاری و چاره سر از اسب کردن حاضر کرده حسنخان سالار و برادر او محمد علیخان و دو پسرش امیر اصلانخان و یزدانبخش میرزا را از شتاب بلشکرگاه برده و از پس چاره و زحسام السلطنه فرمان کرد تا حسین پاشا خان ایشانرا بمنزل خود برده بازداشت و جماعتی از لشکریان را بحراست برگماشت اینوقت شاهزاده فرمان کرد تا سپاهیان دست از محاصره بداشتند و مردم لشکر را پانصد تومان زر مسکوک عطا داد و بشهر مشهد درآمد و تقبیل آستان ملایک پاسبان حضرت رضا علیه السلام کامروا گشت و بشکرانه جبین بخاک آن آستان بسود و چون عمارات ارک مشهد ویران بود باغ آصف الدوله را نشیمن ساخت و بعمارات ارک پرداخت و عباسقلی خان سرتیپ باکویه را با جماعتی از لشکر فرمان کرد تا در کوی و بازار نگران باشند و مردم شهر را از آسیب لشکریان محفوظ بدارد افواج خوئی و گروسی و همدانی نیز محکوم اوامر و نواهی او گشت و بعد از یکماه بفرمود تا لشکریان که مردم شهر در سر هر کوی و محلت کرده بودند ویران ساختند و اشرار آن بلده را که بر این آتش فتنه دامن همی زدند یک یک را بدست آورده کیفر کرد و هفتصد خانوار مردمی که در ینوقت در شهر مشهد جای داشت بفرمود تا سیصد خانوار را سامخان ایلخانی کوچ داده در خبوشان نشیمن فرماید و دویست خانوار را مهدیقلیخان قرائی در تربت جای داد و دویست خانوار دیگر در اراضی خراسان پراکنده شدند

ذکر حبس و بند حسن خان سالار و هلاکت او و قتل فرزند و برادر او بدست عوانان دژخیم

و از آنسوی چون شرح اینوقایع معروض درگاه پادشاه افتاد شاهنشاه ایران همی خواست تا کیفر اعمال سالار را بحبس مؤبد فرمان دهد و چون از سوی مادر نسب با فتحعلی شاه داشت او را با تیغ تباه نسازد میرزا تقیخان امیر نظام زمین خدمت ببوسید و معروض داشت که اگرچه عفو گناه از مثل تو پادشاه پسندیده است اما در حق سالار سزاوار نیست و قتل او را که شریری قلیل است از برای نفع کثیر واجب باید داشت سخت آنکه تو شهریاری دیندار و شیعی حق پرستی اگر کسی حشمت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را نگاه ندارد و در روضه مطهره او جماعتی از شیعیان را عرضه هلاک و دمار سازد چگونه زنده بگذاری در شریعت احمدی تاخیر قتل چنین کس مورث عقاب و نکال است و در شریعت سلطنت نیز قتل او فرض باشد از بهر آنکه تو امروز بحکم ولایت عهد و نظام دولت ایران صاحب تاج و تختی و در حضرت تو مانند سالار هزار تن چاکرانند که سالار از جانب مادر نسب بسلاطین رساند و دیگران شاهزادگانند که پدر بر پدر پادشاه بوده اند و هیچیک سالار را برده نمی شمارند و از جنب او ننگ دارند و با اینهمه خاک این درگاه را زیب جباه میشمارند و اندیشه هیچ گناه را بخاطر نمیگذرانند چگونه رضا میدهند که سالار چنین جسارت کند و با جان خسارت نبیند دیگر آنکه مردم خراسان که سالها از جفای او هراسان بوده اند و زیان مال و جان دیده اند و همچنان لشکر عراق و آذربایجان که چند هزار کس از ایشان بر سر اینکار عرضه هلاک و دمار گشته چگونه دست از دامن عدل پادشاه باز دارند و اینهمه زیان و خسران دیده انگارند با جمله شاهنشاه ایران را از این کلمات خاموش ساخت و منشوری از دیوان سلطنت بحسام السلطنه نگاشت که سالار را بکیفر گناه تباه باید ساخت چندانکه رسیدن این منشور حسام السلطنه حسین پاشا خان را با امنای قضا مأمور داشت و عوانان دژخیم را بفرمود تا بخیمه که سالار و دو برادرش و دو پسر نشیمن داشتند بکین بجانب بشتافتند

استین محمد علیخان برادر سالار را گرفت که برخیز کسی از پس این خیمه ترا طلب میکند و با تو سخنی خواهد گفت او را ببرد و بکشتند و دیگر باره فرستاد و دیگر باره درآمد و دست امیر اصلانخان را بگرفت وی روی با چه بر کرد و گفت بدین تقصیر و نیز بر نرفتی منزلت دین را فرو گذاشتی و از دولت روی برکاشتی اکنون میدانی مرا کجا میبرند سالار چون اصغای این گفتار کرد از هول و هراس بیخود گشت و خراس فریاد برداشت و دست فرا برده موی ریش خود را تمام برکند و چنگ بزد و یک چشم خویش را تیره ساخت القصه بعد از امیر اصلانخان سالار را نیز عرضه هلاک و دمار داشتند و بردند نعش سر بازار شهر گذاشتند و این واقعه در شب دوشنبه شانزدهم شهر جمادی الآخره بود و برادر دیگر سالار میرزا محمد خان بیگلربیگی کاو را از دار الخلافه بردند چنانکه مذکور شد در شب چهارشنبه نهم رجب پایمال اعمال خویش گشت آنگاه شاهنشاه ایران هر یک از سران سپاه را که در فتح خراسان رنجی برده و تقدیم خدمتی کرده بودند ببذل نعمتی شادمانه ساخت و شاهزاده سلطان مراد میرزا را در این هنگام ملقب بحسام السلطنه فرمود و نشان تمثال مبارک و شمشیر مرصع عنایت کرد و محمد ناصر خان بنشان الماس مفتخر گشت عبدالعلی خان نشان مرصع یافت عباسقلی خان و صمصام خان و تیمور پاشا نشان سرتیپی یافتند قاسم خان سرتیپ حمایل سرتیپی گرفت محمد ابراهیم خان سرهنگ و حیدر علیخان سرهنگ بنشان سرهنگی مفتخر شدند و سام خان ایلخانی مورد الطاف خسروانه آمد و بنشان مرصع قرین افتخار گشت و دیگر بزرگان و اعیان خراسان تشریف ملوکانه یافتند این تشریفات برحسب فرمان شاهنشاه الله قلی خان کری بخراسان آورد و آنوقت حسام السلطنه برحسب امر کارداران دولت دو فوج از سربازان قزوین و فوج ششم تبریز و چند عراده توپ و دیگر لشکریان سواره و پیاده با توپخانه گسیل دار الخلافه نمود و چراغعلی خان از حضرت مراجعت داد و او بعد از ورود بدار الخلافه قوللر آقاسی غلامان گشت و نشان سرهنگی یافت

ذکر فتنه آقا سید یحیی دارابی در نیریز و دعوت او مردم را بشریعت میرزا علی محمد باب

آقا سید یحیی پسر آقا سید جعفر دارابی است که ملقب بکشاف است آقا سید جعفر مردی از اجله علما بود و پیرو طریقت شیخ احمد احسائی و قانون صدر الدین شیرازی روشی داشت و در تفسیر قرآن مجید و تاویل احادیث با فقهای عصر خالی از مباینتی نبود و بسیار وقت از وی مسموع میرفت که در فلان سفر با خضر علیه السلام همراه بودم و هم تفاسیر بطن قرآن را کشف مینمودم علمای عصر از این کلمات متعجب بوده او را در عبارات بیرون میشدند چه او را شیخوختی بنهایت و زبان دانی بکمال و فضیلتی بسزا بود و کتب مولفات او در نزد فضلای محققین مکانتی تمام داشت اما پسر او آقا سید یحیی که در کسب علوم بضاعتی مزجات داشت و در طلب جاه و مال ارتقای بمقامات رفیعه میجست از خدمت پدر بدار الخلافه سفر کرد و روزی چند با امنای دولت طریق مصاحبت سپرد و فتح بابی بدست نکرد و در پایان امر بجانب میرزا علیمحمد باب شتاب گرفت و از اعیان شریعت او گشت و دیگر باره بدار الخلافه شتافت و نیز رونقی در کار نیافت و از کشف اباطیل خویش ترسناک بود لاجرم از دار الخلافه بیرون شد و تا بلده یزد برفت بعد از ورود بیزد چنانکه بدان اشارت شد پرده از راز برگرفت و اظهار دعوت را آغاز کرد و روزی چند با آقاخان نایب الحکومه طریق مبارزت و مناجزت سپرد و هم از این فتنه و فسادکاری برمراد نرفت پس بستوانی آهنگ فارس کرد و نخستین بلده فسا درآمد و مردم را بکیش باب خواندن گرفت و این واقعه در وقتی بود که شاهزاده بهرام میرزا از حکومت فارس معزول شده در دار الخلافه طهران جای داشت و فیروز میرزای نصرة الدوله که بجای برادر حکومت فارس یافت

۵۰۰ هنوز بشیراز در نیامده بود رتق و فتق مملکت بر عهده کفایت میرزا فضل الله نصیرالملک بود که این هنگام وزارت فارس داشت
بالجمله بزرگان فسا بنصیرالملک مکتوبی فرستادند که اینک آقا سید یحیی بدین بلده درآمده از اغوای مردم دقیقه فرو نمیگذارد
نصیرالملک خطی بدو نوشت که از مانند تو مردی اما این کردار ناپذیرفته میتوانی ترک این اندیشه گفته نزدیک من سفر کن تا روزی
چند باهم بگوییم و بشنویم و خوش بخریم و بغنویم آقا سید یحیی در جواب او رقم کرد که این سخنان کژ افواه بهتانست چرا این
اکاذیب را استوار میداری و با چون من دوستی ناهموار میگذاری هم اکنون نزدیک تو سفر خواهم کرد و این تهمت را
بدر خواهم داد نصیرالملک بدین کلمات آسوده خاطر شده و روزی چند بر نگذشت که دیگرباره از فسا خبر آوردند
که چه آسوده نشسته اینک پانصد تن مرد از جان گذشته در گرد آقا سید یحیی انجمن است و عنقریب فتنه بزرگ حادث
خواهد شد نصیرالملک این هنگامه بدانست و تجدید نامه نپرداخت و از نو رسولی بسوی او گسیل ساخت وقتی فرستاده

ورود آقا سید یحیی در نیریز

او برسید که سید یحیی از فسا با آهنگ نیریز بیرون شده یک نیمه راه را درنوشته بود و با جمعی از اصحاب خویش بقدم عجل
شتاب راه می برید بالجمله فرستاده نصیرالملک را وقعی ننهاد و او را بی پیام باز فرستاد و از قضا این هنگام مردم نیریز
بر زین العابدین خان که حکومت ایشان داشت بشوریدند و رسیدن سید یحیی را بفال مبارک گرفتند گروهی فریفته او
شده از در عقیدت و ارادت سر بفرمان او نهادند و جماعتی برای دفع زین العابدین خان اطاعت او را واجب شمردند
بالجمله سید یحیی بکوی نیریز با سیصد تن از اصحاب خود در قلعه خرابی فرود شد و بعمارت قلعه و استواری برج و باره
پرداخت و نیروی دل مردم نیریز بسوی او بود زین العابدین خان چون این بدید دو هزار تن از مردم نیریز را با خود
متفق ساخته در بلده نیریز بخویشتن داری پرداخت و صورت حال را بنصیرالملک نگاشت هم در کرت سیم نصیرالملک بدو
نوشت که از بهر چه واجب داشته که آتشی برافروزی و خویشتن را بسوزی از آن پیش که این آتش خود و بزرگ شود
و جهان را فرو گیرد بزلال خرد فرونشان و نزدیک من شتاب گیر چون کتاب نصیرالملک بدو رسید در جواب نوشت که
اینک در پیرامون من جماعتی انجمن شده اند و بنافرمانی دولت سر برآورده اند عجب نیست که چون ایشان را بگذارم
و بگذرم در عرض راه مرا آسیبی زنند اگر خواهی گروهی بجانب من فرست تا بتوانند مرا ازین بلا برهانند و تندرست بشیراز رسانند
این بگفت و رسول نصیرالملک را باز فرستاد و هم در آن شب ساخته جنگ شده چون ظلمت جهان را فرو گرفت بر زین
العابدین خان شبیخون آورد و اصحاب او صیحه کنان و نعره زنان با شمشیرهای کشیده به نیریز درآمدند و تیغ تیز در مرد
و زن نهادند و علی عسکر خان برادر مهتر زین العابدین خان را با جماعتی از عشیرت او و گروهی از اعیان نیریز عرضه تیغ تیز
ساختند و سه تن پسران علی عسکر خان را دستگیر ساخته اسیروار ببردند زین العابدین خان بزحمت فراوان از میان ایشان
گریز داد و فرار کرده دوازده فرسنگ بگریخت و از آنجا خطی چند بر زبر هم نهاده برافروخت بدستیاری فروغ نار صورت
حال را انگار داده نزدیک نصیرالملک فرستاد اما از آن سوی از پس این فتح مردم نیریز همگروه نزدیک سید یحیی آمدند و دل
بعقیدت و ارادت او نهادند اموال و اثقال علی عسکر خان و زین العابدین خان نیز غنیمت اصحاب او گشت و او را
صدقی و قوتی تازه بدست شد و مرد جنگی از ده هزار تن افزون آماده ساخت در این وقت فیروز میرزای نصرة الدوله که
نه دارا استخلاف طریق فارس می سپرد چهار منزل از این سوی شیراز این خبر بدو پذیره بردند و شاهزاده بتوانی خطی چند
نگاشته نخست میرعلی بیک میرشیراز فرستاد که بمعونت نصیرالملک محمد علیخان نوری دیوان پیشکاری فارس که این هنگام

ملقب بشجاع الملک است باتفاق مصطفی قلیخان سرتیپ دو فوج قدیم و جدید فسا و کورلو بیرون شوند و سید یحیی را
دفع دهند بعد از رسیدن فرستاده شاهزاده بشیراز نصیر الملک مهرعلیخان را با صد سوار بیرون فرستاد و زین العابدین
خان نیز مکتوبی کرد که چندانکه تواند از مردم کوهستان و محال آن اراضی لشکری انجمن کند و بمهرعلیخان پیوندد و مصطفی
قلیخان قراگوزلو را از قفای او با سرباز و دو عراده توپ و قورخانه لایق بیرون فرستاد و این هر سه لشکر در عرض راه با هم
پیوسته شدند و طریق نیریز برگرفتند از قضا را که سید یحیی خیمه که از زین العابدین خان بغارت برده بود در کنار قلعه خویش
افراخته داشت و اصحاب او با تیغهای کشیده در برابر او بر صف بودند و چشم و گوش بر خطاب او سپرده داشتند و سید یحیی
سخن میکرد که هرگز از توپ و تفنگ خصم هراسناک مباشید و از هیچ لشکر در بیم نشوید که چون من فرمان کنم توپ گشاده
نشود و گلوله تفنگ بخداوندان آن باز گردد و درین سخن بود که از دور گرد لشکر پدیدار شد مهرعلیخان و مصطفی قلیخان و توپچیان
برسیدند و از گرد راه گلوله توپی بسوی خیمه سید یحیی رها دادند و آن بر ستون خیمه آمد و از آن گذشته سواری را در کنار خیمه بزد
و خیمه بر سر سید یحیی فرود آمد مکشوف افتاد که گلوله توپ بفرمان سید یحیی نیست لشکریان استحکام ورود از نیریز بر زیادت
جنگ را پسنده نداشتند و در آنجا فرود شده لشکرگاه کردند و بکار لشکر پرداختند و از آن سوی سید یحیی چون توپ را
بی فرمان یافت بمیان قلعه شتافت و اطراف بروج و جدران را استوار کرد مدت پنج روز هر دو لشکر نگران یکدیگر
بودند و در این ایام مصطفی قلیخان چندانکه برسل و رسایل رنج برد که این جنگ و جوش را بمصالحت و مسالمت بپای برد
مفید نیفتاد شب ششم سید یحیی کلماتی چند بر کاغذ پاره رقم کرده و از گردن اصحاب خود بیاویخت و گفت با این ادعیه

مقاتله سید یحیی با لشکریان و خاتمه کار او

شما را از بلاهای زمینی و آسمانی زیانی نباشد آنگاه سیصد تن از آن جماعت از بهر شبیخون مواضعه کردند و برخی با تیغهای کشیده
و گروهی با گرزهای چوبین از قلعه بیرون تاختند و صیحه زنان روی بلشکر نهادند و از نیمه شب تا سپیده صبح رزم دادند و
بلشکر داخل شدند که مصطفی قلیخان را با صدمت چوب زحمت فراوان دادند در آن رزمگاه یکصد و پنجاه تن از ایشان
مقتول گشت بامدادان کشتگان خود را برگرفته باز قلعه شدند و بدانستند که آن کاغذ پارها بکاری نباشد و سپر گلوله
توپ و تفنگ نشود و با این همه جلادت از لشکریان چهار تن بر زیادت نکشتند و پنج تن را بر افزون جراحت نکردند
بالجمله سید یحیی بغرور سود تا هم در آن شب کشتگان را از پس دیوار قلعه بخاک سپردند تا سپاه دشمن عدد ایشان ندانند و دل
قوی نکند اما مردم نیریز چون کذب سید یحیی را معاینه کردند و حیلت او را باز دانستند یک یک و دو دو از کنار او فرار کرده
بجاهای خویش همی شدند چون سه روز از این واقعه سپری شد یکبار دیگر اصحاب سید یحیی از بهر شبیخون شتاب گرفتند
و تا کنار لشکرگاه یورش بردند مهرعلیخان و مصطفی قلیخان بکار درآمدند و مردانه بکوشیدند و فرمان کردند تا دهان
توپها و تفنگها را بجانب ایشان بگشادند آن جماعت را قوت درنگ نماند و پشت با جنگ کرده روی بقلعه نهادند
از آن سوی چون شاهزاده فیروز میرزا وارد شیراز شد ولیخان سیلاخوری با فوجی که در تحت فرمان او بود بلشکر
بیرون فرستاد لکن قبل از رسیدن ولیخان چون سید یحیی وخامت عمل خویش را معاینه کرد و فتوری که در عقاید اصحاب
راه کرده بود بدانست سر مداهنه و مهاونه پیش داشت و مصطفی قلیخان نیز ابواب رسل و رسایل فراز کرد و چندانکه سید یحیی
صحبت او و ملاقات نزدیکتر دانست و اصحاب خود را معدودی که هنوز بجای بوده پراکنده ساخت و آسوده خاطر
بمنزل او شتافت و مصطفی قلیخان نیز بدید او او را نیاز برد و در قفای او یک نماز بجماعت بگذاشت آنگاه گفت شما را که

در شیراز از ملک خویشتن خانه ایست صواب آنست که شب در سرای خویش شوید و آسوده بغنوید تا مردمان چون این ٥٨٣
بپسندند یکباره از جنگ و جوش بنشینند و هرکس بکار خویش درآید و ازین فتنه بیاساید سید یحیی طوعا او کرها گفتار او را
پذیرفتار شد و شامگاه با یک تن ملازم او طریق سرای خویش گرفت در عرض راه پسرهای علی عسکرخان و جماعتی دیگر
از محبوسین که بعد از بیرون شدن سید یحیی از قلعه رها شده بودند بر سر او تاختند و او را عرضهٔ تیغ و خنجر ساختند بعد از قتل او
مهدیعلیخان و مصطفی قلیخان دو پسر او را با سی تن از اصحاب او دستگیر نموده با کنده و زنجیر بشیراز آوردند نصرة الدوله
بر پسرهای او بخشود و ایشان را بحفظ حشمت سیادت رها ساخت و اصحاب او را بمعرض عقاب درآورد و جهان را از وجود ایشان بپرداخت

ذکر عصیان شیخ حسین خان در بندر ابوشهر و هزیمت او بدست لشکر نصرة الدوله

شاهزاده فیروز میرزای نصرة الدوله بشکایت و سعایت اهالی فارس از شیخ نصرخان پسر شیخ عبدالرسول خان دریابیگی
رنجیده خاطر گشت و او را در شیراز حاضر داشته از حکومت بندر ابوشهر معزول نمود و چند تن قراول بر او گماشته روانه طهرانش
داشت و حکومت بندر ابوشهر را بمیرزا حسنعلی خان دریابیگی پسر حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک مفوض فرمود و نظم حدود
دشتستان و اراضی تابعه آن را نیز بعهده کفایت او گذاشت میرزا حسنعلی خان برحسب فرمان با مردم خود طریق بوشهر برگرفت
چون این خبر بشیخ حسین خان عم شیخ نصرخان رسید چنان دانست که کارداران دولت چشم از خانواده او پوشیده یکباره
در قلع قبایل خواهند کوشید و ازین معنی سخت بترسید و از اعراب آن نواحی سپاهی فراهم کرده از در مدافعت استوار بایستاد
و بعمارت برج و باره بندر ابوشهر فرمان داد و از در دوراندیشی نیز چند کشتی در کنار بندر بداشت تا اگر کار بروی صعب افتد
از راه بحر طریق فرار گیرد لاجرم آن هنگام که میرزا حسنعلی خان برسید او را از درآمدن بشهر دفع داد میرزا حسنعلی خان از بیرون
شهر اتراق کرده صورت حال معروض حضرت نصرة الدوله نمود و شاهزاده مصطفی قلیخان قراگوزلو را با افواجی که
در تحت فرمان او بود مامور فرمود تا با توپخانه و قورخانه بدانجانب روانه شد و چون بکنار بندر ابوشهر رسید و عصیان شیخ
حسین خان و طرد و منع لشکر را از دخول بشهر معاینه کرد و بدانست اینکار جز بکشش و یورش و نهب و غارت راست
نخواهد شد چنان صواب شمرد که آتش در جنگ و تیز نزند و مجرم را با منقاد بیکدست کیفر نکند پس مکتوبی ببازرگانان
و تبعه دول خارجه و قاطنین شهر ابوشهر نوشت که چون در شریعت سلطنت و تقویم مملکت تسخیر این قلعه و تدمیر
طاغیان واجب افتاده ساکنین این بلده را آگهی میرسانم که نخستین بحکم عهدنامه تبعه دول متحابه با اموال و اثقال
از این شهر بیکسوی شوند و سکنه این بلده نیز بهر دیه و قریه که خواهند کوچ دهند و اگر نه خطی نگاشته خاتم بر زنند که بعد از
فتح این حصار هرکس عرضهٔ هلاک ... شود هیچ خونخواهی را نرسد که از حال وی باز پرسد چه آنگاه که این لشکر کینه توز
مانند برق خرمن سوز در این شهر درآید از باز پرس کس نهراسد و دوست از دشمن نشناسد چون این مکتوب بشهر بردند
و صورت حال را عارف و عامی معاینه کردند وحشتی و دهشتی حدیث شد و تشتت خیالی در خورد و بزرگ افتاد
شیخ حسین خان چون مردم شهر را دیگرگون یافت و بدانست که در تنگنای حصار گرفتار خواهد شد لاجرم عشاران را
حاضر نموده آن زر که از بهر عمال دیوان بر ذمت نهاده بودند از ایشان ماخوذ داشت و با زن و فرزند خویش
و پیوند و احمال و اثقال بر زورقها در رفت بادبان برکشید و کشتیها براند روز دیگر مردم شهر مصطفی قلیخان را از فرار او
آگهی دادند و او را اندر ره نشده بحشمت تمام بشهر درآوردند مصطفی قلیخان در معبر بازار و برزن و فراز برج و باره نگاهبانان

و آن بلده را منتظم کرد و میرزا حسنعلی خان دریابیگی را در حکومت خویش استوار بداشت و صورت حال را معروض کارداران دولت نمود شاهنشاه ایران دریا دانش این نیکوخدمتی او را بمنصب میرپنجی و حمایل مفتخر و شاد خاطر فرمود

ذکر حکومت شاهزاده اردشیر میرزا در لرستان و خوزستان و ظهور فتنه میرزا قوام الدین و دفع او

میرزا قوام الدین از سادات طباطبا شمرده میشود و پدران او پیوسته حکومت کوهگیلویه و آن اراضی داشته اند و بکمال استبداد و استقلال میزیسته اند میرزا قوام الدین که اکنون بمیرزا قوام مشهور است چون جلادتی بسزا داشت و حکمرانان فارس را مکانتی بواجب میگذاشت در اول شباب او را از حکومت کوهگیلویه دفع دادند بلکه از مال و خانه خلیع ساختند لاجرم نزدیک سی سال نزد عبدالله خان امین الدوله و منوچهر خان معتمد الدوله روز همی شمرد چون نوبت حکومت فارس بشاهزاده بهرام میرزا رسید و محمد کریمخان قاجار در کوهگیلویه فرمانگذار شد امور آن اراضی روی باشفتگی گذاشت میرزا قوام الدین که انتظار چنین وقتی داشت چون این خبر بازدانست بر اسبی راهوار برنشسته عنان زنان بدان اراضی شتافت و حصانت حصارها و رزانت معقلها بپرداخت و از غلات و حبوبات در هر جا انباشته ساخت و بخویشاوندی و پیوند با مشایخ اعراب مستظهر گشت و سر بخودسری برآورد و از قتل و اسر کاروانیان و نهب و غارت مترددین دقیقه فرو نگذاشت این ببود تا آن هنگام که شاهزاده اردشیر میرزا که در ایوان ثانی صاحبی و سحبان است و در میدان همسر رستم دستان بموجب فرمان شاهنشاه ایران فرمانگذار مملکت لرستان و خوزستان گشت و بعد از نظم گلپایگان و خوانسار و فریدن و چهار محال چنانکه بدان اشارت شد از راه بروجرد روانه لرستان و خوزستان گشت و اشرار قبایل الوند و سکوند و دیگر طوایف را مأخوذ داشته بصحبت نگاهبانان روانه دارالخلافه فرمود و از لرستان بدزفول و شوشتر سفر کرده و آن اراضی را نیز منتظم بداشت و مردم فتنه جوی را دستگیر نموده بحضرت دارالخلافه فرستاد چون از نظم لرستان و خوزستان بپرداخت سلیمانخان سهام الدوله را که سردار سپاه و هم در خدمت او رتبت وزارت داشت بفرمود تا با پنجهزار تن سواره و پیاده و شش عراده توپ طریق رامهرمز گرفت تا آن اراضی را منتظم کند و مشایخ عرب و بزرگان بختیاری را که با میرزا قوام الدین طریق موافقت می سپارند کیفر دهد و منال دیوانی رامهرمز و بهبهان و فلاحیه چپ را ارتفاع دهد بجمله سلیمانخان را با لشکر از پیش روی بفرستاد و خود از دنبال راه برگرفت که اگر وقتی واجب افتد خود نیز با او پیوسته شود بعد از رسیدن سلیمانخان سهام الدوله برامهرمز بزرگان آن اراضی و مشایخ اعراب او را مکانتی لایق نهادند و چنان نمودند که چند آنکه میرزا قوام الدین در این اراضی است نتوانیم او را از خویش راضی نداریم نخستین دفع او باید کرد آنگاه از ما اطاعت و انقیاد حسبت لاجرم سهام الدوله لشکر خویش را ساخته جنگ کرده نخست در اراضی بهبهان بر سر قلعه چم طلا آمد و این قلعه در دامان جبلی است و از دو جانب جبل رودی عظیم میآید زد که بی کشتی و مراکب بحری آنرا عبره نتوان کرد سهام الدوله در کمر سنگی آن قلعه لشکرگاه کرد چون در آن حال این خبر سمر گشت نخستین شیخ حاکم و حداد شاه و شیخ جابر و شیخ قادر و شیخ عبدالله خان که هر یک در میان مشایخ اعراب نامور بودند سپاه خود را برداشته تا کنار لشکرگاه سهام الدوله براندند و در آنجا اوتراق کردند و روز دیگر میرزا رضای پسر میرزا قوام الدین هم با لشکری نامور تا دو فرسنگی لشکرگاه سهام الدوله تاختن آورد و در مقامی مرتفع منزل کرد و در معنی سهام الدوله را حصار دادند چون این خبر بشاهزاده اردشیر میرزا رسید لختی راه نزدیک کرد و شیخ سلمان را بمیان مشایخ اعراب برسول فرستاد

و هر یک را بلغت عرب با خط خویش کتابی کرده و از قهر و لطف شاهنشاه ایران بیم و امید داده روانه. رویت و حسن تدبیر
شاهزاده با تقدیر مطابقتی کرده و اول کس شیخ مذکور که از اجله مشایخ بود بحضرت وی آمد و بر اطاعت شاهزاده بیعت
داد و از جامه خانهٔ وی خلعتی چند با خود داشته بمیان مشایخ اعراب بازگشت نمود و هر یک را به تشریفی جداگانه نواخت
و ره وصول ایشانرا با جانب شاهزاده ساخت لاجرم مشایخ اعراب بتفاریق بمساکن خویش شتاب گرفتند و از اعانت میرزا
قوام کناره جستند لکن از حاضر شدن بحضرت شاهزاده نیز با واستنکاف میورزیدند سهام الدوله چون این بدانست
بعد از پراکنده شدن ایشان با فوجی از سواران براثر آنجماعت برفت و در عرض راه حداد شاه و شیخ حاکم و شیخ جابر را
دستگیر نمود و نزدیک شاهزاده فرستاد و فرمان رفت تا ایشانرا با کنده و سلاسل بشوشتر برده در قلعه سلاسل بازداشتند
و بعد از آنکه روانه دار الخلافه نمود و چون هنوز در تدمیر میرزا قوام الدین و تسخیر قلاع او ارکان دولت فرمان نداشت
سهام الدوله را مامور بتوقف آن محال فرمود و صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه نمود این هنگام چون در امر
میرزا قوام الدین فتوری عارض گشت میرزا سلطان محمد خان که برادرزاده و داماد او بود هم بر وی تعرضی آورد و گفت
این زر و مال که از رعیت ماخوذ میداری صواب آنست که نزدیک فرمانگذار فارس انفاذ داری و آسوده خاطر در جای خود
بشرط حکومت زیستن کنی چه واجب است که این زر بر لشکر چریک پراکنی و عاقبت خود را از جان و مال بی بهره کنی
میرزا قوام الدین که بجلادت و شجاعت خویش مغرور بود سر بدین سخنان در نیاورد و همچنان با عداوت کار بسیج میداشت
این ببود تا منشور مقاتلت و قلع و قمع او برسید و شاهزاده سهام الدوله را بفتح قلعه جم ملا فرمان کرد و پس سهام الدوله
نخستین با میرزا رضای پسر میرزا قوام الدین رزمی سخت بداد و او را بشکست میرزا قوام الدین چون این بدانست لشکری
انبوه بمدد پسر از قلعه بزیر آمد و با میرزا رضا پیوست از دیگر سوی سهام الدوله بموجب فرمان شاهزاده آهنگ شبیخون
نمود و از اول شب علیرضا خان بختیاری و توشمال خان فیلی را با هشتصد تن مرد ملازم از آب عبره داد تا آنکه
جمعی در آب بجهان دیگر شتاب گرفتند لشکر بدان سنگر بیست و از زود بدان سوی شده بکنار قلعه آمدند و قلعه گیان
نیز بمدافعت کمر بستند و نه تن از لشکریان را زخم گلوله از پای در انداختند و بیست و دو کس را مجروح ساختند با اینهمه
سپاه را فتوری در خاطر راه نکرد و بحکم یورش قلعه را فرو گرفتند و برج و باره اش را با خاک پست کردند و چند عراده
توپ کوچک آنجا بدست کردند و توپی بزرگ که از زمان نادر شاه افشار در آنجا بجای بود و محاصره در آن هنگام صعب
مینمود بفرمان شاهزاده خرد در هم شکستند از پس این میرزا قوام الدین را قوت درنگ نماند و از هر جا که بقلعه بهبهان
گریخت و میرزا رضا پسرش بمیان قبایل ممسنی فرار کرد لاجرم بموجب فرمان شاهزاده سهام الدوله غضنفرخان را که
با میرزا قوام الدین خصمی داشت بحکومت آن محال بازگذاشت و خود طریق قلعه بهبهان برداشت و چهار ماه آن قلعه را
حصار داد و در پایان امر میرزا سلطان محمد خان و میرزا کمال که برادرزادگان میرزا قوام الدین بودند و در میان شهر
سکون داشتند بدست لشکریان گرفتار شدند بعد از گرفتاری ایشان مردم شهر در تسخیر قلعه با سهام الدوله همداستان
گشتند و از نیروی کار بر میرزا قوام الدین صعب افتاد و از زخم گلوله توپ و تخریب قلعه در بیم شد و با چند تن از مردم شهر
مواضعه نهاده شبی با جماعتی از عشیرت خود از فراز قلعه بزیر آمده طریق فرار برداشت و در چهار فرسنگی بهبهان
بقلعه گل و گلاب گریخت بعد از فرار او سهام الدوله قلعه بهبهان را ویران نمود و همچنان از دنبال او بجانب قلعه

فتح قلعه گل و گلاب و خاتمه کار میرزا قوام الدین ۱۲۵۸

گل و گلاب شتاب گرفت و آن قلعه را محاصره انداخت از قضا مراد علی که یکتن از خویشاوندان میرزا قوام الدین و قائد جر سه قلعه بود بمیان قبایل ممسنی سفر کرده این هنگام مراجعت مینمود در عرض راه چند تن از سواران سپاه او را دیدار کرده و ما خوذ داشته نزدیک سهام الدوله آوردند سهام الدوله او را خطاب کرد که فتح گل و گلاب تراز عقاب و نکال رهائی تواند داد و اگرنه ترک سرکوبی و دست از جان بشوی مراد علی تقدیم این خدمت را بر ذمت نهاد و کس فرستاد تا اهل و عشیرت او را بلشکرگاه آورده بشرط گروگان باز داشت و خود بدرون قلعه رفت و سهام الدوله بصوابدید او بمنشی میرزا سلطان محمد خان را با گروهی از تفنگچیان و دو عراده توپ و پانصد تن سوار جرار بجانب قلعه گل فرستاد و مراد علی جیبنوائی در بگشاد و لشکریان بی کلفت خاطر بقلعه درآمدند اما میرزا قوام الدین چون این بدید از قلعه گل بحصن گلاب گریخت و در اینوقت شاهزاده فیروز میرزای نصرة الدوله که فرمانگذار فارس بود عباسقلی خان سردار لاریجانی را مامور بنظم بهبهان و دفع میرزا قوام الدین فرمود اما از آنسوی چون از قلعه گل آب بقلعه گلاب باید رفت چون سر روز میرزا قوام الدین در قلعه گلاب روز بردی آب ماند ناچار از قلعه بزیر آمده با دو تن از مردم خود پیاده از قلل شامخه و شواهق جبال طریق فرار برداشت در عرض راه مردم عباسقلی خان لاریجانی او را دستگیر ساختند و بنزدیک نصرة الدوله گسیل داشتند چون این خبر بنصرة الدوله آوردند از دوراندیشی علی سلطان قراگوزلو را با جماعتی از سرباز و دو عراده توپ تا میان قبایل ممسنی باستقبال او بیرون فرستاده تا مبادا اشرار قبایل او را از بند رهائی دهند و دیگرباره فتنه آغازند لاجرم او را مغلولا بشیراز آوردند و صورت حال را معروض حضرت دار الخلافه داشتند و از آنسوی بعد از فرار میرزا قوام الدین و فتح قلعه گل و گلاب سهام الدوله آن اراضی را بعهده کفایت عباسقلی خان گذاشته خود طریق خدمت شاهزاده اردشیر میرزا برداشت و مورد نواخت و نوازش شاهزاده گشت و از پس این خدمات چون بحسن رویت و ظهور جلادت مملکت خوزستان و لرستان را شاهزاده بنظام داشت که کس از آن پیش نشان نمیداد چون این معنی در حضرت شاهنشاه ایران مکشوف افتاد شاهزاده را مورد نواخت و نوازش شاهانه فرمود و او را از بهر حکومت دار الخلافه طلب داشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم در این سال شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله را منشور برفت که

سفر کردن احتشام الدوله به بعضی از بلدان عراق و نظم آن اراضی

سفر گلپایگان و خوانسار کرده آن محال را بنظام کند لاجرم شاهزاده بجانب گلپایگان و خوانسار کوچ داد و آن اراضی را از اشرار بپرداخت و از آنجا سفر جاپلق کرده ولیخان سرتیپ و محمد امین سلطان را با سرباز سیلاخور روانه اصفهان نمود و آقا سید اسد الله پسر حاجی سید محمد باقر مجتهد را که رنجیده خاطر از اصفهان بجانب عتبات عالیات میرفت چنانکه بدان اشارت شد تقدیم معذرت نموده با جمعی از مردم خود مراجعت باصفهان داد و خود باز بروجرد شد و هم در این سال حکومت گلپایگان و خوانسار برحسب فرمان شاهنشاه ایران او را تفویض گشت و حاجی رحمن را که از منسوبان حاجی ملا اسد الله مجتهد بود و در بروجرد مورث فتنه های بزرگ میگشت ماخوذ داشته بتبریز فرستاد تا در آنجا مقیم باشد و خود سفر نیزار و ظلمستان نموده در شکارگاه نیزار بتقبیل سده سلطنت قرین فرخی و میمنت گشت و بعد از رخصت انصراف قلاع مردم سرک را که در حوالی محلات بنیان کرده بودند و قاطعان طریق را معقل و مامنی بود همه را با خاک پست کرد و از آنجا بفریدن تاختن برده چند قلعه از جماعت بختیاری ویران نموده آنگاه مراجعت بروجرد فرمود و از مردم توانا یک فوج سرباز جدید گزیده و ساخته بنظام بداشت و هم در این سال شاهنشاه ایران بجای زیارت

سنه سنیه بتقبیل عتبه عالیه حضرت معصومه بضعه موسی بن جعفر علیهم السلام سفر دارالامان قم فرمود و ایوان قبه مطهره
که شاهنشاه مبرور محمد شاه غازی فرمان کرده بود که از زر ناب کنند و بانجام نرفت بفرمود تا بپای برند و چندانکه بابت
از ذیل نذر دریغ نداشت و در آنجا حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا احمد نراقی که امروز اعلم و اجل علمای ایران اوست بحضرت
شاهنشاه تقرب جست و بخواستاری او حمل رعایای کاشان از منال دیوانی تخفیف یافت آنگاه موکب پادشاهی از راه
نیزار و ساوه و رهپا آمده شاهنشاه ایران بدارالخلافه طهران مراجعت فرمود و هم در اینسال عباسقلی خان لاریجانی که حکومت
بهبهان داشت چنانکه بدان اشارت شد میرزا قوام الدین را محبوساً بشیراز فرستاد و فیروز میرزای نصرة الدوله او را کسیل
طهران ساخت بیست و دوم شهر ربیع الثانی وارد طهران گشت و همچنان محمد باقر خان نوئی که از جماعت الوار پشتکوه است با
عباسقلیخان طریق عصیان سپرد و در پشتکوه باستظهار قلعه که حصانتی بکمال داشت عباسقلی خان را مکانتی نمیگذاشت لاجرم
عباسقلیخان گروهی از سربازان لاریجانی را بدفع او فرستاده او را در پشتکوه حصار دادند و بقوت یورش آن قلعه را گرفته
او را مغلولاً ببهبهان آوردند و بمعرض عقاب و نکال باز داشتند و هم در اینسال محمد امین خان والی خیوق آتانیاز محرم را
که یکی از مقربان حضرتش بود بسفارت ایران مأمور داشت او روز یکشنبه هفتم ربیع الثانی وارد دارالخلافه گشت و در بیست و
یکم تقبیل سده سلطنت حاصل نمود و چند سر اسب و چند بهله قوش که از خان خیوق آورده بود پیشکش کشید و عرضه او را نیز پیش داشت
و هم در اینسال شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله که فرمانگذار مملکت کرمان بود عبدالله خان صارم الدوله را با افواج قراگوزلو
ملایری و تویسرکانی و لشکرجیان زری و سیستانی و افشار بنظم گرمسیر و بلده بمپور مأمور داشت و او را توپخانه لایق بسپرد و
عبدالله خان بدانجانب کوچ داده آن اراضی را انتظام کرد و قلعه ایرندگان را از تحت تصرف محمد علیخان بلوچ بیرون کرده
بمدد خان سپرد از پس آن محمد علیخان از در ضراعت درآمد و سید محمد خان عم خود را بشفاعت برانگیخت و مؤید الدوله برحسب فرمان
کارداران دولت او را مطمئن خاطر ساخته ملتزم خدمت گشت و هم در اینسال مجار جنرال سر هنری بوطون که در ایران مشهور
بنزی صاحب است و بسیار وقت در تاریخ قاجاریه نام او مرقوم شد چهارشنبه هفدهم ربیع الثانی در دارالخلافه رخت بجهان
دیگر برد و او از مردم اسکاتلند است و هم در اینسال سام خان ایلخانی و عباسقلیخان میرپنج و میرزا عبدالباقی متولی باشی
برحسب فرمان راه خراسان برداشته پنجم ربیع الثانی بشهر مشهد مقدس درآمدند و حکم شاهنشاه ایران را ابلاغ دادند
لاجرم حسام السلطنه برحسب فرمان قراولخانهای شهر مشهد را تسلیم ایشان کرده سفر سرخس را تصمیم عزم داد چنانکه در جای خود
مذکور خواهد شد و هم در اینسال سلیمانخان دنبلی منشور حکومت تربت یافت و محمد تقیخان جوانشیر بجای مرتضی قلیخان
حاکم شاهرود و بسطام گشت و محمد رضا خان قاجار دولو بحکومت اردبیل ممتاز شد و محمد حسن خان قوریلی کارپرداز مشکین آمده
و قاسمخان جارچی باشی حکومت قراجه داغ یافت و مصطفی قلی میرزا حاکم ارومی شد و محبعلی خان ماکوئی منصب میرپنجی
گرفت و هم در اینسال شفیع خان نایب اول اجودان باشی مأمور بسفر لندن شد تا بنام مصلحت گذاری در آنجا مقیم باشد
و هم در اینسال برحسب فرمان پادشاه ایران در دارالخلافه طهران در هر معبر و برزنی قراولخانه بنیان کردند و گروهی از سرباز
برگماشتند تا شب و روز در آنجا اقامت کرده نگران وارد و صادر باشند تا هیچکس با هیچکس جور و ظلم نتواند کرد و برحسب فرمان
نیز در تبریز بنیان قراولخانها نمودند

ذکر وقایع حال شاهنشاه ایران ناصرالدین پادشاه در سال یکهزار و دویست و شصت و هشت هجرت نبوی

۱۲۶۸ چون یکهزار و دویست و شصت و هفت سال از هجرت نبوی علیه آلاف الثناء والتحیة سپری شد سال تنگوزئیل ترکیه از روز جمعه هفدهم جمادی الاولی چون یکساعت و پنجاه دقیقه برگذشت آفتاب از حوت بحمل تحویل داد و مالک الملوک عجم ناصرالدین پادشاه خلدالله سلطنته بآئین فریدون و جم جشن نوروزی بپای برد و بعد از سپردن بساط عید و بذل تفقد و لطف بر وضیع و شریف فرمان رفت تا شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه ترکمانان سرخس را که از ترکتاز محال مشهد مقدس دست باز نگیرند کیفری بسزا کند لاجرم حسام السلطنه بصلاح و صوابدید سام خان ایلخانی و عباسقلی خان جهانبیگلو که منصب میرپنجگی داشت باعداد کار پرداخت و لشکر را از دور و نزدیک خواندن گرفت و از دارالخلافه طهران نیز فوج قراچه داغی و شقاقی و سواره شاهسون و بیرانوند و مافی برای ثبات بیکدیگر برسیدند بالجمله چون دو ماه از عید نوروز سپری شد حسام السلطنه نخست بفرمود ترکمانانی که در شهر مشهد بودند گرفته بند برنهادند تا بسرخس کس خبر باز ندهد آنگاه از شهر مشهد خیمه بیرون زد و لشکر کوچ داده از دهنه مزدوران راه برگرفت و این راهی بنهایت صعب است و از کوه مزدوران تا اراضی شوریق که چهار فرسنگ است موردی و مشربی بدست نشود و هم در شوریق جز آبی شور نیست مع القصه حسام السلطنه تا شوریق براند و در آنجا بنه و آغروق کرده از دنبال کوچ دهند و پنجهزار و پانصد تن سواره و پیاده از لشکرگاه گزیده کرد و از شوریق تا بسرخس که پانزده فرسنگ مسافت بود ایلغار کنان راه برگرفت و شش فرسنگ راه را شبانه بپیمود آنگاه که روز برآمد و آفتاب بتافت لشکریان را سورت گرمی با هوا و حرارت حرکت همدست شده بسیار کس از پای درآورد چنانکه از شدت عطش بروی درافتادند شاهزاده بفرمود ایشان را بر بارگیرها حمل داده براندند و معدودی از سربازان که در کنار گز و خار بیابان از رنج و خستگی پناه جسته بودند بعد از عبور لشکر بدست ترکمانان اسیر و مقتول شدند بالجمله حسام السلطنه با این تعب و زحمت طی مسافت کرده نماز دیگر به دو فرسنگی سرخس فرود شد و در زمان لشکر سیراب شده از رنج عطش برآسودند و جماعتی از سواران برنشستند و هم در آنجا و زیکصد تن زن و مرد از مردم سرخس در حومه بلده اسیر کرده بلشکرگاه آوردند و سواران خراسانی که از پست و بلند آن اراضی آگهی داشتند تاختند و هزار نفر شتر براندند و روز دیگر باتفاق سوار تیموری و سرحدی تا ارض شیرتپه که دو منزل از آن سوی سرخس است ایلغار کردند و صد هزار گوسفند تا شتروران و آق دربند براندند و هر کس بهره و نصیبهٔ خویش برگرفت و چون ازین نهب و غارت هول و حربی بزرگ در خاطر ترکمانان افتاد و حسام السلطنه بفرمود تا لشکر برنشسته طریق سرخس پیش داشتند و چون تا قلعه سرخس یک تیر پرتاب بیش نماند ترکمانان پیاده و سواره گروه گروه از شهر بیرون تاختند و لختی بمبارزت پرداختند سودی نبردند ناچار مراجعت نموده متحصن شدند و شاهزاده در ظاهر سرخس اوتراق کرده چهارده روز ایشان را حصار داد و در اینوقت مکشوف افتاد که محمد امین خان فرمانگذار خوارزم با سپاهی درهم جوی سفر مرو کرده و هرگز از اعانت مردم سرخس دست باز نخواهد داشت و از هیونی بزرگان سرخس بحضرت شاهزاده آمده اظهار عقیدت و انقیاد کردند و بر ذمت نهادند که هرگز پیرامون عصیان نگردند و در اراضی خراسان دست بنهب و غارت نگشایند لاجرم حسام السلطنه از دور اندیشی و اقتضای وقت طریق مراجعت پیش داشت و تا منزل پس کمر باز پس آمد و در آنجا اوتراق فرموده بزرگان سرخس نیز ملازمت رکاب داشتند لکن از توقف شاهزاده در پس کمر بیمناک شدند که مبادا دیگر باره آهنگ سرخس کند پس کس بمرو فرستاده از خان خیوق طلب مدد کردند و او دو هزار سوار بمدد ایشان گسیل داشت و سواران او تا نزدیک بلشکرگاه حسام السلطنه آمده کمین نهادند از قضا سواران مافی که طلایه لشکر بودند

[illegible]

بایشان باز خوردند و رزم پیوستند زمانی دراز برنیامد که سواران باقی شکسته شدند و خبر هزیمت ایشان بلشکرگاه رسید حسام السلطنه
گروهی از سواران را بمدد ایشان بیرون فرستاد لکن چندانکه شتافتند گرد سوار ترکمان را نیافتند و از بیم واقعه سپاه خوارزم و
لشکر سرخس را قوتی بدست شد چنانکه بهم دست و بهم پشت همه روزه در اطراف لشکرگاه تاختن میکردند و گاه گاه لشکریان ما را
اسیر گرفتند حسام السلطنه ناچار از آنجا کوچ داده تا اراضی مشهد مقدس براند و در کال یاقوتی لشکرگاه کرده و از آنسوی
خان خوارزم تا یک منزلی سرخس کوچ بر کوچ برفت و در آنجا با مردم سرخس برای نهب و غارت محال مشهد مواضعه نهاد
و پنجهزار سوار از مردم خوارزم و مردم سرخس گزیده ساخت و فرمان داد تا با اراضی تربت تاختن برده دو قلعه محکم مفتوح
ساختند و زن و مرد را اسیر گرفته با اموال و اثقال ببردند از نیطرف چون خبر ورود ترکمان در محال مشهد گوشزد
حسام السلطنه شد سام خان ایلخانی و عباسقلیخان میرپنج را با فوج تربتی و ترشیزی و دو هزار سوار و شش عراده توپ
بیرون فرستاد و ایشان از کال یاقوتی تا کوهستان هرات دو روزه ایلغارکنان برفتند وقتی برسیدند که ترکمانان با
اسیران و اموال از راه کوهستان و غوریان بجانب سرخس شتافتند لشکریان از گرد راه اسب براندند و سر راه بر ترکمانان
تنگ بربستند لختی از هر دو سوی کار بمقاتلت برفت ناگاه ترکمانان گرد توپ و سرباز را بدیدند که هم اکنون از راه در رسند
از برای ایشان دیگر قوت درنگ نماند و پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند و دست از اموال و اسیران باز داشتند
اما لشکریان بدینقدر قناعت نکردند و از دنبال ایشان برفتند و از آن جماعت سیصد تن اسیر و چهارصد سر اسب بگرفتند
و اسیران ترکمان را برداشته بلشکرگاه آمدند بزیادت از این جماعتی از ترکمانان که هنگام هزیمت اسب رونده نداشتند
در شعاب جبال در میان درختستانها پنهان شدند و هفته پیش یا کم مردم تربت و اهالی سرجام بمیان درختستانها رفته
یک یک و دو دو اسب و مرد گرفته بمراتع خویش باز میشدند بعد از این شکست خان خوارزم بجانب خیوق کوچ داد و مردم
سرخس را دهشتی عظیم بگرفت چنانکه یکباره از آن بلده بیرون شده پانزده فرسنگ براندند و در شوره کال رحل اقامت
انداختند و از آنجا بسیار کس از در ضراعت شفاعت برانگیختند و خواستار شدند که شاهزاده از قبل خویش حاکمی
بر ایشان بگمارد و ایشان را در شمار رعیت خویش بدارد حسام السلطنه پرسش ایشان را پذیرفتار شد و عباسقلی خان دره جزی را
بحکومت آن جماعت فرستاد بعد از رسیدن عباسقلی خان نیز مدت سه ماه در شوره کال رتق و فتق امور آن جماعت را
بر ذمت داشت ترکمانان از آن نفاق که در جبلت دارند با عباسقلی خان از در صدق و صفا نبودند لاجرم آنگاه
که حسام السلطنه مراجعت بمشهد مقدس نمود با امیر احمد خان جمشیدی که از قبل خان خیوق در میان قبایل روز میگذاشت
در نهانی مواضعه کردند که سر بطغیان برآورند و عباسقلی خان را دستگیر سازند عباسقلی خان بفحوای فراست اندیشه ایشان را
باز دانست و صبحگاهی بدستاویز شکار کردن و نخجیر افکندن برنشست و از میان قبیله بیرون تاخت و تا مشهد مقدس
عنان باز نکشید از پس او مردم سرخس سر بشوریدگی برافراشتند و هرگاه توانستند دست از نهب و غارت مردم مشهد باز
نداشتند و هم در این سال غلام حسین خان سپهدار که حکومت اصفهان داشت حاضر درگاه گشت و بموجب فرمان
چراغعلی خان زنگنه قوللر آقاسی مامور بنظم اصفهان گشت و چون ایامی چند منقضی شد بنشان نیابت بحکومت اصفهان
فرمان یافت و بعد از نظم آن بلده بعضی از اشرار را که از عونان سپهدار فرار جسته بودند دستگیر ساخته با کنده و زنجیر
گسیل درگاه خلافت داشت و همچنان کریم اوجی را که مردی راهزن بود و در اوجن حصنی حصین و معقلی متین داشت

[illegible]

چراغعلی خان زنگنه بنیابت حکومت اصفهان

مطمئن خاطر ساخته حاضر مجلس نمود پس با خود داشته شد بر نهاد آنگاه محمدرضا خان نایب چهارمحال را حکم داد تا با جمعی
تن تفنگچی قلعه او را حصار داده و مردم او چون که هیچ وقت از شر او ایمن نبودند نیز مدد کردند تا بقلعه او را فرو گرفتند و
در میانه چند کس مجروح و مطروح افتاد و با جمله بعد از فتح قلعه اعوان و عشیرت او را تمامت ماخوذ داشته با کنده و زنجیر باصفهان
آوردند و در زندان کردند بعد از عبور شاهنشاه منصور باصفهان چنانکه مذکور خواهد شد بکیفر اعمال ایشان پرداخت و مردم
آن اراضی را از زحمت آن جماعت آسوده ساخت و دیگر آقا محمد کندمانی و علی میرزا خان فریدنی که از تعدی و راهزنی خودداری
نتوانستند دفع ایشان بر چراغعلیخان واجب گشت پس با لطفعلیخان سرهنگ فوج دماوندی را با سربازان او و لطفعلی
سلطان را با سه عراده توپ برداشته تا نجف آباد براند و از آنجا خطی به آقا محمد کندمانی نوشت که تفنگچی خود را برداشته
با ما پیوسته شو خود باستعجال تا چهارمحال برفت و در آنجا آقا محمد کندمانی با پسر خود جعفرقلی و بیست تن از خویشاوندان او
حاضر شدند لکن از دور و نزدیک نگران خویشتن همی بودند چراغعلی خان ایشان را مطمئن خاطر ساخت و بعد از اطمینان
فرصتی بدست کرده آن جماعت را تمامت بگرفت و با کنده و زنجیر باصفهان فرستاد و خود بجانب فریدن کوچ داد علی میرزا
خان چون رسیدن او را اصغا نمود بحراست خویش پرداخت و در قلعه خود متحصن گشت چراغعلی خان بدو نوشت
که اگر تو را از من وحشتی است نخستین پسر خود را نزد من فرست تا خاطر او را از وحشت بیرون کنم علی میرزا خان برحسب
حکم پسر را بدو فرستاد و چراغعلی خان او را خلعتی کرده مراجعت داد و پیام کرد که من فردا شب بی آنکه سپاهی و لشکری با خود
کوچ دهم مهمان علی میرزا خان خواهم شد و روز دیگر با چهل سوار بقلعه او رفت و او مهمان پذیر گشت بعد از ورود بقلعه از در
مهربانی و ضیافت بیرون شد و گفت اگر خواهی نام تو در نزد کارداران دولت زشت نباشد برج و باره این قلعه را
پست کن تا گویند سر طغیان نداری علی میرزا خان مردم خود را برانگیخت تا برج و باره را خراب کردند آنگاه در میان
او و برادران او فتنه برانگیخت تا در سر میراث پدر با هم از در مخاصمت بیرون شدند چون خویشان و پیوند علی میرزا خان
کرنه او را میان بستند و او را نیز قلعه و معقلی نماند چراغعلی خان دست یافت و حکم داد تا او را و پسرش را گرفته بند
بر نهادند و باصفهان فرستادند و دیگر در ایام حکومت او در اصفهان چنان افتاد که جماعتی از پیروان میرزا علی محمد باب
با هم انجمنی کردند و دوازده تن از میان خود اختیار کرده نام ائمه اثنا عشریه را بر ایشان نهادند و تصمیم عزم دادند که دفعتی
برشوند و فتنه برانگیزند چراغعلی خان آگاه شد و ناگاه گروهی بر آن جماعت تاخته ایشان را دستگیر نمود و علمای بلد را
حاضر ساخت تا با ایشان سخن در انداختند و هیچ فتوری در عقاید ایشان نتوانستند کرد لاجرم فتوی بر قتل جماعت را دادند
و اعوان و یاران ایشان را در میدان نقش جهان اصفهان برده مقتول ساختند و دیگر زین العابدین رئیس معیار را مشهدی
علی که حب ریاست معیار داشت بیمناک شد که مبادا دیوانیان خدمت معیار را با او تفویض دهند پس مشهدی علی را بخانه
خویش دعوت کرده او را خبه کرد و آنگاه سرش برگرفت و تنش را با خاک سپرد چون چراغعلی خان این معنی را مکشوف داشت
زین العابدین را با بعضی پسران مشهدی علی سپرد تا بکیفر در خون او را هلاک کنند پسران را آن قوت و غلظت در طبع نبود که قاتل
پدر را بتوانند کشت لاجرم دختر مشهدی علی روزی او را پیش تاخته سخت زین العابدین را با طناب خبه کردند آنگاه سرش را بریده
و تنش را با خاک ماها افکندند و دیگر در ایام نیابت خویش برحسب فرمان شاهنشاه ایران در جنب عمارت هشت بهشت اصفهان
خیابان خانه رفیعه و وسیعه کرد و آن را مهتاب خانه نام نهاد و از اشراف و اعیان آن بلد هر که خواستار بود استحکام و انتظام عمارت کرد

سفارت رضاقلیخان لله باشی بخوارزم

وهم در اینسال رضاقلیخان ناظم مدرسه دارالفنون که در فنون نظم و نثر بلاغتی بکمال داشت مامور بسفارت خوارزم گشت و برحسب فرمان شاهنشاه ایران سه‌شنبه پنجم شهر جمادی الآخره از دارالخلافه طهران بیرون شده راه برگرفت و اتانیاز محرم فرستاده والی خوارزم که از پیش گزارش رفت با وی همراه گشت بالجمله رضاقلیخان صعب و سهل مسالک را درنوشته بیست و چهارم جمادی الآخره وارد استراباد شده پس از شانزده روز اقامت طبل رحیل بزد و باتفاق قراخان اتابای ترکمان و چند تن سوار دیگر از قبیله یموت که دلیل راه توانستند بود راه برداشت و از لب رود گرگان آب و آذوقه بیست منزل راه را که همه بیابان بی گیاه و میاه بود حمل داده و هم شهر رجب کوچ داد و سلخ رجب نشان آبادی خوارزم دیدار گشت؛ اتانیاز محرم لختی از پیش براند و در قراقلاع منزل بساخت و بکار میزبانی پرداخت اما از آنسوی چون محمد امین خان والی خوارزم هفته قبل از ورود رضاقلیخان سفر مرو کرده و از رسیدن سفیر ایران آگهی داشت در تکریم مقدم و تعیین منزل و تقدیم پذیره او فرمان کرده بود لاجرم یوسف آقا بسرکرده سواران قزلباش در غره شعبان باستقبال رضاقلیخان در قراقلاع برسید و از آنجا باتفاق طریق خیوق سپرده روز دیگر در ظاهر آن بلده درآمدند و بصوابدید یعقوب بن یوسف وزیر خان خیوق که مهتر آقا لقب دارد رضاقلیخان را در باغ و عمارت محمد رحیم خان فرود آوردند و ملا مختار مهراتی مهماندار او گشت وهم در اینوقت از قبل خان خوقند خدایار خان بسفارت خیوق برسید و چون والی خوارزم سفر مرو کرده بود او نیز مانند رضاقلیخان اقامت خیوق اختیار کرد و از طرف دیگر چنان افتاد که نور مهدی سفیر امیر نصرالله امیر بخارا که بسفارت روم رفته بود و از سلطان روم انفیه‌دانی مرصع بجواهر ثمین با میر بخارا میبرد بدست غلامان والی خوارزم اسیر شد او را نیز بخیوق آورده باز داشتند اگرچه نسب محمد امین خان و امیر نصرالله هر دو با وزبک خان منتهی میشود لکن در میان ایشان کار بمقاتلت و مبارزت میرود و هر یک آن دیگر را تات همی خواند چنانکه خان خوارزم رعیت خود را بخاری نام نهاده کنایت از اینکه اینقوم بخاری فرمان بردارند مع القصه رضاقلیخان متوقف خیوق گشت و اسیران ایران در آن بلده بسیار بودند و حسن خبوشانی که چهار سال اسیر بود و صید محمد توره او را بغلامی داشت و نام خود را پسر میرزا نهاده خویشتن را پسر شاهنشاه تاجدار فتحعلی شاه میخواند رضاقلیخان چون این حدیث بشنید برای حفظ حشمت دولت پرده او را چاک زد و کذب او را از پرده بیرون انداخت بالجمله چون مقرر است که در روز هر عید تمامت اسیران را رخصت دهند تا بشهر خیوق درآمده یکدیگر را دیدار کنند و اگر پدری و برادری دارند دریابند چون روز عید صیام پیش آمد و اسیران بشهر درآمدند و از ورود سفیر دولت ایران آگهی یافتند بسیار کس نزدیک رضاقلیخان شتافتند و از تعب و زحمت اسیری بنالیدند چنان شد که بیم آن میرفت که اسیران بر مردم خیوق بشورند چه ایشان بعدد و عدت فرودتر از مرد خیوق نباشند ملا مختار صورت اینحال را مکتوب کرده بخان خیوق فرستاد و از جانب دیگر مسموع داشت که محمد ولیخان دولوی قاجار و جعفرقلیخان میرپنج قراجه داغی بجانب گرگان سفر کرده اند و اینحدیث خان خیوق را آشفته خاطر کرد لاجرم بتوالی طریق مراجعت گرفته روز دهم شوال وارد خیوق گشت و روز ورود اسب خود را بکردار سلاطین زیور کرده و چون پادشاهان ایران تاج زر بسر برزده و عاقبت بحکم این جسارت لشکریان آن سرها با تاج زر بدار الخلافه حمل داده در قدم ملک الملوک عجم انداختند چنانکه در جای خود مذکور میشود بالجمله روزی چند رضاقلیخان را با اتانیاز محرم طلب نمود و از هر در سخن کرده و از عدت سپاه ایران پرسیدن گرفت رضاقلیخان گفت اینک یکصد و بیست هزار پیاده نظام و صد هزار سوار و یکهزار و دویست عراده توپ جنگ را ساخته و پرداخته است

و همواره دوازده هزار تن سرباز در میدان پیش عمارت سلطانی منظم است و هر سرباز که شجاعت را بمساکن خویش رخصت
مراجعت دهند و بدین شماره از لشکریان بجای ایشان برگمارند و همچنان در معظمات بلدان ایران قشر اول خانه‌ها بنیان کرده‌اند
که همیشه گروهی از سربازان در هر یک اقامت کرده نگران باشند تا در هیچ شهری دو تن با هم بمناقشه و مناظره نتواند سخن کرد تا بمکاوحت
و مناطحت چه رسد و همچنان از ملکات شاهنشاه ایران و معارف آن حضرت لختی براند در این وقت خان خوارزم گفت من با آنکه نامه
محرم را از در صدق و صفا بحضرت شاهنشاه رسول فرستادم و از آنسوی نیز تو بدینجانب بسفارت رسیده و با اینهمه لشکر ایران
بگرگان تاختن و از طرفی جنگ سرخس ساختن بیرون طریق مهر و حفاوت بود رضاقلیخان گفت مردم خوارزم با آنکه شیمت
مسلمانی دارند با مسلمانان طریق مخاصمت سپارند همانا در هر بلدی مؤمن و کافر باهمی زیستن کنند و در شهر شما مسلمانان را اسیر
گیرند خان خوارزم در پاسخ گفت مردم ایران ابوبکر و عمر را که ما خلیفه رسول خدای دانیم سب کنند و دشنام گویند لاجرم
علمای ما ایشان را کافران دانسته‌اند و بر اسر و قتل ایشان فتوی رانده‌اند رضاقلیخان گفت این لعن و سب در روزگار
سلاطین صفویه بود اکنون اگر نادانی چنین سخن کند شاهنشاه ایران آتش کیفر فرماید و علمای ایران نیز رد و منع چنین کس را
واجب شمارند با اینهمه بعید باشد که مردم خوارزم مسلمانان را اسیر گرفته بمعرض بیع و شری در آورند اکنون اگر شاهنشاه ایران را
از خود شاد خاطر خواهی هیچ هدیه بزرگتر از آن نیست که اسیران را بدان حضرت گسیل سازی محمد امین خان گفت انجام این امر
در قوت بازوی من نیست چه مردم خوارزم این اسیران را بازر خریده‌اند آزادی ایشان مردم خوارزم را زیانی بزرگ باشد
اگر من بدینکار فرمان کنم عجب نیست که عصیان ورزند و فتنه آغاز نهند بالجمله سخن را بپای آورد و رضاقلیخان از جای شد
پس از روزی چند او را تشریفی کرد و مبلغی زر بفرستاد و جواب منشور شاهنشاه ایران را نیز باز داد لاجرم رضاقلیخان
روز پنجشنبه شانزدهم ذیقعده طریق مراجعت برداشت و بیست و پنجم از ارگنج کهنه بیرون شده بقاتقرا آمد و ملا مختار را
که همچنان بمهربانی اینجا آمد از آنجا مراجعت داد و راه بیابان پیش داشت چون بمنزل قومیت آتا رسید مکشوف افتاد که قبایل
مرو با محمد ولیخان بیگلربیگی استراباد ساز مقاتلت و مبارزت طراز داده‌اند و هزار نفر شتر مرو را جماعت گوکلان
پیش رانده و بیست هزار سر گوسفند ایشان را مردم بیگلربیگی برده‌اند لاجرم مسالک ترجمه مهالک گشت و معابر که
مقابر شد و رضاقلیخان ناچار تا منزل کنک منار و مشهد مصریان برفت و چون از آنجا بیرون شد در عرض راه
جماعتی از ترکمانان بر ایشان تاختند و بعضی از بنه و آغروق منهوب ساختند مردم رضاقلیخان و ملازمان محمد شریف
بای [illegible] زاده خان خیوق و جماعتی از مردم قافله بمدافعت برخاسته خویشتن داری همی کردند و همان شب را بپای آوردند
در این وقت قاسمی مرو که اصغای این قصه کرده بود برسید و صورت حال ایشان را معاینه کرد و کس نزدیک
خواهر قراخان که ضجیع نقدعلیخان مرو بود فرستاد و او را آگهی داد و با آنکه این هنگام قراخان بدست بیگلربیگی
محبوس بود خواهر او دست از حمایت و رعایت فرستاده شاهنشاه ایران باز نداشت و گروهی از سواران مرو را مأمور
داشت تا ایشان را از زحمت راهزنان رهائی داده بخانه او در آوردند روز دیگر رضاقلیخان میرزا علینقی طبیب فوج
رفتار را که از اسیری خیوق رها ساخته با خود آورده بود نزدیک محمد ولیخان بیگلربیگی فرستاد و او را از کار خویش آگهی داد
بیگلربیگی قلیچخان و قلیچ خان را مأمور ساخت تا ایشان را کوچ دادند و بعضی از خوانین آتابای و آق قلعه تا قریب
گرگان با ایشان مرافقت کردند بالجمله رضاقلیخان باتفاق محمد شریف بای و سید احمد نقیب خواجه

شرح سلطنت وجهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

عمزاده امیر بخارا و صید میران شاه قندهاری و خواجه رحمة الله خوقندی و چند تن از اسیران را که با خود کوچ داده بودند ۵۹۳
مانند حاجی زمان و حاجی محمد و اسمعیل بیک و فتح الله و عبدالله از سد گرگان طی مسافت کرده باسترآباد درآمدند
و از آنجا راه برگرفته هیجدهم شهر محرم وارد دارالخلافه گشتند کارداران دولت محمد شریف بای رسول خان خوارزم را
باتفاق صید احمد خواجه منزل و میزبان مقرر کردند و بعد از چند روز رضا قلیخان باتفاق محمد شریف بای تقبیل سده
سلطنت کرد و بعضی اشیا که خان خوارزم انفاذ حضرت داشته بود فرستاده او پیش گذارید و بعد از روزی چند
کارداران دولت جواب مکتوب او را منشور کرده باز دادند و او را گسیل ساختند و نیز صید احمد نقیب خواجه پیشکشی پیش داشته
تشریف یافت و رخصت حاصل نموده بجانب مکه معظمه شتافت و هم درین سال محمد ولیخان حاکم استراباد برحسب فرمان
شاهنشاه سد گرگان را بنیان نهاد و چندماه روزی هزار مرد مزدور بکار بداشت تا روز بیست و ششم شهر شوال آن
بنیان را بپایان برده سدی سدید برکشیدند و خود با سه هزار تن سواره و پیاده در کنار قلعه سلطان آباد که هم بامر
پادشاه بنا کرده بود لشکرگاه کرد و ترکمانان لشکر برآورده از بیست و یکم شهر ذیقعده اطراف لشکرگاه را فرو گرفتند
و رزمهای صعب دادند و در همه شکسته شدند و از کنار لشکرگاه باز پس نشستند درین وقت چون علوفه و آذوقه در لشکرگاه
اندک بود جعفر قلیخان میرپنج با جماعتی از لشکریان بجانب آق قلعه کوچ داد و ترکمانان چون این بدانستند بر سر راه
او آمده از بامداد تا زوال آفتاب بجنبش و کوشش مشغول بودند از پس آنکه دویست مرد و اسب از ترکمانان تباه شد
آنگاه طریق فرار برداشتند و دیگر باره لشکری بزرگ انجمن کرده در غره ذیحجه بر سر لشکرگاه آمدند و نخستین بسنگر سیاه بالا
یورش بردند مردم سنگر پای سخت کرده مردانه بکوشیدند و جماعتی از لشکرگاه نیز بمدد رسید و نه تن از بزرگان
ترکمانان درین گیر و دار گرفتار شد و دیگر مردم طریق فرار گرفتند و لشکر از قفای هزیمتیان تاختن کرده اسب و آلت
فراوان دستگیر ساختند و از پس این واقعه روز نهم ذیحجه محمد ولیخان و جعفر قلیخان انبوهی از لشکر و دو عراده توپ
برداشته از دنبال قبایل ترکمانان بشتافتند و گروهی دیگر آنجماعت ناچار شده بجنگ درآمدند و در آن جنگ یک تن
از بزرگان آنقوم که ذوالنون نام داشت مقتول گشت ترکمانان چون این بدیدند بنه و آغروق بگذاشته هزیمت شدند
و از بنگاه ایشان غلات و حبوبات فراوان بدست لشکریان افتاد آنگاه محمد ولیخان مراجعت نمود و در کنار نهر
گرگان در برابر مساکن طایفه یموت در چند جای برجهای محکم برآورده جمعی از قراولان را بر گماشت تا اگر از مردم
یموت بجانب استراباد آهنگ کنند هدف گلوله تفنگ شوند و هم درین سال در نوزدهم شهر رمضان میرزا محمد علیخان
نایب اول وزیر دول خارجه منصب وزارت دول خارجه یافت و شاهزاده احمد میرزا حاکم گلپایگان و خونسار
گشت و هم درین سال امام ویردیخان نیشابوری به پشتوانی قلعه حسین آباد و قلعه تورنده جان که دو قلعه متین و حصن
حصین است آغاز طغیان و عصیان نهاد و الله قلی خان حاکم نیشابور سرباز خلج را که حارس ارک آن بلده بودند مأمور
کرد تا برفتند و قلعه های ایشان را فرو گرفتند و چهار پسر امام ویردیخان را دست بگردن بسته به نیشابور آوردند و دیگر چنان
افتاد که جماعتی از زوار ایران از مشهد مقدس مراجعت کرده بجانب عراق سفر میکردند در عرض راه هفتاد سوار
ترکمان بر ایشان تاختن کردند محمد باقر بیک شاهسون غلام چاپار که در میان زوار بود اسب خود را جنبش داد
بیکسوی شد و از آنجا یکتنه بسیاست سواران حمله افکند و از گرد راه سه کرده سوار از ترکمانان را بزخم گلوله تفنگ از اسب

بیان
سد گرکان بفرمان
شاهنشاه
ایران

بر انداخت ترکمانان چون گرد فتنه را انگیختند رزم او را مقرون بصواب نداشتند و دانستند چند کس بدست این سوار
مقتول خواهد شد تا عاقبت فتح کرا باشد لاجرم دست از قافله باز داشته لختی باز پس شدند از قضا دو تن از زایرین
که وامانده قافله بودند از قفای کاروانیان بیامدند ترکمانان بدان شدند که هر دو تن را اسیر گیرند و بجانب ایشان
شتاب گرفتند محمد باقر بیک نیز این بدید و اسب برجهاند و چون راه نزدیک کرد تفنگی بسوی ترکمانان گشاد داد تا سواران
لختی بهم بر آمدند و محمد باقر بیک را فرصتی بدست شده یکتن از زایران را ردیف خویش ساخته بکنار کاروان رسانید و هم
بیتوانی عنان برتافت و دیگران برروی سواران ترکمان در آمده تفنگی دیگر بگشاد و آن یک زایر را نیز برگرفته بمیان قافله
آورد و آن جماعت را بی آسیب بمنزل رسانید و هم در اندبال جمعی از زوار که از کرمان بمشهد مقدس میشدند در عرض راه گروهی از

لشکر فرستادن طهماسب میرزای مؤید الدوله بحکم اولیای دولت بنظم بلوچستان

بلوچ بدیشان کمین گشادند حاجی بیک نخعی که برحسب فرمان شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله حارس زوار بود تفنگچیان
خود بجنگ درآمد و مدت شش ساعت بازار قتل و مبارزت رواج داشت در میانه سی تن از جماعت بلوچ و نه تن
از تفنگچیان و دو تن از زایرین مقتول گشت در پایان امر مردم بلوچ شکسته شدند و زایرین بسلامت عبور کردند
از پس آن مؤید الدوله خاطر بنظم بلوچستان نهاد و احمد میرزا را بسفر بمپور و قلعه سرباز و حصن سکن مأمور داشت و امیر
اولیا خان چاپنی و امیر احمد خان لاشاری که هم باستمالت احمد میرزا حاضر خدمت بودند و از بلوچیان نزد مؤید الدوله
سفر کردند هم با او کوچ دادند و از لشکریان جعفر قلیخان سرهنگ با سرباز خداوندلو و کریمخان سلطان برادر جعفر قلیخان
و عبد الله بیک یاور و محمد تقیخان بمی و محمد تقیخان سرکرده سوار کرمان و سید علیخان و شاه پسند خان و سالار مهدیخان
و جمعی از بزرگان بلوچ ملازم رکاب احمد میرزا شدند و او کوچ بر کوچ تا بمپور براند و از آنجا بجانب اراضی سرباز طی طریق
کرده در بحر سنگی سکن فرود شد و کنون خاطر داشت که امیر دراخان که در قلعه سرباز جای دارد و طریق نافرمانی
می سپارد دستگیر سازد در اینوقت امیر دلمراد که در نهانی با امیر دراخان موافقت داشت از قلعه سکن باستقبال آمد
و مورد الطاف احمد میرزا گردید و چون رخصت مراجعت بقلعه نمود طریق مخالفت گرفت و با مداد جنگ و گشادن تفنگ
و حراست قلعه پرداخت احمد میرزا چون این بدید کریمخان سلطان را باتفاق محمد تقیخان و گروهی از لشکر مأمور ساخت
تا بقوت یورش قلعه سکن را فرو گرفتند و امیر دلمراد را با بیست تن از مردم او دستگیر نمودند و قلعه را با خاک پست
کردند و جماعتی از قلعگیان فرار کرده بهر جانب پراکنده شدند بعد از فتح قلعه سکن احمد میرزا بسوی قلعه سرباز کوچ داد
و سه روز در کنار قلعه نشیمن کرد و همیخواست تا بدست رسل و رسایل مردم قلعه را مطیع فرمان کند چندانکه در این کار رنج برد
مفید نیفتاد لاجرم روز چهارم حکم یورش داد و توپچیان دهان توپها بگشادند و سه باز خداوندلو و لشکر بمی و نرماشیری
و سیستانی و ساکنی و بلوچ را فرمان کرد تا اطراف قلعه را فرو گرفتند و آن قلعه در فراز کوهی واقع بود و سه دیوار از سنگ
یکدیگر داشت و ابواب قلعه را استوار بسته از پس هر در سنگ و لای انباشته بودند لشکریان بدان نگریستند و از چار سوی
صعود کردند و بهر در رسیدند با آلات حدید کندن گرفتند و قلعگیان نیز بگشادن تفنگ اشتغال مشغول بودند و سربازان
با اینهمه پای سخت کرده از دو دروازه عبور کردند و چون بدروازه سیم رسیدند امیر دراخان را دیگر تاب درنگ نماند
آتش بارک در زده و خود را با یکتن از مردم خویش از باره بزیر انداخته فرار کرد و قلعه سرباز بدست سربازان مفتوح شد
از پس آن مؤید الدوله سفر بم و نرماشیر پیش داشت و بزرگان بلوچ مانند محمد تقیخان ضابط بمپور و شهدوست خان

سرکرده بابدی و اعظم خان ضابط قنوج و سیف الدین خان ضابط بخس و رشید خان ضابط سرحد و سالار محمد یحیی خان
ضابط پشته و تسوج بحضرت او شتافته سر اطاعت و انقیاد پیش داشتند و عطیت و خلعت یافتند از پس این وقایع
عبدالله خان صارم الدوله که ملازم خدمت مؤید الدوله بود برحسب فرمان مراجعت بطهران نمود و در نزد شاهنشاه
ایران مورد الطاف و اشفاق گشته فوج خداوندلو نیز تحت فرمان او درآمده و هم درین سال جماعتی از مردم لار آغاز
سفاهت کردند و در قلعه بهده که در قله جبلی بنیان شده که ششصد ذراع ارتفاع دارد متحصن شدند فیروز میرزای
نصرة الدوله که این هنگام حکومت فارس داشت جمعی از لشکریان را برگماشت تا بدانجا شده ایشان را حصار دادند
و با اینکه در میان لشکر علف و آذوقه چنان نایاب بود که مردم از بیخ گیاه قوت میکردند پای مصابرت استوار
نمودند بالجمله روز بیست و هفتم ربیع الثانی فوج سیلاخوری بقوت یورش قلعه را مفتوح داشتند و قلعه گیان را
کیفر کردند و از پس آن قلعه شهریاری را مسخر داشته با خاک پست کردند آنگاه فیروز میرزا خود آهنگ گرمسیر فارس
نمود و فضل الله خان میرپنجه و جعفرقلی بیک یاور اول توپخانه را با سه عراده توپ و پانصد تن سرباز و سه هزار
سوار از پیش بفرستاد و خود روز هیجدهم ربیع الآخر با سه عراده توپ و دویست تن سرباز و چهارصد سوار از دنبال
کوچ داده قلعه سفید را مسخر داشت و کار آن اراضی را انتظام کرده مراجعت بشیراز فرمود و هم درین سال فرمان رفت
تا در همه منازل و مسالک ممالک محروسه که از آن پیش از بهر چاپاران منزلی لایق و بارهبندی شایسته نبود چاپار
خانها بنیان کنند از بهر آنکه ملازمان دولت بی کلفت خاطر در طی مسافت سارعت توانند کرد و بر زیادت ازین اگر
مردم رعیت را کاری افتد و در انجام امر سرعت سیر لازم شود از چاپارخانه اسب کرایه گیرند و با اسب چاپار قطع طریق نمایند
و همچنان در صفاهان قراولخانها بنا نهادند و قراول چند بگماشتند تا آشفتگی شهر و پریشان کاریهای اشرار را دفع دهند

سفر کردن شاهنشاه ایران در بعضی از بلاد عراق و شهر اصفهان و مراجعت بدار الخلافه طهران

چون در سنت سلطنت مقرر است که سلاطین نامدار از بهر آنکه ملازمان درگاه را بسیج سفر از دست نشود و غلامان کارآگاه
از اعداد کوچ دادن باز نمانند اگرچه واجب نباشد گاهی سفر اختیار نمایند ازین روی شاهنشاه ایران سفر صفاهان را
تصمیم عزم داد و روز غره شهر رجب از دار الخلافه خیمه بیرون زد و میرزا تقیخان که وزیر اعظم بود باتفاق میرزا آقاخان
اعتماد الدوله ملتزم رکاب گشت و همچنان برادر کهتر شاهنشاه عباس میرزا و علیقلی میرزای وزیر مهد علیا والده شاهنشاه
و شاهزاده محمدرضا میرزا و کیومرث میرزای ایلخانی قاجار و شاهزاده بهمن میرزای بهاءالدوله و امامقلی میرزا و محسن میرزا
و صاحبقران میرزا کوچ دادند و دیگر از اشراف چاکران میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا شفیع صاحب دیوان و محمد
حسن خان سردار و حسینعلی خان معیر الممالک و میرزا زین العابدین ملک الکتاب و چند تن دیگر از مستوفیان راه
برگرفتند و از لشکریان فضلعلی خان بیگلربیگی میرپنج و محمد خان بیگلربیگی میرپنج و فوج ناصریه و فوج گروس و الله وردی
خان سرهنگ با توپخانه و نصرالله خان با زنبورکخانه و دیگر ملازمان چند که واجب مینمود ملازم رکاب شدند و فرمان شد
تا شاهزاده بهرام میرزا در دار الخلافه طهران فرمانگذار باشد و عزیز خان آجودان باشی منظم بلده و حفظ ارک طهران
قیام نماید و فضلعلی آقای سرتیپ با توپچیان و توپخانه و علیخان سرهنگ با فوج چهارم تبریز و پاشاخان با افواج سمنانی
و دامغانی و حیات قلیخان با فوج کرند و محمد حسن خان با فوج کلهر و مهدیخان با فوج خرقان و سلیمان خان افشار

جنگ کلرکنگ ساخت ایلخانی چون این بدید عباسقلی خان میرپنج مکتوبی کرد که کهندل را با هرات نزدیک تر باش و عباسقلی
خان کوچ داده پیکفر سنگی غوریان فرود شد کهندل خان چون این بشنید و معلوم داشت که کارداران ایران دست
تصرف او را از هرات باز میدارند و خلعت حکومت هرات را میرزا احمد خان خاص از بهر صید محمد خان آورده
بتوانی از کنار هرات راه مراجعت گرفت و عریضه بحضرت دار الخلافه فرستاد که من از بندگی درگاه روی
برتافته ام و خویشتن را کهتر چاکری از حضرت اعلی بشمار آورده ام و چنان دانستم که این هنگفت در تسخیر هرات برضای
کارداران دولت است اکنون که کار را دیگرگونه یافتم باز جای بشتافتم از پس او عباسقلی خان میرپنج مراجعت بمشهد
مقدس نمود و سامخان ایلخانی باتفاق میرزا احمد خان چند ماه از اقامت هرات و اعانت صید محمد خان دست
باز نداشتند آنگاه صید محمد خان بی آنکه از حسینعلی خان معیرالممالک نقش زر و سیم گیرد بنام شاهنشاه ایران مبلغی زر و
سیم مسکوک داشته با چند حمل بسته بافتهای کشمیر مصحوب گروهی از صنادید اعیان و جمعی از بزرگان هرات گسیل درگاه
داشت و ایشان هنگام بار عام در پیشگاه پادشاه برصف شدند و عریضه صید محمد خان را راقم این حروف بین یدی
الاعلی معروض رسانیده از حسن طلاقت لسان و ذلاقت بیان مورد تحسین و تشریف شدم و هم در این سال روز اول
ماه رجب در دار الامان قم نوری از گنبد مطهر بقعه موسی بن جعفر علیهم السلام ساطع شد و با تابش نور خورشید پیدا و
آشکار بود و چندانکه چشم قوت دیدار داشت صعود آنرا بجانب آسمان نگران بود و مدت یکساعت بلکه برزیادت زن
و مرد و صغیر و کبیر مات از شگفت نظاره بود و این نخست کرامت از آن بقعه شریفه نیست بلکه هر سال چند کرت
بدینگونه معاینه شده است و صد هزار کس ما افزون مشاهده رفته و هم در این سال حاجی میرزا مهدی مجتهد مشهد مقدس
در عشر اول ذیحجه وفات یافت و هم در این سال میرزا محمد حسین قزوینی که در دیوانخانه عدالت منصب صدارت داشت
بسفارت مخصوصه بطرزبورغ مأمور شد و بسیج سفر راست کرد شاهنشاه او را بیک قطعه نشان شیر و خورشید مرتبه اول

سفارت میرزا محمد حسین صدر دیوانخانه به پطرزبورغ

سرتیپی تشریف فرمود و فرمان رفت تا محمود خان نایب ایچ آقاسی باشی نایب اول سفارت گشت و یحیی خان یاور
مترجم شد و میرزا بزرگ همدانی منشی سفارت آمد آنگاه پرنس دالغورکی وزیر مختار روسیه بار در هشتم ذیحجه دیدار
کرده وداع نیز بر رسم روز دیگر بازدید نمود و سفیر مخصوص در دوازدهم ذیحجه راه برگرفته از قزوین و زنجان تا تبریز طی مسافت
کرد و حمزه میرزای حشمة الدوله بعضی از تجار شهر و اهالی بلد را باستقبال او بیرون فرستاد جنرال قونسول دولت
روسیه نیز در تبریز با او مراودتی نمود و سفیر مخصوص پانزدهم محرم از تبریز راه برگرفت و برحسب فرمان تا کنار رود ارس
سی تن فراش و چهل تن غلام و دویست تن سوار و هشت اسب جنیبت با او همراه بودند رستمعلی خان یوزباشی
غلام ورود او را بسرحد روسیه از پیش براند با جمله چون رود ارس را عبره کرد کیشد و پنجاه تن سوار قزاق و سیصد تن
سرباز بفرمان کارداران روسیه او را پذیره شدند و در قراولخانه فرود آوردند و چهار دستگاه کالسکه و سه عراده
بارکش برای حمل بنه حاضر کردند آنگاه سواران ایران را رخصت انصراف داده پنج سر اسب جنیبت و ده تن غلام و دو
فراش با خود برداشت و راه برگرفته بنخجوان راند و از آنجا بگیتیان و امیر و حاکم شهر و بزرگان بلد او را استقبال کردند
فرستاده جانشین گرجستان نیز برسید و سخن او را برسانید که اینک خواستار آمده است که در تمامت اراضی قفقاز مهمان نیز
باشد و علف و آذوقه و نان خورش چندانکه بکار باشد مردم او تقدیم خدمت کنند میرزا محمد حسین سفیر مخصوص در پانزدهم

سن در هر شهر افزون از یکشب میهمان حاکم آن بلد نخواهم بود بالجمله در نخجوان یکشب بضیافت حاکم بلد حاضر شده چون دست از خوان خورش باز داشت جامی بسلامت شاهنشاه ایران و جامی دیگر بسلامتی امپراطور روسیه بر قانون ایشان تقدیم کرد و روز دیگر ملازمان ایرانی را رخصت مراجعت داده با تبعه سفارت که همه هیجده تن بودند تصمیم عزم داد و از نخجوان با یروان سفر کرد و جنرال لازوف حاکم ایروان باتفاق پلوک باشی و جمعی از مردم شهر پذیره شدند و بعد از ورود حاکم شهر از برای حشمت سفیر ایران خود بازوی او را گرفته از کالسکه بزیر آورد و در مدت توقف ایروان تماشای اوچ کلیسا سفر کرد پرسین خلیفه در نزد او فراوان بشکر دولت ایران به طب اللسان آمد از بهر آنکه آن هنگام که عباس میرزای نایب السلطنه با مدوف و لشکر روسیه مقاتلت داشت سپاه روسیه هزیمت شدند و ششهزار تن سرباز ایشان باوچ کلیسا پناهنده گشتند نایب السلطنه حشمت دین ایشان را نشکست و حکم تخریب اوچ کلیسا نفرمود و ایشان را بجان امان داد بشرط آنکه اسلحه جنگ را بگذارند و بگذرند پس آن ششهزار قبضه تفنگ و دوازده عراده توپ و بعضی دیگر از اسلحه حربیه بسپردند و بسلامت طریق لشکرگاه مدوف را پیش داشتند مع القصه سفیر مخصوص از ایروان طریق تفلیس برگرفت بعد از ورود بتفلیس احمد خان نوائی کارپرداز اول دولت ایران که مأمور توقف تفلیس بود تا سه فرسنگ پذیره شد و پرنس بهبدوف نایب پرنس وارنصوف جانشین تفلیس جمعی از صاحبان مناصب را باستقبال مأمور ساخت و کالسکه خاص جانشین را نیز بیرون فرستاد تا سفیر مخصوص ایران سوار شده باتفاق پذیره شدگان بشهر درآمد فراطور که حکومت شهر داشت و للی صاحب که امور خارجه قفقاز مفوض باو بود قبل از ورود سفیر در منزل او جای کردند در ایوانی که سفیر را نشیمن بود آینهای بزرگ و شمعدانهای مطلا و دیگر آلات زرین و سیمین در آئین نهادند در نیوقت چون جانشین بجنگ جماعت لگزیه شتافته بود پرنس بهبدوف نایب او بقانون مملکت خود خواستار شد که نخستین سفیر ایران او را دیدار کند و بسرای او شود و او بازدید فرماید و از ازای این چون جانشین وارد شود بدیدار سفیر سبقت خواهد گرفت لاجرم سفیر ایران او را بسرای رفته ملاقات نمود زن و دخترش نیز حاضر شده تکریم قدم سفیر را اظهار مهر و حفاوت کردند و هنگام مراجعت نایب جانشین سفیر را مشایعت کرده تا منزل او طی طریق فرمود و او را بازدید کرد و از آنسوی روز سیم جانشین از جنگ لگزیه باز آمد او هنگام بامداد بشهر درآمد و چون قادم بود هم در آن روز وقت نماز دیگر باتفاق للی صاحب بمنزل سفیر مخصوص آمده او را دیدار کرد و هم در آنشب سفیر بازدید او شتافت و پس از روزی چند که ششم شهر صفر و عید مولود شاهنشاه ایران بود سفیر مخصوص جشنی شاهوار برآراست آنگاه از تفلیس کوچ داده راه پطرزبرغ برگرفت و پانزده سوار قزاق ملازم رکاب او گشت و از اراضی قاضی بیک و لارس و بعضی منازل دیگر از بیم جماعت لگزیه بزحمت تمام عبور کرده تا شهر طول براند و از آنجا تا کنار مسقو برفت و در باغ امپراطور فرود آمد روز دیگر از شهر پذیره شدگان بیرون شدند و کالسکه دولتی پیش کشیدند و تبعه سفارت را جداگانه کالسکه آوردند و رتبت هر که نازلتر بود از پیش بداشتند و کالسکه سفیر را از قفای آن جمله بردند چه رسم ورود سفرای بزرگ را بدینگونه مینهادند بالجمله اناث و ذکور شهر تا کمر سنگ او را پذیره شدند و او را در خانه بیگلربیگی مسقو فرود آوردند و چون دیگر شهرها مقدم او را گرامی داشتند بعد از ملاقات بیگلربیگی مسقو مراوده با او طریق پطرزبورغ برگرفت و بعد از طی مسافت و درآمدن بدار الملک روسیه بار یافتن سفیر مخصوص ایران بحضرت امپراطور بدینگونه تشریف نهادند نخست آنکه روز بار نایب ایشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص و تبعه سفارت را بسرای پادشاهی

طلب دارد دو کالسکهٔ چهار اسبه آورده مترجم وزارت دول خارجه و مهماندار و دو تن از دفترخانهٔ تشریفات جای گیرند دوم آنکه دو تن شاطر پادشاهی پیاده و دو تن چاپار سواره حاضر باشند سیم آنکه کالسکهٔ شش اسبهٔ پادشاهی از بهر سفیر مخصوص حاضر کنند و چهار تن از چاکران امپراطور از چپ و راست کالسکه بروند و یکتن از نایبان امیرآخور از پیش روی کالسکه باشد چهارم آنکه کالسکهٔ چهار اسبه از برای محمود خان نایب اول سفارت و یحیی خان مترجم و میرزا بزرگ منشی حاضر کنند پنجم آنکه سه تن چاپار پادشاهی از قفای کالسکهٔ تبعهٔ سفارت باشد و چون سفیر مخصوص بعمارت پادشاهی داخل شود یکتن پیشخدمت از پیش روی او دلیل خواهد بود و در مشکوی ارباب طرب ایشیک آقاسی باشی و سرایدار باشی او را پذیره خواهند شد و از آنجا ایشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص را با مترجم وزارت دول خارجه بحضرت امپراطور خواهد برد و سیناوین وزیر دول خارجه نیز حضور خواهد داشت از بعد آنکه نامهٔ شاهنشاه را از دست امپراطور ماخوذ دارد و بعد از انجام امر سفیر مخصوص ایشیک آقاسی باشی تبعهٔ سفارت را یک یک در نزد امپراطور شناخته خواهد داشت آنگاه از نزد امپراطور رخصت مراجعت یافته بهمان قانون تقدیم خدمت امپراطریس که خاتون امپراطور است خواهند نمود و از آنجا بحضرت ولیعهد دولت روسیه خواهند شتافت از پس او برادران ولیعهد را دیدار کرده مراجعت خواهند نمود مع القصه بر این شرح که مرقوم شد سفیر مخصوص بخدمت امپراطور رسیده در تشیید اتحاد دولتین و مصافات جانبین سخنان دلپذیر بعرض رسانید و کلمات مهرانگیز اصغا نمود و هنگام مراجعت با ایران غراف نسلرود وزیر اعظم با از مکنون خاطر آگهی داد و چون در اینوقت امپراطور در پطرهوف جای داشت وزیر اعظم صورت حال را بعرض رسانید و امپراطور سفیر مخصوص را روز یکشنبه بیست و نهم ذیقعده طلب داشت و او باتفاق جنرال و میرزایان و مهماندار و میرزا بزرگ و داود خان مترجم اول دولت بکشتی بخار نشسته بحضرت امپراطور شتافت و بعد از باریافتن مورد الطاف شاهانه گشت و جواب نامهٔ شاهنشاه ایران را که مشحون به تشیید مبانی محبت و تمهید قواعد مودت بود باز دادند و سفیر مخصوص و تبعهٔ سفارت را رخصت انصراف فرموده هر کس را تشریفی لایق فرستاد یک قطعه نشان مرصع با الماس و یک رشته حمایل خاص از بهر سفیر مخصوص از قبل امپراطور غراف نسلرود وزیر اعظم فرستاد و یک قوطی انفیهٔ مرصع بالماس سیناوین وزیر دول خارجه از برای محمود خان نایب اول سفارت انفاذ داشت و دو قطعه نشان مرصع از برای داود خان و یحیی خان عطا کردند و یک حلقه انگشتری زمرد که با الماس ترصیع یافته بود میرزا بزرگ را دادند و ده دستگاه ساعت قاب طلا و نقره با زنجیر زر عطای تبعهٔ سفارت شد و سفیر مخصوص غرهٔ ذیحجه از پطرهوف مراجعت بپطربورغ کرد و پانزدهم ذیحجه از آنجا بمراجعت ایران را تصمیم عزم داد و بهمان قانون همه جا طی مسافت کرده وارد دارالخلافه گشت چنانکه مذکور خواهد شد و هم در اینسال شاهنشاه ایران جماعتی از توپچیان را در گشادن توپ ممتحن همی داشت در یک دقیقه از یک توپ ده گلوله گشاد دادند و هم در اینسال مصطفی قلی میرزا حکومت ارومی یافت و محمد تقی خان چون آتش

پسر ابوالفتح خان بدرود جهان کرد

ذکر عزل میرزا تقی خان امیرنظام از صدارت اعظم و احتجاج شاهنشاه ایران در امر او

شاهنشاه کارآگاه چنانکه از این پیش رقم شد میرزا تقیخان امیرنظام را بصدارت اعظم باز داشت و حل و عقد امور مملکت را بکف کفایت او گذاشت و روز تا روز تقویم عظمت و حشمت او را تقدیم کرد و چون میرزا تقیخان را اصلی

منیف و محتدی شریف بود الطاف و اشفاق پادشاه را تحمل نتوانست داد چه این لقمه از اندازهٔ حوصلهٔ او
افزون و این دوستکامی از برتافتن دماغ او بیرون بود همانا مردی چون دریا باید بود که چندانکه رودهای عظیم بدان
در رود سرشار نشود نه مانند جوی که چون آب آن زیاده چندان کف فریاد بر دارد و از هر جانب سر به بیرون
سو گذارد و میرزا تقیخان چون حشمت وزارت یافت و در مسند امارت جای کرد آن تنمر و تجبر بدست کرد که نخستین
عقل دور اندیشش را پشت پای زد کوه گران سنگ را وزن کاهی نهاد و خرمن ماه را حشمت خاک راه گذاشت
شاهزادگان بزرگ و بزرگان سترگ را که سالها سهل و صعب جهان را آزموده و جان و تن را با امتحانات ایام فرسوده
شده و شرنگ کشیده و تلخ و شیرین چشیده و خدمتها کرده و نعمتها برده چندانکه توانست مخذول کرد و در زوایای
خمول باز داشت و مردم پدر و مادر نشناخته و دین و دنیا باخته را اختیار همیکرد و بکارهای بزرگ حشمت همیداد و اینکار
از بهر آن داشت که دانسته بود مردم بزرگ که او را بخردی دیده‌اند و فرود خویش نگریسته‌اند امروز صعب است که او را
در خاطر برخویش بزرگ شمارند بلکه اگر توانند در حضرت پادشاهش بزبان سعایت از محل خویش فرود آرند اما این مردم
پست پایه که بدولت او کامکار و بقوت او نامبردارند هرگز از دعای او نکاهند و جز بقای او نخواهند با جمله کار از اینگونه
کرد تا اعیان ایران را پوست بر تن زندان و موی بر پیکر پیکان گشت و هیچکس آن نیرو نداشت که در حضرت پادشاه
نام او بر زبان راند چه جای آنکه پردهٔ او بر دارند چون کار تا بدینجا استوار کرد و بر مراد خویش کامکار گشت این هنگام
اظهار مسکنتی که در حضرت سلطنت واجب افتاده کاستن گرفت و خضوعی که در قربت پادشاه فرض گشته خوار
همیداشت شاهنشاه کارآگاه مخاطرات زشت او را همه روزه از جبین او مطالعه میفرمود و بحدت ذکا و حسن کیاست
کردار او را بمیزان فراست می‌سنجید و بصبر و سکونی که خدای در طبیعت پادشاهان بودیعت نهاده است حمل آن ثقل میداد
و از زحمت این مصابرت بهیچ مضاجرت بر جبین نمینهاد این بود تا سفر اصفهان بپایان رفت و از اصفهان
بکاشان کوچ داد و از آنجا بدار الامان قم فرود شد چون در این سفر برادر کهتر شاهنشاه عباس میرزا باتفاق مادر
خویش ملازم رکاب بود و مادر او در طلب فزونی جاه و منصب فرزند کار دولت را بزبان الحاح گزند میکرد
شاهنشاه ایران میخواست که از دو سه چند تن از بزرگان درگاه که با عباس میرزا راه دارند بازجوید و نیز از مقدار
و مکانت برادر بکاهد در خاطر گرفت که او را بحکومت قم بگذارد و بگذرد و از آنسوی میرزا تقیخان که بسوء جبلت و فضول
فطرت برخویش واجب کرده بود که هرچه پادشاه بخواهد از خواست او بکاهد و هرچه بگوید خلاف آن بجوید و عذر این
جسارت را در حضرت سلطنت چنین بعرض میرسانید که اگر یکروز پادشاه بی صلاح و صوابدید من در امری فرمان
دهد و سخن مرا وقعی ننهند پردهٔ ملک بدرد و کس فرمان من نبرد با جمله بی آنکه تمویهٔ این تدبیر پردازد و تا کنون خاطر را در حضرت
پادشاه مکشوف سازد رخصت کرد تا مادر عباس میرزا بنه و آغروق پسر را بجانب دار الخلافه حمل داد و یک تیر پرتاب
از قم بیرون فرستاد چون این خبر بپادشاه بردند شهریار را نایرهٔ غضب ملتهب گشت و فرمان کرد تا بنه و آغروق او را
باز قم آوردند و حکومت آن بلده را بعباس میرزا تفویض داشت و میرزا لطفعلی پیشخدمت را به پیشکاری او برگماشت
و این اول فسه زین بندی بود که در دفعهٔ اجلال میرزا تقیخان از شاه رخ نمود اما میرزا تقیخان با همه شرارت سرشت و
خشونت خاطر و غلظت طبع مردی جبان و جسمی عظیم در جبلت داشت لاجرم از این معنی استشمام رایحهٔ سخط پادشاهی نمود

مشورت میرزا تقی خان در امر خود با میرزا آقا خان اعتماد الدوله

وسخت هراسناک شد پس میرزا آقا خان اعتماد الدوله را طلب ساخت و مجلس را از بیگانه بپرداخت و گفت تا کنون هیچ
آهنگ نواخته ام که شهریار پرده مخالف ساخته باشد از آن میترسم که این قطره را ندی و این دجله را بحری باشد چه هر چیز
از آتشی مقتبس و هر شرر با نیرانی هم نفس است اعتماد الدوله گفت نیکو فحصی فرموده و خوب تفرستی کرده هر که در حضرت پادشاه
خاضع و خاشع نشود ستاره بخت خویش را هابط و راجع دارد نه بینی که من طاعت سلطان را چون طاعت یزدان تن در داده ام
و حکم پادشاه را چون فرمان اله گردن نهاده ام از بیجاست که چون تو بر مسند امارت و مرتبه صدارت جای کردی با اینکه در
تمامت ایران مطاعی سرکش بودم تو را مطیعی سلس گشتم و اگر چه همیشه بر تو حکومت داشتم تقدیم خدمت نمودم و در مشکلات
مسائل مملکت و معضلات غوایل دولت از کنار تو کناره نکردم و دامن از پی چاره بر زدم چنانکه در شورش سربازان دیگر
کارها مرا بارها مجرب داشتی و حل هر عقده که بس صعب مینمود بسر انگشت تدبیر من بگذاشتی و اینهمه در فرمان برداری پادشاه کردم
چه اگر شهریار خربنده را بر من خداوند کند از بندگی او دل بر بند ندارم و از فرمان برداری او خرسند نشوم اما تو بر قانون چاکری
قدم نزنی و رضای پادشاه را بهوای خاطر خویش اختیار نکنی و این ندانسته که بر طبع غیور پادشاه ثقل انداختن و بی مراد او
لوای حکومت افراختن پلک پلنگ خاریدن و ناب نهنگ کاویدن و دم شیر گرفتن و بدهان اژدها رفتن است که شنیده که
بزرگترین گناه در حضرت آله تجبر و انانیت و خودپسندی و خویشتن بینی است نه آخر پادشاه ظل الله است هرگز این خودپسندی
تو بر خویشتن نپسندد و بکیفر این کبر و خیلا روزی تو را مبتلا سازد مع القصه اینهمه اندرز و نصیحت اعتماد الدوله که صدف خود را
لآلی غلطان و معدن دانش را جواهر رخشان بود در گوش میرزا تقی خان چون خار در خارا و قطره در صخره بی اثر می نمود
و پیداست که پند ناصح در گوش مست طافح راه نکند خاصه مست مال و جاه که هزار میخانه شراب بیک پیمانه سراب آن
برابر نباشد لاجرم اعتماد الدوله دست از سخن باز داشت و شاهنشاه پای در رکاب کرد پس هر دو تن بر نشستند و بموکب
پادشاه پیوستند بعد از ورود بدار الخلافه میرزا تقیخان همچنان در رتق و فتق ترک و تازیک و حل و عقد دور و نزدیک
روز میگذاشت و خویش را مستحق این مقام و مکانت می پنداشت تا روز پنجشنبه بیستم محرم که اختر اقبال را خار از در پای
خلید و بخت سحر خیز را خواب تا هنگام عنان ریز گرد از بامداد بدار الاماره آمده در مسند وزارت جای کرد و بقانون همه
روزه بزرگان ایران بحضرت او شتاب گرفتند تا مجلس خاص باصحاب شد و بر عادت بود که شاهنشاه ایران همه روزه
هنگام زوال آفتاب او را بحضرت خویش دعوت میفرمود و از مهمات مملکت و معضلات دولت تنبیهی میکرد تا آن روز و
آن شب و گاهی که باز طلب شود در اجرای احکام و حکومت خاص و عام دانا باشد امروز که زوال جاه و آب او در زوال
آفتاب برسید و از پادشاه کامیاب کس بطلب او نیامد در اینوقت میرزا تقیخان را ضجرتی فرو گرفت و گویا قضا بر زبان او رانده
که سر بر داشت و گفت از بهر چه ایدر نشسته ایم همانا ما را هیچکار نباشد حدود و ثغور مملکت را بلشکریان تفویض داشته ام و لایق
هر مقام حافظ و حارس گذاشته ام ارتفاع منال دیوان در امصار و بلدان بر ذمت حکام و تفریغ جمع و خرج ایشان با مستوفیان
عظام است و اگر در ممالک محروسه دو تن را با هم مکافحتی افتد یا مناطحتی رود بدرگاه پادشاه شتاب گیرند امرای دیوانخانه
احتساب کنند دیگر از من بهر چه در این انجمن نشسته باشم و خاطر خویش خسته دارم این بگفت و بپای خاست و طریق خانه
خویش پیش داشت و این خانه همان بود که حاجی میرزا آقاسی عمارت کرده سالها او را دار الامارت بود و در قضا در اینوقت
حاجی شاهزاده دختر شاهنشاه ماضی فتحعلیشاه که در حباله نکاح حاجی میرزا آقاسی بود برای حاجی تبرک میرزا تقیخان شتافته در ایوان او

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

جای داشت مرا از او حدیث آمد که بعد از ورود میرزا تقیخان بخانهٔ خویش اظهار حاجت همیکردم و از پریشانی کار خویش شکایتها همی نمودم
خودنمائی چند بکشم و او بپاسخ من سر در نیاورد و مرا وقعی و مکانتی نمیگذاشت و من از نیروی بخت برگشته خاطر محزون بودم
و بخاطر آوردم وقتی را که حاجی میرزا آقاسی با من اندرز میکرد و میگفت معاینه میبینم روزی را که در این سرای نزد ما کسی آمده اظهار
حاجت میکنی و مسئول تو با اجابت مقرون نگردد مع القصه بعد از آنکه میرزا تقیخان در سرای خود جای کرد از قفای او شاهنشاه
ایران خلعتی بدو فرستاد که ما تو را از محلی شنیع بمقامی منیع برکشیدیم و بست و گشود ممالک محروسه را بدست تو باز دادیم که در تعمیر بلاد و
عباد و رعایت رعیت و لشکر و حمایت حدود و کشور هیچ دقیقه مهمل نگذاری احرار و عبید را با بیم و امید کوچ دهی و شقی و سعید را
با وعد و وعید انباز داری پیغمبران که فرستادگان خداوند قاهر غالب اند بندگان را گاهی بهول دوزخ بیم دهند و زمانی
بامید بهشت شاد کنند تو که در میانه سایهٔ خدای با خلق واسطه افتادی چرا باب امید را یکباره بر مردم ببستی و قلب دوستان
دولت را بشکستی این همه غلظت و خشونت و شرارت و شکاست چه بود که اینک در همهٔ ایران یکدل شاد نه بینم و یک خاطر آزاد
ندانم اگرچه در ازای این گیر و خیلا که تو آوردی واجب بود که بهزار عنا و عذابت مبتلا سازیم لکن تا ممکن است همیخواهیم که پرداخته
خویش را پست نکنیم و صنیع دولت را از دست نگذاریم همانا تو از زور بخت از این پیش نخستین که امیر نظام باشی تا امروز
این منصب از تو باز نگیریم همچنان امیر نظام میباش و کار بر مراد و مرام میکن و در امر وزارت اعظم و صدارت کبری
داخل مشو و از بهر او شمشیری مرصع و نشانی مکلل بجواهر شاهوار تشریف کرد که معادل دوازده هزار تومان زر سرخ
بها داشت و فرمان کرد که این خلعت برگیر و فردا بگاه چون بار دهیم در مقام امیر نظام ایستاده باش اما از آنسوی چون
خط پادشاه بمیرزا تقی خان رسید جهان در چشمش سیاه شد و برخاسته از ایوان خویش بزیر آمد و در ساحت سرای خود
همی بهیئت از مینوی بدانسوی رفت و با این همه چون بخت از او برتافته بود هم بدین منصب سر در نیاورد و در خانهٔ خویش
سکون اختیار کرد و در کیفر این عزلت و عزل از مقربان درگاه از گناه خویش پرسش گرفت و شاهنشاه کار آگاه عصیان
و طغیان او را در مدت وزارت در صفحهٔ نگار داده و بدست میرزا آقا خان اعتماد الدوله بدو فرستاد و اعتماد الدوله بعد از آنکه
دیدار او گناهان او را یک یک برا و برشمرد و چنان معاینه کرد و مسجل داشت که سر از آن نتوانست برتافت ناچار خط
و خلل خویش را بدست خود مسجل کرد و خط و خاتم برنهاد و این بزرگ خدمتی بود که اعتماد الدوله تقدیم کرد تا اهالی دول
خارجه گمان نکنند که ملک الملوک عجم از کردستم آغاز نهاد و چاکری را بیموجبی از محل خویش ساقط سازد از پس آن میرزا تقیخان
خواستار شد که کرت دیگر در حضرت شهریار بار یابد و پادشاه را دیدار کند و مشافهه کنون خاطر را مکشوف دارد هم از این
شاهنشاه را اکراه نیامد و او را حاضر درگاه داشت با این همه هول و هرب هنوز میرزا تقیخان از مستی منصب تنبه نیافته بود
در پیشگاه پادشاه آغاز سخن کرد و بجبارئی که در حضرت سلاطین پسندیده نیست بعرض رسانید که این مملکت را من
منتظم کرده ام و این همه کارهای صعب را انجام آورده ام این دیوان و دفترخانه از من آراسته گشت و این لشکر و قورخانه
از من پیراسته شد اگر من نباشم کیست که از بلدان ایران منال دیوان را ارتفاع دهد و در انحای حدود و اقصای
ثغور حراست قلاع و بقاع کند من بودم که متمردین درگاه را تباه کردم و از برای هیچکس در ایران ملجأ و پناه نگذاشتم
امروز بجای پاداش پادشاه مرا کیفر مرد گناه نباید کرد و کار مملکت را تباه نباید داشت شاهنشاه را این سخنان که
بیرون شریعت ادب بود نایرهٔ غضب جنبش داد و فرمود کلمات تو را با شیطان رجیم که در حضرت سلطان کریم

در ترک سجده القا میکرد مشابهتی تمام است تخت گوی که تو مردی پست و بزرگان ایران را زیر دست بودی این قوت ۶۰۴
و قدرت از که یافتی که بدین مقامات بلند شتافتی چرا چندین بیهوده سخن فروشی و این کالا که از ما یافته با سیف فروشی دیگر آنکه
اینک هفت پشت پدر بر پدر میرود که سلاطین قاجار را مردم ایران پرستارند تو یکتن مرد رعیت کیستی که دولت پادشاهان را
نظام آری و قواعد سلطنت را بقوام کنی و اینکه میگوئی در ایران ملجاء و پناهی نگذاشتم این بزرگ خیانتی است که در دین و
دولت کرده و امروز از طغیان جهل و نقصان عقل تقدیم خدمتی پنداری نخستین آنکه علمای اثناعشریه که در شعار شریعت
وراث و نیت انبیا علیهم السلام اند چگونه خار توان داشت و پناهندگان ایشان را خار توان گرفت و بزیادت از این
از پیشین زمان مردمان دانشمند رسم پناهنده نهاده اند که مردم هراسناک در مامنی نشیمن کنند تا امنای دولت
از در عدل و نصفت حقیقت حال ایشان را باز دانند و بحق حکم رانند و از اینجاست که چون پادشاه از سفری پیش آمد و در
عرض راه آستانه امامی یا خانه هامی مدت بود که مردم خایف بدانجا گریزند و در رای کار آگاه و حکمای درگاه مقرر داشتند
که باره بند پادشاه مردم خایف را ملجأ و پناه باشد و این از بهر آن کردند که اگر از بلدان بعیده کسی را طلب کنند و او
ترسناک باشد بممالک خارجه خارج نشود بلکه بباره بند پادشاه گریزد و از آنجا شفیعی برانگیزد و همچنان اگر کسی در
لشکرگاه آلوده گناه گردد و چنان داند که خون او خواهند ریخت بباره بند سلطان تواند گریخت و اگرنه دور نیست
که مرد از جان گذشته دست بکاری بزرگ زند و مرتکب خطبی عظیم گردد که عقل از تدارک آن عقیم باشد این حکمت
بزرگان پیش بین است نه حرمت دواب و سرگین حاضران حضرت چون این کلمات حکمت آمیز را از شهریار عالم عادل
اصغا کردند زمین خدمت بوسیده و درود و تحیت فرستادند و میرزا تقیخان ازین سخنان شگفتی گرفت و دانست از این
پس توبهات او را پادشاه نپذیرد و افسون او در پادشاه نگیرد آب چشمش بر چهره بدوید و طریق مراجعت برگرفت و
بسرای خویش شد آنگاه شاهنشاه فرمود که حکومت کاشان را از بهر میرزا تقیخان منشور کنند و او بتوقف کاشان مامور باشد
این هنگام در انجمن امرای دربار بر زبان من بنده رفت که مملکت ایران با آن ساحت فسیح بر کبریای میرزا تقیخان تنگ آمد
عرصهٔ کاشان که وادی خاموشان است با آن کبر و خیلا چگونه بر خواهد تافت بالجمله این معنی مکشوف است که شیر ژیان
که میدان مرغزار در نوردیده در خانه مور نگنجد و نهنگ دمان که غواص بحر عمان بوده بن آب مصنعی را نسنجد میرزا
تقیخان از تقدیم این خدمت و اقدام بچنین حکومت تقاعد ورزید و از دور و نزدیک یار و یاور طلبید و هیچکس را
در ایران یارای یاوری او نداشت چنانکه میرزا یعقوب خان مترجم اول دولت روسیه مرا حدیث کرد که در
سرای او رفتم و او را گفتم اکنون که خاطر شاهنشاه ایران را به کردار زشت رنجه کرده و قلوب ایرانیان را بخویشتن
گزنده شکنجه داده روزی چند در تحت قبه امامزاده یا آستانه آزاده پناه گیر تا پادشاه ازین خشم باز آید و باشد که
بسوی تو مهر گراید در پاسخ گفت که من لوای حشمت کدام عالم بود که از پای در نیاوردم امروز هیچکس را در حق من قدرت
شفاعت نتواند بود و مرا نیز با هیچکس از نیروی شفاعت نتواند رفت مع القصه از آن سوی چون شاهنشاه بنگریست که همچنان
میرزا تقیخان در حکومت کاشان فرمان سلطان را از در بی فرمانی سر بر گردید یکباره دل از او برگرفت و فرمود تا علیخان
جلیلوند با یکصد سوار او را برداشته بجانب کاشان کوچ دهد و در قریهٔ فین نشیمن فرماید و چنان بدارد که او را و
مردم کمتر ببینند و مردم با او کمتر نشینند و تمامت زر و مال و احمال و اثقال و گنجینه و دفینه و مزارع و مراتع و اسباب

و مرابع که در مدت وزارت اندوخته بود با او سپرده شاهنشاه دریا دل نام از هیچیک نبرد و از این پیش من نخوانده ام و نشنیده ام که پادشاهی وزیر را از مقام خویش نابود و ساقط سازد و اموال او را بمصادره ضابط نشود و این از آن رو بود که چون سلاطین وزیر را حکم اعتزال میدادند ازوی در کار مملکت بیم اختلال داشتند و دیگر آنکه چنان احتمال نمیگذاشت چشم از اموال او در پوشید لاجرم جان و مال او را مقبوض میداشتند این شهریار شیردل که صد تن مانند میرزا تقیخان را در ظل ملک بچیزی نمیشمرد و گنج خانه جهان را مقدار پشیزی نمینهاد نه قاصد جان او شد نه راصد مال او گشت اکنون بر سر سخن رویم برحسب فرمان شاهنشاه جلیل خان میرزا تقیخان را با تمامت اموال و اثقال برداشته طریق کاشان پیش داشت شاهزاده عزة الدوله که در سرای او بود بوفائی که چنان پادشاه زاده را زیبنده است از کنار او کناره نگرفت و او را در کالسکه خویش نشیمن داد تا مبادا عوانان شاهنشاه در عرض راه او را آسیبی کنند بدینگونه طی مسافت کرده تا در قریه فین کاشان فرود شدند و در آنجا متوقف آمدند پس از مدت یک اربعین که میرزا تقیخان در قریه فین روز گذاشت از اقتحام حزن و ملال مزاجش از اعتدال بگشت سقیم و علیل افتاد و از فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب دوشنبه هیجدهم ربیع الاول درگذشت صبحگاهان اعیان کاشان در آنجا حاضر شده جسد او را با آئین بزرگان حمل دادند و در پشت مشهد در جوار قبر حاجی سید محمد تقی مدفون ساختند و آنگاه که شاهزاده عزة الدوله راه دار الخلافه برگرفت پس از چندماه دیگرباره فرمان کرد تا جسد او را از پشت مشهد بعتبات عالیات و مشاهد مقدسه حمل دادند و بخاک سپردند

ذکر تفویض وزارت اعظم بمیرزا آقاخان اعتماد الدوله و صلاح او ممالک محروسه را از امر داخل و خارج

حکمای دانشمند ببراهین عقلیه بازنموده اند که خداوند فرد واحد را که هیچ ضد و ند نتواند بود بمقتضای لطف بعثت پیغمبران را واجب داشته تا از جهتی که قرب حضرت دارد اخذ معارف حقه و تکالیف شرعیه نماید و از جانبی که طریق بعثت در تربیت می سپارد مردم محجوب را تنبیهی فرماید چون صورت را با معنی ارتباطی و ظاهر را با باطن اختلاطی است پس پادشاهان که ظل الله اند ~~چنانکه ظل الله~~ چنانکه ظل را با ذی ظل تعلقی بود ایشان را با اخلاق الله تخلقی باشد لاجرم چون ملک الملوک عجم میرزا تقیخان را از مسند وزارت دفع داده خلعت امارت را از وی خلع کرد از وزیری ناگزیر بود تا او را بقربت خویش اختصاص دهد و اسرار مملکت را در مجلس خاص با او القا فرماید تا او در میان پادشاه و چاکران درگاه میانجی باشد در این وقت بالهام ملکی و القای ملکوتی از میان تمامت مردم ایران میرزا نصرالله خان نوری المدعو بمیرزا آقاخان اعتماد الدوله را که در اعوام ماضیه بوزیر لشکر مامور بود اختیار فرمود که بزینت حسب و شرف نسب و جمال جود و کمال وجود و صفای نیت و رزانت رویت و روی گشاده و خوی آزاده در میان همه مردم منفرد و متفرد بود زیرا که او از ایام شباب با وزارت ناف بریده و دایه روزگارش با امارت بیک پستان شیر داده و از عهد مهد و گاه کودکی جز تدبیر ملک و تسخیر مملکت و تجهیز لشکر و تنسیق کشورستانی اصغا نفرموده و در دبستان تعلیم و دبیرستان تعلم جز رصانت بقاع و حصانت قلاع و حراست مساکن و سیاست مداین حرفی استماع نکرده اجداد والانژاد و والد فرخنده نهادش میرزا اسدالله خان وزیر لشکر با دویست تن عشیرت و تبار در سلطنت محمدحسن شاه قاجار و شاه شهید آقامحمد شاه و شهریار تاجدار فتحعلی شاه و شاهنشاه غازی محمد شاه الی یومنا هذا هر یک سپهسالار لشکری یا فرمانگذار کشوری بوده اند چنانکه بعضی سیر ایشان بنام و نشان در این کتاب مبارک مرقوم افتاد مع القصه معلوم توان داشت

در ترک سجده القا میکرد مشابهتی تمام است سخت گوی که تو مردی پست و بزرگان ایران را زیر دست بودی این قوت
و قدرت از که یافتی که بدین مقامات بلند شتافتی چرا چندین بیهوده سخن فروشی و این کالا که از ما یافته بما میفروشی دیگر آنکه
اینک هفت پشت پدر بر پدر میرود که سلاطین قاجار را مردم ایران پرستارند تو یکتن مرد رعیت گیتی که دولت پادشاهان
نظام آری و قواعد سلطنت را بقوام کنی و اینکه گوئی در ایران ملجأ و پناهی نگذاشتم این نیز خیانتی است که در دین و
دولت کرده و امروز از طغیان جهل و نقصان عقل تقدیم خدمتی پنداری نخستین آنکه علمای اثناعشریه که در شعار شریعت
غراء و دیعت انبیا علیهم السلام اند چگونه خار توان داشت و پناهندگان ایشان را خار توان گرفت و بر زیادت از این
از پیشین زمان مردمان دانشمند رسم پناهنده نهاده اند که مردم هراسناک در مامنی نشیمن کنند تا امنای دولت
از در عدل و نصفت حقیقت حال ایشان را باز دانند و بحق حکم رانند و از اینجاست که چون پادشاه از سفری پیش آید در
عرض راه آستانه امامی یا خانه علمای مدت بود که مردم خایف بدانجا گریزند و زرای کارآگاه و حکمای درگاه مقرر داشتند
که پایه بند پادشاه مردم خایف را ملجأ و پناه باشد و این از بهر آن کردند که اگر از بلدان بعیده کسی را طلب کنند و او
ترسناک باشد بممالک خارجه خارج نشود بلکه بپایه بند پادشاه گریزد و از آنجا شفیعی برانگیزد و همچنان اگر کسی در
لشکرگاه آلوده گناه گردد و چنان داند که خون او خواهند ریخت بپایه بند سلطان تواند گریخت و اگرنه دور نیست
که مرد از جان گذشته دست بکاری بزرگ زند و مرتکب خطبی عظیم گردد که عقل از تدارک آن عقیم باشد این حکمت
بزرگان پیش بین است نه حرمت دواب و سرگین چاکران حضرت چون این کلمات حکمت آمیز را از شهریار عالم عادل
اصغا کردند زمین خدمت بوسیده و درود و تحیت فرستادند و میرزا تقیخان ازین سخنان شگفتی گرفت و دانست از این
پس تمویهات او را پادشاه نپذیرد و افسون او در پادشاه نگیرد آب چشمش بر چهره بدوید و طریق مراجعت برگرفت و
بسرای خویش شد آنگاه شاهنشاه فرمود که حکومت کاشان را از بهر میرزا تقیخان منشور کنند و او بتوقف کاشان مأمور باشد
این هنگام در انجمن امرای دربار بر زبان من بنده رفت که مملکت ایران با آن ساحت فسیح بر کبریای میرزا تقیخان تنگ آمده
عرصه کاشان که وادی خاموشان است با آن کبر و خیلا چگونه بر خواهد تافت بالجمله این معنی مکشوف است که شیر ژیان
که میدان مرغزار در نوردیده در خانه مور نگنجد و نهنگ دمان که غواص بحر عمان بوده بن آب مصنعی را بر نسنجد میرزا
تقیخان از تقدیم این خدمت و اقدام چنین حکومت تقاعد ورزیده و از دور و نزدیک یار و یاور طلبید و هیچکس را
در ایران یارای یاوری او نداشت چنانکه میرزا یعقوب خان مترجم اول دولت روسیه مرا حدیث کرد که در
سرای او رفتم و او را گفتم اکنون که خاطر شاهنشاه ایران را به کردار زشت رنجه کرده و قلوب ایرانیان را نخوتی
گزنده شکنجه داده روزی چند در تحت قبه امامزاده یا آستانه آزاده پناه گیر تا پادشاه ازین خشم باز آید و باشد که
بسوی تو بمهر گراید در پاسخ گفت که من لوای حشمت کدام عالم بود که از پای در نیاوردم امروز هیچکس را در حق من قدرت
شفاعت نتواند بود و مرا نیز با هیچکس از نیروی شفاعت نتوان دفت مع القصه از آنسوی چون شاهنشاه نگریست که همگان
میرزا تقیخان در حکومت کاشان فرمان سلطان را از در بی فرمانی سر برکرد یکباره دل از او برگرفت و فرمود تا جلیل خان
ملیلوند با یکصد سوار او را برابر داشته بجانب کاشان کوچ دهد و در قریه فین نشیمن فرماید و چنان بدارد که او را بی
مردم کمتر ببینند و مردم با او کمتر نشینند و تمامت زر و مال و احمال و اثقال و گنجینه و دفینه و مزارع و مراتع و اسباب

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و هر اینکه در مدت وزارت اندوخته بود با او سپرده شاهنشاه هر یاول نام از هیچ یک نبرد و از این پیش من نخوانده ام و نشنیده ام که پادشاهی وزیری را از مقام خویش ساقط و ساقط سازد و اموال او را مصادره ضابط نشود و این از آن در بود که چون سلاطین وزیری را حکم اعتزال میدادند از وی در کار مملکت بیم اختلال داشتند و دیگر آنکه جنبال نمیگذاشت چشم از اموال او در پوشید لاجرم جان و مال او را مقبوض میداشتند این شهریار شیردل که صد تن مانند میرزا تقیخان را در خیل ملک بچیزی نمیشمرد و گنج خانه جهان را مقدار بشیزی نمینهاد نه قاصد جان او شدند قاصد مال او گشت اکنون بر سر سخن رویم برحسب فرمان شاهنشاه جلیل خان میرزا تقیخان را با تمامت اموال و اثقال برداشته طریق کاشان پیش داشت شاهزاده عزة الدوله که در سرای او بود بوفائی که چنان پادشاه زاده را زیبنده است از کنار او کناره نگرفت و او را در کالسکه خویش نشیمن داد تا مبادا عوانان شاهنشاه در عرض راه او را آسیبی کنند بدینگونه طی مسافت کرده تا در قریه فین کاشان فرود شدند و در آنجا متوقف آمدند پس از مدت یک اربعین که میرزا تقیخان در قریه فین روز گذاشت از اقتحام حزن و ملال مزاجش از اعتدال بگشت سقیم و علیل افتاد و از فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب دوشنبه هیجدهم ربیع الاول درگذشت صبحگاهان اعیان کاشان در آنجا حاضر شده جسد او را با آئین بزرگان حمل دادند و در پشت مشهد در جوار قبر حاجی سید محمد تقی مدفون ساختند و آنگاه که شاهزاده عزة الدوله راه دارالخلافه برگرفت پس از چند ماه دیگر باره فرمان کرد تا جسد او را از پشت مشهد بعتبات عالیات و مشاهد مقدسه حمل دادند و بخاک سپردند

ذکر تفویض وزارت اعظم بمیرزا آقاخان اعتماد الدوله و اصلاح او ممالک محروسه را از امور داخل و خارج

حکمای دانشمند براهین عقلیه بازنموده اند که خداوند فرد واحد را که هیچ ضد و ند نتواند بود بمقتضای لطف بعثت پیغمبران را واجب داشته تا از جهتی که قرب حضرت وارد را اخذ معارف حقه و تکالیف شرعیه نماید و از جانبی که طریق بعثت در نسپارد مردم محجوب را تنبیهی فرماید چون صورت را با معنی ارتباطی و ظاهر را با باطن اختلاطی است پس پادشاهان که ظل الله اند ~~چنانکه ظل الله اند~~ چنانکه ذل را با ذی ظل تعلقی بود ایشان را با اخلاق الله تخلقی باشد لاجرم چون ملک الملوک عجم میرزا تقیخان را از مسند وزارت دفع داده خلعت امارت را از وی خلع کرد از وزیری ناگزیر بود تا او را بقربت خویش اختصاص دهد و اسرار مملکت را در مجلس خاص با او القا فرماید تا او در میان پادشاه و چاکران درگاه میانجی باشد در این وقت با لهام ملکی و القای ملکوتی از میان تمامت مردم ایران میرزا نصرالله خان نوری المدعو بمیرزا آقاخان اعتماد الدوله را که در اعوام ماضیه بوزیر لشکر مأمور بود اختیار فرمود که بزینت حسب و شرف نسب و جمال جود و کمال وجود و صفای نیت و رزانت رویت و روی گشاده و خوی آزاده در میان همه مردم منفرد و متفرد بود زیرا که از آغاز ایالتش با وزارت ناف بریده و دایه روزگارش با امارت بیک پستان شیر داده و از عهد مهد و کین کودکی بحزم تدبیر ملک و تسخیر مملکت و تجهیز لشکر و تنسیق کشورستانی اصغا نفرموده و در دبستان تعلیم و دبیرستان تعلم جز رصانت بقاع و حصانت قلاع و حراست مساکن و سیاست مداین حرفی استماع نکرده اجداد و الا نژاد و والد فرخنده نهادش میرزا اسدالله خان وزیر لشکر با دویست تن عشیرت و تبار در سلطنت محمد حسن شاه قاجار و شاه شهید آقا محمد شاه و شهریار تاجدار فتحعلی شاه و شاهنشاه غازی محمد شاه الی یومنا هذا هر یک سپهسالار لشکری و فرمانگذار کشوری بوده اند چنانکه بعضی سیر ایشان بنام و نشان در این کتاب مبارک مرقوم افتاده مع القصه معلوم توان داشت

 که از چنین خانواده چون مهدی آزاده با جودت جبلت و فطانت فطرت میان بندد و خدایش در فتح درهای بسته
و جبر کارهای شکسته موفق بدارد و رواست که ابن یقطین را حشمت یقطین دهد و شمس الدین را برابر بهاء نهند بالجمله چون راقم
حروف ذکر پیوستن نسب اعتماد الدوله را با بو الفضل هروی و قبیله خواجگان که از آن وقت تا کنون در مازندران پدر بر پدر
خواجگی داشتند و هر یک با مناصب رفیعه و مقامات منیعه روزگار گذاشتند در کتاب ناسخ التواریخ در جریده وزرای سلاطین
جهان در ذیل نام اعتماد الدوله مرقوم خواهد داشت و آثار عشیرت و تبار و سیر و سلوک و نام و نشان هر یک را جداگانه بشرح
خواهد نگاشت در این وقت اجتناب از تکرار و اطناب را بر زیادت از این ذکر احوال اعتماد الدوله نپرداخت اکنون بر سر سخن
رویم بعد از خلع میرزا تقیخان شاهنشاه ایران اعتماد الدوله را طلب داشت و فرمود دانسته ام شهریار تاجدار فتحعلی شاه
که در میان سلاطین باستان داناتر از او کس نشان نداده اند مرا از هفده و هیجده سالگی از میان امرای کامکار و وزرای
نامدار اختیار همیکرد و صلاح و صوابدید مرا در کار مملکت برای و رویت الله یار خان آصف الدوله و عبدالله خان
امین الدوله ترجیح نهاد و من نیز از نخست روز منصب وزارت را خاص تو میدانستم و اینکه چند روزی میرزا تقی خان را
بدین امر گماشتم از بهر آن بود که آن خلل و خطائی که حاجی میرزا آقاسی در مملکت ایران انداخته و خراج ایران را یکباره
بر وضیع و شریف پراکنده ساخته بود جز بدست میرزا تقیخان مجموع نمیگشت زیرا که خواستاری و شفاعت را مقبول نمیداشت
و از سرزنش و شناعت ملول نمیشد تو را که آب و گل از شرم و حیا عجین گشته و خدایت خمیرمایه فطرت از فضل و عطیت سرشته
نخواستم که مردم ایران از تو دل شکسته شوند و خاطرهای ایشان از تو خسته گردد امروز که کارها بمراد و مرام و امور مملکت
بقوام و نظام است زمام مملکت را بدست تو باز داده ام و حل و عقد امور را بکف کفایت تو نهاده ام تا بحصافت عقل و
افاضت عدل رعیت و سپاه را بر طریق اقتصاد مداری و قواد لشکر و اعیان درگاه را از در اعتماد باشی و در روز
یکشنبه بیست و دوم محرم چهار ساعت و نیم پیش از اول آفتاب او را بجلیه وزارت کبری و صدارت عظمی تشریف کرد
و بصدر اعظم شخص اول ملقب داشت و جبه که شمسه آن مرصع بالماس و مکلل بیاقوت بود خلعت فرمود و مردم
ایران که چنین روز را انتظار میبردند شاد و شادخوار شدند و از سوء ظن و سرعت انتقام و قلت اغماض و کثرت
اعتراض میرزا تقیخان باز رستند تمامت شاهزادگان و بزرگان ایران در حضرت صدر اعظم انجمن شده زبان به
تحیت و تهنیت گشودند و شاهنشاه ایران را در ازای این نعمت فدای این موهبت هزار گونه درود فرستادند بسا
کس که از بیم گزند میرزا تقیخان همه شب چون مردم مارگزیده در شکنج و تعب بود پهلو بر بستر استراحت نهاده آسوده و ایمن
بغنود و جماعتی که چون مردم گناه کرده خائف و مستشعر هر بامداد طریق درگاه شاهنشاهی می پیمودند همه بدان سان تا در خرم
دربار شهریار رهسپار آمدند که گروه مستان تماشای گلستان روند توان گفت که عاقبت مردم ایران یکباره از زحمتی عظیم
بنعمتی جسیم پیوستند و از ضجرت طیش بسعت عیش راه جستند و شاهزاده امام قلی میرزای عماد الدوله مفخر اکابر عراقین
عرب و عجم این دو بیت تازی به تهنیت انشا کرد

وکانت من صدور الناس حزنا — قلوبهم نفورا فی الدهور
ولما صرت بالاقبال صدرا — تراجعت القلوب الی الصدور

مع القصه صدر اعظم با جبین گشاده و طبع آزاده در مسند وزارت جای گرفت و وضیع و شریف را بنواخت

و نوازش شهریار امیدوار ساخت و لهای حزین را شاد و خاطرهای خراب را آباد فرمود چون از نظم مملکت و تقویم دولت
بپرداخت و فرمانگذاران امصار و بلدان را بر حسب مصلحت عزل و نصب فرمود در امور دول خارجه در دار الملک
ایران بهوای نفس خویش کاری چند پیش نهاد خاطر کرده بودند که مورث ضوضاء قلوب کارداران دولت و نفرت
طبع پیشوایان ملت بود و انجمله را بمقتضای عهدنامه و براهین عاقلانه از میان برگرفت تا دول متحابه را هرگز خصومتی
عارض نشود نخست آنکه چون ایلچیان سنبقه بدولت خویش کین از بزرگان درگاه را آلوده گناه میساختند ارکان
دولت ایران عزل و نفی ایشان را خواستار گشتند و بسیار وقت کیفر چنین مردم را بزحمت چوب و تعلق میداشتند
صدراعظم مقرر داشت که بمکافات اینمردم را بروزی چند که در صحنخانه بمانند کافی دانند و دیگر آنکه منشیان سفارت که
بیشتر از مردم ایران بودند ملازم خدمت وزیر ایران میفرمودند و مستدعیات و مکنونات خاطر خود را بتوسط ایشان
ابلاغ میکردند و بسیار وقت بود که اینمردم اغراض خویشی را با مسئول ایلچی توام میساختند و در اظهار حاجت آغاز لجاجت
مینمودند چند آنکه نتیجه این مقدمات مایه رنجش وزارء دول خارجه میگشت لاجرم صدراعظم فرمان کرد که دیگر منشیان
سفارت بدار الامارت حاضر نشوند و ایلچیان عرض مطالب خویش را بارسال مکاتیب و یا پیغام دوستانه بتوسط صاحب
مناصب از اهالی اروپا مقصور دارند دیگر آنکه در مجالس تعزیت و سوگواری سیدالشهدا علیه السلام که در میان
مردم شیعی مذهب شرافت خانه کعبه متبرکه و مسجد مدینه معظمه دارد و پادشاه ایران که بلی رویت جمهور و صوابدید
صناوید نزدیک و دور نافذ فرمان و از نیروی سلطنت شناخته تر از سلاطین جهانست بمجالس تعزیت که خاص دولت است
بنفس خویش تشریف حضور میفرمود و از بهر آنکه در این مجالس چون دیگر سوگواران طریق خضوع و خشوع سپارد و مردم را
بوجوب حشمت سلطنت بر پای ندارد از پس ستری می‌نشست و لالی عبرات را از دیده می‌گسست در چنین مجالس گاهی
وزرای دول خارجه و تبعه سفارت حاضر میشدند و با کبر و خیلای تمام هنگام عبور مردم بدست و در باشان بر پای
میداشتند و این مجالس را چون تماشاخانهای اروپا محل بهجت و حبور می‌پنداشتند و بعضی از ایشان مایه نشاط
و سرور بکار میبردند و چون این طریقت با شریعت ایشان مطابقتی نداشت کردار سوگواران را از سفاهت طبع و
بیرون حصافت عقل میشمردند و این معنی بر طبع علمای عصر ثقلی عظیم می‌انداخت و بعید نبود که روزی عامه عوام بشورند
و فتنه بزرگ حدیث شود لاجرم صدراعظم رقم کرد که دیگر سفرا و ایلچیان در مجالس تعزیت حاضر نشوند دیگر آنکه وزرای
مختار و قونسولهای دول خارجه که متوقف دار الخلافه و ممالک محروسه ایران بودند چون در عزل و نصب خویش بیمی
و هراسی از کارداران دولت ایران نداشتند مسئول محال میجستند و سخنان حشو میکردند و بعید نبود که در طرد و منع
ایشان دول متحابه رنجیده خاطر شوند صدراعظم تدبیری اندیشید که آن عقاید راسخه از خاطر ایشان سترده شود و بداند
گنند که این بنیانی را که سخت استوار دانند لغزش تواند یافت از این روی کارداران روس و انگلیس حکم عزل دولغاروکی
وزیر مختار روس مقیم دار الخلافه و آیوانیفسکی قونسول روس از گیلان و استیونس قونسول انگلیس از تبریز که بهیچگونه دادی
نمیکردند آشتند صادر گشت و با صابت این تدبیر اتحاد میان دول متحابه را استحکام داد و دیگر آنکه چنانکه مرقوم شد در
عهود سالفه چنان وانمود بودند که سلاطین ایران بجانب سلطانیه سفر نتوانند کرد چه سفر ایشان مورث اختلال حدود
ممالک روسیه است همچنان افتاد که بیست و چهار سال ساحت سلطانیه مخیم پادشاه ایران نشد این هنگام که سلطان

ذکر تمهید
قواعده قوانین
امور دول خارجه
با وزرای مختار
بصلاح و صوابدید
صدراعظم

ایران

بر عتبه علیه سلطانیه داشتند جناب اشرف صدر اعظم از بدایت این ریب و شک را از قلوب دوست و دشمن حک فرمود هجری
و طریق استرک را مسلوک داشت و بنیکوتر وجهی بسیج این سفر کرد و شاهنشاه ایران با سپاهی گران در ییلاق سلطانیه اتراق
فرمودند چنانکه مذکور خواهد شد دیگر آنکه معاهده با دولت فرانسه را با جد و جهدیکه در عهد شاهنشاه تاجدار فتحعلی شاه قاجار با ناپلیون
امپراطور ممالک فرانسه و در عهد شاهنشاه غازی محمد شاه و دولت جمهوریه فرانسه مبذول میفرمودند هرگز انعقاد نیافت
صدر اعظم این معاهده را باستوارتر بنیانی محکم کرد و عهدنامه شریف را در دار الملک دولتین بخط و خاتم مسجل فرمود
چنانکه فواید این عهدنامه در جای خود بشرح خواهد رفت دیگر آنکه فرستادگان دولت عثمانی بر آن شدند که در دار الملک
سلطانی بیرق دولتی افراشته کنند صدر اعظم شرطی چند در استقرار این امر نهاد و آن تقاضایای شرطیه را از محکمات حکم واسطه
انگیخت که نتیجه مأمول ایشان بمغالطه افتاد و این جمله شرحی مبسوط است که انشاءالله عنقریب مسطور میشود و دیگر آنکه کارداران
دولت روسیه وقت میرفت که بیرون قواعد معموله مدان سر میشدند که کشتیهای جنگی و تجارتی خود را بمرداب انزلی درآورند
و اهالی روس بدین فزونی طلبی خطی بی اجازت پادشاه از حاجی میرزا آقاسی میبودند چون حدیث این امر موجب مفسده چند
میفتاد صدر اعظم مقرر داشت که چون خط بی اجازت پادشاه بود کشتی ایشان از حد و سابقه مسابقت نجوید و بر خطی
که از حاجی میرزا آقاسی میبودند خط ترقین کشیده دیگر آنکه بعضی از مردم خاین که از کارداران دولت خایف میشدند در سفارت
خانهای دول خارجه پناهنده میگشتند و صنادید دولت ایران بکفالت حشمت سفرای دول خارجه و حصانت مکانت ایشان چندانکه
در کار ملک و ملت خبطی عظیم حدیث نشود عصیان اینگونه مردم را معفو میداشتند این مسامحت کار بدانجا برد که اولیای
دول خارجه چنان دانسته که در رعایت سپاهی و رعیت و حمایت گریختگان از دین و دولت حقی بر ذمت واجب کرده اند
و سالها بر طریق این عادت میرفتند و بزرگان ایران با ضجرت قلب و ضیق صدر حمل این ثقل میدادند و چاره نمیدانستند
جناب اشرف صدر اعظم بجودت ضمیر و حدت ذکا براهینی چند بر بطلان عقاید ایشان اقامت کرد و این روش را که
پاپانش عزو خامت بود از میانه برانداخت و مقرر شد که اینگونه مردم را بسفارت خانه راه نگذارند و بیاری قوانین
تدبیر روابط و علایق این عقاید را هم داد و چنانکه بحکم این قانون حسین خان نظام الدوله و عباسقلی خان لاریجانی را که
بخانه سفارت پناهنده بودند بی آنکه رعایت حمایت سفرا کنند از در سفارت خارج نمود دیگر آنکه کارداران دولت انگلیس
بیرون شرایط چهار عهدنامه که هر یک بشرح در این کتاب مبارک مسطور گشت با مردم هرات آغاز مراوده و مخالطه نهادند
و این معنی سبب ضجرت قلوب بزرگان ملت و خلاف قانون اعیان دولت بود صدر اعظم مقرر داشت که اهالی انگلیس با
مردم هرات باب مراوده و مصافات مسدود دارند و بشرط عهدنامه این مخالطت را با مردم ایران گذارند و دیگر آنکه
تبعه دول خارجه در مملکت ایران چون بازرگانان ایرانی کار تجارت میکردند و اشیائیکه در بلدان و امصار ایران
بمعرض بیع و شری در میآوردند در همان بلده وجه عشاران را از زری که معین بود تسلیم میدادند و خط جواز اخذ می نمودند
و از آن پس در هیچ بلده عشاران را با ایشان کاری نبود فی المثل در بلاد شرقی ایران اشیائی بیع میکردند و حمل داده در
ممالک غربی فرود میآوردند و بفروش میرسانیدند و از رنج تجارت بی تعطیل مشتری و کساد کالا برخوردار میشدند
و مضاربه کاران و بازرگانان ایران که در هر بلده حقی کامله قسمت عشاران بهی دادند نتوانستند کالای خویش را بمیزان ایشان
بفروش رسانند و از این روی پیشه کالای تجار ایرانی کاسد و امر ایشان در کار تجارت فاسد بود لاجرم صدر اعظم

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

مقرر داشت که تجار دول خارجه از تجارت داخله در مملکت ایران بپرهیزند و کالائی که از بهر تجارت ابتیاع مینمایند یا از حدود
ایران بیکسوی حمل دهند و اگر نه چون تجار ایران در همه بلدان و امصار وجوه تجار ایشان را تسلیم دارند و غفلت پیشکاران
ماضی را از بهر خود تقریر حقی ندانند دیگر آنکه وزرا و ایلچیان دول خارجه در مملکت ایران از مردم ایرانی ملازم و خدم
همی گرفتند و هر یک از ایشان را جمعی از خویشاوندان بود و هرگاه عصیانی از خویشان صادر میگشت وزرا و ایلچیان
آن جماعت را نیز از جمله خدم خویش میشمردند و بسیار می افتاد که خویشان ایشان را از اقارب بود و اقارب با جماعتی دیگر
متقارب میگشت و از اینگونه بر خلاف حکمای فلاسفه اثبات دور و تسلسل میکردند تا کار از خانه بمحلت و از محلت
به بلد و از بلد به مملکت می افتاد آنگاه عفو گناه ایشان را خواستار میشدند و هر وقت کارداران دولت تحدید خدم
ایشان را خواستند سفرا سر در نمی آوردند صدر اعظم بفرمود تا نام ملازمان ایشان را جریده کنند و سفرا از حشم و خدم
خود بر زیادت سخن نکنند و نام از خویشاوندان ایشان نبرند و دیگر آنکه مقرر داشت که تبعه دول خارجه در مملکت
ایران بخلاف عهدنامه ملک و مستقل ابتیاع نکنند و در طلب عقار و ضیاع نباشند مگر وقتی که مالک ملک و دیگر
زارعین آن مزرع رضا دهند و از پس آن شاهنشاه ممالک ایران خاصه اجازت فرماید و اگر نه هیچکس از تبعه
دول خارجه چند او ندیک بدست زمین نتواند شد دیگر آنکه چون تمامت رودها که در حدود ایران بدریا در میرود
و در آنها صید ماهی میشود خاص دولت ایران است و گاهی از دول خارجه بعضی مردم در آنها راه کرده در صید
ماهی مداخلتی می افکندند صدر اعظم حکم داد که از این پس هیچ بیگانه را در این امر راه نگذارند دیگر آنکه قونسولهای
ایران را در ممالک خارجه مبسوط الید ساختند که در تبعه دولت ایران نافذ حکم باشند دیگر آنکه جماعتی از کشیشان
مذهب کتلیک در شهر ارومی در آمده و بساط تعلیم گسترده بودند و مردم ارامنه ایران را بمذهب کتلیک و پرتستان
دعوت همیکردند و حاصل اینکار در پایان کار بدانجا میکشید که ارامنه ایران بتحت حکومت بیگانه در میرفت صدر اعظم
کشیشان را از این اندیشه باز داشت و ایشان را از کار تعلیم و تعلم که منتهی بفساد ملک و مملکت میشد دفع داد و دیگر آنکه
در این هنگام که میان دولت روس و دولت فرانسه و انگلیس و روم در سرحد سوستاپول کار بمقاتلت و مبارزت
میرفت کارداران روس وثیقه کردند که اگر در میان احمال بازرگانان ایران سلاح جنگ ظاهر شود یا علف و آذوقه
مکشوف افتد که از بهر بیع و شری بلشکرگاه دولت عثمانی حمل میدهند اموال آن کاروان را بتمامت ماخوذ دارند
از قضا جماعتی از جهال قوم در میان کاروان بازرگانان که معادل چهار کرور تومان کالای تجارت حمل میدادند
سلاح جنگ و آذوقه لشکر نهفته میبردند ناگاه در اراضی روم بدست لشکر روس گرفتار شدند و این معنی معلوم شد پس بحکم
وثیقه فرمان رفت تا تمامت آن اموال را بایروان حمل داده باز داشتند و از پس آن چنانکه هیچ بازرگان بپای
نرسید صدر اعظم آن اشیا را بخداوندان مال مسترد داشت دیگر آنکه قریب یک کرور تومان زر از مبلغی که در مصالحه
میان دولت ایران و روس مقرر شد بر ذمت دولت ایران بمانده بود کارداران روس از روزگار شاهنشاه
تا عهد فتحعلی شاه در طلب بودند و در زمان شاهنشاه غازی محمد شاه مبلغی ماخوذ داشتند در اینوقت صدر اعظم
تشیید مبانی محبت و تقویم قواعد مهر و حفاوت را چنان نمود که امپراطور ممالک روسیه تمامت آن زر دام را
حضرت شاهنشاه ایران مساخت و سجل رسید آن را بحضرت دارالخلافه فرستاد و دیگر آنکه مادر شاهزاده

۱۰ ع عباس میرزا آهنگ سفر لندن کرد تا بدار الملک انگلیس پناهنده شود و در مملکت ایران فتنه حدیث کند و از دار السلام بغداد
برنشسته تا مرز عثمان زمان برفت صدر اعظم چون این بدانست با سفرای انگلیس مواضعه انداخت که او را از سرحد انگلیس باز
تافتند و او بی نیل مرام باز بغداد شد دیگر آنکه مجتازان و مسافران ایران از عمال دولت بشرط تعیین مدت خط جواز گرفته در
ممالک روسیه سفر میکردند و چون مدت معلوم منقضی میشد کارگذاران دولت روس طلب خطی جدید از بهر جواز میکردند
و واجب بود که جواز جدید را از دیوانخانهای روس مأخوذ دارند و زری معین در بها بسپارند و در هر انقضای مدت این
نال زر در بهای جواز فرض می افتاد و اگر در اجرای این امر کار بتاخیر و تسویف میرفت مرد مسافر مأخوذ و محبوس میگشت
صدر اعظم تجدید خط جواز را بدست قونسول ایران باز گذاشت و مسافران را از زیان مال و گزند حبس آسوده داشت دیگر
آنکه اولیای دولت انگلیس حمایت شاهزاده فرهاد میرزا را از بهر خویش حقی نهاده بودند و عم شاهنشاه ایران را اعتصام
بذیل دول خارجه زشت مینمود لاجرم صدر اعظم بحسن تدبیر بقیه انگیخت که هم کارکنان انگلیس دست از حمایت و رعایت او باز
داشتند و هم شاهزاده فرهاد میرزا خویشتن بعقیدت صافی طریقت دیگر چاکران گرفت و مانند دیگر رعیت ایران گوش
بر فرمان نشست و اطمینان از جان و مال یافت دیگر آنکه صاحبان مناصب دولت ایران را بر عادت بود که از تجار تبعه دول
خارجه هنگام حاجت از حطب خسیس تا سلب نفیس بوام مأخوذ میداشتند و مدیون ایشان میگشتند و بسیار وقت صاحب منصبی را
تقدیم خدمتی واجب می افتاد و چون فرمان می یافت و تصمیم عزم میداد وامخواهان عنان او بر می تافتند و اگر ادای دین
نمیتوانست کرد بحکم عهدنامه خواستار حبس او میشدند چنانکه مانند سلیمانخان خان خانان و بسیار کس از اعیان دولت را
قضایای همچنین برفت از نیروی صدر اعظم فرمان کرد که تجار دول خارجه با شناختگان دولت ایران هیچ شیئی را جز
بازر نقد بیع و شری نبندند دیگر آنکه نوشیروان میرزا بی آنکه از کارداران دولت ایران اجازت یابد از ممالک روسیه (شاهزاده بهمن میرزا
راه برگرفته ناگاه بحضرت دار الخلافه درآمد و در بارسند پادشاه پناهنده گشت بیفرمانی و سبکروحی او بر اولیای
حضرت سلطانی ثقیل افتاد صدر اعظم بتقیان سفارتخانه روس را ببراهین عقلیه ملتزم داشت تا او را بی تغییر و شناعت
مجدد مراجعت نمودند دیگر آنکه محمد حسن خان ایروانی که در شمار رعایای دولت روسیه میرفت و حق کارداران روس
در حمایت و رعایت او ثابت میافتاد از قضا در حضرت شاهنشاه غازی محمد شاه قربتی بدست کرد و بمحل امیر تومان منصب یافت
و بیرون از اندازه گشت و این مکانت را بشرف مصاهرت مستظهر کرد و خواهر پادشاه را بشرط زناشوئی بسرای آورد
و از پس آن فرمان حکومت بعضی از اراضی عراق یافت و افواج لشکر عراقی را تحت فرمان کرد و آنگاه همه ساله جریده اسامی
لشکر را با اداره نگاران دیوان و دفتر آورده و خط اجرای مرسوم و مواجب ایشان را مأخوذ میداشت و از آن سوی درم
لشکریان مبذول نمیداد و برزیادت سند رسید از ایشان میگرفت بجمله کار از اینگونه میکرد تا سیصد هزار تومان
زر مسکوک فراهم داشت و آن را بذمت دولت دینی افکند و حاجی میرزا آقاسی اگرچه از مراتب علم و حکمت بیگانه نبود اما
با امور سیاست مملکت و زیبا و زشت دولت آشنائی کم داشت و نیز مهاجرین ایروان و ماکو را انصار خویش می پنداشت
با اسپهبد محمد حسینخان سردار ایروان نخلی بلند و فحلی ارجمند گشت و اگر روزی کارداران دولت را بوجه عبوس تحیت یا استطلاع
دولت روس می پرداخت و هر سه بر سیصد هزار تومان محل محمول خویش را طلب کرد و دین بود تا شاهنشاه منصور ناصرالدین
پادشاه که چشم بد از دولتش دور باد بتخت ملک جای کرد و میرزا تقیخان زمام وزارت و عنان امارت بگرفت

١١ ه و آن انگشتر و تحفه که او دوست کرده و سردار را بر می تافت و چاره نمی دانست چند کرت همی خواست تا آن را زر بدهد و از بلای او برهد
هیچ گاه اندیشه او دست نیافت تا این هنگام که سردار از جهان جای پرداخته و تفوق خود را در دولت روس بوجهی معتبر
در میان اولاد او انداخته بود جناب اشرف صدر اعظم بحسن تدبیر که شرح هر یک را کتابی بتحریر باید چنانکه نه عصیانی با اولاد
او ببست و نه زیانی بخزانه دولت پیوست ایشان را از رعایت روسیه باز گرفت و در شمار رعیت ایران باز داد و دیگر آنکه
حاجی عبدالکریم قندهاری که امروز بگمان مضاربه کاران ایران خداوند پنج کرور تومان نقد بزرگ سامان است چون تمامت
این اموال را بربح ربا و ضبط مبیع شرطیه و تغلب در احکام شرعیه و خیانت در جواهر مرهون و خیانت در حقوق مغبون
از ناتوان خانواده دولت و پردگیان سرای سلطنت شاهنشاه تا عهد فتحعلی شاه اندوخته بود و چنانکه وقت ستدن
لعلی را بهای نعلی نمی نهاد و هنگام باز دادن مهره‌ها را بجای فیروزه میداد و با جمله بحیله و مغابنه کرد که از بهای آنها
پنج کرور تومان خزانه نهاده است لاجرم خوفناک شد که مبادا روزی کارداران دولت باز پرسی بنیاد کنند و این دفینه را
که در معنی گنجینه دولت است باز گیرند پس حیلتی اندیشید و مولد خود را در دستگاه و از ممالک هندوستان باز نمود و
بدین وسیلت در شمار رعیت انگلیس درآمد و سفرا نیز او را در حوزه حمایت خویش جا دادند و چنان افتاد که وقتی بدستیاری
سجلی که آن را نیز بانواع حیل پرداخته بود خواست سرای نشیمن شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه را مضبوط سازد و
او را با یک فوج فرزندان سرگشته وار در بازار و برزن بتازد و شاهزاده بتقدیم این حکومت را تسلیم نداد و حاجی عبدالکریم
در امضای امر چندتن از چاکران سفارتخانه انگلیس را برانگیخت تا بی آنکه شاهزاده بداند و کسی را از پی اعانت بخواند مغافصه
بخانه او در رفتند و بقدم جسارت آهنگ سرای درونی کردند تا پردگیان او را بیرون کنند جواری اندرونی و کنیزکان
مطبخی چون این آهنگ بدیدند با کفچه و سکبا و سنگ هاون و کلوخ و دیگدان و هیزم افروخته و چوب نیم سوخته سر و مغز
ایشان را درهم کوفته برهم شکستند و از خانه دفع داده در سرای ببستند صورت این قصه بر طامسن صاحب شارژدافر
دولت انگلیس حمل شد و با کارداران دولت ابواب مکاتبت و مخاطبت فراز کرد و در اسعاف حاجت حاجی عبد
الکریم جواز جست و چون در اجابت مسئول او که بیرون قوانین دولت و ملت بود مسامحت رفت علم دولت انگلیس را
فرو داورد تا مابین دولتین ابواب مراودت را مسدود دارد و طریق معاندت سپارد صدر اعظم بنجابت سنجیده
و تدابیر پسندیده او را از وصول این معنی و حصول این تمنی باز داشت و آن سرای را همچنان بشاهزاده شعاع السلطنه باز گذاشت
و از بهر آنکه حشمت دوستی دولت انگلیس را از دست فرو نگذارد و علم آن دولت را افراشته دارد حاجی عبدالکریم را
ناچار بتبعیت دولت انگلیس باز گذاشت و طامسن صاحب را شاد خاطر فرمود آنگاه تدبیری کرد که ... دست
ریسمانت صورتی برانگیخت که حاجی عبدالکریم بی اکراه خاطر و اجبار طبع بخط و خاتم خویش سجل کرد که من پناهنده دولت انگلیس
نیستم بلکه یکتن از رعایای ایرانم و کارداران ایران بر مال و جان من حکومت دارند و نگارشی چند که از وزرای دولت
انگلیس داشت خود بوزارت خانه ایران آورد که موافق مهر و خط سفرای انگلیس با مردم قندهار و رعیت ایران است
و دیگر آنکه سفرای انگلیس چنان می پنداشتند که اگر مودی از دستور دولت بیرون شود بکشتی جنگی ایشان بجهد و پا بر آن
نهد و پناهنده گردد مردم ایران حاجتی با زهم جان و سر و گروهی بطلب جاه و زر ایشان را پذیره خواهند گشت و حرب
و پایان کنند خواهند رفت و مملکت ایران بیرون تعب و طیش و زحمت و شش و حمش تحت دولت انگلیس خواهد رفت

پس هر روز بهانه طراز کردند تا در معادات و مبارات فراز نمودند و بیرق دولتی را فرود آورده گروه با ایران بدرود نمودند
از پس ایشان چون فرخ خان امین الملک سفیر پاریس را سفیر کبیر گشت در دار السعادهٔ اسلامبول با وزیر مختار انگلیس لارد
کلیف از در مخالطت بیرون شد و خواست این مخاصمت را بمسالمت تحویل دهد و این مناطحت را بمصالحت تبدیل سازد
چون بر قانون است که در ممالک یوروپ سفارت کبری امرآت وجود کارداران پادشاه دانند سفیر کبیر انگلیس از پس
آنکه نخستین هرچند توانست بر تکبر و تنمر بیفزود و امین الملک چندانکه توانست خضوع و خشوع نمود چون فهم کرد که امین الملک را
در ممالک کلمه معزول ساخته و دست و دلش را از کار و هست دهشت و وحشت از کار انداخته معزی الیه که در قبال باب مصالحه
خواهم کرد موافق آورده های خود بخط و خاتم او سجلی بگرفت که هر یک از آن تمنیات با اجابت پیوسته میشد شیرازه دولت
ایران گسسته میگشت سفیر کبیر انگلیس هم بدین قدر قناعت نکرد از مینوی سفیر کبیر ایران را بسخنان صلح آمیز مغرور داشت و از
جانب دیگر لشکر خود را مطمئن خاطر ساخت که اینک کارداران ایران را مشغول مصالحه ساخته ام و لشکر انگلیس دل قوی کرده
مغافصة باراضی بوشهر تاختند و قلعهٔ بوشهر را مسخر ساختند از مینوی چون خبر سفیر کبیر بصدر اعظم آمد معاینه کرد که صید از بند
بجست و تیر از زه برست سخن گفته شد و در شفته گشت ازین حدیث پوست بر تنش زندان آمد و موی بر پیکرش پیکان
شد نه سفیر را توانست معزول کرد تا گویند گر سخت سنجیده نداشتی نه از سخنان او توانست سر برتافت چه کلمات سفیر را
با سخن پادشاه برابر گذارند روزی چند بزرگان ایران را بمجلس شوری انجمن کرد و هیچ زبانی را مفتاح فتوح نیافت
بلکه باستعارات گوناگون زحمت روح همیکردند خدای داند چه رنج یافت و چه شکنج دید که این کار نابسامان را بسامان کرد
و آب رفته را بجوی باز آورد و از یکسوی سرعی که شتابان ستاره شهاب باستعارت یافته و بال استعجال از عقاب تیزپر باجابت
گرفته بجانب امین الملک گسیل ساخت و او را تنبیه داد که لارد کلیف سفیر کبیر انگریز تو را بسخنان صلح انگیز بفریفت و عهدی
چند که بیرون اجازت تو بود بخط و خاتم از تو بگرفت آنگاه لشکر انگلیس را نهی داشت که تا ناگاه ببوشهر در رفتند اکنون
این خدیعت را از اقبال دولت شاهنشاه ایران بحساب گیر زیرا که او نخست در سجل معاهده خط ترقین کشید تو نیز بر بطلان
معاهدات خود خطی نگار کن و این حمل ثقیل را که بر گردن دولت نهاده فرو گیر لاجرم امین الملک چنوانی بر بطلان سجل خویش
شرحی بنگاشت و وزرای مختار فرانسه و روس و دیگر دول را گواه گرفت مع القصه هم از این پس صدر اعظم بتقویت
امین الملک پرداخت و او را هر ساعت قوی دل ساخت و در هر گفتار و هر کردار آموزگاری کرد چنان بود که پنداشتی از
حضرت دار الخلافه رشته باسلامبول و پاریس گسیل داشته و زبان امین الملک را بدان رشته مهار کرده تا اگر خواهد در
القای کلمه فرو گذارد و اگر نه کشیده دارد و از جانب دیگر صد هزار مرد لشکری بدان قدرت و استیلا گسیل حدود و
ثغور مملکت داشت که در حضرت دار الخلافه کسی را آگهی نرفت که این لشکر از کجا آمدند و بکجا شدند و چنان این سپاه را
براند که در هیچ مزرع و مرتع حبه بزیر پی نسپردند و خوشه لگدکوبی نبردند و در چنین گیرودار قریب پنجگرور تومان از زر بایگانی ایران را
بنام صرف جبا و ند مسکوک ماخوذ داشت و یکصد و چهارده هزار تومان از حکام بلدان پیشکش بیگرفت و ده بوشهر جنگ
پیوسته کرد و چنان مردم ایران را برانگیخت که اگر خود از در طرد و منع بیرون نشدی زن و مرد ایرانی بجوی دانه و بهشتانه
از بهر جهاد و نزاع بیرون میشدند و هیچ باز نماند و داع و داع میگفتند تا مردم انگریز بدانستند که ایرانیان بطلب زر و مال
ایشان بر نیایند بلکه جان و سر نیز بر سر آن نهاده‌اند میکنند لاجرم از آن کبر و خیلا فرود شدند و بدانچه

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۶۱۳ و اگر آن اشتغال سخت در اسلامبول فرو نمی‌گشت پیداست که اینکار نیکوتر ازین بساز میشد ~~چنانچه شرح این مصالحه~~ و چون
شرح این مصالحه و مبارزت در جای خود نگار خواهد یافت درین مقام بر زیادت ازین باطناب نپرداخت همانا مردم کار آزموده
مجرب دانسته‌اند که در تقویت ملت و نظام مملکت صدراعظم را چندین حکمت و مصلحت رفت و اگر نه این امور ستوده در پایان
کار میان دول متحابه حدیث خصومت میکرد و این وداد و اتحاد بعناد و عناد منتهی میگشت بالجمله تحدید خدمات او در
دولت ایران از حوصله تحریر افزون است گاهی درین کتاب مبارک قلیلی از کثیر تذکره میکرد چنانکه قتل خان خوارزم
و فتح مملکت هرات در جای خود مسطور میشود و همچنان بعد از هزیمت مردم امام مسقط در بندر عباس آن هول و هراس
در خاطر او انداخت که منال دیوان بندر عباس را نه چندان بر ذمت نهاد و در طریق عقیدت و ضراعت از دیگر چاکران
دولت پیشی گرفت چنانکه قصه آن بشرح خواهد رفت لاجرم شاهنشاه حق‌شناس که در برابر رنجی خرد گنجی بزرگ عطا کند در
ازای زحمتی قلیل نعمتی کثیر تبذل فرماید روز تا روز حشمت صدراعظم را بیفزود و جلالت قدر او را افزونی داد و چون روز دوم
شهر صفر رسید از سرای سلطنت تا خانه او بنام ضیافت طی مسافت فرمود برادران و برادرزادگان و خویشاوندان او
و پیوستگان صدراعظم هر یک جداگانه تقبیل آستان جستند و پیشکشی لایق پیش کشیدند در روز ششم ماه صفر که روز میلاد
شاهنشاه است و ایرانیان این روز را عیدی بزرگ گیرند و شهریار تاجدار نیز بار عام دهد تا بزرگان چاکران و اعیان
ایران او را بسلطنت سلام دهند در چنین روز مبارک عصایی که بالماس تابناک مکلل و جبه که شمسه آن با جواهر شاداب
مرصع و بند کاغذی که علاقه آن مروارید منضود بود صدراعظم را تشریف فرمود و میرزا کاظمخان پسر صدراعظم را
که در نظم مملکت و نظام ملک نیز پسر آن پدر و لمعه آن قمر و شعشعه آن اختر بود ملقب بنظام الملک فرمود و بخلعتی که از
ردای زرتار خورشید ترجمانی میکرد او را مورد الطاف سلطانی داشت و از پس روزی چند میرزا فضل‌الله برادر صدر
اعظم را که هنگام ویرانی سیل بنیان کن و وقت آبادانی گنج بادآورد است ملقب بوزیر نظام فرمود و او را از حکومت دار
الامان قم باز داشته روز نهم ربیع الاول روانه آذربایجان داشت و او برحسب فرمان طی مسافت کرده بعد از ورود
به تبریز امور لشکر و کار نظام را چنان بنظم و نسق کرد که از آن پیش کس چنان نشان نمیداد و مواجب و مرسوم سپاهیان را
تن بتن خویشتن باز پرس همیکرد و بتمامت بدست خویشتن تسلیم داد و میرزا فتح‌الله برادرزاده صدراعظم را که در دفتر
لشکر مستوفی بود بلشکر نویس باشی ملقب فرمود و دبیران دفتر لشکر را باصلاح و صوابدید او برگماشت و محمد یوسف خان
برادرزاده صدراعظم را بمنصب سرتیپی مفتخر داشت و هم در این سال باصلاح و صوابدید صدراعظم مدرسه دارالفنون که در ارک
دارالخلافه بنیان شده بود بپایان رفت و معلمین دانشور از هر گونه حکم و صنعت در آنجا متمکن گشتند و پیوسته دویست تن
اطفال از بزرگزادگان ایران را کارداران دولت برحسب فرمان شاهنشاه از در تعلیم و تعلم باز داشتند و ایشان را
مرسوم و مواجب از خزانه دولت مقرر شد و نان و خورش از خوانسالار حضرت معین گشت و هر کس از این اطفال که در فرا
گرفتن علوم زبردست آمد بنشان و خلعت و افزایش مواجب و عطیت کامیاب گشت و همچنان موسیو جان داود
مترجم اول دولت ایران برحسب فرمان بشهر وینه که دارالملک استریا است سفر کرد و از امپراطور استریه چند تن معلم
طلب داشت و هفت تن از مردم صاحب منصب که هر یک در فن خویش فحلی بودند امپراطور استریه باتفاق او روانه
درگاه ملک الملوک ایران نمود نخستین معلم پیاده دوم معلم سواره سیم معلم توپخانه چهارم معلم هندسه پنجم معلم علم طب

[illegible]

ششم معلم دوا ساختن و عقاقیر شناختن هفتم معلم شناخت معادن و تدبیر آن و دیگر از معلمین زبان فرانسه و انگلیس و علوم اهالی یوروپ حاضر بودند و همچنان از دانایان ایران که در فنون علم و حکم توانا بودند از بهر تعلیم حاضر دار الفنون ساختند و هیچیک از سلاطین ایران را در تربیت اهالی مملکت اینگونه ملاطفت و رأفت نرفت ملکه مادران را در حق فرزندان چندین مهر و حفاوت نبود و هم در این سال میرزا محمد علیخان وزیر دول خارجه روز پنجشنبه هشتم شهر ربیع الثانی بجهان جاویدان شتافت و میرزا سعید مؤتمن الملک دبیر مهام خارجه گشت و لقب خانی یافت و همچنان حکومت سمنان و دامغان بمیرزا محمد خان سرکشیکچی باشی تفویض یافت و دیگر چنان افتاد که سوء سلوک ابراهیم بیک حاکم جوین با رعایای آن اراضی شهریار تاجدار را در خواب نمودار گشت و صبحگاه فرمان کرد تا کارداران دولت فحص احوال کرده خواب پادشاه صافی ضمیر را از رؤیای صادقه یافتند و رقم عزل بنام او راندند و همچنان مهدیقلی میرزا که حکومت مازندران داشت معزول شد و حکومت آن اراضی بجان محمد خان قاجار مفوض گشت و هم در این سال محمد خان مصلحت گذار برحسب فرمان کارداران دولتخانه خاص از بهر سفارتخانه ایران در شهر اسلامبول ابتیاع نمود و معادل ده هزار تومان زر سرخ بجای بهای آن تسلیم کرد

تفویض حکومت لرستان و خوزستان بخانلر میرزای احتشام الدوله و بنیان سد ناصریه

خانلر میرزای احتشام الدوله که حکومت بروجرد و بختیاری داشت برحسب فرمان ایالت لرستان و خوزستان نیز با او تفویض یافت و دوم شهر ربیع الثانی احتشادی کرده روانه خرم آباد گشت و از آنجا طریق خوزستان داشت و از منزل جایدر برادر کهتر خود ایلدرم میرزا را از بهر نیابت لرستان اختیار کرده با دو عراده توپ و فوج گروس و دویست سوار از صیمره که قشلاق قبایل لرستان است گسیل ساخت و خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده بیست و سیم ربیع الثانی وارد دزفول گشت و سلیمانخان سهام الدوله را که هنوز در خوزستان بود برحسب فرمان روانه طهران داشت و از آنجا بشوشتر سفر کرد پل شوشتر را که از بناهای شاپور ذوالاکتاف است چنانکه در کتاب اول ناسخ التواریخ مرقوم شد هفت چشمه بدست سیلاب از پای رفته بود و عبور مردم از آب بصعوبت میرفت حاجی حسین خان بروجردی را برگماشت و از بذل سیم و زر هیچ دریغ نداشت تا آن قنطره را سخت تر از روز نخست برآوردند بالجمله پس از ده روز اقامت در شوشتر بجانب اهواز سفر کرد مشایخ کعب و رامهرمز را در آنجا دیدار کرده راه حویزه برگرفت و در کنار نهر هاشم لشکرگاه کرد همانا رود قراسوی کرمانشاهان و آبهای نهاوند و لرستان و صیمره چون با هم پیوسته شود رود کرخه نامور گردد و از کنار حویزه از رود کرخه بهرهٔ زراعت یابند در زمان مولی مطلب که از جمله سادات مشعشع و یکتن از اجداد ولات حویزه است هاشم نامی از رود کرخه نهری حفر نمود و مصب آن را بمزرع خویش گذاشت پس از روزگاری چنانکه طبع آب است بجانب نشیب قوت کرده تمامت رود کرخه بنهر هاشم در رفت و حویزه از آب معطل ماند بسیار وقت از ولات حویزه از سنگ و چوب بر نهر هاشم سدی میکردند و بزحمت فراوان آب بحویزه در میبردند و سیلاب بنیان آن سد را بباد می بست و از نیروی کار حویزه روی بویرانی نهاد در زمان دولت شاهنشاه غازی محمد شاه مولی فرج الله بدار الخلافه آمده بستن این سد را بر ذمت نهاد و حکومت خوزستان یافت و با اینکه مبلغی زر بکار برد این کار بپای نرفت تا این هنگام برحسب فرمان شاهنشاه ایران احتشام الدوله تقدیم این خدمت را بر ذمت نهاده بفرمود تا این سد را محکم بپای بردند با اینکه سه کرت بنیان کردند و سیلاب پست کرد احتشام الدوله دلخسته خاطر شکسته نگشت و بجد و جهد تمام این امر را بانجام برده آن بنا را سد ناصری نام گذاشت هم بر سر سخن باز آئیم احتشام الدوله دیگر باره

۶۱۵ از هر جهت نماینده و کلای دولت روس و انگلیس که از برای تشخیص سرحد روم و ایران مامور بودند چنانکه از پیش اشارت کرده شد
باتفاق میرزا جعفرخان مشیرالدوله نزدیک احتشام الدوله آمده او را از قرار حدود مملکتین و سخنی که در میانه رفته بود آگهی دادند
و از آنجا شاهزاده با مشیرالدوله و مشایخ حویزه و محمره بدزفول آمد و اینوقت خبر حضرت شاهنشاه او را باصفهان و دعوت
پادشاهی را به بروجرد اصغا نمود و طریق بروجرد پیش داشت و در عرض راه نصیرخان جودکی را که متعرض قوافل و مجتازان بود
مأخوذ داشته فرمان بزنجیر کشید و بقدم عجل و شتاب تا بروجرد راند و بر رکاب پادشاه پیوست و در آنجا چون مردم نهاوند و بروجرد
از ترکتاز قبیله دلفان و تعدی ایشان با قوافل و بیچارگان شکایت بکارداران دولت بردند بصوابدید میرزا تقی خان فرمان شد
تا بزرگان آن قبیله را الیدرم میرزا در لرستان دستگیر ساخته محبوس نمود لکن بعد از گذشتن موکب پادشاهی از محال بروجرد
مردم دلفان سپاهی برآورده لشکرگاه الیدرم میرزا را حصار دادند و یورش آورده از سوار عربان و سرباز سیلاخوری هفت تن
بکشتند و یکتن توپچی را سر برگرفتند و سربازان گمره که با لرستانی مواضعه داشتند از جنگ تقاعدی ورزیدند لاجرم الیدرم میرزا
دست از محبوسین باز داشت و خود با هشتخان سرهنگ گمره نهایت شده تا بروجرد عنان نکشید و از جانب دیگر پسران نصیرخان
جودکی انجمنی کرده چند تن از اعمام خود را که بفرمان احتشام الدوله در قبیله جودکی فرمانگذار بودند بکشتند و قبیله را بتحت فرمان آوردند
و از سوی دیگر جماعت سگوند محصول مزارع خالصه را عرضه نهب و غارت ساختند احتشام الدوله برای دفع این غائله سپاهی
گرد کرده با سرباز سربندی و سوار باجلان و دو عراده توپ راه لرستان پیش داشت بعد از ورود بخرم آباد چون مخالفین را
قوت مقاومت نبود از در معذرت بیرون شدند و احتشام الدوله بمقتضای وقت با ایشان طریق رفق و مدارا پیش گذاشت
جرم ایشان را معفو داشت لکن روزی چند بر نگذشت که خبر عزل میرزا تقی خان در آن اراضی پراکنده گشت و قبیله سگوند
جودکی و دلفان متفق شده طریق مخالفت گرفتند و راه گرمسیر برداشتند و در اینوقت احتشام الدوله فوج ولیخان سرتیپ را که
از فارس مراجعت کرده بود با عباسقلی خان والی پشتکوه و دویست تن سوار بختیاری و جمعی دیگر از لشکر ملازم خدمت الیدرم میرزا
داشته از دنبال قبایل بیرون فرستاد و الیدرم میرزا یکده و منزل برفت و از آنجا یک شب پانزده فرسنگ ایلغار کرده بر سر قبایل
فیلی بتاخت و از گرد راه جنگ در انداخت و در میان گیرودار علیمردان خان دلفان و ... حسنوند که مشهور بشجاعت و
قاید آن جماعت بودند با جمعی از ابطال رجال مقتول شدند و دیگر مردم هزیمت گشتند این خبر در پشتکوه بعرض احتشام الدوله رسید
و بزرگان لشکر را انجلاع کرد و ابتهاج شادکام ساخت اما مردم لرستان بعد از این شکست دیگر باره انجمنی کرده هفت هزار مرد جنگی باز
صیمره تاختند و مزارع و قرای دیوانی را معرض نهب و غارت در آوردند چون این خبر با احتشام الدوله رسید جوادخان سرهنگ را
با فوج جدید سیلاخوری و صد سوار بختیاری و چهار زنبورک و شمخال با حسینقلی خان و جعفرقلیخان همراه محمد رحیمخان روانه صیمره
نمود و از آنسوی الیدرم میرزا را طلب داشت تا با لشکر بختیاری در صیمره آمده الحاق کرد و با قبایل فیلی جنگ به پیوست لکن
هیچیک را از لشکر دل گذشتن از رود نبود و در میان این گیرودار محمد رحیمخان با لشکر برسید الیدرم میرزا چون این بدید
دل قوی داشته از رود عبره کرده و جنگ در میان جماعت فیلی تفنگهای خویش را بگشادند و از آن طرف محمد رحیمخان نیز
آغاز مقاتلت نمود و مردم فیلی را پای مقاومت بلغزید و بهر جانب پراکنده شدند و از دور و نزدیک بشفاعت بشتافتند
جماعتی دست توسل بدامان محمد رحیم خان زدند و گروهی با الیدرم میرزا پناهنده شدند لاجرم یکباره لرستان منتظم شد
و ایلخانی نصیرخان جودکی و [illegible] که بطرف عیلاب و پشتکوه تاخته بودند و جلال الدین میرزای سپه

ای حسام السلطنه را که نیابت بالاگریوه داشت هزیمت کردند و این خبر در منزل جایدر بعرض احتشام الدوله رسید و در خشم شده نصیرخان جودکی را که تاکنون محبوس داشت بکیفر گناه پیکر بر گرفت و امداد لشکر کرده میرزا بیرانوند را از زاو پل تنگ مامور به پشت کوه و قلع جماعت سگوند نمود و محمد رحیمخان قاجار را با دویست سوار روانه غیلاب نمود تا بشتاب رفته قلاع ایل کوشمالی داده و احتشام الدوله نیز بعد از دو روز برسید و پانزده روز در غیلاب متوقف شده آن اراضی را منظم کرد و جماعتی از اشرار قبایل را دستگیر ساخته زحمت عقاب و نکال انداخت و منشور لقب احتشام الدولگی در غیلاب بدو رسید و بدین لقب قرین افتخار آمد آنگاه از غیلاب آهنگ پشتکوه نمود و در عرض راه بعرض او رسید که عبدالله خان و جواد خان قلعه سور را که محکمه محکم است بقوت یورش فرو گرفته و مردم سگوند از میان قلعه و فراز کوه دشت گریخته و هم در دشت از قضا با فوج بیرانوند باز خورده رزم دادند و شکسته شدند و ناچار باراضی عرب بنی لام فرار کردند احتشام الدوله با قلعه سو شتافت و در آنجا پانزده روز اقامت کرد و هم در این وقت پانصد سوار از عرب آل کثیر و جماعتی از سواران تفنگچی قبیله سگوند از خوزستان رسیده بلشکرگاه پیوست و این هنگام احتشام الدوله بمشایخ عرب بنی لام رقم کرد و بسر عسکر باورائی نیز خطی نوشت که اگر جماعت سگوند و گریختگان حضرت ما را جای داده اید مورد عقاب خواهید بود و اینک من از دنبال بشتاب در میرسم مشایخ بنی لام عریضه نگار کرده با پیشکشی لایق انفاذ داشتند و بعرض رسانیدند که ما همیشه رعیت ایران بوده ایم و سر از فرمان بر نتافته ایم و اینک با لشکر خود بهر چه فرمان دهی حاضریم و سر عسکر باورائی نیز عریضه کرد که هرگز گریختگان شما را با خویشتن راه نخواهیم گذاشت جماعت سگوند چون این بدانستند ناچار با اموال و اثقال و زن و فرزند تو بجانه پناه جستند و محمد رحیم خان قاجار را بشفاعت برانگیختند احتشام الدوله جرم ایشان را معفو داشت و در مساکن خویش جای داد و از آنجا بجانب دزفول سفر کرده و نظم خوزستان را بر وفق مراد بپای برده مراجعت ببروجرد نمود از پس او محمد علیخان بختیاری طریق طغیان گرفت و در پنج فرسنگی دزفول در قلعه محکم جای کرد و باستظهار قلعه بسد طرق و غارت مردم پرداخت ابراهیم میرزای پسر احتشام الدوله که نیابت حکومت خوزستان داشت چون این بشنید با هفتصد تفنگچی بپای قلعه براند و سه روز آن حصن را حصار داد و روز چهارم آن قلعه سخت را بحکم یورش فرو گرفت و چون فتح این قلعه کار صعب بود در تمام اراضی بختیاری هول و هرب افتاد و مردم زیاده طلب طریق ادب گرفتند و هم در این سال جماعتی از ترکمانان در اراضی مازندران بعاشوراده درآمده چند تن از مردم روسیه را مقتول ساختند قونسول روس که در مازندران اقامت داشت چنان پنداشت که ترکمانان باغوای مهدیقلی میرزا حاکم مازندران این جسارت کرده اند و شکایت او بوزیر مختار روس دولغارکی که مقیم دارالخلافه بود انهی داشت و او عزل مهدیقلی میرزا را از کارداران دولت خواستار آمد و میرزا تقیخان امیر نظام مسئول او را مقبول نداشت و دولغارکی زبان بشکایت بلکه سعایت صورت حال را نگار کرده بدار الملک روس فرستاد و خطی از امپراطور ممالک روسیه نیکولای بیاورد که در عزل مهدیقلی میرزا خواهشمند بود کارداران دولت ایران روا ندیدند که چنان پادشاه بزرگ را در اسعاف حاجتی اندک رنجیده خاطر فرمایند لاجرم مهدیقلی میرزا را از عمل باز داشتند و از بهر آنکه امپراطور را بیاگاهانند که سفیران دولت روسیه گاهی بیرون قواعد اتحاد قدم زنند میرزا عباس منشی سفارت را که این هنگام لقب خانی یافته و بمقام نیابت وزیر دول خارجه ارتقا جسته بسفارت پطرزبورغ مامور داشتند و از اصفهان که اینوقت مخطر رحال موکب

پادشاهی بود در نهم ماه شوال بچاپاری با نامه شاهنشاه و عرایض کارداران درگاه راه برگرفته شتاب کنان تا ارامنی
ولادی قفقاز براند و در آنجا مزاجش از اعتدال بگشت و هم با اشتداد مرض خویشتن را بشهر مسکو رسانید در اینوقت
ایمپراطور در شهر مسکو جای داشت و آهنگ پطرز بورغ میفرمود پس فرمان کرد که میرزا عباس در آن بلد اقامت کند
تا مزاجش باستقامت آید آنگاه سفر پطرز بورغ کرده رسالت خویش را بپای برد و مهمانداری با چند نفر طبیب حاذق
از بهر او مقرر داشت میرزا عباس چون پرستاری مردم ایران را از بهر خود نیکوتر میدانست میزبان دولت روسیه را
بگذاشت و بسرای میرعلی اصغر معین التجار در آمد و بمداوا و اپرداخته تا بهبودی یافت و از آنجا سفر پطرز بورغ کرده
ادراک حضرت ایمپراطور نمود و کتاب شاهنشاه کامیاب را برسانید و جوابی بر وفق مرام بگرفت و طریق مراجعت
سپرد و در این سفارت با اینکه از برای شکایت و از رفتار مامورین این سفر کرده بود بملاحظه حسن حرکت و رفتار
مورد تحسین ایمپراطوری آمده بیک قطعه نشان آستانسلاد و یک قطعه انگشتری مکلل بالماس ممتاز گردیده
طریق مراجعت سپرد و در شهر نوچرکس بسفارت ایران که عضدالملک مامور بود باز خورد و از عزل میرزا تقیخان
مستحضر گردیده در عزیمت دار الخلافه تعجیل نمود و دوازدهم شهر ربیع الاول وارد دار الخلافه شد و مورد تحسین دولت ایران و ارکان آن

[illegible]

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و هشت هجری مطابق سیچقان ئیل ترکی چون هفت ساعت و سی و هشت دقیقه
از روز شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی سپری شد آفتاب از حوت بحمل تحویل کرد شاهنشاه ایران ناصرالدین
شاه قاجار بساط عید بگسترد و میرزا آقاخان صدر اعظم را در این عید مبارک بنشان تمثال پادشاه که مکلل
بالماس گرانبها بود و جبه که یک بدست اطراف آن بمروارید غلطان ترصیع داشت خلعت فرمود و تمامت چاکران
درگاه و مقربان حضرت جداگانه تشریف یافتند و فرستادگان و اعیان قبایل هزاره و تایمنی و میمنه که باعرضیه
و پیشکش خود را پیش کشیده بدین نام و نشان بخلاع گرانبها مفتخر آمدند نخستین محمد حسین خان که از قبل برادرش
کریمداد خان بیگلربیکی ده هزار خانوار هزاره حاضر بود دوم ولیخان پسر ابراهیم خان و برادرزاده اش اتیمار خان
هزاره و دیگر عبدالحمید بهادر فرستاده حسن سردار بیست هزار خانه هزاره سیاکوهی و دیگر صمد علا خواجه فرستاده
حکومت خان والی میمنه و دیگر عبدالکریم بیک فرستاده ابراهیم خان تیمنی که در پانزده هزار خانه فرمانگذار است و دیگر
شاهدان بیک فرستاده نصیر خان حاکم پنجهزار خانه جمشیدی و دیگر رضا بهادر در واراب خالق قاید قبیله اینگلکه و علی
بهادر سید سلسله قبرستان و عظیم بیک حاکم طایفه فقهه و ملا حسین حاکم دهنه ریکی و حسین بیک و عبدل بیک و میرزا
قاسمعلی و رضاقلی بیک باتفاق چهارده تن دیگر از بزرگان هزاره انجمله با تشریفات ملکی از کسوی رصف شدند
و از جانب دیگر بزرگان ترکمان که باتفاق جعفر قلیخان قراجه داغی سرتیپ از استراباد رسیده بودند نخستین آدینه
نظر خان حکمران پنجهزار خانه از قبیله جعفربای و دیگر قلیجان حاکم دو هزار خانوار از طایفه آقاتابای و دیگر بابا خان
حاکم هزار و پانصد خانه دوه چی و دیگر ولی سردار حاکم طایفه وارد و دیگر آدینه قلیچ خان بزرگ شش هزار خانه از قبیله
کوچک و دیگر قربانخان سردار هزار و پانصد خانه طایفه تاتار و قجوق و دیگر بیک فولاد صاحب قبیله سلاق و دیگر
هندی نظرخان حاکم هزار خانه قسرادی و بهلکه و دیگر سنایین قلی صاحب قایقرمه و دیگر ابا برشی حاکم بدراق

خان مرد ابیک فرستاده
ابراهیم خان حاکم دو هزار
خانه فیروزکوهی و دیگر

و دیگر صدر بزرگ ابرو دیگر نوبت بزرگ بیرام شالی تبع القصه بزرگان ترکمان نیز مورد الطاف و اشفاق پادشاهانه
شکر گذاری پیشانی بر خاک نهادند و چون بعد از آمدن جعفرقلیخان از حدود استراباد جماعتی از ترکمانان تکه سر بعصیان
و طغیان برآوردند گروهی از قراولان که مامور باقامت آن اراضی بودند ترکتازی کرده ایشان را دستگیر ساختند
و سر برگرفتند از قضا سرهای ترکمانان تکه را هم در این عیدگاه بدرگاه آوردند و بخاک راه افکندند چون بساط عید بپایان
رفت بصلاح و صوابدید صدر اعظم ملک الملوک عجم حکومت عراق را بنام میرزا یوسف مستوفی الممالک منشور کرده
خسروخان گرجی حکمران قزوین گشت و محمدرحیم میرزا فرمانگذار خوی آمد آنگاه شاهزاده امامقلی میرزا که هنگام فضل
و ادب او قیاس و در روز باس و هراس مانند هرماس است برای نظم حدود عراقین عرب و عجم و حکومت کرمانشاهان
مختار افتاد و چون پدر والاگهرش شاهزاده محمدعلی میرزا سالهای فراوان در آن اراضی و ممالک لرستان و خوزستان
و بختیاری و بلده کنگاور و همدان نافذفرمان بود چنانکه در تاریخ شهریار تاجدار فتحعلی شاه بشرح رفت مردم کرمانشاهان
بحکومت امامقلی میرزا نیک شاد شدند و شاهزاده نخستین جمعی از مردم کرمانشاهان که باظهار شرارت یا بتهمت طغیان
از دارالخلافه رخصت بیرون شدن نداشتند نزدیک کارداران دولت زبان شفاعت گشوده داشت و آن
جماعت را ملازم رکاب فرموده طریق کرمانشاهان پیش گذاشت و بعد از ورود در آن بلده بتعیین حدود و ثغور
و نظم قبایل آن اراضی را پیشنهاد خاطر ساخت چه از فراز و نشیب آن محال و کنون خاطر سرحدداران آن دیار
نیک آگاه بود و چون روزگاری میرفت که حکام آن حدود و مردم بیگانه بودند و از مرموزات مملکت آگهی نداشتند
نظام لشکر را قصوری بزرگ و امور سرحد را فتوری بسید روی داده بود و همجواران مانند قبیله جاف و طوایف
بغداد و سلیمانیه بسیار از اراضی ایران را مرتع و مربع خویش می پنداشتند شاهزاده امامقلی میرزا نخست کار لشکر را
نظام کرده هفت هزار پیاده و سواره عرض داده بعد از انقضای مدتی از زمان از کرمانشاهان خیمه بیرون زد
و با لشکری آراسته طی مسافت نموده ارض زهاب را لشکرگاه کرد و دست بیگانه را از حدود ایران باز داشت
و اقتحام اشرار و قاطعان طریق را از تمامت آن ممالک منقطع فرمود و ملا علی اصغر نامی که بر طریقت میرزا
علی محمد باب میرفت و باغوای مردم روز میگذاشت بحسن تدبیر و حصافت عقل او را ماخوذ داشت بدانسان که تیغ
فتنه آنگیخته و هیچ خونی ریخته نگشت پس او را در غل و زنجیر کشیده بدارالخلافه فرستاد و دیگر مردی از قبیله گوران قلعه زنجیری
که تیمور نام داشت حیلتی بزرگ آغاز کرده و خود را نایب امام غایب علیه السلام نهاده و قبایل را اخبار همی کرد که من از بهر
آن آمده ام که جمیع دول روی زمین را از میان برگیرم و تمامت پادشاهان آفاق را مغلوب و مقهور دارم و در دوازدهم
جمادی الاولی خروج خواهم کرد و انجام این امر با شمشیر خواهد رفت و مردم قبایل را بدین نشان دعوت و اخذ بیعت نمود
و زن و مرد قبایل طوق ارادتش را بر گردن نهادند و داغ طاعتش را زیب جباه ساختند و در راه او بذل جان همی
و فرزند و پیوند را بچیزی نشمردند و وقت بود که مانند میرزا علی محمد باب خللی بزرگ در دین و دولت اندازد شاهزاده
امامقلی میرزا از آن لشکر که در زهاب داشت آسوده خاطر نبود و دفع تیمور ایشان را مامور نفرمود چه آن جماعت را
رهین طاعت او میدانست و مردمان گرده گرده از کرمانشاهان و کردستان و لرستان و سلیمانیه بملازمت تیمور
میشتافتند و خاک قدمش را زیب جبین ساختند ناچار شاهزاده تدبیری اندیشید و با جماعتی از لشکریان که سلطان خاطر بود

حکومت امامقلی میرزا در کرمانشاهان و دفع کردن تیمور را که دعوی نایب الامری داشت

مواضعه نهاد و ایشان از مخافته بر سر تیمور فرستاد از آن پیش که قبایل آگهی یابند او را گرفته بکرمانشاهان آوردند و شاهزاده ۶۱۹
مهلت نگذاشت تا لغزشی در خاطرها افتد بفرمود تا بیتوانی سر از تنش برگرفتند و چون مردمان او کشته دیدند دانستند
از اخبار او باخبار غیب از در کذب بوده لاجرم از خاطر او آسوده شدند و کار آن مملکت تمامت بقانون عدل و نصفت گشت

ذکر طغیان جماعت بابیه و جسارت ایشان بقصد شاهنشاه ایران خلدالله ملکه و سلطانه

شیخ احمد احسائی چنانکه از این پیش بدانها اشارت شد مردی بافضل و ادب معروف و بزهد و تقوی موصوف بود چون
کلمات او با مردم ظاهربین اندک بینونتی داشت بعضی از مردم را سبب استغراب و استعجاب شده انکار او کردند و
جماعتی که بحسن ظن سر بطاعت او در آوردند در عقاید ایشان لغزشی و فتوری پدید شد از اینجاست که کار جز بظاهر شرع
کردن و از جادهٔ شریعت غرا یکقدم این سوی و آنسوی شدن با شارع مقدس بر آشفتن و بیمین و شمال رفتن است
و اگر کسی را بریاضات شاقه و مجاهدات صعبه کشف سری یا بذل امری بدست شود واجب است که مستور بدارد و [illegible]
خویش را بدان مشهور کند در صدر اسلام از سر حضرت سلمان اباذر غفاری را آگهی روا نمیداشتند ما که بر عجز اذعان داریم چه افتاد
که دعوی رؤیت امام علیه السلام کنیم و عوام را بشبهات بعیده افکنیم اینگونه گفتارها وقتی لازم شود که با تحدی و معجزه توأم
باشد بالجمله بعد از شیخ احمد حاجی سید کاظم که او را تلمیذ اعلم و ارشد بود خلیفتی گرفت او نیز مردی فاضل بود و زهدی
کامل داشت و چون از جهان رخت بسرای جاوید برد در میان شاگردان و تبعهٔ شیخ احمد اختلاف کلمه پدید آمد گروهی
ملا حسن گوهر را بخلیفتی برداشتند و جماعتی حاجی محمد کریمخان قاجار را اختیار کردند و از ایشان نیز کسی جز طریق صلاح
و سداد دیدار نکرد اما ملا حسین بشرویه که در معنی خود را رئیس قوم میپنداشت و در ظاهر آن محل و مکانت نداشت حیلتی
اندیشید و میرزا علی محمد باب را که دماغی مختل ناک و خاطری مشوش بود طلب نمود و با او مواضعه نهاد که من تو را سید سلسله
و قبلهٔ قبیله خواهم داشت و در وزارت تو بجز من ایچکس را بر وزیر خواهم کرد آنگاه شاگردان شیخ احمد را انجمن کرد
و گفت بر ما مکشوف نیست که بعد از حاجی سید کاظم ریاست قوم کراست و خلیفتی او در خور کیست و این امر مختفی با مر مکاشفه
مکشوف توان داشت و از مدینهٔ کربلا بمسجد سهله تحویل داد و بچله نشست و بعد از یک اربعین از آنجا برآمد و گفت چیزی بر من
معلوم نگشت و دیگر باره بمسجد کوفه در رفت و بعد از اربعینی بیرون شد و گفت مکشوف افتاد که بعد از حاجی سید کاظم میرزا
علی محمد باب که لطیفهٔ حق است خلیفهٔ بحق است و از آنجا بخراسان سفر کرد و میرزا علی محمد باب بجانب شیراز شتاب گرفت و
آنهمه خطا و خلل در دین و دولت افکند که همه در جای خود مذکور شد و دیگر از شاگردان شیخ احمد ملا شیخعلی بود که بعد از [illegible]
روزگاری در تحت وساده حاجی سید کاظم استفاده مینمود وقتی که فتنه میرزا علی محمد باب بالا گرفت او طلب جاه و آب
از جملهٔ داعیان باب گشت و لقب خویش را حضرت عظیم گذاشت و از شهر کربلا ببلدان و امصار ایران سفر کرد و در هر شهر و
دیه مردم را بطریقت باب دعوت همی کرد و بدعتی چند که در دین نهاده بود القا همی داشت و در ایامی که صدر اعظم در کاشان
اقامت داشت بحضرت او آمد و اظهار دعوت و عقیدت خویش کرد و صدر اعظم او را طرد و منع فرمود و از پیش براند از آنجا
بدار الخلافه طهران آمد و روز و شب باغوای مردم پرداخت تا جمعی را با خود متفق ساخت لکن هر روز بنائی دیگر و عادتی [illegible]
خویش را دیگرگون مینمود و دیگر نامی بر خود می بست چنانکه هیچکس او را نمی شناخت و این آهنگ در پرده همی نواخت تا زمان
امارت و وزارت میرزا تقیخان برسید این هنگام ملا شیخعلی در خاطر گرفت که دیگر روز جمعه هنگام زوال آفتاب با مریدان خویش

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

خروج کند و نخستین میرزا ابوالقاسم امام جمعه را در محراب نماز با تیغ بگذرانند و از آنجا بجانب ارک سلطانی حمله برند بعضی از عیون
و جواسیس میرزا تقیخان امیر نظام این معنی را تفرس کرده صورت حالرا در لوحی نگار داده و بدو فرستادند میرزا تقیخان این معنی را تفرس
که صورت حال را در لوحی نگار داده و بدو فرستادند میرزا تقیخان شاهزاده ملیقلی میرزای اعتضاد السلطنه را طلب فرمود
و مجلس را از بیگانه بپرداخته کرد و این قصه را تا بپای بگفت و مذکور داشت که در میان مردان ملا شیخعلی میرزا عبدالرحیم
برادر ملا محمد تقی هراتی را نیز رقم کرده اند و میرزا عبدالرحیم چون بیشتر در سرای شما و بنام ملا باشی است بهتر آنست که او را ما خوذ
داری و جا و مکان ملا شیخعلی و اتباع او را پرسش کنی و اگر نه هیچکس منزل و مکان او را ه نخواهد کرد اعتضاد السلطنه از نزد پادشاه
بسرای خویش شتافته میرزا عبدالرحیم را طلب داشت و چندانکه از و فحص حال کرد در اخفای امر سختتر گشت لاجرم فرمود او را
محبوس بداشتند و از میرزا طاهر منشی که با او در یک سرای منزل داشت از احوال ملا شیخعلی استعلام کرد او بعرض رسانید که چنین کس در
سرای میرزا عبدالرحیم جای داشت و جماعتی با او طریق مخالطت میسپردند و بر روش با بیه رفتند چون من این بدانستم و از در منع
بیرون شدم بدیگر جای تحویل دادند و از مردان او یکتن حاجی سید محمد اصفهانی است که در مدرسه دار الشفا جای دارد
اعتضاد السلطنه چون این بشنید از قبل میرزا عبدالرحیم خطی مجعول و منحول بدو فرستاد و از منزل ملا شیخعلی پرسش کرد و او
خانه نایب چاپار خانه را نمود اعتضاد السلطنه میرزا طاهر را با چندتن از عوانان بطلب او فرستاد و در عرض راه گمتر ملازم
او را دستگیر ساخته نزد شاهزاده آوردند و چندانکه او را زحمت کرد و شکنجه نمود از ملا شیخعلی خبری نگفت پس او را و میرزا عبدالرحیم را
بجان امان داد و پس از روزی چند که در حبس خانه بداشت رها کرد و آدم ملا شیخعلی را عرضه هلاک و دمار ساخت از پس
این واقعه قوت خروج و تقویم فتنه از ملا شیخعلی برخاست و از دار الخلافه بشاهزاده عبد العظیم و از آنجا با ذربایجان گریخت
و بعد از عزل میرزا تقیخان دیگرباره بطهران آمد و اینکرت خواست تا گزندی بوجود مبارک پادشاه رساند و از حضیض
چاه خویش را باوج ماه کشاند با نیروی مور ضعیف زور شیر عنیف همی جست و در سلب کدائی بطلب پادشائی برآمد و جمعی
از مردم احمق را که از دین بی بهره و از دنیا بی نصیب بودند با خود متفق ساخت و حاجی سلیمانخان پسر یحیی خان تبریزی
که سالها بمرض مالیخولیا گرفتار بود چنانکه گاهی در زنجیر و زندان میغنود و گاهی صحاری و بیابان می پیمود با او بپیوست
و ملا شیخعلی را بسرای خویش آورد و از بهر او و مریدانش خورش و خوردنی آماده داشت اندک اندک هفتاد تن از مردم بی
بضاعت انجمن شدند و با ملا شیخعلی ترک جان و سر و فدای دختر و پسر بیعت کردند و حاجی سلیمانخان این جماعت را گاه و بیگاه
در یک مجلس جای میداد و زن و دختر و خواهر خود را بنام بنات ائمه اطهار که زبان از اظهار و تذکار آن اسامی قاصر است
میخواند و با روی گشاده و موی پریشان بمجلس در میآورد تا ایشان را بکاسات عقار سقایت میکردند در پایان امر بعد از این همه
فجور و فساد سخن بر این نهادند که شاهنشاه ایران را که حافظ حوزه اسلام و ناصر دین خیر الانام است بجان و تن زیانی رسانند
آنگاه با شمشیرهای کشیده بمیان کوی و بازار درآیند و هر کس را دیدار کنند با تیغ بگذرانند تا از این کردار ناهنجار هول و هربی تمام
در مردم افتد و شهر دار الخلافه بر ایشان مسلم گردد ملا شیخعلی گفت اکنون کیست که جان و سر خویش را بر کف نهد و این امر خطیر
و خطب عظیم را بپای برد نخستین محمد صادق نامی که ملازم او بود و سلاح جنگ از و داشت از جای جنبش کرد و از پس او میرزا
عبدالوهاب شیرازی و دیگر ملا فتح الله قمی و محمد باقر نجف آبادی با محمد دوازده تن در انجام این امر پیمان دادند و مواضعه نهادند
ملا شیخعلی ایشان را بنواخت و هر یک را بنوید حکومت مملکتی و سلطنت دولتی دلشاد ساخت و آلات حرب و ضرب بهر یک از ایشان

[illegible]

۱۲۶۸

حمله آوردن سه تن از جماعت بابیه بقصد شاهنشاه ایران

و این دو تن با نیز پا بهاء الله از دارالخلافه بیرون شده و بقریهٔ نیاوران آمده بانتهاز فرصت کمینگاهی گرفتند چه در انوقت شاهنشاه ایران از بهر ییلاق در نیاوران اوتراق داشت این ببود تا روز یکشنبه بیست و هشتم شوال پیش آمد و شهریار آهنگ شکار فرموده از بامداد بانگ توپ که علامت سوار شدن پادشاه است بالا گرفت و غلامان رکابی از هر جانب انجمن شده دوره بر کشیدند و بندگان درگاه بانتظار دیدار پادشاه بر صف شدند چون دو ساعت و نیم از روز بر گذشت شاهنشاه از سرای سلطنت بیرون خرامید و اسدالله خان امیرآخور رکاب گرفته تا بر نشست صدراعظم و نظام الملک و مستوفی الممالک و محمد ناصر خان ایشیک آقاسی و اسدالله خان امیرآخور قدمی چند بملازمت رکاب همی رفتند شاهنشاه کامیاب نخستین حشمت صدراعظم را رخصت فرموده او را اجازت کردند تا مراجعت نمود اما جماعت بابیه که در کمین بودند تن را قوت رفتار نماند که خویش را آشکار کند و سه تن از آن دوازده کس که شریر و دلیر بودند ناگاه چون دیو از گشته و مرد بدر گشته از پس دیوار و پناه درخت بیرون تاختند نخستین یکتن که از مردم نیریز فارس بود از جانبی بیرون شده فریاد بر کشید که ای پادشاه مرا عرض حاجتی است و بسوی پادشاه شتاب گرفت و این هنگام در گرد مرکب پادشاه جز چند تن از اعیان درگاه که ایشان را نیز آلات حربیه نبود کس حضور نداشت چه انبوه سواران حفظ حشمت پادشاه را گروهی از پیش روی و جماعتی از دنبال بودند مع القصه چون ملازمان رکاب بانگ در انداختن و ناپرواختن آن مرد بابی را بیرون شیمت ادب دانستند بروی آمدند و بانگ بر او زدند که بجای باش و حاجت خویش باز گوی مرد بابی تبسم کرد که او را نزدیک شدن نگذارند دست در جیب کرده طپانچه که پوشیده میداشت برآورد و جنبوانی بجانب پادشاه گشاد داد و حفظ خداوند وقایه گشت و آن گلوله بر خطا شد لکن ولوله بزرگ در میان ملازمان رکاب در افتاد و بهت نیز هم برآمدند و عظیم حیرت زده بودند هم در اینوقت یکتن دیگر بیرون تاخت و نعره بزد و آهنگ شاه کرد او نیز طپانچه خود در سوی شاه برداشت و آتش در زد یکتن از ایشان دست فرابرده گلوگاه طپانچه را برتافت تا چون رها شد این گلوله نیز بر خطا رفت و یکتن از ملازمان رکاب دشنه بر دهان او زد چنانکه طپانچه از دستش برفت هم از پای ننشست با

جراحت یافتن بدن مبارک شاهنشاه ایران

آن جراحت عظیم خنجر خویش را کشیده و همچنان آهنگ شاه میداشت و با دیگران باکراه مبارزت میکرد در میانه چند کس را جراحت کرد تا خود مقتول گشت در میانه این گیر و دار یکتن دیگر آشکار شد و چون برق خاطف از پیش روی پادشاه برآمد و پهلوی مبارکش را هدف ساخته طپانچه خویش را بگشاد در اینوقت اقبال پادشاه اسب را حرونی آموخت و شاهنشاه نیز عنان بگردانید و بدن مبارک لختی از دهان طپانچه بگشت و گلولهای آن چنانکه او خواست کارگر نیامد لکن افزون از ده پارهٔ سرب چنانکه استخوان را آسیب نکرده بود بزیر جلد دوید و چند پاره در زیر جلد سرد گشت و پارهٔ چند از بر شانه بدر شد شاهنشاه را که خداوند باری خمیرمایهٔ عنصرش را از جگر شیر و دل اژدر و شیر صولت شاهپر و وقار تخمیر کرده بود گرد تزلزل بر دامان صبر و سکونش ننشست و زلال خاطرش بخس و خاشاک این حادثه تکدری نپذیرفت نه اسب خویش را بجهانید که بجانبی شتاب گیرد نه سخنی فرمان کرد که دلالت بر اضطرار و اضطراب کند بر پشت زین خدنگ مانند کوه گران سنگ جای داشت و با آن جراحت بهیچ جانب متمایل نگشت و دست نبرد که زخم خویش بنگرد چندانکه حاضران رکاب ندانستند که شاه را زخمی رسیده و جراحتی برداشته بالجمله ملازمان حضور آن دیو دیوانه را نیز با خود داشتند پس یکتن مقتول و دو تن گرفتار شده و شاهنشاه فرمان کرد تا ایشان را محبس خانه در انداختند

و از حقیقت این امر استطلاعی کنند و همچنان آهنگ شکارگاه فرمود و از آنسوی چون صدر اعظم از این واهیه وحشت انگیز
و خبر وحشت آمیز آگهی یافت از هوش بیگانه شد و بشتابانه بجانب شاه بشتاب گرفت و معروض داشت که صواب
نزدیکتر آن باشد که شهریار آهنگ این شکار را دیگر روز گذارد و چه امروز از پی تحمیر شدن فعال نیک بر نیاید شاهنشاه
فرمود دروا نیست که بناچار کلاب شیر غاب را از اصطیاد باز دارد و تغیر صناوع نهنگ دمان را از راه بگرداند
صدر اعظم عرض کرد که این معنی مقرر است که احدوثه زمانه اراده شاهانه را مغلوط نتواند و سد سکندر عظم خداوند را
فتوری نبخشد لکن این چاکران را با ذلهای ضعیف گذاشتن و طریق شکارگاه برداشتن از کرم پادشاه بعید مینماید
و پیش شده عنان بگرفت و با لجاج فراوان شاه را از اسب پیاده ساخت و بسرای سلطنت باز آورد و این
هنگام مکشوف افتاد که پیکر مبارک را از آسیب گلوله جراحتی رسیده و چاکران بشتاب گرفتند و دواکاران را حاضر کرد
تا جراحت شاه را ببستند و مرهم کردند در چنین واهیه بزرگ و خطب عظیم که صنادید حضرت و شاهنشاهان دولت را
واجب بود که هواجس نفسانی را پشت پای زنند و آرزوهای نابهنگام را زیر پای نهند و در نظم مملکت و تقویم دولت
همدست و همداستان شوند جماعتی که ایشان را با سفاهت ناف بریده بودند آغاز سعایت کردند و در حضرت
پادشاه معروض داشتند که دوش صدر اعظم با حسن خان سردار ایروانی مدت آویز آنکه در نظم یزد و کرمان
با او سخن خواهم کرد مجلس را از خویش و بیگانه پرداخته کرد و تا هنگام سپیده دم با او رای همی زد و این فتنه که
حدیث شد ساخته تدبیر ایشان بود و اگر نه چند تن مردم چنان و نشان چه سگ بودند که آهنگ چون تو پادشاهی
کنند و چون این نمایه سخت شگفت بود اغلوطه ایشان صفای قلب شاهنشاه را مکدر ساخت و سعایت آن
آنجماعت جنایت صدر اعظم را در خاطر استوار بست لکن بصبر و سکونی که خاصه پادشاهان است عجله شیطانی را
دفع همیداد و از آنسوی صدر اعظم از کید و کین ایشان آگاه شد و کدورت خاطر شاهنشاه را بدانست با خود
اندیشید که امروز اگر من بدفع اعدا و حفظ خویش پردازم شیرازه مملکت گسیخته شود و چه بسیار خونها که ریخته
گردد و بهتر آن است که در راه دین و دولت از خویشتن گذریم و به تشیید قواعد مملکت پادشاه و حراست رعیت
و سپاه پردازم همانا خداوند باری از بهر چنان پادشاه چنین وزیر کارآگاه بکار داشت و چون کوه پابرجای
هیچیک سعایت مفسدین لغزش نکرد و قدم اصطبار استوار نمود تا سخن حق آشکار شد مع القصه صدر
اعظم دانست که خبر این غائله بگیرد و روز بر نگذرد که تمامت ممالک محروسه را فرو گیرد و با خبار موحشه گزند وجود
مبارک پراکنده شود آنگاه مردم ایران که صفت پلنگان و سیمت شیران دارند در هم آویزند و خونها بریزند پس
بیتوالی منشیان حضرت را حاضر ساخت و بهر شهری و بلدی منشوری کرد و بخاتم پادشاه محلی داشت و بدست
سرعان سبک سیر گسیل ساخت و این سرعان در بلدان و امصار بعضی قبل از رسیدن اخبار موحشه رسیدند
و برخی از پس ساعتی درآمدند و بحسن این تدبیر نظام مملکت را هیچگونه خلل راه نکرد و چون این خبر موحش مردم
دار الخلافه را نیز آگهی بود روز دیگر شهریار تاجدار بار عام درداد و با آن جراحت بر تخت سلطنت جای کرد چنانکه
از چهره مبارک تغیر لونی پدیدار نبود و نه در بدن مبارک آثار ضعفی آشکار میشد چاکران حضرت چنانکه در بنیاد این
بودند و اگر نه در شهر جای داشتند در چنین روز بر پادشاه حاضر شدند و پیشکش گذاری جبین‌سائی بر خاک نهادند

و بسلامت وجود پادشاه دل قوی کردند آنگاه عزیزخان آجودان باشی و کلانتر شهر و محتسبان بلد مامور شدند تا در شهر
وجوه مختفی منزل کنند و هر جا جماعت بابیه را بیابند دستگیر سازند در سلخ شوال حاجی علیخان حاجب الدوله را خبر
رسید که مجمع ایشان در خانه سلیمان خان است و این خبر را بعرض رسانید پس صدر اعظم بفرمود تا جماعتی از
عوانان بخانه سلیمانخان تاختن بردند و اطراف خانه را فرا گرفتند هم در آنوقت جماعت بابیه بشراب خمر روز
میگذاشتند و زن سلیمانخان ساقی مجلس بود بالجمله چون ایشان را از رسیدن عوانان آگهی رسید بهم برآمدند و بعضی از
بام و در طریق فرار جستند حاجی سلیمانخان با دوازده تن گرفتار شد و ایشان را دست بگردن بسته به نیاوران
آوردند صدر اعظم حاجی سلیمانخان را مخاطب ساخت که بیشک تو زاده زنائی و مستحق هزار گونه عذاب و عنائی
نه آخر گوشت و پوست تو و پدر و مادر تو از نان و نعمت پادشاه پیوسته و یک کرور تومان زر بخرج پدر تو یحیی خان
و برادر تو فرخ خان هدر شده و ازین بر زیادت برادر تو را در زنجان جماعت بابیه بجان امان ندادند اگر تو با او برادر
بودی و از پشت یک پدر بودی خونخواهی برادر چه کردی در جواب با نگاهبانان خویش گفت که پادشاه را از مردم
هر مذهب چاکران است چه زیان دارد که از جماعت بابیه نیز جمعی چاکر گیرد بالجمله ایشان را محبوس بداشتند و از
محبوسین نام هم کیشان ایشانرا پرسش نمودند و نام و نشان بیافتند و از دنبال هر یک بشتافتند چندانکه سی و شش تن
ایشان را در زوایای شهر و قری دستگیر ساخته به نیاوران آوردند و ملا شیخعلی که هر ساعت بجامه دیگر گونه بر میآمد
و پیوسته مختفی میزیست هم بدست حاجب الدوله گرفتار شده بحضرت صدر اعظم حاضر ساخت و صدر اعظم او را
بشناخت و فرمود همان نیستی که در کاشان نزدیک من شتافتی و با شباک تلبیس مرا خواستی بشیفتی باز این چه فتنه بود
که آراستی و بیضه اسلام را شکستن چرا خواستی با من بگوی بخانه سلیمانخان چرا رفتی و با جامه علما جام خمر چرا گرفتی
چون ملا شیخعلی را مجال انکار نبود عرض کرد که چون در خانه سلیمانخان مقرر بود که یکتن از اصحاب را بنام اباعبدالله
الحسین علیه السلام بخوانند بدانجا شدم تا بدانم اگر در خور این مقام است بدین نام بخوانم و دیگر آنکه من خمرخواره
و شرابباره نیستم لکن چون بدانجا شدم اصحاب بکار خمر و شراب بودند دل ایشان را شکستن روا ندیدم پس جامی
گرفتم و در کشیدم حاجی علیخان حاجب الدوله گفت مردم احمق را تقبلگاه میفرستی و نوید زنده کردن سید میدهی من
اینک گوش تورا چاک میزنم که تو احیای اموات توانی کرد گوش خویش را التیام کن و برخاسته با گزلک خویش
گوش آنرا از بن باز کرد مع القصه صدر اعظم از بهر آنکه مبادا ازین گرفتاران یکتن باشتباه دستگیر شده باشد
و بیگناه تباه شود یک یک را بالفحص کامل و دقت نظر و شهود عدل و اقرار باثم و ثبوت ارتداد تشخیص و تمیز داد
میرزا حسینعلی نوری و میرزا سلیمانقلی و میرزا محمود همشیره زاده او و آقا عبدالله پسر آقا محمد جعفر و میرزا جواد خراسانی را
چون بیعت با این جماعت و ارتداد در دین به ثبوت شرعی نرسید فرمان رفت تا در حبس خانه باز دارند و تحقیق حال
ایشان باز رسند و میرزا حسین قمی چون اظهار پشیمانی میکرد و توبت و انابت میجست هم محبوس گشت و درباره
دیگران فرمان رفت که بدست جلادان دژخیم بسپارند تا همه را سر از تن بردارند این هنگام علمای بلده و چاکران درگاه
از حضرت شاهنشاه خواستار شدند که هر کس این مردم مرتد را که مخرب دین سید انام و قاصد جان شاهنشاه اسلام
اند بدست خویش سر برگیرد او را ثواب جهاد اکبر باشد بهتر آنست که شاهنشاه داد خواه هر یک از ایشان را بدسته

شمع آجینی سلیمان خان تبریزی

طایفه از مردم بسیار و تا عرضهٔ هلاک و دمار سازند و درین ثواب انباز باشند و دیگر اینکه این جماعت بدانند که تمامت مردم ایران در خون ایشان شرکت کنند و هرگز با این نار استان هم‌داستان نشوند شاهنشاه ایران این سخن را پسندیده داشت و صدر اعظم نیز خط قبول بر این منشور گذاشت لاجرم ملا شیخعلی را روز چهارشنبه سلخ ذیقعده علمای شهر حاضر کردند و دیگر باره عقاید او را فحص نمودند و او را کافر و ملحد یافتند و بقتل او شتافتند و سید حسن خراسانی را شاهزادگان سپردند تا همه گروه او را با تیغ پاره پاره کردند و ملا زین العابدین یزدی را مستوفی الممالک و دیگر مستوفیان بصدمات مستوفی وا کشتند و ملا حسین خراسانی را نظام الملک و میرزا سعید خان و اتباع وزارت دول خارجه مقتول ساختند و میرزا عبدالوهاب شیرازی که در بلده کاظمین بمحنید روز خویش را بدعوت طریقت میرزا علی محمد باب میگذاشت و فقها از آن بلده بطرد و نفیش اخراج کردند بدست جعفر قلیخان برادر صدر اعظم و فرزندان او میرزا علیخان و موسی خان ذوالفقار خان مقتول شد و ملا فتح الله قمی ولد ملا علی صحاف که بدن مبارک پادشاه را بزخم گلوله جراحت کرد فرمان رفت تا در پیش اوران بدن او را از چند جای سوراخ کردند و بن شمع فرو دادند و شمعها را برافروختند در اینوقت حاجی علیخان فراشباشی حاجب الدوله پشت او را هدف گلوله ساخت و فراشانش با کارد و دشنه پاره پاره کردند و شیخ عباس طهرانی را امرای دربار و خوانین الاتبار بکشتند و محمد باقر نجف آبادی را که با قرار و اعتراف خویش در مقاتلت مازندران و زنجان با جماعت بابیه حاضر بوده پیشخدمتان حضور پادشاه تباه ساختند و محمد تقی شیرازی را اسدالله خان میرآخور و رایضان و خدمه بارهٔ بند پادشاهی ماخوذ داشته نخستین نعل اسب بر پای او ببستند و از آن پس با تکماخ و میخ سر و تنش را درهم شکستند و محمد نجف آبادی را ایشیک آقاسی و جارچی باشی و نسقچی باشی و اتباع ایشان مقتول ساختند و میرزا محمد تبریزی را که در تبریز و مازندران و زنجان باتفاق جماعت بابیه رزم داده بود میرزا محمد خان سرکشیک و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان مأمور بودند و محمد علی نجف آبادی را بدست خمپاره چیان سپردند تا نخست چشم او برکندند و آنگاهش بر خمپاره بسته آتش در زدند و سید حسین یزدی را عزیز خان آجودانباشی و میران پنجه و سرتیپان و سرهنگان مقتول ساختند و آقا مهدی کاشی را نیز فراشان بقتل آوردند و میرزا نبی دماوندی را بمدرسه دار الفنون فرستادند تا معلم و متعلم فراهم شده او را پاره پاره کردند میرزا رفیع نوری را سوارهٔ نظام از پای درآوردند و میرزا محمود قزوینی را جماعت زنبورکچیان هدف زنبوره بستند و جسدش را با کارد و دشنه از هم باز کردند و حسین میلانی را که دهی از توابع اسکوست و جماعت بابیه او را مکنی بحضرت اباعبدالله نموده بودند سربازان افواج بحکم نیزه پیش کشتند و ملا عبدالکریم قزوینی را جماعت توپچیان که حاضر رکاب بودند مقتول ساختند لطفعلی شیرازی را جماعت شاطران عرضه هلاک و دمار ساختند و نجف خمسه را مردم شهر سپردند تا با چوب و سنگ زمین را از خونش لعل رنگ کردند و حاجی میرزا جانی تاجر کاشی را آقا مهدی ملک التجار و دیگر تاجران و بازرگانان هر یک جراحتی کردند تا از پای درآمد و حسن خمسه را نصر الله خان سالار خوانین خدمتکاران مطبخ خاص مقتول ساختند و محمد باقر قهپایه را آقایان قاجار با تیغ آبدار بخاک افکندند و صادق زنجانی ملازم ملا شیخ علی که روز نخست در پای اسب شاهنشاه از پای درآمد فرمان رفت تا جسد او را بچند پاره کرده از دروازه‌های شهر بیاویختند و حاجی سلیمانخان را که خانه‌اش محط رحال بابیه بود باتفاق قاسم تبریزی که خود را

قتل جماعت بابیه بدست بزرگان درگاه و قواد سپاه

شرح سلطنت و جهانگیری ناصر الدین شاه قاجار

۶۲۵ وصی سید یحیی میدانست برحسب فرمان آقاحسن نایب فراشخانه بدار الخلافه طهران آورده و بدن ایشان را سوراخهای فراوان کرده بن شمع در برده و شمعها را بر افروخت و اهل طرب را حاضر کرده و با ایشان از ارک سلطانی بمیان شهر و بازار عبور داده و مردم شهر صغیر و کبیر زبان بلعن و نفرین بگشودند و از بام و در بر سر ایشان خاک و خاکستر باریدند بدینگونه طی مسافت کرده در بیرون دروازه شاهزاده عبد العظیم فراشان دژخیم حاضر شده تن ایشان را بچهار پاره کردند و از چهار دروازه آویختند و قرة العین دختر حاجی ملا صالح قزوینی که از این پیش در مقصهای جماعت بابیه شرح حال او مسطور افتاد بعد از قتل و قمع بابیه مازندران او را بطهران آورده بمحمود خان کلانتر تهران سپردند تا بیک دارد و تاکنون یکسال در خانه او محبوس بود با این همه گاه گاه کلمات ناصواب از وی اصغا میرفت در اینوقت او را از سرای محمود خان بیرون فرستاده بجهان دیگر جای دادند و از آنسوی چون خبر سلامتی وجود شاهنشاه را مسرعان سبک سیر بممالک محروسه رسانیدند در همه بلدان و امصار مردم بساط عیش و سرور بگستردند و بدین شکرانه مال فراوان بفقرا و مساکین بذل نمودند و شاهزاده امامقلی میرزا زری لایق بدرگاه فرستاد

اختلال امور سید محمد خان ظهیر الدوله حاکم هرات و تاخت و تاراج ترکمانان در اراضی خراسان

در خراسان شرقی و اراضی افغانستان بسبب ضعف امارت صید محمد خان ظهیر الدوله خللی در نظم مملکت پدید گشت و محمد شیخ مروی ششصد سوار از قبایل ترکمانان گزیده ساخته و از کوهستان هرات راه بریده ناگاه از غورقان که پنج فرسنگی شهر مشهد است سر بر کرد و از جماعت تیموری هزار سر گاو و گوسفند براند و ششصد تن اسیر گرفت و طریق مراجعت برداشت چون این خبر بجام السلطنه بردند گروهی از ابطال رجال را بر نشاندند تا یکشبانروز از دنبال ایشان بشتافتند و نیل مرام مراجعت کردند و از جانب دیگر کهندل خان والی قندهار آهنگ تسخیر هرات نمود و نخست پسر خود امیر افضل خان را با جمعی از افغانان بر مقدمه لشکر باراضی فراه و سبزوار تاختن داد و از دنبال او پسران دیگر خویش و غلام محی الدین خان را مأمور داشت و جمعی از بزرگان افغان را با دو هزار سواره و هزار تن پیاده و هفت عراده توپ و یک زنبوره ملازم خدمت ایشان ساخت تا بجانب فراه راه برداشتند و از قفای این جماعت محمد صدیق خان پسر اکبر و ارشد خود را با لشکر دیگر و توپخانه جداگانه بطرف اسفزار رهسپار داشت و کهندل خان خود نیز بقصد سفر هرات بتجهیز لشکر و ترتیب کار پرداخت و این آثار و اخبار در نظم هرات و انقیاد قبایل خللی بزرگ انداخت و صید محمد خان در حکومت قبایل ضعیف گشت لاجرم پانصد تن سوار از افغانان محال هرات نهب و غارت باراضی خراسان انداختند و بجوزغان و نهندان را منهوب ساختند و سیصد تن مرد و زن اسیر گرفتند و اطفال شیرخوار را بصحاری وادیه بریختند و بگذشتند همچنان جماعتی از زایرین مشهد مقدس مراجعت بعراق میکردند و مصطفی قلیخان مقدم و فرج بیک آقا بیک و شاه ولیک بیک و عیسی بیک شقاقی و عیسی بیک مرندی و رضاقلی بیک که هفت تن از اعلام تفنگداران شاهنشاه ایران بودند با ایشان کوچ میدادند در منزل میامی سیصد تن سوار ترکمان با ایشان دوچار شدند و از در کارزار درآمدند مصطفی قلیخان تفنگدار چون این بدید هیچ بیم از کثرت دشمن نکرد و یکتنه اسب برجهاند و بجانب ایشان حمله برد و مانند برق خاطف و صرصر قاصف از چپ و راست تاختن کرد و در هر کرّی و حمله تفنگی بگشاد و از ترکمانان اسبی و مردی بخاک درآورد و چند تن را نیز جراحت کرد و شش تن دیگر تفنگداران چون این چابکی و جلادت نگریستند از سرزنش و شناعت مردم و عیب و عار خویش بترسیدند ایشان نیز اسب خود را بمهمیز برانگیختند و بستیز و آویز درآمدند و مصطفی قلیخان

بهم بست و چند تن را با خاک پست کردند ترکمانان را با ایشان قوت جنگ و طاقت درنگ نماند بزحمت فراوان کشتگان
خویش را حمل داده طریق هزیمت پیش گرفتند و تفنگداران زایران را بسلامت عبور دادند و همچنان بعد از سفر کردن
سام خان ایلخانی بدار الخلافه طهران گروهی از ترکمانان آهنگ نهب و غارت خبوشان تاختن کردند و یزدان وردی خان
برادر سام خان با جمعی از جماعت زعفرانلو بمدافعه بیرون شده ایشان را هزیمت دادند و چهل کس از آن گروه را دستگیر
ساخته سر برداشتند و از جانب دیگر محمد رحیم خان حاکم بجنورد با ترکمانان تکه مقاتلتی بزرگ کرد و سر و اسیر فراوان
گرفته روانه طهران داشت و از آن پس چهل تن سوار ترکمان با راهی بیابان همی برآمده چهار تن اسیر گرفتند و چون خواستند
از حدود بجنورد عبور کنند محمد رحیم خان آگاه شد و گروهی را بر نشانده ناگاه بر ایشان تاخت و سی تن از ترکمانان را
اسیر گرفت و اسیران شیعی را آزاد ساخت و از جانب دیگر هزار سوار از ترکمان آهنگ شاهرود کرده و فراسیاب خان
نردینی بمدافعت و مقاتلت ایشان کمر استوار نمود و محمد ولیخان حاکم استرآباد را نیز آگهی فرستاد تا او نیز جماعتی از سواران را
فرمان بگرد تا بیرون تاخته تا در سرحد گرگان با ترکمانان مقاتلت ساختند و ایشان را درهم شکسته هزیمت نمودند و دیگر
سکنه قلعه نرق که از تبعه تربت شیخ جام است قانون کرده اند که زنان ایشان هر سال روز عید فطر نیم فرسنگ از
قلعه خویش دور شده بمسجد نو میروند و آن روز را بطرب و سرور بپای برده شامگاهان باز خانه میشوند در این سال که روز
عید بر عادت بدان مسجد شدند چهل و شش سوار ترکمان از قبیله آتی خان ولد تکه طرقی در این وقت برسید و سی تن از نسوان را
اسیر گرفته مراجعت مینمایند این قصه کریمداد خان هزاره بردند و او بی‌ستوانی با جماعتی از مردم خود برنشسته پانزده فرسنگ
از قفای ایشان ایلغار کنان برفت و آن جماعت را دریافته از گرد راه جنگ بپیوست و تمامت چهل و شش سوار را
دستگیر ساخته روز دوازدهم شوال با کنده و زنجیر وارد مشهد ساخت و نسوان را از قید اسیری رها ساخته بقلعه
نرق فرستاد مع القصه چون خبر طغیان و عصیان ترکمانان و افغانان پراکنده شد سلطان مراد میرزای حسام السلطنه
که در این وقت حکومت خراسان داشت دفع ایشان را واجب دانست و اسکندر خان پسر حسین پاشا خان امیر آخور را
باتفاق عباسقلی خان دره‌گزی با هزار تن سرباز و هزار سوار و دو عراده توپ روانه دربند مزدوران داشت
تا هشت برج محکم استوار برآوردند و پنجهزار ذرع دیوار نهادند و صد و پنجاه تن شمخالچی بحفظ و حراست
باز داشتند و از آنجا تا آق دربند سفر کرده چهار برج نهادند و شش هزار ذرع دیوار برافراشتند و یکصد و پنجاه
تن شمخالچی بگماشتند و در قراولخانه سیدان نیز یک برج کرده ده تن تفنگچی باز داشت و میرزا رفیع خان که در محال
قاینات طریق عصیان و طغیان برداشت پاشا خان سرتیپ را با دو فوج سمنانی و چهارصد سوار و چهار
عراده توپ مأمور نمود تا قلعه او را بقوت یورش فرو گرفت و میرزا رفیع خان بهرات فرار کرد و بشفاعت
صید محمد خان والی هرات جرمش معفو گشت و پاشا خان و امیر اسد الله خان حاکم قاینات و علیقلی خان سرهنگ
فوج دامغانی و میر علم خان پسر امیر اسدالله خان و ابراهیم خان گنجه را که بدان حصن حصین غلبه جستند کارداران
دولت بنواخت نوازش فرمودند و خلعت فرستادند و حدود و ثغور خراسان محط امن و امان گشت و این هنگام
حسام السلطنه سفر سرخس را تصمیم عزم داد و علیقلی خان میرپنجه و عسکر خان سرتیپ دو فوج افشار و دیگر از
سواره خمسه را که از دار الخلافه رسیده بودند بفرمود تا تجهیز لشکر و بسیج سفر کنند چون این خبر بسرخس بردند

ایاض خان با شصت تن از بزرگان سرخس بقدم عجل و شتاب بمشهد مقدس آمدند و علیقلی خان میرپنجه
و سام خان ایلخانی و عباسقلی خان دره جزی را از در ضراعت بشفاعت برانگیختند و بر ذمت نهادند و پیمان دادند
که هرگز سر از فرمان برنتابند و پنجاه کس از بزرگان ایشان همواره در مشهد مقدس بگروگان متوقف باشند و
پنجاه تن از ابطال رجال بملازمت حسام السلطنه باز دارند و اسب ایشان را داغ خدمت برزنند و نیز یکصد تن
در قراولخانها حافظ و حارس ثغور باشند و متحمل کردند که اگر یک تن از مردم سرخس هرگز طریق مخاصمت بر دارد این
صد تن که در مشهد اقامت دارند بجای او هلاک و تباه کردند آنگاه هفتاد تن از اعاظم ترکمانان مرو طی مسافت
کرده در مشهد مقدس بحضرت حسام السلطنه پیوستند و اظهار طاعت و انقیاد کرده پیمان نهادند که جمعی از مردم خود را
بگروگان بسپارند و در حدود و ثغور خراسان دست تعدی فرا نبرند از پس این وقایع محمد کریم میرزا از قبل علیخان حاکم
سیستان عریضه بحسام السلطنه آورد و شرح اینکه چون مملکت سیستان از جمله ممالک محروسه ایران و مردم این بلده چاکر
و فرمان بردار کارداران ایرانند نیکو آن است که لشکر سواره این مملکت در سایه علم شیر و خورشید که نشان دولت
ایران است کوچ دهند و ارکان کارداران دولت این چاکران بچنین عنایت مفتخر شوند بر ذمت نهاده ایم که در هفتاد و
دو طریق که محل عبور و غارت اشرار بلوچستان است کاروانیان و مجتازان را حارس و حافظ باشیم لاجرم بخواستاری و
شفاعت حسام السلطنه بیرق شیر و خورشید از کارداران دولت بتشریف و عنایت شد و امیر علم خان قاینی و
حسن خان جلیلوند آن علم را تا بسیستان حمل دادند و علیخان با حفظ حشمتی که درخور دولت است پذیره شد و آن
علم را بر سر قلعه سه کوهه که خانه و نشیمن اوست و از معظم قلاع سیستان است نصب کرد و پسر خود را باتفاق پسران دوست
محمد خان سیستانی و ابراهیم خان همراه میر علم خان روانه نمود تا در شهر مشهد برسم گروگان اقامت کنند و ملازم
خدمت باشند و همچنان شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله فرمانگذار کرمان بزرگان بلوچستان را احضار کرده
از ایشان پیمان بستد که دیگر در طرق و شوارع از اشرار بلوچ زحمتی و زیانی بکس نرسد و از اشراف آن قبیله شیرخان
و سیف الدین خان و سالار محمد خان و اعظم خان و مراد خان را خلعت کرد و شادخاطر بمساکن خویش باز فرستاد
چون حدود سیستان و ترکمان و افغان بنظام شد صید محمد خان والی هرات نیز به نیروی کارداران دولت مستظهر گشت
و از آنجانب کهندلخان چنانکه ذکر شد چون اعداد کار کرده از قندهار بفراه و اسفزار آمد و از آنجا با توپخانه و سواره و پیاده
بعزم تسخیر هرات تا پل مالان براند صید محمد خان نیز ساخته جنگ شد و از جماعت افغان و هزاره و هراتی لشکری کرده او را
پذیره گشت و رزمی صعب پیوسته کرد و بعد از گیرودار فراوان لشکر قندهار شکسته شد و کهندلخان هزیمت کنان بفراه
و اسفزار مراجعت کرد آنگاه صید محمد خان برادر خود محمد صدیق خان را با جماعتی از خوانین افغان روانه درگاه
شاهنشاه ایران داشت و او روز پانزدهم صفر وارد دارالخلافه طهران گشت و روز نوزدهم بحضرت صدر اعظم بار
یافت و از پس روزی چند بتقبیل آستان شاهنشاه خرسند گشت و چون چند صره زر و سیم در دارالضرب هرات
بنام شاهنشاه ایران مسکوک داشت با عریضه صید محمد خان و بسته چند از بافتهای کشمیر بحضرت شاهنشاه آورد
و نگارنده این حروف باتفاق آنجماعت زمین خدمت بوسیده عریضه ایشان را در بار عام بعرض رسانیدم و شهریار
تاجدار تا عشره آخر ربیع الثانی آنجماعت را رخصت مراجعت داد و محمد صدیق خان و امیر خان و سردار صالح خان

وپیر محمد خان و خوشدل خان و دلاور خان و فیض محمد خان و لشکری خان و سلیمان خان و صیفی خان ایشیک
آقاسی و نبیل خان و سرافراز خان و سردار امیر خان و سردار تاج خان و امیرآخور و میرزا عبدالله منشی و ملا عبدالله
عم مفتی هرات و ده تن دیگر از مردم آن بلده بخلاع گرانبها مفتخر و نامبردار شدند و مقربان حضرت و صنادید دولت
مانند میرزا کاظمخان نظام الملک و سی تن دیگر از اکابر و اشراف ایشان را بضیافتهای بزرگ هر شب یکتن ایشان را
دعوت نمودند و آنگاه رخصت انصراف یافته مراجعت کردند و از پس آن شاهنشاه ایران شاهزاده مؤید الدوله را
از بهر تقدیم خدمتی دیگر بدار الخلافه طلب داشت و حکومت کرمان را بمحمد حسن خان سردار ایروانی باز گذاشت و محمد آقا
پسرش بمنصب میرپنجگی سرافراز شد و پسر دیگرش یوسف خان منصب سرتیپی افواج کرمان یافت و هم در امسال
اسکندر خان زند حکومت مرند یافت و ابراهیم خان یزدی حاکم کاشان گشت و امیر علینقی خان وکیل طرف بحکومت
آن بلده سرافراز گشت و هم در امسال شاهزاده امامقلی میرزا فرمانگذار عراقین عرب و عجم بعماد الدوله ملقب گشت
و میرزا محمد مستوفی وزیر آذربایجان قوام الدوله لقب یافت و هم در امسال میرزا سعید خان که در پاکی فطرت و
صفای طویت شناخته حضرت بود و بارها در تقدیم خدمت و حسن محاورت با وزرای دول خارجه مجرب و ممتحن آمد
بمنصب وزارت دول خارجه سرافراز گشت و حاجی میرزا محمد خان کارپرداز دولت ایران از حاجی ترخان مراجعت
کرده مورد الطاف شاهانه گشت و نایب اول وزیر دول خارجه آمد و احمد خان نوائی کارپرداز اول دولت ایران
از تفلیس طریق حضرت دار الخلافه گرفت و قاسمخان برادر حسینعلی خان معیر الممالک بجای او مامور گشت
و بیست و نهم جمادی الاولی قونول شیل وزیر مختار و ایلچی مخصوص انگلیس روانه لندن شد و طامسن صاحب منصب
شارژدفری مقیم دار الخلافه گشت و محمد خان مصلحت گذار ایران که مقیم اسلامبول بود رخت بجهان جاوید برد و حاجی
میرزا احمد خان نایب دوم وزارت بجای او مامور شد و میرزا بزرگ قزوینی کارپرداز ارزن الروم گشت و هم در امسال
ملا محمد مامقانی که از اجله علما بود در آذربایجان وفات کرد و امیرزاده بهادر میرزا در تبریز وفات کرد و سلیمان خان
سهام الدوله نیز در طهران هلاک شد و هم در امسال سفیر کبیر دولت عثمانی احمد وفیق افندی از قبل سلطان روم
مامور بسفر دار الخلافه دولت ایران گشت و حیدر افندی مستشار سفارتخانه و عاصم بیک نایب اول سفارتخانه و خالد
افندی نایب دوم و مختار افندی صاحبمنصب نظامی و توفیق افندی با شش تن صاحبمنصب دیگر ملازم خدمت او بودند
از قبل کارداران ایران محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی باشی بمهمانداری او پذیره شد و همچنان محمد ابراهیمخان سرتیپ
نوری و اسد خان و حسین خان یوزباشی و جماعتی از غلامان و غلام پیشخدمتان او را استقبال کردند و در روز سه‌شنبه
پانزدهم ذیقعده درآوردند و در روز بیستم ذیقعده بتقبیل آستان پادشاهی نمود و از آنجا بحضرت صدر اعظم شتافت
و از پس دو روز صدر اعظم او را بازدید فرمود و هم در امسال هنگام تحویل حمل در بلده شیراز ابری بالا گرفت و متراکم گشت
و تگرگی ببارید که هر یک بمقدار نارنجی بود و بسیار مردم و مواشی از اغنام و گوسفند بکشت مرا حدیث کردند و ضمانت صدق آن سخن
بر راوی حدیث است همی گفت که قبال حوزه شهر که در سایه خیمه روز گذرانند چون یکدو خیمه بر سر آن ما نتوانست بود و آلات نحاس مانند
مرجل و طبق بر سر کشیده داشتند و حبهای تگرگ نحاس را در هم میشکست و چه بر سر مردی فرود آمد و هر دو چشمش
بیرون افتاد و هم گفته بیک حبه تگرگ را میزان زدند هزار مثقال برآمد

مأمور داشتن شاهنشاه ایران عباس میرزا را بتوقف عتبات عالیات

از این پیش مرقوم افتاد که شاهنشاه ایران برادر کهتر خود عباس میرزا را بحکومت قم بازداشت و فرمان کرد که باتفاق مادر خود در آن بلده اقامت کند و با موکب پادشاهی کوچ ندهد و چون مردم مجهول بیشتر بطلب شر مجبول اند پیوسته آشفتگی روزگار و درهم افتادن اشرار و ناامنی خاطر و پریشانی بادی و حاضر را طالب و جالب اند بعضی از اعیان حضرت و منسوبان خانواده سلطنت از بعید و قریب بابلاغ رسالت و مکاتیب والده شاهزاده عباس میرزا را برمی‌انگیختند تا از شاهنشاه ایران حشمت و مکانت پسر را هر روز بر زیادت طلب کند بلکه از بهر او ولایت عهد و نیابت سلطنت بخواهد و این معنی بر قرار است که در میان سلاطین قاجاریه ولایت عهد با برادر نگذارند و همچنان مردم ایران سر بیکاره فرو نیارند و اگر همه از پادشاه طفلی بر صنیع زینت عهد باشد او را بولایت عهد بردارند و تاج پادشاهی از گاهواره او در آویزند مع القصه چون صدر اعظم از اغوای مردم فتنه جوی و پذیرفتن والده عباس میرزا کلمات حیلت آمیز ایشان را آگهی یافت بیمناک شد که مبادا روزی شاهنشاه غیور از برادر رنجه شود و نزدیکان او را بشکنجه افکند و بنیران غضب افروخته کند و جمعی از منسوبان خانواده سلطنت سوخته گردد لاجرم بصلاح و صواب نزدیکتر دانست که شاهزاده عباس میرزا را با حشمت و ثروتی که پادشاه زادگان را سزاوار است بجانب عتبات عالیات کوچ دهد و دست مردم مفسد را که بتسویلات نفسانی و تخییلات شیطانی سخن کنند از وی باز دارد پس نخستین نزدیک بعضی از بزرگان مجرب چاکران حضرت را انجمن کرده با ایشان سخن در میان گذاشت و پشت و روی این امر را مکشوف داشت تا تمامت آنجماعت باصابت رای و حسن تدبیر او را ستایش کردند و آنگاه بدربار شهریار آمده خواستار شد و محاسن این اندیشه را تکرار داد و چندانکه شاهنشاه ایران میرزا محمد خان سرکشیک را با جماعتی از غلامان رکابی بدارالامان قم فرستاد و عباس میرزا را باتفاق والده او تمامت اموال و اثقال و آلات و اوانی زرین و سیمین اندوخته داشت روانه عتبات عالیات نمود و بر زیادت از این فرمان کرد تا همه ساله از خراج ایران زری لایق بدو برند تا بسعت عیش و خصب نعمت معیشت کند و روزگار خود را بکسب علوم و تحصیل آداب بجمیر بپای برد و هم در این سال روز عید فطر شاهنشاه ایران صدر اعظم را بشمشیری که قبضه آن بالماس و دیگر جواهر گرانبها مرصع بود تشریف کرد تا او هنر سیف و قلم را با قرطاس و قلم توام باز نماید و غازیان سپاه را چون دبیران درگاه آموزگاری فرماید برادر صدر اعظم میرزا فضل الله خان وزیر نظام از آذربایجان دو عراده توپ سه پوند که بصنع خاطر او بوده و بفرمان او کرده بودند برسم پیشکش ارسال پیشگاه پادشاه داشت و مورد الطاف و اشفاق آمد و خود نیز روز هفدهم جمادی الاولی وارد دار الخلافه شد و صاحبان مناصب نظامی مردم سپاهی بر حسب فرمان او را پذیره شدند و با حشمتی که در خور بود در آوردند و هم در این سال شاهزاده احمد علی میرزا در دار الخلافه طهران بدرود جهان کرده و در اراضی شوشتر جائی که در روزگار باستان بنیان شهر شوش بوده کاخی از زمین با هفتاد یارکاه و از دو شیر دراز دست که بیند از نشیب خاک پدیدار شد و سی و شش ستون وی از بالا از سنگ خام داشت و چندانکه خشت پخته در عمارت بکار رفته بود بر یک سمت هشت من بیشتر آمده سلفی زر مسکوک که نقش آن مستعر بانه بود نیز پدیدار شد

ذکر وقایع احوال شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه در سال یکهزار و دویست و شصت و نه هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و نه هجری چون یکساعت و بیست و هشت دقیقه از شب دوشنبه دهم جمادی الآخره

از غروب آفتاب سپری شد مطابق سنه ترکیه اودئیل آفتاب از حوت بحمل تحویل داد ملک الملوک عجم ناصرالدین شاه
قاجار جشن عیدی بپای برد و از پس آن بنظم بلدان و امصار پرداخت اسکندرخان سردار بحکومت خوی قرین
افتخار آمد و چون از قبل رعیت خوی در حضرت سلطنت اظهار مسکنت کردند ملک الملوک عجم بصوابدید صدر اعظم معادل
دوازده هزار تومان از خراج دیوانی آن بلد بتخفیف رقم کرد و نیز مثال داد که معادل یکهزار تومان زر مسکوک در تعمیر عمارات
خوی بکار برد و میرزا هاشم خان حکومت نهاوند یافت و میر مطلب خان پسرش سرکرده سوار خزل گشت آنگاه شهریار تاجدار

تفویض نیابت صدارت بنظام الملک

همی خواست که صدر اعظم تمامت بلدان و امصار را از قرائت مکاتیب و کتابت رسایل و عزل و نصب حکام و ترتیب
وزیبای اهالی نظام و تعدیل امور دول خارجه و ارتفاع خراج ممالک محروسه بنفس خویشتن فاصل و باطل و کامل
مدبر و مقبل بود لاجرم بفرمان شاهنشاه فرزند ارشدش میرزا کاظمخان نظام الملک که پسر آن مه و ثمر آن شجره و
آن کوهر و فروغ آن اختر بود بمنصب نیابت صدارت مفتخر گشت و شخص دوم ایران ملقب آمد و حکم رفت که در تمامت
امور مملکت مداخلت اندازد و از غث و سمین بازپرس کند و نشان تمثال پادشاه و حمایل مخصوص تشریف یافت
و شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله برحسب فرمان حکمران همدان گشت و عبدالباقی میرزا پسر خویش را به نیابت
حکومت روانه همدان داشت و میرزا فضل الله وزیر نظام رخصت مراجعت یافته بجانب آذربایجان رهسپار گشت
و بعد از ورود بآن اراضی حمزه میرزای حشمة الدوله چند سر اسب جنیبت پذیره او کرد و قایدان سپاه و سران سرکردگان
استقبال او را استعجال گرفتند و او را باحشمتی لایق درآوردند و از پس این وقایع خبر خراسان و فتنه مرو چنین بعرض رسید
که چون محمد امین خان والی مملکت خوارزم آهنگ تسخیر شهر مرو و تخریب آن بلده فرمود و عبدالرحمن که خلیفه مرو بود
چون این بدانست فرزند خود رحمن ویردی را با پنجاه سوار روانه مشهد مقدس نمود و بحسام السلطنه که اینوقت
حکومت خراسان داشت عریضه کرد که شهر مرو و محال آن که از اراضی خراسان و در حوزه فرمان شاهنشاه
ایران است اینک بدست محمد امین خان ویران میشود و از خویشتن حاکمی برگمارید و رعیت این ولایت را از رنج تاراج
مردم ارگنج محفوظ دارید حسام السلطنه صورت حال را بعرض سده سلطنت رسانید و بصوابدید کارداران

لشکر کشیدن خان خوارزم بمرو و هزیمت کردن لشکر خراسان او را

دولت عباسقلی خان دره‌جزی را با یکصد و پنجاه تن سوار بحکومت مرو گسیل داشت هنوز یکماه تمام شمرده نشد که
محمد امین خان بیرق ملک ستانی برافراخت و با ده هزار تن سواره و پیاده از خیوق بیرون تاخت و همه جا شتاب زده
طی مسافت کرده بکنار مرو آمد عباسقلی خان با آن سپاه قلیل ساخته جنگ شد و از مردم مرو نیز لشکری بساخت
و با خان خیوق چند کرت مصاف داد و او را از ظاهر شهر باز پس برد بعد از هزیمت خان خیوق عباسقلی خان بمرض
گشت و بهمان مرض درگذشت چون این خبر بمشهد آوردند حسام السلطنه سپاهی و بهادرخان را بجانب خیوق فرستاد و
محمد امین خان جماعتی از لشکریان را بر سر راه ایشان فرستاد تا راه ببستند و جنگ درپیوستند بهادرخان که تذکره شجاعت بود
باتفاق جماعت اسب برانگیخت و خاک معرکه را با خون دلاوران درآمیخت و سواران خراسانی از یمین و شمال
و کار جدال و قتال بپا کشیدند ~~...~~ از آن محل مخافت پاک گذشتند آنگاه که گذشته شهر مرو درآمدند
القصه خان خیوق سپاه و در اراضی مرو روزی چند گذشت و بدان بلده دست نیافت آنگاه مریض بادشکر کاه بازآمد
و مردم او هر روز از پای درآمدند ... تا چاره طریق مراجعت گرفت و میر محمد خان جمشیدی را از جانب خویش

در قریاب که شش فرسنگ تا مرو مسافت است باز داشت و خود تا خیوق عنان نکشید پس دیگر میراحمدخان از مردم محال مرو
و سرخس و اراضی بعید و قریب بنوا و نوید فریب داد و در قریاب ساکن ساخت چندانکه بخزانه خاوران انجمن کرد آنگاه بزحمت مردم مرو
پرداخت و چندانکه توانست از نهب و غارت دست باز نداشت و هم مردم مرو مبتلای قحط و غلا مبتلا بودند از بهر آنکه چند کرت
هنگام حصاد گندم و اجتنای اثمار و ضبط غلات خان خیوق بر مرو تاخت و هرچه از باغ و زمین رسته بود ماخوذ ساخت
و این وقت یکخروار گندم به پانزده تومان زر مسکوک بها داشت لاجرم اعیان مرو صورت حال را بحسام السلطنه مکتوب
کردند و او در سده سلطنت معروض داشت و شاهنشاه ایران فرمان کرد تا از خراج دیوان مبلغی زر مسکوک برسم عطیت
بمردم مرو برند و حسام السلطنه سپاهی لایق از بهر حفظ و حراست آن اراضی کوچ دهد و چنان افتاد که قبل از آنکه از این
زر و این لشکر بدیشان رسد کاروانی بزرگ از آنجا بجانب مشهد کوچ میداد و در منزل چهارجو محل اقامت انداخته از
بیم مردم قریاب نیروی در آمدن بر مرو نداشتند و از آنطرف میراحمدخان جمشیدی با هزار سوار ازبک و میمنه و سالور
از پل تن در سرراه ایشان انتهاز فرصت میداشت بهادرخان حاکم مرو چون این بدانست حسینخان سبزواری را
با سیصد سوار بیرون فرستاد تا در دو فرسنگی چهارجو با میراحمدخان دچار شد از دو روی برصف شدند و جنگ بپیوستند
بهادرخان مردانه بکوشید و دویست تن از سواران او را مجروح و مطروح ساخت و ایشان را بجانب میمنه هزیمت کرد
و ده نیزه سر از آنجماعت روانه مشهد داشت و کاروانیان را بسلامت عبور داد و در این هنگام دویست تن از بزرگان
مرو طریق مشهد مقدس گرفته بحضرت حسام السلطنه آمدند و بشرط گروگان در مشهد اقامت جستند لاجرم حسام السلطنه
سه فوج سرباز خراسان را با پانصد سوار و شش عراده توپ و خمپاره و قورخانه باسمعیل خان سرهنگ برادر عباس
قلیخان میرپنجه سپرد و بجانب مرو مأمور داشت و خود نیز تا آق دربند کوچ داد و اعیان سرخس را حاضر کرده ایشان را
از عبور لشکر بطرف مرو آگهی داد تا مباد از قتل خود بیمناک شوند لاجرم بزرگان سرخس نیز با لشکر کوچ داده در اراضی
خود علوفه و آذوقه سپاه را آماده داشتند تا کوچ بر کوچ باراضی مرو در آمدند قریب بمرو هزار سوار قزاملی بر ایشان
در آمد و لختی مصاف داده هزیمت شدند و سپاهیان نجیب در کنار آب مرو اتراق کرده روز دیگر بشهر در آمدند
آنگاه حسام السلطنه بیرق شیر و خورشید با قبه زرناب که نشان دولت ایران است بصحبت محمدخان کندیلی و امامعلی
بیک روانه مرو داشت و خود از آق دربند مراجعت بمشهد مقدس نمود و این هنگام کارداران دولت او را
حاضر حضرت دارالخلافه خواستند و حسام السلطنه از مشهد مقدس راه برگرفته بیست و پنجم شهر شعبان وارد
طهران گشت و تقبیل آستان پادشاهی نموده مورد الطاف و اشفاق آمد

تفویض ولایت دولت ایران بشاهزاده نامدار سلطان معین الدین میرزا حفظه الله تعالی

یادگار دودمان فریدون و جم مهین فرزند ملک الملوک عجم شاهزاده معین الدین میرزا روز یکشنبه دهم
شهر ربیع الثانی در سال یکهزار و دویست و شصت و هشت هجری چهار ساعت از آن شب که آفتاب درجه مغرب اول
کند در دارالخلافه طهران متولد گشت وی نیز مانند پدر تاجدار از دو سوی نژاد با [illegible] فتحعلیشاه قاجار پیوسته میشود
چه مادرش تاج الدوله که محجوبه ملک و دولت است دختر شاهزاده سیف الله میرزای پسر فتحعلیشاه است و نسب پدر نیز
شاهنشاه جهان با فتحعلیشاه روشن تر از مهر و ماه است چنانکه در این کتاب مبارک رقم شد مع القصه این مولود سعید را

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

[illegible] پیوند تا در سرای سلطنت روز تا روز و ماه تا ماه همی بالیده گشت و پس از چندگاه برای تقدیم خدمت او ساسان میرزای پسر شاهزاده بهمن میرزای بهاءالدوله که بزینت عقل و حلیهٔ حسب و زیور ادب و حسن تواضع آراسته بود تعیین یافت و روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر رمضان در حضرت شاهزاده لله‌باشی گشت و بخلعت شاهانه سرافراز شد و چون پادشاه از ولیعهدی گزیر نباشد و شاهنشاه ایران در جبین این شاهزاده افزون از نژاد والدین کرامت طرفین آثار سلطانی و کشورستانی مطالعه میفرمود منشور ولایت عهد از عهد او در آویخت و روز یکشنبه بیست و نهم شهر ربیع الاول که یکهزار و دویست و شصت و نه سال از هجرت نبوی سپری بود چهار ساعت و چهل دقیقه قبل از غروب آفتاب او را بمنصب ولیعهدی اختیار فرمود و در سرای سلطنت جناب اشرف صدر اعظم و تمامت شاهزادگان و عموم امرا و ارکان دولت و ایلچیان و وزرای دول خارجه انجمن شدند و شاهزاده را با تاج و حمایلی که مخصوص خلعت ولیعهدی است ساسان میرزا در آغوش گرفته بمیان انجمن آمد و صدر اعظم او را در بر گرفته بر سر تختی که از بهر او کرده بودند جای داد و تمامت بزرگان سر فرود داشته او را بولایت عهد سلام دادند و از پس آنکه میرزا کاظم خان نظام الملک به نیابت صدارت کبری مفتخر شد چنانکه مذکور گشت وزارت ولیعهد نیز با او تفویض یافت آنگاه از بهر آگهی سکنهٔ ممالک محروسه مناشیر پادشاهی رقم شد و بدست سرعان سبک سیر بهر شهر و بلد انفاذ یافت در همه بلدان و امصار رعات و رعیت بساط عیش و عشرت گستردند و بدین شکرانه کوس شادمانه نواختند و هم در این سال سردار سلطانعلی خان پسر کهندلخان والی قندهار از جانب پدر با عریضه و پیشکش طریق حضرت دار الخلافه گرفت و از راه کرمان طی مسافت کرده نوزدهم محرم وارد طهران شد و محمدخان میرپنجه و جماعتی از سرتیپان و سرهنگان و محمدحسن خان نایب ایشیک آقاسی او را پذیره شدند و با مکانتی لایق در آوردند و روز بیست و نهم محرم او را صدر اعظم دیدار کرد و روز بیست و سیم بحضرت شهریار بار جست و پیشکش خویش را پیش گذرانید و چون آثار صداقت از دیدار او مشهود شهریار افتاد او را بمظفرالدوله ملقب فرمود و همچنان بر حسب خواستاری او فرمان شد که میرزا رضی خان پسر میرزا هدایت الله وزیر کردستان که در مدرسه دار الفنون از مرتبه تعلم بمقام تعلیم ارتقا یافته بود باتفاق او مامور شد که سفر قندهار کرده در آنجا از مردم و لاد چند فوج گزیده کند و رسم جنگ و نظام ایشان را بیاموزد و کارداران ایران معادل چهار هزار تومان زر مسکوک و هزار قبضه تفنگ برای ساز و برگ سرباز او را سپردند و سجلی بر ذمت کهندلخان مقرر داشتند که آن جماعت سربازی که میرزا رضی خان منظم میکند روانه درگاه پادشاه دارند تا همواره در دار الخلافه طهران ملازم خدمت باشند الا آنکه در قندهار حاجتی افتد آن هنگام سرباز قندهاری بر زیادت از آن افواج نظام آن چند آنکه حاجت باشد روانه قندهار خواهد گشت و اگر کسی از سرداران قندهار روی دل از دولت ایران بگرداند کهندلخان و فرزندان او دفع او را واجب خواهند داشت مع القصه میرزا رضی خان بعد از طی مسافت و در آمدن بقندهار یکسال و چند ماه در آن بلده اقامت جست و دو فوج سرباز منظم کرد این امر بر بعضی از کارکنان انگلیس ثقیل افتاد و چند کس نزد او فرستاده خواستند تا او را بنوید بفریبند و روی دل او را از دولت ایران بگردانند و با او گفتند چون تو بطریقت سنت و جماعت همی شوی و مردم ایران بیشتر شیعی مذهب اند بهتر آنست که پشت با ایشان کرده سفر بمبئی پیش گیری تا از دولت انگلیس بهره بکمال یابی چون چند تن از مردم قندهار نیز تقویت مردم انگریز میکردند کار بر میرزا رضی خان دشوار افتاد

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

لاجرم بر اسب چاپاپان سوار شده از راه بلوچستان با جامهٔ نیکو کون بحضرت آمد غلامحسین خان سپهدار که حکومت کرمان داشت اورا نوازش و نواخت فرمود و معادل هزار تومان اورا ساز و سامان داده روانه دار الخلافه نمود و از آن پس امیر سفر هرات شد چنانکه در جای خود مذکور میشود مع القصه شاهنشاه ایران بمصلحت و صوابدید جناب اشرف صدر اعظم مظفرالدوله را با چهل تن از همراهان او هنگام مراجعت خلعت فرمود و افزون از دو هزار تومان زر مسکوک عطا کرد و همچنان از بهر سردار کهندلخان و برادرانش رحمدلخان و مهردلخان جداگانه تشریفات ملکانه انفاذ یافت و چون شیرعلیخان پسر دوست محمد خان والی کابل با عم خود کهندلخان زلال صفا و صفوت را بخار و خاشاک منازعت و معادات مکدر داشت و آغاز خصومت و مبارات نمود شاهنشاه ایران عبدالله خان سیستانی را با منشوری چند مامور فرمود تا ایشان را دیدار کند و این کردار ناپسندیده را از میانه برگیرد و هم در این سال کارداران دولت کالسکه سواری مصحوب شعبانعلی خان از برای سید محمد خان ظهیرالدوله والی هرات انفاذ داشتند و بدین ملاطفت استقلال و استبداد اورا در حکومت بر زیادت کردند چون شعبانعلی خان بظاهر هرات رسید سید محمد خان باتفاق اعیان و اشراف هرات پذیره شد و بدین شکرانه مسافتی بعید را پیاده در نوردید و سردار امیرخان را با اسبهای خلخالی و اشیاء نفیسه روانه دار الخلافه داشت بعد از رسیدن امیرخان بدار الخلافه و رسانیدن عریضه و پیشکش بمرض وبا مبتلا شده وداع جهان گفت کارداران دولت محمد خان برادر او و خوشدلخان پسر اورا بالتعزیت و خلعت خوشدل ساختند و ظهیرالدوله را نیز مصحوب ایشان تشریف فرستادند

سفر کردن سلطان سلاطین ایران بچمن سلطانیه و انجمن شدن سپاه سواره و پیاده در لشکرگاه سلطانی

از این پیش در ذیل احوال جناب اشرف صدر اعظم رقم شد که شاهنشاه ایران تصمیم عزم داد که روزی چند سراپرده سلطانی را در چمن سلطانیه افراشته دارد و بیشتر سواره و پیاده سپاه را در یک انجمن عرض دهد از اینجاست که سلاطین ایران در تحویل ییلاق بیشتر وقت در چمن سلطانیه اوتراق کردند و روزگاری میرفت که بخواستاری کارگذاران دولت روسیه سلاطین ایران سفر سلطانیه را آهنگ نفرمودند تا مبادا در حدود و ثغور مملکت روس فتنه‌ای پدید آید در اینوقت که اتحاد دولتین ارتفاع ذات البین میداد بصوابدید صدر اعظم ملک الملوک عجم آهنگ آن اراضی فرمود در اینوقت کارداران دولت عثمانی اندیشناک شدند که مبادا از این لشکر که در سلطانیه انجمن میشود جماعتی بملک روم تاختن کنند و از این بیهوده روی که در اراضی قطور کردند چنانکه بدان اشارت شد کیفری کشند لاجرم وزرای دولت روس و انگلیس را برانگیختند تا از در خواستاری بیرون شده شاهنشاه را از تقدیم این سفر باز نشانند مع القصه جناب احمد وفیق افندی سفیر دولت روم و وزیر مختار روسیه دالغورکی و شیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس بحضرت جناب اشرف بدستیاری رسل و رسایل عدیده ابلاغ دادند که صواب آنست که ملک الملوک عجم سفر سلطانیه را بدیگر وقت حوالت فرماید و وحشت خاطر کارداران روم و تیرگی این رکضت بزداید و دیگر آنکه این هنگام که مرض وبا در مملکت عثمانی بنهایت است چندانکه مردم پراکنده باشند کمتر زیان بینند همانا صد هزار مرد لشکری بیکجای انجمن کردن و بدست وبا از پای در آوردن در شریعت سلطنت قرین میمنت نخواهد افتاد سه دیگر آنکه چون دشمنی لوای خصومت نیفراشته و حدیث جنگی عظیم امری واجب نساخته چرا باید خزانه پادشاه را کاست و لشکری را بدین سخرگی آزرد چون این ابلاغ و اینکلمات در چند ماه تکرار یافت جناب اشرف صدر اعظم بدینگونه پاسخ فرستاد که نخستین کارداران دولت عثمانی

چرا باید بتسویلات نفسانی عهود و مواثیق دولت ایران را که چون کوه گران سنگ هرگز متزلزل نشود حمل بکاهی
نگذارند و چنان دانند که پادشاه قوی بازو چشمی خود را با دولت روم پوشیده میدارد تا روزی معافصة این راز را
از پرده بیرون افکند با اینکه ما کس بوزیر بغداد فرستادیم و پیام کردیم که اینک بیست فوج سرباز ایران قریب باراضی
عراق عرب روز میگذرانند اگر شما را حاجت افتد ایشان را حاضر دارید و نظم قبایل اعراب که یک نیمه مملکت شما را خراب داشته اند
بگمارید تا چندین آشفته نباشند همانا کارداران دولت روم چون احقاق حقوق دولت ایران را نکرده اند و در ضبط
قطور و دیگر کارها باهنجار رفته اند از کیفر کردار خویش ایمن نشسته اند همیشه بسوء ظن قدم زنند و اینکه گفته اند چرا از زمانی
و با حدی نپسندید و درچنین وقتی این سفر خواهید کرد همانا آن هنگام که شاهنشاه بسیج این راه فرمود بلای وبا ظهوری
نداشت و اکنون روا نباشد که اینگونه حوادث در عزم شاهانه فتوری اندازد و پادشاه را از آهنگ خویش باز دارد و تا هر ساعت
مردمان در اوامر و نواهی شاهانه منتظر بدائی باشند و اینکه از نزل خزانه و نقصان اندوخته در تجهیز لشکر و بسیج این سفر نهیب
کرده اند از در مهر و صفات است لکن اینگونه خرج را پادشاهان و خلق شمارند و سلاطین ما تقدم حکمتی اندیشیده اند و هر گاه
سفری از بهر جنگ واجب نشده است کوچ دادن به ییلاق و قشلاق را پیش گذاشته اند تا لشکر از اعداد سفر بازنمانده و
آلات و ادوات حرب و ضرب تهی دست نشود تا ناگاه در مانند و در تنگنای وقت تدارک نتوانند چنانکه سلطان تاجدار آ
فتحعلیشاه همه ساله سفر سلطانیه از این روی همیکرد و نیز ما را با شما که وزرای روس و انگلیس هستید سخنی دیگر است و آن اینست
که چه پیش آید که سی هزار تن لشکر عثمانی نیز باراضی و اماکن کوچ داده و در اناطولی لشکرگاه کرده و هرگز با ایشان اینگونه محاورات
و مناظرات نیفکنده ایم بالجمله چون سخن بدینجا رسید و روزی چند کار بدینگونه همی رفت بخواستاری جناب اشرف
صدر اعظم ملک الملوک عجم بدین شرح دستخطی رقم فرمود و بوزرای مختار روس و انگلیس فرستاد تا یکباره مطمئن خاطر شدند
همانا بکلمات ملکانه وزیر مختار را مطمئن فرمودیم و هم این خط می نگاریم و موکد میداریم که سفر کردن ما در چمن سلطانیه
برای سیر در ممالک داخله و عرض دادن سپاه است و هرگز درین سفر لشکر سلطانی باراضی دولت عثمانی تاختن
نخواهد کرد و از اندیشه ما سفرای مقیم دار السعاده اسلامبول را نیز آگهی بدهید تا مطمئن خاطر باشند مع القصه از آن
پس شهریار تاجدار عزیز خان آجودان باشی را که تاکنون در تقدیم خدمت گوی سابقت از اکفاء ربوده داشت
بخواستاری صدر اعظم مورد اشفاق شاهانه نمود و او را بمنصب سرداری کل عساکر منصوره سرافراز فرمود و حمایلی
تمثال شاهنشاه که بالماس گرانبها ترصیع داشت و حمایلی که مخصوص این منصب است تشریف کرد و او را با جماعتی از
امرای تومان و میران پنج و سی عراده توپ و گروهی از سواره و پیاده بمنقلای لشکر روان داشت و نیز فرمان رفت
که از ممالک محروسه سرباز و سوار بجانب چمن سلطانیه سفر کرده در بیستم شهر ذیقعده در آنجا حاضر باشند و سردار کل
بیست روز از آن پیش که شاهنشاه ایران جنبش کند کوچ بر کوچ تا چمن سلطانیه عنان باز نکشید و لشکری که در آنجا انجمن
بود قبل از ورود موکب پادشاهی عرض داد پنجاه هزار تن بشمار آمد پس ایشان را انتظام بداشت و خیمه ها را اطناب
با اطناب پیوسته کرد و از سوی شهریار تاجدار روز سه شنبه هفدهم ذیقعده از دار الخلافه خیمه بیرون زد و جناب
اشرف صدر اعظم و گروهی از شاهزادگان و بزرگان و قواد سپاه و اعیان درگاه و توپخانه و زنبورکخانه و سپاهی
سواره و پیاده بملازمت رکاب در قریه امیرآباد فرود شدند با اینکه در اینوقت مرض وبا در بیشتر ممالک ایران

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

روز بروز فزونی داشت و مردم لشکرگاه نیز بدان بلا مبتلا بودند در عزم شاهنشاه فتوری راه نکرد و از امیرآباد کوچ بر کوچ تا قزوین براند خسروخان گرجی که در قزوین حکومت داشت تقدیم خدمت کرد و تا خرمدره ملازم رکاب بود و از آنجا نیز میرزا اصلانخان حاکم خمسه تا منزل سیاه دهن پذیره گشت و موکب پادشاهی روز چهارم ذیحجه بسلطانیه درآمد سردار کل با توپخانه و تمامت سواره و پیاده بیکفرسنگ استقبال کرد و از دو رویه سپاه بر صف شد و شاهنشاه پنج ساعت قبل از غروب آفتاب از اسب پیاده شده و بار عام بداد و برحسب نظام یکصد و ده توپ بگشادند عیسی خان والی گیلان و بزرگان آن اراضی از راه برسیدند و زمین خدمت ببوسیدند و حمزه میرزای حشمة الدوله و میرزا افضل الله وزیر نظام و میرزا فضل الله منیر نظام و میرزا محمد قوام الدوله نیز از آذربایجان حاضر رکاب شدند و طامسن صاحب شارژدافر دولت انگلیس نیز از دار الخلافه سفر سلطانیه کرده ملازم خدمت شد و در آن ساحت فسیح و عرصه وسیع بیرون از هفتاد و هشتاد هزار سواره و پیاده بقانون نظام رده برکشیدند و صف بزدند و هنرهای خویش را در کار حرب و ضرب باز نمودند و شاهنشاه بیشتر وقت بمیان ایشان عبور همی کرد و هر کس را بکارتر یافت ببذل و عطا نیکو بنواخت و روز عید اضحی که بار عام بود بزرگان حضرت و میران درگاه و افراد سپاه بتقبیل سده سلطنت حاضر شدند و یکمیل در یکمیل از چند جای صف راست کردند و شاهنشاه را تحیت و تهنیت سلام دادند از پس آن روز تا روز مرض وبا فزونی گرفت و بسیار کس از لشکریان نابود گشت عباسقلی خان جهان بیگلوی میرپنجه و میرزا ابراهیم خان دریابیگی نیز درگذشت با اینهمه یکتن از لشکرگاه قدمی کناره نتوانست گرفت در اینوقت صدر اعظم پراکنده ساختن این سپاه را بصواب نزدیکتر دانست و بخواستاری او شاهنشاه طریق مراجعت گرفت و محمدعلی خان میرپنجه را با چند فوج بمقدمه لشکر روانه دار الخلافه داشت و شاهنشاه بعد از گستردن بساط عید غدیر بسیج راه کرد و بعد از ورود بقزوین حمزه میرزای حشمة الدوله را رخصت مراجعت بآذربایجان داد و حاجی میرزا محمد خان نایب اول وزارت دول خارجه مدیر مهام خارجه ملقب شده با حشمة الدوله راه برگرفت و موکب پادشاهی روز بیست و هفتم شهر ذیحجه وارد دار الخلافه طهران گشت و هم در اینسال آقا سید محمد مجتهد خمسه رخت بسرای جاودانی کشید و علیخان سوادکوهی بمرض وبا درگذشت و بجای او میرزا کریمخان حافظ و حارس سرای سلطانی گشت و میرزا احمد خان پسر محمد رضا خان فراهانی نیز دم بگسست و پدرش پس از چند روز با پسر پیوست و ملا محمد علی مجتهد استرابادی وداع جهان گفت و شاهزاده اسمعیل میرزا بجنان جاودانی خرامید و جهانگیر میرزای عم شهریار که بجانب مکه معظمه رهسپار بود در بلده خوی بمرض رعاف مبتلا گشت و هم بدان مرض درگذشت و هم در اینسال شب چهارشنبه بیست و پنجم رجب در بلده شیراز چنان زمین متزلزل شد که بسیار از خانهای مردم از بن برآمده از جائی بجائی افتاد و از زمین آنجا آبی [illegible] بنهایت عفن بجوشید دوازده هزار کس از آن زلزله هلاک شد و اگر کسی در محلت دیگر آن شب را بصبح آورده زنده بود چون بمحلت خود بازگشت محل خانه خویش را ندانست و چون مردم بکفن و دفن اینهمه مرده توانا نبودند از بوی مردگان هوا عفن گشت و بسیار کس نیز بمرض مطبقه و محرقه جان بداد و در چنین داهیه دهیا دزدان [illegible] و اموالیکه از مردگان و زندگان بجای بود همی بردند و مردم بیچاره را در چنین بلائی خونخواره اندیشه مال نبود که از دنبال آن [illegible]

و احتجاج جناب اشرف صدر اعظم با وزرای دول خارجه در خصوص [illegible]

چون بر قانون است که ایلچیان دول متحابه و سفرای ایشان آنگاه که در دار الملک دولتی از دول همسایه محل اقامت افکنند در هر سرائی که سکون اختیار کنند بیرقی افراشته دارند و شادرواری که نشان دولت خویش به آن کرده اند از فراز بیرق در اهتزاز چنانکه وزرای مختار دولت روس و انگلیس و فرانسه در حضرت دار الخلافه طهران بدینگونه زیستن دارند اما سفیر هیچ دولتی تا در دار السعاده اسلامبول علم خویش افراخته نساخته چه از نخست روز اولیای دولت سلاطین روم بر این قانون نبوده اند وسخن بر این نهاده اند که بحفظ حشمت شریعت و تقویت اسلام رایت جماعتی که بر دین ما نبوده اند در نفس اسلامبول افراشته نباید داشت و بر تشیید این مبانی و اسکات وزرای دول متحابه با دولت ایران نیز همین معاملت کردند و جهه جامعه اسلام رعایت نفرمودند لاجرم نه ایلچی روم در دار الخلافه طهران بیرقی افراخت و نه سفیر ایران در روم نصب رایتی کرد این بود تا احمد وفیق افندی سفیر کبیر دولت عثمانی به درگاه سلطانی آمد بعد از ورود به دار الخلافه طهران نزد یک کارداران دولت پیغام کرد که من با اتحاد دولتین و جهه جامعه اسلام بیرق دولتی افراشته خواهم داشت کارداران دولت ایران از قبول این مسئول ابا و استنکاف فرمودند و سفیر کبیر دولت عثمانی الحاح و اصرار همی نمود و چون جناب اشرف صدر اعظم خواست بقانونی که رسم دولت و یاسائی که سنت سلطنت است او را پاسخ گوید وزرای دولت روس و انگلیس را در میانه حکم ساخت و بدولغاروکی وزیر مختار روسیه و شیل صاحب وزیر مختار انگلیس روز سه شنبه هیجدهم شهر صفر این خبر فرستاد که شما نیک آگاهید که در میان دولت ایران و روم با قدمت اتحاد و سابقه وداد هیچگاه نبوده که سفیر ایران در دار السعاده اسلامبول یا ایلچی روم در دار الخلافه ایران نصب رایتی کنند یا علمی افراخته دارند و در این ازمنه متقاربه بسیار کس از اسلامبول بسفارت ایران رسیده مانند اسعد افندی و کمال افندی و صارم و سامی افندی و نامق افندی و هیچیک از ایشان در طلب این نام و نشان بر نیامدند و این هنگام که احمد وفیق افندی ایلچی کبیر دولت روم از راه برسید بعنوانی پیام کرد که من رایت دولت خویش را در سرای سفارت بلند خواهم داشت کارداران دولت پاسخ فرستادند که چون استقرار این کار امر حادثی است بی آنکه میان دولتین بابلاغ رسالات و ارسال مکاتیب این سخن بپای رود و بر رسم قواعد دولتی قرار پذیرد نزدیک اولیای دولت با صفا نخواهد رفت ایلچی کبیر بدین پاسخ جواب نگرفت و بر عجلت و شتاب بیفزود لاجرم شما را که میان دولتین میانجی بوده اید بر رسم یاسای دولت ابلاغ میکنیم که اگر بیرق دولت عثمانی در پای تخت ایران افراشته شود کارداران دولت ایران حفظ حشمت دولت روم را واجب شمارند و از در طرد و منع بیرون نشوند اقتضای این قضا آن وقتی است که فرستاده ما تا سور اسلامبول بعدم تعجیل و شتاب طی مسافت کند و محمد خان مصلحت گذار دولت ایران آگهی برد تا بتوانی بیرق دولت را در سور اسلامبول افراخته کند هرگاه کارداران دولت [illegible]ی از در منع بیرون نشوند ما دو بیرق افراخته خواهیم بود و اگر نه بیرق دولت روم را فرو د خواهیم داشت مع القصه احمد وفیق افندی چندان شیفته انجام این امر بود که بی اجازت اولیای دولت رایت خویش را برافراشت کارداران دولت ایران او را بحال خویش بگذاشتند و بعنوانی میرزا لطفعلی تفنگدار را که مامور سفر اسلامبول فرمودند و محمد خان مصلحت گذار را حکم فرستادند که رایت دولت ایران در خانه سفارت افراخته کند و دلغاروکی و شیل صاحب نیز با ایلچی روس و انگلیس که در سور اسلامبول اقامت داشتند مکتوب کردند و ایشان را از این قصه آگهی دادند میرزا لطفعلی راه برگرفت و بعد از رسیدن با اسلامبول به شور خویش را برسانید و ایلچیان روس و انگلیس از قصه

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

آگاه شدند محمد خان مصلحت گذاری آنکه لحظه کار بتسویف کند رایت دولت ایران را در اسلامبول از دار سفارت برافراخت و چون این حدیث مکشوف افتاد ناظر امور خارجه در رد و منع او بر سیم و یا سای دولتی او را مکتوبی کرد و خیرالدین پاشا را بسفارت فرستاد و پیام داد که کارداران دولت عثمانی هرگز بدین کار سر در نخواهند آورد و این ثقل بر خاطر نخواهند گذاشت و ایلچیان روس و انگلیس نیز بدو نامه کردند و او را از افراختن رایت دفع دادند و در پایان امر سخن بر این نهادند که محمد خان بیرق خویش را فرود آورد و بپا شد تا در دار الخلافه طهران بصلاح و صوابدید وزرای مختار روس و انگلیس این سخن بپای رود و محمد خان صورت حال را عریضه کرده انفاذ دار الخلافه طهران داشت و جناب اشرف صدر اعظم وزرای دول خارجه را پیام فرستاد و آگهی داد که منشور شاهنشاه ایران بیرون این شرایط صادر نخواهد گشت نخست آنکه رایت دولت ایران در سور اسلامبول و بیرق دولت عثمانی در پای تخت طهران افراخته باشد و اگر نه هر دو رایت فرود خواهیم داشت سه دیگر آنکه سفارتخانه دولتین را در دار الملک باختیار کارداران دولت باز میدهیم بهر کجا که خواهند از درون و بیرون بنا نهند آنهنگام اگر اولیای دولت عثمانی بیرون اسلامبول سفارتخانه ایران را بگذارند و اجازت برکشیدن بیرق دهند ما نیز با ایشان همان معاملت خواهیم کرد و دولغاروکی و شیل صاحب پاسخ فرستادند که این سخن را پوشیده نتوان داشت که دولت ایران را در سور اسلامبول علم فراختن نباید و حق اوست لکن گاهی مصلحت وقت واجب میدارد که کس بطلب حق خویش بیرون نشود چنانکه بسیار افتاده است که دولتهای بزرگ فرنگستان دانسته از حق خویش دست باز داشته اند و چون تاکنون هیچیک از دول فرنگستان در نفس اسلامبول علم نیفراخته اند در چشم ایشان عظیم مینماید که دولت ایران نصب رایت خویش کند صواب آن است که شما نیز این سخن نگوئید و از پنج دولت فرنگستان برتری نجوئید جناب اشرف صدر اعظم گفت بیرق از ملزومات خانه سفارت است و سفارتخانه ایران از نخست روز در دار السعاده اسلامبول بوده و در چشم اهالی دول خارجه عظیم نموده بیرق که جزو خانه سفارت است چرا باید بزرگ بنماید و همچنان کارداران دولت عثمانی آنروز که سفارتخانه ایران در سور اسلامبول مینهادند میباید بدقت نظر برند بعد از استقرار خانه سفارت افراشتن بیرق احداث طعن و دق نکند و احمد وفیق افندی سخن بر این دارد که دولتین ایران و روم با یکدیگر از در محاذات و مساوات باشند: جانب یکدیگر را در برابر هیچ مرد حفاوتی فرو نگذارند و اینک ما او را در افراختن بیرق دفع ندادیم و مهلت نهادیم تا از اسلامبول خبر بیاورند و این نسبت بسفارت دولت عثمانی بهره بزرگ بود آیا در ازای این بهره ما را چه نصیبه خواهد کرد یا عجبه هرگز دولت ایران از خویش دست باز نخواهد داشت و بیرق او را افراخته نخواهد گذاشت وزرای روس و انگلیس گفتند سخن شما بر حق است اکنون در کار بیرق ایران افتاده است که اگر شما در اسلامبول نصب رایت کنید از پنج دولت فرنگستان مستثنی و منفرد خواهید بود حمل این استثنا بر دول خمسه صعب مینماید جناب اشرف صدر اعظم فرمود جهت جامعه اسلامیه در پاسخ این سخن برهانی قاطع است چه در باب از امور رسوم سفارتی و دیگر معاملات ما از شما مستثنی و منفرد بودیم نخستین از عهود سالفه و ازمنه ماضیه در سور اسلامبول خانه سفارت بوده و شما را این نیست بلکه آن روزگار شما را هیچ سفیری مأموری نبوده و دیگر آنکه سلاطین شما که بزرگترین و بیشتر از سلاطین جهانند امروز هیچیک را در مکه معظمه بمسجد الحرام راه نگذارند و گر کس از رعیت ایرانی بتکلفت و زحمت بدانجا در آید و از هزار درد و منعی نباشد و از اینگونه چیزها بسیار است که ما از شما منفرد و مستثنی بودیم شما چرا این همه را از پس پشت انداخته و با فراختن علم پرداخته مع القصه سخن مختصر خواهم کرد آیا سخن ما در افراختن بیرق از در حق باشد یا فزونی طلبیده باشیم وزرای روس و انگلیس

ناچار گفتند در این امر شما را حقی بود صدر اعظم در پاسخ گفت دولت ایران از حق خود نخواهد گذشت و شما را که در میانه میانجی بزرگ اید چه افتاده که آن کس را که زیاده طلبی کند از طلب بیهوده باز نمیدارید گفتند اگر رضا میدهید ما صورت حال را بکارداران دولت خویش معروض میداریم تا بدانیم که سخن ایشان بر چه خواهد رفت صدر اعظم فرمود ما را بدین کلمات مماطله مدهید که از طلب حق خویش تقاعد نخواهیم ورزید شما خود صورت دولتید و از قبل دولت در دار الخلافه اقامت دارید بالجمله بعد از گفت و شنود فراوان در پایان امر کار بر این نهادند که بیرق دولت ایران در سور اسلامبول و رایت روم در دار الخلافه طهران در نصب عمود و کشیدن شاده و اوج فرود آوردن و فرو نهادن متساویان باشند و هیچیک را بر آن دیگر فضلی و فضیلتی نباشد و هنگام مراجعت احمد وفیق افندی بدار السعاده اسلامبول بخواستاری او در میانه بدین روش نگارشی رفت خطی از کارداران دولت ایران گرفت و بتحلی بخط و خاتم خویش بپرورد که طرفین را در افراختن بیرق در سور اسلامبول و دار الخلافه طهران بشرط برابر داشتن محل سفارت و متساوی بودن صعود این امر کراهتی نخواهد رفت و تاکنون با فراختن علم کار شاردوان عریان است فرستادگان دولتین در دار السعاده اسلامبول و دار الخلافه طهران قناعت جسته اند و هم در گفت و شنود جناب اشرف صدر اعظم با وزرای دول خارجه میرزا سعید خان وزیر دول خارجه نیز متصدی مناظرات و میانجی محاورات بود و فطانت طبع و رزانت رای او در حضرت پادشاه آشکار گشت نشان در بداول سرتیپی و حمایل سرخ تشریف یافت و هم در این سال میرزا حسین صدر دیوانخانه سفیر مخصوص که بسفر پطرزبورغ کرد چنانکه مرقوم شد روز پنجشنبه غره شهر ربیع الثانی وارد دار الخلافه طهران گشت و برحسب فرمان جمعی از دبیران حضرت پذیره او شدند عواف صاحب و چند تن از صاحبان مناصب سفارت روسیه تزلوف و آن دو تن دیگر را که از جانب پرنس ورانسوف جانشین مملکت قفقاز مهماندار سفیر مخصوص ایران بودند حاضر درگاه شاهنشاه ایران ساخت تا تقبیل سده سلطنت کردند و سفیر مخصوص چون کار این سفارت نیک بپای آورده بود عضد الملک لقب یافت و هم در این سال اسدالله خان امیرآخور حکومت از آن یافت و ملقب بمعتمد الملک آمد و جهان سوز خان برادرش امیرآخور گشت و همچنان نصرة الدوله فیروز میرزا برحسب فرمان از فارس حاضر دار الخلافه گشت و به نیابت ولیعهد دولت ایران شاهزاده معین الدین میرزا روانه آذربایجان شد و میرزا صادق مستوفی برادرزاده صدر اعظم ملقب بقائم مقام آمده وزارت آذربایجان با او تفویض یافت و با نصرة الدوله راه برگرفت و بعد از ورود بآذربایجان حکام و عمال بلاد و امصار آن مملکت را حاضر کرده از جمع و خرج هر محل باز پرسی کرد و هرکه با رعیت از در اجحاف و تعدی رفته بود حکم بعزل و عزلت فرمود و از قبل نصرة الدوله بهر بلدی رقمی انفاد داشت تا در مساجد جامعه بر فراز منبر مردمان را آگهی کردند که از آن جریده که کارداران دولت در ارتفاع منال دیوانی هر شهر و ده نهاده اند هیچ حاکم و عامل رخصت ندارد که حبه و دیناری برافزون طلب کند و هیچ رعیت را اجازت نیست که بر زیادت از آن بر ذمت نهد و بعد از این احکام مردم را از تعدی عمال و حکام آسوده ساخت و منال دیوان را برفق و مدارا طلب داشت و قبل از اجتنای اثمار و حصاد جو و گندم مردم را آزرده نفرمود و از نیروی اهالی آن مملکت ایمن و آسوده شدند و هم در این سال چون میان دولت روسیه و کارداران دولت عثمانی کار بر خصومت میرفت و اهالی دولت فرانسه و انگلیس نیز با دولت عثمانی متفق شده سپاه بحدود روس براندند چنانکه تفصیل این قصه در ذیل تاریخ دولت هر یک از ایشان رقم خواهد شد کارداران دولت ایران در چنین وقت که یک نیمه لشکر جهان در حدود روس و روم انجمن شده از طریق حزم و دوربینی

ملقب شدن میرزا صادق مستوفی بقائم مقام

بعید دانستند که از حفظ و حراست حدود و ثغور ایران فارغ البال نشینند لاجرم شاهنشاه ایران فرمان کرد که عزیزخان سردار ٦٣٩
کل عساکر منصوره با لشکری آراسته سفر آذربایجان کند و امور ثغور و حوادث حدود را نگران باشد و برحسب فرمان سردار
کل بسیج راه کرده روز شنبه هفدهم شهر صفر از دارالخلافه خیمه بیرون زد و با لشکری که هنگام مصالحت دشمن یوم لیّن العریکه سازد
و در روز مناطحت میدان را از خصم بپردازد طریق آذربایجان برداشت و در شهر تبریز و خوی عرض سپاه بداد و از اقصای بلاد
و انحای ممالک خبر بگرفت چون اهالی دول خارجه را با ایرانیان جز طریق مهر و حفاوت نبود و کارداران ایران را نظر با ایشان
مخالفت و مخاصمتی بخاطر در نمی آمد بعد از پنجماه از آذربایجان مراجعت نموده نوزدهم شهر شعبان وارد طهران گشت
وزرای دول خارجه که در طهران اقامت داشتند نیز بر ذمت نهادند که از لشکر ایشان در حدود ایران زحمتی باید نشود و هم
در اینسال ابت صاحب قونسول دولت انگلیس که مامور بتوقف دارالخلافه بود چهاردهم شهر صفر وارد گشت و میرزا عبد
الغفار خان نایب وزیر دول خارجه با سی تن غلام باستقبال او بیرون شد و اورا با مکانتی لایق درآورد

تفویض حکومت مملکت فارس بطهماسب میرزای مؤید الدوله و دفع جماعت بابیه نیریز به حکم او

شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله برحسب فرمان شاهنشاه ایران فرمانفرمای مملکت فارس گشت و بعد از
خلعت حکومت هم نشان امیر تومانی و حمایل مخصوص تشریف یافت پس از دارالخلافه طی مسافت کرده بشهر شیراز درآمد
و اهالی آن اراضی صغیر و کبیر او را پذیره شدند و بدیدار او شاد و شادخوار آمدند بعد از ورود بشیراز و نظم آن بلده مسموع داشت
که پانصد تن بیش یا کم از مردم نیریز که کیش میرزا علی محمد باب داشتند جبلی که با نیریز نزدیک است استیفاق گرفته اند و
تمامت مواشی و اموال و اثقال خود را بدان معقل متین در برده اند و از انباشتن علف و آذوقه و فراهم کردن آلات
حرب و ضرب دقیقه مهمل نگذاشتند اکنون هر وقت فرصت بدست کردند از فراز آن جبال شامخه بزیر می آیند و بهر ده
و قریه که توانستند در میروند و زنان ماه منظر و پسران سیمبر را اسیر میگیرند و در آن قلل جبال با ایشان بشرب خمر و قمر و تباه
ترین امری شب بصبح میاورند اصغای این کلمات مؤید الدوله را که مردی حق دوست و شاه پرست بود غضبناک ساخت
و میرزا نعیم لشکرنویس باشی فارس را که حکومت نیریز با وی تفویض داشت پیش خواند و بفرمود تا تجهیز لشکر کرده بجانب
ایشان سفر کند و آن جماعت را از بیخ و بن براندازد و جمعی از غلامان رکابی و سربازان گلپایگانی را ملازم خدمت او داد
با دو عراده توپ بمقدمه بیرون فرستاد و از قفای او فوج قشقائی و فوج حومه فارس را با لطفعلی خان سرتیپ مامور ساخت
و چند عراده توپ و قورخانه نیز با او سپرد و همچنان محمد باقرخان قاجار را با گروهی از مردم اصطهبانات و داراب گرد بتاخت و آن
لشکر قطع طریق کرده برسیدند و اطراف آن جبل را پره زدند جنگ بپیوستند در سلخ محرم جنگی صعب در میانه برفت مهرآب
سلطان فوج مخبران و چند تن سرباز مجروح و مطروح شده و در پایان امر باریدن گلوله توپ و شمخال کار بر جماعت بابیه
سخت کردند و بقوت یورش بدان کوه بلند صعود دادند و چهارده سنگر که از پس یکدیگر کرده بودند فرو گرفتند چند تن
از آن گروه در میان گیرودار عرضه هلاک و دمار گشت و بقیة السیف اسیر و دستگیر شدند و ایشان را با کند و زنجیر بشهر شیراز
درآوردند مؤید الدوله بفرمود تا بعضی را هم در آن اراضی مقتول نمودند و برخی را محبوس و مغلول بحضرت دارالخلافه فرستاد
ملا غلامعلی اصفهانی که با جماعت بابیه در نیریز میزیست از آنجا فرار کرده بشهر یزد درآمد و روزی چند تا امر خود را پوشیده
داشت در مصیبت سیدالشهدا علیه السلام ذکر مراثی همیکرد و چون جماعتی از علمای یزد از عقاید او آگاه شدند از نزد

۴۰ به کرمان گریخت پس شهنشاه ایران صورت حال او را با محمد حسن خان سردار ایروانی که حکومت یزد و کرمان داشت مکتوب کرد تا او را در کرمان ماخوذ داشت و دو مجلد کتاب از کالای او بر آورد که مشحون بکلمات باب بود و پس بفرمود او را در میدان کرمان عرضه هلاک و دمار داشتند و هم در این سال چون مردم بلوچستان گروهی زحمت مجتازان و کاروانیان میکردند چنانکه قافله که از طبس طریق یزد می سپرد در منزل پشت بادام پنجاه تن از اشرار بلوچ بر ایشان تاخته هفت تن از تجار را مقتول و سه تن را جراحت کردند و معادل هفتهزار تومان اموال ایشان را بغارت برگرفتند چند از مستحفظین طریق چون این بدانستند از دنبال ایشان بتاختند سه تن از مستحفظین بزدست دزدان بلوچ کشته شد و کس بدیشان دست نیافت لاجرم محمد حسنخان سردار فرزند خود عبدالله خان میرپنج را با لشکری آراسته بنظم بلوچستان مامور داشت و جماعتی از لشکریان را با قورخانه و توپخانه ملازم خدمت او نمود عبدالله خان راه برگرفت و دفع اشرار بلوچ را تا قلعه سوربیج که قریب کرمانست کوچ بر کوچ برفت بعد از ورود بدان اراضی دین محمد خان که زعیم قوم بود با بزرگان بلوچ او را استقبال کرده گاو و گوسفند فراوان و علوفه و آذوقه سپاه بیاورد و خواستار شد که منال دیوانی کرمان را تسلیم کند تا لشکر طریق مراجعت سپارد عبدالله خان گفت ما را فرمان رفته است که بکرمان در آئیم و آن بلده را نظم کنیم و اشرار بلوچ را کیفر عمل بازدهیم از در بفرمانی نتوانیم بود و در روز سیم جمادی الاولی کوچ داده وارد قلعه قصرقند شد و چون دین محمد خان ملازم لشکرگاه بود کس از در مقاتله بیرون نشد و مردم کرمان بقلل جبال شامخه گریختند و عبدالله خان یا نام علیخان سرهنگ را بقلعه قصرقند فرستاد تا کس بر سر غلات و حبوبات ایشان بگماشت و آنچه انباشته بودند بخط و خاتم لشکرنویسان بلشکرگاه حمل کردند و بر سپاه تقسیم دادند و از آنجا نصرالله خان و قاسم آقای یاور را با سوار و سرباز و توپخانه بچند قلعه دیگر که طریق عصیان داشتند مامور ساخت تا بحکم یورش جماعتی را مقتول و مجروح و قلاع ایشان را مفتوح نمودند بالجمله بعد از نظم آن اراضی عبدالله خان دین محمد خان و پسر و برادر او را بخلعت و عطیت سلطان خاطر ساخته طریق مراجعت برداشت

تفویض امارت نظام عساکر منصوره ایران بشاهزاده نامدار محمد قاسم میرزا حفظه الله تعالی

آفتاب سپهر سلطنت غره ناصیه میمنت فرزند برومند شاهنشاه ایران شاهزاده محمد قاسم میرزا که خدایش ناصر و معین باد چون هفت ساعت از شب دوشنبه پنجم جمادی الاولی برگذشت در فرخنده ترساعتی متولد گشت و شاهنشاه بدیدار او که افسوس بر ماه میکرد شاد و شادخوار شد و او را بنام جد امجد خود امیر محمد قاسمخان مسمی داشت و چون از همان روزگار کودکی جلادتی از جبین او ساطع بود و شجاعتی بکمال از حال او مشاهده می افتاد شاهنشاه کارآگاه امارت نظام را بدان آزاده … ساخت و روز چهارشنبه هشتم جمادی الآخره قواد لشکر و صنادید سپاه و صاحبان مناصب نظام و سرهنگان و سرکردگان افواج سواره و پیاده در میدان پیش سرای سلطنت رده برکشیده گروه گروه بر صف شدند و جناب اشرف صدر اعظم امیر نظام را برداشته میان میدان عبور داد و از آنجا بر دو فیکه کارداران دولت امور اهالی نظام را تفصیل میدادند در آورد و تهنیت و میمنت این منصب بزرگان نظام را بخلاع گرانبها شادکام ساخت و هم در این سال هزار سوار ترکمان با سراسیمگی بشپیره و دو تاختن آورد و چون این خبر بمحمد رحیمخان شادلو بردند جمعی از پیادگان تفنگچی را حکم داد تا در کنار قرابقره کمینگاه نهادند و خود با ششصد سوار بجانب ایشان در تکتاز آمد و ناگاه با ترکمانان دوچار شد و جنگ پیوسته کرد و چهل تن از جماعت را عرضه تیغ ساخت و پانزده تن اسیر گرفت و بقیه السیف طریق فرار برداشتند و هم در این سال ملا اکرم مستوفی هرات از قبل صید محمد خان بحضرت دار الخلافه آمد و عرضه او را با چند راس اسب و بعضی اشیاء پیشکش گذرانید و هم در این سال … میرزا

حکومت تویسرکان یافت و فضائل آقا منصب میرپنجگی توپخانه سرافراز گشت و شاهزاده اردشیر میرزا منصب میرپنجگی یافت ۶۴۱
و نشان و حمایل مخصوص مفتخر گشت و حکومت دارالخلافه طهران باو مفوض آمد و او خود مردی دانا و صاحب زبان آنچنانست
و در نظم و نثر عرب و عجم هنری بکمال دارد و در صدر ایوان باپچه فضل بناصیه کیوان رساند و در گرد میدان کمیت جلادت
بر پشت مردان راند با جمله بنظم دارالخلافه پرداخت و بزرگان حضرت و اعیان دولت را بلطف فضایل و حسن مخایل
از خویش شاد ساخت و بسیار وقت که مرض وبا درین بلده طغیان داشت و چاکران درگاه بملازمت رکاب پادشاه
خیمه بیرون زدند چون کوه پا بر جای استوار نشست و از حفظ و حراست سرای سلطنت و نگاهداشت خزاین و ذخایر دولت
دست باز نداشت و از وبیدار بلا و آیت و باروی بر نگاشت و هم در این سال باندیشه ناصواب کارداران دولت انگلیس که
همواره تسلیم هرات را اقبال دولت ایران خللی در کار هندوستان پنداشته اند شیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس
از بهر هرات خواستار پیمانی جدید گشت و جناب اشرف صدر اعظم بخواستاری او قراری نامه نگار داد که خلاصه آن بدین
شرح است از تاریخ پانزدهم شهر ربیع الثانی سال یکهزار و دویست و شصت و نه مقرر شد که چندانکه لشکر بیگانه
از قندهار و کابل و دیگر ممالک بر سر هرات تاختن نکند کارداران ایران سپاهی از بهر سفر هرات نامزد نکنند و هرگاه
لشکر بیگانه بدان اراضی درآید لشکر ایران بحمایت هرات خواهد شتافت و دفع دشمن را نموده مراجعت خواهد نمود
و هرگاه حاکم هرات زر و سیم بنام شاهنشاه ایران نقش کند و پیشکش حضرت سازد از وی پذیرفته خواهد بود و نیز هرگاه
حاجت افتد چنانکه یار محمد خان لشکر هرات را بیاری حمزه میرزای حشمة الدوله بیرون تاخت حاکم هرات را خدمت است
که بخواستاری کارداران ایران وقت حاجت لشکری مدد آورده و خوانین هرات را در ممالک ایران هیچ قیدی به بستی
نیست در بلدان و امصار ایران باشند بلدهٔ هرات هر جا بخواهند ساکن و متمکن توانند بود و شرط است در این عهدنامه
که کارداران دولت انگلیس هرگز در امور داخله و خارجه هرات بهیچوجه مداخلت نیندازند و کس بدانجا سفیر نکنند
و خط نفرستند و هرگاه مداخلت ایشان در هرات ظاهر شود این عهدنامه باطل خواهد بود

واردات احوال شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار خلد الله سلطانه در سال یکهزار و دویست و هفتاد هجری
در سال یکهزار و دویست و هفتاد هجری مطابق سنه پارس ئیل ترکی چون هفت ساعت و سه و ده دقیقه از شب سه شنبه
بیست و یکم شهر جمادی الآخره برگذشت آفتاب از حوت به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار
بساط عید بگسترد و درین عید بر حشمت و مکانت صدر اعظم بیفزود و نشان امیر نویانی با کرشته حمایل سبز که نشان درجه
اول دولت ایران و مخصوص شخص اول دولت است او را عطا فرمود و از این پیش هیچیک از سلاطین قاجار این نام
نشان کس را نداده و همچنان کرشته بند کاغذ که با الماس ترصیع داشت و از مروارید غلطان علاقها آویخته داشت
صدر اعظم را تشریف کرد و او را ملقب بجناب اشرف ارفع امجد فرمودند که مردم یوروپ دارای این لقب را ایکسلنسی
خوانند با جمله چون در این عید شاهنشاه ایران تخت ملک برآمد و شاهزادگان و بزرگان حضرت هر نفری بجای
خویش بر صف شد و میران و مستوفیان را ده برکشیدند هم درین بار عام سر علی سبک سیراز ممالکت فارس برسید
و فتحنامه بندر عباس و قلعه گمبرا که شاهزاده مؤید الدوله بخط میرزا عبدالله منشی طبری عریضه کرده بود و چندان
زین کرمن بنده و بشرح خواهم نگاشت برسانید و آن فتحنامه را آورده در صف وزیران بدست من نهادند تا بخوانم

چون بپایه اعلی عرض رسانم با اینکه در آن فتحنامه نظری نگماشتم و از نام و نشان منازل و قلاع و سرکردگان و توابع
خبری نداشتم از پای تا سر لکنت زبان و تکیه نفس و لغزش صوت بعرض رسانیدم شاهنشاه قدردان عذر داد آن تحسین
فرمود و خلعت عید را استظهار ساخت و بتجدید تشریف فرمان کرد اکنون شرح این فتحنامه نگارش میشود همانا در زمان دولت
شهریار تاجدار فتحعلیشاه قاجار سید سعید خان امام مسقط از قبل کارداران دولت چشم استظهار میداشت و هر گاه
عریضه ضراعت و تحمل اطاعت او بحضرت میرسید و مناشیر شاهانه بدو میرفت و برحسب فرمان بندر عباس بر حسب
فرمان او بود و منال دیوانی و پیشکش مسقط و بندر عباس را همه ساله بحکام فارس تسلیم داده و روزگاری دراز شیخ
سیف پسر نبهان با جمعی از اعراب به نیابت امام مسقط در بندر عباس حکمرانی میکرد و جهات آن ثغور را می نمود و چون
شیخ سیف خان مردی کارآگاه بود در اندک روزگاری منال دیوانی بندر عباس را بحکم کیاست و توفیر عمل دو چندان
ساخت و ثروتی عظیم بدست کرد آنگاه ابواب جود و فضل گشاده داشت و روی دل مردم را از دور و نزدیک بسوی
خویشتن کرد و از نیروی حوزه حکمرانی او هر روزه وسعتی و تسخیری گشت چندانکه تمامت اراضی شمیل و میناب و کهیر و
دولت آباد و ابراهیمی و تخت و سردره و کهی و بندر خمیر که مبدای بلوچستان و منتهای کچ و مکران است مقهور فرمان
او گشت و حکم او در سواحل بحر عمان و جزیره قشم که سعید و شعشعت و قریات نفاذ یافت و همچنان بعضی از بلوک
لارستان را برضای حکام لار مضبوط ساخت و سخت با قوت و ثروت گشت این بود تا شهریار تاجدار فتحعلیشاه
بجهان جاودان خرامید این هنگام سر بطغیان بر آورد و آن خراج اندک که بدولت ایران میفرستاد باز گرفت و هر وقت
حکام فارس لشکری بدفع او مامور میداشتند بارسال مکاتیب عجلت آمیز و انفاذ پیشکشی نالایق و آمد و شد سفرا
کار بتسویف میکرد تا زمستان سپری میشد و هنگام تابستان از سورت گرمی هوا هیچکس از لشکر ایران نیروی
زیستن در آن اراضی نداشت در زمان دولت شاهنشاه غازی محمد شاه و حکومت حسین خان نظام الدوله در فارس
عزیز خان سرهنگ که این هنگام سردار کل عساکر منصوره است لشکری جنگجوی بدفع او بر انگیخت و بعضی از قلاع او را
بقوت یورش مفتوح ساخت و بروج و جدران آنرا با خاک پست کرد با اینهمه چون تابستان برسید لشکر آذربایجان را
قوت زیستن نماند ناچار عزیز خان طوعا مراجعت کرد و چون ملک الملوک عجم ناصر الدین شاه که دولتش پاینده باد
بتخت سلطنت برآمد و حکومت فارس بنصرة الدوله فیروز میرزا تفویض یافت پس با لشکری ساخته آهنگ شیخ سیف خان
کرد و از جانب دیگر شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله برحسب فرمان اولیای دولت فرزند خود عبدالباقی میرزا را
با فوج کرمانی و تفنگچی بلوچ از کرمان کوچ داد و تا طی طریق کرده در رود خانه دزدی هر دو لشکر با هم پیوسته شدند و از دو
سوی شیخ سیف خان را حصار دادند چون او را قوت مقاتلت نبود از در ضراعت بیرون شده منال دیوان چند ساله را
تسلیم کرد و او را مراجعت داد اما از آنسوی صید ثوینی پسر صید سعید خان امام مسقط دل بر دفع شیخ سیف خان نهاده
او را بحیله و خدعت بمسقط طلب نمود و زهری در اغذیه تعبیه کرده بدو بخورانید تا رخت از جهان بدر برد از پس او
برادرزاده او را که شیخ سعید نام داشت باتفاق شیخ عبدالرحمن قشمی بحکومت بندر عباس فرستاد و ایشان بعد از ورود
بنت با دولت ایران کردند و فرستادگان حاکم فارس را که در طلب منال دیوان بودند از بندر عباس اخراج نمودند
این خبر مکشوف افتاد کارداران ایران حاجی محمد رحیمخان که دولت ایران را مصلحت گذار و ملک التجار بود و سالها

قصه بندر عباس و فتح آن بسعی طهماسب میرزای مؤید الدوله

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

در جزیره بسینی بیرنیت بحکومت بندرعباس مأمور داشته و او از دارالخلافه بشیراز تاخت و از آنجا با لشکری لایق روانه بندر ۶۴۳
عباس شد شیخ عبدالرحمن و شیخ سعید خان را چون با سپاه ایران نیروی جنگ نبود حاجی رحیمخان را بفرستید و گفتند همی
این زحمت لشکر و بسیج سفر از بهر چیست ایشان را باز فرست و خود بر مسند حکومت بباش که ما مطیع و فرمان پذیریم حاجی
رحیم خان مغرور شد و بنصرت الدوله مکتوب کرد که مرا حاجتی بلشکر نیست ایشان را طلب فرمای و بخدمتی دیگر بازدار
چون لشکر مراجعت کرد و روزی چند سپری شد امام مسقط که از پیش با حاجی محمد رحیم خان طریق صدق و صفا میداشت
از در مهر و حفاوت او را بمسقط طلبید وی نیز مسئول او را اجابت کرده زاد برگرفت بعد از ورود بمسقط شیخ ثوینی
بفرمود تا او را ماخوذ داشته در جزیره هرمز محبوس نمودند و دیگر باره شیخ عبدالرحمن و شیخ سعید خان در بندرعباس
لوای حکومت برافراختند و بیست و هفت عراده توپ بداشتند و چند عراده توپ نیز از کشتیهای مردم انگلیس مستعار
در قلعه آوردند و شرط نهادند که اگر بندر شود بهای آنرا تسلیم دارند و گرد حصار خندقی بکردند و بیرون خندق چند لشکر استوار
برآوردند و سید محمد برادرزاده امام مسقط نیز با انبوهی از لشکر اعراب بمدد ایشان برسید و بندرعباس را معقلی متین و حصنی
حصین بساخت این ببود تا شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله حکومت فارس یافت و در عید اضحی وارد شیراز گشت
و فتنه جماعت بابیه نیریز را چنانکه مذکور شد بنشاند و قصد تسخیر بندرعباس کرد و لشکری لایق جنگ بساخت و نخستین رضاقلیخان
سرتیپ فوج عرب را با گروهی از لشکر و توپخانه و قورخانه مأمور داشت که از راه سبعه رو بپا یکنند قلعه کمیز را مسخر دارد و
خود با لشکر بزرگ از طریق داراب بجانب لارستان کرفت سردار ورود بدان اراضی از بهر آنکه فتنه انگیخته نشود و خون
جانداران ریخته نگردد و از در مداهنه و مهادنه بیرون شد و کتابی چند نگار داده با رسولان چرب زبان به بندرعباس فرستاد
و رعات و رعیت را بسیار بیم داد که فرمان سلطانی را از در بیفرمانی نباشید و حفاوت پادشاه را بر خود تباه مسازید این
داوری بدان ماند که آهوی شبستان را با شیر نیستان برشورانید و خشیش در هم بافته را با آتش تافته در اندازید چند انکار تکرار
سخن کرد هم گوش مردم بندرعباس بر وی بسته و پنجه بستن و کوه بیاختن جستن بود لاجرم مؤیدالدوله در تسخیر قلعه و تدمیر سکنه تصمیم عزم
داد در اینوقت فرزند او ابوالقاسم خان تقدیم این خدمت را بر ذمت نهاد پس مؤیدالدوله لشکری نامبردار ملازم خدمت
او فرمود نصرالله خان سرتیپ را با فوج گلپایگانی و توپخانه و قورخانه مأمور داشت و عباسخان همدانی نیز بخدمت او برگماشت
و از قفای لطفعلی خان سرتیپ و مصطفی قلیخان یوزباشی لاری را بیرون فرستاد بالجمله ابوالقاسم خان کوچ بر کوچ
راه بندرعباس گرفت و از جانب دیگر محمد حسن خان سردار ایروانی که در اینوقت حکومت کرمان داشت حسب فرمان امام
علیخان سرتیپ را با لشکری لایق روانه قلعه کمیز داشت تا با رضاقلیخان متفق شدند و این هنگام مؤیدالدوله با خود
اندیشید که مبادا چون آتش حرب افروخته شود خلاصی و رهائی حاجی محمد رحیم خان از محبس امام مسقط کرده حاجی محمد
رحیم خان را طلب داشت و او پاسخی بکذب فرستاد که حاجی محمد رحیم خان در جزیره قشم وفات کرده و داشتن ما
این معنی مخفی بماند و هیچکس را آن نیرو نبود که حقیقت حال را مکشوف دارد در پایان امر حاجی محمد رحیم خان بصحبت
قرشی نسب صورت حال را با محمد تقیخان مکتوب کرد و تندرستی او مکشوف افتاد و در اینوقت محمد تقیخان کار بر امام
مسقط سخت کرد چندانکه حاجی محمد رحیم خان را به بندرعباس آورده با او سپردند هم در آنروز خبر رسیدن لشکر
فارس در بندرعباس سمر گشت بزرگان آن بلد با محمد تقیخان گفتند اگر کار در مصالحت و مسالمت نهاده

صعب افتد لاجرم محمد تقی خان مازندرانی را حکم داد که قبل از حرکت لشکر به بندرعباس رود و اگر تواند او را اخذ کند بر بند محمد تقیخان بعد از ورود به بندرعباس مکتوبی بنام مسقط

و اینک حاجی محمد رحیم خان را با خود کوچ میدهی این لشکر تاختن و رزم ساختن چیست در پاسخ گفت این لشکر آگاه نیستند که ما کار بر مهاونه و مداهنه نهاده ایم اینک از دروازه بیرون میشوم و لشکر را از آهنگ جنگ دفع میدهم این بگفت و حاجی محمد حسین خان بر داشته از دروازه بیرون شد و آتش حرب را دامن زدن گرفت مع القصه روز ششم جمادی الآخره رضاقلیخان و امام علیخان قلعه گیر را بحکم یورش فرو گرفتند و سیصد تن مردم بلوچ و عرب را که حافظ و حارس قلعه بود عرضهٔ هلاک و دمار ساختند و روز هشتم جمادی الآخره ابوالقاسم خان بظاهر بندر عباس رسید فوج گلپایگانی که بر مقدمه سپاه بودند سه ساعت قبل از افول آفتاب از گرد راه برسیدند و همی خواستند از بهر اوتراق محلی اختیار کنند لشکر عرب که در نیمفرسنگی شهر کمین نهاده و سنگرها از پس سنگرها کرده بودند بیرون تاختند و مغافصة جنگ در انداختند و در اول حمله چند تن از سربازان را بکشتند لشکریان اندک بهم برآمدند و دل قوی ساخته جنگ به پیوستند و چند سنگر ایشان را بقوت یورش فرو گرفتند در اینوقت نصرالله خان و لطفعلی خان با لشکر یورش بردند و جنگ بزرگ شد و قوتی در تک از اعراب برفت ناچار پشت با جنگ داده روی بهزیمت نهادند و بندر عباس بدست لشکر مسخر گشت و ابوالقاسمخان بشارت این نصرت را نگار کرده بحضرت پدر فرستاد و مؤیدالدوله از لار جنبش کرده به بندر عباس در آمد و مدت پنجاه روز اقامت کرده کار آن بلده را نظام آورد و عباسخان همدانی را بحکومت بندر گذاشته جماعتی از تفنگچیان را نزد او باز داشت و خود طریق مراجعت شیراز سپرد و مژده این فتح را بحضرت دار الخلافه عریضه کرده روز نوروز ببهجت اندر درگاه سلطنت بنگارنده این حروف معروض افتاد و چنانکه مرقوم شد

استیلا یافتن امام مسقط در بندر عباس و لشکر فرستادن کارداران دولت ایران دیگر باره به تسخیر آن بلده

بعد از فتح بندر عباس و فرار لشکر عرب امام مسقط پای در دامن اصطبار کشیده دست طلب کشیده داشت تا آن هنگام که تابستان برسید و حر هوا سورت خویش نمود و لشکری که در بندر عباس اقامت داشتند مریض و علیل شدند این هنگام پسر خود صید ثوینی را با جماعتی از لشکر عرب مأمور ساخت تا کشتی در آب راندند در بندر سرور که نیمفرسنگی بندر عباس است در آمدند چون این خبر در بندر عباس سمر گشت قلیل جماعتی از لشکر که در آنجا بود نیروی مدافعت در خود ندیدند و طریق فرار گرفتند عباسخان غلام پیشخدمت لختی رنج برد باشد که با آن لشکر اندک پای ثبات استوار کند و قلعه را از دست ندهد لشکریان سخن او را وقعی نگذاشتند ناچار باتفاق تفنگچی و فریدون خان یوزباشی راه فرار پیش داشت و فریدون خان با پنجاه تن غلامان خود تاختن کرده این خبر در شیراز بمؤیدالدوله آوردند و شاهزاده بروی خشم گرفته او را مورد عقاب و نکال بداشت و بعقاب و عذاب زحمت کرد و فتح بندر عباس را تصمیم عزم داد در اینوقت فرزند او عبدالباقی میرزا که از پستان مبارزت شیر مناجزت مکیده و از مینای مجالدت صهبای مجادلت کشیده پیش شد و تقدیم این خدمت را بر ذمت نهاد لاجرم مؤیدالدوله عبدالله خان صارم الدوله را با دو فوج سرباز و توپخانه و قورخانه و رضاقلیخان سرتیپ فوج عرب ماجری را با فوج او و گروهی از سواره ملازم خدمت او داشت و همچنان از کرمان عبدالله خان میرپنج بحکم محمد حسن خان سردار با پنجهزار سوار و پیاده نظام و توپخانه از جای جنبش کرد و امامعلی خان با فوج کرمانی و رستم خان سرهنگ با فوج مخبران قراگوزلو نیز با او کوچ دادند و سه هزار خروار غله برای آذوقه سپاه نیز حمل شد و روز غرهٔ ربیع الاول این هر دو لشکر در نیمفرسنگی بندر عباس با هم پیوسته شدند و هفته اوتراق نمودند عبدالباقی میرزا چند تن رسول دانادل سنجیده سخن نزدیک صید ثوینی فرستاد و او را پیام داد که این همان مردانند که نبرد ایشان را آزموده و مبارزت

ایشان را دیده مرد عاقل از کثرت [illegible] شود دست ازین جنگ و جوش باز دارد و این حوق اعراب را در مطموره عناد و عذاب و در بسپار صید ثوینی این سخنان را وقعی ننهاد و فرستادگان او را بی نیل مرام باز فرستاد و معبر رود بمسافت پانصد ذراع سه سنگر استوار از پس یکدیگر ارتفاع دادند و سه کشتی بزرگ و ده کشتی کوچک را در قرب قلعه لنگر در آب فرو نهادند و بیست و پنج عراده توپ در فراز قلعه نصب کردند و چند عراده توپ که در سنگرها حاضر داشتند استوار نشستند از آنسوی عبدالباقی میرزا فرمان کرد تا روز هشتم ربیع الاول دو ساعت از آن پیش که آفتاب سر در زند لشکریان در برابر سنگرها صف راست کردند و دهان توپ و تفنگ گشاده داشتند باشد که لشکر اعراب بیرون تازند و جنگی دراندازند اما لشکر عرب را دل میدان و توان حمله مردان نبود از پس سنگرها سر بر نکردند و روز بیگاه شد لاجرم عبدالباقی میرزا دل بر آن نهاد که سپاه را بازگشتن فرماید تا آن شب را از رنج برآسایند و فردا بامداد بنبرد آزمایند اینوقت چنان افتاد که یکتن از سربازان که در میدان جنگ تفنگ خویش بگشاد و از پیش روی خود در برابر دشمن یافت خواست تا باز پس گردد بر قفای خویش بگریست و خود را از سنگری دیگر هدف گلوله یافت ناچار لختی پیش دوید که در فرود سنگر دشمن در رود و از خطر پیش روی و قفای سر ایمن شود چهار تن دیگر که کار ازینگونه داشتند چون این بدیدند بدویدند و با او پیوستند جماعتی از سربازان چنان دانستند که ایشان دانسته این ترکتازی میکنند و بقدم جلادت از بهر یورش میروند بیست تن افزون یورش دادند و خود را بدیشان رسانیدند عبدالباقی میرزا چون این بدید برگشتن روا ندانست پس با سران سپاه دل بر یورش نهاد و باتفاق عبدالله خان صارم الدوله و حاجی صادق سلطان توپخانه از طرف دروازه حسین و کورفرنگ یورش بردند و رضاقلیخان سرتیپ و نصرالله خان پسر حاجی اسدالله خان شیرازی سرکرده تفنگچی شیراز و مصطفی قلیخان سلطان توپخانه از طرف بندر سرور بجنگ درآمدند و عبدالله خان میرپنج و اصلان بیک یاور و امام علیخان و رحیم خان بلوچ برادرزاده سعیدخان که سرکرده تفنگچی بلوچ بود و رستم خان پسر رشیدخان با لشکرهای خود از طرف باغ هند و نخل ناخدا جنبش کردند و از آنسوی از فراز قلعه و میان سنگرها گلوله توپ و تفنگ چون باران بهار باریدن داشت و از میان بحر نیز بانگ توپ بلند آوازه بود لشکر [illegible] بیست و چهار ساعت رزم پیوسته داشت روز روشن از گرد لشکر و دخان توپ چون شب تاریک شد و زمین از خون مردان جنگ ارغوان رنگ گشت حاجی صادق سلطان توپخانه در لب دریا از آتش گلوله جان بداد و مصطفی قلیخان سلطان توپخانه را گلوله بطرف آمد اما از آن زخم جان بسلامت برد مع القصه بعد از سه ساعت که رزم پیوسته بود دروازه حسین بدست لشکر مفتوح گشت لشکر عرب را هول و هرب بگرفت ناچار پشت با جنگ دادند و بعمارت ولندیزی در گریختند و این عمارت بجای ارکان [illegible] [illegible] شاه عباس صفوی جمعی از مردم ولندیز را از بهر حرفت و صنعت به بندر عباس آورد و از بهر ایشان عمارتی کرد و آنجا هشتصد تن بودند از نیروی این عمارت بنام ایشان موصوف گشت و بنیانی سخت مرصوص و محکم است مع القصه چون لشکر عرب هزیمت گرفت لشکریان تاختن کرده تیغ و نیزه در ایشان نهادند و بسیار کس را از پای درآوردند و بسیار کس از بیم خود را بدریا درانداخت و غرقه هلاک و دمار ساخت رستم خان سرهنگ فوج مجبران دو عراده توپ و یکعراده خمپاره را از مردم عرب مقبوض داشت و همچنان سپاهیان از پس فتح سنگرها رزم زنان بقلعه یورش بردند صید ثوینی چون این بدید پای ثبات او بلغزید و پسر خود را با دو سه تن کنیزک گرجی که با خود آورده بود برداشت از آن دروازه که بسوی بحر گشاده بود بیرون شد و خویشتن را بدریا افکنده کشتی براند از جمله لشکر عرب سیصد تن در عمارت ولندیزی محصور شدند

و خویشتن داری همیکردند و سه روز لشکر را دفع همیدادند صبح جمعه که روز چهارم بود سپاهیان از هر گوشه یورش بردند و بعد آن
شدند و یکبار جنبش کردند و از چارسوی بعمارت و لنذرزی صعود دادند هوا از دود و دود قیر اکنین گشت و زمین از گرد دیگرگون شد
لشکر عرب را تب لرزه بگرفت ایشان نیز یک نیمه خویش را در دریا در انداختند و نیمی مقتول شدند بالجمله سه هزار کس از مردم
عرب بعضی باتش شمشیر و گروهی با آب دریا نابود گشت پس عبد الباقی میرزا و سران سپاه بقلعه درآمدند توپخانه و توپچی
و آلات حرب و ضرب چندانکه بود مضبوط داشتند از پس این وقایع عبد الله خان میرپنج طریق کرمان برگرفت و عبد الباقی
میرزا در بندر عباس متوقف گشت و چون خبر این جنگ و هزیمت اعراب در میناب مشتهر شد قوت دل یک از مردم عرب
که در آن اراضی سکون داشتند نماند بی آنکه رزمی دهند یا تفنگی بگشایند احمد شاه کلانتر میناب را با جماعتی از رعیت و آنچه
از احمال و اثقال توانستند برگرفتند و بجزیره قشم تحویل کردند از پس ایشان عبد الباقی میرزا رئیس محمد صالح را بکلانتری میناب
برگماشت و خود در ماه جمادی الآخر بجانب شمیل و میناب شتاب گرفت و بلوک تیاب گرد و بیابان و سیرحاج را انتظام کرده
به بندر عباس مراجعت کرد و در شهر رمضان که باقر خان تنکستانی با فوج خود وارد بندر عباس شد کار آن بلده را بدو تفویض
باو داد و خود مراجعت بلار نمود بعد از این وقایع شاهنشاه ایران در ازای این زحمت و تقدیم این خدمت طهماسب میرزای
مؤید الدوله را نشان الماس تشریف فرمود و عبد الباقی میرزا نشان سرتیپی و حمایل سرخ یافت و حکومت گرمسیرات فارس را
نیز بنیابت پدر برگرفت و عبد الله خان صارم الدوله بنشان میرپنجی سرافراز گشت و میرزا نعیم لشکرنویس بنشان و حمایل
مرتبه اول سرتیپی بهره مند آمد و دیگر نصر الله خان سرهنگ فوج کرمانی و مصطفی قلیخان تفنگی و مصطفی قلیخان یوزباشی
و مصطفی خان بیک نایب اول توپخانه و ابدال خان یاور فوج ملایری و عبد الحسین سلطان مورد الطاف و اشفاق
شاهانه آمدند و هر یک باندازه جلادت و فروسیت نشان و خلعت یافتند و هم در این سال بحکم محمد حسن خان سردار موسی خان
قاجار با لشکری ساخته باراضی بلوچستان تاخت و قلعه ذرک را با چند قلعه دیگر مسخر نمود و در قلعه سرابستان جنگی صعب
افکند و لشکر را حکم یورش داد و در آن گیر و دار بیست تن از لشکر و سی تن از مردم قلعه مقتول گشت و آن حصن مفتوح شد
بعد از نظم آن اراضی سرهای کشتگان را بصحبت علیرضا سلطان روانه کرمان نمود و خود نیز هیجدهم شهر رجب وارد
کرمان شد و از جانب دیگر میر علم خان پسر اسد الله خان امیر قاین بر جماعتی از مردم بلوچ که در آن اراضی غارت
آورده بودند بیرون شد و بیست و دو نیزه سر و چند تن اسیر از مردم بلوچ گرفته روانه درگاه شاهنشاه داشت و بتشریف
سلطانی شادکام گشت و از آنسوی علیخان سیستانی بتقبیل رکاب حاضر شد و جبین ضراعت و مسکنت بر خاک نهاد و
حسب فرمان علیخان و ابراهیم خان و دوست محمد خان سیستانی خلعت سلطانی یافتند و بمواجب دیوانی خرسند شدند
و هم در این سال امامقلی میرزای عماد الدوله حاکم کرمانشاهان مرتبه اول میرپنجی و حمایل سرخ و سفید یافت و مهدیخان
خزانه دار و جواهر خاصه بدرود جهان کرد و منصب او با فرخ خان کاشانی غفاری تفویض شد و دیگر میرزا محمد حسین احکام
نویس نظام و منشی رسایل خاصه ملقب بدبیر الملک آمد و محمد رحیم خان نسقچی باشی حکومت نهاوند یافت و دیگر مصطفی قلی
میرزای حاکم مازندران رخت از جهان بدر برد و احمد میرزا برادر اعیانی او حکومت مازندران یافت و میرزا اسد الله
مستوفی رشتی وزیر مازندران گشت و همچنان میرزا ابو القاسم امام جمعه طهران که مردی قرشی نسب و ستوده حسب بود
و فضلی بکمال داشت [illegible] میرزا داشت روز چهارشنبه پانزدهم ربیع الاول از جهان [illegible] بجهان جاودانی خرامید و عالم را

اسدالله مجتهد بروجردی نیز وداع جهان گفت و دیگر محمد تقی میرزا که حکومت عراق داشت وفات کرد و بجای او میرزا ۱۲۶۴
حسنخان برادر میرزا تقیخان حکومت عراق یافت و همچنان شاهزاده سیف الله میرزا بحکومت قزوین سرافراز گشت
مامور شدن شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرما بحکومت مملکت خراسان و تفویض وزارت آن اراضی بوزیر نظام

شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرما بجای برادر اعیانی خود سلطان مراد میرزای حسام السلطنه فرمانگذار مملکت خراسان گشت و برحسب فرمان برادر صدر اعظم میرزا فضل الله وزیر نظام وزارت خراسان یافت و خدمت بقعه متبرکه و جنه مبارکه حضرت رضا علیه الصلوة والسلام و نظم خدام و ضبط موقوفات آن روضه عرش درجات را نیز متولی آمد و جماعتی از لشکر با توپخانه و قورخانه مامور سفر خراسان شد و بادیخان سرتیپ فوج توپچی و میناباشی و حیدر علیخان سرهنگ فوج ترشیز نیز ملازم خدمت شدند و فرمانفرما باتفاق وزیر نظام از دارالخلافه بیرون شده کوچ بر کوچ طی مسافت نمود و از شاهرود بدانسوی در همه منازل و مسالک حارس و حافظ بگماشت تا مجتازان و کاروانیان را از ترکمانان زیانی و آسیبی نرسد بعد از ورود به نیشابور چون حشمت فرمانفرما و سطوت وزیر نظام گوشزد خاص و عام شد بزرگان آن اراضی خاصه آنانکه آلوده عصیانی و طغیانی بودند هراسناک شدند نخستین جعفر آقای کلاتی برادر خود رضا خان را تا نیشابور باستقبال فرستاد و خود در خاطر داشت که هرگز حاضر حضرت نشود و کارداران دولت بی آنکه او را دیدار کنند حکومت کلات را با وگذارند بعد از رسیدن نیشابور وزیر نظام او را طلب داشت و با او گفت با برادر خود جعفر آقا بگوی بیهوده از ما کناره مگیر و خویشتن را از خانمان آواره مکن همانا پشت با دولت شاهنشاه ایران کردن روی شوریدن نیران در آوردن است و گمان مکن که قلعه کلات حصن حصین و معقل متین است اگر چندین کرده من از تو دست باز ندارم و هرگاه بجای قلعه کلات بقلاع سیارات گریخته باشی ترا فرود آرم ~~که ترا از خود دورمکه~~ دفع ترا و هزار کس مانند ترا دست به تیغ و علم نبرم و بهمین قرطاس و قلم کافی باشم اگر من از بهر تو تجهیز لشکر و کار برق حکم در دفع خان خیوق چه خواهم داشت این بگفت و رضا خان را رخصت مراجعت داد و طریق مشهد مقدس پیش گذاشت اشراف و اعیان آن بلده پذیره شدند و تقدیم خدمت کردند پس فرمانفرما باتفاق وزیر نظام با سکاتی لائق روز نهم رجب بشهر مشهد در آمد و نخستین خبر آشفتگی مرو را اصغا فرمود زیرا که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه قبل از آنکه حکومت خراسان معزول شود با میرحسین خان برادر سامخان ایلخانی را با دویست سوار روانه مرو نمود و از برای بهادرخان دره جزی و لشکری که از بهر حراست حدود در مرو متوقف بودند مبلغی زر مسکوک حمل داد چون امیرحسینخان بیکمنزلی مرو رسید ایشان تقریباً برو ندو دو هزار سوار از قرایب بر نشسته شتاب کنان بر سر راه آمدند و امیرحسین خان و مردمش را بمحاصره انداختند و چهار روز ایشان را حصار دادند تا آب و آزوقه نایاب شد امیرحسین خان چون چنین دید روز چهارم دل بر مرگ بنهاد و لشکر خویش را تحریض کرد تا شمشیرهای کشیده بیکبار بیرون تاختند و بجانب قزلی حمله بردند و پانزده تن از آن جماعت با تیغ بگذرانیدند و لشکر ایشان را فرو گرفتند مردم قرایب را از آن جلادت پای ثبات بلغزید ناچار پشت با جنگ داده فرار پیش داشتند و از آنسوی چون خبر رسیدن امیرحسین خان و بیرون شدن مردم قرایب بقصد او بمرو رسید بهادرخان با یکفوج سرباز و توپخانه بیرون تاخت از قضا وقتی برسید که لشکر قرایب بهزیمت میشتافتند پس فرمان کرد تا سوار و سرباز از قفای هزیمتیان تیر کشادند و سیصد کس از آن جماعت را مقتول و پانصد تن را جراحت کردند و هزار خر دار غله که

این هنگام جماعت کاروان از بیع و شری بتقریب جمل میدادند بجانب مرو بکردانیدند در این جنگ از لشکر حسن خان هشت تن مقتول و هفت کس مجروح شد بالجمله این خبر بمشهد مقدس آوردند فرمانفرما تجهیز لشکر کرده روز بیست و نهم شهر رجب خیمه بیرون زد و تا آق دربند عنان بازنکشید و همه روزه وزیر نظام زر و سیم و آذوقه و علوفه از شهر مشهد به لشکرگاه حمل داد و سام خان ایلخانی و علیقلی خان میرپنجه با فوج نصرت و فوج افشار و توپخانه در آق دربند حاضر رکاب شدند فرمانفرما از آنجا سام خان ایلخانی را با هزار خروار غله و لشکری در خور جنگ بجانب مرو گسیل داشت تا کاران اراضی را منظم کنند و از سوی دیگر وزیر نظام از پس این وقایع بنظم شهر مشهد پرداخت و علما و فضلا را بمکانتی سزا نهاد و اهل حرفت و صنعت را نوازشی بنهایت کرد و زنان بشاره و نوسیران بدکاره را از خانها و حمامها برآورد و از شهر بیرون فرمود آنگاه همه روزه بنظم روضه مقدسه و بقعه مبارکه پرداخت و نقاشان و صورتگران را حاضر ساخت تا سقف و جدران قبه شریفه را زینت کردند و آن مصراعین باب مرصع را که در فتنه حسن خان سالار از جواهر شاهوار عریان کردند دیگرباره بجواهر ثمین ترصیع داد و بجای خود نصب کرد و چهار باب روضه مقدسه را با نقره خام لوح بست و هر دو صحن مقدس را از سنگ رخام فرش گسترانید و تمامت حجرات را با مصباحها و چراغدانهای بلور و قندیلهای تابناک افروخته داشت و کتب موقوفه کتابخانه را که از کمال اندراس قریب بانمحا و انطماس بود بتمامت تذهیب کرد و مرمت نمود و خیابان علیا و سفلی را بدست بنایان و حجاران با خشت پخته و سنگ خام عمارت کرد و نهری خوشگوار از میان خیابان تا صحن مقدس جاری داشت و از طرف شمال خیابان بازاری که یکصد و شصت باب دکان داشت بنیان کرد و کاروانسرائی از جانب صحن جدید برآورد و منافع این بازار و کاروانسرا را که معادل هفتصد تومان زر مسکوک بود بر روضه مطهره موقوف داشت و دیگر مسجد گوهرشاد را آباد ساخت و مدرسه طلاب را منظم کرد و مسجد محراب خان را عمارت نمود در این وقت مسموع شد که قافله از بخارا که آهنگ مشهد مقدس داشتند بعد از ورود بسرخس از بیم جان و نهب اموال قدرت حرکت نیافته اند از بهر آنکه طایفه اتمش دل بر غارت ایشان نهاده اند با اینکه جماعت تقتمش بدان سر بودند که کاروانیان را بسلامت عبور داده بشهر مشهد رسانند هنوز نیروی سفر کردن ندارند بالجمله چون این خبر سمر گشت وزیر نظام چنان صواب شمرد که مردم سرخس را کیفری کند پس بصلاح و صوابدید او شاهزاده فرمانفرما تجهیز لشکر کرد و سفر سرخس را تصمیم عزم داد و چون آن قصه با اهالی آن بلده رسید دانستند که با او نبرد ساختن خویشتن را بمعرض هلاک درانداختن است پس از پی چاره میان استوار کردند و وراص خان و خورشید خان و رحمن قلیخان و صوفی و سایر بزرگان سرخس همدست و همداستان بحضرت شاهزاده شتافتند و جبین ضراعت بر خاک استان نهاده معروض داشتند که ما از پیشین زمان در نزد سلاطین ایران تقدیم خدمت کرده ایم و هزارگونه نعمت برده ایم هم اکنون ملک الملوک عجم خدیو کشور پادشاهی نمائیم و از چاکری او سر فخر و مباهات باوج کیوان رسانیم اینک قبیله اتمش و تقتمش هر یک دوازده طایفه اند و هر طایفه هزار خانوارند اگر از کارداران دولت بر ما التفات شوند در تقدیم خدمت جان و سر دریغ نداریم و اسیران سرخس بار ما سازند و بر ذمت گیرند که تجار بخارا و دیگر ممالک در تمامت مسالک بسلامت عبور کنند بعد از تقدیم چنین خدمت خواستارند که چون مواشی مردم سرخس بحوالی مشهد بهر علفچر شود فرمانگذاران آن مملکت ایشان را بامان معاملت کنند که با رعایای مشهد دارند فرمانفرما مسئول ایشان را با اجابت مقرون داشته بفرمود بیست و چهار

بشاره زنان زائره را گویند که شبها بجاهای مردم تردد می‌کنند

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۱۲۶۹ از اشرف آقمش و تقمش از بهر گروگان کوچ داده بمشهد مقدس اقامت فرمود و محمد خان را با چند سوار از پی کسیل
سرخس داشت تا برفت و کاروانیان را بمشهد آورد در این هنگام وزیر نظام دفع جعفرآقای کلاتی را در خاطر گرفت و آن مردم
که از کلات بمشهد متردد بودند دیدار همی کرد و ایشان را گفت جعفرآقا که از دین و دولت بیگانه است تا چند بجوار شما خواهد
زیست از یکسوی پادشاه اسلام را از در بیفرمانیست و از دیگر سوی از شریعت خیرالانام گریزنده است چنانکه مردم شیعی را
اسیر گرفته بمعرض بیع ترکمانان در میآورد و آنیکه من از برانگیختن لشکر و تاختن بدان اراضی تقاعد میورزم از بهر آنست
که مردم کلات در میانه پایمال ابطال نشوند و اگر شما طریق سلامت خواهید خویشتن بروی بشورید و او را دفع دهید
و اگر نه در پایان امر بکیفر او کیفر خواهید یافت روزی چند بدینگونه با بزرگان کلات مواضعه همی نهاد تا از میان الفت
ایشان با جعفرآقا سطوتی خاطر گشت آنگاه آقاسی خان خوری و رضاخان کوارشکی و رحیم خان چوله را با دو هزار تن تفنگچی
مأمور بکلات نمود و ایشان ایلغارکنان تا کلات کوچ دادند و از گرد راه دروازه نفتی و دروازه ارغون شاهی را فرو گرفتند
و چون این خبر بمردم کلات رسید ایشان نیز بر جعفرآقا بشوریدند و از هر کنار جماعتی انجمن شده ها یاهوی در انداختند جعفرآقا
چون چنان دید عظیم وحشت زده گشت و در زمان بر نشسته با چهار تن برادر و ده سوار طریق فرار پیش داشت و تا در خیوق شتاب زده
برفت و بمحمد امین خان والی خوارزم پیوست و با او بزیست تا در جنگ سرخس مقتول شد چنانکه عنقریب مذکور میشود بالجمله بعد از فتح
کلات باصلاح و صوابدید وزیر نظام جوادخان شقاقی با چهارصد تن سوار و بهادرخان دریکزی پسر عباسقلی خان با جماعتی
از سپاهیان بحفظ و حراست قلعه کلات مأمور گشت و از مینسوی چون خبر فتح کلات و نظم حدود خراسان پراکنده گشت
صد و پنجاه تن از بزرگان سرخس بمشهد مقدس آمده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و شاهزاده فرمانفرما آهنگ کلات فرمود
وزیر نظام بیم کرد که مبادا بعد از بیرون شدن شاهزاده مردم سرخس عقیدت خویش را دیگرگون کنند و در کار کلات خللی اندازند
از بهر آنکه چون فرمانفرما از خراسان ضعیف شود با ایشان بیشتر برفق و مدارا باشد مع القصه وزیر نظام بدین بهانه تمامت این صد و
پنجاه تن را ماخوذ داشته محبوس نمود و از پس آن فرمانفرما با سه فوج سرباز و ده عراده توپ بجانب کلات کوچ داد و از آن سوی
چون مردم سرخس گرفتاری بزرگان خویش را بدانستند اراض خان و غوشید خان و رحمن قلیخان با جماعتی از مردم خود کلات
پیش داشتند و بحضرت شاهزاده پیوسته تقدیم خدمت کردند و جمعی از شناختگان خود را بگروگان سپردند و گرفتاران را
رها ساختند در اینوقت شاهزاده با خاطر آسوده کار کلات را بنظم کرد و میرزا ابراهیم خان سرتیپ افواج خمسه را با دو فوج
سرباز بحکومت آن بلده باز داشت و از آنجا خیمه بیرون زد و آهنگ اراضی اتو و عشق آباد و آخال کرد و امیرخان سرتیپ
سواره قورت بیکلو و جوادخان سرکرده سوار شقاقی را بمقدمه سپاه روان داشت و آن روز که بعشق آباد در میآمد ترکمانان
انجمنی کرده از بهر لشکریان کمین نهادند و با امیرخان دوچار شدند و بانگ گیرودار در انداخته یکساعت بر زیادت رزم ساختند
و ترکمانان تاب درنگ نیاورده هزیمت شدند و لشکر از دنبال ایشان بشتافت و چند نیزه سر و چند تن اسیر از آنجماعت بگرفت
در اینوقت شاهزاده نیز با سپاه سواره و پیاده برسید و در عشق آباد فرود شد ترکمانان چون خبر ورود او بشنیدند مراتع
و مرابع خویش را بگذاشته بجبال بعیده فرار کردند چندانکه شاهزاده لشکر بطلب ایشان برگماشت هیچکس از آنجماعت دیده نشد
پس بفرمود سی و شش حصن حصین و قلاع متین که ترکمانان با غلات و حبوبات انباشته بجای گذاشته بودند لشکریان
فرو گرفتند و با تمامت آذوقه و علوفه آتش در زدند و دیوارها را با خاک پست کردند و از آنجا مراجعت بمشهد مقدس نمود

فتح قلعه کلات بتدبیر وزیر نظام

وصورت حال را معروض کارداران دولت داشت شاهنشاه ایران او را بیک قبضه کارد که مرصع الماس بود تشریف کرد
و بزرگان سپاه را مانند میرزا ابراهیم خان سرتیپ سوار خمسه و محمد حسن خان سرتیپ فراهانی و امیر حسین خان برادر سامخان ایلخانی
و سعادتقلیخان پسر سلیمانخان دربجزی و جواد خان سرکرده سوار شقاقی و باقر بیک نایب توپخانه مورد اشفاق ملکانه
داشت و از برای هریک جداگانه بصحبت علی محمد بیک یاور خلعتی انفاذ فرمود و از آنسوی بعد از بیرون شدن فرما نفرما از کلات
جعفر آقای کلاتی که بجوار رزم پناهنده شده باستظهار خان خوارزم بقریاب آمد و هزار سوار قریایی برداشته بر سر کلات
تاختن برد فوج میرزا ابراهیم خان خمسه که دیده بان طرق بودند ایشانرا دیدار کرده رزم بپیوستند و اینخبر بمیرزا ابراهیم خان
فرستادند و او بیتوانی با مردم خود بتاخت و جنگ درانداخت مدت مجاعت این مقاتلت بدراز کشید برادر جعفر آقا و صد تن
از مردم او مجروح و مطروح شدند و بقیة السیف طریق هزیمت گرفتند مع القصه بعد از ورود فرمانفرما بمشهد مقدس
دیگرباره اراض خان و بزرگان سرخس با خدمت فرمانفرما حاضر شدند و کمر خدمت بر میان استوار کردند و بر ذمت
نهادند که هروقت حکمران خراسان فرمان دهد بتجهیز لشکر کرده حاضر شوند و از حدود عراق تا هرات هرگاه مالی از زوار ایران
و تجار ایران عرضه غارت شود یا کسی را اسیر گیرند پایندانی و ضمانت بر ایشان باشد و از اینجا بود که چون کاروان از هرات
بمشهد کوچ میداد در کوهستان هرات محمد شیخ با سواره قریایی آهنگ ایشان کرد و کاروانیان را اسیر گرفته و اموال
آنجماعت را حمل همیداد و چون اینخبر بسرخس بردند بحکم معاهده که نهاده بودند پانصد سوار جرار برنشسته بیرون شتافتند
و از جانب دیگر بابا خان و محمد رضا خان هزاره با سوار جامی و خوافی و هزاره جنبش کرد و همچنان صید محمد خان ظهیر الدوله
گروهی را از هرات مامور داشت تا کاروانیان را از آسیب ترکمان محفوظ دارند نخستین لشکر دولت ایران و سپاه
هرات یکدیگر را دیدار کرده متفقا بر سر ترکمانان تاختن بردند دمار راضی با خونریزان جنگ مشتعل گشت و بانگ گیرودار
بالا گرفت و بسیار کس از ترکمانان مقتول و مجروح گشت تا چار اسیران را با اموال و اثقال گذاشته طریق فرار
و چون راه با هرات نزدیک بود افغانان هشت و پنجهزار گوسفند و پنجاه و یک تن اسیر و دیگر چیزها که از ترکمانان باخوذ
افتاد بهرات حمل دادند از اینسوی چون لشکریان بازشدند و اینخبر بمشهد مقدس آوردند وزیر نظام میرزا محمد علی
خود را بجانب هرات رسول فرستاد تا تمامت اسیران را اخذ داشته رها ساخت از پس آن دیگرباره ترکمانان انجمن
شدند و پانصد سوار از ابطال رجال گزیده ساخته باراضی توشخانه تاختن آوردند و اطراف قریه افریزه را فرو گرفتند
و از جانب دیگر سه هزار سوار در کمینگاه باز داشتند تا مردم خراسان از هرجانب محال خویش را گذاشته بدفع این پانصد
سوار پردازند و مشغول بدیشان شوند اینوقت آن سه هزار سوار کمین بگشایند و هرچه را بخواهند مرد و مال بربایند
مع القصه مردم افریزه با آن پانصد سوار از دروازه بیرون نشدند و حصار خویش را از شر ایشان محفوظ بداشتند
ترکمانان چون تسخیر حصار را صعب دیدند بزراعت جاها در رفتند و خرمنهای مردم افریزه را آتش در زدند و مواشی
ایشان را از مراتع براندند چون اینخبر بمیرزا نوردی خان برادر سامخان ایلخانی رسید نخستین کس بحاجی خان بیک
نایب توپخانه فرستاد تا مردم خود را فراهم کند و بمدد مردم افریزه بیرون فرستد و قدرة الله آقا را نیز از دنبال
با گروهی از سوار و توپچی ملحق ساخت و همچنان مردم خیرآباد بمدد اهل افریزه فراهم شد آن پانصد سوار نیست
با جنگ دادند اما از آنسوی چون خیرآباد از لشکر تهی گشت سه هزار سوار ترکمان بر ایشان تاختند و اطراف قلعه

پایندانی بمعنی ضمانت است

آمدن ترکمانان بر سر قریهٔ افریزه

خیرآباد را پره زدو زنان خیرآبادی با قلیلی از مردان خیرآبادی که بجای بودند بدفعه برخاستند و از فراز بارو ۴۵۱
و بروج قلعه رزم همی دادند ترکمانان شکسته شدن از زنان را عار همی داشتند لاجرم از چهار سوی یورش افکندند
و نردبانها نصب کرده بر بروج قلعه عروج کردند از آنسوی زنان سی تن از ترکمانان را گردن بزدند و از فراز بارو
بزیر افکندند و جماعتی را در اطراف قلعه هدف گلوله ساختند و از کنار قلعه باز پس بردند در این هنگام این خبر در افریز
منتشر شد قدرة الله آقا و حاجی خان بیک راه خیرآباد پیش داشتند و با چهارصد سوار ایلغار کنان برسیدند و از گرد
راه با آن قلیل مردم جنگ در انداختند و چون ترکمانان صبح دیده از یمین و شمال تاختند و سه هزار سوار ترکمان را
هزیمت کرده از قفای ایشان ترکتاز نمودند چندانکه از اراضی خرجان بیرون شدند آنگاه لشکریان مراجعت کرده
نزد یکیز و اغوردی خان آمدند و او بیست نیزه سر و شش تن ترکمان بحضرت دارالخلافه فرستاد و کارداران دولت
او را بنشان اول سرهنگی و حمایل سفید تشریف کردند از پس آن ترکمانان در اراضی اتک بنیان قلعه کردند تا در آنجا
ساز و سلاح جنگ و آذوقه و علوفه لشکر فراهم کرده سیقناقی از بهر خود بر آورند و از آنجا هر وقت بصلاح نزدیک
باشد از برای قتل و غارت مسلمانان بیرون تازند محمد رحیم خان شاهلو نایب منجزد چون از این قصه آگاه شد
با جماعتی از مردان جنگ آهنگ ایشان نمود و چون تسخیر قلعه صعوبتی عظیم داشت در آن محال لختی از یمین و شمال بتاخت
و پانزده تن از ترکمانان را اسیر ساخت اهالی قلعه بر نشستند و از قفای او بتاختند و چون از قلعه بعید افتادند محمد رحیم خان
عنان برتافت و جنگ بپیوست و در آن گیر و دار چهل نیزه سر و سی تن اسیر و صد سر اسب غنیمت یافت و بقیة السیف
هزیمت شدند لاجرم محمد رحیم خان چون باد دنبال ایشان بگرفت و چنان بر آنجماعت کار صعب انداخت که مراجعت بقلعه
نتوانستند کرد ناچار قلعه را بگذاشتند و بگذشتند و هم در این سال شاهزاده محمد یوسف افغان که از جانب کارداران
دولت نظام حدود جام با او تفویض داشت جمعی از مردم خود را باراضی اتک مامور نمود تا برفتند و بیست هزار راس گوسفند
و پانزده تن اسیر از ترکمانان دستگیر نمودند چون لختی راه براندند انبوهی از ترکمانان از قفای ایشان برسیدند و کار
مقاتلت و مبارزت در افتادند بعد از گیر و دار فراوان و قتل چند تن ترکمان یک نیمه گوسفندان را استرداد نموده
بجانب اتک مراجعت نمودند و همچنان مطلب خان تفنگدار پادشاهی سرکرده سواره و تفنگچی کوداری و بسطامی و عرب
و عجم که حراست طرق خراسان بر ذمت او بود مسموع داشت که جمعی از ترکمانان از برای زائران مشهد مقدس کمین
نهاده اند لشکری برداشته بر ایشان تاختن کرده و ده نیزه سر و چهار تن اسیر از آنجماعت بگرفت و ایشان را هزیمت نمود
و سرها را با اسرا روانه دربار پادشاهی داشت و هم در این سال میرزا علیخان پسر صدر اعظم که از هنگام خورد سالی خسرو
ایران را ملازمت داشت و از کن کودکی با وقار شیخوخت دمساز بود بوزارت روشن ستاره سپهر سلطنت و تابان
آفتاب فلک خلافت شاهزاده آزاده امیر محمد قاسم خان امیر نظام سرافراز گشت و هم در این سال مهرعلیخان برادرزاده صدر
اعظم که سرتیب افواج فارس بود بشجاع الملک لقب یافت و سپاه فارس تمامت در تحت فرمان او آمد و هم در این سال
موسیو انیچکوف شارژ د فر دولت روسیه سه شنبه شانزدهم رمضان بحضرت دارالخلافه آمد و پرنس دالغورکی
وزیر مختار دولت روسیه بعد از سه روز او را برداشته بتقبیل آستان پادشاه ایران نهضت کرد و همچنان
دلاور خان فرستاده رحمدل خان برادر والی قندهار از مملکت خراسان شرقی بیست و هفتم رمضان برسید و عریضه

پیشکش خود را برسانید و جعفر قلیخان کابلی که از قبل امیر دوست محمد خان فرمانگذار کابل بحضرت دار الخلافه رسیده بود رخصت مراجعت یافت و بخلعت دوست محمد خان جبه با شمسه مرصع و یکسر اسب تازی با زین زر عنایت رفت و محمد افضل خان و غلام حیدر خان پسرهای او و اکارداران دولت جداگانه تشریف کردند و همچنان سردار صالح خان از جانب صید محمد خان ظهیر الدوله حاکم هرات با عریضه و چند سر اسب ختلانی بتقبیل سده سلطانی برسید و مورد نواخت و نوازش آمد و هم درین سال احمد وفیق افندی ایلچی کبیر دولت عثمانی که شرح حالش مرقوم شد روز شنبه بیست و نهم ذیقعده رخصت مراجعت باسلامبول یافت و حیدر افندی مستشار خود را بجای خود بمصلحت گذاری بگذاشت و کارگذاران دولت ایران او را بنشان مکلل بالماس و تمثال شاهنشاه و حمایل مخصوص تشریف کردند و تبعه سفارت دوم که بملازمت خدمت او مراجعت میکردند مانند عاصم افندی و نعمان افندی و خالد افندی و مختار افندی هر یک جداگانه بنشانی و خلعتی قرین افتخار آمدند و هم درین سال میرزا عبد الرحیم نایب اول وزیر دول خارجه بامور سفارت و اقامت در آن بلده آمد و میرزا حسن خان کارپرداز اول سفارت ایران در تفلیس گشت

خلعت کردن شاهنشاه ایران دوست محمد خان و سایر حکام افغانستان را

و شفیع خان که سفیر و مقیم لندن بود رخصت مراجعت یافت یکشنبه نهم شعبان وارد طهران گشت

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران السلطان ناصر الدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و هشتاد و یک هجری

در سال یکهزار و دویست و هشتاد و یک هجری چون یکساعت و چهار دقیقه از روز چهارشنبه دوم شهر رجب برگذشت مطابق سنه توشقان ئیل ترکی شمس از برج حوت به بیت الشرف حمل تحویل کرد و ملک الملوک عجم ناصر الدین شاه قاجار بساط عیش و سامان عید بیاراورد و چاکران درگاه را ببذل زر و سیم و خلاع گرانبها شادکام ساخت و در مبدای این سال نخستین قصه خان خوارزم و قتل او و طلیعه نصرت و اقبال گشت چنانکه بشرح میرود همانا مملکت خوارزم از جانب جنوب غربی با خاک استرآباد پیوسته میشود و جنوب شرقی آن با مرو می پیوندد و چون این مملکت از مینوی جیحون است از ممالک ایران بشمار میرود و همواره خوانین اوزبک که در مملکت خوارزم حکومت میکرده اند از چاکران سلاطین ایران شمرده میشدند و سر بر خط فرمان داشتند و اگر وقتی سر از فرمان بر تافتند کیفر یافتند چنانکه در زمان دولت سلطان محمد صفوی جلال خان پسر محمد خان اوزبک طریق طغیان و عصیان سپرد و بدست مرتضی قلیخان حاکم مشهد مقتول گشت و هنگامیکه عبد الله خان شیبانی بخوارزم استیلا یافت حاجی محمد خان حاکم خوارزم بحضرت شاه عباس پناهنده گشت و شاه عباس در سال یکهزار و شش تاریخ هجری سفر خراسان کرد و حاجی محمد خان و عرب سلطان پسرش را در خوارزم منصوب ساخت و دشمنان ایشان را براند اخت چون نوبت سلاطین صفویه منقضی گشت و خللی در کار ملک با دید آمد نادر شاه افشار در تخت ملک جای کرد و آن هنگام که سفر خوارزم پیش داشت و ایلبارس را که نسب بفاضل اوینا ق و محمد امین اوینا ق میبرد مقهور و مقتول نمود و محمد طاهر خان پسر محمد ولیخان اوزبک را حکومت خوارزم داد چنانکه بتفصیل حال هر یک از ایشان در جای خود بشرح خواهد رفت بعد از دولت نادر شاه قبایل یموت بر خوارزم دست یافتند و حکمرانان آن اراضی بقنقرات کریختند و از آنجا اتیندر خان پسر عوض اینا ق بن محمد امین در سال هزار و دویست و ده هجری لشکری فراهم کرده بر سر خوارزم تاختن آورد و در خوارزم او قبایل یموت هزیمت شدند و باراضی گرگان گریختند و از گرگان اعداد کار کرده دیگر باره راه خوارزم پیش داشتند و در منزل غنقه چاشگن میدان مبارزت راست کردند و درین کرت نیز شکسته شدند و از آن پس حکومت خوارزم را ایلتیزر راست باستاد و بعد از دو سال برادرش محمد رحیم خان در سال یکهزار و دویست و دوازده

ذکر حدود خوارزم و فرمانگذاران آن مملکت

ناکر

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

هجری در مملکت خوارزم حکمران آمد و بیست و هفت سال فرمانفرما بود و بعد از وی پسرش اللهقلی خان در سال یکهزار و دویست و ۶۵۳
سی و نه تاریخ هجری بجای او نشست و مدت هیجده سال حکومت داشت و چون او رخت از جهان بیرون برد رحیم قلیخان
برادرش مملکت خوارزم را تحت فرمان کرد و مدت پنجسال زمان یافت آنگاه محمد امین خان بن الله قلیخان بن محمد رحیم خان بن
عوض ایناق بن محمد امین ایناق بن فاضل ایناقها بن ابوالغازی بن اسفندیار بن عرب محمد سلطان بن حاجیم خان ابن
تولی خان بن چنگیز خان در خوارزم فرمان روا گشت و در سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری حکومت او محکم شد
و با شاهنشاه غازی محمد شاه از طریق چاکری بیکسوی رفت و چون آشفتگی خراسان و فتنه حسن خان سالار حدیث شد
کارداران دولت بتادیب و تنبیه او نپرداختند و این ببود تا ملک الملوک عجم ناصرالدین پادشاه بتخت ملک برآمد محمد امین
خان همچنان بر استکبار و استنکاف میرفت و هرگاه بحضرت دارالخلافه انفاذ میداشت چنان مینگاشت که پادشاه کودکی
بپادشاهی بزرگی نگارد و این بیرون قانون چاکری بود نخست آنکه مملکت خوارزم جزو ممالک ایران است و دیگر آنکه سلطان
ایران را مانند محمد امین خان بیست کس چاکر افزون است که هر یک در مملکتی وسیعتر از خوارزم حکومت دارند لاجرم کردار
او بر طبع غیور پادشاه ثقیل افتاد و چند کرت آهنگ آن کرد که لشکری ساخته بخوارزم بتازد و آن مملکت را از محمد امین خان
و مردم او بپردازد جناب اشرف صدر اعظم معروض داشت که از برای جنگ محمد امین خان برق افراختن و لشکر تا
تاختن رنجی بزرگ و زحمتی بسیار است چه این راه را هیچگونه گیاه و میاه بدست نشود از برای حمل آذوقه و علوفه و آب گنجی بزرگ
بذل باید کرد و بعد از فتح خوارزم سودی که برابر این زیان باشد بدست نتوانیم یافت اگر فرمان رود در ازای تیغ و سنان کلک
و بنان بکار در آورم و بجای توپ باره کوب چند سطر مکتوب نگارد هم و محمد امین خان را از بیخ و بن براندازم شاهنشاه ایران
مسئول ورا با اجابت مقرون داشت پس صدر اعظم کلمه چند رقم کرد و مردم مرو و سرخس را به بخشایش و بخشش شاهنشاه ایران
مستمال ساخت و میرزا فضل الله وزیر نظام را نیز آنگهی فرستاد تا با مردم مرو و سرخس طریق رفق و مدارا پیش داشت چندانکه
مردم مرو و سرخس مطمئن خاطر شده یکباره از خان خوارزم بگشتند و خود بمشهد مقدس آمده از کارداران دولت طلب حاکمی
و عاملی کردند چنانکه از پیش مرقوم افتاد اما محمد امین خان همان کبر و خیلا که در دماغ داشت وقتی بطلب زکوة سفر مرو
کرد و سپاه حسام السلطنه او را بشکست تفصیل این قصه نیز مذکور شد و همچنان کس بطلب زکوة روانه سرخس داشت
و مردم سرخس فرستاده او را بکشتند این هنگام خشم او جنبش کرد و دل بر آن نهاد که خاک مرو را بباد دهد و مردم سرخس را
بدین گناه تباه سازد و از این سوی نیز چنان افتاد که بلای قحط و غلا در مرو بالا گرفت و لشکری که از جانب کارداران دولت
برای حفظ حدود در آن بلده اقامت داشتند زیستن نتوانستند کرد و ناچار مراجعت بمشهد مقدس نمودند این نیز خان خیوق را
قوی دل ساخت و فرمان کرد تا لشکر فراهم شوند و رسولی نزد یک حکومت خان والی میمنه فرستاد و استمداد کرد حکومت
خان پسر خود را با هزار سوار جرار بدرگاه او گسیل داشت و محمد شیخ سردار با دو هزار سوار بسیج سفر کرد و عبدالله خان پسر عمش
لشکر اوزبک را عرض داد و بیک مراد بای تکه ترکمانان قریاب را انتظام کرد و جعفر آقای کلاتی که بدو پناهنده بود هیچ
دقیقه از تحریک و تحریض سپاه مهمل نگذاشت مع القصه محمد امین خان از خیوق خیمه بیرون زد و چهل هزار مرد جنگی از اوزبک
و ترکمان عرض لشکر داد و ده هزار شتر از برای حمل آب گزیده ساخت و آذوقه و علوفه سپاه را بر بیست هزار شتر بار کرد و کوچ
بر کوچ طی مسافت نمود و تا بلده مرو عنان باز نکشید و بعد از ورود بمرو خطی ببزرگان سرخس نوشت و رسولی بدیشان فرستاد

که چگونه راه حضرت گیرید تا شما را دیدار کنیم و در اخذ کوه و نظم امور شما از در بصیرت باشیم مردم سرخس رسول او را باز
فرستادند و سفر مرو را بهمه روزه بمماطله و تسویف دفع دادند محمد امین خان چند کرت تجدید رسول کرد و مکتوبی چند از در بیم
و امید نفاذ داشت و فرستادگان او بی نیل مرام باز شدند لاجرم در خشم شد و گفت همانا حاضر شدن بحضرت من بر شما صعب
مینماید سفر سرخس بر من سهل باشد و بفرمود تا لشکر ساخته سفر شد و از مرو خیمه بیرون زد چون این خبر بمردم سرخس رسید
بچگونگی عریضه نگار کرده بدست مسرعی سبک سیر انفاذ حضرت شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرما داشتند که ما بپشتوانی
کارداران دولت ایران و مکتوب میرزا فضل الله وزیر نظام که بر حسب حکم صدر اعظم نزدیک ما فرستاد سر از اطاعت
خان خیوق بیرون کردیم و فرستاده او را عرضه هلاک و دمار داشتیم اکنون خان خیوق بمکافات کردار ما با چهل هزار سوار
جرار در میرسد و گرد این بلد را با سم ستور بگیرد و چون میبرد اگر حفظ و حراست ما را واجب دانسته اید لشکری در خور این جنگ
نزدیک ما گسیل سازید فرمانفرما غره جمادی الآخره چون این قصه بدانست سفر سرخس را تصمیم عزم داد و بفراهم شدن
لشکر فرمان کرد و وزیر نظام در اندیشه رفت که مبادا قبل از رسیدن فرمانفرما بسرخس خان خیوق کار گشتی فرماید و بدان بلد
دست یابد لاجرم حسن خان سبزواری را طلب ساخت و چهارصد سوار از مردان کارزار ملازم خدمت او نمود و گفت
از اینجا ایلغار کنان تا بسرخس ترکتاز کن و مردم آن اراضی را از رسیدن شاهزاده با لشکر سواره و پیاده آگهی ده
و بگو جماعت اوزبک کدام سگ باشد که با لشکر ایران که شجاعت شیران را بازی شمارند نبرد آزمایند و ایشان را قوی دل
بدار تا لشکریان در رسند این بگفت و او را روانه داشت و حسن خان بسرعت سحاب و شهاب ره سپار گشت اما از آنسوی
خان خیوق با آن سپاه بزرگ روز بیست و هفتم جمادی الآخره بکنار سرخس آمد و سراپرده خویش راست کرد و همی خواست تا
بی آنکه گردی انگیخته شود و خونی ریخته گردد مردم سرخس را متابعت فرمان آرد چند کرت رسول بمیان شهر فرستاد و مردم
فراوان بیم و امید داد و سخنان او هیچگونه مفید نیفتاد لاجرم نیران خشم او زبانه زدن گرفت و یکباره دل بر جنگ
نهاد و خواست تا پیش از آنکه سپاه ایران در رسد کار سرخس را یکسره کند پس بفرمود پنجهزار سوار از لشکرگاه بیرون شده
راه با قلعه نزدیک کردند مردم سرخس نیز برج و باره استوار کرده پنجهزار سوار از شهر بیرون شدند و با ایشان رزم
دادند و سپاه اوزبک را شکسته کردند و چند عراده توپ صف شکن و پانصد قبضه شمخال و اسب و شتر فراوان
از ایشان بگرفتند یکدو روز دیگر کار بدینگونه رفت و همه روزه سپاه اوزبک هزیمت شد لکن چون لشکر خان خیوق
فراوان بود و علف و آذوقه در شهر اندک بدست میشد مردم سرخس در خاطر نهادند که با او از در مصالحت و مسالمت
بیرون شوند اما حسن خان سبزواری پنجشنبه نوزدهم جمادی الآخره وارد لشکرگاه محمد حسن خان سرتیپ شد و در
آنجا سواران خود را بازدید ساز و برگ کرده روز دیگر راه سرخس پیش داشت و صحبت بیک ساروقی و اوزبک قلیچ
و صفرک را که از سرداران ترکمان بودند با پنج سوار ترکمان دلیل راه ساخته تاختن نمود و از رباط ماهی بیرون شد
نیمروز بپای برج قراول مزدوران رسیده و با ترکمانان از در مشاورت طریق محاورت سپرد تا کار بشتاب و درنگ
باز دانند و آهنگ سرخس را از راهی ایمن اختیار کند در پایان کار اقامت در آن ارض را نابهنگام دانستند و چهار
سوار ترکمان و چهار تن قزلباش منقلای سپاه بیرون فرستاده خود نیز برنشستند و تا آب دو برادر براندند در آنجا ده تن
سوار از قراولان لشکر خوارزم و ایشان را دیدار کردند و بازشتافتند تا لشکر خویش آگهی برند حسن خان چون این بدانست

مأمور شدن حسن خان بجنگ خان خوارزم

۲۵۵ بعجل شتاب بنمود و از آنجا تا سرخس که چهار فرسنگ مسافت بود تیر کمانه برفت و یک ساعت از آن پیش که سپیده صبح سر بر زند به
سرخس درآمد و رشیدخان و حسن قلیخان و تمامت بزرگان شاد خاطر شدند و دل قوی کردند هم در آن روز چون آفتاب یک نیزه بالا
از افق صعود کرد جماعتی از سواران خوارزم از طرف شمال قلعه سرخس حمله افکندند و سپاهی بزرگ از جانب جنوب با توپخانه جنبش نمود
و مردم سرخس نیز ساخته جنگ شدند و حسن خان با اینکه هیجده فرسنگ تاخته بود تقاعد نورزید و سواران خود را برداشته با لشکر
سرخس همعنان پذیره جنگ گشت و در برابر دشمن صف راست نخستین یکتن سوار خوارزم قیچاب برزم را عرصه بر جهاند و دلیری
از چپ و راست بتاخت در این وقت یکتن از مردم حسنخان بسوی او درآمد و در اول حمله او را هزیمت کرد لشکریان چون این بدیدند
از دو جانب جنبش کردند و در هم افتادند و مدتی بشجاعت با هم بکوشیدند و از هم بکشتند آنگاه پیر ارض خان بیک مراد بای را
که از بزرگان خوارزم بود دیدار کرد و راه نزدیک کرده او را هدف گلوله تفنگ ساخت و از اسب در انداخت صفرکی چون این بدید
اسب براند و سر او را از تن دور کرد بالجمله در این کارزار از مردم خیوق سیصد سوار بخاک افتاد و از میانه قربانعلی بیک مردی
که مردی دلاور بود اسبش از پای درآمد و خود نیز جراحت یافت او را از میدان جنگ بیکسوی بردند و همچنان میرزا غلام از مردم
حسنخان زخمی گشت و دیگر میر احمد خان را زخمی از نیزه و جراحتی از شمشیر برسید و اسب رشیدخان نیز نابود گشت و هم در آن
حربگاه دو عراده توپ و بسیار آلات حرب و ضرب از سپاه خیوق غنیمت گرفتند و این وقت هر دو لشکر دست از جنگ باز داشتند
اما چون مردم سرخس بسبب کثرت عدد و قلت عدد بیمناک بودند و در دل داشتند که با خان خوارزم از در مصالحت بیرون شوند
حسن خان چون این بدانست گفت خاطر مشوش مدارید و این جنگ را با من گذارید اگر شما را نصرت کردم مظفر و مردم
کامروا باشید و اگر نه از در مصالحت بیرون شوید سخن بر این نهادند و آن شب را بپای آوردند اما فرنفرما از دنبال حسنخان
حکم داد تا پانصد سوار بسرعت برق و باد خود را بدو رسانند و محمد حسنخان سرتیپ فوج فراهانی را با دو فوج فراهانی و [illegible]
و چهار عراده توپ و پانصد سوار دیگر بفرمود تا شتاب زده راه سرخس گیرند و خویشتن روز هفدهم جمادی الاخره آهنگ راه
کرد علیقلی خان میرپنج با افواج خویش و سامخان ایلخانی با سوار خراسانی و سلیمانخان دره گزی با سواران خود و جواد
خان با سوار شقاقی و محمد حسینخان سرهنگ با فوج گروسی و بیوک خان سرهنگ با فوج ملازم رکاب شدند بالجمله با ده هزار تن
مرد لشکری از سرباز و سواره عراقی و خراسانی و ده عراده توپ بآهنگ سرخس راه برگرفت از قضا آن پانصد سوار که از پیش
بتاختند یکروز بعد از ورود حسنخان سبزواری وارد سرخس شدند و هم در آن روز که حسنخان جنگ او را بر ذمت نهاده
بود لاجرم از بامداد اعداد کار کرده با مردم خود از دروازه شهر بیرون شد و از آنسوی چون محمدامین خان از رسیدن حسنخان
و سپاه ایران آگهی یافت بیم کرد که مبادا فرمانفرما نیز از دنبال در رسد و کار صعب افتد و همچنان از شکستن لشکری که از پیش
بر سر سرخس فرستاده بود خشمی بکمال داشت لاجرم روز دوشنبه سلخ جمادی الاخره بفرمود تا لشکرها بتازند و هر گروه رزم
آغاز نهند و از آن پیش که لشکری بزرگ مدد در رسد کار سرخس را یکسره کنند و اسب بخواست و برنشست و چهل هزار لشکر او از یک
و ترکمان و جمشیدی و قرایی و تیمنی و میمنه و شبرغان و سالور در حرکت آمدند تا ظاهر سرخس براندند و بر پشته که [illegible]
و در جانب شرقی دو تیر پرتاب تا سرخس مسافت دارد فرود شد و خیمه برافراخت و اعیان خیوق و بنی اعمام او نیز در حضرت او حاضر
شدند و در نزد او انجمن شدند و این هنگام فرمان کرد تا لشکر صفوف یورش سرخس را فرو گیرند مردم سرخس یک تیر انداز دو [illegible]
[illegible] حسنخان سبزواری بیرون شدند و نیم [illegible] از دروازه شمالی سنگر کردند و [illegible] لشکر خوارزم را [illegible]

مقاتلهٔ خان خوارزم با لشکر خراسان و کشته شدن خان خوارزم در سرخس و قتل خان خوارزم

از دو رویه لشکر رده برکشید و سپاهیان صف راست کرده و میمنه و میسره بیاراستند ابطال رجال از یمین و شمال بتاختند و عرصهٔ مصاف را از گرد سواره و دخان تفنگ و شمخال قیرگون ساختند جنگی صعب در میانه برفت و لشکر سرخس به پشتوانی سپاه ایران مردانه بکوشیدند چنانکه سه هزار کس از دلیران خوارزم را در آن رزمگاه بخاک و خون افکندند و نوزده عراده توپ و بیست و چهار عراده صف شکن و چهار علم و پنجاه شمخال که خود داشتند و اسب و شتر فراوان بدست کردند خان خیوق در سراپردهٔ خود نگران این جنگ بود و ضعف لشکر خود را نظاره میکرد بعضی از نزدیکان با او گفتند برخیز و طریق فرار برگیر که پای لشکر از جای برفت بیم آنست که دستگیر شویم گفت من هرگز از ستیز و آویز مردم سرخس راه گریز پیش نخواهم داشت و دودمان چنگیز را با چنین نخواهم گرفت هنوز این سخن بر زبان داشت که یکباره لشکر خوارزم پشت با جنگ کردند و مانند گلهٔ گرگ دیده روی بفرار نهادند و ایرانیان از دنبال ایشان پی تاختند و مرد و مرکب بخاک راه انداختند و هزیمتیان را از کنار قالوتپه که خان خیوق بر فراز آن بود بگذرانیدند محمدامین خان چون این بدید هراسناک شد و حکم داد تا اسب او را حاضر کنند تا برنشیند از این سوی حسن خان سبزواری چون لشکر خوارزم را پراکنده یافت عنان بگردانید و آهنگ قالوتپه کرد وقتی برسید که خان خیوق و بنی اعمام او بر اسبهای خویش برنشسته آهنگ فرار داشتند و چون خان خیوق مانند پادشاهان اسب خود را با تاج زرین و جواهر ثمین زینت کرده بود در میان سواران شناخته آمد سواران خراسانی اطراف او را فرو گرفتند و قربان گل که گلین از مردم مرو بود راه بدو نزدیک کرد محمدامین خان مرگ را معاینه نمود و فریاد برداشت که این رافضی را از من بگردانید قربان گل مجال برکس نگذاشت و پیش راند و شمشیر خویش را از سوی چپ بزد چنانکه دهان او را تا نزدیک گوش چاک زد خان خیوق بدان زخم از اسب درافتاد و با سواران خراسان از در عجز و لابه و ضراعت همی گفت مرا زنده بدرگاه شاهنشاه ایران حمل دهید تا هر چه خواهد حکم براند گفتند ما را بلاشهٔ گران تو هیچ حاجت نباشد سرت را که حملی سبک است برگیریم و بخاک راه پادشاه افکنیم اما سواران سرخسی و مروی و خراسانی هر کس همیخواست خویشتن سر او را از تن دور کند و بحضرت دارالخلافه آورد از این روی در میان سواران کار بمقاتلت انجامید و دوازده تن مقتول شد در پایان امر صحت نیاز خان پسر اسحاق(؟) سرخسی سر او را از تن دور کرد و لشکریان تیغ در عمزادگان و نزدیکان او نهادند چهارده تن از بنی اعمام او را که معروف بتوره اند سر برداشتند و قاضی خوارزم و عبدالله محرم و داروغهٔ محرم و خدایار بی و دولت یار بی و بیک جان دیوان بیگی و سردار بیک جان و نیاز علی مینک باشی و عبدالله علی یوزباشی و حق نظر مینک باشی و دولت نیاز یوزباشی و میر ناز محمد بای که از این پیش حکومت مرو داشت و پسر حکومت خان والی میمنه و همچنان ویس بای خیوقی و بیک مراد بای که حضرت(؟) سلطان که و محمد شیخ سردار و پسر عباس خان تکه بشمشیر دلیران بگذشتند و بر زیادت از این سی و دو تن بزرگان شاهخان و دویست و هفتاد تن از صاحبان مناصب خوارزمی مقتول گشت و میر احمد خان جمشیدی هم که صید محمد خان ظهیرالدوله با پانصد سوار باعانت خان خوارزم فرستاده بود نیز زخمی صعب برداشت و بعد از سه روز درگذشت مسود(؟) صالح که نیز از جانب ظهیرالدوله نزدیک خان خوارزم رسول بود در آن گیرودار مقتول گشت و جعفر آقای کلاتی هم در آن بازار با بیال(؟) هلاک و دمار شدند بالجمله لشکریان سر کشتگان را برگرفتند و آهنگ خدمت نمودند میرزای فرمانفرما خود نیز با اینوقت در آق دربند اوتراق داشت و محمد حسن خان سرتیپ فرامانی بشتاب از سختی(؟) سرخس برسیده بود بعد از ورود آق دربند شب دوشنبه سلخ جمادی الآخره که روز فتح خان خیوق بود(؟)

و سامین

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

سامخان ایلخانی و شاهزاده محمد یوسف خان و امیرخان سرتیپ قورت بیکلو و محمد حسینخان هزاره با ده هزار سوار از آق دربند
سرخس که پانزده فرسنگ است ایلغار کنان بتاختند و ایشان بعد از قتل خان خیوق هنگام غروب آفتاب برسیدند و بمردم
سرخس بپیوستند و از اینطرف سر خان خیوق را پسر حکومت خان و نزدیکان او و نزدیک فرمانفرما آوردند و شاهزاده بعنوان تهنیتی
عریضه نگار داده به رضاقلیخان قزوینی نایب ایشیک آقاسی سپرد و سرها را نیز تسلیم او داد تا بحضرت دار الخلافه حمل کند و میرزا
فضل الله وزیر نظام عریضه نگار کرده بدست مشهدی سبک سیر انفاذ درگاه شاهنشاه داشت شب سیزدهم رجب که
شب میلاد علی علیه السلام امیرالمؤمنین است مژده این فتح را معروض کارداران دولت داشت و روز پانزدهم رضاقلیخان حامل سرها
وارد دار الخلافه شد و بعد از سه روز دیگر ملک الملوک عجم بر تخت ملک برآمد و بار عام در داد این فتحنامه را من بنده به بلیغتر
بیانی معروض داشتم آنگاه بحکم شاهنشاه سر خان خیوق و یاران او را غسل دادند و کفن بپوشیدند و بیرون دار الخلافه
قریب بدروازهٔ دولت با خاک سپردند و بر فراز مزار او از خشت پخته قبه کردند اکنون بر سر سخن باز آیم بعد از قتل خان
بود عبدالله خان پسر عم او از میان گیرودار فرار کرده و خود را بلشکرگاه رسانید و کس نزدیک مردم سرخس فرستاد که
امشب مرا مهلت بگذارید تا از رنج این مغالطت برآسایم فردا بامدادان از تلید و طریف هرچه بخواهید بر وضیع و شریف بذل
کنم و راه خوارزم پیش گیرم مردم سرخس این سخن را استوار داشتند و او را بکار خویش بگذاشتند چون شب تاریک شد و سیاهی
جهانرا فرو گرفت عبدالله خان نفر بود تا مردم او بر نشستند و چندانکه توانستند زر و سیم و جواهر ثمین با خود حمل دادند و حملهای
گران بربستند و بجانب مرو بگریختند بعد از ورود باراضی مرو معادل یکصد و پنجاه هزار تومان بمیان قبایل بذل کرد تا از
آنجا بسلامت عبور کرده خویشتن را بخیوق رسانید و از مینوی چون صبحگاهان فرار او مکشوف افتاد سامخان و شاهزاده
محمد یوسف و امیرخان و جمعی از مردم سرخس تا دوازده فرسنگ از قفای عبدالله خان بتاختند و او را در نیافتند ناچار مراجعت
بسرخس نمودند و شاهزاده فرمانفرما نیز سه روز بعد از قتل خان خیوق با دوازده هزار تن سواره و پیاده چهارم رجب وارد
سرخس گشت و پنج روز در سرخس کهنه اقامت نمود و از آنجا یازدهم رجب آهنگ مرو فرموده پانصد تن سوار سرخسی نیز
بلشکر او پیوست در منزل دربندخان ریش سفیدان ساروق او را پذیره شدند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و از برای
منازلی که آب کمیاب بود شترهای خویش را با حملهای گران از آب ملازم لشکرگاه ساختند و از شاهزاده نواخت و
نوازش دیدند و این هنگام وزیر نظام در شهر مشهد جای داشت و از پی هم دینار و درهم و علف و آذوقه بلشکرگاه همی
فرستاد چندانکه خصب نعمت در میان لشکر از شهر مشهد بر زیادت بود بالجمله فرمانفرما روز هیجدهم رجب وارد مرو گشت
قبایل ساروق را از قریاب طلب داشت و حکم داد تا زن و فرزند و اموال و اثقال خود را از قریاب برآوردند آنگاه
فرمود تا قلاع قریاب را بتمامت خراب کردند و هشتاد خانوار ساروقی از بهر گروگان بجانب مشهد گسیل داشت و بر قبیله سالور
نیز حاکمی برگماشت و حکومت مرو را بنجانسوار خان هزاره تفویض فرمود و روز دهم شعبان از مرو طریق مراجعت برگرفت
هشت روز در کنار سرخس اوتراق کرده و دیگرباره آن بلده را منظم کرده و از آنجا عبدالجبار خان فرستاده ظهیرالدوله را
تشریف کرده روانه هرات نموده خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده غرهٔ شهر رمضان وارد مشهد مقدس گشت و محمدآقا
[illegible] وزیر نظام پانصد سوار از برای حفظ حدود و ثغور بسفر مرو مامور داشت آنگاه صورت حال را مکتوب کرده:

آوردن سر خان خوارزم را به درگاه شاهنشاه ایران

معروض درگاه شاهنشاه ایران نمود و کارداران دولت در ازای زحمت هر یک از چاکران خلعتی کردند شاهزاده فرمانفرما نشانی مکلل بالماس و مصور بتمثال شاهنشاه یافت و عصائی مرصع بجواهر شاداب وزیر نظام را عنایت رفت و سام‌خان ایلخانی و شاهزاده محمد یوسف افغان و جعفرقلی میرزا و مهدیقلی میرزا و محمدحسین‌خان سرتیپ و محمدحسین‌خان قوللر آقاسی و امیرخان سرتیپ و محمود خان سرهنگ و کاظم‌خان سرهنگ و محمدتقی‌خان سرهنگ و عباسقلی‌خان کردوس و امیرحسین‌خان برادر سام‌خان و حاجی فتحعلی‌خان یوزباشی و چهارده تن دیگر از قواد سپاه را بخلاع گرانبها مفتخر فرمودند و حق خدمت هیچکس را ضایع نگذاشتند و هم در این سال روز سیزدهم شهر رجب را که عید میلاد امیرالمؤمنین علی علیه السلام است شاهنشاه ایران عیدی بزرگ نهاد و بساطی شاهانه بگسترد و بار عام درداد و وضیع و شریف بدین تهنیت رطب اللسان گشتند و در میان سلاطین ایران این سنت بتذکره بماند و هم در این سال گل محمدخان بلوچ سر بطغیان و عصیان برآورد و قلعه ایرنجان را استوار کرده متحصن گشت محمدحسن‌خان سردار ایروانی که این وقت حکومت کرمان داشت نصرالله‌خان یاور را با جماعتی از سربازان مأمور نمود تا آهنگ او کردند و قلعه او را حصار دادند و بقوت یورش تسخیر آن قلعه را تصمیم عزم استوار نمودند در میان آن گیر و دار چهارده تن از مردم بلوچ مقتول گشت و قلعه مفتوح شد و هم در این سال عبدالصمد میرزا برادر کهتر شاهنشاه ایران حکومت قزوین یافت و حسنعلی‌خان آجودانباشی بوزارت او سرافراز گشت و حکومت طایر و تویسرکان بشاهزاده سیف‌الله میرزا تفویض آمد و همچنین شاهزاده حمزه میرزای حشمة‌الدوله فرمان حکومت اصفهان یافت و محمدحسن‌خان مشخص مأمور بحکومت کاشان گشت و هم در این سال در رجب فرمان عباسقلی‌خان پسیان بحکومت شاهرود و بسطام مأمور گشت و از دارالخلافه بیرون شده راه برگرفت بعد از ورود ببسطام بنظم آن بلده پرداخت عباسقلی‌خان را غلظتی در طبع و خشونتی در خلق بود با حکام عزل و عزلت با همه‌کس از در فروتنی و ضراعت می‌زیست و هرگاه بخدمتی مأمور میشد یا بمنصبی نامبردار میگشت مردم بزرگ را حشمت اهل حرفت نمی‌نهاد و بزخم زبان که گزنده‌تر از زخم سنان است خاطرها جراحت میکرد مع القصه یکروز حاجی میرهاشم بسطامی که از شاخکان آن بلده و اعیان آن اراضی است بسرای عباسقلی‌خان درآمد و بمجلس او در رفت عباسقلی‌خان برآشفت و او را سقط گفت که بی اجازت چرا بدین سرای درشدی و قرب مجلس من جستی هم اکنون برخیز و بی‌آنکه آسیبی بتو رسد طریق خویش برگیر حاجی میرهاشم سخت آزرده دل شکسته گشت و با خاطری دیگرگون از نزد او بیرون شد و درنگ خود را در شهر فرود نام و ننگ دانست لاجرم بتوانی از شهر بسطام آهنگ دارالخلافه راه برگرفت و با جمعی از مردم آن بلده بقاسم‌آباد که یکفرسنگ تا شهر مسافت است برفت و همی خواست که کردار ناهنجار عباسقلی‌خان را در نزد کارداران دولت مکشوف دارد در این وقت قربانخان یوزباشی کوداری که او نیز از عباسقلی‌خان رنجیده خاطر بود بپیوست چه اهل از خانه خود که در کوهپایه داشت کوچ داده متوقف شهر ساخته بود بالجمله قربانخان و چند تن از غلامان او و گروهی از مردم کوهپایه و میغانی بر او گرد آمدند و آهنگ سفر دارالخلافه کردند در این وقت چنان افتاد که محمدقلیخان حاکم تربت که از طریق خراسان می‌سپرد وارد شاهرود شد و عباسقلیخان او را استقبال کرده تا کاروانسرای خیرآباد با او برفت و هنگام مراجعت از مشایعت او چون خواست وارد شهر بسطام شود حاجی میرهاشم و مردم او را آگهی است که از قلعه قاسم‌آباد بیرون شده طریق طهران پیش گرفته‌اند این حدیث بر طبع او ثقیل افتاد و دل بر آن نهاد که ایشان را از عزیمت خود دفع دهد پس اسب برد و از دنبال آن جماعت بتاخت و سخنان درشت ایشان را بیم کرد چون راه نزدیک شد حسن نامی میغانی از هنرتر و دیگر غلامان بگرد آمدند

حکومت عباسقلی‌خان پسیان در شاهرود و بسطام و قتل او

و تفنگهای

تفنگهای خود را به وی گشادند از قضا گلوله بر مقتل او آمد و از اسب در افتاد و میرزا داود برادرزاده میرهاشم پیش شده شمشیری بر دهن او فرود آورد و دیگر کسان او را با تیغ پاره پاره کردند و این واقعه در بیست و ششم شهر جمادی الاولی بود و اینخبر بدست سواری سبک سیر در بیست و هشتم جمادی الاولی معروض کارداران دولت افتاد اگرچه عباسقلیخان از کردار ناهموار و خوی ناستوده بود اما کیفر او بدست مردم رعیت در شریعت ملک گناهی عظیم است لاجرم بر حسب فرمان شاهنشاه ایران چراغعلی خان زنگنه قوللر آقاسی با یکصد و پنجاه تن غلام مأمور بسفر بسطام گشت تا قاتلین او را دست بگردن بسته روانه حضرت دارالخلافه دارد در روز دوم جمادی الآخره چراغعلی خان از دارالخلافه بیرون شد نخست دوازده تن غلام از راه فیروزکوه مأمور ساخت و چند کس از طریق دامغان فرستاد و نفری باسترآباد گسیل نمود تا اگر از آن جماعت بجانبی گریخته باشند دستگیر سازند لکن در عرض راه مکشوف افتاد که چون حاجی میرهاشم از حدود شاهرود بیرون شد قرباشخان بخانه خویش مراجعت نمود چراغعلی خان چون این بشنید مکتوبی به وی کرد و خطی نیز بدوستان حاجی میرهاشم فرستاد که من از بهر آن میآیم که حق از باطل باز نمایم و هیچ بیگناه را تباه نسازم بر زیادت ازین گناهکاران را نیز شفاعت خواهم کرد از مطالعه این مکاتیب قاتلین عباسقلیخان دل قوی کردند و تا دو فرسنگ از مینوی شاهرود چراغعلیخان را پذیره شدند و با او تا ظاهر شهر بسطام طی مسافت نمودند و از آنجا خواستند رخصت مراجعت حاصل کنند چراغعلیخان با ایشان آغاز مهر و ملاطفت نمود و بخوان خویش دعوت کرد و آن جماعت را بشهر درآورد و دربانان حکم داد تا دروازهای شهر را استوار ببستند و بعد از ورود بسرای امارت بفرمود تا قرباشخان و پانزده تن از مردم او را بگرفتند و در همان شب با کنده و زنجیر روانه دارالخلافه نمود تا کارداران دولت از در عدل و نصفت باز پرسی بسزا کرده هر کس را باندازه گناه کیفر کردند و چراغعلی خان را حاضر درگاه ساخته بحکومت خمسه سرافراز فرمودند و هم درین سال موسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه بسفارت مخصوصه دولت ایران مأمور شده کارداران دولت علیخان سرتیپ قراگوزلو را در نوزدهم شهر رجب بمهمانداری او روانه فارس فرمودند تا او را بمکانتی لایق بدارالخلافه آورده تشریفات شاهانه در حق او مبذول افتاد در روز پنجشنبه بیستم شهر شوال تقبیل سده سلطنت کرد و از آنجا بخدمت صدر اعظم شتافت و پس از دوروز در سرای نظام الملک درآمده او را نیز دیدار کرد مردی با حصافت عقل و رزانت رای بود و در استواری مواثیق مودت میان کارداران دولت ایران و فرانسه فراوان خواستار گشت چنانکه ازین پیش اشارت شد بصلاح و صوابدید جناب اشرف صدر اعظم میان

دولت ایران و دولت فرانسه عهد مودت استوار شد و معاهده بخط و خاتم اولیای دولتین برنگار گشت

صورت عهدنامه منعقده فیمابین دولت علیه ایران و دولت بهیه فرانسه

چون اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت فلک رتبت گردون حشمت خسرو اعظم خدیو انجم حشم جمشید جاه دارا دستگاه وارث تاج و تخت کیانی شاهنشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک ایران و اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت شمس فلک تاجداری مه افق شهریاری برازنده دیهیم صاحب کلاهی تتمه طراز لوازم شاهنشاهی خسرو با ذل تاجداران امپراطور ممالک فرانسه هردو علی السویه اراده و تمنای صادقانه دارند که روابط دوستی فیمابین دولتین برقرار و بواسطه عهد دوستی و تجارتی که بالسویه نافع و سودمند تبعه دولتین قوی بنیان خواهد بود مودت و اتحاد جانبین را محکم سازند لهذا برای تقدیم اینکار اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران جناب اعتماد الدوله العلیه صاحب شان امیر تومانی با حمایل سرخ و قرمز و صاحب نشان تمثال همایون

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

از درجه اول شمشیر مرصع و عصای مکلل بالماس و مروارید و صاحب نشان درجه اول امیر نویان اعظم و حمایل سبز مخصوص
شخص درجه اول و صاحب لقب و آلتش جناب اشرف ارفع امجد میرزا آقاخان صدر اعظم دولت علیه ایران و اعلیحضرت امپراطور ممالک
فرانسه جناب موسیو نیکولاسپر بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت بهیه فرانسه صاحب نشان افتخار مسمی بلژیان دونور و حمایل مخصوص
مبن کره کوار و نشان افتخار مجیدیه و غیره را وکلای خود تعیین کردند و ایشان بعد از آنکه در دارالخلافه طهران مجتمع شدند و اختیار
نامه خود را مبادله کردند موافق قاعده و شایسته دیدند و فصول آتیه را برقرار نمودند **فصل اول** بعد الیوم الی الابد فیمابین دولت
علیه ایران و رعایای آن دولت و دولت بهیه فرانسه و رعایای آن دولت دوستی صادق و اتحاد دائمی برقرار خواهد بود **فصل دوم**
سفرای کبار و وزرای مختار که هر یک از دولتین معاهدتین بخواهند در بار یکدیگر مامور و مقیم سازند همان رفتار و سلوکی که در حق
سفرای کبار و وزرای مختار دولتین معاهدتین و اتباع ایشان معمول و مجری و همان امتیازات محفوظ خواهند بود **فصل سیم**
تبعه دولتین علیتین معاهدتین از قبیل سیاحان و تجار و پیشه ور و غیرهم که در مملکت محروستین سیاحت یا توقف نمایند بالسویه
از جانب حکام ولایات و وکلای طرفین بعزت و حمایت قادرانه بهره مند خواهند گردید و در هر حال سلوکی که نسبت با اتباع
دول کامله الوداد منظور میشود در حق ایشان نیز منظور خواهد شد و بالمعاوضه اذون و مرخصند که هر گونه امتعه و اقمشه و محصولات
چه از راه دریا و چه از راه خشکی بمملکت یکدیگر بیاورند و از مملکت همدیگر ببرند و بفروشند و مبایعه و معاوضه نمایند و بهر بلدی
از بلاد مملکتین که خواهند حمل و نقل نمایند **فصل چهارم** هر گونه امتعه و اقمشه که اتباع دولتین علیتین معاهدتین بمملکت یکدیگر نقل نمایند
و یا از مملکت همدیگر بیرون ببرند وجه گمرکی که از تجار و اتباع دول کامله الوداد حین ورود امتعه و محصولات ایشان بولایت دولتین
و حین خروج از مملکتین مطالبه میشود از اتباع ایشان نیز مطالبه خواهد شد و وجه علیحده بهیچ اسم و رسم در دولتین علیتین
مطالبه نخواهد شد **فصل پنجم** در ممالک محروسه ایران اگر فیمابین اتباع دولت بهیه فرانسه مرافعه یا مباحثه یا منازعه روی دهد
طی گفتگو و اجرای عدالت آن بالتمام بعهده وکیل یا قونسول دولت بهیه فرانسه است اگر متوقف در محل و مکان این
مرافعه و مباحثه و منازعه بوده باشد والا در مملکتی که اقرب بمکان مزبوره است خواهد بود وکیل یا قونسول مزبور طی این
گفتگو را بر وفق قوانین متداوله در مملکت فرانسه خواهد کرد و هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه فیمابین تبعه دولت بهیه فرانسه
و تبعه عجم باشد مقاولات متداعیین و تحقیق و تفتیش و اجرای حکم بعدل و انصاف در محکمه دولت علیه ایران که محل
عادیه طی اینگونه امورات است بحضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت بهیه مزبوره خواهد شد هرگاه مرافعه یا منازعه
یا مباحثه در مملکت ایران فیمابین اتباع دولت بهیه فرانسه و تبعه سایر دول خارجه واقع شود تحقیق و اجرای حکم آن
بعهده وکلا یا قونسولهای طرفین خواهد شد کذلک گفتگوها و منازعاتی که فیمابین تبعه دولت علیه ایران و اتباع دولت
بهیه فرانسه و تبعه سایر دول خارجه در ممالک محروسه فرانسه اتفاق افتد قرار انجام و اتمام آن بنحوی خواهد بود که
با اتباع دول کامله الوداد در مملکت مزبوره معمول و مرتب میشود و تبعه دولت علیه ایران در ممالک فرانسه یا اتباع دولت
بهیه فرانسه در ممالک ایران اگر متهم بگناهان کبیره گردند بنهجیکه در مملکتین مزبورتین با اتباع دول کامله الوداد رفتار
میشود با ایشان نیز معمول و مرتب و قطع و فصل خواهد شد **فصل ششم** هرگاه احدی از اتباع دولتین علیتین در مملکتین
محروستین وفات یابد در صورتیکه متوفی اقوام و شرکا باشد ترکه او بالتمام تسلیم ایشان خواهد شد و در صورتیکه متوفی اقوام و
شریکی نباشد متروکات او امانةً بوکیل یا قونسول دولتی که متوفی تبعه آنست سپرده میشود تا مشارالیه بر وفق قوانین متداوله در مملکت خود
چنانکه شایسته و باید در این باب معمول دارد **فصل هفتم** دولتین علیتین معاهدتین محض حمایت اتباع و تقویت امور تجارت

وفراهم نمودن اسباب حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیمابین تبعهٔ جانبین چنین اختیار نمودند که از طرفین به نفر قونسول برقرار کرده و قونسولهای دولت بهیهٔ فرانسه در دارالخلافهٔ طهران و بندر ابوشهر و دارالسلطنهٔ تبریز تعیین و قونسولهای دولت علیهٔ ایران در دارالسلطنهٔ پاریس و شهر مرسلیا و جزیرهٔ بوربان توقف نمایند این قونسولهای دولتین معاهدتین بالسویه در محل متوقفهٔ مسکونهٔ مملکتین محروستین از اعزازات و امتیازات و معاونتی که قونسولهای دول کاملة الوداد در ممالک محروسهٔ جانبین اند محفوظ و بهره یاب خواهند گردید فصل هشتم این عهدنامهٔ دوستی و تجارتی حاضره که بملاحظهٔ کمال صداقت و دوستی و اعتماد فیمابین دولتین دو شوکتین ایران و فرانسه منعقد شده است بعون الله تعالی طرفین شروط مندرجه در آن را ابدالدهر از روی صدق و راستی مرعی و محفوظ خواهند داشت وکلای مختار دولتین معاهدتین متعهدند که امضانامجات خدیوانه از جانب سنی الجوانب شاهنشاه خود در دارالخلافهٔ طهران یا در دارالسلطنه پاریس در ظرف مدت شش ماه یا کمتر اگر مقدور گردد مبادله نمایند وکلای مختار دولتین معاهدتین این عهدنامهٔ مبارکه حاضره را بخط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند این عهدنامهٔ مبارکه بتاریخ بیست و هفتم شوال المکرم سنهٔ یکهزار و دویست و هفتاد و یک هجری مطابق دوازدهم ژولیه یکهزار و هشتصد و پنجاه و پنج عیسوی در دو نسخه بخط فارسی و فرانسوی مطابق و موافق یکدیگر مرقوم شد مع القصه موسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه در تشیید مبانی محبت و تمهید قواعد اتحاد بین دولتین ایران و فرانسه جدی بکمال مبذول داشت و پادشاه ایران در پاداش او یکقطعه نشان مرصع بالماس و مصور بتمثال شاهنشاه و حمایل آبی که مخصوص آن نشان مبارک است او را عطا فرمود و دو قطعه نشان شیر و خورشید از مرتبهٔ دوم بافتخار کنت دوکینو و موسیو نیکولا که مترجم اول سفارت بود بذل رفت و این تشریفات بصحبت میرزا ملکم سرتیپ و مترجم دولت ایران چهارشنبه غرهٔ ذیحجة الحرام که عید میلاد لوئی ناپلیان امپراطور فرانسه بود انفاذ شد

مأمور شدن ایلچی کبیر عباسقلیخان سیف الملک بسفارت کبری نزد امپراطور روسیه در دارالسلطنهٔ پطرزبورغ

امپراطور ممالک روسیه نیکولای که شرح سلطنت او در ذیل تواریخ سلاطین روسیه در کتاب ناسخ التواریخ مذکور میشود چون وداع این جهان گفت و فرزند او الکساندر که ولیعهد دولت روس بود بجای او بر اریکهٔ امپراطوری متمکن آمد این خبر گوشزد کارداران دولت ایران شد بحکم اتحاد دولتین ایران و روس برحسب فرمان میرزا محمد حسین عضد الملک بسفارتخانهٔ روسیه رفته موسیو انچکوف شارژدفر و تبعهٔ سفارت را که در دارالخلافه اقامت داشت در پیشگاه سلطنت حاضر ساخت تا شاهنشاه ایران ایشان را تعزیت بگفت و تهنیت جلوس امپراطور جدید را ابلاغ کرده و ایشان نیز پادشاه را از در شکرگذاری سپاس گفتند و بعد از رخصت مراجعت و تقبیل سدهٔ سلطنت طریق خدمت جناب اشرف صدر اعظم گرفتند و هم از آنجا اصغای کلمات تعزیت و تهنیت نمودند و از پس روزی چند امپراطور الکساندر خبر جلوس خود را در نامه نگار کرده انفاذ تفلیس داشت تا از آنجا جنرال برسلیف حامل نامه شده طریق دارالخلافه سپارد و بعد از نفاذ آن امیر تفلیس جانشین جدید قفقاز نیز از جانب خود بارون لمه بولکوسینک را با او متفق ساخت تا باتفاق قربت درگاه شاهنشاه ایران را دریافته تقویم اتحاد دولتین را تقدیم کنند چون خبر سفارت ایشان را بایران آوردند کارداران دولت علینقی خان سرتیپ افشار را مأمور بمهمانداری نموده پذیره فرستادند تا ایشان را از تبریز بدارالخلافهٔ طهران کوچ داده بعد از ورود بدارالخلافه روز بیست و نهم شهر رمضان تقبیل سدهٔ سلطنت کردند و هم در آن روز ادراک خدمت

جناب اشرف صدر اعظم نمودند این هنگام واجب افتاد که از قبل شاهنشاه ایران از خانواده شاهزاده مردی کار آزموده و
سهل و صعب جهان دیده سفر پطرزبورغ کند و امپراطور جدید را تهنیت جلوس گوید بصلاح و صوابدید صدر اعظم
عباسقلیخان میرپنجه پسر محمد زکیخان سردار نوری که عم صدر اعظم و سالها در مملکت فارس و کرمان کارگذار بود اختیار
افتاد لاجرم شاهنشاه ایران او را بسیف الملک ملقب فرمود و بشمشیر مکلل و کمر مرصع تشریف کرد و از آلات و اوانی سیم
و زر چندانکه بکار بود عطا فرمود و با نامه مودت ختامه بسفارت کبری مأمور ساخت و همچنان برحسب فرمان قاسمخان
کارپرداز اول دولت ایران مستشار سفارت کبری آمد و فرمان رفت که تهنیت و ترحیب جانشین قفقاز را وی
بپای برد و نریمان خان نایب اول و میرزا صادق طبیب نایب دوم شد و دیگر حاجی میرزا محسن خان مترجم اول و
نظرآقا مترجم دوم و میرزا حبیب و میرزا مهدی منشیان سفارت آمدند مع القصه سیف الملک با تبعه سفارت را
برگرفت و از دار الخلافه راه آذربایجان پیش داشت در بلدان و امصار عرض راه به جاحشمت سفارت کبری را نگاه
داشتند و در بلده تبریز اعیان بلد او را پذیره شدند و با مکانتی تمام بشهر درآوردند روز دهم محرم از شهر تبریز بیرون
شد و پنجروزه تا کنار رود ارس برفت و بعضی از اکابر تبریز او را مشایعت کرده از کنار رود ارس مراجعت نمودند این هنگام
از جانب کارداران دولت روسیه کاخانوف سرهنگ توپخانه و بوره شیوف مترجم و باراکانوف نایب و مراجانوف
حاکم نخجوان و کلبعلی خان پسر احسان خان و ژوکوف و مرتس حکیمباشی با جمعی سالدات و سواره و صاحبان مناصب
نظام و ده عراده کالسکه تا کنار رود ارس پذیره شدند و ایلچی کبیر را نوزدهم محرم از آب عبره دادند و با حشمتی تمام منزل بمنزل
منزل تا اراضی تفلیس کوچ دادند و روز ورود تفلیس جنرال باجور که از شاهزادگان گرجستان است و جنرال قسطنطین کارگذار
امور خارجه قفقاز و بولکو نیک تعلی تکین بیکلربیکی تفلیس با جماعتی کثیر از صاحبان مناصب سواره و پیاده نظام و دبیران
دفترخانه با صد و پنجاه تن سوار نظام او را پذیره شدند هنگام دیدار ایلچی کبیر از کالسکه بزیر آمدند و او را در ظاهر
شهر فرود آورده به کالسکه دولتی سوار کردند و چون راه با شهر قریب افتاد پلیس مسطر شهر تفلیس با اجزای پلیس
بزرگان و تبعه دولت ایران و روس و ارمنی و گرجی و یهودی باستقبال بیرون شدند و هفتاد سر گاو و گوسفند
بقربانی حاضر ساختند و اهالی قراول خانه بآیین نظام با بیرق و طبل و شیپور سلام دادند و هنگام ورود بشهر صد و
یک توپ بگشادند و سفیر کبیر را در خانه امیر نظام فرود آوردند و جنرال بروسیلوف و امرای دفترخانه و دیوانخانه
بر صف شده او را حشمتی بزرگ نهادند و بعد از ورود او هنوز دو ساعت سپری نشد که کنیاز بهبودوف از بهر دیدار او
درآمد و بورود او اظهار فرح و سرور نمود و روز دیگر سیف الملک برای او شتافت و او را بازپرسی فرمود و هنگام
مراجعت بهبودوف از بهر مشایعت دیگر باره جنرال ایلچی کبیر آمد بالجمله روز بیستم شهر صفر که سیف الملک آهنگ
حرکت از تفلیس داشت کنیاز بهبودوف با سلیکه رسم نهاده اند در سرای او حاضر شد حاکم شهر و جنرالهای بزرگ
تا کیفرسنگ او را مشایعت کرده مراجعت نمودند کارگذار شهر و بلوک و کمیتن او دان تا سرحد تفلیس با او
برفت و در شهر ولادی قفقاز و دیگر شهرهای بزرگ نیکو او را استقبال کردند و عظمت نهادند و بر تنها
از بهر مکانت سفیر کبیر خمیده میساختند جنرال کورلوس که سردار هشتاد هزار تن لشکر است و جنرال اتامان که
سردار یکصد هزار سپاه است در شهر استاوراپل و نوچرکاس با ایلچی کبیر ادراک دیدار آمدند و روز ورود بشهر مسکو که

نوزدهم ربیع الاول بود جنرال کیسنا از معتبران امپراطور روسیه و جنرالهای بزرگ و پولکونیک و کلانتر شهر و جماعتی
از سواره و گروهی از اهالی شهر پذیره شدند و او را بحشمتی تمام درآوردند فرمانفرمای مسکو یکتن از جنرالهای بزرگ را
نیز نزد سفیر کبیر فرستاده تا بازپرسی نیز نمود و سفیر کبیر بیست و دوم ربیع الاول برای فرمانفرمای مسکو رفته او را دیدار
کرد و بعد از مراجعت فرمانفرما با تمامت سران و سرکردگان بباز دید آمد و از قضا چون روز سپری شد و شب رسید
هنگام خفتن امان الله خان پسر سیف الملک بر رواق خویش رفته بخفت و راه بخار آتش را که برای گرمی رواق باز
داشته بودند فراموش کرده بودند که مسدود دارند لاجرم بخار زغال امان الله خان را از جهان بسرای آخرت
تحویل داد و مسیحائیان او را با آئین مسلمین با خاک سپردند چون این خبر بحضرت امپراطور بردند فرمانفرمای مسکو را فرمان
کرد تا از بهر تعزیت و تسلیت سیف الملک را دیدار کند و غراف نسلرود وزیر اعظم دولت روسیه نیز کس بتسلیه فرستاد
و بیست و هفتم ربیع الاول که سفیر کبیر از مسکو بیرون شد فرمانفرما و بزرگان مسکو او را مشایعت کردند و در بیرون
پطرزبرغ جنرالی از قبل امپراطور برسید و تشریفات ایلچی کبیر را ابلاغ کرد چون بدار پطرزبورغ نزدیک گردید نخستین
از جانب کارداران روسیه از برای ایلچی کبیر و تبعه سفارت کالسکه ها بیاوردند تا ایشان برنشستند میرزا صادق
حکیم نایب دوم سفارت و نظرآقای مترجم و میرزا مهدی و میرزا حبیب الله که منشیان سفارت بودند بر کالسکه
چهار اسبی نشستند و دیگر زمان خان نایب اول سفارت کبری و حاجی شیخ محسن مترجم اول سفارت نیز بر کالسکه چهار
اسبی برآمدند و همچنان قاسم خان مستشار سفارت و علیخان پسر او همچنین کالسکه یافتند آنگاه سفیر کبیر بر کالسکه
شش اسبه برنشست پس کلانتر شهر با جماعتی از مردم پذیره شدند و شانزده تن تفنگچی از دو سوی کالسکه بر صف
شدند و همچنان شحنه بزرگ و سواران صاحب منصب و رایضان خاصه امپراطوری پذیره شدند و بعد از ورود
بشهر فوج خاصه با بیرق و طبل و شیپور تقدیم حشمت او را بداشتند و حاکم نظام با چند تن از جنرالها او را بدیدار
شتافتند و غراف نسلرود که وزیر اعظم است پسر خود را برای تهنیت ورود و تعزیت امان الله خان نزد
سفیر کبیر فرستاد و امپراطور جنرال آجودان خود را کسیل داشت و از وی حال پرسی نیز فرمود و سینیاوین که
معین وزیر امور خارجه است خود طریق ملاقات او بسپرد و در بیست و نهم ربیع الاول ایشیک آقاسی باشی امپراطور
و جنرال همزان مترجم اول سفارت با کالسکه دولتی حاضر شده ایلچی کبیر با تبعه سفارت سوار شده برای غراف
نسلرود بشتافتند و از استقبال پسر غراف نسلرود و سینیاوین در سرای او کمال مکانت یافتند در مجلس او سفیر کبیر نامه
که جناب اشرف صدر اعظم ایران از ورود او انجا رقم کرده بود بغراف نسلرود بسپرد و چون مراجعت بمنزل فرمود یک
گرد ساعتی بر نیامد که غراف نسلرود بباز دید سفیر کبیر شتافت و پس از چند روز که سفیر کبیر آهنگ خدمت امپراطور
داشت موسیو هیطروف ایشیک آقاسی باشی حاضر شد مترجم اول وزارت مهام خارجه و مهمانداران دولتی و چند تن
تا میان ایشیک آقاسی بر کالسکه شش اسبه از پیش روی شدند و دو تن شاطر با دو سوار دیگر دنبال آن کالسکه را
گرفتند آنگاه سفیر کبیر بر کالسکه شش اسبه برآمد و فرود در عقب او موسیو هیطروف راه برگرفت و چهار تن از [illegible]
پادشاهی در چهار جهت کالسکه ملازمت کردند آنگاه قاسم خان و زمان خان و حاجی شیخ محسن خان نیز بر کالسکه
شش اسبه برآمدند و میرزا صادق و نظرآقا و میرزا حبیب الله و میرزا مهدی نیز چنین کالسکه گرفتند و چهار تن از

صورت تشریفات سیف الملک در ورود پطرزبرغ

از ملازمان امپراطوری از دنبال کالسکه روان شدند تا بسرای امپراطور رسیدند و هنگام بیرون شدن از کالسکه دو تن دیگر دو تن دربانان او را استقبال کردند و او را در رواقی بزرگ فرود آوردند و در آنجا مرشال بزرگ امپراطور و مرشال بزرگ امپراطریس او را پذیره شدند آنگاه سفیر کبیر باتفاق ایشیک آقاسی باشی طریق حضرت امپراطور سپرد و نامه مودت ختامه ملک الملوک عجم شاهنشاه ایران را در طبقی از زر سرخ بر نهاد و قاسم بیک مستشار حمل داده باتفاق غراف نسلرود و سیناوین جنرال و میرزان بمحفل حضور امپراطور در آمدند و نامه همایون را که مشعر بر آیات تعزیت و کلمات تهنیت بود ابلاغ دادند و امپراطور از وداد دو دولتین و اتحاد طرفین فصلی مشبع بفرمود آنگاه سفیر کبیر بر فوت و امان الله خان تسلیت و تعزیت بگفت و از پس آن شعبه سفارت را حاضر کرده هر یک را نوازشی جداگانه فرمود و بعد از رخصت مراجعت ایلچی کبیر بحضرت امپراطریس و دیدار ولیعهد دولت روسیه شتافت و نشان و تمثال شاهنشاه ایران را که خاص ولیعهد میداشت با نامه مهر ختامه تسلیم داد و بخواستاری امپراطریس تمثال پادشاه را خود از کردن ولیعهد بیاویخت و از آنجا بهمان حشمت که طی طریق کرده بود بمنزل خویش باز شتافت و روز دوازدهم ربیع الثانی برادران امپراطور قسطنطین و میخائیل را دیدار کرد و از روز چهاردهم تا بیست و ستم در سرای خود جای کرده تمامت اعیان دولت بدیدار او آمدند و بعد از سه روز شناختگان دولت روسیه را باز دید شتافت و بعد از چهار ده بیست روز توقف در پطرزبرغ چون مراسم تعزیت و تهنیت را بنهایت برد و قواعد مودت و موالات را تشیید ساخت بفرمان کارداران دولت ایران آهنگ مراجعت نمود امپراطور ممالک روسیه او را بعواطف شاهانه خرسند فرمود و یکقطعه نشان تاجدار که بالماس آبدار ترصیع داشت از مرتبه اول انا که مقامی رفیع است عطا کرد و این مکانت را بحمایل سبز مستظهر فرمود و همچنان شعبه سفارت را هر یک را بهره و نصیبی از افضال و اشفاق خسروانه بدست شد آنگاه سفیر کبیر آهنگ مراجعت بایران فرمود و چون رخصت انصراف حاصل کرد سینو ناوین معاون امور خارجه و سیولیموف ناظم امور خارجه با تمامت شعبه وزارت خارجه و بیکلربیکی شهر پطرزبرغ با جماعتی از بزرگان و جنرالان در سرای سفارت کبری حاضر شدند و یکفوج سواره ژاندرم بر در سرای صف برزد و کالسکه خاص امپراطوری را از بهر سفیر کبیر حاضر کردند و او را با تمام مکانت و حشمت مشایعت فرمودند و تا بلده مسقو از حفظ و حشمت او دست باز نداشتند و در شهر ورود و منزل قراولان با طبل و شیپور برسم نظام سلام دادند و روز ورود مسقو بزرگان شهر پذیره شدند و کالسکه فرمانفرمای آن مملکت را حاضر کردند تا سفیر کبیر بر نشست و با جلالتی جلیل وارد مسقو گشت و فرمانفرما و مهمانداران که از قبل امپراطور ملازمت خدمت داشتند کمال جهد و حفاوت بپای بردند و برحسب فرمان ضیافت بال بکردند و سفیر کبیر را در کارخانهای صناعت سیر دادند و در هر دار الصناعه اشیاء نفیسه از بهر پیشکش حضرت شاهنشاه ایران پیش داشتند و ایلچی کبیر را نیز هدیه پیش نهادند و هنگام حرکت از مسقو فرمانفرما با تمامت بزرگان حاضر دار السفارت شده وداع بازپسین بکردند و سفارت کبری از آنجا کوچ داده در عرض راه در اراضی طولا و شهر دارونژه و نوچرکس و استادراپول همه جا حکام و بزرگان شهر پذیره کردند و هنگام بیرون شدن مشایعت نمودند و در شهر قفقاز حاکم شهر با تمامت فرنگیان استقبال کردند و در ورود بتفلیس مردم شهر با طبل و علم بیرون شدند و شعبه دولت علیه ایران باتفاق

میرزا حسن

میرزا حسین خان قونسول دولت ایران مقیم تفلیس استقبال کردند و گاو و گوسفند بقربانی ذبح نمودند و جنرال لیلی مباشر امور خارجه با جماعتی از بزرگان باستقبال بیرون شد و کالسکه جانشین گرجستان را حاضر کردند تا سفیر کبیر برنشست و در شهر بخانهٔ کینیاز بهبودوف جای گرفت و حشمت او را بیست و یک توپ بگشادند و در روز دیگر سفیر کبیر جانشین را ملاقات کرد و به هر رواق که درمیرفت گروهی از بزرگان او را استقبال میکردند و همچنان در رواق چهارم جانشین او را دریافته باتفاق در رواق پنجم جای کردند و تعهد سفارت جای گرفتند و بعد از مراجعت سفیر کبیر بمنزل خویش جنرال جانشین او را بازدید نمود و روز چهارم او را بمهمانی بزرگ طلب داشت و رسم مهمانی و ضیافت بپای برد و بر خویشتن فراتر جای داد با جمله چنین افتاد که جانشین قفقاز در مجلس بال که زنان و مردان انجمن بودند و با هم رقص میکردند از سفیر کبیر پرسش نمود که آیا در ایران زنان با مردان آهنگ رقص بر میآیند یا نه میروند سفیر کبیر گفت آئین ما که در شریعت ما بی پرده در میان انجمن شود حد و شرعیه بروی رانند بلکه مردان خونش را هدر دانند در پاسخ گفت و در هنیت که تا ده سال دیگر ایران بصورت فرنگستان برآید و زن با مرد بیگانه رقص آزماید سیف الملک گفت از مستقبل ایام کسی را آگهی نیست نیز تواند بود که تا ده سال دیگر فرنگستان بصورت ایران شود و زن از مرد پوشیده رود و دیگر باره جانشین آغاز سخن کرد که مرا اصغا رفته که در ایران دور و قصور فراوان است اما قریب بدان است که محو و مطموس گردد و دولت ایران در تعمیر و مرمت آن ابنیه رنجی نبرد ایلچی کبیر گفت از بدو دولت ایران تا کنون پنجهزار سال بر افزون میرود و این بنا و سرای از دیر باز بپای شده عجب نیست اگر ثلمه و رخنه یافته باشد اما واجبات که عمارات روسیه که روزگار فراوان بر آن نگذشته زیان انجام و انهدام ندیده باشد مع القصه سفیر کبیر با همان حشمت از تفلیس بیرون شده بکنار رود ارس آمد و جماعتی از صاحبان مناصب دولت ایران او را پذیره شدند و از آنجا به تبریز سفر کرد و شاهزاده نصرة الدوله که اینوقت حکومت آذربایجان داشت چهار دسته سرباز و دویست تن سرباز باستقبال او بیرون فرستاد و از آنجا طریق دارالخلافه برداشته نوزدهم محرم وارد ییلاق نیاوران گشت بر حسب امر میرزا داودخان وزیر لشکر پسر جناب اشرف صدراعظم با جماعتی از خداوندان قلم و صاحبان سیف و علم او را پذیره شدند و از اهالی دولت روسیه غراف صاحب مترجم اول سفارت و پاولروف صاحب نایب دوم و بکلروف صاحب مترجم دوم و پیکلوف صاحب منصب و میرزا یعقوب خان مترجم باستقبال بیرون شدند و بعد از ورود و تقبیل سده سلطنت مورد الطاف و اشفاق شاهنشاه گشت و بزیادت از نشان مرتبه دوم سرتیپی و نشان مرتبه اول میرپنجی شمشیر مرصع و کمر مرصع که از پیش یافته بود بعد از مراجعت از سفارت کبری نشان تمثال مبارک شاهنشاه مکلل بالماس سفیر و سرافراز گشت بعید نباشد با اینکه من بنده در نگارش ناسخ التواریخ از اطناب سخن پرهیز کرده ام گویند که در چنین سفارتی چرا کلام بدراز کشیدی همانا خواستم تا این قصه در ایران تذکره باشد که هرگاه سفیری از دولت ایران بدول خارجه مأمور شود یا از دولتی رسولی با ایران آید از قانون آمدن و شدن دانا باشند و نه در بصیرت قدم زنند و هم در این سال در حدود ایران و روس از بهر سفر کنندگان طرفین و گریزندگان جانبین میان کارداران دولت ایران و روس معاهده چند رفت و آن را بدین شرح در فصول چهارگانه نگار کردند

شرایط سفر رعایای ایران و روس در مملکت یکدیگر

فصل اول آنکه رعایای دولتین بی خط و خاتم کارداران دولت خود یا راضی یکدیگر عبور نخواهند کرد و اگر کنند بدست سرحدداران گرفتار خواهند شد و ایشان را با اسلحه و کالائی که با خود دارند نزد یک وزیر مختار یا شارژدافر یا قونسول دولت خود خواهند فرستاد فصل سیم آنکه هر خواهشی که رعایای دولتین هنگام مهاجرت از دولت خود خواهند کرد بید اهلیت اولیای دول خارجه خواهد بود فصل چهارم اگر مباشرین دولتین از در داد و اتحاد از تبعه رخصت و اجازت خواهند کان خطی طلب کنند بی اکراه خاطر تسلیم خواهند نمود مگر آنگاه که برحسب قانون دافعی و مانعی بوده باشد و هم در اینسال تمثال همایون شهنشاه ایران که با الماس آبدار ترصیع داشت تشریف میرزا صادق قایم مقام مبذول افتاد و به آذربایجان مراجعت کرد و کار آن مملکت را انتظام ساخته در تمامت معابر و مسالک حافظان و حارسان باز داشت تا محتازان و مترددین از زحمت راهزنان قبایل شاهسون و شقاقی و قراچورلو و افشار و دیگر طوایف مصون و مامون عبور کردند و جماعتی از راهزنان را دستگیر ساخته حبس مؤبد فرمود و دست تعدی عمال را از مداخلت املاک رعایا باز گرفت تا هر کس بر ملک خویش و زراعت و فلاحت خود مستولی گشت و برحسب فرمان شاهنشاه ایران قلعه شهر خوی را که محو و مطموس بود عمارتی استوار کرد و بر حصانت برج و باره و حصانت قلعه و خندق حدی بکمال مرعی داشت و بعضی از سربازان فوج ناصریه که صنعت شرارت پیش گرفته بودند در مورد عقاب و عذاب آورد و طریق اطاعت و نظام بیاموخت و برحسب فرمان محمد رحیم میرزا را بحکومت خوی روانه نمود و حکومت ارومی را بسلطان احمد میرزا گذاشت و اکبر میرزا حاکم اردبیل گشت و حیدر قلیخان بر بخردی حکومت مشکین یافت و میرزا هاشمخان طالش حاکم سراب و خلخال آمد و هم در اینسال عزیزخان مکری سردار کل عساکر منصوره بوزارت روشنچراغ خاندان سلطنت و تابنده مهر برج خلافت شاهزاده محمد قاسم میرزای امیر نظام مفتخر و مباهی آمد و هم در اینسال محمدخان بیگلربیگی میرپنجه منصب امیرتومانی یافت و بنشان و تشریف این منصب سرافراز گشت و آقاخان سرتیپ ایلات قزوین برتبت میرپنجگی رسید و همچنان مهرعلیخان شجاع الملک بدرجه میرپنجگی ارتقا جست و نشان و حمایل این منصب در وجه او مبذول افتاد و دیگر حکیم پولاک که در فنون طب بکمال داشت و سالی چند در مدرسه دارالفنون کار تعلیم میکرد بعد از هلاک حکیم کلوکه فرانسوی در حضرت شهریاری حکیمباشی گشت

فصل دوم آنکه رعایای دولتین ایران و روس هرگاه [illegible]

رسیدن مستر موره وزیر مختار دولت انگلیس بدارالخلافه طهران و فتنه انگیزی او در میان دولت ایران و انگلیس

چارلس الکس موری وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت انگلیس از قبل کارداران انگلستان مأمور باقامت دارالخلافه طهران آمد و از راه بغداد طریق طهران برگرفت بیست و ششم شهر [illegible] که راه بدارالخلافه نزدیک کرد برحسب فرمان شاهنشاه ایران میرزا محمدخان کشیکچی باشی و میرزا عبدالغفار خان نایب وزیر دول خارجه و نصرالله خان سرتیپ او را پذیره شدند و از قبل جناب صدراعظم خانبابا خان سرهنگ بیرون شد و ایلچی مخصوص را با حشمتی تمام در ورود [illegible] و روز سه شنبه بیست و نهم رجب در پیشگاه پادشاهی حاضر شد و کتاب مودت نصاب پادشاه انگلیس را تسلیم کرد و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشت و از خدمت حضور مراجعت کرده بحضرت صدراعظم شتافت و قانون سفارت و رسالت را بپای برد آنگاه در سرای سفارت خویش بیارامید و در میان دولت ایران و انگلیس آتش فتنه را دامن زدن گرفت چنانچه بشرح میرود همانا میرزا هاشمخان که مردی از اواسط الناس است.

شرح سلطنت شهنشاه جهانگیر ناصرالدین شاه قاجار

از ایام صبی و کودکی بدست آویز خانه شاگردی و غلام بچگی و پیشخدمتی اجری و مواجب از کارداران ۵۶۷ دولت ایران داشت و چون این درجات را در نوشت روزی چند در مدرسه دار الفنون روش دیگر شاگردان همیداشت چون مردی بوالهوس بود و هر روز از کاری بکاری و از خیالی بخیالی روز میگذاشت از جمله روزی چند با طامسن شاژر دفر طریق مراوده و مخالطه سپرد و در خاطر او وقعی انداخت لاجرم طامسن صاحب از کارداران دولت ایران خواستار گشت تا رخصت گیرد و میرزا هاشمخان را تبعه سفارت انگلیس منخرط سازد و دبیری دهد رهنمای دولت ایران چون ناهمواری فطرت او را مجرب داشتند و دانسته بودند که تواند بشد روزی سبب کدورت خاطر تبعه سفارت انگلیس شود مسئول او را با اجابت مقرون نداشتند طامسن صاحب بدین سخن رضا نداد و صورت حال را بکارداران دولت انگلیس نگار کرد و پاسخ رسید که چاکر خوار دولت ایران از تبعه سفارت انگلیس نتواند شد لاجرم طامسن از این طلب دست باز داشت این ببود تا مستر موره بعد از دو سال وارد دار الخلافه گشت میرزا هاشمخان دیگرباره بسرای سفارت در رفت و مستر موره را مفتون خویش ساخت و او را در اسعاف حاجات خویش برانگیخت تا از کارداران دولت ایران خواستار شد که مواجب و مرسوم او را مبلغی لایق در افزایند امنای دولت پذیرفتن این سخن را از طریق دور اندیشی بعید دانستند چه از اینگونه مردم در هر مملکتی بسیار باشد چون یکتن کار بکام کند هر روز مردی بطلب فزونی اجری و مواجب برخیزد و بسرای سفارت انگلیس شود لاجرم سخن مستر موره را مقبول نداشتند و او در انجام این امر باصرار و الحاح بایستاد بلکه ابواب لجاج و عناد بگشاد و خواست تا او را از قبل سفارت در شهر شیراز مسکون فرماید و بوقایع نگاری بگمارد این معنی را بر رسم قواعد دولتیه رقم کرده بکارداران ایران فرستاد و در معاهده بین دولتین مامور متوقف دولت انگلیس جز در دار الخلافه و شهر تبریز و بندر ابوشهر رخصت زیستن نداشت نیز این آرزو از اجابت بعید افتاد و همچنان وزیر مختار بر الحاح و اصرار بیفزود و یکباره میرزا هاشمخان را در حوزه سفارت جای داد و زوجه او را که با خاندان سلطنت نسبت خویشاوندی داشت از نشیمن خود کوچ داده نزدیک بسرای سفارت جای داد و این معنی در خاطر مردم ایران حملی ثقیل است و بسیار باشد که اهل ملت بچنین کارها فتنه بزرگ برانگیزند لاجرم اولیای دولت حکم دادند تا زوجه میرزا هاشمخان را از نزدیک سفارتخانه برداشته بسرای پدرش احمد علی میرزا جای دادند وزیر مختار یکباره زلال مودت را بخاک مباینت آلوده ساخت و رضای خود را بشرطی چند معلق داشت نخستین آنکه دختر احمد علی میرزا را در حوزه سفارت بدست میرزا هاشمخان بسپارند دیگر آنکه اجازت کنند تا میرزا هاشمخان در شیراز وقایع نگار باشد آنگاه صدر اعظم ایران بر رسم دولت بسفارتخانه درآمده وزیر مختار را عذر گوید و این آرزوها همه بیرون شرایط عهدنامه بود با اینهمه کارداران دولت از در رفق و مدارا بیرون شدند و گفتند زوجه میرزا هاشمخان را بدو می سپاریم که جز در جوار سفارت بهر جا خواهد جای دهد و مبلغی بر مرسوم و مواجب او افزائیم تا بسعت عیش و خصب نعمت روزگار برد و بجای صدر اعظم وزیر دول خارجه را مامور میداریم تا بسفارتخانه رفته بسخنان نغز و نیکو وزیر مختار را از این رنجش بیهوده باز دارد مستر موره که خشونتی در جبلت و شراستی در فطرت داشت بدین سخنان سر در نیاورد و در روز نهم ربیع الاول بیرق سفارت را فرود گذاشت و خواستار معاودت شد تا مراجعت بانگلستان کند و هم در این سال صید نور محمد شاه و صید جال شاه قندهاری

از جانب کهندل خان مأمور سفر دار الخلافه طهران شدند و از راه کرمان کوچ داده تا بدار الخلافه طی مسافت نمودند و روز بیست و هشتم ذیحجه حضرت تقبیل سده سلطنت یافتند با جمله چون ملک الملوک عجم بر تخت فریدون و جم جای کرد و بار عام درداد شاهزادگان قاجار و امرای دربار و مقربان درگاه و سران سپاه هر یک در رده خویش بر صف شدند و در حضرت رفت تا فرستادگان کهندلخان در آیند و عریضه چاکرانه او را با اشیائی که به پیشکش انفاذ داشته پیش گذرانند در نوبت چنان افتاد که عریضه کهندل خان حاضر نبود و چند فراش از پی یکدیگر رفت و از مینوی پیادولان پادشاهی در حاضر کردن فرستادگان کهندل خان و باز نمودن عریضه و پیشکشها از پس یکدیگر در میآمد چه زمان جلوس شاهنشاه در بار عام بیرون عادت میرفت ناچار من بنده با فرستادگان کهندل خان در رفتم و در پیشگاه سلطنت ایستاده شدم و طوماری از کاغذ سفید از کمر بیرون کرده بگشادم و عریضه از قبل کهندل خان بعرض رسانیدم بدان بلاغت که حاضران حضرت چنان پنداشتند که از مکتوب کهندلخان معروض میدارم و پادشاه بنده نواز بدان حسن طلاقت و بداهت بیان گرم تحسین فرستاد

ذکر مستولی شدن شاهزاده محمد یوسف بشهر هرات و قتل صید محمد خان ظهیر الدوله بفرمان او

صید محمد خان ظهیر الدوله را که حکومت هرات داشت از بدو شباب و ایام صبی از حصافت عقل و رزانت رای بهره وافی نبود و چون بعد از پدر بمسند حکمرانی جای کرد کارداران دولت ایران که هنوز کفایت او را مجرب نداشتند بپاداش خدمت یار محمد خان او را در امر امارت رعایت فرمودند چون کار حکومت بر او راست شد بر اختلال خیال او بیفزود و مردم هرات را بموجبی باخذ اموال حکم همیداد و کریمداد خان هزاره را بیگناه بزخم تیغ تباه کرد و چهارصد سوار باراضی بیرجند تاختن تا هفت تن از سادات آن محال را ماخوذ داشته سر برگرفتند و جماعتی را اسیر بردند از پیشتر سوی میر علیخان پسر امیر قاین چون این معنی بدانست دویست تن سوار بر نشاند و یکصد و پنجاه تن تفنگچی ردیف ایشان ساخت تا تاختن برده سواران را دریافتند و جنگ پیوسته کردند و اموال اسرا را استرداد نمودند و شصت نیزه سر و شاد و تن اسیر از سواران بگرفتند و بقیة السیف بجانب هرات هزیمت شدند و همچنان سیصد سوار افغان بغارت قاینات رسیدند و از اراضی طبس عبور کردند و چنگل را از توابع تربت و جنابه را از محال طون و طبس و زیرکوه را از قاین غارت کردند میر علیخان از دنبال ایشان بشتافته تا منزل کبوده که قریب باراضی افغانان است برفت و آن جماعت را دریافت و چهار ساعت رزم داد و اموال را و اسیران را استرداد کرد و چهل و دو نفر سر و چهل تن اسیر بگرفت و بصحبت محمد کاظم بیک روانه درگاه شاهنشاه داشت روز بیست و هشتم ذیحجه بدار الخلافه آوردند عریضه او معروض افتاد و مورد التفات و خلعت خسروانه گشت با جمله آنگاه که ظهیر الدوله از سفر قورات مراجعت میکرد چون بکنار هرات رسید فرمان کرد تا برج و باره هرات را هدف گلوله توپ ساختند و گفت از بیکار بدانم که تجربت رسانم که هرات را کس میتواند گشاد و دیوار آن را میتوان با گلوله توپ پست کرد یا کار بیهوده است و همچنان از کارداران دولت انگلیس فریفته شد و بیرون قانون عهدنامه با آن جماعت ابواب مکاتبت و مراسلت باز داشت چنانکه شیل صاحب بدو نامه کرد و بصحبت سلطان خان ملازم خود بدو فرستاد و همچنان مکتوب طامسن صاحب که بدو نگار کرده بود ماخوذ گشت و عاقبت بدین سخنان با دولت ایران سر بطغیان برداشت و با خان خیوق نیز مرافقت گرفت تا بدانجا که شیر دل خان فرستاده او چنانکه مرقوم شد در رکاب خان خیوق عرضه هلاک شد و فتنه انگیز بدون میرزای فرمانفرما او را انکار و در تا بهنجار منع فرموده بدو رفتار نشد از این کردارها بزرگان افغان فهم کردند

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

که خللی در دماغ او راه کرده لاجرم مردم شهر جماعت هزاره را نیز روزن بلد طلب نمودند و با هم متفق شده وضع او را بهم عزم دادند و صورت حال را بشاهزاده محمد یوسف پسر شاهزاده قاسم که در تحت حکومت فریدون میرزای والی خراسان می‌زیست رقم کردند و شاهزاده محمد یوسف بی آنکه از کارداران دولت ایران اجازتی حاصل کند نخست شاهزاده محمد رضا برادر خود را با چند تن از بزرگان هزاره روانه هرات نمود بعد از رسیدن او سرتیپ عیسی خان با او متفق شده بدستیاری حمایت هزاره بر صید محمد خان بشوریدند و چند روز این گیر و دار استوار بود در پایان امر بر صید محمد خان دست یافته او را ماخوذ داشتند و محبوس نمودند و شاهزاده محمد رضا را به نیابت برادر در مسند حکومت جای دادند و کس بنزدیک شاهزاده محمد یوسف فرستاده آگهی دادند بعد از رسیدن خبر شاهزاده محمد یوسف باتفاق محمد حسین خان هزاره برنشسته چون برق و باد طی مسافت کرد و بعد از ورود بهرات در مسند حکمرانی جای کرد و ظهیرالدوله را عرضه هلاک و دمار داشت و بعد از وی والده او و دو تن خواهران او را مقتول داشت و زوجه او را بی آنکه مدت عده سپری گردد شب دیگر نکاح بست و با او هم بستر شد آنگاه عریضه از در ضراعت و تمهید اطاعت بحضرت دارالخلافه انفاذ داشت بدین شرح که اگر بعد از حبس و بند صید محمد خان من بنده از سفر هرات تقاعد می‌ورزیدم و گوش باجازت کارداران دولت ایران میداشتم حکومت هرات بهرهٔ بیگانه میگشت ناچار در تقدیم اینخدمت عجلت کردم و مملکت هرات مسخر نموده منظم داشتم و اینک گوش بفرمان نشسته ام حکومت این مملکت بهر که تفویض شود اطاعت کنم و مسلم دارم و بعضی از نفایس اشیا نیز از بهر پیشکش انفاذ نمود و بزرگان هرات نیز عریضه کردند که بسیار وقت شاهزاده محمد یوسف را بحکومت هرات طلب نمودیم و چون از کارداران دولت اجازت نداشت بسیج راه نکرد و بجناب اشرف صدر اعظم اینگونه مکاتیب متواتر گشت و از بزرگان آن بلده و صنادید علما مانند محمد حسن قاضی و امین المحکمه شرع و محمد عثمان قاضی و فیض الله مفتی و میرزا ابوالقاسم صوفی و الله صوفی اسلام و قاضی ابوالخیر و شیخ مرتضی وکیل دولت افغان و فیض محمد مدرس و سردار عیسی خان درانی و دیگر مردمان عریضه برسید و همگنان در برائت ساحت شاهزاده محمد یوسف و سفاهت صید محمد خان ظهیرالدوله را سجل کردند و خط و خاتم بزدند مع القصه چون شاهزاده محمد یوسف در امر خود استوار شد از برای تشیید امر او کارداران دولت مثال حکومت او را با خلعتی لایق بدو فرستادند و فرمان کردند تا فرمانفرمای خراسان عباسقلی خان کردوس را حامل خلعت نموده روانه هرات داشت چون این خبر بشاهزاده محمد یوسف بردند مجید خان سردار سرحد غوریان را با پانصد سوار و یک عراده توپ پذیره فرستاد تا از کوهستان هرات به پیشوی شدند بعد از ورود بکوهستان میرزا محمد علی هراتی نیز باستقبال برسید و چون عباسقلی خان راه نزدیک کرد شاهزاده محمد یوسف با ده هزار تن سوار و سرباز و مردم هزاره پذیره تشریف شاهانه گشت و در بقعه عبدالرحمن جامی خلعت پادشاه را بر تن راست کرده باز شهر شد و در حکومت هرات استقلالی تمام بدست کرد و امیر دوست محمد خان که در این وقت بقندهار دست یافته بود با امید فتح هرات می‌زیست از پای بنشست و شاهزاده محمد یوسف برادر خود شاهزاده عباس را بحکومت شهر از منصوب داشت و هفتصد خانوار باخرزی را که از زمان سابق بهرات کوچ داده بودند بصحبت عباسقلی خان و میرزا رفیع خان آبی روانه باخرز داشت و عریضه از در شکرگذاری با پیشکشی لایق بحضرت دارالخلافه فرستاد و همچنین از صاحبان مناصب انگلیس که در هرات درآمده بود و پوشیده می‌زیست و مردم هرات را بیم فتنتی بود چون این روزگار معاهده میان ایران و انگلیس بود اخراج فرمود و با تجدید این کار او را باخرزی را در زمان دولت سپهر پایدار تاجدار محمد شاه و میرزا آقاسی محمد خان هزاره از باخرز کوچ داده بیاورد مسکن داده بود بعد از حکومت کامران میرزا یار محمد خان ایشان را از هرات اوده

سکون فرمود و این سخنها باز فرستد و هم در اینسال میرزا فتح الله لشکرنویس باشی برادرزادهٔ جناب صدراعظم که عزیمت سفر
کربلا داشت در کرمانشاهان وداع جهان گفت و همچنان شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز در غرهٔ ربیع الثانی بجهان جاوید خرامید
و دیگر شیخ مشکور مجتهد نجفی در آن آستانهٔ مبارکه بدرود جهان کرد و بر حسب فرمان شاهنشاه از بهر سوگواری او در دار الخلافه
نیز بساط تعزیت بگستردند و دیگر حاجی ملا محمود نظام العلماء بسرای باقی خرامید و نصر الله خان قاجار قوانلو بجای او نظام العلماء
و دیگر میرزا نصر الله اردبیلی صدر الممالک که مقیم کرمانشاهان بود در خاک غنود و شاهزاده امامقلی میرزای عماد الدوله او را
شایان بخاک سپرد و دیگر محمد حسن خان سردار ایروانی که حکومت یزد و کرمان داشت از جهان درگذشت و هم در اینسال علام حسینی
سپهدار که مردی کارآزموده و مجرب بود بر حسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت کرمان یافت و چنان افتاد که جماعتی از زایرین مشهد رضوی
علیه الصلوة والسلام را در ارض ریگ شتران سی و چهار تن از اشرار بلوچستان معرض نهب و غارت درآوردند و سه تن از اطفال
سادات را اسیر گرفتند و از آنجا با راضی خبیص آمده ده قاضی را تباه ساختند و چند تن را کشتند چون این خبر با معلی خان رسید
گروهی از سواران کنگرلو و سوار چاردولی و میرونزماشیری و سیستانی را برداشته از راه لوط زنگی احمد بیخ شتابزده
ایلغار کنان برفت و در سه منزلی سیستان آن جماعت را دریافت و تمامت ایشان را دستگیر ساخته سر برگرفت و اموال
منهوبه را مسترد ساخت و سی و چهار نیزه سر بمصحوب حاجی خان غلام ایروانی روانه درگاه شاهنشاه داشت و مورد اشفاق
خسروانی گشت و چون خبر سفرا در بلوچستان پراکنده شد دین محمد خان و عبد الله خان تکرانی و پسر محمد شاه خان سکی
و ابراهیم خان کیچی از مساکن بعیدهٔ خویش تا بم آمده و در نزد امام ملیخان اظهار چاکری و عقیدت خویش را بدولت ایران
مکشوف داشتند و هم در اینسال شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله و حبیب الله خان یاور نهاوندی و حبیب الله خان
سلطان تویسرکانی و کلبعلی سلطان تویسرکانی با یکصد تن سرباز نهاوندی و تویسرکانی باستصواب میرزا حسنعلی خان
دریابیگی و حاکم بوشهر مامور بجزیرهٔ خارک فرمود تا باتفاق لشکری که در خارک اقامت داشت حارس و حافظ جزیرهٔ
خارک باشند و چون عباسخان زیرابی بحصانت قلعه زیراه دل قوی کرده سر بطغیان برداشت و روی از اطاعت و انقیاد
واگونه کرد در اینوقت میرزا حسنعلی خان میرزا ابراهیم نویسندهٔ خود را با غلامان چند که مامور بعزیمت بزی او بودند و گروهی
از جماعت بلوچ که در جزیرهٔ خارک اقامت داشتند و محمد رضا بیک قوشابی را با تفنگچی قریهٔ زیارت و برادر رضا خان انگالی را
با تفنگچی انگالی و تفنگچیان رود محله و احمد خان ضابط حیات داود را با تفنگچی حیات داود مامور کرده قلعه زیراه را حصار
دادند بعد از آنکه چند تن از حارسان برج و باره را مقتول و مجروح داشتند قلعه را بیورش فروگرفتند عباسخان با مردم خود فرار
کرد و از پس او تفنگچیان شبانکاره را دستگیر ساخته محبوس نمود آنگاه از بهر زیراه و شبانکاره دو تن عامل بگماشت
و هم در اینسال عیسی خان قاجار قوانلو که حکومت گیلان داشت بر حسب فرمان عزل و عزلت یافت و این چنان بود که روزگاری
مردم گیلان از تعدی عمال عیسی خان روزگار بسختی میبردند و عیسی خان امر خود را پوشیده میداشت و نمیگذاشت صورت
حال اهالی گیلان در حضرت شاهنشاه مکشوف افتد یا کسی سفر دار الخلافه کند و شکایت او زبان باز دهد و چون چند سنه بارین
سفر دار الخلافه کرد و پسر خود را بنیابت حکومت باز داشت بعد از وی پسر بر عمال پدر راه بپرد کرد و طریق رفق و مدارا نکوی
نماند رعایای گیلان گزند او را بر نتافتند و یکبار بشوریدند و سرای پسر عیسی خان را در هم شکستند و اهل و عیال عیسی خان را زحمت کردند
چون این معنی بعرض کارداران دولت رسید و از فحوای نامجات مکشوف افتاد که رعایای گیلان را مظلوم دیده حسابی

ذکر حکومت سپهدار در کرمان

عزل عیسی خان از گیلان

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

ایشان را بی حکم اولیای دولت در شریعت ملک روا نداشتند لاجرم عزل والی گیلان بتاخیر رفت و تنبیه رعایا واجب افتاد ازین روی آقاخان ماکوئی برحسب فرمان روانه گیلان شد و جماعتی از اشرار را کیفر کرد و از آنسو علما و اعیان گیلان بعرض رسانیدند که اینک بیشتر از منال دیوان در دارالخلافه طهران در سرای عیسی خان خزانه است. توان دانست که این گنج گران بظلم و تعدی از رعیت گیلان ماخوذ شده و بر زیادت از جمع اهل رشت و کالای تجارت اندوخته است که آن نیز گنجی نامبردار است کارداران دولت کاوش کردند و این سخن راست آمد لاجرم گنجینه او را که از صد هزار تومان زر مسکوک افزون بود بحضرت سلطنت حمل دادند شاهنشاه ایران حکم بر عزل او براند و همی خواست تا آن زر را بعیسی خان بذل فرماید نزدیکان حضرت معروض داشتند که اگرچه گنج جهان در چشم شاهنشاه خوارتر از خاک راه است لکن چون عیسی خان این زر و سیم را دیگرباره ماخوذ دارد و حکام ممالک محروسه بفرا خذ مال رعایا قوی دل شوند و چنان دانند که در این امر کیفری نخواهند یافت بالجمله بعد از عزل عیسی خان برادر او امیر اصلانخان بحکومت گیلان سرافراز گشت و هم در این سال لطف الله میرزا حکومت مازندران یافت و محمد ابراهیم خان سرتیپ نوری بنشان مرتبه اول سرتیپی و حمایل سرخ سرافراز گشت و محمد قلیخان نوری غلام پیشخدمت حاکم تربت حیدریه شد و شاهزاده محسن میرزا بمنصب امیرآخوری سربلند گشت و هم در این سال جعفرقلیخان ایلخانی بجنوردی بحکومت استراباد و جاجرم و نردین مامور گشت و میرزا اسمعیل خان مازندرانی وزارت او یافت و او اعداد امر خود کرده با سرباز فوج عرب و ششصد و پنجاه تن سواره شادلو و چهارصد تن سوار چکنی و هشتاد سوار نردینی و دویست سوار عرب و عجم و چهل سوار کوکلان و گکه و جماعتی دیگر روز هشتم ربیع الثانی وارد استراباد شد و مردم شهر او را پذیره کردند و بسیار از ترکمانان آتابای و جعفربای و یموت نزد او آمده اظهار عقیدت نمودند و جمعی از اسیران را بازآوردند و ایلخانی ایشان را همی طلب داشت که اگر اسیران ایران را خود باز نیاورید کیفری بسزا خواهید یافت ترکمانان از کلمات او بیمناک شدند و هزار و پانصد سوار جعفربای و آتابای ساخته جنگ شده قبایل قرقچی را پیام فرستادند که یا اسیران را رها کنید یا ساخته جنگ شوید بالجمله نود و چهار تن اسیر را در مدتی اندک باز آوردند و اسب و اشیاء دیگر همه روزه نزد ایلخانی از در خضوع هدیه ساختند و هم در این سال میرزا صادق قائم مقام پیشکار مملکت آذربایجان توحیدخانه بقعه متبرکه حضرت رضوی علیه السلام را آیینه خانه کرد و هم در این سال فرمان شد که گنبد مطهر حضرت شاهزاده عبدالعظیم را از خزانه خاص پادشاهی بازر ناب بپرداخته کنند بعد از انجام این امر استاد جعفر کاشی برای تشخیص ذراع و ارتفاع عروج سلم و وارسیت نموده از ده ذرع مسافت زیر افتاده هیچ آسیب نیافت و فرمان رفت که هر کس بدان آستانه پناهنده شود از زیان و سخط ایمن باشد و شاهزاده علیقلی میرزا پناهندگان را متصدی امر باشد و حاجات ایشان را بعرض امنای دولت رساند و پاسخ ستاند و هم در این سال یکتن از سربازان خمسه که شش ماه مرض فلج یافته بود از خدام آستانه رضوی اجازت یافته یکشب در توحیدخانه جای گرفت و در خواب دید شفا یافته است چون بیدار شد تندرست بود صبحگاهان مردم جامه او را از برای شفا پاره پاره کردند و بردند و نقاره خانه سرکار فیض آثار را بنواختند و هم در این سال حاجی ملا محمد مجتهد کاشانی که اجل علمای ایران است و پسر او میرزا جلال الدین که نیز بدرجه اجتهاد ارتقا یافته بعد از مراجعت از زیارت بقعه رضوی علیه السلام سفر دارالخلافه کرد و در قریه نیاوران در سرای جناب صدراعظم فرود آمد و پادشاه اسلام را شرف حضور یافت و روز عید غدیر شاهنشاه دین پناه بدیدار او شتافت و او را حشمتی تمام:

ذکر حکومت جعفرقلیخان ایلخانی در استراباد

بندگی نهاد و همراهان او را تشریفات ملکی و عطای خسروانی خرسند داشت و هم در این سال میرزا هاشم تبریزی که نسب با علمای آن بلده داشت و با میرزا تقی‌خان امیر نظام بدار الخلافه آمده از طریقت آبا و اجداد کناره جست و از پیشوایان ملت روی مخالطت برتافته قربت پیشکاران دولت خواست و در میان چاکران حضرت نیز متهم بفتنه و سعایت همی گشت بصلاح و صوابدید جناب اشرف صدر اعظم فرمان شد که او را شب پنجشنبه نهم شعبان از دار الخلافه طهران بکرمانشاهان کوچ دادند تا در آنجا متوقف باشد و هم در این سال سلیمان‌خان بن خانان که شاهنشاه را خال بود از سرای فانی بجهان جاودانی شتافت و همچنان میرزا شفیع آشتیانی صاحب دیوان وداع جهان گفت و فرزند او میرزا مهدی مستوفی نیز از پس روزی چند درگذشت و دیگر محمدعلی‌خان میرپنج ماکوئی از پشت بجهان فانی کرد

در مجلد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ بشرح رفت که نسب افغانان بقبط بن مصرائیم میرسد این هنگام بذکر از ذکران بخواهیم پرداخت لکن برای بصیرت خوانندگان کلمه چند بایجاز نگاشته می آید همانا چون نینیاس که نمرود ثانی لقب دارد بعد از طغیان با ابراهیم خلیل همخواست با کردگار جلیل رزم آزماید پس مناره که با ستاره هم آغوش بود بساخت تا بر فراز آن برآید و باب مجادلت و منازلت گشاید ناگاه آن بنای بلند بزیر افتاد بخواست خداوند بانگی بیرون طاقت شنونده در افکند خلقی از آن آواز اهل مردم بابل یکباره بیخویشتن شدند و از پس آنکه با هوش آمدند زبان خویش را فراموش کردند و تبلبل در السنه افتاد و از این روی آن شهر بابل نام یافت بعد از آن مردم بابل از هول و هیبت بسیار کس جلاء وطن اختیار کردند از میانه بنصر بن حام بن نوح علیه السلام با جماعتی از بابل بیرون شده باراضی مصر سفر کرد و در آن اراضی فرمانروا گشت بعد از وی پسر بزرگ او مصرائیم پادشاهی یافت و مملکت مصر بنام او نامیده شد و تا آن وقت که هفتصد و هفتاد و هشت سال از طوفان نوح گذشته بود کس در مصر پادشاهی نکرد پس مصرائیم اولین پادشاه مصر است بعد از وی پسر اکبرش وارث شد او قبط که او را قفط نیز گویند و بزبان لاتین یوژیپس نام دارد پادشاهی یافت و سلطنت مصر بر اولاد قبط مقرر گشت و فرزندان ایشان فراوان شدند و آن قبیله را قبطی گفتند تا آن هنگام که سنان بن علوان برادر ضحاک بفرمان عم خود شداد بن عاد بر مصر غلبه جست و سلطنت از اولاد قبط بگرفت و پادشاهی مصر بر اولاد سنان تقرر یافت تا نوبت بولید بن مصعب افتاد که با موسی علیه السلام کار بمعادات میکرد و من بنده این جمله را در ناسخ التواریخ بشرح یاد کرده ام بعد از آنکه ولید بن مصعب با تمامت لشکر بدریای احمر غرقه شد و مردم مصر از معجزات موسی علیه السلام بنهایت ضعیف و زبون آمدند جماعتی در مصر بماندند و دلوکه را که زنی ساحر بود بپادشاهی برداشتند شرح سلطنت و قصه خانه بربایی را که بسحر برآورده بود نیز یاد کرده ایم اما گروهی از اولاد قبط یکباره دل از سکون مصر برگرفته جلاء وطن نموده با زن و فرزند طریق هندوستان پیش داشتند و در کوه سلیمان فرود شدند و در آنجا زیستند تا بکثرت عدد نامور گشتند بدینگونه همی روز بردند تا شصت و دو سال از هجرت نبوی سپری شد و نوبت خلافت بیزید بن معاویه علیه اللعنه برسید و یزید سلم بن زیاد را بایالت خراسان فرستاد چون سلم بخراسان آمد خالد بن عبدالله را که از ابناء و اولاد خالد ولید و بروایتی از فرزندان ابوجهل بود بحکومت کابل گماشت پس از ایامی چند که خالد را از حکومت کابل عزل و عزلت فرمودند با حرمان منصب سفر عراق عرب بر وی دشوار آمد و با اهل و عشیرت بکوه سلیمان رفته اقامت کرد و این قبطیان که قاطنین کوه سلیمان بودند دین مسلمانی داشتند پس دختر خود را با یکتن از بزرگان آن جماعت بزنی داد و از وی دو پسر آمد که یکی را سونام بود و آن دیگر لودی

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

نام داشت و این زمان از افغانان قبیله سور و طایفه لودی نسب بایشان برند و از طرف مادر بخالد ولید و از عقب
پدر بقبط پیوندد باجمله ایشان قومی بزرگ شدند و در سال یکصد و چهل و سه هجری از کوه سلیمان بزیر آمده بعضی از محال
هندوستان را فرو گرفتند و بسیار وقت با هندیان رزم دادند و مردم خلج و غور و کابل بجهت مسلمانی ایشان را حمایت
کردند در کرتی که مردم خلج و کابل از نزد ایشان مراجعت ببلد خویش مینمودند هر کس بدیشان باز میخورد پرسش مینمود
که حال مسلمانان کوهستان بر چه سان است ایشان در جواب میگفتند کوهستان نگوئید افغانستان بگوئید
چه آنجا جز غوغا و افغان چیزی نیست از آن روز ایشان را افغان گفتند و کوهستان ایشان را افغانستان نامیدند
و هندیان آنجماعت را پتان نام نهادند و ایشان در کوهستان پیشاور قلعه محکم بر آورده خیبر نامیدند و در عهد حکمرانی
البتکین فرمان رفت تا سبکتکین بر ایشان لشکر تاخت و از قتل و غارت آنجماعت مضایقت نفرمود افغانان از بیچاره
راه بپنجاب پناه بردند و او از میان افغانان شیخ حمید را که رتبت برتری داشت برکشید و فرمانگذاری لمغان و ملتان را
بدو گذاشت و اعداد کار او کرد تا بحفظ حدود مشغول تواند بود پس اول کس شیخ حمید است که در میان افغانان رتبه ایالت
و امارت یافت و از پس او هر روز مقهور سلطانی و فرمانبردار پادشاهی بودند چنانکه هر یک در جای خود مذکور خواهد شد
در سال یکهزار و یکصد و بیست و سه هجری میرویس غلجائی از میان افغان در مملکت هرات سر بخودرائی برداشت و هشت سال
فرمانروا بود آنگاه برادرش عبدالعزیز یکسال حکمرانی کرد و از پس او محمود بن میرویس هفت سال و اشرف پنجسال پادشاهی
داشتند آنگاه حکمرانی بدست قبیله ابدالی افتاد و اسدالله خان پنج سال و زمان خان هفت سال و ذوالفقار خان پسر
زمان خان سه سال و الله یار خان پنجسال در هرات ایالت یافتند و در غلبه نادرشاه افشار نابود شدند بعد از
نادرشاه باز از جماعت ابدالی احمدشاه بیست و سه سال و تیمورشاه بیست و هفت سال و زمانشاه بن تیمورشاه هشت
سال و شاهزاده محمود بیست و دو سال و شجاع الملک چهار سال سلطنت کرد در سال هزار و دویست و بیست و چهار
هجری شجاع الملک خلع سلطنت آمد و پناهنده دولت انگلیس گشت چنانکه بعضی از سیر او در تاختن بافغانستان باعانت
دولت انگلیس و قتل لشکر انگلیس در کابل و هزیمت شاه شجاع در تاریخ شاهنشاه غازی محمدشاه مرقوم گشت و من بنده قتل لشکر
انگلیس را بدست افغانان در آن کتاب بی زیاده و نقصان از کلمات لیفتننت صاحب منصب توپخانه انگلیس ترجمانی کردم تا بر
مردم انگلیس حجتی باشد و از آنجا قصد نگاشتن تاریخ افغانستان یا ذکر تاریخ دولت انگلیس نداشتم چه این هر دو در کتاب
ناسخ التواریخ در جای خود رقم میشود همانا شاهزاده علیقلی میرزای اعتضادالسلطنه اکنون خاطر مرا مکشوف نفرمود که کلمات
من بنده را با بعضی سخنان سرداران افغان اختلاطی داده رساله نگاشت و توانا است که بر مردم انگلیس سخن افغانان استوار
نیفتد بلکه خصم را اگر توانند مدافعه مسلم دارد و برهان کنند باجمله فرزندان احمدشاه بتفاریق حکومت هرات و بعضی از بلدان
افغانستان داشتند شاهزاده کامران که شریطه قصیده و خاتمه جریده بود در حکمرانی هرات روزگار میگذاشت و از استعمال
مسکرات باشتغال ملک ذل نمی پرداخت یار محمد خان الکوزائی که وزارت او داشت در پایان امر امارت او را بگرفت و در سال
یکهزار و دویست و پنجاه و شش هجری روزی چندش مغلول و از پس آن مقتول ساخت و مملکت هرات را خاص بایالت خویش فرمود
و از آن طرف در عرض این مدت که اولاد احمدشاه در سلطنت ضعیف همی شدند فرزندان پاینده خان بن حاجی جمال خان از قبیله
درانی در ممالک افغانستان نیرومند شده و در شهر کشمیر و کابل و قندهار و بلخ و دیگر بلدان حکمران آمدند و این پاینده خان که ملقب

سردار سرفراز خان است بیست تن پسر با سردار داشت که مرتبه بسیار کس از ایشان را در ذیل تاریخ سلاطین قاجاریه یاد
کرده ام اول وزیر فتح خان دوم سردار محمد عظیم خان حاکم کشمیر سیم سردار کهندل خان حاکم قندهار چهارم نواب اسد خان پنجم نواب
صمد خان ششم نایب تیمور قلیخان هفتم نواب جبار خان هشتم سردار طره باز خان نهم سردار پردل خان دهم سردار شیردل خان یازدهم
سردار مهردل خان دوازدهم سردار امیر محمد خان سیزدهم سردار عطا محمد خان چهاردهم سردار یار محمد خان از جمله که شمار شدند تا این هنگام
که تحریر این اوراق میشود بدرود جهان کرده اند و این شش تن که بشرح میرود زندگانی دارند اول امیر دوست محمد خان والی کابل
دوم سردار رحمدل خان سیم سردار سلطان محمد خان چهارم سردار پیر محمد خان پنجم سردار سید محمد خان ششم سردار جمعه خان
ومن بنده شرح احوال ایشان را در تاریخ افغانستان رقم خواهم کرد در این اوراق همی خواستم چون نام والی کابل و قندهار را نگار
کنم شناخته خوانندگان باشند اکنون بر سر داستان آییم چون کهندل خان روزی چند مریض شده در هشتم ذیحجه الحرام بدرود
جهان فانی کرد سردار رحمدل خان که اکبر و ارشد برادران بود همی خواست تا بجای برادر مملکت قندهار را فرا چنگ دار باشد و در
انجاح مرام او سردار سلطانعلی خان میر افضل خان با او متفق شدند و از این سوی دیگر پسران کهندل خان محمد صدیق خان
و محمد عمر خان جای پدر را سزاوار خویش سپید انستند و غلام محی الدین خان نیز هوای دل ایشان بجست لاجرم کار از مناظره و مشاجره
بمناجرت و مبارزت انجامید و از دو جانب بجمع کتائب و استلال قواضب پرداختند و ساز مقاتله و مقاتله طراز دادند در
پایان امر جنگ پیوسته شد و جماعتی مجروح و مطروح افتاد و در میانه پسر میر افضل خان مقتول گشت بعد از قتل او رحمدل خان
تدبیری اندیشید و غلام محی الدین خان را با خود متفق ساخت و در امر محمد صدیق خان و محمد عمر خان لغزشی انداخت
ولی آنگاه کس را آگهی دهد مسرعی نزدیک امیر دوست محمد خان گسیل داشت و پیام فرستاد که برادرزادگان من که بجای فرزندان
من باشند امروز بفرمان برداری من سر در نمی آورند شما که سر قافله و قبله قبیله اید صواب آنست که بدینجانب کوچ دهید
و مکانت بزرگان را از اهانت کوچکان محفوظ بدارید امیر دوست محمد خان که سالها بیاد تسخیر قندهار نار می کشت این خبر را
از اقبال اختر دانست و بسیج راه کرد با سه ده فوج سرباز و پنجهزار سوار و سی عراده توپ از کابل خیمه بیرون زد سردار محمد
عمر خان و سردار عبدالله خان چون از آهنگ دوست محمد خان آگاه شدند نزدیک رحمدل خان پیام فرستادند که اگر دوست محمد خان
بدین مملکت دست یابد نخستین ترا و شما را از پای در آورد نیکو آنست که این نفاق را یکسو نهیم و باتفاق یکدیگر بیگانه را از
دفع دهیم رحمدل خان چون ایالت خویش را مبدأ خلت دوست محمد خان استوار میدانست جواب باز داد که ما او را نخوانده ایم
خود میآید و کس را نیروی جنگ او نیست محمد عمر خان چون این بشنید بیچاره وار لب فرو بست و تن بداد از آنسوی
دوست محمد خان کوچ بر کوچ طی مسافت کرده در قلعه اعظم فرود شد سردار خوشدل خان و غلام محی الدین خان و جماعتی او را
پذیره شدند و از آنجا جنبش کرده در منزل حاجی عزیز که دو فرسنگ تا قندهار مسافت است در آمد و بزرگان قندهار
تمامت او را استقبال کردند جز میر افضل خان که در میان شهر علوفه لشکر و ساز و سامان ورود او را تقدیم خدمت
میفرمود اما دوست محمد خان با پسر خود غلام حیدر خان مواضعه داشت که در منزل حاجی عزیز سرداران قندهار را با خود داشته
مشغول سفر کابل فرماید چون در این منزل تمامت حاضر شدند در خاطر نهاد که بعد از ورود بقندهار دروازه های شهر را
جماعتی از سربازان باز دهد تا کسی بیرون نتواند شد بالجمله بعد از ورود بقندهار فرمان کرد تا برج و باره شهر را لشکریان
فرو گرفتند و بفرمود تا سرداران قندهار در میان ارک نشیمن کنند و خانه های خویش را پرداخته بمیان شهر شوند هنگام

رحمدل خان دانست که از آنچه می‌اندیشید برخطا بود ناچار باتفاق سلطان علی خان از ارک بیرون شد [illegible]
و با سردار عبدالله خان و جمعی دیگر مواضعه نهاده از حاضر شدن بمجلس دوستمحمد خان تقاعد ورزیدند و چنان افتاد که محمد
عمرخان یکروز در تربت خدمت دوستمحمد خان جست میرافضل خان که در آن وقت حاضر بود بعرض رسانید که در بدایت اگر کار
طریق عقیدت و صداقت سپردیم محمد عمرخان در کجا بود و هم اکنون پا از راه بدین حضرت گذار و اگر نه ما را ازین در دور [illegible]
دوستمحمد خان روی با محمد عمرخان کرد و گفت این سخن از در راستی باشد نیکو آن است که تو راه خویش گیری و بهر جا که خواهی
کوچ دهی محمد عمرخان کوفته خاطر بازسرای خویش شد و روزی چند بسیج سفر کرده زن و فرزند را بجای گذاشت و خود طریق
[illegible]خان برداشت اما دوستمحمد خان چون بر شهر قندهار استیلا یافت یک پسر خود را با هزار سوار و دو فوج سرباز و سه عراده
توپ بحکومت زمینداور فرستاد و پسر دیگر را برای حکومت سیستان نامبردار کرد و پسر دیگر را بمیمنه فرستاد و او در میمنه
نصرت یافت و حکومت فراه را برای پسر دیگر فرمان کرد و از برای رحمدل خان و میرافضل خان و سلطانعلی خان مظفرالدوله
تقرر مرسوم و مواجب فرمود اما بزرگان قندهار چون دوستمحمد خان را با دولت انگلیس رایگان میدانستند دل با او نرم
نمیکردند و او نخست چنان بازمینمود که با من با دولت انگلیس همداستانم و تسخیر قندهار از تحریض و تدبیر ایشان کرده ام
و تا فتح هرات و خراسان را بدست نکنم از پای نخواهم نشست و کارداران دولت انگلیس در این امر پشتوان و پای
مرد منند و چندانکه زر و سیم و ساز و برگ جنگ در بایست افتد و چندان عطا کنند این همی گفت تا آن هنگام که خصومت
افغانان را با دولت انگلیس تفرس فرمود و فهم کرد که تا جان در تن دارند خصمی انگلیس را فتوری نخواهند داد پس سخن
خویش را دیگرگون کرد و گفت شما چه دانسته اید که من با دولت انگلیس از در صدق و صفا باشم سخنی به مصلحت همی گویم
تا زر و سیم ایشان را بدین حیلت ماخوذ دارم و آنوقت که بر افغانستان چیره شوم و آن نیرو بدست کنم که لشکر افغان را
بتمامت انجمن سازم بیدرنگ دولت انگلیس را از هندوستان خواهم برانداخت همانا من مردم انگلیس را نجس و پلید میدانم
و در شریعت خویش کافر میخوانم و خود از مسلمانانم مسلمان را با کافر چه آمیزش است و دیگر آنکه مردم انگلیس چگونه با من
از در مهر و مودت باشند و حال آنکه محمد اکبرخان فرزند من چهل هزار کس لشکر انگلیس را عرضه شمشیر ساخت و صاحبان
مناصب ایشان را با قواضب بران کیفر کرد و زنهای ایشان را روز در بازارها رقص کردن فرمود و شب با ایشان
فضیحت نمود با اینهمه دولت غیور انگلیس کی با ما صافی شود و چگونه این خصمی از میان ما برخیزد همانا چون گرگان درنده
یکدیگر را نگرانیم و هرکدام فرصت بدست کردیم آن دیگر را پاره خواهیم ساخت اگرچه دوست محمد خان این سخنان را
براستی بیان کرد لاکن افغانان دل با او راست نکردند و گفتند مردم انگلیس کافرند و با کافر مدارا کردن و خویش را
اغلوطه دادن در شریعت ما حرام است اگر مرد دینی باید شمشیر کشید و ایشان را بکشت و اگر نه کشته شد این مخالطت و مکاتبت
که تو با انگلیس داری هم از مکاید ابلیس است و نزدیک ما گناهی بزرگ بلکه کفری عظیم باشد و از نزد او رنجیده خاطر بازشدند
و سرداران قندهار یکباره از کرده پشیمان بودند و در مخالفت دوستمحمد خان طریق موالفت گرفتند و پیمان دادند که باتفاق
از شهر بیرون شده قبایل را بشورانند و صورت حال را بعرض کارداران دولت ایران برسانند و مکشوف دارند
که کارداران انگلیس دوستمحمد خان را از بهر تسخیر هرات و فتنه خراسان انگیخته و خواستار آن همی شوند تا از ایران بقندهار شود
و بیگانه را از خانه ایشان دفع دهد دوستمحمد خان این معنی را تفرس کرد و فرمان داد که سرداران با اهل و عشیرت از قندهار

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بیرون شوند و در خاطر نهاد که بعد از بیرون شدن انجماعت را با خود دارد و مجموعاً بکابل کوچ دهد سردار سلطان محمد خان و سردار پیر محمد خان برادران او و شجاع الدوله عرض کردند که نه آخر کهندل خان برادر ما بود در این زمستان اولاد او را روانه کابل داشتن و اطفال ایشان را دست فرسود هلاکت گذاشتن لایق نباشد نیکو آنست که ایشان را در اول بهار از قندهار بیرون شدن فرمائی و خاطر او را تعطیل دادند آنگاه که دوست محمد خان این اندیشه را بگردانیده از آن سر شد که دوستان اولاد کهندل خان را از هواخواهی ایشان بگرداند تا مصدر امری نتوانند شد پس محمد اکرم خان اسحقزائی و سعد خان و دیگر خوانین را حاضر داشته خطاب کرد که اگر طریق سلامت خواهید جست از خدمت اولاد کهندل خان بیکسوی شوید ایشان سر رضا فرود داشتند و فرزندان کهندل خان نیز با ایشان گفتند که اکنون با دوست محمد خان از در فرمان برداری باشید تا آنگاه که زمان برسد و زمانه یار شود اما در نهانی سرداران با هم حلیف شدند و با خوانین هم داستان گشتند و سخن بر آن نهادند که با سرافراز خان اسحقزائی و عزیز خان آخوندزاده در روزی معین از شهر بیرون شوند و حدیث فتنه کنند لکن پانزده روز از آن پیش که روز میعاد برسد میر افضل خان اسحقزائی که ملازمت سردار غلام حیدر خان پسر دوست محمد خان داشت ازین قصه آگاه شد و مولای خود را آگهی داد دوست محمد خان نیز این بدانست پس تصمیم عزم داد که سرداران تمامت را خود دارد و ایشان نیز از بهر فرار میان استوار کردند نخستین سردار رحمدل خان امداد کار کرد و چون در قلعه رباط که از محال هزاره است از محمد علیخان پسرش جماعتی از سرباز با چند عراده توپ و تراق داشت پسران خود را در آنجا گسیل داشت و سردار خوشدل خان و شیرعلیخان و محمد اکرم خان و چند تن دیگر فرار کرده به اراضی پشنگ در میان قبیله اسحقزائی فرود شدند و سردار عبدالله خان و سردار محمد عمر خان در مله خان با هم پیوستند و محمد صدیق خان بعد از نفاق غلام محی الدین خان در اراضی گرشک جای کرد و از آنجا از راه ریگ طریق خاران گرفت و سردار منور و لعل خان آهنگ مکه معظمه نمود و محمد علیخان و سردار جان خان در اول شهر ربیع الثانی آهنگ شکارپور فرمودند از آنسوی دوست محمد خان فرمان کرد تا در میان شهر سرافراز خان و دیگر خوانین را دستگیر نمودند و اموال و اثقال ایشان را عرضه نهب و غارت ساختند و همچنان گروهی بطلب پسرهای رحمدل خان بیرون فرستاد تا ایلغار کنان برفتند و در ارض ... ایشان را دیدار کرده با خود داشتند و روزی که بشهر در میآوردند رحمدل خان از در دیگر بیرون شد و در سورابک رفت و همچنان لشکر دوست محمد خان بطلب گریختگان بهر جانب رهسپار بودند و بتفاریق در قلاع و بقاع در میرفتند و جای میکردند تا پانصد کس از آن جماعت از اقتحام امراض و آلام و شدت مجاعت بمردند پس ناچار مراجعت بشهر نمودند بعد از مراجعت ایشان خوشدلخان و محمد اکرم خان بهر قریه و دیه در آمده هر کس از لشکر دوست محمد خان را بدیدند سر برگرفتند آنگاه سخن بر این نهادند که سردار رحمدل خان در میان کابل و قندهار در محال قبیله غلجائی اقامت کند و خوشدل خان و محمد اکرم خان و سردار شیرعلیخان با عشیرت خویش همراه لوط طریق سیستان سپردند و چون در این راه سی فرسنگ بی گیاه و میاه است سردار ... برای فراهم کردن آب و آزوقه گذشتند در مله خان جای داشتند و جماعتی با زن و فرزند در میان بیابان لوط بودند در این وقت بفرمان دوست محمد خان سردار محمد شریف خان

با کشی نموده اند دنبال برسند و یک نیمه لشکر خود را امر کرد تا دور ملا خان سرداران را حصار دادند و نیم دیگر را بفرمود در میان
نوط دیگر پسران کهندلخان را با زن و فرزند محصور داشتند و از طرفین ساز مقاتلت طراز داده جماعتی
جراحت یافتند و در پایان امر اهل و عشیرت سرداران را بگرفتند و در میانه اموال ایشان عرضه غارت گشت
و از آنسوی مظفرالدوله و خوشدلخان و محمد عمر خان و شیرعلیخان که در ملا خان بودند از علف و آذوقه
و ضرب و باروت انباشته نداشتند ناچار از در مداهنه بیرون شدند و محمد شریف خان را پیام کردند که خوانین
قندهار از دوستمحمد خان هراسنده اند ایشان با روانه پلالک می کنیم و خویشتن با شما طریق قندهار می سپاریم
بعد از ورود بقندهار امیر دوستمحمد خان خوانین را مطمئن خاطر فرماید تا حاضر شهر شوند محمد شریفخان بدین سخن
رضا داد و پس سرداران خوانین را روانه پلالک نمودند و خود بلشکرگاه محمد شریفخان درآمدند چون سه روز از این واقعه
بگذشت و خوانین از لشکرگاه بعید افتادند محمد عمر خان سر برتافت و گفت اینک قریب بیست سال است که من
از چاکران دولت ایرانم و سالها جامه و جامگی از آنحضرت برده ام هرگز پشت با دولت ایران نخواهم کرد
و روی بقندهار نخواهم گذاشت مگر مرا دست بگردن بسته بقندهار برند مظفرالدوله نیز سر برداشت و گفت مرا
هیچکار با قندهار نیست من چاکر پادشاه ایرانم و از حضرت او نام و لقب و مال و منصب دارم و دیگر آنکه اولاد کهندل
خان برحسب وصیت پدر تا جان در تن دارند سر و جان در راه دولت ایران گذاشته اند و ما هرگز از بهر این
زندگانی پنجروزه دنیا از فرمان پدر نخواهیم گشت و خود را جاودانی با آتش دوزخ نخواهیم سوخت بالجمله در انجام
امر محمد عمر خان و خوشدلخان و شیرعلیخان با لشکر کوچ دادند یکفرسنگ از آنسوی ملا خان منشور شاهنشاه
ایران در قلم جناب اشرف صدر اعظم در جواب عریضهٔ ایشان برسید بدین شرح که فرزندان کهندلخان یک تن
از میان خویش بحکومت برگزینند و مظفرالدوله طریق حضرت دارالخلافه سپارد از آن پس فرزندان کهندلخان
مظفرالدوله را وکیل خویش نموده بجانب طهران گسیل داشتند و سخن بر این نهادند که چون از کارداران دولت
ایران فرمان برسد دیگر باره از قندهار فرار خواهیم کرد لاجرم پس از روزی چند مظفرالدوله و عبدالله خان
و محمد کریم خان و چند تن دیگر با اهل و عشیرت روانه سیستان شدند و سردار غلام محیی الدین خان و محمد اکرم خان
و میر افضل خان و شیرعلیخان و محمد عمر خان همدست و همداستان گشتند و از جماعت خوانین اختر خان علیزائی
و صالو خان اسحاقزائی و صید الخان الکوزائی با ایشان پیوستند و یکدل شدند که اگر دوستمحمد خان بخواهد ایشان را مسخر
فرماید بشورند و فتنه آغازند و سرداران پیشاور و کابل و غلجائی و کوهستانی نیز با سرداران قندهار حلیف گشتند و از میانه سلطان
محمد خان عریضه بکارداران دولت ایران نگار کرد که من در آن مدت که حکومت پیشاور داشتم دو تن از مردم انگلیس را که از لشکر
ساخته جان از وجود ایشان بپرداختم هرگز از جماعت انگلیس ایمن نخواهم بود و سردار سلطان احمد خان گفت من در قتل لات
که سردار لشکر انگلیس بود با محمد اکبر خان همدست شدم چگونه با انگلیس توانم پیوست اگر از دولت ایران فرمان رسد بر دوست
محمد خان که پیشرو کار از آن گشته دشمنی آغازم و رایت محاربت افرازم آنگاه غلام محیی الدین خان و سردار رحمدل
خان و صاحب زاده عبدالاحد خان و دیگر سرداران عریضه نگار داده بصحبت ملا حلیم جان روانه دربار شاه

دیوان داشتند بدین شرح که کهندلخان یکتن از چاکران حضرت پادشاه شاهنشاه غازی محمد شاه افزون از منال دیوانی قندهار در وجه او و محمد عمر خان و دیگر پسران و خویشاوندان او بذل فرموده امروز ما را بیگانه پنداشتن و بدست بیگانه گذاشتن از کرم شاهانه بعید است و بر زیادت از این دوست محمد خان بتحریک و تحریض کارداران انگلیس برای تسخیر هرات و فتنه ساختن در خراسان این [illegible] کرده دفع او در شریعت دین و دولت واجب افتاده و اگر لشکری بدینجانب مأمور شود تسخیر کابل و قندهار دشوار نخواهد بود از آن سوی چون دوست محمد خان کار قندهار را آشفته دید سر رفق و مدارا پیش داشت و منال دیوانی قندهار را جریده کرده یکصد و پنجاه هزار تومان برآمد با سرداران قندهار گفت من از این مبلغ شصت هزار تومان به رسوم و مواجب شما تقریر میکنم و رتق و فتق امور را نیز با شما میگذارم الا آنکه یکتن از شما را با خود بکابل کوچ میدهم و یک پسر خود را در میان شما میگذارم تا هر سال هفتاد هزار تومان از بهر من با خود دارد و انفاذ کابل نماید ایشان گفتند منال مملکت قندهار بتمامت کفایت خرج ما را برنتابد اگر خواهی پسر خود را بگذار تا نگران باشد که فلوسی بر زیادت ماند از بهر تو اخذ کند هم در این وقت از کارداران دولت انگلیس مسرعی نزدیک دوست محمد خان آمد و او را بتسخیر هرات و لشکر تاختن بدان اراضی تحریض داد دوست محمد خان گفت من چگونه از قندهار بهرات توانم شد آن روز که من آهنگ هرات کنم سرداران قندهار بی محابا از قفای من بر شورند و از آن سوی سپاه ایران بر روی من در آیند و مرا در میانه حصار دهند این بگفت و در خاطر گرفت که پسر خود غلام حیدر خان را به نیابت خویش در قندهار بگذارد و خود طریق کابل بردارد چه از قتل قزلباش کابل که بتمامت شیعی مذهب اند بی هول و هرب نبود پس فرزندان خود را از محال قندهار طلب نمود و رحمدلخان را پیام کرد که اگر خواهی من با تو دل یکی کنم خطی نگار کن و خاتم بر زن که اگر با دولت ایران از در فرمانبرداری باشی و جز با من طریق صدق عقیدت سپاری دشمن خلفای راشدین خواهی بود رحمدلخان گفت حقوق دولت ایران بر ذمت ما از آفتاب روشن تر است من نتوانم روی آفتاب اندود دوست محمد خان آزرده شد و معادل چهار هزار و هشتصد تومان از اجری و مواجب او بکاست و همچنان رسوم سرداران قندهار را کاستن گرفت و مراجعت بکابل را واجب شمرد در خلال این احوال زعفران خان [illegible] بهبود خان از هرات نزدیک او آمد از قبل عیسی خان اشارت شده مستدعیست سپاهی بجانب هرات برده سلطان مرادمیرزای حسام السلطنه را که این وقت در کنار هرات بود دفع دهد دوست محمد خان چون انجام این آرزو را در قوت بازوی خویش نمیدانست بهانه طراز کرده جواب بازداد که اگر سردار عیسی خان دو پسر مرا در ارک جای دهد و شهر و ارک را بلشکر من سپارد در اعانت و معاضدت مضایقت نخواهم در این بوک و مگر خط جناب اشرف صدر اعظم که در جواب عریضه رحمدلخان رقم کرده بود پانزدهم شوال بدو رسید بدین شرح که مملکت قندهار از عهود سالفه و اعوام ماضیه در شمار ممالک ایران بوده و کهندلخان و فرزندانش در زمان شاهنشاه غازی محمد شاه خط چاکری بدولت ایران سپرده اند و رسوم و مواجب و سیورغال برده اند و امروز ملک الملوک عجم بجمال جود و جودت و کمال شجاعت و جلادت و فنون فراست و فروسیت در میان سلاطین قاجاریه طاق بلکه برگزیده پادشاهان آفاق است و بر زیادت از این در معاهدات و مواثیق چند بشرط رفته که ولات ممالک افغانستان هیچیک تسخیر مملکت آن دیگر میان نه بندد و اگر از حدود خویش بر زیادت طلب کند پادشاه ایرانش ادب کند لاجرم این پادشاه غیور که خشم پلنگ و نیروی نهنگ را ببازی شمارد از پایمردی شما دست باز نخواهد داشت و حفظ حوزه شما را همت فرو نخواهد گذاشت

چون این رقم بر رحمدل خان و غلام محی الدین خان رسید نیروئی تازه بدست کردند و با اختر خان علیزائی و صید اسحقخان اسحق زئی
و صید اسحقخان سلیمان خیل و محمد رحیم خان نورزائی و جماعتی دیگر در مخالفت دوست محمد خان حبال موالفت را ابرم ساختند
روز پنجم شوال محمد عمر خان از قندهار بیرون گریخت و شتاب زده تا کنار هرات عنان ریز کرد و بلشکرگاه حسام السلطنه
پیوست و از قفای او سرداران کابل و قندهار هر یک یک دو منزل نزدیک شاهزاده تاختند سردار سلطان احمد خان و شاه
و شاهنواز خان پسرش و سردار شاه دولت خان با پسر عم خویش و پسر وزیر شاه شجاع از قفای هم برسیدند و پسرهای صید
محمد خان ظهیر الدوله نادر شاه خان و بهبود خان و پسر غلام خان هم از در درآمدند و سردار سلطان علی خان مظفر الدوله
طریق خراسان پیش داشته روزی چند در محال قاین اقامت کرد و محمد اکرم خان را گسیل حضرت شاهنشاه داشت تا فرمان کار
داران دولت را بداند و فرمان برداری کند بعد از آگهی از حکم و مطالعه منشور شاهانه و فرمایش جناب اشرف صدر اعظم روز
بیستم ذیقعده با اهل و عشیرت و سیصد تن سوار بجانب مشهد مقدس کوچ داد بعد از ورود بمشهد از کارداران دولت رسوم
و مواجب و تشریف و خلعت یافت و محمد علیخان از دنبال محمد اکرم خان روانه درگاه شاهنشاه شد و سردار خوشدل خان
خواهر خود را که مادر مظفر الدوله است از قندهار بسیستان کوچ داد و از آنجا نزدیک مظفر الدوله آورد و روز دوازدهم
ربیع الاول جعفر خان کابلی با سردار سلطان احمد خان و سردار شاه دولت خان پسر نواب محمد زمانخان که قاتل شاه شجاع با
ولایت صاحب سردار انگلیس بود و پسرهای ظهیر الدوله بفرمان حسام السلطنه از لشکرگاه هرات روانه دار الخلافه شدند اما محمد
صدیق خان نخستین از قندهار فرار کرده باراضی سند فرود شد و در آنجا بحکم فرمانی کپتن ملازم خویش را مقتول ساخت
و هراسنده گشت که کارداران انگلیس او را بدین گناه تباه کنند پس زنان خود را جامه مردان پوشید و از آنجا فرار کرده
بکلات نصیر خان آمد و همچنان مردم کلات غلجائی که میان کابل و قندهار است و دوست محمد خان را بزرگ سنجر داشته
بود سر از خدمت برتافتند و محمد صدیق خان با هزاره پشت کوی همداستان شده قریب هفت هزار مرد لشکری فراهم کرد
و دوست محمد خان را پیام داد که ما چنان می‌پنداشتیم که بعد از کهندل خان ما را بجای پدر خواهی بود ندانستیم که خانه ما را
مضبوط خواهی ساخت و ما را بیچاره و از بهر در آواره خواهی داشت لاجرم تا در تن روان و در مغز هوش داریم از جنگ و
جوش نخواهیم نشست و در اینوقت چند سر استر که بفرمان کارداران انگلیس برای دوست محمد خان حمل سیم و زر میکرد بدست مردم
محمد صدیق خان ها خود افتاد و از جانب دیگر رحمدل خان از قندهار باراضی زمینداور گریخت دوست محمد خان دو هزار
سوار بطلب او فرستاد برسیدند و لختی رزم دادند از پس آنکه ده تن در میانه مقتول گشت بی نیل مرام مراجعت کرد
از پس این وقایع دوست محمد خان آهنگ کابل از قندهار خیمه بیرون زد و توپخانه خویش را با خود حمل داد و هر توپ که
در قندهار بود نیز برگرفت و پسر خود امیر غلام حیدر خان را با چهار هزار تن مرد لشکری بحکومت قندهار باز گذاشت

کوچ دادن امیر دوست محمد خان از قندهار بکابل

و خیر الله خان برادرزاده خود را بحکومت فراه فرستاد و سرداران قندهار را هر کس بجائی بود ملازم رکاب نمود روز
یازدهم محرم از ظاهر قندهار روانه کابل شد اما از آنسوی بعد از رسیدن محمد عمر خان بلشکرگاه حسام السلطنه بفرمود
او را استقبال کردند و با مکانت تمام درآوردند و از پس روزی چند حکومت اسفزار را با و تفویض داشت و روز
نوزدهم ذیحجه او را روانه اسفزار نمود و قنبر علیخان ناظم دیوانخانه تبریز که از قبل کارداران دولت ایران مامور
بسفارت قندهار بود تا دوست محمد خان را بیاگاهاند که این فزون طلبی نکوهیده است و تسخیر قندهار بدست نو

۶۸۰ برکارداران ایران ناگوار است در اینوقت حاضر لشکرگاه بود او نیز باتفاق محمد عمر خان راه برگرفت بالجمله محمد عمر خان
وارد اسفزار شده بکار خویش پرداخت و قنبرعلیخان روانه قندهار شد و یکشب با دوست محمد خان هنگام بیرون
شدن او بکابل دیدار کرد و سخن بگفت و جواب بگرفت چون دوست محمد خان بر قندهار دست یافته بود دیدار قربان بر
تافت ناچار قنبرعلیخان مراجعت کرده و طی مسافت نموده بجوین آمد و از آنطرف محمد صدیق خان پسر کهندل خان از
سفر دوست محمد خان بکابل از اراضی قندهار باسفزار آمد و فرزند خود نور محمد خان را نزد برادر خود محمد عمر خان باز داشت
و خویشتن بجانب فراه در تکتاز آمد و بپای دروازه آمده افغانان را ندا درداد که بروی من در بگشائید و اگر نه مرا
مقتول دیده خیرالله خان گفت بیرون این هر دو نیز کاری تواند بود و بفرمود تا با خشت و سنگ او را زحمت کردند
و از دروازه دور همی کنند محمد صدیق خان ناچار بسجانه نکتن مرز عیت رفته اقامت کرد و از جانب دیگر چون خیرالله خان را
نیز چشم آرزو بجرم اولیای دولت ایران باز و ابواب مکاتبت فراز بود در اینوقت رسول میرعلیخان قاینی از نزد او مراجعت
داشت و خط خیرالله خان را بمیرعلیخان سپرد بدین شرح که با لشکری ساز کرده بدینجانب ترکتاز کن تا قلعه فراه را
با شما بسپارم از قضا رسول او در بیغوله سنگی فراه بدست افغانان و ملازمان دوست محمد خان ماخوذ گشت و خط او بمطالعه
رفت و مکنون خاطر خیرالله خان مکشوف افتاد پس متوالی برفتند و محمد صدیق خان را برداشته بشهر درآوردند
تا فراه را بدو بسپارند مردم شهر گرد او انجمن شدند و خیرالله خان را در میان ارک حصار دادند چون ظلمت شب
جهان بگرفت خیرالله خان گفتن ملازم خود را با اسب بدستیاری احبال از برج فرود کرد باشد که میرعلیخان را بیاگاهاند
و او خویشتن را برساند مردم شهر از این حدیث آگهی یافتند و صد سوار از دنبال او بشتافتند و در عرض راه او را دستگیر ساخته
بجانب فراه همی آوردند در اینوقت دو تن از مردم میرعلیخان که شناخته این سواران نبودند با ایشان بازخوردند و صورت
حال را بدانستند پس بتوانی تاختن کرده میرعلیخان را آگهی دادند و او بیدرنگ برنشسته باسفزار آمد و باتفاق محمد عمر خان
روز هیجدهم محرم شرحی نگاشته محمد صدیق خان فرستاد که اگر مملکت قندهار و جای پدر میخواهی شهر فراه را بدست سپاه
ایران باز ده چون این خط بمحمد صدیق خان رسید در پاسخ نوشت که مردم فراه چشم براه اند شما بشتابید و فتح این بلد را
دریابید لاجرم محمد عمر خان با مردم خود برنشست و چون برق جهنده اسب برجهاند و بشهر فراه درآمد با محمد صدیق خان
پیوست چون این خبر بلاش و جوین رسید قنبرعلیخان دویست تن از مردم جوین را فراهم کرده باتفاق برادرزاده
سردار احمد خان راه فراهش داشت و بعد از ورود بفراه مردم خود را در برج و باره شهر جای داده و خیرالله خان
بمیان ارک در تنگنای محاصره افتاد و از آنسوی خبر فراه در قندهار پراکنده شد و غلام حیدر خان این قصه بدانست
پس پسرزاده دوست محمد خان جلال الدین خان را با هفتصد تن سوار مامور داشت که بفراه آمده دشمنان را دفع
دهد جلال الدین خان ده روز از آن پیش که راه برگیرد مردانخان فراهی را کسیل فراه داشت تا روی دل خیرالله خان را
از دولت ایران بگرداند و با خود متفق ساخت آنگاه از قندهار بیرون شده در دشت فرسنگی فراه فرود شد
محمد صدیق خان و محمد عمر خان اعداد جنگ کرده بیرون شدند و از آنسوی سردار جلال الدین خان راه نزدیک کرده
جنگ بپیوست بعد از کشش و کوشش فراوان محمد صدیق خان و محمد عمر خان شکسته شدند و هزیمت کرده بشهر درآمدند
مردم فراه چون ضعف حال ایشانرا معاینه کردند با جلال الدین خان طریق صدق و صفا پیش داشتند و چهارصد تن

گرفتاری میرعلیخان در فراه بدست جلال الدین خان

از مردم اوراگمیک و دو دو بشهر در آوردند و از ارک نیز جماعتی بیرون شده با ایشان همدست گشتند و مردم سرداران را ۶۸۱
همی دستگیر نمودند محمد صدیق خان و محمد عمرخان و صمدخان برادر سردار احمد خان و قنبرعلیخان که این هنگام در مسجد
جامع که قریب بدروازه هرات است جای داشتند چون این غوغا بشنیدند با معدودی از مردم خود برج دروازه هرات
صعود کردند چون شهر بر جلال الدین خان مسلم افتاد کس فرستاد و ایشان را امان داد و از برج بزیر آورده ما خوذ داشت
و بلشکرگاه خویش برد و مردم ایشان را دستگیر نموده بعضی را سر برگرفت و برخی را اسب و ثروت بستد و عریان و بی نان
رها ساخت و این خبر را بعد از سه روز از فتح هرات بحسام السلطنه آوردند بالجمله جلال الدین خان از پس این نصرت
مرد انخان نورزائی را با هفتاد تن مردم لشکری در ارک فراه گذاشت و گرفتاران را برداشته آهنگ قندهار نمود و
از میانه قنبرعلیخان را با بند و زنجیر کوچ همی داد و چون بمنزل جاش رود رسیدند محمد صدیق خان و محمد عمرخان
مواضعه کردند که اگر توانند بطریقی گریزند محمد صدیق خان فرصتی بدست کرده از میان لشکرگاه بیکسوی گریخت
و راه کوهستان پیش داشته از راه و بیراه پس از دو شبانروز خود را باسفزار رسانید لکن محمد عمرخان و قنبرعلی را با محبوسا
بقندهار بردند بعد از رسیدن ایشان بقندهار غلام حیدرخان فرمود تا زنجیر از گردن قنبرعلیخان فرو گذاشتند و او را
با محمد عمرخان در برج احمد شاهی باز داشتند و نگاهبانان بر ایشان بگماشتند آنگاه برادرزاده خود شاهسوارخان را
با دو هزار سوار مامور بفراه نمود در این وقت چهار تن از صاحبان مناصب انگلیس با چهار هزار قبضه تفنگ و حملی چند از زر
و سیم از راه از راه شکارپور بکلات نصیرخان درآمد و بعرض غلام حیدرخان رسانیدند که چندانکه دینار و درهم و آلات
حرب و ضرب واجب افتد از دولت انگلیس حمل میشود بشرط آنکه افغانان با دولت ایران ساز مقاتلت طراز کنند از پس
این واقعه غلات و حبوبات در لاش و جوین اندک شد لاجرم امیرعلیخان بفرمان حسام السلطنه زین العابدین خان را که از خویشاوندان
او بود در لاش و جوین باز داشت و یکصد و هشتاد تن از لشکریان در جوین و صد و بیست کس در لاش برای حفظ و حراست
بگماشت و همچنان ورک و تیمور را بزین العابدین خان تیموری و بجک را بدوست محمد خان اسحق زائی سپرد و خود طریق قاین
گرفت و رحمة الله خان روانه هرات شد و با خدمت حسام السلطنه پیوست و سردار محمد صدیق خان نیز روز پانزدهم
ربیع الاول بلشکرگاه حسام السلطنه رسید شاهزاده بفرمود او را پذیره شدند و بمکانت تمام درآوردند

ذکر حکومت شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه در خراسان و مامور شدن او بنظم افغانستان و تسخیر هرات

چون کهندل خان حاکم قندهار چنانکه بشرح رفت از جهان رخت بربست و امیر دوست محمد خان بلده را تسخیر داشت برادران
و پسران کهندل خان بهر جانب پراکنده شدند سردار رحمدل خان و میرافضل خان و محمد صدیق خان و محمد عمرخان
و غلام محی الدین خان و خوشدل خان و یحیی خان و صاحب زاده و محمد علیخان و فتح محمد خان و دیگر فرزندان و
خویشاوندان کهندل خان از دادخواهی بحضرت شاهنشاهی عریضه نگاشتند و سردار سلطان علیخان مظفر الدوله
و سردار عبدالله خان باراضی خراسان شتافتند و از آنطرف امیر دوست محمد خان آرزوی خویش را بفتح قندهار نیز
نکرد و دل در فتح هرات بست و فراه را که از اراضی هرات است تحت فرمان داشت و همچنان شاهزاده محمد یوسف
و بزرگان هرات از در استغاثت بکارداران دولت ایران پناهنده شدند و اندیشه دوست محمد خان را در تسخیر هرات با
نمودند و از جانب دیگر سردار علیخان از سه کوهستان مسرعی فرستاد که امیر دوست محمد خان یکی از پسران خود را

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

نهب و غارت سیستان و بلوچستان مأمور ساخته و زود باشد که لشکر بجنگ ما تاختن کند در اینوقت کارداران [illegible]
دولت ایران نیک نگریستند که اگر در دفع او تقاعدی ورزند فتنهٔ او کار خراسان را نیز آشفته خواهد کرد و در سیمای
کرنیل شیل صاحب از قبل کارداران انگلیس با صنادید دولت ایران بسبب شرح بود که چون بیگانه در مملکت هرات دست
اندازد کارپردازان ایران او را دفع دهند و مملکت هرات را بحمایت خویش باز نهند پس دفع امیر دوست محمد خان را واجب
داشتند و شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را با لشکری لایق مأمور نظم افغانستان نمودند و چون
اینوقت میرزا فضل الله وزیر نظام حاضر درگاه بود بصوابدید جناب اشرف صدر اعظم میرزا محمد قوام الدوله ملتزم رکاب
حسام السلطنه آمد و میرزا محمد حسین قزوینی عضد الملک متولی بقعهٔ متبرکه رضوی علیه الصلوة و السلام گشت بالجمله حسام السلطنه
روز پنجشنبه دهم ربیع الثانی از حضرت دار الخلافه بباغ نظامیه تحویل داد و روز دیگر از آنجا تا جاجرود براند و روزی چند برای
بسیج سفر اقامت فرمود و روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الثانی از جاجرود طریق خراسان پیش داشت و از قضا هم در این روز
فریدون میرزای فرمانفرما برادر اعیانی حسام السلطنه که این هنگام والی مملکت خراسان بود از جهان فانی رخت بدر برد و
چون این خبر بحضرت دار الخلافه آوردند ملک الملوک عجم بصوابدید صدر اعظم حکومت خراسان را نیز با حسام السلطنه تفویض
فرمود مع القصه شاهزاده طی مسافت کرده روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی وارد شهر مشهد گشت و بنظم آن بلده پرداخت
اما از طرف هرات چون شاهزاده محمد یوسف و بزرگان آن شهر از اقتحام امیر دوست محمد خان و کمین ساختن لشکرهای
او هراسناک شدند از کارداران دولت ایران خواستار آمدند که بنام و نشان سامخان ایلخانی را با گروهی از سپاه
سلطانی بحراست هرات گسیل دارند لاجرم شاهنشاه عجم فرمان کرد تا ایلخانی با هزار سوار و پانصد تفنگچی عنان زنان
بجانب هرات بشتافت و حکم رفت که بعد از ورود آن بلده اگر لشکر کابل آهنگ آن اراضی کند خبر باز دهد تا لشکرهای
گران بدان سوی سبک سیر شود بعد از آنکه سامخان در قلعهٔ هرات بار فرو نهاد و امیر دوست محمد خان بدانست که آهنگ
هرات کردن با دولت ایران طریق معادات سپردن است حیلتی دیگر اندیشید و بعضی از مردم هرات را بفریفت و با
ایشان پنهان مواضعه نهاد که ایلخانی را از شهربند هرات بیرون فرستند پس دوستان دوست محمد خان همدست شده ایلخانی را
از قلعهٔ ارک و شهر هرات بیرون شدن فرمودند حسام السلطنه که در مشهد نگران کار ایلخانی بود چون بدین [illegible]
اختلاف کلمهٔ مردم هرات را بدانست روز بیست و نهم جمادی الاولی از شهر مشهد آهنگ هرات خیمه بیرون زد و اندک
اندک طی مسافت همی کرده بیست و نهم جمادی الآخره تربت شیخ جام را مضرب خیام ساخت در اینوقت ملا فیض الله صفتی
هرات از جانب شاهزاده محمد یوسف بحضرت وی آمد و رسالت خویش را که همه سخنان حیلت آمیز بود بگذاشت و شاهزاده
از تربت شیخ جام کوچ داده تا محمود آباد براند این هنگام سر فرستاده ایلخانی برسید و معروض داشت که مردم هرات ایلخانی را
از شهر بیرون شدن فرمودند و او ناچار با مردم خود رخت بربسته در باغ شاه که بیک سوی آن بلده است جای گرفت هم در آنجا
از شر دشمن نتوانست آسود [illegible] فرسنگی دیگر طی مسافت کرده در قصبهٔ ملک فرود شد مردم هرات هم بدین قدر رجعت
از [illegible] استوار نموده اعداد کار فرمودند لاجرم از آنجا آهنگ غوریان کرد شاهزاده چون این
بشنید جهان در چشمش تاریک شد نخستین [illegible] ملا فیض الله صفتی هرات را مأخوذ داشته بند بر نهادند و محبوساً بجانب
مشهد مقدس بردند و هم در آن روز که پنجشنبه هشتم رجب بود پاشا خان سرتیپ را حکم داد تا سه هزار سرباز گزیده و هزار سوار

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و سه عراده توپ ایلغارکنان بجانب هرات رهسپار گشت و دیگبان با ایلخانی پیوسته و باتفاق طریق مراجعت گرفتند ۱۲۷۳ ع
جماعتی از افغانان که حافظ و حارس غوریان بودند مغافصه بجانب ایلخانی تاختند و جنگ در انداختند اگر چه لشکریان
پای اصطبار استوار کردند و نیکو رزم دادند لکن بسلامت گذشتن از آن مسالک صعب نمودند ناچار دیگر باره حسام السلطنه را
آگهی فرستادند و شاهزاده خویشتن برنشست و از پل آباد و آب روس و کافر قلعه عبور کرده جمعه چهاردهم رجب در سر پل
تیرپل فرود آمد و در آنجا بزرگان کوسویه با سواره و سربازان و امان بیک هزاره با یکصد سوار بتقبیل خدمت او نمودند روز دیگر از سر پل
کوچ داده یکشنبه شانزدهم رجب در ظاهر غوریان لشکرگاه کرد و افغانان از دور و نزدیک فرار کرده در قلعه غوریان
متحصن شدند و لشکریان بکار محاصره و پرداختن سنگر استوار شدند و روز دیگر بعضی از قورخانه را که در لشکرگاه بود و
چند تن از سربازان آن قسمت بکار نگاهبانی داشتند شراره افتاد و افروخته شد و صد حمل باروت و گلوله هباء گشت و پس از آن
چند روز استدعا و بر دیگان سرهنگ توپخانه با سه عراده توپ و هفتاد بار قورخانه از مشهد مقدس برسید و پیوسته
لشکرگاه گشت بالجمله سه‌شنبه هیجدهم رجب سردار احمد خان قلعه کاهی که از دور و نزدیک نظاره بود دو هزار سواره
افغان گزیده کرد و باتفاق شاهزاده محسن آهنگ لشکرگاه نمود حسام السلطنه سام خان ایلخانی را با سوار خراسانی
و هزاره و صفرعلیخان سرتیپ را با سواره شاهسون و فوج ترشیزی و دو عراده توپ باستقبال جنگ او استعجال داد
روز دیگر در کنار قلعه زنده جان با ایشان دوچار شدند دلیران سپاه که شیران رزمگاه بودند با افغانان در آمدند و از چپ
و راست بر ایشان تاختند و مرد و مرکب بخاک راه انداختند زمانی دراز بر نیامد که افغانان هزیمت شدند و لشکریان از قفای
ایشان ترکتاز در آمدند و تا دو فرسنگی هرات از دنبال آنجماعت مسارعت کردند سردار احمد خان پسر شاه پسند خان و امیر
جانخان و چند تن از عشیرت ایشان و گروهی از بزرگان اسحق زائی گرفتار گشت و غنیمت فراوان با سیصد تن سواره
افغان زنده دستگیر شد و پنجاه نیزه سر و پانصد سر اسب نیز بدست لشکریان افتاد و منصور و مظفر بلشکرگاه شدند
آنوقت حسام السلطنه بفرمود تا غوریان را تنگ حصار دادند و هم در آنوقت حسنعلی خان سرتیپ گروسی با یکفوج سرباز
از راه برسید و با لشکریان در کار محاصره همدست گشت پس از چهار سوی غوریان مارپیچها را لب خندق بردند
و شبانگام خندق را انباشته همی کردند تا صبحگاه با یورش قلعه را فرو گیرند و سردار محمد خان که با سرتیپ عیسی خان قرابت
مصاهرت داشت چون این بدید دانست که با شیر ژیان عشوه دستان نتوان داد و از دهان اژدها بفسانه رستن نتوان
شد ناچار از در استرحام و استیمان بیرون شده اظهار انقیاد کرد و امان یافته روز بیست و سیم رجب قرآن مجید را شفاعت
حایل کرده نزد حسام السلطنه شتافت و جبین اطاعت بر خاک ضراعت نهاد و قلعه غوریان را تسلیم داد و حسام السلطنه او را
بپذیرفت و از پس آن فرمان کرد تا مردم غوریان کوچ داده در مزارع و مراتع آن نواحی هر کس در وطن خود جای گرفت
و سعادتقلی خان یاور فوج ترشیزی را با سیصد تن سرباز بجای ایشان بنگاهبانی گذاشت و فرمود تا برج و باره
قلعه را مرمت کنند و افواجی که در فتح غوریان رنج برده بودند ایشان را بسیم و زر بنواخت و چون خبر فتح غوریان پراکنده شد
چهارصد تن سرباز تیموری که حافظ و حارس برج و باره هرات بودند با تفنگ و دیگر آلات حرب فرار کردند و عطاءالله
خان ایلبیگی تیموری با چهار هزار خانوار از کنار هرات کوچ داده نزدیک لشکرگاه خیمه زد و بازار بیع و شری گشاده گشت
و بزرگان هزاره مانند احمد قلیخان و محمد رضا خان و محمد حسین خان و باباخان نزدیک حسام السلطنه آمده برای

محاصره غوریان
و سقوط آن قلعه
بدست لشکریان

موقع

کوچ دادن قبایل خود از نزدیکی دشمن خواستار مبلغی زر شدند و شاهزاده پانصد تومان زر و چند جامه خلعت بدیشان داد و
ازین اخبار مردم هرات آشفته خاطر شدند و حسام السلطنه بیست و ششم رجب از کنار غوریان بجانب هرات جنبش کرد
و امیر حسین خان را با پانصد تن سوار خراسانی و دو عراده توپ بر منقلای سپاه باز داشت و هزار و دویست تن سوار عراقی
با یک عراده توپ بر ساقه لشکر بگماشت و فرمان کرد که سپاهیان سنبله ای از زراعتگاهها ضایع نکنند تا مبادا مردم رعیت از
جنبش این جیش هراسنده و پراکنده شوند بدینگونه طی مسافت کرده از غوریان به زناباد و از آنجا بزنده جان و دیگر چمن
سنگ بست و همچنان اراضی سحرخیز را درنوشته غره شعبان میان خطه هرات در پشت مصلی لشکرگاه کرد و دو روز
لشکر را از رنج راه آسوده فرمود و چهارشنبه سیم شعبان از آنجا برنشست و همچنان بفرمود تا ایلخانی با پانصد تن سوار
خراسانی و پاشا خان با دو فوج سمنانی و دامغانی و سواره کرد و ترک و چهار عراده توپ پیش باز سپاه شدند تا چمن
سنگ سفید که دو سه تیر پرتاب مسافت است تا قلعه هرات رسیدند و در این وقت افغانان از پست و بلندیهای زمین که
کمین نهاده بودند بباریدن گلوله شمخال و تفنگ آغاز جنگ کردند و از فراز برج خاکستری بگشادن توپ اشتغال نمودند
نخستین امیر حسینخان با جماعتی از سوار و شمخالچی بجنگ درآمد و سامخان و پاشا خان بجانب او حمله بردند و هم از
قفای ایشان شاهزاده برسید و بفرمود تا حسنعلی خان سرتیپ با دو فوج گروس و ابوالفتح خان با فوج شقاقی
و فوج افشار و نیشابور و جماعتی از سواران جرار از جای جنبش کردند و عراده های توپ را بر پشته های فسیح صعود
دادند و نیران حرب را دامن زدن گرفتند ساعتی برگذشت که افغانان بشکستند و عنان بجانب شهر تافتند
ابطال رجال از دنبال استعجال کردند و مردم هرات چندان وحشت زده میگریختند که خویشتن را بخندق شهر
فرو ریختند در این مقاتلت هفتاد تن از مردم شهر مقتول شد و سرهنگی نیز نابود گشت و از میانه مردی که حمل بیرق
فوج نیشابوری میکرد بازویش بزخم شمشیر افغانان جراحت یافت و بیرق او را مأخوذ داشتند شاهزاده بر او خشم گرفت
و بفرمود نامش را از جریده لشکریان محو کردند و از قضا زن و فرزند شاهزاده محمد یوسف که تاکنون در مشهد مقدس
اقامت داشتند هم در غره شعبان تحت قبه مبارکه پناهنده گشتند و میرزا محمدحسین عضدالملک متولی باشی نگاه
بانان بر ایشان گماشت تا مبادا جامه خویش را دیگرگون کرده بجانبی گریزند مع القصه دوازده روز شاهزاده در چمن سنگ
سفید اوتراق داشت و شاهزاده محمد یوسف دانست که توانائی مردم افغان با دلیران دولت ایران چون جنبش خس در
پیش سیل دمان است ناچار از در مداهنه و چاپلوسی بیرون شد و پیام داد که من کمترین از چاکران شاهنشاه ایرانم ملکه چاکری
از فرمانفرمای خراسان بوده ام اکنون از بیم کشش و کوشش مرا دهشتی گرفته است اگر رخصتی رود شاهزاده محمدرضا را
با جمعی از بزرگان هرات گسیل لشکرگاه سازم تا کمر بکار ملازم خدمت باشند آنگاه فرمان کن تا این لشکر از کنار هرات
کوچ داده در اراضی غوریان اوتراق کنند این هنگام وحشت مردم هرات و دهشت من بنده زایل شود و بی درنگ آهنگ
خدمت کنم و بعد از ورود بلشکرگاه بحضرت دارالخلافه کوچ دهم شاهزاده بدین سخنان سر رضا فرود داشت و روز
دوازدهم شعبان شاهزاده محمدرضا با جمعی از بزرگان بلد با خدمت شاهزاده آمده دو عراده توپ که یکی را حشمة الدوله
یار محمد خان بذل کرده بود و آن دیگر را هنگام محاصره هرات از لشکرگاه شاهنشاه غازی محمد شاه افغانان بوده بودند
پیشکش گذرانیدند و بیرقی که از فوج نیشابوری مأخوذ داشته بودند هم پیش داشت و روز چهاردهم شعبان حسام السلطنه بحواشی

مردم هرات و شاهزاده محمد یوسف از چمن سنگ سفید و اپس شدن آغاز کرد تا صدق سخن ایشان را نظاره کند با لجمله از
چمن سنگ سفید کوچ داده اراضی جبرئیل و سحر خیز و زنده جان را در نوشته جمعه نوزدهم شعبان چمن ... با ذخیره زد
و هفت روز در آنجا توقف کرد لکن شاهزاده محمد یوسف با وعده وفا نکرد و دیگر باره مردم هرات را بمعرض معادات
و مبارات در آورد و این کرت سردار مجید خان داماد سرتیپ عیسی خان که ملازم رکاب بود کس بهرات فرستاد و حسب
حکم شاهزاده تقدیم این خدمت را از عیسی خان طلب نمود وی نیز پاسخ فرستاد که اگر حسام السلطنه روزی چند در غوریان توقف
کند من شاهزاده محمد یوسف و برادر او شاهزاده محسن و دیگر مفسدین را گرفته روانه لشکرگاه دارم و اعیان هرات نیز
با شاهزاده محمد رضا میرزا و دیگران ملازم خدمت باشند اما از آنسوی شاهزاده محمد یوسف و حاجی غلامخان افغان استشمام
رایحه این معنی را کرده از پی چاره مواضعه نهادند که پیش دستی کرده عیسی خان را از پای در آورند و جمعه نوزدهم شعبان تصمیم
بر قتل عیسی خان دادند و دست نیافتند روز دیگر هم که روز میعاد عیسی خان بود حاجی غلامخان جمعی از مردم خود را
ملازم خدمت ساخته از پی دیدار عیسی خان بسرای او در آمد و چون عیسی خان را نیز از وی آلایشی در خاطر بود مردم خود را
از بهر مدافعت آماده داشت بعد از نشست حاجی غلامخان و گفت و شنود با عیسی خان چون مردم طرفین از زلال مودت
و صفا مکدر بود از بیرون در غوغا برخاست و بانگ گیر و دار بالا گرفت در اینوقت حاجی غلام خان پشتوی که با خود
پنهان داشت بر آورد و بسوی عیسی خان گشاد داد و ملازم عیسی خان چون این بدید دست یازید و گلوگاه پشتو را
بر تافته تا گلوله از سینه عیسی خان فراتر گشاد یافته کلاه او را از سرش بر دو در زمان ملازمان عیسی خان در ستان
رواق در آمده حاجی غلام خان را با زخم پشتو و خنجر دو جراحت کردند و او را گرفته محبوس بداشتند و در زمان
بحکم عیسی خان بسرای شاهزاده محمد یوسف تاختند و او را باتفاق شاهزاده محسن گرفته بسرای عیسی خان آوردند
و بزندان خانه حاجی غلامخان در بردند این هنگام عیسی خان تفرس نمود تا شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده
محسن و حاجی غلامخان افغان و پسر محمد خان را دست بگردن بر بستند و بدست امان نیاز خان بازداد تا با چند
سوار دیگر بر داشته روانه لشکرگاه شدند حسام السلطنه ایشان را باز داشت و نگاهبان بگماشت از آنسوی چون
عیسی خان از کار شاهزاده محمد یوسف بپرداخت رایت خودسری و استبداد در بر افراخت و فرمان گذاری

هرات را خاص خویش دانست و در حفظ برج و باره همت بر زیادت بست

رسیدن شاهزاده حسام السلطنه بکنار هرات و محصور داشتن مردم آن بلده را

چون سلطان مراد میرزای حسام السلطنه مکشوف داشت که سرتیپ عیسی خان بعد از قلع و قمع شاهزاده محمد یوسف
در کار بیفرمانی سیکتر و نیرومند شده و این هنگام یکباره مملکت هرات را ملک خویش دانسته و در حراست آن
بر زیادت از پیش دل بسته و اینهمه باغوای دوست محمد خان است که در هوای فتح هرات و انتشار امر خراسان نشسته
بر خود واجب کرد که از تسخیر هرات و تدمیر عیسی خان دست باز نکشد و هم در اینوقت اسکندر خان سرتیپ با فوج خود و
پرویز خان با سوار چاردولی از راه برسید و پیوسته لشکرگاه گشت و شاهزاده جمعه بیست و ششم شعبان از چمن
برنا باد دیگر باره بسوی هرات کوچ داد و چمن سنگ بست و منزل سحر خیز و قلعه جبرئیل را زیر قدم در سپرده
غره شهر رمضان به پشت مصلی رسید سواره و پیاده افغانان از شهر بیرون شده و جنگ پیوستند و آتش فتنه را تا مانده گر

گرفتاری شاهزاده محمد یوسف بدست عیسی خان

[illegible]

پیکار دادند و روز دیگر سرباز قرائی تا مصلی بتاخت و مردم شهر در سر تل بنگی بجنگ درآمدند و لشکریان تل را از ایشان برداشتند منهزم و لشکر بیافشند روز جمعه چهارم رمضان سردار احمدخان بدست آویز اینکه زن و فرزند خود را که در قلعه جبرئیل نشیمن داشتند دیدار کند اجازت حاصل کرده بقلعه جبرئیل شد و از آنجا اهل و عشیرت خود را برداشته بلاش و جوین گریخت و هم در آن روز سردار مجید خان که بخواستاری او چند سوارش با اهل و تبار بخواف کوچ میداد و در عرض راه فرار کرده بشهر هرات در رفت و از آن سوی میرزا سلطانعلی خان عرب میش مست که بمنصب وقایع نویسی نامبردار شد از هرات فرار کرده نزدیک شاهزاده شتاب گرفت و در این وقت نیز قاسمخان سرتیپ با فوج مجبران از راه برسید و بلشکرگاه ملحق شد و روز دیگر فرستاده والی میمنه برسید و عریضه او را که مشعر بر اظهار عقیدت و تقدیم خدمت بود برسانید روز دو شنبه هفتم رمضان دیگر باره پیاده و سواره از شهر بیرون تاخته با طلایه اردو رزم در انداختند و این خبر بلشکرگاه رسید جماعتی باعانت قراولان مامور شدند و آن روز تا افول آفتاب کار بطعان و ضراب رفت چون سیاهی جهان را فرو گرفت هم مردم شهر از دار و گیر خسته خاطر نبودند در نیمه شب پیادگان شهری با شمشیرهای کشیده بلشکر روسی و مراغه و افشار یورش دادند و سخت بکوشیدند در پایان امر پای ثبات ایشان لغزش یافت و بجانب شهر بازشتافتند و شب دیگر که شب چهارشنبه نهم رمضان بود دیگر باره بجنگ درآمدند و دیگر باره شکسته شدند و همچنان صبح چهارشنبه پیاده و سوار از دروازه خوش سر بر کردند و با سوار شاهسون که قراول لشکر بود درآویختند و چون جنگ آشفته حمله افکندند از لشکرگاه جماعتی از سرباز و سوار با دو عراده توپ باعانت قراول شتاب گرفت و تا غروب آفتاب نیران حرب التهاب داشت از پس اینجنگهای پی در پی مردم شهر هفته بیش و کم از بیرون تاختن و حرب ساختن تقاعد ورزیدند و در این ایام فرستاده سردار علیخان سیستانی باتفاق گل محمد بیک ادراک خدمت شاهزاده نمود و عریضه سردار علیخان را که در طلب ثروت و سلب سرباز سیستانی طراز داده بود برسانید و حسام السلطنه او را کامروا باز فرستاد و همچنان فرستادگان والی میمنه را که دیگر بار برای کشف عقیدت والی میمنه در چاکری شاهنشاه ایران رسیده بودند بعطای زر و سیم بنواخت و نیز از بهر والی حیه از بافته کشمیر خلعت فرستاد و دامادش سبحان بنیشابور برای حکومت غوریان مامور فرمود و چون در این ایام نیز آتش بعضی از قورخانه در افتاد و باروت و گلوله را الحق زیان کرد بهادر خان و باقرخان را با سیصد سوار بمشهد مقدس و خواف روانه داشت تا ایلغارکنان طی مسافت کرده قورخانه لایق بلشکرگاه درآوردند روز سه شنبه پانزدهم رمضان عبدالله خان جمشیدی با هشتصد سوار نبرد مردم شهر رسیده از دروازه خوش بهرات در رفتند و مردم آن بلده قوی دل شده روز دیگر انبوه لشکر همگروه مانند شرارهای آتش از دروازه خوش بیرون شدند و در زیر کارزارگاه با دلیران سپاه بانگ دار و گیر در دادند و چند آنکه توانستند در کار مناطحت طریق مسامحت نسپردند با اینهمه در پایان امر شکسته شدند و بمیان شهر در گریختند و هم در این وقت حاجی میر محسن خان خوافی چند خروار باروت بر فتراک سواران حمل داده بلشکرگاه فرستاد و از این سوی تا بیست و نهم شهر رمضان این کرت مردم شهر چند آنکه سواره و پیاده توانستند از بهر جنگ آماده کردند و بیرون تاخته در میان باغ زاغان و مصلی میدان مبارزت را به نیران مناجزت افروخته داشتند و از هنگام بر بر زدن خورشید تا فرو شدن آفتاب لشکریان باهم بکوشیدند و با سینه‌های تفته و لبهای کفته از هم بگسستند بعد از آنکه تاریکی شب در میانه حاجز شد هر دو لشکر دست از جنگ بداشتند و باز جای شدند و از این جنگ مردم هرات را طاقت

مقاتلت اندک شد و از پس دیوار حصار بخویشتن داری پرداختند و از نیروی لشکریان تاب و توان و چندان شد و روز دیگر صد تن سوار ترکمان ساروق که در مرو سکون داشتند طی طریق کرده ساکن لشکرگاه آمدند و شب پنجشنبه بیست و چهارم رمضان عباسخان هراتی با فرزند خود از میان شهر فرار کرده از دروازه قندهار بلشکرگاه آمد و در خدمت شاهزاده روی بر خاک نهاد و از آلایش عصیان پاک گشت و روز بیست و هشتم نیز مراد علی قللرآقاسی از شهریان گریخته بلشکریان پیوست و هم در این روزها درخان و باقرخان با دویست سوار قورخانه درخور حمل داده از اراضی مشهد بلشکرگاه رسانیدند از پس این وقایع حسام السلطنه از پشت مصلی کوچ داده در زیر کازرگاه فرود شد و شب دیگر پاشا خان با سرباز خود و فوج قرائی و ترشیزی در برابر دروازه خوش سنگری استوار برآوردند و حسام السلطنه از زیر کازرگاه جنبش کرده روز پنجم شوال در چمن کمدستان از پیش روی دروازه خوش سراپرده براست کرد و آقا خان میرپنجه با فوج خوئی و فوج تبریز و چلو و جمعی از سواران وارد اردو شد و پس از چند روز قاسمخان سرتیپ با فوج مخبران و کریمخان سرهنگ با فوج ترشیزی و فتحعلی خان با فوج نیشابوری و فوج قرائی در برابر دروازه قندهار سنگر بستند و هم در این وقت که نهم شوال بود محمد صدیق خان پسر یار محمد خان با چند تن از بزرگان الکوزائی از قندهار رسیده با خدمت حسام السلطنه پیوست و روز دیگر قاسمخان سرتیپ سنگر خود را پیش داده راه با دروازه قندهار نزدیک کرد گروهی از شهر بمدافعت کمر بسته سر بر کردند و جنگ به پیوستند و از طرفین بسیار کس مجروح و مطروح افتاد و دو تن از سلطانان سرباز قرائی در میدان مقاتله مقتول گشت و فتحعلی خان سرهنگ نیز زخم گلوله برداشته پس از دو روز درگذشت و شامگاهان هر دو لشکر دست از جنگ کشیده بنشستند و روز دیگر که یکشنبه یازدهم شوال بود عبدالعزیز خان هزاره و ملا یوسف وکیل با پانصد سوار هزاره نزدیک حسام السلطنه آمده باردو ملحق گشتند و هفته جانبین از جنگ آسوده بنشستند و در این ایام عطاءالله خان با سوار تیموری از طریق کوه سرخ طی مسافت کرده وارد اردو گشت و حسام السلطنه عبدالباقی خان را بحکومت شافلان فرستاد و رحمة الله خان و امیر علیخان قاینی را با لشکری لایق برای فتح اسفزار مامور داشت و سردار علیخان سیستانی را رقم کرد که در فتح اسفزار با ایشان پیوسته شود و چون سردار احمد خان چنانکه رقم شد از قلعه جبرئیل فرار کرده باراضی جوین و قلعه کاه که بحکومت سردار علیخان سیستانی او را دیدار کرد و متعهد داشت که پسرش را بگروگان دهد و خود تقدیم خدمت کند و او پذیرفتار نشد لاجرم حسام السلطنه فرمان کرد که رحمة الله خان از وی گروگان گرفته روانه لشکرگاه دارد و اگر نه او را دفع دهد لاجرم رحمة الله خان نخستین ابلاغ این رسالت بسردار احمد خان کرد و او از پذیرفتن این حکم سر برتافت و از قلعه کاه بقلعه خود شتافت و قلعه لاش تصرف رحمة الله خان درآمد در این وقت خیرالله خان برادرزاده دوست محمد خان که از جانب او حکومت فراه داشت کس نزدیک رحمة الله خان فرستاد که اگر با معدودی از لشکر بدینسوی رهسپار شوید قلعه فراه را تسلیم دهم و سر بفرمان کارداران دولت ایران نهم رحمة الله خان و امیر علیخان چنان صواب شمردند که آهنگ قلعه سحک کنند که تا فراه پنج فرسنگ مسافت بیش نیست تا اگر خیرالله خان سخن بصدق کند بعد طریق حاجز آرزو نشود پس با مردم خود روز هفتم ذیقعده از لاش بسوی سحک براندند و روز دهم بکنار قلعه آمدند جان محمد خان اسحق زائی با چند خانوار افغان که در سحک جای داشت از قلعه بیرون شده از بهر مبارزت رده راست کرد رحمة الله خان سیصد سرباز و ده تن شمخالچی بر ایشان بگماشت تا ایشان را شکسته بمیان دروازه هزیمت دادند و سربازان نیز از قفا برسیدند و قلعه سحک را احصار دادند و چند خانه رعایا را که در کنار قلعه بود

فرار کردن عباسخان [illegible] از شهر [illegible]

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

رع پیکار دادند و روز دیگر سرباز قرائی تا مصلی بتاخت و مردم شهر در سر پل ملکی بجنگ درآمدند و لشکریان پل را از ایشان برداشتند و سنگر بساختند روز جمعه چهارم رمضان سردار احمد خان بدست آویز اینکه زن و فرزند خود را که در قلعه جبرئیل نشیمن داشت دیدار کند اجازت حاصل کرده بقلعه جبرئیل شد و از آنجا اهل و عشیرت خود را برداشته بلاش و جوین گریخت و هم در آن روز سردار مجید خان که بخواستاری او چند سوارش با اهل و تبار بخواف کوچ میداد و در عرض راه فرار کرده بشهر هرات در رفت و از آنسوی میرزا سلطانعلی خان عرب میش مست که بمنصب وقایع نویسی نامبردار شد از هرات فرار کرده نزدیک شاهزاده شتاب گرفت و در این وقت نیز قاسمخان سرتیپ با فوج مخبران از راه برسید و بلشکرگاه ملحق شد و روز دیگر فرستاده والی میمنه برسید و عریضهٔ او را که مشعر بر اظهار عقیدت و تقدیم خدمت بود برسانید روز دوشنبه هفتم رمضان دیگرباره پیاده و سواره از شهر بیرون تاخته با طلایه اردو رزم درانداختند و این خبر بلشکرگاه رسید جماعتی باعانت قراولان مامور شدند و آن روز تا افول آفتاب کار بطعان و ضراب رفت چون سیاهی جهان را فرو گرفت هم مردم شهر از دار و گیر خسته خاطر بودند در نیمه شب پیادگان شهری با شمشیرهای کشیده بسنگر روسی و مرائنه و افشار یورش دادند و سخت بکوشیدند در پایان امر پای ثبات ایشان لغزش یافت و بجانب شهر باز شتافتند و شب دیگر که شب چهارشنبه نهم رمضان بود دیگرباره بجنگ درآمدند و دیگرباره شکسته شدند و همچنان صبح چهارشنبه پیاده و سواره از دروازه خوش سر بر کردند و با سوار شاهسون که قراول لشکر بود درآویختند و چون ملک آشفته حمله افکندند از لشکرگاه جماعتی از سرباز و سوار با دو عراده توپ باعانت قراول شتاب گرفت و تا غروب آفتاب نیران حرب التهاب داشت از پس این جنگهای پی در پی مردم شهر هفته بیش و کم از بیرون تاختن و حرب ساختن تقاعد ورزیدند و در این ایام فرستاده سردار علیخان سیستانی باتفاق گل محمد بیک ادراک خدمت شاهزاده نمود و عریضه سردار علیخان را که در طلب ثروت و سلب سرباز سیستانی طراز داده بود برسانید و حسام السلطنه او را کامروا باز فرستاد و همچنان فرستادگان والی میمنه را که دیگر بار برای کشف عقیدت والی میمنه در چاکری شاهنشاه ایران رسیده بودند بعطای زر و سیم بنواخت و نیز از بهر والی خلعتی از بافته کشمیر خلعت فرستاد و امامویردیخان بیشابور را بحکومت غوریان مامور فرمود و چون در این ایام نیز آتش بعضی از قورخانه در افتاد و باروت و گلوله را الحق زیان کرد بهادرخان و باقرخان را با سیصد سوار بمشهد مقدس و خواف روانه داشت تا ایلغارکنان طی مسافت کرده قورخانه لایق بلشکرگاه درآوردند روز سه شنبه پانزدهم رمضان عبدالله خان جمشیدی با هشتصد سوار نبرد مردم شهر رسیده از دروازه خوش بهرات در رفتند و مردم آن بلده قوی دل شده روز دیگر انبوه لشکر همگروه مانند شرارهای آتش از دروازه خوش بیرون شدند و در زیر کارزارگاه با دلیران سپاه بانگ دار و گیر در دادند و چندانکه توانستند در کار مناطحت طریق مسامحت نسپردند با اینهمه در پایان امر شکسته شدند و بمیان شهر در گریختند و هم در این وقت حاجی میرمحسن خان خوافی چند خروار باروت بر فتراک سواران حمل داده بلشکرگاه فرستاد و این بود تا بیست و نهم شهر رمضان این کرت مردم شهر چندانکه سواره و پیاده توانستند از بهر جنگ آماده کردند و بیرون تاخته در میان باغ زاغان و مصلی میدان مبارزت را بنیران مناجزت افروخته داشتند و روز را از هنگام بر بر زدن خورشید تا فرو شدن آفتاب لشکریان با هم بکشتند و با سینه‌های تفته و لبهای کفته از هم بگسستند بعد از آنکه تاریکی شب در میانه حاجز شد هر دو لشکر دست از جنگ بداشتند و باز جای شدند و از این جنگ مردم هرات را طاقت

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

مقاومت اندک شد و از پس دیوار حصار بخویشتن داری پرداختند و از نیروی لشکریان تاب و توان و چندان نشد و روز دیگر
صد تن سوار ترکمان ساروق که در مرو سکون داشتند طی طریق کرده ساکن لشکرگاه آمدند و شب پنجشنبه بیست و چهارم
رمضان عباسخان هراتی با فرزند خود از میان شهر فرار کرده از دروازه قندهار بلشکرگاه آمد و در خدمت شاهزاده روی
بر خاک نهاده از آلایش عصیان پاک گشت و روز بیست و هشتم نیز میرزا علی قللرآقاسی از شهریان گریخته بلشکریان پیوست
و هم در این روز بهادرخان و باقرخان با دویست سوار قورخانه در خور حمل داده از اراضی مشهد بلشکرگاه رسانیدند از پس
این وقایع حسام السلطنه از پشت مصلی کوچ داده در زیر کازرگاه فرود شد و شب دیگر پاشا خان با سرباز خود و فوج
قرائی و ترشیزی در برابر دروازه خوش سنگری استوار برآوردند و حسام السلطنه از زیر کازرگاه جنبش کرده روز پنجم شوال
در چمن کمدستان از پیش روی دروازه خوش سراپرده راست کرد و آقا خان میرپنجه با فوج خوی و فوج برچلو و جمعی
از سواران وارد اردو شد و نیز از چند روز قاسمخان سرتیپ با فوج مخبران و کریمخان سرهنگ با فوج ترشیزی و فتحعلی خان با
فوج نیشابوری و فوج قرائی در برابر دروازه قندهار سنگر بستند و هم در این وقت که نهم شوال بود محمد صدیق خان پسر سردار
محمد خان با چند تن از بزرگان الکوزائی از قندهار رسیده با خدمت حسام السلطنه پیوست و روز دیگر قاسمخان سرتیپ
سنگر خود را پیش داده راه با دروازه قندهار نزدیک کرد گروهی از شهر بمدافعت کمر بسته سر بر کردند و جنگ بپیوستند
و از طرفین بسیار کس مجروح و مطروح افتاد و دو تن از سلطانان سرباز قرائی در میدان مقاتله مقتول گشت و
فتحعلی خان سرهنگ نیز زخم گلوله برداشته پس از دو روز درگذشت و شامگاهان هر دو لشکر دست از جنگ کشیده داشتند
و روز دیگر که یکشنبه یازدهم شوال بود عبدالعزیز خان هزاره و ملا یوسف وکیل با پانصد سوار هزاره نزدیک حسام السلطنه آمده
باردو ملحق گشتند و هفته جانبین از جنگ آسوده بنشستند و در این ایام عطاءالله خان با سوار تیموری از طریق کوه سرخ
طی مسافت کرده وارد اردو گشت و حسام السلطنه عبدالباقی خان را بحکومت شافلان فرستاد و رحمة الله خان و امیر
علیخان قاینی را با لشکری لایق برای فتح اسفزار مأمور داشت و سردار علیخان سیستانی را رقم کرد که در فتح اسفزار با ایشان
پیوسته شود و چون سردار احمد خان چنانکه رقم شد از قلعه جبرئیل فرار کرده باراضی جوین و قلعه کاه گریخت سردار علیخان
سیستانی او را دیدار کرد و معروض داشت که پسرش را گروگان دهد و خود تقدیم خدمت کند و او پذیرفتار نشد لاجرم حسام السلطنه
فرمان کرد که رحمة الله خان از وی گروگان گرفته روانه لشکرگاه دارد و اگرنه او را دفع دهد لاجرم رحمة الله خان نخستین
ابلاغ این رسالت بسردار احمد خان کرد و او از پذیرفتن این حکم سر برتافت و از قلعه کاه بقلعه خود شتافت و قلعه لاش بتصرف
رحمة الله خان درآمد در اینوقت خیرالله خان برادرزاده دوستمحمد خان که از جانب او حکومت فراه داشت کس نزدیک
رحمة الله خان فرستاد که اگر با عددی از لشکر بدینسوی رهسپار شوید قلعه فراه را تسلیم دهم و سر بفرمان کارداران دولت
ایران نهم رحمة الله خان و امیر علیخان چنان صواب شمردند که آهنگ قلعه سنگ کنند که تا فراه پنج فرسنگ مسافت بیش نیست
تا اگر خیرالله خان سخن بصدق کند بعد طریق حاجز آن نشود پس با مردم خود روز هفتم ذیقعده از لاش بسوی سنگ
براندند و روز دهم بکنار قلعه آمدند جانمحمد خان اسحق زائی با چند خانوار افغان که در سنگ جای داشت از قلعه بیرون شده
از در مبارزت رده راست کرد رحمة الله خان با سیصد سرباز و ده تن شمخالچی بر ایشان گماشت تا از آنجا فرار گشته بمیان
دروازه در هزیمت دادند و سربازان نیز از قفای برسیدند و قلعه سنگ را حصار دادند و چند خانه رعایا را که در کنار قلعه بود

فرار کردن عباسخان از شهر

هم یورش آوردند و سنگر بستند درین یورش سه تن از سربازان مقتول گشت و هنگام افول آفتاب سردار علیخان که
از بهر حمل آذوقه بجانب سیستان شده بود نیز با چهار هزار تن لشکر سیستانی برسید و با لشکریان در فتح تحک همداستان گشت
و چون شب سیاه شد دو عراده توپ نزدیک قلعه آورده منصوب داشتند و صبحگاه بگشادن توپ مشغول شدند و لختی
از برج دروازه را فرود کردند و هم در این گیرودار دو تن سرباز از پای درآمد شب دیگر یکعراده توپ دیگر با قلعه روی در روی
کردند و از بامداد بباریدن گلوله درآمدند در این جنگ نیز سه تن سرباز و یکتن توپچی کشته گشت روز دیگر لشکر یکباره دل
بر یورش نهادند و مردم قلعه را دیگر قوت درنگ نماند فریاد و واغوثاه برداشتند و قرآنها از برج شفاعت آویختند امان طلبیدند
سرداران لشکر آنجماعت را بجان و زن و فرزند امان دادند و اموال و اثقال ایشان را لشکر قاینی و سیستانی و گروه
سربازان بازگذاشتند و غلات ایشان را در قلعه بینباشتند تا از بهر نگاهبانان علف و آذوقه باشد و دویست تن
از مردم سردار علیخان را بنگاهبانی قلعه باز داشتند و از آنسوی چون سردار احمد خان فتح قلعه تحک را بشنید دانست که
آهنگ قلعه او خواهند کرد پس پسر خود سلطان محمد خان و داماد خود را بشرط گروگان نزدیک رحمة الله خان فرستاد
تا کسیل خدمت حسام السلطنه دارد در اینوقت سردار علیخان محمد امین خان بلوچ خواهرزاده خود را با چهارصد تن سوار
نیز در رحمة الله خان باز داشت تا خود طریق خدمت حسام السلطنه سپارد و از آنجانب حسام السلطنه روز چهارشنبه ششم
ذیقعده شهاب میرزا را با میرزا نجف خان و حاجی عبدالواحد خان و کلانتر اسفزار و دویست سوار افغان مأمور بفتح
اسفزار داشت و ایشان قطع طریق کرده در این هنگام بکنار اسفزار آمدند و جماعتی از افغانان بر ایشان تاختند
عبدالواحد خان پسر مختار خان افغان را اسیر گرفتند و اموال آنجماعت را بغنیمت بردند میرزا نجف خان و دیگر سپاهیان
هزیمت شدند اما مردم اسفزار بعد ازین فتح از مبادرت چنین طغیان پشیمان شدند و از خشم حسام السلطنه هراسناک گشتند
لاجرم بعد ازین گناه یار محمد خان را که از جانب سرتیپ عیسی خان حکومت اسفزار داشت مأخوذ داشته دست بگردن بستند
و مغلولاً بدرگاه حسام السلطنه فرستادند و حاجی عبدالواحد خان را از حبس خانه برآورده بحکومت اسفزار اختیار کردند
اما از آنسوی حسام السلطنه همچنان در محاصره هرات روز میگذاشت و میرزا محمد قوام الدوله و عبدالعلی خان سرتیپ و خان
بابا خان سرتیپ با دو فوج قزوین و چهار عراده توپ روز جمعه بیست و پنجم شوال از مشهد مقدس راه بریده وارد لشکرگاه
گشت و با خدمت حسام السلطنه پیوست و روز بیست و هشتم شوال محمد صدیق خان پسر یار محمد خان بحکم شاهزاده حکومت
اوبه یافت و محمد جبار خان و نور محمد خان ملازم خدمت او شدند و روز پنجم ذیقعده غلامرضا خان با بزرگان قبیله تکه
نیز بملازمت خدمت وارد شدند و اینوقت حسام السلطنه امر محاصره را تشدید داد و بفرمود آقاخان سرتیپ با فوج
خوی و نخجوان برابر دروازه عراق سنگری محکم برآوردند و هم در آنروز که جمعه هشتم ذیقعده بود محمدرضا خان سرتیپ با
فوج دوم نصرت و فوج طهران و دو عراده توپ در چمن سنگ سفید اوتراق کرده و عبدالعلی خان سرتیپ با دو فوج
قزوین در مزار سلطان میر شهید بزیر برج خاکستر سنگر بست سرتیپ عیسی خان هراة این نظم و ترتیب بیمناک ساخت
و کس بحضرت حسام السلطنه فرستاده خواستار شد که یکتن از ملازمان رکاب را نزدیک او فرستند باشد که در خمود
آتش حرب تدبیری اندیشد شاهزاده فتح الله خان را بنزدیک او کسیل داشت تا برفت و با او سخن کرده در پایان امر
انجام کار را بملاقات قوام الدوله مقرر داشت روز سیزدهم ذیقعده قوام الدوله در برابر دروازه خوش بکنار خندق آمد

و عیسی خان از شهر بیرون شده یکدیگر را دریافتند و بسیار در کار مصالحت سخن کردند چون سودی در این گفت و
شنود نبود قوام الدوله مراجعت کرد و همچنان در کار محاصره مسارعت رفت و روز شانزدهم ذیقعده آقاخان
میرپنج بفرمان شاهزاده با چهار عراده توپ و دو فوج سرباز و هزار سوار مأمور بنظم اسفزار گشت و با مردم خود راه سپار
گشت و در اراضی اسفزار فرود شد مردم قلعه را که با او توان مقاومت نبود سر اطاعت و انقیاد پیش داشته او را
پذیره کردند و میرپنج نگاهبانان چند در قلعه اسفزار باز داشت و هم در این وقت رحمة الله خان و میرعلیخان وارد اسفزار
شدند آنگاه برحسب خواستاری خیرالله خان را که عزم فراه پیش داشتند چون لختی راه بپیمودند مسموع رفت که فرخان را
آن نیرو نیست که فراه را بتسلیم تواند داد ملکه بعید نیست که او را در فراه نگذارند لاجرم بی نیل مرام مراجعت باسفزار کردند
اما حسام السلطنه بعد از بیرون فرستادن آقاخان میرپنج محمدرضا خان سرتیپ را با افواج در لشکر دروازه عراق
بجای او اوتراق داد شب هفدهم ذیقعده جماعتی از مردم شهر لشکر عبدالعلی خان تاختن رزم پیوستند و بعد از لختی
دار و گیر شکسته شدند و بامداد آن شب محمد صالح خان کرد نیز راه حکم رفت تا در میان دروازه خوش و برج شاه کرم
بنیان برجی نمود و از پس روز دیگر مردم شهر از دروازه خوش پدیدار شدند و تا شامگاه کارزار دادند جمعیت و
دوم ذیقعده محمد آقای سرهنگ با فوج نیشابوری در مزار خواجه علی موفق سنگری بر برج شاه کرم زدند و روز دیگر قنبر
علیخان ناظم دیوانخانه تبریز که بسفارت قندهار مأمور بود وارد لشکرگاه گشت و شبانگاه دویست تن سپاه ترکمان سرخس
که در شهر هرات با مردم آن بلده همدست بودند فرار کرده بسرخس گریختند در این وقت قنبر علیخان در خاطر گرفت
که بزبان پند و اندرز سرتیپ عیسی خان را از این غفلت تنبیهی دهد تا مگر او را و مردم هرات را از این داهیه دهیا بشاهراه
سلامت بدارد پس از شاهزاده رخصت حاصل نموده روز بیست و پنجم ذیقعده از دروازه خوش بمیان شهر در رفت
و با سرتیپ عیسی خان چندانکه توانست سخن بوعد و وعید براند و بیم و امید داد هیچ در وی در نگرفت و بی نیل مرام
مراجعت کرد و در این وقت چنان افتاد که سرعلی از دوستمحمد خان با حمل سعیدبیک خیجاج تفنگ و مکتوب چند که سرتیپ
عیسی خان و بزرگان هرات رقم بود بدست عباسخان هراتی مأخوذ گشت و او را در پیشگاه خدمت شاهزاده حاضر ساخت
و روز دیگر حسام السلطنه فرمان کرد تا باقر خان و رحیمداد سلطان هزاره و ملا یوسف وکیل با هزار تن سوار بنهب و
غارت قبیله قلیچانی بیرون تاختند و امیرحسین خان را نیز با سوار زعفرانلو سپرانلو دور و نزدیک آنجا غنیمت کماشت
و از میمنه سامخان ایلخانی نیز انفیر نمود تا با محمدرضا خان سرتیپ مزار صالح ملا را از پیش روی دروازه عراق لشکر ببستند
در این وقت هولی بزرگ در خاطر سرتیپ عیسی خان راه کرد و روز غره ذیحجه از دروازه عراق کس بلشکرگاه فرستاد و
خواستار شد که اسمعیل بیک ملازم سامخان ایلخانی بشهر رفته او را دیدار کند مگر از در مصالحت با او مقالتی آغاز کند لکن سخن او
در نزد حسام السلطنه از درجه صدق و صفا ساقط بود سه شنبه سیم ذیحجه مکشوف افتاد که سکنه محال ادره از حکومت
محمد صدیق خان پسر یارمحمد خان ظهیرالدوله آزرده خاطرند و در کار ایشان مصعوبت میرود حسام السلطنه رضا داد
که در بدو امر ایشان را او داد نه لاجرم محمد صدیق خان را حاضر درگاه داشت و حکومت ادره را نیز بعبدالباقی خان
پسر شمس الدین خان گذاشت و او از قبل خود کمتر به نیابت شافلان نصب کرد و خویشتن با اراضی ادره آمد و آن
نواحی را منتظم کرد و محمد ابراهیم خان قاجار بحکومت بلوک کورخ مأمور گشت و بدان محال شتاب گرفت و چون روزگار بیگانه شد

سپاهی چنان را فرو گرفت الله‌قلی خان برادر عبدالله خان جمشیدی و ولیمحمد خان جمشیدی و حاجی ابوالخیر و محمد حسن خان بردرانی با دویست تن سوار جمشیدی و فیروزکوهی و بردرانی بعضی با اسب و برخی با استر برنشسته از دروازه ملک باهنگ کابل و ادراک خدمت امیر دوست محمد خان بیرون شدند و چون خواستند بر سنگر اسکندر خان سرهنگ فوج مراغه که بر طرف تل بنگی است عبور کنند پیش قراولان فوج مراغه و افشار ایشان را دیدار کردند و تفنگی چند بر ایشان بگشادند و مردم مراغه ده تن اسیر و سه تن از افشار دو سر اسب و یک تن اسیر از آن جماعت دستگیر کردند و افغانان از میان قراولان فرار کرده ... نهر انجیل عنان بکشیدند و چون خواستند نهر انجیل را عبره کنند صد تن سوار صفرعلیخان شاهسون که در کنار تل بنگی طلایه لشکر بودند با ایشان دوچار شدند و بگیر و دار در آمدند و سه تن از مردم جمشیدی را بکشتند و بیست اسب مأخوذ نمودند افغانان نیز از آنجا هزیمت کنان بشتافتند و آنچه در لشکرگاه پراکنده شدند از مردم شاهسون سوار ایلخانی نیز جماعتی برسیدند و از دنبال هزیمتیان هشت فرسنگ بتاختند جماعت شاهسون هفده تن اسیر و سه نیزه و سه سر و هشتاد و دو سر اسب غنیمت یافتند ... دوازده تن اسیر بهره گرفت و مردم مقدم دو تن اسیر دستگیر نمودند از میانه الله‌قلی خان با چهار سوار از سلامت بیرون برد و محمد حسین خان بقند هار گریخت و ولیمحمد خان جمشیدی و حاجی ابوالخیر از راه و بیراه خود را از آن حربگاه بیرون کشیدند و بعد از دو روز مراجعت بار دو کرده با خدمت شاهزاده پیوستند و مورد نوازش آمدند خبر این شکست کار مردم شهر را پریشان ساخت و از تنگی علوفه و آذوقه نیز بر هم شدند و سیصد تن مردم رعیت را از شهر اخراج نمودند چون این معنی مکشوف خدمت شاهزاده افتاد فرمان کرد که رعیت را بیرون شدن نگذارند تا در میان ایشان بلای قحط و غلا بالا گیرد و زودتر کار را زبانند پس لشکریان از پس سنگر دو تن لمن ایشان را بزخم گلوله تباه کردند و چند کس جراحت یافتند بالجمله دو روز ایشان را در میان سنگر و دروازه شهر بداشتند باشد که شهریان در بر روی ایشان بگشایند چون اینکار بسامان نشد شاهزاده بر آنجمع ببخشود و حکم داد تا راه با ایشان بگشادند و آن جماعت در محال هرات پراکنده شدند

خشم گرفتن شاهنشاه ایران بر حسام السلطنه و سران سپاه بجهة طول مدت محاصره هرات

چون کار محاصره هرات بدراز کشید نیران غضب شاهنشاه عجم افروخته شد و بر زبان مبارکش گذشت که من همه ساله این لشکر را نواخت و نوازش کنم و جامه و جامگی دهم که در جبال شامخه چون پلنگ درنده مردافکن باشند و در بحار زاخره چون نهنگ دمنده خصم اوژن شوند تا در هر دولت از صولت ایشان قصه کنند و میان هر ملت از شجاعت آن جماعت داستان زنند اینک روزگاری میرود که حسام السلطنه با گروهی از سواره و پیاده که هر یک خود را در دشت اسب یلی دانند در بیرون بقعه هرات رقعه مبارات گسترده و در فتح آن بلده بشبهات حیرت افتاده ما از این بیش حمل این تهاون نخواهیم کرد و آب در هاون نخواهیم سود و هم اکنون فرمان کنم تا لشکری دیگر بدانجانب مسارعت گیرند و آن جماعت را مراجعت دهد پس بفرمایم ایشان را بکیفر این گناه تباه کنند و اگر نه بجبهانه جا و دانی زندگانی دهند جناب اشرف صدر اعظم چون این کلمات خشم آمیز از ملک الملوک عجم اصغا نمود بر سران سپاه و بزرگان درگاه بترسید پس زمین خدمت ببوسید و معروض داشت که فتح هرات را که مرکز خراسان است سهل و آسان نتوان داشت رصانت ... بنیان مرصوص و حصانت آن حصار معذرا از روزگار باستان تا کنون داستان است نه آخر ما سیر سلاطین متقدم و آثار پادشاهان پیشین را خوانده ایم و شنیده ایم کدام پادشاه بود که بشهر هرات دست یافته

تلا انکه

۶۹۱ الا آنکه مردم آن بلده بصلاح خویش سر اطاعت پیش داشتند ضمیر روشن پادشاه که جغرافیای جهان و تواریخ جهاندار
آیینهٔ جهان‌نماست هم گواه این مقالت است نادرشاه افشار که یک نیمهٔ جهان را بگرفت شهر هرات را با غلبه نگشود
با اینهمه من بنده بر ذمّت نهم که بی آنکه یکتن از چاکران درگاه بمعرض عقاب و عتاب ایستاده شود یا هیچیک از
مقرّبان حضرت از قربت خویش ساقط گردد بسیج این آرزو کنم و شهر هرات را نیز دیگر مدتی نگذارم شاهنشاه ایران
چون کلمات صدراعظم را مجرّب میداشت و هرچه سخن میکرد استوار میدانست بزلال ملتقطات زبان او زبانهٔ قبسات
غضب را فرو نشاند از این پیش دانایان گفته‌اند که با وزیر دانا پشت دولت توانا شود و جهان بسیر بنا گردد و این
بشرطی چند محفوف باشد نخستین روز پادشاه نیکبخت که خداوند تاج و تخت است میباید نظری بگمارد و از میان
مردم کسی را اختیار کند که با صحابت رای و حصافت عقل و کرامت خلق و شرافت خلق از دیگر مردم برگزیده باشد
و آنگاه که تفویض امر بدو کرد و زمام مهام زید و عمرو بدو داد واجب میشود که در رعایت و حمایت او دقیقه مهمل نگذارد
و خاطر او را از حقد حسودان و سعایت بدسگالان آسوده بدارد تا از نظم مملکت و تقویم دولت باصلاح کار خویش نپردازد
چه اگر بر امر خویش متزلزل باشد بکار رعیت و سپاه دل نخواهد بست نخستین حفظ حوزهٔ خود خواهد کرد و بحق خواهد بود
و خردمندان دانسته‌اند که نوع بشر هرکس خویش را دوست همیدارد و اگر دیگری را بخواهد از بهر خویش خواسته است
چنانکه مردمان زن و فرزند برای خود دوست گیرند و مال و جاه برای عزّت نفس طلبند و انبیا را بامید شفاعت ضراعت
برند و خدا را برای بهشت اطاعت کنند جز آنکه طلسم خودی و انانیّت درهم شکسته و چشم از بهشت و دوزخ بربسته و بدیگر جای
پیوسته و تحقیق این معنی ازین مقام بیرونست پس مکشوف افتاد که مردمان بحکم طبع در هر تعب و طلب سود خویش جویند و از
بی مرادی خویش پویند لاجرم وزیر کارآزموده که مردی مجرّب و داننده است اگر در امر خویش هراسنده شود چگونه کار
خویش را فرو خواهد گذاشت و غم مملکت خواهد داشت ازینجاست که شهریار عادل عاقل که وزرای خرده‌دان در نزدش کودک
ابجدخوانند چون جناب اشرف صدراعظم را از میان مردم ایران برای استحقاق صدارت کبری اختیار فرمود در رتق
و فتق مملکت وکیل مطلق ساخت و نام عزل و عزلت را از جریدهٔ اعمالش برانداخت و هرکس از مقرّبان درگاه را که از وی
مخاطره در دل راه کرد از معارج قربت بزیر افکند تا از دل و جان در راه دولت ترک جان و دل گرفت و از خواب و خورد
که مدد حیات و زندگانیست بکاست و فرزند خود نظام الملک را در ریعان جوانی و آغاز شباب در امور صعبه و تکالیف شاقّه
به پیچ و تاب افکند چندانکه مملکت ایران مطمح نظر اقالیم سبعه گشت و کارنامهٔ دولت قرطهٔ گوش اضداد اربعه آمد اکنون بر سر
داستان هرات شوم چون جناب اشرف صدراعظم ملک الملوک عجم را از آن خشم کین‌توز و غضب جهانسوز بازآورد از پیشگاه حضرت
بسرای خویش شد و حسین خان یوزباشی را طلب داشت و فرمان کرد که میباید شتابنده‌تر از ستارهٔ شهاب طی مسافت کرده
بلشکرگاه حسام السلطنه در آیی و او را و سران لشکر را تنبیهی کنی و بگویی که ما را گمان آن بود که اگر شما را در یای آب و آتش فرمان
کنیم مانند ماهی و سمندر بی لب خشک و دامن تر عبور خواهید داشت اینک روزگاری در کنار هرات کار بتوک و کرد دارید
و از خشم پادشاه اندیشه نمیفرمایید اگر هرچه زودتر خبر فتح هرات نرسد عرضهٔ هلاک و دمار خواهید بود حسین خان بی آنکه وداع
زن و فرزند گوید باتفاق بهلور صاحب مهندس فرانسه که یکتن از معلّمین مدرسهٔ دارالفنون است و خیلی چند از قورخانه راه
هرات پیش داشت و الله‌یار آقا و بهادر خان با چهارصد تن سرباز و یک عراده توپ از مشهد مقدس حافظ و حارس حمله‌دارها

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

۶۹۲ گشت چون باراضی تربت شیخ جام رسیدند جماعتی از ترکمانان سرخس که انتهاز فرصت می بردند تا بقورخانه و حاملان آن
حمله افکنند وقت را غنیمت دانستند پس آن وقت که قورخانه را از اراضی تربت عبور میدادند ترکمانان این حیلتی اندیشیده سوار
معدود از پیش روی دیدار شدند از بهر آنکه سربازان بقلت عدد ایشان نگریسته دلیر شوند و از قفای ایشان تاخته از قورخانه
دور افتند آنگاه از کمین برآیند و قورخانه را بربایند اما سربازان ایران که آموخته قوانین جنگ و پرورده قواعد نظام بودند ایشان
وقعی نگذاشتند و بدان روش و آیین که داشتند طی مسافت همی کردند ترکمانان چون دیدند این حیلت وسیلت وصول
مقصود نشد از کمینگاه بیرون تاختند و همگروه بر سر قورخانه حمله انداختند چون راه نزدیک کردند لشکر شیپور بزد و
توپچیان توپی که با قورخانه بود بگشادند بانگ توپ و نفیر شیپور در گوش آن جماعت حکایت صور کرد و بی درنگ پشت
با جنگ دادند از قضا هم در این هنگام پرویز خان چاپار بود که بفرمان حسام السلطنه با جماعتی از سواران برای حفظ و حمل
قورخانه مامور بود از لشکرگاه هرات برسید و با ایشان پیوسته شد پس آسوده خاطر قطع طریق کرده روز جمعه ششم ذیحجه وارد لشکرگاه
شدند بعد از ورود نخستین حسین خان ادراک خدمت حسام السلطنه کرد و سرکردگان سپاه را انجمن ساخت و قصه غضب شاه
و شفاعت صدراعظم را باز نمود و کلمات صدراعظم را در فتح هرات بی زیاده و نقصان القا داشت بزرگان لشکر را از غضب
پادشاه هول و هربی تمام در دل راه کرده بر زیادت از این از آلایش این گناه آزرم نموده و شرمگین آمدند لاجرم حسنعلی خان
سرتیپ گروس و ابوالفتح خان سرتیپ و عبدالعلی خان سرتیپ و خانبابا خان سرتیپ و صفرعلیخان سرتیپ و پاشاخان
سرتیپ و قاسمخان سرتیپ و یوسفخان سرهنگ و کریم خان سرهنگ و اسکندر خان سرهنگ و محمد صالح خان سرکرده
سمنان و محمد صادق خان بهقدم و احمد خان سرکرده شقاقی یکدل و یکزبان از آلایش این گناه عذرخواه آمدند و بدست
جمعی باستان عریضه نگار کرده خط و خاتم برزدند و بر ذمت نهادند که عنقریب شهر هرات را بگشایند و مژده فتح برسانند
و هر کس بآرامگاه خویش شتافته با عداد کار پرداخت و روز دیگر محمد عمرخان پسر کهندل خان که از قندهار باسفزار گریخته بود
وارد لشکرگاه شد و حسام السلطنه او را بپذیره فرستاد و با حفظ حشمت درآورد و پس از دو روز دیگر محمد ابراهیم خان قاجار را
که حکومت کورخ داشت با اعیان آن اراضی حاضر داشته حکومت آن سامان را بمجید خان جمشیدی تفویض فرمود و روز
شانزدهم ذیحجه مادر سید محمد خان ظهیرالدوله با فرزندان و فرزندزادگان از قندهار برسید و بلشکرگاه درآمد حسام السلطنه
ایشان را در مکانی سزا نهاد و مورد نوازش و نوازش فرمود و هم درین روز هشت تن از سربازان هراتی فرار کرده بلشکرگاه
پیوستند و روز پنجشنبه نوزدهم ذیحجه حسام السلطنه بفرمود تا بهادرخان و جماعتی از سواران شاهزاده محمد یوسف شاهزاده
جمیعه ضیاء و حاجی غلامخان را برداشته بمشهد مقدس کوچ دهند و خود مدد و مشهد را از ترکتاز ترکمانان حافظ و حارس
باشند حکومت اسفزار را بمحمد عمرخان تفویض داشت و قنبرعلیخان را که بسفارت قندهار مامور بود باتفاق او روانه
فرمود و در آن ایام چنان افتاد که جمعی از سواران افغان در کنار اسفزار دیدار شدند نگاهبانان قلعه بجنگ ایشان بیرون
تاختند و رزم ساختند و افغانان را هزیمت دادند لکن در آن جنگ میرنظر علیخان ماقی و سه تن دیگر مقتول شدند و چون
از این پیش انجام کار محمد عمرخان و قنبرعلیخان مرقوم زدم هم اکنون بتکرار نخواهم پرداخت بالجمله روز جمعه بیستم ذیحجه آقا محمد
کاشی از قبل سرتیپ عیسی خان بسرکرد پاشاخان سرتیپ درآمد و مسئول عیسی خان را در کار مصالحت توسط او معروض
حضرت شهزاده داشته همچنان بعد بیست و چهارم ماه میرزا ابوالحسن تاجرباشی بلشکرگاه درآمد و از جانب عیسی خان

محمد خان رضا

۹۳ خواستار شد تا یکی از صنادید قوم نزد وی گسیل شده سخنان او را اصغا دارد و بعرض رساند باشد که عاقبت این محاربت
منتهی شود شاهزاده بفرمود تا میر حیدر خان ایشیک آقاسی باتفاق او طریق شهربند هرات گرفت سرتیپ عیسی خان مقدم او را
مبارک داشت و گفت من امروز از این جوشش و جنبش هراسناکم و بحق باشد اگر حسام السلطنه بدان سر است که دست از تعدی باز دارد
و این حرب را از پای بنشاند این لشکر را از کنار هرات تا بغوریان کوچ دهد و سام خان ایلخانی را فرمان کند تا با پانصد تن سوار
بدین شهر درآید تا من زن و فرزند و جماعتی از خویشاوندان و پیوستگان خود را بشرط گروگان نزد او گسیل دارم و اطاعت
شاهنشاه ایران چون طاعت یزدان فرض شمارم و این سخنان چون آمیخته بکذب و نیرنگ بود در خاطر حسام السلطنه وقعی نیفکند

درآمدن سپاه ایران در باره و برج شهر هرات و مقاتله مردم افغان با ایشان

امیر عباسخان هراتی که خدمت دولت ایران بر ذمت نهاده از شهربند هرات بلشکرگاه آمده مساعی بسیار مبذول می نمود
چنانکه مرقوم افتاد در این وقت بدستیاری رسل و رسائل با حیدر قلیخان سرتیپ و میرزا محمد حسین مستوفی هرات و جماعتی از مردم
شهر خاصه فارسی زبانان که بیشتر شیعی مذهبند مواضعه نهاد که فرصتی بدست کرده لشکریان را بشهر در برند و این معنی را با
حسام السلطنه و قوام الدوله و سام خان ایلخانی و حسین خان یوزباشی مکشوف داشت و در کتمان این سر وصیت کرده مبالغت
فرمود زمان انجام این امر را بامروز جمعه بیست و هفتم ذیحجه معلق داشتند چه آن زمان افغانان بمسجد جامع شهر درآمده بتقدیم
نماز جماعت کنند و حراست برج و باره اندک شود چون میعاد قریب افتاد در شب جمعه بیست و هفتم حسین خان یوزباشی سرکردگان
لشکر خطی فرستاد که بر حسب حکم شاهزاده فردا که جمعه است هیچکس را رخصت نیست که از لشکر خویش سر بر کند تا هنگامی که
فرمان برسد و خود نیمشب بلشکر حسنعلی خان سرتیپ و محمد رضا خان سرتیپ درآمده و ایشان را تنبیه کرد که بر حسب فرمان افواج
خود را ساخته جنگ کرده از آن پیش که سپیده صبح دیدار شود در لشکر قاسمخان سرتیپ حاضر باشید و ایشان اعداد کار کرده
سپیده دم در لشکر قاسمخان انجمن شدند و هنوز از پشت و روی کار آگهی نداشتند و این وقت سام خان ایلخانی و امیر
عباسخان و جمعی از مردم هرات در باغ علی اکبر خان که در کنار شهر هرات است بانتهاز فرصت جای داشتند چون یک ساعت
از زوال آفتاب سپری شد و افغانان در جامع شهر مجتمع شدند حیدر قلیخان سرتیپ و میرزا محمد حسین مستوفی با جماعتی از مردم
خود ببرج خواجه عبدالمصر صعود کردند و از بهر آنکه طریق لشکر ایران را گشاده دارند گروهی از افغانان را که در کشیک بودند
پس فصیل باره برای حراست شهر جای داشتند هدف گلوله ساختند و ایشان را پراکنده نمودند آنگاه از فراز برج خواجه
عبدالمصر بانگ برداشتند که ای لشکر ایران وقت از دست مگذارید و بی بیم و باک درآیید نخستین ایلخانی و امیر عباسخان
با مردم خود جنبش کرده بجانب شهر تاختن گرفتند و بخندق شهر درر فتند حسنعلی خان گروس چون معاینه کرد که لشکریان
بجانب برج خواجه عبدالمصر بشتابند و از آن سوی دافعی و مانعی نیست با سرباز خود تیزتک تاختن آمدند و فوج محمد رضا خان
و قاسمخان و سرباز تبریزی و قرائی نیز بی آنکه از سرکردگان اصغای حکمی کنند سبک خیز گشتند و از قفای ایشان قاسمخان
و محمد رضا خان و کریمخان نیز سپار شدند و اینجمله بی زحمت تا پای برج خواجه عبدالمصر رسیدند و از فراز برج مردم
فارسی زبان دستار خویش و حبالی چند فرو داشته میرزا نجفخان و امیر عباسخان را با دویست تن سرباز بر فراز
برج صعود دادند و سام خان ایلخانی و حسنعلی خان سرتیپ و محمد رضا خان سرتیپ و قاسمخان سرتیپ و کریمخان سرهنگ
بدستیاری نردبان دویست تن دیگر از سربازان را بفراز باره فرستادند و سربازان از فراز برج خواجه عبدالمصر

تسخیر بروج پرداخته هفت برج بطرف دروازهٔ قندهار و هفت برج بسوی دروازهٔ خوش فرو گرفتند و شاهزاده توپ بسته بود که در فراز برج خواجه عبدالمصر بود برداشتند و روی در روی شهر کرده پنج گلوله بجانب شهر بگشادند و چون قورخانه از بهر آن توپ نماند از فراز باره فریاد کردند که ما را بقورخانه مدد کنید حسینخان یوزباشی چون این ندا بشنید بر اسب خویش بر آمد همی بزد که خود را بتوپخانه رسانیده تدبیر قورخانه کند اسب او را افغانان از فراز باره هدف گلوله ساختند و او پیاده نزدیک عبدالعلیخان سرتیپ توپخانه آمده یکبار قورخانه و پنج تن توپچی بر داشته بپای برج خواجه عبدالمصر آورد و پاشاخان سرتیپ که نیز در این مواضع بود ناگاه بدید که سربازان بشهر هرات در رفتند با خود اندیشید که فتح هرات بنام دیگر سرکردگان بر آمد و من در میانه گمنام شدم پس یک [illegible] افواج سمنانی و دامغانی را که در تحت فرمان داشت بر انگیخته از دروازهٔ خوش آهنگ شهر کرد و بدرون شهر آمد در این وقت حیدرقلیخان که سرخیل فارسی زبان بود چون از تسخیر بروج ایمن شد بمیان شهر در آمده با جماعت فارسی زبان طریق چارسوی بازار گرفت تا اگر افغانان از [illegible] شده بمدافعه لشکر تاختن کنند ایشان را دفع دهد این هنگام اهل حرفت که در بازار اردو جای داشتند و همچنان جماعت ساربان و استربان و خدمهٔ لشکرگاه قلعهٔ هرات را گشاده دانستند و از برای اخذ غنیمت آماده شدند و یکبار جنبش کرده تا پای دیوار باره آمدند و بمیان رخنه‌ها که از پیش روی فصیلها کرده بودند در رفتند و هرجا تفنگی و آلات جالشی یا لحافی و بالشی از تفنگچیهای شهر یافتند برگرفتند آنگاه همه گروه بجانب لشکرگاه دوان دوان برفتند که حمل خویش را بگذارند و هم از بهر اخذ غنایم باز آیند بعد از سه ساعت افواج سرباز که بر فراز باره نظاره بودند یکبار معاینه کردند که هر کس از مردم اردو بسوی لشکرگاه گریزان میروند چنان دانستند که خطبی عظیم حدیث شده و از لشکر هراتی جماعتی بزرگ بر ایشان تاخته سربازان را هول و هرب فرو گرفت و از فراز باره روی برتافته خویشتن را بنشیب افکندند و راه فرار پیش داشتند حسینخان که قورخانه و توپچی تا پای دیوار برده بود از کار فرو ماند حسام السلطنه چون این بدید با شمشیر کشیده اسب براند و بکنار خندق آمد و چندانکه بفراز و نشیب بتاخت و سرباز را بوعده و وعید تحریض و ترغیب کرد سودی نبخشید و قوام الدوله نیز چندانکه لشکر را بازر تطمیع داد مفید نیفتاد این هنگام خبر در آمدن سرباز بشهر و گریز ایشان بی ستیز و آویز پراکنده شد و جماعتی که در جامع شهر مجتمع بودند این معنی را بدانستند چون گرگ دیوانه از مسجد بدر شدند و در کوی و بازار بگشادن تفنگ ساخته جنگ گشتند بیشتر از افواج شاهزاده آماج تیر بلا گشت چه از آویختن و گریختن بیخبر بودند بالجمله نود تن سرباز و صاحب منصب از ایشان مقتول شدند خود را بدروازهٔ هرات رسانیدند مع القصه سرباز از باره بزیر آمد و افغان بر فراز شد اسب شاهزاده نیز در آن تکتاز هدف گلوله گشت و محمد آقای آتاماجور بجراحت پای رنجور شد و میرزا نجف خان خود را از برج بزیر انداخت و در کنار خندق بزخم گلوله جان بداد و میرزا رضاخان آتاماجور پسر میرزا هدایت الله وزیر کردستان هم از برج خود را بزیر افکند و استخوان پای او در هم شکست و بعد از گذشتن لشکر افغانان بر سر او آمدند و چندانکه استغاثت و استرحام کرد و همی گفت که من از اهل سنت و جماعتم و با شما همدین و همکیشم سخن او را وقعی ننهادند و سر از تنش برگرفتند و از لشکریان پنجاه تن مقتول و صد تن زخمدار گشت در اینوقت حیدرقلیخان که با جماعت فارسی زبان آهنگ چارسوی شهر داشت از این حادثه خود را در دهان مرگ دید آهنگ مراجعت برج خواجه عبدالمصر کرد و در عرض راه با افغانان بگیر و دار افتاد و چند کس مردم او را با تیغ بگذرانیدند و دو برادر او نیز جراحت یافت با اینهمه خود را بفراز باره رسانیده از آنجا بزیر افتاد و [illegible] بلشکرگاه شتافتن

فرار نمودن سربازان از برج و باره هرات بلشکرگاه

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

درآمدند و از آنجا نزدیک صفرعلیخان سرهنگ منزل کرده مشغول معالجه و مداوا شدند و همچنان میرزا مهدی و میرزا
کوچک کلانتر هرات و اولاد غفورخان سرهنگ از دنبال ایشان درآمدند حسام السلطنه معادل هفتصد تومان نقد
و چهل تیه خلعت ایشان را عطا داد و از آنطرف سرتیپ عیسی خان اموال حیدرقلیخان را معرض غارت درآورد و زن و فرزند
او را بمیرزا محمدعلی سپرد و زن و فرزند میرزا محمدحسین را بعبدالله خان جمشیدی سپرد و زنان و فرزندان دیگران را با فغانان
جمشیدی بخشید و خانه ایشان را غارت کرد و آتش درزد و صد تن از مردم فارسی زبان را ماخوذ داشته گردن بزد و سرای
ایشان را پاک بسوخت افغانان چون این فتح و فیروزی را نگریستند چنان دلیر شدند که آهنگ سنگر لشکریان کردند و این هنگام
سربازان سنگرها را پرداخته بهزیمت بودند عبدالعلی خان سرتیپ توپخانه چون این بدید بفرمود دهان توپها را بر تافتند
و بر آنجماعت تگرگ مرگ بباریدند و افغانان ناچار بجانب شهر فرار کردند و دروازه‌ها را فرو بستند مع القصه چون امر چنین
و چنین نشست روز دیگر حسام السلطنه سران لشکر را حاضر ساخت و با ایشان خطاب کرد که مرا با عقاب پادشاه توانائی
نیست شما را چه افتاده که روز یورش و کوشش چنین مردم چنان تهاون ورزیدید و جانب فروسیت و مبارزت را رعایت نکردید
و بفرمود تا میرفتاح سلطان سرباز قرائی را طنابی بگردن انداخته بکشیدند تا او را خفه کنند سرکردگان و سران سپاه بقدم
ضراعت او را شفاعت کردند و برذمت نهادند که پانزده روز دیگر هرات را بگشایند این بود تا روز سه‌شنبه دوم محرم
قوام الدوله امامقلی خان سبزواری را بشهر هرات فرستاد تا سرتیپ عیسی خان را دیدار کند و از این خویشتن داری او را باز دارد
و آن بلده را تسلیم کند تا مردمان کمتر شربت هلاک بنوشند و خود از وخامت عمل بسلامت ماند این سخنان نیز نزدیک عیسی خان
استوار نیفتاد و او را بی‌نیل مرام باز فرستاد و این هنگام چون ایام تعزیت حسین بن علی علیهما السلام بود لشکریان دست
از جنگ بداشتند و در کار مرثیه‌خوانی و سوگواری گذاشتند و افغانان این معنی را بر ضعف لشکریان شمردند پس شب
چهارشنبه سیم محرم افغانان بمارپیچی که ابوالفتح خان سرتیپ حفر کرده بود راه کردند و لختی بمبارزت ایستاده یکتن سرباز را
جراحت کردند و بگریختند و روز جمعه پنجم یکتن از افغانان صلحی کرده بجانب لشکرگاه گریخت و از قفای او نان که با وی
مواضعه داشتند چند تفنگ بی‌قصد اصابت بگشادند و مردم افغانان بعضی گسسته بسنگر قاسمخان درآمد و در دل داشت که
که کاری نامبردار کند چون بر آرزوی خویش دست نیافت یکشب چند قبضه تفنگ بزد و راه فرار برگرفت قراولان
او را ماخوذ داشتند و صبحگاه بحضرت شاهزاده آوردند بفرمود تا سر او را از تن دور کردند و روز دیگر خمپاره که از بیرون
دروازه قندهار بزمین تعبیه کرده بودند بجانب شهر گشاده دادند و چهل تن از مردم هرات بدان زخم هلاک یافت و هولی
بزرگ در شهر افتاد سرتیپ عیسی خان محمداسلم خان آخوندزاده را بلشکرگاه رسول فرستاد تا از شاهزاده رخصت یافته
معروض داشت که عیسی خان خواستار آنست که حکم کارداران دولت را باز دانند و از مناشیر پادشاهی که نوی
اگهی بدست کند و اگر آن حمل بار تواند کرد گردن فرو نهد و از این گناه عذاب بر هد شاهزاده شب دوشنبه هشتم محرم
حسین خان یوزباشی را با او روانه شهر فرمود تا بمیان ارگ رفته با او دیدار کرد و پروانه‌شاهانه را که مشعر بسپردن
هرات بود بنمود بعد از گفت و شنود فراوان عیسی خان سخن بر این نهاد که قلعه ارگ را از افغانان پرداخته کنند
پانصد تن سرباز و دو عراده توپ از ارد و آورده جای دهد آنگاه حسام السلطنه و این لشکر از کنار شهر بار بسته تا غور
کوچ دهند پس از آن سرتیپ عیسی خان بزرگان هرات را برداشته در غوریان نماند و هلاک خدمت شاهزاده کند حسین خان از

بیان دادن
سپاه در فتح
هرات

اینخبر را بشاهزاده آورده و دانسته بود مواعید عیسی خان ناخوبتر از مواعید عرقوب است با سجده شب دیگر هم بشهر رفت و گفت حسام السلطنه مسئول شما را مقبول داشت عیسی خان را ساز دیگر بنواخت و گفت مرا در این امر باید مطمئن ساخت عبدالله خان جمشیدی و فتح الله خان فیروزکوهی گفتند از بهر اطمینان ما باید قوام الدوله بشهر درآید بعد از اصرار و الحاح ایشان حسین خان هم بدین سخن سر درآورده و مراجعت باردو کرد ترتیب عیسی خان هم ازین گفته پشیمان شد و روز چهاردهم محرم یکی سبک پی اختیار کرده با مکتوبی چند روانه قندهار داشت تا در قندهار و کابل هرجا دوست محمد خان را دریابد سپاهی باستمداد طلب کند پیک او در کنار لشکرگاه گرفتار شد و مکتوب او مکشوف شاهزاده بفرمود تا یکپای و یکدست و گوش و لب ورا قطع نموده روانه شهر داشتند

انجمن شدن سران سپاه برای داشتن احکام شاهنشاه و اصغای کلمات جناب صدر اعظم در فتح هرات

چون مدت توقف حسین خان یوزباشی بدراز کشید و شهر هرات ناگشوده بماند روز چهاردهم محرم در پیشگاه خدمت حسام السلطنه حاضر شد و تمامت قواد سپاه و سپهسالاران لشکر را حاضر کرد و شاهزاده را مخاطب داشت و گفت جناب اشرف صدر اعظم میفرماید هر کرا صلابت طبع و سورت غضب اندک باشد مردم سپاهی که با غضب و صلابت سرشته شده‌اند هرگز حکم او را گردن نخواهند گذاشت تا هنگام آن آهن آشوفتن اینک تو با بزرگان سپاه و سران عساکر بقانون مصاحبت و مرافقت روزگار میگذاری چگونه کار هرات را انجام خواهی کرد هم این سخن از صدر اعظم آورده‌ام که میفرماید مکرر دانسته که مردمان جان خویش را دوست میدارند و هیچکس تا طریق سلامت تواند سپرد بکوچه مخافت نخواهد گذشت بلکه خردمندان از آنجا که گمان زیان میرود عبور نکنند و از کلمات ستیزآمیز بپرهیزند این کی تواند شد که کس باختیار خویش بر دم شمشیر و خنجر رود و در دهان توپ و تفنگ درآید همانا خداوندان ملک حکمتی انگیخته‌اند که لشکر را بدهان شیر و دم شمشیر در برند و حصنهای حصین و قلاع رصین را بتسخیر گیرند و آن حکمت جز این نیست که نخستین ساز و برگ لشکر را بباید ساخت و آلات حرب و ادوات ضرب بباید داد آنگاه با خوف و رجاء بیم و امید ایشان را کوچ دهند و واجب است که لشکر چنان دانند که اگر ظفر جویند بیکران نعمت فراوان برند و اگر فرار کنند بی‌سنگ کشته شوند چون مرد لشکری بیقین دانست که کیفر گریختن خونریختن است هرگز از جنگ روی برنخواهد تافت زیرا که در یورش بردن و حمله افکندن گمان کشته شدن است و در هزیمت ساختن یقین سر باختن و هرگز مرد عاقل گمان را بر یقین اختیار نکند و بیشک لشکری که بدین عقیدت است فرار نکند تو که حسام السلطنه نه دلیران را با زر و سیم نوازش کنی و نه نامردان را بعقاب و شکنج گذارش دهی با کدام بیم و امید مردمان جان عزیز را عرضه شمشیر تیز خواهند ساخت و بدین برج و باره که پهلو با ستاره زند خواهند تاخت با اینکه ملک الملوک عجم چند کرت منشور بسوی تو کرد که اگر صاحبان مناصب در کار مناطحت مسامحت کنند تا بدانجا ترا اجازت است که شکم بدری و سر برگیری و از منصب ساقط سازی با اینهمه چرا چندین لین العریکه و نرم پیشانی و ضعیف پنجه در فتح هرات بدین طول مدت تمام دولت را پست میکنی حسام السلطنه در جواب کلمات صدر اعظم که همه حکم یونانی بلکه الهام آسمانی بود لب فروبست و سر بخجلت فرو داشت سرکردگان سپاه چون این بشنیدند باتفاق گفتند که امروز که چهاردهم محرم است اگر تا پانزده روز این حصار گشاده نکنیم خویشتن بدین گناه گواهی خواهیم داد و از غضب و سخط پادشاهی اکراه نخواهیم داشت این بگفتند و از آن انجمن

شرح سلطنت وجهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

سوختن کوی لشکریان در محاصره هرات

بیرون شده با اعداد کار پرداختند محمد رضا خان سرتیپ و اسکندر خان سرهنگ و یوسف خان سرهنگ در برابر برج فیلخانه
سنگری استوار برآوردند و بحفر زمین پرداخته تا زیر خندق نقب در بردند و حسنعلی خان سرتیپ و قاسم خان سرتیپ
و خانبابا خان سرهنگ و ابوالفتح خان سرهنگ با پیچاپیچهای خود تا خندق رسانیدند و در روز بیست و نهم محرم سردار احمد خان
با قلبی مطمئن و خاطری شاد از لاش و جوین وارد لشکرگاه شد و از شاهزاده نواخت و نوازش یافت و از پس دو روز دیگر
آقا خان سرتیپ که بسبب قلت آذوقه از اسفزار احضار شده بود با فوج خوی و برچلو و جماعتی سوار از راه برسید و در کار محاصره
با لشکر همدست گشت و در بیست و پنجم محرم از باستیانی که قاسم خان سرتیپ برآورده بود چون خواستند بجانب شهر نقب
بگشایند از توپی که در برج خواجه عبدالمصر نصب بود گلوله ها رها کردند تا هر دو پای یکتن توپچی را ببرد و این معنی بر قاسم خان
سخت آمد و بفرمود در روز بیست و نهم محرم بقعه امامزاده که برابر دروازه قندهار بود و مردم شهر لشکرگاه داشتند سربازان بقع
یورش فرو گرفتند و سنگر بستند و در این یورش دو تن از مردم قرائی و ترشیزی جراحت یافت و یکتن از فوج مخبران مقتول گشت
دیگر باره افغانان انجمن شده بلشکر قاسم خان حمله افکندند و سربازان پای ثبات استوار کرده چند تن از ایشان را عرضه
هلاک و دمار داشت و آن جماعت را از در گریز مراجعت داد و روز دیگر فوج قزوینی برای برجی که مردم شهر از میانه خندق
کرده بودند تا کس بمیان خندق نقب برد حمله انداختند افغانان از راهی که از برج به بیرون سو کرده بودند بیرون تاختند
و سه تن سرباز را با زخم گلوله پت کرده و از پی هم چند حمله بدادند و روی سربازان را از جنگ برتافتند و عبدالعلی خان سرتیپ
نیز در میان سنگر بزخم گلوله جراحتی داشت و پنجشنبه دوم صفر جماعتی از افغانان بسنگر پاشا خان حمله بردند افواج اوارمنش
روی ایشان در آمده جنگ بپیوستند و گروهی را مقتول ساخته هزیمت دادند و یکتن اسیر گرفتند و شاهزاده فرمان کرد
تا اسیر را سر برگرفتند و روز دیگر اسکندر خان سرهنگ حفر پاپیچ را قریب بخندق شهر برد و حکم داد تا سربازان بنیان
دو شبتان کنند مردم شهر چون این بدیدند نقبی بزیر دو شبتان در برده با باروت انباشته کردند و آتش در زدند هفت تن
سرباز را هلاک ساختند و از جانب دیگر پانزده تن افغانان با شمشیر کشیده بمیان ایشان حمله دادند سربازان تفنگها
بگشادند و دو تن از ایشان را مقتول ساختند و آن جماعت را هزیمت کردند و روز پنجم صفر کبوتری که نامه بر گردن داشت
لشکریان با گلوله بزیر آوردند و نامه را بگشودند مردم شهر نگاشته بودند که استوار باشید که لشکر ایران را قوت ثبات نمانده
عنقریب پراکنده خواهد شد و روز دیگر هنگام زوال آفتاب دو هزار تن مرد افغان ساخته طرد و نبرد از دروازه خوش بیرون
شده در کندهای فصیلها در آمدند و پانصد تن از ایشان با شمشیر کشیده بسنگر پاشا خان سرتیپ حمله بردند و جنگی بزرگ پیوسته
داشتند مردم پاشا خان نیک بکوشیدند و بعد از کشش و کوشش فراوان افغانان را فرار دادند و بسیار کس مقتول گشت
و روز هفتم صفر مردم شهر اعداد کار کرده ناگاه بپاپیچی که فوج ترشیزی حفر کرده بودند در آمدند و جنگ در انداختند و بیست تن
سرباز را مقتول و دستگیر ساختند و چون روز بکران رفت و نیمی از شب بگذشت سرتیپ یاسین افغان از دروازه خوش
فرار کرده بسنگر پاشا خان پناهنده گشت و روز دیگر خانبابا خان سرتیپ زیر کاسه برج مردم شهر نقبی در برده آتش بزد
و ده تن از افغانان را معرض هلاک و دمار در آورد و روز پنجشنبه نهم صفر مردم شهر بزیر سنگر فوج مراغه نقب زدند و فوج
مراغه بزیر برج فیلخانه نیز نقب در می بردند ناگاه سر نقبها بروی هم گشاده شد و مردم شهر پیشدستی کرده نقب خویش آتش
در زدند و باز پس شدند لکن کس را زیان نکرد و این هنگام سنگرها چنان با هم نزدیک بود که لشکر جانبین با هم سخنها میکردند

خاک سنگر را به سنگر کلید بحری افکنده و هم در این روز سه هزار حمل شتر علوفه و آزوقه و سلب و ثروت از مشهد مقدس بلشکرگاه درآوردند و ساز و برگ لشکریان را تجدید دادند هم در این وقت مسیو بهلر مهندس که تقدیم بعضی خدمات همی کرد منصب سرتیپی اولی دریافت و فرامرز خان یاور و میرزا باقر مهندس سرهنگی یافتند

رسیدن شاهزاده محمد یوسف افغان بدرگاه شاهنشاه ایران و نجات یافتن او از قتل بشفاعت جناب صدر اعظم

از این پیش مرقوم افتاد که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه شاهزاده محمد یوسف افغان را روانه مشهد مقدس داشت و فرمان کرد که او را به دربار شهریار تاجدار کوچ دهند و برحسب حکم او را دست بگردن بسته بحضرت دار الخلافه آوردند و روزی چند بداشتند تا روز ششم شهر صفر که روز عید میلاد شاهنشاه عجم است برسید جناب اشرف صدر اعظم این روز مبارک را در اسعاف مراد و مرام وسیلتی دانست و در شب عید شفاعت شاهزاده محمد یوسف را عریضه بفراعت نگاشت و انفاذ حضور شاهنشاه داشت اگرچه مسئول صدر اعظم در حضرت شاهنشاه عجم همیشه قرین اجابت و قبول است لکن چون شاهزاده محمد یوسف در طریق طغیان و عصیان جرمی بکمال داشت و در قتل صید محمد خان و خواهران او و آمیختن با محارم و زنان او رعایت مروت و شریعت نکرده و مادام که در هرات فرمانگذار بود بر مکاتیب خویش خاتم تاجداری زده و سلطنت ایران را پاس حشمت نداشت شاهنشاه را از قبول شفاعت صدر اعظم اکراه بود و از آن جانب صدر اعظم چند عریضه از پی هم بنگاشت و نیران غضب شاهانه را لختی فرونشاند بالجمله روز دیگر که در ییلاق نیاوران بساط گسترده شد و شاهنشاه تاجدار بر اریکه سلطنت جای کرد و شاهزادگان و بزرگان و مقربان درگاه و سرکردگان سپاه در پیشگاه پادشاهی بر صف شدند فرمان رفت تا فراشان در خیم شاهزاده محمد یوسف را درآوردند و در پای ماچان سیاست بازداشتند پادشاه قهرمان او را مخاطب داشت و فرمود که سالها ترا در زمره چاکران خویش بار دادیم و با خصب نعمت و رفاهت عیش بپروردیم و روز کاری بفرمانفرمایی خراسان امر کردیم تا تو را بکارهای سودمند بگماشت و بحکومت بعضی از محال خراسان بازداشت چه افتاد تو را که کفران نعمت کردی و بی رخصت کارداران حضرت بشهر هرات تاختن بردی و صید محمد خان ظهیر الدوله را از پای درآوردی و دست از پردگیان سرای او باز نگرفتی و رعایت حرمت و حشمت او نکردی شاهزاده محمد یوسف بعرض رسانید که مرا در حق ظهیر الدوله جرمی و گناهی عارض نشود زیرا که او خاین پادشاه و رانده درگاه بود با خان خیوق در ساخت و بجانب قاینات لشکر تاخت خداوندی او را ناسپاسی و حق ناشناسی انید و لت گرفت و مرا بر او دست داد تا بحق از پایش درآوردم شاهنشاه فرمود نه تو نخست خواستار شدی تا گروهی از سپاه بسوی تو گسیل داریم و بمدد لشکر سلطانی شهر و صید محمد خان را از خود بگردانی چه شد که چون لشکر ما برسید و بپای مردی ایشان تهدید زدند و تمرد نمودی و تشدید امر نمودی آنگاه طریق چاکری بگذاشتی و لوای مخالفت برافراشتی شاهزاده محمد یوسف معروض داشت که باغوای دوست محمد خان و تحریض بعضی از کارداران انگلیس بزرگان افغان همداستان شدند و مرا در مخالفت دولت ایران ناچار کردند اقرار مخالفت او خشم شاهنشاه را جنبش و رخسار مبارکش دیگرگون گشت جناب اشرف صدر اعظم که مستمع این مقالت و نگران این حالت بود شاهزاده محمد یوسف را در دهان گرگ مرگ معاینه کرد و بپیشانی زمین خدمت ببوسید و عفو جریمه او را خواستار آمد و در انجاح آرزو الحاح فراوان نمود تا حلم گران سنگ پادشاه را بر غضب جهانسوز استیلا داد و شاهزاده محمد یوسف را از اقتحام بلا برهانید و او را از پیشگاه حضور سلامت بازآورد

و همچنین در وجه او اجری و مرسوم مقرر کرد

غلبه سپاه منصور بقوت محاصره و یورش بشهر هرات و فتح آن بلده بدست ایشان

چون مناشیر شاهنشاه عجم و تدابیر جناب اشرف صدر اعظم روز تا روز در لشکرگاه هرات گوشزد حسام السلطنه و سران سپاه شد در امر محاصره و فتح قلعه کوشش آمدند و لشکریان خطوط متوازیه پیش دادند و از سنگر به سنگری کنده همی کردند که یک ذرع عمق و سه ذرع عرض همی داشت و در کنار این خنادق بسوی شهر دیواری بارتفاع ذراعی برکشیدند و جای جای بمسافت صد ذرع برجی بنیان مینمودند و بر دیوارها نقبها بگشودند و پس دیوارها را از خاک خندق انباشته کردند و سواران چاردولی و مقدم و شاطرانلو و کردبچه را در این خطوط بقراولی بازداشتند چنانکه هیچکس را امکان دخول و نیروی خروج شهر نماند چنانکه روزی دو تن از مردم محال اطراف حمل نمک و روغن برگرفتند تا از برای بیع و شری بشهر در برند هنگام عبور گرفتار لشکریان شدند شاهزاده بفرمود تا جهان را از وجود هر دو تن پرداخته کردند مع القصه سپاهیان از سنگرها بحفر ماریچ بپرداختند و ماریچها را با سه ذرع عرض حفر کردند تا آنگاه که با قلعه شهر شصت گام مسافت بیش نماند پس بنیان دشتبانی کردند و آنرا با سیصد گام طول اندازه نهادند و دیوار آنرا پرداخته کردند و از این دشتبان نیز ماریچ ببردند تا بهشت گامی خندق برسیدند و دیگرباره بنیان دشتبان نمودند و همچنان فتح مقبره شاهزاده سلطان منصور را که زیارتگاهی بود فوج بختیاران و قرائی و سرباز تبریزی بقوت یورش از جماعت افغانان پرداخته کردند و این فتح بر بعضی از بیوت شهر اشراف داشت و دیگر فوج خوی بسوی برج خواجه عبدالمصر حفر ماریچ گرفت و فوج بزچلو در میان دروازه عراق در برج خاکستر بکار در آمد و ماریچها بکنار خندق برسید و کار بر افغانان صعب افتاد چنانکه هر روز چند تن از شهر بیرون شده پناهنده لشکرگاه میگشتند و سردار سلطان احمد خان نیز روز شنبه یازدهم صفر از کابل بکنار هرات آمد و با خدمت حسام السلطنه پیوست و شب چهارشنبه پانزدهم مردم شهر با اندک جنبشی نمودند و بسنگر پاشاخان حمله افکنده لختی کوشش دادند و باز شهر شدند و از آن پس نیروی مقاتلت از بهر ایشان نماند و سرتیپ عیسی خان بدانست که بعد از این پیشانی سخت کردن پشت با بخت کردن است و چون لشکریان بقوت یورش بشهر در آیند کیفر را زنده نگذارند صلاح و صواب در آن یافت که شهر را تسلیم دهد و از آن در آمیند دهیار به عریضه بحضرت شاهزاده انفاذ داشت که رخصت فرماید تا اسمعیل بیک ملازم ساموخان ایلخانی بشهر در آید و کلمات او را اصغا نموده معروض درگاه دارد حسام السلطنه چون بسیار وقت نقض عهد و میثاق و شدت نفاق او را بمیزان تجربت سنجیده بود سخن او را وقعی نمی نهاد چون چند کرت عیسی خان مطویات خاطر را عریضه کرد و بقرار اجابت مقرون نیفتاد میرزا عبدالعظیم برادر حاجی ابوالخیر را که یکتن از اجله سادات هرات است از شهر بیرون فرستاد تا با خدمت شاهزاده پیوست و بخاطر رسید او را بوفای عهد عیسی خان رام کرد و اسمعیل بیک را برداشته بشهر در برد و مکشوف افتاد که این کرت سرتیپ عیسی خان را سر اطاعت و انقیاد است و تعویق نخواهد رفت و مماطله نخواهد داد بعد از مراجعت اسمعیل بیک برحسب حکم حسام السلطنه ساموخان ایلخانی بشهر هرات در آمد و عیسی خان را مطمئن خاطر ساخت و دو دستخط شاهنشاه را که در زور دیده و توتیای بصر بود در تسلیم مملکت و تقدیم خدمت رقم داشته بسپرد سرتیپ عیسی خان بقدم مراجعت در طریق اطاعت بیگانه گشت روز شنبه بیست و پنجم شهر صفر هنگام نماز دیگر عبدالله خان جمشیدی بیگلربیگی و فتح الله خان فیروزکوهی را برداشته باتفاق ایلخانی راه لشکرگاه گرفت و چون این خبر بشاهزاده آوردند بفرمود تا جماعتی از بزرگان اردو و صنادید لشکر او را پذیره کردند و با سکانتی تمام درآوردند سرتیپ عیسی خان بعد از ورود بلشکرگاه لختی در خیمه ایلخانی

آسوده گشت و قریب بغروب شمس باتفاق او ادراک خدمت شاهزاده نمود و نوازش فراوان دید و مکاتیب امیر دوست محمد خان را با پیر او برای ضبط هرات بدو فرستاده بود در پیشگاه آورد و دیگرباره در خیمهٔ ایلخانی آمده بیارمید و روز دیگر محمد خان و جان محمد خان و امان نیاز ترکمان و دیگر بزرگان و اشراف هرات بحضرت حسام السلطنه آمده جبین ضراعت بر زمین نهادند و ربقهٔ اطاعت افکندند این هنگام شاهزاده بفرمود تا حسنعلی خان سرتیپ با دو فوج گروس بشهر هرات در رفته در چارسوی شهر شحنه بگمارد و دروازه ها را جداگانه قراولی چند بگذارد و چند برج را نیز با سرباز گروس بسپارد حسنعلی خان برحسب امر با افواج خود بشهر درآمده بدانچه مأمور بود معمول داشت آنگاه حسام السلطنه بفرمود که از جماعت سپاهی و مردم لشکرگاه هیچکس را اجازت نیست که بی خط جواز از دروازه شهر در رود یا از شهر بیرون شود و بفرمود سام خان ایلخانی سرتیپ عیسی خان برداشته بمیان شهر شوند و در تسلیم شهر و نظم آن بلده کار بنظام کنند و روز بیست و هفتم صفر محمد رضا خان سرتیپ را با فوج سرباز مأمور بضبط ارک داشت تا درون ارک شدند و قلعهٔ ارک را حافظ و حارس آمدند و انجمن اطراف مملکت هرات سمر گشت و دامر عمال شاهزاده در اسفزار و غوریان و لاش و جوین و دیگر قلاع و بقاع آن مملکت تشدید یافت و روز سلخ صفر بحکم حسام السلطنه اسد وردی خان سرهنگ برای ضبط توپخانه و قورخانه بمیان شهر رفت و از پس آنکه کار شهر بنظام شد و مردم آن بلده برای مقدم شاهزاده در شاهراه انتظار جای داشتند حسام السلطنه بفرمود تا سران سپاه و سرکردگان نظام و اعیان لشکرگاه ملازم ملازم رکاب شده روز جمعه غرهٔ ربیع الاول دو ساعت از آن پیش که آفتاب طریق افول سپارد بر اسبی راهوار برنشست و افواج افشار و مراغه و فوج قزوین و خوی بنظام شدند و از پیش روی او برده رهسپار گشتند و ششصد تن سوار از غلامان پیشخدمتان و غلامان رکاب و شاهسون و چاردولی از قفا بر صف شدند و شاهزاده بدین سکون و حشمت از دروازهٔ قندهار بشهر درآمد و از آن سوی دروازه سام خان ایلخانی و آقا خان میرپنج و سرتیپ عیسی خان و عبد الله خان جمشیدی و مجید خان و داماد عیسی خان و دیگر بزرگان لشکری و شهری از اسب بزیر آمده و پیاده در رکاب او دوان شدند و بدین عظمت بقلعهٔ ارک درآمد و در چاربالش کامرانی بنشست و در پیشگاهش بزرگان هرات ایستاده شدند و مورد اشفاق و الطاف آمدند و تمامت ایشان را از رحمت و رافت ملک الملوک عجم و دولتخواهی و ملاطفت جناب اشرف صدر اعظم امیدوار ساخت این هنگام سام خان

تا و ستیقی نایوزباشی اجازت یافته بجامع شهر شتافتند و بعد از آنکه جماعت شهری از نماز جمعه بپرداختند خطیب طلیق اللسان بر فراز منبر صعود کرده بنام نامی شاهنشاه ایران خطبه قرائت کرد و مردم هرات تهنیت گفتند و درود فرستادند و صغیر و کبیر را شربت جلاب و دستکانی دادند و بسیار کس را که لایق دانستند از قبل شاه و شاهزاده خلعت کردند و نیز در نزدیک شاهزاده مراجعت نمودند و چون دور و قصور ارک بیشتر عرضهٔ انحلال و انهدام بود و رواقی بدست نمی شد که شاهزاده جای کند و بار عام دهد روز دیگر حسام السلطنه در میان شهر بسرائی که نامیده بعمارت چارباغ است درآمد و بر کرسی امارت جای گرفت و اهالی هرات را آگهی رفت تا به پیشگاه او درآمده جابجای بر صف شدند و او را بحکومت و امارت خویش سلام دادند و در آن انجمن خطبه نام شهریار تاجدار تقریر گشت و قصیده که میرزا فتح الله ذوقی بسطامی بفتح هرات تخلص کرده بود انشاد رفت حسام السلطنه از قبل کارداران دولت مردمان را بمقالات رافت آمیز و کلمات بهجت و نوید مرمت بقاع و تعمیر عقار و ضیاع شاد و شاد خاطر نمود و شناختگان بلد را به تشریف خلاع

گردن بها مفتخر داشت

انفاذ داشتن حسام السلطنه عریضه و دنانیر مسکوکه دار الضرب هرات را بدرگاه شاهنشاه ایران

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

چون روز شنبه بیست و پنجم شهر صفر هرات گشوده شد و سرتیپ عیسی خان بلشکرگاه آمد نخست شاهزاده حسام السلطنه بعذر ۷۰۸
جزمینی که در تاخیر فتح هرات رفته بود مخصوص پیشگاه پادشاه عریضه نگار کرد و جناب اشرف صدر اعظم را نیز شرحی
جداگانه اختصاص داد تا عریضه او را در محلی خاص از نظر پادشاه قهرمان بگذرانند و خاطر مبارک را از آلایشی که در تاخیر
فتح هرات رفته مصفا دارد و مکاتیب خویش را بصحبت حسن بیک صندوقدار خود انفاذ حضرت دارا اعلا فرمود داشت
و غره شهر ربیع الاول که وارد هرات شد حکم داد تا از زر سرخ مبلغی لایق بنام شاهنشاه در دار الضرب آن بلده بسکه
و سکه زدند و تفرمود تا حسین خان یوزباشی حمل آن زر کرده بسپارد بدرگاه شاهنشاه شد و سرتیپ عیسی خان نیز بدین
شرح عریضه نگار کرد که مرا در قانون بندگی و طریق چاکری تقصیری نرفته چنانکه شاهزاده محمد یوسف را دستی از
آنحضرت آلوده عصیان و طغیان دانستم ماخوذ داشته دست بگردن بستم و کسیل درگاه شاهنشاه داشتم اگر روزی چند
پشت با تمکین حضور کردم و پای بدامن کشیدم از بیم جان و خوف خویش و پیوند و گزند زن و فرزند بود از این پیش گفته اند
که از شاه و شیر نترسیدن عیبی و عواری نباشد امروز که سام خان ایلخانی بشهر درآمد مرا از قبل کارداران سلطانی
مطمئن خاطر ساخت سر بر خط بندگی نهادم و شهر را به بندگان حضرت تسلیم دادم عریضه خویش را با مبلغی زر که نام در
دار الضرب هرات بنام شهریار نگار داشت بسردار مجید خان داماد خویش سپرد و او را باتفاق حسین خان یوزباشی
روانه نمود اما حسین بیک صندوقدار بسرعت صبا و سحاب شتاب گرفت و از هرات تا دار الخلافت راه شانزده روزه
طی مسافت نمود و روز دوم ربیع الاول ببلده طهران رسید و مژده ورود عیسی خان را بلشکرگاه برسانید کارگزاران
دولت اگرچه این معنی را استوار داشتند اما خبر ورود لشکر را بهرات انتظار میبردند روز دیگر امیر حسین خان برادر سام خان
ایلخانی نیز درآمد و ضبط هرات را بدست لشکر سلطانی مژدگانی آورد پس صنادید حضرت مامور شدند که در دوشنبه
چهارم ربیع الاول شهریار تاجدار بفیروزی و میمنت در اریکه سلطنت جای کند و اجازت فرماید تا خاص و عام در
شکرانه فتح هرات سلام دهند چون حکیم علی الاطلاق در جهان که قنطره آلام و دروازه اسقام و دیباچه فنا
و سراچه زوال است چنان خواسته است که هر بهاری ملتمس دی است و هر نهاری را شبی از پی است هیچ گنجی را بی مار
و هیچ رطب را بی خار نتوان یافت هم در این روز لطیفه دودمان شرافت و خلیفه خاندان خلافت سلطان معین الدین
میرزا که ولیعهد دولت و چراغ ملک و ملت بود به تند باد اجل مخمود و افسرده گشت و طایر روحش بشاخ طوبی
آشیان بست خاطر شاهنشاه در سوگواری شاهزاده ملول گشت و جشنی که از بهر فتح هرات در ضمیر بود بتاخیر رفت
جناب اشرف صدر اعظم معروض داشت که شاهنشاه را که شجر صد چنین ثمر و سپهر صد چنین اختر است روا نیست که
از این قضا خاطر مبارک را بملالت حوالت کند و جشن این فتح را که حشمت دین و دولت و شکوه ملک و ملت است
محو و منسی دارد بخواستاری جناب بسط این بساط و نشر این نشاط به پنجشنبه هفتم ربیع الاول استقرار یافت و
~~صبح پنجشنبه هفتم ربیع الاول استقرار یافت~~ و صبح پنجشنبه از آن پیش که شاهنشاه عزم بار عام دهد حاجی علیخان
حاجب الدوله بحضرت صدر اعظم آمد و این هنگام مجلس او که مناص اهل ایران است از صنادید مملکت مملو بود
پس بایستاد و معروض داشت که شاهنشاه ممالک ایران میفرماید که هیچگاه صدر اعظم را از مراقبت و ملاطفت فراموش
نفرموده ایم چنانکه بتشریف امیر تومانی و نشان امیر نویانی اعظم و نشان تمثال همایون و عطای عصای مرصع

و قلمدان مرصع و شمشیر مرصع و بذل علاقه مروارید خابشش را مخصوص داشتیم و نیز دستخط مبارک بدو فرستادیم که
در امور جزئی و کلی مملکت و رتق و فتق دولت و عزل و نصب حکام و اخراج و ادخال ذکر نظام و غیر نظام ما را وکیل
بلاعزل و یمین بلافصل باشد لکن بهنیده بذل معروف کردیم و دانسته او را شادخوار خواستیم چه هر گنجی را در
بهای رنجی بزرگ دادیم و هر زحمتی را در ازای رحمتی عظیم نهادیم اکنون که مژده فتح هرات میرسد هم وصول این
منی را باصابت رای رزین و خرد دوربین او دانسته ایم لاجرم جامه که از سلاطین قاجار انار الله برهانهم بما رسیده است
بتشریف او فرستادیم تا پشتوانی عنایت ما پشت گرم باشد و آن جامه بود که در این روزگار کاتبی خوانند زبر پوشش
آن از پارچه کشمیر که برضائی معروف است و آستر پوست سمور داشت و چهل علاقه از آن آویخته بود که هر یک با هوای
ثمین ترصیع داشت بالجمله صدر اعظم تشریف پادشاه را پذیره کرد و تن خویش را بدان خلعت شریف بیاراست
و در این هنگام تقبیل سده سلطنت را دستوری بود شاهزادگان و امرای درگاه و امنای پیشگاه و دبیران
و سپاهیان جای جای بر صف شدند و گروه گروه رده بستند و از میدان پیش سرای سلطنت توپچیان
یکصد و ده توپ بگشادند چه این عدد با نام مبارک امیرالمومنین علیه السلام که مفتاح مواهب و مصباح غیاهب
و کعبه حاجات است برابر باشد آنگاه شاهنشاه عجم صدر اعظم را مخاطب داشت و بشیرینی ترسقالاتی تقدیم خدمات
حسام السلطنه و قوام الدوله و سام خان ایلخانی و دیگر سران و سرکردگان سپاه را شمردن گرفت و هیچیک از
آحاد لشکر را از خاطر زدوده نداشت آنگاه فرمود اینهمه از اثر تعب و سهر شب و رزانت رای و حصانت تدبیر
صدر اعظم است که لشکر از دل و جان ترک جان و سر گوید و از هیچ کراهت و زحمتی نپرهیزد صدر اعظم بشکرانه
زمین ببوسید و عرض کرد ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دمبدم آنگاه محمد حسن خان زنگنه
نایب ایشک آقاسی باشی امیر حسین خان برادر سام خان ایلخانی و محمد حسین بیک صندوقدار حسام السلطنه را
که حامل فتحنامه بود حاضر پیشگاه ساخت و زمین ببوسید و شرح ورود ایشان را بعرض رسانید آنوقت
من بنده عریضه فتحنامه را ماخوذ داشته به بلیغتر بیانی بعرض رسانیدم و مورد تحسین شاهانه شدم آنگاه خطیب
انجمن حضور [illegible] خطبه تهنیت را قرائت کرد و میرزا محمد علیخان شمس الشعرا قصیده تهنیت را معروض داشت چون آن
جشن مبارک بپای رفت شهریار بذل عطای زر و مال پرداخت پاشاخان پیشخدمت خاصه و امین صره
که نخستین این مژده را از چاپار اصغا نموده بعرض رسانید معادل هزار تومان زر مسکوک عطا یافت و چاپاران
را نیز بخلعت و عطیت کامروا ساخت و سه هزار تومان زر خالص خاص از بهر علما و سادات و اقوام خویش
بذل فرمود و شاهزاده محمد ولی میرزا که از [illegible]ات کواکب استخراج این فتح کرده بود تشریف ملکی و داد
میرزا سعید خان وزیر دول خارجه که در هیچ وقت در تقدیم خدمت از حضرت صدر اعظم کناره نجسته بود نشان
تمثال شاهنشاه که با الماس آبدار مرصع بود مفتخر داشت و میرزا رضای منجم باشی را که چهار ماه قبل روز فتح
هرات را معین داشته بود معادل دویست تومان از زر عطا رفت و میرزا محمد حسین دبیرالملک که در تحریر رسایل
خراسان رنج برده بود بخلعت و نشان مرتبه اول سرتیپی کامیاب گشت و میرزا محمد خان وزیر مهام خارجه و میرزا
عباسخان منشی اول وزارت خارجه نیز خلعت یافتند و این بنده نگارنده نیز از تشریف شاهانه بی بهره نبود

شرح سلطنت جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و چون ازین پیش شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی را که بآستان بوسی روضهٔ مطهرهٔ اباعبدالله الحسین علیه السلام روانه بود ۷۰۳
شاهنشاه ایران ده هزار تومان زر مسکوک بداد تا در آن اراضی مقدسه و روضات مبارکه خرج کند در اینوقت که مژده
فتح هرات برسید ده هزار تومان دیگر بر مبلغ نخستین بیفزود و نیز دیگر شیخ عبدالحسین انفاذ داشت و حاجی محمد خان
پیشخدمت را قندیلی از زر ناب که وزن آن بیش و کم بمیزان میرفت با تاجی مرصع بجواهر آبدار سپرد تا بآستان ملایک
پاسبان امیرالمؤمنین علی علیه السلام حمل داده موقوف بدارد و او طریق اراضی مقدسه نجف پیش داشت در دارالسلام بغداد
حشمت دولت ایران را بداشتند و او را پذیره داده و بروز ورود نجف شیخ مرتضی که امروز قدوه مجتهدین شیعی مذهب است
باتفاق تمامت علمای نجف او را استقبال کردند و بعد از ورود دو شبه و در آمدن به بقعهٔ مبارکه شیخ مرتضی اشیاء موقوفه را
بدست خویش در جائی که سزاوار دانست نصب داد و بالجمله بعد از انجام آن جشن شاهانه شاهنشاه عجم صدراعظم را شبی در
عمارت گلستان بضیافت طلب داشت تا آن ضیافتگاه را بورود وفود میمون دارد و با هر که خواهد در آن بساط
شاهوار حاضر شود پس صدراعظم با جماعتی از اعیان شاهزادگان و صنادید رجال دولت بسرای ملوکانه در آمد و آن
شب در آن سقیف ده هزار چراغ افروخته بود ازین مقدار برگ و ساز اندازه دیگر اشیا را توان گرفت چون مجلس بپایان
رفت و کار نوشیدنی و خوردنی پرداخته آمد جامه که صدراعظم از آن پیش از جامه خانه شاهنشاه تشریف یافته بود بخوان سالار
شهریار شیرخان عین الملک که ترتیب مجلس ضیافت کرده بود تشریف کرد

آویختن نشان تمثال امیرالمؤمنین علیه السلام را شاهنشاه ایران بگردن تمثالی که [illegible] از هرات پیشکش آوردند

— از آن پس که حسین خان یوزباشی و سردار مجید خان افغان چنانکه بدین بشارت شد با حملی از زر مسکوک که در دارالضرب هرات
نقش یافت از آن بلده طریق دارالخلافه گرفتند و سیزده روز راه طی مسافت کرده وارد طهران شدند و عریضهٔ
حسام السلطنه و سرتیپ عیسی خان را با پیشکش با ایشان در پیشگاه پادشاه عرضه دادند و باز نمودند که بعد از فتح هرات و در
آمدن لشکر در آن بلده و استقرار در برج و باره مردم شهر از آن هول و هرب آسوده شدند و طریق سرور و طرب گرفتند
چه لشکر نظام ایران قانون عدل و نصفت و دیباچه رفق و مدارا بودند اکنون اهل هرات از آن سرکشی و خویشتن داری را
پشیمان اند و شیعی و سنی در گلخن و گلشن برادرانه روز گذارند مع القصه شهریار عادل باذل که هنگام بذل وجود لعل گرانبها
با سنگ خارا بیک میزان سنجد و صره سیم و زر را با حجر و مدر یکدست خواند در دل نهاد که این زر که از هرات حمل داده اند نیز بذل
کند و این اندیشه مبارک را بروزی مبارک پیوند داد همانا پادشاه فرشته فطرت را که دست قضا و قدر خمیرمایه وجودش را
بمحبت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام سرشته و قلم قدرت محبت آنحضرت را بر پیشانی آمالش نوشته
از آنروز که یمین از شمال شناخته جز نام علی نگفته چنانکه روز ولادت امیرالمؤمنین را در ایران زمین عیدی بزرگ نهاده
و از تمامت اعیاد بزرگتر داشت همچنان در فتح هرات توسل بدان حضرت جست و بدان حضرت توکل بست چون
مژده این فتح برسید تمثال مبارک آنحضرت که از دیرباز در خزانه ایران ضبط بود و هر صبح بعد از ادای نماز بجانب
آن تمثال نیاز می برد بعز نمود صورتگران چرب دست بدان شباهت و شمایل صورتی رسم کردند و با جواهر
ثمین مکلل و مرصع داشتند و با لآلی منضود علاقه بستند تا آن نشان همایون را از گردن مبارک در آویزند صدر
اعظم استدعا شد که در انجام این امر گستردن جشنی شاهوار واجب افتاده و خویشتن میزبان این طوی و مهمانی

خواهم بود و مسئول او مقرون اجابت افتاد پس ساعتی که ستاره شناسان اختیار کردند در روز چهارشنبه بیست و هفتم ربیع الاول در سرای سلطانی مجلسی چند آراسته کرده تمامت علمای ملت و ارکان دولت و شاهزادگان والامقام را و صاحبان مناصب نظام و غیر نظام را دعوت نمود و بانواع خورش و خوردنی صغیر و کبیر را متنعم داشت آنگاه مردمان پیشگاه حضور شاهنشاه بار داد تمامت علما و سادات در ایوان خاص سلطنت جای گرفتند و گروه گروه مردمان در عرصه فسیح سرای سلطانی رده برده صف بستند آنگاه صدر اعظم نشان مبارک را در طبقی مرصع نهاده خویشتن حمل داد و در فرود مراقی ایوان پادشاهی بایستاد هم در اینوقت شاهنشاه استقبال نشان مبارک را از فراز ایوان بزیر آمد و بدستیاری جناب اشرف صدر اعظم و شیخ رضای امام جماعت که در میان علما شیخوختی بکمال داشت آن نشان مبارک را از پیکر مبارک در آویخت و دیگر باره بفراز ایوان صعود کرده بر سریر از چهار بالش پادشاهی برنشست و توپچیان از بیرون سرای بشمار نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام یکصد و ده توپ بگشادند آنگاه شاهنشاه صدر اعظم را مخاطب داشت و فرمود همانا چاکران ما هرکس تقدیم خدمتی کرد و در راه دولت زحمتی دید از حضرت ما مستحق خلعتی گردد و نشان تمثال خویش را بدو عطا کنیم تا از پیکر خویش با افتخار در آویزد و منکه امروز خود را از چاکران امیرالمؤمنین بشمار گرفته ام و سر و جان را از بهر نثار قدم او خواهم از مولای خود و پادشاه خود اگر مستدعی نشانی باشم بعید نباشد و در میان سلاطین این نشان مبارک افتخار خواهم جست و فردای محشر شفاعت صاحب این نشان رستگار خواهم شد صدر اعظم جبین ضراعت بر خاک نهاد و معروض داشت که این مردمان و چاکران ممکن است که در تقبیل سده سلطنت ریا و سمعه بکار برند اما حمد خدای را که شاهنشاه اسلام را هیچگونه آلایشی از ریا و سمعه عارض نتواند بود امروز که اهالی ایران عقیدت و ارادت شاه را تا بدینجا دانستند از این پس طاعت سلطان و طاعت یزدان را برابر نهند و از نثار جان و سر در غزا و جهاد بخل نورزند چون این گفت و شنود بپای رفت شاهنشاه کارآگاه از فراز تخت بزیر آمد و نخستین علما و سادات را که در ایوان نشیمن داشتند پیش طلبید و همچنان ایستاده یک یک را بدست خویش زر بداد و رخصت انصراف فرمود آنگاه از ایوان فرود شد و در میان سرا بر فراز کرسی نشیمن کرد و از صدر اعظم که طغرای نامه و بیت القصیده هنگامه بود بدایت کرد و از واپس ترین آحاد و افراد سرباز نهایت جست با لطفی که نسیم صبح را درشت میشمرد و خلقی که بوستان خلد را بازار می شکست یک یک را پیش طلبیده بدست خویش زر بداد تمامت آن زر مسکوک که از هرات حمل داده بودند مردم را کرد امنای دولت و علمای ملت تحیت کنان و درود گویان طریق مراجعت گرفتند و دوام دولت چنان پادشاه به دعای سحرگاه از درگاه اله خواستار آمدند و حاجی علیخان حاجب الدوله که نظم این جشن مبارک را تقدیم خدمت کرد بیک اصله چوب دست که یک بدست از جانب فراز مرصع بود تشریف یافت

نظم شهر هرات بدست شاهزاده حسام السلطنه و تخفیف منال دیوان از اهالی آن بلده

اکنون بسخن هرات باز گردیم بعد از فتح آن بلده حسام السلطنه بنظم شهر پرداخت و حسنعلی خان سرتیپ گروسی را بفرمود تا زنان بدکاره را در محضر اهالی شرع حاضر سازد و هر یک توبت و انابت گرایند در اقامت آن شهرش بهم و خامشی نخواهد رفت و اگر نه از آن شهر بشد رحال استعجال کنند و یا منتظر عقاب و نکال باشند هشت تن از اینجماعت در خدمت علمای بلد حاضر شدند و از فاحشه تایب گشتند و دیگر حکم رفت تا هر مال و زر که اشرار و دزدان آن بلد گیرد و از سرقت برده بودند

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

بفحص تمام یک یک را مکشوف داشته مسترد ساختند و چون بلای غلا در مدت محاصره طغیان داشت و هنوز مردم مستلا ۷۰۵
بودند از انباشته خویش غلات و حبوبات بخبازان فرستاد و سام خان ایلخانی و میرزا کوچک کلانتر شهر را بگماشت تا نرخ
خوردنیها را ارزان ببستند و چون مجری آب را لشکریان از بیرون دروازه شکسته و بسته بودند و کار بر مردم شهر صعب صورت
بفرمود تا مرمت کردند و خانها را سیراب نمودند همچنان افتاد که روز هفتم ربیع الاول میرعصمة الله خان پسر میرصدیق افغان
به دیوانی که در هر امر به لشکرگاه آمده فرمان پذیر بود از بهر حاجتی از شهر بیرون شد و هنوز هزار گام دور نیفتاده بود که چند
تن بر او تاخته او را مقتول ساختند و جسدش را در خیابان باغ شاه بنهفتند و قاتل او شناخته نیامد با جمله شاهزاده هم
در این روز از شهر به لشکرگاه مراجعت کرد و برای خوشنودی خلق رقمی نگاشت و حق دیوان را از تمامت اهل شهر برداشت
و میرزا کوچک کلانتر جمعه هشتم ربیع الاول آن رقم را به مسجد آدینه برد و قاضی ملا عثمان بعد از ادای صلوة جمعه خطیبی را
بر منبر صعود داد تا خطبه بنام شاهنشاه عجم قرائت کرد آنگاه رقم شاهزاده را خواندن گرفت صغیر و کبیر دوام دولت شهریار
تاجدار را از درگاه خداوند داعی گشتند با جمله چنان آن شهر را انتظام کرد و لشکر را کشیده بکام داشت که یکتن از قراولان
در میان شهر بعضی از نفایس اشیاء و مروارید غلطان بیافت و نتوانست پوشیده داشت آورده بخلیفه محمد عبدالله
بیک یاور کروسی که شحنه چارسو بود سپرد تا خداوند آن را شناخته مسترد دارند و هر بدعت که در وجوه عشاران و ضرابخانه
از سوابق ایام نهاده بودند به تمیز میرزا محمد حسین مستوفی و میرزا کوچک کلانتر برگرفتند و مساجد وقت ادای اذان و
اقامه بکلمه اشهد ان علیاً ولی الله ندا در دادند و قلعه ارک هرات که قرین انحا و انهدام بود شاهزاده بفرمود تا مرمت
کردند و چنان افتاد که جمعه ششم ربیع الثانی دو ساعت از آن پیش که آفتاب مغرب شود سرتیپ عیسی خان از شهر به
لشکرگاه و تقدیم خدمت شاهزاده بیرون می‌شتافت چون خواست از کنار توپخانه عبور کند شخصی بر او در آمده
با ششلوش زخمی بزد و او لختی دو دیده از پای در آمد و یک دو تن از قفای او در آمده مقتولش ساختند از قتل او لختی شهر بهم بر آمد
ناچار لشکریان نوکرهای درانی را که برای عرض دادن حاضر ساخته بودند مأخوذ داشتند و عبدالله خان بیگلربیگی را
در منزل هاشم بیک خزانه باشی موقوف نمودند و جانی خان برادر مجید خان را با پسر او در میان ارک بمحمد رضا خان
سرتیپ سپردند و حسنعلی خان سرتیپ برحسب امر بمیان چهارسوی شهر درآمده بعضی مردم را که در جوش و جنبش همداستان
بزحمت چوب و تازیانه ادب کرد و جسد عیسی خان را فراشباشی از خاک برگرفته هم بخاک سپرد و از میانه امان‌نیاز ترکمان طریق
فرار گرفت و عباسخان از قفایش در تاخت از آنجا حسام السلطنه فرمان کرد که قاتل عیسی خان را مأخوذ دارند و او مجهول الحال بماند.

تاختن ترکمانان بقصد غارت حدود خراسان و مقاتله لشکریان با ایشان

در آن ایام که لشکر ایران در کنار هرات بود ترکمانان سرخس و قریاب که خاک و آب ایشان با شرارت و شرارت
عجین گشته از طریق چاکری بگشتند و از ترکتاز با تجاران و قتل و نهب کاروانیان و اسر و آزار و زحمت تجار دقیقه
سرخس
مهمل نگذاشتند در عشر اول ربیع الاول محمد شیخ ترکمان با سه هزار سوار سرخسی و قریابی و تخی برنشسته عنان ریز
از نشیب کاریز بگذشت و بی ترس و خوف بخاک خواف آمد و این هنگام از قوافل نیشابوری و مشهدی و تربتی
و قواعی قریب سه هزار تن مردم و پنجهزار سر شتر در خواف مجتمع بودند از بهر آنکه با هرات کوچ دهند ناگاه محمد شیخ
با مردم خود بر آن جماعت بتاخت و ایشان را با اموال و اثقال مأخوذ داشت و بر زیادت مردم خواف را نیز اسیر

اسیر گرفت و طریق مراجعت سپرده در دو فرسنگی کاریز او تراق کرد از بنجانب چنان میافتد که محمد ابراهیم خان قاجار و حسن خان سبزواری که طریق مشهد می‌سپردند با سوار شاهیون بخواف عبور کرده از آنجا بکاریز کوچ دادند و همچنان صفر علیخان سرتیپ و عبدالعزیز خان هزاره با چهار صد تن و محمد حسین خان هزاره با پنجصد سوار از باخرز در رسیده و حاجی حسنعلی خان خوافی با سیصد تن تفنگچی و دویست تن سوار در کاریز بدیشان پیوست و از میان این مردم بابا خان هزاره که ساکن کاریز بود در نهانی با ترکمانان مواضعه داشت و در صورت با سپاهیان متفق بود مع القصه الجمله باتفاق بابا خان آهنگ ترکمانان کردند و محمد شیخ کوچ داده در میان درختستانی که معروف بجنگل تومان است در رفت و میان سرکردگان در تاختن و او تراق بهافتن اختلاف کلمه پدید شد حسن خان سبزواری در حمله مسابقت جست و محمد ابراهیم خان با او پیوست و بابا خان هزاره از دنبالی ایشان رهسپار آمد و صفر علیخان و محمد حسین خان و عبدالعزیز خان با مردم خود جداگانه آهنگ جدال کردند و سواران شاهیون اظهار جلادت نمودند و ترکمانان از آنسوی میدان کارزار را بخون مردان و سنابک ستوران آبادر دادند نخستین بابا خان و حسن خان سبزواری مع محمد ابراهیم خان شکسته شد و طریق فرار پیش داشتند صفر علیخان سر راه بر ایشان گرفت که لختی بپایید تا هم آهنگ رزم دهیم و دشمن را کیفر کنیم سخن او را وقعی ننهادند و همچنان طریق گریز را سبکخیز شدند از پس ایشان صفر علیخان لختی مبارزت کرد تا جماعتی از مردم او نابود شد وی نیز ناچار راه فرار برگرفت در اینوقت میر حسنعلی خان و میر محسن خان خوافی در میان تفنگچی خواف پیاده شده بخویشتنداری پرداختند و در زمان حسنعلی خان سبزواری با سوار شکسته برسید و ناپروا خویش را بمیان پیادگان بزد تا از میانه بدر شود ازین آسیب نظام پیادگان گسسته شد و جماعتی بزیر پای سواران کوفته شدند و میر حسنعلی خان جماعتی از پیادگان را انجباری آورده از بهر خویش بنیان سنگری کرد و ترکمانان در اطراف او تره زدند و از چاشتگاه تا هنگام فروشدن آفتاب رزم دادند یکصد و سی تن سوار ترکمان مقتول گشت و این هنگام سرب و باروت در برای پیادگان نماند ناچار دست بهم نهادند میر حسنعلی خان و آن صد تن پیاده اسیر ترکمانان گشتند و درین جنگ بیست تن ترکمان مقتول گشت و صد تن هزاره و پانصد تن خوافی اسیر شد اما دو تن مردم بابا خان هزاره را که با سیری برده بودند از بهر مواضعه که با او داشتند هم در آن روز رها کردند و از پس این واقعه بمیرزا محمد حسین عضد الملک متولی بقعه مبارکه رضویه علیه الصلوة والسلام خبر بردند که امان سعد سردار با انبوهی از ترکمانان بقصد غارت مشهد مقدس کمر استوار کرده و اینک با سواران جراره در میرسد عضد الملک باعداد کار پرداخت و دو عراده توپ نه پوند و یک عراده صف شکن که حاضر مشهد بود در نهم ربیع الثانی با قورخانه بیرون فرستاد در اینوقت محمد ابراهیم خان قاجار حاکم جوین با ده هزار سوار از هرات برسید تا کار دره جز را انتظام کند و بعضی از مردم را طریق خیانت سپرده بودند ماخوذ دارد نخستین دفع ترکمان را واجب دانست و سواران خود را برداشته با توپخانه بیرون شد و طی مسافت نموده در شادیشاه او تراق کرد ترکمانان چون این بدانستند عنان برتافته بطرف خواف و تربت شتافته و ده پانزده تن اسیر بدست کرده مراجعت نمودند

خلعت فرمودن و عطیت کردن شاهنشاه ایران عساکر منصوره و اهالی هرات را

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

چون بعد از فتح هرات کار آن بلده انتظام شد و محبس از مجرم پدیدار گشت بر ذمت کارداران دولت واجب آمد
که صنادید درگاه و سرکردگان سپاه را که در راه دین و دولت از صولت پلنگ و هیبت نهنگ پرهیز نجستند فنائی
روا لاجرم بصوابدید صدر اعظم شاهنشاه دریا نوال حسین خان یوزباشی و امیر حسین خان برادر سام خان ایلخانی را
با تضعیف مواجب و تکثیر وجیبه و عطای خلعت مامور سفر هرات فرمود و از بهر مامورین و قاطنین آن مملکت
بدین شرح نشان و خلعت تشریف داد نخستین حسام السلطنه را کمری بجواهر شاداب مرصع و دشنه با نیام زرین مکلل
و قبای زربفت غایت رفت و معادل چهار هزار تومان نقد مبذول افتاد و دیگر میرزا محمد قوام الدوله وزیر خراسان
تشریف یافت و سام خان ایلخانی که ملقب بشجاع الدوله آمد بخلاع گرانبها منظاهر و شاد خاطر گشت و دیگر مهدی
قلی میرزا و میرزا محمد حسین عضد الملک متولی باشی و آقا جان خان میرپنجه و قاسم خان سرتیپ و پاشا خان سرتیپ
و حسنعلی خان سرتیپ و محمد رضا خان سرتیپ و عبد العلی خان سرتیپ توپخانه و خانبابا خان و ابو الفتح خان
سرتیپ و اسکندر خان و یوسف خان سرهنگ و الله ویردی خان سرهنگ توپخانه و جعفر قلی بیک سرهنگ توپخانه
و علیقلی خان سرهنگ دامغانی و کریم خان سرهنگ ترشیزی و عباسقلی خان سرهنگ نرچلو و باقر آقای خوئی
و محمد آقای اتاماجور و فرج الله خان سرهنگ تکلو و میر علیخان و رحمة الله خان را هر یک جداگانه نشان و خلعتی از حضرت شاهانه
مبذول افتاد و جماعتی را منصب و مواجب و چندان گشت و هزار و سیصد و پنجاه قطعه نشان زر و سیم از بهر یاور و سلطان و بیرقدار
مبذول گشت و همچنان سرکردگان سواره مانند صفر علیخان سرتیپ و پرویز خان و محمد ابراهیم خان قاجار و محمد صالح خان
کردبچه و پاشا خان قراق و حاجی فتحعلی خان یوزباشی و بهادر خان و محمد رضا خان تیموری و عطاء الله خان تیموری و علیخان
جامی و محمد قلیخان هداوند و میرزا محمد حسین اداره نگار دادند و میرزا مهدی لشکرنویس نشانهای گرانبها و خلاع سنگین ثمین کامروا
گشتند و حسن بیک که مژده فتح آورده بود منصب سرهنگی و لقب خانی یافت آنگاه از کرم پادشاه کریم بهره اهالی
هرات جریده شد و سرتیپ عیسی خان و عبد الله خان و فتح الله خان جمشیدی و فتح الله خان ایلبیکی فیروزکوهی و سردار احمد خان
و جان محمد خان و قاضی ابو الخیر و میر عبد العظیم و قاضی محمد علیخان و قاضی عسکر و سید یحیی بیهقی و ملا یحیی و ملا محمد فارسی
زبان و ملا محمد جعفر فارسی زبان و میرزا محمد رضای حکیمباشی و میرزا محمد حسین مستوفی و میرزا جان مستوفی و عباسخان سرتیپ
حیدر قلیخان و تولک آقاسی مراد و ملک محمد خان فراهی و داماد نیاز ترکمان و سردار مهر علیخان و مشهدی ابو الحسن
تاجر باشی بخلاع زرتار و نشان مرصع بجواهر آبدار و کارد و خنجر و شمشیر مکلل و مرصع مفتخر و مباهی آمدند و معادل شصت
هزار تومان زر مسکوک بانعام مساکین و صعالیک هرات و آحاد و افراد لشکر عطیت رفت و چون خبر فتح هرات و عطای
پادشاه قاآن صفات در اطراف ممالک ایران پراکنده شدند مردم خراسان و فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و دارالمرز
و خوزستان در هر شهر و بلدی بساط عیش و سرور بگستردند و هر شب بشمار ستارگان آسمان چراغدانها بیفروختند و آلات لهو
لعب و ادوات شادی و طرب بباختند و شادیانه را عنبر سارا و مشک تر بسوختند مع القصه حسین خان یوزباشی شاهسون
که خود نیز در ازای تقدیم خدمت منصب سرتیپی و حمایل مخصوص یافت از خزانه دولت و جبه خانه پادشاه آن حمل و فرج الله
خان سرهنگ را با فوج تکلو و لطف الله خان دوبرن را با جماعتی از سواران و یکعراده توپ زنبورک با خود برداشت
و از آن سوی چون ترکمانان همواره در طرق و شوارع دیده بانان دارند از سفر حسین خان و حمل خزانه آگاه شده بود

[illegible] بردند نخستین از اراضی جام و محال هزاره جماعتی اسیر گرفتند و بسیار مواشی از گاو و گوسفند براندند و در مأمنی پوشیده داشتند و با انتظار حسین خان با انتهاز فرصت نشستند از سوی حسین خان تا محال محمودآباد براند و روز هفدهم جمادی الاولی از محمودآباد بجانب تربت شیخ جام آهنگ کرد و چون تا نیم فرسنگ طی مسافت نمود چند تن سوار ترکمان دیدار شد حسینخان دانست که ایشان قراول سپاه اند و خواست تا بدانند عدت و عدت ایشان چند است لختی بماند و رحمة الله خان سرهنگ فوج شقاقی و فرج الله خان سرهنگ فوج عجم و لطف الله خان سرکرده سوار شاهسون ویرن و محمدعلیخان و نصرالله خان سرکرده سوار جامی و علیقلی خان غلام پیشخدمت را گفت تا مردم خود را ساخته جنگ کردند در این وقت ترکمانان با آن قلت عدد حمله آوردند و لشکریان بر ایشان تاختند دو تن را دستگیر نمودند یکی عرضه شمشیر و آن دیگر اسیر شد از پس دو ساعت دیگر چهار بیرق ترکمان آشکار گشت و مکشوف افتاد که هشتصد سوار از مردم سرخس و آخال و قریاب از بهر غارت خزانه همدستان شده اند حسینخان چون این بدید بنه و آغروق را بمحمودآباد واپس آورد و بگذاشت و سپاهی از پیش روی خزانه کرده قراول باز داشت و سواره و پیاده و توپخانه را برداشته از قفای ترکمانان پنج فرسنگ راه بریده دو گاه و بیگاه با ایشان رزم داد و معلوم داشت که صد تن اسیر و شصت هزار گوسفند و هزار شتر و هزار گاو و حمار از محال جام بغارت برده اند در این وقت جنگ سخت شد و حرب بپای ایستاد از طرفین حمله ور گشتند و ترکمانان را پای ثبات بلغزید و تمامت اسیران و اموال و مواشی را بجای گذاشتند و طریق هزیمت برداشتند هفتاد نیزه و شتر و صد تن اسیر از ترکمانان ماخوذ گشت و یکصد و پنجاه سر اسب از آن جماعت دستگیر آمد و از سوی خزکین سوار شاهسون کس معرض هلاک در نیامد حسینخان چون این جلادت از سرکرده و سواره بدید سیصد تومان زر مسکوک بسرکردگان و لشکریان بذل کرد و بعد از آن جنگ خزانه و خلاع را حمل داده روانه هرات شد حسام السلطنه چون این بدانست استقبال خلاع پادشاهی را با تمامت قواد لشکر و بزرگان بلد تا یک فرسنگ طی مسافت کرد و هنگام مراجعت در باغ شاه که بیرون دروازه هرات است پیاده شد و جشنی بزرگ بگسترد و توپهای شادی بگشاد و خلاع پادشاهی را هر کس بنام و نشان در بر کرده مباهی آمد و هنگام فروشدن آفتاب مراجعت بشهر و ارک نمودند و چون از کارداران دولت فرمان بود که دو فوج سرباز از جماعت فارسی زبان و یک فوج از افغانان هرات منتظم شود حسام السلطنه میرزا محمدحسین مستوفی هرات را بفرمود تا اسامی قدیم هرات را از قبایل فارسی زبان و جماعت افشار و شاملو و جامی و شاهسون و قاینی و دیگر طوایف را جریده کند و ادوات جنگ و تفنگ ایشان را باز دید نماید و جمله را انجمن کرده عرض دهد پس برحسب امر نوکر هراتی منتظم شده تا بیست و پنجم جمادی الآخره حیدرقلیخان سرتیپ و عباسخان هشتصد تن فارسی زبان و صد تن افغان را بنظام سربازان همه روزه در ارک جدید آموزگاری کردند و هم تنی از مردان تناور لشکر گرفتند و شاهزاده بفرمود تا هر گرا از پیش عطیتی و مواجبی بود مقرر داشتند و از پس آن فرمان داد که میرزا کوچک کلانتر مزدور و دیوارگر بمزد گیرد و در خاکریز فصیل ارک خانهای فراوان بنیان کنند تا سرباز و توپچی جای توانند کرد و برحسب حکم اطراف ارک تا صد ذرع مسافت چندانکه بیوت و دکاکین بود کلانتر ابتیاع نمود و برای حصانت قلعه و حریم ارک ویران ساخت و دروازه بطرف شمال گشود آن را باب النصره نامید و از سربازان فوج دوم نصرت قراولان بگماشتند و بجانب مشرق نیز دروازه باز داشتند و جماعتی حافظ و حارس کردند و از پس آنکه افواج هراتی ادوات حرب و ضرب و جامه نظام گرفت ملا اکرم مستوفی غلجائی تحویلداری

مقاتله [illegible]ان خان سرتیپ با ترکمانان

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

نظام منصوب گشت و حکم رفت که سه ماه تا ... تسلیم مواجب ایشان را واجب دانند و حاجی [illegible]
داری فرستادگان ولایات کابل و قندهار و سفیرزن و دیگر بلاد و امصار تعیین یافت درین وقت ایلچی از جانب
میر والی حاکم تاشقرغان برسید و اطاعت و انقیاد والی را به دولت ایران معروض داشت و همچنان از ایلچی
میمنه و دیگر ولایات پیشکش عرض فرمان پذیری متوالی گشت و حسام السلطنه فرستادگان اتالیغ بیک والی قندهار و قلیچعلی
خان که در تاشقرغان حکومت داشت بعلت و خلعت مفتخر ساخت و [illegible] مراجعت داد و میر معصوم خان ایشیک
آقاسی خود را جنبه که استرآباد [illegible] داشت برای حکومت خان [illegible] حکومت خان
دو هزار خروار غله بهرات حمل [illegible] همچنان حکم داد تا سوار شاهسون [illegible] حیدریه بسرعت طی مسافت کرده
از آنجا علوفه و آذوقه بهرات حمل دهند و از بهر آنکه مردم لشکرگاه را اگر حاجت بغلات و حبوبات افتد و حدود خراسان نیز
از ترکتاز ترکمان ایمن شود همی خواست تا بسیار کس از سپاهیان را از هرات بیرون فرستند لاجرم میرزا محمد قوام الدوله را
سفر [illegible] مشهد مقدس فرمود [illegible] با فوج مهمانان و افواج ثلثه خراسان ملازم خدمت او داشت و قوام الدوله
از هرات بیرون شده [illegible] مشهد مقدس آمد [illegible] و هفتم جمادی الآخره خبر رسید که نگاه
شد که دو هزار سوار از ترکمان [illegible] گذشته مجال [illegible] مشهد مقدس تاخته اند شکرالله خان و ابوالفتح خان سرکرده های
هزار جربی و حسنعلی خان سر [illegible] عجم و سرکرده های [illegible] سوار [illegible] با دو عراده توپ جنبش کرده ایلغارکنان راه برگرفتند
و دو ساعت قبل از غروب آفتاب [illegible] غوریان شده [illegible] تا مشهد مسافت داشت و معلوم داشتند که ترکمانان
قبیله تیموری را معرض غارت در آورده اند و [illegible] داده اند و محمدرضا خان و اللهیار خان جمشیدی را چون
لشکری لایق حاضر نبوده با [illegible] سوار [illegible] سرکردگان آن شب را در غوریان اوتراق کردند
تا توپخانه برسید و صبحگاه با سرباز و توپ در حرکت آمده تا لنگرک براندند محمدرضا خان و اللهیار خان که از پیش تاخته بودند
باتفاق بهادر خان و فرامرز خان و محمد خان و باقر خان در لنگرک جای داشتند پس هر دو لشکر با یکدیگر پیوسته شدند درین وقت
دیدهبانان محمدرضا خان برسید و خبر آورد که ترکمانان در کنار رود [illegible] چهار فرسنگ فرود شده اند و برای عبور دادن
اسیران و گوسفندان بساختن پل مشغولند و با شما دو فرسنگ بر زیادت مسافت ندارند چون از خبر تا جیات و هر دو
تا حد جدائی بعید است و اینک وقت اسب تاختن و سر بافتن بود ابوالفتح خان هراسناک شد و خواست تا بتقهقرا
قدم زند سرکردگان او را نکوهش و سرزنش کردند و باکراه خاطر نیم فرسنگ دیگرش با خود ببردند این هنگام ابوالفتح خان
یکباره روی برتافت و گفت من با سخن شما نام دولت را پست نخواهم کرد اینک با من افزون از دویست و پنجاه تن
سرباز نیست با این عدد قلیل چرا با دو هزار سوار ترکمان کارزار کنم و جماعتی را عرضه هلاک و دمار سازم این بگفت و باز
تاخت حاجی شکرالله خان سرهنگ با سرباز عجم و هزارجربی و سواره خراسانی بجانب ترکمانان تاختن کرد و چون
لختی راه بپیمود دیدهبانان ترکمان ایشان را دیدار کردند و آن جماعت را آگهی دادند و مردم ترکمانان از رسیدن
لشکر بیمناک شده بهم برآمدند و با آن اسیر و گوسفند که از رود عبره کرده داشتند راه برگرفتند و سی تن اسیر و دو
هزار سر گوسفند که اینسوی آب بود بگذاشتند و بگذشتند و لشکر را چون توپخانه و سربازی در خور نبود دیگر در عقب
ایشان تاختن نتوانستند و از آنجا مراجعت کردند و هم درین سال خانوار خان هزاره که برحسب فرمان حکومت

داشت برادر خود را به نیابت حکومت در مرو گماشت با چند تن از بزرگان آن بلده بحضرت دار الخلافه آمد و هم در آن سال جماعتی از ترکمانان سرخس تاختن کرده غنیمتی بر سر قلعه آیده بک که از توابع کلات است برسیدند چند تن سرباز که بحکم میرزا ابراهیم خان سرتیپ حافظ قلعه بودند با جماعتی از مردم قلعه بجنگ درآمدند چهار کس از سرکردگان ترکمان مقتول گشت و یک تن اسیر شد ناچار ترکمانان طریق فرار گرفتند و دیگر باره اعداد کار کرده روز پنجم شهر رجب هزار تن پیاده و یکصد و پنجاه سوار بر سر قلعه زاوه آمدند و نردبانهای فراخ شکم با خود آوردند تا بمدد دستیاری آن پای بر فراز قلعه نهند هم درین گرت پنجاه تن سرباز که نگاهبانان قلعه بودند باتفاق مردم قلعه رزمی صعب دادند و سیصد تن از آن جماعت را مقتول و مجروح ساختند ترکمانان را دیگر قوت درنگ نبود مقتولین را بر نردبانها حمل داده طریق فرار سپردند و هفت تن از کشتگان که مجال برداشتن نیافتند صبحگاه مردم قلعه سر از تن باز کرده بمشهد مقدس فرستادند و آن خبر باز دادند

فرستادن امپراطور روس نشان و حمایل از برای ولیعهد دولت و امیر نظام و صدر اعظم و نظام الملک و وزیر دول خارجه

و امپراطور ممالک روسیه خواست تا تشیید اتحاد دولتین قاعده تازه استوار کند پس دو قطعه نشان عقاب که سنت اندره نام دارد مرصع بالماس شاهوار که در دولت روس اجل نشانهاست و خاص خاندان سلطنت است از برای رخشان ستاره سپهر سلطنت و روشن چراغ دودمان خلافت ولیعهد دولت ایران سلطان معین الدین میرزا و آن دیگر از بهر شاهزاده والاتبار نیروی بازوی شهریاری و گوهر دیهیم تاجداری امیر محمد قاسم خان امیر نظام اختیار فرمود و همچنان نشان دیگر که رسم عقاب سفید بر دو پیکر داشت و مرصع بالماس شاهوار بود خاص از برای جناب اشرف صدر اعظم انتخاب کرد و دیگر نشان مرصع بالماس و مسمی به سنت انا از مرتبه اول از بهر میرزا کاظم خان نظام الملک گزیده ساخت و هم نشانی بدین نام و نشان از برای میرزا سعید خان وزیر دول خارجه تعیین داد و میرزا عباسخان منشی اول سفارت خارجه و میرزا ملکم خان مترجم خاصه دولت را نیز نشانی مشخص کرد و این جمله را بدست رسولی لایق تبلیغ کسیل مملکت ایران داشت و فرستاده امپراطور طی مسافت کرده در حضرت دار الخلافه در سفارت روسیه درآمد و حمل خویش را بحسب حکم امپراطور به شارژدفر دولت روسیه که مقیم دار الخلافه بود سپرد و او کارداران دولت ایران را آگهی فرستاد و ازین سوی بحسب فرمان محمد علیخان نایب ایشیک آقاسی باشی با ده تن غلام رکابی و ده تن فراش بسفارت خانه روسیه رفته شارژدفر را در ییلاق نیاوران بکشیکخانه آوردند و لختی آسایش کرده رخصت تقبیل سدهٔ سلطانی یافت و حاضر پیشگاه شاهنشاه گشت و نشانها را بر طبقی زرین نهاده پیش داشت و شاهنشاه ایران یک یک را نگریسته از اظهار مهر و حفاوت امپراطور ممالک روسیه فراوان سخن کرد آنگاه شارژدفر را رخصت انصراف داد و فرمان کرد که نشانها را خویشتن بخداوندان نشان تسلیم دادند پس شارژدفر باتفاق وزیر دول خارجه و ایشیک آقاسی باشی بحضرت ولیعهد دولت ایران آمد و نشان او را بدست خویش از پیکر مبارکش درآویخت و حمایل آسمان گون بربست و از آنجا بدرگاه شاهزاده امیر نظام درآمد و هم بدست خود آن نشان و حمایل را معلق داشت آنگاه بخدمت صدر اعظم شتافت و نشانها را در حضرت او تسلیم کرد تا نشان و حمایل خود را درآویخت و دیگر نشانها را بخداوندان نشان سپرد تا هر یک از پیکر خویش درآویختند و هم در این سال فرمان شد که حاجی علیخان حاجب الدوله در ایام تشریفات سفرای دول خارجه بپا باشد و هر سفیری که از راه برسد تشریفات او را موافق عهدنامه بر پای دارد و هم در این سال میرزا زمان مستوفی دیوانی که خواهرزاده جناب اشرف صدر اعظم لقب

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

با میرزا دیوان آمده و بتشریف این منصب سرافراز شده و در سراپرده عدالتخانه در ییلاق شمیران بزرگان را انجمن کرده
شیلان بخشید و هم در این سال این بنده نگارنده را که با بضاعت قلیل همه روزه مورد مواهب جمیل و عطیت جزیل است بلقب لسان
الملک مفتخر ساخت و از مصدر خلافت منشور شد که چون در تنقیح محاسبات ممالک محروسه و تألیف کتاب ناسخ التواریخ این
تقدیم خدمتی بزرگ کرده و کتاب براهین العجم را تصنیف کرده است آن که قواعد شعر را که ششصد سال نزدوده خاطرها
بود و در این مدت شعرای عجم را شعر غلط و فاسد از زبان میرفت بقوت قدسیه و نیروی آن فرا استخراج نموده و اینکار را
بر طریق استقامت بداشت و همچنان صد هزار شعر که سند پارسی زبانان است و در دولت قاجار نظم کرده و تاریخ دولت
قاجار را نیز نگارداده او را ملقب بلسان الملک فرمودیم و از جامه خانه شاهانه خلعت کردیم با جمله این بنده با آنکه یک
کرور بیت نظم و نثر در این دولت بنهاده ام شکر این چند کلمه منشور را نتوانم گذاشت زیرا که در میزان خاطر من بنده این چند
کلمه منشور را نتوانم گذاشت زیرا که در میزان خاطر من بنده این چند کلمه از آن جمله بوزن ثقیل تر باشد و هم در این سال در اراضی
بلوچستان محمدشاه خان کسی به نیروی رصانت قلعه سب سر بطغیان برداشت و سر از خدمت برتافت همانا آن قلعه را بیست و
شش خشت عرض دیوار بود و سی و دو ذرع ارتفاع داشت و از زمین مقدار بیست ذرع از پس فصیل در خاکریز پنهان بود
محمدشاه خان با پسرش نادرشاه خان بچنین قلعه استظهار جسته بیفرمانی کردند و چون این خبر را بعلامحسین خان سپهدار
که این وقت حکومت مملکت کرمان داشت بردند اما معلی خان سرتیپ فوج کرمانی را با سپاه کرمان و خلج و جماعتی دیگر از لشکر
مامور سفر بلوچستان نمود و چون بداه نزدیک کردند محمدشاه خان در قلعه سب متحصن گشت و لشکریان در آمده نشیب و فراز
او را حصار دادند و شب و روز بگشادن توپ و تفنگ از پای ننشستند روز سه شنبه بیست و سیم شوال لختی از دیوار قلعه را
با توپ باره کوب فرود آوردند و روز دیگر هنگام زوال آفتاب لشکریان دل از جان برگرفته یورش دادند و قلعه را فرو
گرفتند و محمدشاه خان و نادرشاه خان را با مردمش دستگیر نموده دست بگردن بربستند و طریق مراجعت پیش داشتند
لاجرم سپهدار از جانب کارداران دولت هر یک از لشکریان را بنواخت و نوازشی جداگانه نمود و در این سال محمدخان
پسر محمدحسن خان سردار ایروانی بعد از وفات پدر منصب میرپنجگی یافت و پسر دیگر او یوسف خان بدرجه سرتیپی ارتقا نمود
و بحکومت نیز سرافراز شد و تمامت اهل و عشیرت او و دیگر فرزندان او هر یک از کارداران دولت بمواجبی و عطیتی
خرسند شدند و هم در این سال آقا محمود مجتهد بروجردی بدار الخلافه آمده و رخصت بار یافته بدیدار پادشاه شتافت و چون
شاهنشاه ایران در تکریم علمای دین جدی بسزا میفرماید او را بازدید فرمود و هنگام مراجعت به بروجرد او را و عم او را و برادر
و پسر او را بتشریف جداگانه شادکام ساخت و مبلغی زر بعطا فرستاد و همچنان بخواستاری او جماعت طلاب علوم دینیه
بروجرد را هر یک بعطیتی مستمر وظیفه کرد تا در تحصیل علوم و رواج دین آسوده خاطر زیستن کنند و هم در این سال در اراضی سده که
از محال اصفهان است صاعقه از آسمان فرود شد و چون قریب بارض آمد سه بخش شد و بزمین در رفت جماعتی که از دور
نگران بودند پیش شده بفحص اجرام آن برآمدند و زمین را کاویدن گرفتند از دو پاره آن نشانی نیافتند و یکپاره را از
دو ذرع کاوش کردند دستگیر کرده برآوردند و بسنجیدند چهار من بوزن تبریز بمیزان برآمد و انفاذ دار الخلافه نمودند
و هم در این سال موسیو موره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه روز هفتم صفر بحضرت شاهنشاه ایران حاضر شده و مراجعت
بدار الملک پاریس را اجازت یافت و از آنجا بخدمت جناب اشرف صدراعظم شتافت و همچنان نظام الملک و دیگر

گرفتار شدن محمدشاه خان بلوچ

مراجعت وزیرمختار فرانسه به پاریس

دول خارجه را دیدار کرده وداع گفت و طریق آذربایجان برداشت در تبریز تمامی رتبان و سرهنگان و صاحبان مناصب نظام او را استقبال کردند میرزا صادق قائم مقام اسبی با زین زرین و لجام بند و شمشیری که قبضه خالص زینت کرده بودند با بعضی از اشیاء نفیسه پیشکش او همی فرستاد و مقرر بود که بعد از مراجعت مسیو موره نایب اول سفارت مسیو قونیو شارژدفر در دارالخلافه اقامت کند و این احکام از بهر تسهیل برداشتن اهل و عیال خود بجانب فرانسه قبل از مسیو موره سفر آذربایجان کرده بود و در آن اراضی دخترش مریض افتاد دست نیافت که قبل از حرکت مسیو موره حاضر دارالخلافه شود لاجرم بعد از سفر او در هفدهم ربیع الاول وارد دارالخلافه شد و برحسب فرمان محمدقلیخان یوزباشی و سی تن غلام رکابی و میرزا عبدالوهاب نایب دوم وزارت خارجه و میرزا عباسخان منشی اول وزارت و چند تن دیگر از شناختگان در سفارت با دو راس اسب جنیبت خاصه او را پذیره شدند و بمکانی لایق درآوردند و روز پنجشنبه بیست و یکم ربیع الاول محمدحسن خان نایب ایشیک آقاسی باشی با ده تن یساول و ده تن فراش و پنج تن شاطر مامور شد و اسبی از بارهٔ بند پادشاه با زین و لگام زر از بهر سواری او ببردند و او را برداشته به تکیهٔ مبارکه آوردند و جماعتی از بزرگان سفارتخانه او را همی یافتند آنگاه محمدناصرخان ایشیک آقاسی باشی از بهر او رخصت بار بگرفت تا بتقبیل سدهٔ سلطنت شتافت و مورد نوازش و نوازش شاهنشاه گشت و از آنجا طریق خدمت صدراعظم گرفت آنگاه نظام الملک وزیر دول خارجه را نیز دیدار کرد

ذکر مراجعت شارژدفر دولت انگلیس از دارالخلافه طهران به لندن

از این پیش شرح رفت که وزیرمختار انگلیس بتخییلات نفسانی و تحریک شیاطین انس کرداری ناهنجار پیش داشت تا در پایان کار علم دولت انگلیس را فرود آورد و از مملکت ایران بیرون شد لکن مستر استیونس قونسول دولت انگلیس بجای او در دارالخلافه اقامت داشت و کارداران دولت ایران از مکانت او هرگز نمی کاستند در بدو وقت که اولیای دولت انگلیس از مملکت ایران ابواب مراودت و مودت را مسدود همی خواستند مستر استیونس از بازرگانان ایران مبلغی وام بر ذمت داشت و خواست دین خویش را گذاشته کوچ دهد و هم با بزرگان دولت انگلیس القا کند که اگر من پوشیده از ایران سفر میکردم مرا زحمت میکردند و اگر نه ماخوذ میداشتند لاجرم حیلتی اندیشید و نخستین از کارداران دولت خواستار شد که بمملکت فارس رقمی کنند تا لیهذا انگلیس را که در بوشهر اقامت دارد کس او را تعرضی نرساند تا آسیبی راه انگلیس پیش دارد و این رقم بستد آنگاه جماعتی از مردم ایران را که در ظل حمایت دولت انگلیس میدانست نام و نشان ایشان را جریده کرد و بمسیو قونیو شارژدفر دولت فرانسه فرستاد و اعلام داد که این مردم در حمایت دولت انگلیس اند و بعد از سفر کردن من رعایت ایشان بر ذمت دولت فرانسه است و در آن جریده نام شاهزاده فرهاد میرزا نیز رقم بود شاهزاده چون اصغای این سخن کرد در روز هفتم ربیع الثانی کلمه چند نگار کرده خاتم برزد و بشارژدفر فرستاد که من پناهنده هیچ دولتی نیستم بلکه یکتن از چاکران درگاه شاهنشاه ایرانم اگر مرا حکم بگردن زدن رسد گردن نهاده ام و چاره نمی جویم و روی با دولت بیگانه نمی کنم لاجرم شارژدفر نام او را از میان آن اسامی محو کرد و از این قصه وزیرمختار انگلیس را آگهی فرستاد و همچنان میرزا هاشمخان که شرح حالش از این پیش رقم شد شارژدفر دولت فرانسه را پیام داد که مرا حاجت بحمایت دولت انگلیس نیست و خود بحضرت جناب اشرف صدراعظم آمده از کردار خویش توبت و انابت جست و عصیان او معفو گشت با کمال

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۷۱۴ مستر استیونس در سلخ شهر صفر جامه خویش را دیگرگون ساخت و بصورت چاپاران برآمده با چند تن مردم خود با اسب چاپار
طریق فرار بر گرفت و در چاپارخانها اسبهای خود را بدل کرده بشهر گیلان در رفت و خواست تا از آنجا کشتی در آید
رانده طریق مقصد سپارد از قضا کشتی بتجار حاضر نبود و روزگاری در رشت رحل اقامت انداخت و همه کس او را بشناختند
و زحمتی نفرمود بلکه کس در رشت او را هیچ ملامت و شناعت نکردند تا بتر ضد بعیت او سبک آمد مع القصه کردار نامحمود
فرستادگان انگلیس بر دولتهای فرنگستان مکشوف و معروف افتاد و دانایان هر دولت بر ایشان خرده گرفتند
و خطای ایشان را در نامه‌ها آشکار دادند چنانکه در دولت بلجیق شطری از گزارش عهد دولت انگلیس و جسم رشته مواثیق آن دولت را
در روزنامه خود رقم کرده و ترجمه عبارات آنکه بدین شرح که مرقوم میشود
شرح روزنامه دولت بلجیق در سبب رنجش مردم ایران از سفرای انگلیس که در ماه اکتبر در سنه ۱۸۵۵ عیسوی مطابق دوم صفر سنه ۱۲۷۲ هجری طبع کرده
شمار که پلتیک میان سفارت انگلیس و دولت ایران آن همه بزرگی در ایران انداخته و مردم ایران بطبع هنگامه طلب باشند
و روزگاری دراز است که از مصالح ناگوار دولت انگلیس تحمل کرده و شیر کمین اند و اینک چنان اند که از خواب بیدار خواهند شد
اگرچه قطع این مراودت را با انگلیس از سو سیر دانسته اند لکن بی آنکه حفظ حشمت خویش کنند طریق مصالحت و مسالمت
نخواهند سپرد خاصه اهل ملت ایران که مجتهدین ایشان مداخلت سفرای دول خارجه را در امور مسلمانان حرام و نکوهیده دانند
و اگر کارداران انگلیس در عقیدت خویش استوار شوند ناچار طریق کارزار خواهند گرفت و اینجنگ برای انگلیس موجب رنجش
و زیان کار نیست زیرا که نصرت انگلیس در اینجنگ از شکستن زیان کارتر است از بهر آنکه ایرانیان هر روز فرصت کنند که
این شکست را بفتح هند و سیستان جبر خواهند کرد و ما چنان دانسته ایم که چون لشکر انگلیس به بندر بوشهر نزدیک شود علم روس
در استراباد افراشته خواهد بود و پیش از آنکه انگلیس آهنگ شیراز کند حدود هندوستان ترکمانها خواهد رفت کارداران انگلیس خیال
نداشند که چون لشکری بجانب ایران کوچ دهند ایرانیان در بیم خواهند شد و هر کار صعب که ایشان طلب کنند گردن
خواهند گذاشت زیرا که کارداران ایران پشت در پشت این کار را دیده اند و مجالس بزرگ شوری گشته و دشمن آن را
سنجیده اند و مدت شش سال زحمت بیهوده سفرای انگلیس را بر خود حمل کرده اند و کین مردم انگلیس در دل بر ایشان
بزرگ شده است و شاهنشاه ایران شیر کمین و خشمگین آمده است چنانکه چون سلطنت را از حکومت دهی فروتر شمارد و
غیرت او حلم او را چندان سبک ساخته که تاج سلطنت را فراز بهر کین جستن میجوید و اگر واجب افتد یک نیمه مملکت
خود را بی مضایقت بدول خارجه تفویض میکند و استمداد فرموده شر انگلیس را از خود میگرداند و هر که این پادشاه را
یکبار دیده باشد میداند که جوانیست غیور و فخر دوست با رأی سستند و عزمی مستولی هزار بار زحمت میدان را از
راحت ایوان بهتر میجوید چنانکه بیرون شدن سفیر انگلیس را از دار الخلافه عیدی بزرگ شمرده و مردم ایران این قضیه را پادشاه
کرده هر روز غیرت و حمیت خود را افزوده میدارند اگرچه صدراعظم ایران هواخواه انگلیس بود لکن از سوء سلوک
سفرای انگلیس چنان شد که اگر دیگر حمل زحمت ایشان میکرد در وزارت او خللی بزرگ بادید میگشت اگرچه مدان سر آن داشت
که کار بمصالحت و مسالمت کند اما تکالیف صعبه انگلیس را گردن نخواهد گذاشت زیرا که در خاطر او جنگ از صلح
ستوده تر است از بهر آنکه در انتشار پلتیکیه استیلای خود را در مملکت استوار داند و اینک رتق و فتق تمامت
امور را با بینشی تمام بدست کرده و بر جزئی و کلی بدیده بصیرت نگریسته مردی است بزرگ و عظیم حلیق و با اینهمه فنون

تصمیم عزم دهد سدهای سدیدش خاکبر عزیمت نشود و چون کارهای سخت و صعب پیش آید هنر او در امضای امور
بیشتر پدید شود و با آنهمه رنج و تعب که لازم این منصب است همه نیکوخوی و گشاده روی است همانا در مشرق
زمین او را بدل نتوان جست چه اینگونه هنر از حد بشر آنسوی تر است لاجرم مهیب تر و دلیرتر از خلق ایران
اوست اگر چه مونس و خویشاوندش هر روز در حصار بمیداوند و گرفتار عقابیه خویش بشخصه میشود آگهی او از کار
و بختان افزون میگشت و عادت تمامت اهل استیاراد دیگرگون میساخت بالجمله اینگونه عیوب که برشمار شد
کار او دیگر استوار کرد و در ممالک ایران استقلال یافت مذکور شد که پسرهای امیر دوست محمد خان با پنجهزار
مرد لشکری بیرون تاخته اند و حدود سیستان را عرضه نهب و غارت ساخته اند حاکم قاین و پسرهای حاکم کرمان
بدفع ایشان بیرون شده اند و هنوز خبر مقاتلت ایشان بما نرسیده و همچنان مذکور میشود که لشکر ایران
شهر هرات را حصار داده اند و بعضی گویند هرات مطیع فرمان شده است و معلوم میشود که اگر سپاه ایران
جنبش نکند دوست محمد خان هرات را مسخر میداشت و دیگر اراضی خراسان را مداخلت می انداخت

ذکر پناه آوردن و ملتجی شدن امام مسقط بدولت ایران

از این پیش هزیمت لشکر عرب در بندر عباس و فرار صید ثوینی از سپاه ایران بشرح رفت از پس آن مبارزت
و مشاجرت صید سعید خان امام مسقط دانست که برتافتن از دولت ایران بترک جان شتافتن است لاجرم
در خاطر نهاد که عقیدت خویش را در خدمت شاهنشاه استوار کند و در میان دول خارجه بدین استظهار بلند
نام شود پس نخست عریضه از در ضراعت نگار داده با یک رشته مروارید منضود و اسبهای تازی و تفنگ
زرنشان بمصحوبت حاجی عبدالله معتمد خود روانه درگاه شاهنشاه داشت و از بهر جناب اشرف صدر اعظم
نیز جداگانه پیشکشی ساز داده معید از ورود حاجی عبدالله بدار الخلافه و تقبیل سده سلطنت و ادراک حضرت
صدارت بالطاف پادشاهی مفتخر و مباهی آمد از آنطرف حاجی محمد علی وزیر خود را که در نزد او بصداقت لهجه
ممتحن بود روانه بوشهر داشت و اکنون ضمیر را با حاجی عبدالمجید ملک التجار دولت ایران بر نگاشت و خواستار
شد که کارداران دولت حکومت بندر بوشهر را بدو تفویض دارند و او را امکانت حکام و عمال خویش گذارند
و بر ذمت نهاد که در ازای این موهبت منال دیوان بندر عباس را دو چندان و سه چندان تسلیم کند
و بر زیادت از این پیشکشی شایان درگاه حضرت دار الخلافه فرستد حاجی عبدالمجید صورت حال را نگار
کرده روانه دربار شهریار داشت جناب اشرف صدر اعظم که بحکم تدبیر این تعبیه ساخته بود و مقاتلت با لشکر
انگلیس نیز از پیش مینمود پذیرفتن مسئول امام مسقط را بصلاح و صواب دانست و اجابت آنرا از ملک الملوک عجم
اجازت گرفت لکن امضای این امر را باجرای هفده شرط معلق داشت بعد از آگهی حاجی عبدالمجید از کنون ضمیر
اولیای دولت از آنجا که شرایط هفده گانه در میانه ثقلی انداخت انجام این امر مدتی از کشید و رسل و رسایل
بسیار متردد گشت در پایان کار چون صید سعید خان در حمل شرایط تحشمی داشت نخستین در تقدیم سفر بندر
عباس تاخیری افکند و فرزند و برادرزادگان خود صید ثوینی و پسرش صید سالم و صید محمد و صید
حمد بن النالم را با دو مرکب بحری از مسقط بیرون فرستاد و ایشان روز هشتم رجب در برابر بندر عباس

۷۱۵ [illegible]

لنگر در آب افکندند و یکماه و هفت روز از برای انجام امر و طی سخن اقامت جستند حاجی عبدالمجید شرایط هفده گانه را که کارداران دولت پرداخته بودند به ایشان فرستاد و صید ثوینی در پذیرفتن شرط هفدهم که پایندانی و ضمانت کارداران فرانسه در امر امام مسقط بود تقاعد ورزید و از پذیرفتن امضای این امر تعویق رفت و کار نابسامان کرده صید ثوینی بجزیره قشم کوچ داد و چون در شهر بعیت موقت نزدیک ایشان واجب بود حاجی عبدالمجید بجزیره قشم سفر کرد و هم در آنجا از انجام این امر سخن رفت صید ثوینی گفت در پذیرفتن شرط هفدهم دولت ایران را زیانی باشد و نیز ما را نقصانی بود اما زیان بدولت ایران آنست که همیشه مسقط و بندر عباس و دیگر اراضی سواحل بحر مقهور ابد دولت بود و از ممالک ایران بشمار آمده و امروز منت خدا را که دولت ایرانرا قوی بکمال است چندانکه بممالک بیگانه دست توانند یافت چه واجب است که از دولت بیگانه ضامن طلب کنند و برهانی بر ضعف خویش اقامت فرمایند اما نقصان ما آنست که پذیرفتاری این شرایط شانزده گانه و حمل حکومت بندر عباس با ثقل این شرایط از بهر آن است که کارداران دولت خارجه ما را از عمال دولت ایران شمار کنند و ما به پشتوانی دولت ایران مکانتی بدست کنیم اگر دولت بیگانه ضمانت ما کند ما را آن مکانت نماند چون سخن او با صدق و صواب قرینی داشت حاجی عبدالمجید اجابت را بقدم قبول تلقی نمود و دیگر باره صید ثوینی سفر بندر عباس کرد و شرایط شانزده گانه را رقم زد و باتفاق صید محمد بن سالم خاتم بر نهاد و صورت آن شرایط بدین شرح بود

ذکر تفویض حکومت بندر عباس بصید سعید خان امام مسقط و قرارنامه او در امر حکومت

چون برحسب امر و اجازت اولیای دولت قاهره باهره خلد الله تعالی دوام شوکته امر حکومت بندر عباس و جزیره قشم و هرمز و اسیل و تازیان و شمیل و میناب و بیابان و بندر خمیر را که همگی ملک مختص دولت ایران است از قرار شروط و قیود شانزده گانه مقرره مفصله بکارگذاران جناب جلالت و نبالت پناه مجدت و نجدت و شوکت انتباه شهامت و ایالت و بسالت همراه صید سعید خان امام مسقط و عمان واگذار و مفوض کردیم که از قرار همین شروط و قیود مقرره رفتار نموده و هیچ شرطی از شروط را مهمل و متروک نگذارد و اولاً آنکه حاکم بندر عباس باید تابع ابد دولت باشد و مثل سایر حکام فارس در اطاعت فرمانفرمای فارس باشد و نوشته خدمت اولیای دولت بسپارد که من بعد از بعد دولت علیه ایرانم ثانیاً همه ساله مبلغ شانزده هزار تومان از بابت مالیات و پیشکش و تعارف از نقد بدار الخلافه طهران یا دار العلم شیراز از قرار تفصیل در چهار قسط کارسازی نموده از کارگذاران دیوان اعلی سند خرج بگیرد و از این مبلغ دوازده هزار تومان مالیات دیوان اعلی خواهد بود و معادل دو هزار تومان پیشکش جناب اشرف صدر اعظم خواهد کرد و هزار تومان فرمانفرمای فارس را برسم پیشکش انفاذ خواهد داشت و هزار تومان هدیه مهرعلیخان شجاع الملک خواهد کرد ثالثاً خندقی که بنا گذارده در دور قلعه بندر عباس حفر نموده پر نمایند و بعد از این هم ابداً خندق را حفر نکنند رابعاً مدت بیست سال حکومت آنجا با جناب امام مسقط و اولاد امجاد او باشد بعد از انقضای مدت بیست سال آنجا را معمور و آباد بدولت واگذار نماید و اگر دولت ثانی باز او و اولیای دولت خواستند حکومت آنجا را با امام مسقط و اولاد او واگذار نمایند باقتضای رافت قرنان و دستور العمل خواهند داد و الا اختیار خواهند داشت که خود تصرف کرده حاکم دیگری بگمارند خامساً بیرق دولتی با چند نفر مستحفظ

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بیرق و تکفیر مذکوره چی همیشه در آنجا بوده رعایت شرایط احترام بیرق دولت را منظور دارند که در هر ماه چاپار دولت بهیه آوردن روزنامه و سرکشی بیرق دولت و علم بیرق بآنجا بیاید و در ایام اعیاد و روز مولد مسعود بندگان اقدس شهریاری روحنا فداه توپ شادی و مبارکباد بلند آواز سازند و همچنین هر شب و صبح یک توپ شلیک دارند و نمایند سادساً حکام بندر عباس و رعایا و قاطبهٔ ساکنین آنجا که در دست حاکم بندر عباس خواهند بود و در این چند سال خدمت بدولت کرده‌اند بهیچ وجه در مقام ایذا و اذیت و بهانه جوئی با آنها بر نیایند و کمال رعایت و سرپرستی از آنها بعمل بیاورند سابعاً بندر عباس و نواحی بندر عباس و جاهائیکه در عهد خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه مبرور در دست داشته و حال نیز مرقوم است زیاده از آن بجای دیگر دخل و تصرف نکنند ثامناً هر وقت فرمانفرمای فارس یا حکمران لارستان بسبیل شکار و تفرج خواسته باشند بآنجا بروند حاکم بندر عباس مثل سایر حکام شرایط خدمتگذاری و استقبال و لوازم احترام بعمل آورد تاسعاً اگر برای حکام فارس و کرمان بجهة مهمی لازم شود که قشون بصفحات کیچ و مکران و بلوچستان بفرستند مثل سایر حکام و ولایات در لوازم خدمت و رسانیدن سیورسات [...] و [...] و اینطور چیزها اهمال نکرده و خودداری ننمایند عاشراً اگر فرمانفرمای فارس قصوری در خدمتگذاری حاکم بندر عباس مشاهده نماید بمحض اخبار بجناب امام مسقط بدون عذر و اهمال فوراً او را عزل کرده حاکم دیگر که امام مسقط مصلحت بداند و در اطاعت حاکم فارس باشد بجای او بگمارد حادی عشر هرگاه از رعایای لارستان و سبعه و سایر مملکت فارس یا از رعایای مملکت کرمان بآنجا بیایند و آنجا [...] فرار کنند بمحض اظهار و اعلام ضابطه آن محل ایشان را بموطن اصلی خود معاودت دهد ثانی عشر این شروط و قرارداد با جناب امام مسقط سید سعید خان حی و حاضر و اولاد و امجاد او است اگر مستقلی مالک عمان و مسقط شوند دولت ابد مدت را با او شروطی و قراری نیست ثالث عشر مادام که بندر عباس و جزیرتین مرقومتین و شمیل و میناب و سایر متعلقات آنها در دست کسان جناب امام مسقط است احدی از مأمورین دول خارجه را در آنجا راه ندهند و متعهد شوند حفظ و حراست آنجاها را که در دست او است بجز آنجا [...] بانضمام هر مکان و محلی که استعداد توقف جهاز و نغله و کشتی جنگی داشته باشد و لنگرگاه بر آن صادق آید که از خاک اولیای دولت مفوض باو است صراحتاً متعهد بشود که جمیع حدود و ثغور امکنه مذکوره را از مداخله و تسلط غربا و اجنبی اعم از راه دوستی و دشمنی باشد محفوظ بدارد و وقتاً من الاوقات بهیچ وجه نگذارد که کشتی و نغله و جهاز دیگر محاربه دشمن با اسلحه یا بی اسلحه خواه عجم یا عرب یا از دول خارجه از حدود امکنه مذکوره بنجابت یا دشمنی یا بهانهٔ دیگر بانزدیک این دولت و بجاهائیکه در دست بندر عباسی است بگذرد رابع عشر امام مسقط حق ندارد که بندر عباس و ولایات مزبوره را اگرچه شرایط مذکوره هم باشد بدیگری اعم از دول خارجه و غیره واگذار نماید کما بید بموجب قرارداد بدست خود آن باشد و بجز از کسان و منسوبان او در بندر عباس و آن ولایات از جانب او دخل و تصرف کند لا غیر و شرایط مرقومه باید عمل نماید خامس عشر از قراری که تبعه دولت علیه ایران بعرض رسانیدند سابقاً شخص هندوئی مستاجر گمرکخانه مسقط عاملی از جانب خود مقیم عباسی نموده است و تنخواه مال التجارهٔ تبعه دولت علیه ایران که از بندر عباسی حمل هندوستان و جاهای دیگر میشد عشور [...] نظر را در عباسی دریافت میکرد و حال اینکه در هیچ دولت

و ولایتی چنین رسمی نیست که تنخواهی که وارد و ولایتی نشود معذالک عشور آن ولایت را از آن تنخواه اخذ و دریافت نمایند چون این فقره بدعت و خلاف قاعده است لهذا باید امام مسقط این فقره را موقوف دارد و تا رفع این بدعت بعد الیوم بالمره شده باشد و اجناس مال التجاره که از طرف بر و بحر وارد عباسی شود آنهم بنحوی که شیخ سیف در حال حیات خود عشور میگرفته بگیرند و زیاده از سابق مطالبه عشور ننمایند سادس عشر تنخواه تجار محجره در جزیره قشم باید به بندر عباس آورده و توسط عالیجاه خیر الحاج حاجی عبدالمحمد ملک التجار بندر بوشهر و وکلای تجار که ساکن عباسی هستند تحویل داده قبض الوصل دریافت دارند و ارسال دارالخلافه الباهره نمایند حرر فی العشرین من شهر شعبان المعظم سال یکهزار و دویست و هفتاد و دو هجری مطابق سنه لوی ئیل حاکم بندر عباس نیز بدینگونه شرحی نگاشت

ذکر شرحی که حاکم بندر عباس در تبعیت و چاکری خویش بدولت ایران تحمل نموده

بنده درگاه آسمان جاه سلطانی سعید بن احمد خود را از تبعه و چاکران و بستگان دولت ایران صانها الله تعالی عن الحدثان میدانم حکومت عباسی و جزیرتین قشم و هرمز و شمیل و میناب و بیابان و ایسین و تازیان که واگذار باین بنده درگاه آسمان جاه سلطانی شده است متعهد است که تنخواه قسط دیوانی بندر عباس و سایر را موافق تشخیص و رقم جهت هر قسط بقسط بدون تعطیل کارسازی نمایم و اسناد خرج بجهة خود صادر کنم و در سرپرستی رعایا و آبادانی آنجا کمال اهتمام را اعمال دارم و امری که منافی رای اولیای دولت قاهره باشد بر آن اقدام ننمایم و اگر خدای نخواسته سهواً ترک اولی و خلاف حکمی از بنده درگاه صادر شود حکمش با اولیای دولت است آنچه بفرمایند مختارند حرره فی پنجم شهر شعبان المعظم سال یکهزار و دویست و هفتاد و دو هجری مطابق لوی ئیل خیریت تحویل مع القصه چون صید ثوینی و صید محمد این وثیقه را خاتم برزدند و روزی چند بگذشت جمعه یازدهم شهر رمضان قلعه بندر عباس را تسلیم عمال امام مسقط دادند و صید ثوینی در زمان مسرعی سبک سیر گسیل مسقط داشت و صید سعید خان امام مسقط بر نشسته بیست و پنجم شهر رمضان وارد بندر عباس شد و سجل شرایط شانزده گانه را خاتم بر نهاد و نگاشته حاکم بندر عباس را بخط قبول رقم زد و اموال تجار را که در جزیره قشم محجر بود به بندر عباس حمل داده تسلیم حاجی عبدالمحمد نمود تا بخداوندان مال مسترد داشت و در قبول تمامت آن شرایط شاد خاطر بود جز اینکه بر زبان داشت که آقا محمد شاه آن هنگام که حکومت بندر عباس را با پدرم صید سلطان تفویض داشت این دو جزیره را خویشتن بدست کرد و عرب بنی معین را از این اراضی دفع داد اگر این دو جزیره را نام در وثیقه مسطور نساختید و جزایر بحریه رقم کردید نیکوتر بود حاجی عبدالمحمد گفت جزیره قشم بیست و چهار فرسنگ طول اراضی دارد و سیصد و شصت قریه و قصبه در این اراضی آبادان است و پانزده هزار خانوار رعیت بکار است این کی تواند بود که کارداران ایران چشم از آن بپوشند و ندیده انگارند با جمله امام مسقط تمامت آن شرایط را بر ذمت نهاد و عریضه از در اطاعت و ضراعت نگار داده با دوازده هزار تومان زر مسکوک از بهر پیشکش بر زیادت اشیاء دیگر بمصحبت صید علی که از خویشاوندان اوست و احمد شاه و حاجی عبدالله روانه دربار شهریار ایران نمود و خود روز پنجم شوال طریق مسقط گرفت و روز ورود مسقط را از بهر خود جشن عیدی نهاد و اهالی عمان را از الطاف و اشفاق شاهنشاه ایران ابلاغ داد و هر که از بازرگانان و مضاربه کاران که اقامت بندر عباس داشتند و این هنگام بتوقف مسقط موقوف داشته بود بجانب بندر عباس کوچ داد تا خانه های خود را عمارت کنند و مشغول

باشند و از آنسوی فرستادگان او باتفاق حاجی محمد علی دهم شوال از طریق بوشهر راه شیراز پیش داشتند بالجمله بعد از توقف بوشهر و طی مسافت ششم ربیع الاول وارد شیراز شدند و در خانه مهر علیخان شجاع الملک فرود آمدند و شجاع الملک رسم ضیافت و مهمان نوازی بپای برد و همچنان شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله ایشان را حاضر ساخته نواخت و نوازش فرمود و هر یک را جداگانه خلعت کرد و نیز ایشان از قبل امام مسقط در خدمت مؤید الدوله بعضی از اشیاء نفیسه پیش داشتند و عبد الباقی میرزا و ابو القاسم میرزا و شجاع الملک را جداگانه ارمغانی بدادند و از آنجا راه دار الخلافه بر گرفتند بعد از رسیدن بطهران و تقبیل سده سلطنت عریضه و پیشکش امام مسقط را با دوازده هزار تومان زر مسکوک از پیشگاه شاهنشاه بگذرانیدند و عقیدت او را در اطاعت و چاکری باز نمودند و تقدیم خدمت جناب اشرف صدر اعظم را نیز بر ذمت نهادند شاهنشاه ایران بصلاح و صوابدید صدر اعظم منشور حکومت و خلعت عطوفت و نشان مرصع بجواهر و مصور بتمثال شاهنشاه او را تشریف کرد و حاجی عبد الله فرستاده امام مسقط حمل منشور و خلعت کرده و راه مسقط بر گرفت. اما از آنسوی در شهر جمادی الاخره صید سعید خان رخت بجهان دیگر برد و صید ثوینی بعد از پدر مجلس سوگواری بگسترد و حاکم بندر عباس و والی میناب که در بندر عباس اقامت داشت نیز در مسجد قلعه و لنگر سوک او بپا داشتند و امام مسقط را فرزندان بود و ضیاع و عقار و خزانه او نیمی در مسقط و نیمی در زنگبار بود و اندوخته مسقط را صید ثوینی که فرزند ارشد و رکن اشد بود تحت تصرف میداشت و اندوخته زنگبار را برادر کهترش صید ماجد حراست میکرد و میان برادران صفا و صفوتی لایق نبود از این روی صید محمد خان برادرزاده امام مسقط سفر زنگبار کرد تا میان ایشانرا از آلایش کدورت صافی دارد و امام مسقط را پسری دیگر ترکی نام هست که او نیز جلادتی بسزا دارد بالجمله چون بعرض کارداران دولت رسید که صید سعید خان امام مسقط بدرود جهان کرد و صید ثوینی بجای او حکومت مسقط یافت فرمان رفت تا آن نشان و خلعت بدو برند و در ماتم پدر تعزیت و تسلیت گفتند و نظم بندر عباس و دیگر اراضی را که بحکومت امام مسقط مقرر بود با صید ثوینی مفوض داشتند و امر حکومت او را محکم و مبرم نمودند اما روزی چند بر نیامد که برادر کهترش ترکی آهنگ مخالف بنواخت و اراضی شناس را که در تحت فرمان عمال صید ثوینی بود مسخر ساخت و قصد تسخیر محال لوا نمود چون این خبر بصید ثوینی بردند لشکری بیاراست تا دفع برادر کند و ترکی نیز اعداد کار کرد چون هر دو لشکر بیرون شدند مردم ثوینی با او گفتند اگر راستی خواهی از مبارزت ما سودی بدست نخواهی کرد زیرا که ما تیغ بر ترکی نخواهیم کشید چه او فرزند امام مسقط است و در شریعت ما نبرد با فرزندان امام مسقط حرام باشد لاجرم از پای بنشستند و شناس بدست ترکی ماند.

ذکر مقاتله جعفر قلیخان ایلخانی با ترکمانان آخال

از این پیش شرح حکومت جعفر قلیخان ایلخانی در استراباد و بجنورد و نظم آن اراضی بدست او مرقوم افتاد از پس آنکه بسیار کس از اسیران ایران را رها ساخت و بیشتر از قبایل ترکمانان را اسیر فرمان داشت از قبایل که جماعتی ساکن قزل رباط و آخال بودند خاصه آنان که بتحت حکومت آقا محمد سردار میزیستند او را وقعی نگذاشتند و اسیر و غنیمتی که سال سابق از سملقان برده بودند مسترد نساختند ایلخانی دفع ایشان را بر ذمت نهاد و از استراباد و گوکلان و یموت لشکری بساز کرد و سواره بسطام و فوج فندرسک را نیز تجهیز داد آنگاه باتفاق شاهزاده جهانسوز میرزا

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

مرتب فوج عرب و عجم از استرآباد خیمه بیرون زده و تا ارض کلی داغ عنان نکشید و لشکر شادلو نیز برسید از آنجا بحرکت 19
بعد از عید نوروز آهنگ راه کرده و پیادگان را با احمال و اثقال بجای گذاشت و از ابطال رجال سه هزار کس
سوار گزیده ساخت و ایلغارکنان در یکشبانروز سی و پنج فرسنگ مسافت را درهم نوشته چاشتگاهی در مرابع قبیله
آق محمد سردار و قبایلی که در جوار او بودند برآمده و آنگاه تیغ در آنجماعت نهاده از خون مردان جنگ زمین را لعل
رنگ ساخت آنگاه زنان و کودکان و اموال و اثقال ایشان را بنهب غارت برگرفته ساز مراجعت کرده و چون هنگام
بازگشت لشکر از زحمت ایلغار کوفته بودند و حمل غنایم و راندن گاو و گوسفند نیز ضعف مینمود و اسیران که همه زنان
و طفلان و پیادگان بودند با سرعت طی مسافت نمی توانستند لشکریان نیز از بطی اسیر ناگزیر بودند ازین روی ترکمانان
که در اراضی آتک خانه و نشیمن داشتند مجالی بدست شد و سه هزار مرد نبرد آزموده بر اسبهای تیز تک برنشسته تاختن کردند
و ناگاه از پیش روی ایلخانی رزم در انداختند ایلخانی حکم داد تا لشکر همه رده راست کرد و از چارسوی اسیران و غنایم
بپره بزد و رزم کنان قطع طریق نموده تا بدامن جبلی رسید و سیقناقی گرفت آنگاه لشکر را همه گرد کرده و از فراز کوه مانند
سیل بنیان کن سرازشیب شد و در حمله نخستین ترکمانان را هزیمت داد و دو فرسنگ از دنبال ایشان بتاخت و بسیار
کس را بخاک انداخت پس باز شد و آن شب را در همان سیقناق اوتراق کرد تا لشکر لختی بیاسودند و صبحگاه راه برداشته
تا چند براندند و با بنه و آغروق خویش پیوسته شدند و از آنجا به بجنورد کوچ داد و روزی چند ببود دیگربار مکشوف افتاد
که جماعت تکه آخال از عشق آباد و قزل باطه ده هزار کس انجمن شده و در چمن قرق لشکرگاه کرده اند تا بکیفر این زیان تعرض
راز که در سرحد مملکت است ترکتاز برند ایلخانی ازین چاره دیدبانی چند در طرق و شوارع بگماشت تا نظاره باشند و از
حرکت و سکون دشمن خبر باز دهند و خود روزی چند در ارض مانه بماند و از آنجا برآمده برج و باره قلعه راز را ساز
کرد ترکمانان چون این بدانستند از آهنگ خویش باز نشستند اما ایلخانی چون ازین کار خاطر آسوده کرد تصمیم عزم داد که
مردم بجنورد را که در دو فرسنگی آتک نشیمن دارند تنبیهی فرماید چه ایشان در میان دو کوه سکون گرفته اند که از طرف
شمال راه عبور بر ایشان بسته است و هزار سوار نامدار با جماعتی از پیادگان جنگی در آنجا خانه کرده اند و همواره ترکمانان
تکه را در غارات حدود ایران راه نموده بوده باشند اینوقت چنان افتاد که میان اهل بجنورد اختلاف کلمه پدید شد بعضی از
اتفاق مردم آتک سر برتافتند و ایلخانی را بتصرف بجنورد دعوت کردند جماعتی چون این بدانستند ترکمانان را برای دفع ایلخانی
طلب نمودند چون راه با آتک نزدیک بود دویست تن تفنگچی ترکمانان بجنورد آمده در قلعه جای کرده و چند تن از اعیان
ایلخانی را ماخوذ داشت و از پیروی ایلخانی بیخبر از ترکمانان با عدتی قلیل بر سر بجنورد آمد و از رسیدن ترکمانان آگهی یافت
اگرچه حساب رزم ایشان را نگرفته بود و هم عار داشت که مراجعت نماید پس با همان گروه اندک اعداد کار کرد و بسنگری
سخت پرداخت و راه آمد شدن از قلعه گیان مسدود داشت و یکشبانروز بگشادن تفنگ کار جنگ کرد مردم بجنورد
چون خویش را محصور دیدند کس بآتک فرستاده استمداد کردند و زمانی دراز برنیامد که گروهی سواره و پیاده از آن سمت
برسید و بنیوانی پیادگان بقلعه در رفتند و سواران بر فراز تلال و جبل صعود دادند و ایلخانی را با گروه او در میان آن
دو کوه بحصار گرفتند از فراز کوه چون باران بهار گلوله بباریدند و از میان قلعه پیادگان مدد شده بیرون تاختند
[illegible]

و مرد و مرکب سنجاک و خون سر شد یکشبانروز دیگر کار بمقاتلت رفت روز سیم نیز لشکری انبوه از گه برسید و راه آب
بر لشکر ایلخانی ببست و نیران حرب را افروخته کرده با میمنهٔ ایلخانی دل دیگرگون ساخت و مردم خود را دو بهره کرد
نیمی را ملازم خدمت جهانسوز میرزا نمود و محمد خان چکنی و مرتضی قلیخان سرهنگ و محمد رحیم خان و محمد قلیخان و شیر محمد خان را
حکم داد تا هر یک در سنگری جای کردند و خود نیم دیگر را با سبحانقلی خان برداشته راه بر سواران بگرفت و جنگ بپیوست
و چندان طریق مصابرت سپرد که ترکمانان هزیمت شدند و از دنبال ایشان چهار فرسنگ برفت و بسیار کس بکشت
و از آن سوی جهانسوز میرزا بازار محاربت را با قلعه کیان گرم داشت و لشکر پیاده ایشان را شکسته از سنگرها بمیان قلعه
فرار داده و سواران را هزیمت کرده و مسافتی بعید از قفای ایشان در نوشت و پانصد سر اسب و اسیر بگرفت در
اینوقت چون سرب و باروت سپاهیان اندک شد و فتح قلعه بی توپ باره کوب صعب مینمود جعفرقلیخان ایلخانی
سودی در اقامت ندانست و طریق مراجعت گرفته تا استراباد کوچ بر کوچ طی مسافت کرد و صورت حال را معروض
درگاه شاهنشاه داشت و شمشیری که قبضهٔ آن بالماس مرصع بود تشریف یافت و از پس آن در اراضی ترکمانان
بلند آوازه گشت چنانکه ده هزار خانوار کوکلان در خیوق نشیمن داشتند با هزار خانوار اسیر قزلباش احمال و اثقال
خویش را حمل داده با زن و بچه طی طریق نموده در قاری قلعه ساکن شدند و پناه از دولت ایران جستند ایلخانی
چون این بدانست محمد رحیمخان و یوزباشی قلیخان را نزدیک ایشان فرستاد که آن جماعت را کوچ داده
بکالپوش آورده و نشیمن فرماید تا مبادا از دشمنان زیانی ببینند ایشان گفتند ما باقبال ملک الملوک عجم و پشتوانی
دولت ایران حراست خویش را توانیم کرد و پانصد تن اسیران ایرانی را آزاد کرده تسلیم محمد رحیمخان دادند
و یکصد و چهل تن از بزرگان ایشان نزدیک ایلخانی آمده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند آنهنگام که میان دولت
ایران و انگلیس کار بمقاتلت رفت چنانکه مرقوم می افتد شش هزار تن سوار ترکمان و یموت نزد ایلخانی آمده و
خواستار شدند که از کارداران دولت اجازت یافته بمبارزت لشکر انگلیس طریق بندر بوشهر سپرند و ایلخانی
صورت حال را عریضه کرده بحضرت دارالخلافه فرستاد شاهنشاه تاجدار فرمود که ما را در مبارزت با انگلیس
لشکر دولتی کافی تواند بود و واجب نباشد که مردم ترکمان یکباره ممالک ایران را که در جریده لشکر شمار نشده طلب
کنیم و متعب افکنیم نیکو آنست که ترکمانان در مراتع خویش بآسایش و آرامش روز برند تا اگر حاجت افتد ایشان را
حاضر کنیم جناب اشرف صدراعظم معروض داشت که هیچیک از سلاطین ایران را این ترکمانان فرمان پذیر نبوده اند خدایگان
نادر پادشاه افشار آن دست نیافت که بر گروهی از این جماعت غلبه کند و محمد حسن شاه قاجار را ما خود دارد و امروز به نیروی
بخت و فضل خداوند ترکمان چشت و ترکمانان حدود ایران تقدیم ضراعت کنند و طریق اطاعت سپرند اگر امروز پادشاه
یکباره ایشان را از تقبیل حضرت دفع دهد موجب اندوه و ضجرت آید بهتر آنست که شاخکان ایشان را رخصت
قرب درگاه رود تا بالطاف شاهانه شادمانه باشند پس بصوابدید صدراعظم فرمان رفت تا ایلخانی دو هزار تن از
ترکمانان را گزیده ساخته با بزرگان استراباد راه دارالخلافه پیش داشت و روز یازدهم شهر رجب که بشهر طهران
در آمد در حسب فرمان حسن میرزای امیرآخور و جهانسوز میرزا و میرزا زین العابدین ملک الکتاب با جماعتی از غلامان
رکابی او را پذیره شدند و بعد از ورود از خدمت جناب اشرف صدراعظم و تقبیل آستان ملک الملوک عجم برخوردار شدند.

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و چون میان دولت ایران و انگلیس خاتمت امر بمسالمت افتاد چنانکه مذکور میشود کارداران دولت ترکمانان را بخلاع گرانبها و کرایم بذل و عطا نواخت و نوازش فرموده رخصت مراجعت دادند و پس از ایامی چند ایلخانی نیز اجازت یافته در عشر آخر ذیحجه طریق استراباد برگرفت تا آن مملکت را انتظام کند و منال دیوانی را ارتفاع دهد

صورت دستخط شهریار بجناب اشرف صدر اعظم

چون بهانه جوئی و درشت خوئی سفرای انگلیس کار بدانجا برد که ما بین دولتین را بینونتی انداخت و اعداد مهمات و مقاتلت قریب افتاد جناب اشرف صدر اعظم اگرچه در حل و عقد امور و بسط و قبض مداخل مملکتی توانی بکمال داشت لکن چون کارها بزرگ شد و عوارض عظیم نشست وقت آمد که از بذل ده کرور تومان زر مسکوک پرهیز نباید کرد و در هنگام تاختن صد هزار سپاه سواره و پیاده نباید اندیشید و بیک مسامحت و مماطلت سردارهای بزرگ را باید از پای در انداخت و بیک نیکو خدمتی سربازی را سردار ساخت بالجمله عریضه بحضرت شهریار تاجدار انفاذ داشت و همانا کنایتی از مکنون خاطر برنگاشت لاجرم ملک الملوک عجم در پاسخ صدر اعظم با کلک و بنان خویش صفحه را نگار داد و بدو فرستاد بدین شرح که مسطور میشود جناب اشرف صدر اعظم عریضه شما ملحوظ افتاد هزار آفرین بر شما و بزرگی شما از امشب که شب شنبه سوم ربیع الاول است شما را که صدر اعظم من هستید وکیل مطلق بلا عزل نمودم که در مملکت ایران هرچه بخواهید بگوئید و بکنید تا آنجا که اگر پسر من مخل امر سلطنت باشد سیاست بشود و آنکس که تقدیم خدمت کند مورد التفات گردد و در هر حال قبول و اختیار با شماست چراکه شما را خیرخواه و غیرت کش دین و دولت دانسته ام و ما نیز حاضریم و تا همه جا ایستاده ایم و از غیرت خود دست باز نمیداریم کنون کار پیش آمد سخت باش همه کارها را سخت همانا این دستخط از روی کفایت شما مختار کل میباشید و این دستخط را بهمه قرائت کنید تا همه کس باخبر باشند

ذکر آغاز مقاتله و مجادله لشکر انگلیس در بندر ابوشهر با سپاه ایران

روز یازدهم ربیع الاول جونس صاحب که از قبل کارداران دولت انگلیس بشرط بالیوزی در بندر بوشهر اقامت داشت خطی بمیرزا حسنعلی خان دریابیگی فرستاد که مرا از این ملک بیرون شدن فرموده اند اگر اجازت فرمائی بعضی از آلات و اثاث البیت که حمل و نقل آن صعب است نزدیک شما بودیعت خواهم گذاشت دریابیگی مسئول او را پذیرفتار گشت و مقرر داشت که اموال او را در جریده رقم کنند و خط و خاتم بر نهند و بیکدیگر بسپارند و از جانب دیگر بمشایخ خلیج فارس آگهی فرستاد که جنرال فارستراب که صاحب نشان آدزباشی میباشد کنون خاطر فرمانفرمای هندوستان را مکشوف میدارد که بر حسب حکم ملکه معظمه دولت انگلیس کورنر جنرال در مشورت خانه امارت هندوستان حکم فرمود که با دولت ایران رایات گیر و دار افراشته شد و روز سیزدهم ربیع الاول جونس صاحب از بهر وداع بسرای میرزا حسنعلی خان آمده او را و مهدیخان سرهنگ و میرزا رضا و میرزا محمود خان را وداع گفت و اموال خود را در رواقی نهاده خاتم برزد و علم دولت انگلیس را فرود آورده از بوشهر بیرون شد روز پنجشنبه بیست و یکم ربیع الاول جماعت انگلیس سه فروند کشتی بکنار بندر عباس راندند و از آنجا بجانب جزیره قشم و بوشهر راه برگرفتند و سلخ ربیع الاول هفت فروند کشتی انگلیس در کنار بوشهر پدیدار شد و تا چهارم ربیع الثانی سی فروند کشتی در کنار بوشهر حاضر گشت و نیز اهالی انگلیس در آوردن کشتی و اعداد کار مشغول بودند و فرستادگان

ایشان در بصره و بغداد به ابتیاع گاو و گوسفند و شتر و علاقات روز میگذاشتند چنانکه از بهر جنگ ساخته شدند و ایشان را در روزنامه‌ها ده هزار و دویست و هفتاد تن توپچی و سرباز لندن و سه هزار و چهارصد تن سرباز هندی و سه هزار و هفتصد و پنجاه تن چریک بود و هشت فروند کشتی دولتی و سی و هفت فروند کشتی بادی و دودی بحری داشتند و هزار و یکصد و پنجاه سر اسب و چهارصد و پنجاه سر گاو با ایشان بود و در این وقت چنانکه مذکور شد کارداران ایران هرگز در خاطر نداشتند که با انگلیس نبرد آزمایند و از نیروی لشکری نامبردار بحراست بوشهر نگماشتند و از قضا محمد علیخان سرتیپ فوج قراچه داغی پسر فضلعلی خان امیر تومان که با قشیلی سربازی در بوشهر بود مریض شده پنجم ربیع الثانی از سرای فانی بجهان جاودانی شتافت و او را در بیرون بندر بوشهر با بستیانی با چهار عراده بود و بعد از فوت او سرباز او بی سر ما نگذار بماندند میرزا حسنعلی خان دریابیگی حکم داد تا توپ و سرباز او را بشهر در آوردند و جسد او را در مسجد بوشهر بخاک سپردند و چون لشکر دشمن در برابر بود مجلس سوگواری از بهر او روا نداشتند و رستم خان برادرش را بمیان فوج آوردند و محمد یحیی خان سرهنگ فوج نهاوندی که او را نیز فوجی ناتمام بود در شهر جا داشت و سرباز او در قراولخانهای شهر و برخی در برج و باره قلعه سکون داشتند مع القصه دریابیگی و محمد یحیی خان سرهنگ چون از جماعت انگلیس استشمام رایحه جنگ کردند صورت حال را نگار داده نزد شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله فرستادند که اینک لشکر انگلیس ساخته جنگ است و ما را نه از کارداران دولت رخصت مبارزت رفته و نه لشکری در خور این جنگ حاضر شده مؤیدالدوله را از نقض عهد دولت انگلیس شگفت آمد و ناچار با عداد کار پرداخت محمد قلیخان ایلخانی قشقائی را با لطفعلی خان سرتیپ و چند عراده توپ مأمور سفر دشتی فرمود تا وقت حاجت از بهر بوشهر دار الپشتوانی باشد و روز هشتم ربیع الثانی محمد علیخان شجاع الملک از شیراز خیمه بیرون زد و آهنگ بوشهر را تصمیم عزم داد چه این وقت مکنون خاطر کارپردازان انگلیس در حسم طریق مراودت و تشیید مبانی معاندت مکشوف افتاد و فوج خاصه و فوج چهارم و یک نیمه فوج شیرازی و صد تن غلام رکابی و چهار عراده توپ و یک عراده خمپاره ملازم خدمت شجاع الملک بود و در خاطر داشت که حسین خان و دیگر خوانین دشتی را که از طریق خدمت گشته اند و در تسلیم مال دیوانی تقاعدی میورزند کیفری بسزا کند و همچنان اگر کارداران انگلیس را کار مجادلت بجد است دفع دهد و نیز مؤیدالدوله روز یازدهم ربیع الثانی خطی بدریابیگی فرستاد که با سران لشکر انگلیس ابلاغ کن که دولتهای بزرگ را هرگز بر قانون نبود که بموجبی نقض عهد کنند و از شرایط چندین عهدنامه چشم بپوشند و بعد از نقض عهد مغافصةً آهنگ جنگ کنند این روش ترکمانان است که ناگاه بتیزند و بی آنکه خبر کنند با دوست و دشمن در آویزند اگر همچنان این اندیشه سودمند نیفتد اینک شجاع الملک در میرسد و از قفای او لشکرهای ایران روز تا روز بدان سوی کوچ خواهند داد اما از آنسوی مردم انگلیس فرصت از دست نگذاشتند و استاکر صاحب و دیگر امیران سرهنگی که سردار سپاه بری و بحری انگلیس بودند خطی بدریابیگی فرستادند که خلاصه آن بدین شرح است همانا کشتیهای جنگی و توپهای دولت انگریز در کنار بوشهر حاضر است و در قوت بازوی ماست که این شهر را چون خاکستر بباد دهیم و امروز تا فردا بگاه مهلت نهادیم از بهر زنان و اطفال و آنان که حمل سلاح جنگ نخواهند کرد تا خود را بیک سوی کشند و بسلامت باشند و اگر مردم این شهر و دریابیگی از در ضراعت بیرون شوند و ما را اطاعت کنند نیز بسلامت باشند

رسیدن مکتوب سرداران انگلیس بمیرزا حسنعلی خان دریابیگی

ونشان اطاعت ایشان آنست که چون ما آهنگ قلعه کنیم علم ایران را که در برابر چهار برج نصب کرده اند فرود آورند
و چون منقاد شوند کردار ما با ایشان بدینگونه خواهد بود نخست آنکه ما را با اموال هیچکس کاری نیست لکن توپخانه و قورخانه
و آلات حربیه و خزاین هر چه خاصه دولت ایران است دریابیگی جریده کند و با ما بسپارد تا ما خود داریم دوم آنکه لشکریان
بفرمان کارداران ایران درین بلده اقامت دارند با بنه و آغروق و طبل و شیپور باجازت ما از شهر بیرون خواهند شد
و آلات حربیه را در بیرون شهر با ما خواهند سپرد و سرکردگان نیز شمشیر خود در ایشان انقیاد نزدیک ما خواهند گذاشت
آنگاه رخصت یافته براه خویش خواهند رفت و باید دانست که ما را با دولت ایران طریق معاندت و مبارات است و دیگر
مردم خصومتی نیست و هر که در تحت حکومت انگلیس است از جان و مال بیمی ندارد دریابیگی را که نه رخصت جنگ بود
نه لشکر جنگی تدبیر خویش آراسته کرد و روز نهم ربیع الثانی مهدیخان سرهنگ را روانه قلعه بهمنی داشت و باقرخان تنگستانی
که از دالکی برای حفظ حدود به بهمنی تاخته بود پیام کرد که چون در بوشهر لشکری در خور جنگ حاضر نیست صواب آنست
که با توپ و تفنگ خویش بجانب ما کوچ دهی و اول شب دهم ربیع الثانی باقرخان باتفاق مهدیخان با دو توپ
و چهارصد تن تفنگچی که ملازم خدمت داشت روانه بوشهر شد و در کنار آن بلده بر سر چاه آب فرود شد و مهدیخان
بشهر بوشهر در رفت و پس از ساعتی کس بباقرخان فرستاد که دیگر باره باید بطرف بهمنی تاختن کنی و قلعه بهمنی را
حافظ باشی و توپهای باقرخان را گرفته در فسه (?) از برج خلعت پوشان جای داد باقرخان برادرزاده خود را
نزدیک دریابیگی فرستاد که چون ما را ببوشهر راه نمیگذاشتی از چه طلب کردی و از کار باز داشتی چه امشب من توانستم
در برابر دشمن دستگیر پرداخته کنم دریابیگی گفت صلاح وقت چنین افتاد هم اکنون میتوانی مراجعت باید کرد و باقرخان
ناچار راه بهمنی پیش داشت و هنگام سپیده دم وارد بهمنی شد اما از آنسوی لشکر انگلیس روز دوشنبه نهم ربیع الثانی
در حلیله دو فرسنگی بندر بوشهر از مراکب بحریه پیاده شدند و سی عراده توپ چهار پوند و پنج پوند و شش پوند و نه پوند بکنار
آوردند و هشت فوج سرباز هندی و سندی و بلوچ و عرب و انگریز از بحر بیرون شد و در اول حمله صد تن تفنگچی قم (?) که در
حلیله بودند بکشتند و بباران گلوله توپ ایشان را هزیمت کردند و روز سه شنبه را نیز در آنجا توقف نموده روز
چهارشنبه با شش فوج سرباز و هزار سوار و سی عراده توپ بجانب قلعه بهمنی که یکفرسنگی بوشهر است رهسپار شدند
و وقت سر برزدن آفتاب بکنار قلعه آمدند و این همان روز بود که هنگام سپیده دم باقرخان از بوشهر برسید و هنوز
از رنج راه نیاسوده بود که جنگ پیوسته گشت و باقرخان و احمدخان پسرش و شیخ حسین چاه کوتاهی با چهارصد تفنگچی
بقلت عدد و کثرت عدو نگران نشدند و چون شیران جنگی آهنگ رزم کردند از دو رویه گلوله توپ و تفنگ باریدن گرفت
و کشتیهای بزرگ انگلیس نیز از دریا عبور کرده در برابر قلعه بهمنی ایستاده شد و توپهای شصت و شش پوند بسوی قلعه
گشاده گشت بالجمله از بحر و بر جنگ در انداختند باقرخان و مردم او استوار بایستادند و از هنگام سر برزدن آفتاب
تا نیمه روز نیران حرب مشتعل بود و زمین جنگ چنان تنگ افتاد که ایرانیان با شمشیر بر روی انگریزان درآمدند و جمعی را
با تیغ بگذرانیدند سواران انگلیس از چار سوی ایشان درآمدند و قاروره‌های آتشین بمیان لشکر همی پراکندند
تا ایشان را از کار جنگ همی مشغول کنند با اینهمه فتوری در ثبات ایشان راه نکرد و هفتصد و چهل تن از لشکر
انگلیس را بخاک در افکندند و پنج عراده توپ با خود داشتند و بر زیادت ازین پنجاه تن از مردم مهندس و حکیم

رسیدن ... بوشهر
سرداران ...
بیرون جستن قلعه ...
دریابیگی

 و سردار تباه شد و مردم جراحت یافته نیز بسیار داشتند مردم انگلیس در اینوقت از دریا دهان توپها را گشاده داشتند
و از این قبیل مردم جماعتی را انجا که افکندند هفتاد و دو تن از خویشاوندان باقرخان و شصت کس از سپاه او مقتول گشت
احمد خان پسرش نیز جان بر سر این کار کرد و دیگر مردم هزیمت شدند و طریق تنکستان پیش داشتند باقرخان با ایشان
شتافت و شیخ حسین ببوشهر آمد و لشکر انگریز قلعه بهمنی را فرو گرفت و روز چهارشنبه و شب پنجشنبه را در بهمنی اقامت جستند
و سردار لشکر دریابیگی را پیام کرد که طریق انقیاد سپار یا ساخته جنگ باش دریابیگی اعلام داد که مرا از کارداران
دولت ایران اجازت جنگ نیست ما را مهلت گذارید تا شجاع الملک برسد و تقدیم جنگ کند و اگر صلح او تواند کرد
سردار انگلیس این سخنان را وقعی نگذاشت و صبحگاه طریق بوشهر برداشت از آن طرف حسن خان برازجانی و محمد خان با جمعی از مردم
خود در سنگر از سوی شهر در برج خلعت پوشان جای داشتند و چند تن توپچی نیز در فراز برج بکار ایستاده بودند ناگاه سرداران انگلیز
با شش فوج سرباز و هزار سوار و سی عراده توپ برسیدند و از گرد راه برج خلعت پوشان حمله افکندند و از جانب بحر دو تن
توپچی را که در فراز برج بود با گلوله توپ پست کردند پاسبانان برج دانستند که با ایشان رزم نتوانند داد توپها را از برج
بزیر آورده بجانب شهر بوشهر فرار کردند و لشکر انگلیس از دنبال ایشان تاختن نمودند و از باغ شکری راه برانگیختند
بستند و از دریا نیز گلوله توپ بباریدند بعضی از مردم برای جان خود را بدریا افکنده و جماعتی با حسن خان و محمد خان و محمد
رضا بیگ زیارتی بدروازه بوشهر رسیدند سرباز قراچه داغی که بی سرتیپ و سرهنگ بودند چون جماعت هزیمتیان را
نگریستند از سنگر خویش در میان دروازه شهر انبوه شدند و فوج بهادران و توپ سیرکالی که در برج و باره قلعه بودند
هزیمت شدند و نیز لشکر انگلیس راه نزدیک کرده علی بیک بهارلو سلطان توپخانه چون باران بهار گلوله توپ
بکشتیهای ایشان گشاده داد و چند کشتی را ثلمه و رخنه انداخت و یکتن صاحب منصب را نابود ساخت در اینوقت
دریابیگی بیک نظر کرد و از قلت لشکر خویش و کثرت جنود دشمن بیمناک شد پس فرمان داد تا علم ایرانرا بعلامت
اطاعت و انقیاد بزیر آوردند مردم شهر چون علم را نگونسار دیدند و هزیمت سرباز جدید بهادران که مردمی جبان
و جنگ ندیده بودند نگریستند هر کس در بیغوله در گریخت تا او را ندانند و جماعت توپچی و سرباز گروهی خود را با آب
دریا در انداختند و جماعتی بخانه شیخ محمد حسن مجتهد و سید محمد طاهر مجتهد از دیلمی پناهنده گشتند و گروهی در زوایا
پنهان شدند در اینوقت شورشی بزرگ در میان صغار و کبار افتاد و هر کس در اندیشه نجات و رهائی خویش از آن
داهیه عظیم بود و چون مدت یکساعت این قلیل مردم با چنین لشکری بزرگ رزم همی دادند جراحت یافتگان فراوان
بودند که پای فرار داشتند مع القصه بعد از فرود شدن علم و رسیدن مردم انگلیس محمد رضا بیک و محمد خان و حسن خان
برازجانی آشفته خاطر شدند و محمد رضا بیک با پنج سوار از دروازه شهر بیرون شد تا بطرفی گریزد و حیدر بیک غلام
دریابیگی برادر زن شیخ عبدالرسول نیز با او بود چون از دروازه بیرون تاختند جماعتی از سواران انگلیس از قفای
ایشان شتاب گرفتند و حیدر بیک را شمشیری بر سر زده از پای درآوردند محمد رضا بیک روی برتافت و دو تن
از سواران انگلیس را با تیغ بگذرانید جماعت سواران یکبار دهان تفنگها را بسوی او بگشادند چنانکه سی و پنج
زخم گلوله برداشت و جان بداد اما محمد خان را مردم دشتی بدستیاری کشتی از میانه بدر بردند و حسن خان برازجانی
دو روز در زاویه بزیست آنگاه جامه خود را دیگرگون کرده بجانب برازجان گریخت

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۶۲۵ در ذکر مسخر داشتن سپاه انگلیس قلعهٔ بوشهر را و محبوس داشتن دریابیگی و چند تن دیگر را

چون لشکر انگلیس اطراف قلعهٔ بوشهر را فرو گرفت و شهر تسلیم شد سرداران ایشان از بیرون شهر کس بطلب دریابیگی و مهدیخان سرهنگ و میرزا رضای منشی فرستاده ایشان را حاضر کردند و هر سه تن را شمشیر حمایل بود و مهدیخان زیادت نشان خویش را آویخته داشت نخستین با دریابیگی گفته شد با اینکه لشکری لایق در خور اینجنگ حاضر نداشتی چرا کارداران این دولت را از ورود آگهی ندادی که برای حفظ بوشهر لشکری بگمارند و چرا تاکنون زیاده از دو فوج سرباز ناتمام و صد و پنجاه تن توپچی بخور درین شهر اقامت ندارد ایشان گفتند که کارداران دولت ایران هرگز جنگ با انگلیس را در خاطر نداشتند و ما را نیز صحبت جنگ ندادند درینوقت که شما ناگاه بر ما تاختید و کار بمبارزت و مناجزت انداختید صورت حال را بشجاع الملک مکتوب کردیم هم مهلت نگذاشتید و بدین بلده ناگهان درآمدید این جنایت بر شماست که مرتکب نقض عهد و حسم مودت شدید سرداران فرمان دادند تا شمشیر ایشان را باز کردند و هر سه تن را قراول برگماشتند تا آنشب بپای رفت صبح پنجشنبه بعد از ضبط غلات و قورخانه و توپخانه بفرمودند تا هر سه تن را محبوسا بکشتی دربردند آنگاه حکم رفت تا لشکریان با بنه و آغروق و آلات حربیه و طبل و شیپور از دروازهٔ بوشهر بدر شدند و تفنگ و آلات حربیه را در بیرون شهر سپردند و خود راه برگرفتند چون یک تیر پرتاب طی مسافت کردند دیگر باره حکم دادند که هم آنشب را متوقف بوده صبحگاه راه برگیرند و قراول بر ایشان بگماشتند و روز دیگر لشکر انگریز بفرمان سردار بنه و آغروق لشکر ایران را ماخوذ داشته رها ساختند و جمعی از افواج از بهر معالجه و مداوا در بندر باز ماندند و هر کرا پای رفتن بود راه برگرفت و لشکریان بتفاریق روز چهاردهم ربیع الثانی وارد برازجان شدند اینهنگام مجلس سوگواری از بهر احمدخان پسر باقرخان تنگستانی گسترده بودند و حسن خان خلعتی که از سردار انگلیس بهر او آورده بودند در بر کرده در آن مجلس جای داشت سربازان نزد او آمدند و طلب علف و آذوقه کردند گفت درچنین روز حمل آذوقه و علوفه بر رعیت نتوان کرد گفتند از غلاتیکه عمال دیوان انباشته دارند و سپردهٔ تست ما را کفایت کن گفت آن اجازت نیز از بهر من نیست شما اندیشهٔ دیگر کنید سربازان برهنه و عریان تا کازرون آمدند با فوج رضاقلیخان سرتیپ پیوستند و میرزا علیمحمدخان ضابط کازرون بساز و برگ ایشان پرداخت علی سلطان و مصطفی قلیخان هم با جامهٔ دیگرگون خود را بمیان سربازان انداخته از بوشهر بیرون شدند و رستم خان نیز رها گشت آنگاه سرداران انگلیس شحنه از بهر شهر بگماشتند و مردم را فرمان کردند تا حجرات خویش را فراز کرده مشغول بیع و شری باشند و از بهر آنکه مردمان فارس خاصه حاجی قوام الملک را در حضرت پادشاه آلوده گناه کنند همی گفتند که ما بوشهر را بغلبه نگرفتیم بلکه دریابیگی را سی هزار تومان عطا دادیم تا علم را فرود آورد و شهر را تسلیم داد با اینکه حاجی قوام الملک و میرزا نعیم لشکرنویس باشی و حاجی محمد هاشم خان دیوان فارس در تمامت زندگانی نیکخواه دولت بوده اند و تقدیم خدمت نموده اند و درین روزگار که باشفاق و الطاف ملک الملوک عجم و ملاطفت جناب اشرف صدر اعظم مطمئن خاطرند از بذل جان و مال در راه پادشاه دریغ ندارند و همچنان سایر مردم فارس که تا بدینجا کار میرفت در ایام محاربت بین دولتین ایران و انگلیس علف و آذوقه لشکر را بدابهٔ خویش بلکه به پشت خویش حمل دادند و از نثار دینار و درهم و فراهم کردن چریک برای جهاد دقیقه مهمل نگذاشتند و از هیچکس خطی و پیامی بسرداران انگلیس نرفت با اینکه بمواعید شگرف خواهنده بودند بالجمله سرداران انگلیس دریابیگی را با شش تن از خدام و باتفاق مهدیخان سرهنگ و میرزا محمدرضا سفر بمبئی فرمودند و هفتصد گاو و دو هزار گوسفند و پانصد تنگ خرما بوشهر حمل دادند.

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

و یکصد صندوق از کشتی برآورده با طبل و شیپور به بوشهر درآوردند و همی گفتند این صندوقها آکنده از زر ناب است و شبانگاه دیگر باره بکشتی در میبردند و صبحگاه با طبل و شیپور به بوشهر در میآوردند تا پنج روز کار اینگونه کردند از بهر آنکه نمودار کنند که پانصد صندوق زر حمل داده‌ایم تا مردم صعالیک و احمق را بطمع زر بفریبند و هر شب دویست تن سوار و دو عراده توپ بطلایه لشکر لختی بیرون همی شدند و چندان و سه چندان مردم خویش خیمه‌ها افراشته کردند که ایرانیان لشکر ایشان را افزون شمار کنند و اینکلمات را جنرال صاحب بهادر سردار انگلیس رقم کرده خاتم بر نهاد و از دروازه بوشهر بیاویخت و خلاصه مفاهیم آن بدین شرح است که مسطور میافتد همانا شهر بندر ابوشهر در مدت چهار ساعت مسخر سپاه بری و بحری انگلیس شد بنام نامی ملکه معظمه و بعد از آنکه چوب از زیر علم ایران بعلامت انقیاد فرود آمد علم کوتی انگلیس افراخته گشت و بیست و یک توپ بقانون دولت بسلامتی وجود ملکه معظمه گشاده شد و کشتیهای انگلیس را که در تمامت بحار سایر است برای اعلام مردم جهان ازین فتح نصرت زینت کردند و بحکم سردار جنرال صاحب بهادر سالار افواج انگلیس که بخلیج فارس درآمده و فیلکس جونس کارپرداز مهام دولت و بالیوز خلیج فارس در کوتی انگلیس در ابوشهر رقم شد بتاریخ یازدهم دیسمبر در سال یکهزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی هم این ضوابط را بدین تاریخ در چند صفحه دیگر قسم کرده از دروازها بیاویختند فقره اول شهر ابوشهر تحت حکومت انگلیس درآمده از مردمی که بقانون عسکری امان که در تحت حکومت انگلیس میباشند حقوق هیچکس را از دست باز ندهند و گوش بسخنان بدخواهان و منافقین فراز نکنند و اگر نه کیفر عمل خویش معاینه خواهند کرد دوم چندانکه حکمی جریده نشده بندر ابوشهر از زحمت عشاران معاف خواهد بود سیم آلات حرب و ضرب در نزد هر کس باشد مضبوط خواهد گشت و بی اجازت هیچکس را نرسد که هیچگونه از مسکرات را معرض بیع و شری درآورد چهارم آنکه جز مسکرات هر چه بخواهند از برای بیع توانند بشهر درآورند و نیز از شهر بدر برند پنجم بیع و شری از برای عبید و اماء جایز نیست و غلامان و کنیزکان همه آزادند ششم آنکه در این شهر اقامت دارند مادام که بخواهند زیر حمایت انگلیس خواهند بود هفتم جز جماعت لشکریان و اهل پلیس هیچکس نتواند حمل سلاح جنگ کرد و نزد هر کس دیده شود مضبوط خواهد گشت و مسافران بری و بحری و خدمه کشتی نیز چون بدروازه شهر رسیدند باید آلات حربیه خود را بحافظان دروازه بسپارند و وقت بیرون شدن مأخوذ دارند هشتم آنکه زیر لوای انگلیس اند هر کس بآئین شریعت خویش عبادت خدای همی کند و دولت انگلیس را با ادیان و مذاهب مردم کاری نباشد نهم معاصی جزئیه را بقانون عسکری کیفر کنند و چون گناهی بزرگ شود حکومت آن با سردار جنرال صاحب است و هر کس در این بلده مدیون باشد بی آنکه دین او را کسی ضمانت کند اجازت ندارد که از شهر بدر شود مع القصه سرداران انگلیس در بیرون شهر اوتراق کردند و دو فوج سرباز در شهر باز داشتند که هیچکس بی اجازت از شهر بیرون نشود چون کار بوشهر را از اینگونه نظم کردند بحفظ خویش پرداختند و چند چاه آب را از بیرون شهر با خاک انباشتند که اگر سپاه ایران بهر دفع ایشان به انجا شود بی آب بماند و هر روز دو هزار تن از مردم بوشهر مزدوری برانگیختند تا در حفر خندق و بنیان سنگر بکار باشند و حفرهای چند در زمین کردند و باروت انباشته داشتند که چون ایرانیان در پیش برند آتش در زنند و لشکر را تباه کنند و از ساحل ریشهر تا باغ مشکری را سنگر بستند و شصت عراده توپ در سنگرها استوار نمودند و چند چاه آب را میان سنگر افکندند و از دو جانب که دریا بطریق بوشهر احاطت داشت.

نامه که سرداران انگلیس نگاشته از دروازه بوشهر بیاویختند

کشتیهای بزرگ بازداشته شد و دهان توپهای بزرگ را بجانب جاده روی دریا کردند و گلوله این توپها بمن
و چهارده من و هیجده من بود تا اگر لشکری بجانب بوشهر حمله برد از دو سوی بمدافعت برخیزند آنگاه بفراهم کردن علف
و آذوقه پرداختند و با بزرگان دشتی و سران قبایل ابواب مکاتیب مفتوح نمودند باشد که روی دل ایشان را بسوی خود کنند و
خلعتی از برای حسن خان برازجانی انفاذ نمودند و شیخ حسین چاه کوتاهی و رضاخان انگالی را بنواختند و خرسند داشتند
بعضی از مشایخ که در کنار دریا و میان جزایر جای داشتند ناچار با مردم انگلیس طریق مدارا گرفتند مانند شیخ حسن چارکی که
در جزیره قیس سکون داشت ده سر گاو بدیشان فرستاده اظهار حفاوت کرد

آگهی یافتن شاهزاده مؤید الدوله از [illegible] لشکر انگلیس بوشهر و سفر کردن شجاع الملک بدانجانب

روز شانزدهم ربیع الثانی خبر بمؤید الدوله آوردند که قلعه بوشهر بدست مردم انگریز مفتوح شد و این هنگام مهرعلیخان شجاع الملک
که طریق بوشهر می سپرد در چنار راهدار جای داشت شاهزاده خطی بدو فرستاد که با قدم عجل و شتاب طی مسافت کن
و لشکر بیگانه را از بوشهر بیرون شدن فرمای و حکمی برضاقلیخان [illegible] که [illegible] روز [illegible] کوچ داده با شجاع الملک
پیوسته شود و همچنان محمدقلیخان ایلخانی قشقائی را نیز امر کرد که با شجاع الملک ملحق شود و صورت حال را نگار کرده
انفاذ درگاه شاهنشاه داشت و خود بنظم بلد و ساختن لشکر و فراهم کردن قورخانه پرداخت و هیچ از خبر فتح بوشهر و
جنبش لشکر انگریز در مملکت فارس فتوری پدید نگشت بلکه چند کرت حاجی قوام الملک و مردم شیراز نزد مؤید الدوله انجمن
شدند و خواستار آمدند که خود کمر استوار کنند و دفع سپاه انگلیس را خویشتن بپای برند مؤید الدوله ایشان را پاسخ کرد که
لشکر دولت کفایت این امر خواهد کرد و حاجت بزحمت زید و عمرو نخواهد افتاد مع القصه شجاع الملک روز پانزدهم
ربیع الثانی در چنار راهدار اصغای این قصه نمود و جهان در چشمش تاریک شد و اعداد کار کرده روز هفدهم با فوج [illegible]
و فوج چهارم و چهار عراده توپ و یک عراده خمپاره جنبش کرد و از مسالک صعبه و جبال شامخه که شاهین بلند پرواز بزحمت
تمام فراز قلل آنرا تواند سپرد راه برگرفت و قورخانه و توپخانه را از چنین معابر که یاد از معابر [illegible] عبور داده و روز
بیست و پنجم ربیع الثانی در فراش بند فرود شد و پنج روزه اوتراق کرد تا محمدقلیخان ایلخانی با هزار تن تفنگچی برسید و غره
جمادی الاولی از فراش بند کوچ داده یکشنبه هفتم در ارض نذیرک پیاده گشت و باقرخان تنگستانی و محمدحسنخان برازجانی
بلشکرگاه در آمدند و شجاع الملک باقرخان را فراوان بنواخت و نوازش نمود و چندان بالطاف و اشفاق کارداران
دولتش امیدوار ساخت که قتل پسر را فراموش کرد بالجمله از آنجا نیز کوچ داده چهارشنبه دهم جمادی الاولی وارد برازجان شد
و در آنجا اوتراق کرده بتجهیز لشکر و اعداد کار پرداخت محمدقلیخان سرتیپ فوج خاصه و عبدالله خان سرهنگ فوج خاصه
و کاظمخان غلام پیشخدمت و میرزا سلطان محمدخان بهبهانی محمد صادقخان یوزباشی و محمدحسن خان مقدم و طهماسب
قلیخان سمنانی و احمدخان مقدم و محمدطاهرخان سرهنگ فوج چهارم و لطفعلی خان قشقائی و رضاقلیخان سرتیپ و
عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه با شش عراده توپ و یک عراده خمپاره حاضر بودند و در میان لشکر و حفظ لشکرگاه
میکوشیدند حسینخان و حاجی خان دشتی نیز بفراهم کردن چریک تفنگچی مشغول بودند شب یکشنبه چهاردهم جمادی الاولی
رضاقلیخان سرتیپ با دو عراده توپ و چهار صد تن سرباز بحکم شجاع الملک از لشکرگاه بطلب آذوقه بیرون شد و سیصد تن
سرباز قشقائی با یک عراده توپ هم از دنبال او راه برگرفت تا طی مسافت کرده از چاه کوتاه علاف و حبوبات حمل کرده

لشکرگاه آوردند و پنجشنبه هجدهم جمادی الاولی مستر موره وزیر مختار انگلیس که رنجیده خاطر از ایران بیرون شد از بغداد بوشهر
درآمد و نزد وایت پالیوت انگریزی جنرل کرفت و میرزا صادقخان کاشی نایب کارپرداز بمبئی را بکشتی انگلیس تا کنار بوشهر
کوچ دادند و از بهر آنکه از عدت و عدت لشکر ایشان خبری باز نیارند و او را بوشهر درنیاوردند و از راه بغداد و محمره روان
ایران نمودند در آنوقت چنان افتاد که کاظم نامی را لشکرگاه انگلیس از بهر بیع و شری سفر کرد و او را مردم انگلیس ماخوذ داشته
بنزدیک سردار سپاه بردند که اینک جاسوس لشکر ایران است سردار انگلیس او را خطاب کرد که اگر جاسوسی شجاع الملک را نکو
[illegible] از مبارزت تقاعد میورزی چون اینخبر بشجاع الملک آوردند سردار را پیام فرستاد که تاکنون مامور بجنگ نبودم
اگر رخصت نبرد داشتیم تو نتوانستی دزدانه بوشهر را آلی و نقض عهد و نفاق با دوستان را نیز از مفاخرت شمار کنی
هم اکنون گوش بر فرمان امنای دولت ایران نهاده ام آنگاه که اجازت برسد قانون مناجزت بنظاره خواهی داشت

خبر یافتن کارداران دولت ایران از غلبه مردم انگلیس بوشهر و مامور نمودن لشکر بفارس برای دفع ایشان

چون خبر ورود لشکر انگلیس بوشهر گوشزد کارداران دولت ایران شد ملک الملوک عجم سخت برآشفت و گفت تاکنون ندانسته بودم
که رجال دولت انگلیس بیرون قانون دولتی کار بحیلت و نیرنگ خواهند کرد و چهار عهدنامه را که ما ارکان اربعه بنیان مودت
و مصافات میدانستیم پشت پای خواهند زد و از سمر شدن بنقض عهد در اقالیم سبعه باک نخواهند داشت همانا کارداران
انگلیس مردم ایران را چون رعیت هندوستان شمار کرده اند که دویست ملیان مردم را بدست بیست هزار کس فرمان
بردار دارند و ندانسته اند که لشکر ایران از حمله شیر و حدت شمشیر نترسند و از هیبت پلنگ و نهیب نهنگ نهراسند چون
برستیزند صد هزار کس را یکشب خون بریزند هم اکنون این نقدنامه سره مدبشیان باز فرستم و کار یکسره کنم جناب اشرف
صدراعظم زمین خدمت ببوسید و عرض کرد که خاطر شاهنشاه را هیچ از تسخیر بوشهر گرد ملال مباد که من خود فرمان کرده ام
که قورخانه و توپخانه و لشکر جنگی در بندر بوشهر و محمره و هیچ قریه و هیچ آبادانی که در کنار بحر است انبوه نشود و هیچکس در کنار بحر
با لشکر انگلیس مبارزت نکند چه آنجماعت را در بحر ادوات منازعت آماده است و مردم ایران را با بلدان بعیده و ممالک
خارجه برای رواج تجارت یا طلب آزوقه و علوفه احتیاج نیفتاده که تدارک کشتی و اعداد جنگ بحر کنند پس بهتر آن است
که هر قریه و دیه که در کنار بحر است با لشکر انگلیس گذاریم تا درآیند و جای کنند و آنگاه که از کنار بحر بدینسوی سفر کنند تن تن
زنده نخواهند ماند و ما هنوز نخواسته ایم که با دولت انگلیس که دولتی بزرگ است مهر و مودتی را که سالها در دل جای کرده
برکنیم و اگر نه ما اینکار بکنار بحر و بنادر است لشکرهای ایران را از هرات و کرمان کوچ دهیم و ملکی چون هندوستان را
بر دولت انگلیس بشورانیم اینک سپاهی که لشکر انگلیس را از پیرو نشدن بوشهر دفع دهد بدانجانب گسیل سازیم و این قدر
ما را کفایت باشد که دانسته ایم بزرگان دولت انگلیس هرگز مناجزت با مردم ایران را اجازت نکنند و خاتمت اینکار
بمسالمت پیوندد و بدینکلمات که همه مجرب حکمت و سنجیده تجربت بود نیران غضب شاهنشاه را فرونشاند و از سوی
فرمان کرد تا نخستین سلیمانخان میرپنج افشار با جماعتی از سواران همراه سپاه گشت و از پس آن حکم داد تا میرزا محمدخان
قاجار کشیکچی باشی فرزند خود محمد مهدیخان را در کشیکخانه بنیابت خویش باز داشت و بسیج راه کرد و صدراعظم باعداد
کار او پرداخت و چهار عراده توپ و هفتصد و پنجاه حمل قورخانه با او روانه ساخت و فوج خوی و فوج قراه داغی و فوج
سیم تومان و فوج اخلاص افشار را ساز و برگ سفر کرده ملازم خدمت او فرمود و احمدخان محمد ابراهیمخان مرتب برادر [illegible]

جناب اشرف صدر اعظم را فرمان رفت تا با افواج ثلثه اصفهان بدو پیوسته شد و بر زیادت از این هزار و پانصد تن تفنگچی سواره
اصفهان و سواره نانکلی با او کوچ دادند و هزار تن سوار از غلامان و غلام پیشخدمتان با او جنبش نمودند و او را از آلات
حرب عدد و ادوات حضر زمین و دیگر چیزها از سیاه و سفید و طریف و تلید مستغنی داشتند و فضلعلی خان قراباغی امیر
تومان با سوار خود برحسب فرمان با او همراه شد و باتفاق فضلعلی خان در باغی که از بیرون شهر طهران بود منزل
نخستین بساخت و شاهنشاه ایران با رافتی که سزاوار چنان پادشاه است لشکرگاه او شده لشکریان را بار پرسی فرمود
و کشیکچی باشی را بیک سر اسب ختلی که ساز و برگ از زر و گوهر مرصع و ملمع داشت تشریف نمود و امیر تومان را بعطای تفنگی
گرانبها و خلعتی نیکو شادمان بساخت و سران سپاه را هر یک جداگانه عنایتی فرمود و کشیکچی باشی روز پنجشنبه چهارم جمادی الاولی
از حضرت دار الخلافه راه بر گرفت و بنظامی که در بسیج شده و ذخیره بی سر و سامانی ستوه نگشت و از زیان ملوسی قاطنین نزدیک
و دور معذور افتاد و طی مسافت همی کرد و بتخت سلیمانخان افشار روز هشتم جمادی الاولی وارد شیراز شد و مردم خود را از
رنج راه آسایش داده از آنجا طریق کازرون پیش داشت و کشیکچی باشی با لشکرهای ساز کرده روز هشتم جمادی الاخره فراز آمد
عبد الباقی میرزا و حاجی قوام الملک و میرزا نعیم لشکرنویس باشی و حاجی باشخان دیوان بیگی با جماعتی از بزرگان فارس او را
پذیره شدند و با حشمتی تمام در آورده در باغ نو فرود آوردند و از علوفه و آذوقه سپاه چیزی دریغ نداشتند فرامرز خان
مهندس نیز با مردم خود بلشکرگاه کشیکچی باشی پیوست و روز بیست و دوم جمادی الآخره فضلعلی خان امیر تومان با سواره
قراباغی و نانکلی و کمری و قورت بیگلو از راه کازرون روانه بوشهر شده سه روز از پس او کشیکچی باشی با لشکرهای گران
از باغ نو کوچ داده راه بوشهر پیش داشت اما از آنسوی در هر زمین که اتصال با دریا داشت انگریزان را قوتی کامل بود
و بدستیاری توپخانه که در کشتی داشتند با نیرو و توانا بودند و هر گاه از بحر بیرون میشدند دور و با دو قتال سفر میکردند و منهزم
ایرانیان می کشتند چنانکه مصطفی قلیخان میر پنج با مردم خود راه بریده در جزیره لنگه اوتراق نمود و روز بیستم ربیع الثانی در رسید
در ساحل بحر خیمه زد و این هنگام بکفروند کشتی انگریز که شصت و شش توپ و خمپاره را حامل بود در رسید و سردار کشتی دهان توپ
و خمپاره ها را بلشکرگاه میر پنج بگشاد و گلوله توپ ایشان ده من بمیزان بر میآمد و با نیم من باروت انباشته بودند که مسافت بعید
نشان کند میر پنج چون بدانست که در کنار بحر مبارزت با ایشان همه زیان است با دو عراده توپ پاسخ جنگ ایشان
طراز کرد و لختی از طرفین گلوله های توپ آمد شدن گرفت و از جانب دیگر حکم داد تا لشکریان قورخانه و بنه و آغروق را
از کنار بحر یک دو تیر پرتاب دور شدند و بسلامت بنشستند آنگاه گفت اگر شما آهنگ جنگ ماست از دریا بدر خواهید شد
و اگرنه ما را با بحر کاری نخواهد رفت و شیخ خلیفه و دیگر اعیان جزیره لنگه از میر پنج خورسند شدند که لختی از کنار بحر دور زیست
تا در میان و لشکر پایمال نشدند بالجمله مؤید الدوله روز پنجشنبه چهارم جمادی الاولی با افواج قراگوزلو و هفت عراده توپ
از شیراز خیمه بیرون زد و در سعدیه درآمد و فرزند او عبد الباقی میرزا که بتقبیل آستان شاهنشاه حاضر بود در حضرت دار الخلافه
مورد نواخت و نوازش شاهانه شده از قاخانه خاص خلعت یافت و حامل خلعت شاهزاده مؤید الدوله نیز او گشت و در جعبه
بشیراز یافته تبرک آسا بشتافت و در این هنگام در سعدیه بحضرت پدر پیوست و تشریف شاهنشاه ایران بدو با فتح از او رسانید مؤید الدوله
پذیره خلعت سلطان را بپایان برد و شاد خاطر و منشرح از سعدیه طی مسافت فرموده بدرجتاره فرود شد در نوقف حلی
جناب اشرف صدر اعظم در رسید که اگر تا کنون از شیراز بیرون سفر نکرده همچنان متوقف باش و نظم آن بلده را عمل

کار سپاه روز میگذار چون مؤید الدوله تا چهار راه ار کوچ داده بود مراجعت بشیراز را در چشم دشمن نحوی از ضعف حال شمار کرد پس با حاجی امیر و میرزا نعیم و حاجی قوام و مشیر الملک شوری افکنده کار بر آن نهاد که تا کازرون سفر کنند و شولستان لشکرگاه باشند و همچنان کوه گیلویه را منظم کنند و علف و آذوقه سپاه را فراهم فرمایند لاجرم تا کازرون براند و از آنجا علیخان سرتیپ قراگوزلو را با افواج قراگوزلو و هفت عراده توپ روز بیست و نهم جمادی الاولی روانه لشکرگاه داشت

شرح رقم جناب اشرف صدر اعظم بمهرعلیخان شجاع الملک برای دفع جماعت انگلیس از بندر بوشهر

جناب اشرف صدر اعظم بمهرعلیخان شجاع الملک رقم کرد که حق نعمت ملک الملوک عجم بر ذمت من و تو و خویشاوندان من از تمامت اهالی ایران بر زیادت است اگر دیگر مردم در راه پادشاه سیم و زر فدا کنند شما باید جان و سر نثار کنید چون این مکتوب من قرائت کنی نخستین باید از حفظ جان برائت جوئی و چنان ندانی که اگر در کار کسلی باشی مکافات عمل را بحشمت خویشاوندی من محو و منفی خواهی داشت همانا اگر در تقدیم خدمت دولت هیچگاه مسامحت و مماطلت معاینه فرمایم اعز فرزند خود را بند از بند باز کنم تا بخویش و پیوند چه رسد چون صدر اعظم این مکتوب را که خامه اش از زبان رستم سخن میکرد و خبر از لعاب ارقم تذکره میفرمود رقم کرد و بدست سرعی سبک خیزتر از باد شمال بشجاع الملک فرستاد هوش در مغزش شنیده شد و دل در سینه اش کفیده گشت لکن بدین سخنان که صنعت سورت تواضع داشت چون مرده متحرک یک دده معبد برزد و این هنگام دو تیر پرتاب از برازجان آن سوی تر لشکرگاه داشت و یکماه برافزون میرفت که لشکر انگلیس را از دور و نزدیک نگران بود از هیچ سوی مبارزت طراز نمی شد زیرا که در یورش بردن بسوی بوشهر و تسخیر آن بلده لشکر فراوان مجروح و مطروح بیفتاد و مردم انگریز نیز از قلعه بوشهر سر در نمیکردند تا مصافی بسازند و نبردی آغاز نهند از قضا روز هشتم جمادی الآخره محمد صادقخان یوزباشی که بطلایه سپاه ایران بود خبر باز داد که لشکر انگریز آهنگ برازجان ترکتاز کرده و تا چاه کوتاه راه بریده بقصد آنکه شبا هنگام بلشکرگاه ایرانیان شبیخون افکند شجاع الملک بعد از اصغای این خبر سران سپاه را انجمن کرده شوری سخن کرد و گفت واجب نشده است که با تقاعد در زیم تا دشمنان سخت کوشش ما را بنجاب خرگوش گیرند بهتر آن است که پیش از آنکه بر ما چاشت خورند ما بر ایشان شام خوریم و آن شبیخون که از بهر ما اندیشیده اند ما بر ایشان بریم سرکردگان سپاه او را تحسین فرستادند و بدین رای رزین تحیت درود گفتند لاجرم شجاع الملک نزدیک بغروب شدن خورشید با لشکری شیر صورت شمشیر لشکر را جنبش داد و دوازده عراده توپ نیز ملازم خدمت ساخت و بقصد شبیخون بر لشکر انگلیس از لشکرگاه بیرون شد و چون یک فرسنگی طی مسافت نمود ابری متراکم گشت و بارانی چنان بشدت ببارید که آلات حربیه و توپ و تفنگ و قورخانه بیکار ماند و از سیلان امطار و جریان انهار معابر و شوارع ناشناخته افتاد و هم در این وقت مکتوب باقرخان تنگستانی برسید که سیزده هزار تن لشکر انگلیس با بیست و هشت عراده توپ از چاه کوتاه عبور کرده آهنگ شبیخون رهسپار ندارند این هنگام شجاع الملک برای اصلاح آلات حربیه مراجعت بلشکرگاه از آهنگ جنگ پسندیده تر دانست و از آنجا کوچ داده باز لشکرگاه شد پس از زمانی لشکر انگلیس بجای او رسیده اوتراق کرد روز دیگر محمد قلیخان ایلخانی انهی داشت که لشکر انگلیس نه چندان است که باقرخان مکتوب کرده بلکه نیم آن است و دو نیزه سر که از سرباز انگلیس از دور و نزدیک بدست کرده بود ارمغان لشکرگاه نمود و خاطر لشکریان آشفته خنک گشت و شجاع الملک سخت مشجع است بهمان لشکرگاهی سخت کند تا دشمن تنگ نزدیک شود پس ناگهان بر ایشان تازد

آغاز مقاتله شجاع الملک با لشکر انگلیس

و مردم آغازه و لشکریان بدین سخن رضا ندادند و گفتند بنه و آغروق را حمل داده از اینجا بیرون فرستیم و خود یکباره آهنگ ۳۱
کارزار کنیم در پایان امر احمال و اثقال را بر بارگیرها نهادند و از چهار بخش سرباز یک بهره ملازم بنه و آغروق گشت و
عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه نیز با شش عراده توپ و هزار تن سرباز از برای حفظ لشکرگاه باز ماند و شجاع الملک از
بهر شبیخون تصمیم عزم داده تا ارض دالکی براند و از آنجا خطی به محمدقلیخان ایلخانی فرستاد که شب دوازدهم جمادی الآخره
از نیمه شب بجانب برازجان راه برگیرد و در نیم فرسنگی لشکرگاه انگلیس کمین نهاده باش تا آنگاه که ما نیز راه نزدیک کنیم و دهان
توپ گشاده داریم و این اندیشه شما علامتی باشد آنگاه که اصغای بانگ توپ فرمائی از جانب جنوب حمله در افکن و ما با
ابطال رجال از طرف شمال رزم خواهیم داد اما عیون و جواسیس مردم انگلیس این مواضعه را باز دانستند و مردم خود را
آگهی فرستادند و سرداران انگلیس اعداد جنگ کرده و ساخته کارزار شدند بالجمله شجاع الملک دو ساعت از آن پیش که
آفتاب بمغرب در رود از فوج خاصه و فوج چهارم و فوج همدانی و عرب و شیرازی و قشقائی از هر فوجی چهارصد تن که
سنجیده و اختیار بودند اختیار کرد و از جمله دو هزار تن عرض داد و از ایشان پیمان جنگ و جلادت بست که تا جان
در تن دارند مقهور دشمن نشوند و هشت عراده توپ نیز ملازم خدمت داشت و صد تن غلامان رکابی را فرمان کرد
که بمنقلای سپاه حرکت کرده پیش قراولان انگلیس را چنان قتل و اسر نمایند که کس خبر بلشکرگاه ایشان نبرد و از دالکی بجانب
برازجان راه برگرفت شگفتی آنکه این خبر را جاسوس مردم انگریز بلشکرگاه ایشان باز داد و سرداران انگلیس حیلتی اندیشیدند
و پیش از آنکه شجاع الملک با ایشان قریب افتد خواستند تا ایلخانی را فریب دهند پس توپی گشاد دادند که ایلخانی بگمان
آنکه بانگ توپ لشکر اسلام است ناپروا بجنگ درآید و با مردمش مقتول شود و پیش قراولان لشکر انگریز بعد از اصغای
بانگ توپ بلشکرگاه خویش در رفتند تا طلایه لشکر ایران نیز بدانچه اندیشیده‌اند دست نیابند اما شجاع الملک بعد از
طی دو فرسنگ چون بانگ توپ بشنید دانست که کار دیگرگون شده است لشکر انگلیس را از کید و کین ایشان آگهی
داده‌اند و در چنین وقت آهنگ شبیخون کاری بیهوده است و بعضی از سران سپاه بدان سر شدند که مراجعت
بلشکرگاه کنند باز شجاع الملک اندیشه کرد که ایلخانی بعد از اصغای بانگ توپ بی‌توانی آهنگ جنگ خواهد کرد و بدست
لشکر انگریز ناچیز خواهد شد و از بهر آنکه او را رها کند اسب برانگیخت و لشکر را جنبش داد و شتاب زده با لشکر انگریز زمین جنگ
تنگ کرد و چند توپ گشاده داشت که ایلخانی را از رسیدن خویش بیاگاهاند از نیم فرسنگی برازجان چون بانگ توپ
گوشزد مردم انگلیس شد و این جلادت معاینه کردند چنان دانستند که از دارالملک ایران لشکری انبوه بمدد شجاع الملک
رسیده و سخت هراسناک شدند و از کمال دهشت قورخانه و آذوقه خویش را آتش زده طریق مراجعت گرفتند و حسن خان
برازجانی را نیز با خود داشته با خود بردند چه گمان داشتند که باغوای او از بوشهر بیرون شده‌اند و گرفتار این داهیه گشته‌اند
مع القصه لشکر انگلیس از راه چاه کوتاه طریق مراجعت گرفت و سرباز ایرانی با آنکه شش فرسنگ پیاده تاخته بود هیچ ماندگی
و سستی نداشت چون برق خاطف و صرصر عاصف مدت سه ساعت از دنبال ایشان جهنده بودند و مردم ایلخانی نیز چون
گرگ دیوانه از چپ و راست حمله می‌افکندند و مرد و مرکب بخاک میانداختند بر مردم انگلیس صعوبتی افتاد خواستند تا راه بوشهر
نزدیک کنند باشد که استمداد می‌توانند کرد پس از طریق چاه کوتاه براه شیف در آمدند و در تاریکی شب یکباره دهان توپها
و خمپاره‌ها را بگشادند تا چنان نمودار کنند که مکان و مسکن ایشان جز در آنجا نخواهد بود آنگاه از اشتعال فروغ آتش و شعله

ویکی طبل و شیپوری بجای آورده باشند که لشکر اسلام مقام ایشان را ندانند و محفوظ بمانند اما هنگام گشادن توپ
و خمپاره ایشان ایرانیان نیز بدلالت نار و دود آتش بار رود توپهای خود را بگشادند و بسیار کس از آن جماعت را بکشتند و
چون از آن پس محل اقامت ایشان را ندانستند ناچار در جای خود متوقف شدند و زمانی دراز بر نیامد که سپیده صبح سر بزد و
مکشوف افتاد که سپاه انگلیس یک تیر پرتاب بیرون زیادت مسافت ندارد و ایشان در تاریکی شب تلی چند بدست کرده در
اطراف آن تلها آسوده بوده‌اند و جنرال اوترام سردار جدید انگلیس نیز از بوشهر پنج عراده توپ و دو فوج سرباز و چهارصد سوار بمدد
ایشان گسیل ساخته بود در این وقت دو فوج از سرباز و هزار سوار نظام و هشتصد تن توپچی و پیت و پنج عراده توپ و خمپاره
حاضر جنگ بود مع القصه چون در میان لشکر اسلام و آن جماعت تلها حاجز بود نیز زیادت از یک ربع ایشان دیدار نبود
و بچشم ایرانیان اندک می‌نمود از این روی لشکر ایران یکباره جنبش کردند و سفریان سرکرده و صاحبان مناصب حمله
افکندند و بقانون نظام و طریقت حزم نگران نشدند از آن سوی لشکر انگلیس قلت عدد ایرانیان را بدیدند و آن هول
و هراس که در دل داشت فرو گذاشت و یازده فوج سرباز ایشان که در فراز و نشیب تلال بودند سر بدر کردند و هزار
سوار نظام از طرف میسره صف راست کرد و هیجده عراده توپ که در فراز تلی نصب کرده بودند روی در روی
لشکر اسلام نمودند در این وقت مهرعلیخان شجاع الملک چون شیر نیستان و پیر دستان اسب برانگیخت و با اینکه اسب او
با ساخت زین زرین و ساز و برگی نشان در میان سپاه علامت بود هیچ بیم نکرد و جان عزیز را در راه دین و دولت
خوار گرفت و در پیش روی صف از یمین و شمال بتاخت و فوج خاصه را در میمنه جای داد و فوج همدانی را در میسره باز
داشت و دیگر افواج را در قلب اقامت فرمود و هر فوج را دو توپ بسپرد و صف راست کرد با اینکه در این وقت کثرت
سپاه دشمن مکشوف افتاد در این قلیل مردم فتوری نینداخت گروهی از قبیله عرب و شیرازی و قشقائی و چند تن سوار
ایلخانی بسفریان سرکرده‌گان یورش بردند و در اول حمله تلی که در جانب میسره بود فرو گرفتند و صد تن از انگلیس را
مقتول ساختند و بیرقدار را از پای درآوردند تا بیرق او در میدان نگونسار بیفتاد و بجانب میمنه جنگ افکندند
اگرچه اینکار بقانون نظام نرفت اما واجب کرد که شجاع الملک تشیید این عزیمت کند ناچار فوج خاصه و فوج چهارم را
بمدد ایشان فرمان یورش داد و فوج همدانی را بحفظ میسره لشکر باز داشت از آن طرف لشکر انگلیس چون این بدیدند
یکباره دهان توپها و خمپاره‌ها را بگشودند و چون باران بهاری گلوله بباریدند بسیار کس از فوج خاصه و فوج
چهارم بخاک افتاد لکن فتوری در عزم ایشان نیفکند و همچنان همی رفتند و زمین جنگ تنگ کردند تا چنانکه در میان
فریقین افزون از دویست قدم مسافت نماند آنگاه توپها را گشاده داشتند و گروهی از اعدا را بخاک و خون
انباشتند سپاه انگلیس از این جلادت آشفته خاطر شدند و دانستند که اگر این افواج با هم پیوسته شوند و با یک رده رزم
دهند کار بصعوبت خواهد رفت لاجرم دو عراده خمپاره بر فراز تل آورده در میان لشکریان آتش و آهن بباریدند
و جمعی را نابود ساختند در این وقت سواران قشقائی و تفنگچی ایشان هزیمت شدند و محمدقلیخان ایلخانی که در تاریکی
شب با لشکر انگریز رزم داده بود و روز روشن مبارزت را بسبب قلت عدد صواب نمیدانست نیز کناری داشت
و از دور نیز دیک نگران بود لطفعلی خان سرتیپ و سرباز قشقائی نیز باز پس شدند و تقاعد ایشان از جنگ در
ثبات فوج خاصه و فوج چهارم تبریز لغزشی افکند و فوج عرب را نیز هول و هرب بگرفت رضاقلیخان سرتیپ

چندتن را بشمشیر جراحت کرد و توپچیهای بوالوردی نیز چندان بصیرتی بکار نبردند چنانکه عباسخان پسر آقا باباخان که ۷۳۴
سلطان توپخانه بود و دیگر محمدعلی سلطان خود خویش را پیاده کردند و دو گلوله و از ونه توپ افکندند و این دو توپ را
از کار انداختند و هم درین وقت گلوله خمپاره انگلیس چهار تن توپچی ایشان را با دو سر اسب نابود ساخت و محمدقلیخان تیپ پیشتر
که میدان مبارزت را شیره جان بود و از میسره بمیمنه میتاخت یکپاره سرب از دهان خمپاره انگلیس رها شده نیمی از چانه اش را
ببرد و سواران نظام انگلیس چون این بدیدند دل قوی کردند و گروهی همدست شده بر آن تل که در اول حمله ایرانیان
گرفته بودند با شمشیرهای کشیده یورش بردند و قارورهای آتشین بمیان سربازان در افکندند تا ایشان از سوختن
سلب و فرو نشاندن لهب بکار جنگ نتوانند پرداخت و بدین حیلت آن تل را از ایشان پرداخته ساختند و پس از آن که
از کار میمنه دل فارغ نمودند بجانب قلب سپاه اسلام حمله ور گشتند این هنگام شجاع الملک نیک نظاره کرد و نگریست که
از دو هزار تن لشکر که فزون از ده هزار کس سپاه دشمن داشت نیمی بجای نمانده و از هشت توپ که در قفای بیست و پنج
عراده توپ خصم میداد نیز دو توپ بیکاره مانده و بدست لشکر دشمن افتاد جهان در چشمش تاریک گشت و چون شیر آشفته
و دیو دیوانه بکار درآمد و با جماعتی از فوج خاصه و فوج چهارم و سرباز شیرازی پای استوار کرد و علیخان سرتیپ همدانی
با مردم خود چون کوه پابرجای با شجاع الملک همداستان گشت و با اینکه گلوله توپ و خمپاره چون تگرگ مرگ باریدن داشت
در پیش روی دشمن دیوار آهنین بودند و بسیار کس از سربازان در میدان جنگ بر دستها در افتاده تفنگها انباشته [illegible]
و بر خاسته رزم میدادند و سواران انگلیس را از هر سوی بهزیمت میتاختند و مقتول میساختند و از گرد میدان و دود این
توپ و تفنگ جهان را ظلمت بگرفت و هم درین داهیه ابری تیره بر نماست و رعد و برق بگرد و بارانی که سیلاب بلا را
تذکره میداد باریدن گرفت و هم درین غرقاب دواهی و تباهی دلیران بگیرودار بودند و سواران انگلیس با دو عراده توپ
بر سر فوج همدانی حمله آوردند شجاع الملک بانگ بر سرباز همدانی زد و ایشان را به بیم و امید در برابر حمله دشمن سد سدید ساخت و
علیخان سرتیپ استوار بایستاد سربازان چون مرد پدرکشته و گرگ رها گشته بجنگ درآمدند و بسیار کس از سوار نظام انگلیس را
مقتول داشتند و دویست سر اسب ایشان را نیز نابود ساختند سواران پشت با جنگ دادند و در کنار لشکر خود دیگرباره
ساخته کارزار شدند و با دو عراده خمپاره تاختن کرده حمله در افکندند هم درین کرت بر لشکر ایرانی نصرت نیافتند و
هزیمت شده بازگشت ساختند بالجمله لشکریان از جانبین چنان راه نزدیک کردند که سربازان با نیزه پیش و توپچیان با شمشیر تیز
میساختند شجاع الملک با دل تفته و لب کفته بچپ و راست همی تاخت و رزم همی ساخت علیخان سرتیپ را نیز هم در آن هنگامه
نشان از دم اژدها میداد زخم شمشیری ببازو رسید ولیکن از پای ننشست رضا بیک سرهنگ و رضا سلطان توپخانه و علی
سلطان توپچی نیز مردانه بکوشیدند این وقت آن طوفان آب و طغیان سحاب در میان فریقین میانجی شده هر دو
لشکر از کار نبرد بازمانده شدند و سپاه انگلیس وقت را غنیمت داشته بجانب بوشهر هزیمت کنان راه برگرفت و از کثرت
دهشت و ماندگی حمل احمال و اموال خود نتوانستند کرد و گرانبها را بخشیدند و بجانب بوشهر سبک خیز شدند و اموال ایشان را
مردم دشتستان و دیگر قبایل بغارت برگرفتند و پنج تن از لشکر اسلام که دو تن از فوج خاصه و یکتن از فوج چهارم و یکتن
قراگوزلو بود و یکتن شیرازی بدست لشکر انگلیس در آن گیرودار گرفتار آمده و ایشان را بعد از ورود بوشهر رها کردند بالجمله
چون لشکر اسلام را درین هنگام سواری حاضر نبود که سرباز انگلیس را از پیش روی تا بزده و دستگیر سازد و خود نیز

 ی آمده بودند مراجعت را صواب نزدیکتر دانستند اگرچه با سلیمانخان افشار که در کازرون جایی داشت دو کرت اعلام داد که حاضر جنگ شود و او چون کمان انجنگ نداشت تقاعدی ورزید و درین جنگ از لشکر انگلیس و هندی هفتصد تن بیش و کم مجروح و مطروح افتاد و مکشوف شد که دو هزار کس از سپاه ایرانی با دوازده هزار تن لشکر انگلیس هشت ساعت مبارزت جست و بیشتر وقت ظفرمند گشت چه اگر هزار سوار با ایشان بود یکتن از لشکر دشمن بسلامت بیرون نمیشد جنرال استاکر سردار انگلیس ازین شرمندگی خود را با زخم طپانچه مقتول ساخت و از لشکر ایران نیز دویست و هشتاد تن کشته شد بدین شرح از شناختگان علی اکبر سلطان و عباسقلی خان قاجار از فوج خاصه سی تن و از فوج چهارم تبریز هفتاد و دو تن و از فوج همدان پنجاه و هشت تن و از فوج شیرازی یکصد و ده تن و همچنان هشتاد و چهار کس مجروح شدند از توپخانه دو تن و از فوج خاصه شانزده تن و از فوج چهارم بیست و دو تن و از فوج همدان بیست تن و از فوج شیرازی بیست و چهار تن و ازین جراحت یافتگان ده تن بی دست و پا ماندند و دیگران بهبودی یافتند و دوا کار ایشان حکیم فقرترین بود و دیگر ده کس از سپاه اسلام را رودخانه دالکی غرقه ساخت چه بی شناختن معبر خواستند آب را عبره کنند مع القصه از آنسوی عبدالحسین خان که مردی نامجرب بود اصغا نمود که شجاع الملک و سران سپاه مقتول شدند پس بیتوانی کوچ و اموال و اثقال لشکریان را سیلاب در ربود و در پست و بلند زمین سنگ و خاک درانباشت و ازین روی چون لشکریان از هر جای مراجعت کردند چنان طوفان باران بی بنه و آغروق ماند پراکنده شد بالجمله عبدالحسین خان و مردی که با او بودند کوچ داده بخشت آمدند و از آنطرف شجاع الملک فرمان کرد تا توپچیهای آذربایجان توپها را با زحمت تمام بپای کردن خشت رسانیدند و علیخان سرتیپ همدانی بحراست توپها بماند و محمدقلیخان ایلخانی بارض نه نیزک شتافت و شجاع الملک باراضی خشت سفر کرد تا لشکری که از زحمت سیلاب پراکنده بود دیگرباره انجمن کند

رسیدن لشکر ایران ببرازجان و نیزک و معاهده سران سپاه در مقاتله با مردم انگلیس

چون خبر جنگ بوشهر در اراضی فارس پراکنده شد و عساکری که مامور سفر بوشهر بودند در عرض راه اصغا نمودند در طی مسافت تعجیل فرمودند و شاهزاده مویدالدوله دویست تن تفنگچی خشتی را نزدیک علیخان سرتیپ فرستاد تا توپخانه که در دالکی بجای مانده حراست کنند و سلیمانخان میرپنج افشار روز بیست و سیم جمادی الآخره وارد دالکی شد و روز دیگر مویدالدوله با لشکری ساخته از ما در رسید و کسی بایلخانی فرستاد تا سواران خود را از نه نیزک برنشانده بارض برازجان آمد و نخستین توپخانه را روز بیست و پنجم جمادی الآخره از دالکی حمل ببرازجان دادند و از آنجا به نیزک کوچ داده لشکرگاه کردند و شجاع الملک مردم پراکنده را انجمن ساخته چهارم شهر رجب در نه نیزک فرود شد و فضلعلی خان امیرتومان با سوار زرزا و نانکلی و غلام سواره افشار روز دیگر از راه برسید و میرزا محمدخان کشیکچی باشی با لشکر خود روز دوازدهم رجب راه نزدیک کرد و ابوالقاسمخان پسر مویدالدوله باتفاق شجاع الملک و امیرتومان و سران و سرکردگان سپاه او را پذیره شدند و با مکانتی لایق در آوردند بعد از رسیدن او بزرگان لشکر مجلسی آراستند و در جنگ با مردم انگلیس مواضعه نهاده پیمان دادند که اگر کسی از جنگ آنجماعت تقاعدی ورزد یا روز مصاف از جان خویش بهراسد و پشت بمیدان نبرد کند بقانون دولت جان و مالش هدر باشد و بطریقت شریعت زن او بطلاق اطلاق شود و بدین پیمان گواه گرفتند و خطوط نشان نهادند و بزرگان دشتی و دشتستانی و صنادید قبایل فارسی بدین سخن همداستان شدند حسین خان دشتی سنال و دیوان که حمل او بود از پیش براد و برفت

نهاد که پیش جنگ باشد با هزار تن تفنگچی حاضر خدمت شد لکن از ناراستی روزگار گذشته بیمناک بود و از در نفاق طریق ۷۴۵
اتفاق می‌سپرد و حاجی محمد خان دشتستی پسر خود را با دویست تن تفنگچی ملازم لشکرگاه ساخت و میرزا سلطان محمد خان
بهبهانی نثار جان و تن خاطر گرفت و با قرمان تنگستانی بعد از قتل پسر و خویشاوندان بیشتر شیفته جنگ میدان بود و اهمه
مردم حق‌پرست و شاه‌دوست بودند و ایشان را اشفاق و الطاف شاهنشاه ایران و مکارم جناب اشرف صدراعظم
فریفته بود که وداع زن و فرزند و ترک جان و مال را سهل و آسان همی گفتند مع القصه در اینوقت مکشوف افتاد که جماعتی از
ساکنین و صعالیک مردم دشتی از بهر بیع و شری علف و آذوقه بلشکرگاه انگلیس حمل میدهند مؤیدالدوله فرمود
شصت سوار از مردم فضلعلی خان امیرتومان و محمد قلیخان ایلخانی برنشستند و شش تن از آنجماعت را با دو هزار
مکیال و چند حمل پنبه دانه و دیگر اشیا را مأخوذ داشتند و بلشکرگاه آوردند شاهزاده آن اشیا را بر لشکریان بخش کرد
و هر شش تن را عرضه هلاک و دمار داشت و از آن پس هر مردم اندازه کار برگرفتند و با لشکر انگلیس طریق آمد شد مسدود
داشتند و سپاه انگلیس در بوشهر محصور ماند و از آن دستبرد که از قلیل مردم ایران معاینه کرده بود دیگر پای از پس
لشکر و حصار بیرون ننهاد چنانکه روز شنبه غره شعبان فضلعلی خان امیرتومان و سلیمانخان افشار با فوج قراچه
داغی و فوج چهارم و فوج قراگوزلو و فوج اخلاص افشار و فوج چهار محالی و سوار افشار و سوار میرخان شاهسون و سوار
نانکلی و سواره دیگری بجانب بوشهر راه برگرفتند و ایلخانی با سواره خود و پاشا خان یوزباشی و محمد صادق خان یوزباشی
نیز با سواران خود با ایشان متفق شدند و رضا بیگ سرهنگ توپخانه با هفت عراده توپ کوچ داد و اینجمله طی مسافت
کرده عنان ریز تا کندم ریز برفتند و از بهر ستیزه آویز آن جماعت طلب داشتند و ایشان از غایت هول و هرب پاسخ ندادند و دیدار نشدند

قرائت منشور پادشاه اسلام در مسجد دارالخلافه و اتفاق بزرگان ایران در جهاد با لشکر انگلیس

چون کار مخاصمت در میان دولت ایران و انگلیس استوار بایستاد و کارداران جانبین رعایت جانب حرب را تجهیز لشکر و اعداد سپاه
پرداختند واجب افتاد که شاهنشاه ایران مردم ممالک محروسه را ازین احدوثه بیاگاهاند پس بفرمود روز پنجشنبه یازدهم
جمادی الاولی قاطنین دارالخلافه در مسجد شاه که سره بلده و مرکز دایره است حاضر شوند و اصغای فرمان کنند علمای
شهر چون این بشنیدند از حضرت شهریار خواستار آمدند که جناب اشرف صدراعظم که امر وزارت را با صاحبت رای موفق و کار
دولت را وکیل مطلق است در آن مجلس جلوس فرماید و مسئولات و متمنیات مردم را خویش بشنود و در سده سلطنت معروض
دارد مسئول ایشان نیز مقبول افتاد و هم در آن روز صدراعظم در آن عرصه فسیح در آمد و تمامت علما و مجتهدین و شاهزادگان
و اشراف چاکران پادشاهی حاضر شدند با جمله از عالم و عامی و عالی و دانی کم و بیش برابر بیست هزار کس انجمن شدند و سرداران
کابل و قندهار و تمامت افغانستان که در دارالخلافه حاضر بودند چنانکه بشرح رفت هم در مسجد جای کردند و حاجی ملا عبدالله آخوند
که از فحول علمای افغانستان است و باتفاق مظفرالدوله و سپهدار ظهیرالدوله و جبار خان و محمود خان و اعاظم افغانان
سفر طهران کرده نیز حاضر شد و بر چند منبر خطیب طلیق اللسان صعود کرد و حاجی ملا عبدالله نیز منبری گرفت نخستین خطی که ملک
الملوک عجم با کلک و بیان خویش رقم کرده بود بدین شرح قرائت کردند

شرح دستخط مبارک شاهنشاه ایران

معلوم باد که ما هیچوقت با زهاق نفوس و اراقت دما رضا نداده ایم و این هنگام که کارداران انگلیس در مخاصمت و منازعت با

یکجهت شدند و ابواب مقاتلت و مبارزت فراز داشتند و بنقض عهد و کسر میثاق اتفاق کرده دولت اسلام را ذلیل و زبون خویش خواستند و هر روز بتقریری تکلیفی شاق را ممتحن داشتند بر ما و جمیع مسلمین واجب افتاد که کمر استوار کنیم و از خدای خواستار شویم و بیاری رسول مجتبی و علی مرتضی از جهاد و غزا نپرهیزیم و غرور خصم را درهم شکنیم تا کشف افتد که ملت شریف اسلام و دولت غیور ایران خوار و ذلیل انگلیس نخواهد شد و من که پادشاه مملکت و خداوند سلطنتم در تقویم دین و دولت جان و مال خویش را ایثار داشته نثار خواهم کرد همانا چاکران غیور و رعایای دیندار ما هرگز ما را تنها نخواهند گذاشت و چون از دستخط شاهنشاه بپرداختند منشوری که با قلم وزیران حضرت مسطور بود قرائت کردند که موجز ملتقطات آن بدین شرح است همانا حفظ عهود و شرایط مواثیق هیچ دولتی را خوار مایه نداشتیم لکن اهالی انگلیس عهد بشکستند و ناگاه بندر بوشهر تاخته نشیمن ساختند و مواضعه که ایلچی کبیر انگلیس با سفیر کبیر ما در کار صلح نهاده بود وقعی نگذاشتند بلکه این معاهده را نیز از ادوات غرور و غفلت عسکر ایران داشتند لاجرم ما را که خداوند باری بحفظ دین و دولت گماشته متوکلا علی الله از کار حرب و ضرب دست باز نخواهیم داشت اهالی ملت و همدستان ما که بغیرت و مردانگی در تمامت ممالک نام بردارند و سالها در سایه رأفت و ملاطفت اجداد امجاد ما با خصب نعمت و سعت عیش زیسته اند ما را تنها نخواهند گذاشت مع القصه چون این کلمات بپای رفت غلغله در مردم افتاد و چنان غوغا برداشتند که ارکان مسجد را زلزله بگرفت و هم آواز معروض داشتند که جان و مال و زن و فرزند و خویش و پیوند ما از بهر نثار پادشاه بسیار سهل باشد خاصه در چنین امر که جهاد فی سبیل الله است اگر بکشیم بهشت بهره ما باشد و اگر کشته شویم هم بهشت نصیبه ما خواهد بود هم در آن مجلس تصمیم عزم دادند که بی آنکه وداع زن و فرزند کنند سفر بوشهر کنند و با دشمن رزم دهند جناب اشرف صدر اعظم ایشان را بآسایش و آرامش فرمان کرد و بفرمود هنوز وقت آن نیست که رعیت را زحمت سفر و دفع دشمن ممتحن داریم منت خدای را که پادشاه ما را در رواج دین بمرد و مال احتیاج نیست خزانه دولت و قشون دولتی کفایت این امر را بنهایت خواهد برد در اینوقت پانصد تن از اعیان کابل و قندهار و بزرگان افغانستان و هرات نیز در مسجد حاضر بودند و سفر بوشهر را همدل و همزبان خواستار آمدند صدر اعظم هم ایشان را به نیکونه پاسخ فرموده آسوده خاطر بداشت و از مسجد بیرون شده حاضر درگاه شاهنشاه گشت و رغبت مردم از بهر جهاد معروض رسانید و برحسب فرمان ملک الملوک عجم باعداد سپاه و تجهیز لشکر پرداخت و چنانکه سکنه دار الخلافه از رسیدن هیچ فوج و بیرون شدن هیچ گروه آگاه نشدند و فلوسی بر نرخ غلات و حبوبات افزوده نگشت صد هزار تن لشکر سواره و پیاده را در بلده طهران عرض داده مأمور حدود و ثغور نمود بدین شرح که مسطور میافتد نخستین برای حفظ حدود خراسان و تسخیر هرات هفت تن از خوانین قاجار و پنجاه تن از غلام پیشخدمتان و دویست تن غلام رکابی و هفتصد و هشتاد تن توپچی و قورخانه چی و محمد باقر خان سرهنگ فوج ششم تبریز و جعفرقلیخان سرهنگ با فوج خدابنده لو و جهانسوز خان سرتیپ با فوج عجم و فوج عرب بسطام و دیگر فوج ترشیزی و فوج قرائی و فوج نیشابوری و جماعت سواره قراپاپاق و سواره شاهسون افشار و سواره بیرون و سواره قراگوزلوی آدینه و عبدالوند و ذوالفقار خان پسر حسینعلی خان خمسه با سواران خمسه و محسن خان با هفتصد و پنجاه تن پیاده و هزار جریبی و عبدالسلیمان سرتیپ توپخانه با فوج جدید طهران و محمد رضا خان سرتیپ

تعیین و تجهیز سپاهی که بحکم شاهنشاه معظم جناب اشرف صدر اعظم تجدید و ایران مأمور داشت

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

با فوج دوم نصرت و قاسمخان سرتیپ با فوج مخبران شقاقی و باقر آقای سرهنگ با فوج خوی و فوج جدید مراغه
و ابوالفتح خان سرتیپ نیز با فوج شقاقی و رحمة‌الله خان سرتیپ با فوج دیگر شقاقی و یوسف خان سرتیپ با فوج
جدید افشار ارومی و عباسقلی خان با فوج بزچلو و خانبابا خان سرهنگ با فوج قدیم قزوین و فوج جدید قزوین و
فرج‌الله خان سرهنگ با فوج افشار و میرزا ابراهیمخان سرتیپ با فوج قدیم خمسه و فوج جدید خمسه و سواران قراق محمد صالح
خان با سواران افشار تکلو و صفر علیخان با سواران شاهسون اینانلو و پرویز خان با سواران چاردولی اینجمله پنجهزار و
هفت تن در دارالخلافه طهران عارضان عرض دادند و ایشان از پی یکدیگر طریق خراسان گرفتند چون حسام‌السلطنه
در حدود خراسان و کنار هرات لشکرگاه خواست کرد از بهر دوم هزاره سرخس و چرکس محال خراسان چندان بدو پیوست
که شصت هزار کس شمار گرفت و اینجمله را از دارالخلافه طهران و ممالک عرض خراسان خزانه و قورخانه و علوفه و آذوقه
و جامه و مواجب متوالی میرفت و دیگر لشکرهای فارس بدین شرح بود و مهر علیخان شجاع‌الملک بر تمامت لشکرهای فارس
منصب سرداری داشت با اینجمله یکصد و شصت تن غلامان و غلام پیشخدمتان و هزار و چهارصد تن توپچی و لطفعلی خان
سرتیپ با فوج قشقائی و فوج شیرازی و فوج عرب ناصری و محمد قلیخان سرتیپ جوانشیر با فوج اول خاصه و جعفر قلیخان
میرپنج با فوج قدیم مراغه و فوج جدید مراغه و فوج چهارم تبریز و لطفعلی خان با فوج ششم قراگوزلو و فوج حسن خان سرتیپ و
علیخان سرتیپ با فوج قراگوزلو و سوار شاهسون و فوج نهاوندی و علیقلی خان سرهنگ با فوج افشار خروان
و مصطفی قلیخان میرپنج با افواج فدوی و سلیمانخان میرپنج افشار با فوج اخلاص افشار و سواره نظام و پنجاه تن
میرزا محمد خان کشیکچی باشی و فضلعلی خان امیرتومان و بیست تن از شاطران چاکران درگاه مامور فارس گشت
و لشکری سور ملازم خدمت او شد و محمد ابراهیم خان سرتیپ افواج ثلاثه اصفهان با فوج فریدنی و فوج چهار محال و فوج
سه دهی بدو پیوست و عبدالقادر خان و سواران شکی و امیر خان با سواران شاهسون قورت بیگلو و علیخان سرتیپ
با سواران مکری و محمد حسین سلطان با سواران قراباغی ملازم خدمت او شدند و اینجمله بیست و یکهزار و چهارصد و
چند تن شمار شد تن بتن را عارضان عرض دادند و جناب اشرف صدر اعظم خود بدقت نظر باز پرسی کرده مواجب و
برگ و ساز سفر بداد و مامور فارس داشت و از قبایل قشقائی و تنگستانی و دشتی و شیرازی جماعتی بزرگ
بدیشان پیوسته پنجاه هزار کس انبوه گشت و شاهزاده مؤیدالدوله و مهر علیخان شجاع‌الملک از آذوقه و علوفه
نظام سپاه خودداری نکردند و دیگر کرمان را بدین شرح لشکر برفت هفتاد تن غلام و غلام پیشخدمت و دویست
پنج تن توپچی و قورخانه‌چی و جعفر قلیخان میرپنجه با فوج پنجم قراجه‌داغی و سواره قراجه‌داغی و علی آقای سرتیپ
با فوج کمره و شیخعلی خان سرهنگ با فوج خلج و اسمعیل خان سرتیپ با فوج قدیم کرمان و میرزا کوچک خان
سرتیپ با فوج جدید کرمان و میرزا سلطان با سوار مهاجرین و کنگرلو و سوار خزل نهاوندی و محمود خان جوانشیر
ان با سوار چلیپانلو و زین‌العابدین خان با جماعت خود و اینجمله پنجهزار و چهارصد تن شمار شدند و از کارداران دو
لت ساز و برگ و مواجب با خود داشتند و غلامحسین خان سپهدار که حکومت کرمان داشت از لشکر کرمان
و هر یک محال آن مملکت دو چندان بر این افزود و قریب بده هزار تن از ایشان را روانه جیرفت نمود تا از گرداب
و بجانب بلوچستان و سند راه بر دارند و دیگر کرمانشاهان بدین شرح از کارداران ایران لشکر رفت

سیصد تن توپچی و قورخانه‌چی مأمور شد و اسد الله خان سرتیپ با فوج گوران و علیقلی میرزای سرتیپ با فوج کلیائی و ملک نیاز خان سرهنگ با فوج کرندی و محمدرضا خان سرتیپ با فوج زنگنه و سواران نظام مهاجره سواران کلیائی و سواران سنجابی و سواره ذهابی نان کلی اینجمله نیز چهار هزار و هفتصد تن شمار آمد و امامقلی میرزای عماد الدوله دو چندان از لشکر پیاده و چریک بر ایشان افزود و لشکری ساخته تجهیز کرد و دیگر مملکت خوزستان بدین شرح لشکر گرفت چهار صد و شصت تن توپچی و قورخانه‌چی مأمور شد و محمدحسن خان سرتیپ با فوج قدیم فراهان و محمدتقیخان سرهنگ با فوج جدید فراهان و احمد خان سرهنگ با فوج بهادران و ذو الفقار خان سرهنگ با فوج جدید گرازی و علینقی خان سرتیپ با فوج قدیم گرازی و محمدمراد خان سرتیپ با فوج بیات زرند و ... سرهنگ با فوج سیلاخوری و عباسقلی خان سرهنگ با فوج دلفان و سلسله و اللهوردی خان سرهنگ با فوج قدیم لرستان و زین العابدین خان با سوار شاهسون و حیدر خان با سوار فیلی و علیمحمد میرزای سرتیپ با سواران باجلان و بختیاری و حاجی محمد بیک با سوار ایروانی و عبد الحسین بیک با سوار قرته و فرج الله خان با سواران شراهی و دیگر هشتصد تن پیاده بلوچ و عرب اینجمله نه هزار و ششصد تن بشمار شدند و در خوزستان از چریک فیلی و بیرانوند و باجلان و یاراحمدی و بختیاری و دیگر قبایل سه چندان بر اینجماعت افزوده گشت اگرچه هفتاد هزار و چهار صد و هشتاد تن از کارداران دولت عرض لشکر داده شد و مأمور سرحد مملکت گشت لیکن در حدود و ثغور صد و پنجاه هزار کس انجمن شد و بر حسب فرمان ملک الملوک عجم جناب اشرف صدر اعظم برگ و ساز و علوفه و آذوقه ایشان را چنان متواصل میداشت که در بهاها نهایی سنگی و از میاه از مردم شهرستان سنگین تر بحسب نعمت و رفاه میزیستند و مردم دار الخلافه و دیگر شهرها از عبور این لشکر و از حمل ساز و برگ ایشان آگاه نبودند و سنبله از مزرع هیچ رعیت ضایع نشد و حبه از حمل هیچ کاروان نقصان نرفت و هرگز شنیده نشد که پادشاهان ایران در چنین فتنهای بزرگ اینگونه آسوده بر تخت باشند و مردم مملکت بدین ایمنی روزگار برند از پس آنکه سپاه سواره و پیاده بصوابدید جناب اشرف صدر اعظم چنانکه رقم شد چون مرد پرکشته و شیر رمکشته از نهنگ و چهاد و سر بفتراز برق و باد طریق حدود و ثغور سپردند و اینخبر در بلدان و امصار ایران منتشر گشت و قاطنین بلاد و اشراف قبایل از قصه آگاه شدند علما و مجتهدین که در ترویج دین جان و جاه را بمکانت خاک راه نگذارند در حوزه محراب و عرشه منبر مردم را بجهاد طلب داشتند و تحریص جنگ هم آهنگ فرمودند و هر یک بخواستاری ده هزار کس و بیست هزار کس رخصت کارزار از حضرت شهریار بعریضه نگار آمدند و صدر اعظم از برای اجازت این مبارزت میانجی نمودند نخستین عریضه حاجی میرزا احمد باقر مجتهد و امام جمعه تبریز و شیخ الاسلام تبریز رسید که ما یکسر باتفاق پانزده هزار کس مرد کار آزموده کار سفر ساخته‌ایم و رخصت جنبش را گوش بر فرمانیم و بر دست نهاده‌ایم که درین سفر که بحکم شریعت بر ما واجب افتاده فلسی بنام اجری و مواجب طلب نکنیم بلکه اگر تمامت مصارف این امر شود از زید و عمرو قراضه بقرض نخواهیم خواست و از بکر و خالد طریف و تالد نخواهیم جست و از کاشان حاجی ملا محمد مجتهد پسر حاجی ملا احمد و آقا میرابو القاسم مجتهد و آقا سید مهدی پسر حاجی سید محمدتقی مجتهد و از اصفهان آقا سید محمد امام جمعه و حاجی سید اسد الله پسر حاجی سید محمد باقر و آقا محمدمهدی پسر حاجی محمد ابراهیم کلباسی

شرح عرایض علمای ایران برای اجازت جهاد بدار الخلافه طهران

و آقا محمد جعفر و از مازندران و استراباد حاجی عبدالله مجتهد و حاجی ملا محمد اشرفی و حاجی میرزا محمد تقی مجتهد و میرزا محمد حسین ۷۳۹
مجتهد و شیخ نصرالله قاضی و از کرمانشاهان آقا عبدالله و دیگر مجتهدین و از کرمان آقا سید جواد مجتهد و حاجی محمد کریمخان
که هم رساله تحریض جهاد تالیف فرمود و ملا محمد مجتهد و آقا محمد کاظم مجتهد و از گیلان حاجی ملا رفیع و حاجی ملا صادق مجتهد
و از عراق حاجی سید باقر و آقا محسن و آقا میر معصوم و ملا محمد کبیر و از گلپایگان ملا زین العابدین مجتهد و میرزا محمد رضای
مجتهد و آقا سید حسن امام جمعه و از کردستان ملا احمد و ملا هدایة الله و همچنان از هر شهر و بلد تمامت علما باتفاق عموم
رعایا مقاتلت با دولت انگلیس را ترک جان و مال گفتند و هم آهنگ ساخته جنگ نشستند و چون این خبر در خراسان پراکنده
گشت مردم هرات صغیر و کبیر بخروش آمدند و اعداد جنگ و جوش کردند و از مشهد و نیشابور شورش و شور برخاست
و ترکمان اراضی استراباد و گرگان بحمایت مذهب داوطلب شدند و از همه کار راز میان استوار کردند پادشاه
عادل خداپرست پاسخ مکتوب جمله را از در مهر و عطوفت منشور کرد که ما این گنج خانه را که از اجداد یافته ایم از بهر جهاد
نهاده ایم و این مردان جنگ را که در روزگار دراز بنواخت ایادی تربیت کرده ایم برای دفع اعادی داشته ایم
تا خزانه ما آکنده از سیم و زر و آستانه ما مشحون اصناف لشکر است زحمت علما و زیان رعایا را رضا نخواهیم داد
چون مجتهدین با این همه جد و جهد اجازت جهاد نیافتند دعاگوی دوام دولت پادشاه را در حضرت الهی متشمر گشتند

ذکر بعضی از مخالفت و منافقت سفرای انگلیس با دولت ایران

روزگاری میرفت که فرستادگان دولت انگلیس انتهاز فرصت میبردند که بهانه بطراز ندو با دولت ایران مقاتلت
آغازند گاهی وزرای مختار ایشان که در دار الخلافه اقامت داشتند تکالیف شاقه پهلوی مسالمت را کاستن گرفتند
و گاهی بیرون چهار عهدنامه در کار افغانستان مداخلت انداختند چنانکه شیل صاحب در قرارنامه که با کارداران دولت
شاهنشاه ایران السلطان ناصرالدین شاه نگار داد اگرچه آن قرارنامه استقرار نیافت لکن شرط بود که از قبل شیل صاحب
کس بسوی هرات متردد نشود و او نخستین بنقض عهد اقدام کرد و نوکر خود سلطانخان از کسیل هرات ساخته با اغوای
مردم پرداخت چون اولیای دولت ایران آگهی یافتند و او را تنبیه دادند پاسخ فرستاد که من در آمد شدن مردم
هرات خود را آزاد میدانم و بی اندیشه ارتکاب نقض عهد کرد و بر قرارنامه خویش خط ترقین کشید و همچنان طامسن
صاحب شارژدفر دولت انگلیس آن هنگام که ملا اکرم مستوفی هرات سفر دار الخلافه کرد هنگام مراجعت بهرات
او را بیرون دروازه طهران بنهانی دیدار نمود و با مواعید نیکو و بذل سیم و زر بفریفت و بصید محمد خان ظهیر الدوله سر
نگاشت و آن خط بعد از قتل ظهیر الدوله در شهر شعبان سال یکهزار و دویست و هفتاد هجری ماخوذ اولیای دولت
ایران گشت بدین شرح جناب جلالتمآبا مستوفی آدم کاردان و وافی بود با او چند فقره حرف زده ام اول آدم دولت
بهیه انگلیس را در هرات بنشانند آنچه از اسباب توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ شما را ضرور باشد مضایقه نخواهند
و از نقد نیز آنچه خرج شود در کرور یا ذو نات که بدهد چون این فقره را عالیجاه مستوفی نه پسندید گفتم که یکی از پسرهای
ظهیر الدوله با خدمت جناب جلالتمآب فرمانفرما برود و در آن صورت آنچه بخواهد بهیچ وجه من الوجوه معطلی نخواهد
رفت بشرط آنکه آنچه بدون افغانستان در حیطه تصرف ظهیر الدوله میاید کارگذاران دولت بهیه انگلیس را
مدخلیت نباشد و افغانستان یعنی افغانان زبان که در آنجا سکنی دارند تعلق بجناب ظهیر الدوله خواهد داشت

مع القصه بعد از ماخوذ داشتن آئین نگاشته و مکشوف داشتن مکنون خاطر شارژدفر همچنان کارداران دولت ایران پرده او را پاره نساختند و این راز از پرده بیرون نینداختند و از پس این واقعه دوست محمد خان را تحریض تسخیر قندهار و هرات و تخریب خراسان نمودند و دولت ایران را از چاره فتح هرات و دفع دوست محمد خان داشتند و دیگر مستر موره از این سوی بنای کاوش و بهانه جوئی گذاشت و همی خواست که کارداران دولت ایران از عداد دفاع نکنند و صلاح دین و دولت را دست بگذارند تا دوست محمد خان بر هرات و خراسان مستولی شود چون بدانچه خواستار بودند پذیرفتار نشد علم دولت انگلیس افزوده آورد و از خاک ایران بیرون شد مع القصه چون امین الملک سفیر کبیر ایران مامور بسفارت پاریس گشت اجازت یافت که در اسلامبول با لارد کلیف ایلچی کبیر انگلیس از در مصالحت سخن کند در پایان امر که تمهید بنای مصالحت کردند لارد کلیف ایلچی کبیر انگلیس و لارد کلارندن وزیر دول خارجه انگلیس بجناب اشرف میرزا آقاخان صدر اعظم دولت ایران مکتوب کردند که کارداران ایران سپاه خویش را از اراضی افغانستان باز خواهند و مستر موره را رضاجوئی کنند که کدورت ذات بین و تجانب جانبین بدین مقدار ارتفاع یابد و چهل روزه مهلت نهادند که مسرع و منهی این خبر در آمد و شد دار خلافت طی مسافت کند و خبر باز دهد در بیست و هفتم ربیع الاول این معاهده امین الملک را مغرور کردند و لشکر خود را آگهی فرستاده روز هشتم ربیع الثانی مغافصة به بندر بوشهر در آمدند

ذکر ملامت بعضی از مردم دول اروپا کارداران دولت انگلیس در مخاصمت ایشان با دولت ایران

چون مقاتلت لشکر انگلیس با سپاه ایران استوار افتاد و این خبر در ممالک آسیا و اروپا سمر گشت اهالی هر دولتی و مملکتی باتفاق این نقض عهد و کسر میثاق را از دولت انگلیس نکوهیده دانستند و عاقبت این جنگ را از بهر ایشان ناگوار شمردند کارداران دولت انگلیس همی خواستند تا خویش را از آلایش این نقض عهد صافی بدارند پس حیلتی اندیشیدند و گفتند امپراطور روس با شاهنشاه ایران مواضعه نهاده تا لشکر بفرستاد و هرات را مسخر داشت و این از بهر آن است که از این پس لشکر روس و ایران باتفاق یکدیگر آهنگ هندوستان کنند و مملکت هند را تحت فرمان آورده در میان خود قسمت فرمایند و این سخنان را در اقدام نقض پیمان برهانی شمردند لکن مردم دول اروپا این تمویهات غث و دمش نگشت و مبادرت ایشان را در این مبارات پسندیده نداشتند چنانکه اهالی دولت بلجیک در روزنامه که چهارم شهر ربیع الاول زینت طبع حلی داشته و خلاصه احادیث آن بدین شرح است

شرح روزنامه که در دار الملک دولت بلجیک بطبع رسیده

در بیشتر بلدان و امصار ممالک انگلیس و همچنان در اراضی هندوستان مردم مجرب مجالس محاوره و مشاوره بگستردند و در کار این مساعدت و مبارزت سخن کردند و در پایان امر سخن بر این نهادند که دولت انگلیس را در مخاصمت با دولت ایران جز غرامت و ندامت بهره نخواهد رسید گرفتیم که دولت انگلیس لشکری بزرگ بجانب ایران گسیل داشت و جزیره خارک و بندر بوشهر فرو گرفت از جبال شامخه و محال لم یکاه سپاه ایران چگونه عبور تواند کرد زیرا که حفظ آن مسالک صعبه را عددی قلیل توانند کرد با اینکه نظم سپاه ایران بکمال لشکر انگلیس نیست شجاعتی و جلادتی جداگانه دارند که هرگز مردم انگلیس را قوت مقاومت ایشان نخواهد بود و نیز دانسته ایم که کارداران دولت روسیه پای در دامن بپیچند و رضا دهند که مردم انگلیس در ممالک ایران راه کنند یا تجهیز لشکر کنند و هرات را بتیز و آویز در آیند و دیگر اینکه اقامت لشکر انگلیس در بندر فارس

۱۲۷۴ با ایران چه زیان تواند کرد و در چنین وقت دولت ایران بعد از فتح هرات چه دانسته ایم که لشکر بجانب قندهار و هند
رسند نخواهد راند با اینکه مردم افغانستان از دولت انگلیس رنجیده خاطرند و بزرگان ایشان در دار الخلافه طهران مورد
نواخت و نوازش شاهنشاه میباشند و دیگر آنکه اگر مردم انگلیس در بندر فارس اقامت کنند دولت فرانسه چگونه خاموش شود
با اینکه حق مراوده خود را در جزیره خارک از سابق ایام نشان میدهد و امپراطور فرانسه را در مودت با دولت ایران
مبالغتی کافی است که با کراهت کارداران انگلیس سفیر ایران را از اسلامبول بپاریس شتاب و عمل فرمان کرد و همچنان
اولیای دولت بهیه چون دو روزنامه مختلف از دولت انگلیس شاهد که وضد تا سخنی از بهر ایشان نگارگردند نخستین روز
نامه که سورمنین پوست نام دارد و در دار الملک لندن مطبوع کرده بودند که ما این سپاه را بجانب ایران از بهر پادشاه ایران
گسیل نداشته ایم بلکه دولت روس میخواهد در هرات راه کند و لشکرها بدانجا انجمن کند و آهنگ هندوستان نماید و در روزنامه
دیگر که تنس نام دارد هم در انگلیس رقم شده مسطور است که جنگ لشکر انگلیس با دولت ایران خرو خامت و ندامت ثمر نخواهد
داشت و مودت کارداران ایران و رنجیدگی ایشان هرگز با دولت روسیه پوشیده نیست بلکه نشو سلوک و شرارت
طبع ایمچیان دولت انگلیس است مع القصه بعد از شاهد بزرگان دولت بهیه این دو روزنامه متضاد را کلماتی چند بطبع
کردند که خلاصه آن بدین شرح است همانا اهالی انگلیس بجسارت پالمرستون صدر اعظم خسارت جنگ مشرق زمین را تحمل
نخواهند زیرا که در بیشتر بلدان انگلیس مجالس شورای کرده اند و این رای را پسندیده نداشته اند چنانکه در نوتینگهام کاستل اهل مشورت
سخن بر این نهادند که ما در دیوانخانه عدالت آن سپاهی که بدریای فارس سفر کرده بجهة طغیان و عدوان خواهیم شمرد
و صاحبان مناصب ایشان را آثم و جانی خواهیم داشت و همچنان از کلکته و بمبئی و دیگر اراضی هندوستان هر روز
نگارشی بشکایت انجمن میرسد و نمودار میکنند که گرفتم کارداران انگلیس از بازرگانان هندوستان را دلخسته و خسارت
تجارت ایشان را بچیزی نشمرند آیا دولت انگلیس که باید با لشکرهای بسیار آهنگ ایران کند چگونه آن لشکر را از کوهها
و بیابانهای بی آب و گیاه عبور خواهد داد و حال آنکه لشکر ایران اگر چه چون سپاه انگلیس بکمال نظم نیست لکن دلیرتر و تیزتر
و گمان میرود که ایشان را در هم شکنند و دیگر آنکه چه دانسته اند که دولت روس با ایرانیان همدست نخواهند شد و ایشان را
در هم نخواهد شکست مگر دولت انگلیس فراموش کرده که بعد از مراجعت محمد شاه پدر ناصرالدین شاه افغانستان شوریده
شد و از آن شوریدگی پنجاه کرور به دولت انگلیس زیان رسید یعنی هزار کس از لشکر انگلیس مقتول گشت اکنون هم
دانسته اند که بعد از فتح هرات لشکر ایران بجانب قندهار و هندوستان کوچ نداده و مملکت هندوستان را آشفته نکند
در اینحال تسخیر یکی از بندرهای ایران چه سود خواهد داشت و حال آنکه دولت فرانسه بلکه هولاند حق خویش را در بحر فارس ملاحظه
میکنند و با انگلیس مسلم نمیدارند و همچنان روزنامه دیگر که ستاره نام دارد و مردم انگلیس رقم کرده اند

شرح روزنامه که در دار الملک انگلیس بملامت دولت خویش در مخاصمت با ایران رقم کرده اند

همانا گر سبب خصومت دولت انگلیس را با دولت ایران پرسش کرده باشند جواب لال باشیم چه خود سبب را ندانسته ایم
بلکه لارد پالمرستون در حشمت دولت انگلیس سخن بگزاف میکند و اهالی ملت را بخودپرستی برمی انگیزد با اینکه مردم مقتول
میشود و مال بهدر میرود و اکنون خاطر اگر میشنیدیم و میگوییم که جنگ ما با دولت ایران که هزار هیچ در سبب ندارد
نه بهیچیت و هرات را که تا سرحد مملکت انگلیس مسیل مسافت است چه باید دوست آویز ستیز کرد و حال آنکه این شهر

از روزگار باستان در تحت حکومت سلاطین ایران بوده و سفرای انگلیس که همیشه بعجلت انگیزی طریق منازعت را باز
میدارند طراز این سخن کرده اند که کارداران ایران را ره هیئت که لشکر به تسخیر هرات بگمارند با اینکه افغانان حدود
ایران را معرض نهب و غارت میدارند همانا پادشاه ایران برای کیفر قتل ظهیرالدوله از شاهزاده محمد یوسف
و نظم حدود ایران لشکر باراضی هرات مأمور داشت گر این همانا افغان نیست که تا چند سال ازین پیش مملکت ایشان
تا غنیمت و خرابیها اندوختیم آیا در شریعت انصاف روا باشد که ما حمایت چنین مردم وحشی با دولت ایران مصاف دهیم
و اینکه هشت هزار لشکر در بنادر فارس مأمور شده و دولت ایران را اعلام جنگ داده اند ما چگونه با این اعلام نامه
توانیم نقض عهد دولت ایران را روشن سازیم و برائت ذمت این وحشیهای افغان را از طغیان مدلل داریم
و این اعلام جنگ ظلمی چنان است که شهری را بسوزانند یا بتحفظ و طاعون در اندازند و اینکه کارداران انگلیس همی گویند
که ما ازین گیرودار حفظ حدود هندوستان را از لشکر روس خواهیم داد هم سخنی بسفاهت است زیرا که بمنا کی ما را از
ازدست تقویم دولت ایران حاضر توانند شد چنانکه دوک ولنگتین سردار بزرگ انگلیس سخن بر این داشت که بر دولت
روس و انگلیس واجب است که در استحکام و استقامت دولت ایران مساعی مشکوره معمول دارند مع القصه
اهالی دولت انگلیس این هنگام که مخاصمت با دولت ایران را استحکام دادند از موذت و مصافات دولت فرانسه
با ایران استیحاشی بدست کردند و در روزنامه که مرمین ستبت نام دارد این کلمات را مرقوم داشتند

شرح روزنامه که دولت انگلیس بشکایت دولت فرانسه از مراوده با دولت ایران رقم کرده اند

قبل از آنکه کار ما اینکه بجهة منع دست اندازی روسیه در حدود هند لازم است باید قدری دقت در رفتارهای
دولت فرانسه نسبت به دولت ایران نمائیم نه از برای اینکه مایه رنجش ما شده است بلکه گله دوستانه کرده باشیم رقابت
دولت فرانسه با دولت انگلیس در ایران خیلی قدیم است و این رقابت نهایت شدت دارد زیرا که تسلط بلکنگ خویش را
در ایران میخواهند همانا مردم فرانسه خواه صدق یا کذب که از برای ما علی السویه است چنان میدانند که دولت
ایران تحریک مردم انگلیس عهدنامه تجارتی با مسیو سرتیز بست و ازین روی بود که مسیو بوره بعد از رسیدن بطهران
بیدرنگ آن عهدنامه را ببست و از اینجا معلوم شد که دولت فرانسه میخواهد در ایران کمتر از انگلیس نباشد و این معنی را
نیز میدانیم که مسیو بوره وزیرمختار فرانسه آن هنگام که مستر موره وزیرمختار انگلیس از اولیای دولت ایران رنجیده
خاطر شد پادشاه ایران را سخنی بعرض رسانیده باشد تا رای او را از فرستادن سپاه بجانب هرات تغییر بدهد اما در
اینجا باید بدقت نظر رفت که یک صاحب منصب فرانسه که بوهر نام داشت و نوکر پادشاه و محکوم مسیو بوره است
مأمور بمحاصره هرات شد و دیگر با اینکه نزدیک به دشمنی است فیمابین دولت انگلیس و ایران ایلچی کبیر ایران فرخ خان
بنا بمصلحت بینی مسیو بوره روانه فرانسه شد و مانند ایلچی که از دولت دوست به دولتی دوست رود هدایای باشکوه
بجهة دولت فرانسه برد و جمیع این اعمال را چنان بر معنی می بینیم که امیدوار هستیم که مسیو بوره معنی منازعت پادشاه
ایران را با انگلیس مقصود و فرستادن قشون ایران را به هرات بدانسته است و بعد از آنکه دیدند مأمور شدن قشون
هرات بتحریک اهالی روس بوده و این امر را مفتاح فتح هندوستان داشته اند امیدواریم که بوهر و صاحبان منصب
فرانسه ترک خدمت دولت ایران را خواهند گفت و دیگر باره از فرخ خان سخن خواهیم کرد اگر مسیو تو ذیل ایلچی فرانسه

که در اسلامبول اقامت دارد بعد از رسیدن فرخ خان باسلامبول او را ترغیب بسفر فرانسه کند و اجازت بحضور
پادشاه ایران را با دولت انگلیس ضامن خواهد بود و ازین مقدمات نتیجه بحاصل خواهد شد چون این کلمات
بفرانسه بردند بدینگونه پاسخ یافتند

شرح روزنامه که دولت فرانسه در جواب بشکایت دولت انگلیس نگار داده اند

درین روزنامه که کونستی توسیونل نام دارد در جواب اهالی انگلیس رقم میشود که مسیو بوره ایلچی فرانسه از دو سال بر زیادت نیست که بسفارت ایران رفت و سفارت او هنگام مقاومت با دولت روسیه برای دو امر خطیر بود یکی دوستی دولت فرانسه را با ایران که بدایت آن از روزگار پیشین بود مستحکم بدارد و دیگر آنکه دولت ایران پشتوان دولت ماند و اگر آن نباشد از امداد روسیان باز پدارد و این هر دو را بنیکوتر وجهی تقدیم خدمت کرد و مستر موره وزیر مختار انگلیس کارداران ایران بنفس خویش مشاجره انداخت که بشرح کردن نمی ارزد و کردار او با دولت انگلیس مربوط نبود لکن بیرون شدن او را از ایران واجب داشت و مسیو بوره اقامت او را در طهران دوست میداشت اما وساطت او مفید نیفتاد و مستر موره تا براءت ساحت خویش کند این گناه را بر مسیو بوره بست و امنای دولت فرانسه بسفیر خویش حکم فرستادند که مداخلت در منازعه انگلیس و ایران نکند و اینکه مسیو بوره دولت ایران را از لشکر فرستادن بهرات منع نکرده سخنی بصدق نیست بلکه سخن او پذیرفته نشده است و نزد همه کس مکشوف است که دولتهای آسیا در اینگونه امور تا بکجا جد و جهد کنند و چون وزیر مختار دولت انگلیس سبب شد که دولت ایران ایلچی ما را اینگونه نواخت و نوازش فرمود این محبت را هرگز فراموش نخواهد کرد و اینکه بوهلر در محاصره هرات حاضر شده وی هرگز نوکر دولت فرانسه نبود بلکه در ایران منصب سرهنگی داشت و هنگام مأمور شدن او بهرات زن و فرزندش نیز آگهی نیافت و با اینهمه مسیو بوره مراجعت او را از هرات از صدراعظم ایران خواستار شد و پذیرفته نگشت و اینکه فرخ خان بسفارت فرانسه مأمور گشت بعد از سفارت مسیو بوره و انعقاد معاهده تجارتی هنگام بود که پادشاه ایران نیز اظهار حقاوتی فرماید و دوستی دولت ایران با فرانسه امروز بدایت نشده بلکه از عهد لوئی چهاردهم تاکنون است و در عهد ناپلیون بزرگ تجدید مودت و محبت شده و نام ناپلیون چنان مشتهر است که گویا در نزد ملل آسیا زنده است عجب نیست که پادشاه ایران پادشاه فرانسه را بمحبت خود مجذوب دارد و برای جانشین ناپلیون بزرگ مکتوب دلپذیر و هدیهٔ دوستانه انفاذ دارد و همچنان کارداران دولت فرانسه در روزنامهٔ دیگر نگار کرده اند

شرح روزنامه که دولت فرانسه بشکایت دولت انگلیس رقم کرده اند

خداوند باری از برای فرانسه اعداد دولت بزرگ کرده است و ما بر زیادت ازین نخواسته ایم و طمع نداریم که بر بحر و بر عالم چیره شویم لکن بحر و بر هیچ دولت را بر نمی تابیم اگر دولت انگلیس نیروی خویش را در بحر نمودار کند قوت ما در بر افزون از او خواهد بود و همین اعداد و آلات ناپلیون بزرگ در میان دول نامور گشت اگرچه انگلیس که قوت ما را شناخته است حشمت او را داشته ایم بهتر باید حفظ مواثیق وداد و اتحاد کنیم لکن با این فزون طلبی که مردم انگلیس راست چنان مکشوف میشود که این موالفت بمخالفت پیوسته شود اگر اولیای دولت انگلیس با دولت فرانسه از در وداد و اتحاد ند اظهار این خودبینی و انانیت نکنند و چنان ندانند که فرمان فرمان ایشان است همانا دولت فرانسه بدین حکومت سر فرود نیاورد و نیز نگذارد که هیچ جای از روی زمین این اندیشه را تقریر و تمکین دهند و نیز کارپردازان دولت انگلیس بخطا [illegible]

که قوت و حشمت خود را به وسعت مملکت دانسته اند و بدانند که ضعف در ممالک پدید و صورت تخریب مملکت شود اگر چه
در جنگ روسیه بیشتر زحمت لشکر فرانسه بود و ایشان مامور شدند لکن سود این جنگ را دولت انگلیس خاص خویش داشته
و مداخلت در امور دولت عثمانی را مخصوص خویش دانسته اینک کشتیهای جنگی دولت انگلیس در بحر سیاه و بغاز اسلامبول
و جزیره ملتا روز تا روز بر زیادت میرود و نگران مملکت سیسیلیا و آسیا میباشد و همیخواهد که بر مملکت ایران و ممالکی که در اطراف
هندوستان است استوار کند که انگلیس بر تمامت مشرق زمین بلکه بر تمامت عالم فرمانروا باشد و دولت فرانسه با
این فزون طلبی یار و دستیار نخواهد شد و همچنان باز در مملکت فرانسه بروزنامه ها نگار کرده اند که چون فرخ خان سفیر کبیر
ایران با ایلچی انگلیس کار بمسالمت نتوانست آورد ایلچی انگلیس او را گفت اگر خواهی اینکار بمخاصمت نرود میباید بر صفحه
بیاض خاتم برنهی و من بسپاری تا انچه معاهده آنچه خود خواهم نگار کنم و ازین فزون طلبی میتوان دانست که دولت
انگلیس همیخواهد نخستین در جزیره خارک بلکه در بندر ابوشهر خانه تجارت مقرر دارد و دیگر از برای هند معبری ساخته کند
که هرگز کسی را بر ایشان دست نباشد و در ساحل دریای مدترنیا تا کنار رود فرات را از آهن پرداخته کند و روی زمین را با کشتیهای
بخار بپوشد دارد و سلطنت خلیج فارس را از بهر خویش گذارد و در جزیره خارک و بندر بوشهر قلعه های محکم بنیان کنند
و هیچ نمیدانند که ما فراموش نکرده ایم که هشتاد و هفت سال ازین پیش موسیو پیرول کارپرداز دولت فرانسه در
بلده بصره با کریمخان زند که پادشاه ایران بود عهدنامه نگار داد و در آن عهدنامه جزیره خارک را کریمخان بدولت [illegible]

ذکر مقاتله شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله با سپاه انگلیس در بندر محمره

از آن روز که میان دولت ایران و انگلیز کار بستیز و آویز افتاد من بنده نگارنده نیز کرة بعد کرة حاضر بوده ام
دیده ام و شنیده ام که جناب اشرف صدر اعظم با سرداران لشکر و سرحدداران کشور رقم کرده و هر که از ایشان
حاضر بوده اند فرموده که با لشکر انگلیس در ساحل بحر و فرضه بحیره و کنار رودبارها رزم مدهید چه ایشان را کشتیهای
جنگی مانند کشتی دوسودلین و کشتی فرقت و دیگر کشتیها فراوان است که هر کشتی حمل یکصد و پنجاه توپ تواند داد
و گلوله توپ ایشان پنجاه من و سی من بمیزان میرود و این توپها را جز بدستیاری کشتی سیر نتوان داد و اگر از
کشتی بیرون شتابند بر زیادت از توپ چهار پوند و شش پوند و نه پوند نتوانند با خود برد و در مسالک اراضی
چندان اسب نتوانند بدست کرد که عرادهای توپ بکشند و کشتی را عبور دهند لاجرم آنوقت که در بحر با هزار توپ
رزم آغازند چون آهنگ خشکی کنند افزون از بیست و سی توپ نخواهند داشت و ما رقاص زورق و غواص
دریا نیستیم و کار با ماهیان بحر و مردم دریائی نداریم لاجرم جان و سر بر سر حفظ هیچ بندر بباد مدهید و ادات
حرب و ضرب و قورخانه و توپخانه و علّات و حبوبات در هیچ بندر انباشته مدارید زیرا که دویست فرسنگ
حدود ایران با آب دریا منتهی شود و در تمامت این مسافت کشتی تواند بساحل رسید ما را چه افتاده که پیاده را
بحراست دویست فرسنگ تا لب دریا بکار بریم و سینه ایشان را هدف گلوله توپ شصت و شش پوند
بداریم بر شما واجب است که یکمنزل از مینوی آب اوتراق کنید و از درنگ و شتاب کشتی انگلیس در آب ترس
قلق و اضطراب نشوید هرگاه از ساحل بحر یک منزل سفر کنند و از کنار آب دور افتند چون شیران جنگی
بر ایشان بتازید و رزم آغازید اگرچه در بندر بوشهر نخستین این خطا افتاد لکن جبر کسر ما بهی را شمشیر [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

شجاع الملک مومیائی بود چنانکه تفصیل آن بشرح رفت لکن خاطر میرزای احتشام الدوله را در امتثال امر جناب ۳۰۵
اشرف صدراعظم غفلتی رفت و دولت ایران ماز یانی آور د نخستین چون اصغا نمود که سفرای ایران و انگلیس
در شهر پاریس عداد کار معاهده و مصالحه میکنند این خبر را استوار داشت و در ساز و برگ مردان و اعداد و رزم
میدان غوری بسرا نفر مود و هیچ نیندیشید که این عهدنامه تا بامضای کارداران دو فیتن توثیق نیافته و تعدیل
نشده ممکن است که لشکر انگلیس حیلتی کند و در تسخیر محمره غفلت ایرانیان را وسیلتی دانند و از آن پس که دانست
لشکر انگلیس اینوقت را مغتنم داشته اند و دانسته اند که خبر مصالحت لشکر ایران را از کار مناطحت باز داشته و
تصمیم عزم داده اند که نخست براز جان را به تسخیر محمره جبر کنند پند و اندرز صدر اعظم را از خاطر بزدود و لی آنکه
مردان مجرب را مشاوره طلب کند یا آنکه از مبارزان رزم دیده سخنی اصغا فرماید لشکر را جنبش داد و در کنار
بحر تا بدانجا که هیچ سفائن و کشتی انگلیس تواند سر بساحل نهاد میدان محاربت راست کرد و سنگرهای چند در آن هم
بست که چنانکه مردم این سنگرها بدان سنگر راه آمد شدن صعب مینمود و عراده های توپ را بتفاریق در سنگرها
جای داد چنانکه هیچیک پشتوان آن دیگر نتوانست بود و اسبهای بارکش را از بهر آنکه نرخ علوفه ارزان بود آنجا
و کار صعب بنقد بمراتع بعیده گسیل داشت و اندیشه نکرد که اگر کار بهزیمت رود بنه و آذوقه بدست دشمن بغنیمت
رود با لجمله بفرمود پنجاه گام از مینوی آب آنجا که رود فرات با شط شوشتر پیوسته نشود در جانب غربی محمره
بمسافت دویست گام دو سنگر ببستند در سنگر نخستین آقا جان خان سرتیپ با فوج بهادران جای کرد و سه عراده
توپ چهارده پوند و نه پوند منصوب داشت و در سنگر دیگر محمد مراد خان سرتیپ با فوج بیات و سه عراده توپ
نشیمن جست و محمد تقیخان سرهنگ با یک عراده توپ نزدیک بدان سنگر اقامت کرد و از جانب مشرق قلعه بمسافت
هزار گام نیز یک سنگر بست و محمد حسن خان سرتیپ با فوج قدیم قراهان و دو عراده توپ فرود شد و در جزیره الخضرا
نیز چند سنگر دور از یکدیگر بر افکندند عیسی خان سرتیپ پسر حاجی جابر خان با چهارصد تن از مردم بلوچ و عرب
و دو عراده توپ در سنگر جای کرد و در سنگر دیگر برخوردار خان سرهنگ با فوج امرائی و موسی خان یاور فوج
سیلاخوری با سیصد تن سرباز ساخته جنگ بنشست و برخوردار خان تا پایان مجادلت قانون مجالدت از دست
نگذاشت و مفروسیت و شجاعت نامبردار گشت و همچنان رجب خان یاور با چهارصد تن سرباز فوج قدیم گراز
بدو پیوست و حاجی جابر خان سرحددار محمره با دویست سوار و پانصد تن پیاده عرب نیز سنگری گرفت و دیگر
زین العابدین خان شاهسون که مردی دلیر و رزم دیده است با صد سوار شاهسون در جزیره الخضرا جای
داشت و این گروه را نیز سه عراده توپ نزد خویش بداشت و فرزندش ابراهیم میرزا هشتصد گام دورتر از آب شط در
نخلستان اوتراق نمود و شاهزاده پس از زمانی کوچ داده لختی باز پس شد و هزار گام از قفای ابراهیم میرزا
اوتراق کرد و قورخانه که بکار آنجا میرفت در معسکر خویش نهاد و قورخانه دیگر نیز نزد ابراهیم میرزا بود و آذوقه و علوفه
لشکر را دویست گام دورتر از آب میرزا ابوطالب وزیر شاهزاده با خود میداشت اگر چه در این هندسه قورخانه را
از قاروره آتشین دشمن بیم زیان بود اما کس را اندیشه آن نرفت اینوقت یک فروند کشتی انگلیس که از بصره
برای حمل آذوقه آمد شدن داشت و شاهزاده کشتی تجارتی می پنداشت بگروز چند تن از آن کشتی بکنار آمده

از دور و نزدیک سنگر و لشکر و قورخانه را نظاره نموده مراجعت کردند و از پشت و روی کار آگهی یافتند بالجمله چون
خبر رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس پراکنده شد اعتضام الدوله یکتن از مردم خود را بفرستاد تا خبری از عدت
و عدت ایشان باز آرد دیده بانان او از کنار شط العرب لختی راه بپیمود تا کشتیهای انگلیس دیدار شد و هجده
کشتی شمار کرد و از بیم آنکه کشتیها قبل از او بمحمره درآید دیگر توقف نکرده خبر باز آورد و اعتضام الدوله باعداد کار پرداخت
و کشتیها روز سه شنبه بیست و هفتم رجب هنگام چاشتگاه در ملتقای آن دو رود عظیم که بدایت شط العرب است
از پی هم برسید چندانکه چهل و چهار کشتی شمرده شد و ده کشتی ایشان را هر یک چهارده توپ بود و چهل و دو کشتی دیگر
هر یک بیست توپ منصوب داشت و اهالی کشتی بمسافت چهار هزار گام لنگر در آب افکندند بالجمله روز چهارشنبه
هنگام فرو شدن آفتاب دوازده توپ بجانب جزیرة الخضرا بگشودند و در پشته که از خاک بصره شمرده می‌شود
در جزیره سلیمان بن غضبان گروهی را از کشتی پیاده کرده سنگری برآوردند و دو خمپاره نصب دادند و از آنجا
تا سنگر ایرانیان هزار گام مسافت داشت روز پنجشنبه قبل از سر بر زدن آفتاب ساز مقاتلت طراز دادند و از آن
سنگر گلوله خمپاره همی بگشودند و چون گلوله هیچ سنگر بدان رسنده نبود از سنگر آقاجان خان بگشادن توپ جنگ رضا
پذیره بودند این ببود تا یکساعت از دیدار شدن آفتاب سپری شد ناگاه گلوله خمپاره در میان سنگر آقاجان خان
بترکید و از صد بخش افزون شد و پاره از آن به پهلوی چپ آقاجان خان آمده بغلطید و با آن جراحت مردم خود را
بثبات قدم وصیت کرد و او را از میدان جنگ بکناری بردند و پس از دو روز بعز شهادت پیوست و دو کشتی دیگر
بمسافت دویست گام با سنگر فوج بهادران روی در روی درآمد و دهان خمپاره گشاده داشت و از قفای آن
دو کشتی بخار دیگر برسید و همچنان تا هشت کشتی به پشتوانی یکدیگر رده شدند بالجمله تمامت کشتیها بجنگ درآمدند
و گلوله توپ و خمپاره بباریدند و از سنگر بهادران مردان جنگی از در مدافعت برخاستند و با گلوله توپ جنگ آراستند
عبدالله سلطان گروسی و اسمعیل خان بیک وکیل بهارلو و صمد بیک وکیل افشار نیکو خدمتی کردند و مردانه بکوشیدند و آن
کشتی را که اژدر نام بود با گلوله توپ ثلمه کردند چنانکه از کار افتاد بالجمله پای سخت کردند تا نقبهای سنگر و جاهای گلوگاه
توپ انمحا و انهدام یافت و چند تن از توپچی و سرباز مجروح و مطروح افتاد در اینوقت اعتضام الدوله در سنگر محمد حسن
خان سرتیپ جای داشت و علینقی خان سرتیپ نیز با فوج مهندس حاضر بود شاهزاده بفرمود تا با فوج سنگر بهادران
شود و مردم آن سنگر را مددی دهد علینقی خان راه برگرفت لکن دلی پر بیم و باک داشت و بر جان خویش هراسناک بود
از نیروی چون بسنگر محمد مراد خان رسید خویشتن متوقف شد و خداداد خان برادرش را با فوج مهندس بسنگر بهادران
مامور داشت سربازان نیمی پراکنده شدند و نیمی بسنگر بهادران رسیدند لکن این قلیل مردم بکاری نبود و سنگر بهادران
از پای برفت و سربازان دست از جنگ باز داشتند چه گلوله تفنگ در این جایگاه بکشتی دشمن رسنده نبود و اگر رسیدی
گزنده نبود و هم در اینوقت میرزا ابوطالب حسینقلی خان را با تفنگچی بختیاری جنبش داده بسنگر محمد مراد خان آمد تا شد
که مددی دهد و محمد مراد خان چون جماعتی از فوج بیات را نزدیک سنگر بهادران از پس دیواری که هیچ استواری
نداشت باز داشته بود اینوقت فرمان کرد که از هر دسته بیست تن با صاحبمنصب در آنجا اقامت جسته دیگران از سنگر
درآیند و پای اصطبار استوار داشت چنانکه یکتن از سربازان خویش را نگران شد که در فرود سنگر از بیم گلوله خصم

رسیدن کشتیهای انگلیس در کنار محمره

۷۴۷ سر خویش فرو گیرد او را بخواند و گفت همانا ندانسته که تا اجل کس را فرا نشود مرگ را بدو دست رس نباشد من امروز
این معنی را بر تو کشف سازم و فرمان کرد تا زمانی دراز بر فراز سنگر راست بایستاد و بسیار گلوله بارید و آسیب بدو نرسید
آنگاه از فراز سنگرش بزیر آورد و گفت اکنون در فرود سنگر ایمن باش و خمیده کار مکن و در آن سنگر میرزا رضای
نایب خرقانی و محمدحسن بیگ نرتانی جلادتی بکمال ظاهر ساختند و شهسوار بیگ در کار هزیمت سبک خیز گشت و از
بیم حمل توپ و حمله در دارد و کوب گرانی نمود و با لجمله اینوقت در سنگر جزیرة الخضرا که معدودی از مردم بلوچ در آنجا
اقامت داشت معصوم سلطان توپچی با اینکه سنگر او هدف گلوله توپ و خمپاره بود فتوری در ارکان جلادت او
راه نکرد و تا آنگاه که بساط منازلت نوردیده شد توپ گشاده میگشت رضا قلی بیگ خمسه که وکیل توپخانه بود دیگر
جلادتی بسزا نمود و از سنگر محمدحسن خان نیز گلوله توپ بکشتیها گشاده میگشت علینقی خان و محمد مراد خان چون سرباز را
پراکنده دیدند کس بشاهزاده فرستاده توپ و توپچی و قورخانه توپ بمدد طلبیدند احتشام الدوله گفت لشکر پراکنده
گشته و کار از دست بیرون شده امداد اینکار نتوانم کرد و از مردم انگلیس اندیشه آتش زدن قورخانها قارورهای آتشین به
میان لشکرگاه همی آمد و بدین تعبیه در قورخانه سنگر بهادران نیز قورخانه خمپاره آتش افتاد و نابود ساخت میرزا فضل الله
که در میان سنگر بهادران و سنگر محمد مراد خان متوقف بود پاره از گلوله خمپاره پای او را جراحت کرد و محمد مراد خان او را بجائی
فرستاد اما از آن زحمت جان بسلامت برد از جانب دیگر در سنگر ابراهیم میرزا و فوج گرازی پشت با جنگ کرده
هنگامه شدند و اویوزباشی عبدالحسین قمه را نزدیک احتشام الدوله فرستاده این خبر باز داد و انهی داشت که لشکر انگلیس اینک
بیکبار از بحر بیرون شده سنگرها را احاطه خواهند داد شاهزاده دیگر سودی در حفظ سنگر محمدحسن خان ندانست
او را گفت از سنگر بیرون شده با توپخانه و سرباز لختی دورتر از میدان بی‌تاب گلوله توپ و خمپاره بر صف باش تا
لکن سرباز چون از سنگر سر بدر کرد پراکنده گشت اینوقت میرزا ابوطالب بمحمره آمد و لشکری را که در جزیرة الخضرا بود حکم
فرستاد تا آمده بشاهزاده پیوسته شوند مع القصه یکساعت قبل از طلوع آفتاب تا پنج ساعت بازار مقاتلت و منازعت
روائی داشت چهار کشتی انگلیس نیز شکسته شد یک کشتی را با طنابها استوار بستند و بقوت کشتیهای دیگر از محل آفت
بکنار کشیدند لکن کشتی اول در چنان از کار شد که کشیدن نتوانستند بعد از پنج ساعت مردم انگلیس کشتیها را لختی باز پس
بردند و بدان سر شدند که تدبیر دیگر اندیشند این هنگام از پراکنده شدن لشکر اسلام آگهی یافتند و دلیرانه دیگر باره
بجنگ در آمدند و تا یکساعت بعد از زوال آفتاب نیران جدال و قتال اشتعال داشت از فوج بهادران بیست و
دو تن مقتول گشت و از افواج گرازی و مخبران و بیات زرند پنجاه و هفت تن بخاک افتاد و از لشکر انگلیس نیز بسیار کس
هلاک شد لکن چون قشون چریک پراکنده شدند و پند و اندرز جناب اشرف صدراعظم معاینه شد و مکشوف افتاد که
در کنار بحر با مردم انگلیس رزم دادن از حزم بیگانه افتادن است

کوچ دادن شاهزاده احتشام الدوله از کنار محمره و در آمدن سپاه انگلیس بجای او

چون شاهزاده نیک نگریست که گلوله توپ و خمپاره از لشکرگاه از آنسوی تر همی رود و از طرف دیگر نظاره کرد
که بعضی از کشتیهای انگلیس لختی دور از لشکرگاه بکنار آمده لشکر خود را پیاده کرده سپاه را با توپ و قورخانه مسلحاً
کشتیها سخت هراسناک شد که مبادا جماعتی از سواره و پیاده از کشتیها بیرون شده از قفای لشکر بتاختن آیند و لشکر اسلام

حصار وهند پس حکم داد که سربازان از لشکرها بیرون شوند سرکردگان ناچار لشکرها را پرداخته کردند و نزدیک شاهزاده آمدند بعد از گفت و شنود فراوان سخن بر این نهادند که پنج فرسنگ از کنار آب واپس شوند و اوتراق کنند و علف و آزوقه و قورخانه نیز با خود حمل کنند لکن چون اسب واستر صاحبان مناصب و سربازان در اردوگاه بود کس حمل بنه و آغروق و برگرفتن آزوقه دست نیافت با اینکه شاهزاده و وزیر او را اسب و استر بجای بود و استر بزرگ سراپرده احتشام الدوله بجای ماند و در این وقت رستم بیک یاور توپخانه نزدیک احتشام الدوله از برای حمل توپخانه اسب همی خواست و دسترس نبود با لجمله لشکر جنبش کرد و سه ساعت از آن پیش که آفتاب سر در کشد راه برگرفتند و پنج فرسنگ طی طریق برده بکنار نخلستان رسیدند و انجمن شدند و سخن بر این نهادند که شب را در کنار نخلستان بامداد کنند چون علف و آزوقه بدست نبود نیمه شب از آنجا کوچ دادند و سه فرسنگ دیگر راه بریده در کنار شط جای گرفتند و در آنجا واپس ماندگان را فراهم کرده روز جمعه به نخلستان سبعه رسیدند و روز شنبه را هم در آنجا اقامت داشتند یکشنبه دوم شعبان شاهزاده سپاه را انتظام کرده بجانب اهواز در تک و تاز آمد و روز دیگر در اهواز از آنسوی آب اوتراق نمود و چون در کار حرکت و اقامت دل یکی نداشت بفراهم کردن علوفه نپرداخت.

شب چهارشنبه پنجم شعبان بشاهزاده خبر آوردند که سه فروند کشتی انگلیس بدین جانب رهسپار است و در عرض راه توپی را که عراده آن شکسته بود جماعتی از مردم عرب با کشتی کوچک حمل میدادند چون در تمامیه که خانه ایشان بود فرود شدند کشتی انگلیس برسید و مردم کشتی آن توپ را مأخوذ داشتند با لجمله صبحگاه احتشام الدوله فرمان کرد که هم از اینجا سپاه را کوچ باید داد و بفرمود تا بنه و آغروق خویش را از بهر حمل دادن بر هم نهادند هم در اینوقت سه کشتی بزرگ و دو کشتی کوچک از انگلیس برسید و در زمان بگشادن توپ و خمپاره درآمدند فوج علینقی خان طریق مراجعت گرفت و خود نیز فوج را مشایعت مینمود و سخن بر این داشت که سربازان بیفرمانی کردند و از حکومت من سر برتافتند محمد مراد خان رزم را تصمیم عزم داد و همی خواست که توپها را فراز آورد و ساز مقاتلت طراز کند احتشام الدوله فرمود که بعد از آنکه ما زیان جنگ را در کنار بحر مجرب داشتیم واجب نیست که دیگرباره اقدام بجنگ کنیم و در بیفرمانی صدر اعظم مرتکب گناهی دیگر شویم و فرمان کرد تا لشکر بجانب شوشتر کوچ دهد و از اهواز راه برداشت پنج فرسنگ طی طریق فرموده و محمد حسن خان سرتیپ فراهان را بفرمود تا پنجشنبه ششم شعبان هزار تن سرباز با یکعراده توپ برداشته در ملتقای آب شوشتر و دزفول اقامت کنند و روز دیگر دو عراده توپ و آزوقه و چند زورق برند تا سربازان را بآسانی عبره دهد و همچنان میرزا ابوطالب را با جماعتی از سواران از بند قیل بجانب شوشتر گسیل داشت تا علوفه چندانکه حاجت افتد فراهم دارد و دیگر سپاهیان را بفرمود از راه دزفول بطرف شوشتر شوند و خود با فوج سیاهان و مخبران رزند بیات ... است با کشتی کوچک از آب عبور کرده بجانب شوشتر شتاب گیرد در اینوقت مکشوف افتاد که فوج فراهانی عبره گرفتند و محمد حسن خان آهنگ دزفول با آنجماعت از بند قیل عبور داد سخن شاهزاده را وقعی ننهادند ناچار شاهزاده طریق شوشتر پیش داشت و محمد خان سرتیپ را بفرمود تا با فوج زرند از راه دزفول قطع مسافت کرده در شوشتر لشکرگاه پیوسته شود اما مردم انگلیس بعد از کوچ دادن سپاه ایران بمحمره درآمدند و سه عراده توپ از لشکرگاه آقاخان ... پنج عراده از جزیره ... با یکعراده خمپاره مأخوذ داشتند و هزار و پانصد خروار تنبر

از غلات و حبوبات بهره ایشان گشت و از مینوی چون شاهزاده وارد شوشتر گشت و لشکر از راه و بیراه به بهبهوت ۴۹
و توپهای لشکرگاه و دو عراده از لشکر محمد مراد خان و سه عراده از لشکر محمد حسن خان به شوشتر حمل شد شاهزاده
بتجهیز لشکر پرداخت و محمد مراد خان سرتیپ را بفرمود تا فوج بهادران و زرند و سه عراده توپ و چهار صد سوار
بجانب اهواز کوچ داد و لشکر را فرمان کرد که در کنار بحر با سپاه انگلیس رزم نه پیوندند و نگران باشند هرگاه از کنار بحر
بسوی سفر کنند بر روی ایشان بتازند در رزم اندازند اما محمد مراد خان بعد از آنکه وارد اهواز شد و گاه مقاتلت را
مبارز کرد سردار انگلیس اترم صاحب و مایور محمد مراد خان شرحی نگار کرد که مکشوف افتاد شما با توپ و سرباز
با هواز آمده اید و آهنگ محاربه نموده اید تا با ما رزم دهید و دو روز است که از دولت انگلیس خبر مصالحه با ما آورده اند
میدانم کارداران دولت ایران شما را آگهی فرستاده اند یا هنوز بیخبرند بالجمله اگر شما آهنگ جنگ کنید گناه کرده دولت
خواهید بود و میان دولتین حدیث فتنه خواهید کرد محمد مراد خان خط او را بشاهزاده فرستاد و در جواب نگاشت
که ما هنوز از کار مصالحت بیخبریم و اگر خبری رسیده نزد احتشام الدوله برده اند لکن شما را درین سخن راستگوی میدانم
و دست از مقاتلت کشیده خواهیم داشت تا خبر مصالحت و مسالمت برسد و بعد از روزی چند چون خبر مصالحه بین
دولتین برسید جانبین از مناجزت و مبارزت دست باز داشتند و هم در امثال نجف میرزا که از شاهزادگان
هندوستان بود و نسب با میر تیمور گورکان میرسانید سفر عتبات عالیات و زیارت حضرت اشرف را تصمیم عزم
داده همه جا پست و بلند زمین را در نوشت و از حدود هندوستان درگذشت ولی آسیب مخافت طی مسافت
کرده وارد قندهار شد و آنروز که از شهر قندهار کوچ داده در قریه کوکران منزل کرد شامگاه چندتن از صعالیک
و دزدان افغانان به ایشان درآمده بعضی از اموال ایشان را بسرقت در ربودند بالجمله از قندهار نیز راه بریده و
اراضی خراسان را درهم نوشته بحضرت دارالخلافه رسید و کارداران دولت ایران که حفظ حشمت مهمان را واجب
شمارند در نواخت و نوازش او حدی بکمال فرمودند و نجف میرزا بعد ما به جناب اشرف صدراعظم بحضرت
شاهنشاه عجم باریافت و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشت و گاه گاه که شاهنشاه بر اریکه سلطنت متمکن گشت و
چاکران درگاه بر صف میشدند نجف میرزا نیز در صف امرای بانژاد قاجار با تاج مرصع و کفش زرین ایستاده
میگشت بعد از چند ماه با مکانت تمام رخصت حاصل نموده طریق عتبات عالیات برداشت و بحفظ و حشمت مهمان
پذیری او به سرحدداران ممالک محروسه منشور رفت

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران السلطان ناصرالدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و هفتاد و دو هجری

در سال یکهزار و دویست و هفتاد و دو هجری مطابق سنه لوی ئیل ترکی چون شش ساعت و پنجاه و چهار دقیقه از روز
پنجشنبه سیزدهم شهر رجب سپری شد و آفتاب از برج حوت به بیت الشرف حمل تحویل داد و عید عجم و نوروز جم پیش آمد و این
بزرگتر و شریفتر عید مولود امیرالمومنین علی علیه السلام بود که در بیشتر روایت هم در این روز است بالجمله شاهنشاه
ایران السلطان ناصرالدین شاه قاجار جشن عیدی بگذاشت و حق این هر دو عید را یک ادا کرد و دست بخشش
درهم و دینار بر تمامت چاکران عطا فرمود و علاوه بر نشان و حمایل امیر تومانی حاجی بوتانی و نشان تمثال
شاهنشاه و لقب ایلتش و عصای مکلل و علاقه مرصع و شمشیر مهند و انگشتر ثمین و ساعت الماس و خلاع فاخره

که از پس یکدیگر جناب اشرف صدر اعظم را بذل فرمود و درین عید یک قطعه قلمدان مکلل بالماس که شخص اول ایران و صدارت عظمی را علامتی بزرگ است بمصحوبت حاجی علیخان حاجب الدوله انفاذ فرمود و حاجب الدوله در حضرت صدر اعظم پیام شاهنشاه را بدین سخنان بگذاشت که ملک الملوک عجم میفرماید که صدر اعظم تاکنون از در عقیدت و نیک اندیشی از طریق خدمت بمقامات رفیعه ارتقا جست و بدشوارترین سختیها مرور کرد و رضای ما را بر حفظ تن و جان برجحان نهاد اینک انتظار داریم که از اثر لیقه و مداد حبر این قلمدان آثار بزرگ در دولت ما ظاهر شود و اوامر و احکامی که باعث آبادی مملکت و رفاه رعیت و انتظام لشکر و امیدواری کل طبقات نوکر و حصول فایدهای کلی بجهة دین و دولت و ملک و ملت باشد جاری گردد تا سالی دیگر مورد الطاف و اشفاقی بزرگتر گردد حاضران مجلس حق گذاری پادشاه را چنین شکرگذاری بر خاک زدند بالجمله چون بساط عیدی بپای رفت شاهنشاه ایران بصوابدید صدر اعظم بکار عمال و حکام ممالک محروسه نظری گماشت و میرزا صادق قایم مقام که بتقبیل سده سلطنت شتافته بود حمایل و نشان امیرتومانی یافته مراجعت بآذربایجان کرد و جان محمد خان قاجار بجای چراغعلی خان حکومت شاهرود و بسطام یافت و حکومت خمسه با چراغعلی خان تفویض گشت و محمد ابراهیم خان یزدی حاکم خونسار و گلپایگان آمد و شاهزاده علیقلی میرزا ملقب باعتضاد السلطنه گشت و عبدالله خان صارم الدوله بمنصب میرتحکی مفتخر گشت و نشان و حمایل این منصب یافت از پس این وقایع ذکر سوء سلوک مستر موره و صورت حال او را که در جزیره بمبئی بزینت طبع در آورده بودند بدین شرح رسید

ذکر سوء سلوک و فتنه انگیزی سفرای انگریز در ایران بخلاف عهدنامه بنحوی که رعایای انگلیس از روی انصاف در جزیره بمبئی طبع کرده اند

مستر موره که با ایران رفت ترک دوستی با دولت ایران را وجهه همت ساخت و علم دولت انگلیس را که علامت دوستی بود بینداخت و این علمی بود که از روز اول افراشته بود و برای کارهای بزرگ و واقعه کار آنچه معلوم داشته و بحقیقت رسیده این است که دولت انگلیس دولت ایران را عظیم میدانستند و آنرا خیرخواه خود دانسته بود و یکرنگی نیت گویا هنوز هم بآن عقیده باقی باشند اما مامورین ایشان بواسطهٔ اغراض نفسانی دولت ایران بلکه تمامی اهالی مذهب و ملت را رنجانیدند چنانکه تغییر نیت برای دولت و ملت ایران پیدا شد چنانکه حال انگلیس را دشمن قوی میدانند و چنان میدانند که انگریزان میخواهند دولت ایران را یکی از اجزای هندوستان شمار کنند چنانکه مکنیل صاحب در مقدمه هرات با اینکه بی حق بود حرکتی نامناسب نمود و سفارت ایران را بخاک روم کشید عوض آنکه دولت انگلیس او را تقریع کنند حیثیان او و اتباعش که مامور لندن بود که دلایل واضحه خود را حالی کند راه ندادند و چرا باید دولت انگلیس سفیر یک دولت قدیم را راه ندهد و عهد دوستی را برضای مکنیل صاحب معلق بدارد لهذا از آن روز دولت ایران از دوستی و درستکاری انگلیس مایوس شدند و ایرانیان چند آنکه ممکن بود با کمال اکراه هر خلافی که از فرستادگان انگلیس بظهور میرسید متحمل شدند چه دانستند سلوک مامورین را بدولت انگلیس حالی کردن کمال اشکال دارد چه سفیر را راه نمیدهند و مکتوب را جواب نمیفرستند و دولت ایران بسیار در قید دوستی انگلیس بودند که متحمل اینگونه ناملایم شدند چنانکه امیر نظام را نتوانستند متحمل شود و با استادورت همان کرد که مشهور شد بالجمله دیگر از سفرا شیل صاحب با دوام توقف در ایران از برای هر خوبی سختیها کرد و مراد مهام برای ایران حائل نمود و همیشه در سفارت راست نشین کرد و مردم را

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

(۷۴ بسبب سفارت دعوت می‌نمود و از دولت ایران روگردان میکرد چنانکه ایلخانی فارس و کوچک خان و مستنبطی
و عباسقلی‌خان سردار لاریجانی و حسین‌خان نظام‌الدوله و پسرهای میرزا و خانباباخان خوانساری را اینکه از دولت
ایران آسیبی به ایشان رسد بسبب سفارت دعوت کرده و اولیای دولت بمداخله سفارت بزحمت تمام ایشان را راضی
کرده از سبب بیرون آوردند و همچنان در عهد شیل صاحب و فرنت صاحب سالار پسر آصف‌الدوله از دولت ایران
یاغی شد و ایشان همیشه حمایت از یاغیان دولت کردند و خواستند دست سالار دولت ایران ضعیف کنند دیگر آنکه یار
محمدخان در مقدمه سالار لشکر بخراسان آورد و خدمت کرد و سکه بنام پادشاه زد و خلعت گرفت و ظهیرالدوله
لقب یافت معلوم است هرات را جزو ممالک پادشاه میدانست و خود را از جانب دولت حاکم میدانست و بعد از
فوت او پسرش صید محمدخان بنده‌وار فرمان و خلعت پادشاه حاکم هرات شد و سکه و خطبه بنام شاه کرد و برادر خود
محمد صدیق خان را بملازمت رکاب فرستاد و شیل صاحب چون چنان دید بنای سوء سلوک گذاشت و از آنجا چون
چیزی حاصل نشد بدولت خود نوشت تا با شفیع خان سفارت لندن ترک مراوده کردند و صریح عنوان کردند
که تا امر هرات را اولیای دولت با شیل صاحب نگذرانند افتتاح مراوده نخواهد شد و حال اینکه آنچه معلوم شده از
انگلیس ابدا باید بخاک هرات کس نرود و مراوده نشود و اهل ایران چنانکه در عهد خاقان و محمدشاه مراوده و مکاتبه
داشتند داشته باشند عریضه و پیشکش از هرات برود و فرمان و خلعت بیاید و اگر کسی بخیال گرفتن هرات بیفتد ایرانی
منع کند و حکام قائل و قندهار و هرات هیچیک دست اندازی بدیگری نکنند باری بعد از شیل صاحب نوبت به
طامسن صاحب رسید و او از همه بدتر کرد و امام مسقط را محرک شد که بطورهای نامناسب اغتشاش کاری کرد تا لشکر
ایران در بندرعباس او را اسیر کردند و همچنان خان ارگنج را محرک شد تا با لشکر زیاد بسر مرو و سرخس آمد او هم
بقتل رسید و دید آنچه دید و واقعه شکار چه حیرت دارد که چرا باید مأمورین انگلیس در پای تخت ایران باعث این همه مفسده
شوند تا دولتین نقصان پذیرد و حال اینکه هرگز از ایران نسبت بانگلیس بدی نیامده است همه ترین کارها اینکه طامسن
صاحب کرد قرارنامه هرات را برهم زده بنای آدم فرستادن و کاغذ نوشتن بهرات گذاشته بود تا صید محمدخان
نوکر مطیع دولت را روگردان نمود و باین قناعت نکرد نوشت یکی از انگلیسان بهرات آمد و پهلوی صید محمدخان
افتاده بنای فساد گذاشت و سرحدات خراسان را مغشوش کرد چنانکه خراسانی یکروز از تاخت و تاز هراتی و ترکمان
آسوده نبودند و تا فوت صید محمدخان و حکومت شاهزاده محمد یوسف آن شخص انگلیس در هرات بود و اگر چنین است
دولت ایران حق دارد که آن قرارنامه را نابود فرض کند و در کار هرات آنچه صلاح خود داند بکند خلاصه طامسن
صاحب دولت ایران را فارغ نگذاشت مدتی بر سر پسرهای میرزا جواب و سؤال کرد و مدتی بر سر حاجی عبدالکریم
سنگاپوری بوده اند و سنگاپور داخل ملک انگلیس است و حمایت او علم سفارت را انداخت با اینکه حاجی عبدالکریم
خود میگوید اصل من قندهاری است و رعیت ایرانم مع القصه بعد از طامسن مستر موری رسید کارداران دولت تا مهماندار
مهماندار برای او فرستادند بعد از ورود وقتی بحرف آمد مثل سابقین بر سر فرهاد میرزا سخن در انداخت بعد از مدتی
گفت و شنود چون دید نمیتوان عموی شاه را تبعه انگلیس کرد ظلمی هم باو نشده قرار بحقیقت بدولت ایران نبود
دوست بکارهای دیگر زد مثل اینکه فراشش او را درستی و عربده حکیم‌کان گرفته بودند مدتی گفتگو داشت که باید نوکرهای

۷۵ شخصه بچوب تنبیه شوند هرچه میگفتند تقصیر با فراش است که شراب خورده و مستی کرده فایده نداشت از اینگونه کارها داشت تا میرزا هاشمخان رسید و او را در اندرون محمدشاه غلام بچه بود و همراه خادمان حرم ولیعهد به تبریز رفت و شاهنشاه چون مراجعت فرمود و بر تخت جلوس کرد او را غلام پیشخدمت کردند و دویست تومان مواجب دادند بعد از چندی استعفا کرده نوکر نظام شد بعد بی سبب بسفارتخانه رفته بست نشست طامسن صاحب خواست او را منشی سفارت کند امنای دولت او را بحرف حسابی مجاب کردند و خواستند او را از بست بیرون بیاورند و مماطله میداد طامسن خواست آدمی از خود همراه او کند امنای دولت راضی نشدند چه هرکس را آدمی همراه میکردند داخل تبعه دولت انگلیس میشمردند گفتند بمداخله سفارت بیاید تا التفات به بینند هنوز این امر در میان بود که مستر موری را هنگام حرکت بجانب ییلاق شد پس میرزا هاشمخان زن خود را برداشته به ییلاق برد و نزدیک باغ مستر موری منزل داد و اینکار در طهران بطورهای قبیح شهرت کرد اولیای دولت مستر موری را بکاغذ رسمی اطلاع دادند و بدول دیگر نیز اعلام کردند که شاید مستر موری تنبیه شود و فسادی برای او و ایرانیان طراز نشود اصلا اعتنائی نکرد و بعد از مراجعت از ییلاق نزدیک بسفارتخانه برای زن میرزا هاشمخان خانه کرایه کرد و منزل داد علما و مردم شهر مطلع شدند و بکاغذهای شرعیه عرایض بامنای دولت نوشتند و نزدیک بود دعوای عام شود مستر موری دید که پرده کارش دریده شد بهانه نمود که میخواهم میرزا هاشمخان را نوکر سفارت کنم و بفارس بفرستم باخصوص گفتگوها شد جواب دادند که تو نوکر دولت را چگونه نوکر سفارت میکنی اصلا بگوش او فرو نرفت و اصرار نمود و بصراحت اسم زن او را نوشته مطالبه مینمود و میخواست امنای دولت مجبوراً زن او را بسفارتخانه بفرستند و این اسباب فتنه و شورش عظیم بود عاقبت بهمین بهانه علم دولت را خوابانیده و ترک مراوده نموده از طهران بیرون آمد و بمملکت روم رفت واقعه نگار میگوید چه زحمتها که امنای دولت ایران کشیده اند که شورش عام نشده اگر طامسن علم انداخت باز برای مردی تاجر بود اما بر سر یک زنی علم انداختن نمیدانم دولت انگلیس چگونه رفع این قباحت خواهند کرد و با سفیر خود چه خواهند گفت میگویند دوست محمد خان بتحریک انگلیس لشکر بقندهار برده و آهنگ هرات کرد اگر راست است دور نیست که برخاستن سفارت انگلیس از ایران برای تمهید چنین کاری بود روزنامه نویس بمبئی میگوید موافق چند عهدنامه انگلیس باید ابداً در کار هرات مداخله نکند و در امر افغانستان داخل نشود مگر وقتی داعی مصالحه در میان آید از روزیکه مستر کمنیل بخلاف عهدنامه حرکت کرد سفرای انگلیس بنای بیقاعدگی گذاشتند والا هرگز امنای دولت ایران خلاف عهد که خلاف دین ایشان است نخواهند کرد و نکرده اند و دولت انگلیس عهد را بر نسیان گذاشته است

فرستادن لوئی ناپلیان ایمپراطور مملکت فرانسه رسول با نامه و نشان بحضرت دار الخلافه طهران

چون عهد مودت میان دولت ایران و فرانسه استوار شد و صورت معاهده چنانکه مذکور شد مسطور گشت ایمپراطور ممالک فرانسه بقانونی که در میان سلاطین یوروپ مقرر است که نشان دولت خویش را از برای یکدیگر بتحف و هدایا فرستند اعظم و اجل نشان دولت خود را از درجه لژیون دنور مرصع با نامه شاهانه با حمایل که خاص آن نشان است بحضرت دار الخلافه روانه ساخت و نامه از در مهر و صداقت نگار داده

۷۵۲ اینجمله را نزد یک موسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص خود که در دارالخلافه طهران اقامت داشت فرستاد تا او
بساعتی مسعود در پیشگاه سلطنت پیش گذراند لاجرم موسیو بوره بعد از رسیدن نشان کارداران دولت را آگهی فرستاد
تا هنگام معین نمودند لاجرم روز پنجشنبه هفتم شهر ذیقعده که وزیر مختار را رخصت بار حاصل بود محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی
بموجب فرمان با بیست تن از غلامان پادشاهی و ده تن فراشان دربار بسفارتخانه پاریس رفته ایلچی مخصوص را با
مسیو لژن که حامل نامه و نشان را از پاریس بدارالخلافه راهی کرد با سایر تبعه سفارت بتقبیل سده سلطنت دعوت
کرد و ایشان را جنبش داده از سفارتخانه بکالسکه‌ها درآورد و بعضی از چاکران درگاه با جامه که رسم نهاده اند برای حفظ
حشمت او در کشیکخانه حاضر شدند و بعد از آسایش و آرامش او را بحضرت ملک الملوک عجم بردند و در پیشگاه پادشاه
جماعتی از شاهزادگان مانند علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه و اردشیر میرزا حاکم طهران و احمد میرزا و ایلدرم میرزا
بر صف بودند و هر یک اثاثه سلطنت را مانند شمشیر الماس و سپر مرصع بجواهر آبدار و دیگر اشیا را حامل بودند و از مقربان
حضرت میرزا کاظم خان نظام الملک و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه با سلب و حمایل و نشان حاضر شدند و بیرون
شاهزاده کیومرث میرزای ایلخانی قاجار و میرزا احمد خان سر کشیکچی باشی و محمد ناصر خان ایشیک آقاسی باشی و جماعتی از
غلام پیشخدمتان و دیگر چاکران رده بستند این هنگام وزیر مختار دولت فرانسه درآمد و بعد از تقبیل سده سلطنت بعرض
رسانید که مسیو لژن مامور بخدمتی بزرگ شده از قبل اعلیحضرت امپراطور فرانسه بدربار معدلت مدار شاهنشاه ایران
رسیده پیام گذار است و این بنده بموجب فرمان صورت حال را معروض میدارد که چون قواعد وداد و اتحاد بین
دولتین علیتین مشید و ممهد است اعلیحضرت امپراطور فرانسه برای تکمیل این مهر و صفاوت نشان درجه اول دولت خود را
که مرصع بالماس شاهوار است و به لژن و نامه سپرده میشود بحضرت ملک الملوک عجم برسم هدیه انفاذ داشته و حکم رفته
که من بنده خویشتن ابلاغ پیام کرده تسلیم کارداران حضرت دارم و نامه مهر ختامه امپراطور فرانسه را با نشان در طبق
نهاده قربت حضرت یافت و شاهنشاه نامه و نشان را برگرفت و کلمهٔ چند بفصیح تر بیانی که مشعر از مهر و اتحاد با امپراطور
بود بر زبان آورد و آنگاه وزیر مختار رخصت انصراف یافته با آن حشمت و مکانت بخدمت جناب اشرف صدر اعظم
شتافت و مکانتی جداگانه یافت و از آنجا بسرای خویش مراجعت نمود چون جناب اشرف صدر اعظم
و فرزند او میرزا کاظم خان نظام الملک تاسیس قواعد دوستی بین دولتین ایران و فرانسه کردند امپراطور فرانسه
نشان لژیون دنور از درجه اول خاص صدر اعظم انفاذ داشته بود و نشانی از مرتبه سیم از بهر نظام الملک عطا رفته بود
این هر دو نشان را وزیر مختار و مسیو لژن حمل داده روز دیگر بحضرت صدر اعظم آمدند و تسلیم دادند جناب صدر اعظم
ایشان را حشمتی نیکو نهاد و بر مراتب اتحاد و یگجهتی بیفزود و چون میرزا عباسخان منشی وزارت دول خارجه و میرزا
ملکم خان مترجم دولت ایران در عقد معاهده رنجی برده بودند از بهر هر یک از ایشان نیز نشانی مبذول افتاد و هم در این سال
ذوالفقار خان پسر جناب اشرف صدر اعظم که حکومت قم و ساوه داشت بمنصب جلیل استیفای ممالک محروسه سرافراز
گشت و تشریف شاهانه یافت و عیسی خان بیگلربیگی قاجار دولو حکومت طایره و تویسرکان یافت و بموجب فرمان با امانی شتافت

ذکر سفارت فرخ خان امین الملک از دولت ایران بدار السعاده اسلامبول و دار الملک پاریس

چون میان دولت ایران و فرانسه مبانی محبت تشیید یافت واجب افتاد که سفیری چرب زبان بدار السلطنه پاریس
گسیل کرده قاعده وداد را نیک تر مرصوص و محکم بدارد لاجرم بصلاح و صوابدید جناب اشرف صدر اعظم فرخ خان کاشی

غفاری که خازن دینار و دراهم مخصوص بود بموجب فرمان شاهنشاه ایران بسفارت کبری مأمور گشت و ملقب بامین الملک
آمد و نشان تمثال شاهنشاه که مکلل بالماس آبدار بود تشریف یافت و سفر پاریس را تصمیم عزم داد و هم جداگانه فرمان
رفت که در دار السعاده اسلامبول قربت حضرت خداوندگار روم جوید و شطری از مراتب اتحاد دولتین ایران و روم باز گوید
و اجازت یافت که در اسلامبول با فرانسه سفیر انگلیس را دیدار کند و سوء سلوک سفرای انگلیس را در ایران و بهانه جوئی
و شرارت طبع ایشان خاصه مستر موری و ناهمواری او را باز نماید و دیگر دراز دستی امیر دوستمحمد خان را از کابل بقندهار
و آهنگ او را در تسخیر هرات و اختلال امر خراسان روشن سازد و بنماید که کارداران ایران در فتح هرات و تسخیر افغانستان
ناچار شدند و اگر توانند آلایشی که زلال صفا و صدق دولتین را به بی‌اندامی سفرا عارض شده مرتفع سازد لاجرم با نایب
دفتر(؟) و منشی و دیگر مردم از تبعه سفارت روز دوشنبه یازدهم ذیقعده از حضرت دار الخلافه راه برگرفت و مسیو نیکلا مترجم
سفارت فرانسه با او همراه شده و در عرض راه تا ورود تبریز حکام بلدان و امصار حشمت سفارت کبری را بداشتند و او را
بامکانتی لایق در آوردند و از شهر تبریز روز بیست و چهارم ذیحجه طریق اسلامبول پیش داشت و چون بحدود اراضی دولت
عثمانی رسید مهمانداری از قبل وجیه پاشا والی ارزن الروم با نامه مهربانانه او را پذیره کرد و حسین پاشای فریق که
یعنی امیر تومان است و حاجی عاکف افندی امیر پنجه و سلیم بیک سرتیپ و علی آقای سرهنگ سواره نظام و حاجی مصطفی
سرهنگ سواره غیر نظام با دویست و پنجاه سوار باستقبال برسیدند و امین الملک را بدین تکریم بقریه آلاشکرد که نخستین
منزل است از حدود دولت عثمانی در آوردند و در منزل ذهارکه چهار منزل تا ارزن الروم مسافت است میرزا بزرگ
کارپرداز دولت ایران مقیم ارزن الروم پذیره کرد و روز بیست و یکم محرم که امین الملک وارد ارزن الروم خواست شد
وجیه پاشا نخستین کهیا بیک پیشکار خود را باستقبال فرستاد و از پس او حاجی غالب پاشای میرلوا و مصطفی افندی معین باشی
برسیدند و اسمعیل پاشا سردار اناطولی چند تن از صاحبان مناصب نظام را از جانب خود گسیل داشت و دویست تن
از بازرگانان ایران نیز طریق استقبال سپردند و قبل از ورود بارزن الروم چون قونسول انگلیس که اقامت ارزن الروم
داده حاضر نبود مسیو ابت نایب او با تبعه خود امین الملک را پذیره شدند و قونسول دولت فرانسه چون مریض بود تبعه خود را
باستقبال فرستاد و یکفوج سرباز با طبل و شیپور تا نیم فرسنگی شهر آمده صف برزدند و بعد از آن سرکشیک پاشا با جماعتی
و قاضی و مفتی برسیدند و در ظاهر شهر خیمه از بهر ایلچی کبیر که ساعتی آسایش کند افراخته داشتند درویش پاشا و علی
پاشا و عمر پاشا و چند تن دیگر صد گام از خیمه بیرون شده استقبال کردند و همچنان والی شهر گامی چند پذیره شد
و ایلچی کبیر را دریافت و از آنجا بسفارتخانه که معین کرده بودند سفارت کبری را تحویل دادند و قونسولهای دول متحابه
بسفارتخانه آمده ایلچی کبیر را دیدار کردند و وجیه پاشا دقیقه از طریق مودت فرو نگذاشت جز آنکه بیرون معاهده از برای
حشمت او هیچ توپ گشاده نداشتند و عذری چند برتراشیدند و در هیچ منزل از مشروب و ماکول تقدیم ضیافت
نکردند بلکه گاه گاه سفره سفیر کبیر از برای رجال دولت عثمانی گسترده بود و چون ایلچی کبیر باز دید تصمیم عزم داد
کشیکچی باشی خود را با جماعتی که جامه بر رسم چنین امر در بر داشتند نزد ایلچی کبیر فرستاده تا ملازمت خدمت او بسرای
والی آمدند وجیه پاشا تا بیرون رواق خود استقبال سفارت کبری کرد و ایلچی کبیر بعد از دیدار او مشیر پاشا و از
پس او قونسولها را باز دید نمود روز بیست و هفتم محرم از ارزن الروم راه برگرفت مصطفی پاشای میرلوا

وعلی پاشا و حاجی تکمیل راه او را مشایعت نموده مراجعت کردند و حسین پاشای میرتومان که مهماندار بود با او روانه شد
و تا سرحد خاک ارزن الروم لازم خدمت بود بالجمله سفیر کبیر چون از اراضی ارزن الروم بدانسوی شد منیب پاشا
والی طرابزن کیهای خود را باتفاق قاپوچی باشی بمهمانداری پذیره فرستاد و حاجی میرزا احمد خان که از قبل دولت ایران
مقیم اسلامبول بود تا طرابزن استقبال کرد و روز ورود ایلچی کبیر طرابزن دو فرسنگ از شهر بیرون شد
و همچنان دفتردار افندی و قاضی و مفتی و حاجی للا بزرگان دولت عثمانی و موسیو پوشارا قونسول دولت فرانسه
و تجار و تبعه دولت ایران سفارت کبری را پذیره شدند و در ظاهر شهر سفیر کبیر را در خیمه که از بهر او افراشته بودند
فرود آوردند و سربازی که حاضر بود برسم نظام سلام داد و والی پاشا نیز در خیمه او را دریافت و پس از ساعتی از آنجا او را
شهر پیش داشته با حشمتی تمام در سرای والی پاشا که از بهر منزل سفارت تعیین یافته بود در آمد و بیست و یک توپ
از بهر حشمت سفارت کبری بگشادند و همچنان قونسول فرانسه و قونسول نمسه از بهر حشمت سفارت پرده بیرق خویش را
افراشته کردند و روز چهاردهم صفر ایلچی کبیر از طرابزن روانه اسلامبول شد والی پاشا او را وداع گفت و بعد از بیرون
شدن ایلچی کبیر نیز نوزده توپ بگشاد و قونسول فرانسه و نمسه تا کنار بحر مشایعت کردند روز جمعه هفدهم صفر کشتی سفیر کبیر
بکنار شهر اسلامبول رسید و بیرق شیر و خورشید که خاص دولت ایران است بر زورق نصب کردند برحسب امر
کارداران دولت عثمانی دو امیر آخور و شش تن رایض از صدر اعظم دولت عثمانی و دوازده تن فراش برسیدند و یک
راس اسب خاص سلطان را خاص از برای سفیر کبیر بیاوردند و پانزده سر اسب نیز از برای تبعه سفارت حاضر
ساختند و با اینکه هم از سفارت دولت ایران و هم از سفارتخانه دولت فرانسه کارداران دولت عثمانی اعلام رفته
و بر ذمت ایشان فرض بود که لایق شأن سفارت کبری منزلی معین کنند تقدیم امر نکردند و معذرت خواه شدند
که برضای خداوندخانه ما هیچ سرای را نتوانستیم پرداخته کرد پس سفیر کبیر و تبعه سفارت برنشسته راه سفارتخانه
پیش داشتند و تبعه دولت ایران در همه راه از فرط بالی و نثار خودداری نکردند و او را با حشمتی لایق بسفارتخانه
در آوردند و روز دیگر کامل بیک از حضرت سلطان به دارالسفارت آمده پرسشی بسزا نمود و روز پنجم ورود به آستانه که
در روز نخستین معمول داشتند تشریف سفارت کبری از درگاه سلطان حاضر شده سفیر کبیر و تبعه سفارت را
بر داشته راه برگرفت و بباب عالی آمده نخستین به رواق فواد پاشا ناظر امور خارجه در رفت و فواد پاشا
یک نیمه مجلس را به زیادت پذیره شد و ایلچی کبیر را بر صدر انجمن جای داد و تبعه سفارت بر صف بنشستند
و با کمال وداد و تشیید اتحاد دولتین این مجلس بپای رفت و از آنجا به رواق عالی پاشا صدر اعظم
دولت عثمانی برفت عالی پاشا نیز در تعظیم سفارت کبری و تکریم سفیر کبیر دقیقه مهمل نگذاشت و تا نیمه رواق او را
استقبال کرده بعد از جلوس و کلمات مودت انگیز سفیر کبیر مراسله که صدر اعظم ایران نگار کرده بود بدو تسلیم
داد و عالی پاشا با فرحت طبع و رغبت خاطر اخذ فرموده آنگاه با همان تشریف و حشمت سفیر کبیر از مجلس او
بیرون شده به دارالسفارت آمد و چون در آن ایام از دولت عثمانی منصب صدارت کبری متزلزل بود و
عالی پاشا استعفا جسته رشید پاشا که هم از آن پیش این منصب داشت بجای او صدر اعظم شد سفیر کبیر ایران را
تقبیل حضرت سلطان بتاخیر رفت تا چون روز یکشنبه سیم شهر ربیع الاول برسید ادراک حضرت سلطان را

اجازت یافت و دو سر اسب خاصه از بارپند سلطان با زین و برگ زر و پانزده سر اسب دیگر را لیفان دولتی
برداشته بدار سفارت آوردند تا سفیر کبیر و حاجی میرزا احمد خان وزیر مقیم و تبعه سفارت برنشستند و طریق سرای
سلطانی پیش داشتند در عرض راه همه جا برسم نظام قراولان سلام دادند و بعد از ورود بسرای سلطنت کامل
بیک تشریفاتچی و سعید بیک مترجم و عاصم بیک از پیش روی سفارت کبری همی طی مسافت کردند و در هر دو طرف
و ساحت صدا کانه مردم عسکر با جامه نظام سلام دادند فؤاد پاشا ناظر امور خارجه نخستین امین الملک را دریافت
و لختی در رواقی با او سخن از اتفاق دولتین کرد آنگاه باتفاق طریق پیشگاه سلطان گرفتند و در همه جا غلامان
سلطانی بر صف ایستاده از مکانت سفیر کبیر دقیقه مهمل نگذاشتند و هنگام قربت حضرت ایشیک آقاسی باشی
نیز سفیر را دریافت و باتفاق برواق سلطان در رفتند و حضرت سلطان ایستاده در ایوان خویش برپای بود
سفیر کبیر و تبعه سفارت بقانون ایران در حضرت سلطان سلام دادند و مورد اشفاق سلطانی شدند
در اینوقت سفیر کبیر مأمور شدن خویشتن را از درگاه شاهنشاه ایران بحضرت سلطان معروض داشت و نامه محبت شمامه
که از قبل شاهنشاه داشت برکف گرفته پیش شد و اعلیحضرت سلطان از کمال مهربانی و تشویق باتفاق دولتین قدمی نزدیک
شد و بدست خویشتن نامه را اخذ نمود آنگاه از شاهنشاه ایران پرسش گرفت و از حال سفیر کبیر نیز تفحص کرد و فرمود
من بسیار شاد میشوم چون چاکران مقرب از دولت ایران بدینحضرت میرسند سفیر کبیر عرض کرد که بسعادت تفضل
اعلیحضرت ازین پس قربت این بنده در آستان شاهنشاه بر زیادت خواهد شد آنگاه اعلیحضرت سلطان میرزا احمد
خان وزیر مقیم دار السعاده و تبعه سفارت را نیز بنواخت و نوازشی فرموده رخصت مراجعت داد و سفیر کبیر با تبعه
سفارت بهمان حشمت و مکانت بدار سفارت باز آمد و چون روزگاری میرفت که میان سفیران دولت و سفرائی
دولت جمهوریه امریکای شمالی در اراضی وینه و اسلامبول و ممالک دیگر باجازت کارداران ایران و اولیای دولت
جمهوریه بنای عقد معاهده تجارتی بود اینوقت که سفیر کبیر در اسلامبول جای داشت این سخن را با کارول اسپنس
وزیر دولت جمهوریه مقیم اسلامبول بپای برد و عهدنامه نگارشده طرفین بخط و خاتم امنای دولتین رسانیده تبدیل
دادند و در ایام توقف امین الملک در اسلامبول سفرای دول خارجه ابواب مراودت بر روی او گشاده داشتند
جز لارد ردکلیف سفیر کبیر دولت انگلیس که یاد از وی نکرد امین الملک نخستین از تبعه سفارت را نزدیک او رسول فرستاد
که من از کارداران دولت ایران اجازت یافته ام که بدانچه تاکنون رفته کسری و شکستی از بهر دولت ایران بدست
شود اصلاح فوت کنم و این ناهمواری از میان دولتین مرتفع سازم پاسخ فرستاد که من از کارداران انگلیس
هیچ رخصت و اجازت ندارم که با سفیر ایران در مصالحت یا مناجزت سخن کنم پس از آن حاجی میرزا احمد خان را
برسالت گسیل داشت تا همان کلمات را اعادت کند ایلچی کبیر انگلیس او را نیز بار نداد چون روزی چند بر این بگذشت
لارد ردکلیف سفیر کبیر انگلیس نایب سفارت را نزدیک امین الملک فرستاد و پیام داد که از این پیش حاجی میرزا احمد خان
از جانب شما نزدیک ما رسول آمد و من او را دیدار نکردم اینک از کارداران انگلیس مرا اجازت رفته است که کلمات
شما را در رضاجوئی بشنوم و اصغا نمایم اکنون صورت حال را محرر داشته بمن بفرست امین الملک اختصار جوی را

در اصلاح فیمابین دولتین ابلاغ داشت سفیر کبیر انگلیس چون در خاطر داشت که از خط و خاتم امین الملک سندی بدست کند و یکباره کس بدو فرستاد که کنون خاطر را رقم باید کرد امین الملک کلمهٔ چند نگاشت بدین شرح که من از کارداران دولت ایران اختیار تام دارم که رفع فساد و بقای اتحاد دولتین را آنچه شایسته مقرر دارم فرستاده سفیر انگلیس باز مراجعت کرد و ابلاغ داشت که این رقیمه متضمن ابهام و اجمال است امین الملک باید رقم کند و خاتم بزند که من از جانب دولت ایران مختارم که کارداران دولت انگلیس را بر حسب آرزو رضاجوئی کنم و بر ذمت من است که دولت ایران لشکر خویش را از هرات و افغانستان باز خواهد و هرگز در اراضی افغانستان مداخلت نیفکند و زیانی که در این گیرودارها با افغانستان رسیده از خزانهٔ دولت ایران تسلیم شود مع القصه چند کرت در میان ایشان رسولان متردد شدند و پیام بری کردند و در پایان امر پیام آوردند که سفیر انگلیس سخن بر این نهاد که اکنون از دولت انگلیس مرا اعلام دادند که اگر بی مماطله سفیر ایران خطی بسپارد که پس از اعلام عساکر ایرانی از افغانستان باز خواهد شتافت و زیان افغانستان را از خزانهٔ دولت تسلیم خواهند داد نیکو باشد و اگر نه با او قطع مکالمه و مراوده واجب شمار که ما فیصل کار ایران را بجنرال اوترام سرکردهٔ سپاه بحری تفویض داشتیم تا در خلیج فارس طی سخن کند بالجمله بدین تدبیر و تقریرات اغلوطه همی دادند تا امین الملک را که در اصلاح امر الحاحی بنهایت بود منقسم حواس و آشفته خاطر نمودند و از او بدین معنی خط گرفتند که دولت ایران از افغانستان دست باز دارد و زیان ایشان را موافق رضای کارداران انگلیس تسلیم دارد بعد از اخذ این سجل سفیر انگلیس پیام کرد که چون سفیر ایران این خط بر رضای من نگاشت از دیدار او کراهتی ندارم لکن قبل از ملاقات می باید این شرایط را بر ذمت نهد و اگر نه با او قطع آمدن و شدن خواهم داشت و آن شرایط بدین شرح است اول آنکه دولت ایران سپاه خود را از هرات باز خواهد و زیان هرات را نقداً تسلیم دهد دوم دولت ایران مداخله در هرات و افغانستان را ترک گوید و اگر در میان ایران و افغانستان مخاصمتی افتد اصلاح آن بصلاح و صواب کارداران انگلیس مقرر گردد سیم عهدنامهٔ تجارتی از نو بسته شود و در تمامت بلدان ایران قونسول انگلیس بنشیند چهارم آنکه جمیع مطالبات تبعهٔ انگلیس را بی مماطله تسلیم دارند پنجم بندرعباس را موافق رضا و خواهش امام مسقط تفویض او نمایند ششم آنکه اعلیحضرت پادشاهی جناب صدراعظم را از بهر امری چند که درین ایام از او بظهور رسید معزول دارند بالجمله سخن از اینگونه کردند و کار بر این امور همی معلق داشتند تا روز یکشنبه بیست و سیم ربیع الاول در اسلامبول خبر فتح هرات سمر گشت و سفرای دول خارجه شاد خاطر شدند و سفیر انگلیس سنگدل گشت و روز دیگر امین الملک برای سفیر کبیر انگلیس رفته حاصل سخن بر این نهاد که اگر مرا مطمئن خاطر سازید که عساکر انگلیس متعرض حدود ایران نخواهند شد من این شرایط شش گانه را عریضه کرده بحضرت دارالخلافه انفاذ دارم سفیر انگلیس از قبول این معنی سر بر تافت

رسیدن اخبار تکالیف شاقهٔ سفیر کبیر انگلیس با ایران و خشم گرفتن ملک الملوک عجم

چون خبر ملاقات و مقالات امین الملک با سفیر کبیر انگلیس و سپردن سجل و پذیرفتن تکالیف او بحضرت دارالخلافه آمد شاهنشاه غیور که شمشیر ابطال رجال را از روی رقابت حبال القضا تنفیذ دهد و سهیل اسبان ختلانی را از سرود خوانان اغانی ترجیح دهد

بر آشفت و گفت همانا مردم انگلیس چنان دانسته اند که ما را قوت جنگ یا طاقت درنگ با ایشان نیست یا آنکه از بذل مال
و اعداد کار ابطال کراهتی داریم که بیرون چهار عهدنامه دولت ایران را مورد تکالیف شاقه میدارند من آن پادشاهی را
دوست نمیدارم که ملک روی زمین تواند گفتن فراموش محکم ما را بدل گیرند تا بصدر اعظم و شخص اول چه رسد هم اکنون
فرمان خواهم کرد تا لشکرهای ایران از هرات و افغانستان عبور کنند و بجانب سند و پنجاب شتاب گیرند و ممالک هندوستان
متزلزل کنند تا بر کارداران انگلیس مکشوف افتد که بر خویشتن سد بابی معروف کرده اند و اندازه دوستی دولت ایران را که
از برای ایشان در مشرق زمین سدی آهنین بود ندانسته اند و از جانب دیگر صناوید شاهزادگان و شناختگان دولت
ایران که بصلاح و صوابدید جناب اشرف صدر اعظم برای مجلس مشاوره و مناظره حاضر بودند همدست و همداستان
بانگ برداشتند که سفیر کبیر ایران را چه رسید که چندین آشفته خاطر شد و تعجیل سپرد که چند آنکه کارداران انگلیس رضا دهند
ما از پایان افغانستان خواهیم داد نخست آنکه ملکه ایشان ده کرور زیان افغانستان را معین کند و دیگر آنکه دولت ایران
تاکنون ده کرور زیان افغانستان برده چه افغانان اموال کاروانیان و مجتازان را بغارت برده و چه تجار روزگار را
اسیر گرفته اند و از برای رفع تعدی و ترکتازی افغانان از عهد محمد شاه غازی تاکنون بر ذمت دولت ایران واجب افتاد
که خزانه بپردازد و چندین لشکر بتازد با اینهمه تا زیان افغانستان باید داد هرگز از پای نخواهیم نشست و دست از جنگ و
جوشش باز نخواهیم داشت که مردان ایران را چه رسیده و دولت ایران را چه افتاده یا جان بر سر انکار کنیم یا انکار را
سر کنیم جناب اشرف صدر اعظم فرمود چندین مخروشید و آشفته خاطر مباشید من آن خطا که بر قلم سفیر کبیر رفته هم از اینجا
تغییر دهم و آن عهد که با سفیر دولت انگلیس برقرار داشته از بیخ و بن برکنم و بتوالی خطی بفرخ خان امین الملک رقم کرد
که سفیر انگلیس با تو از در حیلت و نیرنگ کار کرد و از نکیدی تو را آرامش بداد که کار بصلح خواهم کرد و از جانب دیگر لشکر انگلیس را
آگهی فرستاد که فرصت از دست مگذارید که من ایرانیان را مشغول سخن صلح ساخته ام و از اندیشه تجهیز لشکر و حفاظت
حدود کشور انداخته ام و لشکر انگلیس ناگاه به بندر بوشهر در آمد و قلعه بوشهر را فرو گرفت تو نیز فرصت از دست مگذار
و شرحی رقم کن که چون سفیر کبیر انگلیس کار با مغلوطه کرده در حینی که از من سخن مصالحت و مسالمت می ستد در نهانی کار
بمخاصمت کرده و مغافصةً لشکر بوشهر تاخت لاجرم آن خط که من سپردم باطل است و آن شرایط از درجه اعتبار ساقط
آنگاه سفرای دول خارجه را آگاه کن تا بر امر تو گواه باشند و از این پس اقامت در اسلامبول را سرمایه وخامت شمار و بی
درنگ آهنگ پاریس کن و از آنچه من روز تا روز با تو خواهم نگاشت جنبش مجوی و زیاده و کم مگوی تا مبادا اگر تو دیگر لغزش
دیگر کنی و ما را زحمتی صعب تر افکنی مع القصه صدر اعظم این رقم را بمسرعی که هنگام مسارعت با برق و باد مشایعت فرستادی
و سیاره را امکانت سنگ خاره نهادی بسپرد تا سهل و صعب داد و شعب را در هم نوردیده باسلامبول در آمد
و امین الملک از پشت و روی کار و مکنون خاطر کارداران دربار آگهی یافته نگارشی در بطلان آن سخن که کرده بود رقم زد
و سفرای دول خارجه را گواه گرفت و بحکم در آمدن لشکر انگلیس بحدود ایران آن شرایط باطل گشت و از آن پس سفیر انگلیس
برای ملاقات امین الملک بسرای او آمد و سخن فراوان کرد اما از بیان او سود و زیانی واجب نشنفت آنگاه امین الملک
بسیج راه کرده روز بیست و چهارم ربیع الاول با تبعه سفارت کبری بکشتی تجاری که از دولت فرانسه در بوغاز اسلامبول
برای حمل سفارت ایران آماده بود در آمد و از طریق مارسیل جنبش داشت از قضا سطح آب دریا آشفته گشت و کشتی

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۷۵۹ نام از دست کشتیبان بگرفت و بجای بندر مرسیله بجانب بندر طولون افتاد با اینکه عبور از طولون معهود نبود و اهالی آن بندر را انهی نرفت سفارت کبری را نیک پذیرفتند سفیر کبیر دو روز در آنجا اقامت جست و از آنجا به بندر مرسیله کوچ داد کارداران فرانسه ورود و خروج سفارت کبری را توپها گشاده داشتند و حشمت سرداری بزرگ نهادند بالجمله سفیر کبیر از مرسیله راه برگرفت و شب دوشنبه بیست و یکم جمادی الاولی وارد دار الملک پاریس شد و قبل از ورود او وزیر دول خارجه پنج عراده کالسکه بفرستاد و او را با مکانتی لایق در منزلی نیکو فرود آوردند و روز دیگر مسیو میرستن که هم مهماندار سفارت کبری بود از قبل وزیر دول خارجه سفیر کبیر را تهنیت ورود گفت و روز پنجشنبه امین الملک بدیدار وزیر دول خارجه شتافت و روز پنجم ورود امین الملک و ایشیک آقاسی باشی بسفارتخانه درآمده او را دیدار کرد و پس از بازدید او شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی سفارت کبری بحضرت امپراطور دعوت شد دو تن نایبان ایشیک آقاسی بسفارتخانه آمدند و چهار کالسکه شش اسبه دولتی حاضر کردند و تشریفات سفارت نیز آماده نمودند سفیر کبیر با تبعه سفارت برنشسته طریق سرای امپراطوری گرفت در میدان پیش سرای سلطنت دو فوج سرباز خاصه ایلچی کبیر را سلام نظامی دادند و شیپور زدند در میان سرای وزیر دول خارجه او را دریافت و ورود او را بعرض رسانید پس سفیر کبیر با تبعه سفارت برواق امپراطور بار یافت و هدایای شاهنشاه ایران را هر یک از صاحبان مناصب حمل دادند و آن نشان تمثال شریف و شمشیری معروف و یک رشته تسبیح مروارید و چند سر اسب با دو پای بود بالجمله از یکسوی رواق امپراطور با ده تن از رجال دولت جا داشت و از جانبی امپراطریس با چهارده تن از بانوان بزرگ نشیمن داشت امین الملک با نه تن از تبعه سفارت از پس کرنشی امپراطور بقانونی که پادشاهان را تحیت کنند معروض داشت که نظر باستقرار کمال دوستی و یکجهتی دولتین فخیمتین ایران و فرانسه برحسب امر اعلیحضرت شاهنشاه ایران مأمورم که رسوم تبریک و تهنیت اعلیحضرت امپراطور بر سریر سلطنت ممالک فرانسه را بپای برم و دیگر ولادت باسعادت نواب مستطاب ولیعهد را که باعث مزید استقلال این سلطنت و مایه چشم روشنی اهالی فرانسه و دوستان بهجت این دولت است درود گویم و سیم انعقاد عهد دول متفقه را با دولت روس که در پای تخت این دولت قوی شوکت صورت بست ترحیب گویم چهارم انعقاد عهدنامه دوستی که میان دولت ایران و این دولت جاوید نشان که سالها مأمول سلاطین دولتین بود و امروز بآرزوی دو پادشاه با قوه جاه بانجام رسید شکرگذاری کنم امپراطور فرمود که من از بخت خویش شادکامم که تهنیت شاهنشاه ایران را با من ابلاغ نمودید از بدو جنگ مشرق زمین دوست میداشتم که روابط سابقه را با دولت ایران تجدید نمایم و اینکه دولت ایران با هیچ طرف پیوسته نشد هم از برای ما سودی بود و امروز تهنیت میگویم خویش را باین عهدنامه دوستی و تجارتی که بین دولتین ایران و فرانسه منعقد گشت چه استحکام روابط تجارتی موجب استحکام دوستی ملل است و اکنون افسوس دارم از جنگی که میان دولت ایران و انگلیس عارض شده و از خدا میخواهم که بعد از مأموریت سفارت کبری بمصالحت منتهی شود بعد از آن امین الملک نامه و نشان تمثال پادشاه را بدست گرفته پیش شد و امپراطور و امپراطریس از طراز نشیمن فرود شدند امپراطور نامه و نشان را بدست خود اخذ نمود و بیک تن از اعیان سپرد و امپراطریس نیز تصویر و گردن بند را از امین الملک بگرفت و بیکتن از بانوان سپرد آنگاه سفیر کبیر شمشیر ولیعهد را نزدیک برد و اسم امپراطور بگرفت و فرمود شاد شدم از پادشاه ایران که ولیعهد را یادآوری نمود و یادگار فرستاد آنگاه امین الملک

رسیدن سفیر کبیر ایران بدار الملک پاریس

یکی از تبعهٔ سفارت . . را شناخته داشت و حقیقت اضطراب حاصل کرد بهمان تشریفات که وارد شده بود مراجعت نمود درین وقت وزیر دول خارجه فرانسه امین الملک را آگهی داد که دولت انگلیس رضا نمیدهد که در کار ایران و دولت فرانسه مداخله کند لکن از مداخله کارداران روس کراهتی ندارند امین الملک گفت چون مارا اتکال و اعتماد تمام بود داد و کار دولت فرانسه است میخواهیم بصلاح و صوابدید کارداران فرانسه کار کنیم و پس از چند روز که فتح باب پیام و رسول با لارد کولی سفیر کبیر انگلیس افتاد امین الملک خود بدیدار او شتافت و جانبین لختی افسوس بر این جنگ و جوش داشتند و امین الملک اختیار کامل خود را در انجام امر مصالحه باز نمود و بعد از مراجعت بسفارتخانه و بگذشتن ایامی چند دیگرباره بحضرت امپراطور فرانسه باریافت و بعد از ... الطاف و اشفاق خسروانه امین الملک را آگهی داد که کارداران دولت انگلیس سفارت کبری را بشهر لندن دعوت کردند تا کار مصالحه در آنجا بپای برند اما امین الملک از شهر لندن کراهتی داشت تا مبادا از مکانت او چیزی بکاهند و دیگرباره کار با غلوطه دادن دیگرگون کنند و همیخواست این مصالحه را در دارالملک پاریس صورت بندد و بعد از گفت و شنود فراوان و صوابدید سفرای دول خارجه در روز هفتم شهر رجب سخن بنهایت آمد و عهدنامه مبارکه در میان دولتین فخیمتین ایران و انگلیس بدین شرح محرر گشت

صورت عهدنامه که بعد از مصالحه میان دولت ایران و انگلیس در دارالملک پاریس تحریر شده

بسم الله الرحمن الرحیم چون اعلیحضرت خورشید رایت اقدس همایون پادشاه اعظم و شاهنشاه بالاستقلال کل ممالک ایران و اعلیحضرت شاهنشاه انگلیس هر دو علی التسویه از روی صدق مایل این هستند که مصائب جنگی را که منافی میل و مکنونات دوستانه ایشان است رفع نمایند و روابط دوستی که مدت مدیدی فیمابین دولتین علیتین برقرار بوده مجدداً بیک صلحی که بر وفق فواید طرفین باشد بر بنیان محکم برپا نمایند لهذا بجهة اجرای این مقصود مطلوب اعلیحضرت پادشاه ایران جناب جلالتمآب مقرب الخاقان فرخ خان امین الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران صاحب تصویر همایون و حمایل آبی و دارای کمر مکلل بالماس را و اعلیحضرت پادشاه انگلیس جناب مجدت نصاب هنری ریچارد چارلس بارون کاولی از امنای دولت انگلیس و از اجزای مشورت مبارکه مخصوصه اعلیحضرت پادشاه انگلیس حامل نشان بزرگ ملکت شریف حمام و سفیر کبیر مخصوص و مختار دولت انگلیس در نزد اعلیحضرت امپراطور فرانسه را وکیلان مختار خود تعیین فرمودند و ایشان بعد از آنکه اختیارنامه های خود را ابراز و مبادله نمودند و موافق ترکیب رسمی دیدند فصول ذیل را مقبول و مقرر داشتند فصل اول از روز مبادله امضانامههای عهدنامه حال فیمابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت شاهنشاه انگلیس همچنین فیمابین خلفا و ممالک و رعایای طرفین صلح و دوستی و آشتی خواهد بود فصل دوم چون بدولت و اقبال فیمابین دولتین ایران و انگلیس صلح برقرار گردید بحکم این فقره مقررات که عساکر دولت انگلیس بنادر ممالک ایران را تخلیه خواهند کرد موافق شرایط و تعهدات ذیل فصل سیم دولتین علیتین معاهدتین تعهد میکنند که کل اسرا که در حین جنگ بدست عساکر طرفین افتاده باشد بلادرنگ آزاد نمایند فصل چهارم اعلیحضرت شاهنشاه ایران تعهد میکند که بلافاصله بعد از مبادلهٔ امضانامههای این عهدنامه یک عفونامه کامل اعلام نماید که بواسطه آن جمیع رعایای ایران که در وقت جنگ بر اراده خود با عساکر انگلیس متهم بخیانتی شده باشند از عقوبت این حرکت خود معاف باشند بطوری که هیچکس هر درجه که داشته باشد

شرح سلطنت وجهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

بجهة این حرکت خود مورد تنبیه و اذیت و تعدی نخواهد بود فصل ششم اعلیحضرت شاهنشاه ایران تعهد میکند که بلا درنگ لازمه تدابیر را بکار برد که عساکر و کارگذاران ایران را از ملک و شهر هرات و ممالک افغانستان و هرگز مطالبه نکند از رؤسای هرات و ممالک افغان هیچ علامت اطاعت مثل سکه و خطبه و باج و نیز اعلیحضرت ایشان تعهد میکنند که بعد ازین از هر مداخله در امورات داخله افغانستان اجتناب نماید اعلیحضرت ایشان وعده میدهند که استقلال هرات و تمام افغانستان را اعتراف نماید و هرگز باستقلال ممالک مزبوره مداخله نکند در صورت ظهور منازعه فیمابین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان دولت ایران تعهد میکند که اصلاح آنرا رجوع باهتمامات دوستانه دولت انگلیس نماید و اقدام بجنگ نکند مگر درصورتیکه اهتمامات دوستانه دولت انگلیس مثمر ثمری نشود از طرف دیگر دولت انگلیس تعهد میکند که همه وقت اعتبار خود را در ممالک افغان بکار برد و نگذارد که از آنها و هیچیک از آنها باعث هیچ نوع تشویش و پریشانی دولت ایران شود و اگر دولت ایران در وقوع مشکلات رجوع بدولت انگلیس نماید دولت انگلیس نهایت کوشش را خواهد نمود که منازعات فیمابین را موافق حق و مطابق شأن دولت ایران اصلاح نماید فصل هفتم درصورتیکه از جانب هرات و ممالک افغان بر سرحدات ایران تجاوزی بشود هرگاه ترضیه شایسته داده نشود دولت ایران حق خواهد داشت که بجهة دفع و تنبیه جانب متعدی اقدام بحرکات جنگ نماید اما این صراحةً معلوم و مقبول است که هر لشکری که از جانب دولت ایران که بجهة مقصود مزبور از سرحد بگذرد بمحض اجرای مقصود خود مراجعت بمملکت خود خواهد کرد و استعمال حق مزبور نباید بهانه توقف دائمی عساکر دولت ایران یا الحاق شهری یا یک جزو ممالک مزبوره بممالک ایران بشود فصل هشتم دولت ایران تعهد میکند که بلا فاصله بعد از مبادله امضانامهای این عهدنامه جمیع اسرائی که در حین جنگ در افغانستان بدست عساکر ایران افتاده باشد بدون عوض نقدی آزاد نماید و همچنان جمیع افاغنه که یا باسم گروی یا بجهة موردوتی در هرجای ممالک ایران مقید باشند بهمان طور آزاد خواهند بود بشرط اینکه افاغنه هم از طرف خود اسرا و مقیدین ایرانرا که در دست آنها باشد بدون عوض نقدی آزاد نمایند دولتین علیتین تعهد میکنند که در باب نصب و اعتراف قونسولهای جنرال و قونسولها و وکلای قونسول هر یک ازین دو دولت در ممالک همدیگر حالت دول کاملة الوداد را خواهند داشت و نسبت برعایای طرفین و تجارت ایشان در هر باب همان طور رفتار خواهد شد که برعایا و تجارت دول کاملة الوداد میشود فصل نهم بلا فاصله بعد از مبادله امضانامهای این عهدنامه سفارت انگلیس مراجعت بطهران خواهد کرد و در همان وقت دولت ایران راضی میشود که سفارت مزبوره را پذیرائی نماید با شرایط خاطرخواهی و تشریفات مندرجه بشرح علیحده که امروز وکلای دولتین علیتین معاهدتین ممضی داشتند فصل یازدهم دولت ایران تعهد میکند که در مدت سه ماه بعد از مراجعت سفارت انگلیس بطهران یک مأموری را تعیین نماید که باتفاق یک مأمور دولت انگلیس مطالبات نقدی جمیع رعایای انگلیس را از دولت ایران تحقیق و مشخص نمایند و دولت ایران هر یک ازین مطالبات که بتصدیق مأمورین مزبور باشد دفعةً یا بقسط خواهد داد در یک مدتی که بیشتر از یکسال از تاریخ اعلام مأمورین نباشد و مأمورین مزبور بتحقیق و مشخص خواهند کرد قروض دولت ایران برعایای ایران و برعایای همسایه دول که تا وقت عزیمت سفارت

 انگلیس از طهران در زیر حمایت انگلیس بودند واز آن وقت بعد ترک حمایت مزبور نکرده اند فصل دوازدهم
باستثنای آنچه در فصل سابق مقرر شده دولت انگلیس این حق را ترک و انکار خواهد کرد که حمایت نکند بعد از
این هیچیک از رعایای ایران را که بالفعل در نوکری سفارت و قونسولها و وکلای قونسول انگلیس نباشد بشرط
اینکه چنین حقی بدول دیگر داده و معمول نشود و دراینباب و جمیع خصوصیات دیگر دولت انگلیس مطالبه میکند
و دولت ایران هم تعهد می نماید که همان امتیازات و معافات در ممالک ایران بدولت انگلیس و بنوکرها و به
نوکرها و رعایای آن داده خواهد شد که بدول کاملة الوداد و بنوکرها و برعایای ایشان داده می شود و همچنین
دولت انگلیس و نوکرها و رعایای آن بهره یاب خواهند بود از همان احترام و اعتبار که بدول کاملة الوداد و
بنوکرها و برعایای آنها داده میشود فصل سیزدهم دولتین علیتین معاهدتین بحکم این فصل تجدید می کنند
آن قرار را که در ماه آغوت یکهزار و هشتصد و پنجاه و یک عیسوی مطابق شوال هزار و دویست و شصت و هفت
هجری درباب رفع تجارت غلام و کنیز در خلیج فارس فیمابین این دو دولت داده شده است و علاوه بر این
تعهد میکند که قرار مزبور پس از انقضای مدت برقراری که عبارت از ماه آغوت هزار و هشتصد و شصت و
دو هجری باشد تا مدت ده سال دیگر برقرار خواهد بود و باین نخو امتداد خواهد یافت تا یکی از جانبین بیک
اعلام رسمی قرار مزبور را موقوف بدارد اما اعلام مزبور معمول نخواهد بود مگر یکسال بعد از ظهور آن فصل چهاردهم
بلافاصله بعد از مبادله امضانامه های این عهدنامه عساکر انگلیس هر نوع حرکات خصمانه را نسبت بدولت و مملکت
ایران ترک خواهد کرد دولت انگلیس علاوه براین تعهد میکند که بمحض اینکه قرارداد تخلیه هرات و ممالک
افغانستان از عساکر ایران و همچنین قرارداد پذیرائی سفارت انگلیس بطهران کاملاً مجری شد عساکر انگلیس
خود را از جمیع بنادر و ولایات و اماکن و جزایر که تعلق بایران دارند بلادرنگ پس خواهند کشید و دولت انگلیس
تعهد میکند که درین اثنا سرکرده عساکر انگلیس عمداً هیچ حرکتی که موجب ضعف اطاعت رعایای ایران نسبت
باعلیحضرت شاهنشاه ایران باشد نخواهد کرد و بلکه تقویت اطاعت مزبوره نهایت مقصود انگلیس است و علاوه
براین دولت انگلیس تعهد میکند که بقدر امکان رعایای ایران از زحمت حضور عساکر انگلیس ایمن خواهند بود
و همچنین آذوقه که بجهة عساکر مزبوره لازم شود دولت ایران تعهد میکند که بکارگذاران خود قدغن نماید که عساکر
انگلیس را در تحصیل آذوقه مزبور اعانت کنند و نیز دولت انگلیس تعهد میکند که در حین اخذ اشیاء قیمت آن را
موافق نرخ روز از جانب مامورین انگلیس بلادرنگ داده خواهد شد فصل پانزدهم عهدنامه حال ممضی خواهد شد
و امضانامه های آن مبادله خواهد شد در بغداد در مدت سه ماه یا زودتر هر گاه ممکن شود و بجهة اثبات مسطورات
فوق ایلچیان طرفین این عهدنامه را ممضی و بمهر خود مختوم ساختند در پاریس در چهار نسخه یوم هفتم شهر رجب
سنه هزار و دویست و هفتاد و سه هجری چون این عهدنامه تا خاتمه پرداخته شد و هر دو تن سفیر کبیر ایران
و انگلیس خط و خاتم بزدند امین الملک نریمان خان نایب اول سفارت را حاضر ساخته عهدنامه را بدو سپرد و او را
روانه دار الملک ایران داشت چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد
روز ... خان امین الملک از پاریس به دار الملک لندن

چون عهدنامهٔ مصالحت بین دولتین ایران و انگلیس نگارش شد و اولیای عهدنامه از جانبین بر آسودند لرد کولی نگهم احتیاط خویش امین الملک را آگهی فرستاد که اگر سفر لندن کنی ملکهٔ مملکت انگلیس حشمت سفارت کبری را فزون خواهد گذاشت و از پس آن کابیتان لنج که کتاب عهدنامه را از پاریس بلندن حمل کرد در روز بیست و یکم شهر رجب از لندن مراجعت نموده رغبت ملکه را از برای تشدید امر مصالحه و شعب متفرعهٔ آن بحاضر شدن سفارت کبری ابلاغ کرد و اهالی لندن که شخص دوم دولت انگلیس است و امین الملک را بضیف خویش دعوت نمود در این سخن با کابیتان لنج همداستان گشت لاجرم امین الملک روز شنبه و دوم شهر رجب از پاریس راه لندن پیش داشت و مسیو بریستن مترجم دولت فرانسه که از قبل امپراطور مامور بمهمانداری سفارت کبری بود تا نهایت اراضی فرانسه امین الملک را مشایعت کرد بالجمله سفارت کبری چهل و پنج فرسنگ مسافت را از طریق آهن در چهار ساعت در نوشته بمنزل امن رسیدند و از آنجا بشهر و بندر بولون که سرحد مملکت فرانسه است فرود آمدند و از آنجا ارکان دولت انگلیس کشتی دودی حاضر شده سفیر کبیر را در مضای مدت دو ساعت به بندر فکس تن که مبدای زمین انگلیس است در آورد و در آنوقت فرستاده لرد کلارندن وزیر دول خارجهٔ انگلیس برسید و باتفاق مردم بندر سفارت کبری را تهنیت ورود بگفتند و از آنجا بسیاری کالسکه بخار رهسپار شده پس از دو ساعت بیش و کم وارد شهر لندن گشت در زمان برادر کابیتان لنج و لرد بیکلرسکی شهر لندن و کپیتن از مردم وزیر دول خارجه بباز پرس سفیر کبیر آمده سفارت کبری را در کلاریج که مضیف سفرای بزرگ و شاهزادگان است فرود آوردند و در همان روز همن صاحب نایب اول وزارت خارجه از جانب لرد کلارندن وزیر دول خارجه بتهنیت ورود برسید و از پس او کابیتان لنج ابلاغ کرد که هم اکنون ملکهٔ مملکت سفیر کبیر را با تبعهٔ سفارت حاضر حضرت خواهد داشت و بعد از زوال آفتاب دو کالسکه شش اسبه و یکتن شاطر که خاص دولت بود حاضر شده امین الملک را با اتباع سفارت دعوت نمود و کابیتان لنج نیز با جامهٔ نظامی با او همراه شد و در پیش سرای سلطانی ایشیک آقاسی باشی سفارت کبری را پذیره کرد و امین الملک را با تبعهٔ او در رواقی لایق فرود آورد و در آنجا لارد پالمستان صدر اعظم دولت انگلیس و لارد کلارندن وزیر دول خارجه او را تهنیت گفتند آنگاه وزیر دول خارجه امین الملک را بر داشته باتفاق تبعهٔ سفارت حاضر پیشگاه مملکت انگلیس ساخت در آنوقت ملکه با شوهر خویش پرنس آلبرت بر پای ایستاده بود بعد از رسیدن امین الملک گامی چند نزدیک فرا رسید و امین الملک سفارت خویش را که موجب ارتفاع ذات بین و میانجی اتحاد دولتین میدانست بعرض رسانید ملکه فرمود آنکه معروض داشتی همانا وجههٔ همت کارداران دولت و ملت انگلیس استحکام و استقرار دولت ایران است و از این مناجرت و مبارزت که در میان دولت ایران و انگلیس افتاد چه بسیار افسوس خورده ام و دریغ داشته ام و اکنون که این مناظرت بمصالحت انجامید فراوان شادخوار و خورسندم همینک سفیر کبیر کنون خاطر ما را در پایهٔ سریر ملک الملوک عجم معروض خواهد داشت امین الملک بزبان شکرگذاری و ستایش و نیایش بر دو نامهٔ مهر نشانهٔ شاهنشاه ایران را که بدو کرده بود نزدیک برد و پادشاه مملکت انگلیس بدست خویش اخذ نمود و با وزیر دول خارجه بسپرد آنگاه لختی از مخایل و ملکات شوهر خویش برشمرد و از تبعهٔ سفارت پرسش گرفت امین الملک یک یک را بشناخت آنگاه رخصت انصراف یافته طریق سفارتخانه گرفت

وزیر دول خارجه را لشکریک آقاسی باشی حفظ حشمت او را تقدیم مشایعت دادند و امین الملک بعد از مراجعت هم در آن شب بمضیف بیگلربیگی شهر دعوت شد و مجلس او قاص بخواص اهالی انگلیس بود لارد پالمستان صدر اعظم و وزیر دول خارجه و چهار صد مرد و زن انجمن شدند هنگام اکل و شرب بقانونی که ایشان راست نخستین خداوند مجلس یک دوستکانی رز با خمر احمر سرشار کرده بیاد ملکه مملکت بنوشید و از کنار خود تن بتن را دوستکانی بخشید چون نوبت او وزیر دول خارجه رسید بر پای خواست و شکر این مصالحت که میان دولت ایران و انگلیس برفت بگفت و چون از کار اکل و مشروب بپرداختند صدر اعظم امین الملک را انجاری خوانده در تشیید قواعد محبت زمانی دیر باز سخن براز کرد آنگاه مجلسیان طریق سرای خویش گرفتند و امین الملک صبحگاه حاضر مجلس پارلمند شد و وزیر دول خارجه را نیز دیدار کرد و روز دیگر بباز دید او باز شتافت آنگاه ملکه مملکت او را و تبعه سفارت را بضیافت طلب داشت و سفیر کبیر با اتباع خود در محفل ملکه حاضر شده از یکسوی رواق بر صف شدند پادشاه ممالک انگلیس بعد از اظهار الطاف و اشفاق با ایشان دست شوهر خویش را گرفته از بهر کار اکل و شرب برواقی دیگر شده ملکزاده دختر او سفیر کبیر و تبعه او را با خویش بخواند و بر آن رواق برد بعد از خوردن و آشامیدن پادشاه ممالک انگلیس بر پای خاست همچنانکه بساط شاهانه را در می سپرد با امین الملک نزدیک شد و نخستین از صحت وجود و سنین عمر ملک الملوک عجم پرسش گرفت و از اخلاق خسروانه و شمایل شاهانه او بپرسید و با هر یک از تبعه سفارت بلغت فرانسه مقالتی ساخت و حدیثی پرداخت و بر حسب امر او شوهرش نزدیک شده او نیز هر یک را بنواخت آنگاه ملکه برواقی دیگر خرامید و شوهر خود را باتفاق صدر اعظم و وزیر دول خارجه و سفیر کبیر و شاهزاده پسر عم خود حاضر نمود و امین الملک را در پهلوی پرنس جای داد در این مجلس نیز اظهار عطوفتی بنهایت فرمود آنگاه رخصت مراجعت داد و از پس آن امین الملک برای دیدار صدر اعظم بسرای او شد و روز دیگرش صدر اعظم بباز دید شتافت و همچنان از ادراک خدمت ولیعهد دولت و آمدشدن سفرای دول خارجه را از دست فرو نگذاشت و بر حسب دعوت بتماشای توپخانه که در دو فرسنگی شهر لندن پرداخته اند بیرون شتافت و لفتننت رئیس توپخانه با جماعتی از صاحبان مناصب او را بقانون نظام سلام دادند

شرح حال حاجی سیف الدوله

هم در این سال چون میان دولت ایران و انگلیس کار بمخاصمت افتاد حاجی سیف الدوله پسر شاهزاده ظل السلطان که در ایام سلطنت شاهنشاه غازی محمد شاه از مملکت ایران فرار کرده باراضی دولت عثمانی شتافت و پس از آن بشفاعت سفرای انگلیس مراجعت کرد کارداران ایران چنان صواب شمردند که دیگر باره از خاک ایرانش باراضی دولت عثمانی کوچ دهند چون وزیر مختار دولت انگلیس هنگام بیرون شدن از ایران حاجی سیف الدوله و یکدو تن از بستگان دولت انگلیس را بمسیو قونبیوشار شارژ دافر دولت فرانسه سپرد کارداران ایران با استحضار شارژ دافر او را روانه مملکت عثمانی داشتند و بعد از مصالحه میان دولت ایران و انگلیس باتفاق مستر موره وزیر مختار دولت انگلیس از بغداد مراجعت بدار الخلافه طهران نمود

ذکر ولادت اقبال شهریار تاجدار ناصرالدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و هفتاد و سه هجری

در سال یکهزار و دویست و هفتاد و سه هجری مطابق سال ییلان ئیل ترکی چون حمل و دو دقیقه از شب سه شنبه

۱۲۷۳ بیست و چهارم رجب سپری شده آفتاب به بیت الشرف تحویل داد و ملک الملوک عجم ناصرالدین شاه قاجار با آئین سلاطین کیان و پادشاهان باستان ایران جشن نوروزی گسترده داشت و باریافتگان حضرت را با عطایای جواهر آبدار و افضال درهم و دینار شاد و شادخوار ساخت و چون دست ابداع آینه ضمیر این پادشاه حق پرست را مظهر اشعه انوار اولیای شریعت داشته و در خمیره فطرتش محبت ذریت رسول قرشی نسب را بودیعت گذاشته هر روز در اظهار ولای ائمه اطهار تدبیری و حیله بکار برد و بخاکساری درگاه ایشان بر سلاطین جهان افتخار کند لاجرم بعد از نوروز سلطانی روزی چند بآرزوی قربتی جدید و تقربی تازه گذاشت تا روز نیمه شعبان که میلاد حضرت غایب قائم عجل الله فرجه در آن روز مبارک نشان داده اند برسید پس بفرمود جشنی بزرگ بگستردند و آن روز را عیدی بزرگ نهاد و ممالک محروسه را نیز منشور برفت که مردم شیعی مذهب آن روز را عید بزرگ عجم و عرب دانسته و حشمت آن را از دیگر اعیاد افزون شمارند و از پس آن چنانکه از این پیش بدان اشارت شد فرخ خان امین الملک بعد از عقد مصالحه مابین دولتین ایران و انگلیس کتاب عهدنامه را بصحبت نریمانخان نایب اول سفارت سپرد تا بتقدم عجل و شتاب طی مسافت نموده بدار الخلافه رساند لاجرم روز هفدهم شهر شعبان نریمانخان از راه برسید و عهدنامه مبارک را برسانید و روز بیستم شهر شعبان در حضرت شاهنشاه ایران قرائت شده محل قبول یافت و خاتم جهانگشا زینت نگاشت و جناب اشرف صدر اعظم نیز خط و خاتم نهاد و فرمان رفت تا جهانگیرخان سرتیپ برادر نریمانخان عهدنامه را اخذ نموده بحکم قرارداد سفر بغداد کند و در آنجا کارداران دولت انگلیس با عهدنامه که در دار الملک لندن بامضای پادشاه مملکت انگلیس رسیده تبدیل سازد و جهانگیرخان بر حسب فرمان مانند برق و باد طریق بغداد پیش داشت و نیز فرمان رفت تا حسنعلی خان سرتیپ افواج گروس حامل نشان سرتیپی سفر بغداد کند و چارلس موره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت انگلیس را که رنجیده خاطر از ایران بیرون شده بود مراجعت دهد و هادیخان سرتیپ حامل نشان شیر و خورشید از درجه اول نیز مامور شد که تا سرحد خاک ایران وزیر مختار را پذیره شود و در عرض راه او را مهماندار باشد و این جمله راه برگرفتند و بعد از رسیدن جهانگیرخان بدار السلام بغداد مستر موره برسم دولت مجلسی بجد و هیئه سفارت را حاضر ساخت و از این سوی میرزا ابراهیمخان کارپرداز اول دولت ایران و مقیم بغداد باتفاق جهانگیرخان حاضر مجلس شده روز هفتم شهر رمضان عهدنامه که در دار الملک ایران طراز ختم و ختامه داشت با عهدنامه که ملکه مملکت انگلیس ممضی و مختوم داشته بود تبدیل دادند و جهانگیرخان وثیقه بدل را گرفته راه دار الخلافه پیش داشت و روز بیستم رمضان وارد طهران شد و بکارداران دولت سپرد و در ازای این خدمت خلعت یافت و بنشان سرتیپی از درجه دوم افتخار جست و همچنان نریمان خان که حامل کتاب مصالحت بود و در سرعت سیر مسامحت نجست منشور منصب سرتیپی و نشان آن منصب یافت و کارداران دولت از جامه خانه پادشاهی کلیجه با شمسه مرصع بافتخار امین الملک بدو سپردند و او را حکم مراجعت بپاریس دادند اما از آن سوی بعد از رسیدن حسنعلی خان سرتیپ ببغداد مستر موره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت انگلیس بسفر دار الملک ایران تصمیم عزم داد و از بغداد راه برگرفت و در سرحد عراق عرب و عجم هادیخان سرتیپ بمهمانداری و میزبانی او پرداخت و بعد از ورود بکرمانشاهان از قبل امامقلی میرزا ...

عمادالدوله هیچ از مکانت و حشمت او فروگذاشت و در تمامت راه بی اکراه احدی وشه و حدیث کراهتی او را عبور
دادند بعد از طی مسافت و دیدار خطهٔ خلافت برحسب فرمان شاهنشاه ایران حاجی علیخان فراشباشی و
حاجب الدوله تکریم مقدم او را در قریه یخچی آباد سراپرده برافراشت و نیز حسب الفرمان عباسقلی خان
سیف الملک رئیس مستقبلین و جهانگیرخان سرتیپ و از جانب جناب اشرف صدر اعظم محمود خان
پسر میرزا فضل الله وزیر نظام او را پذیره کردند و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه و میرزا عبدالغفار خان
نایب وزارت خارجه را باستقبال او باستعجال داد و همچنان محمود خان کلانتر و داود خان سرتیپ مترجم
اول دولت و مصطفی قلیخان یوزباشی با پنجاه تن غلام رکابی پذیره شدند و یکتن رییس با سه سراسب
زرین لگام باتفاق نایب شاطرباشی و ده تن شاطر پذیره کیسه شدند و یکتن نایب فراشخانه با پنجاه فراش رهسپار
شد و او را از دروازه شهر تا سفارتخانه انگلیس بدین حشمت عبور دادند و دویست تن سرباز هم از دروازه شهر او را
بنظام عسکریه احترام کردند و دویست تن دیگر باتفاق یکتن نایب بیرون سفارتخانه تقدیم حشمت او نمودند و بعد از
~~و جناب اشرف صدر~~ و بعد از ورود جناب اشرف صدر اعظم با نفاذ طبقهای حلوا او را یاد کرد و مستوفیان دربار
میرزا علینقی و میرزا ابوالقاسم و میرزا محمدتقی و میرزا زین العابدین او را تهنیت ورود گفتند آنگاه جناب
اشرف صدر اعظم بحفظ حشمت این مصالحت که در میان دو دولت بزرگ انعقاد یافت و بندگان خلدی در مملکتین
از ازهاق نفوس و اراقت دماء بازرستند روز یکشنبه بیست و هفتم ذیقعده خود بدیدار او شتافت و فرمان کرد
تا بیرق دولت انگلیس را افراشته داشتند و چون جنابش در ابداع سخن و اختراع کلمه و انشای پاسخ بر بدیهه
والقای جواب مقنع طارویه در تمام مملکت ایران بلکه در تمامت آفاق یکتا و طاق است از وزیر بخشش وزیر مختار
تا آنوقت که در دو مجلد کتاب شرح قصه آن نتوان کرد و حدیث گله و شکایت را بنهایت نتوان برد بدین فرد شعر مسئله
فاتحه را رقم کرد و ختام خامه خاتم زد چه چه از بدو ورود فرمود   بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت
بشرط آنکه نگوییم از آنچه رفت شکایت   و هنگام خروج فرمود دو دوست قدر شناسند وقت صحبت را   که
مدتی ببریدند و باز پیوستند   بعد از بیرون شدن جناب اشرف صدر اعظم وزیر مختار آهنگ ییلاق کرده روانه
قریه قلهک شد و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه روز دیگر بدیدار او شتافت و برحسب فرمان شاهنشاه شهباز
خان قورسیاول باشی بسفارتخانه رفته حکم احضار او را از حضرت پادشاه ابلاغ داد و سه سراسب جنیبت از بارگاه
بندگان پادشاه حاضر ساختند لاجرم وزیر دول خارجه و شهبازخان او را برداشته بقریه نیاوران آوردند و از
بیرون قریه بیست تن فراش و ده تن شاطر و ده تن یساول از پیش روی او را تا در سرای سلطنت عبور دادند
و چهار صد تن سرباز که در میدان پیش سرای سلطانی حاضر بود او را بنظام حشمت بداشتند پس نخستین او را
بکشیکخانه درآوردند و در آن مجلس محمد ناصرخان ایشیک آقاسی باشی و میرزا داود خان وزیر لشکر و محمدخان امیر
تومان و حاجی علیخان حاجب الدوله و میرزا عباسخان نایب وزارت خارجه با جماعتی که خاص چنین انجمن است
او را ترحیب و ترجیب کردند و از آنجا بعد از اجازت ایشیک آقاسی باشی وزیر مختار را باتبعه سفارت به تقبیل
سده سلطنت حاضر ساخت و در رواق سلطانی درآورد و جناب اشرف صدر اعظم نیز حاضر پیشگاه شاهنشاه بود

از آنجا که سفرای دول خارجه را در دار الملک ایران بقانون سلاطین یوروپ اجازت جلوس رود این هنگام اگر وزیر مختار اجازت جلوس یافتی از حشمت صدر اعظم که بر پای بود کاسته میگشت لاجرم نخستین ملک الملوک عجم جناب اشرف صدر اعظم را فرمان کرد تا بین یدی الاعلی در حاشیه وساده بنشست و تاکنون سلاطین ایران را که حوزه حشمت و حریم حرمت ایشان دست فرسود اینگونه اندیشه ها نگشت با هیچ وزیری و اتابکی بذل این رافت در بار عام نیفتاد بالجمله آنگاه وزیر مختار رخصت جلوس یافت و بدانچه از دولت انگلیس مأمور بود معروض داشت و شاهنشاه او را مورد نواخت و نوازش داشته از ملکه مملکت انگلیس پرسش بسزا فرمود و بازنمود که میان سلاطین آنگاه زلال مصادقت و مصافات بخس و خاشاک معاندت و مبارات آلوده که سفیران کنون خاطر پادشاهان را فهم ناکرده دیگرگون جامه و جداگانه سلبی حسبانیده در معنی حسم خطرات مخالفت و استحکام حبل موالفت در میان دول بر ذمت سفیران است بعد از آن وزیر مختار نامه مهر ختامه ملکه مملکت انگلیس را که میان طبقی زرین مکین از تعبیه سفارت حمل میداد برگرفته خویشتن قریب پایه سریر سلطانی جست و شاهنشاه از دست او ماخوذ داشته بمیرزا کاظمخان نظام الملک سپرد و در این انجمن از جماعت شاهزادگان شاهزاده فرهاد میرزا و فیروز میرزا نصرة الدوله و احمد میرزا از یکسو بر صف بودند و میرزا کاظمخان نظام الملک باتفاق میرزا سعید خان وزیر دول خارجه و محمد ناصر خان ایشیک آقاسی باشی و میرزا داود خان وزیر لشکر و حاجی علیخان حاجب الدوله نیز حاضر بودند و مرتضی خان با گروهی از غلام پیشخدمتان بر ده بود بالجمله جناب اشرف صدر اعظم رخصت انصراف یافته بسرای خویش شتافت وزیر مختار نیز بعد از تقبیل حضرت شهریار ادراک خدمت صدر اعظم کرد و از آنجا بدار السفارت مراجعت نمود و شهریار تاجدار بفرمود تا اسبی که رایضان روز ورود وزیر مختار را از بهر سواری او مستعار برده بودند با جلیل زربفت و افساری که زنجیرش از زر بود بوجه عطیت بدو بردند از پس آن وزیر مختار با نظام الملک و وزیر دول خارجه ابواب مخالطت و مراودت مفتوح داشت و مخاصمت دولتین بمسالمت پیوست و کارداران طرفین شرایطی که در عهدنامه مسطور و مذکور افتاد بکار بستند و لشکرها از حدود و ثغور ممالک باز خواندند

رسیدن صاحب منصب امپراطور مملکت آستریه بتقبیل آستان شاهنشاه ایران در دار الخلافه طهران

چون امپراطور مملکت آستریه در ضمیر داشت که با شاهنشاه ایران طریق وداد و اتحاد سپرد کولونل ششندلاکر را که یکتن از شناختن درگاه بود باتفاق چندتن از صاحبان مناصب بسفر ایران مأمور داشت و نامه از در مهر و حفاوت نگار داده با کتابی که نقاشان تمثال امپراطور و عشیرت او رنگ زده بودند و نیز نشانی که تمثال امپراطور مصور و بالماس شاهوار مرصع بود با بعضی از نفایس اشیا بدو سپرد و او راه مملکت ایران پیش داشت نخستین میرزا ابراهیمخان کارپرداز اول دولت ایران که مقیم بغداد بود از فرستادگان دولت نمسا آگهی یافته صورت حال را بعرض کارداران دولت رسانید و فرمان رفت تا امامقلی میرزای عماد الدوله فرمانگذار کرمانشاهان و دیگر حکام امصار و بلدان از سرحد عراقین عرب و عجم تا حضرت دار الخلافه ایشان را با حشمت و مکانتی لایق عبور دادند غره جمادی الآخره بخاک دار الملک طهران درآمدند برحسب فرمان شاهنشاه محمود خان میرپنج با جماعتی از صاحبان مناصب کشیکخانه و کلانتر شهر و چندتن رایض با اسبان جنیبت که خاص باره بند شاه بود ایشان را پذیره

شدند و جناب اشرف صدر اعظم محمود خان سرهنگ و یحیی خان مترجم را با جلودار مخصوص صدارت را پذیره فرستاد ۸۶۷
و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه میرزا عبدالوهاب نایب دوم و داود خان مترجم اول دولت را حکم استقبال
داد بالجمله ایشان را بمکانتی لایق درآوردند و روز پنجم ادراک خدمت صدر اعظم و نظام الملک نمودند آنگاه وزیر
دول خارجه را دیدار کرده مهمان سرای خویش شدند و روز هفتم ورود تقبیل سدهٔ سلطنت کرده نامه و تحف خویش را
پیش گذرانیدند و از پس آن ارمغانی که از برای جناب اشرف صدر اعظم و میرزا کاظم خان نظام الملک و میرزا سعید
خان وزیر دول خارجه داشتند تسلیم دادند آنگاه چند ماه در طهران به رفاه حال اقامت کرده روز بیستم شهر شعبان
مراجعت را تصمیم عزم دادند که لوشتند لاگر و نایب اول او موسیو بارون و شش تن از تبعه سفارت از حضرت
دار الخلافه رخصت انصراف یافته طریق مملکت خوزستان پیش گذاشتند و کارداران دولت میرزا جواد منشی سفارت را
مهمانداری او بگماشتند از راه ساوه و فراهان و بروجرد طی طریق کرده بخرم آباد لرستان درآمدند و در تمامت بلدان
ایشان را پذیره کردند و حشمت ایشان را بداشتند و میرزا جواد جماعتی از سواران شرانی را که مامور سفر خوزستان بودند از بهر حشمت و
حراست فرستادگان انگریز برداشته ایشان را تا بشوشتر کوچ داد شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله که این وقت
در شوشتر اقامت داشت رعایت مکانت ایشان را بفرمود و چون خواستار ابتیاع اسبهای تازی بودند حکم داد
تا هر که اسبی لایق بود بمعرض بیع و شری درآورد و چون حرارت هوا حدتی بکمال داشت بعضی از ایشان مریض
شدند و کولونل از طول اقامت معذور افتاد لاجرم بعد از چهار روز طریق مراجعت گرفت و ده روز از بلدهٔ شوشتر
تا شهر همدان براند و اسدالله خان معتمد الملک که حکومت همدان داشت ایشان را نیکو درآورد و از آنجا چهار روزه از زنگان
و از آنجا به تبریز براندند میرزا فضل الله وزیر نظام پیشکار مملکت آذربایجان مهمان نوازی کرد و بعد از چند روز میرزا جواد
باتفاق ایشان راه برگرفته تا سرحد مملکت ایران برفت و از آنجا فرستادگان را وداع گفته مراجعت نمود

رسیدن فرستاده جانشین مملکت قفقاز به حضرت شاهنشاه در دار الملک ایران

چون کارداران دولت روسیه کینیاز باریتنسکی را بفرمان گذاری مملکت قفقاز مامور داشتند بعد از ورود بقفقاز بموجب
اتحاد مابین دولتین ایران و روس جانشین قفقاز را واجب داشت که از قبل خود سفیری بحضرت دار الخلافه گسیل دارد
و در پیشگاه شاهنشاه عجم عقیدت خویش را از در مصادقت مکشوف سازد لاجرم کینیاز ملیکوف را که از بزرگان مملکت
گرجستان است با هفده تن صاحبان مناصب و شصت سوار قزاق و کنکرلو بذریعه ارادت طراز روانه دربار داشت
و حسب الامر از خاک آذربایجان تا طهران او را با حشمتی تمام عبور دادند و روز ورود دار الخلافه حسنعلی خان سرتیپ
گروسی برحسب فرمان شاهنشاه او را استقبال کرد و از قبل جناب صدر اعظم میرزا شفیع سررشته دار مامور پذیره شدند
و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه میرزا عبدالوهاب نایب دوم وزارت خارجه را بیرون فرستاد محمود خان کلانتر شهر
و یکنفر یوزباشی با صد تن غلام نیز تقدیم خدمت کردند و چند از مستوفیان درگاه بدیدار ایشان شتافتند و حاجی علیخان
حاجب الدوله تشریفات ایشان را ماًمول داشت آنگاه محمدحسن خان نایب ایشیک آقاسی با بیست تن فراش
رفته او را بدرگاه شاهنشاه حاضر ساخت و مورد الطاف و اشفاق خسروی آمد و عریضه جانشین را وزیر دول خارجه
از ملیکوف مأخوذ داشته در پیشگاه حضور عرضه داشت و ملیکوف هر یک از صاحبان مناصب را شناخته آورد و شاهنشاه

تفقد فرمود و اتحاد دولتین را بازنمود آنگاه از حضرت پادشاه رخصت انصراف یافته روشن چراغ دودمان سلطنت ٧٦٩
امیرمحمد قاسمخان امیرنظام را ادراک حضرت نموده تقدیم ستایش کرد و از آنجا بخدمت جناب اشرف صدراعظم
استسعاد یافت آنگاه بسرای سفارت بازشتافت پس از ایامی چند که امر رسالت خویش را بانجام برد و خواستار
اجازت مراجعت گشت بفرمان شهریار تاجدار ملیکوف نشان شیر و خورشید از درجه اول با حمایل سبز تشریف
یافت و شصت تن صاحبان مناصب که خدمت او را مواظب بودند بعضی بانشانهای زر و سیم تشریف یافتند
و برخی با طاقه شال کشمیر نطاق بست و روز سه شنبه بیست و چهارم شهر رمضان از حضرت دارالخلافه آهنگ
مملکت قفقاز در نکتاز شدند و برحسب فرمان میرزا صادق خان سرهنگ که از سرحد ایران تا دارالخلافه مهماندار کنیاز
ملیکوف بود هم هنگام مراجعت بمهمانداری او مأمور شده و بنشان سرهنگی و حمایل سرافراز گشت ابوالقاسمخان سرتیپ
فوج دماوند و محمود خان کلانتر و میرزا عبدالوهاب نایب دوم وزارت خارجه و موسیو جانخان مترجم اول و یحیی خان
آجودان صدارت و مترجم وزارت و میرزا بدروس مترجم وزارت و باباخان یوزباشی باسی تن غلام رکابی
بمشایعت او راهی دراز پیموده مراجعت کردند و هم در این سال چون در شریعت سلطنت سزاوار افتاد که کنیاز
الکسندر بارتنسکی جانشین قفقاز مورد مرافقی و عطوفتی شود برحسب فرمان مسیو جان داود خان سرتیپ مترجم
اول دولت ایران مأمور بسفارت تفلیس گشت و نشان تمثال شاهنشاه را که مکلل بالماس بود با حمایل آسمانگون
برای تشریف جانشین قفقاز حمل داده و جناب اشرف صدراعظم نیز مراسله و اسبی از بهر او انفاذ داشت و مسیو
جان داود خان روز جمعه ششم صفر از حضرت دارالخلافه راه تفلیس پیش داشت و میرزا حسین خان کارپرداز اول دولت
ایران که مأمور باقامت تفلیس بود نیز بخلعتی سرافراز شده روز شانزدهم صفر طریق تفلیس برگرفت و هم در این سال
موسیو لاغوفسکی شارژدفر دولت روس باقتضای اتحاد دولتین بنشان شیر و خورشید از درجه اول و حمایل سبز
افتخار یافت و هم در این سال حیدر افندی شارژدفر دولت عثمانی روز سه شنبه بیست و هشتم ذیقعده در
پیشگاه سده سلطنت بتقبیل آستان دست یافته رخصت مراجعت بدارالملک دولت عثمانی حاصل نمود
و از آنجا بخدمت جناب اشرف صدراعظم شتافته وداع بگفت و از حضرت شاهنشاه بنشان تمثال ملک الملوک
از درجه دوم که مکلل بالماس بود مفتخر آمد و از صاحبان مناصب سفارت بنشان اول سرهنگی و حمایل سعید
و یکطاقه شال کشمیر خلعت یافت و بجای او توفیق افندی شارژدفر دولت عثمانی اقامت دارالخلافه جست آنگاه
برحسب فرمان مرتضی خان غلامباشی وزارت خارجه بمهمانداری حیدر افندی مأمور شده روز هفتم ذیحجه از دارالخلافه
بیرون شدند و هم در این سال شب دوازدهم شهر رمضان مکشوف افتاد که ترکمانان سرخس و قرایی باتفاق محمد
شیخ سردار ترکمان چهار هزار سوار با آهنگ سرجام و بیوه ژن تاختن کردند و از آن اراضی گذشته آهنگ نیشابور
نمودند چون این خبر در مشهد مقدس بمیرزا محمد قوام الدوله رسید نخستین ابوالفتح خان سرتیپ را با جماعتی از سواره
و پیاده مأمور داشت تا حدود مملکت را نگران باشد و هر روز خبر بازدهد و خود از مشهد مقدس با هزار و پانصد تن
سوار چاپدولی و خمسه و خراسانی و هزاره که در مشهد حاضر بود بیرون شده عرض سپاه بداد و ایشان را نیز
از قفای ابوالفتح خان گسیل نمود اما از آنسوی ترکمانان اراضی سرجام و بیوه ژن و محال نیشابور را [illegible]

۷۰ سنه وغارت در آوردند و از قبایل تیموری متوطنین اراضی مشهد مقدس و بلوچ سی هزار گوسفند و سه هزار گاو و شتر و حمار بغنیمت گرفتند و بزیادت از این از زن و مرد این قبایل و جماعت زوار تربهٔ مطهرهٔ حضرت رضا علیه الصلوة والسلام قریب هزار تن اسیر و دستگیر ساختند و روز چهاردهم رمضان وارد کارفش شدند و شب پانزدهم از آنجا طریق میامی پیش داشتند از میسوی ابوالفتح خان با دو عراده توپ و هزار تن سرباز و دو هزار و پانصد تن سوار خراسانی و خمسه و چاردولی هنگام بامداد از پیش روی ترکمانان سر بدر کرده و لشکر از دو سوی صف راست کرده بحرب درآمدند و توپچیان دهان توپها را گشاده داشتند و در اول حمله ترکمانان را بشکستند سوار ترکمان از هول و هیبت جماعت اسیران و تمامت غنیمت را بگذاشتند و هزیمت شدند و لشکر از دنبال ایشان طریق استعجال گرفت و سیصد کس را مقتول و مغلول نمودند و اسیران ترکمان را برداشته بمشهد مقدس درآوردند تا بحبس خانه درانداختند مردم مشهد را آن زحمت که از شجاعت دیده بودند بجنبش آورده و غوغا برداشته پنجاه تن از اسیران ترکمان را در عرض راه صبیانه مقتول ساختند بالجمله چون این خبر را میرزا محمد قوام الدوله معروض کارداران دولت داشت و جلادت سرکردگان لشکر را باز نمود برحسب فرمان قوام الدوله و ابوالفتح خان سرتیپ فوج شقاقی و پرویز خان سرتیپ سوار چاردولی و ذوالفقار خان سرکرده سوار خمسه و لطف الله خان سرکرده سوار شاهسون و دیرن و سلطان خان سرکرده سوار ترشیزی و محمد خان هزاره و ابراهیم خان حاکم جوین مورد الطاف و اشفاق شاهانه شده هر یک خلعتی و عطائی جداگانه یافتند و دیگر چنان افتاد که جماعتی از سواران قبیلهٔ آق محمد سردار تکه در ارض میانه شت شصت نفر شتر را که بعضی حمل تجارت بر پشت داشت و برخی شمشک آینه حمل میداد تا قبهٔ مبارکهٔ حضرت رضا علیه الصلوة والسلام را بدان نصب کنند ماخوذ داشتند و چهار تن مکاری را نیز اسیر گرفتند فرج الله خان که نیابت حکومت نردین داشت چون این بشنید با مردم خود برنشست و در قفای ایشان بتقریب و تعجیل اسب بتاخت و در ارض یاق توکلن ایشان را دیدار کرد ترکمانان چون نگران دشمن شدند بارها را از پشت شتر فرو نهادند و شتران را بتعجیل راندن گرفتند فرج الله خان مهمیز زد و اسب برانگیخت و چون برق خرمن سوز بر ایشان درآمد بعضی را بکشت و برخی را هزیمت کرد و اسیران را با شتران ماخوذ داشته مراجعت نمود و هم در این سال بعد از ارتفاع ذات البین میان دولت ایران و انگلیس شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله مورد اشفاق شاهانه آمد و تشریف خسروی یافت و مهرعلیخان شجاع الملک که منصب سرداری سپاه فارس داشت و جلادتی بسزا ظاهر ساخت چنانکه مرقوم شد بنشان امیر تومانی و شمشیر مرصع و حمایلی در خور نشان سرافراز گشت و محمد قلیخان ایلخانی و علیخان سرتیپ فوج قراگوزلو نشان سرتیپی یافتند و محمد قلیخان جوانشیر سرتیپ فوج خاصه و لطفعلی خان سرتیپ فوج قشقائی و عبدالله خان سرهنگ فوج تبریزی و میرزا محمد علیخان پسر حاجی قوام الملک هر یک جداگانه بتشریف و عطائی درخور و لایق شادکام آمدند و حکیم فاقرقین طبیب باشی افواج فارس و دیگر صاحبان مناصب هر یک نشانی نوازش یافتند و بهلر صاحب که در مدرسه دارالفنون در تعلیم متعلمان نیز کفایتی ظاهر ساخت بنشان سرتیپی و حمایل آن نشان تشریف یافت و از آن پس حکومت بندر بوشهر و بعضی از محال که قریب آن بندر بود با حمد خان نوائی تفویض یافت و ملقب بدریابیگی بحر فارس آمد و بنشان درجهٔ اول سرتیپی و خلعتی خاص اختصاص یافت و هم در این سال برحسب

بذل شاهنشاه ایران از درم غازیان بوشهر

ایلچی [illegible] طهران

شرح سلطنت وجهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

فرمان فیروز میرزای نصرة الدوله میرزا صادق قائم مقام از امارت و وزارت مملکت آذربایجان معزول شد ۱۲۶۴
حاضر دارالخلافه طهران شد و حکومت آذربایجان بشاهزاده اردشیر میرزای حاکم دارالخلافه تفویض یافت
و ملقب برکن الدوله آمد و بتشریف جبه که شمسه مرصع داشت مفتخر گشت و برادر جناب اشرف صدر اعظم میرزا فضل الله
وزیر نظام بوزارت و پیشکاری تمامت مملکت آذربایجان و نظام لشکر و نظم کشور مخصوص گشت و جبه که آستر
از خزانه کمی و شمسه از زر مرصع داشت خلعت یافت و میرزا مصطفی قلی مستوفی پسر میرزا فضل الله بسررشته داری
و استیفای کل آذربایجان ملازم خدمت گشت و حاجی میرزا محمد خان دبیر مهام خارجه بانجام امور خارجه
نیز مأمور شد و حکومت دارالخلافه بعد از رکن الدوله ببرادر شاهنشاه نجم محمد تقی میرزا مفوض آمد و منشور ملکی
و خلعت خسروی با فتح اللو تقرر یافت و میرزا موسی وزیر دارالخلافه چنانکه بود تشدید امر وزارت کرد و هم
در این سال میرزا فتحعلی خان پسر حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک که منصب استیفا داشت ملقب بصاحب دیوان
گشت و بخلعتی لایق سرافراز شد و دیگر اسدالله خان معتمد الملک حاکم همدان و آقا محمد حسن مهردار هر یک بنشان
تمثال شاهنشاه تشریف یافتند و محمد خان امیر تومان شمشیری با قبضه مرصع بخلعت گرفت و دیگر اسدالله
میرزا خواهرزاده شاهنشاه غازی محمد شاه بحکومت تربت حیدریه منصوب گشت و دیگر انوشیروان خان سالار
خوان که عین الملک لقب دارد دوشنبه که قبضه مرصع داشت تشریف یافت و هم در این سال شاهنشاه غازی
محمد شاه روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر شوال هنگام نماز دیگر وداع جهان گفت و رهسپار جنان جاودانی گشت
ملک الملوک عجم حفظ حشمت و حراست حرمت حرم را از سر تا سر تا نهایت جایط خسروانی بمشایعت جنازه فراز
آمد و از آنجا جناب اشرف صدر اعظم با تمامت اعاظم و بزرگان چاکران سلطانی تا مسجد سلطان جسد او را حمل
دادند و در آن مسجد سه روز مجلس سوگواری گستردند و اهل حرفت و صنعت حجرات خویش را دربستند و با تمامت
اهل بلد حاضر مسجد شدند زرهای کثیر با نفاق در درویش و مسکین بذل رفت و بعد از سه روز جسد او را با حشمتی که در خور
او بود بدار الامان قم حمل دادند و در جوار دختر موسی بن جعفر علیهم السلام و کنار پدرش محمد شاه غازی طاب الله ثراه بخاک سپردند

قتل شاهزاده محمد یوسف افغان بدست پسرهای یار محمد خان ظهیر الدوله

از این پیش بیان اشارت شد که شاهنشاه ایران که کوه با حلم گران سنگش بمیزان کاه نرود عصیان شاهزاده محمد یوسف
افغان را بشفاعت و ضراعت جناب اشرف صدر اعظم معفو داشت و او را با عطای ساز و برگ لایق و تقرر اجرای
مواجب شاد خاطر فرموده آزاد ساخت و در زمره چاکران منخرط فرمود در این وقت سردار بهبود خان و سردار نادر
شاه خان پسرهای صید محمد خان ظهیر الدوله و برادر او سردار محمد صدیق خان و دیگر افغانان الکوزائی حاضر حضرت
ملک الملوک عجم شده چهره داد خواهی بر خاک نهادند و بعرض رسانیدند که در این حضرت مکشوف افتاد که شاهزاده
محمد یوسف بی اجازت کارداران دولت ایران بر ظهیر الدوله تاخت و او را عرضه هلاک و دمار ساخت و خون
خواهرانش بریخت و با زنانش بی مضای مدت عدت درآمیخت و جماعتی از پردگیان او را چون اسیران کفار تسلیم
چاکران خود داد تا ایشان را بفضیحت سمر کردند شاهنشاه را که غذای حب شریعت در نهادش بود بعث نهاده
معهد شاه شد که داد مظلومان بدهد و خون ظهیر الدوله که صنیعه دولت و مطیع حضرت بود هدر نگذارد شاهنشاه

داد خواه فرمان کرد تا گناه او را در راه دولت چون ولی امر من بودم عفو کردم لکن حقوق زید و عمرو را من ساقط نسازم و بر ذمت خویش نمیندازم اگر ورثه دم در بهای خون او باخذ دینار و درهم رضا دهند هم دریغ ندارم و از خزانه دولت عطا کنم و اگر نه ثار او را ضایع نخواهم داشت و شاهزاده محمد یوسف را بخونخواهان باز خواهم گذاشت اولیای دولت چندانکه اولیای دم را باخذ دینار و درهم تطمیع و ترغیب دادند مفید نیفتاد لاجرم شاهنشاه عادل بحکم عدالت بحاجی علیخان حاجب الدوله فراشباشی حکم فرمود تا شاهزاده محمد یوسف را ماخوذ داشته بدست فرزندان ظهیرالدوله سپردند و از قضا چنان افتاد که هم در آن روز که روز سیزدهم شهر شعبان بود شهریار تاجدار از برای صید کردن و نخجیر افکندن از قصر قاجار که این وقت نشیمن داشت با جماعتی از سواران نامور برنشسته طریق کوه و دشت پیش داشت و هنوز نقیضی از صوابدید چاکران بدان سر بودند که اکنون فرزندان ظهیرالدوله چون بر شاهزاده محمد یوسف دست یافتند از قتل او دست باز خواهند داشت و بحکم ادب حق خود را از خون او نثار قدم شهریار خواهند نمود و ایشان لختی بودند تا موکب شهریار رسید و تیر پرتاب از قصر قاجار دور افتاد پس یکبار بر او تاختند و او را با تیغ و خنجر پاره پاره ساختند چون این قضا برفت همچنان بصوابدید جناب اشرف صدر اعظم شاهنشاه فرمان کرد تا شاهزاده محمد رضا برادر شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده محسن پسر عم او را خلعت فرمودند و با جرای وظیفه نواخت و نوازش نمودند و همچنان در شهر رمضان محمد صدیق خان و محمد جبار خان و نادر شاه خان و دیگر فرزندان یار محمد خان ظهیرالدوله را بعطایای گران و خلعتهای گرانبها قرین مباهات داشتند و رخصت سفر هرات فرمودند و نیز خان سوار خان هزاره حاکم مرو که با بزرگان آن بلد بتقبیل سده سلطنت شتافته بود این زمان اجازت مراجعت و خلعت یافته بجانب مرو کوچ داد

عزل عزیز خان مکری که سرداری کل عساکر منصوره داشت

عزیز خان مکری از مردم قبیله مکری است در زمان دولت شاهنشاه غازی محمد شاه بخواستاری میرزا نظر علی حکیم باشی سرهنگ خارج نظام یافت و از پس آن با فوجی از سربازان مامور بفارس گشت و هنگام وفات شاهنشاه غازی در شیراز اقامت داشت چنانکه از این پیش بشرح رفت چون شاهنشاه منصور بر تخت پادشاهی جای کرده و زمام وزارت و امارت را بمیرزا تقی خان امیر نظام باز گذاشت او را از دیرباز با عزیز خان سابقه مخالطتی بود و چون با بزرگان ایران سابقه مؤالفتی نداشت او را محرم اسرار خویش می‌پنداشت و روز تا روز در حضرت پادشاهش بفنون فروسیت و فراست ستایش میکرد و بارتقای درجتی و صعود مرتبتی آزمایش میداد چندانکه رتق و فتق لشکر ایران را بکف کفایت او باز داد و او را آجودانباشی لقب نهاد و بعد از عزل میرزا تقی خان چون جناب اشرف صدر اعظم چندانکه تواند ایمان مردم را نخواهد و از حشمت و مکانت کس نکاهد با اینکه عزیز خان چون عزل و عزلت میرزا تقی خان را بدانست بدان سر شد که پشت با دولت کند و طریق فرار پیش گیرد و این معنی در حضرت پادشاه مکشوف افتاد و در خاطر نهاد که او را حاضر ساخته بدست عقاب و نکالش کیفر کند از حفظ و حمایت او تقاعد نورزید از نکوی شاهنشاه از جنایت او درگذرانید و از جانب دیگر او را در سرای خود آورده سکون فرمود و بعرض رسانید که چون چاکری مورد الطاف و اشفاق شاهانه آمد شرط است که بنهایت نواخت و نوازش در وجه او مبذول افتد تا اگر دست تقدیر هنری در طبیعت او بودیعت نهاده نیروی پیدائی بدست کند با جمله چندان در استحکام امر او استوار.

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۷۷۳ بایستاد که شاهنشاه منصور رش لشکر داری کل عساکر منصوره برگماشت اینزمان عزیزخان را که حمل پیمانه بصعوبت
میرفت پادوستکانی شاهانه چگونه برمیتافت چون مست طافح صالح و طالح را بیک میزان می سنجید وسیاه وسپید
وظریف و پلید را بیکدست می نشاند همه شب بکمایدن راوق عنب و بساط لهو و لعب بامداد همیکرد واز
کار لشکر چندان بیخبر افتاد که سرتیب ها از سرهنک ملکه کار توپ را از تفنکسازی ندانست و برزیادت ازین پایتش
شتاب دشمن آفتاب آمد و حشمت صدر اعظم را که در حضرت پادشاه افزون باید کاستن همیخواست جناب اشرف
صدر اعظم او را طلب کرد و فرمود شب را باترانه و طرب بنهایت کنی و روز را بنمیمت وسعایت بشام بری با این اندیشه
ناصواب و کردار ناستوده که ترا ست خواستاری نظم لشکر و نظام سپاه از تو کوه بناخن شخودن و بحر با پیمانه پیمودن
وستاره با خدنک خستن و زمانه با کمند بستن آسان تر است یا از بی کردار بکوهیده کناره باش یا ازین منصب و مقام کناره
گیر بالجمله در میان صدر اعظم و عزیزخان چندکرت این محاورت برفت و این سخنان که از زمره لآلی غلطان بود در گوش
او چون طنین شمال با عقد جبال و ضبط آب در غربال مینمود و پایان امر شهریار تاجدار نیز مکشوف داشت که از معتاد
لشکر طلب معروف چون امید ثمر از اصله بید است لاجرم بفرمود تا جریده او را در کار دولت جریده کردند و گناه شناخته
او از چهل افزون بشمار آمد که هریک جداگانه منشور عزل و عزلت و مثال عقاب و نکال او میکرد آنگاه روز بیستم شهر
شوال عزل او را از عمل رقم زده بفرمود روز دیگر بزرگان شاهزادگان و صنادید چاکران و تمامت امیران
و صاحبان مناصب نظام در مجلس صدر اعظم انجمن شدند و دستخط عزل او را حاجی علیخان حاجب الدوله بیرون فرمان
کرد تا حاضران انجمن شده حکم شاهنشاه را ابلاغ دهد حاجب الدوله زمین خدمت را بوسیده بمجلس جناب اشرف صدر اعظم
شتافت و همچنان بر سرپای ایستاده خبر عزل عزیزخان را روایت کرد و دستخط شاهنشاه عجم را بدین شرح قرائت نمود

شرح دستخط مبارک ملک الملوک عجم که بجناب اشرف صدر اعظم رقم فرموده

جناب صدر اعظم ما نظم تمامت امور و کفایت جمهور را با شما محول و موکول فرموده ایم و زشت و زیبای مملکت را از
شما میدانیم و ساختن کار سپاه و رعیت و امر کشور و لشکر و نظام قورخانه و توپخانه و مدرسه نظام و ارتفاع منال دیوان را
از شما میخواهیم و بر شما واجب است که بنفرایش رونق دین و دولت خاطر ما را آسایش دهی چون عزیزخان کرکی سردار
سابق موافق این جریده معاصی و بحساب آمده گناه کرده حضرت است و لشکر را که پادشاهان تقویم دولت بدان
توانند کرد و بدست ماطلت و غفلت باز داد چندانکه نظام سپاهی قرین تباهی افتاد امروز که بیستم شوال است او را از منصب
سرداری و وزارت امیر نظام معزول ساختیم و از آن محل و مقام که او را بود فرود آوردیم تا ازین پس مقیم خانه و ملازم
کاشانه خویش باشد و بر شماست که هر کرا اصلاح و صواب نزدیک دانی بجای او منصوب داری چون حاجب الدوله
تقریر این کلمات را بنهایت برد خواست تا بجریده معاصی او بدایت کند جناب اشرف صدر اعظم از شمردن چندین گناه
بر روی او اکراه داشت مجلسیان او را در خواستاری درآمدند و در انجاح مسئول الحاح فراوان کردند در اینوقت
صدر اعظم نیز همیخواست که مردمان چنان گمان نکنند که شاهنشاه چاکری معروف را بی ارتکاب منکری از محل خویش
ساقط سازد پس رخصت کرد تا گناه او را بر روی او باز نمودند و چنان استوار بکردند که عزیزخان نیز از اعتراف
بدان چاره ندانست و از معاذیر خود اعاقت نتوانست داشت آنگاه صدر اعظم او را خطاب کرد که اکنون با وطن خویش شتاب کن و از آنجا

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

و مال این باش و هرگز جان خویش مترس اگرچه مردی بداندیش بوده لکن اثر وجود تو از دنبالی که زحمت چشم و چهره توام کرده ضعیف تر است چه تو را این مقدار نیرو نیز نباشد این هنگام عزیز خان شمشیر بگشاده و حمایل بوشان قویش باز داد و رخصت یافته بسرای خویش شتافت و بعد از روزی چند بسیج سفر خویش کرده بار به بست و روده سردشت که موطن او و مسکن ایل مکری است گشت و همچنان شاهنشاه کریم مواجبی که کفایت معاش کند در وجه او و پسر و برادرزاده اش مقرر فرمود و هم در اینوقت شخص دوم ایران نظام الملک که هر روز بتقدیم خدمتی مورد مرحمتی شود بجبه که استر خز داشت و شمسه با جواهر شاهوار مرصع بود تشریف یافت و همچنان میرزا داود خان پسر جناب اشرف صدر اعظم که هنوز سنین عمرش از شانزده و سفده بر نگذشته چون در ریعان شباب آداب شیخوخت آموخته و با شرف حسب و نسب کمال فضل و ادب اندوخته و در علم دبیری و اداره نگاری و کشف معضلات مملکت و حسن خط نستعلیق و ترسل از معاصرین خویش قصب السبق برده شاهنشاه حق شناس چون این آیات رشد و اقبال از چهره او مطالعه فرمود او را بمنصب وزارت لشکر اختیار کرد و صاحبان مناصب نظام و تمامت وجوه لشکر و قواد سپاه بی کراهت خاطر حکم او را گردن نهادند و در رواقی که خاص از برای نظام لشکر و انتظام سپاه بود لشکر خدایان انجمن شدند و مائده های الوان و دستگاهای جلاب نهادند عزیز خان که هنوز سردار کل عساکر منصوره بود حامل تشریف او گشت و وزیر لشکر نیز خلعت شاهانه را طراز پیکر کرده حاضر مجلس شد و کلمات تهنیت و تحیت گفته آمد و هم در اینسال سردار علیخان سیستانی که بحکم کارداران دولت حکومت آن مملکت خاص وی است و در تقدیم خدمت از بذل جان و مال مضایقت نکرد چنانکه سطری از آن در قصه های مرات بشرح رفت این هنگام که بتقبیل سده سلطنت حاضر حضرت دار الخلافه بود مکانت مصاهرت شاهزاده بهرام میرزا کسب معالی را مستظهر ساخت و روز جمعه بیست و سیم شهر شوال میرزا زمان امیر دیوان خواهرزاده جناب اشرف صدر اعظم مجلس لایق این سور و سرور بگسترد و شاهزادگان را دعوت نموده در انجمن ایشان با مداد این امر را بانجام برد و هم در اینسال امیر دیوان از مرتبت اول سرتیپی نشان شیر و خورشید و حمایل سرخ تشریف یافت و هم در اینسال محمد ابراهیمخان سرتیپ افواج ثلثه اصفهان برحسب فرمان شاهنشاه سهام الملک لقب یافت و بتشریف مخصوص مفتخر آمد و هم در اینسال برادر جناب اشرف صدر اعظم میرزا فضل الله وزیر نظام که وزارت و انتظام ممالک آذربایجان بر ذمت اهتمام او بود چون بعد از ورود بدان اراضی سپاهی و رعیت را از خود راضی داشت و آن قحط و غلا که در میان مردم بود بحسن تدبیر وسعت عیش و خصب نعمت تبدیل داد و معابر و مسالک بلاد و امصار آذربایجان را از زحمت صعالیک و دزدان ایمن بداشت و معادل دویست هزار تومان که از منال دیوانی آذربایجان از سنوات ماضیه بجای مانده بود ارتفاع داده روانه دربار شهریار داشت و تقدیم این خدمات نزد کارداران دولت مکشوف افتاد مورد الطاف و اشفاق خسروانی آمده و بعطای نشان تمثال شاهنشاه که ترصیع جواهرش فشانه فروغ ستاره و ماه بود تشریف یافت و دیگر آقا میرزا هاشم که از خاندان اجله سادات و قضاة تبریز است چنانکه بدان اشارت شد روزگاری سپرفت که برحسب فرمان در کرمانشاهان اقامت داشت اینوقت برائت ساحت او از آلایش بعضی جنایتها که بدو نسبت کردند ظاهر گشت و بحکم اولیای دولت در حضرت دار الخلافه حاضر آمده مورد رافت پادشاه گشت و از جامه خانه خاص بتشریف جبه از کشمیر اختصاص یافت و هم در اینسال دوتن از نوابان هند که هزار تن ناسپا بودند بمشهد مقدس سید الشهدا حسین بن علی

تشریف یافتن نظام الملک و تفویض منصب وزارت لشکر بمیرزا داود خان

تشریف تمثال همایون در وجه وزیر نظام

علیه السلام پناهنده شدند و در تحت قبه مبارکه شبی بروز آوردند و چشم هر دو تن روشنائی باز آورد و نیکوتر از نخست روشن شد و دیگر روز بیست و پنجم شوال در دارالامان قم از آن پس که آفتاب بدایره زوال برسید در فراز قبه مطهره معصومه موسی بن جعفر علیهم السلام چنانکه جماعتی انبوه از مردم دیدار کردند نوری سبز و زرد باندازه نارنجی پدیدار گشت و چهار ذراع از فراز قبه مطهره ارتفاع یافت آنگاه منبسط و متخلخل شده هم بر سر قبه نثار گشت با اینکه آفتاب در تابش بود این نور چنان تابناک گشت که یک ربع از ساعت دیده نظارگان را در میربود مردم همچنان بر صف شدند و بنظاره بایستادند پس از زمانی دیگرباره نوری بتابش ستاره صباح گشت و همچنان بر سر قبه مبارکه نثار نمود و هم در آن شب زنی نابینا که از نجف آباد اصفهان بامید شفا بدان حضرت شتافته بود شبانگاه حضرت معصومه و جناب امام رضا علیهما السلام را در خواب دیدار کرد و حضرت معصومه پیش شده دست مبارک بر چشمش بکشید و صبحگاه روشن گشت ذوالفقار خان پسر جناب اشرف صدر اعظم که حکومت آن بلده داشت بفرمود تا سنج و کوس شادیانه بکوفتند و از قضا هم در آن آستانه شب دیگر فالجی شفا یافت و شادیانه مردم مکرر گشت و هم در این سال خسرو خان گرجی ملقب بوالی که از اعیان چاکران دولت بود و از زمان شهریار تاجدار فتحعلی شاه تاکنون طریق خدمت می سپرد وداع جهان فانی گفت و هم در این سال چون صدق نیت و حسن عقیدت علیقلی خان میرپنج در حضرت شاهنشاه ایران مشهود افتاد بصوابدید جناب اشرف صدر اعظم فرمان کرد تا آجودانباشی کل عساکر منصوره نظام و غیر نظام باشد و در نظم قورخانه و توپخانه و هر کار که متعلق بنظم سپاه است خویشتن داری نکند و در این منصب بخلعتی لایق سرافراز شد

مقاتله بعضی از لشکریان با ترکمانان و رسیدن شاهزاده حسام السلطنه بمشهد مقدس

ترکمانان سرخس و قراباب در روزگاری که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه در هرات جای داشت هر روز در حدود خراسان در کار نهب و غارت برزیادت میشدند از قضا حسن خان سرکرده سوار قراپاپاق با دویست سوار طریق هرات می سپرد در روز شنبه دهم ذیحجه در میان طریق خواف و غوریان دویست تن سوار ترکمان را دیدار کرد دو تن بینوایی آهنگ شکار ایشان کرد تا یکتن از مردم غوریان او را گفتند جز این سوار که از دور دیدار میکنی جماعتی در کمین جای دارند صواب آنست که بمبارزت ایشان مبادرت نکنی حسن خان گفت من هرگز از این جماعت دست باز ندارم و اسب بزد و از قفای ایشان تاختن کرد و ترکمانان چون این جلادت بدیدند راه فرار پیش داشتند و حسن خان چهار فرسنگ ایلغارکنان از دنبال ایشان برفت و راه نزدیک کرد و ترکمانان ناچار سر برتافتند و ساز قتال دادند چون شش تن از ایشان بگلوله تفنگ بخاک افتاد دیگرباره راه گریز پیش داشتند و حسن خان اسب را مهمیز زده تا هفت فرسنگ همی برفت و مرد و اسب از ایشان بگرفت بالجمله سی تن از آن جماعت را بعضی سر برداشت و برخی اسیر گرفت و چهل سر اسب بغنیمت یافت و باز شتافت چون این خبر بعرض کارداران دولت رسید حسن خان را با شمشیر و خورشید اثر درجه اول سرهنگی و حمایل سفید سرافراز کردند و از پس آنکه شاهزاده حسام السلطنه از هرات بمشهد مقدس کوچ داد خبر بدو آوردند که بسیار کس از سواران ترکمان از اراضی آق دربند عبور داده آهنگ تاراج حدود خراسان دارند شاهزاده صفرعلیخان سرتیپ سوار شاهسون اینانلو و حسن خان سرکرده سوار قراپاپاق و محمد تقی خان سرکرده شاهسون افشار را مامور کرد که باراضی سرسنگ بشتافته نگران ترکمانان باشند و نظر بر

لطف الله خان سرکرده سوار دویرن و ذوالفقار خان سرکرده سوار خمسه و پرویز خان سرتیپ سوار چاردولی
از لشکرگاه که این هنگام در کنار باقوتی بود بجانب عنایت آباد کوچ دهند روز دیگر پانصد سوار ترکمان در حدود
مملکت چند کس را اسیر گرفتند و دو تن از اسیران فرار کرده جعفرقلیخان را آگهی رسانیدند و او باتفاق سوار قراباتی
و افشار از دنبال تاخته از آنسوی شورکال بترکمانان رسیده و جنگ پیوسته کرد ترکمانان چون این بدیدند اسیران را با هرچه
غنیمت بود بگذاشتند و بجانب عنایت آباد طریق فرار برداشتند و ایشان از دنبال ترکتاز آمدند و بعد از قطع پنج
فرسنگ مسافت سواره دویرن و خمسه و خرقانی نیز آگاه شده با لشکریان همگروه گشتند و باتفاق بشتافتند و
ترکمانان را دریافتند جمعی را با شمشیر بگذرانیدند و گروهی را اسیر گرفتند از آنجماعت بزیادت از سی چهل تن سلامت رها
نشد و از جانب دیگر آقا محمد سردار ترکمان با چهار هزار سوار آهنگ ترکجه تاختن کرد و سبحانقلی خان برادر جعفرقلیخان
ایلخانی این بدانست و با سواران خود و صد تن شمخالچی بمدافعه بیرون شد و راه بر ترکمانان ببست و جنگ بپیوست
بعد از کشش و کوشش فراوان آق محمد و مردمش شکسته شدند و طریق هزیمت پیش داشتند سبحانقلی خان صد و
پنجاه نفر شهره و صد تن اسیر بغنیمت آورد و چون جعفرقلیخان ایلخانی چنانکه بدان اشارت شد از حضرت دارالخلافه
رخصت مراجعت باسترآباد یافت چون برق و باد بدانجانب شتافت و از کرداد قبیله جعفربای ترکمان را که بصدد
شرارت و شرارت بودند بجور و کیفر بازداشت و با فوج لشکر و سوار که حاضر بود سی فرسنگ مسافت را بایلغار برفت
و بمغافصه بمیان قبیله جعفربای درآمده دست قتل و غارت از آستین برآورد و دویست تن از مردم ترکمان را تیغ بگذرانید
و ششصد تن اسیر گرفت و مراجعت باسترآباد کرده اسیران را در شکنجه درانداخت از پس آن بزرگان ترکمان هرجا اسیری
گرفته اند یا مالی بغارت برده اند متفارق باسترآباد همی آورند و تسلیم میدهند باشد که اسیران خود را رها کنند

مراجعت فرخ خان امین الملک از دارالملک لندن بدار السلطنه پاریس

قصه سفارت فرخ خان امین الملک تا بدارالملک پاریس و سفر کردن از آنجا بمملکت انگلیس بشرح رفت بعد از مراجعت
از شهر لندن دیگرباره آهنگ مملکت فرانسه کرده مراجعت بپاریس نمود چون پس از روزی که لیوپلد پادشاه بلجیک
دختر خود را بپسرش دوک برادر امپراطور نمسه بشوی همی خواست داد و از برای این عیش و عرس جشنی همیخواست گستردد
و هم در دل داشت که با دولت ایران ابواب مودت و مصافات گشاده دارد پس امین الملک را نیز بمجلس این سور
و سرور دعوت فرمود و این پادشاه بلجیک عم ملکه مملکت انگلیس است و خود داماد لوی فیلیپ پادشاه فرانسه است که
قبل از دولت جمهوریه سلطنت داشت چنانکه بشرح خواهد رفت و در سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری در مملکت
بلجیک پادشاهی یافت و تا اینوقت مملکت اورا پادشاهی نبود و در تحت فرمان دیگر پادشاهان میرفت و آن ملک را
اکنون افزون از هشت کرور مردم است و از آنجمله صد هزار تن مرد لشکری است و این پادشاه در میان دول اروپا بصفوت
خاطر و حصافت عقل نامبردار است و سلاطین اروپا در اقدام امور مشورت او استظهار کنند و از آنجا که میان
دولت ایران و انگلیس کار بمجادلت افتاد و همواره در نکوهش مردم انگلیس سخن همی کرد و بازمی نمود که خاتمت کار
انگلیس از پیش نگیرد و دارو بوخامت خواهد پیوست بالجمله امین الملک غره شهر ذیحجه با پنج تن از تبعه سفارت بالستشار
دولت بلجیک که مقیم پاریس بود و برحسب فرمان کارداران بلجیک مهماندار سفارت کبری گشت بدستیاری راه آهن بسوی

کالسکهٔ بخار و عبور از راه آهن هشتاد فرسنگ راه شب پیموده و بشهر بروکسل که دارالملک بلجیک است درآمد و کارداران بلجیک حشمت سفارت کبری را بدانستند و بعد از ادراک پیشگاه سلطنت پادشاه بلجیک از منطوی ضمیر و مکنون خاطر که مشحون بمودت دولت ایران بود شرحی مکشوف داشت و فرمود همی خواهم که از برای دولت ایران منشأ و مبدأ سودهای بزرگ شوم آنگاه امین الملک نامهٔ شاهنشاه ایران را نزدیک داشت و ملک بلجیک با حفظ حشمتی تمام اخذ نمود و بوزیر دول خارجه سپرده و درین جشن بزرگان جرمانیا و شوهر ملکه انگلیس و دو برادر امپراطور نمسه و زن لوی فلیپ که مادر زن پادشاه بلجیک است و بیست و شش ایلچی از دول اروپا حاضر بودند مع القصه دوازده روز امین الملک در بلجیک ببود تا مجلس سور بنهایت شد آنگاه هم از راه آهن با کالسکهٔ بخار در مدت هفت ساعت بیش و کم مراجعت بپاریس نمود و روز پنجشنبه پانزدهم ذیحجه دستخطی که شاهنشاه ایران با کلک و بنان مبارک با مپراطور فرانسه نگاشته بود با یک قبضه شمشیر آبدار که از پادشاهان صفویه در دولت ایران بیادگار مانده بود پادشاه فرانسه را بتذکره انفاذ شد امین الملک برداشته ادراک خدمت امپراطور نمود و پادشاه فرانسه که حشمت وصول دستخط را در آن روز بساطی گسترده بود بتمام رغبت و کمال تکریم دستخط مبارک را اخذ فرمود و گفت دریغ همی خورم که بدین گذارش و نگارش دانا دانا نیستم تا خویشتن این خط شریف را قرائت کنم و شمشیر را نیز ماخوذ داشته بمشاهدهٔ آن اظهار بهجتی فراوان فرمود آنگاه امین الملک رخصت انصراف یافته بدار سفارت شتافت و چهاردهم شهر محرم تماشای شهر الیف و بلدهٔ روان را باستظهار کالسکهٔ بخار در مدت دو ساعت و نیم بیست فرسنگ طی مسافت کرده وارد الیف شد و کارخانه چند را که اشیاء تجارت در آنجا صناعت کنند معاینه کرد و همچنین بشهر روان نیز سفر کرد و اهل حرفت و صنعت را نیک نظاره نمود و چون از کارداران دولت ایران مامور بود که آلات کارخانهٔ بلورسازی و شماعی ابتیاع نموده بایران بیاورد و تنی چند از مردم فرانسه خویشتن بر ذمت نهاده که سفر ایران کرده در سرزمین گیلان چرخی که بدان پیلهای ابریشم را سهل و آسان بباز توان کرد ساخته کنند بالجمله از آنجا نیز امین الملک مراجعت بپاریس کرد و چون درین روزگار باقبال ملک الملوک عجم دولت ایران را روز تا روز نیروئی دیگر بدست شود و حشمتی تازه بلند آوازه گردد تمامت دول اروپا به پیوند و معاهده و مصادقت و مراوده با کارداران ایران آرزومند شدند و در مدت توقف امین الملک در پاریس دولت بلجیک و ساردینیا و پروس و جمهوریهٔ آزاد و هولاند که باصطلاح اهالی آسیا امریکا و ینگی دنیا باشد و دیگر نمسه با دولت ایران از در یکجهتی بیرون شده اعداد عهدنامهٔ تجارتی کردند و صورت عهدنامهٔ دولت جمهوریهٔ ینگی دنیای شمالی چون بخط و خاتم اولیای دولت جانبین رسیده بود درین کتاب مبارک نگارش شد و کتاب معاهدهٔ دیگر دول تنها از پس آنکه بدارالملک رسیده و بمهر کارداران دولت محلی شود ان شاء الله تعالی در جلد دوم تاریخ ناصریه از مجلدات تواریخ قاجاریه که از جمله

کتب ناسخ التواریخ است بنگار خواهم داشت

صورت عهدنامهٔ دولت ایران با دولت جمهوریهٔ ینگی دنیای شمالی

چون اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت فلک رتبت گردون حشمت خسرو اعظم خدیو انجم حشم جمشید جاه دارا دستگاه وارث تاج و تخت کیان شاهنشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک ایران و رئیس ممالک مجتمعهٔ امریک شمالی هر دو علی السویه تمنی و ارادهٔ صادقانه دارند که روابط دوستی فیمابین دولتین برقرار و بواسطهٔ عهد دوستی و تجارتی که باسویه

نافع و سودمند تبعهٔ دولتین قوی بنیان خواهد بود مودت و اتحاد جانبین را مستحکم سازند لهذا برای تقدیم این کار اعلیحضرت شاهنشاه کل ممالک ایران جناب مجدت و فخامت نصاب امین الملک فرخ خان ایلچی کبیر دولت علیهٔ ایران صاحب نشان تمثال همایون و حمایل مخصوص آن و حامل کمر مکلل بالماس و رئیس ممالک مجتمعهٔ امریک شمالی کارزوالی اسپنس وزیر ممالک مجتمعهٔ مزبوره مقیم دربار دولت عثمانی را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان بعد از آنکه اختیارنامه‌های خود را مبادله کردند و موافق قاعده و شایسته دیدند فصول آتیه را برقرار نمودند فصل اول بعد الیوم فیمابین دولت علیهٔ ایران و رعایای آن دولت و دولت و رعایای ممالک مجتمعهٔ امریک شمالی دوستی صادقانه و اتحاد محکم برقرار خواهد بود فصل دوم سفرای کبار و مامورین دیپلوماتیک که از هریک از دولتین معاهدتین بخواهند بدربار یکدیگر مامور و مقیم سازند همان رفتار و سلوکی که درحق سفرای کبار و مامورین دیپلوماتیک دول متحابه و اتباع آنها معمول میشود بعینها همان رفتار نیز درحق سفرای کبار و مامورین دیپلوماتیک و اتباع آنها معمول میشود و همان امتیازات مجری و محفوظ خواهند بود فصل سیم تبعهٔ دولتین معاهدتین از قبیل سیاحان و تجار و پیشه‌ور و غیرهم که در مملکتین محروستین سیاحت یا توقف نمایند بالسویه از جانب حکام ولایات و وکلای طرفین بعزت و حمایت قادرانه بهره‌مند خواهند گردید و در هر سال سلوکی که نسبت باتباع دول کاملة الوداد منظور میشود درحق ایشان نیز منظور خواهد شد و بالمفاوضه مأذون و مرخصند که هرگونه اقمشه و امتعه و محصولات چه از راه دریا و چه از راه خشکی بمملکت یکدیگر بیاورند و از مملکت یکدیگر ببرند و بفروشند و مبایعه و معاوضه نمایند و بهر بلدی از بلاد مملکتین که خواهند حمل و نقل نمایند لکن این مقرر است که تجار طرفین که اقدام بتجارت داخلهٔ مملکتین نمایند درخصوص تجارت مزبوره مطیع قوانین آن ملکی که محل تجارت مزبوره میباشد خواهند بود و در صورتیکه یکی از دولتین معاهدتین بعد ازین درباب تجارت داخله امتیازات تازه برعایای سایر دول بدهد همان امتیازات نیز داده خواهد شد برعایای هریک ازین دو دولت که در ممالک دیگری مشغول تجارت داخله باشند فصل چهارم هرگونه امتعه و اقمشه که اتباع دولتین علیتین معاهدتین بمملکت یکدیگر نقل نمایند و یا از مملکت یکدیگر بیرون برند وجه گمرکی که از تجار و اتباع دول کاملة الوداد حین ورود امتعه و محصولات ایشان بولایت دولتین و حین خروج از مملکتین مطالبه میشود از ایشان نیز مطالبه خواهد شد و حق و وجه علیحده بهیچ اسم و رسم در دولتین علیتین مطالبه نخواهد شد فصل پنجم در ممالک محروسهٔ ایران هرگاه مرافعه یا مباحثه فیمابین تبعهٔ دولت علیهٔ ایران و اتباع دولت ممالک مجتمعهٔ امریک شمالی حادث شود در محلی که وکیل یا قونسول دولت مجتمعهٔ امریک مقیم باشد مقالات متداعیین و تدقیق و تحقیق و اجرای حکم بعدل و انصاف در محکمهٔ دولت علیهٔ ایران که محل عادیهٔ قطع اینگونه امورات است باحضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعهٔ امریک خواهد شد در ممالک محروسهٔ ایران اگر فیمابین اتباع دولت ممالک مجتمعه مرافعه یا منازعه روی دهد طی گفتگو و اجرای عدالت آن بالتمام بعهدهٔ وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعهٔ امریک است اگر متوقف در محل این مرافعه یا مباحثه و منازعه بوده باشد و الا در مملکتی که اقرب بمحل مزبور است خواهد بود وکیل یا قونسول مزبور طی این گفتگو را بروفق قوانین مستدوله در ممالک مجتمعه خواهد کرد هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه در ممالک ایران فیمابین اتباع دولت ممالک مجتمعه و تبعهٔ سایر دول خارجه واقع شود تحقیق و اجرای حکم آن بعهدهٔ وکلا یا قونسولهای طرفین خواهد بود کذلک گفتگوها و منازعات که فیمابین دولت علیهٔ ایران و اتباع ممالک مجتمعه اتفاق افتد قرار انجام و اتمام آن بنحوی خواهد بود که با اتباع دول کاملة الوداد در ممالک مزبوره معمول

شرح سلطنت وجهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

ومرتب میشود تبعهٔ دولت علیهٔ ایران در ممالک مجتمعه با اتباع دول ممالک امریک شمالی در ممالک ایران اگر متهم
متهم بگناهان کبیره گردند بنحویکه در مملکتین مزبورتین باتباع دول کاملة الوداد رفتار میشود با ایشان نیز معمول و مرتب
وقطع و وصل خواهد شد فصل ششم هرگاه احدی از اتباع دولتین علیتین در مملکتین محروستین وفات یابد درصورتیکه
میت را اقوام یا شرکائی باشد ترکهٔ او بالتمام تسلیم ایشان خواهد شد و درصورتیکه شخص میت را اقوام و شرکی نباشد ترکهٔ
او امانةً بوکیل یا قونسول دولت متبوعهٔ میت تسلیم میشود تا مشارالیه بروفق قوانین متداوله در مملکت خود چنانکه شاید و باید
در این باب معمول دارد فصل هفتم دولتین متعاهدتین بجهة حمایت اتباع خود و تقویت امور تجارت و فراهم آوردن اسباب
حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیمابین تبعهٔ جانبین چنین اختیار نمودند که حق داشته باشند که یک مأمور دیپلو
ماتیک در پای تخت دولتین مقیم سازند و از طرفین سه نفر قونسول برقرار نمایند قونسولهای دولت علیه ایران در شهرهای
واشنگتون و نیویورک و نیواورلئانس توقف خواهند داشت و قونسولهای دولت ممالک مجتمعه در دارالخلافه
طهران و بندر بوشهر و دارالسلطنه تبریز توقف خواهند نمود و این قونسولهای دولتین متعاهدتین بالسویه در محل متوقفه
مسکونهٔ مملکتین محروستین از اعزازات و امتیازات و مقاماتیکه قونسولهای دول کاملة الوداد در ممالک جانبین
محظوظ و بهره یاب خواهند گردید مأمور دیپلوماتیک و قونسولهای ممالک مجتمعه امریک رعایای دولت علیه ایران را
نه آشکارا و نه در ظاهر و نه در خفیه حمایت نخواهند کرد و از این اصول که در خاطر طرفین مقرر شده اصلا تجاوزی جایز نخواهند
داشت و نیز مقرر است که اگر قونسولهای مزبوره مشغول تجارت شوند ایشان نیز مطیع خواهند بود بهمان قوانین و رسومی
که سایر اشخاص رعایای دولت متبوعهٔ ایشان که در همان محل تجارت می کنند مطیع هستند و همچنین فیمابین دولتین متعاهدتین
مقرر است که عدد نوکرهای مأمور دیپلوماتیک و قونسولهای دولت ممالک مجتمعه امریک بیشتر از آن نخواهد بود که بموجب عهدنامه
برای مأمورین روس در ممالک ایران معین شده فصل هشتم این عهدنامه دوستی و تجارتی که بملاحظهٔ کمال صداقت و
دوستی و اعتماد فیمابین دولتین ایران و ممالک مجتمعه امریک منعقد شده است از تاریخ مبادله امضانامجات طرفین
تا ده سال برقرار بود و اگر پیش از انقضای ده سال مذکور هیچیک از این دو دولت بموجب اعلام رسمی خود ارادهٔ قطع و توقف
و بقرای این عهدنامه بدولت دیگر اظهار ندارد عهدنامهٔ مزبور تا یکسال دیگر علاوه بر مدت مذکور برقرار خواهد شد و همچنین
یا دوازده ماه بعد از نوشتن چنان اعلام هر وقتیکه اعلام مزبور ظهور نماید و وکلای مختار دولتین متعاهدتین قرار میدهند که
امضانامجات دولت متبوعهٔ خود را در اسلامبول در مدت ششماه یا کمتر اگر مقدور گردد مبادله نمایند وکلای مختار دولتین
متعاهدتین این عهدنامهٔ مبارکهٔ حاضره را بخط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند این عهدنامهٔ مبارکه در دو نسخه بزبان فارسی
و انگلیسی بتاریخ یکهزار و دویست و هفتاد و سه هجری پانزدهم ربیع الثانی مطابق هزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی
در اسلامبول مرقوم گردید و هم در اینسال عبدالعلی خان ادیب الملک پسر حاجی علیخان حاجب الدوله فراشباشی
برحسب فرمان مأمور سفر آذربایجان شد تا چندانکه منال دیوان از اعوام ماضیه بر ذمت عمال و نواب آن مملکت بجا
مانده ارتفاع دهد تقدیم خدمت را تصمیم عزم داد و بعد از ورود بآذربایجان بحکم شاهزاده اردشیر میرزای رکن الدوله
و باز بعهدهٔ میرزا فضل الله وزیر نظام ایکار نظام کرد و طریق حضرت دارالخلافه گرفت و مورد رأفت و ملاطفت خسروانی گشت

ذکر ابنیه که بحکم شاهنشاه عجم در دار الملک ایران بنیان شده

از آنگاه که شهریار عادل و داد تاج و تخت را زیب و زینت داد نیران خطبهای خطیر را آب شمشیر نشاند و ظلمت دواهی
دهیا را بضیاء ضمیر روشن داشت چون آشفتگی بلدان و امصار و فتنه حسن خان سالار و بغی و فساد جماعت بابیه و تکالیف
شاقه اهالی دول خارجه و اظهار طغیان و عصیان مردم افغانستان و مقاتلت و مبارزت با دولت انگلیس چنانکه شرح
هر یک مرقوم افتاد و در عهد هیچیک از سلاطین قاجار چندین فساد و فتور پدیدار نگشت پس بتاییدات الهی و نیروی اختر
پادشاهی و حسن تدبیر جناب اشرف صدر اعظم خرابها همه آباد و ظلمها همه عدل و داد گشت ممالک را که تذکره مهالک بود هم
پیرالی بی هیبت زیان مال سالک شد و معابر را که یاد از مقابر میداد همه با توانائی بی اندیشه لصوص عابر آمد رعیت را
از زراعات آن رسید که مرغزار را از غادیه بهار و ولایت را از ثمرات آن آمد که گلشن را از چشمه روشن و شاهنشاه هرگاه
از کار رعیت و سپاه دل فارغ داشت به بنیان مبانی مرصوصه فرمان کرد چنانکه تمام سلاطین قاجار چندین عمارت در
مدت امارت نفرمودند بدین شرح نخستین در میان خانهای شاهانه در سرای عمارت گلستان که یک تیر پرتاب
مساحت دارد از کنار ایوان گلستان تا بپای جدران بنائی که از دو سوی و فضای فسیح را کران است با خاره خام
و خشت پخته بر آوردند و با سیم خام و زر محلول و سنگ آینه بزینت کردند و دیوارهای حایط را با کاشی معرق برونق آوردند
و بحیری که امتحان و اختبار کشتی نجاران میشود حفر نمودند و قفسی که مرغان گوناگون در فضای آن طیران می نمایند
و هر یک را جداگانه آشیان بود بساختند و شادروان قفس را از فتیلهای آهن که چون چشم سوزن شگفت آهنگ داشته
بجدند و آن را باغ طیور نام نهادند و دیگر عرش چهل ستون که از فراز تا فرود از اصله اشجار تناور بدست درودگران توانا
بپای رفت و صورتگران مانی فریب چون اوراق ارژنگ برنگ و زیب کردند و دیگر در سرائی که گلشن نام دارد کاخهای
شاهوار و بحیره خوشگوار پرداخته گشت و دیگر چون صرح ممرد بنائی مجرد در ستره سرای شاهانه بنیان کردند که مشتمل چهار
طباق و حاوی یکصد و دو رواق است و انجمله را چنانکه لایق پادشاه باشد بنهایت بردند و دیگر سرائی از بهر مهد علیا دستور
کبری والده شاهنشاه و دیگر سرائی از بهر خصیان و خواجه سرایان و دیگر سرای جامه خانه و جامه داران پادشاهی و دیگر سرای
خوانسالار و دیگر سرای نشیمن اداره نگاران و مستوفیان و سرای دیگر معروف بعمارت باغ در کنار خانهای سلطانی خاص
از بهر جناب اشرف صدر اعظم بر آوردند که هنگام حاضر شدن در حضرت سلطنت او را دار امارت باشد و دیگر در میدانی که پیش
سرای سلطانی است رواقهای بسیار از برای دیوانخانه عدالت و نظام لشکر و کارخانه که تذکره دولت طبع کنند و کارخانه
که اقداح و کاسات و دیگر اوانی مانند اهالی مملکت چین پردازند و دیگر حمامی چند با سنگ مرمر و احجار منقر بساختند و دیگر
مدرسه دار الفنون که از این پیش بدان اشارت شد همواره دویست تن از بزرگزادگان ایران در آنجا بکار تعلیم
مشغول اند و معلم و متعلم را همه روزه از مطبخ دولت خوان و خورش برند و از خزانه دولت وظیفه و مواجب دهند
و دیگر کاروانسرای بیرون ارگ در زمین مشهور بسبزمیدان و دروازه جدید ارگ و دیگر توپخانه و قورخانه و قراولخانه
و کالسکه خانها و کشیک خانها و کارخانه بلورسازی و کارخانه آهنگران و کارخانه کاغذگری و نجاری و شماعی
و دیگر کارها فراوان کردند و سراهای سلطانی را نیز هر چه بجای بود چنان مرمت کردند که گوئی از نو بنیان نهادند
و مسجد سلطانی را در میان شهر بر زیادت از تخت روز برای مرمت بذل زر و سیم رفت و چهل و دو قراولخانه

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

در شمیران بساختند و دروازهای شهر را از بنیانهای نیکو بنا نهادند و با خشتهای کاشی تازه کردند و برج و باره را استوار نمودند و گنبد امامزاده و شاهزاده عبدالعظیم را از بیرون سو بهر تاب روشن‌تر از چشمه آفتاب کردند و از سوی درون سنگ آینه منصب دادند و در دار الامان قم ایوان پیش قبهٔ مطهره بضعه موسی بن جعفر علیهم السلام بزر سرخ طلی کردند و بسعی و اجتهاد ذو الفقار خان حاکم قم و ساده اطراف ضریح مقدس و مرقد مطهر با سیم خام حصار دادند و قبهٔ شاهنشاه غازی محمد شاه را نیز ترجیحی لایق ارتفاع دادند و در کنار رود سدی استوار ببستند که از طغیان آب شهر قم را زیانی نرسد و مدرسه شهر را تعمیر دادند و پل دلاک را نیز بساختند و کاروانسرائی که در کنار پل بود عمارت کردند و دیگر در قریه نیاوران قصر جهان نما و سرائی از بهر مهد علیا و لشکری و سرائی از بهر دار الاماره جناب اشرف صدر اعظم و سرائی از بهر ذکر مصائب سید الشهدا علیه السلام بساختند و قبهٔ امامزاده قاسم را از نو بنیاد و عمارت کردند و دیگر قورخانه در زمین جهان برآوردند و نیز جائی نشستنی برای جناب اشرف صدر اعظم در کنار قصر قاجار بنیان کردند و دیگر کارخانه ریسمان که طباق چهارگانه بر زبر یکدیگر است بنیان آن را از سنگ و ساروج کردند و با گچ و آجر ارتفاع دادند و با اصلهای چهار ستونهای بسیار استوار بداشتند و آلات و ادوات آن که بیشتر از اراضی اروپا حمل شده از حوصله تحریر افزون است بنیان بنیت شصت ذرع در شصت ذرع که سقف درجهٔ چهارم با صفحات آهن میشود و دیگر قلعه در کنار کارخانه ریسمان نیز برآوردند و دیگر قورخانه در کنار قریه امیرآباد و عمارت توشقان تپه و بعضی عمارات در نگارستان بنیان گشت و دیگر مریضخانها و دواخانها با ملازمت اطبای حاذق و آبگیرها باز کردند و از بیرون دروازهای طهران هشت سربازخانه بساختند که در هر یک گنجایش چند هزار سرباز است و در دیگر بلدان و امصار مانند خراسان در شهر مشهد و در بعضی طرق و شوارع قراولخانها بساختند و ابنیه موقوفه بساختند و صحن مقدس را که بنای آقا محمد شاه بود و تا کنون بانجام نرفت به نیکوتر وجهی بپایان بردند و در اصفهان قراولخانها و عمارات نیکو بنیان نمودند و بناهای سلاطین صفویه را تمام مرمت کردند و در پهلوی عمارت سعادت آباد و هشت بهشت سرائی شاهانه نو بنیان کردند چنانکه در میان عمارات صفویه نیز نامبردار گشت و پل خواجو را که قرین انهدام بود مرمتی سزا نمودند و دیگر سد شوشتر را که از لطمات آب مطموس گشت نیکوتر از نخست استوار کردند و سد ناصری نام یافت و دیگر باره و قلعه شهر خوی را عمارت و مرمت کردند و دیگر در شهر شیراز قلعه ارک را به محکمتر بنیانی بنا نهادند و در بندر بوشهر باستانها و برجهای مشید بپرداختند و عمارات کرمان را نیز مرمت فرمودند و قلعه بم را نیز نیکوتر از نخست روز تعمیر دادند و در شهر یزد قلعه و ارک شهر را مشید و محکم داشتند و قلعه شهر استراباد را بساختند و در مملکت گیلان در بندر انزلی باستینهای مرصوصه بپرداختند و قنطره رود منجیل را ببستند و در چشمه علی دامغان عمارتی از نو بنیان گشت و در مازندران کارخانه از برای تصفیه شکر بنیاد شد و در تمامت ممالک محروسه در هر منزلی سرائی از برای چاپاران و مسرعان برآوردند و اسبهای رونده باز بستند تا چاپاران ملکه تمامت مسافات را در طی مراحل استعجال توانستند کرد و دیگر دیهیمی که با جواهر شاهوار مرصع بود و شمعدان کهن سنگ از زر خالص هدیه درگاه ملایک آرامگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

 فرمودند و معادل پانزده هزار تومان زر مسکوک از خزانه خاص توزیع رفت تا قبهٔ مبارکه سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام را با زر طلی تازه کنند و در صحن مقدس و روضهٔ حضرت عباس علیه السلام و همچنان در رواق کاظمین علیهما السلام بکار برند و شیخ عبد الحسین مجتهد طهرانی خود حامل زر و متصدی تقدیم این خدمت شد لاجرم بیشتر با جمله پرهیز از انساب و اقسام ارتکاب نام هر یک کشیده آمد همانا دو کرور تومان زر مسکوک بمخارج این ابنیه رفت و قنات جدیده که بقنات ناصریه نامیده و آبش بحد غزارت رسیده جاری فرمود و موقوف داشت و وقفنامهٔ آن را امتثال کردن نبنده خلاصه صورت منشور و وقفنامه را مرقوم میدارم که اگر آن صفحه محو یا مفقود شود صورت آن در این کتاب باند و کس دیگرگون ساختن نتواند

خلاصه وقفنامه که بفرمان شاهنشاه مغفور منشور شد

همانا در این اوان قنات جدید مسمی بناصریه دولتخانه که از جانب غربی دار الخلافه احداث و جاری شده بموجب وقفنامه مساجد و مدارس و حمامات و محلات شهر فرمودیم و مدار آن بر هفت شبانه روز است که عبارت از چهارده طاق باشد دو شبانه روز خاص مسجد و مدرسه جدید البنا که بسعی جناب شیخ عبد الحسین بانجام رسیده و حمام جدید البنیان شخص دوم ایران میرزا کاظمخان نظام الملک و جمله بیوت اغنیا و فقرای محله موسوم بمحله بازار و گذر ملک آباد و عباس آباد است و متولی آن شیخ عبد الحسین و بعد از او اعلم علمای عصر که در آن محلت نشیمن داشته باشد خواهد بود و بعدل در آن محله تقسیم خواهد داد و یکشبانروز خاص مسجد جامع و بیوت اغنیا و فقرا که در آن حوالی خانه دارند و خانه فرخ خان امین الملک و بیوت مسلمین که در آن گذر واقع است و کوچه غریبان نامیده میشود خواهد بود و متولی جناب شیخ رضا و بعد از او برادرزاده او شیخ محمد میباشد و از پس ایشان الاحسن که امام جماعت مسجد جامع است و یکشبانروز خاص گذر موسوم بهفت تن است و تولیت آن مفوض بحاجی ملا علی کنی است و از پس او اعلم علمای ساکن آن گذر متولی خواهد بود و یکشبانروز بتولیت آقا سید صادق مجتهد طباطبائی باطلاع حاجی علیخان حاجب الدوله جاری خواهد شد و بعد از ایشان اعلم علمای ساکن آن محله متولی خواهد بود و دو شبانروز از جمله هفت شبانه روز مخصوص ساکنین ارک مبارکه سلطانی و باغهای پادشاهی و مریضخانه دولتی خواهد بود و بحکم شهریار تاجدار و صوابدید پیشکار دربار تقسیم خواهد شد و صیغهٔ صحیحه شرعیه در محضر حاکم شرع شریف بتفصیل مقرره مشروحه را جاری و واقع گردید و تولیت کل بعهده پادشاه عصر مقرر شد و آن قنات مزبوره را جز بدین مصارف مشروحه تحریم ابدی دادیم و از منصب مزارع و حدایق و اراضی ممنوع فرمودیم و متوقع میباشیم که اخلاف این سلسله جلیله و سلاطین مستقله مستقبله شرایط مقرره مشروحه مسلم دارند و در حضرت خداوند نیکنام باشند و بسبب تغییر و تبدیل ملعون و مغبون نشوند

مساجد و خانهای مسلمین که ساکن در محله سنگلج اند و خاصه خانه حاجب الدوله

تشبیب خاتمه جزو اول تاریخ ناصریه از مجلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات کتب ناسخ التواریخ

بحضور شاهنشاه حق شناس بنده سپاس گذار را حاضر پیشگاه ساخت و بتفقدی که مرزبانان ممالک آرزومند اصابت آن مقام کنند بنواخت و فرمود از تاریخ دولت ما از آنچه نگار کردی یک نیمه آغاز مبدا تا منتها قرائت کردم و غور هی بسزا فرمودم هیچ حدیث را بکذب روایت نکردی و هیچ فتح ما را از آنچه بود بزیادت نمودی

شرح سلطنت و جهانگیری ناصر الدین شاه قاجار

و هیچ فتح را از آنچه بود بر زیادت وانمودی و هیچ شکست را کبوت ظفر رقم ساختی و افزودن از صدق لهجه همانا در ۲ انشای کلمه و القای قصه کلامی چونین متین و سخنی چندین پس ویدار نشده این کتاب مصداق آن سخن است که در حد فصاحت آمده که عام بفهمد و خاص بپسندد و در زمان فرمان کرد تا از جامه خانه خاص تشریفی که نزد من بنده با لطیفه و ظریف خزاین آفاق برابر بود حاضر کردند و بر زیادت از جامه و جامگی و جیبه و مواجب و تقریر تیول و توزیع عطای ضیاع و اقطاع بصوابدید جناب اشرف صدر اعظم که آن آفتاب موز یابش همه روز تا روز در طلب استغاثت و استنارت است قریه هادقان را که از توابع کاشان و دهی است معمور و قصور نامحصور با کثرت رعیت و تمام صنعت بتیول ابدی و سیورغال سرمدی این عبد عقیدت کیش تفویض داد و بمنشور رفت و بطعن قدریه و لعن جادثه تاکید یافت که هیچیک از سلاطین آینده از اولاد و احفاد این بنده که خانه زادان دولت پاینده اند دست تصرف بدین قریه آلوده نفرمایند و فرمود چنانکه خدمت تو در دولت ما جاوید است خواستیم نعمت ما در ازای این خدمت جاودانه باشد من بنده زمین حضرت بوسه زدم و چشم و چهره بخاک آستان بسودم و بعرض رسانیدم کای دعا از تو اجابت همه تو توانائی این گویائی و قوت این سخن سرائی نیز توجه خاطر و کیمیای نظر مالک الملوک است اراده پادشاه که طلیعه حکم قضاست زبان سوسن ابکم را گوینده و گوش اصم را شنوا سازد نعمت گویائی و هنر طلاقت و ذلاقت من از آنحضرت دارم و این نعمت بزرگ بر ذمت بنده ضعیف شکری دیگر واجب داشته ما بندگان را در اخذ نعمت و اسعاف حاجت هیچ حجت نیست جز اینکه پادشاه کریم بلطف عمیم بحر دار سحاب خار و گل را سیراب کند و مانند آفتاب گلخن و گلشن را پرتاب سازد آنگاه بفرمود آثار دولت ما چندانکه خواهی نگاشت باید بزینت طبع محلی داشت تا در همه ممالک شهره گردد و مردم از آن بهره گیرند و روز تا روز نتوان کتاب بطبع رانید و هر ماه شطری یا کلمه و سطری پیوند کرد و نیکو آن است که هم بدین نیکوتر حدیث ترتیب خاتمه کنی و هر حدیث که ازین پس پدید شود در مجلد دیگر تنمیقه خواهی کرد چون سخن بپای رفت بنده نگارنده رخصت مراجعت دادم و تلثیم سده سنیه و تقبیل حضرت علیه اقدام کردم آنگاه تقدیم خدمت را میان استوار نمودم و مجلد نخستین تاریخ دولت شاهنشاه را که خدایش چندان بقا دهاد که کتابهای بزرگ بنام مبارکش عنوان شود و بخاتمت رسد برحسب فرمان مبارک

بمعدودی از اشعار آبدار که از نتایج طبع گهربار اعلیحضرت شهریار کامکار است ختم کردم

ذکر معدودی از اشعار آبدار که از نتایج طبع شهریار تاجدار است

چون شهریار تاجدار بقوت وجود و بسط طبع بحر وار بحر زخار است همه کار دریا کند چنانکه از بهر ماهی خرد و نهنگ دمان هم آهنگ انگیخته شود و مروارید گرانبها و خزف ناچیز بیکدست پرورش یابد شاهنشاه مردمان را در هر حرفت و صنعت تربیت فرماید مردان مبارز را از برای ستیزه و آویز با تیغ تیز آموزگاری کند و علما و فضلا را پرسش معضلات مسائل و حل مشکلات حکم بتحصیل علوم و تحقیق معارف بگماشت و از برای تشویق و تربیت شعرا داد با گاهی بر بدیهه نثری انشا کرد و شعری انشاد فرمود و این بنده از دیوان اشعار مبارکش بدین چند شعر خاتمه جلد اول تاریخ دولت ناصریه را از کتاب سیم تاریخ قاجاریه مشکین ختام خواهم ساخت

سنه در قالیه

دل میبری و روی نهان میکنی چرا   خود میکشی مرا و فغان میکنی چرا
کردی کمین بکشتن عشاق سینه‌تی   تیر کرشمه را بکمان میکنی چرا
کردی خیال مرهم دلهای خسته   آن تار طرّه مشک فشان میکنی چرا
این تیر غمزه را دل من مایل است و بس   این تیر را دریغ ز جان میکنی چرا

ونیز فرماید

ای که چون حسن تو نبود بجهان کالائی   چو قد سرو روانت نبود بالائی
دست در زلف رسای تو کسی خواهد زد   که سرش را بنهد بر سر هر سودائی

ونیز فرماید

ای روی ماه ترا صد بنده همچو پری   وز رفتن تو رسد خجلت بکبک دری
تشبیه روی ترا هرگز بمه نکنم   زیرا که در نظرم نیکوتر از قمری
خورشید بر کلهی سلطان هر سپهی   شایسته کلهی زیبنده کمری
پیش تو بنده شدن بهتر ز پادشهی   پای تو بوسه زدن خوشتر ز تاجوری

ونیز فرماید

ده دله از بهر صحبت عاشق و معشوق   عاشق و معشوق به که یکدله باشد
باکله خوش نیست روی خوب تو دیدن   دیدن رویت خوش است بی کله باشد

ونیز فرماید

برقع از روی برانداز که تا خلق جهان   بیکی روز دو خورشید ببینند عیان

ونیز فرماید

تنی دارم از ماه گردون نکوتر   دو زلفش سیه لب چو خون کبوتر
دو چشمانش جادوی فتان مردم   دو ابروش قتال و خونریز کشور
ز خوبی و رعنائی و دلپذیری   نه محتاج زیب و نه محتاج زیور

ونیز فرماید

دل ما را ز چه رو زار و حزین باید کرد   عاشقی کفر نباشد نه چنین باید کرد
ما گدایان را از درگه خود دور مکن   که ترحم بگدایان به ازین باید کرد
مرکب حسن سوار است و بتندی گذرد   بعد ازین مرکب آهسته بزین باید کرد
همچو طاوس چو بخرامد در باغ و چمن   توتیای مژه از خاک زمین باید کرد

ونیز فرماید

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

مجلس ما چو بهشت است در این فصل بهار — خیز ای ساقی و مستانه یکی باده بیار
باده همچو گل سرخ و یا دانه نار — باده همچو دل عاشق یا روی نگار

و نیز فرماید

حور نجویم من و قصور نخواهم — شیفته چشم و خال و زلف سیاهم
خط غلامی ز آفتاب گرفتم — تا ز دل و جان غلام آن رخ ماهم
تا که حضرت تو مایه شاهی است — تا شده ام بنده تو بر همه شاهم

و در عید میلاد امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرماید

عید مولود امیرالمؤمنین شد — عالم بالا و زیرین عنبرین شد
از برای مژده این عید سعید — جبرئیل از آسمان اندر زمین شد
ذوالفقار کج چنین گوید بعالم — راست از دست خدا شرع مبین شد
ناظم خرگاهش اسرافیل باشد
حاجب درگاه جبریل امین شد

مخفی نماناد که کتاب مستطاب تاریخ سلاطین قاجاریه خلد الله ملکهم را از آغاز تا بدینجا که مرحوم میرزا محمد تقی خان لسان الملک علیه الرحمة والغفران مرقوم داشته بود باتمام رسید و خاتمه احوالات شاهنشاه شهید مبرور البسه الله من حلل النور با جلوس ابد مانوس اعلیحضرت خسرو جم خدم کیوان حشم المجاهد فی مناهج الدین ظل الله فی الارضین السلطان الافخم والخاقان الاعظم شاهنشاه کل ممالک محروسه ایران یادگار سلاطین کیان السلطان مظفرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه و ابد الله دولته را برحسب دستخط جهان مطاع مبارک و فرمان قضا جریان همایونی مقرر شد که جناب جلالتمآب اجل آقای میرزا عباسقلی خان سپهر زید اقباله العالی که مرحوم نگارنده را خلف صدق و صدیق حنیفند بنیکوتر بیانی ترتیب داده و مجلد چهارم این کتاب مستطاب نامیده و بزیور طبع آراسته کردد و عنقریب باقبال اعلیحضرت همایونی و یمن همت والا نهمت حضرت مستطاب اشرف امجد افخم آقای میرزا علیخان امین الدوله وزیر اعظم ادام الله اجلاله العالی باتمام رسیده خاص و عام را بهره مند خواهد داشت و من الله التوفیق و علیه التکلان

کتبه العبد الفقیر الحقیر المذنب محمدرضای متخلص بصفا و الملقب بسلطان الکتاب لشکرنویس محلاتی

فی شهر جمادی الاول سنه

۱۳۱۵

کتبخانه سررشته تالیف و ترجمه
نشان کتاب
نشان الماری
نشان خانه
۱۳۴۰

منّه
وجوده و کرمه
واحسا[نه]
که این
نسخه شریفه در
دار الخلافه طهران صانها الله
عن طوارق الحدثان بسعی واهتمام
اقل الناس علی اصغر کتابفروش در
مطبعه سرکار سلالة السادات آقا سید
مرتضی و بدستیاری عالیجاه استاد
الماهر آقا میرزا حسن باسمه‌چی اتمام
پذیرفت امید است که در نظر
ارباب فضل
تاریخ
مقبول افتد
فی شهر جمادی الاولی
سنه ۱۳۱۵